



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

نسخ التواریخ

سلاطین قاجاریہ

تالیف

مؤرخ شیر میرزا محمد تقی لسان الملک کسپنر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناسخ التوارىخ : سلاطين قاجاريه

نويسنده:

محمد تقى سپهر

ناشر چاپي:

مطبوعات ديني

ناشر دييجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
ناسخ التواریخ : سلاطین قاجاریه	۴۸
مشخصات کتاب	۴۸
جلد ۱	۴۸
دیباچه	۴۸
مقدمه مؤلف	۵۲
در سبب تصدیق فضله سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم داشتن ذکر آن جماعت از جای خود در کتاب ناسخ التواریخ	۵۲
در بیان نسبت سلسله قاجار و ابتدای ظهور آن قبایل جلالت شعار و شرح این که چگونه این نام مبارک بر ایشان افتاد	۵۴
بیان احوال نواب فتحعلی خان و صادرات ایام آن سردار جلالت آثار قاجار	۵۸
ذکر پادشاهی و جهانگیری محمد حسن خان قاجار و خاتمه احوال فتح مآل او	۶۲
اشاره	۶۲
آغاز سلطنت محمد حسن خان قاجار	۶۴
تسخیر محمد حسن شاه مازندران را	۶۵
آوردن خوانین خراسان دریای نور و تاج ماه را نزد محمد حسن شاه	۶۶
محصور شدن کریم خان زند در شیراز به دست محمد حسن شاه	۶۸
مقاتله محمد حسن شاه با شیخعلی خان زند	۷۱
اولاد محمد حسن شاه	۷۵
بیان شجاعت و جلالت نواب حسینقلی خان بن محمد حسن شاه و کشورگشائی او	۷۶
اشاره	۷۶
غلبه حسینقلی خان بر مازندران	۷۷
ذکر سلطنت پادشاه کامکار آقا محمد شاه بن محمد حسن خان قاجار و خاتمه کار او	۸۱
اشاره	۸۱
مخالفت مرتضی قلی خان با آقا محمد شاه	۸۲
مقاتله آقا محمد شاه با علیمراد خان زند	۸۳
غلبه آقا محمد شاه بر مرتضی قلی خان	۸۷

۸۹ محاربه مرتضی قلی خان با هدایت الله خان گیلانی
۹۱ تزویج دختر جعفر خان با شاهزاده فتحعلی خان
۹۱ عزیمت فتح تهران و همدان
۹۱ مقاتله آقا محمد شاه با شیخ ویس خان زند
۹۲ محاصره استرآباد به دست محمد طاهر خان زند و فوت والده آقا محمد شاه
۹۵ عزیمت آقا محمد شاه تسخیر عراق را
۹۷ فتح شهر طهران به دست آقا محمد شاه
۹۸ وقایع سال ۱۲۰۱ ق / ۱۷۸۷ م. و فتح گیلان به فرمان آقا محمد شاه
۹۸ اشاره
۹۸ کشته شدن هدایت الله خان گیلانی
۹۹ عزیمت آقا محمد شاه به تسخیر شیراز
۱۰۰ فرار جعفر خان زند از آقا محمد شاه
۱۰۱ قتل جعفر خان زند و طلوع پسرش لطفعلی خان
۱۰۳ وقایع سال ۱۲۰۵ ه / ۱۷۹۱ م. و عزم آقا محمد شاه به تسخیر آذربایجان
۱۰۳ اشاره
۱۰۴ نابینا شدن محمد خان عز الدین لو و جمعی به فرمان آقا محمد شاه
۱۰۵ پریشان شدن لشکر لطفعلی خان زند به تدبیر حاجی ابراهیم خان شیرازی
۱۰۷ مقاتله جان محمد خان با لطفعلی خان زند
۱۰۷ تاری شدن مرض سکنه بر آقا محمد شاه
۱۰۹ شبیخون لطفعلی خان به لشکر آقا محمد شاه
۱۱۰ آمدن لطفعلی خان دیگر باره به شیراز
۱۱۴ مقهور شدن ترکمانان به فرمان آقا محمد شاه
۱۱۵ وقایع سال ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ ه. / ۱۷۹۳-۱۷۹۴ م. و عزیمت آقا محمد شاه به دفع لطفعلی خان زند
۱۱۵ اشاره
۱۱۶ فتح کرمان و خاتمه کار لطفعلی خان

- ۱۱۸ طغیان ابراهیم خلیل خان و حرکت آقا محمد خان قاجار به سوی آذربایجان و گرجستان
- ۱۲۲ تسخیر تفلیس و توابع آن شهر به فرمان آقا محمد شاه
- ۱۲۳ تسخیر تفلیس به فرمان آقا محمد شاه
- ۱۲۵ قتل مصطفی خان دولو به دست مردم شکی
- ۱۲۵ جلوس شاهنشاه ایران آقا محمد شاه بر تخت سلطنت و وقایع سال ۱۲۱۰ هـ. / ۱۷۹۵-۱۷۹۶ م
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۶ سفر آقا محمد شاه به ترکستان و خراسان
- ۱۲۹ آمدن لشکر روسیه به طرف ایران
- ۱۳۱ تسخیر قلعه شوشی و خاتمه کار آقا محمد شاه
- ۱۳۲ تاریخ سلطنت فتحعلی شاه قاجار
- ۱۳۲ وقایع سال ۱۲۱۲ هـ. / ۱۷۹۷-۹۸ م و ذکر طلوع اختر دولت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۳ شورای دو نفره و قراری گذاشتن
- ۱۳۳ خودسری علیقلی خان برادر آقا محمد شاه در هوای سلطنت
- ۱۳۳ سودای سلطنت صادق خان شقاقی
- ۱۳۴ رسیدن شهریار جهاندار فتحعلی شاه از شیراز به طهران
- ۱۳۵ نابینا شدن علیقلی خان به فرمان پادشاه جهان
- ۱۳۶ مقاتله صادق خان شقاقی با پادشاه و فرار او
- ۱۳۸ جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار بر تخت سلطنت
- ۱۳۹ پناهنده شدن شاهزاده محمود به دربار فتحعلی شاه
- ۱۴۱ هراسناک شدن جعفر قلی خان دنبلی
- ۱۴۲ آمدن صادق خان شقاقی به درگاه پادشاه
- ۱۴۳ مخالفت شاهزاده حسینقلی خان به طاب سلطنت
- ۱۴۵ به رکاب آمدن حسینقلی خان به میدان جنگ و طلب عفو کردن
- ۱۴۷ مأمور شدن شاهزاده محمود افغان به طرف افغانستان
- ۱۴۷ محاصره قلعه خوی

- ۱۴۷ ----- وفات حسین خان دنبلی
- ۱۴۸ ----- وقایع سال ۲ جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و تفویض ولایتعهد به نایب السلطنه عباس میرزا و حکومت او در آذربایجان
- ۱۴۸ ----- اشاره
- ۱۴۹ ----- مخالفت جعفر خان بیات در نیشابور و قتل پسر او
- ۱۵۱ ----- مقاتله نایب السلطنه با جعفر قلی خان دنبلی
- ۱۵۳ ----- مقاتله شاهزاده محمود افغان با قیصر میرزا
- ۱۵۵ ----- سفر پادشاه ایران به خراسان
- ۱۵۷ ----- رسیدن ایلچی انگلیس به طهران
- ۱۵۸ ----- خاتمه کار حاجی ابراهیم خان شیرازی
- ۱۶۰ ----- طغیان شاهزاده حسینقلی خان بار دیگر
- ۱۶۴ ----- محبوس شدن حسینقلی خان
- ۱۶۵ ----- بیان ظهور سعود بن عبد العزیز و خرابی کربلا و قتل سکنه آن بلدة طتبه و تتمه احوال شهریار نامدار فتحعلی شاه قاجار
- ۱۶۵ ----- اشاره
- ۱۶۷ ----- سفر شهریار تاجدار به خراسان در سنه ۱۲۱۷ هـ / ۱۸۰۲ م
- ۱۷۰ ----- شهادت میرزا مهدی مشهدی به دست نادر میرزا
- ۱۷۱ ----- وقایع سال ۱۲۱۸ هـ / ۱۸۰۳ م
- ۱۷۱ ----- اشاره
- ۱۷۱ ----- ابتدای کار ایشخدر
- ۱۷۳ ----- مقاتله مهدیقلی خان با ایشخدر
- ۱۷۵ ----- رزم ایرانیان و روسیان
- ۱۷۷ ----- قتل حاجی خلیل خان قزوینی در بندر بمبئی و سفارت محمد نبی خان
- ۱۷۸ ----- پناه جستن ناصر الدین توره از درگاه پادشاه
- ۱۷۹ ----- طغیان محمد خان افغان
- ۱۸۰ ----- مقاتله نایب السلطنه با روسیان
- ۱۸۲ ----- شکست یافتن پولکونیک سردار روس از ایرانیان
- ۱۸۴ ----- مقاتله اسمعیل خان دامغانی و ابو الفتح خان جوانشیر با ایشخدر

- سفارت احمد چلبی - ۱۸۶
- تسخیر ایشپخدر قلعه شوشی را - ۱۸۸
- قتل ایشپخدر به دست ابراهیم خان باکویه - ۱۹۰
- شرح حال حاجی میرزا محمد اخباری - ۱۹۰
- شهادت حاجی میرزا محمد اخباری - ۱۹۱
- فرار جعفر قلی خان دنبلی - ۱۹۲
- تنبيه پاشابان عثمانی - ۱۹۳
- استمالت مصطفی خان حاکم طالش - ۱۹۳
- وقایع سال ۱۲۲۱ ه. / ۱۸۰۶ م. و تعیین شاهنشاه ایران فتحعلی شاه، وزرای اربعه دولت را - ۱۹۴
- اشاره - ۱۹۴
- آمدن سفیر فرانسه - ۱۹۵
- قتل ابراهیم خلیل خان - ۱۹۶
- مقابله ایرانیان با روسیان - ۱۹۹
- تسخیر روسیان شیروان را - ۲۰۲
- رزم سلیم خان شکی با روسیان - ۲۰۳
- طغیان علی پاشا وزیر بغداد - ۲۰۴
- هزیمت رومیان و گرفتاری سلیمان پاشای کهیا - ۲۰۵
- وقایع سال ۱۲۲۲ ه. / ۱۸۰۷ م تصمیم عزم روسیان به تسخیر ایروان - ۲۰۷
- اشاره - ۲۰۷
- مکتوب سردار روس به امنای دولت ایران برای مصالحه دولتین - ۲۰۸
- مقاتله روسیان با ایرانیان - ۲۰۹
- جلوس سلطان مصطفی خان چهارم (۱۸۰۷-۱۸۰۸ م / ۱۲۲۲-۱۲۲۳ ق) - ۲۱۱
- فتنه صوفی اسلام و خاتمه کار او به دست ایرانیان - ۲۱۲
- آمدن ایلیچی فرانسه از نزد ناپلیون به ایران - ۲۱۴
- بنای نظام جدید در ایران - ۲۱۵
- رسیدن سفرای هند به ایران - ۲۱۶

- وقایع سال ۱۲۲۳ هـ. / ۱۸۰۸ م و طلب مصالحه سردار روس میان دولتین ۲۱۸
- اشاره ۲۱۸
- نقض عهد سردار روس در مصالحه ۲۲۰
- هزیمت ایرانیان از روسیان ۲۲۱
- مقابله روسیان و ایرانیان ۲۲۲
- یورش روسیان به قلعه ایروان و قتل ایشان ۲۲۴
- مقاتله نایب السلطنه با روسیان ۲۲۶
- ابتدای اتحاد دولتین ایران و انگلیس ۲۲۷
- مراجعت ایلیچی فرانسه نزد ناپلیون ۲۳۰
- رسیدن سفیر انگلیس به دار الخلافه ۲۳۱
- زلزله مازندران ۲۳۲
- وقایع سال ۱۲۲۴ هـ. / ۱۸۰۹ م. و مأمور شدن شاهزادگان به حکومت ولایات ۲۳۲
- اشاره ۲۳۲
- رسالت میرزا ابو الحسن خان شیرازی به انگلیس ۲۳۳
- حرکت فتحعلی شاه به طرف آذربایجان ۲۳۴
- مقاتله محمد علی میرزا با روسیان ۲۳۵
- مقاتله ایرانیان و روسیان ۲۳۶
- طغیان مصطفی خان طالش و محاصره جامیشوان ۲۳۸
- لقب قائم مقامی یافتن میرزا بزرگ ۲۴۰
- طغیان مردم بستک و جهانگیریه ۲۴۲
- وقایع سال ۱۲۲۵ هـ. / ۱۸۱۰ م. و ملاقات قائم مقام با سردار روسیه ۲۴۳
- اشاره ۲۴۳
- مقاتلت ایرانیان با روسیان ۲۴۴
- سفارت ملکم بهادر ۲۴۵
- سفر میرزا صادق وقایع نگار برای تسکین فتنه بغداد ۲۴۷
- جنگ روسیان و رومیان ۲۴۸

- ۲۵۱مقاتله حسین خان سردار با جماعات روس
- ۲۵۲وفیات
- ۲۵۳وقایع سال ۱۲۲۶ هـ. / ۱۸۱۱ م. و قصه عرب وهابی
- ۲۵۳اشاره
- ۲۵۳رسیدن رسول روم به دار الخلافه
- ۲۵۴طغیان حاجی فیروز والی هرات
- ۲۵۵مقاتله محمد علی میرزا با رومیان
- ۲۵۶بازگشت میرزا ابو الحسن خان ایلچی
- ۲۵۷رسیدن میرزا ابو الحسن خان و ایلچی انگلیس به دار الخلافه
- ۲۵۹پیدا شدن قبر ارغون خان
- ۲۶۰کوچاندن آرامنه
- ۲۶۱جنگ ایرانیان و روسیان
- ۲۶۲طلب ملاقات سرعسکر روم، حسین خان سردار ایروان را
- ۲۶۳مقاتله میرزا احمد کاشانی با جماعت روسی
- ۲۶۶اجازت ایمپراطور سرداران روس را در صلح با ایرانیان
- ۲۶۸جنگ نایب السلطنه با روسیان در سنگر سلطان بود
- ۲۶۸اسیر شدن روسیه به دست لشکر ایران
- ۲۷۱وقایع سال ۱۲۲۷ هـ. / ۱۸۱۲ م. و جنگ لشکر ایران و روس
- ۲۷۱اشاره
- ۲۷۱غلبه ایرانیان بر روسیان
- ۲۷۳تاراج کردن لشکر ایران اطراف بغداد را
- ۲۷۴وقایع سال ۱۲۲۸ هـ. / ۱۸۱۳ م. و طغیان یوسف کاشغری
- ۲۷۴اشاره
- ۲۷۶طغیان یوسف کاشغری
- ۲۷۸رسیدن رسول روم به دار الخلافه
- ۲۸۰اهتمام سردار روس در کار مصالحه با ایران

- ۲۸۲ ----- ملاقات کردن میرزا ابو الحسن خان با سردار روس
- ۲۸۶ ----- شبیخون آوردن سردار روس به لشکرگاه نایب السلطنه
- ۲۸۷ ----- سقطه نایب السلطنه در رزمگاه
- ۲۸۹ ----- مقاتله حسین خان با سردار روس
- ۲۹۱ ----- صورت عهدنامه ای که در میان دولت ایران و روس به صلاح و صوابدید میرزا ابو الحسن خان ایلیچی، و سردار روسیه مرقوم شد
- ۲۹۷ ----- صورت نوشته سردار روسیه نیکولای ردیشجوف سپارنی اكد
- ۲۹۷ ----- اشاره
- ۲۹۸ ----- سفارت میرزا ابو الحسن خان به مملکت روس
- ۲۹۸ ----- عصیان خوانین خراسان
- ۳۰۲ ----- فرستادن سعود رسول و پیشکش به درگاه پادشاه
- ۳۰۳ ----- وقایع سال ۱۲۲۹ هـ / ۱۸۱۴ م. و تنبیه خوانین خراسان
- ۳۰۳ ----- اشاره
- ۳۰۴ ----- طغیان محمد زمان خان عَزَّ الدین لوی قاجار
- ۳۰۷ ----- لشکر کشیدن کامران میرزا به طرف خراسان
- ۳۰۹ ----- آمدن هنری الیس به سفارت
- ۳۱۰ ----- صورت عهدنامه ای که در میان دولتین ایران و انگلیس برنگار شده
- ۳۱۶ ----- وقایع سال ۱۲۳۰ هـ / ۱۸۱۵ م. و فتنه مردم زلف آباد
- ۳۱۶ ----- اشاره
- ۳۱۷ ----- عصیان اسحق خان قرائی
- ۳۱۹ ----- وفیات
- ۳۲۰ ----- وقایع سال ۱۲۳۱ هـ / ۱۸۱۶ م. و فتنه والی خوارزم
- ۳۲۰ ----- اشاره
- ۳۲۱ ----- هزیمت والی خوارزم از لشکر ایران
- ۳۲۲ ----- قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان
- ۳۲۵ ----- تغییر حکومت خراسان
- ۳۲۵ ----- لشکر کشیدن حاجی فیروز والی هرات به خراسان

- ۳۲۷ سفر شاهزاده محمد علی میرزا به نظم بختیاری
- ۳۲۸ مراجعت میرزا ابو الحسن خان از دولت روسیه
- ۳۲۹ وقایع سال ۱۲۳۲ هـ. / ۱۸۱۷ م. و ذکر شهامت و شجاعت شجاع السلطنه در خراسان
- ۳۲۹ اشاره
- ۳۳۱ مقاتله شجاع السلطنه با افغانان هزاره
- ۳۳۳ سفر شجاع السلطنه به سقناق هزاره
- ۳۳۵ رسیدن یرملوف ایلچی روس
- ۳۳۷ گذراندن ایلچی روس ارمغان امپراطور را از نظر پادشاه ایران
- ۳۳۹ رفتن محتعلی خان خلیج به سفارت روم
- ۳۳۹ شهادت شاه خلیل الله در یزد
- ۳۴۱ دفع طغیان مردم مغویه
- ۳۴۱ طغیان فتح خان افغان
- ۳۴۳ وقایع سال ۱۲۳۳ هـ. / ۱۸۱۸ م. و ذکر سفارت میرزا ابو الحسن با انگلیس
- ۳۴۳ اشاره
- ۳۴۴ طغیان محمد رحیم خان والی خوارزم و فتح خان افغان
- ۳۴۵ مقاتله شجاع السلطنه با فتح خان
- ۳۴۷ هزیمت افغانان از ایرانیان
- ۳۴۸ گرفتاری میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله
- ۳۵۰ فرار محمد رحیم خان والی خوارزم
- ۳۵۴ نابینا شدن فتح خان به دست کامران میرزا
- ۳۵۷ وقایع سال ۱۲۳۴ هـ. / ۱۸۱۹ م.
- ۳۵۷ اشاره
- ۳۵۷ وفات میرزا شفیع صدر اعظم
- ۳۵۷ وزارت حاجی محمد حسین خان اصفهانی
- ۳۵۷ لشکرکشی محمد علی میرزا به طرف بغداد
- ۳۵۹ مجلس سور ولیعهد ثانی محمد میرزا

- وقایع سال ۱۲۳۵ هـ. / ۱۸۲۰ م. و رسیدن رسول‌امپراطور روسیه ۳۶۰
- اشاره ۳۶۰
- ذکر شکایت فقهای رشت از عرفای عهد ۳۶۳
- بازگشت میرزا ابو الحسن خان از انگلستان ۳۶۳
- تهییج فتنه در میان ایران و روم ۳۶۳
- سفارت حاجی حیدر علی خان به مصر ۳۶۴
- وقایع سال ۱۲۳۶ هـ. / ۱۸۲۱ م. و طغیان افغانان ۳۶۵
- اشاره ۳۶۵
- مقاتله ایرانیان و افغانان ۳۶۶
- مخاصمت رومیان با ایرانیان ۳۶۸
- لشکرکشی نایب السلطنه به ممالک روم ۳۶۹
- جنگ حسین خان سردار ایروان با لشکر روم ۳۷۲
- وفات شاهزاده محمد علی میرزا ۳۷۶
- وقایع سال ۱۲۳۷ هـ. / ۱۸۲۲ م و ذکر فتنه میان دولت ایران و روم ۳۷۷
- اشاره ۳۷۷
- تصمیم عزم نایب السلطنه در تسخیر ممالک روم ۳۷۷
- جنگ توپراق قلعه ۳۷۸
- مقاتله حسن خان ساری اصلان با رومیان ۳۸۰
- مراجعت نایب السلطنه بعد از فتح ممالک روم به ایران ۳۸۲
- جنگ محمد حسین میرزا در اراضی بغداد با رومی ۳۸۴
- وقایع سال ۱۲۳۸ هـ. / ۱۸۲۳ م. و ذکر مصالح میان دولتین روم و ایران ۳۸۷
- اشاره ۳۸۷
- صورت عهدنامه دولت روم و ایران ۳۸۸
- آمدن شیخ موسی به شفاعت داود پاشا به درگاه پادشاه ۳۹۲
- وقایع سال ۱۲۳۹ هـ. / ۱۸۲۴ م ۳۹۵
- وقایع سال ۱۲۴۰ هـ. / ۲۵-۱۸۲۴ م. و ذکر سفر شاهنشاه ایران به اصفهان ۳۹۶

- ۳۹۶ اشاره
- ۳۹۶ عصیان حاجی هاشم و نابینا شدن او
- ۳۹۸ رسیدن ایلچی روس به ایران
- ۳۹۸ سفارت وقایع نگار به طرف روس
- ۴۰۱ وفیات
- ۴۰۱ طغیان پسر محمد رحیم خان والی خوارزم
- ۴۰۳ وقایع سال ۱۲۴۱ ه. / ۱۸۲۵-۲۶ م. و ابتدای نقض عهد روسیان با ایرانیان
- ۴۰۳ اشاره
- ۴۰۴ ورود آقا سید محمد مجتهد به دار الخلافه
- ۴۰۵ رسیدن ایلچی روسیه برای مصالحه و نپذیرفتن مجتهدین
- ۴۰۷ فتوح عساکر ایران در اراضی متصرفی روسیه
- ۴۰۸ مقاتله نایب السلطنه با سردار روسیه
- ۴۱۱ شکست یافتن مسلمانان از روسیان و کشته شدن امیر خان سردار
- ۴۱۲ فتح گنجه به دست روسیه
- ۴۱۳ شکسته شدن لشکر اسلام و فرار ایشان از روسیان
- ۴۱۴ مراجعت شاهنشاه ایران به دار الخلافه
- ۴۱۵ وفات آقا سید محمد مجتهد
- ۴۱۵ رفتن شجاع السلطنه به هرات
- ۴۱۶ لشکرکشی پادشاه خوارزم به خراسان
- ۴۱۷ وقایع سال ۱۲۴۲ ه. / ۱۸۲۶-۲۷ م. و مقاتلت ایرانیان با روسیان در سر آذربایجان
- ۴۱۷ اشاره
- ۴۱۸ حکومت بسقوویج در ارمنستان و ابتدای مقاتله او با ایرانیان
- ۴۱۸ مقاتله ساری اصلان با روسیان
- ۴۱۹ سفر شاهنشاه ایران به آذربایجان
- ۴۲۰ مقاتله نایب السلطنه با بسقوویج
- ۴۲۱ فتح عباس آباد به دست روسیه

- ۴۲۲ ظهور وبا در لشکرگاه روسیان و طلب مصالحه نمودن ایشان
- ۴۲۳ مقاتله نایب السلطنه در قریه اشتراک با روسیان و ظفر یافتن او
- ۴۲۴ مراجعت شهریار تاجدار به دار الخلافه
- ۴۲۵ فتح قلعه سردارآباد و ایروان به دست روسیه
- ۴۲۷ فتح شهر تبریز به دست روسیه
- ۴۲۸ درآمدن روسیان به خوی
- ۴۲۸ مذاکرات صلح
- ۴۲۹ انجمن شدن لشکرهای ایران برای دفاع و جهاد روس
- ۴۳۲ شایعه نیابت سلطنت شجاع السلطنه
- ۴۳۳ اهتمام ایلچی انگلیس در مصالحه ایران و روس
- جلد ۲ ۴۳۵
- ۴۳۵ مشخصات کتاب
- ۴۳۶ بقیه تاریخ فتحعلی شاه قاجار
- ۴۳۶ عهدنامه ترکمان چای
- ۴۳۶ ذکر مختصر و منتخبی از عهدنامه دولتین ایران و روس که به عبارت لفظا به لفظ انتخاب شده
- ۴۴۱ فصول عهدنامه تجارت:
- ۴۴۶ ذکر شورش کرمان و طغیان محمد قاسم خان دامغانی
- ۴۴۷ قتل خانلر خان زند به حکم عباسقلی خان قاجار و محمد قاسم خان دامغانی
- ۴۴۷ طغیان عبد الرضا خان یزدی به شاهزاده محمد ولی میرزا
- ۴۴۸ تفویض حکومت کرمان و یزد به شجاع السلطنه
- ۴۴۹ شورش اهل کرمان و تنبیه شجاع السلطنه ایشان را
- ۴۵۰ ابتدای ملازمت میرزا آقا خان نوری
- ۴۵۰ منازعه شاهزاده حسام السلطنه و شاهزاده محمود میرزا بر سر لرستان
- ۴۵۴ وقایع سال ۱۲۴۳ هـ. / ۱۸۲۷-۱۸۲۸ م. و بیرون شدن روسیه از بعضی بلدان ایران
- ۴۵۴ اشاره
- ۴۵۴ عزل آصف الدوله و نصب امین الدوله بار دیگر به وزارت

- ۴۵۵ طغیان خوانین خراسان
- ۴۵۷ رسیدن رسول قزلباش افغانستان به درگاه شهریار ایران
- ۴۵۸ سفر کردن شهریار به دار الامان قم و سلطان آباد
- ۴۵۸ ضیافت نمودن سپهدار شاهنشاه را
- ۴۵۹ سفارت گربایدوف از جانب ایمپراطور
- ۴۶۱ قتل گربایدوف سفیر روسیه
- ۴۶۳ صورت نامه میرزا ابو القاسم قائم مقام به بسقاویج
- ۴۶۴ وقایع سال ۱۲۴۴ هـ. / ۱۸۲۸-۱۸۲۹ م و تعیین ایلچی به روس برای عذر خواستن قتل گربایدوف
- ۴۶۴ اشاره
- ۴۶۵ سفارت خسرو میرزا به روس
- ۴۶۶ سفر حاجی میرزا مسیح به عتبات عالیات
- ۴۶۷ طغیان خوانین خراسان
- ۴۶۸ تفویض حکومت خراسان به شاهزاده احمد علی میرزا
- ۴۶۹ وفات میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله
- ۴۷۰ منشی الممالک شدن میرزا خانلر و فوت او
- ۴۷۰ منشی الممالک شدن میرزا تقی علی آبادی
- ۴۷۰ ورود خسرو میرزا به پترزبورغ
- ۴۷۲ حکومت محمود میرزا در نهاوند و مقاتله با حسام السلطنه
- ۴۷۳ عزل محمّد زکی خان نوری از وزارت فارس
- ۴۷۴ سفر کردن پادشاه ایران به فارس
- ۴۷۶ وزارت محمّد زکی خان نوری در کرمان
- ۴۷۷ سفر شاهنشاه به بهبهان
- ۴۷۹ وقایع سال ۱۲۴۵ هـ. / ۱۸۲۹-۱۸۳۰ م و عید کردن شاهنشاه ایران در خرم آباد فیلی
- ۴۷۹ اشاره
- ۴۸۰ لشکر کشیدن پادشاه خوارزم به خراسان
- ۴۸۱ فوت میرزا زکی نوری و محمّد حسن خان قاجار

- ۴۸۱ ----- تفویض حکومت کرمانشاهان به شاهزاده محمد حسین میرزا و جنگ شاهزادگان عراق
- ۴۸۲ ----- مبارزه شیخعلی میرزا با حسام السلطنه
- ۴۸۵ ----- اسیر شدن برادرزاده آصف الدوله هندی به دست ترکمانان
- ۴۸۵ ----- رسیدن رسول والی میمند
- ۴۸۶ ----- رسیدن سفیر سند
- ۴۸۶ ----- آمدن شجاع السلطنه بر سر یزد
- ۴۸۷ ----- فوت محمد زکی خان نوری و محمد کاظم خان مازندرانی
- ۴۸۷ ----- سفر نایب السلطنه به یزد
- ۴۸۸ ----- قصه میر حسن خان طالش و انجام کار او
- ۴۸۹ ----- طغیان محمد خان قرائی و آهنگ خان خوارزم به طرف خراسان
- ۴۹۱ ----- رسیدن نایب السلطنه به لشکرگاه پادشاه
- ۴۹۲ ----- فرار عبد الرضا خان یزدی و شفیع خان
- ۴۹۲ ----- شورش رعایای ملایر به شیخعلی میرزا
- ۴۹۵ ----- بلای طاعون
- ۴۹۵ ----- سفر کردن نایب السلطنه به خراسان
- ۴۹۶ ----- فتح قلعه سلطان میدان
- ۴۹۷ ----- فتح ترشیز به دست خسرو میرزا
- ۴۹۸ ----- قتل حاجی فیروز افغان در خراسان
- ۴۹۹ ----- وقایع سال ۱۲۴۷ هـ. ۱۸۳۱-۱۸۳۲ م. و رسیدن سفرا به درگاه پادشاه
- ۴۹۹ ----- اشاره
- ۴۹۹ ----- فوت ایلچی انگلیس
- ۴۹۹ ----- رسیدن سفیر سند
- ۴۹۹ ----- طغیان میر رواندوز
- ۵۰۰ ----- مقاتله شاهزادگان عراق
- ۵۰۳ ----- قصیده مسود اوراق در شرح مقاتله شاهزادگان عراق
- ۵۰۳ ----- اشاره

- گرفتار شدن عبد الززاق یزدی - ۵۲۹
- فتح قلعه امیرآباد به دست نایب السلطنه ۵۳۰
- فتح خیوشان به دست نایب السلطنه ۵۳۳
- فرار رضا قلی خان زعفرانلو و گرفتاری او - ۵۳۴
- فتح بلده سرخس به دست نایب السلطنه ۵۳۵
- آمدن سفیر خوقند به درگاه پادشاه ۵۴۰
- فرمان حکومت خراسان ۵۴۱
- لشکر کشیدن فرمانفرمای فارس به کرمان ۵۴۲
- آمدن ایلچی روس به درگاه پادشاه ۵۴۶
- سبک داشتن پادشاه منال دیوانی را از رعایا ۵۴۶
- وقایع سال ۱۲۴۸ هـ. / ۱۸۳۲ م. و آمدن وزیر مختار روس ۵۴۷
- اشاره ۵۴۷
- رسیدن رسول خان خوارزم ۵۴۷
- سفر نایب السلطنه به جانب طهران ۵۴۹
- مقاتله قهرمان میرزا با اباقا خان در کرمان ۵۵۱
- سفارت روس و انگلیس ۵۵۱
- بلای امراض ۵۵۱
- مراجعت نایب السلطنه از طهران به خراسان ۵۵۲
- سفر ولیعهد ثانی محمد میرزا به هرات ۵۵۲
- خاتمه کار نایب السلطنه اعلی الله مقامه ۵۵۳
- مراجعت ولیعهد ثانی از هرات ۵۵۵
- کیفر یافتن مرتضی قلی خان ایل بیگی قشقایی ۵۵۷
- وقایع سال ۱۲۴۹ هـ. / ۱۸۳۳ م. و خاتمه امر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار ۵۶۰
- اشاره ۵۶۰
- بزم سور و سرور شاهزادگان ۵۶۰
- درگیری خسرو میرزا با ترکمانان ۵۶۱

- ۵۶۱ ----- آمدن ارستوف از دولت روس
- ۵۶۲ ----- تفویض ولایتعهد دولت ایران به شاهزاده جوانبخت محمد میرزا
- ۵۶۴ ----- طغیان خوانین خراسان
- ۵۶۵ ----- تاختن شجاع الملک میرزای افغان به افغانستان
- ۵۶۶ ----- طغیان محمد تقی خان بختیاری
- ۵۶۶ ----- سفر کردن شاهنشاه ایران فتحعلی شاه به طرف اصفهان
- ۵۶۷ ----- خاتمه کار شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار
- ۵۷۲ ----- مدفون ساختن جسد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار را در روضه دار الایمان قم
- ۵۷۴ ----- ذکر اولاد و احفاد فتحعلی شاه و اسامی آنان که هنگام رحلتش زنده بودند
- ۵۷۴ ----- اشاره
- ۵۷۴ ----- ۱. عباس میرزا نایب السلطنه
- ۵۷۵ ----- ۲. دولتشاه محمد علی میرزا
- ۵۷۶ ----- ۳. ملک آرا محمد قلی میرزا
- ۵۷۶ ----- ۴. شاهزاده محمد ولی میرزا
- ۵۷۷ ----- ۵. حسینعلی میرزا فرمانفرما
- ۵۷۷ ----- ۶. حسنعلی میرزای شجاع السلطنه
- ۵۷۸ ----- ۷. محمد تقی میرزا حسام السلطنه
- ۵۷۸ ----- ۸. علینقی میرزای رکن الدوله
- ۵۷۹ ----- ۹. شیخعلی میرزای شیخ الملوک
- ۵۸۰ ----- ۱۰. علیشاه ظل السلطان
- ۵۸۰ ----- ۱۱. عبد الله میرزای دارا
- ۵۸۰ ----- ۱۲. امام ویردی میرزای ایلخانی
- ۵۸۰ ----- ۱۳. شاهزاده محمد رضا میرزا
- ۵۸۱ ----- ۱۴. حیدر قلی میرزا
- ۵۸۱ ----- ۱۵. شاهزاده محمود
- ۵۸۲ ----- ۱۶. شاهزاده همایون میرزا

۱۷. الله ويردى ميرزا ----- ۵۸۲
۱۸. اسمعيل ميرزا ----- ۵۸۲
۱۹. احمد على ميرزا ----- ۵۸۳
۲۰. على رضا ميرزا ----- ۵۸۳
۲۱. كيقباد ميرزا ----- ۵۸۳
۲۲. بهرام ميرزا ----- ۵۸۳
۲۳. شاپور ميرزا ----- ۵۸۳
۲۴. ملك قاسم ميرزا ----- ۵۸۳
۲۵. منوچهر ميرزا ----- ۵۸۵
۲۶. هرمز ميرزا ----- ۵۸۵
۲۷. ملك ايرج ميرزا ----- ۵۸۵
۲۸. كيكائوس ميرزا شهاب السلطنه ----- ۵۸۵
۲۹. شاهقلى ميرزا ----- ۵۸۶
۳۰. محمّد مهدى ميرزا ----- ۵۸۶
۳۱. كيخسرو ميرزا ----- ۵۸۶
۳۲. كيومرث ميرزاى ايلخانى ----- ۵۸۶
۳۳. جهانشاه ميرزا ----- ۵۸۸
۳۴. سليمان ميرزا ----- ۵۸۸
۳۵. فتح الله ميرزاى شعاع السلطنه ----- ۵۸۸
۳۶. ملك منصور ميرزا ----- ۵۸۸
۳۷. شاهزاده بهمن ميرزاى بهاء الدوله ----- ۵۸۸
۳۸. سلطان محمّد ميرزاى سيف الدوله ----- ۵۸۹
۳۹. سلطان سليم ميرزا ----- ۵۸۹
۴۰. سلطان مصطفى ميرزا ----- ۵۸۹
۴۱. سلطان ابراهيم ميرزا ----- ۵۸۹
۴۲. سيف الله ميرزا ----- ۵۸۹

۴۳. یحیی میرزا ۵۹۰
۴۴. زکریا میرزا ۵۹۰
۴۵. محمد امین میرزا ۵۹۱
۴۶. سلطان حمزه میرزا ۵۹۱
۴۷. فرخ سیر میرزا ۵۹۱
۴۸. سلطان احمد میرزای عضد الدوله ۵۹۱
۴۹. صاحبقران میرزا ۵۹۱
۵۰. طهمورث میرزا ۵۹۱
۵۱. جهانسوز میرزا ۵۹۱
۵۲. محمد هادی میرزا ۵۹۲
۵۳. پرویز میرزا ۵۹۲
۵۴. علیقلی میرزا ۵۹۲
۵۵. عباسقلی میرزا ۵۹۲
۵۶. کامران میرزا ۵۹۳
۵۷. اورنگ زیب میرزا ۵۹۳
۵۸. جلال الدین میرزا ۵۹۳
۵۹. امان الله میرزا ۵۹۳
۶۰. سلطان حسین میرزا ۵۹۳
- اسامی دختران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ۵۹۳
- اسامی زوجات شاهنشاه فتحعلی شاه ۶۰۰
- اشاره ۶۰۰
- اسامی زوجات فتحعلی شاه که هنگام وفات شهریار صاحب پسران و دختران بودند ۶۰۴
- اسامی زوجات فتحعلی شاه که فرزند آوردند و فرزندان ایشان بمردند و هنگام رحلت شهریار فرزند نداشتند ۶۰۸
- اسامی زوجات فتحعلی شاه که در سرای سلطنت فرزند نیاورده اند ۶۱۰
- اسامی بعضی از اعمام و عمزادگان و برادرزادگان شاهنشاه فتحعلی شاه ۶۱۵
- اشاره ۶۱۵

- ۶۱۶ ذکر اولاد حسینقلی خان
- ۶۱۶ ذکر اولاد مهدیقلی خان
- ۶۱۶ ذکر اولاد مرتضی قلی خان
- ۶۱۷ ذکر اولاد مصطفی قلی خان
- ۶۲۰ سلطان غازی محمد شاه قاجار
- ۶۲۰ اشاره
- ۶۲۱ وقایع قبل از جلوس محمد شاه به تخت سلطنت
- ۶۲۱ اشاره
- ۶۲۴ طلب نمودن عبد الله خان امین الدوله شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما را به تطمیع سلطنت ایران
- ۶۲۵ دعوی سلطنت حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس
- ۶۲۷ مراجعت سلطان محمد میرزا از چهارمحال به اصفهان
- ۶۳۰ دعوی سلطنت شاهزاده ظلّ السلطان در دار الخلافه طهران
- ۶۳۰ اشاره
- ۶۳۴ تدبیر کردن میرزا آقا خان وزیر لشکر در پراکنده ساختن سپاه ظلّ السلطان
- ۶۳۷ رسیدن خیر وفات پادشاه ایران فتحعلی شاه به شاهنشاه غازی محمد شاه
- ۶۴۱ جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه به تخت سلطنت در دار السلطنه تبریز
- ۶۴۱ اشاره
- ۶۴۳ سفر کردن شاهنشاه غازی از تبریز به طهران
- ۶۴۶ فرستادن ظلّ السلطان رسول و نامه به نزدیک شاهنشاه غازی محمد شاه
- ۶۴۶ اشاره
- ۶۴۸ جواب نامه ظلّ السلطان از شاهنشاه غازی
- ۶۵۱ شکست یافتن لشکر ظلّ السلطان
- ۶۵۵ گرفتاری ظلّ السلطان و محمد جعفر خان به دست محمد باقر خان بیگلربیگی
- ۶۶۲ تدبیر نمودن الله یار خان آصف الدوله و میرزا ابو القاسم قائم مقام در امر وزارت اعظم برای خود
- ۶۶۲ اشاره
- ۶۶۴ ذکر فتح شیراز توسط منوچهر خان معتمد الدوله

- ۶۶۷ وفیات
- ۶۶۷ سفر کردن شاهزاده بهرام میرزا به کرمانشاهان
- ۶۷۱ ذکر وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۱ هـ. / ۱۸۳۵ م.
- ۶۷۱ اشاره
- ۶۷۲ گرفتاری شجاع السلطنه و فرمانفرما به دست معتمد الدوله و انجام کار آنها
- ۶۷۴ قصه ولی خان ممسنی
- ۶۷۸ حکومت اردشیر میرزا در گرگان و استرآباد
- ۶۷۹ گرفتاری میرزا ابو القاسم قایم مقام به فرمان شاهنشاه غازی و خاتمه کار او
- ۶۸۴ فرستادن جمعی از شاهزادگان را به قلعه اردبیل و تفویض وزارت اعظم به حاجی میرزا آقاسی
- ۶۸۴ اشاره
- ۶۸۹ وفیات
- ۶۸۹ گرفتاری ظل السلطان و محبوس شدن او در آذربایجان
- ۶۹۰ آمدن محمد خان امیر نظام به دار الخلافه
- ۶۹۰ آمدن الله یار خان آصف الدوله به دار الخلافه
- ۶۹۱ وقایع سال ۱۲۵۲ هـ. / ۱۸۲۶ م. و سفر کردن شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار به گرگان برای نظم قبایل یموت و کولان
- ۶۹۱ اشاره
- ۶۹۵ عزل فضلعلی خان از حکومت مازندران
- ۶۹۶ سفر بهرام میرزا به خوزستان و نظم بختیاری
- ۶۹۸ عزل بهرام میرزا از حکومت کرمانشاهان
- ۶۹۹ تبعید محمد قلی میرزای ملک آرا
- ۶۹۹ تغییر و تبدیل حکومت ایالات و ولایات
- ۷۰۱ سفارت میرزا جعفر خان مشیر الدوله
- ۷۰۱ وقایع حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سفر هرات در سال ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ هـ. / ۱۸۲۷-۱۸۲۸ م.
- ۷۰۱ اشاره
- ۷۰۴ سفر کردن ولیعهد کیوان مهد دولت ایران به جانب ایروان به حال پرسی ایمپراطور روسیه
- ۷۰۹ حرکت موکب پادشاهی از بسطام به جانب هرات و فتح قلعه غوریان

- ۷۱۳ ----- ورود موکب پادشاهی در کنار هرات و محاصره نمودن قلعه هرات را
- ۷۱۳ ----- اشاره
- ۷۱۹ ----- فرستادن کامران میرزا پسر خود را به طلب لشکر خوارزم و میمنه و مقاتله آصف الدوله با ایشان
- ۷۲۸ ----- انگیختن علمای هرات افغانان را به جنگ شیعیان به نام جهاد
- ۷۲۸ ----- اشاره
- ۷۳۰ ----- وقایع دیگر
- ۷۳۳ ----- فرار کردن ظلّ السلطان و بعضی شاهزادگان از قلعه اردبیل به مملکت روسیه
- ۷۳۳ ----- اشاره
- ۷۳۹ ----- قضیه سفارت حسین خان آجودان باشی به ممالک اروپا
- ۷۴۲ ----- قصه خرابی محقره به دست علی رضا پاشا وزیر بغداد
- ۷۴۲ ----- اشاره
- ۷۴۴ ----- سرکوبی قیات ترکمان
- ۷۴۵ ----- وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۵ ه. / ۱۸۲۹ م. و تشدید محاصره هرات
- ۷۴۵ ----- اشاره
- ۷۵۲ ----- تعیین شاهنشاه غازی قواد سپاه را در سنگرها و تحریض لشکر را در محاصره هرات
- ۷۵۲ ----- اشاره
- ۷۵۳ ----- رنجیدن مستر مکنیل به جهت محاصره هرات و مراجعت به انگلیس
- ۷۵۴ ----- درگیری مؤید الدوله با افغانان
- ۷۵۶ ----- حمله سرخوش خان افشار
- ۷۵۷ ----- یورش بردن لشکر به قلعه هرات به فرمان شاهنشاه غازی
- ۷۶۶ ----- رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس به جزیره خارک و مراجعت شاهنشاه غازی از هرات
- ۷۶۹ ----- شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه به خط خویش نگاشت و حکم داد که مردم شمشیرزن جامعه نظام پوشند
- ۷۷۰ ----- شرح منشوری که محمد شاه خویش نوشته است
- ۷۷۰ ----- اشاره
- ۷۷۳ ----- رسیدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه از سفر خوزستان و فارس به لشکرگاه پادشاه
- ۷۷۷ ----- هزیمت شدن رضا قلی خان والی کردستان از عبد الله پاشای بابان

- سبب طغیان آقا خان محلاتی در حضرت پادشاه ۷۷۷
- سفارت حسین خان آجودان باشی به جانب فرانسه ۷۷۸
- نکوهش دوک ولینگتون مردم انگلیس را در مخالفت با ایرانیان ۷۸۱
- اشاره ۷۸۱
- سفر کردن شاهنشاه غازی به اصفهان و دفع دادن مردم شیر را از آن بلده ۷۸۴
- خواستاری سلطان روم از ایمپراطور روسیه برای مصالحه با دولت ایران ۷۸۵
- شرح احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۶ ق. / ۱۸۴۰ م. ۷۸۵
- اشاره ۷۸۵
- صورت عهدنامه ای که کارگزاران دولت ایران با اولیای دولت فرانسه نگارش داده اند ۷۸۶
- اشاره ۷۸۶
- مراجعت ایلچی فرانسه به پاریس ۷۹۱
- نیابت فرهاد میرزا در حکومت فارس ۷۹۱
- گرفتاری آقا خان محلاتی و درآمدن او به طهران و دیگر باره فرار کردن و طغیان ورزیدن او ۷۹۳
- نامه آقا خان محلاتی به حاجی سید جواد ۷۹۴
- اشاره ۷۹۴
- مقاتلت و مبارزت بهمن میرزای بهاء الدوله با آقا خان محلاتی ۷۹۵
- سفارت عبد الرزاق افندی ۷۹۹
- طغیان خانلر میرزا علیه شاهزاده بهاء الدوله ۷۹۹
- سفارت خوارزم ۸۰۰
- حرکت محمد شاه به طرف همدان ۸۰۰
- وزارت محمد امین خان نسقچی باشی در گیلان ۸۰۰
- وقایع دیگر ۸۰۱
- شرح حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۷ ه. / ۱۸۴۱ ۸۰۱
- اشاره ۸۰۱
- سرکوبی قبایل سرکش ۸۰۳
- فرستاده هرات ۸۰۴

- حکومت حاجی خان شکی در کرمانشاهان و قتل او به دست مردم کردند ۸۰۴
- اشاره ۸۰۴
- وقایع دیگر ۸۰۶
- اسارت محمد ولی خان دولّو ۸۰۶
- فتح بنفهل و بلوچستان به دست امیر توپخانه و حکومت عباسقلی خان والی در کرمان ۸۰۷
- اشاره ۸۰۷
- حکومت عباسقلی خان جوانشیر در کرمان ۸۰۸
- بازگشت کهن دل خان به قندهار ۸۰۹
- فتنه مخدومقلی ترکمان و ظهور حضرت ایشان در گرگان ۸۱۱
- سفر کردن منوچهر خان معتمد الدوله به خوزستان و دفع فتنه محمد تقی خان بختیاری ۸۱۲
- اشاره ۸۱۲
- حرکت محبعلی خان شجاع الدوله ماکوئی به طرف کرمانشاهان ۸۲۲
- صورت عهدنامه تجارت که فیما بین دولتین بهیتین ایران و انگلیس سمت انعقاد یافت ۸۲۴
- صورت عهدنامه منعقد فیما بین دولت علیه ایران و دولت بهیته بلجیق که در اسلامبول استقرار یافته است ۸۲۶
- شرطنامه دولت بلجیق که تمیمه عهدنامه دولتین ایران و بلجیق شده ۸۲۹
- اشاره ۸۲۹
- وفیات ۸۲۹
- جلد ۳ ۸۳۰
- مشخصات کتاب ۸۳۰
- بقیه سلطان غازی محمد شاه قاجار ۸۳۱
- در بیان زبانی که مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس از روی جهل و نادانی به دولت ایران و انگلیس رسانید ۸۳۱
- اشاره ۸۳۱
- آمدن شجاع الملک و سپاه انگریز به افغانستان ۸۳۴
- ترجمه تاریخ مردم انگلستان در سفر افغانستان ۸۳۶
- گرفتن افغانان قلعه آدوقه انگریزان را ۸۳۸
- گرفتن افغانان قلعه ریکاباشی را ۸۴۳

- خطای تدبیر انگریزان در مقاتله با افغانان ۸۴۶
- تحریض دادن سران سپاه انگلستان وزیر مختار را در مصالحه با افغانان و مکیدت جماعت افغانان با ایشان ۸۴۸
- اشاره ۸۴۸
- قتل وزیر مختار انگلیس به دست افغانان ۸۴۹
- شرح حال فرخنده مآل شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۸ هجری / ۱۸۴۲ م ۸۵۶
- اشاره ۸۵۶
- عزل فرهاد میرزا از حکومت فارس ۸۵۷
- عهدنامه ایران و اسپانیا ۸۵۹
- صورت عهدنامه دولت علیه ایران با دولت بهیة اسپانیول ۸۵۹
- اشاره ۸۵۹
- قصه عروسی و عزای حبیب الله خان امیر توپخانه ۸۶۲
- شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۹ ه. / ۱۸۴۳ م ۸۶۳
- اشاره ۸۶۳
- صورت قرارنامه تجارتي فیما بین دولتین بهیتین ایران و روس ۸۶۴
- اشاره ۸۶۴
- عزل فرهاد میرزا از حکومت فارس ۸۶۷
- شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۶۰ ه. / ۱۸۴۴ م ۸۶۸
- اشاره ۸۶۸
- آغاز فتنه میرزا علی محمد باب ۸۶۸
- مباحثه باب با علمای شیراز ۸۷۲
- مباحثه میرزا علی محمد باب با علمای اصفهان ۸۷۳
- لشکر کشیدن نجیب پاشا وزیر بغداد بر سر کربلاي معلّ و قتل مردم آن بلده ۸۷۶
- سفارت میرزا تقی خان وزیر نظام به ارزن الروم و شورش اهل آن بلده بروی ۸۷۸
- اشاره ۸۷۸
- ابتدای جلالت و رفعت منزلت الله قلی میرزای ایلخانی ۸۸۶
- شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۶۱ ه. / ۱۸۴۵ م ۸۸۸

- ۸۸۸ اشاره
- ۸۸۸ خلاصه فقرات نگاشته که در شهر جمادی الاولی اولیای دولت ایران به وزرای مختار دولتین علیتین روس و انگلیس نگار دادند
- ۸۹۰ ذکر مجلس سور و سرور ولیعهد دولت ایران السلطان ناصر الدین شاه به فرمان شاهنشاه غازی
- ۸۹۰ اشاره
- ۸۹۰ اظهار کرامت حاجی میرزا آقاسی
- ۸۹۲ مریض شدن محمد شاه
- ۸۹۶ آغاز فتنه الله قلی میرزا
- ۸۹۷ تقدیم خدمت میرزا آقا خان وزیر لشکر به دولت ایران
- ۸۹۸ بیرون کردن حاجی میرزا آقاسی جمعی از بزرگان درگاه را از طهران
- ۹۰۰ ارسال نشان تمثال شاهانه برای فرمانفرمای گرجستان
- ۹۰۱ شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۶۲ / هـ / ۱۸۴۶ م
- ۹۰۱ اشاره
- ۹۰۱ آغاز فتنه خراسان
- ۹۰۲ حکومت سلیمان خان دنبلی در شاهرود و بسطام
- ۹۰۵ وفات حاجی میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس و تفویض امر او به حاجی میرزا عبد الله
- ۹۰۵ رساندن آب شش پیر به شیراز
- ۹۰۶ فتنه الله قلی میرزای ایلخانی در بروجرد
- ۹۰۷ آگاه شدن شاهنشاه از کار الله قلی میرزا و مأمور داشتن او را به سفر عتبات عالیات
- ۹۱۰ شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۶۳ / هـ / ۱۸۴۷ م
- ۹۱۰ اشاره
- ۹۱۱ آمدن آصف الدوله از خراسان به دار الخلافه طهران
- ۹۱۴ ذکر ظهور عصیان و طغیان حسن خان سالار و فتح قلعه کلات بدست او
- ۹۱۴ اشاره
- ۹۱۵ سفر آصف الدوله به زیارت مکه و اقامت در عتبات عالیات
- ۹۱۶ فرار محمد قلی خان فرزند آصف الدوله به نزد پدر
- ۹۱۶ حرکت ابراهیم خلیل خان به صوب خراسان

- ۹۱۷ مقاتله و مقابله ابراهیم خلیل خان با جعفر قلی خان و لشکر خراسان
- ۹۲۳ رسیدن شاهزاده حمزه میرزای حشمة الدوله و مقاتله او با سالار و فرار سالار به دشت ترکمان
- ۹۲۳ اشاره
- ۹۲۴ قصه شاهرخ خان قاجار
- ۹۲۶ گریختن سالار به آخال
- ۹۲۹ ایلغار کردن جعفر قلی خان و قراولان به شهر بوزنجر و قتل محمد علی خان ماکوئی
- ۹۲۹ اشاره
- ۹۳۰ رسیدن حمزه میرزا به بوزنجر و گریختن جعفر قلی خان
- ۹۳۴ معاهده ایران و عثمانی یا معاهده ارزنة الروم
- ۹۳۴ صورت عهدنامه ای که میرزا تقی خان امیر نظام میان دولتین ایران و دولت آل عثمان در ارزن الروم نگار داد
- ۹۳۴ اشاره
- ۹۳۸ وفیات
- ۹۳۹ سفارت میرزا محمد علی خان شیرازی نایب وزیر دول خارجه به مملکت فرانسه و دولت آل عثمان
- ۹۴۷ آغاز فتنه شاهزاده بهمن میرزا فرمانگزار مملکت آذربایجان
- ۹۴۷ اشاره
- ۹۵۰ رسیدن بهمن میرزا به طهران
- ۹۵۲ ذکر سفر کردن ولیعهد گردون مهد دولت ایران ناصر الدین شاه برای نظم مملکت آذربایجان
- ۹۵۲ اشاره
- ۹۵۴ سخن کردن علماء تبریز با سید علی محمد باب
- ۹۵۹ وفات میرزا حسن مستوفی الممالک
- ۹۵۹ شورش مردم زنجان بر علی اشرف خان ماکوئی
- ۹۶۰ وقایع سال ۱۲۶۴ / ۱۸۴۸ م. و خاتمه امر شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار
- ۹۶۰ اشاره
- ۹۶۴ وصایای شاهنشاه غازی هنگام وداع زندگانی باستر کبری و مهد علیا
- ۹۶۸ ذکر اخلاق ستوده و صفات حمیده شاهنشاه غازی
- ۹۶۸ اشاره

- ۹۶۸ ----- تفویض نمودن حاجی میرزا آقاسی املاک خود را به مصالحه شرعیه با شاهنشاه غازی
- ۹۷۰ ----- ذکر اولاد امجاد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار
- ۹۷۲ ----- تاریخ سلطنت ناصر الدین شاه قاجار
- ۹۷۲ ----- اشاره
- ۹۷۳ ----- دیباچه
- ۹۷۴ ----- تاریخ تولد و ترجمه حال او تا صدور منشور ولایت عهدی
- ۹۷۷ ----- اوضاع ایران از مرگ محمد شاه تا جلوس ناصر الدین شاه
- ۹۷۷ ----- اختلاف کلمه امرای ایران در دار الخلافه طهران و تدبیر فرمودن مهد علیا و ستر کبری در آن داهیه دهیا
- ۹۷۷ ----- اشاره
- ۹۷۸ ----- مواضعه امرا در عزل حاجی میرزا آقاسی
- ۹۸۲ ----- مخالفت جماعت ماکوئی با حاجی میرزا آقاسی
- ۹۸۳ ----- مواضعه امرا در عزل و نصب حاجی میرزا آقاسی
- ۹۸۵ ----- فرار نمودن حاجی میرزا آقاسی به بقعه شاهزاده عبد العظیم
- ۹۸۷ ----- صدور احکام مهد علیا برای نظم بلدان و امصار
- ۹۸۸ ----- مواضعه جمعی از امرا در میان شهر به مخالفت جماعتی که در ارک بوده اند
- ۹۸۹ ----- آمدن میرزا آقا خان وزیر لشکر از کاشان به دار الخلافه طهران
- ۹۹۱ ----- در ذکر طغیان و عصیان سیف الملوک میرزا و گرفتاری و حبس او به فرمان مهد علیا به دست سلیمان خان افشار
- ۹۹۱ ----- اشاره
- ۹۹۴ ----- شورش مردم بروجرد بر جمشید خان ماکوئی
- ۹۹۵ ----- شورش مردم کرمانشاهان بر محب علی خان ماکوئی
- ۹۹۵ ----- آشفتهگی کردستان
- ۹۹۶ ----- در ذکر آشفتهگی مملکت فارس و شورش مردم شیراز بر حسین خان نظام الدوله و خاتمه امور ایشان
- ۹۹۶ ----- اشاره
- ۹۹۸ ----- حصار دادن مردم شیراز حسین خان نظام الدوله را
- ۱۰۰۱ ----- در ذکر آشفتهگی مملکت کرمان و مقاتله فضلعلی خان بیگلربیگی با عبد الله خان صارم الدوله
- ۱۰۰۱ ----- اشاره

- ۱۰۰۴ ----- گرفتاری محمد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی -
- ۱۰۰۷ ----- قتل میرزا اسمعیل شیرازی وزیر کرمان
- ۱۰۰۷ ----- در ذکر آشتنگی شهر یزد و طغیان اشرار آن بلده و غلبهٔ محمد عبد الله بر آن جماعت
- ۱۰۰۹ ----- در ذکر جلوس شاهنشاه ایران سلطان ناصر الدین شاه در تبریز و سفر کردن به طهران و وقایع بعد از ورود به دار الخلافه
- ۱۰۰۹ ----- اشاره
- ۱۰۱۹ ----- تدبیر کردن میرزا تقی خان امیر نظام با میرزا آقا خان وزیر لشکر در جمع و خرج ایران
- ۱۰۲۱ ----- در ذکر شورش مردم خراسان بر شاهزاده حمزه میرزا و قتل حاجی میرزا عبد الله متولی باشی و جمعی از سربازان
- ۱۰۲۱ ----- اشاره
- ۱۰۲۲ ----- مقاتلهٔ ترکمانان سرخس با لشکر خراسان
- ۱۰۲۶ ----- درآمدن سالار به مشهد مقدس و محصور شدن حمزه میرزا
- ۱۰۲۸ ----- رسیدن یار محمد خان از هرات به خراسان
- ۱۰۳۱ ----- فرار کردن سام خان ایلخانی از طهران و تقدیم خدمات او به دولت ایران
- ۱۰۳۱ ----- اشاره
- ۱۰۳۳ ----- رفتن کاظم خان خلیج به نزد سالار
- ۱۰۳۵ ----- سفر کردن حاجی نور محمد خان سردار و سلیمان خان افشار به خراسان برای استمالت سالار و جعفر قلی خان
- ۱۰۳۷ ----- در ذکر مأمور شدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه به خراسان و وقایع آن اراضی
- ۱۰۳۷ ----- اشاره
- ۱۰۴۱ ----- فتح قلعهٔ شاهان دز به دست حسام السلطنه
- ۱۰۴۳ ----- مقاتلهٔ حسام السلطنه با سالار
- ۱۰۴۴ ----- فتح آق قلعه به دست حسام السلطنه
- ۱۰۴۶ ----- فتح سبزواری و گرفتاری بیگلربیگی برادر سالار
- ۱۰۴۷ ----- مأمور شدن مشیر الدوله به بغداد
- ۱۰۴۸ ----- حکومت های جدید
- ۱۰۴۸ ----- قضهٔ قرة العین
- ۱۰۴۹ ----- وفیات
- ۱۰۵۰ ----- ذکر حکومت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله در بروجرد و سیلاخور

- ۱۰۵۰ اشاره
- ۱۰۵۱ فتح قلعه ده کرد
- ۱۰۵۳ تحویل جسد مبارک شاهنشاه مبرور از دار الخلافه طهران به دار الامان قم
- ۱۰۵۳ اشاره
- ۱۰۵۳ ذکر حکومت خان خانان به اصفهان
- ۱۰۵۴ مأمور شدن حاتم خان به نظم یزد و کرمان
- ۱۰۵۵ ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و بختیاری
- ۱۰۵۶ حکومت شاهزاده بهرام میرزا در فارس
- ۱۰۵۷ حکومت طهماسب میرزای مؤید الدوله در کرمان
- ۱۰۵۷ ازدواج میرزا تقی خان امیر نظام با عزت الدوله خواهر ناصر الدین شاه
- ۱۰۵۸ شورش سربازان بر میرزا تقی خان و رفتن او به خانه اعتماد الدوله
- ۱۰۵۸ اشاره
- ۱۰۶۰ رفتن امیر نظام به خانه اعتماد الدوله
- ۱۰۶۲ شرح حال ملا حسین بشرویه و طغیان جماعت بابیه و مقاتلت ایشان در مازندران با گروه لشکریان
- ۱۰۶۲ اشاره
- ۱۰۶۴ آغاز فتنه ملا حسین بشرویه در خراسان
- ۱۰۶۷ رسیدن ملا حسین بشرویه به مازندران و فریفتن مردمان را از بهر عصیان و طغیان
- ۱۰۶۷ اشاره
- ۱۰۶۹ مقاتلت جماعت بابیه در بارفروش
- ۱۰۷۱ قلعه ساختن ملا حسین بشرویه به اتفاق حاجی محمد علی بارفروشی و جماعت بابیه در مزار شیخ طبرسی
- ۱۰۷۳ مأمور داشتن شاهنشاه ایران بزرگان مازندران را به دفع ملا حسین و جماعت بابیه
- ۱۰۷۳ اشاره
- ۱۰۷۴ هزیمت شدن لشکر مازندران و قتل آقا عبد الله به دست ملا حسین بشرویه
- ۱۰۷۵ سفر کردن شاهزاده مهدی قلی میرزا به مازندران به فرمان شاهنشاه ایران برای تسخیر قلعه شیخ طبرسی و قلع جماعت بابی
- ۱۰۷۵ اشاره
- ۱۰۷۶ شیخون ساختن ملا حسین بشرویه و هزیمت شدن مهدی قلی میرزا

- ۱۰۷۹ شیخون ساختن جماعت بابیه و شکسته شدن عباسقلی خان لاریجانی
- ۱۰۸۰ قتل ملا حسین بشرویه در میان کارزار
- ۱۰۸۲ لشکر تاختن شاهزاده مهدی قلی میرزا از شهر ساری به قلعه شیخ طبرسی برای جنگ جماعت بابیه
- ۱۰۸۲ اشاره
- ۱۰۸۳ حصار دادن لشکریان جماعت بابیه را در قلعه شیخ طبرسی
- ۱۰۸۵ شیخون ساختن جماعت بابیه و کشتن جعفر قلی خان و طهماسب قلی خان را
- ۱۰۸۶ خشم گرفتن شاهنشاه ایران با بزرگان مازندران از بهر مسامحت ایشان در تسخیر قلعه و تدمیر بابیه
- ۱۰۸۶ اشاره
- ۱۰۸۷ یورش بردن لشکریان بر سر قلعه شیخ طبرسی
- ۱۰۸۸ تنگی علف و آذوقه در میان مردم بابی
- ۱۰۸۹ شیخون ساختن جماعت بابیه و شکسته شدن ایشان
- ۱۰۹۰ قتل جماعت بابیه و خاتمه کار ایشان
- ۱۰۹۲ رفتن حاجی میرزا آقاسی به عتبات عالیات
- ۱۰۹۲ فتوای میرزا احمد مجتهد تبریزی
- ۱۰۹۲ سفارت بغداد
- ۱۰۹۳ ذکر وقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار مطابق سنه ۱۲۶۵ هـ / ۱۸۴۹ م.
- ۱۰۹۳ اشاره
- ۱۰۹۵ حکومت آذربایجان
- ۱۰۹۵ مأمور شدن چراغعلی خان به مملکت خراسان برای استمالت حسن خان سالار و مراجعت او بی نیل مرام به دربار شهریار
- ۱۰۹۵ اشاره
- ۱۰۹۶ سفر کردن حسام السلطنه از نیشابور به مشهد
- ۱۰۹۹ فتح قلعه شاهان دز به دست حسام السلطنه
- ۱۱۰۰ فتح کلات
- ۱۱۰۰ جنگ اول حسام السلطنه در کنار مشهد
- ۱۱۰۱ رسیدن شاهزاده حسام السلطنه و محاصره نمودن شهر مشهد مقدس را و مقاتله او با سالار و مردم آن بلد
- ۱۱۰۱ اشاره

- ۱۱۰۲ غلبه کردن مردم شهر بر سنگر سام خان
- ۱۱۰۳ هزیمت یافتن سپاه سالار از لشکر جزار
- ۱۱۰۴ تصرف سالار در خزائن موقوفه رضوی علیه الصلوة و السلام
- ۱۱۰۷ مأمور داشتن کارداران دولت ایران جماعتی از سپاهیان را به مدد حسام السلطنه برای فتح خراسان
- ۱۱۰۷ اشاره
- ۱۱۱۰ شکستن سام خان ایلخانی ترکمانان را
- ۱۱۱۱ فتح قلعه عسکریه به دست حسام السلطنه
- ۱۱۱۲ رسیدن محمد ناصر خان قاجار به سرداری سپاه خراسان
- ۱۱۱۴ ذکر فتنه جماعت بابیه در زنجان و طغیان ملا محمد علی زنجانی و خاتمت کار او
- ۱۱۱۶ آغاز فتنه ملا محمد علی زنجانی و مقاتلت او با سپاه سلطانی
- ۱۱۱۶ اشاره
- ۱۱۱۸ یورش بردن اصحاب ملا محمد علی بر سر امیر اعلان خان
- ۱۱۱۹ یورش بردن لشکریان به سنگرهای اصحاب ملا محمد علی
- ۱۱۲۰ رسیدن محمد ناصر خان بیگلربیگی با جماعتی از لشکریان از دار الخلافه طهران
- ۱۱۲۲ رسیدن فتح خان پسر یحیی خان به زنجان و قتل او به دست ملا محمد علی
- ۱۱۲۴ مأمور شدن گروهی از سپاهیان به زنجان به فرمان شاهنشاه ایران برای دفع ملا محمد علی و اصحاب او
- ۱۱۲۴ اشاره
- ۱۱۲۵ زخم یافتن ملا محمد علی در میدان مبارزات و هلاک شدن او بدان جراحت
- ۱۱۲۷ ذکر فتنه تبریز و غوغای عامه
- ۱۱۲۹ سفر کردن عزیز خان سردار کل عساکر منصوره به فرمان شاهنشاه منصور به ایروان برای تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه
- ۱۱۳۱ قتل میرزا علی محمد باب در بلده تبریز به دست عوانان دولت و فتوای علمای شریعت
- ۱۱۳۱ اشاره
- ۱۱۳۴ ذکر حکومت محمد حسن خان سردار ایروانی در یزد
- ۱۱۳۶ وفات حاجی میرزا آقاسی در عتبات عالیات
- ۱۱۳۷ ذکر حکومت غلامحسین خان سپهدار در اصفهان و فتنه اشراک آن بلده و دفع ایشان
- ۱۱۳۷ اشاره

- ۱۱۴۰ - - - - - مقاتلهٔ مردم سپهدار با اشرار اصفهان و قتل شیخعلی خان سرهنگ
- ۱۱۴۳ - - - - - شفاعت آقا محمد مهدی مجتهد اشرار اصفهان را و خاتمهٔ کار ایشان
- ۱۱۴۶ - - - - - گرفتاری میرزا عبد الحسین و قتل او
- ۱۱۴۷ - - - - - سفر کردن شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله به اراضی باجلان و بختیاری و دفع اشرار ایشان
- ۱۱۴۷ - - - - - اشاره
- ۱۱۴۷ - - - - - گرفتاری خسرو خان سرلک
- ۱۱۴۸ - - - - - دفع خان جان خان
- ۱۱۴۸ - - - - - دفع قبیله بسحاق
- ۱۱۴۹ - - - - - حکومت عباسقلی خان والی جوانشیر در مشکین و اردبیل
- ۱۱۵۲ - - - - - وقایع دیگر
- ۱۱۵۳ - - - - - واقعهٔ بوشهر
- ۱۱۵۵ - - - - - تفویض منصب ولایتعهد به شاهزاده سلطان محمود میرزا
- ۱۱۵۶ - - - - - ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار در سال ۱۲۶۶ هـ. / ۱۸۵۰ م
- ۱۱۵۶ - - - - - اشاره
- ۱۱۵۶ - - - - - ادامهٔ وقایع خراسان
- ۱۱۵۷ - - - - - رسالت حسین پاشا خان از جانب حسام السلطنه به نزدیک سالار
- ۱۱۵۹ - - - - - فتح قلعهٔ مشهد مقدس به دست شاهزاده حسام السلطنه و گرفتاری سالار و خاتمهٔ کار او
- ۱۱۵۹ - - - - - اشاره
- ۱۱۶۱ - - - - - کشتن رجب مروی خویشان را
- ۱۱۶۲ - - - - - بست نشستن سالار
- ۱۱۶۴ - - - - - ذکر حبس و بند حسن خان سالار و هلاکت او و قتل فرزند و برادر او به دست عوانان دژخیم
- ۱۱۶۶ - - - - - ذکر فتنهٔ آقا سید یحیی دارابی در نیریز و دعوت او مردم را به شریعت میرزا علی محمد باب
- ۱۱۶۶ - - - - - اشاره
- ۱۱۶۷ - - - - - ورود آقا سید یحیی در نیریز
- ۱۱۶۸ - - - - - شیخون زدن آقا سید یحیی بر زین العابدین خان و قتل علی عسکر خان
- ۱۱۷۰ - - - - - مقاتلهٔ سید یحیی با لشکریان و خاتمهٔ کار او

- ۱۱۷۱ ذکر عصیان شیخ حسین خان در بندر ابوشهر و هزیمت او به لشکر نصره الدوله
- ۱۱۷۳ ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و ظهور فتنه میرزا قوام الدین و دفع او
- ۱۱۷۳ اشاره
- ۱۱۷۴ مقاتله سهام الدوله با میرزا قوام الدین و مشایخ عرب
- ۱۱۷۷ فتح قلعه گل و گلاب و خاتمه کار میرزا قوام الدین
- ۱۱۷۸ سفر کردن احتشام الدوله به بعضی از بلدان عراق و نظم آن اراضی
- ۱۱۷۹ سفر ناصر الدین شاه به قم
- ۱۱۷۹ حبس میرزا قوام الدین در طهران
- ۱۱۸۰ رسیدن سفیر خان خوارزم
- ۱۱۸۰ نظم بلوچستان به حکم مؤید الدوله
- ۱۱۸۰ وفات لنزی صاحب
- ۱۱۸۰ مأموریت سرخس
- ۱۱۸۱ احکام صادره
- ۱۱۸۱ سفارت شفیع خان به لندن
- ۱۱۸۱ بنیان قراول خانه ها در ایران
- ۱۱۸۱ ذکر وقایع حال شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه در سال ۱۲۶۷ هجرت نبوی / ۱۸۵۱ م
- ۱۱۸۱ اشاره
- ۱۱۸۲ عزیمت حسام السلطنه بر فتح سرخس
- ۱۱۸۵ مأمور شدن چراغعلی خان زنگنه به نیابت حکومت اصفهان
- ۱۱۸۸ سفارت رضا قلی خان الله باشی به خوارزم
- ۱۱۹۲ بنیان سد گرگان به فرمان شاهنشاه ایران
- ۱۱۹۳ وزارت دول خارجه
- ۱۱۹۳ سرکوبی طغیان امام ویردی خان نیشابوری
- ۱۱۹۴ حراست قافله زایران
- ۱۱۹۴ لشکر فرستادن طهماسب میرزای مؤید الدوله به حکم اولیای دولت به نظم بلوچستان
- ۱۱۹۶ لشکر فرستادن فیروز میرزای نصره الدوله به نظم اراضی لار

- تشکیل چاپخانه ۱۱۹۷
- سفر کردن شاهنشاه ایران در بعضی از بلاد عراق و شهر اصفهان و مراجعت به دار الخلافه طهران ۱۱۹۷
- ذکر وفات یار محمّد خان افغان در هرات و حکومت صید محمّد خان به حکم کارداران ایران ۱۲۰۱
- اشاره ۱۲۰۱
- لشکر کشیدن کهندل خان والی قندهار بر سر هرات ۱۲۰۱
- ساطع شدن نور از گنبد مطهر حضرت معصومه (س) ۱۲۰۳
- وفات میرزا مهدی مجتهد ۱۲۰۳
- سفارت میرزا محمّد حسین صدر دیوانخانه به پطرزبورغ ۱۲۰۳
- وقایع دیگر ۱۲۰۸
- ذکر عزل میرزا تقی خان امیر نظام از صدارت اعظم و احتجاج شاهنشاه ایران در امر او ۱۲۰۸
- اشاره ۱۲۰۸
- مشورت میرزا تقی خان در امر خود با میرزا آقا خان اعتماد الدوله ۱۲۱۰
- بازیافتن امیر کبیر خدمت شاهنشاه و مذاکرات آنان در زمینه صدارت ۱۲۱۴
- تبعید امیر کبیر به کاشان و سرانجام او ۱۲۱۶
- جلد ۴ ۱۲۱۹
- مشخصات کتاب ۱۲۱۹
- بقیه تاریخ سلطنت ناصر الدین شاه قاجار ۱۲۲۰
- ذکر تفویض وزارت اعظم به میرزا آقا خان اعتماد الدوله و اصلاح او ممالک محروسه را از امر داخل و خارج ۱۲۲۰
- ذکر تمهید قواعد و قوانین امور دول خارجه با وزرای مختار به صلاح و صوابدید صدراعظم ۱۲۲۳
- ذکر مدرسه نظام دار الفنون ۱۲۳۷
- وقایع دیگر ۱۲۳۷
- تفویض حکومت لرستان و خوزستان به خانلر میرزای احتشام الدوله و بنیان سدّ ناصری ۱۲۳۸
- سفارت میرزا عباس خان به روسیه ۱۲۴۳
- ذکر واردات احوالات شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار در سال ۱۲۶۸ / ۱۸۵۲ م ۱۲۴۵
- اشاره ۱۲۴۵
- حکومت امامقلی میرزا در کرمانشاهان ۱۲۴۶

- دفع کردن تیمور را که ادعای صاحب الامری داشت ۱۲۴۸
- ذکر طغیان جماعت بابیه و جسارت ایشان به قصد شاهنشاه ایران خلد الله ملکه و سلطانه ۱۲۴۹
- اشاره ۱۲۴۹
- حمله آوردن سه تن از جماعت بابیه به قصد شاهنشاه ایران ۱۲۵۳
- جراحی یافتن بدن مبارک شاهنشاه ایران ۱۲۵۴
- گرفتاری سلیمان خان و جماعت بابیه ۱۲۵۷
- قتل جماعت بابیه به دست بزرگان درگاه و قواد سپاه ۱۲۵۹
- اختلال امور صید محمد خان ظهیر الدوله حاکم هرات و تاخت و تاراج ترکمانان در اراضی خراسان ۱۲۶۲
- اشاره ۱۲۶۲
- لشکر فرستادن حسام السلطنه برای تنبیه ترکمانان ۱۲۶۴
- وقایع دیگر ۱۲۶۸
- مأمور داشتن شاهنشاه ایران عباس میرزا را به توقف عتبات عالیات ۱۲۶۹
- اشاره ۱۲۶۹
- دریافت خلعت ۱۲۷۰
- وفیات ۱۲۷۱
- کاخ اردشیر درازدست ۱۲۷۱
- ذکر واردات شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه در سال ۱۲۶۹ هـ / ۱۸۵۳ م ۱۲۷۱
- اشاره ۱۲۷۱
- تفویض نیابت صدارت به نظام الملک ۱۲۷۲
- لشکر کشیدن خان خوارزم به مرو و هزیمت کردن لشکر خراسان او را ۱۲۷۲
- تفویض ولایت دولت ایران به شاهزاده نامدار سلطان معین الدین میرزا حفظه الله تعالی ۱۲۷۵
- اشاره ۱۲۷۵
- سفارت سلطنتی خان از قندهار به دار الخلافه ۱۲۷۶
- سفر کردن سلطان سلاطین ایران به چمن سلطانی و انجمن شدن سپاه سواره و پیاده در لشکرگاه سلطانی ۱۲۷۹
- اشاره ۱۲۷۹
- صورت دستخط شاهنشاه ایران به وزرای دول خارجه ۱۲۸۱

- ۱۲۸۳ وفیات
- ۱۲۸۳ زلزله شیراز
- ۱۲۸۴ احتجاج جناب اشرف صدراعظم با وزرای دول خارجه در خصوص افراختن بیرق دولت ایران و روم در دار الملک دولتین
- ۱۲۸۴ اشاره
- ۱۲۸۹ بازگشت میرزا حسین خان از سفارت پطرزبورغ
- ۱۲۸۹ ملقب شدن میرزا صادق مستوفی به قایم مقام
- ۱۲۹۰ مأمور شدن عزیز خان سردار کل به آذربایجان
- ۱۲۹۱ تفویض حکومت مملکت فارس به طهماسب میرزای مؤید الدوله و دفع جماعت بابیه نیریز به حکم او
- ۱۲۹۱ اشاره
- ۱۲۹۲ دفع اشرار بلوچ
- ۱۲۹۴ تفویض امارت نظام عساکر منصوره ایران به شاهزاده نامدار محمد قاسم میرزا حفظه الله تعالی
- ۱۲۹۴ اشاره
- ۱۲۹۴ وقایع دیگر
- ۱۲۹۵ حکومت تهران
- ۱۲۹۵ صورت قرارنامه هرات با شیل صاحب
- ۱۲۹۶ ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار خلد الله سلطانه در سال ۱۲۷۰ هـ / ۱۸۵۴ م
- ۱۲۹۶ اشاره
- ۱۲۹۷ قصه بندر عباس و فتح آن به سعی طهماسب میرزای مؤید الدوله
- ۱۳۰۲ استیلا یافتن امام مسقط در بندرعباس و لشکر فرستادن کارداران دولت ایران دیگر باره به تسخیر آن بلده
- ۱۳۰۲ اشاره
- ۱۳۰۶ وقایع دیگر
- ۱۳۰۷ وفیات
- ۱۳۰۸ مأمور شدن شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما به حکومت مملکت خراسان و تفویض وزارت آن اراضی به وزیر نظام
- ۱۳۰۸ اشاره
- ۱۳۱۱ آمدن بزرگان سرخس نزد فرمانفرما
- ۱۳۱۲ فتح قلعه کلات به تدبیر وزیر نظام

- تخریب قلاع ترکمانان به حکم فرمانفرما ۱۳۱۴
- آمدن ترکمانان بر سر قریهٔ افریزه ۱۳۱۵
- تفویض وزارت شاهزاده امیر نظام به میرزا علی خان ۱۳۱۷
- باریابی شارژدفر روسیه ۱۳۱۸
- خلعت کردن شاهنشاه ایران دوست محمّد خان و سایر حکام افغانستان را ۱۳۱۸
- مراجعت سفیر عثمانی ۱۳۱۸
- تغییر سفر ۱۳۱۸
- ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه قاجار در سال ۱۲۷۱ هـ / ۱۸۵۵ م. ۱۳۱۹
- اشاره ۱۳۱۹
- ذکر حدود خوارزم و فرمانگزاران آن مملکت ۱۳۱۹
- لشکر کشیدن خان خوارزم به مرو و سرخس ۱۳۲۱
- مأمور شدن حسن خان به جنگ خان خوارزم ۱۳۲۳
- مقاتلهٔ خان خوارزم با لشکر خراسان و سرخس و قتل خان خوارزم ۱۳۲۶
- آوردن سر خان خوارزم را به درگاه شاهنشاه ایران ۱۳۲۸
- ادامهٔ وقایع سرخس ۱۳۲۹
- وقایع دیگر ۱۳۳۱
- حکومت عباسقلی خان پسیان در شاهرود و بسطام و قتل او ۱۳۳۱
- سفارت مسیو بوره در تهران ۱۳۳۳
- صورت عهدنامهٔ منعقدہ فیما بین دولت علیه ایران و دولت بهیة فرانسه ۱۳۳۴
- مأمور شدن ایلچی کبیر عباسقلی خان سیف الملک به سفارت کبری نزد ایمپراطور روسیه در دار السلطنه پترزبورغ ۱۳۳۸
- اشاره ۱۳۳۸
- صورت تشریفات سیف الملک در ورود پترزبورغ ۱۳۴۱
- شرایط سفر رعایای ایران و روس به مملکت یکدیگر ۱۳۴۷
- وقایع دیگر ۱۳۴۷
- رسیدن مستر مورہ وزیر مختار دولت انگلیس به دار الخلافهٔ طهران و فتنه انگیزی او در میان دولت ایران و انگلیس ۱۳۴۹
- اشاره ۱۳۴۹

- سفرای کهنندل خان در دار الخلافه طهران ۱۳۵۱
- ذکر مستولی شدن شاهزاده محمد یوسف به شهر هرات و قتل صید محمد خان ظهیر الدوله به فرمان او ۱۳۵۲
- اشاره ۱۳۵۲
- وفیات ۱۳۵۶
- ذکر حکومت سپهدار در کرمان ۱۳۵۶
- عزل عیسی خان قاجار از حکومت گیلان ۱۳۵۷
- ذکر حکومت جعفر قلی خان ایلخانی در استرآباد ۱۳۵۸
- وقایع دیگر ۱۳۵۹
- وفیات ۱۳۶۰
- ذکر و بیان نسب افغانها و ابتدای حکومت آنان ۱۳۶۰
- اشاره ۱۳۶۰
- آمدن امیر دوست محمد خان به قندهار ۱۳۶۶
- پناهنده شدن فرزندان کهنندل خان به دولت ایران ۱۳۷۲
- استمداد کردن سرتیپ عیسی خان از امیر دوست محمد خان ۱۳۷۵
- کوچ دادن امیر دوست محمد خان از قندهار به کابل ۱۳۷۷
- گرفتاری قنبر علی خان در فراه به دست جلال الدین خان ۱۳۷۹
- ذکر حکومت شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در خراسان و مأمور شدن او به نظم افغانستان و تسخیر هرات وقایع سال ۱۲۷۲-۱۲۷۳ ق/ ۱۸۵۵-۱۸۵۷ م ۱۳۸۱
- اشاره ۱۳۸۱
- محاصره غوریان و تسخیر آن قلعه به دست لشکریان ۱۳۸۵
- رسیدن حسام السلطنه به کنار هرات ۱۳۸۶
- گرفتاری شاهزاده محمد یوسف به دست عیسی خان ۱۳۸۸
- رسیدن شاهزاده حسام السلطنه به کنار هرات و محصور داشتن مردم آن بلده را ۱۳۹۰
- اشاره ۱۳۹۰
- فرار کردن عباس خان هراتی از شهر و پناه آوردن به لشکرگاه ۱۳۹۲
- تسخیر قلعه تجک به دست سپاهیان ۱۳۹۴
- مأمور شدن آقا خان میرپنج به فتح اسفزار ۱۳۹۶

- فرار کردن خوانین افغان از هرات و مقابله ایشان با قراولان سپاه - ۱۳۹۸
- خشم گرفتن شاهنشاه ایران بر حسام السلطنه و سران سپاه به جهت طول مدت محاصره هرات - ۱۴۰۰
- درآمدن سپاه ایران درباره و برج شهر هرات و مقاتله مردم شهر با ایشان - ۱۴۰۶
- اشاره - ۱۴۰۶
- فرار نمودن سربازان از برج و باره هرات به لشکرگاه - ۱۴۰۸
- پیمان دادن سپاه در فتح هرات - ۱۴۱۰
- انجمن شدن سران سپاه برای دانستن احکام شاهنشاه و اصغای کلمات جناب صدراعظم در فتح هرات - ۱۴۱۲
- اشاره - ۱۴۱۲
- سخت کوشی لشکریان در محاصره هرات - ۱۴۱۴
- رسیدن شاهزاده محمد یوسف افغان به درگاه شاهنشاه ایران و نجات یافتن او از قتل به شفاعت جناب صدراعظم - ۱۴۱۷
- غلبه سپاه منصور به قوت محاصره و یورش به شهر هرات و فتح آن بلده به دست ایشان - ۱۴۱۹
- اشاره - ۱۴۱۹
- آمدن سرتیپ عیسی خان از شهر هرات به خدمت حسام السلطنه - ۱۴۲۰
- درآمدن شاهزاده حسام السلطنه به شهر هرات - ۱۴۲۱
- انفاذ داشتن حسام السلطنه عریضه و دنانیر سکو که دار الضرب هرات را به درگاه شاهنشاه ایران - ۱۴۲۳
- اشاره - ۱۴۲۳
- تشریف کردن ملک الملوک عجم جناب اشرف صدر اعظم را - ۱۴۲۵
- آویختن نشان تمثال امیر المؤمنین علیه السلام را شاهنشاه ایران از گردن و بذل کردن دنانیری که از هرات به پیشکش آوردند - ۱۴۲۸
- نظم شهر هرات به دست شاهزاده حسام السلطنه و تخفیف منال دیوان از اهالی آن بلده - ۱۴۳۱
- اشاره - ۱۴۳۱
- کشته شدن عیسی خان - ۱۴۳۲
- تاختن ترکمانان به قصد غارت حدود خراسان و مقاتله لشکریان با ایشان - ۱۴۳۳
- خلعت فرمودن و عطیت کردن شاهنشاه ایران عساکر منصوره و اهالی هرات را - ۱۴۳۵
- اشاره - ۱۴۳۵
- مقاتله حسین خان سرتیپ با ترکمانان - ۱۴۳۷
- وقایع دیگر - ۱۴۴۱

- فرستادن ایمپراطور روس نشان و حمایل از برای ولیعهد دولت و امیر نظام و صدراعظم و نظام الملک و وزیر دول خارجه ۱۴۴۲
- اشاره ۱۴۴۲
- لقب امیر دیوان ۱۴۴۴
- لقب لسان الملک ۱۴۴۴
- لقب امین صره ۱۴۴۴
- گرفتار شدن محمّد شاه خان بلوچ ۱۴۴۴
- وقایع دیگر ۱۴۴۵
- مراجعت وزیر مختار فرانسه به پاریس ۱۴۴۶
- ذکر مراجعت شارژدفر دولت انگلیس از دار الخلافه طهران به لندن ۱۴۴۷
- شرح روزنامه دولت بلجیق و سبب رنجش مردم ایران از سفرای انگلیس که در ماه اکتبر در سنه ۱۸۵۶ عیسوی مطابق دوم صفر سنه ۱۲۷۳ هجری طبع کرده اند ۱۴۴۹
- ذکر پناه آوردن و ملتجی شدن امام مسقط به دولت ایران ۱۴۵۱
- ذکر تقویض حکومت بندرعباس به صید سعید خان امام مسقط و قرارنامه او در امر حکومت ۱۴۵۳
- ذکر شرحی که حاکم بندرعباس در تبعیت و چاکری خویش به دولت ایران سجل نموده ۱۴۵۷
- ذکر مقاتله جعفر قلی خان ایلخانی با ترکمانان آخال ۱۴۶۰
- صورت دستخط شهریار به جناب اشرف صدراعظم ۱۴۶۵
- ذکر آغاز مقاتله و مجادله لشکر انگلیس در بندر بوشهر با سپاه ایران ۱۴۶۶
- اشاره ۱۴۶۶
- رسیدن مکتوب سرداران انگلیس به میرزا حسنعلی خان دریابیگی ۱۴۶۹
- مقابله باقر خان تنگستانی با سپاه انگلیس ۱۴۷۰
- در ذکر مسخر داشتن سپاه انگلیس قلعه بوشهر را و محبوس داشتن دریابیگی و چند تن دیگر را ۱۴۷۳
- اشاره ۱۴۷۳
- نامه ای که سرداران انگلیس نگاشته از دروازه بوشهر بیاویختند ۱۴۷۶
- آگهی یافتن شاهزاده مؤید الدوله از ورود لشکر انگلیس به بوشهر و سفر کردن شجاع الملک بدان جانب ۱۴۷۸
- خبر یافتن کارداران دولت ایران از غلبه مردم انگلیس به بوشهر و مأمور نمودن لشکر به فارس برای دفع ایشان ۱۴۸۱
- شرح رقم جناب اشرف صدراعظم به مهر علی خان شجاع الملک برای دفع جماعت انگلیس از بندر بوشهر ۱۴۸۵
- اشاره ۱۴۸۵

- ۱۴۸۶ ----- آغاز مقاتله شجاع الملک با لشکر انگلیس
- ۱۴۹۱ ----- هزیمت شدن لشکر انگلیس به قلعه بوشهر
- ۱۴۹۴ ----- رسیدن لشکر ایران به برازجان و نه نیزک و معاهده سران سپاه در مقاتله با مردم انگلیس
- ۱۴۹۶ ----- قراءت منشور پادشاه اسلام در مسجد دار الخلافه و اتفاق بزرگان ایران در جهاد با لشکر انگلیس
- ۱۴۹۷ ----- شرح دستخط مبارک شاهنشاه ایران
- ۱۴۹۷ ----- اشاره
- ۱۴۹۸ ----- تعیین و تجهیز سپاهی که به حکم شاهنشاه عجم جناب اشرف صدراعظم به حدود ایران مأمور داشت
- ۱۵۰۲ ----- شرح عرایض علمای ایران برای اجازت جهاد به دار الخلافه طهران
- ۱۵۰۴ ----- ذکر بعضی از مخالفت و مناقشت سفرای انگلیس با دولت ایران
- ۱۵۰۶ ----- ذکر ملامت بعضی از مردم دول اروپا به کارداران دولت انگلیس در مخاصمت ایشان با دولت ایران
- ۱۵۰۷ ----- شرح روزنامه ای که در دار الملک دولت بلجیق به طبع رسیده
- ۱۵۰۹ ----- شرح روزنامه ای که در دار الملک انگلیس به ملامت دولت خویش در مخاصمت با ایران رقم کرده اند
- ۱۵۱۱ ----- شرح روزنامه ای که دولت انگلیس به شکایت دولت فرانسه از مراوده با دولت ایران رقم کرده اند
- ۱۵۱۲ ----- شرح روزنامه ای که دولت فرانسه در جواب شکایت دولت انگلیس نگار داده اند
- ۱۵۱۴ ----- شرح روزنامه ای که دولت فرانسه به شکایت دولت انگلیس رقم کرده اند
- ۱۵۱۵ ----- ذکر مقاتله شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله با سپاه انگلیس در بندر محمره
- ۱۵۱۵ ----- اشاره
- ۱۵۱۸ ----- رسیدن کشتیهای انگلیس در کنار محمره
- ۱۵۲۲ ----- کوچ دادن احتشام الدوله از کنار محمره و درآمدن سپاه انگلیس به جای او
- ۱۵۲۲ ----- اشاره
- ۱۵۲۵ ----- مسافرت نجف میرزا به عتبات عالیات از طریق ایران
- ۱۵۲۶ ----- ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه قاجار در سال ۱۲۷۲ هجری/ ۱۸۵۶ م
- ۱۵۲۶ ----- اشاره
- ۱۵۲۷ ----- انتصابات، القاب و خلعت
- ۱۵۲۸ ----- ذکر سوء سلوک و فتنه انگیزی سفرای انگریز در ایران به خلاف عهدنامه به نحوی که رعایای انگلیس از روی انصاف در جزیره بمبئی طبع کرده اند
- ۱۵۳۳ ----- فرستادن لوی ناپلیان ایمبراطور مملکت فرانسه رسول و نامه و نشان به حضرت دار الخلافه طهران

- ۱۵۳۳ اشاره
- ۱۵۳۵ انتصابات
- ۱۵۳۵ ذکر سفارت فرخ خان امین الملک از دولت ایران به دار السعادة اسلامبول و دار الملک پاریس
- ۱۵۳۵ اشاره
- ۱۵۳۸ وصول سفارت کبری به شهر اسلامبول
- ۱۵۴۱ آغاز مکالمه امین الملک با سفیر کبیر انگلیس
- ۱۵۴۳ رسیدن اخبار تکالیف شاقه سفیر کبیر انگلیس به ایران و خشم گرفتن ملک الملوک عجم
- ۱۵۴۳ اشاره
- ۱۵۴۶ رسیدن سفیر کبیر ایران به دار الملک پاریس
- ۱۵۴۸ صورت عهدنامه ای که بعد از مصالحه میان دولت ایران و انگلیس در دار الملک پاریس تحریر شده
- ۱۵۵۳ سفر کردن فرخ خان امین الملک از پاریس به دار الملک لندن
- ۱۵۵۷ شرح حال حاجی سیف الدوله
- ۱۵۵۷ ذکر واردات احوال شهریار تاجدار ناصر الدین شاه قاجار در سال ۱۲۷۳ / ۵ / ۱۸۵۷ م
- ۱۵۵۷ اشاره
- ۱۵۵۸ آوردن نریمان خان عهدنامه منعقد میان دولت ایران و انگلیس را
- ۱۵۵۹ مراجعت وزیر مختار انگلیس به ایران
- ۱۵۶۲ رسیدن صاحب منصب ایمپراطور مملکت آستریه به تقبیل آستان شاهنشاه ایران در دار الخلافة طهران
- ۱۵۶۴ رسیدن فرستاده جانشین مملکت قفقاز به حضرت شاهنشاه در دار الملک ایران
- ۱۵۶۴ اشاره
- ۱۵۶۶ شرح مسافرت مسیو داود خان به تفلیس
- ۱۵۶۶ بازگشت سفیر عثمانی
- ۱۵۶۶ مقابله ترکمانان سرخس با سپاه ایران
- ۱۵۶۸ بذل شاهنشاه ایران از وجه غازیان بوشهر
- ۱۵۶۹ حکومت آذربایجان
- ۱۵۶۹ حکومت تهران
- ۱۵۶۹ القاب و انتصابات

- ۱۵۷۰ - وفات والده شاهنشاه غازي محمد شاه
- ۱۵۷۰ - قتل شاهزاده محمد يوسف افغان به دست پسرهای يار محمد خان ظهير الدوله
- ۱۵۷۲ - عزل عزيز خان مكري كه سرداري كل عساكر منصوره داشت
- ۱۵۷۴ - شرح دستخط مبارك ملك الملوك عجم كه به جناب اشرف صدراعظم رقم فرموده
- ۱۵۷۴ - اشاره
- ۱۵۷۵ - تشریف یافتن نظام الملك و تفویض منصب وزارت لشکر به میرزا داود خان
- ۱۵۷۶ - وقایع دیگر
- ۱۵۷۶ - تشریف تمثال همیون در وجه وزیر نظام
- ۱۵۷۷ - خلعت آقا میرزا هاشم
- ۱۵۷۷ - شفا یافتن نابینا در تحت قبة سید الشهداء
- ۱۵۷۷ - فوت خسرو خان گرجی
- ۱۵۷۸ - خلعت علیقلی خان میرپنج
- ۱۵۷۸ - مقاتله بعضی از لشکریان با ترکمانان و رسیدن شاهزاده حسام السلطنه به مشهد مقدس
- ۱۵۸۰ - مراجعت فرخ خان امین الملك از دار الملك لندن به دار السلطنه پاریس
- ۱۵۸۳ - صورت عهدنامه دولت ایران با دولت جمهوریة ینگى دنیای شمالی
- ۱۵۸۳ - اشاره
- ۱۵۸۷ - مأموریت ادیب الممالک به آذربایجان
- ۱۵۸۷ - ذکر اینیه ای که به حکم شاهنشاه عجم در دار الملك ایران بنیان شده
- ۱۵۹۲ - خلاصه وقفنامه ای که به فرمان شاهنشاه منصور منشور شد
- ۱۵۹۳ - تشبیب خاتمه جزو اول تاریخ ناصریه از مجلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات کتب ناسخ التواریخ
- ۱۵۹۵ - ذکر معدودی از اشعار آبدار که از نتایج طبع شهریار تاجدار است
- ۱۵۹۹ - درباره مرکز

ناسخ التواریخ : سلاطین قاجاریه

مشخصات کتاب

سرشناسه: سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، 1216 - 1297ق.

عنوان و نام پدیدآور: ناسخ التواریخ : سلاطین قاجاریه/تالیف محمدتقی سپهر؛ به تصحیح و حواشی محمدباقر بهبودی.

مشخصات نشر: قم: موسسه مطبوعاتی دینی، 1351

مشخصات ظاهری: 4ج.

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، 1193 - 1344ق.

موضوع: ایران -- تاریخ -- 1106 - 1334ق.

شناسه افزوده: بهبودی، محمدباقر، 1308 -، مصحح

رده بندی کنگره: DSR1311 /س 24ن 2 1388

رده بندی دیویی: 955/074

ص: 1

جلد 1

دیباچه

الحمد لله الواحد المتقدس من كل ضدّ وندّ، خالق الاشباح، فالق الاصباح، خصّ من عباده من شاء، بعوارف الالاء، والتعماء و الصّلمة والسّلام على مرآت صفاته، و اشرف مخلوقاته و مظهر اسمائه و مظهر آياته، محمّد سيّد الثقلين، و سند الخافقين و على صهره و وزيره و ظهره و ظهيره، امام المشارق و المغرب ابى الحسنين عليّ بن ابيطالب عليه السّلام، و على الائمة الهداة المعصومين من آل طه و يس، و الذين هم مصابيح الرّحمن و مفاتيح الايمان.

و بعد بنده درگاه يزداني، و چاكر حضرت سلطاني، محمد تقى سپهر مستوفى چنين مى نگارد كه چون قدرت كامله جهان آفرين به آبادانى ايران زمين تعلق گرفت، شهر يار جوان جوانبخت، وارث تاج و تخت، شبل ضرغام و غا، و بل غمام سخا، فروغ آفتاب سلطنت، برهان كتاب ميمنت، قدرت دست كبريائى، قوّت قلب پادشاهى، حجّت جود و جودت، آيت جلال و جلالت، مفتاح مواهب، مصباح غياهب، شاه شيران نبرد آزمای، شير شاهان جهانگشای، خلاصه سلاطين

نامدار، سلالهٔ صنایید قاجار، صدر السلاطین، بدر الخواقین، المجاهد فی مناهج الدین، ناصر الاسلام و المسلمین، ظلّ - الله فی الارضین، السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت رایات نصرته مرتفعه و سحاب کتائب اعداه منقشعه(1)، زینت تاج و گاه، و صاحب گنج و سپاه گشت و کار ملک و ملّت

را به نظام کرد.

و از آنجا که از جزوی و کلی هیچ امری از امور، خود را معاف نمی دارد و از پیشگاه ذره تا بارگاه مهر انور و از دیب ذر(2) تا جنبش غضنفر را به نفس نفیس استقرار و استکشاف می فرمایند، هم این بنده را فرمود که غرض از تحریر ناسخ التّواریخ آن است که کتابی در فنّ تاریخ نگاشته آید که تاکنون در هیچ دولتی نظیر آن نتوان یافت؛ و اگر نه کتب تواریخ بسیار است و سلاطین سلف نیز بسیار کس از مورّخین را گماشته اند و فراوان کتابها نگاشته اند؛ اما در هیچ یک تحقیقی به سزا نرفته و از در اجتهاد تلفیقی نشده.

همانا بیشتر از مورّخین کتابی از کتب متقدّمین را اخذ نموده و در برابر نهاده، آن گاه به کردار کاتبی، داستانی را نقل کرده اند و به حضرت ملوک آورده اند. و سلاطین پیشین و وزرای پیشین زمان، بدین معنی از کمال مناعت غوری نفرموده به ذکر نامی قناعت کرده اند.

همانا کتاب اول ناسخ التّواریخ را بدان قانون مرتّب داشتی که از آن استیفای تواریخ ربیع مسکون و دنیای جدید توان کرد و از جغرافیا بهرهٔ تمام توان یافت و مذاهب مردم جهان را توان دانست و بسیار از معضلات حکمت را در ذیل قصّهٔ حکما فهم توان کرد، و از احوال جاهلیّین و اقوال و اشعار ایشان فایدهٔ علم ادب توان برداشت و مانند این فواید، در آن کتاب فراوان است. اکنون روا نباشد با عقیدت و صداقت صافی که در هیچ زحمت و خدمت از تعب و طلب

ص:3

1- (1) کتائب جمع کتیبه، بمعنی لشکر مجهز است، و انقشاع بمعنی پراکنده شدن: یعنی ابرهای باران خیز لشکر دشمنش پراکنده باد.

2- (2) ذر بمعنی مورچه است و دیب جنبش و حرکت حشرات را گویند.

نشسته [ای] امروز از تحریر کتاب دوم ناسخ التواریخ خود را معاف داری.

هم اکنون در تلفیق و تنمیق کتاب دوم استوار باش و کتاب اول را به دار الطباعة فرست که برحسب فرمان به زینت طبع محلی گردد. تا عاقل و باقل(1) و عارف و عامی را دسترس باشد و فایده آن منتشر گردد. و اگرچه واردات حال سلاطین قاجار را با تواریخ سلاطین روی زمین در جای خود نگار خواهی داد، هم روا باشد که مختصر نگارشی از مآثر ایشان در صدر کتاب رقم کنی و خاتمه را به تفصیل این اجمال موشح سازی تا صدر و عجز و مبدأ و منتهی به خیر باشد، آغاز و انجام به فال نیک درآید.

چون آن کلمات به نهایت شد زمین ادب ببوسیدم و به قدم قبول تلقی نمودم و عرض کردم که تاکنون در این حضرت طریق خدمت سپرده ام و عوارف نعمت برده ام، بحمد الله پادشاه جهان که دولتش جاوید باد، خود از کلیات تواریخ جهان آگاهند و مقدار هر یک از مورّخین و اندازه کتب هر یک از ایشان را نیکو دانند، انشاء الله به بخت شاهنشاه عالم نیز کتاب ثانی را چنان پرداخته کنم که دوست و دشمن گواهی دهند که از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی از دول جهانیان، کتابی بدین سیاق و ذلاقّت تحریر نشده که جامع جمیع حوادث حدّثان و حاوی تمام وقایع جهان باشد و با این خدمت و زحمت که ثمرش سرمد و اثرش مؤبّد است، اگر از کرم پادشاه قدردان به حصول تمنّی و وصول منی امیدوار باشم تعبّد نباشد. اللهم وفقنی بالا تمام بالتّبی و آله الکرّام.

ص:4

1- (1) باقل نام مردی است که در عرب بکنند زبانی سمر شده است فیروزآبادی گوید آهویی به یازده درهم بخرد، هنگامیکه پرسیدند آهو را بچند خریده ای؟ زبانش همراهی نکرد، ناچار باعجله ده انگشتانش را باز کرده و زبانش را هم از دهان خارج ساخت یعنی بیازده درهم خریده ام؟ در این ضمن آهو بگریخت.

در سبب تصدیق قصه سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم داشتن ذکر آن جماعت از جای خود در کتاب ناسخ التواریخ

مکشوف باد که نگارنده این کتاب مبارک ظهور سلسله قاجار و ذکر سلاطین نامدار آن قبیله جلالت آثار را در ذیل کتاب ثانی به تاریخ وقت خواهد نگاشت و هر یک از این پادشاهان را با معاصرین ایشان که در تمامت روی زمین سلطنت کرده اند، به دقت نظر شرح خواهد داد که هیچ دقیقه از وقایع روزگار ایشان متروک و مطروح نماند.

همانا در این مقدمه الکتاب و دیباجة الابواب فال نیک را مختصری خواهم نگاشت و شرح سلطنت هر یک از سلاطین قاجار را بر قانون ایجاز جواز (1) خواهم گذاشت. اگر از طریقتی که در تلفیق این کتاب نهاده ام و شریعتی که در تنمیق (2) آن ابواب پیشنهاد کرده ام، به یک سوی رفته باشم، روا باشد که خوانندگان خرده نگیرند و عذرم پذیرند، زیرا که انجام این کتاب بر 500,000 بیت (3) تحریر تعلیق یافته و این نگارنده نیز نه مانده دیگر تاریخ نگاران است که کتابی از مورّخین پیشین در برابر نهد و بی دقت نظر استنساخی کند، یا اطنابی به ایجاز مخّل و موجزی را به اطناب ممل کشد و در معنی به مقدار کاتبی کار کند؛

ص: 5

1- (1) جواز بمعنی رخصت و اجازت و دستک راه است.

2- (2) تلفیق بمعنی پیوند دادن جملات و عبارات، و تنمیق آراستن و پیراستن آن از حشو و زوائد است.

3- (3) در اصطلاح، هر یک سطر کتابت را یک بیت خوانند، و از شعر، دو مصراع که صدر و عجزهم باشند، بیت خوانده میشود.

بلکه مرا واجب افتاد که کلمات کلدی و یونانی و لاتین و انگلیس و فرانس و روس و جرمن و دیگر السنه ممالک یوروپ را ترجمانی کنم و از عبری و عربی و ترکی همه سخن به پارسی آرم و احادیث و خطب و ارجوزه و اشعار عرب و

استعارات و کنایات اصحاب ادب را به جمله صحیح از سقیم باز دانسته ترقیم سازم، و در احوال حکما و عرفا و دقایق مناظرات ایشان و معظلات و مشکلات مطالب آن جمع را شرح دهم، و مذاهب مختلفه مردم جهان را باز نمایم و مکشوف سازم که مسائل و مستند هر قوم بر چیست و تحقیق هر قبیله در حقیقت مذهب خود بر چه سان است.

لاجرم در هر شطری بلکه در هر سطری با تشحید ناظر(1) و تشدید خاطر اجتهادی به سزا و جهدی به نهایت باید. دانایان دانند که این کاری سهل و مهمی اندک نیست؛ بلکه از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی و مملکتی کس بدین طمع و طلب برنخاسته و اندیشه این خدمت و زحمت در ضمیر نیاورده و این گونه توانائی در قوت بازوی خود ندیده.

من بنده که به قوت بخت شاهنشاه و تربیت دارای کارآگاه، آیت این مبارزت خواندم و فرس در میدان مناجزت را ندم، بیم آن کردم که زندگانی من چندان کفایت نکند که این کار به نهایت شود و پیش از آنکه قصه سلاطین قاجار گویم به جهان دیگر پویم، و از دولتی که پدر بر پدر پروریده نعمتش بوده ام و گوشت و پوست و استخوان به مزرع رأفت و مرحمتش پرورده ام، چندانکه حقوق آن از حق پدران بر فرزندان افزون است، هیچ ذکری نکرده باشم.

پس ایراد این مختصر کردم و در نزد مردم خردمند این عذر از من بنده پسندیده باشد. اگر انشاء الله در ظلّ دولت شاهنشاه جم خدم و ذیل عاطفت سلطان افخم و خاقان اعظم، زمان یافتم و از زمانه روزی چند، روی برتافتم، این مختصر را در جای خود به شرحی شایسته معتبر خواهم داشت.

ص:6

1- (1) تشحید بمعنی تیز کردن، و ناظر، مردمک دیده را گویند.

در بیان نسبت سلسله قاجار و ابتدای ظهور آن قبایل جلادت شعار و شرح این که چگونه این نام مبارك بر ایشان افتاد

چون 653 سال قمری از هجرت [نبوی/ 1255 م] برگذشت، هلاکو خان به فرمان منگوقاآن بن تولى بن چنگيز خان سلطنت ایران یافت و آن گاه که سفر عراق عرب و قلع و قمع خلفای بنی عباس را تصمیم عزم داد، از قبل منگوقاآن فرمان رفت که از هر 10 خانوار مغول 2 خانوار بیرون شده از بهر حراست و حفظ حدود و ثغور از کنار ترکستان تا کرانه مصر و شام نشیمن کنند. مأمورین 100,000 خانوار به شمار شدند و در آن اراضی جای کردند. سر تاق نویان(1) این سبابانویان بن جلایر بن نیرون، يك تن از نویان درگاه و سرهنگان سپاه هلاکو خان بود و در حضرت او کوچ می داد.

چون تاریخ هجرت به سال 663 ق/ 1265 م پیوست هلاکو خان از جهان رخت بریست و فرزندش آباقا خان به جای او نشست، سرتاق نویان را مورد رأفت و عاطفت ساخته منصب اتابکی فرزندش ارغون خان را بدو گذاشت و از لب رود جیحون تا قزل آقاج(2) مغان به حکومت او باز داد. آباقا خان نیز بعد از 17 سال پادشاهی روزگارش تباهی گرفت. از پس او تکودار خان برادرش 2 سال و ارغون خان فرزندش 7 سال و کیخاتو خان برادر دیگرش 3 سال و بایدو خان 8 ماه به نوبت سلطنت کردند

ص:7

1- (1) نویان و نویین بلغت ترکی شاهزاده و سپهسالار بزرگ را گویند، و آتا بمعنی پدر، و تربیت کننده است، و آتابک و اتابیک بکسر باء موحدہ مربی اولاد سلاطین.

2- (2) آقاج بمعنی درخت است، و قزل یعنی سرخ، و قزل آقاج بمعنی درخت سرخ است که برای نامگذاری انتخاب شده است، و همچنین آباقا و آباغا در ترکی بمعنی عم است و نام پسر هلاکو خان هم بوده است.

و در سال 694 هجری/ 1295 م غازان خان بن ارغون خان در چاربالش پادشاهی جای کرد و این هنگام سرتاق نویان نیز از جهان برفته بود و پسرش قاجار نویان که نسب قبیله قاجار بدو پیوسته می شود، کمال رشد و بلوغ داشت.

غازان خان حقوق اتابک پدر را منظور نظر داشته، قاجار نویان را به جای سرتاق نویان مورد الطاف و اشفاق داشت و آنچه در حوزه اقتدار سرتاق بود بدو باز گذاشت. و از قاجار نویان فرزندان بسیار بادید آمد و اولاد و عشیرت او فزونی گرفت و آن جماعت را به نام جد و پدر «قاجار» همی نامیدند. و قانون ترکان از پیشین زمان بر این بود که چون طایفه [ای] به جلالت و جلادت مأمور شدند بسیار از مردمان، خود را بدان طایفه ملحق ساخته به نام ایشان معروف می گشتند، چنانکه در اولاد اغوز خان و سلسله مغول و تاتار این قصه مرقوم افتاد.

بالجمله قبیله قاجار عدتی و شوکتی حاصل کردند و به جلادت و شجاعت معروف شدند. و چون سلطنت اولاد چنگیز خان را در ایران فتوری پدید آمد و حکومت سلطان ابو سعید بن اولجایتو سلطان در سنه 736 هجری/ 1336 م. به کران رفت، سلسله قاجار نیز به تقاریق، به اقتضای خویشاوندی و ایلّیت به قبایلی که در حدود شام نشیمن داشتند پیوستند و آن اراضی را از بهر خود وطن دانستند.

و چون امیر تیمور گورکان در سال دوازدهم پادشاهی خود که 803 سال از هجرت نبوی/ 1401 م. شده بود، سفر مصر و دمشق کرد، فرمان داد که جماعت مغول از حدود شام که اراضی بیگانه است کوچ داده به ایران آیند و از ایران به ترکستان که وطن اصلی ایشان است نشیمن جویند. لاجرم آن جماعت بار بسته به حدود ایران و ایران زمین آمدند و بیشتر راه ترکستان پیش گرفتند و گروهی خاصه مردم قاجار در آذربایجان و حدود گنجه و ایروان رحل اقامت افکندند.

و چون دولت گورکانیه ضعیف شد، حسن بیگ بن علی بن عثمان که نخستین سلاطین آق قوینلو می باشد و نسب به قاجار می رساند در سال 871 هجری/ 1467 م. نوبت سلطنت گرفت و 43 سال پادشاهی در خاندان او بماند.

چنانکه نام هر یک از این مردم که یاد کردیم قصه ایشان را در جای خود به شرح خواهیم راند.

مع القصة چون 995 سال از هجرت/ 1587 م. برفت و شاه عباس ماضی بر تخت ملکی جای ساخت، فرمان داد که قبیله قاجار را از گنجه و ایروان کوچ دادند و ابطال

رجال ایشان را که به شجاعت و جلالت از دیگران بر زیادت بودند، بفرمود در اراضی استرآباد در قلعه مبارک آباد که در کنار گرگان و از مستحدثات پادشاه ایران بود جای کنند. و ایشان در مبارک آباد جمعی که بر سوی فراز قلعه مقام گرفتند، ملقب به قاجار «بخاری باش» شدند و آن گروه که بر فرود قلعه بودند «اشاق باش» نام یافتند. اما نیمه دیگر را بفرمود تا در مروشاهیجان منزل نمایند.

و مراد شاه عباس از این حکومت آن بود که نواحی استرآباد و مازندران از تاخت و تاز ترکمانان محفوظ ماند و اراضی خراسان از زحمت قبایل اوزبک [محفوظ] و محروس باشد و نیز در ضمیر داشت که از شریعت سلطنت برنیاید که مردم قاجار با آن شجاعت و جلادتی که ایشان راست در یک جای انجمن باشند، لاجرم ایشان را متفرق و متشتت ساخت.

همانا قبیله قاجار با اینکه از جمیع قبایل ایران به عدد و شمار کمتر بودند در کار مبارزت و مناجزت فزونی داشتند، چندان که بدین عدد قلیل بر تمامیت ایران غلبه جستند و سلطنت یافتند. شنیده شد که وقتی یک تن از مردان قاجار سفر بغداد کرد، در هنگام عبور از جسر با یک تن مرد عثمانلو که از غلامان پاشا بود باهم به خصومت دچار

شدند و کار ایشان از مناقشه و مباحثه به مکافحت و مناطحت انجامید(1)؛ بالجمله یکدیگر را با سنگ و مشت همی کوفتند و از این سوی بدان سوی همی کشیدند تا هردو تن به میان دجله درافتادند و در آب فرود شدند.

مردم که از دور و نزدیک نگران بودند غوغا برداشتند و غواصان را همی خواندند، باشد که آنان را از آن غرقاب نجات دهند. ناگاه جنبش آب جسد ایشان را بر آب آورد و سر عثمانلو در چنگ مرد قاجار بود، همانا در زیر آب بیم غرق و بلا نداشت، خنجر خویش برآورد و سر او را از بدن دور کرد.

و نیز مسموع افتاد که يك تن از مردان قاجار که به شتاب تمام از اصفهان آهنگ مازندران داشت، آن گاه که از قم و پل دلاک بگذشت و به شعب کوه و چشمه صیدی برسد بر سر آن چشمه فرود آمد و اسب خویش بیست و يك تنه بنشست تا ناهار بشکند. در این وقت 200 تن از سواران افغان که از دار الخلافه به اصفهان می شدند با او باز خوردند و قصد او کردند، مرد قاجار کمان خویش برگرفت و لختی بر کوه صعود کرد

و فریاد برداشت که ای سواران افغان آهنگ من نکنید که در این سودا سود نبینید. همانا 70 چوبه تیر در کیش(2) دارم و بی گمان 70 کس، از شما را از پای درآورم. گرفتم که چون تیر نماند و کار با نیزه و شمشیر افتد شما مرا دستگیر کنید از يك تن چه خواهید یافت.

ایشان پذیرفتار این پند نشدند و به سوی او حمله کردند. پس مرد قاجار خدنگی بزه کرد، بر پیش آهنگ آن جماعت گشاد داد و آن تیر بر قریوس زین آمد و بشکست و بر ناف سوار آمد از پشت او بجست و همچنین تا بر سرین اسب نشست. مرد قاجار فریاد برآورد که هان ای سواران این زخم نگریستید هم

ص: 10

1- (1) مکافحت بمعنی دفاع کردن و مناطحت کوبیدن و زدن است.

2- (2) کیش با ثانی مجهول بر وزن ریش بمعنی ترکش باشد، و آن جایی است که تیر در آن کنند و برکمر بندند.

اکنون اگر خواهید باز حمله دهید و بدین کوه صعود کنید. ایشان از کرده پشیمان شدند و او را به جای گذاشته عنان بگردانیدند. و از این گونه جلادت از مردان قاجار فراوان دانسته ایم.

بالجمله قبیله قاجار بعد از ورود به استرآباد پیوسته با ترکمانان رزم دادند و آتش مقاتلت و مبارزت را فروخته داشتند. و پدران فتحعلی خان قرانلو همواره قاید آن قبیله و سید آن سلسله بودند، لکن هیچ وقت با سلاطین صفویه ساز مخالفت آغاز نکردند تا نوبت فرمانگزاری قاجار به فتحعلی خان رسید.

بیان احوال نواب فتحعلی خان و صادرات ایام آن سردار جلالت آثار قاجار

نواب فتحعلی خان پسر شاهقلی خان بن مهدی خان بن ولی خان بن محمد قلی خان است و او را دو برادر بود: یکی فضلعلی بیگ و آن دیگر مهر علی بیگ نام داشت و مادر این فرزندان شهربانویه نامیده می شد و او خاتونی نامبردار بود که در همه مازندران و استرآباد برابر نداشت. گویند چون او را از بهر شاهقلی خان عقد می بسند جشنی شاهوار کردند و در مجلس عیش و عرس او کرنا و دیگر سازها نواختند، چنان بزمی کردند که در میان قبایل قاجار و ترکمان و مملکت مازندران تاریخی گشت.

بالجمله فتحعلی خان بعد از پدر به حدّ رشد و بلوغ رسیده در فنون فروسیّت و فراست قویدست گشت و همچنان در قلعه مبارک آباد نشیمن کرده، در قبایل قاجار فرمانگزار بود. چون آیات جهانگیری و ملک ستانی در ناصیه او مشاهده می رفت، حکام مازندران را از وی هول و هربی در دل افتاد و حکومت او در آن اراضی در خاطرها حملی افکند.

لاجرم محمد خان ترکمان قزوین که این وقت حکومت استرآباد داشت، به اغوای میرزا احمد قزوینی که او را وزیر و دبیر بود، قلع و قمع

فتحعلی خان را در خاطر گرفت و چند تن از بزرگان قاجار را در این کید و کین با خود همدست و همداستان ساخت، و در نهان تجهیز لشکر کرده، نیم شبی بر قلعه مبارک آباد تاختن برده، فتحعلی خان را با برادرانش دستگیر نمود، هر سه تن را در زندان بازداشت، روزی چند بر نیامد که فتحعلی خان فرصتی بدست کرده از زندان برآمد و برنشست و به قبایل یموت پیوست.

از پس او جمعی از قاجار اشاق باش همدست شده، برادران او فضلعلی بیگ و

مهر علی بیگ را از محبس برآورده مقتول ساختند و از بیم آنکه فتحعلی خان از بهر خونخواهی کمر بندد در حفظ و حراست قلعه مبارک آباد بر جدّ و جهد بیفزودند، و اصلمش خان قاجار را بر دروازه حصار نگاهبان ساختند.

اما از آن سوی چون فتحعلی خان خبر قتل برادران بشنید در نهان با اصلمش خان پیمان بست و مواضعه نهاد، آن گاه از مردم یموت لشکری ساز داده مانند سیل بنیان کن به سرعت صبا و سحاب به کنار مبارک آباد آمد. اصلمش خان در بگشود و او بی توانی به قلعه درآمد، و به کردار پلنگ زخمین و شیر خشمگین، نخستین بر محمد خان و میرزا - احمد تاخت و هردو تن را گرفته به کیفر برادران سر برگرفت و در آن قلعه با مکانت تمام مکان ساخت.

قطنین(1) استرآباد و قاطبه قاجار چون این دلیری و دستبرد دیدند يك دل و يك جهت سر به فرمان او نهادند و او در استرآباد و نواحی نافذ فرمان گشت. آن گاه خواست تا کار ممالک مازندران را یکسره کند، نخستین تسخیر اراضی فندرسک را در ضمیر گرفت. از آنجا که شکریک نامی که نسب به قبیله کرد جهان بیگلو می برد، در آن اراضی شوکتی به سزا داشت و با فتحعلی خان لوای مخالفت می افراشت، لاجرم جمعی از مردان جنگ را برداشته آهنگ او کرد

ص: 12

1- (1) قطنون در لغت عرب بمعنی اقامت و توطن است، و قطنین جماعت مقیمین را گویند.

و در اول حمله مردمش را درهم شکست و تاروپود جمعیتش را درهم گسست و او را دستگیر نمود [ه] و عرضه شمشیر فرمود.

این اقبال را نیز به فال گرفته و با ابطال رجال بی درنگ آهنگ مازندران کرد، چون لختی راه پیمود در حضرتش معروض افتاد که محمد حسین خان و فضلعلی بیگ و محمد تقی بیگ با چند تن دیگر از سران قاجار همداستان شده اند که در نهان از مردم پیمان ستانند تا قوت مقابلت دریابند و چهره موافقت برتابند.

فتحعلی خان اگرچه بازوی توانا و دل قوی داشت؛ اما جانب حزم فرو نمی گذاشت. با خود گفت دشمن در خانه گذاشتن و پی بیگانه برداشتن در شریعت مبارزت معذور نباشد. بدین بهانه که در این سفر عدت لشکر و اعداد کار از این بیش باید، عنان باز خانه تافت و از بهر آنکه مردمان ساده دل که فریفته دشمنان شده اند مقتول نگردند، تدبیر بدین گونه ساز داد که مجلسی به ضیافت بیاراید و سران مفسدین را دعوت فرماید. چون مجلس بیاراست و آن جمع را بخواست، از آنجا که هر دل ناپاکتر باشد هراسناک تر

باشد، محمد حسین خان از نیمه راه طریق فرار پیش گرفته راه بگردانید. دیگران در آن بزم مخافت پای نهادند و سر بر سر ضیافت دادند. چون فتحعلی خان دشمنان خویش را به دست اقبال پایمال کرد، هرروز قوت و قدرت او در کار ملک و مملکت فزونی گرفت.

در این هنگام که 1135 سال از تاریخ هجرت/ 1723 م. برفته بود و جماعت افغان شهر اصفهان را به محاصره داشتند، این خبر مسموع فتحعلی خان افتاد، رواندید که پادشاه ایران را در چنین کاری صعب، به کاری نباشد. 1000 سوار از دلیران قاجار اختیار کرده، به سرعت ستاره شهاب و یا طلیمه آفتاب به جانب اصفهان شتاب گرفت و بعد از ورود بدان اراضی چند کورت در جنگ افغان ترکتازی نمود و بسیار کس از آن جماعت به خاک انداخت و عرضه تیغ و تیر ساخت و بسیار سر، از آن سران سپاه بر سر سنان کرده و در پیشگاه شاه سلطان حسین صفوی

به خاک راه افکند.

اعیان درگاه شاه سلطان حسین که سالها در بستر امن و امان غنوده و از کار مقابله و مقاتله غافل و ذاهل بودند، بیم کردند که مبادا در این فتنه فتحعلی خان نیز دل دیگرگون کند و به هوای سلطنت بتازد و کاری بسازد. بدین اندیشه های ناصواب پادشاه را با او بدگمان و سرگران ساختند. لاجرم فتحعلی خان برنجید و اصفهان را با افغان گذاشته راه استرآباد برداشت و از پس او روز بیست و ششم شوال در سال 1135 هجری / 1723 م.

اصفهان به دست افغانان مفتوح و شاه سلطان حسین در معرض هلاک مطروح افتاد.

جماعت افغان بعد از فتح اصفهان، رایت جهانگیری افراخته، تا به اراضی ری بتاختند. مردم ری استغاثت به فتحعلی خان برده، از وی استمداد کردند و او با لشکری خونخوار آهنگ ری فرمود و در ابراهیم آباد ورامین با افغانان دچار شد. از هردو رو به صف برزدند، از چاشتگاه تا فرو شدن آفتاب، مردان جنگ به تب و تاب بودند و طریق حرب و ضرب می پیمودند، چون جهان سیاه شد و هردو سپاه جنگ را دست بازداشتند.

در حضرت فتحعلی خان معروض افتاد که چون خبر فتح اصفهان و قتل شاه سلطان - حسین در اطراف جهان پراکنده شد، شاه طهماسب از آذربایجان به مازندران آمد و اینک در آن اراضی تجهیز لشکر همی خواهد کرد، تا با افغانان رزم دهد و دشمنان پدر را کیفر نهد.

بعد از اصغای این قصه به شتاب تمام راه مازندران برداشت و در شهر ساری شاه - طهماسب را دیدار کرد و کفیل امور پادشاهی و وکیل دستگاه سلطنت او گشت. پس

شاه طهماسب را برداشته به استرآباد آورد و در آنجا لشکری لایق بیاراست و عرض سپاه داده راه خراسان پیش گرفت و در ایام محاصره مشهد مقدس، روز شنبه چهاردهم شهر صفر که سال تاریخ به 1139 ه / 1726 م پیوسته بود، به اغوای نادر، پادشاه افشار او را شهید کردند، چنانکه تفصیل این جمله در جای خود به شرح خواهد رفت.

محمد حسن خان پسر فتحعلی خان است و او را برادری بود که محمد حسین خان نام داشت و در روزگار کودکی او از جهان روی برکاشت. اما محمد حسن خان چون به حدّ رشد و بلوغ رسید، همه تن شعاع شجاعت و جوهر جلادت بود و آن آثار از وی ظاهر گشت که دور و نزدیک حشمت و جود و عظمت نهادش را گردن نهادند.

نادر شاه افشار چون مکانت او را دانست در قلع و قمع او یک جهت گشت.

محمد حسن خان نیز مکنون خاطر او را مکشوف داشته راه دشت برگرفت و در میان ترکمانان نشیمن ساخت. مدّتی دیر برنیامد که از ترکمانان سپاهی ملازم حضرت ساخته، به شهر استرآباد تاختن آورد و آن بلده را فرو کوفت.

محمد زمان بیگ که در این وقت حکومت استرآباد داشت فرار کرده در کنار اتک(1) با بهبود خان که سردار نادر شاه بود پیوسته شد و او را با لشکری خونخوار جنبش داده به کنار گرگان آورد و محمد حسن خان جنگ او را پذیره شده، در برابر او صف راست کرد و چون شیر خشمگین حمله پیوست و بهبود خان را بشکست. محمد زمان بیگ دیگر باره از رزمگاه فرار کرده در قریه کنگاور وقتی که نادر شاه از موصل باز می شد، به درگاه آمد و صورت حال را باز نمود.

نادر شاه، محمد حسین خان قاجار را با لشکری که این جنگ را تواند ساخته کرد، فرمان داد تا به سرعت برق و باد شتافته به کنار استرآباد آمد و بدان بلده غلبه یافت و از دولت خواهان محمد حسن خان هرکه را به دست کرد، سر برگرفت و از سرهای ایشان منارها برافراخت. دیگر باره محمد حسن خان ناچار شده به طرف

دشت برفت و در میان قبیله داز(1)، جای کرد.

نادر شاه به قبایل ترکمان منشوری کرد که محمد حسن خان را دست بسته به درگاه فرستند و اگر نه منتظر آتش غضب و سورت سخط پادشاه باشند. بزرگان ترکمانان انجمن شده به قبیله داز آمدند و گفتند واجب افتاد، یا محمد حسن خان را به درگاه فرستاد یا مورد سخط نادر شاه باید بود. بکنج(2) که صاحب وقاید قبیله بود، ناچار بدین سخن رضا داد. زن او که مکانتی به سزا داشت، محمد حسن خان را در سرای خویش پنهان کرده، به میان انجمن آمد و گفت ای بزرگان قبایل ترکمان سخن بر این نهادید که پسر فتحعلی خان را دست بسته به قتلگاه فرستید. این بگفت و معجز برگرفت و در میان انجمن افکند و گفت هم اکنون در سایه این معجز بنشینید و پاسخ نادر شاه را با زنان بگذارید. ترکمانان از گفتار او شرمسار شدند و سخن بر آن نهادند که محمد حسن خان را از میان خود به سلامت کوچ دهند و در حضرت نادر شاه معروض دارند که ما را از او خبری نباشد. لاجرم محمد حسن خان با دو سر اسب و یک تن غلام و یک بهله(3) باز از میان ترکمانان بیرون شد و راه دشت برگرفته مسافتی بعید در نوشت و در میان آن بیابان بی پایان یک تنه با آن غلام بزیست و خورش ایشان همه از صید مرغان بود که به دستگیری آن باز اصطیاد می کرد و بریان نموده اکل می فرمود.

چون روزگاری بر آن سپری شد، روزی چون آن باز را از بهر صید رها کردند در پرواز صعود همی کرد و دیگر باز نیامد، روز دیگر زحمت جوع برایشان اثر کرده، ناچار یکی از اسبان را ذبح کردند و روزی چند بخوردند.

ص: 16

1- (1) داز بروزن غاز، نام یکی از قبائل ترکمان است.

2- (2) بکنج بر وزن سپنج از نامهای ترکمانان است.

3- (3) بهله بر وزن قهوه، دستکشی باشد از پوست که میرشکاران بدست کشند، و چرخ و باز و شاهین را بدست گیرند، تا از زحمت چنگال و نوک او در امان باشند.

چون از هیچ روی فتح بایی نشد، اسب دیگر را نیز بکشتند و بخوردند. آنگاه جوعان و حیران مانده بعد از دو روز به اتفاق غلام، نیم جان، محمّد حسن خان پیاده و گرسنه پهلو بر زمین نهاده آماده هلاک گشت.

در این هنگام همچنان که صماخ گوش بر زمین داشت بنگ سم تکاوران(1) همی اصغا فرمود، در عجب شد که در این بیابان آمد و شد سواران از چه در باشد. به زحمت تمام بر پای خاست و با آن همه ضعف، تیغ برگرفت و برکشید تا اگر مردم نادر شاه باشد مصاف دهد، چون سواد خویشتن نمودار کرد سواران از دور او را دیدار کردند و به جانب او تاختند و او را بشناختند، پس حال او را فحص کرده نخستین مقداری خوردنی در گلویش فرو دادند تا به قوت آمد. آن گاه، گفتند شاد باش که نادر شاه از جهان رخت بریست. و جنیتی پیش داشته تا [محمّد حسن خان] بر نشست و او را به میان قبیله آورده، لشکری ملتزم رکابش ساختند تا دیگر باره به استرآباد تاخته آن بلده را مسخر فرمود و این هنگام 1160 سال از تاریخ هجرت/ 1747 م. گذشته بود.

آغاز سلطنت محمّد حسن خان قاجار

مع القصة محمّد حسن خان را هرروز عدّت و شوکت بر افزون گشت تا آن گاه که کریم خان زند رایت خودسری برافراشت و میرزا ابو تراب دختر زاده شاه سلطان حسین را شاه اسمعیل نام کرده و خود را وکیل او خواند و با لشکری انبوه در سنه 1165 ه/ 1752 م. جنگ محمّد حسن خان را ساخته شده، به اراضی استرآباد تاخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و 40 روز آن شهر را به محاصره داشت.

و از این سوی محمّد حسن شاه هرروز لشکری از شهر بیرون فرستاده با او رزم همی دادند و از طرف دیگر فرمان کرد تا ترکمانان اطراف لشکرگاه او را

ص: 17

1- (1) تکاور بروزن سراسر، بمعنی تک آورنده باشد، یعنی حیوانات رونده و دونده عموماً، و بمعنی اسب و شتر باشد خصوصاً، و مقصود بانگ و طنین امواج سم اسبان است که در تار و پود زمین جریان می یابد.

فرو گرفتند و از دور و نزدیک ایشان را آسیب دادند، چندانکه کریم خان به محاصره افتاده و در لشکرگاه او قحط و غلا بادید آمد و کمر خان و شجاع الدین خان زند که از اکابر قوآد(1) او بود [ند] مقتول شدند و شاه اسمعیل چون بخت را واژون و کار را دیگرگون یافت از لشکرگاه کریم خان فرار کرده به پای حصار استرآباد آمد و پناه از محمّد حسن شاه جست. از این جا است که کریم خان گفت «شاهکه نمک به حرام بگریخت».

بالجمله چون کار بدین گونه رفت، کریم خان ناچار اموال و ائقال خویش را گذاشته از کتل نعل شکن راه فرار پیش گرفت. مردان قاجار اموال او را به غنیمت برگرفتند و از دنبال

او برفتند و بسیار کس از لشکر او اسیر و دستگیر ترکمانان و دلیران قاجار شدند. اما محمّد حسن شاه اسیران را از ترکمانان خرید و آزاد ساخت و شاه اسمعیل را برداشته به طرف اشرف کوچ داد.

تسخیر محمّد حسن شاه مازندران را

جمعی از مردم مازندران که با کریم خان زند از در موافقت بودند طریق مخالفت گرفتند. لاجرم مقیم خان که از مردم ساری بود به اتفاق سبز علی خان لاریجانی لشکری ساز داده، در یک فرسنگی شهر بارفروش در برابر محمّد حسن شاه صف برزدند و جنگ در انداختند.

نخستین مقیم خان به گلوله زنبوره جراحت یافته گرفتار شد و لشکرش هزیمت شدند. پس محمّد حسن خان بفرمود تا حطب بر زیر هم نهاده برافروختند و مقیم خان را بسوختند. آن گاه آقا حیدر علی و حاجی قنبر علی مشهدسری را مأخوذ داشته، بعد از مصادره 20,000 تومان با فرزندان مقتول ساخت و بر تمامت مازندران نافذ فرمان گشت.

از پس این واقعه در سنه 1168 / 1755 م. احمد شاه افغان بعد از استیلای در ممالک قندهار و کابل و هرات، ارض اقدس را مسخر داشته، شاه پسند خان افغان را با 15000 سوار جرّار مأمور به تسخیر

ص: 18

1- (1). قواد بر وزن تجار، جمع قائد و بمعنی پیشدار سپاه است.

آوردن خوانین خراسان دریای نور و تاج ماه را نزد محمّد حسن شاه

ابراهیم خان و عباسقلی خان بغایری و عیسی خان کرد و علی خان قلیچی با چند تن دیگر از بزرگان خراسان که از تاخت و تاز افغانان در زحمت بودند؛ و قوّت مقاتلت نداشتند، از بلاد خویش بیرون شده به درگاه محمّد حسن شاه آمدند و صورت حال باز نمودند و پیشکش لایق پیش گذراندند که از جمله آن اشیاء دو قطعه الماس بود:

یکی به نام دریای نور و آن به میزان 8 مثقال بود و آن دیگر تاج ماه نام داشت و در وزن 5 مثقال بود. لاجرم محمّد حسن شاه ایشان را مکانت تمام نهاد و تیول و سیور غالی شایسته عطا فرمود و در سلك ملتزمین درگاه و مقربان پیشگاه داشت.

آن گاه محمّد ولی خان قاجار یوخاری باش را به اتّفاق حسین خان برادرش به دفع افغانان نامزد کرد و ایشان با 4000 تن مرد رزم آزموده کوچ داده در سبزواری با افغانان کارزار کردند و چنان آن جماعت را شکسته [و] هزیمت دادند که تا به مشهد مقدس عنان نتوانستند کشید و مراجعت کرده حاضر حضرت شدند. محمّد حسن شاه از پس این فتح لشکر براند و قزوین و گیلان را مفتوح ساخته باز تاخت و بی توانی رهسپار عراق شد.

سرداران کریم خان زند مدافعت [او] را کمر بسته بر وی درآمدند و در حمله نخستین از پای برفتند. در آن رزمگاه محمّد خان بی کله با 17 تن دیگر از بزرگان قبیله زند اسیر و دستگیر گشتند، محمّد حسن خان این جمله را به استرآباد فرستاده باز داشت و خود با لشکریان آهنگ اصفهان کرد.

کریم خان چون این بدانست سپاهی گران، گرد کرده، پذیره جنگ شد و در گلون آباد که در چهار فرسنگی اصفهان است میدان مقاتلت نهاد. هردو لشکر صف راست کرده، درهم افتادند و از یکدیگر همی کشتند و خستند. هم در پایان لشکر زند شکسته شد، ناچار کریم خان اموال و ائقال خویش را به غنیمت مردم قاجار گذاشته راه شیراز پیش گرفت. پس شهر اصفهان و توابع آن در حوزه

دولت آمد و ضمیمه مملکت شد.

چون مملکت عراق را از دشمن بپرداخت و کار به کام ساخت و در سنه 1169 هـ / 1756 م. با لشکری انبوه آهنگ مملکت آذربایجان کرد. آزاد خان افغان که این هنگام در آن اراضی فرمانگزار بود عرض سپاه داده با 20,000 مرد در 6 فرسنگی ارومی در برابر محمد حسن شاه صف برزد. هردو لشکر دست به آلات حرب و ضرب برده باهم در آمیختند و خون یکدیگر بریختند. محمد حسن شاه کسوت اصطبار بپوشید و سخت بکوشید، چندان که لشکر دشمن خسته و شکسته هدف دمار و هلاک شدند. آزاد خان چون کار بدان گونه دید، ناچار با چند تن از مردم خود از رزمگاه بیرون تاخته راه فرار برگرفت و از پس آن جنگ، دیگر در آذربایجان جای درنگ ندید [و] لاجرم وداع ملک و مال گفته به اراضی تفلیس شتافت.

اموال او بهره ابطال گشت و لشکر او در ظلّ لوای محمد حسن شاه درآمدند و جنابش بی درنگ 4000 تن از افغانان را نیز گزیده کرده، با سپاه خویش ملحق ساخت و تا قلعه شوشی بتاخت و آن بلدان و اراضی را عرضه نهب و غارت سپاهیان داشته به طرف تبریز مراجعت کرد.

و این هنگام 1170 سال از هجرت نبوی / 1757 م. برفته بود که آذربایجان را از مضافات ممالک محروسه داشت و فرزند اکبر و ارشد خود آقا محمد شاه را که در این وقت 18 ساله بود، به فرمانگزاری آن مملکت گذاشت و خود از آنجا تسخیر فارس را در ضمیر گرفته، لوای مراجعت برافراشت و در هیچ منزل و مقام درنگ روا ندید، همچنان شتابزده تا به دار المؤمنین کاشان پیش آمد.

شیخ علی خان زند که بعد از مراجعت محمد حسن شاه از قبل کریم خان به حکومت اصفهان استقرار داشت، چون دانست که آن لشکر به کردار سیل دمنده و کوه رونده در می رسند، بی آنکه پای از سر بداند سر خویش گرفته راه شیراز پیش گرفت و محمد حسن شاه با 50,000 مرد سواره و پیاده بی مانعی و عایقی

و چون در شهر اصفهان بالای غلا و آسیب قحط استیلا داشت، توقّف فراوان در آن بلده روا ندید و فرمان داد تا از عراق، گندم و جو و دیگر حبوب حمل داده به اصفهان آوردند، چندان که بذر جمیع مزارع اصفهان را وفا کرد و بها را از خویش داد. پس بی درنگ در سنه 1171 هـ. / 1758 م. از اصفهان به سوی شیراز خیمه بیرون زد و با آن سپاه کران پست و بلند زمین را درهم نوردیده در يك فرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد.

کریم خان زند ابواب حصار را مسدود ساخته متحصّن شد. بزرگان فارس چون غلبه محمد حسن شاه را تقرّس کردند از هر جانب به حضرت او شتافتند. از جمله نصیر خان لاری با 6000 مرد تفنگچی حاضر درگاه شد [ه] به لشکرگاه پیوست.

محصور شدن کریم خان زند در شیراز به دست محمد حسن شاه

بالجمله 40 روز کریم خان زند در تنگنای محاصره به حفظ و حراست خود رنج می برد. در این وقت به سبب آن قحط و غلاتی که در همه اصفهان و فارس استیلا داشت در لشکر محمد حسن شاه نیز کار به صعوبت می رفت و لشکریان در رنج و تعب می زیستند، چندانکه بیم آن بود که مردمان متفرّق و متشتّت گردند. و چنان افتاد که در این سختی افغانان را وحشتی در خاطر نشست و دهشتی در ضمیر گرفتند و از بیم جان و سختی غلا، نیم شبی سوار شده به سوی شیراز شتاب کردند و با کریم خان زند پیوسته شدند. و دیگر قبایل لشکر چون این بدیدند در ارکان ثباتشان لغزشی عظیم افتاد و از يك سوی نیز مبتلای قحط و غلا بودند. مجال درنگ از برای کس نماند، به يك بار آن لشکر انبوه درهم شکسته شد و هر قبیله [ای] طریق وطن خویش پیش گرفت.

چون محمد حسن شاه از سرآورده خویش بیرون شد جز جماعتی اندک به جای نبود.

از غایت غیرت و جلادت خواست تا با آن قلیل مردمان قاجار که پای

برجای اند و تفنگچیان نصیر خان لاری ثبات قدم ورزیده، دست از مقابله و محاصره باز ندارد، محمد ولی خان قاجار دولو از در خیرخواهی بیرون شده در حرکت آن حضرت الحاح نمود و معروض داشت که اینک کریم خان و مردان زند که از بیم گزند شهریار در تنگنای این حصارند، همه شیران کارزار و دلیران گیرودارند. این چنین لشکری را با عدّتی اندک در برابر شدن و رزم دادن از طریقت حزم بعید است. و خود برفت و اسب پادشاه را حاضر ساخته رکاب بگرفت.

محمد حسن شاه چون نیک نگریست جای زیست نبود ناچار دل بر کوچ دادن نهاد.

پس نخستین اسب جنیبت خاصّ خویش را که قراقوزی نام داشت بفرمود حاضر کردند و زین برنهادند و دخترکی که از اصفهان در سلك جواری درآورده، ملتزم خدمت ساخته بود، بفرمود تا برنشست و بعضی از جواهر(1) نفیسه بر ساخت زین بست. آن گاه گفت کس بدین اسب نتواند دست یافت، همه جا بر کنار راه باش که کس عنانت نتواند گرفت. پس شتابزده تا اصفهان عنان باز مکش و در سرای خویشتن زیستن می کن که من نیز در قفا می رسم.

آن دخترک برنشست و به سرعت صبا و سحاب شتاب کرد و همه جا از کنار شارع طی مسافت می کرد تا به خیابان اصفهان که جز بر جاده رفتن چاره نبود در افتاد.

از قضا در این وقت يك تن از غلامان رايض(2) و جنیبت کشان محمد حسن شاه از مازندران به شیراز می شتافت در میان خیابان چشم او زنی را نگریست که بر قراقوزی برآمده به شتاب شهاب در می رسد. چون برق جهنده از پیش رویش برآمده عنانش بگرفت و گفت: اسب محمد حسن شاه را از کجا بدست کردی و به کجا می شوی؟ صورت حال را باز راند، لاجرم چون غلام رايض این بشنید او را برداشته به خانه پدر

آورد و با جواهر

ص: 22

1-1 - جواری جمع جاریه، بمعنی دختری است که در خدمت خانه باشد، و گاهی به کنیز زر خرید هم اطلاق شده است.

2-2 - یعنی مهتر و پرورش دهنده اسب.

جای داد و اسب قراقوزی را برداشته پذیره محمد حسن شاه شد و در سمیرم آن جنیبت را دیگر باره به محمد حسن شاه رسانید تا بر نشست و طی طریق کرده، به اصفهان آمد و این هنگام روز سیم شکستن و برنشستن از ظاهر شیراز بود، هم در اصفهان درنگ نکرده به همان سرعت طریق مازندران گرفت و این خبر درست شد که قراقوزی در شعب جبل مازندران سم خارا شکاف بر سنگ می کوفت و مانند رعد صهیل می کرد.

اکنون بر سر سخن رویم. محمد ولی خان قاجار، شهریار را و لشکریان قاجار را برنشانند و راه اصفهان را پیش داد. اما از آن سوی حسین خان دولوی قاجار یوخاری باش که از قبل محمد حسن شاه حکومت اصفهان داشت، چون پراکندگی لشکر پادشاه را اصغا نمود بی درنگ طریق مازندران برگرفت تا ساز مخالفت ولی نعمت را طراز دهد که قبل از ورود محمد حسن شاه مازندران را فرو گیرد. صفر علی خان قوانلو این معنی را دانسته، محمد خان قوانلو عمزاده محمد حسن خان را که از قبل او والی مازندران بود به دست سفیری مکتوبی کرد که حسین خان را از استیلای مازندران دفع دهد.

لاجرم چون محمد حسن خان از شیراز به ظاهر بلده اصفهان رسید در باغ قوشخانه فرود شد و اندیشه حسین خان دولو را باز دانست، مجال نیافت که در اصفهان درنگ کند و لشکری از بهر جنگ کریم خان تجهیز فرماید، بی توانی بر نشست و به سرعت برق و باد به سوی مازندران شتافت. اما از آن سوی چون مکتوب صفر علی خان به محمد خان رسید و دانست که حسین خان دولو همی در رسد، بیم کرد که جماعت افغانان را که محمد حسن شاه از آذربایجان کوچ داده در مازندران نشیمن فرموده، عداوت نهانی را عیان سازند و بعد از ورود حسین خان با او پیوسته شوند.

لاجرم پیش از آنکه این خبر پراکنده شود 80 تن از بزرگان افغان را بدست آویز حفاظت و مهربانی در مجلس خویش حاضر کرده، حکم داد تا جمله را در غل و زنجیر کشیده در حبس خانه باز داشتند.

افغانان چون این بشنیدند، در يك جای انجمن شده گرد خود سنگری کردند. محمد خان چون خبر طغیان ایشان را بشنید یوسف خان هوتکی را با 50 تن از سران افغان سر بر گرفت و با ابطال رجال خود بر سر افغانان تاختن برد و با آن جماعت رزم داده غلبه یافته، بعضی را عرضه شمشیر و برخی [را] دستگیر فرمود.

اما از آن سوی حسین خان که با افغانان مواضعه داشت چون به فیروزکوه آمد و حال ایشان را بازدانست فسخ عزیمت از تسخیر مازندران داده اراضی هزار جریب و فولاد محله را در نوشته به استرآباد آمد و آن بلده را مفتوح ساخته استوار بنشست. اما محمد خان بعد از مقاتلت با افغانان 6000 سوار و پیاده آماده کرده منتظر موکب شهریاری همی بود.

در این وقت محمد حسن شاه با چند تن به علی آباد نزول فرموده و محمد خان پذیره شد، در علی آباد به درگاه پادشاه پیوست. آن گاه محمد حسن شاه از علی آباد کوچ داده به شهر ساری درآمد و روزی چند در آنجا به پای برده، لشکری بزرگ فراهم کرد و آهنگ استرآباد فرمود. حسین خان دولو دانست که رزم او را پای ندارد، خویشاوندان و برادران خود را برداشته به دامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود هم داستان شد. محمد حسن شاه از دنبال او به استرآباد درآمد و از آنجا با لشکر گران بیرون تاخته در ظاهر دامغان لشکرگاه کرد و حسین خان در تنگنای محاصره افتاد.

مقاتله محمد حسن شاه با شیخعلی خان زند

در این هنگام خبر رسید که شیخعلی خان زند با سپاهی کارآموده اراضی فیروزکوه را محط رحال فرموده، محمد حسن شاه بیم کرد که مبادا شیخعلی خان آهنگ مازندران کند و محمد خان را قوت جنگ او نباشد. لاجرم دست از دامغان بازداشته، عنان عزیمت به طرف ساری گذاشت. سپاهی که ملتزم رکاب بودند از کثرت ذهاب و ایاب خسته خاطر شده بسیار

کس از راه و بیراه پشت به لشکرگاه همی کردند و بعد از ورود ساری ترکمانانی که ملتزم حضرت بودند نیز سر از ربقه اطاعت برتافته دست به غارت گشادند و باز خانه شتافتند. محمد حسن شاه ناچار با جماعتی از اشاق باش و گروهی از غلامان خاصه راه استرآباد برداشت. شیخعلی خان بی مانعی به جانب ساری تاخته آن بلده را مسخر ساخت و حسین خان دولو نیز از دامغان سفر کرده در ساری با او پیوست.

اما محمد حسن شاه دیگر باره در استرآباد ساز لشکر کرده بطرف اشرف تاخت و در

آن جا سنگری برآورده آماده جنگ گشت و شیخعلی خان نیز در برابر او لشکر بیاراست و صف بر زد و روزی چند از هردو جانب بازار حرب و ضرب رواج داشت و مردان کارزار طریق مبارزت و مناجزت می سپردند.

شیخعلی خان چون در این سودا سودی گمان نداشت چنان صواب شمرد که فتح استرآباد کند تا محمد حسن خان را در مازندران مأمّن و نشیمنی نماند. پس تمامت لشکر را برداشته از کنار دریای طبرستان طریق استرآباد پیش گرفت. محمد حسن شاه چون این بدید سنگر را گذاشته از راه خیابان رهسپار گشت و در ارض کلباد بین عسکرین زیاده از یک فرسنگ مسافت نماند.

در این هنگام از هردو لشکر جماعتی از پی آذوقه و علف بیرون شدند و باهم باز خوردند ناچار درهم افتادند. بانگ تفنگ و نعره مردان جنگ بالا گرفت و هردو لشکر از آن گیرودار خبردار شدند و گروه گروه از سواره و پیاده به اعانت مردم خود بیرون شدند.

عاقبت کار به کارزار کشید و تمامت لشکریان از دو سوی دست به آلات حرب برده در کنار بحر، رزمی بزرگ افتاد و جمع کثیر مقتول گشت. از پس آن جنگ محمد حسن شاه به استرآباد آمد و شیخعلی خان از کلباد متوجه اشرف گشت.

اما محمد حسن شاه بعد از ورود به استرآباد کس به خراسان فرستاده، ولی خان و نجف خان کرد شادلو را طلب داشت و ایشان با 10,000 سوار به حضرت وی حاضر شدند و سبز علی خان شامبیاتی را که به دشت قیچاق گریخته بود

نیز بخواند و مورد اشفاق و الطاف ساخت و سبب فرار وی آن بود که محمد ولی خان دولو که مقرب درگاه محمد حسن شاه بود، پدر او را بکشت و او مجال درنگ نیافته به دشت گریخت و دیگر از تنگچیان استرآبادی و جماعت گرایلی و حاجی لر و کفشلر و کتول و دیگر قبایل هفت هشت هزار تن مرد جنگی فراهم کرد و این هنگام نخستین به دفع منافقین پرداخت. پس محمد ولی خان و برادران او و بنی اعمام حسین خان دولو را در مجلس مشاورت طلب کرد و سبز علی خان را فرمود که چون من از مجلس مشاوره کناره جستم به خون پدر، محمد ولی خان را مقتول ساز.

مع القصه چون این جمله حاضر شدند، محمد حسن شاه بهانه ساز کرده از مجلس بیرون شد، سبز علی خان با جمعی از غلامان با تیغهای آخته درآمدند و محمد ولی خان و صادق خان و جمعی از اعیان یخاری باش را مقتول ساختند. چون این کار پرداخته شد. با 18000 سوار و پیاده خیمه بیرون زد و در بیرون اشرف، رزم شیخعلی خان را ساخته شد.

و از آن سوی شیخعلی خان نیز با لشکرهای خود جنبش کرده در بیابان قرق، تلاقی فریقین گشت و کار جنگ بالا گرفت. بعد از گیرودار بسیار جماعت کردان خراسان نخستین بشکستند و یک باره عنان برتافته راه خراسان پیش گرفتند.

محمد حسن شاه لختی دیگر با پیادگان پائید و مردانه رزم داد، پیادگان را نیز چون پای نماند ناچار از آن گرداب بلا روی برتافت و از راه خیابان طیّ مسافت همی کرد، لشکر شیخعلی خان نیز از دنبال در شتاب بودند. در میان راه پلی شکسته پیش آمد و آن پل از اقتحام و ازدحام هزیمت شدگان مسدود بود، محمد حسن شاه را در کنار راه ساحتی به نظر آمد که از اشجار ساده بود. با دو غلام خود فرس بدان جانب راند، ناگاه قوایم اسب باد پای در آن عرصه به وحل در رفت.

و هم در این وقت سبز علی نام کرد که از غلامان او روی برتافته

به شیخعلی خان پیوسته بود به اتفاق محمد علی آقای دولو برادر حسین خان با 10 سوار دیگر برسید و ولی نعمت را گرفتار و حل دید، چشم از سوابق نعمت پوشید. هم گروه با تیغ و سنان بدو حمله بردند و سری که سالها زیب افسر بود از تن جدا ساختند.

چون محمد خان قوانلو در استرآباد استماع این خبر کرد جای درنگ ندیده در رکاب آقا محمد شاه که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و حسینقلی خان و دیگر فرزندان پادشاه شهید از استرآباد بیرون شده، بدان سوی گرگان کوچ دادند و این واقعه در سال 1171 هـ / 1858 م. افتاد و مدت سلطنت محمد حسن شاه 9 سال بود.

اما از آن سوی، سر محمد حسن شاه را برداشته به نزد کریم خان زند آوردند. وقتی که کریم خان در شهر طهران در میان دار الاماره خویش بر مسند سلطنت جای داشت، یکی از مردم قاجار آن سر را در مخلاتی (1) نهاده بی محابا تا پیشگاه پادشاه به شتاب آورد.

کریم خان گفت: هان چیست در این مخلاة؟

گفت: سر محمد حسن شاه.

کریم خان چون این بشنید از جای جستن کرده بی آنکه کفش در پوشد از پیش روی کاخ به زیر آمد و آن سر را از مخلاة برآورده با دست خویش در آب بشست و موی آن را به شانه زد و گلاب افشاند و آغاز سوگواری نمود. روز دیگر در تابوت حمل داده خود تا دروازه شهر پیاده تشییع فرمود و جمیع بزرگان حضرت و امرای درگاه را همراه نموده، در حضرت شاهزاده عبد العظیم به قانون سلاطین بزرگش با خاك سپردند.

گویند نادر شاه افشار آن هنگام که تسخیر هندوستان کرد يك قطعه سنگ یاقوت به حضرتش آوردند که به میزان 18 مثقال بود، اعیان درگاه آن سنگ را بستودند و گفتند تاکنون یاقوتی که به میزان 18 مثقال آید ندیده ایم. نادر شاه فرمود که من در ایران یاقوتی می دانم که 18 من به سنگ شاه وزن دارد و

ص: 27

روی سخن با محمد حسن شاه داشت چه به الهام دولت، هنری که در حیلت او بود، مکشوف داشت.

اولاد محمد حسن شاه

بالجمله محمد حسن شاه را 9 پسر و 2 دختر بود. اما پسران:

نخستین آقا محمد شاه بود که 15 سال از دیگر فرزندان بزرگتر بود.

دوم حسینقلی خان نام داشت و مادر ایشان خواهر محمد خان قاجار بود و این محمد خان پدر سلیمان خان، نظام الدوله، آقا محمد شاه است و حسینقلی خان پدر فتحعلی شاه [است].

پسر سیم محمد حسن شاه، مرتضی قلی خان

و چهارم مصطفی قلی خان نام داشت مادر ایشان دختر خواهر حسین خان دولو بوده و این حسین خان پدر مصطفی خان است.

پسر پنجم، جعفر قلی خان نام داشت و مادرش دختر محمد خان است از قاجار عضد الدین لو.

پسر ششم مهدیقلی خان.

و هفتم عباسقلی خان نام داشت و مادر ایشان از مردم کرد محله استرآباد بود.

مهدیقلی خان پدر ابراهیم خان است که در میان قاجاریه به ابراهیم خان عمو مشهور

است.

اما عباسقلی خان در جوانی وداع جهان گفت و از وی فرزندی نماند.

پسر هشتم رضا قلی خان نام داشت مادرش از مردم اصفهان در سلك خاصگان حرم بود.

پسر نهم علیقلی خان نام داشت مادرش از مردم اصفهان در سلك جواری شمار داشت. و 2 دختر محمد حسن شاه نخستین شاه جهان بی

بی خانم نام داشت. کریم خان چون در سلطنت قوی دست شد او را از قزوین به شیراز آورد تا از بهر محمد رحیم خان پسرش عقد بندد.

دختر کریم خان گفت که این دوشیزه در خور برادر من نیست بلکه شایسته قاطرچیان است.

لاجرم او را به قزوین بازفرستادند. آن گاه که علیمراد خان زند پادشاهی یافت او را از بهر خود نکاح بست به خانلر خان بار گرفت. از اینجا

بود که چون آقا محمد شاه صاحب تاج و تخت شد دختر کریم خان را گفت: خواهر مرا لایق قاطرچی شناختی و به کیفر این سخن او را به

بابا فاضل قاطرچی بخشید و سالها او را در طهران بداشت و هم در

و دختر دوم محمد حسن شاه را زنی که در میان قاجاریه به زبیده خاله مشهور است از بهر پسر خود نکاح کرد و هر دو در جوانی بمردند و از ایشان فرزند نیامد.

بیان شجاعت و جلالت نواب حسینقلی خان بن محمد حسن شاه و کشورگشائی او

اشاره

اولاد و عشیرت محمد حسن شاه چنانکه مذکور شد به اتفاق محمد خان قاجار قوآنلو در میان قبایل یموت جای کردند و پس از روزگاری که ایران زمین به زیر فرمان کریم خان زند آمد، دانستند که کناره جستن و در بیابان زیستن مورث فتوحی نخواهد بود و نام ایشان در صرة مملکت و حوزه حکمرانی از خاطرها سترده خواهد گشت، لاجرم طریق خدمت کریم خان را نوعی از مقدمه نصرت یافته به حضرت او شناختند. کریم خان مقدم ایشان را که قاعده سلطنت بدان محکم می گشت، طلیعه میمنت گرفت و آقا محمد شاه را که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و این وقت 30 سال از زندگانی گذاشته بود، ملتزم رکاب ساخته با خود به جانب شیراز کوچ داد و برادران و خویشاوندان او را در قزوین نشیمن فرمود. روزگاری دراز برنیامد که نواب حسینقلی خان از کنّ کودکی (1) سر برکشیده، از شربت شباب بنوشید و او جنگ را شیر آهنین چنگ و نهنگ بحر آهنگ بود.

چنانکه خداوندان سخن و گذارندگان خبر جهانسوز شاهش همی خواندند.

بالجمله حسینقلی خان چون کمال رشد و بلوغ یافت، آرزوی دیدار برادر کرد و سفر شیراز فرموده از ملاقات آقا محمد شاه برخوردار گشت و آنگاه که مراجعت را تصمیم عزم داد، کریم خان حکومت بلده دامغان را بدو تفویض فرمود. بعد از ورود به دامغان و نظم آن اراضی داعیه سلطنت و جهانگشائی که در جیش مستور بود جنبش کرده، لاجرم در ضمیر گرفت که نخستین دشمنان خانه را از بن براندازد و آن گاه به کار بیگانه پردازد.

پس تجهیز لشکر کرده، از

ص: 29

1- (1). کن بمعنی لانه و نهانگاه است.

دامغان مانند سیل دمان به جانب استرآباد تاختن برد و در نخستین حمله نواحی استرآباد را فرو گرفت و جمعی از سران قبیله یوخاری باش را

سربرداشت و بزرگان قبایل کتول و حاجی لر را نیز عرضه شمشیر ساخت.

مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادران حسینقلی خان به سبب قرابتی که از سوی مادر با قبیله یوخاری باش داشتند از شر ایشان ایمن بودند و در استرآباد نشیمن می فرمودند. چون خبر ترکناز برادر را در آن اراضی اصغاء نمودند، از شهر بیرون شده او را دیدار کردند. و حسینقلی خان چون از کار نهب و قتل دشمنان پرداخت، شاد خاطر به سوی دامغان عنان مراجعت برتافت.

در این وقت محمد خان سوادکوهی که مشهور به دادو بود(1) و از قبل کریم خان حکومت مازندران داشت از دستبرد حسینقلی خان و آنگونه لشکر ساختن و به قتل و غارت تاختن هراسناک شد و با خود گفت از آن پیش که در تدمیر(2) مردان و تسخیر بلدان مازندران دست جلادت از آستین بیرون کند، باید او را از پای درآورد. پس لشکری ساز کرده، نخستین آهنگ تسخیر نوکنده کرد که آن هنگام مرتضی قلی خان در آنجا مقام داشت. چون این خبر به حسینقلی خان رسید، کس به نزد برادر فرستاد و پیام داد که با مردم خود جنگ او را پذیره باش که من از دیگر سوی کار او را آشفته خواهم ساخت. این بگفت و معدودی از مردان کار دیده برداشته به کردار برق و باد به کنار ساری آمد.

غلبه حسینقلی خان بر مازندران

و از هیبت جلادت او هول و هربی تمام در خاطر کارگزاران محمد خان افتاد، چندان که خویشان داری نتوانستند کرد، بی کلفت شهر ساری را بدو گذاشتند تا درآمد.

چون این خبر مسموع محمد خان افتاد ناچار راه ساری را برگرفت و چون خواست از رستم کلا عبور کند مرتضی قلی خان بر او کمین بگشاد و ناگاه بر

ص: 30

1- (1) دادو، بر وزن جادو، در اصل بمعنی غلام است.

2- (2) - تدمیر: بمعنی هلاکت و تباهی است.

لشکر او تاخته حمله بيفکنند و سپاه او را هزيمت کرده و محمد خان را در آن دار و گير دستگير فرمود و دست بسته به نزد حسينقلي خانش گسيل ساخت و حسينقلي خان او را همچنان در غل و زنجير به بارفروش آورد، و از پس آن که اموالش را مأخوذ داشت جهان از وجودش پرداخته کرد و بر تمامت مازندران پادشاه [و] حکمران گشت.

اما از آن سوی چون اين اخبار موحشه در حضرت کریم خان معروض افتاد، صواب چنان دانست که مهدی خان پسر محمد خان را به جای پدر حکومت مازندران دهد؛ زیرا که پدر کشته نیکوتر کینه خواهی تواند کرد. پس منشوری به نام مهدی خان کرد و او از مردم خود انجمنی کرده در بارفروش بر مسند امارت جای نمود. چون حسينقلي خان اين خبر بشنید ديگر باره چون شیر صید دیده شتاب از شهاب گرفت و صبحگاهی مانند بلای آسمانی از دروازه بارفروش به درون رفت، مهدی خان چون چشم از خواب باز کرد دشمن را بر در سرای یافت. آشفته و پریشان خاطر خويشتن را از زوایای خانه بیرون انداخته در بیغوله های بارفروش پنهان گشت. حسينقلي خان فرمان داد تا فحص کرده او را دستگير ساختند و در حبس خانه بازداشتند. آن گاه تن به جامه جنگ بیاراست و پست و بلندی مازندران را در نوشت، هر جا دشمنی داشت در معرض هلاک مطروح داشت و هر جا قلعه مسدود شنید مفتوح فرمود و قلاع و بقاعی که در نواحی استرآباد به دست اعدا برآمده بود، جمله را منهدم نمود.

کریم خان زند از کردار او خشمگین شده چند کزت لشکر گران به دفعش نامزد کرد و از ستیز و آویز او سودی بدست نیامد. اين هنگام الله ویردی خان جاجرمی که سالها در خدمت او طریق صداقت می پیمود، نزول مقدمش را به جاجرم خواستار آمد و حسينقلي خان بدان جا شد.

بعد از ورود جاجرم (1)، نصر الله میرزا پسر شاهرخ شاه افشار نیز به سرعت تمام به جاجرم آمد، از بهر آنکه در جهانگیری و مملکت گشائی با حسینقلی خان هم دست و هم داستان شود. چون این معنی را در حضرتش مکشوف داشت حسینقلی خان فرمود که کار سلطنت به شراکت، مانده دو شمشیر در یک نیام و دو شیر در یک کنام (2) است، هرگز راست نیاید و او را به مراجعت وطن خویش اجازت فرمود و خود از جاجرم به رامیان آمد.

ترکمانان کولان بعد از بیرون شدن حسینقلی خان با 2000 سوار جزّار آهنگ جاجرم کردند و در ظاهر جاجرم سنگری راست کرد [ه] جنگ را ساخته شدند. الله ویردی خان صورت حال را مکتوب کرده به دست سفیری رونده معروض داشت. حسینقلی خان از اصغای این خبر آتش خشمش زبانه زدن گرفت و بی آنکه تجهیز لشکری کند یا ساز

سپاهی دهد، بر اسب خویش برآمده و راه جاجرم پیش گرفت. 200 تن از غلامان او بر نشسته ملتزم رکاب گشتند و او مانده شاهین فراز گرفته که از دنبال صید خویش آهنگ فرود کند، طی مسافت نموده به اراضی جاجرم درآمد.

ترکمانان که دست پرورد دشت بودند و مرد را از مرد نیکو می شناختند؛ چون از ورود او آگهی یافتند، از کرده پشیمان شدند و کس به حضرت او فرستاده خواستار مصالحه و مداهنه گشتند 1. حسینقلی خان نیز از مصالحه مضایقت فرمود و با ایشان کار از در آشتی راند، آن گاه بزرگان را بار داده تا حاضر حضرت شدند و مورد حفاوت و عنایت گشتند و شاد خاطر، طریق منازل خویش سپردند.

اما جماعت قاجار یوخاری باش چون صولت و سطوت حسینقلی خان را نگران شدند و استیلای او را در ممالک مازندران مشاهده کردند، دانستند که

ص: 32

1- (1) جاجرم، بفتح جیم ثانی، بلده ای است میان نیشابور و جوین.

2- (2) کنام بر وزن مدام، آرامگاه و آشیانه سباع و بهائم است، و بیشتر بقرارگاه شیران اطلاق شود.

اگر روزگار یابد يك تن از ایشان را زنده نگذارد و استمداد از کریم خان نیز کاری به کران نبرد. حیلتی دیگر و کیدی دیگر گونه کردند و چند تن از ترکمانان یموت را که ملتزم رکاب و ملازم درگاه حسینقلی خان بودند به مال فراوان تطمیع کردند تا اگر بتوانند کیدی اندیشند و وجود آن حضرت را گزندی رسانند. ایشان نیز چون قضا بر این رفته [بود] این دغا را به امضا بردند و چشم از حقوق ولینعمت پوشیده نیم شبی خویشان را به پشت سراپرده او رسانیدند و به يك بار در خوابگاه او گلوله های تفنگ را گشاده داده تا همچنان در جامه خواب شهید شد و چندان که غلامان دولتخواه فحص حال قاتلان او کردند، مکشوف نیفتاد.

چون این خبر به کریم خان رسید و مملکت مازندران را از چنین شیری و شهریاری خالی دید زکی خان زند را که مصدر شرّ و گزند بود، به حکومت آن ممالک منصوب داشت. چنان که شرح شرارت و شراست او در جای خود مرقوم خواهد شد. مدت عمر حسینقلی خان 27 سال بود و از وی 2 پسر مانند یکی فتحعلی خان که شهریار جهان گشت و آن دیگر به نام پدر حسینقلی خان نام یافت.

همانا چون حسینقلی خان از شیراز به دامغان سفر کرد، مهد علیا را که مادر فرزندان اوست از قبیله قاجار عضد الدین لو به شرط زنی به سرای آورد. نخستین شهریار جهان فتحعلی شاه از وی متولد گشت. دیگر باره چون حمل یافت ترکمانان حسینقلی خان را در جامه خواب شهید کردند و زن و فرزند او در صحرای ترکمان افتاد و در آنجا مهد علیا بار بگذاشت و پسری آورد، لاجرم نام پدر را بر وی گذاشته حسینقلی خانش نامیدند.

کریم خان زند، مرتضی قلی خان برادر حسینقلی خان شهید را فرمان کرد که زن و فرزند را از میان ترکمانان مراجعت دهد و او این کار به فرمان کرد و این بیود تا آقا محمد شاه بعد از فوت کریم خان از شیراز به مازندران آمد، آن گاه

مهد علیا را از بهر خود نکاح بست و او را با شاهزادگان که فرزندان برادرش بودند به سرای خویش آورد و همی بداشت چنانکه ذکر ایشان در جای خود مسطور خواهد گشت.

ذکر سلطنت پادشاه کامکار آقا محمد شاه بن محمد حسن خان قاجار و خاتمه کار او

اشاره

شهریار جهان آقا محمد شاه پسر ارشد و اکبر محمد حسن شاه است و مرقوم شد که بعد از انتضای سلطنت پدر در خدمت کریم خان زند سفر شیراز کرد و 15 سال در آن بلده گرفتار بود. اگرچه کریم خان او را در مجلس خود جلوس می داد و بر سر خوان خورش خود حاضر می کرد، اما رخصت سفر مازندران و اجازت زیستن در استرآباد را نداشت تا آن گاه که کریم خان مریض گشت و مرض او همی شدت کرد، چندان که تحویل او از این جهان تفرس می شد.

این هنگام آقا محمد شاه از بهر آنکه پس از مرگ کریم خان در شهر بند شیراز نیز به بند نباشد، هرروز به بهانه صید کردن و نخجیر افکندن با باز و یوز 2 برادر خود جعفر قلی خان و مهدی قلی خان را برداشته و چند تن از خویشاوندان دیگر را نیز ملازم رکاب ساخته، بامداد از دروازه شهر بیرون می شد و هر شامگاه چون فهم می کرد که کریم خان هنوز زنده است به شهر در می آمد، تا روز سه شنبه سیزدهم شهر صفر در سنه 1193 هـ. /فوریه 1779 م. از بیرون دروازه شهر بانگ تفنگ و آواز هایای مردم را اصغافرمود، دانست که کریم خان وداع زندگانی گفته.

پس با برادران و خویشاوندان پای از پروین و بال از شاهین استعارت کرد و به سرعت سحاب و شتاب شهاب تا به شهر طهران باز نکشید. روزی چند اعداد کار را در اراضی ری متوقف بود. خان ابدال خان کرد

جهان بیگلو با 500 خانوار طریق خدمت گرفت و آن وقت خزانی که از عراق به شیراز و نیز خزانه [ای] را که از مازندران به فارس حمل می دادند از هر جانب کس فرستاده مأخوذ داشت و بر سپاهیان قسمت کرد و تقی خان زند را که از قبل کریم خان سردار ری و فیروزکوه بود دستگیر فرمود. تقی خان سلامتی جان را بهائی گران بداد و برست.

مخالفت مرتضی قلی خان با آقا محمد شاه

اما از آن سوی دو برادر آقا محمد شاه نخستین مرتضی قلی خان و آن دیگر مصطفی - قلی خان که به خواستاری حسین خان دولو ساکن استرآباد بودند و سفر شیراز نکردند، در این وقت دانستند کریم خان زند از جهان برفت. مرتضی قلی خان سپاهی ساخته از استرآباد به سوی بارفروش بتاخت و آن بلده را فرو گرفته بنشست. از پس این واقعه آگهی یافت که برادرش آقا محمد شاه از شیراز به مرزری تاخته و رایت جهانگیری برافراخته. اگرچه از رها شدن برادر اظهار سرور و شادی همی کرد؛ لیکن بر زبان داشت که «مازندران را من به شمشیر خویش صافی کرده ام و خاص خویش می دانم اگر دیگری طمع و طلب بدین مملکت بندد از پای نخواهم داد» و جماعتی را به سوادکوه فرستاده سنگری کردند و عبور آقا محمد شاه را سدّی سدید شدند.

و هم در این وقت رضا قلی خان برادر دیگر آقا محمد شاه از منزل دولاب طهران پشت با برادر کرده به مازندران شتافت و با مرتضی قلی خان پیوست. مرتضی قلی خان ورود او را به فال نیک گرفته او را و مصطفی قلی خان را با جماعتی از لشکریان به طرف سوادکوه فرستاد تا با لشکر سابق متفق گشته در دفع آقا محمد شاه هم دست باشند.

آقا محمد شاه چون از این وقایع آگهی یافت جعفر قلی خان برادر خود را نزد مرتضی قلی خان رسول فرمود تا او را به نصایح مشفقانه از این کردار ناصواب کرانه فرماید. جعفر قلی خان برفت و بی نیل مقصود بازآمد. لاجرم کار به جنگ حوالت رفت.

آقا محمّد شاه حکم داد تا جعفر قلی خان و خان ابدال خان کرد و لطفعلی خان دادوی، ایلات عراق و تفنگچیان سوادکوه را برداشته به سنگر ایشان بتاختند و جنگ در انداختند.

نخستین رضا قلی خان هزیمت شده راه بارفروش پیش گرفت و جمعی کثیر مقتول گشت و سنگر ایشان بدست شد و اموال لشکریان به غنیمت رفت. مصطفی قلی خان چون کار بدین گونه دید، به رکاب آقا محمّد شاه پیوست و مرتضی قلی خان اموال و ائقال خود را برداشته به استرآباد گریخت و آقا محمّد شاه با نصرت و فیروزی به شهر ساری درآمد.

مقاتله آقا محمّد شاه با علیمراد خان زند

اما از آن سوی چون کریم خان از جهان برفت زکی خان عمزاده او صاحب تاج و تخت شد. علیمراد خان خواهرزاده خود را مأمور اصفهان داشت و او بعد از ورود به اصفهان تجهیز لشکر کرده، به طهران آمد و بعضی از سرکردگان لاریجانی را با خود یار نموده، در آمل برای جنگ آقا محمّد شاه سنگری کردند. آقا محمّد شاه برادر خود جعفر قلی خان را با 1000 تن سوار رزم آزمای بدیشان تاخته به یک حمله آن جماعت را درهم شکست و جمعی از مردم لاریجان و افغانان مقتول گشت [و] بقیة السیف به طهران مراجعت کردند. از پس این فتح آقا محمّد شاه، رضا قلی خان قوئلورا به آمل گذاشت و خان ابدال خان کرد را به ساری مأمور داشت و خود آهنگ عراق فرمود.

اما از آن سوی چون رضا قلی خان برادرش از سوادکوه گریخته به استرآباد رفت باز آغاز فتنه کرد و لشکری برداشته تا به اراضی ورامین بتاخت. آقا محمّد شاه، جعفر - قلی خان را به دفع او مأمور فرمود و خود از دنبال او همی کوچ داد.

رضا قلی خان از استماع این اخبار تاب درنگ نیاورده، ناچار به رکاب برادر پیوست و اظهار پشیمانی کرد و آقا محمّد شاه جرمش را معفو داشت و او ملتزم رکاب گشت. و با این همه در نواحی طهران باز نیم شبی مخالفت برادر را نحوی از نصرت و ظفر شمرده با مردم خود به اراضی لاریجان گریخت

و از نو آغاز فتنه کرد و مرتضی قلی خان نیز از استرآباد با لشکر خود تا فیروزکوه براند و رضا قلی خان از لاریجان کوچ داده بدو پیوست.

و هم چنان مهدی قلی خان که از قبل آقا محمد شاه به استمالت اهالی لاریجان رفته بود با مرتضی قلی خان موافقت نمود.

چون این اخبار پراکنده شد آقا محمد شاه، جعفر قلی خان را که در این وقت به حدود قزوین مأمور فرموده بود طلب کرد و خود نیز ساخته سفر مازندران گشت. نخستین جعفر قلی خان به اراضی مازندران درآمده با مرتضی قلی خان دچار شد و رزمی صعب در میانه برفت و جعفر قلی خان بشکست و از میان درختستان مازندران خود را به یک سو کشیده و دیگر باره اعداد لشکر کرده در خواجک کجور با رضا قلی خان رزم داد و لشکر او را هزیمت کرد و از دنبال ایشان چون شیر دمنده برفت و رضا قلی خان را دستگیر کرده مغلولا به نزد برادر آورد.

آقا محمد شاه باز طغیان و عصیان او را بر جهل و نادانی حمل داده از قتلش تقاعد ورزید و دیگر باره از پیاده و سواره لشکری ملازم جعفر قلی خان فرموده به اراضی لاریجانش فرمان داد تا برفت و آن نواحی را از کدورت بدخواهان مصفی داشت. آن گاه از بارفروش آهنگ استرآباد نمود تا چهار دانگه براند و در خاطر داشت که مرتضی قلی خان از کردار نابهنجار خود پشیمان شده، پذیره خواهد گشت و به رکاب خواهد پیوست.

چون این اندیشه به صواب مقرون نیفتاد و جنگ با برادر را نیز مکروه می داشت از آنجا رنجیده خاطر راه بگردانید و به طرف اشرف کوچ داد. دولتخواهان حضرت معروض داشتند که اگر شهریار رضا قلی خان را رها ساخته به نزدیک مرتضی قلی خان گسیل فرماید، دور نباشد که ماده منازعت مرتفع گردد و مرتضی قلی خان نیز از در ضراعت بیرون شود. آقا محمد شاه ملتمس ایشان را به اجابت مقرون داشت و رضا قلی خان را رخصت سفر استرآباد داد.

بعد از ورود، مرتضی قلی خان نیز اظهار پشیمانی کرده، مصطفی قلی خان برادر اعیانی خود را با معدودی به حضرت فرستاده تا ملازم رکاب باشد.

آن گاه آقا محمد شاه به ساری آمد و جعفر قلی خان و مصطفی خان را با 700 تن از ابطال رجال به تسخیر گیلان مأمور داشت و خود به بارفروش آمده، استوار بنشست و رضا قلی خان قاجار قوانلو را به صیانت آمل مأمور کرد و رضا قلی خان برادر خود را به استمالت مردم لاریجان برگماشت.

از میانه باز رضا قلی خان آتش فتنه را دامن بزد و با سران لاریجان اتفاق کرده در سنه 1195 ه. / 1781 م. سپاهی ساز داد و ناگاه به جانب بارفروش تاختن کرده مغافصه به شهر درآمد و گرد سرای برادر را فرو گرفت و شورشی از مردم شهر و ابطال لشکر بر پای کرد و مانند باران بهاری گلوله تفنگ در آن سرای بیارید.

آقا محمد شاه، شاهزادگان جوان فتحعلی خان [شاه بعدی] و حسینقلی خان را به اتفاق مادر ایشان مهد علیا برداشته در بادگیری که از پس سرای بود متحصن شد.

هرچند از چار سوی بدان سرای یورش بردند، با گلوله تفنگ دفع همی داد. چون

لشکریان دانستند که بدو دست نیابند آتش در سرای زیرین زدند و هم از آتش زبانی بدان بادگیر نرسید و آقا محمد شاه يك تنه این همه ثبات قدم از بهر آن داشت که خان ابدال خان کرد از ساری برسد و با دشمنان رزم دهد.

از قضا خان ابدال خان نیز با دشمنان مواضعه داشت، وقتی برسید و این معنی معلوم گشت، آقا محمد شاه سودی در تحصن ندید، ناچار بیرون شد و رضا قلی خان را مخاطب ساخت و فرمود اگرچه در هوای افسر این همه خودسری کنی و به طلب تخت این بدبختی را شعار داری؛ لکن خداوند این فضیلت بر جبلت تو ننهاد و این معنی در نهاد تو به ودیعت نگذاشته و از این تعب و طلب جز رنج و شکنج بهره نخواهی یافت.

رضا قلی خان به کلمات کذب آمیز مستمسک شده چنان انهی می داشت که من

محرک این غوغا را نمی دانم و مردم را از این طغیان باز نشانیدن نمی توانم. بالجمله آقا محمد شاه و شاهزادگان را بند گران بر نهاده و در محال بند پی آورده بازداشت و خود به هوای سلطنت سر برکشید.

رضا قلی خان قاجار [چون این قصه بشنید] از آمل این خبر را بدست مسرعی پوینده تر از برق و باد به جعفر قلی خان و مصطفی قلی خان فرستاد و ایشان طریق گیلان را گذاشته مراجعت کردند. و از آن سوی مرتضی قلی خان و علیقلی خان و مهدی قلی خان و خوانین قاجار، چون این قصه بشنیدند، پسندیده نداشتند و با 700 کس از ابطال رجال و گزیدگان لشکر به عزم کيفر از استرآباد بیرون شدند. رضا قلی خان چون آگاه شد، خان ابدال خان را با 400 تن جزایرچی به دفع ایشان روانه ساری ساخت و چون هردو لشکر باهم راه نزدیک کردند و درهم افتادند، در حمله نخستین بیر سلطان کرد به دست شیران و غا(1) کشته شد و لشکر خان ابدال خان درهم شکست.

از میانه خان ابدال خان کرد فرار کرده به ساری درآمد و دیگر باره انجمنی کرده روز دیگر رزم دیگر داد و جمعی را به عرض شمشیر داده هم به ساری درگریخت و به اتفاق محمد قلی خان لاریجانی به دگان صباغی در رفته پنهان گشت و لشکریان فحوص حال او کرده دستگیرش ساختند.

این هنگام مرتضی قلی خان به شهر ساری درآمد و از آن سوی چون رضا قلی خان این

بشنید با لشکر خود از بارفروش بیرون شده آهنگ ساری فرمود. در نیمه راه خبر شکست خان ابدال خان در میان مردم او پراکنده گشت و هولی در دل لشکریان جای کرده او را بگذاشتند و بهر سوی متفرق شدند. رضا قلی خان ناچار فرار کرده به بند پی آمد تا از برادر عذر خواهد و به حضرت او پناهد.

آقا محمد شاه او را بار نداد و عذر و فریب او را پذیرفتار نگشت. رضا قلی خان چون این بدید راه عراق برگرفت و به نزد علی مراد خان زند رفت و هم از خدمت او روی بر تافته به اصفهان گریخت و از آنجا به شیراز سفر کرد و

ص: 39

1- (1). و غا بر وزن دغا میدان گیر و دار و جنگ و ستیز است.

با صادق خان برادر کریم خان پیوست و از آن خوی و خیلا- که در مغز داشت در شیراز نیز نتوانست زیست کرد، و از آنجا به خراسان گریخت و در خراسان رخت به جهان دیگر برد. اکنون به داستان باز آییم.

غلبه آقا محمد شاه بر مرتضی قلی خان

در سنه 1194 هـ. / 1780 م. خان ابدال خان کرد خواست تا از خانه خویش نقب به بیرون شهر ساری زده فرار کند. زنی که در سرای داشت این خبر به مرتضی قلی خان آورد و او حکم کرد تا سر او را برگرفته به نزدیک آقا محمد شاه فرستاد و مصطفی قلی خان برادر اعیانی خود را به سلام آقا محمد شاه گسیل نمود و با این همه چندانکه آقا محمد شاه خواست، با او و دیگر برادران کار به موافقت و برادری کند مفید نیفتاد [و] عاقبت کار به مقاتلت کشید.

مرتضی قلی خان در علی آباد سنگری کرده، جمعی از لشکریان را برای جنگ برادر بازداشت. آقا محمد شاه، رضا قلی خان قاجار را با گروهی از مردان جنگ بر سر ایشان فرستاد تا در حمله نخستین آن جماعت را متفرق کردند و خود بی توانی، از طریق علی آباد آهنگ جنگ برادر کرده تا ساری بتاخت و مرتضی قلی خان را در قلعه ساری به محاصره انداخت و روزی چند از هردو جانب به مقابله و مقاتله روزگار گذاشتند. عاقبت کار به مرتضی قلی خان تنگ شد و ناچار از قلعه بیرون شده روی ضراعت بر قدم برادر نهاد. آقا محمد شاه جرمش را معفو داشت و استرآباد و چهاردانگه و دودانگه [و] هزار جریب را به سیورغال اوامر او مقرر فرمود و به جانب استرآباد مرخص نمود و ملتزمین رکابش را شادکام با او همراه داشت.

در این هنگام در حضرت شهریار آقا محمد شاه معروض افتاد که قادر خان عرب که حکومت بسطام داشت لشکری گرد کرده و بر سر دامغان شتافته تا کلبعلی خان دامغانی را که هواخواه دولت است دفع دهد. آقا محمد شاه شاهزاده فتحعلی خان بن حسینقلی خان را که در این وقت 9 سال داشت در قلع [و] قمع [این فتنه

برگماشت و اسمعیل خان قوانلو صاحب قلعه زرد و حاجی اسمعیل خان عز الدین لو مالک ده ملا را با جماعتی لایق ملتزم رکاب او نمود و ایشان به تعجیل تمام شتافته به نزدیک قادر خان لشکرگاه کردند و از دو سوی در برابر هم صف برزده جنگ در پیوستند. بعد از کشتش و کوشش فراوان قادر خان هزیمت شد و شاهزاده عنان به سوی دامغان تافت و مژده این فتح معروض درگاه پادشاه داشت. آقا محمد شاه در ازای این خدمت دامغان را به تیول شاهزاده مقرر فرمود.

از پس این واقعه علیمراد خان زند، امیرگونه خان افشار را سپاهی داده به تسخیر مازندران مأمور فرمود و چون راه به اراضی مازندران نزدیک کرد، اهالی لاریجان خدمت او را التزام داده به محال خویشش در آوردند. چون این خبر گوشزد آقا محمد شاه شد، نخستین علیقلی خان را با گروهی از سپاهیان به دفع او فرمان داد و او با مردم خود تاختن کرده و با امیرگونه خان جنگ در انداخت و از مصاف او سودی نبرده بی نیل مقصود بازگشت. آقا محمد شاه چون این بدید ناچار به عزم رزم او برنشست و در سبز میدان او را دریافته جنگ پیوست. بعد از ستیز و آویز امیرگونه خان شکسته شده راه طهران برگرفت و عباسقلی خان پسر او مقتول گشت و محمد خان لاریجانی ملقب به سفید نیز عرضه شمشیر شد.

آن گاه آقا محمد شاه کار لاریجانی را به نظام کرده، از آنجا کوچ داد و ظاهر سمنان را لشکرگاه کرده و آن بلده را [به] محاصره انداخت. مردم قلعه چون طاقت درنگ و قوت جنگ نداشتند، لابد طریق خدمت گرفتند. و از آنجا به دامغان و بسطام سفر کرده مردم آن محال را مورد ملاحظت فرمود. قادر خان عرب نیز طریق طاعت سپرد و عصیانش معفو و منسی گشت و فرمان داد تا با اهل و مال در ساری نشیمن کند و بسطام را به تیول جعفر قلی خان و سمنان را به سیورغال علیقلی خان مقرر داشت و خود به استرآباد کوچ داد.

چون این هنگام علیمراد خان زند از اصفهان به حدود کرمانشاهان سفر کرده

بود صواب چنان دانست که لشکری از بهر تسخیر طهران ساز دهد. پس علیقلی خان را با فوجی مأمور طهران فرمود و او به ظاهر شهر طهران آمده لشکرگاه کرد. مردم آن شهر ابواب آن بلده را استوار کرده به حفظ و حراست خود پرداختند، علیقلی خان چون چند کُرت یورش به شهر انداخت و کاری نساخت، دست از فتح حصار بازداشت و به نواحی و توابع شهر در رفته مردم آن اراضی را مطیع و منقاد فرمود و عنان مراجعت به سوی ساری گذاشت.

محاربه مرتضی قلی خان با هدایت الله خان گیلانی

آن گاه آقا محمد شاه، مرتضی قلی خان را مطمئن خاطر فرموده با سپاهی لایق در چهارم شهر رمضان در سنه 1195 هـ. / 1781 م. به تسخیر گیلان مأمور داشت.

هدایت الله خان والی گیلان از بهر صیانت برگرد خویش خندقی کرده از آن سوی خندق لشکرگاه کرد و مرتضی قلی خان از این سوی صف راست کرده بازار محاربت و مضاربت را رواج داد. 40 روز از دو سوی کار به مقابله و مقاتله می رفت.

هدایت الله خان چون استشمام وخامت و ندامت از این کار می نمود میرزا صادق منجم باشی لنگرودی و آقا محمد صالح لاهیجی را که مردی فاضل بود با پیشکشی شایسته روانه درگاه آقا محمد شاه نمود و ملتزم خراج گردید. لاجرم شهریار جهان مرتضی قلی خان را باز خواند تا مراجعت کرده به درگاه آمد. از پس آن در سنه 1197 هـ. / 1783 م. آقا محمد شاه با جمله برادران از ساری به مازندران آمد و از آنجا با سپاه بی کران آهنگ گیلان کرد، اگرچه از آنجا که حاجی جمال پدر هدایت الله خان خواهر خود را به نکاح شهریار دلیر محمد حسن شاه داده بود و از این روی او و فرزندش نیکخواه دولت قاجاریه بودند، اما چون هدایت الله خان جای پدر گرفت با اینکه خدمت سلاطین قاجار را گردن نهاده بود حاضر حضرت نمی گشت و تقبیل درگاه نمی نمود، پیداست که این گونه کردار و سلوک با طبع غیور ملوک پسند نیتند.

لاجرم آقا محمد شاه آهنگ او کرد و نخستین دو برادر خود جعفر قلی خان و مصطفی

- قلی خان را با گروهی از لشکریان از بیراهه به لاهیجان مأمور داشت و جماعتی از تفنگچیان زبردست را از برای هدم سنگر و تدمیر لشکر او فرمان داد. هدایت الله خان در برابر صف راست کرده يك دو سه جنبش نمود و کَرّ و فرّی ظاهر ساخت، هم سرانجام تاب درنگ نیاورده، پشت با جنگ داد و هزیمت شده، به کشتی دررفت و راه شیروان پیش گرفت و شهریار بی مانعی به شهر رشت درآمده و در دار الاماره هدایت الله خان فرود شده، مردم شهر را به اسعاف حاجات و انجاح منی مستمال (1) ساخت.

از پس آن معروض حضرت افتاد که رضا خان زند از قبل علیمراد خان تا ساوجبلاغ تاختن کرده و بدان اراضی استیلا یافته، شهریار جعفر قلی خان را با گروهی از لشکریان به دفع او نامزد فرمود. جعفر قلی خان برنشست و تاختن کرده او را درهم شکست. و آقا محمد شاه خود از گیلان به چمن سلطانیه کوچ داد و مصطفی خان دولّو را به تسخیر زنجان مأمور فرمود تا برفت و آن بلده را مستخلص نمود و چون ایام خریف و زمستان در پیش بود از سلطانیه کوچ داده، رهسپار قزوین گشت و از آنجا به مازندران شده زمستان را در شهر ساری به پای برد.

در این وقت یکی از بزرگان دولت روس که کرفس خان نام داشت با چند فرزند کشتی به کنار اشرف آمد و در ضمیر گرفت که به دست آویز کار تجارت در آنجا قلعه [ای] بنیان کند و در نهانی مردم مازندران را به دولت روسیه رغبت دهد. شاهزاده جوانبخت فتحعلی خان به رأی دورانیش مکنون خاطر او را بدانست، لا-جرم کرفس خان و مردم او را گرفته زنجیر برنهاد و به درگاه پادشاه فرستاد. آقا محمد شاه نخست او را از این کردار ناصواب نکوهش کرد، آن گاه جرمش را با عفو ملکانه محو ساخته به انعام و خلعتش بنواخت و مراجعتش را به اراضی خویش اجازت داد. در این وقت کرفس خان خواستار آمد که از برای تمهید و داد و تشدید اتحاد با پادشاه روس يك تن از مردم استرآباد را به اتفاق او

ص: 43

1- (1). انجاح منی، یعنی بر آوردن آرزوها، و استمالت بمعنی دلجوئی است.

تزوید دختر جعفر خان با شاهزاده فتحعلی خان

از پس از این واقعه شاهزاده جوانبخت فتحعلی خان را که در این وقت 11 ساله بود خواست زنی به نکاح دهد، دختر جعفر خان ولد قادر خان عرب را از بهرش عقد بست و چنان که پادشاهان را شایسته است مجلس عیش سور و سرور به پای برد.

عزیمت فتح تهران و همدان

آن گاه تسخیر طهران را تصمیم عزم داد و خیمه بیرون زد و با لشکری جنگجوی در ظاهر طهران فرود شد و آن بلده را به محاصره انداخت و از آنجا جعفر قلی خان را به تسخیر همدان و تدمیر مراد خان زند مأمور فرمود و علیقلی خان افشار را با 2000 سوار جزّار نیز ملتزم رکاب او ساخت. جعفر قلی خان بی درنگ لشکر براند و در برابر مراد خان رده برکشید. چون کار حرب و ضرب به رونق شد، علیقلی خان افشار را پای اصطبار بلغزید و با مردم خود از جنگ گاه روی برکاشت. جعفر قلی خان از هزیمت او دهشتی در ضمیر نیاورده و همچنان مردانه حمله های گران افکند تا مراد خان را بشکست و جمعی از لشکریانش را دستگیر نموده، هم از راه مراجعت نموده، به حضرت برادر پیوست.

اما از آن سوی چون مدّت محاصره طهران به دراز کشید هوای اندرون قلعه عفن گشت و بسیار کس مریض شد و هم از شهر به لشکرگاه اثر کرده بسیار کس از لشکریان عرضه دمار و هلاک گشت. لاجرم شهریار آهنگ مازندران کرده مدّت زمستان در آنجا بزیست. در سنه 1198 ه. / 1784 م. نخستین چنان افتاد که در شهر ساری آتش در سرای مردمان گرفته و 70 تن از مرد و زن بسوخت.

مقارنه آقا محمد شاه با شیخ ویس خان زند

اما از آن سوی چون علیمراد خان زند بعد از فوت زکی خان و قمع و قلع اولاد و

عشیرت کریم خان از شیراز به اصفهان آمده لوای سلطنت برافراخت، شیخ ویس خان ولد اکبرش را با 12000 کس از ابطال جماعت لر و کرد به تسخیر مازندران مأمور ساخت. بعد از ورود شیخ ویس خان به اراضی ری،

محمد علی خان حاکم خوار بدو پیوست و مردم سمنان نیز با او طریق انقیاد گرفتند و همچنان اهالی لاریجان با او همدست شدند، پس به دل قوی چمن لار را لشکرگاه کرد. چون خبر او را در حضرت آقا محمد شاه معروض افتاد، رضاقلی خان دولّو را به دفع او نامزد فرمود.

[او او] در روز مقاتلت شیخ ویس خان را بشکست و دو تن از سرکردگان به اتفاق 50 تن از لشکریانش را اسیر فرمود. شیخ ویس خان از رزمگاه فرار کرده به دماوند نشیمن ساخت و به حراست خویشان پرداخت. بعد از 15 روز علیمراد خان با لشکری انبوه وارد طهران گشت و بی درنگ شیخ ویس خان را از طرف فیروزکوه و ویس مراد پسر عم خود را از جانب نور و اسمعیل خان زند را از سوی دامغان با لشکرهای بسیار به تسخیر مازندران فرمان داد.

در چنین هنگام که اعیان درگاه پادشاه جهان آقا محمد شاه، جای آن داشت که در دفع دشمن یک جهت باشند و همدست بکوشند، مرتضی قلی خان، برادر را گذاشته به لشکرگاه اعدای پیوست. لاجرم آقا محمد شاه چنان صواب دانست که در شهر استرآباد نشیمن کند و اعداد کار دشمن فرماید. پس لشکر زندیه بی عایقی و مانعی در تسخیر و تخریب شهر آمل و بارفروش پرداختند و در اراضی مازندران کار بر مراد ساختند.

محاصره استرآباد به دست محمد طاهر خان زند و فوت والده آقا محمد شاه

آن گاه علیمراد خان، محمد طاهر خان خواهرزاده زکی خان را با جماعت بختیاری و دیگر مردم که 8000 مرد به شمار برمی آمد، مأمور تسخیر استرآباد نمود. و محمد طاهر خان برحسب فرمان در ظاهر استرآباد لشکرگاه کرد و سنگری راست کرده بنشست. مدتی از دو سوی کار به مقاتله می رفت. یک شب محمد طاهر خان در کنار شهر برجی برآورد و تفنگچیان را در آنجا به جای داشت. چون صبحگاه آقا محمد شاه این بدید فرمان داد تا لشکریان بیرون شده آن برج را به یورش فروگرفتند و از جانب دیگر جماعتی را برگماشت تا راه علف و آذوقه بر لشکرگاه محمد طاهر خان مسدود نمودند.

در این وقت مهد علیا والدة آقا محمد شاه که خواهر محمد خان قاجار بود، مریض شد و به جنان جاویدان رحلت فرمود. و بعد از روزی چند مهدیقلی خان برادرش که مادر او از مردم کرد محله استرآباد بود درگذشت. آقا محمد شاه سوگواری مادر و برادر را نادیده انگاشت و چارسوی لشکرگاه محمد طاهر خان را به محاصره انداخته یک باره طریق خورش و خوردنی برایشان مسدود ساخت، چندان که کار بر او تنگ شده، ناچار با چند تن از نزدیکان خود راه فرار پیش گرفت. جمعی از ابطال رجال دنبال او برگرفتند و در حوالی گرگان دستگیرش ساخته به نزدیک شهریارش آوردند. فرمان رفت تا سرش از تن برگرفتند و لشکر او بیشتر اسیر ترکمانان شدند و معدودی به عراق گریختند. چون این خبر پراکنده شد شیخ ویس خان نیز تاب درنگ نیاورد، بینه و آغروق(1) خود را ریخته به طهران گریخت.

در این وقت آقا محمد شاه خواست که به مازندران آید و از آنجا اعداد فتح عراق فرماید، لاجرم به تدبیر ملکانه در ضمیر گرفت تا مردی کارآموده که که از تمامت مازندران به نجابت اصلی و اصالت فطری ممتاز باشد و به شوکت و جلالیت مختار اختیار کند و زمام لشکریان را به کف کفایت او نهد تا این جماعت را به نظام و بر وفق مرام کوچ دهد. از میانه میرزا اسد الله خان نوری را که پدر بر پدر از صنایع مازندران بلکه شناخته همه ایران بود اختیار فرمود. همانا پدران او در اراضی مازندران از عهد قدیم بزرگان و خواجهگان بوده اند چندان که در آن مملکت به طایفه خواجهگان مشهورند و نسب به خواجه ابو الصلت هروی می رسانند، چنان که در جای خود مسطور است.

بالجمله آقا محمد شاه، میرزا اسد الله خان را حاضر حضرت داشته فرمود «اکنون آغاز دولت و بامداد اقبال است و این معنی پوشیده نیست که سلطنت را

ص: 46

1- (1). آغروق - بر وزن آبدوغ - لغت ترکی است و بمعنی بار و بینه و احمال و ائقال است.

خاصّه در عنوان امر کار به نظام لشکر و قوام سپاه است، به الهام دولت چنان دانسته ام که در این امر جلیل ترا کفیل فرمایم و از تشّت آرا و انقسام خیال بیهوده پوی لشکریان برآسایم» و او را به وزارت لشکر برکشید و خلعتی در خور بداد و خویشتن جنبش کرده، به سرای درونی رفت و قلمدانی با خود حمل داده هم به دست خویشتن او را سپرد و گفت «این مفتاح وزارت و کلید امارت است بدین لایقه و قلم ترا بر خداوندان شمشیر و علم فرمانروا ساختم تا تمامت قوّد سپاه و اعیان درگاهت نرم گردن و فروتن باشند».

میرزا اسد الله خان چون مورد این ملاطفت و مرجع این رأفت گشت، جبین شکرگزاری بر زمین ضراعت سوده معروض داشت که «به فضل خداوند قادر قهار و اقبال شهریار تاجدار جماعت لشکریان را چنان سلوک دهم که هنگام صلح از آب زلال بی آزارتر و روز جنگ از پلنگ و ریبال (1) خونخوارتر باشند و دلهای ایشان را با پادشاه چنان مهربان دارم که سر بر آستان نهند و جان به رایگان دهند». شهریارش تحسین فرستاده و او زمین بوسه داده در انجام کار کمر استوار کرد.

همانا هنوز آن قلمدان را که ودیعه سلطنت و طلیعه میمنت است جناب اشرف امجد صدر اعظم میرزا آقا خان که او را فرزند ارشد و آن قبیله را رکن ارشد است در مجرّه زرّین مضبوط دارد و با تیغ هندی و رمح خطی برابر شمارد. اکنون بر سر داستان شویم.

از پس این واقعه آقا محمّد شاه به صوابدید میرزا اسد الله خان عرض سپاه دیده به مازندران سفر کرده. و علیمراد خان [زند]، رستم خان زند را که از عمزادگانش بود با 2000 سوار جرّار به طرف سوادکوه فرستاد. و از این سوی آقا محمّد شاه، جعفر قلی خان را به دفع او نامزد کرده در ارض زیراب با یکدیگر دچار شدند و کارزار کردند. رستم خان تاب درنگ نیاورده هزیمت شد. لاجرم این همه ادبار که از پی یکدیگر دچار شد، فتوری سخت در کار

ص: 47

1- (1). ریبال - بکسر راء مهمله - شیر را گویند.

علیمراد خان انداخت، و این هنگام نیز از افراط خمر، مرض استسقا بر احوالش استیلا یافت و از طهران کوچ داده آهنگ اصفهان فرموده و در هر منزل مرض او فزونی گرفت تا در مورچه خورت که 9 فرسنگی اصفهان است رخت از جهان بدر برد.

مرتضی قلی خان چون این بدید در حضرت برادر دیگر جای شفاعت و ضراعت نداشت، به میان ترکمانان گریخت و از آنجا به نزد پادشاه خورشید کلاه روس شده او را ترغیب به تسخیر ایران همی کرد تا در سنه 1212 هـ. / 1797 درگذشت. جسد او را به عتبات عالیات آورده مدفون ساختند. هم بر سر سخن باز شویم.

عزیمت آقا محمد شاه تسخیر عراق را

بعد از وفات علیمراد خان [زند]، جعفر خان زند که برادرزاده کریم خان و با علیمراد خان از طرف مادر برادر بود، در خمسه وفات برادر را اصغا فرموده شتاب زده، تا اصفهان بتاخت و به جای او برنشست. اما از این سوی آقا محمد شاه در سنه 1199 ق / 1785 م. از مازندران آهنگ عراق فرمود و چون به اراضی ساوه فرود شد، ابطال خلیج و بیات به رکاب پیوستند و از آنجا به دار الامان قم آمده، نجف خان زند را که از قبل جعفر خان حکومت داشت به محاصره انداخت و به حکم یورش، بلده قم را فروگرفت و در میانه جمعی عرضه تیغ گشت. نجف خان از آن گیرودار طریق فرار برگرفته تا اصفهان بشتافت و به جعفر خان پیوست. و آقا محمد شاه بعد از فتح قم کوچ داده به کاشان آمد. در آنجا علی خان خمسه و سرکردگان قراگوزلو به لشکرگاه پیوستند. آنگاه از کاشان آهنگ اصفهان فرمود.

جعفر خان چون این بشنید، احمد خان ولد آزاد خان افغان را و تقی خان زند را با لشکری انبوه به مدافعه بیرون فرستاد و چون این دو لشکر با یکدیگر زمین جنگ تنگ آوردند، بازار حرب و ضرب روائی گرفت و 3 ساعت مدّت مقاتلت به درازا کشید.

عاقبت تقی خان زند دستگیر و عرضه شمشیر گشت و احمد خان هزیمت شد.

چون این خبر به جعفر خان رسید دیگر تاب درنگ نیاورده اهل و عیال و اموال و ائقال خود را برداشته به شیراز گریخت و آقا محمد شاه بی کلفت خاطر به اصفهان درآمد و 45 روز در آنجا نشیمن ساخته و امر آن بلد را به نظام کرد. آنگاه باقر خان خراسکانی (1) حاکم اصفهان را همچنان به حکومت بگذاشت.

در این وقت معروض افتاد که جماعت بختیاری با گروهی از مردم گلپایگان و فراهان همداستان شده به موافقت ابدال خان بختیاری و چند تن دیگر از بزرگان ایشان تا قریه عسکران به عزم مقابله و مقاتله شتافته اند. لاجرم شهریار از اصفهان به دفع ایشان خیمه بیرون زد. بعد از تلاقی فریقین، به اول حمله، مخالفین شکسته شدند و در سنگری که از بهر خویش کرده بودند پناه جستند. برحسب فرمان شهریار، جعفر قلی خان و علی خان

افشار با فوجی از لشکریان، ایشان را به محاصره افکندند، آن جماعت هم در سنگر تاب درنگ نیاورده بیه و آغروق خود را ریخته به قتل جبل گریختند.

لشکریان از دنبال ایشان بتاختند و بسیار کس دستگیر و مقتول ساختند، ابدال خان و دیگر سرهنگان نیز گرفتار شدند و به معرض عقاب و عتاب درآمدند. فرمان رفت تا جمله را سر برگرفتند. آنگاه لشکریان دست نهب و غارت برآورده 80000 سر گاو و گوسفند و دیگر مواشی به غنیمت گرفتند. مردم بختیاری از این هول و هیبت اوطان و مساکن خود را گذاشته به شعاب جبال و قتل باذخه جای کردند و بعد از روزی چند از در انکسار و ضراعت بیرون شده به دست رسل و رسایل به کرم شاهانه توسل جستند و شهریار عصیان ایشان را معفو داشت و به جانب اصفهان لوای مراجعت برافراشت.

در این وقت اسمعیل خان فیلی به دست برادرش پیشکشی و عریضه انفاذ حضور داشته مورد الطاف خسروانه گشت و همچنان بر فرمانگزاری لرستان منشور یافت. آن گاه آقا محمد شاه از اصفهان به سوی همدان سفر کرد، در آنجا، خسرو

ص: 49

1- (1). از آبادیهای اطراف اصفهان است.

خان والی کردستان عمّ خود را با پیشکشی لایق به درگاه فرستاد و ایالت کردستان را حکم گرفت و از آنجا شهریار آهنگ طهران کرد.

فتح شهر طهران به دست آقا محمد شاه

مردم شهر طهران چون فتح و فیروزی پادشاه را در آن سفر دانسته بودند، دیگر به حصانت قلعه و حراست خویش نپرداختند و به قدم ضراعت پیش آمدند، مهدی خان ولد محمد خان سوادکوهی با يك عمّ و عمزاده که خدمت علیمراد خان [زند] می کردند، به حکم پادشاه نابینا شدند و شاهزادگان، فتحعلی شاه و حسینقلی خان که مأمور به توقف مازندران بودند، حاضر درگاه آمدند.

اما از آن سوی جعفر خان زند چون دانست که پادشاه از اصفهان به ری سفر کرد تجهیز لشکر نموده به اصفهان آمد و باقر خان خراسکانی را مقتول ساخت و حاجی علیقلی خان کازرونی را با جمعی از سپاه فارس به کاشان فرستاد و خود با لشکری

آراسته به طرف گلپایگان و قلمرو کوچ داد. شهریار چون این خبر بشنید فرمان داد تا خسرو خان والی کردستان و علی خان حاکم خمسه و سرکردگان قراگوزلو با جماعت خود در اراضی همدان سر راه بر او گرفته جنگ در انداختند. يك روز از بامداد تا شامگاه حرب بر پای بود، عاقبت جعفر خان شکسته شده به سنگر گریخت. لشکریان به گرد او درآمدند و از هر سوی حمله افکندند. چندانکه کار بر جعفر خان تنگ شد، ناچار اموال و ائقال خود را گذاشته به اصفهان گریخت. دیگر باره قوتی و شوکتی بدست کرده بنشست.

آقا محمد شاه با لشکری رزم آزمای به دفع او برخاست و از اراضی فراهان گذشته به منزل دهق فرود شد. در آنجا مکشوف افتاد که جعفر خان چون اصغای عزیمت شهریار را نموده تاب درنگ نیاورد و باز به شیراز گریخت. پس شهریار جعفر قلی خان را با 6000 کس مأمور به توقّف اصفهان فرمود و خود به چمن سنگباران آمد. در آنجا مسموع افتاد که علی خان خمسه [ای] از طریق اطاعت سر بر تافته لاجرم به جانب خمسه شتافت.

چون راه به خمسه نزدیک کرد، علی خان به قدم اعتذار بیرون شده

استرحام و استعطف نمود. پادشاه جرمش را معفو داشت و از آنجا به طهران آمد.

وقایع سال 1201 ق / 1787 م. و فتح گیلان به فرمان آقا محمد شاه

اشاره

چون از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله 1201 سال درگذشت، هدایت الله خان در شیروان اعداد کار کرده، به گیلان مراجعت نمود و بدان اراضی استیلا یافت.

آقا محمد شاه چون اصغای این قصه فرمود، مصطفی خان دولو را با 6000 کس از ابطال به دفع او مأمور ساخت. هدایت الله خان چون این بدانست، ایوانی خان گرجی را با جمعی از ابطال رجال به مدافعه برانگیخت و او تا رستم آباد که 10 فرسنگی رشت است پذیره جنگ شد. لکن از آن پیش که مصطفی خان به رستم آباد آید و مصافی بادید شود، فرار کرده به هدایت الله خان پیوست و مصطفی خان از دنبال او بتاخت. ناچار هدایت الله خان بیرون شده در پیر بازار صف برزد و با مصطفی خان رزم داده شکسته شد؛ چنان که سکون رشت را در قوت بازوی خود ندید. پس به جانب انزلی فرار کرده متحصن گشت و لشکریان از قفای او تا انزلی بتاختند و قلعه او [را] به محاصره انداختند.

کشته شدن هدایت الله خان گیلانی

از قضا يك شب آتشی در سرای يك تن از قلعه گیان افتاد و به دست باد پراکنده گشت و موجب پراکندگی خاطر مردم شد و از بیرون قلعه لشکریان چون این بدانستند از هر جانب یورش افکندند. مجال توقف بر هدایت الله خان محال افتاد، از قلعه به زیر آمد تا به کشتی در رود و راه باکویه به پیش گیرد، ناگاه به تیر يك تن از تفنگچیان

طالش به دریا افتاد. ملاحان جسد او را از آب برآورده به خاک سپردند و سرش را به حضرت شهریار آوردند.

آنگاه آقا محمد شاه از طهران به اصفهان آمد و علی خان خمسه را که سالها به هوای خودسری کار

می کرد و نهفته ضمیر او در حضرت شهریار مکشوف بود، در عمارت هفت دست اصفهان میل درکشید(1) و از آن جا به چمن گندمان نزول فرمود و در منزل سنگباران، زکریا بیگ گرجی وکیل ارکلی خان والی گرجستان با پیشکش و عریضه به درگاه آمد و پادشاه او را بناخت و از آنجا از راه بروجرد، اراضی بختیاری را به نظام کرده به جانب همدان شد.

در آنجا لطفعلی خان عم خسرو خان والی کردستان با عریضه و پیشکش حاضر حضرت گشته خواستار شد که چون خسرو خان از ادراک حضور بیمناک است او را مهلت گذرانند تا بعد از ورود موبک پادشاه به طهران، اطمینانی به دست کرده روانه درگاه آید. ملتمس او مقبول افتاد و شهریار از همدان به طهران آمد.

و هم در این سال جعفر خان زند از شیراز به تسخیر یزد بیرون شد، تقی خان یزدی از میر محمد خان که در این وقت حاکم طبرستان بود استمداد کرد و او با لشکری لایق تاختن کرده، در ظاهر یزد با جعفر خان مصاف داد و او را شکسته، اموال و ائقالش را با توپخانه و اثاثه سلطنت به غنیمت برگرفت و از این فتح عجبی و تنمّری در دماغ او راه کرده فتح اصفهان را تصمیم عزم داد.

محمد خان و اسمعیل خان عرب عامری که حاکم نطنز و اردستان بودند نیز با او پیوستند. جعفر قلی خان از اصفهان بیرون شده پذیره جنگ او گشت و بعد از 14 روز مبارزت و مناجرت میر محمد خان بنه و آغروق بریخت و به یزد گریخت و از آنجا به طبرستان شد.

عزیمت آقا محمد شاه به تسخیر شیراز

و هم در این سال آقا محمد شاه در اول بهار از بهر تسخیر شیراز از طهران کوچ داد [ه]،

به اصفهان آمد و شاهزاده فتحعلی خان را به توقف اصفهان حکم داده، متوجه شیراز گشت و در مشهد امّ النبی لشکرگاه کرد و علیقلی خان را بتاخت و تاراج آن اراضی فرمان داد، و اطراف و انهای آن نواحی را تا تخت جمشید عرضه نهب و غارت ساخت و در نیمه سنبله مراجعت به اصفهان فرمود. شاهزاده فتحعلی

ص: 52

1- (1). یعنی با میل آتشین او را کور کرد.

خان چند قطعه الماس و یاقوت و بعضی اشیاء نفیسه پیش گذرانید. آنگاه علیقلی خان را با فوجی از جنگجویان در اصفهان گذاشته باز طهران شد.

در این هنگام مرتضی قلی خان از باکویه لشکری انبوه کرده به گیلان تاخت و سلیمان - خان حاکم گیلان تاب درنگ نیاورده به قزوین گریخت و صورت حال را باز نمود.

آقا محمّد شاه، محمّد حسن آقای ناظر و امیر محمّد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی را به دفع او مأمور فرمود. جعفر قلی خان نیز با 5000 کس از دنبال ایشان کوچ داد.

اما از آن سوی پیش از آن که جعفر قلی خان در رسد، مرتضی قلی خان میدان مبارزات را بیاراست و جنگی صعب درافکند. در اول حمله، محمّد حسن آقا هزیمت شد و پشت به رزمگاه داد. امیر محمّد حسین خان ارجمندی چشم از زندگانی ببوشید و مردانه بکوشید.

نخستین با گلوله تفنگ زخمی صعب برداشته و همچنان مانند شیر زخم یافته بر چپ و راست حمله افکند و 9 تن از ابطال رجال را به خاک انداخت و خود نیز بهره خاک گشت.

مرتضی قلی خان بعد از این فتح و فیروزی دانست که با جعفر قلی خان پای رزم نخواهد داشت اراضی گیلان را عرضه نهب و غارت ساخته به جانب باکویه شتاب گرفت. و از این سوی در حین این فتنه مسموع شهریار افتاد که جعفر خان زند با 30000 مرد جنگی از شیراز خیمه بیرون زده و تسخیر اصفهان را تصمیم عزم داد، آقا محمّد شاه از این حدیث برآشف و با 300 تن مرد رزم آزمای برنشست و آهنگ اصفهان کرد. چندان که ملازمان حضرت معروض داشتند که 30000 تن را با 300 کس دفع نتوان داد مفید نیفتاد. در جواب فرمود فتح و اقبال با ایزد متعال است و همچنان به قدم عجل و شتاب راه برداشت.

فرار جعفر خان زند از آقا محمّد شاه

و از آن سوی چون جعفر خان ترکتازی شهریار باز دانست از نیمه راه به جانب شیراز در ترکتاز آمد، و این معنی مقرر بود که چون آقا محمّد شاه در مملکت مازندران مستقر بود، جعفر خان رایت فتح اصفهان بر می افراشت و

هرگاه بدو آگهی می رسید که آقا - محمد شاه رزم او را تصمیم عزم فرمود و آهنگ اصفهان نمود، خواه با لشکر بسیار و خواه با نفر قلیل، بی آنکه تیغی از غلاف برآید و گردی از مصاف برخیزد، عار فرار را فخری پنداشته دو اسبه طریق شیراز برمی داشت. و این کار را چنان بر خویشان استوار نهاده بود که هنگام ورود او به اصفهان گروهی از درویشان که خوی ایشان بدست کردن دَبوس (1) و باد افکندن، در بوق است، رسیدن جعفر خان را بدانستند، از بهر طلب دیناری و کدیۀ درهمی فراهم شده، در بیرون اصفهان بر سر راه او انجمن شدند. چون آن سواران که بر مقدمۀ جعفر خان بودند برسیدند و تکاوران جنیبت پدیدار شد، هم گروه رده ساختند و باد در بوقها در انداختند.

جعفر خان در میان پیشتازان خویش و پذیره شدگان شهر، ناگاه اصغای چنان آوازه‌های مهیب نمود، گمان کرد که این بانگ کرناهای آقا محمد شاه است، دلش از جای برفت و عنان اسب بگردانید و در طریق فرار چون شاهین شتاب گرفت، خاصّانش از قفا بتاختند و او را از قصه آگاه ساختند، سخت غممنده و شرمسار گشت و گفت اکنون که کار بدین گونه رفت از کوچۀ درویشان گذشتن و بدیشان عبور کردن روا نباشد. پس از در دیگر به اصفهان درآمد تا این هنگام که بر حقّ گریخت.

مع القصه چون خبر فرار او در منزل مورچه خورت معروض افتاد آقا محمد شاه بی کلفت خاطر به اصفهان درآمد و مصطفی خان دولّورا از دنبال او تاختن فرمود و او تا ارض ایزد خواست برفت و چند عرّاده توپ از مردم جعفر خان مأخوذ داشته باز اصفهان شد و آقا محمد شاه ظفر کرده و نصرت یافته مراجعت به طهران فرمود و زمستان را در مازندران به پای برد.

قتل جعفر خان زند و طلوع پسرش لطفعلی خان

در آنجا معروض افتاد که جعفر خان به دست کنیزکی که در سرای داشت مسموم و

مریض گشت. ویس مراد خان و صید مراد خان و شاه مراد خان

ص: 54

1- (1). منظور چوبدستی درویشان یعنی منشاء است.

اعمام علیمراد خان زند و ابراهیم خان ولد اسماعیل خان و حاجی علیقلی خان کازرونی که یک سال در ارک شیراز زندانی بودند، در این وقت دو تن از غلامان جعفر خان را که یکی رجب و آن دیگر باقر نام داشت و نان و آب محبوسین را متصلی بودند با خود یار کردند و شبانگاه از زندان بیرون تاختند و بر بام خلوت ارک برآمدند و آهنگ فرود شدن کردند.

صید مراد خان از بیم جان بر بام بماند و دیگران به دست آویز طنابهای شادروان به زیر آمده، در زاویه خانه کمین نهادند. بامداد که ظلمت برخاست یکی از زنان جعفر خان، مرد بیگانه [ای] در سرای دیده فریاد برداشت. جعفر خان چون بانگ او بشنید با همه ناتوانی تیغ برکشید و از خوابگاه خویش بیرون تاخت نخستین شاه مراد خان بر وی درآمد و جعفر خان تیغ بزد و بینی او را جراحی کرد.

ابراهیم خان چوب جارویی به دست کرده از قفای جعفر خان برآمد و بر او کوفت چنانکه از پای درآمد. پس دست بیامیخت و تیغ از کف او بستد و با همان شمشیر سرش برگرفت و بر بام سرای افکند. صید مراد خان بی توانی آن سر را برداشته به پای دیوار ارک انداخت.

در این وقت لطفعلی خان پسر جعفر خان که در لار بود، چون خبر قتل پدر را اصغا فرمود، دانست که راه به شیراز نتوانست کرد، به نزدیک شیخ نصر عرب برفت و از او لشکری استمداد کرده باز شیراز شد و آن بلده را مسخر داشت و قاتلان پدر را دستگیر ساخته برخی را نابینا و بعضی را مقتول نمود، آنگاه خود رایت استقلال برافراخته بر مسند پدر نشیمن ساخت.

آقا محمد شاه چون اصغای این وقایع کرد در تسخیر مملکت فارس یک جهت گشت و در سنه 1204 ق/ 1790 م. با لشکرهای ساخته به شتاب صبا و سحاب به اصفهان آمد و از آنجا به جانب شیراز کوچ داد و در منزل بیضا که 6 فرسنگی شیراز است بنه و آغروق را با برادر خود علیقلی خان گذاشته،

ابطال رجال را برداشته به شیراز آمده، از آن سوی لطفعلی خان با 20000 سواره و پیاده به عزم مقاتلت بیرون شده، در حوالی مسجد بردی با لشکر پادشاه برابر شد.

از دور روی صف راست کردند. آقا محمد شاه در قلب سپاه جای کرد و جعفر قلی خان

در میمنه و مصطفی خان دولو در میسره ساکن شدند. نخستین لطفعلی خان 1200 تن از دلاوران جنگ را بر جعفر قلی خان گماشت و ایشان رزمی سخت افکندند و چون سستی در ایشان راه کرد، گروهی دیگر را به اعانت آن جماعت جنبش داد تا باهم پیوسته شدند و از بهر کوشش نیروئی از نو به دست کردند.

آقا محمد شاه چون این بدید، جماعتی را به دستگیری جعفر قلی خان فرمان داد.

دیگر باره لطفعلی خان انجمنی پشتوان قوم خود کرد و همچنین شهریار فوجی برانگیخت. از این گونه کار کردند تا جنگ به انبوه و زمان کوشش و کشش به دراز کشید و فراوان مرد و مرکب به خاک درافتاد.

سرانجام لشکر لطفعلی خان هزیمت شدند و مردان شهریار تا به دروازه شهر از پی هزیمتیان بتاختند و بسیار کس از بزرگان سپاه را دستگیر ساختند و از پیادگان 8000 مرد گرفتار گشت. ناچار لطفعلی خان به حصار در رفته متحصن شد و پادشاه از مسجد بردی کوچ داده در یک فرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد و سنگری مشتمل بر سه دروازه برکشیده و یک ماه تمام استوار بنشست و چون فتح حصار در این هنگام صعب می نمود، به جانب طهران مراجعت فرمود. آنگاه حکم داد تا ضریحی زر اندود کرده، انفاذ درگاه ملایک پناه اسد الله الغالب علی بن ایطالب علیه السلام داشت.

وقایع سال 1205 ه / 1791 م. و عزم آقا محمد شاه به تسخیر آذربایجان

اشاره

در پایان سنه 1205 هجری آقا محمد شاه نخستین از بهر دفع

ص: 56

فتنه لطفعلی خان، شاهزاده جوانبخت فتحعلی خان را با سپاهی لایق مأمور به اصفهان و توقف در آن بلده فرمود. آنگاه تجهیز لشکر کرده به جانب آذربایجان کوچ داد، چمن اراضی طارم لشکرگاه گشت. سلیمان خان را با 6000 مرد به طالش فرستاد تا اهالی آن اراضی را به معرض نهب و غارت درآورده، بزرگان آن جماعت را با زن و فرزند به زنجان فرستد. و نیز شهریار از طریق خلخال طی مسافت کرده با 2000 سوارکار آزموده تسخیر قلعه سراب و تدمیر صادق خان را تصمیم عزم داده، صادق خان شقاقی به اندیشه مدافعت بیرون شده مبارزتی نمود، در اول حمله شکسته شد و طریق فرار برداشته تا قراباغ عنان باز نکشید و در پناه ابراهیم خلیل خان جوانشیر بیارمید.

شهریار از پس او فرمان داد تا سراب را خراب کردند و هم به آتش بسوختند و از آنجا کوچ داده به اردبیل آمد. مصطفی خان حاکم قراجه داغ، پادشاه را پذیره شد و پیشکشی لایق پیش گذرانیده مورد اشفاق خسروانه گشت. از پس آن شهریار، جان محمد خان قاجار را با جماعتی از مردان جنگ به دفع مصطفی خان طالش نامزد فرمود. او برفت و شکسته شده باز آمد. چون منازل صعب و درختستان فراوان در راه داشت، قلع و قمع او را به دیگر وقت گذاشت و از آنجا به سوی قراجه داغ سفر کرد و در چمن اشکنبر فرود شد.

حسینقلی خان دنبلی که حاکم خوی بود در آنجا حاضر حضرت شده به حکومت خوی و تبریز مباهی گشت و زوجه او که دختر ابراهیم خلیل خان بود به توقف قزوین فرمان یافت، آنگاه محمد قلی خان حاکم ارومی بیمناک شده به اراضی اشنوگریخت.

آقا محمد شاه، محمد خان عز الدین لوی قاجار را با 3000 کس به قلعه ارومی مأمور فرمود تا اهل و مال محمد قلی خان را به لشکرگاه حمل داد.

نابینا شدن محمد خان عز الدین لو و جمعی به فرمان آقا محمد شاه

همانا [محمد خان عز الدین لو] در حمل اموال، بعضی از اشیاء نفیسه را به نهانی از بهر خویش ضبط کرد و این معنی معلوم شد

و هم در حضرت شهریار مسموع افتاد که محمد خان را از این خیانت بر زیادت، آن است که با محمد ولی آقا و محمد علی خان جوجوق و محمد تقی خان شامبیاتی مواضعه افتاده و پیمانی نهاده اند که اگر توانند شهریار را گزندی رسانند.

لاجرم آتش خشم پادشاه زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا محمد خان را از ارومی با بند و کنده به درگاه آوردند و فرمان برفت تا او را و محمد علی خان جوجوق و محمد علی خان عز الدین لو و محمد ولی آقا را میل درکشیدند و محمد تقی خان را عرضه شمشیر ساختند.

در این هنگام محمد قلی خان ارومی که گریخته حضرت بود، درگاه پادشاه را پناه دانسته با پیشکشی سزاوار به تقبیل آستان شهریار حاضر شد و مهبط اکرام و اشفاق گشت.

از پس این وقایع عریضه حاجی ابراهیم خان شیرازی ملحوظ نظر شهریار افتاد. به شرح آنکه لطفعلی خان تجهیز لشکر کرده، با 20000 کس سواره و پیاده تسخیر اصفهان را تصمیم عزم داده خیمه بیرون زد. عبد الرحیم خان برادر حاجی ابراهیم خان را با دیگر بزرگان و سرکردگان فارس را ملازم رکاب ساخت و همه جا قطع مسافت کرده در سمیرم علیا فرود شد.

از این سوی شاهزاده فتحعلی خان که ولیعهد دولت و نایب سلطنت بود در چمن گندمان اصغای این حدیث کرد و بیدرنگ ساخته جنگ شده، با لشکری نامور تا ارض قمشه کوچ داد. آنگاه هردو سپاه از کم و بیش یکدیگر آگاه شده رزمگاه را تنگ در آوردند و در تیر پرتاب هم فرود شدند.

پرشان شدن لشکر لطفعلی خان زند به تدبیر حاجی ابراهیم خان شیرازی

لطفعلی خان از دوراندیشی در سنگر جای کرد تا روز دیگر کار یکسره کند. چون پاسی از شب بگذشت عبد الرحیم خان بر حسب وصیت برادرش حاجی ابراهیم خان سرکردگان فارس و بزرگان قبیله زند را انجمن کرده با ایشان دردم بنیان کار و تخریب بنای امر لطفعلی خان، همداستان شد. و هم در آن نیم شب در میان لشکرگاه تفنگی چند به پرتاب گشاد دادند و ساز مخالفت پیش نهادند.

لطفعلی خان چنان دانست که لشکریان شاهزاده بیرون تاخته و شبیخون

سخت هراسناك شده و بنه و آغروق خود را به جای گذاشته با 200 تن از خاصان خویش فرار کرده به سوی شیراز شتاب گرفت تا با زن و فرزند و خزاین و دفاین خود که در شیراز داشت پیوسته شود و به تازه اعداد کاری کند. چون به دروازه شهر فراز آمد حاجی ابراهیم خان بفرمود تا دروازه حصار را استوار کرده، او را بار ندادند. لاجرم ناچار شده به بنادر فارس گریخت و آنچه در لشکرگاه داشت بهره غازیان لشکر شاهزاده گشت.

مع القصه حاجی ابراهیم خان هم در مکتوب خویش معروض داشت که شهریار از بهر ضبط خزاین لطفعلی خان و صیانت مردم فارس، سرداری و سپاهی مقرر دارد.

آقا محمد شاه، میرزا رضا قلی را بفرمود تا در اصفهان به حضرت ولیعهد آمد و شاهزاده مصطفی خان را با 3000 کس با او یار کرده به اتفاق به شیراز آمدند. بعد از ورود به شهر، میرزا رضا قلی اموال و ائفال لطفعلی خان را حمل داده و جواهر سواره و پیاده او را مأخوذ داشته با 1000 سر مادیان مراجعت نمود.

اما از آن سوی لطفعلی خان از بنادر فارس به اراضی خشت آمد و از زال خان خشتی استمداد کرده 300 مرد جنگی ملازم رکاب ساخت و با این قلیل مردم تسخیر شیراز را تصمیم عزم داد و طی مسافت نموده در منزل گویم فرود شد و از قضا این وقت کاروانی را در راه کازرون بتاختند و خبر نهب قافله در شیراز پراکنده گشت.

مصطفی خان چون این بشنید با 700 تن از مردم خود برنشست و در 5 فرسنگی شیراز سر راه بر دزدان گرفت. در اول حمله، ایشان گریختند. ابدال خان عبد الملکی از

دنبال آن جماعت بتاخت. چون راه نزدیک کرد چند تن سر برتافتند و او را زخمی بر سینه زدند، چنانکه از پای درآمد. این هنگام لطفعلی خان که کمین نهاده بود چون پلنگ غضب کرده با مردم خود ناگاه بیرون تاخت و در برابر مصطفی خان به خروش آمد.

از این سوی که مصطفی خان نیز شیری رزم آزمای بود کمان بگرفت و چندانکه تیر در ترکش

داشت پرتاب کرد. چون جعبه تیر پرداخته شد دست به نیزه برد و اسب بر جهانند.

در میان آن دو مرد دلاور، جنگی مردانه به پای رفت. عاقبت هردو لشکر از هم جدا شدند. لطفعلی خان به جایگاه شد و مصطفی خان باز شیراز گشت و حاجی ابراهیم خان صورت این حال را نیز به دست مسرعی سبک سیر معروض داشت.

مقاتله جان محمد خان با لطفعلی خان زند

آقا محمد شاه، جان محمد خان را با 5000 کس مرد جنگی مأمور به شیراز فرمود و لطفعلی خان در مدت ذهاب و ایاب این سفیر 2000 مرد لشکری بر سر خود انجمن کرد و در مسجد بردی نشیمن فرمود. این هنگام جان محمد خان برسد و هردو لشکر صف برزدند و جنگ درافکندند، بعد از گیرودار بسیار لشکر لطفعلی خان هزیمت شدند و او ناچار کز و قوی نموده به زرقان فرار کرد و هم در آنجا به اعداد کار پرداخته، دیگر باره 4000 مرد بر سر خود انجمن ساخت.

و از این سوی جان محمد خان و مصطفی خان در ارض کلباد درآمدند و مصطفی خان از آنجا به حافظیه شیراز آمد. روزی چند از این بگذشت یک شب لطفعلی خان برنشسته مانند برق و باد بر لشکرگاه جان محمد خان شبیخون آورده و از هر جانب بتاخت و رزم بساخت. لاکن رخنه و ثلمه [ای] در آن لشکرگاه نتوانست کرد. لاجرم بی نیل مقصود مراجعت نمود.

اما از آن سوی آقا محمد شاه از آذربایجان مراجعت به طهران را تصمیم عزم داده، در اراضی خمسه ملا محمد حسین مآلباشی را به طلب آقا محمد علی مجتهد پسر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامها فی روضات الجنان فرمان داده به کرمانشاهان سفر کرد و آن جناب را به طهران آورد.

تاری شدن مرض سکنه بر آقا محمد شاه

و از قضا چنان افتاد که روز چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در سنه 1206 ه / 1791 م.

آقا محمد شاه همچنان که بر تخت سلطنت تکیه داشت و با خاصان حضرت سخن می کرد، ناگاهش مرض سکات عارض شده قطع سخن کرد. سلیمان خان قاجار که قرب مکان داشت تقرس مرض شهریار کرده، حاضران درگاه را به نیکوتر حیلتی رخصت انصراف داد و پادشاه را به دستیاری خواجگان و

خصیایان سرای به حرم خانه آورد و میرزا مسیح و میرزا احمد اصفهانی را که طبیب حاذق بودند حاضر نمود تا به برکندن موی سر و اصابت زحمت‌های دیگر در تدبیرات بدیع و معالجات انیق روز دیگر دیده باز کرد و سخن آغاز فرمود. پس دولتخواهان درگاه به شکرانه، پیشانی بر خاک نهادند و ادای صدقات و نذورات نمودند.

از پس این واقعه صادق خان شقاقی که به نزدیک ابراهیم خلیل خان گریخته بود 10 تن از برادران خود را با پیشکشی لایق به درگاه فرستاده، اطمینان خاطر حاصل نمود و خود نیز حاضر درگاه گشت و سلیمان پاشا والی بغداد به مصحوب مصطفی آقا مکتوبی معروض داشته با چند سر اسب و استر و چند بهله چرخ⁽¹⁾ و بعضی دیگر از اشیاء نفیسه روانه درگاه نموده اظهار عقیدت و فرمانبرداری کرد.

و هم در این سال آقا محمد شاه فرمان داد تا عبد الرزاق خان حاکم کاشان که به حیلۀ دیانت و امانت آراسته بود مهندسان و بنّایان و استادان صناعت در مشهد مقدّس سیّد الشّهداء علیه التحیة و الثنا حاضر نموده از نوبه [ای] کردند و گنبدی رفیع برآورده با زر ناب مذهب نمودند. حاجی سلیمان صباحی کاشانی قصیده [ای] به نظم کرده این مصرع را به تاریخ آورده:

در گنبد حسین علی زیب یافت زر

و هم در این سال 1206 ه. / 2-1791 م آقا محمد شاه ولیعهد دولت فتحعلی خان را به

صیانت و امارت استرآباد و دامغان و بسطام و دیگر بلدان و امصار آن اراضی بازداشته، خود سپاهی گران به اصفهان کوچ داده و از آنجا به چمن گندمان شتافته راه شیراز پیش گرفت و در منزل ابرج معروض افتاد که لطفعلی خان از زرقان آهنگ شیخون لشکرگاه پادشاه فرموده. شهربار لشکریان را به

ص: 61

1- (1) بهله در اصل بمعنی دست کشی باشد از جرم که بر دست کشند تا از زحمت نوك و چنگال چرخ و باز در امان باشند، و در اینجا برای تعداد آمده است، و چنانکه گویند يك قبضه شمشیر، گویند يك بهله چرخ یا يك بهله باز، و مقصود مجموع بهله و چرخ هردو است.

حفظ و حراست تحریض داد و ابراهیم خان را به دیدبانی بیرون فرستاد تا اگر از لشکر بیگانه خبری داند به عرض رساند.

شیخون لطفعلی خان به لشکر آقا محمد شاه

چون سیاهی شب جهان بگرفت، لطفعلی خان چون دیوانه زنجیر گسسته و دیو از بند جسته بر سر ابراهیم خان تاختن کرده او را به اول حمله مقتول ساخت و مانند سیلاب بلا تا کرانه لشکرگاه پادشاه عنان باز نکشید و بر یک جانب اردو رکاب گران کرد و عبد الله خان عم خود را فرمان داد تا با جماعتی از متهوران سپاه به میان لشکرگاه درآمد و غوغائی عظیم در لشکریان در انداخت و از هر سوی بانگ جزایر و تفنگ بالا گرفت و جماعتی پریشان و پراکنده شدند.

آقا محمد شاه در چنین گرداب بلا مانند کوه پای برجا خویشتن داری کرد و خاصان درگاه اطراف خرگاه پادشاه را پره زدند و صیانت و حراست پادشاه را کمر بستند.

عبد الله خان بعد از رزم سازی و ترک تازی چنان دانست که آقا محمد شاه را نیز در میانه آسیبی رسیده یا از میان به کناری فرار کرده، و از پس او لشکریان را جای درنگ و نیروی جنگ نخواهد بود، لاجرم دست از جنگ باز داشته کناری گرفت تا در بامداد به اسر ابطال و نهب اموال (1) دست برآرد. در این وقت میرزا فتح الله اردلانی که از پیش شناخته لطفعلی خان بود و در لشکریان پادشاه می زیست به نزدیک لطفعلی خان شنافته او را مؤذنه فتح داد.

لطفعلی خان نیز شیفته کلمات او شده یک باره دل بر آن نهاد که صبحگاه سپاه بی پادشاه را مأخوذ خواهد داشت، پس آسوده خاطر در کنار مصاف گاه آرام گرفت.

چون سپیده دم نزدیک شد آقا محمد شاه حکم داد تا مؤذن بانگ برداشت. لطفعلی خان

چون آن ندا بشنید دانست که پادشاه را گزندى نرسیده و چون

ص: 62

1- (1) أسر: بمعنی اسیر کردن، و ابطال جمع بطل: یعنی قهرمانان، و نهب: بمعنی غارت معروف است.

روز برآید با آن سپاه گران قوت مبارزت نخواهد داشت، سخت آشفته خاطر گشت و بیدرنگ طریق فرار پیش گرفته به جانب کرمان سرعت گرفت. آقا محمد شاه بفرمود تا فوجی از لشکریان از قفای او بتاختند و جماعتی از مردم او را دستگیر ساختند. و از این سوی به حکام بلدان و امصار فرمان کرد تا افواج شقاقی و دیگر مردم از لشکر که در آن گیرودار فرار کردند، جمله را دستگیر ساخته با کنده و زنجیر به درگاه فرستند و از آنجا به جانب شیراز کوچ داد.

حاجی ابراهیم خان و دیگر بزرگان شیراز پذیره شده شهریار را پوزش کردند و به شهر درآوردند. بعد از ورود به شهر آقا محمد شاه فرمان داد تا اولاد و عشیرت کریم خان را که بیشتر به دست علیمراد خان [زند] نابینا بودند به اتفاق زن و فرزند لطفعلی خان و سایر بزرگان زند به جانب استرآباد و مازندران کوچ دادند. و میرزا فتح الله خان اردلانی که به یزد گریخته بود در این وقت گرفتار شده به درگاه آوردند، به قطع زبان او فرمان رفت.

آنگاه امر مملکت فارس را به نظام کرده مراجعت به طهران فرمود. در طهران شاهزاده حسینقلی خان را که این وقت 14 ساله بود با جفتی نیکو نکاح بست و جشنی لایق بساخت.

آمدن لطفعلی خان دیگر باره به شیراز

اما از آن سوی چون لطفعلی خان از ابرج راه فرار برگرفته به کرمان درآمد، ولدان نظر علی خان زند که با او زمان دیرین به کین بودند از ورود او آگهی یافته شبانگاه بر سر او شتافتند و چند تن از مردم او را مقتول ساختند. لطفعلی خان را از این حدیث درست شد که در کرمان زیستن نتواند کرد، بیدرنگ برنشسته بطرف راور گریخت. میرزا محمد خان - راوری نیز به کین او برخاست و رزم آراست و چند تن از ملازماتش را دستگیر نمود.

لطفعلی خان را آن عدت و عدد نبود که با آن جماعت ساز مبارزت کند و آغاز مناجزت فرماید، ناچار فرار کرده از راه چهل پایه لوط طریق طبس گرفت و در طی مسافت 4 تن از مردمش به مرض عطش هلاک شدند.

چون به طبس رسید امیر حسن خان حاکم آن بلده 300 تن از مردم خود را محکوم و ملازم او ساخت.

لطفعلی خان با آن قلیل جماعت آغاز کینه خواهی نمود و به هوای پادشاهی دیگر باره راه شیراز را برداشت و چون خواست از اراضی یزد و نواحی تفت عبور کند، لشکری به فرمان تقی خان یزدی به دفع او درآمد و با او درآویخت. لطفعلی خان چون برق تابناک که بر خار و خاشاک زند در ایشان افتاد، گروهی را با تیغ دو نیمه ساخت و جمعی را هزیمت کرده لختی از قفا بتاخت، آنگاه عنان برتافته به اراضی ابرکوه، شتافت.

اما از آن سوی چون آقا محمد شاه خبر مراجعت او را به خاک فارس اصغا فرمود، محمد حسین خان خاله زاده خود را با 8000 سوار بتاخت. وقتی به ارض ابرکوه رسید، معلوم داشت که لطفعلی خان، نصر الله خان عم خود را به صیانت ابرکوه گذاشته و خود طریق بوانات و اصطهبانات برداشته [است].

محمد حسین خان نخستین دفع نصر الله خان را تصمیم عزم داده، او را در قلعه ابرکوه به محاصره انداخت و در ظاهر آن حصن استوار بنشست، چون مدت محاصره به دراز کشید از آقا محمد شاه فرمان رسید که لطفعلی خان را گذاشتن و غم ابرکوه برداشتن سرمایه سودی نخواهد بود، لاجرم محمد حسین خان از ابرکوه کوچ داده به طرف شیراز شتاب گرفت.

وقتی رسید که لطفعلی خان دست از قلعه دارابجرد بازداشته، طریق شیراز برداشته بود، لاجرم از راه تنگ کرم برفت و در پای خرمن کوه بدو رسید، از هردو سو صف قتال راست کردند و گرد از مصافگاه برانگیختند و خون یک دیگر بریختند، 11 روز در برابر هم لشکرگاه کردند و هر روز از بام تا شام رزم دادند. یک شب لطفعلی خان آهنگ شیبخون نمود و جمعی از ابطال رجال گزیده کرد، یک تن از مردم او که حاتم نام داشت از لشکرگاه او فرار کرده به نزدیک محمد حسین خان آمد و او را از مکنون ضمیر لطفعلی خان آگهی داد، تا به حفظ و حراست جایگاه خود پرداخت لاجرم چون لطفعلی خان نیم شب تاختن کرد، از هیچ سوی

دست نیافت و بی نیل مقصود بازشتافت.

صبحگاه که جهان روشن شد، محمد حسین خان يك باره دل بر جنگ نهاده، صف برزد و لطفعلی خان از سنگر بیرون شده، رده بست. از هردو سوی جنگ پیوسته شد و کشش و کوشش به نهایت رفت. هم در پایان کار لشکر لطفعلی خان پشت با جنگ داده راه فرار پیش گرفت و مجال درنگ بر او محال نمود، ناچار از اراضی شیراز دل برگرفت و طریق طبس پیش داشت.

اما آقا محمد شاه در این وقت تسخیر کرمان را تصمیم عزم داده، در سنه 1207 هـ / 1792-1793 م. از راه اصفهان به چمن اسپاس آمد و شاهزاده فتحعلی خان را با 10000 سوار و 5000 پیاده و زنبوره در هفدهم شوال مأمور به فتح کرمان فرمود و مصطفی خان دولو را ملتزم رکاب او ساخت. آن گاه حاجی ابراهیم خان [کلاتر] شیرازی را با بزرگان فارس طلب داشته در چمن اسپاس حاضر شدند.

اما شاهزاده فتحعلی خان طی مسافت فرموده در شهر بابک فرود شده و در آن جا محمد رضا خان کرانی را طلب نمود، و او بیمناک شده، روی برتافت و اموالش عرضه نهب و غارت گشت. آن گاه شاهزاده از آن جا برنشسته، باغ نظر را لشکرگاه کرد و مصطفی خان را با 6000 تن به بم و نرماشیر مأمور فرمود، از بهر آنکه افغانان و دیگر مردم که در آن اراضی نشیمن دارند [را] مطیع و منقاد سازد، او برفت و کامروا باز آمد.

مع القصه، شاهزاده تمامت توابع و اراضی کرمان را به تحت فرمان کرده، محمد - ابراهیم آقا برادر مصطفی خان را از بهر ضبط منال دیوانی در کرمان باز داشته، خود طریق حضرت گرفت و به درگاه پادشاه آمد. محمد رضا خان کرانی که در این وقت دستگیر و گرفتار بود، برحسب فرمان در حضرت شهریار عرضه هلاک و دمار گشت.

آن گاه آقا محمد شاه، جان محمد خان قاجار برادر مصطفی خان دولو را به هدم قلعه شیراز مأمور نمود تا برفت و آن بنا را با خاک پست کرد. آن گاه مراجعت

به طهران فرمود و از آن جا سفر استرآباد کرد، از بهر آنکه جماعت یموت ساین خانی که در طرف صحرای اترك و دشت قبیچاق جای داشتند، در اسرو نهب مردم استرآباد طریق طغیان می سپردند.

لا-جرم شهریار بعد از ورود به استرآباد بزرگان یموت را مکتوبی کرد که ابطال رجال خویش را روانه درگاه و ملتزم رکاب سازید و زن و فرزند خود را به گروگان بسپارید و اگر نه ساخته جنگ شوید. ایشان از سپردن زنان خود به گروگان مضایقت نمودند، پس محمد ولی خان قوآنلو و مصطفی خان دولو را با 10000 کس از لشکریان بر سر ایشان تاختن فرمود. مصطفی خان تا تپه خیت (1) که ربع فرسنگ به منازل آن جماعت مسافت داشت لشکر براند و سنگری راست کرد. يك دور روز ترکان بر سر ایشان تاخته و از دور و نزدیک جلادتی می نمودند، روز سیم نیران حرب بالا گرفت و از دو سوی صف بسته، جنگ پیوسته شد، بعد از کشتش و کوشش فراوان ترکان شکسته شدند، 300 مرد دلیر

عرضه شمشیر گشت و 1000 زن و فرزند از آن جماعت طریق عدم سپردند و 800 کس از نسوان و کودکان دستگیر گشت.

در آن گیرودار چنان افتاد که بعضی از ترکمانان زنان خود را بکشتند تا به دست مرد بیگانه اسیر نشوند و نیز بعضی از زنان خویشان را از بیم اسر هلاک کردند، چنانکه يك تن از زنان که به دست مرد لشکری اسیر بود دست یازیده کارد از کمر مرد لشکری برکشیده و خود را بکشت؛ و همچنان مردی از ترکمانان زنی نیکو رخسار ردیف خود ساخته به هزیمت می تاخت چون لشکریان راه بدو نزدیک کردند، آن زن را که آفتاب انجمن بود به خاک راه انداخته با تیغش بدو نیم زد و از پس آنکه جنگ بکران رفت و هردو لشکر باز جای شدند، يك تن از بزرگان ترکمان که بصره نام داشت به استرآباد آمد که زنش را از قید اسر برهاند. آقا محمد شاه بفرمود تا او را واژگونه سر در آب بداشتند تا جان بداد و در آن سفر از زر و سیم و اسب و شتر و گاومیش و گاو و گوسفند غنیمت فراوان بهره لشکریان

ص: 66

1- (1). خیت بر وزن چیت قریهء از توابع بلخ است.

گشت و اسیران بسیار با خود آوردند، با این همه جنگ و جوش، از لشکر پادشاه زیاده از 20 تن تباہ نگشت.

مقهور شدن ترکمانان به فرمان آقا محمد شاه

بالجمله آقا محمد شاه اسیران را از لشکریان بخريد و در شهر ساری نشیمن فرمود. از آن سوی چون ترکمانان کار بدین گونه دیدند از بهر پیشکش اسبهای گزیده اختیار کردند و 40 تن از پسران صنایع یموت را از برای گروگان عرض دادند و 500 سوار نیز از میان قبایل خود انتخاب کردند که در حضرت پادشاه ملازم رکاب باشند؛ این جمله را مهر علی آقای داشلو برداشته در ساری حاضر درگاه شد و نیز بر گردن نهاد که از زنان اعیان گروگان فرستد و هرگز جز از در صدق و عقیدت قدم نزنند.

آقا محمد شاه او را نیک بنواخت و مسؤولش را به اجابت مقرون داشته، اسرای ایشان را با او گسیل فرمود تا به اراضی خویش باز شتافتند و خود به جانب طهران کوچ داد. بعد از ورود در آن بلده نظام الدوله سلیمان خان را با 6000 کس به دفع ابراهیم خلیل خان مأمور فرمود و سلیمان خان کوچ داد و به آذربایجان رهسپار گشت.

از آن سوی چون ابراهیم خلیل خان این بشنید عبد الصمد بیک پسر عم خود را با پیشکشی لایق به درگاه پادشاه فرستاده، خواستار شد که به سبب ضعف بدن و زحمت شیخوخت از سفر کردن به طهران روزی چند معاف باشد. عذرش پذیرفته و مسؤولش به اجابت مقرون گشت و سلیمان خان به نظم سایر بلدان و اراضی آذربایجان متوقف و مأمور گشت و عبد الصمد بیک ملازم رکاب شد.

اشاره

در سال 1208 ه. مرتضی قلی خان کرمانی که از قبل شهیار حکومت کرمان داشت، با ملا عبد الله که از علمای آن بلد بود و امام جمعه و جماعت و جمعی از شناختگان شهر همداستان شده، لطفعلی خان زند را که این هنگام در قاین متواری بود به امارت خویش دعوت کردند. و او بدین مژده شادخاطر شده با چند تن از ملازمانش به شتاب شهاب و سحاب شتافته، به کرمان درآمد و بر مسند فرمانگزاری جای کرده و بعضی از افغانان بم و سیستان چون این بشنیدند به نزدیک او شتافته در زیر لوایش جای کردند.

از آن سوی چون آقا محمد شاه اصغای این خبر فرمود، شاهزاده فتحعلی خان را با سپاهی که زحمت میدان را از راحت ایوان باز ندانستند از پیش روی بیرون فرستاد و خود نیز با لشکری گران به آهنگ کرمان خیمه بیرون زد. بعد از طی مسافت، نخستین به شهر بابک درآمده، اهل عصیان و طغیان را کفیری به سزا کرد تا از کرده پشیمان و مطیع فرمان گشتند و از آنجا به نرماشیر شده 40 تن از سران اشرار را عرضه هلاک و دمار ساخت و گروهی را در آبار قنوات در انداخته با خاک انباشته کرد، آنگاه شتاب زده به کرمان آمد و در ظاهر قلعه لشکرگاه کرد.

یک دوروز لطفعلی خان مردم خود را بیرون فرستاده رزم دادند و شکسته شدند، چون دانست که با آن سپاه نیروی جنگ ندارد، یک باره دروازه های حصار را استوار بسته متحصن گشت. آقا محمد شاه چون این بدید، فرمان داد تا دیوار گران و بنایان 10000 تن در لشکرگاه حاضر کردند و از بیرون شهر در برابر هر برجی از حصار برجی برآوردند و میان برجها را خندقی کردند و استوار بنشستند. 5 ماه، شبانه روز کار به حرب

توپ و تفنگ می رفت و از فرود برجها نقب همی زدند، بسیار بود که در میان نقبها از دو سوی لشکریان دست در گریبان می شدند و یکدیگر را با تیغ و خنجر می خستند.

و آن هنگام که زمستان پیش آمد شهریار فرمود تا لشکریان نیز خانه ها [درست] کردند و از خیمه به رواقها درآمدند. سرانجام قحط و غلا در کرمان بادید گشت، چندان که 9000 تن از مردم را به حکم از شهر بیرون فرستادند، هم سودی نبود و از این سوی چون کار محاصره به درازا کشید آتش خشم شهریار زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا به یورش آن قلعه را فرو گیرند.

فتح کرمان و خاتمه کار لطفعلی خان

ابطال رجال روز جمعه 29 ربیع الاول 1209 هـ. / 26 نوامبر 1794 م برفته، آنگاه که آفتاب بنشست روی به حصار نهادند. چندانکه گلوله و احجار از برج و باره ببارید، دلیران لشکر را باک نبود و همچنان یکدل و یک جهت به بروج شهر عروج کردند و شهر را فرو گرفتند و دست به قتل و اسر و نهب و غارت برگشادند. لطفعلی خان در آن ظلمت شب چون کار بدین گونه دید به هزار تعب و طلب خویشان را از تنگنای حصار بیرون انداخته به قلعه بم گریخت، صبحگاه آقا محمد شاه، محمد ولی خان قاجار را از دنبال او بتاخت. اما از آن سوی چون لطفعلی خان به قلعه بم در رفت، مردم سیستان ضعف حال و فرار او را معلوم کردند و در اخذ و قید او یک جهت شدند و نخستین اسب او را که غرّان نام داشت و در میان تکاوران نامور بود عقر کردند(1).

لطفعلی خان از درون خانه مکنون خاطر آن جماعت را تقرّس کرد و خواست تا خویشان را به غرّان برساند و از آن بلا برهاند، از جای خویش جنبش کرده با تیغ آخته بیرون تاخت، وقتی برسید که اسب را عقر کرده دید، دست برهم نهاد، پس او را بگرفتند و غل بر نهادند و روانه درگاه شهریار شدند. در نیمه راه محمد ولی خان با ایشان دچار شد و لطفعلی خان را از آن جماعت بستد و به درگاه پادشاه آورد.

آقا محمد شاه بفرمود تا او را میل درکشیدند و از آنجا به طهرانش تاخته، عرضه هلاک

و دمار ساختند و عمّ او نیز نایبنا گشت و میرزا محمد علی خان کاشانی برادر

ص: 69

1- (1). عقر بمعنی زخم زدن و پی کردن ستور است.

فتحعلی خان ملك الشَّعرا که در خدمت او منصب وزارت داشت، به جرم اینکه وقتی از قبل لطفعلی خان مکتوبی به حضرت شهریار کرده و کلمات ناهموار در آن نامه نگار داده به معرض عقاب و عتاب حاضر آمد.

چون از آن نگار انکار نکرد، عرضه هلاک و دمار گشت و 100 تن از قبیله افشار کرمان که دولتخواه او بودند نابود شدند و دو قطعه الماس که یکی دریای نور و آن دیگر تاج ماه نام داشت و از جمله جواهر محمد حسن شاه بود، از انقلاب زمانه به دست لطفعلی خان افتاده در بازوی او بود، هم خاص شهریار گشت.

آن گاه فرمان رفت تا زن و فرزند سادات شهر بابک را به قریه کهک که از توابع قم است، نشیمن فرمود که از نخست وطن آن جماعت بود و 700 خانوار از جماعت عطاء الهی بلده مزبوره را به توقف ری مأمور داشت و 1000 تن از جوانان تناور کرمان را به سرکردگی مرتضی قلی خان کرمانی مأمور طهران فرمودند و حکم داد تا دیوار حصار کرمان را با خاک پست کردند.

آن گاه آهنگ شیراز فرمود و در این گیرودار عبد الصمد بیک پسر عم ابراهیم خلیل خان فرار کرده راه آذربایجان برداشت، چون بدان اراضی رسید، بعضی از مردم شاهیسون او را شناخته قصد کردند که دستگیرش سازند، اسب خویش را برجهاند تا از میانه بجهد، از ققای او بتاختند و با زخم گلوله به خاکش انداختند و سرش را از تن دور کرده به شیراز آوردند.

اکنون باز نمائیم که شاهزاده فتحعلی خان که بر مقدمه سپاه راه سپر بود کار بر چگونه کرد. نخستین قبایل مکرری را که طریق مخالفت سپرده بودند کیفری به سزا فرمود و از آن جا به جیرفت تاخت و ساکنین آن اراضی را مطیع ساخت، آن گاه طریق تهرود گرفت. مردم تهرود به حصار خویش در رفتند و متحصن گشتند. شاهزاده، محمد تقی بیک قوللر آقاسی را از بهر استمالت بدیشان فرستاد، او را با تیغ بختند و یک باره در بیستند.

شاهزاده فرمان داد تا لشکریان با یورش آن

حصار فتح کردند.

پس شاهزاده اهل عصیان را کیفری کافی کرد و از آنجا به ارض نرماشیر و بم سفر کرد.

و با افغانان کارزار نمود و آن جماعت را ذلیل و زبون فرمود تا خراج بر خویشان نهادند و گروگان دادند. آن گاه از نواحی کرمان به فارس آمد و محال لاهر را به نظم کرد و قلعه قریه رادورا به حکم یورش مفتوح ساخت و به حضرت پادشاه بازگشت. آن گاه آقا محمد شاه فرمانگزاری مملکت فارس بدو گذاشت و او را ملقب به جهانبانی فرمود. و حاجی ابراهیم خان شیرازی که برزانت رأی و رصانت جزم شناخته بود، به وزارت اعظم برکشید.

طغیان ابراهیم خلیل خان و حرکت آقا محمد خان قاجار به سوی آذربایجان و گرجستان

و هم در این سال که 1209 عام از هجرت/ 1794 م. برفته بود ابراهیم خلیل خان با والی تفلیس و داد و حفاوت گرفت و بزرگان شیروان و شماخی و قبه و دربند را با خود تألیف داد و سر از طریق طاعت بیچید. لاجرم آقا محمد شاه فرمان داد تا سپاه انجمن [شدند] و میرزا اسد الله خان نوری که وزیر لشکر بود به عرض سپاه بایستاد و اصلاح کار مردمان را به صلاح و سلب آراسته کرد و پادشاه را که به کفایت و کفالت او اعتمادی تمام بود از کار لشکر دل قوی گشت و خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش گرفت.

بعد از ورود به اردبیل محمد حسین خان قوانلو را حکم داد تا جماعتی از لشکر بر مقدمه تاخته در 3 فرسنگی قلعه پناه آباد بر سر پل خداآفرین که قنطره رود ارس است، لشکرگاه کند، از بهر آنکه ابراهیم خلیل خان فرصت به دست نکند و دست به هدم و انحاء پل نیاورد.

اما محمد حسین خان اگرچه به سرعت بتاخت، وقتی برسید پل را به دست مردم ابراهیم خلیل خان شکسته یافت و صورت حال معروض داشت. آقا محمد شاه حکم داد تا سلیمان خان از میان لشکرگاه جماعتی از بنّایان و دیوارگران برداشته در کنار پل حاضر شد و پل را از نو بساخت و چهار برج از آن سوی پل برآورد.

و چون کار پل پرداخته گشت و پادشاه از عبور لشکر مطمئن خاطر شد،

مصطفی خان قاجار را به تسخیر طالش مأمور ساخت و سلیمان خان را با 5000 تفنگچی و محمد حسین خان برادر حاجی ابراهیم خان را با 3000 مرد از دنبال مصطفی خان بیرون

فرستاد. بزرگان طالش چون خیر لشکر بشنیدند زن و فرزند و اموال و ائقال خود را در کشتی جای داده به طرف سالیان فرستادند و مردم سالیان از بیم پادشاه راه بدیشان ندادند؛ و آن جماعت ناچار در میان بحر کشتی بازداشتند و لنگر گران کردند.

تفنگچیان گیلانی که در بحر رفتن توانستند و رزم کردن دانستند، برحسب فرمان به دریا در رفتند و کشتی ایشان بگرفتند و آن اموال و ائقال که در کشتی بود مأخوذ گشت.

سلیمان خان و مصطفی خان نیز رجال آن جماعت را که در قتل جبال جای کرده بودند عرضه نهب و غارت ساخته، گروهی را در قید اسر انداختند. پس شهریار تاجدار چند تن از مفسدان طالش را با تیغ بگذرانید و زن و فرزند ایشان را به مازندران و بعضی را به اردبیل نشیمن فرمود.

اما شاهنواز خان پسر شاه پلنگ را که دستگیر لشکر بود، بنواخت و مورد اشفاق شاهانه ساخت و آن گاه از پل ارس عبور نمود و مصطفی خان را با فوجی به منازل ارامنه قپان تاختن فرمود. و او بعد از قتل و نهب اسیران بسیار از زنان خوب رو و پسران مشکین مو با 106 نیزه سر به درگاه آورد. شهریار اسرا را به مردم امین سپرد که از خیانت به صیانت باشند و رضاقلی خان نیز به جانب دیگر مأمور شد و مظفر و منصور باز آمد.

آن گاه در منزل تخت طاووس، عبد الرحیم خان شیرازی و چراغ خان بختیاری را با فوجی به حراست پل و ساختن سنگر بازداشت و سلیمان خان و مصطفی خان را با 10000 کس بر سر قلعه پناه آباد تاختن فرموده، در نیمه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان باز خوردند، بعضی را کشتند و برخی را دستگیر نمودند و گروهی به قلعه گریختند و ایشان از دنبال هزیمتیان به ظاهر قلعه آمده، سنگر کردند و آقا محمد شاه با انبوه سپاه از دنبال برسید و حکم داد تا توپهای آتشین دم را به سوی قلعه گشاد دادند و جمعی از

قلعه گیان را هلاک ساختند و مصطفی خان را با 5000 کس به عسکران که سه فرسنگی پناه آباد است فرستاد، تا راه بر مترددین ببندد و رضا قلی خان را با فوجی به سنگر تخت طاو [و] س مأمور ساخت که طریق قوافل و جواسیس مسدود دارد.

ابراهیم خلیل خان با 10000 تن از قلعه بیرون تاخت و رزمی صعب در انداخت. بعد از کشش و کوشش، هزیمت شده راه قلعه پیش گرفت. 1000 تن از لشکر او مقتول گشت و جماعتی اسیر شد. در این وقت آقا محمد شاه فرمود تا به ابراهیم خلیل خان نامه کردند که چند، از این هول و هرب طریق خدمت گیر و از این رنج و تعب، بر آی. منشی در منشور، نگار داد:

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد تو ابلهانه گریزی به آبگینه حصار

ابراهیم خلیل خان در جواب نوشت:

گر نگهدار من آن است که من می دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد

بالجمله از آن سوی محمد بیک و اسد بیک برادرزادگان ابراهیم خلیل خان که بیرون قلعه در مأمنی سخت نشیمن کرده بودند، پیر قلی خان و عبد الله خان بر حسب فرمان برفتند و ایشان را دستگیر کرده بیاوردند. ابراهیم خلیل خان را اصغای این خبر بر آشفستگی بیفزود و یک تن از خویشان خود را به درگاه فرستاده، اظهار زاری و ضراعت نمود و خواستار شد که یک تن از نزدیکان خود را به گروگان بسپارد و خراج بر گردن نهد، باشد که شهریار بر شیخوخت و ضعف او ببخشاید و حاضر شدن او را به درگاه به وقت دیگر موقوف فرماید.

ملتمس او مقبول افتاد و از پس آن محمد خان قاجار ابروانی و جواد خان گنجه و ملک مجنون و ملک قلی و ملک اسمعیل با پیشکشهای لایق به درگاه پیوستند و شیخعلی خان پسر فتحعلی خان قبه [ای] به مصحوب یکی از اقربای خود 5000 تومان نقد انفاذ درگاه داشت و حسین خان حاکم باکو به مکتوبی چاکرانه و پیشکشی درخور، به دست فرستادگان خود پیش داشت و سلیمان پاشا حاکم بغداد اسبهای تازی نژاد

ص: 73

و استران قوی بنیاد و دیگر تحف انفاذ حضرت نمود.

مع القصة آقا محمد شاه بعد از 33 روز که در ظاهر پناه آباد جای داشت، روزی بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه را فرمود تا در پیشگاه سلطانی انجمن شدند، آن گاه حکم داد تا جوانان قاجار که از 30 سال کمتر روزگار داشتند به اتفاق جوانان دیگر قبایل يك رده شدند و يك صف بر زدند، مشایخ و کهول نیز از قاجاریه و دیگر طوایف که 50 سال افزون نداشتند بر حسب فرمان صف دیگر شدند و همچنان مردم پیر و هرم انجمنی دیگر ساختند. آن گاه آقا محمد شاه فرمود که من این جماعت را از بهر مشاورت گرد کرده ام و از جوانان و عوانان و پیران جداگانه رأی خواهم جست.

پس نخستین روی با جوانان کرد و فرمود ما از عراق به قصد فتح پناه آباد تاختن کردیم و این قلعه را به محاصره انداختیم و کاری نساختم. اکنون هنگام خریف و برودت هواست، آذوقه و علف نیز اندک است بنمائید که راه صواب کدام است، بمانیم و رزم دهیم یا به جانب عراق تصمیم عزم فرمائیم؟

جوانان معروض داشتند ما چاکران درگاهیم نه ناصحان خرگاه، روز مقاتله و مقابله

بکاریم نه هنگام محاوره و مشاوره. ما را هیچ رائی و هوائی نیست. چشم بر طاعت و گوش بر فرمانیم.

شهریار ایشان را تحسین فرستاد و فرمود این جوانان با خرد پیر و بخت جوان دمسازند، همانا ما را در این شوری وکیل خویش نمودند و من از قبل ایشان سخن خواهم کرد. آن گاه روی با مشایخ و کهول فرمود که رأی شما بر چگونه است؟

ایشان گفتند ما نخستین خاموش باشیم تا این جماعت پیران که به سال از ما مهترند سخن کنند و رأی ایشان بازدانیم. پس آقا محمد شاه با پیران مجرب خطاب کرد و رأی آن جماعت باز جست.

بزرگان قاجار عرض کردند از این پس زمستان پیش آید و علف و آذوقه مشکل به دست شود و لشکریان را زیستن صعب گردد، صواب آن است که شهریار باز طهران شود و زمستان به پای برد و نارسائی لشکر را به ساز آورده، هنگام بهار

و بزرگان آذربایجان عرض کردند تا به طهران تاختن و دشمن را بجای گذاشتن نیکو نباشد. چه بعد مسافت، خصم را از مخافت امانی باشد. اگر شهریار در این زمستان در آذربایجان اقامت فرمایند و لشکریان استجمام (1) دهند و هنگام بهار لوای کینه خواهی افراشته سازند به صواب نزدیکتر است.

آقا محمد شاه در پاسخ ایشان فرمود همانا سخن به صدق نکردید و در مشورت هوای خویش جستید، چه بزرگان قاجار سفر طهران پسند کرده اند که با زنان خویش پیوندند و بزرگان آذربایجان نیز مصاحبت اهل خویش را اختیار نمودند و هیچ اندیشه نکردند که بهر زنان خود چه خبر باز خواهند داد. آیا خواهید گفت تمامت بزرگان ایران و سرهنگان سپاه و دلیران لشکر در این سفر يك تن جارچی را نتوانستند دفع داد؟ و از این سخن روی با ابراهیم خلیل خان داشت، چه از اجداد او يك تن این منصب داشته.

بالجمله چون سخن پادشاه بدین جا رسید کهول و مشایخ سر برداشتند و گفتند ما دیگر از اینجا سفر نکنیم تا این قلعه را با خاک پست نسازیم و ابراهیم خلیل خان را به دست نیاریم.

آقا محمد شاه فرمود شما نیکو سخن کردید. اما چون من وکیل جوانان شده ام به صوابدید ایشان کار کنم. فردا بگاه، کوچ باید داد. از بامداد لشکریان هرکس بنه و آغروق خود را با خویشتن حمل کند و خود نیز بر نشسته در پهلوی بارگیر جای کند تا من حکم کنم که به کجا خواهیم شد. سخن بر این نهادند و صبحگاه تمامت لشکر کار بدین گونه کردند.

تسخیر تفلیس و توابع آن شهر به فرمان آقا محمد شاه

آن گاه آقا محمد شاه عنان اسب به سوی تفلیس بگردانید و تمامت لشکر از قفای او راه برداشتند. پس از کنار پناه آباد به عزم تسخیر تفلیس کوچ داد و در منزل قراچای بنه و آغروق را گذاشته، حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را امر به توقف فرمود و از آنجا به ارکلی خان

والی گرجستان منشوری نوشت که ما ملت‌مس ابراهیم خلیل خان را مقبول داشتیم و او را روزی چند مهلت نهادیم و اینک با لشکری که عدد رمل و شمار نمل دارد به اراضی تفلیس خواهیم شد، چون این مملکت از عهد شاه اسمعیل صفوی تا آغاز دولت ما، در شمار ممالک ایران بوده، باید از شریعت عقل بیرون نشوی و به حضرت ما پیوندی. ارکلی خان گردن از فرمان پیچیده به حصانت برج و باره پرداخت و از شهر تفلیس با لشکری ساخته پذیره جنگ را بیرون تاخت.

بعد از تلافی فریقین جنگی صعب پیوسته شد. مردان کارزار به آویختن و خون ریختن درهم افتادند و این هنگام بادی بر مراد لشکر شهریار وزیدن گرفت و قبایل گرجیه و ارامنه را به زحمت انداخت، چنانکه مجال درنگ نیافته پشت با جنگ دادند و لشکر از پس ایشان به آویختن و خون ریختن مشغول شدند و طریق دروازه شهر گرفتند، در این وقت ناگاه از دروازه دیگر 400 تن از ابطال رجال و شجعان قبایل چرکس بیرون شدند و بر قتل پادشاه مواضعه نهاده همگروه، راه سراپرده آقا محمد شاه را گرفتند و همچنان اسب تاز و رزم ساز تا پشت سراپرده آمدند و بعضی از طنابهای خیمه را با تیغ بزدند.

تسخیر تفلیس به فرمان آقا محمد شاه

آقا محمد شاه با این همه، بی دهشت خاطر بر جای خویشان استوار بود، از زبر مسند

خود جنبش نفرمود و حکم داد تا بعضی از تفنگچیان مازندرانی که حاضر درگاه بودند تفنگهای خویش را بدیشان گشاد دادند و بعضی از آن جماعت را کشته و برخی را هزیمت کردند.

در این وقت ارکلی خان را يك باره پای اصطبار بلغزید و طریق هزیمت پیش گرفت و دانست که در شهر تفلیس نیز خویشان داری نتواند کرد، لا-جرم با چند تن سرهنگان خویش به شهر درآمد. زنش را که ده فال نام داشت به اتفاق خواهر و دختر خود برگرفته راه کاخیت و کارتیل پیش گرفت که معقلی سخت و صعب بود.

آقا محمد شاه بعد از اخذ بنه و آغروق 70 تن از اعیان گرجیان را عرضه شمشیر ساخت، آن گاه به شهر تفلیس در آمد و لشکر دست به یغما برگشادند و چندانکه دانستند و توانستند از زر و سیم و دیگر اشیاء نفیسه حمل دادند و 15000 تن از زنان و دوشیزگان و مردان و پسران [را] اسیر و دستگیر ساختند و کشیشان را دست بسته به رود ارس در انداختند و کلیساهای ایشان را بسوختند و بیوت و منازل ولات و رعای و دیگر مردم را پست و هدم کردند و بعد از 9 روز از تفلیس خیمه بیرون زدند.

این هنگام آقا محمد شاه جوانان قاجار را طلب داشت و فراوان بناخت و فرمود من وکیل شما بودم و به مشورت شما کار کردم. و از آنجا شهریار سفر گنجه فرمود، در دهنه جواد که ملتقای رود کر و رود ارس است مکشوف افتاد که مصطفی خان دولو مقتول گشته است و این قصه چنان بود که آقا محمد شاه او را با 12000 کس به دفع مصطفی خان حاکم شیروان مأمور فرمود، حاکم شیروان چون قوت جنگ او را نداشت تاب درنگ نیاورده به فیت داغی (1) که معقلی منیع بود بگریخت و مصطفی خان دولو بر شیروان استیلا یافت. در این وقت برادر محمد حسن خان حاکم شکی که سلیمان خان نام داشت از برادر رنجیده به نزد الکسندر لگزی حاکم جار و تله رفت و او را با لشکر بر سر برادر آورد.

محمد حسن خان چون نیروی جنگ او نداشت به آقداش گریخت و شرح حال خود

را معروض درگاه آقا محمد شاه داشت. شهریار حکم داد تا مصطفی خان دولو او را مدد کند و مصطفی خان با فوج خویش به آقداش سفر کرد. در این هنگام حاجی سعید و حاجی نبی که از اعیان آن دیار بودند به حضرت شهریار آمده، فساد ضمیر و خیانت خاطر محمد حسن خان را باز نمودند. چندانکه شهریار منشوری کرد که مصطفی خان، محمد حسن خان را مأخوذ داشته با اموال و ائقال به حضرت فرستد و سلیم خان را به حکومت شکی گمارد و خود باز شیروان شود.

ص: 77

1- (1). داغی در لغت ترك بمعنی کوه است و فیت بمعنی صحرا، یعنی صحرای دامن کوه.

لاجرم مصطفی خان او را در بند کشید و اموالش بر گرفت و بدین دست آویز دست تعدی از آستین بر آورد. ملازمان محمد حسن خان و دیگر اشراف و اعیان آن دیار را در شکنجه کشیده از بهر خویش مالی فراوان فراهم کرد و از اموال محمد حسن خان نیز به نهانی نیمی از بهر خود برگرفت. چون این کردار نابه هنجار در حضرت شهریار به ظهور پیوست، آقا محمد شاه او را طلب داشت و علیقلی خان را به جای او برگماشت. ناچار مصطفی خان برنشسته طریق حضرت گرفت.

قتل مصطفی خان دولو به دست مردم شکی

مردمانی که ایشان را به طلب مال به تعب انداخته و به زحمت شکنجه رنجه ساخته بودند در نیمه راه بدو تاختند، مصطفی خان نیز بدیشان درآمد و جنگ در انداخت. از پس آنکه چند تن از طرفین طریق هلاک سپرد، مصطفی خان نیز مقتول گشت و شهریار از خبر قتل او دل آزرده شد.

اما علیقلی خان بعد از مصطفی خان قاجار بدان اراضی درآمد، در دفع مصطفی خان شیروانی تصمیم عزم داده از دنبال او تا زمین فیت داغی براند و او را به محاصره انداخت و کار بر او صعب ساخت، چندانکه خراج بر خویشان نهاد و ملتزم خدمت گشت. پس علیقلی خان از آنجا کوچ داده در ارض مغان به لشکرگاه پیوست و صورت حال را در حضرت پادشاه عرض نمود و ملازم رکاب گشته به طهران آمد.

جلوس شاهنشاه ایران آقا محمد شاه بر تخت سلطنت و وقایع سال 1210 ه. / 1795-1796 م

اشاره

بسیار وقت صنایع درگاه و قواد سپاه خواستار همی بودند که شهریار تارک مبارک را به تاج پادشاهی زیب دهد و چار بالش سلطانی را بر زیر تخت کیانی نهد. پادشاه سخن آن جماعت را وقتی نمی نهاد و ملتمس ایشان را پذیرفتار نمی گشت. همانا در ضمیر داشت که در تمامت ممالک ایران چندان که يك تن از در نافرمانی تواند بیرون شد و اندیشه مخالفت تواند در خاطر گرفت، سر را به حمل تاج گران

نکند و بر تخت تکیه نزند.

این وقت که بر مراد دست یافت و آرزو در کنار گرفت، مسؤول بزرگان درگاه را به اجابت مقرون داشت و حکم رفت تا صنادید و شناختگان تمامت ایران در طهران حاضر شدند و به ساعتی نیکو اختیار رفت. آن گاه تاج کیانی را که به جواهر بحار و جبال زینت ترصیع داشت، بر فرق فرقدان سای نهاد و بازوبند دریای نور و تاج ماه را که رفیق آرزوی هیچ پادشاه نبود بر بازوی جهانگشای بست و رشته های لآلی منضود را که هر یک بیضه عصفوری یا بندقه کافوری می نمود از یمین و شمال کتف و یال در آویخت و شمشیر جهانگشا که از زبان مار گرز و دندان شیر شرزه به کارتر بود بر میان بریست و بر تخت گوهرآگین به شریعت ملوک پیشین زمان و سنت سلاطین باستان برنشست.

بزرگان ایران و اعیان امصار و بلدان و خاصان درگاه و سرهنگان سپاه از دو سوی صف برکشیدند و رده شدند و تحیت و تهنیت فرستادند و به ایادی متکاثره و خلاع فاخره مفتخر و مباهی گشتند و هنگام این جلوس 1210 ه. سال از هجرت برفته بود.

سفر آقا محمد شاه به ترکستان و خراسان

از پس آن روزی چند لشکریان روزگار به آسایش و آرامش گذاشتند تا دیگر باره

آقا محمد شاه از بهر نظم ممالک تصمیم عزم داد و روز هفتم ذیقعده در سنه 1210 ه.

ماه 1796 م. با لشکری افزون از حوصله حساب و وزرای کارآگاه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا شفیع صدر اعظم و میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر و تمامت امراء و سرداران از طهران طریق ساری و استرآباد سپرد و از آنجا به طرف دشت قبیچاق کوچ داد. جماعت کولان را که در فرمانبرداری خویشان داری می کردند کیفری به سزا کرد، دور (1) و دیار ایشان را به پای ستوران بسپرد و مزرع و مرتع آن قبایل را بسوخت، مرد و زن، بعضی اسیر و برخی عرضه شمشیر گشتند.

آن گاه از طریق کالپوش خیمه به جاجرم زد و از آنجا رهسپار خراسان گشت.

ص: 79

الله یار خان قلیجه حاکم سبزوار و ابراهیم خان کرد شادلو حاکم اسفراین و امیرگونه خان زعفرانلو و ممش خان زعفرانلو حاکم چناران و لطفعلی خان حاکم اتک و جعفر خان بیات حاکم نیشابور و صفر علی خان بغایری با لشکرهای خود از قفای هم به نوبت به رکاب پیوستند و سرکردگان احشام در منزل جهان ارغیان با افواج خود برسیدند.

اما از میانه، جعفر خان بیات بعد از نزول موکب پادشاه در نیشابور در تقدیم خدمت تقاعد ورزیده و به معرض مصادره درآمد، بعد از اخذ اموال با زن و فرزند مأمور به توقّف طهران گشت. آن گاه صادق خان شقاقی را با 5000 کس مأمور به تسخیر مشهد مقدّس نمود.

در این وقت میرزا مهدی که در میان علما نحریری نامور و فحلی بلند آوازه بود به اتّفاق شاهرخ میرزا و قهار قلی میرزا پسرش از مشهد مقدّس پادشاه را پذیر شده به درگاه آمدند.

آقا محمّد شاه، شاهرخ میرزا را رخصت جلوس فرمود و میرزا مهدی را در جنب او جای داده و روز دیگر شاهرخ میرزا را با فرزندش حکم داد که ملازم رکاب باشد و سلیمان خان را با 8000 تن از ابطال رجال بفرمود که به اتّفاق میرزا مهدی به شهر مشهد در رود و مردم آن بلده را به رأفت و ملاطفت پادشاه امیدوار و مطمئن خاطر سازد. و نادر میرزا پسر دیگر شاهرخ میرزا چون این خبر معلوم کرد، مکتوبی کرده معروض داشت که اگر عفو شاهانه شامل شود و رخصت رود بی آنکه حاضر درگاه شوم به جانبی روم. شهریار اجازت کرد و او زن و فرزند را برداشته طریق هرات برگرفت.

آن گاه آقا محمّد شاه آهنگ مشهد کرد و ابراهیم خان شادلو را که در رسانیدن علف و آذوقه کار به مسامحه کرده بود با زن و فرزند مأمور به توقّف طهران فرمود، پس از دروازه

خیابان به شهر مشهد درآمد به تقبیل آستان ملایک پاسپان امام واجب الاطاعه علی بن - موسی الرضا علیه التّحیّة و الثّنا پرداخت و از تلثیم (1) خاک آستانش سر مباهات به سماوات افراخت، آن گاه به مقرّ دولت و سلطنت جای کرد و شاهرخ

ص: 80

میرزا چندانکه در قوه اقتدار داشت از جواهر نفیسه و اشیاء دیگر پیش گذرانیده و چون از بذل خزاین و کشف دفاین خواست خویشان داری کرد از وی به زحمت و تعب همی طلب داشته و شکنج و به رنج مطالبت نمودند تا تمامت جواهر و لآلی که از نادرشاه افشار اندوخته داشت در پیشگاه شهود گذاشت.

مسموع افتاد که آقا محمد شاه از غلبه بر خاندان نادر شاه و به دست کردن آن همه لآلی آبدار و جواهر شاهوار چندان شاد خاطر شد که بفرمود در رواقی نطعها بگسترده و آن جواهر را بر زبر نطع بریختند، آن گاه رواق را از بیگانه برداخت و چند نوبت از این سوی رواق تا بدان سوی را با پشت و پهلو غلطان غلطان برفت.

بالجمله چون خبر ورود شهریار به شهر مشهد در اطراف و نواحی مشتهر شد، شاهزاده مراد خان اوزبک که از اراضی مشهد دست تاراج باز نمی داشت چنان بیمناک شد که تا بخارا عنان باز نکشید. آن گاه آقا محمد شاه بفرمود تا شاهرخ شاه با زن و فرزند در مازندران نشیمن سازد و او بر حسب فرمان کوچ داده در نیمه راه به جهان دیگر شتافت، پس فرزندانش به مازندران جای کردند.

آن گاه اسحق خان حاکم تربت حیدریه و برادر محمد خان هزاره اویماقیه و دیگر بزرگان آن حدود حاضر حضرت شده، مورد الطاف ملکانه و خلایع شاهانه گشتند و به حکومت اراضی خویش مراجعت کردند. آن گاه محمد حسن خان قراقرلو را به نزدیک شاه زمان، خلف تیمور شاه افغان که این وقت سلطنت کابل و افغانستان داشت، رسول فرستاد و مکتوبی حفاوت آمیز بدو کرد و بشارت فتح خراسان بداد و خواهش فرمود تا بلخ را که جزو ممالک ایران است، عمال خویش را طلب دارد و به اولیای حضرت سپارد.

و اسمعیل آقای مکرری را که در سلك یساولان درگاه بود با منشوری مهرانگیز به نزدیک شاهزاده محمود برادر شاه زمان که فرمانگزاری هرات داشت گسیل ساخت و نیز کس به نزدیک سلطان بخارا فرستاد و پیام داد که شهر مرو را ویران کردی و اسیران بردی و بیرام علی خان که نسب با قبيله قاجار داشت عرضه هلاک و دمار آوردی.

اکنون

ص: 81

اسیران را باز فرست و از آنچه کردی یاد می کن و جبر کسر می فرمای و اگر نه

ساخته جنگ می باش که من سفر بخارا خواهم فرمود و با بخارا و سلطان بخارا آن همی خواهم کرد که تو با مرو و بیرام علی خان کردی.

سلطان بخارا را از این خبر هول و هیبتی بزرگ در دل جای کرد و دانسته بود که آقا محمد شاه را گفتار با کردار هم عنان رود، لاجرم اسیرانی که در اراضی او از پیشین زمان تا آن وقت گرفتار بودند به شمار آورد [ه] 80000 تن برآمد، این جمله را از بهر رها کردن مهیا شد و از خزاین و دفاین گنجی بزرگ برهم نهاد که این جمله را بدهد و از این بیم و بلا برهد، اما جنبش لشکر روس و سفر پادشاه از اراضی طوس، طوفان این فتنه از وی بگردانید، چنانکه مرقوم می شود.

مع القصة آقا محمد شاه رسولان را بفرستاد و از حکام و ولات ممالک خراسان زن و فرزند به گروگان گرفته روانه طهران فرمود. چون این کارها پرداخته شد، ناگاه مسرعی سبک سیر برسد و عریضه حکام آذربایجان برسانید.

آمدن لشکر روسیه به طرف ایران

محمد خان بیگلربیگی ایروان و حسینقلی خان دنلی بیگلربیگی تبریز و خوی و دیگر بزرگان آن اراضی نگارش داده بودند که چون در سال پاریس قتل جمعی از جماعت روسیه در تفلیس افتاد، پادشاه روس کترین دوم (1) زوجه پطر سیم که خورشید کلاه لقب داشت به کین خواهی کمر استوار کرد و 80000 کس لشکر و 100 عراده توپ به جانب مغان بیرون فرستاد. اینک در ارض جواد لشکرگاه دارند و گروهی از آن سپاه دربند را به محاصره انداخته اند و مردم باکویه و سالیان و طالش از بیم جان طریق خدمت ایشان را گرفته اند و جماعت شیروانیان و مردم گنجه نیز مغلوب و مقهور شده اند.

آقا محمد شاه از اصغای این خبر جهان در چشمش تاریک شد و آتش خشمش زبانه زدن گرفت. در زمان، محمد ولی خان قاجار را با 10000 سوار به سرداری

ص: 82

خراسان بازداشته حکم به توقّف فرمود. و فتحعلی خان کنول را به حراست قلعه مشهد و تعمیر روضه منوره و اخذ منال دیوانی فرمان داد و به جانب طهران به شتاب تمام بشتافت.

بعد از ورود به طهران، محمّد حسن خان که به نزدیک شاه زمان شده بود برسد و سفیر کابل، کدو خان به اتفاق او جواب نامه شهریار از شاه زمان بیاورد که مشعر بر تهنیت تسخیر خراسان و تشدید موالات و مضافات بود و تقویض بلخ را در طریق صدق و صفا بسیار اندک نهاده بود.

از پس این واقعه خبر رسید که پادشاه روس را اجل موعود دریافت و ناگاه به راه عدم شتافت و پول(1) پسر پتر بجای او نشست و چون این خبر در لشکرگاه روسیه پراکنده شد، آن جماعت را مجال درنگ محال افتاد و ممالک شیروان و دربند و دیگر اراضی را گذاشته به دار الملک خویش شتاب گرفتند.

یکی از محرمان حضرت آقا محمّد شاه حدیث کرد که این هنگام که شهریار جنگ جماعت روسیه را ساخته می شد و اعداد کار و عدت سپاه ایشان را نیز نیکو می دانست، يك شب که سورت سرما به شدت بود در کنار آتش نشسته از اول شب امبری [انبر] به دست کرده و انگشتهای(2) افروخته را در منقل يك يك همی گرفت و از این سوی بدان سو [می] گذاشت و این کار را به تکرار همی کرد و سر فرو همی داشت تا آن گاه که مؤذن بلند آوازه گشت. چون بانگ اذان بشنید آن امبر را از خشم در میان منقل کوفت، چنانکه انگشتهای افروخته پراکنده گشت و گفت ای خدای قاهر غالب یا او را بکش، یا مرا از میان برگیر! روزی چند برنیامد که خبر مرگ پادشاه روس رسید.

بالجمله آقا محمّد شاه در ماه ذیقعه در سال 1211 ه. / مه 1797 م. از طهران خیمه بیرون زد و مانند سیل بینان کن، پست و بلند زمین را درنوردید و از راه اردبیل به کنار رود ارس آمده، لشکرگاه کرد و از میان لشکر 10000 سوار جرّار گزیده ساخته بر سر قلعه پناه آباد تاختن فرمود. ابراهیم خلیل خان از بهر

ص:83

1- (1) . پل.

2- (2) . انگشت - بکسر سوم - زغال را گویند.

وقایه جان، پل ارس را شکسته، بود، شاه بدان ننگریست و مانند باد از آب عبور کرد. اگرچه بعضی از لشکریان را سفاین شکسته غرقه شدند، اما ابراهیم خلیل خان را از این گونه عبره خوف و خشیت بگرفت، چنانکه در میان قلعه مجال درنگ در چشمش محال نمود، بی توانی اهل و اولاد خویش را برداشته بطرف شکی و اراضی لگزیه کوچ داد. و شهریار بی مانعی و دافعی به قلعه پناه آباد که در حصانت و رصانت نظیر آن نتوان یافت، در رفت. و اموال و ائقال و خزاین و دفاين که در سالهای دراز ولات و رعای آن مملکت اندوخته بودند مأخوذ داشت و در چار بالش سلطنت متکی آمد.

تسخیر قلعه شوشی و خاتمه کار آقا محمد شاه

در این وقت چون روزگار شهریار را پایان رسیده بود و مدتش به نهایت روی داشت، سه تن از خادمان نزدیک را که طریق جنایت سپرده بودند به وعید کیفر و تهدید قتل منذر گشت و میعاد به بامداد فردا نهاد و این معنی مجرب بود که در آن حضرت شفاعت و ضراعت سودی نبخشید و سخنی که بر زبان راند، چون قضای آسمانی به امضا رساند.

لاجرم دانستند که چون آفتاب سر از آب برزند تن به خاک خواهند سپرد. از در چاره بیرون شدند و از هرگونه سخن کردند، عاقبت باهم مواضعه نهادند که اگر توانند و دست یابند پادشاه را تباه کنند.

و هم در آن شب که شب شنبه بیست و یکم شهر ذیحجه بود و 1211 سال از هجرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله برفته، دو تن از ایشان جسارت ورزیده با دشنه کشیده به خوابگاه ولینعمت تاختند. نزدیک به سپیده دم چنان پادشاهی را که پادشاهان جهان از بیم او خواب نکردندی در جامه خوابش به اعانت یکدیگر شهید کردند و اورنگ خسروی را با خوش آلوده ساختند و صندوقچه جواهر و بازوبندهای مرصع و شمشیر گوهر آگین و دریای نور و تاج ماه را برگرفته به نزد صادق خان شقاقی شتافتند چنانکه به شرح خواهد رفت.

اشاره

به شرح رفت که چون شهریار افراسیاب عزم رزم خواه، آقا محمد شاه را شهید کردند قاتلان بی باک نخستین به نزد صادق خان شقاقی شدند و خبر باز دادند. صادق خان از وفور هول و هیبت و کمال غرابت، این خبر را نیک استوار نداشت، قاتلان بی توانی بازشتافته جواهر و لالی و اثاثه سلطانی را حمل داده بدو سپردند. لاجرم دانست سخن ایشان بر صدق است. هم در حال آن اشیاء را مأخوذ داشته از قلعه پناه آباد بیرون شتافت و به سرعت برق و باد راه عراق گرفت.

اما از آن سوی چون صبحگاه این حادثه مکشوف گشت، نخستین محمد حسین خان قاجار کشیکچی باشی و میرزا اسد الله خان وزیر لشکر و میرزا رضا قلی منشی الممالک به خوابگاه پادشاه شهید در رفتند و پیکر شریفش را از خون لعل رنگ یافتند و آن قوت نداشتند که بدن پادشاه را از جایی به جای دیگر نقل نمایند کرد. ناچار بعضی از جواهر نفیسه که قاتلان به جای گذاشته بودند، برداشتند و جماعتی از سران سپاه را با خود یار کرده، از راه نخجوان و مراغه به جانب طهران شتاب گرفتند. در این وقت شورشی بزرگ در لشکر افتاد و جوق جوق طریق فرار را از یکدیگر پیشی می گرفتند.

شاهزاده حسینقلی خان از لشکرگاه با چند تن از برادرزادگان که از فرزندان ولیعهد دولت فتحعلی شاه بودند ساز رفتن به طهران کرد و جماعتی از امراء و خوانین بنه و آغروق ریخته ملتزم رکاب شاهزادگان شدند. و حاجی ابراهیم خان شیرازی با فوجی از امراء و تفنگچیان مازندرانی از شاهزادگان به یک سوی افتاده از راه اردبیل و زنجان طریق طهران برگرفتند و در حوالی زنجان، محمد حسین خان

و میرزا رضا قلی پیوسته شدند، اما

حسینقلی خان و سلیمان خان با بسیار از سپاه از راه طالش و رشت به طهران آمده، در ظاهر قلعه فرود شدند.

شورای دو نفره و قراری گذاشتن

میرزا شفیع صدر اعظم که روزگاری وزارت آقا محمد شاه داشت و بعد از آنکه حاجی ابراهیم خان این محل یافت، او را به درگاه نگذاشتند، این وقت در طهران متوقف بود.

چون اصغای این خبر کرد با میرزا محمد خان [دولوی] قاجار [بیگلریگی] که شهر طهران را بر حسب وصیت شاه شهید حارس و حافظ بود مواضع نهاد که هیچ کس از امرا و لشکریان را به شهر در شدن نگذارند، چندان که ولیعهد دولت فتحعلی شاه در رسد.

پس دروازه های شهر را استوار کردند و راه بر صادر و وارد مسدود ساختند.

خودسری علیقلی خان برادر آقا محمد شاه در هوای سلطنت

علیقلی خان برادر آقا محمد شاه نیز چون قتل برادر بشنید سپاهی که با او بود برداشت و از ایروان بیرون شده، از راه خوی و مراغه و تبریز به عراق آمده در قریه علیشاه که از محال شهریار، 5 فرسنگی طهران است لشکرگاه کرد و در ضمیر داشت که به جای برادر صاحب تاج و کمر گردد.

سودای سلطنت صادق خان شقاقی

و از آن سوی چون جواهر پادشاه که هر یک خراج مملکتی بها داشت به دست صادق خان شقاقی افتاد آن را نتیجه اقبال دانسته در کار سلطنت یک دل گشت و با گروهی انبوه طی مسافت همی کرد و بسیار کس که از لشکرگاه پادشاه متفرق شده بهر جانب فرار

می کردند، از بهر رستگاری خویش بر سر او انجمن شدند. پس، از رود ارس عبور کرده مردم شقاقی را نیز از هر سوی بخواند تا لشکری بزرگ فراهم شد، آن گاه یکی از برادران خود را در تبریز به ایالت گذاشت و دیگر برادرش جعفر خان را به امارت قراجه داغ مأمور نمود و خود با آن لشکر گران به جانب طهران رهسپار گشت و نخستین فتح قزوین را واجب شمرد [ه] از بهر آنکه زن و فرزندش را که به فرمان شاه شهید در آنجا نشیمن داشتند رهائی بخشد.

بالجمله چون ظاهر قزوین را لشکرگاه کرد از آنجا برادران خود را که در تبریز و قراجه داغ بودند مکتوبی کرد که سپاهی لایق برداشته قلعه خوی

را با خاک پست کنند.

ایشان نیز با 5000 کس در کنار خوی خیمه زدند. اما صادق خان چون ابواب شهر قزوین را مسدود یافت، حکم به یورش داد. از هردو جانب کار جنگ با تیر و تفنگ، می رفت و بسیار وقت که از بهر یورش جنبشی می افتاد مردم فراوان نابود می گشت و بابی مفتوح نمی شد. صادق خان حکم داد تا جمیع قری و مزارع را که در اطراف قزوین بود عرضه نهب و غارت داشتند و کار بر مردم آن اراضی صعب کردند.

رسیدن شهریار جهاندار فتحعلی شاه از شیراز به طهران

روزی چند بدین گونه کار همی رفت و هر سوی را هوسی در می آمد تا آن گاه که شهریار نامدار فتحعلی شاه در شیراز خبر قتل شاه شهید را بشنید، پس بی توانی خیمه بیرون زد و راه طهران برگرفت. چون قطع مسافت کرده به کنار طهران فرود شد، نخستین شاهزاده حسینیقلی خان اگرچه در ضمیر هوس سلطنت داشت، اما این معنی را در خاطر نهفته، در بیرون طهران به درگاه برادر حاضر شده، جبین اطاعت و انقیاد بر زمین نهاد. در این وقت فتحعلی شاه منشوری به لشکر علیقلی خان کرد که تا این وقت فراوان زحمت سفر برده اید، صواب آن است که روزی چند به خانه های خویش باز شده از تعب راه برآسائید، تا آن گاه که وجود شما واجب افتد، حاضر درگاه خواهید شد. لشکریان چون چنین فرمان یافتند سخن علیقلی خان را وقعی ننهادند باز خانه ها شدند و با او جز غلامان خاصه کس نماند.

در این وقت علیقلی خان را طلب فرمود که می باید به نزدیک و به شهر درآئی تا در کار سلطنت و مملکت مشورتی کنیم و دشمن را دفع دهیم. علیقلی خان چون لشکری که با او بتواند جنگ را ساخته شد نداشت، ناچار به شهر طهران درآمد. اما هنوز در خاطر داشت که بعد از مشاوره، دوشیزه دولت در کنار او خواهد بود و همی بر زبان داشت که میراث برادر خاص برادر است. چندانکه وضع و شریف او را پند و اندرز گفتند مفید نیفتاد.

این هنگام زنان قاجار که روزگار فراوان دیده بودند، روزی در يك جا

انجمن شده او را دعوت نمودند و گفتند این گونه پندارها که در دماغ جای داده [ای] جز وبال و نکال ثمری نخواهد داشت. صواب آن است که وصیت برادر را پذیرفتار باشی و ولیعهد دولت را فرمان بردار آئی. هم سر برتافت و سخن ایشان را پذیرفتار نگشت. زنان قبیله همدست شده او را بد گفتند و براندند و لطمه زدند.

علیقلی خان از نزدیک ایشان بیرون شده به خانه خویش شد. شهریار فتحعلی شاه چون چنان دید دانست که کار او با رفق و مدارا به صلاح نیاید. روز دیگر در ایوان دار الاماره بر مسند سلطنت جای کرد و کس به طلب علیقلی خان فرستاد که اینک حاضر باش تا مشاورت در امر سلطنت را به نهایت بریم که کاری صعب در پیش است، همانا صادق خان با لشکرهای گران در ظاهر قزوین نشسته و دل در سلطنت بسته هرکه را تاج کمر بهره افتد، نخستین دفع او را کمر بندد. علیقلی خان از جای جنبش کرده آهنگ دار الاماره کرد، او را 300 تن غلامان خاص بود که زینت آلات حرب از فضه و ذهب داشتند، این جمله ملازم رکاب او گشتند و گروهی از ملازمان نیز از پیش روی او می رفتند و چنان بود که هر وقت علیقلی خان بر فتحعلی شاه در می آمد، صدر مجلس می جست و به جانب صدر می شتافت.

این نوبت را چون به دروازه دار الاماره درآمده، ایشیک آقاسی ملازمانی که از پیش روی او بودند بار نداد و با علیقلی خان گفت این مجلس شوری و قرار سلطنت است نه انجمن جهال و عوام، و چون علیقلی خان درآمد، هم در حال حکم داد تا دربانان در بیستند و ملازمان او را از پس درگذاشتند، آن گاه در پهلوی علیقلی خان درآمده او را چند گام در برابر ایوان همی برد و گفت هم اکنون سر خضوع فرود آر و کفش بیرون کن، چه اینک پادشاه از صدر ایوان نگران است. این سخن بر علیقلی خان گران آمد و سخنی ناهموار گفت، در پاسخ خطابی درشت دید و تهدید قتل یافت. ناچار خلع نعلین کرد و سرفرو داشت.

نابینا شدن علیقلی خان به فرمان پادشاه جهان

پادشاهش پیش خواند تا نزدیک پیشگاه آمد. پس به فرمود تا صعود به ایوان کند.

چون علیقلی خان

راه بگردانید که از باب ایوان داخل شود، از پس در او را به دیگر جای بردند و از هردو چشم نابینا ساخته مأمور به توقف بارفروش مازندران نمودند و در حال غلامانش را میرزا اسد الله خان وزیر لشکر به اشفاق و الطاف ملوکانه امیدوار ساخته، نام ایشان را در جریده ملازمان درگاه نگار داد.

مسموع افتاد که وقتی علیقلی خان از آقا محمد شاه بیمناک شده از حاضر شدن به درگاه تقاعد ورزید، آقا محمد شاه مکتوبی کرده که «هان ای علیقلی خان چرا وحشت در ضمیر گرفتی و هراسناک شد [ی]. آن برادران که از من کنار گرفتند و آزار دیدند، برادر من بودند، تو آقاجی منی، روا نیست که خواهر از برادر بیم کند». پس فتحعلی شاه را فرمود «به نزدیک علیقلی خان بشتاب و او را از من مطمئن خاطر ساز و حاضر درگاه کن؛ لکن از قبل خود با او پیمان مکن و او را خط امان مده که بعد از من دفع او بر تو واجب خواهد گشت».

مع القصة چون فتحعلی شاه از کار علیقلی خان پیرداخت روز دیگر حسین خان - قوللر آقاسی را با فوجی لشکر از پیش روی مأمور فرمود تا به قزوین تاختن کند و مردم قزوین را از ورود او دل قوی گردد، از بهر آنکه در جنگ صادق خان سستی نگیرند و این هنگام در حضرت شهریار مردان جنگ اندک بودند. از قضا محمد ولی خان قاجار که به حکم شاه شهید مأمور به حراست قلعه مشهد مقدس بود، از شنیدن خبر شهادت آقا محمد شاه با 6000 کس که ملازم خدمت او بود از راه برسید. فتحعلی شاه این معنی را به فال نیک گرفت و لشکریان را از مال بی نیاز کرده، عنان عزیمت قزوین گذاشت و همه جا به قدم عجل طی طریق کرده به قزوین آمد.

مقاتله صادق خان شقای با پادشاه و فرار او

صادق خان ناچار جنگ را ساخته شد و در مصافگاه آمد و صف راست کرد و از این سوی نیز شهریار بفرمود تا رده برکشیدند. میسره و میمنه بیاراستند. پس از هردو سوی لشکریان درهم افتادند و دست و بازو گشادند. کوششی مردانه برفت و مردان بسیار نگونسار شدند. در پایان کار مردم صادق

خان پشت با جنگ داده روی به فرار نهادند.

صادق خان را تاب درنگ نماند و تا سراب عنان نتوانست بازداشت و چنان به شتاب برفت که چند اسب جنیبت در زیر قدمش جان بداد. این هنگام چنان می دانست که قلعه خوی و تبریز در تحت فرمان برادرانش می باشد و بدانجا پناه تواند برد.

اما از آن سوی چون حسین خان دنبلی چنانکه مسطور افتاد، در قزوین بود و برادر او جعفر قلی خان در رکاب شهریار کوچ می داد، و ایشان بر طریق صدق می رفتند و از جان و دل مطیع و منقاد بودند. برادران کهتر ایشان نیز در آذربایجان از در دولتخواهی بودند، لاجرم چون اندیشه برادران صادق خان را دانستند 2000 مرد از اکراد و دیگر مردم فراهم کرده در مرنند با برادران صادق خان مصاف دادند و ایشان را چنان هزیمت دادند که 12 فرسنگ مسافت را در مدت 2 ساعت در نوشته به تبریز در آمدند. و هم در آنجا خبر شکستن صادق خان را اصغا نمودند، نیز در تبریز نتوانستند زیست کرد، به جانب سراب شتافته با صادق خان پیوستند. از قضا ایشان و صادق خان در يك روز شکسته بودند.

مع القصة چنان افتاد که در جنگ صادق خان قاتلان شاه شهید به دست غلامان درگاه گرفتار شده، ایشان را به موافقت عذاب و عقاب آورده باز داشتند و حکم رفت تا جمیع مفاصل ایشان را با کارد و دشنه از هم فصل دادند. آن گاه شهریار به اراضی زنجان آمد لشکرگاه کرد و منشوری به صادق خان شقاقی مسطور داشت و آن مثال را با ابراهیم خان عضد الدین لوی قاجار سپرده و به نزد صادق خانش رسول فرمود.

بعد از رسیدن ابراهیم خان و رسانیدن احکام شهریار، صادق خان از در زاری و ضراعت بیرون شده استغفار و استرحام همی کرد و به نوبت و انابت گزیند و جواهر و لآلی و بازوبند و دیگر اثاثه سلطنت را با ابراهیم خان سپرد و مکتوبی از در نیایش و طلب بخشایش به او داد تا به حضرت شهریار باز شده، این جمله را پیش داشت.

فتحعلی شاه جرم صادق خان را نادیده انگاشت و او را به حکومت گرمروود و سراب باز گذاشت و نیز محمد خان ایروانی را که ملتزم رکاب بود به امارت چخور سعد شاد خاطر فرمود. اسمعیل خان قاجار را به کوتوالی قلعه ایروان مأمور داشت و جعفر قلی خان دنبلی فرمانگزار تبریز و خوی گشت، آن گاه حسینقلی خان عز الدین لوی را مأمور پناه آباد

فرموده منشوری به ابراهیم خلیل خان کرد که نعش شاه شهید را به اتفاق او به جانب عراق حمل دهد.

پس از زنجان به سوی طهران کوچ داد و از نیمه راه نظام الدوله سلیمان خان را به نظم گیلان فرستاد و روز 24 ربیع الاول در سنه 1212 هـ. / اکتبر 1797 م. وارد طهران گشت و پس از روزی چند حسینقلی خان از پناه آباد مراجعت کرده، جسد شاه شهید را بیاورد. لاجرم با تمامت بزرگان درگاه و سران سپاه پذیره شد و جسد شهریار را فرود آورد و به شهر درآمد و هفته [ای] به سوکواری روزگار برد.

آن گاه محمد علی خان قاجار را با 2000 سوار و 2000 متقال زر مسکوک فرمان داد تا به اتفاق میرزا موسی منجم باشی و ملا مصطفی قمشه [ای] جسد شاه شهید را به مشهد نجف علی ساکنها آلف التحیة و التحف، حمل دهند و ابراهیم خان عز الدین لو با قرآء و حفاظ قرآن مجید ملازم باشند. روز 24 جمادی الاولى از طهران بیرون شدند و راه در نوشتند. سلیمان پاشا والی بغداد به استقبال بیرون شد و نیکو خدمتی کرد. بالجمله نعش شاه شهید را در مشهد نجف با خاک سپرده چند تن از قرآء قرآن را ملازم آن مزار ساخته باز شدند.

جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار بر تخت سلطنت

چون این کار نیز پرداخته گشت شهریار نامدار فتحعلی شاه فرمان داد که منجمین و ستاره شناسان ساعتی نیکوتر از بهر لبس تاج و جلوس تخت اختیار کردند. هم در آن ساعت کلاه کیانی که خراج ملک کیان را بها داشت، بر سر نهاد و رشته های لالی آبدار و جواهر شاهوار را از بر و دوش حمایل کرد و بازوبند تاج ماه و دریای نور بر بست و بر تخت پادشاهی بر نشست.

دبیران بزرگ و امیران سترگ و اعیان درگاه و سرهنگان سپاه را بار داده تا در آمدند و پیشانی بر خاک نهادند. هر نفری به جای خویش بر صف شد.

شهریار سخن آغاز کرد و مردمان را به عدل و داد خویش نوید داد و دوست و دشمن را به بیم و امید وعد و وعید فرستاد. حاضران حضرت زبان به ستایش و نیایش گشودند و به لشکرانه جبین بر زمین سوذند. آن گاه ابواب جود و کرم گشاده ساخت و مردم را به بذل و نیاز و درم بنواخت.

پناهنده شدن شاهزاده محمود به دربار فتحعلی شاه

هم در این روز شاهزاده محمود پسر تیمور شاه افغان از راه برسید و رخصت بار حاصل کرده در پیشگاه شهریار درآمد و مورد اشفاق و الطاف ملکانه گشت.

و او را سبب هجرت و پیوستن بدین حضرت این بود که تیمور شاه افغان، شاهزاده همایون را که اکبر اولادش بود ولایت عهد داده در قندهار سکون فرمود و شاهزاده محمود را به ایالت هرات بازداشت و برادران خود را در بالای حصار کابل که حصار صین و معقلی متین بود جای داد و خود در کار کابل و پیشاور روزگار می برد و شاهزاده زمان را که کوچک ترین فرزندانش بود در نزد خود می داشت. چون تیمور شاه وداع جهان گفت شاهزاده زمان که حاضر حضرت بود تاج بر سر نهاد و سر به سلطنت برداشت.

برادران مهتر پادشاهی او را گردن نهادند و لشکر برآورده چندین مصاف دادند.

نخستین شاهزاده همایون به دست شاهزاده زمان گرفتار شده به حکم برادر از هردو چشم نابینا گشت و شاهزاده محمود چون این بدید و قوت مقاتلت او نداشت، شاهزاده فیروز برادر کهنتر خود را و شاهزاده کامران فرزند خود را برداشته به حضرت شهریار فتحعلی شاه پناه جست. بعد از ورود او پادشاه حکم داد تا اسمعیل آقای مکرری مهماندار او باشد و چراغعلی خان نوائی مجالست و مصاحبت او فرماید.

از پس این واقعه در حضرت شهریار مکشوف افتاد که محمد خان پسر زکی خان زند که در غلبه دولت شاه شهید به بصره گریخته بود، در این وقت که خبر قتل شهریار بدو رسید [ه]، از بصره با جماعتی از خویشان به اراضی بهبهان آمد و از آنجا

به کازرون شده جمعی از قبایل ممسنی بر سر او انجمن شدند. چون در آن اراضی از بیم لشکر پادشاه زیستن بر او صعب بود راه خبیص (1) پیش گرفت و از آنجا به جانب اصفهان تاخته در خراسکان فرود شد.

چون حاجی محمد حسین خان اصفهانی که بیگلربیگی آن اراضی بود، با اعیان اصفهان حاضر درگاه پادشاه بود، برادر حاجی محمد حسین خان با جماعتی ساخته جنگ شده به دفع او بیرون شد و در اول حمله اسیر و دستگیر آمد. پس محمد خان به سعادت آباد آمده، جای کرد و میرزا عبد الوهاب مستوفی را به حکومت اصفهان بازداشته دست مصادره از آستین برآورد و به اخذ اموال تجار و توانگران مشغول گشت.

بعد از اصغای این خبر، فتحعلی شاه، حسینقلی خان قاجار دولو و مهر علی خان داشلو و الله ویردی خان عزالدین لو و حسین خان قوللر آقاسی را با جماعتی از لشکر به دفع او نامزد فرمود و ایشان به جانب اصفهان شتاب گرفتند. محمد خان زند چون این بشنید مردم خود را برانگیخته به استقبال جنگ بیرون شد و در منزل جز تلاقی فریقین افتاد.

بعد از مقابله و مقاتله محمد خان شکسته شد و راه سعادت آباد پیش گرفت و حسین خان از دنبال او بتاخت. چون مردم اصفهان از شکستن او آگهی یافتند به جانب سعادت آباد شتافتند و اموال و اثقال کثیر که در این مدت قلیل برهم نهاده بود به غارت برگرفتند. و از آن سوی نجف خان زند که آتش این فتنه را دامن همی زد و اکنون به میان قبایل بختیاری رفته استمداد همی کرد، به دست یوسف خان بختیاری گرفتار آمد و او را با جماعتی که همراه داشت به درگاه فرستاد.

پس بر حسب فرمان جسد او را به دهان خمپاره بسته آتش در زدند و مردم او را عرضه شمشیر ساختند. چون این خبر گوشزد محمد خان و رستم خان برادرزاده اش گشت، بیشتر در

ص: 93

هول و هرب افتاد و به محال سیلاخور گریخت و در آنجا جمعی از مردم باجلان را بر سر خود انجمن کرد و به میان قلعه آن اراضی در رفته نشیمن ساخت.

نظر علی خان باجلان چون این بدید جماعت خود را برداشته بر قلعه او تاختن برد و او را دستگیر ساخت. يك تن از مردم باجلان که مهدی نام داشت با چند تن دستیار شده او را رها کرد و دیگر باره بیرون شده از دور و نزدیک لشکری انبوه کرد و قصه او در حضرت فتحعلی شاه معروض افتاد. شهریار محمد ولی خان قاجار والی کزاز و ملایر و حسن خان والی فیلی و تقی خان حاکم بروجرد را به دفع او فرمان داد. این جمله تجهیز لشکر کرده در اراضی سیلاخور با او جنگ در پیوستند و در این جنگ تقی خان بروجردی زخمی صعب یافته جان بداد و هردو لشکر از هم جدا شدند و محمد خان زند را بر شوکت و قوت بیفزود و در اراضی سیلاخور نامور گشت.

هراسناک شدن جعفر قلی خان دنبلی

و از آن سوی جعفر قلی خان دنبلی که ایالت تبریز و خوی داشت و ملتزم حضرت پادشاه بود رخصت انصراف حاصل کرده روانه آذربایجان شد.

صادق خان شقاقی چون این بشنید بیمناک شده حکومت سراب و گرم رود را بگذاشت و به اراضی شیروان گریخت. و عجب آنکه جعفر قلی خان دنبلی نیز به اغوای مفسدین و سخنان کذب فتنه جویان بر خویشان بترسید و پشت با دولت پادشاه کرده، روی مصادقت با صادق خان نهاد و با او همدست و همدستان شد. محمد قلی خان افشار نیز بدیشان پیوست. چون این جمله باهم مواضع نهادند و در مخالفت شهریار پیمان دادند، حسینقلی خان برادرزاده محمد قلی خان مکنون خاطر ایشان را مکشوف داشته به جانب طهران شتاب گرفت و در حضرت پادشاه صورت حال را باز نمود.

فتحعلی شاه در خشم شد و قلع و قمع آن جماعت را تصمیم عزم داد. نخستین محمد ولی خان قاجار را با گروهی از لشکر قلمرو علیشکر فرمان داد که بر سر محمد خان زند بتازد و نام و نشان او را از اراضی عراق براندازد. آن گاه حسینقلی خان افشار را به ایالت ارومیه اختیار فرمود و او را حکم داد که از پیش روی سپاه تاختن کن و از جماعت افشار انبوهی

ساخته، حصار ارومی را مفتوح ساز و محمّد قلی خان عمّ خود را دستگیر کرده در بند زنجیر بدار. و او بر حسب فرمان خیمه بیرون زد. و نظام الدوله سلیمان خان را نیز با فوجی بر مقدمه جیش رفتن فرمود. آن گاه نواب شاهزاده محمود افغان را گفت که تو مردی میهمان بوده زحمت سفر از بهر تو روا ندارم، يك چند در دار المؤمنین کاشان که حوزه امن و امان است نشیمن فرمای، چندان که ما از سفر باز شویم و کار [تو] بر مراد کنیم. و او را روانه کاشان فرمود و خود روز دهم شهر ذیحجه با سپاهی رزم ساز خیمه بیرون زد و طی طریق کرده و چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد.

آمدن صادق خان شقاقی به درگاه پادشاه

چون صادق خان شقاقی از جنبش شهریار و مردان کارزار آگاه شد، در هول و هرب افتاد و کس به نزدیک سلیمان خان نظام الدوله فرستاد [ه] آغاز زاری و ضراعت نهاد تا او را به شفاعت برانگیخت. بالجمله سلیمان خان عفو گناه او را خواستار آمد و شهریار ملتمس او را پذیرفتار گشت. چون صادق خان خط امان یافت در منزل سیاه سنگ به درگاه شتافته و از آن سوی چون جعفر قلی خان و محمّد قلی خان از قصه صادق خان آگهی یافتند، عنان تمالک از دست بدادند. جعفر قلی خان از اراضی ایران به يك سوی شده به میان کردان رومی و قبیله کرد یزیدی جای کرد و محمّد قلی خان به حصار ارومی گریخت.

اما حسینقلی خان برادرزاده او که به گرفتن عمّ خویش مأمور بود، به اتفاق محمّد علی بیگ قوللر آقاسی و جمعی از قبیله بلباس بر سر ارومی تاخته، به اندک ترکتازی قلعه را تسخیر و عمّ خود را دستگیر نمود و صورت حال را معروض داشت.

فتحعلی شاه بفرمود تا میرزا رضا قلی منشی الممالک به ارومی رفته، اموال و ائقال محمّد قلی خان را مأخوذ داشت و اشرف خان دماوندی به حراست برج و باره مأمور گشت و شهریار روز ششم محرم در ظاهر ارومیه لشکرگاه کرد و حکم داد تا محمّد قلی خان را جامعه زنبورکچیان در پوشیدند و اجری و جامکی (1) ایشان مقرر کردند تا

ص: 95

1- (1) اجری، شهریه و ماهیانه ایستکه برای مستخدمین مقرر کنند و جامکی لباسی است مخصوص مستخدمین که هر سال طبق مقرری دریافت داشته و بپوشند.

مردمان بدو به عبرت بینند و پند گیرند. آن گاه در هفدهم محرم از ارومیه به جانب خوی کوچ داد و در آنجا حسین خان دنبلی که بیگلربیگی خوی و تبریز بود، خدمتی به سزا کرد و شاهنشاه ایران را در باغی که خود کرده بود خواستار ضیافت آمد و آن گونه میهمان را چنان میزبانی کرد که سالها بر زبانها تذکره می رفت و از پادشاه در خور خدمت خویش نواخت و نوازش دید.

مخالفت شاهزاده حسینی خان به طاب سلطنت

این هنگام معروض افتاد که برادر شهریار شاهزاده حسینی خان که مأمور به حکومت فارس بود از در مخالفت بیرون شده، سر به خودسری برداشت و به هوای سلطنت جنبش کرد و جمعی از بزرگان آن اراضی را که با خود از در صدق نمی دانست

میل درکشید و در حبس خانه بازداشت و میرزا نصر الله را که برحسب فرمان پادشاه مأمور به توقّف فارس بود نیز نابینا ساخت و فوجی از بهر گرفتن جان محمد خان قاجار که در این وقت در لار بود مأمور فرمود و او تاب درنگ نیاورده در عراق گریخت. از پس او رستم بیگ غلام خود را به حراست فارس و حفظ محبوسین بازداشته و عرض سپاه داده رهسپار عراق گشت، و چون راه به اصفهان نزدیک کرد، محمد علی خان قاجار که از قبل شهریار مأمور به نگاهداشت اصفهان بود، با حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان این سخن در میان نهادند و از هیچ روی دفع او را در قوت بازوی خود ندیدند، لاجرم از شهر بیرون شده در ارض دهق که 14 فرسنگی اصفهان است جای کردند و حسینی خان بی مانعی به اصفهان درآمد.

مع القصه چون شهریار اصغای این کلمات کرد سخت خشمگین و غممنده شد و در اصلاح این کار تصمیم عزم داد. پس نخستین نظام الدوله سلیمان خان را از برای نظم آذربایجان امر به توقّف فرمود و خود با سپاه راه عراق برگرفت.

اما از آن سوی چنان که مرقوم افتاد، محمد ولی خان قاجار برحسب حکم شهریار به دفع محمد خان زند تا اراضی سیلاخور به قدم عجل و شتاب برفت و در آنجا با محمد

خان رزم داده، او را بشکست و محمد خان از مصافگاه فرار کرده خواست تا خود را به اراضی بصره رساند. در نواحی دزفول مردم فیلی او را دستگیر ساختند و به نزد حسن خان والی آوردند. حسن خان بیم کرد که مبدا محمد خان زند باز رها شود و روزی او را گزند رساند، لاجرم او را از هردو چشم نابینا ساخت و با زنجیر و کنده به حضرت شهریارش فرستاد. از قضا روزی که فتحعلی شاه از تبریز کوچ داده در منزل ارونق(1) جای داشت، محمد خان را حاضر کردند. شهریار بفرمود تا او را به مردم چهارده استرآباد سپردند. چه ایشان را از محمد خان مطالبت خون می رفت، پس حکم قصاص بر او جاری کردند. آنگاه پادشاه از آنجا کوچ داده در منزل میانج(2) گمرود فرود شد و در آنجا ابو الفتح خان پسر کهتر ابراهیم خلیل خان جوانشیر که از پیش به احضار او حکم رفته بود به رکاب پیوست و مورد اشفاق شاهانه گشت و از آنجا طی طریق کرده در چمن سلطانیه خیمه زد.

این هنگام در حضرت پادشاه معروض افتاد که بعد از بیرون شدن شهریار از آذربایجان علی همت خان کلیائی و خان بابا خان سرکرده نانکلی، نظام الدوله سلیمان خان را بفریفتند که در این هنگام چون محمد خان زند عراق را آشفته ساخته و حسینقلی خان تا اصفهان تاخته اگر به هوای سلطنت سر برکشی، تواند بود. و سلیمان خان نیز سخن ایشان را استوار داشته لوای مخالفت برافراخت. فتحعلی شاه چون دفع حسینقلی خان را واجب تر می دانست، مخالفت او را وقعی ننهاد و روز دیگر از چمن سلطانیه از راه قلمرو علیشکر طریق عراق برگرفت و حسینقلی خان نیز از اصفهان بیرون شده به محال فراهان می تاخت.

مع القصة شهریار ملا علی اصغر ملاباشی را فرمان داد که در رکاب شاهزادگان نواب عباس میرزا و محمدقلی میرزا و حسینقلی میرزا از طهران بیرون شده در بین

ص: 97

1- (1). ارونق - بروزن زرورنق - نام آبادی است.

2- (2). یعنی میانه.

راه به درگاه پیوندند، و ایشان در اراضی در جزین به لشکرگاه پیوسته شدند و بعد از تقبیل سده سلطنت منظور نظر پادشاه شده، هم از آنجا رخصت انصراف حاصل کردند و باز طهران شدند و شهریار از در جزین کوچ داده در قریه ساروق که از توابع فراهان است فرود شد.

اما از آن سوی چون مهدعلیا والدۀ پادشاه مخالفت پسر کهتر را با برادر مهتر بدانست، نخست به رسل و رسائل چندان که توانست، حسینقلی خان را پند و اندرز کرد و هیچ مفید نیفتاد، ناچار خود از برای اطفای نایره فساد به سرعت تمام به نزدیک پادشاه آمد و کلمات حکمت آمیز انشاد کرد و آتش خشم شهریار را بنشانند و از آنجا به جانب حسین قلی خان شتافت و از در مهر زبان برگشود و فرمود «در حضرت پادشاهت شفیع جنایت شده ام و کار بر مراد و مرام تو کرده ام، هوای پادشاهی بگذار و بر خویشتن تباهی مکن». این سخنان را حسینقلی خان در گوش نبست و از جنگ و جوش ننشست. لاجرم فتحعلی شاه روز دیگر بنه و آغروق را در ساروق گذاشته با ابطال رجال راه برگرفت و در ارض کمره با برادر دچار شد.

از هردو روی صف راست کرده و میمنه و میسره بیاراستند. لکن چون شهریار را در ضمیر مستتر بود که چندان که تواند کار به مداهنه و مدارا براند، لشکریان را از مبادرت در مبارزت منع فرمود و میرزا موسی منجم باشی را از میدان جنگ به نزد برادر گسیل ساخت و پیام داد که اگرچه در دامان مخالفت آویختی و رشته اخوت گسیختی و نیک هم می دانی که در این میدان جنگ مردان تورا با لشکر ما نیروی درنگ نیست با این همه خاطر ما هنوز مایل ائتلاف است. اگر خوف و خلاف از دل به یک سوی نهی و از در معذرت به جانب ما کوچ دهی، گناهت معفو دارم و دل آزرده ات نگذارم.

به رکاب آمدن حسینقلی خان به میدان جنگ و طلب عفو کردن

میرزا موسی برفت و این کلمات را به لسان حکمت و زبان موعظت بگفت و او را از تکبر و تمتر فرود آورد، چندان که بی توانی از میان سپاه خویش اسب

برجهانده يك تنه به نژديك برادر شتافت و روى بر خاك نهاده اشك بباريد. شهريار از فراز اسب دست فراه برده خاك از جبين و آب از چشمش بسترد و هم مهر اخوت جنبش كرد كه شهريار نيز آب در چشم بگردانيد و فرمود ما از جنائت و جرم ملتزمين ركاب حسينقلی درگذشتيم.

پس هردو لشكر باهم دمساز شدند و مخالطت آغاز نهادند.

اما ولی خان قاجار كه از جانب شهريار به دفع محمد خان زند مأمور بود، بی سببی از سیلاخور بیرون شده به حسینقلی خان پیوست، كردار او در خاطر پادشاهی حملی گران بود فرمود او را به ضرب تازیانه لختی زحمت كردند و با مسخرگان كوی و برزن قسرا(1) رقص كردن فرمودند آنگاه در زنجیر و كنده اش بازداشتند. چون این كار پرداخته شد حسینقلی خان قاجار را مأمور به سفر كرمان فرمود و نوروز خان عزّ الدین لوی را به نظام بهبهان فرستاد و در پانزدهم شهر ربیع الاول به جانب طهران کوچ داد.

اما از آن سوی چون خبر این فتح در تبریز گوشزد سلیمان خان شد پای اصطبارش لغزیدن گرفت و از هیچ سوی خلاص خویش را مناصی ندید، جز اینکه به درگاه پادشاه پناه جوید و گناه خویش را عذرخواه آید و دست توسّل به توسط مقرّبان درگاه، به دامان عطوفت و عفو شاهنشاه زد. شهريار فرمود اگر آن چند تن مردم كه او را به خیانت و خلاف اغوا كردند به عوانان حضرت سپارد، جرم او را نادیده انگاريم. سلیمان خان چون این بشنید بی توانی علی همّت خان کلیائی و خان بابا خان نانکلی را مأخوذ داشته در سلاسل و اغلال کشید و با خود به طهران آورده ایشان را به عوانان سپرد و خود در اصطبل خاصّ پناه جست.

شاه کینه خواه نخستین حکم داد تا علی همّت خان را به دهان خنپاره بسته

ص: 99

1- (1). قر بمعنی جبر است یعنی او را مجبور كردند كه با رقااصان در كوی و برزن برقصد.

آتش در زدند و حسین خان پسرش را نیز سر برگرفتند و خان بابا خان نانکلی را میل درکشیدند و عبد الله خان خمسه [ای] را که با ایشان همدست بود نیز نابینا ساخت، آن گاه جرم

سلیمان خان را عفو فرمود و به مکانت و عظمتی که داشت صعود داد.

مأمور شدن شاهزاده محمود افغان به طرف افغانستان

از پس این وقایع به اصلاح کار محمود میرزا و فیروز میرزای افغان که مأمور به توقف کاشان بودند پرداخت و حکم داد که ایشان اعداد سفر هرات و قندهار کنند و به قواد و سرهنگان سپاه خراسان فرمان رفت که با لشکرهای آراسته اعانت محمود و فیروز را واجب شمارند، چندان که بر سریر ملک موروث متمکن گردند [و] ایشان از کاشان راه خراسان برگرفتند.

محاصره قلعه خوی

اما از آن سوی چنان که از پیش مذکور شد، جعفر قلی خان دنبلی از اراضی آذربایجان به نواحی روم ایلی و میان مردم کرد یزیدی گریخت، در این وقت از رجال آن قبیله لشکری فراهم کرده بر سر خوی تاختن آورد و برادر مهترش حسین خان دنبلی را که بیگلربیگی خوی و تبریز بود در قلعه خوی به محاصره انداخت.

حسین خان برج و باره شهر را استوار کرده آن سیلاب بلا را سدّی سدّید گشت و صورت حال را در حضرت پادشاه باز نمود. فتحعلی شاه ابراهیم خان قاجار دولّورا با لشکری لایق به دفع او فرمان داد و ابراهیم خان طیّ مسافت کرده در ظاهر خوی با او دچار گشت و صف راست کرد، و حسین خان نیز با دل قوی و تن توانا ابطال رجال خویش را برداشت با ابراهیم خان پیوست. از آن سوی جعفر قلی خان نیز صف برکشید، از دو جانب بازار تیر و تیغ به رونق شد. از ترکتاز مردان و گرد میدان و طوفان جنگ و دخان تفنگ، جهان روی به قیر و قطران شست و بسیار کس در خون خود بغلتید، در پایان کار ابراهیم خان و حسین خان را که در آن گرداب بلا، کوه راسخ و جبل ثابت بودند نصرت یار گشت، قبایل کرد یزیدی و طایفه شکاکی پشت با جنگ داده روی به هزیمت نهادند.

وفات حسین خان دنبلی

جعفر قلی خان با همه گردی و مردی چون در میانه، خویش را

يك تنه يافت ناچار راه فرار برگرفت. چون خبر اين فتح معروض سده سلطنت افتاد و اين وقت زمستان در پيش بود، فرمان رفت كه حسين خان در خوي و ابراهيم خان در تبريز متوقف باشند. از قضا هم در آن زمستان حسين خان رخت به جهان جاويد كشيد. جعفر قلي خان چون اين خبر بشنيد ديگر باره سپاهي ساز کرده سريعترا از صبا و سحاب به سوي خوي شتاب گرفت.

مردم خوي پس از حسين خان قوت جنگ او نداشتند ناچار او را در آوردند و بر حكومت وي گردن نهادند.

جعفر قلي خان چون بر خوي استيلا يافت در زمان، عريضه [اي] از در ضراعت نگار داده انفاذ حضرت شهريار داشت كه اگر عفو شاهانه شامل حال گردد، از جرم گذشته پرسش نفرمايد، مانند برادر مهتر هرگز از طريق اطاعت نگردم و چون ديگر چاكران از در صدق قدم زنم. شهريار در پاسخ فرمان داد كه اگر گناه خويش را از خاطر ما خواهي سترد و كيفر اين جرم را از پس پشت خواهي انداخت، نخستين پسر خود را روانه درگاه ساز و بعد از حصول اطمينان، خود حاضر حضرت شو و اگر نه پايمال سنايك ستور و دست فرسود گردان غيور خواهي شد. جعفر قلي خان چون از پذيرفتن فرمان گريزي نداشت اعداد امثال كرد، چنانكه مذكور مي شود.

وقایع سال 2 جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و تقویض ولایتعهد به نایب السلطنه عباس میرزا و حکومت او در آذربایجان

اشاره

شهريار نامدار فتحعلی شاه در سال دوم سلطنت خويش كه 1213 هـ / 1798-99 م.

سال از هجرت نبوي صلي الله عليه و آله برفته بود بر حسب وصيت شاه شهيد آقا محمد شاه، شاهزاده آزاده نايب السلطنه عباس ميرزا را كه در ميان فرزندان ركن اشد و فرزند ارشد بود وليعهد خويش فرمود. مقربان حضرت و صنايد مملكت فال

ص: 101

نیک را درود فرستادند و به انعام و افضال شاهانه شاد خاطر شدند.

آن گاه شهریار بفرمود تا میرزا اسد الله خان وزیر لشکر که در میان مقرّبان حضرت به صدق نیت و حسن طویت ممتاز بود، لشکری شایسته عرض داده ملتزم رکاب ولیعهد ساخت و برحسب فرمان سلیمان خان قاجار نیز ملازم خدمت گشت و نایب السّلمطنه به طرف آذربایجان کوچ داد و هم در این وقت پسر جعفر قلی خان دنبلی که حکم به احضارش رفته بود برسد و مورد الطاف خدیوانه گشت.

چون کار آذربایجان پرداخته شد، اعتضاد الدّوله ابراهیم خان قاجار که بنی عمّ شهریار بود با فوجی از سپاه عراق و فارس روانه چمن گندمان گشت. در این وقت فتحعلی شاه خویشتن سفر خراسان را تصمیم عزم داد، از این روی که بعد از شهادت آقا محمّد شاه و بیرون شدن ولی خان قاجار از خراسان، نادر میرزا ولد شاهرخ شاه افشار از اراضی هرات با گروهی از افغانان به طرف خراسان تاختن کرده، در شهر مشهد نشیمن ساخت و اکنون به سبب طغیان حسینقلی خان و اختلال امر آذربایجان مجال دفع او نبود.

این هنگام شهریار نخستین جان محمّد خان قاجار را با جماعتی از طریق سبزوار مأمور به تسخیر مشهد فرمود و خود از راه جاجرم و اسفراین کوچ داد و چون در چمن یام مقام کرد، صادق خان شقاقی و حسین خان [قاجار] قزوینی را با فوجی از لشکریان به طرف چناران رکضت فرمود تا اگر ممش خان طریق اطاعت و انقیاد سپرد رستگار باشد و اگر نه حصار چناران را با خاک پست کنند و او را دستگیر سازند. آنگاه از یام تا نیشابور عنان نکشید [و] جعفر خان بیات که حاکم نیشابور بود به تقدیم خدمت پسرش را پذیره ساخت.

مخالفت جعفر خان بیات در نیشابور و قتل پسر او

اما پس از آنکه شهریار راه قلعه نیشابور نزدیک کرد، جعفر خان از سپردن قلعه به دست لشکریان مضایقت نمود و دروازه استوار بریست و به حفظ و حراست قلعه بنشست. یک تن از بنی اعمام او که حسین قلی خان نام داشت از وی روی برتافته به درگاه پادشاه شتافت و مورد الطاف خسروانه شد. اما شهریار از کردار نابهنجار جعفر خان تافته شد و این معنی سبب شد که

لشکریان در نواحی نیشابور دست به نهب و هدم بر آوردند و از تخریب ابنیه و تعذیب سکنه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند و همچنان آتش غضب شهریار زبانه زدن گرفت و حکم داد تا پسر جعفر خان را در پای دیوار حصار آورده در پیش چشم پدر سر بگیرند و مردم دژ خیم آن پسر را که هنوز عذارش با خط مشکین اندوده نبود در پای دیوار حصار آورده بر خاک افکندند و تیغ بر گلوگاهش نهادند و لختی ببودند و بیم دادند، باشد که جعفر خان از باره به زیر آید. چون سودی نکرد مانند گوسپندش سر بر گرفتند.

اما جعفر خان بعد از خرابی بوم و بر و قتل چنین پسر، تیغ و کفن بر گردن حمل داده به درگاه آمد و طریق اطاعت و انقیاد گرفت و پادشاه گناهِش را از خاطر بسترد و شهر نیشابور را به لشکریان سپرد.

اما از آن سوی چون صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی بر سر چناران رفتند صادق خان در نهانی با ممش خان مواضعه نهاده او را از میانه فرار داد، تا به مشهد

مقدس پناه جست. آن گاه چناران را به محاصره گرفت. چون این معنی در حضرت شهریار مکشوف افتاد فرمان داد که ایشان با جان محمد خان پیوسته شوند و بیهوده در کنار چناران نمانند و خود با سپاه کوچ داده، در ظاهر مشهد لشکرگاه کرد و آن بلده را به محاصره انداخت و مزروع غلات و حبوبات که در حومه شهر بود به تمامی پی سپر لشکریان گشت و راه آمد و شد بر مردم مسدود آمد. لاجرم بالای غلا در میان ایشان افتاده کار بر آن جماعت صعب شد.

نادر میرزا علما و سادات را شفیع ساخت و معروض داشت که با این گناه که مراست دل آن ندارم که به درگاه آییم، مگر در ازای این جرم خدمتی تقدیم رود که اطمینان را بشاید، اینک خواستارم که دختر مرا مخطوبه یکی از شاهزادگان فرمائی، و مرا روزی چند مهلت دهی تا خدمتی به تقدیم رسانیده، آن گاه حاضر حضرت شوم. ملتمس او به اجابت مقرون شد و شهریار روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول

جانب طهران عنان بگردانید و در قصبه چناران امیرگونه خان کرد زعفران لو حاکم خوشان رخصت انصراف یافت و میرزا محمد شفیع صدر اعظم مامور گشت که دختر او را از بهر نکاح شاهزاده حسینعلی میرزا به طهران کوچ دهد. و در منزل ارغیان جعفر خان بیات با خلعت حکومت نیشابور رخصت انصراف حاصل کرد.

اما چون فتحعلی شاه طی مسافت کرده در 4 فرسنگی آن قلعه فرود شد، صادق خان - شقاقی از در شقاق و نفاق بیرون شده، در حضرت شهریار رخصت الله یار خان قلیجه حاکم سبزوار را خواستار آمد و پادشاه کارآگاه از کثرت الحاح و اصرار او، الله یار خان را رخصت انصراف داد. اما چون زمین ببوسید و برفت بر قفای او نگریست و فرمود این پستی است که روی او را دیدار نخواهیم کرد و چنان بود، زیرا که به آق قلعه در رفت و درست و اظهار عصیان نمود. و چون هنگام کیفر نبود کس به دفعش مأمور نگشت و از پس او ابراهیم خان شادلوی حاکم اسفراین و سعادت قلی خان بغایر لورا به مراجعت محال خود اجازت افتاد. و از آنجا از پل ابریشم عبور کرده راه طهران پیش گرفت و چهارشنبه یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و بعد از روزی چند در خاطر گرفت که گنبد مطهر و بقعه مبارکه بضعه موسی بن جعفر علیه السلام را تعمیر فرماید. 100/000 تومان زر خالص از بهر زرانود قبه و تذهیب بقعه به دار الامان قم فرستاد و بایی از زر ناب کرده در ضریح مبارکش نصب نموده و بنیان قصر قاجار هم در این وقت بود چنانکه در جای خود به شرح خواهد رفت.

مقاتله نایب السلطنه با جعفر قلی خان دنبلی

اما از آن سوی نایب السلطنه عباس میرزا با 15000 مرد رزم آزمای چون طی طریق کرده به تبریز آمد. نخست، کس به نزدیک جعفر قلی خان دنبلی فرستاد و پیام داد که تو فرزند خود به نزدیک پادشاه فرستادی و پیمان نهادی که خود نیز وحشت و دهشت به یک سوی نهی و با ملازمان رکاب کوچ دهی، اینک ما حاضریم باید به حضرت ما آئی و سخنان ما را روی در روی اصغا نمائی.

جعفر قلی خان که از

کردار خود پریم و باک بود، از این خبر بر زیادت هراسناک شد و بدین حکومت سر درنیاورد، لاجرم نایب السلطنه در تسخیر خوی و تدمیر او یک جهت گشت و عرض سپاه داده، از راه سلماس سبک عنان شد. جعفر قلی خان چون این بدانست یک تن از برادران خود را به حفظ و حراست خوی بازداشته به قدم عجل به میان کردان در رفت و از قبایل یزیدی و شکاکی و سبکی 15000 کس انجمن ساخته، مقاتلت و مبارزت را میان بر بست.

اما از این سوی لشکر نایب السلطنه قلعه هود را به محاصره انداختند. خان ابدال خان کرد که از قبل جعفر قلی خان نگاهبان قلعه بود به مدافعه برخاست، لیکن لشکریان او را وقعی ننهاده و در حمله نخستین هود را مستخر ساخته متمرّدین را مقتول و اموال ایشان را منهبوب داشتند و بی توانی در طلب جعفر قلی خان کوچ دادند. اما از آن سوی جعفر قلی خان نیز بی خوف و خشیت راه نزدیک کرده بیابان سلماس را آب در انداخت، باشد که دشمن را هزیمت کند و در گل ولای دستگیر نماید.

بالجمله روز هفتم ربیع الاخر دو لشکر در برابر یکدیگر شدند و کار حرب و ضرب ساخته کردند. بانگ دار و گیر بالا گرفت و مردان جنگ در طلب نام و ننگ درهم افتادند و مردانه بکوشیدند، بعد از کشش و کوشش فراوان لشکر جعفر قلی خان روی برکاشتند و طریق فرار برداشتند و آن گل ولای که از بهر خصم آماده کردند خود در افتادند، چندان که 2000 تن از ایشان دستگیر و بهره شمشیر گشتند.

جعفر قلی خان به زحمت تمام از آن مهلکه بیرون شده راه چخور سعد گرفت و به قلعه

ماکو که معقلی منیع است در رفت و نایب السلطنه از پس این فتح بی کلفت خاطر به قلعه خوی درآمد و آن بلده را به پیر قلی خان قاجار شامبیاتی سپرده به طرف تبریز کوچ داد و از تبریز صورت حال را مکتوبی کرده ارسال حضرت پادشاه داشت و مورد الطاف شاهانه گشت و ملترمین رکابش که در روز نبرد کار مردان مرد کرده بودند به خلاع فاخره مخلی شدند.

اما از آن سوی چنان که رقم شد محمود میرزای افغان از کاشان آهنگ هرات کرد و چون به شهر یزد رسید، برادر خود فیروز میرزا را در آن بلده باز گذاشت و خود روانه خراسان گشت. امیر حسین خان طوسی و امیر علی خان عرب با لشکر خود به اعانت او از راه قاینات طریق فراه گرفتند و تسخیر قندهار را تصمیم عزم دادند. قیصر میرزای پسر شاه زمان که والی هرات بود اندیشه ایشان را در قصد پدر و فتح مملکت بدانست، در حال زمان خان درّاتی و تیمور خان تیموری و اسحق خان قرانی را به دفع ایشان فرمان داد و این جماعت با لشکرهای خود در فراه سر راه بر محمود میرزا گرفتند و نایره قتال بالا گرفت، بعد از حرب و ضرب لشکر قیصر میرزا شکسته شده و فراه به تصرف محمود آمد و بر عدد و اعداد سپاه بیفزود و به اتفاق امیر علی خان بر سر هرات براند و آن بلده را به محاصره انداخت. پس از روزی چند به اغوای قیصر میرزا مردم محمود میرزا طریق نفاق سپرده رایت خلاف برکشیدند و به تاراج لشکرگاه دست گشودند و پراکنده شدند.

امیر علی خان چون این بدید مردم خود را برداشته راه قاین پیش گرفت و محمود میرزا به فراه گریخت و کامران میرزا از فراه به یزد آمد و بعد از ورود موکب شهریار به طهران، فیروز و کامران به اتفاق جهانگیر خان به دربار شهریار آمدند و از آنجا برحسب فرمان یک چند به توقف اصفهان مأمور گشتند.

اما محمود میرزا از فراه به مروشاهیجان (1) آمد و از آنجا به بخارا شد تا مگر به استظهار شاه مراد اوزبک که بیگ جان لقب داشت کار به کام کند. در آنجا این مردی و مردانگی را

در قوت بازوی او ندید، لاجرم به بهانه زیارت بیت الله الحرام از نزد او بیرون شده راه خوارزم گرفت. والی خوارزم مقدمش را گرامی داشته، سامان او را ساخته کرد و روانه درگاه شهریارش نمود. بعد از ورود به طهران برحسب فرمان در سرای آصف الدوله میرزا شفیع منزل نمود.

ص: 106

1- (1). نام شهری است از مشهورترین شهرهای خراسان قدیم که آنرا مرو خوانند.

و هم در این وقت که نیمه شهر جمادی الاخره بود دختر امیرگونه خان زعفران لورا با شاهزاده حسینعلی میرزا به شرط زناشوئی زفاف دادند و نیز این وقت میرزا مهدی علی خان ملقب به بهادر حشمت جنگ برحسب فرمان امنای دولت بهیه انگلیس و فرمانفرمای هندوستان در اواخر ربیع الاخر به درگاه شهریار آمد و تحف و هدایای فرنگستان و هندوستان که برای وداد طرفین و اتحاد دولتین حمل داده بود، پیش گذرانید و مورد اشفاق شاهانه گشت، و از دیگر سوی ایلچیان چرب زبان از جانب تیپو شاه [تیپو سلطان]، سلطان دار الملک دکن برسید و سه زنجیر فیل و دو قفس مرغ و افسری مرصع به جواهر پیش گذرانید و معروض داشت که مردم انگلیس 4 صوبه از 7 صوبه هند را متصرف گشته اند و هنوز چشم دارند که 3 صوبه دیگر را به دست کنند. متوقع آن است که اگر ما را با ایشان رزمی پیش آید، پادشاه ایران از پایمردی ما دست باز ندارد.

از پس این وقایع الله یار خان حاکم سبزواری در ضراعت بیرون شده، عفو عصیان را عریضه کرد و خواستار شد که دوشیزه [ای] که در سرای دارد به حضرت فرستد و میرزا اسد الله مستوفی دیوان اعلی انجام این خدمت را مأمور گشت. آن گاه پادشاه شاهزاده حسینعلی میرزا را به امارت فارس مأمور و چراغعلی خان نوائی را به وزارت او مفتخر فرمود و شاهزاده محمد قلی میرزا فرمانگزار مازندران شد و میرزا نصر الله به وزارت او نام بردار گشت.

از پس این وقایع شهریار دیندار فتحعلی شاه از بهر زیارت مضجع مطهر معصومه بنت موسی بن جعفر علیه الصلوة و السلام سفر دار الامان قم فرموده، فرمان رفت تا مدرسه جدید معروف به فیضیه را بنیان کردند و بر تذهیب قبه مبارکه و تعمیر مسجد امام حسن عسکری علیه السلام و تجدید دار الشفا و کاروانسرا و حمام و بازار، موقوفات بر آستانه مقدسه نیز حکم صادر شد. آن گاه از قم بیرون شده در غره شهر رمضان وارد طهران

گشت و از پس روزی چند ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا حاضر درگاه آمد.

چون از سال هجرت 1800/1215 م. برفت حسن خان

قراگوزلو که مأمور به آوردن صبیۀ ابراهیم خلیل خان جوانشیر بود وارد طهران گشت و شهریار دختر ابراهیم خلیل خان را در سلك پرده نشینان عصمت منسلك ساخت.

و هم در این وقت معروض افتاد که يك تن از اعیان دولت انگلیس به رسم ایلچی تا حدود فارس طی مسافت کرده، فتحعلی بیگ نوری نایب ایشیک آقاسی به میزبانی او معین گشت و از طرف دیگر طرّه بازخان افغان از نزد شاه زمان برسید، معروض داشت که در مملکت ما مسموع افتاد که شهریار آهنگ خراسان فرموده، همانا سفر شهریار به خراسان موجب آسفتگی و پریشانی امصار و بلدان ماست، اگر سفر خراسان به دیگر وقت افتد از اشفاق شاهانه بعید نباشد.

سفر پادشاه ایران به خراسان

فتحعلی شاه پاسخ او را متکوبی کرد که ما را از طلب ملك موروث و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در این کار سخنی باشد با زبان شمشیر جواب خواهد گرفت. و يك تن از خدام اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان را رفیق طرّه باز خان ساخته رخصت انصراف داد. آن گاه نایب السلطنه را به سوی آذربایجان گسیل فرمود و سلیمان خان و ابراهیم خان و رضاقلی خان دولّو را ملّتم رکابش ساخت و صادق خان شقاقی را که هیچ گاه از راه شقاق و نفاق نمی گشت به جهان دیگرش جای داد و حکومت سراب و گرمود را به سارو خان برادرش مفوض فرمود و محمّد علی سلطان برادر دیگرش را به لقب خانی مفتخر ساخته، سواران شقاقی را بدو سپرد. آنگاه سفر خراسان را تصمیم عزم داد.

نخستین اعتضاد الدوله ابراهیم خان قاجار را با 10000 تن مرد لشکری روز دوشنبه دوم ذیحجه الحرام به تسخیر آق قلعه و تدمیر الله یار خان از پیش بیرون فرستاد و

مهدیقلی خان دولّو و حسین خان قاجار قزوینی را متفق او ساخت و فتحعلی شاه روز دوشنبه نهم ذیحجه از طهران خیمه بیرون زد و در منزل نمکه، 5 روز به عرض سپاه پرداخت. میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر نیک و بد

سپاه را باز نمود و آلات و ادوات ایشان را بساخت. و در پنجم محرم وارد اراضی مزینان شد و سرپرده افراخته کرد و شاهزاده حسینقلی خان را با جماعتی از لشکر مأمور به محاصره سبزوار فرمود و خود فرمان داد که مردان لشکر، ینگی قلعه را که حصنی حصین و از مستحدثات الله یار خان بود مفتوح سازند و لشکریان به حکم یورش آن قلعه را گرفته با خاک پست کردند و از آنجا کوچ داده به ظاهر سبزوار فرود شد و آن بلده را به محاصره گرفت و حسینقلی خان را فرمود تا از آنجا کوچ داده به تسخیر نیشابور پردازد.

مع القصة چون کار بر مردم سبزوار صعب گشت، الله یار خان از در زاری و ضراعت بیرون شد و دخترش را که تا این زمان به ممانعه می داشت به همراه میرزا اسد الله مستوفی روانه دربار نمود تا در سلك جوارى حریم سلطنت باشد؛ و نیز خواستار آمد که این پیر 70 ساله را از احضار به حضرت معاف دارند تا از جان و مال اطمینانی به دست کرده دیگر وقت ملتزم رکاب شود.

و هم در این زمان دیگر باره، طره باز خان افغان با تحف و هدایا از نزد شاه زمان برسید و از قبل او ملتمس گشت که از تمامت خراسان، الله یار خان و جعفر خان بیات از آن عصیان و طغیان که از پیش کرده اند عظیم خوفناک اند، تواند بود که شهریار روزی چند امان دهد تا پس از برخاستن لشکر از نزدیک ایشان اطمینانی به دست کرده حاضر حضرت شوند و اگر جز این کنند حجت برایشان تمام باشد، باز ابطال رجال برقرارند و تیغ و سنان زدوده دارند.

شهریار ملتمس او را به اجابت مقرون داشت و حکم داد تا لشکر از نهب و غارت دست باز گیرند و حسینقلی خان را از کنار نیشابور طلب داشت و شاهزاده محمود افغان را که ملتزم رکاب بود به جای گذاشت و با سرکردگان خراسان حکم رفت که در اسعاف و انجاح مقصودش که تسخیر کابل و قندهار است دست باز ندارند و بیست و هفتم شهر صفر از ظاهر سبزوار کوچ داده راه برگرفت و در منزل

اسفراین، حسینقلی خان به درگاه پیوست و در آق قلعه، ابراهیم خان اعتضاد الدوله برسید و ابراهیم خان عرب و عجم به توقف مزینان مأمور گشت. و از آنجا طی مسافت کرده 14 روز در چمن کالپوش برای

نظم طایفه کولان و یموت توقف فرمود و از آنجا به سمنان آمده، بساط عیش و عرس شاهزاده محمد ولی میرزا را به پای برد.

و چهاردهم ربیع الاخر وارد طهران گشت و پس از روزی چند به قزوین سفر کرده و شاهزاده نیرومند محمد علی میرزا را که حکمران آن اراضی بود نواخت و نوازش فرمود و بساط نکاح و زفاف برای او بگسترده و نواب ابراهیم خان را به نظم گیلان مأمور ساخته و خود مراجعت به طهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان برای تقبیل سده سلطنت به طهران آمد.

رسیدن ایلچی انگلیس به طهران

و این هنگام فتحعلی بیگ نایب ایشک آقاسی که به میزبانی ایلچی انگلیس مأمور بود با ایلچی برسید و چند قطعه الماس و چند سنگ آینه و مروحه صندل و عود و دیگر اشیاء نفیسه که از فرنگ و هند، ایلچی حمل داده بود پیش گذرانید و نامه فرمانگزار هندوستان برسانید.

شهریار فرستادگان رانیک بنواخت و حاجی خلیل خان ملک التجار را به ابلاغ جواب نامه و تشدید معاهدات دوستانه به همراه سفیر مأمور ساخت. آن گاه حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان را فرمان داد که در اصفهان میان عمارت چهل - ستون و بهشت آئین حرمسرای شاهانه برآورد. و هم بفرمود تا در کنار رودخانه ود که معبر قوافل مازندران [بود] ریاطی استوار برافراختند؛ و هم ریاطی در کناره گرد که 5 فرسنگی طهران است بنیان فرمود.

و در سنه 1216 ه. / 1801 م. ستر کبری، والده شهریار فتحعلی شاه زیارت عتبات عالیات را تصمیم عزم داد و برحسب فرمان، نوروز خان قاجار ایشیک آقاسی ملتزم هودج و ملازم عماری گشت و از مرمر سنگی که برای قبر شاه شهید مصور و منقر کرده بودند ایشان به نجف اشرف حمل داده بر سر مزارش نصب کردند.

از پس این وقایع چون الله یار خان قلیجه و جعفر خان بیات ضمانت شاه

زمان افغان را نیز وقعی ننهادند و پیمان بشکستند و حاضر حضرت نشدند قلع و قمع ایشان در شریعت ملک واجب افتاد، لاجرم اعتضاد الدوله ابراهیم خان را با 20000 پیاده و سوار مأمور به تسخیر سبزوار فرمود و محمد خان دولو و پیر قلی خان شامیاتی و جمعی دیگر از اعیان درگاه [را] با او همراه کرد. و حکم رفت که امیرگونه خان زعفران لو و ابراهیم خان شادلو و دیگر خوانین خراسان به لشکرگاه ابراهیم خان پیوسته شوند و دقیقه [ای] از سبی و نهب و غارت و خسارت و شکستن و بستن فرو نگذارند. و نظام الدوله سلیمان خان قاجار را با 15000 سوار به دفع جعفر خان بیات و فتح نیشابور مأمور نمود.

خاتمه کار حاجی ابراهیم خان شیرازی

و این هنگام چون هر خطری را خطری و هر کمالی را عین الکمالی در دنبال است، زوال دولت اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی فراز آمد. همانا از این پیش مرقوم افتاد که حاجی ابراهیم خان و برادرانش سر از خدمت لطفعلی خان زند برتافتند و شهر شیراز را با خزاین و دفاین و زن و فرزند لطفعلی خان به کارداران آقا محمد شاه سپردند.

شاه شهید که سلطانی حق شناس و پادشاهی کارآگاه بود، در ازای این خدمت روز تا روز بر مکانت و منزلت او افزود تا از کمال قرب و قرابت به وزارت اعظم مباهی آمد و در ممالک پادشاهی آمر و ناهی گشت.

بعد از انقضای دولت شاه شهید، شهریار نامور فتحعلی شاه نیز او را به منصب وزارت بازگذاشت و بی مواضعه و مواعظه و مشاورت و محاورت او هیچ امری را فیصل نمی فرمود. لاجرم بر تمامت بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه زبردست گشت و فرزندان و خویشاوندان خود را هر یک در مملکتی از ممالک شهریار فرمانگزار نمود. چندانکه هیچ قریه [ای] از استقرای او مسلم نمی رفت و هیچ خطری از استکشاف او معاف نمی افتاد.

این غلبه و استیلا در خاطر شهریار ناگوار آمد و تنمّر پادشاهانه مکانت او را تا بدین جا در ممالک برتتابید، اما با این همه این حمل گران را به وقار ملکی و سکون سلطانی برمی تافت و آثار خوف و استشعار در دل او راه نمی داد.

مردم مفسد و حاسد که در حاشیه سلطنت راه داشتند کدورت ضمیر پادشاه را از وزیر کار آگاه تفرس نمودند و با یکدیگر مواضعه نهاده به تشبیب و تقریب و کنایت و تصریح در حضرت شهریار معروض داشتند که:

حاجی ابراهیم خان دست اقتدارش در اخذ نواصی(1) ادانی و اقصای یکسان است و اینک مملکت ایران در انگشت او مانند یک حلقه انگشتری است که به هر سوی خود داند بگرداند و از بیم آنکه پادشاه که صاحب تخت و تاج است روزی باز پرس کند که مال و خراج ایران را خاصّ خویش و خویشاوندان خود ساختی و به دیگر چاکران ما که سالها رنج دیدند و شکنج یافتند نپرداختی، اینک پیوسته خاطر پادشاه را آشفته می خواهد و اعدای دولت را از دور و نزدیک انگیخته می دارد، تا شاه را مجال سؤال نماند و او را عقاب و نکال نتواند.

و چند طغرا مکتوب که هریک را از قبل او به خصمی از دولت نگار داده و خاتم او را بر آن نهاده بودند، به حضرت آوردند.

و این جمله ملحوظ شهریار افتاد و آتش غضب سلطانی زبانه زدن گرفت و از بیم آنکه مبادا چون حاجی ابراهیم خان را به موقف عتاب و عذاب باز دارد و فرزندان و برادران او که در اطراف ممالک فرمانگزارند سر به فتنه و فساد بردارند، این راز را در ضمیر نهفته داشت و از بهر دفع هریک از خویشان او یک تن از غلامان جلادت شعار را معین فرمود و ایشان را در نهانی القا کرد که:

در غره شهر ذیحجه بساط زندگانی حاجی ابراهیم خان را درخواهم نوشت. شما هریک در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و دیگر بلاد می باید روز اول ذیحجه برادران و فرزندان او را از پای درآورید و اگر زودتر از این روز بدیشان رسیدید کار بر وفق و مدارا کنید تا غره ذیحجه در رسد.

و هریک را مثالی و منشوری بر قتل و دفع خویشان حاجی

ص: 112

1- (1) نواصی جمع ناصیه: بمعنی موی پیش سر، بالای پیشانی، است و اخذ نواصی یعنی گرفتن موی پیش سر، کنایه از قهر و غلبه بردشمن است چه کسی که موی پیش سرش در چنگ دشمن باشد، مقهور دست او خواهد بود، و ادانی: بمعنی نزدیکتران، و اقصای: بمعنی دورتران است.

و منشوری جداگانه که از بهر ایشان بهانه ورود آن بلاد باشد نیز بسپرد.

و این جمله از پی انجام این خدمت بیرون شدند و چون غره ذیحجه پیش آمد حاجی ابراهیم خان را در پیشگاه سلطنت باز داشت و از کردار او به خشم و خشونت باز پرس فرمود و مکاتیب او را يك يك بر وی بنمود. حاجی ابراهیم خان چندانکه تبری نمود و عرض کرد که «مرا از این مکاتیب خبری نیست؛ بلکه این مکیدت، اهل حقد و حسد کرده اند» استوار نیفتاد و حکم رفت تا هردو چشم جهان بینش را از بن برآوردند و زبانش را که در این هنگام بر زیان خویش زبانه زن بود قطع کردند، آن گاهش مغلولا با زن و فرزندان که نیز هریک زخمی و جراحتی جداگانه داشتند در قزوین جای دادند و هم از آنجا به جهان دیگرش کوچ فرمودند.

اموال و ائقال او و فرزندان و دیگر خویشاوندانش که هم در غره ذیحجه گرفتار شدند مأخوذ گشت و کار صدارت اعظم يك باره بر میرزا شفیع مفوض و مسلّم آمد.

طغیان شاهزاده حسینقلی خان بار دیگر

هنوز مورد ضمیر شهریار از این کدورت صافی نبود که مخالفت شاهزاده حسینقلی خان با برادر دادگر مکشوف افتاد و آن چنان بود که فتحعلی شاه بعد از قلع و قمع حاجی ابراهیم خان در ششم صفر المظفر از بهر صید کردن و نخجیر افکندن به اراضی لاریجان و لار و نوا بیرون شد و در آنجا معروض درگاه داشتند که حسینقلی خان از آن روز که به حکومت کاشان مأمور گشته به کبر و خیالی سلطنت روز برده، خاصه از آن هنگام که محمد قاسم بیگ بیرانوند که وقتی به ملا بارانی ملقب و زمانی ملا محمد نام داشت و به هر زمان و هر مکان به اقتضای وقت به نامی و لقبی برمی آمد به کاشان رفت و نام خود را محمد قاسم گفت، چون مدعی کار صناعت و صنعت کیمیا بود، حسینقلی خان برای اعداد کار سلطنت مقدم او را مبارک شمرد. و بعد از روزی چند سیدی که از پیش با محمد قاسم خان عقد موالات محکم داشت و در فنون نیرنگها توانا بود برسد و به شور و صوابدید

محمد قاسم خان ساز زهد و عبادت ساخته کرد، چندان که در میان مردم به تقوی و کرامات مثل گشت و حسینقلی خان به شوق فراوان او را به مجلس خاص طلب نمود و از باطن او استمداد در کار سلطنت فرمود.

سید به دستگیری نیرنگ صورت شیری بدو آشکار کرد تا يك باره عقل او را بشیفت.

آن گاه گفت سلطنت آن وقت توانی کرد که از سخن و صلاح محمد قاسم خان بیرون کار نکنی. لاجرم این سخن در خاطر حسینقلی خان جای کرد چنان که هر شب که مجلس از بیگانگان پرداخته می کرد، چون غلامان درم خریده در نزد محمد قاسم خان به پای می ایستاد.

چون محمد قاسم خان این مکان و عظمت بدست کرد، نخستین فرمود تا حسینقلی خان اعیان درگاه خود را که از مخالفت او با برادر اکراه داشتند بعضی را نابینا و برخی را محبوس کرده اموال ایشان را مأخوذ داشت و در نیمه ربیع الاول شاهزاده محمد تقی میرزا را که سپرده او بود از کاشان برداشته با مردم خود به جانب نطنز کوچ داد. و از نطنز نیز جمعی پیاده فراهم کرده، به سرعت تمام به شهر اصفهان درآمد. و مذکور ساخت که بر حسب امر پادشاه حاجی محمد حسین خان از حکومت اصفهان معزول و چون شاهزاده محمد تقی میرزا منصوب است، حاجی محمد حسین خان از این خیر فرار کرد و تا مردمان بر صدق و کذب این سخن غوری می کردند، بر اصفهان دست یافت و به اخذ اموال مردم مشغول شد و نقش زر و سیم به نام خویش کرده، محمد قاسم خان را به وزارت برکشید.

بالجمله چون فتحعلی شاه اصغای این داستان فرمود سخت غضبناک شد و جان - محمد خان و حسینقلی خان قاجار را با گروهی انبوه از پیش روانه نمود و نایب السلطنه عباس میرزا را در طهران امر به توقف فرمود و میرزا شفیع صدر اعظم را ملازم خدمت او کرد.

و هم در این وقت نواب سلیمان خان و ابراهیم خان که مأمور به خراسان بودند به درگاه آمدند و نادر میرزای افشار برادر خود عباس میرزا را برای تقبیل آستان پادشاه و عذر خود از حاضر نشدن به درگاه ایشان متفق

مع القصه شهریار با ابطال رجال در اوایل شهر ربیع الاول خیمه بیرون زد و راه اصفهان برداشت. از آن سوی چون حسینقلی خان این بشنید طاقت درنگ از بهر او نماند. لاجرم قلعه اصفهانک را که معقلی منیع بود، از حبوبات و غلات آکنده کرده، بعضی از مردم خود را به حفظ و حراست بازداشت و حاجی جعفر خراسکانی را در اصفهان به نیابت خود بگماشت و خود به صوابدید محمد قاسم خان به طرف سیلاخور کوچ داد تا از مردم بیرانوند و باجلان لشکری کند.

و این هنگام حسینقلی خان را محمد قاسم خان همی و سوسه می افکنند که چون از این پیش با فتحعلی شاه راه مخالفت سپردی و در میدان جنگ لشکریان را گذاشتی و با برادر پیوستی، بسیار کس را به مهلکه انداختی و بسیار خاندانها ویران ساختی، هم اکنون مردمان از پیوستن با تو بیمناک اند که مبادا باز با برادر کار به مداهنه و مصالحه کنی و ایشان را عرضه هلاک و دمار سازی. اگر خواهی مردم از دمسازی تو با برادر ایمن شوند و یکدل با تو پیوندند، شاهزاده محمد تقی میرزا را با تیغ بگذران.

حسینقلی خان فرمود تاکنون آنچه گفتمی به کار بستم و اگر سودی نبردم دم نردم؛ اما این کار نخواهم کرد؛ زیرا که محمد تقی میرزا فرزند من است و برادر، او را به فرزند من باز داده. اما از آن سوی فتحعلی شاه با لشکرهای ساخته به شهر اصفهان درآمد و حاجی جعفر خراسکانی فرار کرده به قلعه اصفهانک گریخت و نواب ابراهیم خان به استخلاص حصار و هلاک و دمار او مأمور شد و شهریار بر قفای حسینقلی خان به طرف گلپایگان رهسپار آمد و در آنجا معروض حضرت افتاد که حسینقلی خان به دمدمه محمد قاسم خان به اراضی سیلاخور در رفت، به امید این که قبایل بیرانوند و باجلان که محمد قاسم خان خود را از قبیلۀ ایشان می شمارد، بر سر او انجمن شوند. این معنی صورت نسبت و محمد علی خان از بروجرد و آقاجان قاجار از سیلاخور نیز جنگ او را ساخته شدند.

لاجرم حسینقلی خان از سیلاخور به ارض کمره تاخت و محمد قاسم خان چون از آن همه نیرنگها رنگی نبست و تدبیر خود را با تقدیر راست نیافت، خواست از میانه به طرفی گریزد، خاصان حسینقلی خان بر مکنون خاطرش مشرف شده راز او را مکشوف داشتند. حسینقلی خان او را گرفته کند و زنجیر برنهاد و بازداشت. پس از 2 روز به همان شعبده ها که دانست و توانست، بند بگسیخت و بگریخت و چنان بشتافت که کس نشانش نیافت و حسینقلی خان بعد از فرار او بیچاره وار راه دار الایمان قم پیش گرفت، باشد که در آنجا از جان امان یابد.

شهریار بعد از اطلاع بدین اخبار از بهر آنکه مبادا به طرف دیگر گریزد و فتنه دیگر انگیزد از هر جانب لشکری به اخذ او پراکنده ساخت و خود نیز به طرف قم بتاخت. از میانه اسمعیل خان دامغانی به حسینقلی خان رسید، حسینقلی خان چون او را بدید تفنگ خویش را به سوی او بداشت تا مبادا از وی آسیبی بیند. اسمعیل خان عرض کرد که از من با تویانی نرسد، جز اینکه برحسب فرمان پادشاه بهر جانب کوچ دهی با تو همراه خواهم بود. پس هم چنان حسینقلی خان با تفنگ ساخته به جانب اسمعیل خان نگران و قطع مسافت می فرمود تا به شهر قم درآمد و در عتبه مقدسه معصومه علیها السلام جای کرد و اسمعیل خان نیز در پهلوی او بنشست و از دنبال ایشان فتحعلی شاه با مردان سپاه برسید.

شاهزاده محمد تقی میرزا نخستین به حضرت پادشاه شتافته شرف اندوز دربار شد و از دیدار پدر شاد خوار گشت و حسینقلی خان در حریم حرم شمشیر به گردن آویخته به قدم زاری و ضراعت روی بر خاک نهاد و خاکساری از حد بدر برد. شهریار دیگر باره بر وی بیخشود و گناهِش را نادیده انگاشته سرش از خاک برگرفت و خاک از چهره اش بسترد. ستر کبری و مهد علیا والدۀ شاه نیز زبان شفاعت بگشود و شهریار را بر عفو جرم برادر ناچار ساخت، لاجرم حکم فرمود که یک چند از زمان در شهر قم

متوقف باشد، آن گاه بعضی از پیوستگان او را از قبیلهٔ بیرانوند و باجلان و دیگر طوایف که دستگیر بودند طعمهٔ شمشیر فرمود. و از قم کوچ داده در اوایل جمادی الاولی وارد طهران گشت.

محبوس شدن حسینقلی خان

بعد از چند مدّت مردم قم و زائرین آن حرم از سوء سلوک حسینقلی خان بنالیدند، پس حکم رفت تا او را به طهران آورده در قریه [ای] از قرای شمیران محبوس داشتند و از بهر حبس خانهٔ او حصارى معکوس کردند که مثقب و مردرو آن از سوی بیرون بود تا مبادا وقتی در اندرون قلعه طغیان کند و خویشتن داری بتواند. و همچنان در آنجا می زیست تا آن گاه که هم در این سال والدهٔ شهریار وداع جهان گفت. پس فرمان رفت تا مردم دژخیم برفتند و او را از هردو چشم نابینا ساختند و یک سال دیگر بزیست، آن گاه در طریق خراسان جان بداد.

اما از آن سوی بعد از آنکه نواب ابراهیم خان دست از محاصرهٔ سبزوار بازداشت و از سفر خراسان باز آمد، از قضا قلیچ آقا برادر الله یار خان قلیچه در مدافعهٔ با ترکمانان مقتول گشت و الله یار خان بعد از قتل برادر که هم پشت و پشتوان او بود، سخت ضعیف و ناتوان گشت و دیگر نیروی جنگ و مجال درنگ در خود نمی دید. لاجرم ولیعهد دولت،

نایب السّ لطنه عباس میرزا را به شفاعت خویش برانگیخت و دست توسّل به عفو خسروانه زده با زن و فرزند و اقوام و اتباع به طهران آمد و از شهریار نواخت و نوازش یافته قریهٔ اشتهاورد قزوین را هم که در زمان پیشین مسکن قبیلهٔ قلیچی بود به سیورغال او مقرر گشت و میرزا محمّد خان قایخلوی قاجار به حکومت سبزوار مفتخر گشت.

و هم در این سال ملك الشعرا آقا فتحعلی کاشانی که در رزانت رأی و امانت طبع و سلامت سلیقه و استقامت طریقه موصوف بود مأمور گشت که به خطهٔ رشت رفته به دست استادان صیاعت و شناختگان صناعت ضریحی از سیم مشبک برای صندوق مبارک ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة والسلام برآورد و مرانی شهریار را که خود در شهادت آن حضرت به نظم کرده در کتیبهٔ آن ضریح مکتوب دارد. آقا فتحعلی

در این خدمت که سعادت دینی [دنیا] و عقبی را آکنده گنجی بود 5 ماه تمام رنج برد و آن ضریح را حمل داده در طهران از پیشگاه نظر پادشاه بگذرانید.

و چون از این پیش اندیشه ناصواب حسینقلی خان را در کاشان همه روزه در حضرت پادشاه باز می نمود و صدق لهجه او در پایان کار مکشوف افتاد، این زمان که کار حسینقلی خان به کران رفته بود، پادشاه حق شناس در پاداش آن صداقت و ازای [این] خدمت آقا فتحعلی را به لقب خانی سرافراز داشت و حکومت قم و کاشان و نطنز و جوشقان و سایر بلوک را بدو گذاشت.

اما آن ضریح مطهره را چون این هنگام اراضی عتبات عالیات از فتنه عبد العزیز و پسرش سعود آشفته بود، محمد حسین خان قراگوزلو در سنه 1218 ه. / 1803 م. حمل داده بر صندوق منور پیرایه ساخت.

بیان ظهور سعود بن عبد العزیز و خرابی کربلا و قتل سکنه آن بلده طیبه و تتمه احوال شهریار نامدار فتحعلی شاه قاجار

اشاره

عبد الوهاب نامی از عرب بادیه سفر بصره کرد و در نزد یک تن از علمای بصره که محمد نام داشت یک چند از زمان متعلم بود، آن گاه از آنجا به اراضی ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علما به تحصیل علم نحو و صرف و معانی پرداخت و نیز از اصول و فقه بهره تمام به دست کرده در مسائل شرعیه آغاز اجتهاد نهاد و در اجتهاد خویش اصل و فرع دین، چنین نهاد که خدای فرد، رسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله قرآن بیاورد و دین خویش بنمود و بعد از او خلفا هر یک مجتهدی بودند مانند ابو بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و شافعی و ابو حنیفه و [امام] جعفر صادق علیه السلام. بدین گونه مجتهدی از پی مجتهدی برسید و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدای کنند

ص: 118

و بسیار چیز را بدعت دانست. از جمله بنای قباب عالیّه بر قبور ائمه و انبیا و تذهیب بقاع به زر و سیم و موقوف داشتن اشیاء نفیسه در مضاجع متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرك دانست و مرتکبین این اعمال را با بت پرستان برابر نهاد و همی گفت بت پرستان آن صور که از سنگ و زر می کردند و پرستش می نمودند شفاعت می دانستند نه خالق اشیا، و این مردم که تقبیل و طواف سنگ و زر می کنند و صاحب بقعه را شفیع می دانند نیز بت پرستان باشند.

مع القصّه با این عقاید از اصفهان با وطن خویش مراجعت کرده با عبد العزیز که یکی از مشایخ عرب بود پیوست و او را با خود در این عقاید همدست کرد و از آنجا که هرکس را هوای سروری بر سر آید و در دین مستقیم راسخ نباشد، این گونه مستحذات و بدع را در دین اسباب وصول به مطلب شناسد، لا-جرم عبد العزیز پذیرفتار این ترهات گشت و هرروز در رواج این کیش مردم خود را فراهم کرده با مشایخ اعراب رزم همی داد، چندانکه او را قوتی و قوامی به دست شد. آن گاه در ارض درعیّه حصنی حصین برآورد و دست به نهب و غارت بگشاد، چندانکه در آن نواحی حاکم نافذ فرمان گشت و پسرانش به حد رشد و بلوغ رسیدند. سعود که فرزند اکبرش بود و شجاعتی به کمال داشت در اراضی عرب جنگها کرد و جلادتها نموده بر نفاذ امر پدر بیفزود.

این هنگام عبد العزیز را به خاطر آمد که بر قلعه نجف اشرف تاختن کرده قبه مبارک را پست کند و موقوفات بقعه شریفه را برگیرد و زایرین آن حضرت را که به گمان خود بت پرست می پنداشت مقتول سازد. پس لشکری به سعود داده او را بدین مهم مأمور داشت و سعود با مردم خود به طرف نجف اشرف سرعت نمود و قلعه نجف را به محاصره انداخت و چند کرت یورش به قلعه برده، مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده، آهنگ کربلا نمود و با 12000 تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلامغافصه به کربلا درآمد و این هنگام بامداد روز عید غدیر بود.

پس نخستین تیغ بی دریغ در سکنه آن بلده نهاده 5000 تن از مرد و زن مقتول ساختند و ضریح مبارك را درهم شکستند و آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سالهای فراوان از هر کشوری و کشورستانی بدان جا حمل داده و خزینه نهاده بودند به نهب و غارت برگرفتند و قنادیل زرین و سیمین را فرود آوردند و خشتهای زر احمر را از ایوان مطهر باز کردند و چندانکه توانستند در تخریب آثار و بنا کوشش کردند و بعد از 6 ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهوبه را بر شتران خویش نهاده، به جانب درعیّه کوچ دادند.

سفر شهریار تاجدار به خراسان در سنه 1217 هـ. / 1802 م

اکنون بر سر داستان شویم چون از سال هجرت 1217 برفت، شهریار ایران فتحعلی شاه از پس آنکه بساط جشن نوروزی در نوشت، نظم خراسان را تصمیم عزم داد. نخستین ابراهیم خان اعتضاد الدوله را با 10000 تن سواره و پیاده از پیش روی بیرون فرستاد و هم منشوری به عبد العزیز کرد که اگر اموال منهوبه را بدان ارض مقدّس باز

نفرستی و از ادای دیت کشتگان خودداری کنی در فصل شتا که سورت حرارت هوا بشکند خاک درعیّه را به سنابک فرس فارسان به باد خواهم داد و خطابی به سلیمان پاشا والی بغداد نگار داده به دست اسمعیل بیگ بیات غلام بدو فرستاد که اگر اولیای دولت عثمانیه را مضایقت نرود ما لشکری به دفع عبد العزیز برانگیزیم و اگر نه قبل از آنکه کار او استوار شود از هلاک و دمارش خودداری نکنید.

سلیمان پاشا استرداد اموال منهوبه و دیت مقتولین را بر خود نهاد و معروض داشت که اعداد دفع فتنه او را کرده ایم و دیر نباشد که يك باره آثارش از لوح جهان سترده شود؛ لکن سلیمان پاشا را روزگار به پایان رفت و به جهان دیگر شتافت و عبد العزیز را قوت بر زیادت شد.

مع القصه شهریار آنگاه با لشکری دریا موج رهسپر خراسان شد. بعد از طی مسافت در ظاهر شهر مشهد لشکرگاه کرده، آن بلده را به محاصره انداخت و

حسین خان قاجار - قزوینی را با جماعتی به دفع ممش خان کرد زعفران لو و تسخیر قلعه چناران مأمور داشت. اما چون از امتداد مدت محاصره بلای غلا در شهر مشهد بادید آمد مردم شهر میرزا مهدی مجتهد را که فحلی نامور در میان علمای عصر بود به شفاعت برانگیخته عرض کردند که ما را قوت مخالفت با نادر میرزا نیست و از این محاصره جمعی بی گناه تباہ گردند، متوقع از کرم شاهانه تواند بود که بر مسلمانان ببخشایند و فتح این حصار را به وقتی دیگر موقوف فرمایند. شهریار ملتمس ایشان را به اجابت مقرون داشته از کنار مشهد راه طهران برگرفت.

چون در اراضی سمنان فرود شد، قیصر میرزا پسر شاه زمان افغان به درگاه آمد از بهر آنکه محمود میرزای افغان چنان که مرقوم شد بعد از رخصت سفر به جانب قندهار و صدور احکام شهریار به بزرگان خراسان در اعانت او به بلده قاین آمد و اعداد لشکر کرده راه افغانستان پیش گرفت و در اراضی قندهار این خبر پراکنده شد که اینک شاهزاده محمود از شهریار ایران فتحعلی شاه استمداد کرده، به حکم او لشکری ساخته و بدین جانب تاخته، افغانان را این خبر آشفته خاطر کرد و جنگ او را از صلاح و صواب دور دانستند، لاجرم او را پذیره شده بی زحمت و کلفتش به قندهار درآوردند و کمر خدمتش بر کمر میان استوار کردند.

شاهزاده محمود این معنی را به فال نیک گرفته، پسر خود کامران میرزا را در قندهار به

حکومت بازداشته با لشکری جنگجوی آهنگ کابل کرد. و از آن سوی زمان شاه با سپاهی لایق از کابل بیرون شده در برابر برادر صف برزده و از هردو سوی مردان جنگ صف برانگیختند و تیغ برآهیختند، فراوان خونها به خاک ریخته شد و خاک با خون آمیخته شد و در پایان کار لشکر شاه زمان بشکست و خود نیز به دست شد. شاهزاده محمود بفرمود تا هردو چشمش را از بن برآوردند و به قوت تمام ضجیع سلطنت و همخوابه دولت گشت.

قیصر میرزا پسر شاه زمان که در هرات نشیمن داشت، چون خبر بشنید تاب درنگ نیاورده و شهر هرات را به فیروز میرزای برادر اعیانی شاهزاده محمود گذاشته راه فرار پیش گرفت و در شهر سمنان به درگاه پادشاه پیوست و یک زنجیر فیل با بعضی اشیاء دیگر پیش گذرانید و مورد تقدات ملکانه گشت.

و هم در این سال دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار را که بلقیس سبای عصمت و رابعه شهر بند عفت بود، از بهر ولیعهد دولت نایب السّلمطنه عباس میرزا عقد بستند و شرط سور و سرور به پای بردند. از پس این عیش و عرس بزرگان افغان که ملازم رکاب شاه زمان بودند، رخصت بار یافته در پیشگاه سلطنت جبین ضراعت بر زمین نهاده، عرض کردند: که فتوت و کرم پادشاه مآب و مناصب (1) پناهندگان است و هیچ کس را ندانیم که بدین حضرت فراز آید و بی نیل مقصود باز شود. اینک قیصر میرزا که از ترکناز دشمن تافته و بدین درگاه شتافته، از طریق کرم و کرامت دور است که محروم و مأیوس هجرت کند.

شاه را از چاپلوس ایشان دل به مهر مأنوس گشت و شاه زمان را به خلعت گرانبها و شمشیر مرصع دل به جای آورد و بزرگان خراسان را فرمان کرد که از اعانت او دست باز نگیرند و شاهزاده محمد ولی میرزا را به فرمانگزاری مملکت خراسان منشور داد و مسرور داشت. و خود به طرف مازندران سفر کرده، بعضی از قبایل ترکمانان که طریق بی فرمانی گرفته بودند، گوشمالی به سزا داد و بر در اطاعت و انقیاد بداشت و از آنجا به دامغان کوچ داده 20 روز بیود آن گاه مراجعت به طهران فرمود.

اما از آن پس که محمد ولی میرزا حکومت خراسان یافت با لشکری که ملازم رکابش بود بدان اراضی شتافت و در ظاهر مشهد مقدّس لشکرگاه ساخته، آن بلده را به محاصره انداخت و راه بیرون شدن و درآمدن بر مردم شهر مسدود

ص: 122

کرد. آن گاه حسین خان قاجار را در آنجا استوار بداشت و خود آهنگ نیشابور کرد. بعد از کوچ دادن شاهزاده، حسین خان

کار بر اهل شهر صعب کرد و مردم را توان سختی و محنت نماند، لاجرم در روضه مقدسه به نزد میرزا مهدی مجتهد که نسب با خاندان نبوت داشت و در علم و عمل تحریری یگانه و خبری فرزانه بود، انجمن شدند و فریاد و افغان برداشتند و از نادر میرزا و زحمت محاصره و قحط و غلا عظیم بنالیدند.

شهادت میرزا مهدی مشهدی به دست نادر میرزا

نادر میرزا چون این غوغا بدانست فهم کرد که دیگر مردم شهر با او از در مهر نخواهند رفت و دفع بیگانه نخواهند داد، با خود گفت بعید نباشد که اگر دیر ماند به دست دشمن اسیر گردد، ناچار کار فرار به ساز کرد و بر اسب خویش برنشست و چنان دانست که مصدر این شرّ جناب میرزا مهدی است و مردم به پشتوانی او در این غوغا همدست شده اند. بدین خیال باطل آن غافل ذاهل، نخستین به نزدیک صحن مقدّس راند و جناب میرزا مهدی را پیام داد که من اینک به ناچار ساخته فرارم و با تو وصیّتی دارم، اگر از در مردمی درائی و کلمات مرا اصغا فرمائی از خوی سیادت و روش کرامت بعید نباشد.

جناب سیّد که سند صداقت و صفا بود و از عقیدت و مکیدت آن بدبخت خبری نداشت، بفرمود تا به روی او در بگشودند و او را در آوردند. چون نادر میرزا، جناب سیّد را دیدار کرد بی توانی شمشیر آبدار برکشید و چنان فاضل دینداری را که شهید ثالثش لقب دادند، شهید ساخت و بر اسب خود برنشست، و هم در آن تاریکی شب از دروازه به در شد و راه فرار پیش گرفت.

شامت این کردار ناستوده چشم او را پرده [ای] پیش گذاشت که از اول شب تا بامداد همی تاختن کرد و چنان می پنداشت که 30 فرسنگ از لشکرگاه دور افتاده، چون صبح برسید و آفتاب برآمد افزون از فرسنگی راه نبریده بود. لاجرم لشکری که از دنبال او می شتافتند بی کلفت او را دریافتند و دستگیرش نموده، کنده

و زنجیر برنهادند و به جانب طهران کوچ دادند. شهریار دادگر به کیفر آن کردار نابهنجار فرمان داد رشته [ای] در کردنش افکندند و سخت بکشیدند تا خپه شد و جان بداد.

وقایع سال 1218 ه. / 1803 م.

اشاره

چون از سال هجرت نبوی صلی الله علیه و آله 1218 عام برفت شهریار ایران فتحعلی شاه را سفر آذربایجان فرض آمد، چه از این پیش مرقوم افتاد که در زمان دولت شاه شهید، ارکلی خان والی تفلیس از خورشید کلاه پادشاه روس استمداد کرده لشکری فراوان به سرداری قزل ایاق از دربند عبور کرده در ارض مغان خیمه زدند. روزی چند برنیامد که خورشید کلاه از جهان درگذشت، الکسندر پاولیچ که فرزندزاده او بود به تخت ایمپراطوری جای کرد و مقاتلت با شهریار ایران را به فال بد گرفت و قزل ایاق را باز خواند و نیز زمانی برنیامد که ارکلی خان وداع جهان گفت و گرگین خان پسرش به امارت تفلیس مستقر آمد و هم از سپاه ایران سر به متابعت روسیان نهاد.

الکسندر میرزا برادر گرگین خان از تفلیس فرار کرده به درگاه شهریار ایران پناه جست و نواخت و نوازش دید.

ابتدای کار ایشخدر

اما از آن سوی پادشاه روس يك تن از وزرای خود را که سیسیانلو نام داشت و در

ایران به ایشخدر مشهور است و جلادتی به کمال و شجاعتی به سزا داشت با جماعتی از سالدات و سواره قزاق روانه تفلیس فرموده، گرگین خان بی آنکه در این کار غوری کند و رائی زند او را به شهر درآورد و طوق فرمان برداری بر گردن نهاد. روزی چند برنیامد که گرگین خان نخجیر گرگ اجل گشت، ایشخدر بدان شد که ده ده فال زوجه او را با فرزندانش به تختگاه روس فرستد.

از میانه طهمورث میرزا پسر او نیز فرار کرده به درگاه شهریار ایران آمد و از آن سوی ایشخدر بفرمود تاینارال لاژار، فرزندان گرگین خان را کوچ دهد. لاژار به نزد ده ده فال آمد و در بیرون شدن او حکم به استعجال می داد. چون دید که او کار

به اهمال همی کند پیش شد که دستش گیرد و برنشاند. ده ده فال دست به جامه در برده حربۀ خویش را که قمه خوانند بکشید و بزد و لاژار را بکشت. با این همه از اولاد گرگین خان نشان نماند و هم چنان آن مملکت در دست روسیان مسخر گشت.

چون ایشپخدر از کار تقلیس برداخت و اهل گرگین خان را روانه پترزبورغ ساخت، آهنگ تسخیر گنجه نمود و قلعه گنجه را محصور داشت. جواد خان قاجار حاکم گنجه صورت حال را به دست سفیری انفاذ حضرت پادشاه داشته، خود با جماعتی که داشت از قلعه بیرون شده جنگ پیوست. نصیب بیگ شمس الدین لو و ارامنه گنجه در میدان جنگ، جواد خان را گذاشته با روسیه پیوستند، ناچار جواد خان به محاصره افتاد و روسیان از چارسوی یورش آورده قلعه را فرو گرفتند و جواد خان را با پسر و جمعی از لشکر مقتول ساختند.

در این وقت ایشپخدر به حکام قراباغ و ایروان رسول فرستاد و ایشان را به اطاعت خویش دعوت کرد و حکام آن اراضی چون حدوث این فتنه را ادات مباطله در گذاشتن خراج می دانستند با ایشپخدر طریق رفق و مدارا می سپردند.

چون این اخبار موحشه گوشزد شهریار نامدار شد، حکم داد تا میرزا شفیع صدر اعظم با ایشپخدر نامه کرد که این گونه فتنه در میان دولتین مورث تلف لشکر و تباهی طرفین است، نیکو آن است که اراضی ایران را از مردم خود پرداخته کنی و رسولی دانا نزد ولیعهد دولت گسیل سازی تا در کار تقلیس با پسر ارکلی خان سخن به صلاح کند

و اگر نه ساز مبارزت می کن و جنگ را ساخته می باش.

چون جواب کتاب بر آرزو نیامد فرمان رفت تا نخستین نایب السلطنه عباس میرزا روز دوشنبه بیست و هفتم ذیحجه به طرف آذربایجان کوچ داده و در تبریز بر تجهیز لشکر بیفزود و در چهاردهم صفر که 1219 هـ. [مه 1804 م] سال از هجرت برفته بود از تبریز به آهنگ ایروان شتافته در نیم فرسنگی آن بلده لشکرگاه کرد. محمّد خان حاکم ایروان که با سپاه روس نیز زبان چاپلوس داشت اقوامی

که در محال ایروان نشیمن داشتند به اراضی دولت عثمانی پراکنده ساخت و خود به حصانت قلعه پرداخته به دستگیری توپ و تفنگ به جنگ درآمد.

مقاتله مهدیقلی خان با ایشپخدر

نایب السلطنه، مهدی قلی خان دولوی قاجار را با 6000 سوار به ارض قارص (1) فرستاد تا آن قبایل را مراجعت دهد و اگر سر به فرمان درنیارند از قتل مردان و سبی زنان دست باز ندارد و مهدیقلی خان برفت و قبیله کنگرلو و قاجار را کوچ داده با اموال و مواشی طریق مراجعت گرفت.

در نیمه راه ایشپخدر با 20000 پیاده و 6000 سواره و 30 عراده توپ در نواحی پنبک ایروان دچار شد. مهدیقلی خان مانند شیری که از وی اخذ فریسه خواهند کرد، 700 تن از لشکر خود را ملازم خویش ساخته و دیگر مردان سپاه را به راندن دواب و اغنام و کوچ دادن زن و مرد آن قبایل بازداشت. و خود با آن مردم قلیل چندان با ایشپخدر و آن گروه انبوه، کار به منازعه و مدافعه کرد که آن قبایل به منازل خویش جای کردند.

آن گاه از میدان جنگ باز شده به لشکرگاه پیوست و ایشپخدر در پنبک (2) ایروان یک دو روز توقف کرد، روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول هنگام نماز دیگر در حرکت آمد، جمعی از روسیان حصار کلیسا را از مردم تهی دانسته بدانجا راه نزدیک کردند. مردمی که در حصار بودند از پس متقبها خاموش نشسته تا خصم نزدیک شد. به یک باره تفنگها بگشادند و جماعتی از روسیه را به معرض هلاک درآوردند.

چون این خبر معروض نایب السلطنه افتاد حکم داد تا علیقلی خان شاهیسون با فوجی در حوالی اوچ کلیسا کمین نهاده تا بامداد جماعت روسیه را آسوده نگذارد و صبح روز دوشنبه به فرمود تا سپاه سلاح جنگ به تن راست کرده، از جای جنبش کردند. و میرزا شفیع صدر اعظم و احمد خان مقدم حاکم مراغه و تبریز را به حفظ بنه و آغروق و حراست سنگر بازداشت، تا مبادا از قلعه ایروان، محمد خان

ص: 126

1- (1) . نام محلی است در سرحد ایران و روم.

2- (2) . بر وزن سنگک، نام محلی است.

و از آن سوى ايشپخدر سپاه خود را به صورت سه قلعه بازداشت و از هر قلعه تا قلعه ديگر 200 قدم فصل گذاشت و توپها را بر گرد پيادگان حصارى آهنيں کرد و خود از غايت جلادت در ميان لشكر به پهلو افتاده، فرمان جنگ به اشارت دست همى داد. و نايب السلطنه مانند آتش تافته بهر جانب شتافت و ميمنه و ميسره را راست كرد. از ميان، نخستين سواران طايفه شاهيسون و خواجه وند و عبد الملكى از صف، اسب بر جهانده بر سر يك بهره از جماعت روسيه تاختن بردند و ايشان به انداختن گلوله توپ و تفنگ دفع همى دادند. با اينكه گلوله چون باران بهار باريدن داشت، سواران سمندروار در آتش تافته در رفتند و با تيغ سر از پيادگان روسى برگرفتند، چندان كه يك بهره از ايشان كه مانند قلعه پره زده بودند پراكنده شده به قلعه ديگر پيوستند و همچنان دست به جنگ گشادند.

بالجمله حرب از طرفين بر پاى بود تا آفتاب بنشست. سه روز بدين گونه از بامداد تا شامگاه رزم دادند و مرد و مركب به خاك افكندند. اگرچه از هيچ جانب نصرتى معروف بدست نشد، اما ايشپخدر را لغزشى افتاد و لختى بازپس نشست و محمد خان قاجار كه به اعانت روسيان اميدوار بود، سخت بترسيد و ميرزا شفيع صدر اعظم را به خواستارى به قلعه در آورده، اطمينانى حاصل ساخت و بعد از مراجعت صدر اعظم، پسر خود را با پيشكشى لايق به حضرت وليعهد فرستاده پيمان فرمانبردارى نهاد.

در اين وقت نايب السلطنه براى استجمام مراكب به منزل قرخ بلاغ(1) [چهل چشمه] درآمده لشكرگاه كرد. ايشپخدر چون از اطاعت و انقياد محمد خان آگاه شد سپاه خود را برداشته به يك ناگاه از راه در كه بر لشكرگاه مسلمين تاختن آورد، هنگامى كه لشكريان ميان گشاده آماده آسايش بودند. نايب السلطنه چون اين بديد برنشست و هر كه را از

1- (1) قرخ بكسر قاف لغت تركى و بمعنى چهل است، و بلاغ بضم باء برون چلاق بمعنى چشمه، يعنى چهل چشمه.

سواره و پیاده حاضر یافت برنشانند و جنگ را پذیره شد. روسیان در کنار لشکرگاه عقده‌های توپ و تفنگ را بازگشودند و همی آتش باریدند.

در این هنگام بعضی از مردم شمس الدین لو و قزاق که ملتزم رکاب ولیعهد بودند، سر از خدمت برتافته دست به غارت برگشودند. لشکر مسلمانان که از پیش روی با آتش افروخته پیشانی می زدند، چون بازپس نگریستند بنه و آغروق خود را در معرض نهب دیدند، یک باره از جای برفتند و طریق فرار پیش گرفتند. ایشپخدر بعد از این نصرت به طرف ایروان شتافته در مسجد شهر جای ساخت و سنگر محکم برآورد و دهان توپ و تفنگ به جانب باره بگشاد و محمد خان دفع او را از پس برج و باره میان استوار کرد.

رزم ایرانیان و روسیان

اما نایب السلطنه بعد از فرار لشکر تا ارض صدرک ایروان شتابزده آمد و به جمع پراکندگان سپاه پرداخت و هم از آنجا صورت حال را مکتوب کرده انفاذ حضرت شهریار داشت.

فتحعلی شاه در زمان، اسمعیل بیگ دامغانی را با گروهی از مردان خراسان بر مقدمه سپاه کوچ داد و خود نیز از چمن سلطانیه جنبش کرده سرعت فرموده از ارس بگذشت و در 3 فرسنگی ایروان در لشکرگاه نایب السلطنه فرود شد و از آنجا جمعی از رجال ابطال را ملازم رکاب نایب السلطنه فرمود تا از پیش روی بشتافت.

و هم در آن روز در برابر مسجد شهر ایروان با سپاه روس آتش جنگ بالا گرفت و تا شامگاه حرب بر پای بود. و روز دیگر محمد خان معروض داشت که نگاهبان قلعه جمعی از مردم ارامنه اند، بیم آن دارم که حمایت کیش و مذهب را از دست فرو نگذارند و هنگام فرصت با روسیان همداستان شوند. شهریار فوجی از پیادگان سپاه را به قلعه ایروان مأمور داشت تا برفتند و برج و باره قلعه را فرو گرفتند و قلعه گیان بانک شادمانی بلند آوازه کردند.

ایشپخدر از آن سوی شب هنگام به قصد شیخون سپاه خویش را برداشته طریق لشکرگاه پادشاه گرفت. حسن خان یوزباشی غلام که طلایه لشکر بود و نزدیک به سنگر

روسیان بر نظاره می زیست، مکنون ضمیر ایشان را بدانست و از دنبال ایشان راه برداشت و یک تن سوار فرستاده، شهریار را آگاهی بداد. و بر حسب فرمان لشکر مسلمانان سلاح جنگ بر تن راست کرده اطراف لشکرگاه را پره زدند.

اما سپاه روسیه چون در راه یاره شدند، گاهی به یمین وقتی به شمال رفتند. نزدیک به سپیده دم به حوالی لشکرگاه رسیده بر فراز تلی علم راست کردند و لختی بیاسودند و لشکر بر صف کردند و توپهای تندر خروش را به کار داشتند. جنگی صعب در میانه برفت و از این شیخون سودی به دست نشد. لا-جرم سپاه روسیه آغاز مراجعت کردند و مسلمانان از دنبال ایشان مسافتی دراز درنوشتند و همه جا رزمساز گشتند.

چون سپاه روسیه به سنگرهای خود رفتند فتحعلی شاه فرمان داد که لشکریان ایشان را محصور بدارند و راه آذوقه (1) و علف را بدیشان نگذارند، در این وقت جمعی از تجّار تفلیس با جماعتی از لشکر روس و علی خان قاجار و علیقلی خان شاهیسون که قراول (2) لشکر بودند دچار شدند. بعد از رزمی سخت مردان روس قتل و تجّار اسیر و دستگیر شدند، اموال و اسرار را به درگاه آوردند. بعضی از اسیران که لایق بودند در سلك غلامان پادشاه درآمدند.

آن گاه در حضرت شهریار مکشوف افتاد که در ارض پنبک ایروان گروهی از روسیان نشیمن ساخته و آذوقه و علف از گرجستان بدان جا حمل داده و از آنجا به لشکرگاه خویش می برند. بر حسب فرمان، پیرقلی خان به دفع ایشان بیرون تاخت و چون راه بدان جماعت نزدیک کرد، ایشان ایشپخدر را آگهی فرستادند و او به شتاب تمام لشکری پر آشوب با چند عراده توپ از بهر اعانت مردم خود و حمل آذوقه بتاخت. و از این سوی شهریار علیقلی خان شاهیسون را نیز با جمعی مأمور ساخت.

علیقلی خان از یک جانب و پیرقلی خان از سوی دیگر سپاه روسیان را در میان آورده، میانه پنبک و ایروان آتش حرب افروخته شد و جنگی سخت پیش آمد که

ص: 129

1- (1) آذوقه لغت ترکی است و لذا گاهی با ذال و غین «آذوقه» نویسنده یعنی زاد و توشه

2- (2) قراول - بر وزن چپاول - هم لغت ترکی است یعنی دیده بان و نگهبان.

از آن پیش کس نشان نداد. و بعد از کوشش گردان و مردان، هلاک شیران و دلیران، سپاه روس بشکست و 4000 تن از ایشان بعضی اسیر و برخی طعمه شمشیر گشت و سپاه اسلام مظفر و نیکنام باز شدند. و از رئوس مردم روس در کنار لشکرگاه منارها افراخته گشت و از بدن ایشان تلها برهم نهاده شد دیگر مجال درنگ برای ایشپخدر نماند. در اول ربیع الثانی از کنار ایروان به جانب تفلیس بر تعجیل شد و سواران ایران از قفای ایشان فراوان تاختن کردند و فراوان اسیر آوردند.

در این وقت محمد خان قاجار حاکم ایروان و کلبعلی خان کنگرلو به حضرت شهریار حاضر شده مورد اشفاق خسروانه گشتند، و حکومت ایروان همچنان بر محمد خان مقرر آمد و پسرش که ملازم رکاب بود، رخصت انصراف حاصل کرده به اتفاق پدر مراجعت نمود و تومان (1) نخجوان را با ایل کنگرلو به کلبعلی خان مفوض فرمود و ابو الفتح خان جوانشیر به ایالت قراباغ و الکسندر میرزا والی تفلیس به توقف قراجه داغ مأمور گشت.

آن گاه چون آغاز خزان و برودت هوا در پیش بود از طریق تبریز راه طهران برداشته چهاردهم شهر رجب وارد شهر دار الخلافه شد.

قتل حاجی خلیل خان قزوینی در بندر بمبئی و سفارت محمد نبی خان

و هم در این سال حاجی خلیل خان قزوینی که به سفارت هندوستان برفت چنان که مذکور شد، به درود زندگی گفت. آن هنگام که ملکم بهادر ایلچی انگلیس به بندر بمبئی درآمد، وزیر انگلیس 200 تن از سالدات از بهر تعظیم او در خدمتش بازداشت. روزی چنان افتاد که يك تن از این سالدات بی موجبی تفنگی گشاد داد، سرهنگ ایشان او را به معرض عتاب درآورد و ملازمان حاجی خلیل خان خواستند تا گناه او را عذری تراشند و از سخط سرهنگش خلاصی بخشند. چون طرفین از لغت یکدیگر

ص: 130

1- (1) تومان - در لغت ترکی - بمعنی ده هزار است - و امیر تومان یعنی فرمانده ده هزار نفر سپاهی.

بی خبر بودند در میانه بانگها بلند شد و غوغا بر آمد، حاجی خلیل خان از خانه بیرون شد که صورت حال بداند و آن فتنه بنشانند، از قضا تفنگی دیگر کشاده شد و گلوله بر حاجی خلیل خان آمد و او را بر جای خود سرد کرد. رادویلی وزیر انگلیس چون این بدانست سخت غمگین گشت و مستر منستی بالیوز بصره را از بندر بوشهر طلب داشته، از در معذرت به درگاه پادشاه رسول ساخت و هنگام توقف در چمن سلطانیه به حضرت شهریار پیوست و عذر بگفت و مورد اشفاق شاهانه گشت.

فتحعلی شاه به جای حاجی خلیل خان، محمد نبی خان خواهرزاده او را سفیر فرمود و او طریق بمبئی گرفت. روزی که بدان بلده در می آمد 200000 تن از سپاهی و رعیت او را پذیره شدند و بدین مکان و عظمتش به شهر در آوردند. آن گاه او را روزی به نظاره لشکرش سیر دادند و روز دیگرش به تماشای کشتیهای جنگ بیرون بردند.

محمد نبی خان پرسش نمود که گلوله توپ بر چوپ تا چند کار کند و کشتی را تا چه مقدار زیان رساند و آگاه نبود که بهای يك سفینه جنگی چند است. اما کارگزاران انگلیس توپها را به يك سفینه که 10000 تومان بها داشت گشاد دادند و آن کشتی را يك باره نابود ساختند.

بالجمله محمد نبی خان 5 ماه در بمبئی و يك سال در بنگاله بود و هنگام مراجعت با برگ و ساز فراوان کوچ داده به حضرت پادشاه درآمد.

پناه جستن ناصر الدین توره از درگاه پادشاه

و هم در این سال ناصر الدین توره پناه از حضرت پادشاه جست، همانا بیگ جان پسر دانیال اتالیق بن حکیم اتالیق را نام میر معصوم بود و هم او را شاه مراد می گفتند و در میان لشکریان به ولی نعمت خطاب می شد. از آنجا که پدران او در نزد سلاطین مغول رتبت اتاییگی داشتند، اتالیق لقب یافتند. بالجمله چون بیگ جان از جهان بیرون شد 2 پسر او امیر حیدر توره و ناصر الدین توره از وی بازماند و ایشان را از این روی توره خواندند که از جانب مادر نسب به ابو الفیض خان که از خاندان چنگیز خان [است] می رسانند و لفظ توری

اگرچه در لغت به معنی خوی و روش است اما در ماوراء النهر شاهزاده را گویند.

مع القصة بعد از پدر، میر حیدر توره سلطنت یافت و ناصر الدین توره را از مرو که دار الاماره او بود طلب فرمود. ناصر الدین توره چون از مکیدت برادر دانا بود، سر از فرمان برتافت و رسول او را بی نیل مأمول بازفرستاد. آن گاه پناه از حضرت پادشاه جسته عریضه [ای] از در ضراعت نگار داده انقاد درگاه داشت. شهریار نامدار فتحعلی شاه به شاهزاده محمد ولی میرزا که فرمانگزار خراسان بود منشوری کرد که دست از اعانت ناصر الدین توره باز نگیرد و در رزم میر حیدر توره او را پایمردی کن.

طغیان محمد خان افغان

و چون از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله 1220 ه. / 1805 م. سال برفت، محمد خان افغان در حضرت سلطانی بی فرمانی کرد، همانا محمد خان پسر اعظم افغان خان غلیجائی است. چون احمد شاه افغان از قبيلة ابدالی بود و میان این دو قبيله کار به معادات و مبارات افتاد، اعظم خان از دولت احمد شاهی روی برتافته با جماعتی از مردم خود به نزد کریم خان زند شتافت و از قبل او در اراضی نرماشیر کرمان

نشیمن یافت و اندک اندک افغانان در آن مکان، مکاتی به دست کردند و در زمان دولت شهریار نامدار فتحعلی شاه، محمد خان پسر اعظم خان به درگاه آمد و تقویض ولایت نرماشیر را منشور گرفت.

در این وقت که اعتضاد الدوله ابراهیم خان حکومت کرمان داشت، محمد خان طریق طغیان و عصیان گرفت و بدان شد که قلعه بم را به دست گیرد. ابراهیم خان چون این بدانست اسمعیل خان عرب حاکم جندق را به حراست قلعه بم مأمور نمود و صورت حال را معروض درگاه داشت. شهریار نوروز خان عز الدین لوی قاجار را که ایشک آقاسی و حاجب دربار بود، با سپاهی لایق مأمور فرمود تا به سرعت تمام طی طریق کرده تا اراضی نرماشیر براند. محمد خان چون قوت مبارزت نداشت به قلعه نرماشیر دررفته، متحصن گشت و بعد از يك دو کورت کوشش و یورش قلعه مسخر شد و محمد خان در میان داروگیر دو زخم منکر برداشته با چند تن از مردم خود

به طرف بلوچستان گریخت و دیگر مردم او طعمه تیغ شدند، آن گاه نوروز خان به طهران مراجعت کرد.

مقاتله نایب السلطنه با روسیان

در این وقت شه‌ریار نامدار نایب السلطنه عباس میرزا را از بهر مقاتلت با سپاه روسیه سفر آذربایجان فرمود و میرزا عیسی فراهانی را که مردی کارآزموده و مجرب بود به وزارت او مقرر داشت. لاجرم نایب السلطنه روز شنبه چهارشنبه دهم شهر صفر با لشکری رزم آزمای خیمه بیرون زد و شه‌ریار روز بیست و چهارم صفر نیز از دنبال راه برگرفت. و در چمن سلطانیه اسمعیل خان دامغانی را نیز با جماعتی حکم داد که به سرعت رفته با نایب السلطنه پیوسته شود و شاهزاده علی خان برادر اعیانی نایب السلطنه را مأمور به توقف زنجان فرمود و اسمعیل خان قاجار حاکم خوی را خطاب فرستاد که او نیز با مردم خود به نایب السلطنه پیوندد و خود روز دوشنبه سیزدهم ربیع الاول کوچ داده در چمن او جان فرود شد و معلوم افتاد که ابراهیم خلیل خان یک باره از دولت ایران روی برکاشته و پناه از پادشاه روس جسته.

لاجرم فرمان رفت که نایب السلطنه نخستین آهنگ تسخیر قلعه پناه آباد کند. ابراهیم خلیل خان چون این بدانست جعفر قلی بیگ پسر محمد حسن خان را که نبیره اش بود با پسر فضلی بیگ جوانشیر از بهر استمداد به گنجه فرستاد و ایشپنخدر جمعی از سالدات روسیه را به مدد او فرمان داد. چون ایشان به قلعه شوشی رسیدند، ابراهیم خلیل خان، محمد حسن خان پسر خود را با جماعتی از لشکر قراباغ و سپاه روسیه به محافظت پل خداآفرین مأمور نمود.

و از این سوی چون برحسب امر نایب السلطنه، اسمعیل خان دامغانی از ارض اهر بر مقدمه روان بود در 4 فرسنگی پل خداآفرین هنگام نماز دیگر با لشکر روس و قراباغ باز خوردند و بی درنگ از دورویه به جنگ درآمدند و [کو] ششهای مردانه در میان برفت و بیم آن بود که لشکر اسلام شکسته شود، اما از آن سوی چون خبر لشکر روس مسموع نایب السلطنه افتاد از بهر آنکه

مبادا با اسمعیل خان دچار شوند، خود نیز از دنبال اسمعیل خان استعجال می فرمود.

از قضا در این وقت برسید که اسمعیل خان را پای اصطبار به سنگ بود و لشکرش را خشیتی تمام در خاطر جای داشت. چون چشم اسمعیل خان بر رایت اسلام افتاد و رسیدن نایب السلطنه را بدانست دیگر باره دل قوی کرد و به جنگ درآمد و بسیار کس از سپاه روسی و قراباغی مقتول گشت. چون لشکر روس رسیدن لشکر اسلام را به تازه نگریستند پشت با جنگ داده، به زحمت فراوان از میان درختستانها خود را به قلعه شوشی در بردند. و نایب السلطنه از رؤس ایشان حمل های گران به درگاه پادشاه فرستاد، و خود از دنبال هزیمت شدگان تا ارض آق اغلان بتاخت و نجفقلی خان گروس را به حراست آق اغلان بگذاشت و خود از راه چناقچی طی مسافت کرده، در ظاهر پناه آباد لشکرگاه کرد. و از آن سوی شهریار نامدار فتحعلی شاه در بیست و ششم ربیع الاول از راه قراجه داغ به تخت طاوس نزول فرمود.

در این هنگام در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که پولکونیک گرگین سرهنگ سپاه روس به اتفاق کتلاوسکی و جمعی از سران لشکر ابطال رجال خویش را گزیده کرده با 10 عراده توپ برای حفظ قلعه پناه آباد از گنجه بیرون شده اند، و 200 عراده اسلحه جنگ و آذوقه و علف با خود حمل می دهند و اینک ارض عسکران لشکرگاه ایشان است. با اینکه هنوز لشکر اسلام غبار را از چهره نسترده بودند برنشست و لشکر

را جنبش داد.

چون راه بدیشان نزدیک کردند و لشکر صف برزدند، اسمعیل خان دامغانی اسب بر جهانند و در میدان جنگ از یمین و شمال فراوان تاختن کرد و پیرقلی خان قاجار و علی خان قوانلوی قاجار و صادق خان عز الدین لوی قاجار در میمنه و میسره درآمدند و مهدیقلی خان قاجار از پیش روی صف از در جلادت جای کرد و حاجی الله و یردی خان قاجار تفنگچیان کزاز و فراهان را بر رده کرد و نایب السلطنه در قلب مردان رزم آزمای چون کوه پای برجای شد.

ص: 134

و از آن سوی کتلاوسکی و پولکونیک نیز صف راست کردند و سالدات بر رده شدند و از دهان توپ و تفنگ آتش و آهن باریدند.

شیران ایران زمین مانند سمندر به سوی آذر همی رفتند و حمله افکندند. از میانه صادق خان قاجار زخمی گران از گلوله برداشت، با این همه در پایان کار سپاه روسیه را دست توانائی از کار شد و لختی بازپس شده به قبرستانی دررفتند و از پس عراده های توپ بایستادند و پیش روی خندقی کردند و متحصّن شدند.

چون این اخبار در حضرت شهریار معروض افتاد فرمان داد تا حسینقلی خان قاجار با افواج دامغانی و 4 عراده توپ به لشکر نایب السلطنه پیوست. 6 روز بدین گونه حرب بر پای بود، عاقبت الامر مردان ایران دل از جان برگرفته به سنگر روسیان یورش بردند و به قوت و غلبه به سنگر دررفتند و بسیار کس از ایشان بکشتند و اسیر کردند.

شکست یافتن پولکونیک سردار روس از ایرانیان

پولکونیک از پس آنکه سه زخم برداشت با چند تن سالدات فرار کرده، در نیمه شب به قلعه ترناوت دررفت. پیرقلی خان قاجار با فوجی از دنبال او تاخته او را به محاصره انداخت، پولکونیک مهلت خواست و پیمان نهاد که بعد از 3 روز به حضرت نایب السلطنه آید. چون مسؤولش به اجابت مقرون شد و ایرانیان در کار محاصره سستی گرفتند، شب سیم فرار کرده راه گنجه برداشت. دلیران از دنبالش بتاختند و چند تن از همراهانش را عرضه تیغ ساختند و پولکونیک به تعب تمام به جبل جمرق که از جبال

شامخه است صعود کرد و از گرداب بلا بیرون شد.

و هم این هنگام مکشوف افتاد که ایشپخدر با تمامت سپاه خود به اعانت پولکونیک از گنجه بیرون شده، در کنار رود ترتر نشیمن کرده. نایب السلطنه، اسمعیل خان دامغانی را برای فحص حال بر طریق او بیرون فرستاد. اسمعیل خان چون لختی راه بیمود با جمعی از روسیه دچار شد و رزمی سخت داده، ایشان را به معرض هلاک و دمار بازداشت و جمعی را نیز اسیر کرده به درگاه نایب السلطنه باز

شد، مژده این فتح روز پنجمشنبه سیزدهم ربیع الثانی در منزل تخت طاوس معروض درگاه پادشاه افتاد. و از آن سوی چون اسمعیل خان شامبیاتی قاجار حاکم خوی برحسب فرمان پادشاه به ایروان دررفت، معلوم کرد که محمد خان حاکم ایروان باز به تسویلات نفسانی جمعی از روسیه را خواستار آمده و آن جماعت از اراضی شوره گل عبور کرده به قریه تالین آمده اند، از بهر آنکه کارگزاران شهریار بر آن دیار مستولی نشوند.

در این وقت از قفای اسمعیل خان، مهدیقلی خان قاجار نیز برسد و صورت حال از اسمعیل خان اصغار نمود، لاجرم به شهر و قلعه ایروان دررفته به بهانه استحمام و دیگر کارها سرکردگان لشکری که به همراه داشت يك يك و دودو به قلعه طلب داشته، چون انجمنی لایق شدند فرمان داد تا به برج و باره برآمده اطراف قلعه را فروگرفتند.

وقتی محمد خان آگاه شد که قوت مدافعه از بهر او نبود. پس مهدیقلی خان صورت حال را معروض داشت و شهریار اشرف خان دماوندی را با جماعتی از لشکریان به حراست قلعه ایروان فرستاد و حکم داد که مهدیقلی خان، محمد خان را بدارد و خود در آن مملکت فرمانگزار باشد.

و نیز از سوی دیگر خبر فتح گیلانیان بر سپاه روسیه برسد، چه ایشپخدر، از بهر آنکه اطراف مملکت ایران را آشفته کند يك تن از سرهنگان سپاه را که شفت نام داشت و در کارزار سخت زبردست و زفت(1) بود با 12 فرزند کشتی آکنده به مردان کار و آلات کارزار و توپهای آتشبار مأمور به تسخیر رشت فرمود.

ایشان از بحر خزر(2) طی مسافت کرده 2 روز در حوالی طالش لنگر افکندند و از آنجا

به انزلی درآمدند. نگاهبانان انزلی چون نیروی مدافعت نداشتند به طرف رشت

ص: 136

1- (1) زفت - بفتح اول و سکون ثانی - بمعنی درشت و فربه و نیز بمعنی چابک و کار آمد نیز آمده است.

2- (2) دریاچه خزر.

گریختند و روسیان بی مانعی در انزلی جای کردند و از آنجا آهنگ تسخیر رشت نمودند.

میرزا موسی منجم باشی لاهیجی که برحسب فرمان حکمران گیلان بود از مردان کار آزموده آن اراضی سپاهی [جمع] کرده در پیره بازار رشت که درختستانی به انبوه داشت، سنگری راست کرده آمادهٔ مقاتلت و مبارزت گشت. و شفت نیز با مردم خود در رسیده جنگ پیوست و از دهان توپ و تفنگ صاعقهٔ بلا ببارید و مسلمانان دلیرانه بکوشیدند و تفنگهای خویش بدیشان گشادند. زمانی دیر برنیامد که 1000 تن از سپاه روسیه به زخم گلوله به خاک افتادند. ناچار پشت با جنگ داده هزیمت شدند و به زحمت تمام خود را به انزلی رسانیده به کشتیها دررفتند و راه باکو به برگرفتند.

و هم در این وقت محمد ولی میرزا فرمانگزار مملکت خراسان صورت رزم با ترکمانان قبیلهٔ تکه را بدین گونه عریضه نگار داده بود: که حسین خان قاجار قزوینی سردار خراسان را با جمعی از دلاوران به قلع و قمع آن جماعت مأمور ساخته روز یکشنبه هیجدهم شهر ربیع الثانی در کنار رود طژن(1) [تجن] هردو لشکر باهم دچار شده، آتش کارزار افروخته شد و حربی بزرگ در میانه برفت. هم در پایان کار ترکمانان شکسته شدند، برخی اسیر و جماعتی مقتول گشتند. اسیرانی که سالهای دراز به دست کرده بودند استرداد شد و اموال و ائقال ایشان منهبوب گشت. بالجمله 500 نیزه سر از ترکمانان در منزل تخت طاوس در پیشگاه پادشاه به خاک راه افتاد.

مقالهٔ اسمعیل خان دامغانی و ابو الفتح خان جوانشیر با ایشخدر

اکنون بر سر سخن ایشخدر باز شویم. چون معروض درگاه پادشاه افتاد که ایشخدر به جهت حمایت پولکونیک از گنجه بیرون شده، در کنار رود ترتر لشکرگاه کرده و اینک گنجه از سپاه روسیه تهی است. پس شهریار نامدار حکم داد که نایب السلطنه عباس میرزا به تسخیر گنجه کوچ دهد و اسمعیل خان دامغانی را نیز با سپاهی رزمجوی به جنگ ایشخدر بیرون فرستاد.

ص: 137

برحسب فرمان نایب السّ لطنه تا اراضی گنجه تاختن کرده شهر گنجه را مسخر فرمود و قلعه را که نشیمن لشکر روس بود به محاصره انداخت.

و چون در شهر گنجه و لشکرگاه آذوقه و علف اندک بود و اهل قلعه از حیوانات و غلات فراوان آکنده داشتند، از این روی توقّف بسیار در کار محاصره صعب می نمود.

لا-جرم نایب السّ لطنه حکم داد تا 5000 زن و مرد شهر گنجه را که از مرور روسیان در شکنجه بودند، بر دواب خویش حمل داده تا شمکور(1) که نیم فرسنگی گنجه است برانند و خود هم در آن شب در ظاهر قلعه بماند.

با اینکه روسیان تا بامداد لشکرگاه را هدف گلوله توپ و تفنگ ساختند، هیچ لغزش نفرمود و صبحگاه از آن جا کوچ داد و مردم گنجه را در شمکور يك يك بازپرسی به سزا کرده رهسپر منزل زکم آمد و در نیمه راه با جمعی از روسیه که حمل آذوقه از بهر ایشپخدر می دادند باز خورد و سرهنگ ایشان را با چند تن از مردمش دستگیر ساخته وارد زکم شد، و از آنجا مردم گنجه را به اتفاق پیر قلی خان و محمّد علی خان شامبیاتی از راه ایروان روانه تبریز فرمود و آن جماعت را چنان به امن و آسایش حرکت می داد که همیانی 2000 تومان زر مسکوک داشت از يك تن مردم گنجه مفقود شده به دست يك تن از لشکریان افتاد و همچنان آن همیان را به ختم و نشان به خداوند رز باز رسانید و چون وارد تبریز شدند، پادشاه دادگر به مصحوب ملاّ ملک محمّد قاضی عسکر از بهر اهالی گنجه زر و سیم فراوان عطا فرمود.

اما از آن سوی نایب السّ لطنه چون مردم گنجه را به جانب تبریز گسیل نمود، خود به نواحی آخسقه(2) قزاق رفته روزی چند توقّف فرمود و جمعی از بزرگان کاخ و قلعه ینگی تفلیس به حضرت شتافته نواخت و نوازش یافتند. آن گاه از آخسقه تا اراضی ایروان که 18 فرسنگ است و بسیار جای، جاده در میان درختستانها چنان است که زیاده بر يك تن نتواند عبور کرد، مردم قزاق از بهر تقرّب دولت

ص: 138

1- (1) . بر وزن شبکور.

2- (2) . بر وزن آغشته.

روس همه جا در میان بیشه ها کمین نهادند و نایب السّلطنه با دل قوی قطع مسافت همی کرد.

روزی چنان افتاد که نایب السّلطنه از بهر دوگانه فرود شد و از میان بیشه تفنگی به سوی او گشاد دادند و زخم گلوله موزه او را خراش داد و با این همه لغزشی نفرمود و با تمامت اموال و ائصال صحیح و سقیم لشکر وارد ایروان شد و صورت حال را نگار داده، حاجی محمّد خان قراگزلو به درگاه شهریار آورد. اما اسمعیل خان دامغانی به اتفاق ابو الفتح خان جوانشیر و جماعتی که به جنگ ایشپخدر مأمور بودند تا کنار رود ترتر برانندند و با ایشپخدر مصاف دادند و جنگی صعب در میانه برفت. در پایان کار ایشپخدر خود را به کوه آق درّه که جبلی صعب المسلك است در سپرد و بسیار کس از مردم او دستگیر مسلمانان گشت، آن گاه اسمعیل خان مظفر و منصور به حضرت شهریار آمد.

سفارت احمد چلبی

در این وقت شاهنشاه ایران ولیعهد دولت نایب السّلطنه را برای فرمانگزاری و حکومت مملکت آذربایجان و انجام جنگ ایشپخدر در آذربایجان به جای گذاشت و خود رایت مراجعت به سوی طهران افراشت و چون در منزل اوجان فرود شد، از قبل علی پاشای وزیر بغداد، احمد چلبی به درگاه آمد و شکایت از عبد الرّحمن پاشای بابان والی شهر زور آورد.

همانا شهر زور از سوی شمال به اراضی ارومیه و از جانب جنوب به ارض کرمانشاهان و از طرف مشرق به کردستان و از جهت مغرب به خاک کرکوک متصل است و از پیشین زمان، اکراد بابان در آن اراضی مسکن و نشیمن داشتند و ایشان را در آن اراضی قلعه [ای] بر سر جبلی است که قلعه چولان خوانند چه به لغت ایشان چولان بادام کوهی را گویند. بالجمله ابراهیم پاشای برادر عبد الرّحمن پاشا آن هنگام که سلیمان پاشا حکومت بغداد داشت در سه فرسنگی قلعه چولان شهری بنیان کرد و آن را به نام والی بغداد، سلیمانیه نام نهاد.

روزگاری دراز برفت که ایشان در آن اراضی

فرمانگزارند و چون این اراضی از عهد باستان در شمار کردستان و از ممالک ایران بود و وقتی سلاطین آل عثمان به تحت فرمان آوردند، لاجرم حکام این مملکت به اقتضای وقت گاهی از سلاطین ایران پناه جویند و زمانی به دولت آل عثمان پیوندند و بین دولتین خصمی اندازند. همچنان چون روزگار ابراهیم پاشا به کران رفت و برادرش عبد الرحمن پاشا به حکومت آن اراضی برنشست، با علی پاشا والی بغداد از در خلاف و عناد بیرون شد و بسیار از محال بغداد را عرضه نهب و غارت ساخت، علی پاشا دفع او را لشکری آراسته در نواحی سلیمانیه با او رزم داد و عبد الرحمن پاشا هزیمت شده به کردستان گریخت.

و امان الله خان اردلانی والی کردستان در حضرت شهریار نامدار فتحعلی شاه صورت حال را معروض [داشت] و برحسب فرمان مسکن او را و اهل او را در کردستان مقرر نمود. علی پاشا پیشکشی لایق به مصحوب احمد چلبی روانه درگاه شهریار نموده خواستار شد که عبد الرحمن پاشا را از دولت ایران پناه ندهند و از خاک کردستانش بیرون شدن فرمایند. و احمد چلبی در این وقت که شهریار در چمن اوجان جای داشت برسید و اخبار خویش را برسانید.

شهریار ایران، میرزا صادق مروزی وقایع نگار را به مرافقت احمد چلبی رسول بغداد فرمود و در پاسخ علی پاشا فرمان داد که چون عبد الرحمن پاشا پناهنده دولت ما است، حکومت شهر زور را باید بدو گذاشت و اگر نه امرای دولت عثمانی زود باشد که از در بی فرمانی پشیمانی آرند و خود به طرف طهران کوچ داده، در عشر آخر شهر جمادی الاولی وارد دار الخلافه گشت و در پانزدهم شهر شعبان دختر مرتضی قلی خان عم خویش را از برای شاهزاده حسینعلی میرزا نکاح بست و جشنی شاهوار از بهر بساط سور او به پای رفت.

اما از آن سوی چون نایب السلطنه به فرمانگزاری آذربایجان استقرار یافت و به شهر تبریز درآمد، برحسب فرمان، محمد خان قاجار حاکم ایروان را به همراه محمد

علی خان - شامبیاتی روانه درگاه شهريار داشت و خود در تبريز آرام گرفت.

تسخير ايشپخدر قلعه شوشي را

در اين وقت ايشپخدر حدود مملکت ايران را از لشکريان پرداخته يافت و دانست که به سبب برودت هوا و اقتضای شتا سفر کردن سپاه به آن حدود صعب است، نخستين به بهانه تماشای قلعه شوشي و طلب ضيافت ابراهيم خليل خان را مغرور ساخت و او نيز سخن او را از در صدق دانسته به خوان ضيافتش دعوت نمود و ايشپخدر بی مانعی به قلعه شوشي دررفت و در زمان 400 تن از مردم خود را به حراست برج و باره قلعه بازداشت و خود عنان عزيمت به جانب گنجه گذاشت.

اين هنگام شيخعلی خان حاکم قبه و دربند و سرخای خان لگزی و حسينقلی خان حاکم باکويه مکتوبی به حضرت نایب الس لطنه معروض داشتند که بی گمان شفت بعد از

فرار از گيلان آهنگ باکويه خواهد کرد و دفع او را عدد و عدتی واجب افتاده.

نایب الس لطنه، عسکر خان افشار ارومی را با جمعی از سواره و پیاده مأمور ساخت و از سرب و بارود [- باروت] و سلاح و سلب سامانی لایق بدیشان فرستاد و ایشان دل قوی کرده ساخته جنگ شدند. و از آن سوی شفت برسید و کشتیهای خود را در برابر باکويه بداشت. از دو سوی کار جنگ آماده شده و دهان توپها به آتش افشانی گشاده گشت. حسينقلی خان مردانه بکوشید و چند فروند کشتی روسيان را با گلوله توپ درهم شکست و در آب پست کرد. روسيان از آب بیرون شده از سوی خشکی توپها را به جانب قلعه گشاد دادند و بنیان حرب را سخت تر نهادند.

در اين وقت شيخعلی خان به اتفاق نوح بیگ پسر سرخای لگزی نیز برسید و به میان قلعه دررفته با حسينقلی خان هم پشت و هم بازو شدند و آتش اين رزم روزی چند فروخته بود. در پایان کار شفت را روزگار آشفته شده، دانست از اين کارزار سودی به دست نکند، لاجرم مردم خود را برداشته به کشتی دررفت و کشتی براند و تا میان پشت ساری طالش بیامد و بیارمید. و از طرف دیگر ايشپخدر از گنجه آهنگ شیروان نمود و مصطفی خان

شیروانی صورت حال را به عرض نایب السلاطنه رسانید.

در حال نواب ولیعهد، پیر قلی خان قاجار را با جماعتی از مردان کارزار به مدد او فرستاد. پیر قلی خان چون به کنار رود کر که 12 فرسنگی شیروان است فرود شد مکشوف داشت که مصطفی خان از در خوف و هراس با ایشپخدر کار به مداهنه کرده و او را دیدار نموده و در میانه گرگ آشتی انداخته و ایشپخدر سخن او را با خود از در صدق پنداشته و طریق باکویه برداشته تا حسینقلی خان را به کیفر شفت گوشمالی دهد. و شفت نیز با مردم خود به ایشپخدر پیوست.

بالجمله پیر قلی خان این اخبار را معروض داشت و نایب السلاطنه بی توانی حسینقلی خان - قاجار را با گروهی از دلیران به جانب باکویه بتاخت و از قفای او عسکر خان افشار را با 1000 سوار بیرون فرستاد و از دنبال ایشان احمد خان مقدم بیگلربیگی تبریز و مراغه را با توپخانه و سپاهی از سواره و پیاده کوچ فرمود و خود نیز با همه سختی زمستان و کثرت برف و باران در بیست و دوم شهر ذیقعه از تبریز خیمه بیرون زد و از طریق اردبیل راه برداشت.

بعد از ورود اردبیل معروض افتاد که عسکر خان افشار به سرعت صبا و سحاب به قلعه باکویه درآمد، و حسینقلی خان قاجار در کنار رود [کر] به حراست جسر فرود شد و پیر قلی خان به اتفاق شیخعلی خان در ظاهر قلعه لشکرگاه کردند. و از آن سوی در لشکر ایشپخدر از سورت سرما دوابی که حمل توپخانه می دادند بگرداند و آذوقه و علف در لشکر او اندک شد و کار به صعوبت رفت. پس حیلتی اندیشید که حسینقلی خان حاکم باکویه را فریب دهد و روی دل او را به وعده خطا و وعید عنا با خود کند، تا از این سختی برهد و از گرداب بلا بجهد، پس حسینقلی خان را پیام داد و خواستار دیدار شد.

حسینقلی خان این معنی را به فال نیک گرفته در بیرون قلعه جای نشستن معین کرد. و روز دیگر ایشپخدر با دو سه تن از مردم خود از لشکرگاه بیرون شده بدان جای شد و حسینقلی خان با ابراهیم خان عم زاده خود و یک دو تن دیگر از

قلعه به در شده به نزد ایشپخدر آمد پس باهم بنشستند و سخن بیپوستند.

قتل ایشپخدر به دست ابراهیم خان باکویه

در میان گفت و شنود ابراهیم خان به اشارت حسینقلی خان تفنگی که در دست داشت از پس پشت ایشپخدر گشاد داد، چنانکه گلوله از سینه او بجست و به روی در افتاده، جان بداد. هم در زمان آن چند تن را که با او بودند سر بر گرفتند و سر ایشپخدر را نیز با یک دست او قطع کردند و غوغا در انداختند تا لشکریان از جای جنبش کردند و بر روسیان حمله افکندند و بسیار کس را با شمشیر بگذرانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر ساختند.

شفت چون کار بدین گونه بدید با زحمت تمام با مردم خود به کشتیها در رفت و شتابزده تا پشت ساری رانده در آن جزیره متواری گشت. از پس این فتح حسینقلی خان سر و دست ایشپخدر را در مخلاتی جای داده به درگاه نایب السّ لطنه فرستاد و نواب ولیعهد از اردبیل روانه طهران نمود. روز ششم ذیحجه در دار الخلافه طهران در حضرت شهریار نامدار فتحعلی شاه به خاک راه افکندند و حکم رفت تا آن سر و دست را به خراسان برده بزرگان آن دیار دیدار کنند.

شرح حال حاجی میرزا محمد اخباری

همانا وقتی امنای درگاه پادشاه از مولانا حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری که عالمی نحیر بود و نیز تسخیر ارواح طاهره و خبیثه و علم اعداد و نیرنجات و طلسمات نیک می دانست، خواستار شدند که اگر توانی در هلاک و دمار ایشپخدر که دیو [ی] دیوانه و از دین ما بیگانه است تدبیری اندیشی به صواب باشد. حاجی میرزا محمد ملتمس ایشان را مقبول داشت و 40 روزه میعاد نهاد که سر او را در حضرت پادشاه حاضر کنم. این معنی را مقربان حضرت نیز معروض پادشاه داشتند.

آن گاه حاجی میرزا محمد در بقعه متبرکه شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه به زاویه در رفت و صورت مردی را به قصد ایشپخدر بر دیوار زاویه رسم کرد و خود بنشست و آن ذکر می دانست به کار بست.

همانا عبد الحسین خان پسر صدر اعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی که در میان عجم و عرب به فضل و ادب نحیری نامور است یک شب نگارنده این کلمات را حدیث کرد که آن ایام که حاجی میرزا محمد بدین

طلب و تعب نشسته بود، در روضه شاهزاده عبد العظیم به زاویه او دررفتم و او را نگرستم که رشته [ای] از پس پشت گذرانیده بر دو جانب آن صورت که بر دیوار کرده، بسته بود و هردو چشم بر چهره آن تمثال برگماشته بدان سان که دو پیاله خونین می نمود و پیوسته کلماتی چند بر زبان داشت و چنان مستغرق آن خیال و نگران آن تمثال بود که از درون شدن من بدان زاویه و بیرون شدن هیچ آگاه نشد.

مع القصه این کار همی داشت تا روزی که هنگام بود کاردی بگرفت و بر سینه آن نقش که بر دیوار کرده بکوفت و باز آمد و بگفت ایشپخدر در این وقت کشته شد. امنای دولت همی روز شمردند تا بامداد روز 40 برسید. پادشاه بدو کس فرستاد که روز میعاد برسید، عرض کرد که هم امروز سر او را خواهند آورد. مردمان چشم بر او همی داشتند تا نماز دیگر آمد، دیگر باره شهریار پیام داد که اینک روز به پایان می رسد و از سر ایشپخدر اثری نیست. پاسخ داد که اگر آورنده سر را پای اسب لنگ شود و چند ساعت از وعده آن سوی تر برسد بر من نیست، ساعتی برنیامد که مسرعی برسید و سر ایشپخدر را بیاورد و مکشوف شده که از منزل سلیمانیه که 6 فرسنگی طهران است اسب او از یک پای لنگ شده و به زحمت آمده.

از پس این واقعه امنای دولت از حاجی میرزا محمد خواستار شدند که بهتر از این قتل پادشاه روس است. فرمود پادشاهان را نتوان چنین سهل و آسان زیان کرد. هم در کیفر قتل ایشپخدر که سرداری بزرگ و نفسی قوی بود مرا مقتول خواهند ساخت. و چنان بود که او فرمود؛ زیرا که امنای دولت را از کردار او وحشتی در ضمیر نشست و با خود گفتند دور نیست هرکه او را برنجاند با ایشپخدرش به یک پهلو بخواباند. پس حیلتي طراز کردند که شهریارش به سخنان دلنواز در کمال اکرام و اعزاز سفر عتبات عالیات فرمود.

شهادت حاجی میرزا محمد اخباری

از قضا وقتی به بغداد رسید که در میان اسعد پاشا و داود پاشا بر سر وزارت بغداد کار به خصومت می رفت، در این وقت اسعد پاشا با حاجی میرزا محمد ابواب موالات و مضافات را گشاده

داشت تا به صفای ضمیر و حسن تدبیر او را مدد کند و بر خصم غلبه دهد. داود پاشا که نیز حاجی میرزا محمد را آزموده داشت بترسید و پیش از آنکه دشمن بر وی چاشت کند شام بر او خورد و در نهانی عوام او باش بغداد را برشورانید تا به يك بار غوغا برداشتند و هم آواز گفتند «حاجی میرزا محمد کافری است جهود و مردی مردود، اگر در ازهاق روح و اراقت دمش تأخیری رود، دیر نباشد که مردم این شهر را از راه بگرداند و به چاه اندازد و هر مؤمن موحد را کافری ملحد سازد».

و این هنگام حاجی میرزا محمد در خانه خود نشسته با محرمان خود سخن پیوسته بود که من انجام کار خویش دیده و دانسته ام، همانا از مدّت من ساعتی بیش نمانده و ایشان همی دریغ خوردند و گفتند این چه خبر است که هرگز کس میناد و این از کجا گوئی؟ و از کجا دانی؟ ناگاه غوغای خلق را اصغا نمودند و هنوز با خویش نیامده بودند که این شورش از کجاست و چراست که مردمان با تیغها و خنجرهای آخته اطراف خانه را فروگرفتند و از بام و در به درون سرای آمدند و حاجی میرزا محمد را شهید کردند، خدایش بیامرزد و از باغ رضوان آرامگاه دهداد. از اینجا بر سر داستان رویم.

فرار جعفر قلی خان دنبلی

بعد از قتل ایشپخدر، نایب السّلطنه عباس میرزا قلع و قمع جعفر قلی خان دنبلی را واجب شمرد، از بهر آنکه روزگاری بود که در قلعه تالین ایروان نشیمن داشت و در آن اراضی کار به بی فرمانی و تنمر می گذاشت؛ و جماعتی از روسیان نیز در تحت حکومت او بودند. لاجرم نایب مهدیقلی خان قاجار بیگلربیگی ایروان را و حسینقلی خان بیگلربیگی ارومیه را و اسمعیل خان حاکم خوی را و کلبعلی خان حاکم نخجوان را با گروهی انبوه از لشکر افشار و ایروان و سپاه کنگرلو و مردم خوی به محاربت و مضاربت او نامزد فرمود. و حاجی محمد خان قراگوزلو را حکم داد که به نزدیک ایشان شده، فرمان دهد تا نخستین در برابر قلعه تالین حصنی حصین بر آورند و 1000 تن از تفنگچیان زبردست در آن قلعه جای دهند. آن گاه راه آذوقه

و علف بر جعفر قلی خان و روسیان مسدود سازند.

اما از آن سوی چون جعفر قلی خان از دور و نزدیک این اخبار را اصغاً نمود و صورت حال را تقرّس فرمود، قبل از فراهم شدن لشکر و سختی محاصره طریق فرار برگرفت و بعضی از مردمش دستگیر قراولان مهدیقلی خان قاجار شد.

تنبیه پاشایان عثمانی

و دیگر چون پاشایان دولت عثمانی در این فتنه روسیه بعضی از اراضی ایران را زحمت می کردند از جمله ابراهیم پاشا حاکم بایزید وقتی 4000 تن از لشکر خود را به تاراج نواحی ایروان مأمور داشت، نایب السّ لطنه این هنگام کلبعلی خان حاکم نخجوان را به کیفر او حکم داد و او به تعجیل شتافته اراضی او را بیاشفت و بسیار کس قتل و دستگیر نمود و دیگر پاشایان چون این بدیدند از در زاری و ضراعت بیرون شدند و مکتوبها مشعر برانابت از جنایت و پشیمانی از بی فرمانی نگار داده، به حضرت ولیعهد فرستادند. پس حکم رفت تا سرداران سپاه به بلدان و امصاری که فرمانگزار بودند، باز شدند.

استمالت مصطفی خان حاکم طالش

اما مصطفی خان حاکم طالش که پشت با دولت ایران کرده با شفت طراز مودت داده بود و این هنگام هراسناک شده بدان شد که از طالش به جزیره پشت ساری در رود و از آنجا به قزلر گریزد. نایب السّ لطنه، میرزا بزرگ وزیر خویش را که مردی پسندیده حسب و قرشی نسب بود به استمالت او گسیل فرمود و میرزا بزرگ او را مطمئن ساخت. آن گاه مصطفی خان راه آذوقه و علف بر روسیان بیست و دیگر از برای شفت مجال درنگ نماند، لابد آهنگ فرار کرد و از شدت جوع و گرسنگی و سورت سرما بسیار کس از مردم او هلاک شد.

و هم چنان مصطفی خان شیروانی که از ضعف فطرت و سوء طویت داغ پشیمانی بر پیشانی داشت به کنار رود کر شتافته، احمد خان بیگلریگی تبریز و مراغه را که بر حسب فرمان نگاهبان آن جسر و رود بود، دیدار کرد و او را در نزد ولیعهد از در ضراعت به شفاعت انگیخت و پیمان نهاد که از این پس اگر همه سر بدهد پای از طریق اطاعت بیرون نهند.

اشاره

روز جمعه سلخ شهر ذیحجه الحرام 6 ساعت و 20 دقیقه از روز گذشته، خورشید از برج حوت به حمل شد و نوروز جمشید به اول محرم افتاد و لاجرم شهریار دیندار به جای جامه زرتار، سلب سوگواری در بر کرد و تا عاشورا در مصیبت سید الشهداء علیه التّحیة و التّنا چون ماتم زدگان روز گذاشت، آن گاه به نظم مملکت و تمهید قواعد سلطنت پرداخت و حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان را که در ترفیه حال رعیت و سپاه و اخذ حقوق پادشاه معن بن زایده و قس بن ساعده بود(1) طلب فرمود و او را امین الدّوله لقب داد و به وزارت استیفای ممالک مباهی داشت و فرمانگزاری اصفهان را به فرزند اکبر ارشدش عبد الله خان گذاشت.

همانا شهریار تاجدار فتحعلی شاه قواعد ملک را به 4 تن وزیر دانشمند که ارکان اربعه مملکت اند استوار فرمود. در این وقت نخستین، میرزا شفیع اصفهانی که در ثانی دار المرزش وطن گشت وزیر اول و صدر اعظم بود و حاجی محمد حسین خان اصفهانی وزیر دوم و مستوفی الممالک آمد و میرزا رضا قلی نوائی وزیر دار الانشاء و منشی الممالک بود و نظم سپاه و وزارت لشکر را هم چنان از بدو دولت شاه شهید تاکنون میرزا اسد الله - خان نوری داشت.

بالجمله چون شهریار از این کار پرداخت، محمد خان دولوی قاجار را به نیابت و سرداری خراسان مأمور ساخت و حسین خان سردار خراسان و حاکم نیشابور را حاضر فرموده به جای نظام الدّوله سلیمان خان قاجار قوانلو که وداع جهان گفته بود، سپهسالاری لشکر داد. آن گاه از بهر جنگ روسیان سپاهی بزرگ انجمن

ص: 147

1- (1). معن بن زایده از کریمان واسیخای عرب است و قس بن ساعده از حکمهای آنان.

کرده روز جمعه بیست و پنجم ربیع الاول خیمه بیرون زد و تا چمن سلطانیه عنان باز نکشید.

آمدن سفیر فرانسه

این هنگام موسی [- مسیو] ژویر از دولت فرانسه به رسالت آمد، چه روزگاری بود که پادشاه فرانسه در خاطر داشت که با دولت ایران ساز موالات طراز کند و طریق وداد باز دارد، چنان که در سال شهادت آقا محمد شاه 2 تن رسول از دولت فرانسه باسواد عهدنامه سلاطین صفویه که در میان دولتین رفته بود به دار الملک طهران آمدند، وقتی برسیدند که هنوز بعد از شهادت آقا محمد شاه، شهریار نامدار فتحعلی شاه از شیراز باز طهران نشده و بر تخت جلوس نفرموده بود. لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ایشان را به معاذیر دلپذیر باز فرستاد و همچنان بعد از قتل سکنه کربلا چنانکه مذکور شد اسمعیل بیگ بیات سفیر بغداد گشت، یک تن از بازرگانان ارامنه که داود نام داشت و تجارت فرانسه می گذاشت به نزدیک او رفته و مکتوبی چند به خط فرانسه بنمود و خود را از جانب آن دولت سفیر خواند و به اتفاق اسمعیل بیگ به طهران آمد. اولیای دولت ایران سخن او را استوار نداشتند و کتاب او را به کذب پنداشتند.

این هنگام که سلطنت مملکت فرانسه را ناپلیون داشت و با دولت روس کار به معادات می گذاشت، موسی ژویر را به دولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشن است و خصومت ما با ایشان مبرهن، همانا دشمن دشمن را دوست گیرند، خاصه این وقت که وداد و اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال و اضطراب روسیان است. چون موسی ژویر طی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد محمود پاشا که حاکم بایزید بود به رعایت دولت روسیه و عثمانیه او را گرفته محبوس داشت و 10 تن ملازمان او را مقتول نمود.

چون این خبر در اردبیل معروض حضرت نایب السلطنه افتاد، در حال مکتوبی به حاجی یوسف پاشا که ایالت ارزن الروم داشت فرستاده او را گسیل ساخت و موسی ژویر به درگاه نایب السلطنه آمد و از آنجا در چمن سلطانیه

حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستار شد که شاهنشاه ایران در پاسخ نامه ناپلیون او را ایمپراطور خطاب فرماید که به معنی پادشاه است تا در میان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود، ملتمس او مقبول افتاد.

پس برحسب فرمان پاسخ نامه او نگار شد و میرزا رضای قزوینی منشی که روزگاری وزارت شاهزاده محمد علی میرزا را داشت به اتفاق او به سفارت فرانسه مأمور گشت.

قتل ابراهیم خلیل خان

و هم در چمن سلطانیه معروض افتاد که چون ایشپخدر مقتول گشت و روزگار شفت آشفته شد و مصطفی خان طالش روی نیایش به حضرت نهاد، ابراهیم خلیل خان از پیوستن با روسیان پشیمان گشت و از دار الاماره خود با زن و فرزند به در شده در بیرون قلعه شوشی نشیمن کرد و نایب السلطنه را در حضرت شهریار از عصیان و طغیان خویش شفیع ساخت و خواستار آمد که لشکری به اعانت او مأمور شود، تا روسیان را از اراضی خویش دفع دهد.

چون نایب السلطنه صورت حال را در حضرت شهریار باز نمود، فتحعلی شاه، حسین خان [سردار] و اسمعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار غلام پیشخدمت حاکم خمسه را با لشکری لایق به ملازمت رکاب نایب السلطنه مأمور ساخت تا به هرچه صواب شمارد، بگمارد. و نایب السلطنه، فرج الله خان شاهیسون را از راه چناقچی و ابو الفتح خان پسر ابراهیم خلیل خان را که نخست هواخواه دولت ایران بود، از راه قبان به امداد ابراهیم خلیل خان گسیل فرمود و خود نیز از اردبیل خیمه بیرون زد.

بعد از عبور از پل خداآفرین، ابو الفتح خان مراجعت نموده معروض داشت که قبل از رسیدن لشکر به امداد ابراهیم خلیل خان، جعفر قلی خان پسرزاده او که با ابو الفتح خان عم خود خصومتی به کمال داشت حقوق جد و حشمت شیخوخت او را از خاطر بسترده و یک تن از سرکردگان روس را که مایور (1) نام داشت با 300 تن

ص: 149

1- (1) مایور - بر وزن شاپور - مرتبه اول جنرال است باصطلاح روسیه، و مرتبه دوم

ساخته به خانه خود آورد و از راهی که از میانه خانه به بیرون قلعه داشت به اتفاق آن جماعت در 4 ساعتی شب بیست و سیم شهر ربیع الاول سر بدر کرده، بر سر ابراهیم - خلیل خان حمله برده، و او را با زوجه او که خواهر سلیم خان شکی بود بکشت. و نیز دختر ابراهیم خلیل خان که خواهرزاده همای خان لگزی بود و جمعی دیگر از پسران و دختران او مقتول گشتند و از پس این واقعه مایور روسی حکومت قراباغ را به مهدیقلی خان پسر ابراهیم خلیل خان گذاشت. مع القصه نایب السلطنه از این خبر سخت غم‌منده گشت و بی توانی آهنگ قلعه پناه آباد نمود.

در این وقت فرستاده سلیم خان شکی برسید و معروض داشت که سلیم خان از این پیش از در عناد با مصطفی خان شیروانی با روسیه پیوسته بود، چون قتل ابراهیم خلیل خان را به دست ایشان مشاهده نمود از کرده پشیمان است و اینک از بهر مقاتلت با روسیان و اظهار ارادت با ولیعهد ایران استمداد همی کند. نایب السلطنه، فرج الله خان شاهیسون را به امداد او مأمور ساخت.

و از سوی دیگر چون قبایلی که در قراباغ نشیمن داشتند، ملتمس بیرون [شدن] از آن اراضی گشتند، عطاء الله خان شاهیسون را به کوچ دادن ایشان مأمور فرمود. و از جانب دیگر نجفقلی خان نیز برحسب فرمان به مهدیقلی خان حاکم ایروان پیوسته بود و

حسینقلی - خان افشار و اسمعیل خان قاجار با گروهی از سپاهیان از راه ایروان رهسپار گنجه و گرجستان بود و الکسندر میرزا والی تفلیس نیز پیمان نهاده بود که در گرجستان به مقاتلت روسیان کارهای بزرگ به پای برد، و جمعی از لشکر ملازم صوابدید او بود.

در این وقت ینارال نبلسین(1) سپاهی بزرگ از روسیه برداشته از تفلیس بیرون شد و همه جا تاختن نموده عسکران را لشکرگاه ساخت، با اینکه هنوز حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و دیگر سرداران و سپاهیان که از قبل شهریار مأمور شدند به درگاه نایب السلطنه نرسیده بودند، با عدت و عدد اندک از منزل آق اغلان جنگ نبلسین را ساخته شد و احمد خان مقدم را به حراست بنه و آغروق بگذاشت و برنشست، در منزل

خنیشین تلافی فریقین شد. در بدو امر جماعت روسیه بر سر جبلی در رفته از جنگ بیمناک بودند، چون به خواستاری ابو الفتح خان جوانشیر گرفتاران قراباغی آزاد شدند، روسیه را آگهی دادند که لشکر ایران از بنه و آغروق خویش برکراند و آذوقه و علف در میان ایشان اندک است. این معنی روسیان را دل قوی ساخته به جنگ درآمدند و هر دو لشکر درهم افتادند. تفنگچیان عراقی از کزاز و فراهان و جماعت عرب بسطام یورش برده بر دهان توپ و تفنگ برآمدند، و روسیان نیز از عراده ها به زیر آمده با خصم دست و گریبان شدند و تیغ و خنجر درهم نهادند و نبلسین از بهر تحریض لشکر به آویختن و خون ریختن، تمثال پادشاه را در میدان جنگ میان سالدات افکند و نیز شمشیر خویش را بگشود و به یک سوی پرانید تا روسیان را غیرت جنبش کرد و در کوشش سخت شدند.

مع القصه هر دو لشکر در تب و تاب بودند، تا آن گاه که آفتاب بگشت و

ص:151

1- (1) نبلسین بکسر نون و ضم بای موحده و سکون لام و سین مهمله مکسور و تحتانی ساکن و نون، مردم ایران الفی در میان ها و لام در آورده بنالسن گفتند.

لشکریان دست از جنگ باز داشتند. این هنگام چون آب و آذوقه در لشکر ایران کمیاب بود، نایب السلطنه صواب در توقّف ندید، لشکر را برداشته از پل عبور داد و تا منزل حسن و حسین آمده نشیمن ساخت. و زمانی برنیامد که حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و حسن خان و امان الله خان برسیدند.

و هم در این وقت عطاء الله خان شاهیسون به دست مسرعی سبک سیر معروض داشت که قبایل قراباغی در کار کوچ دادن و طی مسافت کردن به مسامحه و مساهله روز می برند و من طریق مجادله با ایشان مسدود داشته ام تا مبادا مال و مواشی آن جماعت پایمال لشکریان شود.

نایب السلطنه، ابو الفتح خان جوانشیر را با فوجی از تفنگچیان به مدد عطاء الله خان مأمور داشت تا به اتفاق، آن قبایل را منزل به منزل همی آورند. طایفه جبرئیل لو به نهانی کس نزد ینارال گسیل ساخته او را آگهی دادند و جعفر قلی آقا با جماعتی از روسیان تاختن کرده با جبرئیل لو همدست شدند و قریب به ارض قبان با ایرانیان دچار شدند و جنگ پیوستند و تفنگچیان چندان که سرب و بارود داشتند کوشش کردند و در پایان کار بعضی اسیر روسیان شدند گروهی به زحمت تمام سر خویش را گرفته از پیش بدر رفتند.

مقابله ایرانیان با روسیان

چون این خبر به نایب السلطنه رسید در حال اسمعیل خان دامغانی و حسین خان قاجار را با گروهی از دلیران سپاه بیرون فرستاد و خود نیز از دنبال از طریق اصلاندوز راه برگرفت، و ینارال چون این خبر بدانست گروهی از لشکر خود را به حفظ قلعه پناه آباد گذاشته و دیگر سپاهیان را برداشته به جانب گنجه سرعت گرفت و چون نایب السلطنه از رود ارس عبور کرد و این قصه بشنید به آهنگ گنجه یک جهت شد. در این هنگام فرستاده شیخعلی خان و حسینقلی خان برسیده و نفاق مردم دربند و اتفاق ایشان را با روسیه معروض داشت و پیر قلی خان قاجار که به نزدیک ایشان از در اعانت تاخته بود نیز ساز نمود که مصطفی خان شیروانی باز به تسویلات

شیطانی با روسیه متفق شد و اسمعیل بیگ برادر خود را با فوجی به کنار رود کر مأمور داشته که لشکر ایران را از عبور دفع دهند.

نایب السلطنه نظم دربند و تأدیب مصطفی خان را واجب تر دانست، پس حسین خان سردار را با گروهی، مأمور به ایلغار (1) ساخت و خود نیز از دنبال چنان بتاخت که در عبور از آب کر باهم پیوسته عبره کردند و لشکر شیروانی چون این بدیدند پای از سر نشناخته به هر سوی بتاختند و حسین خان همچنان پست و بلند آن اراضی را درنوشته، آتش نهب و غارت برافروخت و خشک و تر را بسوخت در میانه بعضی از اموال بازرگانان شکی و تبریز به تاراج رفت. این جمله را نایب السلطنه از خویشان بها داد تا مصطفی خان از این ترکتاز بیچاره ماند، از در عجز و نیاز بیرون شد و طلب امان و اطمینان نمود و دیگر باره نایب السلطنه چشم از جرمش پوشیده نجفقلی خان گروس و عطاء الله خان شاهیسون را به قلعه فیت که این وقت مأمون مصطفی خان بود فرستاد تا او را دیدار کردند و از عفو و لیعهدش امیدوار ساختند. با این همه از تلون طبع و سوء ظن در تقبیل درگاه و حضور پیشگاه ملاحظه نمود و محمّد علی بیگ خاله زاده خود را به درگاه فرستاد.

لاجرم نایب السلطنه از کنار رود کر به سوی آق سو کوچ داده، اسمعیل خان دامغانی و حسینقلی خان قاجار را به تسخیر شریان که معقلی متین بود مأمور فرمود تا به حکم

یورش از دو سوی آن محکمه محکم را مفتوح ساختند و بعد از قتل و اسر اموال ایشان را منهب داشتند، نایب السلطنه بفرمود تا اموال آن جماعت را باز دادند و ایشان را با قبیلۀ مرادخانی که افزون از 6000 خانوار بودند روانه مغان کردند.

در این وقت دیگر باره مصطفی خان آشفته گشته سلیم خان حاکم شکی را از در ضراعت به شفاعت انگیخت و پیمان داد که حاضر درگاه شود و نیز در نهانی به حیلت

ص: 153

1- (1). ایلغار - لغت ترکی - بمعنی تاختن و تعجیل کردن است.

اندوژی و تسویف وقت مشغول بود. دیگر روز چنان افتاد که مردم او از کوه فیت به زیر آمدند و با امان الله خان افشار کارزار دادند و بعضی مقتول و گروهی دستگیر گشتند.

بالجمله هم در منزل آق سو، شیخ علی خان و حسینقلی خان حاکم باکویه حاضر درگاه شده نظم دربند و حفظ آن حدود را بر گردن نهاده با فوجی از سواران لشکر مأمور آن اراضی شدند؛ اما مصطفی خان شیروانی به کذب این خبر پراکنده کرد که نایب السلطنه، محمد حسن خان برادر سلیم خان را که به حکم شاه شهید به دست مصطفی خان دولو نابینا شد لشکری داده و به قید و اسر سلیمان خان فرستاده.

سلیم خان ساده دل این سخن را باور داشت و با مردم خود به کوه کلسن کورسن جای کرد، نایب السلطنه پاس خدمت سابق او را نگاه داشته میرزا ابو القاسم وزیر ولد میرزا عیسی قایم مقام را مأمور فرمود تا او را در بلده شکی دیدار کرد و کدورت این کذب را از خاطرش بسترد. آن گاه برحسب فرمان شهریار مهدیقلی خان قاجار را از حکومت ایروان معزول فرمود و احمد خان بیگلریگی تبریز و مراغه را به جای او منصوب داشت و احمد خان با سپاهی شایسته به ایروان شد و برج و باره قلعه را تعمیر داد و استوار کرد.

اما این هنگام هوای ایروان چنان عفن گشت که از سپاه سواره و پیاده 1600 تن هلاک گشت و احمد خان نیز سخت مریض شد و کار ایروان از نظم بگشت و روسیه پنبک و گرجستان انتهاز فرصت می بردند تا کیدی اندیشند. و کار نخجوان نیز از بهر خصمی کلبعلی خان با عمزاده اش عباسقلی خان سخت آشفته بود و هم معروض حضرت نایب السلطنه افتاد که میان حسینقلی خان افشار حاکم ارومی و مصطفی خان که از قبل دولت عثمانی حاکم هکاری است (1) کار به منازعت

ص: 154

1- (1) هکاری بفتح های هوز و کاف مشدد نام محالی است بریک جانب موصل اکرادی که آنجا می نشینند هکاریه می نامند.

افتاده و پیر قلی خان نیز معروض داشت که مردم دربند در نهانی با روسیان پیمان و پیوند نهاده اند و شیخعلی خان در کار

ستیز و آویز تهاون و تکاهلی دارد، و از این روی پیر قلی خان آهنگ مراجعت نمود.

و هم مکشوف افتاد که امنای دولت ایران تأدیب علی پاشای والی بغداد را که سبب نقض عهد آل عثمان شده واجب شمرده اند. لاجرم نایب السلطنه کار شیروان را دست باز داشته از آق سو طریق مراجعت گرفت. مصطفی خان شیروانی چون این بشنید جماعتی را به نهب و غارت دنباله پویان لشکر بتاخت وقتی به کنار لشکرگاه رسیدند، حسن خان قاجار که به رسم چنداولی (1) رهسپار بود ایشان را دیدار کرد، مانند صاعقه بلا بدیشان درآمده و استیلا یافت، بعضی هزیمت شدند و گروهی مقتول و دستگیر آمدند. آن گاه به فرمان نایب السلطنه، پیر قلی خان با فوجی روانه مغان شد که اگر به صواب نزدیک داند مردم شیروان را از آنجا کوچ داده در اراضی طالش بنشانند و خود مراجعت به تبریز فرمود.

تسخیر روسیان شیروان را

از پس این وقایع جماعت روسیه مغافصه به اراضی شیروان دررفتند و مصطفی خان هم از بهر آنکه قوت مدافعت نداشت و هم از این روی که با مردم سالیان و طالش کار به خصمی می کرد و سپاه روس را در مقاتلت با این دو قبیله پامرد خود می دانست به حکومت روسیان گردن نهاد.

در این وقت حسینقلی خان نیز از لشکر روس هراسناک شده با زن و فرزند خویش و پیوند از راه سالیان روانه تبریز شده، بعد از وی بو الغاکف که یکی از سرکردگان روس بود بی مانعی به باکویه دررفت و شیخعلی خان ناچار با روسیه طریق مدهانه و مدارا گرفت و بعضی از مردم سالیان که با علی خان حاکم خویش خصمی داشتند با مصطفی خان شیروانی ابواب مکاتبات و مصافحات بازداشتند.

ص: 155

1- (1) چند اول بضم جیم عجمی و نون ساکن در ترکی جماعتی را گویند که از دنبال لشکر بدارند و کوچ دهند.

لا-جرم مصطفی خان دل قوی کرده مردم خویش را با جمعی از روسیان برداشت و تا ارض جواد بتاخت و از آنجا تصمیم عزم داد که بر لشکر پیر قلی خان شیخون برد و قبایل شیروان را که او کوچ می داد استرداد کند. پس شب هنگام بر سر او تاختن برد و پیر قلی خان دفع او را به عزمی ثابت و جدی تمام به جنگ در آمد و بعد از گیرودار،

مصطفی خان را هزیمت کرد و از دنبال او تا کنار کر بتاخت.

مصطفی خان بعد از این شکستن و گریختن آهنگ سالیان کرد، میر باقر بیگ برادر مصطفی خان که بر حسب امر نایب السلطنه با 300 تن تفنگچی به حراست سالیان مأمور بود، آگهی از نفاق مردم و اتفاق بعضی از ایشان با مصطفی خان نداشت با دل قوی به جنگ در آمد و از جانب دیگر آن جماعت که با مصطفی خان پیمان داشتند در بگشودند و روسیان را در آوردند، میر باقر بیگ و جمعی از مردم طالش دستگیر شدند و علی خان از میانه بجست.

رزم سلیم خان شکی با روسیان

چون این اخبار گوشزد ینارال نبلسین شد و کار باکویه و سالیان و مغان را پرداخته یافت به طرف شکی شتافت. سلیم خان سپاهی از آوار و جار و تله به مدد آورده با توپخانه و قورخانه و اعداد تمام به سیغناق(1) کلسن کورسن نشیمن کرد و دو کَرّت در حوالی شکی با روسیان صف جنگ برکشید و مردانه بکوشید، در پایان کار، جماعت لگزیه از جنگ روی برکاشتند و او را بگذاشتند. سلیم خان ناچار طریق فرار گرفت و اهل و مال خویش را برداشته آهنگ تبریز کرد. و هم در راه چند نوبت با روسیان رزم داده از رود کر عبیره کرد [ه] و از راه اردبیل به اتفاق فرج الله خان شاهیسون به تبریز شتافت و بر حسب فرمان ولیعهد نشیمن در اردبیل ساخت.

اما از آن سوی پولکونیک که این وقت در ارض جواد جای داشت به مصطفی خان طالش مکتوبی کرد که قبایل شیروان و مغان و رودبار را به اراضی خویش

ص: 156

1- (1) سیغنان بکسر سین مهمله و تحتانی ساکن و غین معجمه و نون و الف و قاف در ترکی جای سخت و پناگاه را گویند.

باز فرست و اگر نه 300 تن از خویشان و عشیرت تو را که در تحت فرمان من اندرند با تیغ بگذرانم.

مصطفی خان طالش او را پاسخی درشت نوشت و صورت حال را در حضرت نایب السلطنه معروض داشت.

طغیان علی پاشا وزیر بغداد

اکنون قصه بغداد و طغیان علی پاشا را باز نمائیم. از این پیش مرقوم افتاد که عبد الرحمن پاشا با 5000 کس از اهل و عشیرت و سپاهی و رعیت خود به دولت ایران پناهنده شد و در کردستان نشیمن یافت و میرزا صادق وقایع نگار به رسالت بغداد مأمور گشت، از بهر آنکه علی پاشا را از کین و کید عبد الرحمن پاشا باز دارد و حکومت شهر زور را دیگر باره به او بگذارد. بعد از ورود به بغداد، علی پاشا، وقایع نگار را وقعی نگذاشت و حکومت شهر زور را با خالد پاشا تفویض فرمود اما تا بی فرمانی خود را مستور دارد عریضه [ای] از در خدیعت نگار داده با پیشکشی لایق به درگاه پادشاه فرستاد.

شهریار نامدار فتحعلی شاه را بی فرمانی او ثقلی در خاطر افکند و عبد الرحمن پاشا را از کردستان حاضر آستان ساخته به شمشیر و خنجر مرصع و خلاع گران بها شاد خاطر ساخته به ایالت شهر زورش مأمور نمود و به امان الله خان والی کردستان نیز حکم رفت که از استقلال او دست باز ندارد. و عبد الرحمن پاشا راه شهر زور برگرفت و خالد پاشا از اصغای این خبر به بغداد گریخت. و از پس آن نواب محمد علی میرزای شاهزاده را صاحب اختیار حدود عراقین عرب و عجم لقب داد و ایالت کرمانشاهان تا حدود بغداد از سر حد بصره تا قصبه خرم آباد بدو گذاشت و ابراهیم خان دولو و محمد علی خان شامبیاتی را ملتزم رکاب او داشت [و] در دهم شهر جمادی الاولی از چمن سلطانیه مأمور بدان حدود و ثغور گشت.

اما از آن سوی علی پاشا دفع عبد الرحمن پاشا را يك جهت شده با 30000 تن سواره و پیاده و توپخانه و قورخانه از بغداد کوچ داده در ارض زهاب لشکرگاه کرد و سلیمان پاشای کهیا خواهرزاده خود را با 15000 تن لشکر به تدمیر عبد الرحمن پاشا و تسخیر شهر زور مأمور نمود و خالد پاشا و سلیمان پاشای مسلم کرکوک و کوی حریر را ملتزم رکاب او ساخت. و سلیمان پاشای کهیا

بی توانی به اراضی شهر زور تاخت و عبد الرحمن پاشا رزم او را بساخت و به اول حمله هزیمت شده به زمین کردستان باز گریخت. علی پاشا را مؤذنه این نصرت تحریک جلادت داده از زهاب برنشست و تا طاق گرا عنان باز نکشید و این خبر در چمن سلطانیه مسموع شهریار افتاد و فرمان داد تا

نوروز خان قاجار ایشیک آقاسی با سپاهی جرّار مأمور خدمت شاهزاده محمد علی میرزا شد و در بلده همدان به حضرت او پیوست و شاهزاده در حال کوچ داده در منزل کردند جای کرد.

علی پاشا چون از این ترکتاز وقوف یافت از طاق گرا بازپس شده در کنار رود سیروان که میان شهرزور و بغداد است متوقف گشت. این هنگام شاهزاده، نوروز خان و محمد علی خان شامیاتی را با 10000 سوار از کردان مدانلو و جهان بیگلو و ترکان قراگوزلو به اسر و نهب اراضی بغداد بتاخت و ایشان از زهاب تا بعقوبه و از بعقوبه تا مندلیج را عرضه نهب و غارت کردند، فتاح پاشای حاکم زهاب کر و فری نموده بی نیل مقصود به نزدیک علی پاشا گریخت. و این هنگام فرج الله خان نسقچی باشی آخلوی - افشار و محمد ولی خان قاسملوی افشار داماد او و صفیاری خان کردبچه افشار با سواره جمعی ایشان از درگاه شهریار مأمور سفر کردستان شدند تا به اتفاق امان الله خان والی، عبد الرحمن پاشا را در حکومت شهر زور استوار بدارند.

هزیمت رومیان و گرفتاری سلیمان پاشای کهیا

بالجمله ایشان از چمن سلطانیه تا به کردستان بتاختند و از آن سوی سلیمان پاشای کهیا به اغوای خالد پاشا با لشکرهای خود از شهر زور بیرون شده در کنار بحیره مریوان که پایان خاک کردستان است با سپاه ایران دچار شدند، فرج الله خان و امان الله خان صف برآستند، ابطال رجال اردلانی و کردستانی در میمنه جای کردند و هزاره افشار بر میسر شدند، محمد ولی خان افشار و صفیاری خان کردبچه از چپ و راست جایگه ساختند، امان الله خان و فرج الله خان در قلب لشکر اندر آمدند.

و از آن سوی سلیمان پاشای کهیا صف برزد و سلیمان پاشای مسلم کرکوک را با اعراب و اکراد در برابر مردان اردلانی بداشت و غلامان گرجی و سپاه رومی را با جماعت افشار روی در روی کرد و جنگ در انداخت و آتش توپ و تفنگ برافروخت. بعد از گیرودار فراوان دلیران افشار از میسره به جانب میمنه خصم که کهیا جای داشت یورش بردند و لغزشی در سپاه خصم افکندند.

سلیمان پاشای کهیا چون این بدید به نزدیک سلیمان پاشای مسلم شتافت و مردم میسره را برداشته، بر میمنه لشکر ایران حمله برد و سخت بکوشید و از چپ و راست بردمید و بخروشید. ایرانیان چون این بدیدند در گرد کهیا پره زدند و بی آنکه او را جراحی رسانند دستگیرش ساختند و لشکرش را هزیمت ساخته از دنبال بتاختند، از یک سوی تا لشکرگاه علی پاشا و از طرفی تا اراضی کرکوک و موصل از ققای هزیمتیار برفتند و اسیر گرفتند و مرد و مرکب به خاک افکندند و خاک اودیبه را از خون دلاوران رنگین ساختند. 3000 تن از مردم آل عثمان عرضه شمشیر شد و از مردم از این بیشتر اسیر گشت.

علی پاشا چون کار بدین گونه دید بر سمند بادپا برنشست و به کردار باد تا کنار بغداد بتاخت و در حال شیخ جعفر نجفی را که در میان علمای جعفری فحلی نامور بود، از نجف اشرف طلب نمود و به حضرت شاهزاده محمد علی میرزا شفیع انگیخت، جنابش نزدیک شاهزاده سفر کرد و شاهزاده حشمت قدم او را بداشت و به خواستاری او لشکریان را از قتل و غارت اراضی بغداد منع فرمود و اسیران عرب و روم را آزاد ساخت و جناب شیخ جعفر مراجعت فرمود و سلیمان پاشای کهیا را که مردی شناخته و نامور بود و رهانیدن او را بی اجازت شهریار پسندیده نداشت با کنده و زنجیر به درگاه پادشاه فرستاده، شاهنشاهش زنجیر از گردن برداشت و او را به میرزا شفیع صدر اعظم سپرد؛ و از چمن سلطانیه کوچ داد [ه]، روز بیست و دوم شهر جمادی الاخر وارد طهران گشت.

و از سوی دیگر حاجی یوسف پاشای صدر اعظم دولت عثمانیه که این وقت

فرمانگزار ممالک ارزن الروم و قراحصار مشرقی و سپهدار سپاه بود، فیضی محمود - افندی را که از اعیان دولت بود به حضرت نایب السملطنه از بهر رهائی کهیا رسول ساخت و از طغیان علی پاشا کتابتی از در معذرت کرده و نایب السملطنه به خواستاری در حضرت شهریار صورت حال را باز نمود و افندی را به طهران فرستاد.

و هم در این وقت شیخ جعفر نیز برای خلاصی کهیا وارد طهران گشت. لاجرم شهریار سلیمان پاشای کهیا را به تشریف ملکانه خرسند فرمود و رخصت انصراف داد و عبد الرحمن پاشا را خلعت حکومت شهر زور عطا فرمود و میرزا صادق وقایع نگار را دیگر بار برای استقرار این امر و تشدید مبانی محبت میان دولتین به اتفاق کهیا روانه دار السلام بغداد ساخت.

وقایع سال 1222 هـ. / 1807 م تصمیم عزم روسیان به تسخیر ایروان

اشاره

چون 3 ساعت و 19 دقیقه از شب یکشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام بگذشت، در سنه 1222 هـ. آفتاب از حوت به حمل شد و شهریار جمشید دستگاه فتحعلی شاه جشن جمشیدی بگذاشت، آن گاه سپاه رزمجوی را از اطراف ممالک طلب داشت و روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول از طهران خیمه بیرون زد. بعد از ورود به قزوین شاهزاده علینقی میرزا را به حکومت آن اراضی بگماشت و از آنجا کوچ داده سه شنبه 17 ربیع الاول چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد.

و از طرف روسیه مکشوف افتاد که یک تن از وزرای روس که سالهای دراز با رزم و بزم مأنوس بود، به جای ایشپخدر سپهسالار سپاه گشت و با لشکری انبوه از طریق قزلر وارد تقلیس شد و نخستین فتح ایروان را در ضمیر گرفت.

و هم معروض افتاد که روسیه قراباغ به تاتف آمده، مبارزت ابو الفتح خان را طراز دادند و پاشایان قارص و بایزید با روسیه کار به رفق و مدارا کردند و اینک بدان سرند که قبایل

سیبکی و زملائن که ساکنین نواحی ایرانند به فریب و اگر نه به عتیب به سوی خود کشانند و احمد خان بیگلربیگی ایروان مریض و علیل افتاده و مردمی که در تحت فرمان او و پاسبان قلعه اند بیشتر نیز رنجور و ناتندرستند.

در این وقت با اینکه در تمامت آذربایجان به سبب قلت غله بلای غلا بالا گرفته بود، نایب السلطنه را فتوری در ارکان شهادت راه نکرد و حسین خان سردار قاجار را با مردان کارزار به سرداری ایروان منصوب داشت و احمد خان را طلب فرمود و پیرقلی خان را به مدد مصطفی خان طالش بیرون فرستاده و نیز فوجی را به اعانت ابو الفتح

خان فرمان داد. لاجرم از آن سوی گدویج چون این اخبار بشنید از جنبش و کوشش فرو ایستاد، و پولکونیک بعد از ورود پیرقلی خان به اراضی مغان مراجعت کرده از شیروان به گنجه دررفت و جمعی از روسیان که در تاتف جای داشتند، چون اعداد ابو الفتح خان را از تجدید لشکر بدانستند راه پناه آباد پیش گرفتند. و آن فرقه روسیان که در شکی شدند و بعد از هزیمت سلیم خان بر سر جار و تله شتافتند، چون از تاختن پیرقلی خان آگاه شدند، آهنگ مراجعت نمودند و با مردم سلیم خان که در جار و تله جای داشتند، چون به سبب برف و یخ طریق مراجعت و فرار يك باره مسدود بود، ناچار رزم دادند و بعضی مقتول و برخی به شکی گریختند.

و هم در این هنگام از درگاه شهریار سپاهی جرّار وارد آذربایجان گشت و از آنجا بعضی نزدیک حسین خان و ایروان شدند و نیمه دیگر به سوی مغان و نزد پیرقلی خان مأمور گشتند و نایب السلطنه با عدت و عدد شایسته در تبریز بنشست.

مکتوب سردار روس به امنای دولت ایران برای مصالحه دولتین

از آن سوی گدویج چون با دولت عثمانی نیز کار به معادات و مبارات می رفت، خواست تا با دولت ایران از در مصالحه و مداهنه بیرون شود و برحسب فرمان پادشاه روس ایشیک آقاسی خود را که استپانوف نام داشت روانه درگاه پادشاه ساخت و مکتوبی به میرزا شفیع صدر اعظم کرد و بعضی از اشیاء نفیسه هدیه او داشت و خواستار التیام جانبین و اتحاد دولتین گشت

و استپانوف در تبریز تشریف حضور نایب السّ لطنه یافته از آنجا به طهران آمد و برحسب فرمان در خانه صدر اعظم فرود شد و مکتوب و مهدای او را برسانید و مکنون خاطر را در کار مصالحه مکشوف داشت.

امنای دولت ایران در پاسخ گفتند ما را از مداهنه و مصالحه با دولت روسیه کراهتی نیست، به شرط آنکه از تصرف در اراضی ایران اگرچه به مقدار نقش قدمی باشد دست بازدارند و چون سخنان استپانوف را از در خدیعت دانسته او را وقعی و مکانتی نگذاشتند و استواری کار و ثبات حزم را، برحسب امر شهریار، حسن خان قوللر آقاسی

برادر حسین خان سردار با اشرف خان دماوندی و گروهی از لشکریان به طرف ایروان شتاب گرفتند و استپانوف که در ظاهر طریق مسالمت و مصالحت می سپرد، نیز به نزدیک گدویج مراجعت کرد.

و از آن سوی چنانکه مرقوم شد چون از جانب حاجی یوسف پاشا، فیضی محمود - افندی رسالت خویش بگذاشت و سلیمان پاشای کهپها را رها ساخت و خود آهنگ مراجعت نمود و چون به تبریز آمد نایب السّ لطنه، فتحعلی خان ایشیک آقاسی پسر هدایت الله خان رشتی را به اتّفاق او به نزدیک حاجی یوسف پاشا رسول فرمود و میان دولت علیه ایران و آل عثمان را حبل اتّحاد و مهربانی محکم کرده بازآمد. و حاجی یوسف پاشا به حکام و پاشایانی که در حدود اراضی روس بودند فرمان کرد که با روسیان طریق مخالطت مسدود دارند و غلّات و حبوبات را که مایه قوّت و معیشت است با ایشان به معرض بیع و شری درنیاورند. گدویج از این معنی پریشان خاطر شده از در کیفر و مکافات ابواب معادات و مبارات بر روی ایشان بازداشت و نخستین ینارال سویدوف را با سپاهی رزمجوی به جانب قارص مأمور نمود.

مقاتله روسیان با ایرانیان

محمد پاشا حاکم قارص اگرچه با مردم خود به عزم مقاتلت بیرون شد، اما در نهانی با روسیان مواضعه نهاده عنان بگردانید و در قلعه قارص متحصّن گشت. یوسف پاشا این معنی را مکشوف داشته سید علی پاشا را با جماعتی مأمور ساخت و به مردم قارص فرمان کرد که محمد پاشا را با کنده و زنجیر به نزدیک من

فرستید و اگر نه منتظر عذاب و عقاب باشید. محمد پاشا چون این بدانست عظیم بترسید و از کرده پشیمان گشت و جنگ روسیان را میان بست و به اتفاق سید علی پاشا با آن جماعت رزمی مردانه داده؛ ایشان را از حوالی قارص هزیمت داده تا به مسافتی بعید بازپس شدند و در بعضی از قرای آن اراضی جای کرد.

و از این سوی نایب السلطنه روز دوم شهر ربیع الثانی با لشکر جرّار و توپ و زنبوره آتشبار از تبریز بیرون شد و در ظاهر شهر لشکرگاه کرده تا اگر واجب افتد سواره و پیاده از بهر جنگ آماده باشد.

در این وقت از حاجی یوسف پاشا و حسین خان قاجار سردار ایروان مؤذنه غلبهٔ رومیان بر روسیان برسید. بدین شرح که بایدوف پسر گدویج با 4000 تن بر سر قلعهٔ آخر کلک آخسقه برفت و گدویج نیز از دنبال او بشتافت. سلیم پاشا که والی آخسقه بود 3000 تن تفنگچی از جماعت لار به مدد قلعه گیان آخر کلک فرستاد و گدویج 3 ساعت قبل از سپیده دم فرمان داد تا لشکریان نردبانها بر دیوار قلعه استوار نهاده یورش بردند و صعود کردند، چندانکه سنگ و آتش از قلعه بباریدند و ایشان را از نردبانها به زیر افکندند، روسیان بازپس نشدند و دلیری نمودند و همی از پس یکدیگر صعود کردند تا به فراز باره بر شدند. و از آن سوی سپاه آل عثمان نیز از پای نشستند و تا هنگام صبح رزم دادند در پایان کار روسیان شکسته شدند و خویشان را از باره به زیر افکندند و راه فرار برگرفتند.

قلعه گیان چون این بدیدند در بگشودند و از دنبال هزیمت شدگان بتاختند و بسیار کس را اسیر کردند و با 550 نیزه سر و 5 عرادهٔ توپ و 6 عرادهٔ قورخانه باز قلعه شتافتند.

اما گدویج بعد از این هزیمت از بهر کیفر عزیمت راست کرد و با لشکر خود از بهر رزم یوسف پاشا به اراضی قارص دررفت و از طرف شوره گل ایروان

رهسپار گشت و یوسف پاشا بعد از آن نصرت با کبر و خیالای تمام آهنگ رزم او فرمود با اینکه مکتوب نایب السلطنه بدو رسید که در رزم گدویج آهسته باش تا من نیز در رسم و تورا با سپاه ایران مدد دهم. همانا خود را محتاج ندانست و افواج لشکر را برانگیخت و سید علی پاشا را بر مقدمه سپاه بتاخت و خود به مسافت نیم فرسنگ از پس پشت ایشان همی برفت، در منزل بایندرلوی شوره گل، پاشایان را با روسیان دیدار شد و بانگ گیرودار بالا گرفت.

بعد از ستیز و آویز لشکر روم شکسته شد، 500 تن از ایشان اسیر و 500 تن عرضه شمشیر گشت. یوسف پاشا هزیمت شده به قارص آمد و محمد پاشا را که چند کت از اسلامبول فرمان احضار رسیده بود و در امثال فرمان ماطله و مساهله می داشت روانه اسلامبول فرمود و چند کس را فرمود که در عرض راه تا به کیفر آنکه با روسیان در نمان مواضعه نهاده بود سرش را برگرفتند.

جلوس سلطان مصطفی خان چهارم (1807-1808 م / 1222-1223 ق)

هم در این سال در عشر اول ربیع الثانی اهالی شرع اسلامبول و بزرگان قبایل ینکچری با سلطان سلیم [خان سوم] که این هنگام صاحب تاج و تخت بود، دل دیگرگون کردند و گفتند این نظام جدید که شعار مردم یورپ است، در اسلامبول آشکار کردن، کار اسلام آشفتن و طریق عیسویان گرفتن است. پس یک باره بشوریدند و او را گرفته از تخت سلطنت به زیر آوردند و سلطان مصطفی پسر سلطان عبد الحمید خان را به سلطنت سلام دادند و حاجی ابراهیم خان نظامی را که قوام این نظام بدو بود با جمعی از بزرگان دربار عرضه هلاک و دمار ساختند، چنان که در جای خود در ذیل قصه قیصره به شرح این اجمال خواهیم پرداخت.

مع القصه این اخبار را نایب السلطنه در عریضه نگار داده در چمن سلطانیه معروض درگاه شهریار داشت. و هم از طرف خراسان مژده غلبه لشکر اسلام بر افغانان و صوفی اسلام برسید.

همانا قلعه غوریان و آن اراضی که در 8 فرسنگی هرات است از این پیش به دست حسین قاجار مفتوح شد و شاهزاده محمد ولی میرزا

که والی خراسان بود آن اراضی را به اسحق خان قرائی که ملازم رکاب بود گذاشت و اسحق خان برادرزاده خود یوسف علی -

خان را به حکومت آنجا گماشت. مدتی دراز برنیامد که یوسفعلی خان طریق نفاق گرفت و با حاجی فیروز الدین میرزای افغان که حکمرانی هرات داشت در نهانی اتفاق نمود و او را بر تسخیر خراسان تطمیع داد.

فتنه صوفی اسلام و خاتمه کار او به دست ایرانیان

در این وقت يك تن از صوفیه جهریه بخارا که صوفی اسلام نام داشت و 3 سال از بیم بیگ جان اوزبک در نواحی کرخ(1) روزگار می گذاشت، آوازه کشف و کرامت بلند کرد و گروهی انبوه به ارادت و ملازمت آورد. حاجی فیروز نیز شیفته شمایل او گشت و از در عقیدت دست ارادت بدو داد و چنان دانست که از توجه خاطر او بر بادی(2) و حاضر چیره خواهد شد و بر چاربالش ملک تکیه خواهد زد، پس تجهیز لشکر کرده 50000 تن از قبایل هرات و قندهار و فراه و اندخود و ماروچاق و قندز و ختلان و چینانجکث و میمنه و فاریاب و بادغیسات و اویماقات جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی و نگودی انجمن کرد و صوفی اسلام را در هودجی زرین جای داده در میان لشکر بازداشت و به شمار ایام سال 366 تن از ابطال را در گرد هودج نگاهبان گذاشت و 6 فرسنگ از هرات بیرون تاخته در قلعه شکیبان فرود شد.

و از این سوی محمد خان قاجار نایب خراسان بر حسب فرمان پادشاه و اجازت شاهزاده محمد ولی میرزا با سپاه خون آشام تا قلعه شاه ده بتاختند و میان فتنین زیاده از فرسنگی نماند.

روز دیگر که پنجشنبه بیست دوم شهر ربیع الثانی بود محمد خان خوانین خراسان را برداشته با لشکر کرد و عرب و مردم هزاره و تیموری از قریه شاه ده بیرون شد؛ و از آن سوی حاجی فیروز و صوفی اسلام نیز میدان جنگ

ص: 165

1- (1) کرخ بزبان نبطی زمین پست را گویند که آب در آن جمع شود.

2- (2) بادی یعنی اهل بادیه و ده نشین، حاضر یعنی شهری که در جامع و حضارة زندگی کند.

نزدیک کردند و از هر دو جانب صفها بیاراستند و آلات حرب و ضرب به کار داشتند. نخستین از دهان توپ و تفنگ نگرگ

مرگ بیاریدند و زنبورهای آتشین را دهان بگشادند.

از پس آن دلیران ایران از آن عجل و شتابی که در نهاد داشتند توپ و تفنگ را بگذاشتند و با تیغهای آخته به جانب خصم تاختند و همی مرد و مرکب به خاک انداختند؛ و در میان آن گیرودار صوفی اسلام را دیدار کردند و بر گرد او پره زدند و آن 366 تن مردم که نگاهبان هودج او بودند دست از جان بشستند و بر اطراف هودج رده بستند و تا آن یک تن که آخر شمار بود عرضه دمار نگشت کس به هودج دست نیافت.

بالجمله صوفی اسلام را با هودج به ضرب تیغ آبدار پاره پاره کردند و 6000 کس از افغانان را به خاک افکنده زمین را از خون ایشان لعل گون ساختند و بدل خان فوفلزائی و گداخان و محمود خان تایمنی و برادر پلنگ توش خان جمشیدی و مانند ایشان از سرکردگان و بزرگان افغان 130 تن مقتول گشت و 3000 تن از افغانان اسیر شد [ند] و 200 تن از سرهنگان ایشان نیز دستگیر آمدند که 3 تن از جمله عبد الغیث خان فوفلزائی و برخوردار خان اسحق زائی و یک برادر پلنگ توش خان جمشیدی بود تمامت بضاعت آن جماعت از تلید و طریف و سیاه و سفید و توپخانه و قورخانه غنیمت سپاه شد و محمد خان از دنبال هزیمت شدگان تا دروازه هرات بتاخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و از برای فتح قلعه استوار بنشست.

حاجی فیروز چون کار بدین گونه دید از در ضراعت بیرون شده، خراج دو ساله هرات را مهیا ساخته به نزدیک محمد خان انفاذ داشت و یوسف علی خان قرائی را که علت این غایله و سبب این فتنه بود دست به گردن بسته بیرون فرستاد و اسیران افغان را به بهائی گران زر بداد و بگرفت. لاجرم محمد خان شادخاطر در عشر اول جمادی الاولی در مشهد مقدس به حضرت نواب محمد ولی میرزا پیوست و مزده این فتح در نیمه جمادی الاخره با 500 نیزه سر و خراج دو ساله هرات و بعضی اشیاء نفیسه

که حاجی فیروز به رسم پیشکش انفاذ داشته بود در چمن سلطانیه از پیشگاه حضور شهریار بگذشت.

آنگاه شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روز دوشنبه هفتم رجب وارد طهران گشت. و از آن سوی نایب السّ لطنه از چمن اشکنبر کوچ داده در هیجدهم شهر رجب به تبریز آمد و در حدود مملکت هر جای از بهر حراست سپاهی در خور بازداشت.

آمدن ایلچی فرانسه از نزد ناپلیون به ایران

و در هشتم شهر رمضان، میرزا رضای قزوینی که سفیر مملکت فرانسه بود چنانکه مذکور گشت از نزد ناپلیون مراجعت کرد و جنرال غاردان [گاردان] که حکمران 12000 تن لشکر بود نیز به حکم ایمپراطور فرانسه با 24 تن از مردم مجرب و هنروران آن اراضی به اتفاق او برسید. نخستین جنرال غاردان به حضرت نایب السّ لطنه آمد و نامه [ای] که نیز از بهر او داشت بداد و مورد اشفاق گشت. آن گاه نایب السّ لطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی را به مهمانداری او گماشته، ایشان را روانه دربار شهریار داشت.

روز دوازدهم شهر رمضان در دار الخلافه طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار دست یافت. مکتوب ناپلیون را برسانید و اشیائی که به ارمغان آورده بود پیش داشت و در تشیید مبانی اتحاد، پیمانی که نهاده بود بنمود و صورت عهدنامه را به عرض برسانید.

خلاصه آن بدین شرح که ناپلیون بر خویشان نهاد است که:

روسیان را خواه از در مصالحت و مداهنت خواه به طریق مناجزت و مبارزت از اراضی گرجستان و دیگر حدود که به تحت فرمان آورده اند، بیرون کند و قبل از فیصل این امر هرگز با روسیان ساز موالات و مصافحات طراز نکند و شاهنشاه ایران را چندانکه آلات جنگ در بایست افتد از انفاذ مضایقت نفرماید و در ازای آن سلطان ایران از مهربانی و حفاوت با جماعت انگلیس پرهیز فرماید و آن گاه که کار روسیان یکسره شود و ناپلیون سپاهی به تسخیر هندوستان مأمور دارد عبور ایشان را از خاک ایران مضایقت نرود.

مع القصه بعد از آنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت و خبر عهد

نامه به پای برد، شهریار نامدار فتحعلی شاه پذیرای آن پیمان گشت و جنرال غاردان را نوازش و نواخت فرمود و او را به لقب خانی مخاطب ساخت و عسکرخان افشار ارومی را که يك تن از سرکردگان سپاه بود با جواب مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه به رسم ارمان به درگاه ناپلیون رسول فرمود.

و هم در این وقت چون سلطان مصطفی خان [چهارم] چنانکه مذکور شد به تخت سلطنت روم جای داشت از درگاه شاهنشاه ایران مکتوبی به تهنیت جلوس او نگار داده، آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی حامل نامه و سفیر حضرت او گشت. از پس او زیارت حضرت معصومه بنت موسی بن جعفر علیه السلام را شهریار دین پرست تصمیم عزم داده، سفر دار الامان قم فرمود و از آنجا به تماشای دار المؤمنین کاشان کوچ داده، پس از روزی چند مراجعت به طهران فرمود.

اما از آن سوی در نیمه جمادی الاخره دو تن از غلامان گرجی، علی پاشای والی بغداد را مقتول ساختند. بزرگان بغداد به نزدیک سلیمان پاشای کهیا انجمن شده او را به حکومت بغداد برداشتند و او نخستین، کس فرستاده قاتلان علی پاشا را که فرار کرده بودند به دست آورده، عرضه هلاک و دمار داشت و احمد چلبی را با پیشکشی شایسته روانه دربار شهریار نمود و در استقرار حکومت خویش خواستار حکم مجدد شد.

شهریار ایران منشور حکومت او را با تشریفی لایق بدو فرستاد. و از آن سوی امنای دولت عثمانی مثال وزارت بغداد را به یوسف پاشای سر عسکر ارزن الروم فرستادند.

چون خبر بدیشان رسید که شاهنشاه ایران سلیمان پاشا را در بغداد نصب فرمود، لا-جرم طریق موافقت سپردند و سلیمان پاشا را به حکومت بغداد گذاشتند، به یوسف پاشا فرمان کردند که عثمان پاشا را در جای خود به ارزن الروم بگمارد و خود طریق اسلامبول بسپارد.

بنای نظام جدید در ایران

هم در این سال به آموزگاری فرستادگان ناپلیون چنانکه مذکور شد در ممالک ایران سپاهیان را نظمی جدید برای جدال نهادند و حکم دادند که يك نیمه

لشکر به قانون مردم فرنگ پیاده آهنگ جنگ کنند و بیشتر در کار حرب، توپ و تفنگ بکار برند.

نخستین در آذربایجان، نایب السّ لطنه عباس میرزا بدین طلب رنج و تعب فراوان برد و به نیروی بازوی سلطنت و حسن تدبیر میرزا بزرگ قائم مقام این مقصود بر وفق مرام آورد. و هم به فرمان پادشاه در دیگر بلدان و امصار ولات و حکام کار بدین گونه کردند، نظام آذربایجان را سرباز خواندند و نظام عراق و مازندران را جانباز لقب دادند و یوسف خان گرجی که از عهد صبی و ایام کودکی در حجر تربیت شهریار پرورش یافته و نیک و بد روزگار را با آموزگاری پادشاه دانسته بود، سپهسالار سپاه گشت و به لقب سپهداری بلندآوازه شد و فرمانگزاری عراق از اراضی فراهان و کّرّاز و کمره و سرپند و فس و بزچلو و شراره و تفرش و آشتیان بدو تفویض گشت و 12000 تن پیاده نظام از این اراضی اختیار نموده قانون جنگ با تفنگ و توپ، بر قانون اهالی یوروپ بدیشان آموخت.

رسیدن سفرای هند به ایران

و هم در این سال سفرای سند به حضرت شهریار رسیدند.

همانا مملکت سند که 60 فرسنگ طول و 20 فرسنگ عرض دارد بر شکل مثلثی باشد، از سوی مغرب به دریای هند پیوندد و از سوی جنوب به اراضی هند و کج و بوچ منتهی شود و جانب شمالش بیابان مکران است، حکام و فرمانگزاران این مملکت شیعی مذهب اند و سکنه آن سنی و شیعی و بیشتر هندوند. چون نوبت ایالت آن مملکت به میر غلام شاه که نسبت با خاندان آل عباس داشت رسید، از طایفه دالپور بلوچ 4 برادر که از امرای درگاه بودند و مکانتی تمام داشتند پیوسته به حفظ و حراست حیدرآباد که دار الاماره سنداست و حکومت دیگر بلدان و امصار مشغول بودند. و این برادران نخستین میر فتحعلی؛ دوم میر غلامعلی؛ و سوم میر کر معلی؛ و چهار میر ثابت علی نام داشت.

و چون ایشان را حشمتی تمام در آن اراضی بود، میر غلام شاه بدان سر شد که با ایشان پیوندی کند تا به پاس خویشاوندی هرگز بر طریق خلاف نروند. پس

از آن جماعت دوشیزه ای را به رسم زناشوئی طلب فرمود و این جماعت را هرگز با غیر قبیله خود قانون مواسلت و مصاهرت نبود، این کار را عاری دانسته، پذیرفتار نشدند. میر غلام شاه به قوت سلطنت و اعطای سیم و زر آن دختر را نکاح کرد. ایشان از این کردار خسته خاطر شدند و بدو نامه کردند که ما را در میان قبایل سند از مکانت قدر انداختی و شرمسار ساختی.

میر غلام شاه در جواب ایشان منشوری کرده خاتم برنهاد که من از هر قبیله جمیله ای به شرط مصاحبت و مزاجت به سرای خویش خواهم آورد تا کسی را با شما زبان شناعت گشاده نباشد. ایشان آن منشور را در تمام قبایل مشهود و مشهور داشتند و مردم را بر او بشوراندند و با جماعتی انبوه يك دل و يك جهت بر او تاختند و او را مقتول ساختند، آنگاه جسدش را در بیرون حیدرآباد به خاك سپردند و بر سر قبرش قبه ای کردند. از پس او برادران چهارگانه به شراکت بر مسند ایالت جای کردند و سجلی نگاشتند که بی مشاورت یکدیگر کاری به تقدیم نرود و اگر يك تن از ایشان از طریق مؤالفت بگردد آن 3 دیگر به اتفاق مخالفت او کنند و از مسند حکومتش دفع دهند.

بالجمله روزی چند بدین گونه کار کردند تا میر فتحعلی که برادر بزرگتر بود از جهان رخت بیرون برد. به موجب وراثت سهم او را با پسرش گذاشتند و مملکت سند را همچنان در ایالت ارکان اربعه بودند.

این هنگام از بیم آنکه محمود میرزا ولد تیمور شاه افغان که پناهنده دولت ایران بود چنانکه مرقوم افتاد، تسخیر مملکت سند را تصمیم عزم دهد، یا کارداران دولت انگلیس چنانکه در هند دست یافته اند، به طلب سند نیز برخیزند و از این هردو محکمر آنکه شاهنشاه ایران به تسخیر سند فرمان دهد. چنانکه در عهدنامه کیخسرو، پنجاب و سند در شمار اقطاع ایران بود و نادر پادشاه افشار نیز بعد از تسخیر هندوستان کار بدین گونه نهاد و اقتفا به کیخسرو فرمود. این گونه پیش بینی و دوراندیشی خاطر ایشان را آشفته کرد، پس مجلسی شوری راست کردند و عاقبت سخن بر آن نهادند که فروتنی و خضوع در خدمت شاهنشاه

ایران عیبی و عواری نباشد، از درگاه او که معقلی منیع است پناه جوئیم و بر کار خویش پادشاه باشیم.

لاجرم میرزا محمد علی و میرزا اسمعیل را که از اعیان سند بودند به رسالت ایران اختیار کردند و عریضه [ای] از در اطاعت و انقیاد نگار داده، با پیشکشی لایق روانه ساختند و ایشان کشتی به دریا رانده از بندرعباس سر به در کردند و در عشر آخر شهر ذیقعدہ وارد دار الخلافه طهران شده، مکتوب و مرسول خود را از پیشگاه حضور پادشاه بگذراندند. پس از يك ماه فتحعلی خان غلام پیشخدمت خواجه وند به اتفاق ایشان

سفیر سند شد و يك قبضه شمشیر مرصع از بهر غلامعلی خان که برادر مهتر بود و سه جامه گرانبها به خلعت آن سه تن دیگر برحسب فرمان حمل داده بدیشان برد تا در مملکت سند قویدل و قوی دست گشتند و در شمار متوسلان و پناهندگان دولت ایران آمدند.

وقایع سال 1223 هـ. / 1808 م و طلب مصالحه سردار روس میان دولین

اشاره

6 ساعت و 8 دقیقه از شب پنجشنبه بیستم محرم الحرام گذشته در سنه 1223 هـ.

آفتاب از حوت به حمل شد و شهریار فتحعلی شاه جشن نوروزی به پای برد. این هنگام فرستاده گدویج سردار روس به طلب مصالحه و مدهنه به حضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آمد و به جنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه نیز مکتوبی داشت، بدین شرح که چون میان دولت روس و فرانسه کار بر مهر و حفاظت می رود بر تو است که قواعد محبت و اتحاد را در میان دولت ایران و روس استوار داری. غاردان خان سخنان او را به نیکوتر بیانی معروض درگاه داشت. پادشاه فرمود که گدویج در این سخن حیلتی کرده و بدان سر است که

ص: 171

کارداران ایران را خواب خرگوش دهد و مغافصه فتنه انگیزد.

غاردان خان بر صدق سخن او برهانی چند اقتراح کرد و بر ابرام و الحال بیفزود تا از شهریار نامدار اجازت بر ترك مناجزت گرفته گدویج را آگهی بفرستاد و او شادخاطر شده در حضرت نایب السّ لطنه مکتوبی به ترك معادات و اظهار مصافحات نگار داد و بی توانی آغاز حیلت سازی کرد و از تفلیس به دست آویز توقّف در پنبک خیمه بیرون زد.

نایب السّ لطنه مکنون ضمیر او را مکشوف داشته، میرزا بزرگ قائم مقام را روانه دربار شهریار داشت، تا صورت حال را باز نماید. و از این سوی شهریار تاجدار روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی از دار الخلافه بیرون شده در چمن سلطانیه لشکرگاه کرد و قائم مقام در آنجا به درگاه پیوست و اندیشه گدویج را معروض داشت. شهریار فرمان کرد که لشکرها ساخته جنگ شوند و دفع او را آهنگ کنند.

غاردان خان چون این بدانست در حضرت پادشاه حاضر شد و معروض داشت که

روزی چند برنگذرد که از دار الملک فرانسه فرستاده دررسد و از در مهر و حفاظت حدود ایران را از لشکر روس پرداخته کند و چندان که کار به مصالحت توان کرد، زحمت مقاتلت و مبارزت بر خویشتن نباید نهاد و بی شک گدویج را در این جنبش مقصودی جز آرامش در پنبک نیست، و سجلی نگاشته خاتم برنهاد که اگر از لشکر روس در حدود ایران مسابقتی در مکاوحت رود عصیان بر وی باشد، و هم خواستار شد تا امنای دولت ایران نیز پیمانی نهادند و سجلی نگاشتند که اگر از سپاه نایب السّ لطنه سبقتی در جنگ روسیان افتد میرزا بزرگ قائم مقام که دبیر دولت و وزیر حضرت اوست مأخوذ عتاب و عقاب پادشاه گردد. سخن بر این نهادند و از جنبش لشکر دست بازداشتند.

آن گاه قائم مقام فوجی را از مردم آذربایجان که نظام جدید آموخته بودند در نظر شهریار عرض داد و مورد تحسین گشت و رخصت انصراف حاصل کرده و در بلده خوی به رکاب نایب السّ لطنه پیوست.

در این وقت فرستاده گدویج به نزدیک غاردان خان آمد و پیام آورد که چون میان دولت فرانسه و روس قواعد محبت و موّدت استوار است مرا دل همی خواست که برحسب آرزوی تو با ایران کار به مصالحت کنم، اما چه توان کرد که امپراطور مرا منشوری کرده که بی مداخله قلعه ایروان را مفتوح سازم و از پذیره حکم ناچارم. اگر تو را در این کار چاره به دست است از پای منشین که من نیز شادخاطر خواهم بود. غاردان از نقض عهد گدویج سخت غممنده گشت و موسی [موسیو] لاژار نایب خود را به نزدیک او مأمور نمود و بعضی کلمات حکمت آموز پیام فرمود و موسی لاژار در راه مریض گشت و وصول او به مقصود به تأخیر افتاد.

و از آن سوی گدویج عهد را از پس پشت انداخته با لشکری ساخته روی به ایروان نهاد و ینارال نبلسین را با سپاهی انبوه از طریق قراباغ به سوی نخجوان فرستاد.

چون این خبر در حضرت نایب السلطنه مکشوف شد، نخستین صورت حال را به دست مسرعی سبک سیر معروض درگاه پادشاه داشت و لشکری را که حاضر حضرت بودند، نیمی را از جزایرچی تبریزی و غلامان تفنگچی و سرباز مراغه و جماعتی از توپچیان به مدد حسن خان قاجار برادر حسین خان فرستاد تا با تفنگچی استرآبادی و دماوندی و کرمانی و غلامان خراسانی که متوقّف ایروان بودند همدست شده در حفظ و حراست آن مملکت استوار باشند و نیمه دیگر را از سربازان تبریز و خوی و تفنگچیان مقصودلو و چناشکی و خان دوزی محکوم فرمان فتحعلی خان نوری قوریساول ساخته به طرف نخجوان فرستاد و خود در خوی بنشست.

و از آن سوی چون شاهنشاه ایران این کین و کید از گدویج بدانست فرمان داد تا فرج الله خان افشار که مأمور به اراضی شهرزور بود با سپاهی که به همراه داشت، راه آذربایجان گرفته در بلده خوی به لشکرگاه نایب السلطنه پیوسته شود و امان الله خان پسر فرج الله خان که حکومت خمسه داشت نیز با 2000 سوار با او متفق شد و از دنبال ایشان اسمعیل خان قاجار نیز با لشکری جرّار

اما از آن جانب چون حسین خان سردار ایروان ورود گدویج را در اراضی ایروان معلوم کرد، با لشکری که حاضر داشت برنشست و بتاخت و در سرحدّ ایروان، گدویج را دریافت و جنگ در انداخت. چون روسیان دهان توپهای آتشین را گشاد دادند قبیله کرد ایروانی بی آنکه يك تن مطروح یا مجروح گردد راه فرار برگرفتند و به میان ایل و الوس خود شتافته، بی توانی اهل و مال خود را برداشته و از آب ارس عبور داده بدین سوی آب نشیمن جستند. حسین خان سردار با قلیل جماعتی که ملازم خدمتش بود رزمی مردانه داد و سودی در کشش و کوشش خود نیافت، ناچار به سنگر خود بازشتافت.

نایب السّ لطنه چون این بشنید فرج الله خان را از راه چورس و امان الله خان را از طریق نخجوان به مدد او فرستاد و احمد خان مقدم را به حفظ حدود نخجوان امر فرمود و امیر خان قاجار را با گروهی به حدود مغان و قیشلاقیهای قراجه داغ بازداشت و خود نیز با سرباز فراهان و کزازی در محال چورس توقّف فرمود. اما از آن سوی بعد از شکست یافتن کردان ایروانی، گدویج در فتح ایروان يك دل شده سماندرویج پاروت - نکین را با سپاهی انبوه در تقدیم این مهم مأمور داشت.

هزیمت ایرانیان از روسیان

حسین خان سردار چون این بدانست با اینکه لشکری لایق این جنگ نداشت آهنگ او کرد و در ضمیر گرفت که بعد از تلاقی فریقین نخست کژی کند و حمله افکند، پس عطف عنان فرماید تا روسیان او را هزیمت شده دانند و سواران ایشان اسب از قفای او برجهانند و از پیاده لشکر خود دور مانند، آن گاه عنان بگرداند و يك تن از ایشان را زنده نگذارد. این تدبیر با تقدیر راست نیامد، چون هردو سپاه درهم افتادند غبار رزمگاه چندان بالا گرفت که روز تاریک شد و دوست از دشمن پدید نگشت. حسین خان از میان آن غبار کناری گرفت تا کار بر بصیرت کند، لشکریان چون سردار را در میان ندیدند هراسناک شده پشت بر جنگ داده راه فرار گرفتند، حسین خان با

معدودی که ملتزم رکاب داشت از غایت غیرت چند کَرّت حمله افکند و جمعی را نابود ساخت. و هم در پایان کار ناچار باز لشکرگاه شد.

نایب السّ لطنه چون این بشنید از تهاون لشکریان در کار و فرار ایشان در گیرودار خشمناک شده چند تن را با تیغ بگذرانید. و هم در آن روز فرج الله خان و امان الله خان با لشکر خود برسیدند و با حسین خان پیوسته شدند و دیگر باره اعداد جنگ روسیان کردند. در این وقت در حضرت نایب السّ لطنه معروض افتاد که لشکر ایران در جنگ جماعت روس که آهنگ نخجوان داشتند بیمناک شده، تهاونی ورزیده اند و نیز نظر - علی خان و فرج الله خان حاکم اردبیل از نجفقلی خان گروس که حاکم قلعه اردبیل بود، بدگمان شده با ایل والوس خود فرار کرده و حسینقلی خان باکویه را که قاتل ایشپخدر بود دستگیر ساخته، به طرف لنکران تاخته؛ و مصطفی خان طالش که حاکم آن اراضی است در خاطر دارد که روسیان را راه دهد و از بیم برهد.

نایب السّ لطنه از اصغای این کلمات برآشفّت و از منزل چورس کوچ داده به کنار رود ارس آمد و در نیم فرسنگی شهر نخجوان لشکرگاه کرد و حسین خان سردار ایروان را حکم فرستاد تا صادق خان عزّ الدّین لوی قاجار را با افواج افشار ارومی در شرور گذاشته به اتّفاق فرج الله خان و امان الله خان با سپاهی ساخته حاضر حضرت شد.

و این هنگام روسیان قریب به قریه قرابابای نخجوان درآمدند و در زمینی منبع و مرتفع جای کردند که امکان یورش بدان مکان ممتنع بود و پی در پی لشکر روس به مدد ایشان در می رسید، اگرچه در این وقت سودی در مبارزت ملحوظ نبود، نایب السّ لطنه مکروه داشت که بی مبارزت و منازعت طریق مراجعت گیرد.

مقابله روسیان و ایرانیان

لاجرم ساخته جنگ شد و فرمان داد تا حسین خان سردار و امان الله خان افشار و افواج محمّد خان زنگنه و محمّدیگ قاجار افشار که سرهنگ سرباز بود بر میمنه شدند و علی خان قاجار با گروه حاتم خان

بیگ دنبلی و نبی خان کزازی بر میسر در آمدند، جنگ پیوسته شد و سربازان تبریزی جلادت کرده بر آن تلی که جای روسیان بود صعود کردند و خاک رزمگاه را با خون بیامیختند و یک نیمه ایشان را از زبر جبل فروریختند.

در این هنگام لشکر عظیم به مدد روسیان رسید و از پس سواران ایران در آمد و غبار جنگ جهان را قیرگون ساخت و نعره داروگیر بالا گرفت، سواران را توان جنگ و نیروی درنگ نمانده به یک بار روی بر تافته بر طریق فرار شتافتند، پیادگان اسلام در میان دو لشکر به محاصره افتادند. محمدبیگ سرهنگ سرباز نیز زخمی شد. پس سربازان باز پس شدن گرفتند و گریزی با ستیز و آویز همی کرده خویشان را به قلب لشکر رسانیدند و روسیان نیز رزمجویان قریب به قلب گاه آمدند. نایب السلطنه با سواران صف خویش از جای جنبش کرده حمله افکند و 150 سر از آن جماعت بگرفت و ایشان را باز پس برد. در آن رزمگاه 1000 تن از طرفین مقتول گشت و هنگام مراجعت 3 عراده توپ از لشکر اسلام بجای ماند.

نایب السلطنه توپچیان را مأخوذ معاقب داشت و از بیم آنکه مبادا قلعه ایروان را آسیبی رسد در زمان آب ارس را عبره کرده در منزل قبان باسان لشکرگاه کرد و علی خان قاجار و ابراهیم خان یوزباشی را با فوجی به دفع روسیه نخجوان مأمور فرمود.

علی خان مغافصه بر ایشان تاختن برد و چند تن از روسیان را در بیرون سنگر یافته سر بر گرفت و روسیان هراسناک شده از آنجا کوچ دادند و شهر مخروبه نخجوان را لشکرگاه کردند، پس علی خان با غنیمت فراوان باز شتافت.

این وقت موسی لاژار که از جانب جنرال غاردان به نزدیک گدویج برای انجام کار مصالحه می رفت و در راه مریض شد با ضعف حال و تقاهت به حضرت نایب السلطنه رسید و الحاح فراوان نمود که از جنگ روسیان دست بازدارید تا من پیغام غاردان را برسانم و پاسخ بستانم.

نایب السلطنه به انجام ملتمس او از منزل قبان باسان باز پس شده در قریه

چورس نشیمن کرد و موسی لاژار به نزد گدویج رفته پیغام خویش را بگذاشت و جوابی بر وفق آرزو نیافت، آن گاه به مردم قلعه ایروان پیغام کرد که گدویج از فتح این قلعه ناچار است و سکنه قلعه در معرض هلاکت، صواب آن است که قلعه را بگذارید و بگذرید. و گدویج نیز نامه ای مشحون بدین گونه کلمات به حسن خان فرستاد و جوابی ناهموار شنید و در تسخیر قلعه يك دل گشت. و از طرف دیگر سماندرویج با فوجی مغافصه به نواحی ماکو تاخت و مواشی بسیار منهوب ساخت.

یورش روسیان به قلعه ایروان و قتل ایشان

بالجمله نایب السملطنه، حسین خان سردار و فرج الله خان افشار و صادق خان قاجار و امان الله خان افشار را با گروهی به مدد قلعه گیان مأمور فرمود، ایشان چون لختی قطع مسافت کردند، سحابی متراکم بادید آمد و چندان برف بیارید که مجال عبور بر پیاده و سواره محال می نمود، ناچار بازشتافتند. گدویج چون این بشنید يك باره با دل قوی تسخیر قلعه را تصمیم عزم داد و با تمامت لشکر از چارسوی قلعه درآمد و توپهای باره کوب را دهان باز داد تا نیمه شب بانگ رعد و شرار برق توپ پرده ابر برمی درید. به ضرب گلوله 3 ذرع از دیوار باره را پست کردند و راه بر شدن به قلعه را بر سالدات سهل نمودند. آن گاه در شب نهم شوال نزدیک به سپیده دم از چار [چهار] طرف حکم به یورش داد و سالدات روسی نردبانها بر کتف کشیده از خندق بگذشتند و بر دیوار قلعه نصب کردند. قلعه گیان چون این بدیدند مانند شیران نخجیر دیده مشعلها و چراغدانها را بنشانند و لب از سخن بیستند و از پس دیوار خاموش شده کمین نهادند.

چون روسیان آهنگ صعود کردند، برخی در نیمه نردبانها و بعضی بر فراز باره رسیدند، حسن خان با اینکه نقیه(1) و مریض بود از فرط جلادت به کار درآمد و فرمان داد تا به يك بار دلیران ایران مشعلها بیفروختند و تیغ ها بیاختند و دهان تفنگها را به سوی خصم بگشادند. اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقی خان استرآبادی و کلبعلی خان قاجار و غلامان خراسانی و دیگر لشکریان به جنگ درآمدند، بانگ

ص: 177

1- (1). یعنی مریضی که تازه از بستر بیماری برخاسته و دوران نقاهت را می گذراند.

توپ و تفنگ و هایاهوی مردان جنگ تذکره روز محشر همی گشت.

مع القصه 3000 تن از لشکر روس مقتول گشت و 2000 تن زخم منکر یافت و بسیار کس از سرکردگان بزرگ روس مانند پولکونیک [پالکونیک] و مایور [- ماژور] و قیبتان [- کاپیتان] وافی سر جان بر سر این کار نهادند. شگفتی آنکه در چنین جنگ شگرف 3 تن از مسلمانان مطروح و 6 تن مجروح گشتند و از این 9 تن بر زیادت کس را آسیب نرسید.

بالجمله روسیان به سنگر خویش گریختند و گدویج سخت غمنده گشت و از طرف دیگر اسمعیل خان قاجار از درگاه شهریار با فوجی دریا موج و آلات حرب و ضرب و حملهای درم و دینار به درگاه ولیعهد پیوست و نایب السلطنه در زمان اعداد سپاه کرده با سواران افشار و خمسه و چاردولی و مقدم و پیادگان ملایری و سرباز از چورس حرکت کرده به طرف نخجوان رهسپار گشت. و حسین خان سردار و اسمعیل خان قاجار را با جماعتی مأمور ایروان داشت و علی خان قاجار و امان الله خان افشار را بر مقدمه روان کرد.

چون خبر جنبش نایب السلطنه گوشزد گدویج شد از برای او قوت درنگ نماند، شب دوشنبه بیست و دوم شوال از سنگرهای خود بیرون شده طریق فرار برداشتند.

اسمعیل خان قاجار از دنبال آن جماعت بشتافت و ایشان را در نیمه راه دریافته جمعی را بکشت و گروهی را اسیر گرفت. چنان کار بر روسیان تنگ شد و ایشان را دهشت بگرفت که جماعتی به اختیار خویش از لشکرگاه خود فرار کرده به حضرت نایب السلطنه پیوستند و پناه جستند.

بالجمله عژاده و آلات فراوان از لشکر گدویج غنیمت گرفتند و گدویج تا اراضی گرجستان چنان به زحمت طی مسافت کرد که يك تن از زخممداران سپاهش جان به سلامت نبرد و فراوان از لشکریانش را سورت سرما دست و پای از کار بینداخت و بسیار کس در شعب جبال و پست و بلند اتلال در میان برف سپری شد. و از آن سوی ینارال

نبلسین چون خواست از میانه بیرون شود، علی خان و امان الله خان

و فتحعلی خان نوری که قراول سپاه بودند در 4 فرسنگی نخجوان او را دریافتند و جنگ در پیوستند. از نعره مردان و حمله گردان دلها آشفته شد و از آتش تفنگ و دخان توپ سرها پر آشوب گشت، جمعی از روسیان در آن گیرودار گرفتار شدند و گروهی عرضه هلاک و دمار گشتند.

چون آفتاب بگشت و جهان تاریک شد هردو لشکر دست از جنگ بازداشتند و در کین و کید یکدیگر در سنگر خویش جای کردند. نیم شب نبلسین مردم خود را برداشته راه فرار برگرفت و تا قریه قرابابای بتاخت. صبحگاه نایب السلطنه بر اثر او برفت و چون نبلسین نظاره سپاه ایران کرد، دانست که دیگر نیروی آن ندارد که با حمل گران از آن مهلکه بر کران شود، عژاده و باروط و اموال و ائقال و آذوقه و علف چندان که در لشکرگاه داشت بر زبر هم نهاده آتش در زد و لشکر خود را برداشته راه قراباغ و کتل سسیان پیش داشت.

نایب السلطنه، کریم خان کنگرلو را با جماعتی از قفایش بتاخت و مردم ملایر و فوجی از سرباز را حکم داد تا مگر از بیراهه سر راه ایشان گیرند و خود از دنبال رهسپار گشت.

سختی سنگ و صعوبت کتل و ضیق طریق مانع از مسابقت بود، روسیان در میان کتل فرود گشته متحصن گشتند و همچنان نیم شب مسارعت کردند.

مقاتله نایب السلطنه با روسیان

نایب السلطنه در منزل قرابابای نزول کرد و روز دیگر احمد خان مقدم را از طرف یمین مأمور ساخت و خود از راه سلوارتی در حرکت آمد و این هنگام چنان میخ بجنید و صرصر بوزید که هیچ کس یمین و شمال خود را دیدار نمی توانست کرد، با این همه بشتافتند و روسیان را دریافتند و جنگ در انداختند و جمعی را مقتول ساختند، بسیار کس اسیر شد و گروهی خویشان به رکاب آمدند و پناهنده شدند، چندی که زنده ماندند از هول و هیبت در چنان سورت سرما و شدت برف خویشان را به قلل جبال شامخه در بردند. پس نایب السلطنه به قرابابا مراجعت فرمود و از آنجا به نخجوان شده يك دو روز آن اراضی را به نظم کرده راه تبریز برگرفت و صورت حال خود را

در حضرت شهریار باز نمود تا درازای این خدمت هر يك از قواد سپاه مورد نواخت و نوازشی شدند. و چون علی خان قاجار در میدان کارزار جراحی عظیم یافته بود رخت به جنان جاوید کشید و نایب السلطنه فرمود تا جسد او را به نجف اشرف حمل دادند.

آن گاه از امیر خان قاجار عربضه [ای] به حضرت نایب السلطنه رسید که مصطفی خان طالش رفع وحشت از گریختگان قبایل شاهیسون نموده خواستار است که جرم نظر علی خان و فرج الله خان شاهیسون به زلال عفو محو شود. نایب السلطنه به شکرانه این ظفر زلالت قدم ایشان را ندیده انگاشت و همچنان آن جماعت را در عداد لشکریان بازداشت.

از پس آن مکشوف شد که شیخعلی خان قبه [ای] لشکری از قبایل لگزی فراهم کرده وارد قبه گشت و با روسیه آغاز مقاتلت نهاد. با اینکه بعد از اصغای این خبر افواج روسی که در باکو به بودند از بهر مدد مردم خود به قبه درآمدند و رزم دادند، نصرت شیخعلی خان را افتاد، جمعی را بکشت و چند عراده توپ بگرفت.

و نیز آقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی که رسول اسلامبول بود تهنیت جلوس قیصر را برسانید و این هنگام مراجعت به تبریز کرد.

ابتدای اتحاد دولتین ایران و انگلیس

اما از آن سوی، چون امنای دولت انگلیس معلوم کردند که ناپلیون با شاهنشاه ایران طریق مهر و حفاوت گرفته و در میان ایشان سفرای متواتر مترددند، بیم کردند که مبادا عهد ایشان استوار گردد و روزی پیش آید که پادشاه ایران، ناپلیون را از اراضی خود راه گشاده دارد تا به مملکت هندوستان دست یابند. فرمانگزار هندوستان جنرال ملکم - بهادر را سفیر ایران ساخت و امنای دولت را مکتوب کرد که اگر شهریار ایران از دوستی ناپلیون دست بازدارد و سفیر او را به حضرت خویش بازنگذارد، با دولت انگلیس همدست و همداستان خواهد بود و در هر کار پایمردی و دستیاری خواهد دید.

شهریار ایران اگرچه دانسته بود که پیمان ناپلیون و سفیر او جنرال غاردان

خان را ثباتی و صحیحی نیست، از حشمت سلطنت بعید دانست که قبل از ظهور این معنی غاردان را از دربراند، لاجرم ملکم بهادر قریب بندر بوشهر رحل اقامت انداخت، تا این هنگام که به

صوابدید وزیر دولت انگریز و صنایع آن مملکت، اتحاد با دولت ایران را واجب شمردند و مردی که سر هر فرد جنس نام داشت و او را برون لقب کرده بودند که در دولت ایشان لقبی ارجمند است به سفارت ایران مأمور داشتند؛ زیرا که کرتی در زمان کریم خان زند مأمور ایران گشته پشت و روی بعضی امور را نگریسته بود.

بالجمله سر هر فرد جنس سجلی که از کریم خان زند در پیمان و پیوند دولتین گرفته بود از بهر تذکره محبت برداشته و مکتوب پادشاه انگریز را که به شاهنشاه ایران فتحعلی شاه نگار یافته بود بگرفت و به سوی ایران بشتافت، بی آنکه فرمانفرمای هندوستان را دیدار کند به بمبئی آمد و کشتی در آب رانده از بندر بوشهر سر به در کرد، و در آنجا ساکن شد و مکتوبی به امنای دولت ایران نگاشت که اینک من از دولت انگریز وزیری مختارم که طریق سفارت ایران سپرده ام، همانا در رفع روسیان از ممالک ایران از اعداد آلات نفع و ضرر و بذل سیم و زر خویشتن داری نخواهم کرد؛ به شرط آنکه امنای دولت ایران از پس آنکه معاهدات ناپلیون را بی ثبات دیدند و کذب جنرال غاردان را روشن کردند باب مراودت را با دولت فرانسه مسدود دارند و غاردان را مطرود شمارند و اگر نه عنان باز دارم و طریق مراجعت سپارم.

بعد از اصغای این خبر، شهریار نامور امنای دولت را فرمان کرد تا انجمن شده

پی مصلحت مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند

بالجمله تقصیر جنرال غاردان را بدین گونه باز نمودند: اول آنکه غاردان بدین گونه پیمان داد که چون ناپلیون با الکسندر بولیج دیدار کند و عقد موالات استوار فرماید:

نخستین: از بیرون شدن روسیان از ممالک گرجستان سخن کند، بعد از آنکه پادشاه روس را دیدار کرد از کار ایران و گرجستان دم در بست و پیمان بشکست.

دوم: آنکه غاردان از قبل گدویج خواستار مصالحه آمد و سجد مختوم سپرده

انجام مصالحت متردد ساخت، بجای آنکه گدویج را از اقطاع ایران بیرون کند حفظه و حرسه قلعه ابروان را پیام داد که این قلعه را به گدویج بگذارید و سر خویش گیرید و اگر نه جان و مال بر سر این کار خواهید کرد.

سیم، آنکه موسی ویردی که آموزگار نظام جدید بود و موسی لایمی که هندسه نیک دانست و این دو از همراهان غاردان بودند و در آذربایجان به تعلیم هندسه و رسوم نظام اشتغال داشتند، هنگام تاختن اشتغال نوایر حرب دست از تعلیم باز داشتند و گفتند غاردان از طهران ما را حکم فرستاده که دست از خدمت و اعانت اهالی ایران باز داریم، از این روی که میان دولتین روس و فرانسه قواعد و داد و اتحاد محکم است و نتوان به هوای مؤالفت ایرانیان مخالفت روسیان کرد.

چهارم، آنکه عسکر خان افشار ارومی که سفیر فرانسه گشت، ناپلیون جانب مهمات او را مهمل گذاشته و روزگاری است که اصلاح امورش را به تسویف وقت معلق داشته.

غاردان خان چون اصغای این کلمات کرد و از جوابی که مقرون به صواب باشد بیچاره ماند، گفت «سخن شما بر صدق است اگر چه بیرون شدن روسیان از اراضی ایران صورت نیست لکن از اعداد آلات حرب مضایقت نرود» دیگر باره سجلی سپرد که 3000 قبضه تفنگ و دیگر ادوات که به کار جنگ آید در مدتی اندک تسلیم کارداران نایب السلطنه دارد و اگر این پیمان را نیز کسری و نقصانی بادید آید، دیگر طمع دوستی به دولت ایران نبندد و باز مملکت خویش شود.

و این هنگام حکم شد که سرهر فرد جنس را اعیان دولت ایران یک چند از زمان، در شیراز بازدارند و روزگاری نیز در اصفهانش مهمان پذیر باشند، اگر غاردان گفتار با کردار موافق کند متوقف طهران باشد و اگر نه سر هر فرد جنس را درآرند و غاردان بار ببرند.

و سخن بر این نهادند، و شهریار تاجدار علی محمد خان حاجیلر استرآبادی را که یوزباشی غلامان بود

به میزبانی سر هر فرد جنس روانه شیراز فرمود و شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانگزار مملکت فارس و محمد زکی خان نوری را با او مأمور ساخت تا سر هر فرد جنس را از بندر بوشهر با مکانت تمام به شیراز آوردند و پس از ایامی چند به میزبانی علی محمد خان حاجیلر تا اصفهان کوچ داد، روزگاری نیز در آنجا توقف کرد.

مراجعت ایلیچی فرانسه نزد ناپلیون

و از آنچه غاردان را عهد بود وفا نمود، لاجرم بی آنکه ناپلیون او را طلب کند و اجازت مراجعت دهد راه مملکت فرانسه برداشت، و موسی [موسیو] ژوانین را در طهران گذاشت. امنای دولت ایران گفتند توقف تو در طهران و رسیدن سفیر انگلیس موجب زیانی نباشد، چنانکه در پایتخت سلاطین آل عثمان از هر دولتی سفیری و از هر مملکتی مشیری اقامت دارد. غاردان سخنان ایشان را وقتی نگذاشت و شتابزده راه تبریز برداشت و در آنجا نیز از تقبیل آستان نایب السملطنه اعراض کرده سفر فرانسه را تصمیم عزم داد و از کارداران نایب السملطنه نیز پذیرفتار توقف نگشت، ناچار نایب السملطنه فتحعلی خان نوری را به مهمان داری او مأمور فرمود و او از بیم پاشایان عثمانی از راه تفلیس روانه فرانسه گشت و موسی لاژار را نیز در تفلیس گذاشت.

بعد از بیرون شدن غاردان پیوسته موسی لاژار از ورود لشکر روس به تفلیس و حشمت ایشان به جانب موسی ژوانین مکتوب می کرد و انهی می داشت که من به سفارت ایران و انجام معاهدات ناپلیون مأمور خواهم گشت. اما از آن سوی چون غاردان به پاریس رسید از این روی که ناپلیون او را طلب نفرموده بود و از شهریار ایران نیز رخصت انصراف نداشت مورد عتاب و عنا گشت و از مقام خویش نازل افتاد. آن گاه ناپلیون، عسکر خان را حاضر ساخت و فرمود چون کار اسپانیا پیش آمد ما را از انجام امری که با پادشاه ایران میعاد نهادیم بازداشت و دیر نباشد که کار تو را به کام کرده اجازت مراجعت دهم و پس از روزی چند عسکر خان را رخصت انصراف فرمود و مکتوبی به شهریار ایران نگاشت و در آن نامه از حسن سفارت عسکر خان سطری چند باز نمود و او به دار الخلافه طهران آمد،

رسیدن سفیر انگلیس به دار الخلافه

اما از آن سوی بعد از بیرون شدن غاردان، از قبل شهريار ايران حکم رفت تا سر هر فرد جنس را از اصفهان به جانب طهران حرکت داده در بیست و هشتم شهر ذیحجه وارد طهران کردند و نوروز خان قاجار ایشیک آقاسی او را پذیره شده، در خانه حاجی محمد حسین خان امین الدوله فرود آورد و پس از دو روز در پیشگاه شهريار حاضر گشت و نامه پادشاه انگریز را پیش داشت، يك قطعه الماس که 25000 تومان بهای آن بود، بعد از فتح نامه ظاهر گشت و دیگر چیزها از اشیاء نفیسه و تحف گرانبها پیش گذرانید و عهدنامه دولت انگریز را باز نمود، مشعر بر اینکه چندانکه با مبارزت روسیه زور و زر به کار آید خودداری نخواهیم کرد. بالجمله سر هر فرد جنس مورد اشفاق و الطاف ملکانه شده آسایش گرفت.

آن گاه شاهنشاه از بهر تشویق مسلمانان در محاربت و مضاربت با روسیان، میرزا بزرگ قائم مقام وزارت کبری را فرمان کرد تا از علمای اثنی عشریه طلب فتوی کند و او حاجی ملا باقر سلماسی و صدر الدین محمد تبریزی را برای کشف این مسأله روانه خدمت شیخ جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابو القاسم جیلانی نمود تا در عتبات عالیات و دار الامان قم خدمت ایشان را دریابند و نیز به علمای کاشان و اصفهان مکاتبت کرد.

بالجمله جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که فحل فضلاى ايران بود و شیخ جعفر و آقا سید علی و میرزا ابو القاسم و حاج میرزا محمد حسین سلطان العلماء امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر اصفهانی و دیگر علماء فقهای ممالک محروسه هر يك رساله - [ای] نگاشتند و خاتم گذاشتند که مجادله و مقاتله با روسیه جهاد فی سبیل الله است و خرد و بزرگ را واجب افتاده است که برای رواج دین مبین، و حفظ ثغور مسلمین، خویشتن داری نکنند و روسیان را از مداخلت در حدود ایران دفع دهند. و میرزا بزرگ - قائم مقام این مکاتیب را مأخوذ و مرتب کرده رساله جهادیه نام نهاد.

و هم در این سال فتحعلی خان خواجه وند از سفر سند بازآمد و میر ثابت علی که از قبل ولات سند سفیر ایران بود به اتفاق او تقبیل سده سلطنت کرد و 4 قبضه تفنگ مرصع و یک قبه سپر پولاد و بعضی اشیاء دیگر پیش گذرانید و عرایض ولات سند را پیش داشت.

شهریار تاجدار سر هر فرد جنس را حاضر ساخته فرمود چون مملکت سند از پیوستگان دولت ایران است، کارداران انگریز را از اهانت آن اراضی پرهیز واجب است.

و شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانگزار مملکت خراسان و شاهزاده حسینعلی میرزا حکمران مملکت فارس را فرمان کرد که اگر از افغانان هرات و قندهار و دیگر اراضی روزی در نواحی سند ترکتازی کنند از دفع ایشان دست بازگیرند. آن گاه میر ثابت علی را شادکام رخصت انصراف داده، میرزا مهدی دبیر حاجی محمد حسین خان امین الدوله برای ابلاغ اشفاق پادشاه با او همراه شد.

زلزله مازندران

و هم در این سال در مرز مازندران زلزله [ای] حادث شد که از آن پیش کس نشان نمی داد، بسا قریه ها و بقعه ها و مزرعه ها چنان زیر به زیر و پشت به روی شد که کس ندانست که به کجا بود و کجا شد، یک ماه تمام زمین متزلزل بود و جانوران بیابانی از دهشت روی به آبادانی می نهادند.

وقایع سال 1224 هـ. / 1809 م. و مأمور شدن شاهزادگان به حکومت ولایات

اشاره

در سنه 1224 هـ. روز سه شنبه چهارم صفر 3 دقیقه پیش از آنکه روز برآید آفتاب از حوت به حمل جای کرد. پس از انجام جشن نوروز، شهریار تاجدار فتحعلی شاه، شاهزاده عبد الله میرزا را به حکمرانی خمسه گماشت و میرزا محمد تقی علی آبادی را که از منشیان خاص اختصاص داشت و در نظم و نثر قوی دست بود به وزارت او برکشید. و شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا را به حکومت بروجرد و سیلاخور و جاپلق باز گذاشت

و میرزا علی گرایلی را که از این پیش یک چند پیشکار شاهزاده حسینقلی خان بود فرمان وزارت وی داده، شاهزاده شیخعلی میرزا را که شیخ الملوك لقب داشت و از سوی مادر نسب به شیخعلی خان زند می رسانید اراضی ملایر و توپسراکان و آن نواحی را مفوض داشت و حاجی میرزا اسمعیل اشرفی مازندرانی را که یک چند از زمان، رتبت نظارت دیوان اعلی داشت به وزارت او برگماشت. و شاهزاده حسنعلی میرزا را به نیابت دار الخلافه طهران و حکومت مملکت بسطام و جاجرم و قبایل ترکمانان کولان مورد نواخت و نوازش فرمود و میرزا موسی نایب که از صنایع رشت بود و به رأی صایب و فکر ثاقب پسندیده و ستوده بزرگان ایران بود وزارت او یافت.

این هنگام در حضرت شهریار مکشوف افتاد که چون گدویج در تسخیر ایروان سپاه خویش را به معرض تدمیر در آورد، ایمپراطور روس او را از محل خود ساقط فرموده و طور مصوف را که به شهادت و شجاعت موصوف است سرداری گرجستان بداد و به رزم مسلمانان مأمور فرمود. شهریار ایران حکم داد تا سپاهیان انجمن شوند و شاهزاده محمد علی میرزا نیز با لشکرهای خود از کرمانشاهان کوچ داده در چمن سلطانیه حاضر رکاب گردد.

رسالت میرزا ابو الحسن خان شیرازی به انگلیس

آن گاه واجب افتاد که به رسالت دولت انگریز شخصی نامزد شود، از این روی که چون سر هر فرد جنس سفیر ایران گشت معادل 12000 تومان مثال داشت که از کمپنی هند گرفته تسلیم امنای دولت ایران سازد، تا از بهر اعداد سپاه و مبارزت روسیان مددی باشد. چون سر هر فرد جنس هنگام عبور، فرمانفرمای هندوستان را دیدار نکرد او رنجیده خاطر شد و این زر را با فرستادگان سر هر فرد جنس تسلیم نداشت و چون امضای حکم دولت انگریز بر وی لازم بود ملکم بهادر را از طرف کمپنی به رسالت برگماشت.

سرهر فرد جنس از این معنی آزرده خاطر شد و از دولت ایران خواستار آمد تا یک تن به سفارت سفر لندن کند و در تعیین سفیر و امضای عهدنامه و اجرای زر سخن راند.

لاجرم به خواستاری حاجی محمد حسین خان امین الدوله، حاجی میرزا ابو

الحسن خواهرزاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله از حضرت شهریار به لقب خانی مفتخر شده سفیر دار الملک لندن گشت و از تنسوقات، رشته های مروارید و ملبوسات کشمیر و دو قرطه فاد زهر مرصع و بعضی اشیاء دیگر مصحوب او آمد. در عشر اول ربیع الثانی از طریق روم ایلی راه لندن برداشت و مکتوبی دوستانه نیز از بهر سلطان مصطفی [خان چهارم] که این هنگام سلطنت روم [-عثمانی] داشت مرقوم شد.

حرکت فتحعلی شاه به طرف آذربایجان

آن گاه شاهنشاه ایران از طهران خیمه بیرون زد، روز جمعه بیستم ربیع الاخره چمن -

کمال [آباد] را که 8 فرسنگی طهران است لشکرگاه کرد. این وقت مصطفی قلی خان عرب را که از جد و پدر حکومت ترشیز داشت دست به گردن بسته به درگاه آوردند، از این روی که مدت 8 سال حاضر حضرت نگشت و در قلعه خویش خویشتن داری همی کرد، لاجرم شاهزاده محمد ولی میرزا فوجی به تسخیر قلعه و تدمیر او گماشت تا بدو دست یافتند و دست بسته به درگاه پادشاهش فرستادند. شهریار تاجدار بر جانش بیخشود و حکم داد تا بعد از اخذ اموال و زن و فرزند در دار الخلافه نشیمن سازد.

آن گاه از چمن کمال آباد رهسپار گشته در چمن سلطانیه فرود شد و شاهزاده محمد علی میرزا نیز از پس روزی چند برسد و میرزا بزرگ قائم مقام نیز از تبریز به تقبیل سده سلطنت بشتافت و از حرکت موکب پادشاه به طرف آذربایجان آگاه شده مراجعت کرد. پس شهریار تاجدار محمد علی میرزا را بر قانون منقلا(1) از پیش بیرون فرستاده و خود از پس دو روز کوچ داده، نایب السملطنه عباس میرزا 20000 پیاده جدید نظام با 20 عراده توپ برداشته پذیره پادشاه شد و از دو سوی راه ایشان را بر صف کرد و شهریار از میان لشکر عبور کرده نایب السملطنه را تحسین فراوان فرستاد و لشکریان را هر یک جداگانه نواخت و نوازش فرمود و روز بیست و دوم شهر جمادی الاخره ارض او جان را لشکرگاه نمود.

ص: 187

1- (1). لغتی است ترکی بمعنی مقدمه لشکر و پیش طلایه.

و از آن سوی مکشوف گشت که طور مصوف سردار روس با لشکر انبوه در منزل سوغانلق که يك فرسنگی تفلیس است استوار بنشست و ینارال نبلسین را با جماعتی جنگجوی به اراضی قراباغ مأمور داشت و فوجی دیگر را به حفظ و حراست پنبک و نگاهبانی شوره گل بیرون فرستاد؛ ولی پولکونیک را با لشکری جداگانه به حمایت گنجه و قبایل قزاق و شمس الدین لو حکم داد.

و از سوی دیگر از ولات آخسقه، و باش آچیق نگارشی چند معروض افتاد که با کارداران ایران از در صدق و عقیدت می باشند و انتهاز فرصت می برند تا با جماعت روسیه کین و کید خود آشکار سازند، لاجرم شهریار نامدار شاهزاده محمد علی میرزا را با 20000 سواره و پیاده و 5 عزّاده توپ مأمور نواحی تفلیس داشت و مهر علی خان - قوانلو و اسمعیل خان دامغانی و محمد علی خان شامبیاتی و میرزا محمد خان لاریجانی و ذوالفقار خان و مطلب خان سرکردگان لشکر سمنانی و دامغانی ملتزم رکاب او شدند. و بعد از روزی چند نایب السلطنه عباس میرزا را از راه چمن گوگجه بیلاق بیرون فرستاد تا

در آن نواحی اقامت کرده بر زشت و زیبایی امور محمد علی میرزا نگران باشد و به مقتضای وقت کار کند و فرج الله خان نسقچی باشی را با سپاهی لایق به نظم اراضی طالش و توقف محال اردبیل فرمان داد، آن گاه به سبب حدّت گرمی هوا و سورت حرارت چمن اوجان، شهریار ایران از آنجا کوچ داده در محال سراب نشیمن فرمود.

مقاتله محمد علی میرزا با روسیان

اما شاهزاده محمد علی میرزا بر طریق ایروان رهسپار گشته، حسین خان بیگلربیگی ایروان را ملتزم رکاب ساخت و در چمن آباران رحل اقامت انداخت و رزم روسیه را به سرداری اسمعیل خان دامغانی و جمعی از ابطال رجال ساخته کرد و لشکر بیرون تاخت و مانند برق و باد بر آن جماعت روسیان که در آن اراضی اقامت داشتند حمله افکند و سخت بکوشید و بسیار کس از ایشان بکشت و بسیار اسیر گرفت و جماعتی تفنگها ریخته در مصافگاه پناهنده گشتند و جمعی که به جای ماندند متحصّن گشتند.

قبایل بزچلو و دیگر طوایف که در سوابق زمان از ایروان کوچ داده در پنبک و شوره - گل جای کرده بودند، چون این بدیدند روی خلاص و مناص جز در حضرت شهریار مشاهده نکردند. لاجرم جبین ضراعت بر خاک نهاده به شفاعت اسمعیل خان زلات ایشان محو و منسی گشت و تقی بیگ بزچلو که راه آذوقه و علف بر روسیان مسدود داشت، مورد اشفاق و الطاف آمد و بعضی از قبایل که در طغیان و عصیان ثابت و راسخ بودند عرضه نهب و غارت گشتند.

آن گاه شاهزاده محمد علی میرزا ظفر کرده و نصرت یافته باز شتافت و در کنار قراسوی ایروان لنگر اقامت انداخت تا آن گاه که نایب السّ لطنه در آنجا نزول کرده، یکدیگر را دیدار کردند و بر دیدار یکدیگر شادخوار گشتند. آن گاه از ایروان شتاب کرده در اراضی سراب حاضر آستان پادشاه گشت و رخصت گرفته به کرمانشاهان شتافت.

اما نایب السّ لطنه با انبوه لشکر چند روز در چمن کلنبر توقف فرمود، ابو الفتح خان جوانشیر را با مردان دلیر مأمور ساخت که ساکنین قراباغ و نواحی قبان و مقری را

مستمال ساخته از در اطاعت بدارد و جمعی از سواره شاهیسون را به حدود باکویه بیرون تاخت که سپاه روسی را فحوصی کنند و خبری آرند.

مقاتله ایرانیان و روسیان

نخستین جماعت شاهیسون در تک تاز آمده نیم شبی با گروهی از روسیان دچار شدند و به گیرودار افتادند، به زخم تیغ و خنجر و سرنیزه جنگی مردانه کردند و تمامت روسیان را مقتول ساختند و سرهای ایشان را بر دابهای عرّاده حمل کرده به درگاه شهریار فرستادند. آن گاه نایب السّ لطنه از کلنبر کوچ داد و از طریق اردوباد که مضیق بلاد بود تا نخجوان براند. در آن جا، پولکونیک بارون ویردی و دیگر، اصیصور میخائیل برادرزاده طور مصوف به حضرت نایب السّ لطنه پیوستند و مکتوبی صلح انگیز پیش گذراندند به شرح آنکه اگر بعضی از حدود ایران به دولت روس تقویض شود، درازای آن مملکت ارزن الروم و بغداد و دیگر حدود عثمانیه که با خاک ایران پیوسته است به اعتضاد دولتین ایران و روس مفتوح و مفوض داریم و اگر سفیری از ایران

به نزدیک ایمبراطور روس مأمور گردد کار مصالحه به انجام رسد.

نایب السلطنه ایلیچیان را مأمور به تبریز فرمود و نامه ایشان را ارسال حضرت پادشاه داشت تا به هرچه حکم شود روا باشد و خود از نخجوان سفر گنجه پیش گرفت و با قلت آذوقه و صعوبت طریق و سورت سرما طی مسافت کرده در گوگجه نزول فرمود و پیر قلی خان قاجار و حاجی محمد خان فراگوزلورا با فوجی از سپاه به نظم قبایل گنجه بیرون تاخت و خود نیز جنبش کرده، سکنه آن اراضی و قاطنین آن دیار چون این بدیدند گروه گروه به حضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد الطاف گشتند.

از آن سوی چون پولکونیک قاطبه قبایل را در انقیاد نایب السلطنه مایل دید سکون خویش را در میان ایشان بیرون رویت یافت، لاجرم به تعجیل تمام بیرون شتافت و امیر خان قاجار بر حسب فرمان تا حوالی شهر گنجه ایلغار داد و بعضی از روسیان را که با او دچار شدند، طعمه شمشیر آبدار ساخت و آرامنه [ای] که ساکن قلعه بودند پیام

دادند که اگر از امنای دولت اطمینانی حاصل شود قلعه را بسپاریم، آن گاه امیر خان باز حضرت شد.

در این وقت مسموع نایب السلطنه افتاد که بعد از مراجعت شاهزاده محمد علی میرزا طور مصوف دل قوی کرده ساخته جنگ شده است و در نواحی گنجه در ارض زکن لشکرگاه ساخته، پولکونیک و نبلسین نیز بدو پیوسته، با تمامت لشکر روس، رزم را تصمیم عزم داد و چون از مواضع آرامنه که در قلعه جای داشتند با امیر خان آگاه شد، ایشان را محبوس داشت.

بعد از اصغای این خبر نایب السلطنه دل بر جنگ نهاد، با اینکه لشکرش از نیمه نیز نمی کمتر بودند بنه و آغروق را به جای گذاشت و مهدیقلی خان قوانلورا به حراست بازداشت و خود آهنگ جنگ طور مصوف را مانند ستاره شهاب شتاب گرفت. و از آن سوی نیز روسیان از بهر جدل قدم عجل می زدند تا روز تاریک شد و میان فتنین مسافت نزدیک افتاد، هردو لشکر فرود شده بیار میدند.

طور مصوف گروهی از سواره و پیاده را با توپخانه به قصد شیخون برانگیخت، چون راه به لشکرگاه نزدیک کردند، ابراهیم خان بیات را که طلایه لشکر بود، از دور نگرستند و محمده اسبان و مهمه مردان بشنیدند، بیم کردند که مبادا ایرانیان به آهنگ شیخون ایشان بیرون شده اند، لاجرم بی نیل مقصود طریق مراجعت پیمودند. چون سپیده بردمید و آفتاب علم برکشید طور مصوف از در مصالحه و مدهانه بیرون شد و کس به نزد حضرت نایب السلطنه فرستاده بدین گونه معاهده نهاد که با دولت ایران بدسکال نباشد و طریق جدال نپوید، قبایلی که کمر خدمت بر میان دارند زیان نکند. سخن بر این نهادند و روز دیگر لشکر روس راه گرجستان برداشت و ایل والوسی که دولتخواه ایران بودند طریق ایروان گرفتند و نایب السلطنه نیز به سوی ایروان کوچ داد.

طغیان مصطفی خان طالش و محاصره جامیشوان

و این هنگام شاهزاده محمد علی میرزا در نواحی ایروان جای داشت در گوگجه به

عسکر برادر تاخت و یکدیگر را به شادکامی دیدار کردند و فرستادگان طور مصوف را که در تبریز متوقف فرموده بود طلب داشت و نوازش کرده، به نزدیک او گسیل نموده و آن گاه محمد علی میرزا چنان که مذکور شد روانه حضرت شهریار گشت و نایب السلطنه به ایروان آمد و حسین خان را در آنجا بازداشت. و از جانب دیگر فرج الله خان افشار چنان که گفته آمد با پیاده و سواره خود روزی چند در اردبیل توقف نمود و با نظر علی خان شاهیسون که این هنگام حکومت اردبیل داشت طریق مهر و حفاظت می گذاشت تا آن گاه که در فرستادن سوار شاهیسون به درگاه نایب السلطنه کار به مماله کرد و مکشوف افتاد که به حقوق خویشاوندی با مصطفی خان طالش مواضعه نهاده و دل با روسیان داده.

لاجرم امان الله خان برادر او را و فرج الله خان عم او را که نایب اردبیل بود گرفته مغلولاً- روانه درگاه پادشاه داشت و خود در تدمیر مصطفی خان طالش یک جهت گشت و مصطفی خان این هنگام وجوه سپاه و رعیت طالش را با اموال و ائقال در

کنار دریای خزر در قلعهٔ جامیشوان جای داد و به پشتوانی روسیه میر حسن خان ولد خود را با لشکری درخور به قلع و قمع حسینعلی خان باکویه و هاشم خان شیروانی و علی خان - رودباری و محمد خان بیگدلی که در حدود اوجارود جای داشتند مأمور نمود و او ناگاه تاختن کرده بدیشان حمله برد و علی خان و محمد خان و برادر هاشم خان شیروانی را دستگیر ساخته باز طالش تاخت.

از این سوی فرج الله خان افشار با لشکر جزّار به لنکران آمد که جای نشست مصطفی خان است و لشکریان ابنیه و جدران آن را ویران کردند و مصطفی خان در جامیشوان متحصّن گشت و این جامیشوان از سه سوی با دریا پیوسته است و از يك جانب به سوی لنکران طریقی بر خشکی دارد.

بالجمله مصطفی خان هم در آنجا جماعتی از سالدات روسیه را با چند عرادهٔ توپ به مدد آورد و میر هدایت خان پسر خود را نزد مصطفی خان شیروانی فرستاد و از او نیز استمداد کرده با اینکه عمر سلطان که يك تن از بزرگان شیروان بود برای اتحاد فی مابین مصطفی خان شیروانی و مصطفی خان طالش سفر طالش کرد، و او را با امیر حسن خان پسر مصطفی خان طالش منازعتی افتاد و جان بر سر این کار نهاد، مصطفی خان شیروانی از خون عمر سلطان بگذشت و فوجی از تفنگچیان سالیان را به جامیشوان فرستاد. و هم در این وقت برحسب فرمان شاهنشاه ایران میرزا محمد خان سرکردهٔ هزارهٔ لاریجانی به

مدد فرج الله خان برسید و او در محاصرهٔ مصطفی خان طالش کوششی بلیغ نمود.

مردم مصطفی خان بیمناک شدند و هرروز از عشیرت او و دیگر مردمان طالش يك يك و دودو فرار کرده به نزدیک فرج الله خان آمدند و فتح جامیشوان بر خود می نهادند و از آن سوی در تنگنای محاصره نیز بسیار مرد و زن به گرو درآمد. لاجرم مصطفی خان را دهشتی عظیم بگرفت و کس به فرج الله خان فرستاده سلسله استیمان(1) بجنابانید.

ص: 192

1- (1) . یعنی طلب امان.

فرج الله خان این معنی معروض داشت و برحسب فرمان پادشاه، میرزا بزرگ وزیر نایب السلطنه طریق طالش برداشت و در لنکران امیرگونه بیگ بنی عمّ مصطفی خان پذیره او شده، عقیدت مصطفی خان را باز نمود، آن گاه میرزا بزرگ به جامیشوان رفته مصطفی خان را مطمئن خاطر ساخت تا کمر اطاعت را بر میان استوار کرد و از آنجا باز شتافته فرج الله خان را با لشکر مراجعت فرمود.

و در این وقت القاص بیگ گرجی فرستاده والی آخسقه و باش آچیق با جمعی از اعیان آخسقه به درگاه پیوستند و خواستار اعانت و حمایت بودند تا از شرّ روسیان محفوظ مانند. شهریار تاجدار ایشان را خوشدل ساخت [و] نایب السلطنه را فرمان داد تا از اعانت ایشان دست باز ندارد.

لقب قائم مقامی یافتن میرزا بزرگ

مع القصّه چون این کارها پرداخته شد، نایب السلطنه به تبریز آمد و شهریار تاجدار روز دهم رمضان از چمن او جان طریق طهران گرفت و در عشر آخر رمضان به دار الخلافه درآمد. میرزا بزرگ وزیر نایب السلطنه که ملازم رکاب بود، این هنگام از امنای دولت خواستار شد که وزارت نایب السلطنه با میرزا حسن فرزند اکبرش مّفوّض گردد. ملتمس او مقبول افتاد، برحسب فرمان میرزا حسن به وزارت نایب السلطنه سربلند گشت و میرزا بزرگ به نیابت وزارت دیوان اعلی و لقب قائم مقام بلندآوازه شد و با خلّاع فاخره رخصت انصراف حاصل نموده به آذربایجان آمد.

و این هنگام پولکونیک بارون ویردی از قبل طور مصوف به درگاه نایب السلطنه آمد و مکتوب طور مصوف را پیش داشت، بدین شرح که ایامپراطور روس مرا مأمور داشته که اگر ایرانیان را نیز اقبالی باشد، با ایشان کار به مصالحه کنم، اکنون اگر کار به متارکه نهیم و طریق تردّد سفیران را گشاده داریم زود باشد که یک باره باب مقاتلت مسدود شود، اینک مرا با میرزا شفیع صدر اعظم و اگر نه با میرزا بزرگ نایب الوزاره دیداری واجب افتاده که در حدود مملکت یکدیگر را دریابیم و قواعد دوستی و شرایط مصالحه را معتبر سازیم.

نایب السلطنه صورت حال را معروض سده سلطنت داشت و برحسب امر، جواب

مکتوب بدین گونه کرد که میرزا شفیع صدر اعظم از ملازمت رکاب دور نتواند افتاد؛ لکن میرزا بزرگ قائم مقام بعد از رسیدن نوروز برای قرار متارکه و نظم قراجه داغ بدان حدود سفر خواهد کرد و یکدیگر را دیدار خواهید نمود، و فرمان داد تا در حدود و ثغور دلیران ایران از مقاتلت با روسیان خویشتن داری کنند. بارون ویردی مکتوب نایب السلطنه [را] به نزدیک طور مصوف فرستاد و خود در تبریز توقف نمود.

در این ایام چنان افتاد که جماعتی از اقطاع شیروان به نواحی مغان تاختن کرده و 20000 سر گوسفند از قبایل قراجه داغ به یغما بردند. چون این خبر مکشوف شد، بارون ویردی کس به طور مصوف فرستاده از این حادثه خجالت خویش را باز نمود.

طور مصوف در پاسخ نگاشت که بعضی از قبایل بی آگهی من بدین کار نابهنجار پرداخته اند، هنگام دیدار نایب الوزاره این معنی را مکشوف خواهم داشت. از پس این حدیث معلوم گشت که جمعی از لشکر روس مغافصه وارد مقری قراجه شده اند که تا این وقت در تحت فرمان ابو الفتح خان جوانشیر بوده، دیگر باره بارون ویردی این خبر را به طور مصوف مکتوب کرده او حکم داد تا روسیه از مقری بیرون شدند.

و هم در این سال ترکمانان که در کنار رود طژن [-تجن] مسکن داشتند، دیگر باره در معابر مسلمانان آغاز ترکتازی نهادند. شاهزاده محمد ولی میرزا امرای خراسان را ملتزم رکاب ساخته با لشکرهای فراوان خیمه بیرون زد و تا اراضی نسا و ابیورد و رونه و مهنه اطراف رود طژن را به معرض نهب و غارت درآورد و بسیار کس از ترکمانان را طعمه شمشیر و فراوان اسیر ساخت و غنیمتی لایق بهره لشکریان گشت که از جمله 100000

سر گوسفند بود و حملهای گران از سرهای ایشان به درگاه پادشاه فرستاد و مورد فضل و احسان آمد.

و هم در این سال میرزا رضا قلی نوائی صاحب دیوان انشاء به وزارت مملکت خراسان مخصوص شد و میرزا عبد الوهاب اصفهانی که به معتمد الدوله ملقب شد

طغیان مردم بستک و جهانگیریه

و هم در این سال بستک و جهانگیریه که از توابع لار است با عبد الله خان ولد نصیر خان که حکومت لار داشت طریق مخالفت سپردند. چون این خبر به شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس رسید صادق خان دولوی قاجار را با فوجی به دفع ایشان فرستاد. چون آن جماعت را بضاعت اقامت نماند طریق فرار پیش داشته، به جماعت عرب وهابی که ساکن صحاری عمان بودند پیوستند، صادق خان قفای ایشان بتاخت و آن جماعت را در اراضی بحرین و قطیف دریافت. از دو رویه لشکر را بر صف ساخته جنگ در انداختند. صادق خان در حمله نخستین فری نمود و جماعت عرب چنان دانست که خصم از خوف طریق هرب گرفت. گستاخ به غنیمت بنه و آغروق پرداختند و در سر قسمت منازعه و مناقشه ساختند، چندان که کار با زخم تیغ و کارد افتاد. این هنگام صادق خان با مردان خود روی برتافت و چون سیل بنیان کن برایشان درآمد و تمامت آن لشکر با تیغ بگذرانید و محکمه بستک و جهانگیریه را به حاکم لار سپرده باز شیراز شد.

و هم در این سال سفیر سند که امین حاجی محمد حسین خان امین الدوله بود مراجعت نمود و میر غلامعلی نامی از قبل ولات سند به همراهی او با پیشکش و عریضه برسید و مورد الطاف شاهانه شده مراجعت کرد.

و هم در این سال شهریار نامدار میرزا بزرگ قائم مقام را حاضر حضرت کرده معادل 200000 تومان تسلیم او کرد تا در حدود روسیه قلاع استوار برآورد و به آذوقه و علف بینبارد، آن گاه شهریار دین دار به زیارت قم و تماشای کاشان سفر کرده در عشر آخر ذیحجه مراجعت به دار الخلافه فرمود.

اشاره

روز چهارشنبه پانزدهم شهر صفر در سنه 1225 ه. 5 ساعت و 46 دقیقه از روز بگذشت آفتاب به بیت الشرف حمل شتافت و شهریار عجم فتحعلی شاه به سنت جمشید جم، جشن نوروزی به پای برد و هریک از شاهزادگان را که در حدود مملکت جای داشتند به حکم سلطنت از مصدر خلافت، مناشیر ملاطفت و خلاع مفاخرت صادر کرد.

نایب السلطنه، عباس میرزا به حکم میعاد سال پاریس با طور مصوف فرمان داد که قائم مقام وزارت کبری، او را دیدار کند و سخن او را در کار صلح و اگر نه جنگ اصغا نماید. با اینکه در این وقت مکشوف شد که طور مصوف با حاکم باش آچیق که این هنگام سلیمان خان بود، از در مؤالفت بیرون شده و خواستار دیدار آمده، در مجلس ملاقات و مصافحات او را دستگیر ساخته محبوسا روانه تغلیس داشت، نایب - السلطنه، قائم مقام را فرموده که خلف وعده در کیش کرم روا نباشد بی بیم و باک به نزدیک او شتاب کن و اگر طراز حیل و نیرنگ کند با غلامانی که ملازم خدمت داری ساخته جنگ او باش.

بالجمله قائم مقام راه برگرفت و طور مصوف بعد از تعیین چند جای و تجدید رأی، از آن سوی عسکران مکانی معین ساخت و قائم مقام بدانجا شتافته سرآورده به نام دولت ایران برافراشت، و طور مصوف بعد از پذیره شدن و فروتنی کردن فرود شد. پس باهم بنشستند و منشور دو دولت برخواندند و سخن از در صلاح برانندند و نامه از بهر متارکه نگار دادند و هر دو دولت را در نگارش برابر نهادند.

در این وقت معلوم شد که در عین توقف نایب الوزاره در عسکران فوجی مأمور به تسخیر مقری شده، قائم مقام از طور مصوف سبب پرسید در پاسخ گفت: چون قبل از متارکه، سپاه روس کروی در اراضی مقری کردند و نیز مقری از توابع قراباغ

است روا باشد که امنای دولت ایران سخن از آن نکنند. لاجرم این سخن ثلمه ای در بنیان مصالحه انداخت و دیگر آنکه طور مصوف مکشوف داشت که بعد از مصالحه با ایران آهنگ منازعت رومیان دارم، همانا لشکری از اراضی آخسقه و قارص به مملکت روم خواهم برد، یکی از پیمان متار که آن است که از ایرانیان بدیشان مدد نشود. این شرط يك باره قواعد متار که و مصالحه را متزلزل ساخت؛ زیرا که در میان دولت ایران و آل عثمان این شرط استوار بود که در صلح و جنگ، هر دو دولت همدست و همدستان باشند.

بالجمله نایب الوزاره در حضرت نایب السّ لطنه صورت حال را باز نموده و بر حسب امر به ترك متار که گفت و آهنگ مراجعت کرده، طور مصوف نیز لختی مشایعت کرده باز پس شد.

ابو الفتح خان جوانشیر چون اراضی مقری را زیر پای روسیان دید سکنه آن دیار را و قاطنین قبانات و نواحی مقری را کوچ داده بدین سوی آب ارس نشیمن فرمود. و نایب السّ لطنه حکومت دزمار را به ازای مقری بدو گذاشت و قبایل قراباغ به جانب نخجوان و دیگر ممالک محروسه کوچ دادند. و اغورلو خان گنجه [ای] چند کتّ به نواحی گنجه تاختن کرد، بسیار کس از سالدات روسیه را مقتول ساخت و قبیله آیرملوی گنجه را کوچ داده به طرف شرور و نخجوان آورد.

و از آن سوی شهریار تاجدار روز دوشنبه بیست و هفتم ربیع الاول از طهران خیمه بیرون زد و جمعه بیستم جمادی الاولی چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت و شاهزاده علی خان برادر اعیانی نایب السّ لطنه را به دفع روسیه پنبک و اباران مأمور فرمود و اسمعیل خان دامغانی و برادران او ذو الفقار خان و مطلب خان با سرباز دامغان و سمنان و سوار مافی و خواجه وند و عبد الملکی ملتزم رکاب او شدند.

مقالت ایرانیان با روسیان

پس شاهزاده کوچ بر کوچ تا چمن قراباغلر نخجوان براند و در آنجا برای دیدار

نایب السّ لطنه و صوابدید او در کار جنگ بنشست. مع القصّه بعد از بیرون شدن شاهزاده علی خان، شهریار تاجدار از چمن

سلطانیه کوچ داده در چمن اوجان نزول فرمود. این هنگام نایب السّلطنه در چمن دوکیجان جای داشت چون خبر ورود موکب شهریار را اصغا نمود به استقبال شتافت و بعد از تقبیل سده سلطنت رخصت انصراف یافته به نخجوان آمد و شاهزاده علی خان را روانه اباران ایروان ساخت و شاهزاده علی خان، اسمعیل خان دامغانی را با جماعتی به حمام لو مأمور فرمود تا با پارت نکین مبارزت داده گروهی از روسیه را در میدان مناجزت به خاک افکندند و خود از آنجا بر سر قبایل شمس الدین لو و طوایف گنجه و قزاق و رزم نبلسین بیرون شد و در حدود گنجه مواشی قبیله قزاق به تمامت منهوب گشت و نبلسین و افواج او از هر جانب به جنگ درآمدند و بسیار کس از ایشان اسیر و دستگیر شد.

و از جانب دیگر طور مصوف از طرف صدقلو عنان مراجعت به سوی تفلیس گذاشت و میرزا محمد علی خان کاشی وزیر شاهزاده علی خان این خبر به حضرت شهریار آورد و از قفای نایب السّلطنه، علی خان شاهزاده را نیز روانه دربار شهریار نمود.

سفارت ملکم بهادر

و هم در این سال ملکم بهادر سفیر دولت انگلیس به حضرت شهریار پیوست.

همانا از پیش مرقوم شد که میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سفارت لندن مأمور گشت تا معلوم کند که رسول دولت ایران سرهرفرد جنس است یا ملکم بهادر خواهد بود، اگرچه هنوز جواب نامه او ملحوظ کارداران دولت نگشته بود، لکن چون ملکم بهادر از قبل فرمانفرمای هندوستان در بندر بوشهر انتظار رخصت می داشت، از شریعت سلطنت بعید می نمود که او را واقعی نگذارند، لاجرم محراب خان بکشلوی افشار نایب نسقچی باشی را به میزبانی او بیرون فرستادند تا ملکم بهادر را از بندر بوشهر کوچ داده در پانزدهم جمادی الاولی با جماعتی از اعیان دولت انگریز در چمن سلطانیه حاضر درگاه پادشاه ساخت، تا نامه خود را برسانید و تسوقات خود را پیش گذرانید و
مستر -

کرشط و مستر لنزی توپچی و چند تن دیگر که در کار توپخانه و دیگر کارهای جنگ بر قانون انگریز دانا بودند در درگاه پادشاه ملازم خدمت ساخت و توپخانه و گلوله چندانکه به همراه آورده

بود بسپرد و برحسب امر شهريار ايشان متوقف تيريز گشتند و به کار توپخانه و ديگر امور پرداختند.

بالجمله سرهرفرد جنس نيز با ملکم بهادر از در مهر و حفاظت می زیست تا عریضه میرزا ابو الحسن خان از لندن برسید که سرهرفرد جنس چون از پایتخت دولت انگریز مأمور شده برحسب حکم کارپردازان انگلیس متوقف ایران باشد و ملکم بهادر مراجعت کند. لاجرم ملکم بهادر را شهريار به اشفاق ملکانه خرسند ساخته رخصت مراجعت داد و او از طریق مراغه به بغداد شده از آنجا از راه بحر به هندوستان شد.

این هنگام سلیمان خان شکی و حسینقلی خان باکویه حاضر حضرت شهريار شدند و فرستاده شیخعلی خان قبه [ای] نیز برسید و عریضه او را از پیشگاه حضور بگذرانید.

این جمله خواستار بودند که سرداری با سپاه از قبل پادشاه به مغان شود و شیخعلی خان را از خازنان شهريار بذل درهم و دینار افتد تا به اتفاق مصطفی خان شیروانی که از مخالفت با روسیان پشیمانی دارد اعداد کار کرده با لشکر روس کوس زند. شهريار تاجدار ملتمس ایشان را مقبول داشت، عطای سیم و زر کرد و ابراهیم خان قاجار را با لشکری جرّار به کنار رود کر فرستاد تا اگر این سرداران کردار را با گفتار راست کنند از رود کر عبور کنند و در اعانت ایشان مطمح قصور نشود و اگر نه اراضی قراباغ را به سنابک ستور بسپارد و دست فرسود غارت بدارند.

مع القصه ابراهیم خان مدّتی دراز در مغان ساکن بود و از ایشان استشمام رایحه

صدق نفرمود، لاجرم به قصد غارت، آب کر را عبره کرد و اراضی قراباغ را به معرض نهب درآورد، حمله های بزرگ از سیم و سلب به دست کرد و مواشی فراوان براند و دیگر باره در اصلاندوز مغان مقام کرد و پیرقلی خان قاجار برحسب حکم شهريار نیز از ایروان به حفظ حدود مغان آمد و میرزا بزرگ نایب الوزاره نیز فوجی از پیاده و سواره برداشته از حضرت شهريار با پیرقلی خان قاجار برد و سپرد تا در کار قراجه داغ و دزمار قوی دست

باشند.

آن گاه ابراهیم خان قاجار احضار به دربار شد، اما پیر قلی خان بعد از ورود به قراجه داغ به اتفاق حاجی محمد خان قراگوزلو حاکم آن اراضی آهنگ قراباغ نموده، از آب ارس عبره کرده و او از بهر تنبیه مهدیقلی خان قراباغی که در قلعه عسکران جای داشت راه بدو نزدیک کرد و او را در پس دیوار قلعه یافت و دانست که فتح آن حصن آسان نتوان داشت، لاجرم او را بگذاشت و از رود ترتر بگذشت و آهنگ ایل جبرئیل لو فرمود. با اینکه آن ایل در معقلی منبع جای داشتند، به پای مردی یورش، دست فرسود لشکریان گشتند و هرچه از صامت و ناطق داشتند عرضه نهب و غارت شد.

آن گاه پیر قلی خان بازشتافت و جماعت چلبیانلو را که در کنار آب ارس به جانب انسی ارمنستان جای داشتند و با طرفین طریق تذبذب و تبصیص (1) سپردند، کوچ داده، به اتفاق قبیله یوسفانلو بدین سوی آب آورد و صورت حال را معروض درگاه نایب السلطنه داشت و چندانکه از طاغیان دولت اسیر گرفته بود باز نمود و نایب السلطنه فرمود اسیران سنی و شیعی را حاجی محمد خان از لشکریان گرفته باز جای فرستاد.

سفر میرزا صادق وقایع نگار برای تسکین فتنه بغداد

و هم در این سال امنای دولت عثمانی در قلع و قمع سلیمان پاشای وزیر بغداد یک جهت شدند؛ زیرا که او را مطیع و منقاد کارداران ایران می دانستند، چنان که از قصص سابقه خوانندگان را مستفاد می افتد.

بالجمله رئیس الکتاب را که حالتی افندی نام داشت، از اسلامبول گسیل بغداد فرمودند و فرمان دادند که پاشایان کرکوک و موصول و قبایل اعراب در تخریب کار وزیر بغداد او را منقاد باشند. لاجرم حالتی افندی به بغداد شتافت و چنانکه

ص: 200

1- (1) تذبذب آنستکه در ما بین دو دسته دشمن جانب احتیاط نگهداشته و آشکارا به هیچ طرف متمایل نشوند، و تبصص آنستکه همچون سگ دم بجنبانند و با هر یک از طرفین که مواجه شوند خود را طرفداران معرفی کنند.

خواست سلیمان پاشا را به دست غدر و احتیال پایمال کند مجال نیافت، پس از پی چاره از بغداد کناره گرفت و در سلیمانیه با عبد الرحمن پاشا بیوست و با او در دفع سلیمان پاشا همدست شد و سکنه نواحی بغداد را برشوراند.

سلیمان پاشا از در چاره عریضه [ای] نگار کرده به دست مسرعی سبک سیر به طرف اوجان فرستاد [و] شهریار ایران میرزا صادق وقایع نگار مروزی را برای تسکین این فتنه روانه فرمود.

قبل از آنکه وقایع نگار وارد بغداد شود، عبد الرحمن پاشا و دیگر پاشایان کرکوک و موصول سپاهی ساز داده تا در بغداد برانند و سلیمان پاشا با لشکر خود برای مدافعت و منازعت بیرون تاخته جنگ در انداخت. اهالی بغداد او را بگذاشتند و روی از جنگ برکاشتند. سلیمان پاشا چون این بدید ناچار راه فرار برداشت و با معدودی از ملازمان خود به میان قبیله [ای] از اعراب پناه جست، شیخ قبیله رشته حمیت و غیرت را بگسیخت و خونس بریخت.

پس عبد الرحمن پاشا بی مانعی وارد بغداد شد و به صوابدید حالتی افندی یک تن از گرجیان را که عبد الله آقا نام داشت، به مسند وزارت و نمرقه امارت برنشانند. چون میرزا صادق وقایع نگار در کرمانشاهان واقف این اخبار گشت سفر بغداد را ترك گفته به حضرت شهریار مراجعت نمود.

و از آن سوی چنان افتاد که حالتی افندی از عبد الرحمن پاشا رنجه خاطر شده در انجمن عام او را سخنان ناهموار گفت و عبد الرحمن پاشا نیز حمل این خشونت نکرده جوابی درشت براند، و از این روی بیمناک شده پناهنده دولت ایران گشت و عبد الله پاشا را برانگیخت تا پیشکشی ساز داده به مصحوب احمد چلبی روانه درگاه پادشاه ساخت و شهریار ایران امضای وزارت او را در بغداد منشور کرد و از پس آن فصل زمستان نزدیک شد و هوای اوجان برودت گرفت موکب پادشاهی در حرکت آمده غره شوال جنبش کرد و در عشر آخر شوال وارد طهران گشت. اکنون باز داستان روسیان آغاز کنیم.

جنگ روسیان و رومیان

چون طور مصوف باز دانست که لشکر

ایران از ایروان باز شدند با مردم خود در اراضی آخسقه لشکرگاه کرد. سلیم پاشا که از این پیش حکومت باش آچیق داشت و پیوسته با شریف پاشا در سر حکومت آخسقه طریق منازعت می سپرد، چون این بدید ترك خصومت گفته پسر خویش را با لشکری لایق به مدد شریف پاشا فرستاد و خود نیز آماده کار گشت. اما طور مصوف 3 ساعت قبل از سپیده دم به حکم یورش، بلده آخسقه را مفتوح ساخته به درون رفت، از میان شهر، اجاقلویان و صولی بیگ و شریف پاشا و دیگر دلاوران عثمانی به نیروی تفنگ و استعمال سیف و سنان ساخته جنگ شده تا دو ساعت بعد از طلوع مهر، آتش کین افروخته بود و در پایان کار طور مصوف و لشکر روسیه منهزم شده تا یک فرسنگ باز پس شدند و چند روز توقّف کرده، دیگر باره اعداد نبرد کرده و از چار [- چهار] سوی آخسقه یورش افکند.

سپاه عثمانی باز مردانه بکوشیدند و این کَرّت چنان روسیان را هزیمت کردند که به لشکرگاه خویشان نتوانستند باز شد، سلسله نظام ایشان متفرّق و متشتّت گشت و بعد از مسافت 4 فرسنگ یکدیگر را یافته به اراضی گرجستان شتافتند. شریف پاشا صورت حال را معروض حضرت نایب السلطنه داشت، ولیعهد دولت ایران یک سر اسب با زین زرّین و یک قبضه خنجر مرصّع به جواهر ثمین تشریف شریف پاشا کرد و دیگر دلاوران مصاف را هریک به خلعتی لایق قرین الطاف ساخت.

و از آن سوی دیگر باره طور مصوف با جماعتی از روسیّه در حدود باش آچیق سفر کرد و حیلتی طراز داده سلیمان خان را پیام فرستاد که اگر با ما دیدار کنی قواعد محبّت و وداد استوار گردد و دولتین روم و روس متحد گردد. سلیمان خان به استظهار گروهی از مردم باش آچیق آهنگ ملاقات او کرد و ندانست که این مردم نیز با طور مصوف مواضعه نهاده اند.

بالجمله بعد از ملاقات و مقالات سلیمان خان را مأخوذ داشت و باز تقلیس شد و هم روزی چند برنگذشت که حکم داد تا او را محبوسا به پطرزبورغ برند. سلیمان خان از این معنی آگاه شد و چون شب برسید و مجلس شرب خمر ساخته گشت

و کاسات باده دوری چند پیموده شد، به بهانه حاجتی از مجلس بیرون شد و در حال جامه خویش را دیگرگون ساخته و همچنان ناشناخته از دروازه شهر بیرون تاخت و بر اسبی که از پیش بازداشته بود برنشست و تا بلد [ة] آخسقه عنان بازنکشید. و در زمان سلیمان بیگ، دیوان بیگی آخسقه را که از خویشاوندانش بود به درگاه شهريار ايران رسول نمود و خواستار شد که او را به زور و زر مدد دهند تا کین خویش را از طور مصوف بازجوید.

ملتمس او مقبول افتاد و برحسب فرمان شهريار حسين خان سردار ايروان با لشکر جرّار و حمل درهم و دینار به اراضی آخسقه شتافت. در بدو امر چندتن از کارتیل و قراقلخان به نزدیک او رهسپار شده و خواستار آمدند که اگر صواب دانی لوان میرزا والی زاده گرجستان را به حکومت ما نصب فرمائی، باشد که از این پس از جفای روسیان روی زیان نبینم و حسین خان برحسب آرزوی ایشان لوان میرزا را با برگ و ساز فراوان به جانب کارتیل روان فرمود و او بعد از ورود رزمهای مردانه با روسیه نمود.

و از آن سوی در حدود مملکت آل عثمان، سلیمان خان نیز چند کَرّت با روسیان میدان مبارزت بیاراست و کار مقاتلت راست کرد، هم در پایان کار آن جماعت را از اراضی آخسقه هزیمت کرد و یک قلعه بیش در دست ایشان نماند و شریف پاشا که والی آخسقه بود یک باره بیاسود، اما از این روی حسین خان سردار چون چنان می دانست که دیدبانان شریف پاشا در جمیع طرق و شوارع نگران روسیاند، شریعت سپاهیان را در کار طلایه و قراول مهمل گذاشت و از رواح تا صباح به ملاعبه قمر و خمر و مسامره زید و عمر (1) اشتغال فرمود.

روسیان این بدانستند و مغافصه نیم شبی در کنار لشکرگاه او دهان توپ ها را بگشادند و آتش بباریدند. مردم اردو که در جامه خواب خویش بی سلاح و ثیاب و بیشتر در خواب بودند عظیم در قلق و اضطراب افتادند، هرکس سر خویش گرفت و راهی پیش داشت. پس روسیه بتاختند و دست به نهب و غارت برافراختند.

ص: 203

1- (1) . مسامره یعنی شب زنده داری و قصه گوئی در شب.

میرزا علینقی خان فندرسکی استرآبادی جلاذتی مردانه کرده و خویشتن را بیهشانه به دهان توپ های آتش زیانه زد و از تگرگ مرگ بیم نکرد، بسیار کس بکشت و بسیار کس اسیر گرفت، چندانکه لشکر روس شکسته شد و از کنار لشکرگاه کناره گرفت.

اما حسین خان سردار را از پس این گیرودار اقامت مشکل افتاد، بی توانی مراجعت کرده در اوجان به حضرت نایب السّ لطنه پیوست و دیگر باره اعداد کار کرده، محمّد بیگ -

قاجار افشار سرهنگ و قاسم بیگ سرکرده غلام تفنگچی را نیز برداشته در بیست و سیم شهر صیام به قصد قراکلیسای پنبک ایلغار کرده با آنکه بیشتر از شوارع و طرق آکنده برف و یخ بود و سورت سرما کمال شدت داشت در یک شبانه روز 28 فرسنگ راه پیموده در 8 فرسنگی پنبک فرود شد و در آنجا لشکر را به نظم کرده هم راه برداشت، دو ساعت قبل از سپیده دم به سنگر حاجی قرا نزدیک شد، پس لختی بیابید و 5 تن از مردم خود را مأمور ساخت تا از سنگر و لشکر روسیان خبری آرند. ایشان برفتند و در بیرون سنگر روس به دو تن سالدات بازخوردند و هر دو را مأخوذ داشته زنده به نزد سردار آوردند و او را از عدت لشکر خصم و رسم و راه آگاه ساختند.

مقاتله حسین خان سردار با جماعات روس

پس حسین خان مانند شیر غضبان تاختن کرده و نزدیک بامداد به کنار سنگر رسید، روسیان از این کین و کید آگهی یافتند و از بهر مدافعت برتافتند. بازار محاربت و مضاربت رواج گرفت و آتش توپ و تفنگ افروخته گشت. ایرانیان از چار سوی یورش دادند و حمله افکندند، و همه گروه به سنگر درآمدند و تمامت روسیان را با تیغ بگذرانیدند و جمعی از آن لشکر به قریه [ای] که با سنگر اتصال داشت درگریختند و در خانه های آرامنه پناهنده شدند.

ایرانیان هم بدان قریه در رفتند و هر خانه را که در آن سالدات روسی بود آتش در زدند و خانه را با ایشان بسوختند و آرامنه را نیز مقتول ساختند، زن و فرزند و احمال و اطفال ایشان را به نهب غارت برگرفتند و توپ های روسیان را بشکستند

و دواب و اغنام ایشان را برانندند و آرامنه را با اسیران کوچ داده مراجعت کردند.

از سنگر دیگر که نزدیک به حاجی قرا بود گروهی از روسیان به دنبال ایرانیان بیرون شدند، به طمع اینکه غوغائی انگیزند و اموال منهوبه را مسترد سازند، چون لختی راه پیمودند غلامان تفنگچی روی برتافته ایشان را دفع دادند و جمعی را مقتول نمودند.

آن گاه سردار کامروا و شادخوار مراجعت کرد و سرهای روسیان را با اموال منهوبه به درگاه نایب السّ لطنه فرستاد و از خجالت آن غفلت آزاد گشت.

از آن پس در حضرت نایب السّ لطنه معروض افتاد که روسیان علف و آذوقه از قراباغ به قریه شیخ آویز آورده منبر کرده اند(1) و از آنجا به مقری حمل می دهند. فرمان کرد تا محمد بیگ قاجار سرهنگ با جماعت احسان خان دنبلی و نفری از غلامان تفنگچی به قدم عجل از رود ارس عبه کردند و از کثرت برف و یخ و صعوبت جبل و تنح(2) بیم ناکرده ناگاه در گرد شیخ آویز پره زدند.

از جماعت آرامنه و روسیه 15 تن فرار کرده به بام کلیسائی که در کنار شیخ آویز بود بررفتند و با تفنگ به ستیز و آویز درآمدند، دیگر مردم اسیر و دستگیر شدند و ایشان را هم در آن قریه چون گوسفند سر بریدند، گروهی به درون یکی از خانه ها در رفته خویشتن داری همی کردند، سربازان ایران چند نارنجک آتشین افکنده تا به نیران آتش شکافته گشت، ناچار آن جماعت از خانه بیرون شده سر بدادند و سرهای ایشان را سربازان بر سر نیزه تفنگ کرده با غنیمت فراوان مراجعت کردند و از ایرانیان در این مبارزت زیاده از 14 تن مطروح و مجروح نگشت.

مع القصّه صورت این واقعه در دار الخلافه طهران به عرض پادشاه ایران رسید، آن گاه شهريار تاجدار سفر کاشان و اصفهان فرمود و چون در آن اراضی بلای غلا ظاهر بود معادل 100000 تومان از منال دیوانی حمل رعایا را سبک ساخت و مراجعت به طهران فرمود.

وفیات

و هم در این سال میرزا حسن پسر میرزا بزرگ قائم مقام که وزارت نایب السّ لطنه داشت، مریض شده در دوم محرّم وداع جهان گفت.

ص: 205

1- (1) . یعنی انبار کرده اند.

2- (2) . یعنی جایگاه.

اشاره

روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در سنه 1226 ه. بعد از انقضاء 11 ساعت و 36 دقیقه از روز، خورشید به حمل شد و شهریار نامدار فتحعلی شاه جشن عیدی بگذاشت و نخستین فتحی که در این سال روی نمود خبر شکست عرب وهابی بود.

همانا آن جماعت از اراضی نجد هرروز بر قوت و شوکت افزوده تا زمین بحرین را به تحت فرمان آوردند. و همت بر قتل و غارت مسقط استوار کردند. امام مسقط نهفته خاطر ایشان را به شاهزاده حسینعلی میرزا که فرمانگزار فارس بود باز نمود و بر حسب فرمان او صادق خان دولوی قاجار که هم از این پیش چنانکه ذکر شد کارزار آن گروه عرب را مجرب داشت، با فوجی از دلیران عجم تا به مسقط تاختن کرد و از آنجا نیز لشکری با مردم خود پیوسته کرد و تا حوالی درعیّه عنان باز نکشید. سعود که سید آن سلسله و قبیله آن قبایل بود، برای مدافعت و منازعت، سیف بن مالک و محمد بن سیف را با گروهی از عرب که عدد رمل و عدت نمل داشتند بیرون فرستاد و هر دو لشکر در برابر یکدیگر در آمده بازار ستیز و آویز گرم کردند.

بعد از کشش و کوشش محمد بن سیف و سیف بن مالک با زخمهای مهلک به صعوبت و زحمت طریق هزیمت گرفتند و مردم ایشان طعمه تیغهای سرافشان شد. امام مسقط به شکرانه، پیشکشی شایان، به درگاه شاهزاده حسینعلی میرزا فرستاد و مژده این فتح روز دوشنبه بیستم ربیع الاول در حضرت شهریار معروض افتاد.

رسیدن رسول روم به دار الخلافه

و هم در این وقت از جانب دولت عثمانی برای تشیید مبانی اتحاد، سید عبد الوهاب افندی به اتفاق شاکر افندی و حیرت افندی در عشر ثانی ربیع الثانی وارد طهران شد و بر حسب فرمان در خانه میرزا شفیع صدر اعظم فرود شد و مکتوب سلطان را با

اشیائی که به هدیه داشت در حضرت پادشاه پیش کشید و فرمان و ارمغان صدر اعظم را نیز بسپرد و خواستاری امنای دولت آل عثمان را از کارداران ایران بنمود، به شرح آن که پاشایان بایان خاصه عبد الرحمن پاشا مفسد دولتین و سبب ذات بین است او را در ظلّ حمایت خویش ندارند و اگر تهییج فتنه کند تنبیهش را واجب شمارند و سرحدداران روم را در حدود آخسقه و قارص پشتوان باشند و ایشان را از مدد زر و لشکر مضایقت نفرمایند.

شهریار ایران هرچه سفیر روم خواستار شد پذیرفتار گشت و فرمود این همه برحسب آرزوی شما خواهد بود، لیکن پاشایان شهر زور باید به صوابدید امنای دولت ایران منصوب گردد و نیز وزیر بغداد ما را مطیع و منقاد باشد. آن گاه سفرای روم را نواخت و نوازش فرموده، فرمان کرد که در آذربایجان در حضرت نایب السلطنه متوقف باشند.

و موکب پادشاهی روز سه شنبه نهم جمادی الاخره از طهران در حرکت آمد [و] یکشنبه غره رجب چمن سلطانیه مضرب خیام شد و اسمعیل خان دامغانی برای جنگ روسیان مامور به آذربایجان گشت. آن گاه در چمن سلطانیه بزم سور و سرور گسترده دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار را برای شاهزاده شیخعلی میرزا و دختر سلیمان - خان قوانلورا برای شاهزاده عبد الله میرزا عقد بستند.

طغیان حاجی فیروز والی هرات

بعد از طی بساط عیش و عرس اخبار خراسان بدین گونه رسید. همانا پس از قتل صوفی اسلام چنانکه رقم شد یک چند مدّت حاجی فیروز والی هرات فرمانبردار و باجگزار بود. این هنگام به هوای نفسانی و وسوسه شیطانی برای استرداد اراضی غوریان برپای شد و دست از گذاشتن خراج بازداشت. شاهزاده محمد ولی میرزا که والی مملکت خراسان بود با لشکرهای ساخته روز شنبه بیست و ششم جمادی الاخره از مشهد مقدّس خیمه بیرون زد و تا کنار پل نقره که 3 فرسنگی هرات است کوچ بر کوچ برفت و فرمان داد تا لشکریان نواحی و توابع هرات را پایمال سنابک ستور کردند. کار بر حاجی فیروز صعب افتاد ناچار

از در ضراعت بیرون شده، خراج هرات را به دست فرزند خود ملک حسین میرزا حمل داده به نزدیک شاهزاده فرستاد و از عصیان و طغیان خویش انبابت جست و شاهزاده عذر او را بپذیرفت و مراجعت فرموده، صورت حال را در عریضه [ای] نگار داده به حضرت شهریار فرستاد. و مؤذنه این فتح در عشر آخر شعبان در چمن سلطانیه معروض درگاه سلطان افتاد.

و هم در این سال عبد الرحمن پاشای حاکم شهر زور با حالتی افندی رئیس الکتّاب که شرح حالش مرقوم شد، هم دست و هم پشت گشت و خاندان سلیمان پاشا را ویران کرده، در دودمان او هرچه یافت مأخوذ داشت. و اراضی کوی و حریر را نیز در تحت فرمان آورد، آن گاه خالد پاشا بنی عمّ خود را در محال زهاب حکومت داد و محمود - آقای پسر خویش را در کوی و حریر بگماشت و احمد آقای برادر خود را در سرحدّ بابان به حفظ قلعه سردشت بازداشت. این هنگام با امان الله خان والی کردستان ساز مخالفت طراز داد.

مقاتله محمد علی میرزا با رومیان

شاهزاده محمد علی میرزا این معنی را معروض داشت، شهریار تاجدار بفرمود تا نایب السّ لطنه، احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه و بوداق خان حاکم ساوجبلاغ مگری را از راه بلباس به دفع او بیرون تاخت. آنگاه نوروز خان عزّ الدین لوی قاجار نیز به فرمان شهریار از طریق سردشت رهسپار گشت و قاسم خان قاجار قوانلو و ابراهیم خان و محمد حسن خان ولدان جان محمد خان دولّو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان افشار نسقچی باشی و نصر الله خان قراگوزلورا با لشکرهای ساخته فرمان کرد که یکشنبه دوازدهم شهر رجب از چمن سلطانیه بیرون شده ملتزم رکاب شاهزاده محمد علی میرزا گشتند که از طریق زهاب آهنگ شهر زور کنند.

این جمله تا کرمانشاهان بتاختند و از آنجا در رکاب شاهزاده در غره شعبان به اراضی زهاب نازل شدند. خالد پاشای بنی عمّ عبد الرحمن پاشا سلامت جان را جز در اطاعت شاهزاده و تقبیل آستان او ندید، بی توانی پسر عبد الرحمن پاشا را گرفته دست به گردن

بريست و او را برداشت به درگاه شاهزاده آورده به عنوان بسپرد و قراولی سپاه ایران را بر خويشتن نهاد. و شاهزاده از زهاب کوچ داده در کنار رود سيروان لشکرگاه کرد و يك دور روز برای استجمام مراکب بود و آن گاه آهنگ شهر زور کرده، از جانب دیگر نوروز خان قاجار تا نواحی سردشت سبک سير گشت و احمد آقای برادر عبد الرحمن - پاشا بی آنکه مردان کار را دیدار کند و میدان کارزار ببیند آن حصن محکم را بگذاشت و طریق فرار درنوشت.

عبد الرحمن پاشا نیز تاب درنگ نیاورده به اراضی کوی و حریر گریخت و شاهزاده چون به شهر زور بشتافت و او را نیافت همچنان از قفای او به قدم عجل و ایلغار تا قلعه کوی بتاخت و او را به محاصره انداخت و توپهای باره کوب را بدان قلعه گشاد داد؛ و عبد الرحمن پاشا خويشتن را در دهان مرگ نگریست، ناچار تیغ و کفن حمایل کرده حاضر درگاه شاهزاده شد و پیشانی بر خاک نهاد. شاهزاده بر وی ببخشود و جرمش را محو و منسی داشت، پس عبد الرحمن پاشا به شکرانه، خزانه ذخایر را مفتوح داشته پیشکشی لایق پیش گذرانید و زن و فرزند خود را به گروگان ملتزم رکاب ساخته تا در کرمانشاهان ساکن باشند و حکم ایالت خود را از شاهزاده گرفته دیگر باره در آن بلدان و امصار فرمانگزار گشت.

این هنگام شاهزاده به کرمانشاهان معاودت کرد و سرداران سپاه به درگاه پادشاه شدند. شهریار تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده روزی چند در چمن کمال آباد کرج فرود شد و میرزا شفیع صدر اعظم 3 روز پادشاه ایران را میزبان بود و از آنجا حرکت نموده جمعه هفتم شهر شوال وارد دار الخلافه گشت و این وقت خبر رسیدن سفیر انگلیس منتشر گشت.

بازگشت میرزا ابو الحسن خان ایلچی

همانا از این پیش مرقوم شد که میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سفارت لندن مأمور گشت، بعد از طی مسافت چون به حدود آن مملکت فرود شد، سرگور اوزلی بارونت که از اعیان دولت بود به میزبانی و مهمان پذیری او را پذیره گشت و با مکاتبی تمامش به لندن درآورد. امنای دولت انگلیس که به رسالت سرهرفرد جنس بر گردن

نهاده بودند که همه ساله معادل 120000 تومان برای اعداد جنگ روسیان به ایران فرستند، این وقت معادل 80000 تومان برافزودند و سَجَل کردند که سالی 200000 تومان تسلیم کارداران ایران کنند، سالی 1500 تومان نیز در وجه میرزا ابو الحسن خان برقرار کردند که از دولت کمپنی هندوستان مأخوذ دارد.

آنگاه سرگوراوزلی بارونت را سفیر ایران ساخته به اتفاق میرزا ابو الحسن خان مأمور داشتند و ایشان کشتی در آب افکنده از دریای محیط رهسپار شدند. کشتی ایشان در قَبْهٔ بحر از باد مخالف عنان از کف ناخدا بستد، وقتی به خویش آمدند نزدیک به ساحل ینکی دنیا بودند، ناچار رخت به خشکی کشیدند و در بندر ریجنرو [- ریودوژانیرو] که از توابع ممالک برازیل است و در تحت فرمان پادشاه پرتگیز سر به در کردند.

پادشاه پرتگیز که از نهیب ناپلیون فرار کرده در آنجا نشیمن داشت از حال ایشان آگاه شد و جمعی را به استقبال فرستاده هردو تن را بامکان تمام وارد شهر ریجنرو کرد و روزی چند به مهمانی بداشت. و چنان افتاد که در آن ایام ماری که 13 ذرع درازا و یک ذرع پهنا داشت به دست مردی در میان درختستان نخجیر شد، چون جسد آن سخت شگرف و شگفت بود به حضرت پادشاه پرتگیز (1) آوردند. بفرمود تا پوست آن را که ضخامت چرم گاو داشت برکنند و به مصحوب میرزا ابو الحسن خان انفاذ حضرت پادشاه ایران داشت تا از خلقت آن جانور شگفتی گیرند، هم اکنون پوست آن مار برقرار است.

مع القصه چون طوفان باد باز نشست، دیگر باره کشتی در آب افکنند و برنشسته تا بندر بوشهر برانندند.

رسیدن میرزا ابو الحسن خان و ایلچی انگلیس به دار الخلافه

چون کارداران درگاه آگاه شدند، برحسب فرمان شهریار ایران میرزا زکی مستوفی - مازندرانی برای میزبانی از طهران سفر کرد و در بندر بوشهر ایشان را دریافت و از آنجا تا به دار الخلافه سنت مهمانی و مهربانی را دست بازداشت. چون راه نزدیک کردند محمد علی خان قاجار قوانلو نایب سرکشیک و

ص: 210

1- (1). یعنی مملکت پرتغال.

میرزا محمد علی خان وزیر شاهزاده علی خان مأمور به استقبال سفیر انگلیس شده او را به شهر در آوردند و در سرای حاجی محمد حسین خان امین الدوله جای دادند و سرگور اوزلی مردی دانا بود و به زبان عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و فرانسه و روس سخن می کرد و خط ایشان را می نوشت.

بالجمله روز جمعه بیست و هشتم شوال باریافته حاضر درگاه شهریار شد و نامه پادشاه انگلیس که مشحون به مضامین و داد بود بداد. نخستین يك قطعه الماس که 25 قیراط میزان داشت و 25000 تومان بهای آن بود برای زینت نامه علاقه کرده بودند و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش داشت و به چرب زبانی و دقیقه دانی عذرخواه حقارت آن ارمغان آمد. شهریار ایران فرمود از هدیه دوستی مانند پادشاه انگریز که اعظم اشیاء جهان است بزرگتر سفیر او است که در حسن سلوک و ادای آداب ملوک نظیری نتواند داشت و او را نواخت و نوازشی درخور فرموده رخصت انصراف داد.

سرگور اوزلی پس از تقبیل آستان به سرای خویش آمده زوجه اش را که از بانوی سرای پادشاه انگلیس نیز رسالتی داشت به توسط حاجی میرزا علیرضای پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی که خواجه سرای حریم سلطانی بود، روانه حرم خانه داشت تا خدمت دختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر را که بانوی کبیر بود دریافت و از قبل خاتون خود عنبرچه [ای] که به الماس ترصیع یافته و 4000 تومان بها داشت پیش گذرانید.

آن گاه سرگور اوزلی در طهران از بهر خویش خانه [ای] بنیان کرد و بیارمید و معادل 600000 تومان زر مسکوک تسلیم کارداران درگاه نمود، چه از آن گاه که سرهرفرد - جنس این زر مقرر می داشت تاکنون 3 سال بود و 30000 قبضه تفنگ انگریزی و 20 عراده توپ و 40 عراده قورخانه نیز بسپرد و 30 تن مهندس و معلّم که نظام جدید و کارهای جنگ را دانا بودند بگماشت تا ملازمت دولت ایران کنند و از تعلیم سپاهیان

خودداری نمایند و با امنای دولت نیز هر يك جداگانه

تحفه [ای] فرستاد و هدیه [ای] کرد. این هنگام سرهرفرد جنس برحسب امر پادشاه انگلیس رخصت حاصل کرده مراجعت به لندن نمود.

پیدا شدن قبر ارغون خان

و هم در این سال دخمه ارغون خان مغول در ارض سجاس آشکار گشت. همانا سجاس از توابع خمسه است، بقعه قیدار بن اسمعیل ذبیح علیه السلام در آن اراضی است و در نیم فرسنگی آن بقعه قریه ای است که دیه ارغون نام دارد و بر فراز قلعه چشمه ای است معروف به ارغون بلاغی (1) و بر طرف آن قریه جبلی است. مردی از قبیله شاهیسون که کربلائی فتحعلی نام داشت دختر خویش را با چوپان خود نامزد کرد، مرد چوپان روزی در دامان آن جبل لحظه [ای] از بهر آسایش نشست و نگریست که موشی از سوراخی بیرون شد و مروارید چند بیاورده در ظل آفتاب بگسترد. مرد چوپان آن جمله را برگرفت، نیمی پنهان کرد و نیمی را به نامزد خویش هدیه ساخت.

کربلائی فتحعلی این راز بدانست و نیم شب بشتافت و خاک را بشکافت و آنچه از زر و جواهر بیافت برگرفت و به خانه آورده در زمین بنهفت. مردی از اهالی گروس که مجید نام داشت هم بر این سر واقف گردید و برحسب تذکره [ای] که او را بود دانست که قبر ارغون خان است، وی نیز برفت و کاوش دیگر کرد و آلاتی دیگر از سیم و زر بیافت و بترسید که این راز از پرده بیرون افتد، لاجرم به طرف شیروان سفر کرده و از آنجا به حاجی ترخان شد.

اما از آن سوی چوپان را چون از مضاجعت نامزد مایوس کردند و از بهر دختر شوی دیگر خواستند آن مرواریدها که از بهر خود نهفته بود برداشت و به نزدیک شاهزاده عبد الله میرزا فرمانگزار خمسه آورد و صورت حال بازگفت.

شاهزاده کس فرستاده آن اشیاء را از کربلائی فتحعلی مأخوذ داشت و آن تاجی از زر بود، مرصع به لعل و زمرد و فیروزه و کمری نیز بدین ترصیع و خنجری که قبضه و غلاف از زر ناب داشت و مرصع به جواهر شاداب بود و جامی از زر سرخ مرصع به لعل و فیروزه و مشربه [ای] از ذهب خالص که 4 پهلوی داشت و دیگر صفیحه های زر که بر

ص: 212

1- (1). بلاغی در لغت ترکی بمعنی چشمه است یعنی ارغون چشمه.

زبر ساخت زین بوده است و يك علاقۀ شمشیر از زر ناب و چند قطعه لعل به اندازه بادام و 25 قطعۀ مروارید، هریک به مقدار بندقی بود. شاهزاده عبد الله میرزا دیگر باره آن اراضی را کاوش کرده چند میخ زر بیافتند که هریک میزان 25 مثقال بود. صورت این حال معروف درگاه پادشاه شد، سلیمان بیگ کرد مدانلو مأمور شده آن اشیاء را به حضرت شهریار حمل داده به خازنان سپردند. اکنون بر سر داستان روسیان شویم.

کوچاندن آرامنه

از چمن سلطانیه، شهریار ایران نایب السلطنه را مأمور داشت که از جنگ روسیه دست باز ندارد و در نظم حدود ایران از پای ننشیند. نایب السلطنه نخستین اشرف خان - دماوندی و ابراهیم بیگ سرهنگ فوج تبریزی و علی بیگ یوزباشی و نظر علی خان کنگرلو حاکم نخجوان را مأمور ساخت که به اراضی مغاویز قراباغ شده، سکنه آن نواحی را به جانب نخجوان کوچ دهند و اگر فرمان پذیر نشوند به معرض تدمیر آرند. ایشان برفتند و هرکه بر طریق فرمان رفت بنواختند و گروهی از آرامنه که عصیان ورزیدند پایمال نهب و غارت ساختند و بسیار کس اسیر گرفتند. لاجرم آرامنه از عصیان امر نادم شدند و طریق نخجوان برداشتند. پس نایب السلطنه اسیران ایشان را از لشکریان بخريد و مسترد ساخت و خود تا کنار رود ارس سفر کرده، فرمان داد تا حصنی محکم در آنجا بنیان کردند و به جانب تبریز عود فرمود.

این هنگام اسمعیل خان دامغانی با لشکری جرّار از درگاه شهریار برسید، نایب - السلطنه او را بر مقدمه سپاه به جانب کلنبر بیرون فرستاد و خود را دنبال او بیرون شد. بعد از ورود او به کلنبر، امیر خان قاجار دولّو را با محمّد بیگ قاجار افشار و گروهی از لشکر مأمور ساخت که به ایلغار تا اراضی برکشاط تاخته قلعه برکشاط را مفتوح دارند.

ایشان آب ارس را عبیره کرده، به سرعت تمام طیّ طریق نمودند و از میان

درختستانها که مردم برکشاط در چند جای از تنه درخت سنگرها کرده بودند، همه جا رزم داده بسیار کس را بکشتند و فراوان اسیر کردند و چنان رزم صعب افتاد که بسیار زنان نیز مقتول شدند و در پایان کار قلعه برکشاط که الله قبا نام دارد بگرفتند، اموال و ائقال و زن و فرزند آن جماعت را برداشته مراجعت کردند. با اینکه بیشتر از لشکر پیاده بودند، 8 فرسنگ برفتند و 8 فرسنگ بازآمدند و این همه در مدت 24 ساعت به پای رفت. نایب السلطنه اسیران ایشان را نیز ابتیاع نموده مسترد ساخت و آن جماعت امیدوار شده به قراچه داغ جای کردند.

جنگ ایرانیان و روسیان

و از طرف دیگر پیر قلی خان قاجار را با سواران قراچه داغ مأمور به اراضی قراباغ و آوردن ایل جبرئیل لو فرمود. پیر قلی خان از طریق چناقچی که اصعب مسالك است راه برگرفت و سکنه آرامنه آن اراضی سنگرهای فراوان نهاده بودند. پیر قلی خان تفنگچیان استرآبادی را فرمود تا هر سنگری را فتح کنند، چند تن به حراست بازدارند و آهنگ سنگر دیگر کنند. در میانه دو تن از اعیان استرآباد مقتول گشت و با این همه آن جماعت را توان مقاتلت نماند، ناچار کوچ داده بعضی در قراچه داغ و برخی در نخجوان نشیمن کردند. اما پیر قلی خان که جلادتی کرده بی اجازت از راه چناقچی رفت و سبب قتل سرهنگان استرآبادی شد، در حضرت نایب السلطنه مورد خطاب عتاب آمیز گشت و تهدید وعید عقاب یافت.

از پس این واقعه آقابیگ که قاید ایل کولانی است، کس به حضرت نایب السلطنه فرستاده معروض داشت که قبایل مغاویز با من پیمان نهاده اند که به طرف نخجوان کوچ دهند و از بیم ینارال خطاکوف و مهدیقلی آقای حاکم قراباغ جنبش نتوانند کرد، اگر سرهنگی و سپاهی بدین سوی شود این کار به پایان رود.

نایب السلطنه، اسمعیل خان دامغانی را مأمور ساخت و او چون به میان ایشان در رفت آن جماعت بیم کردند که قصد اسمعیل خان نهب و تاراج است و از مواضعه

آقاییگ بی خبر بودند، لاجرم از در مقاتلت و مبارزت بیرون شدند. اسمعیل خان از بهر اینکه ایشان را دهشتی در خاطر نیفتد کس را آسیبی نکرد و خویشان را حفظ کرد که از ایشان نیز آسیبی نبیند. آن جماعت نیز لطف این دقیقه را دریافتند و یک باره کوچ داده به ارض نخجوان شتافتند.

در این هنگام معروض افتاد که امین پاشای سرعسکر دولت عثمانی از ارزن الروم آهنگ قارص نموده و مأمور است که از صوابدید نایب السّ لطنه در رزم روسیه بیرون نشود. لاجرم نایب السّ لطنه از چمن کلنبر کوچ داده به سوی ایروان شد تا با روسیه تقلیس و باش آچوق به اتّفاق امین پاشا رزم دهد. بعد از ورود به نخجوان چون هنوز سرعسکر وارد قارص نگشته بود از راه نخجوان به قراباغ ایلغار کرد و صادق خان قاجار عزّ الدّین لورا برایل کوروس گماشت و اشرف خان دماوندی و علی خان نوری را با او متّفق ساخت تا آن قبیله را گوشمالی به سزا داده و بسیار از قبایل را به جانب نخجوان کوچ دادند.

ینارال خطاکوف با سپاه خود وارد کوروس شد و چون در قوّت بازوی خود مبارزت لشکر ایران را ندید در معقلهای منیع کوروس سنگر کرده متحصّن شد، و بسیار کس از سالدات او فرار کرده به درگاه نایب السّ لطنه آمدند. بالجمله نایب السّ لطنه چند کّرّت لشکر به گنجه فرستاد تا بسیار کس از روسیان را مقتول و اسیر ساختند و بعد از 20 روز توقّف، قبایل مطیع و منقاد را آذوقه یک ساله عطا کرده مراجعت به نخجوان فرمود.

طلب ملاقات سرعسکر روم، حسین خان سردار ایروان را

در این وقت معروف افتاد که سرعسکر روم وارد قارص شده با حسین خان سردار ایروان مجلس ملاقات طراز کنند و سرعسکر روم برنشسته با مردم خود طریق میعادگاه گرفت. در بین چند تن از سواران او در پیش روی صف برای لعب به اسب تازی و تفنگ اندازی مشغول شدند، ناگاه تفنگی گشاده یافته، گلوله آن از کناره چهره سرعسکر بگذشت و چانه و دندان او درهم شکست، چنانکه درافتاد و از هوش بیگانه شد، بی آنکه سردار ایروان را دیدار کند او را به قارص باز

نایب السّ لطنه، مستر کامل جراح انگریزی را که ملتزم رکاب او بود به معالجت سرعسكر فرستاد و او را بازپرسی به سزا فرمود و سران لشکر او را پیام داد که از این داهیه دل بدمدارید و رنجه نباشید که لشکر شما را آنچه واجب افتاد کارداران ما کفایت کنند. بالجمله زخم سرعسكر بهبودی یافته، چون هنگام خریف نزدیک بود به ارزن الروم بازشتافت و روسیان در امکانه خویش آسایش گرفتند.

مقاله میرزا احمد کاشانی با جماعت روسی

اما نایب السّ لطنه پسندیده نداشت که بی مقاتلت و منازعت با روسیان مراجعت فرماید، لاجرم میرزا احمد مستوفی خاصه کاشانی را که برادرزاده فتحعلی خان ملك الشّ معرا بود و در امور نظام جدید رتق و فتق تمام داشت به جنگ روسیان مأمور کرد. همانا آنچه از جماعت روسیان به تفاریق در مصافگاه اسیر شدند و بعضی خود از لشکرگاه روس فرار کرده به درگاه نایب السّ لطنه پناه جستند، از این جمله 10000 تن مرد رزم آزمای به نظام شد و ایشان طریقت مسلمانان گرفتند و به ینکی مسلمانان لقب یافتند و در نظام جدید ایشان را فوج خاصه همی خواندند و پیوسته نایب السّ لطنه از در رأفت و ملاطفت فرمود که سرهنگ و سردار این فوج من خود همی باشم.

و چون میرزا احمد با کمال فضل و ادب و فصاحت در کلمات عجم و عرب و شعر نیکو و نثر دلپذیر، در صفت شجاعت و جلادت مکانتی به کمال داشت، نایب السّ لطنه او را نایب خویش خواند و سرداری این جماعت را بدو گذاشت. و این هنگام بفرمود تا میرزا احمد در اراضی مقری با روسیه رزم دهد و ابراهیم بیگ باکویه سرهنگ فوج تبریز را نیز با جماعتی با او مأمور ساخت و میرزا احمد با لشکر خود کوچ داده، به قلعه کور - دشت آمد و مهدی خان هزار جریبی را با جمعی از تفنگچیان که در آنجا سکون داشتند، برداشته، از آب ارس عبیره کرد [ه] و مانند سیل بنیان کن به مکامن روسیه تاخته جنگ در انداختند.

نخستین نیران توپ و تفنگ انداخته شد و زمانی دراز بباریدن گلوله کار همی کردند.

چون از این ستیز و آویز هیچ سوی را گریز نبود،

میرزا احمد را عرق مردانگی در ضربان آمد و ناپروا به پیش روی صف تاخته، حکم یورش داد. لشکر از دو سوی باهم درآمدند و با سرنیزه های تفنگ ساخته جنگ شدند و بسیار بود که دست به گریبان شدند، یکدیگر را به کشتی گرفتن و قوت کردن از پای درآوردند. در پایان کار روسیان شکسته شدند و در برج سبد و برج مختر متحصّن گشتند و مسلمانان در گرد ایشان پره زدند و از چار سوی یورش برده بدیشان دست یافتند و آن جماعت را به تمامت با تیغ بگذرانیدند، آن گاه قریه مقری را با خاک پست کرده بسیار کس از روسیان را اسیر گرفتند و اموال و ائقال ایشان را حمل داده، به حضرت نایب السّ لطنه مراجعت کردند، میرزا احمد که مصدر این جلادت بود مورد عطوفتی عظیم شد.

آن گاه نایب السّ لطنه، احسان خان سرهنگ را با جمعی از غلامان تفنگچی مأمور به اراضی اجنان قراباغ ساخت. او نیز تا قیر قلعه که معقلی منبع بود بتاخت و با سکنه آن اراضی که جماعتی از آرامنه بودند رزم داده، ایشان را بشکست و زن و فرزند و مواشی و اموال آن گروه را مأخوذ داشته از راه پل خداآفرین، به قراجه داغ مراجعت کرد و آن جماعت چون این بدیدند ناچار کوچ داده به قراجه داغ شتافتند، لاجرم نایب السّ لطنه اسیران ایشان را مسترد ساخت و به عطای علف و آذوقه و سیم و زر بنواخت.

این هنگام مکشوف شد که روسیان بدان سرنند که از طریق گروس و هاتف حمل آذوقه و علف به مقری کنند، نایب السّ لطنه دیگر باره میرزا احمد مستوفی را با فوجی از بهادران و جعفر قلی خان مقدّم را با سرباز مقدّم و 100 تن از غلامان رزم دیده بتاخت تا از طریق اردویاد مانند برق و باد سرعت کرده در میان مقری و قبان درآمدند. روسیان چون این بدانستند در گروس متوقّف و متحصّن گشتند. لاجرم میرزا احمد به قبان تاختن برد و قبایلی که در آنجا سکون داشتند کوچ داده پناهنده دولت ایران ساخت، آن گاه نایب السّ لطنه جنبش کرده وارد بلده خوی

این وقت مکشوف افتاد که يك تن از سرداران روس که جنرال مرکیز نام داشت کس به نزدیک ایمپراطور فرستاد و مکشوف نمود که طور مصوف در جنگ سپاه ایران کار به مساهله می گذارد و لشکر روس را بیهوده به معرض دمار و هلاک می آورد، اگر حکومت

مرا باشد کار بر آرزو کنم و لشکر ایران را درهم شکنم. لاجرم ایمپراطور او را منشور سرداری بداد و مأمور ساخت و جنرال مرکیز سرعت زده به تقلیس آمد. و چون از مراجعت سپاه ایران آگاه شد، بی توانی ینارال پنبک را با 8000 تن سالدات مأمور به فتح ایروان ساخت. نایب السّلمطنه چون این بدانست توپخانه رکاب را با مستر لنزی معلم انگریزی و جمعی از دلیران رجال را که حاضر حضرت بودند برداشته از خوی بیرون شد و به شتاب تمام تا قبان بتاخت. در آنجا مکشوف شد که حسن خان برادر حسین خان سردار با 2000 تن مرد لشکری به دفع ایشان از ایروان بیرون تاخت.

ینارال پنبک چون جلادت حسن خان و جنبش موکب نایب السّلمطنه را بدانست، پشت با جنگ داده طریق مراجعت سپرد و بسیار از مردم او از کثرت برف و سورت سرما هلاک شدند، لاجرم نایب السّلمطنه از قبان مراجعت به تبریز فرمود.

اما از قبل دولت عثمانی درویش پاشا که حکومت وان داشت با اینکه امنای دولت عثمانی را از در بی فرمانی و قعی نمی گذاشت، هم با کارداران ایران ساز مخالفت طراز می کرد و گاه گاه به نهب اراضی ایران ترکتازی می نمود. و چنان افتاد که مغافصه در نواحی ایروان تاخته ایل تیمور آقای برادر اسمعیل آقا را به معرض غارت درآورد و در میانه تیمور آقا و يك برادر کهتر او و چندتن دیگر مقتول شد [ند]. چون این خبر به نایب السّلمطنه برداشتند، فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی و سلماس را و عسگر خان افشار ایل بیگی کردان ارومی را رخصت کیفر

فرمود تا با لشکر خود به اراضی وان تاختند.

یحیی بیگ نامی که حارس آن حدود بود چون قوت مقاتلت نداشت اهل خود را برداشته به درویش پاشا پیوست و هردوان ساخته جنگ شدند، چون سپاه ایران برسد هم بيمناك شده طریق هزیمت گرفتند. مسلمانان بی مانعی اهل و عشیرت ارامنه را که در آن اراضی ساکن بودند اسیر و دستگیر ساختند و مراجعت نمودند، یاسینجی زاده - سید عبد الوهاب افندی سفیر دولت عثمانی از در ضراعت زبان شفاعت گشود و پیمان نهاد که اگر از این پس درویش پاشا عصیانی ورزد و طغیانی کند در مکافات او هیچ کس را جای معذرت نماند. لاجرم نایب السلطنه اسیران ارامنه را از خویش بها داده از لشکریان بخرد و باز پس فرستاد.

و هم در این سال شیخعلی خان قبه [ای] محمّد بیگ قاضی تبرسران را که با روسیه

در نهان مواضعه داشت از مسند قضا به زیر آورده، عبد الله بیک [را] که يك تن از خویشاوندانش بود منصوب ساخت و چند کرت با جماعت روسیه رزم داد و بیشتر ظفر جست.

اجازت ایمبراتور سرداران روس را در صلح با ایرانیان

اما از آن سوی جنرال مرکیز چون معاینه کرد که 8000 تن سالدات او از حسن خان و 2000 کس سپاه ایران هزیمت شدند و صعب تر از این، آنکه از مبارزات با شیخعلی خان که قلیل سپاهی داشت سودی نبردند، صورت حال را در خدمت امپراطور مکشوف داشته اجازت یافت که کار به مصالحت کند. لاجرم نخستین عبد الله خان قاجار را از بند رها ساخت و این عبد الله خان را پیر قلی خان قاجار برای استمالت ابراهیم - خلیل خان هنگام زندگانی به شوشی فرستاد و ابراهیم خلیل خان او را گرفته به روسیه سپرد و تا این زمان در گنجه به شکنجه زندان بود، بالجمله او را رها ساخت و نامه [ای] از در مهر پرداخته بدو سپرد و مادر اغورلو خان پسر جواد خان قاجار را برای دلجوئی اغورلو خان با او همراه کرد و روانه درگاه نایب السلطنه ساخت و مصطفی آقای - قزاق را نیز فرمود تا با حسین خان سردار ایروان طریق وداد و اتحاد سپرد.

اما حاجی محمد خان مستوفی دیوان نایب السلطنه که حکومت قراجه داغ داشت و در تدمیر جماعت روسیه رأی نیکو همی زد، این هنگام چندتن از قبیله امیرلوی قراباغی را برانگیخت تا به قلعه شوشی رفته نیم شبی به دروازه خلیفه لوی شوشی شتافته، قورخانه روسیه را آتش زدند و علفی که از بهر دواب در بیرون قلعه و درون منبر کرده بودند بسوختند و چند خانه در شهر نیز بسوخت. مردم روس چنان دانستند که مهدی قلی آقای پسر ابراهیم خلیل خان که حکومت قراباغ دارد، مصدر این فتنه گشته و گمان کردند که مردم شوشی همگروه بشوریده اند.

بالجمله آن شب تا بامداد شورش عجب بود و بسیار کس از روسیه مقتول گشت و همچنان حاجی محمد خان خواست تا جعفر قلی آقای پسر محمد حسن خان ابن ابراهیم خلیل خان را و قبیله جبرئیل لورا مستمال سازد و او سخت ترسناک بود از بهر آنکه در شهادت آقا - محمد شاه این سخن سمر گشت که جواهر فراوان از خوابگاه پادشاه بدست کرده و نیز بیم داشت که برادر کهتر او ابو الفتح خان جوانشیر که از بدایت امر پناهنده دولت ایران بود، بعد از دفع روسیه، حاکم قراباغ شود و او را زبون خویش گیرد.

بالجمله با این همه دهشت به تحریک و تحریض حاجی محمد خان خواست تا روی به دولت ایران نهد، روسیان این معنی را تقرس کرده جعفر قلی آقا و لطفعلی مین باشی - جبرئیل لورا دستگیر ساخته محبوس داشتند. محمود آقا که از بزرگان جبرئیل لو بود آن قبایل را به معقلی صعب برده، این صورت را به حاجی محمد خان انحا داشت و او در حضرت نایب السلطنه عرضه داشت نمود و واجب شمرد که از بهر نجات ایشان با سپاهی لایق بدان جانب رکضت فرماید.

و هم [چنین] حسین خان سردار ایروان معروض داشت که قلعه آخر کلک از اراضی آخسقه را روسیه به ناگاه فرو گرفتند و مسافت ایشان با ایروان قریب افتاد، دور نباشد که اگر فرصتی به دست کنند آسیبی رسانند، از برای مدد لشکر ایروان چند

عراة توپ با فوجی از سپاه بدین سوی باید فرستاد.

نایب السلطنه چون اصغای این کلمات فرمود با اینکه سخت مریض و علیل بود و سپاهی اندک ملازم خدمت داشت در دوازدهم محرم از تبریز خیمه بیرون زد و راه برگرفت. این هنگام معروض افتاد که روسیان جعفر قلی آقا را به اسبی برنشانند و 50 تن سالدات بر وی گماشتند که او را به قلعه گنجه برد و لجام اسب او بدست يك تن سرباز همی بود، چون خواستند از رود ترتر عبره کنند، سربازان به کنار رود از بهر شناختن معبر متفرق شدند. جعفر قلی آقا فرصت به دست کرده لجام را قطع کرد و یال اسب را گرفته مهمیز بزد و از آب مانند باد بگذشت و همچنان تا میان ایل جبرئیل لو تاختن کرد و بی توانی کس به حضرت نایب السلطنه فرستاد و صورت حال را عرضه داشت نمود، و قبیلۀ جبرئیل لو را کوچ داده از تحت حکومت روسیان برکنار آورد.

جنگ نایب السلطنه با روسیان در سنگر سلطان بود

نایب السلطنه او را مورد اشفاق و الطاف ساخته حکومت قراباغ را تفویض او

فرمود و 4000 تومان مواجب در وجه او مقرر داشت و خود از رود ارس گذشته به قصد رزم روسیان از طریق اصلاندوز تا 3 فرسنگی سنگر سلطان بود که لشکرگاه روسیان بود برفت. و آن اراضی در میان شکی و شیروان و شوشی و گنجه واقع است، آن گاه فرمان داد که امیر خان قاجار و حاجی محمد خان با سواره چاردولی و افشار و جماعت مقدم و قراداغی و ایل جبرئیل لو پیوسته شوند و با ایشان همدست شده، تمامت قبایل قراباغ را از میان درختستانها و بیشه ها کوچ داده از رود ارس بگذرانند و هرکس بی فرمانی کند، اسیر یا طعمه شمشیر گردد و خود آهنگ سنگر سلطان بود، فرمود. صبحگاه دیگر بر سر سنگر تاخت و روسیان از سنگر بیرون شده صف برزدند و بگشادن توپ و تفنگ آغاز جنگ کردند.

اسیر شدن روسیه به دست لشکر ایران

از این سوی نیز نخستین مستر لنزی توپچی باشی انگریزی توپهای خویش را به کار داشت و دهان توپ روسیان را هدف ساخته، چند توپ را خرد [و] درهم شکست و عراة توپ ایشان را نیز پست کرد و چند تن از توپچی روس مقتول گشت، آن گاه

از چار سوی توپها را به سنگر ایشان راست کردند و ابراهیم بیگ با دو فوج سرباز تبریزی و میرزا احمد کاشانی با جماعت بهادران و جعفر قلی خان با سرباز مراغه و نظر علی خان و مایور کرشت با افواج خود یورش برده به سنگر دررفتند و جماعتی انبوه از روسیان را با سرنیزه تفنگ مقتول ساختند و چند تن کبیتان و افیچال و شرژند و یک تن مایور را بکشتند و یک تن مایور را با جماعتی اسیر گرفتند. مهدی قلی خان جوانشیر حاکم قراباغ با سواران خود از میان سنگر سلطان بود راه فرار برگرفت و بعضی از مردم او نیز گرفتار شد.

چون روسیان این بدیدند علم سفید را که نشان امان است افراشته کردند، نایب - السلطنه فرمان داد تا سپاه دست از جنگ برداشتند و میرزا بزرگ قایم مقام به میان ایشان رفته، تمامت اسلحه جنگ را از آن جماعت بستند و 2 علم عقاب پرچم و 2 عراده توپ که نشان خاصه دولت روس داشت نیز مأخوذ فرمود و سرهنگ و سرکردگان ایشان را با

720 تن سالدات که 180 تن از ایشان جراحت داشت از پیشگاه حضور بگذرانید.

نایب السلطنه ایشان را امان داد و فرمود تا مجروحان را مرهم و مداوا کنند و کشتگان را به آئین خویش مدفون سازند و مژده این فتح را عریضه نگار کرده با تمامت اسیران و توپ و علم سفید و نشان مایور روانه دربار شهریار داشت.

و این جمله در دار الخلافه طهران از پیشگاه شاهنشاه ایران بگذشت و عریضه [ای] که نایب السلطنه نگار کرده بود میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله در میدان پیشگاه و بار عام به طلاق تمام برخواند.

آن گاه شهریار تاجدار گروه اسیران را به حاجی محمد حسین خان امین الدوله سپرد تا بدان جودت و جود که لازم وجود داشت، ایشان را از پوشش و خورش آسوده دارد و 200000 تومان زر مسکوک در وجه نایب السلطنه بذل فرمود و اسیران بیشتر دین اسلام گرفتند و در رسته ینکی مسلمانان درآمدند. و از آن سوی امیر خان و جعفر قلی آقا نیز 6000 خانوار از قبایل قراباغ را به جانب قراداغ کوچ

داده به حضرت نایب السلطنه پیوستند.

این هنگام مسموع افتاد که 400 تن سالدات و یک عراده توپ از قلعه پناه آباد به مدد لشکر سلطان بود بیرون شده اند، نایب السلطنه امیر خان را به تدمیر ایشان مأمور داشت.

روسیان چون سواد سپاه او را نظاره کردند، به قلعه ترناوت در رفتند و امیر خان به محاصره ایشان پرداخت و ایشان نیم شب از قلعه فرار کرده در میان برف به جبل جمرق گریختند. لشکریان از دنبال ایشان تا دامان جبل بتاختند و بسیار کس مقتول ساختند و چنان افتاد که یک تن از سرداران روس که در سنگر سلطان بود مقتول شد، زن او با مال و زر فراوان اسیر شد، نایب السلطنه او را با اموال به قلعه شوشی فرستاد و حکم داد تا آرامنه [ای] که در حوالی کوه جمرق جای داشتند کوچ داده به کنار رود ارس آوردند.

این هنگام ینارال مرکز سردار روس که به استمالت شیخعلی خان قبه [ای] و لگزیه داغستان و مصطفی خان شیروانی رفته بود، قصه سلطان بود و ترکتاز نایب السلطنه را بشنید، مجال درنگ نیافته بی نیل مرام باز شد و از رود کر عبیره کرده به قراباغ در رفت و ینارال کتلاوسکی را مأمور به توقف قلعه شوشی کرده خود به جانب تفلیس شتافت.

این هنگام چون علف و آذوقه نیز تنگیاب بود نایب السلطنه از آب ارس گذشته در اصلان دوز فرود شد و جعفر قلی آقا را نواخت و نوارشی تازه کرده حکومت قراجه داغ را با او گذاشت و مراجعت به تبریز فرمود.

این هنگام معروض افتاد که جماعت بلباس گاه گاه به سکنه سلدوز و صاین قلعه دست تعدی دراز دارند و بر اراضی ایشان ترکتازی کنند، نایب السلطنه، احمد خان مقدم و عسکر خان افشار را با جماعتی مأمور فرمود تا برفتند و ایشان را کیفری به سزا کردند.

اشاره

چون 5 ساعت و 25 دقیقه از شب یکشنبه هفتم شهر ربیع الاول بگذشت، در سنه 1227 هـ. آفتاب به حمل شد، شهریار ایران فتحعلی شاه بعد از جشن نوروزی سرگور - اوزلی بارونت ایلچی انگیز را به اتفاق حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی روانه آذربایجان فرمود تا کار معلمین انگریزی و نظام جدید را بازپرسی کند. و خود روز شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی با سپاه ساخته در 7 فرسنگی طهران کنار رود کرج را لشکرگاه کرد و فرمان داد تا به نام شاهزاده سلیمان میرزا حصنی محکم برآوردند و باغستانی غرس نمودند و سلیمانیه خواندند. حاجی محمد حسین خان امین الدوله بنا را به پای برد و برحسب فرمان گروهی از تفنگچیان جاجرمی را برای حراست آن حصن با زن و فرزند در آنجا سکون فرمود. بالجمله شهریار از آنجا کوچ داده روز دوشنبه دوازده جمادی الاخره در چمن سلطانیه فرود شد.

غلبه ایرانیان بر روسیان

اما چون خبر فتح سلطان بود و غلبه اسلامیان بر روسیان در اراضی گرجستان پراکنده شد، مردم قسق که از حکومت روسیه در زحمت بودند، دل قوی کرده همدست و همداستان بر افواج روسیان که حافظ آن اراضی بودند بیرون تاختند و تمامت آن

جماعت را مقتول ساختند، حسین خان سردار ایروان نیز به نواحی شوره گل و پنبک شتافت و جمعی از روسیه و سواره فزاق را نابود ساخت، سالدات روسیه چون غلبه ایرانیان همی نگریستند به تقاریق فرار کرده، به حضرت نایب السلطنه پیوستند.

ینارال مرکیز سردار روس چون این معاینه کرد، سلسله مصالحه و مدهنه را جنبش داد و ینارال لیسالویج حارس شوره گل و پنبک را فرمود تا به مصحوب حاجی ابو الحسن - ایروانی که تجارت آن اراضی داشت نامه های مهرانگیز نگاشت، باشد که

با نایب السّلمطنه کار به صلح کند. این هنگام ایمرپاتور او را طلب داشت و ینارال مرکیز روانه پترزبورغ گشت و به جای او ینارال ردیشجوف منصوب گشت و تا تفلیس سبک عنان آمد.

اما از این سوی چون عصیان و طغیان مصطفی خان طالش و صفای خاطر او با روسیان به نهایت شد، نایب السّلمطنه يك تن از بنی اعمام او را که سیّد کاظم نام داشت به استمالت او مأمور فرمود تا اگر از این غوایت بازآید مورد عنایت گردد و اگر نه عنا و عذاب بیند؛ و از درگاه شهریار ایران نیز ملاّ علی گیلانی بدین قصد رهسپار بود. این هر دو برفتند و او را دیدار کردند و بی نیل مقصود معاودت نمودند.

و هم در این وقت چنان افتاد که از قبل دولت آل عثمان وزیر بغداد سر از ربقه اطاعت و انقیاد بیرون کرد؛ زیرا که حکومت عبد الرّحمن پاشای بابان به فرمان شهریار ایران در شهر زور پسندۀ خاطر امنای دولت عثمانی نبود، از بهر آن که در این غلبه و قوّت ایرانیان ثلمۀ دولت و فتح بغداد را معاینه می دیدند، لاجرم از بلده اسلامبول به عبد الله پاشای وزیر بغداد فرمان رسید که عبد الرّحمن پاشا را از منزلت خویش خلع کن و خالد پاشای عمّ او را که خصم اوست به حکومت شهر زور برگمار.

لاجرم عبد الله پاشا با لشکری لایق در عشر آخر جمادی الاخره از بغداد بیرون شده، از آن سوی عبد الرّحمن پاشا نیز پذیرۀ جنگ شده در ارض دلو عباس که 3 منزلی شهرزور است تلاقی فریقین شد. در اول حمله عبد الرّحمن پاشا بشکست، بعضی مردمش عرضه دمار و برخی گرفتار شدند و خود با چند تن فرار کرده تا دار الدّوله - کرمانشاهان عنان بازنکشید و عبد الله پاشا، خالد پاشا را به حکومت شهر زور بازداشته خود طریق بغداد برداشت و خواست تا این کار را در حضرت شهریار نیز استوار بدارد و

اسمعیل خان حاکم اردبیل را مصحوب عریضه [ای] داشته روانه چمن سلطانیه نمود.

شهریار ایران او را بی نیل مراد رخصت مراجعت فرمود.

و از این سوی نیز

معلوم افتاد که دولت عثمانی با روسیه کار به مصالحه کرده اند و از کارداران ایران نام نبرده اند، این معنی نیز بر خشم شاهنشاه بیفزود. چه در میانه، این پیمان محکم بود که هر یک از [دو] دولت ایران و روم با روسیان طریق صلاح گیرد بی اذن و اجازت آن دیگر نباشد. لاجرم شهریار تاجدار ظهیر الدوله قاسم خان قاجار - قوانلورا و یوسف خان گرجی سپهدار را و فرج الله خان نسقچی باشی افشار را با لشکری جزّار روز پنجشنبه چهاردهم شعبان از چمن سلطانیه مأمور ساخت و موکب پادشاهی به سبب طول توقّف در آن اراضی به چمن سجاس رود نزول فرمود.

تاراج کردن لشکر ایران اطراف بغداد را

بالجمله بعد از ورود سرداران به کرمانشاهان، شاهزاده محمد علی میرزا، مهدی خان کلهر را به جانب بغداد رسول فرمود تا اگر عبد الله پاشا از کرده پشیمانی آرد و عصیان خویش را پاداشی به سزا کند، به طرف او رکضتی نشود، و خود با لشکر از کرمانشاهان تا به زهاب شتاب کرد. و مهدی خان باز رکاب شد و صورت اصرار عبد الله پاشا را در مخالفت بازنمود. لاجرم شاهزاده لشکریان را 3 بهره ساخت، گروهی را از طریق قراتپه بتاخت و جماعتی را از طرف قزل رباط مأمور به قتل و اسر نمود و خود از زهاب حرکت کرده، کنار رودخانه خانقین عرب و عجم را لشکرگاه کرد و لشکریان اقطاع و انحاء بغداد را به تمامت خراب و بی آب کردند.

عبد الله پاشا بیچاره گشت و جناب شیخ محمد جعفر نجفی را که در میان مسلمین اثناعشریه فقیهی نامور بود، از بهر شفاعت به حضرت شاهزاده فرستاد. بر حسب خواستاری او حکم رفت که لشکریان دست از نهب و غارت بردارند آن گاه عبد الله پاشا از زر مسکوک و اشیاء دیگر پیشکشی در خور انفاذ داشت و عذر خواه گناه خویش آمد. شاهزاده جرم او را عفو کرد و عبد الرحمن پاشا را به حکومت شهر زور

برگماشت و صورت حال را به حضرت شهریار عرضه داشت. یکشنبه پنجم شهر رمضان در سجاس این خبر به عرض رسید.

این هنگام پادشاه

به جانب دار الخلافه کوچ داده، پنجشنبه نهم شوال وارد طهران گشت و شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان برحسب فرمان، ناصر الدین توره - بخارائی و اسحق خان قرائی و امرای خراسان را ملترم رکاب ساخته، حاضر درگاه شد و از تقبیل حضرت شاهنشاه کامیاب شده مراجعت نمود.

و هم در این سال 4 تن از ارامنه جلفای اصفهان در سرای سلطنت به کار تقطیع زجاج و نصب آینه مزدور بودند، شب هنگام فرصتی به دست کرده از بام سرای به خزانه خاصه دررفتند و 30000 تومان زر مسکوک به سرقت بر گرفتند و بیرون شدند و در پایان کار به فحوص حاجی محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله گرفتار شدند و آن زر استرداد شد. شهریار بردبار به فتوت فطری و مروّت جبلّی بر جان ایشان ببخشد.

وقایع سال 1228 هـ. / 1813 م و طغیان یوسف کاشغری

اشاره

پس از 11 ساعت و 11 دقیقه از شب یکشنبه هفدهم ربیع الاول در سنه 1228 هـ که خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بعد از تقدیم جشن نوروزی، فرمان داد تا لشکر از ممالک محروسه سالک درگاه شدند و سفر آذربایجان را تصمیم عزم داده، پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی از طهران به باغ نگارستان خیمه زد. این هنگام خبر طغیان یوسف کاشغری سمرگشت.

همانا یوسف کاشغری پسر محمد امین خواجه و او پسر آئی خواجه است و آئی خواجه نسب به مخدوم اعظم می رساند که در همه ترکستان نامور بود و مردمان بدو نیاز می بردند و طلب رشد و رشاد می کردند. مردم ترکستان اولاد و احفاد او را سادات مخدوم اعظم خوانند.

و کاشغر مملکتی است از یک سوی با خاک بدخشان و از دیگر جانب با زمین ختا پیوسته می شود و 8 شهر نام بردار در آن اراضی است مانند کاشغر

و یارکند و آق سو و ایله و ختن و قامل و طرفان و قبایل قالماق که نسب به مغول می رسانند، معادل 300000 خانوار میان خاک ختا و کاشغر سکون داشته اند و مردم کاشغر را زحمت می کرده اند.

چنان افتاد که وقتی يك تن از اولاد مخدوم اعظم به کاشغر شد و مردم آن مملکت را از کیش بت پرستی بدین اسلام آورد و قبيله قالماق نیز مطیع فرمان او شده از زحمت کاشغریان دست بازداشتند. چون از جهان جای پرداخت فرزندان او آی خواجه و گون - خواجه عظمت پدر یافتند. آی خواجه بر سریر سلطنت جای کرد و گون خواجه مسند

ارشاد بگرفت. این هنگام مردم ختا از سلطنت آی خواجه و ترکتاز قبيله قالماق زحمت همی دیدند، پادشاه ختا ناچار ساخته جنگ شد، بعد از کارزار فراوان قالماق را مقهور و آی خواجه را مغلوب ساخت. ناچار هردو برادر فرار کرده به شهر بدخشان دررفتند.

پادشاه ختا به تطمیع سیم و زر سلطان شاه را که شهریار بدخشان بود بفریفت، تا خواجهگان را به ضیافت طلب داشت و سر هر 2 تن را برگرفته به نزدیک پادشاه ختا فرستاد. محمد امین خواجه پسر آی خواجه به کابل گریخت و احمد شاه ابدالی افغان به انتقام خواجهگان لشکری خون آشام برداشته بدخشان را مسخر کرد و سلطان شاه را گرفته به محمد امین خواجه سپرد تا به قصاص عم و پدر در میدان کابل او را سر از تن برگرفت و جسدش را مصلوب داشت.

آن گاه محمد امین خواجه سفر بدخشان کرد و بر مسند ارشاد تکیه زد. چون او نیز وداع جهان گفت فرزندش یوسف خواجه جای او بگرفت. اما چنان افتاد که اخترش شوریده و روزگارش آشفته شد و سفر مصر کرد و از آنجا پست و بلند زمین را درنوشته به شهر زور آمد و عبد الرحمن پاشا را فریفته خویش کرد و گاهی به بغداد شد و با اسعد - پاشا پسر سلیمان پاشا ساز مخالطت نهاد.

عبد الله پاشا که این هنگام وزارت بغداد داشت یوسف خواجه را باعث

فتنه دانست و او را مأخوذ داشته به بالیوز انگریز سپرد و بالیوزش محبوباً روانه هندوستان ساخت.

یوسف خواجه در بندر بمبئی از دست نگاهبانان فرار کرده به بصره گریخت و از بصره سفر شیراز کرد و از آنجا به دار الخلافه طهران آمد.

چون اموال و ائقال او هنگام لشکرکشی شاهزاده محمد علی میرزا در شهر زور به غارت رفته بود به شفاعت حاجی محمد حسین خان قاجار مروزی از شهریار تاجدار فرمان گرفت و اموال منهوبه را استرداد کرد، و نیز با میرزا محمد شفیع صدر اعظم طریق مخالفت بازداشت و با بسیار کس از امنای دولت الفت گرفت و گاه گاه لعب شطرنج نیکو باخت و چنان بود که هنگام ذکر اسماء الله يك ساعت تمام حبس نفس می نمود و در ضمیر داشت که اگر نتواند سر به سلطنت برکشد و این شعر نقش خاتم کرده بود.

شعر

آی خواجه چون به فردوس برین شد زین جهان جانشین اوست یوسف خواجه صاحبقران

طغیان یوسف کاشغری

بالجمله در مدت توقف طهران به اقربان قلیچ خان ترکمان یموت مواضعه نهاد و به تفاریق آلات حرب و ضرب اتباع نموده به دشت گرگان فرستاد، آن گاه پوشیده از مردم برنشسته مانند برق و باد به دشت گرگان شتافت و در زمانی قلیل جمعی کثیر از جماعت کوکلان در گرد خود انجمن کرده به اراضی فندرسک تاخت و قلعه پسرک را به محاصره انداخت، و بی کلفت خاطر قلعه را فرو گرفت. و از جانب دیگر میرزا علینقی خان - فندرسکی را فریب داده با خویش خواند و او را در کنار گرگان به پسران و دود بای خان ترکمان کوکلان سپرد تا به خون پدر شهیدش ساختند، آن گاه در حدود استرآباد چندان که دانست و توانست از قتل و غارت باز نشست.

صورت این وقایع در باغ نگارستان مکشوف ضمیر پادشاه ایران گشت، بی توانی فرمان داد تا شاهزاده محمد ولی میرزا، والی خراسان از طریق جاجرم به دفع

قبایل کوکلان تصمیم عزم دهد. و شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستان را حکم رفت که از اراضی استرآباد قبیله یموت را کفیری شایان کند و ابراهیم خان دولوی قاجار با 5000 پیاده و سواره مأمور به ترکتاز گرگان گشت و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و ذوالفقار خان سردار سمنانی با حیوش کارآزموده طریق چمن کالپوش پیمودند.

آن گاه موکب پادشاه را برگرفته روز دوشنبه دوازدهم جمادی الاخره چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت. و هم در آن روز شاهزاده محمد تقی میرزا فرمانگزار بروجرد و جابلق با لشکر خود به رکاب پیوست.

مع القصه بر حسب فرمان، شاهزاده محمد ولی میرزا از ارض اقدس طریق دشت - گرگان گرفت و اسمعیل خان شامبیاتی و ذوالفقار خان با لشکر او پیوسته شدند و چنان ترکتاز کردند که ترکمانان را پوست بر تن زندان گشت. بسیار کس از ایشان بکشتند و فراوان اسیر گرفتند. خواجه کاشغری چنان بگریخت که هیچ کسش نام و نشان ندانست.

لاجرم شاهزاده مراجعت به خراسان نمود و ممش خان ولد امیر خان کرد زعفران لورا با 1500 اسیر ترکمان و 350 نیزه سر روانه درگاه شهریار داشت. و او روز پنجشنبه نهم شهر رجب در چمن سلطانیه حاضر حضرت شد و این جمله را از پیشگاه

شهود بگذرانید. شهریار تاجدار به مصحوب علیمردان بیگ غلام پیشخدمت شمشیری که نیامش به جواهر ترصیع داشت تشریف شاهزاده کرد و بزرگان خراسان را نیز به خلاع جداگانه افتخار داد.

اما خواجه کاشغری بعد از مراجعت شاهزاده محمد ولی میرزا به ارض اقدس، از زاویه خمول سر برکشید و دیگر باره از ترکمانان یموت و کوکلان سپاهی گران فراهم کرده آهنگ استرآباد نمود. شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا، این بدانست و با لشکر خویش از استرآباد پذیره جنگ او گشت. و ابراهیم خان قاجار دولورا با فوجی بدان سوی گرگان برگماشت. یوسف خواجه با 20000 مرد جنگی روز پانزدهم شهر رمضان در برابر

لشکر شاهزاده صف برزد و خود از پیش روی سپاه آستین را تا مرفق برزده با نیزه خطی بر یمین و شمال همی تاخت و اول کس او بود که اسب بزد و به میدان آمد و تا لب آب گرگان عنان نکشید و ترکمانان از دنبال او جلادت همی ورزیدند و تاختن کردند و لشکر شاهزاده را چنان هزیمت کردند که بسیار کس از هول و هرب خویشان را در آب افکند و جان بداد.

این هنگام يك تن از مردم کرایلی که خواجه کاشغری را نیکو می شناخت او را دیدار کرد و بی توانی از جای بجنبید و هم در آن جنبش تفنگ خویش را بدو بگشاد و یوسف - خواجه بدان گلوله از اسب در افتاد و جان بداد. چون پادشاه بدخشان در ازای خون سلطان شاه پدر خویش پیمان نهاده بود که هرکس سر یوسف خواجه را به نزد او برد، زر و سیم فراوان عطا کند. این هنگام بر سر جسد یوسف خواجه میان ترکمانان عظیم منازعت رفت و جمعی کثیر مقتول گشت، عاقبت سر او را برگرفته با خود بیردند و ایرانیان بر جسدش اسب تاختند و انگشتی او را با دشنه [ای] که در کمر داشت برگرفته به نزد شاهزاده آوردند و او به حضرت پادشاه فرستاد.

رسیدن رسول روم به دار الخلافه

هم در این سال در اراضی عراق عرب چنان افتاد که اسعد پاشای پسر سلیمان پاشا از بغداد بیرون شده، به میان عرب منتفج رفت و لشکری ساز داده برای تسخیر بغداد بازشتافت. عبد الله پاشا که این زمان وزارت بغداد داشت به دفع او بیرون شد و در میدان مقاتلت مقتول گشت. اسعد پاشا سر او را برگرفته به اسلامبول فرستاد و از دولت عثمانی فرمان وزارت بغداد گرفت. و از این سوی نیز پیشکشی لایق ساز داده به مصحوب رجب آغا به حضرت شهریار ایران گسیل ساخت.

شاهنشاه از چمن سلطانیه نصر الله خان نوری غلام پیشخدمت پسر میرزا اسد الله - مستوفی را با تشریفی لایق و ساخت و ستام(1) مرصع به لالی و جواهر به اتفاق رجب

ص: 231

1- (1) ستام - بروزن لجام - ساخت یراق زین اسب را گویند و بمعنی لجام و سر افسار محلی بزر و نقره هم آمده است.

آغا روانه بغداد نمود و اسعد پاشا را در مسند وزارت استوار بداشت.

و هم در این سال جلال الدین افندی از قبل اولیای دولت عثمانی رسول شده به حضرت شهریار پیوست. و او مردی زیاده طلب و بیرون از ادب بود، چنانکه اولیای دولت ایران را به نام همی خواند و گستاخ خطاب [می] کرد و سخن بر این داشت که اموال منهوبه اهالی عراق عرب که هنگام اعانت عبد الرحمن پاشا به دست لشکریان افتاده استرداد باید کرد. در پاسخ حکم رفت که سفر تبریز کند و با سید عبد الوهاب - افندی بیاشد، بعد از نزول موکب پادشاهی به چمن او جان جواب نامه او نگار خواهد رفت و او سفر تبریز کرد و با سید عبد الوهاب افندی هم داستان گشت و چون وقت رسید کارداران ایران هر 2 تن را طلب کردند و مجلس گفت و شنود بیاراستند.

ایشان آغاز سخن کرده، نخستین اموال منهوبه سکنه عراق عرب طلب نمودند.

بزرگان ایران پاسخ دادند که اعراب آن اراضی از زوار عجم به ترکناز و سرقت مال فراوان برده اند، استرداد این هر 2 مال باهم تواند بود.

دیگر باره سخن کردند که سرحدداران ایران از مداخلت در امور بابان و شهر زور که از توابع ثغور روم است دست بازدارند.

جواب رفت که چون قبایل بابان در حدود کردستان بیلاق کنند و مردم کردستان به اراضی بابان به قیشلاق روند، اگر پاشایان شهر زور دست نشان کارداران ایران نباشند، این مخالطت قبایل در پایان کار سبب مخالفت دولتین گردد.

و عاقبت سخن بر آن نهادند که مبلغ 10000 تومان که عبد الرحمن پاشا به قانون منال دیوانی بر گردن نهاده که همه ساله تسلیم عمال ایران نماید از وی طلب نکنند. کارداران ایران از این قدر مضایقت نکردند و تمسک عبد الرحمن پاشا را به سفرای روم سپردند.

پس شهریار ایران سید عبد الوهاب را که از دولت عثمانی نیز احضار شده بود

رخصت انصراف داد، اما جلال الدین افندی که بر حسب فرمان مأمور به توقف

ایران بود يك چند از ایام در اوجان و تبریز روز برد، آن گاه بی آنکه کارداران یکی از دولتین او را اجازت مراجعت دهند، دیدار احمد پاشای سرعسکر ارزن الروم را بهانه ساخته روانه شد و از آنجا راه اسلامبول گرفت و سخنی چند به سعایت براند. اولیای دولت عثمانی چون بر مخائل او دانا بودند سخنان او را وقعی ننهادند.

و هم از قبل دولت ایران میرزا رضای منشی که در کار سفارت مجرب بود سفیر دولت روم شد و در ارزن الروم احمد پاشا با او رسم مهربانی و حفاظت به پای برد. و از آنجا راه برگرفته وارد اسلامبول گشت و از قبل سلطان روم نواخت و نوازش یافت و قواعد اتحاد بین دولتین را محکم و مشید ساخت. این هنگام آغاز داستان روسیان کنیم.

اهتمام سردار روس در کار مصالحه با ایران

چون خبر جنبش شهریار ایران و انجمن لشکرهای جنگجو پراکنده شد و نیز مکشوف افتاد که ناپلیون با ایمپراطور روس ساز مکاوحت و مناطحت نهاده و آهنگ تسخیر ممالک روس فرموده، ینارال ردیشجوف سردار روس در مصالحه و مداهنه با کارداران ایران يك دل و يك جهت گشت و پولکونیک فریقان را از قبل خود نزدیک سرگور اوزلی برونه ایلچی بزرگ دولت انگلیس گسیل ساخت و با او مکتوب کرد که اگرچه هنوز میان دولت روس و انگلیس حبل مودت محکم نیست؛ اما دیر نباشد که ناچار طریق وداد گیرند؛ زیرا که ناپلیون چنان شورشی در عالم افکنده که بیشتر دولتها به ناچار باید باهم متحد شوند و حراست خویش کنند، چنانکه هم اکنون از قبل ایمپراطور مأمورم که اگر بتوانم با دولت ایران پیمان اتحاد محکم کنم و از پترزبورغ از جانب دولت روس سجدلی که هواجوی دولتین و نیکوسگال جانین است مکتوب کرده و خواستار شد که کارداران ایران و روس را باهم مانوس دارید و افساد ذات بین را از میان دولتین مرتفع سازید.

و هم عریضه [ای] مشعر بدین گونه معانی به حضرت نایب السلطنه نگار داد و هم از

دنبال او مایور پایوف ایشیک آقاسی خود را به اتفاق حاجی ابو الحسن خان تاجر ایروانی مأمور ساخته بر تأکید و تشیید قواعد مصالحت بیفزود.

چون از امنای درگاه پادشاه ایران مضایقتی در کار مصالحت نبود، نایب السّ لطنه جواب مکتوب ردیشجوف را به خواستاری سفیر انگلیس از در رفق و مدارا نگار داده، فرستادگان سردار روس را رخصت انصراف داد. امّا چون هنوز ساز مصالحت طرازی نداشت کار به مسامحت کردن روا نبود، لاجرم برحسب فرمان شهریار، اسمعیل خان قاجار و میرزا محمّد خان برادرزاده او با گروهی از سواره و پیاده روانه آذربایجان شدند و به نایب السّ لطنه خطاب رفت که در دفع مصطفی خان طالش خویشان داری نکنند [و] نایب السّ لطنه از تبریز خیمه بیرون زد.

در این وقت عریضه اشرف خان دماوندی برسد که اسد سلطان قراچورلو و قبایل مغاویز قراباغ به نخجوان کوچ دادند و اسد سلطان با سوار قراچورلو مراجعت به گروس قراباغ کرده، روسیان آن حدود را زحمت فراوان داد و بسیار بکشت و بسیار غنیمت آورد و امامقلی خان افشار و سهراب بیگ یوزباشی و نظر علی خان کنگرلو به اتفاق اشرف خان - دماوندی از قتل و اسر روسیه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند و حسین خان سردار ایروان کار پنبک و شوره گل را ساخته کرد و امیر خان قاجار و حاجی محمّد خان قراگوزلو و علی خان نوری مزارع و مراع خزیرک و قراباغ را خراب و بی آب کردند.

لاجرم در منزل اهر قراجه داغ، مستر کاردان که از جانب سفیر انگلیس روانه تقلیس بود عریضه سردار روس را به حضرت نایب السّ لطنه آورد، خواستار شد که لشکریان دست از جنگ بازدارند و مکانی را بیرون از شهر تبریز معین فرمایند تا سردار روس حاضر حضرت شده کار مصالحت را استوار دارد.

نایب السّ لطنه 40 روزه مدّت نهاد که شمشیر انتقام در حبس نیام باشد، جز در دفع مصطفی خان طالش که از مشارکت با این متار که بیرون است، و نجفقلی خان حاکم گروس را به میزبانی سردار روس فرمان داد و میعاد نهاد که اگر تا دوازدهم رجب که دوازدهم ایّام متار که است سردار روس از تقلیس به سوی ایروان

شود، پیمان متارکه بر بطلان خواهد بود.

ملاقات کردن میرزا ابو الحسن خان با سردار روس

مع القصة صورت این متارکه را روانه درگاه شهریار داشت. ایلچی انگریز در کار مصالحه ابرام و الحاح نموده، عاقبت سخن بر آن نهادند که حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی سردار روس را دیدار کند و کار مصالحت را به پایان برد. پس حاجی میرزا - ابو الحسن خان بر حسب فرمان رهسپار شده در چمن گلستان قراباغ فرود شد و ردیشجوف شرط پذیره به جای آورده باهم بنشستند و سخن در پیوستند. ردیشجوف با نگارنده خود فرمود تا بدین گونه صورت صلحنامه را نگار داد، چنانکه عنقریب مسطور خواهد گشت.

مع القصة نایب السد لمطنه به دفع مصطفی خان طالش يك جهت شد و از منزل اهر کوچ داده به نواحی مشکین آمد و امیر خان قاجار را با لشکری جزار و توپخانه صاعقه بار روانه طالش داشت، و میرزا محمد علی مستوفی را به مراقبت او فرمان داد. امیر خان از طریق ارکوان روان شد و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و صادق خان قاجار عزالدین لو با مردم خود از راه دریغ و زوند مأمور شدند و لشکر گیلانی از طرف آستارا جنبش کرده، روز هفتم شعبان امیر خان و سایر لشکریان در لنکران نزول کردند.

مصطفی خان هر جا مضیقی در مسالك بود با درختان زفت سنگر بست و هر جا پلی و قنطره [ای] یافت بشکست و میر حسن خان پسر خود را با جماعت گامیشوان حافظ و حارس معابر داشت و ایشان در برابر سپاه شهریار چون خس و خار که بر گذر سیلاب افتد، تاب درنگ نیاوردند و جماعت روسیان که در لنکران بودند به گامیشوان گریختند و کشتی های جنگی را که در هر کشتی 16 توپ بود و لتکه فراوان که هر يك را يك توپ بود جنبش داده در برابر معموره لنکران بداشتند و خود در کنار بحر به استظهار کشتیهای جنگی و درختستانها و نیستانهای کنار بحر ساخته جنگ شده، توقف نمودند.

امیر خان چون این بدانست گروهی از لشکر و چند عراده توپ برداشته، به شتاب تمام به سوی ایشان شتافت و جنگ در پیوست. 2 ساعت از جانبین سفیر گلوله توپ و تفنگ متردد بود، جمعی تباه شدند و يك فروند لنگه روسیان به صدمت توپ ایرانیان شکسته، مردمش غرقه شدند. آن گاه امیر خان همان مضیق سخت را که تا لنگرگاه کشتی

روسیان 700 ذرع بیش نبود، لشکرگاه کرد و آن زمین را از طرف عرض 70 ذرع خشکی بر زیادت نبود.

بالجمله طریق آمدوشد روسیان را مسدود ساخت و از قزل آقاج تا ارض شلومار که 6 فرسنگ است برجهای مثلث بنیان کرد و در هر برجی فوجی برگماشت تا مجال عبور بر روسیه محال افتاد و گامیشوان را به محاصره گرفت. 4 ماه مدّت محاصره بطول انجامید و در این ایّام با اینکه شب و روز بانگ توپ و خمپاره به ستاره بر می شد زیاده از 4 تن از لشکر ایران عرضه هلاک نگشت، مصطفی خان از قلّت آذوقه و علف و امتداد محاصره بیچاره گشت.

در پایان کار بر حسب فرمان 3 حصن حصین در آن اراضی بنیان کردند، نخستین در لنکران که نشیمن مصطفی خان بود و دیگر در ارکوان و سه دیگر را در ارض آستارا و این 3 قلعه را به صوابدید میرزا ابوالقاسم وزیر پسر قائم مقام از مبدای زمستان تا نیمه عقرب به پایان بردند و توپخانه و آذوقه يك ساله از بهر حرسه قلاع 3 گانه آماده نمودند و حاجی محمد خان قراگوزلو حاکم و حارس آن قلاع و اراضی گشت و میرزا رفیع خان رشتی با تفنگچیان رشت به حفظ ارکوان پرداخت.

اما از آن سوی در این مدّت که نایب السّ لطنه مشغول کار طالش بود، مدت 40 روزه متارکه به پای رفت و ردیشجوف سردار روس از تفلیس بیرون شده به قراباغ آمد و اعلام کرد که می باید خدمت نایب السّ لطنه را دریابم و سخن مصالحه را به پای برم. لاجرم نایب السّ لطنه، نجف قلی خان گروس را به مهمان داری او روانه قراباغ داشت

و قرار دیدار را در سلطان حصاری گذاشت.

این هنگام چنان افتاد که الکسندر میرزا والی گرجستان که در ایروان بود، به عزم ملاقات سلیم پاشای [والی] آخسقه به چلدر رفته بود و از آنجا به گرجستان شده، مصدر فتنه گشت و این معنی موجب وحشت خاطر سردار روس شده، از رسیدن به حضرت نایب السلطنه پشیمان گشت و پیام داد که ملاقات ما در کنار رود ارس می تواند بود و من تا سلطان حصاری نخواهم آمد و نیز بعضی سخنان در میان انداخت که دیدار متعذر شود.

از جمله هنگام ملاقات خواستار تساوی جانبین بود و ینارال حق و یردوف را فرستاد و پیام داد که من در مصالحت اختیار تمام ندارم؛ لکن متار که می توانم کرد، چندانکه سفرا میان دولتین متردد شوند و قرار محکم بگذارند.

نایب السلطنه، صادق خان پسر نجفقلی خان گروس را با مستر لنزی توپچی و مستر کامل حکیم انگلیس مأمور ساخت که به اتفاق حق و یردوف به نزدیک او شوند و در کلیات امور سخن کنند و میرزا ابو القاسم وزیر را فرموده تا به اصلاندوز شود که با رود ارس متصل است و وحشت خاطر سردار روس را بزداید.

بعد از رسیدن میرزا ابو القاسم به اصلاندوز، ردیشجوف سردار روس، حق و یردوف را به نزدیک او فرستاده، بعضی سخنان پیام داد که کشف حال کرد که این آمدوشد همه از در فریب و نیرنگ است. لاجرم میرزا ابو القاسم، حق و یردوف را رخصت مراجعت داده صورت حال را معروض داشت و نایب السلطنه از سلطان حصاری کوچ داده به اصلاندوز آمد و ردیشجوف به تقلیس شد و کتلاوسکی را به حراست قراباغ بازگذاشت و او در آق آغلان ساکن شد.

اما چون در ایام توقف در سلطان حصاری از بزرگان شکی در حضرت نایب السلطنه تظلم آوردند و از تعدی جعفرقلی خان دنبلی بنالیدند و سلیم خان نیز در این کار اصرار نمود، لاجرم پیرقلی خان قاجار و میرزا محمد خان قاجار و علیمردان خان خمسه [ای] را فرمان رفت تا با سپاهی لایق از طریق قراباغ راه شکی گیرند و

خود با سپاهی قلیل در اصلاندوز درآمد، لشکر ایران از چارسوی سنگر روسیه را به محاصره انداختند و ایشان را چون قوت مبارزت در میدان نبود به خویشتن داری پرداختند، تا آن گاه که علف و آذوقه اندک و کار بر روسیان صعب افتاد، پس حیلتی کردند و چند تن از مردم قراباغ را گماشتند تا به لشکرگاه اسلام آمده و جعفر قلی خان قراباغی را بفریفتند که ما از قبل قبایل قراباغ آمده ایم، اگر سپاهی به همراه ما بیرون کنی که پشتوان قبایل باشد بی توانی بدین جانب کوچ دهند.

جعفر قلی خان صورت حال را معروض داشت و برحسب امر نایب السلطنه، صادق خان قاجار با فوجی از رود ارس عبیره کرده، جاسوسان از پیش و کم سپاه جعفر قلی خان و قلت لشکر در مخیم نایب السلطنه آگاه شدند و ینارال روس را خبر بردند و او دل قوی کرده، نیم شبی با ابطال رجال خود کار شیخون را ساخته کرد و از آق آغلان بیرون تاخت و ناگاه در گرد قراولان ایران پره زده، همگان را دستگیر ساخت و به سرعت شتاب کرده در صبح نخستین، سواد لشکر او را سپاه اسلام دیدار کردند و گمان بردند که اینک صادق خان مراجعت نموده و چون نیک نگریستند و دانستند اینک سپاه روس در رسید، آن مجال نیافتند که صف راست کنند.

نایب السلطنه که جلادت جبلی و شهامت فطری داشت، قدم پیش گذاشت و فرمان داد تا زنبورک ها را آتش درزدند و از آن بانگ نابهنگام هرکس از لشکریان که دابه خود را به شب چر برده بود تقرس فتنه کرد و به لشکرگاه شتافت و نایب السلطنه به میان سربازان آمد و ایشان را به زحمت بر صف کرد و علی خان نسقچی باشی را فرمود تا اهالی صنعت و حرفت را از اردوبازار کوچ داده، از میان جنگ و جوش لختی برکنار برد.

این هنگام روسیان در رسیدند و سواران قزاق قلت ایرانیان را نگریستند و بی توانی حمله کردند. نایب السلطنه غلامان رکابی را برداشته اسب برجهاند و برایشان درآمد و رزمی مردانه داد و آن جماعت را هزیمت کرده تا میان توپخانه

روس از دنبال ایشان بتاخت. این هنگام توپها را بر روی هم دهان بگشودند و بانگ داروگیر دردادند.

چون میان دولت انگلیس و روس کار به مصالحه رفته بود، معلّمین انگریز از تعلیم توپچیان آذربایجان به يك سوی شدند. نایب السّ لطنه چون این بدید از اسب بزیر آمد و دامن بر میان استوار کرد و توپچیان را آموزگاری فرمود و خود نیز کار توپچیان همی کرد و توپها را آتش همی در زد و با قلّت سپاه 4 ساعت بدین گونه رزم داد تا بارگیرهای اهل اردو برسید. آن مردم که از کار جنگ بیگانه بودند به کناری شدند و جعفر قلی خان مقدم در این جنگ گاه از کثرت کوشش و کشش نام بردار شد، چنان که چند کَرّت در میدان گیرودار نایب السّ لطنه اش تحسین فرستاد.

شیخون آوردن سردار روس به لشکرگاه نایب السّ لطنه

بالجمله چون در این مقاتلت از این بر زیادت سودی نبود، نایب السّ لطنه لشکر را برداشته از آن مصاف گاه يك تیر پرتاب کناره گرفت و به پای تل اصلاندوز رفت و دیگر باره هنگام عصر آتش حرب بالا گرفت و هردو لشکر درهم افتادند و فریاد داروگیر برآمد تا آن گاه که آفتاب به نشیب شد، پس هردو سپاه دست از جنگ بازداشتند و سپاه روسیّه بر فرازتّل شدند که نیم شب طریق مراجعت سپارند.

چون شب تیره شد جمعی از سالدات روسیه که در جنگ سلطان بود اسیر شدند و در میان لشکر اسلام بودند، خود را به لشکر روس رسانیدند و ایشان را ساخته مراجعت دیدند. گفتند اگر شما ساز شیخون کنید ما از پیش روی لشکر برویم و سربازان شقاقی و نخجوانی را که در این مدت شناخته ایم به نام بخوانیم تا چنان دانند که مردم ایشانیم و شما را ناگاه به میان ایشان دراندازیم. این رأی را ینارال پسندیده داشت و لشکر را جنبش فرمود، بدین حیلت وقتی سرباز شقاقی و نخجوانی با خویش آمدند با روسیان دست به گریبان بودند. در اول حمله مستر کرشت [- کریستی] انگریزی که سرهنگ فوج شقاقی و نخجوانی بود و از جنگ کناره می نمود با چند تن دیگر مقتول و مجروح

گشتند، سربازان را نیز قوت درنگ نماند، آهنگ تل اصلاندوز کردند و همچنان توپچیان با توپخانه دنبال ایشان گرفتند.

سقطه نایب السلطنه در رزمگاه

نایب السلطنه چون این بدید خواست تا لشکر را دل دهد و دیگر بار به کار دارد.

فی الحال اسب بر جهانند و خویشتن را در میدان آن بلای بالا گرفته انداخت، ناگاه اسبش در کوی درافتاد و از پشت زین بغلطید. چند تن از غلامان که ملازم رکاب بودند چنان دانستند که او را آفتی رسید و زندگانی بگذاشت، از کمال دهشت بانگ برداشتند که نایب السلطنه زنده نماند. هرکس از لشکریان این بشنید یک باره دل از جان برگرفت و اگر توانست به طرفی گریخت. نایب السلطنه برخواسته از مضیق آن فرودگاه صعود نمود و سواری را نگریست که زمام اسبی را گرفته به شتاب می گذرد و چنان دانست که یک تن از مردم روس است که اسب مسلمانان را به غنیمت می برد، تیغ بر آهیخت و از پیش روی او درآمد. از قضا یک تن از جنیبت داران نایب السلطنه بود او را بشناخت و فرود شده اسب پیش داشت. پس نایب السلطنه برنشست و به میان سپاه اسلام درآمد و آن جماعت را اگرچه هزیمتیان بودند به خویشتن داری تا زمین حاجی حمزه لو آورد و روسیان نیز تنگ مقتولین را اخذ کرده، بی توانی از اصلاندوز بیرون شدند و از رود ارس بگذشتند.

نایب السلطنه آن شب را متوقف گشته روز دیگر فرمان داد تا مقتولین را به خاک سپردند و احوال و ائصال لشکرگاه را حمل دادند. از آن سوی پیر قلی خان بعد از عبره از

رود کر چون خبر شبیخون روسیه و شکستن لشکر اسلام را اصغا نمود، سفر شکی را بی حاصل دانست و مراجعت کرده به رکاب پیوست. همچنان صادق خان و جعفر قلی خان از اراضی قراباغ و ابراهیم خان از طرف سالیان این خبر بشنیدند و به درگاه شتافتند. آن گاه نایب السلطنه به مشکین شتافت و روزی چند بیود. و در آنجا معروض افتاد که روسیان به قبایل مغاویز که ساکن دره ایلدگر نخجوان بوده اند تاختی کرده اند. این خبر واجب کرد که در تبریز تجهیز لشکری لایق شود و طریق انتقام سپرده آید، لاجرم از مشکین به تبریز سفر فرمود.

اما از آن سوی چون شیخعلی بیگ کنگرلو برادر نظر علی خان حاکم نخجوان در جنگ اصلاندوز گرفتار روسیان گشته بود، جماعت روسیان به گمان خویش او را فریفته موعید کردند و آهنگ نخجوان نمودند، باشد به تدبیر او فتح نخجوان کنند. از این سوی نایب السلطنه از در دوراندیشی نظر علی خان را طلب فرمود و کریم خان کنگرلو را به حکومت نخجوان بازداشت؛ اما شیخعلی بیگ از لشکرگاه روسیان فرار کرده به رکاب پیوست.

روسیه چون این بدیدند آهنگ نخجوان را بی سود دانسته مراجعت کردند. در این هنگام اسمعیل خان دامغانی با سپاه از درگاه پادشاه برسد، نایب السلطنه او را از طریق اردبیل به موقان [- مغان] مأمور داشت و خود نیز از راه قراجه داغ طریق موغان گرفت و همه جا برف از رکاب سوار می رفت.

در نیمه راه مکشوف افتاد که قبایل قراغی روسیان را به میان خود دعوت کرده اند و ایشان بدان جا در رفته و ابطال قبایل را با خود یار کرده، مغافصه بر سر ارکوان تاختند و علی خان نوری که حافظ ارکوان بود با چند تن از سرکردگان چون کوچ دادن ایل و رسیدن روسیان را شنیدند بی آنکه رزمی دهند از ارکوان به در شدند و میرزا احمد - مستوفی کاشانی را که روسیه ینکی مسلمان نیز در تحت فرمان بود غیرت و حمیت نگذاشت که با هزیمت یار شود و فرار کند، ساز مقاتلت طراز کرده با آن قلیل مردم قانون مردانگی محکم کرد و آستین تا مرفق برزده از پیش روی صف ترکتازی همی کرد.

هایاهای مردان جنگ بلند شد و بانگ توپ و تفنگ بالا گرفت. میرزا احمد در آن گرد قیرگون و میدان آهار کرده به خون، چندان از یمین به شمال و از چپ به راست بتاخت و رزم ساخت که شربت شهادت بنوشید و از جهان دیده پوشید.

پس از آن روسیه قصد لنکران کردند و نایب السلطنه به ایلغار طریق

طالش سپرد. در ارض مشکین مکشوف افتاد که جماعت روسیه شب عاشورا از چارسوی به قلعهٔ لنکران یورش افکنده اند و جنگی سخت در میانه شده، نخستین تفنگچیان لاهیجانی شکسته شده، برجی را که حارس و حافظ بودند دست بازداشته هزیمت شدند و روسیان صعود نموده از فراز برج، توپ و تفنگ به سوی سربازان محمد بیگ قاجار افشار بگشادند.

صادق خان قاجار سردار سپاه لنکران و محمد بیگ قاجار افشار که در میدان جنگ نهنگ دم آهنگ و شیر رزم آزمای بودند، چندان بکوشیدند که شربت شهادت بنوشیدند، اگرچه 2500 تن از روسیان کشته شد و بسیار کس مجروح گشت؛ لکن بر قلعهٔ لنکران دست یافتند. کتلراوسکی نیز 3 زخم برداشت که بعد از بهبودی بعضی از اعضای او از کار بماند.

بالجمله نایب السلطنه مجروحان را پرستاران برگماشت، تا مداوا کنند و فرزندان مقتولین را تیول و سیورغال مقرر فرمود و به سبب قلت آذوقه و سورت برودت هوا اسمعیل خان دامغانی را به توقف اردبیل مأمور داشت.

مقاتلهٔ حسین خان با سردار روس

این وقت منشور شهریار تاجدار رسید که نایب السلطنه را از این شدت عنا ملالتی نباید بود، بی توانی طریق تبریز گیرد و انتقام این کارزار را موقوف به بهار دارد. لاجرم نایب السلطنه مراجعت به تبریز فرمود و حسین خان سردار ایروان را حاضر حضرت نمود.

از آن سوی سردار روس، ینارال پنبک را با 2000 تن سالدات مأمور به ایروان داشت که از راه پنبک و شوره گل تاختن کرده، باشد که از مزارع ایروان اخذ غلات تواند کرد و از این سوی نیز حسین خان رخصت انصراف حاصل کرده، وقتی به ایروان رسید که به مقدار 2000 تن از اهالی ایروان آمادهٔ جهاد بودند و بعضی از علما کفن کرده با مجاهدین رهسپار می شدند.

حسین خان همان مردم را برداشته از شهر بیرون شد و با روسیان جنگ در انداخت و چندان بکوشید که سردار روس را هزیمت کرد. در آن

جنگ 40

ص: 242

تن از مسلمانان شهید شد و از روسیان 400 تن به خاک افتاد. حسین خان فرمود تا سر روسیان را از تن دور کرده به نزد نایب السّلطنه فرستاد و او به حضرت شهریار گسیل ساخت، وقتی برسید که پادشاه عنان عزیمت به جانب آذربایجان گذاشته بود.

بالجمله چون سورت سرما بشکست، شاهنشاه ایران از ظاهر طهران کوچ داده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جنگ روسیان را ساخته آمد. نخستین شاهزاده محمد تقی میرزا را با امیر دلیر یوسف خان سپهدار عراق و سوار باجلان و پیاده بختیاری روز شنبه چهارم رجب از راه سرچم و نیک پی بیرون فرستاد و روز شنبه ششم رجب شاهزاده محمود میرزا را با توپخانه و سواره خواجه وند و عبد الملکی گسیل ساخت؛ و فرج الله خان افشار نسقچی باشی پسرش امان الله خان غلام پیشخدمت خاصه ملازم خدمت او شد و روز پنجشنبه نهم رجب شاهزاده علی خان، رضا قلی خان و محمد حسن خان دولّو را با لشکری پر خاشجوی برداشته راه برگرفت و روز شنبه یازدهم رجب موبک پادشاهی با لشکری که عدد رمل و عدت نمل داشت در جنبش آمده روانه چمن اوجان شد، دوشنبه بیستم رجب در اوجان لشکرگاه کرد و نایب السّلطنه عباس میرزا با توپخانه و نظام جدید پذیره ساخته به تقبیل سده سلطنت پرداخت.

اما از آن سوی چون سردار روس جنبش پادشاه و ازدحام سپاه و انجمن صنادید ایران را در اوجان بدانست و از جانب دیگر تصمیم عزم ناپلیون را در تسخیر امصار و بلدان روسیه اصغا نمود، در قوت بازوی ایمپراطور روس ندید که در يك زمان با دو دشمن نیرومند پنجه زند، لاجرم مکتوبی به سرگور اوزلی بارونت ایلچی انگریز نگاشت و او را به استحکام قواعد مصالحت برانگیخت.

سرگور اوزلی در پایه سریر سلطنت خواستار مصالحت گشت و میرزا شفیع صدر اعظم ایران با او موافقت نموده و ایلچی انگریز پیمان نهاد که شرایط مصالحت و خاتمه مدهانت و مهادنت بر آرزوی کارداران ایران خواهد رفت.

لاجرم میرزا ابو الحسن خان شیرازی رخصت یافته برنشست و چنانکه مذکور شد، سردار روس را دیدار کرد و شهریار تاجدار از چمن اوجان به شهر تبریز

سفر فرموده، مردم آن بلده را نواخت و نوازش فراوان کرد و به بذل سیم و زر خوشدل و خرسند ساخت و غره شهر رمضان مراجعت به طهران فرمود.

نایب السّ لطنه بعد از حرکت موکب شهریار فرزند ارشد اکبر خود شاهزاده محمد میرزا را که در فاتحه امر آثار پادشاهی از دیدارش آشکار بود، در آذربایجان

گذاشته قائم مقام را در حضرتش بازداشت و خود به درگاه پادشاه شتافت و مورد عطف و ملاطفت گشت. و از برای تجهیز لشکر، شاهنشاهی حملی گران از سیم و زر بداد و رخصت مراجعت حاصل نموده وارد تبریز شد.

و از آن سوی سردار روس با میرزا ابو الحسن خان کار بدین گونه کرد و صورت عهدنامه را نگارنده او بدین گونه نگار داد:

صورت عهدنامه ای که در میان دولت ایران و روس به صلاح و صوابدید میرزا ابو الحسن خان ایلچی، و سردار روسیه مرقوم شد

اعلیحضرت ایمپراطور ممالک روسیه به القابه، و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به اوصافه، به ملاحظه کمال مهربانی و اشفاق دولتین علّیتین که درباره اهالی و رعایای جانبین دارند، به دفع و رفع امور عداوت و دشمنی که برعکس رأی شوکت آرای ایشان است طالب، [و] استقرار مصالحه میمونه و دوستی جواریت سابقه موکده را [در بین طرفین] راغب می باشند، به عالیجاه نیکولای ردیشجوف به القابه، اختیار کلی عطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم امیر الامراء العظام میرزا ابو الحسن خان به اوصافه را در این کار مختار بالکل نموده اند. حال در معسکر روسیه من محال گلستان. متعلقه به ولایات قراباغ، یعنی رودخانه زیوه ملاقات واقع و جمعیت نموده، بعد از ابراز و مبادله متمسک مأموریت و اختیار کلی خود به یکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق به مصالحه مبارکه به نام نامی

پادشاهان عظام، قرار و به موجب اختیار نامه جات طرفین قیود و فصول و شروط مرقومه ذیل را الی ابد مقبول و مستصوب و استمرار می داریم.

فصل اول: بعد از این، امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا به حال در بین دولتین علّیتین روسیه و ایران بود موقوف و به موجب این عهدنامه الی ابد متروک و مراتب مصالحه اکیده در دوستی و وفاق شدید فیما بین

ایمپراطور و اعلیحضرت شاهنشاهی و وراثت و ولیعهدان عظام میانه دولتین علّیتین فحام پایدار و مسلوک خواهد بود.

فصل دوم: چون پیشتر به موجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول رضا در میان دولتین شده است که مراتب مصالحه در بنای اوسطاطوسکوه او - پریزندیم باشد یعنی [طرفین] در هر موضع و جائیکه الی قرارداد مصالحه الحال بوده است از آن قرار باقی و تمامی اولکاء ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرّف و ضبط هر یک از دولتین بوده، کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند. لهذا در بین دولتین علّیتین روسیه و ایران بر حسب خطّ مرقومه ذیل سنور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده:

از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط درست از راه صحرای مغان تا [به] معبر یدی بلوک رود ارس، [و] از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کینک چای به پشت کوه مقری و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده، و بعد از آن حدود مزبور که به ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدّین لو [و] تا مکان ایشک میدان مشخص و متصل می سازد و از ایشک میدان تا بالای سر کوههای طرف راست طرق و رودخانه های حمزه چمن و از سر کوههای پنبک الی گوشه محال شوره گل و از گوشه شوره گل از بالای کوه برف آلدگوز گذشته از سرحد محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره به رودخانه آریه چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص می گردد و چون ولایات خان نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاده،

لهذا به جهت زیاده‌صدق و راستی، حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل، بعد از تصدیق این صلح نامه از پادشاهان عظام، معتمدان و مهندسان مأموره که به موجب قبول و وفاق یکدیگر و [به] معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه‌ها و دریاچه [ها] و امکانه و مزاع طرفین [را] تفصیلاً تحریر و

تمیز و تشخیص می‌سازند، آن [را] نیز معلوم و تعیین ساخته. آنچه در حال تحریری این صلح نامه درست در تحت تصرّف جانبین باشد معلوم نموده، و آن وقت خط حدود ولایات طالش نیز در بنای اوسطاطوسکوه اوپریزندیم مستقر و معین ساخته، هر یک از طرفین آنچه در تصرّف دارد بر سر آن باقی خواهد ماند و هم چنین از سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هر یک طرف موافق اوسطاطوسکوه اوپریزندیم رضا خواهد داد.

فصل سیم: اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفاقی که با اعلیحضرت ایمپراطور ممالک روسیه دارند با این صلح نامه [به عوض خود] و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران، ولایات قراباغ و گنجه که الان مسمی به ایلی سابط پول و اولکاء خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و باکویه و هرجا از ولایات طالش را [با خاکی که] که الان در تحت تصرّف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و آچوق باش و کورنه و منگریل و ابنخاز و تمامی الکاء و اراضی که در میانه قفقاز و سرحدات معینه الحالیه بود و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقازیه و الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق دولت ایمپریه روسیه می‌دانند.

فصل چهارم: اعلیحضرت ایمپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود با اعلیحضرت شاهنشاه ایران و به جهت اثبات این معنی بنابر هم جواریت طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند ، لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار می‌نمایند که هر یک از

فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می‌گردد، هرگاه محتاج به اعانت و امدادی از دولت علیّه روسیه باشند مضایقه نمایند تا از خارج نتواند کسی دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و به امداد و اعانت دولت روس، دولت ایران محکم و مستقر گردد و اگر در سر امور

داخله مملکت فیما بین شاهزادگان مناقشتی رخ نماید، دولت علیّه روس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم: کشتیهای دولت روسیه که بر روی دریای خزر برای معاملات تردد می‌نمایند، به دستور سابق مأذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی، از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آنها شود و کشتیهای جانب ایران هم به دستور سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شده، به همین نحو در هنگام طوفان و شکست کشتی، از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد. و در خصوص کشتیهای عسکریه جنگی روسیه، به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتی های جنگی دولت روسیه با علم [و بیرق] در دریای خزر بوده اند، حال نیز محض دوستی اذن داده می‌شود که به دستور سابق معمول گردد و احدی از دولتهای دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی نداشته باشند.

فصل ششم: تمامی اسرایی که در جنگ ها گرفتار یا آنکه از اهالی طرفین اسیر شده از گرجستان و هر مذهب دیگر باشند می باید الی وعده سه ماه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه، از طرفین مرخص و رد گردیده، هر یک از جانبین خرج و مایحتاج به اسرای مزبوره داده به قراکلیسیا رسانند. و کلاء سرحدات طرفین به موجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها به جای معین به یکدیگر می نمایند اسرای جانبین را بازیافت خواهند کرد و آنان که به سبب تقصیر یا به خواهش خود از مملکتین فرار نموده اند، و به آن کسانی که به رضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند [اذن] داده شود که به وطن اصلی خود مراجعت کنند. و هر یک از هر قومی

چه از اسرا، چه فراری که نخواستند باشند کسی را به او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان داده خواهد شد.

فصل هفتم: علاوه از اظهار و اقرار مزبوره بالا، رأی اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور و روانه دار السلطنه جانبین می شوند بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه، مرجوعه ایشان را برداشته و حاصل و پرداخت و مسجل نمایند.

و به دستور سابق وکلای که از دولتین به خصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعیین و تمکین گردیده زیاده از ده نفر عمده نخواهند داشت، ایشان به اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده، به احوال ایشان به هیچ گونه زحمت نرسیده؛ بل زحمتی که به رعایای طرفین عاید گردد به موجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور، رضائی به ستم دیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم: در باب آمدوشد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین، اذن داده می شود که هرکس از اهالی تجار به خصوص ثبوت اینکه درست رعایا و ارباب معاملات متعلق [به] دولت علیّه روسیه و یا تجار متعلقه دولت بهیه ایران می باشند، از دولت خود یا از سرحداران جانبین تذکره و [یا] کاغذ راه در دست داشته باشند، از طریق بحر و برّ به جانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هرکس هر قدر خواهد متوقف گشته به امور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها به اوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند، آنچه مال و تنخواه از امکنه ممالک روسیه به ولایات ایران و نیز از طرف ایران به ممالک روسیه برند، تنخواه به معرض بیع رسانیده و یا معاوضه به مال و اشیاء دیگر نمایند. اگر در میانه ارباب معاملات طرفین به خصوص طلب و غیره، شکوه و ادعائی باشد به موجب عادت مألوفه به نزد وکلای طرفین یا اگر وکیل نباشد به نزد حاکم آنجا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را تحقیق و معلوم کرده، خود یا به معرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته، نگذارند که تعرض و زحمتی به ارباب معاملات عاید واصل شود و ارباب تجار

طرف ممالك روسيه كه وارد ممالك ايران مي شوند، مأذون خواهند بود كه اگر خواهند با اموال و تنخواه خودشان به جانب ممالك پادشاهانه ديگر كه دوست ايران باشند بروند، طرف دولت ايران بلامضايقه تذكرات راه به ايشان بدهند. و همچنين از طرف دولت عليّه روسيه نيز در ماده اهالي تجار دولت ايران كه از خاك ممالك روسيه به جانب ساير ممالك پادشاهان كه دوست روسيه باشند مي روند معمول خواهد شد. وقتي كه يكي از رعاياي دولت روسيه در زمان توقف و تجارت در ممالك ايران فوت شد و اموال و املاك او در ايران بماند چون مايعرف او از مال رعاياي متعلقه به دولت است؛ لهذا مي بايد اموال مفوت به موجب قبض الواصل شرعي رد و تسليم بازماندگان ورثه مفوت گردد و نيز اذن خواهند داد كه املاك مفوت را اقوام او بفروشند، چنانچه اين معني در ميان ممالك روسيه [و] نيز در ممالك پادشاهانه ديگر، دستور و عادت بوده و متعلق به هر دو دولت كه باشد مضايقه نمي نمايند.

فصل نهم: باج و گمرک اموال تجار طرف دولت روسيه كه به بنادر و بلاد ايران بياورند از يك تومان، مبلغ 500 دينار در يك بلده گرفته، از آنجا با اموال مذکور به هر ولايات ايران كه بروند چيزي مطالبه نگردهد و همچنين از اموالي كه از ممالك ايران بيرون بياورند آنقدر [گرفته] زياده به عنوان خرج و توجيه و تحميل و اختراعات چيزي از تجار روسيه باشر و شلتاق مطالبه نشود و به همين نحو در يك بلده باج و گمرک تجار ايران كه به بنادر بلاد ممالك روسيه مي برند يا بيرون بياورند به دستور گرفته اختلافي به هيچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم: بعد از نقل اموال تجار به بنادر در کنار دريا و [يا] آوردن از راه خشكي به بلاد سرحدات طرفين اذن و اختيار به ارباب تجار و معاملات طرفين داده شده كه اموال و تنخواه خودشان را فروخته و اموال ديگر خريده يا معاوضه کرده، ديگر از امنای گمرک از مستأجرين طرفين اذن و دستوري نخواسته باشند؛ زيرا كه بر ذمه امنای گمرک و مستأجرين لازم آن است كه ملاحظه نمايند كه معطلی و تأخير در كار تجارت

ارباب معاملات وقوع نیابد. باج خزانه را از بايع يا از مبيع هر نحو در میانه

خودشان سازش می نمایند حاصل و بازیافت نمایند.

فصل یازدهم: [بعد] از تصدیق و خط گذاشتن در این شرط نامه [به] وکلای مختار دولتین بلا تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار و امر اکید به خصوص بالمره ترك و قطع امور عداوت و دشمنی به هر جا ارسال خواهند کرد. این شروط نامه الحاله که بخصوص استدامت مصالحه دائمی طرفین مستقر و دو قطعاً مشروطه با ترجمان خط فارسی مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبور [تین] بالا تصدیق [با خط] و مهر مختوم گردیده و مبادله به یکدیگر شده است، می باید از طرف اعلیحضرت ایمپراطور روسیه و از جانب اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به امضای خط شریف ایشان تصدیق گردد. چون این صلح نامه مشروطه مصدقه می باید از هر دو دولت پایدار به وکلای مختار برسد لهذا [از] دولتین علیتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد.

و تحریر فی معسکر روسیه در رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه به ولایات قراباغ به تاریخ بیست و نهم ماه شوال سنه 1228 ه. و تاریخ دوازدهم ماه اکتبر [اکتبر] سنه 1813 م.

صورت نوشته سردار روسیه نیکولای ردیشجوف سپارنی اكد

اشاره

چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه [ای] قرار یافته، بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد، سفرا آمدوشد نمایند؛ لهذا ایلچی که از دولت علییه ایران برای مبارک باد به دولت بهیه روس می رود و مطالبی که از شاه خود مأمور است بر رأی حضرت ایمپراطور اعظم عرض و اظهار نماید، سردار دولت بهیه روس تعهد نمود که در مطالب ایران به قدر مقدور کوشش و سعی نماید.

به جهت اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم، به تاریخ سیزدهم ماه اکتبر.

ص: 250

بالجمله میرزا ابو الحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه عزیمت رکاب ظفر انتساب را نموده، از معسکر روسیه برآمد و در دار الخلافه شرفیاب رکاب مظفر شده، این هنگام سرگور اوزلی ایلچی انگریز که بنیان قواعد مصالحت میان دولت ایران و روس می نمود، مراجعت انگلستان را تصمیم عزم داد و برای انجام کار مصالحه از اراضی روسیه آهنگ عبور کرد. شهریارش اجازت داد و بعضی از کاسات و آلات ذهب خالص که ضیافت ملوک را لایق بود، او را عطا فرمود، و پادشاه انگریز را نیز مکتوبی از در حفاظت کرده او را سپرد و جواب نامه بانوی حرم پادشاه انگریز نیز از قبل خاتون سرای سلطنت نگار یافت.

بالجمله سرگور اوزلی نایب خود مستر موریه را در ایران گذاشته از راه تفلیس و پترزبورغ رهسپار گشت و میرزا ابو الحسن خان شیرازی از قبل شهریار تاجدار مأمور به سفارت روس گشته، از طهران بیرون شد. 2000 تومان نقد، کارداران حضرت تسلیم او نمودند و نیز خط دادند که اگر حاجت افتد 40000 تومان از تجار گیلان اخذ نماید. و به صوابدید ایلچی انگریز کار مصالحت را چنان به پای برد که روسیان دست از اراضی ایران که در مدت منازعت مداخلت کرده اند بازدارند.

عصیان خوانین خراسان

و هم در این سال بزرگان خراسان اعلام کلمه عصیان کردند؛ زیرا که شاهزاده محمد ولی میرزا که در آن ناحیت والی ولایت و راعی رعیت بود به فتوای جوانی و شریعت کامرانی و تکبر و تنمر ملکزادگی چون از بزرگان خراسان تفرس عصیانی می فرمود، در خاطرش حملی گران می افکند و در خشم می رفت و آغاز خشونت و غلظت می کرد، و ایشان را به دشنام برمی شمرد و به سخنان زشت اسلاف و اخلاف آن جماعت را یاد می کرد. سالها می رفت که صننادید آن اراضی خاطر رنجیده داشتند و کشف کدورت ضمیر نمی توانستند کرد، تا این هنگام که قصه شیخون روسیه در

اصلاندوز و طغیان کاشغری گوشزد مردمان شد.

اسحق خان سردار قرائی و دیگر بزرگان خراسان

در بیابان گرگان انجمنی به شورای افکنندگان و سخن بر آن نهادند که شاهزاده محمد ولی میرزا را گرفته بازدارند و ممالک خراسان را در میان خویش بخش کنند. و چون در عرض راه قوت آن نیافتند که کار بر مراد کنند هر یک به بهانه دیگر از رکاب شاهزاده رخصت انصراف یافتند؛ و اسحق خان قرائی نیز از منزل بابا قدرت اجازت یافته به تربت حیدریه شتافت. آن گاه بزرگان خراسان متفق الکلمه شده روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان لوای مخالفت برافراختند و در مراتع چناران رمه شاهزاده را عرضه نهب و غارت ساخته، طریق مشهد مقدس برگرفتند و در حوالی آن بلده به ترکتازی دست گشودند.

شاهزاده چنان پنداشت که اسحق خان را از طغیان ایشان خبری نیست، فی الحال کس به نزدیک او فرستاده، او را برای دفع این فتنه طلب داشت. اسحق خان که مصدر آن داهیه بود با لشکر خود طریق مشهد گرفت و روز یکشنبه یازدهم رمضان که روز ورود او به مشهد بود و شاهزاده یک باره از حیلت او غرّ و غافل بود، بفرمود تا محمد خان قاجار نایب خراسان به اتفاق میرزا رضا قلی نوائی وزیر خراسان به استقبال بیرون شد.

اسحق خان چون ایشان را دیدار کرد هردو تن را گرفته بازداشت و به شاهزاده پیام داد که من از خشونت طبع و درشتی خوی شما ایمن نیستم، اگر خواهی من به درون شهر شوم و بزرگان خراسان را دفع دهم، بست و گشود ابواب بلد و حفظ و حراست برج و باره شهر باید در تحت فرمان من باشد. شاهزاده ناچار بدین سخن رضا داد و اسحق خان تفنگچیان قرائی را به برج و باره شهر فرستاده، خود به درون آمد و در چهارباغ فرود شد و شاهزاده را دست حکمرانی از کار بازماند.

آن گاه اسحق خان پیام داد تا رضا قلی خان کرد زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو حاکم برونجرد و بیگلر خان چاپشلو حاکم درجز و سعادت قلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان به شهر درآمدند و مجلس مشاورت ساز داده، میرزا هدایت الله پسر میرزا مهدی شهید - ثالث را نیز حاضر کردند و سخن

در انداختند. میرزا هدایت الله که در نهان با اسحق خان همداستان بود خوانین خراسان را خطاب فرمود که مخالفت با سلاطین نامدار خاصه با فتحعلی شاه قاجار که در هر کشوری پسری فرمانگزار دارد کاری به نهایت دشوار است، اکنون که شما در این بحر منظمم در افتاده اید زمام کار را به دست يك تن باز دهید و به فرمان يك تن گردن نهید، باشد که روزی چند بپائید و اگر نه فرداست که از هر سوی

لشکرها جنبش کند و خاک این اراضی به باد رود.

خوانین خراسان متفق الکلمه گفتند امروز اسحق خان درجه شیخوخت دارد و ما را به جای پدر تواند بود، از صواب و صلاح او بیرون نخواهیم شد. میرزا هدایت الله گفت کار به کردار است نه به گفتار، اگر این سخن از در صدق است در نزد اسحق خان نشستن و عقد مؤاخات بستن رأی نیست، هم اکنون برخیزید و در پیشگاه او ایستاده شوید. خوانین خراسان از این سخن برآشفتنند و گفتند ما را حشمت و حسب و شرافت نسب از اسحق خان افزون است، خادم او نخواهیم شد. و از جای جنبش کرده دامن برافشانند و از مجلس به در شده هم در زمان از شهر بیرون تاختند. اسحق خان چون تقدیر را با تدبیر خویش راست نیافت از کرده پشیمان و چاره کار را به اطاعت شاهزاده دانسته به قدم ضراعت به حضرت او شتافت و زمین ببوسید و سرشک ندامت ببارید. و روز عید فطر شاهزاده را بر وساده فرمانگزاری جای داد و میرزا شمس الدین تفرشی را که امین خویش می دانست برای ارتفاع گناه از خود به درگاه پادشاه فرستاد.

بالجمله خبر مخالفت خوانین خراسان با شاهزاده، نوزدهم رمضان در اوجان معروض افتاد و شهریار تاجدار پنجشنبه دوازدهم سؤال از چمن اوجان کوچ داده در قزوین میرزا شمس الدین برسید و خبر تمکن شاهزاده را بر مسند ایالت برسانید.

در روز یکشنبه نهم ذیحجه موكب پادشاهی وارد طهران گشت و میرزا شمس الدین را روز ورود طهران در عرض راه عارضه [ای] افتاد و هنگام احتضار میرزا شفیع صدر اعظم را بر سر او عبور رفت و او موثیق خوانین خراسان و اتّفاق ایشان را با اسحق خان در طغیان و عصیان به شرح برشمرد و بمرد.

اما خوانین خراسان از آن موافقت که در مخالفت شاهزاده کرده بودند به نهایت هراسناک بودند، لاجرم فرمانگزار خوارزم را به سوی خویش دعوت کردند که روز رزم ایشان را پشتوان باشد.

این هنگام محمّد رحیم خان پسر عوض ایناق بن محمّد امین بن ایناق حکومت خیوق(1) و خوارزم را داشت که بعد از برادرش التزر خان رایت فرماندهی افراشته بود، چون دعوت خراسانیان بشنید طعمع و طلب خاطر، او را جنبش داد و با لشکر خود در قلب شتا از خوارزم راه خراسان برگرفت، چون به ارض دره جز رسید او را خوانین خراسان

بتاخت و تاراج نواحی خراسان رغبت همی دادند.

محمّد رحیم خان و خامت پایان کار و مخالفت شهریار ایران را بیندیشید و ولایت دره جز را منسوب داشت و از همانجا عنان مراجعت فرو گذاشت و چون به خیوق رسید، عریضه [ای] به حضرت شهریار نگار داده به مصحوب ملک علی نامی روانه فرموده و اغوای خوانین خراسان را در تحریک خود باز نمود. کارداران حضرت پاسخ او را نگاشته و لختی از بیم و امید سخن رانده فرستاده او را رخصت انصراف دادند.

و هم در این وقت حسینقلی خان پسر اسحق خان قرائی که يك چند مدّت وزارت خراسان داشت، حاضر درگاه شد و در سرای میرزا شفیع صدر اعظم درآمد، تارفع گناه از پدر کند و [با] سپاه به دفع خوانین خراسان برود، و در آن وقت که فصل زمستان بود مأمور به توقّف طهران شد و امیر حسن خان عرب حاکم طبس که از در صدق طریق طاعت می سپرد، علینقی خان پسر خویش را با پیشکشی لایق گسیل درگاه پادشاه ساخت تا صدق عقیدت خود را آشکار داشت.

ص: 254

و هم در این سال برحسب فرمان حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی، نظام الدوله لقب یافت و مأمور به نظم فارس و عراق گردید و فرزندش عبد الله خان که بیگلربیگی اصفهان بود حاضر حضرت شده ملقب به امین الدوله گشت و استیفای ممالک محروسه بدو تفویض یافت.

و هم در این سال امیر حیدر توره فرمانگزار ماوراء النهر، علیرضا نامی را رسول فرموده عریضه [ای] به حضرت پادشاه ایران نگاشته بود، بعد از ورود به طهران عریضه ملک ماوراء النهر را برسانید و قابی با سرپوش که از سنگ یشب به یواقیت و لعل، مرصع کرده بودند، پیش داشت و رخصت یافته از طریق بغداد راه روم برگرفت تا از سلطان روم که او را خلیفه الخلفا می دانند استفتا کنند که در طریق سنت و جماعت اسیر گرفتن مردم شیعی مذهب و بیع و شری برایشان جایز باشد یا روا نیست.

و هم در این سال از والی اراضی یمن دو تن عرب طلیق اللسان به رسالت برسید و از جور سعود فرمانگزار ممالک نجد شکایت به درگاه پادشاه آورد.

فرستادن سعود رسول و پیشکش به درگاه پادشاه

و هم در این سال سعود نیز چند تن عرب به رسالت فرستاد و یک قطعه زمرد صافی که به مقدار ترنجی بود پیشکش ساخت و خواستار شد که حجاج عجم از راه اراضی نجد طریق مکه معظمه سپرند.

و حکمران بحرین، شیخعلی نامی را با چند رشته مروارید و بعضی اشیاء نفیسه از هندوستان به حضرت فرستاد و پناهنده دولت ایران گشت؛ زیرا که اعراب عتوبی ساکن جزایر فارس پس از انقضای مدّت نادر شاه، بر ولایت بحرین دست یافتند و از تبعه ایشان قبیله جواسم که در جزیره قشم جای دارند بسیار وقت به سرقت کشتیهای ایران و هندوستان دست گشودند. بعد از اتفاق دولت روم و انگریز مقرر شد که کارداران دولتین در قلع و قمع حاکم بحرین و طایفه جواسم متحد باشند، لاجرم حاکم بحرین دفع این داهیه را، دست توسّل به دامان کارداران ایران زد و حکم رفت تا معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک به صوابدید کارپردازان مملکت جواب مکاتیب سفیران را نگار داده، طریق مراجعت گرفتند.

و هم در این سال میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اگرچه سالی 20000 تومان و بر زیادت از منال دیوانی مقرر داشت، چون از کثرت کرم و شدت حیا هیچ سائل را محروم نتوانست دید و رعایت درویشان و مساکین را بر خویش واجب می داشت معادل 30000 تومان مدیون گشت. شاهنشاه قلدردان حق شناس بفرمود تا از خزانه خاص معادل 30000 تومان زر مسکوک خادمان حرمسرای حمل کرده تسلیم معتمد الدوله نمودند تا دیون خویش را بگذاشت.

آن گاه شهریار تاجدار سفر قم و کاشان فرموده و حکم داد تا در قریه فین که از نواحی کاشان است بیان عمارتی دلکش کردند و روز یکشنبه هفتم ربیع الاول سنه 1229 هـ. / 28 فوریه 1814 م. مراجعت به طهران فرمود و نایب السلاطنه عباس میرزا از تبریز به حضرت شتافت و تقبیل سده سلطنت دریافت.

این هنگام شهریار جهاندار برای دفع فتنه خراسان فرمان داد که اسمعیل خان دامغانی با هردو برادرش ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکرهای ساخته و نظام سممانی و امان الله خان افشار سرتیپ پیاده بختیاری با سواره خواجه وند و عبد الملکی روز دوازدهم ربیع الاول به طرف خراسان رهسپار شوند و حسین قلی خان پسر اسحق خان قرانی را نیز رخصت مراجعت فرمود.

وقایع سال 1229 هـ / 1814 م. و تنبیه خوانین خراسان

اشاره

روز دوشنبه هشتم ربیع الاول در سنه 1229 هجری 4 ساعت و 5 دقیقه از روز گذشته خورشید به حمل شد. شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون بساط نوروزی فرو گذاشت فرمان داد تا لشکرهای رزمجوی از ممالک محروسه حاضر حضرت شوند تا به اراضی فیروزکوه سفر کند و کارداران درگاه به کار خراسان نگران باشند.

اما اسمعیل خان دامغانی چنانکه به شرح رفت به اتفاق سرداران سپاه، راه خراسان

برگرفت و در شهر مشهد روزی چند پائید، آن گاه پنجمین هفدهم ربیع الآخر لشکر خود را ساخته کرده از آن بلده بیرون تاخت، و از آن سوی رضاقلی خان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادتقلی خان بغایرلو با مردم خود پذیره جنگ شدند و شب شنبه نوزدهم ربیع الآخر به لشکرگاه اسمعیل خان شبیخون آوردند، رزمی در میانه برفت و از مردم خراسان بسیار کس خسته و کشته گشت. بامداد از هر دو رویه صف راست کردند، از سوی خراسانیان 20000 مرد رده بست و از جانب اسمعیل خان 5000 کس بر زیادت نبود.

بالجمله جنگ در انداختند رضاقلی خان و بیگلر خان جلادت کرده، اسب بر جهانند و با لشکر خود به صف امان الله خان افشار حمله بردند و آغاز کشتش و کوشش نمودند.

سواره خواجه وند و عبد الملکی و پیادگان بختیاری چون شیران نخجیر یافته برایشان تاختن بردند. بانگ داروگیر برخاست و خاک با خون آمیخته شد. در پایان کار خراسانیان پشت دادند و طریق هزیمت گرفتند و مردم عراق تا نواحی خبوشان از قفای ایشان برفتند و مرد و مرکب گرفتند. روز دیگر اسمعیل خان دامغانی به جانب مشهد مقدس بازشتافت و صورت این حال در عشر اول جمادی الاولی در حضرت شهریار مکشوف افتاد.

اما از این سوی چون لشکرها در دار الخلافه طهران انجمن شدند، شهریار تاجدار شنبه یازدهم ربیع الثانی از شهر بیرون شده، در قصر قاجار خیمه زد و امیر محمد قاسم خان قوانلوی قاجار و یوسف خان گرجی سپهدار عراق را و فرج الله خان آدخلوی افشار نسقچی باشی را و حسن خان سردار قاجار قزوینی را با لشکری در خور و توپخانه لایق به منقلای (1) اردو روانه اراضی بسطام و چمن کالپوش داشت و خود با لشکری بیرون حساب کوچ داده در چمن فیروزکوه نزول کرد. این هنگام خبر طغیان محمد زمان خان عز الدین لوی قاجار رسید.

طغیان محمد زمان خان عز الدین لوی قاجار

همانا محمد زمان خان يك چند از زمان مورد عطف شاه شهید آقا محمد شاه بود و پس از او

ص: 257

1- (1). لغتی است ترکی بمعنی مقدمه جیش و پیشرو سپاه.

شهریار نامور فتحعلی شاه او را به حکومت بسطام و کبودجامه خرسند می داشت، و بعد از خمود فتنه خواجه کاشغری به ایالت استرآباد و قبایل ترکمانان سربلند گشت. با اینکه مهدی خان بالارستاقی به میرزا شفیع صدر اعظم دعوی داری محمد زمان خان را انهی داشت، شهریار تاجدار در شریعت عدالت روا ندید که بی ظهور عصیانی او را از مکان خود ساقط سازد تا این هنگام سر به طغیان برآورد.

نخستین بعضی از بزرگان قاجار را که با کارداران دولت یار می دانست به دست ترکمانان مأخوذ داشت و با خوانین خراسان به دستگیری مکاتب، عقود مصادقت و مصافحات محکم نمود و امیر خان برادرش را به قلعه ماران فرستاد، آن گاه 30000 کس از ترکمانان یموت و کوکلان را با خود هم دست و هم داستان ساخته رایت مخالفت برافراخت و آهنگ مقاتلت و تسخیر مملکت نمود.

هم در این هنگام یک تن از جواسیس او در لشکرگاه گرفتار شد، شهریار تاجدار او را به جان امان داده و منشوری چند نگار داده او را سپرد که در نهان به بزرگان و علما و کارفرمایان استرآباد برساند، بدین شرح که:

محمد زمان خان را که دیوی دیوانه و از خرد بیگانه است اگر مأخوذ

داشتید و دست بسته به حضرت فرستادید مورد عطف و ملامت خواهید بود و اگر نه روزی چند برنگذرد که مردان آن دیار عرضه دمار خواهند گشت و زنان و صبیان به سبی و اسر خواهند رفت.

جاسوس راه برگرفت. و پادشاه از چمن فیروزکوه کوچ داده در علی بلاغ [چشمه علی] دامغان فرود شد.

اما از آن سوی جاسوس در ظاهر شهر استرآباد مناشیر پادشاه را در میان عدلی از علف نهاده بر پشت بست و به شهر دررفت، در خانه آقا محسن شیخ الاسلام درآمد و مثال شاه را بدو داد. و شیخ الاسلام شب هنگام سادات و بزرگان شهر را در سرای خود انجمن کرده، بیم و امیدی که در منشور بود باز نمود. و آن جماعت اطاعت پادشاه را واجب شمرده دفع محمد زمان خان را هم داستان شدند و بامداد غوغا برداشته، گرد سرای او را فروگرفتند.

مسموع افتاد که محمد زمان خان این هنگام آهنگ حمام داشت.

چون طغیان اهل شهر و مکنون خاطر ایشان را بدانست چنان آشفته شد که برون کردن جامه را فراموش کرد و با سلب و دستار و کلاه به آب گرم گرمابه دررفت.

بالجمله محمد زمان خان و مردم او يك شب تا بامداد رزم دادند و خويشتن داری کردند. در پایان کار، 3 تن از بزرگان ترکمانان مقتول گشت و از بزرگان يموت آقا محمد حسين يخشی قوچاق و آدینه حسن خان تاتار و جعفر بای و نوروز خواجه و قوچاق صوفی القی و طغان نیاز خان یخمر و پسر عم قربان قلیچ و يك تن از خويشان ولی کافر دوجی گرفتار شدند.

و از این سوی خلیل آقای سپانلوی قاجار با گلوله تفنگ محمد زمان خان مقتول شد بالجمله اهالی استرآباد محمد زمان خان را نیز گرفته به زندان خانه بازداشتند و صورت حال را در حضرت شهریار باز نمودند. شاهنشاه ایران، میرزا یوسف اشرفی نایب مستوفی الممالک را به ضبط اموال او مأمور ساخت و میرزا محمد خان عرب بسطام یوزباشی غلامان را حکم داد تا محمد زمان خان و هواخواهان او را مغلولاً حاضر حضرت کند.

و اردوی پادشاهی در حرکت آمده شنبه ششم رجب چمن نمکه دامغان لشکرگاه شد و امیر خان برادر محمد زمان خان نیز در قلعه ماران به دست لطفعلی خان کتول گرفتار گشت.

مع القصه هردو برادر در چمن نمکه در پیشگاه پادشاه به موقف عتاب و عقاب ایستاده شدند، پس لختی به چوب و تازیانه عذاب دیدند، آن گاه مردم مسخره شان چون عروسان به سرخاب و خط و خال حلی و حللی کرده واژونه بر خری ریش (1) و پست برنشانند و در لشکرگاه عبور دادند. آنگاه فرمان رفت تا هردو تن را از دیدگان نابینا ساختند و محمد حسین آقای قاجار شامبیاتی و علیمردان و ملک عبد الحسين و مرتضی قلی استرآبادی که در این عصیان با او همداستان بودند، حکم رفت تا جسد ایشان را بند از بند مقطوع داشتند.

ص: 259

1- (1). ریش: بمعنی لاغر و نزار.

همانا نواب فتحعلی خان قاجار چنانکه مرقوم افتاد فضلعلی بیگ شامیاتی را که جدّ این محمّد حسین آقا بود به جرم جنایت مقتول ساخت و پسر فضلعلی بیگ را نیز به کیفر گناه محمّد حسن شاه تباه کرد و محمّد تقی بیگ فرزند او را شاه شهید آقا محمّد شاه بکشت. و با فتحعلی شاه که آن وقت ولیعهد دولت بود فرمود که اینک پسر محمّد تقی - بیگ که محمّد حسین آقا نام دارد و کودکی است، دانسته باش که چون با تو کسی از کین کمر بندد وی در رکاب او خواهد بود و به دست تو گرفتار خواهد گشت، او را زنده مگذار که قسمت تو است.

مع القصّه محمّد حسین آقا را چندان دل قوی بود که تمامت بدن او را بند از بند از هم باز کردند و او تا پایان کار آه نکرد و هیچ سخن نگفت جز اینکه هنگام قطع مفاصل او جلادّ خیو بر روی او افکند با جلادّ برآشفّت و او را برشمرد و گفت تو را حکم دادند که اعضای مرا از هم باز کنی نه اینکه حشمت مرا نگاه نداری.

بالجمله 200 تن از ترکمانان نیز در نواحی استرآباد دستگیر شدند و مدّت طلوع و غروب محمّد زمان خان 13 روز برآمد. آنگاه شهریار ایالت استرآباد را نیز به شاهزاده محمّد قلی میرزا ملک آرای مازندران بازگذاشت و اردوی پادشاه در حرکت آمده نوزدهم شهر رجب اراضی ارباع میدان جوق را مضرب خیام داشت.

اما از طرف خراسان، ابراهیم خان هزاره چون مخالفت خوانین را با شاهزاده محمّد ولی میرزا معاینه کرد در قریه ابدال آباد جام جای کرده، با حاجی فیروز الدین - میرزای والی هرات ابواب مصافات بازداشت و او را به تسخیر قلعه غوریان برانگیخت، و حاجی فیروز پسر خود ملک قاسم میرزا را با لشکری لایق مأمور به تسخیر غوریان

نمود، و حاجی آقا خان هراتی وزیر خود را ملازم خدمت او ساخت. و ملک قاسم میرزا بر سر غوریان آمده؛ محمّد خان پسر اسحق خان قرائی را که حارس قلعه بود به محاصره انداخت.

لشکر کشیدن کامران میرزا به طرف خراسان

اما از آن جانب دیگر چون محمّد خان و اسحق خان پدرش عریضه به نزدیک

کامران میرزا فرمانگزار قندهار نگاشته بودند و بر ظهر قرآن مجید خاتم نهاده و پیمان نهاده بودند، که اگر با سپاه خویش آهنگ خراسان کند، بی کلفت آن ممالک را به وی سپارند.

کامران میرزا نیز به سخن ایشان فریفته شده با لشکری جرّار از قندهار بیرون شد، و نخستین عبور او بر هرات افتاد.

حاجی فیروز چون جنبش کامران را بدانست از کرده پشیمان شد و ملک قاسم میرزا را از غوریان بازخواند و چون نیروی جنگ کامران را نداشت، مکتوبی به اسمعیل خان سردار دامغانی کرد. بدین شرح که:

اگر به سوی هرات کوچ دهی و دفع کامران کنی هم در زمان 50000 تومان زر مسکوک به حضرت شهریار ایران پیشکش دارم و همه ساله منال دیوانی هرات را بگزارم و نام پادشاه را زینت سکه و خطبه دانم.

لاجرم اسمعیل خان برادران خود ذو الفقار خان و مطلب خان را با لشکری که حاضر داشت کوچ داده، تا پل نقره 3 فرسنگی هرات قطع مسافت کرد و بنه و آغروق را در آنجا گذاشته یک منزل بدان سوی هرات برفت و در پل مالان فرود شد. کامران چون آهنگ اسمعیل خان را بدانست، رواندید که با کارداران ایران خصمی افکند، مکتوبی از در معذرت نگار داده به مصحوب نصیر خان هزاره به نزدیک اسمعیل خان فرستاد، از خصمی با شاهنشاه ایران براءت جست و از 3 منزلی هرات مراجعت به قندهار نمود. و حاجی فیروز شادخاطر شده، اسمعیل خان و برادران او را به هرات درآورده [و] بدانچه پیمان نهاده بود وفا کرد. اسمعیل خان در نیمه رجب به مشهد مقدس مراجعت نمود و مژده فتح هرات در عشر اول شعبان در چمن میدان جوق معروض درگاه پادشاه افتاد.

این هنگام شهریار تاجدار شاهزاده محمد ولی میرزا را در چمن میدان جوق طلب داشت و شاهزاده حسنعلی میرزای حاکم طهران را نیز حاضر فرمود و در خاطر داشت که برای رفع وحشت خوانین خراسان محمد ولی میرزا را مأمور به حکومت طهران فرماید و حسنعلی میرزا را به خراسان گسیل سازد و دانایان درگاه

هرکس رائی زد، در پایان امر سخن بر آن مقرر شد که دیگر باره محمد ولی میرزا به حکومت خراسان باز شد و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله برای استمالت خوانین خراسان ملازم خدمت او گشت و شاهزاده حسنعلی میرزا به حکومت طهران و بسطام باز شد و فرمانگزاری بلده یزد نیز با او مفوض گشت.

از پس این وقایع چون ترکمان یموت و کوکلان گاهی با خواجه کاشغری سر به طغیان برآوردند و زمانی با محمد زمان خان طریق عصیان سپردند و بر حسب فرمان الله یار خان قاجار دولو ایشیک آقاسی و حاجی رضاقلی خان دولوی قاجار و عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت باشی مأمور به تدمیر ترکمانان گشتند و محمد قاسم خان قوانلو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان افشار نیز از چمن کالپوش جنبش نمودند. اما چون ترکمانان از کردار خود ایمن نبودند احوال و اطفال و زنان و فرزندان خود را کوچ داده، در اقصای دشت راندند.

چون قطع آن مسافت بعید برای عدم علف و آذوقه محال می نمود، ناچار سرداران سپاه ساز مراجعت کردند و شاهنشاه ایران در بیست و ششم شعبان از چمن میدان جوق کوچ داده از راه علی بلاغ دامغان و فیروزکوه و لاریجان در عشر آخر شهر رمضان وارد طهران گشت و از بهر 4 تن شاهزادگان مجلس سور و عرس برآراست و دختر شاهزاده حسینقلی خان را که برادرزاده شاهنشاه بود به فرزند خود شاهزاده محمد رضا میرزا عقد بست و دو تن از دختران محمد خان قاجار ایلخانی را یکی به شاهزاده امام ویردی میرزای ایلخانی و آن دیگر را به شاهزاده محمود سپرد و دختر مهر علی خان بنی عم شهریار بهره شاهزاده حیدرقلی میرزا افتاد.

آمدن هنری ایسی به سفارت

از پس این سور و سرور از قبل دولت انگلیس مردی که هنری الس نام داشت از راه اسلامبول به سفارت رسید از بهر آنکه دو فصل از فصول عهدنامه [ای] که سر -

گوراوزلی بارونت در سنه 1226 ه. با دولت ایران عقد کرده بود تغییر دهد.

یکی آنکه نام ولیعهد در عهدنامه معین نشود، دیگر آنکه هر سال معادل 200000 تومان که بر ذمت دولت انگلیس بود که تسلیم کارداران ایران کند، به شرط باشد و شرط این است که چون جنگ روسیان با ایران به صلاح پیوسته، پادشاه ایران طلب این زر از انگلیس نکند و از این پس نیز، اگر ایرانیان به جنگ روسیان مبادرت کنند هم مطالبت این زر نخواهند کرد و اگر روسیان اقدام جنگ ایران کنند دولت انگلیس همه ساله 200000 تومان تسلیم کند؛ و سفرای انگلیس در میانه نگران باشند تا اگر سرحدداران طرفین از حدود خویش قدم پیش نهند معاینه کنند و صورت عهدنامه سرگور اوزلی بارونت چون در این وقت کمال یافت در اینجا نگارش رفت.

صورت عهدنامه ای که در میان دولتین ایران و انگلیس برنگار شده

الحمد لله الكافي الوافي. اما بعد، این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی خار وفاق رسته و به دست اتفاق وکلاء حضرتین سنیتین بهیتین به رسم عهدنامه مفصل برطبق ما صدق و خلود پیوسته می گردد.

چون قبل از اینکه عالیجاه زبده السفراء سرهرفرد جنس بارونت از جانب دولت بهیه انگریز به جهت تمهید مقدمات يك جهتی دولتین علیتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود، عهدنامه مجملی فیما بین وکلاء دولت علیه ایران جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم به القایه و حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان معظم به اوصافه با مشار الیه که وکیل و سفیر دولت بهیه انگریز بود به شروط چند که تبیین آن به عهدنامه مفصل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامه مزبوره علی شرایطها به تصدیق و امضای دولت انگلتره مصدق و ممضی آمده، بعد که عالیجاه سرگور اوزلی بارونت به القابه ایلچی بزرگ دولت مزبوره برای اتمام عهود

و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلائق پناه پادشاهی

گردید، از جانب فرخنده دولت وکیل و کفیل در باب يك جهتی بود و وکلای این همایون حضرت قاهره به صلاح و صوابدید مشار الیه عهدنامه مفصله مشتمله بر عهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته. بعد از آنکه عهدنامه يك جهتی و اتحاد منظور دولت بهیة انگلتره گردیده، چند فصل از آن را با تغییرات چند به مقتضای مراسم يك جهتی و اتحاد دولتین علیتین انساب دانسته، عالیجاه هنری الس را روانه و در طی نامه دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره گردیده. لهذا جناب صدر معزی الیه و نایب الوزاره میرزا بزرگ قائم مقام و معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالك و وکلاء دولت علیة ایران با عالیجاه مستر موریه به القابه ایلچی جدید دولت بهیة انگلتره و عالیجاه مشار الیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده مقاصد معاهده میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول 11 گانه لاحقه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارات و معاملات مملکتین از قراری است که در عهدنامه تجارتانه جداگانه لاحقه شرح داده خواهد شد.

فصل اول: اولیای دولت علیة ایران بر خود لازم داشتند که از تاریخ این عهدنامه فیروز، هر عهد و شرطی که به هر يك از دولتهای فرنگ که با دولت بهیة انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باشد بسته اند، باطل و ساقط دانند. و لشکر سایر [طوایف] فرنگیان را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به سمت هندوستان و طرف بنادر هند ندهند. و احدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیة انگلتره است نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره بازدارند،

خواه از راه تخویف و تهدید [و] خواه از روی رفق و مدارا.

فصل دوم: چون این عهد [نامه] خجسته که در میان دو دولت ابد مدت

به دست دوستی و صدق بسته آمد امید چنان است که بخواست خدای یگانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روزبه روز ملزومات و مقتضیات یک جهتی و یگانگی در میانه افزون [گردد] و پیوند موافقت و مواحدت [و مؤالفت] میان این دو پادشاه جمجاه فلك دستگاه و ولیعهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان و وزراء و امراء و ولات و حکام ولایات و سرحدات مملکتین ابد الابد برقرار و استوار باشد. پادشاه والجاه انگریز قرارداد می نماید که [اگر] بر سر امور داخله [مملکت] ایران فیما بین شاهزادگان یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد دولت بهیئه انگریز را در آن میان کاری نیست، تا شاه وقت خواهش نماید و احیانا اگر احدی از مشار الیهم ولایتی و جائی از خاک متعلقه [به] ایران را به آن دولت بهیئه بدهند که به ازاء آن کومک و اعانتی نمایند. هرگز اولیای دولت بهیئه انگریز به این امر اقدام نکرده، پیرامون آن نگردند و دخل و تصرف در خاک متعلقه به دولت ایران نخواهند کرد.

فصل سیم: مقصود کلی از این عهدنامه آن است که دو دولت قوی - شوکت از جانبین امداد و کومک به یکدیگر نمایند، به شرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور این است که از امداد جانبین به یکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند. این عهدنامه محض از برای رفع [تقدم و] سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه به خود و قصد ملک خارج از خود نمودن است. و خاک متعلقه به هر یک از دولتین ایران و روس از قراری است که به اطلاع وکلاء دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد از این معین و مشخص گردد.

فصل چهارم: چون در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فیما بین دولتین علیتین بسته شده، قرارداد چنین است: که اگر طایفه [ای] از طوایف فرنگیان به ممالک

ایران به عزم دشمنی بیایند و دولت علیّه ایران از دولت بهیّه انگلیس خواهش امداد نمایند، فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیّه انگلیس خواهش مزبور را به عمل آورند و لشکر به قدر خواهش و سردار و [و اسباب] و اساس جنگ از سمت هندوستان به ایران بفرستند و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد به عوض آن، از جانب دولت بهیّه انگلیس مبلغی وجه نقد که قدر آن در عهدنامه مفصله که من بعد فیما بین دولتین قویّترین بسته می شود معین خواهد شد. الحال مقرر است که مبلغ و مقدار آن 200000 تومان سالیانه باشد و اگر دولت علیّه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده، در نزاع و جنگ سبقت با طایفه [ای] از طوایف فرنگستان نمایند، امداد مذکور از جانب دولت بهیّه انگریز [به هیچ وجه] داده نخواهد شد. چون وجه نقد مذکور برای نگاهداشت قشون است، ایلچی بهیّه دولت انگریز را لازم است که از رسیدن آن به قشون مستحضر و خاطر جمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف می شود.

فصل پنجم: هرگاه اولیای دولت علیّه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلّم نظام فرنگ معلّم به ایران بیاورند، مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیّه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلّم بگیرند.

فصل ششم: اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیّه انگریز می باشند، نزاع و جدال با دولت علیّه ایران نمایند، پادشاه و الاجاه انگلستان کمال سعی و دقت [می] نمایند که فیما بین دولت علیّه ایران و آن طایفه صلح واقع شود و اگر این سعی بجا نیفتد، پادشاه ذیجاء انگلستان به طریقی که مرقوم شده از مملکت هند، عسکر و سپاه به کومک ایران مأمور کند، یا آنکه 200000 تومان مقرر را برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیّه ایران نمایند. و این اعانت و امداد [را] مادام که جنگ فیما بین دولت علیّه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیّه ایران صلح نمایند مضایقه نشود.

فصل هفتم: چون قرارداد [مملکت] ایران این است که موجب قشون شش ماه

[به شش ماه] داده می شود و قرارداد تنخواهی که به عوض عساکر از دولت بهیّه انگریز داده می شود، این شد که تنخواه مزبور را به ایلچی آن دولت بهیّه هرچه ممکن شود زود و بیشتر مهمسازی نمایند.

فصل هشتم: هرگاه طایفه افاعنه را با دولت بهیّه انگریز نزاع و جدالی باشد، اولیای دولت علیّه ایران از این طرف لشکر تعیین کرده به قسمی که مصلحت دولتین باشد به دولت بهیّه انگریز امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آن را از دولت بهیّه انگریز بگیرند، از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل نمایند.

فصل نهم: اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیّه ایران و افغان اتفاق افتد، اولیای دولت بهیّه انگریز را در آن میانه کاری نیست و به هیچ طرف کومک و امدادی نخواهند کرد، مگر اینکه به خواهش طرفین واسطه صلح گردند.

فصل دهم: اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار به ولایات انگریز نماید [باید] به محض اشارت امنای دولت ایران آن کس را از ولایت مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایات مزبوره اشاره [ای] از امنای دولت ایران درباره او به حاکم آن حدود برسد آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آن کس فرود آید، او را گرفته روانه ایران نمایند. و همچنین از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته.

فصل یازدهم: اگر در بحر العجم دولت علیّه ایران را امدادی ضرور شود از دولت بهیّه انگریز به شرط امکان و فراغبال [در آن وقت] کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق بر آورد آن وقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور

کند که امنای دولت علیّه ایران نشان می دهند و از جاهای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

خاتمه: ما که وکلای حضرتین علیتین می باشیم، این عهدنامه مفصله

را که سابقاً فیما بین وکلای دولتین علیتین به فصول دوازده گانه نگارش یافته حال به تغییرات چند که منافی دوستی و یک جهتی دولتین علیتین نبود و به صلاح حضرتین انبم می نمود، در فصول یازده گانه تعیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم.

به تاریخ بیست و پنجم ماه یونبر [نوامبر] سنه 1814 عیسوی مطابق دوازدهم شهر ذیحجه الحرام سنه 1229 هجری مصطفوی علی هاجرها [الف] السلام و التّحیة تحریرا فی دار الخلافة طهران صانها الله تعالی عن الطوارق و الحدثان و السلام و الاکرام.

پس از انجام عهدنامه، هنری الس مراجعت به انگلتره نمود و از پس آن میرزا رضای قزوینی منشی که به سفارت اسلامبول شده بود، در عشر آخر ذیحجه شادخاطر و کامروا وارد طهران شد.

و هم در این وقت احمد چلبی از قبل اسعد پاشا وزیر بغداد برسید و عریضه اسعد پاشا را برسانید و پیشکش همه ساله بغداد را پیش داشت و مورد اشفاق خسروانه گشته مراجعت کرد.

و هم در این سال انجسوف گرجی از قبل نیکولای ردیشجوف سردار روسیه با پیشکشی لایق به تهنیت مصالحه دولتین علیتین ایران و روس برسید. برحسب فرمان شهریار، نصر الله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه به مرافقت انجسوف روانه تفلیس گشت و یک قطعه نشان مرصع شیر و خورشید که خاص دولت ایران است و یک قبضه شمشیر و یک سر اسب به تشریف سردار روس برد. پس از مراجعت نصر الله خان، دیگر باره سردار روس پولکونیک پاولاننج وزیر عسکر را به شکرانه عواطف شهریار با

پیشکشی لایق پیشگاه، به درگاه فرستاد.

و روز یکشنبه بیست و هفتم محرم سنه 1230 ه. حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز والی هرات و ابراهیم خان بیگلربیگی قبایل هزاره به درگاه شهریار آمدند و پیشکش خود پیش داشتند. ابراهیم خان چون اغوای فتنه

غوریان کرده بود، مأمور به توقّف طهران گشت و حکمرانی قبایل هزاره به آزاد خان پسر محمّد خان هزاره مفوض شد و حاجی آقا خان از قبل والی هرات خواستار شد که در مقاتلت با شاه محمود کارداران ایران دست از رعایت او باز ندارند. میرزا صادق وقایع نگار مروزی در دوم ربیع الاول به همراه او مأمور به سفر هرات گشت و اشفاق شاهنشاه ایران را به حاجی فیروز مکشوف داشت.

و هم در این وقت میرزا حمزه کلائی مازندرانی وزیر محمّد قلی میرزای ملک آرا برحسب فرمان معزول شد و مهدیقلی خان دولوی قاجار به نظم اراضی مازندران مأمور گشت.

و هم در عشر آخر محرم حاجی ملا محمّد زنجانی که در زاویه [ای] از زوایای مسجد دار الخلافه طهران نماز به جماعت می گذاشت و در کسب علوم نیز اندک بضاعت داشت، روزی در عبور کوی و برزن با مستی دچار شد و در میان ایشان عربده [ای] برفت، حاجی ملا محمّد این معنی را دستاویز کرده با جمعی از مریدان خود بی آگاهی کارداران دولت به سرای جماعت ارامنه که سکنه طهران اند در رفت و خمهای خمر و اوانی دیگر مسکرات هرچه بیافت بشکست و بعضی اموال ایشان نیز به دست عوام به غارت رفت.

شهریار نامدار فرمود این جماعت در پناه اسلامیان اند و نیز از اهل ذمّت شمرده شوند، خسارت ایشان در شریعت ما پسندیده نیست و جسارت حاجی ملا محمّد در سده سلطنت سخت نکوهیده است. پس فرمان داد تا او را و اهل او را هرکه بود از زن و فرزند از دار الخلافه طهران اخراج کردند.

وقایع سال 1230 ه. / 1815 م. و فتنه مردم زلف آباد

اشاره

در سنه 1230 ه، 10 ساعت و 53 دقیقه از روز سه شنبه نهم ربیع الثانی چون برگذشت، آفتاب با حمل تحویل داد و پادشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی به پای برد. در این سال نخستین فتنه زلف آباد فراهان

همانا ابودلف که يك تن از امرای بنی عباس است چنانکه ذکرش در جای خود مسطور است در اراضی فراهان به نام خود بنای شهری کرد و آن را دلف آباد نام نهاد که به فتح دال مهمله و لام مفتوح است. در این زمان آن را دلف به ضم ذال معجمه و سکون لام خوانند و نیز به محاذات این شهر زمین را حفر کرد و شهری در تحت ارض آن آراسته داشت که هم چنان مساجد و معابد و بازار و برزن و دور و قصور همه با روی زمین برابر بود و از هر خانه چاهی به خانه زیرین حفر داد که سبب تموج هوا و ضیاء خانه زیرین باشد و خط محیط این شهر که در تحت ارض است از 3 فرسنگ کمتر نباشد.

مردم زلف آباد که نیز جلادتی در نهاد داشتند جرأت ایشان را این معقل منیع افزون کرد، ایمانی خان حاکم خویش را بی فرمان شدند و منال دیوانی را از گردن بنهادند، آن گاه روزها در شهر زیرین جایگاه می ساختند و شبها به قتل و غارت کاروانیان می پرداختند.

یوسف خان سپهدار عراق این قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت و برحسب فرمان عبد الله خان گرجی یوزباشی با غلامان شاهیسون و سوارة خزل و سربازان خلیج و ساوه و فراهانی به دفع ایشان بیرون شدند.

مردم زلف آباد تفگنچیان خود را انجمن کرده به میدان جنگ آمدند و به اول حمله هزیمت شده، بدان شهر زیرین در رفتند. لشکریان اطراف زلف آباد را حصار دادند و طریق آب و

آذوقه از آن جماعت مسدود داشتند. پس از روزی چند کار برایشان سخت شد ناچار امان طلبیدند و پناهنده شدند، آن گاه از آن بیغوله ها بیرون شده هر چند تن به یکی از آبادانی های عراق و آذربایجان وطن جستند. پس شهر زیرین به دست لشکر ویران گشت، لکن شهر زیرین همچنان بر حال خود باقی است و تخریب آن کاری عظیم سخت است.

عصیان اسحق خان قرائی

از پس این واقعه مکشوف شد که دیگر باره خوانین خراسان به اغوای اسحق

خان - قرائی طریق طغیان سپرده اند. شهریار ایران، اسمعیل خان دامغانی سردار را با سپاهی جرّار در عشر آخر جمادی الاخره به تنبیه ایشان و تسخیر قلعهٔ خوبشان(1) مأمور داشت و شاهزاده محمد ولی میرزا را طلب فرموده و خود روز شنبه هفدهم شهر رجب از تهران بیرون شده، در چمن خوش بیلاق لشکرگاه کرد. اما اسمعیل خان سردار از راه جاجرم و اسفراین قطع طریق کرده قلعهٔ خوبشان را حصار داد و خوانین به خویشتن داری پرداختند.

و از آن سوی محمد خان قاجار دولوی نایب خراسان به اتفاق اسحق خان قرائی از ارض اقدس بیرون شده قلعهٔ رادکان را به محاصره گرفت. قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان و بیگلر خان چاپشلو حاکم اتک ساخته جنگ شده از قلعه بیرون تاختند.

در میان فتنین اندک کر و فری برفت و خراسانیان هزیمت شدند. بیگلر خان به اراضی درّه جز گریخت و قوجه [خان] دیگر باره به قلعه شتافت. اسحق خان قرائی چون قلع فتنه را روا نمی داشت، محمد خان را به سخنان فریبده از قلعه و تسخیر آن باز گذاشت و به اتفاق او در ظاهر خوبشان به لشکرگاه اسمعیل خان پیوست و لشکریان بیست و هشتم شهر شعبان فتح قلعهٔ خوبشان را یکدل شدند و پیادگان بختیاری از چارسوی یورش برده بر بروج قلعهٔ خوبشان عروج کردند و حرسهٔ قلعه را به تیغ بگذرانیدند و از آنجا آهنگ شهر نمودند.

این هنگام چون اسحق خان دانست که خوانین خراسان را دیگر نیروی جنگ نیست در نزد سردار ضمانت کرد که آن جماعت را از در اطاعت بدارد و خون جمعی بی گناه در میانه تباه نشود. پس لشکریان دست از جنگ بازداشتند و امیرگونه خان زعفرانلو، رضاقلی خان پسر خود را و نجفعلی خان شادلو را در قلعهٔ شهر باز گذاشت و خود به

لشکرگاه اسمعیل خان سردار آمد؛ و میرزا هدایت الله و میرزا عبد الجواد ولدان میرزا - مهدی شهید ثالث را از مشهد مقدّس طلب نمود و ایشان به لشکرگاه آمده او را و حسینقلی خان قرائی را برداشته از چمن خوش بیلاق

به درگاه شهريار آمدند و به شفاعت آن دو سيّد قرشی نسب، از عتاب و عقاب شهريار برآسودند.

پس اميرگونه خان رخصت انصراف حاصل کرده، بعد از مراجعت به خبوشان، رضا قلي خان و نجفعلی خان را از بهر گروگان به طهران فرستاد و خود کمر فرمانبرداری استوار کرد.

آن گاه شاهنشاه ايران شاهزاده محمّد ولی ميرزا را به حکمرانی خراسان بازفرستاد و از چمن خوش بيلاق کوچ داده روزی چند از بهر نخجير در فيروزکوه بود و چهارشنبه بیست و دوم شوال وارد تهران گشت.

اما ميرزا صادق وقایع نگار چنانکه مذکور شد چون به هرات رسید و منشور عواطف پادشاه را برسانید، حاجی فيروز را دل قوی شد و به طمع و طلب قندهار و قهر و غلبه بر شاهزاده محمود میان بست و رشید خان درانی را به اتفاق وقایع نگار با پیشکشی شاهوار گسیل درگاه شهريار ساخت و او خواستار شد که از قبل شهريار برای دفع شاه محمود سپاهی به اعانت حاجی فيروز انگیخته شود. بعد از ورود به طهران حکم رفت که يك چند رشید خان در سرای ميرزا شفیع صدر اعظم متوقف باشد. آنگاه پادشاه در نیمه ربيع الاول سفر قم و بعضی اراضی عراق را تصمیم عزم داده دوازدهم ربيع الثاني مراجعت فرمود.

این هنگام چنان افتاد که 2 تن از ترکمانان يموت و کولان که يك تن حسین و آن دیگر قربان نام داشت و این هر 2 پسر يك تن از قاتلان شاهزاده حسینقلی خان پدر شهريار جهاندار بودند به دست مهدیقلی خان بیگلریگی استرآباد گرفتار شدند، ایشان را در زنجیر کشید و خواست تا هر 2 تن را به درگاه شهريار فرستد، شب هنگام قربان خود را هلاک کرد و حسین نیز خنجر کشیده بر گردن خویش فرود آورد و آن خنجر به زنجیر آمد و زندانبان بدانست و از آن پس نگذاشت تا به قتل خویش دست یابد و او را زنده به درگاه آوردند. شهريار بفرمود تا هر 2 چشمش را از بن برکنند.

وفیات

و هم در این سال مصطفی خان طالش مریض شده، از جهان بگذشت و پسرانش

میر حسن و میر حسین و عباس بیگ باهم مخالفت آغاز کردند و از رونق و مکانت بیفتادند.

و از پس او جعفر قلی خان دنبلی وداع جهان گفت و او در پایان کار از کردار خود پشیمان بود و گاه و بیگاه در حضرت نایب السّلطنه اظهار انفعال می نمود. بعد از وی مردم شگی سر از اطاعت پسرش اسمعیل خان برتافتند و کارداران روسیه مخالفین او را گرفته به اراضی خود به شرط حبس فرستادند، لاجرم اسمعیل خان در حکومت شگی قوت یافت و امیر اصیلان خان برادر جعفر قلی خان با جمعی از خویشان خود به درگاه نایب السّلطنه آمد.

وقایع سال 1231 هـ. / 1816 م. و فتنه والی خوارزم

اشاره

در سنه 1231 هـ. بعد از 4 ساعت و 43 دقیقه از شب پنجشنبه بیست و یکم ربیع الثانی خورشید به حمل شد و شهریار به قانون پار و پیرار جشن نوروزی به پای برد. آن گاه به خواستاری شاهزاده محمد ولی میرزا برای دفع خوانین خراسان، فرج الله خان افشار با 10000 تن سواره و پیاده در عشر آخر جمادی الاولی مأمور به خراسان گشت و میرزا صادق وقایع نگار به اتفاق رشید خان درّانی با فرج الله خان همراه شدند که از خراسان به هرات شوند و به جهت مخالفت خوانین خراسان لشکر فرستادن به هرات و تسخیر قندهار را به وقت دیگر موقوف داشتند.

و از جانب دیگر قربان قلیچ خان یموت پشت با دولت ایران کرده به خوارزم شتافته و محمد رحیم خان اوزبک را به اراضی گرگان و دشت اتک دعوت نمود. والی خوارزم نیز مردان رزم را انجمن کرده سفر گرگان را تصمیم عزم داد تا از ترکمانان گروگان گیرد و ایشان را مانند قبایل تکه ایل والوس خویش دارد.

چون این خبر مسموع شهریار افتاد، فرمان داد تا فرج الله خان با لشکر خود از اراضی بسطام طریق استرآباد سپرد و از این سوی نیز ذو الفقار خان و مطلب

خان با سرباز سمنان و دامغان به او پیوستند و بیگلربیگی استرآباد با مردم خود با ایشان همدست شد.

محمد رحیم خان چون جنبش سپاه را بشنید یک تن از مردم خود را به نزدیک ذوالفقار خان سردار رسول فرستاد که من از بهر اخذ زکوة شرعی به میان این قبایل تاخته ام و ساخته جنگ پادشاه نیستم.

ذوالفقار خان رسول او را بار نداد و چون شنیده بود که مردم خیوق سازی را که چگور می نامند نیکو می نوازند، شب هنگام که به جامه خواب در رفت، فرستاده محمد رحیم خان را طلب نموده، حکم داد تا از بیرون سراپرده بنشست و تا بامداد چگور بنواخت، صبحگاه نیز او را دیدار نکرد و گوش به گفتار او نداد و بازش فرستاد.

هزیمت والی خوارزم از لشکر ایران

بالجمله والی خوارزم در حدود سپرک که از اراضی فندرسک است سنگری راست کرده بنشست، و از این سوی لشکریان راه نزدیک کردند. لاجرم از هردو سوی صف ها راست شد و بانگ گیرودار بالا گرفت. خوارزمیان را در حمله اول پای ثبات بلغزید و به سنگر خویش گریختند و آن روز بی گاه شد. بامداد دیگر سپاه ایران مانند شیران جنگجوی جنبش کردند و عژاده های توپ را پیش راندند و راه بزدند. محمد رحیم خان نیز از آن سوی با 30000 مرد خوارزمی و ترکمان از سنگر به میدان آمد و مردان خویش را به نظم کرده، آتش حرب زبانه زدن گرفت و آلات ضرب به چکاچاک افتاد.

امروز نیز در پایان رزم سپاه خوارزم پشت دادند و ابطال ایران دنبال ایشان برگرفتند و بسیار مرد و مرکب به خاک انداختند و بسیار کس دستگیر ساختند. محمد رحیم خان تا خیوق عنان باز نکشید و بنه و آغروق او یک باره بهره لشکر گشت.

چون مژده این فتح به حضرت شهریار آوردند، بفرمود فرج الله خان همچنان با لشکر خود طریق خراسان سپرد و خود با لشکر کار دیده سه شنبه هفتم رجب آهنگ چمن سلطانیه فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان به تقبیل سده سلطنت شتافت و شاهزاده محمد علی میرزا از کرمانشاهان و شجاع السلطنه حسنعلی

میرزا از طهران نیز حاضر رکاب شدند.

اما از آن سوی شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانگزار خراسان، محمد خان قاجار دولو نایب خراسان را مأمور به فتح قلعه رادکان و تدمیر قوجه خان فرمود، امیر قلیج خان - تیموری و عبد الکریم خان عرب بسطامی را ملازم خدمت او ساخت و خود با اسحق خان - قرائی و سپاه سبزواری و نیشابور از شهر مشهد خیمه بیرون زد.

اما محمد خان نخستین دفع بیگلر خان چاپشلو حاکم درّه جز را فرض شمرده، بدو تاخت و بیگلر خان با مردم خود و جمعی از ترکمانان تکه به مدافعه پرداخته به اول حمله شکسته شد. لشکریان از قفای او شتاب کردند و قلعه عمارات را از حرسه او ستده اموال و ائقال بیگلر خان را منهوب ساختند و او به درّه جز گریخت. آنگاه محمد خان باز شده قلعه رادکان را حصار داد و این وقت امیرگونه خان زعفرانلو با مردم خود به لشکرگاه محمد خان پیوست، اسحق خان قرائی نیز از در نفاق می رفت و در شبان تیره به نهانی علف و آذوقه به قلعه گیان می فرستاد و امیرگونه خان را اغوا می کرد که اگر توانی رضا قلی خان پسر خود را با نجفقلی خان آگهی ده تا نیم شبی بر این لشکرگاه شبیخون آرند.

چون این معنی صعب می نمود سخن بر آن نهادند که کس به حضرت شهریار فرستند و بیگلر خان را به زبان ضراغت شفاعت کنند. فرستادگان ایشان به طهران آمد [ند] و شهریار به صلاح وقت فرمان داد که شاهزاده دست از محاصره رادکان باز دارد.

عباسقلی خان نوائی غلام پیشخدمت این منشور را 6 روزه به ارض اقدس برد و شاهزاده از رادکان دست بازداشته مراجعت به مشهد مقدس فرمود.

قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان

این هنگام اسحق خان قرائی پسر خود حسینعلی خان را به دربار شهریار فرستاد و عرضه داشت که خوانین خراسان را از شاهزاده وحشتی در خاطر نشسته که ابدا به رکاب او پیوسته نشوند، اگر يك تن از ملکزادگان دیگر والی این مملکت گردد روا باشد.

کارداران دولت پذیرفتن کلمات او را روا ندیدند و آزردهی خاطر او را يك باره نیز نپسندیدند، لاجرم منشور حکومت ترشیز را به افتخار حسینعلی خان صادر

کرده او را سپردند. حسینعلی خان مراجعت کرد و بی آنکه شاهزاده را وقعی و مکانتی نهد به ترشیز رفت و به کار حکومت و حصانت قلعه ترشیز پرداخت. اسحق خان نیز بدین اندیشه ناهموار، پسر را دستیار شد و حسن بیگ قرائی را به شکایت و سعایت شاهزاده به درگاه پادشاه فرستاد.

شاهزاده محمد ولی میرزا در قتل او یک جهت گشت و منتهز فرصت بود که او را با پسرش به یک پهلو خواباند، از قضا روزی که اسحق خان در پیشگاه شاهزاده به پای بود، حسینعلی خان پسرش از راه رسید و درآمده از دور بایستاد. شاهزاده او را پیش خواند و آغاز سخن کرد حسینعلی خان از آن خیلا که در دماغ داشت با شاهزاده به خشونت سخن می گذاشت.

بالجمله چندان پاس ادب نکرد که شاهزاده را غضب بجنید و بردباری در فرمانگزاری و صلاح و صواب مملکت داری در چشمش خوار نمود و بی توانی بفرمود تا عوانان درآمدند و طناب شادروان قطع کرده در گردن حسینعلی خان در انداختند و بکشیدند تا جان بداد. از پس او اسحق خان را مأخوذ داشتند و با او نیز همین معامله کردند و جسد هر 2 تن را در میان میدان پیش سرای درافکندند و مردم ایشان را در حبس خانه بینداختند و اموال هردوان را مضبوط ساختند. این حدیث در عشر آخر رمضان در چمن سلطانیه معروض درگاه پادشاه افتاد و اردوی پادشاهی کوچ داده، در عشر آخر شوال وارد طهران گشت.

اما از آن سوی شاهزاده محمد ولی میرزا بعد از قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان ولایت ترشیز و اراضی سرجام خاف را به تحت فرمان آورد، اما محمد خان پسر اسحق خان برادر دیگرش حسنعلی خان را به ضبط تربت حیدریه گماشت و خود در قلعه دولت آباد جای کرد.

محمد خان قاجار نایب خراسان و امیر قلیج خان تیموری برحسب حکم شاهزاده قلعه دولت آباد را حصار داد. در این هنگام آزاد خان حاکم قبایل هزاره به درود جهان کرد و اسکندر خان بنی عم او به فرمان شاهزاده حکومت هزاره و ولایت جام دریافت و امارت غوریان نیز بدو

در این وقت شاهزاده را بیم آن افتاد که مبادا بازماندگان اسحق خان، حاجی فیروز والی هرات را به عصیان و طغیان اغوا کنند و تحریک دهند، لاجرم میرزا عبد الکریم مستوفی خود را به سفارت هرات گسیل ساخت. اما از این تدبیر در کار حاجی فیروز به کاری نبود و در تسخیر غوریان يك جهت گشت و فتحعلی خان مروزی را که در قریه شکیبیا سکون داشت با 300 تن بر سر غوریان فرستاد و آن قلعه را مستخلص کرد.

شاهزاده محمد ولی میرزا چون این بدانست، اسکندر خان حاکم هزاره را بفرمود تا نواحی غوریان را منسوب ساخت. آن گاه [حاجی فیروز] طریق بی فرمانی گرفت و با بنیاد خان هزاره متفق شده و بنیاد خان از قبایل هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی فوجی بر آورد و نصیر خان برادر خود را از قندهار بخواند و با حاجی فیروز نیز بیوست و ساخته جنگ شده در غوریان بنشست. محمد خان نایب خراسان چون این احادیث بشنید دست

از محاصره قلعه دولت آباد بازداشته آهنگ غوریان کرد. چون در این وقت میرزا صادق - وقایع نگار متوقف در هرات بود، حاجی فیروز، حیلتي اندیشید و به دروغ گوشزد وقایع نگار ساخت که لشکری از هرات به شیخون لشکرگاه محمد خان نایب مأمورند.

وقایع نگار این سخن را باور داشت و بدست آویز ملاقات محمد خان نایب و اصلاح ذات بین به اردوی محمد خان شتافت و او را از این قصه آگهی داد و باز هرات شد.

اما محمد خان را چون سپاهی درخور جنگ حاضر نبود، بیمناک شد و راه مشهد مقدس برگرفت. از قفای او، حاجی فیروز آسوده خاطر ملک قاسم میرزای پسر خود را بی مانعی به غوریان فرستاد و بنیاد خان افغان دست به غارت اراضی خاف برگشود.

شاهزاده محمد ولی میرزا دیگر باره محمد خان نایب را با 2000 سواره و پیاده افشار بیرون فرستاد و ایشان در نواحی غوریان هیچ دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند و چون لشکر را از آن غنایم حملی گران نصیب افتاد، هنگام مراجعت

در تربت شیخ جام غنیمت خود را قسمت کرده و هرکس به تفاریق طریق مشهد گرفت.

و از آن سوی محمّد خان قرائی و اسکندر خان و بنیاد خان و نصیر خان چون دانستند که محمّد خان نایب را از لشکریان جز قلیلی حاضر نیست و در مقاتلت او مسارعت کردند و در گرد او پره زدند. محمّد خان نایب لابد به جنگ درآمد و لختی بکوشید چون قوّت جنگ نداشت هزیمت شد و به جانب مشهد بگریخت، مصطفی خان استرآبادی نیز در میانه به دست مردم قرائی اسیر شد.

محمّد خان قرائی و خوانین خراسان بعد از فتح دل قوی کرده کس به طلب حاجی فیروز فرستادند و حاجی فیروز نیز این سخن ایشان را استوار داشته، مدد خان افغان نایب هرات و حاجی آقا خان وزیر خود را و دوست محمّد خان درّانی را با لشکری که توانست بیرون فرستاد و به اندک جنبشی اراضی غوریان و جام و باخزر را به زیر فرمان آورده بزرگان آن محال را به گروگان کوچ داده، در هرات نشیمن داد و میرزا عبد الکریم مستوفی شاهزاده را بی نیل مقصود بازفرستاد، و میرزا صادق وقایع نگار را در حبس خانه بازداشت.

تغییر حکومت خراسان

چون این اخبار در حضرت شهریار مکشوف افتاد شاهنشاه ایران دانست که از آن پس خوانین خراسان از شاهزاده محمّد ولی میرزا ایمن نتوانند بود و از بیم جان تا توان دارند از خویشان داری باز نخواهند نشست، لاجرم شاهزاده حسنعلی میرزا را به حکومت خراسان فرمان داد و به شجاع اللّه ملقب فرمود و اسمعیل خان سردار دامغانی را با لشکری در خور ملتزم رکاب او ساخت و محمّد ولی میرزا را به حضرت طلب داشت.

لشکر کشیدن حاجی فیروز والی هرات به خراسان

شجاع اللّه ملطنه نخستین ابراهیم خان هزاره را که در طهران محبوس بود در حضرت پادشاه از در ضراعت شفاعت کرده رها ساخت و او را ملتزم خدمت خویش نمود؛ و در هفدهم محرم سنه 1232 ه. / هشتم دسامبر 1816 م. وارد مشهد مقدّس گشت. خوانین خراسان دست از فتنه بازگرفتند و طریق خدمت سپردند و حاجی

فیروز نیز چون خبر ورود شاهزاده حسنعلی میرزا و لشکر پادشاه را بشنید پسر خویش ملک قاسم میرزا را از غوریان بازخواند و رشید خان افغان را به تهنیت ورود شاهزاده فرستاد و بنیاد خان هزاره به قلعه محمودآباد جام گریخت.

این وقت اسمعیل خان سردار دامغانی به استمالت محمد خان قرائی برفت و او را از ارض تربت به حضرت شاهزاده آورد و شجاع السلطنه اموال منهبه پدرش را از مردمان استرداد نموده بدو سپرد و 2000 خروار غله از مزارع ترشیز به انعام او مقرر کرد، با این همه چون محمد خان رخصت یافته باز تربت شد برادرش حسنعلی خان را گرفته محبوس نمود و در نهانی با بنیاد خان افغان و نصیر خان هزاره که در محمودآباد بودند مواضع نهاد و همچنان چون خوانین خراسان بعضی حاضر حضرت شاهزاده نشدند، اسمعیل خان سردار با لشکری جزّار برفت و محال رادکان تا خبوشان را پی سپر سنابک ستوران نمود. خوانین از در ضراعت بیرون شده قبول خدمت و طاعت کردند.

آن گاه شاهزاده، رشید خان فرستاده حاجی فیروز را رخصت مراجعت داده فرمود که با حاجی فیروز بگوی «که اگر خراج هرات را تا به پایان نگزاری و سکه و خطبه از نام

پادشاه ایران بگردانی دست فرسود ندامت و پشیمانی خواهی بود». بعد از رسیدن رشید خان، حاجی فیروز، وقایع نگار را حاضر کرده به بذل مال بناخت و گسیل ساخت و او بعد از آنکه 9 ماه در هرات محبوس بود به مشهد مقدس درآمد و متوقف گشت.

و هم در این سال نایب السلطنه عباس میرزا، امیر خان قاجار خال خود را به خواستاری بوداق خان حاکم مکرّی به تأدیب قبایل بلباس مأمور داشت و یوسف خان گرجی سرهنگ فوج بهادران را با او بیرون فرستاد. ابراهیم خان سرتیپ و جعفرقلی خان مراغه [ای] با مردم خود و سپاه بوداق خان نیز ملتزم خدمت او شدند و جماعت بلباس از آن سو پذیره جنگ شده رزمی سخت دادند، چندان که 1000 تن از آن جماعت مقتول و بقیة السیف هزیمت شدند و هرکس از آن قبایل به طرفی گریخت و اموال

سفر شاهزاده محمد علی میرزا به نظم بختیاری

و هم در این سال شاهزاده محمد علی میرزا، اسد خان بختیاری را مطیع فرمان کرد و این اسد خان مردی به نهایت دلیر بود، چنانکه وقتی دانسته به جنگ شیر کمر بریست و آن شیر را به يك ضرب شمشیر بکشت. پیوسته در کوهسار بختیاری می زیست و هیچ کس را فرمانبرداری نمی کرد و در اخذ اموال کاروانیان هیچ خودداری نمی فرمود. آن ایام که حکومت بختیاری با شاهزاده محمد تقی میرزا بود، میرزا علی گرایلی وزیر خود را به استمالت اسد خان برانگیخت و از شاهزاده محمد علی میرزا خواستار شد تا او نیز آقا قاسم صندوقدار خود را با میرزا علی رفیق راه ساخت. بعد از ورود ایشان اسد خان هر 2 تن را گرفته محبوس نمود.

در این وقت که مملکت بختیاری بر حسب فرمان شاهنشاه ایران مفوض به شاهزاده محمد علی میرزا آمد، با سپاه خویش به نظم بختیاری بیرون شد و نزدیک به دز میران که جایگاه اسد خان بود لشکرگاه کرد و دز میران بر زبر کوهی رفیع است و جز از يك جانب راه آمد [و] شدن ندارد و از آن راه نیز چون خواهند به در شوند، از فراز قلعه طنابها فرود آرند و به میان شخص بر بندند و به سوی بالا برکشند.

بالجمله شاهزاده محمد علی میرزا، میرزا محمد لواسانی وزیر خود را به استمالت اسد خان به قلعه فرستاد و خود نیز يك تنه به پای دز آمده بایستاد. میرزا محمد نیز بعد از داستانهای فراوان سخن بر آن نهاد که اسد خان از دز فرود شده با شاهزاده دیدار کند که اگر ایمن شد ملتزم رکاب گردد و اگر نه باز قلعه شود. چون از قلعه به زیر آمد شاهزاده او را گرم پرسش نمود و سخن به نرمی در پیوست و سواران او يك يك و دودو درآمدند و ناگاه بر گرد اسد خان پره زدند و دهان تفنگها به سوی او بداشتند.

چون اسد خان چنین دید ناچار طریق مسکنت گرفت و جبین مذلت بر خاک نهاد.

شاهزاده بر وی بیخشود و فرمود باز قلعه خویش شو و بسیج راه کرده دو روز دیگر در لشکرگاه ما حاضر باش. اسد خان چون این بدید دل قوی کرد و مراجعت به دز نموده ساختگی خویش کرد و پس از دو روز به حضرت شاهزاده آمد و همواره

ملازم خدمت بود.

و هم در این سال حکومت دار الخلافه طهران را که پس از شجاع السلطنه مفوض به

شاهزاده اسمعیل میرزا بود به برادر اعیانی نایب السلطنه، علی خان شاهزاده مفوض آمد و او را به ظلّ اللطمان ملقب داشته، علیشاه خواندند.

و هم در این سال میرزا موسی رشتی وزیر شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که مردی دانا و آزموده بود و حکومت یزد داشت برحسب فرمان به وزارت خراسان نامزد شد و محمد زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی مأمور به حکومت یزد گشت. و این هنگام میرزا ابو الحسن خان شیرازی از سفر روس مراجعت کرد.

مراجعت میرزا ابو الحسن خان از دولت روسیه

همانا میرزا ابو الحسن خان چون رسول مملکت روسیه شد در هر ارضی و بلدی مکانتی تازه یافت و چون پادشاه روس برای جنگ ناپلیون در حدود مملکت خویش بود، بعد از ورود میرزا ابو الحسن خان در ظاهر پترزبورغ در باغ پادشاهی بیرون آن بلده منزل ساخت تا ایمپراطور روس مراجعت به تختگاه خویش کرد، پس بفرمود 3 فرسنگ راه را را بزرگان درگاه به استقبال میرزا ابو الحسن خان بیرون شدند و او را عظیم عزت و حشمت بداشتند و از يك فرسنگ راه 50000 سالدات و 2000 سوار و 60 عراده توپ از دو رویه راه بر صف کردند و او را از میان رده به شهر درآوردند.

پس از چند روز که از زحمت راه بیاسود به حضرت ایمپراطور دست یافت و نواخت و نوازش فراوان دید و از کلمات ایمپراطور چنان معلوم می داشت که مملکت تغلیس و شیروان و دیگر اراضی که روسیه به تحت فرمان درآورده اند دست باز خواهند داشت و به کارداران ایران خواهند گذاشت.

آن گاه که ملک ناپلیون به نهایت شد، چنانکه در جای خود مذکور خواهد گشت خاطر ایمپراطور از قبل او آسوده آمد، روزی میرزا ابو الحسن خان را در پیشگاه خویش حاضر فرمود و گفت ممالک گرجستان و آذربایجان را هرگز از

در عتف و تعدی به دست نکرده ایم؛ بلکه اهالی این مسالک به قدم رضا پیش شده اند و پناهنده دولت ما گشته اند، از کیش مروّت و آئین مملکت داری بعید است که پناهندگان دولت روسیه را دست بسته به کارداران ایران سپاریم. بالجمله مردم مملکت گرجستان و قواباغ چون مذهب عیسی علیه السلام دارند نیکوتر آن است که در تحت فرمان پادشاه روس باشد و مردم داغستان چون بسیار وقت به اراضی گرجستان ترکتازی می کنند و به نهب و غارت پردازند نیز واجب است که فرمانبردار روسیه باشد، لاکن در اراضی شیروان و گنجه [و] طالش مکروه نمی دارم و مسترد می سازم. این نیز وقتی است که ایلچی مختار ما که سرحددار جدید گرجستان است بدان اراضی درآید و رضای خاطر مردم باز داند.

سخن بر این نهاد و الکسندر یرملوف را سردار قفقاز نمود و ایلچی مختارش لقب نهاد و به اتّفاق میرزا ابو الحسن خان روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت. یرملوف بعد از ورود به تقلیس برای نظم آن اراضی متوقّف گشت و میعاد نهاد که در نیمه بهار به حضرت پادشاه آید و چند تن از مردم خود را با عریضه به همراه میرزا ابو الحسن خان روانه درگاه شاهنشاه نمود.

و هم در این سال هنری الک انگریزی لقب وکالت یافته مأمور به توقّف ایران گشت و مستر موریه از حضرت شاهنشاه رخصت مراجعت یافته به انگلتره شتافت.

وقایع سال 1232 ه. / 1817 م. و ذکر شہامت و شجاعت شجاع السلطنه در خراسان

اشاره

در سنه 1232 ه. 10 ساعت و 33 دقیقه از شب جمعه دوم جمادی الاولی چون بگذشت، خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن جمشید بگذاشت.

این هنگام میرزا ابو الحسن خان ایلچی از روس با فرستادگان یرملوف برسیدند و عریضه سردار روس را باز نمودند. شهریار تاجدار فرمود که هنگام توقّف در چمن - سلطانیه حاضر درگاه شود؛ و عسکر خان

ارومی افشار برحسب فرمان پادشاه و اختیار ولیعهد دولت به میهماننداری او نامزد شد، و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را حکم رفت که روانه زنجان شده، چون ایلچی روس وارد شود او را در چمن سامان ارخی که تا سلطانیه يك فرسنگ راه است فرود آورد و در مدت غیبت اردوی پادشاه، مکنون خاطر او را باز داند. و میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی نیز مأمور شد که آنچه ایلچی روس را در خرج راه به کار باشد از منال دیوانی معلوم دارد تا مأخوذ دارند و به کار برند. این جمله راه برگرفتند، آن گاه فرمان رفت که از ممالک محروسه لشکرها برای کوچ دادن به سلطانیه در حرکت آیند.

اما از طرف خراسان از این پیش مرقوم شد که حاجی فیروز بزرگان جام را از بهر گروگان به هرات کوچ داده و رعیت جام را در قلعه محمودآباد سکون فرمود و بنیاد خان فرمانگزار ایشان گشت. بعد از رسیدن حسنعلی میرزا به خراسان، محمد خان قرائی برگردن نهاد که هروقت فرمان رود قلعه محمودآباد را از تصرف بنیاد خان انتزاع دهد و از قبایل قرائی نیز جمعی در محمودآباد باز داشت. این هنگام اسمعیل خان سردار به فرمان شاهزاده کس بدو فرستاد که به وعده وفا کن. محمد خان جواب باز داد که چون شاهزاده به نظم جام کوچ دهد، مضایقتی در سپردن قلعه محمودآباد نخواهد رفت.

شجاع السلطنه در این وقت واجب دانست و در عشر اول جمادی الاولی با نفری اندک صبحگاهی از ارض اقدس برنشست و به قدم عجل طی مسافت نموده در همان شب به شهر خبوشان آمد و رضاقلی خان ایلخانی که پدر خویش امیرگونه را در حبس می داشت، چون این گونه ورود شاهزاده را بدانست سر از پای نشناخته پذیره شد و جان و مال را به رسم پیشکش پیش داشت.

صبحگاه که این خبر پراکنده شد، نجفقلی خان شادلو حاکم بزنجرد و بیگلر خان چاپشلو حاکم درّه جز و سعادتقلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان شتابزده به حضرت شاهزاده شتافتند و جداگانه نواخت و نوازش یافتند.

چون خاطر ایشان را مطمئن ساخت همچنان بامداد دیگر

برنشسته به ناگاه به ارض اقدس در آمد و خوانین خراسان پیشکشی لایق فراهم کرده با زن و فرزند طریق مشهد مقدس گرفتند تا به گروگان در آن بلده بگذارند و 2000 سوار جرّار نیز به رکاب آوردند.

مقاله شجاع السلطنه با افغانان هزاره

آن گاه شجاع السلطنه سه شنبه بیست و ششم جمادی الاخره تسخیر هرات را تصمیم عزم داده، از شهر مشهد خیمه بیرون زد و چون در سنگ پشت جام فرود آمد، محمّد خان قرائی نیز به حضرت آمد و برحسب امر شاهزاده، میرزا محمّد خان تکلوی جامی به اتّفاق محمّد خان روانه شد که قلعه محمودآباد را به دست گیرد، و ایشان راه برگرفتند و شاهزاده از قفا رهسپار شد. روز ورود به محمودآباد، محمّد خان نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که بنیاد خان در بیرون قلعه بی فرمانی همی کند، اینک لطفعلی خان برادرزاده خود را با 500 هزاره به حراست قلعه بازداشته و خود با سپاهی کمینگاهی گرفته که اگر تواند گزندی به اردوی شاهزاده رساند.

شجاع السلطنه چون این بشنید چون شیر غضبناک به کنار قلعه آمد و لشکر را حکم به یورش داد. عبد الله خان ارجمندی و رستم خان قراگوزلو و مطلب خان دامغانی از 4 سوی به جنگ درآمدند. و اسمعیل خان سردار توپ های آتشین را روی به قلعه بازداد و شاهزاده

از پیش روی سپاه همه جا به یمین و شمال همی تاخت و لشکریان را تحریص داد.

بالجمله دلیران رزمجوی حمله ها [ی] متواتر کردند و در اندک زمان از خندق عبور داده، از برجهای قلعه صعود کردند و دست به قتل برگشادند. لطفعلی خان با جمعی راه فرار برگرفت و شاهزاده با گروهی از قفای ایشان تاختن کرد و بسیار کس را با شمشیر خویشتن دو نیمه همی ساخت.

بالجمله در آن مصاف 350 تن از مردم هزاره گرفتار شد و 120 نیزه سر به شمار آمد.

فرمان رفت تا گرفتاران را برخی به زمین با میخ آهنین بدوختند و بعضی را در آتش سوختند و جماعتی را سر با گرز نرم کردند و اعضای

جمعی را با تیغ از هم باز گشادند، آن گاه از سرهای ایشان در آن ارض مناره بنیان کرد و عددی به درگاه پادشاه فرستاد و این قصه را عرضه داشت نمود. بنیاد خان که این بشنید در طریق فرار از برق و باد شتابنده تر گشت.

آن گاه [شاهزاده] میرزا محمد خان تکلوی جامی را به حکومت جام باز گذاشته به جانب هرات جنبش کرد. چون به تربت شیخ جام رسید، عطا محمد افغان از قبل حاجی فیروز به درگاه آمد و زمین ببوسید و معروض داشت که حاجی فیروز، غوریان را باز گذارد و اطاعت دولت ایران را فرض شمارد، به شرط آنکه شاهزاده از اراضی جام پیشی نجوید و هرات را که از احمد شاه به میراث مانده از حاجی فیروز دریغ ندارد.

شجاع السملطنه سخن او را واقعی نگذاشت و بازش فرستاد و از تربت شیخ جام کوچ داده چون به منزل کوسویه نزول کرد، امیر حسن خان عرب حاکم طون و طبس با لشکر خود به رکاب پیوست.

بالجمله شاهزاده طی مسافت نموده در پل نقره 3 فرسنگی هرات لشکرگاه کرد. از آن سوی حاجی فیروز گروهی از شمشالچیان را در مصلاهی هرات و تل بنگیان که معقلی منیع است بازداشت و خود در قلعه هرات نشیمن ساخت. روز دیگر شاهزاده از پل نقره برنشسته با سپاه و توپخانه تا کنار آب انجیل آمد. لشکر فیروزکوهی و مردم عرب در اول حمله تل بنگیان را فرو گرفتند و جمعی از شمشالچیان را بکشتند و قلیلی به شهر گریختند. روز دیگر قلعه هرات به محاصره افتاد. امیر حسن خان به دروازه درب جوشن و امیر اعلم خان به دروازه قندهار و امیر قلیچ خان به دروازه قوطی چای و محمد خان قرائی به دروازه عراق و حسینقلی خان بیات نیشابوری به دروازه ملک مأمور

آمدند و سپاهیان به نهب و غارت نواحی پرداختند.

روزی چند برنیامد که حاجی فیروز کلید غوریان را با 50000 تومان زر مسکوک به حضرت شاهزاده فرستاد و نام پادشاه ایران را زینت سکه و خطبه نمود؛ و خوانین خراسان نیز خواستار شدند تا شاهزاده از حصار هرات دست بازداشت

و خاطر بر دفع مردم هزاره و نظم بادغیسات گماشت؛ زیرا که بعد از فتح محمودآباد، بنیاد خان و نصیر خان فرار کرده از اراضی بادغیس بگذشتند و در درهٔ بام که 5 فرسنگی رود مرغاب است نشیمن ساختند و با بهرام خان فیروزکوهی خویشی نموده او را به نزدیک خود بردند و ابراهیم خان بیگلربیگی به عداوت بنیاد خان، امیر قلیچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی را با خود متفق کرده به درگاه شاهزاده آمد و تدمیر را فرض و آسان شمرد، و اسمعیل خان سردار نیز بدین سخن هم داستان شد.

سفر شجاع السلطنه به سقناق هزاره

لاجرم شاهزاده، ابراهیم خان هزاره را با فوجی از پیاده و سواره برای استمالت قبایل از پیش بیرون فرستاد و از پس او اسمعیل خان سردار و امیر قلیچ خان تیموری و مطلب خان دامغانی و عبد الله خان فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر خان مافی و نگاهدار خان چگنی را با سپاه ایشان به منقلای لشکر روانه ساخت و خود بعد از 2 روز از منزل کهدستان با امیر حسن خان و امیر علم خان عرب و محمد خان قرائی و حسینقلی خان بیات نیشابوری و سواره کرد و توپخانه کوچ داد، چون 2 منزل به طرف بادغیس برفت راه صعب گشت و سنگلاخهای شگفت بادید آمد که بسیار اسبها را عقرب کرد. مکشوف افتاد که ابراهیم خان هزاره به جانب حصن بنیاد خان صعوبت مسالك را سهل نموده و مفاصد امر را مخفی داشته.

بالجمله چنان شد که بسیار وقت شاهزاده به اتفاق امراء خویشتن طناب عرّاده های توپ را به دوش حمل همی دادند و از تنگی علف و آذوقه بسیار دواب به معرض هلاک درآمدند. و چون مراجعت از آنجا موجب جلادت دشمن بود 10 روز بدین گونه قطع مسافت کرد، روز یازدهم در قلعهٔ نو که مسکن قدیم قبیله هزاره بود فرود شد.

اما از آن سوی ابراهیم خان که از پیش روی بتاخت به اتفاق محمود خان جمشیدی با نصیر خان برادر بنیاد خان دچار شد و رزمی سخت بداد و هزیمت گشته به نزدیک اسمعیل خان سردار گریخت و سردار از منزل مرغ چوبین 3 فرسنگی

دره بام حرکت کرد.

و از آن سوی بنیاد خان و نصیر خان بیرون شده با قراولان سپاه باز خوردند و به اندک ستیز و آویز شکسته شده به قلعه گریختند.

اسمعیل خان با سپاه برسید و اطراف قلعه را فرو گرفت و بگشادن تفنگ و تواتر حمله، بسیار از مردم هزاره هلاک شدند. بنیاد خان و نصیر خان ناچار از در خاکساری بیرون شده، امان طلبیدند و مقرّر شد که فردا پگاه به لشکرگاه سردار آیند. و اسمعیل خان حکم داد تا لشکریان دست از جنگ بازداشتند. از قضا مردم بنیاد خان از دور و نزدیک بر سر او انجمن شدند و لشکری لایق جنگ فراهم گشت، لاجرم بنیاد خان دل قوی کرده از بهر مبارزت بیرون تاخت و در ظاهر دره بام سنگری کرده، عباسقلی خان برادرزاده خود را با گروهی در آنجا بازداشت و خود با سپاهی بزرگ در جای دیگر کمین نهاد. چون کار جنگ رواج یافت مطلب خان دامغانی برادر اسمعیل خان سردار با سربازان خود یورش برده سنگر ایشان را بگرفت و عباسقلی خان را با مردم او عرضه تیغ ساخت.

لشکریان این وقت به اخذ غنیمت پرداختند، ناگاه از طرفی بنیاد خان با سواران خود در رسید و در حمله اول کربلائی باقر انزائی سرکرده پیادگان انزائی استرآبادی کشته شد و مردم او از جنگ هزیمت گرفتند و سواران هزاره به قتل ایشان از دنبال بتاختند.

سواران سپاه سردار چون این بدیدند بیمناک شدند و پی گریختگان برداشتند، چندانکه سردار کلاه برگرفت و افغان همی کرد سودی نبخشید، ناچار خود نیز برنشست و بگریخت. ناگاه گریختگان در منزل مرغ چوبین یک یک و دودو به لشکرگاه شاهزاده رسیدند و قصه بگفتند.

شاهزاده بی توانی امیر حسین خان عرب و اسمعیل خان قاجار شامیاتی را به حراست اردو بازداشته، خود برنشست و توپخانه را تحریک داده و شتاب کرد. ناگاه به جماعتی که از دنبال هزیمتیان می تاختند، دچار شد و بانگ رعدآسای توپ بالا گرفت و خود نیز با نیزه خطی بدیشان حمله کرد و 130 تن از آن جماعت را دستگیر ساخت، دیگران به قلعه دره بام بازگریختند و در زمان

ص: 287

حکم داد تا گرفتاران را با میخهای آهن بر زمین کوفتند و به منزل مرغ چوبین باز آمد؛ و کس فرستاده اسمعیل خان سردار را که به قلعه نو گریخته بود

نیم شبی به لشکرگاه آوردند. بامداد آهنگ دره بام کرد. خوانین خراسان معروض داشتند که چون يك نیمه لشکر به قلعه نو گریخته اند و این مردم نیز بیمناک گشته اند انتقام این کار به دیگر وقت مبارك تر است.

لا-جرم مراجعت فرموده در منزل شکیبان معروض افتاد که مدد خان درّانی با جمعی از افغانان در قریه پشنگ جای دارد و میرزا صادق وقایع نگار را که ملازم اردو بود به فحص حال بیرون فرستاد. او برفت و مدد خان را به درگاه شاهزاده آورد. مکشوف شد که از حاجی فیروز والی هرات و حاجی آقا خان وزیر او رنجیده و به ملازمت شاهزاده شتافتند. لاجرم شجاع الله لطنه او را به خلعت گرانها و خنجر مرصع مفتخر ساخته، ملازم رکابش فرمود و از شکیبان به چمن بیرنی آمد. در آنجا عطا محمد خان افغان از قبل حاجی فیروز با عریضه و پیشکش شایسته برسد و مورد نواخت و نوازش شده، باز هرات شد.

آن گاه امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و امیر حسن خان حاکم طیس و دیگر سرکردگان را رخصت انصراف داده خود روز شنبه دهم رمضان وارد مشهد مقدس گشت و وقایع احوال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود.

هم در این سال روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان برحسب فرمان شهریار تاجدار بساط عیش و عرس بگستردند و 2 تن از دختران حسینقلی خان را که برادرزادگان شهریارند برای شاهزاده ظل السلطان و شاهزاده الله ویردی میرزا عقد مزاجت بستند.

و هم در این سال شاه زمان افغان که به دست برادرش شاهزاده محمود نابینا گشت با يك پسر خود به درگاه پادشاه آمد و آهنگ زیارت بیت الله داشت و مورد الطاف و اشفاق خسروانی گشت.

رسیدن یرملوف ایلچی روس

در این هنگام وقت رسیدن الکسندر یرملوف ایلچی روس قریب افتاد و این یرملوف از قبل مادر نسب به جوجی خان بن چنگیز می رساند، خوئی خشن و خاطری

مستبد داشت. پس از 2 ماه که نظم مملکت تغلیس و قراباغ بداد برحسب میعاد آهنگ چمن - سلطانیه کرد. عسکر خان افشار به فرمان نایب السّ لطنه از اوچ کلیسا مهمان پذیر گشت و در ایروان، حسن خان برادر حسین خان سردار با 5000 کس از سواران نامور به استقبال او شتافت و حسین خان که در شهر ایروان از بهر مضیف سرپرده پنج سری بر پای کرده بود، وقت رسیدن ایلچی تا بیرون سرپرده پذیره شد و دست او را به قانون اهالی یورپ که علامت محبت نهاده اند فشار داد و به سرپرده آورد و او را با شرایط مهمان نوازی از خاک ایروان بگذرانید.

و روز ورود به تبریز برحسب حکم نایب السّ لطنه از قریه سهلان تا سرای دار الاماره 25000 سوار و 15000 سرباز و 20000 کس پیاده و 40000 کس از اهل حرفت و صنعت با 40 عراده توپ از دورویه صف برکشیدند و همه تن چون تمثال دیوار از سخن خاموش و چشم بر ایلچی داشتند.

بالجمله یرملوف بدین ساز و سامان درآمد و روز دیگر رخصت بار یافته به حضرت نایب السّ لطنه شتافت. اما از نایب السّ لطنه سخنی که تشیید قواعد مصالحت کند، نشنود؛ زیرا که خاطر او شیفته جنگ بود و آهنگ انتقام داشت.

لاجرم یرملوف با کدورت ضمیر از آنجا کوچ داده به زنجان آمد و شاهزاده عبد الله - میرزا او را عظیم بزرگ داشت و هیچ دقیقه از پذیره دادن و مهمان پذیری فرو نگذاشت و برحسب امر شاهنشاه ایران او را در چمن سامان ارخی فرود آورد و میرزا عبد الوهاب - معتمد الدوله با او طریق موافقت و مؤالفت سپرد.

از این سوی شاهنشاه ایران روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان از دار الخلافه طهران حرکت فرموده، جمعه هفدهم شهر رمضان وارد چمن سلطانیه گشت و از توپخانه و زنبورکخانه و سوار و سرباز و شاهزادگان و امرا چندان انجمن بودند که کمتر وقت بدین ازدحام و انتظام سپاهی بادید آمد.

و یرملوف به لباسی دگرگون از يك سوی بیرون شده، نظاره سپاه و رسیدن پادشاه را بدان شوکت و حشمت همی کرد.

و بعد از ورود به چمن سلطانی به فرمان شهریار اسی با ساخت مرصع به جواهر آبدار به نزدیک ایلچی بردند تا برنشسته به لشکرگاه آمد. و امان الله خان والی کردستان با 5000 سواره پذیره او شد و از سرپرده شاه تا 2 میل راه سربازان و توپچیان و زنبورکچیان از 2 رویه صف راست کردند.

گذرانیدن ایلچی روس ارمنان امپراطور را از نظر پادشاه ایران

بالجمله یرملوف با این مکانت وارد شده در سرپرده میرزا شفیع صدر اعظم درآمد؛ و محمود خان دنبلی قوریساوول باشی از قبل پادشاه بدانجا شده او را پرسشی به سزا نمود.

و روز دیگر هنگام بارعام که شاهنشاه ایران بر تخت مرصع جای کرد و ادات و اوانی زر و گوهر که هر یک به الماس و یواقیت شاهوار ترصیع داشت به کار شد. و شاهزادگان با سلب های زرتار و جواهر آبدار حلی و حلل کرده، در برابر پادشاه رده بستند؛ و بزرگان و امرای ایران در جای خویش بر صف شدند. حکم به احضار ایلچی رفت و یرملوف با 40 تن از مردم روسیه و 2 تن ترجمان برنشسته، لختی در کشیک خانه بیاسود و از آنجا به سرپرده خسروانی درآمد و به اتفاق حاجب بار از هنگامی که پادشاه دیدار شد تا آن گاه که به خرگاه درآمد، 4 جای سر فرو داشت و شاهنشاه ایران بدان قانون که با سفرای یوروپ کار همی کرد او را اجازت جلوس داد.

یرملوف برحسب امر بنشست و بی درنگ برخاست و نامه ایمراتور را میرزا شفیع صدر اعظم از دست یرملوف اخذ نموده، در پیش تخت شهریار گذاشت. پس از مطالعه مکتوب و پرسش حال ایمراتور روس، همراهان یرملوف را احضار فرموده، هر یک را عطوفتی در خور فرمود و جمله را اجازت داد به قانونی که درآمدند باز شدند.

روز سیّم تحف ایمراتور را از نظر پادشاه بگذرانید و آن صورت فیلی از ذهب خالص بود که در پهلوی چپ آن صنعت ساعتی کرده بودند که هنگام مدار آن ساعت، تمامت اعضا و جوارح فیل مشابه کار طبیعت در حرکت بود و نغمه به قانون موسیقی می نواخت و 3 قطعه آینه صافی که هر یک 5 ذراع طول و 2 ذراع مقداری

بر زیادت عرض و يك به دست ثخن داشت و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش گذرانید.

برحسب فرمان آینه ها در کاخهای سلطنت که تمامت آن کاخها نیز از آئینه بلور بود نصب گشت.

و همچنان یرملوف از قبل ایمپراطور افسری مکمل به جواهر و بعضی اشیاء دیگر به میرزا شفیع صدر اعظم عطا کرد؛ و هر يك از بزرگان درگاه را هدیه [ای] جداگانه داد.

اگرچه سفر یرملوف برای تشدید قواعد عهدنامه سابق بود و لیکن پاره [ای] سخن از قبل ایمپراطور معروض داشت که بنیان مودت را متزلزل می ساخت.

نخستین آن بود که پادشاه روس را با دولت عثمانی آهنگ مخاصمت است، شاهنشاه ایران را به حکم اتحاد در این مخاصمت اعانت روسیه لازم است و اگر نه اعانت رومیان نیز نفرماید.

شهریار تاجدار در پاسخ فرمودند عهد ما با ایمپراطور همان است که در عهدنامه مسطور است.

دیگر عرض کرد که دشت خوارزم با اراضی دولت روسیه پیوسته است و بازرگانان روس را پیوسته مردم خوارزم زحمت رسانند و اموال ایشان را به غارت بگیرند.

شاهنشاه ایران یا خود لشکر به خوارزم فرستاده آن اراضی را در تحت فرمان خویش آرد، یا اجازت دهد که لشکر روسیه از دریای خزر به استرآباد شود و از آنجا یا از راه خراسان یا از طریق دشت به تنبیه خوارزمیان عبور کنند.

شهریار فرمود که اگرچه در فصول یازده گانه عهدنامه این سخن مرقوم نیفتاد و لاکن در طریق محبت مضایقت نمی رود، اما عبور سپاه روسیه در خاک ایران روا نیست و از تسخیر خوارزم کارداران ایران را مکروهی نباشد به شرط آنکه نخستین فتح بلخ و بخارا و هرات به دست شود، آن گاه رزم خوارزم آسان گردد. چنانکه نادر شاه افشار نیز چنین کرد.

دیگر عرض کرد که اگر اجازت رود يك نفر بالیوز از دولت روسیه در گیلان متوقف باشد و زشت و زیبای تجارت روسیه را باز داند.

امنای دولت بدین سخن وقعی ننهادند. و ابا کردند.

و دیگر عرض کرد که برحسب عهدنامه مبارکه مؤتمنی معین شود که حدود طالش را باز نماید.

شهریار انجام این کار را به صوابدید ولیعهد دولت عباس میرزا باز گذاشت.

دیگر عرض کرد توقف وکلای طرفین در سرحدّ دولتین واجب است.

پاسخ رفت که پس از مراجعت به تفلیس معتمدی به درگاه ما فرست تا با کارپردازان دولت ایران این کار ساخته کنند.

آن گاه یرملوف را به خلعت گران بها و شمشیر مرصّع و اسب با ساخت و ستام مکّلل به جواهر و یک قطعه نشان شیر و خورشید الماس سرافراز فرمود و همراهانش را جداگانه هر یک را به جبّه قرین اعطا و اعزاز داشت، رخصت مراجعت فرموده به مهمانداری عسکر خان افشار بازشتافت.

رفتن محبّلی خان خلیج به سفارت روم

از پس یرملوف، پادشاه روشن ضمیر را مکشوف افتاد که او از کاوش روم و خوارزم از پای نخواهد نشست، دور نباشد که وقتی به دولت ایران نیز از وی زبانی رسد. لاجرم محبّلی خان خلیج حاکم ساوه را که مردی کهنسال بود، با یک زنجیر فیل و 4 سر اسب و چند رشته تسبیح مروارید و بعضی اشیاء دیگر به سفارت روم فرستاد، و انهی داشت که اگر یرملوف به حدود ایران یا روم وقتی دست تعدّی دراز کند، دولت عثمانی و ایران به اتفاق دفع او دهند.

محبّلی خان در عشر آخر شوال از چمن سلطانیه طریق حضرت سلطان محمود خان ملک روم گرفت و شهریار تاجدار راه دار الخلافه پیش داشته شنبه یازدهم ذیقعدده وارد طهران گشت.

هم در این سال میرزا شاه خلیل الله مقتول گشت.

شهادت شاه خلیل الله در یزد

همانا میرزا شاه خلیل الله پسر سیّد ابو الحسن خان است و او از سادات اسمعیلیه می باشد. هم اکنون جماعتی که طریقت اسمعیلیه دارند، ایشان را امام خویش دانند.

چنانکه در ذیل مذاهب جهانیان طریقت این جماعت را نیز به شرح باز خواهیم نمود.

بالجمله در مدّت دولت زندیه، سیّد ابو الحسن خان حکومت کرمان داشت و چون عزل شد، در محلّات که محال قم است، نشیمن گرفت. و همچنان جماعت

اسمعیلیه از هندوستان و ترکستان زکوة خود را به حضرت او می آوردند و اگر نیروی سفر کردن نداشتند به آب دریا می افکندند و چنان می پنداشتند که به دست امام می رسد و بسیار کس نذر می کردند که در حضرت امام حیّ، مدّتی معین مجاور باشند و طی مسافت کرده در اراضی محلات و هرجا که امام را مسکن باشد حاضر می شدند و به جاروب کشی و دیگر کارها می پرداختند.

بعد از سیّد ابو الحسن خان امامت قوم به شاه خلیل الله فرزند او رسید و او بعد از روزگاری سفر یزد کرد، و 2 سال توقّف نمود. روزی چنان افتاد که به يك دو تن از ملازمان او در بازار یزد با اهل حرفت منازعت کردند و زحمت رسانیدند. مضرورین شکایت به میرزا محمد جعفر صدر الممالک بردند و او به احضار ملازمان شاه خلیل الله حکم داد. ایشان هراسناک شده به سرای شاه خلیل الله گریختند و عوانان صدر الممالک بی نیل مقصود باز شدند.

ملا حسین یزدی که مردی ادیب و فاضل بود چون این بدید، خواست تا در نزد صدر الممالک اظهار عقیدتی کند. بی توانی از مجلس جنبش کرده با جماعتی از عوام آهنگ سرای شاه خلیل الله کرد. و او از بهر دفاع در سرای بسته بر لب بام سنگری کرد و به عزم مدافعت بنشست. مردمان به یورش اول در سرای شکسته و شاه خلیل الله را با دو سه تن از مردم او پاره پاره کردند.

حاجی محمد زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان نظام الدوله که این وقت حکومت یزد داشت، ملا حسین و دیگر اشرار را که این کار کردند، بگرفت و بازداشت و صورت حال را عریضه نگاشت. شهریار کس فرستاد تا صدر الممالک و ملا حسین و دیگر مردم گناهکار را حاضر درگاه ساختند.

نواب صدر الممالک را به سخنان خشن از مکانتی که داشت فرود کرد، و ملا حسین را در زندان بردند و در زنجیر کشیدند، به شفاعت نظام الدوله، ملا حسین به جان ایمن شد و عقاب او به زحمت چوب معلق شد و صدر الممالک به عذر گناه پیشکش لایق پیش کشید و مخذولا روانه یزد شد. و

چون قاتل معین نبود، دیت مقتول را از تمامت مرتکبین این کار مأخوذ داشتند. آن گاه شهریار تاجدار آقا خان ولد اکبرش را که به جای پدر امام اسمعیلیه بود مورد عطفوت داشت و او را به مصاهرت خویش برکشید و حکومت سایر البلوک قم و محلات را بدو گذاشت.

دفع طغیان مردم مغویه

و هم در این سال مردم بندر مغویه (1) که در کنار دریای عمان است با جماعت جواسم و قبایل عتوبی هم داستان شده، سر به طغیان برآوردند. شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانروای فارس با جیشی از شیراز بیرون شده تا 2 منزولی بندر مغویه در اراضی پنج - فال فرود آمد. و از آن سوی 5000 کس از مردم جواسم با کشتی برای امداد به کنار بندر مغویه آمدند.

شاهزاده، محمد زکی خان نوری مازندرانی را که مردی جلادت شعار و در مملکت

فارس سردار بود، به دفع ایشان برانگیخت. مردم مغویه چون قوت مقاتلت در خود ندیدند به حصار در رفتند. محمد زکی خان به محاصره پرداخت و روز سیم حکم یورش داده قلعه را فرو کوفت و آن جماعت را عرضه تیغ ساخت و در کنار بحر از سرهای ایشان منارها برافراخت و باز تاخته در رکاب شاهزاده مراجعت به شیراز نموده، و مژده این فتح در غره ربیع الثانی معروض درگاه شاهنشاه افتاد.

آن گاه شهریار ایران به تماشای مازندران سفر کرد. شاهزاده محمد قلی میرزا فرمانگزار مازندران نیکو خدمتی نمود و مهدیقلی خان دولوی قاجار حاکم استرآباد با سرکردگان یموت و کوکلان در بلده اشرف به رکاب پیوست و پیشکش لایق پیش گذرانید و شاهنشاه ساز مراجعت نهاده، پنجشنبه پنجم جمادی الاولی وارد طهران گشت.

و هم در این سال فتح خان افغان از قبل شاهزاده محمود فتح هرات کرد.

طغیان فتح خان افغان

همانا شاهزاده محمود چنانکه به شرح رفت به اعانت کارداران ایران بر افغانستان غلبه جست، فراه و هرات را با برادر حاجی فیروز گذاشت. بعد از ورود شاهزاده حسنعلی

ص: 294

میرزا به خراسان، حاجی فیروز را وحشتی در ضمیر نشست. و ملک حسین پسر خود را با حسن خان ناظر روانه کابل نموده، از برادر استمداد لشکری کرد، باشد که قوتی گیرد و غوریان را استرداد کند. محمود شاه که تسخیر هرات را در ضمیر داشت این معنی را به فال نیک گرفت و فتح خان وزیر خویش را با لشکری انبوه روانه هرات داشت تا هرات را به دست گیرد و اگر تواند به خراسان نیز زحمتی رساند.

و این فتح خان مردی دلاور بود و 20 برادر داشت که هر یک در محلی سرداری و فرمانگزاری بودند و حکومت او در وزارت محمود شاه از پادشاه بر زیادت بود و نقش خاتم چنین داشت.

بیت

چه بخت دولت محمود شه معظّم شد غلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد

بالجمله فتح خان با لشکر فراوان و توپخانه تا حدود فراه براند. حاجی آقا خان وزیر

حاجی فیروز صواب ندانست که او را به شهر درآورد، به استقبال او تا نواحی هرات استعجال کرد و تسخیر غوریان را بر ورود به هرات مقدّم داشته او را در بیرون شهر فرود آورد و فتح خان چند روزی نبود و روی دل مردم همی با خویش کرد، آن گاه حاجی فیروز را به دست آویز مشورت به بیرون شهر دعوت کرد، پس از لحظه [ای] گفت و شنود از نزد او بیرون شد و حکم داد تا او را و بزرگان دولت او را در حبس بازداشتند و به شهر هرات در رفته خزاین و دفاین و احمال و ائقال حاجی فیروز را مأخوذ داشت و ملک قاسم میرزای پسر حاجی فیروز را پس از چند جراحت دست بیست و زنان و دختران را اسیر کرد. و هم از تعرض با ایشان دست باز نداشت و حاجی آقا خان وزیر و عبد الرشید خان دزانی را مقتول ساخت.

آن گاه حاجی فیروز و زنان و فرزندان او را روانه قندهار نمود و خود در هرات بنشست و کهندل خان برادر خود را به تسخیر غوریان فرستاد و به مکاتیب و مواعید محمد خان - قرائی و ابراهیم خان و بنیاد خان هزاره و دیگر بزرگان جمشیدی و خراسانی را با خود بر سر مهر و حفاظت آورد و با محمد رحیم خان فرمانگزار خوارزم نیز هم داستان گشت، آن گاه عصیان با دولت ایران را بلندآوازه کرد. و دوروز

قبل از نوروز این حدیث در حضرت شهریار انتشار یافت و فرمان رفت تا لشکرها انجمن شوند و شجاع السّ لطنه تا رسیدن لشکر در حراست حدود خراسان استوار باشد.

وقایع سال 1233 ه. / 1818 م. و ذکر سفارت میرزا ابو الحسن با انگلیس

اشاره

در سنه 1233 ه. چون از روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی 4 ساعت و 20 دقیقه سپری شد، خورشید بساط حمل سپرد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار به آئین جمشید جشن نوروزی در نوشت. و نخستین نظم خراسان را تصمیم عزم داد و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را به استمالت خوانین خراسان که با فتح خان افغان ابواب موالات مفتوح داشتند مأمور داشت و به اتفاق او ذو الفقار خان و مطلب خان را با لشکر سمنانی و دامغانی در جمعه یازدهم جمادی الاخره بیرون فرستاد.

آن گاه میرزا ابو الحسن خان شیرازی را به سفارت انگلتره مأمور فرمود تا پادشاه انگلستان را که صلح دولت ایران و روس به توسط کارداران او بود آگاه سازد که الکسندر یرملوف فرستاده ایمپراطور روس را دیگرگون یافتیم، از اطوار او چنان تقرّس کردیم که زمانی دیر برنگذرد که عهد بشکند و اوراق عهدنامه را درنوردد و رقم مصالحت را به دست مسامحت محو سازد، و دیگر باره کار به مقاتلت و مبارزت اندازد.

و همچنان از 200000 تومان مسکوک که در ایام مقاتلت با روسیه همه ساله از دولت انگریز به دولت ایران حمل می شد و پس از مصالحه پیشکاران انگریز از انفاذ يك نیمه آن ذهب دست باز داشته اند طلب کند. و يك قبضه شمشیر و چند رشته مروارید و قایی از سنگ یشب که تمثال شاهنشاه ایران بر آن رسم بود و بعضی اشیاء دیگر به هدیه پادشاه انگلستان مقرّر شد.

و چون میرزا ابو الحسن خان از طریق اسلامبول رهسپار بود، هم مکتوبی به سلطان محمود خان ملک روم مرقوم افتاد و همچنان نامه [ای] به ایمپراطور نمسه و کتاب دیگر به پادشاه فرانسه رقم شد و هر یک را ار مغانی جداگانه فرمان رفت. و میرزا ابو الحسن خان در نیمه رجب راه برگرفت و شهریار نیز ساز سپاه کرده، در هیجدهم رجب خیمه بیرون زد و تا اربع فیروزکوه و نمکه براند و در آنجا اقامت جست تا خبر خراسان باز داند و کار بر مصلحت وقت براند.

طغیان محمد رحیم خان والی خوارزم و فتح خان افغان

اما از آن سوی شجاع السلطنه حسنعلی میرزا فرمانگزار خراسان، محمد امین خان - پازوکی کرد و امیر قلیچ خان تیموری را به حراست قلعه غوریان و حصن محمودآباد بازداشت و فوجی را به تاراج و نهب اراضی با خزر و تربت گماشت. و از طرف افغانستان بعد از نوروز، فتح خان از مردم قزلباش کابل و افغانان قندهار و سکنه هرات و بلوچستان و سیستان و قبایل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی لشکری انبوه ساز داده، با توپخانه و زنبورک خانه به آهنگ تسخیر خراسان از هرات بیرون شد.

و محمد رحیم خان فرمانگزار خوارزم نیز با مردان رزم آزمای تا اراضی سرخس تاختن کرد و از خوانین خراسان محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره به لشکرگاه فتح خان پیوستند و رضا قلی خان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادت قلی خان بغایرلو در حصارهای خویش استوار نشستند و نگران شدند تا هر کرا نصرت یار شود بدو یار شوند.

شاهزاده شجاع السلطنه نخستین دفع افغان را واجب دانست و روز هشتم رجب با سپاهی جنگجوی راه هرات برگرفت. میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله به اتفاق ذو الفقار خان و مطلب خان در منزل کال یاقوتی بدو پیوست، و هم از آنجا کوچ داده در رباط کافر قلعه مکشوف افتاد که فتح خان با 30000 مرد سپاهی در اراضی کوسویه ساخته جنگ است و مسافت او تا بدین حضرت از 2 فرسنگ بر زیادت نیست. شجاع السلطنه چون این بشنید بنه و آغروق را در کافر قلعه گذاشته با 10000

تن سواره و پیاده و زنبورك خانه کار مقاتلت بیاراست و ایلغار کرده در اراضی کوسویّه تلاقی فریقین افتاد.

فتح خان چون سپاه شاهزاده را دیدار کرد يك تن از افغانان را رسول فرستاده و پیام داد که شاهزاده غوریان را به دولت افغان گذارد و محال تربت و باخرز را به محمّد خان و ابراهیم خان سپارد تا از اینجا هر 2 سپاه، بی آنکه باهم آویخته شوند و خونها ریخته گردد، مراجعت نمایند و اگر شاهزاده از جنگ نپرهیزد و با ما در آویزد چه داند که فتح و نصرت کرا باشد، بعید نباشد که به تکبر ملکزادگی و تنمّر جوانی مملکت سلطانی را متزلزل کند.

شاهزاده در پاسخ گفت که مولای تو محمود را که پرورده نعمت پادشاه ایران است هرگز آن مکانت نباشد که در میان ملوک سخن به نیک و بد کند و دم از خیر و شرّ زند، تو را چه افتاده که دیروز حشمت افغان سدوزائی را شکستی و چشم از حقوق ولی نعمت پوشیدی، چندانکه با بانوان سرای ایشان نیز در آویختی! و در آمیختی، این گونه سخن از این گونه مردم پسند نباشد، اگر ایمنی خواهی آن چند تن قرائی و هزاره را دست بسته به سوی ما فرست و اگر نه جنگ را ساخته باشد. چون سخن به پای رفت و سفیر فتح خان باز شد، بازار مبارزت رواج گرفت.

مقاتله شجاع السلطنه با فتح خان

شجاع السلطنه صف راست کرده و میمنه لشکر را به میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله و فضلعلی خان قوانلوی قاجار سپرده و سواران خواجه وند و عبد الملکی را در زیر رایت ایشان بداشت و پیادگان استرآبادی را با يك عراده توپ از پیش روی میمنه کرد و حسینقلی خان بیات نیشابوری را با پیادگان خراسانی به جناح میمنه فرستاد. آن گاه ذو الفقار خان حاکم سمنان را با سربازان سمنانی و سواره قراچورلو به طرف میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان و علی اصغر خان عجم بسطام و سربازان دامغانی را جناح میسره بداد و خود چون شیر نخچیر دیده با سواران مافی و غلامان رکابی در قلب جای کرد.

و از آن سوی فتح خان، شیر دل خان برادر خود را با مردان سیستان و دلیران

فیروزکوهی و جمشیدی در میمنه بداشت و کهندل خان برادر دیگر خود را با لشکر هراتی و تایمنی و درزی به میسره فرستاد و بنیاد خان را با سواران هزاره و چیچکو در جناح میسره جای داد و محمد خان را با جماعت فراهی و سبزواری در جناح میمنه گماشت و خود با خیل قزلباش کابل و افاغنه قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمد خان -

قرائی و توپخانه به قلبگاه درآمد و جمعی از لشکریان را نیز در سابقه و کمین جای ستادن فرمود.

این وقت آتش حرب زبانه زدن گرفت و آلات ضرب به کار افتاد و دهان توپها از طرفین گشاده شد و از گرد و دود رزمگاه جهان سیاه گشت. شیردل خان با جماعتی از سپاه افغانان بر میسره سپاه شاهزاده حمله افکند و سربازان سمنانی و سواران قراچورلو برایشان درآمدند و به دستیاری تفنگ و دیگر آلات جنگ آن جماعت را چنان هزیمت کردند که هر تن به دیگر سوی همی رفت و بسیار کس از ایشان به خاک معرکه افتاد.

دیگر باره افغانان يك حمله دیگر انداختند و ذوالفقار خان کار ایشان را بساخت، این وقت کهندل خان با مردم سیستان و قبایل هرات چون پلنگ خشمگین به آهنگ میسره سپاه شاهزاده سبک عنان شد، پیادگان استرآبادی حیلتی اندیشیدند و خواستند تا آن جماعت را از لشکرگاه خود دور کنند و يك باره دستگیر سازند. لاجرم لختی بازپس شدند و فری نمودند.

سواره خواجه وند و عبد الملکی چون این بدیدند ایشان را هزیمت شدگان پنداشتند و بی توانی روی برکاشتند و از جانب دیگر بنیاد خان هزاره بدانجا که بنه و آغروق شاهزاده بود بتاخت و هنوز مردم او دست به چیزی فرا نبرده بودند که سواران رکابی شاهزاده برسیدند و جنگ در پیوستند.

بنیاد خان را نیروی جنگ ایشان نماند و از پیش روی سواران بگریخت، از قضا در هزیمت با سواران خواجه وند و عبد الملکی که ایشان نیز از جنگ فرار کرده بودند هردو سپاه گریخته در کنار میدان باهم درآویختند.

بعد از گیرودار و کشش و کوشش بسیار بنیاد خان به جانب کوسویّه گریخت و جماعت خواجه وند و عبد الملکی طریق مشهد مقدّس برداشت.

اما میدان رزمگاه از گرد دود چون شبان سیاه بود و هیچ کس دوست از دشمن نمی شناخت. شجاع السلطنه در آن گردگاه با چند تن از غلامان جان بر کف نهاده و کف بر لب آورده چون پیل مست قدم استوار داشت و از یمین و شمال حمله می افکند، در میانه چند تن از افغانان او را دریافتند و با تیغهای آخته به سوی او شتافتند. شاهزاده اسب بر جهانند و مانند شیر خشمگین برایشان درآمد. يك تن از افغانان که مردی دلاور بود پیشدستی را تیغ بر فرق شاهزاده براند، شاهزاده سر بدزدید و آن تیغ بر سر اسب

آمده، لختی جراحت کرد. هم در آن حال شاهزاده دیگرش مجال نداد، شمشیر بزد و او را دو نیمه ساخت دیگری را از کمرگاه بزد و آن يك را سر پیرانید.

بالجمله 4 تن را شاهزاده پاره پاره ساخت و چند تن دیگر از افغانان را صفر علی بیگ و مشهدی قلی بیگ قلیجی و رستم بیگ شادلو که از ملازمان رکاب بودند بکشتند.

هزیمت افغانان از ایرانیان

افغانان چون این جلادت مشاهدت کردند روی برکاشتند و بسیار کس از گریختگان سپاه ایران چون استواری و درنگ شاهزاده را در جنگ بدانستند، از دور و نزدیک انجمن شدند. ذوالفقار خان سمنانی که در شهامت و شجاعت نامور بود چنان دانست که سپاه ایران شکسته شدند، مردم خود را انجمن کرده در يك سوی میدان در کنار رود - هری جای کرد و مبارزت را پای داشت. فتح خان را در آن ظلمت جنگ گلوله [ای] از تفنگ بر دهان آمد و عظیم جراحت کرد، ناچار پشت با جنگ داده با قزلباش کابل و افغان قندهار به اراضی فراه و سبزواری گریخت.

مع القصه در پایان کار افغانان به يك باره هزیمت شدند و از میدان کارزار تا کنار سبزواری که 20 فرسنگ مسافت است همه جا کشته و افکنده و اسیر و دستگیر بود، چنانکه هوای آن طریق چنان عفن گشت که يك چند از مدّت زمان عبور کاروانیان صعوبت می رفت.

بالجمله میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله در تاریکی گردگاه حیران بماند، ندانست

منصور کیست و مقهور کدام است؟ بی آنکه راه بداند و جای بشناسد به ارض کوسویّه بتاخت [و] از آنجا مسموع بداشت که شاهزاده در میدان کارزار استوار است، بی توانی عنان برتافت و در کنار رود هری جمعی از سواره و پیاده نگریست که انجمن شده اند.

چنان دانست که اینک شاهزاده و سواران او است. به سوی ایشان شتاب کرد و چون برسید او بنیاد خان بود. معتمد الدوله را دستگیر ساختند این هنگام آفتاب بگشت و روز کوتاه شد.

شاهزاده آن شب را در کافر قلعه فرود شد و بنیاد خان در رباط کوسویّه منزل گزید.

معتمد الدوله و محمد خان قرائی نیز با او بود [ند] و محمد خان، بنیاد خان را می انگیخت که معتمد الدوله را به هرات فرستد و او از وخامت کردار می اندیشید و معتمد الدوله نیز او را بفریفت و روی دل او را با شاهزاده کرد و عفو گناه او را خواستار آمد.

شاهزاده به شفاعت او حکومت غوریان و باخزر و کوسویّه را بدو گذاشت و خط حکومت او را با خلعتی گرانبها به مصحوب میرزا علیرضای رشتی، برادرزاده میرزا موسی وزیر خود بدو فرستاد و بنیاد خان جمعی از بنی اعمام خود را به رسم گروگان ملازمان خدمت معتمد الدوله نموده، روانه درگاه شاهزاده داشت.

روز دیگر، نخستین ذوالفقار خان به لشکرگاه فتح خان درآمده، مردم او از غنیمت بهره [ای] عظیم یافتند و از پس او شاهزاده و لشکر او درآمدند ایشان نیز از آن غنیمت بی بهره نبودند.

از پس این وقایع شجاع السّلطنه مراجعت کرده مژده این فتح را در حضرت شهریار عرضه داشت و شهریارش به صدور منشور ملاطفت مسرور فرموده. و هم از فیروزکوه حکم رفت که شجاع السّلطنه از محاصره تربت دست باز ندارد و حسن خان - قاجار قزوینی را با 5000 تن از ابطال رجال به تسخیر قلعه صافی آباد و دفع سعادت قلی خان مقرر فرمود.

شاهزاده محمد تقی میرزا فرمانگزار بروجرد و بختیاری به مقاتلت و مبارزت محمد رحیم خان فرمانگزار خوارزم مأمور گشت و مهدی قلی خان

و محمد خان دولوی قاجار با 10000 تن لشکر ملازم رکاب او شدند و فرمان شد که اگر محمد رحیم خان از اراضی درون و مهین قدم فراتر نگذاشته دست از او باز دارند و حصار بزنجرد را محصور دارند و نجفقلی خان شادلو را دستگیر نمایند.

شهریار تاجدار چون این احکام براند خویشان نیز سفر خراسان را تصمیم عزم داد و با لشکری از حوصله حساب افزون راه برگرفت و از شاهزادگان محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و همایون میرزا و حیدرقلی میرزا و الله ویردی میرزا و امام ویردی میرزا ملازم رکاب شدند و قاسم خان قوانلوی قاجار که به مصاهرت پادشاه مفاخرت داشت هم رهسپار آمد.

بالجمله اردوی پادشاهی از چمن میدان جوق جنبش کرده از راه جاجرم جهان نورد گشت. در منزل اسفراين فرستادگان شجاع السملطنه برسیدند و نقاره خانه و توپخانه و زنبورك خانه فتح خان را به حضرت آوردند و روز سه شنبه سیّم شهر رمضان اراضی بام که از محال جهان ارغیان است مضرب خیام شد و در آنجا مکشوف افتاد که سعادت قلی خان در قلعه صفی آباد جای کرده حراست قلعه بام را به مرتضی قلی خان برادرش گذاشته. برحسب فرمان، عبد الله خان ارجمندی و سربازان فیروزکوهی قلعه بام را حصار دادند و هدف توپهای باره کوب ساختند. روز سیّم از قلعه گیان بانگ استغاثه بلند شد و مرتضی قلی خان با تیغ و کفن درباره بند پادشاه مأمّن جست. شهریار دیندار بر وی بیخشود و در ازای غنیمتی که از مردم قلعه بهره لشکریان می شد معادل 3000 تومان زر مسکوک از خویشان به لشکر عطا کرد.

سعادت قلی خان در قلعه صفی آباد چون اصغای این خبر نمود از در زاری و ضراعت محمد قاسم خان قوانلو را به شفاعت انگیخت و به خواستاری او به تقبیل آستان پادشاهی شتافت و رقم عفو و عطوفت یافت.

و در این سفر چنان افتاد که روزی شهریار به گرد قلعه بام برمی آمد و نظاره توپچیان و نظام ایشان می کرد. محمد نام بغایری این بدید و بدانست و گستاخانه شمخال خویش را به سوی پادشاه بگشاد. گلوله شمخال خطا کرد و از پادشاه بگذشته بر پیشانی

يك تن از غلامان آمد، مغز او را پراکنده ساخت. بعد از فتح قلعهٔ بام چون شهريار بر آن جماعت ببخشود و تيغ به خون اين خاين نيز نيالود.

مع القصه بعد از فتح بام، ميرزا عبد الوهاب معتمد الدوله از نزد شجاع السلطنه به لشكرگاه آمد و معروض داشت كه اين هنگام كه شاهزاده تربت حيدريه را حصار داده از قبل شاه محمود افغان و پسرش كامران ميرزا، ملا شمس مفتي هرات و خان ملا خان ملا باشي دراني به نزديك شاهزاده آمد و او را در حضرت پادشاه شفيع ساخته اند كه زلات ايشان به زلال عفو از جریده جهان شسته گردد و سخن بر اين نهاده اند كه ما را از جسارت فتح خان خبري نبوده و ما اين كاوش نفرموده ايم و اگر اجازت رود فرستادگان او را در پيشگاه پادشاه حاضر سازيم تا به كشف مسئول خويش پردازند.

شاهنشاه ايران فرمود كه ايشان را به نزد ما بار نباشد و پاسخ ايشان را شجاع السلطنه بگذارد. و بدین گونه پيام فرستد كه اگر به كيفر اين جنائت فتح خان را دست بسته به سوي ما فرستي يا هر دو جهان بين او را از چشمخانه بيرون كني، ديگر باره با تو طريق ملاطفت و مصافحات خواهيم سپرد و اگر نه ساخته عذاب و عقاب مي باش. چون سخن به پای رفت معتمد الدوله بازشتافت و شهريار سه شنبه دهم رمضان از بام كوچ داده در منزل پير شهباز فرود شد.

فرار محمد رحيم خان والي خوارزم

و در آنجا معروض افتاد كه محمد رحيم خان خوارزمي چون سفر پادشاه را به ارض خراسان بدانست چنان هراسناك شد كه بنه و آغروق را به جا گذاشته شتابزده به جانب خوارزم شتافت. لاجرم محمد تقی میرزا كه ساخته رزم او بود به محاصره بنجرند پرداخت و كار بر نجفقلی خان شادلو تنگ شده و برادر خود محراب خان بيگ و شرف خان بيگ و 20 تن از خويشاوندان و جماعتي از علما و سادات را به نزديك محمد تقی میرزا فرستاد و او را در حضرت پادشاه به شفاعت برانگيخت. شاهزاده آن جماعت را به درگاه پادشاه گسيل ساخت و به خواستاري او گناه ايشان معفو گشت.

اما رضا قلی خان زعفرانلو به استمداد محمد خان قرائی راه تربت پیش گرفت و چون تربت را محصور یافت بازشتافت. لاجرم شهریار تاجدار فرمان داد که حسن خان قاجار - قزوینی و عیسی خان میرآخور با 10000 پیاده و سواره به متقلای سپاه به طرف خوبوشان بیرون شدند و خود دوشنبه شانزدهم رمضان کوچ داده در ظاهر قلعه خوبوشان لشکرگاه کرد.

حسن خان و عیسی خان در جانب جنوب قلعه سنگری برآوردند و یوسف خان سپهدار و اسمعیل خان سردار به سوی مشرق شدند و سراپرده شهریار در برابر دروازه مشهد برپای شد. و از آن سوی وقتی رضا قلی خان از اراضی تربت بازشتافت و از این جوش و جیش آگاه شد و دست نیافت که به حصار خوبوشان در رود، عظیم بترسید و اهمال و اثقال خود را ریخته به قلعه شیروان که 10 فرسنگی خوبوشان است گریخت.

چون این خبر در لشکرگاه سمر شد فرمان رفت تا شاهزاده محمد تقی میرزا از کنار بزنجرد برخاسته در ظاهر قلعه شیروان نشست و راه آمد و شد بر قلعه گیان ببست. اما از آن جانب دیگر چون امیر حسن خان حاکم طبرس برحسب حکم شاهزاده شجاع السلطنه یک چند از مدّت زمان به تخریب قلاع تربت روز می گذاشت و حصن دوع آباد را که از محال محولات تربت بود با خاک پست کرد، محمد خان قرائی را در مملکت خراسان معقلی محکم که به استظهار آن استوار تواند نشست نماند. لاجرم از کارداران شجاع السلطنه خواستار آمد تا میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله برفت و خاطر او را از کدورت وحشت و دهشت صافی داشته به حضرت شاهزاده آورد.

و روز دیگر شجاع السلطنه در خانه او و خوان او میهمان شد و دل او را باز جای گذاشته ملازم رکابش داشت و از خاک تربت به ارض اقدس و مشهد مقدّس کوچ داد، آن گاه آهنگ درگاه شاهنشاه ایران کرد و امیر حسن خان طبرسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریم داد خان تیموری و ندر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و پلنگ توش خان برادر صید محمد خان

جلایر حاکم کلات و خوانین چاپشلو و منصور خان فرستاده کامران میرزای افغان و حکیم خان حاکم سرخس و بزرگان و صناید قبایل ترکمانان سالور و ساروق و سرخس و مرو و اعیان یمرعلی و علی ایلی و مهچه و مهنه و درون و نسا و ابیورد و آخال این جمله در رکاب شجاع السلطنه بشتافتند.

و چون قربت اردوی پادشاه یافتند برحسب فرمان جماعتی از ملک زادگان و پیشکاران پیشگاه و قواد سپاه پذیره شدند و شجاع السلطنه را با عظیم مکانتی به تقبیل سده سلطنت حاضر کردند. شهریارش نوازش فرمود و ملازمان رکاب او را نیکو نواخت و خوانین خراسان و افغانستان و ترکمان را که از 1000 تن، بر زیادت بودند به نزدیک حاجی محمد حسین خان نظام الدوله مهمان فرستاد. نظام الدوله را که در بساط نعمتش معن زائده از بهر زائده جبین تواند سود، در لشکرگاه 20 سراپرده از بهر ضیافت خانه افزون داشت.

هم در آنجا شبی در ظلمت لیل دو تن از سواران ترکمان از کنار خیام عبور دادند، ناگاه به کویی که فضول میاه مطبخ او در می رفت درآمدند چندان که مهمیز زدند و مرکب را تحریک دادند، باشد که از آن آب عبره کنند در قوت بازوی ایشان نبود، ناچار دل بر مرگ نهادند و جان بدادند.

مع القصه بعد از این وقایع چون رضاقلی خان نیک نگریست، خوانین خراسان و

بزرگان افغان و ترکمان را بعضی مقهور و برخی را در التزام خدمت پادشاه مجبور یافت و خویشان را در طریق عصیان و یک تنه دید، از کارداران دولت خواستار آمد که اگر میرزا - شفیع صدر اعظم یک شب مرا میهمان آید و خاطر مرا از غضب پادشاه ایمن فرماید، هیچ بهانه نجویم و بر طریق حضرت پویم. برحسب فرمان شهریار، صدر اعظم، میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را و میرزا رضای قزوینی منشی و میرزا فضل الله منشی مؤلف تاریخ ذو القرنین که مشتمل بر آثار سلاطین قاجار است با خود برداشته در عشر آخر شهر رمضان راه قلعه رضاقلی خان را پیش گرفت.

چون با قلعه قریب شد رضاقلی خان با 500

تن جزایرچی به استقبال بیرون شد و از اسب به زیر آمده، رکاب صدر اعظم را بوسه زد و اجازت یافته برنشست و در رکاب او به قلعه درآمد.

یک هفته صدر اعظم به استمالت او روز گذاشت و امیرگونه خان پدرش که هم در آن قلعه به دست پسر محبوس بود او را فرمود که صواب آن است که صدر اعظم را ملتزم رکاب شوی و به حضرت پادشاه شتاب گیری، اگر با خون تو شمشیر آلاید نام دولت ایران به زشتی برآید و اگر بر جان تو ببخشاید جاودانه ایمن خواهی زیست. سخن پدر را نیز وقعی ننهاد.

روز هشتم شجاع السلطنه نیز یک تنه به قلعه درآمد و یک شب بیود و هرچه دانست

و توانست بفرمود این همه سخن حکمت آمیز که حدت شمشیر تیز داشت در دل رضا قلی خان راه نکرد و روز هشتم صدر اعظم، رضا قلی خان را به جای خود گذاشته راه برداشت. بعد از ورود به درگاه آتش خشم پادشاه افروخته گشت.

چون ایل والوس رضا قلی خان و مواسی ایشان را 3 سیغناق(1) بود، حکم رفت تا شاهزاده محمد ولی میرزا با جماعتی به تسخیر سیغناق فارچ و اسپید جرد جنبش کرد و شاهزاده امام ویردی میرزا به سوی استاد خرده عنان بگذاشت. و محمد خان قاجار دولو از لشکرگاه شاهزاده محمد تقی میرزا آهنگ سیغناق راز و قوشخانه کرد و شاهزاده محمد رضا میرزا و محمد قاسم خان قوانلو در نواحی خوبوشان تاختن کردند. 3 روزه مدت بر زیادت نرفت که تمامت مواسی و ائقال و اموال آن قبایل منهوب شد و از جانب دیگر لشکریان دیوار قلعه شیروان و خوبوشان را با توپهای باره کوپ رخنه و ثلمه فراوان کردند و به زیر برج و باره بسیار نقب در بردند.

رضا قلی خان را دیگر توان خویشتن داری نماند، جماعتی از علما را به شفاعت برانگیخت و آلات حرب و ضرب خویش را چندان که خنپاره و زنبوره و شمشال و تفنگ داشت با 6 عراده توپ به درگاه پادشاه فرستاد و زن و دختر و پسر خود را به گروگان نهاد و استغاثت آورد که در این سفر چون آتش خشم پادشاه بر من

ص: 306

تافته است دل دیدار ندارم، روا باشد که بر من ببخشاید و دیگر وقت حاضر حضرت فرماید.

شجاع الله لطنه و خوانین خراسان تا خون بی گناهان هدر نشود و قلعه خبوشان پی سپر لشکر نگردهد، بدین سخن هم داستان شدند و به خواستاری در آستان پادشاه جبین بر خاک نهادند، شهریار از ایشان پذیرفت و زن و فرزند رضا قلی خان را به گروگان روانه مشهد مقدس داشت.

نابینا شدن فتح خان به دست کامران میرزا

و چون بر حسب فرمان، شاه محمود، فتح خان افغان را نابینا ساخت شهریار فرستادگان کامران میرزا را نوازش و نواخت فرمود و رخصت انصراف داد و نجفقلی خان

نسقچی شجاع الله لطنه را به سفارت هرات مأمور فرمود و از بهر کامران میرزا خلعتی گرانبها و کمر خنجری مرصع به جواهر ثمین انفاذ داشت و امیر حسن خان حاکم طیس را وکیل خراسان لقب داد و هر یک از صناید خراسان و بزرگان ترکمان را جداگانه عطائی رفت.

آن گاه اردوی پادشاه در نیمه شوال با 100000 کس از ابطال رجال به طرف مشهد مقدس کوچ داد و 6 روز در آن ارض مقدس توقف فرمود و هر بام و شام در آستان علی بن موسی علیه التّحیة و الثّناء چهره ضراعت بر خاک سود و میرزا موسی رشتی وزیر شاهزاده را معادل 10000 تومان تسلیم کرد، تا در پهلوی روضه مقدسه صحنی جدید بنیان کند و از آنجا به جانب دار الخلافه طهران رهسپار گشت و روز پنجشنبه هفتم شهر ذیحجه وارد آن بلده گشت.

اکنون بشرح گوئیم که فتح خان افغان را چگونه میل کشیدند. همانا آن هنگام که فتح خان رزم می داد شاه محمود با فرزند خود کامران [میرزا] از قندهار بیرون شد و کامران [میرزا] را به هرات فرستاده خود در فراه توقف نمود. آن گاه که فتح خان شکسته شد و شاهنشاه ایران حکم داد که کامران میرزا، یا فتح خان را به نزد ما فرستد یا او را نابینا سازد، کامران میرزا ناچار شد و بی آنکه پایان کار را ببیند فتح خان را مأخوذ داشته از هر دو چشم نابینا ساخت و او را با برادرش شیر

این هنگام شاه محمود مراجعت به قندهار نمود و از پس او پردل خان برادر دیگر فتح خان از هرات فرار کرده، در قریه نادعلی از جماعت غلیجائی انجمنی کرد تا اگر تواند کامران [میرزا] را گزندی رساند و برادران خود را از زندان او برهاند. کامران [میرزا] برادران او را رها ساخت تا از کید و کین او برآساید.

اما از آن سوی چون خبر نایبائی فتح خان سمر شد، محمد عظیم خان برادر مهتر او که فرمانگزار کشمیر بود و برادر کهتر خود دوست محمد خان و یار محمد خان را به طلب شاهزاده ایوب به اراضی پیشاور فرستاد و او را بر تخت نشانده، با شاه محمود نبرد نمود و تا حدود جلال آباد را در تحت فرمان آورد؛ و از طرف دیگر محمد عظیم خان، عبد الجبار خان برادر دیگر خود را به اتفاق دوست محمد خان به تسخیر کابل مأمور فرمود و همچنان محمد زمان خان برادر دیگر را به هندوستان گسیل ساخت تا شجاع الملک پسر تیمور شاه را که پناهنده دولت انگریز بود، بیاورد، تا با سمندر خان حاکم دره مبارزت کرده او را هزیمت ساخت. و محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا در چنین هنگامه از نزدیک شاه محمود گریخته به شیر دل خان پیوستند و با او همدست شدند. و این وقت پر دل خان در رکاب محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا به طلب منال دیوانی شکارپور راه بلوچستان برداشت.

بالجمله تمامت افغانستان آشفته شد و جز حصار قندهار و هرات در حکم شاه - محمود و کامران [میرزا] باقی نماند. لاجرم کامران میرزا روی ضراعت به درگاه شاهنشاه ایران نهاد و خالق داد خان درانی را با یک زنجیر فیل و 5000 تومان زر مسکوک و دیگر اشیاء به درگاه فرستاد. شهریار فرستاده او را بنواخت و به وعده ملاطفت و اعانت نوید داد و رسول او را رخصت مراجعت فرمود.

اما رضاقلی خان بعد از حرکت اردوی پادشاه از خاک خراسان به مشهد مقدس سفر کرد و حاضر درگاه شجاع السلطنه شد و مکانتی عظیم یافت. آن گاه اجازت

مراجعت بستند، تا بسیج سفر کرده، در رکاب شجاع السّلطنه طریق سده سلطنت بسپارد. و چون باز خبوشان شد، دیگر باره پیمان شکست و دروازه حصن بر بست، ناچار شجاع السّلطنه او را باز گذاشت و طریق دار الخلافه برداشت و در طهران مورد عطوفت شهریار گشت و برادر اعیانی خود حسینعلی میرزا را که نیز حاضر درگاه بود دیدار کرد.

و هم در این سال حاجی محمد حسین خان عزّ الدّین لوی قاجار مروزی پسر بیرام - علی خان مریض شد و 3 روز قبل از نوروز جهان را به درود کرد و او مردی بزرگ نژاد و دانا دل بود، فضلی به کمال و فرهنگی به سزا داشت، شهریار را در مجلس خاصّ مصاحب و دربار عام مخاطب بود.

و هم در این سال بر حسب پیمانی که در میان دولت ایران و روس رفت چنانکه مذکور شد، پولکونیک مزارویچ از دولت روسیه به صوابدید الکسندر یرملوف به درگاه پادشاه ایران آمد تا حدود طالش را معین کند و خود نیز در ایران توقف کند و کار تجارت روسیه را نگران باشد. شاهنشاه ایران فرمود تا ولیعهد دولت عباس میرزا او را در مملکت آذربایجان جای نشیمن معین کند و یک تن از کارداران خود را از بهر تعیین حدود طالش با او همراه دارد.

و هم در این سال میرزا عبد الحسین خان غلام پیشخدمت که به اتّفاق خالوی خود میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سفارت فرنگستان مأمور بود و به صوابدید میرزا

ابو الحسن خان مکتوب امپراطور نمسه مصحوب او گشت، جواب نامه پادشاه ایران را از امپراطور گرفته با تحف و هدایای او برسانید.

و هم در این سال احمد خان بیگلریگی آذربایجان در مراغه وداع جهان گفت و نایب السّلطنه پسران او حسن آقا و نور الله خان و جعفر قلی خان را مورد نوازش داشته حکومت مراغه را به نور الله خان و سرباز مراغه را به جعفر قلی خان سپرد.

اشاره

چون در سنه 1234 ه. 2 ساعت و 11 دقیقه از روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاول برگذشت آفتاب به بیت الشرف شد، شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بعد از انجام جشن نوروز، شاهزاده حسنعلی میرزا را رخصت مراجعت به خراسان داد و اسمعیل خان سردار و ذوالفقار خان برادر او را با 10000 پیاده و سوار جرّار ملتزم رکاب او ساخت.

وفات میرزا شفیع صدر اعظم

شجاع‌الدوله در سلخ جمادی الاخره راه خراسان برگرفت و موکب پادشاهی روز پنجشنبه بیست و هفتم شعبان از طهران حرکت کرده بعد از طی مسافت چمن سلطانیه لشکرگاه شد.

و در این سفر میرزا شفیع صدر اعظم در منزل سلیمانیه مریض گشت و ناچار در قزوین اقامت جست. شهریار تاجدار از چمن سلطانیه میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی و محمود خان قوریساوول باشی دنبلی را از بهر معالجت و مصاحبت او مأمور داشت. چون مدّت او را پایان رسیده بود، روز نوزدهم رمضان المبارک وداع زندگی گفت. شاهزاده علینقی میرزا حاکم قزوین جسد او را به مکانتی تمام به سلطانیه حمل داد و از آنجا به حسب فرمان به زمین کربلا برده، در آستانه حسین بن علی علیهما السلام با خاک سپردند. مدّت زندگی او از 70 سال بر زیادت بود.

یک دختر از او بازماند و او مخطوبه شاهزاده همایون [میرزا] گشت.

وزارت حاجی محمد حسین خان اصفهانی

و پس از وی وزارت اعظم به حاجی محمد حسین خان نظام الدوله مفوض گشت و پسرش عبد الله خان امین الدوله، مستوفی الممالک آمد. لفظ «وزیر اعظم» وفات میرزا شفیع و نصب حاجی محمد حسین خان را تاریخ گشت.

لشکرکشی محمد علی میرزا به طرف بغداد

و هم در این سال شاهزاده محمد علی میرزا فرمانگزار عراقین عرب و عجم

به تأدیب پاشای بغداد سبک عنان گشت..

همانا داود پاشا که از گرجی زادگان بغداد است، در بغداد، دیوان افندی بود. خاطر اسعد پاشا که وزارت بغداد داشت از او برنجید و از بغدادش بیرون شدن فرمود.

داود پاشا روزی چند از پاشایان کرکوک و موصل و شهرزور استمداد کرد و کس او را نصرت نتوانست. در پایان امر استغاثت به حضرت شاهزاده محمد علی میرزا آورد و بر گردن نهاد که بعد از فتح بغداد معادل 50000 تومان زر مسکوک تسلیم کارداران شاهزاده فرماید.

لا-جرم شاهزاده او را با زر و لشکر مدد داد تا در بغداد بر وساده وزارت جای کرد، چون اسب مراد و مرام رام یافت پیمان بشکست و از وفای وعده سر برتافت.

شاهزاده محمد علی میرزا که اسفندیار را عبد ذلیل می پنداشت از این کردار خشمگین شد و لشکری انبوه کرده اراضی مندلیج و زهاب و بعقوبه به زیر قدم لشکریان

در سپرد و از درگاه پادشاه، عیسی خان دامغانی امیر آخور با 10000 تن مرد کار آزمای نیز بدان سوی رهسپار گشت و میرزا صادق وقایع نگار رسول بغداد شد که اگر داود پاشا از کرده پشیمان گردد و دین خویش بگذارد لشکر را از آسیب آن اراضی باز دارد.

اما داود پاشا چون نزول این دواهی را مشاهده کرد و وخامت کار را معاینه فرمود، آقا احمد کرمانشاهانی را که عالمی نحیر بود و در بقعه مطهره کربلا مجاورت داشت به شفاعت برگماشت و احمد چلبی را با پیشکشی لایق حضرت و منالی که بر خویشان نهاده بود نزدیک شاهزاده گسیل ساخت.

لاجرم شاهزاده بفرمود تا لشکر دست از غارت بازداشت و گناه او را نادیده انگاشت و صورت حال را در حضرت شهریار باز نمود.

و نیز در چمن سلطانیه رعیت گیلان که در تحت حکومت خسرو خان گرجی بودند از جور و اعتساف حاکم خویش بنالیدند. پادشاه عدالت کیش دست او را از عمل بازداشت و شاهزاده محمد رضا میرزا را به حکومت گیلان گماشت و میرزا

عبد الوهاب معتمد - الدّوله را برای رفع حساب خسرو خان و گیلانیان مأمور فرمود.

و هم در چمن سلطانیه نایب السّ لطنه عباس میرزا به تقبیل سده سلطنت شتافت و پس از روزی چند رخصت انصراف یافته به آذربایجان شد و شهریار تاجدار از چمن سلطانیه کوچ کرده جمعه نوزدهم ذیقعه وارد طهران گشت.

مجلس سور ولیعهد ثانی محمد میرزا

و این هنگام ولیعهد ثانی دولت شاهزاده محمد میرزا پسر ارشد و اکبر نایب السّ لطنه عباس میرزا را حاضر درگاه ساخت و از بهر او مجلس سور و سرور به پای برد و دختر محمد قاسم خان قوانلو را که از سوی مادر نیز نسب به شاهنشاه ایران می رسانید از بهر او نکاح بست و آن دو فرزندزاده را در ساعتی نیکو از دیدار هم شادخوار ساخت.

شگفت آنکه شاه شهید آقا محمد شاه روزی با فتحعلی شاه خطاب کرد که من جماعت قاجار دولّو را با دولت خویش شریک ساختم، تو می باید دختر میرزا محمد خان - قاجار دولّو را با عباس میرزا که ولیعهد دولت است به شرط زناشوئی بازگذاری و فرزند ایشان که از سوی مادر دولّو و از جانب پدر قوانلو خواهد بود و نیز ولیعهد دولت خواهد گشت چون به سن رشد و بلوغ رسد همچنان تو زنده باشی از بهر او دختری از جماعت قوانلو ضجیع فرمای تا فرزند ایشان از دو جانب نسب به قوانلو رساند و چون پادشاه باشد همه قوانلو باشد. این بگفت و از کمال بهجت برخاست و به وجد و سماع درآمد و چند کُرت بفرمود همه قوانلو باشد.

همانا به الهام دولت این سخن کرد و امروز برهان آن سخن شاهنشاه جوان جهاندار ناصر الدّین شاه است که در تخت سلطنت ایران جای دارد و او از جانب پدر پسر محمد شاه است و محمد شاه پسر عباس میرزا و او پسر فتحعلی شاه باشد و مادرش نیز نبیره فتحعلی شاه است و پدر مادرش امیر محمد قاسم خان پسر سلیمان خان قوانلو است. پس بفرموده شاه شهید آقا محمد شاه همه قوانلو باشد.

و هم در این سال شاهنشاه ایران فتحعلی شاه دختر میرزا شفیع صدر اعظم را از بهر شاهزاده همایون [میرزا] عقد بست.

و هم در این وقت دختر شاهزاده محمد قلی میرزای

ملك آرای مازندران را به شرط زنی به سلیمان خان پسر امیر محمد قاسم خان سپرد و سلیمان خان ملقب به خان خانان است و با دختری که به ولیعهد ثانی عقد بسته شد برادر اعیانی است، لاجرم از سوی مادر نیز نبیره شهریار تاجدار است.

و هم در این هنگام محمد صادق خان قوانلو نبیره مرتضی قلی خان برادر آقا محمد شاه و علی محمد خان پسر محمد خان نایب دولو به مصاهرت شهریار تاجدار قرین مفاخرت آمدند.

و از طرف خراسان چنانکه مرقوم افتاد، چون شجاع السد لطنه و اسمعیل خان بدان جانب کوچ دادند خوانین خراسان دیگر باره به دست شفعاء استغاثت آوردند و حاضر شدن به درگاه را به دیگر وقت معلق ساختند. کارداران دولت نیز از بهر آنکه مسلمانان به هدر نشوند، در تأخیر تسخیر خبوشان مسامحت روا داشتند و حکم رفت تا لشکریان دست از محاصره باز داشتند.

از پس این وقایع روز یکشنبه دوازدهم جمادی الاولی سفر قم و کاشان را شهریار خیمه بیرون زد و جمعه دوم جمادی الاخره مراجعت فرمود.

و این وقت از قبل سلطان محمود خان ملك روم، سلیمان افندی به سفارت برسید و احمد چلبی فرستاده داود پاشای وزیر بغداد نیز با او همراه بود. برحسب فرمان

میرزا صادق وقایع نگار پذیره شد و ایشان را در سرای حاجی محمد حسین خان صدر اعظم فرود آورد. مکتوب و مهدای خویش را در حضرت پادشاه پیش داشتند و به خلاع گرانها و کمر خنجر مرصع شادکام شده پاسخ دوستانه بگرفتند و در عشر آخر رجب مراجعت کردند.

وقایع سال 1235 هـ. / 1820 م. و رسیدن رسول ایمبراتور روسیه

اشاره

در سنه 1235 هـ. بعد از 4 ساعت و 1 دقیقه از شب سه شنبه 6 جمادی الاخره آفتاب از حوت به حمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بساط عید به پای برد. در اوایل این سال سرخای خان لگزی و مصطفی خان

شیروانی و مهدی خان قراباغی از کارپردازان روسیه برنجیدند و جلای وطن اختیار کرده به حضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد عطف و عنایت شدند.

و از پس آن عبد الصمد خان افغان از قبل شاه محمود و فرزندش کامران میرزا با پیشکش فراوان به درگاه پادشاه آمد و از آشفتگی ممالک افغانستان و عصیان برادران فتح خان و ضعف شاه محمود بنالید. شهریار پشتمانی او را بر ذمت شجاع السلطنه نهاد و عبد الصمد خان را پنجشنبه 26 شعبان رخصت انصراف داد و خویشان نیز از دار الخلافه خیمه بیرون زده راه چمن سلطانیه برگرفت.

در منزل سلیمانیه فرستادگان ایمبراطور روس رسیدند و مکتوب مودت و حفاوت برسانیدند و تحف و هدایای ایمبراطور را پیش داشتند و آن حوضی مثنی از بلور صافی بود که از هر جانب تا جانب دیگر 4 ذراع بعد داشت و عمق آن 2 ذراع برمی آمد و فواره [ای] در مرکزش منصوب بود و چند قطعه آینه که هر یک را 4 ذراع عرض و 6 ذراع طول بود و همچنان قنادیل و چهل چراغهای بلور و دیگر اشیاء پیش داشتند.

شهریار تاجدار تحف ایمبراطور را به طهران فرستاد و فرستادگان او را کامروا اجازت انصراف داد و از سلیمانیه کوچ داده، 12 رمضان چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد.

نایب السلطنه از آذربایجان و ظلّ السلطان از طهران در آنجا جبین سای سده

سلطنت گشتند. چون سورت ایام صیف بشکست، در غره ذیقعه کوچ داده روز یازدهم ذیقعه مراجعت به طهران فرمود.

از آن سوی بعد از مراجعت عبد الصمد خان افغان، شاهزاده شجاع السلطنه ساز لشکر کرده از ارض اقدس بیرون تاخت و محال باخرز و شهر نورا از تصرف بنیاد خان مستخلص ساخت [و] بر آن اراضی امیر قلیچ خان تیموری را فرمانروا داشت.

امیر حسین خان حاکم طبرس و محمد خان قرائی در میان راه به رکاب پیوستند. و شجاع السلطنه را پیوسته در خاطر بود که محمد خان را دستگیر سازد و شفاعت امیر حسن خان حایل می افتاد.

در تربت شیخ جام ناگاه امیر حسن خان به مرگ

فجی درگذشت، شجاع السّ لطنه چون این بدید بی توانی محمّد خان را مأخوذ داشته زنجیر برنهاد و در زمان به جانب تربت - حیدریه شتافت. بازماندگان محمّد خان متحصّن شدند و یک دوروز خویشان داری کردند و چون دانستند که این کردار سبب هلاک و دمار محمّد خان خواهد گشت، ناچار مادر محمّد خان، دو پسر دیگر علی خان و مهدی قلی خان را برداشته با کلید قلعه تربت به حضرت شجاع السّ لطنه آمد.

این وقت شاهزاده را فتوت فطری و مروّت جبلی جنبش داد تا محمّد خان را با مادر و برادران مورد نوازش داشته خلعت گرانها داد و جمله را رخصت فرموده تا بر تربت حیدریه بشتافتند؛ و روز دیگر با چند تن از نزدیکان درگاه به سرای محمّد خان میهمان شد و یک تن از خواهران او را در حباله نکاح خویش درآورد؛ و محمّد خان را یک باره از دهشت ضمیر آسایش داد و صورت حال را در حضرت شهریار تاجدار عرضه داشت نمود.

اما از آن سوی شاه محمود افغان را چون ساختن لشکر و کوچ دادن شجاع السّ لطنه مکشوف افتاد، هراسناک شد که مبادا در مملکت او تاختنی کنند، صید کریم خان افغان را با پیشکشی فراوان گسیل درگاه شاهنشاه ایران داشت و او نخستین در تربت حیدریه، به حضرت شجاع السّ لطنه پیوست و معروض داشت که جنبش این لشکر یک باره افغانستان را آشفته سازد؛ و مردم را بر محمود شاه برشوراند، اگر رعایت جانب او نزدیک کارداران ایران معتبر است، هم اکنون فرمائی تا این سپاه طریق مشهد سپارد.

شجاع السّ لطنه به خواستاری او امیر قلیچ خان تیموری را در محال خاف و باخرز

بازداشته به مشهد مقدّس مراجعت کرد و صید کریم خان طریق طهران برداشت و پیشکش شاه محمود را پیش گذرانید. شهریار تاجدار فرمود مملکت خراسان سپرده شجاع السّ لطنه است و کار حدود ثغور آن اراضی منوط به صوابدید اوست و

صید - کریم خان را با تشریف خسروانه و جواب نامه بازفرستاد و امیر علی نقی خان پسر امیر حسن خان را منشور حکومت طبرستان و کالت خراسان صادر گشت.

ذکر شکایت فقهای رشت از عرفای عهد

و هم در این سال فقهای مملکت گیلان معروض داشتند که خدام حضرت شاهزاده محمد رضا میرزا و علی خان اصفهانی وزیر او را با درویشان نعمت الهی ارادتی به نهایت است و به تسویلات ایشان نیز شاهزاده از ارادت کیشان درویشان است. هم اکنون از بی قیدی این جماعت کس نام از جمعه و جماعت نبرد و آیات شریعت منهدم و مطموس باشد.

شاهنشاه ایران به دست آویز نخجیر کردن تا اراضی طارم شتافت و شاهزاده محمد رضا میرزا و ملازمان حضرت او را حاضر کرده در معرض عتاب و عقاب بداشت، وزیر او را نیز از عمل معزول کرد و حاجی محمد جعفر قراگوزلو که در قریه کبوتر آهنگ نشیمن داشت و در طریقت نعمت الهی خلیفه عهد و مرشد وقت بود به اتفاق سید حسین همدانی مورد سخط پادشاه شدند و به مصادره 2000 تومان زر مسکوک گرفتار گشتند.

فاضل خان گروسی امیر جارج که فاضلی نامبردار و ادیبی کامکار بود با جماعتی از چاووشان به اخذ آن مأمور شد و عبد الله خان امین الدوله از بهر فیصل حساب گیلان راه رشت درنوشت و شاهنشاه مراجعت به طهران کرد و امیر محمد قاسم خان قوانلو را از بهر نظام قبایل بختیاری روانه اصفهان داشت.

بازگشت میرزا ابو الحسن خان از انگلستان

این وقت میرزا ابو الحسن خان شیرازی که به سفارت انگلتره رفته بود، برسید و مکاتیب سلاطین روم و نمسه و فرانسه را که هنگام عبور دیدار کرده بود برسانید، معادل 100000 تومان زر مسکوک که کارداران انگلیس از تسلیم به کارپردازان ایران مضایقت کردند مأخوذ داشت. و سبب انفاذ و علّت امساک این زر در دولت انگریز از پیش به شرح رفت و نیز خطی به امضای ولیعهدی نایب السّ لطنه عباس میرزا بیاورد و نیز يك قطعه خاتم الماس، پادشاه انگریز به تهنیت ولیعهدی نایب السّ لطنه به مصحوب میرزا - ابو الحسن خان بفرستاد و مدّت سفارت میرزا ابو الحسن خان 3 سال بود.

تهیج فتنه در میان ایران و روم

و هم در این سال میان دولت روم و ایران که سالها طریق مودّت گشاده بود،

ادات خصومت آماده گشت، نخستین از بهر آنکه سلیم پاشای، حاکم بایزید و موش، قاسم - آقای حیدرانلورا با ایل و عشیرت از محال چالدران تحریک داده به اراضی روم برد و قبایل سبکی را نیز از ایران برگران داشت و چندانکه حکمرانان خوی و ایروان در استرداد ایشان سخن کردند، به مماطلت و مسامحت دفع داد.

دیگر آنکه چون داود پاشا، سلیمان پاشا را مقهور کرد و وزارت بغداد را بگرفت، صادق بیگ پسر سلیمان پاشا فرار کرده پناهنده دولت ایران گشت. حافظ محمد پاشای سرعسکر ارزن الروم از نایب السلطنه خواستار شد تا خاطر او را ایمن کرده، روانه ارزن الروم داشت، بعد از ورود بدان اراضی به اغوای داود پاشا او را مقتول ساخت و نیز مکاتیب حافظ محمد سرعسکر به پاشای موش در تحریک قبایل سبکی دستگیر شد و ملحوظ افتاد و مکنون خاطر او مکشوف گشت که خون شیعیان اثنی عشریه را هدر داند و مال ایشان را مباح شمارد و دیگر آنکه والده شاهزاده علی نقی میرزا رهسپار زیارت بیت الله الحرام گشت و جماعتی از مردم ایران ملتزم خدمت خدام او گشتند. بعد از ورود

به ظاهر ارزن الروم سرعسکر حکم داد که سرپرده او را فحص کنند تا مبادا اموال تجار را از جماعت عشار به نهانی حمل دهند.

چون اندیشه او مکشوف شد بفرموده حاجی علی رضا پسر ابراهیم خان شیرازی، حاجی ربیع خان و حاجی علی خان کزازی با 4000 تن از مردم ایران اطراف سرپرده را پره زده ساخته جنگ شدند. صبحگاهی که سرعسکر با 2000 تن از مردم شهر بیرون شد بدانست که قوت مبارزت ندارد، لاجرم با چند تن از نزدیکان خود پیش شده اظهار خضوع کرده مراجعت نمود.

سفارت حاجی حیدر علی خان به مصر

و هم در این سال برحسب فرمان شاهنشاه ایران نایب السلطنه عباس میرزا، حاجی حیدر علی خان صندوق دار خود را که برادرزاده حاجی ابراهیم خان

شیرازی بود به سفارت مصر به نزدیک محمد علی پاشا فرستاد و يك قبضه شمشیر که نیامش با جواهر ثمین ترصیح داشت از بهر او انفاذ نمود و بدو مکتوب کرد که در تدمیر جماعت وهابی و عبد الله بن سعود و تسخیر اراضی درعیّه و نجد سعی جمیل مبذول دارد که ایشان در عصیان دولت روم و ایران و غارت اموال زایرین بیت الله الحرام هرگز خودداری نکنند.

بعد از ورود حاجی حیدر علی خان به مصر و ابلاغ حکم شاهنشاه ایران، محمد علی - پاشا برادرزاده خود ابراهیم پاشا را با سپاهی رزمجوی مأمور داشت تا به مملکت نجد تاخته حصن درعیّه را مفتوح ساخت و جماعت وهابی را مقتول نمود و عبد الله سعود را مغلولاً به اسلامبول فرستاد، سلطان محمود خان فرمود سر از تنش دور کردند.

آن گاه، حاجی حیدر علی خان شادکام مراجعت نموده از طریق مکه معظمه راه ایران برداشت و وارد تبریز شد.

وقایع سال 1236 هـ. / 1821 م. و طغیان افغانان

اشاره

در سنه 1236 هـ. چون 9 ساعت 50 دقیقه از شب چهارشنبه شانزدهم جمادی - الاخره بگذشت خورشید به بیت الشرف شد. شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون جشن نوروز بگذارد، میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را مأمور به خراسان فرمود، تا خاطر خوانین خراسان را از وحشت زدوده کند و ایشان را حاضر درگاه پادشاه سازد.

معتمد الدوله در بیست و دوم رجب بیرون شد و شاهزاده شجاع السملطنه در عشر اول شعبان درآمد و طغیان و عصیان خوانین خراسان را باز نمود.

و نیز شاهزاده محمد علی میرزا به حضرت پادشاه پیوست و معروض داشت که چون محمود پاشا پسر عبد الرحمن پاشای بابان به جای پدر حاکم شهر زور شد، به اغوای داود پاشای وزیر بغداد سر از فرمان کارداران ایران برتافت.

بالجمله شهریار تاجدار، محمد علی میرزا را باز کرمانشاهان فرستاد و شجاع السّلطنه را رخصت مراجعت به خراسان داد و نور محمد خان دولوی قاجار را با سپاهی آراسته ملازم رکاب او ساخت و موکب پادشاهی چهارشنبه 11 شعبان در حرکت آمده در اراضی فیروزکوه و نمکه عرض سپاه داده شد و از آنجا کوچ داده، در چمن خوش بیلاق لشکرگاه افتاد.

اما از آن سوی معتمد الدوله طی مسافت کرده نخستین در خوشان رضاقلی خان را دیدار کرد، آن گاه نجفعلی خان و محمد خان قرائی و امیر علم خان را ملاقات نموده و ایشان را در طاعت پادشاه همداستان کرد و فرزندان ایشان را به شرط گروگان گسیل درگاه داشت. لاجرم حسینقلی خان پسر رضاقلی خان زعفرانلو و علیمراد خان پسر نجفعلی خان - شادلو و مهدیقلی خان برادر محمد خان قرائی و محمد صادق خان برادر امیر علینقی خان عرب زنگولی و اسد الله خان پسر امیر علم خان عرب خزیمه در چمن خوش بیلاق حاضر حضرت شدند و از قبل شهریار مورد نواخت و نوازش گشته مأمور به توقف طهران آمدند.

مقاتله ایرانیان و افغانان

اما شجاع السّلطنه چون به مشهد مقدّس شتافت معلوم داشت که در مدّت ذهاب و ایاب او به دار الخلافه طهران، بنیاد خان افغان قلعه شهر نو را به محاصره انداخته و نواحی باخرز را منهب ساخته. لاجرم شجاع السّلطنه 2 تن از پسران خویش هلاکو میرزا و ارغون میرزا را ملازم رکاب ساخته با سپاهی لایق، تدمیر بنیاد خان را تصمیم عزم داده از مشهد مقدّس بیرون شد؛ و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله در تربت حیدریّه به حضرت او پیوست و خواستار آمد که يك تنه به نزدیک بنیاد خان رفته او را مطمئن خاطر بدارد و به حضرت آرد. این بگفت و راه برگرفت و برفت.

بنیاد خان بعد از ملاقات با معتمد الدوله دست از محاصره قلعه نو بازداشته در محال باخرز به قلعه کاریز شتافت و رو از درگاه شجاع السّلطنه برتافت. شاهزاده از کردار او بر خشم و کین بیفزود و با 3000 تن مرد لشکری

به جانب او جنبش کرد. و از آن سوی بنیاد خان با 10000 تن سوار جمشیدی و هزاره [ای] و فیروزکوهی پذیره جنگ شد.

روز جمعه 24 رمضان در بیرون قریه کاریز هردو لشکر تنگ درآمدند و صف جنگ راست کردند. از بامداد تا نیمه روز کار به ستیز و آویز رفت، ناگاه هلاکو میرزا که دل شیر و چنگ پلنگ داشت اسب برجهاند و با نیزه خطی حمله گران افکند و چون باد و برق خویشتن را بر لشکر بنیاد خان زد، بسیار مرد و مرکب به خاک انداخت و فراوان کس را جراحت کرده مطروح ساخت. بنیاد خان را پای اصطبار لغزش گرفته روی به هزیمت نهاد.

شجاع السلطنه به احمال و ائقال او ننگریست و از قفقای او تاختن کرد. بنیاد خان تا قریه کوسویه بشتافت و چون خصم را ترکناز در قفا یافت هم در کوسویه نتوانست زیست کرد و از آنجا نیز عنان زنان به میان ارباع جمشیدی گریخت.

این هنگام اموال او در لشکرگاه و اندوخته او در کوسویه به تمامت غنیمت لشکریان شد و بسیار کس از مسلمانان را که در کوسویه محبوس داشت تا به ترکمانان در معرض بیع و شری در آورد رها گشتند. بالجمله شجاع السلطنه، ابراهیم خان هزاره را به حکومت شهر نو و باخرز بازداشت و عنان به جانب هرات گذاشت. در منزل بیرنی فرستادگان شاه محمود برسیدند و اظهار مسکنت و اطاعت کردند، لاجرم میرزا موسی گیلانی وزیر به هرات شد و تمسک 10000 تومان خراج همه ساله را بستند و 100 طاقه شال بافته کشمیر به رسم پیشکش گرفته مراجعت نمود و در منزل بیرنی به لشکرگاه پیوست.

آن گاه شجاع السلطنه راه مشهد مقدس برداشت و صورت قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت. شهریار تاجدار، هلاکو میرزا را که روز جنگ آن جلادت کرده بود لقب بهادر خانی عطا کرد. و از جانب دیگر چون ترکمانان بام و بورمه به اغوای محمد - رحیم خان در سال پار، نواحی سبزواری را منهبوب ساختند اگرچه علیمراد خان حاکم جوین از دنبال

ایشان بتاخت و 70 نیزه سر و 100 تن اسیر بگرفت؛ لکن کارداران دولت بدین قدر راضی نبودند.

لاجرم برحسب فرمان ذو الفقار خان سمنانی و علیمراد خان افشار سرکرده سواران خمسه در رکاب شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران راه دشت برگرفتند و در منزل سنذر و چندر شاهزاده اقامت جست و ذو الفقار خان و علیمراد خان بتاخت و تاراج قبایل بام و بورمه پرداختند، بسیار کس مقتول ساختند و زنان و پسران و دختران ایشان را اسیر گرفتند و اموال آن جماعت را غنیمت نموده قسمت کردند و این خبر را به عرض پادشاه رسانیدند.

و هم در این سال شهریار يك باب از زر خالص مرصع به جواهر ثمین که 10000 تومان بها داشت، به مصحوب عبد الله خان امین الدوله روانه مشهد مقدس داشت و میرزا هدایت الله مجتهد آن را در پای ضریح نقره در قبه علی بن موسی علیهما السلام نصب نمود و امین الدوله مراجعت کرد.

مخاصمت رومیان با ایرانیان

اما از قبل اولیای دولت آل عثمان چنانکه به شرح رفت، چون آن کردارهای ناستوده

ظاهر گشت و قبایل حیدرانلو و سبکی را در اراضی خود نشیمن دادند، چندانکه کارداران ایران امنای دولت روم و سرعسکر ارزن الروم را مکتوب کردند، از نقض عهد و شکستن پیمان تحذیر نمودند سودی نبخشید، لاجرم برحسب فرمان نایب السلطنه، حسن خان قاجار قزوینی با سپاهی گران از ایروان خیمه بیرون زد تا جماعت حیدرانلو را باز جای آورد.

چون لختی به جانب حیدرانلو کوچ داد سلیم پاشا با لشکری از رومیان مغافصه بر سر حسن خان بتاخت و جنگ در انداخت. با اینکه حسن خان ساخته رزم نبود و گمان نداشت که رومیان در شکستن عهد تا بدین جا جد و جهد کنند، برنشست و چون پلنگ غضبان به جنگ اندر آمد. هردو لشکر لختی باهم بگشتند و از هم بگشتند. لکن از هیچ سوی نصرت بدست نشد.

این هنگام خسرو محمد پاشا از اسلامبول به سرعسکری ارزن الروم منصوب گشت و حافظ علی پاشا معزول شد و او نیز رعایت عهدنامه نکرد و در نگاهداری

قبیله حیدرانلو نیکوتر برآمد و رسولی به نزدیک نایب السّ لطنه فرستاد و اراضی چهری را که از محال سلماس است در تحت فرمان خویش خواست. نایب السّ لطنه، حاجی علی بیک - تبریزی را به همراه فرستاده او مأمور فرمود تا با سرعسکر در رفع منازعت ذات بین سخن کند.

خسرو محمّد پاشا، حاجی علی بیک را محبوس نمود و گفت تا چهری را بدست نکنم تو را از دست نگذارم؛ و حافظ علی پاشا را به حکومت قارص منصوب داشته، با لشکری انبوه به حدود ایروان مأمور نمود تا در قرای ایروان تقدیم قتل و غارت کرد. و صادق پاشای پسر سلیمان پاشای وزیر بغداد که بدین دولت پناهنده بود و کارداران ایران برای تشدید اتحاد دولتین او را با مهماندار روانه ارزن الروم کردند. بعد از ورود به حکم سرعسکر صادق پاشا در حبس خانه افتادند و پس از روزی چند صادق پاشا را با 20 تن ملازمان او سر بر گرفتند و سرهای ایشان را روانه اسلامبول داشت و مهماندار را بی پاسخ نامه باز فرستاد.

لشکرکشی نایب السّ لطنه به ممالک روم

لاجرم نایب السّ لطنه را آتش غیرت تحریک داد و لشکرها را انجمن کرد، روز 12 ذیحجه از تبریز خیمه بیرون زد و تا بلده خوی بتاخت. چون سر عسکر این شنید احمد افندی دواتی را از در ضراعت به درگاه نایب السّ لطنه فرستاد، باشد که آن سیل برخاسته را بنشانند. چون این رسالت نیز از در حیلت بود پذیرفته نیفتاد و نایب السّ لطنه، حسن خان را به منقلای سپاه مأمور ساخته خود نیز راه برگرفت و تا منزل چالدران براند، امّا حسن خان سپاه رومی را درهم شکست و اسیر فراوان دستگیر نمود و توپخانه ایشان را برگرفت و از آنجا به جانب توپراق قلعه شتافت و به حکم یورش مفتوح ساخت.

نایب السّ لطنه بعد از اصغای این خبر به سوی وان و بایزید کوچ داده و در سوی غربی بایزید محکمه زنگ زور را بدست قراولان سپاه مفتوح ساخت. مردم شهر بایزید هراسناک شده، علماء و قضات خویش را به درگاه فرستاده و امان طلبیدند

و سر اطاعت پیش داشتند و مورد رأفت گشتند.

در این وقت بهلول پاشا که از پیش، در بایزید جای داشت و سرعسکر او را معزول و محبوس نمود، به حراست قلعه آق سرای مأمور شد و به حکم سرعسکر به استخلاص زنگ زور میان بست و توپخانه خود را بدانجا براند.

روز دیگر نایب السلطنه، امیر اصلان خان دنبلی را با یوسف خان و فوج بهاداران بر قلعه آق سرای که در فراز جبلی شامخ استوار بود و حصار شهر برگماشت و بهلول پاشا را پیام داد که اگر سلامت خواهی در این حضرت اقامت جوی و اگر نه زود باشد که قرین ندامت باشی. بهلول پاشا هراسنده شد و با اینکه برادر خویش را نزد سرعسکر به گروگان باز داشته بود، برادر دیگر را به درگاه فرستاد. نایب السلطنه بدین قدر رضا نداد، ناچار بهلول پاشا حاضر حضرت گشت و لشکریان بی مانعی و عایقی بر بروج شهر عروج کردند و حصار آق سرا را به زیر پای درآوردند.

نایب السلطنه لشکر را از قتل و غارت بازداشت و حکومت بایزید را با 5 محال دیگر به بهلول پاشا گذاشت و عبد الحمید پاشا را که يك تن از خویشاوندان او بود به نظم سپاه گذاشت و حسین خان سردار ایروان را به اتفاق بهلول پاشا و صنادید شهر به جامع بایزید فرستاد تا خطبه در منبر جامع به نام شاهنشاه ایران فتحعلی شاه کردند و مردم شهر را از وضع و شریف به بذل تلید و طریف شاکر احسان ساخت.

حاجی حسن پاشای چچن اوغلی که با لشکری انبوه به حراست حدود و ثغور آن ممالک مأمور بود، از شنیدن این اخبار متزلزل گشت، لشکرش پراکنده شد و خود در

قلعه سنگ که معقلی منبع بود متحصن آمد. نایب السلطنه، امیر اصلان خان را به دفع او فرستاده بعد از مقاتلت و مبارزت حاجی حسن پاشا شکسته شد. ناچار قلعه را بگذاشت و به ارزن الروم گریخت؛ و نایب السلطنه در تسخیر ارزن الروم يك جهت شد و لشکر همی براند. در محال الشکرد معلوم گشت که سپاه عثمانلو که در حسن قلعه جای داشتند،

بعد از اصغای فتح بایزید راه فرار برداشته اند، به قراحصار و معدن و نریمان که از آن سوی ارزن الروم است در رفته اند.

نایب السّلطنه، محمّد زمان خان قاجار و حسن خان و عبد اللّه خان دماوندی و رحمة اللّه خان را با 1000 تن سرباز و 1000 کس تفنگچی و 8000 سوار کرد و عجم بر اثر ایشان بتاخت و خود از طریق ملاذگرد در شتاب آمد. در منزل خامور، صدقی افندی مدرّس ارزن الروم با جماعتی از علما از قبل اجاقلویان شهر و بزرگان قبایل و سوباشیان محل به درگاه نایب السّلطنه آمدند و جبین ضراعت بر خاک مسکنت سودند و خسرو محمّد پاشای سرعسکر که در نارین قلعه متحصّن گشته بود عریضه [ای] از در انکسار نگار داده، خواستار عفو گناه آمد و پیشکشی بر گردن نهاد که همه ساله انفاذ داشته از طریق فرمانبرداری نگردد و هنوز این سخن در میان بود که معروض افتاد که سلیم پاشای والی ارمنیه به فرمان سرعسکر با 20000 تن لشکر از حدود بولانلوق به يك نگاه از دنبال محمّد زمان خان و حسن خان تاختن کرده اند.

نایب السّلطنه چون این بشنید صدقی افندی و حاجی ملا باقی قاضی عسکر را رخصت مراجعت به ارزن الروم فرمود و در پاسخ سرعسکر پیام های درشت و سخنان زهر آگین فرستاد و از آنجا به جانب بولانلوق ایلغار کرد. لشکر روم چون جنبش این جیش را تقرّس کردند بی آنکه با مردی در آویزند و گروهی برانگیزند راه فرار برگرفته، حسن خان و دیگر دلیران ایران تا حدود گلی سولمز که 3 فرسنگی ارزن الروم است از دنبال هزیمتیان برفتند.

و هم از آن جا نایب السّلطنه 10000 سواره و پیاده و 2 عراده توپ از قفای گریختگان و فحص قبایل حیدرانلو مأمور نمودند. و مردان کارزار چون سیل بی زنهار پست و بلند زمین را درنوشته، تا جنجشور و ترشور و ترجان که 4 فرسنگی دیار بکر است بشتافتند.

اگرچه ایل حیدرانلو را درنیافتند، لکن تمامت آبادانی ها و قریه ها پی سپر سپاه گشت و جماعتی کثیر

عرضه شمشیر آمد و 5000 تن مرد و زن و دختر و پسر اسیر شد و 200000 سر مواشی و اغنام دستگیر افتاد و 17 عراده توپ و فراوان از آلات ضرب و حرب و اموال و ائقال، بهره لشکریان گشت، چنان شد که سپاه نقل آن احوال را برنتابیدند و يك نيمه اموال منهوبه را به رود فرات در انداختند. سلیم پاشا چندانکه دانست و توانست مرد و مال از آن اراضی به قلال جبال شامخه صعود داد و شهر و حومه را يك باره از مردم بپرداخت و خود در میژ، که شهر موش خوانند جای کرد و دیوار حصار را استوار داشت.

جنگ حسین خان سردار ایروان با لشکر روم

نایب السلطنه حسین خان سردار را به دفع او فرستاد و او با 6000 مرد لشکری کوچ داد، آن گاه اسمعیل خان بیات را مأمور به فتح قلعه ملاذگرد نمود. اسمعیل خان برفت و آن حصنی که به غایت حصین بود، به حکم یورش بگشود و توپخانه و صلاح جنگ هرچه یافت برگرفت و در کنار قراسو به حسین خان سردار پیوست. و سواران سپاه از بهر نهب و غارت به هر سوی پراکنده شدند، ناگاه جمعی از کردان یزیدی و حسنانلو و سواران چهاردولی و بزچلو کمین گشاده جنگ در پیوستند.

حسین خان سردار چون این بدانست اسمعیل خان بیات و کریم خان کنگرلو و عسکر خان افشار را مدد فرستاد. و از آن سوی سلیم پاشای چندان که در قلعه لشکر داشت، بیرون فرستاد و جنگ عظیم گشت، آن روز تا 4 ساعت از شب برفت حرب بر پای بود، آن گاه توپ و تفنگ را دست باز داشته با شمشیر و خنجر به یکدیگر در آمدند و 7 ساعت دیگر رزم دادند.

این وقت حسین خان سردار جمعی از سواران قراباغی را بفرمود تا هرکس يك تن از سربازان مقدم را ردیف ساخته از آب عبه دادند. چون سربازان به مصافگاه در آمدند و طبل جنگ بزدند و تفنگها بگشادند، مجال درنگ بر لشکر روم محال افتاد. يك باره پشت با جنگ داده به قلعه گریختند. روز دیگر آگهی به نایب السلطنه رسید و از منزل حسن سهل تا کنار قراسو

بتاخت و بی درنگ آن آب را عبیره کرده و عنان زنان تا کنار شهر براند و آن بلده را از 3 سوی به محاصره انداخت.

مردم شهر چون این صولت و جلادت مشاهدهت کردند سادات و صناید شهر هر يك مصحفی بر کف نهاده به حضرت آمدند و از بهر شفاعت روی ضراعت بر خاک سودند. نایب السّ لطنه بر ایشان بیخشود و 14 ساعت میعاد نهاد که اگر سلیم پاشا طریق حضرت سپارد لشکریان را از قتل و غارت شهر باز دارد و محمّد حسین خان زنگنه را به طلب سلیم پاشا به شهر فرستاد و او بی ماطله و مسامحه سلیم پاشا را با تیغ و کفن به درگاه آورد و در پاداش این خدمت محمّد حسین خان که منصب نیابت داشت ایشیک - آقاسی شد.

بالجمله روز دیگر میرزا ابو القاسم فراهانی وزیر، در مسجد جامع بتلیس [- بدلیس] و میژ خطبه نصرت به نام شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قرائت کرد و لشکریان روزی چند در آنجا ماندگی خویش را دفع دادند. و نایب السّ لطنه محمّد زمان خان و حسن خان را که بر حسب فرمان قلعه خونوس را فتح کرده بودند بخواند و 17 عراده توپ هم از آنجا حمل داده و سلیم پاشا را به حکومت ارمنیه بازگذاشت و 10000 تن سواره و پیاده از آن ممالک ملتزم رکاب ساخت؛ و محمّد بیگ برادر سلیم پاشا را به لقب خانی عطا فرموده بر آن جماعت سرهنگ نمود.

و چون سپاه را به سبب قلت آذوقه از يك راه کوچ دادن صعب می نمود: نخستین حسین خان سردار را با 7000 کس از طریق خامور گسیل ایروان ساخت و 4000 تن سوار شقاقی و شاهیسون و قراداغی و قراباغی را از راه کوه سپان روانه خوی داشت و محمّد خان را از طریق بتلیس و محمّد باقر خان قاجار و حسن خان را از راه اخلاط روانه داشت و فرمود قلعه وان را نیز مسخر دارند. سلیم پاشا تسخیر قلعه وان را بر خویشان نهاد و ایشان را از محاصره بازداشت و نایب السّ لطنه اسیران را آزاد ساخت و خود از راه آردیش رهسپار گشت.

روز 12 صفر قلعه ارغیش را که از 3 سوی محاط آب است و از سوی

دیگر وحلی (1) صعب در پیش دارد به وفود مهابت و سورت سطوت مسخر داشت و 12 عراده توپ برگرفت و محال بکری و بند ماهی و محمودی را نیز تحت فرمان آمد و چون این اراضی با خاک خوی پیوسته بود به فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی تفویض یافت.

بالجمله در این سفر که 2 ماهه مدّت بر زیاد نداشت بلاد و امصار و قرای بایزید و الشکرد و دیادین و ملاذگرد و بتلیس و میژ و اخلاط و عادلجواز و ارجیش و خنوس با تمامت محال و حدود و قبایل و رعیت و لشکری به زیر فرمان و در شمار ممالک سلطان

ایران آمد. و نایب السّ لطنه از آن همه غنیمت که میان سپاه قسمت شد بیرون 48 عراده توپ چیزی مأخوذ نداشت. و هم در این وقت معروض افتاد که بعضی از لشکریان که مأمور به تسخیر حکاری بودند 18 سنجاق حکاری را مسخر داشتند.

مع القصّه نایب السّ لطنه در این سفر مانند یک تن از آحاد لشکر همی زیست و در خوردن و نوشیدن و پوشیدن بر هیچ کس فزونی نجست و چون عنان بازگذاشت مژده این فتح را در حضرت پادشاه عرضه داشت.

اما چون این خبر در اسلامبول سمر گشت اولیای دولت عثمانی 2000 تن لشکر و 10 عراده توپ به نزدیک داود پاشای وزیر بغداد فرستادند و او را برانگیختند تا اگر تواند حدود ایران را به سنابک ستوران ویران کند.

داود پاشا نخست محمود پاشای بابان را که به قوت کارداران ایران در شهر زور حکومت داشت با خود همداستان کرد و محمّد آقای کهیا را با 10000 کس مرد سپاهی و جماعت دلّوباش روانه شهرزور داشت و محمود پاشای بابان با 3000 تن سوار در کنار آب سیروان به کهیا پیوست. چون محمّد علی میرزا فرمانگزار عراقین این بدانست با 15000 سواره و پیاده در عشر اول ذیحجه از کرمانشاهان خیمه بیرون زد و 10 عراده توپ با لشکر برانده و حسن خان والی فیلی از پشتکوه لرستان با 3000 کس بدو پیوست.

ص: 327

این هنگام حسین پاشا خان خمسه و محمد باقر خان مافی را از راه سنندج بفرستاد و خود عقبه چیان را در نوشته در هیجدهم ذیحجه قریب به شهر زور لشکرگاه کرد، و محمد آقای کهیا و محمود پاشا در یاسین تپه که از 3 جانب با آب پیوسته و از يك جانب با خلاب سنگری راست کرده بنشست و 15 عراده توپ در پیش سنگر گذاشتند.

این هنگام محمود پاشا از در کذب و حیلت چند کس به حضرت شاهزاده فرستاد که اگر گناه مرا معفو دارند و خاطر مرا ایمن فرمایند، فردا که از 2 جانب صف راست شود با لشکر خود از کهیا بدان سوی گریزم و در زمان با کهیا در آویزم. شاهزاده چون کلمات او را با صدق راست ندانست پاسخی ملایم سؤال باز داد و فرستادگان او را باز فرستاد؛ و آن شب را بی بنه و آغروق به پای برد.

روز دیگر که خورشید سر بر زد ساخته جنگ گشت و موسی و ده [موسیوده] معلّم انگریز را با جماعتی از سرباز و سوار و توپخانه و زنبورک خانه از میان دره چنانکه خصم ندیده و ندانست بفرستاد تا ناگاه از قفای دشمن درآیند و نبرد آزمایند و خود

لشکر را جنبش داده میمنه و میسره راست کرد و بر فراز تلی صعود کرده جبین بر خاک نهاد و از کارساز بی نیاز طلب نصرت نمود و سخت بگریست. آن گاه به میان سپاه آمد از دو سوی گیرودار دلیران بالا گرفت و دهان توپ و تفنگ صاعقه بار آمد و از خون مردان خاک میدان گونه لعل و مرجان گرفت. رومیان را مجال درنگ نماند، پشت با جنگ داده به يك بار روی برتافتند.

محمود پاشا به اتفاق کهیا عنان زنان به طرف کرکوک گریختند. شاهزاده بی زحمتی در لشکرگاه کهیا فرود شده، سرپرده و خرگاه و توپخانه و هرچه رومیان را بود به دست لشکر ایران افتاد. آن گاه شاهزاده مظفر و منصور به سلیمانیه نزول فرمود. کهیا چون این بدید و از مراجعت به بغداد شرمگین بود، مغافصه در باره بند شاهزاده پناهنده شد و از آسیب جان به سلامت نشست.

این وقت شاهزاده، عبد الله پاشای عمّ علی پاشای والی دیار بکر را که از پیش به درگاه شاهزاده پناه جسته بود به حکومت شهر زور فرستاد و خود [ماه] محرم را در سلیمانیه به پای برد و صورت این قصّه را به حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت و در اول شهر صفر از سلیمانیه خیمه بیرون زد تا حصار بغداد را بگشاید و نخستین زیارت روضه عسکریین علیهما السلام و تقبیل آستانه سرّمن رای نمود.

وفات شاهزاده محمد علی میرزا

آن گاه به طرف بغداد شتافت، در منزل دلو عباس مزاجش از اعتدال بگشت و سخت مریض شد. و از آن سوی داود پاشا هراسناک گشت و شیخ موسی نجفی را که در میان علمای اثنی عشریه نامبردار بود، شفیع ساخت و به درگاه فرستاد. شاهزاده محمد علی میرزا را مکانت شیخ موسی و شدت مرض از تسخیر بغداد بازداشت و داود پاشا را به جای گذاشته به جانب کرمانشاهان کوچ داد، در منزل طاق گرا زحمت اسهال بر ضعف بدن بیفزود ناچار در آنجا رحل اقامت انداخت و دانست از این مرض جان به سلامت نبرد.

حسن خان فیلی و اسد خان بختیاری را طلب کرد و فرمود دور نباشد که چون من نباشم از این لشکرگاه نتوانید به سلامت بیرون شد، اکنون که مرا حشاشه [ای] از جان به جای است طریق مأمن خویش گیرید و برگزیدید. و شب شنبه 26 شهر صفر در سال 1237 ه. / 14 نوامبر 1821 م. هنگام سپیده دم رخت از این جهان به جنان جاویدان کشید و در 6 ربیع الاول این خبر مسموع شاهنشاه ایران افتاد و در سوگواری پسری چونین اگرچه با دل شکسته و خاطر خسته بود به کبریای سلطنت و شریعت ملکداری اظهار حزن و فرغ نغمه و فرزند اکبر ارشد او محمد حسین میرزا را به جای پدر نصب کرد و منشور فرمانگزاری عراقین عرب و عجم را بدو فرستاد و او را حشمة الدّوله لقب داد، بالجمله جسد شاهزاده را در بیرون کرمانشاهان در میان روضه [ای] که خود کرده بود با خاک سپردند.

اشاره

چون 1237 سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله برگذشت و 3 ساعت و 39 دقیقه از روز پنجشنبه 26 جمادی الاخره برفت آفتاب از حوت به حمل شتافت و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی به پای برد، آن گاه لشکرها را انجمن کرد و روز سه شنبه 5 شوال خیمه بیرون زد و از طهران تا سلیمانیه براند و از آنجا میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را به خواستاری شاهزاده حسنعلی میرزا از بهر استمالت خوانین به خراسان فرستاد و خود از سلیمانیه کوچ داده دوشنبه پانزدهم شوال چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد.

در این وقت اولیای دولت آل عثمان در استرداد ممالکی که نایب السلطنه به دست کرده بود، چنانکه به شرح رفت یک دل و یک جهت کشتند و هر جا در ممالک عثمانی تاجری ایرانی یافتند او را محبوس و اموالش را مأخوذ داشتند و زایرین بیت الله الحرام را در مملکت به حبس خانه در انداختند و محمد رؤف پاشا را سرعسکر ساخته به ارزن الروم فرستادند.

تصمیم عزم نایب السلطنه در تسخیر ممالک روم

از این سوی نایب السلطنه، نخستین حسن خان قاجار قزوینی را به طرف قارص و نریمان و فتح قلعه مغاز بتاخت و او در اول رکضت با سپاه روم دچار شد و در جنگ آن جماعت مردانه بکوشید و ایشان را بشکست و بسیار کس بکشت و سعید آقای سیواسی را که سرهنگ آن قوم بود با 1000 تن اسیر بگرفت و روانه درگاه نایب السلطنه داشت. و از این طرف نایب السلطنه در عشر آخر شعبان از تبریز به جانب خوی کوچ داد، بعد از ورود به خوی اسیران روم نیز در رسیدند. نایب السلطنه اسیران را آزاد ساخت و سعید - آقای سیواسی را طلب داشته به سوی سرعسکر روم گسیل ساخت و پیام داد که اگر از این جنگ و جوش دست بازداری و در میان دولتین رفع ذات بین کنی

بر طریق سلامت رفته باشی و اگر نه راه ندامت خواهی سپرد.

بعد از مراجعت سعید آقا، سرعسکر روم و دیگر پاشایان بر کید و کین بیفزودند، چندانکه يك باره ابواب مداهنه و مهاده مسدود شد و کار بر مقاتلت و مبارزت افتاد، ناچار نایب السلطنه ساز لشکر کرده در نیمه شهر صیام از بلده خوی بیرون شد و نخستین جماعتی از سپاه را به طرف سلماس و الباق و اراضی وان روان کرد تا از آن سوی رزم دهد.

جنگ توپراق قلعه

در این وقت مسموع افتاد که جلال الدین محمد پاشا و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا با لشکری بیرون حساب توپراق قلعه را به محاصره انداخته اند و در قلعه از ایرانیان 100 تن سرباز و 19 تفنگچی خلیج بر زیادت نبود. نایب السلطنه چون این بشنید لشکریان را از اراضی وان بخواند و از چالدران عنان به جانب الشکر گذاشت و در منزل اواجق لشکری که از بهر حراست قبایل نزد فتحعلی خان بیگلربیگی خوی بودند به رکاب پیوستند. سکنه محال وان چون این بدیدند میدان را از لشکر ایران خالی پنداشتند و 4000 تن سواره و پیاده کردان رومی و دلی باش و هیط بر سر قبایل خضرلو و تکوری که در ارض توره و حاجی بیک جای داشتند تاختن بردند؛ و مواشی ایشان را به نهب پیش براندند. طایفه تکوری در این وقت با لشکر وان هم داستان شد و با آن جماعت کوچ داد.

از قضا این هنگام سهراب خان غلام خاصه با افواج سرباز و سواران مقدم که از دنبال اردو کوچ می داد با مردم وان باز خورد و جنگی صعب در میانه برفت. در پایان کار لشکر وان شکسته شد و گروهی اسیر گشت، مواشی منهوبه را استرداد کردند و طایفه تکوری را باز جای آوردند و در منزل اواجق به حضرت نایب السلطنه پیوستند.

و هم در این وقت محمد زمان خان قاجار و فتحعلی خان بیگلربیگی خوی که به تاراج

نواحی وان مأمور بودند، مظفر و منصور درآمدند. اما از طرف دیگر خبر رسید که حافظ علی پاشا در محاصره توپراق قلعه سنگرها نزدیک کرده و نقبها در برده، دیر نباشد که آن حصار را بگشاید و همچنان آرامنه [ای] که در آن اراضی

جای دارند به استظهار رومیان سر از خدمت برتافتند و در 8 فرسنگی توپراق قلعه 2000 خانوار با آلات حرب و ضرب در قراکلیسیا سنگری کرده اند.

نایب السّ لطنه بعد از اصغای این اخبار از او اجق ایلغار کرده راه برداشت و نخستین بر قراکلیسیا بگذشت. جماعت ارامنه را که با سیل دمنده توان مقاومت نبود، کشیشان را با خاج و انجیل پیش داشته از در استغاثت جبین ضراعت بر خاک نهادند. نایب السّ لطنه گناه ایشان را نادیده انگاشت، لاکن فرمان داد که در یک جای انجمن نشوند و در محال دیادین سکون نمایند و آن شب را در آنجا به پای برده، صبحگاه برنشست و خواست تا لشکر را به آسایش کوچ دهد از بهر آنکه ماندگی بیرون کنند و جنگ را توانا باشند. در بین راه مسموع افتاد که پاشایان از جنبش لشکر ایران آگاه شده اند و در کوشش و یورش افزوده اند، باشد که قبل از رسیدن لشکر فتح قلعه کنند. نایب السّ لطنه از این خبر آشفته خاطر گشت و بی توانی حسین خان سردار و حسن خان برادر او را با گروهی قلیل از لشکریان برداشته شتابزده راه برگرفت و از بهر آنکه میدان جنگ را بدانند و جای توپ و زنبوره باز نماید تا قریب سنگر رومیان براند.

سپاه آل عثمان از دیدار لشکر بیگانه به هم برآمدند، نخستین 14 عراده توپ و 4000 مرد لشکری از قبایل دلی باش و هیطا بر فراز تلی راندند و دهان توپ و تفنگ را به سراشیب گشودند. نایب السّ لطنه با غلام تفنگ چیان از دامان تل به جنگ درآمدند. لختی سفیر گلوله در میان آمد و شد کرد، کار بدین گونه همی رفت تا سپاه ایران که یک فرسنگ از دنبال بود با توپخانه برسد.

و این هنگام هر جا فراز تلی و معقلی بود لشکر آل عثمان به زیر داشتند و توپها را بر فراز پشته ها جای داده بودند با اینکه سوار و پیاده ایرانیان 8 فرسنگ راه سپرده بود و اسبهای توپخانه در آن گرمگاه از طول مسافت خستگی و تشنگی داشت، نایب السّ لطنه بی ترس و

بیم حسن خان قاجار را با سرباز و سوار ایروان و نخجوان و خوی حکم به یورش داد و آن جماعت چون شعله نیران به جانب بالا بال گرفتند و در اول حمله خود را بر فراز پشته رسانیده چند عراده توپ از رومیان بستند.

جماعت دلی باش و هیطا چون پلنگ زخم خورده به جنگ درآمدند و هردو لشکر درهم آمیختند و یکدیگر را با کارد و خنجر خون ریختند. بعد از داروگیر فراوان، غلبه رومیان را افتاد، توپهای خویش را باز پس ستند و ایرانیان را شکسته سراشیب براندند.

نایب السّ لطنه چون این بدید جعفر قلی خان مرندی و قاسم خان ترکمان و محمد رضا - خان باکوئی برادر ابراهیم خان سرتیپ را با دو فوج سرباز تبریزی و مرندی به مدد هزیمت شدگان فرستاد.

مقاله حسن خان ساری اصلان با رومیان

حسن خان سردار که پسر دستان و شیر نیستان را به مرد نمی داشت دیگر باره چون پلنگ غضبان و نهنگ دمان به جنگ درآمد و با دل تفته و تن کفته و دهان پرگرد و کف از میان صف بیرون شد و به سوی فراز در تک تاز آمد. لشکریان چون این بدیدند دل قوی کردند و از دنبال او به شتاب آمدند.

هم در این کَرّت، رومیان چون شیران دیوانه گرد برانگیختند و مانند شیر و آب با ایرانیان در آمیختند. سرهای دلیران در زیر نعل ستوران پخش گشت و خاک آن پشته از خون کشته لعل بدخشان شد. در این حمله 6 عراده توپ و یک عراده خنپاره، دلیران ایران بگرفتند و از فراز کوه به زیر در انداختند. صفهای لشکر روم که از دور و نزدیک بدان رزمگاه نظاره بودند دلهای ایشان از این جلادت بجنید و این هنگام جنگ بزرگ پیش آمد.

در آن رزمگاه سلیم پاشا با 10000 تن سواره و پیاده در برابر امیر خان قاجار جای داشت و با توپ و تفنگ کار همی کرد. نایب السّ لطنه چند تن نسقچی بفرستاد و حکم داد که امیر خان بر سلیم پاشا حمله افکند و یورش اندازد و خود نیز با میمنه و میسر و جناح و ساقه از جای درآمد.

نخستین لطفعلی خان کتول با چند تن از غلامان بر سر توپخانه رومیان بتاخت، دو تن از توپچیان را به خاک انداخت، ناگاه گلوله توپ بر دهانش برآمد و برجای سرد شد. نایب السّ لطنه بفرمود تا اسکندر خان قاجار که امیر توپخانه بود، توپها را تحریک داده مانند باران بهار گلوله ببارید و لشکریان از دنبال دیگر حمله افکندند. ناگاه پای اصطبار رومیان لغزش یافت، یک باره روی از جنگ برتافتند.

نخستین جلال الدین محمد پاشا که به چوپان اوغلی معروف بود 20000 سوار و پیاده با 20 عراده توپ در زیر رایت داشت روی برکاشت، از قفای او علی پاشا با 10000 تن مرد لشکری از کنار توپراق قلعه طریق هزیمت برگرفت. غلامان رکابی و جماعتی از سوار در قفای گریختگان اسب برجهاندند. ابراهیم پاشا که با 8000 مرد به حراست سنگر چوپان اوغلی قیام داشت با شکستگان بیامیخت و به سنگر گریخت.

نایب السّ لطنه از بهر آنکه مبادا غلامان رکابی را از لشکر ابراهیم پاشا آسیبی رسد، بفرمود تا حسین خان سردار سرباز و توپخانه را برداشته بر سر سنگر راند و در حمله نخستین به سنگر در رفت، 21 عراده توپ و خنپاره و 14 رایت به دست کرد. رومیان را در سنگر نیز توان درنگ نماند، لشکر ایشان نیز به تفاریق پراکنده گشت و امیر خان قاجار بر اثر سلیم پاشا راه برداشت و مرد و اسب فراوان دستگیر کرد.

بالجمله توپخانه و قورخانه، خیمه و خرگاه، ناطق و صامت، تلید و طریف، هرچه با آن لشکر و در آن لشکرگاه بود غنیمت دلیران گشت و لشکر روم در این حربگاه دوچندان مردم ایران بودند، زیرا که کتاب اجرای لشکر روم به دست شد 51000 تن به شمار آمد و از این جمله آن کس که جان به سلامت برد و در تن جراحتی نداشت افزون از 1000 کس نبود و غنیمتی که خاص دولت بود بیرون کتاب، بهای قورخانه و گلوله توپ و باروط و جبه خانه به 60000 تومان پیوست.

بالجمله نایب السلطنه روز دیگر طریق مراجعت ایران سپرد و میرزا محمد تقی مستوفی را به ارزن الروم رسول فرستاد و محمد رؤف پاشای سرعسکر را پیام داد که ما را مرکوز خاطر نبود که با دولت آل عثمان خصمی اندازیم، سبب این رکضت و باعث این جنبش پاشایان نامجرب شدند؛ هم اکنون اگر از کرده پشیمان باشید و کار به صلاح و صواب اندیشید، ما را از مداهنه و مهادهنه مضایقت نخواهد رفت. محمد رؤف پاشا در پاسخ عرضه داشت که تا این ارضی پی سپر لشکریان است کار مصالحت و مسالمت به پای نرود. اگر فرمائی هردو لشکر باز خانه های خویش شوند، آن گاه مردان کارآزموده از طرفین مختار آیند و مبانی مصالحت را مشید دارند؛ و میرزا محمد تقی را بازفرستاد.

لاجرم نایب السلطنه از راه خوی به تبریز آمد و مژده این فتح را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت. شاهنشاه تاجدار، حسن خان قاجار را که در آن کارزار همه کار به مردی کرد، خویشتن او را به ساری اصلان لقب نهاد⁽¹⁾ و از آن پس نام او را در مناشیر بدین سان رقم کرده اند و دیگر صننادید سپاه را هرکس به مقدار زحمت مورد رحمت فرمود.

همانا هنگام مراجعت نایب السلطنه مرض ویا در لشکرگاه بالا گرفت. بعد از ورود به تبریز در آن بلده نیز این بلا شایع افتاد. روز 25 ذیقعه میرزا بزرگ قائم مقام مریض شد و جهان را وداع گفت. شهریار تاجدار چون این بشنید فرزند ارشد اکبرش میرزا ابو القاسم وزیر نایب السلطنه را قائم مقام صدارت کبری فرمود و منصب وزارت را به برادر دیگرش میرزا موسی خان عطا کرد.

مع القصه يك دو سال همی بود که مرض ویا پست و بلند جهان را درنوشت، از بلاد چین و هندوستان به حدود ایران گذشت، از شهر شیراز و یزد و اصفهان و کاشان و

1- (1). ساری یعنی زرد، و اصلاح یعنی شیر، و هر دو کلمه ترکی است.

قزوین و تمامت عراق عجم و آذربایجان از 100000 تن افزون بکشت و بسیار وقت بود که مردم ایران این مرض را مشاهده نکرده بودند.

اکنون بر سر داستان آئیم، چون نایب السلطنه از ممالک آل عثمان به جانب ایران عطف عنان کرد، مردم وان با جماعتی از کردان ساز سپاهی کرده ناگاه در حدود سلماس تاختن بردند و جمعی از مردان و زنان را عرضه تیغ ساخته بازشتافتند، چون نایب السلطنه این بدانست یوسف خان غلام خاصه خویش را با جماعت بهادران و ینکی مسلمان به دفع ایشان فرستاد، چون یوسف خان از سلماس بیرون شد، نصیر خان بیگ پسر مصطفی خان هکاری که با پدر خویش نیز کار به خصومت و مبارات داشت به اتفاق عثمان بیگ هرتوشی انجمنی از کردان کرده با 3000 تن مرد جنگ آهنگ یوسف خان کرد. وقتی رسید که یوسف خان افزون از 200 تن نومسلمان مرد لشکری نداشت، با آن قلیل مردم صف بر زد و رزمی مردانه بداد و کردان را بشکست، عثمان بیگ و نصیر خان بیک به صعوبت از رزمگاه طریق سلامت سپردند، یوسف خان هزیمتیان را بگذاشت و بی توانی به تسخیر قلعه باشقلان پرداخت، نخستین برجی را که

در برابر باشقلان بر زبر پشته بود حصار داد، 3 ساعت از جانین بگشادن توپ و تفنگ کار کردند، در پایان امر به قوت یورش آن برج را مسخر داشته حرسه آن را با تیغ بگذرانیدند.

فتح باشقلان در مضای این کار صعب آسان گشت و حافظ و حارس آن حصن نیز عرضه تیغ شد. آن گاه به حکم یوسف خان، ابراهیم خان حاکم باشقلان را عسکر خان افشار برداشته روانه درگاه نایب السلطنه گشت و همچنان یوسف خان قبایل آن اراضی را به نظم کرده بازشتافت و مصطفی خان هکاری که نسب به سلاطین بنی عباس می رسانید به حضرت نایب السلطنه آمد و جبین اطاعت بر زمین سود و مورد نواخت و نوازش شده تشریف گرانبها یافت و باز هکاری شتافت. و نصیر خان بیگ پسرش که رانده درگاه پدر بود، هم در این وقت وداع جهان گفت.

آن گاه نایب السلطنه 200 تن از فوج بهادران را به حراست قلعه باشقلان باز داشت و مصطفی خان هکاری دختر خود را از بهر ولیعهد ثانی محمد میرزا نامزد کرده با ساز و برگی شایسته به درگاه نایب السلطنه فرستاد.

چون این وقایع معروض درگاه پادشاه افتاد شهریار تاجدار بدان شد که از طرف بغداد و کرکوک و موصل نیز اراضی آل عثمان را آسیبی کند. لاجرم حکم داد که محمد حسین - میرزا فرمانگزار عراقین عرب و عجم لشکر خود را جنبش داده با 10 عراده توپ آهنگ بغداد کند و امیر محمد قاسم خان قوانلو را با تفنگچیان استرآبادی و هزار جریبی فرمان کرد تا به محمد حسین میرزا پیوسته شود و عبد الله میرزا حاکم خمسه را مأمور به تسخیر شهر زور کرد و ذو الفقار خان سمنانی و مطلب خان برادر او با لشکر سمنان و دامغان ملازم رکاب عبد الله میرزا شدند و فضلعلی خان قوانلوی قاجار و امان الله خان والی کردستان نیز بدو پیوستند و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی از بهر تعیین علف و آذوقه سپاه با لشکریان کوچ داد.

بالجمله این جماعت روز 22 ذیقعه از چمن سلطانیه بیرون شدند و شهریار تاجدار چهارشنبه سیم ذیحجه خیمه بیرون زد و در محال اسفندآباد عید اضحی کرد و از آنجا به جانب چمن یارسینج کوچ داد.

جنگ محمد حسین میرزا در اراضی بغداد با رومی

اما از آن سوی نخستین محمد حسین میرزا محال مندلیج و بدرائی و زرباطیه را به زیر قدم مردان کار، فرسوده کرد؛ و داود پاشای وزیر بغداد، سید عبد الله شبر را به شفاعت برانگیخت. و شاهزاده عبد الله میرزا قبایل بابان و شهرروز را کیفری به سزا کرد؛ لکن در این هنگام مرض وبا در لشکرگاه ایشان فراوان شد و بسیار از لشکریان را بکشت و مطلب خان دامغانی نیز وداع زندگانی کرد، ناچار سپاه طریق مراجعت سپرد و هرکس به طرفی گریخت. و شاهزاده عبد الله میرزا راه زنجان برداشت و این مرض به لشکرگاه شاهنشاه نیز شایع گشت و جعفر قلی خان نوائی قوریساول باشی و دوستعلی خان - معیر الممالک و میرزا مقیم مازندرانی مستوفی را

ناچار شاهنشاه ایران سپاهیان را رخصت انصراف داده خود با جمعی از خاصان درگاه روزی چند در دامان جبل الوند بنشست و ایام محرم [1238 ق/ سپتامبر 1822 م] را تا عاشورا در نهماوند بیود و از آنجا به سوی بروجرد کوچ داد و راه طهران برگرفت. روز چهارشنبه 24 محرم وارد دار الخلافه گشت.

اما از آن سوی چون محمود پاشا نیز از بیم بلائی و با به کرکوک در رفت و عبد الله پاشا در سلیمانیه قرار گرفت، چون سورت مرض و با بشکست، دیگر باره محمود پاشا آهنگ سلیمانیه کرد. چون این قصه به عرض شاهنشاه ایران رسید فرمان کرد که نایب السلطنه او را دفع دهد و حدود کردستان را به نظم کند.

نایب السلطنه، محمد حسین خان ایشیک آقاسی را با مکتوبی مشحون با بیم و وعید بدان اراضی گسیل ساخت تا در کرکوک محمود پاشا را دیدار کرد و تبلیغ احکام بداشت.

محمود پاشا هراسناک شد و عثمان بیگ برادر کهنتر خود را به اتفاق محمد حسین خان به حضرت نایب السلطنه فرستاده خواستار عفو گناه گشت و مورد ملاحظت افتاد. و از آن سوی عبد الله پاشای عم او پناهنده دولت آل عثمان شده حکومت شهر زور را از داود پاشا خط و خلعت گرفت. لاجرم نایب السلطنه تشریف حکومت شهر زور را به مصحوب عثمان بیگ به محمود پاشا فرستاد و ابراهیم خان باکوئی را با 2 فوج سرباز تبریز و مراغه [ای] مأمور داشت که او را در جای خود مستولی دارد.

بعد از رسیدن ابراهیم خان، عبد الله پاشا بیچاره گشت و ناچار سر خویش گرفته پناهنده دولت ایران گشت و محمود پاشا در میانه کوی و سلیمانیه خلعت حکومت در بر کرده وارد سلیمانیه شد. داود پاشا چون این بدانست در خشم شد، محمد پاشا حاکم کوی را بفرمود تا اهل و مال محمود پاشا را از اربل کوچ داده به موصل آورد تا از آنجا از راه بغداد روانه اسلامبول دارد.

مادر محمود پاشا صورت حال را به دست مسرعی در حضرت نایب السلطنه عرضه داشت، ولیعهد بی توانی حکم به ابراهیم خان فرستاد که اگر در اخذ اهل و مال محمود - پاشا تهاون ورزی مأخوذ عقاب و نکال خواهی گشت.

ابراهیم خان از سلیمانیه بر سر کرکوک براند و از چارسوی حصار داد و توپهای باره کوب را دهان بازداشت. بکر پاشای حاکم کرکوک از در خضوع بیرون شده، فرمانبرداری کرد و پیشکشی لایق بفرستاد، پس از آنجا کوچ داده قلعه اربل را به محاصره انداخت و کار بر قلعه گیان سخت کرد تا فرزند و خویشاوندان برادر محمود پاشا هرکه در آنجا بود بگرفت و از آنجا به کنار آب موصل آمد و اطراف موصل را با لشکر پره زده و جنگ در انداخت. مردم موصل چون مقاتلت او را در قوت بازوی خود ندیدند، مادر محمود پاشا و فرزندان او را به اردوی ابراهیم خان گسیل ساختند و آسیب او را از خود دفع دادند.

ابراهیم خان از آنجا بر سر کوی آمد و محمد پاشا را در قلعه کوی به حصار انداخت و ساز مقاتلت و مبارزت بیاراست. محمد پاشا جلادت ورزیده 45 روز خویشتن داری کرد و همه روزه نبرد آزمود. در پایان کار که پای اصطبارش از کار شد از در عجز و ضراعت بیرون آمد و سخن بر آن نهاد که اگر او را به سلامت گذراند تا راه بغداد گیرد بی کلفت، قلعه کوی را باز گذارد.

ابراهیم خان این سخن را پذیرفتار گشت و او قلعه را گذاشته راه بغداد گرفت. از پس او ابراهیم خان به قلعه کوی در رفته عثمان بیگ را به حکومت بازداشت و 14 عراده توپ با تمامت قورخانه به دست کرد و بفرمود تا توپها را خرد و درهم شکستند و قورخانه را حمل داده به درگاه نایب السلطنه آمد و از دنبال او محمود پاشا نیز حاضر حضرت شد و از نایب السلطنه اشفاق و الطاف ملکانه بدید و به خلعتی تازه بلندآوازه گشت و باز سلیمانیه شده به حکمرانی پرداخت.

اشاره

چون 1238 سال قمری از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بگذشت در روز جمعه هشتم رجب بعد از 9 ساعت و 28 دقیقه آفتاب به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ساز و برگ نوروزی طراز داده جشن عید بر قانون کرد. در عنوان امر و بدو سال، نایب السلطنه عباس میرزا معروض داشت که محمد رؤف پاشا سرعسکر ارزن الروم برحسب فرمان سلطان محمود خان ملک روم بدان سر است که در میان دولت ایران و روم کار به مصالحت کند. شهریار تاجدار انجام این امر را به اختیار نایب السلطنه باز داد و فرستاده او را بازفرستاد.

نایب السلطنه، میرزا محمد علی مستوفی آشتیانی را روانه ارزن الروم داشت تا با سرعسکر از هر در سخن کردند و دو عهدنامه یکی به زبان پارسی و آن دیگر به لغت ترکی نگار دادند. در یکشنبه 19 ذیقعد [1238 ق/ژوئیه 1823 م.] این سجل رقم شد [و] میرزا محمد علی باز ایران شد و از آن سوی عهدنامه را سرعسکر به اسلامبول فرستاد و قیصر روم خاتم بر نهاد و در نیمه شهر جمادی الاخره [1239 ق/فوریه 1824 م.] نجیب افندی که یک تن از صناید دولت روم بود، آن عهدنامه را برداشته به طهران آورد.

برحسب فرمان میرزا ابو القاسم مستوفی کاشی او را پذیره شده در سرای عبد الله - خان امین الدوله اقامت داد. بعد از تقبیل سده سلطنت مکتوب ملک روم را بسپرد و عهدنامه را که قیصر خاتم بر نهاده بود بداد. بعضی از آن نگارش با مکتون خاطر شاهنشاه ایران راست نیامد، لاجرم میرزا ابو القاسم قائم مقام را بفرمود تا با نجیب افندی

سخن کرده آن کلمات موافق ضمیر پادشاه داشت و عهدنامه به نام میرزا محمد علی و سرعسکر روم از

نو نگاشت. آن گاه قاسم خان سرهنگ تبریزی به اتفاق نجیب افندی سفیر روم شد و عهدنامه جدید را به مهر سلطان محمود خان معتبر داشته مراجعت کرد و صورت عهدنامه این است.

صورت عهدنامه دولت روم و ایران

غرض از تحریر این کتاب مستطاب آنکه در این چند سال به سبب وقوع بعضی از حوادث میان دولتین علیتین اسلام روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل به تقار و خصومت و مؤدی به حرب و کدورت شده بود، به مقتضای جهت جامعیه اسلامیة اسلام و عدم رضای طرفین به سفک دماء و وقوع این گونه حوادث و اوضاع و اعادت سلم و مؤدت و تجدید دوستی و محبت از جانب دولتین علیتین [فخیمتین] اظهار رغبت و موافقت شده، و به موجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به القابه، فتحعلی شاه قاجار خلد الله ملکه و اقباله، و حکم مأموریت نامه نواب ولیعهد دوران عباس میرزا به اوصافه این عبد مملوک و چاکر جان نثار [میرزا محمد علی مستوفی] به وکالت نامه مباهی و مخصوص گشته از جانب دولت علیته عثمانی نیز به امر و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی، سلطان محمود خان به تمجیده، وکالت نامه به جناب والی ولایت ارزن الروم محمد امین رؤف پاشای سرعسکر جانب شرق عنایت شده بود، این عبد مملوک در مدینه ارزن الروم با جناب سرعسکر مشار الیه ملاقات و بعد از مبادله وکالت نامه های مبارکه، عقد مجلس مکالمه کرده مصالحه مبارکه به این آئین ترتیب و تعیین یافت:

اساس. از قراری که در تاریخ 1159 ق/ 1746 م. به موجب مصالحه و عهدنامه واقعه [مقرر] گشته، حدود و سنور قدیمه و شرایط سابقه از امر

حجاج و تجار و رد فراری و تخلیه سبیل اسرا و اقامت شخص معین در دولت علیتین تماما و کمالات بین الدولتین باقی و مرعی و معتبر بوده به ارکان آن وجها من الوجوه خللی عارض نشده و در مابین دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت ابد در کار باشد.

بعد از این شمشیر خلاف در غلاف بوده، در میانه دو دولت معامله [ای] که مؤدی

كدورت و برودت و منافى سلم و صفوت باشد وقوع نيباد، و آنچه داخل حدود قديمه دولت عليه عثمانى مى باشد و در اثنای حرب و قتال به دست دولت فخرمه ايران آمده، از جمله قرى و اراضى و قلاع و قضا و قصبه، حال [مصالحه] تحرير از تاريخ اين تمسك معتبره الى مدّت 60 روز به طرف دولت عثمانى تماما تسليم شود و به مراعات حرمت اين مصالح خيريه، گرفتاران طرفين را بلاكتم و اخفا تخليه سبيل كرده آنچه در اثنای راه محتاج اليه آنها باشد از مأكولات و غيرها عطا شود و به سرحدات طرفين ايصال نمايند.

ماده اول: دولتین عليّتين را در امور داخله يكديگر مداخله نيست. فيما بعد از جانب بغداد و كردستان مداخله جايز نداشته، از جمله محالى كه از توجهات و سنجاقات و كردستان داخل حدودى باشد سببا من الاسباب و وجها من الوجوه از طرف دولت عليه ايران مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفين سابق و لا حق تصاحب نشود و در حوالى مذكوره اگر از اهالى طرفين به بيلاق و قيشلاق عبور نمايند در باب مرسومات عاديه بيلاقى و قيشلاقى و ساير دعاوى كه وقوع يابد مابين وكلاى نواب وليعهد [دولت] ايران و وزير بغداد مخابره شده، رفع نمايند كه باعث كدورت در ميان دو دولت نگردد.

ماده ثانيه: از اهالى ايران كسانى كه به كعبه معظمه و مدينه مكرّمه و ساير بلاد اسلاميه آمد و شد مى نمايند، مثل حجّاج و زوّار و تجّار و مترددين اهالى بلاد اسلام روميّه با آن جماعت مثل اهالى خودشان معامله نمايند و از ايشان دورمه و ساير وجوه خلاف قانون شرعيه اصلا چيزى مطالبه نشود و كذلك از زوّار عتبات عاليات مادامى كه مال التجاره

داشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه شود و زياده طلب ننمايند و از طرف دولت عليه ايران نيز با تجّار طرف بهيه عثمانى و اهالى ايشان بر اين وجه معامله نمايند و به مقتضای شرايط سابقه فيما بعد در حق حجّاج و تجّار دولت عليه ايران تنفيذ و اجراى شرايط قديم از جانب وزراى عظام و امير حاج و مير ميران كرام

و سایر ضابطان و حکام دولت علیّه عثمانی کمال دقت و رعایت شود. و از شام شریف الی حرّمین محترمین و از آنجا الی شام شریف از جانب امین صرّه همیون به معرفت معتمدی متعیّن که در میان آنها است نظارت نماید و از مخدّرات حرم شاهنشاهی و حرّمهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیّته ایران که به مکه معظّمه و عتبات عالیات می روند، فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود. و كذلك در خصوص رسومات گمرک تجّار و اهالی دولت بهیّته ایران مانند دولت علیّه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان يك دفعه به قرار 100 قروش 4 قروش گمرک گرفته و به دست ایشان تذکره داده مادامی که از دست ایشان به دست دیگری منتقل نشده مکرّر از ایشان گمرک نگیرند. تجّار ایران لاجل التجاره چوپوق شیراز که به دار السعاده می آورند در بیع و شری آن انحصار نباشد و به هرکس که خواهند بیع نمایند و با تجّار و تبعه و اهالی دولّین علیّتین که به مملکتین جانبین آمد و شد می کنند، به

مقتضای جهت جامعیه اسلامیّه معامله دوستانه شده از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند.

ماده ثالّثه: آنچه از عشیره حیدرانلو و سببکی متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت علیه عثمانی ساکن می باشند، مادامی که در سمت آنها است اگر به حدود ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند سرحدّداران در منع و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست بر ندارند و از جانب سرحدّدار منع ایشان نشود، از تصاحب ایشان دولت علیه عثمانی کف ید نماید و اگر ایشان به رضا و اختیار خود به جانب ایران بگذرند دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکند و بعد از آنکه به طرف دولت بهیّته ایران بگذرند بعد اگر به خاک عثمانی بیایند قطعاً تصاحب و قبول ایشان نشود [و] در صورتی که ایشان بطرف ایران بگذرند و آن وقت از حدود دولت عثمانیه تجاوز کرده خسارت بزنند سرحد نشینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان دقت نمایند.

ماده رابعه: به موجب شرط قدیم، فراری دولّین از طرفین تصاحب نشود و كذلك

از جمله عشایر و ایلات هرکسی که بعد از این تاریخ از دولت علیّه عثمانی به دولت فخریه ایران و از دولت بهیّه ایران به دولت علیّه عثمانی بگذرد، باید آن گذشتگان تصاحب نشوند.

ماده خامسه: آنچه در دار السّ لطنه و سایر ممالک دولت علیّه عثمانی اموال تجّار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است، از تاریخ این تمسک در ظرف 60 روز در هر محلی که باشد به موجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع و معتمد دولت ایران به صاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت از حجّاج و تجّار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی ضابطان جبراً از بعضی گرفته باشند، بعد از افاده و اظهار دولت علیّه ایران از دولت عثمانی فرمان برطبق همان افاده به عهده وکیل آنها در هر محل صادر شود و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند.

ماده سادسه: در ممالک دولت علیّه عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانی که فوت می شود، اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشند، مأمورین بیت المال ترکه همان متوفی را به معرفت شرع دفتری کرده و به ثبت و سجدل شرعی رسانند و آن مال را بعینه در محل مأمّن تا مدّت يك سال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده به موجب ثبت و سجدل شرعیه اشیاء متروکه تسلیم شود و رسوم عادیه [و] کرایه محل آن اشیاء را گرفته باشد و آن اشیاء اگر در مدّت مذکوره حریق و تلف شود ادعای آن نشود و اگر در مدّت مزبوره وارث و وصی نرسد ترکه محفوظه را مأمورین بیت المال به اطلاع معتمد دولت علیّه ایران فروخته ثمن آن را حفظ نمایند.

ماده سابعه: به موجب شروط سابقه برای تأیید و تأیید دوستی و موّدت در هر سه سال يك نفر از دولّین در طرفین علیّین معتکف و مقیم باشند و از تبعه دولّین علیّین که در اثنای حرب به طرفین گذاشته اند در حق ایشان بنا به حرمت مصالحه خیریه سیاست این اسائت نشود.

خاتمه: آنچه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد، بر منوال محرّره که بالمذاکره قرار داده شده و از طرفین قبول گشته ادعای اموال منهبه الضیعات و تضمین مصارف جزئیّه از جانبین مضی مامضی گفته صرف نظر شود و از جانبین دولتین علیّتین بر وفق عادت تصدیق نامه ها مبادله شده بواسطه سفرا از تاریخ تمسک الی مدّت 60 روز در رأس حدود دولتین به یکدیگر ملاقات کرده به آستانه دولتین ایصال و تسلیم شود و به این وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریه به مسالمة حقیقیّه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت نایره کدورت و خصومت منطقی بوده و منافی دوستی و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله [ای] جایز ندارند؛ و از جانب جناب وکیل مشار الیه نظر به رخصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ 1238 یوم یکشنبه 19 شهر ذیقعده الحرام این تمسک ممهور و ممضی شد. الخاتمة بالخیر و السعاده و الحمد لله اولاً و

آخراً و باطنا و ظاهراً تحریرافی اواخر شهر ربیع الثانی سنه 1239 ه. در دار الخلافه طهران این عهدنامه مبارکه در حضور نجیب افندی سفیر دولت عثمانی تصحیح شد.

آمدن شیخ موسی به شفاعت داود پاشا به درگاه پادشاه

اما از جانب دیگر داود پاشای وزیر بغداد جناب شیخ موسی نجفی را که از فحول فقهاء اثنی عشریه بود برای عفو گناه خویش و استرداد قلعه مندلیج روانه درگاه پادشاه ایران داشت و بی آنکه او رسالت خویش بگزارد و خبری باز آرد مصرف افندی را با لشکری رزمجوی به تسخیر قلعه مندلیج فرستاد. ایمانی خان فراهانی و مهدی خان کلهر که حارس و حافظ قلعه بودند قوت دفع او نداشتند، لاجرم ایمانی خان بگریخت و مهدی خان دستگیر شد و مندلیج مفتوح گشت.

چون این خبر مسموع پادشاه ایران گشت فرمان رفت که محمد حسین میرزا این کین بخواهد و داود پاشا را کیفر کند و خسرو خان گرجی را فرمود تا با لشکر بختیاری پیوسته شود؛ و قبل از آنکه خسرو خان طی مسافت کند، محمد

حسین میرزا جلادت ورزیده با 5000 سوار و 5 عراده توپ از کرمانشاهان بیرون شد و به ایلغار تا مندلیج بتاخت؛ و از گرد راه حکم به یورش داد و مندلیج را بگشود و 800 تن از رومیان را عرضه تیغ ساخت و در عشر آخر شوال این خبر به عرض شهریار رسید و در ازای این جلادت محمد حسین میرزا را حشمة الدوله لقب داد و حکم رفت تا او باز کرمانشاهان شود و خسرو خان در مندلیج متوقف گردد.

اما داود پاشا از این کردار سخت پشیمان گشت و عریضه [ای] از نو بنگاشت و شیخ موسی را به شفاعت برانگیخت. شهریار جرمش را معفو داشت و منشوری به نامش مسطور گشت و این شرایط در آن مرقوم افتاد.

نخست: آنکه از خانقین تا بغداد از زوار عجم باج نگیرند.

دوم: آنکه خزانه نجف اشرف را که در فتنه وهابی به کاظمین علیهما السلام حمل داده اند به بازدید یک تن از دبیران دولت ایران باز جای بردند و طومار تفصیل آن اشیا را خدام عتبات عالیات خاتم بر نهاده به دفتر خانه دولت ایران سپارند.

سیم: آنکه در اراضی عراق عرب و عتبات زوار عجم را پاس حشمت بدارند و دعوی شرعی عجم را به مجتهدین شیعه گذرانند.

چهارم: آنکه داود پاشا هر سال 5000 تومان زر مسکوک به شکرانه عفو گناه به درگاه فرستند.

بالجمله وقایع نگار حضرت میرزا صادق مروزی به اتفاق جناب شیخ موسی روانه بغداد شد و حکم رفت که اگر این شرایط را داود پاشا بر گردن نهاد و سجدگی به مهر صنادید آن اراضی بداد، قلعه مندلیج را بدو گذارند. بعد از ورود وقایع نگار به بغداد، داود پاشا سر طاعت و انقیاد پیش داشت و میرزا صادق را کامروا بازفرستاد.

و هم در این سال خوانین خراسان در نهران به کارداران ایران انهی کردند که شجاع السلطنه حسنعلی میرزا را مکنون ضمیر آن است که سر از ربقه اطاعت پادشاه بیرون کند و به هوای سلطنت سربرکشد. پادشاه کارآگاه بدین سخنان کذب و ترهات بی معنی وقعی ننهاد. اما چون شجاع السلطنه این قصه بشنید بی توانی حاضر

حضرت شد و به اصرار و الحاح فراوان حکومت خراسان را از گردن فرو گذاشت و با برادر اعیانی خود حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس رخصت یافته تا به اصفهان برفت، چون مزاجش از صحت بگشته بود و در آنجا به معالجت و مداوا مشغول شد و حسینعلی - میرزا راه شیراز را برگرفت.

از پس او شهریار تاجدار شاهزاده علینقی میرزای حاکم قزوین را طلب داشته حجّة السّلطان لقب داد و به حکومت خراسان فرستاد و میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهان را به وزارت او برکشید و برادر اعیانی حجّة السّلطان، امام ویردی میرزا را که سرکشیکچی و ایلخانی ایل قاجار بود به حکومت قزوین فرستاد و خدمات ایلخانی را به میرزا اسد الله خان نوری که از بدو کار شاه شهید آقا محمّد شاه تا این وقت وزیر سپاه و امین درگاه بود باز گذاشت. و چون میرزا اسد الله خان به سبب وزارت لشکر و امور سپاه و نظم

جزئی و کلی جنود پادشاه خاطری به کمال مشغول داشت فرزند خود میرزا هدایت الله مستوفی را به نیابت خویش به خدمت سرکشیکچی گذاشت. و در این وقت میرزا اسد الله خان وزیر لشکر نیز پاسبان باشی لقب یافت.

و هم در این سال شهریار تاجدار سفر سلطانیه را ترك گفته در نواحی طهران در اذیال جبل البرز بیلاق فرمود.

و هم در این سال حاجی محمّد حسین خان صدر اعظم اصفهانی مریض شد و صبح چهارشنبه 13 صفر وداع زندگی گفت. فرزند اکبرش عبد الله خان امین الدوله که مستوفی الممالک بود به جای پدر خدمت وزارت اعظم نیز دریافت.

و هم در این سال شهریار تاجدار ملا علی محمّد کاشانی و حاجی عبد الله اصفهانی خواجه سرار را هر يك 1000 تومان زر مسكوك بداد تا از قبل شهریار و نیابت والده پادشاه سفر مکه معظمه کرده زیارت بیت الله الحرام کنند. و این شعر را شهریار به نظم کرده، بفرمود تا بر لوحی مرمر منقّر نمودند و حاجی عبد الله حمل داده در مسجد الحرام به یادگار گذاشت تا از شهریار ایران تذکره باشد.

محرمی باید که پیغامی برد نزد جانان نام گمنامی برد

آنگاه در عشر اول جمادی الاخره به جانب قم سفر کرد و از آنجا به طهران آمده، بر اریکه و سلطنت متکی گردید.

وقایع سال 1239 ه. / 1824 م

در سنه 1239 ه. چون 3 ساعت و 18 دقیقه از شب یکشنبه 19 رجب برگذشت، خورشید به بیت الشرف شد و شهریار عجم فتحعلی شاه جشن نوروز به آئین جم بگذاشت و روز پنجشنبه 12 شوال از طهران به نگارستان خیمه زد و پس از 10 روز کوچ داده، چهارشنبه دوم ذیقعده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و نخستین مردم گیلان به حضرت آمدند و از کارپردازان شاهزاده محمد رضا میرزا شکایت آوردند.

محمد رضا میرزا از حکومت آن اراضی دست بازداشت و برحسب فرمان، شاهزاده یحیی میرزا حکمران گیلان گشت و منوچهر خان غلام ارمنی ایچ آقاسی باشی به نظم آن مملکت و تربیت شاهزاده مأمور گشت؛ و شاهزاده علینقی میرزا که در سال پاریس فرمان حکومت خراسان یافت و به حجة السلطان ملقب آمد و با خوانین خراسان و نفاق ایشان برنتابید، لاجرم دواسبه به حضرت شتافت و از فرمانگزاری خراسان استعفا جست.

شهریار تاجدار دیگر باره او را به حکومت قزوین بازداشت و رکن الدوله لقب داد و هم در زمان کس به طلب شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه فرستاده او را حاضر درگاه فرمود و دیگر باره به حکومت خراسان منصوب نمود.

و این هنگام ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا برحسب فرمان به درگاه آمد و به معالجت و مداوای میرزا احمد طیب احمدآبادی اصفهانی مزاجش که از صحت بگشته بود بهبودی یافت و فرزند اکبر نایب السلطنه شاهزاده محمد میرزا

را که ولیعهد ثانی دولت بود چون ملازمت رکاب پدر داشت مورد عنایت پادشاه گشت و ایالت اراضی قراگوزلو نیز بدو تفویض آمد و در رکاب نایب السلطنه باز تبریز گشت و شهریار تاجدار روز یکشنبه دوازدهم ذیحجه از سلطانیه کوچ داده 22 ذیحجه وارد طهران گشت و عبد الله خان امین الدوله اصفهانی را که حل و عقد امور دولت را کفیل بود، به نظم اصفهان مامور فرمود.

وقایع سال 1240 هـ. / 1824-25 م. و ذکر سفر شاهنشاه ایران به اصفهان

اشاره

در سنه 1240 هـ. چون 9 ساعت و 8 دقیقه از شب دوشنبه غره شعبان سپری آفتاب رهسپر حمل گشت و شهریار تاجدار فتحعلی شاه بساط عید درنوشت، 2 روز بعد از نوروز از طهران خیمه بیرون زد و راه اصفهان پیش گذاشت و در ضمیر داشت که در این سفر بعضی از مردم اصفهان را که با زیردستان و رعایا طریق جور و اعتساف سپرده اند، کیفری به سزا فرماید؛ زیرا که از علمای اصفهان کتابی رسیده بود که حاجی هاشم خان در هتک حرمت مردم و اخذ مال ایشان هیچ دقیقه فرو نمی گذارد و این حاجی هاشم خان و قبایل او از طوایف بختیاری بودند و سالها در محله لبنان اصفهان نشیمن داشتند.

عصیان حاجی هاشم و نایب شدن او

چنان افتاد که عبد الله خان امین الدوله خواهر او را به شرط زنی آورد و این سبب تکبر و تنمر حاجی هاشم خان گشت و جماعتی از بختیاری که در شمار عشیرت او بودند دست به طغیان برآوردند و اهل حرفت و صنعت و تجار اصفهان را بسیار وقت می آزدند و اموال ایشان را بی حجتی و سندی اخذ می کردند.

چندانکه حاجی محمد حسین خان اصفهانی زندگانی داشت جراحات این جماعت را به مرهم عطوفت و احسان التیام می داد و ایشان نیز چندان درازدستی نمی کردند که پای اصطبار مردم بلغزد، تا این هنگام که حکومت اصفهان به میرزا علی محمد خان

پسر امین الدوله مفوض گشت و او خواهرزاده حاجی هاشم خان بود يك باره سکنه لبنان سر به طغیان برداشتند و بسیار افتاد که به خانه تجار دررفتند و اموال ایشان را با شکنجه بگرفتند، چنان شد که نه حاجی هاشم خان را در پایان امر آن قوت بود که جماعت خود را از آن درازدستی منع کند و نه عبد الله خان امین الدوله به سبب زن و فرزند توانست حاجی هاشم خان را دفع دهد. ناچار خویشان به حضرت شهریار زبان به سعایت باز کرد و از حاجی هاشم خان آغاز شکایت نمود.

لاجرم پادشاه عادل بعد از ورود به اصفهان، حاجی هاشم خان را مأخوذ داشته از هر دو چشم نابینا ساخت و فرمود چون امین الدوله در تأدیب حاجی هاشم خان مسامحت کرد؛ اگر خواهد از محل خود ساقط نشود 50000 تومان زر مسکوک به خازنان حضرت سپارد. و امین الدوله از انفاذ این زر خویشان داری کرد و این کار با کبریای سلطنت راست نیامد.

لاجرم شاهزاده سلطان محمد میرزا را به حکومت اصفهان نصب کرد و او را سیف الدوله لقب داد و یوسف خان گرجی را که فرمانگزار عراق و سپهدار سپاه بود فرمان داد که در حضرت سیف الدوله شاغل خدمت باشد و کار اصفهان را به نظم کند و 200000 تومان از منال دیوانی حمل رعایای اصفهان را سبک ساخت و امین الدوله برحسب فرمان ملازم رکاب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس شد و حساب فارس را جزوی و کلی بازپرس کرده معادل 30000 تومان از منال دیوانی به تخفیف رعایا بازگذاشت و طریق حضرت شهریار برداشت.

آن گاه در غرة شوال پادشاه کوچ داده مراجعت به طهران فرمود و چون از امین الدوله آزرده بود وزارت اعظم را به الله یار خان دولوی قاجار که هم به مصاهرت شهریار افتخار داشت تفویض داد و او را به آصف الدوله ملقب فرمود و حسن خان پسر او را که دخترزاده پادشاه بود امیر بار فرمود و سالاربار لقب داد. آن گاه روز هشتم ذی قعدة از طهران به باغ نگارستان خیمه زد و منوچهر خان را به نظم گیلان فرستاد و موکب پادشاهی در حرکت آمده هیجدهم ذیقعدة چمن سلطانیه لشکرگاه گشت.

رسیدن ایلچی روس به ایران

این هنگام کارداران دولت روسیه را نصب خاطر گشت که با دولت ایران نقض عهد کنند و پیمان بشکنند، پس سخن در انداختند که بعضی از اراضی گوگجه ایروان به حکم صلح نامه باید در تحت فرمان ما باشد و همچنان چون در صلح نامه مرقوم شد که هر یک از دولتین معتمدی معین فرمایند تا حدود طالش را باز نمایند. در مدت 14 سال که فی مابین دولتین ایران و روس کار به مصالحه و متارکه می رفت چون مردم روس از حق خود بر زیادت طلب می کردند این کار به پای نرفت.

این هنگام یک باره روسیان سر برداشته و گفتند محال بالغ لو و گونی و گوگجه دنکیز جزو مملکت ما باشد و اگر نه کار به مخاصمت خواهد رفت. و ینارال یرملوف سردار گرجستان، پولکونیک مزراویج وکیل دولت روس را با شاه میر خان ارمنی که ترجمان او بود روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت تا این دعوی را بر مراد خویش کند.

و از آن سوی نایب السلطنه و حسن خان ساری اصلان نیز حاضر حضرت شدند و بر حسب فرمان روزی چند با مزراویج سخن کردند و میرزا ابو الحسن خان شیرازی و میرزا محمد علی آشتیانی که از تقریر و عهد تحریر عهدنامه آگهی داشتند نیز در مجلس گفت و شنود حاضر بودند. در پایان امر چون مزراویج را با شرایط عهدنامه حقی نبود، سخن بر این نهاد که این اراضی را کارداران با ما به رسم عطا بازگذارند و اگر نه کار ما با عمال نایب السلطنه راست نیاید و بی شک آغاز مقاتلت و مجادلت شود.

سفارت وقایع نگار به طرف روس

لاجرم شاهنشاه ایران میرزا صادق وقایع نگار را به اتفاق مزراویج سفارت تفلیس فرمود تا با یرملوف سخن کند و آتش این فتنه را فرونشاند. آن گاه میرزا ابو الحسن خان - شیرازی را به وزارت امور دول خارجه مفتخر ساخت و شب پنجشنبه نوزدهم محرم 1241 ه. / 5 سپتامبر 1825 م. راه طهران برگرفت. و نایب السلطنه برای نظم محال قراگوزلو و همدان بدان اراضی

شتافت و شاهزاده یحیی میرزا به اتفاق منوچهر خان برحسب فرمان در قزوین به رکاب پیوستند و بعضی از اشرار گیلان را به درگاه آوردند.

شاهنشاه بعد از تأدیب آن جماعت را مأمور به توقّف سمنان فرمود و معادل 60000 تومان به تخفیف منال دیوانی گیلان مقرر داشت و از آنجا به حدود ساوجبلاغ سفر کرده یکشنبه چهاردهم صفر وارد طهران گشت.

و از آن سوی وقایع نگار به اتفاق مزاروایج طی مسافت کرده، بعد از ورود به تبریز مزاروایج سبقت جست و قبل از رسیدن وقایع نگار، یرملوف را دیدار کرد و از طریق مرافقت و موافقت بگردانید و سخن بر این نهادند که باید قبل از رسیدن سفیر ایران قریهٔ بالغ لورا مسخر داشت و فوجی سالدات با چند عرادهٔ توپ به حراست گذاشت، اگر سردار ایروان از بهر انتزاع میان بندد ناقض عهد و فاتح نزاع او خواهد بود و اگر سخن نکند بباشیم تا سفیر ایران برسد، آن گاه گوئیم که ما هرگز گمان نداشتیم که کارداران ایران از ارض بالغ لورا که درخور هیچ زرعی و حرثی نیست با دولت روسیه دریغ دارند، اکنون که کار بدین گونه رفت و صورت حال معروض ایمپراطور روس شد، بی آنکه از دولت فرمانی رسد نتوانیم دست از بالغ لورا باز داریم. همانا کارپردازان ایران از بهر بالغ لورا ترك مصالحت نخواهند گفت و آغاز مقاتلت نخواهند کرد.

بالجمله سخن بر این نهادند و کینیاز قراکلیسیا را حکم دادند تا برفت و قریهٔ بالغ لورا بگرفت و یک تن مایور با 200 تن سالدات و 2 عرادهٔ توپ در آنجا باز بگذاشت. و از این سوی چون وقایع نگار به ایروان رسید، کینیاز به حسین خان سردار پیام داد که سفیر ایران را در این سفر مقصود چیست اگر غرض تحدید حدود دولتین است این منازعه و مناقشه برخاست و اگر دیدار یرملوف را طالب است او به حدود چچن سفر کرده پس بباشد تا یرملوف به تفلیس مراجعت کند.

وقایع نگار سخنان او را وقعی نگذاشت و از راه بالغ لورا کوچ داده سه شنبه

بیست و پنجم ربیع الاول وارد تفلیس گشت و روز ورود او را عظیم مکانت گذاشتند و به سزا پذیره گشتند و یرملوف هنگام سفر ولیمنوف را از بهر گفت و شنید سفیر ایران به جای گذاشته بود و او با وقایع نگار سخن در انداخت و جز از در غدر و حیلت حرفی بر زبان نرانده، وقایع نگار گفت از اینگونه سخن چیزی به دست نخواهد شد، نیکو آن است که من حکم شاهنشاه ایران را بر لوحی رقم کنم و تو پاسخ خود را در ذیل آن نگار دهی تا مرا حجّتی باشد. پس قلم برداشت و خلاصه حکم شاهنشاه را بر صفحه [ای] بنگاشت بدین شرح که:

اکنون سال فراوان است که دولتین علیّین ایران و روس را موافقت است بهتر آن است که کارداران دولت روسیه در تشیید قواعد اتحاد طرفین رنج برند تا لشکری و رعیت دولتین بی کلفت خاطر زیست کنند. اکنون که جماعت روسیه از حدود خویش قدم فرا پیش نهاده اند و قلعه بالغ لورا زیر دست کرده اند صواب آن است که از خلاف رأی شاهنشاه ایران بپرهیزند و از آن اراضی بیرون شوند، تا این مسالمت به مخاصمت نیبوند و این مصافقات به معادات بدل نشود.

و ولیمنوف در تحت این کلمات نگاشت که:

ما قریه بالغ لورا بعض حدود خود دانسته ایم و زیر دست کرده ایم تا از قبل ایمپراطور فرمان نرسد دست بازنداریم.

این هنگام الکسندر بولیج ایمپراطور روس در بیست و یکم ربیع الاول سنه 1241 ه. .

5 / نوامبر 1825 از جهان رخت بدر برد و برادر او قسطنطین [کنستانتین] به هوای سلطنت سر برکشید چون او به غلظت طبع و شراست خوی شناخته بود، اعیان دولت روسیه او را از در فرمانگزاری نگذاشتند و برادر دیگرش نکولای بولیج [- نیکولای پاولویچ] را به سلطنت برداشتند. چنانکه شرح حال ایشان در ذیل قصه سلاطین یوروپ مرقوم خواهد شد.

بالجمله وقایع نگار را در چنین وقت مجال اندیشه نماند، ناچار نگاهشته ولیمنوف را برداشته روز بیست و هشتم جمادی الاخره از تقلیس راه برگرفت و بعد از ورود به دار الخلافه طهران صورت حال را باز نمود و شاهنشاه ایران کیفر کار روسیان را تصمیم عزم داد.

و هم در این سال نایب السلطنه عباس میرزا دختر شاهزاده محمد قلی میرزا از برای فرزند خود جهانگیر میرزا عقد بست و دختر خویش را به بدیع الزمان میرزا پسر شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله به نکاح داد.

وفیات

و هم در این سال ظهیر الدوله ابراهیم خان والی کرمان که عمزاده شاهنشاه بود وداع زندگانی گفت و فرزند ارشدش عباسقلی خان که دخترزاده شاهنشاه بود به جای پدر حاکم کرمان شد.

و هم در این سال امان الله خان والی کردستان رخت از جهان بیرون برد و حکمرانی کردستان به فرزندش خسرو خان که شرف مصاهرت پادشاه داشت مفوض گشت.

و هم در این سال محمد حسین خان قراگوزلو رخت به سرای باقی کشید و رستم خان ولد اکبرش به جای پدر کارفرمای پیاده و سواره قراگوزلو گشت و ملازم خدمت ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا شد.

و هم در این سال یوسف خان گرجی سپهدار سپاه و حاکم عراق که به نظم اصفهان مشغول بود در آن بلده مریض شد و چشم از جهان بست و فرزندش غلامحسین خان که به مصاهرت شهریار افتخار داشت و با اینکه سنین عمرش افزون از 17 نبود به سلامت فطرت و کرامت طبع و شهامت خاطر امتیاز داشت جای پدر گرفت و خدمت وزارت شاهزاده سلطان محمد میرزا و نظم اصفهان به خسرو خان گرجی مفوض گشت.

طغیان پسر محمد رحیم خان والی خوارزم

و هم در این سال رحمن قلی توره خوارزمی تسخیر خراسان را در خاطر گرفت. چون در این سال محمد رحیم خان والی خوارزم درگذشت، فرزند او رحمن قلی توره به جای پدر برنشست و نخستین لشکری از قبایل اوزبک و ترکمان و سالور و ساروق

و تکه و یمرلی سکنه ایورد و درون و مهنه انجمن کرده مغافصة تا کنار شهر مشهد مقدس براند و لشکرگاهی عظیم کرد.

شجاع السّ لطنه حسنعلی میرزا وقتی این بدانست که در حضرت او لشکری درخور رزم خوارزمیان حاضر نبود، از قضا هم در آن شب ابری عظیم متراکم گشت و برفی شگرفت بیارید و صرصری دم سرد بوزید و سورت سرما چنان شد که بیشتر از لشکر خوارزم جان بدادند و بارگیر ایشان نیز بمرد. رحمن قلی توره به زحمت تمام از آن داهیه دهیا راه فرار پیش گرفت و با بعضی از مردم خود افتان و خیزان تا اراضی سرخس برفت و صبحگاه مردم از شهر مشهد بیرون شده، لشکرگاه او را از صامت و ناطق متصرف شدند.

اما رحمن قلی توره بعد از ورود به سرخس گریختگان لشکر خود را انجمن ساخت و فوجی را به تاراج نواحی جام و سرجام مأمور فرمود. از قضا شجاع السّ لطنه فرزند خود

ارغون میرزا را از سبزوار طلب داشته بود و او در منزل شریف آباد با بعضی مردم رحمن قلی توره باز خورد. ارغون میرزا که خوکرده کارزار بود چون ایشان را دیدار کرد با شمشیر آخته به میان ایشان تاخت، زمانی دیر برنیامد که جمعی از آن قوم را دستگیر و برخی را عرضه شمشیر ساخت. و نیم دیگر از لشکر او نیز در حدود جام با امیر نصر الله خان تیموری دچار آمد که او نیز رهسپار حضرت شجاع السّ لطنه بود. دلاوران تیموری دمار از آن جمع برآوردند.

چون این خبر به رحمن قلی توره رسید سورت غضب در دماغ او اثر کرده يك باره دل بر کیفر نهاده و دیگر باره در تجهیز لشکر جدی بلیغ فرمود و 3000 تن مرد مبارز را از قبایل اوزبک قونقرات و مردم قراقالمق انجمن کرد و جمعی از سواران سالور و ساروق را با ایشان همدست نموده و قواد سپاه خویش را مانند دولت نظر پی و عوض آیناق و رجب مهتر و دولت مراد پروانچی و مراد سردار و تراب پی و سعید نیاز خان را با ایشان همراه ساخت تا به کنار مشهد مقدس برانند و چندانکه توانند از نهب و غارت خویشتن داری نکنند

و آن جماعت به شتاب شهاب و شمیت عقاب به اراضی مشهد تاختن کردند و این خبر روز چهارشنبه چهاردهم رجب معروض شجاع السلطنه افتاد.

شاهزاده در زمان لشکری را که حاضر رکاب داشت برداشته بیرون شتافت و همچنان شتابزده در دامان جبل اژدرکوه با آن گروه دچار شده از دورویه مردان بر صف شدند و گردان به گیرودار درآمدند. بعد از آویختن و خون ریختن، ترکمانان پشت با جنگ دادند و خراسانیان در قفای ایشان به تک تاز آمدند و 1000 تن اسیر و 500 نیزه سر از آن جماعت به دست کرده باز شتافتند.

شجاع السلطنه هم در آن جایگاه از سرهای ایشان منارها برافراشت و رحمن قلی توره، بعد از این حدیث هولناک، مجال توقف در اراضی سرخس محال یافت و باز خوارزم شتافت. و مژده این فتح روز نوروز معروض حضرت شهریار ایران افتاد.

وقایع سال 1241 هـ. / 1825-26 م. و ابتدای نقض عهد روسیان با ایرانیان

اشاره

در سنه 1241 هـ. چون 2 ساعت و 56 دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شعبان برفت، خورشید در خانه شرف جای کرد و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار بساط نوروزی بیاراست و فرمان داد تا نقش دینار و درهم را بدین گونه کردند.

بر چهره درهم که معادل 36 نخود سیم بود این مصرع رسم شد.

مصرع

سکه فتحعلی شه خسرو صاحبقران

و بر چهره دینار که 18 نخود ذهب خالص میزان داشت این مصرع رسم شد.

مصرع

سکه فتحعلی شه خسرو کشورستان

و 9 درهم چنین را به یک دینار بها نهادند و یک دینار را با یک چنین درهم یک تومان خواندند.

و هم در این وقت در اراضی ورامین ری و جبال دامغان از زر و سیم مسکوک مقداری به دست شد که بعضی سکه شاپور ذو الاکتاف و برخی سکه خلفای بنی عباس

ص: 356

و دیگر ملوک نقش داشت این جمله را خازنان پادشاه مضبوط ساختند.

و این هنگام شاهنشاه ایران در کیفر جماعت روسیه يك جهت شد، چه از این پیش نقض عهد ایشان و درآمدن به قلعه بالغ لوی ایروان به شرح رفت، و هم در این مدت که در اراضی مسلمانان مسلط بودند از درازدستی با زنان بیگانه و اخذ اموال مردم خودداری نمی نمودند. این حدیث به دست بعضی از چاکران نایب السلطنه که از مصالحه با روسیان دلگران بودند گوشزد آقا سید محمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود گشت و او به کارداران درگاه شاهنشاه ایران نگاشت که این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده، پادشاه اسلام را در این امر رأی بر چگونه است. شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته به اندیشه جهاد شاد بوده ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و رونق شریعت نهاده ایم.

ورود آقا سید محمد مجتهد به دار الخلافه

جناب آقا سید محمد چون مکنون خاطر پادشاه را اصغا فرمود، بی توانی از عتبات کوچ داده، راه دار الخلافه برگرفت و در عشر آخر شوال المکرم وارد تهران شد و تمامت شاهزادگان و علمای آن بلده جنابش را پذیره شدند و شهریارش نیز عظیم گرامی بداشت و از اجرای لشکر بر زیادت 300000 تومان زر مسکوک از خزانه خاص باز کرد تا در تجهیز لشکر به کار شود.

پس آقا سید محمد دل شاد کرد و با هر يك از علمای ایران مکتوبی نگار داد که به حضرت شهریار گرد آیند و مردم را از بهر جهاد تحریص کنند. و فرمان رفت که عبد الله خان امین الدوله که این هنگام از خدمت وزارت معزول بود، آقا سید محمد و دیگر علما را میهمان پذیر باشد.

و از جانب دیگر میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهانی را به میهمانداری جان مکدونالد کینز انگلیس مأمور فرمود که از قبل دولت کمپنی هندوستان روانه ایران بود که به جای هنری ولك وکیل دولت انگلیس در ایران مقیم باشد و این هنگام تا بندر ابوشهر رانده بود.

بالجمله در این وقت شاهزاده محمود میرزا که حکومت نهاوند داشت بر حسب فرمان شهریار فرمانگزار لرستان فیلی گشت و شاهزاده همایون برادر اعیانی او

حکومت نهند یافت. آنگاه روز شنبه بیست و ششم شوال شاهنشاه ایران از دار الخلافه طهران کوچ داده و در سلیمانیه فرود شد و پس از 4 روز راه برگرفته دوشنبه ششم ذیقعه چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد.

رسیدن ایلچی روسیه برای مصالحه و پذیرفتن مجتهدین

جمعه دهم ذیقعه نایب الله لطنه حاضر درگاه شد و از قبل نیکولای ایمپراطور روس کینیاژ منچیکف به سفارت ایران آمد و برحسب فرمان سه شنبه چهاردهم ذیقعه خسرو خان والی کردستان و فرج الله خان آخلوی افشار او را استقبال کرده در سراپرده آصف الدوله الله یار خان وزیر اعظم فرود آوردند و میرزا ابو القاسم قایم مقام و میرزا رحیم شیرازی طبیب که این وقت منشی الممالک بود و میرزا تقی علی آبادی او را ملاقات کرده پرسشی به سزا نمودند و شانزدهم ذیقعه در حضرت شهریار بارجست و مکتوب ایمپراطور برسانید و تخت بلوری که به هدیه داشت پیش گذرانید و این تخت را الکسندر بولویچ از بهر شاهنشاه ایران پرداخته بود، چون او نماند برادرش نیکولای بعد از جلوس بر سریر سلطنت پادشاهی همان تخت را ارسال داشت و این تخت را 3 ذرع طول و 2 ذرع عرض باشد که از بلور بیضا مرصع کرده اند و در آن از هر سوی 3 مشربه از بهر فوران آب جای داده و از پس پشت نشستگاه صورت خورشیدی از بلور صافی پرداخته اند.

بالجمله بعد از تقبیل سده سلطنت، سفیر روسیه مراجعت کرد و روز جمعه هفدهم ذیقعه جناب آقا سید محمد و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و آقا سید نصر الله استرآبادی و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیز الله طالش و دیگر علما و فضلا وارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان و امراء ایشان را پذیره کردند. در روز شنبه هیجدهم جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که از تمامت علمای اثنی عشریه فضیلتش بر زیادت بود به اتفاق حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد که او نیز قدوة مجتهدین بود از راه برسید.

تمامت شاهزادگان و قاطبهٔ امراء و اعیان نیز به استقبال بیرون شتافتند و جنابش را با تکبیر تهلیل و مکانت و محلی جلیل فرود آوردند و این جمله مجتهدین که انجمن بودند به اتفاق فتوی راندند که هرکس از جهاد با روسیان باز نشیند از اطاعت یزدان سربر تافته، متابعت شیطان کرده باشد.

شاهنشاه دیندار و ولیعهد دولت نیز سخن ایشان را استوار داشت. از میانه

معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه رزم روسیه را پسندیده نمی داشتند و رضا نمی دادند. مجتهدین ایشان را پیام های درشت فرستادند و گفتند همانا شما را در عقیدت و کیش خود فتوری است و اگر نه چگونه جهاد با کافران را مکروه می شمارید، لاجرم ایشان دم در بستند.

و از آن سوی سفیر روس چندانی که سخن از در صلح راند و همی گفت وقت آن است که کس به حضرت ایمپراطور گسیل دارید تا او را تهنیت جلوس گوید و از بهر پادشاه گذشته تعزیت فرماید، سخن او را نیز وقعی نگذاشتند. و از قضا هم در این وقت کینیا و سرحداران پنبک و قراکلیسیا از حدود خود بیرون شده تا آباران و ایروان تاختن کردند.

این معنی یک باره علمای دین و اعیان دولت را در کار جهاد یک جهت کرد و سفیر روس از گفت و شنود با کارداران دولت مأیوس شد و خواست تا مجتهدین را دیدار کند؛ بلکه ایشان را از اندیشهٔ جدال فرود آورد و خویشتن بر گردن نهاد که دست روسیان را از حدود ایران باز دارد. مجتهدین در پاسخ گفتند که:

شریعت ما با کفار از در مهر و حفاوت سخن کردن گناهی بزرگ باشد.

اگرچه روسیان از حدود ایران بیرون شوند، هم جهاد با ایشان را واجب دانیم.

در پایان کار شاهنشاه ایران سفیر روس را طلب داشته فرمود اکنون کار بر حسب تشیید مبانی شریعت است و ما همواره قوام ملت را بر صلاح دولت فضیلت نهاده ایم و او را رخصت انصراف داده 1000 تومان زر مسکوک و بعضی از اشیاء دیگر او را عطا فرمود و بر حسب فرمان میرزا اسمعیل منشی نایب السلطنه به مهمانداری او مأمور گشت و راه آذربایجان برداشت.

از پس او شهریار تاجدار یک باره دل بر جهاد نهاد و نخستین شاهزاده اسمعیل

میرزا را با تفنگچیان استرآبادی و هزار جریبی و فندرسکی به متقلای سپاه مأمور فرمود و ایشان دوشنبه چهارم ذیحجه از سلطانیه راه آذربایجان برگرفتند و جمعه هشتم محمد قلی خان پسر آصف الدوله با جماعت خواجه وند و عبد الملکی و مافی از قفای اسمعیل میرزا بیرون شد و نایب الس لطنه دوشنبه یازدهم طریق تبریز گرفت و مجتهدین از بهر تحریض مجاهدین پنجشنبه چهاردهم برنشستند و حاجی محمد خان قاجار دولوی با

جماعتی از لشکر به طرف طالش در شتاب آمد. و فرمان رفت که حسین خان سردار ایروان و برادرش حسن خان ساری اصلان حدود گوگجه دنکیز و بالغ لورا از روسیان پرداخته کند. و شهریار تاجدار روز پنجشنبه بیست و یکم ذیحجه کوچ داده از راه مغان چای رهسپار گشت و سه شنبه بیست و ششم ذیحجه اراضی اردبیل را لشکرگاه کرد.

فتوح عساکر ایران در اراضی متصرفی روسیه

اما از آن سوی حاجی محمد خان قاجار به محال اوجارود بشتافت و با جماعت روسیه که در قریه گرمی جای داشتند جنگ در انداخت و به حکم یورش بدان قریه در رفته تیغ بر روسیان نهاد، 20 تن اسیر و 30 نیزه سر و 2 عراده توپ از ایشان بگرفت و روانه درگاه داشت؛ و این جمله روز ورود پادشاه در اردبیل از پیشگاه حضور بگذشت.

و از جانب دیگر چون حسین خان سردار ایروان از فرمان پادشاهی آگهی یافت اعداد کار کرده پس از 2 روز در جمعه بیست و دوم ذیحجه بر سر سنگر باش آباران [آباران] تاختن برد و [با] 1000 تن سالدات که در آنجا جای داشتند به جنگ درآمد و جمعی را بکشت و آن جماعت را بشکست. کینیا با گروهی از مردم خود فرار کرده به درختستانها گریختند و سبحانقلی خان قاجار قزوینی هم در آن شب جمعه بر سنگر بالغ لوبتاخت و حرسه آن سنگر را بشکست و 2 عراده توپ بگرفت.

و حسن خان ساری اصلان از طریق کمری بر سر قراکلیسیا برفت و با 400 تن سالدات روسیه که در آنجا انجمن داشتند طریق مقاتلت و مجادلت سپرد و بسیار کس از ایشان عرضه هلاک

و دمار ساخت و آن جماعت را هزیمت کرد و 2 عراده توپ بگرفت و زنان و فرزندان ارامنه را اسیر ساخت و اراضی شوره گل را يك باره از روسیان بپرداخت و بوداق سلطان آیروملو را با دیگر مسلمانان به چخورسعد ایروان آورد. و همچنان تقی خان بزچلو ساکن گوگجه دنکیز از طرف دره چچک راه حمزه چمنی برگرفت و اسبان توپخانه کینیاز را براند و راعیان اسبها را بکشت و صورت این فتوح از پی یکدیگر در حضرت پادشاه مکشوف گشت.

مقاتله نایب السلطنه با سردار روسیه

اما نایب السلطنه چون به تبریز درآمد الکسندر میرزا والی گرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی را به محال گرجستان و شیروان و شکی مأمور فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلو را با فوجی از لشکر با مصطفی خان شیروانی متفق ساخت و امیر خان سردار را به اتفاق مهدقلی خان جوانشیر از طریق مقری و اراضی برکشاط روانه داشت و خویشان روز دوشنبه بیست و دوم ذیحجه راه قراباغ پیش گرفت. اما از آن سوی 2000 تن سالدات که در محال گروس و خنزیرک و چناقچی سکون داشتند طریق قلعه شوشی برداشتند، تا در آنجا اعداد کار کرده با دیگر لشکریان ساخته جنگ مسلمانان گردند، در بین راه با شاهزاده اسمعیل میرزا باز خوردند و آتش حرب افروخته گشت. حاجی آقالبیک قراباغی با مردم خود نیز از قفای روسیان درآمد و رزم در داد.

و هم در این وقت نایب السلطنه از راه در رسید و جنگ پیوست، از چاشتگاه تا فرو شدن آفتاب آتش حرب افروخته بود. در پایان کار روسیان در قید اسار و بوار درآمدند 1000 تن اسیر و 500 نیزه سر و 4 عراده توپ به دست لشکر اسلام افتاد. و این جمله چهارشنبه یازدهم محرم در ظاهر اردبیل از نظر پادشاه بگذشت. آن گاه فرمان رفت تا در قلاع چناقچی و خنزیرک و گروس حافظ و حارس بازداشتند و علف و آذوقه بدادند.

و حاجی محمد خان قاجار دوّلو بعد از فتح قریه گرمی به اتفاق میر حسن خان پسر مصطفی خان طالش و آقا سلیمان گیلانی سرهنگ

فوج شقاقی بر سر قلعه لنکران رفت و به قوت یورش فتح قلعه کرده، هرچه از تلید و طریف یافت برگرفت. شگفتی اینکه 14 سال از این پیش چنانکه ذکر شد این قلعه در شب تاسوعا به دست روسیان افتاد و این وقت هم در شب تاسوعا مفتوح گشت.

بالجمله 3 عراده توپ و 200 تن اسیر از آن جماعت دستگیر شد و دوازدهم محرم حاضر درگاه شهریار آمد. فرمان رفت تا قلعه لنکران را با خاک پست کردند و از پس آن فتح قلعه سالیان افتاد و اموال و ائقال بهره لشکریان شد، از جمله 100000 خروار آرد بدست کردند. آن گاه بر حسب فرمان میر حسن خان حکومت طالش یافت و شهریار

تاجدار بفرمود تا از سرهای روسیان 5 مناره در کنار معبر شرقی اردبیل افراخته کردند و 400 تن از اسیران روس با 10 عراده توپ به شاهزاده سلطان محمد میرزا حاکم اصفهان سپرده آمد و دیگر اسیران را روانه طهران داشتند.

از پس این وقایع نایب السملطنه، اغورلو خان پسر جواد خان زیادلوی قاجار حاکم گنجه را از خوی طلب نمود و او را با محمد ولی خان افشار ارومی متفق ساخت و علما و اعیان گنجه را مکتوبی مشعر بر تحریض جهاد با روسیه کرده، بدیشان سپرد و گسیل گنجه داشت و از قفای ایشان علیقلی آقای برادر اغورلو خان را از طریق آیروم بر سر قبایل قاجار و آیروملو و قزاق و شمس الدین لوفرستاد تا ایشان را بر روسیان بشوراند؛ اما مردم گنجه و قبایل و نواحی آن بلده چون از رسیدن اغورلو خان آگهی یافتند، در عصیان با روسیان یک جهت شدند و قبایل قزاق و شمس الدین لو، ایل بیگی خود را که روسیان مقرد گویند بکشتند و سر به طغیان برداشتند.

جماعت روس که در زورآباد گنجه سکون داشتند چون این بدیدند از بهر کیفر غوغا طلبان و تسخیر گنجه بیرون شتافتند و مردم گنجه جنگ ایشان را پذیره گشتند و در خان باغی گنجه با روسیان دچار شدند.

در میان جنگی عظیم پرفت، هم در پایان، روسیان شکسته شدند و جمعی کثیر از ایشان عرضه شمشیر گشت و گروهی اسیر شد [ه] و 8 عراده توپ دستگیر آمد، از آن جماعت عددی اندک با يك عراده توپ به طرف شمکور گریختند. اغورلو خان جمعی از سواران را از قفای ایشان بتاخت تا در شمکور ایشان را نابود ساخت.

آن گاه اغورلو خان به جای جدّ و پدر در شهر گنجه به حکومت بنشست و روز یکشنبه پانزدهم محرم سرهای روسیان و اسیران ایشان از پیشگاه پادشاه گذشت. و این هنگام نایب السلطنه فرمان داد تا امیر خان سردار نیز در گنجه متوقف باشد و عبد الله خان - دماوندی و نورو علی خان سرهنگ سپاه سمنانی قلعه گنجه را حافظ و حارس گردند و از جانب دیگر مصطفی خان شیروانی تا نزدیک شیروان براند و برحسب فرمان شهریار ابراهیم خان قاجار دولوی با 2 عراده توپ و حاجی محمد خان قاجار با جمعی از لشکر به پشتوانی مصطفی خان از طریق سالیان راه برگرفتند و تا منزل جواد برانندند.

جماعت روسیه که در شکی و شیروان جای داشتند چون این جنگ و جوش بدیدند

بی درنگ به جانب بزمک که معقلی محکم بود فرار کردند. لاجرم مصطفی خان در شیروان و محمد حسین خان در شکی شاد خاطر به حکمرانی پرداختند. و از جانب دیگر کینیاز قراکلیسیا چون دستبرد حسن خان ساری اصلان را بدانست چندان که احوال و اقبال و آذوقه و علف به ذخیره داشت بر زبر هم نهاده آتش در زد؛ و به قلعه لری گریخته در آنجا متحصن گشت.

مع القصّه از جمعه بیست و دوم ذیحجه [1241] تا جمعه بیستم محرّم [1242] این جمله را بلدان و امصار مفتوح گشت. آن گاه برحسب حکم شهریار شاهزاده شیخعلی میرزای حاکم ملایری با لشکری انبوه از لشکرگاه به عزم تسخیر قلاع قبه و باکویه راه برگرفت و شهریار تاجدار بیست و یکم محرّم به آهنگ قلعه شوشی از ظاهر اردبیل کوچ داده، بیست و چهارم محرّم در يك فرسنگی اهر در کنار رود طویله شامی فرود شد و الله یار خان آصف الدوله را با 20000 تن لشکر و 10 عراده توپ فرمان داد که به رکاب نایب السلطنه پیوسته شود و در فتح قلعه شوشی با او هم دست گردد و 100000 تومان زر مسکوک از بهر تجهیز لشکر بدو داد و فرمود بعد از فتح شوشی بی توانی آهنگ تقلیس فرماید. و او بیست و هفتم محرّم کوچ داده و دهم صفر در ظاهر قلعه شوشی به لشکرگاه نایب السلطنه پیوست.

و چنان افتاد که در این وقت سفیر دولت انگلیس جان مکدانلدکینز به مهماننداری میرزا ابو القاسم مستوفی بیست و نهم محرم حاضر درگاه پادشاه شد و برحسب امر شهریار، محمد حسن خان دولوی نسقچی باشی و محمد ولی خان افشار او را پذیره کرده در آوردند؛ و روز دیگر میرزا صادق وقایع نگار و میرزا فضل الله علی آبادی او را بازپرسی به سزا کرده پنجشنبه چهارم صفر تقبیل سده سلطنت حاصل کرد؛ و مورد الطاف و اشفاق پادشاه شد.

مع القصّه از آن سوی نایب السلطنه، ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا را مأمور به حفظ و حراست شهر و قلعه گنجه فرمود و محمد قلی خان قاجار را با جماعت خواجه وند و عبد الملکی و نظر علی خان مرندی را با لشکر مرندی ملازم خدمت او ساخت و خود در فتح شوشی يك جهت گشت و حکم داد تا لشکریان در اطراف قلعه سنگرها نزدیک بردند و کار بر مردم شوشی سخت کردند. قلعه گیان از در چاره با لشکر اسلام ساز مداهنه طراز کردند و پیام دادند که اگر ما را در مال و جان زیانی نباشد، از در آوردن سپاه اسلام در این قلعه و متابعت پادشاه اکراهی نداریم. روزی چند بدین ملاحظه و تسویف به پای بردند. و از آن سوی مددوف که در خدمت ایمپراطور روس سرداری نام بردار بود، سپاهی از جماعت روسیه و ارامنه و قزاق ساز داده با 20 عراده توپ مغافصه به جانب گنجه رهسپار گشت و از کار شوشی که بیم آفت و محل مخافت بود یاد نکرد.

شکست یافتن مسلمانان از روسیان و کشته شدن امیر خان سردار

ولیعهد ثانی محمد میرزا چون قصد مددوف را بدانست با اینکه لشکری در خور جنگ او نداشت، جلادت ورزیده پذیره رزم او شد و قلعه گنجه را به نظر علی خان - مروزی سپرد، امیر خان سردار که جنگ را شیر آهنین چنگ بود هم

ملازم رکاب شاهزاده محمّد میرزا گشت. در اراضی شمکور هردو لشکر با یکدیگر دیدار کردند و جنگ استوار گشت. بانگ گیرودار برخاست و شرار توپ و تفنگ بالا گرفت. امیر خان که در میان آن دود و دم با دل تقته و لب گفته از چپ و راست رزم می داد، ناگاه گلوله تفنگ بر مقتل او آمده بیفتاد و رخت به جهان جاوید برد و لشکر اسلام که هم از نخست با لشکر عدو قتلت عدد داشتند، چون سردار را کشته دیدند يك باره روی برکاشتند، و مددوف هم در آن روز که چهاردهم صفر بود از پس این ظفر بی درنگ آهنگ قلعه گنجه کرد.

فتح گنجه به دست روسیه

نظر علی خان مرنندی چون این جلادت از مددوف بدانست تاب درنگ نیاورده قلعه را بگذاشت و طریق فرار برداشت و لشکر روسیه بی مانعی و دافعی شهر و قلعه را فرو گرفتند. از آن سوی چون خبر آهنگ مددوف به طرف گنجه در حضرت نایب السّلطنه معروض افتاد، نخستین دفع او را واجب شمرد و دست از محاصره شوشی بازداشت و

حکم داد که مهدیقلی خان جوانشیر ایل والوسی که ساکن اراضی قراباغ اند [را] به جانب قراچه داغ کوچ دهد و خود بی توانی سپاهی که حاضر حضرت بود، برداشته از ققای مددوف تاختن کرد، وقتی برسد که شهر و قلعه گنجه از لشکر روس آکنده بود، ناچار فرود شده لشکرگاه راست کرد تا لختی سپاه از زحمت راه بیاساید و از صبحگاه ساز مقاتلت فرماید.

از قضا، هم در آن شب بسقاویچ که يك تن از جنرالان جنگجوی روسیه بود با 4000 تن سالدات از طریق تقلیس برسد و با مددوف پیوست و بامداد دوشنبه بیست - و سیم ساز مقاتلت طراز گشت. و نایب السّلطنه ملازمان رکاب و سواران عبد الملکی و سربازان عراقی و بختیاری را در میمنه بازداشت و سپاهیان استرآباد و مازندران را بر میسر کرد و جهانگیر میرزا را با 2 تن دیگر از فرزندان خود در قلب [سپاه] جای داد و سرباز و سوار آذربایجانی را در پیرامون ایشان بگماشت و خود با جماعتی از دلیران لشکر در میان درّه کمینگاه گرفت.

و از آن سوی

ص: 365

مددوف دیوار حصار را پشتوان ساخته، لشکر خویش را بر صف کرد و سواران قزاق را از چپ و راست بداشت و خود با سرباز و توپخانه در قلب شد. نخستین تفنگچیان عراقی و مازندرانی ساز مبارزت کردند و به پشته [ای] که در آنجا گروهی از جماعت روسیه سیغناق کرده بودند یورش بردند، و در اول حمله روسیان را هزیمت دادند و پس از [آن] سواران ایران اسب برانگیختند و با گروه قزاق درآویختند. سوار قزاق نیز تاب درنگ نیاورده و پشت با جنگ دادند.

شکسته شدن لشکر اسلام و فرار ایشان از روسیان

مددوف چون این نگریست از قلبگاه جنبش کرد و حکم داد تا دهان توپها بگشادند و

از دخان و شراره مصافگاه چون شب قیرگون پرستاره گشت و گلوله توپ و تفنگ چون تگرگ مرگ ببارید. نایب السلطنه در اندیشه رفت که مبادا فرزندان را که نوآموزکارزارند در آن ظلمت جنگ آسیبی رسد، کس به شتاب فرستاد که ایشان را برکنار کارزار باز دارند.

نگاهبانان ایشان هم از نادانی و هم از در آشفتگی فرزندان نایب السلطنه را در پیش چشم لشکریان از قلبگاه به یک سوی بتاختند، سرباز آذربایجانی چنان فهم کردند که ایشان طریق فرار گرفتند، لاجرم بی اینکه رزمی دهند و حمله افکنند به جمله سر بر کاشتند و بارگیرهای لشکر عراقی و بختیاری را که به کار جنگ بودند برنشسته راه فرار برداشتند.

جماعت مازندرانی و عراقی چون این بدیدند نیروی جنگ از ایشان برفت و از دنبال هزیمت شدگان برفتند. از میان 2500 تن مردم عراق و بختیاری را که اسب نبود بر پشته [ای] صعود کرده متحصن شدند و یک روز و یک شب با روسیان رزم دادند و در پایان کار به جمله اسیر و دستگیر گشتند و 4 توپ از سپاه اسلام به دست روسیان افتاد و نایب السلطنه به اتفاق آصف الدوله ناچار دنبال هزیمتیان گرفتند و تا کنار رود ارس برانندند.

چون شهریار تاجدار این قصه بدانست هردوان را حاضر حضرت ساخت و دیگرباره به ساز لشکر پرداخت و فرمان داد که نایب السلطنه همچنان در کنار رود

ارس ساخته جنگ باشد، از قضا در غره شهر ربیع الاول در طویله شامی که لشکرگاه پادشاه بود، برفی چنان شگرف ببارید که مجال درنگ در آنجا محال نمود، ناچار کوچ داده از طریق اهر راه تبریز گرفت و در ظاهر آن بلده فرود شد و مجتهدین را که در مدت مقاتلت در تبریز جای داشتند ملاقات نموده نواخت و نوازش فراوان فرمود و بعد از 3 روز به طرف دهخوارقان کوچ داد.

مراجعت شاهنشاه ایران به دار الخلافه

شیخعلی میرزا و حاجی محمد خان دولوی و ابراهیم خان قاجار از اراضی قبه مراجعت کرده در آنجا حاضر درگاه شدند؛ و بزرگان داغستان و چچن به تقبیل سده سلطنت شتافته مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشتند. و مهدیقلی خان جوانشیر 6000 خانوار ایل و الوس قراباغ را کوچ داده در اراضی خویش نشیمن فرمود. و حسن خان ساری اصلان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی برحسب فرمان تا 2 فرسنگی تفلیس را به معرض نهب و غارت درآوردند. و نایب السلطنه تا آغاز فصل شتا در کنار ارس سکون فرمود و امیر حسن خان طالش را در اراضی خویش فرمانروا ساخت. و شهریار تاجدار بیست و ششم ربیع الاول از دهخوارقان کوچ داده دوم ربیع الثانی وارد دار الخلافه گشت.

و از آن سوی مددوف در عشر اول جمادی الاخره از آب ارس عبور کرده به حدود مشکین شتافت، از بهر آنکه قبایل قراباغ را باز جای برد و از محال کنگرلو و احمد بیگ لو عبور کرده در کرملو لشکرگاه کرد.

چون این خبر در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد. قاسم خان و حسین پاشای یوزباشی و رحمت الله خان سرتیپ فوج قراجه داغی و محمد رضا خان سرهنگ فوج دوم تبریزی را با سپاهی ساخته به دفع او فرستاد. و از جانب دیگر شاهزاده عبد الله میرزا برحسب حکم شهریار تاجدار با لشکری جرّار روز سیزدهم جمادی الاخره روانه اردبیل گشت. مددوف چون این انجمن لشکریان را از جوانب بدانست شتابزده آهنگ مراجعت کرد و از اسبهای توپخانه و عراده هائی که حمل آذوقه می داد فراوان بهره لشکر اسلام گشت.

این هنگام جناب آقا سید محمد که در میان علمای ایران فحلی نامبردار بود مزاجش از اعتدال بگشت و از تبریز بیرون شده در بین راه به مرض اسهال وداع جهان گفته در جنان جاویدان جای کرد.

رفتن شجاع السلطنه به هرات

و هم در این سال شاه محمود افغان از فرزند خود کامران میرزا تفرس عصیانی کرده

بیمناک شد و از شهر هرات بیرون شده از قبایل فراه و سبزواری انجمنی کرد و در دفع پسر یک جهت گشت.

کامران میرزا به حضرت [حسنعلی میرزا] شجاع السلطنه که فرمانگزار خراسان بود پناهنده گشته استمداد فرمود. شاهزاده، محمد امین خان پازوکی را با 500 سوار گسیل هرات ساخت و کامران را کامروا فرمود. شاه محمود چون این بدانست به اراضی میمنه و مرغاب و بادغیس و غرjestان شتافت و از جماعت اوزبک و دیگر قبایل 4000 تن سوار پر خاشجوی ساز داده به قصد پسر سر برتافت. و از این سوی کامران میرزای پسر خود جهانگیر میرزا را به مدافعه پدر برانگیخت و محمد امین خان [پازوکی] با سواره خراسانی در باغ شاه جای کرد.

اما شاه محمود از منزل سرچشمه بادغیس ایلغار کرده از دامنه معروف به کمر کلاغ سرآشوب شده به کنار هرات آمد و از گرد راه جماعتی را به دفع محمد امین خان [پازوکی] و سواره خراسانی بتاخت تا باهم درآویختند؛ لکن هیچ جانب را ظفر به دست نشد و شاه محمود خود بر سر فرزندزاده خویش جهانگیر تاختن کرد و در حمله اول او را بشکست و کامران را در قلعه هرات حصار داد.

این هنگام شاهزاده کامران بیم کرد که مبادا مردم شهر بر وی بشورند و شاه محمود را درآورند، لاجرم صورت حال را در حضرت شجاع السلطنه معروض داشت. و شاهزاده در عشر اول ذیحجه از نیشابور ایلغار کرده 5 روزه به کنار غوریان آمد و کامران میرزا دل قوی کرده با لشکر ساخته از بلده هرات بیرون شد و با پدر ساز مقاتلت کرد. بعد از کشش و کوشش شاه محمود شکسته شد و طریق فرار برگرفت.

از پس او شجاع السّلطنه در چمن سنگ بست لشکرگاه کرد و کامران میرزا با امرای افغان حاضر حضرت شده از نواخت و نوازش شاهزاده کامروا گشت؛ و شجاع السّلطنه را به سرای خویش دعوت کرده به شهر درآورد و مفاتیح حصار شهر و خزاین خویش را پیش داشت. و شجاع السّلطنه از میان آن همه جواهر شاهوار يك انگشتری عقیق اختیار کرد و فرزند خود ارغون میرزا را با 5000 سوار در شهر هرات گذاشته در عشر اول محرم 1242 ق/ 1826 م. مراجعت به ارض اقدس کرد و مژده این فتح در طویله شامی معروض درگاه شهریار ایران افتاد.

لشکرکشی پادشاه خوارزم به خراسان

و هم در این سال اللّه قلی توره برادر رحمن قلی توره به اغوای محمد خان قرائی با لشکری ساخته از خوارزم بیرون شد، در عشر اول شهر رجب از طریق مرو و سرخس به اراضی جام رانده، در کنار قلعه محمودآباد لشکرگاه کرد و دست به نهب و غارت برگشاد. از قضا شبی نزدیک به سپیده دم چند سراسب در لشکرگاه او افسار گسیخته در هم افتادند و پرستاران و رایضان ستوران برخاسته غوغا در انداختند و ندا در دادند که از دور و نزدیک مردم فراهم شده اسبها را دستگیر کنند، غوغای ایشان سبب وحشت لشکریان گشت.

هرکس از خواب انگیخته شد چنان دانست که شجاع السّلطنه با سپاهی ساخته به آهنگ شیبخون تاخته. به يك بار لشکر خوارزم جنبش کرده طریق فرار پیش داشتند و اللّه قلی توره تا به سرخس عنان نتوانست کشید و از آنجا نیز بی درنگ آهنگ خوارزم کرد و صبحگاه مردم جام به لشکرگاه او درآمد [ه] طریف و تلید و سیاه و سفید هرچه یافتند برگرفتند و مژده این فتح در عشر آخر شعبان در دار الخلافه طهران معروض حضرت شهریار ایران افتاد.

اشاره

در سال 1242 ه. چون 8 ساعت و 45 دقیقه از روز چهارشنبه بیست و دوم شعبان سپری گشت، آفتاب به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن نوروزی بگذاشت، از بهر مقاتلت با روسیه به احضار لشکرها منشور کرد. و از آن سوی کارداران روس 2 فروند کشتی جنگی از دریای خزر به حدود استرآباد و مازندران برانندند و جماعت ترکمان را که سکنه سواحل بحر خزر بودند به بذل سیم و زر بفریفتند و بر فرمانگزاران دولت ایران برشورانیدند، از میانه مردی که قیات نام داشت و در میان ایل جعفر بای حکمران بود، ساخته طغیان و عصیان گشت.

بدیع الزمان میرزای پسر شاهزاده محمد قلی میرزا که حکومت استرآباد داشت مهدی خان و محمد تقی خان هزار جریبی و میرزا اسمعیل خان فندرسکی را ملازم رکاب ساخته تفنگچیان استرآباد و مازندران را با 1000 سوار کولان نیز برداشته شب پنجشنبه نوزدهم شعبان از آن پیش که سپیده برزند خویشان را بر مردم جعفر بای زد و مردان را خون بریخت و زنان را برده گرفت و اموال و ائقال آن جماعت را حمل داده به استرآباد مراجعت کرد. روسیان چون این بدانستند بی نیل مرام کشتیهای خود را باز جای رانندند.

شهریار تاجدار بعد از اصغای این خبر منوچهر خان ایچ آفاسی را فرمان کرد که به گیلان رفته فرصه انزلی را حافظ و حارس باشد و عبد الله خان امین الدوله برحسب امر ملتزم خدمت شاهزاده سلطان محمد میرزای حاکم اصفهان شد.

حکومت بسقاویج در ارمنستان و ابتدای مقاله او با ایرانیان

اما از آن جانب دولت روسیه را کار دیگرون گشت؛ زیرا که معروض ایمپراطور افتاد که حدود مملکت ایران را که به روزگاری دراز از کارداران ایران پرداخته و از علف و آذوقه و آلات حرب و ضرب انباشته داشت به یک تاختن لشکر ایران دست فرسود خویش ساختند و این معنی در خاطر ایمپراطور ثقلی بزرگ انداخت.

لاجرم الکسندر یرملوف سردار گرجستان را از محل خود ساقط ساخت و ینارال بسقاویج را به جای او نصب کرد و کینیاژ مددوف را نیز از حکومت قراباغ و شیروان و شکی برگرفت و انجسوف را برگماشت و ایشان در فتح ممالک ایران یک جهت شدند.

نخستین بسقاویج تصمیم عزم داد و ینارال دویج را با 10000 تن سالدات و 20 عراده توپ به تسخیر ایروان برانگیخت و انجسوف نیز با 6000 تن سالدات و 10 عراده توپ راه قراجه داغ گرفت و در غره شوال دویج در اوچ کلیسیا و انجسوف در پل خداآفرین فرود شدند.

مقاله ساری اصلان با روسیان

حسین خان سردار ایروان برادر خود حسن خان ساری اصلان را با 5000 سوار و 1000 تن سرباز به قلع دشمن از قلعه بیرون فرستاد. و از آن سوی ینارال دویج با 3 فوج سرباز و 1000 تن سوار قزاق و 4 تن عراده توپ بر سر قلعه سردارآباد که از مستحدثات حسین خان سردار ایروان بود تاختن کرد. حسن خان ساری اصلان پذیره جنگ او کرده، در کنار قراسو که میان طریق اوچ کلیسیا و سردارآباد است، او را دیدار کرد. مانند شیر خشم کرده و پلنگ زخم خورده بر سر روسیان درآمد و در اول حمله 130 تن از آن جماعت را عرضه شمشیر و 200 تن را زنده دستگیر نمود.

با این همه ینارال دویج را فتوای در عنصر جلادت پدید نشد و لشکر خود را از آن محافظت بیرون آورده، عنان زنان بر سر سردارآباد آمد و از نیم شب حکم به یورش داد.

حرسه قلعه نیز به مدافعت برخاستند و تا بامداد رزم دادند. دویج چون فتح سردارآباد را صعب دید، از آنجا سر برتافته مانند دیو دیوانه به قصد قلعه

تالین شتافت و همچنان کَر و فرّی کرده روی ظفر ندید، ناچار طریق مراجعت گرفت.

اما انجسوف از کنار پل خدافرین جنبش کرد که از آب ارس عبور کند و به اراضی قراجه داغ نهب و غارت افکند. ولیعهد ثانی دولت ایران شاهزاده محمّد میرزا با 6000 سوار و 4000 تن سرباز و 5 عرّاده توپ در آن ارض لشکرگاه داشت. چون این بدانست، مانند شیر آشفته بدیشان کمین بگشاد و هنگام عبور از آب دهان توپها را به آن جماعت گشاد داد و از آن گلوله های آتشین بسیار کس در آب جان سپردند. انجسوف را قوّت درنگ نماند و پشت با جنگ داده، سر خویش گرفت. و این خبر در عشر آخر شوّال معروض درگاه پادشاه افتاد.

سفر شاهنشاه ایران به آذربایجان

شهریار تاجدار این هنگام فرمان داد تا قندیلی از زر ناب کرده با جواهر خوشاب مرصّع نمودند که در قیمت معادل 5000 تومان زر مسکوک برآمد و آن را بر بقعه مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهما السلام موقوف داشته به بلده قم فرستاد و خود روز سه شنبه هشتم شهر ذیحجه از دار الخلافه تهران خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش داشت.

و از آن سوی کارداران روسیه ینارال منکروف را به اتّفاق کینیا سوار سیمز با 4000 تن سالدات و 1000 سوار قزاق و 4 عرّاده توپ از اوج کلیسیا برانگیختند تا به لشکرگاه حسن خان ساری اصلان شبیخون افکنند. در نیمه راه قراولان سپاه ایشان را دیدار کرده ساری اصلان را آگاه ساختند، در زمان برخاسته بنه و آغروق خویش را بگذاشت با 4000 سوار در بیرون سنگر کمین گرفت. این هنگام روسیان برسیدند و بی درنگ به لشکرگاه درآمدند و از ققای ایشان ساری اصلان و مردم او با تیغهای آخته بتاخت و شمشیر در آن جماعت بنهاد و جمعی کثیر را با تیغ بگذرانید. ینارال منکروف چون این بدید قوّت مبارزت از بهر او نماند، ناچار توپخانه خویش را گذاشته راه فرار پیش گرفت.

گروهی از سواران دنبال ایشان گرفتند؛ و هم در آن شب تا کنار رود ارس برفتند، روسیان بعضی در آب غرقه شدند و برخی دستگیر گشتند. ساری اصلاان گرفتاران را سر برداشت و رؤس ایشان را انفاذ درگاه پادشاه نمود. در منزل میانج 500 نیزه سر از پیشگاه حضور بگذشت و برحسب فرمان این جمله را به دار الخلافه طهران حمل دادند تا مسلمین بدان شاد شوند.

آن گاه اردوی پادشاه از میانج به طرف تبریز کوچ شد. و این وقت چنان افتاد که روسیان 500 عراده آذوقه از بهر مردم خود از تغلیس به جانب ایروان حمل می دادند که در حصار دادن ایروان به کار لشکر شود، حسن خان ساری اصلاان این بدانست و شب هنگام، تاختن برده عراده های آذوقه را مأخوذ نمود و نگاهبانان را سر برگرفت. و این خبر در تبریز مکشوف حضرت پادشاه افتاد و شهریار تاجدار از تبریز خیمه بیرون زده، در چمن قبله، لشکرگاه کرد.

اما روسیان چون از حصار دادن ایروان سودی بدست نکردند، دست بازداشته به جانب نخجوان شتافتند و قصد تسخیر قلعه عباس آباد که از مستحدثات نایب السلطنه عباس میرزا است نمودند. نایب السلطنه این بدانست و از بلده خوی تا محال چورس براند و احسان خان پسر کلبعلی خان را که از پیش حکومت نخجوان داشت با سپاه نخجوانی به حراست قلعه عباس آباد مأمور فرمود و محمد امین خان دولوی قاجار را با گروهی از بختیاری با او همداستان کرد.

احسان خان چشم از احسان شهریار و حفظ بیضه اسلام پوشیده، در نهان با ینارال بسقاویج ابواب مؤالات باز داشت و او را به محاصره عباس آباد تحریض نمود. و لشکر روس شتاب کرده عباس آباد را حصار دادند. این وقت شاهزاده علینقلی میرزا برحسب امر شهریار با 5000 سوار و 5000 پیاده به ارض چورس آمد و پادشاه از چمن قبله کوچ داده، در ظاهر خوی فرود شد و نایب السلطنه حاضر حضرت آمده، احکام پادشاه را اصغا نمود و پس از 4 روز مراجعت فرمود.

مقاتله نایب السلطنه با بسقاویج

الله یار خان آصف الدوله نیز با 5000 سوار و پیاده ملتزم رکاب نایب السلطنه شده، روانه

چورس شد. این وقت محاصره عباس آباد مکشوف افتاد، لاجرم نایب السّلطنه، رکن الدّوله و آصف الدّوله را با 6000 سوار و 2 عراده توپ برداشته از چورس بیرون شد؛ و حسن خان ساری اصلان را منشور فرستاد که به آهنگ جنگ روسیه راه برگیر، اینک من کمین نهاده ام، چون روسیان لشکر تو را اندک ببینند دست از محاصره عباس آباد باز دارند و از سیغناق و سنگر خویش بیرون شده با تو درآویزند، پس من کمین بگشایم و از قفای ایشان درآیم و کار به کام کنم.

از قضا يك تن از ارامنه ایروان که در لشکر ساری اصلان بود این راز را بدانست و شب هنگام اسبی از باره بند ساری اصلان بگشود و برنشست و چون باد به نزدیک بسقاویج تاخت و او را از این کید و کین آگاه ساخت.

لاجرم بسقاویج با ساختگی تمام کوچ داد. و از این سوی چون نایب السّلطنه رهسپر گشت، کار بر آرزو نیافت و در بین راه بسقاویج را دیدار کرد. ناچار صف کارزار راست کرده، جنگ پیوسته شد، اگرچه زمانی دراز مردم ایران پای اصطبار افشردند؛ اما با قَلتِ عدّه و عدّه روی ظفر نتوانستند دید، بسیار کس، پشت با جنگ دادند. در میانه 4 تن از روسیان به آهنگ نایب السّلطنه تاختن کرد و خدمتش به خویشتن هر 4 را دفع داد، يك دو تن را با تیغ بزد و دیگری را با گلوله به خاک انداخت و فضلعلی خان قوانلوی قاجار در آن رزمگاه از پس آنکه اسبش از پای درآمد، پیاده همی رزم داد تا از کثرت جراحت با کشتگان هم آغوش افتاد، ملازمانش او را گرفته به کنار آوردند. چون بهبودی گرفت از شاهنشاه ایران «جان نثار دولت» لقب یافت.

فتح عباس آباد به دست روسیه

مع القصّه ایرانیان به محال چورس مراجعت کردند و بسقاویج علمی را که نشانه دولت ایران داشت برافراشته از رود ارس عبور کرد و تا کنار عباس آباد تاختن نمود.

احسان خان که از پیش با او مواضعه داشت، چون این بدانست هرکس از حرسه قلعه را که دولتخواه ایران می دانست، گرفته بند برنهاد و در

به روی بسقاویج بگشاد و روز بیست و هفتم شهر ذیحجه بسقاویج به عباس آباد درآمد و محمد امین خان قاجار و عباس خان سرکرده فوج بختیاری و چند تن دیگر را مأخوذ داشته روانه تقلیس نمود و احسان خان را به پاداش این خدمت حکومت نخجوان داد.

چون این خبر معروض درگاه شهریار تاجدار افتاد، حاجی محمد خان دولوی قاجار و اسفندیار خان نایب غلامحسین خان سپهدار را با سرباز خلع و ساوه و قم به حراست قلعه خوی مأمور داشت؛ و عبد الله خان فیروزکوهی به حفظ قلعه تبریز شتافت؛ و شاهزاده محمد میرزا ولیعهد ثانی دولت به نهب و غارت اراضی قراباغ بیرون تاخت؛ و برادرش جهانگیر میرزا به جانب سالیان کوچ داد؛ و شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله به توقف اراضی چورس مأمور گشت و نایب السلطنه طریق ایروان گرفت.

ظهور وبا در لشکرگاه روسیان و طلب مصالحه نمودن ایشان

آن گاه شاهنشاه ایران از ظاهر خوی کوچ داده از راه چمن مرند و قریه النجق وارد چمن مهربان گشت. و از آن سوی بعد از ورود بسقاویج در عباس آباد مرض وبا در لشکرگاه او در افتاد و هر روز 300 تن و زیاده رهسپار هلاک می گشت، ناچار از آنجا کوچ داده راه قراباغی قراباغ پیش گرفت و خواهرزاده خود میرزا گریایدوف را به نزدیک نایب السلطنه گسیل داشت و سخن از در مصالحه و مدافعه کرد. سخنان او را به عرض شهریار تاجدار رسانیدند، پسندیده نداشت و فرمود «سخنان بسقاویج از در حیلت و نیرنگ است، بدین ترهات و قعی نباید گذاشت».

لاجرم میرزا گریایدوف بی نیل مرام از نزد نایب السلطنه مراجعت نمود. و این هنگام شیخعلی خان برادر احسان خان کنگرلو که حکومت اردوباد نخجوان داشت اقتفا به برادر کرده قلعه اردوباد را به روسیان سپرد و خدمت ایشان گرفت، شهریار تاجدار فرمان داد تا ابراهیم خان قاجار دولو با افواج مقدم و قراگوزلو به طرف اردوباد تاختن کرده و از گرد راه به حکم یورش قلعه را باز بستند و حرسه آن قلعه را مقتول ساخته، خود متوقف شدند و سرهای کشتگان را برگرفته

تنهای ایشان را از بیرون دیوار باره سرایشب آویخته کردند.

و نیز شاهزاده محمد میرزا اراضی قراباغ را منسوب ساخت و جهانگیر میرزا سالیان را ویران کرد و پاسبانان آن محال را مقتول ساخت و توپخانه ایشان را که حمل و نقلش مشکل می نمود به دریای خزر انداخت و هفدهم شهر صفر سال [1243] این خبر در حضرت شهریار مکشوف افتاد.

اما نایب السلطنه چون ایام عاشورا را به پای برد، شاهزاده رکن الدوله را در چورس گذاشته راه ایروان برداشت و بعد از ورود به ایروان قاسم خان تبریزی سرهنگ فوج خاصه و جعفر قلی خان مقدم و حاجی میرزا محمد خان مقصودلوی استرآبادی و لطفعلی خان ملایری را با لشکری کارآموده و توپخانه و قورخانه به حراست قلعه ایروان مأمور ساخت. حسین خان سردار ایروان را ملتزم رکاب فرمود و به قدم عجل شتافته، قلعه اوچ کلیسیا را حصار داد. حرسه قلعه از جماعت روسیان که ساکن اباران بودند استمداد کردند و ایشان اجابت نمودند.

مقاتله نایب السلطنه در قریه اشترک با روسیان و ظفر یافتن او

نایب السلطنه این بدانست و یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه و سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی را با 4000 تن لشکر به محاصره اوچ کلیسیا بازگذاشت و خود طریق اباران برداشت. در قریه اشترک که از ارض ایروان است با جماعت روسیه که به مدد مردم اوچ کلیسیا می آمدند دچار شد. از هنگام چهره شدن مهر تا آن سوی زوال نیران قتال افروخته بود و مردان جنگ به دهان توپ و تفنگ حمله می بردند و رزم می دادند. در پایان کار روسیان هزیمت شدند و توپخانه و آلات حرب و ضرب بریختند و به جانب اوچ کلیسیا گریختند. سواران سپاه از قفای ایشان تاختن کردند و از آن سوی، لشکر ایران دست از محاصره بازداشته از پیش روی آن جماعت بیرون شدند و دست به قتل و اسر گشودند. از آن جمع الاعدی قلیل به سلامت نرسد.

نایب السلطنه از پس آن فتح يك روز در لشکرگاه بماند و سرهای کشتگان را با اسیران به دست یحیی خان امیر آخور خویش روانه درگاه پادشاه داشت و خود مراجعت به ایروان فرمود.

و از آن سوی بسقاویج چون این بشنید ینارال ارستوف گرجی را به حفظ قلعه عباس آباد گذاشته خود از منزل قرابابای نخجوان آهنگ ایروان کرد. شاهزاده رکن الدوله و حسن خان ساری اصلان نیز از ارض چورس کوچ داده طریق ایروان گرفتند و صحرانشینان ایروان که در کنار رود ارس نشیمن داشتند در سیغناقهای محکم جای داده،

لشکری به حفظ ایشان گماشتند و بعد از ورود ایشان به ایروان، نایب السلطنه از آنجا بیرون شده در دامن آفری داغ نزدیک به قریه آبخوره لشکرگاه کرد و بسقاویج به اوچ کلیسیا شده، مجروحان لشکر را روانه تفلیس داشت و خود خاطر بر فتح قلعه سردارآباد گماشت.

نایب السلطنه، ساری اصلان را به حفظ قلعه سردارآباد مأمور فرمود و خود آهنگ عباس آباد کرد. ینارال ارستوف از عباس آباد پذیره جنگ شده با لشکری ساخته تا قریه خوک نخجوان بتاخت. در آنجا هر دو لشکر صف راست کردند و جنگی هولناک در انداختند. نایب السلطنه پای اصطبار استوار کرد، چندانکه ارستوف شکسته شد و راه عباس آباد پیش داشت، آن گاه نایب السلطنه به منزل چشمه شاهی خوی فرود شده و پادشاه را از قصه آگاه کرد.

شهریار تاجدار فرمان کرد که آصف الدوله در قلعه تبریز نشیمن سازد و عبد الله خان - ارجمندی و طهماسب قلی خان لاریجانی و ولی خان تنکابنی و حاجی حسن خان دامغانی و علینقی خان قراگوزلو و عبد الله خان دماوندی با افواج خود ملتزم رکاب او باشند و معادل 10000 تومان زر مسکوک از بهر نایب السلطنه عطا فرمود. آن گاه از چمن مهربان به اراضی سراب خیمه زد.

مراجعت شهریار تاجدار به دار الخلافه

این هنگام یحیی خان برسید و 2300 نیزه سر و 1500 اسیر و 5 عراده توپ از پیشگاه پادشاه بگذرانید. شاهنشاه ایران يك فوج از اسیران را با 2 عراده توپ روانه اصفهان فرمود تا خاص شاهزاده سلطان محمد میرزا باشد و دیگر اسیران با آلات حرب و ضرب چندان که بود گسیل طهران

نمود و خود نیز از سراب کوچ داده شنبه دوازدهم ربیع الاول وارد دار الخلافه گشت.

فتح قلعه سردارآباد و ایروان به دست روسیه

بعد از بیرون شدن شهریار تاجدار از مملکت آذربایجان لشکر ایران را یک باره هول و هرب در خاطر نشست و بسقاویج را طمع و طلب زیادت شد. این هنگام آصف الدوله، افواج مازندرانی را روانه تبریز داشت و گروهی از رجال را برداشته به اتفاق میرزا - ابو القاسم قایم مقام از آب ارس عبور کرده به قریه النجق آمد. و نایب السلطنه روزی چند در ایروان نخجوان به پای برده، چون علف و آذوقه اندک بود به اراضی چورس شتافت؛ و از آنجا به بلده خوی درآمده، آصف الدوله و قایم مقام را طلب داشت و بسقاویج در محاصره سردارآباد قدم اجتهاد استوار کرد.

حسن خان ساری اصلان چون استشمام هول و هرب از لشکر اسلام همی نمود، در قوت بازوی خود ندید که از در مدافعت بیرون شود و با روسیان رزم دهد، لاجرم دیوار حصار را ثلمه کرد و از آنجا به در شده، به جانب ایروان گریخت؛ و بامداد که ارامنه سردارآباد از فرار او آگهی یافتند یک باره دل از خویشان داری برگرفتند و ابواب قلعه را گشوده روز دوشنبه نهم ربیع الاول بسقاویج را با مردم او [به قلعه] درآوردند و علف و آذوقه [ای] که انباشته داشتند به روسیان گذاشتند.

بسقاویج از پس فتح سردارآباد آهنگ ایروان کرد و آن بلده را حصار داد و دهان توپها را به جانب قلعه بگشاد. پس از روزی چند که از جانبین کار بدین گونه رفت، جعفر قلی خان مقدم و فوج مراغه هم از بیم جان و هم از آن روی که با احسان خان در نهان مواضعه داشت از قلعه فرود شده فرار کرد و آن دیگر مردم که حارس و حافظ قلعه بودند هراسناک شدند، چنانکه دست ایشان از کار همی شد. و از آن سوی شب جمعه چهاردهم ربیع الاول هنگام سپیده دم بسقاویج از طرف جامع ایروان چون نگرگ بلا گلوله توپ و تفنگ ببارید و فرازبارۀ حصار را از حرسه پرداخت.

ساری اصلان چون این بدانست که دیگر از لشکر اسلام کار مبارزت ساخته نیست، دست از جنگ باز داشته در مسجدی که خود بنا کرده بود جای کرد. پس اهل قلعه در فراز کردند و بسقاویج درآمد و نخستین کس فرستاده حسن خان ساری اصلان و حاجی محمد خان مقصودلو و حمزه خان انزالی و دیگر شناختگان لشکر را بند برنهادند محبوسا روانه تفلیس داشت.

چون این خبر در بلده خوی معروض نایب السلطنه افتاد، شاهزاده رکن الدوله و الله یار خان آصف الدوله را روانه تبریز نمود و رحمت الله خان فراهانی را با فوجی از سرباز به دره دز کرکر گسیل ساخت که مبادا روسیان از آنجا عبور کرده آهنگ تبریز کنند و خود به اراضی مرند که از توابع خوی است نشیمن جست.

هم در این وقت مسموع افتاد که ینارال ارستوف با لشکر فراوان و توپخانه در خور از دره دز کرکر عبور کرده به جانب تبریز شتافت. نایب السلطنه، فتحعلی خان رشتی بیگلر بیگی تبریز را به نزدیک بسقاویج رسول فرستاد و پیام داد که:

در این وقت اگرچه لشکر ایران در آذربایجان اندک است و این قلیل مردم نیز از جنگ دهشت زده و شکسته خاطراند؛ اما نیکو آن است که از این جنگ و جوش بازنشینی و از عاقبت کار بیندیشی که اگر 100000 تن از روسیه یا دول دیگر در بلدان و امصار ایران درآید، هیچ کس از در مدافعت بیرون نشود، همان اهل صنعت و حرفت از در دینداری بر خود واجب کنند و یک شب جهان از وجود جمله بپردازند.

و خود دیگر باره مراجعت به خوی فرمود و حاجی محمد خان قاجار و اسفندیار خان نایب سپهدار را به اتفاق بهرام میرزا در آنجا گذاشته خود طریق تبریز گرفت.

در منزل طسوج معروض افتاد که ارستوف در قریه صوفیان جای کرده، تا مردم تبریز از بیم و بلا ایمنی داده، آن گاه به فتح قلعه پردازد. نایب السلطنه به تعجیل آهنگ تبریز کرد، و از آن سوی چون نظر علی خان یکانلوی حاکم مرند به جرم آنکه قلعه گنجه را بی زحمت مقاتلت به روسیان گذاشت و هزیمت جست

به فرمان نایب السّلطنه عرضه هلاک آمد. این وقت که ارستوف نزدیک شد، مردم مرند که رنجیده خاطر بودند بدو پیوستند.

از میان بلده تبریز پسر حاجی میرزا یوسف مجتهد که میر فتّاح نام داشت جوانی نامجرب بود به تسویلات نفسانی و تخیلات شیطانی چنان دانست که اطاعت ایمپراطور روس مورث متابعت عوام الناس خواهد شد و محراب و منبر او رونق و رواج دیگر خواهد یافت. پس به منبر برآمد و دعای دولت ایمپراطور بگفت و مردم را به خدمت او دعوت کرد.

به يك بار مردم برشوریدند و غوغا در انداختند و حفظه و حرسه برج و باره را به زیر انداختند. چون رکن الدوله و آصف الدوله نگاهبانان برج و باره را مقهور عامه شهر یافتند از در چاره بیرون شدند، رکن الدوله از شهر بند تبریز بدر شد و آصف الدوله زنان و پردگیان نایب السّلطنه را از شهر بیرون فرستاد تا در قریه باسمنج به رکن الدوله پیوستند و خود در شهر بماند و چندانکه در اطفای نیران فساد جنبش کرده، مفید نیفتاد.

فتح شهر تبریز به دست روسیه

از آن سوی چون بانگ توپ روسیه از ارض آجی چای که 2 فرسخی تبریز است بلند آوازه شد، میر فتّاح علمی افراشته کرد و مردم شهر را برداشته به استقبال روسیه رهسپر گشت. روز جمعه سیم شهر ربیع الثانی در سال 1243 ه. / اکتبر 1827 م.

جماعت روسیه را به ارک شهر تبریز در آورد و در حال آصف الدوله را مأخوذ داشته به ارک در بردند و نگاهبانان سپردند.

این هنگام نایب السّلطنه که به آهنگ تبریز می تاخت چون به 2 فرسنگی شهر رسید، این قصه بشنید، قایم مقام را روانه تبریز فرمود و خود ناچار سر بتافت و به جانب سلماس شتافت.

اما ارستوف چون بر تبریز دست یافت فرمانگزاری تبریز و صواب و صلاح امور را به رأی و رؤیت میر فتّاح گذاشت و این خبر به نزدیک بسقاویج انهی کرد و او از ایروان کوچ داده طریق تبریز گرفت. در اراضی نخجوان فتحعلی خان رشتی [را] که از جانب نایب السّلطنه رسول بود دیدار کرد و او را در چنین وقتی وقعی نگذاشت.

اما بعد از ورود به تبریز از دوران‌دیشی چنان صواب شمرد که مداخلت در امور مسلمین نفرماید تا مبادا به يك بار برشورند و آن کنند که اصلاح نتوان کرد. و آصف الدوله را دیداری از در مهر و حفاظت نمود، و در معنی طریق مسالمت و مصالحت سپرد و حکومت شهر را نیز همچنان که بود تفویض به فتحعلی خان رشتی داشت و با او کار بر وفق مدارا کرده آن گاه به طلب فتح خوی برخاست و سپاهی بدان جانب مأمور نمود.

درآمدن روسیان به خوی

و نایب السّ لطنه چون چاره کار را در چنین هنگام جز در مصالحه نمی دانست روا ندید که در سر خوی کار به مقاتلت و مخاصمت کند، بی درنگ لشکری که در خوی اقامت

داشت با آلات حرب و ضرب به سلماس آورد و حکومت آن ولایت را با امیر اصلاخان دنبلی گذاشت و روسیه بی دافعی و مانعی به شهر خوی دررفتند.

مذاکرات صلح

این وقت قایم مقام در سلماس حاضر حضرت شد و نایب السّ لطنه از سلماس به ارومیه آمد و بیژن خان گرجی غلام پیشخدمت را به نزدیک بسقاویج فرستاد و بدو نگاشت که از این غلبه که ناگاه تو را افتاده طریق تنمّر مگیر و از حشمت شاهنشاه ایران و کثرت شاهزادگان و عدت سپاه و شورش خاصّ و عام در حفظ بیضه اسلام ایمن مباش و کار بر مدهانه و مهاده می کن که سلامت طرفین و رفاهیت جانبین در این است. بالجمله بیژن خان به نزدیک بسقاویج شد و نامه بداد و پیام خویش بگذاشت.

بسقاویج سخنان او را با میزان عقل راست یافت و دانست که فتح بسیار بلاد و امصار از بهر سلاطین به سهولت تواند بود؛ اما به صعوبت نتوان نگاهداشت، خاصّه وقتی که بینونت مذهب در میان باشد و با اینکه روسیه هنوز تصرّف کلی در تبریز نکرده بودند و با مسلمانان مخالفت فراوان نداشتند، بسیار کس از سالدات ایشان در برزن و بازار تبریز مفقود شد. چه بازاریان و اهل صنعت و حرفت هر جا بدان جماعت دست می یافتند نبود می ساختند. و چون بسقاویج این معانی را فهم کرده بود، در جواب بیژن خان از قبول

مصالحه و مسالمت سخن کرد و خواستار شد که نایب السّ لطنه [را] در يك مجلس دیدار کند و کار مصالحه استوار دارد و مجلس ملاقات را در 8 فرسنگی مراغه در اراضی دهخوارقان معین کرد.

چون این خبر به نایب السّ لطنه رسید برای حفظ دماء مسلمین و حراست بیضه اسلام سخن بسقاویج را پذیرفتار گشت و فرزند خود بهرام میرزا و خوانین قاجار و لشکریان را از طریق ارومی و سلدوز به جفتو که اکنون به زحمت آباد مشهور است فرستاد و خود با چند تن از ملازمان حضرت روانه لشکرگاه بسقاویج گشت.

و از آن سوی چون شاهزاده علینقی میرزا پردگیان سرای نایب السّ لطنه را از باسمنج کوچ همی داد، قبایل یکانلو و شقاقی به آهنگ نهب و غارت تا اراضی زنجان از قفای

ایشان همی برفتند و علینقی میرزا با آن قلیل مردم ایشان را دفع همی داد. بعد از ورود به زنجان پردگیان را به اتفاق حاجی علی اصغر خواجه سرای و عبد الله خان دماوندی روانه شهر همدان فرمود و خود طریق قزوین گرفت.

انجمن شدن لشکرهای ایران برای دفاع و جهاد روس

و از آن سوی خبر غلبه روسیه در آذربایجان روز جمعه دهم ربیع الثانی معروض حضرت سلطان افتاد، شاهنشاه ایران این هنگام میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را که کار وزارت اعظم می کرد طلب داشت و حکم داد که به جمیع ممالک محروسه منشور کنند تا لشکرها گرد آیند و اعداد جنگ نماید. چون بر حسب امر، معتمد الدوله مناشیر پادشاه را به سرداران سپاه رسانید:

نخستین غلام حسین خان سپهدار عراق که در حضرت پادشاه مفاخرت و مصاهرت داشت با 12000 سرباز و علف و آذوقه 4 ماهه روز پنجشنبه چهاردهم جمادی الاخره در اراضی ساوه لشکرگاه کرد؛ و در عشر اول رجب شاهزاده ملک آرای مازندران و استرآباد با 10000 تن سوار گرایلی و اوصانلو و افغان و پیاده استرآبادی و هزار جریبی برسید؛ و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السّ لطنه با 6000 سوار باجلان و بیرانوند و پیاده بختیاری و سیلاخوری و توپخانه در عشر آخر رجب درآمد؛ و شاهزاده جهانشاه از قبل شاهزاده محمود

والی لرستان با لشکر فیلی برسید؛ و شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السّلطنه در مشهد مقدّس علم مبارک حضرت رضا علیه الصّلوة - و السّلام را برداشت؛ و تمام امرای خراسان و لشکریان آن اراضی را در گرد علم انجمن کرده، سپاهی بزرگ ساز داد و به قدم عجل تا دار الخلافه بتاخت.

مع القصّه در زمانی قلیل لشکری افزون از حوصله حساب در دار الخلافه طهران فراهم شد و همچنان شاهزادگان همه روزه از بلدان و امصار خود با لشکری فراوان همی در می آمدند. و چون بسقاویج، ینارال رازن را با سپاهی بزرگ در میانج نهاده بود که هم حفظ حدّ آذربایجان کند و هم اگر تواند مردم زنجان را فریفته دولت روس گرداند،

شهریار تاجدار میرزا تقی علی آبادی را که منشی خاصّ حضرت بود، به وزارت شاهزاده عبد الله میرزا روانه زنجان فرمود و شاهزاده شیخعلی میرزا را نیز با لشکری در خور، مأمور به توقّف زنجان فرمود.

اما از آن سوی چون بسقاویج برای دیدار نایب السّلطنه به دهخوارقان در آمد و نایب السّلطنه نیز آهنگ دهخوارقان کرد، روز ورود نایب السّلطنه، بسقاویج و تمامت سرداران روسیه به استقبال بیرون شدند و به قانون خویش خضوع نموده، کلاه برگرفتند.

و نایب السّلطنه با هر یک به اندازه محل او رافتی و ملاطفتی فرمود و بسقاویج به میزبانی پرداخت و آصف الدوله را نیز از تبریز حاضر ساخت.

بعد از 4 روز که سخن از مصالحت همی رفت، بسقاویج سخن بر این نهاد که کارداران روسیه در مدّت مصالحه دولتین در اراضی و قلاع قراباغ و دیگر قلاع و حدود آذربایجان که متصرّف بودند از آذوقه و علف و توپخانه و آلات حرب و ضرب و اموال و ائقال لشکری گنجینه ها داشتند و لشکر ایران به یک تاختن جمله را منهوب ساختند و دیگر باره معادل 20 کروور زر مسکوک ایمبراطور روسیه تجهیز لشکر کرد و بخت او مساعدت کرده، مغافصه آذربایجان مفتوح شد، اکنون کار بر مصالحت است یا این بلدان و امصار را که مفتوح ساخته ایم چندان به ما گذارید که از منال

دیوانی آن حقوق خویش را مأخوذ داریم و اگر تفویض این بلاد را مکروه می‌دارید و استرداد می‌خواهید این زر که ما در این کار نهاده ایم به ما باید داد، بالجمله 15 کرور زر مسکوک به ما بسپارید تا از تبریز و بلاد دیگر که مفتوح کرده ایم بیرون شویم.

نایب السّلطنه، فتحعلی خان رشتی را به حضرت پادشاه فرستاد تا ابلاغ این خبر کند.

شهریار تاجدار بعد از اصغای این کلمات در خشم شد و فرمود ما یک نیمه این زر را به تجهیز لشکر عطا کنیم و یک تن از روسیان را در آذربایجان زنده نگذاریم، و فرمان کرد تا شاهزاده شجاع السّ لطنه و محمد تقی میرزای حسام السّ لطنه و غلام حسین خان سپهدار با لشکری جرّار از دار الخلافه کوچ داده در بلده قزوین انجمن شدند.

چون بسقاویج این بشنید از آن سورت و حدّت که در خاطر داشت اندک فرود شد و دال خسکی را که یکی از محرمان خویش می‌دانست گسیل حضرت پادشاه داشت و قایم مقام نیز برحسب امر نایب السّ لطنه رهسپار شد تا به اتفاق دال خسکی کار مصالحه را ساخته کنند و زیان دولت روسیه را بر کارداران ایران حمل فرمایند و مال المصالحه را بر 10 کرور زر مقرر کردند.

کارپردازان ایران معروض داشتند که اکنون مملکت آذربایجان تصرف سپاه روسیه اندر است، بعد از آنکه لشکر اسلام انجمن شوند و بدان اراضی تاختن برند، اگرچه آن مملکت را از روسیان پرداخته کنند، اما در میانه مردم فراوان مقتول خواهد کشت و همچنان زر و سیم بسیار بر سر این کار خواهد شد و چون روسیه مقهور شوند و از آذربایجان ساز سفر کنند از این مال المصالحه افزون از اموال و ائقال تجّار و رعایا به غارت خواهد رفت، به صواب نزدیک تر آن است که شهریار تاجدار مال المصالحه را از خزانه عطا کند و بر جان و مال مسلمانان بخشایش آورد.

چون پادشاه، عاقل و دوراندیش بود آتش غضب را به زلال عقل و رویت فرونشاند و این حمل را بر خویشان نهاد. چندانکه شاهزادگان و اعیان ایران و قواد سپاه و بزرگان درگاه غوغا برداشتند و ندا در دادند که مملکت ایران بیشه

شیران و خوابگاه دلیران است ما این عار بر خود نپسندیم، جان و سر بر سر این کار نهیم و زر ندهیم و روسیان را با این شور و شورش که در سر داریم از تفلیس بدان سوی تر بریم. شاهنشاه فرمود که:

ما پشت و روی این کار را دیده ایم و دانسته ایم که شما بر روسیان غلبه توانید کرد و آذربایجان را مسترد توانید ساخت؛ اما تا ممکن است از تعمیر بلاد و ترفیة عباد چشم نتوان بست، غافل آن است که چون دو کار پیش آید، غرور جاهلانه و غیرت بی هشانه را نخست از خود عزل کند آن گاه حکومت فرماید. پادشاهان که خزاین را به سیم و زر و لآلی و درر انباشته کنند از بهر آن است که اگر روزی به کار بود، به کار برند؛ ما نیز امروز این زر بدهیم و به اراقة دماء عباد و تخریب بلاد راضی نشویم.

و فرمان کرد تا حاجی میرزا ابو الحسن شیرازی وزیر دول خارجه سفر دهخوارقان کرده، قواعد مصالحه را ممهد دارد.

شایعة نیابت سلطنت شجاع السلطنه

اما از این سوی مردم دار الخلافة طهران، چون شجاع السلطنه حسنعلی میرزا با انبوه لشکر خراسان برسد و کلمات او را در اصرار جهاد با روسیه اصغا نمودند و تجلّد و تنمّر او را در کار جنگ بدیدند با خود اندیشیدند که سزاوار آن است که شهریار تاجدار او را ولیعهد دولت کند و نایب السّلطنه را که مقهور روسیان گشته معزول فرماید. اندک اندک این ترهات چندان شایع گشت که ینارال دال خسکی باور داشت و چنان پنداشت که نایب السلطنه از ولایت عهد [ی] معزول است و از این پس نایب سلطنت شجاع السلطنه خواهد بود، لاجرم بسقاویج را نامه [ای] کرد که کارداران روس را سخن مصالحت و مسالمت با نایب السّلطنه بود و شرایط موثیق عهدنامه با او محکم گشته، از پس آنکه ولیعهد دولت ایران شجاع السلطنه شد و او را جز کاوش با روسیان سخنی بر زبان نیست، این رنج بردن و عقد مصالحه استوار کردن باد به چنبر بستن است.

بسقاویج چون این سخن بشنید میرزا ابو الحسن خان را وقعی نگذاشت و

آصف الدوله را برداشته از دهخوارقان روانه تبریز شد. نایب السلطنه نیز ناچار از طریق صاین قلعه افشار و سامان مگری به اراضی گروس شتافت و امیرزاده بهرام میرزا با بنه و آغروق بدو پیوست و میرزا ابو الحسن خان در زنجان اقامت کرده صورت حال را معروض داشت. شاهنشاه ایران که از این گونه مصالحه در خاطر حملی گران داشت شادخاطر شده يك باره دل بر جهاد نهاد.

اهتمام ایلیچی انگلیس در مصالحه ایران و روس

این هنگام مکدانلد ایلیچی مختار دولت انگلیس که متوقف تبریز بود از بهر عقد مصالحت میان دولتین ایران و روس میان بست و نخستین بسقاویج را دیدار نمود و گفت بعد از قلع و قمع ناپلیون کارداران دول فرنگستان سخن بر این نهادند که اگر پادشاهی از اراضی خود پیشی جوید و به دولتی دیگر مداخلت کند دولتهای دیگر هم دست شوند و او را از پای در آورند تا مبادا قوت زیادت کند و مانند ناپلیون مورث فتنه و تخریب ممالک شود، هم اکنون اگر کارداران روسیه دست از مملکت آذربایجان باز ندارند واجب افتد که دولت انگلیس با دیگر دولتها هم داستان گردد و دولت روس را از پای بنشانند.

مع القصه بسقاویج را از حدت و تنمر فرود آورد، آن گاه راه دار الخلافه برداشت و به حضرت پادشاه آمد و به عرض رسانید که بسیار وقت در مملکت روم و فرنگستان مملکتی مفاصه به دست دشمن افتاده و به حکم مصالحت وقت 20 کرور و 30 کرور زر داده اند و استرداد ممالک خود نموده اند، این ننگی نباشد، بلکه فخری باشد

و اگر بر کارداران ایران حملی گران است شهریار تاجدار اشارت فرماید تا دولت انگلیس این زر از خزانه خویش تسلیم روسیان کنند و آتش این فتنه را فرو نشانند.

بالجمله شهریار را نیز از آن خشم تافته به زیر آورد و کار مصالحه را ساخته کرد و باز آذربایجان شتافت. این نوبت در قریه ترکمان چای از توابع تبریز، بسقاویج به اتفاق آصف الدوله حاضر شد و نایب السلطنه نیز بدان جا شتافت و منوچهر خان ایچ آقاسی با معادل 8 کرور زر مسکوک نیز راه ترکمان چای گرفت و میرزا ابو الحسن

چون این جمله در ترکمان چای انجمن شدند نایب السّ لطنه و بسقاویج منشور وکالت خود را به یکدیگر سپردند و در شب پنجشنبه شهر شعبان المعظم سال 1243 هـ. مطابق سنه تنگوزئیل ترکی / [1828 م.] عهدنامه مبارکه را نگار دادند. سجلی با خاتم نایب السّ لطنه و میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه، بسقاویج مأخوذ داشت و سجلی به مهر بسقاویج به نایب السّ لطنه سپرده آمد، آن گاه کوس شادمانی بکوفتند و بسقاویج راه تبریز برداشت تا لشکر خود را از آنجا کوچ داده و ینارال رازن را با 5 تن دیگر از مردم خود به اتفاق میرزا ابو الحسن خان روانه حضرت شاهنشاه ایران نمود که صورت عهدنامه را به نظر کارداران دولت رساند.

و او در عشر آخر شعبان حاضر درگاه شد و عریضه بسقاویج را با پیشکش او بعد از 3 روز از پیشگاه حضور بگذرانید و مورد التفات شاهانه گشته با جواب عریضه بسقاویج مراجعت کرده، الله یار خان آصف الدوله و منوچهر خان ایچ آقاسی نیز حاضر حضرت شدند و روزگار آسایش فراز شد و لشکریان اجازت مراجعت به اوطان خویش یافتند. در این جا صواب نمود که مختصری از عهدنامه نگار شود.

سرشناسه: سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، 1216 - 1297 ق.

عنوان و نام پدیدآور: ناسخ التواریخ: سلاطین قاجاریه/تالیف محمدتقی سپهر؛ به تصحیح و حواشی محمدباقر بهبودی.

مشخصات نشر: قم: موسسه مطبوعاتی دینی، 1351

مشخصات ظاهری: 4ج.

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، 1193 - 1344 ق.

موضوع: ایران -- تاریخ -- 1106 - 1334 ق.

شناسه افزوده: بهبودی، محمدباقر، 1308 -، مصحح

رده بندی کنگره: DSR1311 /س 24ن 2 1388

رده بندی دیویی: 955/074

ص: 1

ذکر مختصر و منتخبی از عهدنامه دولتین ایران و روس که به عبارت لفظاً به لفظ انتخاب شده

اعلیحضرت ایمپراطور اعظم کل ممالک روسیه به القابه، و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به اوصافه، علی السویه اراده دارند که به نواب جنگی نهایی بگذارند و به سبب همجواریت، صلحی بی نفاق به عمل آرند. لهذا ایمپراطور اعظم جناب ایوان بسکاوایچ جنرال انوتار را و پادشاه والجاه ممالک ایران نواب نایب السملطنه عباس میرزا را وکلای مختار خود تعیین کردند. و ایشان در محل ترکمان چای اختیار نامه های خود را به هم سپردند و فصول آتیه را تعیین و قرارداد کردند.

فصل اول: بعد الیوم مابین اعلیحضرت ایمپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهد و اخلاف و ممالک و رعایای ایشان مصالحه مؤدّت و وفاق کامل ابد الآباد واقع خواهد بود.

فصل دوم: از تاریخ حال هر دو پادشاه با اجلال عهدنامه واقعه در محال گلستان قراباغ را متروک و این عهدنامه جدید میمونه را با عهد و شروط مسلوک داشته اند.

فصل سوم: پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهدان، کل الکای نخجوان و ایروان را خواه این طرف رود ارس خواه آن طرف به دولت روسیه واگذار می کند و تعهد می نماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدّت 6 ماه همه دفتر و دستور العمل که متعلق با دایره این دو ولایت باشد به تصرف امرای روسیه بدهد.

فصل چهارم: در باب سرحدّ دولتین ایران و روس بدین موجب خط وضع شده: از نقطه سرحدّ ممالک عثمانی که در خط مستقیم به قلّه کوه آغری کوچک اقرب است ابتدا کرده و از آنجا تا به سرچشمه رودخانه قراسوی پائین که از سراشیب جنوبی آغری کوچک جاری است فرود آمده، به متابعت مجر [ا] ی این رودخانه تا به التقای آن به رود ارس در مقابل شرور ممتد می شود. چون این خط به اینجا رسید به متابعت مجر [ا] ی ارس تا به قلعه عباس آباد می آید و در دور تعمیرات و ابنیه خارجه آن که در کنار راست ارس واقع است نصف قطری به قدر نیم فرسخ رسم می شود و با این نصف قطر در همه اطراف امتداد می یابد.

همه اراضی و عرصه [ای] که در این نصف قطر محاط و محدود می شود بالانفراد تعلق به روسیه خواهد داشت و در مدّت دو ماه مشخص خواهد شد. و بعد از آن، از جایی که طرف شرقی این نصف قطر متصل به ارس می شود خط سرحد شروع و متابعت مجر [ا] ی ارس می کند تا به معبر یدی بلوک و از آن جا خاک ایران به طول مجر [ا] ی ارس امتداد می یابد تا به فاصله و مسافت سه فرسخ. بعد از وصول [به] این نقطه، خط سرحد به استقامت از صحرای مغان می گذرد تا به مجر [ا] ی رودخانه بالها رود به محلی که در سه فرسخی واقع است پائین تر از ملتقای دو رودخانه کوچک موسوم به آدینه بازار و ساری قمش؛ و از این جا این خط به کنار چپ بالها رود تا به ملتقای رودخانه مذکور صعود کرده به طول کنار راست رودخانه آدینه بازار شرقی تا به منبع رودخانه و از آنجا تا به اوج بلندیهای چکیر امتداد می یابد، به نوعی که جمله آبهای که جاری به بحر خزر می شود متعلق به روسیه خواهد بود و همه آبهای که سراشیب و مجرای آنها به جانب ایران است تعلق به ایران خواهد داشت.

چون سرحدّ دو مملکت این جا به واسطه قلال جبال تعیین می یابد، لهذا قرارداد شد که پشته هائی که از این کوهها به سمت بحر خزر است به روسیه و طرف دیگر آن به ایران متعلق باشد. از قلّه بلندیهای چکیر خط سرحد تا به قلّه کمرقوئی

به متابعت کوههائی می رود که طالش را از محال ارس منفصل می کند. چون قتل جبال از جانبین مجرای میاه را فرق می دهند لهذا در اینجا نیز خط سرحد را همان قسم تعیین می کند که در فوق در باب مسافت واقعه مابین آدینه بازار و قتل چکیر گفته شد.

بعد از آن، خط سرحدّ از قلّه کمرقوئی به بلندی کوههائی که محال زوند را از محال ارس فرق می دهد متابعت می کند تا به سرحدّ محال ولکیج همواره بر طبق همان ضابطه که در باب مجرای میاه معین شد، محال زوند به غیر از آن حصّه که در سمت مخالف قتل جبال مذکوره واقع است از این قرار حصّه روسیه خواهد بود. از ابتدای سرحد محال ولکیج خط سرحد مابین دو دولت به قتل جبال کلوپوتی و سلسله کوههای

عظیم که از ولکیج می گذرد متابعت می کند تا به منبع شمالی رودخانه موسوم به آستارا پیوسته به ملاحظه همان ضابطه در باب مجرای میاه و از آنجا خط سرحدّ متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد تا به ملتقای دهنه آن بحر خزر و خط سرحدّ را که بعد از این متصرفات روسیه و ایران را از هم فرق خواهد کرد و میل خواهد نمود.

فصل پنجم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهدان، تمامی الکا و اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه نشین و خانه دار را که در میانه خط حدود معینه و قتل برف دار کوه قفقاز و دریای خزر است الی الابد متعلق به دولت روسیه می داند.

فصل ششم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران به تلافی خسارت دولت و رعیت روسیه مبلغ 10 کروور نقد که عبارت از 20 ملیان مناط سفید روسی است قرارداد و موعد و رهاین وصول این وجه در قرارداد علی حده که لفظ به لفظ گویا در این عهدنامه مندرج است معین خواهد شد.

فصل هفتم: چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را ولیعهد دولت قرار داده، ایمپراطور روسیه نیز تصدیق بر این مطلب نموده، تعهد کرد که نواب معزّی الیه

را از نتایج جلوس بر تخت شاهی پادشاه بالاستحقاق آن ملك داند.

فصل هشتم: کشتیهای تجارت دولتین روس و ایران از هردو طرف اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل آن به طریق سابق سیر کرده به کنارهای آن فرود آیند و در حالت شکست کشتی از هردو طرف امداد و اعانت خواهد شد. در باب سفاین حربیه که علم های عسکریه روسیه دارند مثل سابق اذن تردد در بحر خزر دارند و به غیر از دولت روس دولتهای دیگر آن اذن را ندارند.

فصل نهم: وکلا و سفرای طرفین اعم از متوقفین و عابرین باید از دو

طرف مورد کمال اعزاز و احترام گردند و در این باب دستور العملی مخصوص از طرفین مرعی و ملحوظ گردد.

فصل دهم: در باب امر تجارت هردو پادشاه والاجاه موافق معاهده [ای] جداگانه که به این عهدنامه ملحق می گردد تصدیق نمودند و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران در باب کونسول ها و حامیان تجارتی که از دولت روس کما فی الساباق در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود، تعهد می کند که این کونسول ها و حامیان را که زیاده از 10 نفر اتباع نخواهند داشت حمایت و احترام نمایند. ایمپراطور روسیه نیز در باب کونسول ها و حامیان تجارت ایران وعده می کند که به همین نحو مساوات منظور دارد و هرگاه از دولت ایران محققا شکایتی از کونسول ها و حامیان تجارت روس واقع شود وکیل یا کارگزار دولت روس که در دربار دولت ایران متوقف است و اختیار کونسول ها و حامیان تجارت با او است، اذن دارد که امر مزبور را به عنوان جاریه به دیگری رجوع نماید.

فصل یازدهم: همه امور و ادعای طرفین که به سبب جنگ به تأخیر افتاده بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت به اتمام خواهد رسید و مطالباتی که رعایای جانبین از یکدیگر یا از خزانه داشته باشند به تعجیل و تکمیل وصول پذیر خواهد شد.

فصل دوازدهم: دولتین علیتین معاهدتین بالاشترک در منفعت تبعه جانبین قرارداد می کنند که برای آنهائی که مابین خود به سیاق واحد در دو جانب رود ارس

املاك دارند موعدي سه ساله مقرر نمايند تا به آزادي در بيع و معاوضه آنها قدرت داشته باشند، لکن ايمپراطور ممالك روسيه از منفعت اين قرارداد در همه آن مقداري که به او متعلق و واگذار می شود سردار سابق ايروان حسين خان و برادر او حسن خان و حاکم سابق نخجوان کریم خان را مستثنی می سازد.

فصل سیزدهم: اسرانی که در جنگ آخر و قبل از آن و تبعه [ای] که از هر مدّت به اسیری افتاده اند از هر دو طرف قرارداد شد که در مدّت 4 ماه با اخراجات راه به عباس آباد فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آنجا مأمور به این کار می باشند آنها را گرفته به اوطان خود برسانند و هرگاه در مدّت مذکوره تعویقی واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه کنند یا اسرا خود استدعا نمایند بلامضایقه رد کرده آید.

فصل چهاردهم: از هر دو طرف قرین الشرف تعهد می شود که رعایای جانبین اعم از فراری یا غیر فراری که در حالت جنگ و قبل از آن به مملکت طرفین رفته اند یا بعد از این بروند در صورتی که وجود ایشان منشاء ضرر و فساد نباشد مطالبه نشود و لکن اشخاص صاحب رتبه و شأن اعم از حکام و خوانین یا رؤسا و ملاهای بزرگ و غیر آن را که وجود ایشان در ممالك دو طرف به سبب مکاتبات و مخابرات خفیه منشاء ضرر و ممرارت است در ممالك طرفین نگاه ندارند و از حدود معینه در فصل چهارم اخراج سازند.

فصل پانزدهم: اعلیحضرت پادشاه ممالك ايران بايد از تقصير اهالی آذربایجان از خاصّه و عامّه که در مدّت جنگ و تصرف عساکر روسيه در ولايات استردادی که مباشر خیانتی شده اند درگذرند و هر يك خواسته باشند با عیال از آن ولايت بیرون روند تا مدّت يك سال به ایشان مهلت داده شود که اموال و ائقال خود را با بيع یا نقل به مملکت روسيه نمایند. و احدی از حکام به هیچ وجه متعرض خسارت آنها نشود و در باب بيع املاك پنج ساله مهلت داده شود، هرگاه در مدّت يك ساله مذکوره از احدی خیانتی تازه به ظهور رسد داخل در عفو و گذشت نیستند.

فصل شانزدهم: بعد از امضای این عهدنامه میمونه فی الفور وکلای مختار جانبین دستور العملهای لازمه به حدود روانه سازند که به ترك خصومت و تعدی پردازند.

این مصالحه نامچه در دو نسخه به يك مضمون ترتیب یافته و به دستخط وکلای طرفین رسیده و مابین ایشان مبادله گردیده است. باید امضای آن به تصدیق دو پادشاه ذیجاه در مدت چهار ماه و اگر ممکن شود زودتر مابین وکلای مختار ایشان مبادله شود.

تحریرا در قریه ترکمان چای به تاریخ دهم شهر فیورال سنه 1828 مسیحیه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سنه 1243 هجری به ملاحظه و تصدیق نواب نایب السلطنه رسید به امضای وزیر امور دول خارجه میرزا ابو الحسن خان [نیز] رسید.

فصول عهدنامه تجارت:

بدان که این عهدنامه میمونه نیز مشعر بر فصل تسعه و تفصیل فصول از این قرار است که به عینه ایراد می گردد.

فصل اول: چون دولتین علیتین معاهدتین تمنا دارند که اتباع خود را از جمله منافع و فواید که از آزادی و رخصت تجارت حاصل می شود بهره مند دارند؛ لهذا به این تفصیل قرارداد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکره متعارفه در دست داشته باشند در همه ممالک ایران می توانند تجارت کرد [ه] و كذلك به ممالک مجاوره دولت مذکوره می توانند رفت و به همین نسبت اهالی ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران به مملکت روس می توانند برد و معاوضه و بیع نمود و خرید کرده متاع دیگر بیرون برده و از هرگونه حقوق و امتیازاتی که در ممالک اعلیحضرت ایمپراطوری به اتباع کامله الوداد دولتهای اروپا داده می شود بهره مند خواهند شد، در حالتی که یکی از اتباع دولت روس در مملکت ایران وفات یابد اموال منتقله و غیر منتقله او چون متعلق به [رعیت] دولت روس است بدون قصور به اقوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد که به اختیار تمام به نحوی که شایسته دانند معامله نمایند و در

صورتی که اقوام و شرکای او موجود نباشند اختیار ضبط و کفالت همین اموال به وکیل یا کارگزار یا کونسول های روسیه واگذار می شود، بدون اینکه هیچ گونه ممانعتی از جانب حکام ولایات ظاهر شود.

فصل دوم: حجج و بروات و ضمانت نامه ها و دیگر عهدها که برای امور تجارت خود مابین اهالی جانبین مکتوبا می گذرد، نزد کونسول روسیه و حاکم ولایت [و در جایی که کونسول نباشد تنها در نزد حاکم ولایت] ثبت می شود تا اینکه هنگام منازعه بین الطرفین برای قطع دعوی برطبق عدالت تحقیقات لازمه نتوانند کرد اگر یکی از طرفین خواهد بدون اینکه به نحو مذکور فوق تمسکات محرّره و متصدّقه که لایق قبول هر محکمه عدالت است در دست داشته باشد، از دیگری ادعائی نماید و جز اقامه شهود دلیلی دیگر نیارد، این قبیل ادعاها و اینکه مدعی علیه خود تصدیق به حقیقت آن ننماید مقبول نخواهد شد. همه معاملات منعقد شده که به صورت مذکوره مابین اهالی جانبین واقع شده باشد، با دقت تمام مرعی و ملحوظ شده هرگونه مجانبت که در انجام آن به ظهور رسد و باعث ضرر یکی از طرفین گردد مورث تلافی خسارت متناسبه از طرف دیگر خواهد شد و در صورتی که یکی از تجّار روس در ایران مفلس و ورشکست شود، حقّ به ارباب طلب از امتعه و اموال او داده می شود. اما اگر از وکیل یا کارگزار یا کونسول استعمال نمایند که مفلس مذکور مال ممکن الصّرف که بکار استرضای همان ارباب طلب بیاید در ولایت روسیه گذاشته است یا نه؟ برای تحقیق کردن این مطلب مساعی جمیله خود را مضایقه نخواهند داشت. این قراردادها که در این فصل معین گشته همچنین درباره اهالی ایران که در ولایت روس موافق قوانین ملکیه تجارت می کنند مرعی خواهد شد.

فصل سیم: برای اینکه به تجارت تبعه جانبین منافی را که علت غائی

شروط سابقه الذکر گشته اند، محقق و مستحکم نمایند قرار داده شد که از هرگونه متاعی که به توسط تبعه روس به ایران آورده یا از این مملکت بیرون برده شود و کذلک

از امتعهٔ محصولهٔ ایران که به توسط تبعهٔ آن دولت که به دریای خزر یا از راه خشکی سرحدّ دولّتين روس و ایران به ولایات روس برده می شود و همچنین از امتعهٔ روس که به رعایای ایران با همان راهها بیرون می برند کما فی السابق در وقت بیرون رفتن و داخل شدن هر دو یک دفعه، پنج از صد گمرک گرفته می شود و بعد از آن هیچ گونه گمرک دیگر از ایشان مطالبه نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در گمرک و تعریفهای [- تعرفه های] مجدد قرارداد کند متعهد می شود که در این حالت نیز گمرک مزبور را که پنج از صد است اضافه نمایند.

فصل چهارم: اگر دولت روس یا ایران با دولت دیگر در جنگ باشد تبعهٔ جانبین ممنوع نخواهد شد از اینکه با امتعهٔ خود از خاک دولّتين علیّتين معاهدتین عبور کرده به ممالک دولت مزبوره بروند.

فصل پنجم: چون موافق عادتی که در ایران موجود است برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعهٔ خود به اجاره پیدا کنند؛ لهذا به تبعهٔ روس اذن داده می شود که خانه برای سکنا و انبار و مکان برای وضع امتعهٔ تجارت هم اجاره نمایند و هم به ملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران به آن خانه ها و مکانها و انبارها عتفا داخل نمی توانند شد، لکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارگزار و یا کونسول روسیه استرخاص می توانند نمود که ایشان صاحب منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظه خانه یا امتعه حضور داشته باشد.

فصل ششم: چون وکیل و کارگزار دولت ایمبراطوری و صاحب منصبان مأمورهٔ ایشان و کونسول ها و ترجمانها در ایران امتعه [ای] به کار ملبوس ایشان بیاید و اکثر اشیاء ضروریه معیشت برای ابتیاع پیدا نمی کنند؛ لهذا می توانند بدون باج و خراج هرگونه امتعه و اشیاء که خاصه به مصارف

ایشان تعیین شده باشد بیاورد و کذلک این امتیازات به تمامه، دربارهٔ وکیل و کارگزار دولت ایران که مقیم دربار دولت روس باشند مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسانی که از اهل ایران برای خدمت ایلچی

یا وکیل و کونسول‌ها و حامیان تجارت روس لازم است مادامی که نزد ایشان باشند، مانند تبعه روس از حمایت ایشان بهره مند خواهند بود، و لکن اگر شخصی از آنها مرتکب به جرمی شود که موافق به قوانین ملکیه مستحق تنبیه باشد در آن صورت وزیر دولت ایران با حاکم و در جائی که آنها نباشند بزرگ ولایت، مجرم را بی واسطه از ایلچی یا وکیل یا کونسول در نزد هرکدام باشد مطالبه می کند تا اجرای عدالت شود و اگر این مطالبه مبنی باشد بر دلایلی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کنند ایلچی یا کونسول یا وکیل در دادن او مضایقه نخواهند کرد.

فصل هفتم: همه ادعاها و امور متنازع فیها که مابین تبعه روسیه باشد بالانحصار به ملاحظه و قطع و فصل وکیل یا کونسول‌های اعلیحضرت ایمپراطوری برطبق قوانین و عادت دولت روسیه مرجوع می شود و همچنین است منازعات و ادعاهائی که مابین تبعه روس و تبعه دولت دیگر اتفاق بیفتد در حالتی که به آن اراضی شوند و منازعات و ادعاهائی که مابین تبعه روس و ایران واقع شود به دیوان حاکم شرع و یا حاکم عرف معروض و محول می گردد و ملحوظ و طی نمی شود مگر در حضور ترجمان وکیل یا کونسول‌ها چون این گونه ادعاها که يك دفعه موافق قانون طی شده باشد دوباره استعمال نمی تواند شد. هرگاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تحقیق و ملاحظه ثانی کند، بدون اینکه وکیل یا کارگزار یا کونسول روسیه را سابقاً از آن اخبار شود ملاحظه نمی تواند شد و در این حالت آن امر استعمال و محکوم علیه نمی تواند گردید، مگر در دفترخانه اعظم پادشاهی که در تبریز یا طهران باشد. کذلک در حضور يك نفر ترجمان وکیل یا کونسول روسیه.

فصل هشتم: کار قتل و امثال آن گناههای بزرگ که در میان خود رعایای روسیه واقع شود، تحقیق و قطع و فصل آن مطلق در اختیار ایلچی یا

وکیل یا کونسول روسیه خواهد بود، بر وفق قوانین شرعیه که به ایشان در باب اهل ملت خود داده

شده است. اگر یکی از تبعه روسیه به دعوی جرمی مستلزم السیاسه با دیگران متهم باشد به هیچوجه او را تعاقب و اذیت نباید کرد، مگر در صورتی که شراکت او به جرم ثابت و مدلل شود و در این حالت نیز مانند حالتی که یکی از تبعه روسیه به نفسه به جرمی متهم می شد حکام ولایت نمی توانند که به تشخیص حکم جرم پردازند، مگر در حضور گماشته [ای] از طرف وکیل یا کونسول روسیه. اگر در اماکن صدور جرم از کونسول ها یا وکیل کسی نباشد حکام ولایت مجرم را به جایی که کونسول یا صاحب منصبی از دایره وکالت روسیه در آنجا باشد روانه می کند و استشهادنامه [ای] که در باب برائت و شغل ذمه متهم به واسطه حاکم و مفتی آن مکان از روی صداقت مرتب و به مهر ایشان رسیده باشد و به این کیفیت عملی که حکم جرم خواهد شد فرستاده شود. این گونه استشهادنامه ها به سند معتبر و مقبول ادعا خواهد شد، مگر اینکه متهم عدم صحت آن را علانیه ثابت نماید و در صورتی که متهم چنان که باید ملتزم گشته فتوای صریح حاصل شود، مجرم را به وکیل یا کونسول روسیه تسلیم می سازد که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقررات به مملکت روسیه بفرستد.

فصل نهم: دولتین علیتین معاهدتین اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت. حکام ولایات و دیوان بیگیان و سایر روسای طرفین بیم از مواخذه شدیدیه داشته باشند، در هیچ حالت تخلف و تجاوز نخواهند کرد؛ بل در حالتی که تکرار تخلف چنانکه باید

محقق شود موجب معزولی ایشان خواهد بود.

خلاصه ما وکلای مختار اعلیحضرت ایمپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران که در ذیل دستخط نوشته ایم شروطی را که در این معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامه است که همان روز در ترکمانچای اختتام یافته است چندان اعتبار و قوه خواهد داشت که گویا لفظ به لفظ در خود عهدنامه مرقوم و مصدق گشته است، منتظم و مقرر داشتیم،

لهذا این معاهده جداگانه که مشتمل بر دو نسخه است به توسط ما دستخط گذاشته به مهر ما رسید و مبادله شد.

تحریرا در قریه ترکمانچای تاریخ دهم شهر فیورال سنه 1828 مسیحیه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سنه 1243 هجریه.

ذکر شورش کرمان و طغیان محمد قاسم خان دامغانی

چون از طرف روسیه کار به مصالحه انجامید و لشکری و رعیتی دولتین ایران و روس بیارمید، در اراضی کرمان و یزد فتنه دیگر حدیث شد.

همانا چون ابراهیم خان قاجار عمزاده شهریار تاجدار از جهان رخت بیرون برد چنانکه مذکور شد، عباسقلی خان ولد ارشد او که دخترزاده شهنشاه بود در حکومت کرمان استقلال یافت؛ زیرا که در حیات پدر منصب نیابت داشت، و هم برحسب حکم ابراهیم خان، محمد قاسم خان دامغانی وزارت او می کرد. و این محمد قاسم خان مردی تندخوی و خشن طبع بوده با اینکه خویش را از جمله درویشان می شمرد به خوی ایشان نبود؛ چنانکه از این پیش نیز با ابراهیم خان طریق تمرّد سپرد و به قلعه بم گریخته با مردم سیستان هم داستان گشت و سر به طغیان برآورد.

شهریار تاجدار، آقا محمد حسن مازندرانی پیشخدمت را فرمان کرد تا برفت و او را مطمئن خاطر ساخته به کرمان آورد و در نزدیک ابراهیم خان به سرداری و کارگزاری بازداشت و بازگشت. و از پس آن چون ابراهیم خان آهنگ طهران خواست کرد و در آنجا وداع جهان گفت فرزند خود عباسقلی خان را در کرمان به نیابت گذاشت و محمد - قاسم خان را به وزارت او بازداشت و رستم خان فرزند دیگر را به حکومت بم فرستاد و ابو القاسم خان گروس را ملازم خدمت او کرد.

چون ابراهیم خان از کرمان سفر کرد و نیز از جهان بیرون شد محمد قاسم خان، عباسقلی خان را که جوانی حدیث و نامجرب بود بفریفت و طریق عصیان گرفت و نخستین لشکری برداشته مغافصه به قلعه بم در رفت و ابو القاسم خان گروس را مأخوذ و مقتول نموده و مراجعت کرده برادر ابو القاسم خان را در کرمان عرضه

هلاک فرمود و از کردار نابهنجار او کرمان آشفته شد و قبایل بلوچ فرصت به دست کرده نواحی آن بلده را منهوب ساختند.

چون این خبر در دار الخلافه معروض سده سلطنت افتاد، فرمان رفت تا میرزا جعفر حمزه کلائی مازندرانی برای نظم آن مملکت سفر کرد، بعد از ورود به کرمان به سبب استیلای محمد قاسم خان مداخلت در کاری نتوانست کرد ناچار طریق مراجعت گرفت.

قتل خانلر خان زند به حکم عباسقلی خان قاجار و محمد قاسم خان دامغانی

از پس او شهریار تاجدار خانلر خان پسر علی مراد خان زند را که از سوی مادر نیز نسبت به محمد حسن شاه قاجار می رسانید و در حضرت شهریار غلام پیشخدمت خاصه بود، به نظم کرمان مأمور فرمود لکن او نیز کاری به نظم نتوانست، خاصه در مدتی که مقاتله روسیان در میان بود. محمد قاسم خان در تحریض عباسقلی خان و تحریک فتنه بر زیادت رنج همی برد. خانلر خان چون استشمام طغیان و عصیان از احوال ایشان فرمود رنجیده خاطر برنشست و طریق طهران پیش داشت. عباسقلی خان به صوابدید محمد قاسم خان یک تن از مردم ناشناخته کرمان را که ارباب حسن نام داشت با 40 تن دیگر از مردم بی نام و نشان بفرستاد تا خانلر خان را در ریاط قلعه باغین با یک تن پیشخدمت او شب چهارشنبه بیستم جمادی الاخره سال 1243 ه. شهید کردند. مردی دانشور بود، شعر نیکو توانست گفت و خط نیکو توانست نوشت.

بالجمله بعد از قتل خانلر خان، محمد قاسم خان یک باره طریق خودسری گرفت و هر کس از قبل کارداران دولت به اخذ منال دیوانی مشغول بود، معزول کرد و گروهی را مغلول و محبوس نمود. شاهزاده محمد ولی میرزا که این هنگام حکومت یزد داشت چون این خبر بشنید، هم از بهر آنکه گناهکاران دولت را کیفر دهد و هم حکومت کرمان را به دست کند در عشر اول رجب بدین طمع و طلب طریق حضرت گرفت تا از شهریار دستوری جوید، و با لشکری ساخته به سوی کرمان تاختن کند.

طغیان عبد الرضا خان یزدی به شاهزاده محمد ولی میرزا

عبد الرضا خان یزدی پسر تقی خان بیگلربیگی یزد که این وقت وزارت شاهزاده

داشت و حل و عقد امور یزد به رأی رویت او بود در غیبت شاهزاده مردم شهر را با خود همدست و همداستان نموده بر شاهزاده طغیان گرفت. اموال و ائقال و خزاین و دفاین او را از طریف و تلید و سیاه و سفید مأخوذ داشت و زنان و فرزندان و جواری و حواشی او را به آزادی اندک بر بارگیری نشانده، روانه دار الخلافه نمود. و از این سوی شاهزاده محمد ولی میرزا از حضرت شهریار رخصت انصراف حاصل کرده، راه یزد پیش گرفت. چون به اراضی نائین رسید ناگاه با زنان و فرزندان بی ساز و برگ باز خورد و کردار عبد الرضا خان را بدانست، ناچار اولاد و احفاد و پردگیان خویش را که قریب 300 تن بودند برداشته روانه دار الخلافه گشت.

و این هنگام محمد قاسم خان دامغانی چون آشفتگی امور یزد را اصغا نمود جماعتی از قبایل بلوچستان و سیستان را فراهم کرده، در خدمت عباسقلی خان به آهنگ تسخیر یزد از کرمان بیرون شد. در منزل رباط شمس که سرحد کرمان و 12 فرسنگ مسافت تا یزد است، مردم کرمان سر از خدمت عباسقلی خان و اطاعت محمد قاسم خان برتافتند و از لشکرگاه او به هر جانب پراکنده شدند.

عباسقلی خان چون این بدید ناچار برنشسته طریق شیراز گرفت و در خدمت خالوی خود شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس پناهنده گشت و پس از روزی چند از آنجا سفر مازندران کرد و در نزد محمد قلی میرزای ملک آرا قرار گرفت و محمد قاسم خان دامغانی روانه قلعه بم شد و کسش راه نداد، ناچار به طرف سیستان گریخت.

تفویض حکومت کرمان و یزد به شجاع السلطنه

اما چون این اخبار معروض درگاه شهریار افتاد حکومت کرمان و یزد را به شاهزاده حسنعلی میرزا مفوض داشت تا با همان لشکر خراسانی که ملازم خدمتش بود آن ممالک را به نظم کند و محمد اسمعیل اصفهانی پیشخدمت باشی را ملازم خدمت شجاع السلطنه فرمود که اموال شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبد الرضا خان استرداد نماید.

مع القصه شجاع السلطنه تا ظاهر شهر یزد براند و در باغ دولت آباد

فرود شده، لشکرگاه کرد و شهر یزد را حصار داد و مدتی کار به مبارزت و مقاتلت کرد. علما و اعیان یزد که بی تقصیر در گرداب بلا و داهیة قحط و غلا گرفتار بودند، در حضرت شهریار تاجدار خواستار آمدند که فرمان کند تا شجاع السلطنه دست از محاصره یزد باز دارد و حکومت آن بلده با عبد الرضا خان تفویض آید. شاهنشاه ایران به صلاح وقت مسئول ایشان را به اجابت مقرون داشت و حکم داد تا شجاع السلطنه از ارض یزد بیرون شود و آ [محمد] اسمعیل پیشخدمت باشی مقداری از اموال شاهزاده محمد ولی میرزا [را] از عبد الرضا خان استرداد کرده روانه دار الخلافه گشت.

این هنگام فرمانگزاری یزد را شهریار تاجدار به شاهزاده علی خان ظل السلطان مفوض داشت و عبد الرضا خان از قبل او در یزد حکمروا گشت.

اما شجاع السلطنه چون از یزد سفر کرد، در بیرون بلده کرمان در باغ نظر فرود شد و مردم شهر از فرمانبرداری او سر برتافتند و آقا علی نبیره تقی خان افغان دزانی که غوغاطلبی را میراث از جد خویش داشت سر به غوغا برآورد و روزی چند در اطراف باغ نظر رزم داد. در آن مقاتله محمد حسین خان قاجار مقتول گشت و میرزا علیقلی پسر میرزا عبد الجبار مازندرانی که هر 2 تن در نزد ابراهیم خان وزارت داشتند، این هنگام با اهالی شهر مواضعه نهاده بود، به گلوله تنگ نگاهبانان باغ نظر نابود گشت.

بالجمله بعد از 12 شبانه روز نیران آن فتنه به زلال تدبیر آقا محمد حسن پیشخدمت خاصه شهریار خامد گشت و اهالی کرمان طریق خدمت گرفتند و از شجاع السلطنه، مورد اشفاق و رأفت آمدند.

شورش اهل کرمان و تنبیه شجاع السلطنه ایشان را

روزگاری دراز برنیامد که دیگر باره مردم کرمان آغاز شورش کردند و شبی

در خانه شیخ محمد حسن کرمانی انجمنی کرده، در مخالفت با شاهزاده رأی همی زدند.

صبحگاه شجاع السلطنه اعیان ایشان را حاضر حضرت کرده، کلبعلی خان را مقتول و 7 تن دیگر از بزرگان را نابینا ساخت و شیخ حسن از بیم جان، خود

را به میان چاهی درافکند و هم در آنجا جان بداد.

از پس این واقعه شجاع الله لطنه کس به طلب محمد قاسم خان فرستاده او را به تدبیر از سیستان به درگاه آورد و از آنجا روانه دار الخلافه داشت. شهریار بفرمود تا هر دو چشمش برآوردند و او را در دامغان سکون فرمودند.

ابتدای ملازمت میرزا آقا خان نوری

هم در این سال آن گاه که شهریار تاجدار آهنگ سفر سلطانیه فرمود، میرزا آقا خان پسر میرزا اسد الله نوری را که وزیر لشکر بود و در دولت ایران يك تن از وزرای اربعه، چنانکه مذکور گشت طلب فرموده، ملازم خدمت و ملتزم رکاب داشت، با اینکه هنوز سنین عمرش به عشرين نرسیده بود، به تفرس ملکانه و الهام دولت کارنامه وزارت و طغرای صدارت در ناحیه احوالش مشاهده می فرمود. چنانکه امروز مکنون خاطر آن پادشاه کارآگاه مکشوف و معلوم اهالی ایران و تمامت اعیان جهان است، منصب صدارت کبری به وجودش بلندآوازه و خاطرهای پزمرده و دلهای افسرده به زلال احسانش طری و تازه است، چنانکه انشاء الله عن قریب باز نموده خواهد شد.

مع القصة شهریار تاجدار خدمت لشکر را به میرزا آقا خان مفوظ داشت و میرزا اسد الله خان که از بدو دولت شاه شهید آقا محمد شاه تا این زمان وزارت لشکر داشت و در سفر و حضر ملازم حضرت بود، هم برای تربیت پسر، هم به حفظ وقر شیخوخت تقبیل درگاه پادشاه گاه گاه همی کرد و سخن که در حل و عقد امور به کار بود به عرض رسانید و گاهی در بعضی از اراضی مازندران که به تیول و سیورغال او مقرر بود، روزی چند آسایش فرمود.

منازعه شاهزاده حسام السلطنه و شاهزاده محمود میرزا بر سر لرستان

و هم در این سال میان شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا فرمانگزار بروجرد و بختیاری و خوزستان و شاهزاده محمود [میرزا] فرمانگزار لرستان فیلی کار به مبارزت کشید، از این روی که در میان قبیله ساکی و سکوند مقاتلتی رفت و چند کس مقتول شد و این هر دو قبیله از هم هراسناک شدند. قبیله سکوند که در اراضی هرو ساکن بودند و با خاك بروجرد پیوستگی داشتند، پناهنده درگاه شاهزاده حسام السلطنه

آمدند و کارداران او را به طمع و طلب اراضی هرو جنبش دادند. چنانکه شاهزاده حسام السّلطنه لشکری ساز کرده به خاک هرو آمد و سرپرده راست کرد. و از این سوی شاهزاده محمود میرزا از مردم فیلی سپاهی کرده خواست تا با برادر رزم دهد و او را از خاک هرو بازپس نشاند.

نگارنده این کتاب مبارک که این هنگامم آغاز روزگار بود و در کار دین و دولت قدمی استوار داشتم، در قلعه خرم آباد حاضر حضرت شاهزاده محمود بودم، اصلاح ذات بین را سفر هرو کردم و به حضرت شاهزاده حسام السّلطنه پیوستم. با سخنانی که ضرغام را رام توان کرد و پلنگ را از آشفستگی بازتوان آورد، خدمتش را از اوج طلب و غضب هابط ساختم و چنانش با برادر به مهر و حفاوت کردم که با چند تن از غلامان خویش آهنگ خرم آباد فرمود و این بنده را ملتزم رکاب ساخته تا قلعه خرم آباد بتاخت. هردو برادر یکدیگر را دیدار کرده، روزی چند به شادکامی به پای بردند؛ و حسام السّلطنه مراجعت به بروجرد فرمود.

روزگاری دراز برنیامد که باز فتنه خفته بیدار شد و به سخنان مفسدین بازار گیرودار گرم گشت. حسام السّلطنه از قبایل باجلان و بیرانوند و یار احمدی و سکوند و هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری قریب 14000 تن لشکری فراهم کرده، آهنگ لرستان کرد.

و شاهزاده محمود از قبایل حسنوند و کاکاوند و ساکی و چواری و بیژنوند و جماعتی از قبایل پشتکوه که سپرده حسن خان والی فیلی بود از 12000 تن سپاهی انجمن کرده و در اراضی هرو لشکرگاه فرمود. و شاهزاده جهانشاه را که کهتر برادر اعیانیش بود با 4000 سوار و پیاده از پیش روی سپاه بفرستاد. و از قضا سواران سکوند و جماعتی از لشکر حسام السّلطنه با اینکه عددی قلیل بودند با جهانشاه دچار گشتند و جنگ پیوستند. در اول حمله جهانشاه شکسته شد و طریق فرار گرفت و مردم فیلی از قفای او پراکنده شدند و سواران سکوند ایشان را دریافتند و تفنگهای ایشان را گرفته، مانند بار حطب برهم نهادند و بر اسبهای خویش حمل داده زمام اسبها را گرفتند و پیاده به منازل

این خبر چون در لشکرگاه شاهزاده محمود پراکنده شد، دل لشکریان ضعیف گشت و در این وقت چنان افتاد که بعضی از رعایای فیلی که در هرو مزرعی و مربعی داشتند به درگاه شاهزاده محمود آمده، معروض داشتند که این لشکر مزارع و مراتع ما را شبچر می دهند و آذوقه و اندوخته ما را به غارت می برند. شاهزاده محمود مردی خراسانی را که عباس خان داشت و حارس سرپرده و حافظ خوابگاه شاهزاده بود، طلب داشت و فرمان داد که به میان دیه و قریه این مردم رفته دست تعدی لشکریان را از ایشان بازدارد.

عباس خان برنشست و عنان زنان به مزارع آن جماعت شتافته بیارمید.

هم در این وقت جمعی از لشکریان بدان دیه در رفتند و آغاز تعدی کردند، چندانکه عباس خان از در طرد و منع بیرون شد مفید نیفتاد و هیچ کس او را وقعی و مکانتی نگذاشت. لاجرم او را حیلتی در خاطر آمد و چند تن از مردم قریه را طلب کرده ایشان را آموزگار شد که هم اکنون راه برگیرید و از پشت این جبل که مشرف بر این قریه است سربردار کنید و تفنگهای خویش را گشاد دهید و غوغا در اندازید که اینک لشکر حسام السلطنه است که از راه در رسید. چون چنین کنید این لشکریان بیم کنند و از این قریه به در شوند.

مردم قریه سخن او را پسندیده داشتند و در زمان بشتافتند و از فراز قریه سر بیرون کردند و تفنگها بگشادند. سخن در افتاد که لشکر حسام السلطنه رسید و لشکریان از قریه به لشکرگاه گریختند. در این وقت از غوغای مردم و فرار لشکریان و هایاهوی اهل قریه امر بر خود عباس خان دیگر گونه گشت و باور داشت که لشکر حسام السلطنه رسید، روا ندید که ولی نعمت را آگهی ندهد. بر اسب خویش نشست چون برق و باد راه لشکرگاه شاهزاده محمود پیش داشت.

از قضا این وقت نیمروز گرمگاه بود، مردم در سایه خیمه های خویش با کمرهای گشوده غنوده بودند که ناگاه عباس خان از پیش

روی لشکرگاه پدیدار شد و کلاه خویش را به يك دست برگرفته عنان زنان و فریادکنان همی آمد و همی گفت ای شاهزاده چه آسوده نشسته [ای] اینك 60000 لشکر حسام السّلمطنه از راه در رسید. این همی بگفت و همی برفت و نزدیک سرپرده شاهزاده نیز نایستاد و همچنان سر به بیابان نهاد.

لشکریان بعضی از خواب بجهتند و برخی بند خیمه بگستند، یکی بر اسب زین ناکرده بنشست و یکی پیاده بجهت. من همی بودم و دیدم که میرزا رجبعلی نام حکیمباشی هردو پای خویش را به يك پاچه شلوار در می برد و فریاد می کرد که شلوار بند مرا چه رسیده و میرزا قطره اصفهانی شتابزده زین بر اسب زده برنشست بی آنکه پای بند اسب را برگشاید مهمیز زد و تازیانه آزمود، چون اسب نتوانست جنبش کرد فریاد برآورد که اسب مرا چه رسیده.

مع القصّه شاهزاده محمود سوار شد و از 12000 لشکر زیاده از 500 تن بر سر او کس نایستاد و دیگر مردم فرار کردند. چون چند ساعت برفت و معلوم افتاد که این خبر را صدقی نبوده، اندك اندك گریختگان فراهم شدند و به لشکرگاه بازآمدند و عباس خان نیز بازآمده به حراست سرپرده کمر بیست. اما این حادثه چنان فتوری در کار کرد که زیستن در آنجا دشوار نمود، ناچار شاهزاده محمود يك منزل بازپس شد و هم از آنجا تا به خرّم آباد عنان نکشید.

و از آن سوی لشکر حسام السّلمطنه قویدل گشته کوچ بر کوچ تا 2 فرسنگی خرّم آباد آمدند و از جانب شاهزاده محمود جمعی پذیره جنگ شده، در اول حمله بشکستند و راه فرار برگرفتند و شاهزاده در قلعه خرم آباد محصور افتاد. و هم در قلعه آذوقه 10 روزه بود، ناچار قلعه خرّم آباد را با شاهزاده شیخعلی میرزا و همایون میرزا گذاشته خود با 100 سوار بیرون شد، به امید آنکه از مردم فیلی و نهاوند لشکری فراهم کند و بر سر بروجد تاختن فرماید تا خاطر حسام السّلمطنه آشفته شود و از کنار خرّم آباد بازآید. این کار نیز به کام نشد و مردم پراکنده را انجمن نتوانست کرد، ناچار راه

دار الخلافه گرفت و به حضرت شهریار شتافت.

از پس او يك دوروز شاهزاده شیخعلی میرزا به حفظ و حراست قلعه پرداخت و از جانبین گلوله توپ و تفنگ به کار شد. چون در این جنگ و جوش سودی پدید نبود عاقبت در بگشودند و قلعه را به حسام السّ لطنه سپردند. از درگاه پادشاه نیز منشور حکومت لرستان به نام حسام السّ لطنه صادر گشت و شاهزاده محمود متوقف دار الخلافه آمد و شیخعلی میرزا مراجعت به ملایر فرمود و شاهزاده همایون راه نهاوند گرفت.

وقایع سال 1243 هـ. / 1827-1828 م. و بیرون شدن روسیه از بعضی بلدان ایران

اشاره

در سال 1243 هـ. چون 2 ساعت و 5 دقیقه از شب جمعه 5 رمضان سپری شد آفتاب از حوت به حمل درآمد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بر قانون سلاطین عجم بگذاشت.

عزل آصف الدوله و نصب امین الدوله بار دیگر به وزارت

و چون الله یار خان آصف الدوله با اینکه وزارت کبری داشت در تجهیز لشکر و مبارزت با روسیه مسامحتی کرده بود و اگر نه جلادتی ظاهر نساخت، ضمیر صافی پادشاه را از وی کدورتی بود. لاجرم او را از مسند صدارت ساقط کرد و فرمود همچنان حاجب بارباش و عبد الله خان امین الدوله را حاضر کرده دیگر باره کار وزارت را بدو تفویض فرمود.

و از طرف روسیه چنانکه سبق ذکر یافت ینارال بسقاویج بلده تبریز و خوی و ارومیّه را به کارداران ایران سپرد؛ اما ایروان و لنکران را در تحت فرمان خویش بداشت و در جواب گفت سپردن این دو مملکت بی اجازت ایمپراطور نتواند بود و من در خیرخواهی دولت ایران چنان می دانم که بر حسب امر شاهنشاه، ولیعهد ثانی دولت محمّد میرزا سفر پترزبورغ کند و نیکولای باولیک را که تازه بر تخت ایمپراطوری برآمده تهنیت گوید، بی گمان ایمپراطور روسیه این ممالک را به پاریس

این زر که دولت ایران را زیان رسیده به هدیه و تحفه بذل کند.

نایب السلطنه بعد از اصغای کلمات بسقاویج خود به حضرت پادشاه شتافت تا بر حسب فرمان کار کند. چهارشنبه 26 ذیحجه تقییل سده سلطنت کرد و روزی چند در این معنی بزرگان درگاه رأی زدند، در پایان امر شهریار تاجدار فرمود که به صواب نزدیکتر آن است که نایب السلطنه خود این سفر را تصمیم عزم دهد و امپراطور را دیدار کند و مملکت مسلمانان را که با عیسویان بینوت مذهب دارند از در مهر و حفاظت بازستاند.

کارداران آستان بدین سخن هم داستان شدند و بسیج سفر نایب السلطنه همی کردند.

آنگاه شهریار تاجدار فرمان داد تا نایب السلطنه، الله یار خان آصف الدوله را در میدان پیش سرای سلطنت آورده به کیفر مسامحتی که در مکاوحت با روسیان کرده بود، به دست خویش با چوبش تأدیب فرمود. پس از آن، از حضرت پادشاه رخصت یافته روانه قلمرو علیشکرد همدان شد تا آن اراضی را به نظم کند.

طغیان خوانین خراسان

این وقت طغیان خوانین خراسان معروض درگاه شاهنشاه افتاد. بدین شرح که بعد از انصراف شجاع السلطنه از دار الخلافه، منشور فرمانگزاری خراسان را به نام فرزند [خود] هلاکو میرزا کرد و پسر دیگر ارغون میرزا را به حکمرانی سبزووار برگماشت و منگوقا آن فرزند دیگرش را گسیل ترشیز داشت و امیر علینقی خان حاکم طبس را به وزارت او مقرر فرمود. از این واقعه 3 ماه بر زیادت نرفت که محمد خان قرائی حاکم تربت حیدریه سر به طغیان برآورد و هلاکو میرزا که بهادر خان لقب داشت این معنی را برنتابید، به تجهیز لشکر پرداخت و آهنگ تربت فرمود و رضاقلی خان کرد زعفرانلو و نجفعلی خان و صید محمد خان جلایر حاکم کلات و بیگلر خان چاپشلو حاکم دره جز که هر یک جداگانه از محمد خان رنجیده خاطر بودند مردم خود را انجمن کرده بر رکاب هلاکو میرزا پیوستند و شاهزاده در نیمه شهر رمضان از بلده مشهد خیمه بیرون زد، در منزل رباط سفید، امیر علینقی خان

عرب نیز با سپاه خود برسید و بنیاد خان هزاره با 700 سواره به لشکرگاه پیوست، یار محمد خان نیز از قبل کامران میرزا والی هرات با 2000 سوار به غوریان آمد و منتظر فرمان بنشست. با این عده و عده هلاکو میرزا تا ظاهر تربت براند.

محمد خان قرائی چون کار بدین گونه دید از در حیل و نیرنگ بیرون شد و شرحی معروض حضرت شاهزاده داشت که من از خصومت خوانین خراسان هراسان شده ام و سر از فرمان برتافته ام، اگر شاهزاده سجلی کند و خاتم برنهد که سخنان دشمنان را در حق من اصغاء نفرماید و محل مرا از ایشان فرو ندارد، به حضرت شتابم و پیشانی بر خاک گذارم.

هلاکو میرزا که هنوز پست و بلند جهان را مجرب نبود سخن او را باور داشت و سجلی برنگاشت و کلماتی چند باز نمود که پسند خوانین خراسان نبود و به نزدیک محمد خان فرستاد. و محمد خان بی توانی کلمات آن نامه را بر خوانین آشکار نمود و ایشان را از شاهزاده رنجه ساخته با خود یار کرد و کار بر شاهزاده دیگرگون شد.

صبحگاه بدانست که دیگر در فتح تربت کاری نتوانست کرد؛ بلکه در لشکرگاه زیست نتواند نمود، ناچار برنشست و راه مشهد مقدس پیش گرفت و سواره هزاره به تحریک رضا قلی خان در اطراف مشهد لختی نهیب و غارت افکنده مراجعت کردند.

آنگاه رضا قلی خان و یار محمد خان افغان و دیگر خوانین خراسان با هلاکو میرزا پیوسته به ارض اقدس آمدند و در آنجا رضا قلی خان، هلاکو میرزا را از فرمانگزاری خراسان دست بازداشته جمعی نگاهبانان و دیده بانان بر او گماشته به خوبشان آورد و برادر کوچک او اباقا خان را بر مسند حکومت جای داد و شهر نیشابور و نواحی آن را نیز به تحت فرمان آورده، داماد خود جعفر قلی خان پسر نجفعلی خان [کرد] شادلو را به حکومت آن اراضی بازداشت.

پس از روزی چند از این کردار ناپسند بیمناک شده، هلاکو میرزا را گسیل

ساخت و او تا شهر سبزوار به نزدیک برادرش ارغون میرزا تاخته، صورت حال را معروض درگاه پادشاه نمود.

شهریار تاجدار برای اطفای نیران این فتنه، شاهزاده اسمعیل میرزا را منشور حکومت خراسان سپرده بیرون فرستاد. نخست اسمعیل میرزا به سبزوار آمد و چون اهالی حرم خانه شجاع السّ لطنه در آنجا جای داشتند از در آمدن به شهر و ارك ممنوع افتاد. ناچار از آنجا به مشهد مقدّس شتافت. و هم در آنجا چون بعضی از فرزندان شجاع السّ لطنه در ارك مشهد جای داشتند و هیچ جانب نسبت به آن دیگر فرمان پذیر نبود، کار مشکل افتاد و این خبر نیز در دار الخلافه سمر گشت.

این هنگام شهریار تاجدار اسمعیل میرزا را احضار فرمود و حسین خان قاجار قزوینی سردار ایروان را با برادرش حسن خان ساری اصلان مأمور به نظم خراسان فرمود و ایشان با جماعتی از پیاده و سواره در نیمه شهر صفر [1244 ه. اوت 1828 م.] به ارض اقدس مشهد درآمدند و ارك مشهد را به تدبیر صواب از تصرف فرزندان شجاع السّ لطنه بیرون آوردند و ارغون میرزا را در سبزوار نافذ فرمان ساختند.

رسیدن رسول قزلباش افغانستان به درگاه شهریار ایران

این هنگام در اراضی افغانستان کار بر مردم صعب افتاد؛ زیرا که بعد از دولت شاهزاده محمود افغان، برادران فتح خان در آن ممالک به قوّت شدند و هرکدام يك تن از اولاد تیمور شاه افغان را به نام سلطنت برداشته آغاز تعدی نهادند و مردم از ایشان رنجیده خاطر شدند. لاجرم مردی از جماعت هند و از طایفه سکه مشهور به مریدان با بانانک که رنجید نام داشت به جانب کشمیر تاختن کرده، مملکت کشمیر را به تحت فرمان کرد. مردم کابل و پیشاور پناهنده دولت ایران گشتند و عریضه [ای] نگار کرده به دست حسینعلی خان جوانشیر انفاذ حضور شاهنشاه ایران داشتند. بدین شرح که:

هرگاه شهریار تاجدار يك تن از شاهزادگان را با جماعتی از لشکریان بدین اراضی مامور فرماید چون راه بدین مملکت نزدیک کنند، ما بندگان قزلباشیه که از قدیم الدّهر فرمانبردار سلاطین ایران بوده ایم خود دامن بر میان زنیم و برادران فتح خان را

دست بسته بسپاریم و تا سرحد پیشاور و پنجاب را بی زحمت مفتوح داریم.

بعد از رسیدن حسینعلی خان جوانشیر، شهریار تاجدار در اسعاف حاجت ایشان متقاعد گشت، چه از بدو امر با دولت انگلیس طریق موذت و موالات می سپرد و مأمور داشتن سپاه به آن حدود مورث آشفته‌گی هندوستان می گشت. لاجرم روزی چند حسینعلی خان را امر به توقف دار الخلافه فرمود و آن گاه بر حسب خواستاری او منشوری به والیان سند نگار فرموده او را سپرد و روانه مملکت سند داشت، چنانکه تفصیل آن مرقوم خواهد افتاد.

سفر کردن شهریار به دار الامان قم و سلطان آباد

آن گاه شهریار تاجدار در نیمه جمادی الاولی از دار الخلافه خیمه بیرون زده، به دار الایمان قم شتافت. در آنجا میرزا فضل الله منشی شیرازی، مولف تاریخ ذو القرنین در احوال سلاطین قاجار، تقبیل سده سلطنت کرده معروض داشت که شاهزاده همایون که فرمانگزار نهاوند است به پاداش 2 ساله خدمت وزارت، این بنده را محبوس نمود و آنچه در تمامت عمر اندوخته بود به مصادره از من گرفت، اینک با زن و فرزند فرار کرده بدین حضرت شتافته ام. شهریار تاجدار او را به مواعید مرحمت مستمال فرموده، رخصت داد تا به دار الخلافه رود و روزی چند بباشد تا شهریار مراجعت فرماید. و شاهنشاه، پس از 4 روز توقف در قم، راه سلطان آباد برگرفت.

ضیافت نمودن سپهدار شاهنشاه را

غلامحسین خان سپهدار عراق که از تمامت امرای ایران چون بدر تمام از ستارگان ممتاز بود و آوازه جودش از عراق تا حجاز همی رفت و همواره درگاهش از مردم آرزومند آکنده و زوار عرب و عجم از حضرتش حمل دینار و درم می کرد، چون آهنگ شهریار را بدانست به قدم عجل پذیره شده، جبین بر خاک راه سود [و] شاهنشاه را با تمامت سپاه به سرای خویش در آورد. نخستین سرگنجینه و دفینه بگشاد و چندانکه سیم و زر و لآلی داشت در پیشگاه پادشاه کشید و هر سجلی و قباله [ای] که از مزارع و مراع و دیه و قریه و دور و قصور داشت سر آن گنجهای زر گذاشت و به رسم پیشکش پیش گذراند.

آن گاه حکم داد که مردم سلطان آباد و کزاز از خوردنی و آشامیدنی و دیگر اشیاء نه از لشکریان بخرند و نه بدیشان بفروشند و خود ابواب غلات و حبوبات و آذوقه و علوفه فراز کرده و صلای عام در داد تا هرکه بود و هرچه خواست بر دابهای خویش حمل دادند و به لشکرگاه برده، در خیمه های خود بر زبر هم انباشته کردند و بدان طمع و طلب که در نهاد بشر است هیچ کس از پای نشست و کرة بعد کرة مانند اهل غارات تاختن آورد و هرچه توانست برگرفت و ببرد و سپهدار بر زیادت از این هریک از بزرگان درگاه را و آحاد سپاه را هدیه [ای] درخور فرستاد.

اما شهریار تاجدار بدان زر و مال ننگریست و این جمله را با سپهدار گذاشت و هر دیه و قریه که سبج آن را حاضر کرده بود، هم به او عطا فرمود و بر زیادت منال دیوانی آن را به تیول و سیورغال وی مقرّر داشت و او را «کدخدای عراق» لقب داد و نشانی که تمثال شاه بر آن نقش بود عطا کرد و 5 عراده توپ برای حفظ قلعه سلطان آباد بدو گذاشت و فرمان داد که بر گرد دیوار قلعه نیز خندقی کند [ه] و خرج آن را با کارداران دیوان محسوب بدارد.

آن گاه ساز مراجعت فرمود و لشکریان چندانکه توانستند از جو و گندم و ارزن بر بارگیرهای خویش حمل دادند و آنچه فزون بود، ناچار بگذاشتند و بگذشتند، چه در همه سلطان آباد و کزاز يك تن نبود که بتواند از آن اشیاء يك حبه ابتیاع کند. بعد از گذشتن شهریار، کارگزاران سپهدار آنچه بود مضبوط نمودند و شاهنشاه روز بیست و هفتم شهر جمادی الاخره وارد دار الخلافه گشت.

سفارت گربایدوف از جانب ایمپراطور

این هنگام ینارال گربایدوف خواهرزاده ینارال بسقاویچ چون در ترکمانچای حاضر

بود و از شرایط مصالحه آگهی داشت نخست به درگاه ایمپراطور شتافت و صورت حال را باز نمود، آن گاه کارداران دولت روس او را مأمور به سفارت ایران داشتند تا در دار الخلافه اقامت جوید و شرایط مصالحه را به پای برد و نامه

مودت و مصافات ایمپراطور را با چهل چراغهای بلور و دیگر اشیاء نفیسه به مصحوب او انفاذ داشتند.

چون خبر ورود او به تبریز رسید نایب السلطنه، نظر علی خان افشار ارومی را به مهمانداری او بیرون فرستاد و او را با مکانتی لایق درآورد. و چون در عهدنامه مقرر بود که يك نفر کونسول از دولت روس به جهت قرار کار تجارت در اراضی ایران مقیم باشد و هنوز تعیین محل و مکان نشده بود، گربایدوف يك تن از مردم خود را به عاریت روانه گیلان داشت و خود راه دار الخلافه پیش گرفت.

از دربار شهریار محمد خان سرکرده سوار افشار به مهمانداری او مأمور گشت و روز یکشنبه پنجم شهر رجب وارد دار الخلافه شد و میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر ظل السلطان و محمد ولی خان قاسم لوی افشار او را استقبال کرده فرود آوردند؛ و روز دیگر میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه و الله قلی خان دولوی قاجار نایب نسقچی باشی و میرزا فضل الله مازندرانی مستوفی به سرای او رفته حشمت ورود او را بداشتند و بعد از 3 روز چنانکه قانون بود، او را به حضرت پادشاه آوردند.

گربایدوف را تکبر و تنمیری غیر معروف بود، در تقبیل سده سلطنت و گفت و شنود در حضرت خلافت خصوعی که درخور چاکران است مرعی نداشت و قدم به جرأت و جسارت همی زد و سخن به غلظت و خشونت همی گفت. با اینکه کبریای سلاطین در چنین امور ارزنی را البرزی قیاس کند و خردلی را خرمنی پندارد، پادشاه عاقل مجرب را کردار او حمله در خاطر نیفکند و او را رخصت داد تا به سرای خویش باز شد و آغاز فتنه جوئی کرد و کردارهای زشت پیش گرفت.

نخست گفت که از شرایط عهدنامه آن است که هیچ کس از اسرای ارامنه در ایران نماند. اینک دو کنیزک در خانه آصف الدوله است باید به من سپرد. هرچند امنای دولت ایران او را پند گفتند مفید نیفتاد و این کنیزکان در خانه آصف الدوله ذات ولد بودند و کیش مسلمانان داشتند.

بالجمله آصف الدوله چون در شکستن مصالحه نخستین با روسیه و مسامحه

در مقاتله ایشان مجرم و متهم درگاه پادشاه بود، بیم کرد که این کتّ نیز قرعۀ نقض به نام او برآید، بی سخن آن کنیزکان را به سرای گربایدوف فرستاد و ایشان در سرای او به تلاوت قرآن مشغول شدند و علمای اسلام را از حال خویش اعلام دادند و از قفای ایشان آقا یعقوب که يك تن از خصیان سرای سلطنت بود و نسب به ارامنه ایروان می رسانید چنان افتاد که از منال دیوان ذمّت او مشغول گشت. از در چاره به سرای گربایدوف گریخت و ینارال نیز او را ظهیر و پشتوان گشت و گفت اگر کارداران ایران را با او سخنی است، باید قطع سخن خویش را در دار الشرع روسیه کنند.

علمای اثنی عشریه تکلیف خویش دانستند که کنیزکان گرجیّه را که سالها کیش مسلمانان داشتند، از گربایدوف به هر نحو که توانند استرداد فرمایند؛ و مردم شهر نیز روز دوشنبه دوم شعبان المعظم به يك بار بشوریدند و غوغا برداشتند و در مسجدی که حاجی میرزا مسیح طهرانی امام جماعت بود این غوغا فزونی داشت. اما رأی علما در قتل ایلچی نبود؛ بلکه غرض ایشان تهدید ایلچی و استرداد زنان مسلمه بود، اما عوام سر از انقیاد علما به در کردند و به يك باره نزدیک به 100000 مرد و زن غوغاکنان روی به خانه گربایدوف نهادند.

این خبر در ارگ گوشزد شهیار تاجدار گشت، در زمان جمعی از شاهزادگان و بزرگان درگاه را بیرون فرستاد تا عوام را از اقدام این امر دفع دهند، مردم شهر با ملك - زادگان سخن به خشونت کردند و گفتند آنجا که پای دین در میان باشد ما از دولت دست باز داریم، اینك این تیغ های آخته را از بهر دشمنان دین افراخته ایم، اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم و نخست این تیغ ها بر شما برانیم.

شاهزادگان چون این دیدند ناچار مراجعت کردند و غوغا طلبان فریادکنان طریق خانه گربایدوف پیش گرفتند.

قتل گربایدوف سفیر روسیه

گربایدوف چون کار بدین گونه دید،

سخت هراسناك شد و آن دو كنيزك گرجيّه را به اتفاق آقا يعقوب از خانه بيرون فرستاد و در سرای خویش بېست و از پس ديوارها به مدافعه نشست. و چون مسلمانان را به آهنگ سرای خویش می دانست فرمان داد تا تفنگها بگشادند و در میانه جوانی 14 ساله به زخم گلوله بيفتاد و جان داد. مسلمانان چون این بدیدند به يك بار برخوردیدند و نخست آقا يعقوب را بر در سرای ایلچی با خنجر و شمشیر پاره ساختند. آنگاه از در و ديوار خانه گربایدوف صعود کرده به سرای او در رفتند و او را با 37 تن از مردم او مقتول نمودند و هرچه در آن سرای بود به غارت بر گرفتند و خانه را نیز ویران کردند و در زمان پراکنده شدند. هرکس به طرفی رفت و راه خویش گرفت چنانکه نه قاتل شناخته بود نه غارت کننده معلوم گشت.

مع القصّه از میانه ملسوف نامی که نایب اول گربایدوف بود با يك تن ملازم او خود را به بیغوله ای در برده زنده بماند. چون مردم عامه پراکنده شدند این معنی را معلوم داشت تا کارداران دولت چند کس را فرستادند و او را پنهان از مردم به ارك آوردند. شهریار تاجدار بفرمود تا جسد کشتگان را در کلیسای ارامنه طهران به عاریت گذاشتند و ملسوف را مورد عنایت و اشفاق فرمود؛ و او بر جرم گربایدوف يك يک اعتراف آورد.

آن گاه نظر علی خان افشار ارومی را به مهمانداری ملسوف مأمور فرموده روانه تبریز داشت و با نایب السلطنه فرمان کرد که:

گربایدوف مردی جسور و بی آرم بود و دست به کاری چند در برد که مسلمانان را طاقت حمل آن نبود. ناچار برشوریدند و بی آنکه کارداران دولت را آگهی دهند یا از ایشان منع پذیر شوند او را مقتول ساختند.

صورت این حال را نزد ایمپراطور روسیه مکشوف دار تا چنان نداند که به اجازت امنای دولت چنین قبیح کاری افتاده.

چون این منشور برفت و ملسوف به آذربایجان بر رسید نایب السلطنه بفرمود تا به قانون نظام قواد سپاه جامه سیاه در بر کردند و 3 روزه سوک گربایدوف را

بداشتند و ملسوف را نیز نواخت و نوازش فراوان فرمود و با ساز و برگی تمام روانه تقلیس داشت و میرزا - ابو القاسم قایم مقام را بفرمود تا نامه [ای] به ینارال بسقاویج کرد و عدم آگهی کارداران دولت را از این عمل شنیع باز نمود و صورت نامه چنین بود.

صورت نامه میرزا ابو القاسم قائم مقام به بسقاویج

ینارال گربایدوف ایلچی آن دولت جاودانی بعد از ورود به دار الخلافه بهجت مبانی و شرفیابی حضور اعلیحضرت صاحبقرانی دست به پاره [ای] رفتارهای ناهنجار زد و مباشر برخی از جسارت‌های ناهموار شد.

همراهانش آنچه منع کردند سودی نبخشید و امینان دیوان همایونش آنچه نصیحت نمودند، فایده پذیر نگردید. بالاخره دست به کاری زد که خلاف طریقه دین غزای اسلامیان بود و هیچ يك از اهالی شرع شریف حوصله چنان خلاف شرعی را نمی نمود.

رفته رفته کار از مصلحت دولنداری گذشت و پیشوایان دین مبین را بنا به رعایت شریعت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله نوبت دینداری گشت. به جهت رعایت دین، حرمت دولت را فراموش کردند و شورشی عام در دار الخلافه دست داده، ایلچی و همراهانش را بقتل آوردند. حکم قضا با اقدام پیشوایان شریعت غزّا و هجوم عوام بی سر و پا موافق افتاد، و ایلچی بهیّه دولت روسیه به سبب جسارت‌های اتّفاقیّه جان خود و همراهان را بر باد فنا داد، نه اولیای دولت قاهره را از این معنی خبری نه از وجود مباشر و قاتلی که توان سیاست نمود، اثری.

همان تعصّب دینداری بر عدم اطلاع امینان دولت ابد مدّت شهریاری دلیلی روشن است و شهادت ملسوف صاحب نایب، بر جسارت‌های ینارال گربایدوف و شورش عامه از غنی و ملهوف برهانی مبرهن.

هرگاه امنای دولت روس رجوع به عقل خرده بین نمایند، دانند که دولت علیّه ایران بعد از ظهور موافقتی چنان و خسارت گنجی شایگان، مباشر عملی چنین قبیح که مایه هزار گونه تفضیح است نخواهند شد و خود را در دولت‌های بزرگ بدنام نخواهند خواست.

اگر این معاذیر حقّه را می پذیرند و شهادت ملسوف صاحب را که خود

حضور داشته به نظر قبول می گیرند، اولیای دولت علیّه نیز تلافی این امر خطیر را بر وجه احسن به عمل خواهند آورد؛ و آنچه از آن سردار با اقتدار دستورالعمل در رسد معمول خواهند کرد؛ و هرگاه خدای نخواستہ باز امر به اشتباه است و قرار کار بر کدورت و اکراه، خواست خداوندی در میانه حکم است و قطع این گفتگو موقوف به حکم دو شاهنشاه معظم.

بالجمله چون ملسوف به تفلیس رسید و نامه نایب السلطنه به بسقاویج رسانید و قصه آن هنگامه و شورش عامه بگفت، بسقاویج بدانست که این داهیه بی آگهی کارداران دولت بوده و جسارت گربایدوف مورث این خسارت شده. در زمان ملسوف را سفر پترزبورغ فرمود تا خاطر ایمپراطور را از آلائش کدورت صافی کند؛ و در جواب نامه نایب السلطنه نیز عریضه [ای] نگار کرد که:

مکشوف افتاد از چنین امری امنای دولت آلوده نمی شوند و به قتل ایلچی و رسول رضا نمی دهند. اکنون که به حکم قضا این کار چنین برفت نیکو آن است که بی توانی یک تن سفیر چرب زبان از دولت ایران به درگاه ایمپراطور شود. و هم در گرمی عذر این هنگامه بخواهد تا قواعد دوستی همچنان محکم بماند و بنیان اتحاد استوار بپاید و اگر از آن فقها که در این غوغا هم داستان بودند، یک تن که بدین اغوا شناخته تر است به حکم شاهنشاه ایران از ممالک محروسه پادشاه بیرون شود، بر زیادت، ایمپراطور اعظم را شاد خواهند داشت.

پس نایب السلطنه چون عریضه بسقاویج را از در خیرخواهی دانست و صوابدید او را به اصلاح دولت قریب یافت صورت حال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود.

وقایع سال 1244 ه. / 1828-1829 م و تعیین ایلچی به روس برای عذر خواستن قتل گربایدوف

اشاره

در سال 1244 ه. 8 ساعت و 25 دقیقه از شب پانزدهم رمضان چون برفت، خورشید به بیت الشرف حمل شد و

شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن عید به پای برد. آن گاه برحسب خواستاری نایب السلطنه و صوابدید ینارال بسقاویج، شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا را مأمور به سفر تبریز فرمودند و میرزا صادق وقایع نگار مروزی را نیز ملازم خدمت او ساخته تا با نایب السلطنه رأی زند و سفیری به درگاه ایمپراطور گسیل سازند. سه شنبه پنزدهم شوال رکن الدوله از دار الخلافه بیرون شد.

سفارت خسرو میرزا به روس

اما از آن سوی چون ملسوف به درگاه ایمپراطور رسید و قصه آن هنگامه و شورش عامه معروض داشت، کارپردازان دولت روسیه چنین خواستند که يك تن از شاهزادگان ایران به حضرت ایمپراطور سفیر شود و عذر این داهیه بجوید تا در میان دولتهای یورپ در قتل ایلچی حمل بر ضعف دولت روس نکند. بسقاویج صورت حال را معروض نایب السلطنه داشت. و نایب السلطنه بی توانی فرزند خود خسرو میرزا را از بهر این سفارت اختیار کرد و محمد خان زنگنه را که امیر نظام آذربایجان بود با کمال حسب حلیه نسب داشت به ملازمات رکاب او برگماشت و گروهی از اعیان درگاه نیز با او همراه شدند و بعضی از لالی منضود و بافته های کشمیر به رسم هدیه ایمپراطور بدو سپرد و او

را روانه داشت و فرمود تا تفلیس طی مسافت به آهستگی همی کن تا شاهزاده رکن الدوله وارد تبریز شود و نامه شاهنشاه ایران را که به ایمپراطور روسیه نگار داده بیاورد و به صحبت تو انفاذ یابد.

بالجمله بیست و هفتم شوال رکن الدوله وارد تبریز گشت و سفر خسرو میرزا را بدانست و صورت حال را معروض درگاه شهریار داشت. شهریار ایران معادل 100000 تومان زر مسکوک از بهر خرج سفر خسرو میرزا تسلیم میرزا نبی خان وزیر رکن الدوله فرمود، تا به تعجیل به تبریز آورد. و نایب السلطنه بسیج سفر خسرو میرزا را فرموده، ساز و برگی لایق از قفای او به تفلیس فرستاد. آن گاه خسرو میرزا از تفلیس روانه پترزبورغ گشت.

و هم در این وقت ینارال دالغورکی که از نزدیک ایمپراطور به سفارت ایران مأمور بود، بیست و پنجم ذیحجه وارد تبریز گشت؛ زیرا که چون قتل گربایدوف

معروف ایمپراطور افتاد نخستین او را مأمور ساخت که حقیقت این حال را بداند و به عرض رساند.

در این وقت که وارد تبریز گشت نایب السّ لطنه مقرر داشت که تا هنگام مراجعت خسرو میرزا از پترزبورغ متوقف تبریز باشد، آن گاه سفر دار الخلافه کند و مقیم طهران گردد. و شاهزاده رکن الدوله نیز سه شنبه دوازدهم محرم سال 1245 ه. از تبریز مراجعت به دار الخلافه نمود و خواستاری کارداران روسیه را در ازای خون گربایدوف چنین معروض داشت که:

نخست: سفارت يك تن از شاهزادگان به پترزبورغ بود و آن با خسرو میرزا راست آمد.

دوم: از میان آن ازدحام عوام، يك تن را که به شرارت معروف باشد و در قتل ایلچی و همراهان او، مردم نام او بیشتر بر زبان رانند قصاص شود.

سوم: دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از همه افزون در شورش مردم تحریض داد از مملکت ایران بیرون شود.

لاجرم بعد از سفر کردن خسرو میرزا، رضاقلی بیك پسر پناه بیك طالش که يك تن از قواد آن غوغا بود و با تیغ خون آلود از شهر فرار کرده، در اراضی شمیران که از قرای طهران است نیز خونی بریخت به دست عوانان ظلّ السلطان گرفتار شد و به حکم

شهریار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت به معرض هلاک و دمار رسید.

سفر حاجی میرزا مسیح به عتبات عالیات

اما در کار حاجی میرزا مسیح، شاهنشاه متوقف بود که مبادا بیرون شدن او با شریعت مقرون نباشد. حاجی محمد ابراهیم کلواسی خراسانی که فاضلی نحریر بود، معروض داشت که چون در توقف حاجی میرزا مسیح برهم شدن دولتین مستتر است و تواند بود که در توانی او دیگر باره تیغها آخته و بسیار خونها ریخته گردد و سفر او به عتبات بر قانون شرع مبین خواهد بود. لاجرم شهریار تاجدار او را حاضر حضرت ساخته فرمود که به صلاح وقت يك چند مدّت از زمان را مجاور عتبات عالیات باش.

چون حاجی میرزا مسیح از حضرت پادشاه به سرای خویش شد، بعضی از مریدان، او را القا کردند که چون از دروازه طهران بیرون شوی، تورا مأخوذ خواهند داشت و به روسیان خواهند سپرد تا به خون گربایدوف تورا مقتول

سازند. وی این سخنان را باور داشت و روزی چند سفر کردن را به تسویف و مماله گذاشت تا به اصرار کارداران دولت روز یکشنبه هشتم صفر به مسجد شده با زن و فرزند و مردم آغاز وداع نهاد.

از این کردار شورش عوام از نخست بار بر زیادت شد، مردم شهر از دانی و قاضی نزدیک او انجمن شده، غوغا برداشتند. و این نوبت آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت و بیم آن بود که حکم به قتل عام فرماید. حاجی محمد ابراهیم کلواسی، حاجی میرزا مسیح را دیدار کرد و از پشت و روی این کار او را آگاه ساخت. لاجرم میرزا مسیح بی آگهی خاص و عام شب هنگام با جامه دیگرگون از شهر بیرون شده و راه عتبات پیش داشت. و مردم چون بیرون شدن او را دانستند از غوغا باز نشستند و کارداران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را مشاهدت کردن از کارپردازان ایران به نهایت شاد شدند.

طغیان خوانین خراسان

اما از جانب خراسان، چنانکه مرقوم شد حسین خان سردار ایروان و برادرش

حسن خان ساری اصلان بدان اراضی شدند و خوانین خراسان با ایشان طریق طاعت و فرمانبرداری سپردند؛ اما رضاقلی خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان چون در ایام فترت امور خراسان، نیشابور و رادکان و چناران را به تحت فرمان کرده بود، سردار را وقعی و مکانتی نمی گذاشت. حسین خان از بهر آنکه او را نرم گردن و فروتن کند، با محمد خان - قرائی که گریخته دولت و رانده حضرت بود ابواب ملاطفت بازداشت و محمد خان نیز این معنی را به فال گرفته با سردار در دفع رضاقلی خان و دیگر بزرگان خراسان هم داستان گشت.

رضاقلی خان چون این معنی را تفرس کرد یک باره سر از طاعت برتافت و عصیان خویش را آشکار ساخت. این هنگام ساری اصلان به اتفاق محمد خان قرائی و 8000 تن مرد سپاهی به دفع رضاقلی خان بیرون شد و تا ظاهر نیشابور تاختن برده کاری بر مراد نتوانست کرد و بی نیل مقصود مراجعت به ارض اقدس فرمود. لاجرم کار رضاقلی خان

بالا گرفت و در ارکان شوکت سردار فتوری بادید شد و بیم آن بود که رضاقلی خان بر سر مشهد تاختن کند و آن بلده را نیز به دست گیرد. این وقت محمد خان فرصتی بدست کرده به دست آویز حراست مشهد لشکری از قرائی آورده قلعه ارک و باره مشهد را بدیشان سپرد. لاجرم سردار يك باره از کار باز ماند و محمد خان در شهر به رتق و فتق امور پرداخت و روزی يك بار به ارک درآمده سردار را دیدار همی کرد و قصه شهر و حل و عقد امور را بی حاجتی همی گفت و بی موجبی جواب گرفت.

علما و سادات شهر مشهد عریضه [ای] به حضرت شهریار نگار کردند که مصادره محمد خان قرائی در این بلده از منال دیوانی افزون است و دفع او از سرپنجه قدرت سردار بیرون.

و رضاقلی خان نیز تا این بلا را از خود بگرداند و خیانت محمد خان را باز نماید، دبیر خود میرزا رضای فراهانی را گسیل حضرت شهریار داشت و خواستار شد که یکی از شاهزادگان به حکومت مملکت خراسان مأمور گردد و تا او نیز در رکابش ملازمت کند و شهر مشهد را از تصرف قرائی باز ستاند.

تقویض حکومت خراسان به شاهزاده احمد علی میرزا

شهریار تاجدار مسؤول اهالی خراسان را به اجابت مقرون داشت، شاهزاده احمد علی میرزا را به فرمانگزاری آن مملکت اختیار فرمود و میرزا موسی نایب گیلانی را که مردی دانا بود به وزارت او برکشید. روز سه شنبه سیم صفر در سنه 1245 هـ . / 15 اوت 1829 م. احمد علی میرزا راه خراسان برگرفت و سپاهی از سواره و پیاده ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلی خان عرب میش مست که از پیش، حاکم ترشیز بود و 20 سال محبوسا در دار الخلافه می زیست به خواستاری شاهزاده تشریف حکومت ترشیز را در بر کرده رخصت انصراف یافت.

بالجمله شاهزاده دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی وارد چمن چناران گشت و رضاقلی خان ایلیخانی و نجفقلی خان شادلو در آنجا حاضر حضرت شاهزاده شده، ولایت نیشابور را به کارداران وی سپردند و برای فتح قلعه مشهد و دفع قرائی 20000 سواره و پیاده انجمن کرده با 6 عراده توپ رهسپار گشتند؛ و يك فرسنگی

مشهد قبایل هزاره و تیموری نیز در رکاب شاهزاده ملازم شدند. صید محمد خان جلایر حاکم کلات که در شهر مشهد با محمد خان هم داستان بود، چون پشت و روی کار را نظاره کرد سر از مرافقت محمد خان برتافت و به درگاه شاهزاده شتافت؛ و بنیاد خان هزاره که حاکم جام و باخرز بود از بهر آنکه کارداران دولت ایران را از خود شاد کند، لشکری ساخته به نهب و غارت اراضی تربت حیدریه پرداخت.

محمد خان قرائی از همه جهت ابواب بلا- را بازدید، ناچار ارك و شهر مشهد را بگذاشت و با مردم خود راه تربت حیدریه برداشت و شاهزاده احمد علی میرزا هفتم شهر رجب در ارك مشهد فرود شد و خوانین خراسان و لشکریان را رخصت انصراف داد. آن گاه مصطفی قلی خان عرب را به حکومت ترشیز رخصت داده، امیر علی نقی خان عرب را که حکومت طیس داشت به اعانت و استقلال او برگماشت. مصطفی قلی خان چون بر مسند حکومت جای کرد، کارداران آن محال را معزول کرد و عمال سابق خویش را بر سر کار آورد. مردم شهر ثقل این همه تغییر و تبدیل بر خویش نتوانستند نهاد، لاجرم انجمن شده او را گرفتند و محبوس داشتند و برادر کهنترش محمد تقی خان را به حکومت برداشتند و کس به حضرت شاهزاده فرستاد [ه] صورت حال را باز نمودند و از کارگزاران او خط رضا گرفتند.

و هم در این وقت برحسب فرمان پادشاه، حسین خان سردار و ساری اصیلان روانه دار الخلافه گشتند. در بین راه، حسن خان ساری اصیلان چون از سوانح این امر انفعال داشت راضی به دیدار اعیان درگاه نشد و راه بگردانید و در عتبات عالیات اختیار مجاورت کرد و حسین خان سردار با اینکه قریب به 90 سال روزگار برده بود به حضرت شتافت. و روزی چند نیز به حکومت فریدن و چهار محال اصفهان پرداخت، آن گاه وداع جهان گفت.

وفات میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله

و هم در سال 1244 ه. روز دوشنبه پنجم ذیحجه/نهم ژوئن 1829 م. میرزا - عبد الوهاب معتمد الدوله به مرض سل و دق درگذشت و منوچهر خان ایچ آقاسی

باشی تقلیسی ملقب به معتمد الدوله شد.

منشی الممالک شدن میرزا خانلر و فوت او

و منصب منشی الممالکی او بهره میرزا خانلر مازندرانی پسر حاجی خان جان حلال خور ساکن بندپی گشت و شهریار تاجدار در نیمه صفر در اطراف دار الخلافه سفر بیلاق فرمود و بلای وبا در بیشتر بلاد ایران درافتاد و در طهران نیز قریب 10000 تن نابود گشت.

منشی الممالک شدن میرزا تقی علی آبادی

میرزا خانلر منشی الممالک نیز روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الاول بدان مرض

رخت به جهان جاوید برد و میرزا تقی علی آبادی مازندرانی پسر میرزا زکی مستوفی - الممالک آقا محمد شاه، منشی الممالک گشت. و در نیمه ربیع الثانی شهریار تاجدار مراجعت به دار الخلافه فرمود.

ورود خسرو میرزا به پترزبورغ

اما از آن سوی چون خسرو میرزا به سفارت روس مأمور گشت چنانکه مذکور شد، ایمپراطور روسیه فرمان کرد که از خاک نخجوان تا در پترزبورغ او را با حشمت و مکانتی که در خور پادشاه زادگان است کوچ همی دادند؛ و حکام هر بلد به قانونی که سلاطین را پذیره شوند، استقبال او همی کردند و پیشکش پیش گذرانیدند و عمال ولایات را به کارگزاران شاهزاده سپردند تا از بهر آذوقه و علوفه و دیگر کارها آمر و ناهی خود باشند.

و در پیشتر از منازل از قبل ایمپراطور، گاری سلطانی از بهر سواری شاهزاده می کشیدند.

روز ورود به پترزبورغ، ایمپراطور روسیه با تمامت سرداران و ینارالان و جمله سوار و سالدات که در دار المملک حاضر بود قریب یک فرسنگ شاهزاده را پذیره کرد و او را همواره چند قدم بر خود مقدم می برد و در ورود به شهر چندانکه ایمپراطور را توپ عزت گشاد می دادند از بهر شاهزاده نیز بگشادند.

بالجمله شاهزاده در سرای ایمپراطور فرود شده و هنگام شکستن ناهار و صرف غذای شبانه، ایمپراطور به مجلس شاهزاده همی آمد و خوردنی و آشامیدنی به کار همی داشت و شاهزاده را در طرف یمین خویش همی جای داد که این علامتی از عزت و برتری بود و هر شب مجلس عیش و طرب آراسته کرد و اقسام لهو و لعب پرداخته آورد.

دختران نوری که بر سرو بوستان افسوس کردی و بر ماه

آسمان انگشت نهادی، با روئی روشن تر از خورشید، و خوئی خرم تر از ناهید در آن بساط آسمان سماط بگساریدن خمرهای خوش گوارا و نواختن سازهای موسیقار و دست زدن و پای کوفتن و دل آشوفتن درآمدند.

ایمپراطور روسیه هم به قانونی که سلاطین یوروپ راست گاه گاه دست يك تن از آن مهوشان گرفتی و با او برفتی و در نهران با خسرو میرزا نگران بود که در میانه شیفته که شود و فریفته که گردد و شاهزاده نهادی عقیف و نژادی شریف داشت، از علو مکانت و محل

مناعت فرود نمی شد و دل به خط و خال نمی بست و دیده بر جمالی نمی گشود، جز اینکه پیر زالی را پیش خواند و گاهی با او به لغت فرانسه سخنی کرد.

ایمپراطور روسیه که با دختران رقص به گرد مجلس برمی آمد این کزّت چون بر شاهزاده گذشت به طیبیت فرمود که از نظاره این همه ماه پاره کناره گرفتی و صحبت این عجزه را به دریوزه شدی؟ خسرو میرزا حشمت ایمپراطور را بر پای خواست و گفت:

من بدین حضرت از بهر آن شدم که دو دولت بزرگ را باهم الفت مواحدت دهم و خار مخالفت را از میانه بدست مؤالفت بدروم، اگر روزی چند که در این حضرت اقامت دارم هوش بر سر جام نهم و دل به دلارام دهم، کار به کام کی توانم کرد.

ایمپراطور را با گفتار و کردار معروف چنان بفریفت که هرگز از قتل گربایدوف یاد نکرد.

مع القصه خسرو میرزا تحف و هدایایی که از قبل شاهنشاه ایران داشت از نظر ایمپراطور بگذرانید و بزرگان دولت روسیه را هر يك جداگانه عطائی و عطیتی فرستاد و چون عقد مصالحه بر 10 کروور زر مسكوك بود و 2 کروور از آن هنوز تسلیم کارداران روس نشده بود، ایمپراطور روسیه زیادت بر آنکه از خون گربایدوف نام نبرد يك کروور از آن زر را به پانچ شاهزاده بذل کرد و کروور دیگر را پنج ساله میعاد نهاد. و هدیه و اشیاء نفیسه دیگر با شاهزاده فرستاد و محمّد خان امیر نظام را نیز عظیم بزرگ داشت و نواخت و نوازشی جداگانه فرمود و دیگر

همراهان را نیک شاد داشت و رخصت انصراف داد. و خسرو میرزا سال 1245 ه. روز سیم رمضان/ 26 فوریه 1830 م. وارد تبریز گشت. مدت سفارت او 10 ماه و 15 روز بود. بالجمله وقایع سفر و سفارت او را نایب السلطنه در حضرت شاهنشاه معروض داشت.

حکومت محمود میرزا در نهاوند و مقاتله با حسام السلطنه

هم در این سال شاهزاده محمود میرزا بعد از آنکه از حکومت لرستان فیلی چنانکه مذکور شد معزول گشت، بعد از روزی چند به حکومت نهاوند مأمور شد و شاهزاده همایون متوقف دار الخلافه گشت. بعد از ورود محمود میرزا به نهاوند بعضی از مردم لرستان که از حسام السلطنه محمّد تقی میرزا دهشتی در خاطر داشتند به نزدیک او انجمن شدند و در کار لرستان فتنه انگیختند. محمود میرزا را که با حسام السلطنه خاطری کین توز بود؛ و در اغوای مردم لرستان همی روز برد، در پایان امر فتنه بزرگ بادید آمد و دیگر باره با حسام السلطنه و محمود میرزا کار به مقاتلت و مبارزت انجامید. از جانبین ساز لشکر کردند. حسام السلطنه از قبایل باجلان و بیرانوند و سکوند و بختیاری سپاهی بزرگ کرده تاختن فرمود و تا 2 فرسخی نهاوند براند.

و از این سوی [از طرف شاهزاده محمود میرزا] از نهاوند و سواره خزل و قبیله حسنوند فیلی لشکری ساز شد و شاهزاده جهانشاه سردار سپاه آمد و به استقبال جنگ بیرون شده در 2 فرسنگی نهاوند تلافی فریقین افتاد و در اول حمله جهانشاه را فرار برداشت و بر مادیانی که باد از مسابقت آن متقاعد می گشت برنشست و چنان برفت که در خاک نهاوند نتوانست عنان کشید، 5 فرسنگ از نهاوند آن سوی تر گریخت و در ملایر فرود شد و روز دیگر به نهاوند مراجعت کرد.

بالجمله شاهزاده محمود در نهاوند محصور گشت و شهریار تاجدار چون اصغای این خبر کرد، دیگر باره شاهزاده همایون را به حکومت نهاوند منصوب فرموده و محمود میرزا را به دار الخلافه طلب داشت. بعد از رسیدن همایون میرزا به نهاوند شاهزاده محمود از سفر دار الخلافه سر برتافت. از بهر آنکه در این مماطله و تسویف روی دل امنای دولت را با خویش کند و در حکومت نهاوند منشوری از نو به دست آرد،

در این ملاحظه به بی‌فرمانی نام برآورد و فرمان رفت تا حسام السّلطنه و شیخعلی میرزا او را طوعا او کرها روانه دار الخلافه کنند.

این وقت محمود میرزا در قلعه روئین دز که در وسط شهر نهاوند خود بنیان کرده [بود] متحصّن گشت و همایون میرزا در یکی از خانه های شهر نزول کرد و لشکر

حسام السّلطنه و شیخعلی میرزا در برابر روئین دز سنگر کردند و از طرفین بگشاد دادن توپ و تفنگ مشغول شدند. این حرب تا 4 ماه بر پای بود. و من بنده [مؤلف] که این هنگام در نهاوند بودم، چندانکه محمود میرزا را از این کار شنیع منع کردم مفید نبود و جمعی در میانه مقتول گشت، هم عاقبت به حجت های محکم و براهین روشن شاهزاده محمود را نرم گردن کردم و در میان او و حسام السّلطنه پیوستگی دادم تا به زحمت و محنت تمام از قلعه به زیر آمده روانه بروجرد گشت و از دنبال او من بنده زن و فرزند و احمال و ائقال او را به بروجرد حمل دادم. پس لشکریان به اوطان خویش باز شدند و حکومت نهاوند خاص همایون میرزا گشت.

عزل محمد زکی خان نوری از وزارت فارس

هم در این سال [محمد] زکی خان نوری از وزارت مملکت فارس معزول گشت، همانا در سال 1214 ه. / 1799 م. چنانکه مذکور شد شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس گشت و برحسب فرمان شهریار 1000 تن از تفنگچیان نوری ملازم رکاب او گشت و شکر الله خان پسر میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر به سرکردگی آن جماعت منصوب آمد؛ و چون شکر الله خان هنوز کودکی خردسال بود محمد زکی خان برادر میرزا اسد الله خان نیز مأمور به خدمت شاهزاده گشت که در حضرت او غلام پیشخدمت باشد و تفنگچیان نوری را نیز بر نیک و بد مطلع گردد.

مع القصه ایشان در رکاب شاهزاده رهسپار گشتند و تفنگچیان نوری با زن و فرزند در شیراز متوقف آمدند و محمد زکی خان که مردی چرب زبان و خوشخوی و گشاده دل بود، هرروز در حضرت شاهزاده بر مدارج علیّه ارتقا نمود تا از صناید درگاه و سردار سپاه شد و هیچ امری در مملکت فارس بی رأی و رؤیت او فیصل

نمی‌گرفت، چنانکه وزرای فارس به استیلاي او استقلال نتوانستند يافت. ناچار کار وزارت نیز با او مفوض گشت و در کار تیغ و قلم ذو الریاستین آمد و هم بر زیادت از این خواهر فرمانفرما را به شرط زناشوئی به سرای آورد و به مصاهرت شهریار تاجدار مفاخرت تمام حاصل کرد.

چون در این مدت دراز میان جماعت نوری و مردم شیراز فتنه های بزرگ برخاسته بود و بسیار وقت با یکدیگر آویختند و خون هم ریختند، کار مبارات و معادات به جایی کشید که اجتماع هر دو طایفه در يك بلد محال افتاد. شاهزاده حسینعلی میرزا اصلاح کار را در اخراج جماعت نوری دانست و ایشان را از شیراز کوچ داده روانه دار الخلافه نمود.

و این هنگام مردم فارس را از محمد زکی خان دهشت و وحشت افزون گشت، ناچار او را نیز از مسند وزارت به زیر آورد و اخذ منال دیوانی و رتق و فتق امور را به میرزا محمد علی سررشته دار فارس مفوض داشت و این واقعه سبب آشفتگی امور فارس گشت و منال دیوانی در عقده تعویق و تعطیل افتاد.

سفر کردن پادشاه ایران به فارس

این هنگام شهریار تاجدار چنان صواب شمرد که در اراضی فارس قیشلاق کند و کار آن مملکت را نیز به نظام آرد، پس سفر فارس را تصمیم عزم داده، نخستین حاجی میرزا عبد العظیم خان قزوینی غلام پیشخدمت ظلّ السلطان را روانه یزد فرمود و عبد الرضا خان حاکم یزد را پیام کرد که با اعیان یزد در شیراز حاضر درگاه گردد و اگر در این کار شتاب نگیرد مورد عتاب و عقاب خواهد بود.

و حسینعلی خان معیر الملک را مأمور به اصفهان داشت تا ورود موكب سلطانی منال دیوانی را مأخوذ دارد و میرزا یوسف پیشخدمت خاصّه را که مردی ادیب و لیب و روایت شعر ثناگستران حضرت را طلیق اللسان بود به کرمان فرستاد تا شاهزاده شجاع السّلمنه را به درگاه آورد و شاهزاده الله و یردی میرزا را به نظم قمشه و سمیرم بیرون فرستاد؛ و عبد المجید خان را با تفنگچی نوانی ملازم رکاب او ساخت و غلامحسین خان سپهدار را فرمان کرد که با 6000 تن سرباز عراقی توپخانه و قورخانه را حمل داده از پیش روی به اصفهان کوچ داده و شاهزاده علینقی

میرزای رکن الدوله و اماموردی میرزای ایلخانی سر کشیکچی باشی و شاهزاده عبد الله میرزا و فتح الله میرزای شعاع السلطنه و شاهزاده بهمین میرزای بهاء الدوله فرمانگزار دامغان و سمنان و محال خوار و شاهقلی میرزا و محمد مهدی میرزا و ملک ایرج میرزا ملازم رکاب شدند.

و میرزا آقا خان نوری وزیر لشکر را فرمان کرد تا عرض سپاه دیده محمد ولی خان و محمد خان افشار و فضل الله خان قراگوزلو و محمد حسین خان خرقانی را با سواره جمعی ایشان باز دیدی به سزا کرده حکم بر کوچ داد. و نیز عبد الله خان فیروزکوهی و عبد الله خان دماوندی و مصطفی قلی خان سمنانی را با پیادگان جمعی ایشان به نظام کرد.

آن گاه شهریار تاجدار بفرمود تا عبد الله خان امین الدوله در دار الخلافه متوقف باشد و به اتفاق ظل السلطان امور خراسان و طبرستان را نگران گردد و الله یار خان آصف الدوله امیربار و منوچهر خان معتمد الدوله ایچ آقاسی و حاجی محمد خان دولوی قاجار و پسرش علی محمد خان و محمد صادق خان دنبلی مخاطب بار و میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه و حسن خان سالاربار و محمد حسن خان دولوی قاجار نسقچی باشی و محمود خان دنبلی قوریساول باشی نیز ملتزم رکاب شدند؛ و همچنان میرزا محمد تقی علی آبادی منشی الممالک و میرزا تقی نوائی منشی خاصه و میرزا صادق وقایع نگار و میرزا ابراهیم خان نوری و میرزا اسمعیل گرکانی مستوفیان دیوان و میرزا فضل الله منشی رسایل، ساز و برگ راه کردند. و شهریار تاجدار یکشنبه بیست و چهارم جمادی الاول سال 1244 ه. از دار الخلافه خیمه بیرون زد و از راه قم طی مسافت کرده، دوم جمادی الاخره وارد کاشان شد.

میرزا علی محمد خان پسر امین الدوله که حکومت کاشان داشت خدمتی به سزا کرده و به نظام الدوله ملقب گشت و اعیان و اشراف کاشان مورد اشفاق و الطاف آمدند و از آنجا موبک سلطانی در حرکت آمده، دهم جمادی الاخره وارد اصفهان شد و باغ سعادت آباد لشکرگاه گشت و شاهزاده سلطان محمد میرزا فرمانگزار اصفهان دقیقه [ای] از خدمت فرونگذاشت.

بعد از 6 روز نیز از اصفهان کوچ داده، غلام حسین خان سپهدار به منقلای لشکر 2 روزه از پیش همی شد و در قمشه سلیمان خان خانان که از سوی مادر نسب با شهریار داشت تقبیل آستان نمود و از آنجا پادشاه راه شیراز گرفت. شاهزاده حسینعلی - میرزا فرمانفرمای فارس با بزرگان آن اراضی تا منزل شولگستان آباده پذیره کردند و روز سیم شهر رجب، شهریار تاجدار در ظاهر شیراز به باغی که به فرمان فرمانفرما غرس شده بود فرود شد و شاهزاده حسینعلی میرزا معادل 200000 تومان زر مسکوک و دیگر اشیاء نفیسه به پیشکش پیش گذرانید و علف و آذوقه لشکر را 10 روزه به قانون ضیافت گذاشت و شاهنشاه 200000 تومان زر او را به جای منال دیوانی محسوب داشت و در کار مردم فارس بازپرسی به سزا کرد و نیک و بد هرکس را جزا داد. شجاع السلطنه نیز در شیراز حاضر حضرت گشت و بزرگان کرمان را به تقبیل سده سلطنت آورد و حساب خویش را پرداخته کرد.

وزارت محمد زکی خان نوری در کرمان

برحسب فرمان محمد زکی خان نوری که از وزارت فارس معزول بود به وزارت کرمان منصوب گشت و در رکاب شجاع السلطنه راه برگرفت، اما عبد الرضا خان یزدی که از حاضر شدن پیشگاه سلطانی بیمناک بود، میرزا سلیمان طباطبائی مجتهد را با جمعی از برادر [و] برادرزادگان خویش و پیشکشی در خور سده سلطنت روانه درگاه نمود و بعد از ورود به شفاعت میرزا سلیمان، عبد الرضا خان در حکومت یزد برقرار ماند و فرستادگان او رخت انصراف یافتند.

آن گاه فرمانفرما را مورد الطاف فرمود اعیان فارس را هر یک نواختی جداگانه کرده، میرزا محمد علی وزیر مشیر الملک لقب یافت و میرزا علی اکبر کلانتر فارس پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی به قوام الملک ملقب گشت.

و در این وقت معروض افتاد که ینارال دالغورکی ایلچی دولت روسیه که متوقف تبریز بود تا بعد از مراجعت خسرو میرزا از مملکت روسیه به درگاه آید، این هنگام که خسرو میرزا باز شده، به مهمانداری محمد حسین خان زنگنه و فرمان نایب

شهریار تاجدار میرزا مهدی ملک الکتاب را که در رکاب، وکیل امور ولیعهد بود فرمان کرد تا به اصفهان شده، ایلچی را به طرف همدان کوچ دهد. بدان سان که بعد از ورود موکب پادشاهی به همدان حاضر آستان باشد و نیز حکم رفت که نایب السلطنه، خسرو میرزا را ملازم رکاب ساخته در همدان به درگاه پیوندد. و بعد از 40 روز از شیراز راه برگرفته طریق لرستان و خوزستان پیش داشت و شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله را بفرمود تا بنه و آغروق و خزانه و صندوقخانه را که حملی گران بود برگرفته از طریق اصفهان راه دار الخلافة سپرد و مصطفی قلی خان سمنانی با لشکر خود ملازم رکاب شاهزاده گشت و غلامحسین خان سپهدار را فرمود که توپخانه و قورخانه را حمل داده با سرباز عراقی از راه فهلیان طی مسافت کند و در بهبهان به رکاب پیوسته شود.

سفر شاهنشاه به بهبهان

و شاهنشاه در روز جمعه یازدهم شعبان از شیراز کوچ داده میرزا منصور خان حاکم بهبهان دلیل راه گشت و از دشت ارژن تا کازرون براند.

از کثرت سیلان سحاب که هر چشمه ساری رود پهناوری شد، مجال حرکت محال می نمود و در توقّف، علف و آذوقه صعب به دست می شد، ناچار اردوی پادشاهی بعد از 5 روز به حرکت آمد و از رودهای شگرف مردم به زحمت عبور کردند و در اراضی فهلیان و شعب بوان که از جنات اربعه جهان شمرده می شود خیمه زدند و به قلعه سفید که در فراز کوهی صعب است نگران آمدند. از قضا در این منزل چون هنگام ناهار شکستن رسیده خوان و خورش سلطانی را حاضر کردند، شهریار را رغبتی به اکل اغذیه نرفت و به جامی از جلاب قناعت افتاد. ملازمان حضور چون آن طعامهای الوان بازپس بردند و خویشان بخوردند مزاجها دیگرگون شد 50 تن افزون مبتلا به قی و اسهال و بیهوشی گشت.

ابراهیم خان پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی که شرف مصاهرت و منصب نظارت داشت هم از اکل آن اغذیه چون مردگان بی زبان افتاده بود. میرزا حسین حکیم باشی اصفهانی چنان دانست که سمی در غذا تعبیه شده است و بعضی

چنان فحص کردند که طبّاخان در منزل سراب بهرام از چشمه [ای] که آب آن به سمّیت معروف است آب برگرفته اند و نادانسته به کار برده اند.

بالجمله شاهزاده حسینعلی میرزا از منزل فهلیان رخصت انصراف حاصل کرد و شهریار به منزل سراب کوچ داد و همه روزه و همه شب سحاب از سیلان نمی ایستاد و همچنان از رود سنگ شیر لشکریان به زحمت تمام عبور کردند و از آنجا از منزل بست و خیرآباد گذشته، رود خیرآباد را به هولی تمام بسپردند و طیّ مسافت کرده به کنار آب کردستان در ظاهر شهر بهبهان خیمه زدند.

سپهدار با توپخانه در آن جا به رکاب پیوست و از آنجا به منزل کوه سیاه شتافته باز عبور از میاه و زحمت سپاه در پیش بود و در آن منزل چون لختی شهریار از بهر صید کردن و نخجیر افکندن گرد آن اراضی و دشت براند 2 شیر نر از بیشه بیرون شد و صید دلیران رکاب گشت. و شاهزاده حسام السّلطنه هم در منزل کوه سیاه از بلده شوشتر در

رسید و رسم پذیره به پای برد و شیخ مسادر حاکم جعب نیز در آن منزل پیشکش خویش بگذرانید. از آنجا فرمان رفت که سپهدار از پیش روی به شوشتر سفر کرده، در آنجا لشکر عراقی را رخصت وطن دهد و خود منتظر موکب پادشاهی باشد.

آن گاه شاهنشاه از منزل کوه سیاه کوچ داده در ارض رام هر مز فرود شد. مردمان گویند، اگرچه استوار نباشد، که درخت نارنجی نوشیروان عادل در آن زمین به دست خویش غرس کرده و درختی را که همان دانند هنوز سبز و ریّان و بارآور و طری است و معجوسان بدان تقرّب جویند.

مع القصه شهریار تاجدار جمعه 9 شهر رمضان وارد شوشتر شد و از نظاره بنیان سدّی سدید که شاهزاده محمّد علی میرزا بر رود شوشتر کرده بود شگفتی حاصل فرمود و قصه شکستن آن سد و بستن آن به دست ولرین [والرین] قیصر در عهد شاپور ذو الاکتاف در کتاب اول ناسخ التواریخ مرقوم افتاد.

بالجمله سدّی که شاهزاده محمّد علی میرزا کرده در این وقت که شهریار تاجدار در شوشتر جای داشت راقم این

حروف تحدید کردم 550 ذرع طول آن سد است و 60 ذرع قطر و 30 ذرع ارتفاع دارد؛ اما قطر آن که در نشیب آب 60 ذرع است، چون بر فراز آب آید 20 ذرع شود.

بالجمله شاهنشاه یکشنبه 11 رمضان از شوشتر به بلده دزفول کوچ داد و بعد از 5 روز از آنجا بیرون شده 23 رمضان در قصبه خرّم آباد فیلی فرود شد و در این وقت به هیچ وجه لشکریان را از سیلان سحاب آسایش نبود و جشن نوروزی در خرّم آباد افتاد.

وقایع سال 1245 هـ. / 1829-1830 م و عید کردن شاهنشاه ایران در خرّم آباد فیلی

اشاره

در سال 1245 هـ. چون 2 ساعت و 4 دقیقه از روز یکشنبه 25 رمضان برآمد، آفتاب به بیت الشرف شد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار در خرّم آباد فیلی جشن نوروزی بگذاشت و روز سیم عید نوروز از خرّم آباد به بروجرد سفر کرد و از آنجا به ملایر نزول فرمود و روز 5 شوال وارد همدان گشت و ینارال دالغورکی ایلچی روسیه به مهمانداری میرزا مهدی ملک الکتاب و محمد حسین خان زنگنه وارد همدان گشت و نایب السلطنه نیز با خسرو میرزا از راه برسید.

شاهنشاه دالغورکی را مورد نواخت و نوازش داشته فرمان کرد تا آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار و دیگر امرا و بزرگان درگاه هر شب یک تن او را به ضیافت طلب کردند و به خورش های گوناگون و ساز و برگ بساط طرب و انواع لهُو و لعب عظیم بزرگ داشتند، آن گاه به تشریف پادشاه شادکام شده، رخصت مراجعت یافت.

و این وقت چون میرزا محمد علی خان کاشی وزیر ظلّ السلطان به اتفاق 200 تن از اعیان طهران حاضر درگاه شده، جبین ضراعت بر خاک نهادند و خواستار شدند که 30 سال بر زیادت است که شهریار تاجدار جشن نوروزی در دار الخلافه طهران

فرموده و امسال این بساط شاهوار در خرّم آباد گسترده شد، در ازای آن روا باشد که شهریار تاجدار از بهر بیلاق در اراضی عراق توقّف نفرماید؛ بلکه طریق دار الخلافه گیرد و مردم آن بلده را از زحمت انتظار در آورد. لاجرم شاهنشاه، نایب السّلطنه را فرمود تا در همدان متوقّف شده حدود بغداد را نیز نگران باشد و در عشر آخر شوال از همدان کوچ داده 8 ذیقعه وارد دار الخلافه گشت.

لشکر کشیدن پادشاه خوارزم به خراسان

این هنگام در مملکت خراسان صید محمّد خان جلایر حاکم کلات از خدمت احمد علی میرزا سر برتافته به اتّفاق کریم خان زعفرانلو 1000 تن سوار ترکمان انجمن کرده اراضی چناران و رادکان را به معرض نهب و غارت در آورد. و رضا قلی خان پسر بیگلر خان چاپشلو را که حکومت درّه جز داشت هم با خود یار کرده، به اغوای والی خوارزم پرداخت و اللّٰه قلی توره فریفته سخن او شده با جماعتی از قبایل تکه و اوزبک تاراج خراسان را تصمیم عزم داده، تا کنار رود طژن برانند. شاهزاده احمد علی میرزا چون این بدانست خوانین خراسان را حاضر درگاه ساخت و لشکری رزمجوی فراهم کرده به استقبال جنگ تا بیابان آلان دشت تاختن کرد.

والی خوارزم چون این بشنید بی آنکه رزم دهد یا حمله افکند پشت با جنگ داده روی به خیوق نهاد. لاجرم احمد علی میرزا به اراضی پشتکوه که در تصرف صید - محمّد خان بود تاختن برد و صید محمّد خان روی به درّه جز نهاد و با رضا قلی خان هم - پشت گشت. سلیمان آقای برادر رضا قلی خان چون از برادر خوفناک بود، در قلعه محمّد آباد مأمن جست و جمعی از ترکمانان علی ایلی را با خود یار کرده در قلعه را استوار کرد. صید محمّد خان با قبایل چاپشلو هشتم شهر ذیحجه به کنار قلعه محمّد آباد آمده، حمله افکند، با گلوله تفنگ یکی از قلعه گیان جان بداد. و از آن سوی احمد علی میرزا در اراضی پشتکوه قلعه جفری را به قوت توپهای

باره کوب مفتوح ساخت و فتح دیگر قلاع که در بیرون دربند قلعه کلات است سهل گشت.

بالجمله آن اراضی را به تحت فرمان کرده قبایل جلایر را به جمله کوچ داد و در ازای اسرای کرد چناران به جعفر قلی خان شادلو سپرد و باز مشهد مقدّس شد و خبر این فتح در نیمه محرم [1246 ق/ژوئیه 1830 م.] در حضرت شهریار معروض افتاد.

فوت میرزا زکی نوری و محمد حسن خان قاجار

در این سال بلای وبا در ایران بالا گرفت و از چاکران درگاه شاهنشاه میرزا زکی نوری مستوفی درگذشت و فرزندش میرزا محمد تقی به جای او منصوب گشت و محمد حسن - خان دولوی قاجار وداع جهان گفت و پسرش محمد امین خان به جای او نسقچی باشی شد.

تفویض حکومت کرمانشاهان به شاهزاده محمد حسین میرزا و جنگ شاهزادگان عراق

هم در این سال به خواستاری مردم کرمانشاهان دیگر باره شاهنشاه محمد حسین - میرزای پسر شاهزاده محمد علی میرزا را به حکومت کرمانشاهان منصوب داشت. و پس از رسیدن محمد حسین میرزای به آن اراضی، مردم خوزستان و لرستان فیلی که سالهای فراوان در تحت فرمان محمد علی میرزا بودند و هم روی دل با فرزندان او داشتند، روزی چند برنگذشت که حکومت شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السّ لطنه در آن ممالک لغزش یافت. چند کّرّت اصلاح ذات بین را از جانبین رسل و رسایل انگیخته شد و عاقبت کار از مکاتبت به مغالبت کشید و از مصالحت به مناطحت انجامید.

محمد حسین میرزا از مردم گوران و زنگنه و کلهر سپاهی راست کرده، تا کنار قلعه خرّم آباد براند و شاهزاده حسام السّ لطنه مدافعه او را به تجهیز لشکر پرداخت. این هنگام راقم حروف در بروجرد بودم و چون شاهزاده محمود نیز برحسب امر شاهنشاه در بروجرد متوقف بود، مرا نیز به فرمان حسام السّ لطنه از آن بلده بیرون شدن نمی گذاشتند تا مبادا به رعایت شاهزاده محمود در حضرت شاهنشاه سعایت کنم و شکایتی آغازم یا محمد حسین میرزا و دیگر شاهزادگان را در این خصومت تحریضی دهم.

بالجمله حسام السّ لطنه از جماعت بختیاری و باجلان و بیرانوند و یاراحمدی و سکوند و حسنوند لشکری فراهم کرده، به استقبال جنگ محمد حسین میرزا تا اراضی

الشتر برفت و لشکرگاه راست کرد و شاهزاده همایون حاکم نهاوند [را] طلب فرموده به نزدیک محمد حسین میرزا رسول فرمود تا در میانه سخن به صلاح کند و رسم منازعت را از میانه بگیرد. و کارداران، محمد حسین میرزا را معروض داشتند که شاهزاده همایون از بهر آن بدین جا شده که ما را خواب خرگوش دهد و حسام السلطنه مغافصه به تسخیر کرمانشاهان تاختن برد. لاجرم فرمان کرد تا همایون میرزا را بر اسبی کودن برنشانند و به کرمانشاهان بردند و ملازمان رکابش را دستگیر ساخته سلاح و اسب و اسب ایشان را گرفته رها دادند.

مبارزه شیخعلی میرزا با حسام السلطنه

در این وقت شاهزاده شیخعلی میرزا که با محمد حسین میرزا و شاهزاده محمود طریق موذت و مصافات می سپرد، فرصت بدست کرده از مردم ملایر و تویسرکان که در تحت فرمان داشت لشکری اختیار کرد و قبایل زندیه که نیز ملازمت او داشتند انجمن شدند، با سپاهی آراسته بر سر بروجرد آمد. نور محمد خان قاجار دولو برادر آصف الدوله که از قبل حسام السلطنه در بروجرد بود، به حفظ و حراست آن بلده میان استوار کرد و ابواب شهر را بر بسته تفنگچیان جلادت پیشه در برج و باره برگماشت و شیخعلی میرزا همچنان که از گرد راه برسید توپهای باره کوب را به جانب شهر گشاد داد و لشکر او به سوی دروازه همی حمله افکندند. از بامداد تا فرو شدن آفتاب کار بدین گونه رفت و در میانه میرزا حسن شیرازی وزیر شیخعلی میرزا با گلوله تفنگ زخمی برداشت.

از آن سوی شامگاه این خبر با حسام السلطنه بردند و او بی توانی بنه و آغروق را در لشکرگاه خود گذاشته چون عقاب صید دیده شتاب گرفت و تا بامداد اسب براند، صبحگاه شیخعلی میرزا آگاه شد و حکم داد تا لشکر بر فراز پشته [ای] که در بیرون بلده بروجرد است در آمدند و عژاده های توپ را بر فراز پشته نصب کردند و سپاهیان از چپ و راست رده شدند. چون حسام السلطنه برسید نه توپخانه را وقتی نهاد و نه لشکر را حشمتی گذاشت و حکم یورش داد. سپاه او چون شعله نیران راه فراز گرفتند و توپ

لشکر شیخعلی میرزا را به جانب نشیب زبانی نتوانست بود. لاجرم سپاه حسام السلطنه صعود کردند و دلیرانه بر آن پشته برآمدند.

مردم ملایر و زندیه چون این دلیری بدیدند دیگر نتوانستند درنگ کرد [ه] به يك باره هزیمت شدند و راه نشیب گرفتند. مردان بختیاری و باجلان و سکوند از قفای ایشان تاختن همی کردند و بسیار مرد و مرکب به خاک انداختند؛ و میرزا اسمعیل خان - گلپایگانی که ناظر شیخعلی میرزا بود، در هزیمت اسبش به وحل نشست و يك تن از مردم سکوند با گلوله تفنگ او را مقتول ساخته اسب و سلاحش را ببرد. و رحیم خان - سکوند که مردی دلیر بود، از قفای شیخعلی میرزا بتاخت و راه بدو نزدیک کرد و دست فرا برده گریبان نظر علی میرزا را بگرفت تا از اسب بزیر آرد.

شیخعلی میرزا چون این بدید سر برتافت و با نیزه به جانب رحیم خان حمله برد.

رحیم خان از آهنگ او دست از نظر علی میرزا بازداشته باز پس نشست و شیخعلی میرزا پسر را برداشته به ملایر گریخت؛ و آقا سید مراد که يك تن از سادات بروجرد از عشیرت آقا سید مهدی بحر العلوم بود رنجیده خاطر به نزد شیخعلی میرزا روز می گذاشت با چند تن از بزرگان زندیه دستگیر گشتند و حسام السلطنه بفرمود تا ایشان را جامه های دیگرگون دربر کرده از میان بازار بروجرد با مسخرگان عبور دادند و بند برنهادند و خود با کبر و خیالای تمام درآمده در دار الایاله خویش جای کرد و لشکریان او بنه و آغروق و احمال و ائقال لشکرگاه شیخعلی میرزا را به نهب و غارت برگرفته به مراع و مساکن خویش شتافتند.

دیگر باره حسام السلطنه فرمان کرد تا 3 روزه آن لشکر پراکنده انجمن شدند و 14000 تن عرض سپاه داده به دفع محمّد حسین میرزا از بروجرد بیرون شد؛ و از آن سوی محمّد حسین میرزا که قلعه خرّم آباد را مفتوح ساخته نشیمن داشت پذیره جنگ کرده از قلعه بیرون شد و سرباز گوران و پیادگان را از پیش روی بازداشت و سواران را در قفای پیادگان جای کرده و خود در پیش روی لشکر صف راست همی کرد و از یمین به شمال همی شد.

بالجمله روز هشتم محرم سال 1246 هـ. / 1830 م. در بیرون خرّم آباد تلاقی فریقین شد. سواران بیرانوند و باجلان و بختیاری اسب برجهاندند و هم عنان حمله افکندند، از این سوی سرباز گواران و تفنگچیان کلهر و زنگنه به يك بار دهان تفنگها بگشادند و آن جماعت را دفع دادند. دیگر باره سواران حسام السّ لطنه گرد هم برآمدند و هم داستان گشته حمله دیگر افکندند، در این نوبت نیز با زخم گلوله بازپس نشستند. در این وقت نصر الله میرزا برادر محمّد حسین میرزا که داماد حسام السّ لطنه بود و در لشکرگاه او می زیست جمعی از لشکریان را با خود متفق کرده به نزدیک برادر شتافت. این نیز در لشکر حسام السّ لطنه ثلمه و رخنه افکند و با این همه، سپاه او هم دست و هم پشت شدند و در کّرّت سیم حمله انگیختند.

محمّد حسین میرزا از اسب فرود شد و پیاده از پیش روی سپاه به چپ و راست همی تاخت و لشکر را به صبر و سکون وصیّت همی فرمود و به جنگ و آهنگ تحریض همی نمود. این نوبت چون سواران حسام السّ لطنه از باران تفنگ پشت با جنگ دادند دیگر نایستادند و راه فرار پیش داشتند.

این هنگام محمّد حسین میرزا بفرمود تا سواران از پس پشت پیادگان بیرون شده، در قفای هزیمتیان بتاختند و بیشتر از آن سپاه را اسیر و دستگیر ساختند. حسام السّ لطنه نیز ناچار طریق هزیمت گرفت و پاسی چند از شب گذشت با يك دو تن به شهر بروجرد درآمد، این هنگام چون کارداران او را ضعفی پدیدار گشت و دوراندیشی در امور و حفظ حدود ثغور فتور یافت برادران و فرزندان حاجی ملاّ اسد الله مجتهد بروجردی و ملاّ علی مجتهد، نگارنده این کتاب مبارک را از شهر بند بروجرد بیرون آورده تا اراضی سرزند که در تحت فرمان غلام حسین خان سپهدار بود به سلامت کوچ دادند و از آنجا من بنده به دار الخلافه سفر کردم بالجمله مملکت لرستان بر کارداران محمّد حسین میرزا مسلّم گشت.

اسیر شدن برادرزاده آصف الدوله هندی به دست ترکمانان

هم در این سال جلال الدوله مهدی علی خان برادرزاده آصف الدوله وزیر لکناهور به زیارت عتاب عالیات و مشهد نجف اشرف شتافته از آنجا زایر مشهد مقدس گشت و هنگام مراجعت با زوار کوچ همی داد. در میان منزل عباس آباد و میامی جماعتی از ترکمانان تکه بتاختند و 200 تن از معمرین زوار را با تیغ بگذرانیدند و 500 تن جوانان و زنان را اسیر گرفتند، اموال و ائقال ایشان را برداشته راه دشت برگرفتند. در میانه معادل 100000 تومان اموال مهدی علی خان به غارت رفت و خود نیز اسیر شد.

چون این خبر در حضرت پادشاه معروض افتاد، رضاقلی خان زعفرانلو حاکم خوبشان را منشور کرد که مهدی علی خان را از ترکمانان تکه بازستاند. رضاقلی خان چنان دانست که در جنبش لشکر دور نباشد که خون مهدی علی خان در میانه هدر شود، کس به بازرگانی فرستاد تا او را و زوجه شیخ ابراهیم جزایری را که هم به اسر برده بودند به 1000 تومان زر مسکوک خریده روانه دار الخلافه داشت و شهریار تاجدار او را بنواخت و برگ و ساز داد.

آنگاه حاجی اسمعیل خان شامبیاتی را با جماعتی از لشکر به کیفر ترکمانان مامور به خراسان فرمود و حاجی اسمعیل خان مریض گشته در یک منزلی مشهد به درود جهان کرد.

رسیدن رسول والی میمند

و هم در این هنگام منور خان افشار والی میمند و شبرغان، عبد الرحمن، یوزباشی خود را روانه درگاه شاهنشاه نمود تا پیشکش او را بگذرانید و معروض داشت که اگر یک تن از شاهزادگان [را] بدین اراضی مأمور فرمائی در رکاب اورزم دهیم و ممالک ماوراء النهر و بلده بلخ را مفتوح ساخته به کارداران حضرت سپاریم. فرستاده او را عطوفتی به سزا کرده رخصت انصراف دادند.

و هم در این سال بهرام خان ولدبنیاد خان هزاره که حکومت جام و باخرز داشت سفر سرخس کرد که پراکندگان ایل والوس خود را فراهم کند. مردی از هزاره که با پدرش از در خونخواهی بود، فرصتی به دست کرده او را مقتول نمود و محمد خان قرائی وقت را غنیمت شمرد و با مردم خویش به اراضی جام و باخرز

تاخته، یعقوب خان و آقا خان عمزادگان بهرام خان را با 50 تن از عشیرت ایشان مقتول ساخت و آن مملکت را به تحت فرمان کرد.

رسیدن سفیر سند

هم در این سال چنانکه مذکور شد، حسینعلی خان جوانشیر از کابلستان سفیر درگاه آمد و از شاهنشاه منشور ملاحظت گرفته سفر سند کرد و در نزد میر مراد علی خان والی سند خود را سفیر ایران نام نهاد؛ و مذکور نمود که کارداران ایران در تسخیر کابل تصمیم عزم داده اند و دیر نباشد که سپاه بی کران بدان اراضی تاختن کند و معلوم نیست که مملکت سند هم از تعرض ایشان مصون ماند. والی سند بیمناک شد و میرزا محمد علی - شیرازی را با چند تن دیگر به سفارت ایران برگماشته و 3 زنجیر فیل و 30 بافته از بسیج کشمیر به رسم پیشکش انفاذ داشت.

میرزا محمد علی از طریق بلوچستان راه بندر عباس گرفت و حسینعلی خان جوانشیر از راه بحر به بندر بمبئی آمده و از آنجا طریق دار الخلافه گرفت و 2 ماه قبل از رسولان سند به درگاه آمد. و میرزا محمد علی 11 ربیع الاخر وارد طهران شد و تقبیل سده سلطنت کرده، پیشکش خود را پیش داشت و خواستار رعایت و حمایت گشت که از آسیب رنجید سکه پادشاه کشمیر، مملکت سند محفوظ ماند. شاهنشاه او را بنواخت و معادل 1000 تومان در وجه میرزا محمد علی عطا فرمود و نظر علی خان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی را به سفارت سند مأمور ساخته و جامه لایق با یک قبضه شمشیر برای خلعت امیر مراد علی خان او را سپرد و در عشر آخر جمادی الاخره او را به اتفاق میرزا محمد علی گسیل سند فرمود.

آمدن شجاع السلطنه بر سر یزد

هم در این سال عبد الرضا خان حاکم یزد با شفیع خان حاکم بلوک راور که از مملکت کرمان است پیوند خویشاوندی محکم نموده و او را از فرمانبرداری شجاع السلطنه فرمانگزار کرمان بازداشت. شجاع السلطنه در غضب شده

از بلدان کرمان لشکری کرد و بر سر یزد تاخته آن بلده را به محاصره انداخت؛ و تیمور میرزای پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس را که این وقت در آباده سورمق متوقف بود هم نزدیک خویش طلب نمود تا در تسخیر قلعه معاون باشد؛ و چون بی اجازت کارداران دولت این مبارزت کرد شهریار تاجدار اندیشید که اگر او را از محاصره یزد منع فرماید از برای او در مملکت کرمان وقعی و مکانتی نماند، لاجرم سیف الدوله میرزا پسر ظلّ السلطان را به حکومت یزد بیرون فرستاد، باشد که بعد از ورود او شجاع السلطنه دست از محاصره باز دارد و طریق گردن سپارد.

بعد از ورود سیف الدوله میرزا در یزد، شجاع السلطنه را در حصار دادن آن بلده ابرام بر زیادت شد و مدّت 9 ماه این کار به درازا کشید و گاه گاه عبد الرضا خان به دست آویز اینکه حکومت یزد با ظلّ السلطان تفویض یافته و اینک فرزند او سیف الدوله میرزا بر مسند حکمرانی متکی است، لشکری فراهم کرده از دروازه بیرون می فرستاد و با سپاه شجاع السلطنه رزم می داد.

فوت محمد زکی خان نوری و محمد کاظم خان مازندرانی

در این مدّت محمد زکی خان نوری وزیر شاهزاده مریض شده، وداع زندگانی گفت و محمد کاظم خان سوادکوهی که مردی جلادت پیشه بود به زخم گلوله مردم عبد الرضا خان درگذشت.

سفر نایب السلطنه به یزد

در پایان امر شاهنشاه فرمان کرد که نایب السلطنه را برای نظم خراسان مأمور خواهیم داشت، نیکو آن است که نخست قلعه یزد را بگشاید، آن گاه به جانب خراسان شود.

چون این منشور، به نایب السلطنه رسید با 10000 تن سرباز و 25 عرّاده توپ از اردبیل بیرون شده تا به زنجان بتاخت. و از آنجا ولیعهد ثانی محمد میرزا را با سرباز و توپخانه از راه ساوه روانه قم فرمود و خود با میرزا ابو القاسم قایم مقام و معدودی از ملازمان رکاب در دوازدهم شعبان وارد دار الخلافه طهران گشت. شاهنشاه بفرمود که نخست قلعه یزد را مفتوح سازد و عبد الرضا خان را برگیرد، آن گاه شجاع السلطنه را که بی اجازت کارداران دولت بدین محاصره اقدام نمود، روانه درگاه دارد، پس به سوی خراسان شود.

لاجرم نایب السلطنه

24 شعبان از دار الخلافه بیرون شده، راه یزد را برگرفت و چون در منزل عقدا برسید عبد الرضا خان و تمامت خویشاوندان با تیغ و کفن به حضرت او شتافتند و روی ضراعت به خاک سودند، و چون شجاع السلطنه خبر ورود نایب السلطنه را در عقدا استماع نمود بی توانی مردم خود را برداشته راه کرمان برگرفت و نایب السلطنه به شهر یزد درآمده، کار آن بلده را به نظم کرد و سیف الدوله میرزا را همچنان در حکومت بازگذاشت و چون به علت امتداد محاصره علف و آذوقه اندک بود، بعد از 3 تا 4 روز روانه کرمان شد.

شجاع السلطنه چون این بدانست نخستین فرزند خود هلاکو میرزا را تا 2 منزل به استقبال بیرون فرستاد و چون راه نزدیک شده، خود نیز پذیره کرد و به خدمات ضیافت پرداخت و چون شهریار تاجدار آمحمد کریم پیشخدمت را به احضار شجاع السلطنه گسیل فرموده، هم با نایب السلطنه فرمود دور نباشد که شجاع السلطنه از آن جسارت که در حصار دادن یزد کرده بیمناک شود و از حاضر شدن به درگاه تقاعدی ورزد یا

تقاعدی گیرد. لا-جرم نایب السلطنه بفرمود یک فوج سرباز او را نگاهبان گشتند و محمد د - زمان خان دولوی قاجار را با 200 سوار نیز ملازم رکاب او ساخت تا او را به دار الخلافه کوچ دادند.

قصه میر حسن خان طالش و انجام کار او

و هم در این سال میر حسن خان پسر مصطفی خان طالش که در مقاتله با روسیه «اسبق المجاهدین» لقب یافته بود، وداع زندگانی گفت و این میر حسن خان چنان افتاد که بعد از مصالحه دولتین ایران و روس به نزدیک بسقوویج شتافت، باشد که حکومت طالش را به دست گیرد. چون از شرایط عهدنامه بود که از شناختگان مملکت اگر کسی فرار کرده به دولت روس پناه برد یا از روس به ایران آید او را باز فرستند. نایب السلطنه بر حسب فرمان شاهنشاه کس به نزد بسقوویج فرستاد [ه] میر حسن خان را طلب کرده.

بسقوویج بی توانی او را روانه نمود. نایب السلطنه میر حسن خان را به دست محمد قلی خان سعدلو حاکم خلخال سپرد و فرمان کرد که

چنان‌ش بدار که فرار نتواند کرد.

بعد از سفر نایب‌السنه لطنه به طرف عراق و یزد، میر حسن خان فرصت به دست کرده از خلخال به طالش گریخت و در آنجا لشکری فراهم کرده به اراضی لنکران و ارکوان تاختن برد و با لشکر روس چند رزم مردانه داد و ایشان را بشکست و آن اراضی به تحت فرمان کرد. چون این خبر به بسقاویج رسید به کارداران دولت ایران نامه کرد که اگر جنبش میر حسن خان با اجازه شما نیست او گناهکار هردو دولت است، ما لشکری به دفع او برمی گماریم شما نیز از آن جانب مدد کنید.

لاجرم نایب‌السنه لطنه افواج سپاهی اردبیل را به سوی طالش فرستاد و بسقاویج نیز لشکری مأمور کرد. میر حسن خان در میانه بی چاره ماند، لابد در عشر آخر شوال به انزلی گیلان گریخت و از آنجا سفر مازندران کرده و به دار الخلافه طهران آمد. بسقاویج بیمناک بود که مبادا دیگر باره میر حسن خان از طهران بیرون شود و فتنه انگیزد. از کارداران ایران خواستار بود که او را روانه تفریس دارند، از قضا میر حسن خان مریض گشت و به مرض استسقا درگذشت.

طغیان محمد خان قرائی و آهنگ خان خوارزم به طرف خراسان

هم در این سال دیگر باره محمد خان قرائی و پلنگ توش خان برادر صید محمد خان جلایر حاکم کلات با الله قلی توره پادشاه خوارزم ساز ارادت و حفاوت طراز کردند و باب رسل و رسائل بازداشتند و پلنگ توش خان نزدیک خان خوارزم رفته مورد نوازش گشت و «سردار سرحد ترکستان» لقب یافت و ترکمانان ساروق را به نهب و غارت خراسان برانگیخت.

از این سوی احمد علی میرزا چون این خبر بدانست لشکری انجمن کرده به استقبال جنگ تاختن کرد، در پل خاتون نزدیک به سرخس با ترکمانان دچار شده آن جماعت را هزیمت کرد و جمعی را اسیر و گروهی را عرضه شمشیر ساخت؛ و در میانه رسولی را که خان خوارزم نزدیک محمد خان گسیل ساخته بود نیز گرفتار شد. احمد علی میرزا او را بی آسیب روانه خوارزم داشت و الله قلی توره از این معنی منفعل شده از آن پس در حضرت شاهزاده اظهار موافقت و مواحدت

همی کرد و بزرگان ترکمانان تکه و ساروق را به حضرت شاهزاده روانه فرمود تا اظهار ایلی و خدمتگزاری کردند و پیشکشی لایق پیش گذارنیده اسیران خود را رها ساختند. این وقت پلنگ توش خان و محمد خان قرائی ناچار با شاهزاده طریق خضوع و عقیدت گرفتند و صورت این حال در حضرت شهریار مکشوف افتاد.

شاهنشاه ایران پنجشنبه 6 ذیحجه [1246 ق/مه 1831] از طهران خیمه بیرون زد و از راه قم عبور کرده تا اراضی کمره کوچ بر کوچ رفت. شاهزاده حسام السّ لطنه و شیخعلی میرزا و محمد میرزا از ولایت بروجرد و ملایر و کرمانشاهان به حضرت پیوستند و غلامحسین خان سپهدار که فرمانگزار آن اراضی بود در میزبانی پادشاه و مهربانی با بزرگان درگاه و [فراهم ساختن] علف و آذوقه سپاه خودداری نکرد. بعد از 14 روز که لشکرها در آن اراضی انجمن شدند، شهریار تاجدار شاهزادگان را رخصت انصراف داده از آن جا راه برگرفت و از طریق گلپایگان و خوانسار طی مسافت فرمود، یکشنبه غره شهر محرم سال 1247 هجری/ژوئیه 1831 در چمن قهیز که از اراضی چهارمحال است فرود شد.

و از آنجا عبد الله خان امین الدوله را به جهت رفع حساب مملکت فارس روانه شیراز فرمود. و او در قمشه با شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس که به قصد تقبیل سده سلطنت می شتافت، باز خورد و شاهزاده را به جانب فارس مراجعت داد و شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله با اعیان اصفهان به درگاه شاهنشاه آمدند و پیشکش خویش پیش داشتند.

این هنگام فرمان رفت که نایب السّ لطنه از کرمان پیوسته حضرت گردد و حسین خان سردار ایروان را به حکومت چهارمحال و نظم قبایل بختیاری برگماشت و در اول شهر صفر از آن اراضی سفر کرده در چمن سنگباران لشکرگاه کرد؛ و هم در آنجا يك ماه توقف فرمود.

و این هنگام ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع السّ لطنه که سالها در سبزواری

حکومت داشت، اگرچه مردی مبارز و نامور بود اما به تئمر ملکزادگی و سکر جوانی کردارهای ناپسندیده داشت، از نهب و غارت مجتازان و کاروانیان مضایقت نمی کرد. این وقت که مردم سبزوار نیز از جفای کارداران او به جان آمدند و برشوریدند، ناچار از سبزوار به دامغان آمد و از آنجا از بیابان جندق طریق حضرت گرفت و از بیم عتاب و عقاب پادشاه، درباره بند سلطانی پناه جست و به شفاعت عم و پدر، گنااهش معفو گشت.

آن گاه اردوی سلطانی حرکت کرده سرچشمه آب زنده رود و آب کردند را ملازمان رکاب نظاره کرده در قریه دهکرد لشکرگاه گشت.

رسیدن نایب السلطنه به لشکرگاه پادشاه

نایب السلطنه چون فرمان احضار یافت فرزند خود خسرو میرزا و یوسف خان گرجی امیر توپخانه خود را در کرمان گذاشت و سلیمان خان گیلانی سرهنگ را با فوج شقاقی در یزد ملازم خدمت سیف الدوله میرزا نمود و خود با 3 فوج سرباز و 6 عراده توپ غره شهر ربیع الثانی در قریه دهکرد حاضر درگاه شده و به يك قبضه شمشیر مرصع به لالی و جواهر ثمین تشریف یافت و شهر یارش معادل 50000 تومان زر مسکوک برای نظم خراسان عطا کرد و 10000 تومان به سربازی که در کرمان متوقف بود بذل رفت. و منشور شد که فرزند نایب السلطنه، فریدون میرزا از جانب پدر در آذربایجان حکمران باشد و محمد خان زنگنه امیر نظام و میرزا اسحق فراهانی برادرزاده قائم مقام ملازم خدمت او باشند و نایب السلطنه خود از رود جیحون تا کنار آب اترک را که ممالک شرقی ایران است به نظم کند.

پس نایب السلطنه فرمانگزاری کرمان را به نام سیف الملوك میرزا پسر ظل السلطان منشور گرفت و خود فرمان کرد که خسرو میرزا و یوسف خان امیر توپخانه با لشکر از کرمان به یزد کوچ دهند و از آنجا از طریق طبرستان راه خراسان گیرند و حسینعلی خان و بهبود خان جوانشیر را که از قبل قزلباش کابل رسول بودند، چنانکه مذکور شد، ملتزم رکاب ساخته از راه اصفهان و کاشان آهنگ خراسان نمود و علی خان پسر عبد الرضا خان یزدی را با اهل و عشیرت عبد الرضا خان به رسم

گروگان روانه آذربایجان فرمود. بعد از بیرون شدن نایب السلطنه، شهریار تاجدار از قریه دهکرد کوچ داده 5 روز در نجف آباد توقّف فرمود و هم از آنجا بیرون شده دوشنبه 12 ربیع الثانی وارد اصفهان گشت.

فرار عبد الرضا خان یزدی و شفیع خان

اما در این ایام که نایب السلطنه حاضر حضرت پادشاه بود، عبد الرضا خان یزدی و شفیع خان که هر دو در کرمان بودند، چون در طغیان و عصیان هم داستان همی شدند، در این وقت که برحسب فرمان در کرمان جای داشتند یکدیگر را دیدار کرده دیگر باره در مخالفت با دولت مواضع نهادند و از نزد خسرو میرزا فرار کرده، عبد الرضا خان در قلعه بافق جای کرده و شفیع خان به قلعه راور در رفت؛ و نایب السلطنه در منزل قمشه این خبر بشنید و فرمان کرد تا از کرمان یوسف خان گرجی با سرباز و توپخانه به تسخیر قلعه راور شتافت و سلیمان خان گیلانی که با فوج شقاقی متوقّف یزد بود، بر سر بافق تاختن برد.

بالجمله یوسف خان به حکم یورش و ضرب گلوله توپ در 3 ساعت قلعه راور را فتح کرده شفیع خان را با 2 پسر برحسب امر روانه اردبیل داشت و عبد الرضا خان در نیم شبی که سربازان یورش به قلعه بافق می دادند با چند تن از بنی اعمام خود به جانب طس

وقایعات گریخت. در عشر آخر ربیع الثانی در اصفهان این قصه معروض درگاه افتاد و شاهنشاه یوسف خان و سلیمان خان را با شمشیر مرصع و جامه گرانبها خلعت کرد.

شورش رعایای ملایر به شیخعلی میرزا

هم در این وقت رعیت ملایر و توپسرکان بر شاهزاده شیخعلی میرزا برشوریدند و [او] دست آن نداشت که آن فتنه برخاسته را بنشانند، ناچار با چند تن از فرزندان خود راه برگرفته، در اصفهان حاضر درگاه شد. و فریاد مردم ملایر از تعدی کارداران او نیز گوشزد واقفان درگاه شد؛ و همی گفتند شاهزاده چندان سنت مردم لوط را بر خود فرض داشته که شیخ الاسلام و نایب الصدر بلد ما را که سنین کهولت سپرده اند به جای پسران امرد به سرای خویش آورده، و با ایشان در آویخته

و در آمیخته، و گاه دست طلب به دامان مردی نامجرب زده، و بد و مخدوف را از وی مکشوف خواسته، و سر مکتوم را از او معلوم دانسته، و به خاطر خویش از تحریک و تفصیل ماده ارض بیضا سپرده و به حجر مکرم و کیمیای اعظم رسیده؛ و گاه دیگر در به روی آشنا و بیگانه بسته و در هوای دختر پادشاه پریان نشسته.

و این سخن از آن درگفتند که وقتی مردی جهانگرد که در کار حیل و نیرنگ فرد بود، به حضرت شاهزاده آمد و معروض داشت که قبایل جن به تمامت در تحت حکومت من باشند، اینک دختر پادشاه پریان و اله رفتار و شیفته دیدار تو شده است! با این که چون حور بهشت و آفتاب اردیبهشت است بر ذمت نهاده که اگر با او هم بستر شوی، و مهر دوشیزگان از او برداری، سلطنت اقالیم سبعة را با تو راست کند.

شاهزاده این سخن را باور داشت و صبر او در وصل پری و سلطنت روی زمین اندک گشت و آن مرد نیرنگ ساز را بر وساده عزت جای داد و خود گهگاه در برابر [او] دست بکش کرده بایستاد و به ضراعت و مسکنت طلب آرزو همی کرد. مرد جهانگرد حکم داد تا در باغ جنت که از پس سرای او بود، رواقی از بهر زفاف دختر پری اختیار کردند، چندانکه آلات زر و سیم و جواهر شاداب و لالی شاهوار در سرای شیخعلی میرزا بود بدان رواق حمل داده حلی و حلل بستند و تا هفته [ای] چندانکه شاهزاده را ذخایر و دفاین بود و مستعار نیز توانست کرد بدان رواق در بردند.

چون شب زفاف پیش آمد، فرمود که دختر پری با مردان، موی پس گوش روا ندارد اینک به گرمابه شو و بدن را از موی زیاد پرداخته کن و موی پس گوش را سترده فرمای؛ و خضاب کرده، ساخته زفاف باش. و بفرمای تا طعام عروس را نیک معطر کنند که پری با عطر آموخته است.

چون شاهزاده کار به فرمان کرد و از گرمابه به در شد، گفت اینک در سرای خویش باش تا من به رواق شده بسوختن بخور و خواندن عزایم دختر شاه پریان

را با تخت سلطنت حاضر کنم و چون 7 ساعت از شب سپری شود کس به طلب تو فرستم و با پری هم بستر کنم. این بگفت و به رواق در رفت و چندانکه سیم و زر و جواهر و درّ بود بر گرفت و با يك تن ملازم خود و 2 سر اسب حمل داده از برق و باد پیشی گرفت.

شاهزاده که در شاهراه انتظار هر ساعتی سالی بر او می رفت؛ چون ساعت به 7 رسید و کس به طلب او نیامد، لختی با اضطراب و التهاب بزیست، آن گاه برخاسته به پشت رواق آمد و چند کَرّت ندا در داد و جواب نشنید، بی توانی به رواق در رفت و صورت حال را بازداشت، افغان کنان مردم خویش را طلب کرد و از هر جانب که راه و طریقی می دانست 100 سوار بیرون فرستاد و چندانکه در دنبال او شتافتند نشان او را نیافتند.

مع القصّه بعد از اصغای کلمات دادخواهان، شاهنشاه بی توانی غلامحسین خان - سپهدار را فرمان کرد که محال تو یسرکان و ملایر را به تحت فرمان خویش بدارد تا در میان شاهزاده و دادخواهان بازپرسی به سزای فرماید. آن گاه میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را مأمور فرمود تا برفت و از ارتفاع منال دیوانی و حکومت شیخعلی میرزا در ملایر آگهی حاصل کرده 1000 تن از اعیان آن اراضی را با خود کوچ داده به درگاه آورد.

و این جماعت يك نیمه با شاهزاده کار به موافقت داشتند و نیمه دیگر از در مخالفت بودند.

شهریار تاجدار فرمود تا کار این جماعت بر قانون شریعت فیصل دهیم و حکم داد تا ایشان از چمن کردان به اصفهان شوند و در محضر حاجی سید محمد باقر شفتی گیلانی که قدوة مجتهدین و افضل فضلاى ایران زمین بود حاضر شوند و طی سخن کنند.

شاهزاده به قدم اثبات و ضراعت پیش رفت و جبر کسر رعیت را بر ذمت نهاد و روی دل مردم را با خویش کرد و هم به حکم استخاره فرمانگزاری او واجب افتاد، لاجرم حاجی سید محمد باقر صورت حال را به کارداران دولت مرقوم داشت

و شهریار تاجدار دیگر باره شیخعلی میرزا را تشریف حکومت داد و میرزا بهاء الدین بهبهائی را با او همراه کرد، تا اگر بر مردم جوری کند به عرض رساند. و هم بفرمود تا حاجی سید محمد باقر، ملا احمد خراسانی را از قبل خود متوقف ملایر فرمود تا امور آن اراضی همه بر وفق شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله صورت پذیر گردد.

و هم در این وقت شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله فرمانگزار سمنان و دامغان و خوار و جندق 5 تن از صعاليك بلوچ و 15 نیزه سر از آن جماعت که ملازمان او در حدود جندق گرفته بودند به درگاه فرستاد؛ و حکم شد تا سرزندگان را نیز از تن دور کردند.

آن گاه معادل 200000 تومان از منال دیوانی مملکت فارس به سبب آفت ملخ خوراکی حمل رعیت را سبک فرمود و حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را رخصت انصراف داد. و پسران شجاع السلطنه، هلاکو میرزا و ارغون میرزا و اباقا خان میرزا و اوکتای قآن میرزا را ملازم رکاب او فرمود و دوشنبه 8 جمادی الاولی از اصفهان کوچ داده، از راه نطنز و قم طی مسافت فرمود و یکشنبه غره جمادی الآخره وارد طهران گشت.

بلای طاعون

و این هنگام شاهزاده ملک آرای مازندران و یحیی میرزا حاکم گیلان از بیم بلای طاعون فرار کرده و متوقف طهران بودند و در خاک گیلان از 100000 تن افزون به مرض طاعون درگذشت. و این بلا در بیشتر بلاد ایران سرایت کرد چنانکه [این بلا] سالها در کرمانشاهان و نهاوند و همدان و بروجرد و آذربایجان سایر بود و یک نیمه مردم را از میان برداشت. در طهران زبانی اندک کرد و یزد و اصفهان و کاشان و قم محفوظ بماند.

سفر کردن نایب السلطنه به خراسان

اما نایب السلطنه چنانکه به شرح رفت از راه اصفهان و کاشان طی کرده در اراضی ورامین 3 روزه توقف فرمود و لشکر سمنانی و دامغانی و سوارة اوصانلو و خوار را فرمان ملازمت رکاب داد و تا بلده سبزوار براند؛ و فرزند خود قهرمان میرزا را به حکومت آن بلده نصب کرده، محمد رضا خان فراهانی را به وزارت او برکشیدند و تسخیر قلعه سلطان میدان را که در تحت حکومت رضاقلی خان زعفرانلو بود، تصمیم عزم داده از سبزوار بیرون شد؛ و در کنار قلعه سلطان میدان لشکرگاه

کرد. و محمد حسین خان زنگنه را که در حضرتش ایشیک آفاسی بود به نزدیک رضا قلی خان فرستاد و پیام داد که چون برق راه حضرت سپرد و اگر نه خاک خوبشان و عشیرت او بر باد خواهد رفت. و حکم رفت که قلعه سلطان میدان را سربازان لشکر به قوت یورش فرو گیرند.

اسمعیل بیگ میدانی که با فوجی شمشالچی از قبل رضا قلی خان نگاهبان قلعه بود 3 روزه مهلت نهاد و رضا قلی خان را آگهی داد و او میرزا محمد رضا معتمد خود را گسیل درگاه نمود و خواستار شد که میرزا ابو القاسم قائم مقام به خوبشان شده او را مطمئن خاطر سازد. نایب السلطنه بفرمود تا قائم مقام به اتفاق میرزا موسی رشتی که در خراسان

وزارت احمد علی میرزا داشت به خوبشان شد و با رضا قلی خان چند روز سخن کردند.

فتح قلعه سلطان میدان

و هم عاقبت رضا قلی خان کار بر این نهاد که زن و فرزند به گروگان دهم؛ و لشکری که در تحت فرمان دارم، در سفر هرات و خوارزم ملازم رکاب سازم، به شرط آنکه مرا از خوبشان به بیرون طلب نکند و از حاضر شدن به حضرت معفو دارند و کس فرستاده چهارشنبه 9 رجب قلعه سلطان میدان را به ضبط کارداران نایب السلطنه داد؛ و روز دیگر پسر خود حسینقلی خان را به اتفاق جعفر قلی خان پسر نجفعلی خان با پیشکشی لایق به درگاه فرستاد و پس از آن قلعه محمدآباد را نیز تفویض کرد. و نایب السلطنه آن قلعه را به میرزا موسی رشتی به سیورغال عطا فرمود.

آن گاه محمد جعفر خان باجمانلو را با 100 نفر سرباز به حفظ قلعه سلطان میدان گذاشت و راه مشهد مقدس برداشت، و محمد زمان خان قاجار دولو را حکومت نیشابور داد و خود روز پنجشنبه 17 رجب وارد شهر مشهد گشت: علیمراد خان جوینی خورشاهی و ابراهیم خان کیوانلو و رستم خان چوله [ای] و محمد خان بغایری از پس یکدیگر به تقبیل حضرت پیوستند و پلنک توش خان جلایر حاکم کلات 22 رجب به درگاه آمد و نایب السلطنه او را به سفارت خیوق مأمور داشت و خان خوارزم را پیام داد که اگر ایمنی خواهی اسرای خراسان و سایر بلدان ایران را

گسیل سازی و اگر نه ساخته جنگ می باش.

پلنگ توش خان چون به کلات آمد مریض شد و از خدمت بازماند و نیز شاهزاده احمد علی میرزا چون مأمور به سفر دار الخلافه بود، از خراسان کوچ داده پنجشنبه 13 رمضان وارد طهران گشته. و از آن سوی خسرو میرزا برحسب فرمان با لشکر از کرمان به یزد کوچ داد و از آنجا طی مسافت کرده در سلخ شعبان وارد طبس گشت و میر علینقی خان در مهمان پذیری نیکو خدمتی کرد.

فتح ترشیز به دست خسرو میرزا

و هم از آنجا خسرو میرزا به فرمان نایب السلطنه آهنگ ترشیز نمود، از بهر آنکه محمد تقی خان عرب پیش مست که حکومت ترشیز داشت در تقبیل سده نایب السلطنه کار به تسویف و ممالله می گذاشت.

بالجمله خسرو میرزا از طبس نیز لشکر نخعی و لالوئی و زنگوئی را ملتزم رکاب ساخته 8 رمضان در ارض ترشیز در ظاهر قلعه سلطان آباد لشکرگاه کرد. محمد خان - قرائی با 4000 تن از مردم خود از تربت تا اراضی کوه سرخ سفر کرد تا اگر خسرو میرزا بر قلعه سلطان آباد چیره شود در حضرت او اظهار نیکو خدمتی کند و اگر کار دیگرگون شود حال دیگرگون کند. نایب السلطنه مکنون خاطر او را تقرّس فرمود و کس بدو فرستاد و حکم داد که بی توانی طریق تربت گیر که ما را به مدد تو حاجت نیست. لاجرم محمد خان بازشتافت، و از این سوی خسرو میرزا قلعه سلطان آباد را حصار داد و محمد تقی خان با مردم خود چند کُرت از میان قلعه بیرون شده کُری کرد و هزیمت گشت.

این وقت میر علینقی خان حاکم طبس که هم از عرب بود، آستین طلب برزده به درون قلعه رفت؛ و محمد تقی خان را بیم و امید داده به نزدیک خسرو میرزا آورد و جعفر قلی خان برادر کهنتر او که هنوز در قلعه بود، همچنان طریق طغیان گرفت و بر روی لشکر شاهزاده در بست و از در کارزار از پس دیوار نشست.

خسرو میرزا را آتش غضب زبانه کشید و حکم به یورش داد. یوسف خان امیر

توپخانه و سربازان جلادت طراز از چارسوی سنگرها پیش بردند و به نقب و حفر ارض دست یازیدند و از دخان توپ و تفنگ جهان را قیرگون ساختند. در زمانی اندک چنان کار بر قلعه گیان سخت شد که بستن و سپردن جعفر قلی خان را تصمیم عزم دادند؛ و او این معنی را تفرّس نمود و بی درنگ به اتفاق علما و اعیان شهر تیغ و کفن از گردن درآویخت و روی به درگاه نهاد. شاهزاده بر وی بیخشود.

و هم در آن روز که 18 رمضان بود، علی اصغر خان عجم بسطام را با فوجی از لشکر به حفظ و حراست برج و باره آن قلعه برگماشت و خبر این فتح روز عید فطر در طهران معروض درگاه شاهنشاه افتاد.

قتل حاجی فیروز افغان در خراسان

بالجمله بعد از فتح سلطان آباد، خسرو میرزا با لشکر به قلعه درآمد و چون حاجی فیروز پسر تیمور شاه افغان چنانکه از پیش مرقوم افتاد، بعد از فرار برادرش شاهزاده محمود فرصت به دست کرده، با اهل خویش به مشهد مقدّس گریخت و شجاع السّ لطنه همان هنگام حکومت مقدم او را بزرگ شمردند و چون کامران میرزا با پدرش شاهزاده محمود کار به مقاتلت کرد، شاه پسند خان که يك تن از بزرگان افغان بود، سفر خراسان کرد که از کارداران ایران استمداد کند و کامران میرزا را به تحت حکومت پدر آرد. بعد از سفر او به خراسان، شاهزاده محمود به بلای وبا درگذشت.

این هنگام شاه پسند خان بدان سر شد که حاجی فیروز را با خود برداشته به هرات کوچ دهد. و کامران را از میان برگیرد، لاجرم حاجی فیروز را از تربت حیدریه کوچ داده به ترشیز آورد تا از نایب السّ لطنه استمداد کرده روانه هرات شود. این هنگام که خسرو میرزا با لشکر به قلعه سلطان آباد درآمد، شبانگاه يك تن از ملازمان حاجی فیروز در طلب آب از منزل خویش بیرون شد و چون بی هنگام بود به دست قراولان سپاه گرفتار گشت، این خبر به حاجی فیروز بردند و او شمشیر کشیده برای دفع قراولان بیرون تاخت و قراولان او را ناشناخته مقتول ساختند.

مع القصة بعد از فتح سلطان آباد، خسرو میرزا فرمان داد تا محمد تقی خان و مصطفی قلی خان برادرش را که محبوس او بود با دیگر برادران و خویشاوندان روانه مشهد نمودند و خود بعد از عید فطر به رکاب نایب السلطنه پیوست.

وقایع سال 1247 هـ. 1831-1832 م. و رسیدن سفرا به درگاه پادشاه

اشاره

در سال 1247 هـ. چون يك ساعت و 53 دقیقه از شب چهارشنبه 17 شوال برگذشت آفتاب به خانه شرف تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار بعد از انجام جشن نوروزی فرمان داد تا بدیع الزمان میرزای حاکم گرگان و ترکمان يموت و کوکلان با لشکر استرآباد و مازندران از دشت ترکمان سفر خراسان کرد و ملازم خدمت نایب السلطنه شد.

فوت ایلچی انگلیس

و این هنگام جان مکدانلدکینز ایلچی انگلیس در تبریز مریض گشته سفر آن جهانی کرد و مستر مکنیل نایب دوم او به جای او منصوب شد و کارداران انگلیس او را به توقف دار الخلافه حکم دادند. پس از تبریز به طهران آمده مقیم گشت.

رسیدن سفیر سند

و نظر علی خان قاجار قزوینی که به سفارت سند رفته بود مراجعت نمود. و میرزا علی خان والی سند مردی را که منشی مهر علی نام داشت به اتفاق او با پیشکشی لایق به درگاه شاهنشاه فرستاد، بعد از ورود مورد عنایات پادشاه گشته مراجعت به سند نمود.

طغیان میر رواندوز

و هم در این سال شاه مراد بیگ که يك تن از اکراد قبیله رواندوز است و به قوت جلادت و غلبه به میر رواندوز نامور بود و به فرمان نایب السلطنه حکومت کوی و حریر نیز داشت در میانه کرکوک و وان سر به طغیان برآورد و در محال لاهیجان ساوجبلاغ - مگری تاختن کرده، اموال و ائقال مردم را منهبوب ساخت.

چون این خبر معروض درگاه پادشاه افتاد، منشور شد که خسرو خان والی کردستان او را مقهور سازد و نایب السلطنه نیز از خراسان حکم فرستاد تا محمد خان سرهنگ فوج تبریزی در تدمیر او خودداری نکند.

در عشر آخر ذیحجه

این هردو لشکر پیوسته شدند و به جانب میر رواندوز سرعت نمودند، او نیز با مردم خود پذیرة جنگ شد. بعد از تلاقی فریقین قریب به 1000 تن از مردم میر رواندوز عرضة شمشیر گشت و جمعی نیز دستگیر شد. میر رواندوز از میانه با جماعتی به سلامت بجست و از آن پس در پس دیوار خذلان نشست.

مقاله شاهزادگان عراق

هم در این سال دیگر باره در میانه شاهزاده حسام السّ لطنه فرمانگزار بروجرد و بختیاری و حشمة الدّوله محمّد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان و خوزستان کار به مقابله و مقاتله افتاد. چه بعد از مقاتله نخستین، کارداران دولت در میانه ایشان چنین حکومت کردند که بعد از آنکه حشمة الدّوله خوزستان و لرستان را به تحت فرمان دارد، زیان حسام السّ لطنه را در سر حکومت این دو مملکت از خزانه خویش ادا نماید و سجلی از وی گرفته به حسام السّ لطنه سپردند. در این وقت که هنگام رسید و حسام السّ لطنه مطالبه زر کرد، حشمة الدّوله روی بیچید.

لاجرم حسام السّ لطنه تسخیر خوزستان و لرستان را تصمیم عزم داد و فرزند خود ابو الفتح میرزا را برای جمع لشکر به میان بختیاری فرستاد و از جماعت باجلان و بیرانوند نیز لشکری کرده سه شنبه بیست و یکم ذیحجه از بروجرد خیمه بیرون زد و آهنگ خرم آباد نمود و ابو الفتح میرزا با لشکر بختیاری در گردنه راران به حضرت پدر پیوست.

بالجمله تا کنار قلعه خرم آباد عنان نکشید. نصر الله میرزا برادر حشمة الدّوله بی توانی 5000 تن پیاده و سواره از کرمانشاهان و کردستان فراهم کرده به عزم دفع او شتاب گرفت و تا نهاوند برآمد و همایون میرزا که حاکم نهاوند بود ناچار مهمان پذیر گشت و کار علف و آذوقه لشکر او را به سامان کرد.

این وقت حشمة الدّوله چنان صواب شمرد که نخستین به عزم تسخیر بروجرد پردازد، آن گاه با حسام السّ لطنه مصاف دهد؛ و آهنگ بروجرد کرد. چون از این نیرنگ حسام السّ لطنه آگاه شد لابد از کنار خرم آباد برخاست و جنگ حشمة

الدوله را تصمیم عزم داده تاختن کرد، و در بین راه نخستین قراولان سپاه حشمة الدوله با ابو الفتح میرزا که پیشتاز لشکر پدر بود دچار آمدند و درهم افتادند. ظفر ابو الفتح میرزا را بود، قراولان حشمة الدوله را هزیمت کرد؛ و هم در این وقت هردو لشکر زمین جنگ نزدیک کردند روز دوشنبه دوازدهم محرم [1248 ق/ 1832 م.] در زمین مرند بیرزاد که میان خاک خاوه و هرسین لرستان است تلاقی فریقین شد.

مردان ندای جنگ در دادند و آلات حرب و ضرب بگشادند. نخستین مردم بختیاری و باجلان جلادتی کردند و لشکر حشمة الدوله را لختی بازیس بردند. این وقت مردم بیرانوند لرستان که در لشکرگاه حسام السلطنه بودند و روی دل با حشمة الدوله داشتند به يك بار جنبش کرده با لشکر حشمة الدوله پیوستند. سپاه حسام السلطنه از کردار ایشان ضعیف شدند و دیگر تاب درنگ نیاورده پشت با جنگ دادند. ناچار حسام السلطنه فرار کرده يك تنه تا بروجرد عنان نکشید و حشمة الدوله همچنان از قفای او بتاخت و به کنار بروجرد آمده، آن بلده را به محاصره انداخت. ابو الفتح میرزا چند کرت از شهر بیرون شده رزم همی داد و باز حصار شد.

بالجمله شانزدهم محرم این خبر در دار الخلافه سمر گشت، شاهنشاه در خشم شده، بفرمود تا غلامحسین خان سپهدار بدان اراضی تاختن کند و محمد حسین میرزای - حشمة الدوله را از کنار بروجرد به جانب کرمانشاهان کوچ دهد و محمد تقی میرزای حسام السلطنه اگر به کیفر این گناه که بی اجازت کارداران دولت این مبارزت کرد، معادل 100000 تومان زر مسکوک تسلیم کند، در حکومت بروجرد منصوب باشد؛ و الا او را نیز گسیل درگاه سازد و به ضبط ملک و مال او پردازد. سپهدار برحسب فرمان از طهران تا سلطان آباد را 2 روزه بتاخت و از آنجا عرض سپاه داده با 6000 تن سواره و پیاده آهنگ بروجرد کرد و روز ورود او حشمة الدوله برادر خود جهانگیر میرزا را به استقبال او مأمور داشت و حسام السلطنه از شهر، فرزند خود کامران میرزا [را] پذیره فرستاد.

بالجمله سپهدار در بیرون دروازه لشکرگاه کرد و روز دیگر محمد حسین میرزا بعد از آنکه 45 روز بروجرد را حصار داده بود به جانب خرم آباد جنبش داد. آن گاه به شهر در رفته رتق و فتق بروجرد و جاپلق و بختیاری را به کارگزاران خویش گذاشت و دست عمال حسام السلطنه را از عمل بازداشت و پس از روزی چند، اصلاح امور حسام السلطنه را به حضرت پادشاه خواستار شد و عریضه کرد؛ و حسام السلطنه نیز راه دار الخلافه گرفت.

بعد از 4 ماه که التهاب غضب شاهنشاه بنشست دیگر باره فرمان کرد که سپهدار آن مملکت را به حسام السلطنه گذارد و خود راه سلطان آباد سپارد.

چون راقم حروف [- مؤلف] مقاتلت شاهزادگان را بیشتر وقت خود حاضر بوده ام و معاینه کرده ام و در این سفر نیز با سپهدار بدان سوی شتافتم، مقاتلت شاهزادگان را در 2 قصیده به نظم کردم. اگرچه شعرای متقدم در قصاید خویش گاهی به نظم حکایات و روایات غزوات سخن کرده اند؛ لکن به جزئیات وقایع نپرداخته بلکه به هر حکایتی اشارتی کرده اند از بهر آنکه در قصیده با يك قافیه، دقایق قصه را شمردن و سخن نیک آوردن کاری صعب است و این کار جز در محور مثنوی راست نیاید. من بنده که در این کتاب مبارك هرگز شعر عرب و عجم ننویسم مگر آنکه آن شعر کار تاریخ کند و سندی از بهر آن قصه بود، این هنگام چون انشاد این قصاید را در ایراد جزئی و کلی چنان کرده ام که گوئی فردوسی در مثنوی خویش قصه کند و هم این قصاید نیز تاریخی بود، بالجمله يك قصیده در این کتاب تحریر کرده ام تا تذکره شاعران باشد و روی این سخن با آنان است که دارای زبان باشند و حق سخن را بدانند و سخن پارسی را بشناسند.

ز پور دستان تا چند و دار و گیر پشن (1) بداستان شهنشاه سخته گوی سخن

ببین چگونه دلیران شوند در پر خاش ببین چگونه بزرگان بوند در داشن (2)

چگونه عزم مهان کرد از این نورد و شتاب چگونه نظم جهان داد ازین فساد و فتن

سپرد در پی ختلی چسان فراز و فرود (3) گرفت بانی خطی چسان زمین و زمین

حدیث حشمت شاه و تقی شه غازی فسانه گشت و شنیدی تو نیز پار از من

در این قصیده بدین وزن و قافیت گفتم هزار دستان ساز و ستاره ریمن (4)

ص: 69

-
- 1- (1) پشن بر وزن چمن نام موضعی است که میان پیران و یسه و طوس نوذر جنک واقع شد و تورانیان فتح کردند و اکثر پسران گودرز در آن جنک کشته شدند و این جنک را جنک لادن و جنک پشن گویند، و مخفف پشنک هم هست که نام پدر افراسیاب باشد.
 - 2- (2) داشن بر وزن دامن عطا و بخشش و انعام باشد.
 - 3- (3) ختلی بر وزن اصلی منسوب بختل باشد که نام ولایتی است از بدخشان، و اسبی که از آنجا آورند ختلی گویند.
 - 4- (4) بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و نون: محیل و مکار باشد و بکسر اول مخفف اهریمن است که راهنماینده بدیها و شیطان باشد، گویا مراد شاهزاده شیخعلی میرزا است که چون هزار دستان ساز شعر میگوید و چون ستاره ریمن کارهای شیطانی میکند.

سخن در این بنشاندم که در در دارا شدند گرد ملک زادگان مردافکن

ستوده حشمت شاه و جهانگشا محمود همان تقی شه و شاپور شاه چیر سخن(1)

کنون سرایم کز آن سپس ز دست قضا چه بر سر آمدشان و چه بودشان ویدن

بدان وتیره محمود شاه از بد چرخ نهفته ماند به ری همچو گنج در زهمن(2)

هنوز دلش چو آهن میان نار جفا هنوز تشش چو سندان به زیر پتک محن

به هیچ فن و فسون از فسون چرخ نرست فلک همیشه براوان بدین فسانه و فن

ولی چو شاپور از پادشاه دستوری گرفت و کرد به دار الشجاعه باز وطن(3)

بدان هوا که هنوزش فراغ در بنگه بدان هوس که هنوزش فروغ در روزن

ص:70

1- (1) شاپور تخلص شاهزاده شیخعلی میرزا است.

2- (2) زهمن بر وزن بهمن نام خانه ای بوده در ری یا نام صاحب آن خانه - گویند که او مردی درویش بود شبی در خواب دید که در دمشق گنجی خواهد یافت بدمشق رفت و در کوی و بازار همیگشت مردی با او گفت در این شهر سرگشته چکنی؟ قصه رؤیا بگفت، آن شخص بخندید و گفت چندین سال است که من بخواب دیده ام در شهر ری خانه ایست از زهمن و در آنجا گنجی است و من بر آن اعتماد نکردم زهی سلیم دل که تو باشی!، مرد بخانه باز آمد و زمین بکاوید تا هاونی زرین بیافت بوزن سی من و از آن توانگر گشت.

3- (3) دستور بمعنی رخصت و فرمان است. و دار الشجاعه شهر ملایر.

ندیده بود که چون چیره قاید دوران ندیده بود که چون تیره اختر روشن

بجان تفته شود مور و مار مرد اوبار بدست خسته بود موم کوه ریم آهن(1)

بلی ز پای درآید کجا زبردستی بود بقمعش هر زبردست داستان زن

شدند گرد همه خلق و خواست غوغائی که شد ز خاطر غوغای کاوه و قارن

تمام یکدل گفتند کز بد شاپور توان نشستن تا چند گه به بیت حزن

گهیش نعل در آتش که کیمیا جوید بدین امید همی آب سوده در هاون

ز بسته جیوه همی جسته ره گشائی دل به طلق کُشته همی دیده زندگانی تن(2)

گهی به داعیه سلطنت برآرد سر که تاج شه را درخور نباشد الا من

ستبر سازد نای و خشن کند آواز همی ز نیزه ده باز و گرزّه ده من(3)

ص: 71

1- (1) او بار بر وزن افسار: بمعنی بلع کردن و خوردن است، و ریم آهن: چرك و كثافت آهن باشد بعد از گداختن که بهنگام پتك زدن میریزد.

2- (2) مربوط بصنعت کیمیا است، بسته جیوه: یعنی جیوه و سیماب که آنرا منعقد کنند و باصطلاح آنرا بکشند که فرار و متحرك نباشد، و هکذا طلق که چون کشته شود و حل گردد مفتاح اهل صنعت است، و لذا گویند «من حل الطلق استغنی عن الخلق».

3- (3) باز: گشادگی میان هردو دست را گویند و بعربی باع و بترکی قلاج و ده باز یعنی ده باع بلندی نیزه.

گاهی چو دیو گرفته کند هوای پری پری پژوه دهد زیب و زینت مسکن

برای وصل پری شسته تن به گر مابه سترده موی زیاد از مغاکهای بدن

از این چنین کس آئین عدل و شیمه داد حدیث مست هیون است و دیده درزن(1)

بس این سخن بسرودند و ره نورد شدند بسوی درگه دارا سپهر امن و امن

در اصفهان به زمین بوس شاه پیوستند خروس و ولوله بر شد ز کله ادکن

ملك به پاسخشان لب گشاد از در داد که دلپیش نباشید زار و آسیون(2)

به حکم شرع میان شما حکم آیم که از نخستم این شیوه بود مستحسن

سپس بخواست به دربار چیر دل شاپور که ای به بد شده آشوب مرد و فتنه زن

به کارخانه شرع محمد مختار چه شاه شهر و چه شهروزه در و برزن(3)

ص:72

1- (1) هیون بر وزن زبون بمعنی شتر است و در زن بمعنی سوزن کنایه از اینکه توقع عدل و داد از او همچون رفتن هیون است بسوراخ درزن حتی یلج الجمل فی سم الخیاط.

2- (2) آسیون بمعنی سرگشته و حیران و پریشان است، در اصل آسیاون بمعنی آسیا مانند بوده است.

3- (3) شهروزه بر وزن هرروزه گدائی را گویند که هرروز بر دور یکی از محلات شهر و کوچه و بازار بگردد و گدائی کند.

اگر ز فخر امم پیشوای دین باقر(1) که جز به رأیش نتوان شناخت فرض و سنن

یکی مثال بیاری که این گروه تو را به کذب و بهتان آلوده می کند دامن

تو جاودانه بر این قوم حکمران باشی به فال نیک در آئی به خانه و مامن

ور این گروه از او آورند منشوری که جز به راستی ایدر نرانده اند سخن

به ری درونت گذاریم جاودانه نژند ز ما نبینی هرگز به جز شکنج و شجن(2)

بگفت و خواست سپس مهر مجد و محور ملک سپهد آیت نیروی قادر ذو المن

بدو سپرد همه ملک و مخزن شاپور که خود توزیور ملکی وزینت مخزن

کنون نگر که از این دو که آورد منشور که با دروغ قرین و که با فروغ قرن

گر این گروه به کذبند نایشان به فشار وگر که فریه ز شاپور بیخ او برکن

سپس جنابه روان زی جناب فخر امم(3) شدند و خواست ز درگاه شورش و شیون

به لابه گفتند ای پیشوای دین مبین یکی به بخشا بر خستگان ظلم و محن

ص: 73

1- (1) منظور حاج سید محمد باقر شفتی است.

2- (2) شجن بمعنی رنج و تعب است.

3- (3) جنا به دو کودک توأمین را گویند، در اینجا مراد محض اتفاق است.

ز خوی و خصلت شاپور و کیش و ملت او کنیم یک یک بر تو عیان به وجه حسن
اگر به این صفت و شیمه لایق حکم است نهاده ایم به حکمش چو بندگان گردن
وگرنه برهان این مردم ذلیل ضعیف ز چنگ ظالم غدار و جابر ریمن
گواه، شیخ الاسلام و نایب الصّدر است که کیش مردم لوطش شده است شیوه و فن
ز هم نداند ریش سفید و زلف سیاه گه نیاز چه فرهاد و چه بت ارمن
ز شیرخواره ندانسته مرد صد ساله کسی نماند که پستان نیاردش به دهن
حلال داند خون رزان و خون کسان چو آب صافی شریان کشیده دردی دن(1)
کسی که سلوی و من برگ و ساز خوان کردی کنون نباشد قادر به برگ آویشن
کسی که تشش همی رنجه بود از خارا کنون به خاری هرشب نهد به خارا تن
نوا نخواهد در ما مگر بنای یتیم ثمر نجوید از ما مگر که سیب و ذقن
کسان ما نکند خواب جز به خاک مزار زنان ما نبود امن جز ز مرد عنن
بس این چنین بسرودند تا وضع و شریف گریستند بر ایشان چو ابر در بهمن

ص: 74

1- (1) . دن: خم شراب است.

ستوده فخر امم گفت شادمان باشید که آید از پس تنگی و رنج نعمت و من
درست گشت که شاپور کافر است و لعین گزیده است به یزدان پاک اهریمن
نگاشت کفر وی و پس بر آن نهاد نگین بسوی شاه فرستاد آن خط روشن
که این چنین کس هرگز نه از مسلمان نیست که بر مسلمان باشد امیر سرو علق
ازین محاکمه شاپور نیک ماند شگفت که باید از پی این چاره جادوی جوزن(1)

شفیع ساخت امین شه و شبانگه نیز به پای ماچان هردو شدند زانوزن
سرود امین جهانبان سپس به فخر امم که گرچه فتنه شاپور بر تو شد روشن
ولی چو مرد پشیمانی آرد از عصیان به توبه بگذرد از جرمش ایزد ذوالمن
کنون به توبه گرائیده است چون شاپور ز جرم او بگذر شاخ دولتش مشکن
بدین وتیره دل سخت نرم کردندش به پتک حیلت و نیرنگ کوفتند آهن

ص: 75

1- (1) جوزن بروزن کودن نوعی از ساحران باشند در هندوستان که دانه گندم و جو را بزعفران زرد کنند و افسونی بر آن خوانند و کسی را که خواهند مسخر خود سازند.

به گاه فخر امم گفت حکمران شاپور بدین گروه بدین سان بماند و این سن(1)

دگر نماند بی خلق چاره [ای] که بر اوز کم و کیف نیارست هیچ کس لم ولن

دگر صباح به ناچار بار بر بستند نژند گشته و مسکین به جانب مسکن

ز پی چو ضیغم غضبان برید ره شاپور رسید و بازش دار الشجاعه شد مکمن

هنوز هست بر آن زمره پس نگر سلطان هنوز هست بر آن گله پیشرو پازن

کنون نبرد تقی شه نبوش و حشمت شاه دو شیر مرد اوبار و دو مرد شیر اوژن

تقی شه از در دارا چو یافت دستوری بسوی دار و سرور آمد و نمود وطن

به جای عیش عنا دید و جای سیم سفال به جای مال و بال و به جای جشن جشن(2)

نه غازیان کمانکش به گاه کوشش و کین نه مهوشان جفاجو به وقت شوخی و شن

نه آن درفش کیانی نه آن کلاه کیان نه آن حسام یمانی نه آن نسیج یمن

ص: 76

1- (1) مخفف سان است که بمعنی رسم و عادت و روش باشد.

2- (2) جشن بفتح اول و دوم تعب و رنج و حرارت تب را گویند و بسکون ثانی معروف است.

بدست خصم نیارست دید ثروت خویش به هر دو روزش آشوفت مغز کین کهن

یک انجمن ز مهان کرد و گفت کای رادان یکی ببیند آخر به زندگانی من

عدو به گلشن خلد اندرون و تنگ تر است فراخ کیهان بر من ز روزن آن گلخن

نگفته اند که هر چه از حسام برناید نهاده اند به تیغ زبان مرد فطن

شما چه چاره سگالید از پی این کار عیان کنید که من نیز برزنم دامن

به پاسخش همه گفتند با زبان سنان همی شوند بزرگان ز خصم دستان زن

به نوک تیر توان رخنه کرد در اعدا به تیغ تیز توان کینه خواست از دشمن

تقی شه آنکه ناچار عزم رزم نمود سران لشکر را خواست ز ایسر و ایمن

بگفت ای شده بدنام هر نبرده سوار از آن نبرد که پیرار گشتتاز دیدن

بر شما را باید به جای جفت، اجل تن شما را شاید به جای جامه، کفن

ز جانوری چنین موت اسود است اولی ز زندگی چنین مرگ احمر است احسن

چو پشت سرخ گل از شرم گشت روی سران به لابه گفتند از پاسخ ایدریم الکن

مگر که کینه از خصم عنود بازکشیم چراغ بخت نمائیم خالی از روغن

اگر ز ننگ نه بررفته نام بازخریم بیفکنیم به آب و به آتش اندر تن

حلال بر تو مانند شیر، ما را خون حرام بر ما بر سان مام، ما را زن

ازین گزافه تقی شه دل استوار نمود به عزم رزم میان بست یکدل و یک فن

بخواست فوج یلان و کشن نمود سپاه که بود درخور این داوری سپاه کشن (1)

بسوی مرز لرستان ز خاک دار سرور سپه براند به کردار سیل بنیان کن

مکان به پای سیه دز گرفت بو که کند به کوه خارا رخنه به گرز خاره شکن

به دز درون بر نصرت شه آگهی بردند (2) که بردمید ز گلزار خرمنی راسن (3)

تقی شه است و دو بیور سوار نیزه گذار (4) که روی باره کند بر تو پشت پالاون (5)

از این فسانه چو آگاه گشت نصرت شاه بخواست پیکی گوینده و بدیع سخن

ص: 78

1- (1) بمعنی بسیار و انبوه است.

2- (2) نصرت شاه، لقب نصر الله میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا است.

3- (3) راسن بروزن دامن نباتی است که بوی بد آن چون بوی سیر است.

4- (4) بیور بروزن زیور بمعنی ده هزار است.

5- (5) مخفف پالاون است ظرفی باشد مانند کفگیر که چیزها در آن صاف کنند.

بگفت ز ایدر به شتاب نزد حشمت شاه ولی برفتن، پای از پر عقاب شکن

به کوچه شسته [ای] آسوده خیز و رزم آرای فغان کوس گزین از نوای اورامن(1)

تقی شه است و فزون از ستاره مرد دلیر نه دیر کز بر ما تابد اختر روشن

اگر به بویه گنجی، بسیج رنج نمای(2) وگرنه ما را در کام ازدها مفنک

رها نمود نوند و بخواست پیک دگر(3) بدو سرود که بیدار مغز و با وی هن(4)

پو به نزد تقی شه دلی به گاه پیام ز آب و آتش آکنده کن فضای دهن

اگر به نرمی برتافت رخ سپاس گزار وگرنه بر به سخن پوش جامه های خشن

بگو که راه نشاید برید بر گردون بگو که کوه نشاید کشید بر گردن

گرفتم آنکه گشودیم بر تو این مشکو(5) گرفتم آنکه سپردیم بر تو این مامن

چه سود زانکه تنانی نگاه داشتش نه داشتی و سپردی به تیز دم آهن

ص: 79

1- (1) بضم اول و فتح میم: نوعی از خوانندگی است.

2- (2) بویه بمعنی امید است.

3- (3) نوند، پیک و سفیر.

4- (4) هن مخفف هان کلمه تنبیه است.

5- (5) مشکو و مشکوی بمعنی کوشک و بالاخانه است و حرمسر ای سلاطین را هم گویند.

مگر فرامش کردی نبرد حشمت شاه که خار داند پورپشنگ و رزم پشن
مگر ندیدی آن سنگ و هنگ در میدان مگر ندیدی آن توش و تاب در جوشن
نه دیر، کاید ایدر به سان گرسنه شیر به گاو کوهه برآشوبد از سم توسن
به پای بور دگرگون کند فراز و فرود(1) به بانگ کوس دگرسان کند زمین و زمن
سپه به دار سرور آورد چو پور پشنگ جهان به روی تو سازد چو چاه بر بیژن
اگر به میدان زان اژدها سبق بردی مسلم است ترا جاودانه این مخزن
وگرنه بیهده این بسختی و بلا به مکش چو شیر غضبان هر لحظه بر به ما مشکن
طمع مکن که نه ما گله ایم و تو سرحان(2) هوا میز که نه تو آتشی و ما خرمن
مبین که آب سیه دز بود به از حیوان مبین که خاک لرستان بود به از لادن
چه زین تو را که بود لعل ناب بر [به] بدخشش چه زین ترا که بود دُرّ نغز بر به عدن
بسا که سر شده در بویۀ کله داری نگاهدار سر و تار این هوس به متن

ص: 80

1- (1) بور: اسب تیز رو و سرخ رنگ را گویند.

2- (2) سرحان یعنی گرگ.

سخن رسید به بن رهسپار آمد پیک بر تقی شه و بسرود با ثنا و سون(1)

کزین هوا بگذر نام خود هبا به مکن که این هوس بفرکن بیخ ما ز بن به مکن

تقی شه از سخن او به خشم رفت و سرود که هان بیوبر نصرت شه و بگو از من

گمان کنی که بود این حصار روئین دز نه این سپاه بود هر تنی چو روئین تن

اگر چو ماهی سازی میان آب مکان وگر چو مرغ نهی بر بساط باد وکن(2)

همی درآیم در قعریم نهنگ آسا همی برآیم بر روی چرخ عنقا ون

بگفت و راند فرستاده را و گشت سوار به باره [ای] که فلك با نورد آن کودن(3)

ز چارسوی سپه را به چرخ چاچی تیر که برج و باره به پیکان کنند پرویزن

دو شب دو روز ز گه تا به شب ز شب تا گه نگشت دیده ابطال آشنا به وسن(4)

نه تیر ماند به کیش و نه تاب ماند به چرخ نه هوش ماند به مغز و نه توش ماند به تن

ص:81

1- (1) سون بروزن گون مدح و ثنا باشد.

2- (2) و کن یعنی آشیانه و لانه.

3- (3) کودن اسب پالانی بد را گویند.

4- (4) و سن یعنی چرت و پینکی.

ولی چگونه کسی جای می کند به فلك ولی چگونه کسی پای می نهد به پرن(1)

برند راه بر افلاك گوئی از سلّم کنند رخنه در البرز گفتمی از سوزن

کسی که حمله به دز بُرد آن پلنگ بُدی که زی ستاره همی باز کرده چنگ و دهن

و گر خدنگی از دز رها شدی گفتمی شهاب آید از چرخ سوی اهریمن

تقی شه از پی این داوری که پیکی جست ز در درآمد و روی امل نمود سخن(2)

چه گفتم، گفتم که دیدار بخت گشت سپاه چه گفتم، گفتم که پستان فتنه یافت پهن(3)

دگر بجوشید آن بحر کش ز هر لطمه کفیده چرخ فلك را چو پوست کفته مجن(4)

دگر بتوفید آن کوه کش ز هر جنبش گُسته تار زمان را چو خار مایه رسن

به پشت ختلانی زین نهاده حشمت شاه همان سپاهش پیرایه شد به پیراهن

به سمّ تازی مهر آورند قیر آگین ز چرخ چاچی چرخ آورند تیر آژن(5)

ص: 82

1- (1) مخفف پروین است.

2- (2) سخن یعنی خراشیدن صورت و نیز فرورفتن و خلیدن خار.

3- (3) پهن بر وزن دهن: شیری که به سبب مهربانی در پستان مادر طغیان میکند.

4- (4) مجن یعنی سیر.

5- (5) آژن بمعنی آچیدن است و تیر آژن یعنی چرخ آسمان را از ناوک تیر آچیده سازند.

از این سخن نگه پردازان بهم شد راست گه آن به این و گهی این به آن زدی آرن

تقی شه از پی این کار نیک ماند شکفت که زخم مار چرا بی نصیب از چندن(1)

طلب نمود سمند و سوار گشت سپاه بره نداند گفتمی محیط از فرکن(2)

پذیره گشت به آهنگ رزم حشمت شاه دگر صباح چو خورشید سرزد از روزن

دو ابر آتش پالا دو بحر طوفان زا دو کشن لشکر درهم شدند مرد اوژن

دگر ز جنبش شد پیکر زمین مفلوج دگر ز طوفان شد جامهٔ فلک ادکن

ز تیغ رفته به خون و زمرد خفته به خون هوا چو کوه بدخشان زمین چو کان یمن

به چشم گردان، دل طفل و سفته چون پستان(3) بدست ترکان، سرگوی و تیغ چون محجن

مصاف، لاله ستان شد چو باغ در اردی حسام ژاله چکان شد چو ابر در بهمن

اجل ز دهشت در برهمی درید قبا فلک ز وحشت بر تن همی برید کفن

ص: 83

1- (1) چندن مخفف چندان است که چوب صندل باشد و مار با آن الفت و میلی دارد.

2- (2) فرکن برون مخزن جوئی را گویند که نواحدات کرده باشند.

3- (3) سفته کنایه از سوفار پیکان است باسفتن تیز کنند.

سپس که جسم گوان طعمه کرد یوز و پلنگ سپس که مغز سران مسته ساخت زاغ و زغن

بتافت روی سپاه تقی شه از ناورد چنانکه گله از گرگ باز کرده دهن

ز پی چو شیر دژ آگاه تاخت حشمت شاه(1) نبرد آز و پلنگ اوژن و نهنگ آون (2)

به تیر فرد همی ساخت توسن و راکب به تیغ چار همی کرد راکب و توسن

تقی شه از دم آن اژدها به دار سرور کشید رخت سر از کینه چون دل بهمن

نه دست آنکه ز فرار جسته باد افراه(3) نه جای آنکه به کزار کرده پاداشن

سپه چو جست فرار از قرار شاه چه سود چو مور گشت فره شیر بر نهاد گردن

بیست راه به شهر از چهار سوی و کشید به برج و باره ز زنبورهای تنین تن

دگر صباح به کردار برق خرمن سوز رسید حشمت و زد برق فتنه در خرمن

به پای باره همی ده چهار روز نشست چو شیر کز پی طعمه چشیده طعم و سن

ص: 84

1- (1) دژ آگاه: یعنی خشمگین و سهمگین.

2- (2) آون مخفف آونك و بمعنی آویخته و آویز است.

3- (3) باد افراه: کیفر و جز او مکافات بدی باشد. یعنی نه میتوانست فرارپان را کیفر کند و نه...

نه ره ز شهر برون و نه ره به شهر درون به خلق کار بسی تنگ شد از این دیدن

نه کاروان بکشیدی دگر ز راه متاع نه برزگر بنهادی دگر به گاو جون(1)

خبر رسید به شاه جهان که کار جهان شگفت درهم و آشفته گشت و آسیون

به باد حادثه زین فتنه رفت خاک عراق سبک نشین و بر این آتش آبی اندر زن

ملك بخواست همی بخردان چاره سگال بگفت ای ز شما تار چاره بر پرون(2)

مراسم ظن که بدین کار خود شوم ناچار برای چاره شما را چگونه باشد ظن

به پاسخ ملك آن رادبخردان گفتند که گفت شاه چو در ثمین بود به ثمن

ز شاه آید پرداخت کارهای بزرگ و یا کسی که پس از شه بزرگ سر و علن

ملك سرود که گر ما نه رهسپار شویم کسی که داند این راه ساخت چون ارغن(3)

ص: 85

1- (1) جون یعنی خرمن کوب که بگاو بندند و غله را از کاء جدا سازند و بمعنی جوغ هم آمده است.

2- (2) یعنی چرخ ابریشم.

3- (3) ارغن بر وزن ارزن نام سازی است که آنرا افلاطون وضع کرده و ارغنون نیز همانست.

به جز سپهبد ایران ندانم و او راست کف کریم و دل باذل و سپاه کشن

نماز بردند آن گاه بخردان بر شاه که رأی شاه به کشی بود قرین و قرن(1)

ملك به تخت کیان برشد و طلب فرمود امیر دیوشکر دیوبند شیرشکن(2)

مهین سپهبد ایران بهینه صهر ملك خلاصه گیتی ستوده ذو المن

به نزد شاه خم آورد بال و شاه سرود که ای به رزم چو دوزخ به بزم چون گلشن

نبرد حشمت شاه و فساد مرز عراق شنیده [ای] که فسان شد ز مصر تا لندن

کنون به ناخن اندیشه این گره بگشای بچاره از پی اینکار بر بزن دامن

به ترکتاز بیو تا به مرز دار سرور ببین بر آتش این فتنه کیست بایزن(3)

بران بخواری ز آن ملك فوج حشمت شاه و زان به جان تقی شه بنه هزار منن

ازین شکست گر او داد صد هزار درست(4) بدست لطف بدل کن زُبُول او بعکن

ص: 86

1- (1) کشی بمعنی تندرستی و خوشی است و با کاف فارسی هم آمده است.

2- (2) شکر بکسر اول و فتح ثانی مخفف بروزن جگر بمعنی شکار و شکارکننده و شکننده باشد، و دیو شکر یعنی دیو شکار یا دیو شکن.

3- (3) با بیزن بروزن تایید مخفف باد زن است.

4- (4) درست: بمعنی اشرقی است.

وگرنه بازفرستش به ری چو مرد گناه به بزم و رزم ممانش به گرز و گرزن

به ملك و مالش خود را بزرگ دان و امير طلب نماي ز بهروزه تا به بهرامن(1)

سخن رسيد به بن داد خم سپهد يال چو يافت دستوري از شه زمين و زمن

بخواست اسب و برآمد به پشت باره چو باد ز طور تافت همي نور وادي ايمن

ز مرزري دو شبان روز تركنازي كرد به شهر سلطان آباد ساخت پس مكمن

دو پنج كره هزار از سوار نيزه گزار كشان ز نيزه فتد در دل فلك روزن

دو روز ماند و گزين كرد و بازشت به زين به زير گام ندانست خار را ز سمن

دگر صباح عيان شد سواد دار سرور ز مرد و مركب آكنده بُد تلال و دمن

خبر رسيد به حشمت شه دلير كه هان شد آنگهي كه نرويد ز خاك جز روين(2)

رسيد آنكه در اين دشت طير تيرش سپاه ما بُر بايد چو مرغكان ارزن

ص: 87

1- (1) بهروزه بروزن فيروزه يعنى بلور كبود كم قيمت و بهرامن بروزن تردامن نوعى از ياقوت سرخ است.

2- (2) روين بر وزن سوزن بمعنى روناس است كه چيزى بدان رنگ كنند.

نه او تقی شه و این فوج نه سپاه وی است که در نبرد تو باشد به بیم آبتن

سپهد است و فلک در فلک سوار دلیر سپهد است و جهان در جهان سپاه کشن

شد این فسانه چو آتش دل سپه سیماب غریو خواست و رخس و مراد یافت [عرن\(1\)](#)

به جز اطاعت چاره ندید حشمت شاه که از اطاعت اهرن همی شود [اهرن\(2\)](#)

پذیره را به جهانگیر شاه رخصت داد که رو به نزد سپهد در صلاح بزن

ادب نما و سخن از در ادب به سگال فروتنی کن و مسرای من و سن و سن سن

و زان طرف ز تقی شاه کامران شه گشت پذیره و به ثنا ده زبانش چو سوسن

دو خصم خونخواره در یک انجمن شستند نه زین به آن و نه از آن به این فتور و فتن

هزبر و گور به یک آغل اندرون غنوند در آن سفینه که نامدش کار فتنه [سفن\(3\)](#)

ص: 88

1- (1) رخس: رنگ سرخ و سفید درهم آمیخته باشد و بعضی گویند رنگی است میان سیاه و بور، و اسب رستم را نیز باین اعتبار رخس

میگفته اند، و مطلق اسب را هم گویند در اینجا همین معنی مراد است: و عرن ترکیدکی دست و پای آدمی و اسب و حیوانات دیگر است.

2- (2) اهرن نام حکیمی است از بنی اسرائیل، اهرن نام دیو است.

3- (3) سفن یعنی اره.

براند باره سپهبد به پای باره شهر میان هردو گره شد پیاده از توسن

بسان جم بر یاجوج فتنه سدی بست که سد جم بر آن همچو برگ نسترون

ز هردو لشکر زین داوری وضع و شریف بر آستانش پرستش گرفت همچو شمن (1)

دگر صباح به نزد تقی شه آمد و گفت اگر چه خصم تو چون ازدهاست لا تحزن

ز باره مرد بخواه و در حصار گشای که هین مصون همه بی ازدها است این معدن

بدو سرود تقی شه که این نه از خرد است که در کسی نگشود است بر رخ دشمن

اگر که حشمت تا حشر بر به پای حصار سگالدم ارنی گویش به پاسخ لن

بدو سرود سپهبد که رنج حصن مبر که تیغ من پی تو هست حصنی از آهن

تو در گشا و ز من خواه کار حشمت شاه که من به پیرایم نیک خارها ز چمن

مباش گفت تقی شه به بویه یعقوب که دید یوسف خواهی نه در به بیت حزن

چو نیک دید سپهبد که این سخن باشد همی به گوش تقی شه چو آب در هاون

ص: 89

1- (1) . شمن بر وزن چمن بت پرست را گویند.

دژم نشست و برآشفت و روی تافت چو مهر که چند در بر مفلق تو را سخن سنسن(1)

گمان کنی که چو حشمت شهم در آن هنگام که رویها شده پنهان به زیر ابر محن

سپاه من شناسند برج و باره زور به بحر و کوه برابر نهند ربع و دمن

به جان کوه به راه اندرون زنده شرار به کام بحر به کام اندرو کنند لجن

بگفت و خواست ز جا و طلب نمود سپاه دل استوار به گرمابه شد که شوید تن

خبر به کشن سپه شد ز امر نافذ او روان شدند به مانند سیل بنیان کن

یکی سپه که به گاه رماح شناسند ز برگ نسترون هیچ درع نستیهن(2)

به مغفر روی اندر سپهر پیروزه به ساعد یلی اندر مجره اورنجن(3)

ص:90

1- (1) مفلق یعنی مرد سخندان و بلیغ، و سنسن بروزن ارزن مخفف سنسان سخن غیر فصیح و غیر بلیغ را گویند.

2- (2) نسترون یا نستردن بروزن پروردن یعنی گل نسیرین و نستیهن بر وزن قصیدن نام برادر پیران و یسه است که در جنک دوازده رخ بدست بیژن گشته شد.

3- (3) اورنجن بروزن نوبت زن میلی باشد از طلا و یا نقره و امثال آن که زنان در دست و پای کنند، آنچه در ساعد کنند دست اورنجن و آنچه در پای کنند، پای اورنجن خوانند.

به گاز آهن خای و به چنگ که فرسای به ویله تندرسان و به جمله شیر اوژن(1)

نظام بسته به وقت نبرد همچو کلنگ قطار گشته به پویه و ری چو کفک افکن(2)

نکرده خواب ز دهشت به خاک سام سوار نخفته امن ز وحشت به گور پورپشن

سران فوج تقی شاه نیک دانستند که نیستند به پرخاش مرد اهریمن

اگر که در نگشایند این گروه آند که برشوند به باره چو مرغکان به وکن(3)

ز برج و باره به زیر آمدند و بگشودند در حصار و فکندند مغفر و جوشن

همه سپاه سپهد به شهر درشد و کرد به برج و باره آن شهر مأمن و مسکن

دگر صباح بیامد به نزد حشمت شاه نشست و گفت که می نوش یک دو سخته سخن

کنون بخیز و سر خویش گیر و بخرد باش سهیل ارغون مگزین به نغمه ارغن(4)

ص: 91

1- (1) ویله بر وزن حیله، آواز عظیم، و شور و واویلا کردن است.

2- (2) کفک بر وزن برك بمعنی کف باشد مطلقاً از جمله کف دهان و در این جامرا شتر است که از دهان کف میافکند.

3- (3) وکن بر وزن چمن بمعنی لانه مرغان است.

4- (4) سهیل ارغون: یعنی شبه اسب و ارغن بمعنی ارغنون است.

ستوده حشمت شه چون هژیر و بخرد بود نمود خلعت اندرز او طراز بدن
بیست رخت و برآمد به باره تازی بهانه جوی نگشت و نجست حیلت و فن
سپهبد از بر او شد بر تقی شه و گفت که برفروخت چراغت ز زر طراز لکن
کنون بیار پی شاه صد هزار درست به مومیائی اشکسته مایه کن مثنی

که زر کند همه کار ساخته چون زر زر آر و واره از این قیل و قال و زغن عن (1)

وگرنه زی در دارا پپو و دل برگیر از این همه حشر و مال و خانه و مخزن
تقی شه این سخنان چون شنید ماند شگفت که هست در همه احوال مبتلای محن
بگفت از پی این کار چاره ساز که تو صمد پرستی و منهم نه بنده ام به وثن
سپهبدش چو پریشیده دید گفت منال هر آنچه منت سرایم میبچ از آن گردن
پپو به ملک ری و شاد زی به درگه شاه مترس ازین که بمانی چو گنج در زهمن
بشه نیاز برم تات باز بفرستد بسوی مشکوی و داور شوی به مرد و به زن

ص: 92

1- (1) . یعنی زر بیار و خود را از این گفت و شنود وارهان.

سپس تقی شه زی درگه ملك بشتافت ولی تمام ز اندیشه ذو شجون به شجن(1)

نیاز نامه اسپهبدش شفیع گناه مگر بدان دهدش پادشاه پاداشن

ملك گذشت ز جرمش که بد شفیع بزرگ بداد باره ختلانی و نسیج یمن

دگر رهش به همان ملك کرد ملك خدای ز شاه یافت نشان با هزار شادی و شن

پس از دو ماه به دار السرور باز آمد دو هفته ماه سزیدیش کوی پیراهن

چو شد به خانه خداوند شاه دار سرور نشست راد سپهبد به باد پا توسن

به شهر سلطان آباد زان سه ماهه سفر مظفر آمد و پهلوی ملك یافت سمن

پذیره رفت برون خلق شهر از که و مه سران همه به سرو طفلگان به غثیدن(2)

به شهر در شد و بنشست با سماع و سرود بخواست نوبت شادی ز خانه و برزن

تبارك الله ازین نیکنامی و رادی که از عراق گرفته است تا دیار دکن(3)

ص: 93

1- (1) شجون جمع شجن بمعنی غم و اندوه است.

2- (2) غیثیدن بر وزن و معنی خیزیدن که کودکان و یا شلان نشسته راه روند.

3- (3) دکن بروزن وطن نام ولایتی است در هند.

نه از غذا شده دیدار خاطر تو کدر نه از ریا شده دامان همت تو و سن(1)

وبال باشد جز از در تو عرض سؤال حرام باشد جز از پی تو مدح و سون

سخن اگر نه به مدح تو، در زبان هذیان نظر اگر نه بدید تو، درنگه درزن(2)

به دشت رزم تو، بهرام ترك تركش گش به بام قدر تو هندوی چرخ چوبك زن(3)

منم که کلکم در مدحت تو خون کرد است هزار مرتبه در ناف آهوان ختن

«سپهر» تا کی و تکرار قافیه تا چند ببخش بر شنونده از این دراز سخن

اگرچه رادان زینگونه پیش ازین کردند بگفت خویش ازین بیش شیمه و دیدن

تو لب به بند و دعا را دو دست بر بگشای پی بقای شهنش به درگه ذو المن

همیشه تا که ز ماه مدینه هست مثل که بوی دوست برانگیختی ز نجم قرن(4)

ص:94

1- (1) و سن یعنی چرکین.

2- (2) در زن بر وزن ارزن یعنی سوزن.

3- (3) چوبك زن یعنی نقاره چی.

4- (4) مقصود از نجم قرن اویس قرن است که گویند پیغمبر اکرم فرمود که من بوی رحمن را از جانب قرن می شنوم.

ز راح لطفش دیدار یاورش گلگون ز زخم گرزش ستخوان دشمنش فرکن(1)

بدین و تیره کسی در قصیده لب نگشود

به هوش باش که این شیوه ختم شد بر من

گرفتار شدن عبد الرزاق یزدی

از این پیش مرقوم افتاد که عبد الرضا خان یزدی از بافق طریق فرار گرفت، همانا بعد از فرار با 10 تن از مردم خود راه هرات پیش داشت. در میان قاین و هرات بعضی از

صعاليك بدو باز خوردند و زر و سیم و جواهر ثمین چندانکه با او بود به غارت بردند، ناچار عبد الرضا خان مراجعت به قاین نمود؛ و امیر اسد الله خان حاکم قاین او را برداشته به حضرت نایب السلطنه آورد و به شفاعت او جرمش معفو گشت و روز دوشنبه هفتم شهر ذی قعدة الحرام [1247 ق/آوریل 1832 م] نایب السلطنه با 4000 تن پیاده و سواره وارد مشهد مقدس گشت و پانزدهم ذیقعدة محمّد خان قرائی به رکاب پیوست و مورد نواخت و نوازش آمد. نایب السلطنه پسر او را به شرف مصاهرت خویش مفاخرت داد و دختر او را از بهر يك تن از فرزندان خود خطبه نمود.

آن گاه میرزا محمّد علی آشتیانی مستوفی را به نزدیک یار محمّد خان وزیر کامران میرزا فرستاد تا او را از در اطاعت و انقیاد بدارد. این هنگام یار محمّد خان با لشکری ساخته در غوریان جای داشت، بعد از رسالت میرزا محمّد علی و مراجعت او معلوم شد که یار محمّد خان در مخالفت با کارداران ایران و حمایت رضاقلی خان يك دل و يك جهت است، اگرچه میرزا قریش را به اتفاق میرزا محمّد علی به درگاه نایب السلطنه فرستاد و لکن مکنون خاطر او مکشوف بود.

بالجمله نایب السلطنه محمّد خان قرائی را روز غرة شهر ذیحجه رخصت داد تا به تربت حیدریه رفته سپاه خود را ساخته کرده باز حضرت شود. و از آن سوی رضاقلی خان زعفرانلو هراسناك شده و خواستار آمد که نایب

ص: 95

1- (1) فرکن برون مخزن چیز را گویند که بسبب طول مدت از هم فرو ریخته و پوسیده باشد.

السلطنه، قائم مقام را به قلعه امیرآباد گسیل سازد تا در آنجا با نجفعلی خان شادلو سخن کند و رضاقلی خان را اطمینان دهد.

لا-جرم برحسب فرمان پانزدهم ذیحجه قائم مقام در قلعه امیرآباد نجفعلی خان را دیدار کرد و چون بی آنکه رضاقلی خان حاضر درگاه شود و تقبیل آستان کند معفو نبود، سخن ایشان باهم راست نیامد؛ اما نجفعلی خان در نهانی با قائم مقام مواضعه نهاد که چون نایب السلطنه آهنگ قلعه خبوشان کند ترك رضاقلی خان را گفته به حضرت پیوندد.

بعد از مراجعت قائم مقام، نایب السلطنه آوازه سفر هرات را سمر کرد و روز دوازدهم محرم سال 1248 ه. /ژوئن 1832 م. با لشکر ساخته از شهر مشهد بیرون تاخت و 6 روز در اولنگ یاقوتی که 2 فرسنگی مشهد است توقف فرمود و از آنجا کوچ داده در چمن قهقه لشکرگاه کرد.

فتح قلعه امیرآباد به دست نایب السلطنه

بالجمله روز یکشنبه دوم صفر در ظاهر قلعه امیرآباد چناران سراپرده راست کرد و قلعه امیرآباد از مستحذات رضاقلی خان بود و خندق عمیق داشت و دیوار آن را 9 ذرع ارتفاع بود [و] جمعی از مردم چناران و گروهی از ترکمانان در آنجا نشیمن داشتند و یوسف خان تاتار با 300 تن شمخالچی از قبیله زعفرانلو به فرمان رضاقلی خان نیز پاسبان قلعه بودند. بالجمله نایب السلطنه شنبه 8 صفر یوسف خان گرجی امیر توپخانه را با جمعی از قواد سپاه حاضر کرده حکم به یورش داد. لشکریان از چارسو سنگرها پیش دادند و سربازان به حفر و نقب ارض پرداختند و قلعه گیان چند کورت گم گم نقابان(1) را اصغا نموده به مدافعه برخاستند و در میان نقبها مقاتله آراستند.

بالجمله يك نقب را تا زیر برج باره در برده با باروت انباشته کردند و آتش درزدند.

نوزدهم شهر صفر آن برج به زیر آمد و يك نیمه آن به طرف خندق فرود شده خندق را آکنده کرد. توپچیان این هنگام مانند تگرگ گلوله توپ بباریدند و سربازان را از

ص:96

1- (1) نقاب یعنی نقب زن، و گم گم، صدای کلنک است که در زیر زمین به پیچد.

علف و حشیش بارها بر زبر هم نهاده بر پشت همی کشیدند و به خندق در انداختند، تا آن کنده را آکنده کردند و به حکم یورش بر فراز باره همی عروج کردند.

یوسف خان امیر توپخانه جلادت ورزیده بر فراز باره آمد و لشکر را همی تحریض داد و قویدل ساخت و دینار و درهم، بذل کرد، ناگاه گلوله یکی از شمخالچیان بر پیشانیش آمده بر جای سرد شد. نایب السلطنه چون این بدید فرزند خود بهرام میرزا را فرمود تا شتاب کرده بر جای یوسف خان بایستاد و همچنان مردم را با بیم و امید تحریض به جنگ همی داد. یوسف خان تاتار از این کردار يك باره متزلزل گشت و شمشیر از گردن آویخته از دروازه دیگر با سکنه قلعه واغوثاه کنان روی به حضرت نهاد و جبین ضراعت بر خاک سود.

نایب السلطنه بر آن جماعت ببخشود و فرمان کرد تا لشکریان دست از غارت بازداشتند. و چون لشکریان، این قلعه را به حکم یورش مفتوح ساختند و به حکم نظام

اموال قلعه گیان بهره ایشان بود. نایب السلطنه اموال مردم قلعه را با مردم قلعه تقویض و در بهای آن معادل 20000 تومان زر مسکوک از خزانه خود با لشکر عطا کرد و بیرون مال رعیت 300 قبضه شمخال و 300 سر اسب و 5 خروار سرب و باروت و 600 خروار غله مأخوذ کارداران نایب السلطنه شد. و فرمان کرد تا آن قلعه را با خاک پست کردند و حکومت چناران را به کریم خان زعفرانلو برادرزاده ممش خان گذاشت و مؤذنه این فتح به دست اسد الله خان افشار یاور توپخانه دوم شهر ربیع الاول معروض درگاه شاهنشاه افتاد و شهریار جهاندار معادل 15000 تومان زر مسکوک و 50 رزمه خلعت از بهر ابطال لشکر عطا کرده، 5000 تن سواره و پیاده نیز ملازم حسن خان پسر آصف الدوله فرمود تا به لشکرگاه نایب السلطنه پیوندد و شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز با ایشان کوچ داده و پانزدهم ربیع الاول به حضرت نایب السلطنه پیوستند.

اما از آن سوی چون رضاقلی خان فتح قلعه امیرآباد را بدانست، سخت بترسید و فرمود تا لشکری و رعیت از هر دیه و قریه که جای داشتند کوچ

داده در شهر خبوشان انجمن شدند؛ و نجفعلی خان شادلو پسر خود جعفر قلی خان را که نیز داماد رضا قلی خان بود با 1000 تن شمشالچی شادلو به خبوشان فرستاد تا در حفظ برج و باره استوار باشند؛ و حسینقلی خان پسر رضا قلی خان با 1000 تن سواره شمشالچی به حفظ قلعه شیروان بیرون شد که در 10 فرسنگی خبوشان است. اما نایب السلطنه، دوم ربیع الاول از امیرآباد بیرون شده به رادکان آمد و ابراهیم خان کیوانلو را به حکومت رادکان گذاشته، جمعه ششم ربیع الاول وارد طاس تپه گشت که تا خبوشان 2 فرسنگ مسافت است.

نجفعلی خان شادلو به همان مواضعه که با قائم مقام گذاشته بود، روز دوم ورود به رکاب پیوست و مورد نوازش گشت.

حسینقلی خان پسر رضا قلی خان یک دو کُرت با جمعی از ترکمانان به اندیشه شیخون از شیروان تا کنار لشکرگاه نایب السلطنه تاختن آورد و از هیچ سوی زیانی نتوانست کرد، ناچار طریق مراجعت سپرد و روز دهم ربیع الاول رسولی از جانب کامران میرزا و یار محمد خان افغان که در غوریان لشکرگاه داشت برسد و مکتوب ایشان را برسانید، بدین شرح که: اگر با رضا قلی خان کار با مدهنت و مسالمت خواهید کرد ما نیز در میانه سخن از در صلاح کنیم و این مقصود را زودتر فیصل دهیم و اگر قصد تسخیر خبوشان و تدمیر رضا قلی خان است، ما از پای نخواهیم نشست و لابد با او خواهیم پیوست.

نایب السلطنه فرستاده او را هم در زمان بازفرستاد و پیام داد که اگر رضا قلی خان طریق صدق سپرد، هرگز مورد عتاب و عقاب نشود و اگر شما را در اصلاح کار او خاطری است حاضر درگاه شوید. بعد از مراجعت رسول و آگهی یار محمد خان از لشکرگاه نایب السلطنه و کماة رجال و کثرت ابطال دانست که با او نتوان ساز جدال و قتال کرد، لشکر خود را باز هرات فرستاد و با 100 تن از ملازمان خویش به درگاه آمد و از نایب السلطنه محلی منیع یافت و از پس او روز بیست و هفتم ربیع الاول بدیع الزمان میرزا با لشکر استرآباد رسید و پیوسته لشکرگاه گشت و از ترکمانان سالور که سکنه سرخس اند 50 تن بزرگان به درگاه آمدند

و پیشکشی لایق پیش داشتند. نایب السّ لطنه فرمود تا خسرو میرزا ایشان را در مشهد مقدّس به ملاحظه بدارد و اگر آهنگ سرخس کنند، نگذارد.

فتح خبوشان به دست نایب السّ لطنه

مع القصه رضا قلی خان چند کرّت ملا حسین کوچک سبزواری را از قلعه خبوشان به درگاه فرستاد و آغاز مسکنّت و ضراعت نهاد. نایب السّ لطنه در پاسخ فرمود «اگر رضا قلی خان طریق سلامت جوید قلعه خبوشان را بسپارد و به حضرت ما پوید و اگر نه ما خود تسخیر حصار کنیم و او را عرضه دمار سازیم». چون از آمدوشد سفیر کاری به مراد نشد، فرمان داد تا لشکر جنبش کردند و خبوشان را حصار دادند. سپاه رکابی از طرف مشرق قلعه سر برزد و حسین پاشای مقدم با فوج مراغه به سوی مغرب شد، سهراب خان گرجی با توپخانه جانب جنوب گرفت و بدیع الزّمان میرزا با ابطال رجال طریق شمال سپرد و از چارسوی خبوشان را فروکوفتند و سنگرها پیش بردند و حفرها از چپ و راست چنان تا لب خندق بریدند که اگر 3 تن سوار در پهلوی یکدیگر تا لب خندق رهسپار گشتی از فراز باره کس ایشان را دیدار نکردی.

در این وقت حسن خان پسر آصف الدّوله با 5000 تن لشکر و حمل سیم و زر و تشریفات پادشاه از راه برسید، نایب السّ لطنه پذیره خلعت شهیار کرد و چون به لشکرگاه بازمی شد از باره قلعه توپی به جانب او گشاد دادند و این جرأت خدمتش را سخت غضبناک کرده، حکم داد تا لشکر به قوّت یورش قلعه را پست کنند. سپاه از جای بجنید و جهان از گرد قیرگون شد. بانگ توپ و دخان تفنگ و هایاهوی مردان جنگ زمانه را قیرگون ساخت.

رضا قلی خان ابواب سلامت را مسدود یافت و کس نزد قائم مقام فرستاده، دقّ الباب استیمان کرد. قائم مقام پیام داد که «جز در این درگاه تو را ملاذ و پناه نمی دانم، بی توانی تن از گرداب بلا برآر و طریق حضرت سپار» و فرزند خود میرزا علی را نیز به نزدیک او فرستاد تا بی آسیب به لشکرگاه آورد. و رضا قلی

خان در زمان تیغ از گردن آویخته طریق لشکرگاه گرفت و در سرپرده قایم مقام فرود شد و قایم مقام هم در آن روز که هشتم ربیع الثانی بود او را به حضرت نایب السلطنه آورد و از زیان جان ایمنی داد و نگاهبان برگماشت که او را با مکانت قدر نگران باشند.

و روز دیگر نایب السلطنه به شهر خبوشان درآمده برج و باره را با لشکر خویش سپرد و خود به گرمابه دررفت. دختر نجفعلی خان شادلو که ضجیع رضاقلی خان بود یک رزمه جامه شاهوار و 10 سر اسب و 30 نفر شتر به پیشکش گذرانید و 20 عراده توپ و 2000 قبضه شمشال با باروت فراوان و غله بسیار که انباشته رضاقلی خان بود مأخوذ گشت. آنگاه نایب السلطنه بفرمود تا قلعه خبوشان را پست کردند و حکومت آن بلده را با سر ولایت نیشابور و بام و صفی آباد جهان ارغیان به نور محمد خان برادر آصف الدوله تفویض داشت و مژده این فتح را محمد طاهر خان قزوینی روز چهاردهم جمادی الاولی در دار الخلافه طهران معروض درگاه پادشاه داشت.

مع القصة چون نایب السلطنه کار خبوشان را به نظم کرد و بعضی اموال رضاقلی خان را مأخوذ داشت، از میان حجره او مکتوبی به دست شد که صادق آقای برادر بیگلر خان چاپشلو که در لشکرگاه نایب السلطنه روز می برد بدو نوشته بود و او را به شیخون تحریض داده بود. نایب السلطنه بفرمود تا به کیفر این گناه سر او را از بدن دور کردند، آن گاه بعضی از لشکر را رخصت مراجعت به وطن داد، در نهان با ایشان مواضعه نهاد که ما از تسخیر سرخس ناگزیریم، شما که مردم آذربایجانید از راه نیشابور طی مسافت کرده در منزل آق دربند انجمن شوید و گوش بر فرمان باشید و خود بیست و دوم ربیع الثانی از ظاهر خبوشان کوچ داده دوم جمادی الاولی به شهر مشهد مقدس درآمد.

فرار رضاقلی خان زعفرانلو و گرفتاری او

بعد از 3 روز رضاقلی خان ایلخانی به بهانه گرمابه شدن و سر و تن شستن از خیابان بالا به حمام مشهور به حمام معمارباشی شد و بعد از بیرون شدن از حمام

يك تن از ملازمان او تیغی و تفنگی بدو داد و او بر اسب خود برآمده راه فرار پیش گذاشت. 3 تن از نگاهبانان او به تکتاز درآمده، لجام اسبش بگرفتند و او بی درنگ يك تن را با گلوله تفنگ و آن دیگر را با شمشیر از پای درآورد و چون از تاختن سواره بیچاره ماند، از اسب فرود شد و پیاده دوان دوان راه روضه مقدسه گرفت که در تحت قبه مطهر حضرت رضا علیه السلام پناه جوید.

بعضی از لشکریان او را دیدار کردند و در نیمه راه مأخوذ داشتند و موی زرخش را از بن برکنده و تش را از جامه عریان نمودند و سر و مغزش را با سنگ و چوب بکوفتند؛ و همچنان در حضرت نایب السلطنه آوردندش. حضرتش بر وی بیخشود و ردای خویش را برگرفته او را عطا داد تا تن خویش بیوشید و 50 تن سرباز برگماشت تا او را نیک نگران باشند. آن گاه تسخیر سرخس را تصمیم عزم داد که نشیمن ترکمانان سالور است.

آن جماعت خود را منسوب به تولى خان بن چنگیز خان می دادند و او را ملقب به سالور خان می دانند [و] مکانت خود را از آن برتر می شمارند که به قتل و اسر پردازند.

از این روی ترکمانان تکه و سارق و یمرعلی و علی ایلی به نزدیک ایشان رفته، اسب و سلاح به عاریت گیرند؛ و چون به مجتازان و مردم شیعی دست یافتند و اسیر گرفتند، اسیران را با اموال به نزدیک ایشان برند و يك نیمه بدیشان بهره دهند.

فتح بلدة سرخس به دست نایب السلطنه

بالجمله نایب السلطنه دوازدهم جمادی الاولى سخن در انداخت که به طرف هرات خواهم رفت و راه سرخس پیش گرفت. محمد حسن خان پسر ابراهیم خان بیگلربیگی - هزاره نیز ملازم رکاب گشت؛ زیرا که هنگام غلبه محمد خان قرانی در مشهد مقدس ابراهیم خان پدرش معادل 1000 تومان اسب از سکنه سرخس بخیرید و زوجه پسر و اهل خود را مرهون قیمت اسب گذاشت تا کار سواری چند راست کرده و تجهیز لشکر کرده بر مردم هزاره غلبه جوید. شیر محمد خان و اسکندر خان برادرزاده اش او را دفع دادند و اسبها را نیز مأخوذ داشتند. لاجرم تاکنون اهل او و زن محمد حسن خان در سرخس به گروگان بود و این هنگام محمد حسن خان

از پی چاره ملازم رکاب نایب السلطنه گشت.

بالجمله نایب السلطنه روز شانزدهم جمادی الاولی در آق دربند فرود شد و مهدیقلی خان و محسن خان برادران محمد خان قرائی با 300 تن سوار به لشکرگاه پیوستند و هم در آنجا طهماسب میرزای مؤید الدوله را با سوار شاهیسون و خمسه و قراگوزلو به رسم منقلای بیرون کرد و خود با لشکر مازندران و استرآباد و سمنان و دامغان از قفای او رهسپار گشت و حکم داد تا جعفرقلی خان پسر نجفعلی خان شادلو با 2000 سوار خراسانی به 5 فرسنگ مسافت از قفای اردو کوچ دهد و ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا با توپخانه و لشکر آذربایجان 5 فرسنگ بر قفای جعفرقلی خان بودند، بدین گونه طی طریق همی کردند.

از قضا 300 سوار ترکمان که از تاخت و تاراج قاینات مراجعت کرده بودند با لشکر محمد میرزا دچار شدند. سواران لشکر از قفای ایشان همی تاختند تا به افواج جعفرقلی خان درآمدند. از آنجا سوار جعفرقلی خان بدیشان درآمد و ایشان را هزیمت کرده از دنبال بشتافت و تمامت آن جماعت را اسیر و دستگیر نمود و به حضرت نایب السلطنه آورد و برحسب فرمان سر از تن همگی دور کردند.

بالجمله سه شنبه بیست و دوم جمادی الاولی نایب السلطنه در اراضی سرخس خیمه زد و طهماسب میرزا با 2000 سوار از لشکرگاه بیرون شد و با جماعتی از ترکمان سالور دچار شده، جنگ در پیوست. برخی از لشکر شاهزاده مقتول شد و بقیه السیف فرار کرده به لشکرگاه پیوستند. هم در آن حال ولیعهد ثانی محمد میرزا از راه برسید و لشکر برحسب فرمان او، بدان گروه ترکمانان تاختن برد و ایشان را هزیمت کرد.

روز دیگر نایب السلطنه، سهراب خان امیر توپخانه را حاضر ساخته حکم به یورش قلعه سرخس داد و لشکر از جای جنبش کرد و دهان توپ و خنپاره به جانب برج و باره گشاد یافت. سکنه سرخس از پی چاره اسیران شیعی را آورده در فصیل قلعه برابر گلوله توپ بداشتند تا توپچیان از باریدن گلوله لختی تقاعد ورزیدند.

آن گاه بالی محرم بهادر قراول باشی و آدینه قورت خان سالور زمانی را که شوهرهای ایشان چنانکه مذکور شد در مشهد موقوف بودند، برداشته به لشکرگاه آمدند و 3000 تن اسیران شیعی را که در سرخس بودند به درگاه آوردند و فرزندان ابراهیم خان و زوجه محمد حسن خان را نیز بسپردند، باشد که نایب السلطنه دست از محاصره سرخس بازدارد و مردان ایشان را نیز از حبس مشهد رها سازد.

نایب السلطنه فرمود تا زنان ایشان را در لشکرگاه بازداشتند و بالی محرم را گسیل قلعه ساخت و فرمود تا این حصار را با کارداران ما تقویض ندارند، از این بلیه و بلا رهائی نجویند. بعد از مراجعت بالی محرم باز مردم سرخس سر به اطاعت فروداشتند و از پس دیوار قلعه آغاز طغیان و عصیان نمودند. این کُرت نایب السلطنه سخت غضبناک شد و فرمان به یورش داد. لشکریان بی آنکه حفری کنند یا نقبی کنند از چارسوی حمله افکندند و مانند مرغان اولی اجنحه از در و دیوار قلعه صعود کردند و در آن بلده درآمده، تیغ بی دریغ در مردم نهادند و مدت یک ساعت هر کرا یافتند عرضه تیغ ساختند. بالی محرم نیز در آن غوغا مقتول شد.

آن گاه برحسب فرمان، لشکر دست از قتل برداشت و به نهب و غارت پرداخت و کمتر کس بود که معادل 1000 تومان بهره نیافت و از آن همه اموال 3000 خانوار سالور و 300 سر اسب خاص نایب السلطنه گشت. پس بفرمود تا قلعه سرخس را با خاک پست کردند و 450 تن از قبایل ترکمانان به اسم تجارت در سرخس جای داشتند و ایشان نخاس بودند که اسیران شیعی را در سرخس خریده و می بردند، در خیوق و دیگر بلدان ترکمانان می فروختند. و نایب السلطنه بفرمود تا ایشان را حاضر کردند و اسیران شیعی را که در سرخس گرفتار بودند نیز انجمن کرد و تیغ بدیشان داد تا جمیع این برده فروشان را پاره پاره ساختند.

در این وقت 1500 سواره ساروق که از مرو به مدد مردم سرخس می

آمدند چون راه با سرخس نزدیک کردند و این قصه ها بشنیدند سر خویش گرفته از نیمه راه مراجعت کردند. آن گاه نایب السلطنه بفرمود تا جعفر قلی خان شادلو و مصطفی قلی خان سمنانی با جماعتی از لشکر 3000 خانوار ترکمان سالور را که اسیر بودند با 3000 اسیر شیعی که از دست مردم سرخس نجات داده بود به جانب مشهد مقدس کوچ دادند و چندانکه

غلات و حبوبات در سرخس انباشته ترکمانان بود، بر دواب سرخی حمل داده به جانب مشهد مقدس فرستاد تا بلای غلایی که در مشهد بالا گرفته بود بنشست.

مع القصة شانزدهم جمادی الاخره اسیران شیعی به دروازه شهر مشهد قریب شدند، میرزا هدایت الله مجتهد با تمامت مردم مشهد پذیره کردند و در بیرون شهر میرزا هدایت الله نماز جماعت بگذاشت و بر منبر آمد و به شکرگزاری دولت ایران و سلامت شاهنشاه زبان به دعا برگشاد و مردم غوغا در انداختند، بعضی به هایاهای گریه شادیانه کردند و برخی به هایاهوی از فرح و سرور افسانه نمودند. بعد از ورود به شهر نایب السلطنه اسیران شیعی را روانه اوطان خویش نمود و اسیران ترکمان را به شیعیان بذل فرمود و صورت حال را عریضه کرده، [به] مصحوب حضرت قلی خان شاهیسون روانه حضرت شاهنشاه داشت و این مژده بیست و چهارم جمادی الاخره در دار الخلافه گوشزد مردمان شد.

اما نایب السلطنه در چنین هنگام که از شدت برودت هوا کار بر مردم به صعوبت می رفت و از کثرت برف و یخ طرق و شوارع يك باره مسدود بود، بعد از 10 روز از سرخس خیمه بیرون زد و 8 روز در آق دربند اقامت فرموده، در آنجا بدیع الزمان میرزا را به مصاهرت خویش مفاخرت بخشید و به جانب استرآباد مراجعت فرمود و از آنجا کوچ داده، در عشر آخر رجب در اراضی جام فرود شد و قلعه محمودآباد و دولت آباد و زاوه و سنگان را که محمد خان قرائی معقل خویش می دانست بی مانعی مفتوح ساخت و مهدیقلی خان و محسن خان برادران محمد خان ناچار طریق خدمت سپردند. محمد خان - قرائی که در نهان با نایب السلطنه ضمیر صافی نداشت و در

طریق صداقت تقاعد می ورزید، ناچار از تربت بیرون شده، حاضر درگاه شد و نایب السّلطنه را به تربت - حیدریه درآورده، دقیقه [ای] از قانون مهمانداری فرونگذاشت و پیشکش شایان پیش گذرانید.

در این هنگام کامران میرزای افغان که فرمانگزار هرات بود خواست تا در حضرت نایب السّلطنه اظهار عقیدتی کند و ایمنی جوید، مکاتیب محمّد خان قرائی را که بدو کرده بود به درگاه فرستاد، بدین شرح که سفر نایب السّلطنه در خراسان خاصّ از بهر دفع خوانین خراسان یا فتح قلاع قرائی نیست؛ بلکه علت غائی فتح هرات و تسخیر افغانستان است، اگر جمعی از لشکر افغان را روانه تربت داری تا حفظ قلاع قرائی کند و من نیز

جمعی از قرائی را که با خود یک دل نمی دانم از خود دور کنم و به حفظ و حراست هرات فرستم به صواب نزدیک باشد.

مع القصه نایب السّلطنه مکاتیب محمّد خان را قرائت کرد و محمّد خان این معنی را تقرّس نمود و هراسناک شده آهنگ فرار کرد و این معنی مکشوف افتاد. لاجرم نایب السّلطنه بفرمود تا او را و برادرانش را بند برنهند و حکومت تربت و برسن و کدکن و محوّلّات و سرجام را به سهراب خان غلام پیشخدمت باشی تفویض فرمود و ابراهیم خان هزاره را در بعضی از این اراضی به نیابت او برگماشت، آن گاه حسن خان - سالار پسر آصف الدوله را از مشهد مقدّس احضار کرده رخصت انصراف به دار الخلافه داد و لشکر سمنان و دامغان را نیز بازفرستاد و خود از آنجا کوچ داده در نیمه شعبان وارد مشهد گشت و رضا قلی خان زعفرانلو را به اتّفاق محمّد خان در ارک مشهد محبوسا بازداشت و یار محمّد خان افغان را چنانکه مذکور شد از روزی که به درگاه پیوست 50 تن سرباز او را نگران بود که به محل خویش مراجعت نکند تا کار هرات یک سره شود و شاه پسند خان افغان که با کامران میرزا خصمی داشت از سبزار و فراه به درگاه آمد و در حبس یار محمّد خان برای فتح هرات مبالغت نمود.

کامران میرزا برای خلاصی وزیر خویشی حیلتی اندیشید و کس به درگاه نایب السّلطنه فرستاد و معروض داشت

که یار محمد خان بر سکنه هرات استیلای فراوان به دست کرده، چنانکه مرا از عمل بازداشته. اگر کارداران حضرت ولیعهد او را در حبس بدارند من شاکر نعمت خواهم بود و یار محمد خان نیز معروض داشت که کامران میرزا با من از در خصومت است اگر مرا مورد ملاحظت دارید و رخصت مراجعت دهید، قلعه هرات را بی زحمت سپاه و آمد و شد لشکر به کارداران حضرت سپاریم.

نایب السلطنه حیلت ایشان را بدانست و در بازداشتن یار محمد خان مبالغت بر زیادت کرد و فرستاده کامران میرزا [را] بی نیل مرام بازفرستاد. و چون این هنگام قلب شتا بود و یورش به جانب هرات مشکل می نمود و سرباز آذربایجان نیز از زحمت سفر 2 ساله به ستوه بودند، از آن جماعت فوج خاصه را مقیم درگاه داشت و دیگر افواج را ملازم رکاب فرزند خود خسرو میرزا فرموده، روانه آذربایجان نمود تا هنگام بهار از نو تجهیز لشکر کرده برای فتح هرات و افغانستان و خوارزم و خوقند باز حضرت شود.

آن گاه یار محمد خان را حاضر کرده فرمود افغانستان همیشه در تحت فرمان سلاطین ایران بوده اند، بعد از قتل نادر شاه افشار، احمد شاه افغان سر به طغیان و خودسری برآورد و کریم خان زند آن دست نیافت که او را به جای خود بنشانند، لاجرم احمد شاه و فرزندان او مجال یافتند و یک چند از زمان، سر از خدمت سلاطین ایران برتافتند. اکنون کامران میرزا باید مملکت هرات را بسپارد و خود طریق درگاه شاهنشاه ایران گیرد یا سکه و خطبه به نام پادشاه ایران کند و منال دیوان را بر گردن نهد و پسر و دختر خود را به گروگان دهد تا آسوده باشد و اگر نه ما با سپاه ساخته به جانب او تاختن خواهیم کرد و کیفر او را به کنار خواهیم گذاشت.

یار محمد خان بعد از اصغای این قصه یک تن ملازمان خود را به سوی هرات گسیل نمود و صورت حال را به کامران میرزا مکتوب کرد.

آمدن سفیر خوقند به درگاه پادشاه

هم در این ایام محمد علی خان فرمانگزار خوقند، عبد الرحمن بیگ ملازم خود را به اتفاق قاضی خوقند سفر ایران و روم فرمود و به سفارت ایشان معروض داشت

که پادشاه ختا لشکر تاخته مملکت کاشغر را به تحت فرمان کرد و مردم بت پرست را بر اهل سنت و جماعت غلبه داد، ما به کیفر این کار تجهیز لشکر کردیم و اراضی کاشغر را از بت پرستان برداشتیم، جمعی را اسیر گرفتیم و برخی را مقتول ساختیم، لا-جرم مؤذنه غلبه مسلمین را بر کفره در حضرت پادشاه ایران و ملک روم عریضه کردیم تا بدین شادی شریک باشند.

فرستادگان او نخست در ارض اقدس تقبیل حضرت نایب السّ لطنه کرده از آنجا طریق دار الخلافه گرفتند. در عشر آخر رمضان حاضر درگاه پادشاه شده عریضه خان خوقند را با دو تن غلام و کنیز ختائی از پیشگاه حضور بگذرانید و رخصت یافته سفر روم کردند، و هم از راه ایران مراجعت نموده طریق ترکستان سپردند.

فرمان حکومت خراسان

اما نایب السّ لطنه بعد از توقف در شهر مشهد از شاهنشاه ایران خواستار شد و برحسب تمنای او شهریار تاجدار فرمانگزاری جمیع مملکت خراسان را به نام ولیعهد ثانی شاهزاده محمّد میرزا منشور داد و تشریف فرستاد. آن گاه نایب السّ لطنه میرزا - موسی گیلانی را که وزارت خراسان داشت به وزارت محمّد میرزا برگماشت و میرزا صادق برادرزاده قایم مقام را نیز ملازم رکاب او ساخت. پس از آن 6 فوج سرباز که به شمار 4800 تن است از بلدان و امصار خراسان اختیار فرموده معلّمین برگماشت و تا ایشان کار نظم و نظام بیاموزند و 4000 سوار نیز از قبایل آن مملکت معین فرمود و مرسوم و مواجب ایشان را از منال دیوانی خراسان مقرّر داشت تا فرمانگزار خراسان را منتظر فرمان باشند؛ و میرزا موسی خان برادر کهتر قایم مقام را که مردی باامانت و دیانت بود [و] به زهد و تقوی روز می برد، در بقعه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة و السّلام متولّی فرمود تا امور خدمه آن آستان ملایک پاسبان را به نظم کند و هر ملک و مالی که سلاطین سلف و بزرگان پیشین خاصّ آن حضرت موقوف داشته اند مضبوط بدارد و دست تصرف بیگانگان را مقطوع شمارد. و میرزا موسی خان در انجام این احکام خدمتی به سزا کرد، چندانکه نام او در جهان تذکره گشت.

هم در این سال میرزا علی اکبر کلانتر فارس با محمد علی خان ایلخانی قبایل قشقائی بدست مواصلت و پیوند خویشاوند شدند و باهم متفق شده در عزل وزیر فرمانفرما که این وقت میرزا محمد علی مشیر الملک بود مواضعه نهادند. از آن سوی مشیر الملک این معنی را دانسته در حضرت شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما مواصلت و موافقت ایشان را از بهر مخالفت با فرمانفرما باز نمود و شاهزاده را با ایشان سرگران نمود. میرزا علی اکبر چون متوقف در شهر بند شیراز بود ناچار طریق ضراعت سپرده به دستیاری پیشکش و سخنان فریبنده فرمانفرما را با خویش بر سر مهر آورد، اما محمد علی خان ایلخانی برادر خود مرتضی قلی خان ایل بیگی را در نهان القا کرد تا قبایل قشقائی را کوچ داده راه کرمان پیش گذاشت و خود نیز فرار کرده، در اراضی فسا با برادر پیوست. و هم در آنجا میرزا محمد حسین فسائی را که از احفاد فاضل ادیب اریب سید علی خان بود در مخالفت فرمانفرما با خود متفق کردند و به جانب کرمان شتاب گرفتند.

سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان که این وقت از قبل نایب السلطنه حکومت کرمان داشت، مقدم ایشان را به فال گرفته در اراضی بم و نرماشیر بیلاق و قیشلاق آن جماعت را معین کرد؛ و محمد علی خان ایلخانی برادرش مرتضی قلی خان را با تمامت ایل در آن اراضی سکون فرموده خود به اتفاق میرزا محمد حسین فسائی و داماد خود میرزا قاسم خان خلج به شهر کرمان دررفته به درگاه سیف الملوک میرزا شتافت و در حال سیف الملوک صورت حال را عریضه کرده به مصحوب میرزا محمد حسین و میرزا قاسم خان روانه حضرت نایب السلطنه داشت و ایشان راه خراسان گرفتند.

از آن سوی فرمانفرما از این قصه آگاه شد و از شیراز به اراضی نیریز و دارابجرد تاخت و شیخ عبد الرحمن حاکم ابوشهر را رخصت مراجعت داد. در اراضی دشتستان جمعی به خونخواهی و طلب ثار سابق بر او تاختند و مقتولش ساختند؛ اما فرمانفرما شیخ محمد امین شیخ الاسلام فارس را به اتفاق میرزا علی اکبر کلانتر به استمالت ایلخانی و قبیلۀ او روانه کرمان فرمود و خود در نیریز اقامت جست

و نیز از بهر دلجوئی با آن جماعت مشیر الملک را از وزارت معزول کرد و میرزا محمد حسن نظام العلما را منصوب داشت و صورت حال را عریضه نگار داده به درگاه شهریار تاجدار فرستاد و شاهنشاه نیز چون سبب این فتنه را دانست که جز وزارت مشیر الملک نبوده، رضا قلی خان سپانلوی قاجار را مأمور داشت تا او را به دار الخلافه آورد.

بالجمله فرمانفرما خود 40 روز در نیریز و دارابجرد روز برد و مراجعت جماعت قشقائی معلوم نشد، ناچار تجهیز لشکر کرده با 10000 تن سواره و پیاده به جانب کرمان کوچ داد و در نیمه ربیع الاول در ظاهر قصبه شهر بابک لشکرگاه کرد و هم در آنجا شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر کلانتر بی نیل مرام به درگاه آمدند. ضجیع ابراهیم خان - ظهیر الدوله که حکومت کرمان داشت چون با فرمانفرما از یک بطن و صلب خواهر بود و در شهر بابک نشیمن داشت بی کلفت در به روی برادر بگشود و او را به ضیافت طلب فرمود و فرمانفرما بعد از ورود به سرای او نگاهبانان قلعه را که 200 تن بودند به بذل اجری و مواجب مستمال فرموده روانه شیراز فرمود.

این هنگام شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر معروض داشتند که اگر ایلخانی عزل مشیر الملک را از وزارت استوار بدارد طریق حضرت سپارد. لاجرم فرمانفرما، مشیر الملک را روانه شیراز فرمود و چنان افتاد که در عرض راه رضا قلی خان سپانلوی قاجار که به طلب او می شتافت او را دیدار کرد و خواست تا به دار الخلافه کوچ دهد، مشیر الملک به عذری چند تمسک جسته راه شیراز گرفت.

مع القصه بعد از بیرون شدن مشیر الملک دیگر باره شیخ الاسلام به کرمان شتافت و ایلخانی را به درگاه فرمانفرما آورد؛ لکن سیف الملوک میرزا به مراجعت ایل قشقائی رضا نمی داد، ناچار فرمانفرما 12 روز در شهر بابک توقف فرمود و مردم کرمان که نیز از سیف الملوک دل آزرده داشتند با کارداران او به کتاب و پیام آغاز موّدت و حفاوت کردند، چنانکه یک روز از قضا سیف الملوک میرزا برای اصطیاد

و نخجیر کردن از دروازه شهر بیرون شد، چون خواست مراجعت کند مردم شهر او را نگذاشتند و دروازه شهر به روی او بستند. سیف الملوک بیچاره ماند و به لشکرگاه عمّ خویش فرمانفرما آمد. روز دیگر مردم کرمان نیز به درگاه فرمانفرما انجمن شدند و از جور سیف الملوک بنالیدند. در پایان کار فرمانفرما بفرمود تا علینقی خان قاجار، سیف الملوک را محبوسا به طرف فارس کوچ دهد و در نهان او را فرمود تا در اراضی بوانات سیف الملوک را رها داد و او به شهر یزد گریخت.

بعد از این واقعه فرمانفرما به شهر کرمان درآمد و مردم کرمان به اطاعت و انقیاد او کمر استوار کردند، زوجه سیف الملوک که دختر نایب السّلمطنه بود، این هنگام در باغ - نظر میان ارك کرمان جای داشت، دروازه قلعه ارك را به روی عمّ خویش بیست و علینقی خان قراگوزلو با فوج همدانی که به فرمان نایب السّلمطنه متوقف کرمان بود به حفظ و حراست قلعه نشست. فرمانفرما بفرمود تا لشکریان با یورش قلعه را فروگیرند. مصطفی قلی خان قشقائی برادر ایلخانی که بعد از مراجعت ایل با 2000 سوار قشقائی به لشکرگاه فرمانفرما پیوسته بود، در خدمت ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع السّلمطنه و جمعی دیگر از لشکر به تسخیر قلعه کمر بستند، و در اول حمله مصطفی قلی خان به زخم گلوله تنگ درگذشت و ارغون میرزا که در میان شجاعان لشکر به جلادت و شجاعت نامبردار بود، یورش داد و او نیز زخمی با گلوله برداشته بغلطید.

لشکریان پیش شدند و جسد او را از خاک برگرفته در گلیمی نهادند تا به کناری حمل دهند. در همان حال که جز حشاشه [ای] از جان در تن نداشت گفت «شمشیر ایران را در گلیم می پیچید» و جان بداد.

فرمانفرما چون این بدید در خشم شد و يك باره دل در فتح حصار بسته 50 روز آن قلعه را حصار داد تا از قلت علف و آذوقه کار بر قلعه گیان تنگ شده، ناچار در حصار بگشادند، لاکن فرمانفرما نام از خونخواهی ارغون میرزا و بی فرمانی علینقی خان - قراگوزلو نبرد و دختر نایب السّلمطنه را با ملازمان خدمت او

و مردم یزد چون فتح کرمان را معاینه کردند و دست سیف الملوک میرزا را از حکومت آنجا کوتاه دیدند خواستند تا سیف الدوله میرزای برادر سیف الملوک را که این وقت حکومت یزد داشت معزول دارند و در تحت فرمان فرمانفرما شوند، پس عریضه [ای] چند نگار داده به حضرت او فرستادند و خواستار شدند که با لشکر ساخته به طرف یزد کوچ دهد. فرمانفرما در جواب فرمود چون کرمان در تحت حکومت برادر اعیانی من شجاع السلطنه بود و بی سببی از وی انتزاع نمودند مداخلت ما در آنجا بی سندی نیست؛ لکن بی اجازت کارداران دولت، سفر یزد نتوانیم کرد.

آن گاه هلاکو میرزای پسر شجاع السلطنه را به حکومت کرمان برگماشت و میرزا حسن نظام العلما را ملازم خدمت او داشت و اباقا خان پسر دیگر شجاع السلطنه را که به جلادت مشهور بود، با لشکری شایسته به رباط شمس که سرحد کرمان و یزد است متوقف داشت و در عشر اول جمادی الاولی راه شیراز برگرفت و پسر عم و داماد خود محمد صادق خان پسر حسینقلی خان را روانه دربار شهریار نموده صورت حال را معروض داشت. و از چاکران نایب السلطنه، لنزجان انگلیس که معلم سرباز همدانی بود و الله ویردی خان نایب توپخانه ملازم فرمانفرما را اختیار کردند و در رکاب او کوچ دادند.

اما از آن سوی هنگامی که نایب السلطنه مشغول تسخیر خوبوشان بود، محاصره قلعه باغ نظر به عرض او رسید، در زمان محمد نظر خان مافی و بدر خان جلیلود را با 500 تن تفنگچی نیشابوری و ترشیزی به مدد قلعه گیان فرستاد و ایشان چون به یزد رسیدند، خبر فتح قلعه را اصغا نمودند و در آنجا متوقف گشتند، اما مردم یزد چون دانستند، فرمانفرما مداخلت در کار یزد نخواهد کرد، عریضه [ای] نگار داده انفاذ درگاه نایب السلطنه داشتند و از تعدی سیف الدوله میرزا بنالیدند. نایب السلطنه فرزند خود قهرمان میرزا را که حکومت نیشابور داشت، به حکومت یزد مأمور فرمود و محمد رضا خان فراهانی را به وزارت او برکشید و ایشان در عشر آخر

جمادی الاخره وارد یزد شدند و سیف الدوله - میرزا به اتفاق سیف الملوك میرزا روانه دار الخلافه طهران گشتند.

آمدن ایلچی روس به درگاه پادشاه

و هم در این سال ایمپراطوری روس ینارال بسقاویچ را از گرجستان حاضر درگاه

کرده، به سرحدداری حدود مملکت له مأمور ساخت و ینارال بارون رازن را به جای او فرمانفرمای گرجستان کرد و بارون رازن بعد از ورود به گرجستان، میرزا ابراهیم برادر مهتر معتمد الدوله منوچهر خان را که در گرجستان می زیست به درگاه شاهنشاه ایران رسول فرستاد و صورت حال خویش و حکومت خود را در گرجستان معروض داشت و او در نیمه ربیع الاول وارد طهران شده، در سرای معتمد الدوله فرود شد و بعد از تقبیل سده سلطنت عریضه و پیشکش بارون رازن را پیش گذرانید و مورد اشفاق و الطاف پادشاه شد و به لقب خانی مفتخر آمد.

آن گاه شهاریار تاجدار میرزا مهدی مستوفی پسر زکی خان نوری را برای تهنیت ورود بارون رازن به گرجستان به اتفاق میرزا ابراهیم خان روانه تقلیس داشت و چون معتمد الدوله این هنگام به نظم گیلان مشغول بود، میرزا ابراهیم خان برای دیدار برادر به اتفاق میرزا مهدی بیست و پنجم جمادی الاولی از دار الخلافه بیرون شده، به گیلان آمد و از آنجا از راه خلخال و اردبیل طریق تقلیس سپرد و میرزا مهدی ابلاغ فرمان پادشاه کرده، یک قطعه نشان شیر و خورشید الماس از قبل شهاریار تسلیم سردار گرجستان کرد و بعد از 20 روز از تقلیس بیرون آمده، بیست و هفتم شوال وارد طهران گشت.

سبک داشتن پادشاه منال دیوانی را از رعایا

هم در این سال به سبب مرض طاعون و کثرت برف و شدت سرما و بلای غلاکار بر مردم ایران به صعوبت رفت. شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران و شاهزاده یحیی میرزا فرمانگزار گیلان و سلطان محمد میرزا حکمران اصفهان حاضر حضرت شهاریار شدند، شاهنشاه عادل معادل 400000 تومان منال دیوانی اصفهان را از حمل رعیت سبک ساخت و منال گیلان و مازندران را نیز به تخفیف سبک کرد و چون از شدت قحط و غلا بیشتر مردم ایران در دار الخلافه طهران انجمن

شدند، شهریار بفرمود تا انباشتهای غلات و حبوبات را سر بگشودند و 7 ماه تمام انبوه فقرا و مساکین را اجری

داد تا هنگام حصاد جو و گندم برسید و مردمان تحصیل قوت توانستند کرد و به اوطان و مساکن خویش توانستند سفر نمود.

وقایع سال 1248 هـ. / 1832 م. و آمدن وزیر مختار روس

اشاره

در سال 1248 هـ. 7 ساعت و 42 دقیقه از شب پنجشنبه بیست و هشتم شوال چون برگذشت، آفتاب به برج حمل تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار مجلس نوروز به پای برد. در این وقت خبر رسیدن گراف سیمانناویچ از قبل ایمبراتور روسیه معروض افتاد، چه از شرایط عهدنامه بود که پیوسته يك تن از دولت روسیه در مملکت ایران مقیم باشد و کفیل امور دولتی و تجارتی بود و چنین کس را وزیر مختار نامیدند و نیز از دولت ایران در مملکت روسیه سفیری اقامت جوید و بدین امور واقف باشد.

بالجمله چون سفارت گراف سیما [ناویچ] شایع گشت، برحسب فرمان، نخست علی خان آدخلوی افشار نسقچی باشی نایب السلطنه از تبریز او را پذیره کرد و مهمان پذیر شد و روز ورود به دار الخلافه که پانزدهم ذیقعدة بود، امان الله خان افشار و سلیمان خان - قاسملو تا يك فرسنگ او را استقبال کردند و در ارك سلطانی در سرائی شایسته فرود آوردند و روز دیگر میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه و چند تن دیگر از چاکران دربار او را دیدار کردند، تهنیت ورود گفتند. بعد از تقبیل سده سلطنت مقرر شد که در آذربایجان اقامت جوید. شهریار تاجدار پیشکش او را پذیرفتار شد و معادل 1000 تومان زر مسکوک و 4 بافته کشمیری و چهار نشان مرصع به جواهر آبدار او را و همراهان او را عطا فرمود و او در نیمه ذیحجه راه آذربایجان گرفت و میرزا الکسندر ترجمان خود را برای انفاذنامه و هدیه ایمبراتور به حضرت نایب السلطنه به خراسان فرستاد.

رسیدن رسول خان خوارزم

و هم در این سال الله قلی توره پادشاه خوارزم عریضه [ای] نگار داده با بزرگان تکه

و ساروق انفاذ درگاه نایب السلطنه نمود و معروض داشت که اینک 5000 تن ترکمانان سالور در آن حضرت اسیر و دستگیرند و بلده سرخس که نشیمن ایشان بود يك باره خراب و بی آب است، اگر مروّت ملکانه را رفیق حال اسیران فرمائی و ایشان را از قید رقیت آزادی دهی من پابندانی کنم و ضامن باشم که از این پس این جماعت در اسر شیعیان و غارت مجتازان اقدام نکنند. بزرگان ترکمان با عریضه خان خوارزم به درگاه نایب السلطنه آمدند و روی ضراعت و مسکنت بر خاک سودند و معادل 5000 تومان زر مسکوک پیشکش گذرانیدند و سجلی به کارداران دولت ایران سپردند بدین شرط:

اول: آنکه قبایل سالور هرگز در اراضی خراسان دست به اسر و نهب و غارت نگشایند.

دوم: آنکه در حدود و شوارع دیده بانان بگمارند تا اگر از قبایل ساروق و دیگر طوایف برای غارت بیرون شوند دافع و مانع آیند.

سیم: آنکه اگر مغافصه ترکمانان در خراسان اسیر گیرند یا مالی برند بر ذمت ایشان است که خود استرداد کنند.

چهارم: آنکه بازرگانان ایران را از آق دربند تا کنار جیحون حافظ و حارس باشند و اگر ایشان را زیانی برسد، از خویشتن جبر کسر کنند.

پنجم: تجاری که اسیران را بیع و شری کنند در اراضی خود نگذارند و خود نیز نخرند و نفروشدند.

ششم: آنکه اگر فرمانگزار خراسان را تجهیز لشکر واجب افتد، ایشان نیز فرمان پذیر باشند و چندانکه توانند ساز سپاه کرده حاضر رکاب شوند.

بعد از این شرایط نایب السلطنه 5000 تن اسیر سالور را آزاد فرموده تا راه سرخس برگرفتند و به جایگاه خویش شدند.

و از پس آن فرستاده یار محمد خان افغان از هرات بازآمد و از آن سخنان که نایب السلطنه پیام کرده بود چنانکه مذکور شد از نزد کامران میرزا خبری

بر مراد باز نیاورد؛ و معروض داشت که کامران میرزا سخن بر این نهاد که نایب السّ لطنه با من همان کند که با برادران خود در مملکت ایران روا دارد، در این سفر معادل 15000 تومان زر مسکوک به رسم پیشکش انفاذ درگاه دارم تا از تسخیر هرات خاطر خویش پرداخته کند و راه عراق پیش گیرد و اگر از این بر زیادت طلبد و انصاف نکند، ساخته مصاف شویم و

رزم دهیم تا هر کرا خدای خواهد نصرت دهد.

سفر نایب السلطنه به جانب طهران

نایب السّ لطنه از اصغای این کلمات برآشفت و تسخیر هرات را تصمیم عزم داد و لشکر آذربایجان را دیگر باره به خراسان طلب فرمود و عریضه [ای] نگار داده به درگاه شهریار فرستاد و خواستار شد تا سپاه مازندران و استرآباد نیز طریق خراسان گیرند.

شاهنشاه در پاسخ او فرمان کرد که برای فتح هرات ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا نیک پسند است او را بگذار و خود طریق حضرت سپار که دیدار تورانیک خواستاریم و رضا قلی خان زعفرانلو و محمد خان قرائی و عبد الرضا خان یزدی را که گناه کرده دولت اند نیز با خود کوچ ده تا کیفر عمل خویش را مشاهدت کنند.

لاجرم نایب السّ لطنه بر حسب فرمان، شاهزاده محمد میرزا را بگذاشت و 15000 تن سواره و پیاده را ملازم رکاب او ساخت و میرزا موسی رشتی نایب خراسان را به وزارت او برکشید و خود طریق حضرت برداشت و آن هر 3 تن را که شاه به نام خوانده بود با محمد خان عرب میش مست و مهدی قلی خان برادر محمد خان قرائی و جعفر قلی خان پسر نجفعلی خان شادلو مواظب و ملازم رکاب ساخت و رضا قلی خان و محمد خان را 2 روز قبل از ورود خود وارد دار الخلافه نمود؛ و خویشان بیست و دوم محرم به شهر طهران درآمده تقبیل سده سلطنت کرد و مورد اشفاق بی کرانه آمد.

آن گاه حکم رفت تا رضا قلی خان و محمد خان را روانه آذربایجان نمود. در منزل میانج رضا قلی خان مریض شده درگذشت و محمد خان به سلامت متوقف تبریز

گشت. اما عبد الرضا خان از آن پیش که حاضر درگاه پادشاه شود، مقداری افیون بلع کرد تا مگر بدان درگذرد و عقاب و عتاب پادشاه قهرمان را نبیند، اثر افیون چندانکه از عاج (1) روح کند نبود و به سلامت بزیست.

اما از آن سوی چون این خبر در حضرت پادشاه مکشوف افتاد، آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت که آیا عبد الرضا خان آن مکانت از بهر خویش نهاده که محل بازپرس ما

بر او گران افتاده، چندانکه خویش را هلاک می کند تا در پیشگاه ما حاضر نشود. لاجرم بفرمود تا با بند و زنجیرش حاضر ساختند و او را همچنان به شاهزاده محمد ولی میرزا سپرد و گفت اگر به جای آن همه خزاین و دفائن که با توزیان کرد کالبدش را از روان پرداخته کنی روا باشد.

مردان دژخیم رنجیر او را گرفته از پیشگاه حضور بیرون شدند، چون به کریاس درگاه رسید دست فرابده کرد یک تن از عوانان را از میان برکشیده به شکم خویش زد، هم بدان زخم نمرد؛ و کارد را از او بگرفتند و او را به خانه شاهزاده محمد ولی میرزا بردند و سپردند. دوشنبه بیست و هشتم محرم هنگام سپیده دم فرزندان و اهل شاهزاده محمد ولی میرزا که نزدیک به 300 تن بودند و این جمله به دست عبد الرضا خان منهبوب و مخدول بودند، چنانکه مذکور شد، بر او تاختند. از فرزندان، شاهزاده چنگیز میرزا و ناصر الدین میرزا و ناصر الله میرزا و داماد شاهزاده امام قلی میرزا نبیره بیک جان اوزبک پیشدستی کرده در قتلش آلات حرب و ضرب براندند و هرکس به اندازه خویش جراحی کرد و جسدش را بعد از 2 روز مدفون ساختند.

اما محمد تقی خان میش مست حاکم ترشیز از شاهنشاه بخشایش آورد و بفرمود تا بند او را برداشتند تا ملازم رکاب نایب السلطنه گشت و 2 پسر کوچک محمد خان قرانی را نیز در نزد پدر متوقف تبریز فرمود. این هنگام فرزند نایب السلطنه، خسرو میرزا با لشکر آذربایجان از تبریز رسیده، در ظاهر دار الخلافه فرود شد، و پس از روزی چند بر حسب فرمان

ص: 116

1- (1). از عاج بمعنی کندن است، و مقصود جان کندن و مرگ است.

مقاتله قهرمان میرزا با اباقا خان در کرمان

از جانب دیگر چنانکه مذکور شد، چون فرزند نایب السّ لطنه، قهرمان میرزا در حکومت یزد استقرار یافت از مردم یزد و نائین سپاهی ساز کرده، با 500 تن سواره و پیاده خراسانی که ملتزم رکاب داشت برای تسخیر کرمان تصمیم عزم داد. محمد نظر خان - مافی و بدر خان جلیلود نیز در رکاب او کوچ دادند. اباقا خان پسر شجاع السّ لطنه چون این بشنید لشکری آراسته کرد و پذیره جنگ شد. در قلعه باغین کرمان هر دو سپاه یکدیگر را دیدار کردند و بانگ گیرودار بالا گرفت. اباقا خان فروغ الدّوله در آن جنگ جلادتی به نهایت کرد و با تیغ کشیده از یمین و شمال بتاخت و مرد و مرکب به خاک انداخت. زمانی دیر برنیامد که 200 تن از لشکر خراسانی و یزدی مقتول گشت و محمد نظر خان مافی با جماعتی اسیر شد، بقیه السّیف طریق فرار گرفته تا یزد عنان بازنکشیدند و اموال و ائقال ایشان منهوب گشت.

شهریار تاجدار بعد از اصغای این قصّه بر قهرمان میرزا برآشفست که چرا بی اجازت کارداران دولت این جسارت کرد و او را از حکومت یزد معزول ساخته دیگر باره سیف الدّوله میرزا پسر ظلّ السّ لطنه را نصب فرمود و حکومت کرمان را به نام هلاکو میرزا پسر شجاع السّ لطنه منشور کرد.

سفارت روس و انگلیس

از پس این وقایع محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی نایب السّ لطنه و میرزا بابای حکیم باشی او مأمور به سفارت انگلیس و روس آمدند و میرزا محمد تقی - علی آبادی منشی الممالک به جنایت آنکه دیهی را بی فرمان پادشاه منشور کرده [و] به سیورغال مردی داده بود معزول شد؛ و میرزا تقی نوائی مازندرانی به جای او منشی الممالک گشت و آن گاه نایب السّ لطنه معادل 50000 تومان زر مسکوک از شهریار عطا گرفته اجازت سفر خراسان یافت و نوزدهم ربیع الاول بدان جانب شتافت.

بلای امراض

اما این هنگام انواع اسقام و آلام در مملکت ایران گسترده گشت، محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران و حسام السّ لطنه فرمانگزار بروجرد و حشمة الدّوله

حکمران عراقین عرب و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله حاکم سمنان و خوار از امتداد بلائی طاعون طریق حضرت گرفتند و در دار الخلافه انجمن شدند. و هم در طهران نزدیک به 20000 تن به مرض تب لرزه و نوبه درگذشت و نیز از امتداد بلائی نوبه در ایران افزون از 200000 تن نابود گشت و مزاج پادشاه همچنان از راه بگشت و مدتی دراز به تب لرزه روز گذاشت. بعد از ادای صدقات و امضای معالجات چون روی بهبودی دیدار شد شجاع السلطنه را رخصت فرموده تا نخست در شیراز شده به دستگیری برادر اراضی کوه کیلویه و دشتستان را به نظم کرده، سفر کرمان کند و در آن مملکت فرمانگزار باشد.

مراجعت نایب السلطنه از طهران به خراسان

اما از آن سوی چون نایب السلطنه راه خراسان گرفت برحسب فرمان، سوار شاهیسون و خمسه نیز ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلی خان با سرباز سمنان و دامغان در عرض راه بدو پیوست. در چمن کلپوش 10 روز لشکرگاه کرد تا لشکر مازندران و استرآباد برسیدند و از آنجا به طرف خوبوشان کوچ داد و فرمان کرد تا ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا به تسخیر هرات شتاب گیرد و شاهزاده بی توانی خیمه بیرون زد.

خسرو میرزا را با لشکر آذربایجان و نجف علی خان شادلو و امیر علینقی خان عرب حاکم طیس و امیر اسد الله خان عرب حاکم قائنات و دیگر خوانین با لشکرهای خود ملتزم رکاب شدند و ملک قاسم میرزای افغان پسر حاجی فیروز و شاه پسند خان افغان که نیز کینه خواه کامران میرزا بودند بدو پیوستند.

سفر ولیعهد ثانی محمد میرزا به هرات

و شاهزاده به جانب هرات سرعت گرفت، و بعد از بیرون شدن او نایب السلطنه در عشر اول جمادی الاولی از خوبوشان کوچ داده به شهر مشهد آمد و میرزا ابو القاسم - قائم مقام را با سواره و پیاده که در رکاب داشت از قفای شاهزاده محمد میرزا گسیل نمود.

اما شاهزاده محمد میرزا نخستین به اراضی کوسویه عبور فرمود، اگرچه یار - محمد خان افغان در مشهد مقدس محبوس بود؛ لکن جماعتی که به حفظ قلعه کوسویه مقرر داشته بود دست از حراست باز نداشتند و ابواب قلعه را به روی لشکریان فراز

کردند. شاهزاده حکم به یورش داد، ساعتی بر زیادت نرفت که سپاهیان بر قلعه چیره شدند و افغانان را که در آنجا نگاهبان بودند اسیر گرفتند. آن گاه شاهزاده جمعی از پیادگان خراسان را به حراست آن قلعه باز گذاشت و راه هرات برداشت و بی آنکه به فتح قلعه غوریان نظری گمارد تا پل نقره که 3 فرسنگ تا هرات مسافت است براند.

و از آن سوی نیز کامران میرزا 5000 سوار افغان را که از کلمات رجال بودند ساخته جنگ کرده بیرون فرستاد. در پل نقره هر 2 لشکر با یکدیگر آمیختند و بانگ گیرودار بالا گرفت و گرد سوار جهان را تار کرد، زمانی باهم بگشتند و از هم بگشتند. ناگاه توپچیان دهان توپها را به سوی افغانان گشاد دادند و از آن جماعت فراوان کس با خاک پست شد، لاجرم [افغانان] عنان برتافته به جانب هرات در تگ تاز آمدند و سواران خراسانی از قفای ایشان تا دروازه آن بلده تاختن کردند. از پس این فتح شاهزاده کوچ داده در نیم فرسنگی هرات لشکرگاه کرد.

اما قایم مقام از قفای شاهزاده طی مسافت کرده، چون به غوریان رسید 2000 سواره و پیاده به محاصره غوریان بازداشت و خود با دیگر لشکریان به لشکرگاه شاهزاده پیوست. کامران میرزا دیگر باره جلادتی کرده از نو تجهیز لشکر کرده و کزتی دیگر با شاهزاده نبرد آزمود؛ و هم سودی نبرد و مردمش کوفته و شکسته باز هرات شدند و او در تنگنای محاصره افتاد.

خاتمه کار نایب السلطنه اعلی الله مقامه

اما چون حکم قضا دیگرگون بود، کار هرات بر حسب آرزو نیامد، از بهر آنکه نایب السلطنه روزگاری دراز بود که حرارت کبد و زحمت کالبد داشت و اطبای انگریزی و ایرانی به مداوای او روز می بردند و گاهگاه بهبودی حاصل می گشت. آن هنگام که سفر خراسان خواست کرد حکیم کارمل و جان مکنیل که دو طبیب نام بردار انگلیس بودند و جمعی از اطبای ایران همداستان گشتند که اگر نایب السلطنه سفر کند و حرکت مورث مزید حرارت شود، این ورم که

از سر انگشتان پای تا پایان ران را فروگرفته است سبب هلاکت خواهد گشت. قایم مقام چون این معنی را بدانست در نهان صورت حال را در

حضرت شاهنشاه معروض داشت و شهریار تاجدار او را پیام داد که برای حفظ بدن اگر این سفر را به دیگر وقت مقرر داری روا باشد.

نایب السّ لطنه چون معلوم کرد که سبب این پیام قایم مقام بوده، بیم کرد که مبادا شاهنشاه چنان داند که از زحمت سفر و کوچ دادن لشکر تقاعدی ورزیده و خویشان قایم مقام را بگفتن این کلمات انگیزته، از این روی بر قایم مقام خشم گرفت و سر و مغز او را با صدمت مشت درهم کوفت و راه خراسان پیش داشت. بعد از ورود به ارض اقدس هر روز مرض فزونی گرفت و قوت بدن اندک شد. چون این خبر به پادشاه برداشتند معادل 5000 تومان زر مسکوک به حکیم کارمل انگریزی عطا فرمود و او را به اتفاق میرزا علینقی رکن ملازم آصف الدوله روانه مشهد مقدس داشت، از قضا حکیم کارمل در منزل میامی به مرض نوبه مدهوش گشت و هم در آن بیهوشی درگذشت. بعد از او کارداران دولت خواستند تا جان مکنیل را که طبیعی حاذق و نایب اول ایلچی انگلیس بود، برای معالجت گسیل مشهد سازند و او با این سفر رضا نداد، چه دانسته بود که مرض نایب السّ لطنه مداوا نپذیرد. این هنگام امنای دولت حکیم داود خان مسیحی را برگ و ساز راه کرده سفر مشهد فرمودند، او نیز به مرض نوبه گرفتار شد و حرکت نتوانست کرد.

مع القصة اجل که شاه از گدا نشناسد و توانگر از درویش نداند راه نزدیک کرد، مرض قوت گرفت، ورم پایها طریق صعود سپرد. نایب السّ لطنه تفرّس کرد که سفر آن جهانی در پیش است، میرزا علینقی رکن را پیش طلبید و فرمود کار دیگرگون شد و ما را سفری دیگر پیش آمد، اما با رحمت خداوند غفار امیدوارم، اینک 47 سال در این جهان روز شمرده ام و هرگز از فرمان پدر به يك سوی نشده ام، بیشتر وقت با مردم روم و روس در دار و کوب بوده ام و رواج دین کرده ام، و هم اکنون

راز دل با خداوند این خاک خواهم گفت و در این تربت پاک خواهم خفت. غم فرزندان و بازماندگان ندارم که ایشان بندگان آنند و فرزندان پادشاه. و صبح پنجشنبه دهم جمادی الاخره سال 1249 هـ. / 26 اکتبر 1833 م. دم دربست و به ملکوت یزدانی پیوست.

میرزا علینقی رکن در حال، راه دار الخلافه برگرفت و بیست و چهارم جمادی الاخره وارد طهران گشت. هیچ کس را نیروی آن نبود که در ابلاغ این خبر ساعی گردد و در حضرت پادشاه ناعی (1) آید، عاقبت دو تن از شاهزادگان کودک را که نوآموز سخن

بودند این سخن را آموخته کردند تا ناگاه به زبان راندند و شاه را بر شاهراه تیمار نشانند.

شهریار سالخورده را در مرگ چنین پسر که عزم افراسیاب و دل اسفندیار داشت آن به سر آمد که کیومرث را در مرگ سیامک و فریدون را در قتل ایرج و کاوس را در خون سیاوش و گشتاسب را در ماتم روئین تن روا بود و از آنجا که در شریعت سلطنت پسندیده نیست که بنیان صبر و سکون پادشاهان چون دیگر مردم به دست قواصف بلا و عواصف عنا متزلزل شود، شهریار تاجدار خویشتن داری همی کرد و فرمان داد تا مردم آذربایجان و سکنه خراسان، شاهزاده محمد میرزا را که غصن آن اصله؛ و ثمر آن نخله؛ و فروغ آن ماه؛ و فرزند آن شاه است به جای او بشناسند و فرمانش را نرم گردن و فروتن باشند.

آن گاه ظلّ السلطان که با نایب السلطنه برادر اعیانی بود در سرای خویش مجلس سوگواری گسترده کرد و اعیان درگاه و قواد سپاه و تمامت لشکری و رعیت در سوگ چنان پادشاه سلبها سیاه کردند و بانگ ناله و آه به ماه بردند.

مراجعت ولیعهد ثانی از هرات

اما از آن سوی در مشهد مقدّس چون نایب السلطنه به جنان جاوید خرامید، محرمان درگاه و محرمان حضرت 3 روز این راز را مستور داشتند تا مبادا در کنار هرات از چنین خبر پشت لشکر شکسته شود و مسرعی که رفتن برق و باد

ص: 121

1- (1). ناعی: یعنی کسیکه خبر مرگ بیاورد.

می دانست گسیل لشکرگاه داشتند و بعد از 3 روزی جسد او را از ارك شهر مشهد به روضه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة و السلام تحویل داده، در مقامی ارجمند با خاك سپردند. اما چون قایم مقام و سران سپاه از این واقعه آگاه شدند، چنان صواب شمردند که با کامران میرزا کار به مصالحت و مسالمت کنند، لاجرم میرزا موسی گیلانی نایب خراسان و نجفعلی خان کردشادلو به شهر هرات در رفتند و کامران را که در آرزوی چنین روز بود، بشارت مصالحت دادند.

آن گاه میرزا موسی مراجعت به لشکرگاه کرد و نجفعلی خان برای انجام شرایط

مصالحه در هرات متوقف گشت. پس شاهزاده محمد میرزا از کنار هرات کوچ داده طریق مراجعت گرفت و 200 خانوار سکنه کوسویه را به امیر اسد الله خان عرب سپرد تا با خود ببرد و در عشر آخر جمادی الاخره وارد مشهد مقدس گشت و از پس چند روز نجفعلی خان شادلو با يك تن از مردم کامران میرزا برسید و معروض داشت که کامران میرزا انجام کار مصالحه را به رأی و رؤیت یار محمد خان که در این حضرت محبوس است باز گذاشت.

پس کارداران شاهزاده محمد میرزا، یار محمد خان را حاضر ساخته با او در کار مصالحه سخن کردند و او در پایان امر کار بر این نهاد که کامران میرزا سکه و خطبه به نام شاهنشاه ایران کند و 15000 تومان زر مسکوک با 50 رزمه (1) نسیج کشمیر به رسم پیشکش پیش بگذارند و کس به نزد کامران میرزا فرستاد و او را از شرایط مصالحت آگهی داد. پس کامران میرزا بی توانی يك تن از فرزندان خود را روانه مشهد مقدس نمود تا ادای آداب تعزیت و تسلیت کرد و آن پیشکش را از پیشگاه شاهزاده بگذرانید.

و هم در این سال چنانکه از این پیش مرقوم شد بعد از مراجعت خسرو میرزا از سفارت روس يك کرور تومان زر بر ذمت کارداران ایران به جا ماند که بعد از مدت معین تسلیم خازنان دولت روسیه دارند، و این هنگام وقت ادای آن

ص: 122

1- (1). رزمه: بکسر راء بسته بندی و بقچه لباس است.

زر بود، پس شهریار تاجدار میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه را مأمور به سفارت روس فرمود که در ادای آن زر تسویفی اندازد و از نو میعادی نهد. و این معنی پوشیده بود که نایب السّلطنه در زمان زندگانی خویش با کارداران روس سخن کرده و زمان ادای زر را 2 سال دیگر مهلت نهاده [بود].

مع القصة این خبر به شاهزاده محمّد میرزا رسید و او از راز پدر و میعاد او آگاه بود، پس در حال عریضه [ای] نگار داده به حضرت شهریار فرستاد که کارداران دولت ایران این رنج نبرند و ایلچی به جانب روس گسیل نفرمایند و هرگز نام این دین بر زبان نرانند که ادای این زر بر ذمّت من است.

لاجرم شهریار تاجدار شادخاطر شده او را مورد نواخت و نوازش فرمود و میرزا - ابو القاسم قایم مقام را طلب داشت تا حاضر درگاه شده، در نظم آذربایجان و انتظام خراسان و تعیین ولیعهد آنچه واجب باشد اصغا نماید. و محمّد باقر خان قاجار دولّو برادر آصف الدوله را که خال شاهزاده محمّد میرزا بود با 100 بسته جامه تشریف روانه خراسان فرمود تا سوگواران نایب السّلطنه را که سلب سیاه در بر کرده بودند، از سوگواری بر آرند و میرزا محمّد خان پسر آصف الدوله را نیز با 100 دست جامه دیگر مأمور به آذربایجان فرمود.

کیفر یافتن مرتضی قلی خان ایل بیگی قشقائی

و هم در این سال مرتضی قلی خان ایل بیگی قبایل قشقائی مورد نکال و عقاب آمد.

همانا چون جماعت خلج از اراضی روم به ایران سفر کردند، گروهی از آن قبایل جدا شده طریق فارس سپردند، مردم خلج این گروه را قاچقایی گفتند که به معنی گریخته است و این زمان به تغییر السنه به قشقائی مشهورند و راقم حروف ذکر قبایل ترکمان و سبب القاب ایشان را در قصه اغوز خان مرقوم داشت.

مع القصة بعد از جانی خان ایلخانی قشقائی فرزندان او برحسب فرمان شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس مکانتی تمام به دست کرده، محمّد علی خان لقب ایلخانی یافت و مرتضی قلی خان ایل بیگی شد و چون محمّد زکی خان سردار نوری از وزارت فارس معزول گشته با جماعت نوری از آن بلده بیرون شد، همه روزه این

برادران بر شوکت بیفزودند و قوتی تازه به دست کردند، خاصه مرتضی قلی خان ایل بیگی که تنمّر دیگر داشت و آرزوی افزون از حوصله خویش می اندوخت از 60000 خانوار ایل والوس فارس 2000 خانوار که به مال از دیگران افزون بودند، گزیده کرد و ایشان را عمله نام نهاد و از این خانوار نیز 2000 سوار اختیار نمود و حکم داد که ایشان پیوسته شاکی السّلاح ملازم خدمت او باشند راکبا او راجلا از وی جدا نشوند و ادات و آلات ملوکانه از بهر خود راست کرد، چندانکه هنگام لهُو و لعب؛ و گساریدن عصیر عنب، مردم طرب، سلطانش خطاب کردند؛ و هرگز طریق شهر بند شیراز نمی سپرد و در حضرت فرمانفرما حاضر نمی گشت.

و نیز وقتی شاهرخ میرزا پسر فرمانفرما را بفریفت و او را برداشته با 8000 مرد لشکری به اراضی قمشه تاختن کرد و خان خانان سلیمان خان پسر امیر محمّد قاسم خان قاجار را که از جانب مادر نسب با شهریار نامور داشت از حکومت قمشه خلع نمود و شاهرخ میرزا را به جای او گذاشت. چون کردار او بر فرمانفرما ناگوار آمد دیگر باره خواستار شد که محمّد زکی خان نوری برحسب فرمان پادشاه به شرط وزارت طریق شیراز سپرد. چون محمّد زکی خان به اصفهان رسید معلوم داشت که مرتضی قلی خان با 5000 تن سواره و پیاده در سر راه انتظار او می برد تا بدو تازد و جهان از وجودش بپردازد ناچار محمّد زکی خان طریق مراجعت سپرد.

بالجمله کردار او بر خاطر پادشاه ثقیل افتاد و آن هنگام که شجاع السّلطنه را رخصت فارس و کرمان می فرمود، چنانکه رقم شد او را گفت که فرمانفرما را در تدمیر مرتضی قلی خان تحریضی ده. شجاع السّلطنه بعد از ورود به اصفهان فرزند خود اباقا خان را به نزد برادر گسیل ساخت و پیام پادشاه را بگذاشت. لاجرم فرمانفرما آقا بابا خان مازندرانی سردار فارس را مأمور به اراضی فیروزآباد ساخت و فرمود مرتضی قلی خان را به هر نحو توانی دستگیر کن و بسته به نزد ما فرست، و خود در شیراز محمّد علی خان ایلخانی و میرزا قاسم خان داماد او را بگرفت و در حبس خانه

بازداشت و فرزند خود امامقلی میرزا را به خانه میرزا علی اکبر قوام الملک فرستاد تا او را به اتفاق پسرش میرزا محمد خان کلانتر گرفته مغلولا به درگاه آورد. و برحسب امر ایشان را نیز در زندان خانه ایلخانی و دامادش محبوس داشتند.

اما از آن سوی آقا بابا خان طی مسافت کرده، در قلعه فیروزآباد اقامت جست و با مرتضی قلی خان که در آن اراضی سکون داشت و با کبر و خیالای تمام می زیست ابواب مکاتیب و مهربانی مفتوح ساخت و عاقبت الامر او را به اندرون قلعه طلب داشت تا از در صواب و صلاح باهم سخن کنند و کدورت ضمیر فرمانفرما را صافی دارند.

مرتضی قلی خان که هرگز هیچکس را زبردست خود نمی پنداشت با 40 تن از مردان رزم آزموده، به درون قلعه آمد و با آقابابا خان در مجلس مشاورت و محاورت بنشست. چون لختی سخن کردند آقابابا خان منشور فرمانفرما را بدو داد و گفت هم اکنون برحسب این فرمان مجرم و محبوسی، بی توانی دست فرا بند ده، تا تو را بی آسیب به جانب شیراز کوچ دهم.

مرتضی قلی خان از اصغای این سخن خشمناک شده زبان به دشنام برگشاد و از جای جنبش کرده راه بیرون شدن قلعه پیش داشت. گروهی از تفنگچیان که در بیرون دروازه قلعه جای داشتند، برحسب مواضعه آقا بابا خان دهان تفنگها را به سوی او و مردمش گشاد دادند. مرتضی قلی خان چون راه بیرون شدن نیافت در کریاس قلعه اقامت جست و مردمش در گرد او انجمن شدند و در دروازه قلعه را به روی خویش بر بستند. تفنگچیان از روزن در و فراز بام تگرگ گلوله بر ایشان باریدن گرفتند و تا از آن 40 تن کس به جای بود، مرتضی قلی خان را آسیب نرسید، بعد از قتل آن جماعت یک پای مرتضی قلی خان نیز زخم گلوله برداشت و او گرفتار شد. آقا بابا خان او را محبوسا به شیراز آورد، پس از روزی چند به همان زخم وداع جهان گفت.

آن گاه فرمانفرما بفرمود تا میرزا قاسم خان خلیج داماد ایلخانی را از هردو چشم نابینا کردند و اموال او را مأخوذ داشتند. و هم در این وقت از قضا در مقبره اجداد ایلخانی بیرون دروازه کازرون معادل 60000 تومان زر مسکوک

آشکار شده کارگزاران فرمانفرما مضبوط نمودند.

مع القصة چون مرتضی قلی خان که اصل فتنه و بیخ فساد بود قلع و قمع گشت، فرمانفرما، ایلخانی و میرزا علی اکبر و فرزندان او را از زندان برآورده نوازش فرمودند و بر سر عمل بازداشت.

وقایع سال 1249 هـ. / 1833 م. و خاتمه امر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

اشاره

در سال 1249 هـ. چون يك ساعت و 30 دقیقه از جمعه دهم ذی‌قعدة سپری شد، آفتاب به بیت الشرف در رفت و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار بساط عید درنوشت و پس از روزی چند کرنیل با 23 تن از معلمین انگریز که برای تعلیم سرباز آذربایجان احضار شده بود، از راه رسیدند و مستر لنزی معلم توپخانه با حمل های تفنگ انگلیسی وارد گشت، و همگان مورد نواخت و نوازش آمدند.

آن گاه شهریار دیندار برای تقبیل آستان بضعه موسی بن جعفر علیهما السلام سفر قم فرمود؛ و در آنجا میرزا علی محمد خان کاشی را که از وزارت ظلّ السلطان معزول و در آن بقعه زاویه خمول داشت، حکم داد که ایوان پیش قبه مطهره را از خشت زر کند و از ذرّة قبه تا به پای سنگ بلور رسم سازد. و از خزانه خویش چندانکه دینار و درم به کار بود نثار کرد.

و هم در آنجا سلطان محمد میرزا فرمانگزار اصفهان حاضر حضرت شد و ملتزم رکاب گشته روز عید غدیر در دار الخلافه فرود شد.

بزم سور و سرور شاهزادگان

و در این وقت به فرمان شهریار جشن سور و سرور آراسته گشت و بساط عیش و عرسی که خسروان را درخور است ساخته شد و سیف الدوله سلطان محمد میرزا و برادر اعیانی او نیر الدوله فرخ سیر میرزا حاکم همدان و شاهزاده صاحبقران میرزا امیر - توپخانه و زنبورک خانه هریک با ضجعی شایسته جفت آمدند و حسینعلی خان معیر الممالک و سلیمان خان قاسملو سرهنگ هزاره افشار به مصاهرت شاهنشاه

قرین مفاخرت گشتند. بعد از انجام این سور و سرور سیف الدوله طریق اصفهان گرفت و تیر الدوله باز همدان شد.

درگیری خسرو میرزا با ترکمانان

و هم در این سال در نیمه ذیحجه خسرو میرزا برادر شاهزاده محمد میرزا که در آق دربند خراسان حافظ آن ثغور و ناظم آن اراضی بود، هنگام مراجعت به مشهد مقدس با جماعتی از ترکمانان دچار شد و رزمی صعب بیوست و مردانه بکوشید و ایشان را بشکست، برخی را بکشت و گروهی اسیر گرفت. از این ظفر کبری تمام و تمامی بزرگ در دماغش جای کرد و بعد از ورود به مشهد مقدس از مسکنت و خضوع در حضرت برادر بکاست و عاقبت زیست بر وی صعب نمود، راه فرار برگرفته بیست و چهارم محرم با یک سوار وارد دار الخلافه گشت و در سرای ظل السلطان فرود شد و به کیفر این جنایت از قبل شهریار مورد عنایت نگشت.

و از پس این واقعه ترکمانان تکه به اراضی ترشیز تاختن کردند و جمعی اسیر گرفتند و مال فراوان به یغما بردند. و چون طریق مراجعت گرفتند، شاهزاده اسمعیل میرزا حاکم بسطام [با] جماعتی از فقهای ایشان بتاقت تا بدیشان در رسیدند؛ و 15 کس بکشتند و 20 تن اسیر کردند و اموال منهوبه را استرداد نمودند.

آمدن ارستوف از دولت روس

و هم در این وقت نیکولای باولیچ ایمبراطور روسیه بعد از اصغای قصه وفات نایب السملطنه قانون سوگواری بگذاشت و ارستوف را که از اعیان درگاه بود با مکتوب تعزیت به حضرت شاهنشاه فرستاد و او در نیمه محرم سال 1250 ه. / اواخر مه 1834 م.

وارد طهران گشت و حاضر حضرت شده، مکتوب ایمبراطور را به شاهنشاه ایران سپرد و آداب تسلیت و تعزیت به پای برد؛ و از قبل ایمبراطور روسیه تشدید و ترصیص امور شاهزاده محمد میرزا را خواستار گشت. آن گاه مورد نواخت و نوازش شهریار تاجدار شده، با پاسخ نامه ایمبراطور طریق مراجعت سپرد.

و شاهنشاه منشور کرد که شاهزاده محمد میرزا از خراسان سفر کرده حاضر درگاه شود. و این وقت مزاج پادشاه از اعتدال بگشت و به مرض نوبه و ذات الجنب و

ذات الصّدر مدّتی دراز انباز بود و این سبب طغیان و عصیان راهزنان گشت، چندانکه جمعی از قبایل بختیاری معادل 20000 تومان منال دیوانی را که از اصفهان به طهران حمل می دادند، به غارت بردند و مجتازان و بازرگانان را از طرق و شوارع فارس و اصفهان زحمت بسیار کردند، تا شاهنشاه را آثار بهبودی پدیدار گشت و مردمان بر صراط مستقیم مستقرّ آمدند.

و از آن سوی چون شاهزاده محمّد میرزا منشور احضار خویش را به دربار شهریار مطالعت کرد، برادر اعیانی خود قهرمان میرزا را به حکومت خراسان بگذاشت و محمّد رضا خان فراهانی را به وزارت او بازداشت و میرزا ابو القاسم قائم مقام را ملترم رکاب ساخته روز شنبه ششم صفر سال 1250 هـ. / 15 ژوئن 1834 م. وارد دار الخلافه گشت. شاهزاده صاحبقران میرزای سالار توپخانه و زنبورکخانه با 4 عراده توپ پذیره گشت و برحسب فرمان عبد الله خان امین الدوله و میرزا آقا خان وزیر لشکر با 10 تن از مستوفیان طریق استقبال سپرد، و شاهزاده بعد از ورود به شهر تقبیل سده سلطنت کرده،

مورد الطاف و اشفاق خسروانی گشت و بیرون دروازه طهران در باغ نگارستان منزل فرمود و صاحبقران میرزا به مهمانداری او معین گشت.

تفویض ولایتعهد دولت ایران به شاهزاده جوانبخت محمّد میرزا

اما شاهزاده ظلّ السّلطان برادر اعیانی نایب السّلطنه چشم آن داشت که از پس نایب - السّلطنه منصب ولایتعهد بدو تفویض شود؛ و کارداران دولت ایران دو گروه شدند و مجلس مشاوره و محاوره بیاراستند. الله یار خان آصف الدوله که خال شاهزاده محمّد میرزا بود، به اتفاق غلامحسین خان سپهدار و منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله و جماعتی از چاکران دربار در تشدید امر شاهزاده محمّد میرزا و تفویض ولایتعهد بدو رأی همی زدند؛ و عبد الله خان امین الدوله و میرزا تقی علی آبادی و گروهی دیگر ظلّ السّلطان را به نیابت سلطنت می ستودند. در پایان امر چون میراث پدر خاصّ فرزند است، شهریار تاجدار محمّد میرزا را به نیابت سلطنت

اختیار نمود. و هم او نخست به فراستی که خاص پادشاهان است دانسته بود که وارث تاج و تخت محمد میرزا خواهد گشت، چنانکه از آن پیش که نایب السلطنه وداع جهان گوید بسیار وقت محمد میرزا را طلب می فرمود و او را اندرز می گفت و در نهان مژده سلطنت بدو می داد و بازماندگان دولت و پردگیان سرای سلطنت را بدو می سپرد.

و شبی چنان افتاد که شهریار تاجدار انجمنی کرد و چند تن از شاهزادگان را در گرد خود رخصت جلوس فرمود و شاهزاده محمد میرزا از پس حلقه شاهزادگان بنشست و چشم همی بر شهریار داشت و بر بازویند پادشاه که الماس دریای نور نیز در آن نصب بود دزدیده نظری می گماشت، ناگاه پادشاه چنانکه کمتر از اهل محفل آگاه شدند، او را القا فرمود که نگران چیستی؟ این بازویندها بی زحمت این شاهزادگان بهره تو خواهد بود و چند کرت به زیر لب فرمود به تو می رسد. محمد میرزا از این کلمات سخت شرمگین شد و عرق خجالت بریخت.

مع القصة چون شهریار، شاهزاده محمد میرزا را ولیعهد دولت فرمود، خواست تا ظل السلطان آزرده خاطر نباشد و در میان بزرگان ایران از محل خویش ساقط نشود فرمان کرد تا جمعی از شاهزادگان و گروهی از بزرگان حضرت و شناختگان دولت در نزد سلطان مجلسی کردند و منوچهر خان معتمد الدوله را فرمود هم اکنون به اتفاق محمد میرزا به نزدیک ظل السلطان حاضر باش و در انجمن با او بگوی:

برادر اعیانی تو نایب السلطنه چندانکه زندگانی داشت اطراف مملکت را حافظ و ناصر بود و با اعدای دین و دولت کار به مبارزت و مقاتلت همی کرد و تو حاضر حضرت بودی و به حراست خزاین و دفاین و نظم دار الخلافه روز همی بردی، اینک محمد میرزا فرزند برادر تو است، اگر خواهی به نام و نشان پدر باشد و کار و کردار پدر کند و اگر نه او را به جای خود در دار الخلافه بگذار و خود به جای برادر باش و طریق آذربایجان سپار.

ظل السلطان که مکنون خاطر پادشاه را دانسته بود، عرض کرد که: فرزند

برادر من به جای برادر من است، صواب آن است که محمد میرزا به نام و نشان پدر باشد و منصب ولایتعهد بدو تفویض شود و در آذربایجان که خرد و بزرگ را شناخته و پشت و روی امور را دیده و دانسته زیستن کند و من بنده که خوکرده حضرتم همچنان سر به خاک درگاه نهم و پاسبان آستان باشم.

لاجرم شاهنشاه ایران او را تحسین فرستاده، فرمان داد تا تمامت ملکزادگان و عبد الله خان امین الدوله با جماعت مستوفیان و دبیران و میرزا آقا خان وزیر لشکر با سران سپاه و قواد درگاه در باغ نگارستان بساطی شاهوار گسترده کردند، آن گاه به فرمان شاهنشاه، فرمان ولایتعهد و نیابت سلطنت با شمشیر مرصع به جواهر آبدار و خنجر مکمل به لالی شاهوار و کمر نشان شیر و خورشید که خاص منصب ولایتعهد است و خلعتی درخور، شاهزاده صاحبقران میرزا برداشته، روز پنجشنبه دوازدهم صفر به باغ نگارستان تحویل داد.

و شاهزاده محمد میرزا پذیره تشریفات ملکی کرده، به ولایتعهد نامبردار گشت. و تمام مردم را به ایثار درهم و دینار کامکار ساخت و با آن جماعت اشراف حاضر درگاه پادشاه شده، جبین [ضراعت] شکرگزاری بر خاک سود و رخصت سفر آذربایجان حاصل کرده، شانزدهم شهر صفر راه برگرفت و برحسب فرمان، میرزا محمد پسر قایم مقام وزیر آذربایجان گشت و نیز شهریار حکم کرد تا برادر ولیعهد، خسرو میرزا را

شاهزاده امام ویردی میرزا برداشته به نزدیک برادر برد و بدو سپرد.

مع القصة بعد از ورود به آذربایجان مردم دیده به دیدار او روشن کردند و خاطر به خیال او گلشن ساختند. اما برادران ولیعهد خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و احمد میرزا و یک تن دیگر که چهار از یک مادر بودند باهم مواضع نهادند و در نهان آهنگ عصیان و طغیان کردند، لاجرم ولیعهد فرمان داد تا ایشان را از تبریز کوچ داده در قلعه اردبیل محبوس داشتند.

طغیان خوانین خراسان

اما از سوی خراسان چون ولیعهد دولت محمد میرزا از آن اراضی بیرون می شد، قهرمان میرزا را به فرمانگزاری آن مملکت گذاشت و نور محمد خان برادر آصف

الدوله سردار خراسان را نیز در خدمت او بازداشت. بعد از بیرون شدن ولیعهد، رضاقلی خان - چاپشلو حاکم دره جز را که نایب السلطنه، عباسقلی خان نام نهاد و پلنگ توش خان حاکم کلات از طریق فرمانبرداری تقاعدی ورزیدند، لاجرم نور محمد خان لشکری کرده به اراضی دره جز تاختن کرد.

عباسقلی خان مقاتلت با سردار را بیرون قوت خود یافت، بی توانی به درگاه او شتافت، بعد از ادای منال دیوان از فرزندان خویشان و اعیان دره جز چند کس در خدمت سردار به گروگان فرستاد و خاطر او را از قبل خویش مجموع ساخت. پلنگ توش خان چون این بدید با سردار همین معامله کرد، به قدم ضراعت به لشکرگاه شتافته نیکو خدمتی نمود و رخصت مراجعت یافته باز کلات شد و نور محمد خان به مشهد مقدس مراجعت نمود و صورت این حال در عشر اول ربیع الاول معروض درگاه پادشاه افتاد.

تاختن شجاع الملك میرزای افغان به افغانستان

و هم در این سال شجاع الملك میرزای افغان تسخیر قندهار را تصمیم عزم داد. و این شجاع الملك بعد از آنکه پدرش تیمور شاه به جهان دیگر شد، چون با برادران پهلوی نتوانست زد، پناهنده دولت انگلیس شد و سالها با مختصر بضاعتی در زیر لوای آن جماعت بود. آن گاه که نایب السلطنه آهنگ هرات کرد، این معنی بر کارداران انگلیس ناگوار افتاد، چه ایشان چنان در خاطر نهاده اند که چون مملکت هرات و افغانستان در تحت فرمان پادشاه ایران افتد، در حکومت هندوستان خللی خواهد رفت.

لاجرم مستر مکنیل ایلچی انگلیس که متوقف دار الخلافه بود، نایب اول خود جان - مکنیل را روانه خراسان نموده، باشد که نایب السلطنه را از این آهنگ بگرداند. چون او را موافق شرایط عهدنامه دولتین ایران و انگلیس حجتی نبود، بی نیل مرام مراجعت کرد و نایب السلطنه نیز روزگار نیافت که این کار به پای برد.

اما کارداران انگلیس پسندیده می داشتند که شجاع الملك بر افغانستان غلبه جوید و او نیز در میان ایران و هندوستان سدی دیگر باشد. لاجرم او را به 3000 تن لشکر هندوستان مدد دادند. رنجید سکه صوبه دار مملکت کشمیر و

میر غلامعلی خان والی سند به رضاجوئی کارداران انگلیس از اعانت و رعایت او دست بازداشتند و گروهی از افغانان نیز در گرد او انجمن شدند.

بالجمله شجاع الملك با 30000 مرد لشکری و توپخانه از راه پنجاب و کنار رودخانه سند طی مسافت کرده، قندهار را حصار داد. برادران فتح خان افغان که هریک در آن اراضی مکاتبی جداگانه داشتند تجهیز لشکر کرده، در ظاهر قندهار با شجاع الملك رزمی صعب دادند و او را هزیمت کردند.

طغیان محمد تقی خان بختیاری

و هم در این سال چون منال دیوانی فارس در عقده تعطیل بود و قبایل بختیاری در مسالک و معابر زحمت کاروانیان می داد، شاهنشاه آهنگ سفر اصفهان فرمود، چه روزگاری بود که به سبب بلای قحط و غلا و مرض طاعون و وبا و ناتندرستی پادشاه، کارداران ایران آن مجال نیافتند که اخذ منال دیوان توانند یا مجتازان را از چنگ صعاليك برهانند. و بر زیادت در مملکت فارس آفت ملخ خوراکی و زحمت زلزله سکنه را

جوعان و مساکن را ویران داشت و 800000 تومان منال دیوانی فارس در عقده تعویق و تعطیل افتاد.

و محمد تقی خان پسر علی خان کنورسی بختیاری از تاخت و تاراج قوافل و اخذ اموال تجار تا بدان جا برگ و سامان کرد که با 8000 لشکر بر سر شوشتر رفت و اسد الله میرزا که از قبل برادر خود محمد حسین میرزای حشمة الدوله حاکم آن بلده بود، چون قوت مقاتلت با او نداشت طریق مدهانت و موافقت گذاشت و محمد تقی خان از اراضی شوشتر و دزفول به رام هرمز شتافت، میرزا منصور خان بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان دشتی نیز با محمد تقی خان ابواب موافقت و موالات فراز گرد کردند.

سفر کردن شاهنشاه ایران فتحعلی شاه به طرف اصفهان

بالجمله این همه موجبات سفر پادشاه شد و روز یکشنبه سیّم جمادی الاولی در باغ - نگارستان خیمه زد و منشور کرد تا حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزای - شجاع السلطنه حکمران کرمان در اصفهان حاضر حضرت شوند و تجهیز لشکر فرموده، شانزدهم جمادی الاولی از نگارستان کوچ داده به دار الامان قم آمد و از آن جا امام ویردی میرزای سرکشیکچی باشی و صاحبقران میرزا امیر

توپخانه و زنبورکخانه را حکم داد تا با بنه و آغروق، از راه جوشقان طی مسافت کرده، در منزل مورچه خورت اصفهان پیوسته رکاب شوند و خود راه کاشان پیش داشت و بیست و دوم جمادی الاولی در قریه فین فرود شد و پس از 8 روز طریق اصفهان گرفت.

در منزل مورچه خورت بنه و آغروق برسید؛ و محمد تقی میرزای حسام السلطنه نیز از بروجرد به لشکرگاه پیوست و سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم اصفهان تا بدان جا پذیره گشت و شهریار از آنجا کوچ داده چهارشنبه چهارم جمادی الاخره وارد اصفهان شد و در باغ سعادت آباد نشیمن ساخت و فرمان کرد تا سیف الدوله نشیمن و مکنن قبایل و صعاليك بختیاری را نیک باز داند و به اتفاق آصف الدوله به قلع و قمع ایشان پردازد، و روز دهم جمادی الاخره فرمانفرمای فارس برسید و تقبیل آستان خسروی نمود.

شهریار تاجدار بفرمود تا محمد تقی میرزای حسام السلطنه به اتفاق فرمانفرما به جانب فارس کوچ دهد و منال دیوانی را که از 4 سال پیش به جای مانده است مأخوذ دارد؛ و فرمان کرد که عبد الله خان امین الدوله با 7000 سواره و پیاده از قفای فرمانفرما سفر شیراز کند و مفسدین ممسنی و بختیاری را گوشمالی به سزا دهد و جمع و خرج فارس را بر بصیرت رقم زند.

لاجرم فرمانفرما و محمد تقی میرزا روز شنبه هفدهم شهر جمادی الاخره اجازت یافته به طرف شیراز کوچ دادند و امین الدوله، میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه و میرزا سید علی نفرشی مستوفی را برداشته از لشکرگاه پادشاه بیرون شد و در لسان الارض تخت فولاد اصفهان منزل کرد و لشکریان بر گرد او انجمن شدند و سراپرده راست کردند؛ اما کار دیگرگون بود و خدای دیگرسان قضا کرده بود.

خاتمه کار شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

در این وقت، زمان شهریار تاجدار نزدیک شد و روزگار چاکران دربار تاریک گشت.

همانا شاهنشاه دانا يك سال از آن پیش که مرگش فرارسد، بفرمود در قم به يك سوی از روضه مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهما السلام از بهر او مقبره [ای] کردند و دختر خود فخر الدوله را فرمان کرد تا چون از سفر عتبات عالیات مراجعت می کرد، 50 من تربت از

مضجع شریف سیّد الشّهدا علیہ آلاف التّحیّة و الثّناء با خود بیاورد و آن را در مقبره خویش بگسترد.

و در دار الخلافه حکم داد تا از بهر نصب بر قبر خویش سنگی از مرمر صافی قطع کردند و میرزا تقی علی آبادی شرومه [ای] از آثار و صفات حضرتش تلیق نمود و میرزا زین العابدین مستوفی کاشانی به خط نستعلیق بر آن سنگ رقم کرد و استادان فرهاد پیشه منقّر نمودند و این سنگ در سرای سلطانی بود. در این مدّت که استادان رنج آن می بردند همه روزه شاهنشاه به زیارت آن سنگ می آمد و استادان را در انجام آن امر تعجیل می نمود و یاد مرگ می فرمود. و این وقت که سفر اصفهان پیش آمد، هم بفرمود تا از بهر مرقد مطهر عباس بن علی علیه السلام ضریحی از نقره خام کنند و معادل 6000 تومان بهای آن را از خزانه خاصّ بداد.

میرزا هدایت الله مستوفی برادر میرزا آقا خان وزیر لشکر را به اتفاق میرزا تقی نوری مستوفی در انجام این کار بگماشت و یک جهت روی با حضرت الله داشت، اما در اصفهان روز پانزدهم جمادی الاخره مزاجش از اعتدال بگشت و به مرض ذات الجنب گرفتار شد، چندانکه اطبا در مداوا رنج بردند، سودی نبود. لکن پادشاه غیور با این همه رنج و غنا بر چاکران درگاه و قواد سپاه ظاهر می گشت تا مبادا مردمان بیم مرگ پادشاه کنند و از راه بگردند. روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاخره سال 1250 ه. مطابق یونت نیل ترکی [23 اکتبر 1834 م] سه ساعت قبل از فرود شدن آفتاب در رواق قزل ایاغ هفت دست سعادت آباد از جامه خواب جنبش کرد و خواست تا تن را به جامه بیاراید و خویشتن را نیز با لشکر بنماید. هنوز بند قبا را استوار نکرده بود که ضعف قوت کرد و پادشاه از پای بنشست و بر آغا بهرام قرباغی که یک تن از خواجه سرایان بود متکی آمد و هم در آن تکیه نفسی چند برآورد و دم فرویست.

شاهزادگان و بانوان پرده سرای از بهر آنکه این واقعه در لشکرگاه گوشزد مردم نشود، لب از ناله و افغان و بانگ هایای فروداشتند و جسد پادشاه را در همان سرای

غسل و کفن کردند و نماز بگذاشتند. نخستین شاهزاده محمد رضا میرزا از بهر آگاهانیدن ولیعهد بی توانی برنشست و مانند سحاب صبا راه آذربایجان پیش داشت و شاهزاده عبد الله - میرزا نیز به طرف خمسه که دار حکومت او بود شتاب گرفت. مردم لشکرگاه به تفرّس تفرّس از زندگانی پادشاه بدگمان شدند و تا فروشدن آفتاب اگرچه این راز را کس بر زبان نتوانست آورد و در دل همه کس آگاه بود، از لشکرگاه به مردم شهر نیز سرایتی رفت و چون شب درآمد دروازه های شهر بیستند و هرکس از بام و برزن خویش سنگری راست کردند و از پس سنگر نشسته بگشادن تفنگ دست بزدند.

از شامگاه تا سپیده دم از تمامت شهر اصفهان بانگ تفنگ و هاپاهای مردم به چرخ همی رفت و مردم لشکرگاه نیز بر دو بهره بودند، لشکریان مازندرانی و قشون رکابی و دیگر قبایل از بیرون سعادت آباد در کنار زاینده رود نشیمن داشتند و توپخانه و زنبورک خانه در میان ایشان بود؛ و از این سوی زاینده رود سرپرده غلامحسین خان سپهدار و لشکر عراقی جای داشت و این هردو لشکر از یکدیگر هراسناک بودند و دهان توپها و زنبوره ها را به سوی هم راست کرده داشتند و در میان این دو لشکر قنطره بر زاینده رود هم لشکریان کرده بودند که زیاده از یک مرد رفتن نتوانست.

آصف الدوله در این وقت بنه و آغروق خود را از همان قنطره حمل داده به سرپرده سپهدار در آمد. محمود خان دنبلی قوریساول باشی و میرزا مهدی ملک الکتاب نیز کار بدین گونه کردند. آن گاه شاهزادگان و آصف الدوله و سپهدار و دیگر بزرگان در سعادت آباد انجمن شدند و شوری افکندند. در پایان امر سخن بر آن نهادند که جسد پادشاه را در تخت جای داده بدان سان که در زندگانی کوچ همی داد با لشکر که در سعادت آباد جای دارند، از راه نطنز طریق کاشان و قم گیرند و شاهزاده علینقی میرزای - رکن الدوله که از دیگر ملوک زادگان اکبر بود، کارفرمای لشکر باشد؛

و بعد از حمل جسد پادشاه و بیرون شدن يك نیمه لشکر، سپهدار با سپاه خود پردگیان سرای سلطنت را از سعادت آباد به دروازه شهر اصفهان کوچ دهد و به شاهزاده سیف الدوله بسپارد و خود از راه مورچه خورت و سه به کاشان سفر کند.

لاجرم رکن الدوله بازوبند دریای نور و دیگر جواهر و اثاثه سلطنت را به برادر اعیانی خود امام وردی میرزا سپرد تا حارس و حافظ باشد و با خود حمل دهد. آن گاه کس فرستادند و امین الدوله را پیام دادند که چون حکم قضا دیگرگون بود و کار دیگرسان گشت روا باشد که از لشکرگاه خویش به نزدیک ما رهسپار شوی و آنچه به صلاح و صواب نزدیک دانی بیان فرمائی تا به مشاورت یکدیگر بندیم و لشکر از اینجا کوچ دهیم.

امین الدوله دانسته بود که آصف الدوله و سپهدار او را در ولایتعهد محمد میرزا با خود موافق ندانند و اگر توانند آسیبی بدورسانند، لاجرم سران لشکر را که در نزد او حاضر بودند طلب داشت و فرمود شما را آگهی می دهیم که شهریار تاجدار به دار القرار شتافت و گردنهای از حمل قلاده حکم او آزاد گشت، اکنون بگوئید تا بر چگونه آید و کار بر چه سان خواهید کرد. ایشان گفتند پادشاه ظلّ الله بود و ما را نام و نان و مال و جاه از او به دست شد، در زندگانی خویش حکم تو را بر ما روان ساخت روا نباشد که چون او وداع جهان گوید بی توانی سر از فرمان او برتاییم و نابودش انگاریم، همچنان ما فرمان برداریم و حکم تو را چون دی و پریر بر خود روان داریم.

چون امین الدوله از لشکر ایمنی یافت رسول شاهزادگان و امرا را باز پس فرستاد و پیام داد که در زمان زندگی پادشاه من بر خود فرض کردم که بعد از وی با هیچ سلطان کوچ ندهم و در حلّ و عقد امور ملکی سخن نکنم. از این پس نفس را از هوا معزول خواهم داشت و در زاویه خمول خواهم زیست.

و از آن سوی مسرعی که از برق جهنده تر بود از قفای فرمانفرما گسیل ساخت که بی توانی

طریق مراجعت گیر تا بی کلفت خاطر اصفهان را با تو تفویض دارم و این سپاه که در گرد من انجمن است، ملازم رکاب تو سازم. چون در اصفهان نشیمن کنی فرمان تو در شیراز روان تر باشد. لشکرهای فارس بی درنگ به سوی تو شتاب گیرند و شجاع السلطنه نیز از کرمان دررسد و ملکزادگان عراق بیشتر به سوی تو آیند؛ زیرا که برادر بزرگتری و به جای پدر توانی بود. محمد میرزا همسال فرزندان ایشان است، سر فروداشتن با برادرزاده که به جای فرزند است بر خاطر گران باشد. بالجمله دیر نباشد که با 100000 لشکر ساخته آهنگ طهران کنی و بجای پدر در تمامت ایران حکمران باشی.

فرمانفرما چون مردی لین العریکه بود و آن غلظت در عنصر نداشت که چنین هنر تواند کرد، چنان دانست که اگر به شیراز شود و با مردم خود انباز آید بهتر از این کار به کام خواهد کرد، لاجرم شاهزاده حسام السلطنه را به طرف بروجرد روانه فرمود و خویشتن سفر فارس اختیار کرد. امین الدوله چون این بدید لشکر را رخصت مراجعت به اماکن و اوطان خود داده و خویشتن به شهر اصفهان دررفت و سلطان محمد میرزای کارفرمای اصفهان از سکون در آن شهر بیمناک شده، به اراضی چهارمحال سفر کرده و فوج جدید سرباز اصفهان را که به سرهنگی مایور خان ارمنی به نظم کرده بود، ملازم درگاه خویش ساخت.

اما شاهزاده رکن الدوله شنبه بیست و یکم جمادی الاخره هنگام بامداد جسد پادشاه را بر تخت حمل فرموده با توپخانه و زنبورکخانه کوچ داد و شاهزادگان و امرا از پس تخت رده بستند و لشکر از پس و پشت ایشان بر صف شد، میمنه و میسر و قلب بیاراستند و مقدمه و ساقه بر سامان گشت، هم بدان گونه که پادشاه زنده بود، قطع مسافت کردند و چون دروازه های اصفهان مسدود بود، از سعادت آباد بر گرد شهر همی گشتند و نماز دیگر در باغ قوشخانه فرود شدند.

بعد از بیرون شدن آن جماعت غلامحسین خان سپهدار و آصف الدوله در باغ

سعادت آباد حاضر شدند و تاج الدوله مادر سلطان محمد میرزا را که این وقت بانوی بانوان سرای سلطنت بود به اتفاق ضجیع سلطان محمد و دیگر جواری و آحاد حریم پادشاه از سرای اندرون برآورده با احمال و انتقال ایشان به شهر اصفهان روانه فرمود و از دورویه سرباز خلیج نگاهبان و نگران بود. چندانکه از سعادت آباد به دروازه شهر در بردند و با امین الدوله که این هنگام در کریاس دروازه جای داشت بسپردند.

محمد قلی خان پسر آصف الدوله نیز ملازم خدمت تاج الدوله بود و در اصفهان با حضرت او مقیم گشت، آن گاه سپهدار و آصف الدوله نیز برنشسته با لشکر عراقی طواف شهر اصفهان کردند و شامگاه به باغ قوشخانه درآمدند و در این چند روز از تنگی علفه و آذوقه کار بر لشکر صعب می رفت چه بلای قحط و غلا شایع بود؛ و دیگر آنکه مردم از پس دروازه اصفهان بودند و همه روزه هر کرا هرچه بایسته بود به شهر درمی شد و به دست می کرد و هیچ کس افزون از قوت يك شبه نمی جست.

چون دروازه ها بریستند و بارگیرها را در بیابان به غارت بردند و هرکس از لشکرگاه قدم بیرون گذاشت هم از لشکریان ثیاب و سلب او را منسوب و مسلوب داشتند. و مردمان بیچاره ماندند، هم جوعان و هم هراسان بودند؛ و هر کرا يك نیمه نان سیر کردی، این هنگام از بیم جان و خوف جوع بدو قرصه قناعت نمودی. من بنده در شکستن ناهار بر خوان سپهدار بودم؛ اما معدودی که با من بودند يك روز نیک نگرستم که از گوشت شتر و گوشت گوسفند که بعضی را به ادای بها و برخی را به غارت آورده بودند، هر يك تن دو من به وزن تبریز اکل گوشت کرده بود و این بر زیادت از اشیاء دیگر بود و از آنچه از مزرعه ها [و] کزر [ه] بر آوردند.

مدفون ساختن جسد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار را در روضه دار الایمان قم

مع القصه رکن الدوله از راه نطنز رهسپار شد و اسکندر میرزای پسر ملک آرای مازندران را نگاهبان اثاثه سلطنت کرد. در هر دیه و قریه و هر شهر و بلد عالم و عامی با سلب سیاه به استقبال شتافتند و بانگ ویله و افغان به فلك [و] ماه رسانیدند. روز پنجشنبه چهارم رجب وارد دار الامان قم گشته، جمیع خادمان قبه مطهره معصومه

عليها السلام و تمامت علما و عموم رعایا پذیره گشتند و جسد پادشاه را به شهر دربرده با حشمت سلطانی و شریعت احمدی صلی الله علیه و آله در دخمه خویش با خاک سپردند، اعلی الله مقامه فی عرفات الجنان. مدت زندگانش در این جهان 67 سال بوده، از این جمله 38 منفردا پادشاهی کرد و 12 سال ولایتعهد داشت.

اما سپهدار و آصف الدوله با لشکر عراقی از راه مورچه خورت طی مسافت کرده در سربند قهرود فرود شدند و از آنجا صورت حال را در عریضه [ای] نگار داده به دست مسرعی سبک سیر روانه حضرت ولیعهد شاهزاده محمد میرزا داشتند و در شتاب کردن خدمتش به دار الملك ری الحاح فراوان نمودند. من بنده نیز شعری چند انشاد کرده به دست رسول نهادم چنانکه عنقریب در ذیل قصه شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم خواهد شد.

مع القصة مردمان را بعد از این داهیة دهیا آرای متشسته به دست شد و هرکس به اندیشه دیگر سر برآورد، چنانکه تفصیل این جمله در ذیل سلطنت شاهنشاه حق پرست دیندار محمد شاه قاجار به شرح خواهد رفت.

اکنون به ذکر آثار خجسته و تعداد اولاد و احفاد شاهنشاه برگذشته پردازیم. صفت عدل و نصفت وجود وجودت و شهامت و شجاعت آن حضرت در نگاشتن وقایع سلطنت مرقوم افتاد، دیگر از تکرار آن سخن به اطناب رود؛ اما از شمایل موزون و آفرینش او شطری نگار دهم که شنونده را شگفتی آرد.

همانا خدایش به اندامی آفرید که اگر با 100000 لشکری آمیخته رفتی و کسش از مسافتی که چشم به زحمت سیاه را از سفید شناختی نظاره کردی، بدانستی که مردم کدام و پادشاه کدام است؛ زیرا که از این 100000 مرد به خلقت موزون و اندام متناسب فرد بود. با کمرگاه باریک و سینه فراخ و چشمهای گشاده و ابروهای پیوسته، محاسن مشکینش از میان برمی گذشت، عجب تر آنکه اولاد و احفادش که اکنون در مملکت ایران زیاده از 10000 تن تواند بود، در هر یک کس نظاره کند نشان چشم و ابرو و دیگر علامات ببیند و بداند که

ذکر اولاد و احفاد فتحعلی شاه و اسامی آنان که هنگام رحلتش زنده بودند

اشاره

تعداد اولادش تا آن گاه که جهان را وداع گفت چنین بود. از روزی که پادشاه به حدّ رشد و بلوغ رسید و با زنان مضاجعت توانست کرد و فرزند آورد تا این وقت که به جهان دیگر شتافت از 47 سال افزون نبود. در این مدّت قلیل از صلب پاک او 2000 تن فرزند و فرزندزاده به عرصه شهود خرامید و بیشتر از ایشان هم در حیات او وداع زندگانی گفتند و تا این زمان که پس از وفات او 21 سال سپری شده اگر فرزند و فرزندزادگان آن پادشاه را شماره کنیم عجب نباشد که با 10000 تن راست آید، لکن راقم این حروف مردگان ایشان را رقم نکند و نبیره فرزندان را که نسبت به آن شهریار بطن سیّم باشند، نام نبرد؛ بلکه فرزند و فرزندزادگان را که هنگام وفات شهریار زندگانی داشتند برنگارد.

همانا 260 تن پسر و دختر بی واسطه از پشت پادشاه بادید آمد و 159 تن از ایشان در زمان حیات بمردند و 101 تن مخلف ماندند. از این جمله 57 تن پسر و 46 تن دختر بود و از پسرزادگان 588 تن فرزند به جای ماند و این جمله 296 تن پسر و 292 تن دختر بودند و از دخترزادگان 97 تن به جای بود و از این جمله 47 پسر و 50 تن دختر بود.

پس معلوم شد که هنگام بیرون شدن از این جهان آن پادشاه را 786 تن فرزند و فرزندزاده زندگانی داشت. اکنون اسامی ایشان را نگار دهم، پسران و دختران و فرزندان ایشان را هرکه پسر باشد به نام رقم کنم و نبیرگان را که دختر باشند بر شمار ایشان اختصار جویم و به ذکر نام پردازم و پسران و پسرزادگان را بر دختران و دخترزادگان مقدم سازم.

1. عباس میرزا نایب السلطنه

همانا ارشد و اشرف پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه، ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بود که آثار او در این کتاب از بدایت تا نهایت برنگار شد و او روز چهارشنبه چهارم ذیحجه در سال 1203 هـ. / اوت 1789 م. در محال

نوای مازندران از بطن دختر فتحعلی خان دولوی قاجار متولد شد. با اینکه از هنگام مهد تا پایان عهد همه تجهیز لشکر کرد و نظم کشور داد، گاه با روم و روس جهاد همی کرد و گاه در خراسان و طوس رزم همی داد، خط نستعلیق را نیک زیبا نوشت و نظم و نثر را نیک دانست. اگرچه وی یک سال شمسی پیش از شاهنشاه به آرامگاه شتافت از ذکر نام چنین نامبردار شاهی گریز نبود.

مع القصة از نایب السلطنة 48 تن فرزند به جای ماند، 22 تن دختر بودند. نام ایشان و نام فرزندان ایشان چنانکه بدان اشارت شد رقم نمی شود و 26 تن پسران بودند:

نخستین ایشان پادشاه جوانبخت محمد شاه که شرح سلطنتش از این پس مرقوم می شود و او در ششم ذیقعدة در سال 1222 ه. / ژانویه 1807 از بطن دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار متولد شد؛ و دوم بهرام میرزا، سیم جهانگیر میرزا، چهارم بهمن میرزا که با شهریار تاجدار محمد شاه برادر اعیانی است، پنجم فریدون میرزا ملقب به فرمانفرما، ششم اسکندر میرزا، هفتم خسرو میرزا، هشتم قهرمان میرزا که با محمد شاه

از یک مادر است، نهم اردشیر میرزا، دهم احمد میرزا، یازدهم جعفر قلی میرزا، دوازدهم مصطفی میرزا، سیزدهم سلطان مراد میرزا ملقب به حسام السلطنة، چهاردهم منوچهر میرزا، پانزدهم فرهاد میرزا [معمد الدولة]، شانزدهم فیروز میرزا [نصرة الدولة]، هفدهم خانلر میرزای احتشام الدولة، هیجدهم بهادر میرزا، نوزدهم محمد رحیم میرزا، بیستم مهدیقلی میرزا، بیست و یکم حشمة الدولة حمزه میرزا، بیست و دوم ایلدرم بایزید میرزا، بیست و سیم لطف الله میرزا [شعاع الدولة]، بیست و چهارم محمد کریم میرزا، بیست و پنجم جعفر خان [و] بیست و ششم عبد الله خان است.

2. دولتشاه محمد علی میرزا

پسر دوم فتحعلی شاه شاهزاده محمد علی میرزا است که متخلص به «دولت» بودی و به دولتشاه لقب داشتی. شب هفتم ربیع الثانی سال 1203 ه. / ژانویه 1789 م. در قصبه نوا متولد شد و او را 24 فرزند بود، 10 تن پسران بودند و 14 تن دختران. اما پسران:

اول محمد حسین میرزای حشمة الدولة،

دوم طهماسب میرزای مؤید الدوله، سیم نصر الله میرزا ملقب به والی، چهارم اسد الله میرزا، پنجم فتح الله میرزا، ششم عماد الدوله امامقلی میرزا، هفتم نور الدهر میرزا، هشتم جهانگیر میرزا، نهم محمد رحیم میرزا، دهم ابو الحسین میرزا.

3. ملك آرا محمد قلی میرزا

پسر سیم فتحعلی شاه، شاهزاده محمد قلی میرزاست که ملك آرا لقب داشتی و در اشعار خسروی تخلص فرمودی. چهارشنبه بیست و دوم رمضان سال 1203 ه. / ژوئن 1789 م. در قصبه نوا متولد شد و او را 46 تن فرزندان بودند 23 تن پسران و 23 تن دختران. اما پسران:

اول محمد کاظم میرزا، دوم تیمور میرزا، سیم اسکندر میرزا [نایب الایاله]، چهارم بدیع الزمان میرزا [صاحب اختیار]، پنجم نوذر میرزا، ششم قهرمان میرزا، هفتم اردشیر میرزا، هشتم سلطان حسین میرزا، نهم سلطان حسن میرزا، دهم داراب میرزا، یازدهم، نصر الله میرزا، دوازدهم نور الدهر میرزا، سیزدهم شاپور میرزا، چهاردهم بابر میرزا، پانزدهم کیومرث میرزا، شانزدهم سام میرزا. هفدهم عبد الله میرزا، هیجدهم ملك جمشید میرزا، نوزدهم شاه منصور میرزا، بیستم لطفعلی میرزا، بیست و یکم بهادر میرزا، بیست و دوم محمد رحیم میرزا، بیست و سیم ملك بهمن میرزا.

4. شاهزاده محمد ولی میرزا

پسر چهارم فتحعلی شاه، شاهزاده محمد ولی میرزا است، روز جمعه غره شوال در سال 1203 ه. / ژوئیه 1789 متولد شد و او را 46 تن فرزندان بود، 26 تن پسران و 20 تن دختران. اما پسران:

اول اسمعیل میرزا مادرش از کردان شادلوست، دوم چنگیز میرزا، سیم نصر الله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان بیات حاکم نیشابور است، چهارم محمد میرزا مادرش دختر محبعلی خان برادر محمد خان قاجار ایروانی است، پنجم جعفر قلی میرزا مادرش دختر اسحق خان قرائی است، ششم رضا قلی میرزا هم مادرش خراسانی است، هفتم تیمور شاه میرزای برادر اعیانی چنگیز میرزاست، هشتم شیردل خان برادر اعیانی رضا قلی میرزا است، نهم هادی خان هم از مادر شیردل خان است، دهم جلال الدین میرزا

مادرش از سادات قرشی است، یازدهم محمد طاهر میرزا، دوازدهم محمد عظیم خان از مادر

محمد میرزا است، سیزدهم جهانگیر میرزا از مادر چنگیز میرزا است، چهاردهم حسن خان از مادر نصر الله میرزا است، پانزدهم موسی خان از مادر رضاقلی میرزا است، شانزدهم جعفر خان برادر محمد طاهر میرزا است، هفدهم محمد ولی میرزا به نام پدر است از مادر جلال الدین میرزا، هیجدهم شیر محمد خان از مادر محمد ولی میرزا، نوزدهم امیر خان از مادر رضاقلی میرزا، بیستم شاهرخ میرزا، بیست و یکم طهماسب - قلی میرزا، بیست و دوم مهدیقلی میرزا، بیست و سوم عبّاس خان، بیست و چهارم احمد خان، بیست و پنجم مسعود میرزا از مادر عبّاس خان است، بیست و ششم سعید میرزا از مادر احمد خان است.

5. حسینعلی میرزا فرمانفرما

پسر پنجم فتحعلی شاه، حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس است در [10 یا 12 ذیحجه] سال 1203 ه. / سپتامبر 1789 م. روز اضحی در قصبه نوا متولد شد. فرزندان او 26 تن باشند، 19 تن پسران و 7 تن دختران. اما پسران:

اول رضاقلی میرزا از دختر محمدقلی خان افشار رومی ملقب به نایب الایاله، دوم امامقلی میرزا مادرش از معارف مازندران است، سیم نجفقلی میرزا ملقب به والی مادرش از گرجیان است، چهارم نصر الله میرزا از مادر امامقلی میرزا است، پنجم تیمور میرزا ملقب به حسام الدوله برادر اعیانی رضاقلی میرزا است، ششم شاهرخ میرزا از مادر نجفقلی میرزا است، هفتم جهانگیر میرزا است، هشتم اکبر میرزا از مادر شاهرخ میرزا است، نهم کیخسرو میرزا است ملقب به سپهسالار از دختر امیرگونه خان زعفرانلو است، دهم اسکندر میرزا از مادر تیمور میرزا است، یازدهم نادر میرزا از مادر امامقلی میرزا است، دوازدهم محمد کاظم میرزا مادرش از مردم شیراز است، سیزدهم

محمد میرزا از مادر رضاقلی میرزا است، چهاردهم کامران میرزا، پانزدهم داراب میرزا، شانزدهم سلطان ابراهیم میرزا از مادر کامران میرزا است، هفدهم منوچهر میرزا مادرش از ترکمانان است، هیجدهم ایرج میرزا و او با منوچهر میرزا همزاد و توأمان است، نوزدهم طهماسب قلی میرزا.

6. حسنعلی میرزای شجاع السلطنه

پسر ششم فتحعلی شاه، حسنعلی میرزای شجاع السلطنه، برادر اعیانی فرمانفرما

است، جمعه غرة ذیحجه سنه 1204 هـ. / سپتامبر 1790 م. متولد شد و در اشعار «شکسته» تخلص فرمودی. فرزندان او 16 تن باشند، 7 تن پسران و 9 تن دخترانند، اما پسران:

اول هلا-کو میرزا ملقب به بهادر خان، دوم اباقا خان ملقب به فروغ الدوله، سیم ارغون میرزا، چهارم منکوقآن میرزا، پنجم اوکتای قآن میرزا و این پنج تن از بطن دختر مرتضی قلی خان عم شهریار تاجدار فتحعلی شاه بودند، ششم ابو سعید میرزا مادرش از مردم قم بود، هفتم قهرمان میرزا مادرش دختر اسحق خان قرائی است.

7. محمد تقی میرزا حسام السلطنه

پسر هفتم فتحعلی شاه، شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه است روز شنبه ششم شهر صفر سال 1206 هـ. / اکتبر 1791 م. متولد شد، در اشعار «شوکت» تخلص فرماید. فرزندان او 32 تن باشند، 15 تن پسران و 16 تن دخترانند، اما پسران:

اول ابو الفتح میرزا مادرش دختر اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی است، دوم شجاع الملک میرزا از مادر ابو الفتح میرزا است، سیم اورنگ زیب میرزا مادرش از

ترکمانان است، چهارم ابو سعید میرزا، پنجم طهمورث میرزا، ششم امیر تیمور میرزا مادرش دختر حسین خان دنبلی است، هفتم محمد صفی میرزا از دختر میرزا احمد - خلیفه سلطانی است، هشتم عالم گیر میرزا برادر اعیانی ابو الفتح میرزا است، نهم جلال الدین میرزا از مادر ابو سعید میرزا است، دهم سنجر میرزا از مادر جلال الدین - میرزا است، یازدهم داراب میرزا، دوازدهم امیر شیخ میرزا، سیزدهم اسحق میرزا، چهاردهم کامران میرزا، پانزدهم امیر حسین میرزا، [شانزدهم اکبر میرزا].

8. علینقی میرزای رکن الدوله

پسر هشتم فتحعلی شاه، علینقی میرزای رکن الدوله است پنجشنبه 19 شهر شوال در سال 1207 هـ. / مه 1793 م. متولد شد، فرزندان او اناثا و ذکورا 28 تن باشد یک نیمه پسر و نیم دیگر دخترانند. اما پسران:

اول سلطان بدیع الزمان میرزا مخاطب به سلطان، مادرش دختر مصطفی قلی خان عم پادشاه است، دوم اسکندر میرزا او نیز برادر اعیانی سلطان است، سیم جهانگیر

میرزا هم از مادر سلطان است، چهارم انوشیروان میرزا هم از دختر مصطفی قلی خان است، پنجم اسحق میرزا مادر او از جماعت بنی اسرائیل است، ششم داراب میرزا مادر او از قبایل کرد است، هفتم محمد کریم میرزا، هشتم افراسیاب میرزا، نهم محمد رحیم میرزا، دهم نصر الله میرزا، یازدهم شکر الله میرزا مادرش از قاجار قزوین است، دوازدهم حمزه - میرزا مادرش از مردم اصفهان است، سیزدهم سیاوش میرزا، چهاردهم امان الله میرزا از مادر نصر الله میرزا است.

9. شیخعلی میرزای شیخ الملوك

پسر نهم فتحعلی شاه، شاهزاده شیخعلی میرزا است، ملقب به شیخ الملوك، شب چهارشنبه 14 رجب سال 1210 هـ. / ژانویه 1796 م. متولد شد و او را 46 تن فرزندان

باشد 25 تن پسران و 21 تن دختران اند. اما پسران:

اول نظر علی میرزا مادرش نسب به نادر شاه افشار رساند، دوم احمد میرزا مادرش همشیره محمد حاتم خان ترکمان ساکن ملایر است، سیم آلب ارسلان میرزا ملقب به سالار مادرش از مردم گرجستان است، چهارم قزل ارسلان میرزا از مادر سالار است، پنجم سلطان سنجر میرزا هم از مادر سالار است، ششم محمد رحیم میرزا از مادر احمد میرزا است، هفتم سلطان یوسف میرزا مادرش خواهر هادی خان ترکمان ساکن ملایر است، هشتم اسحق میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است، نهم طغرل تکین میرزا وی نیز با سالار برادر اعیانی است، دهم فضل الله میرزا مادر وی نیز ترکمان است، یازدهم محمد زمان میرزا، دوازدهم محمد جعفر میرزا از مادر فضل الله میرزا است، سیزدهم شاه مراد میرزا، چهاردهم محمد کریم میرزا از مادر احمد میرزا است، پانزدهم امام قلی میرزا، شانزدهم محمد هادی میرزا از مادر احمد میرزا است، هفدهم محمد طاهر میرزا هم با احمد میرزا برادر اعیانی است، هیجدهم سلطان یعقوب میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است، نوزدهم ولی محمد میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان قاجار دولو است، بیستم جلال الدین میرزا مادرش ترکمان است، بیست و یکم علیقلی میرزا، بیست و دوم عبد اللطیف میرزا مادرش دختر عبد اللطیف خان ملایری است، بیست و سیم عبد الرشید میرزا از مادر عبد اللطیف میرزا است بیست

و چهارم محمد صفی میرزا، بیست و پنجم اسکندر میرزا.

10. عیاشه ظلّ السلطان

پسر دهم فتحعلی شاه، شاهزاده عیاشه ملقب به ظلّ السلطان است، سه شنبه [6] شهر شعبان سنه 1210 هـ. / 19 آوریل 1796 م. متولد شد و او برادر اعیانی نایب السلطنه است و 22 تن فرزند دارد، 10 تن پسر و 12 تن دختراند. اما پسران:

اول سیف الملوک میرزا مادرش دختر قهار قلی میرزا نسب به نادر شاه افشار رساند، دوم محمد حسین میرزا، سیم سیف الدوله میرزا برادر اعیانی سیف الملوک است، چهارم محمد طاهر میرزا، پنجم شجاع الدوله میرزا او نیز از مادر سیف الملوک است، ششم داود میرزا، هفتم یعقوب میرزا، هشتم ابو القاسم میرزا، نهم ابو الحسن میرزا، دهم ابو الفضل میرزا مادر این هر سه تن از مردم قم است.

11. عبد الله میرزای دارا

پسر یازدهم فتحعلی شاه، شاهزاده عبد الله میرزا است که «دارا» تخلص فرمودی.

جمعه 24 جمادی الاولی سال 1211 هـ. / 26 نوامبر 1796 م. متولد شد او را 30 فرزند که 10 تن پسر و 20 تن دختراند. اما پسران:

اول محمد محسن میرزا مادرش دختر نظام الدوله سلیمان خان قاجار خوانلو است، دوم اسحق میرزا، سیم یعقوب میرزا است، چهارم لطف الله میرزا، پنجم خلیل الله میرزا، ششم عبد الحمید میرزا، هفتم عبد المجید میرزا، هشتم عبد الرشید میرزا برادر اعیانی عبد الحمید است، نهم انوشیروان میرزا، دهم ابو سعید میرزا.

12. امام ویردی میرزای ایلخانی

پسر دوازدهم فتحعلی شاه، امام ویردی میرزا ملقب به ایلخانی [و سرکشیکچی - باشی]، برادر اعیانی رکن الدوله است شب چهارشنبه چهاردهم شوال سال 1211 هـ.

/آوریل 1797 م. متولد شد، او را 11 تن فرزند است 3 پسر و 8 دختر، اما پسران:

اول امامقلی میرزا از سوی مادر نسب به نادر شاه افشار می رساند، دوم محمد حسن -

خان مادرش دختر حاجی مصطفی قلی خان عمّ شهریار تاجدار است، سیم علی محمد - میرزا مادرش از دهقانان است.

13. شاهزاده محمد رضا میرزا

پسر سیزدهم فتحعلی شاه، شاهزاده محمد رضا میرزا است. در اشعار افسر تخلص کند، روز دوشنبه سیم ذیقعدة سال 1211 هـ. / 1797 م. متولد شد، فرزندانش

13 تن باشند 10 تن پسر و 3 تن دختر؛ اما پسران:

اول رضا قلی میرزا مادرش نسب به نادر شاه افشار رساند. دوم علیقلی میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار است، سیم محمد زمان میرزا برادر اعیانی علیقلی - میرزا است، چهارم حسام الدین میرزا مادرش خواهر علی خان اصفهانی است، پنجم محمد جعفر میرزا مادرش از مردم طهران است، ششم محمد هاشم میرزا مادرش مازندرانی است، هفتم محمد باقر میرزا از مادر محمد جعفر میرزا است، هشتم محمد اسمعیل میرزا هم از مادر محمد هاشم میرزا است، نهم اکبر میرزا مادرش از مردم گیلان است، دهم جمال الدین میرزا از مادر محمد جعفر میرزا است.

14. حیدر قلی میرزا

پسر چهاردهم فتحعلی شاه، شاهزاده حیدر قلی میرزا است، جمعه پانزدهم صفر سال 1214 هـ. / 20 ژوئیه 1799 م. متولد شد، در اشعار «خاور» تخلص کند. او را 11 تن پسر و دختر است، 8 تن پسر و 3 تن دختر باشد، اما پسران:

اول مرتضی قلی میرزا ملقب به خانابا مادرش دختر مهر علی خان پسر مرتضی قلی خان عم شاهنشاه است، دوم حاجی نصر الله میرزا برادر اعیانی مرتضی قلی - میرزا است، سیم امان الله میرزا مادرش از قبیله قاجاریه است، چهارم نور الله میرزا مادرش دختر حاجی مصطفی قلی خان عم پادشاه است، پنجم اسد الله میرزا هم برادر اعیانی مرتضی قلی میرزا است، ششم علی محمد میرزا مادرش نسب به نادر شاه افشار

رساند، هفتم شکر الله میرزا از مادر امان الله میرزا است، هشتم علی اکبر میرزا از مادر علی محمد میرزا است.

15. شاهزاده محمود

پسر پانزدهم فتحعلی شاه، محمود میرزا است، دوشنبه دوازدهم صفر سال 1214 هـ.

متولد شد و در اشعار تخلص به اسم فرماید، فرزندان او 34 تن باشند يك نیمه پسر و نیم دیگر دختراند، اما پسران:

اول مسعود میرزا مادرش دختر محمد خان ایروانی است، دوم محمد زمان میرزا مادرش دختر علیمراد خان زند است، سیم شیخ سیاوش میرزا با مسعود میرزا برادر اعیانی است، چهارم سلطان تکش میرزا از طرف مادر نسب به نادر شاه رساند، پنجم سلطان جهان میرزا

برادر اعیانی سلطان تکش است، ششم کیان میرزا است به کاف فارسی مادرش از مردم قریه کیان نهاوند است، هفتم قآن میرزا، هشتم عبد الباقی میرزا مادرش از مردم قزوین است، نهم سبکتکین میرزا، دهم خسرو میرزا، یازدهم مبارک - میرزا از مادر سلطان تکش است، دوازدهم شکر الله میرزا، سیزدهم نعمه الله میرزا، چهاردهم مینک توش میرزا، پانزدهم عطاء الله میرزا، شانزدهم حیدر میرزا، هفدهم محمد میرزا.

16. شاهزاده همایون میرزا

پسر شانزدهم فتحعلی شاه «همایون میرزا» است، شب جمعه بیست و هشتم جمادی الاخره سال 1216 ه. / نوامبر 1801 م. متولد شد. در اشعار «حشمت» تخلص کند. او را 20 تن فرزند باشد 11 تن پسر و 9 تن دخترند. اما پسران:

اول محمد شفیع میرزا، مادرش دختر میرزا شفیع مازندرانی صدر اعظم است، دوم اکبر میرزا مادرش از کردان شادلو است، سیم جوانبخت میرزا، چهارم محمد رحیم میرزا مادرش دختر مرتضی قلی خان سپانلوی قاجار است، پنجم سلطان سیامک میرزا، ششم ابو الفیض میرزا، هفتم نجفقلی میرزا، هشتم ابو نصر الدین میرزا از مادر ابو الفیض میرزا است، نهم حسن میرزا، دهم حسین میرزا این دو تن از مادر سیامک میرزا توامان زادند، یازدهم نور الله میرزا مادرش از مردم دماوند است.

17. الله ویردی میرزا

پسر هفدهم فتحعلی شاه، الله ویردی میرزا است، شب سه شنبه بیست و سیم شهر رمضان از مادر بزاد و سال هجرت 1216 ه. / فوریه 1802 م. بود، در اشعار «بیضا» تخلص دارد و او را یک پسر و دو دختر است نام پسرش رستم میرزا است و مادر او دختر حسینقلی خان برادر شهریار تاجدار است.

18. اسمعیل میرزا

پسر هیجدهم فتحعلی شاه، اسمعیل میرزا است، شب جمعه چهاردهم شعبان سال

1217 ه. / دسامبر 1802 م. متولد شد او را 14 تن فرزندان است یک نیمه پسر و نیمه دختر، اما پسران:

اول سلطان اویس میرزا مادرش از مردم خراسان است، دوم اردشیر میرزا از مادر سلطان اویس است، سیم محمد میرزا، چهارم غلامرضا میرزای و نیز برادر اعیانی سلطان اویس است، پنجم غلامحسین میرزا هم از مادر

سلطان اویس است، ششم ابو القاسم میرزا و هفتم اسد الله میرزا.

19. احمد علی میرزا

پسر نوزدهم فتحعلی شاه، احمد علی میرزا است. روز جمعه ششم شوال 1218 هـ / 20 ژانویه 1804 م. متولد شد، برادر اعیانی شاهزاده محمود است در اشعار به نام خود تخلص کند و او را 11 تن فرزند است 4 تن پسر و 7 تن دختران است، اما پسران:

اول یعقوب میرزا مادرش از ترکمانان است. دوم سلطان حسین میرزا مادرش دختر محمد تقی خان سوادکوهی است، سیم نادر میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شاهنشاه است، چهارم خان گلدی خان مادر او نیز ترکمان است.

20. علی رضا میرزا

پسر بیستم فتحعلی شاه، علی رضا میرزای برادر اعیانی شاهزاده محمد رضا میرزا است شب سه شنبه ششم ذیقعده 1218 هـ. / 18 فوریه 1804 م. متولد شد و او را به جز یک دختر فرزند نباشد.

21. کیقباد میرزا

پسر بیست و یکم فتحعلی شاه کیقباد میرزا است شب جمعه نوزدهم صفر سنه

1221 هـ. / 19 مه 1806 م. متولد شد و او را فرزند 5 تن دختران باشند.

22. بهرام میرزا

پسر بیست و دوم فتحعلی شاه بهرام میرزا است، شب پنجشنبه پنجم ربیع الاول 1221 هـ. / 24 مه 1806 م. متولد شد او را 5 تن فرزند باشد 3 تن پسر و 2 تن دختر است اما پسران: اول امیر اصلان میرزا مادرش دختر امیر اصلان خان کردستانی است، دوم شکر الله میرزا مادرش مازندرانی است، سیم اسد الله میرزا از مادر شکر الله میرزا است.

23. شاپور میرزا

پسر بیست و سیم فتحعلی شاه، شاپور میرزا است، شب چهارشنبه سیزدهم صفر 1222 هـ. / 23 آوریل 1807 م. متولد شد، او را یک پسر و یک دختر است نام پسرش مهدیقلی میرزا است، مادر او دختر امیر اصلان خان کردستانی است.

24. ملک قاسم میرزا

پسر بیست و چهارم فتحعلی شاه، ملک قاسم میرزا است، روز چهارشنبه دوم جمادی - الاخره سال 1222 هـ. / 8 اوت 1807 م. متولد شده و بعد از رشد و بلوغ سفر آذربایجان کرده در خدمت ولیعهد دولت نایب السلطنه همی زیست.

25. منوچهر میرزا

پسر بیست و پنجم فتحعلی شاه، منوچهر میرزا است، شب جمعه چهاردهم جمادی - الاخره متولد شد در سال 1222 ه. / 20 اوت 1807 م. او را 5 پسر و دو دختر است اما پسران:

اول اسد الله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شهریار، دوم سلطان یوسف - میرزا مادرش از مردم گرجستان است، سیم محمد کاظم میرزا برادر اعیانی اسد الله میرزا

است، چهارم محمد حسین میرزا مادرش دختر محمد حسین بیک افشار است، پنجم علی محمد میرزا هم از مادر اسد الله میرزا است.

26. هرمز میرزا

پسر بیست و ششم فتحعلی شاه هرمز میرزا است شب دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه 1222 ه. / 21 ژوئیه 1807 م. متولد شد، 6 تن فرزندان دارد 4 تن پسر و 2 تن دختر. اما پسران: اول فرخ زاد میرزا مادرش دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است، دوم فریدون میرزا برادر اعیانی فرخ زاد است، سیم نصر الله میرزا مادرش ترکمان است، چهارم فرج الله میرزا با نصر الله میرزا برادر اعیانی است.

27. ملک ایرج میرزا

پسر بیست و هفتم فتحعلی شاه، [ملک] ایرج میرزا است پنجشنبه غره جمادی الاخره سال 1222 ه. / 3 سپتامبر 1807 م. متولد شد او را 10 تن فرزند است 5 تن پسر و 5 تن دختر اما پسران:

اول محمد حسن خان مادرش آصفه دختر علی مراد خان زند است، دوم سنجر میرزا مادرش از گرجستان است، سیم غلامحسین میرزا [ملقب به صدر الشعرا و متخلص به بهجت] مادرش دختر حسینقلی بیک پازوکی است، چهارم محمد قلی میرزا از مادر غلامحسین میرزا است، پنجم جعفر قلی میرزا برادر اعیانی غلامحسین میرزا است.

28. کیکاوس میرزا شهاب السلطنه

پسر بیست و هشتم فتحعلی شاه، کیکاوس میرزا است روز جمعه هیجدهم شوال سال 1222 ه. / 20 دسامبر 1807 م. متولد شد، فرزندان او 8 تن باشند 5 تن پسران و 3 تن دختران اند. اما پسران:

اول شاهویردی خان مادرش دختر فضلعلی بیک جوانشیر است، دوم قزل ارسلان میرزا برادر اعیانی شاهویردی خان است، سیم اسد الله میرزا مادرش دختر علینقی بیک قراجه داغی است، چهارم اسمعیل میرزا

هم از مادر شاهویردی خان است، پنجم ذو الفقار میرزا هم از دختر فضلعلی بیگ است.

29. شاهقلی میرزا

پسر بیست و نهم فتحعلی شاه، شاه قلی میرزا است چهارشنبه یازدهم محرم سال 1223 هـ. /مارس 1808 م. متولد شد او را 9 تن فرزندان اند 3 تن پسر و 6 تن دختر باشد.

اما پسران:

اول اردشیر میرزا است مادرش دختر حسن خان داشلوی قاجار است، دوم محمد علی خان مادرش دختر محمد خان دولوی قاجار است، سیم خلیل الله میرزا مادرش از قبیله بزچلو است.

30. محمد مهدی میرزا

پسر سی ام فتحعلی شاه، محمد مهدی میرزا است شب یکشنبه غره شوال سال 1223 هـ. /دسامبر 1808 م. متولد شد، او را 9 تن فرزندان است 4 تن پسر و 5 تن دختران اند. اما پسران:

اول محمد کریم خان مادرش دختر امیر خان عز الدین لوی قاجار است، دوم محمد صادق خان مادرش از مردم طهران است، سیم محمد رحیم خان مادرش دختر مهر علی خان قاجار قوانلو است، چهارم لطفعلی خان برادر اعیانی محمد رحیم خان است.

31. کیخسرو میرزا

پسر سی و یکم فتحعلی شاه، کیخسرو میرزا است برادر اعیانی کیکاوس میرزا. او را 8 فرزند است 3 تن پسر و 5 تن دختران اند. اما پسران:

اول محمد صادق خان مادرش دختر محمد باقر خان [دولوی قاجار] بیگلربیگی دار الخلافه است، دوم مرتضی قلی خان، سیم محمد حسین میرزا این دو برادر از یک مادرند و میلاد کیخسرو میرزا شب پنجشنبه سیزدهم صفر 1224 هـ. / 1809 م. است.

32. کیومرث میرزای ایلخانی

پسر سی و دوم فتحعلی شاه، کیومرث میرزای ایلخانی ملقب به ابو الملوک است. روز سه شنبه بیست و پنجم جمادی الاخره سال 1224 هـ. /اوت 1809 م. متولد شد و او را 6 تن فرزندان است، 4 تن پسر و 2 تن دختران اند اما پسران:

اول هوشنگ میرزا مادر او از مردم گرجستان است، دوم سیامک میرزا مادر او دختر میرزا قدیر لشکرنویس مازندرانی است، سیم سلطان احمد میرزا مادرش دختر

محمد خان دولوی قاجار است، چهارم ادیس میرزا برادر اعیانی

33. جهان‌شاه میرزا

پسر سی و سیم فتحعلی شاه، جهان شاه میرزا است او نیز برادر اعیانی شاهزاده محمود است یکشنبه بیست و پنجم رمضان سال 1224 هـ. / 5 نوامبر 1809 م. متولد شد او را 9 تن فرزند است 6 تن پسر و 3 دختر است، اما پسران:

اول عادلشاه میرزا، دوم جهاندار میرزا، سیم قنبر میرزا، چهارم فاضل شاه میرزا برادر اعیانی جهاندار میرزا است، پنجم محمد حسین میرزا [از] مادر عادلشاه است، ششم محمد هاشم میرزا.

34. سلیمان میرزا

پسر سی و چهارم فتحعلی شاه، سلیمان میرزا است، سه شنبه چهارم محرم سال 1225 هـ. / 10 فوریه 1810 متولد شد او را 3 فرزند است یک پسر و دو دختر. نام پسرش داود میرزا است و مادر او آقا بیگم دختر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است.

35. فتح الله میرزای شعاع السلطنه

پسر سی و پنجم فتحعلی شاه، فتح الله میرزا است، چهارشنبه نهم رجب سال 1226 هـ متولد شد و ملقب به شعاع السلطنه است. 3 تن فرزند دارد که 2 تن پسر و یک دختر است اما پسران:

اول نور الدهر میرزا، مادر او دختر ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار است، دوم ابراهیم خان برادر اعیانی نور الدهر است.

36. ملک منصور میرزا

پسر سی و ششم فتحعلی شاه، ملک منصور میرزا است [و] برادر اعیانی ملک قاسم میرزا، سه شنبه بیست و دوم رجب سال 1226 هـ. / 24 ژوئیه 1811 م. متولد شد و او را در حیات پدر ولدی بادید نشد و بعد از پدر همچنان عقیم بماند، بیشتر وقت در نزد برادر روزگار برد.

37. شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله

پسر سی و هفتم فتحعلی شاه، شاهزاده بهمن میرزا است ملقب به بهاء الدوله، شب یکشنبه بیست و سیم شهر شوال 1226 هـ. / نوامبر 1811 م. متولد شد. 6 تن فرزندان او است 4 تن پسر و 2 دختر. اما پسران:

اول ساسان میرزا مادرش از مردم گرجستان است، دوم مهدیقلی خان مادرش دختر

مهدیقلی خان دولوی قاجار بیگلربیگی استرآباد است، سیم داراب میرزا برادر اعیانی ساسان میرزا است، چهارم فریدون میرزا برادر اعیانی مهدیقلی خان است.

38. سلطان محمد میرزای سیف الدوله

پسر سی و هشتم فتحعلی شاه، سلطان محمد میرزا ملقب به سیف الدوله است و او را فرزند نباشد. مادر او تاج الدوله بانوی سرای پادشاه است، میلادش روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سال 1228 هـ. / 28 مه 1813 م. است.

39. سلطان سلیم میرزا

پسر سی و نهم فتحعلی شاه، سلطان سلیم میرزا است. شب پنجشنبه بیست و ششم شوال 1228 هـ. / اکتبر 1813 م. متولد شد. فرزندان 4 تن باشند 2 پسر و 2 دختر.

اما پسران:

اول آزاد خان میرزا، دوم محمد حسین میرزا برادر اعیانی آزاد خان است.

40. سلطان مصطفی میرزا

پسر چهارم فتحعلی شاه، سلطان مصطفی میرزا است. جمعه یازدهم ذیقعده 1228 هـ / نوامبر 1813 م. متولد شد او را 2 پسر باشد:

اول سلطان صیفور میرزا [و] مادرش دختر خانلر خان پسر علیمراد خان زند است، دوم سلطان محمود میرزا است برادر اعیانی سلطان صیفور.

41. سلطان ابراهیم میرزا

پسر چهل و یکم فتحعلی شاه، سلطان ابراهیم میرزا است شنبه نوزدهم جمادی الاخره سال 1228 هـ. / ژوئن 1813 م. متولد شد و او را 4 فرزند است یک تن پسر و 3 دختر. نام پسرش حسینعلی میرزا [و] مادرش دختر حسینعلی خان قاجار ایروانی است.

42. سیف الله میرزا

پسر چهل و دوم فتحعلی شاه، سیف الله میرزا برادر اعیانی شاهزاده بهاء الدوله [بهمن میرزا] است، سه شنبه چهاردهم رجب سنه 1229 هـ. / ژوئن 1814 م. متولد شد.

او را 4 فرزند است 2 پسر و 2 دختر. اما پسران:

اول نصر الله میرزا، دوم جهان بخش میرزا هردو تن برادر اعیانی و مادر ایشان از گرجستان است.

43. یحیی میرزا

پسر چهل و سیم فتحعلی شاه، یحیی میرزا است. شب سه شنبه غره شهر محرم سنه

1234 ه. / 31 اکتبر 1818 م. متولد شد، او را يك تن دختر باشد.

44. زکریا میرزا

پسر چهل و چهارم فتحعلی شاه، زکریا میرزا است، شب شنبه بیست و ششم ربیع

ص: 153

الاول سنه 1234 هـ / ژانويه 1819 م. متولد شد برادر اعيانى يحيى ميرزا است [و] او را فرزند نباشد.

45. محمد امين ميرزا

پسر چهل و پنجم فتحعلى شاه، محمد امين ميرزا است روز دوشنبه دهم ربيع الثانى 1234 هـ. / ژانويه 1819 م. متولد شد او را دو تن دختر باشد.

46. سلطان حمزه ميرزا

پسر چهل و هشتم فتحعلى شاه، حمزه ميرزا است شب چهارشنبه بيست و يكم رمضان سال 1234 هـ. / ژانويه 1819 م. متولد شد، او را فرزند نباشد.

47. فرخ سير ميرزا

پسر چهل و هفتم فتحعلى شاه، فرخ سير ميرزا برادر اعيانى سلطان محمد ميرزا، ملقب به تير الدوله است. [تولد او در ماه محرم سال 1238 هـ / سپتامبر 1822 م.]

48. سلطان احمد ميرزاى عضد الدوله

پسر چهل و هشتم فتحعلى شاه، سلطان احمد ميرزا است، ملقب به عضد الدوله است، جمعه نوزدهم ذيقعد 1234 هـ. / سپتامبر 1819 م. متولد شد او را فرزند نباشد.

49. صاحبقران ميرزا

پسر چهل و نهم فتحعلى شاه، صاحبقران ميرزا است و او را يك پسر است كه محمد حسن خان نام دارد و مادرش دختر ابراهيم خان دولوى قاجار است. [تولد او در 21 رمضان 1234 هـ / ژانويه 1819 م. است]

50. طهمورث ميرزا

پسر پنجاهم فتحعلى شاه، طهمورث ميرزا است جمعه هفدهم جمادى الاولى سنه 1235 هـ. / مارس 1820 م. متولد شد او را فرزند نباشد.

51. جهانسوز ميرزا

پسر پنجاه و يكم فتحعلى شاه، حسينقى خان ملقب به جهانسوز شاه برادر اعيانى يحيى ميرزا است او را فرزند نباشد. [متولد 1246 هـ ق / 1830 م.]

52. محمد هادی میرزا

پسر پنجاه و دوم فتحعلی شاه، محمد هادی میرزا است برادر اعیانی محمد امین میرزا.

[متولد 1824/1239 م.]

53. پرویز میرزا

پسر پنجاه و سیم فتحعلی شاه، پرویز میرزا است. [ملقب به نیر الدوله، متولد ربیع الاول 1239 ه/نوامبر 1823 م.]

54. علیقلی میرزا

پسر پنجاه و چهارم فتحعلی شاه، علیقلی میرزا است. [ملقب به اعتضاد السلطنه، تولد 23 ربیع الاول 1238 ه/نوامبر 1822 م.]

55. عباسقلی میرزا

پسر پنجاه و پنجم فتحعلی شاه، عباسقلی میرزا است و او برادر اعیانی علیقلی میرزا است. [متولد 17 رجب 1241 ق/فوریه 1826 م.]

ص: 154

56. کامران میرزا

پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه، کامران میرزا است. [متولد 1240 ق/ 1825 م].

برادر اعیانی اورنگ زیب میرزا]

57. اورنگ زیب میرزا

پسر پنجاه و هفتم فتحعلی شاه، اورنگ زیب میرزا است. [متولد 1247 ق/ 1831 م. برادر اعیانی کامران میرزا]

58. جلال الدین میرزا

پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه، سلطان جلال الدین میرزا است. [متولد 12 شعبان 1245 ق/ فوریه 1830 م].

59. امان الله میرزا

پسر پنجاه و نهم فتحعلی شاه، امان الله میرزا است. [متولد 1243 ق/ 1827 م].

60. سلطان حسین میرزا

پسر شصتم فتحعلی شاه، سلطان حسین میرزا است. [متولد 1245 ق/ 1829 م]

این جمله پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بودند، اگرچه سخن بر آن نهادیم که هنگام بدرد شهریار تاجدار جهان چندانکه از فرزندانش زنده باشند نامبردار شوند [و زنده باشند یاد نماید] و 5 تن از ایشان هنگام وفات شهریار تاجدار زندگانی نداشتند و نگارنده کتاب مبارک در این نگارش حشمت ولیعهد دولت نایب السلطنه و شاهزاده محمد علی میرزا را بداشت و 3 تن دیگر را بدان نگاشت که عشره سادسه شکسته نشود و عدد با 60 راست آید.

اکنون دختران شهریار را نگار کنیم از این 48 تن که رقم می شود 2 تن قبل از رحلت شهریار به دیگر سرای تحویل دادند و 6 تن دوشیزگانند که هنوز دیدار شوهر نکرده اند و با کس هم بستر نشده اند و 40 تن ضجیع شوهران و مادران دختران و پسران اند.

اسامی دختران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه

1 - همایون سلطان مشهور به خانم خانمان از مادر شاهزاده حسینعلی میرزا [فرمانفرما] است و او ضجیع ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار حکمران کرمان بود، 5 تن فرزند آورد و دو تن از ایشان پسر است: اول عباسقلی میرزا، دوم ابو الفتح میرزا.

2 - شاهزاده بیگم جان هم از مادر فرمانفرما است در سرای امیر محمد قاسم خان قوانلو بود، یک پسر آورد، مسمی به سلیمان خان و ملقب به خان خانان و او را دو دختر بود که یکی را با شاهنشاه کشورگشا محمد شاه قاجار عقد بست و اینک فرزندش شاهنشاه جمشید دستگاه ناصر الدین شاه که ملکش جاوید باد صاحب تخت و تاج و خداوند باج و خراج است.

3 - سید بیگم که همدم سلطان لقب دارد، هم از مادر فرمانفرما است

ص: 155

به حباله نکاح محمد زکی خان نوری سردار فارس در آمد و در سفر بیت الله الحرام به مرض وبا درگذشت.

4 - ام سلمه مشهور به گلین خانم از مادر شاهزاده محمد علی میرزا [دولت‌شاه] است.

خط نسخ را نیکو نوشت و چند مجلد قرآن مجید را نگار داده در عتبات ائمه دین علیهم السلام موقوف داشت، ضجیع برادرزاده شهریار، زین العابدین خان گشت و دو تن دختر و یک پسر آورد. نام پسرش محمد جعفر میرزا است.

5 - مریم خانم از مادر حسام السلطنه، ضجیع الله یار خان آصف الدوله است او را 8 فرزند است 4 تن پسر و 4 تن دختر. اما پسران: اول حسن خان مشهور به سالار. دوم میرزا محمد خان ملقب به بیگلربیگی. سیم محمد علی خان. چهارم حسین خان.

6 - فخر جهان خانم مشهور به فخر الدوله از مادر شاهزاده شعاع السلطنه است، روزی چند در سرای میرزا محمد خان پسر حسینقلی خان برادر شهریار بود از وی جدائی جست. او را فرزند نباشد اما نیک بزرگ و حضرتش مطاف بزرگان است، سفر بیت الله الحرام کرده و تقبیل آستان ائمه هدی سلام الله علیهم فرموده.

7 - شاه بیگم مشهور به ضیاء السلطنه است از مادر شاهزاده محمود، در سرای درونی شهریار نگارنده اسرار بود و صیت حسنش افسانه تمامت بلدان و امصار. بعد از پدر ضجیع میرزا مسعود وزیر دول خارجه شد و از او فرزندان آورد.

8 - سلطان بیگم هم از مادر ضیاء السلطنه است روزی چند با پسر مهدیقلی خان دولو همسر و هم بستر بود. در جوانی وداع جهان گفت و از او یک دختر ماند.

9 - گوهر ملک خانم با ولیعهد دولت نایب السلطنه از یک مادر است، نخست در سرای محمد امین خان قاجار نسقچی باشی بود و از پس او ضجیع میرزا ابو القاسم قایم مقام گشت او را فرزند نباشد.

10 - زینب خانم از مادر محمد قلی میرزای ملک آراست، دوکرت

سفر بیت الله الحرام کرده و ملقب به حاجی شاه شده. ضجیع اسمعیل خان پسر نظام الدوله سلیمان خان قوانلو است، از 10 تن فرزند، یک پسر دارد و نام او احمد خان است.

11 - خدیجه خانم هم از مادر ملک آرا است، ضجیع محمد باقر خان، ملقب به

مریخ شاه پسر حسینقلی خان برادر شهریار است، 4 فرزند دارد 3 تن پسر است. اول اسد الله خان، دوم حسین خان، سیم محمد حسن خان.

12 - طیغان خانم است به حباله نکاح موسی خان قوانلو درآمد و بعد از روزگاری زایر بیت الله الحرام گشت، او را 9 فرزند است 5 تن پسران باشند: اول جعفرقلی خان، دوم مهدیقلی خان هم نام جد خود است. سیم محمدقلی خان، چهارم سلطانقلی خان، پنجم موسی خان بعد از فوت پدر متولد شد و نام پدر یافت.

13 - عزت نسا خانم است با برادرزاده شهریار موسی خان پسر حسینقلی خان هم بستر گشت و بعد از وفات شوهر سفر بیت الله الحرام نمود و در پایان امر به حباله نکاح حاجی میرزا آقاسی کارگزار ایران درآمد، چنانکه مذکور خواهد شد سه دختر دارد و یک پسر از موسی خان. نام پسرش اللهقلی میرزای ایلخانی است.

14 - شمس بانو خانم، ضجیع میرزا موسی خان برادر میرزا ابو القاسم قایم مقام شد.

15 - خدیجه سلطان مشهور به عصمة الدوله، ضجیع ابراهیم خان ناظر پسر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است. او را 4 فرزند باشد 3 تن پسرند. اول صدر الدوله، دوم آصف الدوله، سیم محمد باقر خان.

16 - درخشنده گوهر خانم است ضجیع میرزا اسمعیل خان پسر میرزا خانلر حلال خور مازندرانی منشی الممالک، با شاهزاده اسمعیل میرزا از یک بطن است. او را 4 فرزند است 2 پسر و 2 دختر. اما پسران: اول میرزا نصر الله، دوم میرزا فریدون.

- 17 - گوهر شاه بیگم، در سرای علی محمد خان قاجار دولو است و 2 دختر و یک پسر دارد نام پسرش محمد خان است.
- 18 - شاه سلطان خانم ضجیع محمد صادق خان قوانلو پسر مرتضی قلی خان عم شهریار است. بعد از وفات شوهر زایر بیت الله الحرام شد و در عتبات عالیات به حباله نکاح میرزا محمد تقی شهرستانی که فاضلی نحریر است درآمد، از محمد صادق خان پسری دارد که نام او محمد زمان میرزا است.
- 19 - دختر نوزدهم فتحعلی شاه، گوهر خانم، ضجیع رستم خان پسر ابراهیم خان عمزاده شهریار است، 4 تن فرزند آورد 3 تن پسرند: اول عبد الحسین خان، دوم سهراب خان، سیّم رستم خان که بعد از وفات پدر متولد گشت و نام پدر یافت.
- 20 - تاجلی بیگم خانم از مادر شعاع السلطنه است و زوجه نصر الله خان پسر ظهیر الدوله ابراهیم خان قوانلو است، او نیز سفر مکه معظمه کرده و از نصر الله خان 5 فرزند آورده 3 تن پسر است: اول ابراهیم خان، دوم مهدیقلی خان، سیّم خلیل الله میرزا.
- 21 - حسن جهان خانم مشهور به والیه، وی نیز از مادر شعاع السلطنه است، ضجیع خسرو خان والی کردستان شد و 6 تن فرزند آورد 3 دختر و 3 پسر اما پسران: اول رضا قلی خان، دوم غلام شاه خان، سیّم احمد خان.
- 22 - ماه بیگم خانم به حباله نکاح غلامحسین سپهدار عراق درآمد، او را 3 فرزند است 2 نفر پسرانند: اول یوسف خان، دوم حسن خان.
- 23 - دختر بیست و سیّم فتحعلی شاه سروجهان خانم زوجه آقا خان حاکم محلاتی است که او را طبقه اسمعیلیه پشت بر پشت امام خویش دانند. وی را از آقا خان 3 فرزند است و 2 دختر و یک پسر که علی شاه نام دارد.
- 24 - خورشید خانم زوجه عباسقلی خان سرکرده جماعت افشار خمسه است 3 تن فرزند دارد یک تن پسر است مسمی به ولی محمد خان.

- 25 - مولود سلطان خانم زوجه رضا قلی خان پسر اسمعیل خان سردار دامغانی بود، از او جدائی جست و به سرای حاجی حسن خان پسر ذوالفقار خان پسر عم شوهر نخستین خود در رفت او را فرزند نباشد.
- 26 - عالیله سلطان خانم زوجه علی خان دامغانی میرآخور شهریار شد یک دختر و یک پسر آورد نام پسرش عیسی خان است.
- 27 - زبیده خانم زوجه علی خان قراگوزلو است او را یک پسر است مسمی به محمد حسین خان.
- 28 - خورشید کلاه از مادر شاهزاده سیف الدوله [سلطان محمد میرزا] است، ضجیع میرزا علی محمد خان نظام الدوله پسر عبد الله خان امین الدوله گشت و 3 فرزند آورد یک تن پسر باشد مسمی به نجفقلی خان.
- 29 - شیرین جان خانم هم از مادر سیف الدوله [سلطان محمد میرزا] است و در سرای محمد قلی خان پسر حسین خان سردار ابروانی است.
- 30 - مرصع خانم او نیز مادر سیف الدوله [سلطان محمد میرزا] است و در سرای محمد قلی خان ایشیک آقاسی باشی پسر آصف الدوله است.
- 31 - قیصر خانم از مادر یحیی میرزا است زوجه سلیمان خان افشار قاسم لو است،
یک پسر دارد مسمی به محمد ولی خان.
- 32 - ساره سلطان خانم هم از مادر یحیی میرزا است، زوجه جهانگیر خان افشار ارومی شد.
- 33 - آقابیگم زوجه میرزا علی اکبر هزار جریبی ملاًباشی است یک تن دختر دارد.
- 34 - شاه جهان خانم مشهور به خان بی بی چون همنام عمه شهریار است هم به عمه شاه مخاطب می شود، زوجه میرزا عبد الباقی منجم باشی گیلانی است او را یک دختر است.
- 35 - فرخ سلطان خانم از مادر شاپور میرزا است و زوجه میرزا

غلامشاه پیشخدمت - باشی است که نسب به میرزا ابو القاسم فندرسکی می رساند، زیارت بیت الله الحرام کرده و از میرزا غلامشاه 6 فرزند آورده 2 تن پسرانند: اول میرزا ابو القاسم، دوم سید حسین میرزا.

36 - ماه نوش لب خانم زوجه امیر دیوان میرزا نبی خان قزوینی است يك دختر و يك پسر آورده، نام پسرش داراب میرزا است.

37 - حبّ نبات خانم از مادر محمد مهدی میرزا است، برادرزاده شهریار میرزا محمد خان بعد از جدائی از فخر الدوله او را به حباله نکاح در آورد و او را يك دختر باشد.

38 - پاشا خانم هم از مادر محمد مهدی میرزا است، زایر بیت الله الحرام گشت و به نکاح سهراب خان گرجی خازن شهریار درآمد و دو پسر از او آورد: اول اریکلی خان ملقب به والی، دوم محمد علی خان.

39 - فرزانه بیگم هم از مادر محمد مهدی میرزا است زوجه حسینعلی خان معیر الممالک خزانه دار شهریار است او را يك دختر باشد.

40 - مهرجان خانم هم از مادر محمد مهدی میرزا است، بعد از فوت شاهنشاه زوجه زین العابدین خان پسر قاسم خان هزار جریبی قوللر آقاسی شد.

41 - سلطان خانم از مادر ملك ایرج میرزا است زوجه محمد باقر خان دولو بیگلربیگی دار الخلافه گشت او را يك تن دختر باشد.

42 - خاور سلطان بیگم از مادر علیقلی میرزا است، بعد از فوت شهریار به حباله نکاح میرزا نظر علی حکیم باشی قزوینی درآمد يك تن پسر آورد مسمی به میرزا محمد خان.

43 - رخساره بیگم بعد از فوت پدر زوجه محمد خان ایروانی امیر تومان شده [و] پس از او محمد علی خان ماکوئی او را نکاح بست و اکنون در سرای امیر اصلان خان قوانلو است از محمد خان يك دختر دارد.

44 - خرم بهار خانم از مادر کامران میرزا است.

45 - بزم آرا خانم او نیز از مادر کامران میرزا است.

46 - ماه تابان خانم با زوجه میرزا نبی خان از يك مادر است.

47 - ملکزاده خانم است.

48 - بدر جهان خانم ملقب به ماه باجی است، او نیز از مادر یحیی میرزا است.

اسامی زوجات شاهنشاه فتحعلی شاه

اشاره

اما زوجات شاهنشاه ایران فتحعلی شاه عجب نباشد که آن را کسی شمار کند با 1000 تن راست آید؛ لکن در این کتاب مبارك آنانکه در حشمت حسب و نسب سجل و سند داشته اند یا در سرای سلطنت صاحب ولد بوده اند و اگر نه، شناخته و نامبردار گشته اند به نام نگاشته می آید و آن جماعت که نسب بزرگ داشته اند نخست رقم می شود و بعد از آن طبقه [ای] که هنگام رحلت پادشاه با فرزندان بوده اند شمرده می آید، آن گاه آن جماعت را مرقوم داریم که بعضی را فرزند نبوده و برخی را فرزندان بمرده اند و هنگام بدرود پادشاه از جهان بی ولد بوده اند بالجمله:

نخستین: زوجات فتحعلی شاه، آسیه خانم دختر فتحعلی خان دولوی قاجار است و او مادر نایب الدوله عباس میرزا و ظلّ السّ لطان و گوهر ملك خانم است و دو تن از فرزندان نیز وفات کرده اند، او را شاه شهید آقا محمد شاه برای شاهنشاه عقد دائمی بست و در سنه 1850/1220 م. وداع جهان گفت، جسد او را به عتبات عالیات حمل دادند.

زوجه دوم: فتحعلی شاه نیز آسیه خانم نام داشت و او دختر محمد خان قاجار همشیره نظام الدوله سلیمان خان قوئلو است، نخست در سرای مهدیقلی خان عمّ شهریار بود و ابراهیم خان ظهیر الدوله را از او آورد، از پس او به عقد دائمی شاهنشاه درآمد.

محمد قلی میرزای ملك آرا و خدیجه خانم و زینب خانم فرزندان اویند 2 تن هم از وی

وفات کرده و او در مازندران وداع جهان گفت.

زوجه سیم: فتحعلی شاه، خیر النساء خانم دختر مرتضی قلی خان عمّ شهریار است

که به طرف روس گریخت، چنانکه مرقوم شد او نیز معقوده شاهنشاه و مادر حیدر قلی میرزا است دو تن هم از وی بمرده است با پسر به گلپایگان سفر کرد و در آنجا رخت به جهان دیگر برد.

زوجه چهارم: فتحعلی شاه، مریم بیگم خانم دختر شیخعلی خان زند و مادر شیخعلی میرزا است از وی نیز دو تن فرزند وفات کرده با پسر سفر ملایر کرد و از آنجا به زیارت بیت الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت به دیگر سرای مقام کرد.

این 4 تن که شمردیم زنان معقوده بودند و دیگران به مدت معین و صیغه مشخص در سلك پردگیان سرای سلطنت درآمدند.

زوجه پنجم: فتحعلی شاه، بدرنسا خانم دختر حاجی مصطفی قلی خان عم شهریار است، او را يك فرزند بیامد و بمرد و چندان تندخوی بود که مرافقت با دیگر زنان نتوانست کرد، لاجرم طلاق گرفته از سرای سلطنت بیرون شد و سفر بیت الله الحرام کرده پس از مراجعت به دار الخلافه وداع زندگانی گفت، جسدش را به عتبات عالیات حمل دادند.

زوجه ششم: فتحعلی شاه، خدیجه خانم دختر محمّد خان عز الدین لوی قاجار است يك فرزند آورد و بمرد، او را جاریه از مردم سبزوار بود، وقتی از خاتون خویش خواستار شوهر گشت و مسؤولش به اجابت مقرون نیفتاد، لاجرم خاتون خود را زهر بخورانید و بکشت و شهریارش به کیفر این کار بفرمود تا بر دهن خنپاره بستند و آتش در زدند.

زوجه هفتم: گوهر تاج خانم دختر میرزا محمّد خان دولّو بیگلربیگی طهران بود در جوانی بمرد و يك دختر به یادگار گذاشت که نام او گوهر خانم است و زوجه رستم خان پسر ابراهیم خان ظهیر الدوله می باشد.

زوجه هشتم: فتحعلی شاه، ملک سلطان خانم دختر ابراهیم خان دولّوی قاجار است يك دختر آورد و روزگار نیافت.

زوجه نهم: سلطان خانم دختر الله قلی خان قاجار دولّو، والده امان الله میرزا است.

زوجه دهم: فتحعلی شاه، بدر جهان خانم دختر محمّد جعفر خان عرب حاکم بسطام است. حسینعلی میرزای فرمانفرما و [حسنعلی میرزا] شجاع السلطنه و سه دختر از بطن او است، [همایون سلطان، بیگم جان خانم، سید بیگم] سه دختر هم از او وفات کرده [اند].

زوجه یازدهم: فتحعلی شاه، خیر النسا خانم دختر شاهرخ شاه افشار است که شاه شهید آقا محمّد شاه بعد از فتح خراسان او را برای شهریار خواستاری نمود و او یک فرزند آورد و بمرد.

زوجه دوازدهم: فتحعلی شاه، آغاییگم مشهور به آغاباجی دختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ است، بعد از فوت والده ملک آرا [آسیه خانم] به عقد دائمی شهریار درآمد و او را فرزند نیامد در سال 1248 ه. / 1832 م. در ارض قم وداع جهان گفته هم در آنجا مدفون گشت.

زوجه سیزدهم: فتحعلی شاه، بیگم خانم دختر صادق خان شقاقی است یک فرزند آورد و زنده نماند.

زوجه چهاردهم: فتحعلی شاه، طرلان خانم دختر الله یار خان قلیجه ای است از وی فرزند نیامد.

زوجه پانزدهم: فتحعلی شاه، بیگم خانم دختر امامقلی خان افشار است، ملک قاسم میرزا و ملک منصور میرزا از بطن او است، دو تن هم وفات کرده [اند].

زوجه شانزدهم: فتحعلی شاه، قمر نسا بیگم خانم دختر حسینقلی خان پسر امامقلی خان افشار است، یحیی میرزا و جهانسوز میرزا و سارا سلطان و قیصر خانم و بدر جهان خانم از بطن او است یک تن وفات کرده.

زوجه هفدهم: فتحعلی شاه، زینب خانم دختر احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه است او را فرزند نیامد.

زوجه هجدهم: فتحعلی شاه، خانم کوچک دختر محمّد تقی خان نبیره کریم خان زند است.

زوجه نوزدهم: فتحعلی شاه، مریم بیگم خانم دختر جعفر خان زند است او را

زوجه بیستم: فتحعلی شاه، آقا بیگم دختر صید مراد خان زند است او را نیز ولدی نبوده.

زوجه بیست و یکم: خاتون جان خانم دختر محمد علی خان زند است و مادر شاه قلی میرزا و یک فرزندش وفات کرده، طواف خانه خدای نیز نموده است.

زوجه بیست و دوم: فتحعلی شاه خیر النسا خانم دختر مجنون خان پازوکی است، یک دختر آورده خدیجه سلطان بیگم خانم که با ابراهیم خان ناظرش عقد بست.

زوجه بیست و سیم: فتحعلی شاه، نوش آفرین خانم دختر بدر خان زند است ماه نوش لب خانم زوجه میرزا نبی خان و ماه تابان که بعد از شاهنشاه به نکاح میرزا حسین خان پسر میرزا نبی خان درآمد دختران اویند.

زوجه بیست و چهارم: مهر نسا خانم همشیره محمود خان قوریساوول باشی دنبلی است و او نخست نامزد امیر سلیمان خان قوآنلو بود، از پس او به سرای به سلطنت درآمد. دو فرزند آورد و دو کت زایر بیت الحرام گشت اما فرزندان او نماندند.

زوجه بیست و پنجم: فتحعلی شاه، خانم جان خانم دختر محمد علی خان زند ولد کریم خان، او را فرزند نبود.

زوجه بیست و ششم: خانم جانی خانم دختر ابراهیم خان طالش دو فرزند از او متولد شده و هر دو تن مرده اند.

زوجه بیست و هفتم: فتحعلی شاه، آغاببیگم خانم نسب به سلاطین صفویه می رساند و او فرزند نیاورد.

زوجه بیست و هشتم: فتحعلی شاه، نساباجی خانم از بزرگزادگان طالش است گوهرشاد خانم زوجه علی محمد خان دولوی قاجار از بطن او است.

زوجه بیست و نهم: فتحعلی شاه، گوهر خانم دختر ندر قلی خان زند است او را فرزند نباشد.

زوجه سی ام: فتحعلی شاه، نبات خانم دختر تقی خان قاجار است او را ولد نباشد.

زوجه سی و یکم: فتحعلی شاه، گوهر خانم دختر فتحعلی خان ولد رضا قلی خان عمّ شهریار است فرزند ندارد.

زوجه سی و دویم: فتحعلی شاه، گوهر خانم دختر خانابا خان نانگلی است، او را نیز ولد نباشد.

این طبقه از زوجات شاهنشاه از شاهزادگان و بزرگزادگان ایرانند.

اسامی زوجات فتحعلی شاه که هنگام وفات شهریار صاحب پسران و دختران بودند

اکنون زنانی که در سرای سلطنت پسران و دختران آورده و خود بزرگ و بانوی سرای پادشاه شده اند رقم می شود بالجمله:

زوجه سی و سیم: فتحعلی شاه، زیباچهر خانم از مردم گرجستان است شاهزاده محمد علی میرزا [دولت‌شاه] و ام سلمه خانم از بطن او است و یک تن فرزندش نیز وفات کرده.

زوجه سی و چهارم: فتحعلی شاه، بی بی کوچک خانم همشیره صادق خان بروجردی است شاهزاده محمد ولی میرزا از بطن او است، مریم خانم هم از او است.

زوجه سی و پنجم: فتحعلی شاه، زینب خانم همشیره علی خان بختیاری، شاهزاده محمد تقی میرزا حسام السلطنه از بطن او است مریم خانم هم از او است، دو تن فرزندش نیز مرده است.

زوجه سی و ششم: بیگم جان خانم دختر حاجی صادق قزوینی است. رکن الدوله و امام ویردی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا از بطن او است. یک تن هم مرده است.

زوجه سی و هفتم: فتحعلی شاه، کلثوم خانم از سادات پازوار است شاهزاده عبد الله میرزا از بطن او است.

زوجه سی و هشتم: فتحعلی شاه، مریم خانم از مردم گرجستان است. محمد رضا میرزا و علیرضا میرزا از بطن او است. 3 تن هم از فرزندانش مرده است.

زوجه سی و نهم: فتحعلی شاه، مریم خانم از جماعت بنی اسرائیل است. محمود میرزا و همایون میرزا و احمد علی میرزا و جهان‌شاه میرزا و از دختران ضیاء السلطنه و سلطان بیگم خانم از بطن او است، 5 تن از فرزندانش نیز مرده است.

زوجه چهلیم: فتحعلی شاه، فاطمه خانم مشهور به سنبل باجی همشیره علی اکبر خان راهوری از بلوک کرمان است، شاهزاده شعاع السلطنه و از دختران فخر الدوله و والیه و تاجلی بیگم خانم از بطن او است 6 تن هم از فرزندان او وفات کرده.

زوجه چهل و یکم: فتحعلی شاه، گلبدن خانم ملقب به خازن الدوله از مردم گرجستان شاهزاده بهاء الدوله و سیف الله میرزا از بطن او است يك تن از اولادش وفات کرده، نخست در سرای سلطنت صندوقدار لقب داشت و نقش خاتم چنین کرده.

معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان.

و از آن پس خازن الدوله نام یافت چندانکه شهریار را جواهر شاهوار و درهم و دینار و ادات سیم و زر و آلات مرصع به جواهر و درر [و] رزمه های دیا و سلبهای زیبا بدست شد به تمامت سپرده او بود و هرگز محاسبی و آواره نگاری نداشت و علم او بر این همه خزاین چنان احاطت داشت که اگر شهریار از وی خردتر چیزی و ناچیزتر شیئی از آن خزاین طلب می کرد در شب تاریک دست می برد و اول بار مطلوب را بر می آورد بعد از وفات پادشاه زایر بیت الله الحرام گشت.

زوجه چهل و دوم: فتحعلی شاه، طاوس خانم ملقب به تاج الدوله از مردم اصفهان، شاهزاده سیف الدوله و تیر الدوله و عضد الدوله و از دختران شیرین جهان خانم و شمس الدوله و مرصع خانم از بطن او است. 3 تن از اولادش نیز مرده است. چون به سرای سلطنت درآمد چنان پسند خاطر شهریار افتاد که از تمامت خاتونان فزونی جست، همانا جواهری که از بهر حلی و حلل از سر و بر علاقه کرده بود معادل دو کرور تومان زر مسکوک را به تقویم رفت و بعد از وفات شهریار نقش نگین چنین کرد:

خاک غم ریخت فلک بر سر تاج

زوجه چهل و سیم: فتحعلی شاه، بنفشه بادام خانم از ارامنه آذربایجان است شاهزاده الله ویردی میرزا از بطن او است.

زوجه چهل و چهارم: فتحعلی شاه، مشتری باجی از اهالی شیراز است و در

علم موسیقی قوتی تمام دارد، محمّد مهدی میرزا و محمّد امین میرزا و محمّد هادی میرزا و از دختران حبّ نبات خانم و پاشا خانم و مهرجهان خانم و فرزانه خانم از بطن او است. 5 تن از فرزندانش وفات نموده.

زوجه چهل و پنجم: فتحعلی شاه، زلیخا خانم از جماعت ترکمانان است. اسمعیل میرزا از بطن او است که حکومت بسطام داشت.

زوجه چهل و ششم: فتحعلی شاه، پریشاه خانم از مردم گرجستان است، شاهزاده کیومرث میرزا از بطن او است، دو تن از فرزندانش مرده است، نیک پارسا و پرهیزکار بود و بعد از پادشاه زایر بیت الله الحرام گشت و ملقب به حاجی شاه شد.

زوجه چهل و هفتم: فتحعلی شاه، شاه پری خانم ملقب به سردار، در فنّ موسیقی نام بردار بود نسب به قبیله مجوس رساند، ملک ایرج میرزا و سلطان مصطفی میرزا و از دختران جهان سلطان خانم از بطن اویند.

زوجه چهل و هشتم: فتحعلی شاه، شاه پسند خانم از مردم شیراز است و در موسیقی هنری به سزا دارد، کیقباد میرزا و کیکاوس میرزا و کیخسرو میرزا از بطن او است یک تن از اولادش نیز وفات کرده.

زوجه چهل و نهم: فتحعلی شاه، سکینه خانم از مردم اصفهان است. بهرام [میرزا] و هرمز میرزا از بطن او است یک تن از او نیز وفات کرده.

زوجه پنجاهم: فتحعلی شاه، جیران خانم از قبیله کولان ترکمان است، سلیمان میرزا و سلطان سلیم میرزا از بطن او است یک تن هم وفات کرده.

زوجه پنجاه و یکم: فتحعلی شاه، ستاره خانم از مردم اصفهان است والده منوچهر میرزا است.

زوجه پنجاه و دویم: فتحعلی شاه، گل پیرهن خانم از مردم گرجستان است؛ علیقلی میرزا و عباس قلی میرزا و نور الدهر میرزا و از دختران خاور سلطان از بطن او است.

زوجه پنجاه و سیم: فتحعلی شاه زیباچهر خانم خواهر نصیر خان شیرکوهی

رشتی است شاپور میرزا و از دختران فرخ سلطان خانم از بطن او است دو تن ولدش نیز وفات کرده.

زوجه پنجاه و چهارم: فتحعلی شاه ننه خانم همشیره محمّد مهدی خان پازواری متخلص به شحنه است، طیغون خانم و عزّت نسا خانم از بطن او است زایر بیت الله الحرام نیز گشت.

زوجه پنجاه و پنجم: فتحعلی شاه، بی بی خانم دختر حاجی یوسف بارفروشی است شاه سلطان خانم از بطن او است.

زوجه پنجاه و ششم: فتحعلی شاه، حاجیه خاتون خانم دختر لطفعلی بیك اصفهانی است شمس بانو خانم از بطن او است.

زوجه پنجاه و هفتم: فتحعلی شاه، خوش نما خانم از مردم گرجستان است. ماه بیگم خانم از بطن او است.

زوجه پنجاه و هشتم: فتحعلی شاه، فاطمی خانم از مردم شیراز است، سروجهان خانم از بطن او است.

زوجه پنجاه و نهم: فتحعلی شاه، خیرنسا خانم از مردم بلباس است، شاه جهان خانم ملقب به خان بی بی از بطن او است.

زوجه شصتم: فتحعلی شاه، ننه خانم ملقب به مهد علیا همشیره ملا عبد الله است از مردم ساری مازندران، کامران میرزا و اورنگ میرزا و از دختران بزم آرا خانم و خرّم بهار خانم از بطن او است و یک تن از فرزندانش نیز مرده است.

زوجه شصت و یکم: فتحعلی شاه، هما خانم از قبیله کردجهان بیگلو است و جلال الدین میرزا از بطن او است.

زوجه شصت و دویم: فتحعلی شاه، بیگم خانم دختر حاجی الیاس تجریشی از قرای طهران است، پرویز میرزا از بطن او است دو تن از فرزندانش نیز وفات کرده.

زوجه شصت و سیم: فتحعلی شاه، ماه آفرین خانم دختر گل محمّد خان شیرازی است زبیده خانم از بطن او است.

زوجه شصت و چهارم: فتحعلی شاه، شاه فراز خانم از مردم بلباس است، آغاییگم از بطن او است.

زوجه شصت و پنجم: فتحعلی شاه، گلی خانم الشهیر به آلاگوز از مردم قراباغ است سلطان حسین میرزا از بطن او است.

زوجه شصت و ششم: فتحعلی شاه، ملک جهان خانم از اهالی شیراز

است مولود - سلطان خانم از بطن او است.

زوجه شصت و هفتم: فتحعلی شاه، شهباز خانم از مردم قزوین است، رخساره بیگم خانم از بطن او است.

زوجه شصت و هشتم: فتحعلی شاه، الله کز [- آلاگوز] خانم از مردم بسطام است، صاحبقران میرزا از بطن او است.

زوجه شصت و نهم: فتحعلی شاه، شهربانو خانم از قبیله خدابنده لو است و عالییه سلطان خانم از بطن او است.

اسامی زوجات فتحعلی شاه که فرزندان آوردند و فرزندان ایشان بمردند و هنگام رحلت شهریار فرزندان نداشتند

اکنون جماعتی از زوجات فتحعلی شاه رقم می شود که فرزندان ایشان به جمله وداع جهان گفته اند و هنگام رحلت پادشاه فرزندان نداشته اند.

زوجه هفتماد فتحعلی شاه، خیرنسا خانم دختر ابو طالب بیک سنگسری 2 فرزند از او وفات کرده.

زوجه هفتاد و یکم فتحعلی شاه، حسن ملک خانم از جماعت لگزی است، یک فرزند از او مرده است.

زوجه هفتاد و دوم فتحعلی شاه، جهان افروز خانم دختر صید نظر بیرانوند است یک

تن ولدش وفات کرده.

زوجه هفتاد و سیم فتحعلی شاه، حاجیه نبات خانم از جماعت بنی اسرائیل است 2 فرزند از او وفات کرده، او نخست در سرای جعفر قلی خان عمّ شهریار بود؛ و بعد از او به سرای سلطنت درآمد و بعد از مردن فرزندانش شاهنشاه او را طلاق گفت. و بعد از انقضای مدّت معلوم او را با میرزا شفیع صدر اعظم عقد بست؛ و بعد از وفات صدر اعظم به زیارت بیت الله الحرام شتافت.

زوجه هفتاد و چهارم فتحعلی شاه، دلارام خانم از مردم گرجستان است یک تن ولدش وفات نمود.

زوجه هفتاد و پنجم فتحعلی شاه، طوطی خانم از قبیله ارمنیه است یک فرزند از او وفات کرد.

زوجه هفتاد و ششم فتحعلی شاه، خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل است 2 فرزند از او مرده.

زوجه هفتاد و هفتم فتحعلی شاه، جان بیگم از مردم قم است یک تن فرزندش وفات کرده.

زوجه هفتاد و هشتم فتحعلی شاه، گل بخت خانم از قبیله ترکمان یموت است 3 تن فرزندش فوت شده.

زوجه هفتاد و نهم فتحعلی شاه، حاجیه خانم از مردم طالش است 2 تن فرزندش مرده است.

زوجه هشتماد فتحعلی شاه، گلندام خانم از جماعت بنی اسرائیل است 2 تن فرزندش وفات کرده.

زوجه هشتماد و یکم فتحعلی شاه، شاه پرور خانم از قبیله قراچورلو است 2 تن فرزندش فوت شده.

زوجه هشتاد و دوم فتحعلی شاه، سکینه خانم از مردم طهران است يك تن فرزندش وفات کرده.

زوجه هشتاد و سیم فتحعلی شاه، سروناز خانم از مردم گرجستان است 2 تن ولد او وفات کرده.

زوجه هشتاد و چهارم فتحعلی شاه، جهان افروز خانم 2 تن ولد او وفات کرده.

زوجه هشتاد و ششم (1) فتحعلی شاه، شاه خاتون باجی از مردم مازندران است يك تن ولدش فوت شده.

اسامی زوجات فتحعلی شاه که در سرای سلطنت فرزند نیاورده اند

از این پس آنچه از زوجات فتحعلی شاه برنگار می شود و در سرای سلطنت اولاد نیاورده اند.

زوجه هشتاد و هفتم فتحعلی شاه، میرزا مریم دختر محمد تقی بیك استرآبادی است.

زوجه هشتاد و هشتم فتحعلی شاه، سکینه خانم از ترکمانان است.

زوجه هشتاد و نهم فتحعلی شاه، شیرین خانم از جماعت بنی اسرائیل است.

زوجه نودم فتحعلی شاه، شیرین خانم از مردم ارمیّه است.

زوجه نود و یکم فتحعلی شاه، شاخ نبات خانم از مردم گرجستان است.

زوجه نود و دوم فتحعلی شاه، شاه نبات خانم از مردم گنجه است.

زوجه نود و سوم فتحعلی شاه، جان جان خانم از مردم اصفهان است.

زوجه نود و چهارم فتحعلی شاه، شهربانو خانم از قبایل بنی اسرائیل است.

زوجه نود و پنجم فتحعلی شاه، گل پری خانم از مردم گرجستان است.

زوجه نود و ششم فتحعلی شاه، نرگس خانم از مردم ارمیّه است.

زوجه نود و هفتم فتحعلی شاه، نرگس خانم از مردم گرجستان است.

زوجه نود و هشتم فتحعلی شاه، جواهر خانم از جماعت ترکمانان است.

زوجه نود و نهم فتحعلی شاه، شکوفه خانم از مردم گرجستان است.

زوجه صدم فتحعلی شاه، غنچه دهان خانم از قبیله ترکمان کولان است.

زوجه صد و یکم فتحعلی شاه، کربلائی مریم خانم از مردم گرجستان است.

زوجه صد و دوم فتحعلی شاه، معصومه خانم از جماعت بنی اسرائیل است.

زوجه صد و سوم فتحعلی شاه، نوبهار خانم از مردم قرای طهران است.

زوجه صد و چهارم فتحعلی شاه، دل افروز خانم از ترکمان کولان است.

زوجه صد و پنجم فتحعلی شاه، دل افروز خانم از مردم ارمنیه است.

زوجه صد و ششم فتحعلی شاه،

ص: 170

1- (1) . زوجه هشتاد و پنجم از قلم افتاده است.

خير النساء خانم از جماعات ارمنيّه است.

زوجه صد و هفتم فتحعلي شاه، آرزو خانم از جماعت شاهيسون زرگر است.

زوجه صد و هشتم فتحعلي شاه، منيره خانم از مردم شيراز است.

زوجه صد و نهم فتحعلي شاه، شهناز خانم از قبيله شقاقي است.

زوجه صد و دهم فتحعلي شاه، لولي خانم از جماعت ارمنيّه است.

زوجه صد و يازدهم فتحعلي شاه، جان جان خانم از مردم اصفهان است.

زوجه صد و دوازدهم فتحعلي شاه، ياسمين خانم از مردم ارمنيّه است.

زوجه صد و سيزدهم فتحعلي شاه، زيبانظر خانم از جماعت ارمنيّه است.

زوجه صد و چهاردهم فتحعلي شاه، سيد نسا خانم از سادات كاشان است.

زوجه صد و پانزدهم فتحعلي شاه، آهو خانم از مردم ارمنيّه است.

زوجه صد و شانزدهم فتحعلي شاه، ماهي خانم از جماعت بني اسرائيل است.

زوجه صد و هفدهم فتحعلي شاه، ناز آفرين خانم از مردم شيراز است.

زوجه صد و هيچدهم فتحعلي شاه، شيرين خانم از مردم اصفهان است.

زوجه صد و نوزدهم فتحعلي شاه، نور سلطان خانم از قبائل تركمان است.

زوجه صد و بيستم فتحعلي شاه، گلابي خانم از جماعت زنديه است.

زوجه صد و بيست و يكم فتحعلي شاه، شاه پسند خانم دختر رمضان بيك خمسه [اي] است.

زوجه صد و بيست و دوم فتحعلي شاه، جهان خانم از مردم باجلان است.

زوجه صد و بيست و سيم فتحعلي شاه، نازك بدن خانم از مردم قراباغ است.

زوجه صد و بيست و چهارم فتحعلي شاه، مرواريد خانم از قبيله بزچلو است.

زوجه صد و بيست و پنجم فتحعلي شاه، طوطي خانم از طايفه كارخانه زند است.

زوجه صد و بيست و ششم فتحعلي شاه، كوچك خانم از مردم بني اسرائيل است.

زوجه صد و بیست و هفتم فتحعلی شاه، کوچک خانم از مردم شیراز است.

زوجه صد و بیست و هشتم فتحعلی شاه، شاه صنم خانم از قبیله بزچلو است.

زوجه صد و بیست و نهم فتحعلی شاه، گل صبا خانم از مردم ارمینیه است.

زوجه صد و سی ام فتحعلی شاه، بیگم خانم از مردم ورامین است.

زوجه صد و سی و یکم فتحعلی شاه، مرال خانم از مردم ترکمان است.

زوجه صد و سی و دوم فتحعلی شاه، شهربانو خانم از مردم مازندران است.

زوجه صد و سی و سیّم فتحعلی شاه، شاه نسا خانم از مردم عرب است.

زوجه صد و سی و چهارم فتحعلی شاه، پریزاد خانم از مردم قزوین است.

زوجه صد و سی و پنجم

فتحعلی شاه، شیرین خانم از مردم اصفهان است.

زوجه صد و سی و هشتم فتحعلی شاه، گنجشکی از مردم اصفهان است.

زوجه صد و سی و هفتم فتحعلی شاه، سارا خانم از مردم دامغان است.

زوجه صد و سی و هشتم فتحعلی شاه، ملک جان خانم از مردم ارمیّه است.

زوجه صد و سی و نهم فتحعلی شاه، خورده خانم همشیره ابو القاسم خان طهرانی است.

زوجه صد و چهلم فتحعلی شاه، شمشاد خانم از ترکمان یموت است.

زوجه صد و یکم فتحعلی شاه، صنمیر خانم از جماعت عثمانلو است.

زوجه صد و چهل و دوم فتحعلی شاه، زینب خانم از مردم مازندران است.

زوجه صد و چهل و سوم فتحعلی شاه، مریم ککلیک خانم از جماعت ارمیّه است.

زوجه صد و چهل و چهارم فتحعلی شاه، شرف خانم از مردم خمسه است.

زوجه صد و چهل و پنجم فتحعلی شاه، جانی خانم از سادات مازندران است.

زوجه صد و چهل و هشتم فتحعلی شاه، شاه ویردی خانم دختر استاد محمّد رضای تارچی است.

زوجه صد و چهل و هفتم فتحعلی شاه، زینب خانم از جماعت ارمیّه است.

زوجه صد و چهل و هشتم فتحعلی شاه، نبات خانم از مردم قزوین است.

زوجه صد و چهل و نهم فتحعلی شاه، فخر جهان خانم، دختر آقا محمّد جعفر کاشی است.

زوجه صد و پنجاهم فتحعلی شاه، نبات خانم دختر کربلانی محمّد مازندرانی است.

زوجه صد و پنجاه و یکم فتحعلی شاه، نیاز خانم از مردم مجوس است.

زوجه صد و پنجاه و دوم فتحعلی شاه، شیرین خانم از مردم اصفهان است.

زوجه صد و پنجاه و سوم فتحعلی شاه، گوهر خانم از طایفه کلیائی است.

زوجه صد و پنجاه و چهارم فتحعلی شاه، زینب باجی از مردم مازندران است.

زوجه صد و پنجاه و پنجم فتحعلی شاه، نرگس باجی از مردم ارمیّه است.

زوجه صد و پنجاه و ششم فتحعلی شاه، خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل است.

زوجه صد و پنجاه و هفتم فتحعلی شاه، سارا خاتون از مردم اصفهان است.

زوجه صد و پنجاه و هشتم فتحعلی شاه، سکینه خانم از جماعت ترکمان است.

این جمله پسران و دختران و زنان شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بود که برشمردیم.

اسامی بعضی از اعمام و عمزادگان و برادرزادگان شاهنشاه فتحعلی شاه

اشاره

اکنون بعضی از اعمام و عمزادگان شهریار را برمی نگارد. همانا پسرهای محمد حسن شاه که عم شهریار در خاتمه احوال پدر شناخته آمد، اکنون نام

ص: 172

اولاد بعضی از ایشان را و نام فرزندان حسینقلی خان برادر شاهنشاه را نگار می دهد.

ذکر اولاد حسینقلی خان

مع القصة ذکر خاتمه کار حسینقلی خان و نابینائی او در این کتاب مبارک مرقوم افتاد، اما فرزندان او به تمامت در ایام نابینائی او متولد شدند، 6 تن دختر و 6 تن پسر بودند، دختران را 6 تن از شاهزادگان نکاح بستند. اول ظلّ السلطان، دوم الله ویردی میرزا، سوم احمد علی میرزا، چهارم اسمعیل، پنجم علیرضا میرزا، ششم منوچهر میرزا؛ و نام 6 تن پسران حسینقلی خان بدین گونه است:

اول میرزا محمّد خان، دوم زین العابدین خان، سوم محمّد صادق خان، چهارم محمّد باقر متخلص به مریخ شاه [و] مادرش گوهرتاج خانم دختر علیمراد خان زند است که بعد از وفات شوهر به حباله نکاح شاهزاده محمود درآمد، پنجم موسی خان مادرش از جماعت بنی اسرائیل است، ششم حسینقلی خان که بعد از فوت پدر متولد شده و نام پدر یافت.

ذکر اولاد مهدیقلی خان

اما مهدیقلی خان عمّ شهریار چون از جهان برفت ابراهیم خان ظهیر الدوله از وی باز ماند و ابراهیم خان در سنه 1240 هـ. / 1824 م. در دار الخلافه وداع جهان گفت و از وی 21 تن دختر و 20 تن پسر بماند.

اول محمّد کریم خان که اکنون در میان شاگردان شیخ احمد احسانی رکن اشد و ناب احد است، دوم نصر الله خان، سوم رستم خان، چهارم خسرو خان، پنجم موسی خان، ششم اسمعیل خان، هفتم شاهرخ خان، هشتم اسد الله خان، نهم علی محمّد خان، دهم علیقلی خان، یازدهم عیسی خان، دوازدهم محمّد تقی خان، سیزدهم غلامحسین خان، چهاردهم غلامعلی خان، پانزدهم محمّد حسن خان، شانزدهم عبد الرحیم خان، هفدهم علی اکبر خان، هیجدهم بهرام خان و 2 تن دیگر از دختر شاهنشاه فتحعلی شاه دارد که مرقوم شد: اول عباس قلی میرزا. دوم ابو الفتح میرزا.

ذکر اولاد مرتضی قلی خان

دیگر عم شهریار مرتضی قلی خان است که به طرف روس گریخت چنانکه مرقوم شد. او را 7 تن اولاد بود 5 تن دختران بودند اول به سرای شهریار

در رفت، دوم به نکاح شاهزاده ملك آرا درآمد، سوم را شاهزاده محمد ولی میرزا عقد بست، چهارم معقوده شجاع السلطنه گشت، پنجم را پسر عم او آقا خان پسر حاجی مصطفی قلی خان نکاح کرد.

اما 2 تن پسرانش: اول مهر علی خان است که او را 4 پسر بود: محمد صادق خان و رستم خان و محمد باقر خان و محمد رحیم خان، [دوم] پسر دومش محمد حسین خان است که او را نیز پسر می‌مستی به مهدی خان است.

ذکر اولاد مصطفی قلی خان

عم دیگر شهریار حاجی مصطفی قلی خان است و او برادر اعیانی مرتضی قلی خان است، آن گاه که برادرش از اراضی روس به گیلان تاختن کرد، به فرمان شاه شهید او را در دار الخلافه میل کشیدند تا مبادا فتنه ای بزرگ شود و او سخت دلیر بود، چنانکه پیکان تیر از صفحات آهن و نحاس در می برد و هنگام اصطیاد از پشت اسب گوران دشتی را با تیغ دو نیمه می ساخت او را 10 دختر و 12 پسر است اما پسران:

اول محمد حسن خان ملقب به آقا خان، وقتی چنان افتاد که يك تن ملازم او که نصیر نام داشت در کمین گاهی که گزند شهریار توانست کرد با تفنگ ساخته به دست حارسان درگاه گرفتار شد، آقا خان از اصغای این قصه هراسناک شده از شکارگاه فرار برداشت، برحسب فرمان اسمعیل خان دامغانی کوهستانی با يك تن دژخیم از قفای او به دار الخلافه رفته هر دو چشمش را تارک کردند، دوم محمد ولی خان، سوم حسینعلی خان، چهارم محمد کاظم خان، پنجم فضلعلی خان، ششم عیسی خان، هفتم باقر خان، هشتم احمد خان، نهم امام قلی خان، دهم الله ویردی خان، یازدهم ذو الفقار خان، دوازدهم بهرام خان.

بالجمله نام اولاد و احفاد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه تا آن گاه که رخت به جنان جاویدان برد برنگاشته و عشیرت حضرتش تا این وقت که سال هجرت بر 1271 هـ.

می رود، دور نباشد که 10000 تن باشند.

همانا در این کتاب مبارك ذکر حال سلاطین اقالیم سبعة مرقوم گشت، با اینکه بسیار پادشاهان را معدودیتی پسران بودند، گاهی پسران بر پدران بشوریدند

و گاهی پدران به دفع پسران کوشیدند، گاهی برادران از یکدیگر روی برکاشتند و به قلع و قمع یکدیگر خاطر گماشتند. در سیر سلاطین همه روی زمین مانند فتحعلی شاه سلطانی نیافتیم که بدین عدت و عدد فرزندان آرد؛ و از این عجبت آنکه اگرچه هر یک از ایشان در مملکتی و شهری فرمانگزاری و شهر یاری بودند و توپخانه و زنبورکخانه و سوار و سربازان فراوان در گرد ایشان انجمن بود، هرگز سر از فرمان برنکاشتند؛ بلکه قوت برکاشتن نیز نداشتند.

مع القصه اکنون که قصه فتحعلی شاه پرداخته شد ذکر احوال شاهنشاه مبرور محمد شاه اعلی الله مقامه مرقوم می افتد، آن گاه به فرخی و مبارکی ذکر جلوس شاهنشاه؛ و خسرو خسروان، سلطان بن السلطان بن السلطان، ناصر الدین شاه که دولتش مؤید و ملکش متحلد به او نگار خواهد رفت و اولاد و احفاد فتحعلی شاه را چندانکه از هنگام وفات او تا زمان این شهریار جهان داد پر عدد و عدت افزوده اند هر یک را به نام برخواهد نگاشت.

جلد دوم تاریخ قاجاریه

سلطان غازی محمد شاه قاجار

اشاره

ص: 177

وقایع قبل از جلوس محمد شاه به تخت سلطنت

اشاره

الحمد لله المهيمن المعبود، و الصّاموّة علی محمد المحمود، و علی وصیّه و صهره و آله المستشرقین علی سرّه الذین هم صنایع الله و التّاس صنایعهم مادامت الشّمس بازغة و الكواكب طارقه

و بعد چنین می نگارد، محمد تقی مستوفی لسان الملک که چون قصّه شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار به پای رفت، حدیث سلطنت ولیعهد دولت او را آغاز کرده به کتاب نخستین پیوسته می دارد.

همانا شاهنشاه جوانبخت محمد شاه قاجار پسر ولیعهد دولت و سلطان قوی آیت، نایب السلطنه عباس میرزا است و او پسر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و او پسر شاهزاده جهانگشا حسینقلی خان ملقب به جهانسوز شاه و او پسر شهریار تاجدار محمد حسن شاه و او پسر فتحعلی خان قاجار است که شریک دولت و کفیل سلطنت شاه طهماسب بن شاه سلطان حسین صفوی بود [و] شاه شهید آقا محمد شاه که در عرض این سلاطین افتاده است، عمّ فتحعلی شاه و پسر محمد حسن شاه است.

بالجمله شهنشاه غازی محمد شاه چون 4 ساعت و 28 دقیقه از روز سه شنبه ششم شهر ذی قعدة سپری شد، در سال 1222 ه. مطابق تخاقوی نیل ترکی/ 26 دسامبر 1807 م در بلده تبریز در ارك علیشاه از مادر متولد گشت و مادر او دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار است که بیگلریگی دار الخلافه طهران

و فراهم آورنده خراج ایران بود.

بالجمله چون از مادر متولد گشت، برحسب فرمان ولیعهد دولت نایب السّ لطنه عباس میرزا، بشیری روانه دار الخلافه شده، این مژده به حضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آورد و شهریار شادخاطر شده، نایب السّ لطنه را منشور کرد که به حکم وصیت شاه شهید آقا محمد شاه این مولود را محمد شاه نام کن و ولیعهد ثانی دولت شناس.

بالجمله حضرتش در حجر تربیت پدر و جدّ روز تا روز همی بالیده شد تا به حدّ رشد و بلوغ رسید. پس به دستگیری آموزگاران هنرهای رزم و بزم را نیکو بیاموخت و به فطرت پاک و طویت صافی در میان مردم شناخته آمد. هرگز دامان ورع تقو [۱] ی او به کدورت مناهی و ملاهی آلوده نشده، در لغات عرب و صنعت اهل ادب و تفسیر کلام الله مجید و حفظ اشعار طرفه و لبید، هنری به کمال داشت و خط نستعلیق را نیکو نگاشت. در پیشه نقاشان و فن حساب دانان و مهندسان از تمامت باریافتگان درگاه و چاکران پیشگاه، رتبت برتری داشت و با اقتدار سلطنت، اظهار مسکنت همی کرد و دلش به سوی درویشان همی رفت و خوی ایشان همی داشت. در طریقت موحدین و عقیدت آن جماعت معضلات حقایق و مشکلات دقایق را از در تعلیم و تعلم توانست بود.

تاکنون در سلاطین شیعی، پادشاهی بدین پاکی طینت و صفای طویت و فضل طبیعی و جود جبلی نخوانده ام و نشنیده ام. شجاعت و جلادت که از سلاطین جز آن متوقع نیست، هم در شخص او کمال ظهور داشت، چنانکه شطری از آن در ذیل تاریخ شاهنشاه جهان فتحعلی شاه در قصه روسیان و آذربایجان و جنگ افغانستان و خراسان مرقوم افتاد و این شناخته بود که در هر جنگ نایب السّ لطنه عباس میرزا، محمد شاه را مأمور فرمود شکسته باز نیامد.

بالجمله آن گاه که از سال میلادش 12 عام برگذشت، در سنه 1234 ه. / 1819 م.

برحسب فرمان، حاضر حضرت شهریار تاجدار گشت و شاهنشاه از جبین او آیات سلطنت همی مطالعت کرد. و هم در این وقت مهدعلیا

ص: 179

و ستر کبری دخترزاده خویش را که صبیّه اعتضاد الدوله امیر محمد قاسم خان قاجار قوانلو بود، با او نکاح بست و سور و سرور پادشاهانه به پای برد. و هم از این دو شهزاده، شهریار مظفر منصور، ناصر الدین شاه زیب و زینت تاج و تخت گشت، چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

مع القصة از این پیش به شرح رفت که فتحعلی شاه روز پنجشنبه دوازدهم صفر سال 1250 هـ. / 20 ژوئن 1834 م. شاه غازی محمد شاه را در باغ نگارستان طهران تشریف ولایتعهد داد و او را روانه آذربایجان فرمود. و هم در این سال خود سفر اصفهان کرده، روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الآخره به جنان جاویدان تحویل داد.

بعد از وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد، خاطرهای دیگرگون گشت، بعضی از شاهزادگان آرزوی جای پدر همی کردند و تخت و افسر همی جستند. نخستین شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس بود که دو روز قبل از وفات فتحعلی شاه رخصت انصراف گرفته رهسپر شیراز گشت؛ و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه حکمران بروجرد و بختیاری نیز به فرمان پادشاه با او همراه شد تا در نظم قبایل و سکنة اراضی فارس با او همداستان باشد؛ و روز دیگر عبد الله خان امین الدوله مأمور گشت که با 7000 سواره و پیاده از دنبال ایشان سفر شیراز کند و 600000 تومان منال دیوانی فارس را که در عقده تعطیل افتاده، مأخوذ دارد و حال رعیت فارس را باز پرس کند و معلوم دارد که منال دیوانی را عمال اخذ کرده و ذخیره نهاده اند یا رعایا از خویش دفع داده اند.

چون شاهزاده حسینعلی میرزا تا منزل مهیار برفت و امین الدوله از سعادت آباد اصفهان که لشکرگاه پادشاه بود يك تیر پرتاب دور شد، در تخت پولاد خیمه زد، شهریار تاجدار رخت از این جهان بیرون برد. و چون سالهای دراز می رفت که الله یار خان آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار را با امین الدوله کار بر خصومت بود و بدان سان که عادت خواجه تاشان است خصمی ایشان هرروز بر زیادت

می گشت، از این روی امین الدوله هرگز ایمن نمی زیست و رضا نمی داد تا محمد شاه غازی که خواهرزاده آصف الدوله است بر تخت سلطنت جای کند.

و از آن سوی چون آصف الدوله و سپهدار مکنون خاطر امین الدوله را دانسته بودند و بیم داشتند که مبادا در زیر لوای یکی از شاهزادگان جای سازد و در سلطنت شاهنشاه غازی فتوری اندازد، بعد از وفات فتحعلی شاه دفع امین الدوله را واجب شمردند و با شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله که این هنگام بزرگترین شاهزادگان لشکرگاه بود هم داستان شدند و آقا علی اکبر پیشخدمت فتحعلی شاه را به سوی او فرستادند و پیام دادند که اینک شاهنشاه از جهان بیرون شد و کارها دیگرگون گشت، صواب آن است که به نزدیک ما تحویل کنی تا کار به شوری کنیم و با هرچه پیش آید هم دست و هم داستان باشیم؛ و خواستند تا اگر امین الدوله به جانب ایشان فراز شود او را مأخوذ داشته بازدارند.

اما چون این پیام با امین الدوله رسید، نخستین سران سپاه را حاضر کرد و ایشان را از این راز آگاه ساخت، آن جماعت هم دل و همزبان گفتند، یک روز پیش نیست که فتحعلی شاه ما را با تو همراه کرده و به فرمانبرداری تو فرمان داده، هم اکنون او را زنده انگاریم و سر از خط فرمان تو برنداریم. امین الدوله چون از قبل لشکریان دل قوی کرد پیام بازفرستاد که «من در حضرت شهریار سال فراوان بردم و زمان شیخوخت دریافتم، موی سفید شد و قوی ضعیف گشت، از این پس در کار دولت مداخلت نخواهم کرد و از زاویه عزلت بیرون نخواهم شد. شما از من چشم پوشیده دارید و این چشمه را خوشیده انگارید» و آقا علی اکبر را بی نیل مرام مراجعت داد.

طلب نمودن عبد الله خان امین الدوله شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما را به تطمیع سلطنت ایران

عبد الله خان امین الدوله بعد از مراجعت آقا علی اکبر سطری چند برنگاشت و محسن بیگ ملازم خویش را طلب داشت و او را سپرد و گفت به سرعت صبا و سحاب شتاب کن و هرچه زودتر به شاهزاده حسینعلی میرزا پیوسته شو، این مکتوب را بدو بسپار و بگوی:

به کجا می روی؟ اینک فتحعلی شاه را زمان برسید و به سرای دیگر

کوچ داد، چون این خبر اصغا کنی بی توانی طریق مراجعت گیر و مانند برق و باد در این لشکرگاه حاضر باش، امروز فرزند اکبر و ارشد شهریار تویی و از همه برادران خزاین و دفاین بیشتر داری! چون این لشکر تو را بینند از گرد رکن الدوله و دیگر شاهزادگان پراکنده گردند و به نزدیک تو انجمن شوند.

پس بازوبند دریای نور و تاج ماه و دیگر اثاثه سلطنت که از معادل 10 کرور زر مسکوک بر زیاد است مأخوذ داری، آن گاه ترا با 30000 تن سپاه سواره و پیاده که در لشکرگاه حاضرند و چنین گنج گران در تخت اصفهان جای دهم، چون مردم فارس این بدانند که تو با چنین گنج و سپاه به اصفهان راه کرده [ای] خرد و بزرگ با تیغ و جوشن و اگر نیابند با چوب های دشت ارژن اعداد جنگ کرده 50 روز برنگذرد که 50000 تن در اصفهان حاضر رکاب شوند؛ و از آن سوی برادر اعیانی تو شجاع السملطنه که مردم ایران بی آنکه پژوهنده شوند او را خواهند اند. با یک چنین لشکر از کرمان و یزد برسد.

و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السملطنه که به اتفاق تو است، کلید عراق است، او را با خود به اصفهان کوچ ده تا لشکر بیرانوند و باجلان و بختیاری و یار احمدی و دیگر قبایل را در حضرت تو حاضر سازد. و دیگر ملکزادگان که در بلدان و امصار عراق فرمانگزارند؛ مانند شیخعلی میرزای حاکم ملایر و همایون میرزای حاکم نهاوند و از آن سوی محمد حسین میرزای حاکم کرمانشاهان همگی طریق حضرت تو گیرند، چنان شود که مردم دار الخلافه طهران از در اضطراب و اضطراب تا به اصفهان تو را پذیره شوند و بی کلفت خاطر به دار الخلافه درآورند.

مع القصة امین الدوله از این گونه سخن فراوان کرد و محسن بیگ پست و بلند زمین را به قدم عجل در نوشته در مهیار به شاهزاده حسینعلی میرزا رسید، مکتوب امین الدوله را بداد و پیام او را بگذاشت.

دعوی سلطنت حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارسی

شاهزاده حسینعلی میرزا از خبر مرگ پدر بی خویشتن شد، خدای باری او را خوی سلطنت نداده بود و آن جلادت در گوهر نداشت که تا چندین ترکتاز تواند کرد، همی پنداشت که دور از شیراز

مردی غریب و مسکین است، لاجرم دهشت زده و هراسناک محسن بیگ را نیز برداشت و از مهیار شتاب گرفته تا قمشه بتاخت. و از آنجا شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه را وداع گفته او را روانه بروجد نمود و خود به طرف شیراز در تکتاز آمد. و بعد از ورود به شیراز وقتی مسعود معین کرده تاج بر سر نهاده و به تخت برآمد و نام خویش را نقش به زر کرد و زینت منبر ساخت و خود را به سلطنت بلندآوازه فرمود.

برادر اعیانی او حسنعلی میرزای شجاع السلطنه نیز چون بشنید که شاهنشاه ایران به جنان جاویدان تحویل داد، لشکری از مردم کرمان انبوه کرد و ملازم خدمت فرزند خود هلاکو میرزا کرده، او را مأمور به تسخیر یزد فرمود، و هلاکو میرزا کوچ بر کوچ طریق یزد شتافت. سیف الدوله میرزا پسر ظل السلطان که این هنگام از قبل برادر خود سیف الملوك میرزا حکومت یزد داشت این قصه بشنید و چون از مردم یزد ایمن نبود، مقاتلت و مبارزت با هلاکو میرزا را از طریق حصافت عقل منحرف یافت. لاجرم بی آنکه اسبی به میدان تازد و رزمی سازد، یزد را تسلیم داده، با 2 عراده توپ و 500 سوار که ملازم رکاب داشت طریق دار الخلافه طهران گرفت.

اما شجاع السلطنه بعد از بیرون فرستادن هلاکو میرزا خود سفر شیراز کرد و در حضرت برادر آسود، و بدان اندیشه بود که حسینعلی میرزا کلید خزاین و دفاین بدست او خواهد گذاشت و او تجهیز لشکر کرده سلطنت برادر را استوار خواهد داشت.

اما از آن سوی امین الدوله در لشکرگاه خویش تا چاشتگاه روز دیگر بماند نه از شاهزاده حسینعلی میرزا خبری رسید و نه محسن بیگ بازآمد. دانست که فرمانفرما مراجعت نخواهد کرد. پس از آنجا کوچ داده، در کنار زاینده رود از پس دیوار باره شهر نزدیک به سعادت آباد سراپرده کرد. چون رکن الدوله و شاهزادگان جسد پادشاه را حمل دادند و لشکری که با امین الدوله بود اجازت یافته با لشکر رکن الدوله پیوست.

در این وقت که توپچی و زنبورکچی و سواره و پیاده همه آشفته خاطر و از یکدیگر هراسنده بودند و هرکس اگر توانست دست غارت به دیگری فرا برد علف و آذوقه نیز تنگیاب بود، میرزا آقا خان وزیر لشکر بدان تدبیر و رویت در میان این جماعت بشیر و نذیر گشت که این مردم متشتت آرای پراکنده خاطر را همدل و هم داستان نمود، بدانسان که با جسد شاهنشاه چنان کوچ دادند که گفتی پادشاه زنده است و بر پشت اسب طی مسافت همی کند. بالجمله چون در خاتمه احوال فتحعلی شاه این قصه به شرح رفت به تکرار نخواهیم پرداخت.

روز دیگر که غلامحسین خان سپهدار، تاج الدوله و دیگر پردگیان سرای سلطنت را از سعادت آباد کوچ داده، در میان دروازه اصفهان به امین الدوله سپرد چنانکه مرقوم شد خود راه دار الخلافه برداشت. امین الدوله پردگیان را برداشته به میان شهر آورد و در خانه های سلطانی جای داده و خود به سرای خویش فرود شد و چون هنگام رحلت پادشاه، شاهزاده سلطان محمد میرزای حاکم اصفهان به اراضی چهارمحال تاختن کرد و با سرباز خویش پیوست، چنانکه ذکر شد، امین الدوله بعد از ورود به اصفهان کس به سوی او فرستاد که از چه روی جا در چهارمحال کرده [ای] بی توانی برخیز و طریق شهر گیر و کار شهر را به نظام کن.

مراجعت سلطان محمد میرزا از چهارمحال به اصفهان

سلطان محمد میرزا روز سوم به سعادت آباد آمد و از در آمدن به شهر بیمناک بود و با امین الدوله مکتوب کرد که اگر تو با من از در صدق بودی و مرا به اصفهان از روی نیرنگ طلب نکردی! اینک شاهزاده سلیمان میرزا را به چه اندیشه در سرای خویش مهمان پذیری؟ امین الدوله در پاسخ گفت که خواهر من به شرط زناشویی در سرای سلیمان میرزا است، در این وقت که پادشاه از جهان برفت بارگیرهای او را در مراتع به غارت بردند، اکنون در سرای من از بهر آن است که بسیج راه کند و طریق دار الخلافه سپارد.

بالجمله عاقبت امین الدوله با او سوگند یاد نمود و در ظهر کلام الله رقم

کرد که هرگز از در خیانت بیرون نشود، آن گاه سلطان محمد میرزا به شهر درآمد و امین الدوله به حضرت او رفته معروض داشت که اکنون اگر خواهی خود در این شهر رتق و فتق می کن و مرا بگذار تا در سرای خویش بیاسایم و اگر خواهی تا من همه روزه بدین حضرت پویم و در حل و عقد امور مداخلت کنم، باید از آنچه من گویم بیرون نشوی و [جز] بر آنچه حکم کردم حکومت نفرمائی. سلطان محمد میرزا پیمان نهاد که از سرای درونی کمتر بیرون شود و در هیچ امر داخل نگردد.

این وقت امین الدوله به نزدیک علمای شهر پیام کرد که سالها در زمان دولت فتحعلی شاه روزگار به آسایش بردید و به عزت، زیستن کردید. اگر امروز خویش و تبار شما حق آن نعمت نگذارند و به هواجس نفسانی مردم شریر و مفسد را حفظ و حراست فرمایند، زمانی دیر برنیاید که جان و مال مردم به هدر شود. مردم حاجی سید محمد باقر که فحل علمای ایران بود و خویشاوندان آقا میر محمد مهدی امام جمعه و گماشتگان دیگر علما، بعضی از مردم مفسد و شریر را که سبب آشوب شهر و غارت اموال تجار و نهب برزن و بازار بودند مأخوذ داشتند و روز دیگر محمد علی خان اصفهانی با جماعتی از سربازان به نزدیک ایشان رفت و آن اشرار را گرفته به نزدیک شاهزاده سلطان محمد میرزا آوردند. به صوابدید امین الدوله و فرمان او ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان حاضر ساخته، هر یک را از چپ و راست دست و پای قطع کردند.

لاجرم آن بلده به نظام شد و حکومت شاهزاده و امین الدوله استوار گشت. و این وقت سیف الدوله سربازی که از چهار محال به دست مایور خان به نظام کرده بود، ملازم خدمت داشت و از مردم بلده و حومه اصفهان و جماعت بختیاری که در محله لبنان نشیمن داشتند 2000 تن حاضر حضرت امین الدوله بودند؛ و امین الدوله هنوز همه روزه با حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس نامه می کرد که اگر چه از کنار اصفهان سفر شیراز کردن پسندیده نبود با این همه از آن پیش که

يك تن در دار الخلافه طهران صاحب تخت و تاج شود و كار سلطنت بدو استقرار يابد با لشكري ساخته به جانب اصفهان تاختن كن؛ بلکه غلبه تو را افتد. و اين معنی را نيك بدان که در ارك شیراز روز بردن و سکه و خطبه به نام خود کردن کس پادشاه ایران نشود. روزگاری دراز نرود که در همان ارك شیراز تو را حصار دهند و بی کلفت خاطر گرفتار کنند. و شاهزاده حسینعلی میرزا کلمات امین الدوله را واقعی نمی گذاشت و همچنان در ارك شیراز نشیمن داشت.

اکنون بر سر داستان شویم.

در همان ساعت که فتحعلی شاه چشم از جهان بربست شاهزاده محمد رضا میرزا و فرزندش رضا قلی میرزا بر اسب های تیزتك برنشسته با چند تن از ملازمان خود مانند برق و باد راه آذربایجان پیش گرفتند تا شهنشاه غازی محمد شاه را از این حدیث آگاه کنند؛ و در حضرت او عقیدت خویش را مکشوف دارند. و شاهزاده عبد الله میرزا نیز بی توانی برنشست و آهنگ زنجان و اراضی خمسه نمود، باشد که آن محال را از تحت حکومت شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه بیرون آورد و زمام ملك بدست گیرد، چه از پیش چنانکه مرقوم افتاد در آن مملکت فرمانگزار بود و بسا ذخایر و دفاین در دور و قصور خویش مدفون و مخزون داشت و بی آنکه خویشتن در آن اراضی فرمانگزار آید از کشف آن خزاین هراسناک بود.

و اما آصف الدوله و سپهدار به اتفاق از راه مورچه خورت طی طریق همی کردند و لشکر عراق را با خود کوچ همی دادند. آن گاه که در دیه قهرود، در سربند عباسی فرود شدند، عریضه به حضرت شاهنشاه غازی محمد شاه نگار دادند که هرچه زودتر به جانب دار الخلافه طهران سفر فرمای و تاج و تخت سلطنت را معطل مگذار تا مردم زیاده طلب، از طلب و تعب باز نشینند و اهالی ایران را از جنگ و جوش بازدارند. اینک من که سپهدار عراقم با 12000 تن مرد لشکری چشم بر حکم و گوش بر فرمانم، اگر فرمان رود طریق آذربایجان گیرم و اگر نه در عراق فرمان پذیرم.

ص: 186

محمود خان دنبلی قوریساول باشی و میرزا مهدی ملک الکتّاب فراهانی نیز هر یک عریضه [ای] نگار دادند و عقیدتی به کار بستند. نگارنده این کتاب مبارک که حاضر آن انجمن بود و از دیرباز استفتاح به نام شاهنشاه غازی می نمود این چند شعر انشاد کردم و به دست رسول نهادم:

به عشر دوم از دویمین جمادی ماه ز سال هجرت رفته دو ششصد و پنجاه

بمانده یازده روز و برفته یازده روز به چه ز شهر رجب هم ز چه ز تشرین ماه

به روز پنجم هفته به هفتم آبان که مهر بود به میزان درو به سرطان ماه

نهفت روی ز خلق و نمود روی به خلق که ظلّ بار اله و که ظلّ بار اله

بخاست از سر تخت و نشست بر سر تخت گزیده فتحعلی شه گزین محمّد شاه

بالجملة مکاتیب را فرستاده برگرفته به جانب آذربایجان سبک سیر آمد و آصف الدوله به اتّفاق سپهدار وارد کاشان شدند، چون حکومت کاشان خاص سپهدار بود نایی از خویش برگماشت و طریق قم پیش داشت. آصف الدوله در قم اقامت نمود و سپهدار طریق عراق پیمود، در سلطان آباد متوقف گشت؛ اما رکن الدوله و دیگر شاهزادگان و لشکریان چنانکه در خاتمه قصّه فتحعلی شاه به شرح رفت، چون جسد پادشاه را با خاک سپردند با لشکر مازندرانی و قشون رکابی و دیگر سپاهیان راه طهران پیش داشتند. و از آن سوی بامداد بیست و سوم جمادی الاخره مسرعی از عبد الله خان امین الدوله به نزدیک شاهزاده علی خان ظلّ السّلمطان رسید و او را از وفات پادشاه آگاه ساخت و او به اندیشه سلطنت پرداخت.

دعوی سلطنت شاهزاده ظلّ السّلمطان در دار الخلافه طهران

اشاره

ظلّ السّلمطان که در طلب سلطنت می زیست و از آن روز که محمّد شاه غازی ولایت عهد یافت، چنانکه مرقوم شد، دلگران بود. این هنگام يك باره مکتون خاطر را

مکشوف داشت و در همان روز، وقت نماز دیگر محمد باقر خان دولوی قاجار برادر آصف الدوله را که بیگلربیگی طهران بود طلب نمود، دیگر بزرگان قاجار و اعیان دار الخلافه طهران را نیز حاضر کرده و ایشان را از مرگ پادشاه آگاه کرد و مکنون خاطر خویش را در طلب پادشاهی نیز باز نمود.

حاضران حضرت گفتند سال های فراوان است که از پدران خویش میراث خدمت سلاطین قاجاریه را بر ذمت نهاده ایم، اکنون که فتحعلی شاه از جهان برفت هرگز حق نعمت او را فراموش نکنیم و تا جان در تن داریم بیگانه را در ملک مداخلت ندهیم؛ لکن هر یک از فرزندان پادشاه صاحب تاج و گاه شود در حضرت او ایستاده شویم و اطاعت او را آماده باشیم. آن گاه ظلّ السلطان کار شهر را به نظم و نسق کرده و از برای حفظ و حراست برج و باره شهر نگاهبانان و دیده بانان برگماشت.

از پس آن، مجلس را از بیگانه پیرداخت و محمد باقر خان بیگلربیگی را حاضر ساخت و با او گفت اینک خواهرزاده تو محمد شاه در طلب تاج و گاه است و برادر تو آصف الدوله اگر چه در قم اقامت دارد با او همدل و همراه است، اکنون بگوی کار ما با تو چگونه خواهد رفت، اگر حمایت خویشان خواهی جست هم اکنون طریق ایشان گیر و اگر نه مرا از خویشان آسوده فرمای. بعد از گفت و شنود فراوان محمد باقر خان قرآن مجید را در میان نهاده سوگند یاد کرد که تا سلطان جان در مملکت بدن فرمانگزار [ی] دارد از فرمان او برنگذرد و هرگز به جانب خواهرزاده و برادر ننگرد.

آن گاه ظلّ السلطان دل قوی کرد و کلید دروازه و حراست برج و باره را همچنان با او بگذاشت.

روز دیگر مسرعی از شاهزاده امام ویردی میرزا برسید و مکتوب او را برسانید بدین شرح که با لشکر ساخته جسد پادشاه را به دار الامان قم آوردیم و با خاک سپردیم، اینک با همان سپاه به راه دار الخلافه اندریم و ما را جز در حضرت تو سر ضراعت نیست و به هر چه حکم کنی از در اطاعت خواهیم بود.

ظَلَّ السَّلْطَانُ نِيكَ شَادِ شَدَّ وَ دَرِ پَاسِخِ فَرْمَانِ كَرْدَ كِهْ بَا تَمَامَتِ لَشْكَرِ هَرْ چِهْ زُودْتَرِ حَاضِرِ دَر گَاهِ شُو.

این سخن، مردم فتنه جوی را دل قوی ساخت، گروهی به نزدیک ظَلَّ السَّلْطَانِ انجمن شدند و گفتند بی درنگ جای در اورنگ کن و تاج سلطنت بر سر زن تا مردم دور و نزدیک اندیشه تو را باز دانند و به درگاه تو شتاب گیرند؛ و اگر در این کار تقاعد بورزی و مردمان تو را در طلب این امر ندانند، بیم آن می رود که اشرار دار الخلافه ناگاه برشورند و به ارك سلطانی درافتند و سرای سلطنت و خزانه پادشاهی را منهوب دارند. و با این همه ظَلَّ السَّلْطَانِ بیم داشت که چون بر تخت سلطنت جلوس کند، سلاطین دول خارجه و بزرگان ایران او را از تخت فرود آرند و گویند به حکم ولایتعهد و وصیت فتحعلی شاه، سلطنت ایران خاص شاهنشاه غازی محمد شاه است.

در این وقت میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه که از میرزا ابو القاسم قایم مقام دهستی تمام در خاطر داشت و از این روی از سلطنت شاهنشاه غازی هارب بود گفت:

«جواب دول خارجه بر ذمت من است» و نگاشته [ای] ظاهر ساخت که «در میان دول خارجه و بزرگان یورپ برقرار است که وصیت شاهنشاه برگزیده در تعیین ولیعهد، موقوف و منوط به رضای جمهور است، اگر مردمان راضی به سلطنت ولیعهد نباشند تغییر آن ممکن است.» این نگاشته بسیاری از مردم را به قوت کرد و بعضی از شاهزادگان و بزرگان که در طهران بودند، جماعتی به حکم و گروهی به دلخواه خویش در کنار آن صفحه شرحی نگار دادند و خاتم بر نهادند که ما به سلطنت ولیعهد هم داستان نیستیم و ظَلَّ السَّلْطَانِ را به پادشاهی سلام داده ایم.

این هنگام امام و یردی میرزا نیز با لشکرها و اثاثه سلطنت برسید، بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و شمشیر مرصع و دیگر لآلی و اوانی سلطانی را تسلیم کرد.

پس ظَلَّ السَّلْطَانِ روز چهاردهم شهر رجب اثاثه سلطنت را بر خود راست کرده، رکن الدوله او را به دست خود تاج کیانی بر سر نهاد و بر تخت سلطانی جای

کرد و بزرگان ایران در خدمت او بر صف شدند و او را تهنیت و تحیت گفتند و نامش را در خطبه عادل شاه یاد کردند و بر سیم و زر علیشاه نقش نمودند. رکن الدوله بدین نیکو خدمت ملقب به تاج بخش گشت و افزون از حکومت قزوین فرمانگزاری گیلان و خمسه را منشور گرفت و امام ویردی میرزای سرکشیکچی باشی شریک السلطنه لقب یافت و منصب خود را با فرزندش امام قلی میرزا گذاشت و شاهقلی میرزا ایشیک آقاسی گشت.

و چون ظلّ السلطان از این امور پرداخت، فرزند ارشد خود سیف الملوك میرزا را به ولایتعهد برگماشت. آن گاه بفرمود تا با امین الدوله منشور کردند که نخستین تو ما را از این داهیه آگهی فرستادی و بدین امر اقدام دادی اکنون از چه در اصفهان نشیمن ساختی و به جانب ما نپرداختی، بی توانی به جانب طهران راه برگیر و در حلّ و عقد امور چنانکه بودی باش. امین الدوله چون کار ظلّ السلطان را استوار نمی دانست و سلطنت او را مکانتی نمی گذاشت سر به فرمان او درنیورد و همچنان در اصفهان روی دل با حسینعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه داشت.

بالجمله چون محمد حسین میرزای حشمت الدوله با ظلّ السلطان افزون از برادرزادگی سمت مصاهرت داشت نیز فرمانی به سوی او کرد و حکومت کرمانشاهان را بدو گذاشت؛ و شاهزاده الله ویردی میرزا را نیز به حکومت قم منشور فرستاد؛ و اسمعیل خان پسر عبد الرزاق خان کاشی را در کاشان بازداشت و فرمان حکومت او را رقم کرد. از آن روز که بر تخت نشست مهر از در گنجینه شهریار تاجدار فتحعلی شاه برگرفت و معادل 400000 تومان زر مسکوک بر بازماندگان و فرزندان آن مردم که در رکاب پادشاه سفر اصفهان کرده بودند و همچنان آن جمع را که در طهران اقامت داشتند عطا کرد. و چون رکن الدوله و امام ویردی میرزا و میرزا آقا خان وزیر لشکر و دیگر بزرگان سپاهیان از راه برسیدند قریب 400000 تومان دیگر برایشان بذل فرمود. رعیت و لشکری در دار الخلافه تهران غنی شدند و

ظَلَّ السَّلْطَانُ رَا عَادِلْشَاهِ خَوَانْدَنَدَن. از این روی که بعد از قتل نادر شاه، عادلشاه خزانه او را پراکنده ساخت، چنانکه در جای خود رقم شد.

مع القصة این وقت سیف الملوک میرزا پسر ظَلَّ السَّلْطَان در حضرت پدر معروض داشت که این همه درهم و دینار که در میان مردم پراکنده ساختی برای قوام سلطنت تو به کاری نیست، پادشاهان کار با مردان شمشیرزن کنند نه با رضاجوئی جمعی پیرزن، از این گنج که ناسنجیده بذل می فرمائی معادل 100000 تومان مرا تسلیم کن و این لشکر همچنان که از گرد راه برسیده با من همراه کن تا از این جا به اراضی خمسه و زنجان سفر کنم و در خاک سراب و گرم رود خیمه زنم و بر سر راه محمّد شاه و لشکر او سدّی سدید باشم، چنانکه يك تن از مردم آذربایجان بدین سوی سفر نکند، جز اینکه به طمع زر سر از اطاعت محمّد شاه برتابد و در این حضرت جبین ضراعت بر خاک نهد.

جمعی از حاضران درگاه با سخن او هم داستان شدند و حصافت عقل او را ستایش کردند. محمّد جعفر خان کاشی که وزارت ظَلَّ السَّلْطَان داشت سالهای فراوان بود که با سیف الملوک میرزا طریق مخاصمت و مبارات می گذاشت و سخت از او هراسناک بود و با خود می اندیشید که اگر کار سلطنت بر ظَلَّ السَّلْطَان راست آید و سیف الملوک میرزا به قوّت شود دور نباشد که قصد جان او کند، چه ظَلَّ السَّلْطَان مردی لین العریکه است و آن غلظت و صلابت در وجود ندارد که تواند چاکرانش را از شرّ فرزندان حراست فرماید.

لاجرم محمّد جعفر خان در نهانی با سلطنت ظَلَّ السَّلْطَان رضا نمی داد، خاصّه در هر کار که سیف الملوک میرزا اقدام می کرد قواعد آن را منهدم می ساخت، هم در این وقت رأی ظَلَّ السَّلْطَان را که مسخر داشت از اتفاق با پسر بگردانید.

تدبیر کردن میرزا آقا خان وزیر لشکر در پراکنده ساختن سپاه ظَلَّ السَّلْطَان

و از جانب دیگر میرزا آقا خان وزیر لشکر که به خرد خرده بین و تدبیر صواب اگر خواستی از آب آتش افروختی و از آفتاب سحاب کردی و از دیرباز دل در سلطنت محمّد شاه داشت و کار به مصلحت دولت او می گذاشت، در این وقت هنگام

یافت و در حضرت ظلّ السّلمطان معروض داشت که در این زمستان از سورت سرما و کثرت برف مرغ در آشیان بر جای سرد شود خاصّه آذربایجان که مملکتی سردسیر است؛ و هم در این سال قوت برودت بر زیادت باشد کی تواند لشکر از آنجا جنبش کرد، گرفتم آنکه کارداران محمّد شاه اعداد راه توانند کرد و بسیج سفر توانند نمود، از پس نوروز سلطانی و اول بهار اقدام در این امر کنند، واجب نباشد که در چنین زمستان لشکری که هم اکنون رسیده مأمور به خمسه و زنجان فرمائی، این جماعت تا بدایت بهار چندان خسته و مانده شوند که هنگام نبرد جستن با سپاهیان و رزم داران با لشکر آذربایجان در اول حمله پشت با جنگ کنند و راه فرار پیش گیرند؛ و این لشکر مازندرانی را من نیک شناخته ام. ایشان به ماهی مانند که تا سر او به سنگ نیاید از راه نگردد. هم اکنون این جماعت ناچارند که سفر مازندران کنند و زنان و فرزندان خویش را پرسشی نمایند، چون نوروز سلطانی فراز آید سفر برایشان سهل گردد و به هر جا که بخوانی و به هر کجا که برانی مطیع و منقاد باشند.

ظلّ السّلمطان و حاضران حضرت او که مردمی نیازموده و نامجرب بودند چه دانستند که مرد دانا چون بخواهد دست تدبیرش در شاهد صافی زهر نقیع تعبیه کند، این صورت را که در معنی تشّت شامل بود به تهیّاء امر حمل دادند، همدل و هم زبان این رأی را پسندیدند. لاجرم وزیر لشکر کار به کام کرد و سپاه مازندرانی و دیگر قبایل را به طرف مراعی و مساکن خویش گسیل ساخت و درگاه ظلّ السّلمطان را از لشکر پرداخته کرد.

و هم در این وقت حاجی خان قراباغی سرهنگ که مأمور به توقّف خراسان بود، با يك فوج سربازان شقاقی برسید. شگفتی آنکه ظلّ السّلمطان هم او را به تشریف

خنجر الماس و عطای زر و سیم نوازش و نواخت فرموده روانه آذربایجان ساخت.

اما از آن سوی چنانکه مرقوم افتاد چون سیف الدوله میرزا پسر دیگر ظلّ السلطان از یزد بیرون شد تا کاشان کوچ بر کوچ آمد و این هنگام مردم کاشان بر دو شمیم و طریقت بودند، گروهی در طلب سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه چشم به راه بودند و انتظار ورود موبک او را به طهران می بردند، از جمله ایشان میرزا ابو الحسن وکیل الرعایای کاشان برادرزاده فتحعلی خان ملک الشعرا و فرزندان و اتباع او بود، من بنده نیز چون از سفر اصفهان به کاشان آمدم دیگر بار با اردوی شهریار برگزیده فتحعلی شاه کوچ ندادم و در کاشان متوقف و در دولتخواهی شاهنشاه غازی محمد شاه با میرزا ابو الحسن و اتباع خویش متفق بودم.

از آن سوی اسمعیل خان که از قبل ظلّ السلطان حکومت کاشان داشت با مردم خویش و جماعتی از اهل بلده هم داستان شده، ساز مقاتلت و مبارزت طراز کردند.

چندگاه مساکن او را با ما سنگرها در میان بود و جز گلوله تفنگ رسولی در میانه متردد نمی گشت، تا این وقت که سیف الدوله میرزا از یزد رسید. اسمعیل خان او را پذیره شد و همچنان با لشکر و توپخانه به شهر درآورد و این حدیث چاکران محمد شاه را ضعیف کرد.

میرزا ابو الحسن و فرزندش میرزا محمد از خانه خویش بیرون شده در سرای حاجی سید محمد تقی پشت مشهدی که در میان علمای اثنا عشریه فاضلی نام بردار بود، پناهنده گشتند. هر چند من بنده ایشان را تحریض به مدافعه دادم و گفتم ما به خصومت کارداران ظلّ السلطان نام برآورده ایم اگر سلطنت او را افتد کس بر ما ابقا نکند، صواب آن است که هیچ از منازعت و مدافعت دست باز نداریم.

میرزا ابو الحسن در جواب گفت هنوز از جنبش شاهنشاه غازی محمد شاه و سفر او به دار الخلافه خبری نرسیده و اکنون ظلّ السلطان بر تخت سلطنت جای دارد و اینک پسر او است که با توپ و لشکر با ما طریق مقاتلت می سپارد بهتر آن است که کناری گیریم تا او سفر طهران کند، آن وقت اسمعیل خان را دفع دهیم. این بگفت

و به خانه حاج سید محمد تقی برفت و بنشست.

اما از آن سوی اسمعیل خان بفرموده سیف الدوله میرزا با چند تن از ملازمان سیف الدوله به خانه حاجی سید محمد تقی شدند و با میرزا ابو الحسن و فرزند او میرزا محمد باقر آن مجید سوگند یاد کردند و ایشان را مطمئن خاطر ساخته به نزدیک سیف الدوله میرزا آوردند. آن گاه اسمعیل خان اصرار فراوان نمود که سیف الدوله ایشان را میل درکشد و نابینا سازد. سیف الدوله پذیرفتار نگشت؛ لکن اموال ایشان را به غارت برگرفت و در میانه چند سر اسب و چند سر استر نیز از بنده مؤلف به غارت رفت.

بالجمله هردو تن را بر عراده توپ سوار کرده راه طهران پیش داشت. بعد از بیرون شدن او من بنده و دیگر چاکران همچنان هم دست شده، اسمعیل خان را دفع دادیم. اما از آن سوی چون سیف الدوله میرزا به اراضی شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه رسید که از آنجا تا طهران یک فرسنگ و نیم مسافت است خبر گرفتاری ظلّ السلطان را اصغرا فرمود چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد. این وقت میرزا ابو الحسن و میرزا محمد رها شده به بقعه شاهزاده عبد العظیم در رفتند.

اکنون با داستان شاهنشاه غازی محمد شاه پردازیم و بازگوئیم که چگونه خبر مرگ پادشاه را اصغرا فرمود و آهنگ دار الخلافه نمود.

رسیدن خبر وفات پادشاه ایران فتحعلی شاه به شاهنشاه غازی محمد شاه

همانا بعد از وفات فتحعلی شاه، شاهزاده رکن الدوله به شتابی تمام مسرعی به جانب دار الحکومه خود بلده قزوین روانه فرمود تا فرزندان و عمال او از این قصه آگاه شده اموال و ائقال خود را محفوظ دارند و شهر قزوین و حومه آن بلده را از تعرض قبایل و جماعتی که در آن اراضی سکون دارند حراست فرمایند.

فرستاده او 3 روز طی مسافت کرده وارد قزوین شد. در این وقت چنان افتاد که حاجی محمد خان باغ همیشه [ای] که خواهرش به شرط زنی در سرای نایب السلطنه بود، در قزوین جای داشت؛ و از این روی از آذربایجان سفر قزوین کرد که دختر شاهزاده رکن الدوله را از برای پسر نایب السلطنه که خواهرزاده اش بود نکاح کند و هنوز این کار به پای نبرده بود که فرستاده رکن الدوله برسید و خبر مرگ پادشاه برسانید.

حاجی محمد خان چون این بشنید لب از خواستگاری و خطبه بیست و بی توانی بر اسب خویش برنشست و مانند برق و باد طی طریق کرده 3 روزه از قزوین به آذربایجان شد و روز بیست و ششم جمادی الاخره وارد تبریز گشت و این سخن را از مردم پوشیده داشت، جز اینکه به نزدیک میرزا ابو القاسم قایم مقام شده او را در نهانی آگهی داد. و قایم مقام بی توانی به حضرت شاهنشاه غازی رفته، این قصه بازگفت و معروض داشت که این راز را پوشیده می فرمای تا کار سپاه به نظام گردد و از حضرت او مراجعت نموده به سرای خویش دررفت و آوازه رنجوری خویش را در انداخت و در به روی آشنا و بیگانه بیست و به حاضر شدن لشکر فرمان کرد.

محمد خان زنگنه که امیر نظام و حکمران سپاه آذربایجان به تمام بود، در این وقت در سرحد روم در غازگلی جای داشت از بهر آنکه با سرعسکر دولت عثمانی و فرمانگزار ارزن الروم کار حدود و ثغور مملکتین و تردد اهالی دولتین را به نظم کند و لشکرهای ساخته ملازم خدمت او بود که اگر کار بر طریق مصالحت و مسالمت نرود از در مناجزت و مبارزت بیرون شود. این هنگام قایم مقام نخستین به سوی او نامه کرد که کار دیگرگون گشت و شهریار جهان بیرون شد، اگر سرعسکر این قصه بداند و این سخن در لشکرگاه پراکنده شود، لشکر ایران دل شکسته شوند و مردم روم بر تکبر و تنمر بیفزایند و هرگز کار تو بر کام نشود، پیش از آنکه این خبر گوشزد خاص و

عام گردد با سرعسكر از در رفق و مدارا باش و در قرار امور تجارت و ديگر كارها تا آنجا كه سخن به غلظت نكشد و امر به مبارزت منجر نگردد، كار همی كن و بی توانی در میانه معاهده رقم كن و با لشكر خویش طریق تبریز پیش گیر كه بی درنگ آهنگ دار الخلافه باید نمود.

محمد خان [زنگنه] كه مردی دانا و توانا بود، چون این مکتوب بدید در اندیشه رفت و همی خواست تا این كار را ساخته كند و مراجعت فرماید و از غازگلی تا لشكرگاه سرعسكر 8 فرسنگ مسافت بود. پس رسولی نزدیک او فرستاد و پیام داد كه با اتحاد دولتین ایران و روم تعطیل در فیصل امر حدود مقرون به صواب نیست، اکنون كه شما به طلب ملاقات ما جنبشی ندارید من برای دیدار شما از پای نخواهم نشست و فردا به گاه، به لشكرگاه شما خواهم شتافت.

و روز دیگر برنشسته به لشكرگاه سرعسكر در رفت و با او بنشست و گفت چون عباس میرزای نایب السلطنه وداع جهان كرد قبیله شكافی و حیدرانلو و دیگر طوایف فرصتی بدست كرده معادل 120000 تومان اموال تجار ایران را به غارت بردند و از كارداران دولت ایران بسیار وقت با شما انهی رفت كه اموال بازرگانان را مسترد سازید و كار به مسامحت كردید تا ولیعهد دولت ایران محمد شاه از خراسان به آذربایجان آمد و مرا با لشكر ساخته بدین جانب بتاخت و فرمان كرد كه اگر این كار به رفق و مدارا به پای نرود، فیصل این امر را با زبان شمشیر حوالت كنم. هم اکنون یا ورقی را به خط و خاتم خود نگار كرده به من سپار كه این قبایل از تبعه دولت ایرانند تا خویشتن اموال تجار را از ایشان استرداد كنم یا مال از بازرگانان را خود تسلیم فرمای.

بالجمله لختی از این گونه سخن كرد و به غازگلی مراجعت فرمود و روز دیگر سرعسكر بازدید محمد خان [زنگنه] را تصمیم عزم داده، سفر غازگلی كرد و در آن مجلس بر ذمت نهاد كه معادل 80000 تومان در ازای اموال بازرگانان تسلیم كردان دولت كند و سجلی نگاشته بسپرد و خواستار شد

که روزی چند با محمد خان به پای برد تا از دیدار یکدیگر نیک برخوردار شوند. محمد خان سخن او را پذیرفتار شد و چندان نبود که سرعسکر طریق منزل خویش گرفت. پس به قدم عجل و شتاب آهنگ تبریز کرد و چون 2 ساعت از شب سپری شد لشکر را فرمان داد تا بی بانگ شیپور و هایاهای کوچ دادن، ساخته راه شدند و ندانستند به کجا خواهند شد. بالجمله چنانکه نه سرعسکر بدانست و نه لشکر آگاه شد به جانب تبریز راه برگرفت. و هم در آن شب با سرباز و لشکر پیاده 18 فرسنگ ایلغار همی فرمود.

اما از این سوی، 2 روز بعد از آنکه حاجی محمد خان [باغ میشه ای] به تبریز آمد و خبر مرگ پادشاه ایران را برسانید یک تن چپار دولت انگلیس نیز وارد تبریز گشت و کامل وزیر مختار انگلیس را آگاه ساخت، و از پس 2 روز دیگر شاهزاده محمد رضا میرزا و فرزندش رضا قلی میرزا و چند تن از ملازمانش وارد شد تا شاهنشاه غازی را به سلطنت سلام گوید و او را به سفر دار الخلافه تحریض و تحریک دهد. این هنگام مردم شهر تبریز از قصه آگاه بودند، اما هیچ کس برخلاف نظام جنیش نمی نمود، الا آنکه این سخن را گوش به گوش همی تذکره کردند.

قایم مقام چون دانست که پوشیدن این راز دیگر وقعی ندارد، میرزا احمد مجتهد شهر تبریز را و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و میرزا جبار قاضی و صدر الفضلا ملاصدری و دیگر علمای آن بلده را در نزد خویش انجمن کرد و فرمود شما نیز آگاه باشید که پادشاه ایران از جهان برفت، اکنون باید در تمهید قواعد و تشیید مبانی دولت شاهنشاه غازی محمد شاه هرکه تواند به مال و اگر نه به دعا روز برد. نخستین باید شاهنشاه را تعزیت گفت، آن گاه تهنیت فرستاد. و این خبر موخش را هرکس نتواند در آن حضرت مکشوف سازد، شما که علمای دین و ناصحان امین می باشید همگی هم گروه به حضرت او شتابید و پادشاه را از این داهیه آگاه سازید.

پس علمای بلد مجتمعا به درگاه شاهنشاه رفتند و او را از مرگ جدّ خویش آگهی دادند. شاهنشاه غازی محمد شاه اندوه دل آشکار ساخت و خزن و الم خویش را فراوان باز نمود و بی توانی سلب سیاه طلب کرد و چند روز جامه سوگواران در بر کرد.

آن گاه وزیر مختار روس و انگلیس به اتفاق در حضرت او حاضر شدند و رسوم تعزیت و تسلیت به پای بردند. آن گاه معروض داشتند که تخت ملک را بی پادشاه گذاشتن و سلب سوگواران داشتن از این بر زیادت پسندیده نباشد، بعید نیست که مسامحت در این کار فتنه [ای] حدیث کند که به زحمت بسیار دفع آن باید کرد، بزرگان حضرت نیز بدین سخن هم داستان شدند.

جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه به تخت سلطنت در دار السلطنه تبریز

اشاره

میرزا ابو القاسم قائم مقام به دستگیری ستاره شناسان تعیین وقت نموده شب یکشنبه هفتم رجب سال 1250 هـ. / 9 نوامبر 1834 م. 6 ساعت و 5 دقیقه از شب گذشته به طالع شانزدهم درجه اسد شاهنشاه غازی سلب سیاه را از بر دور کرده، جامه سلطانی درپوشید و بر تخت سلطنت جلوس فرمود و بار عام در داد و بزرگان درگاه و سران سپاه و دبیران حضرت انجمن شدند و تهنیت و تحیت فرستادند و هرکس بدین مبارکباد پیشکشی درخور خویش پیش گذرانید و تاریخ جلوس او را که در سال 1250 هـ. بود با عدد حروف کلمه «ظهور الحق» برابر یافتند.

آن گاه شاهنشاه غازی سفر دار الخلافه طهران را تصمیم عزم داد. و چون از برای تجهیز لشکر و اعداد سفر زر مسکوک به دست نبود کارداران حضرت خواستند تا از وزیر مختار انگلیس چندانکه به کار باشد درهم و دینار به قرض ستانند و بعد از ورود به دار الخلافه دین خویش را بگذارند. پس قائم مقام، کمل را طلب کرد و از این سخن پرده برگرفت.

کمل در پاسخ سخن به لیت و لعل می افکند

و کار به مماله و تسویف می انداخت.

قایم مقام برآشفت و با او گفت اگر در دادن زر و بسیج سفر تقاعدی ورزی در دولت انگلیس مقصر خواهی بود و کتابی از محبره خویش بیرون کرده بدو داد که میرزا بزرگ پدرش از سرگور او زلی ایلچی انگلیس گرفته بود بدین شرح که بر ذمت کارداران انگلیس فرض باشد که بعد از وفات فتحعلی شاه ولیعهد دولت و نایب السلطنه او را چندانکه سیم و زر به کار باشد و بسیج سفر لازم افتد از خویش تسلیم کنند و بعد از ورود به دار الخلافه استرداد نمایند.

چون کامل این عهدنامه را بدید جای سخن بر او نماند معادل 30000 تومان زر مسکوک از بازرگانان تبریز به وام گرفته تسلیم کارداران حضرت کرد و به کارگزاران انگلیس که در اسلامبول متوقف بودند نگاشت که دین بازرگانان را به کارکنان ایشان که نیز در اسلامبول سکون دارند تسلیم نمایند.

و این هنگام قایم مقام کار سفر راست همی کرد و برحسب فرمان برادر اعیانی شاهنشاه غازی، بهمن میرزا که حکومت اردبیل و مشکین داشت حاضر درگاه شد تا ملازم رکاب باشد؛ و چون در میان پسران نایب السلطنه، جهانگیر میرزا و خسرو میرزا چنانکه در ذیل تاریخ فتحعلی شاه مرقوم افتاد با شاهنشاه غازی طریق مخالفت می سپردند و این هنگام در اردبیل محبوس بودند، قایم مقام بیم کرد که مبادا بعد از سفر شاهنشاه غازی به طهران، خاصه اگر با مدعیان سلطنت مقاتلتی افتد یا فتوری در کار آید، ایشان آذربایجان را آشفته کنند و مردمان را بر پادشاه بشورانند، لاجرم به صلاح و صوابدید او برحسب فرمان، اسمعیل خان فراش باشی با چند تن مردم دژخیم روانه اردبیل گشت و هردو تن را از هردو چشم نابینا ساخت.

و هم در این وقت منصور خان فراهانی که با 2 فوج سرباز قراجه داغی مأمور بود که به خراسان رفته در آنجا اقامت کند، شاهنشاه غازی بعد از اصغای قصه فتحعلی شاه او را از سفر خراسان منع فرمود و حکم داد تا به اتفاق لنزی

انگریزی قورخانه و توپخانه را برداشته روانه اوجان شود و بعد از ورود شاهنشاه غازی به اوجان همه جا به منقلای لشکر کوچ داده، بر مقدمه سپاه برود.

و هم در این وقت سلیمان خان گوران در تبریز بود، از بهر آنکه محمد حسین میرزای حشمة الدوله فرمانگزار کرمانشاهان دل با او بد کرد و او را با خویش از در مخالفت دانسته از هردو چشم نابینا ساخت و او از کرمانشاهان فرار کرده پناهنده تبریز گشت؛ و دیگر میرزا هدایت الله کردستانی از قبل رضاقلی خان والی کردستان متوقف تبریز بود تا یکی از دختران نایب السلطنه را از برای والی نکاح بندد، در این وقت شاهنشاه غازی برادر خود بهرام میرزا را فرمان کرد که به اراضی کرمانشاهان سفر کند و محمد حسین میرزا را از حکومت آن مملکت خلع فرماید و خود حکمران باشد. آن گاه میرزا تقی قوام الدوله آشتیانی را به وزارت او نصب فرمود و حکم داد تا سلیمان خان گوران و میرزا هدایت الله نیز ملازم رکاب او باشند، چه از امور حدود و ثغور آن اراضی آگاهند.

از پس آن فریدون میرزای برادر خود را ملقب به نایب الایاله فرموده به حکومت آذربایجان باز گذاشت و خویش یک دل و یک جهة آهنگ دار الخلافه نمود. وزیر مختار انگلیس و روس در تقدیم خدمت از چاکران حضرت گوی مسابقت همی بردند و در نظم توپخانه و قورخانه رأی نیک همی زدند.

سفر کردن شاهنشاه غازی از تبریز به طهران

شاهنشاه غازی چهاردهم رجب مطابق روز جلوس ظلّ السلطان از تبریز کوچ داده در باغ شمال بیرون بلده لشکرگاه کرد؛ و هم در آنجا 3 روزه کار لشکر بساخت و راه برگرفته در سعدآباد فرود شد. و از سعدآباد کوچ داده ارض اوجان را لشکرگاه کرد. لنزی و منصور خان [فراهانی] که در آنجا اقامت داشتند تقبیل سده سلطنت نمودند. محمد خان امیرنظام با سوار و پیاده که ملتزم خدمت داشت هم در آنجا به لشکرگاه پیوست و صورت معاهده با سرعسکر روم و قصه سفر خویش را

معروض داشت. از آنجا که محمّد خان از غث و ثمین امور آذربایجان نیک آگاه بود حکم رفت تا مراجعت به تبریز کند و در نزد فریدون میرزا به حلّ و عقد امور پردازد و حاجی حیدر علی خان شیرازی نیز برحسب فرمان حکومت ارومی یافت.

و هم در این منزل عیسی خان بیک تنکابنی از قبل منوچهر خان معتمد الدوله حاکم گیلان حاضر درگاه شد، عریضه و پیشکش او را پیش داشت و به عرض رسانید که معتمد الدوله با 40000 تومان زر مسکوک و لشکر ساخته به شتاب تمام ملازم رکاب می شود.

و هم در آنجا از شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه که حکومت زنجان و خمسه داشت مسرعی برسید و عریضه و پیشکش او را از پیشگاه حضور بگذرانید. شاهنشاه غازی منشور حکومت آن اراضی را با خلعتی لایق بدو فرستاد و فرمان کرد که سرحدّ خویش را از لشکر بیگانه حافظ و حارس باشد.

اما از آن سوی چنانکه مرقوم شد، بعد از وفات فتحعلی شاه، شاهزاده عبد الله میرزا از اصفهان تاختن کرده تا اراضی زنجان عنان باز نکشید و همچنان که از گرد راه برسید از دیه و محال زنجان و ایل والوسی که در آن اراضی سکون داشتند 3000 تن سواره و پیاده در گرد خویش انجمن کرد و 10 روزه کار سپاه خویش راست کرده در یک فرسنگی شهر زنجان در کنار رود زنجانه رود لشکرگاه ساخت و با شعاع السلطنه مکتوبی کرد بدین شرح که:

سالهای فراوان من حکمران زنجان بوده ام و در این شهر رنج بسیار برده ام و دور و قصور برآورده ام، چنان افتاد که روزی چند پدر ما که پادشاه ایران بود از من رنجیده خاطر گشت و تو را که برادر کوچک منی بر من اختیار فرمود و حکومت زنجان را با تو گذاشت و بر زیادت کردستان را تفویض فرمود. اکنون که پادشاه به جهان جاوید تحویل داد صواب آن است که حشمت برادر بزرگ بداری و خانه مرا به من گذاری و خود به حکومت کردستان قناعت فرمائی

و اگر انصاف ندهی و از در مخاصمت و مبارزت بیرون شوی با این لشکر ساخته خواهم تاخت و شهر زنجان را به محاصره خواهم انداخت، بی شك این شهر به دست من مفتوح شود و تو شرمگین و مخذول گردی.

شعاع السلطنه در پاسخ نگاشت که:

پادشاهان را در شناخت مردم فراستی جداگانه است، خاصه فتحعلی شاه را در حق ما، که از تقرّس سلطنت بر زیادت سمت پدری داشته و فرزندان خویش را نیک ممتحن فرموده، همانا در ناصیه من کفایتی مطالعه فرمود که در دو مملکت فرمانگزارم ساخت. چون این کار را من به فرمان پادشاه به دست کردم در شریعت ملك روا نباشد که جز به فرمان پادشاهی از دست بگذارم. اگر تو کار دیگر می کنی و از فرمان پدر به در می شوی مرا بیمی نباشد. از بامداد کار جنگ خواهم ساخت و به استقبال جنگ بیرون خواهم تاخت.

فرستاده شاهزاده عبد الله میرزا را رخصت انصراف داد و هم در آن شب ساز لشکر کرده 1500 تن سوار و 1000 تن سرباز و 500 تن غلام رکابی و دیگر مردم و 4 عراده توپ و 100 زنبورك بساخت و صبحگاه از دروازه شهر بیرون تاخت.

اما از آن سوی چون لشکر عبد الله میرزا مردمی چریک و متشتت بودند، دانستند که سهل و آسان غنیمتی به دست نمی شود و فردا به گاه باید حاضر حربگاه بود و با گلوله تفنگ و شمشیر مردان جنگ، نبرد آزمود. تاب درنگ نیاورده 2 ساعت از آن پیش که سپیده برزند از لشکرگاه بیرون شدند و هرکس به جانبی راه برگرفت. شاهزاده عبد الله میرزا با معدودی از مردم خود ناچار به طرف قزوین روی گذاشت و چشم به راه شاهنشاه غازی همی داشت. و شعاع السلطنه چون این بدید مراجعت به شهر زنجان نمود و عریضه [ای] نگار داده به درگاه شهریار غازی فرستاد که اگر 2 فوج لشکر بدین جانب مأمور شود من قوتی به دست کنم و در بیرون شهر زنجان سنگری راست کرده لشکرگاه سازم و بر سر راه لشکر عراق سدّی سدید باشم.

و بر حسب خواستاری او فرمان شد تا

لنزی صاحب انگریزی و منصور خان فراهانی با 200 تن سوار و 2 فوج سرباز و 6 عراده توپ به جانب زنجان شتافتند. و بعد از ورود ایشان در آن اراضی به طرف شرقی شهر سنگری راست کرده لشکر آذربایجان و خمسه و زنجان و کردستان جای کردند و همچنان شاهزاده بهمن میرزا با فوج ینکی مسلمان مأمور شد که از راه سرچم و نیک پی به زنجان شود و منتظر موکب پادشاهی باشد و پس از 18 روز موکب شاهنشاه غازی برسد. چنانکه مرقوم می شود.

اما از آن سوی این خبر در دار الخلافه طهران پراکنده گشت که شاهنشاه غازی هم در این زمستان به آهنگ دار الخلافه از تبریز بیرون شد، و با لشکر فراوان راه برگرفت و سورت سرما در عزم او لغزش نیفکند. ظلّ السلطان از این خبر آشفته خاطر گشت و بزرگان درگاه را حاضر ساخته سخن به شوری درافکند و گفت ما از آن گاه رأی بر خطا زدیم که لشکرهای حاضر رکاب را از زر و مال غنی ساختیم و رخصت خانه دادیم. اکنون لشکر بی نیاز را چگونه توان از اوطان خویش به میدان جنگ آورد و در برابر گلوله توپ و تفنگ بداشت؛ همانا میرزا آقا خان وزیر لشکر ما را مغرور ساخت و چنان لشکر انبوه را از کنار ما پراکنده کرد. حاضران حضرت گفتند افسوس بر گذشته به کاری نباشد، اکنون اگر توانید با محمد شاه از در مصالحت بیرون شوید.

فرستادن ظلّ السلطان رسول و نامه به نزدیک شاهنشاه غازی محمد شاه

اشاره

تمهید مصالحت را رکن الدوله و میرزا موسی نایب گیلانی هم دست و هم داستان شدند که ما به حضرت محمد شاه سفر کنیم و او را از اندیشه مقاتلت بازداریم.

ظلّ السلطان شاد شد، از نو ایشان را بسیج سفر کرده و سیم و زر بداد و گفت از قبل من با محمد شاه بگوئید که:

نزدیک 40 سال فتحعلی شاه که پدر ما بود

سلطنت ایران داشت و فرزند او عباس میرزا که برادر اعیانی من است ولیعهد و نایب سلطنت کبری بود و در آذربایجان همی زیست، اکنون که پدر و برادر نماند همچنان میراث پدر فرزند راست. من جای پدر گرفتم تو نیز جای پدر گیر.

اینک تو فرزند برادر من بلکه فرزند من باشی، مانند پدر خویش ولیعهد می باش و مملکت آذربایجان را به تحت فرمان می دار و بر زیادت از این از خزانه پادشاهی یک کرور تومان زر مسکوک به سوی تو حمل دهم تا به سعت عیش روز بری، بیهوده چرا تجهیز لشکر باید کرد و با عم خویش که حشمت پدر دارد، مقاتلت نمود تا در میانه جماعتی از مسلمین تباہ گردند و خون جمعی بی گناه ریخته شود.

از این لشکر تاختن و جنگ ساختن 300 تن از زنان و پردگیان فتحعلی شاه که همه خواهران و مادران تو اند آشفته خاطرند، بر ایشان ببخش و این جمع را پریشان مخواه و اگر این پند از من نپذیری و طریق مقاتلت برگیری؛ اگر لشکر من شکسته شود، بفرمایم تا این زنان گیسوان خویش را ببرند و به میدان جنگ درآیند، و اطفال خود را هدف گلوله توپ و تفنگ نمایند تا روزگار بر تو تنگ شود و نام توبه ننگ برآید و این اثاثه سلطنت که امروز به دست من است، مانند تاج ماه و دریای نور و دیگر جواهر رنگین و لالی شمین که هر یک رواج سلطنتی و خراج مملکتی است خرد درهم شکنم. و جز این نیز هر چه بیابم، بسوزم در آتش، بشویم در آب.

بالجمله رکن الدوله و میرزا موسی راه برگرفتند و کارداران ظلّ السّلمطان چنان صواب شمردند که لشکری ساز کرده، از ققای ایشان بیرون فرستند تا محمّد شاه از آن لشکر نیز بیندیشد و با رکن الدوله کار به مدارا کند. آن گاه از شهر و حومه قریب 7000 تن مرد لشکری انجمن کردند و ملازم رکاب امام ویردی میرزا برادر اعیانی رکن الدوله نمودند و سهراب خان گرجی را بفرمودند تا توپخانه و زنبورکخانه را برداشته در خدمت امام ویردی میرزا کوچ دهد تا اگر کار مصالحه به کران نرود ساخته جنگ باشند.

بعد از بیرون شدن ایشان، خسرو خان گرجی معروض داشت که من زبان قوم نیک تر دانم و با سخنان فریبنده بهتر توانم کارداران محمد شاه را از کید و کین باز نشانم. او نیز بسیج راه کرده از شهر بیرون شد. محمد حسین خان ملك الشعرا که انتهاز فرصت می برد که از شهر بند طهران سر به در کند و خود را به لشکرگاه شاهنشاه غازی رساند، در این وقت با خسرو خان همراه شد. این هنگام از مردم لشکری و سپاهی در طهران جز عددی اندک نبود و ایشان معدودی از عرب و گروهی از مازندران بودند که حراست برج و باره می داشتند و در تحت فرمان محمد باقر خان بیگلریگی می زیستند.

جواب نامه ظلّ السلطان از شاهنشاه غازی

مع القصة محمد شاه غازی از او جان راه برگرفت و طیّ مسافت همی کرد و در هر منزل لشکری بدو پیوسته همی شد. در منزل میانج رکن الدوله و ملازمان او و میرزا موسی نایب برسیدند و در حضرت پادشاه جبین ضراعت بر خاک نهاده پیام ظلّ السلطان را بازگفتند. شاهنشاه غازی در جواب فرمود که:

نخستین باید دانست که فطرت پادشاهان از خمیر مایه دیگر است و خوی سلاطین از دیگر مردم جدا است و خدای باری [تعالی] خوی سلاطین در ظلّ السلطان نگذاشته است، با اینکه تخت ملك خاصّ او نشده و مردم ایران او را به سلطنت سلام نداده اند، خزانه دولت ایران را که سلاطین بی موجبی نتوانند دست بدو برد، برگرفت و در میان مردم پراکنده ساخت.

و اکنون حزن و اندوه پردگیان را بر من عرضه می دارد و حمله مردان را با آه و ناله زنان دفع می دهد و از شکستن جواهر مرا خسته خاطر می خواهد، مگر من بی دریای نور و تاج ماه صاحب تاج و گاه نتوانم بود، اگر کس به چند پاره سنگ لایق افسر و اورنگ شدی گاهی نوبت به بازرگانان افتادی.

و اینکه می گوید من به جای پدر نشسته ام و میراث پدر برده ام سخنی گزافه است؛ زیرا که میراث پدر بعد از ادای وصیّت او بهره فرزندان افتد و آن نیز بهره تمامت فرزندان باشد، امروز به حکم وصیّت، سلطنت میراث من است و مداخلت دیگر کس در آن در شریعت پادشاهی حرام باشد.

صواب آن است که ظلّ السلطان حشمت

خویش را نگه دارد و از آنچه حقّ او است بر زیادت نجوید.

در پایان کار به توسط میرزا ابو القاسم قایم مقام منال دیوانی شهر قم و کاشان را به سیورغال ابدی ظلّ السلطان منشور کردند، به شرط آنکه از کبر سلطنت فرود شود و از اندیشه تاج و تخت دست باز دارد. و از میانج، شاهنشاه غازی کوچ داده طی طریق همی فرمود تا به اراضی زنجان آمد و در سمان ارخی که از جانب شرقی يك فرسنگ تا زنجان مسافت است لشکرگاه کرد.

این هنگام شعاع السّ لطنه اسبی را که «خجسته» نام داشت و به 800 تومان زر مسکوک خریده بود به نگاری که خاص پادشاهان است زینت کرد و تاج زر بر سر زد و زین مرصع به جواهر بر بست و با لشکریان به استقبال بیرون شد و همچنان 1000 لوله تفنگ و 6 عراده توپ و 100 لوله زنبورک و 130 سر اسب توپخانه و 10000 دست جامه سرباز و 200 باب خیمه و 1000 تومان نقد و 1000 خروار غله به رسم پیشکش پیش گذرانید و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت، چاکران حضرت اسب خجسته را به فال نیک گرفتند.

بالجمله بر حسب فرمان محمد حسن خان خلخالی از سمان ارخی مأمور شد که با 1000 تن لشکر در ارك زنجان متوقف باشد تا اگر فتح طهران دیر به دست شود یا فتوری در کار افتد موکب پادشاهی در آن زمستان ساکن زنجان باشد. آن گاه شاهنشاه غازی از زنجان کوچ داده، در سلطانیه لشکرگاه ساخت و از آنجا میرزا یوسف همدانی را مأمور به کرمانشاهان فرمود و خطی به محمد حسین میرزای حشمة الدّوله فرستاد که مملکت کرمانشاهان را به بهرام میرزا گذاشته بی توانی طریق حضرت گیر و آسوده همی باش.

و هم در سلطانیه فرستاده معتمد الدّوله منوچهر خان برسد و معادل 1000 تومان زر مسکوک تسلیم کارداران حضرت کرد و معروض داشت که اینک با لشکری ساخته و 40000 تومان زر، معتمد الدّوله رهسپار حضرت است، بعید نیست که قبل از ورود به قزوین به لشکرگاه

پیوسته شود، و این خبر نیز بر قوت لشکریان بیفزود و دلها را قوی ساخت. آنگاه شعاع السلطنه را تشریف حکومت زنجان داده، رخصت انصراف داد و 300 تن سرباز و 2 عراده توپ در قلعه سلطانیه گذاشته و راه برداشت.

چون هریک از اعیان دولت که متوقف طهران بودند مکشوف داشتند که قواعد سلطنت ظلّ السلطان متزلزل است، بدست آویز مصالحه بین دولتین از طهران بیرون شده به درگاه پادشاه غازی می شدند، میرزا مهدی ملک الکتّاب و اسفندیار خان بیات قوللر - آفاسی نیز تقبیل سده سلطنت کردند، شاهزاده عبد الله میرزا نیز برسد و با چاکران درگاه پیوسته شد و چون منزل خرم دره لشکرگاه گشت، برادر شهریار، اردشیر میرزا که حکومت گروس داشت با فوج گروس به رکاب پیوست و در آنجا معروض داشت که شاهزاده امام ویردی میرزا از قبل ظلّ السلطان با توپخانه [ای] به آهنگ جنگ در تکتاز است.

و هم قریب بدین منزل منوچهر خان معتمد الدوله با 2000 تن سوار و جماعتی از تفنگچیان گیلانی و 40000 تومان زر مسکوک به لشکرگاه پیوسته جبین ضراعت بر خاک نهاد و پیشکش خویش را بگذرانید و ملازم رکاب شد. بعد از رسیدن این زر کارداران دولت مستغنی شدند و دین وزیر مختار دولت انگلیس را از گردن فرو گذاشتند.

بالجمله سالار پسر شیخعلی میرزا نیز در عرض راه برسد و عریضه پیشکش پدر را برسانید، میرزا ابو القاسم ذو الریاستین که وزارت محمّد حسین میرزا داشت نیز ملحق گشت و وقت حرکت از کرمانشاهان با محمّد حسین میرزا مواضعه نهاد که اینک من طریق درگاه پادشاه می سپارم و کارداران دولت را ممتحن می دارم اگر چنان فهم کردم حکومت کرمانشاهان را از تو دریغ ندارند و چون حاضر حضرت شوی رخصت انصراف خواهی یافت مکتوبی که با تو می نگارم در عنوان آن «هو العزیز» خواهم نگاشت چون بخوانی بی توانی طریق حضرت گیر و اگر

کار را دیگرگونه یافتیم در عنوان «هو الله تعالی» می نویسم. این هنگام اگر توانی خویشتن داری کن و با لشکری که قصد تو کند مقاتلت می فرمای و اگر نه به هر جانب که توانی طریق فرار سپار و معقلی از برای خویش بدست کن، با این همه مواضعه چون به درگاه آمد و مأمولات محمّد حسین میرزا را تباه دید، در سر مکتوب او هو العزیز نگاشت و او را حاضر درگاه ساخته به مهالك صعبه انداخت، چنانکه در جای خود مرقوم می شود.

شکست یافتن لشکر ظلّ السلطان

بالجمله در اراضی ابهر به عرض رسید که شاهزاده امام ویردی میرزا اراضی قزوین را درنوشته و تا سیاه دهن که 6 فرسنگ از این سوی قزوین است تاختن کرده قراولان هر دو لشکر یکدیگر را دیدار کرده، کَرّی نموده اند. و فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی با سواران خود جلادتی به سزا کرده، قراولان لشکر امام ویردی میرزا را تا به لشکرگاه او هزیمت داده و بسیار کس از هزیمتیان را هنگام عبور از کنار قزوین اهل حرفت و صنعت دستگیر ساخته اسب و سلاح ایشان را مأخوذ داشته رها نمودند. و از آنجا خبر جنبش پادشاه و سپاه او در لشکرگاه امام ویردی میرزا پراکنده شده و قوّت درنگ از بهر ایشان نماند. لاجرم راه فراز پیش داشته اند و از قزوین نیز بازپس شده در اراضی قیشلاق نشیمن کرده اند.

اما شهریار فرمان کرد تا صبحگاه لشکر ساز راه کرد و از ابهر رهسپر گشته تا ظاهر قزوین براند. سلطان بدیع الزّمان میرزا پسر رکن الدّوله با بزرگان قزوین پذیره شدند و در کار علف و آذوقه خویشتن داری نکردند. لاجرم فرمان حکومت قزوین به نام سلطان بدیع الزّمان میرزا رقم شد و تشریف سلطانی بیافت.

بعد از 2 روز از قزوین خمیه بیرون زد و در خاک علی فرود شد، در آنجا الله یار خان آصف الدّوله که متوقّف قم بود چنانکه مذکور گشت به اتفاق میرزا تقی علی آبادی به درگاه پیوست. چون آصف الدّوله بعد از آنکه رسیدن موکب پادشاه را اصغا نمود از قم

راه قزوین برگرفت و میرزا تقی علی آبادی نیز به فرمان ظلّ السّلمطان برای اصلاح ذات بین از طهران بیرون شده در عرض راه به آصف الدّوله بازخورد و متّفقا تقبیل سده سلطنت نمودند. خسرو خان گرجی و محمّد حسین خان ملك الشعرا نیز ملحق شدند.

این هنگام مردمی که در لشکرگاه امام ویردی میرزا بودند خویشتن داری نتوانستند کرد. نخستین امان الله خان افشار از لشکرگاه امام ویردی میرزا جدا شده به حضرت آمد و زمین بوسه زد، از پس او سران و سرکردگان يك يك و دو دو با مردم خود پیوسته رکاب شدند، چندانکه يك باره لشکرگاه امام ویردی میرزا شکسته شد، شاهزاده کیومرث میرزا به بقعه شاهزاده عبد العظیم فرار کرده، روز ورود شهریار غازی به شهر طهران پذیره شد و محمّد طاهر میرزا به طهران گریخت. امام ویردی میرزا بیچاره ماند و بر جان خویش هراسناك گشت ناچار کناری گرفته، کتابی به رکن الدّوله برادر اعیانی خود کرده او را در حضرت شهریار شفیع ساخت و خواستار آمد که او را مطمئن خاطر ساخته به درگاه پادشاه آورند.

لاجرم شاهنشاه غازی وزیر مختار دولت انگلیس را نیز به نزدیک او گسیل ساخت تا برفت و خط امان شهریار را بدو برد. آنگاه امام ویردی میرزا شاد خاطر شتاب گرفت و رکاب پادشاه را بوسه زد و جرمش معفو گشت و شاهنشاه پیمان نهاد که هر گناه که تاکنون فرزندان فتحعلی شاه در امر سلطنت کرده اند بازپرس نشود و از این پس چون عصیانی کنند مأخوذ باشند و فرمان رفت که منصب و مواجب امام ویردی میرزا آنچه در حیات فتحعلی شاه برقرار بود کاسته نشود. پس امام ویردی میرزا شاد خاطر رخصت انصراف حاصل کرد که به دار الخلافه شده، ظلّ السّلمطان را از صورت مصالحه آگهی دهد و به تیول قم و کاشان راضی بدارد و طریق طهران پیش داشت.

از آن سوی سهراب خان گرجی با 18 عرّاده توپ و 300 زنبورك و 1000

تن تفنگچی بختیاری به فرمان ظلّ السلطان مأمور شد که از طهران بیرون شده، به اتفاق صاحبقران میرزا به لشکرگاه امام ویردی میرزا پیوسته شود، چون يك فرسنگ از طهران بیرون شد، کارداران ظلّ السلطان چون ضعف امر خویش را معاینه کردند، در بیم شدند که مبادا سهراب خان به لشکرگاه محمّد شاه پیوسته شود. لاجرم محمّد رضا خان پسر محمّد باقر خان بیگلربیگی را با 400 تن تفنگچی از قفای او مأمور ساختند که سهراب خان را نگران باشند.

از آن سوی چون سهراب خان از شکستن لشکر امام ویردی میرزا آگهی یافت، محمّد رضا خان را مأخوذ داشت و کوچ داده صبحگاه به سلیمانیه آمد و در آنجا شاهزاده هرمز میرزا را که در قرای سیورغال خویش اقامت داشت محبوس نمود، نماز دیگر از سلیمانیه بیرون شد و چون يك ساعت از شب بگذشت در عرض راه به امام ویردی میرزا که اجازت یافته به طهران می شتافت بازخورده و او را نیز مأخوذ داشت و قریب به قشلاق قزوین به لشکرگاه پیوست.

وزیر مختار انگلیس چون گرفتاری امام ویردی میرزا را اصغا نمود به نزدیک قایم مقام آغاز شکایت کرد. پاسخ رفت که اگر سهراب خان از معاهده ما و شفاعت شما آگهی می داشت هرگز بدین امر شنیع مبادرت نمی کرد. هم اکنون او را رضا کنیم و رها کنیم.

بالجمله چون محمّد باقر خان بیگلربیگی دانست که سپاه شاهنشاه غازی مانند سیل بنیان کن صعب و سهل زمین را درنوشته راه نزدیک کرد، امام ویردی میرزا نیز بدو پیوست، معلوم داشت که اختر ظلّ السلطان واژگونه است و دیر نباشد که گرفتار شود، لاجرم به نزدیک او آمد و معروض داشت که:

من سالها پرورده نعمت و پناهنده حضرت بوده ام، هرگز کفران نورزم و کافر نعمت نشوم. دانسته باش که محمّد شاه با لشکری در رسید که دفع او در قوّت بازوی ما نیست، اینک راه نزدیک کرده و امام ویردی میرزا نیز بدو پیوسته، يك دو روز برنگذرد که در کمند خصم گرفتار شوی، صواب آن است که هرچه توانی از زر و گوهر از این خزانه دولت

که امروز مفتاحش به دست تو است برگیری و با خود حمل دهی و در دار الامان قم در تحت قبه مطهره جای کنی و اگر توانی به جای دیگر نیز توان رفت.

ظلّ السلطان گفت مرا فرزندان و چاکران و پیوستگان فراوانند اگر با تمامت ایشان کوچ دهم نیکو باشد؛ و از این سخن رهائی محمّد جعفر خان وزیر در خاطر داشت.

محمّد باقر خان جواب باز نداد و او فهم کرد که محمّد جعفر خان را بیرون شدن نگذارند.

لاجرم از این عزیمت متقاعد گشت و محمّد باقر خان از نزد او بیرون شد و با خود اندیشید که اگر قبل از ورود محمّد شاه تقدیم خدمتی نکند در شمار پیوستگان ظلّ السلطان برآید و مورد عتاب و عقاب پادشاه شود. پس از قبل پادشاه منشوری مجعول خطاب به خویشتن نگاشت، بدین شرح که قبل از ورود موکب پادشاه، ظلّ السلطان و محمّد جعفر خان وزیر او را و دیگر مردم که در طغیان و عصیان با او هم داستان شدند گرفته با غل و زنجیر محبوس دار و اگر در این کار به مدارا کنی کیفر خواهی یافت و خاتم محمّد خان پسر مهدی قلی خان دولّو را گرفته به جای مهر محمّد شاه بدان منشور نهاد.

آن گاه تفنگچیان قلعه را که مازندرانی بودند طلب نمود، چه دانسته بود که ایشان با میرزا آقا خان وزیر لشکر مواضعه نهاده اند که هرگز با ظلّ السلطان از در صدق و صفا بیرون نشوند و هر وقت بتوانند از گزند او خودداری نکنند. بالجمله آن منشور را با بزرگان ایشان باز نمود و آن جماعت را در گرفتن ظلّ السلطان و محمّد جعفر خان هم داستان ساخت و از در حزم و دوراندیشی با عامه تفنگچیان گفت که ظلّ السلطان از محمّد جعفر خان رنجیده خاطر شده و بیم دارد که او به طرفی فرار کند و دیگر دست بدو نیابد، از این روی مرا حکم فرستاده که هم امشب او را مأخوذ دارم. چون ایشان را متفق ساخت به جماعت قاجار پیام فرستاد که امشب تا بامداد هر که از سرای خویش بدر شود خون او هدر گردد، در خانه های خویش بباشید و در سرای استوار کنید اگر غوغائی برآید پرسش

نفرمائید. و محمد رحیم خان و بعضی دیگر از مردم قاجار را که با خود متفق می دانست حاضر کرد.

اما از آن سوی محمد جعفر خان و سیف الملوک میرزا از دور و نزدیک اصغا نمودند که در سرای محمد باقر خان انجمنی است و تفنگچیان قلعه نه بر عادت همه روزه در آنجا تردد می نمایند، لاجرم تقرّس کردند که خاطر او در حق ایشان دیگرگونه است. بعد از فرو شدن آفتاب به نزدیک ظلّ السّلمطان آمدند و هر دو ان معروض داشتند که «ما امشب از کین و کید محمد باقر خان آسوده نیستیم و او را در حضرت تو از در صدق و صفا نمی دانیم، صواب آن است که او را طلب فرموده یک امشب در نزد ما بامداد کند» و در این سخن الحاح فراوان نمودند.

در پایان امر، ظلّ السّلمطان در پاسخ ایشان فرمود سخن به درازا نکشید و در جایگاه خویش بیارمید که اطمینان من بر محمد باقر خان زیاده از شما است، چه او را با من تاکنون 10 کَرّت افزون باقرآن مجید سوگند یاد کرده و همه روزه مکتوب برادر خود آصف الدوله را سربسته به نزدیک من آورده.

در این وقت سیف الملوک میرزا و محمد جعفر خان از حضرت او باز شدند و محمد جعفر خان به عادت همه شب در بالاخانه کشیکخانه سرای سلطنت برفت و بیاسود و بعد از اکل و شرب، شاد بخفت و آسوده خاطر بیارمید.

گرفتاری ظلّ السّلمطان و محمد جعفر خان به دست محمد باقر خان بیگلربیگی

نیمه شب محمد باقر خان مردم خود را برداشته به اتفاق جمعی از تفنگچیان مازندرانی هنگام سپیددم به دار الاماره سلطانی درآمد و مغافصه به بالاخانه کشیکخانه صعود نموده، محمد جعفر خان را در جامه خواب فرو گرفت و ملازمان او را نیز مأخوذ داشت، بازو بند و اشیاء دیگر که در جیب و بغل او بود به دست خویش برگرفت و او را آورده، در میان کشیکخانه که در دهلیز سرای است بازداشت.

هم در این موقع محمّد رحیم خان را با 10 تفنگچی فرستاد تا در میان شهر رفته، شاهزاده محمّد ولی میرزا را طلب داشت و پیام داد که بیم و دهشتی نیست، تو را از بهر آن خواسته ام که پیام مرا با ظلّ السّلطان رسول باشی.

چون محمّد ولی میرزا حاضر شد گفت از قبل من در حضرت ظلّ السّلطان معروض دار که از این پیش هر چه گفتیم پذیرفتار نشدی، اکنون بر حسب فرمان پادشاه محمّد جعفر خان را مأخوذ داشته و در حضرت تو از طریق ادب بیرون نشوم، اگر خواهی به هر جانب فرار می کن که تو را از مقصد باز نخواهم داشت.

محمد ولی میرزا که خود نیز از ظلّ السّلطان دل آزرده داشت به سرای درونی رفته در اطاق نمازخانه فتحعلی شاه، ظلّ السّلطان را دریافت که مانند ابر بهاری به هایاهای می گریست. او را دیدار کرد و سخنان محمّد باقر خان را آشکارا داشت.

ظلّ السّلطان فرمود

هرگز به این کلمات خاطر من آسوده نشود و بی گمان چون از این سرای به در شوم مرا مأخوذ دارند و از هر دو چشم نابینا سازند.

در این وقت زنان حرمسرای به گرد او انجمن شدند و بر او دریغ و افسوس همی کردند و طریق چاره را مسدود یافتند.

محمّد باقر خان آنگاه حکم داد تا ظلّ السّلطان را در رواق معروف به کلاه فرنگی آورده نشستند فرمودند و جماعتی از تفنگچیان را در گرد او نگاهبان ساخت و فرمان شاهنشاه غازی را این وقت بر مردمان مکشوف داشت. اهل و عشیرت محمّد جعفر خان چون این بشنیدند بی توانی به خانه آقا محمود مجتهد در رفتند و محمّد باقر خان کس فرستاد تا ابواب سرای او را مقفل و مختوم داشتند و این مژده را در عریضه [ای] نگار داده، به لشکرگاه فرستاد.

و از این سوی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه که گناه ظلّ السّلطان هم بر او بود چنانکه مرقوم شد، چون گرفتاری او را بدانست فرار کرده در آستانه شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه پناهنده گشت و شاهزاده سلیمان میرزا که از میان ملک زادگان به دولت خواهی ظلّ السّلطان شناخته بود فرار کرده راه شیراز

برداشت. مدت سلطنت ظلّ السلطان و خودسری او 40 روز بود.

مع القصة روز دیگر شاهنشاه غازی با لشکرهای ساخته و توپخانه و قورخانه و تمامت سران سپاه و اعیان درگاه به سلیمانیه آمد و از آنجا در قریه طرشت ری منزل نموده، روز دیگر آهنگ دار الخلافه فرمود و سکنه طهران خرد و بزرگ طریق استقبال سپردند و شاهنشاه غازی روز چهاردهم شعبان وارد نگارستان که از بیرون قلعه شهر است در اتاقی که معروف به دلگشای می باشد در آمد. و از شهر خسرو خان گرجی شمشیر الماس و دیگر آلات مرصع به جواهر شاهوار و بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و تمامه ائانه سلطنت را از گنجوران ظلّ السلطان انتزاع نموده به حضرت آورد.

شهریار بدان اشیاء تن بیاراست و بر کرسی مرصع معروف به تخت طاوس که نیز از شهر حمل داده بودند برنشست و بار عام در داد. تمامت شاهزاده گان و امرا و اعیان در پیشگاه حضور صف برزدند و شاهنشاه را به سلطنت سلام دادند و تهنیت و تحیت فرستادند.

اول کس از شاهزادگان که در بلدان ایران حکومت داشتند و در دار الخلافه حاضر شدند شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله بود که حکومت سمنان و دامغان و اراضی خوار داشت، روز بیست و یکم شهر شعبان با 2000 تن سرباز سمنانی و دامغانی و 400 تن سواره اوصانلو به درگاه آمد و در نگارستان ملازم حضرت پادشاه شد. به صوابدید قایم مقام حکم شد تا سپاهی که ملتزم رکاب او بود به سرهنگی مصطفی قلی خان سمنانی سفر سمنان کرده و در آنجا بسیج راه کنند و به خراسان شوند. و غلام حسین خان سپهدار عراق با پیشکش شایسته به حضرت شتافت و نوازش و نواخت یافت و برادر اعیانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که این هنگام متوقف خراسان بود، تهنیت جلوس پادشاه را عریضه نگار داده با پیشکشی لایق انفاذ داشت.

روز تا روز از دور و نزدیک سران و سرهنگان و اعیان امصار و بلدان طریق حضرت سپردند، محمد حسین خان فیروزکوهی و عباسقلی خان لاریجانی و دیگر سرکردگان مازندران هم در توقف نگارستان تقبیل آستان نمودند، پادشاه غازی روز دوم شهر رمضان وارد شهر طهران شده به ارك سلطانی درآمد.

این هنگام ظلّ السّ لطان را برحسب فرمان از رواق کلاه فرنگی برآورده در خانه خواهر او فخر الدوله جای دادند و محمد جعفر خان را به دست محمد باقر خان بیگلریگی سپرده تا در سرای خویش بازداشت. و چون محمد باقر خان دانسته بود که 40 بارگیر از اموال و ائقال او به قریه شاهزاده عبد العظیم تحویل یافته، کس فرستاد و این جمله را حمل داده در سرای سلطنت در اتاق نقاش خانه بر زیر هم نهاد؛ و پس از ورود شاهنشاه صورت حال را معروض داشت.

شاهنشاه باذل فرمان داد که اموال محمد جعفر خان را از طریف و تلید و سیاه و سفید با تو عطا کردیم. پس محمد باقر خان آن اموال را به خانه خویش آورد و در میان آن احوال 5000 تومان زر مسکوک به نقد یافت و دیگر اشیاء نفیسه و جواهری که مأخوذ داشت با آن درهم و دینار مسکوک به میزان 100000 تومان برمی رفت و از پس آن کس به خانه محمد جعفر خان فرستاده ابواب سرای را مفتوح داشته هرچه یافت برگرفت.

این هنگام محمد جعفر خان کس به نزدیک قایم مقام فرستاده معروض داشت که از آن روز که ظلّ السّ لطان آغاز طغیان کرده سر به سلطنت در آورد من دانستم که اقامت در حضرت او مورث و خامت است و پیوسته در اندیشه بودم که خویشان را چنانکه از وی زیانی نبینم به کناری گیرم، شاهد حال اموال و ائقال من است که از شهر بیرون فرستادم تا خویشان از دنبال فرار کنم، از قضا دست نیافتم و گرفتار شدم. اکنون که محمد باقر خان بر تمامت اندوخته من دست یافته دیگر مرا چه کند و محبس من در خانه او چرا باشد.

قایم مقام بفرمود تا حسینعلی خان معیر الممالک و حاجی علی خان حاجب الدوله

و آقا محمد حسن خان صندوقدار برفتند و او را به نزدیک وی آوردند. بعد از گفت و شنود او را به معیر الممالک سپرد تا در سرای خویشان بازداشت. و چون قایم مقام نماند، یک چند از مدّت سپرده حاجی قاسم خان سرتیپ فوج خاصه بود و در پایان امر به شفاعت حاجی میرزا آقاسی رها گشت و در سال ششم سلطنت شاهنشاه غازی از جمله چاکران درگاه شد، چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد. اکنون بر سر سخن رویم.

بعد از ورود شاهنشاه غازی به طهران حاجی سید محمد تقی کاشی که در میان موحدین طریقت و مجتهدین امور شریعت فحلی نامور بود به درگاه آمد و تهنیت جلوس بگفت. و این هنگام شاهزاده طهماسب میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا که بعد از پدر در حضرت نایب السلطنه می زیست بر حسب فرمان حکومت کاشان یافت و به مؤید الدوله ملقب گشت. و میرزا ابو الحسن وکیل الرعایای کاشان که از قید سیف الدوله میرزا رهائی جست چنانکه مرقوم افتاد، به وزارت او منصوب گشت و بر حسب امر مبلغ 500 تومان زر که به مصادره، سیف الدوله میرزا از وی مأخوذ داشته بود مسترد گشت.

جهانگیر میرزا برادر بزرگتر مؤید الدوله مأمور به حکومت یزد گشت و ملازم خدمت برادر شد که از کاشان روانه یزد شود و او چون از کاشان راه برگرفت و به اراضی یزد نزدیک شد، مردم آن بلده بر هلاکو میرزا که این وقت یزد را به تحت فرمان کرده بود، چنانکه تفصیل آن در این کتاب مرقوم است، بشوریدند و او ناچار به جانب کرمان فرار کرد و جهانگیر میرزا وارد یزد گشته بر مسند حکومت جای کرد.

بالجمله طهماسب میرزا راه کاشان برگرفت و عبد الصمد خان زرّاء با جماعتی از سواران او نیز ملازم رکاب طهماسب میرزا شد. بعد از ورود به کاشان اسماعیل خان را گرفته بازداشت و بر طریق اصفهان و شیراز قراولان برگماشت تا مبدا مغافصه از فرمانفرمای فارس و شجاع السلطنه سپاهی بدین جانب تاختن کند.

بعد از بیرون شدن طهماسب میرزا از طهران و درآمدن سرکردگان مازندران، به صوابدید میرزا ابوالقاسم قایم مقام، شاهنشاه غازی، میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را طلب فرموده فرمان کرد که سفر مازندران نموده شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران را مطمئن خاطر ساخته حاضر درگاه سازد.

لاجرم میرزا فضل الله به اتفاق عباس خان قاجار قوآنلو شب نوزدهم شهر رمضان از طهران بیرون شده، بیست و هفتم رمضان به شهر ساری در رفتند و شاهزاده را دیدار کرده فرمان احضار پادشاه را که همه از در رفق و مدارا بود باز نمودند. نخستین ملک آرا سخت هراسنده بود و زنان و فرزندان او چنان بیمناک بودند که در قتل میرزا فضل الله همداستان گشتند تا مبادا ملک آرا را غره نماید و سفر طهران فرماید. میرزا فضل الله و عباس خان گفتند با حصافت عقل سخن کنید و کلمات سنجیده برانید، اگر لشکری دارید که با محمد شاه از در جنگ تواند بود عرض دهید و اگر گنجی اندوخته اید که بدان تجهیز لشکر توانید کرد سر بگشائید و اگر نه خط عصیان بر خود نوشتن و از طریق فرمان پادشاه گشتن از شریعت عقل بیرون است، چون عصیان شما آشکار شود و بی فرمانی شما گوشزد بزرگان درگاه گردد، همان بزرگان مازندران شما را دست به گردن بسته به حضرت پادشاه برند.

ملک آرای این رأی را استوار گرفت و دل در سفر طهران بست و کس فرستاده، پسر خود بدیع الزمان ملقب به صاحب اختیار را از استرآباد حاضر کرد و روز چهاردهم شهر شوال از دروازه ساری بیرون شده راه دار الخلافه پیش داشت و در منزل علی آباد از کثرت برف و باران 5 روز نتوانست جنبش کرد، از این روی کارداران درگاه چنان دانستند که ملک آرا از سفر طهران پشیمان شده است و از نیمه راه آهنگ مراجعت کرده.

لاجرم میرزا تقی علی آبادی را نامزد استقبال او کردند تا حال را بازدانند.

بعد از ورود میرزا تقی به علی آباد، میرزا فضل الله به شتاب برق و باد به درگاه پادشاه آمد و ساحت ملك آرا را از این آلودگی مصفاً داشت؛ و روز دیگر در رکاب برادر اعیانی پادشاه بهمن میرزا که این وقت حکومت دار الخلافه داشت و جمعی دیگر از شاهزادگان و میرزا علی پسر قائم مقام به استقبال ملك آرا بیرون شد و او را در عشر آخر شوال به شهر طهران در آورده در خانه موسی خان قوانلو فرود آوردند و بعد از 2 روز به حضرت پادشاه حاضر شد و کمال الطاف و اشفاق معاینه کرده رخصت جلوس یافت. و همچنان شاهنشاه غازی هر يك از اعمام خویش را که سنّ شیخوخت دریافته بودند چون مجلس از بار عام پرداخته بود هنگام ناهار شکستن، نشستن می فرمود.

اما ظلّ السّلمطان، اگرچه گروهی او را نگران بودند و او را از شهر بیرون شدن نمی گذاشتند؛ لکن شهریارش از دیدار خویش بی بهره روا نمی داشت، او را به حضرت خویش طلب داشت و چون بر فراز مجلس آمد، پادشاه حشمت او را بر پای خاست و ظلّ السّلمطان محل سلطنت را وقعی نگذاشت، چنان بنشست که بر صدر مجلس برآمد و اگر نه از محمّد شاه فروتر نبود. شاهنشاه غازی که همه از حلم و حیا آفرینش داشت گشاده روی با او سخن کرد و این کبر و خیلا را بر او نگرفت و هیچ از آنچه در میانه برفته بود یاد نکرد.

و چون مجلس به نهایت شد، مردم مجرّب با ظلّ السّلمطان گفتند این گونه کردار از مردم گرفتار با شهریار روا نیست چنانکه خداوند جبار را خویش و تبار نیست، هرکس در حضرت او خاضع تر باشد و اطاعت و بندگی پیشه کند تقرّب او افزون است. پادشاه را که ظلّ الله گویند بدین معنی تشبّه کند، از اینجا است که سلاطین فرزند ندانند و پدر و عمّ نشناسند، هرکه با ایشان از در ضراعت و صداقت بیرون شد قربت یابد.

و بدین سخنان حکمت آمیز ظلّ السّلمطان را از آن تکبر و تنمّر فرود کردند تا چون ماه روزه سپری شد و عید فطر فرا رسید و شاهنشاه غازی در دار

الامارة سلطانی خواست بر تخت مرمر جلوس کند، ظلّ السلطان پیش شده دست در بغل شهریار کرده و او را بر تخت صعود داد و خود باز شده بر صف بایستاد.

از آن سوی چون این خبر پراکنده شد که محمد شاه در آذربایجان و مازندران و عراق نافذ فرمان گشت، در اصفهان عبد الله خان امین الدوله کس به نزدیک سلطان محمد میرزا فرستاد و پیام داد که پادشاه ایران تعیین یافت. مرا دیگر در امور این مملکت مداخلت نخواهد رفت. این بگفت و از سرای خویش به خانه حاجی سید محمد باقر رشتی که فحل مجتهدین ایران بود پناهنده گشت و در آنجا بنشست. این هنگام سیف الدوله، نام شاهنشاه غازی را زینت سکه و خطبه نمود و مبلغی از زر مسکوک که به نام شاهنشاه نقش کرده بود به رسم پیشکش به درگاه فرستاد و آن زر در عشر آخر شهر رمضان رسید.

اما کارداران درگاه خسرو خان گرجی را به حکومت اصفهان مأمور داشتند و او را اندرز کردند که سلطان محمد میرزای سیف الدوله را بی آنکه از حشمت او کاسته شود گسیل طهران کن، اما نگران باش که به دیگر سوی جنبش نتواند کرد. و میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را نیز حکم رفت که سیف الدوله را به دار الخلافه کوچ دهد. لاجرم خسرو خان به اصفهان شده امر آن بلد را به نظم کرد و برحسب فرمان سلطان محمد میرزا با عشیرت خویش و مادر خود تاج الدوله حاضر دار الخلافه گشت.

تدبیر نمودن الله یار خان آصف الدوله و میرزا ابو القاسم قایم مقام در امر وزارت اعظم برای خود

اشاره

از پس این وقایع الله یار خان آصف الدوله که خال شاهنشاه غازی بود، روزگاری در حضرت فتحعلی شاه وزارت اعظم داشت، این هنگام چنان می دانست که بی ذلت طمع و طلب بدین منصب دست خواهد یافت. از آن جانب میرزا ابو القاسم قایم مقام که متصدی امر وزارت بود او را از آرزوی خود دفع همی داد.

از آنجا که بیرون حوزه سلطنت همیشه حاملان سیف و علم مقهور عاملان قرطاس و قلم اند، خاصه قایم مقام که به اصابت رأی و حصافت عقل شناخته تمام ایران بود، عاقبت بر آصف الدوله چیره شد و به صلاح و صوابدید او فرمان رفت که آصف الدوله سفر فارس کند و در مملکت فارس فرمانگزار باشد.

چون این رخصت از پادشاه بگرفت به نزدیک آصف الدوله آمد و گفت امروز در مملکت پادشاه قاعده دولت و قائمه سلطنت تویی، اگر اعانت و حمایت تو نبود از بدایت ولایتعهد تاکنون کار سلطنت بر محمد شاه راست نمی گشت، هم اکنون مملکت فارس که بهترین ممالک ایران است اگر به دست تو مفتوح و مضبوط نشود، از حوزه حکومت پادشاه بیرون خواهد بود. چندان سپاس و ستایش گذاشت که طمع و طلب آصف الدوله را یکی ده چندان ساخت. آن گاه فرمود که من سفر شیراز به چند شرط توانم کرد:

نخستین آنکه 100000 تومان زر مسکوک از خزانه دولت مرا عطا کنند، دیگر آنکه مرا 18 سر اسب جنیبت باید که با لجام زرین و زین مرصع به جواهر ثمین باشد، این جمله را از باره بند خاص تسلیم کنند و مملکت فارس را به سیورغال من منشور دهند چندانکه من در آن اراضی حکمران باشم، منال دیوانی طلب نکنند.

قایم مقام با دلی فسیح و جبین گشاده معروض داشت که مأخوذ بسیج سفر شما را از این بر زیادت سنجیده ایم، باز اگر خاطری هست مکشوف فرمای تا ساخته داریم.

آصف الدوله چون از قایم مقام که وزیر اعظم و کارگزار مطلق بود این سخن بشنید قوی دل شده و همچنان دیگر باره فرس طمع را تحریک داده گفت باید پسر من حسن خان سالار امیر بار باشد و پسر دیگر من محمد قلی خان چون یک مدت در اصفهان ملازم خدمت سیف الدوله بود در امور اصفهان بینشی به سزا دارد حکومت اصفهان را با وی گذارند و دو پسر دیگر من بیگلربیگی و محمد علی خان از بهر حکومت بروجرد و همدان نیکو است.

بالجمله از این گونه سخن فراوان کرد، قایم مقام به صوابدید او همه را بر

صفحه رقم کرد تا به نزدیک پادشاه برده منشور کند. و از نزد آصف الدوله بیرون شده، به حضرت شاهنشاه غازی آمد و معروض داشت که هیچ پادشاه را مانند آصف الدوله خالی و نیک سکالی نبوده، امروز بر پادشاه بخشایش آورد و عظیم فتوت و مرآت ظاهر ساخت زیرا که نام تخت و تاج نبرد آن را طلب نفرمود و فرود آن از زر و گوهر و اسب و استر و سیاه و سفید و طریف و تلید هیچ نماند که نام نبرد و به نام طلب نکند و فهرست مسؤلات او را در پیش پادشاه گذاشت و چنان بود که او معروض داشت. آن گاه گفت کسی که لجام چاکری در دهن دارد این گونه سخن کند، اگر رها شود و قوت به دست کند چه خواهد اندیشید.

این کلمات در نزدیک پادشاه، آصف الدوله را از محل خویش ساقط ساخت و بر خویش واجب کرد که هرگز او را در وزارت اعظم و صدارت کبری دست ندهد و از بهر آنکه حاضر درگاه نباشد و در امور دولت مداخلت نکند او را به حکومت خراسان مأمور فرمود و به اتفاق پسرش حسن خان سالار روانه آن اراضی داشت.

ذکر فتح شیراز توسط منوچهر خان معتمد الدوله

آن گاه در دفع حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و تسخیر مملکت فارس یکدل و یک جهت گشت و برادر کهنتر خود فیروز میرزا را برای حکومت فارس اختیار کرد و منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله را طلب فرموده به تسخیر فارس فرمان کرد و لنزی صاحب انگریزی معلّم توپخانه را با گروهی انبوه از سرباز و سوار ملازم خدمت او نمود.

لاجرم معتمد الدوله بسیج راه کرده در عشر آخر شوال از دار الخلافه طهران بیرون شد، میرزا ابو القاسم همدانی ملقب به ذو الریاستین و محمد طاهر قزوینی را که از شناختگان ملازمان رکن الدوله بود نیز با خویشان کوچ داد؛ و لنزی صاحب را با 30 عراده توپ و جماعتی از لشکریان بر منقلای سپاه روان داشت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده، بعد از ورود به قم، الله ویردی میرزا را که به حکم ظلّ السلطان در آن بلده حکومت داشت گرفته روانه طهران نمود؛ و حکومت قم را

به حاجی امیر اصلان خان قراگوزلو گذاشته راه کاشان برگرفت. و از کاشان، فیروز میرزا و معتمد الدوله با یک نیمه لشکر از راه اردستان و حدود یزد رهسپار شدند و نیم دیگر را به اتفاق لنزی صاحب به جانب اصفهان مأمور ساختند.

شاهزاده سیف الدوله که حکومت اصفهان داشت چون این خبر بشنید پذیره لشکر شد و علف و آذوقه سپاه را بساخت. و در اصفهان لنزی صاحب را مسموع افتاد که شجاع السلطنه و شاهزاده حیدر قلی میرزا و سلیمان میرزا و فرزندان فرمانفرما با لشکری انبوه به آهنگ اصفهان بیرون شده اند، لاجرم شتابزده با سپاه خویش از اصفهان خیمه بیرون زد و به طرف فارس رهسپار آمد.

و همچنان از آن سوی چون این خبر در مملکت فارس سمر گشت، فرمانفرما برادر اعیانی خود شجاع السلطنه را با 10000 تن سوار و 5000 تن پیاده به استقبال فرمان کرد و حکم داد که بعد از شکستن لشکر محمد شاه تا اصفهان عنان زنان کوچ دهید و آن بلده را مسخر داشته نشیمن کنید و مرا آگهی فرستید.

بالجمله شجاع السلطنه با آن لشکر ساخته از شیراز بیرون تاخت و پست و بلند زمین را درنوشته در منزل موسی آباد که از اراضی قمشه است سواد سپاه محمد شاه را دیدار کرد. لشکریان به هم برآمدند و از دو سوی رده شده صف راست کردند، لنزی صاحب فرمان داد تا توپخانه را پیش راندند و دهان توپها بگشادند و سربازان با تفنگ از پس توپخانه ساخته جنگ گشتند. از گلوله توپ و تفنگ تگرگ مرگ ببارید و میدان حرب از دخان و گرد چنان شد که مرد از مرد شناخته نبود.

شجاع السلطنه که آموخته شجاعت و جلادت بود، چون این بدید دانست که فارسان مملکت فارس مرد این عزیمت نیستند و هم اکنون هزیمت شوند، تیغ برکشید و از بهر آنکه لشکر را به قوت کند چند کرت تا کنار توپخانه تاختن کرد و حمله افکند و هم از این گونه مبارزت سودی بدست نشد، لشکر شیراز را نیروی درنگ

نماند به يك بار پشت با جنگ داده راه فرار پيش داشتند، چندانکه شجاع السّ لطنه از چپ و راست بتاخت و مردم را به جنگ تحريض داد مفيد نيفتاد. ناچار خود نيز طريق فرار برگرفت و از قفای لشكريان برفت و در عرض راه در میان کوه و دره سيغناقی به دست کرده از بهر آسایش اقامت کردند.

لنزی صاحب نيز از دنبال ایشان برفت و برسيد و ديگر باره نايره حرب بالا گرفت و چون از کثرت برف و برودت هوا فرار از حرب گاه صعب می نمود، ناچار در اين کرت شاهزادگان قدم اصطبار استوار کردند و تا فرو شدن آفتاب رزم دادند. چون شب تاريک جهان فرو گرفت و آذوقه و علوفه نيز به دست نبود، لنزی صاحب با غنيمتی که از هزيمتيان به دست کرده بود به لشکرگاه خویش مراجعت کرد و شاهزادگان آن معنی را فوزی بزرگ شمرده، به اتفاق لشکر بازشتافتند و هيچ کس تا در شيراز عنان باز نکشيد.

لنزی صاحب از پس اين فتح در منزل آباده به حضرت معتمد الدوله پيوست و معتمد الدوله بی توانی رهسپار آمد و مانند سيل بنیان کن از قفای هزيمت شدگان برفت.

اما لشکر فارس از آن هول و هيبت که يافتند هم در شيراز نتوانستند اقامت کرد هر کس به وطن خویش گريخت. فرمانفرما و شجاع السّ لطنه ناچار شهر را بگذاشتند و در قلعه ارك متحصّن گشتند و چون ساده دلان از بهر ورود معتمد الدوله مهماندار و ميزبان معين کردند. و از آن سوی معتمد الدوله دو روز قبل از نوروز به شهر شيراز درآمده ابواب شهر و باره حصار را به مردم خویش بسپرد و در تسخير ارك يکدل گشت. چنانکه عنقریب مرقوم می شود.

و هم در اين سال برادر اعيانی شاهنشاه غازی بهمن ميرزا برحسب فرمان حکومت دار الخلافه طهران يافت و حاجی علی اصغر که از جمله خواجه سرايان بود به وزارت او منصوب گشت.

و هم در این سال فرمان رفت که عبد الله خان امین الدوله از اصفهان طریق درگاه سپارد و چون دیگر چاکران ملازم حضرت باشد، میرزا تقی علی آبادی نیز برحسب امر بدو مکتوب کرد و از رأفت پادشاهش نوید داد و هیچ مفید نیفتاد و همچنان در خانه حاجی سید محمد باقر [شفتی] پناهنده بود.

وفیات

هم در این سال میرزا محمد علی خان وزیر دار الخلافه پسر عبد الرزاق خان کاشی که در حضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه در امور دولت مداخلت داشت و با وزرای درگاه مصالح مملکت شریک بود در ارض قم رخت به جهان جاوید برد.

و هم در این سال میرزا صادق مروزی که وقایع نگار دولت و داروغه دفترخانه پادشاهی بود به سرای باقی تحویل داد.

سفر کردن شاهزاده بهرام میرزا به کرمانشاهان

اما از آن سوی چون بهرام میرزا چنانکه مرقوم افتاد مأمور به حکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان گشت، نخستین در رکاب شاهنشاه غازی از تبریز تا باسمنج کوچ داده بعد از بیرون شدن پادشاه از آن منزل رخصت انصراف یافته مراجعت به تبریز کرد و بسیج راه نمود با میرزا تقی قوام الدوله و سلیمان خان گوران و میرزا هدایت الله امین کردستان راه برگرفت و 200 تن سوار شقاقی و 100 تن سوار قراپایاق و یک فوج سرباز مراغه را ملازم رکاب ساخت و بعد از طی یک دو مرحله برحسب فرمان فوج مراغه را نیز روانه لشکرگاه پادشاه داشت و با سواران رکابی از طریق ساوجبلاغ مکری و بانه رهسپار گشت و در اراضی سنقر، میرزا هدایت الله را روانه سنندج نمود تا با سپاه کردستانی در کنار رود سیروان پیوسته رکاب گردد و سلیمان خان را نیز مأمور فرمود که از پیش، تاختن کرده جماعت گوران را ساخته خدمت کند و ذهاب را به تحت فرمان دارد.

بعد از ورود سلیمان خان به ذهاب، نور الدهر میرزا که از قبل برادر خود حشمة الدوله حکومت ذهاب داشت تاب درنگ نیاورده راه کرمانشاهان برگرفت و سلیمان خان به ذهاب حکمروا گشت.

اما بهرام میرزا از ققای ایشان طی مسافت همی کرد و در اراضی شهر زور محمد خان سرتیپ ایروانی که از پیش در سلیمانیه متوقف و

کارفرما بود برحسب فرمان شاهنشاه غازی با 4 عراده توپ و 250 تن از سربازان مراغه به نزدیک بهرام میرزا شتافت و بعد از ورود به کنار سیروان، عبد الله پاشای پسر سلیمان پاشای بابان با 4000 تن سوار بابان برسید و با بهرام میرزا پیوست، اما در خاطر داشت که اگر سلطنت بر محمد شاه قرار گیرد اظهار عقیدتی کرده باشد و اگر روزگار دیگرگون شود کار دیگرگون کند. روزی چند برنگذشت که خبر عبور شاهنشاه غازی از منزل ابهر و خرم دره به جانب طهران برسید، پس بهرام میرزا دل قوی کرده، رود سیروان را عبور کرد و از این سوی اوتراق نمود و عبد الله پاشا را با لشکر رخصت انصراف داد تا اگر حاجت افتد دیگر بارش طلب فرماید.

در این وقت آقا محمد صالح برادرزاده آقا محمد جعفر مجتهد کرمانشاهان از قبل محمد حسین میرزای حشمة الدوله وارد شد و حال پرسشی به سزا کرد و از قفای او ملك محمد سلطان خمسه [ای] سرهنگ که از جمله خدمتگزاران حشمة الدوله بود برسید و مکتوبی از محمد حسین میرزا برسانید و نوشته [ای] از قایم مقام نیز باز نمود به شرح اینکه به صوابدید میرزا ابو القاسم ذو الریاستین، وزیر حشمة الدوله و معاهده او حکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان برحسب فرمان خاص برای حشمة الدوله است و بهرام میرزا مأمور است که در ذهاب اقامت کند و آن حدود و ثغور را حافظ و حارس باشد.

اما بهرام میرزا چون در نهان رخصت داشت که اگر تواند حشمة الدوله را در کرمانشاهان نگذارد، چشم از این مکاتیب بپوشید و میرزا تقی قوام الدوله را با 100 سوار روانه کرمانشاهان داشت و حشمة الدوله را پیام کرد که من از آمدن به کرمانشاهان ناچارم و اگر تو را حکومت این مملکت باید بی آنکه حاضر درگاه پادشاه شوی و خاطر کارداران دولت را از خویش صافی داری کار به کام نتوانی کرد، و خود نیز از قفای او کوچ بر کوچ همی رفت و از بزرگان کلهر و زنگنه و دیگر قبایل همه روزه پذیره گشتند و به او پیوستند.

سلیمان خان گوران با سپاه خود برسید، رضا قلی خان والی کردستان با میرزا فرج الله وزیر خود و میرزا هدایت الله امین کردستان و 4000 مرد لشکری در منزل ماهی دشت به لشکرگاه بهرام میرزا پیوست که اگر حاجت باشد در رکاب او به کرمانشاهان در رود.

چون مردم آن بلده را مطیع و منقاد می دانست، رضا قلی خان را با لشکر رخصت انصراف داد و میرزا فرج الله و بعضی از سرکردگان را ملازم رکاب ساخت و روز هیجدهم شهر رمضان کوچ داده در بیرون باره شهر در قلعه [ای] که شاهزاده محمد علی میرزا [دولت‌شاه] بنیان کرده بود فرود شد.

و از آن سوی میرزا تقی قوام الدوله در عرض راه 30 تن از راهزنان قبیله بدره را دستگیر نموده به نزدیک شاهزاده آورد و چون بهرام میرزا بیست و چهارم شهر رمضان وارد کرمانشاهان شد، بفرمود تا آن جماعت را عرضه هلاک و دمار ساختند. اما از آن سوی چون میرزا ابو القاسم قایم مقام، میرزا ابو القاسم ذو الریاستین وزیر حشمة الدوله را با خود متفق ساخت مکتوبی به مصحوب ملازم خود فتحعلی بیک به حشمة - الدوله نگاشت و او را به نوید حکومت کرمانشاهان و ملاطفت شهریار جهان مستمال ساخت و میرزا ابو القاسم ذو الریاستین چنانکه بدان اشارت شد عریضه کرد و علامتی که با حشمة الدوله مواضعه داشت در عنوان عریضه رقم کرد.

لاجرم حشمة الدوله در سفر دار الخلافه یک جهت گشت و چنان صواب شمرد که با بهرام میرزا دیدار نکنند و از محل حشمت خود خویش را ساقط نسازد. لاجرم روز ورود بهرام میرزا به شهر کرمانشاهان از دروازه دیگر بیرون شده راه طهران پیش داشت، اما چون بهرام میرزا در دار الاماره کرمانشاهان اقامت جست و کار آن بلده را به نظم کرد، فرزندان شاهزاده محمد علی میرزا [دولت‌شاه] را جداگانه نواخت و نوازش فرمود و اجری هر را یک چون روزگار پدر و برادر مقرر داشت.

آنگاه ملا عبد العزیز کاشانی را که مأمور به ملازمت او بود روانه لرستان فرمود تا نصر الله میرزا را که از

قبل برادر خود حشمة الدّولة حکومت آن اراضی داشت روانه کرمانشاهان دارد و محمّد علی خان مکرری ایشیک آقاسی شاهزاده محمّد علی میرزا را که متوقف کرمانشاهان بود روانه خوزستان فرمود تا برادر دیگر حشمة الدّولة، اسد الله میرزا را نیز از آنجا به کرمانشاهان فرستد و صورت حال را نگار داده انفاذ درگاه شاهنشاه غازی داشت و خواستار آمد که برادرش فرهاد میرزا را به نزدیک او گسیل سازند تا در تقدیم خدمت به هرچه شایسته داند منصوب دارد.

کارداران دولت او را به تشریف تمثال پادشاه مفاخرت بخشیدند و معادل 3000 تومان زر مسکوک عطا کردند و 1000 تومان میرزا تقی قوام الدّولة را بذل رفت و فرهاد میرزا را نیز از تبریز طلب فرموده روانه حضرت او داشتند. بعد از ورود او به کرمانشاهان، بهرام میرزا او را به حکومت لرستان مأمور فرمود.

بالجمله مملکت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان بر بهرام میرزا راست ایستاد، نصر الله میرزا والی و اسد الله میرزا به نزدیک او شدند و محمّد حسین میرزای حشمة الدّولة در عشر اول شوال وارد دار الخلافه گشت و در حضرت شاهنشاه غازی حاضر شده زمین ببوسید و پادشاه از ورود او نیک شاد شد چه فروسیّت و شجاعت او را از همه شاهزادگان افزون می دانست.

و هم در شهر ذیقعه شاهزاده محمود [میرزا] را کارداران دولت در لرستان مأخوذ داشتند و روانه درگاه پادشاه نمودند و او در اراضی لرستان با عددی قلیل طیّ مسافت کرده که به عتبات عالیات سفر کند و چاکران درگاه پادشاه چنان تفرّس کردند که مکنون خاطر محمود میرزا آن است که مردم لرستان را با خود هم داستان کند و عصیان ورزد، لاجرم گرفتار شد.

و هم در این سال فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی مأمور به حکومت مازندران گشت و آن مملکت را به نظام کرد و بعضی از ترکمانان که در جزیره میان کاله کمین گاه ساخته به اسر و نهب مردم می پرداختند کیفر کرده هزیمت داد.

اشاره

در سال 1251 هـ. مطابق پیچی نیل ترکی چون 10 ساعت و 29 دقیقه از روز یکشنبه دوم شهر ذیحجه الحرام سپری شد، آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن نوروز به پای برد.

در این بساط عید چون در حضرت پادشاه بزرگان درگاه بر صف شدند و هرکس در جای خود ایستاده شد، ظلّ السلطان به همان سلبی که فتحعلی شاه را سلام می داد در رفت و خفتان خویش را بپوشید و آن تاج زر که همه ساله به قانون داشت بر سر زد و از بیرون ایوان بر لب آبگیر بایستاد و پادشاه را درود و تحیت فرستاد و بر عادتی که چاکران درگاه پادشاه عجم را مخاطب سازند در گفت و شنود، قربان خاکپای مبارکت شوم گفت.

اما شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا به دست آویز و جمع پای و شیخوخت خویش به درون ایوان شده سلام داد و لختی دورتر از پایه تخت پادشاه بنشست، قایم مقام چون این بدید شاهزاده بهاء الدوله را به نزدیک او رسول فرستاد و پیام داد که ظلّ السلطان برادر اعیانی نایب السلطنه است و فتحعلی شاه وصیت فرمود که محمد شاه حشمت او را نگاهدارد و قدر او را رفیع سازد، با این همه با تاج و خفتان خویش بر لب آبگیر ایستاده، تو را چه افتاده که گاهی پادشاه را در عریضه خویش شاه بابا جانم به جای عنوان نگار می کنی - کنایت از آنکه با آقا محمد شاه شهید همنام است - و گاهی در پایه سریر سلطنت جلوس می فرمائی. ازین پس در عنوان عریضه قربان خاکپای مبارکت شوم بنویس و در پیشگاه پادشاه ایستاده باش و اگر نه از آن نگار، عرضه دمار خواهی شد و از این نشست تن و جان خواهی خست.

و در این عید شاهزادگان بزرگ مانند محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و

شاهزاده بهاء الدوله و محمود میرزا و حشمة الدوله و دیگر کسان در پیشگاه حضرت بر صف بودند و کار آذربایجان و مازندران و عراق و اصفهان به نظام بود و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه حاکم بروجرد و بختیاری و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان و همیون میرزا حاکم نهاوند از ققای یکدیگر در عشر اول ذیحجه وارد دار الخلافه گشتند و در عید اضحی هم گروه تقبیل سده سلطنت کردند.

گرفتاری شجاع السلطنه و فرمانفرما به دست معتمد الدوله و انجام کار آنها

اما از آن سوی معتمد الدوله چنانکه مرقوم افتاد، بعد از ورود به شیراز کس به نزد فرمانفرما و شجاع السلطنه رسول فرستاد و پیام داد که از پس دیوار ارك نشستن و در به روی خویش بستن و خود را به عصیان پادشاه بلند آوازه کردن پسند خردمند نباشد، شما را که از حدود خوزستان تا حوزه بلوچستان دست قدرت دراز بود کدام کار به ساز کردید که در تنگنای ارك شیراز توانید کرد، همانا اگر دیر بپائید و در نگشائید به نیروی کوشش و قوت یورش و گلوله های توپ باره کوب این قلعه پست شود و قبه جلال شما که هرگز پستی ندیده با خاک یکسان گردد؛ و اگر اجازت رود من يك تنه به حضرت شما آیم و شما را از قبل پادشاه آسوده خاطر کنم. فرمانفرما بدین سخن رضا داد و سخن بر این نهاد.

اما از آن سوی شجاع السلطنه با برادر گفت صواب آن است که چون بامداد معتمد الدوله بدین جا حاضر شود و با ما سر سخن باز کند به کیفر این زشتی که به روی ما آورده و او را به يك ضرب تیغ دو نیمه کنم و چون او از میان برخیزد و سپاهش بی سالار ماند با معدودی بر لشکرش بتازم و جمله را پراکنده سازم و این توپخانه و آلات حرب و ضرب را به دست کنم، و گمان آن نیز دارم که بعد از قتل معتمد الدوله این لشکر در گرد ما انجمن شوند و از بهر ما برای جنگ اعدادی تازه باشد. فرمانفرما فرمود این نیک رائی است اما بیاش تا از من ایمانی رود، قبل از اشارت من بر این کار جسارت مکن.

سخن بر این نهادند.

و روز دیگر معتمد الدوله

با چند تن از شناختگان درگاه به حضرت فرمانفرما شد و چون نگاهبانان و حارسان ارك، كار فرمانفرما را استوار نمی دانستند از درآمدن مردم بیگانه اظهار کراهتی نمی کردند. لاجرم از قفای یکدیگر جماعتی از سربازان به ارك دررفتند و چون معتمد الدوله با فرمانفرما آغاز سخن کرد و لختی از سطوت پادشاه و صولت سپاه باز راند، فرمانفرما را قوت پاسخ و قدرت اشارت نماند. و در حال معتمد الدوله حکم راند که چند تن سربازان، ایشان را نگاهبان باشند و نگذارند به سرای درونی و نزدیک پردهگان عبور کنند و گفت من حق نعمت فتحعلی شاه را فراموش نمی کنم و اولاد ایشان را زحمت نمی رسانم.

لاجرم سلیمان میرزا و پسران فرمانفرما و فرزندان شجاع السلطنه هر چه توانستند از مال پدر برگرفتند و به جانب بصره و بغداد فرار کردند.

آن گاه معتمد الدوله فرمانفرما و شجاع السلطنه را به منصور خان سرتیپ فراهانی سپرد تا با فوجی از لشکریان راه طهران برگرفت، چون ایشان را در قریه کهریزک که 3 فرسنگ تا طهران مسافت است فرود کردند، به صوابدید و صلاح و اصرار و الحاح قایم مقام، شاهنشاه غازی حکم داد تا چند تن از مردم دژخیم ملازم محمد باقر خان بیگلربیگی دار الخلافه شده بدانجا سفر کردند، شجاع السلطنه را از هر دو چشم نابینا ساختند و این واقعه در شب یکشنبه سیزدهم شهر ذیحجه الحرام بود و پس از 2 روز در سه شنبه پانزدهم هر 2 تن را وارد طهران کردند و فرمانفرما را در خانه منوچهر خان معتمد الدوله منزل دادند.

و چون در این سال مرض وبا طغیان کرد، چنانکه مذکور می شود، فرمانفرما به مرض وبا گرفتار شد. میرزا حسین، حکیمباشی فتحعلی شاه او را عیادت کرد و از بهر معالجت دوائی که به قیمت اندک بود تجویز نمود. فرمانفرما گفت مداوا چه کنی که نه خادمی دارم که مهیا کند و نه درهمی که بها کنم. میرزا حسین سخت شرمناک شد و چون زری لایق با خود نداشت معدودی از فلوس نحاس در زیر بساط

گذاشت و برفت. مسموع افتاد که وقتی اسبهای رمة فرمانفرما را به شمار کردند 18000 برآمد و او را خزانه های اندوخته و بارهای مروارید بود. بالجمله در شب پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول سال 1252 ه. / ژوئیه 1836 م. به جهان جاوید خرامید.

قصه ولی خان ممسنی

اکنون حدیث معتمد الدوله در مملکت فارس به پای می رود، بعد از آنکه فرمانفرما و شجاع السملطنه را روانه دار الخلافه نمود، اراضی فارس را به تحت فرمان کرد و به دفع مخالفین پرداخت. نخستین محمّد علی خان ایلخانی قشقائی و میرزا محمّد فسائی را گرفته روانه طهران نمود، اما ولی خان ممسنی که روزگاری دراز می رفت که با فرمانگزاران فارس طریق فرمان نمی سپرد و در عصیان با کارداران دولت نام بردار بود، هم در این وقت 10000 تن سوار گرد خود انجمن کرده، تمامت شوارع و طرق را مسدود داشت و کاروانیان و مجتازان را عرضه نهب و غارت می گذاشت، قلعه گل و گلاب و قلعه سفید که از زمان رستم دستان تاکنون به استحکام داستان است، از معاقل او بود و در طریق این قلاع سنگهای صخره تعبیه کرده بود که اگر وقتی مردم بیگانه بدانجا یورش برند و صعود کنند به اندک جنبشی کوه پاره های چند زیر شود و از فراز به فرود رود که هر لختی 200 مرد را با خاک عجین سازد.

مع القصة معتمد الدوله يك تن از ملازمان خود را بدو فرستاد و پیام داد که بیهوده دورگرد مباش که در مملکت چنین پادشاهی قهار ملاذی و پناهی از بهر تو نخواهد بود.

ولی خان، محمّد باقر خان پسر خود را به نزدیک معتمد الدوله فرستاد و اظهار فرمانبرداری کرد و خواستار شد که او را حاضر خدمت نکند. معتمد الدوله، محمّد باقر خان را مورد ملاطفت و اشفاق داشت و به تشریفات گوناگون خاطرش را شاد ساخت و گفت تا ولی خان را دیدار نکنم هرگز نزد من موثق نباشد و خاطر او نیز آسوده نشود، هم اکنون تعجیل کن و با پدر به نزدیک من بشتاب.

محمّد باقر خان برفت و قصه بگفت. ولی خان با خود اندیشید که اگر يك تنه

به شهر دررود و فرزندان و لشکریان او به دست نباشند، معتمد الدوله هرگز او را مأخوذ ندارد.

پس اموال و ائصال خود را در قلعه سفید جای داده نگاهبان برگماشت و اهل و عشیرت خود را به اتفاق محمد باقر خان پسرش در قلعه گل و گلاب سکون فرمود و خود به شهر درآمده، نزدیک معتمد الدوله حاضر گشت. مردمان از دیدار او عجب کردند و در نزد معتمد الدوله دوست و دشمن متفق الکلمه گشتند که دیو بیابان گرد به پای خویشان به بند آمده، رها کردن او از خرد بعید است. لاجرم معتمد الدوله فرمان کرد تا او را گرفته بازداشتند.

ولی خان چون خود را گرفتار دید از در زاری و ضراعت بیرون شد و بر ذمت نهاد که قلعه سفید را بر روی لشکریان مفتوح دارد و چندانکه اموال مردم را به غارت و سرقت برده و چندانکه پسران فرمانفرما هنگام فرار ذخیره خود را نزد او به ودیعت نهاده اند بسپارد. لاجرم معتمد الدوله، محمد طاهر خان قزوینی را با 2000 تن سواره و پیاده مأمور به فتح قلعه سفید ساخت و سلیم خان سرکرده سوارچگنی و حسنعلی خان سرهنگ فوج زرندی را با او متفق داشت. ولی خان را نیز با ایشان سپرد و فرمود او را نگران نباشند تا آن زمان که آنچه بر ذمت نهاده ادا سازد. پس محمد طاهر خان، ولی خان را برداشته تا به قلعه نورآباد که از مستحدثات ولی خان است و تا قلعه سفید نیم فرسنگ مسافت دارد کوچ داد.

در آنجا ولی خان با وعده وفا کرد و قلعه سفید را از مردم خود پرداخته به دست لشکریان سپرد و محمد طاهر خان فوجی از سربازان زرندی را به حراست آنجا بازداشت و با ولی خان اظهار مهر و حفاوت افزون کرد و پس از روزی چند او را گفت: از این سفر نه غرض قلعه سفید بود و بس؛ بلکه اموال منهوبه باید مسترد شود و قلعه های دیگر نیز سپرده آید. ولی خان از اصغای کلمات او از سپردن قلعه سفید نیز پشیمان گشت و روزی چند به ملاحظه و مسامحه می گذشت تا یک شب که محمد طاهر خان را دل به طرف

لهو و لعب رفت، بساطی بگسترد و سران سپاه را نیز حاضر کرد و بگساریدن کاسات عفار و اصغای موسیقار پرداخت.

ولی خان که حاضر انجمن بود چون دماغها را از تبخیر شراب پرتاب دید و نگاهبانان خود را نیز سرشار پیمانہ و از خویش بیگانه یافت، کس فرستاد و بعضی از مردم خود را از قلعه نورآباد برآورده در کنار لشکرگاه، ایشان را با خود هم داستان ساخت و ناگاه بر مستان تاخت و در حمله نخستین محمد طاهر خان و رضا قلی خان و سلیم خان را مأخوذ خود داشته تا قلعه نورآباد براند و بند برنهاد و لشکر او را هزیمت کرد، چنانکه تا شیراز عنان نکشیدند و چون صبح برآمد کس به قلعه سفید فرستاد سربازان زرنندی را پیام کرد که هم اکنون از قلعه سفید بیرون شوید و سر خویش گیرید و اگر نه سرکردگان شما را سر بگیریم. سربازان زرنندی در پاسخ گفتند ما فرمانبردار پادشاهیم و از قتل 100 تن چنین سرکردگان باک نداریم و در حراست قلعه نیکوتر شدند.

اما از آن سوی چون هزیمت شدگان به شهر شیراز در رفتند، معتمد الدوله از این قصه آگاه شد و سخت تافته خاطر گشت و در زمان لشکری از سوار و پیاده به ساز کرد و با توپخانه و قورخانه به ملازمت شکر الله خان نوری و شیل صاحب انگریزی بیرون فرستاد و ایشان تا قلعه نورآباد تاختن بردند. ولی خان چون قوت مقابله و مقاتله نداشت، عشیرت خود را کوچ داده با اموال و ائقال راه بیابان برگرفت و از دور و نزدیک در شعاب جبال و شکاف اراضی از این درّه به آن درّه همی شد [و] محمد طاهر خان و دیگر سرکردگان را با خود محبوسا همی برد. از پس او لشکریان، قلعه نورآباد را فروگرفتند و در فحوص حال ولی خان همی روز شمردند.

یک دو ماه که بدین گونه رفت و این خبر در طهران معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد، پادشاه را عرق غضب در ضربان آمد و معتمد الدوله را فرمان کرد که چون این منشور بخوانی، بی توانی خویشتن از شیراز بیرون شو و ولی خان را در هر بیغوله که باشد دستگیر کرده و دست بسته به حضرت فرست.

چون این منشور به معتمد الدوله رسید يك دل و يك جهت آهنگ ولی خان کرد و از آن سوی چون ولی خان در حبس و بند محمّد طاهر خان و دیگران سودی نیافت، بلکه آن را سبب تهییج و جنبش لشکر دانست، ایشان را رها ساخت تا به شیراز آمدند.

پس معتمد الدوله محمّد طاهر خان را در شیراز گذاشته خود با سپاهی بزرگ خیمه بیرون زد و در خدمت شاهزاده فیروز میرزا که این وقت حکومت فارس نامزد وی بود راه برگرفت. ولی خان چون این بشنید سفر بهبهان پیش گرفت که خویشان را به قلعه گل و گلاب رساند و در آنجا متحصّن گردد. خواجه حسین گلابی که از پیش با او هم داستان بود، مقدم او را مبارك داشت و قلعه گل که در فرود قلعه گلاب واقع است بدو سپرده و او باقر خان پسرش را با زنان و فرزندان در آنجا جای داد و خود با لرهای ممسنی اطراف بیابان گرفت و هرروز در بیغوله و دره [ای] روز همی گذاشت.

از این سوی چون فیروز میرزا و معتمد الدوله با آن لشکر نامور به اراضی بهبهان رسیدند و خواجه حسین از عده و عدت ایشان آگهی یافت، دانست که از در ستیزه بیرون شدن پیشانی بر سندان زدن است، لاجرم بی درنگ به لشکرگاه فیروز میرزا درآمد و نخستین به نزدیک معتمد الدوله آمده، اظهار عقیدت و انقیاد کرد و بی کلفت خاطر قلعه گلاب را مسلم داشت. معتمد الدوله حکم داد تا 300 تن از سربازان در قلعه گلاب جای کردند و چون قلعه گلاب بر قلعه گل مشرف بود، سربازان دهان تفنگها را به طرف باقر خان و فرزندان و زنان ولی خان گشاد دادند. زمانی دیر برنیامد که قلعه مسخر گشت و لشکریان تاختن کرده، باقر خان و عشیرت ولی خان را به تمامت دستگیر نمودند و دست بسته به لشکرگاه فرستادند.

در این وقت نیز مکشوف افتاد که ولی خان در اراضی کازرون گریخته است و در آنجا روزگار همی برد، معتمد الدوله بفرمود تا اسمعیل خان قراچورلو با 300 تن سوار از دنبال او شتاب گرفت و در عرض راه معلوم داشت که ولی خان در قریه خانه زنان که از قرای شیراز است پنهانی زیستن کند. لاجرم به شتاب برق و

باد تاختن برد. نیم شبی اطراف او را فرو گرفت؛ و بی آنکه تیغی از نیام برآید یا تیری از کمان گشاده ببندد، او را گرفته و بسته به کازرون آورد و صورت حال را معروض فیروز میرزا و معتمد الدوله داشت و حکم رفت تا او را به شیراز کوچ داد.

بعد از ورود او به شیراز، معتمد الدوله، ولی خان را با کنده و زنجیر روانه دار الخلافه نمود و بسیار کس از مردم او را که اصول شرارت بودند نابینا ساخت و از دزدان و صعاليك قبیله او و دیگر قبایل چندان سر برید و از سرهای ایشان منارها برآورد که قاطعان طرق را يك باره دست طمع مقطوع گشت، چنانکه وقتی مسموع افتاد که يك تن از ملازمان معتمد الدوله را معادل 1000 تومان زر مسكوك بر فتراك بسته بود و در اراضی ممسنی اسب را بر درختی بسته بخفت و اسب رها گشته برفت، بعد از 2 روز که اسب خویش را بیافت همان زر بر فتراك بسته داشت و هیچ کس را از قبایل ممسنی آن دل نبود که تواند آن زر بگشاید و دست بدان آلاید. لاجرم کاروانیان و مجتازان در امن و امان بزیستند.

حکومت اردشیر میرزا در گرگان و استرآباد

هم در این سال شاهزاده اردشیر میرزا بر حسب فرمان شاهنشاه غازی مأمور به نظم گرگان و استرآباد شد و اسکندر خان قاجار دولو با فوج مراغه و ابراهیم خلیل خان سلماسی با دوفوج و مصطفی قلی خان سمنانی با فوج سمنانی و فوج دامغانی و 200 تن غلامان رکابی و 2000 سوار شاهیسون و کرد و 12 عراده توپ ملازم رکاب او شدند و از شاهنشاه غازی اسبی با زین زرین و خنجری مرصع به جواهر ثمین تشریف یافته از دار الخلافه بیرون شد و راه بسطام پیش داشت.

شاهزاده اسمعیل میرزا که از روزگار دیرین با نایب السلطنه مبرور عباس میرزا عقیدت صافی نداشت و با شجاع السلطنه طریق مواضعه می گذاشت هراسناک شد و از جماعت عرب و عجم شاهرود و بسطام و ترکمان دشت انجمنی کرد که اگر تواند، اردشیر میرزا را گزند می رساند. اما شاهزاده با لشکر جرّار مانند آتش

و آب پست و بلند زمین را به شتاب سحاب و شهاب درنوشت و راه بدو نزدیک کرد. لشکر او از چنین سیلی دمنده چون خس و خاشاک به هر سوی پراکنده شدند و اسمعیل میرزا بیچاره ماند. پس شاهزاده اردشیر میرزا از گرد راه برسید و او را مأخوذ داشته به طهران فرستاد و لشکری که با خود داشت مأمور فرمود که سفر خراسان کرده ملازم خدمت شاهزاده قهرمان میرزا باشند و خود نیز تا مزینان برفت.

و از آنجا با لشکری قلیل مراجعت نمود و بسطام را به نظام کرد و طریق استرآباد سپرد و بی توانی از آن اراضی سپاهی فراهم آورده به دشت گرگان تاخت و چون این خبر به عرض کارداران دولت رسید، حاجی علی اصغر خواجه سرای را با توپخانه و قورخانه و صمصام خان را با فوج ینکی مسلمان و بخشعلی خان یوزباشی را با 200 تن غلام رکابی و 1000 تن سوار شاهیسون و افشار به ملازمت رکاب او گسیل ساختند و ایشان در کنار گرگان بدو پیوستند. لاجرم از مردم یموت و کولان منال دیوان بگرفت و بر زیادت گروگان و پیشکش اخذ نموده روانه طهران داشت. [و] شاهنشاه غازی او را خلعتی لایق و کاردی مرصع به جواهر شاهوار تشریف فرمود. از پس آن، شاهزاده دیگر باره سفر بسطام کرد و از آنجا به دار الخلافه آمد.

گرفتاری میرزا ابو القاسم قایم مقام به فرمان شاهنشاه غازی و خاتمه کار او

اکنون به وقایع دار الخلافه بازگردیم. بعد از جشن نوروزی چون روزی چند برفت و هوا را سورت گرما بادید شد، شاهنشاه غازی از طهران به باغ نگارستان تحویل داد و کارداران دولت در پیرامون نگارستان خیمه ها افراشته کردند و میرزا ابو القاسم قایم مقام در باغ لاله زار که یک تیر پرتاب تا نگارستان مسافت است نشیمن کرد.

این هنگام شاهنشاه غازی در قید و بند قایم مقام یک جهت گشت، چه از دیر

باز از وی رنجیده خاطر بود. با اینکه تشریف وزارت خاص از بهر قایم مقام می نمود و عقده های سخت را به سرانگشت تدبیر توانست گشود [و] فاضلی مؤدب و ادیبی مجرب بود، آن کبری که با منصب همساز است و آن غفلتی که با دولت انباز نگذاشت که دل پادشاه را با خود صافی دارد و کدورات خاطرش را که به سالهای دراز متراکم بود بزداید، چه از آن وقت که وزارت نایب السّلمطنه عباس میرزا داشت پیوسته محمّد شاه از روش او به اکراه بود. اجری و مواجب ملازمان حضرتش را بی کلفت و مشقت ادا نمی نمود و در حل و عقد امور دولت هرگز بر مراد او تقدیم امری نمی فرمود.

در مملکت خراسان يك شب چنان افتاد که شاهزاده محمود در سرایرده محمّد شاه به میهمانی حاضر شد، شاهنشاه غازی، قایم مقام را پیام کرد که امشب مرا میهمانی رسیده، خورش و خوردنی که لایق میزبان و میهمان باشد بفرمای تا در اینجا حاضر کنند.

در پاسخ گفت قانون شما آن است که هر شب باید در سر خوان نایب السّلمطنه کار اکل و شرب کنید، خوان جداگانه به دست نشود. هم اکنون مهمان را عذر در کنار نهید و بدانجا کوچ دهید. محمّد شاه از این سخن سخت آشفته شد و حشمت مانع بود که قایم مقام را کیفر کند. میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک که آن وقت در حضرت نایب السّلمطنه مستوفی بود این قصّه بشنید و کار آن مجلس را از خورش و خوردنی ساخته کرد.

مع القصة از این گونه کردارها فراوان افتاد که در هریک، پادشاه غیور قتل قایم مقام را بر خویش واجب می داشت و در خاطر نهفته می کرد. بعد از آنکه در تخت سلطنت جای کرد و زمام مملکت به دست گرفت همچنان کار وزارت با قایم مقام بود. این هنگام نیز بر عادت می داشت بر مراد خاطر پادشاه کمتر می رفت و اگر حکمی از پادشاه می رسید و آن را با صلاح دولت راست نمی دانست یا با طبع خویش موافق نمی یافت بی سؤال و جواب برخلاف آن حکم فرمان می کرد و این همه بر غضب شاه افزوده می گشت و آن کین دیرینه نیز جوش می کرد.

وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی معادل 20 تومان زر به مردی باغبان عطا فرمود، قایم مقام کس فرستاد و آن زر استرداد کرد و بی توانی به شاهنشاه پیام داد که ما هر دو در خدمت دولت ایران خواجه تاشانیم، الا- آنکه تو چاکر بزرگتری و ما از 100000 تومان بر زیادت نتوانیم ایثار خویشتن کرد، اگر خواهی مهمانداری مملکت ایران را خود می کن و 80000 تومان این زر تو را باشد و من با 20000 تومان کوچ دهم و اگر نه من میهمان دار شوم و تو با 20000 تومان قناعت فرمای. پادشاه را که در خاطر خوی شیر شرز نهفته اند از این کردار و گفتار آتش غضب افروخته گشت و ساخته هلاک و دمار قایم مقام آمد.

و از آن سوی قایم مقام کین و کید پادشاه را با خود می دانست اما چنان می پنداشت که تا بر تمامت ملک ایران نیک مستولی نشود، بر طریق دفع او نرود و با خود می اندیشید که تا آن هنگام، به دست وزرای مختار و دول خارجه و تدبیرهای دیگر سجلی به خاتم بزرگان ایران و سلاطین دول خارجه رقم کند که چنانکه پادشاهی در خاندان سلاطین قاجار به شرط ولایتعهد از پدر به پسر یادگار است و هیچ کس آرزوی آن مقام نکند وزارت نیز بدین گونه باشد. پادشاهان نتوانند او را و فرزندانش او را از وزارت خویش خلع کنند و غافل از آن بود که تدبیرها با تقدیرها راست نیاید.

بالجمله شاهنشاه غازی، چون هنوز پسرهای فتحعلی شاه از محل خود ساقط نشده بودند و در چشم مردم با شوکت و مکانت تمام بودند اکراه می داشت که قایم مقام از مکنون خاطرش آگاه شود، مبادا کیدی آغازد و خللی در کار ملک اندازد. لاجرم با میرزا نصر الله اردبیلی صدر الممالک و محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی و چند تن دیگر از رازداران حضرت در تدمیر او هم داستان شد و حاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیشوای خویش می دانست نیز آگاه کرد.

اما قایم مقام شب یکشنبه بیست و چهارم صفر هنگام نماز دیگر، با میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی میعاد نهاد که به خانه میرزا محمد پسر میرزا

احمد کاشی رفته در وفات میرزا زین العابدین مستوفی کاشی که عمّ او بود او را تسلیت و تعزیت گوید. این وقت از حضرت پادشاه کس به احضار او برسد و او را طلب فرمود. و از آن سوی شاهنشاه غازی قاسم خان قوللر آقاسی را حاضر کرده، فرمود که سالها پرورده نعمت ما بوده و در مهد فراغت غنوده [ای] امروز در تقدیم این خدمت اگر همه جان بر سرش کرده [ای] مسامحت نباید روا داشت. قاسم خان اجابت فرمان را جبین ضراعت بر خاک نهاد، آن گاه الله ویردی بیک مهردار و میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را که موثق و ممتحن بودند هر یک را آلتی قتاله سپرد و فرمود بعد از درآمدن قایم مقام به نگارستان او را حکم به اقامت کنید و اگر فرمان پذیر نشود و ساز مراجعت کند به ضرب گلوله اش از پای درآید.

مع القصة قایم مقام به باغ نگارستان درآمد، او را گفتند در بالاخانه عمارت دلگشا باش تا پادشاه از سرای درونی بیرون شود. الله ویردی بیگ و میرزا رحیم حربه های خویش پنهان داشته او را در بالاخانه جای دادند و در برابرش ایستاده شدند، چون زمانی برگذشت و شاه حاضر نشد، گفت من با چند تن میعاد نهاده ام که به تسلیت دوستی رفته باشم، صاحبخانه چشم به راه است. میرزا تقی و میرزا موسی نیز در شاهراه انتظارند در حضرت پادشاه معروض دارید که زحمت بیرون شدن بر خود ننهد، فردا از بامداد حاضر حضرت خواهم شد. گفتند شاه فرمود تا مرا دیدار نکند مراجعت نفرماید.

لختی دیگر توقف کرد و دیگر باره آهنگ بیرون شدن فرمود، الله ویردی بیگ گفت فرمان این است که هم در اینجا بباشید. گفت همانا من محبوسم و کلاه خویش را به زیر سر نهاده ردای خویش را زیرپوش کرد و بخت.

و از آن سوی شاهنشاه، اسد بیگ فراش خلوت را به نزدیک حاجی قاسم خان سرتیپ فوج فرستاد و فرمان داد که من قایم مقام را مأخوذ داشتم، هم اکنون فوجی از سربازان را بفرست تا اطراف باغ لاله زار پره زنند و نگاهبان باشند و مردم او را

نگذارند از جایی به جایی متردّد شوند. حاجی قاسم خان گفت هرگز من با پیام، دل این کار ندارم الا آنکه شاهنشاه غازی با خط خویش رقم کند. دیگر باره اسد بیگ برفت و خط پادشاه بیاورد.

لاجرم حاجی قاسم خان گروهی از سربازان را حکم داد تا میرزا محمد و میرزا علی و دیگر فرزندان و ملازمان قایم مقام را نگاهبان شدند و اطراف باغ لاله زار را فروگرفتند و محمد رضا خان فراهانی پسر عمّ قایم مقام را که از خراسان رسیده بود، در پره سرباز انداختند و بعضی از اموال و ائقال و اسب و استر او را یحیی خان میرآخور نایب السّلمطنه عباس میرزا مأخوذ و مضبوط ساخت، از این روی که محمد رضا خان بعد از وفات نایب السّلمطنه در مشهد مقدس کار بر یحیی خان آشفته کرد و خواست او را محبوس و مغلول سازد، یحیی خان نیم شبی خویش را از باره شهر به زیر افکند و فرار کرد و اموالش بهره محمد رضا خان گشت.

مع القصه بعد از بازداشتن قایم مقام در بالاخانه دلگشا، شاهنشاه غازی فرمود نخستین قلم و قرطاس را از دست او بگیریید و اگر خواهد شرحی به من نگار کند نیز مگذارید که سحری در قلم و جادوئی در بنان و بیان او است که اگر خط او را بینم فریفته شوم و او را رها کنم. پس برحسب فرمان، عوانان دژخیم ادات نگارش او را گرفته از بالاخانه دلکشافرود کردند و در بیغوله [ای] که حوض خانه خوانند محبوس داشتند و بعد از 6 روز در شب شنبه سلخ صفرش خپه کردند و جسدش را در جوار بقعه شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه با خاک سپردند. از پس آن اموال و ائقال و زر و گوهر و کتابخانه او را کارداران دولت مأخوذ داشتند و فرزندانش را مأمور نمودند که در اراضی فراهان در قرای خویش نشیمن کنند و [از] عشیرت او هرکه در آذربایجان بود هم مأمور به اقامت فراهان گشت و هر یک را سیورغالی از منال دیوان مقرر شد تا بدان معاش توانند کرد و برادرزاده قایم مقام میرزا اسحق که در این وقت در آذربایجان وزارت فریدون میرزا را داشت هم از آنجا بیرون شده در دار الامان قم اقامت کرد.

بعد از هلاکت قایم مقام چون آغاز تابستان بود سورت گرما به قوت شد و هوای طهران عفن گشته مرض وبا در میان مردم افتاد و شاهنشاه ناچار بود از اینکه به اراضی بیلاق سفر کند و در شریعت سلطنت بعید می نمود که جمعی از شاهزادگان را که مهیج فتنه توانند شد در دار الخلافه بگذارد و از آنجا بیرون شود. لا-جرم بفرمود تا حاجی خان شکی و پرویز خان چاردولی با جماعتی از سواران روز چهارشنبه چهارم ربیع الاول شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السّ لطنه و علی نقی میرزای رکن الدوله و محمد تقی میرزای حسام السّ لطنه و امام ویردی میرزای کشیکچی باشی و شیخ علی میرزای شیخ الملوک و محمد حسین میرزای حشمة الدوله و محمود میرزا و اسمعیل میرزا را گرفته هر یک را با یک دو تن خادم روانه اردبیل داشتند و در قلعه اردبیل نگاهبانان بر ایشان گماشتند و در عشر اول جمادی الاولی صاحب اختیار پسر محمد قلی میرزای ملک آرا را نیز بدانجا فرستادند.

بالجمله بعد از بیرون فرستادن شاهزادگان شاهنشاه غازی پنجشنبه پنجم ربیع الاول از نگارستان به جانب امامه کوچ داد و سرآورده را راست کرده، 2 ماه در آن اراضی اقامت فرمود. و این هنگام شاهزاده الله ویردی میرزا و ابو الملوک کیومرث میرزا هراسناک شدند که مبادا چون دیگر شاهزادگان مورد عتاب و عقابی گردند، لاجرم از دیه دربند که محل اقامت ایشان بود و تا دار الخلافه 2 فرسنگ مسافت داشت برنشسته به جانب بغداد فرار کردند.

اما بعد از قایم مقام وزارت لشکر همچنان خاصّ میرزا آقا خان وزیر لشکر بود و هیچ کس آرزوی آن محل نمی کرد و در قوت بازوی خود نمی دید، چه این 100000 لشکر را بیشتر به نام و نشان و حسب و نسب می دانست و کمتر وقت بود که

اگر از اجری و موجب يك تن از لشکریان پرسش می رفت او را به جریده محاسبان و فرد نگارش لشکرنویسان حاجت افتد، مبلغ و مقدار هریک را باز می نمود؛ بلکه ستده و ناستده را می دانست، لکن در وزارت کبری و صدارت اعظم بسیار کس نیازمند بودند، يك چند روز میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی به اتفاق در بعضی امور مداخلت می نمودند و میرزا نصر الله صدر الممالک اردبیلی که این وقت در قریه امامزاده قاسم سکون داشت و هم بدین آرزو روز می برد؛ لکن شاهنشاه غازی روی دل با حاجی میرزا آقاسی داشت و در امامه او ملازم رکاب بود و حل و عقد امور به دست او صورت می بست و پادشاه او را قطب فلك شریعت و طریقت می دانست و با او به حسن عقیدت و صفای یت می زیست و مصدر کشف و کرامت می شمرد. و از قضا بسیار وقت، از روزگار مستقبل خبری می گفت که به راستی می پیوست. چنانکه از میرزا حسن مستوفی الممالک مسموع افتاد که در حیات فتحعلی شاه خبر وفات نایب السلطنه عباس میرزا و جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه را به تاریخ وقت خبر داد و مستوفی الممالک در پشت کتابی بنگاشت و چنان بود که او گفت.

بالجمله یا در زمان سیر سلوک ص 8 فای خاطری به دست کرده بود یا کوکبی که او را بدین مقام برکشاند تربیت می فرمود و بر زبان و دست او آنچه او را به کار بود جاری می کرد. بالجمله شاهنشاه غازی به اطراف ممالک فرمان کرد که قایم مقام را حبس مؤید کردیم و تدبیر امور جمهور را به دست حاجی میرزا آقاسی باز نهادیم فرمان او را پذیرفتار باشید.

اما چون حاجی میرزا آقاسی روزگار خویش را به تعلّم و تعلیم برده بود از اسرار سلطنت و رموز ملک داری بی خبر بود، میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان [را] که مردی ادیب و اریب بود و از آواره نگاران و مترسّان فزونی داشت با خود یار کرد و در حل و عقد امور و رتق و فتق مملکت به مشاورت او همی کار کرد و او را فرمود که میرزا حسن آشتیانی آرزوی آن دارد که مستوفی الممالک باشد و

چون او را با محمد خان - امیر نظام از نخست روز طریق موافقت و مرافقت بوده جانب او را فرود من نخواهد گذاشت، لاجرم من بدین امر رضا ندهم و شاغل این منصب مردی مجرب می باید که در کارهای خطیر بصیر بود و روی دل او نیز با من باشد، امروز آن تویی.

میرزا شفیع عرض کرد که من با میرزا حسن از عم زادگانیم و او از من روزگار بیشتر برده و سال فراوان دیده، حشمت او را نتوانم فرو گذاشت، چه در میان خویشاوندان کردار من نکوهیده گردد. عاقبة الامر سخن بر این نهادند که میرزا تقی قوام الدوله را از کرمانشاهان طلب کنند و این منصب را بدو تفویض دارند. لاجرم میرزا موسی نایب گیلانی را برحسب حکم پادشاه به وزارت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان مأمور داشتند و به خواستاری میرزا موسی، فرهاد میرزا نیز با او همراه شد و فرمان رفت تا میرزا تقی قوام الدوله راه حضرت سپارد.

و از این سوی چون حاجی میرزا آقاسی زشت می دانست که کس او را وزیر خطاب کند یا صدر اعظم خواند و رتبت خویش را در حضرت پادشاه برتر از این القاب می پنداشت و همی بر زبان داشت که چون نصرت پادشاه اسلام فرض است و مرا در خدمت محمد شاه عقیدتی به کمال باشد، روزی چند زحمت این خدمت بر خویش می نهم و دامن تقوای خویش به پلیدیهای دنیوی آلوده می سازم تا محمد خان زنگنه امیر نظام از آذربایجان برسد و زمام امور را بدست گیرد. و پشت مناشیر پادشاه را چنانکه قانون وزیران است خاتم نمی نهاد و اهالی دول خارجه چون دانستند که حاجی میرزا آقاسی لقب صدارت و وزارت را مکروه می دارد او را شخص اول ایران خطاب کردند و این لقب را پسندیدند.

اما میرزا حسن آشتیانی پسر میرزا کاظم که پدرش در حضرت شاه شهید آقا محمد شاه محلی لایق داشت و خود در نزد نایب السلطنه عباس میرزا مستوفی بود و از شناختگان درگاه شمار می شد و شاهنشاه غازی را مورد الطاف و اشفاق بود، در

ایام توقف امامه مهر خویش را در پشت منشور پادشاه به جای مستوفی الممالک نهاد و چون منشور به دست حاجی میرزا آقاسی آمد خاتم او را محو کرد و آن منشور را به نزد پادشاه برده معروض داشت که این موضع خاتم خاص امین الدوله است اگر فردا امین الدوله طریق خدمت جوید و بدین حضرت پوید جواب او چیست. شاهنشاه غازی فرمود که میرزا حسن یک شب در خراسان ما را نان داد و مهمان ما را بنواخت، در ازای آن، ما این نان از او قطع نخواهیم کرد، شما نیز باید دین میرزا حسن را بر ذمت همّت ما روا نداری. و روی این سخن با ضیافت شاهزاده محمود بود چنانکه مرقوم افتاد.

بعد از مراجعت از امامه، میرزا مسعود تبریزی که مردی زبان دان بود برحسب حکم وزارت دول خارجه یافت و ضیاء السّ لطنه را که در میان دختران فتحعلی شاه به نام بود از بهر خویش نکاح بست. میرزا ابو الحسن خان شیرازی که از پیش وزیر دول خارجه بود، از بیم قایم مقام هنوز در بقعه شاهزاده عبد العظیم پناهنده بود از قبل حاجی میرزا آقاسی مطمئن خاطر شده به شهر درآمد و بعد از تقبیل سده سلطنت در میان مقربان درگاه منخرط گشت.

این هنگام شاهنشاه غازی در عشر اول شوال میرزا رحیم پیشخدمت خاصّه را روانه اصفهان فرمود و امین الدوله را پیام کرد که توقف تو در اصفهان مورث اختلال حکمرانان آن اراضی است، نخست آنکه بی هول و هرب طریق حضرت گیر و چون دیگر چاکران در تقدیم خدمت باش و اگر نه تا دار الامان قم سفر کن و هروقت آسوده خاطر شدی راه طهران پیشدار.

امین الدوله 6 ماه تمام میرزا رحیم را به ملاحظه و تسویف بداشت، آنگاه شرحی به وزیر مختار انگلیس نگاشت و او را به شفاعت برانگیخت. مستر مکنیل از کارداران دولت خواستار شد تا او را رخصت سفر عتبات عالیات دادند. پس امین الدوله از طریق کوهستان بختیاری به اراضی عراق عرب در رفت و در آستان ملک پاسبان کربلا و نجف مجاور گشت تا رخت به جهان دیگر برد، چنانکه در جای خود مرقوم می شود.

اما از آن سوی چون میرزا موسی روانه کرمانشاهان شد و قوام الدوله راه طهران پیش داشت، کار آن مملکت را به نظم کرد و بعد از چند ماه که فصل خریف برسید، شاهزاده بهرام میرزا سفر خوزستان را تصمیم عزم داد و ساز سپاه کرده با 5000 سواره و پیاده و 6 عراده توپ تا جایدن براند و در آنجا با میرزا محمود جهانشاهی که از قبل کارداران دولت مأمور بود عرض سپاه داده، به جانب حلیلان کوچ داد و میرزا موسی به اتفاق فرهاد میرزا در حلیلان به لشکرگاه پیوست و از آنجا بهرام میرزا، میرزا محمود را روانه دار الخلافه نمود و میرزا بزرگ قزوینی را به وزارت لرستان برکشید و خود با فرهاد میرزا و میرزا موسی راه خوزستان برگرفت.

در اول اراضی خوزستان شفیع خان بختیاری از قبل محمد تقی خان کنورسی بختیاری که سالها عصیان ورزیده بود و کاروانیان و مجتازان را از در فارس تا خاک کاشان عرضه نهب و غارت می داشت به نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که محمد تقی خان از حاضر شدن در این حضرت هراسناک است اگر او را از طلب داشتن به درگاه معفو داری در تقدیم خدمت تقاعد نورزد و همه ساله پیشکش لایق انفاذ دارد. و بهرام میرزا در پاسخ فرمود که یک سال است، شاهنشاه غازی صاحب تاج و لوی گشته و محمد تقی خان از سلطنت او یاد نکرده، اکنون باید بی بهانه به نزدیک ما حاضر شود و اگر نه به قوت غازیان درگاه او را حاضر کنیم و میرزا امین علی آبادی را به اتفاق شفیع خان به نزد محمد تقی خان گسیل ساخت تا ابلاغ حکم کند و خود به جانب دزفول کوچ داد.

جعفر قلی خان پسر اسد خان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل با سواره و پیاده فراوان در شهر دزفول به نزدیک شاهزاده انجمن شدند و پس از 10 روز روانه شوشتر گشت. در شهر شوشتر شفیع خان و میرزا امین از نزد محمد تقی خان مراجعت کرده معروض داشتند که محمد تقی خان را نه چنان وحشت و دهشتی مرکوز خاطر است که هرگز بدین لشکرگاه تواند درآمد و شاهزاده یک جهت گشت که

بعد از نوروز لشکر بسازد و به قطع و قمع او بتازد، چنانکه در جای خود مذکور می شود.

و دیگر در این سال چون شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله را از حکومت کاشان برحسب فرمان معزول داشتند تا به خدمتی لایق تر از آن برگمارند، روز گرفتاری قایم مقام وارد دار الخلافه گشت و در آن مدّت که شاهنشاه غازی در امامه جای داشت عباسقلی خان جوانشیر نبیره ابراهیم خلیل خان والی قزاق را که مردی با نسب بلند و حسب ارجمند است، به حکومت کاشان مأمور فرمود.

وفیات

و هم در این سال روز پانزدهم محرم میرزا زین العابدین مستوفی کاشانی وداع جهان گفت و در پنجم ربیع الاول میرزا اسد الله خان پسرش به مرض وبا درگذشت.

و هم در این سال میرزا هدایت پسر میرزا اسد الله خان وزیر لشکر رخت به جهان جاوید برد.

و هم در این بلای وبا محمد حسین خان ایشیک آقای باشی زنگنه و حاجی اسفندیار - خان توپچی باشی و محمد رضا خان پسر سهراب خان گرجی و آقا فرج ایچ آقاسی و میرزا نصیر لشکرنویس و میرزا مجید لشکرنویس و اسمعیل خان پسر عبد الرزاق خان کاشی به سرای جاوید تحویل دادند و در ممالک ایران نزدیک به 50000 کس عرضه هلاک گشت. [و هم در این سال حسینعلی میرزا فرمانفرما فرزند فتحعلی شاه به مرض وبا در تهران درگذشت].

گرفتاری ظلّ السلطان و محبوس شدن او در آذربایجان

و در این مدت که مرض وبا بالا گرفته بود برحسب فرمان، ظلّ السلطان در قریه امامزاده قاسم که از قرای طهران است سکون داشت.

بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از امامه به دار الخلافه، ظلّ السلطان نیز حاضر حضرت شد و از کارداران دولت خواستار آمد که شهر قم و کاشان را به سیورغال او تفویض دارند و خود در دار الامان قم نشیمن کند. چون در آن مدّت که در امامزاده قاسم جای داشت یک دو تن از سرکردگان مازندران چند کتّ اسب و مرد حاضر کردند که ظلّ السلطان را از امامزاده قاسم به طرفی فرار دهند و این معنی را میرزا آقا خان وزیر لشکر فهم کرده حصول این مدعا و مأمول را در عقده محال انداخت و پادشاه را از این راز آگاه ساخت، لاجرم کارداران دولت توقّف ظلّ السلطان را در قم روا ندیدند؛

لاکن این راز را پوشیده داشته او را اجازت سفر مکه دادند. روز بیست و چهارم رجب که با اول آذرماه مطابقه داشت از طهران بیرون شد و از قضا روز جلوسش بر تخت سلطنت در طهران هم اول آذرماه بود. بالجمله ظلّ السلطان چون از شهر به در شد و لختی طی مسافت کرد برحسب فرمان چند سوار برفت و او را مأخوذ داشته سفر آذربایجان فرمودند و در شهر مراغه جای دادند.

آمدن محمد خان امیر نظام به دار الخلافه

و هم بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از امامه، محمد خان زنگنه امیر نظام از آذربایجان برسید، بزرگان درگاه و قواد سپاه خاصه اهالی نظام به استقبال او شتافتند و او را با حشمتی تمام درآوردند و چون حاجی میرزا آقاسی خود نیز پیوسته بر زبان داشت که وزارت اعظم خاص امیر نظام است اعیان درگاه يك باره در گرد او انجمن شدند. اما حاجی میرزا آقاسی روزی با میرزا شفیع صاحب‌دیوان فرمود که من امیر نظام را از بهر آن آوردم و بر پادشاه و چاکران درگاه عرضه دادم که حشمت او از نظرها محو شود و اکنون که او را به سوی آذربایجان مراجعت دادم دیگر کسی به طمع و طلب وزارت او نخواهد نشست و دل با من خواهد بست و اگر جز این [می] کردم پیوسته مردمان به هوای او می زیستند و هیچ کاری به نظام نمی شد. مع القصه پس از يك دو ماه برحسب فرمان پادشاه غازی امیر نظام روانه آذربایجان شد.

آمدن الله یار خان آصف الدوله به دار الخلافه

و از جانب دیگر چون خبر گرفتاری قایم مقام در مملکت خراسان گوشزد الله یار خان آصف الدوله شد بی آنکه منشوری به احضار او صادر شود راه طهران برگرفت و چنان می پنداشت که این هنگام صدارت عظمی بی مانع و دافعی بهره او خواهد بود، بعد از ورود به طهران، وی نیز کار به کام نتوانست کرد، پس از روزی چند فرمان شد تا بی توانی طریق خراسان برگیرد و مملکت خراسان را فرمانگزار باشد و برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا برحسب امر از خراسان احضار شد و مأمور به آذربایجان گشت و این وقت کار وزارت اعظم بر حاجی میرزا آقاسی راست بایستاد.

و هم در این سال مستر الست با مکتوب تهنیت و تحف و تحیت از دولت انگلیس به حضرت شاهنشاه آمد و اتحاد دولتین و اتفاق جانبین را مشید مبانی گشت و مورد الطاف خسروانی شد.

و هم در این سال بهمن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی برحسب فرمان حکمران دار السّرور بروجرد و سیلاخور و محال ملایر و تويسرکان گشت و محمد باقر خان بیگلریگی به جای او فرمانگزار دار الخلافه آمد و دیگر برادران پادشاه، خانلر میرزا مأمور به حکومت یزد شد و منوچهر میرزا حاکم گلپایگان و خوانسار گشت و همچنان آقا خان محلاتی امام اسمعیلیه در کرمان نافذ فرمان آمد و طریق عصیان و طغیان سپرد چنانکه در جای خود مذکور شود.

وقایع سال 1252 هـ. / 1826 م. و سفر کردن شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار به گرگان برای نظم قبایل یموت و کولان

اشاره

در سال 1252 هـ. شب سه شنبه سیزدهم شهر ذیحجه الحرام چون 4 ساعت و ربع ساعت از شب برآمد، آفتاب به بیت الشرف تحویل داد و بدایت سنه تخاقوی نیل ترکان گشت. شاهنشاه غازی محمد شاه بر قانون سلاطین عجم جشن عیدی کرد و مردمان را چندان از زر و جامه عطا داد که هیچ گاه یاد نداشتند. بعد از سپردن بساط عید تسخیر هرات را در خاطر گرفته فرمان کرد تا از ممالک محروسه لشکریان اعداد کار کرده در دار الخلافه ملتزم رکاب شوند.

و هم در این وقت فریدون میرزا از آذربایجان برحسب حکم حاضر حضرت شد و قهرمان میرزا برادر اعیانی پادشاه از خراسان برسد و منشور فرمانگزاری یافته روانه آذربایجان گشت.

آن گاه شاهنشاه غازی روز شنبه بیست دوم شهر

صفر از دار الخلافه خیمه بیرون زد و در باغ نگارستان نشیمن ساخت و لشکرها همی گرد شدن گرفتند. از آنجا برادر خود فریدون میرزای نایب الایاله آذربایجان را با حسن خان ساری اصلان قاجار قزوینی و 5 فوج سرباز و توپخانه و قورخانه درخور، روز دهم ربیع الاول بر منقلای سپاه از راه خوار و سمنان مأمور به طرف بسطام و کالپوش فرمود و خود روز یکشنبه هیجدهم ربیع الاول با سپاه بزرگ و توپخانه گران از نگارستان کوچ داده چمن فیروزکوه را لشکرگاه کرد و 40 روز در آنجا اقامت فرمود و همه روزه سپاهی از پی سپاهی برسید. و میرزا آقا خان وزیر لشکر در عرض سپاه و فراهم آوردن مردم جنگی و به دست کردن علوفه و آذوقه لشکر خدمتی بزرگ تقدیم کرد. چنانکه دوست و دشمن او را تحسین فرستادند. منوچهر خان معتمد الدوله مراجعت از فارس کرده، هم در آنجا حاضر حضرت شد و پیشکشی لایق پیش گذرانیده مورد عنایت بی نهایت گشت.

چون بسیج خراسان و هرات ساخته شد، فرستاده الله یار خان آصف الدوله حکمران خراسان برسید و عریضه [ای] که او نگار کرده بود برسانید، بدین شرح که اینک در تمامی اراضی خراسان بلای وبا پراکنده است، در شهر مشهد مقدس روزی 200 تن افزون بدین مرض از جهان بیرون شود و مردم خراسان در شعاب قتل جبل گریخته اند و هیچ کس را اندیشه هیچ کس نیست، صواب آن است که شهریار غازی تسخیر هرات را به دیگر وقت اندازد. پادشاه نامدار ناچار عنان بگردانید و نظم ترکمانان تکه و یموت و کولان را بر تسخیر هرات مقدم داشت و از فیروزکوه به تدمیر ترکمانان کمر بست و هیبت سخط پادشاه و نظم وزیر لشکر چنان بود که در 40 روزه اوتراق فیروزکوه 45000 تن سواره و پیاده لشکر و 20000 تن بزرگان درگاه و خادمان ایشان، یک سنبله از مرز رعیتی پی سپر ستور نگشت.

بالجمله از همان فیروزکوه سران و سرخیلان قبایل یموت و کولان را

مناشیر کرده به محمد صالح خان کرد محله [ای] سپرد و او را فرمود به میان ترکمانان سفر کن و ایشان را بگو، شما باج گزار سلاطین ایران بوده اید و قلاّده فرمانبرداری بر گردن داشته اید، چه افتاده که یک سال بر افزون می رود که از طریق اطاعت و ضراعت به یک سو شده اید و سر به طغیان و عصیان بر آوردید. هم اکنون ادای مامضی باید کرد یا ساخته سزا و غزا باید بود. روز سیم جمادی الاولی از فیروزکوه ریایات نصرت افراخته شد و شیران ابطال در محال گورسفید بیار میدند و از آنجا کوچ بر کوچ تا منزل شاهکوه عنان نکشید.

در آنجا بعضی از بزرگان قبایل یموت و کوکلان حاضر درگاه شده جبین مسکنت بر خاک نهادند؛ اما بیشتر از آن جماعت از طریق اطاعت به یک سوی شدند و چنان می پنداشتند که کشیدن توپ و بردن لشکر و تحویل بنه و آغروق از قلل جبال و سیقناقهای سخت که ایشان راست محال است، چه تاکنون کمتر سلطانی را با احمال و اثقال در آنجا عبور افتاده، لاجرم در جواب محمد صالح خان و پذیرفتن احکام پادشاه کار به ممانله و تسویف می کردند.

این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد که فریدون میرزا که در کالپوش سکون داشت 5000 سوار دلیر از لشکر اختیار کرد، تا قاری قلعه که ترکمانان را معقلی محکم است عنان باز نکشید و در آنجا گوش بر فرمان باشد. این حکم از مصدر جلالت صادر شد و شاهنشاه غازی از شاهکوه کوچ داده، ارض تاجر و محال ابرسیج را در نوشته به خرقان بسطام فرود شد. روز بیست و پنجم ربیع الاول چمن کالپوش لشکرگاه گشت.

اما فریدون میرزا یک روز قبل از ورود موکب پادشاهی محمد خان امیر تومان ایروانی و سهراب خان و حسن خان ساری اصلاان را برداشته با 5000 سوار و 6 عرّاده توپ راه قاری قلعه برگرفت و این وقت چنان افتاد که جمعی از ترکمانان که به اراضی سبزوار به نهب و غارت تاخته بودند، هنگام مراجعت رعیت تمورتاش بر سر راه ایشان بیرون شده جنگ پیوستند و گروهی را از آن جماعت عرضه شمشیر و برخی را دستگیر

نمودند، چند تن از ترکمانان که جان به سلامت بردند تا قاری قلعه تاختن کرده، ورود پادشاه را به کالپوش و سفر فریدون میرزا را به قاری قلعه با بزرگان قبایل مکشوف داشتند و ایشان ساختهٔ مقاتلت و مبارزت شدند و 10000 تن سوار جنگی انجمن کردند.

از این سوی چون فریدون میرزا به ظاهر قاری قلعه رسید زمین رزمگاه تنگ شد و هر دو لشکر درهم افتادند و تیغ و سنان در یکدیگر نهادند. این هنگام توپچیان دهان توپها را بگشادند و سربازان مانند باران، گلولهٔ تفنگ بیاریدند. لشکر ترکمان از میدان جنگ به يك سوی شد تا از آتش توپخانه گزند نبیند و چند کُرت از دور و نزدیک ترکتازی کرده، حمله درافکند و چون دانستند از این رزم ساختن جز جان باختن کاری به دست نشود، ناچار پشت با جنگ داده، روی به فرار نهاد [ه] و جانب خیوق و خوارزم را پیش داشتند.

لشکریان مسافتی بعید از قفای ایشان بتاختند و از آن جماعت 300 تن مقتول ساختند و 250 تن نیز اسیر شد و چندان که اموال و ائقال و آذوقه و علوفه در قاری قلعه بر زیر هم نهاده بودند به دست لشکریان افتاد. پس فریدون میرزا در قاری قلعه اوتراق کرده صورت حال را معروض درگاه پادشاه داشت و گرفتاران را با سرهای کشتگان گسیل حضرت نمود و معروض داشت که قاری قلعه معقلی سخت است، اگر فرمان رود نگاهبانان برگماریم که در این حدود همیشه از بهر لشکر سیقناقی باشد.

شاهنشاه غازی فرمود که فوجی از لشکر را همه ساله در این قلعه گذاشتن و تیمار ایشان داشتن سودی نباشد، چه ترکمانان در این دشت پهناور بهر جا که خواهند تحویل کنند، قاری قلعه را با خاک پست کن که از بهر ایشان معقلی نباشد و آذوقه و علوفه و حبوباتی که در آن قلعه انبار کرده اند 15 روز اجری لشکر را برگیر و هر چه بماند به آب رود فرو ریز و خود به کنار آب گرگان سفر کن که ما نیز بدانجا خواهیم شد.

لاجرم فرمان فرما برحسب فرمان، قلعه را ویران کرد و حبوبات را خورد ماهیان ساخت و خود آهنگ گرگان کرد.

و از این سوی شاهنشاه غازی روز بیست و پنجم ربیع الثانی از کالپوش کوچ داده و در منزل دشت شاه نزول فرمود و از آنجا کوچ داده در ارض پای قراول نزدیک به دامان جبل جای کرد و چون حمل دادن توپخانه و ائقال از آن جبل صعب المسلك به زحمت بود چند روز اقامت رفت. بعد از گذشتن توپخانه، از [ارض] پای قراول بیرون شده از قراشیخ و کنار آب گرگان طی مسافت فرموده در گنبد قابوس میان قبایل کوکلان نشیمن کرد.

بزرگان قبایل دامان بر میان زده آذوقه و علوفه سپاهیان را بر پشت اسبهای سواری خود حمل داده به لشکرگاه می آوردند. آن گاه حکم شد تا عباس خان قاجار بیگلربیگی استرآباد 500 تن از بزرگان آن قبایل را به رسم گروگان گرفته به همراه امیر سعد الله خان فندرسکی روانه دار الخلافه داشت. چون کار کوکلان پرداخته شد رایت منصور پادشاهی به طرف مراپع یموت در اهتزاز شد و به جانب بی بی شروان لشکر به جنبش آمد و قبایل یموت از اصغای این خبر اموال و ائقال خود را حمل داده به جانب بلخان داغی طریق فرار پیش داشتند.

از قضا فریدون میرزا که از قاری قلعه طریق حضرت پادشاه می سپرد در عرض راه با ایشان دچار شد و بیدرنگ به جنگ درآمد و بسیار کس از آن جماعت بکشت و برخی اسیر گرفت و دیگر مردم مال و بینه بگذاشتند و راه فرار برداشتند. اسب و شتر و گاو و گوسفند آن جماعت با تمامت احمال و ائقال بهره لشکریان گشت و فریدون میرزا، بعد از این فتح حاضر درگاه شد و شاهنشاه غازی عزم مراجعت را تصمیم داده به جانب دار الخلافه کوچ داد.

عزل فضلعلی خان از حکومت مازندران

در دولت آباد دامغان معروض درگاه افتاد که مردم ساری را از فضلعلی خان حاکم مازندران دهشتی در خاطر نشسته [است] چندانکه از دو سوی ساز مقاتلت و مبارزت طراز داده اند و فضلعلی خان در سرای امارت خویش که از یک جانب با دیوار

بارۀ شهر اتصال دارد جای کرده و از جماعت کرد و ترك كه شاه شهيد آقا محمد شاه از عراق بدان اراضی نشیمن فرموده [بود] در گرد خود انجمن ساخته و ایشان از 2000 تن افزون بودند و در برابر این جماعت مردم ساری هم گروه شده کار به منازعت همی کنند. شاهنشاه غازی بعد از اصغای این قصه فرخ خان غفاری کاشانی پیشخدمت خاصه را که با حصافت عقل و اصابت رأی بود، مأمور داشت که بدان مملکت سفر کرده حقیقت حال باز داند و به عرض رساند.

وقتی فرخ خان برسید که میان فضلعلی خان و مردم ساری 7 تن به زخم گلوله تفنگ از جان پرداخته بود، لاجرم دانست که دیگر مردم ساری را با فضلعلی خان از در اطاعت نتوان داشت، در سرای يك تن از مردم رعیت فرود شد و شبانگاه مردم کرد و ترك را به نزدیک خود طلب کرد و گفت از این پس با فضلعلی خان آمیختن و خون مردم ساری را ریختن نزدیک کارداران دولت پسند نباشد و صواب آن است که شما از گرد او پراکنده شوید و به مراتب خویش روید تا فضلعلی خان يك تنه بماند و خون ریختن نتواند.

جماعت کرد و ترك این سخن را به صواب دانستند و به خانه های خویش شتاب گرفتند. بامداد چون فضلعلی خان جامه خواب بگذاشت و هیچ یار و یاور نداشت ناچار پذیره فرمان گشت و فرخ خان مهمانداری ملازم خدمت او داشته روانه دار الخلافه داشت و صورت حال را در عریضه [ای] بنگاشت. کارداران دولت منشور کردند که برحسب فرمان پادشاهی در آن مملکت آمر و ناهی باشد و کار لشکری و رعیت را به نظام بدارد تا حکمران مازندران معلوم و مأمور گردد.

سفر بهرام میرزا به خوزستان و نظم بختیاری

و هم در این سال چون عید نوروز سپری شد چنانکه از این پیش مرقوم گشت، بهرام میرزا از شهر شوشتر به عزم تدمیر محمد تقی خان بختیاری خیمه بیرون زد و محمد تقی خان قلعه تل را که نشیمن داشت از مرد و مال تهی ساخته در سیقناق مونگشت که معقلی استوار است جای کرد و ایل والوس خود را از مراتع خود کوچ داده، در اطراف خویش نشیمن فرمود.

چون بهرام میرزا 3 منزل طی مسافت کرد و خبر ورود او با توپخانه و لشکر متواتر گشت، قبایل بختیاری که در کنار محمد تقی خان بودند هراسناک شدند و گفتند ما را با لشکر پادشاه قدرت مقاتلت نباشد و در میان ایشان سخن به لا و نعم افتاد.

محمد تقی خان دانست که اگر کار این گونه رود، دور نباشد که مردم برشورند و او را دست بسته به لشکرگاه فرستند، لاجرم علینقی خان برادر خود را به نزدیک بهرام میرزا رسول فرستاد و خواستار شد که اگر شاهزاده با معدودی از چاکران لختی از لشکرگاه به یک سوی شود و محمد تقی خان را دیدار کند عجب نباشد که وحشت او را بنشانند و ملازم رکاب گردانند. بهرام میرزا به صوابدید میرزا موسی نایب و رالنسن صاحب انگریزی آرزوی او را پذیرفتار گشت و میرزا موسی را از لشکرگاه به نزدیک محمد تقی خان فرستاد تا او را حاضر کند و خود با 100 سوار از قفای او راه برگرفت.

و از آن سوی محمد تقی خان به اتفاق میرزا موسی با 4 تن سوار طی مسافت کرده به نزدیک شاهزاده آمد و بهرام میرزا او را مطمئن خاطر فرموده، آن گاه برحسب آرزوی محمد تقی خان، میرزا موسی را به حراست اردوی خود مراجعت فرمود و خویش فضان آقای سرتیپ توپخانه و رالنسن صاحب را برداشته با 30 تن سوار روانه سیقناق مونگشت شد و محمد تقی خان را با شمشیر و جامه تشریف کرده بعد از 3 روزه مسافت به کوه مونگشت رسید و آن معقلی است که از سه جانب طریق عبور مسدود دارد و از این سوی که صعود توان کرد نیز 15 ذرع راه را بی نردبان نتوان برشد و بر فراز آن کوه آبی خوشگوار و ساحتی هموار است.

بالجمله [محمد تقی خان] شاهزاده را بر فراز آن جبل صعود داده شرط میزبانی به پای برد و فرزندان خود را حاضر کرده تا هر یک جداگانه مورد نواخت و نوازش شاهزاده شدند و خاطر آسوده کردند. روز دیگر بهرام میرزا، محمد تقی خان را برداشته به قلعه تل آمد، دو لوله توپ بی عژده در آنجا بیافت، فرمود تا به کرمانشاهان حمل دادند و از آنجا محمد تقی خان را برداشته به لشکرگاه آورد و روز دیگر به طرف

شوشتر کوچ داده 22 روز محمد تقی خان را در شوشتر بداشت و با او معاهده نهاد که ضجیع او وزن و فرزند علی تقی خان و شفیع خان به شرط گروگان در کرمانشاهان نشیمن کنند و علینقی خان پیوسته ملازم رکاب باشد و 1000 تن سرباز از قبیله خود به صوابدید رالنسن صاحب به نظام کرده، هم خویشتن به درگاه پادشاه برده عرض دهد و منال دیوانی را همه ساله برساند. بالجمله علینقی خان با گروگانی که مقرر کرده بود برسد و محمد تقی خان رخصت یافته به سیقناق خویش مراجعت نمود.

آن گاه چون از عرب بنی لام بعد از وفات پادشاه مبرور فتحعلی شاه در حوالی شوشتر ترکتازی رفته بود، بهرام میرزا بفرمود تا میرزا احمد خان غلام پیشخدمت و حیاتقلی خان سرهنگ به میان آن جماعت رفته ایشان را کیفری به سزا کردند و حاکم آن گروه را که شیخ مذکور نام داشت معزول نموده شیخ نغمه را به جای او منصوب فرمود و تشریف حکومت بداد. وزیر بغداد نیز فرمان شاهزاده را پذیرفتار گشته، شیخ نغمه را خلعت فرستاد.

و آن گاه شاهزاده، اسمعیل خان قوانلوی قاجار را به حکومت شوشتر گذاشته خود ساز مراجعت کرد و یک ماه در دزفول توقف نموده، کار آن بلده را به نظام فرمود و از آنجا به خرم آباد فیلی سفر کرد، فرهاد میرزا و میرزا موسی از آنجا برحسب فرمان پادشاه روانه دار الخلافه طهران شدند و شاهزاده بهرام میرزا روانه کرمانشاهان شد؛ و در آنجا برحسب فرمان شاهنشاه غازی تجهیز لشکر کرده، فوج گوران را که سپرده محمد ولی خان پسر سلیمان خان بود مأمور به فرمانبرداری رالنسن صاحب انگریزی نمود و فوج کرمانشاهان را به نصر الله خان پسر حسن خان کلانتر سپرد و این جماعت را روانه داشته در گرگان به لشکرگاه شاهنشاه پیوستند و خود از راه نهاوند و بروجرد طی مسافت کرده در چمن فتح آباد و گندمان و اراضی چهارمحال و نجف آباد همه جا سفر کرده کار مردم بختیاری و منال دیوانی ایشان را به نظام کرده روز بیست و پنجم شهر شعبان مراجعت به کرمانشاهان نمود.

عزل بهرام میرزا از حکومت کرمانشاهان

و از آن سوی چون شاهنشاه غازی از سفر گرگان وارد دار الخلافه گشت،

چنان معروض افتاد که اختلالی در امر کرمانشاهان بادیید شده و چون جمعی از بزرگان آن اراضی از بهرام میرزا رنجیده خاطر و دهشت زده اند و نظم این کار به دست او راست نیاید، لاجرم برحسب فرمان شاهزاده از حکومت آن مملکت معزول شده و روز چهاردهم شهر شوال از کرمانشاهان بیرون شده از راه عراق و قم روانه دار الخلافه طهران گشت و معتمد الدوله منوچهر خان ایچ آقاسی باشی در شهر رمضان مأمور به نظم سرحد عراق عرب و عجم و حکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و کرمانشاهان گشت.

بعد از ورود به کرمانشاهان قبایل کلهر و گوران همچنان بر طریق عصیان می رفتند.

حیاتقلی و محمد ولی خان و مصطفی قلی خان و جمعی دیگر از اعیان در اعلان کلمه عصیان هم دست و هم داستان آمدند. معتمد الدوله در اندک روزگاری بر آن جماعت چیره شد و ایشان را از در اطاعت بازداشت و شاهنشاه غازی برای تعمیر و تذهیب بقعه شریفه کاظمین علیهما السلام از خزانه خاص زری بدو فرستاد و معتمد الدوله، حاجی میرزا حسن رشتی طیب را برای انجام این امر بدان ارض اقدس گسیل فرمود تا این خدمت را تقدیم کرد.

تبعید محمد قلی میرزای ملک آرا

و هم در این سال روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران مأمور به توقف همدان گشت، اگرچه اقامت او در طهران مورث وخامتی نبود؛ لکن به دست آویز شیخوخت و سالخوردگی حشمت پادشاه را نیکو نگاه نمی داشت، لاجرم برحسب فرمان میرزا موسی خان امیر دیوان او را برداشته روانه همدان گشت و در آن بلده سکون فرمود.

تغییر و تبدیل حکومت ایالات و ولایات

و هم در این سال برادر کهتر شاهنشاه غازی اردشیر میرزا که در علوم عربیه و فنون ادبیه و آداب رزم و بزم، هنری به کمال داشت مأمور به حکومت مازندران گشت و میرزا اسد الله خان نوائی به وزارت او نامبردار شد و شاهزاده فریدون میرزا که حکومت فارس داشت مأمور به حکمرانی کرمان آمد. آقا خان محلاتی حاکم کرمان چون این بدانست از شهر کرمان به اراضی بم سفر کرد و قلعه بم را

سیقناقی کرده بنشست و رایت خودسری افراخته کرد، چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد.

و هم در این سال چون قبل از سفر کردن شاهنشاه غازی به جانب گرگان جماعتی از مردم کاشان از عباسقلی خان جوانشیر که حکومت آن بلده داشت رنجیده خاطر شدند و به حضرت پادشاه شتافته زبان شکایت بازداشتند و به عرض کارداران دولت رسانیدند که اگرچه عباسقلی خان به کردار و گفتار ستوده صغار و کبار است؛ لکن عمّال او از شهر و دیه از منال دیوانی بر زیادت طلب کنند و او به شریعت بذل و جود روا نمی دارد که ایشان را در معرض مؤاخذت حاضر سازد، لاجرم شاهنشاه غازی این بنده نگارنده را فرمان کرد تا سفر کاشان کرده، مأخوذ عمّال او را از مردم شهر و دیه در رسم و جریده کنم و فذلک حساب او را به عرض رسانم.

من بنده بعد از آنکه به کاشان رفتم و فرمان پادشاه بگفتم، عمّال او که از اعمال خویش در بیم بودند زلال صفا و صدق را در میان عباسقلی خان و این بنده به شکایت و سعایت مکدر ساختند و این بیود تا شاهنشاه غازی به دار الخلافه مراجعت فرمود؛ و این هنگام شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله برحسب فرمان حاکم کاشان گشت. بعد از ورود او جمع و خرج منال دیوان را من بنده جریده کرده به طهران آوردم و معروض درگاه داشتم.

و هم در این سال سیف الله میرزا حاکم سمنان گشت و فتح الله میرزای شعاع السلطنه حکومت همدان یافت و محمد خان ایروانی امیر تومان حاکم عراق گشت.

و هم در این سال سیف الملوک میرزا پسر اکبر ظلّ السلطان با بعضی از مردم در پنهان زبان به نکوهش کارداران دولت بازمی داشت و به گمان خویش فتنه می انگیخت، چون صورت حالش مکشوف گشت برحسب فرمان او را کوچ داده در قزوین نشیمن فرمودند و نگاهبانی چند بر او گماشتند.

و هم در این سال میرزا جعفر خان مشیر الدوله به نشان سفارت کبری مأمور به توقف اسلامبول گشت و او راه برگرفت و در ارزن الروم امر بیع و شرای بازرگانان ایران را به نظام کرد و از آنجا بیرون شده، در اسلامبول رحل اقامت انداخت و سلطان محمود که این هنگام سلطنت روم داشت او را محلی شایسته نهاد و کسی از چاکران خود را با يك تن نایبان او روانه عتبات عالیات نمود و فرمان کرد که در آن اراضی زایران مشاهد مقدسه را مکانت بزرگ نهند و بازرگانان ایران را بر طریق اقتصاد باشند.

بالجمله میرزا جعفر خان را در اسلامبول مکانتی به دست شد که آرامنه بندر از میر و دیگر مردم بسیار وقت به نزدیک او پناهنده می رفتند و خود را در جبار و جوار او می گرفتند و با دولت بلجیق [بلژیک] و اسپانیول از قبل دولت ایران عقد مسالمت و معاهده تجارت بست، چنانکه در جای خود مذکور می شود.

وقایع حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سفر هرات در سال 1253 و 1254 ه. / 1827-1828 م.

اشاره

در سال 1253 ه. مطابق ایت نیل ترکی چون 10 ساعت و 4 دقیقه از شب چهارشنبه بیست و چهارم ذی الحجه سپری شد، آفتاب از حوت به حمل جای کرد، شاهنشاه غازی محمد شاه جشن نوروزی به پای برد و چون 5 روز بعد از تحویل شمس به برج حمل، ماه محرم در رسد و سال 1254 ق/ 1828 م. در آید و هم 5 روز به سال شمسی مانده باشد که سال قمری منقضی شود، لاجرم وقایع سال 1254 ق/ 1828 م. مرقوم می گردد.

بالجمله بعد از در نوشتن بساط عید، شاهنشاه غازی در فتح هرات و تدمیر کامران میرزا يك جهت گشت و فرمان کرد تا لشکر مازندران و آذربایجان و عراق گروه گروه کوچ داده، در دار الخلافه انبوه شدند. و از آن سوی کامران

میرزا با لشکری ساخته، آهنگ تسخیر سیستان داشت و فرمانگزار سیستان پناهنده شاهنشاه غازی شده صورت حال را به کارداران دولت نگاشت و از پس او امیر دوستمحمد خان سردار کابل و کهن دل خان سردار قندهار و شمس الدین خان سردار افغانان محال هرات را هر یک جداگانه رسولی و عریضه [ای] انفاذ حضرت داشته نیازمند شدند که خسرو ایران در تسخیر هرات و تدمیر کامران میرزا کار به تسویف ندارد.

شاهنشاه غازی فرستادگان ایشان را بناخت و پاسخ مکتوب هر یک را منشور کرد. و هم از قفای ایشان قنبر علی خان مافی را به نزدیک کهن دل خان رسول کرد و شمشیری که قبضه آن به الماس مرصع بود به تشریف او انفاذ فرمود.

و هم در این وقت کمال افندی از قبل سلطان محمود خان پادشاه دولت عثمانی حاضر حضرت سلطانی شد و مکتوب خویش را برسانید و شرح آنچه در میان دولتین ایران و روم حادث شد در جای خود به شرح می رود.

بالجمله شاهنشاه روز چهاردهم شهر صفر از شهر طهران به باغ نگارستان تحویل داد. حاجی میرزا آقاسی که مشیر درگاه و کارپرداز کلی و جزئی رعیت و سپاه بود با تمام شاهزادگان و بزرگان ایران بسیج سفر کرده، در پیرامون نگارستان سراییده راست کردند. میرزا آقا خان وزیر لشکر که زمام سواره و نظام پیاده به دست رویت او بود در نظم سپاه آذربایجانی و جمع آوری لشکر عراقی و مازندرانی و اجرای علوفه و آذوقه چندان حسن رویت به کار داشت که شاهنشاهش هر زمان تحسین و تحیت فرستاد.

از آن سوی کامران میرزا والی هرات چون تصمیم عزم پادشاه را در تسخیر آن اراضی دانسته بود، تدبیری اندیشیده، رسولی گسیل حضرت ساخت و این هنگام رسول او که فتح محمد خان نام داشت برسید و 50 طاقه بافته کشمیر و 15 سر اسب به رسم پیشکش پیش گذرانید و عریضه [ای] پیش داشت بدین شرح که:

اگر شاهنشاه ایران این عبد عقیدت کیش را چون دیگر چاکران حضرت شمارد و عصیانی که

از در کذب از این بنده باز نموده اند معفو و منسی دارد؛ وجوه دنانیر و رؤس منابر را به نام و لقب پادشاه زینت بخشیم و هرگز از طریق طاعت نگردم. از برای بنده مطیع و منقاد سفر پادشاه و زحمت سپاه در این اراضی واجب نباشد.

چون کارداران ایران کذب او را مجرب داشتند کلمات او را وقتی نگذاشتند؛ و فرستاده او را بی نیل مرام بازفرستادند و پیام دادند که سپاه را از سپردن این راه گریز نیست، اگر سخن کامران میرزا از در صدق و راستی است چون راه نزدیک شود حاضر درگاه پادشاه آید، آنگاه برحسب فرمان در آن مملکت آسوده خاطر حکمران گردد.

و از پس او شاهنشاه غازی فرهاد میرزا و محمد باقر خان بیگلربیگی و محمد کریم خان پسر او را با فوجی که سپرده او بود و حاجی قاسم خان سرتیپ تبریزی با فوج خاصه مأمور به توقف دار الخلافه فرمود و شاهزاده حمزه میرزا را به اتفاق حسن خان ساری اصلان و 30000 تن سوار و سرباز فرمان کرد که همه جا از پیش روی لشکر برود و در نیشابور به لشکرگاه پیوسته شود.

و از پس او امیر توپخانه حبیب الله خان شاهیسون را بفرمود تا با 60 عراده توپ طریق محال خوار گیرد و بر منقلای سپاه کوچ دهد و خود با سپاه ساخته و توپخانه و قورخانه کوس رحیل گرفت و روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی از نگارستان کوچ داده در قریه اشرف آباد فرود شد و از آنجا شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با 6000 لشکر کارآزموده روانه چمن گندمان داشت تا اشرار بختیاری را کیفر کند و اراضی کوهکیلویه را به نظم درآورد و امیر اصلان خان قراگوزلورا ملازم خدمت او ساخت و همچنان بهرام میرزا را به حکومت قزوین مأمور و طهماسب قلی خان قزوینی را به وزارت او برکشید.

و روز دیگر از آنجا برنشست و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الثانی وارد شهر سمنان گشت،

شاهزاده سیف الله میرزا که این وقت حکومت سمنان داشت پذیره گشت و آذوقه و علوفه لشکر را به نیکوتر وجهی تقدیم خدمت کرد و بعد از 7 روز از آنجا کوچ داده روز شنبه دهم جمادی الآخره در چمن بسطام قبه خیم برافراخت و مدت 20 روز در آن اراضی اوتراق فرمود.

در آنجا معروض افتاد که ایمبراطور ممالک روسیه نیکولای، سفر تفلیس و گرجستان را تصمیم عزم داده تا زیارت اوچ کلیسا کند و مملکت گنجه و قراباغ و ایروان را نیک بداند و هم مکتوبی به شاهنشاه غازی فرستاده که ما تا به این حدود سفر کرده ایم اگر شاهنشاه ایران نیز گامی چند فراگذارد تا یکدیگر را دیدار کنیم و شادخوار باشیم، نیک سزاوار است. و این هنگام چون سفر خراسان و فتح افغانستان در پیش بود این کار بر آرزو نمی رفت.

سفر کردن ولیعهد کیوان مهد دولت ایران به جانب ایروان به حال پرسی ایمبراطور روسیه

چون همواره در میان دولت ایران و دولت روسیه کار به مهر و حفاظت بود، واجب افتاد تا یک تن که لایق حال پرسی ایمبراطور باشد سفر ایروان کرده او را دیدار کند و تشیید بنیاد اتحاد فرماید. لاجرم شاهنشاه غازی فرمان کرد که ستاره روشن سپهر سلطنت و تیر اعظم گردون خلافت، ولیعهد دولت قوی آیت، ناصر الدین میرزا که این هنگام 7 ساله بود از تبریز خیمه بیرون زند و ایمبراطور را پذیره شود و تهنیت ورود گوید. محمد خان امیر نظام و حاجی ملا محمود نظام العلما و میرزا تقی خان وزیر نظام و چند دیگر از شناختگان دولت ملازم رکاب او باشند؛ و محمد طاهر خان قزوینی را نیز 50 بافته شال رضائی و 3 رشته تسبیح مروارید و 40 اسب ترکمانی از بهر مبارکباد ورود ایمبراطور سپرد و او از چمن بسطام بیرون شده در حدود ایروان به رکاب ولیعهد پیوست.

بالجمله محمّد خان امیر نظام بسیج راه کرده در رکاب ولیعهد بیرون شد و قبل از آنکه ایمپراطور روسیه درآید، ولیعهد دولت ایران در ظاهر ایروان خیمه راست کرد. کارداران دولت روسیه به حضرت او آمدند و معروض داشتند که برحسب فرمان ایمپراطور «در صرة» این بلد سرائی شاهوار ترتیب کرده ایم تا ولیعهد نشیمن فرماید، چرا در ظلّ سراپرده روز باید گذاشت». ولیعهد فرمود «ما را خضارت چمن و غزارت جویبار از تنگنای حصار پسند تر باشد».

و از آن سوی ایمپراطور از پایتخت دولت با 7 تن سوار که از خاصّگان درگاه بودند کوچ همی داد و هر منزل سواری دلیل راه می کرد و در منزل دیگر او را مراجعت می داد و دلیل دیگر ملازم رکاب می ساخت، بدین گونه طیّ مسافت کرده يك روز بعد از ورود ولیعهد وارد ایروان گردید و هنگام ورود 15 توپ برای حشمت او گشاد دادند و چون وارد شد، به کلیسا رفته نماز بگذاشت و کشیشان و مسکینان را بذلی به سزا کرد و پس از آن به عیادت مرضی و بیماران سالدات رفت و هر يك را پرسش و نوازشی جداگانه فرمود، آن گاه حکیم خانه و دواخانه و قورخانه و جبّاخانه را يك يك بازدید کرد.

از آنجا به منزل خویشتن رفت و بی توانی بارن روزن را که وزیر اول بود، به حضرت ولیعهد فرستاد و اظهار مهر و حفاوت فراوان نمود و پیام کرد که عمّ تو می گوید «من برای شما سرائی شاهوار پرداخته کرده ام چرا در صحرا منزل ساختید». ولیعهد همان جواب نخستین باز داد که «از برای خضارت و نصارت در چمن نشیمن کردیم». دیگر گفت عمّ تو می فرماید «شنیده ام به سبب ضعف بنیت در این سفر زحمت فراوان دیده اید». در پاسخ فرمود «شوق دیدار ایمپراطور چندان است که من هنوز در طریق محبّت يك قدم پیش برنداشته ام و در خاطر دارم که قطع منازل بعیده توانم کرد». بارون روزن از این سخن نیک شاد گشت و فراوان تحسین و تحیّت فرستاد،

آن گاه معروض داشت که فردا چون 3 ساعت از روز برمی آید بدین حضرت حاضر می شوم و در رکاب ولیعهد، خدمت عمّ او ایمبراطور خواهیم رفت و رخصت مراجعت حاصل کرده بیرون شد.

و روز دیگر به هنگام برسید و کالسکه خاصّ ایمبراطور آورده ولیعهد را برنشانند و خود به اتفاق ملتزمین خدمت ولیعهد در رکاب او طیّ مسافت کرده او را در سرای ایمبراطور فرود آورد، و در اتاقی که يك در به ایوان ایمبراطور راه داشت، نشیمن فرمود و زمانی دیر برنیامد که ایمبراطور خود آن در را فراز کرده بدین اتاق درآمد و ولیعهد را در بغل کشید؛ و هم از آن در به ایوان خویش شد و عیسی خان خال ولیعهد نیز از دنبال در رفت، آن گاه دیگر باره در باز کردند و محمّد خان امیر نظام و دیگر چاکران را طلب نمودند.

محمّد خان، نظام العلما را از پیش روی و خود از قفای روان شد و میرزا تقی خان از پس او و محمّد طاهر خان قزوینی و میرزا محمّد حکیم باشی و میرزا علی اکبر مترجم تبریزی که چاکر دولت روس بود از قفای یکدیگر دررفتند. ایمبراطور همچنان بر سر پای بود و ولیعهد را در بغل داشت و با او همی فرمود که هرچه می خواهی از این عمّ بینی بزرگ بخواه که بر هرچه دست دارد از تو دریغ نخواهد داشت و انگشتر الماسی که تمثال ایمبراطور از طرف زیر نقش داشت در انگشت ولیعهد کرد.

آن گاه با محمّد خان امیر نظام فرمود که وجع پای تو را شنیده ایم، از پای بنشین.

محمّد خان از در ادب سر به فرمان درنیورد و ایمبراطور خود دست بر کتف محمّد خان نهاده او را بنشانند. در این هنگام اجابت فرمان کرد و هم بی توانی بر پای خاست.

آن گاه از حاجی ملاّ محمود نظام العلما پرسش نمود. محمّد خان معروض داشت که از بزرگان علما است و از کمال امانت و دیانت که او راست شاهنشاه اسلام به تعلیم ولیعهدش مخصوص داشته. ایمبراطور با نظام العلما فرمود که این گوهر گرانمایه را با تو سپردم در خدمت او نیکو همی باش تا اهل ایران در سایه این

نظام العلما عرض کرد که انبیاء از اخبار آسمانی نقل کرده اند که قلوب ملوک مهبط الهام است، بعد از آنکه 2 پادشاه بزرگ این بنده را در خور این خدمت دانستند، انشاء الله کار برحسب آرزو خواهد شد و من مورد الطاف 2 پادشاه خواهم شد.

آن گاه پرسش حال محمد طاهر خان کرد و خدمت او را باز دانست و میرزا تقی خان را پرسید. محمد خان عرض کرد که از پیش، مستوفی نظام بود و اینک وزیر نظام است و آن کس است که در پترزبورغ هنگام سفارت خسرو میرزا تقبیل حضرت ایمپراطور کرده.

فرمود شکر خداوند را که رفیق خود را دیگر باره دیدار کردم. پس به لسان ارسی حال او را پرسش کرده، پاسخ گرفت. آن گاه میرزا احمد حکیم باشی را فرمود من از شما راضی شدم که وجع پای امیر نظام را نیکو مداوا کردی و با میرزا علی اکبر مترجم گفت نشانی که از بهر تو فرستادم مبارکت باشد.

آن گاه با امیر نظام فرمود حصار هرات را چه رصانت است و افغانان را چه مکانت که شاهنشاه ایران را با لشکرهای فراوان چندین سرگردان دارند. امیر نظام از این سخنان استشمام تحقیری کرد و نیکو پاسخی داد، عرض کرد که قلعه هرات را آن حصانت و رصانت است؛ بلکه با نظر کوکبی بنیان شده که تاکنون به دست هیچ سلطانی مفتوح نگشته و صدق این سخن را از کتب تواریخ توان دانست و افغانان خوی همین مردم لگزی دارند که سالهای دراز است که با سپاه مانند تو ایمپراطوری رزم همی دهند و هرگز شکسته نشوند، با اینکه شهربندی و حصاری ندارند، و افغانان از پس دیوار قلعه خویشان داری کنند و هرگز به میدان ایرانیان درنیایند.

ایمپراطور از این سخن خاموش شد و دیگر باره فرمود: جماعتی از ایران به اراضی روسیه گریخته اند و برخی گرفتار شده اند و همچنین از جماعت روسیه

که در جنگها اسیر ایران گشته اینک 2 فوج ینکی مسلمان در حضرت شاهنشاه ایرانند، اگر از جانبین اسیران و گریختگان را باز وطن فرستیم نیکوکاری باشد و قواعد دوستی و یک جهتی محکمتر گردد. و امیر نظام معروض داشت که چنین است و انجام این امر را بر ذمت نهاد.

پس رخصت انصراف داده به جمله مراجعت کردند و آن در را استوار کرد و از دنبال ایشان انقیه دان مرصّعی به الماس از برای امیر نظام فرستاد و در عرض راه بدو رسانیدند و او گرفته سپاس گذاشت و بعد از ورود به منزل، انقیه دان مرصّعی نیز از برای میرزا تقی خان و 2 دیگر از برای عیسی خان و محمّد طاهر خان انفاذ داشت و یک حلقه انگشتری از بهر محمّد آقای پسر نظام العلما که هنوز کودکی بود، عطا کرد و فرمود از بهر آن است که محمّد آقا چون بزرگ شود بگوید پادشاهی بارأفت بود که مرا در طفلی فراموش نکرد و نظام العلما و حکیمباشی و هریک از چاکران را جداگانه به مقدار محل او مبلغی زر بذل کرد و بعد از 3 روز ایمپراطور راه گرجستان برگرفت و ولیعهد طریق آذربایجان پیش داشت و بعد از ورود به تبریز دیگر باره ایمپراطور تاجی مرصّع به الماس و نشان عقابی با حمایلی که خاصّ پادشاهان است به یاد ولیعهد انفاذ تبریز داشت.

آن گاه ولیعهد صورت حال عریضه نگار کرده به مصحوب محمّد طاهر خان انفاذ درگاه شاهنشاه داشت و شهریار سخن ایمپراطور را در رها ساختن 2 فوج ینکی مسلمان پذیرفتار گشت. و چون میرزا اسد الله خان نوائی وزیر مازندران وداع جهان گفت محمّد طاهر خان را به جای این خدمت وکیل الدّوله لقب داده به وزارت مازندران برکشید و روانه فرمود.

حرکت موکب پادشاهی از بسطام به جانب هرات و فتح قلعه غوریان

اکنون باز بر سر داستان شویم. مدت 20 روز که چمن بسطام لشکرگاه پادشاه بود، همه روزه سران و سرکردگان با لشکرهای خود از ممالک محروسه به لشکرگاه پیوسته می شدند. و هم در آنجا معروض افتاد که الله قلی توره والی خوارزم جماعتی از قبایل کوکلان را که در گرگان اقامت داشتند و خدمتگزار دولت ایران بودند با گروهی از سکنه قاری قلعه به جانب اتک کوچ داده، از بهر آنکه در خوارزم جای دهد. چون این خبر به آصف [الدوله] بردند، نجفعلی خان شادلو را با انبوهی از سواران مأمور داشت تا تاختن برده، در کنار قلعه مهین بدان جماعت رسید. لشکر خوارزم چون این بدیدند نخستین به قلعه مهین در رفته خویشان را ساخته جنگ کردند و از آنجا هم گروه بیرون شده، رزمی صعب دادند و هم در پایان کار شکسته شدند. نجفعلی خان سردار اسیر فراوان از آن جماعت گرفت و 1500 خانوار کوکلان را کوچ داده وارد بوزنجره کرد و در آنجا سکون فرمود.

و هم در این وقت الله یار خان آصف الدوله نیز از خراسان پذیره شده برسد و در حضرت شاهنشاه معروض داشت که از هنگام جلوس شاهنشاه غازی تا این وقت مدتی دراز نباشد و کارداران دولت را هنوز استقراری به دست نشده و شاهزادگان ایران را هنوز سودای سلطنت از دماغ به زیر نیامده، اگر در این سفر خطری بدین لشکر نامور رسد سرهای به گریبان در رفته بلند شود و مدعی سلطنت فراوان گردد و کار ایران دیر به سامان آید. صواب آن است که شاهنشاه غازی از چمن بسطام تحویل مقام نفرماید، سرداران و سرکردگان را با لشکرهای کارآموده برای فتح هرات و افغانستان برگمارد.

اگر فتح کردند کار به کام شود، و اگر 10 کرت شکسته شوند، زیانی به ناموس سلطنت نرسد.

شاهنشاه غازی فرمود اکنون که ما تا بدین جا تاخته ایم و سفر هرات را بلندآوازه ساخته ایم اگر در عزم ما فتوری و در آهنگ ما قصوری راه کند نیروی خصم دوچندان شود و دلیرانه آهنگ جنگ کنند. این بگفت و فرمان کرد تا آصف الدوله به مشهد مقدّس شده، تجهیز لشکر خراسان کند و به رکاب پیوسته شود، و از پس آن فرمان کرد تا لشکر ساز راه کردند و روز بیستم جمادی الاخره از چمن بسطام کوچ داده در خیرآباد فرود شد.

در آنجا يك تن از مردم شاهیسون در میان قورخانه تفنگی بگشاد و بیم رفت که قورخانه آتش گیرد، قورخانه چپانش دست بسته به درگاه آوردند و حکم رفت تا سر از تنش بگیرند، به شفاعت حاجی میرزا آقاسی از آن مخافت به سلامت بجست. و در منزل مزینان نیز یکی از غلامان رکابی کار بدین گونه کرد و همچنین قورخانه چپانش به محل سخط پادشاه حاضر کردند این نیز به الحاح حاجی میرزا آقاسی از قتل امان یافت.

از قضا روز ورود به سبزوار مرد شاهیسون بر پشت اسب خویش در کنار چاهی ژرف سکون داشت و آن غلام اسب خویش را انگيخته به ترکتازی طیّ مسافت می کرد، چون نزدیک شد اسب عنان از کف او بستد و بر مرکب مرد شاهیسون باز خورد، لاجرم هر 2 تن از پشت اسب جدا شده به چاه درافتادند و جان بدادند. اکنون بر سر سخن باز شویم.

شاهنشاه از خیرآباد کوچ داده تا اراضی سبزوار عنان باز نکشید. امیر توپخانه در آنجا به رکاب پیوست و پس از 4 روز از سبزوار کوچ داده تا شهر نیشابور براند و 20 روز در آن بلده اقامت فرمود تا لشکریان بسیج سفر کردند و هرچه در بایست بود حمل دادند.

شاهزاده حمزه میرزا و حسن خان ساری اصلان با سپاه از پیشگاه حضور بگذشتند، ولی خان تنکابنی سرتیپ فوج خمسه و قزوین با لشکر خود نیز برسید. پس، از آنجا خیمه بیرون زد و در منزل قدمگاه حاجی میرزا آقاسی و جماعتی از بزرگان درگاه 3 روزه رخصت زیارت قبّه منوره حضرت رضا علیه الصلوٰة و السلام را حاصل کرده بدانجا

رهسپار آمدند و شاهزاده عبد الله میرزا نیز اجازت یافت يك ماهه شهر صیام را در مشهد مقدس مقام کند. آن گاه شاهنشاه غازی از آن اراضی رخت بیرون برده از طریق تربت شیخ جام رهسپار گشت.

در آنجا الله یار خان آصف الدوله برسید؛ و هم از آنجا او را با 12000 سوار کارآزموده و پیاده نظام و 9 عراده توپ مأمور به فتح بادغیس فرمود و فرمان شد که اسکندر خان قاجار حاکم تربت حیدریه با سواران و شمشالچیان قرائی نیز با آصف الدوله کوچ دهد.

آن گاه از تربت شیخ جام به اراضی سر جام نزول فرمود و پس از 7 روز از آنجا طریق غوریان گرفت و روز ورود جمعی از افغانان از قلعه غوریان بیرون شده با عباسقلی خان ایروانی که قراول سپاه بود دچار شدند و رزم پیوستند و در اول حمله شکسته شدند و به قلعه درگریختند. عباس قلی خان چند تن از آن جماعت را اسیر گرفته با چند سر به حضرت پادشاه آورد و صورت حال را معروض داشت و مورد اشفاق خسروانی گشت.

مع القصه شاهنشاه غازی روز هفتم ماه شعبان در کنار قلعه غوریان لشکرگاه کرد.

محمد خان افغان برادر یار محمد خان با جماعتی از افغانان حافظ و حارس غوریان بود.

در زمان، ابواب قلعه را فراز کرده و دیوار باره را استوار نمود و از تفنگچیان و شمشالچیان زبردست بر سر باره ها لشکری انبوه کرد. در این وقت حاجی میرزا آقاسی سخن بر این نهاد که شاهنشاه را بر سر فتح غوریان ایستادن و از مقصد بازنشستن لایق نباشد، هم اکنون باید قلعه غوریان را ندیده انگاشت و رایات ظفر را به سوی هرات برافراشت.

میرزا آقا خان وزیر لشکر فرمود این رأی به صواب نیست چه غوریان را از پس پشت انداختن و به جانب هرات تاختن از شریعت کشورستانی بعید است. همانا از پس این اگر لشکر از طرف خراسان آهنگ لشکرگاه کند یا لشکریان را حمل آذوقه و علوفه واجب افتد از کنار غوریان چگونه عبور خواهند کرد و از

زحمت افغانان چگونه به سلامت خواهند زیست. شاهزاده محمد رضا میرزا و چند تن دیگر از شاهزادگان و امرا در این سخن با وزیر لشکر هم داستان شدند.

حاجی میرزا آقاسی گفت آیا تواند بود که فتح قلعه غوریان در 2 ماه و 3 ماه به دست نشود و چون این کار به دراز کشد صولت سلطنت شکسته گردد و مردم هرات را آن هراس و هرب که امروز در دل است برخیزد. وزیر لشکر گفت اگر در رتق و فتق این امر مداخلت نفرمائی بر ذمت من است که این حصار را زودتر از هفته [ای] گشاده دارم، حاجی میرزا آقاسی غضب آلوده فرمود من از این کار دست بازداشتم تو باش و قلعه غوریان.

پس وزیر لشکر قواد سپاه را طلب فرموده و گفت اگر ما قلعه غوریان را بگذاریم و بگذریم، چندانکه در کنار هرات باشیم از خراسان نتوانیم خبر گرفت، اگرچه هرات را حصار داده باشیم خود نیز در محاصره خواهیم بود. بزرگان سپاه متفق الکلمه گفتند سخن جز این نیست که تو فرمائی. حاجی خان سرتیپ و بعضی دیگر از سرکردگان بر ذمت نهادند که قبل از انجام هفته این کار را هر هفت کرده کنیم و اگر همه بذل جان کرده ایم سخن تو را نگذاریم به هزل باشد.

پس آن لشکر جزّار چون بحر هایج به جنبش آمد و قلعه غوریان را از چارسوی حصار دادند. افغانان از فراز برج و باره شمشالها بگشادند، و از این سوی توپچیان دهان توپها را گشاده دادند و سربازان با سرنیزه های تفنگ و آلات دیگر اطراف قلعه را به حفر کردن و کنده بریدن فروگرفتند. يك دور روز بر زیادت نبود که کنده ها را به خندق قلعه پیوسته کردند و از هر جانب توده های چند از خاک برافراشتند و توپها را بر فراز آن تلها صعود دادند، بانگ توپ و تفنگ و گرد دو خان جنگ، جهان را دیگرگون کرد و پای ثبات قلعگیان برفت. شیر محمد خان را دیگر دل نماند و از فراز باره بانگ الامان بالا گرفت و فریاد برآورد که دیدار محمد حسین خان مرا واجب افتاده اگر تا پای این برج راه نزدیک کند روا باشد.

محمد حسین خان سرتیپ فیروزکوهی و صمصام خان سرتیپ فوج ینکی مسلمان که در برابر آن برج سنگر داشتند آواز او بشنیدند، پس محمد حسین خان تا پای باره رفت و شیر محمد خان از فراز برج ندا در داد و امان طلبید.

لاجرم صورت حال معروض درگاه پادشاه افتاد و امید بخشایش داد. آن گاه قلعه‌گیان از در ضراعت و مسکنت معروض داشتند که اگر این حصار را در بگشاییم از مردم این قلعه نام و نشان نماند، چندان مهلت بگذارید که این لشکر آشفته به خیمه های خویش باز شود و این جنگ و جوش فرو نشیند تا خویشان به حضرت پوئیم و زینهار جوئیم.

بالجمله روز سه شنبه چهاردهم شعبان شیر محمد خان تیغ و کفن از گردن آویخته به اتفاق محمد حلیم خان و محمد طاهر خان به حضرت آمد و جبین ضراعت بر خاک نهاد و به شفاعت حاجی میرزا آقاسی عصیان او معفو گشت. شاهنشاه غازی فرمان کرد که غوریان در امان باشد و مردمش از قتل و سبی و نهب و غارت محفوظ باشند و آن جماعت که به حکم کارداران کامران میرزا از محال خوف و دیگر قری در آنجا سکون بسته اند، آسوده خاطر به هر جا که خواهند کوچ دهند. آن گاه میرزا اسد الله خان قاینی را بفرمود تا با یک فوج لشکر خراسانی در قلعه غوریان اقامت کند و حارس و حافظ باشد.

ورود موکب پادشاهی در کنار هرات و محاصره نمودن قلعه هرات را

اشاره

شاهنشاه بعد از 2 روز از غوریان کوچ داده روز بیست و سیم شهر شعبان به اراضی هرات درآمده در جانب شمال قلعه قریب مصلاً و مزار ابو الولید لشکرگاه کرد. نخستین جماعتی از افغانان نزدیک 6000 تن به فرمان کامران میرزا از شهر بیرون تاخته با محمد ولی خان تنکابنی سرتیپ و فتح الله خان مافی که با مردم خود بر مقدمه سپاه بودند، بعد از عبور از پوزه کبوتر خان دچار آمدند و جنگ پیوسته کردند.

با اینکه فتح الله خان از جنگ غوریان زخمی صعب داشت در قدم جلادتش فتوری بادید نشده و مردانه رزم داد و محمد ولی خان که از نامداران شجاعان بود، خود علم برداشته حمله افکند.

سرخوش خان سرهنگ فوج قزوین و اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و باقر خان چلیپانلو نیز به جنگ درآمدند و چون شیران رزم آزمای از چپ و راست تاختن کردند.

در آن رزمگاه باقر خان 8 زخم برداشت و از پای نشست.

در پایان کار افغانان شکسته شدند و راه قلعه پیش داشتند، لشکریان از قفای هزیمتیا تا به دروازه هرات عنان نکشیدند و مرد و مرکب به خاک افکندند و باز لشکرگاه شدند و از جانب دیگر 300 تن سوار افغان ناگاه از قفای لشکر بیرون شده یک تن از فیل بانان را با یک فیل به قتل آوردند. چنداولان اردو چون این بدانستند بر ایشان تاختند و آن جماعت را هزیمت ساختند.

هم در آن شب دیگر باره فوجی از افغانان از بهر شبیخون هم داستان شده از شهر بیرون تاختند و به جانب مصطفی قلی خان سمنانی و سپاه او حمله بردند.

مصطفی قلی خان بی توانی فرمان کرد تا سربازان تفنگهای خویش بدیشان گشاد دادند، لاجرم جمعی به خاک افتاد و برخی به شهر درگریخت. روز دیگر اردوی پادشاهی حرکت کرده، چمن سنگ سفید اوتراق گشت.

هم در آن روز افغانان از شهر بیرون شده به جانب لشکرگاه ترکتاز همی کردند، حاجی خان امیر بهادر جنگ آهنگ ایشان کرد و در اول حمله آن جماعت را هزیمت داد.

روز دیگر فرمان شد تا قلعه هرات را حصار دهند. روز شنبه بیست و هفتم شعبان لشکرها از چارسوی جنبش کرد. محمد خان ماکوئی امیر تومان به جانب شرقی قلعه هرات شده، در برابر دروازه قندهار فرود آمد. موسی [موسیو] سیمونوف مهندس فرانسه که در علم هندسه استادی نامبردار بود کارفرمای لشکر او شد، سنگر راست کرد و سربازان را حفر کردن ماریچ و کنده ساختن زمین و پیش داشتن سنگر بیاموخت. محمد ولی خان سرتیپ تنکابنی با فوجهای جنگجوی قزوین به سوی دیگر شد و جنرال

پروسیکی مهندسی لشکر او کرد و حاجی خان امیر بهادر جنگ در برابر برج خاکستری جای کرد [و] میرزا رضای مهندسی باشی تبریزی لشکر او را آموزگار گشت.

ولی خان تنکابنی خواست تا برحسب فرمان ماریچ خود را از سنگر حاجی خان بگذرانند و به جانب راست شود و چون سربازان قزوین به سنگر حاجی خان راه نزدیک کردند، سرباز شقاقی به مدافعه بیرون شد و با سنگ طریق رزم سپرد و سربازان قزوین سر از سنگر به در کردند که این گونه آهنگ و جنگ با سنگ را باز دانند، مردم افغان از برج خاکستری به يك بار دهان تفنگها بگشادند و 30 تن از مردم قزوین را مقتول ساختند.

در این وقت بیم آن رفت که در میان سرباز قزوین و شقاقی کار به مقاتله رود، مهندسان صورت حال را معروض داشتند و شاهنشاه خشمگین شده، حاجی خان را به مورد عتاب بازداشت و کیفر گناه او را به وقت دیگر گذاشت.

بالجمله صمصام خان سرتیپ در برابر دروازه عراق نشیمن جست، حبیب الله خان امیر توپخانه برج خاکستری را که در میان بروج هرات به نام بود پیش داشت و توپهای باره کوب را به جانب آن برج گشاد داد، ناگاه توپی که بر زیر آن برج بود با جمعی از حرسه قلعه به يك بار به زیر آمد و هولی بزرگ در دل قلعهگیان افکند.

مع القصة لشکریان از اطراف، ماریچها از پیش بردند و سنگرها پیش دادند، از میانه فوج محبعلی خان راه با قلعه نزدیک کرده، قریب به دروازه قندهار 120 تن از سربازان در مسجد خرابه جای کردند. شبانگاه 500 تن از افغانان هم دست و هم داستان گشته با تیغهای آخته از شهر بیرون تاختند و سه کرت بدن مسجد یورش بردند، در هر کرت به آموزگاری موسی [موسیو] سیمنوف سربازان تفنگها بدیشان گشادند و ایشان را باز پس بردند. در کرت سیم بسیار کس از آن جماعت کشته شد، ناچار پشت با جنگ داده

به شهر درگریختند، و همچنان بسیار شبها از شهر بیرون شده شیخون به سر محمد خان امیر بهادر جنگ و صمصام خان می بردند و جان بر سر این جلادت می باختند، و از مردم سنگر نیز بسیار کس مقتول و زخمی می ساختند.

بالجمله نخستین امیر بهادر جنگ در حضرت پادشاه معروض داشت که مرا اجازت فرمای تا به قلعه هرات یورش برم و همی خواهم که تا هیچ يك از افواج با من جنبش نکنند، به شرط آنکه چون با مردم خود این خدمت به پای برم و شهر هرات را فروگیرم فتحنامه در بلاد و امصار به نام من رود. چندانکه شهریار فرمود کس بدین گونه در چنین قلعه یورش نیفکند، او بر الحاح بیفزود، چندانکه پادشاه دیگر سخن نکرد و حاجی خان این سکوت را موجب رضا شناخته، به سنگر خویش شتافت و ماریچ لشکر خود را به خندق شهر پیوسته کرد و سربازان به مهندسی میرزا رضا چون روز تاریک شد خندق را انباشته کردند و بدان سوی خندق جای گرفتند. [امیر] بهادر جنگ که از پیش روی سرباز همی رفت، ناگاه با گلوله تفنگ جراحی یافت چنانکه از پشت هامة سر تا کمرگاه، پوست شکافته شد و يك ماهه مرهم کرد تا بهبودی یافت و اگرچه این خدمت برخلاف فرمان بود؛ لیکن بدین جلادت يك قبضه شمشیر الماس پاداش یافت.

محمد ولی خان و جنرال پروسکی نیز ماریچ و سنگر خود را تا به خندق بردند و همچنان صمصام خان و محبعلی خان تا به خندق راه کردند و محبعلی خان را جراحی به کتف رسید و يك روز چنان افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار لشکرگاه کمین ساختند تا هرکس به علف چر رود مأخوذ دارند، مهدی خان قراپایاق و چند تن از غلام - تفنگچیان بر ایشان تاخته 20 تن سر و اسیر گرفتند. این وقت چنان افتاد که عمال تون و طبس معادل 5000 تومان زر مسکوک و مقداری قورخانه و اشیاء دیگر به جانب لشکرگاه حمل می دادند. دیدبانان این خبر به هرات بردند و جماعتی از افغانان نیم شبی بر ایشان تاخته 30 تن از مسلمانان را عرضه تیغ ساختند و آن زر و مال را برگرفته به هرات دررفتند.

از پس این وقایع میرزا جان مستوفی هرات از نزد کامران میرزا فرار کرده پناهنده درگاه پادشاه گشت و بعد از وی شمس الدین خان سردار که از بزرگان افغان و برادرزن کامران میرزا بود، از یار محمد خان وزیر کامران رنجیده خاطر شده به حضرت شاهنشاه غازی شتافت و مورد اشفاق شاهانه گشت و فرمان شد که شمس الدین خان، میرزا جان مستوفی را برداشته با جمعی از لشکر به قری و مزارع هرات رفته آذوقه و علوفه به لشکرگاه حمل دهند و آنچه از رعیت مأخوذ می دارند، از بابت منال دیوانی سند بسپارند.

و از این سوی در شب پانزدهم رمضان یار محمد خان افغانی وقتی که لشکر در جوش و جنگ و گشادن توپ و تفنگ بود بر فراز برج آمده فریاد برداشت که ای لشکر دست از جنگ بازدارید، بامدادان يك تن به شهر قدم درنهد و ما را از قبل پادشاه امان دهد تا سر بر خط فرمان گذاریم، و طریق حضرت سپاریم. این سخن گوشزد پادشاه شد و فرمان رفت تا سپاه 2 روز دست از جنگ برداشت و بر حسب حکم، عزیز خان سرهنگ که این هنگام در حضرت شاهنشاه منصور، سردار کل عساکر منصوره است به درون هرات رفت و 2 روز توقف نمود.

آن گاه با عریضه شاهزاده کامران و یار محمد خان و جمعی از بزرگان افغان حاضر درگاه شد و مکشوف داشتند که کامران میرزا در خاطر نهاده که سخنان دروغ خویش را فروغی دهد و پادشاه را به مواعید کذب و انفاذ زر و سیم از تسخیر هرات بازدارد.

شاهنشاه فرستادگان او را بی نیل مرام رخصت انصراف داد و فرمان کرد تا دیگر باره نیران حرب افروخته گشت.

و چون بر حسب فرمان حاجی میرزا آقاسی لشکریان يك نیمه قلعه هرات را حصار دادند و نیم دیگر را گشاده داشتند، بسیار وقت افغانان از آن دروازه ها که در محاصره نبود بیرون شده شباهنگام بر سنگرها تاختن می کردند و با سربازان ساز مقاتلت و مبارزت طراز می دادند. میرزا آقا خان وزیر لشکر با حاجی میرزا آقاسی آغاز سخن کرد که از

پیشین زمان تاکنون قانون پادشاهان در حصار دادن شهرها چنان بود که ابواب طرق و شوارع را مسدود می داشتند؛ بلکه اگر توانستند حمامه نامه را درون شدن و برون شدن نمی گذاشتند، این گونه محاصره که شما فرمان کرده اید و 3 دروازه شهر را از آسیب لشکر معاف داشته اید تا قیامت این کار به خاتمت نرسد چه غلات و حبوبات به شهر در آورند و اگر لشکری به مدد ایشان رسد بی کلفت به شهر دربرند و شبها نیز بر ما شیخون آرند و چنان باشد که تا کنار سنگر در رسند و از تاریکی شب هنوز سرباز ما نداند که ایشان دوستانند یا افغانند. شاهزاده محمد میرزا و میرزا نظر علی حکیمباشی و جمعی از سران سپاه بدین سخن هم داستان گشتند.

حاجی میرزا آقاسی سخن ایشان را استوار نمی داشت و می فرمود 3 دروازه را حصار دهید و 3 دیگر را مفتوح بگذارید. عاقبت الحاح کردند و سرّ این سخن را پرسش نمودند، در پاسخ گفت چون اطراف شهر را نیک حصار دهیم و سد طرق و شوارع کنیم کار بر خصم صعب شود و در حراست خویش نیک بکوشد و حفظ حصار نیکو کند و کار ما به درازا کشد، اما چون یک سوی شهر گشوده است و راه فرار گشاده است چون لختی سختی بیند شهر را بگذارد و راه فرار بردارد.

وزیر لشکر گفت که کار بدین گونه نیست، آن کس که از تنگنای محاصره خواهد فرار کرد از راه شناخته بیرون نشود؛ بلکه با چند پاره چوب قنطره [ای] از بهر خندق راست کند و از دیوار باره فرود شود و از راه ناشناخته فرار کند. قواد سپاه عرض کردند که راه صواب جز این نیست، اگر ما را بدین گونه در فتح این حصار برگماری این کار به دست ما راست نشود. و حاجی میرزا آقاسی ناچار گردن نهاد و فرمان داد که تمامت شهر را در محاصره گیرند؛ لکن چون در فتح غوریان و بسیار کارها سخن وزیر لشکر استوار می افتاد و شاهنشاه غازی او را می ستود، اندک اندک در خاطر حاجی میرزا آقاسی حمله گران افکند و بیم داشت که یک سره روی دل پادشاه با او شود.

بالجمله لشکریان جنبش کردند و شهر هرات را نقطهٔ مرکز نهاد، پرگار زدند و از همه سوی طریق صادر و وارد را مسدود داشتند. حاجی خان امیر بهادر جنگ قراباغی با 2 فوج شقاقی از جانب تل بنگی که به سوی ارک هرات است سنگر برده میانهٔ دروازه قوطی چای و دروازه ملک جای کردند؛ و ولی خان تنکابنی سرتیپ با جماعتی از مردم تنکابن و فوج خمسه و قزوین و فوج سمنانی و دامغانی و 300 تن از فوج خاصه و گروهی از کجور و کلارستاقی به جانب برج خاکستر سنگر کرد؛ و صمصام خان با افواج بهادران میان دروازهٔ عراق و برج خاکستری درآمد و حسام الملك کلبعلی خان افشار با جماعت افشار و کنگاور و کلیائی و خدابنده لو به سوی برج فیلخانه شد، و اسکندر خان قاجار دولو پسر فتحعلی خان با افواج قراجه داغی و مراغه و قرائی و گروس میان دروازهٔ خشک و برج شاه کرم به کار درآمد؛ و نبی خان سرتیپ فراگوزلو با افواج همدانی در زیر برج خواجه عبدالمصر به حفر کردن ماریچ و نظم سنگر پرداخت و محمد خان سردار با افواج عراق در برابر دروازهٔ قندهار نیران گیرودار برافروخت. بدین گونه قواد سپاه با لشکرهای خویش اطراف هرات را پره زدند.

فرستادن کامران میرزا پسر خود را به طلب لشکر خوارزم و میمنه و مقاتلهٔ آصف الدوله با ایشان

اما از آن سوی چون کامران میرزا از این پیش فرزند خویش نادر میرزا را به اتفاق پسر ملا شمس قاضی هرات و باقر خان ایشیک آقاسی و امیر آخور خود به طلب مدد و پشتوان به نزدیک الله قلی [توره] فرمانگزار خوارزم و مضراب خان والی میمنه و شیر محمد خان هزاره و طایفهٔ تایمنی و جماعت جمشیدی گسیل داشته، پیام داد که اینک محمد شاه آهنگ هرات فرموده و چنان ندانید که بعد از فتح هرات شما آسوده خواهید زیست؛ زیرا که تعب و طلب این پادشاه و سپاه از بهر آزادی اسیران شیعی است و این جماعت بیشتر در خیوق و میمنه میان قبایل پراکنده اند، هم اکنون پایان کار را نگران باشید و از مدافعت و منازعت این لشکر تقاعد روا ندارید.

لاجرم قبایل خوارزم و ترکستان جوشش و کوشش را میان استوار کردند،

نخستین طایفه تایمنی 2000 تن سواره و پیاده عرض داده طریق هرات برگرفتند و در عرض راه با نصر الله خان سرکشیکچی باشی قاجار که با جمعی از سپاهیان حمل غلات و حبوبات به لشکرگاه می کرد باز خوردند و جنگ پیوسته شد؛ بسیار کس از مردم تایمنی عرضه شمشیر و جماعتی نیز اسیر گشت، بقیه السیف سر خویش گرفته تا مربع و مساکن خود عنان باز نکشیدند.

اما چون پسر کامران میرزا پیام پدر را به خان خوارزم برد، الله قلی توره 1500 تن سوار جزار گزیده ساخت و خلیفه عبد الرحمن ترکمان را که مردم آن اراضی خاک مقدمش را به شفای مرضی می بردند بر آن جمله امیر ساخت و خلیفه عبد الرحمن، نادر میرزای پسر کامران را با همراهان او برداشته تا میمنه به نزدیک مضراب خان شد و از میمنه و اندخود و شیرغان 6000 سوارکاری فراهم کرد و شیر محمد خان هزاره اگرچه همه روزه کس به درگاه پادشاه می فرستاد و تقبیل سده سلطنت را میعاد می نهاد، لکن سخن از در کذب می کرد، و در این وقت که خبر لشکرکشی خلیفه عبد الرحمن را بشنید از قبایل درزی و فیروزکوهی و جمشیدی 4000 مرد رزم آزموده بدو فرستاد و او با 10000 مرد ساخته نبرد گشت.

و از این طرف چنانکه بدان اشارت شد آصف الدوله با 10000 مرد سپاهی و 9 عزاده توپ از تربت شیخ جام مأمور گشت و از این گونه سران و سرکردگان ملازم رکاب او شدند. نخستین برادرزاده او اسکندر خان قاجار با فوج مراغه و فوج قرائی و سوار قرائی 2200 تن بسیج راه کردند که یک نیمه را شیر خان عمزاده او سرهنگ بود و نیم دیگر را احمد آقاسرهنگی داشت 2000 تن عرض داد و دیگر کلبعلی خان حسام الملك افشار با فوج اخلاص و سوار کلیائی 1600 تن به ساز کرد و دیگر نبی خان قراگوزلو 1000 تن فوج قراگوزلو اعداد کرد و عبد الله خان صارم الدوله آن هنگام یاور آن فوج بود و دیگر علیمراد بیگ با 400 تن سرباز گروس کوس رحیل بناخت و نور الله

خان شاهیسون با 150 سوار جرّار و جعفر قلی خان کرد شادلو با 1000 تن سوار خراسانی و شادلو و دیگر سرباز نیشابوری و ترشیزی و پیاده سروالیتی و شمخالچی کوهپایه مشهد مقدّس، این جماعت نیز 1500 تن به شمار آمد.

پس آصف الدّوله از تربت شیخ جام به منزل کاریز و از آنجا به کهسان که مبدای خاک هرات است کوچ داد و از آنجا به منزل شکیبان که تا قلعه غوریان 2 فرسنگ مسافت است براند، آن گاه منزل قوشه را در نوشته در اراضی بادغیسات و یورت قبایل جمشیدی فرود شد و در قراپه خیمه بزد. چون مردم آن اراضی را قوّت مقاتلت نبود، علف و آذوقه [ای] که انباشته بودند بگذاشتند و راه فرار برداشتند و زمان خان جمشیدی با اینکه 6000 مرد جنگ داشت توان درنگ نیاورد، قلیل کّری نمود و در حمله نخستین 200 تن از لشکر او قتل و دستگیر شد، ناچار طریق فرار برداشت. از پس او آصف الدّوله 3 روزه در قراپه اوتراق کرد، آن گاه راه قلعه نو برگرفت و به هر زمین که عبور همی داد مردم هزاره مربع و مرتع خود را وداع گفته به دیگر جای می رفتند و خانه های خود را آتش درمی زدند و آصف الدّوله چنان از قفای ایشان می رفت که بسیار وقت آتش افروخته ایشان را دیدار می کرد و حکم می داد تا لشکریان بنشانند و خرابی روا ندانند.

بالجمله تا قلعه نو براند و در آنجا 10 روز اقامت کرد و از قبایل اورنگ و دیگر طوایف که سکان سراپل و میمنه و اندخود و شبرغان بود فحصى به سزا نمود، آن گاه از آنجا کوچ داده، به جانب بالا مرغاب شتاب گرفت، از آن پیش که [به] ارض پده کج فرارسد، زمان خان جمشیدی و شیر محمّد خان هزاره و شاه پسند خان فیروزکوهی لشکری انبوه کرد [ه] به جنگ درآمدند. از دو رویه صف قتال راست شد و ابطال رجال طریق مبارزت و مقاتلت سپردند و این کّرت افغانان مردانه بکوشیدند و مدت 4 ساعت رزم دادند، در پایان امر 250 تن از آن جماعت مقتول گشت و پای اصطبار ایشان بلغزید و به يك بار

هزیمت شدند و آصف الدوله به منزل پده کج درآمد.

و از آنجا اسکندر خان برادرزاده خود را با 2 فوج سرباز مراغه و قرائی و سواره قرائی بر منقلای لشکر روان داشت و چون این منزل را در عرض راه، کوه و درّه و پست و بلندی فراوان بود، اسکندر خان یاهو شد و از راه دیگر کوچ داده و لشکر طریق دیگر برداشت. لاجرم اسکندر خان چون خواست از میان درّه عبور کند جماعت هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و قبقاق که از دور و نزدیک نگران او بودند، ناگاه بر او درآمدند و مجرای آب را از آن درّه مسدود ساختند و از 2 جانب بر فراز کوه برآمدند، اسکندر خان و مردم او را که در نشیب درّه بودند هدف گلوله شمشال و تفنگ ساختند و کار بر او صعب افتاد.

[اسکندر خان] چون شیران جنگی به مدافعه بیرون شد و بسیار کس از مردم او مقتول گشت و بسیار سر اسب نیز به خاک افتاد. اسکندر خان با اینکه خود نیز زخم برداشت اسبهای کشته و مردان به خون آغشته را سنگر کرد و همچنان مردانه رزم داد. و از آن سوی چون آصف الدوله نزدیک به فرو شدن آفتاب به منزل رسید و اسکندر خان را نیافت دانست که در راه یاهو شده است، هم در این وقت ناگاه بانگ شمشال و تفنگ برسد و مکشوف افتاد که ترکان با اسکندر خان در آویخته اند، لشکریان خواستند به مدد او بیرون شوند، آصف الدوله رضا نداد و گفت اکنون جهان تاریک شود و اسکندر خان تا بامداد خویشتن داری تواند کرد و اگر این لشکر هم اکنون جنبش کند و روز بیگاه شود، بعید نیست که راه بدو نکنند و خود نیز در تاریکی شب تباه شوند.

بالجمله آن شب تا بامداد نبودند، چون سپیده بزد جعفر قلی خان قراجه داغی و نبی خان قراگوزلو و کلبعلی خان افشار با افواج خود و جعفر قلی خان شادلو با سوار کرد شادلو و سواره کلیائی به حکم آصف الدوله به مدد اسکندر خان بیرون شدند، هنوز 2 نیزه بالا آفتاب صعود نداده بود که به رزمگاه رسیدند،

اسکندر خان همچنان از پس کشتگان رزم می داد. بعد از رسیدن لشکر نیران حرب و ضرب بالا گرفت، از 2 رویه لشکر به کوشش و کشتش درآمدند، مردم اسکندر خان نیز نیروئی تازه به دست کردند و در پایان امر ترکان را بشکستند و هزیمت دادند.

از قضا در این وقت 3000 تن سوار به مدد ترکان رسید، هزیمتیان چون این بدیدند، دیگر باره دل قوی ساخته آهنگ جنگ کردند. جعفر قلی خان کرد شادلو و سواران خراسانی تاختن برده از پیش روی ایشان بیرون شدند. چون در میان هر 2 لشکر حرب بر پای ایستاد و کار به صعوبت افتاد، شیر خان سرهنگ با فوج قراجه داغی از قفای جعفر قلی خان برسید و جنگ بیوست. از 2 سوی دلیرانه رزم دادند. 20 تن از سواران خراسانی و شادلو مقتول گشت و از آن سوی رحیم داد سلطان هزاره که یک تن از سرکردگان نامبردار بود، جراحی صعب یافت و بسیار کس از مردم او اسیر و قتل گشت، لاجرم ترکان پشت با جنگ دادند و طریق فرار پیش داشتند و ایرانیان به لشکرگاه آصف الدوله مراجعت نمودند.

و این هنگام آصف الدوله سفر بالامرغاب را تصمیم عزم داد و مردی را که حاجی - بیگ نام داشت و از نزد شیر محمد خان هزاره از در خدیعت فرار کرده پناهنده لشکرگاه ایران شده بود، دلیل راه کرد تا سپاه را راهنمایی کرده به بالامرغاب برد. حاجی بیگ که از برای چنین وقت انتهاز فرصت می داشت لشکر را به میان درّه [ای] عبور داد که از 2 سوی جبال بازخه افراخته داشت، چون لشکر به میان درّه درآمد، ناگاه ترکان از سیغناقها بیرون تاختند و ایرانیان را هدف شمشال و تفنگ ساختند.

فوج کلبعلی خان افشار که بر فراز کوه عبور می دادند تا مبادا دشمنان مشرف بر آن درّه شوند و کار بر لشکر سخت کنند، قوت درنگ نیاوردند. لاجرم لشکر ایران در تنگنای درّه سخت بیچاره ماندند، چنانکه نه قوت رفتن داشتند نه نیروی باز شدن. در این وقت سواران خراسانی که از پست و بلند راه آگاه بودند از اسبها زیر آمده دامن برزدند و بدان جیل صعود داده با فوج کلبعلی خان پیوستند

و رزمی سخت بدادند و ترکان را بشکستند؛ لکن چندان سربازان در آن کوه بر فراز و فرود تاخته بودند که بعد از این فتح از شدت عطش ایشان را دیگر قوت قدمی برگرفتن نبود.

جعفر قلی خان شادلو مقداری جوهر لیمو با خود داشت، این وقت بر سربازان قسمت کرده تا قوتی به دست کرده باز لشکرگاه شدند. و چون در این جنگ نیز لشکریان اسبهای خود را سنگر کردند، فرسی فراوان نابود گشت و بعد از انگیختن این فتنه حاجی بیگ هزاره مفقود شد، چندانکه آصف الدوله کس به طلب او شتافت نشان او نیافت.

بالجمله صبحگاه دیگر آصف الدوله، اسکندر خان را با سواری قرائی بر منقلای سپاه فرمود و محمد رحیم خان برادر جعفر قلی خان را با سوار شادلو به چنداول گذاشت و لشکر را کوچ داده تا منزل خواجه کند براند. بعد از ورود به منزل مکشوف افتاد که جماعتی از ترکمانان بر مردم اسکندر خان تاخته اند و بر ایشان غلبه ساخته چند کس اسیر گرفته اند.

آصف الدوله حکم داد تا سواران لشکرگاه زین بر اسبها بستند و برنشستند، نخستین 200 تن سوار به مدد قراولان رسید، در این هنگام ناگاه 3000 سوار هزاره از کمینگاه بیرون تاخت و جنگ درانداخت، سواران خراسانی چون این بدیدند دانستند با عدد اندک نتوان نبرد ایشان آورد، در زمان پیاده شده اسبها را سنگر ساختند و به خویشتن داری پرداختند. از این طرف اسکندر خان قاجار و جعفر قلی خان قراجه داغی با 300 سوار برسیدند؛ و هم از قفای ایشان آصف الدوله با انبوهی از لشکر راه نزدیک کرد.

سواری هزاره را دیگر قوت درنگ نماند و بی توانی پشت با جنگ داد.

پس روز دیگر آصف الدوله از آنجا کوچ داده به کنار آب شهرود فرود شد که اکنونش مردم آن اراضی، دریای بالامرغاب می خوانند. در آنجا قراولان سپاه 5000 سر گوسفند از قبایل ارساری براندند و 20 تن شبانان را اسیر گرفتند.

و چون در این مدت از عبور لشکر ایران کار بر ترکان صعب می رفت و در مراتع خویش

زیستن نمی توانستند به تفاریق 37000 خانوار جمشیدی و فیروزکوهی رود مرو را عبیره کرده در اراضی بالا مرغات سیغناق گرفتند و از آنجا شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و شاه پسند خان فیروزکوهی سواران جنگی خود را گزیده کرده به مضراب خان والی میمنه و خلیفه عبد الرحمن ترکمان و نادر میرزا پسر کامران میرزا که به طلب مدد بدان اراضی رفته بود پیوستند؛ و مجلسی از پی مشورت کردند و پیمان نهادند که تا جان در بدن و توان در تن دارند از مبارزت و مناجزت دست بازنارند. و این هنگام 20000 تن سوار رزم آزمای در گرد ایشان انجمن بود. بالجمله پست و بلند رزمگاه را هندسه کرده 24 جای سنگر بستند و ساخته جنگ نشستند.

اما آصف الدوله به کنار رود شهرود همی طی مسافت کرد، در این وقت يك تن از اسیران شیعی که مجنون نام داشت و پیشخدمت محمد خان هزاره بود، شمشیر او را برگرفته به درگاه آصف الدوله گریخت و صورت حال را مکشوف داشت که اینک از جماعت اوزبک و مردم سرپلی و اند خودی و شبرغانی و سواره ترکمان سالور و ساروق و قبایل چاراویماق 20000 سوار جرّار در 2 فرسنگی این لشکرگاه ساخته کارزارند و فراز و نشیب دشت را سنگرهای سخت بر آورده اند و مجاری آب را از لشکر بیگانه مسدود ساخته اند.

آصف الدوله بعد از مشورت با سران سپاه بنه و آغروق و ائقال احمال را در لشکرگاه بگذاشت و محمد ابراهیم خان قاجار را با 2000 تن سواره و پیاده و 2 عرّاده توپ به حراست بازداشت و لشکر را با 8 عرّاده توپ جنبش داده سهل و صعب زمین را درنوردید. چون راه به سنگرهای ترکان نزدیک شد، جنگی بزرگ پیش آمد، از 2 رویه صفها راست کردند و دلیران رده بر بستند. آتش توپها زبانه زدن گرفت و از گرد و دخان روی جهان قیرگون شد، نخستین نبی خان همدانی بر میمنه ترکمان حمله افکند و سربازان مراغه بر میسر تاختن بردند، جعفر قلی خان سرتیپ قراجه داغی با فوج خویش راه قلب

پیش داشت و کلبعلی خان حسام‌الملک سرتیپ و مصطفی قلی خان و جعفر قلی خان شادلو و دوست‌محمد خان تیموری و دیگر سران و سرکردگان با افواج خود به يك بار از جای خود جنبش کرده حمله بردند.

و از آن سوی ترکان چون شیران غضبان به جنگ درآمدند و چهار کَرّت هم گروه حمله انداختند، چنانکه با لشکر ایران بیامیختند و با تیغ و خنجر خون یکدیگر بریختند و هر کَرّت توپچیان از دهان توپها تگرگ مرگ بر ایشان باریدند و ایشان را بازپس بردند.

در کَرّت چهارم سوار ترکان به يك بار پشت داد، این هنگام سواران ایران در قفای هزیمتیان تاختن کردند و سربازان به لشکرها یورش بردند. نور الله خان شاهیسون با مردم خود در آن حربگاه جلادتی به کمال ظاهر ساخت.

مع القصه 700 تن از ترکان در آن گیرودار اسیر و عرضه شمشیر گشت، ناچار بنه و آغروق بگذاشتند و يك باره طریق فرار برداشتند، لشکریان تا 3 فرسنگ از قفای ایشان برفتند و مرد و مرکب گرفتند، آن گاه خیمه و خرگاه خویش را در سنگرهای ایشان راست کرده 3 روز اقامت کرده و اموال و ائقال آن جماعت را به تمامت مأخوذ داشتند.

این وقت باقر خان امیر آخور کامران میرزا که ملازم پسرش نادر میرزا بود، مژده این فتح را دست آویز کرده بر اسبی راهوار برنشست و چون برق جهنده طیّ طریق کرده به لشکرگاه شاهنشاه غازی پیوست و صورت حال را معروض کارداران درگاه داشت و از مقیمان درگاه شد و نواخت و نوازش خسروانه دید.

اما آصف الدوله بعد از آن فتح آهنگ یورت اوزبک کرده، به منزل چچکتو که اول آن اراضی است درآمد و از آنجا به منزل آلتین خواجه کوچ داد. همانا گروهی از آن جماعت مرا حدیث کردند که آلتین خواجه غاری است که 6 تن از مردگان را در آنجا به ودیعت نهاده اند که در جسد ایشان هیچ خللی راه

نکرده و فسادى باديد نشده و جسد سگى و آهوئى در کنار ايشان افتاده که نيز بر صورت نخستين است و زخم دندان سگ بر ران آهو نمايان است، چنانکه هيچ نقصان نپذيرفته و موى بدن سگ و آهورا خللى نرسيده و همچنان مرغى مانند حقار در افتاده است که يك پر آن را آسيبى نباشد. و بعضى از مردم گمان کرده اند که ايشان اصحاب کھفند و نگارندهٔ اين اوراق قصهٔ اصحاب کھف و رقيم را در کتاب اول ناسخ التواريخ رقم کرد و به صواب آن درست باشد. اکنون بر سر سخن رويم.

آصف الدوله از آلتين خواجه به منزل چهارشنبه و از آنجا به ارض قيصار فرود شد که تا ميمنه 12 فرسنگ مسافت داشت. در اين هنگام يك باره کار بر ترکان صعب افتاد، ناچار بزرگان ميمنه و سرپلى و سران اندخودى و شبرغانى و سرکردگان چار اويماق و ديگر قبائل از در ضراعت به نزديک آصف الدوله آمدند و سر انقياد و اطاعت فرو داشتند و خواستار شدند که لشکر از قيصار جنبش نکند و ابواب کوشش و کشش مسدود دارد، الا آنکه آصف الدوله يك تن از مردم خویش را به ميمنه فرستد و به هرچه خواهد فرمان پذير شوند. آصف الدوله مسئول ايشان را به اجابت مقرون داشت و جعفر قلى خان کردشادلو را روانهٔ ميمنه نمود.

جعفر قلى خان راه برداشت، در 6 فرسنگى ميمنه، شير محمّد خان هزاره و زمان خان جمشيدى با 1000 سوار او را پذيره شدند و در قلعهٔ المال يك شب به ضيافتش نيکو خدمتيتها کردند و روز ديگر از طريق دو قوزکتل روانه ميمنه شدند و دو قوزکتل عبارت از 9 کوه باشد که نادر شاه افشار از بهر عبور دادن توپ به ميمنه همه جا در سنگ خاره شارعى کرده.

بالجمله چون به ميمنه رسيد، خوانين تمام قبائل با 1000 سوار به استقبال او برسيدند و به اتفاق تا ميمنه برفتند. مضراب خان والى، مقدم جعفر قلى خان را عظيم گرامى بداشت و او را 16 روز مهمان پذير بود و در فرمانبردارى و چاکرى شاهنشاه غازى پيمانى محکم نهاد، آن گاه فرزند خود حکومت خان را به شرط گروگان مأمور داشت که همواره ملازم رکاب پادشاه باشد و همچنان رستم خان شبرغانى

و شاه ولی خان اندخودی و ذو الفقار شیرسرپلی از قبیله اوزبک و شیر محمد خان هزاره و زمان خان - جمشیدی و دیگر سپاهیان و سرکردگان قبایل هریک، یک تن از فرزندان خود را از بهر گروگان گسیل حضرت شاهنشاه غازی داشتند و پیر زمان خان جمشیدی، میر احمد خان عمزاده خود را با گروگانها همراه داشت و 100 سر اسب ختلانی و ترکمانی که رکاب سلطان را لایق بود، از بهر پیشکش گزیده کردند و از در ایلی و اطاعت عریضه ها نگار دادند و این جمله [را] جعفر قلی خان برگرفته به لشکرگاه آصف الدوله آمد.

و این وقت ترکان قویدل شدند و ابواب بیع و شری مفتوح افتاد و مردم میمنه از خوردنی و پوشیدنی حمل داده به لشکرگاه آوردند و لشکر را سعت عیش و خصب نعمت به دست شد و عبد الله خان قبیچانی برادر شاه پسند خان به نزدیک آصف الدوله شتافته قلاده طاعت بر گردن نهاده، عفو عصیان خویش را به زبان ضراعت خواستار آمد و 12000 خانوار قبایل قبیچاقی و مودودی و فیروزکوهی که در تحت فرمان او بودند، از قیصار کوچ داده 8 فرسنگ بازپس آورد و در مساکن خویش جای داد؛ و همچنان از سوی دیگر مضراب خان برادرزاده خود را با عریضه و پیشکشی جداگانه روانه درگاه شاهنشاه غازی کرد تا مگر آصف الدوله را فرمان مراجعت دهد، چنانکه در جای خود مرقوم می افتد.

انگیزن علمای هرات افغانان را به جنگ شیعیان به نام جهاد

اشاره

چون این اخبار به کامران میرزا رسید و فرستادگانش بی نیل مقصود مراجعت کردند از پی چاره با یار محمد خان وزیر خود سخن به شوری افکنند و به صوابدید یار محمد خان ملا عبد الحق که از اجله علمای مملکت هرات بود، مردم قریه پشتکی را که از جمله سادات شمرده می شدند به شهر طلبید؛ و در مسجد جامع مردم شهر را انجمن کرده، پس از نماز جمعه ندا در داد که ای مردم:

اگر این سپاه بدین شهر

ص: 285

راه کنند جان و مال شما به هدر شود و حفظ جان و مال واجب است و از این بر زیادت مقاتلت با این جماعت جهاد فی سبیل الله است که اگر کشته شوید جای در بهشت کنید و اگر از ایشان بکشید هم بهشت شما را باشد.

مردم را بدین کلمات جنبش داده همی گروه گروه به گرمابه دررفتند و غسل کردند و ناخن بچیدند و کفن بپوشیدند؛ و مردم پشتکی از پیش روی و شهریان از قفا، آلات حرب و ضرب را گرفته از دروازه خشک به آهنگ مقاتلت بیرون شدند. و نخستین به قراولان محمد خان امیر تومان باز خوردند و جنگ بیوستند. در بدو گیرودار گلوله تفنگی بر مقتل علی محمد خان کردیچه آمد و برجای سرد شد. يك تن از افغانان بشتافت که سر از تن او برگیرد، علینقی خان افشار چون این بدید با تیغ آخته بتاخت و 5 تن از افغانان را عرضه شمشیر ساخت و خود نیز مجروح شد، با همان جراحت علی محمد خان را بر قرپوس زین حمل داده، از آن معرکه بیرون برد و این وقت خبر ترکتاز ایشان در لشکرگاه پراکنده شد.

محمد ولی خان سرتیپ تنکابنی و محبعلی خان خوئی و جنرال پروسکی با قراولان افواج خود از جای جنبش کرده، بر آن جماعت حمله بردند. در اول حمله 38 تن از افغانان و 4 تن از سادات پشتکی و يك تن از عمزادگان یار محمد خان وزیر مقتول گشت و 56 تن جراحت یافت و جمعی نیز اسیر گشت. افغانان را پای اصطبار بلغزید و پشت با جنگ داده به شهر درگریختند و جنرال پروسکی نیز در این جنگ زخمی برداشت.

از پس این جنگ برحسب فرمان جسد علی محمد خان را به مشهد مقدس حمل داده با خاک سپردند و محمد صالح خان فرزند او به جای پدر منصوب گشت. و هم دیگر باره یار محمد خان افغان به سنگر حاجی خان ندا درداد و طلب امان کرد و برحسب فرمان شاهنشاه غازی يك تن از یاورهای فوج شقاقی به شهر هرات دررفته و آغاز گفت و شنود کرد. در پایان کار سخن چنان برآمد که در کت نخستین با عزیز خان کردند.

و هم در این وقت بخشعلی خان قراباغی یوزباشی با 100 تن از غلام از اردو بیرون شد که از تربت شیخ جام و حدود ارض اقدس آذوقه و علوفه و قورخانه به جانب لشکرگاه حمل دهد و دیگر چنان افتاد که الله قلی توره، 500 تن سوار از ترکمانان جنگاور به مدد کامران میرزا گسیل هرات داشت.

و از این سوی حبیب الله خان امیر توپخانه برای حمل خزانه که از دار الخلافه می آوردند، از لشکرگاه لختی پذیره شد و در عرض راه سواران ترکمان را دیدار کرده بر ایشان حمله برد و از جانبین بانگ گیرودار برخاست. زمانی دیر برنیامد که از ترکمانان 34 تن را سر بر گرفت و 56 کس را دستگیر نمود و 150 سر اسب مأخوذ داشت.

بقیة السیف با زحمت فراوان از مصافگاه راه فراز پیش داشتند. هم از قفای هزیمتیان 4 فرسنگ تاختن کرد و روز دیگر اسیران را از پیشگاه شاه بگذرانید و حکم رفت تا ایشان را نیز عرضه تیغ ساختند و امیر توپخانه و ملازمانش را به خلاع فاخره قرین مفاخرت فرمودند. و نیز فرمان شد که مصطفی قلی خان معادل 5000 خروار غله از محال بادغیس به لشکرگاه حمل دهد تا لشکریان را دعت و سعته در امر معیشت بادید آید.

و در این هنگام چون فصل خریف بود و زمستان از پی در می رسید شاهنشاه غازی بفرمود تا مردمان در ظاهر هرات از چوب و سنگ و گل از بهر خویش خانه ها کنند.

روزی چند برنگذشت که شهری از نو بنیان گشت و مردم قورخانه و جبّاخانه نیز کارخانه ها برآوردند و به سعی اسمعیل خان فراشباشی توپهای بزرگ بریختند، چنانکه کودکان مراهق به درون آن توانستند رفت و همچنان گلوله توپ بریختند و بارود [باروط] بساختند و فشنگ برداختند.

در این وقت برادرزاده‌ی والی میمنه حاضر درگاه پادشاه شد و عریضه و پیشکش مضراب خان را پیش گذرانید و اظهار ضراعت و اطاعت کرد. شاهنشاه غازی رسول او را شادخاطر بازفرستاد و فرمان کرد تا آصف الدوله طریق مراجعت سپارد و

او در عشر اول ذیحجه الحرام به لشکرگاه پیوست و بزرگان قبایل جمشیدی و هزاره و تایمنی را که به گروگان آورده بود عرض داد و مورد اشفاق خسروانه گشت. و حکم شد تا از کنار هرات راه خراسان گیرد و در حمل و نقل آذوقه و علوفه به لشکرگاه مساعی جمیله معمول دارد و آن مردم که به گروگان آورده بود به خلایع فاخره نواخت و نوازش فرمود و به اوطان خویش رخصت مراجعت داد.

آصف الدوله خواستار آمد که به پای باره هرات شده یار محمد خان را دیدار کند، باشد که او را با پند و موعظت از این غفلت و عطلت به زیر آرد. بالجمله رخصت حاصل کرده به پای باره شد و یار محمد خان را طلب نمود و چندانکه با او از در بیم و امید سخن کرد، مفید نیفتاد. لاجرم برحسب فرمان طریق خراسان برگرفت.

و هم در این وقت از جانب دوست محمد خان سردار کابل و والی سیستان، رنجید - سکه پادشاه پنجاب و بخارا و الله قلی توره والی خوارزم رسولان چرب زبان و تحف و هدایای فراوان از دنبال یکدیگر برسید و هریک مورد نواخت و نوازش شدند و از ممالک ایران منال دیوانی و تسوقات سلطانی را فضلعلی خان یوزباشی به لشکرگاه حمل داد.

و هم در این سال خسرو خان والی اصفهان از محمد ابراهیم دریچه ای که از کدخدایان محال لنجان بود، رنجیده خاطر گشت و چنان دانست که رعیت لنجان را در گذاشتن منال دیوان محلی باشد، لاجرم او را مأخوذ داشته محبوس فرمود و چندانش بداشت که هم در زندان جان بداد. کردار او در خاطر مردم وحشتی انداخت؛ اما هنوز فرمان پذیر بودند، چنان افتاد که بعد از روزی چند آقا شفیع نجف آبادی را که مردی شناخته بود، هم به زندانخانه درافکند، خویشان او گفتند بی گمان با آقا شفیع همان معاملت در میان است که با محمد ابراهیم کرد، نخستین انجمنی کرده از در ضراعت بیرون شدند و بزرگان شهر را به شفاعت برانگیختند.

آقا میر محمد مهدی امام جمعه

مکتوبی به خسرو خان کرد و خواستار رهائی او گشت. خسرو خان پذیرفتار نشد و در قید و بند آقا شفیع بیفزود، لاجرم مردم بشوریدند و غوغا برداشتند و اوباش شهر بر خسرو خان بتاختند و او را در عمارت هفت دست به محاصره انداختند. روزی چند کار به مقاتلت رفت و از جانبین جز گلوله تفنگ در میانه رسول نبود. صورت این حال، روز حرکت شاهنشاه غازی به جانب هرات معروض درگاه افتاد. شاهنشاه غازی بفرمود تا فرّخ خان غفاری کاشانی بدانجا شده، صورت حال را باز داند و به عرض رساند.

فرّخ خان از طهران راه برگرفت و در منزل مورچه خورت عباسقلی خان توپچی باشی سابق از قبل خسرو خان او را استقبال کرد و آقا محمّد مهدی امام جمعه اصفهان، آقا محمّد علی مذهب را به نزدیک او فرستاد و هر یک همی خواستند او را به سرای خویش برند و با او متفق شدند؛ و مردم شهر نیز انجمن شده، از دروازه بیرون تاختند و با فرّخ خان به شهر دررفته همی خواستند او را به سرای امام جمعه دربرند. فرّخ خان گفتار هیچ یک را پذیرفتار نشد و برای خویش منزلی اختیار کرد و چون بدانست که میان مردم اصفهان و خسرو خان کار به اصلاح نتوان کرد، صورت حال را معروض درگاه داشت.

لا-جرم کارداران دولت منشور کردند که خسرو خان را روانه درگاه سازد و خود به نظم شهر و اخذ خراج دیوانی پردازد، تا آن گاه که حاکمی نصب شود.

و از پس آن فضلعلی خان قراباغی را مثال حکومت بدادند، بعد از ورود، 4 ماه دیگر فرّخ خان در اصفهان بود، منال دیوانی را پرداخت و بعضی ادات و آلات مرصّع به لالی که مأمور بود بساخت و روانه هرات گشت و فضلعلی خان در کار خویش استوار شد و مردم را آسوده خاطر نمود.

چون یک چند دیگر از مدّت حکومت او بگذشت میرزا جواد اصفهانی که وزیر منال دیوانی بود، در اخذ اموال مردم و اتلاف منال دیوان خودداری نتوانست کرد و همه شب به لهو و لعب و ساز و طرب به روز آورد و عاقبت الامر از وخامت عمل بترسید و بیم کرد که مبادا وقتی فضلعلی خان از منال دیوان پرسش کند، بدان

سر شد که با جماعتی هم داستان شده، سفر هرات کند و دست او را از حکومت اصفهان بازدارد.

فضلعلی خان مکنون خاطر او را مکشوف داشت و او را مجال نگذاشت و ناگاهش دستگیر ساخته، جهان از وجودش بپرداخت.

و هم در این سال شاهنشاه غازی شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله را که حکومت همدان و توابع آن اراضی داشت حاضر حضرت نموده فرمان کرد تا در سفر هرات ملازم رکاب باشد و او بسیج راه کرده، از قفای لشکریان کوچ داده، در اراضی هرات به درگاه پیوست و تا هنگام مراجعت پادشاه از تقدیم خدمت هیچ شب و روز نیاسود.

فرار کردن ظلّ السلطان و بعضی شاهزادگان از قلعه اردبیل به مملکت روسیه

اشاره

هم در این سال [1254 ق] مرض طاعون در مملکت آذربایجان راه کرد و شهر مراغه و اردبیل را فروگرفت. چون هوای شهر تبریز به سلامت بود، ظلّ السلطان را از مراغه و دیگر شاهزادگان را از اردبیل به بلده تبریز تحویل دادند. چون بلای طاعون بنشست دیگر باره فرمان شد تا اردبیل جای کنند. ایشان ظلّ السلطان و علینقی میرزای رکن الدوله و حسنعلی میرزای شجاع السملطنه و محمد تقی میرزا حسام السملطنه و امام ویردی میرزای کشیکچی باشی و شاهزاده محمود [میرزا] و شیخعلی میرزا و محمد حسین میرزای حشمة الدوله و بدیع الزمان میرزای پسر ملک آرا بودند.

چون يك چند از مدّت از زمان در قلعه اردبیل توقّف نمودند رکن الدوله در خاطر گرفت که اگر توانند از تنگنای زندان فرار کند و خواست تا از میان قلعه به بیرون شهر نقبی حفر کند و از آنجا به در شود. پس بی آنکه مکنون ضمیر را مکشوف سازد، شاهزادگان را برانگیخت که باید در این قلعه گرمابه [ای] از بهر خویش کرد و از حاجت به میان شهر رفتن و با مردم فرومایه شنیدن و گفتن

مستغنی گشت. پس به صوابدید یکدیگر محمد حسین میرزا با محمد خان زنگنه امیر نظام مکتوبی کرد که:

اگرچه ما بازداشته زندانیم اما پادشاه زادگانیم و خود هریک در شهری، شهریاری بوده ایم و با ساز و برگ شاهانه غنوده و آسوده ایم، امروز در این قلعه گاه و بیگاه محتاج به گرمابه شویم و ناچار باید میان شهر عبور کنیم و با اهل برزن و بازار در حتماها عریان شویم. این حادثه بسیار بر ما صعب است و نام دولت را نیز پست کند اگر تو از مال خویشتن معادل 300 تومان زر مسکوک در راه ما بذل کنی تا در این قلعه بنیان حتما کنیم بسیار نباشد.

و هریک از شاهزادگان در کنار آن مکتوب کلمه ای چند رقم کردند و خاتم بر نهادند.

چون مکتوب ایشان ملحوظ امیر نظام افتاد 300 تومان زر از بهر ایشان انفاذ داشت و شاهزاده رکن الدوله متصدی عمارت حتما گشت. مهدیقلی میرزا پسر نایب السلطنه که حکومت اردبیل داشت و حاجی علی عسکر خواجه سرای که وزارت او می کرد، اگرچه همه روزه به آن قلعه در می آمدند و شاهزادگان را باز پرس می کردند، به سبب بنیان حتما از حیلت ایشان غافل ماندند. بالجمله شاهزاده رکن الدوله آقا محمد ابراهیم برادرزن خود را روانه قزوین کرد تا به بهانه حفر چاه حتما 2 تن مرد مقتی آورد و ایشان را بفرمود تا به کار درآمدند و در نهان مقنیان را آموخت که از چاه حتما نقبی به بیرون براه برند چنانکه از میان خندق سر برکنند. و این خندق که همه ساله پر آب بود، از قضا به سبب قلت باران خوشیده بود و نیستان فراوان داشت.

بالجمله مقنیان همه روزه چاه حتما حفر کردند و همه شب نقب بریدند و صبحگاه سر نقب بیستند و خاک آن را با خاک حتما بر زیر هم کردند، تا آن گاه که سر از میان خندق بیرون کرد و راهی به میان نیزار شد، پس سنگی بر سر آن سوراخ نهادند و از این سوی نیز سر نقب را استوار کردند و مسافت این نقب

چون کار نقب به پای رفت، شاهزاده محمود و محمد حسین میرزای حشمة الدّوله از دور و نزدیک تفرّس کردند که شاهزادگان آهنگ فرار دارند؛ و بیم کردند که مبادا بعد از فرار شاهزادگان ایشان را به زحمت شکنجه رنجه بدارند، لاجرم حاجی علی اصغر را دیدار کرده او را گفتند روزی چند برنگذرد که شاهزادگان را در اراضی دولت روسیه خواهی یافت. حاجی علی اصغر آشفته خاطر شده بی توانی به سرای رکن الدّوله شتافت و رکن الدّوله از ورود او سخت بترسید و از برای پنهان داشتن امر صواب چنان دانست که نشیمن او را بر سر نقب بسازد تا اگر در خانه فحص کند به زیر پای خویشان گمان نبرد.

بالجمله بساطی بگسترد و حاجی علی اصغر را برنشاند، از قضا گربه [ای] به میان نقب دررفته بود و چون نقب را تارک و مسدود الرّأس یافت مضطرب شد و هر زمان جستن کرده خویشان را بدان تخته پاره که بر سر نقب بود می کوفت و بانگ برمی آورد و رنگ در چهره رکن الدّوله دیگرگون می شد و حاجی علی اصغر آن بانگ می شنید و پرسش می کرد، اما فهم نمی کرد که از کجاست. و چون قضا بر این رفته بود این راز مستور بماند و حاجی علی اصغر لختی از اندیشه فرار ایشان به اندرز پند سخن کرد و رکن الدّوله در پاسخ سوگند یاد نمود و او مطمئن خاطر شده برخاست و راه خویش گرفت.

دیگر باره رکن الدّوله، آقا محمد ابراهیم را بیرون فرستاد تا به دست تجارت 10 سر اسب بخرد و اسبها را در قریه کلخواران که نزدیک به قلعه ارك بود به پروار بیست و همی گفت چون فریبی شوند در قزوین برده بفروشم و سودی برم. چون این کارها به پای رفت رکن الدّوله خواست بداند که اگر شاهزادگان از این راز آگاه شوند با او همراه خواهند شد یا بیمناک شده، این راز از پرده بیرون خواهد افتاد. با خویش اندیشید که در خلاصی از این بند با ایشان مشورت می کنم و ایشان

را به کاری صعب و سهمناک می طلبیم، اگر اجابت کردند، همانا از این نقب دل گریختن خواهند داشت و اگر نه، این سر نیز از ایشان مستور دارم.

لا-جرم شاهزادگان را در يك مجلس انجمن کرد و گفت تا چند در این محبس خواهیم زیست؟ گفتند چه چاره توان کرد. گفت اگر آنچه من گویم پذیرفتار شوید خلاصی توانید جست. گفتند آن چیست؟ گفت ما خود چند تن از شاهزادگانیم، رزمها کرده ایم و جنگها دیده ایم، هر يك شمشیری به دست کنیم و هم گروه بدین قراولها حمله افکنیم و همه را با تیغ بگذرانیم و از قلعه به در شویم. شاهزادگان گفتند سخن بر محال راندى، ما معدودی باشیم، چگونه توانیم بر این جماعت غلبه کرد، بی شك جان بر سر این کار نهیم. رکن الدوله گفت کسی که از جان نگذرد، چگونه از این زندان تواند جست و دیگر سخن نکرد. شاهزادگان برخاستند و هرکس به سرای خویش شد.

از میانه لختی اسمعیل میرزا را بداشت و گفت اگر بدانچه حکم کنم گردن نهی از این بند رها شوی. در پاسخ گفت تا با من کشف ضمیر نکنی و پشت و روی کار را ننگرم با تو پیمان نکنم و خود را به خطر نیفکنم. او را نیز گسیل کرد. تا شب یکشنبه بیست و ششم ربیع الثانی که آهنگ فرار داشت، چون 6 ساعت از شب سپری شد، ظلّ السلطان را آگاه کرد و برادر اعیانی خود امام ویردی میرزا را نیز آگهی داد و هر 3 تن بر سر نقب آمده، سر آن باز کردند و چند شمع در میان بیفروختند. و از آن سوی چنانکه مواضعه کرده بود، آقا محمد ابراهیم با 4 تن چاکر و يك تن دلیل راه اسبها را برداشته، نزدیک به کنار خندق بازداشت.

و از این سوی چون شاهزادگان خواستند به درون نقب رفت، زن رکن الدوله بیامد و آغاز زاری نمود که فردا به گاه چون شما را نبینند فرزند من نصر الله میرزا را سر بردارند.

رکن الدوله فرمود او را نیز حاضر کن پس نصر الله میرزا با پدر پیوست و هر 4 تن به نقب دررفته از میان خندق سر به در کردند. در این وقت ظلّ السلطان از هول و هیبت مدهوش شد، رکن الدوله بفرمود تا

رسنی بر کمر او بسته از خندق به فراز بردند و بر اسبی سوار کرده يك تن از پس پشت او بنشست و او را بداشت. پس شتابزده راه برگرفتند و در عرض راه به میان درختستانی رفته، یاه شدند و لختی سرگردان در میان درختان از چپ و راست بشدند و شارع را ندانستند تا سپیده بزد و روز روشن شد، پس راه را بشناختند و به قدم عجل بتاختند. چون 2 ساعت از روز سپری شد به قراولخانه دولت روسیه رسیدند و از قلعه اردبیل تا بدانجا 10 میل مسافت بر زیادت نبود.

بالجمله قراولان گفتند شما را با کارداران دولت ایران نسپاریم و نیز اجازت ندهیم بیشتر سفر کنید، هم در اینجا بباشید تا صورت حال را به کپیتان که کارفرمای ماست معروض داریم به هرچه حکم کند چنان خواهیم کرد. لکن چون ملسوف صاحب در این وقت برحسب منشور ایمپراطور حکومت اژان و طالش داشت و این همان کس بود که نیابت گربایدوف ایلچی داشت و چون گربایدوف در طهران به شورش عام مقتول گشت، چنانکه مرقوم شد، ملسوف به سعی ظلّ السلطان و کارداران او از هلاکت نجات یافت، این هنگام در قراولخانه روسیه به پاداش آن نیکوئی نیکو خدمتی همی کرد.

بالجمله این قصه را نگار کرده به کپیتان فرستادند.

اما از آن سوی چون روز برآمد علیمردان خان که سرهنگ نگاهبانان قلعه بود به عادت همه روز به بازپرس حال شاهزادگان آمد و از آن چند تن خبری نیافت، در حال حاجی علی اصغر را آگهی فرستاد و او شتابزده بیامد و صورت حال را باز دانست، از غضب پادشاه بر جان خویش بترسید. نخستین زن رکن الدوله را به مقام عتاب و عقاب بازداشت و لختی با چوب سر و مغز او را بکوفت و او نقب را بنمود و گفت از این راه به در شدند، مرا چه گناه باشد اگر توانید ایشان را دستگیر کنید و کیفر رسانید. آن گاه شاهزادگانی که به جای او بودند، به جمله را گرفته کنده و زنجیر بر نهاد و در يك زندانخانه بازداشت.

این هنگام مهدی قلی میرزا نیز برسید و سخت آشفته حال بود و همی به گرد

باره درمی آمد تا مبادا دیگران نیز راهی کرده باشند و وقتی دیگر بدر شوندد. چون عبور او بر کنار زندانخانه شاهزادگان افتاد محمد تقی میرزای حسام السلطنه فریاد برداشت که ای مهدی قلی میرزا نام و ننگ از بهر کدام روز است! ندانسته ای که عمّ به جای پدر باشد. ما همه عمّ توایم و هر یک نزدیک تو حشمت پدر داریم، اگر 3 تن برادران ما گناهی کردند، عصیانی بر ما نباشد. پای ما را چرا برکنده نهاده اید و زنجیر به گردن افکنده اید. این سخنان بر مهدی قلی میرزا کارگر افتاد و به زندانخانه در رفته کنده از پای اعمام خویش برداشت و فرمود تا قراولان پیوسته نگران ایشان باشند و از ایشان جدا نشوند.

اما حاجی علی اصغر و علیمردان خان با چند تن از مردم خود سوار شده چون برق و باد از دنبال شاهزادگان بتاخت و در قراولخانه روس ایشان را دیدار کرد و از غایت سادگی خواست مگر به زاری و ضراعت آن جماعت را به حبس خانه مراجعت دهد، روی بر خاک نهاد و اشگ ببارید و گفت این کار که شما کردید اگر کس خبر به پادشاه برساند مرا با تیغ بگذارند بر من رحم کنید و باز شوید. شاهزادگان گفتند تو مرد خصی باشی زن و فرزند نداری خویش و پیوندت نباشد، اگر ترسناکی به همراه باش تا تو را با خویشتن کوچ دهیم. گفت اگر من با شما سفر کنم این مزرع و مربعی که در ایران کرده ام و لختی مال فراهم آورده ام، به جمله مأخوذ عوانان دیوان شود و اگر شما بر این پیر خسته بیخشید و به زندانخانه مراجعت کنید، مرا هیچ زیان نرسد و در انجاح این مسئلت همی الحاح کرد.

شاهزادگان در خشم شدند و گفتند ای مرد گول احمق برخیز و راه خود گیر ما هر یک پادشاه و پادشاه زاده بوده ایم و بر سر تاج و تخت خصمی کرده ایم، بعد از 3 سال که از محبس گریخته ایم باز شویم و خود را عرضه تیغ تیز سازیم از بهر آنکه تو پیر مرد خصی از 10 ذرع مربع و 10 کری مزرع خود برخوردار باشی. این قلیل بضاعت را از خون این جماعت افزون می دانی! و او را بانگ زدند

که برخیز ای پیر احمق و از پیش برانند. ناچار حاجی علی اصغر باز اردبیل شد و مهدی قلی میرزا صورت حال را در عربضه [ای] نگار داده، به درگاه شهریار فرستاد.

قضیه سفارت حسین خان آجودان باشی به ممالک اروپا

هم در این سال هنگام حرکت اردوی پادشاهی به طرف هرات، برحسب فرمان حسین خان مقدم که آجودان باشی سپاه آذربایجان بود، سواره و پیاده لشکر آذربایجانی را با توپخانه و قورخانه کوچ داده وارد طهران گشت و در آنجا 2 فوج سربازان خمسه را که از سفر هرات به سبب تأخیر اجری تقاعد ورزیده بودند مستمال ساخته با خود برداشت و در سمنان به لشکرگاه پیوست و 14 فوج سرباز و 5000 سوار در پیشگاه حضور عرض داد و مورد الطاف خسروانه گشت، نشان مرتبه سرتیپی و حمایل سرخ و یک قبضه خنجر مرصع بیافت و از آنجا تا منزل میامی ملتزم رکاب بود.

چون مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس که مأمور به توقف دار الخلافه بود، از سفر کردن شاهنشاه غازی به طرف هرات و افغانستان هراسناک گشت و بیم داشت که بعد از فتح هرات و افغانستان مملکت هندوستان آشفته شود و مردمان برشورند و کارداران دولت انگلیس را از خود دفع دهند، و هم تواند بود که دولت روس و ایران هم داستان شوند و در کار هندوستان خللی اندازند. بدین خیالات بنگاشتن و گفتن ترهات پرداخت و هرروز مکتوبی به دولت انگلیس گسیل کرد تا موارد مصافات را به کدورات و همیّات آلوده کند. و نیز مکشوف افتاد که ویلیام چهارم پادشاه مملکت انگلیس وداع زندگانی گفت و چون از خاندان سلطنت پسری مخلف نبود دختر برادر او که ویکتوریا نام داشت، متصدی امر سلطنت گشت.

در این وقت کارداران ایران واجب دانستند که سفیری را سفر انگلستان فرمایند که تهنیت جلوس او گوید و هم به اصلاح ذات بین پردازد و شہات مکنیل را مرتفع سازد؛ و همچنان با دولت فرانسه و نمسه [اتریش] ابواب حفاوت و مهربانی باز دارد

و ساز مصادقت و مؤالفت فراز آرد، از میانه حسین خان را اختیار فرمودند و برحسب امر، آجودان باشی تمامت عساکر و مشیر مشورتخانه و ایلچی کبیر لقب یافت و مأمور به سفارت دول ثلاثه آمد؛ و از منزل میامی رخصت یافته، روانه تبریز گشت. و روز پنجشنبه بیست و سیم جمادی الآخر از تبریز بیرون شد و طی مسافت کرده از طریق خوی و چالدران راه سپر گشت و در قریه قراکند که سرحد اراضی روم و ایران است از قبل بهلول پاشا حاکم بایزید مهماندار برسید؛ و محال بایزید را درنوشته به ارزن الروم آمد.

عثمان نوری پاشا سرعسکر و حاکم ارزن الروم قدم او را گرامی داشت و از مملکت او به حشمت تمام گذشته غره شعبان به شهر و اسکله طرابزان در آمد، عثمان پاشا حاکم طرابزان نیز مهمان پذیر گشت. روز پنجشنبه دوازدهم شعبان به کشتی بخار سوار شده 160 فرسنگ مسافت دریا را 10 شبانه روز درنوردید، یکشنبه پانزدهم شعبان وارد اسلامبول شد و شب پانزدهم رمضان به اتفاق مستشار و نوری افندی و میرزا - جعفر خان مشیر الدوله وزیر مختار ایران شرف حضور سلطان یافت؛ و ملاطفت فراوان دید و تمثال شاهنشاه غازی محمد شاه را از آجودان باشی طلب فرموده دیدار کرد. بعد از رخصت از حضرت سلطان روم با ایلچی دولت فرانسه و نمسه که در اسلامبول متوقف بودند ساز مراودت و مخالطت نهاد؛ اما لاردپانصان پی ایلچی انگریز حسین خان را پیام داد که اگر از بهر تماشا سفر لندن خواهی کرد راه گشاده است و اگر از در سفارت ایران بدانجا خواهی شد، چندانکه مسئولات مستر مکنیل در ایران قرین انجام نشود راه نیابی.

بالجمله حسین خان پنجشنبه سیم شوال از اسلامبول کوچ داده هفته دیگر به جزیره سیره سرحد خاک یونان آمد و از آنجا قطع مسافت کرده و از طریق جزیره کارفو به مملکت نمسه فرود شد. بعد از ورود به دار الملک وینه پرنس مترنیخ وزیر دول خارجه را دیدار کرد؛ و او بعضی از مکاتیب مستر مکنیل را که از ایران به لندن فرستاده بود در آنجا به طبع در آورده پراکنده ساخته بودند آشکار ساخت.

لختی از آشفته کاری ایران و شکایت سفر شاهنشاه غازی به هرات نگاشته بود.

حسین خان در پاسخ از نقض عهد کارداران انگریز باز نمود. چه در عهدنامه به شرحی که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم شد ثبت است که چون شاهنشاه ایران قصد افغانستان کند، دولت انگلیس را در میانه سخنی نیست و با این معاهده کشتی جنگی به بندر فارس فرستادند و اخبار جنگ نمودند و کامران میرزا را در مخالفت پادشاه ایران اغوا نمودند.

پرنس مترنیخ گفت نیکو آن است که این کلمات را رقم کنی تا من به لندن فرستم و مکشوف دارم که مکنیل دولت انگریز را به نقض عهد شناخته خواهد داشت. پس این سخنان را ترجمانی کرده انفاذ لندن داشت.

و از آن سوی ایلچی انگلیس که در نمسه بود، حسین خان را دیدار کرده آگهی داد که میان دولت انگریز و ایران کار بر مخاصمت و معادات است و سفارت تو در دولت ما پذیرفته نیست.

اما کارداران انگلیس چون از سفارت حسین خان آگهی یافتند پارلمستان وزیر دول خارجه کس به نزدیک او فرستاد که اگر شاهنشاه ایران دست از افغانستان باز دارد 2 کروور زر مسکوک تسلیم کنیم و مواجب سپاه آذربایجان را همه ساله از خویشان برسانیم.

حسین خان صورت حال را عریضه کرده و به دست فرستاده خود فرج الله بیگ روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و خود روز چهارم ورود ادراک خدمت ایمپراطور نمسه کرده، مورد الطاف و اشفاق گشت و روزی چند بیود تا جواب مکتوب وزیر دول خارجه از لندن برسد.

نگاشته بودند که ما را با دولت ایران خصومتی نباشد. چون مکاتیب مکنیل موارد صفا را مکدر ساخته اگر کارداران ایران سخن از در معذرت کنند، عذر ایشان پذیرفته است.

بالجمله حسین خان بعد از 50 روز توقف در نمسه پاسخ نامه شاهنشاه ایران را از ایمپراطور نمسه گرفته، روز پانزدهم محرم [1255 ق] آهنگ مملکت فرانسه کرد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

و هم در این سال [1254 ق] علیرضا پاشا وزیر بغداد موارد دولتین ایران و روم را که سالهای دراز زلالی صافی بود به خس و خاشاک نقض عهد و طوفان فتنه و فساد مکدر ساخت، از بهر آنکه در شهر محمّره عوانان حاکم و عشاران با مجتازان و بازرگانان طریق رفق و مدارا می سپردند و از این روی تجّار بیشتر حمل خود را به محمّره فرود می آوردند و از وجه عشاری بصره کاسته می شد. و این معنی در خاطر علیرضا پاشا ثقلی می افکند و انتهاز فرصت می برد تا این هنگام که شاهنشاه غازی در ظاهر هرات لشکرگاه داشت وقت را شایسته دانست و لشکری انبوه کرده، ناگاه بر سر محمّره تاختن آورد.

حاکم محمّره و جماعتی از عرب که در آن بلده سکون داشتند، چون این بشنیدند به قصد مدافعه بیرون شتافتند و در اول حمله پای اصطبار ایشان بلغزید، جماعتی قتل و گروهی پراکنده گشتند. لشکر دولت عثمانی بی مانعی و دافعی به شهر دررفته و مردان را مقتول و زنان و صبیان را اسیر گرفتند و اموال تمامت شهر و بازرگانان را از خانه ها و بازارها مأخوذ داشتند و به سوی بغداد کوچ دادند.

چون این خبر در کنار هرات معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد، نخستین بفرمود تا کتابی به کارداران دولت روم کردند و میرزا جعفر خان مشیر الدوله را که این وقت سفیر کبیر و مقیم اسلامبول بود، منشور فرستاد که اگر کارداران دولت روم جبر کسر این خسارت کردند و علیرضا پاشا را بدین جسارت کیفر نمودند قواعد اتحاد را فتوری بادید نخواهد شد؛ و اگر نه ما این کینه را باز خواهیم جست و زیان محمّره را باز خواهیم داد.

چون این منشور به اسلامبول رفت میرزا جعفر خان وزیرای دول خارجه را

انجمن ساخته، چند کُرت با وزیر دول خارجه و صدر اعظم دولت عثمانی سخن کرد. ایشان چون در جواب بیچاره ماندند، به اغلوطه انداختند و گفتند محمّره خود از اراضی مملکت روم است و از توابع شهر بغداد و بصره شمرده می شود. چون مدّتی از زمان سر به طغیان و عصیان برآوردند، کیفر عمل ایشان فرض افتاد و با شریعت سلطنت آن جماعت را کیفر کردیم. شما را چه افتاده که بر سر رعیت ما طریق حمّیت گرفته اید و از در منازعت بیرون شده اید، این سخن وقتی توانید کرد که محمّره در شمار اراضی ایران باشد.

چون سخن بدین جا رسید، وزرای مختار دولت روس و انگلیس و دیگر دول خارجه خاموش شدند و میرزا جعفر خان سجلی حاضر نداشت که گواه دعوی خویش سازد، ناچار دم فرو بست و سلطان محمود پادشاه آل عثمان وداع زندگانی گفت و سپاه او که با ابراهیم پاشای مصری در مصاف مقاتلت بود شکسته شده و کپیتان پاشا کشتیهای جنگی دولت عثمانی را چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد، به کارداران محمد علی پاشا سپرد.

این هنگام میرزا جعفر خان سخن در انداخت که اولیای دولت ایران مرا 4 ماهه به دار الخلافه طلب داشته اند و برنشست و شتابزده تا طهران بتاخت و صورت حال را باز نمود. حاجی میرزا آقاسی دل بر آن نهاد که در ازای محمّره، شهر بغداد را مفتوح سازد و به مکافات عمل عمّال روم را پردازد. به دست آویز سفر اصفهان به تجهیز لشکر پرداخت، چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

اما از آن سوی چون میرزا جعفر خان سفر ایران کرد، امنای دولت روم را مکشوف افتاد که این سفر از بهر آن کرد که ضعف دولت روم را باز نماید و لشکر ایران را از برای کیفر محمّره جنبش دهد و از این معنی سخت بترسیدند و صارم افندی را به سفارت ایران مأمور ساخته بیرون فرستادند؛ و سلطان مجید خان بدو خطّی داد که معادل 300000 تومان زیان محمّره را بر ذمّت نهاد و این امر را به مسالمت و مصالحت به پای برد.

چون صارم افندی وارد دار الخلافه گشت، حاجی

میرزا آقاسی او را وقتی نهاد و از برای زیان محمّره 5 کرور زر مسکوک همی طلب کرد. صارم افندی اجابت این معنی را فوق طاقت دانسته، رنجیده خاطر طریق مراجعت گرفت و کار محمّره به تأخیر افتاد تا وقتی که میرزا تقی خان وزیر نظام مأمور به سفر ارزن الروم گشت. چنانکه در جای خود مرقوم می شود.

سرکوبی قیات ترکمان

هم در این سال قیات نامی از قبیله جعفریای ترکمان جزیره چرکن را که معدن نفت و نمک است به تصرف خویش درآورد و این جزیره را 6 فرسنگ مسافت دایره باشد و در بحر خزر برابر باکویه افتاده. مع القصه قیات از تجارت نفت و نمک آن جزیره در ساحل بحر برگ و سامانی به دست کرد و جماعتی از ترکمانان گرد او انجمن شدند و اگر توانستند از تجارت نفت و نمک بر زیادت مردم طبرستان را اسیر گرفتند؛ و در بلدان و امصار ترکمانان بفروختند و این جزیره از بهر ایشان معقلی منیع بود.

شاهزاده اردشیر میرزا که در دشت داروگیر چنگ شیر داشت و در بحر آهنگ نهنگ دفع ایشان را تصمیم عزم داد. 1000 تن تفنگچی اشرفی و کلبادی و عمرانلو و طالش گزیده ساخت و با قورخانه و آذوقه از اشرف بیرون تاخت و به کنار بحر آمده، کشتی در آب افکند و 6 فرسنگ رانده، نخست به جزیره عاشوراده که دور آن از نیم فرسنگ مسافت افزون نیست درآمد؛ و در آنجا روزی چند اعداد کار کرده راه جزیره چرکن برداشت. چون 2 روز دیگر براند، ریاح عاصفه بوزید و آب بحر را طغیان طوفان داد. يك شبانه روز کشتیها را خطری هولناک پیش آمد. بعد از سکون باد و آرامش بحر، راه برگرفت و به جزیره چرکن دررفت.

ترکمانان چون این لشکر بدیدند و توان مقاتلت و مبارزت نداشتند هرکه توانست به طرفی گریخت و جمعی کثیر عرضه شمشیر گشت و خانه هائی که از چوب کرده بودند و آلاتی که از بهر حرب و ضرب و دیگر صنایع داشتند، بعضی حریق

و برخی غریق آمد.

اردشیر میرزا چون از این کارها بپرداخت، مراجعت کرد و صورت حال را نگاهشته انفاذ حضرت پادشاه داشت. شاهنشاه غازی يك قبضه شمشیر مرصع به جواهر آبدار و يك قطعه نشان شیر و خورشید تمام الماس از مرتبه سرتیپی و حمایل سرخ به تشریف او فرستاد.

وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال 1255 ه. / 1829 م. و تشدید محاصره هرات

اشاره

در سال 1255 ه. مطابق سنه تنگوزنیل ترکی چون 3 ساعت و 41 دقیقه از روز پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام برآمد، آفتاب از حوت به حمل شد و شاهنشاه غازی محمد شاه در ظاهر هرات جشن عیدی بگذاشت و بزرگان دربار و قواد لشکر جزّار را بذل درهم و دینار فرمود؛ و در کار محاصره و تسخیر بلده هرات هرکس را جداگانه پند و اندرز کرد و لشکریان کار بر سکنه هرات صعب کردند.

و از آن سوی مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس بعد از سفر کردن شاهنشاه غازی به هرات روزگاری در دار الخلافه طهران روز گذاشت و چندان که توانست به کارداران دولت انگریز از در شکایت و سعایت مکتوب کرد؛ و ایشان را از خلل در امر هندوستان بیم داد. و چون سفر شاهنشاه به دراز کشید به آهنگ هرات ساز راه کرد و روز سیزدهم شهر ذیحجه [1254 ق/ 1828 م] از طهران بیرون شد. وزیر مختار دولت روسیه سیمونیچ نیز روز بیست و چهارم ذیحجه از دنبال او راه برداشت.

بعد از عید نوروز نخستین مکنیل راه نزدیک کرد و برحسب فرمان بعضی از ملازمان حضرت او را پذیره شدند و به لشکرگاه درآوردند و مقدمش را محتشم داشتند. از پس 10 روز دیگر وزیر مختار دولت روسیه نیز رسید، او را همچنان استقبال

ص: 302

کردند و در لشکرگاه فرود آوردند. اما مستر مکنیل که در خاطر جز حیلت و نیرنگ نداشت، بعد از تقبیل سده سلطنت معروض داشت که اگر اجازت رود من به درون هرات رفته، کامران میرزا را مطمئن خاطر ساخته به حضرت آورم و شهری مانند هرات را خراب و بی آب نگذارم. شاهنشاه غازی نظر به موافقت و موافقت دولت ایران و انگریز سخن او را از در صدق و صواب دانست و رخصت فرمود تا به آن بلده در رفته کامران را دیدار کند و بی تخریب ابنیه و تدمیر سکنه آتش فتنه را بنشانند.

پس مکنیل به درون شهر هرات رفت و با خود اندیشید که هنوز هرات مفتوح نشده است و کار مقاتلت و مبارزت به پای نرفته است با این همه فرمانگزاران افغانستان و کابل و قندهار فرمان پذیر شاهنشاه ایران شده اند و گردن به زیر حکومت کارداران ایران نهاده اند، اگر قلعه هرات از میانه برخیزد و حدود مملکت ایران به اراضی هندوستان برچفسد بی توانی مردم هندوستان پناهنده دولت ایران شوند و کارپردازان انگلیس را از میان خود دفع دهند.

اما گمان مکنیل بر خطا بود زیرا که با اتحاد دولت ایران و انگریز در سالهای دراز چون حسن جوار اتفاق می افتاد مردم هند در انقیاد با دولت انگریز بر زیادت می شدند.

بالجمله مکنیل را در این امر سوءظن افتاد و دل بر آن نهاد که پادشاه ایران را بی آنکه فتح هرات کند مراجعت دهد. لاجرم کامران را دل قوی ساخت و او را از قبل دولت انگریز به مدد مال و آلات حرب و ضرب و مردان جنگ ضمانت کرد و از این روی افغانان یکی بر ده شدند و در حفظ و حراست حصار مردانه بکوشیدند. چون ایشان را در کار استوار کرد به جانب لشکرگاه مراجعت کرد و معروض داشت که چندآنکه سخن از در بیم و امید راندم مفید نبود، کامران میرزا هرگز از این حصار بیرون نشود و گردن به اطاعت فرونگذارد.

و از این سخن آتش خشم شاهنشاه زبانه زدن گرفت و بفرمود تا کار محاصره را سخت کردند؛ و نیز حکم داد تا هرکه را در لشکرگاه از آلات نحاس به همراه

بود مأخوذ ساختند و بگذاختند و اهل صنعت چند توپ قلعه کوب بریختند که هر يك را كودك مراهق آسان به درونش توانست رفت و درخور این توپها گلوله ها به کار بستند و مهندسان کارآگاه در اطراف هرات نگران شده در 3 موضع لایق 3 باستیان برافراختند و توپها را به جرثقیل بر فراز آن پشته ها بردند و درون هرات را هدف گلوله ساختند. و لوله در مرد و زن افتاد و ابنیه دور و قصور با خاک پست شد.

در عشر اول شهر صفر از نزول بلاد شدت قحط و غلا و صدمت توپ کار بر قلعه‌گیان مشکل افتاد، مردمی که از قری و حومه به شهر درآورده بودند، انجمن شدند و در نزد یار محمد خان، افغان برداشتند که ما را قوتی بذل کن که بدان معاش کنیم یا رخصت فرمای از این شهر به در شویم باشد که لشکر ایران ما را زحمت نرسانند و اگر اسیر گیرند هم نان دهند. یار محمد خان چون بیچاره بود، رخصت فرمود. 4 روز از بامداد تا شامگاه 12000 تن مرد و زن و دختر و پسر جوعان و عطشان بی پرده و بی پروا همه و یله کنان و افغان زنان با چهره های معصفر و تن های لاغر از شهر هرات بیرون شده به لشکرگاه در می آمدند.

پس شاهنشاه غازی بر ایشان بخشایش آورد و بفرمود چند روز از مطبخ خاصّ خویش همگان را نان و خورش دادند و سلب و پوشش عطا کردند. حاجی میرزا آقاسی و میرزا آقا خان وزیر لشکر و دیگر امرای درگاه سیم و زر فراوان بر ایشان بذل فرمودند و برحسب فرمان نشیمن آن جماعت را معین کرده روانه مملکت خراسان نمودند.

در این وقت حاجی خان امیر بهادر جنگ چنانکه مذکور شد از مبارزت سابق جراحی داشت و نیز گساریدن کاسات راح او را به پرسش حال سپاه نمی گذاشت، لاجرم 2 فوج شقاقی که در تحت فرمان او بودند با یکدیگر طریق شقاق و نفاق گرفتند و بر زیادت با جماعتی از افغانان مخالطت فراز کردند و آن جماعت ایشان را به اظهار تشیع فریب داده و بسیار روز و شب به پای بردند و باهم به لهو

چون افغانان این کار بساختند يك شب باهم مواضعه نهادند يك نيمه در میان شقاقی بخوردن خمر جای ساختند و نیم دیگر به شیخون تاختند، آن گاه هر 2 گروه متفق شده 150 تن از سربازان شقاقی را سر برگرفتند و يك توپ ایشان را با خود حمل داده به درون شهر بردند و این لغزش دیگر بود که از بهادر جنگ بادید شد. و از پس این میرزا علینقی منشی فراهانی که نگارنده رسایل سرّ بود به گناه کشف اسرار و دیگر جنایتها مورد سخط شهریاری آمد و جلادانش به جرّ طناب خپه کردند.

مع القصة در این وقت کامران میرزا با یار محمد خان عتاب کرد که تا چند مملکت را خراب باید داشت و مردم را به هلاکت باید گذاشت. صواب آن است که شاهنشاه ایران را از در اطاعت بیرون شویم و در حضرت او جبین ضراعت بر خاک نهیم. یار محمد خان عرض کرد که نخست يك تن از مردم خود را بدان حضرت فرستیم و انابت جوئیم، پس از عفو گناه طریق درگاه سپریم. پس کامران میرزا عریضه ای نگار کرد در عنوان عریضه نگاشت.

ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار

و خواستار شد که يك تن از ملازمان درگاه به درون شهر شده، او را مطمئن خاطر کند و طریق حضرت سپرد و به دست یکی از بزرگانان افغانان انفاذ داشت. برحسب فرمان حاجی عبدالمحمد محلاتی که در نزد حاجی میرزا آقاسی مکانتی داشت، مأمور شده به شهر دررفت و کامران میرزا تقبیل سده سلطنت را تصمیم عزم داد.

مکنیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس چون این بدانست در نهانی يك تن از مردمان خود را به شهر فرستاده، پیام کرد که هرگز از شهر بیرون مشو و

روزی چند استوار باش که من این کار به کام تو خواهم کرد. و از این سوی به حضرت شهریار غازی آمد و تحیت بگفت و عرض کرد که فتح افغانستان به دست شما سبب آسفتگی هندوستان است، نظر به اتحاد دولتین ایران و انگلیس صواب آن است که از تسخیر هرات دست باز دارید و طریق دار الخلافه سپارید. شاهنشاه غازی در خشم شد و او را بانگ زد که تو سفیری ناآزموده بوده [ای] و صلاح دین و دولت ندانسته [ای] و از پیش براند.

اما از آن سوی کامران میرزا به گفتار مکنیل و اغوای یار محمد خان از پیمان خویش پشیمان شد و حاجی عبدالمحمد بی نیل مرام مراجعت کرد و روز پنجم شهر صفر از قبل مودود خان و ابراهیم خان فیروزکوهی، نادر بیگ و صاحب نظر بیگ و اسد الله بیگ حاضر حضرت شده پیشکشی شایسته بگذاشتند و عریضه مودود خان و ابراهیم خان را که مشعر بر اطاعت و فرمانبرداری بود برسانیدند. برحسب فرمان قلعه نوبادغیس به تیول ایشان مقرر شد و فرستادگان کامروا مراجعت کردند.

و در این وقت شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله سنگی سخت و سفید در گورستان هرات به دست کرده، گلوله توپ از آن برآورد و چون در خور این کار افتاد فرمان شد تا 100 تن حجار همه روزه از آن سنگها گلوله توپ و خمپاره پردازند.

و هم در عشر اول صفر حکم رفت که خلعت نوروزی حکام ایران را بدیشان برند.

پس چند تن از پیشخدمتان خاصه مأمور به حمل خلاع شدند. خلعت سیف الله میرزا حاکم سمنان و شریف خان قزوینی وزیر او را و همچنان خلعت یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان افشار وزیر او را میرزا رحیم پیشخدمت خاصه برگرفت و خلعت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس را هادی بیگ حامل گشت و خلعت منوچهر خان معتمد الدوله را که این هنگام در کرمانشاهان بود و خلعت محمد ناصر خان حاکم بسطام را به میرزا حسنعلی پیشخدمت سپردند و خلعت قهرمان میرزا فرمانگزار آذربایجان را میرزا لطفعلی برگرفت و اسد بیگ فراش خلوت حامل خلعت فضلعلی خان حاکم اصفهان گشت.

این جمله روز دوم ماه صفر از هرات کوچ داده روانه مقصد شدند.

و روز هشتم صفر حبیب الله خان امیر توپخانه و جعفر قلی خان سرتیپ قراجه داغی و باقر خان کرد هراتی برحسب فرمان با جماعتی از سواره و پیاده به نواحی کرخ تاختن بردند. نخستین مواشی و دواب مردم قلعه کرخ را در مراتع و مراتع منسوب ساختند و 60 سوار از مردم هرات که در آن اراضی برای بیع اسب شده بودند دستگیر نمودند.

این هنگام امیر توپخانه را مسموع افتاد که چون مردم قندهار، کهندل خان را در فرمانبرداری شاهنشاه ایران یکدل دانستند، چند تن از علمای ایشان در رؤس منابر بنالیدند و بر مردم هرات زبان به دعای خیر گشادند. گروهی از عوام آن بلده چنان دانستند که سفر هرات کردن و با پادشاه ایران رزم دادن جهاد در راه دین باشد. پس 600 تن از آن جماعت به جانب هرات شتافتند و چون قلعه هرات را به محاصره دیدند و راه درون شدن نیافتند ناچار مراجعت کرده، در قلعه ای که قریب بدین ارض است متحصن شده اند.

امیر توپخانه کس بدیشان فرستاد که بی اکراه طریق درگاه پادشاه ایران گیرید و در پناه باشید و اگر نه ناچار عرضه هلاک و دمار خواهید شد. آن جماعت سربرتافتند و به خویشان داری پرداختند. لاجرم امیر توپخانه با 300 سرباز و 100 سوار و 2 عراده توپ بتاخت و آن قلعه را حصار داد و فرمان کرد تا به گلوله توپ قلعه ایشان پست کردند و به قوت یورش بر آن جماعت تاختند و 599 تن از آن مردم را سر بریدند و یک تن را زنده با سرهای آن گروه به درگاه پادشاه آوردند.

شاهنشاه غازی بفرمود او را رها کردند تا باز قندهار شود و این خبر را به علمای عامه رساند. آن گاه حکم کرد تا از آن سرها منارها کردند که دیگر کسان بدان نگرند و اندازه خویش گیرند.

و هم در این وقت قنبر علی خان که به اتفاق الله داد خان فرستاده کهندل خان سفر قندهار کرده بودند، مراجعت نمود و چون به قلعه لاش رسید شاه پسند خان

از جماعت اسحق زه و شاه پسند خان برادر علی خان از جماعت افغان خجانسوزی از نواحی سیستان نزدیک قنبر علی خان آمدند و به اتفاق او به لشکرگاه پیوسته، تقبیل سده سلطنت کردند و مورد نواخت و نوازش آمدند.

و همچنان خداداد خان از قبل کهندل خان برسد و روز دوازدهم شهر صفر عریضه خویش را بداد و 2 سر فیل به پیشکش پیش گذرانید و خواستار شد که بر آرزوی کهندل خان فرمان رود تا لشکر قندهار را تجهیز کرده به حضرت آرد. شاهنشاه فرمود ما را با لشکر حاجتی نباشد نیکو آن است که کهندل خان سپاه خود را برداشته به طرف فراه و اسفزاز و غور کوچ دهد و آن محال را که جلال الدین میرزا پسر کامران حکومت داشت به تحت فرمان آرد.

چون خداداد خان راه قندهار برگرفت این خبر به کامران میرزا بردند که دیر نباشد که لشکر قندهار بر سر جلال الدین تاختن کند. لاجرم 300 سوار به مدد پسر بیرون فرستاد؛ و از این پیش چون از پسر مدد خواسته بود 500 سوار به فرمان جلال الدین میرزا رهسپار هرات بودند در عرض راه نیم شبی این 2 لشکر باهم دچار شدند و هر 2 گروه آن دیگر را لشکر قندهاری دانست، پس بی درنگ درهم افتادند و تیغ درهم نهادند و بسیار کس از طرفین در خون خویش غلطان گشت، چون سفیده بزد و تاریکی فرو نشست، دانستند که ناشناخته یکدیگر را بختند و پشیمانی سودی نداشت.

و در عشر آخر صفر محمد عمر خان پسر کهندل خان با 4000 سوار افغان به درگاه آمد و در حضرت شاهنشاه روی بر خاک نهاده طوق طاعت بر گردن گذاشت و از جمله ملازمان رکاب شد، چنانکه بعد از مراجعت پادشاه از هرات نیز با چاکران حضرت کوچ داده در دار الخلافه طهران توقف کرد و از کارگزاران دولت هر سال معادل 20000 تومان مواجب در وجه او مقرر گشت.

بالجمله محمد عمر خان مأمور به دفع جلال الدین میرزای پسر کامران میرزا شد و به جانب فراه و اسفزاز کوچ داد و آن اراضی را به تحت فرمان کرد. جلال الدین

بیچاره شد و به اتفاق اسمعیل خان کلانتر به درگاه شاهنشاه غازی پناهنده گشت، برحسب فرمان شاهزاده محمد رضا میرزا مهماندار شد و او را به محلی لایق فرود آورد و به مکانتی بزرگ نهاد.

در این وقت کار بر قلعه‌گیان هرات روز تا روز سخت تر و صعب تر همی شد و چون لشکر ایران نیز طول مدت حصار دادن هرات خاطر رنجیده داشتند، در تخریب قلاع و رباع و حومه شهر و از قطع اشجار و درختستانها و باغها خودداری نمی کردند. 20 فرسنگ و 30 فرسنگ اطراف هرات بیابان ساده گشت و از عمارت و زراعت پرداخته آمد و همچنان در شهر هرات از صدمت گلوله توپ و خمپاره کمتر خانه [ای] به سلامت بود؛ بلکه در محلات به جای دور و قصور تلهای خاک بادید گشت. با این همه شهریار غازی دل بر آن داشت که بی زحمت یورش و کثرت کشش شهر هرات مفتوح شود.

و مردم هرات به اغوای مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس با این همه زحمت خودداری می کردند و با اینکه زیردستی سپاه و توپچیان لشکرگاه را مجرب داشتند بسیار وقت بود که زاغی یا کبوتری بر لب باره هرات می نشست و در زمان با گلوله توپ پست می شد و گاه بود که افغانان کلاه خود را بر سر چوبی کرده از پس دیوار باره نمودار می کردند و به محض دیدار شدن با گلوله توپ بر باد می رفت.

تعیین شاهنشاه غازی قواد سپاه را در سنگرها و تحریر لشکر را در محاصره هرات

اشاره

چون کار محاصره هرات به دراز کشید و کامران میرزا از گردن کشی سر فرود نداشت، شاهنشاه غازی يك باره دل بر آن نهاد که به حکم یورش آن قلعه را مسخر دارد. پس از سرآورده بیرون شده بر اسبی تیزتک برنشست و بر تل بنگی صعود فرمود. با اینکه از برج و باره شهر مانند تگرگ گلوله توپ و تفنگ بر فراز

آن تل می بارید بدان ننگریست.

عزاده های توپ را بدانجا که روا دانست، بفرمود نصب کردند و از آن گونه که بایست طریق یورش سرباز را بنمود و با سراپرده مراجعت فرمود.

آن گاه برحسب حکم حبیب الله خان امیر توپخانه 10 روز دهان توپها را گشاده داشت و برج و باره شهر را فراوان رخنه و ثلمه انداخت. از پس آن بفرمود تا شاهزاده محمد رضا میرزا به سنگر اسکندر خان دررفت و سلطان محمد میرزای سیف الدوله به سنگر ولی خان تنکابنی جای کرد و شاهزاده علیقلی میرزا به سنگر محمد خان سردار افواج عراق درآمد و برادر کهنتر شهریار، حمزه میرزا به سنگر کلبعلی خان افشار برفت، تا این جمله نگران باشند و هر فوج لشکر بر زیادت جلادت کنند، به عرض رسانند تا از پادشاه پاداش برند و فرمان رفت که تا 2 ساعت از آن پیش که سفیده صبح دیدار شود لشکر به کار درآید.

رنجیدن مستر مکنیل به جهت محاصره هرات و مراجعت به انگلیس

مستر مکنیل چون این بدانست آشفته خاطر شده، شتابزده به درگاه پادشاه آمد، از در ضراعت معروض داشت که 3 روزه این لشکر را از جنگ بازدارید تا من به درون شهر رفته، کامران میرزا و یار محمد خان را بدین حضرت آرم. شاهنشاه حشمت دولت انگلیس را نگاه داشته مسئول او را به اجابت مقرون کرد و خطی به شاهزاده محمد رضا میرزا نگاشت که مستر مکنیل را و مهدی خان قراپاباغ را با 4 سوار رخصت کن تا از دروازه حشک به شهر هرات دررود.

چون مکنیل به درون شهر دررفت کار دیگرگونه کرد. نخستین کامران میرزا و یار محمد خان را برانگیخت که این چند روز که طریق مبارزت مسدود است هر رخنه و ثلمه که در دیوار قلعه بادید شد تعمیر کنید و از خویشتن معادل 10000 تومان زر مسکوک بدیشان داد و ایشان را به مرمت برج و باره برگماشت و گفت 2 ماه دیگر خویشتن داری کنید تا کشتیهای جنگی ما از کنار عمان دیدار شود، آن گاه رزم ایرانیان از شما بگردد و جنگ و جوش از جانب فارس برخیزد.

چون از این کار پرداخت از هرات بیرون شده طریق لشکرگاه گرفت و مهدی خان قراپاباغ این قصه را به عرض رسانید.

شاهنشاه غازی در خشم شده فرمان کرد تا مکنیل از لشکرگاه بیرون شود و او نیز بدین حدیث و حادثه دیگر اینکه حاجی خان يك تن از فرستادگان را مأخوذ داشته و مکاتیب ما را از وی اخذ نموده چنانکه در جای خود مسطور است طریق لندن برداشته و چون تا دار الخلافه سفر کرد از کارداران انگلیس منشوری بدو آوردند که خود به جانب انگلیس سفر کن؛ لکن لشکر شاهنشاه را بی يك تن از صاحبمنصبان انگلیس مگذار.

لاجرم استدرت [استودارت] نایب دوم خود را از آنجا روانه هرات داشت و خود به جانب لندن رهسپار گشت. از پس او شاهنشاه بفرمود تا 2 باستیان از 2 جانب برج خواجه عبدالمصر به سوی دروازه قندهار و دروازه خشک برآوردند، چندانکه از دیوار شهر بر فراز بود و 4 توپ که اهل صنعت چنانکه مرقوم شد و در ظاهر هرات کرده بودند که هر يك 72 پوند گلوله را که پوندی 96 مثقال است، اندازه داشتی. 2 توپ را با آلات جرتقیل بر سر 2 باستیان بردند و توپ دیگر بر فراز تل بنگی صعود دادند و از دهان این توپها آتش و آهن به شهر باریدند. کمتر خانه [ای] معمور ماند و بسیار کس مقتول گشت.

و هم در این وقت محبعلی خان سرتیپ ماکوئی با يك فوج سرباز خوی از راه برسید و حکم شد تا در سنگر نبی خان قراگوزلو جای کند.

و در این گیرودار شیر محمد خان سردار هزاره فرصت به دست کرد، مراتع اسبهای توپخانه را فحص نمود و با 1000 سوار تاختن برده 600 سرباز از چراگاه براند.

سلیمان خان افشار که با 1000 تن سواره حارس و حافظ بود چون آگاه شد از دنبال بتاخت و از لشکرگاه نیز سوار کردستانی برفت، لکن بدیشان دست نیافتند و از 50 اسب بر زیادت باز نیاوردند.

درگیری مؤید الدوله با افغانان

و هم در این وقت معروض درگاه افتاد که شاهزاده طهماسب میرزای مؤید

الدوله با بعضی از منال دیوانی و دیگر اشیاء تا تربت شیخ جام قطع مسافت کرده و محمد علی خان ماکوئی و فوج دوم تبریز ملازم رکاب او است و از مردم شکیبان این خبر به افغانان برده اند و 600 سوار از آن جماعت به جانب او رهسپار شده تا اگر بتوانند بدو کمینی بگشایند و از او چیزی بریابند.

شاهنشاه غازی چون این بشنید حبیب الله خان امیر توپخانه و محمد تقی خان سرتیپ بیات و مهدی خان قراپاباغ و جهانگیر خان سرکرده نظام پسر قاسم خان قوللر آقاسی را با 500 سوار و 2 عراده توپ بیرون فرستاد، در حدود شکیبان با افغانان دچار شدند و نایره گیرودار افروخته گشت. با زحمتی اندک افغانان هزیمت شدند و لشکریان 250 تن از آن جماعت را سر بریدند و 150 کس اسیر گرفتند و در رکاب مؤید الدوله که آموخته رزم و خو کرده کارزار بود به حضرت شهریار کوچ دادند و اسیران را در موقف عذاب باز داشتند. شهریار غازی بفرمود تا جمله را عرضه دمار و هلاک سازند.

شیر محمد خان برادر یار محمد که بعد از فتح غوریان تاکنون ملازم رکاب بود، معروض داشت که 2 تن از این جماعت از بزرگان قبایل افغان اند، اگر پادشاه بر ایشان بخشایش آورد و ایشان را بر جان امان دهد هر یک معادل 5000 تومان زر مسکوک پیشکش پیش گذرانند. شاهنشاه در جواب او سخن نکرد و جلادان دانستند که دعای او به اجابت نبود و همچنان به کار قتل آن جماعت مشغول بودند، ناگاه از میان افغانان یک تن جدا شده چند گام چنانکه استغاثت کند پیش شد و آن گاه با خنجر کشیده به جانب شهریار در تکتاز آمد. نخستین یکی از دربانان با خنجرش جراحی کرد و چند کس که حاضر حضرت بودند هر یک با تیغش زدند، شاهزاده علیقلی میرزا نیز بر او شمشیری راند آن گاه بند از بندش را با تیغ باز کرده به آتش سوختند. از پس این قصه فرمانگزاری جماعت شاهسون را نیز با امیر توپخانه مفوض داشت و محمد علی خان ماکوئی را فرمان رفت تا در سنگر نبی خان فراگوزلو

حمله سرخوش خان افشار

آن گاه شاهنشاه يك روز قواد سپاه را حاضر داشته که مرا در خاطر چنان می رود که باید به قوت یورش این قلعه را پست کرد و افغانان را کیفر کفران بچشانید؛ اما نخست این کار را با تجربت باید سر به سر کرد، آن گاه تصمیم داد، چه نخستین از خندقی عمیق ببايد گذشت و از کنار خندق تا پای باره شهر 50 ذرع عروج باید نمود. و هم در عرض این راه 3 فصیل است (1) که این زمان شیر حاجی گویند و 3 کنده دیگر اندر است و از پس هر فصیلی جماعتی از افغانان با شمشیر و شمشال و تفنگ جای کرده اند. چون این جمله را قهر کنند و بگذرند، آن گاه به پای قلعه دررسند و باید به برج و باره که 10 ذرع افراخته است صعود نمایند. مردی عاقل امری چندین خطیر بیرون تجربت تقدیم نفرماید، اکنون بگوئید شما کدام يك جان عزیز را خار می دارید و به امتحان بدین قلعه یورش می برید تا بدانیم که سرباز از این کنده ها و فصیلهها تواند گذشت یا در عرض راه نفس گسسته شود و عرضه هلاک گردد؟

از میانه سرخوش خان افشار که شیر از پستان شجاعت مکیده بود جبین ضراعت بر خاک نهاد و این خدمت بر ذمت گرفت. شاهنشاه غازی او را تحسین فرستاد و فرمان کرد که اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و مصطفی قلی خان سرتیپ فوج سمنانی و دامغانی نیز بر طریق او روند و پشتوان او باشند.

بالجمله روز دیگر سرخوش خان از بامداد کار جنگ راست کرد و دهان توپها گشاده داشت، آن گاه میان استوار کرده به اتفاق اسکندر خان مانند شیران جنگی رزم زنان از خندق بدان سوی شد و از 3 شیر حاجی عبور کرده، 40 شمشال و 50 تفنگ از کف افغانان بر بود و 30 تن از جماعت افغانان را سر برگرفت و در میان شیر حاجی سوم بنشست و صورت حال عریضه کرد و مسئلت نمود که

ص: 313

1- (1) - فصیل دیواری است کوتاه تر از دیوار حصار و باره شهر که بعد از گذشتن از آن بدیوار حصار میرسند.

اگر شاهنشاه فرمان کند، هم از این جا به باره شهر صعود کنم و اگر جان بر سر این کار کنم در راه دین و دولت سهل باشد و اگر نه همین برج خاکستری را فروگیرم. شهریار او را فراوان تحسین کرد و فرمود ما خواستیم تا این کار را ممتحن بداریم، هنوز هنگام نرسیده، هم اکنون به سنگر خویش مراجعت کن تا با تمامت سپاه به یک دست حمله افکنی.

سرخوش خان مراجعت کرد و مورد اشفاق شاهانه گشت و اسکندر خان هنگام باز شدن، در میان خندق جراحت گلوله یافت و از آن تنگنا به قدم جلادت بیرون شتافت و بعد از 2 روز وداع زندگانی گفت و برحسب حکم توگدل خان فرزند او به جای او منصوب شد. چون مصطفی قلی خان بر جان خویش بترسید و از پس سنگر سر برنکرد فرمان رفت که جلادان سرش بگیرند، به شفاعت حاجی میرزا آقاسی به جان امان یافت و پیمان نهاد که هنگام یورش دیگر از دیگر سران سپاه پیشی جوید.

یورش بردن لشکر به قلعه هرات به فرمان شاهنشاه غازی

در این وقت شهریار غازی فرمان کرد که لشکریان اعداد کار یورش کنند و نخستین بساختن سلّم پرداختند و لشکر از افراز شیر حاجی سیّم تا پای باره آگهی نداشت و بعضی از افغانان القا کردند که نردبان 6 پله پسنده باشد و سخن از در کذب و حیلت کردند چه نردبان 12 پله می بایست. بالجمله نردبانهای 6 پله راست کردند و ساخته کار شد. پس شهریار قواد سپاه را پیش طلبید و ایشان را تحریض بر جنگ داد. جملگی هم آهنگ آواز برداشتند که ما را ناف بر جنگ بریده اند و از پستان پیکان شیر داده اند و از بهر یورش هم داستان شدند.

پروسی صاحب پسر پادشاه مملکت له [لهستان]

که سالها چاکر حضرت بود، به خواستاری خویش در سنگر صمصام خان جای کرد؛ و سران و سرکردگان هرکس به سنگر خویش شدند و همچنان شاهزادگان از برای تحریض لشکر و بازآوردن خبر هر يك مأمور به اقامت سنگری شدند.

شاهزاده محمد رضا میرزا دیگر باره به سنگر اسکندر خان در رفت و شاهزاده علیقلی میرزا مقیم سنگر محمد خان سردار شد و شاهزاده سیف الدوله در پهلوی ولی خان تنکابنی قرار گرفت؛ اما باستانی که در برابر برج خواجه عبدالمصر بود که سوی شرقی دروازه قندهار و از طرف شمال به دروازه خشک منتهی شود 14 عراده توپ استوار داشت و باستانی دیگر را 10 خمپاره بود و 3 دیگر نیز 10 توپ داشت و این هر 3 باستان را قریب به خندق برده بودند و جوشش یورش نیز از اینجا می رفت.

فرخ خان غفاری پیشخدمت خاصه بود و به صدق لهجه معروف بود مأمور آمد که در این رزمگاه نگران باشد و لشکر را به یورش تحریض کند و جبن و جلادت هرکس را معروض دارد.

پس از این جایگاه اسکندر خان قاجار دولو سرتیپ فوج مراغه و پسرش جعفر قلی خان سرهنگ اعداد جنگ کرده و جعفر قلی خان قراچورلو سرتیپ 2 فوج قراجه داغی به اتفاق شیر خان قراچورلو و احمد بیگ قراجه داغی که هر 2 تن منصب سرهنگی داشتند ساخته کارزار شدند و همچنین نبی خان قراگوزلو سرهنگ فوج ششم قراگوزلو و عبد الله خان یاور به کار درآمدند و محبعلی خان سرتیپ فوج خوی و رشید خان قراگوزلو سرهنگ فوج مخبران و فوج گروس و فوج سیم مراغه این جمله از بهر یورش هم دست و هم داستان شدند.

مع القصة در تمام سنگرها لشکرها اعداد کار یورش کردند و بامداد روز شنبه هشتم شهر جمادی الاولی طبل جنگ بکوفتند و شیپورها بنواختند و نخستین دهان توپها بگشادند و 40000 گلوله توپ در مدت 5 ساعت بر دیوار باره بباریدند و نیمی از دیوار به زیر آوردند و هنوز بی دستیاری نردبان کس نتوانست

به باره برآید. بالجمله پس از يك ساعت از زوال آفتاب، توپچیان فیشنگ های جنگ را که از بهر اجازت یورش علامتی بود آتش زده صعود دادند. پس به يك بار لشکر جنبش کرده و به جانب قلعه در تك تاز آمد.

هوا از گرد ابری متراکم گشت و زمین از مرد بحری متلاطم آمد. بانك طبل و نوای شیپور پرده گوشها همی درید، دود تفنگ و دخان توپ سلب سوگواری همی برید. افغانان نیز از فراز برج و باره و میان فصیل و کنده چون شیران خشم آلود که کمین بگشایند دیدار شدند و به کار درآمدند.

از دو رویه جنگ پیوسته شد. صمصام خان ارس و 2 فوج ینکی مسلمان چون دانسته بودند بعد از مراجعت از سفر هرات به خواستاری ایمپراطور به اراضی روسیه مأمور خواهند شد در کار مقاتلت مماثلت داشتند و مصطفی قلی خان سمنانی با آن پیمان که بعد از تقاعد از یورش نخستین نهاده بود، جین جبلی ناقض عهد گشت و از پس سنگر سر بدر نتوانست کرد. ولی خان تنکابنی که ضجیع شمشیر بود و جگر شیر داشت این هر دو قائد لشکر را پشتوان خویش می پنداشت، لاجرم از سنگر صمصام خان یورش افکند و از آنجا تا لب خندق که از 3000 گام بر زیادت بود طی مسافت کرد و چندانکه به زخم گلوله و شمشال و تفنگ مردمش به خاک همی افتادند باک نداشت.

بعد از قطع طریق در کنار خندق با افغانان دست و گریبان شد و از آن جماعت همی بکشت تا پشت دادند، از خندق و خاک ریز و فصیل ها بگذشت و علم خویش را بر فراز شیر حاجی سیّم نصب کرد و چون مصطفی قلی خان و صمصام خان را در قفای خود ندید دانست که با این قلیل مردم که در نیم روز با؟؟ حورا مسافت بعیدی را با این گرد و دود پیموده اند بدین بروج مرتفعه عروج نتوان کرد، لابد 100 تن سرباز به گرد رایت خویش بازداشت و باز شد که از لشکرگاه جماعتی به اعانت برد.

هنگام مراجعت چون از خندق بدان سوی شد گلوله [ای] از دهان توپ باز شد و بر پس گردنش آمد چنانکه سرش برفت و کس ندانست این توپ از طرف

افغانان گشاده شد یا از سنگر ولی خان بود.

بالجمله هم در این وقت پروسکی صاحب به زخم گلوله از پای برفت. سرخوش خان سرهنگ که در جلادت جگر پلنگ داشت چون جسد ولی خان را در حوزه میدان بدید سربازان خویش را فرمان کرد که به یک سوی آرید و ایشان از بیم گلوله و شمشال و تفنگ تقدیم این محال نمی فرمودند. سرخوش خان در خشم شد و برخاست تا به ضرب تازیانه تأدیبی کند، از قضا گلوله [ای] بر پهلوی راستش آمد چنانکه از کار شد. سربازان جسد او را که حشاشه جانی داشت به کنار آوردند.

لاجرم فوج تنکابنی و مردم قزوین و جماعت افشار را بی سرتیپ و سالار قوت مقاتلت نماند و از آهنگ برج خاکستر بازنشستند؛ و از طرف فیلخانه کلبعلی خان افشار هم به کردار ولی خان حمله افکند و با اینکه بسیار از شناختگان سپاهش به زخم گلوله به خاک راه افتاد از کشش و کوشش خویشان داری نکرد و تا شیر حاجی سیم براند و این فصیل ها و خاک ریزها چندان افراخته بود که چون یک تن سرباز زخمی برمی داشت یا به خاک می افتاد سکون او در هیچ مقام ممکن نبود، غلطان غلطان تا فرود خندق درمی رفت و افزون از آنان که بر سر برج و باره بودند 8000 تن افغان در میان این کنده ها و شیر حاجی ها رزم می داد. سربازان چنان دلیر و جنگجوی بودند که بعد از طی مسافتی دراز و گرد و دخان رزمگاه عجلان و عطشان در گرمگاه روز از این خاکریزهای افراخته صعود می کردند، آنگاه خسته و نفس گسسته با افغانان پیوسته می شدند و با چنین حالت مقاتلت می کردند، بدین زحمت 8000 افغان را هزیمت کردند.

و از آن سوی افغانان چنان دلیر و بر طبع شیر بودند که یک روز فرخ خان غفاری کاشانی من بنده را حدیث کرد که خویشان نگران بودم که 2 تن از مردم افغان که افزون از یک پیرهن سلب دربر نداشتند با شمشیر کشیده از یک سوی باره پدیدار شده آهنگ چند تن سرباز که بر فراز شیر حاجی بود نمودند. سربازان

دهان تفنگها بگشادند، يك تن از ایشان زخمی برداشته روی برکاشت و آن دیگر راه نزدیک کرد و تیغ خود را بر يك تن از سربازان فرود آورد و سر برتافت که مراجعت کند سربازان با گلوله اش بختستند و او جراحت یافته در میان شیر حاجی بنشست.

مع القصة کلبعلی خان حسام الملك چون به شیر حاجی سوم برسید و دانست که سربازان از یورش بردن به برج خاکستری روی برتافته اند، طاقت درنگ نیاورده طریق مراجعت گرفت. و دیگر امیر بهادر جنگ، حاجی خان قراباغی را نزدیک سربازان مکانتی نمانده بود فرمان یورش داد و لختی راه بپیمود و از آن پیش که به کنار خندق آید پشت با جنگ داد.

و دیگر اسکندر خان قاجار با 2 فوج قراجه داغی چون پلنگ غضبان یورش داد و از خندق و خاک ریز و هر 3 شیر حاجی بگذشت. لشکر او چنان عطشان شدند که بیم هلاک می رفت. شیر خان سرهنگ را گفتند اگر يك مشک آب به دست کنی تا ما هر يك جرعه ای بنوشیم، چنان بر فراز این برج رویم که هیچ مرغی بر آشیان خویش عروج نکرده باشد. شیر خان بی درنگ آهنگ لشکرگاه کرد و چون از شیر حاجی جدا شد به زخم گلوله افغانان در خون خویش بغلطید و يك تن از افغانان تاخته سر او را برگرفت و برفت سربازان چون لختی درنگ کردند و از سرهنگ نشانی ندانستند از زحمت عطش پای اصطبار ایشان بلغزید و راه فرار برگرفتند و هنگام باز شدن جعفر قلی خان سرتیپ را نیز زخمی برسید و همچنان با آن جراحت از مهلکه بیرون شتافت.

و بعد از شکستن ایشان لشکر اسکندر خان را که از دیگر سوی حمله می بردند قوت مبارزت نمانده هزیمت شدند. اما نبی خان قراگوزلو و محبعلی خان و محمد علی خان ماکوئی که هر 3 تن سرتیپ لشکر بودند، از جانب برج خواجه عبد المصر طبل جنگ بکوفتند و برفتند. در میان خندق دلیران افغان سر راه بر ایشان گرفته دست و گریبان شدند،

اگرچه افغانان را هزیمت کردند اما محبعلی خان زخم شمشیری برداشت و نیروی رفتن برای او نبود، فوج او نیز به متابعت او مراجعت کردند.

اما نبی خان قراگوزلو که در نخجیر دشمن باز سفید و شیر سیاه بود بدان ننگریست، خندق و خاکریز 3 شیر حاجی را درنوشت. چون از شیر حاجی سیّم آهنگ برج و باره کرد، معلوم داشت که نردبان 6 پله رسنده نباشد و این حیلتی بود که هنگام ساختن سلّم به کار بردند، بی توانی حکم کرد تا هردو نردبان را سر برهم نهاده استوار بیستند و با 200 تن سرباز از شیر حاجی سیّم بیرون شده، برج خواجه عبدالمصر را فروگرفتند و تبیره⁽¹⁾ فتح بکوفتند و این مژده به حضرت شاهنشاه غازی برسانیدند و تا نزدیک به فرو شدن شمس در این برج رایت فتح افراشته و خود نشیمن داشتند.

چون دیگر سپاهیان از کارزار برتافته بودند، افغانان هم گروه بدان سوی شتافتند و رزمی صعب برفت. در میان گیرودار نبی خان به ضرب گلوله تفنگ درافتاد و سربازان جسد او را که هنوز نفسی برمی آورد برگرفتند و بر طریق هزیمت برفتند؛ و دیگر محمد خان سردار با سپاه عراق به دروازه قندهار تاختن برد او نیز تا شیر حاجی سیّم برفت، جماعتی از لشکر او با 2 تن از شناختگان عراق مقتول گشت و او را مجال درنگ محال افتاد.

بالجمله از فوج قراجه داغی بعد از قتل شیر خان قراچورلوی سرهنگ، جعفر قلی خان قراچورلوی سرتیپ را گلوله [ای] بر شکم آمد و از آن سوی بدر شد، اما بهبودی یافته به سلامت زیست. و عبد الله خان قراگوزلو که در فوج نبی خان یاور بود در میان شیر حاجی 2 کس را از افغانان مقتول ساخت و خود نیز زخم شمشیر برداشت، از آنجا به مقام سرهنگی ارتقا نمود. هم اکنون رتبت سرتیپی یافته و صارم الدوله لقب گرفته؛ و همچنان يك تن از سربازان که شیر علی نام داشت از همان فوج قراگوزلو

ص: 319

1- (1). تبیره بر وزن کبیره دهل و کوس و طبل و نقاره باشد.

به زحمت فراوان 3 مرتبه بر فراز برج عروج کرد و نصب رایت نمود و افغانان او را به صدمت سنگ و دیگر آلات جنگ به زیر انداختند و در پاداش این خدمت محلی ارجمند یافت.

و از فوج مراغه 2 تن مرد نامور که در منصب یاور بودند مقتول شدند؛ و از فوج مخبران رشید خان قراگوزلو که سرهنگ بود با گلوله تفنگ پایش را جراحی رسید و بهبودی یافت؛ و صمصام خان ارس را نیز به پای زخمی رسید هم جان به سلامت برد؛ و همچنان اسمعیل خان ارس که داماد او بود گلوله [ای] بر سینه اش آمد و از پشت بجست، او نیز از مردن برست.

و دیگر خانلر خان سرهنگ فوج افشار قزوین و اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و ولی خان سرهنگ فوج سربندی مقتول گشتند و عبد الحسین بیگ یاور فوج گروس گلوله [ای] بر شکمش آمد که از پشت به در شده و گلوله دیگر سرش را جراحی کرد و با این همه بهبودی گرفت و جان به سلامت برد؛ و علیمردان خان سرهنگ فوج گروس هم دو جراحی برداشت و زنده بماند. مهدیقلی خان سرهنگ شقاقی فوج شانزدهم بیرق بر فراز باره هرات بزد و با یک پسر مقتول گشت. باقر خان چلبیانلو سرکرده سوار هم عرضه دمار گشت و در چنین گرمگاه جنگ در میان دو باستان لختی از قورخانه آتش گرفت و این نیز زیانی بزرگ در کار افکند.

فرخ خان این هنگام طریق درگاه پادشاه برداشت، باشد که لشکریان را مددی برساند، برحسب فرمان فوج فیروزکوهی روانه حربگاه شدند و این هنگام جنگ به نهایت رسیده بود. لشکرها به سنگرها مراجعت کردند. نبی خان قراگوزلو و سرخوش خان افشار را که با جراحی از میدان جنگ به کنار آوردند، وقت فرو شدن آفتاب جان بدادند.

میرزا آقا خان وزیر لشکر که از بدایت جنگ تا به نهایت در نظم سپاه و تحریض لشکر از یمین و شمال شتابنده بود و نام خرد و بزرگ را جریده داشت،

نیکو فحص فرمود. 700 تن در این یورش مقتول شدند و 100 تن زخم‌دار بودند و از طرف افغانان 1450 تن به خاک هلاک درافتاد.

مع القصة شاهنشاه غازی بفرمود تا جسد مقتولین را برگرفته به مشهد مقدس حمل دادند و در آن زمین که ابواب بهشت برین است با خاک سپردند و لشکریان را حاضر حضرت کرده، الطاف و اشفاق شاهانه ظاهر ساخت و هرکس را به اندازه زحمت نعمت داد. سران سپاه پیشانی بر خاک نهادند و هم آواز معروض داشتند که هرگز از این شرمندگی شکر زندگی نخواهیم کرد، جز اینکه دیگر باره اجازت یورش رود و این قلعه به دست ما پست شود. شاهنشاه از کلمات ایشان نیک شاد شد و دانست از این همه جوشش و کوشش فتوری و قصوری در جلادت ایشان بادید نشده، پس به آواز بلند فرمود که من در این کرت خویشتن با شما یورش خواهم داد، چه شما برادر دینی من هستید و من خود را یک تن از شما دانم. دیگر باره لشکریان روی بر خاک نهادند و زبان به شکر و ثنا برگشادند.

آن گاه بر حسب وصیت نبی خان قراگوزلو یک فوج لشکر او به محمود خان قراگوزلو و فوج دیگر به مهدیقلی خان قراگوزلو سپرده آمد و منصب ولی خان تنکابنی به پسرش حبیب الله خان مفوض گشت و علی خان برادر شیر خان قراجه داغی جای برادر گرفت و حاجی عبد الرحیم خان پسر قهرمان خان افشار سرتیپ افواج قزوین گشت؛ و فضلعلی خان پسر سرخوش خان و حسن خان پسر حاجی محراب خان در فوج قدیم و جدید قزوین سرهنگ شدند و محبعلی خان ماکوئی امیر خمیس لقب یافت و افواج شقاقی سپرده او آمد.

اما حاجی خان امیر بهادر جنگ که بسیار وقت در کار لشکرکشی لغزش همی کرد، خاصه در آن شبیخون افغانان چنانکه مرقوم شد بسیار مردم را به هلاکت گذاشت و یک توپ را به نهب افغانان از دست بداد و همی خواست تا معادل 10000 تومان زر مسکوک به امیر توپخانه به رشوت فرستد تا اولیای دولت را از

نهب آن توپ آگهی ندهد و این کار ساخته نشد و این هنگام تفرس کرد که به کیفر عمل اسیر اجل خواهد شد، لاجرم فرار کرده به بقعه علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام پناهنده گشت.

چون کارگزاران حضرت خواستند مرسوم و مواجب او را که از منال دیوان به سیورغال داشت مقطوع دارند شاهنشاه عادل باذل فرمود که قتل حاجی خان در شریعت سلطنت واجب است؛ اما زن و فرزندان او عصبیانی نکرده اند که قطع مرسوم و مواجب کنیم. و مصطفی قلی خان سمنانی چون به شفاعت حاجی میرزا آقاسی از نهیب قتل برست به کیفر آن جبن که در کار جنگ کرد برحسب فرمان موی زرنخش را با ماست آلوده ساخته واژونه بر حماریش برنشانند و در بازار لشکرگاه عبور دادند و فوج سمنانی و دامغانی به سید حسن خان فیروزکوهی و رضا قلی خان سرتیپ قاجار پسر پیر قلی خان سپرده آمد.

در این وقت معروض افتاد که مردم کرخ که از نخست روز مطیع فرمان بودند با اهالی هرات طریق مودت و مصافحات سپرده اند و هیزم و نمک بدیشان برده اند. لاجرم حکم رفت تا محمد خان سردار ایروانی با 5000 تن سوار و 5 عراده توپ بر سر ایشان تاختن برد. آن جماعت از در ضراعت بیرون شده، با تیغ و کفن او را پذیره کردند و انابت و استغاثت جستند و هم مبلغی زر و اشیاء دیگر پیش داشتند. محمد خان چون ایشان را از در اطاعت یافت و به لشکرگاه مراجعت کرد، بعد از 3 روز مریض شده وداع زندگانی گفت و برحسب امر سلطانی منصب او به فرزندش محمد حسن خان مخلف گشت.

رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس به جزیره خارک و مراجعت شاهنشاه غازی از هرات

در این وقت از شیراز و کرمان به سرعت برق و باد چند تن رسول برسیدند و از فریدون میرزای حاکم فارس و فیروز میرزا حاکم کرمان عریضه برسانیدند، بدین شرح که کشتیهای جنگی دولت انگلیس از دریای عمان تا کنار جزیره خارک آمده 30 خانوار مردمی را که در خارک نشیمن داشتند به بذل و احسان فریفته در آن جزیره جای کرد [ه اند] و از برای اندوختن علف و آذوقه غلات و حبوبات را یکی بر چهار بها می دهند و مردم ایشان در دور و نزدیک در سواحل بحر به فراهم کردن آذوقه مشغولند.

شاهنشاه غازی از نقض عهد کارداران دولت انگلیس و کردار ناهنجار ایشان به گفتار مکنیل سخت غضبناک شد و فرمود مردم انگریز چنان می دانند که مرا از مبارزت و مناجزت باکی و بیمی است، من چنان دانسته بودم که عهدنامه انگلیس در کنار دریای عمان دیوار آهنین است و دولت ایران طی سالهای فراوان برای انگلیس در حفظ هندوستان دیوار آهنین بود، اکنون که نقض عهد کردند من نخست دست از هرات باز می دارم و حدود مملکت را استوار داشته لشکری برمی گمارم که همیشه جنگ انگلیس را پسندیده باشند، آن گاه کار هرات را پرداخته خواهم کرد و از حمایت انگلیس بر کناری خواهم نشست تا مقدار حقوق دولت ایران از زمان ناپلیون تاکنون بر خویشان بازدانند و چنین سهل و آسان نقض عهد روا ندارند.

از آن سوی استدرت چون این جلادت از لشکر ایران بدید، دانست که در این کرت اگر یورش برند هرات را يك باره با خاک پست کنند. این هنگام آنچه در خاطر می نهفت آشکار کرد و با کارداران دولت در میان نهاد که اگرچه سخن شما از در صدق است و ما در عهدنامه نهادیم که چون پادشاه ایران آهنگ

افغانستان کند، سخن نکنیم؛ لاکن بر شما حق دوستی داریم. با اینکه هنوز خبر فتح هرات در هندوستان سمر نگشته مردم هند طریق بی فرمانی گرفته اند و در پذیرفتن امر و نهی ما کار به مسامحت و ممانعت کنند. بی گمان اگر خبر فتح هرات بدیشان رسد سر به نافرمانی برآرند و کارداران انگلیس را دفع دهند. اکنون دولت انگلیس ناچار است که اگر شما مراجعت نکنید به منازعت برخیزد و مملکتی مانند هندوستان را از دست نگذارد و اینک کشتیهای جنگی ما تا جزیره خارک طی مسافت کرده است و من خبر جنگ می دهم، اگر از اینجا دست باز نمی دارید از جانب فارس ساخته جنگ باشید.

کارداران دولت نیز در حضرت پادشاه معروض داشتند که اینک از هرات جز نامی باقی نیست. از بیرون این بلده تا 30 فرسنگ آبادی نمانده و از درون، خانه ها تل خاک شده. اهل صنعت و حرفت آن به بلاد بعیده جلای وطن کرده، قلیل مردمی بی توش و تاب از پس این دیوار خراب به جای مانده که از بیم جان، به جان می کوشند. بی گمان لشکریان فردا به گاه این قلعه را فتح خواهند کرد، لکن سودی در این امر نباشد. نخست آنکه گروهی سربازان مقتول شوند و بعد از فتح مملکتی خراب بدست شود که سالها باید از خزانه خاص سیم و زر به تعمیر آن حمل داد و دیگر آنکه این لشکر یک سال افزون است که در ظاهر این قلعه نشسته اند و همه روزه رزم داده اند، هم اکنون باید از اینجا برخیزند و با دولت انگلیس که 50 سال است کار به مراقبت و موافقت رفته مقاتلت کنند. اگرچه کارداران انگلیس نقض عهد کردند؛ اما دوست 50 ساله اگر خطائی کند می توان متحمل ثقل آن گشت.

و از آن سوی از شهر هرات علما و اعیان بیرون شدند و جبین مسکنت بر خاک نهادند و گفتند کامران میرزا از فرمانبرداری این حضرت هرگز خویشتن داری نکند و به هرچه فرمان رسد اطاعت فرماید؛ لکن با این همه مقاتلت که در اینجا افتاده چگونه دل آن دارد که حاضر درگاه شود. او را از طلب نمودن به حضرت

يك چند از زمان معاف داريد و از قتل اين قليل مردم كه در هرات به جاي مانده بگذريد. و در عرض اين ايام چنان افتاد كه در شب شانزدهم جمادى الآخره جماعتى از افغانان فوج قراگوزلو را به برج خواجه عبدالمصر در آوردند و مطيع فرمان شدند.

چون اين قصه را معروض درگاه داشتند شاهنشاه غازى حكم داد تا سربازان از برج به زير آيند و فرمود تا نخستين دفع فتنه انگليس را از حدود فارس نكنم تسخير هرات نخواهم جست. اين بگفت و فرمان داد تا لشكر كوچ دهند، و روز يكشنبه هفدهم جمادى الآخره از ظاهر هرات راه برگرفته در منزل سحرخيزان فرود شد و از آنجا شير محمد خان برادر يار محمد خان را رها فرمود تا باز هرات شد و جلال الدين ميرزاي پسر كامران ميرزا معروض داشت كه من از خدمت پدر روى بر كاشتم و راه بدين حضرت گذاشتم، اكنون بسيار صعب باشد كه با اهل و عشيرت كوچ دهم! اگر اجازت رود روزى چند بمانم و بسيج سفر کرده با زن و فرزند از قفاى لشكر طى مسافت كنم. مسئولش به اجابت مقرون گشت.

محمد عمر خان پسر كهندل خان و شمس الدين خان سردار و جماعتى از بزرگان كابل و قندهار و هرات ملازم ركاب شدند و موكب پادشاهى از آنجا حركت کرده، در منزل زنگ صبا كه تا غوريان دوفرسنگ مسافت است فرود شده، در آنجا فرمان رفت كه امير اسد الله خان قاينى به ارض قاين و بلده طون و طبس كوچ دهد و آن محال را حاكم باشد و محمد على خان پسر آصف الدوله و جعفر قلى خان شادلو با 6000 تن لشكر مأمور به توقف غوريان گشت.

آن گاه شاهنشاه غازى فرمان كرد كه نقض عهد دولت انگليس را با ايران در دار الطبايع به زينت طبع محلى داشته در تمامت دول خارجه پراكنده سازند و همچنان با خط خويش منشورى نگاهت كه تمامت سپاه و مردان شمشير زن سلب نظام دربر كنند و اين منشور را نيز به طبع برده در همه بلدان و امصار ايران ارسال داشتند و صورت آن خط بدین شرح بود.

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه به خط خویش نگاشت و حکم داد که مردم شمشیرزن جامه نظام پوشند

لباس نظام بهترین لباس است و حکم این است که همه نوکرهای شمشیربند در این لباس باشند و منفعتهایی که منظور می شود یکی اینکه همه مردم به صورت توحید می شوند و در نظر دشمن مهیب و جنگی و با نظام می آیند. در پوشیدن سبک است و در آوردن آسان است. خرجش کمتر است. البته از قیمت يك دست لباس سابق دو دست لباس نظام دوخته می شود. اگر آن لباس قدیم پنج ماه دوام می کرد و در بدن تازه بود این يك سال دوام می کند. البته دو کرور به قیمت شال به کشمیر و هند می رفت و در صندوقخانه تنها هر سال 3000 طاقه شال خریده می شود؛ و همچنین مردم برای جبه و کمر بستن وارخالق و کلیجه مبلغهای گزاف در بهای آن تبذیر و اسراف می کردند و پول از ایران بیرون می رفت و حال به جهت لباس نظام این همه چیز از مردم ایران رفع شد و شال هیچ لازم نیست. مردم متکبر متفرعن به شال و خز و لباسهای بلند فخر می کردند و بر امثال و اقران تفوق می جستند و مردم نجیب از زخارف دنیوی بی نصیب، هم لازم می شد که لباسشان را آنطور کنند، بایستی 200 تومان خرج نمایند تا جبه ترمه یا پوست بخارا تمام کنند و راه روند و این لباس نظام همگی از قدك و دارائی و شال ساده کرمانی خواهد بود و پوستهای شیرازی در کلیجه و کلاه ها استعمال می شود که پول بی جهت به کشمیر و هند نرود؛ و بهترین اصناف مردم سربازها بودند و بزرگان شبیه به آنها نبودند، حالا که رخت سربازی متداول شده، همه در لباس به آن مردمان غیور و یاران دولت و رواج دهندگان شریعت شبیه شدند؛ و حسن دیگر آنکه مردم نوکر لباسشان تفاوت با اصناف رعیت و خراج

گزار و تجّار دارد و رخت قدیم ایران همین لباس نظام بود، چنانکه در تخت جمشید در صورتهای سنگی سلاطین ایران امرا و چاکران ایشان را به آن لباس کشیده اند و صورت سنگی که کشیده اند البته اکثر مردم در آنجا ملاحظه کرده اند.

مع القصة چون این منشور را شاهنشاه غازی رقم کرد حاجی میرزا آقاسی این حکم را با آیتی چند از قرآن مجید محکم نمود و گفت کریمه و ثیابک فَطَهْرُ را بعضی از مفسرین به ثیابک فقصر تعبیر کرده اند و همچنین وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً- و دیگر وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ این همه دلالت بر آن کند که جامه را کوتاه باید داشت که نه موجب کبر شود و نه با پلیدیها آلوده گردد.

بالجمله لشکر از زنگ صبا فرمان کوچ یافت و شاهنشاه غازی راه برگرفت و طی طریق کرده در محمودآباد فرود شد و میرزا آقا خان وزیر لشکر را که زمام تمامت سپاه به دست او بود فرمان کرد تا همه لشکر را در عرصه [ای] که کنج داشت فراهم کرد و عرض سواره و پیاده بداد. از پس آن شاهنشاه ایران به خط خویش منشوری کرد و حکم داد تا آن مثال را بر ابطال فرو خوانند بدین شرح:

شرح منشوری که محمد شاه خویش نوشته است

اشاره

سرداران و امرای تومان و سرتیپان و سرهنگان و [سرکردگان] سران سپاه ظفر همراه و جمیع افواج قاهره و سواران جلادت نشان و عموم ملتزمین رکاب، بدانید، از وقتی که به حکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد میروید به خراسان آمدیم، نیت همین بود که خراسان امنیت شود و اسیرفروشی موقوف و ولایت امن گردد تا در آن سفر پیش، من مأمور شدم به تنبیه هرات. قضیه نایب السّلطنه مرحوم اتّفاق افتاد برگشتیم

ص: 327

و شرط محکم کامران میرزا کرد که دیگر از هراتی دزدی و هرزگی نشود.

دو ماه نکشید تا نقض عهد کردند، متصل چپاول نمودند و اسیرها بردند و من خود را در پیش خدا مقصر می دانستم چرا که از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود و ما تکاهل می کردیم، زحمت را به خود گوارا نمی ساختیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمی شدیم وگرنه نه خدا نه پیغمبر نه مردم هیچ کدام به من بحث نمی کردند و خود در پیش خود خجل بودم و مانعی هم به نظر نمی رسید. چرا که از رود سند تا جیحون اگر جمیع به جنگ من می شدند، بعد از فضل خدا به هیچ وجه آنها را مانع این همت نمی دانستم و حال آنکه سردار دوست محمّد خان از کابل و سردار کهندل خان از قندهار و بزرگان سیستان و بلوچستان و شمس الدین خان کلا عریضه ها و آدمها فرستاده بودند، آن هم به نظر نمی رسید. خلاصه آمدیم و قشون به همت مردانه جنگها در محاصره و فتوحات غوریان و بادغیسات و میمنه همه را از جلادت و غیرتی که داشتند درست کردند، چنانکه احدی از متمردین از سند تا جیحون دیگر نماند. بزرگان بلخ و اکابر اویماقات فیروزکوهی و هزاره [و] جمشیدی و غیره آمدند. از قشون نهایت رضامندی دارم. در سرمای زمستان و گرمای تابستان و زحمتهای سنگر و جنگهای کنار خندق و آوردن آذوقه از صحرا به همه این زحمات در کمال شوق و غیرت تاب آوردند و منتهای شوق ظاهر ساختند و یورشهای مکرر بردند و جان نثارها کردند، به شهر و اهلس صدمه ها زدند و در يك روز 40000 گلوله از توپها و خمپارها به شهر انداختند.

از این صدمات امر شهر چنان پریشان شد که 30000 نفر با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند و قریب 1000 نفر از ساخلوی شهر به خدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضه ها در جزو آمد که در این وقت با [وجود] اینکه 3 نفر ایلچی انگلیس در 3 عهدنامه نوشته بودند که دولت انگلیس را به امر افغان به هیچ وجه رجوعی نباشد، اعلام جنگ رسید به این مضمون که جنگ شما با مردم هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند

خواهد بود و دشمنی با ماست و کشتیهای جنگی آنها به خاک ما که جزیرهٔ خارك باشد آمدند که اگر از هرات برنگردید ما به فارس و کرمان قشون می کشیم و ما مضبوطی بندرات و فارس را به همان عهدنامهٔ دولتی مضبوط می دانستیم. آن عهدنامه را محکمتر از 100 قلعه و توپها که در بندر بسازیم، پنداشتیم.

در این وقت قشون ما دو سال است که در سفر است جنگ با افغانان و اوزبک که کومک افغان بود می کردند و با انگلیس که دولت بزرگی است صلاح حرب ندانستیم برگشتیم. مردم ایران چنان تصور نمایند که من از سفر و جنگ خسته شده [ام] یا نیتی که در پس گرفتن اسرا داشتم تغییر دادم، هرگز به خدا قسم. اسیرهای ما خاطر جمع باشند که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد و به فضل خدا همهٔ اسرا را پس خواهم گرفت. حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم، باز سردار خراسان یا ساخلوی خواهم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل الهی فوجهای آراسته و عساکر پیراسته در غوریان که بیخ گلوی هرات است اگر به مخلصین ما از آنها اذیتی بخواهد رسید، فوراً خودشان را به هرات خواهند زد و در تربت و مشهد مقدس غازیان جرّار و سربازان آتشبار و سواران شیرشکار و توپخانهٔ رعدنشان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب 100000 قشون را در يك ساعت بدهند.

توپچیان مخلص و سربازان فدوی و سواران جرّار بدانید که مردن با غیرت و مردانگی به ذات پاك احدیت بهتر از 1000 سال زندگانی بردباری و تملّق است و به قوّت اسد الله الغائب من شما را چنین دانسته و می دانم که از همه قشونهای دول خارجه تابدارتر به زحمت و غیور و دیندار و پاس آبروی دولت را به کارتر می باشید و هرچه دارم برای شما می خواهم نه در بند خانه و اوتاقهای بازینت و لذت و خوش گذرانی هستم. همین قدر از خدا طالبم اذیتهایی که از همسایگان اوزبک

و سایر ترکمان به خراسان رسید پس بگیرم و ذلت به هیچ کس نکنم. این منتهای لذت من است. همانا شما برادران دینی و غیور من هستید.

تحریر فی شهر جمادی الآخرة [سال 1254 ه. ق]

مع القصة حکم فرمود تا این منشور را میرزا نظر علی حکیمباشی بر افواج لشکر قرائت کرد و آن گاه به زینت طبع در آورده در بلدان و امصار ایران پراکنده ساختند. از پس آن شاهنشاه غازی از محمودآباد کوچ داده، روز شنبه هشتم رجب وارد شهر مشهد مقدس شد و از اول دروازه خیابان با وجعی که در پای داشت پیاده قطع مسافت کرد و جبین ضراعت بر خاک آستان امام هشتم بسود و بدین شعر زبان بگشود. شعر:

در مجلسی که خورشید اندر شمار ذره است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

و مدت 10 روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقیران را به بذل سیم و زر غنی ساخت. آن گاه طریق دار الخلافه برگرفت.

رسیدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه از سفر خوزستان و فارس به لشکرگاه پادشاه

همانا از پیش مرقوم شد که هنگام حرکت اردوی پادشاهی به طرف هرات، شاهزاده سلطان مراد میرزا مأمور به چمن گندمان شد که از قبایل بختیاری گروگان گرفته به منوچهر خان معتمد الدوله سپارد و حدود اصفهان و فارس را نگران باشد تا اگر کاری نه بر قانون برآید، به نظام کند. منصور خان سرتیپ فراهانی با فوج پزچلو و فوج کمره و فوج فراهانی و علی خان قراگوزلو با فوج همدانی و آقا خان سرهنگ گلپایگانی با فوج گلپایگانی و زین العابدین خان شاهیسون با 700 سوار و اسمعیل خان نایب توپخانه با 3 عراده توپ و از جماعت خزل 400 تن سوار ملازم رکاب او گشت.

بعد از ورود او به گندمان، فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس را حاجت افتاد و فوج گلپایگان و فوج قراگوزلو را طلب داشته به شیراز برد و حکم به اقامت داد، اما سلطان مراد میرزا دوماه در گندمان اوتراق کرد و از مردم بختیاری

ص: 330

گروگان بگرفت و امور آن اراضی را به نظم کرد، پس راه جانکی سردسیر برگرفت. شاهرخ خان که از جماعت هفت لنگ بختیاری بود و حکومت جانکی داشت، چون طلیعه آن لشکر بدید هراسناک شد و آن اراضی را گذاشته به قتل بازخه فرار کرد. 3 ماه تمام شاهزاده در جانکی روز گذاشت و شاهرخ خان را نیز مطمئن خاطر ساخته به نزد خویش آورد و حکومت جانکی را همچنان با وی تفویض داشت و پسر او را در زمره چاکران ملازم رکاب ساخت و آهنگ جانکی گرمسیر کرد و توپخانه را از جبال شامخه به زحمت تمام عبور داد و به چمن مال میر درآمد. در کنار رود کرن محمد تقی خان بختیاری با لشکری ساز کرده، علم مخالفت برافراشت و لشکر را از آب عبور کردن نمی گذاشت.

15 روز در میانه کار به مقاتلت و مبارزت می رفت، در پایان کار محمد تقی خان بیچاره گشت و دانست که مرتع و مربع او پی سپر سنابک ستور خواهد گشت، از در زاری و ضراعت بیرون شد و خود نیز به قلعه تل که او را نیکوتر معقل بود پناه برده متحصن گشت و علینقی خان برادر خود را به حضرت شاهزاده فرستاد تا بدانچه فرمان رود پذیرفتار شود و از قفای او پرسش را با علف و آذوقه به لشکرگاه شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرد و خواستار شد که شاهزاده او را به درگاه طلب نکند، سلطان مراد میرزا فرمود تا محمد تقی خان خود بدین درگاه حاضر نشود خاطر ما با او صافی نگردد و اگر در این کار مسامحتی روا دارد ما را به جانب او رکضتی خواهد رفت.

محمد تقی خان چون این بدانست از منوچهر خان معتمد الدوله گشایشی طلبید و او سید عبد الحسین خان شوشتری را به نزدیک شاهزاده رسول فرستاد که این هنگام به صواب نزدیکتر است که محمد تقی خان را به جای بگذارید و طریق شوشتر بردارید تا در این ماه محرم [1255 ق] که در می رسد مصیبت سید الشهداء علیه الصلوة و السلام را به اتفاق به پای بریم.

لاجرم شاهزاده سفر شوشتر کرد و هر گروگان که از بزرگان بختیاری می ستده بود در آنجا به معتمد الدوله سپرد و بعد از عاشورا از طریق بهبهان به شیراز شد و بعد از 50 روز از شیراز بیرون تاخت و چون خبر مراجعت شاهنشاه غازی از هرات بشنید مردم خود را در چمن گندمان به جای گذاشت و خود با صاحبان مناصب لشکر راه برگرفت، در ارض سمنان حاضر درگاه شد و در ازای نظم بختیاری و نیکوخدمتی ها پاداش بزرگ از پادشاه یافت. نشان اول سرهنگی و حمایل سفید به تشریف گرفت و بهرام میرزا نیز از قزوین به حضرت آمد.

پس از آن کوچ بر کوچ طی مسافت کرده نوزدهم شهر شعبان وارد دار الخلافه طهران گشت. افواج ینکی مسلمان را به خواستاری ایمپراطور چنانکه مذکور گشت رخصت سفر به اوطان خود افتاد و مصطفی قلی خان سمنانی که جنایتش عفو گشت به حکومت کاشان مفتخر آمد و شاهزاده بهاء الدوله ملازم حضور شد و همچنین حمزه میرزا حکومت قزوین یافت و آقا خان محلاتی به خواستاری فریدون میرزا فرمانفرمای فارس گناهی معفو شده حاکم محلات گشت.

و هم در این وقت غراف ساویچ [سیمونیچ] ایلچی روس که متوقف دار الخلافه بود برحسب امر کارداران دولت روسیه راه پترزبورغ گرفت و حامل صاحب با تحف و هدایا برسد و به جای او سکون یافت.

و هم در این سال برحسب فرمان شاهنشاه جشن سور و سرور گسترده شد و شاهزاده علیقلی میرزا مؤلف اکسیر التواریخ و شاهزاده سلطان مراد میرزا را هر یک با ضجیعی لایق عقد مزاجت بستند.

هم در این سال شاهنشاه غازی برای زیارت بقعه متبرکه معصومه علیها السلام و زیارت قبر خاقان مغفور فتحعلی شاه اعلی الله مقامه به دارالامان قم سفر کرده، فقرا و مساکین را نواخت و نوازش فرمود و در آنجا معروض افتاد که کشتیهای جنگی انگلیس از جزیره خارک حرکت کرده به بندر بوشهر آمدند. سکنه بوشهر و جماعتی از لشکر که مقیم آن بندر بودند ایشان را به قوت تمام دفع دادند و جماعت انگریزان

دیگر باره به جزیره خارک مراجعت کردند.

بالجمله بعد از هفته [ای] پادشاه غازی مراجعت به دار الخلافه فرمود و از پس آن ولیعهد فلك مهد دولت و آفتاب سپهر سلطنت السلطان ناصر الدین شاه از آذربایجان حاضر درگاه شد. برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا و شاهزاده ملك قاسم میرزا نیز به ملازمت رکاب او رسیدند و همچنان شاهزاده اردشیر میرزا از مازندران و فیروز میرزا از کرمان به تقبیل سده سلطنت حاضر شدند.

و هم در این وقت قنبر علی خان مافی برحسب فرمان به رسالت بغداد مأمور گشت تا علیرضا پاشا را بیگاهاند که تخریب محمره و زیان زوار را پاداش کن و اگر نه ساخته کیفر باش و نور محمد خان برادر آصف الدوله را به حکومت خوزستان و حدود نظم عراقین عرب و عجم مأمور فرمود، آن گاه شاهنشاه از دار الخلافه سفر بیلاق کرد و هنگام خریف مراجعت نمود و حکم داد تا سلطان مراد میرزا با چمن سلطانیه کوچ داده لشکر عراق و آذربایجان را به معرض عرض درآورد و قهرمان میرزا را مراجعت آذربایجان فرمود و اردشیر میرزا را روانه مازندران داشت.

و هم در این وقت معروض افتاد که در میان مردم شیراز و توپچیان کار به خصومت رفته و از مناقشت به مقاتلت پیوست. فریدون میرزای فرمانفرمای فارس چندانکه خواست اصلاح ذات بین کند موفق نگشت، لاجرم حکم داد تا دهان توپها را از ارک به خانه های شهر گشاده داشته و بعضی از دور و قصور پست شد. شاهنشاه غازی میرزا - نبی خان امیر دیوانخانه را با یک فوج سوار شاهیسون مأمور به حکومت شیراز فرمود و شاهزاده فریدون میرزا را احضار کرد تا در میانه مردم رعیت پایمال نشود.

و هم در این سال برادر کهتر پادشاه منوچهر میرزا حاکم لرستان و گلپایگان رخت به جنان جاودان کشید.

و هم در این سال میرزا مسعود وزیر دول خارجه مأمور شد که به مشهد مقدس

شده لشکر خراسان و قلعه غوریان را بازپرس کند و از مردم انگلیس که به افغانستان شده اند مکنون خاطر ایشان را بداند و به عرض رساند.

و میرزا رضای میزان آقاسی مهندس باشی به رسالت خوارزم مأمور گشت.

و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله حکومت یزد یافت.

و شاهزاده فرخ میرزای نیر الدوله فرمانگزار گلپایگان و خوانسار آمد.

هزیمت شدن رضا قلی خان والی کردستان از عبد الله پاشای بابان

هم در این سال عبد الله پاشا سر از فرمان کارداران ایران برتافت و مردم او در حدود کردستان طریق نهب و غارت سپردند. از دار الخلافه طهران حکم رفت که رضا قلی خان والی کردستان از مردم خود لشکری کند و محمود پاشا را که پناهنده دولت ایران است با خود کوچ داده در شهر زور به جای عبد الله پاشا نصب کند. لاجرم رضا قلی خان با لشکری انبوه و ساز و برگ تمام به جانب شهر زور راه برداشت و در هر مربع و مرتع که لشکرگاه کرد به حکم جوانی و هواجس نفسانی بساط لهُو و لعب بگسترد و کار ساز و طرب بساخت.

عبد الله پاشا که مردی مجرب و شیخی سالخورده بود و چون این بدانست لشکری کار آزموده عرض داده با 8 عراده توپ به استقبال جنگ او بیرون شد و طی مسافت چنان کرد که هیچ کس از وی نشان نداشت و چون راه نزدیک کرد، در میان دره [ای] کمین نهاد و هنگامی که رضا قلی خان بگساریدن جام و برگرفتن کام مشغول بود و لشکرش نیز هرکس با قنینه های باده به بیغوله درافتاده ناگاه کمین بگشاد و از میان دره بیرون تاخت.

هنوز رضا قلی خان و مردم او دوست از دشمن ندانسته بودند که گلوله های توپ عبد الله پاشا مرد و مرکب درمی ربود. مع القصه رضا قلی خان و لشکر او خیمه و خرگاه بگذاشتند و راه فرار برداشتند، عبد الله پاشا و سپاه او درآمدند و تمامت آن اموال و ائقال را به غنیمت برگرفته طریق مراجعت سپردند.

سبب طغیان آقا خان محلاتی در حضرت پادشاه

هم در این سال آقا خان پسر شاه خلیل الله که شرح حالش در جلد اول تاریخ قاجاریه مرقوم افتاد و جماعت اسمعیلیه امروز او را امام مفترض الطاعه دانند،

چون برحسب فرمان شاهنشاه غازی يك چند از مدّت زمان را حکومت کرمان داشت و سر به طغیان برآورد و سبب عصیان او در حضرت پادشاه این بود که حاجی عبدالمحمّد محلاتی همه ايام در محلات که دار الحکومه نخستین آقا خان بود روز می گذاشت و مطیع فرمان آقا خان بود.

بعد از آنکه امر و نهی مملکت ایران تفویض به حاجی میرزا آقاسی یافت، حاجی عبدالمحمّد به دست آویز طریقت درویشان و سیر و سلوک ایشان در خدمت حاجی میرزا آقاسی راه کرد و اندک اندک رفیق حجره و شبستان و انیس باغ و بستان گشت و در رتق و فتق مملکت چون بیشتر وقت حضور داشت از نیک و بد سخنی توانست کرد. چون بدین مقام عالی رسید بر آقا خان فزونی جست و دختر او را از بهر پسر خویش خواستار آمد و کردار او در خاطر آقا خان ثقلی عظیم افکند، چندانکه عاقبت سر از اطاعت پادشاه برتافت و گناه کرده حضرت گشت. و این هنگام در قلعه بم متحصّن آمد.

لاجرم برحسب فرمان عباسقلی خان سرتیپ با فوج لاریجانی و حسن خان یاور توپخانه به دفع او مأمور شده او را در قلعه بم حصار دادند و از قفای ایشان فیروز میرزا که این وقت حکومت کرمان داشت با لشکری ساز کرده بر سر قلعه بم تاختن برد و کار بر قلعه‌گیان صعب انداخت، چون آقا خان از همه جهت خویش را در ششدره بلا دید قرآن مجید را با تیغی از گردن آویخته به رکاب فیروز میرزا آمد. شاهزاده او را به جان امان داد و صورت حال را معروض داشت.

سفارت حسین خان آجودان باشی به جانب فرانسه

هم در این سال چنانکه بدان اشارت شد، روز یازدهم شهر محرم حسین خان - آجودان باشی از نمسه روانه فرانسه گشت و از وینه که تا سرحد فرانسه 334 فرسنگ است بیرون شد. از اراضی دولت ورتمبرک و اراضی باویار [باواریا] و اراضی باد گذشته به شهر استرازیبرگ که اول خاک فرانسه است رسید. از آنجا تا شهر پاریس 120 فرسنگ مسافت است. حاکم استرازیبرگ ورود حسین خان را در 18 دقیقه به شهر پاریس رسانید، به قانون نصب منارها که در راه کرده اند، به دستیاری چرخ

الماس و ابلاغ حروف مقطعه که تفصیلش در جای خود مرقوم خواهد شد. بالجمله دوشنبه غره شهر صفر وارد پاریس گشت.

مسیو ژوانین که در سفارت جنرال غاردان از جانب ناپلیون مدتی در ایران بود و زبان فارسی می دانست از قبل کارداران دولت فرانسه او را مهماندار گشت و روز دیگر وزیر دول خارجه را دیدار نمود و شبانگاه او به بازدید آمد و روز سیم حسین خان به حضرت پادشاه فرانسه رفته، به قانون ایران سه جای سر فرود داشت و چون خواست نامه شاهنشاه غازی را بسپارد، پادشاه فرانسه از جای برخاست و کلاه از سر برداشت و نامه را بگرفت و پس از زمانی به وزیر دول خارجه سپرد و بنشست و فراوان اظهار حفاوت و مهربانی کرد.

آن گاه حسین خان رخصت انصراف یافته به نزدیک ایمپراطریس زن پادشاه رفت. و هم در این وقت نیز پادشاه برسید و گفت خواستم تا سفیر برادر خود را بار دیگر دیده باشم.

بالجمله از آن پس هدیه پادشاه را که یک قبضه شمشیر مرصع به جواهر شاداب و 16 طاقه شال رضائی و یک جلد کتاب شاهنامه فردوسی و یک جلد کتاب کلیات سعدی بود پیش گذرانید. و این هنگام چنان افتاد که مردم پاریس برشوریدند و خواستند پادشاه را مقتول سازند، چنانکه شرح آن در ذیل تاریخ فرانسه مرقوم خواهد شد.

بعد از آنکه پادشاه بر مفسدین غلبه کرد و ایشان را گرفته محبوس داشت آن کس را که سبب این فتنه بود خواست مقتول سازد. مادر آن مجرم به نزد پادشاه رفته بنالید و آب چشمش بر دست پادشاه چکید. در این وقت پادشاه از خون او بگذشت و خطی بدین گونه نوشت که:

اگرچه مقصر، قصد هلاک کسی کرده بود که آسایش خلق بواسطه وجود اوست؛ لکن به دستی که این حکم را می نویسد قطره ای از آب چشم مادر او افتاد و از آن رحم به دل صاحب این دست آمد، چون ارکان دولت و جمهور را در عقاب و بخشش او حقی نیست و منحصر بوجود ماست از تقصیر او درگذشتیم و به همان قطره اشک او را بخشیدیم و مرخص کردیم.

مع القصة چون سفارت حسین خان در دولت انگریز پذیرفته نبود چنانکه مرقوم افتاد، احوال و انتقال خود را در پاریس گذاشته مسیو جبرئیل ترجمان خود را برداشته به قانون تماشائیان راه لندن برگرفت و از پاریس تا سرحد فرانسه که 71 فرسنگ است طی مسافت کرده، به شهر کالی درآمد و از آنجا به کشتی تجارتي نشسته به جزیره دور که اول خاک انگریز است دررفت و روز دیگر وارد لندن شد. سرگور اوزلی که سفارت ایران کرده بود، او را منزل بنمود و 40 روز اقامت جست و روز بیست و سیم ربیع الثانی شرحی به لارڈ پالمستان وزیر دول خارجه نگاشت که مدتی می گذرد که با نامه دوستانه و هدیه شاهانه از جانب شاهنشاه ایران برای تعزیت پادشاه ویلیام چهارم و تهنیت جلوس ملکه انگلستان مأمورم؛ و نیز سوء سلوک مستر مکنیل را باید شرح دهم تا ایلچی دیگر به جای او معین شود. اکنون که سفارت من پذیرفته نیست نامه شاهنشاه ایران را تسلیم کردن شایسته نباشد. اگر ترجمانی روانه کنید که مضمون آن را بداند و بفهماند، روا باشد، چه تواند بود که رنجیدگی طرفین را مرتفع سازد.

بالجمله روز نوزدهم جمادی الاولی حسین خان، وزیر دول خارجه را دیدار کرد. بعد از گفت و شنود فراوان پرده از راز برگرفت و گفت بعد از اتحاد دولت ایران با روس، دولت انگریز مایوس شد و همچنان سفر شاهنشاه به هرات سبب آشفتگی هندوستان گشت؛ و نیز مکشوف افتاد که نظم لشکر ایران با کارداران و معلمان روس است و بزرگان ایران بیشتر مواجب از دولت روس می برند.

حسین خان گفت اگر بتوان زر و سیم را پوشیده گرفت معلم را نتوان پوشیده داشت.

ایلچی شما بنماید کدام معلم روس در میان لشکر ایران است و دیگر آنکه چگونه شاهنشاه رضا می دهد که چاکرانش مواجب خوار دولت روسیه باشند. این سخنان کذب همه از مکنیل است با اینکه کارداران او را دلجوئی فراوان کردند چون خواست سفر لندن کند اخبار جنگ کرد و با حاجی سید

محمد باقر که فحل علمای ایران است کلمات ناپسند نوشت.

اما حسین خان چون راه مسالمت را مسدود یافت، صورت حال را به کونت نسلرود وزیر دول خارجه روسیه نوشت و نیز بزرگان لندن بسیار کس آگهی یافتند و يك شب جماعتی با وزیر دول خارجه گفتند آنچه ما دانسته ایم مستر مکنیل در ایران به فتنه جوئی روز گذاشته و چون تو خود او را از بهر این کار اختیار کرده ای سوء سلوک او را مستور می داری. در جواب گفت چنین است؛ لکن چون سابق بر این میرزا صالح ایلچی دولت ایران از مستر ولك شکایت آورد و او معزول شد تاکنون سفرای ما در ایران مکانتی به سزا ندارند، هم اکنون اگر من مکنیل را عزل کنم از این پس سفیران ما چاکران دولت ایران خواهند بود. اما بسیار کس از بزرگان لندن و مستر الس و سر جان کمبل و سرگور اوزلی گفتند: مکنیل مردی نجیب نیست و درخور سفارت ایران نبود و در راه دولت ایران ما زر و سیم فراوان داده ایم همه یاوه شده و اکنون دوچندان باید در راه افغانستان بگذاریم. دوک ولینگتون شرحی نگاشت و به زینت طبع آورده در لندن پراکنده داشت که خلاصه آن این است.

نکوهش دوک ولینگتون مردم انگلیس را در مخالفت با ایرانیان

اشاره

از نگارش پارلمنت و فرمانفرمای هندوستان چنان معلوم می شود که جنگ افغانستان کاری دراز و خطرناک است، 50000 تن لشکر و بسیار بزرگان به ولایت بی آب و علف می روند و از هیچ رسم و راه آگاه نیستند و اهل آن ولایت دلیر و جنگ آورند و 1500 میل از سرحد انگلیس دور است. ما 30 سال با ایران دوست بودیم و ایلچی بزرگ در آنجا داشتیم و سه چهار ملیان پونت خرج کردیم. ایران برای ما قلعه [ای] بود که سر راه فرانسه و روسیه را داشت تا قصد هندوستان نتوانستند کرد.

ص: 338

اکنون می گویند ایران معبر دولت روسیه شده.

میان دولت ایران و انگلیس سه طغرا عهدنامه موجود است و مقرر است که اگر دولت ایران با افغانستان مقاتله کند، دولت انگلیس را در میانه سخنی نباشد و در جنگ با افغانستان حق با دولت ایران است چه از مملکت هرات هنگام فرصت 10000 تن از ایرانی اسیر بردند، شاهنشاه ایران لابد به تدمیر دزدان لشکر کشید و هرات را محاصره کرد.

با اینکه وزیر بزرگ کامران به ایلچی انگلیس نوشت که پادشاه ایران لشکر بر سر ما می آورد به شما زحمت نمی دهیم منع نکنید، اعانت هم نکنید. دولت انگریز خود هرزه درآئی کرد و مهندس به هرات فرستاد و جنگ با دولت ایران کرد و کشتی جنگی به جزیره خارک فرستاده، قدری مملکت دوست خود را تصرف کرد و لشکر بزرگ به افغانستان فرستاد به خیال آنکه فرمانگزاران افغانستان با دولت ایران دوست تر می باشند.

نیکو نوشته است وزیر دول خارجه ایران که بچه سبب دولت انگلیس مقاتله ما را با افغانستان سبب دشمنی خود می دانند و خود چرا مداخلت می اندازند. همانا دوستی دو دولت به شرایط عهدنامه است. این سخن که اکنون می گویند مگر وقتی ایلچی مختار شما عهدنامه می بست فراموش کرده بود یا اینکه دولت انگلیس قوت خود را زیاد می داند و چنان می پندارد که شکستن عهدنامه و عهدنامه جدید بستن آسان است همانا این همه بد عهدیهها مثل کارهای پونیک است که پادشاهی بود به بدعهدی معروف. و اینکه کارداران انگلیس می گویند هرات کلید هندوستان است و بسبب دوستی ایران با روس کلید هند به دست روس می افتد این سخن استوار نباشد.

اکنون 5 ماه است سپاه ما طی مسافت می کند و هنوز از سرحد ما به جائی نرسیده است که يك گلوله به دشمن بیندازد و نمی دانیم کی خواهد رسید و معلوم می شود که دیگر بار سپاه باید فرستاد. این کلید بسیار از در دور است. سپاه روسیه اگر عزم هند کند از هرات

بعد از 5 ماه به سرحد هند می رسد، آن وقت کلیدهای بسیار باید داشته باشد.

مملکتی را که درهم و دینار فراوان نیست و کشتی بسیار نیست و سلطنت بحر نیست چگونه بر هندوستان دست می یابد، در صورتی که يك تن سرکرده مهندس انگلیس در میان سپاه هرات با لشکر ایران جنگ می کرد و يك تن وکیل سفارت در کابل بود و يك تن در قندهار و به اصرار عهد می بستند که با دولت ایران خصومت اندازند، بزرگان انگلیس چه اندیشه می کنند؟ هیچ نمی گویند اینگونه کردار کار ما را مشکل خواهد کرد و به زحمت خواهیم افتاد؟

شاه شجاع که رانده افغانستان است و 30 سال است مواجب خوار ماست شایسته آن نیست که به جای دوست محمد خان که مردی عاقل است بنشیند و او از تجار در 100 تومان دو تومان نیم می گیرد و مملکت کابل را به نظم دارد؛ و نیز افغانان را قوت بسیار است و جنگ آورند. وزیر مختار انگلیس نوشته است که پادشاه ایران هرات را محاصره نمود و لشکر او سه کورت بیرق را بر سر دیوار قلعه زدند و افغانان با دست و شمشیر مدافعه نمودند و نگذاشتند به شهر درآیند و لشکری که ما فرستاده ایم بیشتر از هندوستان است و افغانان اهالی هندوستان را مرد جنگ نمی شمارند و به سخره می گیرند. بالجمله این دیواری که ما بدست خود می خواهیم خراب کرد و سنگر سختی در میان ما و اهل مشرق بود.

اکنون بر سر داستان رویم.

اگرچه سخنان دوک ولینگتون همه از در حکمت بود، لکن چون دولت ایران را با روسیه موافق گمان برده بودند مفید نیفتاد. اما حسین خان آجودان باشی دیگر باره از لندن به فرانسه سفر کرده معلم و ایلچی و آلات حرب طلب نمود و کارداران فرانسه کونت سرسی را سفیر بزرگ نمودند و 3 تن معلم توپچی و 2 تن معلم سواره و 5 تن معلم سرباز را حکم دادند که 8 سال ملازمت دولت ایران کنند و با هر دولتی که دولت ایران جنگ درافکند دست از مقاتلت باز ندارند. جنرال داماس که از شناختگان سرکردگان ناپلیون بود و بعد از آن

ص: 340

عزالت اختیار کرده بود و خواست در شمار چاکران شاهنشاه ایران باشد با حسین خان همراه شد و نیز چند تن از اهل حرفت برداشته روز دهم رجب از پاریس بیرون شده از راه اسلامبول و طرابزان طی مسافت کرد و پنجم شوال وارد تبریز گشت.

سفر کردن شاهنشاه غازی به اصفهان و دفع دادن مردم شیر را از آن بلده

هم در این سال اشرار و اوباش اصفهان سر به طغیان برآوردند و اهل صلاح و فلاح را آسوده نمی گذاشتند. چه بسیار شبها که مردم فاجر به خانهٔ مرد تاجر در می رفتند، زن و فرزندش را فضیحت می کردند، اموال و ائقالش را به غنیمت می بردند. اگر او را به جان امان داده و بامداد از در دادخواهی یاد از حدیث شبانه می کرد بی گمان شب دیگر سر از تنش برمی داشتند و بسیار وقت بود که اشرار حربه [ای] که مسلمین را بدان مقتول ساخته بودند در آبگیرهای مساجد غسل می دادند و شستن می فرمودند و بدان افتخار می کردند.

لاجرم شاهنشاه غازی منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله را به قلع و قمع اشرار و حکومت آن بلده مأمور ساخت و مصطفی قلی خان سمنانی را از حکومت کاشان معزول ساخته، شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه را به جای او منصوب داشت و مدتی دراز برنیامد که خویشان سفر اصفهان را تصمیم عزم داده، فرهاد میرزا [نایب الایاله/ معتمد الدوله] را در طهران بازداشت و محمد باقر خان بیگلربیگی و فرزند او عیسی خان را و محمد حسن خان سردار و حاجی عبد الرحیم خان افشار را با فوج قزوین و حاج یوسف خان سرتیپ را با فوج خاصه به حراست دار الخلافه بگذاشت و خود با جماعتی از لشکریان بطرف اصفهان در حرکت آمد و تا کاشان براند و قریب 50 تن از اهل کاشان را که نیز به شرارت شناخته بودند مأخوذ داشته روانه استرآباد فرمود؛ و حکم رفت که در استرآباد مقیم و مجاور باشند.

و هم در کاشان عریضهٔ خانلر میرزا که مأمور به حکومت کرمان و حدود سیستان بود برسید و از مردم بلوچ که قطع طریق می کردند سرهای فراوان فرستاد و [منوچهر خان] معتمد الدوله از اصفهان تا کاشان پذیره گشت و ملازم رکاب شد و شهریار غازی

روز بیست و پنجم شهر ذیحجه وارد اصفهان گشت و نصر الله خان کشیکچی باشی را مأمور ساخت تا اشرار در هر جا باشند مأخوذ دارد. 150 تن از مردم شریر بی دین در مدت اقامت شهریار در آن دیار دستگیر شد و بیشتر عرضه دمار گشت و برخی را مأمور به توقف اردبیل فرمودند و چنان آن عرصه امن گشت که بسیار شب به حکم معتمد الدوله اهل حرفت دکاکین را در نمی بستند و به خانه های خویش می شدند و آسوده می خفتند و هیچ وقت فلوسی از مال کس نابود نگشت.

خواستاری سلطان روم از ایمپراطور روسیه برای مصالحه با دولت ایران

و چون سلطان عبدالمجید خان پادشاه مملکت روم از کیفر محمّره بر حذر بود خاصه چون اصغا فرمود که شاهنشاه ایران با انبوه لشکر بطرف اصفهان کوچ داده، مکتوبی به ایمپراطور دولت روسیه کرد و خواستار شد که در اصلاح ذات بین جنبشی کند و او کتابی الفت انگیز مبنی بر این معنی گسیل حضرت شاهنشاه غازی داشت. قورت صاحب نایب و حامل صاحب ایلچی روس نامه ایمپراطور را به نظر شاهنشاه رسانیدند و مقرر شد که سفرا انجمن شوند و در تخریب محمّره و رفع زیان آن سخن کنند، چنانکه در جای خود مسطور می شود.

و هم در این وقت امام مسقط رسولی با عریضه و پیشکش به حضرت پادشاه فرستاد.

شرح احوال شاهنشاه غازی محمّد شاه قاجار در سال 1256 ق. / 1840 م.

اشاره

در سال 1256 هجری مطابق سنه سیچقان نیل ترکی چون 9 ساعت و 50 دقیقه از روز جمعه پانزدهم محرم برآمد، آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمّد شاه قاجار جشن نوروزی بگذاشت و بعد از نظم اصفهان در شهر ربیع الاول نصر الله خان سرکشیکچی باشی قاجار را مأمور به حکمرانی شیراز فرمود و میرزا نبی خان امیر دیوان را طلب داشت و منصب سرکشیکچی باشی به میرزا محمّد خان برادر نصر الله خان مفوض آمد.

و هم در این وقت حسین خان آجودان باشی با ایلچی دولت فرانسه و هدایای پادشاه فرانسه و معلمین سواره و پیاده برسید و مقرر بود که ایلچی فرانسه نیز متوقف در ایران باشد. کارداران دولت ایران گفتند ما دوستی پادشاه فرانسه را بزرگ می‌شماریم و مکانت عظیم می‌گذاریم؛ اما هر دو دولت که با هم طریق موافقت می‌سپارند عهدنامه [ای] در میانه نگار می‌دهند و بدان کار می‌کنند، آن گاه که ناپلیون زندگانی داشت از قبل شاهنشاه ایران فتحعلی شاه سفیری سفر فرانسه کرد و میان دولتین عهدنامه [ای] نگار شد، هم اکنون با پادشاه فرانسه بدان عهدنامه کار کنیم و ایلچی او را در دار الخلافه اقامت فرمائیم و صورت عهدنامه ناپلیون را که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم نکردم در اینجا نگارش می‌یابد که سخن با ایلچی فرانسه مستور نماند.

صورت عهدنامه ای که کارگزاران دولت ایران با اولیای دولت فرانسه نگارش داده اند

اشاره

چون در این اوان سعادت نشان و زمان میمنت اقتران خدیو فلك جاه و سلطنت دستگاه، ایمپراطور ممالك فرانسه و پادشاه ایتالیا، بنای الفت و اتحاد با اعلیحضرت قدر قدرت، قضا بسطت، خورشید رایت شاهنشاه صاحبقران و خسرو گیتی ستان، پادشاه انجم سپاه، آفتاب علم، وارث تختگاه کسری و جم، فرمانفرمای ممالك فسیحة المسالك ایران و عجم، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابو المظفر فتحعلی شاه خلد الله ملکه گذاشته به جهت تشیید مبانی الفت و وفاق دولتین علیتین و تجدید عهد مودت و اتفاق سلطنتین بهیتین از دو جانب با رخصت کامله تعیین رخصت گزار فرموده، از طرف جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا وزیر اعظم و کاتب سر ایمپراطوری صاحب حمایل همایون و نشانهای دولت، موسیو هوگ مأمور گردید و بنای عهد و شرط با بنده آستان فلك بنیان پادشاهی و چاکر درگاه سپهر انتباه شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابد قرین میرزا محمد رضا وزیر قزوین گذاشته،

به مقتضای صلاح دولتین علیتین با یکدیگر مکالمه و محاوره و مجاهده نمودند. از قرار شروح مسطورة ذیل مواد مرقومه بناگذاری نموده که من بعد امنای دو دولت کبری و اولیای دو سلطنت عظمی رضانامه آنها را قلمی و به مهر همایون مزین ساخته تسلیم یکدیگر نمایند.

ماده اول: اینکه فیما بین اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه فلك بارگاه ایران و جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا صلح مؤید بوده، من بعد با یکدیگر شرایط الفت و داد و مراسم محبت و اتحاد را مرعی فرموده همواره بین دولتین علیتین کمال وفاق بوده باشد.

ماده دوم: جناب ایمپراطور اعظم به مقتضی مراسم دوستی و مؤالفت با دولت علیه ایران متعهد و کفیل گردید که من بعد احدی رخنه در خاک ایران ننماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد از این دخل در خاک ممالک ایران نماید، جناب ایمپراطور اعظم با پادشاه سپهر تختگاه ایران موافقت به عمل آورده، به دفع دشمن پرداخته، حراست ممالک مزبوره را بنماید و به هیچ وجه خودداری نکنند.

ماده سیم: آنکه جناب ایمپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان حلال موروثی پادشاه ایران می باشد و حقیقت مطلب بر جناب ایمپراطور مشخص و معلوم است.

ماده چهارم: جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا تمامت قبایل طایفه روسیه را از ملک گرجستان و تمامی خاک ایران اخراج نموده، تا بالکلیه ترك حدود کشور ایران بنمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند، این شروط [را] از جمله شروط عهدنامه ایشان قرار داده به طریق امور دولت خود در این خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد در باب این مطلب فرموده بر ذمت همّت خود واجب و لازم ساخته.

ماده پنجم: آنکه از طرف قرین الشرف جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا يك نفر سفیر معتبر رخصت گزار متعین آید و در آستان فلك بنیان اعلیحضرت

قدر قدرت، پادشاه جمع‌جاء ایران اقامت نموده به خدمتگزاری و صلاح اندیشی دولتین قیام و اقدام نمایند.

ماده ششم: آنکه هرگاه رأی بیضا ضیای جهان آرای اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران اقتضا نماید که عساکر پیاده به ضابطه فرنگ تعلیم و مهیا نمایند؛ و بعضی قلعه‌ها به ضابطه قلعه فرنگ بنا گذارند، جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا بنا بر آن مطلب توپ سفری و تفنگ خزینه دار هر قدر ضرور باشد به صوب ایران ارسال و قیمت آن را از قرار قیمت فرنگستان به سرکار جناب ایمپراطور اعظم داده شود.

ماده هفتم: آنکه در دولت علیّه ایران هرگاه خواهش نمایند که به طریق قلعه‌های فرنگ ساخته باشند و توپخانه‌ها به قاعده فرنگ و ترتیب عساکر پیاده به ضابطه فرنگ تعلیم نمایند، هر قدر توپچی و مهندس و تعلیمچی لازم بوده و از قبیتان [- کاپیتان] معتبر ضرور شود، جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا بنا بر این مطلب متعهد گردید که ارسال صوب ایران نمایند که آنجا ترسیم قلعه و ترتیب توپخانه و تعلیم عساکر پیاده نمایند.

ماده هشتم: بنا بر موافقت این دو دولت بهیّه از جانب شوکت جوانب اعلیحضرت قدر قدرت، پادشاه جم‌جاء ممالک ایران از جهت قطع مکاتبه و مراسله که با قرال انگلیس گردیده، از جانب دولت علیّه ایران متعهد شوند که بنای خصومت با ایشان گذاشته به جهت دفع آنها عساکر روانه نمایند و بر این مطلب ایلچی شوکت مدار پادشاهی که به جانب هند و انگلیس رفته به ارجاع احضار او امر فرمایند و از جانب انگلیس و کمپنی آنچه بالیوز و وکلای قرال انگلیس که در ساحل بنادر عجم و ولایت ایران اقامت نموده باشند، آنها را مطرود و اموال و امتعه انگلیس ضبط شده، تجارت ایشان را بر بحرا از جانب ایران مقطوع نمایند؛ و فرمان قضا جریان پادشاهی در این خصوص از مصدر عزّ و شأن صادر گردد. در اثنای این مخاصمه از طرف ایران و انگلیس به جهت سفارت یا بهانه دیگر هر گونه سفیری که به جانب

آستان فلك بنیان پادشاهی عزیمت نمایند ایشان را مطرود نموده و راه ندهند.

ماده نهم: آنکه هرگاه در مستقبل، روسیه و انگلیس باهم اتفاق نموده، به جانب دولتین علیتین فرانسه و ایران عزیمت و حرکت نمایند، این دو دولت نیز به اتفاق یکدیگر به دفع آنها اقدام نموده، از روی موافقت و اتحاد به مخاصمه و محاربه و مجادله آنها پردازند. چنانچه به جانب یکی از این دو دولت بنای سفر و حرکت نمایند، اولیای دولتین ایران و فرانسه یکدیگر را خبر نموده، به دفع آنها پردازند و آنچه در ماده سابقه مرقوم شده از ضبط مال و امتعه ایشان و طریق مشروح در ماده فوق عمل نمایند و در مرافقت و موافقت و اعانت یکدیگر به هیچ وجه من الوجوه کوتاهی و اهمال و مساهله و امهال جایز و روا ندارند.

ماده دهم: آنکه اعلیحضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران موافقت و مطابقت فرموده، از صوب افغان و قندهار و آن حدود تجهیز سپاه و تهیه جنود فرموده، وقتی که مشخص شود و معین گردد به جهت تسخیر و تصرف ممالک هندوستان متصرفی انگلیس، عساکر و جنود منصوره پادشاهی را مأمور و ارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط و تسخیر نمایند.

ماده یازدهم: هرگاه کشتی فرانسه از صوب بنادر مملکت ایران ظهور و عبور نماید و بعضی تدارکات و جزئیات و برخی اشیاء ضروریات برای آنها در کار شود و لازم گردد، اهالی بنادر به ایشان محبت و معاونت نمایند و در تدارک آنها لوازم دوستی را به عمل آورده، اعانت نمایند.

ماده دوازدهم: آنکه جناب ایمپراطور اعظم خواهش می نماید که من بعد هرگاه به جانب هندوستان به جهت دفع انگلیس فرستادن لشکر ضرور شود و اقتضا نماید که از جانب خشکی سپاهی به جانب هندوستان ارسال نمایند، اعلیحضرت پادشاه ایران اذن و اجازت به ایشان عنایت فرمایند که از هر راه و هر طرف که رأی جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید به آنها رخصت داده، روانه هند شوند؛ و سپاه ایران نیز با ایشان موافقت نموده بالاتفاق عزیمت تسخیر هند نمایند. و من بعد در هر وقت که این اراده و عزیمت را

داشته باشند موقوف است بر آنکه مجددا اولیای دولت علیه ایران در این خصوص اظهار نموده، چنانکه رأی عالم آرای پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبور به ایشان بدهند، عهدنامه [ای] در این خصوص اظهار نموده فیما بین دولتین علیه ایران و فرانسه و کمیت لشکر آنها را که چقدر بوده باشد؛ و اینکه ذخایر و ضروریات ایشان در کدام راه و کدام منزل باید تدارک شود و چه مقدار سپاه ایران همراه بوده باشد، همگی را قرارداد نموده و به اذن و رخصت اعلیحضرت پادشاه جم‌جاه ایران روانه هندوستان شوند و در خصوص این مطلب باید اذن و رخصت شاهنشاهی و عهد و شرط علی حده شود.

کمترین بنده درگاه جسارت به تعهد این مطلب نموده، مجددا موقوف به عرض اولیای دولت قاهره و اذن شاهنشاه عالم پناه است.

ماده سیزدهم: آنکه هرگاه بجهت کشتیهای فرانسه در حین عبور از بنادر ایران بعضی اشیاء از ذخایر ضرور شود، اهالی بنادر به قیمت فروخته، تنخواه را از فرانسه بازیافت نمایند؛ و همچنین هرگاه در حین عبور سپاه ایشان از راه خشکی جیره و بعضی اشیاء ضرور شود، به نحوی که در ماده سابقه قلمی شده ذخیره و آنچه به عساکر آنها ضرور شود اهالی ایران به ایشان فروخته از قرار قیمت ایران تنخواه را بازیافت نمایند.

ماده چهاردهم: آنکه شروطی که در ماده دوازدهم مرقوم شده، مختص دولت فرانسه بوده با دولت روسیه و انگلیس به هیچ وجه من الوجوه شروط مزبوره قرارداد نشود و از هیچ سمت با ایشان راه عبور و مرور ندهند.

ماده پانزدهم: آنکه به جهت آمد و رفت تجّار بنا به انتفاع دولتین و امور متعلقه به تجارت در دار السّ لطنه طهران به خاکپای مبارک اعلیحضرت پادشاهی عرض شده، قراردادی به جهت امور مزبوره گذاشته شود و عهدنامه مجدّدی در این خصوص مرقوم نمایند.

ماده شانزدهم: آنکه انشاء الله تعالی این عهدنامه در دار السّ لطنه طهران بعد از چهار ماه از این تاریخ تبدیل شده، رضانامه به مهر مبارک اعلیحضرت قدر قدرت

شاهنشاهی مزین شده، تسلیم اولیای دولت فرانسه و به مهر جناب ایمبراطور رضانامه ایشان تسلیم اولیای دولت بهیبه ایران شود.

تحریرا در اردوی جناب ایمبراطور اعظم که محل فکستین بوده باشد فی شهر صفر هزار و دویست و بیست و دو هجری.

مراجعت ایلچی فرانسه به پاریس

مع القصه کارداران ایران عهدنامه ناپلیون را بر ایلچی فرانسه فرو خواندند و گفتند تاکنون پادشاهی به عظمت ناپلیون از مملکت فرانسه برنخواست و او چون خواست با شاهنشاه ایران طریق مرافقت سپرد، بر این شرایط گردن نهاد و اولیای دولت ایران چون با دولت انگریز پیوستگی داشتند سر به اتفاق ناپلیون درنیاوردند و اتحاد با دولت انگریز را رجحان نهادند و همچنان کارپردازان انگلستان چون از ناپلیون هراسناک بودند قدر موافقت با دولت ایران را نیکو می شناختند، ضراعت و مهربانی فراوان می نمودند و سیم و زر و آلات حرب چندانکه به کار بود به هدیه می فرستادند. اکنون که ناپلیون از میان برخاست و آن روزگار سپری شد، امروز خود را از دولت ایران مستغنی دانستند و نقض عهد کردند و به بهانه جنگ افغانستان و تسخیر هرات که در عهدنامه ایشان شرط است که سخن نکنند، اظهار رنجش نمودند و اخبار جنگ کردند. در این صورت اگر دولت فرانسه با شرایط عهدنامه ناپلیون با ما طریق موافقت سپرند روا باشد؛ و اگر نه دوستی به زبان جز زحمت سفرا ثمری نخواهد داشت.

ایلچی فرانسه را پذیرفتن این شرایط عظیم گران می نمود و او را از دولت خویش نیز رخصت نبود. لاجرم بعد از 3 ماه جواب نامه پادشاه فرانسه را گرفته به جانب پاریس معاودت کرده و جنرال و معلمین فرانسه در حضرت شاهنشاه کمر چاکری استوار کرده متوقف گشتند.

و شاهنشاه غازی بعد از نظم اصفهان و فارس از راه بروجرد و عراق مراجعت به دار الخلافه طهران فرمود [هشتم رجب 1256 ه. ق.].

نیابت فرهاد میرزا در حکومت فارس

هم در این سال در شب جمعه بیست و هشتم رجب، نصر الله خان سرکشیکچی

باشی در شیراز به درود جهان کرد و جسد او را حمل داده در بقعه شاهزاده عبد العظیم مدفون ساختند. و شاهنشاه غازی دختر فرمانفرمای مملکت فارس را از بهر درخشنده خورشید سپهر سلطنت ولیعهد دولت ابد آیت ناصر الدین شاه نامزد فرمود و برادر کهتر خود فرهاد میرزا را که حاکم طهران بود، نایب الایاله لقب داد و به مملکت فارس فرستاد. و میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را به وزارت او برگماشت.

فرهاد میرزا در عشر اول ذیقعه وارد شیراز گشت و آن مملکت را به نظام کرد و چون مردم بهبهان در گذاشتن منال دیوانی کار به ممالط می کردند، منصور خان سرتیپ فراهانی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز بدان اراضی گسیل ساخت تا بعضی از مردم شیراز را دستگیر کرده به شیراز فرستاد. و میرزا قوما که کارفرمای بهبهان بود فرار کرده به نزدیک منوچهر خان معتمد الدوله حاکم اصفهان و خوزستان شتافت.

و هم در این سال آن هنگام که شاهنشاه غازی از کاشان رهسپار اصفهان بود معروض درگاه افتاد که مردم کرمان بر خانلر میرزا که این وقت حکومت آن اراضی داشت برشوریده اند و او را در حکومت کرمان و اخذ منال دیوان مداخلت نمی گذارند.

شاهنشاه در خشم شده بدان شد که جماعتی را به تدمیر اشرار آن بلده مأمور ساخته، طایفه شماعی و کلانتری و بعضی از اعیان آن اراضی را که باعث این فتنه بودند کیفری به سزا کنند.

کارداران حضرت از در ضراعت زبان به شفاعت گشودند که چون میان حاکم و رعیت کار به منازعت رفته است، چون خانلر میرزا نصرت یابد، به قوت حکومت روزگار دراز مردم را به نکال و عقاب خواهد داشت و اگر حکومت کرمان به دیگر کس مفوض شود، به سلامت نزدیک تر باشد. لاجرم فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی را به حکومت اختیار فرمود و او را با یک فوج سرباز و دو عراده توپ و 300 سوار شاهیسون روانه نمود.

بعد از ورود فضلعلی خان، مردم کرمان سر اطاعت پیش داشته، دست از طغیان

کوتاه کردند. و خانلر میرزا برحسب فرمان حاضر درگاه شد و بعضی از اشرار کرمان که از بیم جان به قلاع خبیص و اسفندقه و دیگر جایها گریخته بودند اندک اندک آسوده خاطر شده باز جای آمدند.

گرفتاری آقا خان محلاتی و درآمدن او به طهران و دیگر باره فرار کردن و طغیان ورزیدن او

در این سال چنانکه بدان اشارت شد چون آقا خان محلاتی در قلعه بم دستگیر آمد، او را روانه درگاه شهریار داشتند. روزی چند در بقعه شاهزاده عبد العظیم توقف کرد و بر جان خویش ترسان بود. حاجی میرزا آقاسی حاج عبد المحمّد محلاتی را که در معنی آقا خان از تحمیلات او بار فرمانبرداری از دوش فرو گذاشت و فرار کرد به شاهزاده عبد العظیم فرستاد تا او را مطمئن خاطر ساخته حاضر حضرت سازد. آقا خان را اگرچه این امر رنجی عظیم بود؛ لکن پذیرفتار گشت و کلاه از سر برگرفته دستاری سبز به قانونی که آئین سادات قرشی است بر سر بسته و به اتفاق حاجی عبد المحمّد به خانه حاجی میرزا آقاسی نزول کرده، به شفاعت او از وخامت عمل آسوده گشت. و بعد از روزی چند رخصت یافته روانه محلات شد و در خانه و قلعه خویش نشیمن کرده و مزرع و مرتع خود را مالک آمد.

آن گاه از اولیای دولت خواستار آمد که او را اجازت سفر مکه معظمه و زیارت عتبات عالیات دهند. این مسئولش نیز به اجابت مقرون گشت. پس زنان و فرزندان و اموال و ائقال خود را از راه بغداد روانه کربلا و نجف نموده، آن گاه در مدت 3 ماه در هرجا از بلدان ایران اسبی نامبردار شنیده بود که توانست خرید از مردم خویش به نهانی فرستاد و دوچندان که سزا بود بها داد و چنانکه کس ندانست در محلات 500 سر اسب تازی جهنده به مضممار بست و اعداد کار سفر کرد و مردم رزم دیده را نیز به بدل زر بفریفت و در عشر اول رجب

یک شب

ص: 350

از محلات برنشسته راه کرمان پیش داشت، چه در کرمان جماعت عطاء الهی به تمامت طریقت اسمعیلیه دارند و آقا خان را امام وقت پندارند، خواست تا در آنجا لشکری انجمن کند و سر به خودسری برآورد. فرمانی چند از قبل شاهنشاه غازی مجعول کرده شبیه خط و مهر تمامت مستوفیان درگاه را در پشت فرامین رقم کرد، بدین شرح که «ما حکومت کرمان را تفویض به آقا خان نمودیم، امر و نهی او را مردم کرمان نافذ دانند و سر از فرمان او برنتابند» و خود نیز به اعیان کرمان بدان گونه که رسم حکام است مکتوب ها کرد و به حاجی سید جواد مجتهد کرمان بدین شرح نامه [ای] کرد.

نامه آقا خان محلاتی به حاجی سید جواد

اشاره

سفر کعبه کنم تا به خرابات رسم زانکه سالک به حقیقت رسد از راه مجاز

بنده درگاه عزم زیارت مکه معظمه داشتم، در عرض راه این احکام و فرامین رسید، مأمور حکومت و توقف در کرمان شدم. مهمان پذیر باشید و السلام.

و از این سوی چون خبر بیرون شدن آقا خان از محلات معروض درگاه پادشاه افتاد و مکنون خاطر او مکشوف شد، حیلت سازی او را رقم کرده به دست مسرعان سبک سیر روانه مملکت یزد و کرمان داشت.

مع القصه آقا خان همه جا به سرعت تمام طی مسافت کرده نخستین به کنار شهر یزد رسید و چون جماعتی از قبایل عطاء الهی در آن محال نشیمن داشت نتوانست پوشیده گذشت، خواست تا ایشان را نیز با خود کوچ دهد. لاجرم میرزا حبیب الله دبیر خود را روز سیزدهم رجب روانه شهر یزد نمود و عریضه [ای] از اردکان نگار کرده ارسال خدمت شاهزاده بهمین میرزای بهاء الدوله نمود. بدین شرح که «شاهنشاه غازی مرا رخصت سفر مکه معظمه فرموده تا از بندر عباس طریق مقصد سپرم» و فرمانی از پادشاه نگاشته از حاجی میرزا آقاسی نیز بنمود که «آقا خان از راه بندر عباس روانه مکه معظمه است حکام بلدان و امصار عرض راه حشمت او را نگاه دارند و همه جا

پذیره او گردند و مهمان پذیر باشند.»

بهاء الدوله که فرمانگزار آن اراضی بود بفرمود تا در میان شهر خانه [ای] از بهر ورود او معین کردند و سازوبرگ مهمان نوازی مهیا داشتند و چند کس نیز به استقبال او بیرون فرستاد که روز پانزدهم رجب که آقا خان ساعت ورود خود را مشخص کرده او را به شهر درآورد.

روز دیگر یک تن از پذیره شدگان آقا خان مراجعت کرده و در حضرت شاهزاده معروض داشت که آقا خان از شهر یزد بدان سوی عبور کرده و در قلعه نو که یک فرسنگ و نیم تا شهر مسافت دارد فرود شده، و هم در زمان چند تن از مردم عقدائی درآوردند و معروض داشتند که آقا خان حکم داد تا مردم او 70 نفر از شتران ما را مأخوذ داشته با خود برانندند.

شاهزاده بهاء الدوله یک تن رایض خود را بدو فرستاد که برای شما خانه [ای] در شهر معین کرده ایم چه شد که در نیامدید و شتران این مردم را از بهر چه رانده اید. آقا خان در جواب گفت که من فردا که پانزدهم است نماز دیگر به شهر درمی آیم و از حضرت شاهزاده برخوردار می شوم و این شتران را به کری گرفته ام و زر کری را به میرزا حبیب الله حکم فرستاد که در شهر برساند. میرزا حبیب الله نیز بر ذمت نهاد و خود نیز به نزد آقا خان شد که روز دیگر او را به شهر درآورد و زر کری را به شترداران برساند و گذشتن از کنار یزد را بهانه چنین آورد که چون گروهی از ایل عطاء الهی در این محال نشیمن دارند برای دیدار ایشان و اخذ زکوتی که در میان آن جماعت برقرار است بدانجا شد [م].

مقاتلت و مبارزت بهمن میرزای بهاء الدوله با آقا خان محلاتی

بالجمله صبح پانزدهم مکشوف افتاد که آقا خان دو ساعت قبل از سپیده دم از قلعه نو برنشسته و به طرف کرمان شتافته و هنگام زوال آفتاب مسرعی از دار الخلافه برسید و خط شاهنشاه و نگارش حاجی میرزا آقاسی را به شاهزاده بهاء الدوله سپرد. بدین شرح که:

آقا خان از محلات فرار کرده و مثالی چند از پادشاه

ص: 352

جعل نموده تا بدان دست آویز فتنه انگیزد. چون او را بیایبی مأخوذ دار و مغلولا به طهران فرست.

شاهزاده بهاء الدوله خشمگین شد و نخستین پرسش کرد که مردم آقا خان چندند و مکشوف داشت که برادرانش محمد باقر خان و میرزا ابو الحسن خان و دیگر میرزا احمد و میرزا حبیب الله و میرزا هادی و 200 سوار کارآموده و جماعتی از شمخالچی ملازم رکاب او است و در یزد نیز جماعت عطاء الهی با او پیوستند.

شاهزاده بهاء الدوله را در یزد لشکری به دست نبود، 100 تن از نگاهبانان قلعه ارك یزد را برداشته با 20 تن سوار که حاضر بود آهنگ آقا خان کرد. بعضی از مردم مجرب گفتند:

این چه عزم است که تصمیم داده [ای] با این قلیل مردم پیاده چگونه می توان با سواران از جان گذشته درآویخت، بیم آن است که مردم شما هزیت شوند و شما دستگیر گردید و نام دولت را پست کنید.

بهاء الدوله از غضب افروخته گشت و گفت:

آقا خان و لشکر او را مکان آن نیست که من از او اندیشناک شوم، اگر همه يك تنه باشم از قفای او تاختن کنم و او را درهم شکنم.

این بگفت و اسب خویش را طلب داشته برنشست و آن قلیل مردم را برداشته، مانند ضرغام غضبان رهسپار گشت. چون 3 فرسنگ طی مسافت کرده به محمدآباد رسید، مسموع داشت که سرباز شقاقی از کرمان مراجعت به طهران می نماید و در سر یزد فرود می شود. يك تن به طلب مدد ایشان فرستاده، خود از قفای آقا خان طریق مهریز که تا شهر یزد 15 فرسنگ است گرفت و نزدیک به سپیده دم وارد مهریز گشت. آقا خان از آنجا کوچ داده بود و از آن سوی سرباز شقاقی سر از فرمان برتافته کس به مدد بیرون نشد.

در این وقت بهاء الدوله خویشتن راه سر یزد برداشت و در آنجا ابو الفتح خان سرهنگ شقاقی را به کلمات عتاب آمیز خطاب کرده 300 تن از سرباز شقاقی اختیار کرد. و هم در زمان از دنبال آقا خان شتابان گشت. اما آقا خان در همه جا در بیابان، دور از شارع قطع منازل می کرد و به آهنگ

شهر بابک و سیرجان می تاخت و 10 فرسنگ از آن سوی مهریز چشمه و برجی در بیابان ظاهر بود. آقا خان بر سر آن چشمه فرود گشت و هنگام زوال آفتاب که از آنجا خواست کوچ داد، شاهزاده بهاء الدوله با 300 تن سرباز شقاقی 100 تن پیاده جندقی برسید و در آن گرمگاه روز قوت گرما، چشمه آب را در دست دشمن یافت ناچار از گرد راه آهنگ جنگ کرد.

دو رویه صف راست کردند. سواران آقا خان و شمخالچیان و جماعت عطاء اللهی هم دست و هم داستان حمله در انداختند. شاهزاده بهاء الدوله که به حکم حسب و نسب آموخته حرب و خوکرده میدان بود چون این بدید اسب بر جهانند و از چپ و راست تاختن همی کرد و حمله همی برد، ناگاه در گرمگاه میدان گلوله [ای] بر اسب او آمده و اسب از پای برفت.

بهاء الدوله را از این حدیث دهشتی در ضمیر جای نکرد و همچنان پیاده در پیش روی سرباز از یمین به شمال شد و لشکر را تحریض بچنگ داد. بالجمله تا هنگام فرو شدن آفتاب هردو لشکر در برابر هم رزم دادند و میرزا ابو الحسن خان برادر آقا خان نیز فراوان مبارزت نمود و جلادت آشکار کرد. 8 تن از سربازان مقتول گشت و 16 تن از مردم آقا خان به خاک افتاد و بسیار کس جراحت یافتند.

چون شب تاریک شد آقا خان با سواران خود راه سیرجان برگرفت و چون آن ارض سرحد یزد و کرمان بود، بهاء الدوله روا ندید که بی اجازت کارداران دولت از مملکت خویش بدان سوی سفر کند و دیگر پیادگان نفس گسسته را از ققای سواران بتازد. لاجرم صبحگاه از سر آن چشمه راه یزد برگرفت.

اما در کرمان یک روز از پس آنکه مناشیر مجعول آقا خان را مردم شهر مطالعه کردند، مسرعان سبک سیر با فرمان پادشاه وارد کرمان شدند و حکم دستگیر ساختن او را برسانیدند و گیرودار او را در یزد نیز آنها داشتند. فضلعلی خان حاکم کرمان به اعداد کار پرداخت.

و هم در این وقت چنان افتاد که کهن دل خان والی قندهار و مهردل خان برادر او و خوانین افغان چنانکه به شرح رفت بعد از فرار از قندهار و پناه آوردن

به دربار شهریار برحسب فرمان بلوک شهر بابک به سیورغال ایشان مقرر شد و نشیمن از آنجا جستند تا هنگام برسد و سفر قندهار کنند و بر مملکت خویش دست یابند. بعضی از مردم شهر - بابک از سرداران افغان رنجیده خاطر شدند و از در خصومت سخن کردند، عاقبت کار به مقابله و مقاتله کشید، سه چهار هزار تن از مردم شهر بابک و ایل عطاء اللهی و خراسانی هم گروه شده آهنگ افغانان کردند و حاجی محمد علی شهر بابکی کارفرمای آن جماعت گشت. افغانان چون قوت آن جمع نداشتند، در قلعه شهر بابک متحصن گشتند و از جانبین بازار محاربت رواج گرفت.

در میان این گیرودار آقا خان برسید و این حدیث را از اقبال بخت دانست، چه لشکری ساخته جنگ بیافت و در خاطر نهاد که نخستین قلعه افغانان را مسخر داشته اموال ایشان را مأخوذ دارد، آن گاه راه شهر کرمان سپارد، پس لشکریان را در کار محاصره استوار داشت؛ و از آن سوی محمد باقر خان برادر خود را روانه سیرجان نمود تا مردم آن اراضی را از طغیان آقا خان بیگاهاند و ایشان را به اطاعت و انقیاد او بخواند. محمد باقر خان به اراضی سیرجان شتافت و قلعه زیدآباد را معقل خویش ساخته به اغوای مردم پرداخت.

و از جانب [دیگر] فضلعلی خان بعد از آگهی از کار آقا خان، مردم خویش را برداشته از کرمان بیرون تاخت و در منزل پاریز، ورود محمد باقر خان را در قلعه زیدآباد اصغا نمود. نخستین آهنگ او کرد و محمد باقر خان چون قوت مقاتلت با او نداشت در قلعه زیدآباد متحصن گشت و برادر را از این کار آگهی فرستاد. آقا خان بی توانی از شهر بابک و عطاء اللهی و خراسانی سپاهی گزیده ساخته راه زیدآباد گرفت، آن گاه که آفتاب سر بزد به زیدآباد رسید و هم از گرد راه جنگ در پیوست و تا هنگام زوال آفتاب آتش حرب افروخته گشت و بسیار کس از جانبین به درود جهان کردند.

در پایان امر لشکر آقا خان شکسته شد و او با مردم خود فرار کرده به اراضی احمدی و لار گریخت

و فضلعلی خان بعد از این فتح از سیرجان به شهر بابک آمد و روزی چند از سرداران افغان معذرت جست و اشرار قبایل سیرجان و شهر بابک را کیفر کرد.

آن گاه معلوم داشت که آقا خان دیگر باره در احمدی و لار تجهیز لشکر کرده و به طرف اسفندقه و جیرفت رفته و سعید خان رودباری و مردم گرمسیر با او پیوسته اند و قلعه اسفندقه را که معقلی محکم است، سیغناق خویش کرده و از حبوبات و غلات انباشته ساخته. فضلعلی خان مردم خویش را برداشته به دفع او رهسپار آمد و در ارض سوغان برای تجهیز لشکر روزی چند اقامت نمود و از کرمان 3 فوج سرباز و 2 عراده توپ طلب نموده، با لشکر خویش پیوسته کرد.

در این وقت خبر رسید که آقا خان از اسفندقه به طرف گرمسیر سفر کرد.

فضلعلی خان دیگر از قفای او تاختن را مناسب وقت ندانست و دفع دادن او را در اول بهار نیک تر شمرد، لاجرم مراجعت به کرمان کرد.

سفارت عبد الرزاق افندی

هم در این وقت قنبر علی خان مافی از سفارت بغداد مراجعت کرد و از قبل علیرضا پاشا، عبد الرزاق افندی کلیددار روضه کاظمین علیهما السلام به درگاه آمده و اظهار مسکنت و معذرت کرد و زیان محمّره را بر ذمّت نهاد و حامل صاحب ایلچی روسیه برای تماشای اصفهان حاضر حضرت گشت.

طغیان خانلر میرزا علیه شاهزاده بهاء الدّوله

و هم در این وقت شاهزاده خانلر میرزا که بعد از ورود فضلعلی خان به کرمان طریق خدمت می سپرد چون به شهر یزد رسید با شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدّوله درآویخت که از این پیش حکومت این شهر با من بود و من در این امر از تو سزاوارترم. شاهزاده بهاء الدّوله چون دید خانلر میرزا هنوز طفلی است اگر با او از در مبارزت بیرون شود و او را دفع دهد پسند خردمندان نخواهد بود، شهر یزد را بگذاشت و راه اصفهان برداشت.

کارداران دولت مسرعی گسیل ساخته خانلر میرزا را حاضر کردند و شاهنشاه غازی همی خواست او را در موقف عتاب بدارد و عقابی کند. به شفاعت حاجی میرزا آقاسی عصیانش منسی گشت و شاهزاده بهاء الدّوله دیگر باره به حکومت یزد بازشتافت.

و هم در این وقت میرزا رضای میزان آقاسی از سفارت خوارزم بازآمد و از جانب الله قلی توره نیز رسولی برسید، چهل رأس اسب ترکمانی پیش گذرانید.

حرکت محمد شاه به طرف همدان

آن گاه شاهنشاه غازی بعد از 3 ماه و 10 روز توقف از اصفهان خیمه بیرون زد و از راه خوانسار و جرفادقان قطع مسافت کرده به نهاوند و از آنجا به همدان سفر کرد و در آنجا شاهزاده حمزه میرزا را طلب فرمود و حکومت قزوین را به طهماسب قلی خان تقویض داشت؛ و در آنجا بعضی از مردم خوانسار و گلپایگان که از حکومت تیر الدوله فرخ سیر میرزا به زحمت بودند زبان به سعایت بازداشتند و سخن از در کذب و بهتان در انداختند و به عرض کارداران دولت رسانیدند که شاهزاده با محمد تقی خان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل ابواب مکاتبات فراز کرده در عصیان و طغیان با دولت ایران مواضعه نهاده اند. لاجرم برحسب فرمان بخشعلی خان قراباغی یوزباشی برفت و او را در قزوین به حضرت آورد و بعد از فحوص مکشوف افتاد که او را جنایتی نبوده و از در سعایت بدو بسته اند، لاجرم ملازمت خدمت گشت.

وزارت محمد امین خان نسقچی باشی در گیلان

مع القصة شاهنشاه غازی از همدان به قزوین راند در عرض راه عریضه فرخ خان پیشخدمت خاصه که از منزل کرون مأمور به فحوص حال مردم گیلان شد، رسید. و مکشوف افتاد که امان الله خان افشار وزیر گیلان طریق زهد گرفته و چنان در تزه نام برداری کند که هنگام عبور در بازار و برزن اگر حبات گندم و ارزن درنگرد که از جوال زراعت پیشه پاشیده باشد، ایستاده شود و حبه حبه بدست خویشتن برگرد، جامه پشمین پوشد و بر حصیر نشیند، از این روی فیصل امور بدست او مهمل مانده و منال دیوانی مأخوذ نیفتاده.

لاجرم فرمان شد که فرخ خان غفاری، یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان افشار را روانه درگاه سازد و خود به نظم شهر و اخذ منال دیوانی پردازد. لاجرم ایشان از گیلان بیرون شده در قزوین به رکاب پیوستند و محمد امین خان نسقچی باشی به جای امان الله خان وزارت گیلان یافت و حکم رفت که فرخ خان در گیلان

توقف کرده منال دیوانی را به جمله مأخوذ دارد و سالهای مستقبل را نیز عمل معین کند که این گونه فتور در کار خراج نیفتد و فرخ خان این خدمت پرداخته کرده بعد از 8 ماه طریق درگاه برداشت.

وقایع دیگر

بالجمله شاهنشاه بعد از این وقایع راه طهران برگرفت و در دار الخلافه نزول فرمود و این هنگام جهانگیر میرزا و جلال الدین میرزا پسران کامران میرزای والی هرات به تقبیل سده سلطنت رسیده، جبین ضراعت بر خاک نهادند و مورد الطاف و اشفاق خسروانه شدند. و هم در این سال سلیمان خان امیر تومان از حکومت خمسه معزول شده و شاهزاده حمزه میرزا فرمانگزاری یافت.

و [هم در این سال] ملا عبد العزیز کاشانی به اتفاق عبد الرزاق افندی مأمور به سفر بغداد و توقف آن اراضی گشت تا در کار زوآر و تجار ایران شحنگی کند و نگران باشد که از لشکر و رعیت آل عثمان ایشان را زیانی نرسد.

شرح حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال 1257 ه. / 1841

اشاره

در سال 1257 هجری مطابق سنه اودئیل ترکی چون 3 ساعت و 40 دقیقه از شب یکشنبه بیست و هفتم شهر محرم سپری شد، آفتاب به حمل تحویل داد. شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط عید گسترده کرد و چاکران درگاه را به بذل درهم و دینار شاد ساخت.

در اول بهار این سال از فضلعلی خان حاکم کرمان عریضه ای برسید که اگرچه آقا خان از این جنگ شکسته برفت، لکن از اندیشه خویش باز نداشته در تجهیز لشکر و اعداد کار روزگار برد، اگر سپاهی در خور جنگ بدین جانب آهنگ کند روا باشد. لاجرم فرمان شد تا حبیب الله خان امیر توپخانه با مردان میدان و توپهای باره کوب بسیج راه کرده طریق کرمان برداشت. و از آن سوی چنانکه بدان اشارت شد، آقا خان در گرمسیر میناب تجهیز

لشکر کرده و در آن چند ماهه زمستان اعداد خویش را به سزا دید و با سواره و پیاده انبوه 2 عراده توپ و قورخانه فراوان برداشته به آهنگ تسخیر شهر کرمان رهسپار گشت.

فضلعلی خان حاکم کرمان چون این بشنید نخستین اسفندیار خان برادر خود را با فوجی از لشکر به استقبال جنگ او بیرون فرستاد. و از قفای او عبد الله خان سرتیپ با 2 فوج ملایری و توپسکانی و 2 عراده توپ راه برگرفت. ولی محمد خان سرتیپ تفنگچی کرمان نیز با سپاه خود از دنبال ایشان راه سپر شد. نخستین در دشت آب، اسفندیار خان با آقا خان دچار گشت، از دورویه صف برکشیدند و جنگ در پیوستند. بانگ گیرودار بالا گرفت، اسفندیار خان مردانه بکوشید و از آن سوی آقا خان و برادرانش پای سخت کردند و پی در پی حمله افکندند و در میانه اسفندیار خان چند زخم گران برداشت و هم گلوله بر مقتلش آمده، از پای درآمد و لشکر او هزیمت شده بعضی کشته و برخی پراکنده شدند.

آقا خان چون از کار اسفندیار خان برداخت، هم در آن گرمی بر سر عبد الله خان تاختن آورد. عبد الله خان به اول حمله ضعیف گشت و چون قوت جنگ او را در خویش ندید در قلعه بزنجان متحصن گشت. آقا خان در حصار دادن او سودی نیافت او را بگذاشت و بی توانی آهنگ ولی محمد خان سرتیپ کرد و از گرد راه چون صرصر خزان بر وی زد، در اول حمله لشکرش را پراکنده ساخت و نیز محمد ولی خان را دستگیر نمود. آن گاه در 7 فرسنگی کرمان در اراضی بردسیر به قلعه مشیز جای کرد و به اعیان کرمان همه روزه مکتوب فرستاد و ایشان را اغوا همی کرد که فضلعلی خان را دست بسته به من فرستید.

در این وقت امیر توپخانه از گرد راه برسید و نخست آهنگ آقا خان کرد و او نیز بی خوف و هراس در برابر امیر توپخانه ایستاد و صف راست کرده جنگ به پیوست.

آتش بلا بالا گرفت و دخان توپ و تفنگ جهان را قیرگون ساخت.

در پایان کار آقا خان شکسته شد و طریق فرار در پیش داشت و باز کُری کرده در مشیز جای کرد و امیر توپخانه مظفر و منصور به شهر کرمان درآمد.

اما فضلعلی خان از درد برادر و غلبه آقا خان پوست بر تنش زندان گشت و دانست که اگر در شهر دیر بماند دور نباشد که مردم کرمانش دستگیر ساخته به آقا خان سپارند، ناچار به تجهیز لشکر پرداخت و در مدتی اندک سپاهی در خور جنگ برآورد و به خونخواهی برادر کمر بسته به اتفاق امیر توپخانه راه قلعه مشیز برداشت.

آقا خان چون دید از اغوای مردم کرمان جمعیت فضلعلی خان متفرق نشد و اینک مرد برادر کشته با لشکر ساخته درمی رسد مصاف او را پسندیده نداشت و از قلعه مشیز بیرون شد و به جانب بم و نرماشیر کوچ داد. فضلعلی خان از فرار او دل قوی کرد و از قفایش تاختن کرد و در منزل ریگان که سرحد بلوچستان و نرماشیر است بدو رسید و هر دو لشکر ساخته جنگ شده، درهم افتادند و از یکدیگر همی کشتند. بعد از کشتش و کوشش فراوان لشکر آقا خان شکسته شد و دو بهره از مردمش مقتول و دستگیر آمدند. و هم در این وقت روز بیگاه شد و تاریکی جهان را فرو گرفت آقا خان هم در آن تاریکی از راه بیابان طریق فرار پیش داشت و تا قندهار براند و از آنجا راه هندوستان سپرده در بندر بمبئی سکون اختیار کرد. فضلعلی خان بعد از آن فتح مراجعت به کرمان کرده صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه داشت.

سرکوبی قبایل سرکشی

هم در این سال در مملکت فارس میان قبیله قشقائی و اهل ممسنی خصمی واقع شد و کار به مقاتلت و مبارزت انجامید. فرهاد میرزا که حکومت شیراز داشت، میرزا فضل الله نصیر الملک را در آن بلده گذاشته به میان قبایل شتافت، قلعه طوس و قلعه نودر و دیگر معاقل ایشان را خراب کرد و از قبایل رستم و بکش و جاوی و دشمن [ز] یاری که شعب ممسنی هستند گروگان گرفت و علی ویس خان برادر خانعلی خان ممسنی را با چند تن از اشرار مأخوذ داشته بر دهان توپ بست

و آتش در زد و خانعلی خان فرار کرده به جانب ماهورمیلاتی گریخت. آن گاه حاجی شکر الله خان برادر میرزا آقا خان وزیر لشکر را به حکومت بهبهان بازداشت و از قبایل باوی و آغا] جری و نوئی و بایر احمدی [بویر احمدی] و دیگر قبایل گروگان گرفته به حاجی شکر الله خان سپرد تا آن جماعت را به شیراز کوچ داد و میرزا کوچک یاور توپخانه را با توپ و سرباز در ممسنی به حکومت گذاشت و خود از راه خشت به بوشهر رفت.

فرستاده هرات

و هم در این سال شیر محمد خان افغان از قبل کامران میرزای والی هرات و یار محمد خان برادر خود که وزارت کامران داشت با پیشکشی لایق به درگاه پادشاه آمد و خواستار عفو گناه گشت و معروض داشت که بعد از آنکه ناهمواری مردم انگلیس را در افغانستان معاینه کردیم و دانستیم که عصیان پادشاه ایران گناهی بزرگ بوده، اینک از در اطاعت و متابعت ایستاده ایم و نام پادشاه را بر سیم و زر نقش کرده ایم و خطبه به نام او می خوانیم.

حکومت حاجی خان شکی در کرمانشاهان و قتل او به دست مردم کردند

اشاره

و هم در این سال نور محمد خان سردار قاجار بر حسب فرمان از حکومت خوزستان معزول شد و حاجی خان شکی به فرمانگزاری خوزستان و نظم حدود عراقین عرب و عجم مأمور گشت. اگرچه حاجی خان مردی جلد و شجاع بود و نسب به سلیم خان شکی می برد که بسیار وقت نامش در این کتاب مسطور افتاد و از اهل سنت و جماعت بود و در کیش خود متعصب و متمم بود، از آن سوی بیشتر از اهالی ایلات خوزستان و قبایل حدود عراقین غالی باشند و امیر المؤمنین علی علیه السلام را خدای یگانه دانند تعالی الله عما یقول الظالمون، لاجرم حاجی خان آن مردم را بر اموری که خلاف شریعت خویش می دانستند مأمور می فرمود، خاصه در قطع شارب، و ایشان از کلمات او هارب بودند.

عاقبت کار

ص: 361

به خصومت رفت و در میان قبیله کردند آثار بی فرمانی پدیدار آمد و حاجی خان چون این بشنید با لشکری اندک به میان آن قبیله سفر کرد تا ایشان را کیفر کند. نخست مردم کردند از در اطاعت و فرمانبرداری بیرون شدند و هدیه و تحف پیش کشیدند و گفتند از مذهب و کیش ما سخن مکن و دیگر هرچه گوئی فرمان پذیریم و سر از اطاعت و انقیاد بیرون نکنیم. حاجی خان نیز بدین سخن رضا داد.

از قضا يك تن از مردم او را برای اخذ آذوقه و با مردی از شناختگان کردند کار از مناقشه به مبارزت انجامید و مقتول گشت، حاجی خان چون اصغای این قصه نمود سخت خشمگین شد و آن کین که در خاطر می نهفت آشکار ساخت و حکم داد تا تمامت مردم کردند را در کنده و زنجیر کشند و به جانب کرمانشاهان کوچ دهند و آن جماعت چون این بدیدند يك باره از در منازعت بیرون شده هم دست و هم داستان رو به سرای حاجی خان نهادند و او بهر مدافعت میان استوار کرد و چون شیر عرین از رواق خویش کمین بگشاد و 40 تن از مردم کردند را هدف گلوله آتشین ساخت. در پایان امر از اطراف آن خانه صعود کردند و آن رواق را بر سر او فرود آوردند و آتش در آن سرای زدند. حاجی خان از آن رواق بیرون شد و چون نیروی مقاتلت نداشت خویشتن داری همی کرد تا سپیده صبح سر برزد.

این هنگام به میان کاهدانی درگریخت و مقداری کاه بر زیر خود ریخت، غوغا طلبان درآمدند و بعضی از مردم او را مقتول ساختند و او را نیافتند و چون ساعتی برگذشت و آتش به کاهدان در افتاد، ناچار از میان کاه بیرون شد و مردم آن بلده به جانب او حمله بردند و تفنگها بگشادند. به يك بار چهار زخم گلوله بیافت و با چنین جراحت خنجر خویش را کشیده بدان جماعت بتاخت و دو تن را با زخم خنجر بکشت و خود نیز بیفتاد و بمرد. مردم کردند بعد از قتل او از بیم شاهنشاه ایران کوچ داده و در اراضی بغداد نشیمن کردند.

چون این خبر معروض درگاه پادشاه افتاد، عبد الحسین خان جوانشیر را که نسب به ابراهیم خلیل خان می برد، به حکومت آن اراضی نصب فرمود؛ و علیرضا پاشا وزیر بغداد را فرمان کرد که آن جماعت را دست بسته به درگاه فرستد.

وقایع دیگر

و هم در این سال يك تن از فرزندان شاهنشاه غازی که نام و لقب خاقان مغفور فتحعلی شاه داشت و هنوز چهار ساله بود به درود جهان کرد.

و هم در این سال از قبل کارداران انگلیس ریخ صاحب طیب به دست آویز سیاحت به دار الخلافه طهران آمد و با اولیای دولت سخن از اتحاد دولتین در میان نهاد و چون اکراهی از این سوی نیز ندید شادخاطر باز شد تا سفیری برای انجام مصالحه طریق ایران گیرد.

اسارت محمد ولی خان دولو

و هم در این سال 800 سوار از جماعت ترکمانان بر سر قافله زوار مشهد مقدس تاختن برده، هیچ دقیقه از اسر و سبی و قتل و غارت فرو نگذاشتند. و هم در عرض راه از قضا با محمد ولی خان برادرزاده آصف الدوله که با معدودی به شکارگاه رفته بود باز خوردند و او را نیز مأخوذ داشتند. چون آصف الدوله را این قصه مسموع افتاد با لشکری ساخته به اراضی ترکمانان تاختن برد و ایشان را زحمت فراوان کرد و با این همه محمد ولی خان را نیافت چه او را به جانب مرو تاخته بودند.

لاجرم باز مشهد مقدس شده صورت حال را معروض داشت. شاهنشاه غازی محمد علی خان غفور را به نزدیک الله قلی توره فرمانگزار خوارزم رسول فرستاد که اگر «ایلغار ترکمانان به فرمان تو بوده، ساخته جنگ باش و اگر نه این جماعت را که طراز این منازعت کرده اند کیفر کن و محمد ولی خان و دیگر اسیران را به حضرت ما فرست».

هم در این سال بعد از فرار آقا خان، امیر توپخانه طریق بلوچستان گرفت و 15 منزل از آن سوی کرمان تاختن برد قلعه بمپور را محصور داشت و مدت 10 روز دیوار برج و باره را به گلوله توپ و خمپاره تخریب داد. مردم بمپور فریاد برداشتند و امان طلبیدند، امیر توپخانه صغیر و کبیر آن شهر را کوچ داده در لشکرگاه سکون داد و آن قلعه را با خاک پست کرد و روزی چند در آن اراضی اقامت داشت. از قضا یک روز که امیر توپخانه به شکارگاه رفته بود یک تن از سربازان دست جمیله [ای] را بگرفت و با او درآویخت و خواست با او درآمیخته، شوهر آن زن این بدید و غوغا برداشت و مردم بمپور جنبش کردند و خواستند تا زنان و اطفال خویش را با تیغ گذرانیده از پس آن رزم دهند تا به تمامت مقتول گردند و نیران حرب افروخته گشت و آلات ضرب به کار افتاد.

در این وقت امیر توپخانه برسید و چندانکه خواست این آتش افروخته را بنشانند نتوانست، او نیز تیغ برکشید و حکم بر قتل داد. بیشتر از آن مردم عرضه هلاک و دمار گشت و دیگر اسیر و دستگیر شد. پس از بمپور اسیران را با کنده و زنجیر با خود ببرد و تا مسافت 5 منزل به قندهار برفت و بسیار کس از متمرّدين را نابود ساخت، آن گاه صورت حال را عریضه کرده با اسیران فراوان روانه درگاه پادشاه داشت. شاهنشاه غازی طپانچه تمام الماس به تشریف او بفرستاد و دیگر سران و سرکردگان را خلعتهای گوناگون کرد و ایشان را حکم به مراجعت فرمود.

و در این سال مکنیل صاحب از انگلیس برای انجام کار مصالحه وارد دار الخلافه گشت و شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه از حکومت کاشان معزول شد و علی خان -

سالار خوان به جای او منصوب گشت؛ و از قبل ایمپراطور روسیه غراف مدن به درگاه آمد و هدایای خویش را با مکتوب ایمپراطور پیش داشت و حامل صاحب مراجعت به پترزبورغ کرد.

و هم در این سال برادر اعیانی شاهنشاه بهمن میرزا حکومت آذربایجان یافت و خال او نور محمد خان سردار به وزارت او سرافراز آمد و همچنان سلطان مراد میرزا به حکومت بروجرد مأمور گشت و خانلر میرزا فرمانگزار همدان و شاهقلی میرزا حاکم ملایر گشت و نیز فضلعلی خان از حکومت کرمان معزول آمد.

حکومت عباسقلی خان جوانشیر در کرمان

عباسقلی خان جوانشیر والی کرمان و حدود بلوچستان گشت و از دار الخلافه راه برگرفت. بعد از ورود به یزد در خاطر گرفت که اسیران بنفهل را که امیر توپخانه در ممالک ایران پراکنده ساخته چندانکه تواند به زور یا به زر از مردم بازستاند و به مساکن خویش رساند، تا دل مردم بلوچ را به سوی خویش کند و نام دولت را به عدالت بلند سازد. پس 10 روز در یزد اقامت کرد و معادل 3000 تومان زر مسکوک در بهای اسیران بذل کرد و میرزا محمد علی مجتهد یزد را نیز وصیت کرد که از پس او چندانکه اسیر از شهر و قری به دست شود خریده روانه کرمان دارد.

آن گاه راه کرمان برگرفت و بعد از ورود به کرمان نیز چندانکه در میان سرباز و توپچی و تفنگچی کرمانی اسیر بنفهل یافت بخرید و جمعی را نیز به قوت فرمانگزاری از سرای مردمان طلب داشت و این جمله را آذوقه و علوفه عطا کرده، به تفاریق روانه بنفهل داشت و از برادرزاده محمد علی خان بنفهل سجلی رسید بستد و صورت حال را [در] عریضه [ای] نگار داده روانه دربار داشت.

شاهنشاه غازی او را تحسین کرد و فرمان داد که چندانکه در عراق از اسرای بنفهل به دست شود روانه کرمان دارند. بالجمله 3600 تن اسیران بنفهل به دست عباسقلی خان والی باز وطن شدند و بیشتر از آن جماعت را نیز بذر زراعت عطا کرد و محراب خان

و دیگر بزرگان بنفهل را به خلعت و عطیت شادکام ساخت و همچنان حاکم سیستان را به بذل تلید و طریف و انفاذ خلع و تشریف شیفته خاطر کرد، چندانکه از دیگر چاکران پادشاه نیک تر پذیرای فرمان بود و طریق تجارت به طرف بلوچستان و سیستان گشاده گشت.

مع القصة عباسقلی خان والی کار کرمان و بلوچستان را به نظم کرد و در اخذ منال دیوانی با مردم به رفق و مدارا بود و بر ذمت نهاد که چون در مملکت او مالی به سرقت برند، اگر از سارقین مأخوذ نتواند از خویشان برساند. چنانکه با این پیمان 2000 تومان زیان یافت و مالی که چند ساله در حدود یزد و اصطهبانات به سرقت رفته بود به ابلاغ امید و بیم استرداد کرده به خداوند مال تسلیم نمود.

و دیگر فتحعلی خان مهنی که در آذربایجان محبوس بوده، بعد از وفات خاقان مغفور فتحعلی شاه فرار کرده به میان قبایل مهنی و مجاز که در اسفندقه و سازه و ده جیرفت نشیمن داشتند دررفت و حکام کرمان تا این وقت بدو دست نیافتند، عباسقلی خان چندانکه خواست خاطر او را از دهشت و وحشت پرداخته کند و به نزدیک خویش حاضر سازد، نتوانست. لاجرم میرزا اسد الله خان مستوفی کرمان را با جمعی از لشکریان مغافضة بر سر او تاخت و فتحعلی خان به میان ریگستان گریخت و لشکر از قفایش بتاخت و او را در فراز تلی به محاصره انداخت و به قوت یورش او را گرفته، مغلولا به کرمان آوردند و از آنجا روانه طهران داشتند.

و دیگر قلعه بم را که از مرد و لشکر خراب و بی آب افتاده بود تعمیر کرد و علف و آذوقه چندین ساله به ذخیره نهاد و چاه آب آن را که انباشته بودند حفر نمود و در حومه کرمان حکم داد تا 12000 اصله توت غرس کردند تا از بهر کرم قز و تحصیل ابریشم به کار باشد.

بازگشت کهن دل خان به قندهار

و دیگر چنانکه مرقوم شد، بعد از غلبه مردم انگلیس بر افغانستان بر حسب فرمان شهر بابک و از فارس بلوک هرات و مروس به تیول و سیورغال سرداران افغان مقرر شد و کهن دل خان سردار افغان به اتفاق رحیم دل خان و مهردل خان

برادرانش و محمد صدیق خان و محمد عمر خان پسران او و سایر پسرها و سردارهای قندهار و 500 تن ملازمان او در شهر بابک جای کردند. بعد از حکومت عباسقلی خان والی چون افغانان به مبارزت مردم انگلیس بیرون شدند چند کت کهن دل خان سردار خواست تا راه قندهار گیرد و با لشکر انگلیس طریق گیرودار سپرد. چون در میان دولت انگلیس و ایران از روزگار قدیم طریق مهر و حفاظت گشاده بود والی بدین امر رضا نمی داد. چون لشکر انگلیس یک باره از افغانستان بیرون شد و دیگر جای عذر نماند و نیز کهن دل خان بیمناک بود که مبادا بعضی از مردم قندهار با او از در مخاصمت بیرون شوند و او را دفع دهند، لاجرم عباسقلی خان واجب دانست که پناهنده دولت ایران را کامیاب باز فرستد.

و از آن سوی چون کهن دل خان از اولیای دولت اجازت مراجعت حاصل کرد و برادر خود رحیم دل خان را ناگاه به کرمان فرستاد و صورت حال را باز نمود. عباسقلی خان والی نخستین کس فرستاده و منازل عبور ایشان را از نرماشیر تا سرحدات و از آنجا تا سیستان علوفه و آذوقه فراهم کرد و اسمعیل خان سرکرده جمازه سواران و نایب الحکومه بم و نرماشیر را حکم فرستاد که 100 شتر آذوقه به ایشان حمل دهد و چند تن مرد مقنی با خود همی برد که اگر حاجت افتد در عرض راه حفر چاه کند و محمد رضا خان حاکم سیستان را مکتوب کرد که سپاهی لایق به ایشان همراه کند تا در قندهار متمکن شوند.

بالجمله محمد رضا خان حاکم سیستان بعد از ورود ایشان بدان اراضی پسر خود لطفعلی خان را با 3000 سوار ملازم رکاب کهن دل خان ساخت تا او را به قندهار برده بر مسند حکومت جای داد و خطی از کهن دل خان گرفت و نزدیک عباسقلی خان فرستاد. بدین شرح که

برحسب امر کارداران دولت ایران، لطفعلی خان با لشکر خود طریق خدمت سپرد و اینک من در قندهار مستولی شده ام و او را حارس و حافظ قلعه ارک قندهار داشته ام.

عباسقلی خان در پاداش این خدمت و ازای این زحمت

خنجر و کارد مرصع و دیگر اشیاء نفیسه از بهر محمد رضا خان و لطفعلی خان انفاذ داشت.

فتنه مخدومقلی ترکمان و ظهور حضرت ایشان در گرگان

هم در این سال يك تن از مردم حیلت اندیش که در صورت به کیش درویشان بود و در معنی خبر از خوی ایشان نداشت، در اراضی گرگان به دعوی کرامت و وصول به مقام ولایت سر برکشید و مخدومقلی ترکمان که در میان قبایل تکه و یموت حکمروا و مکاتی به سزا داشت با جماعتی از ترکمانان سر بر خط ارادت او نهاد و چنانکه رسم ترکمانان است و نام اینگونه مردم را به نگاه داشت حشمت بر زبان نیارند، او را نیز «حضرت ایشان» لقب کردند و به پشتوانی او طریق عصیان گرفتند. محمد ناصر خان قاجار قوانلو که این هنگام حکومت استرآباد داشت صورت حال را در حضرت شاهنشاه باز نمود.

شاهنشاه غازی فرمان کرد تا محمد حسن خان سردار ایروانی با 10000 تن سوار و سرباز آهنگ او کرد و شاهزاده اردشیر میرزا فرمانفرمای مازندران نیز با لشکری جزار جنبش فرمود و از اراضی خراسان جعفرقلی خان ایلخانی برونجردی طریق گرگان گرفت و 6000 خراسانی را با خود کوچ داد.

چون ارض گرگان لشکرگاه گشت و ابطال رجال انجمن شدند برای ترکمانان جای جنبش و کوشش نماند. مخدومقلی بی آنکه تیغی فراز شود یا تیری پرواز گیرد مربع و مرتع بگذاشت و به جانب دشت طریق فرار برداشت. اردشیر میرزا به صواب دید سردار رسولی بدو فرستاد که بیهوده طریق فرار مسپار که از ترکتاز این لشکر مخلصی نتوانی جست. اگر کوچه سلامت جوئی حضرت ایشان را به حضرت ما فرست و زن و فرزند بزرگان ترکمان را بدین جانب گسیل کن.

مخدومقلی خان چون این حدیث بدانست و ابواب چاره از همه جا مسدود یافت ناچار محمد خان پسر خود را به اتفاق حضرت ایشان به درگاه شاهزاده فرستاد و اعیان ترکمان نیز گروگانها با پیشکش گسیل داشتند و پیمان نهادند که اگر

فرمان رود تا صرة خوارزم بروند و رزم دهند.

اردشیر میرزا صورت حال را معروض درگاه داشت، شاهنشاه غازی فرمان کرد که شاهزاده با لشکر يك ماه در گرگان اوتراق کند تا محمد علی خان غفور از سفارت خوارزم باز شود و مکنون خاطر الله قلی توره مکشوف افتد و در ازای این خدمت نشان شیر و خورشید تمام الماس و حمایل مرتبه اول سرتیپی به تشریف شاهزاده اردشیر میرزا عنایت فرمود.

و هم در این سال معادل 30000 تومان از منال دیوانی فارس را برحسب فرمان پادشاه، فرهاد میرزا برای علف و آذوقه سپاه امیر توپخانه به بمپور فرستاد.

سفر کردن منوچهر خان معتمد الدوله به خوزستان و دفع فتنه محمد تقی خان بختیاری

اشاره

هم در این سال چنانکه از پیش مرقوم گشت محمد تقی خان کونرسی [- کونرسی] بختیاری فحل صعاليك و قدوه طاغیان بود و از اموال مجتازان و کاروانیان خزاین برهم نهاده 10000 سوار آماده [و] فراهم داشت. بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از اصفهان، معتمد الدوله در قلع و قمع او يك جهت شد و در اول خریف از اصفهان خیمه بیرون زد و آهنگ اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران کرد و از لشکر فوج خوی و فوج ششم تبریز و فوج لرستان و تفنگچی کلبادی مازندرانی و سوار بختیاری و لرستانی و لشکری که در تحت فرمان سلیمان خان ارمنی بود با 6 عراده توپ ملازم خدمت ساخت و راه خوزستان پیش گرفت و همه جا توپهای جنگی را با خود حمل همی داد و هر جا به کوهستان و بیلاق ها عبور کرد و یخ سارهای سخت پیش آمد، بفرمود تا با تبر و آلات دیگر یخ بشکستند و توپ ها را تحویل دادند و از آب ها و سنگلاخ ها همه به دست توپچیان و سربازان عراده های توپ را بکشیدند و راه ببردند.

علینقی خان برادر محمد تقی خان که ملتزم رکاب بود، برادر را از این درنگ و

شتاب آگهی فرستاد و پیام داد که چاره خویش کن؛ بلکه سر اطاعت پیش دار که جز این راهی و پناهی نمی دانم. لاجرم محمد تقی خان برادر دیگر خود محمد کریم خان را با اشیائی چند به استقبال فرستاد. پس محمد کریم خان برسید و پیشکش و عریضه برادر را برسانید و محمد تقی خان نیز از قفای او با اشراف قبیله در منزل مال میر پذیره گشت و به ملازمان معتمد الدوله پیوست، ملاطفت فراوان و تشریف گرنامه یافت. آن گاه از معتمد الدوله خواستار آمد که شبی در قلعه تل به میهمان او حاضر شود و مسئولش به اجابت مقرون افتاد.

معتمد الدوله يك روز در آن قلعه به میهمان او رفت. هم در آن قلعه معروض داشت که اگر اجازت فرمائی من در این قلعه با عشیرت خویش متوقف باشم و چون نوروز بگذرد و در اول بهار در شوشتر حاضر شوم، هم این آرزو پذیرفته آمد با برادران و یاران خویش در قلعه تل جای کرد و معتمد الدوله با لشکر طریق شوشتر سپرد و بیستم محرم وارد شوشتر گشت. اما چون نوروز سلطانی سپری شد و زمان میعاد فراز آمد محمد تقی خان باز طریق عصیان گرفت و از حاضر شدن به درگاه سر برتافت، چندانکه او را به وعد و وعید، بیم و امید دادند مفید نیفتاد. علینقی خان و محمد شفیع خان گفتند که محمد تقی خان بر خویشان ترسناک است و او را نیز از قبایل بختیاری دشمنان فراوانند.

اگر اجازت رود علینقی خان به قلعه تل سفر کند و در آنجا در حراست عشیرت او بباشد، تواند بود که راه حضرت گیرد.

معتمد الدوله، محمد حسین خان قراگوزلو و علینقی خان را روانه قلعه تل نمود و ایشان برفتند و او را مطمئن خاطر کرده تا صحرای له بهری که 5 فرسنگی شوشتر است بیاوردند. هم در آنجا محمد تقی خان خواستار آمد که میرزا محمد خان کلبادی رفته او را از نو پیمانی نهد و اطمینانی دهد. بفرموده معتمد الدوله، میرزا محمد خان نیز برفت و باز کار به انجام نشد. این کرت خواستار شد که معتمد الدوله خود بدانجا سفر کند و سهم او را بشکند. هر چند شفیع خان و محمد حسین خان و میرزا محمد

خان او را از اینگونه سخن منع کردند پذیرفتار نگشت. چون معتمد الدوله این سخن بشنید گفت:

اگرچه هم اکنون قوت آن دارم که محمد تقی خان را دستگیر سازم لکن چون از دراستیمان تا بدین جا سفر کرده، او را ندیده می‌انگاریم بگذارید تا به قلعه معاودت کند و آنچه سرنبشت اوست دیدار نماید.

پس محمد تقی خان به قلعه تل شد و سرکردگان به محل خویش عود کردند. پس از آن معتمد الدوله به تجهیز لشکر پرداخت و حکم داد تا از قبایل هفت لنگ و چهارلنگ بختیاری مردان کاری انجمن شوند. کلبعلی خان و جعفر قلی خان پسر اسد خان بختیاری با مردم خود برسیدند و علیرضا خان که پدرش را محمد تقی خان مقتول ساخته بود، با دلی پرکین و مردمی کینه جوی حاضر گشت و علی همت خان و مهدیقلی خان و دیگر سران بختیاری با لشکرهای ساخته بتاختند.

آن‌گاه معتمد الدوله از شوشتر کوچ داده در تخت قیصری فرود شد و سلیمان خان سرتیپ برادرزاده خود را به طلایه سپاه و نظم لشکر اختیار نموده طریق قلعه تل پیش داشت. محمد تقی خان چون این بدید دانست که با سیل بنیان کن ره نتوان بست، مجال اقامت محال یافت. لاجرم اموال و ائقال و عشیرت و تبار خود را برداشته با ابطال رجال به نزدیک شیخ ثامر خان فرمانگزار قبایل چعب (1) شتافت و با خود اندیشید که معتمد الدوله را با شیخ چعب قوت مبارزت نباشد و نیز چعب از حدود روم است و او را بدین اراضی فرمان عبور نیست و اگر در شمار روم نباشد از توابع فارس خواهد بود. در هر حال بیرون حکومت معتمد الدوله است و شیخ چعب نیز فرمان پذیر هیچ سلطان نبود و همواره 15000 سوار جرّار آماده داشت.

بالجمله محمد تقی خان در فلاحیه سکون یافت و از پس او معتمد الدوله قلعه تل را به علی رضا خان پدر کشته سپرد و خود عنان به جانب چعب بگردانید و نخستین شیخ - ثامر خان را پیام کرد که:

به صواب نزدیکتر آن است که محمد تقی خان را که گناه

ص: 371

1- (1). کعب.

کرده دولت و در تحت حکومت من است به من فرستی و فتنه خفته را انگیختن و بندگان خدای را خون ریختن سبب نباشی.

شیخ ثامر خان پاسخ فرستاد که:

من و محمد تقی خان هردو تن از چاکران شاهنشاه غازی می باشیم، لکن او امروز پناهنده من است اگر حفظ و حراست او نکنم در میان عرب هدف سرزنش و شنعت باشم یک تن از شناختگان درگاه را بدین جا فرست تا محمد تقی خان را مطمئن خاطر ساخته بدان حضرت آرد.

معمد الدوله، سلیمان خان سرتیپ را برای انجام این امر روانه فلاحیه داشت و او شیخ ثامر خان و محمد تقی خان را ایمنی داده، به اتفاق وارد لشکرگاه ساخت.

معمد الدوله دیگر باره او را مورد نوازش و نواخت داشته، میرزا محمد خان کلبادی را به مهمانداری او امر فرمود و چند تن را نیز بگماشت که نگران او باشند تا مبادا طریق فرار سپرد و فرمود شیخ ثامر خان بعد از مراجعت علی نقی خان و عشیرت محمد تقی خان را روانه لشکرگاه دارد. بعد از مراجعت، شیخ چعب در بیرون کردن ایشان از فلاحیه کار به رفق و مدارا کرد و ایشان نیز هر روز به ملاحظه و مسامحه روزگار گذاشتند و علی نقی خان در نهان اعداد لشکر همی کرد. لاجرم معمد الدوله سفر فلاحیه را تصمیم عزم داد. از میانه محمد شفیع خان خواستار آمد که مرا رخصت فرمای تا به فلاحیه شوم و اهل محمد تقی خان را به اتفاق علی نقی خان بدین سوی آرم و اجازت یافته به فلاحیه شد.

چون نتوانست علی نقی خان را به دستیاری پند و اندرز بدین سوی آرد و خود با او هم داستان شد و روی از طریق اطاعت برتافت و بعد از روزی چند یک شب که از تیرگی ستاره دیدار نمی گشت به اتفاق شیخ ثامر خان 15000 سوار جزّار که در این مدّت اعداد کرده بودند، برداشته به اردوی معمد الدوله شبیخون آوردند و اطراف اردو را دایره کردار پره زدند و به یک بار گلوله های آتشین بباریدند. معمد الدوله را که دل قوی و رأی رزین بود از جای نرفت و سلیمان خان سرتیپ را حکم داد که هیچ کس از لشکریان از جای خود جنبش نکند. همگان

ص: 372

برجای خود رده باشند و توپچیان با گلوله توپ دفع اعراب دهند.

بالجمله لشکر عرب و بختیاری یورش آوردند و توپچیان دهان توپها به سوی ایشان بگشادند و آتش در دادند. بسیار کس از آن جماعت نابود گشت و لختی بازپس شدند، دیگر باره دلیری کرده یورش افکندند و علی نقی خان نزدیک به خیمه میرزا محمد خان کلبادی تاختن آورده، بانگ در داد که «هان ای برادر چه نشسته ای که وقت فرار است».

محمد تقی خان از جای جنبش کرد که خود را به علی نقی خان رساند، میرزا محمد کلبادی چون شیر غضبان بدو حمله کرد و گریزی که در دست داشت بر وی فرود آورد و بفرمود تا چند تن او را گرفته کشان کشان به سراپرده معتمد الدوله رسانید و معروض داشت که شبیخون این لشکر برای رهائی محمد تقی خان است. بهتر آن است که در این سراپرده محبوس باشد. معتمد الدوله فرمود تا او را زنجیر گران برنهادند و نیک بداشتند.

بالجمله 5 ساعت از شب گذشته تا یک ساعت قبل از سپیده دم، لشکر عرب و بختیاری از هر جانب اردو همی یورش افکند و با گلوله توپ خسته شده بازپس نشست.

چون صبح روشن شد دیگر تاب درنگ نیاوردند و پشت با جنگ داده روی به فرار نهادند. چون در معابر رودلاخ فراوان بود، بسیار مردم ایشان غرقه آب گشت. مع القصه 800 تن از مردم بختیاری و عرب مقتول گشت و فراوان زخم‌دار شدند و از لشکر معتمد الدوله 7 تن مقتول و 36 تن مجروح گشت.

مشایخ اعراب که سالها از شیخ ثامر خان زحمت دیده بودند و جز گردن نهادن و رنج بردن چاره ای نداشتند چون این خبر بشنیدند از دور و نزدیک به نزد معتمد الدوله شتافته، از در دادخواهی غوغا برداشتند. شیخ عبد الرضا که از صناید قبایل جعب و با شیخ ثامر خان نیز قرابتی داشت از سهم او فرار کرده روزگاری دراز در بغداد می زیست و به آرزوی حکومت فلاحیه می بود این هنگام مکتوبی به درگاه معتمد الدوله فرستاد و بر حسب حکم او

به لشکرگاه پیوست و همچنان قبیله باوی به نزدیک او شتافتند و به نوازش او کام یافتند. و دیگر شیخ عقیل و شیخ عجیل و جماعتی از مشایخ حاضر شده به خلاع گوناگون مفتخر آمدند.

و از آن سوی منصور خان سرتیپ فراهانی از قبل فرهاد میرزا که این وقت حکومت فارس داشت با افواج خود برای اخذ منال دیوان مأمور سفر چعب بود و شیخ ثامر خان او را مکاتی نمی گذاشت ناچار در منزل چم صابی به نزدیک معتمد الدوله آمد و پس از چند روز مردم خود را برداشته از نهر جراحی که مشهور به نهر خزاین است عبور نموده، بدان سوی آب لشکرگاه کرد. و معتمد الدوله بفرمود تا بر نهر خزاین که در کنار بیوت فلاحیه گذرگاه دارد قنطره بندند تا لشکر را از آب عبور داده در تخریب فلاحیه و تدمیر شیخ ثامر خان کار یک سره کند. چون لشکریان به قطع نخیل و ساختن پل مشغول شدند، شیخ ثامر خان بی چاره ماند و علمای فلاحیه را با قرآنهاى مجید به شفاعت بیرون فرستاد. معتمد الدوله در جواب گفت شیخ ثامر خان را سه کار باید کرد:

نخستین آن هنگام که فرمانگزار فارس بودم منال دیوانی چعب را نداده است آن مال را به من فرستد و [دوم] علینقی خان را با عشیرت محمد تقی خان بدین سوی گسیل سازد. سه دیگر آنکه با مترددین و بازرگانان شوشتر و دزفول نیکتر مهر و حفاظت ورزد.

علما باز شدند و شیخ ثامر خان پذیرفتار این شرایط گشت الا آنکه در فرستادن علینقی خان و اهل محمد تقی خان طلب مهلتی نمود. معتمد الدوله فرمود از این نیز با تو دریغ ندارم، به شرط آنکه دو تن از اعیان مردم خویش به گروگان روانه لشکرگاه داری.

پس دو تن از اکابر چعب را که یکی فدعم و آن دیگر مرید نام داشت به گروگان گذاشت و معتمد الدوله ساز مراجعت نمود و محمد تقی خان را با کنده و زنجیر با خود کوچ همی داد.

در منزل قریبه يك قطعه نشان تمثال پادشاه مرصع به جواهر مصحوب میرزا ابراهیم مستوفی برسید و معتمد الدوله بدان مفاخرت جسته روانه شوشتر گشت و

قصه شیخون و فتح ثانی را معروض درگاه سلطانی داشت. دیگر باره يك قبضه شمشیر و يك رشته حمایل سرخ و سبز امیر تومانی با گل مرصع از حضرت پادشاه در حق او مبذول افتاد و آقا اسمعیل پیشخدمت خاصه سلام، بدو آورد. معتمد الدوله بدان شکرگزاری جشنی بزرگ کرد و 450 دست خلعت از خویش به اعیان لشکری و رعیت فرستاد.

و هم در این وقت محبعلی خان ماکوئی با 6 عراده توپ و فوج قدیم خوی و دو فوج قراچه داغ و فوج قهرمانیه و فوج خلیج ساوه و فوج زرنند بیات و سواره بروجرد و کرمانشاهان برحسب امر شاهنشاه غازی به نزدیک معتمد الدوله آمد.

اما چون مدت میعاد شیخ ثامر خان به پایان رسید و از فرستادن عشیرت محمد تقی خان خبری سمر نگشت جز اینکه آقا عباس برادر کهنتر محمد تقی خان به پای خویش به نزدیک معتمد الدوله آمد و امان یافت، معتمد الدوله بدان سر شد که دیگر باره لشکر به فلاحیه برد. اما شیخ ثامر خان، علی تقی خان را گفت که از این زیاده مرا نیروی حراست شما نیست صواب آن است که به دیگر جای تحویل دهید. علینقی خان از فلاحیه بیرون شد و از قفای او زنان و فرزندان محمد تقی خان کوچ داده، به دست آویز قرابتی که با خلیل خان بهمئی داشتند به خانه او شتافتند. خلیل خان نیز چون توان این کار نداشت ایشان را با خویش راه نداد و از آنجا طریق شعاب قلل جبل گرفتند تا در جبال شامخه معقلی بدست کنند، از قضا در این آمد و شد با لشکر منصور خان دچار شدند و به جمله دستگیر آمدند.

چون خبر به معتمد الدوله بردند صفر علی خان باجلان را به لشکرگاه منصور خان فرستاد تا ایشان را به شوشتر آورد و دیگر محمد کریم خان از فلاحیه بیرون شده به خانه خلیل خان بهمئی فرود شد و خلیل خان بی توانی کس به نزدیک علیرضا خان که از قبل معتمد الدوله در قلعه تل جای داشت فرستاد و او را آگهی داد. علیرضا خان جماعتی را به دستگیر نمودن او مأمور نمود و خود نیز از دنبال

از آن سوی محمد کریم خان تفرس این حال کرده از خانه خلیل خان فرار کرده در عرض راه با علیرضا خان دچار شد از دو جانب جنگ پیوستند و مردانه بکوشیدند، در میانه محمد کریم خان به زخم گلوله تنگ از اسب در افتاد و جان بداد. و از جانب دیگر گروهی از سواران معتمد الدوله که برای گرفتن محمد کریم خان بیرون شدند، ناگاه به محمد شفیع خان سامانی [- سهونی] باز خوردند، در اراضی دیناران او را گرفته در زنجیر کشیدند. علینقی خان از گرفتاری او آگاه شد، از ملا محمد دینارانی استمداد کرده با گروهی بر سر سواران تاختن آورد و محمد شفیع خان را از ایشان گرفته رها ساخت.

از این سوی علیرضا خان این خبر بشنید که علی نقی خان با ملا محمد دینارانی، محمد شفیع خان را رها ساخته اند از قلعه تل بیرون تاخت و بدان جماعت در رسید و جنگ پیوست؛ و در اول حمله ایشان را درهم شکست، علینقی خان فرار کرده بر جلی بلند صعود کرد و ملا محمد مقتول گشت و بیشتر مردم او و لشکر علینقی خان دستگیر گشتند. علیرضا خان گرفتاران را محبوس کرد و سر ملا محمد را از تن دور کرده به نزدیک معتمد الدوله فرستاد.

در این وقت معتمد الدوله فرمود که شیخ ثامر خان در ادای منال دیوان و فرستادن علی نقی خان نقض عهد کرد و گروگان او را زمان نکال برسید و حکم کرد تا فدم و مرید را در بازار شوشتر سر از تن بگیرند و شیخ ثامر خان نیز بر خود نهاده بود که ایشان را به قتلگاه فرستاده چه از پیش زن و فرزند هردو تن را به بریدن موی و پوشیدن سلب سوگواری امر کرد. بالجمله مردم شوشتر از حکم معتمد الدوله آگاه شدند، آقا سید حسین شوشتری و دیگر علمای آن بلده به حضرت شتافته به شفاعت زبان باز کردند و ایشان را از موقف هلاک رها دادند. پس بفرمود تا هردو تن را در خانه آقا محمد زمان شوشتری جای دادند و بی توانی آهنگ چعب فرمود.

و این هنگام نیز از شاهنشاه غازی منشور برسید که ما فلاحیه و نواحی آن را از تحت حکومت فرهاد میرزا و عمّال فارس انتزاع کردیم و علاوه بر اصفهان و لرستان و خوزستان با تو سپردیم. پس میرزا محسن خان شوشتری را به حکومت شوشتر باز گذاشته روز هشتم رمضان راه فلاحیه برداشت.

شیخ ثامر خان چون این بدانست نخست در صیانت قلعه و حصانت مکان خاطر گماشت و باز اندیشید که قلعه فلاحیه را آن رصانت نیست که با چنین سیل بنیان کن پای دارد و پس اموال و ائقال و زن و فرزند خود را برداشته روی به قلعه کوت - شیخ نهاد که معقلی متین و حصنی به نهایت حصین است.

چون فرار او مکشوف افتاد، معتمد الدوله، شیخ مسلم را که حاضر بود فرمود که به نزد برادر خویش شیخ عبد الرضا شتاب کن و او را از بغداد ملازم رکاب ساز که حکومت فلاحیه خاص اوست و آقا محمد زمان شوشتری را روانه کوت شیخ ساخت و فرمود شیخ ثامر خان را بگوی که «اگر هم اکنون به نزدیک ما شتایی و منال دیوانی را ادا نمائی همچنان شیخ قبیله و حاکم سلسله خواهی بود». آقا محمد زمان برفت و بی نیل مرام باز آمد، لاجرم معتمد الدوله کوچ بر کوچ تا فلاحیه سفر کرد. مردم آن بلده قرآنهای حمایل کرده استقبال نمودند، شیخ عبد الرضا نیز از راه برسید و بر حسب وعده حکومت فلاحیه یافت.

و محبعلی خان شجاع الدوله ماکوئی را که ملازم خدمت او بود از فلاحیه به حکومت بختیاری فرستاد و دو فوج خوی و دو عراده توپ و 1000 تن سوار با او همراهی کرد و مقرر داشت که از قبایل بختیاری دو فوج سرباز بساز کند و خراج 5 ساله بختیاری را بپردازد و از بزرگان ایشان 100 خانوار به شرط گروگان به سوی دار الخلافه کوچ دهد.

به خواستاری محبعلی خان، کلبعلی خان و جعفر قلی خان از قبایل چهارلنگ و محمد - مهدی خان و علیرضا خان از قبایل هفت لنگ که ملازم لشکرگاه معتمد الدوله بودند با او همراه شدند تا در بعضی امور با ایشان که بینای آن اراضی اند

شوری کند و محبعلی خان راه بختیاری برگرفت.

اما شیخ ثامر خان گمان داشت که به سبب حدت گرما و سورت تابستان، معتمد الدوله را در آن اراضی تاب اقامت نخواهد ماند و پس از مراجعت او بر فلاحیه تاختن خواهد کرد. چون مدتی از روزگار گذشت و استواری قدم او را بدید هم در کوت شیخ تاب درنگ نیاورد و از آنجا به کویت که اراضی حجاز است گریخت و مخفی زیست.

در این وقت شیخ عبد الرضا که سالها به امید حکومت فلاحیه می زیست بی داعی از فلاحیه فرار کرد و برادرش شیخ مسلم نیز از لشکرگاه گریخته بدو پیوست و همچنان فدعم و مرید که سپرده میرزا محسن خان بودند از شوشتر بگریختند، چون حیوانات وحش از چپ و راست پراکنده شدند. لاجرم معتمد الدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر فرمانگزاری خوزستان به مولی فرج الله مفوض داشت و محمّره را که به فتنه بصریان خراب بود حکم به تعمیر و آبادانی کرد و حاجی محمّد علی حمصی را به سفارت بصره نزد متسلم فرستاده پیام داد که یا محمّره به دست شما آباد خواهد گشت یا بصره چون محمّره خراب می شود و علی پاشا وزیر بغداد را نیز از این گونه پیامی کرد و از کارداران دولت خواستار آمد که به اراضی روم تاختن کند و کیفر خرابی محمّره را بازجوید.

امنای دولت ایران چون به توسط وزرای دول خارجه انگلیس و روس ساز مصالحت و مسالمت با روم داشتند اجازت نکردند، لاجرم معتمد الدوله از چعب به شوشتر و از آنجا به دزفول سفر کرد و محمّد تقی خان را مغلولا با 59 عراده توپ و دو خمپاره و یک قنغد و بسیار اسبان تازی به مصحوب فوج میرزا محمّد خان کلبادی روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و حکومت دزفول را به حاجی ملا احمد کرمانشاهانی بازگذاشت و احمد خان پسر حسن خان والی فیلی را رخصت پشت کوه فیلی داد و محمّد حسین خان خرقانی را تشریف حکومت لرستان کرد و مولی فرج الله با گروهی لایق جنگ مأمور شد که یک چند از زمان در چعب متوقف باشد که مبادا شیخ ثامر خان ساز مراجعه

حرکت محبعلی خان شجاع الدوله ماکوئی به طرف کرمانشاهان

در این وقت محبعلی خان [پس از فراغت] از امور بختیاری نزدیک معتمد الدوله آمد و حساب خراج بختیاری را با او باز نمود و از وی سجلی برای سند خویش گرفته روانه دار الخلافه داشت و هم لشکری از قبایل بختیاری بساز کرده بود به عرض رسانید.

و چون از طرف دیگر به کارداران ایران مکشوف افتاده بود که عبد الحسین خان جوانشیر حاکم کرمانشاهان در نظم آن ممالک قوتی به کمال ندارد و از کمال ضعف حلیف و هم سوگند خوانین کرمانشاهان شده، از دار الخلافه منشوری به معتمد الدوله آمد که در امور کرمانشاهان فحوصی کند و کار آن مملکت را منظم دارد. لاجرم معتمد الدوله، محبعلی خان را با لشکری ساخته روانه کرمانشاهان داشت.

عبد الحسین خان چون این بشنید، بیم کرد که مبادا محب علی خان طمع در حکومت کرمانشاه در بندد و در امور او خللی اندازد، لاجرم در موافقت و مواضعت با خوانین کرمانشاهان یک جهت شد و نخستین به قلعه زنجیر رفته محمد ولی خان گوران و جمعی دیگر از بزرگان قبایل را حاضر کرده و در دفع محب علی خان پیمان کردند و از آنجا باز کرمانشاهان شد. در این وقت مکتوب محبعلی خان بدو رسید که اینک من برای نظم این مملکت رسیده ام. عبد الحسین خان در جواب نوشت که مردم این شهر به فرمان تو نخواهند شد و اگر پند نگیری و از اینجا مراجعت نکنی دور نباشد که گناه کرده دولت شوند. از قضا در این وقت از دار الخلافه منشوری به محب علی خان می آوردند بدین شرح که:

معتمد الدوله مأمور داشتن تو را به کرمانشاهان معروض داشت و مقبول کارداران دولت گشت، همانا بی درنگ قاتلان حاجی خان را دستگیر کن و از تدمیر ایشان دست باز مدار و اگر کسی از مردم آن مملکت به مدد ایشان برخیزد خون او بریز.

و این منشور به دست عبد الحسین خان افتاد و او برداشته دیگر باره

به قلعه زنجیر رفت و مردم را انجمن کرده از این حکم هراسناک ساخت و از آنجا خطی به محب علی خان نوشت که بی درنگ آهنگ مراجعت کن و اگر نه عرضه هلاک و دمار خواهی شد.

محب علی خان چون این بدانست لشکر خود را ساخته جنگ نمود و آهنگ عبد الحسین خان کرد. مردم آن اراضی چون از جنبش لشکر و توپخانه آگهی یافتند قوت درنگ نیاورده هر گروه طریق طرفی گرفت و عبد الحسین خان لابد به شهر کرمانشاهان کوچ داده، و دیگر باره به بزرگان قبایل شرحی رقم کرد که من از درون شهر لشکری ساخته می کنم و شما از بیرون نیز انجمنی کنید تا به اتفاق شبیخونی بر این لشکر بریم و پراکنده سازیم. این خط به دست محبعلی خان افتاد و با مسرعی سپرده روانه دار الخلافه داشت. کارداران دولت چون این بدیدند مثالی به محب علی خان فرستادند که عبد الحسین خان معزول است او را به سوی دار الخلافه گسیل ساز و خود حاکم کرمانشاهان باش. ناچار عبد الحسین خان سفر دار الخلافه کرد. شاهنشاه غازی او را عتاب کرد که:

حسب و نسب تو را دانسته ام و همی دانم که خویشتن را مقهور محب علی خان نتوانستی دید و اغوای مردم کرمانشاهان از این روی کردی اما ندانستی که این چنین غوغا نام دولت را همی پست کند؟

پس عوانان را بفرمود تا او را لختی با چوب ادب کردند. از پس آن محب علی خان به حکومت کرمانشاهان پرداخت و محمد ولی خان گوران به دست مصطفی قلی خان که از اقوام او بود مقتول گشت و دیگر قاتلین حاجی خان را نیز محب علی خان مأخوذ و روانه طهران داشت.

و بعد از این وقایع چون معروض افتاد که عبد الله پاشا از شهر زور آهنگ کردستان نموده، محبعلی خان مأمور به دفع او گشت و با 15000 لشکر از سرباز و قبایل کرمانشاهان روانه کردستان شد. عبد الله پاشا چون آگهی یافت مراجعت نمود و محب علی خان نیز باز شده در حکومت کرمانشاهان استقرار یافت،

آن گاه از دزفول به خرم آباد فیلی و چمن الشتر سفر کرده آن مملکت را به نظم ساخت و از طریق بروجرد که در تحت فرمان سلطان مراد میرزا بود روانه اصفهان گشت، بیست و دوم شهر رجب به اصفهان درآمد.

و هم در این سال در میان دولت ایران و انگلیس شرایط امور تجارت به صواب دید کارپردازان تفصیل یافت و بدین شرح عهدنامه کردند و خاتم برنهادند.

صورت عهدنامه تجارت که فیما بین دولتین بهتین ایران و انگلیس سمت انعقاد یافت

چون به یمن الطاف خداوند یگانه جلت نعمائه و عظمت آلائه از روزی که عهد دوستی و الفت ما بین دو دولت ذی شوکت ایران و انگلیس مرتب و ممهد گشته، روزبه روز سلاطین نامدار و خسروان معدلت شعار دو دولت ابد آیت واحدا بعد واحد همگی اصول و فصول آن را ملحوظ و مرعی داشته، متعلقان مملکتین را از فواید آن متمتع و محظوظ فرموده اند، مگر عهدنامه تجارت که در دیباچه عهدنامه سال 1229 ه. اولیای دولتین علیتین و عده انعقاد آن کرده اند و تا اکنون به بعضی از جهات در عهده تراخی باقی مانده، لهذا برای تکمیل جمیع شروط معاهده میمونه، در این سال فرخنده فال، اعلیحضرت قضا شوکت، قدر قدرت، فلك رتبت، گردون حشمت، خسرو اعظم، خدیو جم، خدم غوث الاسلام و المسلمین عود الملة و الدین شاهنشاه ممالک فسیح المسالک ایران، خلد الله ملکه و سلطانه جناب جلالت و نبالت همراه عزت و فخامت اکتناه امیر الامراء - العظام، زبده الکبراء الفخام، مقرب الخاقان، حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه را به وکالت مطلقه سرافراز فرمودند؛ و اعلیحضرت کیوان رفعت، خورشید رایت، شهریار عادل کامکار، خسرو باذل، شاهنشاه ممالک انگلستان و هندوستان ابد الله شوکت و دولته، جناب جلالتمآب، نبالت نصاب مجدت و درایت انتساب، عمده السفراء لمسیحیه، زبده الکبراء العیسویه، سرجان

مکنیل وزیر مختار را به وکالت کلیه مفتخر فرمودند و وکیلان مشار الیهما عهدنامه تجارت را در ضمن این دو فصل منعقد و به ذیل عهدنامه اصلی ملحق فرمودند که بعون الله تعالی بین الدولتین همواره منظور شود و متعلقان طرفین را فواید آن عاید گردد.

فصل اول: تجار دولتین علیتین بالسویه مأذون و مرخص اند که هرگونه امتعه و اقمشه خود را به مملکت یکدیگر نقل نمایند و در هر بلدی از بلاد که بخواهند مبیعه یا معاوضه نمایند و از متاعی که می آورند و می برند در حین ورود يك مرتبه به طریقی که از تجار دولت های کامله الوداد فرنگ گمرک و مال التجاره گرفته می شود از تجار تبعه طرفین مطالبه خواهد شد و در زمان خروج يك مرتبه و دیگر به هیچ اسم و رسم از تجار دولتین در مملکت های جانبین چیزی مطالبه نخواهد شد و تجار و متعلقان و منتسبان طرفین در ولایات دولتین به نهجی که به تبعه دولت های کامله - الاتحاد فرنگ از هرگونه رعایت و حمایت و احترام مخصوصه آنها به هر باب خواهند کرد.

فصل دوم: چون برای پرستاری تجار جانبین لازم است که از هر دولت وکیل التجاره به اماکن مشخصه تعیین شود، لهذا قرارداد شد که دو نفری وکیل التجاره از جانب دولت بهیئه انگلیس در دار الخلافه طهران و دار السلطنه تبریز اقامت داشته باشند، فقط مشروط بر اینکه همان که در دار السلطنه تبریز مقیم خواهد شد بالانفراد به خصایص جنرال قونسولی سرافراز باشد لاغیر. و چون سالهاست که بالیوزی از دولت بهیئه انگلیس در بندر بوشهر متوقف است، دولت علیه ایران اذن می دهند که بالیوز مزبور کماکان در آنجا اقامت نماید و كذلك دو نفر وکیل التجاره از جانب دولت علیه ایران در دار الخلافه لندن و در بندر مبارکه بمبئی سکنی نمایند به همان مراتب و امتیازات که وکیل التجاره دولت بهیئه انگلیس در مملکت ایران صانها الله تعالی عن الحدثان خواهد بود.

این عهدنامه تجارت [را] ما که وکلای مختار دولتین هستیم در دار الخلافه طهران به تاریخ دوازدهم شهر رمضان المبارک سنه 1257 هجری مطابق بیست و هشتم اکتبر سنه 1841 عیسوی به خط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودیم.

و هم در این سال ایلچی مخصوص میرزا جعفر خان مشیر الدوله که در اسلامبول اقامت داشت به اجازت کارداران دولت علیه ایران با دولت بلجیق [- بلژیک] که در جای خود مسطور است طریق مودت بازداشت و عهدنامه [ای] در میان دولتین ایران و بلجیق نگارش یافت بدین شرح:

صورت عهدنامه منعقدہ فیما بین دولت علیہ ایران و دولت بھیت بلجیق کہ در اسلامبول استقرار یافته است

حمدا لمن طهرت فی الکون حکمتہ بہ تأسیس العہود و بدت فی العالم مشیتہ بہ تمہید العقود.

بر خردمندان تیزهوش و تیزهوشان سخن نیوش، پوشیده نیست کہ جناب رب العباد انتظام امور معاش و معاد [عباد] را بہ قبضہ ارادت و اختیار سلاطین با عدل و داد داد [تا] کافہ برایا در تحصیل مآل و انجاح مطالب و اسعاف مآرب، طریق مہربانی و وداد سپرند و پیرامون تقاعد و خلاف حساب نگردند.

تبیین این مقال آنکہ اعلیحضرت کیوان رفعت، مشتری سیرت، بہرام سطوت، خورشید شوکت، ناهید بہجت، عطارد فطنت، قمر طلعت، مالک ممالک [محرورسہ] ایران، وارث تاج و تخت سلاطین کیان، ظلّ اللہ فی الارضین، کھف الاسلام و المسلمین محمد شاه قاجار خلد اللہ ایام سلطنتہ الی آخر الدوران و اعلیحضرت فلک رفعت، قضا آیت، قدر رتبت، پادشاه تمامی ممالک بلجیق، لئوپولد ادام اللہ ایام سلطنتہ الی آخر الزمان، ہر دو علی السویہ چون مناسب دیدند کہ بہ جهت تأسیس قواعد دوستی و

محبت و تمهید مراسم مهادنت و مودت و ترفیه حال رعیت و گشایش ابواب منافع تجارت بر روی رعایا و برایا، ما بین دولتین علیتین معاهده دوستی و تجارت منعقد و برقرار شود؛ لهذا دولت علیّه ایران عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی عساکر منصور [ه]، و ایلچی مخصوص دولت علیّه عثمانیه صاحب نشان صورت همایون و نشان شیر و خورشید سرتیپی و صاحب دو حمایل افتخار سرخ و سبز و نشان افتخار دولت علیّه عثمانیه را از قرار دستخط اعلیحضرت همایون و امضای جناب جلالتمآب اجل افخم حاجی میرزا آقاسی سلّمه الله تعالی در این خصوص وکیل و مختار نموده؛ و اعلیحضرت پادشاه بلجیق از قرار دستخط همایون و امضانامه جداگانه جناب برون فرانسو داجان وزیر بحر و وزیر مختار دولت بهیه بلجیق مقیم اسلامبول و صاحب منصب و نشان اعلیحضرت پادشاه تمام مملکت بلجیق و صاحب نشان [درجه اول] آبرو و عزت دولت فخریه فرانسه و صاحب نشان درجه اول افتخار دولت علیّه عثمانیه را در این باب مأذون و مختار ساخته، لهذا مأمورین مذکورین بعد از تبدیل اختیارنامه طرفین قرار معاهده را در ضمن هفت ماده به نهج آتیه دادند.

ماده اول: فیما بعد مابین دولت علیّه ایران و دولت بهیه بلجیق و تبعه ایشان اساس دوستی مؤبد و برقرار باشد.

ماده دوم: تبعه دولتین فخریهتین آما و سالما به مملکت یکدیگر تردد و گشت و گذار نمایند و هرکدام خواهند با کرایه برای امر تجارت و نشیمن خود منزل و حجره و انبار اجاره کنند، مأذون باشند. و از طرف مباشرین دیوان ممانعت نشود و در حق آحاد رعیت دولتین علیتین رعایت عزت و حرمت ملحوظ شود، از اجحاف و ستم محفوظ و مصون باشند و اگر یکی از دولتین بهیتین با دولت دیگر جنگ و محاربه داشته باشد اصلا به دوستی این دو دولت خلل نخواهد رسید.

ماده سیم: اشخاصی که از تبعه دولتین بهیتین به عنوان تجارت یا سیاحت به ممالک

یکدیگر می روند یا توقّف می نمایند در حقّ آنها لازمه احترام مرعی می شود، و از عوارض و تقسیم معاف باشند و در وقت دخول و خروج به تجّار دولت بلجیق از امتعه تبعه دولّین بهیّتین در یکجا از صد و پنج کمرک زیاده مطالبه نشود و از امتعه تجّار دولت علیّه ایران مثل تبعه دولّین متحابّین فرانسه و انگلیس موافق تعرفه رفتار گردد.

ماده چهارم: از تبعه دولت [بهیّه] بلجیق اگر به طریق سیاحت یا تجارت به ممالک دولت علیّه ایران تردّد نمایند برای امنیت و سلامتی آنها از طرف دولت علیّه ایران احکام و مناشیر عبور مرحمت شود که کسی مزاحم و مانع آنها نشود و حمایت از آنها بنمایند.

ماده پنجم: دولت علیّه ایران مأذون نمایند که دو نفر رئیس تجّار از دولت بلجیق در تبریز و در دار الخلافه طهران مقیم شوند که به امور تبعه خود واریسی کنند و همچنین اگر امنای دولت علیّه ایران بخواهند در شهرهای بروکسل و آنورس مملکت بلجیقا رئیس تجّار بگذارند مأذون خواهند بود.

ماده ششم: اگر مابین تبعه جانبین از بابت معامله نزاع و دعوائی شود به استحضار رئیس تجّار یا ترجمان آن دولت موافق شریعت و عادت مملکت قطع و فصل آن دعوا شود و در صورتی که یکی از تبعه دولّین مفلس و ورشکسته شود، بعد از تشخیص و تحقیق اموال و اسباب او را فیما بین ارباب غرما بالسویه تقسیم نمایند و همچنین در وقت وفات یکی از تبعه طرفین اموال و متروکات او به رئیس تجّار آن دولت تسلیم شود.

ماده هفتم: انشاء الله این عهدنامه دوستی [و] تجارت ابد الدهر با کمال صداقت و دقت از طرفین ملحوظ و مرعی خواهد شد، به هیچ وجه خلل و نقصانی به اجزای این راه نخواهد یافت.

این عهدنامه دوستی تجارت [به سیاق واحد] در دو نسخه تحریر و املا شده، از جانب وکلای طرفین ممضی و مختوم گشته و مبادله گردید.

[انشاء الله تعالی نسخه مزبوره از طرفین دولّین بهیّتین تصدیق گشته و در مدّت چهار ماه یا کمتر این تصدیق نامه ها به اسلامبول آمده بین المأمورین از سر نو مبادله گردد] در روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاول سنه 1257 ه ق [14 ژوئیه 1841 م. در دار الخلافه اسلامبول سمت انجام پذیرفت].

بالجمله بعد از انجام امر میرزا جعفر خان مشیر الدوله صورت عهدنامه را

انفاذ دار الخلافه طهران داشت [و] حاجی میرزا آقاسی پذیرفت و خاتم برنهاد و میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه نیز مهر خویش بر زد. از پس آن کارداران دولت بلجیقا در اخذ گمرک مال التجاره تغییری روا داشتند و این شرطنامه را جداگانه نگاشتند که عمال دولتین کار از این گونه کنند.

شرطنامه دولت بلجیق که تمیمه عهدنامه دولتین ایران و بلجیق شده

اشاره

نظر به اظهار جناب وزیر بحر و ملاحظه کتاب تعریف به سبب تغییر فقره آخر ماده سیم عهدنامه مبارکه که متعلق به گمرک تبعه دولت علیّه ایران و دولت بهیّه بلجیقا است، نظام گمرک دولت بلجیقا مغشوش و پریشان می شد، لهذا مأمورین طرفین محض ملاحظه صلاح دولتین علیتین قرار فقره مزبور را به این نحو دادند که تبعه دولتین گمرک را وقت ورود و خروج به مملکت یکدیگر مانند شرط اول عهدنامه تجارته دولت بهیّه انگلیس که این اوقات ما بین دولت علیّه ایران و دولت مشار الیها منعقد شده است کارسازی نمایند.

این شرط نامه جداگانه انشاء الله بعد از تصدیق و امضای امنای دولتین ذیشوکتین در مدّت چهارماه یا کمتر در اسلامبول مبادله خواهد شد و همان قدر قوت و قدرت خواهد داشت که گویا در عهدنامه مبارکه در بیست و یکم جمادی الاولی منعقد گشته است، لفظاً به لفظ مندرج شده.

به تاریخ پانزدهم شهر ذیحجه الحرام سنه 1257 هـ [/ 18 ژانویه 1842 م] در اسلامبول قلمی و مبادله گردید.

وفیات

هم در این سال برادر اعیانی شاهنشاه غازی، قهرمان میرزا که حکومت آذربایجان داشت در بلده تبریز روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعه به درود جهان فانی کرد و جسد او را به دار الامان قم حمل داده، در بقعه مطهره حضرت معصومه با خاک سپردند.

و هم در این سال محمد خان زنگنه امیر نظام عساکر آذربایجان در نیمه رمضان المبارک به سرای جاودانی تحویل داد.

سرشناسه: سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، 1216 - 1297 ق.

عنوان و نام پدیدآور: ناسخ التواریخ: سلاطین قاجاریه/تالیف محمدتقی سپهر؛ به تصحیح و حواشی محمدباقر بهبودی.

مشخصات نشر: قم: موسسه مطبوعاتی دینی، 1351

مشخصات ظاهری: 4ج.

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، 1193 - 1344 ق.

موضوع: ایران -- تاریخ -- 1106 - 1334 ق.

شناسه افزوده: بهبودی، محمدباقر، 1308 -، مصحح

رده بندی کنگره: DSR1311 /س 24ن 2 1388

رده بندی دیویی: 955/074

ص: 1

در بیان زبانی که مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس از روی جهل و نادانی به دولت ایران و انگلیس رسانید

اشاره

همانا آن مردم که از سیر سلاطین متقدم و تاریخ اقالیم عالم آگهی دارند، دانسته اند که دولت ایران از تمامت دول روی زمین فضیلت تقدّم دارد؛ و دلیران ایران را شناخته اند که شجاعت شیران دارند؛ و هنوز کار بدین گونه می رود. چه مردان هیچ مملکت را با گردان ایران برابری نتواند بود. و هم این معنی معلوم است که دولت انگریز بزرگترین دول روی زمین است و من بنده تاریخ سلاطین انگریز و حشمت دولت ایشان را در کتاب ناسخ التواریخ انشاء اللّٰه به شرح خواهم داد.

و این هنگام که در ذیل تاریخ دولت شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار قصّه افغانستان و تاختن سپاه انگریز را در آن اراضی نگار می دهم، از بهر آن است که خداوندان خرد بدانند که فتنه بی خردان مانند آتش است و دانایان از این پیش گفته اند: «آتش سوزان را بزرگ و کوچک نباشد» زیرا که از شراره [ای]، شهری فروخته شود؛ و از برقی، خرمنی سوخته گردد و چنانکه مستر مکنیل را خطائی افتاد و دولت ایران و انگریز را خللی بزرگ کرد.

اما زبانی که به دولت ایران رسید آن بود که بعد از آنکه به فرمان شاهنشاه غازی آصف الدوله با 10000 تن مرد سپاهی و 10 عراده توپ يك نیمه ترکستان

و افغانستان را چنانکه به شرح رفت مسخر داشت، و از طرف دیگر شهر هرات را که به دست هیچ پادشاه مفتوح نشد هنگام محاصره، مردم ایران ویران کردند و اطراف هرات را تا 20 فرسنگ و 30 فرسنگ خراب و بی آب ساختند. از میانه مستر مکنیل طریق بی خردی برداشت و کارداران انگریز را برگماشت تا از بهر حفظ هرات با دولت ایران اعلام جنگ کردند و شاهنشاه ایران دوستی 40 ساله دولت انگریز را بر فتح هرات رجحان نهاد و نقض عهد ایشان را با حلم گران سنگ خود، حمل داد؛ و از هرات به دار المملک خویش تحویل کرد.

اگرچه صغیر و کبیر مردم ایران و دیگر ممالک دانستند که مراجعت شاهنشاه نه از عجز در تسخیر هرات بود؛ بلکه در اینجا رعایت مودت و موالات دولت انگریز رفت؛ لکن با این همه دولت ایران را نقصانی بود که شاهنشاه شهر هرات را ناگشوده مراجعت فرماید و مستر مکنیل این خطا را از آن کرد که فتح افغانستان را خللی در ملک هندوستان می پنداشت و ندانسته بود که بعد از فتح افغانستان به دست پادشاه ایران، ملک هندوستان برانگریز نیکتر راست بایستد، از بهر آنکه دولت ایران و انگریز از در و داد و اتحاد بودند و افغانان که جار هندوستان اند با دولت انگریز از در خصومت باشند.

و همچنان مستر مکنیل با دولت انگریز دوزیان بزرگ کرد:

نخستین آنکه دولت انگریز را به نقض عهد و شکستن پیمان در میان دول خارجه مشهور ساخت، از بهر آنکه در سه عهدنامه پیمان نهاده بودند که در لشکر تاختن پادشاه ایران به افغانستان مداخلت نکنند؛ و این هنگام کشتی جنگی خود را از دریای عمان به جزیره خارک راندند و اعلام جنگ دادند.

زیان دیگر آن بود که بر کارداران انگریز واجب افتاد تا خزانه بزرگ بذل کردند و لشکری بزرگ به افغانستان آوردند، آن خزانه به هباء رفت و آن لشکر تباہ شد و نام دولت انگریز که بزرگترین دولتها است پست شد.

اگرچه نگارنده این حروف در ذکر سیر سلاطین و اخبار دول روی زمین با هیچ کس منازعتی نیفکند و شناختی نکند، بلکه خبر ایشان را به راستی و درستی رقم زند.

در اینجا چون سلاطین ایران را با دولت انگریز همواره کار به مهر و حفاوت رفته اگر سطری چند مکنون خاطر خویش را برنگارد در نزد اولیای دولتین معذور باشد.

همانا من بنده چنان دانسته ام که سران و سرداران انگریز با آن حکمت و فطنت که ایشان راست و لشکر انگریز با آن کثرت و قورخانه و توپخانه و خزانه که با ایشان بود در دست افغانان چنین سهل ذلیل و زبون شدند، از بهر آن است که هر لشکر که از دولت جمهوری مأمور به جنگ شود، نیکورزم ندهد، چه در دولتی که جمعی کثیر از بلدان و امصار بعیده فراهم شوند و همگان خود را آزاد دانند، هرگز در کاری متفق نشوند. چه ما کمتر دیده ایم که دو کس دور از نفاق باهم اتفاق کنند. چگونه تواند شد که 1000 تن در يك سخن متفق شود. ناچار هر امر که پیش آید يك نیمه مردم فعل آن را واجب خواهند داشت و نیم دیگر ترك آن را لازم خواهند دانست.

لاجرم چون به کاری درآیند، آن نیمه که برخلاف باشند در تخریب آن امر رنج خواهند برد تا سخن خویش را راست کنند و هیچ کس از مردمان عقل خود را از دیگران کمتر نداند. از این در است که هیچ کس بر عقل کس حسد نبرد چه خود را عاقل تر داند.

دیگر آنکه مردم مشورتخانه فرزندان و خویشاوندان دارند و بیشتر از ایشان در میان سپاه منصبی و نشانی گرفته اند؛ بلکه خود نیز صاحب لوا و منصب باشند و مردمان به طبع، خویش را دوستارند و فرزندان و خویشان خود را دوست می دارند، چندانکه ممکن است چرا خود را و ایشان را به کشتن می فرستند؟ این گونه مردم در کار حرفت و صنعت و سود تجارت که ادات آسایش و راحت است توانا خواهند شد و از کار مقاتلت و مبارزت که به اختیار خویش خود را به هلاکت افکنند

است باز خواهند ماند. و ما سنجیده ایم که هر لشکر به حکم پادشاه قاهر رزم دهد هر یک مرد برابر 50 مرد است که از دولت جمهوریہ برخیزد؛ زیرا که پادشاه قادر است که هرکس را بخواهد به درجهٔ امارت برکشد و نیز اگر بخواهد بکشد، پس روی دلها همه با یک تن باشد.

اما در دولت جمهوریہ چه وقت 1000 تن متفق خواهند شد که کسی را بر فرازند یا از محل خود ساقط سازند، کس از 1000 تن نتواند با بیم و امید بود، چنانکه از پیش رقم شد که فتح خان افغان با 40000 تن سوار دلیر چند کرب بر سر ذو الفقار خان سمنانی یورش افکند، ذو الفقار خان با 4000 تن او را بشکست و مردم او را فراوان بکشت و بنه و آغروق او را به تمامت برگرفت. و در افغانستان 30000 تن از لشکر انگریز با توپخانه و قورخانه بزرگ درآمدند و به دست 10000 تن افغانان یک باره مقتول شدند و از آن جماعت یک تن به سلامت بیرون شد.

پس اگر گوئیم یک تن مرد ایرانی با 50 تن لشکر جمهوریہ برابر است بر خطا نباشد و این از آن بود که لشکر انگریز خود را آزاد دانند و خوی با جنگ نکرده اند و در هیچ جنگ باهم متفق نشوند و در هزیمت شدن بیم از پادشاه ندارند، و اگر خود را به هلاک اندازند هم ایشان را امید بسیار نباشد. و من بنده قصهٔ لشکر تاختن انگریز را به افغانستان برمی نگارم تا صدق گفتار من درست شود و از برای اولیای آن دولت نصیحتی باشد تا دیگر سخن مردم نامجرب را استوار ندارند و با دولت ایران که حفظ هندوستان را از بهر ایشان آهین دیوار است نیکوتر باشند.

آمدن شجاع الملک و سپاه انگریز به افغانستان

مع القصه از این پیش بدان اشارت شد که شجاع الملک از عم خویش کامران میرزا، والی هرات رنجیده خاطر شده پناهندهٔ دولت انگریز گشت و در مملکت هندوستان بزیست و از کارداران دولت انگریز جامه و جامگی گرفت. و چون شاهنشاه ایران از هرات مراجعت فرمود روی دل کامران میرزا نیز با انگریزان

شد و همچنان مردم کابل و قندهار از فرمانگزاران خود آزدگی داشتند و از این روی افغانستان آشفته‌گی داشت.

چون این اخبار در پایتخت لندن اشتهار یافت، اولیای دولت در تسخیر افغانستان هم داستان شدند و فرمانفرمای هندوستان را فرمان کردند که در تسخیر افغانستان خویشتن داری روا مدار. لاجرم فرمانفرمای هند، جماعتی از سران و سرکردگان سپاه انگریز و 20000 تن مردم لشکری ملازم رکاب شجاع الملك ساخته [و] او به اراضی افغانستان تاخت. شجاع الملك از طریق سیستان راه برگرفت و چون در آن منازل آب و علف کمیاب بود بسیار کس از مردم او عرضه هلاک گشت چنانکه تفصیل مبارزت ایشان در عرض راه و غلبه به افغانستان در ذیل تاریخ انگلستان مرقوم خواهد شد.

بالجمله نخستین مردم انگلیس قصد قندهار کردند. کهندل خان سردار که در حضرت شاهنشاه ایران فرمانبردار بود، چون افغانان را در مدافعت با دشمنان، [با خود]، متفق ندانست با برادران و فرزندان و با 500 تن سوار از مردم خود به جانب دار الخلافه طهران گریخت و شاهنشاه غازی از محال فارس و کرمان او را تیولی مقرر کرد، چنانکه در جای خود رقم می شود. بالجمله تاد صاحب انگریز به جای او والی قندهار گشت. آن گاه لشکر به کابل راندند و آن اراضی را به تحت فرمان آوردند.

امیر دوست محمد خان را چون قوت مقاتلت و منازعت نبود سر اطاعت پیش داشت، بی توانی او را مأخوذ داشته بند بر نهادند و به هندوستان فرستادند و میجر پاتنجر که يك تن از اعیان انگریز بود برحسب حکم شجاع الملك حکومت کابل یافت و از پس آن پاتنجر که با 20 تن سوار از اعیان انگریز مأمور به هرات شد و در آن بلده درآمد با کامران میرزا مواضعه چند نهاد و معادل 700000 تومان زر مسکوک بداد تا در تعمیر خرابیهای برج و باره هرات و خرابی خانه ها به کار برد. چه بعد از مراجعت شاهنشاه غازی بیرون و درون هرات خراب و بی آب بود.

اما یار محمد خان با او حیلتی اندیشید و آن زر بگرفت و برج و باره را دیگر باره تعمیر داد و از پس آن صاحبان مناصب انگریزی را از شهر هرات بیرون شدن فرمود و راه لشکر انگریز را از مملکت خویش مسدود داشت.

اکنون بر سر سخن رویم و مکشوف سازیم که این افغانان که مقهور دلیران ایران بودند چنانکه يك سال و اند ماه شاهنشاه غازی در کنار هرات اوتراق کرده، تمامت افغانستان به جنگ و جوش برخاستند و همواره قلیل لشکری از ایران آن جماعت را شکسته می ساخت و در پایان امر از میمنه تا قندهار مطیع فرمان شدند. و از آن سوی کارداران انگلیس نخستین شجاع الملك را که از پادشاه زادگان افغان بود به سلطنت برکشیدند و این در فتح افغانستان قوتی عظیم بود و آن لشکر که در تحت لوای شجاع الملك کوچ دادند در عدت و عدت کمتر از لشکر ایران نبود و صد چندان ایرانیان زر و سیم به کار بردند. با این همه يك باره به دست افغانان نیست و نابود شدند و این خسران از سوء تدبیر و اغوای مستر مکنیل بود که بزرگترین دول جهانیان را خوار کرد.

بالجمله من بنده این قصه را از این پس از لیوتنان ایری صاحب منصب توپخانه و قورخانه چی باشی که خود در سفر افغانستان همه جا حاضر بوده و در خط خود و لغت خود نگار داده ترجمانی می کنم، خلاصه سخنش این است که می گوید:

ترجمه تاریخ مردم انگلستان در سفر افغانستان

این ننگ که در افغانستان دولت انگریز را افتاده هرگز در مملکت آسیا هیچ کس را روی نداده، زیرا که 6 فوج پیاده نظام و 3 دسته قدرانداز و توپچیان یوروپ و يك فوج سواره نظام و 4 فوج سواره بی نظام و 12000 تن تبعه لشکر نظام به تمام در دست افغانان مقتول گشت و 4 کرویر تومان ایران خزانه دولت منهوب شد و 114 تن از بزرگان و اعیان دولت انگریز عرضه تیغ آمد. بدین شرح که کارداران دولت انگریز سر ویلیام مکنگ تن را که سفیر کابلستان بود به حکومت بندر بمبئی مأمور ساختند و الکساندر برنس را به جای او نصب کرده،

با سپاه افغانستان به توقف جلال آباد حکم دادند. و فوج جنرال سیل را نیز با ایشان همراه داشتند. و این وقت کارداران انگلستان مملکت افغانان را خاص خویش می دانستند و میجر پاتنجر وکیل انگریز در کابل آسوده حکمرانی می کرد، تا ماه جمادی الآخره برسد. یک تن از مردم افغان بارکزائی که ملا مؤمن نام داشت به اتفاق مردی دیگر بر حسب حکم شجاع الملک برای اخذ منال دیوانی به محال جنوبی کابل بشتافت. مردم آن محال سر از فرمان برتافتند و تفنگی بدیشان گشاد داده از پیش برانندند.

چون این خبر مکشوف افتاد گروهی از سپاه به دفع ایشان بیرون تاخت. آن جماعت چون قوت منازعت نداشتند به قتل جبال گریختند و این فتنه نخستین بود. و چون ماه رجب پیش آمد 3 تن از بزرگان قبیله غلجائی از کابل بیرون شده، به غارت قوافل و نهب کاروانیان و سد طرق و شوارع پرداختند و در 3 فرسنگی کابل سیغناقی کردند. لاجرم طریق آمد شدن از هندوستان به کابل مسدود گشت.

و هم در این وقت محمد اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان که بعد از گرفتاری پدر در کوه و کمر می گریخت با جماعتی از مردم خود به قریه بامیان درآمد و راهزنان غلجائی بدو پیوستند و جمعی دیگر از غلجائی که در اراضی شرقی کابل جای داشتند و لارد اکلند فرمان فرمای هندوستان از مبلغی که در وجه ایشان مقرر داشته، کاسته بود با محمد اکبر خان متفق شدند و برشوریدند. مکنگ تن به اتفاق منیتس جماعتی از لشکر برداشته، به دفع ایشان بیرون شتافتند و چون 3 فرسنگ از کابل بعید افتادند، گروهی از افغانان غلجائی بر ایشان تاخته 35 تن از آن مردم را مقتول ساختند. لشکر انگریز ناچار متوقف گشت و به خویشتن داری پرداخت. جنرال سیل فوج سیزدهم را از کابل برداشته به منیتس پیوست و روز دیگر به قصد مبارزت با محمد اکبر خان راه برگرفت. اما

از تاخت و تاز افغانان ایمن نبود و بر خویشتن ترسان بود. شب بیستم رجب دیگر باره سپاهی از کابل به منیتس پیوست و هم گروه 2 روز دیگر با افغانان رزم زنان به تبرق که مکمن محمد اکبر خان بود راه نزدیک کردند و قوت مبارزت نیافتند. چه از طرف دیگر شجاع الملك از حمزه خان غلجائی بدگمان شد و او را مأخوذ داشت.

و از این روی خوانین افغان بییم کردند که مباد ایشان را يك يك گرفته محبوسا به لندن فرستند، بر شورش و غوغا بیفزودند و 3000 تن از افغانان غلجائی يك باره سدّ طریق نمودند و از جانب دیگر میجر کرنفس با لشکر خود بیست و دوم رجب تا ظاهر کابل براند.

مع القصه روز غره شعبان شهر کابل يك باره آشفته گشت، مردم شهر دکاکین و حجرات خویش را استوار در بستند و هم گروه بر الکساندر برنس تاختن برده او را بکشستند و خزانه دولتی را که سپرده جان سن بود به غارت بردند. شجاع الملك که در بالا حصار شهر جای داشت يك تن از پسران خود را با گروهی از افغانان را با 2 عراده توپ به آرامش ایشان حکم داد، سودی بادی نشد، اما لشکر انگریز سنگری که 1000 ذرع طول و 600 ذرع عرض داشت او تراق داشتند و باستیانی محکم افراخته بودند و قلعه [ای] جداگانه داشتند که علف و آذوقه در آنجا انباشته و جماعتی حافظ و حارس گماشته بودند. و هم در این داروگیرها بال و همچنان وییر و دیگر انزر نایب میجر مقتول شدند. روز چهارم شعبان افغانان باغشاه را فرو گرفتند و نیز قلعه محمد شریف را که در برابر بازار بود مسخر داشتند و جمعی تفنگچی به نگاهبان گذاشتند تا راه لشکر انگریز با قلعه [ای] که آذوقه انباشته بود مسدود افتاد.

گرفتن افغانان قلعه آذوقه انگریزان را

آنگاه قلعه آذوقه را حصار دادند و از کارداران انگریز خطائی بزرگ بود که علف و آذوقه را دور از لشکرگاه انباشته بودند. بالجمله انسن وارن [فرمانده] فوج پنجم هندی با 100 تن حافظ و حارس قلعه

بود، اما دفع افغانان را نمی توانست کرد و این خطای دیگر از خردمندان انگریز بود چه قلعه آذوقه را آن گاه که دور از لشکرگاه کردند واجب افتاد که چندان حافظ و حارس باز دارند که دشمن را بر آن غلبه نباشد.

مع القصة انگریزان بدان رضا دادند که دست از قلعه آذوقه بازدارند و مردم خود را به سلامت به لشکرگاه آرند. پس کپتن سوین فوج 44 با 200 تن راه برگرفت باشد که انسن وارن را از آن مهلکه نجات دهد. از قلعه محمد شریف و باغشاه او را هدف گلوله ساختند و تگرگ مرگ بر او باریدند. کپتن و مردم او مقتول و مطروح افتاد. معدودی از این سپاه و سه تن از نایبان او مجروح باز سنگر شدند. از پس آن، هنگام نماز دیگر، انسن کارون با 100 تن و یک دسته از فوج پنجم سواره نظام به اعانت انسن وارن و مردم قلعه بیرون شدند. هم از ایشان 8 تن مقتول و 15 کس مجروح شده بازگریختند.

در این وقت کپتن بوید سیورساتچی به نزدیک سردار سپاه آمد و غوغا برداشت که اگر این قلعه تسلیم دشمن شود، معادل 100000 تومان منسوب شود و این سهل باشد از این صعب تر آن است که ما را افزون از 2 روزه آذوقه در سنگر نیست و آن قوت نداریم که از جای دیگر حمل آذوقه توانیم کرد. سردار سپاه از اصغای این کلمات هراسناک شد و بی توانی به نزدیک انسن وارن حکم فرستاد که چندانکه توانی به حراست قلعه استوار باش و ما نیز تو را مدد خواهیم فرستاد. انسن وارن در پاسخ گفت که افغانان هم اکنون در زیر یکی از بروج قلعه نقب درمی برند و مردم ما چندان هراسناکند که بسیار کس خود را از فراز باره به زیر افکنده به سنگر می گریزند، هم امشب اگر ما را مدد نرسد کار از دست بیرون شود.

لاجرم چون 6 ساعت از شب سپری شد سردار سپاه با وزیر مختار و دیگر سران لشکر مشورت کرده سخن بر این نهادند که هم امشب باید مدد

به قلعه آذوقه فرستاد و افغانان خوی آن ندارند که در شب بیدار و نگاهبان باشند و از در پیش بینی کپتن جان را جاسوس فرستادند تا از افغانان خبری آرد. کپتن برفت و باز آمد و گفت جماعتی از افغانان مجلسی کرده از بهر یورش قلعه سخن به مشورت همی کنند. از این حدیث انگریزان در فرستادن معین تقاعدی کردند تا سفیده صبح سر بر زد و افغانان دلیرانه یورش دادند در قلعه را آتش در زده بسوختند و درون شدند.

انسن وارن چون این بدید از راه دیگر که از بهر گریز به دیوار قلعه کرده بود با مردم خود بیرون شده به سنگر گریخت. آجودان باشی او را مخاطب ساخت که از چه روی قلعه آذوقه را بگذاشتی و بگریختی؟ در پاسخ گفت: اینک من حاضریم از سران سپاه انجمنی کنید تا سخن کنیم. بزرگان لشکرگاه چون نخست لشکری لایق نگاهبان قلعه نساختند و هم در این وقت لشکری به مدد ایشان نتااختند محاجه و مذاقه او را از طور خرد دور دانستند. اما انگریزان ضعیف شدند و افغانان دل قوی کرده از آن قلعه به حمل آذوقه پرداختند. در این وقت بزرگان انگریز هم از بیم جوع هم از غیرت نام و ننگ عظیم دلتگ شدند.

لیوتنان ایری که قصه افغانستان را او باز آورد، در تسخیر قلعه محمد شریف تصمیم عزم داد و بر ذمت نهاد که طریق یورش قلعه را با توپ ایمن کند تا لشکر در رود. پس سردار سپاه، میجرسوین فوج ششم پیاده هندی را مأمور ساخت. اما میجر که می بایست همه جا بر پیش روی سپاه برود و چون راه برگرفتند خود را در پناه دیواری کشیده داشت. سردار سپاه چون این بدید دانست که این چنین مرد نبرد نتواند کرد، پس لشکر را مراجعت فرمود و روز دیگر اعداد کار کرد و انسن ریند را با 100 تن از فوج پیاده چهل و چهارم پادشاهی برانگیخت و همچنین ویس را با 100 تن از فوج پنجم پیاده هندی و دیگر استبر را با 100 تن از فوج سی و هفتم پیاده هندی

فرمان کرد و بر این سرکردگان کرنفس را سردار فرمود و این جماعت ساخته جنگ شده نخستین لختی دیوار قلعه محمد شریف را با توپ پست کردند. آن گاه یورش برده قلعه را مسخر داشتند و همچنان يك نیمه باغشاه به تسخیر انگریزان آمد. و از طرف دیگر سواران افغان و انگریزان با یکدیگر رزم داده در میانه عبد الله خان به دست کپتن اندرس مقتول گشت و افغانان نیز جلادت کرده کپتن مکنزی را با جزایر چپانش از باغشاه اخراج کردند و جمعی کثیر را بکشتند.

مردم قزلباش کابل که تاکنون برکناری بودند و با هیچ طایفه به مبارزت بیرون نمی شدند این هنگام افغانان را به قوت یافتند به نزد ایشان شتافتند. پس افغانان روز هشتم شعبان زیر برج قلعه محمد شریف را به نقب زدن گرفتند و لشکر انگریز را هراسناک کردند و از طرف دیگر انگریزان را در سنگر نیز خورش و خوردنی اندک بود، چنانکه وزیر مختار به زحمت فراوان و بهای گران قوت لشکر را افزون از يك روزه نمی توانست بدست کرد. و در چنین وقت چون سردار سپاه مریض بود تبدیل او واجب می نمود. لاجرم وزیر مختار کس به طلب بریکدیر شلتان فرستاد و او با يك عراده توپ و 100 تن پیاده فوج چهل و چهارم پادشاهی و تمام فوج ششم شاه شجاع از بالا حصار به سنگر آورد و مقداری آرد گندم نیز با خود بیاورد.

اما بعد از ورود به سنگر به جای آنکه لشکر را قوی دل کند گفت: سپاه انگریز را با افغانان قوت مقاتلت نیست و بر زیادت از این پس زمستان در پیش است و این جماعت يك تن از ما را زنده مجال مراجعت ندهند، بهتر آن است که اگر توانیم از این جا سفر کرده خود را به جلال آباد رسانیم. لشکر انگریز چون از شلتان این گونه سخن اصغا کرد دهشت و وحشتی بزرگ در ایشان افتاد. اما سردار سپاه در پاسخ گفت ما همه جا باید حفظ و

حراست خویش کنیم و از سنگری که امروز مکمن و مامن ماست بیرون شدن و در بیابان با افغانان رزم دادن خود را به دهان شیرافکندن است. این اختلاف کلمه در میان لشکر مهمه دیگر انداخت و لشکر را افزون از دو روزه آذوقه به دست نبود.

و هم در این وقت افغانان از جانب شرق و غرب سنگر، بر بلندیاها عروج کردند و آهنگ یورش نمودند و از يك برج قلعه که ریکاباش نامیده می شد و با سنگر يك تیر پرتاب بر زیادت مسافت نداشت چون باران بهار گلوله شمشال و تفنگ بر سنگر می باریدند و وزیر مختار چنان صواب شمرد که شلتان به برج ریکاباش یورشی برد و زحمت آن سوی را از سنگر بگرداند. بالجمله تمامت لشکر انبوه شدند و خواستند از طرف شرقی سنگر بیرون شوند از اقتحام لشکر راه را یاره کرده و از جای دیگر سوراخی از سنگر به دست کرده بیرون شتافت.

و در این هنگام از رزم افغانان چنان بهراسید که گویا مرگ را به چشم خویش همی دید و در زمان جمعی از شجاعان ایشان مقتول گشت. کلنل مکرل سردار فوج چهل و چهارم به اتفاق لیوتنان برد از فوج ششم شاه با گروهی از سپاه یورپ و قلیلی از سپاه هند به زحمت تمام به مدد ایشان بیرون شدند.

افغانان چون این بدیدند تاختن کرده میان هردو لشکر حایل و حاجز شدند و از آن سوی کپتن بلورا با مردمش محصور کرده تیغ در ایشان نهادند. شلتان از نگرستن این حال آتش حمیتش زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا لشکر از جای بجنید و هم دست حمله بردند، باشد که آن جماعت را نجات دهند. افغانان بتاختند و ایشان را لختی بازپس بردند و انگریزان دو کرت دیگر حمله دادند. بالجمله در حمله سیم وقتی به مردم خود رسیدند که از آن جماعت به جز

لیوتنان برد و یک تن از سپاهیان دیگر کس به جای نبود.

این دو تن رزمی مردانه دادند چه 30 تن از افغانان را در این جنگ با گلولهٔ تفنگ پست کردند و از انگریزان 200 تن مقتول گشت.

گرفتن افغانان قلعهٔ ریکاباشی را

اما در این گیرودار قلعهٔ ریکاباشی و قلعهٔ ذو الفقار و دو قلعهٔ کوچک دیگر که مقداری گندم انباشته داشت به دست انگریزان افتاد. سپاه انگریز در زمان به حمل گندم پرداختند و یک نیمه آن گندم را به سنگر آوردند. تا آن هنگام که روز تاریک شد، افغانان چون شیران جنگی به زیر قلعه ریکاباشی و قلعهٔ ذو الفقار خان نقب بردند و آتش در زدند و دیگر باره آن قلاع را به دست کردند، و روز سیزدهم شعبان جماعتی از افغانان از طرف غربی سنگر سه عراده توپ برپشته [ای] عروج داده به سنگر بگشادند. وزیر مختار در دفع ایشان استوار گشت. شلطان بفرمود تا میجرژین جماعتی را برداشته دلیرانه به جانب ایشان تاختن برد و چنان برفت که بین الفریقین افزون از 12 ذرع مسافت نماند. با این همه پیادهٔ افغانان چون کوه پاینده قدم استوار داشتند و بگشادن توپ و تفنگ جماعتی از انگریزان را مجروح و مطروح ساختند. و این هنگام سوارهٔ افغان از جنگ روی برتافت و روی پیادگان را جبراً برکاشت.

سپاه انگریز در این وقت فرصتی بدست کرد و پیش شد و با نیزه پیش جمعی از پیادگان افغان را که بعد از گذشتن سوار به جای بودند هزیمت کردند و یک عراده را شکسته توپ آن را به خاک افکندند و دو عرادهٔ دیگر را برگرفته به سنگر خویش آوردند.

و بعد از این فتح اندک آسایشی برای انگریزان بدست شد و لیوتنان داکر با گروهی از سواران بی نظام در شبها از بالا حصار توانست حمل آذوقه به سنگر کند. اما از بیم زمستان و آمدن برف و سدّ طرق هراسنده بودند. وزیر مختار بر آن بود که سنگر را پرداخته به بالا حصار کوچ دهد و شلطان این رأی را استوار نمی داشت.

و هم در این وقت از جلال آباد جنرال سیل خبر فرستاد که در این زمستان

هرگز ما را آن قدرت نباشد که به مدد شما لشکر فرستیم و این خبر مردم سنگر را دل شکسته کرد.

بزرگان لشکر دل بر آن نهادند که بر سنگر محمد خان که میان سنگر انگریزان و بالا حصار است یورش برند و او را دفع دهند تا در عرض راه بالا حصار مانعی و دافعی نباشد.

استودارت مهندس گفت لشکر انگریز را قوت مقاتلت نیست و این رأی را بگرداند و چون از قریه بیجارو همه روزه انگریز، آذوقه به سنگر می آوردند و از افغانان زحمت فراوان می دیدند بدان شدند که آن قریه را فرو گیرند و آسوده خاطر شوند.

میجرسوین از فوج پنجم هندی با جماعتی به فتح آن قریه مأمور شد، وقتی رسید که افغانان بدانجا تاخته آن قریه را به تحت فرمان داشتند. میجرسوین بی نیل مرام مراجعت داد در میانه لیوتان بری نیز جراحی برداشت و روز بیست و دوم شعبان محمد اکبر خان از بامیان به کابل درآمد و افغانان در گرد او انجمن شدند. و از این طرف انگریزان به طلب آذوقه روز دیگر در تسخیر قلعه بیجارو یک دل گشتند، وزیر مختار نیز شلتان را تحریض داد چه بعد از تسخیر قلعه افزون بر تحصیل آذوقه پشته های چند که افزاشته بر سنگر بود به دست می شد و از شر دشمن ایمنی حاصل می گشت.

بالجمله چون دو ساعت از نیم روز برفت 5 دسته از فوج چهل و چهارم و 6 دسته از فوج پنجم هندی و 6 دسته از فوج سی و هفتم هندی و 100 تن از فوج مهندس و دو دسته بر زیادت، نیم دسته از سواره نظام با یک عراده توپ بر جبلی که مشرف بدان قلعه بود عروج کردند و در قلعه افزون از 40 تن کس نبود. پس دهان توپ و تفنگ گشاده شد، میجرسوین به اتفاق میجرکرشا که مأمور به فتح قلعه بودند دروازه قلعه را نشناخته و از راهی که با چوب و تخته کرده بودند یورش بردند. لاجرم میجرسوین مجروح و جمعی از سپاهش مطروح گشت و هزیمت شده باز تاخت.

آن گاه 3 دسته از فوج پیاده سی و هفتم هندی را با میجر کرشا و 100 تن سالدات مهندس برداختن سنگر مأمور ساخت تا مبادا شباهنگام افغانان آسیبی به سپاه رسانند. اما ایشان به ساختن سنگر دست نیافتند و کاری که چندین واجب بود مواظب نشدند و 10000 تن از افغانان کابل در جبل دیگر به يك تیر پرتاب مسافت جای داشتند پس آهنگ ایشان نمودند.

در این وقت به صوابدید کولونل اولیور انگریزان به صورت قلعه بر صف شدند و سواران نظام در قفای ایشان رده راست کردند. اما سواران افغان از میمنه ایشان حمله افکنده، لیوتنان داکر را حصار دادند. شرب آشل از میانه جلادتی کرده عبد الله خان افغان را که پیش آهنگ بود به ضرب گلوله جراحی کرد، لا-کن افغانان از سه جانب چنان حمله بردند که لشکر انگریز را مجال نماند. از غلبه دشمن و غلیان عطش بی تاب و توان گشته هزیمت کنان مقتول همی شدند و افغانان بر سر توپخانه تاختن آوردند.

سواران نظام را حکم به مدافعه رفت و ایشان بی فرمانی کرده روی برکاشتند. توپ انگریزان و قورخانه به دست افغانان افتاد و این وقت چون به سبب جراحی عبد الله خان جماعت افغانان طریق شهر برداشتند، سپاه انگریز فرصتی بدست کرد و دیگر باره توپ خود را استرداد نمود و از نو قورخانه از سنگر به حربگاه رسانیدند و دهان توپها را به روی افغانان بگشودند. جماعت افغانان چون این بدیدند دیگر باره انجمن شدند و سر بر تافته چون شیران صید دیده بر سر توپخانه حمله افکنند و تمامت توپچیان را با تیغ بگذرانیدند و با شمشیرهای کشیده به نظام پیادگان در تاختند و ایشان را پراکنده ساختند که دو کس باهم نمی توانست بود.

لاجرم هزیمتیان به هزار زحمت به سنگر خویش در گریختند و سواران نظام تا کنار سنگر به ترکناز درآمدند. میجر کرشا با معدودی خود را به سنگر برد و فوج پنجم شاهی و جزایر چیان از پیش روی افغانان درآمدند و بر زیادت از آن چیرگی بر ایشان نگذاشتند.

از آنجا افغانان باز پس شدند. عثمان خان با مردم خود نیز در

دفع افغانان جلا دتی بسزا کرد، لاکن در این جنگ توپخانه و قورخانه به دست افغانان افتاد و همچنان هروی من و دیگر داکر جراحی یافتند. کولونل اولیور و جمعی از زخمی‌داران چون قوت آن نداشتند که با هزیمت شدگان خود را به سنگر دربرند افغانان هنگام مراجعت از کنار سنگر ایشان را با تیغ پاره پاره کردند و همچنان واماندگان و گریختگان را که پراکنده بودند از بیغوله‌ها برآورده سر برگرفتند. از پس این جنگ دیگر انگریزان را قوت مقاتلت نماند و سخن از در مصالحت و مسالمت همی کردند.

خطای تدبیر انگریزان در مقابله با افغانان

عجب آنکه مردم انگریز با آن رأی صایب و رویت سالم در افغانستان چندان آشفته خاطر بودند که در هر قدمی کاری ناصواب به دست ایشان می رفت، چنانکه در این جنگ چندین خطا کردند.

اول آنکه در چنین جنگی خطیر چگونه از يك عراده توپ بر زیادت به میدان نیاوردند.

دوم آنکه در طلب تسخیر این قلعه شب هنگام بیرون نشدند و در روز یورش دادند.

سیم آنکه با 100 تن مهندس که برای بستن سنگر بردند، چرا وقت ضرورت سنگر نکردند.

چهارم آنکه چرا با اینکه سواره بدان کوه نمی توانست حمله برد، پیادگان را بصورت قلعه بر صف کردند و آن گاه به صورت دو قلعه برآمدند.

پنجم سواره خود را در جایی به نظام کردند که نه خود را توانستند حفظ کنند و نه با خصم درآویزند.

ششم آنکه وقت هزیمت و مراجعت به سنگر چرا چندان بی توانی حرکت کردند که يك باره تباه گشتند. می باید به سرعت به سنگر در روند تا کمتر مقتول شوند.

مع القصه از هول و هراس در مردم انگلیس يك تن مرد باهوش و خرد باقی نبود. در این وقت کپتن کنل لی از بالا حصار نگاشت و شجاع الملك و دیگر سران

هم سخن بر این گذاشتند که بی توانی به بالا حصار کوچ دهید و سنگر را بگذارید. هنوز شلطان این رأی را صواب نمی شمرد. در پایان امر انگریزان به طلب مصالحه بیرون شدند. عثمان خان بارکزائی که از خویشاوندان شجاع الملك بود پیام فرستاد که محمد زمان خان که نیکخواه دولت انگریز است و افغانان را از درآمدن به سنگر دفع داد و همچنان بلواکپتن را روزگاری دراز حراست نمود، سخن بر این دارد که افغانان می گویند لشکر انگریز می باید يك باره از مملکت ما بیرون شود و ما در کار خویش بیناتریم و هر کرا خواهیم بر خود پادشاه خواهیم ساخت.

مع القصه روز بیست و هفتم شعبان وزیر مختار با دو تن از افغانان بهر مصالحه دیدار کرد و سخنی چند از در مداهنه و مهاونه بگفت. افغانان بر طریق تکبر و تنمر رفتند و بیرون طاقت آرزویی چند بجستند و چون وزیر مختار اجابت نتوانست کرد از جای بجستند و گفتند کار ما در میدان يك سره خواهد شد. وزیر مختار گفت قیامت نزدیک است زود باشد که همگان یکدیگر را دیدار کنیم و زشت از زیبا آشکار شود.

پس از یکدیگر جدا شدند و چون 3 روز بر این بگذشت در غرة رمضان هنگام سپیده صبح گروهی از افغانان به بالا حصار یورش بردند. میجرایوارت که حکمران نظام بود لشکر را به مدافعت برانگیخت و افغانان را شکسته کرده مراجعت داد و روز چهارم رمضان افغانان بر جبل بیجارو صعود کردند و چند توپ به سنگر بگشادند و چون شب درآمد بر سنگر محمد شریف یورش دادند اما فتح ناکرده باز شدند. و روز دیگر هنگام سپیده دم قنطره [ای] که بر رود کابل بسته بود خراب کردند و روز ششم رمضان سنگر محمد شریف را به قوت یورش فرو گرفتند و فوج چهل و چهارم را از آنجا هزیمت دادند.

روز هفتم بزرگان انگلستان وزیر مختار را در کار مصالحه تحریر کردند و در صوابدید این امر سجلی نگاشتند. شلتان به اتفاق دنکتل و دیگر چمبرنر بر آن سجال خط نهادند و خاتم بردند. روز یازدهم رمضان وزیر مختار، کپتن لارنس را به اتفاق تره وور و دیگر مکنزی را برداشته با معدودی از مردم خود از سنگر بیرون شد و در برابر جبل سیاه سنگ که لختی از سنگر دور بود متوقف گشت و چند تن از بزرگان افغان نیز حاضر شده با یکدیگر مجلسی کردند و بنشستند و نخستین وزیر مختار آغاز سخن کرد و گفت بزرگان انگریز با امیر دوست محمد خان بر طریق مهر و حفاظت روند و در هر محل او را مکانتی عظیم نهند، آنگاه معاهده جدید را که نگار داده بود بر ایشان خواندن گرفت بدین شرح که:

سیاه انگریز از قندهار و غزنین و کابل و جلال آباد و سایر بلاد افغانستان بیرون شوند، به شرط آنکه یک تن بزرگان افغان نزد ایشان به گروگان باشد تا خوردنی و بارگیر از انگریزان باز نگیرند و بتوانند به سلامت از آن اراضی بیرون شوند. بعد از بیرون شدن از افغانستان امیر دوست محمد خان را باز فرستند و شجاع الملک را، خواه در کابل و خواه در لودیانه بماند، سالی یک لک روپیه افغان از بهر معاش تسلیم او کنند و اگر شجاع الملک به لودیانه رود افغانان بارگیر و علوفه او را نیز برسانند و دیگر هرکه در ایام مقاتله و مقابله گناهی کرده معفو باشد و از این پس سپاه انگریز به افغانستان عبور نکند، مگر آنکه بزرگان افغان ایشان را بخواهند، چه در میانه بنای دوستی است و این دوستی بر زیادت خواهد بود.

بالجمله صورت این معاهده [را] به نزدیک محمد اکبر خان بردند و لختی جرح و تعدیل کرد. آن گاه مقرر داشت که همه روزه آذوقه انگریزان را برساند و ایشان

3 روزه سنگر را پرداخته بسپارند. در این وقت انگریزان به کار نقل و تحویل پرداختند و چنان هراسناک بودند که سر از پای نمی شناختند. سپاهی که در بالا حصار بود به زحمت و ذلت بسیار به سنگر آوردند تا به اتفاق کوچ دهند.

اما محمد اکبر خان ایشان را علف و آذوقه نفرستاد و گفت تا تمام قلاع و سنگرها که انگریزان به تحت فرمان دارند پرداخته نکنند و تسلیم نمایند دل ما گواهی نمی دهد که ایشان را خورش و خوردنی فرستیم یا بارگیر از بهر حمل ایشان حاضر کنیم. روز هجدهم رمضان برفی عظیم ببارید و کار مردم انگریز يك باره پریشان شد، ناچار روز دیگر حکم فرستادند تا غزنین را نیز تسلیم کنند و انگریزان از آنجا بیرون شوند. روز بیستم رمضان باز وزیر مختار مجلسی کرده با افغانان دیدار کرد. او را گفتند يك نیمه قورخانه و توپخانه که در لشکرگاه دارید به ما گذارید. وزیر مختار از کمال عجز و ناچاری پذیرفتار شد.

استودارت مهندس برپای خاست و گفت تا چند این ذلت بر خود خواهیم گذاشت. باید همگروه روانه جلال آباد شد تا هرچه مقدر شده به ظهور رسد. کس سخن او را وقعی نگذاشت و دیگر بار وزیر مختار، محمد اکبر خان و عثمان خان را دیدار کرد و کپتن کنولی و دیگر کپتن ایری را به نزدیک ایشان گروگان فرستاد و کالسکه کپتن گرانت را با اسبان کالسکه و اسب عربی او و بعضی اشیاء دیگر برحسب خواهش محمد اکبر خان تفویض او کرد.

قتل وزیر مختار انگلیس به دست افغانان

روز بیست و دوم رمضان مستراسکینز که در مدت مقاتله اسیر شده در خانه محمد - اکبر خان می بود به سنگر آمد و با وزیر مختار گفت محمد اکبر خان شما را پیامی صعب فرستاد و وزیر مختار چنان آشفته شد که زبانش از کار رفت. بالجمله اسکینز با وزیر مختار گفت که مکنون خاطر محمد اکبر خان آن است که فردا وزیر مختار با جمعی از سران سپاه انگریز باید ما را ملاقات کنند و جماعتی

از غلجائی نیز حاضر خواهند شد تا عهد واپسین استوار شود و گروهی از سپاه انگریز را اعداد کنید تا اگر جماعت غلجائی بخواهند تسخیر قلعه محمد خان کرد ایشان نیز در تسخیر اتفاق کنند. و هم در آن مجلس محمد صدیق خان گفت بعد از فتح قلعه محمد خان باکی نیست که انگریزان 8 ماه دیگر در افغانستان بمانند تا پرده ایشان دریده نشود، آنگاه چنان بیرون شوند که گوئی به رغبت خویشان می روند و شجاع الملك در این مدت به نام پادشاه باشد و محمد اکبر خان وزارت او کند به شرط آنکه در ازای این خدمت دولت انگریز 30 لك روپیه به محمد - اکبر خان بذل کند و از آن پس نیز هر سالی 4 لك روپیه برقرار دارد. وزیر مختار این سخنان را در کمال بیچارگی اصغا می کرد و هر شرط با افغانان می نهاد هم از بیم و هم از خجالت با انگریزان پوشیده می داشت.

بالجمله این مجلس بدین گونه به پای رفت و با اینکه تره وور و لارنس و جمعی دیگر تفرس کردند که باز افغانان ترکتازی خواهند کرد سر از سخن محمد اکبر خان نتوانستند برتافت. پس سخن بر این نهادند که جنرال الفیستون [با] فوج پنجاه و چهارم که در تحت فرمان میجر ایوارت می باشد ساخته جنگ شود و فوج ششم شاهی با دو عراده توپ اعداد کار کند و سرولیم مکنگ تن [- سر ویلیام مکناتن] با سپاه قراول که 500 ذرع دور از سنگر جای داشت. بر صف شده منتظر ورود محمد اکبر خان باشند.

مع القصه بر يك سوی سپاه در فراز پشته انگریزان بساطی بگستردند. وزیر مختار و جمعی از بزرگان لشکر و محمد اکبر خان و خوانین افغان جلوس کردند. در این وقت محمد اکبر خان وزیر مختار را مخاطب ساخت که آیا بر عهد خویشان استوار خواهید بود؟ او در جواب به تمهید عهد و تشیید معاهده سخن همی کرد و هر يك از خوانین يك تن از سرکردگان انگریز را با خویش مشغول کرده سواران افغان يك يك و دو دو درآمدند و اطراف انگریزان را فرو گرفتند و خوانین افغان به فرمان محمد اکبر خان هر يك بازوی يك تن از سرکردگان انگریز را

گرفته از فراز پشته به زیر دربردند و سر برگرفتند.

وزیر مختار را نیز کشان کشان همی تاختند و او فریاد واغوثاه بلند می ساخت. پس با ضرب شمشیر نخستین دستش را از پیکر باز کردند، آنگاه سرش را برگرفتند.

لیوتنان ایری که قصه افغانستان از نگارش او به ما رسید در این هنگام به دست محی الدین افغان اسیر شد، وی نگذاشت خون او بریزند و او را ردیف خود کرده از آن مهلکه به در برد و از آن پس به نزدیک محمد اکبر خان آورد و محمد اکبر خان با چشمی پر خشم بدو نگریست و گفت شما بودید که طمع در مملکت ما بستید. هم اکنون از کیفر کار خویش برخوردار باشید، اما از قتل او دست بازداشت و به ملا مؤمن افغانش بسپرد.

بالجمله سر وزیر مختار را در بازارها عبور دادند و جسد تره وور را از طاق بازار بیاویختند و اسکینز را محبوس کردند و بسیار کس را مقتول ساختند و روز بیست و دوم رمضان باز مردم انگریز و افغانان از نو بنیان مصالحه کردند. میجر پاتنجر که به جای وزیر مختار بود با افغانان دیدار کرد، او را گفتند:

نخستین باید تو پخانه خویش را با ما تسلیم کنی و افزون از 6 عراده توپ با خود حمل ندهی.

دوم آنکه چند آنکه زر و سیم و اموال و ائقال خزانه دارید با ما بگذارید و بگذرید.

سیم آنکه جماعتی از بزرگان خود را به گروگان بسپارید و هم واجب است که ایشان با زن و فرزند به گروگان باشند.

چهارم آنکه 14 لک روپیه بر حسب ادعای افغانان وزیر مختار بر ذمت نهاده بود چون او مقتول گشت شما باید دین او را بگذارید.

اگرچه این سخن ها بر میجر پاتنجر صعب بود اما مجال سر بر تافتن نداشت. این هنگام با جنرال الفینستون از بهر مشورت مجلسی کرد و گفت بر عهد و پیمان افغانان وثوقی نباشد. اگر بعد از این همه تکالیف شاق در تشیید میثاق باشند و ما

را امان دهند سهل باشد اما چون دانسته ایم که پیمان ایشان استوار نیست چرا باید چندین حمل گران بر گردن دولت گذاشت؟ یا باید در همین بالا حصار و کابل اقامت داشت و رزم داد و اگر نه راه جلال آباد برگرفت و هرچه پیش آید گردن نهاد و نام دولت را پست نکرد.

اگرچه این سخنان از حصافت عقل و سورت خاطر بود عجبی نیست که اگر کار بدین گونه می کردند بر افغانان چیره می شدند [و کار آنها به شناخت نمی کشید] اما جبن و بددلی عقل را تباه کند و روز روشن را سیاه سازد. لشکر انگریز از هول و هرب روز از شب نمی شناختند و صواب از خطا نمی دانستند. در پاسخ گفتند «ما را در این زمستان قوت مقاتلت با افغانان نیست، بلکه هیچ وقت ما مرد ایشان نتوانیم بود و آورد ایشان نتوانیم ساخت». پس نخست عزت خویش را بگذاشتند و ذلت برداشتند و هم در ذلت روی سلامت ندیدند و جان به ذلت سپردند.

مع القصة روز بیست و نهم رمضان، اول کپتن دروماند، دوم کپتن والش، سیم کپتن واربرتن [- واربرتون]، چهارم کپتن وب را با زنان و فرزندان به گروگان نهادند و ایشان را در خانه [محمد] زمان خان برده در پهلوی کپتن کونولی و کپتن ایری جای دادند و لیوتنان هاکتان مریضان و زخم داران را به شهر کابل در برد که در پناه يك تن از بزرگانان افغانان مداوا کنند و 50 عراده توپ شاهی را تسلیم افغانان کردند و اطباء افواج را نزد مرضی گذاشتند و بسیج راه کردند. و روز پنجم شوال برفی بزرگ بیارید و افغانان نیز در کوچ دادن ایشان دست در معاذیر زدند.

بالجملة روز دیگر سپاه انگریز راه برگرفت و از کثرت برودت هوا کار بر ایشان سخت و صعوب بود و ایشان را 12000 شتر بارکش حمل زنان و مردان و اطفال خرد و بزرگ می داد و با قلت علف و آذوقه رهسپار شدند و 4500 تن سپاه نظام 9 عراده توپ حمل داده تا کنار رودخانه طی مسافت کردند. در آنجا چون پلی استوار بر آب نبود تا شامگاه به حمل شتر و بارگیر مشغول

بودند و افغانان ایشان را دشنام همی گفتند و سخره همی کردند.

حرکت چنداول سپاه تا شبانگاه کشید و 50 تن از مردم هروی من بر سر برف بمرد و سایر لشکریان نیز از نظم نظام بیرون شدند و بسیار کس از لشکر هندی بمردند و با این همه زحمت يك فرسنگ و نیم طی مسافت کرده به منزل بگرام رسیدند.

هم در آن شب جماعتی از سورت سرما جان بدادند و روز هفتم شوال از آنجا کوچ دادند و يك نیمه سپاه هند از شدت برودت و ضعف بنیت نتوانستند با لشکر طی مسافت کنند و افغانان چون گرگان گرسنه که به میان گوسفندان در روند از قفای انگریزان می رانند و تا میان صف در می رفتند و احوال و اقبال ایشان را در می ربودند و همچنان يك عراده توپ نیز گرفته به نزد محمد اکبر خان بردند و او حکم داد تا 6 تن دیگر از بزرگان انگریز را به گروگان گرفتند و مردم انگریز از نو پیمان دادند که تفنگ کس گشاده نشود به شرط آنکه حطب و علوفه ایشان را باز نگیرند. با این ذلت و هیبت تا منزل بت خاک آمدند.

روز هشتم شوال باز افغانان آغاز باریدن گلوله شمشال و تفنگ کردند. میجرترین فوج چهل و چهارم با پیادگان آهنگ مدافعه کرد، لکن مفید نبود. همچنان محمد اکبر خان چند تن دیگر به گروگان بگرفت و کار بدین گونه رفت تا به راهی که خورده کابل نام دارد رسیدند. در آنجا دره ای است که 5 میل طول آن است. در نشیب آن دره رودی می گذرد و بر کمرگاه آن جبل رفیع جاده ای است که تا کنار رود 60 ذرع سراسیب است و از آن سوی تا فراز جبل مسافتی بعید باشد. در چنین تنگنا افغانان بگشادن تفنگ و سد طریق درآمدند و جماعتی از پسران و دختران سرکردگان را اسیر گرفتند و يك عراده توپ را باز مأخوذ داشتند و توپچانش را بکشتند.

بالجمله تا لشکر انگریز به خورده کابل در می رفت 3000 تن از ایشان مقتول بود و بنه و آغروق ایشان يك باره منهوب گشت. در آن منزل نیز برفی

به شدت بیارید و در همه لشکرگاه 4 خیمه بیش نبود، یکی جنرال داشت و دو از بهر زنان و اطفال بود و سه دیگر زخم داران داشتند و بسیار از جراحت یافتگان در آنجا بمردند.

روز نهم شوال که زندگان آرزو به مردگان می بردند چون خواستند کوچ دهند جنرال سیل گفت بباشید که محمد اکبر خان از نو سخنی آورده همی گوید که کوچ دادن زنان او را باشد و زخم داران بمانند و با زنان کوچ دهند و این زنان از کابل تا بدین جا خوردنی اندک می یافتند و بسیار کس از ایشان را اطفال شیرخوار بود و بسیار کس بی کس بودند، چه شوهران و چاکران ایشان را کشته بودند و اگر نه گریخته بودند و جز آن جامه که دربر داشتند اموال ایشان به نهب و غارت شده بود و با این همه به سخنان محمد - اکبر خان و ملازمت او دلخوش بودند، باشد که زنده بمانند.

روز دهم شوال لشکر انگریز همه در طپش و طلب بودند که از پیش روی کوچ دهند چه غارت افغانان از دنبال بود و این هنگام سپاه یوروپ اندک توانا بودند و بیشتر مردم هند را دست و پای از برف و برودت از کار بمانده بود و افغانان بر فراز جبال برآمده و طرق و شوارع را همه جا مسدود داشته بگشادن تفنگ مشغول بودند و مردم هند تفنگها را انداخته هزیمت می ساختند. در این وقت افغانان بر سپاه انگریز تاختی کردند و با تیغ کشیده بسیار کس بکشتند. بالجمله در این جا سپاه هند به تمام کشته شدند، خزانه و بینه و سلب و ثروت يك باره به دست افغانان افتاد.

چون لشکر انگریز به قبر جبار رسید از جمیع سپاه 50 سوار توپخانه، يك عراده توپ 12 پوند و 70 پیاده از فوج چهل و چهارم پادشاهی و 150 سواره از تمامت سپاه انگریز و معدودی از تابعین به منزل رسیدند و دیگر هرکه بود مقتول گشت و هرچه بود منهب شد و تمام معبر هفت کتل از کشته پشته افتاد و از دامان جبل فریاد زخم داران و بیماران همی برمی رفت.

همانا از روزی که از سنگر بیرون شدند تا این منزل 50 تن از سر

کردگان بزرگ یوروپ نابود گشت و 12000 تن مرد لشکری از لشکرگاه انگریز مقتول افتاد و با این حال شکایت به نزد محمد اکبر خان بردند. در پاسخ گفت منع جماعت غلجائی در قوت بازوی من نیست. هم در آنجا افغانان از گشادن تفنگ دست باز نمی داشتند، لکن به واسطه ظلمت شب انگریزان کمتر زیان دیدند. در پایان کار آن یک توپ که بدست مردم انگریز مانده بود هم بگرفتند و داکتر کردیورا به اتفاق داکتر دف [را] مأخوذ داشته با خود بیردند.

روز یازدهم شوال از منزل کترسنگ کوچ داده روانه چکدلی شدند و شلتان با برخی از ابطال رجال چنداول سپاه گشت و همه را به کار مدافعت بود و افغانان به قتل و اسر مشغول بودند. هنگام نماز دیگر انگریزان به چکدلی رسیدند و بر پشته رفیعی درآمده در آنجا صف راست کردند، باشد که خود را به کثرت و جلادت بنمایند و افغانان کمتر به قتل ایشان مبادرت کنند و ایشان را سه گوساله بود بکشتند و گوشت آن را خام همی بلعیدند. اما افغانان بر پشته های افراخته تاخته ایشان را هدف گلوله همی ساختند.

در این وقت محمد اکبر خان، اسکینز را طلب داشتند و آن بیچاره به امید چاره اطاعت کرد و پس از ساعتی مراجعت نمود با جنرال گفت محمد اکبر خان بر این دارد که می باید شلتان و جانسن را نیز به گروگان بگذارید و به جلال آباد در شوید. این وقت بانگ تفنگی برآمد و معلوم شد که اسکینز را بکشتند و سپاه انگریز مرضی و مجروحین را گذاشته بی فرمان روانه جلال آباد شدند.

اما از آن سوی چون راه سختی و صعوبی در پیش بود و افغانان خاربن ها را در آنجا تعبیه کرده بود تا چون انگریزان عبور دادند بدان خاربن ها گرفتار شدند و تا معبر خویش را پرداخته می کردند افغانان برسیدند و به قتل عامه پرداختند و در این جا افزون از تنگ خورده کابل از آن جماعت بکشتند و 12 تن از سرکردگان نامور انگریز مقتول گشت.

صبح سیزدهم شوال عدد انگریزان چنان اندک بود که جماعت غلجائی را

هرگز از ایشان بیمی به خاطر در نمی رفت. پس به يك بار بدیشان حمله افکندند سپاه انگریز از بهر فرار بر بلندیهای جبل عروج می کرد و افغانان يك يك و دودورا به دست آورده مأخوذ می داشتند و مقتول می ساختند. چون عدتی در ایشان نماند و بیشتر زخم دار و مانده شدند، افغانان به يك بار تیغ بی دریغ بدیشان آزمودند سوتر و سه چهار تن از مردم او را که زخمی بودند هم اسیر گرفتند. دیگر تمامت آن سپاه مقتول گشت. از میانه يك تن به جلال آباد در رفت و آن داکتر بریدون بود.

بعد از قتل چنان لشکری بزرگ محمد اکبر خان مراجعت به کابل فرمود و گروگانها را در حبس خانه بازداشت و زنان انگریز را در بازارها به رقص کردن حکم داد و این بیود تا این زنان به دولت انگلیس استعانت بردند و کارداران انگلستان، امیر دوست محمد خان را رخصت داده باز کابل فرستادند و اسیران خود را بگرفتند.

شرح حال فرخنده مآل شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال 1258 هجری / 1842 م

اشاره

در سال 1258 هجری مطابق سنه بارس نیل ترکی چون 9 ساعت و 44 دقیقه از شب دوشنبه هشتم شهر صفر سپری گشت، خورشید به بیت الشرف شد. شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در دار الخلافه طهران بساط عیدی به پای برد و حکام ممالک محروسه را طلب داشته در امور رعایا پرسشی به سزا فرمود و دفع دزدان و راهزنان و رفاه حال مجتازان و کاروانیان را بر حکام بلدان واجب داشت.

و چون هنگام زندگانی نایب السلطنه عباس میرزا وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی لشکر به جانب کرمان کوچ می داد، آن گاه که از نائین به نه گنبد سفر کرد آب به اندازه مردم و دواب بدست نشد، 60 سر اسب و 5 تن سرباز از

تشنگی جان بداد، چه از نائین تا عقدا که 20 فرسنگ مسافت است جز در منزل نه گنبد که رباطی است و آبگیری که جز چشم سحاب چشمه [ای] ندارد هیچ آبادانی و آب نباشد. لاجرم شاهنشاه غازی حکومت یزد را با حسین خان آجودان باشی مفوض داشت و فرمان کرد که در نه گنبد چشمه آبی احداث کند و جماعتی از بهر حفظ طرق و شوارع بگمارد تا مجتازان از شرب آب و زحمت صعاليك بلوچ آسوده خاطر گذرند.

حسین خان بعد از ورود به یزد چندانکه در آن اراضی حفرآبار کرد آب نیافت و مردمانش گفتند سلاطین ماضی در آن اراضی بسیار حفرآبار کرده اند و فحوص آب نموده اند، بی نیل آرزو ترك گفته اند. در این هنگام يك تن از پرهیزگاران را در خواب القا کردند که حسین خان را بگوی از تلی که در کنار نه گنبد است آب توان جاری ساختن و آن تل را سبند نام است.

حسین خان بعد از اصغای این قصه تا از گمان برآید کس فرستاد و در آنجا گمانه کرد.

بعد از 20 ذرع حفر چاه 6 ذرع آب بر جوشید و انبار گشت. و لاجرم حفر دو قنات کرد:

یکی را خضرآباد و آن دیگر را حاجی آباد نام گذاشت و سی چهل خانوار رعیت بدانجا کوچ داده از بهر ایشان خانه و حمام و مسجد ساخت تا در آنجا سکون کرده حافظ مترددین باشند و از نه گنبد تا عقدا را نیز در میان راه قنات دیگر کرد و حسین آباد نامید و در شهر یزد يك ربع از قنات اهرستان را که خالصه دیوان است پیشکشی لایق داده از اولیای دولت به ملکیت گرفت و بر مردم شهر موقوف داشت و مجرای آن را از 3 فرسنگ مسافت حفر کرده از میان شهر جاری ساخت.

عزل فرهاد میرزا از حکومت فارس

و هم در این سال فرهاد میرزا چون از بوشهر مراجعت به شیراز همی کرد، حسن - خان گله داری و شیخ جبار خان کنگانی و شیخ خلف خان علویه را که از اشرار اراضی گرمسیر بودند مغلولاً با خود کوچ داد و قلعه شهر یاری را در عشر آخر صفر

مفتوح ساخت و آن قلعه را بر فراز کوهی کرده اند و چاهی از میان قلعه تا به آب رودخانه که سه جانب آن کوه را محیط است بر سنگ خاره حفر نموده، فرهاد میرزا بفرمود تا با سنگهای گران آن چاه را انباشته کردند و دیوار قلعه را پست نمود که مأمّن دزدان نباشد و پنجشنبه نهم ربیع الاول وارد شیراز گشت.

این هنگام بزرگان شیراز و صنایع مملکت فارس به عرض کارداران دولت رسانیدند که فرهاد میرزای نایب الایاله فارس را در قدم صداقت لغزشی افتاده و به خیالات بعیده و مقالات ناپسندیده، هر روز دل به دیگر دولتی داده و اکنون چنان دانسته که اگر با دولت انگلیس پیوسته شود کارها به کام خواهد کرد. اگرچه با اتحاد دولت ایران و انگلیس این گونه آرایش زلال صدق و صفا را مکدر نمی ساخت، لکن حاجی میرزا آقاسی دفع او را بصواب نزدیک تر دانست تا مبدا در میان دولتین بینونتی اندازد.

لا-جرم برحسب فرمان، فرّخ خان غفاری کاشانی پیشخدمت خاصه روانه فارس شد تا 100000 تومان از منال دیوانی را مأخوذ دارد و صورت حال را باز دانسته به عرض رساند و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی وزیر فارس نیز احضار به درگاه شد.

و از آن سوی خانعلی خان ممسنی که در ماهور میلانی گریخته بود، پوشیده از مردم به شیراز آمده پناهنده توپخانه گشت. فرهاد میرزا او را مطمئن ساخته حکومت ممسنی داد و او شاد خاطر به میان قبیله خویش رفت و علینقی خان بختیاری برادر محمد تقی خان که از منوچهر خان معتمد الدوله گریخته بود به نزدیک فرهاد میرزا آمد، او را نیز روانه دار الخلافه نمود. در این وقت فرّخ خان از دار الخلافه برسد و بعضی سخنان که مردم فارس به سعایت و شکایت می کردند به عرض رسانید. کارداران دولت چنان صواب شمردند که فرهاد میرزا حاضر درگاه شود، او را طلب نمودند و حکم رفت که فرّخ خان در شیراز اقامت نماید و خراج مملکت فارس را فراهم کند تا آن گاه که فرمانگزاری

بدان اراضی مأمور گردد. و این بود تا میرزا نبی خان امیر دیوان مأمور به حکومت فارس گشت و فرخ خان با منال دیوان طریق درگاه شاهنشاه گرفت.

عهدنامه ایران و اسپانیا

و هم در این سال میان دولت علیه ایران و دولت اسپانیول قواعد دوستی و اتحاد مشید گشت و میرزا جعفر خان مشیر الدوله که در اسلامبول اقامت داشت با وزیر مختار دولت اسپانیول به فرمان کارداران دولتین عهدنامه [ای] به شرح نگاشتند و خاتم برزدند بدین گونه:

صورت عهدنامه دولت علیه ایران با دولت بهیه اسپانیول

اشاره

الحمد لله رب العالمین، اما بعد دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول به جهت ملاحظه صرفه و صلاح تجار و عموم رعیت مملکتین و ترقی و وسعت دادن به صنعت تجارت و تشویق و ترغیب این امر مهم که از مصالح معظمه دولت است چنین یافتند که هیچ مقدمه [ای] مانند انعقاد عهدنامه به این مهم جسیم معین و مفید نخواهد شد. لهذا هر دو علی السویه مناسب دیدند که من بعد ما بین دولتین بهیتین و تبعه آنها اساس دوستی و آمد و شد موافق عهدنامه مبارکه دوستی و تجارتی که به زیور حقانیت و عدالت آراسته [شده] است برقرار و پایدار باشد.

برای انجام این مرام، اعلیحضرت فلك رفعت، شمس برج جلالت، نخبه سلاطین زمان، وارث تاج و تخت کیان، شاهنشاه ممالک وسیع المسالك ایران، ظل الله فی الارضین، کھف الاسلام و المسلمین، السلطان بن السلطان بن السلطان، و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، السلطان محمّد شاه قاجار اید الله ایام سلطنة از طرف قرین الشرف خود عالیجاه مقرب الخاقان، میرزا جعفر خان مهندس باشی عساکر منصوره، ایلچی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه، صاحب نشان مهر تمثال صورت همایون، و نشان اول شیر و خورشید سرتیپی، و صاحب دو حمایل سبز و سرخ، و نشان درجه اول افتخار دولت عثمانیه را در ضمن اختیارنامه جداگانه در این خصوص

وکیل مطلق و مختار نمود؛ و همچنين بدر منير ابهت، و آفتاب درخشان سلطنت، شکوفه نونهال بوستان جلالت السلطان دونا ايزابيل ثانی که به نام نامی ایشان در ایام صغرسن امر سلطنت به لقب ولیعهدی به حضرت بال دومرو اسپارترو صاحب اختیار مملکت ویک تواردمریلا- محول است از طرف خود مسیو آن تونی لویض [لوپز] دوکار دونا صاحب نشان مشهور ممتاز چارلز سیم پادشاه ممالک اسپانیول و صاحب نشان امریقان سلطان ایزابیل کتالیک و صاحب نشان عیسوی [دولت] پورتقال و صاحب نشان صوار دولت یونان و صاحب نشان جلیل سپولکر مقدس بیت المقدس و صاحب نشان اول افتخار دولت علیّه عثمانیه، اجزای مشورتخانه سلطان ایزابیل کتالیک نویسنده خاص پادشاهی وزیر مختار دولت مشار الیها در آستانه علیّه روم از قرار نوشته وکیل مطلق و مختار نام کرده، مأمورین مزبورین بعد از نشان دادن و ملاحظه نمودن اختیارنامه یکدیگر همه را موافق رسم و ضابطه یافتند و قرار عهدنامه مبارکه را که در ضمن 7 ماده آتیه به این نهج دادند.

ماده اول: بعد الیوم مابین دولت علیّه ایران و دولت بهیّه اسپانیول و تبعه طرفین الی ما شاء الله تعالی اساس دوستی صادق و محبت و موالات دائمه باقی و برقرار باشد.

ماده دوم: تبعه دولتین علیتین مأذون باشند که به آزادی تمام و امنیت [تمام] به مملکت یکدیگر آمد و شد نمایند و معامله تجارت و سیاحت کنند، و خانه و دکان و حجره و انبار به قدر ضرورت [امور] خود کرایه نمایند و از طرف مباشرین دیوان به هیچ وجه ممانعت نشود، بلکه پیوسته احوال ایشان را مراعات نموده، دقت کنند که به سیاحان و تجار طرفین خوش رفتاری شود و به قدر مقدور به استراحت و آرام آنها بیفزایند و در وقت ضرورت احکام و مناشیر عبور به آنها مرحمت شود که کسی مانع نشده حمایت از آنها کنند.

ماده سوم: در حق تبعه دولتین بهیتین که به عنوان معامله و تجارت و [یا به طریق] سیاحت

به مملکت یکدیگر تردّد می نمایند، از وقت ورود الی وقت خروج لازمه احترام مرعی شود و از آنها به هیچ اسم و رسم عوارض مطالبه نگردد؛ مگر آنکه از امتعه آنها [در حین ورود و خروج در مملکت یکدیگر] مثل [تبعه] دول متحابه گمرک گرفته شود.

ماده چهارم: دولّین علیّین به جهت آسایش و اطمینان تبعه خودشان که به خاک یکدیگر آمد و شد خواهند کرد مأذون خواهند نمود که در دو محلّ مناسب وکیل تجار [ت] اقامت کند، دولت علیّه ایران مأذون خواهند ساخت که یک نفر وکیل تجار [ت] از طرف دولت بهیّه اسپانیول در دار الخلافه طهران و یک نفر دیگر در دار السلطنه تبریز مقیم شود. و همچنین دولت بهیّه اسپانیول راضی خواهند گشت که یک نفر وکیل تجارت از طرف دولت علیّه ایران در مدرد(1) [مادرید] پایتخت دولت مزبور و یک نفر دیگر در بندر برصلون(2) [-بارسلون] و یا به عوض محلّ ثانی در یک بندر دیگر که دولت ایران مناسب دانند وکیل تجارت نصب نمایند.

ماده پنجم: هروقت که در خصوص معامله و دادوستد ما بین دولّین معاهدتین گفتگو و نزاعی اتفاق افتد آن نزاع باید موافق عادت و شریعت مملکت به استحضار و [اطلاع] وکیل تجارت [و یا ترجمان] آن دولت قطع و فصل شود و هرگاه یکی از تبعه دولّین مفلس و با شکست شود، می باید بعد از ملاحظه دفتر ارسال و مرسول و طلب و تنخواه آن اموال و اسباب او فیما بین ارباب طلب به طور غرما تقسیم گردد و اگر یکی از تبعه طرفین وفات کند مخلفات او باید به وکیل تجارت آن دولت تسلیم شود.

ماده ششم: اگر یکی از دولّین معاهدتین با دولت دیگر جنگ و محاربه داشته باشد باید از این رهگذر به دوستی ابدی دولت علیّه ایران و دولت بهیّه اسپانیول به هیچ وجه خلل و قصور [ی] نرسد.

ماده هفتم: این عهدنامه دوستی و تجارت که فیما بین دولّین که به نهج مذکور گذشته در ضمن 7 ماده قرار داده شده است. به یاری خداوند یگانه امنای دولّین معاهدتین جمیع مواد آن را دایم مرعی دانسته به هیچ وجه به ارکان آن خلل نخواهند

ص: 32

1- (1) . مادرید.

2- (2) . بارسلون.

رسانید و انشاء الله در مدت 5 ماه و یا کمتر، عهدنامه مزبور به امضا و مهر امنای دولتین علیتین رسیده در اسلامبول مابین وکلای دولتین مبادله خواهد شد.

خاتمه: این ماده که به تصدیق وکلای طرفین در دو نسخه به سیاق واحد انجام پذیر گشته بعد از مهر و امضای طرفین در دار الخلافه اسلامبول به تاریخ سوم مرج مطابق بیستم محرم الحرام سال 1258 هجری مطابق 1842 عیسوی عوض و مبادله گردید.

قصه عروسی و عزای حبیب الله خان امیر توپخانه

و هم در این سال حبیب الله خان امیر توپخانه بعد از مراجعت از سفر بلوچستان و فتح بنفهل و نهب و غارتی که از سفر بلوچستان و افغانستان بدست کرده بود برگ و سازی ملکانه طراز داشت، در این هنگام در دار الخلافه طهران بساط عیش و عرس بگسترده و دختر آقا خان را که از بزرگان قبیله شاهسون بود و در طراوت رخسار و حلاوت گفتار، در مملکت آذربایجان نامبردار بود از بهر خویش نکاح بست و جماعتی انبوه از صاحبان مناصب توپخانه را بفرستاد تا او را از خانه پدر با هودج زر کوچ دادند و تا قریه کن که سه فرسنگ کم و بیش تا طهران مسافت دارد بیاوردند و بزرگان اهل نظام پذیره او شدند. و از این طرف امیر توپخانه بساط شاهانه گسترده کرده از خوردنی و آشامیدنی چندانکه مواشی و نخجیران وحشی و ماهیان بحری و مرغان بری ذبح کرد که کس از آن بیش نشان نمی داد.

روز چهارشنبه نهم رجب که بهار عیش و طرب و نهار لهو و لعب بود هنگام نماز دیگر که امیر توپخانه آن غیرت ماه را چشم براه بود، ناگاه زمانش برسید و آهی سرد برآورد و همچنان برجای خویش سرد گشت. حلاوت مغنیان به تلاوت مقریان تحویل کرد و سخنان تهنیت به کلمات تعزیت تبدیل یافت. پذیرندگان هودج زرین عروس را به سلب سیاه محفوف داشتند و از بیرون طهران آن اختر تابناک را به جانب آذربایجان راجع ساختند.

میرزا جعفر وقایع نگار پسر میرزا صادق مروزی که ذکر او در این کتاب به تکرار رفت مرا حدیث کرد که مردی قرشی نسب از سادات بنفهل سفر دار الخلافه کرده، به سرای من آمد و به هزارگونه ضراعت مرا به شفاعت برانگیخت که از جماعت اسیران که امیر توپخانه از بنفهل با خود کوچ داد، يك تن دختری است که به شرط زنی در سرای پسر من بوده، من برای رهنیدن او 50 منزل تاخته ام و اینک حل این عقده به سرانگشت تدبیر تو شناخته ام.

وقایع نگار بر زحمت او رحمت آورده، این معنی با امیر توپخانه یاد کرد. در پاسخ گفت 20 تن توپچی به پای کرده ام تا اگر این مرد را به دست کند سر از پیکرش برگیرند.

وقایع نگار باز شد و این راز با او گفت و مرد خواهنده در بیغوله پناهنده گشت و روز دیگر امیر توپخانه درگذشت.

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال 1259 هـ. / 1843 م.

اشاره

سال 1259 هجری مطابق سنه توشقان نیل ترکی چون 3 ساعت و 12 دقیقه از روز سه شنبه نوزدهم شهر صفر برآمد آفتاب به حمل شد. شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عیدی به پای برده، حکام و عمال مملکت را طلب داشته در نظم ولایت و رفاه رعیت و تشیید مبانی عدل و داد هر يك را جداگانه فرمان کرد.

و چون در میان بازرگانان بسیار کس بادید می شد که خویشان را به دروغ مفلس می خواند و دین وام خواهان را نمی گذاشت؛ خاصه رعایای تبعه دولت روسیه بیشتر این خدیعت و ادای دیون و مردم را به تسویف و ممالله می انداختند، کارداران دولت ایران و روس برای دفع این گونه حیلت سازی از بهر امور تجارت عهدنامه [ای] کردند و خاتم برنهادند بدین شرح:

اشاره

تدبير این که برای رفع افلاس جعلی و رفع حيله جات ورشکسته ها عهدنامه [ای] لازم است که از قرار تفصیل ذیل است:

فقرة اول: جميع مستندات خرید و فروختن و تمسکات و غیره من بعد باید در دیوانخانه معتبره در دفتر مخصوص که حاکم هر ولایت مختوم به مهر دولت می دهد ثبت می کند در دفتر مذکور کلّ مطالبات از روی تاریخ و غیره باید ثبت گردد و تاریخ و نمره دفتر باید بر روی مستندات نوشته شود و اوراق دفتر نمره داشته باشد، محکوک و قلم زده نباشد.

فقرة دوم: مستنداتی که در دفتر بزرگ معتبر شده، باز باید جداگانه در دیوانخانه با اسامی معاهدین نوشته شود و نمره در دفتر بزرگ نوشته شود.

فقرة سوم: چنانچه يك جا مطالبه تنخواه دو تمسک که در دیوانخانه معتبر شده است برخیزند آنکه ثبت دیوانخانه اش قدیم تر است اول وصول خواهد شد. این قرارداد مبطل قواعد غرما که هنگام افلاس جاری است نخواهد بود.

فقرة چهارم: ثبت مستندات چیزی نیست واجب، ولی به خصوصه مستندات که موافق قاعده در دیوانخانه صورت اعتبار به هم رسانیده ترجیح دارد بر مستندات خارجی که مجری نخواهد بود؛ مگر بعد از اجرای مستندات که در دیوانخانه معتبر شده است و این نوع مستندات خارجی را می تواند در مدت يك سال به دیوانخانه آورده معتبر نماید.

فقرة پنجم: هرکه مال غیر منقول را بخواهد بفروشد یا بیع و شرط گذارد باید قباله و بنچاق را به دست مشتری دهد، و چنانچه سر وعده تنخواه را ندهد بیع لزوم خواهد رسانید و دیوانخانه قبل از ثبت و معتبر نمودن چنان سند خرید و فروخت باید مشخص نمایند که قباله و بنچاق آن به دست مشتری داده شده است

و پیش از آن مال غیر منقول به غیر فروخته نشده باشد و نزد کسی بیع شرط و گرو نباشد.

فقرة ششم: ادای تمسکی ثابت نخواهد بود، مگر این که طلبکار و بدهکار هر دو به مهر و خط خود بر روی تمسک نوشته باشند که تنخواه کالا رسید و الا عند الضرورة به اقامة شهود و به یاد قسم ادای قرض ثابت شود.

فقرة هفتم: بعد از وفات بدهکاری، طلبکاران حق مطالبه خود را از ورثه مرحوم قبل از انقضای وعده خواهند داشت، مگر ورثه اموال مرحوم را رد نمایند.

فقرة هشتم: هر يك از ورثه كسبه و تجار دعوی افلاس نمایند باید قسم یاد نمایند که از اموالش چیزی پنهان نکرده و افلاس خود را هم ثابت نماید. همچنین شرکاء و کارکنان او هم قسم یاد نمایند که از اموال خود چیزی پنهان نکرده است.

فقرة نهم: از این نوع ورشکسته ها دست بر نمی دارند تا ضامن تن حاضر کنند. دیوانیان اموال آن [ور] شکسته و اموال اولاد و زن او را ضبط خواهند کرد، در صورتی که ثابت شود که بعد از ظهور ورشکستگی او صاحب آن اموال گشته اند، آنچه از اقوامشان که به هیچ وجه دخلی به امور ورشکسته نداشته باشد به ارث به ایشان رسیده باشد یا اینکه حاصل کاسبی جداگانه باشد مع جهاز دختران شوهر رفته از ضبط محفوظ خواهد بود.

فقرة دهم: چنانچه باعث افلاس از سرقت اتقایی و از غرق اثاثیه و از غارت دشمنان باشد در این صورت ضرور بدادن ضامن تن نیست.

فقرة یازدهم: سزای مفلس جعلی همان سزای دزد و سزای شخص کاذب خواهد بود و اختیار تخفیف سزای آن درباره موارد استثنائی منحصر به اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری خواهد بود. مفلس جعلی باید مدت طول مرافعه اش در حبس باشد و با احدی هم نباید مرافعه نمایند و جمیع اموالش ضبط خواهد شد، دوباره تجارت نمی تواند نمود و مباشر شغلی نمی تواند شد. همین سزا برای رفقای او و برای اشخاصی

که اموال نهان داشته اند باقی خواهد ماند.

فقرة دوازدهم: شرط نامه جات شخص مفلس که بعد از افلاس نامه اش واقع شده است باطل است و همچنین شرط نامه جات و بخشش ها که بعد از ظهور افلاس نموده است باطل است.

فقرة سیزدهم: تقسیم اموال ورشکسته فیما بین طلب کاران بعد از 14 ماه خواهد بود. اگر اجناس ورشکسته از قبیل چیزهایی است که زود ضایع و تلف می شود مثل چهارپا و آذوقه و سایر، بلادرنگ نقد نمایند و مال التجاره که بعد از اشتهار افلاس به دست مفلس می فرستند باید در گمرک ضبط شود و به دیوانخانه فرستاد و همچنین هر نوع مراسلات به اسم مفلس که مشعر بر عدم صدق افلاسش باشد باید به دیوانخانه رسانند.

فقرة چهاردهم: مادامی که مفلس کل قروض خود را ادا ننموده است باز بدهکار حساب خواهد شد. طلبکاران به رضای خودشان برای طلب های مابقی مهلت خواهند داد و در آن اثنا هرچه حاصل او شود و به ارث به او برسد عوض قروض داده شود.

فقرة پانزدهم: چنانچه در مقابله دفتر ثبت یا مستندات نقیضش ظاهر شود و دیوانخانه ثبت را به آن قلب نموده باشند، دیوانخانه باید از عهده قروض ورشکسته برآید.

فقرة شانزدهم: آنهایی که مفلس جعلی حساب می شوند از این قرار می باشند.

اول: اینکه [ور] شکسته، افلاس خود را ثابت نماید و به طریق واضح حساب نقد و جنس خود را که از مردم گرفته است بدهد.

دوم: آنکه به نهان و آشکار جنس به خانه می برد.

سیم: آنهایی که افلاس خود را دانسته بعد از ظهور افلاسش به قصد خوردن مال طلبکاران بخشندها کرده [اند].

چهارم: آنکه مال غیر منقولی را که سابقاً به غیر فروخته است یا بیع و شرط گذاشته مجدداً بفروشد یا بیع شرط گذارد.

پنجم: اینکه مال وقف را بفروشد یا بیع شرط گذارد.

فقرة هفدهم: اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری سوای در بعضی مساجد و اماکن شریفه که از قدیم الایام مثل خانه های علمای نامدار و عمارات پادشاهی بست بوده اند، بست ها را یعنی بست خانه های مردم را موقوف فرموده غدغن می فرمایند که هیچیک از رعایای این دولت جاوید مدت مقصرین را مثل دزد و مفلس و سایر را به خانه های خود راه ندهند و هرکه خلاف حکم نماید مورد مؤاخذه پادشاهی خواهد شد.

فقرة هیجدهم: چون به جهت پیشرفت امر تجارت همه جا ملك التجاری ضرور است، لهذا اولیای دولت قاهره در همه جای ایران که تجارت کلی می شود ملك التجار تعیین خواهند فرمود. و دیگر اینکه هر وقت کار تجار بهیبه دولت روسیه به دیوانخانه رجوع می شود باید قطع و فصل آن در حضور يك نفر صاحبمنصب یا قونسول بشود، هکذا ضبط اموال مفلس و مخلفات مقروض متوفی درجائی که پای رعایای خارجی به میان آید باید نوشته در حضور يك نفر صاحبمنصب روس باشد.

کارگزاران روس طلب های ورشکسته را از بدهکارانش که اهل ولایت خواهند بود چنان مطالبه خواهند کرد مثل آنکه مقروض خود رعایای دولت بهیبه روس بوده باشد.

دیگر در باب فقرة پنجم که مال غیر منقولی ذکر شده است مجددا ایراد می شود که در ایران سه کس بر قری حق دارند. اول دیوان اعلی. دوم مالک. سیم رعیت. چنانچه مالک بخواهد قریه خود را بیع و شرط بگذارد به جهت رفع گفتگو باید قبل از وقت از دیوان اعلی و رعیت اذن حاصل کند.

تحریرا بیست و دوم شهر شوال سال 1259 هـ / [15 نوامبر 1843 م].

عزل فرهاد میرزا از حکومت فارس

و هم در این سال سید حسن خان سرتیپ که با فوج خود مأمور به توقف شیراز بود، جماعتی از اعیان فارس در حضرت کارداران دولت معروض داشتند که شاهزاده فرهاد میرزا حقوق دولت ایران را از گردن خویش فرو گذاشته و در نهانی با دولتی دیگر آشنا و یگانه شده. کارداران دولت بیم کردند که مبادا در میانه فتنه [ای] انگیزد و با دولتی که سالها طریق مؤالفت سپرده اند مورث مخالفت شود، لاجرم

او را از نیابت ایالت فارس خلع کردند و فتح الله خان مافی را با سواری چند از مردم مافی فرمان کردند تا سفر شیراز کرده او را به حضرت آورده و میرزا نبی خان امیر دیوان را به جای او به حکومت فارس فرستادند.

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال 1260 ه. / 1844 م

اشاره

در سال 1260 ه. مطابق سنه لوی نیل چون 9 ساعت و 8 دقیقه از روز چهارشنبه سلخ شهر صفر برگذشت آفتاب از حوت تحویل حمل داد، شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط نوروزی در نوشت و این هنگام فتنه میرزا علی محمد باب آشکار گشت.

آغاز فتنه میرزا علی محمد باب

همانا او مردی از تاجرزادگان شیراز بود و پدر او میرزا رضای بزاز نام داشت و اعمامش کار تجارت می کردند و او در بدایت حال به تحصیل علوم فارسیه پرداخته از مقدمات عربیه نیز بهره [ای] گرفت. آن گاه وسوسه شیطنی، و هواجس نفسانی او را تحریک داد تا به خلاف شریعت غرّاً تن به ریاضات شاقه انداخت و از آن ارتقای به معارج عالیّه جست.

چنانکه مسموع افتاد، وقتی در شهر بوشهر که نفس نسیمش چون دم تنور تافته، هنگام سورت گرما بر بامها می رفت و در برابر آفتاب با سر برهنه می ایستاد و زبان به اوراد خویش می گشاد. چندان این زحمت بر تن نهاد که دماغش علیل و مغزش پریشیده گشت، آن گاه سفر عتبات عالیات کرد و در زمین مقدس کربلا سکون اختیار نمود و همه روزه در محفل تدریس حاجی سید کاظم که بهترین تلمیذ شیخ احمد احسائی بود حاضر می شد و از کلمات او استفاده می جست و بر طریقت شیخ احمد می رفت.

یک دو سال بدین گونه روز برد، چون حاجی سید کاظم از این جهان به سرای جاوید انتقال نمود چند تن از شاگردان او را برداشته برای ریاضت و عبادت به مسجد کوفه در رفت و 40 روز اقامت کرد و یک باره مزاجش از استقامت بگشت.

آن گاه در نهانی مردمان را به زهدات و افادات خویش می فریفت و به ارادت خود دعوت می نمود و از هرکس مطمئن خاطر می شد با او می گفت:

من باب اللّهم، فادخلو البيوت من ابوابها، هیچ خانه [ای] را جز از در به درون نتوان شد. هرکه خواهد به خدای رسد و دین خدای را بازدارد تا مرا دیدار نکند و اجازت نستاند، نتواند.

از این روی به میرزا علی محمد باب مشهور شد و چون روزی چند بگذشت مسمی به باب گشت و نام او کمتر بر زبانها رفت.

مع القصة چون در کربلا گرد خود انجمنی کرد و مریدان او فراوان شد هرکس را صدیق تر دانست با او از تحدی خویش فرونی جست و با خاصگان خویش گفت: «آن مهدی صاحب الامر که مردم انتظارش برند منم» و چون در خبر است که حضرت قائم صلوات الله علیه از مکه معظمه خروج خواهد کرد با مریدان خویش همی گفت که:

سال دیگر دعوت خویش را در مکه ظاهر خواهم ساخت و با شمشیر بیرون خواهم تاخت.

و بعضی اخبار و احادیث را که با ظهور آن حضرت مطابقتی دارد با خویشتن راست می کرد و مردم را می آموخت که:

چون سال دیگر خروج من با سیف خواهد بود و خونها خواهم ریخت بر شما فرض است ك مكاتیب خود را با شنجرف و دیگر سرخیها نگار کنید.

و نیز می گفت: «در اذان و اقامه نام مرا داخل کرده اشهد ان علی محمدا بقية الله بگوئید» و کلماتی چند باهم تلفیق می کرد و می گفت: «این از خدای به من فرود شده و قرآن من است» و چون آن کلمات از قواعد عربیت بیرون بود و غلطات نحوی فراوان داشت بعضی از مردم به محاجه بیرون می شدند و آن غلط را باز می نمودند در جواب می گفت:

نحو را در حضرت حق گناهی بود تاکنون بدان گناه مأخوذ و محبوس بود اینک به شفاعت من رستگار شد، پس اگر مرفوعی را مجرور یا مفتوحی را مسکور بخوانی زیانی نباشد.

هم بدینجا نایستاد گفت:

اکنون دین کمال یافت و ظهور حق تمام شد که من ظاهر شدم چه من صورت علی و محمدم! همانا علی و محمّد دو کس بودند اینک آن هر دو

منم از این روی نام من علی محمد است.

هم بدین آرامش نگرفت و گفت: «هنگام آفرینش نخستین محمد و علی با من بیعت کردند و با من ایمان آوردند» و چون او را همی گفتند که پیغمبران سلف بر صدق سخن خویش خرق عادت کردند و معجزها نمودند صالح از سنگ خاره ناقه کرد و خلیل از آتش گلستان آورد و موسی از چوب عصا ازدهای دمنده ساخت، عیسی مرده 700 ساله را از گور بیرون تاخت، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که خاتم انبیاست از این جمله فزونی جست و بیرون عالم ناسوت در اجرام فلکی و عوالم ملکوتی کار کرد چنانکه قصه معراج و حدیث شق قمر تاکنون سمر؟؟ است. در پاسخ گفت:

برهان کمالات من، مقالات من است، از این افزون کدام معجزه تواند بود که من روزی هزار بیت به مناجات سخن کنم و با خامه خویش نگار دهم.

مع القصة بعضی از مردم که بلادتی داشتند به ارادت او سر نهادند و گروهی را که کیاستی بود به امید ریاست بدو پیوستند و این جماعت قواعد اصول و فروع دین را دیگرگونه نهادند و چون زمان جاهلیت به جای سلام یکدیگر را ترحیب کردند و مرحبا بك گفتند و ایام روزه داشتن شهر رمضان را 19 روز فرض شمرده اند. از این گونه تغییر و تبدیل در احکام شریعت غرًا چندان افکندند که از حوصله نگارش افزون است و نیز بدین قدر پیروان او رضا ندادند از بهر آنکه مردم شریر و نادان را با خود متفق کنند، گفتند:

مادام که سلطنت باب در تمامت روی زمین ظاهر نگشته و تمامت ادیان را واحد و متحد نساخته ایام فترت است و هیچ تکلیفی بر مردم واجب نیفتاده اگرچه در شریعت باب يك زن را 9 تن شوهر تواند بود، لکن اکنون اگر بر افزون بخواهد منعی نباشد.

و این جماعت هریک نامی از انبیای کبار و ائمه اطهار را بر خویش می نهادند و زنان و دختران خویش را به نام و نشان زنان خانواده طهارت می خواندند. آن گاه در هر خانه که انجمن می شدند به شرب خمر و منهیات شرعیه ارتکاب

می نمودند و زنان خویش را فرمان می دادند تا بی پرده به مجلس بیگانگان درمی آمد [ند] و بگساریدن کاسات عقار مشغول می شد [ند] و سقایت مردان مجلس می کرد [ند].

مع القصة چون باب تأسیس چنین بنیانی نهاد و برحسب میعاد راه مکه معظمه برداشت و در سفر مکه از مریدان خویش انبوهی نتوانست فراهم دارد تا به وعده وفا کند و با شمشیرهای کشیده خروج نماید، لاجرم راه بگردانید و سفر فارس را تصمیم عزم داده از بندر بوشهر سر به در کرد و چند تن از مریدان خود را به شهر شیراز فرستاد تا مردم را به طریق او دعوت کنند. و منشآت خود را بعضی قرآن و برخی را مناجات نام نهاده، بدیشان سپرد که بر مردم فرو خوانند؛ و مردمان به جای قرآن مجید و صحیفه سجاده آن کلمات را قرائت کنند.

و این هنگام حسین خان آجودان باشی عساکر ایران که ملقب به نظام الدوله بود حکومت فارس داشت، بدو خبر بردند که میرزا علی محمد باب در بوشهر رحل اقامت انداخته و فرستادگان او در این شهر به اغوای مردم پرداخته اند. نظام الدوله چند تن از عوانان را برگماشت تا فرستادگان او را دست بسته حاضر ساختند و حکم داد تا بی توانی عصبی که بدان مشی توانستند کرد از پای ایشان قطع نمودند. روز دوم شعبان این امر را به انجام برد، روز شانزدهم شعبان چند تن سوار بفرستاد تا در بوشهر باب را مأخوذ داشتند و از آنجا کوچ داده شب نوزدهم شهر رمضان به بلده شیراز در آوردند و در خانه [ای] که از پدر به میراث داشت جای دادند.

این وقت حسین خان تدبیری اندیشید و روزی مجلس را از بیگانه پرداخته کرد و باب را به نزدیک خود طلبید و سر معذرت پیش داشت و گفت بر من روشن شد که سخن تو از در صدق است و طریقت تو پسندیده باشد، همانا دوش در خواب دیدم که تو بر من در آمدی و با سرانگشت پای مرا از جای برانگیختی و گفتی:

هان ای حسین خان در جبین تو نور ایمان مشاهده کرده ام و از اینجا است که در ازای فرستادگان خود ترا هلاک نساختم برخیز و طریق حق گیر.

میرزا علی محمد باب این سخنان را باور داشت و گفت «تو خواب ندیدی؛ بلکه

بیدار بودی و من خود بودم که به بالین تو آمدم و چنان کردم». حسین خان از در خضوع پیش شده و دست او را بوسه زد و گفت «جان و مال در قدم تو ریزم و این تو پخانه و سرباز که در شیراز اکنون به تحت فرمان من است به حکم تو کوچ دهم و با دشمنان تو نبرد آزمایم». باب در جواب گفت «چون با من بگرییدی و از در مطاوعت و متابعت بیرون شدی چون جهان را مسخر کردم سلطنت روم را با تو خواهم گذاشت». حسین خان عرض کرد که «من سلطنت نمی خواهم، همه آرزوی من آن است که در رکاب تو شهید شوم و پادشاهی جاودانی به دست کنم».

مباحثه باب با علمای شیراز

بالجمله چون حسین خان خاطر باب را از دهشت و انقلاب آسایش داد، مجلسی بیاراست و علمای بلده را انجمن کرد و باب را گفت «حجت خویش را بر این مردم تمام باید کرد، آن گاه که علما طریق تو گیرند کار عامه سهل باشد». پس میرزا علی محمد باب با دل قوی به مجلس علما درآمد و سید یحیی پسر سید جعفر دارایی ملقب به کشاف که از مریدان باب بود نیز حاضر گشت و چون آغاز سخن کردند بی ترس و بیمی باب سر برداشت و گفت:

چگونه شما از اطاعت من به يك سوی همی شوید و متابعت مرا فرض نمی شمارید. از آن پیغمبر که شریعت آن دارید در میان شما جز قرآن و دینعی ندارد، اینك قرآن من فصیح تر از آن قرآن شما و نیکوتر از آن است و دین من ناسخ دین پیغمبر شماست بی آنکه تیغها انگيخته گردد و خون شما ریخته شود، حفظ جان و مال خود را واجب شمارید و طریق خلاف و نفاق مسپارید.

چون سخن بدین جا آورد علمای مجلس به همان مواضعه که با حسین خان نهاده بودند در پاسخ او سخن نکردند؛ اما حسین خان سر برداشت و گفت:

نیکو گفتمی و نیکوتر از این آن است که شرایع خود را در صفحه [ای] نگار کنی تا هرکس خواهد بدان بنگرد و بگردد.

پس قلم بگرفت و سطری چند نگار داد. علمای مجلس چون بدان نگریستند از قانون عربیت بیرون یافتند و غلطات آن را يك يك باز نمودند.

این هنگام حسین خان روی بدو کرد و گفت: با اینکه هنوز لفظی چند را نتوانی تلفیق کرد این چه یاوه درائی است که خویشان را بر خاتم الانبیا فضیلت نهی و تّرهات خود را بر کلمات خدای باری تفضیل دهی.

و بفرمود تا عوانان در آمدند و هردو پای او را استوار بر بستند و با چوبش زحمت فراوان کردند. همی فریاد بر آورد و توبت و انابت جست و در استغفار خویشان را به کلمات شنیع بر شمرد و اظهار نادانی و پشیمانی کرد. آن گاه حکم داد تا به اشیاء اسود چهره او را سیاه گونه کردند و به مسجدی که شیخ ابو تراب به جماعت نماز می گذاشت در بردند تا دست و پای او را بوسه زد و بر کردار خویش لعنت فرستاد و مدت 6 ماه محبوس بود.

چون خبر او در اصفهان سمر گشت چند تن از مردم عامه بی آنکه پشت و روی این کار را دیده باشند روی دل به جانب او کردند. منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله که این وقت حکومت اصفهان داشت گمان کرد که تواند بود میرزا علی محمد نیز یکی از بزرگان دین باشد و هرکس نشنیده بود که او می گوید من صاحب الامر یا قرآن آورده ام با خود می اندیشید که اگر مردی باب معرفه الله باشد، زیادتی در دین نخواهد بود و زبان از لعن او کوتاه می داشتند و معتمد الدوله از این گونه مردم بود و خواست او را دیدار کند.

پس چند تن سوار بفرستاد که اگر توانند او را از بند برهانند و پوشیده از مردم به اصفهان برسانند.

وقتی سوارهای معتمد الدوله به فارس رسیدند از قضا بلای ویا بالا گرفته بود و مردم آشفته خاطر بودند. لاجرم بی زحمت باب را برداشته به اصفهان آوردند و معتمد الدوله او را به مکانتی تمام فرود آورد. بعد از او حسین خان، سید یحیی را پیام فرستاد که دیگر در مملکت فارس سکون تو ناهموار است بی آنکه آزرده شوی و آسیبی بینی بیرون شو. سید یحیی ناچار شد و از شیراز کوچ داده به شهر یزد سفر کرد و همچنین پیروان باب از بیم حسین خان به هر سو پراکنده شدند.

مباحثه میرزا علی محمد باب با علمای اصفهان

اما از آن سوی معتمد الدوله چون باب را در آورد و خواست تا دانش او

را ممتحن دارد، يك شب محفلی آراسته کرده و شناختگان فضلاى اصفهان را به میهمانی دعوت نمود. امام جمعه و جماعت اصفهان میرزا سیّد محمّد آقا و آقا محمّد مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی و میرزا محمّد حسن پسر ملا علی نوری نیز از جمله مجلسیان بودند. باب در این وقت درآمد و به مکانی رفیع جلوس نمود. نخستین آقا محمّد مهدی آغاز سخن کرده و باب را گفت:

این مردم که طریق شریعت سپرند بیرون دو فرقه نباشند، یا مسائل شرعیّه خویشان از اخبار و احادیث استخراج و استنباط فرمایند و اگر نه مقلّد مجتهدی باشند.

پاسخ گفت که:

من تقلید کسی نکرده ام و نیز هرکس با ظنّ خویش عمل کند حرام دانم.

آقا محمّد مهدی گفت:

امروز باب علم مسدود است و حجتّ خدای غایب باشد بی آنکه امام وقت را دیدار کنی و مسائل حقّه را از زبان او اصغافرمایی، چگونه با یقین پیوسته شوی و کار با یقین کنی؟ با من بگوی این علم را از کجا اندوختی و این یقین از که آموختی؟

باب در جواب گفت:

تو متعلّم نقل و کودكّ اُبی جادی و مرا مقام ذکر و فؤاد است، ترا نرسد که با من از آنچه ندانی سخن کنی.

چون مناقشه ایشان بدین جا رسید، آقا محمّد مهدی خاموش شد و میرزا [محمّد] حسن که در فنون حکم خاصّه در مؤلفات ملا صدری قدرتی به کمال داشت سر بر کرد و باب را گفت:

بدین سخن که گفتم ایستاده باش! ما در اصطلاح خویش از برای ذکر و فؤاد مقامی نهاده ایم که هرکس بدانجا ارتقاء جوید به تمامت اشیاء همراه باشد و هیچ شیئی از وی غایب نماند و هیچ چیز نباشد که نداند. آیا تو نیز مقام ذکر و فؤاد را چنین شناخته و احاطت وجود شما بر اشیاء چنین است؟

میرزا علی محمد باب بی لغزش خاطر و لکنت زبان گفت:

چنین است هرچه می خواهی بپرس.

میرزا [محمّد] حسن گفت:

همانا از معجزات انبیا و ائمه هدی یکی طیّ ارض است. بگوی تا بدانیم که زمین چگونه درنوشته شود مثلاً حضرت جواد علیه السلام که قدم از مدینه برداشت و در طوس گذاشت مسافتی که از مدینه تا طوس بود به کجا شد؟

آیا زمین میان این دو شهر فرود شد و مدینه به طوس برچسبید؟ و چون امام علیه السلام به طوس شد دیگر باره زمین برآمد؛ و این نتواند بود، چه بسیار شهرها از مدینه تا طوس باشد. پس همه باید خسف شود و جانداران همه تباه شوند و اگر گوئی زمینها باهم متراکم شدند و تداخل کردند این نیز نتواند بود، چه بسیار شهرها باید محو شود و بدان سوی مدینه یا طوس رود. و حال اینکه هیچ قطعه از زمین دیگرگون نشده و از جای خود جنبش نکرده و اگر گوئی امام طیران نمود و از مدینه تا طوس با جسم بشری برجستن کرد این نیز با براهین محکم راست نیاید؟

و همچنان بگوی که چگونه امیر المؤمنین علی علیه السلام در يك شب و يك حین در 40 خانه میهمان شد؟ اگر گوئی علی (ع) نبود و صورتی نمود نپذیریم؛ زیرا که خدا و رسول دروغ نگویند و علی (ع) شعبده نکند و اگر به راستی او بود چگونه بود؟

و همچنان در خبر است که آسمانها در زمان سلطان جابر به سرعت سایر باشد و در روزگار ائمه هدی بطئی سیر دارد. نخست آنکه از برای آسمان دو گونه سیر چگونه تواند بود، و دیگر آنکه سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه ما علیهم السلام معاصر بودند، پس باید آسمان را؟؟ بطء سیر و سرعت سیر در يك زمان باشد. این سر را نیز مکشوف دار.

باب در جواب گفت:

اگر خواهی کشف این معضلات را مشافهه کنم و اگر نه با کلك و بنان بر صفحه رقم زنم.

میرزا [محمد] حسن گفت

امر تو راست هرچه می خواهی می کن.

پس باب قلمی و صفحه [ای] به دست کرده به نگارش پرداخت. آن هنگام که خورش و خوردنی به مجلس می نهادند سطری چند بنگاشت. میرزا [محمد] حسن برداشت و نظاره کرد و گفت:

همانا خطبه [ای] عنوان کرده و حمدی و درودی آورده و کلماتی چند مناجات رقم زده و از آنچه ما خواسته ایم خویش را آشنا نکرده.

سخن در اینجا بماند و چون کار از اکل و شرب پرداختند هرکس ره خویش گرفت و با خانه خویش شد.

و چون معتمد الدوله را دل با جانب باب بود و تخریب امر او نمی فرمود، بعد از بیرون شدن علما سرائی از بهر او معین کرد و او را پوشیده از مردم بداشت و سخن در انداخت که باب را از این شهر بیرون فرستادم و این نبود تا آن گاه که معتمد الدوله وداع زندگانی گفت و فتنه باب بالا گرفت. چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

لشکر کشیدن نجیب پاشا وزیر بغداد بر سر کربلای معلّاً و قتل مردم آن بلده

و هم در این سال در کربلای معلّاً قتلی شنیع روی نمود از بهر آنکه از مردم عرب و عجم بسیار کس که در بلدان و امصار خود سبب فتنه شده یا شری برانگیخته بودند، چندانکه در وطن خویشتن زیستن نمی توانستند، ناچار به شهر کربلا در می گریختند و در آن بلده پناهنده شده سکون اختیار می کردند. چون از این اشرار در آن بلده شریفه انجمنی شد، این هنگام بر مجاورین آن ارض مقدّس نیز کار صعب داشتند و ابواب زحمت و ظلم فراز کردند، و همچنان حاکم کربلا که از قبل وزیر بغداد حکومت داشت از محل خویش ساقط کردند و دست او را از اخذ منال دیوانی کوتاه داشتند.

علیرضا پاشا 12 سال حکمران بغداد بود بر این جماعت نتوانست چیره شد تا این وقت که کارداران دولت عثمانی نجیب پاشا را به وزارت بغداد فرستادند و او مردی کینه جوی و با جماعتی شیعی به شدت به طریق معادات می رفت. بعد از ورود او به بغداد شرارت اشرار کربلا را دست آویز کرده بی توانی به تجهیز لشکر پرداخت و لشکری بزرگ بساخت و به آهننگ تسخیر کربلا خیمه بیرون زد؛ و بعد از قطع مسافت آن بلده طیبیه را حصار داد و مردم کربلا که اهل حرفت و صنعت بودند با مردان جنگ قوت مقاتلت و مبارزت نداشتند، لاجرم تاب درنگ نیاورده از پس دیوارها گریختند. و نجیب پاشا حکم داد تا بگشادن توپ

وقوت یورش شهر کربلا را مفتوح ساخته، زایر و مجاور، و وارد و صادر را جمیعا با تیغ بگذرانند، جز آن کس که در خانه ظلّ السّ لطان و خانه حاجی سیّد کاظم جای کنند زحمت نرسانند؛ و حشمت این دو خانه را از بقعه مطهره سیّد السّ هدا و روضه متبرکه عباس بن علی علیهم السّلام بر زیادت بداشت.

بالجمله چون 3 روز از مدت محاصره سپری شد، روز یازدهم شهر ذیحجه الحرام شهر را مفتوح ساخت و حکم داد تا 3 ساعت تمام لشکریان به قتل عام قیام کردند و 9000 تن عرضه هلاک و دمار ساختند و در بقعه سیّد السّ هدا و حضرت عباس نهرها از خون ناس براندند؛ و در این دو بقعه مبارکه اسب و شتر بستند و هر مال و خزانه که در آن بلد یافت شد، به غارت برگرفتند و الواحی که در روضه منوره نصب بود خرد و درهم شکستند. بالجمله نجیب پاشا بعد از سه روز حاکمی در کربلا بگذاشت و روز چهاردهم ذیحجه به جانب بغداد مراجعت کرد. عبد الباقي حنفی مذهب بلکه ناصبی نسب که ملازم رکاب نجیب پاشا بود و از شعرای اهل سنّت به شمار می شد این دو شعر بگفت:

أحسین دنس طیب مرقدك الاولي رفضو الهدى و على الضلال تمردوا

حتی جری قلم القضاء بظهرها؟؟ یوما فطهرها النّجیب محمّد

شیخ عزیز بن شیخ شریف نجفی که اینک با نگارنده این کتاب مبارک، انیس سرای و رفیق حجره است در جواب او بگفت:

اخسا عدوّ الله انّ نجیبکم سلك الضلال و فی العمی یتردّد

و لئن به دمك البسیطة دنست فابشر يطهرها الملیك محمّد

و نیز حاجی ملا محمود تبریزی ملقب به نظام العلما که در حضرت ولیعهد پادشاه زاده شیر صولت شاه شیران و چراغ ایران ناصر الدین شاه ملاباشی بود این بیتها انشاد کرد:

اخسا عدوّ الله کلّ نجیبکم کیزید کم شرب الدّماء تعودوا

هذابن هند و المدینة و الدّم المهرق فیها و النّبی محمّد

و هم حاجی ملا محمود انشاد کرده است

تَبَا لاشقی الاشقیاء نجیبکم نصب الحسین و فی لظی یتجلّد

لا تعجبوا ممّا اتی اذ قد اتی بصحیفه ملعونه یتقلّد

سفارت میرزا تقی خان وزیر نظام به ارزن الروم و شورش اهل آن بلده بروی

اشاره

بعد از قتل در کربلا که این صورت زشت به دست نجیب پاشا دیدار شد و خبر آن در ایران سمر گشت، شاهنشاه غازی در کیفر این کار قدم استوار کرد و آن رنجش که از بهر محمّره و تخریب آن بلده، در خاطر داشت دوچندان گشت. وزرای مختار دولت روس و انگلیس که در نهانی پشتوان دولت عثمانی بودند، دانستند که کار ایران با روم يك سره شود و دولت روم را از آن ضعفی که به دست محمّد علی پاشای مصری عارض شده قوّت مقاتلت نخواهد داشت، پس به قانون میانجی خود را به میان افکندند و گفت و شنود فراوان کردند و عاقبت سخن بر آن نهادند که دول اربعه ایران و روم و روس و انگلیس هر يك وزیر و وکیلی معین کنند و این جمله در يك انجمن نشست باهم سخن کنند و دولت ایران را راضی داشته اصلاح ذات بین فرمایند.

لاجرم به صوابدید حاجی میرزا آقاسی، آقا میرزا جعفر خان مشیر الدوله که از روم به سرعت تمام سفر ایران کرد و سفیر کبیر دولت بود، چنانکه مذکور شد، هم دیگر باره مأمور گشت و مقرر شد که این مجلس در ارزن الروم آراسته شود و وکلای اربعه حاضر شوند. چون میرزا جعفر خان از طهران سفر کرده وارد تبریز گشت، مزاجش از صحت بعید افتاده و در بستر ناتوانی بنخفت، لاجرم حاجی میرزا آقاسی، میرزا تقی خان وزیر - نظام را به جای او اختیار کرد و حکم داد تا سفر ارزن الروم کند.

لاجرم [میرزا تقی خان وزیر نظام] بسیج سفر کرده 200 تن از شناختگان توپچیان و قواد سربازان

برای حشمت خویش با خود برداشت و طریق ارزن الروم گرفت. در منزل قزل دیزج که مبتدای خاک روم است يك تن یوزباشی با 50 سوار از قبل دولت عثمانی پذیره او کرد و خواست تا به فرمان پاشای ارزن الروم مهمان پذیر شود و خرج خوانسالار و علوفه سوار بر ذمت نهاد، میرزا تقی خان نپذیرفت و گفت با اتحاد دولتین ما خویشان را مهمان ندانیم که پذیرای میزبان باشیم.

و هنگام ورود به ارزن الروم جماعتی از لشکریان باقواد خویش استقبال او کردند، و او را در سرانی نیکو فرود آوردند و در رواق نشیمن او 200 تومان زر مسکوک نهادند، و پاشای ارزن الروم پیام کرد که این زر وکیل خرج بگیرد و هرروز و هر ماه آنچه بخواهد فرمان دهد. همچنان میرزا تقی خان آن زر بازفرستاد و از پس 3 روز پاشا را دیدار کرد و او روز دیگر به سرای وی آمد و در این آمد و شد بر عادت رومیان هر يك 20 تومان بهای قهوه دادند.

بالجمله میرزا تقی خان در ارزن الروم اقامت کرد و چون ایلچی دولت عثمانی در آن بلده درگذشت، بعد از 3 ماه انور افندی از اسلامبول رسید. و برای انجام مصالحه و مساهله آغاز مکالمه گشت و سخن بر آن نهادند که هرروز در منزل يك تن از وکلای اربعه انجمن شوند، بدینگونه که يك روز در سرای انور افندی، میرزا تقی خان حاضر شود و از مقصود خویش سخن کند، کلنل ویلیمز فرستاده دولت انگلیس و کلنل دنیز فرستاده دولت روسیه نیز حاضر باشند و مقالات او را رقم کنند و دیگر روز در سرای دیگر درآیند و کار از این گونه کنند تا این مکالمت به خاتمت رسد و هر دو روز که انور افندی و میرزا تقی خان جواب و سؤال خویش را نگار همی دادند انفاذ پایتخت دولتین علیتین همی داشتند تا کارداران جانبین ملاحظه کرده خبری باز دادند.

بدین گونه 18 مجلس از بهر گفت و شنید آراسته گشت و شرح مقالات آن مجالس را نگاشتن از قانون تاریخ نگاران بیرون است.

مع القصة چون مدت این سفارت از 3 سال افزون گشت، مردم ارزن الروم در خاطر گرفتند که سفیر

ایران را زینانی رسانند و چون دانستند که این اغلوپه در جبر کسر محمّره سودی خواهد داشت، یک روز کودکی را که سنین عمرش از 3 سال و 4 سال بر زیادت نبود دست آویز فتنه کردند و گفتند یک تن از ملازمان میرزا تقی خان با او درآویخته و درآمیخته و بدین [بهانه] جمعی از عامه شهر خانه و کوی بگذاشتند و غوغا برداشتند.

اسعد پاشا یک تن کهیا با جماعتی از غوغاطلبان به نزد میرزا تقی خان رسول فرستاده و پیام داد که بی بهانه آن مرد که این گناه کرده، به ما فرست تا تبه کنیم و آتش این فتنه را فروشنانیم. میرزا تقی خان گفت منتّ خدای را که ما هردو از مسلمانانیم و در شریعت ما فاعل این امر شنیع واجب القتل باشد، هم اکنون بفرمای تا هرکه این نسبت به ملازمان من کند در محضر یک تن از علمای بلد حاضر شود و چراغعلی خان ملازم خویش را بدان محضر فرستم و فرستادگان دولت روس و انگلیس را نیز حاضر کنم و به هرچه حکم شرع برآید اطاعت کنم.

کهیا باز شد و این پیام باز برد و سفرای روس و انگلیس گفتند که ما هم اکنون انور افندی را دیدار می کنیم و فردا بگاه در محضر شرع حاضر می شویم. و هم در ساعت اسعد پاشا و انور افندی را دیدار کردند و این حکومت را به محکمه قاضی مقرر داشتند.

لکن هم در آن شب اعیان شهر در سرای پاشا انجمن شدند و مواضعه نهادند که فردا چون آفتاب سر برزند ابواب حجرات بازارها را استوار بیندند و صغیر و کبیر شهر برشورند و هرکه را از مردم ایران در ارزن الروم به دست کنند سر از تن برگیرند. صبحگاه که میرزا تقی خان چنان می پنداشت که کس به خانه قاضی باید فرستاد ناگاه غوغای مردم را اصغا نمود و هنوز مجال فحوص حال نکرده بود که خانه او را حصار دادند و بانگ تفنگ و فریاد مردان جنگ بالا گرفت و این وقت ملازمان میرزا تقی خان افزون از 30 تن نبود. بفرمود تا در سرای بر بستند و از پس دیوارها بنشستند و حکم داد که تفنگهای خویش را گشاد دهید تا مردم بیم کنند و گستاخ به سرای ما در نیایند. لکن هیچکس از مردم ارزن الروم را هدف گلوله

مسازید، چه اگر کسی از ایشان را بقتل آورید يك تن از مردم ایران را زنده نگذارند.

و از آن سوی مردم شهر مجرای آب را از خانه میرزا تقی خان مسدود داشتند و در سرای او را همی آتش در زدند و نردبانها در اطراف خانه نصب کرده به تخریب دیوار و در مشغول شدند. يك تن از مردم میرزا تقی خان که میرزا حسن نام داشت از کثرت دهشت و وحشت خود را از بام بزیر افکند، باشد که به جانبی فرار کند، جمعی از پی او بتاختند و او را گرفته در بازار قصابان بردند و مقتول ساختند و گروهی که از نردبانها به بام برآمده بودند، در قهوه خانه میرزا تقی خان را بشکستند و يك تن را بعد از جراحی گلوله و خنجر به بام سرا بردند و پاره پاره کردند و اعضای او را به درون خانه همی افکندند.

چراغعلی خان و بعضی دیگر از آن مردم که در سرای بودند به زخم گلوله و دیگر آلات حرب جراحت یافتند. میرزا تقی خان نیز به زخم سنگ جراحی چند یافت. این هنگام میرزا تقی خان دید که کار از مدارا بیرون شد، بفرمود تا به زخم گلوله مردم را آسیب کردند و مردم عامه چون این بدیدند از بام سرای به فرود کوی دررفتند.

این هنگام اسعد پاشا به اتفاق سفیر روسیه به در سرای میرزا تقی خان آمد و پیام کرد که در بگشایند تا ما به نزدیک میرزا تقی خان بنشینیم و او را از آسیب مردم عامه حراست کنیم. میرزا تقی خان، چراغعلی خان را به پاسخ فرستاد که اگر حکم شما بر مردم عامه روان است نخست ایشان را پراکنده سازید آنگاه درآئید، اگر نه چون در بگشائیم نخست این مردم غوغاطلب درآیند و ما را تباه کنند و شما این گناه بر مردم عامه بندید. اسعد پاشا از این کلمات برنجید و باز شد و کوشش مردم بر زیادت شد.

از آن سوی در يك فرسخی شهر این خبر به بحری پاشا رسید که در منصب فریق بود و فریق آن را گویند که 10000 تن مردم لشکری در تحت فرمان او باشد و در ایران این چنین کس را امیر تومان گویند. بالجمله چون فریق خبر این غایله بشنید نخست آلات حرب 2 فوج از

لشکر خود را که از مردم ارزن الروم بودند بگرفت تا مبادا با مردم شهر پیوسته شوند، و به شتاب راه شهر پیش داشت و 4 فوج از لشکر خود که مردم عربستان بودند با توپچیان فرمان کرد که از دنبال او سرعت کنند و نخستین خود با 300 تن سرباز راه نزدیک کرد و بانگ شیپور بلند آوازه شد، مردم شهر چنان دانستند که سپاه دولت به مدد ایشان همی آید دل قوی کردند و بر کوشش و یورش بیفزودند.

میرزا تقی خان چون این بدید فرمان کرد که از زر و مال هرچه در این سرای داریم از سر بامها به کوی و برزن بریزید باشد که مردم شهر به اخذ غارت پردازند و لختی ما را به سلامت بگذارند تا آنگاه که فریق درآید و در تفریق این مردم تدبیری فرماید و اگر سخن او نیز رنگی نپذیرد یا از در نیرنگ برآید ناچار جنگ باید کرد و به خون خویش از این جماعت بسیار باید کشت.

مع القصة در این وقت فریق برسید و نخست چندکس از مردم خود را در گرد سرای میرزا تقی خان بازداشت، آن گاه بانك در داد که ای مردم صواب آن است که از این جنگ و جوش دست باز دارید و زمام این کار به من گذارید. اگر قتل این مردم واجب باشد يك تن را از ایشان زنده نگذارم و اگر نه چرا بی موجبی سفیر ایران را باید کشت و دولت آل - عثمان را در میان دول خارجه به نقض عهد مشهور کرد.

مردم شهر چون از قاضی بلد و اسعد پاشا در آن غوغا اجازت داشتند فریق را محلی و مکانتی نمی گذاشتند و از این سخنان در کید و کین بر زیادت شدند و بر جلادت بیفزودند. چون مردم فریق اندك بود کار به رفق همی کرد و در میانه چند جراحت برداشت، در گرمگاه این گیرودار ناگاه عبد الله بيك توپچی باشی با 4 فوج از لشکر فریق برسید و پیش روی سرای میرزا تقی خان بر صف شد.

این هنگام فریق را قوتی بدست شده و آن مردم که به تخریب جدران خانه مشغول بودند دور کرد و نردبانها را از گردسرای برگرفت و خود به نزدیک

میرزا تقی خان آمده، او را قویدل ساخت و گفت من و 9 فوج لشکر که در تحت فرمان حاضر دارم تا مقتول نگردد تو را زیان نرسد؛ و از آن سوی اسعد پاشا را پیام کرد که حکومت این شهر خاص از بهر تو بوده است چون است که این مردم را دفاع نمی دهی و نام دولت عثمانی را در میان دول زشت می کنی؟ یا این جماعت را پراکنده کن و اگر نتوانی سجلی به من فرست که در قوت بازوی من نیست. آن هنگام یا تمامت لشکر را به هلاکت می اندازم یا بنیان این شهر را به گلوله توپ بست می کنم.

اسعدپاشا در پاسخ او تقاعد ورزید، فریق چون این بدید میان لشکر خود آمد و فریاد در داد که هان ای لشکر شما رضا مدهید که 50000 تن مردم شریر ارزن الروم برشورند و ایلچی دولت ایران را با 30 تن از همراهان او مقتول سازند و نام دولت عثمانی را پست کنند. لشکریان هم دل و هم زبان گفتند ما به حکم دولت، تو را فرمان برداریم، به هرچه حکم کنی چنان خواهیم کرد. پس بفرمود تا ساخته جنگ شوند و تفنگها را با گلوله و باروت انباشته کنند.

اسعد پاشا چون این بشنید قاضی شهر را به نزد او رسول فرستاد باشد که به زبان ملامت فسخ عزیمت او کنند. فریق با قاضی گفت سخن به دراز مکش فرمان کن تا هم اکنون این مردم باز خانه های خویش شوند و اگر نه بفرمایم تا این توپها و تفنگها به سوی ایشان بگشایند. قاضی چون چنان دید ناچار به میان مردم آمده آن جماعت را به يك اشارت ابرو پراکنده ساخت، چنانکه يك تن به جای نماند و این هنگامه 9 ساعت مدّت داشت.

بالجمله چون این غوغا، به نهایت شد، اسعد پاشا و قاضی و سفرای دولت انگلیس و روس و جماعتی از بزرگان شهر چند تن مردم معالج برای جراحی یافتگان برداشته به سرای میرزا تقی خان درآمدند. اما میرزا تقی خان جراحات خود را پوشیده همی داشت.

و چون از کثرت خرابی آن سرای دیگر در خور نشستن نبود، فریق پاشا گفت من سفیر ایران را به لشکرگاه خود می برم تا از بهر او خانه لایق معین شود. اسعد پاشا گفت نیکو باشد، لکن صواب آن است که این جماعت جامه رومی درپوشند و

از میان این شهر عبور کنند تا مبادا دیگر باره مردم برشورند و ایشان را آسیبی رسانند. میرزا تقی خان گفت باز چه اندیشیده [ای] من مردم خویش را از مقاتلت منع کردم و اگر نه کس نتوانست چنین سهل و آسان در تخریب این خانه دست بیازد، من هرگز نام ایران را به ننگ آلوده نمی کنم و با جامه عثمانی به بهشت جاودانی نمی روم. اگر خواهی هم اکنون با این چند تن مردم مجروح که مراست سوار می شوم و بدین شهر عبور می دهم، اجازت کنید تا همه مردم به مبارزت ما بیرون شوند و مردم ایران و حمله شیران را بدانند.

بالجمله در پایان امر فریق پاشا، چند عراده حاضر ساخت مردم مجروح و جسد مقتولین را حمل داد و میرزا تقی خان را برنشانند و دو فوج لشکر از پیش روی او و دو فوج از پس پشت او بازداشت و با این همه کودکان از در و بام خار و خاشاک بر ایشان نثار همی کردند تا از شهر بیرون شده در لشکرگاه فریق پاشا فرود شدند. اسعد پاشا پیام کرد که من امشب به حال پرسوی ایلچی ایران خواهم شتافت. فریق پاشا با میرزا تقی خان مواضعه نهادند که او را بار ندهند. لاجرم چون دو ساعت از شب سپری شد و مشعل اسعد پاشا پدیدار گشت میرزا تقی خان چراغهای سرپرده خویش را بنشانند. و چون پاشا برسید اعلام دادند که سفیر ایران در جامه خواب است و او را بیدار نتوانیم ساخت. پاشا ناچار به سرپرده فریق شد و پس از ساعتی خسته خاطر مراجعت کرد.

بعد از این وقایع میرزا تقی خان به صوابدید نزدیکان خود به سفیر دولت انگلیس و روس پیام فرستاد که مرا مجال زیستن از این پس در ارزن الروم محال افتاد چه رجال ما همه مقتول و مجروح گشتند و اموال ما همه مطروح و منهوب شد. ایشان بعد از اصغای این سخن بی توانی به منزل میرزا تقی خان شتافتند و گفتند هرگز ما رضا ندهیم که تو مراجعت به ایران کنی و به کارداران دولت خویش آنها و اعلام می داریم تا دولت آل - عثمان را در جبر این کسر که با شما کرده اند مجبور دارند.

بعد از گفت و شنید فراوان سفیران دولتی روس و انگلیس سجلی سپردند و خاتم برنهادند که پس از مدّت 22 روز اگر اموال منهوبه و دیت مقتولین را کارداران دولت عثمانی نرسانند از خویشتن ادا فرمایند و مسرعی روانه اسلامبول داشتند. لاجرم میرزا تقی خان دیگر باره به شهر ارزن الروم درآمده و در سرای نیکو جای کرد.

از آن سوی کارداران دولت عثمانی چون این خبر بشنیدند عارف پاشای ایچ آفاسی را که حارس حضرت سلطان بود او را صورت سلطان می نامیدند به شتاب تمام تا ارزن الروم بتاختند تا به نزدیک میرزا تقی خان آمده از قبل سلطان عذر این گناه بجست و معادل 15000 تومان بهای اموال منهوبه را به صحبت یوسف خان بیگ یاور حرب انفاذ داشته در ارزن الروم به میان 30 طبق حمل داده از بازارها به سرای میرزا تقی خان آوردند و تسلیم دادند.

و از پس آن اسعد پاشا را از حکومت ارزن الروم معزول کردند و این منصب را نیز با فریق پاشا مفوّض داشتند و هم منشوری از دولت روم برای مأخوذ داشتن مردم غوغا طلب با دو فوج سرباز در رسید. یک فوج لشکر در گرد سرای میرزا تقی خان به حراست گذاشتند و ندا در دادند که اگر مردم به مدد غوغا طلبان جنبشی کنند چشم از ارزن الروم پوشیده خواهیم داشت و یک باره ویران خواهیم گذاشت و 300 تن مردم فتنه جوی را دستگیر نموده در حبس خانه افکندند. برخی در محبس بمردند و جماعتی را به اسلامبول بردند و پس از یک ماه دیگر چند فوج لشکر از اسلامبول برای توقّف ارزن الروم می رسید.

فریق پاشا از بهر بازدید آن لشکر از شهر بیرون شد و در عرض راه تفنگی گشاد یافت و گلوله آن بر مقتل فریق آمد و درگذشت و هیچکس ندانست قاتل کیست جز اینکه گفتند از رجال دولت کسی اغوای یک تن از لشکریان کرده تا ارتکاب این کار ناهموار نمود.

و از پس این وقایع از کارداران دولتی ایران و روم اجازت رسید که عقد

مصالحه به دست وکلای دول اربعه استوار شود و صورت معاهده را نگار دهند. چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

ابتدای جلالت و رفعت منزلت الله قلی میرزای ایلخانی

و هم در این سال الله قلی میرزای ایلخانی ربیب حاجی میرزا آقاسی مکانتی بزرگ به دست کرد و هیچ امری در دولت بی مداخلت او به کران نمی رفت، چه تمامت امور ملک و مملکت مفوض به حاجی میرزا آقاسی بود و شاهنشاه غازی از امانت و دیانت بر زیادت او را صاحب کشف و کرامت می دانست. و ایلخانی ربیب و پسرخوانده او، و مادرش دختر شهریار تاجدار فتحعلی شاه و ضجیع حاجی میرزا آقاسی بود. لاجرم کارها بر مراد او می رفت و مردمان در اسعاف حاجت خویش دست توسل به دامان او می زدند و چون او ایلخانی قبیله قاجار بود، همه روز شاهزادگان و دیگر بزرگان قاجار در مجلس او انجمن می گشتند و هر گفتار نابهنجار که بر زبان می راند، گروهی از بیم و جماعتی از بهر حاجت مهملات او را به کلمات آسمانی و حکمت های لقمانی تعبیر می کردند و این همه بر کبر و خیالی او افزوده می گشت.

محمد قلی خان ایشیک آقاسی و جمعی دیگر از بزرگان درگاه که از زخم زبان حاجی میرزا آقاسی مجروح و مطروح بودند و می دانستند که در حضرت پادشاه شکایت و سعایت از او بردن باد به چنبر بستن و کوه به ناخن خستن است با یکدیگر مواضعه کردند که امروز ایلخانی شیفته نادانی و جوانی است و بیشتر وقت مست و بی خویشان است او را باید در حضرت شهریار آلوده عصیان و طغیان ساخت و چون او پشت با دولت کند و رانده حضرت گردد، حاجی میرزا آقاسی نتواند خویش را برکنار داشت و ما توانیم گفت که این گناه جز به فرمان او نیست، همانا این تاج و گاه را از بهر ایلخانی خواهد تا در مملکت ایران به یکباره سلطانی کند و این وقت شاهنشاه غازی در قتل ایلخانی ناچار شود و حاجی میرزا آقاسی را اگر در معرض هلاک و دمار نیندازد از محل خویش ساقط سازد.

پس همگی سخن بر این نهادند و هرشب که ایلخانی بساط لهو و لعب

گسترده می ساخت زنان شباره و پسران بدکاره به پیمودن کاسات عقار و نواختن موسیقار در می آمدند، سرود هزار داستان و هویاهوی مستان، از مجلس ایلخانی يك نیم شهر را در می ربود. این وقت يك تن از مجلسیان او را خطاب می کرد که با این دل دانا و بازوی توانا و روی رخشنده و کف بخشنده که تو راست، این تاج و دیهیم مر دیگران را ظلمی عظیم است. و دیگر کس معروض می داشت که اگر فرمان کنی من فردا بگاہ پادشاه را گزندی به جان رسانم و تو را بر گاہ نشانم و تمامت مردم ایران بدین آرزویند و از دل و جان تو را می جویند.

ایلخانی که عبد طالح و مست طافح بود و بدین سخنان مایل و بال فراخ می ساخت و به کشف مهملات خاطر گستاخ می شد. از آن سوی صبحگاه به حضرت پادشاه می آمدند و سخنان شبانه را معروض در گاہ می داشتند. شاهنشاه غازی چون حفظ حدّ حاجی میرزا آقاسی را واجب می دانست و مانند ایلخانی و کلمات او را از صد يك به چیزی نمی شمرد و مکافات او را به تأخیر می افکند و چون خواست این گونه، سخن در دار الملک کمتر بر زبانها رود، 15000 تومان زر مسکوک از وی پیشکش بستند و او را مأمور به حکومت بروجرد ساخت.

و چون محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا مردی عاقل و فاضل بود و از کمالات بهره کامل داشت و هم از ارتکاب معاصی پرهیزگار بود، حاجی میرزا آقاسی او را به وزارت ایلخانی منصوب داشت، باشد که ایلخانی به مصاحبت او از مواظبت مخدورات پرهیزد و او در نیمه فصل خریف از دار الخلافه بیرون شد و بعد از ورود به بروجرد آن ولایت را به نظم و نسق کرد و چند ماه در آنجا اقامت داشت و چون نوروز سلطانی نزدیک شد برای تقبیل سده سلطنت و بساط بوسی حضرت آهنگ دار الخلافه کرد و میرزا محمد خان عمّ خود را به نشان نیابت در بروجرد گذاشت و راه طهران برداشت چنانکه شرح حالش در جای خود مذکور می شود.

اشاره

سال 1261 هجری مطابق سنهٔ نیلان نیل ترکی 2 ساعت و 56 دقیقه از شب جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول چون برگذشت، آفتاب در بیت الشرف شد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عیدی بگذاشت.

همانا بعد از خرابی محمّره به دستگیری اشرار بصره و قتلی که در کربلای معلی به دست نجیب پاشا واقع شد و کارپردازان دولت عثمانی در کیفر این امر ممالله کردند و شرایط عهده که در میان دولتین ایران و روم رفته بود از پس پشت انداختند، این نقض عهد، در خاطر بزرگان ایران حمله افکند و مکافات این امور را یک جهت شده به تجهیز لشکر پرداختند. وزرای مختار دولت انگلیس و روس اصلاح ذات بین را کمر بستند و مردم روم نیز ایشان را از پی مسالمت برانگیختند و بر ذمت نهادند که چون این مخاصمت به مخالفت انجامد جبر کسر مامضی کنند و کارداران ایران به وزرای دولت و سفرای انگلیس و روس شرحی نگار کردند که دولت عثمانی هرگاه این شرایط را بر ذمت نهد، کار مصالحت و مسالمت به پای رود و اگر نه فیصل این امر در میانه به شمشیر خواهد رفت.

خلاصه فقرات نگاشته که در شهر جمادی الاولی اولیای دولت ایران به وزرای مختار دولتین علیتین روس و انگلیس نگار دادند

فقره اول: هرچند این املاک متنازع فیه دولت علیه ایران و دولت علیه عثمانی به شهادت تواریخ و کتب جغرافیا که اکثر دولتهای بزرگ دارند و می دانند

مختص دولت علیّه ایران است، لکن بنابه توسط اولیای دولّین فخریمتین قرار چنین بدهند که محمّره و جزیره الخضر و لنگرگاه تعلّق به دولت ایران دارد و کشتیهای این دولت علیّه به آزادی از دهنه گرفته الی موضع الحاق حدود ایران و روم تردّد کنند.

فقرة دویم: قرار بدهند زهاب تقسیم شود یعنی کل کوهستان آن تعلّق به دولت ایران دارد و جلگه متعلق به دولت عثمانی خواهد بود که من بعد مشخص خواهند نمود.

فقرة سیم: تا دولت عثمانی رد خسارات مظلومین کربلای معلی را نمایند همان جلگه زهاب را دولت علیّه ایران تصاحب خواهند نمود.

فقرة چهارم: رسوم عادیّه بیلاقیه را از سالی که نرسانیده اند ما بعدها اولیای دولت عثمانی از قرار تصدیق و غوررسی وکلانی که مأمور خواهند شد کارسازی کنند.

فقرة پنجم: از سمت خوی و وان و بایزید و غیره الی دهنه شط العرب مهندسین دو دولت واسطه و دولت اسلام خط سرحدات جانبین را تشخیص بدهند.

فقرة ششم: دولّین علیّین به هم دیگر تعهد خواهند کرد که به جهت رفع سرقت ایلات سرحد خویشان، در سرحدات قرار کشیکخانه ها خواهند گذاشت.

فقرة هفتم: دولّین علیّین از عهده هر تاخت و تازی که از ایلات با همدیگر به خاک یکدیگر روی دهد خواهند برآمد و به ایلات و حشامات که در قطور و اباقیه و محمودی سکنی دارند آزار و اذیت نمایند.

فقرة هشتم: فراریان طرفین را از بزرگ و کوچک و ایل و عشایر و رعایا و کسبه عموماً رد نموده، تصاحب نکنند، الا اولاد خاقان مغفور را که به سمت برسه [پورسه] برند و مانع از مراوده و مکاتبه و مقابله آنها باشند.

فقرة نهم: به غیر از دو فقره یعنی ردّ خسارات مظلومین کربلای معلی و رسوم عادیّه بیلاقیه همه خسارات تقدیه دیگر از طرفین موقوف و متروک خواهد بود و

جميع فقرات عهدنامه ارزن الروم که تغيير داده نشده لفظا به لفظ برقرار خواهد بود.

ذکر مجلسی سور و سرور ولیعهد دولت ایران السلطان ناصر الدین شاه به فرمان شاهنشاه غازی

اشاره

و هم در این سال شاهنشاه غازی فرمان کرد که چراغ خاندان شرافت و خورشید آسمان خلافت، ولیعهد گردون مهد دولت ایران السلطان ناصر الدین شاه را مجلسی سور و سرور گسترده کنند و ماهی که چنین شاهی را لایق باشد به رواق آرند و زینت و ثاق سازند. به صوابدید حاجی میرزا آقاسی، میرزا نبی خان امیر دیوان را که از حکومت فارس معزول و ذمّتش با منال دیوانی مشغول بود، حکم رفت که اگر این خدمت را نیکو به پای برد از زاویه خمول به معارج قبول ارتقا جوید و خراج دیوانی را سماحت پادشاه در وجه او اباحت فرماید.

لا-جرم میرزا نبی خان دامن بر زد و آستین برچید. بر یک سوی باغ نگارستان ساحتی را که نیم شهری به مساحت بود به دست نجاران صنعتگر و حمل درختان تناور، ایوانهای شاهانه و رواقهای بلند آسمانه بنیان کرد و تمامت این ابنیه را به دیبای زرینت و زرتار و بافته های کشمیر و قندهار محفوف و ملحوف داشت و سراپرده های خسروانی چند لشکرگاهی افراخته کرد و از ادات عیش و طرب و آلات لهو لعب و قبایل سرودگویان و طوایف پای کوبان انجمنی بزرگ ساخت، آن گاه عریضه [ای] نگار داده، به حضرت شهریار فرستاد که کار این عیش و عرس به برگ و ساز آمد، اکنون وقت آن است که شاه و شاهزاده فراز شوند و بساط سور و سرور به ساز کنند.

اظهار کرامت حاجی میرزا آقاسی

و این هنگام شاهنشاه غازی در قرای بیلاق طهران جای داشت و از سورت گرما و حدّت هوا در حوزه دار الخلافه به مدد آتش و انگشت بیضه ماکیان نیم برشت می شد.

لاجرم بر شاهنشاه غازی در نفس باحورا(1) و ناف تابستان سفر طهران صعب می نمود و چون از نخست روز حاجی میرزا آقاسی را يك تن از مردان مستجاب الدعوه شناخته بود خطی بدو نوشت که اگر توانی از خداوند قادر جبار خواستار باش تا این هوای تفته سرد و برد شود و سفر ما به طهران سهل و آسان گردد.

پیشخدمتی از حضرت پادشاه این خط بیاورد و به حاجی میرزا آقاسی سپرده، او برگشود و نظاره بکرد و در جواب او بگفت که در حضرت شهریار معروض دار که انشاء الله چنین خواهد بود. چون پیشخدمت از مجلس بدر شد روی با مجلسیان کرد و گفت:

همانا پادشاه شما مرا سلیمان دانسته است و نسیم صبا را در تحت فرمان من فهمیده است که می فرماید هوا سرد و برد کنم. من مردی فقیر بیش نیستم از این گونه کار کی توانم کرد.

این بگفت و لیکن روز دیگر که شاهنشاه غازی و پردگیان سرای سلطنت به شهر درآمدند، مدت هفته که در شهر اقامت داشت چنان بادی خنک بوزید که مردم را برودت هوا زحمت می کرد و آن روز که مجلس سور به پای رفت و شاهنشاه بیرون شتافت باز تنور گرم تفته گشت.

مع القصه به ساعتی که ستاره شناسان اختیار کردند به فرمان شاهنشاه غازی در عمارت خورشید هنگام نماز دیگر روز شنبه هشتم جمادی الاخره دختر شاهزاده احمد علی میرزا را از برای ولیعهد دولت ایران السّ لطان ناصر الدّین شاه عقد بستند و شب بیست و هفتم جمادی الاخره شاهنشاه به دار الخلافه آمد و مبدای نشاط و زینت بساط گشت و يك هفته همه بزم میهمانی و بذل خلاع خسروانی و انفاق درهم و دینار و افضال جواهر شاهوار بود.

ص: 62

1- (1) با حورا لفظی است یونانی بمعنی روزگار از موده و ایام آن هفت یا هشت روز است و ابتدای آن از نوزدهم تموز باشد و در آن ایام شدت گرمای نهایت بود، و بعضی گویند این لفظ از بحران و بمعنی حکم است یعنی از این روزها بر احوال ماههای خزان و زمستان حکم کنند: روز اول دلیل تشرین اول و روز دوم دلیل تشرین دوم تا آخر زمستان، که هرچه در آن روزها از سرما واقع شود در آن ماهها هم چنان بود.

شب جمعه پنجم رجب جماعت شاهزادگان و تمامت بزرگان به اتفاق برادر کهتر ولیعهد دولت عباس میرزا به سرای عروس رفته با هودج زرین و محمل گوهر آگیش به حضرت ولیعهد گردون مهد آوردند و در سرای سلطانی و اریکه خاقانی جای دادند.

مریض شدن محمد شاه

و هم در این سال چون شهر رمضان برسید و ایام صوم فراز شد مزاج پادشاه از صحت بگشت و نیروئی که خدای در طبیعت به ودیعت نهاده ضعیف شد؛ و مرض روز تا روز قوت گرفت، چندانکه توان خاستن و نشستن برفت و ملازم بستر بگشت و مردمان را بیم رفت و به حق بود که شاهنشاه در این مرض وداع تاج و گاه گوید. لاجرم مغزها آشفته گشت و خبر ناتندرستی شهریار در بلدان و امصار پراکنده شد. مردم صعاليك و قاطعان طریق از بیغوله ها بیرون تاختند، شوارع و مسالك را مخافت و مهالك ساختند، مردم دار الخلافه بلکه چاکران درگاه در حیات پادشاه بدگمان شدند.

این بود تا روز عید صیام برسید، کارداران دولت شوری کردند و گفتند اگر هم امروز پادشاه بر فراز گاه نشود و بار عام ندهد، این شهر و تمامت شهرهای ایران آشفته خواهد شد. ناچار پرده از پیش روی ایوان شهریار فرو هشتند و شاهزادگان و بزرگان درگاه و قواد سپاه و جماعتی از لشکریان را حاضر پیشگاه ساختند و این جماعت صف بر صف و رده بر رده ایستاده شدند. آنگاه شاهنشاه را از بستر ناتوانی برداشته همچنان بر زبردست به ایوان شاهانه در آورده بر زبر تخت جای دادند و شادروان ایوان را برکشیدند.

مردمان شهریار را دیدار کردند. حمد الله و حشمت پادشاه را به یکبار جبین ها بر خاک نهادند و تحیت و تهنیت فرستادند. من بنده را چون هر عید فرا می رسید بر حسب فرمان قصیده [ای] بایدم انشاد کرد، هم در این عید صیام بین ید؟؟ الاعلی قصیده [ای] انشاد کردم.

مبارك است رخ شاه در مبارك ماه كه ماه ديده شود در رخ مبارك شاه
جهانگشای محمد شه آنكه از شاهان جهانگشای نیامد چو او يك از پنجاه
مدار فتح و ظفر بر طریق لشكر اوست همی برایت منصور او كنند نگاه
اگر كه خاك درش را بباد و آب دهند صور كند همه رسم حدود و نقش جباه
اگرچه دست خیال از فلك گذشته تر است بود هنوز ز دامان قدر او کوتاه
دگر به محنت روزی به شام می نبرد کسی كه روز تو يك روز دیده است بگاه
در آن زمان كه در آید به لُجّه هامون بسان موج مخالف سپاه پیش سپاه
ز گرد تیره يك ابر سیاه برخیزد سنان و خنجر بارد همی ز ابر سیاه
زمین چو لُجّه سیماب رفته جای به جای اجل چو ضیغم کین توز خفته گاه بگاه
چنان ز دهشت آشفته مغز گردد مرد كه سر به تیغ سپرد است و نیست تن آگاه
ز رزمگاه تو الماس ریزه برچینند اگر كنند به بنگاه گاو و ماهی راه

کسی که بر زبر کشته های تو گذرد ز سر بیفتد از آسمانش کلاه

بخواب در همه شب روی اژدها بیند هر آنکه حمله تو دید روز باد افراه(1)

اگر نهنگ شناور نبود اسب ملك هزار بار چسان شد ز بحر خون به شناه

تو دوست داری تن داشتن به جامه جنگ شهان اگر چه پوشند اطلس و دیباه

و گر نروید جز تیر و تیغ خون آلود از آن زمین که تو را بوده است لشکرگاه

تو يك تنه بدو عالم سپاه چیره شوی بدین سخن دل و شمشیر تو بس است گواه

جهان بگیری و زین دست بی تعب بخشی نه آن به استمداد و نه این به استکراه

بوقت لطف جهانی کنی به جود طراز بگاه خشم جهانی کنی به تیغ تباه

سحاب دست تو گر قطره بر زمین بارد نهال زر ز زمین بر دمد به جای گیاه

تو انتقام به مرد گناه می نکنی که آسمان نرود با تو بر طریق گناه

ز کبر بار دگر سایه تفکنند بر شیر اگر به سایه اسب تو بگذرد روباه

ص: 65

1- (1) . باد افراه بر وزن ماه در ماه، بمعنی جزا و مکافات است.

ز خمیه توبن میخهای زرین است که خلق ازین طرفش آفتاب خوانده و ماه

همیشه تا ز سپهر بلند هست به دهر یکی به بنگه چاه و یکی به ذروه جاه

به درگه توبه سان سپهر مدحت خوان همیشه پشت سپهر بلند باد دو تاه

حاضران حضرت هنوز گمان نداشتند که این پادشاه است و بر تخت مٔکی است و بیشتر مردم می پنداشتند که کارداران دولت تدبیری اندیشیده اند و تعبیه ساخته اند و این دیگر کس است که به جای شاه بر گاه نشانده اند تا مبادا فتنه های خفته بیدار شود و مملکت آشفته گردد، و همه تن چشم و گوش بودند که از شهریار سخنی اصغا فرمایند.

ناگاه شاهنشاه غازی از خدایش در جنان جاوید هر لحظه نعمت قربت بر مزید کند، لب باز کرد و سخن آغاز کرد، و این بنده ضعیف را مورد الطاف شاهانه داشت و در نظم و نثر فراوان بستود و لختی از در ناسخ التواریخ تحسین و تبجیل کرد و همچنین سلوک این بنده را در مسالک چاکری و دولتخواهی ترجیب و ترحیب فرمود و این کلمات را همی بر زیادت کرده اعادت کرد تا مردمان را رخصت انصراف فرمود.

همانا من بنده که تاکنون 500000 بیت نظم و نثر در دولت او فراهم کرده ام، شکر نعمت او را نیرزد، چه پادشاهی با این عظمت و چندین نقاهت در هنگامی که چندین هزار کس بشنیدن کلمه [ای] از او خرسند باشد کتابی در تکریم این بنده بیان فرمود:

همانا چندانکه از این پس زنده باشم و او را ستایش گویم بلکه فرزندان من تا 50 پشت چندانکه بیایند و بگذرند و بر روان او درود فرستند ادای شکر این مجلس نکرده باشند.

بالجمله شاهنشاه غازی نیرومند شد و آن مردم که در این داهیه بر طریق

آغاز فتنه الله قلی میرزا

و هم در این سال الله قلی میرزای ایلخانی قاجار که شرح حالش مرقوم شد در مدتی که شاهنشاه غازی مریض بود، به اغوای شیاطین و معاشران ناجنس و کشف اباطیل خود را در خور سریر و اکیلیل می پنداشت و این راز را گاه با همگنان در میان می گذاشت.

این هنگام از میان ارگ دار الخلافه بیرون شده در باغ بهارستان که ظاهر قلعه طهران خود بنا کرده بود، جای کرد و از قورخانه پادشاهی هرروز خطی فرستاد و مقداری سرب و باروت به باغ بهارستان حمل داد. قورخانه چیان را قوت آن نبود که سر از فرمان او برتابند چه بیم آن داشتند که ایشان را در نزد حاجی میرزا آقاسی آلوده عصیان کند و مورد عتابی و عقابی سازد.

بالجمله از ملازمان خویش و مردم صعلوک و درویش نزدیک به 500 تفنگچی در گرد خود فراهم کرد و همه شب در ایام شهر صیام بزرگان درگاه و چاکران پادشاه را به دست آویز ضیافت حاضر مجلس خویش می ساخت و کمال مهر و حفاوت مرعی می داشت، از بهر آنکه سرکشان در خدمت او نرم گردن شوند و ملازمت او را گردن نهند و همه روزه با معدودی از مردم خود به شهر در می آمد و بعد از دیدار حاجی میرزا - آقاسی به درباره پادشاه می رفت و از پشت و روی کار آگاه می شد و چنان می پنداشت که اگر روزی صاحب تاج و تخت به جهان دیگر رخت کشد، حاضر خواهد بود و بی کلفت خاطر بر ضبط ملک قادر خواهد گشت.

از جانب دیگر میرزا نظر علی حکیم باشی و محمد طاهر خان وکیل قزوینی و شاهزاده ملک قاسم میرزا و چند تن دیگر از اعیان دولت چون با حاجی میرزا آقاسی از در خصومت بودند همه روز و همه شب مواضعه می نهادند که اگر روزگار پادشاه کوتاه شود و دیگری بر تخت ملک شاه گردد، منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله را شتابزده به طهران آرند و صدرات اعظم و امارت کبری را بدو سپارند.

و از يك سوی دیگر محمد قلی خان ایشیک آقاسی پسر آصف الدوله جماعتی از اعوان او کار شوری دیگر سان کردند و گفتند چون پادشاه را زندگانی تباہ شود و ولیعهد دولت صاحب تاج و گاه گردد، فرزندان امیر محمد قاسم خان قوانلو که خالان اویند سر به اوج ماه فرازند و دست ما را از دامان دولت کوتاه سازند، نیکو آن است که بعد از پادشاه چندان بباشیم که الله قلی خان ایلخانی نخستین بتازد و عصیانی سازد، آن گاه بر وی درآئیم و او را به کیفر گناه تباہ سازیم و حاجی میرزا آقاسی را نیز زنده نگذاریم چون این کار به پای بریم مسرعی به نزدیک بهمن میرزا فرستاده او را به سرعت تمام به دار الخلافه کشانیم و بر تخت ملک نشانیم و بدین اندیشه 200 تن مردم تفنگچی از دور و نزدیک انجمن کرده در سرای خویش به نهانی همی داشتند. و چون مردم میرزا آقا خان وزیر لشکر در اعداد امر و عدت اتباع و بسط خاطر از همه افزون بود هریک از این جماعت در اسعاف مرام خویش دست توصل به دامان او می زدند و او را پشتوان و ظهیر خویش می خواستند.

تقدیم خدمت میرزا آقا خان وزیر لشکر به دولت ایران

از این سوی میرزا آقا خان که از بدو دولت آقا محمد شاه شهید تا این وقت پدر بر پدر از نیک و بد آگاه و طرف شور پادشاه بود، مکنون خاطر این جمله را تقرس کرد و روز تا روز بر سر بالین پادشاه حاضر شده، او را از کماهی امور آگهی همی داد. شاهنشاه غازی به صبر و سکونی که جز از پادشاهان نیابد، گناه ایشان را نادیده می انگاشت و کیفر کفران هیچیک را فرمان نمی کرد تا آنگاه که خدایش بهبودی داده و مزاجش به استقامت پیوست.

و هم در این وقت با اینکه میرزا آقا خان وزیر لشکر مکشوف داشت که الله قلی خان ایلخانی آرزوی تاج کیانی همی کند و به هوای تخت سلطانی روز برد، چندانکه در باغ بهارستان و هنگامه مستان او را شاه خطاب کنند و شاهانه جواب شنوند، شاهنشاه غازی حشمت حاجی میرزا آقاسی را فرونگذاشت و هیچ از این گونه سخن بر زبان نراند جز اینکه فرمان کرد که ایلخانی طریق بروجرد سپرده آن ولایت که

تحت فرمان اوست به نظم کند، چه در این وقت حکومت بروجرد و گلپایگان و محلات و محال خوار او را مفوض بود.

لاجرم ایلخانی بسیج سفر کرد و شاهزاده ابراهیم میرزا و پسران علینقی میرزای رکن الدوله، حمزه میرزا و محمد کریم میرزا و امان الله میرزا و دیگر ابو الفتح میرزای پسر شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه و دیگر عم او میرزا محمد خان پسر حسین قلی خان و دیگر مهدیقلی خان امیر الامراء و جعفر قلی خان برادر او به اتفاق او راه برگرفتند.

محمود خان پسر محمد حسین خان ملك الله عرا که شرح حالش مرقوم شد، چون به حکم حاجی میرزا آقاسی وزیر او بود بایست با او کوچ دهد و چون کردار نابهنجار ایلخانی مکشوف بود، ملك الله عرا هراسناک شد، از بیم حاجی میرزا آقاسی پسر را منع از سفر نتوانست کرد و از سوی دیگر استشمام گناهی با دولت پادشاه می رفت، عاقبت با این بنده شوری کرد و به اتفاق به نزد حاجی میرزا آقاسی شتافتیم و شرحی نگاشته بدو سپردیم که:

اینک 60 سال است هواخواه این دولت و پرورده نعمتیم، امروز مردمان ایلخانی را گناه کرده دولت و رانده حضرت خوانند، اگر این سخن استوار است، سفر محمود خان سزاوار نباشد.

بر فراز آن مکتوب به خط خویش بنگاشت که:

مردمان این سخنان را در بهتان کنند. بر حسب حکم پادشاه محمود خان بایست همراه او باشد و اگر از این سفر خطری بادیید آید بر من است نه بر شما.

بالجمله الله قلی خان ایلخانی روز هشتم ذیقعده از دار الخلافه بیرون شده طریق بروجرد برگرفت.

بیرون کردن حاجی میرزا آقاسی جمعی از بزرگان درگاه را از طهران

اما چون حاجی میرزا آقاسی، ایلخانی را از طهران بیرون تاخت و دل از آرایش او برداخت، در قلع و قمع اعدای خویش تصمیم عزم داده، از شهر طهران بیرون شده، در قلعه عباس آباد که خود بنیان کرده بود جای کرد. و در حضرت شهریار معروض داشت که 10 سال افزون است زحمت ایران بر ذمت نهاده ام و با این ضعف شیخوخت تن به هزارگونه صعوبت داده ام. اکنون جمعی خائن دولت در کارها مداخلت

افکنده اند و در حل و عقد مملکت داخل شده اند. این جماعت را باید به محل خویش مراجعت داد و اگر نه مرا رخصت فرمای تا در عتبات عالیات گوشه عزلت گیرم و زحمت کارداران دولت نکنم.

چندانکه شاهنشاه غازی خواست او را از در دیگر راضی بدارد سر در نیاورد و عاقب الامر فرمان کرد که ملک قاسم میرزا سفر آذربایجان کند و میرزا نظر علی - حکیم باشی را 1000 تومان به مصادره مأخوذ داشته با او همراه کنند و این هر دو روز بیستم ذیقعد از دار الخلافه بیرون شدند. ملک قاسم میرزا طریق آذربایجان گرفت و میرزا نظر علی در دار الامان قم اقامت کرد.

اما میرزا آقا خان وزیر لشکر که شاه را از غث و سمین امور آگاه ساخت و ولیعهد دولت را از مکیدت دشمنان حارس و حافظ بود، مورد اشفاق ملکانه و الطاف خسروانه گشت و روی دل پادشاه به جانب او همی بود و همچنان ولیعهد دولت السلطان ناصر الدین شاه چون نیکو خدمتیهای او را بدانست و معلوم داشت که کین و کید دشمنان را به حسن تدبیر عظیم وقایه [ای] بود و سهام نیرنگ ایشان را به دستیاری فرهنگ خفتانی گشته او را به حضرت خویش حاضر ساخت و نیکو بنواخت و به دست خویش خطی نگاشته بدو سپرد که از کلمات آن این معنی مستفاد بود یعنی:

آن هنگام که تخت و تاج مرا باشد و اخذ خراج بهره من گردد وزیر لشکر را به مقامی رفیع تر از این برکشانم و او را پاداشی پادشاهانه کنم.

و رفیع تر از آن مقام که وزیر لشکر داشت، صدارت کبری بود و در معنی او را وعده صدارت اعظم داد و امروز به شرط آن پیمان در مسند صدارت و چاربالش امارت جای دارد، چه گفته اند که مردم کریم به وعده وفا کند.

اما از آن سوی حاجی میرزا آقاسی چون قربت وزیر لشکر را در حضرت پادشاه بدانست و مواضعه او را با ولیعهد دولت نیز تفرس کرد، سخت هراسناک گشت و با خویش اندیشید که در چنین هنگامه صواب آن است که کار یکسره کنم و از بیم عزلت و ذلت يك باره برآسیم و در حضرت پادشاه معروض داشت که از قدیم گفته اند:

دو پادشاه بر سر يك گاه نرود و دو حسام به يك نيام نشود. امروز ميرزا آقا خان وزير لشكر در مملكت وزيرى ديگر است، توانم گفتم كه مردمان مكانت او را افزون از من دارند، و مقام او را رفيع تر از من شمارند.

يا او را از مداخلت دولت بازدار يا مرا به زاويه عزلت گذار.

چندانكه پادشاه خواست اين قصه کوتاه كند و در ميان ايشان ميانجى شود، مفيد نيفتاد و چون بيشتر وقت حضرتش مريض و عليل بود و حاجى ميرزا آقاسى حل و عقد امور را از كثير و قليل و كفيل همى گشت، خلع او را از مسند وزارت در كار مملكت خللى بزرگ مى پنداشت، پس به صواب نزديكتر چنان دانست كه فرمان كند تا روزى چند وزير لشكر كنارى گيرد و چون مقتضى وقت فراز آيد باز آيد.

لاجرم وزير لشكر رتق و فتق سپاه را با برادر خود ميرزا فتح الله گذاشت و خود طريق كاشان برداشت. برادر ديگر او ميرزا فضل الله امير ديوانخانه نيز با وزير لشكر همراه شد، و در كاشان نزديك برادر اقامت كرد. و مردم كاشان از وضع و شريف و قوى و ضعيف چون عبد مملوك در طريق اطاعت او سير و سلوك همى كردند، خاصه من بنده كه از تمامت ايشان در طاعت و انقياد فزونى جستم چندانكه وشاة سخن چين نزد حاجى ميرزا آقاسى زبان به سعادت گشودند و اين كردار را بر من جنائتى كردند. چنانكه در جاى خود مرقوم مى شود.

ارسال نشان تمثال شاهانه براى فرمانفرماى گرجستان

و هم در اين سال چون از جانب ايمپراطور روسيه جنرال و رانصوف به فرمانگزاري مملكت قفقاز و گرجستان نام بردار شده جانشين گشت، شاهنشاه غازى يك قطعه نشان تمثال پادشاه و يك رشته تسبيح مرواريد به تشريف او مبدول داشت و ميرزا جعفر خان مشير الدوله مأمور گشت تا تشريف شاهنشاه ايران را به فرمانگزار گرجستان برد. و او تقديم خدمت كرد و مراجعت نمود و يك روز قبل از نوروز سلطاني به حضرت سلطان پيوست.

اشاره

در سال 1262 هجری مطابق سنه یونت ئیل ترکی چون 8 ساعت و 45 دقیقه از شب سه شنبه بیست و سوم ربیع الاول برگذشت، خورشید در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عیدی به پای برد.

آغاز فتنه خراسان

و در این سال چنان افتاد که کارداران دولت به الله یار خان آصف الدوله فرمانگزار مملکت خراسان دل دیگرگون کردند. از این روی که محمد قلی خان پسر آصف الدوله در حضرت شهریار حاجب بار و ایشیک آقاسی بود و مکانتی به سزا داشت و از آنجا الله قلی میرزا پسرزاده حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه که از طرف مادر هم نسب با فتحعلی شاه داشت، ربیب حاجی میرزا آقاسی وزیر اعظم بود، چه مادر او بعد از مرگ شوهر به حباله نکاح حاجی میرزا آقاسی درآمد و چون به سن رشد و بلوغ رسید ایل قاجار را ایلحانی گشت و چنانکه مذکور شد به مراتب علیه ارتقا نمود و به اقتضای جوانی و نادانی سبب فتنه های بزرگ گشت و هرکس خدمت او را گردن نمی نهاد و به اندیشه های ناصواب او متفق نمی گشت، دامن او را به خصومت حاجی میرزا آقاسی آلوده می ساخت و چندان سعایت می کرد که حاجی میرزا آقاسی را با او به خصمی برمی انگیخت و هیچ کس را آن نیرو نبود که با حاجی میرزا آقاسی برزند. از این روی بر بسیار مردم کار صعب افتاد.

محمد قلی خان نیز از آن مردم بود که دل آزرده داشت و همواره با آصف الدوله از کارداران دولت کتابی به سعایت و شکایت می نگاشت و باز می نمود که سلطنت پادشاه را به سوء تدبیر حاجی میرزا آقاسی مداری و استقراری نمانده، رعیت دل رنجیده دارد و لشکری با خاطر آزرده روز می گذارد، سالی و ماهی نمی رود که

سربازان آهنگ طغیان نسازند و اولیای دولت را به اخذ مواجب به محاصره نیندازند.

و از آن سوی چون این سخنان در خراسان سمر گشت و حسن خان سالار پسر دیگر آصف الدوله اصغا می نمود، چنان می پنداشت که اگر تجهیز لشکری کند و آهنگ دار الخلافه فرماید، مردمان چنان از پادشاه رنجیده اند که بی زحمت جنگ تاج و اورنگ را از بهر او خواهند داد و این شعر فردوسی را بسیار وقت با نزدیکان خویش می سرود.

بیت:

مرا عار آید از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی

لاجرم در پذیرفتن فرمان و اطاعت سلطان کار به مماثلت و مسامحت نهاد و با جعفر قلی خان پسر نجفعلی خان برونجردی نیز پیوند کرد و دختر خویش را به شرط زنی به سرای او فرستاد و خواهر او را از بهر خود نکاح بست. از این سوی چون حاجی میرزا آقاسی این قصه بدانست و طغیان جعفر قلی خان نیز در حضرت پادشاه مکشوف بود و از حاضر شدن به درگاه آگاه داشت، از قبل شاهنشاه غازی منشوری به آصف الدوله فرستاد که بی توانی جعفر قلی خان را به حضرت فرست. و آصف الدوله روا نمی داشت که نقض عهد کند و جعفر قلی خان را سفر دار الخلافه فرماید و حسن خان سالار نیز هرگز بدین حکم گردن نمی نهاد. از این روی کار به مماطله کردند و پاسخ منشور را به معاذیر ناپسند نگار داده به درگاه فرستادند.

حکومت سلیمان خان دنبلی در شاهرود و بسطام

بالجمله چند کت به احضار جعفر قلی خان منشور رفت و این حکم به نفاذ نشد، لاجرم حاجی میرزا آقاسی در بی فرمانی آصف الدوله و فرزندش یک جهت شده صورت حال را به سعایت الله قلی میرزا به بلیغ تر سخنی در حضرت پادشاه معروض داشت و سخن بر آن گذاشت که می باید یک تن مرد دانا دل کار آگاه که جز طریق صداقت نسپرده باشد به حکومت بسطام فرستاد تا حقیقت حال را باز داند و به عرض رساند.

از میانه سلیمان خان دنبلی که زینت حسب با حلیه نسب انباز داشت مختار

افتاد، لاجرم در شهر جمادی الآخره منشور حکومت شاهرود و بسطام به نام او رقم شد و تشریف شاهانه مبذول افتاد و او بی توانی فرزند خویش مهدی قلی خان را از پیش به شرط نیابت روانه شاهرود و بسطام داشت و خاطر بر بسیج سفر گماشت.

بعد از اعداد کار، حاجی میرزا آقاسی او را طلب فرمود و اندرز کرد که مکنون خاطر ما از بیرون فرستادن مانند تو مجرب کس را نه نظام بسطام بود و بس؛ بلکه از طرف خراسان چنان مسموع رفت که آصف الدوله با پادشاه دل بد کرده و پسر او حسن خان سالار به اندیشه خودسری و عصیان سربر آورده و از خوی پادشاه عادل بعید است که به قدم عجل طریق مکافات گیرد و شتاب را که شیمت شیطان است در کیفر مردمان پیشه سازد تا مبادا به سعایت شیاطین انس در مهلکه غوایت افتد و به هواجس نفسانی شکنجه پشیمانی بیند پس صواب چنان نمود که چون سفر شاهرود و بسطام کنی همه روزه عیون و جواسیس خویش را به اراضی خراسان گسیل سازی و مکنون خاطر پدر و پسر را تقرّس فرمائی و روز تا روز اندیشه ایشان را باز نمائی تا اگر واجب افتد ایشان را دفع دهیم و از محل و مکانتی که دارند فرود آوریم.

پس سلیمان خان فرمان او را به قدم قبول تلقی کرده، رخصت انصراف یافت و از آنجا حاضر حضرت پادشاه گشت. شاهنشاه غازی نیز با او سخن همه از این گونه کرد و او را رخصت سفر فرمود.

پس سلیمان خان اعداد کار کرده راه برگرفت و در منزل فیروزکوه او را مسموع افتاد که به اغوای جعفر قلی خان کرد شادلو و حسن خان سالار، ترکمانان کوکلان سر به عصیان بر آورده اند و سلیمان خان ملقب به خان خانان حاکم استرآباد را که از سوی مادر نسبت با فتحعلی شاه داشت فریب داده قریب به مراتب خویش برده اند، او نیز برای اخذ منال دیوانی به میان آن جماعت شتافته و ایشان برشوریده اند و مغافضه بر لشکرگاه او تاختن برده و اموال و اثقالش را عرضه نهب و غارت ساخته اند، در میانه نوشیروان خان پسرش نیز اسیر گشته. لاجرم صورت حال را نگار داده انفاذ درگاه پادشاه داشت و از فیروزکوه به منزل چارده کلاته کوچ داد.

هم در آنجا معلوم داشت که جعفر قلی خان بر سر نردین غارت برده و اراضی نردین و جاجرم را به تحت فرمان آورده و زن و فرزند محمد حسن خان نردینی را که از خدام دولت بود اسیر گرفته. از میانه محمد حسن خان يك تبه بر اسبی برنشسته و تا بسطام عنان نکشیده، بعد از ورود به بسطام مهدی قلی خان پسر سلیمان خان او را ساز و برگ کرده روانه طهران داشت.

اما سلیمان خان چون وارد بسطام گشت و آن بلده را به نظام کرد چند تن مرد جاسوس اختیار نموده يك تن به استرآباد گسیل داشت و دو کس به خراسان و بزونجرد فرستاد تا فحص حال کرده مکنون خاطر سالار و جعفر قلی خان را مکشوف داشتند و باز نمودند که ایشان در اغوای ترکمانان و دیگر قبایل شبانه روز حیلت ها می انگیزند تا جمیع قبایل را خائن دولت و گناه کرده حضرت سازند تا از پادشاه هراسناک گردند و در عصیان دولت هم داستان شوند؛ و دیگر در خاطر دارند که از بزرگان خراسان گروگان گرفته در قلعه کلات بازدارند و چون این کارها به پای برند عصیان خویش آشکار کنند. و هنوز آصف الدوله در این امر تقاعدی دارد و هنگام نمی داند، چه آصف الدوله را در خاطر بود که اگر بعد از شاهنشاه غازی زنده ماند چشم از ولیعهد دولت که خدایش خاص سلطنت آفریده بود بپوشد و بهمن میرزای برادر اعیانی محمد شاه را به پادشاهی بردارد.

بالجمله سلیمان خان این اخبار را کتابی کرده به نزدیک میرزا شفیع صاحب دیوان که معضلات دولت را مستشار و محرم اسرار بود فرستاد تا این جمله را در حضرت پادشاه و جناب حاجی میرزا آقاسی آشکار ساخت و خود با ترکمانان فرنگ فارسیان و چنانشک کوهسار آغاز موافقت و ساز مراقبت نهاد و با ایشان مواضعه کرده، میثاق اتفاق استوار داشت تا اگر به تحریک سالار و جعفر قلی خان ترکمانان کولان و يموت آهنگ شاهرود و بسطام کنند او را آگهی دهند. و بدین تدبیر ایام زمستان را به سلامت گذاشت و هرگاه ترکمانان آهنگ اراضی او کردند آگاه

شده، مردمان را به حفظ و حراست خویش مأمور داشت و از زحمت دشمن آسوده زیست.

وفات حاجی میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس و تفویض امر او به حاجی میرزا عبد الله

و هم در این سال حاجی میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قایم مقام که متولی روضه مقدسه رضویه علی ساکنها آلف التّحیه بود، وداع زندگانی گفت و چندانکه متصدی این امر شریف بود نیکو خدمتی کرده، موقوفات بقعه مبارکه را در تمامت ایران به نظم داشت و دار الشّفاى رنجوران را آبادان فرموده. هرگز در کار معالج و مداوا مسامحت نرفت و پیوسته اطعمه و اشربه فقرا و مساکین از کارخانه خاصه و مطبخ خاص حضرت رضا علیه السلام بی کلفت می رفت؛ و مکتب خانه اطفال را چنان به رونق کرد که کودکان مردم تنگدست در تحصیل علوم از بزرگ زادگان کار به سهلتر کردند، و زایران آن سده سنیه را هرکه بی زاد و راحله بود، اسعاف حاجت او فرموده و هر شب آن جماعت از خدام را که در آستانه مبارکه دیده بان بودند، از مطبخ خاص طعام داد. و در تعمیر ابنیه مساعی جمیله معمول داشت. بالجمله چون از جهان رخت بدر برد برحسب فرمان شاهنشاه غازی و صوابدید حاجی میرزا آقاسی، حاجی میرزا عبد الله خوئی که از جمله منشیان خاصه درگاه بود، متولی بقعه متبرکه گشت.

رساندن آب شش پیر به شیراز

و هم در این سال شاهنشاه غازی فرمان کرد که حسین خان نظام الدوله حاکم فارس آب شش پیر را که منبع آن در کوهستان ممسنی و بلوک اردکان است و از آنجا به رود فهلیان پیوسته می شود و به دریای عمان می رود نهی حفر کند و بهی به شهر شیراز رساند و از منبع آن آب تا به شیراز 18 فرسنگ مسافت است و بسیار وقت سلاطین متقدم این عزم را تصمیم دادند و تقدیم نکردند.

بالجمله شاهنشاه غازی حکم براند که اگر معادل يك كرور تومان زر مسكوك از خراج فارس به خرج مقصود رود مقبول است. لاجرم حسین خان دامن همّت بر میان استوار کرد و 12000 مرد مزدور انجمن کرد و از این مسافت دراز نهی که 10 ذراع عرض و 5 ذراع عمق داشت حفر کرد و هر زمین که افراخته بود چاه

کرد و با سنگ و ساروج مجرای آب را استوار داشت و آب را به شهر شیراز آورد و خرد و بزرگ شادمانه بیرون شتافتند و شکر خداوند الله و احسان پادشاه بگذاشتند.

فتنه الله قلی میرزای ایلخانی در بروجرد

و هم در این سال چنانکه از این پیش مرقوم شد، الله قلی میرزای ایلخانی برحسب فرمان سلطانی سفر بروجرد کرد. بعد از ورود بدان بلده جماعتی که نسب با خاندان سلطنت داشتند و در حضرت او مواظبت و ملازمت می نمودند، برای اخذ مال و رفاه حال او را به اظهار کلمه عصیان تحریض می دادند. و هر شب که بساط لهو و لعب گسترده می شد و مجلس خمر و قمر آراسته می گشت، خاصه آن هنگام که به گساریدن ایاغها دماغها آشفته می گشت و از غایت بی خویشتی ناگفتنیها گفته می شد، همگنان هم دست و هم دل، زبان به ستایش و نیایش او همی گشودند و او را به ارتقای مراقی سلطنت و ضبط حوزه مملکت ترغیب می دادند.

ایلخانی نیز به هواجس نفسانی این تخیلات شیطانی را پسندیده می داشت و بامداد که بر مسند حکومت متکی می شد این جماعت در برابر او ایستاده بر صف می شدند و او را ترحیب و تحیّت ملکان می فرستادند. و همچنان عمّ او میرزا محمد خان که در غیبت ایلخانی به نشان نیابت حکومت بروجرد داشت و این وقت از حساب اخذ خراج و بازپرس منال دیوان خوش داشت که ایلخانی طریق طغیان سپرد و خویش را خاین دولت و رانده حضرت سازد و به زشت و زیبای امر او نپردازد. و لاجرم از يك سوی او را انگيخته عصیان می ساخت و از جانب دیگر سیئات اعمال او را به ده چندان نگار داده به دار الخلافه می فرستاد و به توسط محمد قلی خان ایشیک آقاسی ملحوظ پادشاه می افتاد.

شاهنشاه غازی چون هیچ امر از حاجی میرزا آقاسی مستور نمی داشت هرگاه بدین سخن می رسید، حاجی میرزا آقاسی معروض می داشت که این سخنان همه از در کذب و بهتان است که دشمنان من و ایلخانی حدیث می کنند و خاطر شاه را از کیفر این گناه بر می تافت.

بالجمله يك دو ماه کار بدین گونه رفت و این کبر و خیلا در دماغ ایلخانی

به قوت شد و از آن سوی منوچهر خان معتمد الدوله و جماعتی از بزرگان ایران که با حاجی میرزا - آقاسی دل بد داشتند و او را نزد پادشاه زیانی نمی توانستند، در اغوای ایلخانی الحاح فراوان می نمودند تا او پشت با دولت کند و به جرم او حاجی میرزا آقاسی آلوده جنایت گردد. در پایان امر با این همه نیرنج و طلسم زید و عمرو ایلخانی در حسم حبل مؤالفت و رفع رایت مخالفت يك جهت شد و چون او را مالی به ذخیره و گنجی اندوخته نبود، چندانکه از بهر خورش و خوردنی يك روزه و یکشنبه خوان سالارش در تکاپوی برزن و بازار بود، ناچار بدان سر شد که يك نیمه از خراج سال آتیه را از مردم بروجرد مأخوذ دارد و بدان مایه خروج کند.

در این وقت محمود خان پسر محمد حسین خان ملك الشعرا که بر حسب امر پادشاه به وزارت او منصوب بود، نیک نگریست که اندک سخنان بیهوده مستانه و کلمات بی معنی شبانه دیر نباشد که در میان مردم افسانه شود و دولتی را که پدر بر پدر پرورده نعمت بوده به کفران احسان سمر شود. پس از پی چاره گری میان استوار کرد و نخستین میرزا محمود مجتهد را که نسب با سید بحر العلوم می برد و میرزا صادق امام جمعه بروجرد را که حافظ شریعت و سالک طریقت است دیدار کرد، و گفت:

اگر من مخالفت ایلخانی کنم زیان جانی بینم و اگر سخن نکنم تا او سفاهتی آغازد و فتنه انگیزد، روزی چند برنگذرد که من و بر زیادت شما و هرکه در این شهر است بهره هلاک و دمار گردد. معجلا - چاره این است که در نهان عمال این بلد را بیاموزید که چون کارداران ایلخانی در طلب منال دیوانی برآیند رعیت را برشوراند تا از خراج سال آینده چیزی بر ذمت نگیرند. چون ایلخانی را زر و سیم نباشد جنبش نتواند کرد.

این گفتار را ایشان پذیرفتار شدند و بکار بستند. اما محمود خان چون از این کار پرداخت بی توانی صورت حال را نگار داده به دست مسرعی پوینده تر از برق و باد به نزدیک محمد حسین خان ملك الشعرا فرستاد.

آگاه شدن شاهنشاه از کار الله قلی میرزا و مأمور داشتن او را به سفر عتبات عالیات

و چون او بر مکتوب وی وقوف یافت عظیم دهشت زده گشت و با محمد

قاسم خان برادر خود و این بنده سخن به شوری افکند. در پایان امر سخن بر آن نهادیم که اگر ما خود حدیث این حادثه را در حضرت پادشاه معروض داریم از حاجی میرزا آقاسی پوشیده ندارد و او بی شك ما را به کذب نسبت کند و از در خصومت بیرون شود و بر زیادت محمود خان به دست ایلخانی مقتول گردد. و اگر این راز را پوشیده داریم، عاقبت در حضرت پادشاه آلوده گناه شویم و افزون بر کفران نعمت تباه گردیم. نیکو آن است که صورت این حال به دست حاجی میرزا آقاسی معروض افتد و چون ما در نزد او این راز را از پرده بیرون افکنیم نتواند مستور داشت. ناچار در حضرت شهریار مکشوف دارد.

پس من بنده قلم و قرطاس برداشتم و این قصه را تا به خاتمه برنگاشتم و به اتفاق ملك الشعرا به سرای حاجی میرزا آقاسی برفتیم و مکتوب بدادیم و قصه بگفتیم. او را دیگر مجال پوشیدن این راز نماند و در زمان يك تن از پیشخدمتان پادشاه را طلب داشته این مکتوب را به حضرت فرستاد.

و از آن سوی چون ایلخانی از اخذ منال دیوانی بی بهره ماند و از بهر معاش خویش بیچاره گشت، ناچار در شهر ربیع الاول طریق دار الخلافه برداشت، در عرض راه مکتوب حاجی میرزا آقاسی و نامه مادرش که ضجیع حاجی میرزا آقاسی و دختر شهریار تاجدار فتحعلی شاه بود هم بدو رسید که چه نشسته [ای] و از در نادانی و جهل جوانی خویشان را به دهان شیر عرین باز داده [ای]. همانا قصه مخالفت و اندیشه طغیان تو را محمود خان نگار داده به طهران فرستاد و مکشوف حضرت شهریار افتاد.

ایلخانی از این حدیث هراسناک شد و طی طریق دار الخلافه را بر عجل و شتاب بیفزود، باشد که ذمت خویش را از اشتغال این عصیان بیرون کند و هم خطی به خسرو خان بختیاری سرلک نگاشت که محمود خان، مرا در حضرت پادشاه آلوده عصیان و گناه ساخت و بی شك از بروجرد بیرون خواهد تاخت. اگر توانی چند تن سوار برگمار تا او را در عرض راه مقتول سازد. اما محمود خان چون راه بگردانید و از طرف کنگاور به دار الامان قم سفر کرد به سلامت زیست.

بالجمله بعد از اخبار حاجی میرزا آقاسی از طغیان ایلخانی روزی چند برنگذشت که آهنگ سفر او به دار الخلافه مسموع پادشاه افتاد، پس در زمان فرمان کرد تا حاجی فرامرزی بیگ فراش خلوت به جانب او تاختن برده هر جا او را دیدار کند از درآمدن به دار الخلافه دفع دهد. حاجی فرامرزی بیگ سه شنبه بیست و ششم ربیع الاول راه برگرفت و در منزل حوض سلطان با او دچار شد و این وقت با 500 سوار به جانب طهران رهسپار بود. مع القصه حکم شاهنشاه غازی را با او القا کرد و او را مراجعت داده به دار الامان قم آورد و از پس آن به صوابدید حاجی میرزا آقاسی شاهزاده کیومرث میرزا سفر قم کرد و خط شاه را به ایلخانی سپرد، بدین شرح که:

هیچ گونه خاطر ما را از قبل تو کدورتی و رنجشی نیست، الا آنکه جناب حاجی میرزا آقاسی چنین خواسته که یک چند روزگار خویش را در عتبات عالیات به پای بری و از آلائش معاصی و پلیدیهای بی فرمانی پاک شوی.

چون ایلخانی این منشور بخواند به اتفاق شاهزاده کیومرث میرزا شب پنجشنبه دوازدهم ربیع الثانی از قم بیرون شده، طریق عتبات عالیات برداشت و بعد از وصول بدان ارض مقدّس، شاهزاده کیومرث میرزا مراجعت به دار الخلافه فرمود.

و از این طرف بعد از مأمور داشتن شاهنشاه غازی ایلخانی را به عتبات عالیات، برادر کهنتر خود مهدیقلی میرزا را مأمور به حکومت بروجرد فرمود و شاهزاده بعد از ورود به بروجرد آشفتگیهای ایلخانی را به نظم کرد و محمد کریم میرزای پسر رکن الدوله را که برادرزن ایلخانی و حافظ زنان و بازماندگان او بود مأخوذ داشته به ضرب چوبش کیفری به سزا کرد.

اشاره

در سال 1263 هجری مطابق سنه قوی نیل ترکی چون 2 ساعت و 34 دقیقه از روز یکشنبه چهارم ربیع الثانی بگذشت، آفتاب در حمل تحویل داد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط عید به انجام برد.

و این هنگام نزدیکان حضرت پادشاه را عصیان سالار آشکار بود و شاهنشاه غازی دفع او را واجب می شمرد. و از آن طرف سالار در اظهار کلمه عصیان اصرار می داشت و آصف الدوله رضا نمی داد و سخن بر این داشت که مردم ایران به سلطنت ما متفق نخواهند گشت چه ما از خاندان سلطنت نبوده ایم و اگر مردم ایران از پادشاه و حاجی - میرزا آقاسی رنجیده خاطر باشند از دودمان سلطنت، بزرگان بسیارند که بر ما فزونی دارند. بی گمان دیگری را اختیار کنند و ما را از این محل که امروز داریم نیز فرود آرند.

هم اکنون به فرمانبرداری مردم خراسان و سخنان ایشان فریفته نشوید که نیروی ما به قوت دولت و منشور پادشاه است. ما را چندان دل دهند که از پادشاه روی بگردانیم، چون کار یکسره کنیم ما را چون بره به دهان گرگ بگذارند و بگذرند. پس صواب آن است که يك تن از خاندان سلطنت را برانگیزیم و به دست او محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی را از بن براندازیم و امروز آن کس جز بهمن میرزا برادر اعیانی محمد شاه نیست که فرمانگزار آذربایجان است، به کثرت ذخایر و دفاین نامبردار است و از آذربایجان لشکر بزرگ تواند برانگیخت. چون او را با خود هم داستان کنیم مردم خراسان دیگر عصیان ما نکنند و مردم عراق با سپاه این دو مملکت برنتابند. اکنون بر آنچه در ضمیر نهفته اید پرده برمدرانید تا من به دستگیری رسل و رسایل بهمن میرزا را با خود هم دست کنم. آن گاه دست بدین کار بیازم، و روزی چند برنگذرد که او را بر تخت جای دهم و زمام ملک و مملکت بدست گیرم.

سالار که کبر و خیالای سروری در سر داشت در جواب پدر گفت: اینک از خویشاوندان ما که در دار الخلافه جای دارند پشت و روی این کار دیده و دانسته اند همه روزه مکتوب رسد که بی درنگ آهنگ دار الخلافه کنید و دانسته باشید که تاج و اورنگ بی زحمت جوش و جنگ بهره شما خواهد گشت؛ زیرا که حاجی میرزا آقاسی مردمان را چندان به زخم زبان، زیان کرده که التیام آن جراحات به هیچ مرهم فراهم نشود و مکاتیب محمد قلی خان نیز گواه مقالات ایشان است. اکنون که ما خود قوت و مکانت این کار داریم، چرا باید به سلطنت بهمن میرزا سر فرود آریم. این بگفت و در تهییج فتنه و بسیج امر یک جهت گشت و در خاطر نهاد که اگر تواند گنج اندوخته پدر را برگیرد و بر لشکر قسمت کند.

آصف الدوله این معنی را تفرّس کرده با پسر سر رفق و مدارا پیش داشت و گفت اکنون که کار بدین گونه می رود این قدر مرا زمان دهید که معادل 100000 تومان زر مسکوک برداشته به طهران شوم، اگر امر سلطنت را پریشیده دیدم و مردم را در دفع وزیر و خلع پادشاه یک جهت شناختم من نیز ایشان را تحریض کنم و دوستان قدیم را دیدار نمایم و به بذل زر و مال متّفق الکلمه سازم و همچنان بهمن میرزا را از آذربایجان بر شورانم، آن گاه شما را آگهی فرستم تا جنبش کنید و کار بر آرزو دارید و اگر این سخنان را وقعی و ثباتی نیست و مردم با پادشاه از در مخالفت نیستند با حاجی میرزا آقاسی طریق موافقت سپرم و این زر که با خود حمل می دهم به پیشکش پادشاه و هدیه او پیش گذرانم و حکومت مملکت قومن و استرآباد را با خراسان توأم سازم و منال دیوانی یک ساله آن مملکت را به نقد تسلیم کنم و با تشریف پادشاه و منشور حکومت فراز آیم و بی توانی از این ممالک نیز لشکر فراوان انجمن سازم و چون زمستان به پای رود در اول بهار با لشکرهای ساخته جنبش کنیم و آرزوهای دیرینه برانیم.

آمدن آصف الدوله از خراسان به دار الخلافه طهران

بالجمله سخنان خویش را بدین تمویهات آرایش کرد و سالار را آرامش داد.

آن گاه از سیم و زر و حلی و زیور و تلید و طریف و دنی و شریف هرچه در خراسان اندوخته داشت حمل داده و طریق طهران برگرفت. و طی طریق را نیز به قدم عجل و شتاب می کرد که مبادا حسن خان سالار باز سفاهتی آغازد و از دنبال بتازد.

مع القصة از منزل میامی کس فرستاد و سلیمان خان حاکم بسطام را از ورود خویش آگهی داد و سلیمان خان او را پذیره شد و آصف الدوله در قلعه آصفیه که خود بنا کرده بود قریب به بسطام فرود شد. این هنگام چون سلیمان خان به فحوص حال او مأمور بود یک تن از نزدیکان آصف الدوله را بفریفت و مخالفت او و فرزند او حسن خان سالار را پرسش نمود و عصیان ایشان را بدانست و مکشوف داشت که آصف الدوله 82 بارگیر صندوق حمل داده که بیشتر آکنده به زر مسکوک است و از جواهر آلات و ادوات سیم و زر بر زیادت 400000 تومان زر مسکوک خزانه می برد، این قصه را نیز معروض درگاه پادشاه داشت.

اما آصف الدوله روز دیگر از قلعه آصفیه کوچ داد، از برای فریفتن و دل شیفتن سرهنگان عرب و عجم را با خویشتن تا دامغان کوچ داد و از آنجا رخصت انصراف فرموده خود روانه طهران گشت.

بعد از ورود به طهران و تقبیل سده سلطنت چون بدانچه گمان داشت نصرت نیافت سر اطاعت و ضراعت پیش داشته و نخستین منشوری به نام حسن خان سالار صادر کرد که متولی بقعه متبرکه حضرت رضا علیه الصلوة والسلام باشد و از پس آن مثالی دیگر به نام فرزند دیگر خود میرزا محمد خان بیگلریگی گرفت که به نیابت آصف الدوله در خراسان حکمرانی کند و حکم دیگر به نام سلیمان خان حاکم بسطام صادر کرد که 500 تن تفنگچی و 100 تن سواره و 2 عراده توپ از بسطام تا به منزل مزینان ملازم خدمت میرزا محمد خان سازد و از این حکم در خاطر داشت که این توپ و لشکر نیز با سپاه حسن خان سالار پیوسته شود و هم فتح بسطام از برای او آسان باشد.

و از آن سوی حاجی میرزا آقاسی چنان دانست که نیابت میرزا محمد خان در خراسان سبب فتور کار سالار خواهد گشت و میان برادران کار به خصمی خواهد رفت، از این روی نیابت او را در خراسان پذیرفتار گشت و او را بی کلفت بیرون فرستاد.

بعد از رسیدن میرزا محمد خان به بسطام، سلیمان خان که از مکنون خاطر او آگاه بود و فتنه جوئی او را می دانست 10 روز به ملاحظه و تسویف او را بداشت و صورت حال را عریضه نگار داده به درگاه پادشاه فرستاد. و بنمود که من چنان دانسته ام و از کلمات میرزا محمد خان چنان فهم نموده ام که بعد از رسیدن میرزا محمد خان به خراسان، بی توانی با سالار هم دست و هم داستان شود و با جماعت خراسانی و ترکمان طریق مراجعت گیرد.

حاجی میرزا آقاسی در پاسخ نگاشت که به معاذیر دلپذیر اگر توانی توپخانه را از وی بازدار. وقتی این حکم برسد که میرزا محمد خان توپ و سپاه را با خود برده بود.

اما چون به مزینان رسید، سالار را آگهی فرستاد که اینک توپ و سپاه بسطام را با خود کوچ داده ام، اگر فرمائی نخستین ایشان را به ملازمت خدمت دعوت کنم چنانکه پذیرفتند نیکوکاری باشد و اگر نه جمله را اسیر گیریم و با ترکمانان بفروشیم و یا آنکه آلات حرب و ضرب که در دست دارند مأخوذ داریم و برهنه تن رها سازیم. حسن خان سالار پاسخ فرستاد که هنوز هنگام اظهار و اعلان کلمه عصیان نیست، بگذار تا باز جای شود. لاجرم آن توپخانه و لشکر به سلامت باز بسطام شد.

اما از این سوی عیون و جواسیس سلیمان خان همه روزه برسید و باز نمود که بعد از رسیدن میرزا محمد خان بیگلربیگی به خراسان با سالار متفق شد و افزون از پیش در تحریض سالار و تحریک فتنه رنج برد تا از آنچه می نهفتند پرده برگرفتند.

حسن خان سالار و جعفر قلی خان کرد شادلو چون ساز مخالفت را بلند آوازه خواستند نخستین بدان سر شدند که کلات را از لشکر بیگانه پرداخته کنند و از بهر خویش معقلی محکم بدست کرده، ذخایر اندوخته بدانجا نهند و اگر کار صعب افتد بدانجا پناهنده شوند. و این وقت محمد ولی خان قاجار و مصطفی قلی خان همدانی با سرباز قراگوزلو و آقا جان بیگ سرهنگ فوج صمصام خان برای حفظ و حراست در کلات اقامت داشتند.

پس حسن خان سالار خطی به مردم کلات نگاشت که با سپاه پادشاهی کار یک سره کنید و ایشان را دست به گردن بسته دارید. و از جانبی محمد خان آقای چلائی را مأمور ساخت که با مردم خود اعداد کار کرده دروازه کلات را که مشهور به دروازه ارغون شاه بود مفتوح دارند و امیر اصلان خان پسرش با جعفر قلی خان بوزنجردی دروازه تفته را فرو گیرند، و سلیمان خان دره جزی از دروازه دوچه در رود.

جعفر قلی خان بوزنجردی نیز با امیر اصلان خان همراه شد و این مردم به یک بار جنبش کرده، دروازه های کلات را فرو گرفتند. سپاه پادشاهی که هرگز با سالار این گمان نداشتند چون صورت حال را باز دانستند، ناچار به قلعه کک گنبد که محکمه کلات است در گریخته متحصن شدند. سپاه سالار ایشان را پیام کردند که در تنگنای این حصار رحل اقامت انداختن و بر سر این کار جان باختن در شریعت عقل روا نباشد کس را با شما کاری نیست، از این حصار بر آئید و راه خویش بگیرید. سربازان چون طرق و شوارع را مسدود یافتند سخن ایشان را استوار داشته از قلعه بدر شدند.

سواران خراسانی بی توانی بر ایشان تاخته نخستین آلات حرب و ضرب ایشان را مأخوذ ساختند، آنگاه محمد خان آقا و آقارضا خان کوارشکی را مأمور کردند که این جماعت

را تا خبوشان کوچ دهند و از آنجا مردم خبوشان تا بوزنجرده برسانند و از آنجا به مردم ترکمان به شرط بیع سپارند. و آقا جان بیگ سرهنگ را به آقاسی خان خوری سپردند که او را به شهر مشهد ببرد. آقاسی خان او را به سرای خود پنهان کرد و نگذاشت تا عبد ترکمانان گردد و مردم خبوشان نیز سربازان را به خانه های خود برده حراست نمودند و به دست مردم بوزنجرده ناسپردند.

چون این خبر به سالار رسید با مردم خبوشان دل بد کرد و پیمان نهاد که بعد از مراجعت از سفر عراق ایشان را کیفر کند و لشکر بزرگ بساز کرده به جانب عراق در تکتاز آمد و یزدان قلی خان برادر جعفر قلی خان را با 300 سوار خانوار کردشادلو به کلات فرستاد تا در آنجا حافظ و حارس باشد. و از این طرف چون این خبر پراکنده شد.

سلیمان خان در زمان صورت حال را در عریضه [ای] نگار کرده روانه دار الخلافه داشت و طغیان سالار در نزدیک کارداران دولت مکشوف افتاد.

سفر آصف الدوله به زیارت مکه و اقامت در عتبات عالیات

از این سوی آصف الدوله چون دانست که دیگر کار سالار را تمویه نتواند کرد از خویشان نیز بیمناک شد، پس خواهر خود را که مادر شاهنشاه غازی بود برای زیارت کعبه معظمه برانگیخت و خود نیز خواستار آمده ملازمت او را اختیار کرد و یک نیمه از آن زر که از خراسان با خود حمل داده بود در نزد بعضی از مردم که شناخته امانت بودند به ودیعت نهاده در خدمت خواهر بسیج سفر کرد و از راه آذربایجان و شام طریق مکه معظمه برگرفت.

و در آن سفر بر زیادت از آنچه مادر پادشاه بذل سیم و زر فرمود، آصف الدوله از مال خویش معادل 100000 تومان زر مسکوک به کار برد و همه روز و همه شب تمامت زایران و حجاج را از مطبخ خود خورش و خوردنی فرستاد و بدان مکان و حشمت همی بود که پاشای شام در مجلس او بی اجازت از پای نمی نشست و بزرگان دولت عثمانی در امضای هیچ امر به رضای او جنبش نمی کردند و به خلاع گرانبها و بذلهای گران او مفتخر و شادخاطر بودند. بدین فرهی و شکوه سفر مکه معظمه به پای برد و هنگام مراجعت در عتبات عالیات جای کرد و مادر شاهنشاه

فرار محمد قلی خان فرزند آصف الدوله به نزد پدر

اما محمد قلی خان پسر آصف الدوله که در حضرت شهریار ایشیک آقاسی بود چون عصیان سالار از پرده بیرون افتاد، در حضرت شاهنشاه غازی معروض داشت که اگرچه هرگز چشم از حقوق این حضرت نپوشم و بی باک در هلاک پدر و برادر بکوشم؛ لکن بزرگان دربار این سخن از من استوار ندارند و عاقبت در این درگاه آلوده گناه شوم و تباه شوم به صواب نزدیکتر آن است که اجازت رود تا در سفر آذربایجان رو کنم و در مراغه نزد فتحعلی خان بیگلربیگی عم خویش به گروگان باشم تا آن گاه که کار سالار یک سره شود، چه فتحعلی خان با آصف الدوله از در معادات بود. بالجمله شهریار این سخن را پسندیده داشت و او را با سواری چند به مراغه فرستاد.

در این وقت که مادر شاهنشاه از مکه معظمه مراجعت کرده به تبریز رسید، محمد قلی خان به دست آویز استقبال عمه و دیدار او از مراغه به تبریز آمد و از آنجا هنگام مراجعت به طرف عتبات عالیات گریخته به نزد پدر خود اقامت جست. اکنون بر سر سخن رویم.

حرکت ابراهیم خلیل خان به صوب خراسان

چون شاهنشاه از آهنگ حسن خان سالار آگاه شد، به صوابدید حاجی میرزا آقاسی بفرمود تا ابراهیم خلیل خان سرتیپ سلماسی را با 2 عراده توپ و 2 فوج سرباز افشار و سواره خواجه و نند و عبد الملکی و سواره افشار صابین قلعه و مکرری مأمور فرمود تا از طهران بیرون شده غره شهر رمضان وارد بسطام گشت. و از آن سوی سالار تا سبزواری تاخته کلمه عصیان را بلند آوازه ساخت و جعفر قلی خان کردشادلو را با 12000 سوار بر مقدمه سپاه بیرون فرستاد و جعفر قلی خان از راه کلاته خیج به قریه قهیج آمد و آنجا اوتراق کرد. و میان هردو لشکر از یک فرسنگ و نیم بر زیادت نبود و روزی چند از دور نگران یکدیگر بودند.

و چون این خبر معروض کارداران دولت افتاد، حاجی میرزا آقاسی بیم کرد که مبادا به سبب قلت سپاه در اول مقاتلت ابراهیم خلیل خان شکسته شود و نام

دولت پست گردد، پس فرمان کرد و به سلیمان خان و ابراهیم خلیل خان فرستاد که اگر سپاه شما در خور این جنگ نباشد هرگز اقدام به مبارزت نکنید و مراجعت به سمنان نمائید تا لشکری ساخته با شما پیوسته شود.

و سلیمان خان چون نیک نظر کرد، سودی در مراجعت ندانست و با خود اندیشید که اگر این سپاه که بیشتر پیادگانند طریق مراجعت گیرند، خصم دل قوی کند و در عرض راه ایشان را به محاصره افکند و جمله را از میان برگیرد. آن گاه مردم این اراضی که بیشتر در نهران با سالار مواضعه دارند بی ترس و بیم با او پیوسته شوند و کار به صعوبت شود. لاجرم با ابراهیم خلیل خان سخن به شوری در انداخت، او نیز بدین سخن هم داستان شد.

آن گاه گفت اگر خواهی تو در ارك بسطام نشیمن کنی و قلعه را نیکو داری تا من با این سپاه پذیره خصم شوم و رزم دهم و اگر نه حراست قلعه را با من گذار و طریق مبارزت سپار. اگر خدایت نصرت داد شاد و شاکر باش؛ و هرگاه شکسته شدی از رزمگاه به قلعه قاسم آباد درگریز و از آنجا تا قلعه ارك بسطام یک میل مسافت بر زیادت نبود. همانا در آنجا روزی چند خویشتن داری توانی کرد تا از دار الخلافه مدد برسد و نیروی ستیز و آویز بدست شود.

و هم در این وقت یک تن از جواسیس سلیمان خان برسید و باز نمود که 4 تن از جماعت کوداری که در قریه ابر بسطام سکون دارند با جعفر قلی خان مواضعه نهاده اند که اگر توانند قورخانه را آتش درزنند. چون مردم کوداری و سپاه عرب و عجم در تحت فرمان مهدی قلی خان بود، سلیمان خان با پسر این معنی را انهی کرد و او 4 تن را مأخوذ داشته زنجیر و کنده بر نهاد.

مقاتله و مقابله ابراهیم خلیل خان با جعفر قلی خان و لشکر خراسان

مع القصه روز دیگر ابراهیم خلیل خان گفت شاهنشاه این سپاه را محکوم حکم من ساخته و مرا بدین رزمگاه تاخته، هرگز پناهنده حصار نخواهیم شد. این بگفت و فرمان داد تا سربازان خیمه های خویش را فرود کردند و ادات و آلاتی که حمل آن صعب بود به قلعه ارك دربرده ساخته جنگ شدند.

چون لختی طی مسافت کرده از کنار شهر بعید افتادند، ابراهیم خلیل خان سرهنگان و سربازان

را پیش خواند و با ایشان گفت:

همانا دانسته اید که پادشاه ما را از پی جنگ بدین راه تاخته، نیز دانسته باشید که این جماعت که با ما سر منازعت دارند ترکمانان سواره و مردان جنگ باره اند و ما همه پیادگانیم، اگر از ایشان هزیمت شویم، یک تن به سلامت بیرون نتوانیم رفت، به جمله عرضه شمشیر و اگر نه اسیر گردیم.

اکنون با من از در صدق سخن کنید اگر اندیشه نام و ننگ کرده اید و دل بر جنگ نهاده اید نیکوکاری باشد، از پس آنکه خدای نصرت دهد. هرکس به اندازه جرأت و جلادت از کارداران دولت عطف و رأفت خواهد یافت و نامبردار خواهد شد. و اگر طریق فرار خواهید برداشت و مرا در میدان جنگ خواهید گذاشت، هم اکنون مکنون خاطر را مکشوف دارید تا پیش از آنکه شکست بینید و نام دولت پست گردد، من آهنگ جنگ نکنم و شما را مراجعت داده در قلعه ارک جای دهم و بیاشیم تا لشکری انبوه از طهران برسد و با ما پیوسته شود.

لشکریان یک دل و یک زبان گفتند که: هرگز مباد که ما روی به بازپس نهیم و تا جان در بدن داریم رزم دهیم.

لاجرم ابراهیم خلیل خان دل استوار کرده حکم داد تا سربازان افشار به صورت قلعه بر صف شدند و توپها را در چهار زاویه قلعه جای داد و جماعت عرب و عجم را از پیش روی قلعه بر صف کرد و سواران را در میان قلعه بداشت. این هنگام 700 تن از سربازان افشار پیمان نهادند که ما جنگ دشمن را پسندیده باشیم و چنان بکوشیم که نام ما آویزه گوش دلیران آفاق گردد؛ و همچنان از میان 2000 تن سپاه عرب و عجم 400 کس به قدم جلادت پیش شد و خاتمه این منازعت را مواضعه نهاد. ابراهیم خلیل خان این جمله را نواخت و نوازش نمود و دل استوار کرده طبل رحیل بکوفت و لشکر را بدان صورت که قلعه کرده بود، همی جنبش داد.

اما از آن سوی چون جعفر قلی خان بدانست که لشکر ابراهیم خلیل خان خیمه های خویش را فرود کردند، چنان فهم کرد که آهنگ فرار کرده اند، بفرمود تا لشکریان

برنشستند و به سوی دشمن سبک عنان گشت. بالجمله چون طرفین طیّ مسافت کردند، ناگاه 300 سوار که بر مقدمه جیش جعفر قلی خان می رفت پدیدار گشت. چون چشم سربازان به يك نگاه بر سوار افتاد بعضی از ایشان را دل بجنید و در مؤخر قلعه سربازان از بیم لختی به هم برآمدند.

ابراهیم خلیل خان چون این بدید در خشم شد و بانك بر ایشان زد و گفت:

من نخست با شما پیمان نهادم و شما بدین جنگ پیمان دادید چه شد که از 300 سوار بیمنك شدید و درهم افتادید. اکنون که این بیابان گوش تا گوش به سواران جرّار آکنده خواهد گشت شما کار بر چگونه خواهید کرد.

این بگفت و حکم داد تا چند توپ را سربرتافتند و با ایشان روی در روی کردند و توپچیان آتش زنه های افروخته را فراداشتند تا به حکم ثانی آتش درزنند. سربازان چون این بدیدند از در انابت بیرون شدند و سر اطاعت پیش داشتند و دیگر باره بر ذمت نهادند که اگر دریای لشکر در جنبش آید دست از کوشش باز ندارند. هنوز این سخن در میانه بود که سواران جعفر قلی خان پدیدار گشت. جهان از گرد قیرگون شد و زمین جنگ به تنگ آمد.

جعفر قلی خان سپاه خویش را 4 بهره کرد و هر بهری 3000 تن بود و بر 4 صف بداشت و ابراهیم خلیل خان چنانکه رقم شد لشکر خویش را بر صورت قلعه همی پیش داد و بیود تا سواران نیک نزدیک شدند. آن گاه فرمان کرد تا توپچیان دهان توپها بگشادند و سواران از پیش روی توپ هزیمت شدند و دو بهره گشته از دو سوی قلعه سرباز چنان بر می آمدند که از آسیب گلوله توپ محفوظ بودند و ساعتی چند کار بدین گونه رفت.

چون روز از نیمه بگذشت ابراهیم خلیل خان حکم داد تا يك نیمه قلعه همچنان بر جای بزیست و نیم دیگر بر صف شد و به جانب سواران رهسپار آمد و چون لختی راه نزدیک کرد بفرمود تا توپچیان توپها بگشادند و سربازان تفنگها گشاده داشتند، مانند نگرگ گلوله توپ و تفنگ باریدن گرفت و ترکمانان را جای

لاجرم روی برتافتند و هزیمت کنان به لشکرگاه خویش شتافتند و توپچی و سرباز از کنار قاسم آباد که مصافگاه بود تا حسین آباد از قفای هزیمتیان در تکتاز آمد و سواران عراقی از پس پشت سرباز بیرون شده به اتفاق ابراهیم خلیل خان سبک عنان گشتند. توپچیان چون دانستند که با سواران نتوان هم تک بود اسبهای عراده را بر زیادت کردند و هر عراده را با 8 اسب همی جنبش دادند.

بالجمله جعفر قلی خان با مردم خود تا لشکرگاه خویش بگریخت و هم در آنجا نتوانست اقامت جست، از آنجا نیز آن سوی تر برفت. اما ابراهیم خلیل خان چون به کنار خیمه و خرگاه او رسید آفتاب بگشت و روز تاریک شد، لاجرم در بیرون حصار حسین آباد از اسب به زیر آمده و آن شب را در آنجا بامداد کرد و صبحگاه طبل جنگ بکوفت و لشکر را باز کرده آهنگ لشکرگاه جعفر قلی خان کرد و بر گرد خیمه و خرگاه او توپها را بگشاد و مکشوف افتاد که در لشکرگاه او هیچکس نمانده است. با سربازان گفت:

تواند بود که جعفر قلی خان نشیمن خود را پرداخته و در کناری کمینگاه ساخته باشد، تا چون به طمع مال دست از هم بازدارید و بدین لشکرگاه فراز شوید، از کمینگاه بیرون تازد و جهان را از وجود شما پردازد.

لاجرم لشکر را از کسب غارت و اخذ غنیمت بازداشت و تا نیمه روز در کنار آن لشکرگاه زمان بگذاشت و چون از لشکر خراسانی هیچ کس مبارزت را مبادرت نکرد ناچار به لشکرگاه خویش مراجعه نمود.

در این دو روز چون سربازان پیادگان بودند و سواران ترکمان و خراسان از بیم گلوله توپ و تفنگ زمین جنگ نزدیک نمی کردند، با این همه جوش و جنبش هیچ کس از طرفین مقتول نگشت، جز اینکه مهدیقلی خان پسر سلیمان خان دو تن از مردم ترکمان را اسیر گرفت و اسب مجید خان مکرری با زخم گلوله با خاک افتاد. بالجمله دو روز دیگر نیز هردو لشکر در برابر هم آسوده نشستند و نگران

یکدیگر بودند. روز سیم جعفر - قلی خان بدان سر شد که با لشکر خویش در قلعه آصف آباد که معقلی محکم است جای کند و بباشد تا حسن خان سالار با لشکرهای گران در رسد. پس بفرمود تا لشکریان خیمه و خرگاه خویش فرود کردند و بر اسبهای خود برنشستند.

از این سوی ابراهیم خلیل خان چنان دانست که او به جنگ در می آید، چون این وقت مریض بود بفرمود تا غفار بیگ سرهنگ افشار با 200 تن سرباز و دو عراده توپ استقبال جنگ کند.

هنگام عبور جعفر قلی خان جنگ پیوسته شد و شمشالچیان او از فراز پشته که در کنار راه بود يك تن سرباز را به زخم گلوله مقتول ساختند. و از این سوی نیز چند تن شمشالچی به نیران توپ نابود گشت. بالجمله جعفر قلی خان خویشان را به قلعه آصف آباد در برده به انتظار سالار نشیمن نموده و در این هنگام خبر برسد که سالار با 25000 سوار و پیاده خراسانی تا منزل مزینان برانده است و از آنجا محمد خان بغایری و جهانگیر خان را با 1000 سوار به مدد جعفر قلی خان فرستاد و خبر جنبش او را بداد.

در این وقت جعفر قلی خان آهنگ خدمت سالار کرد و محمد خان و جهانگیر خان و سلیمان خان دره جزی و محمد رحیم خان برادر سلیمان خان را در لشکرگاه بگذاشت و خود راه برداشت. چون به نزدیک سالار آمد و قصه خویش را معروض داشت، سالار با او خطاب کرد که جلادت تو را از این زیادتر می پنداشتم، ابراهیم خان کیست؟ و محل او چیست؟ که خار راه لشکر ما باشد و تا چندین با شما رزم دهد. جعفر قلی خان عرض کرد که این سخن از در صدق و صواب است، همانا عمدا کار او به تسویف انداختم و در مناطحت با او مسامحت ساختم از بهر آنکه سالار خود برسد و نظاره این گیرودار کند و نیز این فتح به نام او باشد.

اما از این سوی بعد از رفتن جعفر قلی خان به مزینان، محمد علی خان ماکوئی که به فرمان شاهنشاه غازی مأمور به سفر خراسان بود طی مسافت کرده، این هنگام با 10 عراده توپ و 4 فوج سرباز از دامغان بیرون شده وارد قریه ده ملا گشت

و ابراهیم خلیل خان چون این بدانست با افواج افشار و مهدی قلی خان پسر سلیمان خان و 2 فوج عرب و عجم و جماعت سواری بسطام در خاطر نهاد که با محمد علی خان پیوسته شود، و نیز او را مسموع افتاده بود که سواران خراسانی از رسیدن محمد علی خان آگهی یافتند و آهنگ شبیخون او کرده اند، لاجرم از بسطام بیرون شده در رفتن شتاب گرفت که زودتر خود را به محمد علی خان برساند و او را از کید شبیخون برهاند.

اما سواران خراسانی پیشدستی کرده در تاریکی شب تا قریب به قریه ده ملا براندند و در آنجا از پس تلی کمین ساختند. هنگام بامداد که محمد علی خان آهنگ کوچ داد به قانون اهل نظام بفرمود تا توپچیان اعداد کار کرده از چارسوی لشکرگاه دهان توپها را به جانب بیگانه راست کرد و آتش زنه ها را فراز داشتند تا اگر ناگاه دشمنان از جانبی درآیند دفع دهند و سربازان به برستن احوال و حمل دادن اقبال مشغول شدند. این هنگام سواران خراسانی که انتهاز فرصت می بردند، سربازان را مشغول یافته از کمینگاه بیرون شتافتند و مانند سیل بنیان کن حمله افکندند.

محمد علی خان در زمان حکم داد تا توپها را آتش درزدند تا لختی سوار بازپس شد، آن گاه طبل جنگ بکوفت و سرباز رده راست کرد و به جانب سواران راه برگرفت و توپچیان نیز عراده را جنبش داده همه را نگرگ مرگ بباریدند. از آن پیش که یک تیر پرتاب قطع مسافت شود 12000 سوار خراسانی را هزیمت ساختند و ترکمانان هنگام هزیمت مزروع کلاته خان را به یغما برگرفتند و برفتند.

اما از آن سوی ابراهیم خلیل خان همچنانکه شتابزده طی طریق می نمود، چون دوفرسنگ را بیمود بانگ توپ شنیده دانست که لشکر خراسان با محمد علی خان جنگ در پیوسته اند، پس بر سرعت سیر بیفزود و برفتن شتاب گرفت. چون لختی دیگر برفت از دور لشکر خراسان را دیدار کرد که به هزیمت طی مسافت همی کنند؛

و چون هزیمتیان ابراهیم خلیل خان را نیز بدیدند که ساخته جنگ تاختن همی برد بر ترس و بیم بیفزودند و یک باره دل بر فرار نهاده خیمه های خویش را به زیر آورده و بی توانی بر بارگیرها حمل داده راه میامی پیش داشتند و ابراهیم خلیل خان با مردم خود در قریه ده ملا به محمد علی خان پیوسته شد و آن روز و شب را در آنجا بگذاشت.

رسیدن شاهزاده حمزه میرزای حشمة الدوله و مقاتله او با سالار و فرار سالار به دشت ترکمان

اشاره

روز دیگر برادر شاهنشاه غازی حمزه میرزا که او نیز برحسب فرمان مأمور به فتح خراسان بود، با 14 عراده توپ و 5000 سرباز از راه برسید و این هنگام هر 3 لشکر با هم یک انجمن شدند و فحص حال سالار را نموده معلوم داشتند که با 25000 سوار و پیاده در میامی اوتراق کرده و محمد خان بغایری و جهانگیر خان نیز 12000 تن هزیمت شده را بدو بردند، اینک ساخته جنگ نشسته است. حمزه میرزا رزم او را یک جهت گشت و از طریق ارمیان که از دیگر طرق آب و علف بر زیادت داشت آهنگ او کرد. و از آن سوی سالار چون این بدانست، ابطال سپاه خود را گزیده کرده به منقلای سپاه بیرون فرستاد و از این روی که نصرت خویش را ضعیف می شمرد، پوشیده از لشکریان 14 اسب جنیبت خویش را به 14 تن از خاصگان خود سپرد تا برنشستند و چندانکه توانستند از زر مسکوک حملی گران بر فتراکها بستند، تا اگر کار دیگرگون شود طریق فرار سپرد.

بالجمله چون از این کار پرداخت توپخانه و قورخانه را به یزدان بخش خان فرزند خود سپرده، امیر اصلان خان پسر دیگر را سردار سواران فرمود و حکم داد تا لشکر جنبشی کرد و در اراضی ارمیان تلافی فریقین افتاد و از دو رویه صف ها راست گشت.

نخستین توپچیان به جنگ درآمدند. چون چند گلوله توپ در میانه سفر کرد

ناگاه لشکر خراسان بهم برآمدند و لختی بازپس شدند، جماعتی از ایشان هنوز به يك سوی کارزار بر صف بودند و شاهزاده چنان دانست که ایشان ساخته جنگ اند، پس با توپخانه آهنگ ایشان کرد ناگاه يك تن از آن صف جدا شده کلاه خویش را بر سنان نیزه کرده برافراخت و این از بهر زینهار جستن علامتی بود، پس بی آسیب به نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که اینک کریم داد خان هزاره و ابراهیم خان رادکانی و حسین خان ایش آقاجی با سوار خراسانی و هزاره تقبیل حضرت را رخصت همی طلبند.

لاجرم حمزه میرزا، علی اکبر خان سرهنگ قاجار را بدیشان فرستاد تا آن جماعت را مطمئن خاطر کرد و گروه گروه به رکاب پیوستند و روز دیگر قاضی نیشابور و عبد العلی خان سرهنگ توپخانه که تاکنون محبوس سالار بود [ند] به درگاه شاهزاده آمدند.

مع القصة بیشتر از لشکر خراسان فوج فوج به حضرت شاهزاده حمزه میرزا آمده و جبین ضراعت بر خاک نهادند و سر اطاعت پیش داشتند. پسرهای سالار و بعضی از مردم او از میانه فرار کرده این خیر به سالار بردند و او بی توانی پسرهای خود را برداشته به اتفاق جعفر قلی خان و سواره کرد شادلو و سلیمان خان دره جزی و شاهرخ خان قاجار طریق فرار برداشت.

قصه شاهرخ خان قاجار

همانا شاهرخ خان پسر ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار است که حکومت کرمان داشت و نام او در این کتاب بسیار وقت مرقوم افتاد. و این شاهرخ خان بعد از حکومت قزوین و استرآباد چنانکه از او یاد شد، در دار الخلافه طهران اقامت داشت و چون دخل او با خرج راست نبود اسیر وام خواهان گشت. و يك روز از جماعت وام خواهان پیره زالی که زبانش از سنان پسر زال گزنده تر و دهانش از منخره دیو سفیده گنده تر بود درآمد و او را در طلب زر و سیمی که به وام داده بود برشمرد و به سخنان ناهموار بیازرد. و شاهرخ خان از بیم شحنة عدل پادشاه او را به کیفر گزندی نتوانست کرد و نیز زر نداشت که بدهد و از شکنج او

برهد، از غایت حزن و اندوه از دار الخلافه بیرون شده بر اسبی رهوار برنشست و دو منزل به يك منزل پیموده به سالار پیوست و خاتمه کار او در جای خود مرقوم خواهد گشت. اکنون بر سر سخن رویم.

حسن خان سالار با مردم خود طریق فرار گرفته، به جانب جوین رهسپار آمد و در آن اراضی در قلعه جغتای فرود شده رحل اقامت انداخت. چون شب تاریک جهان را فرو گرفت، سلیمان خان دره جزئی برنشسته به راه لشکرگاه شاهزاده حمزه میرزا رفت و چون حاضر درگاه شد معروض داشت که سالار و جعفر قلی خان در خاطر دارند که خویشان را به قلعه کلات درافکنند و متحصن گردند، اگر فرمان رود من طریق دره جز سپارم و ایشان را از وصول به مقصود بازدارم. شاهزاده او را اجازت کرد و بدین دست آویز سلیمان خان باز خانه خویش شد.

اما سالار نیز بر این بود که اگر تواند خود را به حصن کلات رساند، پس از جوین امیر اصلان خان را از سیم و زر حملی گران داد و فرمود از جماعت شادلو گروهی را به توقف کلات بازگذاشته ایم و دروازه های کلات را به حاتم علی یوزباشی سپرده ایم تا به اتفاق شمخالچیان و انجمنی از پیاده و سواره نگاهبان باشد. هم اکنون این سیم و زر بگیر و در کلات شده متوقف می باش. اینک من و جعفر قلی خان در حدود خراسان گرد بر می آئیم و با ترکمان و افغان و هزاره همداستان شده، جنگ را ساخته می شویم و به هر جانب تاختن می بریم. اگر کار بر مراد کردیم روا باشد و اگر نه در قلعه کلات جای کنیم که حصنی حصین و معقلی متین است. پس امیر اصلان خان به فرمان پدر راه کلات برگرفت.

و از آن سوی مردم کلات چون از سوء سلوک جماعت شادلو در رنج و شکنج بودند، آن گاه که خبر شکستن سالار را اصغا نمودند، يك باره برشوریدند و مردم شادلو را مأخوذ داشته آلات حرب و ضرب ایشان را سته از جامه و سلب نیز عریان کردند و دست تصرف حاتم علی یوزباشی را نیز از دروازه ها کوتاه

داشتند. وقتی امیر اصلان خان به اتفاق یزدان قلی خان برادر جعفر قلی خان رسید و این بشنید دانست که در کلات راه نتواند کرد، ناچار در کنار دروازه دهچه کلات حمل سفر فرو گذاشت و چشم به راه پدر همی داشت.

اما سالار بعد از آنکه پسر را به سوی کلات گسیل کرد به اتفاق جعفر قلی خان از جوین تا بوزنجره بتاخت و چنان صواب شمرد که در ایام شتا در بوزنجره متحصن شود و اگر حمزه میرزا به جانب او روی نهد به اتفاق مردم بوزنجره رزم دهد. پس جعفر قلی خان مردم شهر و بزرگان شادلو را انجمن کرده، ایشان را تحریض رزم همی داد و گفت سال هاست پدران ما در میان شما فرمانگزار بوده اند و زشت و زیبای شما را از خویش دانسته اند و اینک حسن خان سالار است که سالها در خراسان حکمروا بوده و امروز به نزدیک ما میهمان رسیده، اگر همه جان بر سر این کار نهاده ایم سهل باید داشت و جانب او را فرونگذاشت.

مردم بوزنجره گفتند این همه راست گفتی و سخن جز از در صدق نیفکندی، لکن این سر نیز از شما پوشیده نباشد که حمزه میرزا برادر شاهنشاه غازی است و اینک با سپاهی که گرد میدان را توتیای دیده دانند و شراب شریان را صهبای لاله گون شمارند از راه در می رسد و بدان توپها که ترکمانان را پراکنده ساخت بر ما تگرگ مرگ می بارد.

ناچار در این تنگنای حصار، ما عرضۀ دمار و شما گرفتار می شوید. نیکو آن است که پیش از رسید دشمن شما طریق سلامت سپرید و ما راه اطاعت و ضراعت گیریم.

جعفر قلی خان دانست که مردم بوزنجره با او هم داستان نشوند و هنگام سختی جانبش را فروگذارند. ناچار زن و فرزند خود را برداشته در خدمت سالار از بوزنجره بیرون شتافت و چون در قریه راز رسیدند که سرحد بوزنجره و مبدای اراضی ترکمان بود عشیرت جعفر قلی خان را جای دادند.

گریختن سالار به آقخال

آن گاه سالار 40000 تومان زر مسکوک با خود حمل داده، به اتفاق جعفر قلی خان و جماعتی از سواران

خود طریق آفحال برداشت و به خانه قراوغلان ان بیگی که در میان قبایل توقتمش ترکمان نافذ فرمان بود پناهنده گشت. قراوغلان قدم او را مبارک شمرد و شناختگان قبیله توقتمش نیز از ورود او شاد خاطر شدند، چه دانسته بودند او حامل خزانه است و از خدمت او اخذ سیم و زر توان کرد.

اما از آن سوی حزه میرزا با سرعت سحاب و سورت شهاب از دنبال سالار رهسپار گشت و مانند ضیغم غضبان تا بوزنجره بتاخت و چون از سالار و جعفر قلی خان نشانی ندانست چند روز در بوزنجره اقامت کرد.

در این وقت مکشوف افتاد که جماعت توپچی و سربازی که از بیم سالار در تحت قبه حضرت رضا علیه الصلوة والسلام پناهنده بودند، بعد از فرار او و نصب محمد ولی خان نایب بیرون شده، به مکافات عمل اشرار شهر کمر استوار کردند و کار به مقاتلت انجامیده، 20 تن توپچی و سرباز مقتول گشت. ناچار لشکریان به علت قلت عدد به ارک شهر مشهد گریخته، به اتفاق محمد ولی خان نایب محصور شدند. لا-جرم شاهزاده ابراهیم خلیل خان را با 4 عراده توپ و سرباز و سوار افشار به اراضی تربت و ترشیز مأمور داشت. بعد از ورود ابراهیم خلیل خان در آن محال محمد علی خان پسر آصف الدوله که فرمانگزار آن اراضی بود به طرف هرات گریخت.

بالجمله چون شاهزاده از کار ابراهیم خلیل خان پرداخت، محمد علی خان ماکوئی را مأمور به توقف بوزنجره کرد و حکومت آن بلده را بدو گذاشت و 2 فوج سرباز ماکوئی و یک فوج سرباز بیات را با 4 عراده توپ در نزد او موقوف داشت و خود با سران لشکر و جماعت لشکریان راه مشهد مقدس برگرفت؛ و روز هفدهم ذیقعده الحرام وارد مشهد مقدس شده، به نظم آن بلده پرداخت.

بعد از بیرون شدن حمزه میرزا از بوزنجره، محمد علی خان امر آن بلده را به نظام کرد و فوج بیات را به قلعه کرم خان که از محال بوزنجره است فرستاد تا در آنجا نشیمن ساخته حافظ و حارس باشند؛ و هم بر سر راه سالار و ترکمانان دیده بانی کنند، آن گاه دست تعدی از آستین برآورد و در اخذ اموال رعیت بوزنجره هیچ

دقیقه فرونگذاشت و از تعرض اهل و عشیرت مردم بیمی نداشت و از آنجا که مردم ماکو خویشتن را با حاجی میرزا آقاسی نسبت می کردند از هیچگونه ظلم و ستم پرهیز نمی فرمودند و نزدیکان حضرت پادشاه را نیروی آن نبود که کردار ناهموار ایشان را معروض درگاه دارند و بر زیادت از این در خدمت حاجی میرزا آقاسی نیز پرده از کردار ایشان بر نمی گرفتند و معایب ایشان را به محاسن باز می نمودند.

بالجمله سرباز ماکوئی افتفا به محمد علی خان کرده هریک جداگانه در اموال و ائقال و دختران و پسران مردم طمع بستند و چندانکه توانستند و به هوای نفس کار کردند و کام راندند. مردم بوزنجرده به جان آمده در نهانی یکدیگر را دیدار کردند و مواضعه نهادند و مکتوبها نگاشته به جانب جعفر قلی خان فرستادند که زندگی بر ما عار افتاد و جان عزیز در چشم ما خار شد، چه آسوده در آفخال نشست و ما را به احبال بلا بسته [ای] برخیز و بدین جانب قدمی بزن تا ما نیز برشوریم و این جماعت بی شرم را از خویش دفع دهیم.

سالار و جعفر قلی خان چون از این قصه آگاه شدند سخت شادخاطر گشتند و سران ترکمان را نیز آگهی دادند تا دل قوی ساخته بر سر ایشان انجمن شدند. بالجمله لشکری ساخته جنگ برآوردند و با 2000 سوار جرّار از آفخال بیرون تاختند. قراوغلان ان بیگی خود نیز با ایشان کوچ همی داد و در منزل میان کوه، سالار با چند سوار توقف کرد.

جعفر قلی خان و قراوغلان در تکتاز آمدند. فوج بیات که حدود مانه و سملقان را نگران بودند، چون از رسیدن لشکر بیگانه آگهی یافتند، از قلعه بیرون شتافته در دشت کرم خان با دشمن رودرروی شدند و از دو سوی صفهای جنگ راست شد. سواران ترکمان از نهیب گلوله سرباز یک تیر پرتاب برکنار شده در اطراف سربازان پره زدند و از چهار جانب حمله درافکندند.

و از این سوی سرباز بگشادن تفنگ ایشان را دفع همی داد، چندانکه 200 تن از طرفین عرضة هلاک و دمار گشت.

این هنگام چون سربازان را در مقاتل ضعیفی بادید گشت، همچنان رزم کنان خویشان را بر فراز تلی که در کنار مصاف بود صعود دادند و سواران در گرد آن تل پره زدند و دلیرانه حمله افکندند، چندانکه سرباز بیچاره گشت و در پایان کار گرفتار آمد و 500 سرباز و صاحب منصب اسیر و دستگیر شد. برادر محمد مراد خان بیات نیز از جمله اسیران بود. برخی از آن جماعت خویشان را به قلعه کرم خان در برده متحصن شدند و به دستگیری توپها که در قلعه داشتند به سلامت زیستند.

ایلغار کردن جعفر قلی خان و قراوغلان به شهر بوزنجر و قتل محمد علی خان ماکوئی

اشاره

جعفر قلی خان و قراوغلان بعد از این فتح دیگر به کار قلعه و آن قلیل مردم نپرداختند و با دل قوی و سر کینه جوی به طرف بوزنجر تاختن بردند و شبانه نزدیک به حصار شدند و مردم شهر را از رسیدن خویش آگهی فرستادند. اهل آن بلده چون این مژده بشنیدند مانند دیو دیوانه بخروشیدند و آلات حرب و ضرب بر خویشان راست کرده از جای درآمدند و نخستین به جانب دروازه ها تاختن بردند و هرکس از لشکریان که حافظ دروازه و حارس باره بود با تیغ و خنجر پاره پاره کردند و بروج شهر را از مردم خود نگاهبان نهادند و جعفر قلی خان را با سواران ترکمان و قراوغلان به شهر در آوردند. و هم در آن هنگامه آهنگ تسخیر قلعه ارك ساخته بدان سوی تاختند.

محمد علی خان چون این بدانست توپها را بر سرباره و دروازه ارك استوار بداشت و فرمان کرد تا توپچیان به جانب شهر دهان توپها بگشادند و سربازان مانند باران بهاری گلوله بیاریدند. از مردم بوزنجر و جماعت ترکمان گروه گروه به خاک راه در می افتادند و جان می دادند، با این همه دست باز نمی داشتند و سر بر نمی کاشتند.

در این وقت محمد علی خان بر سر مردم توپچی ایستاده فرمان جنگ همی داد. از تابش آتش ماشه در تاریکی شب دیدار شد يك تن از تفنگچیان بی توانی به جانب او تفنگی گشاد داد و او را زخمی منکر بزد. صاحبان منصب جسدش را از باره به زیر آوردند و زخمش را مرهم کردند، سودی نبخشید، روز آن شب در نماز دیگر جان بداد. اما لشکریان قتل او را پوشیده داشتند و هیچ از مناجزت و مبارزت فرو نگذاشتند و از شام تا بام و صباح تا رواح مردانه رزم دادند.

رسیدن حمزه میرزا به بوزنجر و گریختن جعفر قلی خان

مدت 15 روز این جنگ و جوش به درازا کشید تا این خبر در شهر مشهد سمر گشت.

شاهزاده حمزه میرزا از این قصه سخت خشمگین گشت و نخستین منشوری به یزدان - ویردی خان زعفرانلو پسر رضا قلی خان ایلخانی نوشت که اگرچه در ایالت خبوشان تو را مداخلت نداده اند؛ لکن قبایل زعفرانلو و مردم خبوشان از فرمان تو بیرون نشوند.

هم اکنون از سواره و پیاده چندانکه توانی آماده دار و طریق بوزنجر برگیر تا مبادا مردم ترکمان بر محصورین قلعه منصور گردند و ایشان را عرضه هلاک و دمار سازند و اینک من جماعتی به منقلای لشکر بیرون می فرستم تا با شما همدست شود و خود نیز از دنبال با لشکری بزرگ خواهم شتافت و محمد ولی خان قاجار را با 2 فوج سرباز و 2 عراده توپ و گروهی از سواران بر مقدمه سپاه بیرون فرستاد.

چون یزدان ویردی خان منشور شاهزاده بر خواند در زمان بزرگان قبایل زعفرانلو و اعیان خبوشان را طلب نموده انجمنی کرد و گفت امروز که کار آشفته است و گروهی طریق طغیان گرفته است خدمت دولت باید کرد تا کارداران درگاه پادشاه را از امتحان صافی برائیم و از این پس آسوده زیستن کنیم. مردم شهر و بزرگان قبیله سخن او را استوار داشتند و با او هم دست و هم داستان شدند. پس با لشکری ساخته جنگ به ایلغار راه بوزنجر برگرفت و به سربازان محصور ارك مکتوبی کرده، به دست يك تن از مردم خود گسیل داشت بدین شرح

که «من اینک به اتفاق محمد ولی خان با لشکری لایق به مدد شما درمی رسم، مبادا بیمناک شوید و از حراست قلعه بازمانید.» این مکتوب بفرستاد و خود به اتفاق محمد ولی خان طی مسافت همی کرد، چون تا بوزنجرده راه نزدیک کردند، جعفر قلی خان را دیگر مجال درنگ نماند، آهنگ فرار کرد و سواران ترکمان چندانکه توانستند از مردم شادلو اسیر گرفتند و مواشی و اموال ایشان را نیز منهب ساختند، طریق مراجعت پیش داشتند.

و هم در این وقت شاهزاده حمزه میرزا با سپاه سوار و پیاده و قورخانه و توپخانه برسید و معلوم داشت که جعفر قلی خان به طرف آقخال گریخت و هرچه توانست از قبیله شادلو کوچ داده با خود ببرد. لا-جرم بعد از ورود به بوزنجرده مردم آن بلده را که سبب این فتنه بودند معاتب و معاقب بداشت و هرکس را به اندازه گناه کیفر کرد و بسیار کس از بیم عذاب و عقاب از شهر فرار کرده، به کوه و بیابان گریخت. از قضا در این هنگام که از ابتدای فصل زمستان بود، برفی چنان به شدت بارید که کس از آن پیش نشان نمی داد و بادی چنان سرد بوزید که هیچ تن یاد نداشت. و از آن مردم که از شهر بیرون شده بودند، کمتر کس جان به سلامت برد و حمزه میرزا ناچار در آن اراضی اقامت بایست کرد. پس جسد محمد علی خان را به ارض مشهد مقدس فرستاد تا با خاک سپردند و خود به ارض مانه و سملقان کوچ داد و 6 ماه در آن اراضی قیشلاق کرد.

چون خبر توقف او در [حوالی] آقخال گوشزد سالار و جعفر قلی خان شد، در خاطر نهادند که اگر توانند به لشکرگاه او شبیخونی اندازند، پس دیگر باره از مردم ترکمان حشری کرده جعفر قلی خان با 2000 سوار از آقخال بیرون شتافت و طی مسافت کرده، قریب به لشکرگاه حمزه میرزا کمین نهاد و روزی چند پوشیده همی بود تا یک روز چنان افتاد که حمزه میرزا آهنگ شکار کرد و با چند تن از نزدیکان خود برنشست و در اطراف لشکرگاه به کار نخجیر درآمد.

جعفر قلی خان چون این بدانست مغاضه از کمینگاه بیرون تاخته به جانب حمزه میرزا حمله برد. چون شاهزاده بدیشان نگریست دانست که با آن جماعت طریق مدافعت نتواند سپرد، روی برتافت و به جانب لشکرگاه چون برق و باد همی بشتافت.

سواران ترکمان از قفای او عنان زنان همی برفتند و چنان راه نزدیک کردند که یک نیزه بالا بیش مسافت نماند.

در این وقت شاهزاده به کنار لشکرگاه رسید و لشکریان قصه بدانستند و توپچیان دهان توپها را به سوی ایشان گشاد دادند و لشکر از جای جنبش کرد. جعفر قلی خان بی نیل مقصود بازپس شد و طریق فرار برداشت. این وقت سواران خراسانی برنشسته از دنبال او تاختن بردند و راه بدو نزدیک کرده اسب جنیبت و یک تن از نزدیکان او را دستگیر نمودند و مراجعت به لشکرگاه کردند.

اما جعفر قلی خان همچنان مردم خود را فراهم آورده دیگر باره در پستیهای زمین کمین نهاد و از پس او شاهزاده، لطفعلی خان بغایری را با جماعتی مأمور ساخت تا به قلعه خان که از محال مانه است رفته نشیمن کند و نگران آن طریق باشد از بهر آنکه سواران ترکمان از آن راه نتواند عبور کرد و بی خبر از آن بود که جعفر قلی خان جمعی از سواران خود را در آن قلعه بازداشته و خود نیز کمینی نهاده.

بالجمله لطفعلی خان از لشکرگاه مسافتی بعید پیمود، ناگاه قراولان سپاه جعفر - قلی خان او را دیدار کرده و از جای جنبش کردند و سوارانی که در قلعه جای داشتند نیز بیرون تاختند و در اطراف او پره زده حمله در انداختند، و به زحمتی اندک او را و مردم او را اسیر گرفتند. و بعد از این فتح راه اتک برداشته روانه آقخال گشتند، بعد از این سفر سالار و جعفر قلی خان یک دل در آن اراضی ساکن شدند و با قبیله ترکمان ابواب بذل و جود مفتوح داشتند تا مبادا پایمال نهب و غارت ایشان گردند.

از آن سوی قبیله اوتمش چون این بدیدند به نزدیک قراوغلان پیام کردند

که يك چند از مدّت زمان سالار و جعفر قلی خان را میزبان شدید و سود فراوان برگرفتید صواب آن است که ایشان را روزی چند به میهمان ما فرستید تا ما نیز بهره [ای] بدست کنیم. چون مسئول ایشان به اجابت راست نیامد، رنجیده خاطر شدند؛ و اندک اندک طریق مخاصمت و اندیشه مبارزت پیش داشتند. سالار بیمناک شد که مبادا این دو قبیله باهم از در مقابله و مقاتله بیرون شوند و در اصلاح ذات بین جان و مال او به هدر شود، لاجرم سفر کلات را تصمیم عزم داده از آقخال کوچ داده و چون در حدود خوبشان قراولان یزدان وردی خان زعفرانلو جای داشتند راه بگردانیدند و قراوغلان را با 1000 تن سواره از جماعت توقتمش برداشته از راه دره جز آهنگ کلات کردند. چون لختی راه بپیمودند، گروهی از طایفه اوتمش بر ایشان درآمدند و حمله افکندند و ساعتی باهم بگشتند و از هم بگشتند. چون قبیله اوتمش دانستند که بر ایشان ظفر نتوانند جست دست از مبارزت کشیده داشتند و مراجعت کردند.

از پس این واقعه سالار کس فرستاده از کار کلات و حال امیر اصلان خان پرسشی کرده معلوم داشت که کلات را از تحت تصرّف او بیرون کرده اند، ناچار به طرف سرخس شتاب گرفت و بعد از ورود به سرخس در خانه اراض خان که آق سقّال و فرمانگزار مردم سرخس بود، فرود شده پناهنده گشت. و امیر اصلان خان چون خبر پدر بدانست با عشیرت خود از دروازه دهچه کلات برنشسته به قدم عجل خویش را به سرخس در برد.

يك چند مدت از روزگار چون سپری شد و سالار بدانست که در کار خراسان خللی نتواند کرد، امیر اصلان خان و شاهرخ خان قاجار و لطفعلی خان بغایری را به جانب امیر - بخارا رسول فرستاد و شرحی نگاشت که اگر مددی به من فرستی تا فتح خراسان کنم، چندانکه زنده باشم سر از فرمان تو بیرون نخواهم کرد و پاداش این نیکو خدمتی دوچندان خواهم گذاشت.

امیر بخارا در پاسخ گفت نخست آنکه مرا در حضرت پادشاه ایران ارادتی به کمال است و خویشتن را از جمله فرمانبرداران آن حضرت می دانم و دیگر آنکه شما پدر بر پدر پرورده نعمت پادشاه ایرانید و امروز بر پادشاه اسلام و ولی نعمت خویش برشوریده اید، آن کس که با خداوند نعمت از خیانت نپرهیزد کی اعانت ما را در خاطر خواهد داشت، تا غایت، این گونه مردم را رعایت نخواهیم کرد.

در این وقت شاهرخ خان که از سالار نیز خاطره آزرده داشت و با این همه عنا و عذاب که در رکاب او دید هرگز نوالی و نوائی نیافت، از امیر بخارا خواستار شد که او را فرمانبردار باشد و در حضرت او اقامت جوید، مسئول به اجابت مقرون افتاد و در بخارا متوقف گشت. امیر اصلا ن خان و لطفعلی خان بغایری بی نیل مقصود با سرخس مراجعت کردند.

معاهده ایران و عثمانی یا معاهده ارزنة الروم

و هم در این سال میرزا تقی خان وزیر نظام که 3 سال و چند ماه در ارزن الروم اقامت داشت، چنانکه شرح سفارت او از این پیش مرقوم شد، در پایان امر به صلح و مشورت سفرای روس و انگلیس عقد مصالحت و مسالمت در میان دولت ایران و روم استوار کرده و عهدنامه [ای] در میانه بدین شرح نگار دادند.

صورت عهدنامه ای که میرزا تقی خان امیر نظام میان دولتین ایران و دولت آل عثمان در ارزن الروم نگار داد

اشاره

غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالات آنکه از مدّتی به این طرف چون فیما بین سلطنت جاوید آیت سنّیه و دولت دوران علیّه ابد الدّوم با دولت علیّه عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث وقوع یافته بود، بر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جهت جامعه اسلامی که [میان] دولتین علیّین [در کار و افطار سلیمه که طرفین علیّین] بدان متّصف می باشند. بالسّویه این گونه مواد نزاعیه را بر وجهه موافق و مناسب فخامت میان دولتین علیّین به تجدید تأکید بنیان صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات و موّدت از جانب دولتین علیّین اظهار رغبت و موافقت شده،

برای تنظیم و مذاکره مواد عارضه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیه برحسب فرمان همایون، اعلیحضرت قدر قدرت، کیوان حشمت، مملکت مدار ملک گیر، آرایش تاج و سریر، جمال الاسلام و المسلمین، جلال الدنیا و الدین، غیاث الحق و الیقین، قهرمان الماء و الطین، ظل الله الممدود فی الارضین، حافظ حوزة مسلمانی، داور جمشید جاه، داراب دستگاه، انجم سپاه، اسلام پناه، زیب بخش تخت کیان، افتخار ملوک جهان، خدیو دریادل کامران، شاهنشاه ممالک ایران، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، محمد شاه ادام الله تعالی ایام سلطنة فی فلك الاجلال و زین فلك قدره به مصبایح کواکب الاقبال، بنده درگاه آسمان جاه، میرزا محمد تقی خان وزیر عساکر منصوره نظام و غیرنظام که حامل نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی و حمایل افتخار سبز است به وکالت مخصوص و مباحی گشته، و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت، شمس فلك تاجداری، بدر افق شهریاری، پادشاه اسلام پناه، سلطان البرین، خاقان البحرین، خادم الحرمین الشرفین، ذو الشوکه و الشهامة، السلطان بن السلطان بن السلطان عبد المجید خان جناب مجدت مآب، عزت نصاب، انوری زاده، السید محمد انوری سعد الله افندی که از اعظم رجال دولت علیّه عثمانی و حائر صنف اول از رتبه اولی و حامل نشان مخصوص به آن رتبه است مرخص و تعیین شده بر وجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت نامه های مبارکه، انعقاد معاهده مبارکه در ضمن نه فقره آتیه قرار داده شده که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقدۀ ارزن الروم به یاد می شود.

فقره اول: دولتین اسلام قرار می دهند که مطالبات تقدیه طرفین را که تا بحال از یکدیگر ادعا می کردند کلهها ترك کنند، و لکن با این قرار به مقاولات تسویه مخصوصه مندرجه، خللی در فقره چهارم نیاید.

فقره دوم: دولت ایران تعهد می کند که جمیع اراضی بسیطه ولایات زهاب یعنی تمام اراضی جانب [غربی] آن را به دولت عثمانی ترك کند و دولت عثمانی نیز تعهد می

کند که جانب شرقی [ولایت] زهاب یعنی جمعیت اراضی جبالیه آن را مع درّه کردند به دولت ایران ترک کند و دولت ایران قویاً تعهد می کند که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هرگونه ادعا صرف نظر کرده، به حق تملکی که دولت عثمانیه که در ولایت مذکور [ه] دارد وقتاً من الاوقات یک طور دخل و تعرض نماید و دولت عثمانیه نیز قویاً تعهد می کند که شهر و بندر محمّره و جزیره الخضر و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شطّ العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است به ملکیت و در تصرف دولت ایران باشد، و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتیهای ایران به آزادی تمام از محلی که به بحر منصب می شود تا موضع التحاق حدود طرفین در شهر مذکور آمد و رفت نمایند.

فقرة سوم: طرفین متعاهدین تعهد می کنند که به این معاهده حاضره سایر ادعاهایشان را در حق اراضی ترک کرده، از دو جانب بلا تأخیر مهندسین و مأمورین را تعیین نموده، برای اینکه مطابق ماده سابقه حدود مابین دولتین را قطع نماید.

فقرة چهارم: طرفین قرار داده اند که خیاراتی که بعد از وصول اخبارات دوستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاولی سنه 1261 هجری تبلیغ و تحریر شده، به طرفین واقع شده، و هم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده، برای آنکه مسائل آنها از روی عدالت [وصول] و احقاق حق شود و از دو جانب بلا تأخیر مأمورین را تعیین نمایند.

فقرة پنجم: دولت عثمانی وعده می کند که شاهزادگان فراری ایران را در برسا اقامت داده، غیبت آنها را از محلّ مذکور و مراوده مخفیّه آنها [را] به ایران رخصت ندهد و از طرفین دولتین علیتین تعهد می شود که سایر فراری به موجب معاهده سابقه ارزن الروم عموماً رد شوند.

فقرة ششم: تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریه اموال مذکوره نقداً یا جنسا به وجهی که در عهدنامه منعقدّه ارزن الروم در سنه 1238 [ه ق] در ماده ششم که دایر به تجارت است مسطور شده ادا کنند و از مبلغی

که در عهدنامه مذکوره تعیین نشده زیاده وجهی مطالبه نشود.

فقره هفتم: دولت عثمانی وعده می کند که به موجب عهدنامه های سابقه، امتیازاتی که لازم باشد در حق زوآر ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده، بتوانند به کمال امنیت محل های مبارکه را که کائن در ممالک دولت عثمانی است زیادت نمایند و همچنین تعهد می کند که به مزاد استحکام و تأکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیما بین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد، مناسب ترین مسائل را استحصال نمایند تا چنانکه زوآر ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه به جمیع امتیازات نائل می باشند سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات مذکوره بهره ور بوده، خواه در تجارت، و خواه در مواد سایر از هر نوع ظلم و تعدی و بی حرمتی محفوظ باشند. و علاوه بر این بالیوزهایی که از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه به جمیع محل های ممالک عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود، به غیر از مکه مکرمه و مدینه منوره، دولت عثمانیه قبول می نماید و وعده می کند که کافه امتیازاتی که شایسته منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشد در حق قونسولهای سایر دول متحابه جاری می شود در حق آنها نیز جاری بشود و نیز دولت ایران تعهد می کند که بالیوزهایی که از طرف دولت عثمانیه به جمیع محل های ممالک ایرانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود، در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد می کنند معامله متقابله را کاملاً اجری دارد.

فقره هشتم: دولتین علیتین اسلام تعهد می کنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحد می باشند، تدابیر لازمه اتخاذ و اجرا کنند و به همین خصوص در محل های مناسب عسکر اقامت خواهند داد. دولتین علیتین تعهد می کنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع بیابد برآیند. قرار داده اند عشایری که متنازع فیه باشد و صاحب آنها معلوم نیست، به خصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این

دائماً اقامت خواهند کرد، يك دفعه به اراده اختيار خودشان حواله شود و عشایری که تبعیت آنها معلوم است جبراً به اراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند.

فقرة نهم: جميع موارد و فصول معاهدات سابقه، خصوص معاهده [ای] که در سنه 1238 [ه ق] در ارزن الروم منعقد شده که بخصوصه به این معاهده حاضره القا و تغییر نشده، مثل آنکه کلمه به کلمه در این صفحه مندرج شده باشد، کافه احکام و قوت آن ابقا شده است؛ و فیما بین دو دولت علیه قرارداد شده است که از مبادله این معاهده در ظرف 2 ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضا شده، تصدیق نامه های آن را مبادله خواهند کرد.

و كان ذلك في يوم سادس عشر من شهر جمادى الاخره سنه 1263.

وفیات

و هم در این سال آقا میر محمد مهدی امام جمعه و جماعت دار الخلافه طهران که در تمامت ایران به پاکی طینت و صفای طویت موصوف بود از جهان فانی به جنان جاودانی تحویل کرد.

و همچنان منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله فرمانگزار اصفهان و خوزستان و لرستان وداع زندگانی گفت.

میرزا گرگین خان که يك تن از خویشاوندان او بود معادل 100000 تومان زر مسكوك پیشکش بر ذمت نهاد و حکومت اصفهان یافت.

و هم در این سال میرزا محمد تقی نوری که از فقهای مشهور معروف بود، رخت به سرای باقی کشید و همچنان حاجی میرزا مسیح مجتهد طهرانی که ایلچی دولت روسیه به فتوای او در دار الخلافه مقتول گشت چنانکه مرقوم شد، در عتبات عالیات به شرفات جنان سفر کرد.

و دیگر عبد الله خان امین الدوله در کربلای معلی به جنان جاوید خرامید؛ و دیگر شاهزاده شیخعلی میرزا در تبریز درگذشت و شاهزاده عبد الله میرزای دارا در طهران وداع این جهان گفت، اگرچه بعضی از احوال ایشان در ذیل این کتاب مبارک به شرح رفته، لکن تفصیل حال هر يك در ذیل نام ایشان انشاء الله تعالی در جای خود مسطور خواهد شد.

سفارت میرزا محمد علی خان شیرازی نایب وزیر دول خارجه به مملکت فرانسه و دولت آل عثمان

و هم در این سال میرزا محمد علی خان [شیرازی] نایب اول وزیر دول خارجه مأمور به سفارت مملکت فرانسه گشت و روز هیجدهم ربیع الثانی از دار الخلافه بیرون شد.

مسیو ودال که از قبل کارداران فرانسه مأمور به توقّف طهران بود، با او همراه گشت. بعد از طی مسافت و سپردن اراضی تبریز و خوی به محال دولت آل عثمان نزدیک شد و در ارض اواجق، خلیفه قلی خان او را استقبال کرده، در عرض راه قراکلیسیا و ملاسلیمان با میرزا تقی خان وزیر نظام بازخورد و او بعد از انجام عهدنامه روم با ایران چنانکه از پیش مرقوم افتاد از ارزن الروم مراجعت می کرد. بالجمله یکدیگر را دیدار کرده از مردم بلده ارزن الروم پرسش نموده، بالجمله از بایزید و طرابزن با مکانتی در خور عبور کرد و از آنجا به کشتی بخار نشسته روانه اسلامبول گشت و چون از آب بیرون شد، محمد خان مصلحت گزار با جماعت بازرگانان ایران او را پذیره شدند.

بعد از ورود به اسلامبول رشید پاشا که این هنگام در دولت آل عثمان صدر اعظم بود، رضا بیگ باش کاتبی را به نزدیک او فرستاده پرسشی به سزا نمود و خانه [ای] خاصّ او معین کرده مهمان پذیر گشت. و بعد از دو روز عالی پاشای وزیر دول خارجه مستشار خود را به حال پرسشی او گسیل ساخت و روز پنجم صدر اعظم مکتوبی بدو فرستاده به سرای خویش دعوت کرد و از اتحاد دولت ایران و روم سخنان فریبنده گفت، از پس آن موسیو تی توف وزیر مختار روسیه و ژرنال لاردکولی وزیر مختار انگلیس و همچنان وزیر مختار فرانسه را دیدار کرده هر یک را جداگانه ضیافت کردند.

وزیر مختار روس و انگلیس از وی خواستار شدند که دو ماه در اسلامبول متوقف باشد، از بهر آنکه سفارت فرانسه بر ایشان ناگوار بود، رضا نمی دادند که

دولت ایران با فرانسه از در اتّفاق و مهربانی باشند و طریق تجارت فراز کنند و از فرانسه سفیری در ایران متوقّف باشد و از نیک و بد در میان دولتها سخن کند. و توقّف میرزا محمّد علی خان را در اسلامبول از پی آن می جستند که تدبیری اندیشند، باشد که از اولیای دولت ایران حکمی به منع وزارت او صادر کنند.

میرزا محمّد علی خان سخن ایشان را پذیرفتار نگشت و هم در این وقت کشتی دولت فرانسه برسید و آهنگ راه کرد، وزیر مختار روس و انگلیس چون این بشنیدند خطی بدو نوشتند که تاکنون ما از قبل خود خواستار بودیم و پذیرفتار نشدید اینک از قبل دولت خواهش می کنیم که دو ماهه در اسلامبول توقّف کنی. میرزا محمد علی خان در جواب گفت که شما رضا ندهید که من حکم دولت خویش را فرو بگذارم و مورد عتاب و عقاب آیم. روز دیگر کار بر آن نهادند که در سرای تیتوف انجمن شوند و در این امر سخن کنند.

روز دیگر که مجلس آراسته گشت، میرزا محمّد علی خان احکامی که از کارداران دولت داشت ظاهر ساخت و مکشوف افتاد که جز سفارت فرانسه داخل هیچ امری نتوان شد. چون این احکام بدیدند دیگر سخن نکردند.

پس میرزا محمّد علی خان بعد از 27 روز از اسلامبول کشتی در آب رانده و طی مسافت کرده به بندر طولون که از محال فرانسه است درآمد. حاکم شهر او را به مکانتی تمام درآورد، بفرمود تا طبل سلام بکوفتند و توپهای کشتیهای جنگی را آتش درزدند و در عرض راه سه کالسکه حاضر داشت و از دو طرف راه سربازان را بر صف کرد و در منزل نیکو فرود آورد، و بعد از ورود او صاحبان منصب با جامه های نظام به دیدار او آمدند و شب دیگر حاکم شهر او را به تماشاخانه دعوت کرد و در آن شهر کارخانه های فراوان بود که در آنها اهل صنعت به پرداختن توپ و دیگر آلات حرب مشغول بودند.

بالجمله از آنجا میرزا محمّد علی خان بر کالسکه سوار شده به شهر لیان کوچ داد و از لیان روانه پاریس گشت. در این وقت لوی [- لوئی] فلیپ که پادشاه مملکت فرانسه

بود 50 فرسنگ از آن سوی پاریس جای در نیلاق داشت، لاجرم کارداران دولت فرانسه، سفیر ایران را در منزلی نیکو فرود آوردند و دو کالسکه و دو تن خادم ملازم خدمت او ساختند. پس از روزی چند موسیو گیزو مکتوبی بدو کرد که سفر پادشاه در نیلاق به درازا خواهد کشید. برحسب فرمان، شما باید سفر نیلاق کنید. لاجرم میرزا محمد علی خان هدایای خویش را برداشته بر کالسکه بخار سوار شد و در مدت 5 ساعت 50 فرسنگ مسافت را قطع نموده در کمپین که محل اقامت پادشاه بود فرود شد، او را منزلی در سرای سلطنت بدادند و خورش و خوردنی روزانه و شبانه از مطبخ پادشاه نهادند، اگرچه از منزل او تا ایوان پادشاه مسافتی بعید نبود، برای حفظ حشمت او روز دیگر دو کالسکه که هر یک را 8 اسب حمل می داد، حاضر ساختند، یکی را میرزا محمد علی خان نامه و نشان و تمثال شاهنشاه غازی را جای داده و خود نیز بنشست و آن دیگر را اتباع او جای کردند.

بعد از ورود به سرای خاص سلطانی به اتاقی که بزرگان دولت فرانسه نشیمن داشتند درآمد. موسیو گیزو که شخص اول فرانسه بود به اتفاق وزیر جنگ و دیگر بزرگان برخاسته او را پذیره شدند و لایق مکانت او مکانی نشیمن دادند و موسیو گیزو کلمه [ای] چند از میل خاطر پادشاه به دیدار او بگفت. محمد علی خان در پاسخ گفت که هرگاه ما در پیشگاه شاهنشاه ایران حاضر می شویم جامه [ای] در می پوشیم که آن خاص حضور است و چون میان دولتین اتحاد حاصل است در این حضرت نیز با آن جامه حاضر خواهیم شد، دیگر آنکه کنت سارتیژ ایلچی فرانسه که در ایران اقامت دارد در حضرت پادشاه رخصت جلوس دارد، مرا نیز اجازت نشستن می باید.

موسیو گیزو نیم ساعت مهلت نهاد و پادشاه خویش را دیدار کرده باز آمد و پاسخ چنین آورد که لوی فیلیپ می فرماید که سفیر ایران در مجلس نخستین چنان با ما درآید که بر پادشاه ایران درمی آید و از این پس در هر مجلس

اجازت نشستن از بهر او است. میرزا محمد علی خان عرض کرد امروز با دیگر روزها بینوتی ندارد، اگر امروز مرا اذن جلوس نیست هیچ روز نخواهم نشست. دیگر باره موسیو گیزو به درگاه رفته اذن جلوس او بیاورد.

پس میرزا محمد علی خان با اتباع خود به نزدیک لوی فلیپ رفت و مترجم باشی عرض کرد که میرزا محمد علی خان نایب اول وزارت امور خارجه مأمور به سفارت فرانسه وارد پیشگاه اریکه سلطنت گشته است. پادشاه فرمود بسیار مشعوف شدم از سفیر پادشاه ایران امید است که باعث استحکام موّدت شود. آن گاه خود سبب مأمور شدن خود را عرض کرد و نامه شاهنشاه غازی را خویشتن به دست لوی فلیپ نهاد و سخنی چند که مشعر بر تشیید قواعد محبّت و تمهید مبانی الفت بود به بلیغ تر بیانی معروض درگاه داشت و زلال موّدت را بین دولتین از شوائب تمویهات و خس و خارشك و ریب صافی نمود و پادشاه نامه را گرفته بر سر نهاد. آن گاه به موسیو گیزو سپرد و از پس آن تمثال شاهنشاه را بدو سپرد.

لوی فلیپ از تخت خویشتن برخاست و تمثال را گرفته نظاره کرد و تحسین فرستاد و هم به دست موسیو گیزو داد. آنگاه سفیر ایران را رخصت انصراف داد و میرزا محمد علی خان از آنجا بیرون شده به ایوان زن پادشاه رفت و ولیعهد دولت فرانسه کنت [دو] پاری را در آنجا دیدار کرد و تسبیحهای مروارید و شالهای رضائی و بعضی اشیاء دیگر که به هدیه برده بود، هم در آنجا تقسیم کرده بهره هرکس را انفاذ داشت و به منزل خویش مراجعت کرد.

و شب دیگر بر حسب فرمان پادشاه را میهمان گشت و در مجلس با پادشاه جماعتی زنان حاضر بودند. و پس از دو روز دیگر سفیر ایران را به تماشای سپاه نظام طلب داشت و 30000 تن مرد لشکری در آن بیلاق حاضر بود، بعد از صف شدن و رده بستن و قوانین اهل نظام را نموده فوج فوج رخصت یافته همی عبور کردند و هنگام گذشتن فریاد همی بر آوردند که پادشاه به سلامت باشد

و از پس آن دیگر باره فریاد کردند که سفیر دولت ایران به سلامت باشد و بگذشتند.

بعد از عبور ایشان پسر پادشاه که کار سپاه با او بود حاضر شد، جعبه نشانهای بسیار پیش داشت و پادشاه بر پشت اسب بر وی گذشت و عارضی به آواز بلند ندا در داد که ای فلان پسر فلان و آن کس حاضر همی شد و شمشیر خوش را از دست فرو گذاشت و به قانون نظام خصوعی کرد و پادشاه دست در جعبه برده نشانی لایق او برمی آورد و به دست خویش او را عطا می کرد و او دست پادشاه را بوسه زده نشان را اخذ می نمود و شمشیر خود را برمی گرفت و به راه خویش می رفت، آن گاه دیگر کس پیش می شد، بدین گونه این کار به پای برد.

آن گاه میرزا محمد علی خان را رخصت داد تا به منزل خویش شد و شب دیگرش به تماشاخانه طلب کرد و بامدادش روانه پاریس داشت و پس از روزی چند پادشاه نیز طریق پاریس سپرد و بعد از سه ماه میرزا محمد علی خان را با جواب نامه پادشاه ایران و موافق دوستانه میان دولتین رخصت مراجعت داد و او تا شهر مرسلیه [- ماریسی] که بندر دولت فرانسه است طی مسافت کرده از آنجا به کشتی سوار شد و تا اسلامبول براند.

در آنجا میرزا جواد غلام پیشخدمت شاهنشاه ایران بدو پیوست و عهدنامه [ای] که میرزا تقی خان وزیر نظام در ارزن الروم با دولت آل عثمان کرده بود بدو سپرد که با کارداران دولت روم مبادله نماید و نگارنده حروف صورت عهدنامه و سفارت میرزا تقی خان را در جای دیگر نگار کرد.

همانا چون میرزا تقی خان از حدود ایران و تقسیم سلاطین باستان خبری استوار نداشت هنگام نگارش عهدنامه کارگزاران دولت حیلتی اندیشیدند و محمّره را که از اراضی ایران است با مملکت روم پیوسته کردند و در عهدنامه نگاشتند که دولت عثمانیه محمّره و لنگرگاه و حفار و جزیره الخضر را ملکیه به دولت ایران واگذار می نماید. میرزا تقی خان که از این معنی غافل بود، دلشاد می داشت که

این اراضی جزو مملکت ایران شد و دیگر کارکنان دولت روم را در ملکیت محمّره اغلوطه نخواهد رفت و وکیل دوم روم خوشدل بود که پادشاه ایران از پس در تخریب محمّره و اموالی که از آنجا به غارت رفته نتواند سخن کرد.

چون وکلای اربعه چنانکه مذکور شد از ارزن الروم پراکنده شدند و صورت عهدنامه در دار الخلافه طهران ملحوظ نظر حاجی میرزا آقاسی گشت، هم از آن در که وی را نیز در تعیین حدود بهره کافی نبود و هم از بهر آنکه آن خطائی که نخست او را در کار محمّره افتاد پوشیده دارد در مجلس عامه سخن درافکند و آغاز فخر و مباهات نمود که اینک معادل 10 کرور تومان ملك از دولت عثمانیه مأخوذ داشته ام و از پادشاه منشور گرفت و به حدود فرستاد و فرمان کرد که در محمّره قلعه محکم بنیان کنند و فرمود طریق مکه معظم را از طرف نجد و جبل خواهم کرد و در عرض راه قلاع محکم و رباطهای استوار خواهم نهاد و در همه جا فوجی از لشکر به حراست باز خواهم داشت و همه ساله امیر حاج از ایران برخواهم گماشت تا ایرانیان را به مکه کوچ دهد و مولی فرج الله را فرمانگزار خوزستان کرد و از این گونه سخنان با او القا نمود.

کارداران دولت عثمانیه از این کلمات بیمناک شدند و این هنگام که میرزا محمّد - علی خان برحسب فرمان خواست عهدنامه [ای] که در ارزن الروم نگار شده بود مبادله کند، کارداران روم گفتند که بعضی از فصول عهدنامه در لباس ابهام است به استحضار وزرای مختار دولت روس و انگلیس توضیح آن ابهامات به چهار فقره نگار یافته هرگاه می پذیرید و سجلی می سپارید مبادله خواهم کرد و اگر نه رنج بیهوده مبر.

میرزا محمّد علی خان گفت من اجازت ندارم که سجلی بسپارم و بی اجازت دولت سبجل مرا چه محل خواهد بود. کارداران روم وزرای دولت روس و انگلیس را برانگیختند و ایشان میرزا محمّد علی خان را اطمینان خاطر دادند که ما حاجی میرزا - آقاسی را بدین توضیحات راضی کنیم و از قبل سلطان روم 4000 تومان

جایزه که در معنی رشوه بود او را دادند و سجلی از او گرفتند. آن گاه عهدنامه را مبادله کردند و معنی مبادله این است که صورت عهدنامه را از برای سند طرفین دو نسخه کرده باشند، یکی را کارداران ایران سجل کنند و خاتم بر نهند و به دولت روم سپارند و آن دیگر را کاربردان روم سجل کنند و به دولت ایران سپارند تا از برای دولتین هنگام حاجت سندی باشد. اما توضیحاتی که این وقت کردند در ضمن چهار سؤال و جواب بود، بدین گونه.

سؤال اول: رجال دولت عثمانی به موجب شرط فقره قرارنامه تصور می کنند که ترك کردن شهر و بندر و لنگرگاه و همچنین جزیره الخضر به ایران، به این ترتیب نمی تواند احاطه کند، نه اراضی دولت عثمانی را که بیرون از شهر محمّره است نه سایر بنادر دولت عثمانی را که واقع است در آنجاها.

جواب سفیران دولت روس و انگلیس: مأمورین دولتین واسطه می گویند که لنگرگاه محمّره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل در مرداب حفار، لهذا المراتب ممکن نیست نتیجه معنی دیگر بدهد. مأمورین واسطه علاوه بر آن قبول می کنند رأی رجال دولت عثمانی را که واگذار کردن به ایران محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بندر لنگرگاه محمّره و جزیره الخضر است و بابعالی ترك نکرده است در این محل نه زمین دیگر و نه بندر دیگر را که در آنجا واقع شده باشد.

سؤال دوم: دولت عثمانی سؤال می کند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعه دولت ایران که آنها می توانند سکنی داشته باشند، نصف آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی در این حالت می تواند ایران آن خاک عثمانی را متصرف شود و به آنها تعلق یابد و چندی بگذرد دولت ایران آن زمین عثمانی را متصرف شود.

جواب سفیران: مأمورین دولت ایران هیچ بهانه نمی تواند به دست بیاورد، مملکتی را که در سمت یمین شط العرب است نه زمینی را که در در سمت یسار است و متعلق به دولت عثمانی است اگرچه عشایر آن نصف یا همه در طرف

دست راست یا اراضی دست چپ که تعلق به عثمانی دارد سکنی کرده باشند.

سؤال سوم: دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سؤال می کند اگر دولت ایران مطالبات خسارت دولتی را می تواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکند در حالی که ترك کرده است و نیز دولت عثمانی تصور می کند که این ادعا نباید داخل بکند به تنها، مگر حق عادیه بیلاقیه و بعضی خسارات که فیما بین تبعه دولتین ایران و عثمانی رسیده مثلا بواسطه سارقین طرفین یا خود چیزی مثل این.

جواب سفیران: معنی اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران می تواند در این باب ادعا بکند و هر طریقه [ای] که باشد ترك می شود و البته باید ترك شود بناء علیه هیچ کس نمی تواند در این باب حرفی بزند. طلب اشخاصی که طرفین می تواند آن اشخاص را راضی بدارد، تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد. همچنانکه قبول شده است مأمورین به خصوصه که تعیین خواهد شد. خلاصه چیزی که ملاحظه شده است در باب طلب اشخاصی می تواند آن مأمور طی نماید.

سؤال چهارم: دولت عثمانی سؤال می کند اگر دولت ایران گفتگویی که در باب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شده بود به فقره دوم و همچنین فقره [ای] که از فصل هفتم که در سواد وکلای طرفین نوشته شده بود.

جواب سفیران روس و انگلیس: مأمورین اعتقاد دارند می توانند جواب بدهند که دولت علیه ایران قبول کرده اند همراه خوشوقتی، که علاوه کنند در فقره هفتم در باب مقابله داشتن امتیازات که در باب حجاج و تجار نوشته شده است و قونسولها و در باب سؤال قلعه مأمورین خیلی مایل هستند که به مأمورین دولتین واسطه تأکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند به خصوص این مطلب و امید دارند که بهره یاب شوند.

مع القصه کارداران دولت روم بدین گونه اغلوطه در کار افکندند و میرزا محمد - علی خان طریق مراجعت به ایران گرفت، چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد. چون از دولت ایران رخصت این گونه امور نداشت در نزد اولیای دولت معاهده

او و تغییرات او در عهدنامه پذیرفته نشد و کس به سند و سجل او ننگریست.

آغاز فتنه شاهزاده بهمن میرزا فرمانگزار مملکت آذربایجان

اشاره

و هم در این سال در نزد کارداران دولت مکشوف افتاد که بهمن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی که حکومت آذربایجان داشت، زلال صدق و صفا به آرایش نفاق مکدر ساخته، چه از آن روز که آصف الدوله و سالار خواستند طریق طغیان گرفت، واجب دانستند که يك تن از شاهزادگان را به پشتوانی خود انگیخته کنند، از میانه آصف الدوله، بهمن میرزا را گزیده کرد، چه خواهرزاده او بود و مملکت آذربایجان را در تحت فرمان داشت، او را غره کرد که حاجی میرزا آقاسی به تدبیرهای ناتندرس و سخنان گزنده بیم آن است که قائمه سلطنت را بلغزاند. از برای حفظ دولت و تمهید قواعد سلطنت چنان دانسته ام که امروز در خاندان ملك صاحب تخت و تاج تو می توانی بود، زیرا که مملکتی مانند آذربایجان را فرمانگزاری و نیز گنجی اندوخته داری و اینک مملکت خراسان که زیر فرمان من است از حکومت تو سر نتواند برتافت و اگر روزی چند با برادر چهره نشوی و با او کار يك سره نکنی از این کم مباش که بعد از برادر تو باشی و اگر نه ولیعهد دولت ناصر الدین شاه چون صاحب افسر و گاه شود، نخستین خالان و خویشان او ما را پراکنده و پریشان کنند.

مع القصه آصف الدوله با بهمن میرزا فراوان از این گونه سخن کرد تا روی دل او را از برادر بگردانید و مردم روزگار که هنگام سعایت شبندی را سحابی و شبتابی را آفتابی خوانند، مکنون خاطر او را در حضرت پادشاه يك بر ده زدند و باز نمودند که رضا - قلی خان والی کردستان که از سوی مادر با خاقان مغفور فتحعلی شاه نسب می رساند، هم در نهانی به آذربایجان شده و با بهمن میرزا مواضعه نهاده.

شاهنشاه غازی را مخالفت برادر در خاطر حملی گران افکند و خطی نگاشته

به خسرو خان گرجی سپرد و فرمود چنانکه کس نداند و این خط را جز تو نخواند، ده اسبه و ده تازیانه به آذربایجان تاختن کن و بهمن میرزا را محبوسا حاضر درگاه ساز. و منشوری دیگر نگاشت که از بیرون دروازه طهران تا آذربایجان هرکس از حکام و لشکریان و دیگر مردمان سر از فرمان خسرو خان بیرون کند به کیفر، سر بر سر این کار خواهد کرد. حاجی میرزا آقاسی نیز بدین شرح مکتوبی کرد و بدو سپرد.

لاجرم خسرو خان راه برگرفت و از بیرون دروازه طهران به فراهم کردن سپاه پرداخت و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده وارد خمسه گشت. و هم در آنجا امیر اصلان خان خمسه برادر حسینقلی خان که نسب به ذوالفقار خان خمسه می برد و دیگر اعیان خمسه و لشکریان گرد او انجمن دند و این هنگام 8000 سواره و پیاده نزدیک او آماده گشت و از آن طرف اگرچه این راز مستور بود و کس آگهی نداشت که خسرو خان به کجا شد و از بهر چرا شد، اما بعضی از چاکران بهمن میرزا که اقامت طهران داشتند این معنی را تقرّس کرده و مسرعی چون برق و باد به نزدیک او گسیل نمودند که چه آسوده نشسته [ای] که ناگاه به دست خسرو خان محبوس و مغلول خواهی گشت.

بهمن میرزا چون این بدانست از در چاره بیرون شد، با معدودی از ملازمان خود به آهنگ دار الخلافه شتاب گرفت و از راه و بی راه چنانکه خسرو خان را دیدار نکند به جانب طهران طی طریق همی کرد.

کارداران دولت چون دانستند که بهمن میرزا از آذربایجان بیرون شد، سفر خسرو خان را در آن اراضی روا ندیدند و چون والی کردستان نیز آلوده عصیان بود کیفر او را واجب شمردند، پس منشوری بدو فرستادند که همچنان از خمسه راه کردستان برگیر و در آن اراضی حاکم و فرمانگزار باش. پس خسرو خان با آن لشکر که گرد کرده بود به طرف کردستان کوچ داد.

و از آن سوی رضاقلی خان والی اصغا نمود که لشکری انبوه به مملکت او در

آمد چنان دانست که غلامشاه خان برادرش که با او طریق مخالفت داشت از حضرت پادشاه منشور حکومت یافته و به جانب مقصد شتافته. رضاقلی خان سخت هراسناک شد و 700 سوار از مردم خود برداشته از شهر سنندج بیرون شتافت و دامان جبلی را گرفته لختی صعود کرد و آنجا از بهر خویش سیغناقی بساخت و چشم به راه و گوش به خبر فراز کرد.

اما خسرو خان حیلتی اندیشید و میرزا علینقی خان دبیر خود را به نزد او رسول فرستاد و پیام داد که من برحسب فرمان پادشاه مأمورم که در همه ممالک و تمامت حدود و ثغور سفر کنم و اگر حاکمی را به نظم ندانم به عرض رسانم، بلکه خود معزول کنم، لکن مهر و حفاظت مرا با خود دانسته [ای] و نیز می دانی گنج و ذخیره مرا کس انباز ندارد. همانا، معادل 50000 تومان زر مسکوک از گنج خاص خویش از بهر تو ایثار کنم و تو را بر مسند حکومت استوار بنشانم.

چون میرزا علینقی تبلیغ رسالت کرد رضاقلی خان این کلمات را باور داشت و شبانگاه برنشسته با 300 سوار طریق لشکرگاه خسرو خان گرفت و صبحگاه درآمد.

خسرو خان نخست از بهر او سراپرده [ای] راست کرد و او را مکانتی نهاد. و روز دیگر چون رضاقلی خان به نزدیک او آمد و بر بساط او بنشست ناگاه روی با او کرد و گفت همانا تو از بهر قتل من به نزد من آمده [ای] و اگر نه این شمشیر و خنجر از بهر چه زیب کمر داری؟ این بگفت و برخاسته به سراپرده دیگر شد و بزرگان کردستان را گفت هم اکنون به نزد او شوید و آلات حرب او را باز کنید.

مردم کردستان گفتند ما هرگز با خاندان والیان این نکنیم اگر همه به عرض هلاک و دمار درآئیم. پس امیر اصلاخان را فرمان کرد تا برفت و آلات حرب والی را اخذ کرد.

آن گاه حکم داد تا عباسقلی خان پسر علیقلی خان گروس، والی را بر اسبی کودن و پالانی برنشانند و دستش را از قفا بیست و با 500 سوار راه طهران برگرفت و آن 300 سوار که با والی بودند به دست لشکر برهنه

و عریان تن شدند.

از قضا هم در این وقت آن 400 سوار دیگر را که والی در سیغناق گذاشته بود بی خبر برسدند و همچنان به دست لشکر مأخوذ گشتند و از بهر ایشان پیرهن و ازار به جای نماند، همه عریان به طریق دشت و بیابان گرفتند و خسرو خان با خاطر آسوده وارد شهر شده بر مسند ایالت متمکن گشت و لشکر را رخصت خانه خود داد، جز اینکه علی خان سرتیپ قراقرلو را با فوج خود بداشت.

و از این سوی رضاقلی خان والی بعد از ورود به طهران در خانه میرزا نبی خان امیر - دیوان فرود شد و از آنجا بر حسب فرمان او را بر دست چند تن از توپچیان سپردند تا در توپخانه باز دارند و نگران او باشند.

رسیدن بهمن میرزا به طهران

اکنون به حدیث بهمن میرزا باز شویم. از آذربایجان تا طهران را به سرعت صبا و سحاب درنوشت، در آخر عشر شوال وقتی به ظاهر طهران رسید، نخستین خواست تا به نزدیک حاجی میرزا آقاسی شود و او را به شفاعت برانگیزد، چه آشفتگی امر خویش را از او می پنداشت و این هنگام حاجی میرزا آقاسی بیرون دروازه طهران در قلعه عباس آباد که خود بر کرده بود جای داشت و شاهنشاه غازی شکارگاه قریه کن سفر کرده بود.

بالجمله بهمن میرزا نخست راه عباس آباد برگرفت و هنوز یک تیر پرتاب تا قلعه مسافت داشت که یک تن از عوانان حاجی میرزا آقاسی برسد و گفت اجازت نیست که از این جا گامی فراتر نهدی چه حاجی میرزا آقاسی می فرماید که تو بدخواه پادشاهی و آن کس که دل با پادشاه بد دارد با ما راه نکند. ناچار بهمن میرزا راه بگردانید و با اینکه بر جان و تن خویش ترسان بود به طرف کن رهسپار گشت و بعد از ورود در خانه یکی از رعیت فرود شد. و یک تن از پردگیان سرای سلطنت را به شفاعت برانگیخت. شاهنشاه غازی شامگاه او را طلب داشت، اگرچه از عصیان او هیچ سخن نکرد، لکن در خاطرش ثقلی عظیم می انداخت و به حکم ملکانه نهفته می ساخت.

بالجمله بعد از مراجعت شاهنشاه به دار الخلافه بهمن میرزا برحسب فرمان بیرون دروازه شهر در باغ لاله زار سکون فرمود و از آنجا بعد از روزی چند به میان شهر آمده، در سرای میرزا آقا خان وزیر لشکر فرود شد و چون در این وقت چنانکه بدان اشارت شد وزیر لشکر متوقف در کاشان بود همی خواست تا سرای او را از بهر خویشان خرید.

شاهنشاه غازی چون بدانست فرمود ما هنوز نام وزیر لشکر را از لوح ضمیر نشسته ایم که خانه او خاص دیگری گردد و حکم داد تا بهمن میرزا از آن سرای بیرون شود.

چون این خبر با بهمن میرزا بردند بر دهشت خاطر بیفزود و هم بعضی از شیاطین ناس خاطر او را از خوف و هراس آکنده تر ساختند تا بدانجا رسید که دیگر مجال شکیب نداشت. پس صبحگاهی که آهنگ حضرت پادشاه داشت چنانکه هیچ کس از چاکران او نیز ندانست، چون در عرض راه به در سرای وزیر مختار روسیه می گذشت ناگاه از اسب خویش به زیر آمد و به درون سرای رفت و گفت از بیم عقاب و عتاب شاهنشاه ایران پناهنده ایمپراطور روسیه شده ام.

دالغورکی وزیر مختار روسیه بی توانی حاضر حضرت پادشاه شد از در ضراعت زبان به شفاعت او گشود و نیز معروض داشت که بهمن میرزا را هرگز در حضرت پادشاهی گناهی نرفته؛ بلکه حاجی میرزا آقاسی چون او را خواهرزاده آصف الدوله می داند با او طریق معادات و مبارات می سپارد و این همه ساخته و پرداخته اندیشه های ناصواب او است.

شاهنشاه وزیر مختار را رخصت مراجعت داد و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را حاضر کرده، فرمود به خانه وزیر مختار شود و گناه بهمن میرزا را در محضر او يك يك شماره کن:

نخستین آنکه با سالار و آصف الدوله در طریق طغیان هم داستان گشت و از رسول و رسایل جانین این معنی مشکوف گشت.

دیگر آنکه با والی کردستان و حکام دیگر بلدان و امصار چندانکه توانست در تهییج فتنه و فساد مواضع نهاد.

و دیگر آنکه با اتحاد دولتین ایران و روس چنان با کارداران روسیه

موافقت و مرافقت انداخته و چنان باز نموده که این دو دولت از در نفاق است، اگر کار از این گونه می ساخت عنقریب مؤالفت این دو دولت را به مخالفت می انداخت و قونسلی که از قبل دولت روس در گیلان اقامت دارد چنان به فریبش به کارهای ناهنجار تحریض می داد که هم به نزدیکی مردم گیلان را به قتل او انگیزته می کرد.

بالجمله از این گونه 10 گناه بزرگ برشمرد.

میرزا فضل الله به خانه وزیر مختار شده این جمله را مکشوف داشت و با این همه چون میان دولت ایران و روس رشته مهر و حفاوت محکم بود کارداران ایران به کیفر این گناه طریق عجل نسپردند و عصیان او را به شفاعت اولیای دولت روسیه به سیلاب نسیان محو کردند و گفتند اکنون اقامت او در ایران دور نیست که مورث و خامتی باشد، بهتر آن است که آنچه از خراج آذربایجان مأخوذ داشته حساب آن را پرداخته کند و از ایران بیرون شده در ممالک روسیه نشیمن فرماید.

پس بهمن میرزا روزی چند در محضر دبیران حضرت و مستوفیان دولت حاضر شده حساب منال دیوانی را پرداخت و از کارداران دولت رخصت یافته از طریق گیلان به تفریس شتافت و زن و فرزند و اموال و ائقال خویش را نیز با خود حمل نموده، بعد از سه سال که از تفریس و توقف آن اراضی دل آزرده گشت به مملکت قزاق تحویل کرد و تاکنون که سال بر 1272 هجری می رود در آن اراضی روزگار می برد.

ذکر سفر کردن ولیعهد گردون مهد دولت ایران ناصر الدین شاه برای نظم مملکت آذربایجان

اشاره

چون کار بهمن میرزا به نهایت شد و در مملکت آذربایجان فرمانگزاری شایسته می بایست، بر حسب فرمان شاهنشاه غازی و صوابدید کارداران دولت این قرعه به نام رخشنده آفتاب فلك سلطنت، و تابنده گوهر بحر خلافت، ولیعهد کیوان دولت

ایران السّ لطان ناصر الدین شاه برآمد، و آن گاه برحسب فرمان میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی به وزارت او مفتخر گشت، و عباسقلی خان جوانشیر امیر دیوانخانه آذربایجان گشت، و میرزا جعفر خان مشیر الدوله برای نظم امور دول خارجه معین آمد، و میرزا - جعفر وقایع نگار رتبت منادمت یافت، و میرزا موسی تفرشی مستوفی برای جمع و خرج منال دیوانی مأمور گشت، و عبدالمحمد خان قورخانه چی عامل قورخانه شد، و حمزه خان انزانی استرآبادی از بهر پاسبانی و حفظ قلعه تبریز منشور گرفت. این جمله چاکران درگاه شاهنشاه غازی مأمور به ملازمت رکاب حضرت ولیعهد آمدند. اما عباسقلی خان جوانشیر دیگر باره به صوابدید اولیای دولت مأمور به اقامت گشت، و میرزا موسی مستوفی نیز کوچ نداد.

این هنگام ولیعهد بسیج راه فرمود و چاکران خویش را نیز فرمان کرد تا اعداد کار کردند و در روز نوزدهم صفر از دار الخلافه طهران خیمه بیرون زده، نخستین در قریه کن منزل فرمود و از آنجا راه آذربایجان پیش داشت و از کثرت برف و برودت هوا از طهران تا تبریز را 45 روز طی مسافت فرمود و مردم آذربایجان چنانکه تن پذیره جان کند صغیر و کبیر طریق استقبال برداشتند و شادخوار و کامیاب آمدند و میرزا جعفر خان - مشیر الدوله خادمان سرای و پردگیان حضرتش را از دنبال کوچ داده به تبریز برد.

حضرت ولیعهد بعد از ورود به تبریز از آن خوی سلطنت که خدای در نهادش نهاده بود و آن جود که در طبیعت به ودیعت داشت معادل 200000 تومان از منال دیوان را با خرج صندوقدار و خوانسالار و امیر آخور سر به سر کرد و از خراج آنچه از این خرج برزیادت آمد از بهر عطای درویشان و اجرای دیگر چاکران بازگذاشت. و هم به تازه يك فوج لشکر به نظام کرد و فوج ناصریه نام نهاد تا به برکت این نسبت همیشه منصور باشد.

اما میرزا فضل الله وزیر برحسب فرمان از ملازمت رکاب ولیعهد به جای ماند تا جمع و خرج خراج آذربایجان را باهم راست کند. چون این کارها پرداخت ملقب به نصیر الملک گشت و روز بیست و هفتم جمادی

الاولی از طهران بیرون شد و شانزدهم جمادی الآخره در ظاهر تبریز فرود شد.

و دوروز از این پیش چنان افتاده بود که در میان مسلمانان و جماعت ارمنی که در تبریز سکون دارند مناقشتی برفت از بهر آنکه سگی معلم از قنسل دولت روسیه که متوقف تبریز بود ناپدید شد و این قصه را به محمد خان بیگلربیگی انهی کرد و محمد خان چند تن از مردم شهر را که گمان این سرقت بدیشان می برد گرفته بند برنهاد. و مردم شهر از این حدیث بهم برآمدند و گفتند ما هرگز سر بدین حکومت فرو نخواهیم داشت که از بهر سگ یک تن مرد کافر چند کس مسلمان را در حبس خانه بیندازند و پایمال عقاب و نکال سازند.

بالجمله مردم حرفت و اهل سوق که بی سببی غوغا طلبند و بی حاجتی در طلب لجاجت در بازارها ابواب حجرات خویش را فراز کردند و به تکتاز درآمدند و هم دست و هم داستان به خانه آرامنه در رفتند و هر چه یافتند به غارت برگرفتند. چون این خبر در حضرت ولیعهد معروض افتاد در خشم شد و بیم آن بود که بقتل آن جماعت فرمان دهد.

بزرگان درگاه زبان به شفاعت باز کردند و نیز حلم پادشاهانه و تأیید ملکانه جنبش کرده و آتش غضب را به زلال عفو خامد نمود. پس بفرمود تا نصیر الملک به شهر درآید و در اصلاح ذات بین غوری نماید.

لاجرم نصیر الملک نیران آن فتنه را به زلال تدبیر بنشانند و مردم را بر سر حرفت و صنعت خویش بازداشت و از آن سوی این خبر به دار الخلافه بردند و کارداران دولت، احمد خان نوائی نایب ایشیک آقاسی را برای فحص این حال روانه آذربایجان فرمودند.

بعد از ورود به تبریز به فرمان ولیعهد دولت السلطان ناصر الدین شاه اموال آرامنه را از مسلمانان مسترد ساختند.

سخن کردن علماء تبریز با سید علی محمد باب

از این پیش مرقوم افتاد که بعد از وفات منوچهر خان معتمد الدوله، میرزا علی محمد - باب را بر حسب فرمان از اصفهان به آذربایجان بردند و در قلعه چهریق محبوس بداشتند.

این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد و حاجی میرزا آقاسی نیز عریضه [ای]

به حضرت ولیعهد نگاشت که بعضی از مردم نادان که نیک را از بد و 50 را از 100 ندانند و بر زیادت از این هر مرد را که مال نباشد و به کار حرفت و صنعت نیز همت نبندد و در راه دین تحصیل یقین نکرده بود در طلب فتنه و غوغا باشد و همی خواهد که کار دین و دنیا دیگرگون شود؛ بلکه در میانه به نوائی برسد و از این گونه مردم از دور و نزدیک فریفته میرزا علی محمد باب شده اند و ابواب اغوا و ضلالت باز داشته اند، هم اکنون بفرمای تا او را از چهریق به درگاه آرند و علمای آن بلده را انجمن کن تا سخن او را اصغا فرمایند و مکنون خاطر او را باز دانند.

چون منشور شهریار ملحوظ ولیعهد دولت و شمس ملک و ملت افتاد بفرمود تا باب را از چهریق به تبریز تحویل دادند و در سرای کاظم خان فراشباشی بازداشت و روز دیگر حاجی ملا محمود نظام العلما و ملا محمد ممقانی و جماعتی از علمای شهر را انجمن کرد و حکم رفت تا باب نیز درآمده در مجلس علما بنشست.

چون آغاز مجادله طراز شد، نخستین نظام العلما سخن کرد و روی با باب کرد و گفت:

این کتابها که به قانون قرآن مجید و صحایف سماویه به نام شما در بلدان و امصار ایران پراکنده است آیا از مقالات شما است یا شما را افتری کرده اند.

باب در جواب گفت: این کلمات از خداست.

نظام العلما گفت: سخن به لغز و معما کردن در این مجلس و انجمن به کاری نخواهد بود چه به سخنان تو جمعی در خراسان به راه عصیان همی روند و گروهی در مازندران طریق طغیان دارند، سخن بی پرده گوی و خود از پرده بیرون شو.

باب از این کلمات برآشفتم و گفت: آری این همه مقالات من است.

نظام العلما گفت: همانا تو خود را شجره طور نامیده [ای] و این سخن کشف آن کند که هرچه بر زبان تو می رود خدای فرماید.

[باب] گفت: خدای تو را رحمت کند سخن جز این نیست.

نظام العلما گفت: آیا شما رضا داده اید که مردمان تو را باب نام کرده اند؟

[باب] گفت: این نام مردمان بر من نبسته اند بلکه خدای مرا بدین نام خواند.

همانا من باب علمم.

این وقت ولیعهد فرمود: من پیمان نهاده ام که اگر تو باب علم باشی من از این بند فرود آیم و تو را برنشانم.

نظام العلما گفت: سخن نیکوگفتی امیر المؤمنین (ع) که باب علم بود سلونی قبل ان تفقدونی می فرمود و از طبقات ارض و صفحات سموات اگر کسی پرسشی می کرد برحسب آرزو جواب می گرفت، اکنون که تو باب علمی مشکلات خویش را در علوم با تو عرضه خواهم داشت. نخستین از علم طب سؤالی کنم.

گفت: من طب نخوانده ام.

فرمود: از علم دین پرسشی کنم و علم دین را بی فهم قرآن و حدیث نتوان دانست و فهم قرآن بی علم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و غیرذک نشود و نخست سخنی از علم صرف به میان انداخت.

در پاسخ گفت: علم صرف در کودکی تلمذ کرده ام و اینک در نزد من حاضر نیست.

نظام العلما گفت: تفسیر این آیت را از قرآن مجید بنمای که می فرماید «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا» و هم بگوی که با علم نحو چه ترکیب دارد و هم بگوی شأن نزول سوره کوثر چیست و تسلیه پیغمبر (ص) از این سوره چه باشد.

لختی متفکر گشت و در بیان آن مهلت خواست.

باز نظام العلما به سخن آمد و گفت: معنی این حدیث بگوی که در میان مأمون خلیفه عباسی با حضرت امام ثامن رضا (ع) افتاد. قال مأمون ما الدلیل علی خلافة جدك علی بن ابیطالب قال آية انفسنا قال لولا نساننا قال لولا ابناثنا فسكت مأمون.

گفت: این حدیث نیست.

علمای مجلس گفتند همانا حدیث باشد.

نظام العلما گفت: گرفتیم حدیث نیست آخر مقالته از عرب است معنی آن را به فارسی بگوی. همچنان مهلت طلبید.

دیگر باره نظام العلما گفت: شرح این حدیث کن که می فرماید «لعن الله العيون فانها ظلمت العين الواحدة».

باز لختی دراز سر فرود کرد و گفت اکنون چیزی ندانم.

دیگر باره پرسش کرد که معنی این کلمات علامه حلی چیست که می فرماید

«اذا دخل الرجل على الخنثى و الخنثى على الاثني و جب الغسل على اللخنثى دون الرجل و الاثني» و همچنان تعریف کن فصاحت و بلاغت را و بگوی در میان اینها از نسب اربعه چه نسبت است نه آخر تو کرامت خویش بر فصاحت باز بسته [ای]؟ و بگوی شکل اول چرا بدیهی الانتاج است.

جواب هیچیک را نتوانست باز داد.

آنگاه نظام العلما گفت: يك سخن دیگر باقی است هم آن را به تو عرضه می کنم.

همانا این علوم همه قیل و قال است و ما از اینها همه چشم بستیم هرکه بدین گونه دعوی دار شود معجزه و کرامتی بادید کند از برای کس جای سخن نماند و هرکه بدو نگرود کافر گردد.

این هنگام باب سر برداشت و دلیرانه پرسش کرد که چه کرامت خواهی؟

گفت: شاهنشاه غازی وجعی در پای دارد همی خواهم که دفع آن وجع کنی.

گفت: این نتوان کرد.

ولیعهد فرمود: نظام العلما زمان کهل و شیخوخت دریافته و ضعف پیری او را از ملازمت رکاب ما باز دارد اگر توانی او را جوان کنی تا همه وقت با ما کوچ دهد.

گفت: این را نیز نتوانم.

نظام العلما گفت: این مرد از همه علوم بیگانه است و با کشف و کرامت نیز آشنا نیست.

باب چون این سخن بشنید برآشفت گفت: من آن کسم که هزار سال است انتظار او را می برید.

نظام العلما گفت تو صاحب الامری؟ گفت همانم، گفت صاحب الامر نوعی بوده [ای] یا شخصی می باشی؟ گفت صاحب الامر شخصی می باشم.

نظام العلما گفت نام تو چیست و اسم پدر و مادر تو چه است و مسقط الرأس شما کجا است و سالیان شما چند است؟

گفت نام من علی محمد است و مادر من خدیجه است و اسم پدر من میرزا رضای بزاز است و مسقط الرأس شیراز، اینک از زندگانیم 35 سال می گذرد.

نظام العلما گفت نام صاحب الامر محمد است و پدرش حسن و مادرش نرجس نامیده می شود و مسقط الرأس آن حضرت سرمن راه و عمر مبارکش از هزار سال افزون است.

گفت هم اکنون کرامتی از خویش گویم که بدین سخن مرا باور دارید.

گفتند نیکو کاری باشد بگوی آن کدام است؟

گفت من روزی هزار بیت کتابت می کنم، گفتند گرفتیم که این سخن به صدق باشد نگارندگان بسیارند که از این افزون نویسند و این معجز نباشد.

این وقت ملا محمد ممقانی گفت تو در قرآن خویش آورده [ای] که اول من آمن بی نور محمد و علی از این گونه خویشتن را از ایشان برتر و بهتر دانی.

زمانی متفکر گشت و متوحش شد.

و دیگر یکی از علما گفت که خدای در آیه خمس فرموده «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ» شما «ثلاثة» فرموده اید از کجا این نسخ شد.

از کمال وحشت گفت ثلث نصف خمس است. حاضران بخندیدند.

ملا محمد گفت گرفتیم ثلث نصف خمس است شما چرا حکم بر ثلث می کنید و حال آنکه خدای خمس فرموده.

لختی خیره خیره نگریست و پاسخ نداد و گفت مگر ندانسته اید که من مرتجلا خطبه فصیح همی گویم و نویسم و برخواند که الحمد لله الذی رفع السموات و الارض و این کلام را به فتح تا و کسر ضاد قرائت کرد.

این هنگام ولیعهد با اینکه هنوز از عمر مبارکش 16 سال افزون نرفته بود به تأیید خدای و الهام دولت فرمود.

و ما بتا و الف قد جمعا یکسر فی النصب و فی الجرّ معا

و روی با باب کرد و فرمود این سخنان بیهوده تا چند و مردم عامه را چند اغوا کنی و به ضلالت افکنی و چرا خویشتن را صاحب الامر خوانی؟ ائمه ما علیهم السلام آن هنگام که به حکمتهای یزدانی باید مظلوم باشند همچنان صابر و شاکر بودند و یک به دست بنی امیه و بنی عباس شهید شدند. اگر صاحب الامر همی خواست مظلوم و مغلوب بود غیبت اختیار نمی فرمود، این غیبت از بهر آن است که چون ظاهر شود معجزه تمام انبیا با او باشد و بنماید و بر همه عالمیان غلبه فرماید و همه دینها و آئینها را یکی کند و هیچکس

سر از چنبر حکم او بیرون نتواند کرد. هزار سال از بهر آن غیبت نفرموده که چون آشکار شود، گاهی حسین خان نظام الدوله اش با چوب ادب کند و گاهی در محبس چهریق در تعب باشد. همانا دانسته ام که در تسخیر آفتاب کوشش کردی و در تابستان بوشهر و گرمای عتبات در برابر آفتاب با سر برهنه روز به شب بردی، چندانکه دماغ خویش آشفته کردی و چون مردی دیوانه بوده [ای] حکم به قتل تو نمی رانم، لکن با چوبت رنجه و شکنجه می فرمایم که این مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هیچ کس در جهان به آن حضرت عجل الله فرجه نتواند چیره شد.

این بگفت و با عوامان و فراشان بفرمود با حملی از چوب درآمدند و هردو پای باب استوار بیستند و با چوب مضروب داشتند، باب فریاد برداشت و به استغاثت و انابت همی اظهار ضراعت نمود و نظام العلماء یک تن از مردم خود را بر سر او بداشت و او را همی تلقین کرد که بگو پلیدی سگ و خوک خوردم و دیگر چنین سخن نکنم و او بدین گونه همی بازگفت. بعد از این وقایع دیگر بارش به چهریق بردند و محبوس نمودند.

وفات میرزا حسن مستوفی الممالک

و هم در این سال میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک که شرح حال او در ذیل نام او مرقوم خواهد شد وداع زندگانی گفت و به جنان جاویدانی شتافت، فرزند او میرزا یوسف که در زمان زندگی پدر در دیوان حساب ممالک نیابت او داشت، برحسب منشور پادشاه استیفای ممالک محروسه بدو مفوض شد و خط و خاتم به جای پدر نهاد.

شورش مردم زنجان بر علی اشرف خان ماکوئی

و هم در این سال علی اشرف خان ماکوئی که حکومت زنجان داشت با مردم آن بلده از در اجحاف و تعدی می رفت و بر زیادت از این حفظ اموال و فروج مسلمین را که در فرمانروائی علت غائی است می شمرد، و وقتی چنان افتاد که زنی از مردم آن بلد را به دست کرده یکشب تا بامداد بداشت و بی شرط مزاجت با او طریق مضاجعت گذاشت.

صبحگاه آن زن به میان بازار آمد و قصه شب دوشین

به تکرار کرد. آن گاه معجز از سر برگرفت و به میان مردم افکند و گفت با این غیرت و حمیت معجز زنان بر سر کنید و با زنان بسر برید.

مردم از کلمات او بجوشیدند و بخروشیدند و انجمنی بزرگ کرده غوغا برداشتند و هم دست و هم داستان به سرای علی اشرف خان تاختند و او را به محاصره انداختند و هم زمانی دیر برنیامد که از در و بام به خانه او رفته او را بگرفتند سرش را به چند جای جراحت کردند و سختش بیازردند. چون بیم قتل او می رفت چند کس بام حمام را بشکافتند و او را صعود داده و از شهر بیرون شتافتند و او به میان قریه [ای] درگریخت و صورت حال را معروض داشت.

شاهنشاه غازی، احمد خان نوائی نایب ایشیک آقاسی را مأمور فرمود که بدان بلده تاخته علی اشرف خان را روانه درگاه دارد و فحوص کند که سبب طغیان که بوده است و هرکه آلوده عصیانی است مأخوذ داشته به حضرت فرستد. احمد خان برفت و علی - اشرف خان را هم از گرد راه روانه داشت و از آن قصه بازپرسی به سزا کرده، معروض داشت که اگر مردم گناهکار کیفر باید کرد تمامت این شهر را تباه باید ساخت. چه این غایله ناگاه روی داده و تمامت مردم این شهر در این امر متفق بوده اند بدین تدبیر مردمان را از تعدیب و تدبیر به سلامت داشت.

وقایع سال 1264 ه / 1848 م. و خاتمه امر شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

اشاره

در سال 1264 هجری چون 8 ساعت و 23 دقیقه از روز دوشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی سپری شد، مطابق سنه پیچی نیل ترکی آفتاب به بیت الشرف تحویل داد. و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار به آئین جم و ملوک عجم جشن عیدی به پای برد.

و در این سال شاهزاده حمزه میرزا از ارض سملقان چنانکه بر آن اشارت

شد به چمن رادکان آمد و در آنجا مکشوف افتاد که ملا حسین بشرویه به شهر مشهد درآمده و مردم را به کیش میرزا علی محمد باب دعوت می کند و جمعی با او پیوسته اند. و از جانب دیگر علمای شهر از بهر دفع او انجمنی کرده اند و کار به مقاتلت افتاد و لاجرم شاهزاده چند تن به طلب او فرستاد و او را به لشکرگاه آورد و بازداشت. چنانکه شرح حال او از این پس مرقوم خواهد شد.

و هم در این سال [محمد شاه از] آن وجع که از مرض نقرس 10 سال بر افزون بود که با بدن مبارکش ملازمت داشت بر زیادت گشت. چه این پادشاه را که جود ابر و جگر هژبر بود در کار غزو و جهاد جدی تمام داشت این مرض مزمن او را نمی گذاشت. بیشتر وقت ملازم بستر بود و آن گاه که بهبودی حاصل می کرد نه آن بود که از وجع پای و الم دست آسوده شود. چنانکه خود می فرمود:

هنگامی که مردمان مرا صحیح دانند چندان دردناکم که اگر آن درد را بر چند تن قسمت کنند همه فریاد واغوثا بردارند.

عجب آنکه با چندین درد و محنت و قوت سلطنت هرگز با زبردستان سخن به خشونت نکردند و این همه مرض سبب ضیق صدر و شراست خلق او نگشت و همواره با رخی چون گل بر بار و خلقی چون بهشت و بهار مبارک دیدار و خوب گفتار بود و هرگز پناهنده را محروم و خواهنده را مأیوس نداشت. چندانکه تمامت خراج ایران را در وجه چاکران درگاه و زعمای سپاه و علمای بلدان و امصار و مساکین هر شهر و دیار به تیول و سیورغال و اجری و مواجب بذل کرد و هنوز هرکس از او مسئلتی کرد و حاجتی جست از کمال جود و سخا و غلبه شرم و حیا نیروی رد سؤال نداشت.

لاجرم بدانچه سائل خواسته بود فرمان اجابت می کرد کار بدین گونه رفت تا معادل دو کرور تومان زر مسکوک خرج جود او از دخل ایران بر زیادت گشت. بعضی از مردم بخیل چنان دانستند که شاهنشاه جواد این بذل و احسان را برنگرفته است و این کار به دست او بی جواز کفایت و درایت رفته است. اندک اندک

این سخنان گوشزد پادشاه شد و بر خاطر مبارکش ثقلی عظیم افکند و فرمود درهم و دینار از خاک کوی و بازار افزون ندانم، و لعل پاره را از سنگ خاره بیرون نخواهم، و چون مرد بخیل از آنچه احسان کرده ام پشیمان نیستم، جز اینکه روزگار من به تلخی رود که چرا به اندازه آرزوی خواهندگان بر ایثار زر و مال توانا نباشم. و همچنان فرمود تا صفحه [ای] رقم کردند و مطبوع ساخته در بلاد ایران پراکندند بدین شرح که:

مردمان چنان ندانند که ما در ضبط اموال و اخذ منال چندان بینا و توانا نیستیم؛ بلکه بعد از وفات شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار اندوخته شاهزادگان و ذخیره ایشان را نیکو می دانستیم و اگر این جماع را از مسند حکومت دفع دادیم، از بهر آن بود که در کار سلطنت و امر مملکت خللی بادید نشود. اما معادل 16 کرور تومان زر مسکوک اندوخته ایشان را از در دانش و علم بر زنان و فرزندان ایشان بازگذاشتیم و نام نبردیم و اگر ده چندان بود هم ندیده می انگاشتیم؛ زیرا که ما را چشم بر تخت و تاج است نه بر باج و خراج.

مع القصة این چنین پادشاه را وفور امراض و اقتحام اسقام از کشورگشائی و ملك ستانی چنانکه می خواست بازداشت و همه ساله از این بیش نبود که هنگام باحورا و سورت گرما از طهران يك دوفر سنگ بیرون شود و در بیلاق اوتراق فرماید و هنگام خریف به دار الملك مراجعت نماید. این هنگام به صوابدید حاجی میرزا آقاسی فرمان رفت که بر فراز قریه تجریش بنیان قلعه [ای] استوار کنند که هر سال پادشاه از بهر بیلاق بدانجا سفر کند و اقامت جوید.

لاجرم بنایان از سنگ و ساروج دیواری عظیم و عریض بنیان کردند و برج و باره استوار نهادند و با اینکه این بنابر سنگ خاره بود، خندقی عمیق بر سنگ خاره حفر کردند و بعضی دور و قصور در میان قلعه برداختند. با اینکه يك نیمه کار قلعه هنوز راست نبود، معادل 100000 تومان زر مسکوک به کار رفت. و چون هنگام تابستان برسید شاهنشاه غازی بدانجا کوچ داد و همچنان بنایان و دیوار گران در عمارت قلعه به کار بودند

و نیز به يك تیر پرتاب دورتر از این قلعه، حاجی میرزا آقاسی از بهر سکون خویش قلعه [ای] دیگر بنیان کرد و معقلی متین برآورد. قلعه نخستین را به نام شاهنشاه قصر «محمدیه» نام نهادند و آن حاجی میرزا آقاسی را به نام او «عباسیه» خواندند. و چون شهر رمضان برسد وجع نفوس در دست و پای پادشاه فزونی گرفت و حضرتش را علیل و ملازم بستر ساخت.

و این هنگام به زخم زبان حاجی میرزا آقاسی بسیار از مردم ایران رنجیده خاطر بودند و همچنان مردم ماکوئی که خود را منسوب به حاجی میرزا آقاسی می داشتند و بعضی از ایشان قواد سپاه و حکام بلدان و امصار بودند، هیچ دقیقه از مراتب جور و اجحاف فرو نمی گذاشتند. و جماعتی که از ایروانی و ماکوئی در طهران اقامت داشتند. و از جمله سواران سپاه به شمار می شدند. هم با مردم دار الخلافه به شراست خلق و خشونت طبع می رفتند؛ و حاجی میرزا آقاسی چون این مردم را منسوب به خویش می دانست و چنان می پنداشت که اگر وقتی روزگار آشفته شود ایشان ملازمت خدمت او خواهند کرد و دشمنان او را دفع خواهند داد، لاجرم کیفر کردار ایشان را به تأخیر می افکند و صغیر و کبیر مملکت را رنجیده خاطر می ساخت، و هیچ کس از بیم حاجی میرزا آقاسی نیروی آن نداشت که این سخنان را در حضرت پادشاه معروض دارد. و پادشاه را نیز به سبب اقتحام امراض قوت فحص این امور نبود.

در پایان کار این پریشانی به همه مملکت سرایت کرد و چون میرزا آقا خان وزیر لشکر که از نیک و بد سپاه آگاه بود و هریک از لشکریان را از او بیمی و امیدی دیگر می گرفت، چنانکه مذکور شد مأمور به توقف کاشان بود، امر لشکر نیز پریشان شد. اگرچه مردم ایران از لشکری و رعیت جز به سلطنت پادشاهان قاجار گردن نمی نهادند، اما این هنگام کارها از نظام بیرون بود، چنانکه از بهر اخذ اجری و مواجب بسیار وقت سربازان سپاه زعمای درگاه را حصار می دادند و حکام بلاد در انفاذ منال

دیوان کار به امهال و اهمال همی کردند و بسیار کس از بزرگان مازندران در حاضر شدن به درگاه تقاعد می ورزیدند و جماعتی از پیروان میرزا علی محمد باب در مملکت مازندران در بقعه شیخ طبرسی انجمن شده، مهد فتنه دیگر بود [ند] و کار خراسان نیز آشفته بود. چنانکه تفصیل این جمله در جای خود به شرح خواهد رفت.

مع القصة در قصر محمدیه علل شاهنشاه غازی هرروز به قوت شد و قوی طبیعی ضعیف گشت. چون عید صیام نزدیک شد و پادشاه از بارعام ناچار بود تا مردمان از حیات او بدگمان نشوند و سر به طغیان برنیاورند، عیسی خان پسر امیر محمد قاسم خان قوانلو را که این وقت ایشیک آقاسی بود، فرمان رفت که بامداد عید چاکران حضرت را در پیشگاه حضور انجمن کند تا شاه را دیدار کنند. و زود القای رخصت انصراف ایشان نماید تا مبدا از طول اقامت آن جماعت پادشاه به تعب و زحمت افتد.

بالجمله صبحگاه عید مردمان در پیش روی پادشاه بر صف شدند و بزرگان درگاه در حاشیه ایوان رده بستند. من بنده بر عادت که بود سخنی چند به تهنیت راندم. ضعف مزاج مبارکش مجال نگذاشت که مجلس به خاتمت پیوندد و فرمان کرد تا شادروان ایوان را فرو هشتند و حضرتش را از فراز تخت بر زبر بستر حمل دادند.

وصایای شاهنشاه غازی هنگام وداع زندگانی باستر کبری و مهد علیا

در این وقت بانوی سرای سلطنت مهد علیا والدة ولیعهد دولت السّلمطان ناصر الدّین شاه را از قصر نیاوران که سکون داشت طلب کرد و فرمود:

افسوس همی خورم که چرا ولیعهد دولت را در این قلیل مدّت مأمور به آذربایجان ساختم و این هنگام که روز من به کران می رود، و وداع جهان می گویم، بر بالین من حاضر نیست. چشم من از دیدار او و گوش من از گفتار او بی بهره ماند. و هم بیم آن می رود که

این مردم که حاضر دار الملک اند بعد از من درهم آویزند و فتنه انگیزند و پایتخت که منزلت قلب مملکت دارد، چون آشفته شود، بعید نباشد که این پریشانی در تمامی بلدان و امصار سرایت کند و کار ولیعهد به زحمت و صعوبت افتد.

اکنون رأی آن است که اگر توانی پس از من تو خود این بلد را به نظم کنی و زمام دولت را از دست نگذاری و خزانه دولت و اثاثه سلطنت را حفظ و حراست فرمائی. نه تو آخر دختر پادشاه و بانوی سرای پادشاهی، کم از آن مباش که روزی چند تخت و تاج را بداری تا صاحب تخت و تاج درآید.

و هم از من با فرزند من بگوی که این جهان را بقا نباشد و با هیچ کس ابقا نکند. با عدل و داد تعمیر جهان باقی کن و با مردمان نکوئی فرمای.

رسول خدای می فرماید «خیر الناس انفعهم للناس» یعنی بهترین مردم آن کس باشد که سود او با مردم بیشتر باشد.

و فرمود پادشاهی که در ازای خدمتی نعمتی دهد کار بازرگانی کند، مرد جواد و جوانمرد آن کس باشد که به جای جرم و خطا بذل و عطا کند.

و فرمود «لیس الشدید بالصرعة انما الشدید یملك نفسه عند الغضب» رسول عجم و عرب می فرماید توانا آن کس نیست که در کشتی گرفتن توانا باشد؛ بلکه توانای قادر آن کس است که بر غضب غلبه کند و عنان نفس را بگرداند.

و دیگر فرمود رسول خدا فرماید «المستشار مؤتمن». از بهر مشورت مردم با دیانت و امانت اختیار کن. خسیسان بدانندیش را با خویش آشنا مساز و مردم نامجرب را در حضرت خود مقرب مفرمای؛ زیرا که پادشاهان محبوس حشمت خویش اند و جز با آن چند کس که بار داده اند با کس محاورت و مشاورت نتوانند و ایشان به هواجس نفسانی و وساوس شیطانی بسیار باشد که باهم متفق شوند و کسی را به کذب و سعایت آلوده جنایت کنند و پادشاه قادر قاهر آن بی گناه را تباه کند.

پس پادشاه باید صابر باشد و چون کوه پابرجا به هر بادی جنبش نکند و در عقاب مردم به شتاب نرود و در نکال اعمال استعجال نفرماید؛ بلکه عفو سیئات را از مکافات دوست تر دارد، چه اگر از عفو گناهی پشیمانی بیند بهتر از آن است که در تعجیل عقوبت قرین ملامت گردد.

چون اندرز پادشاه به پای رفت، مادر ولیعهد به های های بگریست و این سخنان بر ذمت نهاده رخصت انصراف یافت و به قصر نیاوران مراجعت کرد. و روز دیگر از وجع نقرس بر زیادت در مزاج مبارکش هیضه رديه به شدت شد.

و هم در این ایام يك تن از مزدوران و دیوارگران که در قصر محمدیه به کار بود و در خواب چنان دید که شاهنشاه سلبی سیاه در بر کرده بر منبری برآمده و به بانگی که سگان جمیع بلاد و امصار اصغا نمودند مرثیه [ای] انشاد فرمود. بامدادان همچنانکه در رسته مزدوران می گذشت و شاه نگران بود، ناگاه زمین ببوسید و قصه خواب دوشین را بگذاشت. شاهنشاه تعبیر این خواب بدانست و فهم کرد که خبر مرگ او است که بلاد و امصار را فرو گیرد و به همه جا فرارسد، لکن به القای دین حنیفی و حلم احنفی(1) به هیچ گونه دیگرگون نشد و آن مزدور را نواخت و نوازش فرمود و حکم داد تا او را مستی زر بذل کردند.

بالجمله یکشنبه چهارم شوال چون حاجی میرزا آقاسی از قلعه عباسیه بر عادت همه روز عیادت پادشاه را تصمیم عزم داد، چون به دروازه قصر محمدیه رسید سهراب خان گرجی از سر بالین شاهنشاه کناری گرفته به نزدیک او شتافت و در گوش او گفت که روز پادشاه امروز و اگر نه امشب به شامگاه رسد. حاجی میرزا آقاسی بهراسید و بیم کرد که اگر به درون قلعه آید، چون حال پادشاه را تباه دانند دشمنان او را مأخوذ دارند. لاجرم از بیرون دروازه به قلعه عباسیه مراجعت کرد و در آنجا با مردم خویش نگران نشست که کار بر چگونه شود. شب سه شنبه ششم شوال شاه را جز حشاشه [ای] از جان در بدن نبود، هم در آن حال چنانکه توانست نماز خویش را بگذاشت و خدای را به وحدانیت بستود، چه مردی موحد بود و چون 2 ساعت و 35 دقیقه از شب بگذشت تهلیل کنان تاج و تخت بگذاشت و به جنان جاوید خرامید. اللهم البر حلل الایمان و ارفع مقامه فی فرادیس الجنان.

ص: 137

1- (1). مقصود احنف بن قیس تمیمی از حکمای عرب است که بحلم ضرب المثل شده است.

هم در آن شب گروهی از مردم استشمام این داهیه دهیا کردند و بامدادان این خبر موحش سمر گشت. جسد همایونش را هم در قصر محمدیه غسل و غسل دادند و به خوشبوئیها محفوف ساخته در محفه [ای] نهادند. مهد علیا و سترکبری والدۀ ولیعهد در قصر نیاوران این قصه بشنید و مویه کنان بشتافت؛ و مادر شاهنشاه گذشته که چند ساعت قبل از مرگ پسر او را عیادت کرد و به قصری که در امام زاده قاسم داشت مراجعت کرد، از این قضا موی بکند، چاکران درگاه از دور و نزدیک و یله کنان انجمن شدند و آقا محمود مجتهد را که در این هنگام در قریه تجریش مقام داشت حاضر کردند تا بر جنازه او نماز گذاشت. و این وقت از شناختگان چاکران که اقتدا به آقا محمود نمودند، حسینعلی خان معیر الممالک و آقا محمد حسن مهرداد و محمد علی بیگ ناظر بود، این بنده گمنام نیز حاضر بودم.

روز نهم شوال تمامت شاهزادگان و بزرگان درگاه و سران سپاه انجمن شدند و علمهای سیاه افراخته کردند و جسد پادشاه را بدان آئین که در زندگی کوچ دهد حمل دادند. شاهزاده عباس میرزا نیز در قفای جنازه در پیش روی صف جای کرد و پردگیان سرای سلطنت بر قانون خویش راه برگرفتند.

و از آن سوی مردم دار الخلافه عالم و عامی و عاقل و جاهل به استقبال بیرون شدند.

بدان آئین جسد مبارکش را تا ظاهر دروازه طهران آورده، در باغ لاله زار به عاریت نهادند و مجلس تعزیت به پای کردند و به اعضای سانلان و طعام زایران پرداختند. این بیود تا شاهنشاه منصور از آذربایجان برسید.

دیگر هر حادثه که بعد از وفات شاهنشاه مبرور حدیث شد و اختلاف کلمه [ای] که در میان بزرگان درگاه بادید گشت در کتاب تاریخ شاهنشاه جوانبخت فرازنده تاج و تخت السلطان ناصر الدین شاه به شرح خواهد رفت. انشاء الله تعالی بحوله و قوته.

این پادشاه پاك طینت، صافی طویت، هرگز دست به منکری نیازید و لب به مسکری نیالود. تابع شریعت اشرف انبیا، و سالک طریقت سر حلقه اولیا بود. تمامت چاکران حضرت را رخصت کرد که ایام جمعه حاضر درگاه نشوند و در مساجد راکع و ساجد باشند. علف و آذوقه لشکریان را که در حمل رعایا بود، معادل 500000 تومان بر می آمد بفرمود تا هنگام اخذ سند به رعیت بسپارند و دبیران حضرت در ازای منال دیوانی محسوب دارند و هر مزرع و مربعی که در عهد دولت نادر پادشاه افشار و پیش از کارداران دیوان مضبوط و به خالصه داشته بودند، فرمان کرد تا مردمان و ورثه مالکان سبجّ خویش بیاورند و هرکدام در محضر شرع شریف معتبر گشت مسترد ساخت.

و در زمان سلطنت او چندان صنایع و بدایع به دست استادان چرب دست به انجام شد که حکمای دول خارجه در ملاحظه هریک تحسینی جدا و تحیتی جداگانه فرستادند. به اندازه نیم شهری جباخانه و قورخانه بنیان شد. و به فرمان شهریار يك هزار توپ قلعه کوب از نو بریختند و بسفتند و بر عراده ها سوار کردند و لایق این اعداد خمپاره و گلوله باشل و گلوله توپ و تفنگ سربازان و فیشنگ جنگیان و قورخانه آماده کردند. و حاتم خان جباداریاشی که در ساختن فیشنگ جدی وافی به کار برد ملقب به شهاب الملک گشت. وقتی حاجی میرزا آقاسی بر زبان داشت که در مدت سلطنت شاهنشاه غازی 30 کرور تومان زر مسکوک به کار توپخانه و قورخانه رفته است دبیران حضرت بر حسب فرمان فحوص این حال کردند، معادل 10 کرور تومان برآمد.

تفویض نمودن حاجی میرزا آقاسی املاک خود را به مصالحه شرعیه با شاهنشاه غازی

و هم در این سال از آن پیش که روز شاهنشاه کوتاه شود هر دیه و قریه و مرتع و مربعی که در ایران حاجی میرزا آقاسی به دست کرده بود، بر طریقت شریعت غرّا سجلی کرده به شاهنشاه غازی هبه نمود. و این جمله در صفحه آواره نگاران و مستوفیان

دیوان 1438 قریه و دیه و مزرع به شمار آمد و این کار از بهر آن کرد که بزرگان درگاه که با او دل بد داشتند و گاه گاه در حضرت پادشاه راه می کردند و به کنایات و استعارات مکشوف می داشتند که حاجی میرزا آقاسی معادل 10 کرویر تومان دیه و قریه از بهر خود کرده است و هر سال يك کرویر تومان منافع آن را مأخوذ می دارد و چون از هیچ راه کسی را در وزارت او قوت خلل و ثلمه نبود، حاجی میرزا آقاسی خواست تا از این در نیز زبان مردم را بریده دارد تا مبادا روزی شاهنشاه به حب مال او را به دست اعدا پایمال کند و شناخته بود که او زر و سیم به ذخیره نهد و جز آب و خاک اندوخته نکند، پس این املاک را و آنچه در دست داشت به پادشاه بخشید.

بالجمله دیگر آثاری که از شهریار به یادگار ماند فراوان بود، از جمله ضریح روضه عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام را که خاقان مغفور فتحعلیشاه فرمان کرد و به پای نبرد شاهنشاه غازی به پای رسانید و به جای خود نصب کرد.

و دیگر بر سر قبر شیخ محمود صاحب گلشن راز در شبستر تبریز بقعه [ای] در خور بنیان کرد و قبر شیخ فرید الدین عطار را در نیشابور قبه [ای] بساخت و مزار شیخ ابو الحسن را در خرقان بسطام عمارت کرد. و قبر حاجی محمد حسن را در بلده نائین بقعه ای رضیع برداخت و زیارتگاهی ساخت؛ و قبر حاجی ملا رضا همدانی را در کرمان گنبدی بلند برآورد و در طریق خراسان در منزل میاندشت و دیگر جایگاه حفر قنوات نمود و بنیاد ریاطات فرمود و در اصفهان هر عمارت که از سلاطین صفویه به جای بود مرمت کرد و خود نیز خانه [ای] آنجا نهاد و در طهران عمارات نیکو برداخت و قورخانه و جبّاخانه و سربازخانه به اندازه شهری عمارت کرد.

و دیگر وزرای درگاه و امرای پیشگاه و قواد سپاه بسیار کس را به درجات عالیه ارتقا داد که نام بعضی از ایشان در این کتاب مبارک مرقوم افتاد و چون این جمله در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است و در ذیل احوال اعیان ممالک جهان ذکر هر یک به شرح می شود و علما و حکما و دیگر بزرگان که در این وقت بوده اند،

هریک جداگانه مسطور می شود و ذکر حال ایشان را در اینجا نگار دادن کاری به تکرار کردن است، لاجرم از این اطناب دست بازداشتم و نام مبارک فرزندان این پادشاه را نگاشتم.

ذکر اولاد امجاد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

شمار فرزندان شاهنشاه غازی پسران و دختران هنگام وفات او 9 تن بودند. 5 تن از ایشان پسران اند.

اول: چراغ خاندان سلطنت و فروغ دودمان دولت ولیعهد گردون مهد السّلمطان ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه که امروز خسرو آفاق و پادشاه گردون رواق است.

همانا چون از این پس این اوراق کتاب تاریخ این پادشاه ناصر و منصور مسطور می شود در این ضیق مجال به شرح حال او که محال می نمود نپرداخت.

دوم: شاهزاده عباس میرزا که با جدّ خویش همنام است. در سال 1255 هجری در ماه رجب متولّد گشت و مادر او خواهر یحیی خان چهریقی است و ایشان نسب با خلفای بنی عباس می رسانند.

سیم: شاهزاده عبد الصّمد میرزا، مادر او از ترکمانان است و این نام به خواستاری حاجی میرزا آقاسی بر وی افتاد. چون طریقت موحدین ملا عبد الصّمد همدانی مراد حاجی میرزا آقاسی بود، نام مراد خود را بر شاهزاده نهاد.

چهارم: شاهزاد محمد تقی میرزا، مادر او از اعیان کردان ارومیه است.

پنجم: شاهزاده ابراهیم میرزا، مادر وی نیز از ترکمانان است.

اما دختران شاهنشاه غازی هنگام وفات او 4 تن بود.

نخستین: ملکزاده عزة الدّوله است و مادر او دختر امیر محمد قاسم خان قوانلو است و با شاهنشاه ایران السّلمطان ناصر الدین شاه خلد الله ملکه اصله خلافت را دو شاخه مبارک و مصحف شرافت را سوره یس و تبارک اند.

دوم: آسیه خانم، ماد او دختر شاهزاده امام ویردی میرزا است.

سیم: عذرا خانم و او با شاهزاده محمد تقی میرزا از یک مادر است.

چهارم: زهرا خانم، مادر او یک تن از خاصان سرای سلطنت است.

و ارادت احوال این شاهزادگان هر یک در کتاب سیم تاریخ قاجاریه در ذیل قصهٔ ملک الملوك عجم ناصر الدین شاه بر نگار می شود. و هم اکنون عنان قلم را کشیده خواهم داشت و تاریخ دولت شاهنشاه منصور را که از آفت عین الکمال دور باد خواهم نگاشت و از آن حضرت که مطاف حاجت و منیت است چنین تمنا می رود که این بندهٔ ضعیف را در میان و ضعیف و شریف چنان بدارد که در نگارش کتابی چون ناسخ التواریخ هر روز طبع من گشاده تر باشد، چه از مفاخرات این بنده در میان چاکران حضرت طبع را طراوتی دیگر و کلمات را حلاوتی دیگر پدید شود. همانا چاکران را در تقدیم خدمت اگر مددی از اشفاق پادشاه نرسد حمل گاه نتوانند کرد و اگر از پادشاه نیروئی به دست کنند کوه را برکنند.

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دم به دم

حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آنکه ناپیداست باد

خدایا از تو خواهنده ایم که این پادشاه را که ملجای پناهنده است بر آرزوها مظفر و منصور بداری و دشمنان او را مخدول و مقهور فرمائی و دین اسلام را با شمشیر او به قوام کنی و خزاین آفاق را به دست جود او ختام بشکنی. به حق محمد و آله الامجاد.

دیباچه

الحمد لله ذي المن وال طول و لا الا به القوة و الحول الاول الذي لا يعرف نهايته و الآخر لا يوصف بدايته و الظاهر من سترات غيبوبته و الباطن في ظهورات عظمته تفرّد بقدرته من مخلوقاته و توحد بحكمته من مبدعاته و الصّلموة على مصباح الظلم و مفتاح الحكم سند الخافقين سيّد الثقلين محمّد (ص) خيرة المصطفين و على وصيه و امينه و قاضي دينه و حامى دينه شمس الغياهب بحر المواهب اسد الله الغالب على بن ابيطالب و على الائمة من ولده الذين هم حجج الله و كلماته التّامات و غاية خلق السّماوات و خلاصة الاسطقسات عليهم آلاف الصّلوات و التّحيّات

و بعد چنين می نگارد بنده حضرت یزدانی و چاکر درگاه سلطانی، محمّد تقی سپهر مستوفی لسان الملك که چون در سیر سلاطین قاجاریه کتاب اول و ثانی، به نهایت شد، کتاب سیّم را به زینت سیر و مفاخر خبر، فخر السّلاطین و فخار الخواقین، ضرغام کنام سلطنت، صمصام نیام میمنت، طلیعه باج و بخت، و دیعه تاج و تخت، نمودار دیدار ماه و خورشید، یادگار فریدون و جمشید، هو غیث الکرّم و لیث الاجم، ملک الملوک عجم السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت رایات دولته مرفوعة و آیات نصرته مطبوعة نگار می دهد و تواریخ سلف را بدین شرف تواریخ می نهد.

همانا ملک ناصر و شاهنشاه منصور ناصر الدین شاه، ملک عجم را قوام مملکت و رکن اشد، و محمّد شاه را ولیعهد دولت و فرزند ارشد است و نام پدران این شاهنشاه منصور که هفت تن سلاطین مبروراند از این پیش برنگار کرد و اجتناب از اطناب را در این جا به تکرار پرداخت.

مع القصة این شاهنشاه منصور که چشم بد از دولتش دور باد، در سال 1247 هـ.

1831 م. موافق افق دار السّ لطنه تبریز، چون چهار ساعت و ربع ساعت از غروب آفتاب سپری شد در شب یکشنبه ششم شهر صفر المظفر متولد گشت و مادر او مهد علیا و ستر کبری، دخترزاده فتحعلی شاه و فرزند امیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان قوانلوی قاجار است که بسیار وقت در کتاب تاریخ قاجاریه نام ایشان مسطور افتاد. پس شاهنشاه منصور از سوی پدر و جانب مادر نسب با فتحعلی شاه رساند و کمتر از پادشاهان را نسبی بدین فخامت و شرافت افتاده و این شگفت قصه ای است که از این پیش نیز بدان اشارت شد.

همانا روزی شاه شهید آقا محمد شاه با فتحعلی شاه فرمود که:

سالها در میان قبایل قاجار قوانلو و دولو کار به معادات و مخاصمت می رفت، من چنان این خصومت را از میانه برانداختم و جماعت دولو را با دولت خود شریک و سهیم ساختم و از بهر اینکه این مخالفت و پیوستگی را محکم کنم، دختر فتحعلی خان دولو را با تو نکاح بستم.

هم اکنون عباس میرزا را که از دختر وی داری به ولایت عهد خویش اختیار کن و دل بستگی دولو را با خود استوار فرمای و چون بعد از من تاج و تخت خاص تو گردد و عباس میرزا به حدّ رشد و بلوغ رسد، دختر میرزا محمد خان دولو را که اینک بیگلربیگی دار الملک طهران و گیرنده خراج ایران است از بهر او نکاح کن و پسری که از این هر دو بادید آید، محمد شاه بخوان تا به نام من باشد و او ولیعهد ثانی دولت تو است، و چون محمد شاه به سن رشد و بلوغ رسد، همچنان تو زنده خواهی بود و سلطنت در خاندان قوانلو قوامی عظیم خواهد داشت. این هنگام دختری از خویشان با پسر سلیمان خان تزویج ده و دختری که از وی آید از بهر او عقد کن تا چون فرزند او به تخت سلطنت جای کند از دو سوی نسب به قوانلو رساند.

چون سخن بدین جا رسید، آقا محمد شاه را سرور و طربی عجب روی نمود و از جای خویش به پای خاست و از شدت و جد و سماع بهر طرف متمایل همی گشت و چند کزّت فرمود «همه اش قوانلو است، همه اش قوانلو است» و بسیار

افتاده است که پادشاهان به الهام دولت، این گونه سخن کرده اند.

اکنون بر سر سخن رویم. چون شاهنشاه منصور متولد شد پدر او محمد شاه و جد او نایب السلطنه عباس شاه و پدر نایب السلطنه فتحعلی شاه هر سه تن زنده بودند، وصیت آقا محمد شاه را نیز به یاد داشتند و بدین مولود به نظر عظمت می نگریستند و فتح اقالیم عظیمه و ممالک بزرگ از جبین او مطالعه می کردند و در تربیت او روز می گذاشتند تا 3 سال و 4 ماه و 14 روز از روزگار او برآمد و روزگار فتحعلی شاه به پایان رفت و شاهنشاه غازی محمد شاه به دار الخلافه طهران شتافت و تاج و تخت سلطانی بیافت، چنانکه از این پیش به شرح رفت.

بالجمله محمد شاه چون صاحب تاج و گاه شد و تعیین ولیعهد دولت واجب افتاد، برادران شاهنشاه غازی خاصه برادران اعیانی در خاطر داشتند که بدین محل رفیع و مقام منیع ارتقاء جویند و با یکدیگر همی گفتند که طفل 3 ساله که هنوز در خور مهد است لایق نیست که در دول خارجه به ولایتعهد نامبردار شود. مادر محمد شاه که دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار است نیز فرزندان خود را از نبیره [ای] که هنوز کودکی بود دوست تر می داشت و این مقام را از بهر قهرمان میرزا و بهمن میرزا خواستار بود و خالوهای محمد شاه مانند محمد باقر خان بیگلربیگی دار الخلافه و الله یار خان - آصف الدوله و نور محمد خان سردار و دیگر برادران و فرزندان ایشان به تمامت، ولایتعهد شاهنشاه منصور را (484) رضا نمی دادند و این منصب را از بهر خواهرزادگان خود قهرمان میرزا و بهمن میرزا می جستند که عرق سلطنت از خاندان دولو مقطوع نشود و یکباره کار بر قوانلو فرود نیاید.

میرزا ابو القاسم قائم مقام چون این بدانست و لغزش آصف الدوله را نیز در هر کار واجب می شمرد، در تقدیم این امر تصمیم عزم داد و شاهنشاه غازی را تحریض همی کرد تا منشور ولایتعهد به نام السلطان ناصر الدین شاه رقم شد و وزرای دول خارجه از قصه آگاه گشتند. پس آن منشور را انفاذ آذربایجان نمودند تا به حضرت ولیعهد بسپارند. برادر کهتر شاهنشاه غازی، فریدون میرزا که این

هنگام نایب الایاله آذربایجان بود چون آن منشور را ملحوظ داشت گفت «این منصب برای من انساب بود و اکنون که به نام ناصر الدین شاه برآمد، هم ما را کراهتی نیست». بالجمله بفرمود تا بساطی شاهانه گسترده کردند. سران سپاه و بزرگان درگاه انجمن شدند و منشور پادشاه را اصغا نمودند و حضرت ولیعهد را درود و تحیت فرستادند.

مع القصه این شاهنشاه منصور از هنگام مهد، ولایتعهد یافت و هم در آن خردسالی حشمت پادشاهی داشت، چنانکه در سلاطین قاجاریه هیچ یک از ولیعهدان دولت را آن مکان و منزلت نبود؛ زیرا که ولیعهد دولت فتحعلی شاه، نایب السملطنه عباس میرزا بود و در روزگار پدر با حشمت اسکندر و عزم افراسیاب شناخته هر کشور بود و سالهای فراوان از آذربایجان و خراسان طلیعه هیبت او به مشرق و مغرب می رفت، با این همه برادران او محمد علی میرزا فرمانگزار عراقین عرب و عجم و محمد ولی میرزا حکمران خراسان و محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران و حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس و شجاع السملطنه حسنعلی میرزا حاکم طهران و دیگر بلدان و امصار چون به نزدیک او می رفتند برادرانه سلام می دادند.

نایب السملطنه حشمت ایشان را بر پای می خاست و ایشان را جلوس می فرمود. و همچنان محمد شاه غازی آن هنگام که ولیعهد دولت بود در مجالس و محافل از اعمام خود فروتر می نشست و ایشان را توقیر پدران می نهاد. اما ناصر الدین شاه که خدایش خیر ناصر و معین باد از گاهی که ولایتعهد یافت؛ بلکه از آن گاه که زینت مهد گشت، هیچ یک از شاهزادگان و صنادید ایران را در حضرت او رخصت جلوس نبود. او را تحیت پادشاهان کردند و به حشمت پادشاهی در او نگریستند و حضرتش روز تا روز بالیده همی شد تا در سال 1253 هـ. / 1827 که ایمپراطور ممالک روسیه سفر ارمنستان کرد و محمد شاه غازی

آهنگ هرات می داشت، حضرت ولیعهد بجای پدر طریق ایروان سپرد و ایمپراطور روسیه را دیدار کرد.

و چون 1845/1261 م. از هجرت پیغمبر قرشی سپری شد به فرمان محمد شاه غازی، ولیعهد خورشید مهد دولت ایران را که این هنگام 14 ساله بود، مجلس عیش و عرس بگستردند و دختر شاهزاده احمد علی میرزا را از بهر او نکاح کردند. در این وقت کار رزم و بزم نیکو آموخته داشت، در ایوان خورشیدی زرافشان و در میدان جمشیدی سرافشان بود. در پشت اسب تازی شیر نیستان و پورستان را به بازی گرفتگی و در بذل بدره و صره قصه قآن و حدیث حاتم را به سخره شمردی. و هم به فرمان محمد شاه غازی در سال 1263 ه. / 1247 م. سفر آذربایجان فرمود و کار آن مملکت و حدود و ثغور آن اراضی را به نظام کرد و شرح این وقایع به تمامت در ذیل تاریخ محمد شاه مرقوم افتاد.

مع القصة حضرت ولیعهد در مملکت آذربایجان نافذ فرمان بود تا در سال 1264 ه. / 1848 م. چنانکه مذکور شد، شاهنشاه غازی محمد شاه در شب ششم شوال از این سرای پرملال به جنان جاویدان شتافت و دولت بی زوال یافت و سلطنت این جهان را به فرزند خویش ودیعت کرد.

اوضاع ایران از مرگ محمد شاه تا جلوس ناصر الدین شاه

اختلاف کلمه امرای ایران در دار الخلافه طهران و تدبیر فرمودن مهد علیا و ستر کبری در آن داهیه دهیا

اشاره

چون شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در قصر محمدیه رخت به دار القرار برد، ملازمان حضرت هم در آن شب عریضه [ای] نگار کرده به نزدیک مهد علیا و ستر کبری والدة شاهنشاه منصور، السلطان ناصر الدین شاه انفاذ داشتند. خدمتش نخستین قصه این غایله را با فرزند خویش مکتوب کرده، به دست مسرعی سبک سیر روانه آذربایجان داشت و خود چون سپیده صبح سر بر زد، در هودجی زرین جای کرده از قصر

نیاوران به قصر محمّديه کوچ داد و چون در اطراف قصر محمّديه و حومه شهر سواران مافی و شاهیسون به نهب و غارت مجتازان و متردّین کمر استوار داشتند، جماعتی را به دفع ایشان برگماشت.

آن گاه چون اختلاف کلمه و تشّت آرای بزرگان ایران و چاکران سلطان را نیک می دانست و همچنان از شورش مردم کرمان و فتنه خراسان آگهی داشت بر سلطنت فرزند هراسان بود، پس به تدبیری که هیچ وزیر کار آگاه تصویر آن نتواند کرد و حکمتی که هیچ عاقل دانا به وصول آن توانا نتواند بود، به حفظ حوزه مملکت و تقویم قوایم سلطنت پرداخت. اگرچه برادرانش مانند سلیمان خان خانان و عیسی خان ایشیک - آقاسی باشی حاضر حضرت بودند و در تقدیم خدمت شاهنشاه ایران در بذل سر و جان افسوس نداشتند؛ لیکن مهد علیا بیمنک بود که مبادا با بعضی از امرای دربار طریق مرافقت و موافقت سپارند و جانب برخی را فروگذارند، همی خواست تا چاکران دربار که سالها در حضرت شهریار کمر خدمت بسته و به مقامی رفیع و مکانتی منیع پیوسته اند به سلامت مانند و یکدیگر را آسیب نتوانند.

لاجرم اختیار کسی واجب افتاد که با حصافت عقل و اصابت رأی خیرخواه پادشاه و نیک اندیش رعیت و سپاه باشد تا اگر به دست او از میان سرای و پس پرده فرمانی رود، هوای دل خویش نخواهد و بر آن حکم نیفزاید و نگاهد. از میان ملکزادگان شاهزاده علیقلی میرزا [اعتضاد السّلطنه] که زینت فضل و ادب را با شرافت حسب و نسب توأم داشت به وزارت خویش اختیار کرد و به صلاح و صوابدید او تمامت بزرگان درگاه را که همگان خواجه تاشان و دو تن از ایشان نیکخوی و یک راه نبودند چنان با هم بداشت که هیچ خاطری را خطری نیفتاد و هیچ جاشی را خراشی نرسید و این چنان خطبی خطیر بود که پادشاهی با سپاهی تدبیر آن نتوانست کرد چنانکه به شرح می رود.

مواضعه امرا در عزل حاجی میرزا آقاسی

همانا چون شاهنشاه غازی به سرای جاوید تحویل داد، حاجی میرزا آقاسی

چنانکه مرقوم شد بر خویشتن هراسناک گشت، نه در سكرات موت بر بالین شاهنشاه فراز آمد و نه بعد از فوت بر جسد پاکش نماز گذاشت، بزرگان درگاه که روزگاری دراز از خشونت طبع او در تعب بودند، چون از وی این هول و هرب دیدند دل قوی کردند و در مخالفت او عقد مؤالفت بستند. و هم در آن شب میرزا یوسف مستوفی الممالک و حسنعلی خان آجودان باشی، دالغورکی وزیر مختار دولت روس و فرنٹ صاحب شارژ دافر دولت انگلیس را دیدار کردند و گفتند تمامت قواد سپاه و بزرگان درگاه از وزارت و امارت حاجی میرزا آقاسی قرین زحمت و ضجرت اند و در عزل و عزلت او هم دست و هم داستان شده اند. اگر از این پس در کار دولت مداخلت کند، بعید نیست که کار به مقاتلت انجامد، صواب آن است که شما او را بیآگاهانید تا خود کناری گیرد و از این کار کناره جوید. وزرای مختار در پاسخ گفتند:

شما نتوانید او را از امارت خویش دفع دهید و از مسند و وزارت خلع کنید؛ زیرا که شما او را این حکومت نداده اید و بدین منصب طلب نفرموده اید، او را پادشاهی این مکان داده و پادشاهی تواند اهانت کرد.

ایشان را این سخنان ناگوار افتاد و مراجعت کرده دوستان خود را دیدار کردند و مواضعه از نو استوار نمودند. و این وقت میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا نصر الله - صدر الممالک و عباسقلی خان جوانشیر و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و محمد حسن خان سردار ایروانی و حسینعلی خان معیر الممالک و آغا بهرام امیر دیوانخانه و آقا محمد حسن مهرداد و محمد علی بیگ ناظر و میرزا موسی مستوفی و حسنعلی خان آجودان باشی و بخشعلی خان قراباغی و چند تن دیگر از اعیان حضرت با هم حلیف گشتند و پیمان نهادند که چندانکه در تن جان دارند به وزارت حاجی میرزا آقاسی گردن نگذارند و هر کار پیش آید با هم یار باشند. سلیمان خان خانان و عیسی خان ایشیک - آقاسی باشی نیز با ایشان

بالجمله این جماعت عریضه [ای] نگار داده به شاهزاده علیقلی میرزا سپردند تا به حضرت مهد علیا برد، بدین شرح که ما را با زخم زبان و درشتی خوی حاجی میرزا - آقاسی قوت مقاومت نمانده است، اگر از این پس خدمت وزارت او را مفوض خواهد بود، نام ما را از جریده چاکران محو فرمائید.

مادر شاهنشاه منصور پشت و روی این کار را نیک بیندیشید و دانست که اگر حاجی - میرزا آقاسی را دفع ندهد این جماعت بعد از اظهار منازعت با او هرگز قدرت اقامت نخواهند داشت. ناچار 50 تن از بزرگان چاکران و صنایید بزرگان که در تربیت هریک تن، یک کرور تومان به کار رفته، به معاقل صعبه پناهنده خواهند شد و به اراضی بعیده پراکنده خواهند گشت. پس با شاهزاده علیقلی میرزا فرمود که:

هیچ دانسته [ای] که چرا فرمانگزاران بعضی از اقالیم را پادشاه خوانند و سلطنت متداوله ایشان را دولت نام کنند؟ همانا این نام و این حشمت از برای گروه سواران و پیادگان نیست؛ زیرا که در دشت ترکمانان سواران و دلیران بسیارند و در قبایل عرب شجعان و فرسان فراوان باشند و هرگز در میان ایشان کس به سلطنت نامور نگردد و ملک ایشان به دولت نامیده نشود. پس قوام دولت و سلطنت با آن مردم است که مغزها را در تدبیر غوایل تاب می دهند و چشم ها را در تحریر رسایل بر آب می نهند.

وقتی شنیدم یکی از وزرای نادان، روی با مردی دانا کرد و گفت تو را هر سال از دولت پادشاه 2000 و 3000 تومان زر مسکوک چرا باید داد، با اینکه یک تن سرباز 10 کس مانند تو را بس باشد. من این زر از تو باز گیرم و به جای تو 200 و 300 تن سرباز فراز آرم. اما ندانسته بود که چون روز کریه پیش آید یک تن از این مردم نقیه 2000 و 3000 تن این سربازان را چون گوسفندان برانند. اگر بخواهند چنان کنند که بر تیغ تیزشان بتوان گماشت و اگر بخواهند چنان کنند که با تیغ تیزشان نتوان داشت. ما چنان می گیریم که این جماعت به کاری نیستند، با این همه حشمت دولت و شکوه سلطنت بدین مردم لاغر تن ضعیف

بنیت است که هر سال از خزانه دولت زری شایگان به رایگان ستانند؛ و هر روز بر اسب خویش لگام زر و زین زرّین بندند و با ملازمان خود در حضرت پادشاه حاضر شوند؛ و هر جا جلوس کنند، سخنهای سنجیده بتوانند گفت و رای ستوده بتوانند زد. همانا هر جا مردمان از شاهزادگان و بزرگان و امیران گروه گروه بینند رئیس آن جماعت را پادشاه خوانند و ملک او را دولت نامند و نیز نبینی که پادشاه يك تن باشد و به کفایت و درایتی که خدا او را داده، در میان چندین کرور مردم هرکس را بخواهد بکشد و هرکه را بخواهد ببخشد. این سخن را فردوسی نیکو فرماید:

بیت

چه يك مرد جنگی چه يك دشت مرد مساوی بود روز تنگ و نبرد

و ما به رضای يك تن، 50 کس مرد داننده را از حضرت پادشاه پراکنده نخواهیم داشت.

مع القصّه چون مادر شاهنشاه سخن بدین جا آورد، با شاهزاده علیقلی میرزا فرمود که:

امرای درگاه را از من بگوی که موارد خاطر را در خدمت پادشاه به آرایش تخیلات نفسانی مکدر مدارید که من حاجی میرزا آقاسی را از مسند وزارت فرود کنم و شرّ او را از شما بگردانم.

لاجرم امرا بعد از اصغای این کلمات دل قوی کردند و صبحگاهان در قصر محمّديه سراپرده افراخته به سوگواری و تعزیت پرداختند. از آن سوی حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس آباد که خود بنیان کرده بود جای داشت و از چاکران دولت جز سهراب خان - گرجی و حاتم خان شهاب الملک کس را با او آمد شدن نبود، و آن جماعت ماکوئی که به استظهار او بیشتر از ممالک ایران را ویران کردند خاصّه آن گروه که در دار الخلافه جای داشتند، با چراغ به خانه ها در می رفتند و اموال مردم را به سرقت برمی گرفتند، چون مرکوز خاطرها بود که حاجی میرزا آقاسی پشتوان ایشان است، اگرچه تا بدین جا رضا نمی داد؛ اما هیچ کس را آن نیرو نبود که از مردم ماکو سخنی نالایق بر زبان

ص: 152

راند و هر ظلم و زحمتی که با مردم روا می داشتند، اگر وقتی اندکی از بسیار گوشزد پادشاه می شد شحنة شهر و عسس بازار و کلاتر بلد کردار نابهنجار ایشان را به هزار پرده مستور می نمودند و چندان کذب خود را در شعار راستی به جلوه می دادند که دیگر باره آن مردم مظلوم به دست کارداران دولت پایمال غضب و سخط می گشت. عجیب تر آنکه با حاجی میرزا آقاسی نیز به تمویه سخن می کردند [و] کردار کریه ایشان را پوشیده می داشتند.

لاجرم این گروه چندان از در جسارت به خسارت خلق دلیر شدند که بسیار وقت يك تن از ایشان در میان برزن و بازار با خنجر کشیده 100 کس را حمله می برد و خود را مرد 100 مرد می دانست؛ زیرا که هیچ کس را با او جرأت نبرد نبود و دو روز قبل از وفات شاهنشاه غازی چند کس از این مردم در چاشتگاه روز، به سرای محمد تقی خان - معمارباشی تاختند و به کمال تعنیف سرای او را از تلید و طریف برداختند و از حضرت پادشاه فرمان رفت که يك فوج سرباز از محمدیه به شهر درآمده ایشان را مأخوذ دارد تا مکافات کردار خویش را معاینه کنند.

مخالفت جماعت ماکوئی با حاجی میرزا آقاسی

شدت مرض پادشاه این حکم را نیز تعطیل داد تا آن هنگام که شاهنشاه وداع تاج و گاه گفت و حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس آباد پناه جست، سپاه ماکوئی نخستین کفران نعمت او کردند و از او کناره جستند و با اینکه نزدیک به 1000 تن در شهر طهران جای داشتند و هر يك خود را در جلادت و شجاعت مرد 1000 تن می پنداشتند، این وقت چند تن از مردم بازاری به قصد ایشان بیرون تاختند و هر 20 تن و 30 تن از آن جماعت را يك مرد گمنام از دنبال به تاز می آمد و شمشیر و خنجر از کمرگاه ایشان باز می کرد و بعد از اخذ ثروت و سلب به انواع زحمت و تعب با سنگ و چوب سر و مغز ایشان را می کوفت و عریان و عطشان از دروازه شهر بیرون شدن می فرمود. يك دو ساعت بیش برنیامد که در تمامت شهر يك تن از ایشان به جای نبود.

بالجمله چون آن جماعت بدین ذلت و ضجرت از شهر اخراج شدند و در باغ محمد حسن خان سردار که بدان سوی خندق شهر، خود بنا کرده بود پناه جستند و

در پناه او بزیستند. اما حاجی میرزا آقاسی چون در قلعه عباس آباد خویشان را بی یار دید، بیم کرد که مبادا ناگاه دشمنان با او درآویزند و خونس بریزند. از بهر حراست خویش تدبیری اندیشید و کس به نزدیک مادر شاهزاده عباس میرزا فرستاد و پیام داد که عباس میرزا را به نزد من فرست تا در عباس آباد نشیمن کند و چندان که شاهنشاه ایران، ناصر الدین شاه از آذربایجان نرسیده باشد، به نیابت برادر به نظم دار الخلافه کوشد و خزانه دولت و سرای سلطنت را حارس و حافظ گردد.

مادر عباس میرزا در پاسخ گفت فرزند من هنوز کودکی است و او را از زشت و زیبای هیچ امر آگهی نیست، بیم دارم که او را به میان جماعت فرستم مبادا قرین شین و شناخت گردم.

چون حاجی میرزا آقاسی بدین ترتیب نیز وقایع نفس نتوانست کرد، مکتوبی به رجال دولت فرستاد بدین شرح که چون شاه جمعاه به رحمت خدای پیوسته شد و حق نعمت او بر ذمت این بندگان ثابت است، پس واجب می شود که طریق اتفاق سپریم و از نفاق برحذر باشیم و خزانه و اثاثه سلطنت را حراست کنیم تا شاهنشاه ایران از آذربایجان به دار الخلافه طهران کوچ دهد و سهراب خان گرجی نیز از قبل او به مجلس تعزیت حاضر شد و در تحویل جسد مبارک پادشاه سخنی چند بکرد.

مواضعه امرا در عزل و نصب حاجی میرزا آقاسی

فرهاد میرزا که هم در آن روز از شهر طهران به مجلس تعزیت تاخته بود و موافقت امرا را سودی شناخته داشت گفت «هنوز حاجی میرزا آقاسی از فرمان کردن و حکم راندن دست باز نمی دارد؟ او را بگوی تو کناری گیر که کارداران دولت آنچه صلاح دانند چنان خواهند کرد.» تیمور پاشا و محمود پاشا و یک دو تن دیگر از اعیان ماکو که هنوز پشت با حاجی میرزا آقاسی نکرده بودند، چون این کلمات را اصغا نمودند و مواضعه امرا را در قلع و قمع او تقرس کردند، بی توانی مراجعت به عباس آباد نموده او را آگاه ساختند و خود نیز از آنجا برنشسته به باغ محمد حسن خان سردار تاختند.

اما از آن سوی چون مکتوب حاجی میرزا آقاسی در مجلس امرا قرائت شد، در میان ایشان سخن به لا و نعم افتاد. چه شاهزاده فریدون میرزا و بهرام میرزا دل به جانب او داشتند. در میان میرزا محمد خان کشیکچی باشی و شاهزاده بهرام میرزا کار از مناقشه به مکاوحت و مناطحت نزدیک افتاد و کشیکچی باشی چند کزّت از بهر کاوش و کوشش، جنبش می کرد.

و از سوی دیگر وزرای مختار روس و انگلیس به نزدیک امرا پیام کردند که شما سلب وزارت به حاجی میرزا آقاسی نپوشیدید که امروز سلب توانید کرد. بباشید تا شاهنشاه ایران برسد، بهره چه حکم می کند روا خواهد بود و ما از قبل دولت خود ابلاغ این سخن می کنیم و هرکه بدین سخن گردن نهد با دولت ما ساخته جنگ باید بود.

چون کار بدین جا انجامید مهد علیا بیمناک شد که مبادا فتنه [ای] انگیزته گردد که خون جمعی ریخته شود. پس قلمی گرفت و به حاجی میرزا آقاسی رقمی نوشت که با آن همه رأفت و مرحمت که از شاهنشاه غازی بهره تو گشت در سکره غمرات و غمره سكرات او را عیادت نکردی، امروز دیگر اظهار جلادت چه کنی ما خود حفظ خانه و خزانه صاحب تخت و تاج توانیم کرد و به سوء تدبیر شما محتاج نخواهیم بود.

پس امرا رقم مهد علیا را بستند و بدان وزیر مختار روس و انگلیس را پاسخ فرستادند و گفتند چندانکه شاهنشاه ایران بدین شهر در نیامده مهد علیا نافذ فرمان است. ما خود حاجی میرزا آقاسی را عزل و عزلت نفرمودیم، بلکه این فرمان مهد علیا است.

در این وقت وزرای مختار روس و انگلیس به حضرت مهد علیا شتافتند و در امر حاجی میرزا آقاسی فراوان سخن کردند و چنان از در حکمت و نصفت پاسخ گرفتند که خود ایشان خیره بماند [ند] و همی گفتند ما 14 سال است در ایران از هیچ مردی سخن بدین پرداختگی و سختگی (1) نشنیده ایم و از این کار کناره گرفتند و حاجی میرزا آقاسی يك باره بیچاره گشت. پس، از عباس آباد بر نشسته راه شهر پیش

ص: 155

داشت و به میان ارك طهران در رفته به خانه خویش فرود شده و بر زبان داشت که من در این جا از بهر حراست خانه و خزانه پادشاه درآمده ام. فضان آقای سرتیپ توپخانه بدو پیام کرد که من توانا نیستم و از حکم مهد علیا و صوابدید امرا بیرون نتوانم شد. اگر در تقدیم خدمتی با تو موافقت کنم جان به سلامت نبرم.

حاجی میرزا آقاسی را در این وقت مجال اقامت محال افتاد و با معدودی از ملازمان خود برنشست و از دروازه ارك بیرون شده، نخستین قصد کرد که به جانب آذربایجان راه برگردد و شاهنشاه را پذیره شود. پس به طرف قریه یافت آباد که خود بنیان کرده بود، شتافتن گرفت و از قضا وزیر مختار از قریه زرگنده به نزدیک او سرعت می کرد تا در سرای او به اعانت او اقامت کند. وقتی به کنار شهر رسید که حاجی میرزا آقاسی يك تیر پرتاب، طریق فرار سپرده بود. بالجمله مانند سحاب و شهاب طی مسافت کرده در تاریکی شهر به دروازه قلعه یافت آباد رسید. رعیت قلعه که در پناه رعایت او بودند در نگشودند و تفنگی به جانب او بگشادند، حاجی میرزا آقاسی دانست که روز او تاریک شد و حساب بخت باریک گشت و از آهنگ آذربایجان عنان برتافت و به جانب بقعه شاهزاده عبد العظیم شتافت.

فرار نمودن حاجی میرزا آقاسی به بقعه شاهزاده عبد العظیم

چون صبح روشن شد نور الله خان شاهیسون که با چند تن از مردم خود به طلب او تاخت می داشت او را دیدار کرده به جانب او در تک تاز آمد. هر دو گروه عنان بگذاشتند و اسب ها را به مهمیز برجهاندند. نزدیک به دروازه شاهزاده عبد العظیم نور الله خان شاهیسون راه بدو نزدیک کرد و نور الله خان طالش که اینک در میان چاکران مهد علیا یوزباشی است ملازم رکاب حاجی میرزا آقاسی بود، عنان برتافت و تفنگ خویش را به جانب نور الله خان شاهیسون گشاده داد و يك سر اسب از مردم او به زخم گلوله پست کرد و نور الله خان شاهیسون و مردم او لختی باز شدند و حاجی میرزا آقاسی به تحت قبه حضرت عبد العظیم در رفته استوار بنشست.

و از جانب دیگر شاهزاده مهدی قلی میرزا چون بدانست حاجی میرزا آقاسی از میانه بیرون گریخت با ملازمان

خود به عباس آباد تاختن کرد و اشیائی که بعد از غارت دیگران به جای بود او برگرفت و برفت.

اما حاجی میرزا آقاسی همچنان در تحت آن قبه شریفه خاطر آشفته داشت و اندیشه وزیر مختار روس و انگلیس را در حق خود مکشوف می خواست. پس، از شاهزاده عبد العظیم مکتوبی به من بنده فرستاد و در عنوان آن نگاشت:

فدای تو گردم خدای رحمت کند بر پدر و مادری که تو را پرورد که من در تمامت ایران به صدق و صفای تو کس نیافته ام و از این روی، این نامه از بهر تو کرده ام. همی خواهم که مکنون خاطر وزیر مختار روس و انگلیس را مکشوف داری و به من فرستی. اگر این کار به پای بری چنان دان که مرا زنده کرده باشی.

بالجمله در همان روز فحوص این حال کرده اندیشه ایشان را در حق او معلوم داشتم که در حفظ جان و مال او خویشتن داری نکنند. اما در منصب وزارت، طلبی نخواهند داشت. پس عریضه [ای] نگاشته به نزدیک او فرستادم و او را آگهی دادم. چون از این راز آگاه شد يك باره از آرزوی وزارت کناره جست تا آن گاه که بر حسب فرمان، راه عتبات عالیات برداشت چنانکه مذکور می شود.

اما از آن سوی امرای درگاه روز سیم جسد شاهنشاه غازی را حمل داده به باغ لاله زار آوردند، چنانکه از این پیش رقم شد و خود به شهر درآمدند. و آن جماعت که با یکدیگر حلیف بودند سخن بر آن نهادند که میان سرای سلطانی در بالاخانه کشیکخانه مجلس کنند و متوقف شوند و هیچ روز و هیچ شب به خانه های خود در نروند تا آن گاه که شاهنشاه ایران از آذربایجان در رسد. پس در آن بالاخانه انجمن شدند و بیم کردند که مبادا در ممالک محروسه فتنه و فتوری حادث شود، چنان صواب شمردند که مهد علیا به هر شهر و بلد فرمان کند که حکام و عمال دست از خدمت خویش بازنگیرند و هیچ حکمی که از سابق رفته دیگرگون نکنند تا

آن گاه که صاحب تاج و گاه به دار الملک آید.

صدور احکام مهد علیا برای نظم بلدان و امصار

پس این احکام به صلاح و صوابدید شاهزاده علیقلی میرزا نگار یافت و پشت هر رقم را امرای درگاه خط نهادند و خاتم برزدند و هر تیول و سیورغال که مردم را بود، بدین ارقام تجدید احکام کردند و معادل 100000 تومان زر مسکوک از خزانه دولت برگرفتند و به هر کار که خود صواب دانستند به کار بردند، و حاجی علی خان [مقدم مراغه ای] را که این هنگام فراشباشی و ملقب به حاجب الدوله است، برای وصول منال دیوان روانه گیلان داشتند و عباسقلی خان جوانشیر به ضبط قرای خالصه پرداخت تا مبادا گندم و جو و دیگر حبوبات که در مزارع و قری، انباشته کرده اند، مردم بیگانه پراکنده کنند و بعد از ورود موکب پادشاهی لشکریان را علف و آذوقه تنگیاب شود.

و چون شاهزاده عباسقلی میرزا برادر اعیانی علیقلی میرزا از اصفهان سفر طهران می کرد، میرزا نبی خان که حکومت اصفهان داشت منال دیوانی را خزانه کرده انفاذ دار الخلافه نمود و خواستار شد که شاهزاده نیز نگران باشد، تا مبادا راهزنان زیانی رسانند. و از این سوی چون این خبر به دار الخلافه رسید مهد علیا، جعفر قلی خان - قراجه داغی را با 150 سوار بیرون فرستاد تا هر جا خزانه را دیدار کند بی آسیب به طهران رساند و جعفر قلی خان تا به کاشان برفت و با خزانه باز طهران شد.

و این هنگام چون در میان امرا و حلفا چند تن به آرزوی وزارت اعظم روز می گذاشتند، در زاویه خاطر با یکدیگر مناقشه داشتند. در پایان امر، به وزارت میرزا نصر الله صدر الممالک گردن نهادند و او به تصدیق ایشان خود را صدر اعظم ایران همی دانست و خواستار شد که سرای حاجی میرزا آقاسی را از بهر او پرداخته کنند تا بدانجا تحویل کند. پس به صوابدید امرا، عیسی خان ایشیک آقاسی باشی و آغا بهرام امیر - دیوانخانه و میرزا موسی مستوفی و یک دو تن دیگر از تبعه ایشان، به سرای حاجی میرزا آقاسی در رفتند و ابواب مقفل را مفتوح ساخته، اموال او را جریده کردند، و از آنجا نقل

و تحویل دادند؛ لکن صدر الممالک را آن فرصت به دست نشد که در آن سرای جای کند. این بود تا شاهنشاه ایران برسید و میرزا تقی خان در آنجا فرود شد، چنانکه مرقوم می افتد.

مع القصّه آن جماعت که حلیف یکدیگر بودند کار از این گونه داشتند و در ارك دار الخلافه روز می گذاشتند. اما در میان بلده، غلامحسین خان سپهدار چون قبل از وفات شهريار از كارداران دولت، در آشفتن امر محمّد حسن خان سردار اجازتی داشت، کار او را در حکومت عراق پریشان کرده، مردم را به دستياری رسل و رسایل بر عبد الله خان پسر سردار که نایب الحکومه بود بر شورانید، چندانکه بر او تاختند و او را از مسند حکمرانی هابط ساختند. آن گاه پسر خود را که نیز سردار لقب داشت به عراق فرستاده، به جای عبد الله خان فرمانروا کرد و جمعی از سربازان عراق را به دار الخلافه طلب داشت تا به استقبال شاهنشاه ایران روانه آذربایجان دارد و ایشان به ملازمت موکب پادشاهی کوچ دهند تا باز طهران شوند.

مواضعه جمعی از امرا در میان شهر به مخالفت جماعتی که در ارك بوده اند

عیسی خان دولوی قاجار که بیگلربیگی دار الخلافه بود و میرزا مسعود وزیر دول خارجه و میرزا شفیق آشتیانی صاحب دیوان و جماعتی دیگر با سپهدار متفق بودند، ایشان نیز انجمنی شدند و چنانکه امرا در ارك استیلا داشتند، ایشان در شهر مستولی بودند. و چون میان سپهدار و سردار کار بر مخاصمت می رفت و آن حلیف امرای ارك می بود و این حریف زعمای شهر، اندک اندک معادات و مبارات میان این هر دو گروه افتاد و هر دو قبیله گاه و بی گاه به حضرت شهريار عریضه ها نگار می کردند و از یکدیگر به سعایت و شکایت زبان می گشودند.

امرای ارك همی گفتند ایشان تهییج فتنه همی خواهند کرد و اگر نه عراق را از چه روی آشفته نمودند و سرباز عراق را از چه در، بی امر پادشاه طلب کردند. و ایشان همی گفتند در سلطنت ایران که 5000 سال است فتوری نیافته، اینک امرا خللی خواهند کرد و بر آن سرنده که بنیان دولت را بر جمهور مقرر کنند و خود از ارکان مشورتخانه باشند و اگر نه بی امر پادشاه خزانه دولت را چرا بر

گرفتند و به خانه حاجی میرزا آقاسی در رفتند و همچنان خویشتن تقویض منصب کنند و صدر اعظم برنشانند، تا کار بدانجا رفت که یکدیگر را تهدید مبارزت همی دادند.

ساکنین ارك، سخن بر این نهادند که توپهای باره کوب را از برج و باره ارك به خانه های شما گشاده خواهیم داشت و قاطنین شهر همی گفتند که زنان و فرزندان شما [را] که در شهر سکون دارند، آسیب خواهیم زد و در ارك کار بر شما صعب خواهیم ساخت. و چون در زمان حیات شاهنشاه غازی، حاجی میرزا آقاسی فوج مراغه را از حسین پاشای پسر احمد خان گرفته به عباسقلی خان پسر محمد زکی خان نوری سپرد، در این ایام فترت، حسین پاشا در میان آن فوج فتنه انگیخت و چون پدر بر پدر مردم مراغه حکومت داشت آن فوج را از تحت فرمان عباسقلی خان بیرون کرد و خود بر ایشان فرمانفرما گشت و خود فرمان پذیر امرا بود.

در این وقت خبر رسید که یک فوج سرباز عراقی به حکم سپهدار بسیج سفر کرده و اینک به یک منزلی طهران رسیده اند. امرا به رضاجوئی محمد حسین خان سردار، حسین پاشا را مأمور نمودند تا نیم شبی بر سربازان عراقی تاختن کرده، اموال آن جماعت را مأخوذ داشت و تفنگ و دیگر آلات حرب ایشان را بستند.

آمدن میرزا آقا خان وزیر لشکر از کاشان به دار الخلافه طهران

و در خلال این احوال میرزا آقا خان وزیر لشکر و برادر او میرزا فضل الله امیر دیوان که متوقف کاشان بودند، اصغرا نمودند که حرکت شاهنشاه ایران از آذربایجان به طهران قریب افتاد و در میان امرا و اعیان درگاه اختلاف کلمه روی داده و سران و سرکردگان مازندران از حاضر شدن به دار الخلافه کراهتی دارند و تقاعد می ورزند.

وزیر لشکر با خود اندیشید که سفر طهران کند و در اصلاح این امور رنج برد و قبل از ورود پادشاه تقدیم خدمتی فرماید. پس به اتفاق میرزا فضل الله و معدودی از ملازمان خود بر نشسته، آهنگ طهران کرد و روز سه شنبه بیستم شهر شوال وارد طهران گشت و از روز خروج او از دار الخلافه که چهاردهم محرم سال

1262 ه. / 1846 م. بود چنانکه مذکور شد، تاکنون 2 سال و 8 ماه و 24 روز مدّت سفر او برآمد. بالجمله روز ورود او به دار الخلافه مردم شهر که روز و شب قرین رنج و تعب بودند، رسیدن او را نعمتی بزرگ شمردند و يك نیمه مردم به استقبال او بیرون شدند.

اما ورود او بر امرا و بزرگان درگاه حملی گران بود؛ زیرا که چند کس از ایشان به امید وزارت و آرزوی صدارت بودند و برخی در امر لشکر و کشور مداخلت می جستند و دانسته بودند که با بودن او کس را مکانتی نماند و مرجع حاجتی نگردد.

وزیر لشکر که مکنون خاطر ایشان را مکشوف داشت، در خاطر گرفت که اگرچه به کثرت قبایل و عشایر و مدد دوستان و فرمان برداران بر دیگران غلبه توانم کرد؛ اما در تقدیم خدمت پادشاه خیانتی باشد و من همانا از کاشان از بهر آن بدین جا شدم که حوزه دار الملک را از فتنه جاهلان محفوظ بدارم نه اینکه موجب فتنه شوم. پس چنان صواب شمرد که نخستین شارژ دافر دولت انگلیس را دیدار کند و از آنجا به دربار شود تا امرا بدانند که اگر با او طریق مخاصمت سپرند، دولت انگریز به خصمی ایشان جنبش خواهد کرد و پس با پذیره شدگان از دروازه دار الخلافه درآمده، شارژ دافر را ملاقات کرد.

و از آن سوی مهد علیا و ستر کبری که آموزگار دانایان روزگار تواند بود، به صوابدید شاهزاده علیقلی میرزا خطی به وزیر لشکر فرستاد که از بدو دولت شاه شهید آقا محمد شاه تاکنون پدران و اعمام عشیرت تو که همیشه 200 تن مرد شناخته در میان ایشان بوده، حاضر حضرت بوده اند و تقویم دولت کرده اند. پادشاه حق شناس هرگز شما را آلوده عصیان نسازد و خدمت شما را به سیلاب نسیان محو نفرماید. هم اکنون طریق حضرت گیر و به همان عقیدت که از کاشان جنبش کردی بر زیادت آماده خدمت باش.

لاجرم وزیر لشکر به ارك سلطانی درآمده به فرمان مهد علیا در عمارت خورشید فرود شد و کارگزاران مهد علیا او را مهمان پذیر شدند و مجلس او را خورش

و خوردنی از مطبخ خاص نهادند. بزرگان دولت و اعیان حضرت همه روز و همه شب به نزدیک او انجمن شدند.

در این وقت از محفل حلفای ارك و مجلس اكابر شهر خدمت او را قوت بر زیادت بود و اقتحام مردم در نزد او هر ساعت بر افزون می شد، اما صدر الممالك به مشورت امرا، وزارت اعظم را خاص خویش می پنداشت.

در ذکر طغیان و عصیان سیف الملوک میرزا و گرفتاری و حبس او به فرمان مهد علیا به دست سلیمان خان افشار

اشاره

چون بعد از فوت شاهنشاه غازی قبایلی که در نواحی دار الخلافه نشیمن داشتند به ترکتازی برخاستند، مسالك را بر مترددین مهالك کردند و از معابر مقابر ساختند، مهد علیا به صوابدید شاهزاده علیقلی میرزا فرمان کرد تا سلیمان خان افشار با جماعتی از لشکر جزّار از دار الخلافه به بیرون سفر کند و طاغیان کافر نعمت را کیفر نماید.

سلیمان خان با 400 تن سواره افشار راه برگرفته تا حدود قزوین براند و شرّ قبایل راهزنان را از قوافل بگردانید و راه کاروانیان را گشاده داشت.

در این وقت فتنه سیف الملوک میرزا ظاهر گشت. همانا سیف الملوک پسر ارشد و اکبر ظلّ الله لمطان است و 13 سال از ظلّ الله لمطان روزگار کمتر برده. و این شگفت نباشد، چه بسا افتاده است که شاهزادگان قوی بنیت که با سعت عیش روزگار برند در 12 و اگر نه در 13 سالگی خواب بینند و به بلوغ حلم کامیاب شوند. بالجمله ظلّ الله لمطان فرزند خود سیف الملوک را هنوز کودکی بود که روانه آذربایجان داشت و به ملازمت خدمت عمّ خود نایب الله لمطنه عباس میرزا بگماشت و نایب السلطنه او را مانند يك تن از فرزندان خود تربیت همی کرد و دختر خود را که هم خواهر بطنی شاهنشاه غازی محمّد شاه بود با او عقد بست و از وی فرزندان آورد.

و بعد از وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد، چون سیف الملوک در مخالفت

محمد شاه غازی با پدر خود ظلّ السّ لطان موافقت کرد، اگرچه محمد شاه بر قتل او قادر بود قطع رحم و حسم قرابت روا نداشت و فرمان کرد او را در قزوین برده جای دادند و چند تن نگران شدند که از دروازه شهر بیرون نشود. زن و فرزند او که خواهرزادگان پادشاه بودند در دار الخلافه نشیمن داشتند و روزگار خود را به الطاف پادشاه به نیکویی می گذاشتند، چنانکه اسد الله میرزا که فرزند اکبر سیف الملوک میرزا بود و به کمال فطانت و دیانت آراستگی داشت، بر حسب فرمان شاهنشاه غازی حکومت سمنان و دامغان یافت و هم در آنجا نبود تا شاهنشاه وداع تاج و گاه گفت. اکنون با [ز] سرداستان آئیم.

در این وقت سلیمان خان افشار در محال ساوجبلاغ به نظم طرق و شوارع مشغول بود، سیف الملوک فرصتی به دست کرده از دروازه قزوین بیرون گریخت و به میان قبایل قزوین که در نواحی شهر سکون داشتند فرود شد و در مدّتی که در محبس قزوین بود از آن زر و سیمی که محمد شاه به اجری او مقرّر کرده بود معادل 3000 تومان اندوخته داشت. این مبلغ را نیز با خود حمل داده به میان قبایل آورد و بدین خزانه 700، 800 تن سواره و پیاده بر سر خود انجمن کرد. خیالات سوداوی که در زاویه تنهائی ملازم هرکس شود در محبس 14 ساله چنانش در دماغ اقتحام کرده بود که به هیچ گونه عقل دوراندیش از در صلاح و صواب راه نتوانست کرد. پس بی توانی سر به داعیه سلطنت برداشت و قلم و قرطاسی به دست کرده، به سران و سرکردگان سپاه مناشیر شاهانه نگاشت، و بر سر هر منشور چون پادشاهان طغرا بر نهاد و فرمان پادشاهانه داد بدین شرح که:

می باید در رکاب ما حاضر شوید و از کین ساختن و سرباختن، خویشتن داری نکنید تا عنایت ملوکانه ببینید و اگر نه سخط پادشاهانه خواهید یافت.

و یک چنین حکم نیز به سلیمان خان افشار فرستاد. و از قضا در این وقت یک تن از مردم وزیر مختار روس که 4000 دینار بر

فترک بسته داشت و طریق دار الخلافه می گذاشت عبور او بر سیف الملوک میرزا افتاد. بفرمود او را حاضر کردند و آن زر را از وی بگرفت و بر مردم خود قسمت کرد و خطی بدو داد که چون بر تخت سلطنت جای کند این زر از خزانه دولت برساند. و با او گفت: وزیر مختار را بگوی که من این زر از تو به قرض بردم، چه امروز مرا فرض افتاد.

مع القصه سلیمان خان کتاب او را جواب باز نداد و مکتوبی چند به سرکردگان افشار فرستاد تا به سوی او شتاب کردند و 800 سوار فراهم شدند.

این هنگام سلیمان خان دل قوی کرده مکتوبی چند به سران قبایل قزوین و مردمی که با سیف الملوک سیر و سلوک می دادند نگاشت و ایشان را از ورود سپاه و سخط پادشاه تهدید و تخویف کرد و خود به ایلغار به جانب او تاختن نمود و در بقعه امامزاده [ای] که به گازرسنگ نامیده می شود، سیف الملوک را دریافت. مردمی که در کنار او بودند و زر و سیم او را می ربودند چون لشکر بیگانه را دیدار کردند بی آنکه آغاز جنگی کنند یا تفنگی بگشایند، سیف الملوک را بگذاشتند و طریق فرار برداشتند.

سیف الملوک چون این بدید، دهشتی عظیم یافت و از بهر فرار برنشسته طریق جیلی که در آن حوالی بود پیش گرفت تا مگر خود را به معقلی رساند و از بلا برهاند. سواران افشار به کردار ستاره شهاب از دنبال او شتاب گرفتند و او را با چند تن از خاصان او دریافته مأخوذ داشتند و باز شتافتند.

و هم در این وقت چون به فرمان مهد علیا، امامعلی خان یوزباشی و نور الله خان شقاقی روانه درگاه شاهنشاه ایران بودند، سلیمان خان صورت حال را عریضه کرده به مصحوب ایشان انفاذ حضرت پادشاه داشت و آن شب را در بقعه امامزاده به پای برده، بامدادان سیف الملوک میرزا را با قید و بند به قریه چندار آورد، و این قصه را نیز در حضرت مهد علیا و امرای دربار معروض داشت. لاجرم مهد علیا که سلیمان خان افشار را به دفع سیف الملوک برانگیخته بود، آسوده خاطر شد و فرمان کرد تا او را مغلولاً به دار الخلافه کوچ دهند.

پس سلیمان خان افشار بعد از سه روز او را برداشته از دروازه دولت به ارك سلطانی در آورد و به حبس جاودانی در انداخت و از بهر نظم طرق و شوارع هم بدان اراضی باز تاخت و در آن محال بزیست تا موکب شاهنشاه ایران برسید پس پذیره راه شده، نیز در همان گازرسنگ به تقبیل سده سلطنت پرداخت و مورد نواخت و نوازش شاهانه گشت.

اما مهد علیا بعد از حبس سیف الملوک میرزا حکومت فرزند او اسد الله میرزا را در سمنان در شریعت سلطنت مکروه دانست و رقم عزل او را بدو فرستاده حاضر طهران ساخت.

مع القصه اگرچه در تمامت ایران هیچ کس لایق تخت و تاج نتوانست بود و اخذ خراج نتوانست کرد؛ اما در بدو سلطنت ناصر الدین شاه تمامت بلدان و امصار ایران آشفتگی داشت و شاهنشاه به آب شمشیر این آلودگی ها را بشت. شهر کاشان که از آسایش و آرامش مردم گویا، کوی خاموشان است هم در این وقت در میان اعیان ایشان کار به مقاتلت و مبارزت می رفت، چنانکه در ایام توقف جعفر قلی خان قراباغی که از پی حمل خزانه بدان بلده سفر کرده بود، همچنان این مقابله و مقاتله برقرار بود و تا ورود شاهنشاه ایران به طهران هیچ کس نیاسود.

شورش مردم بروجرد بر جمشید خان ماکوئی

و شهر بروجرد که در تحت حکومت جمشید خان ماکوئی بود از خبر وفات شاهنشاه غازی آشفته گشت. و چون مردم ایران از جماعت ماکوئی خاطر رنجیده داشتند، مردم بروجرد نیز به کین و کید جمشید خان برخاستند و این هنگام جمشید خان بیرون بروجرد در محال سیلاخور و اراضی بختیاری تابع بروجرد، سکون داشت و با سراپرده و سرباز و ثروتی که امرای بزرگ را گرانی کند روز می گذاشت. پیش از آنکه کس او را بیآگاهاند، مردم آن اراضی از وفات شاهنشاه آگاه شدند و ناگاه بر وی تاختن کردند، مرد و مال او را به گرو درآوردند.

در پایان امر جمشید خان از آن مهلکه با تن عریان نجات یافت و به سلامت جان، شاد خاطر بود. پس به هزار تعب و طلب، سلبی درویشانه در پوشید و کودنی به کری گرفته برنشست و بدین گونه يك تنه تا طهران کوچ داد و او نیز به باغ محمد

شورش مردم کرمانشاهان بر محب علی خان ماکوئی

و دیگر محب علی خان ماکوئی که این هنگام امیر پنجه است حکومت کرمانشاهان داشت، مردم آن بلده نیز از وی دلتنگ بودند، چون خبر فوت شاهنشاه غازی را اصغا کردند بر وی بشوریدند و بسیار کس از مردم او را مأخوذ داشته، سلب و ثروت بگرفتند.

محب علی خان با معدودی از آنجا هزیمت شده راه آذربایجان برداشت و در عرض راه به موکب شاهنشاه منصور پیوست، چنانکه در جای خود مذکور می شود.

آشفته‌گی کردستان

و همچنان از این پیش به شرح رفت که خسرو خان گرجی برحسب فرمان شاهنشاه غازی سفر کردستان کرد و رضاقلی خان والی را محبوسا به دار الخلافه فرستاد. به صوابدید کارداران دولت او را در توپخانه بازداشتند و چند تن از توپچیان به حراست او بگماشتند. بعد از وفات محمد شاه که هرکس گرفتار خاطر خویش بود فرصتی بدست کرده از میان توپخانه بیرون گریخت و به فوج سربازان گروس که در ظاهر قلعه محمدیه اوتراق داشتند، پیوسته شد و ایشان را به دمدمه و وسوسه با خود متفق ساخته راه کردستان پیش داشت و در عرض راه از تعدی سرباز و تعرض ایشان با مترددین نیز پرهیز نکرد.

مع القصه سربازان را گسیل گروس کرد و خود به کردستان در رفته، مردم را به گرد خویش انجمن کرد و به قصد خسرو خان لشکری کرده بر سر او تاختن برد. علی خان سرتیپ قراگوزلو که متوقف کردستان و در تحت فرمان خسرو خان بودند احتشادی کردند، اما ایشان را قوت مقاتلت با رضاقلی خان نبود، لاجرم در قلعه سنندج محصور شدند و به خویشتن داری پرداختند، تا آن گاه که خبر ایشان در آذربایجان سمر گشت و از آنجا شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه فرمان کرد تا خسرو خان و علی خان با مردم خود راه برگرفته در زنجان با لشکرگاه پادشاه پیوسته شدند و از آن پس فرمان رفت تا رضاقلی خان را نیز مأخوذ داشته به طهران آوردند، چنانکه در جای خود مذکور می شود.

چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی از این سرای ملال رخت بیرون برد، این خبر موخش را روز جمعه یازدهم شوال به شیراز بردند. حسین خان آجودانباشی ملقب به نظام الدوله که این هنگام حکومت مملکت فارس داشت سودی در اخفای این خبر ندانست، روز دیگر بزرگان فارس را انجمن کرده گفت، شاهنشاهی مریض رخت بیست و شاهنشاهی جوان به تخت نشست، آن روز را به تغیرت بگذاشت و شب هنگام نام السلطان ناصر الدین شاه را بر سیم و زر نقش بزد و روز دیگر مجلسی به تهنیت کرده، از آن زر و سیم نوبه نام شاهنشاه نوبدل کرد و پیشکشی لایق انفاذ حضرت شاهنشاه ایران داشت؛ و آن اشیاء در اراضی خمسه حاضر درگاه شد.

و چون میرزا تقی خان امیر نظام این وقت امور جمهور را زمام داشت و با حسین خان به مخاصمت دیرینه در طلب انتقام بود، خدمت او را از محل قبول ساقط فرمود و فرستاده او را بی پاسخ و جواب به جانب شیراز شتاب داد. مردم شیراز که مخاصمت حسین خان را در خاطر نهفته داشتند، چون بدانستند که او را در نزد کارداران دولت منزلتی نیست، یک باره در دفع او همدست و همدستان شدند.

و این وقت 100 تن توپچی و 16 عراده توپ و 2 فوج سرباز آذربایجانی حاضر بود و عزیز خان مکرری سرهنگ سرباز که این هنگام در حضرت شاهنشاه منصور و سردار کل عساکر منصوره است هم در شیراز اقامت داشت و قبل از این غائله 300 تن سرباز و 2 عراده توپ و بعضی قورخانه به حکم حسین خان به اراضی ممسنی سفر کردند تا آن اراضی را به نظم کنند و 100 تن سرباز نیز در حدود

داراب بود. مع القصه نخستین محمد قلی خان ایل بیگی شقاقی 300 تن سربازان را گرفته محبوس نمود و آلات حرب ایشان را با آن دو توپ و قورخانه مأخوذ داشت و آن سرباز که در حدود داراب بود نیز بی برگ و ساز باز آمد.

حاجی قوام کلانتر شهر شیراز که سالها با ایل بیگی طریق مخاصمت می سپردند این وقت در مخالفت حسین خان سر مؤالفت پیش کردند. پس ایل بیگی از مردم قشقائی و دیگر قبایل قریب 15000 کس انجمن کرده، در یک فرسنگی شهر اوتراق کرد و آن 300 تن سرباز را محبوسا با خود کوچ می داد. قوام الملک نیز از شهر و دیه یک چنین مردم فراهم کرد و خود بیرون شده ایل بیگی را دیدار نمود و در دفع دادن حسین خان محاورت و مشاورت به پای برد. آن هنگام مراجعت کرده حسین خان را پیام کرد که اعیان شهر و بزرگان قبایل در بیرون این بلده انجمنی کرده اند تا در حرکت و سکون شما سخنی کنند و رأی صواب را از خطا باز دانند، واجب است که شما نیز در این مجلس شوری از خویشتن کس بگمارید تا فرجام کار را بدانید و کار را به انجام رسانید.

عزیز خان سرهنگ و میرزا عبد الله منشی حاضر آن مجلس شدند و در پایان امر بزرگان فارس سخن بر این نهادند که آن پادشاه که حسین خان را به حکومت ما فرستاد وداع تاج و گاه گفت و ما چه دانیم که شاهنشاه ایران بعد از ورود به طهران باز حسین خان را بر ما فرمانروا خواهد کرد؟ صواب آن است که حسین خان طریق دار الخلافه برگردد و ما را به حال خود باز گذارد و بعد از جلوس سلطان و صدور فرمان به هر چه حکم رود اطاعت خواهیم کرد. ایل بیگی گفت اگر حسین خان جز این کند او و مردم او مقتول خواهند گشت. قوام الملک در آن مجلس سخن نکرد و چون به شهر مراجعت نمود با حسین خان پیام فرستاد که من به خیانت دولت آلوده نمی شوم و اگر خواهی به ارک در می آیم و به حراست قلعه ارک کمر استوار می کنم. اگر توانی ایلخانی را دفع دهی.

حسین خان را آن لشکر نبود که با 30000 کس مقاتلت کند و بیم داشت که بی رخصت کارداران دولت طریق حضرت سپرد.

پس سخن به تمویه و تعبیه در افکند و پیام کرد که من بسیج راه می کنم بدین شرط:

نخستین آن 300 تن سرباز را که منهوب ساخته و به حبس انداخته اید، آلات و ادوات ایشان را مسترد سازید و به من فرستید.

دیگر آنکه چون توپخانه را از من باز می گیرید مردمان در عرض راه ما را علف و آذوقه ندهند، سه ماهه اجرای سرباز را تسلیم کنید تا جان به سلامت توانند برد.

و 200 نفر شتر مرا که رانده اید هم بازدهید تا بنه و آغروق خویش را حمل دهم.

آنگاه 8 روزه مرا مهلت بگذارید تا بسیج راه کرده کوچ دهم.

عزیز خان شب هنگام نزدیک ایل بیگی شتافت و انجام این معاهدات را بروی حمل کرد و گفت من با تو بر طریق مهر و مودت بوده ام و هرگز به زیان تو رضا نداده ام.

اکنون واجب است تو را تنبیهی کنم و از وخامت این کار بیآگاهانم. هیچ نگوئی این جنگ و جوش از بهر چه کنی و این خصمی با که افکنی. گرفتم آنکه در این مقاتلت غلبه تو را افتاده و این جمع را قلع و قمع کردی هیچ ندانسته [ای] که به خونخواهی این مردم، شاهنشاه ایران برخیزد و خاندان تو به کیفر این گناه ویران گردد. ایل بیگی را این سخنان از مستی غفلت به هوش کرد، سربازان را از حبس رها ساخته آلات حرب و ضرب باز داد و دست از توپخانه و قورخانه بازداشت و عزیز خان آن شب را به پایان آورد و صبحگاهان توپخانه و قورخانه را برداشته با خط اجری سه ماهه سرباز مراجعت به شیراز کرد و به اتفاق حسین خان به حفظ و حراست قلعه پرداخت و سربازان را در مدافعت و منازعت دلیر ساخت.

حصار دادن مردم شیراز حسین خان نظام الدوله را

روز هشتم که میعاد برسید و کوچ دادن حسین خان را وقت فراز آمد و خلف وعده او مکشوف اهالی شیراز گشت، نیران فتنه افروخته آمد و روز دیگر ایل بیگی به منزل سعدیه تحویل کرد و مردم شهر پیش از آنکه آفتاب سر بزند به طبطاب افتادند. نخستین 3000 تن تفنگچی به مسجد وکیل در رفت و دو تن

سلطان فیروز کوهی و یک تن مرد سقا را که در آن مسجد راکع و ساجد بودند، با تیغ پاره پاره کردند و ارك را به محاصره گرفتند و بازار وکیل را به معرض غارت در آورده، سرمایه معیشت ساختند.

حسین خان در این وقت گرفتار تب لرزه و مرض نوبه بود. عزیز خان در کمال شجاعت و جلادت کار مدافعت را استوار کرد و حکم داد تا توپچیان در مسجد را با گلوله توپ شکستند و سربازان یورش برده مسجد را از مردم شیراز برداشتند و سنگر خویش را بر بام مسجد راست کردند. در این مبارزت 3 تن از سربازان و چند تن از مردم شهر مقتول گشت. و از این واقعه چون 4 روز بگذشت دیگر باره 5000 تن از مردم شهر بازار وکیل را که در جنب باغ و پهلوی ارك است فروگرفتند و همی خواستند تا در بام بازار سنگر کنند.

عزیز خان با فوج شقاقی مخبران و فوج چهارم تبریزی به بام بازار رفته، کارزار داد و مردم شهر را به قوت جلادت قهر کرد و بر بام بازار نیز سنگری کرده و دو عراده توپ بدانجا نقل کرد. در این جنگ 3 تن از سرباز و 30 تن از مردم شهر عرضه دمار گشت.

در این وقت زین العابدین خان پسر قاسم خان قوللر آقاسی که یوزباشی غلامان بود به مواعید مردم فارس مغرور گشت و بدان سر شد که سرای خویش را که مشرف بر عمارت حسین خان و عزیز خان بود، به مردم شهر بسپارد تا از آنجا رزم دهند. عزیز خان بدین معنی وقوف یافته شامگاهی با 50 تن سرباز بدانجا شتافت و آن خانه را فرو گرفته، نگاهبانان برگماشت. زین العابدین خان به میان شهر در رفته پناهنده شهریان گشت.

مع القصه در اطراف ارك و باغ، مردم شیراز 25 سنگر فراز کردند و 40 روز بین الفریقین حرب قایم بود و بیشتر این سنگرها با سنگر سرباز افزون از 3 ذرع و 4 ذرع مسافت نداشت. یک روز چنان افتاد که مردم شهر خواستار شدند که عزیز خان در حافظیه حاضر شده سخن از در مدهانت کنند و این جنگ و جوش را خاموش بدارند تا آن گاه که از شاهنشاه ایران منشوری

برسد، پس به هرچه فرمان کند فرمان پذیر باشند و پیمان نهادند که از جانبین افزون از 200 تن کس حاضر نشود.

پس عزیز خان با 200 تن سرباز بیرون شد و چون مردم فارس در خاطر داشتند که او را مأخوذ دارند و با این شرط به مقصود خویش فایز نبودند، لاجرم بعد از بیرون شدن عزیز خان جنگ در انداختند و به سنگرها حمله دادند. حسین خان فرمان کرد تا دهان توپها را بگشادند. چنانکه 40 تن مطروح افتاد و 100 تن مجروح گشت. و از آن سوی چون بانگ توپ و تفنگ گوشزد عزیز خان گشت بی توانی به جانب ارك شتاب گرفت.

مع القصة چون خبر این فتنه در نزد کارداران دولت سمر گشت به داعیان فارس [منشور] گردید که دیگر گرد فتنه نگردند و برحسب فرمان، امیر اصلاان خان پیشخدمت، آن گاه که شاهنشاه منصور از خمسه جانب دار الخلافه کوچ می داد آن منشور را گرفته به سوی شیراز در تك تاز آمد و بعد از ورود موكب پادشاهی به دار الخلافه، احمد خان نوائی نایب ایشیک آقاسی باشی مأمور شد که به شیراز سفر کرده پشت روی این کار را نیک ببیند و مهیج این فتنه را بداند. بعد از ورود احمد خان چون اعیان فارس از احکام شاهنشاه آگاه شدند از جنگ و جوش باز نشستند. پس احمد خان در آن بلده اقامت جست و مردم را به بیم و امید آسایش و آرامش داد، تا آن هنگام که حکام مأمور شدند و حسین خان را برحسب امر محبوس داشتند، چنانکه مرقوم می شود.

ص: 171

فضلعلی خان بیگلربیگی کرمان، در عشر آخر رمضان همی خواست تا به جانب بلوچستان تاختی کند و از قبایل بلوچ، دزدان و راهزنان را که زحمت بازرگانان می کنند فوجی اسیر و قتیل گیرد و از این تاختن و رزم ساختن هم در خاطر داشت که در نزد کارداران دولت معروض دارد که حکومت یزد نیز مرا می باید؛ زیرا که من باید حدود یزد را به نظم کنم و راه کاروانیان را از کرمان به عراق گشاده دارم، چگونه با عدل پادشاه راست آید که زحمت مرا باشد و نعمت حاکم یزد برد.

بالجمله فضلعلی خان پسر خود محمد علی خان را که سرتیپ 2 فوج قراجه داغی بود به نیابت خویش در کرمان بگذاشت و میرزا اسمعیل شیرازی را به وزارت او بازداشت و خود به حدود یزد راه برگرفت. 20 روز بر زیادت در پست و بلند بیابان کمان جلادت بزه کرد و کمین مبارزت گشاد داد و هیچ کس از مردم بلوچ را دیدار نکرد، ناچار عنان به جانب کرمان برتافت. در این وقت خبر وفات شاهنشاه غازی محمد شاه در بلوک رفسنجان سمر گشت و نجفقلی بیگ عامل آن بلوک مسرعی نزدیک فضلعلی خان گسیل داشت تا او را از این غایله آگهی دهد. قبل از وقوف فضلعلی خان این راز در کرمان مکشوف شد. چند تن از پسرهای ابراهیم خان که به اتفاق عبد الله خان صارم الدوله و میرزا اسمعیل وزیر، عزل فضلعلی خان را انتظار می بردند در این وقت همداستان شدند که اگر مراجعت کند او را از دخول کرمان ممانعت فرمایند.

و از جانب دیگر نوائی خان که سرهنگ فوج قراجه داغی بوده و محمد علی خان سرتیپ او را از این منصب بی نصیب داشت در خاطر گرفت که سربازان را با خود انباز کند و محمد علی خان را از مداخلت در امر ایشان دفع دهد و سرباز قراجه داغی [که] بعضی از محمد علی خان خاطر رنجیده داشتند دفع او را می طلبیدند و

برخی که از این شورش و غوغا به امید نهب و غارت بودند با نوائی خان همداستان شدند و با خود گفتند: نخستین باید 2 فوج ملایری و قراگوزلو را که در تحت فرمان صارم الدوله است مقهور داشت آن گاه بر مراد خویش منصور گشت و بر بادگیرهای باغ نظر و دیگر بامها برآمدند و سنگر کردند و مردم صارم الدوله را هدف گلوله ساختند و بسیار کس را به خاک هلاک در انداختند.

فوج ملایری و سرباز قراگوزلو چون بی خبر از کین و کید ایشان بودند، قریب افتاد که پریشان شوند. صارم الدوله چون این بدید شیپور بزد و لشکر خود را انجمن کرده به دفع دشمن برگماشت و مردم او چون نزدیک با قورخانه بودند نخستین قورخانه را بدست کردند و دانستند که با تفنگ جنگ قراجه داغی را به پای نتوانند برد. توپهای باره کوب را بر بادگیرهای افراخته و سنگرهای پرداخته ایشان روی با روی کردند و آتش در زدند. سرباز قراجه داغی را قوت اقامت برفت. ناچار از فراز بادگیر و بام فرود شدند، باشد که از بهر مبارزت از در دیگر بیرون شوند. چون دانستند که قورخانه به دست بیگانه افتاده، دیگر مجال درنگ نیاوردند و پشت با جنگ دادند و هزیمت شدند.

پس عبد الله خان صارم الدوله دست یافت و محمد علی خان پسر فضلعلی خان و نوائی خان سرهنگ و صاحبان مناصب افواج ایشان را گرفته باز داشت و فوجی قراول بر ایشان گماشت. و چون از این کار پرداخت سربازان به جانب خانه فضلعلی خان بتاختند و از سیاه و سفید و طریف و تلید، هرچه در آن خانه بود برگرفتند و برفتند.

از آن سوی فضلعلی خان که مراجعت کرمان می داد، چون به 3 فرسنگی آن بلده برسید از فضیحت لشکر و حبس پسر و غلبه بیگانه و غارت خانه آگاه شد، دانست که در چنین وقت اگر از در چاره بکوشد هم از این شربت بنوشد. پس از همان جا عنان برتافت و تا کبوتر خان که 18 فرسنگ مسافت بود به ایلغار شتافت و در رباطی که به فرمان شاهنشاه غازی خود بنیان کرده بود فرود شد. در آنجا بسیج راه کرده طریق دار الخلافه برگرفت.

و از این سوی، ارك

سلطانی بر صارم الدوله مسلم گشت و در بلده کرمان، موسی خان پسر ابراهیم خان و میرزا اسمعیل وزیر نافذ فرمان شدند و این هر دو با صارم الدوله طریق موافقت می سپردند و او نیز با ایشان به راه مرافقت می رفت تا مبادا علف و آذوقه از او باز گیرند و در حصار ارك كار او دشوار افتد. این بود تا آن گاه که صارم الدوله کاه و جو و دیگر چیزها که بایسته داشت به خط و حواله میرزا اسمعیل به قلعه ارك در برده انباشته کرد.

در خلال این احوال غلامحسین خان پسر ابراهیم خان که جماعتی از اشرار با او یار بودند يك شب در مجلس لهو و لعب وقتی که صافی ایاغ در دماغش اثر کرد بر زبان آورد که اگر حکومت این شهر بهر اولاد ابراهیم خان تواند بود، من از برادرم موسی خان لایق ترم. همگنان آشوب طلب به طلب مال زید و عمر [و] حشمت مجلس خمر، او را آفرین فرستادند و بدین سخن هم دست و هم داستان شدند و روز یازدهم ذیقعه با آلات حرب و ادوات ضرب بر شوریدند و به خانه میرزا اسمعیل تاختن بردند تا او را و موسی خان را دستگیر و عرضه تیغ و تیر سازند. میرزا اسمعیل که این وقت در خانه موسی خان جای داشت، چون این قصه بشنید سخت بهراسید و موسی خان نیز بیمناک شده هر دو تن به اتفاق به میان ارك در رفتند و در جوار عبد الله خان صارم الدوله پناه گرفتند. غلامحسین خان خانه میرزا اسمعیل را عرضه غارت ساخت و از آنجا با جماعت اشرار به میدان گنجعلی خان تاخته رحل اقامت انداخت و دار حکومت را در آنجا مقرر کرد و روزی چند کار بدین گونه رفت.

اما از آن سوی فضلعلی خان که به جانب دار الخلافه می شتافت چون به اردکان یزد رسید، مسرعی از برادرش بخشعلی خان بدو آمد و خطی از میرزا تقی خان امیر نظام بدو داد، بدین شرح که:

برحسب امر شاهنشاه ایران ناصر الدین پادشاه، در حکومت کرمان نافذ فرمان باش و اینک موکب همایون از خمسه رهسپار دار الخلافه است. بعد از ورود به طهران انتظار منشور شاهانه می دار.

فضلعلی خان را این حکم قویدل

ساخت و مراجعت به کرمان را تصمیم عزم داد. از قضا در این وقت محمّد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی قاجار که مأمور توقّف کرمان بود وارد اردکان گشت.

گرفتاری محمّد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی

همانا در عهد وزارت حاجی میرزا آقاسی سعایت دو گونه مردم معتبر بود. یکی آنکه به نهانی در گوش او می گفت که فلان و بهمان دوش انجمنی کردند و به مخاصمت تو مواضعه نهادند، دیگر آن کس که شبیه خط و خاتم مردم را مکتوبی می کرد و بداندیش هرکس بود گناهی بدو می بست و آن مکتوب را به نزد حاجی میرزا آقاسی می آورد. و او بسیار وقت بود که بی فحص و پرسش کمر کاوش استوار می کرد و بی آنکه از کس پرسد این سخنان گفتار تست یا این نامه نگار تست، تا آن بیچاره ذمت خویش را از تهمت بری کند او را از اوج جاه به حضيض چاه می افکند و گناه خویش را نمی دانست و این بزرگ محنتی بود. از کرم یزدانی و رحمت ربّانی، این قدر بود که چون زهادتی داشت و متابعت شریعت می خواست از خونریزی پرهیز می کرد و به قطع مرسوم مردم رضا نمی داد و اگر نه با آن استیلا که در دولت و مملکت، او داشت و آن مردم که نمیمت را در حضرت او بزرگ غنیمت می پنداشتند عجب نبود اگر اعیان ایران را به تمامت خون ریخته باشند و اگر نیز گریخته باشند.

اکنون بر سر سخن رویم. چون در زمان دولت شاهنشاه غازی، حاجی میرزا آقاسی دل با میرزا محمّد خان سرکشیکچی باشی بد کرد، به صوابدید او شاهنشاه فرمان عزل او را براند و به جای او محمّد ناصر خان نصب گشت و قلیل مدّتی بر این برگذشت.

بخشعلی خان قراباغی با چند تن از دوستان او نامه [ای] شبیه به خط محمد ناصر خان انگار کردند و مانند خاتم او نقشی برزدند و او را به خیانت دولت و موذت دشمن مملکت متهم ساختند. و این نامه را چنان تعبیه کردند که چون حاجی میرزا آقاسی آن را برگرفت و برخواند آورنده آن را نشناخت، اما این جنایت را بر محمّد ناصر خان راست پنداشت و بی توانی بخشعلی خان را بفرمود تا او را بیرون دروازه طهران طلب داشته، از غلامان رکابی که در تحت فرمان او بودند چند تن برگماشت

تا او را به کرمان برده، در آن اراضی اقامت فرمودند. [محمد ناصر خان] در این وقت که کارداران دولت سلطان ناصر الدین شاه را در فیصل حق از باطل بینا و توانا می دانست تقبیل سده سلطنت را تصمیم عزم داد و از کرمان تا اردکان برانند.

اما فضلعلی خان چون این بدانست بر وی تاخته دیگر باره او را مأخوذ ساخت و از ملازمانش اسب و استر و سلب و ثروت بگرفت و با جانب کرمان از برق جهنده ترفرفت.

و از آن طرف در کرمان فتنه دیگر حدیث شد. اسمعیل خان برادر کهنتر موسی خان در رفسنجان جای داشت چون منسوب و محصور شدن موسی خان و میرزا اسمعیل را بدانست گروهی از مردم رفسنجان را با خود متفق کرده، آهنگ کرمان کرد و با صارم الدوله و موسی خان مکتوبی فرستاد که اینک من به دفع غلامحسین خان در می رسم شما نیز مردم خود را ساخته جنگ بدارید. صارم الدوله نیز اعداد کار کرد و از دو جانب بر سر غلامحسین خان که این وقت در بیرون آن بلده، مزار میرزا حسین خان را معقل خویش کرده بود بتاختند. مردم غلامحسین خان چون نگران این جوش و جیش شدند، بی آنکه رزم دهند هراسنده گشتند، و پراکنده آمدند.

غلامحسین خان به میان شهر در گریخته به خانه حاجی سید جواد پناهنده گشت. و هم در آنجا بوی سلامت نیافت و به خانه برادر خویش حاجی محمد کریم خان شتافت، گرچه این هنگام حاجی محمد کریم خان در بلده یزد روز می گذاشت، اما خانه او ایمنی داشت. چون روزی چند غلامحسین خان در آنجا به پای برد، خبر رسیدن فضلعلی خان و مراجعت او به کرمان مکشوف شد دیگر باره مخالف و موالف متفق شدند و دفع او را از هر کار واجب تر شمردند.

صارم الدوله توپخانه و سرباز را با موسی خان سپرد و او را با چند تن برادران و جماعتی از مردم شهر به مبارزت فضلعلی خان بیرون فرستاد. چون فضلعلی خان این لشکر را دیدار کرد، دانست که با چنین پیکار حکومت این شهر برقرار نماند،

و در این وقت مسرعی برسید و مکشوف داشت که خسرو خان پسر ابراهیم خان و امامعلی خان یوزباشی که اکنون سرهنگ فوج کرمانی است برحسب فرمان به نظم کرمان در می رسند و مکتوب چند از ایشان به اعیان شهر آورد. از جمله امامعلی خان نگارشی به میرزا اسمعیل فرستاد که فلان غلام با من کیدی اندیشیده او را مأخوذ و محبوس بدار تا من برسم و گناه او را کیفر کنم.

میرزا اسمعیل انجام این امر را با شحنة شهر به شرح کرد و آن غلام تقرّس کرده به خانه ملا علی اعمی که يك تن از علمای آن بلد است پناهنده گشت و شحنة شهر از طلب او باز نمی نشست. پسر ملا علی به نزد پدر رفت و غوغا برداشت که از این پس اقامت شما در این شهر موجب ندامت است؛ زیرا که شحنة شهر به حکم میرزا اسمعیل، مرد پناهنده را از خانه مجتهد بلد خواهنده است. این بگفت و مردم کوی و بازار را به سرای خود خواندن گرفت و انجمنی بزرگ بر ساخت و این پدر و پسر در خاطر داشتند که با فضلعلی خان تقدیم خدمتی کرده باشند، چه گمان آن می رفت که برحسب فرمان کارداران دولت دیگر باره در کرمان حکومت کند. بالجمله ملا حسین پسر ملا علی مردم شهر را به تسخیر ارک بر شورانید و حاجی سید جواد را نیز با پدر متفق ساخت.

چون این خبر به صارم الدوله رسید و این وقت توپخانه و سرباز او به جنگ فضلعلی خان بیرون شده بود، بیم کرد که مبادا مردم شهر بر ارک یورش افکنند و چیره شوند، پس از در معذرت و استمالت مکتوبی چند به شهر فرستاد و هیچ مفید نبود. آن شب را متوقّفین ارک در کمال هول و هراس به صبح کردند. و بامدادان چنان رأی زدند که میرزا اسمعیل به خانه ملا علی اعمی رفته از در ضراعت معذرت خواه شود و توبت و انابت جوید، پس او بامدادان به سرای ملا علی در رفت؛ و این وقت يك نیمه شهر در آنجا انجمن بودند. پسر ملا علی آغاز پرخاش نمود و سخنهای

دلخراش همی گفت.

میرزا اسمعیل چندانکه پوزش و نیایش نمود کس عذر او نپذیرفت و انابت او را اجابت نکرد. سخن از مناقشه به مفاخره انجامید. میرزا اسمعیل گفت نه آخر این غوغای عام از برای یک تن غلام است که بدین خانه پناهنده شد [ه]، من از آن غلام کمتر نیستم و بدین خانه پناه آورده ام، چرا دست من نمی گیرد و عذر من نمی پذیرد؟ این سخن در گوش ملا علی و پسرش باد در چنبر بود.

قتل میرزا اسمعیل شیرازی وزیر کرمان

بالجمله اشرار بخروشیدند و خنجرها بکشیدند و نخستین حاجی زین العابدین برادر میرزا اسمعیل را جراحات فراوان کردند و چنان دانستند که جان بداد، اما او جان بسلامت برد. از پس آن میرزا اسمعیل را با کارد و خنجر پاره پاره کردند و ملا علی و پسرش نظاره کردند. آن گاه حکم دادند تا جسد او را در نمدی پیچیده کشان کشان به میدان گنجعلی خان بردند و در انداختند و اشرار سلب او را از تن مسلوب داشته، عریان بگذاشتند تا مطمح نظاره صغیر و کبیر گشت. در پایان امر، چند تن از طایفه شیخیه بیامدند و او را تکفین و تجهیز کرده با خاک سپردند.

از پس آن برحسب امر کارداران دولت، حاتم خان شهاب الملک مأمور به اصلاح کار فضلعلی خان شد و به کرمان آمد؛ او نیز بعد از ورود این حکومت را از بهر خویشتن همی خواست و در امر فضلعلی خان خلل همی انداخت. چون این قصه معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله منشور حکومت کرمان یافت چنانکه مذکور می شود.

در ذکر آشتگی شهر یزد و طغیان اشرار آن بلده و غلبه محمد عبد الله بر آن جماعت

در زمان دولت شاهنشاه غازی، حسینعلی خان معیر الممالک حکومت یزد داشت و چون خود ملازمت رکاب بر ذمت نهاده بود، دوستعلی خان پیشخدمت خاصه شاهنشاه به نیابت پدر در یزد اقامت داشت و کار حکومت می گذاشت. کارداران

دولت برای استحکام امر حکمرانان آن بلده میرزا علی رضای صدر و میرزا علی و محمد ابراهیم خان پسر عبد الرضا خان یزدی و چند تن دیگر را به دار الخلافه طلب داشتند. بعد از ورود آن جماعت به طهران، روزی چند برنگذشت که شاهنشاه وداع این جهان گفت و این خبر در یزد سمر گشت؛ و آن مردم که قوت رد و منع اشرار داشتند، چون حاضر نبودند، جماعتی از اهالی یزد که آرزوی چنین روز می بردند، انجمنی کردند و نخستین به دروازه های شهر تاخته سربازی که از بهر حراست بود از فراز برج به زیر آوردند و تفنگ و دیگر ادات ایشان را بستند و از آنجا به دور سرای دوستعلی خان رفته حصار دادند. و از جانبین بی آنکه کس را هدف گلوله کنند، تفنگی چند گشاد دادند.

و در این غوغا چند سر اسب از دوستعلی خان به غارت بردند و خنجری از کمر ابو القاسم خان سرهنگ دماوندی باز کردند. صبحگاه دیگر جماعتی از عشیرت تقی خان یزدی، اولاد عبد الرضا خان به پشتوانی و استظهار دوستعلی خان حاضر شده، گفتند ما از نزدیک تو دور نشویم تا شاهنشاه منصور ناصر الدین شاه بر تخت مملکت جای کند و منشور او بدین بلد برسد. دوستعلی خان که خاطری آزرده داشت اجابت این مسئلت نکرد و راه دار الخلافه برگرفت و ابو القاسم خان سرهنگ نیز از قفای او آهنگ کرد.

در این وقت اشرار شهر یک باره جنبش کردند و بهر اخذ اموال مردم شورش گرفتند و در هر محله یک تن از آن مردم شریر بر دیگران امیر گشت. در محله گازرگاه، محمد نامی را که در میان اشرار سخت بازو و توانا بود رئیس کردند و این محمد خود در زیارت جاها، به بیع و شرای شمع، کار معاش راست می کرد و پدرش عبد الله، دهلیزیان کاروانسرای تجارت بود.

بالجمله نخستین، محمد از یک تن تاجر مجوس 300 تومان زر مسکوک به قهر و غلبه مأخوذ داشت و بر جماعت اشرار قسمت کرد. آن گاه حکم داد که دست از غارت و غنیمت بازدارند و در حفظ و حراست اموال مردم خویشتن داری نکنند. از این روی

مردمان دوستدار او شدند و او بر جمیع اشرار غلبه جست و تمامت محلات شهر را به تحت فرمان کرد؛ و این وقت تاجران و مالداران به رضای خود هرکس بدو سیم و زر به هدیه می فرستاد و او به اشرار بذل می کرد و در امر خویش استوار می زیست. این بود تا شاهنشاه ایران وارد دار الخلافه طهران شد و حاجی بیژن خان حکومت یزد یافت، چنانکه در جای خود مرقوم خواهد افتاد.

در ذکر جلوس شاهنشاه ایران سلطان ناصر الدین شاه در تبریز و سفر کردن به طهران و وقایع بعد از ورود به دار الخلافه

اشاره

چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار به دار القرار سفر کرد، ارکان دولت و شناختگان مملکت که در دار الملک طهران اقامت داشتند هم دل و هم زبان، ولیعهد گردون مهد سلطان ناصر الدین شاه را چشم به راه نشستند. مهد علیا و ستر کبری، والده شاهنشاه، نخستین به جانب فرزند مکتوبی فرستاد و آگهی بداد، وزیران مختار دولت روس و انگلیس نیز هر یک به قونسول خویش نامه کردند تا شاهنشاه نو را از قصه آگاه کنند.

بالجمله نخست نامه دالغورکی وزیر مختار روس به انشکوف که در تبریز قونسول بود، رسید بدین شرح که: «محمد شاه سخت مریض است و مرض او چنان صعب افتاده که طیبیان دانشمند از مداوا و معالجت او دست بازداشتند». انشکوف که این وقت در نعمت آباد از بهر بیلاق اوتراق داشت، چون این مکتوب بر خواند بر اسبی رهوار برنشسته شتاب کنان به تبریز آمد و در 6 ساعتی شب یازدهم شوال به در سرای سلطان ناصر الدین شاه حاضر شده و به دستگیری دربان و حاجب معروض داشت که مرا امری واجب افتاده که در این نیم شب خویشتن را بدین رنج و تعب انداخته و تا بدین جا تاخته ام.

لاجرم شاهنشاه اجازت کرد تا حاضر پیشگاه شد. پس مجلس را از بیگانه

پرداخت و انشکوف مضمون نامه را مکشوف ساخت. شاهنشاه ایران که آیت یزدان بود چون کوه پابرجای، هیچ آشفته رأی نگشت و انشکوف را رخصت انصراف داد و از پس آن کس به طلب میرزا فضل الله نصیر الملک که این هنگام منصب وزارت داشت فرستاد و او را حاضر کرده، قصه این غایله را با او حدیث کرد. نصیر الملک از اصغای این خبر پای از سر ندانست، همی خواست دیوانه شود و اگر نه از هوش بیگانه گردد. شاهنشاه بانگ بر او زد که:

با خویش باش و رأی خویش تیره مکن. این هنری نباشد که روز آسایش، خرد مردم را آزمایش کنند. مرد عاقل آن است که در مهالك پر آفت و مسالك مخافت عقل خویش را پریشیده نسازد و از طریق حزم و رویت به چاره پردازد. اگرچه در مصیبت پدری مانند محمد شاه هرگاه در تمامت عمر مرا تعزیت گویند و تسلیت فرستند هنوز اندک باشد اما نتوان طریق سوگواری برداشت و زمان ملک و مملکت را از کف فرو گذاشت تا بندگان خدای را قدر و ارج برود و پایمال هرج و مرج شود و اگرچه مرا آن قدرت است که يك تنه بر اسب خویش برنشینم و تا دار الخلافه برانم و بر تخت ملک جای کنم، چه مردم ایران را خاطر به خیال من گلشن است و چشم به موکب من روشن، اما این گونه حرکت حشمت سلطنت را نقصانی باشد. باید قورخانه و توپخانه و لشکری لایق به دار الخلافه کوچ داد. اگرچه خراج آذربایجان را من به تمامت بذل کردم، اما هنوز معادل 30000 تومان زر مسکوک در نزد گنجور من حاضر است آن را نیز برگیر و اعداد لشکر و بسیج سفر کن.

نصیر الملک زمین خدمت بیوسید و باز خانه خویش شد و میرزا تقی خان وزیر نظام که شرح حال او و سفارت او به ارزن الروم در کتاب تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم شد، هم در این وقت بر حسب فرمان به خانه نصیر الملک آمد و الله ویردی خان پسر قاسم علی خان را که یاور توپخانه بود با خود بیاورد و بی اینکه دیگر مردم را از این داهیه دهیا آگهی دهند، به اعداد لشکر و بسیج سفر پرداختند. نخستین 700 تن

توپچی بهارلو که در دهخوارقان سکون داشتند طلب نمودند و کار 16 عراده توپ و قورخانه راست کردند و فرمان کردند تا از سربازان، فوج مراغه و فوج ناصریه و فوج مرندی برگ و ساز خود را کرده فراز درگاه آیند و این کارها را در روز یازدهم شوال به ساز کردند و هیچ کس را آگاه از این راز نساختند.

شب دوازدهم مسرعی که وزیر مختار انگلیس به قونسول خویش فرستاده بود برسد او نیز نوشته بود «شاهنشاه غازی را مرضی صعب طاری شده و واجب افتاده که سلطان ناصر الدین شاه به قدم عجل و شتاب راه برگردد» و هم چنان حاجی میرزا آقاسی مکتوبی به علی خان ماکوئی، که این وقت سردار کل عساکر منصوره بود، فرستاد او نیز در شدت مرض شاهنشاه و سرعت سیر سلطان ناصر الدین پادشاه شرحی بلیغ رانده بود. واصل واصلی نایب سفارتخانه روسیه، و ایت صاحب نایب سفارت انگلیس نیز برسدند و از شدت مرض شاهنشاه خبر آوردند. عصر روز دوازدهم شوال مسرعی ناعی در رسید و از ستر کبری و مهد علیا و سلیمان خان خانان مکتوبی آورد و در آن کتاب به وفات شاهنشاه غازی تصریح شده بود و این خبر نیز در شهر تبریز پراکنده شد.

در این وقت سفرای دول خارجه به درگاه آمدند و چنین رأی زدند که شاهنشاه ایران اگر همه با 100 تن غلام رکابی باشد باید دو اسبه سفر طهران فرماید.

شاهنشاه گفتار ایشان را پذیرفتار نشد و فرمان کرد تا فوج چهارم و فوج مخبران شقاقی حاضر شوند و 4000 سوار از جماعت طالش و شاهیسون نیز انجمن کرد و بفرمود تا 1500 باب خیمه در مدت 7 روز از بهر سپاه بساقتند.

چون این کارها بپرداخت به صوابدید ستاره شناسان ساعتی فرخنده و مبارک اختیار کردند. در سال 1264 ه. چون چهار ساعت از شب چهاردهم شوال سپری شد، در دار السّ لطنه تبریز بر تخت سلطنت جای کرد و تاج پادشاهی بسر بر نهاد. قاطبه علما و فضلاى آن بلد و تمامت امرا و بزرگان آن اراضی در پیشگاه سلطانی حاضر شدند و جلوس مبارکش را تحیت و درود فرستادند

و از شاهزادگان بزرگ حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و محمد تقی میرزای حسام السلطنه به تقبل آستانه شاهانه شاکر و شادمانه گشتند.

روز دیگر میرزا تقی خان وزیر نظام و میرزا جعفر خان مشیر الدوله مبلغی از زر و سیم از بازرگانان به وام گرفتند و تجهیز لشکر کردند و فرمان رفت که میرزا جعفر خان متوقف در تبریز بوده، امور دول خارجه را نگران نیک و بد باشد.

در این وقت کارداران حضرت معروض داشتند که بزرگان ماکوئی در مدت وزارت حاجی میرزا آقاسی امارت بلدان و امصار داشتند و از طریق اجحاف و اعتساف مال فراوان فراهم کرده به جانب ماکو حمل دادند و گنجینه ها نهادند، صواب آن است که علی خان ماکوئی را مأخوذ داشته فرمان رود تا اندوخته ایشان را به مصادره اخذ کنند. چه این جماعت افزون از تعدی با رعیت به حکم اوارجه نگاران حملی گران از منال دیوان مأخوذ ساخته و کس به جمع و خرج ایشان نپرداخته.

شاهنشاه دریا دل فرمود ما را چشم برگشودن بلاد و فتح مسالك است نه بر جریده حساب و فرد فذلك، و علی خان را رخصت کرد تا مراجعت به ماکو کرده، در سرای خویش اقامت کند. و این علی خان را دو ماه از این پیش شاهنشاه غازی به صوابدید حاجی میرزا آقاسی به سرداری کل عساکر منصوره فرمان فرستاده او را به شمشیری که قبضه آن مرصع به الماس بود و نشانی که مکمل به جواهر شاهوار، تشریف کرد و میرزا تقی خان وزیر نظام به مبارکباد این محل و منصب در تبریز بساطی درخور بگسترد و طوی لایق بکرد.

مع القصه روز نوزدهم شوال 10000 تن از ابطال رجال سواره و پیاده التزام رکاب را آماده شدند و شاهنشاه ایران از تبریز بیرون شده در باسمیج [- باسمنج] فرود آمد و فرمان کرد که در همه راه 14 عراده توپهای باره کوب را با قورخانه از پیش روی لشکر عبور دهند و 2 عراده توپ که به وزن ثقیل نباشد با اسبهای جنیبت جنبش دهند.

بالجمله در باسمیج امرای ایران و صناید مملکت عرایض و ذرایع

متوالی گشت که ما همه بندگانیم خسروپرست. چشمها به راه در گشاده است و جانها بهر نثار آماده. هرچه زود آئی هنوز دیر است و هرچه شتاب گیری به صواب باشد. و قصه کراهت خویش را از حاجی میرزا آقاسی و فرار او را به شاهزاده عبد العظیم نیز معروض داشتند و خروج سیف الملوک را با دعوت ملکانه و سلوک او را تا به زندانخانه هم بنگاشتند.

پس شاهنشاه ایران روز دیگر از باسمیج کوچ داده به سعدآباد براند و از آنجا به اوجان آمده، یک روزه اوتراق فرمود تا سواره طالش الحاق یافت و از آنجا تا چمن توپچی طی مسافت فرمود. و هم در آنجا یک روز لشکرگاه کرد و احمد خان نوائی نایب ایشیک آقاسی را مأمور کرد تا از پیش روی سفر کند، و در هر منزل علف و آذوقه سواره و پیاده را آماده بدارد و سپاه خمسه را نیز حاضر کند تا بعد از ورود موکب پادشاهی به زنجان ملتزم رکاب شوند.

و در این وقت چون محمد خان زنگنه امیر نظام جای به جهان جاوید داشت و علی خان ماکوئی نیز روی به وطن گذاشت هیچ کس بر تمامت سپاه ایران نافذ نبود.

میرزا تقی خان وزیر نظام که هم در این سفر در تجهیز لشکر تقدیم خدمتی کرده بود وقت را غنیمت شمرد و از کارداران دربار خواستار شد تا منصب و لقب محمد خان زنگنه با او تفویض شود و در آن منزل منصب جلیل امیر نظامی یافت و بدین نام بزرگ، نامی گشت.

و در این جا شاهنشاه را کاری بزرگ پیش آمد؛ زیرا که حاجی میرزا آقاسی در وزارت شاهنشاه غازی محمد شاه خراج ایران را چنان بذل کرد و به تیول و سیورغال و اکرام و افضال مردم مقرر داشت که هر سال دو کرویر تومان خرج ایران از دخل ایران بر زیادت بود نه شاهنشاه مبرور را در این امر از کثرت جود پرسشی می رفت نه وزیر مغرور را در این کار نکوهشی بود.

در این هنگام سلطان ناصر الدین شاه با خود همی گفت که اگر کار چون دولت ماضی کنم، مردم ایران از نیافتن حق خویش ناراضی باشند و اگر بر خرج

ایران بیفزاییم و حمل رعیت را گران کنم در یوم یقوم حساب چه جواب خواهم گفت. پس صواب آن است که از میان مردم ایران يك تن را که به حزونت خلق و خشونت خلق و سورت خوی و غلظت طبع بر همه کس افتخار کند اختیار کنم که نه از لطف جوانان شکوه بیند و نه بر ضعف پیران اندوه خورد. و حشمت امیران و نعمت فقیران را به يك میزان ساخته کند و حیلۀ لئیمان را با نالۀ یتیمان به يك امتحان سنجیده آرد تا چون قطع مرسوم شاهزاده معیل کند طبعش علیل نشود و چون بر تیول مردی دبیر خط ترقین (1) کشد، از تدبیر او خاطرش ملول نگردد، بلکه تا آن گاه که جمع و خرج ایران را برابر نکند رحم بر مادر و برادر نکند.

در میان همه مردم ایران این هنر را در ناصیه استعداد میرزا تقی خان امیر نظام مطالعه فرمود. عجب آنکه اگر در میان بزرگان ایران 100 کس را از بهر وزارت نامزد می کردند، هنوز نوبت به او نمی افتاد و این نبود جز از کیاست طبع و فراست خاطر شاهنشاه، چه گفته اند دل پادشاه را با ملکوت خدایی راه باشد و ارباب دول در بیش و کم ملهم باشند.

بالجمله شاهنشاه ایران دل بر آن نهاد که صدارت اعظم را به میرزا تقی خان مفوض دارد و این از فتح اقلیمی و گشودن کشوری نامبردارتر بود، چه مهد علیا و ستر کبری و تمامت شاهزادگان و قاطبۀ اعیان و بزرگان و جمهور قواد سپاه و صنایع درگاه جز این می نمودند و خواستار جز این بودند. با اینکه شاهنشاه ایران هنوز 17 و اگر نه 18 ساله بود، همان که خواست کرد و همان راه راست بود؛ اما هیچ کس را از مکنون خاطر آگهی نداد. اکنون با [ز] سر سخن رویم.

بخشعلی خان یوزباشی قراباغی به فرمان مهد علیا و صوابدید امرا با 2 عراده توپ و 1500 تن سوار از دار الخلافه تا چمن توپچی راه برید و پیوسته لشکرگاه گشت و میرزا نظر علی حکیمباشی قزوینی چنانکه تفصیل آن در تاریخ محمد شاه مرقوم شد، بعد از آن منزلت و تقرّب در حضرت،

ص: 185

مأمور به اقامت در قم گشت و تاکنون در بلده قم روزگار می گذاشت، این هنگام حرکت موکب پادشاهی را از آذربایجان بدانست، از قم به قزوین براند و در آنجا 600 تن سوار افشار قزوین را تحریض داده، با خود برداشت و او نیز در چمن توپچی به کنار لشکرگاه آمد. شاهنشاه فرمود «میرزا نظر علی را که گفته بود بی فرمانی کند و از قم بدین حضرت راه برگیرد؟» پس حسن خان پسر حاجی بیژن خان را که غلامان تفنگچی در تحت حکم او بودند بفرمود که نصیر الملک را بگو تا منشوری صادر کند و بدان حکم چند تن غلام تفنگچی، میرزا نظر علی را برداشته تا به ارض قم کوچ دهند و در آنجا سکون فرمایند. لا-جرم چند تن از غلام تفنگچیان بسیج سفر و ثروت میرزا نظر علی حکیمباشی را مأخوذ داشته او را به دار الامان قم تحویل دادند.

چون در این وقت خیر ورود میرزا آقا خان وزیر لشکر به دار الخلافه معروض افتاد، و امرای درگاه به اتفاق از ورود او اظهار وحشت و دهشت کرده بودند، شاهنشاه دانا همی خواست که تا ورود موکب پادشاهی امرا از خشیت و تباهی آسوده خاطر باشند، هم خطی به دار الخلافه فرستاد که میرزا آقا خان وزیر لشکر دیگر باره سفر کاشان کرده بماند تا شاهنشاه بعد از ورود به طهران او را بخواند. چون این حکم را به دار الخلافه آوردند، وزیر لشکر گفت:

من از این آمدن بدان خاطر بودم که تسکین فتنه مازندران کنم و نگذارم به دست امرای ایران که در طهران اقامت دارند کاری افتد که مورث ندامت باشد. منت خدای را که بر این هر دو آرزو فایز شدم و اکنون که شاهنشاه در می رسد، از این دو غایله قلب مبارکش را هیچ اکراه نخواهد بود، پس وقت باشد که اطاعت فرمان سلطان کنم و مراجعت کاشان گیرم.

چون کار بدین جا پیوست صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس به میان ارك سلطانی درآمدند و در خدمت مهد علیا و ستر کبری معروض داشتند که سالها است دولت انگلیس و ایران با هم از در مودت و موالاتند و سود یکدیگر را از دست

نمی گذارند. ما از قبل دولت خود ابلاغ این خبر می کنیم که هرگز رضا نخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر از این در دور باشد؛ و از آن سوی کارداران مهد علیا نیز مراجعت او را راضی نبودند. وزیر لشکر چون در میان بوك و مکر افتاد و بیم کرد که از مراجعت او دولت انگلیس رنجیده شود و از اقامت او امر زبان ملامت باز دارند و بگویند چرا بی اجازت طریق حضرت گرفت، پس تدبیری نیکو بیندیشید.

در هنگامی که صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس و تمامت امرائی که در ارك جای داشتند و هم چنان خادمان حضرت مهد علیا همه انجمن بودند، روی به آن جماعت کرد که «اینك جنگ و جوش بگذارید، این اختلاف کلمه از آن در است که من بی فرمان بدین در آمده ام و این رأی بر خطا باشد. همانا من به فرمان آمده ام» و دست در گریبان برده دستخط مبارك شاهنشاه را که در ایام ولایت عهد بدو داد و به محل منیع امارت میعاد نهاد، چنانکه شرح آن در تاریخ محمد شاه رقم شد بیرون کرد و گفت «من به حکم این منشور تا بدین جا تاخته ام و هم اکنون به سرای خویش در خواهم رفت و استوار خواهم نشست، تا آن گاه که شاهنشاه فراز آید، گر بکشد حاکم است ورنه بنوازد رواست». دوست و دشمن چون آن خط بدیدند زبانها به کام درکشیدند. پس وزیر لشکر از ارك سلطانی به سرای خویش در رفت و برادر او میرزا فضل الله امین دیوان هم در خانه خویش جای گرفت. اکنون به داستان خویش بازگردیم.

از چمن توپچی موکب سلطانی کوچ بر کوچ تا به سلطانیه طی مسافت کرد و در میان زنجان و سلطانیه، خسرو خان گرجی به اتفاق علی خان سرتیپ فراگوزلو و دو فوج سرباز به تقبیل سده سلطنت جبین مسکنت بر خاک نهادند، چه از آذربایجان فرمان شد که خسرو خان کردستان را به رضا قلی خان بگذارد و طریق حضرت بردارد.

بالجمله روز ورود شاهنشاه به زنجان دو فوج قدیم و جدید خمسه با 1500 تن سوار پیوسته رکاب شدند و 1500 سوار شاهیسون نیز از راه

برسید و شاهنشاه ایران در سلطانیه يك روز لشکرگاه کرد و عرض سپاه دید و توپخانه و قورخانه و تمامت سواره و پیاده را از پیشگاه حضور عبور داد. هم در اراضی خمسه محبعلی خان ماکوئی چنانکه مذکور شد از کرمانشاهان به درگاه پیوست. بی فرمانی کردن و بی حکم طلب به حضرت آمدن او موجب سخط و غضب گشت. فرمان رفت تا او را مأخوذ داشته بند بر نهادند و ادات حشمت و ثروت او را باز گرفتند. آن گاه فوج خمسه را مأمور به توقف زنجان فرموده، افواج قراگوزلو را اجازت مراجعت به خانه داد، تا خویشتن را برگ و ساز کرده ساخته سفر خراسان باشند و عمّ خویش عبد الله میرزا را به حکومت خمسه بازگذاشت و میرزا شفیع تویسرکانی را به وزارت او بداشت.

آن گاه از اراضی خمسه رهسپار قزوین گشت. فوج افشار قزوینی و سوار ایل والوسی که در نواحی قزوین سکون دارند تمامت حاضر رکاب شدند و چون ایشان را ملازمت رکاب واجب نبود، مأمور به توقف در قزوین آمدند.

و هم از آنجا طریق دار الخلافه برداشت. مردم طهران، تمامت شاهزادگان و جمهور امرا و قاطبه اعیان استقبال شاهنشاه را راه برگرفتند، جز محمد حسن خان سردار ایروانی که در عرض راه از دربار سلطانی بدو خطی آمد که ما را مسموع افتاد که بیرون قانون چاکری جنبشی همی کنی، اگر از این پس سر از سرای خود به در کرده [ای] بفرمایم تا سرت برگیرند. لاجرم محمد حسن خان ملازم سرای خویش بود و دیگر مردم، فوج از پس فوج شتاب می گرفتند و در عرض راه به رکاب می پیوستند. من بنده به اتفاق میرزا شفیع صاحب دیوان بدان سوی سلیمانیه تاختیم و خاک پی اسب سلیمان زمان را توتیای دیده ساختیم و به عواطف شاهانه قرین مفاخرت بی کرانه آمدیم.

مع القصّه موبک پادشاهی بدین شکوه و فرهی از سلیمانیه به قریه یافت آباد نزل فرمود و سرپرده سلطنت افراخته گشت. امرائی که در ارک جای داشتند بدین حجت که ارک سلطانی را نتوانستیم تهی گذاشت تا بدین وقت پذیره سلطان نکرده بودند، در یافت آباد زمین بوس درگاه کردند. میرزا نصر الله صدر الممالک هنوز

خود را صدر اعظم می پنداشت و آرزوی اقامت در سرای حاجی میرزا آقاسی داشت، در یافت آباد که روی امر و نهی پادشاه با میرزا تقی خان امیر نظام گشت و سرای حاجی میرزا آقاسی برای مقام او تعیین یافت مردمان تفرّس کردند که امارت نظام و صدارت اعظم خاصّ او خواهد بود.

صدر الممالک و جماعتی دیگر از بزرگان در تخریب این امر از قدرت خویش بر زیادت جنبش کردند و کوشش ایشان را با تشیید حکم پادشاه مناطحت کوه و کاه بود و در این منزل چون صدق نیت و حسن طویت میرزا سعید خان که اکنون وزیر دول خارجه است مکشوف افتاد و مکانت او را در فضل و ادب و استقرای نظم و نثر عجم و عرب و استیفای چندگونه خط و استقصای چندگونه لغت باز دانستند شاهنشاه ایران به صلاح و صوابدید میرزا تقی خان تحریر رسایل خاصّه و ترقیم اسرار مکتومه را با او مفوض داشت.

بالجمله روز دیگر که جمعه بیست و یکم شهر ذیقعدة الحرام بود شاهنشاه ایران از یافت آباد به شهر طهران درآمد و میرزا تقی خان را هر ساعت به رأفتی دیگر خلعت کرد و نام بزرگان و اشراف را جریده کردند که شب شنبه بیست و دوم ذیقعدة میان سرای سلطنت، پیش روی عمارت کلاه فرنگی، حاضر شوند، و به حکم ارداد ستاره شناسان و رصدانان، چون 7 ساعت و 20 دقیقه از شب سپری شد، شاهنشاه جوانبخت رخت سلطنت را که از هفت پدر به میراث داشت طلب فرمود و تاج کیانی را که چهار من به میزان از یاقوت رمانی و دیگر جواهر شاهوار ترصیع یافته بر سر نهاده و بازوبندهای دریای نور و تاج ماه را که بعضی از جواهرش را از تحدید قیمت بیرون نهاده اند بریست و رشته های لالی منضود را که هر دانه با بیضه کبوتر در برابری ترانه دارد، حمایل کرد؛ و شمشیر الماس را که در دست چنین پادشاهی جهان بگشاید بر میان بست، و بر تختی مرصع و مکمل برنشست. حاضران حضرت، رده بستند و رکعا سجدا تحیت و تهنیت گفتند. من بنده نیز چون کرمک شب تاب بر دیدار آفتاب نگران بودم و بر آن جلوس مبارک یاسین

و هم در آن شب میرزا تقی خان امیر نظام را به جامه ای که حواشی آن به تمام از مروارید آبدار تنضید داشت خلعت شاهوار رسید و نام اتاییگی و صدارت اعظم با امیر نظام توأم گشت و رتق و فتق تمامت امور به خط و خاتم او مسلم آمد.

از پس آن روز دوشنبه بیست و چهارم ذیقعدة الحرام شاهنشاه ایران بارعام در داد و در سرای فسیح سلطانی و ایوان بزرگ جهانبانی بر تخت مرمر با تاج کیانی جلوس فرمود و صنادید امرا به شربت جلاب و شیلان(1) کامیاب و شیرین روان شدند.

و از پس آن میرزا تقی خان بر وساده وزارت جای ساخت و به نظم مملکت و تقویم امر و سلطنت پرداخت. محمد حسن خان سردار را خواستار شد تا شاهنشاه گناهی را معفو داشته از ملازمان درگاهش ساخت. آن گاه بزرگان ایران را يك يك و دو دو در محضر خویش طلب داشته با ایشان سخن در انداخت و گفت: «نخست بگوئید آیا مرا به وزارت اعظم پذیرفته اید و آنچه حکم کنم گردن نهاده اید یا پرده مخالف خواهید نواخت.» ایشان چون دیدند اکنون این کار بر او استوار گشته و بر مسند حکمرانی کامکار نشسته، ناچار بدین قضا رضا دادند و به اطاعت و متابعت او مواضع نهادند.

تدبیر کردن میرزا تقی خان امیر نظام با میرزا آقا خان وزیر لشکر در جمع و خرج ایران

میرزا تقی خان از آن جماعت خاطر آسوده کرد و حفظ امور جمهور و نظم حدود و ثغور را وجهه همت ساخت، و چون بیشتر در آذربایجان روزگار برده بود، بر امر عراق و مملکت ایران احاطتی لایق نداشت و از پیش شناخته بود که در کار کشور و امر لشکر هیچ کس چون میرزا آقا خان وزیر لشکر دانا و بینا نباشد. چه از زمان پیش که مستوفی لشکر یا وزیر نظام بود، در تحت فرمان وزیر لشکر کار می پرداخت و هنر او را در هر کار نیکو می شناخت. و این هنگام دانسته بود که عقدهای درهم بافته و برهم تافته امور ایران را جز به سر انگشت تدبیر وزیر لشکر نتواند گشود، ناچار با او طریق موافقت و مرافقت

گرفت و شرط وداد و پیمان اتحاد محکم کرد، و در جزوی و کلی امور مشورت او را مقدم داشت و به دست او مشکلات مملکت و معضلات دولت را سهل دانست، و زبان او را مفتاح ابواب بسته دول خارجه شمرد.

و در این وقت بنیان امر خویش را به ترخیص این قواعد و تشیید این مبانی استوار یافت و با دل قوی، دبیران حضرت و مستوفیان درگاه را طلب نموده جریده جمع و خرج حساب ایران را از ایشان بجست و 2 کرویر تومان خرج را بر جمع افزون یافت. پس طبقات شاهزادگان بزرگ را تا چاکران خرد نام هرکس را از مستوفیان درگاه و عارضان سپاه همی بخواست و از مرسوم و مواجب ایشان لختی بکاست و در این امر وضع و شریف و قوی و ضعیف را به یکدست بهره فرستاد تا هیچ کس را به کس سخره نباشد.

و من بنده با اینکه در حضرت شاهنشاه به منصب استیفا فخری بزرگ داشتم و در انشاد قصاید لالی فراید نثار حضرت می بردم و تاریخ اقالیم سبعة جهان و اقسام خمسة زمین را از ده زبان ترجمانی کرده نگار می دادم و روایت عرایض قریب و بعید را در بار عام بین یدی الاعلی بدان ذلاقت و طلاقت می کردم که مورد تحسین پادشاه می افتاد و وقت آمد که 2000 کس در پیشگاه حضور انجمن شد و حامل فتحنامه نرسید من بنده قرطاسی بیاض برگرفتم و بی لکنت زبان تا به آخر رفتم، بالجمله با تقدیم چندین خدمت، میرزا تقی خان معادل 2000 تومان زر مسکوک از مرسوم و مواجب من بنده بکاست، الا آنکه میعاد نهاد که چون این کار بر میزان نهم با تو دو چندان دهم، وزیر - لشکر نیز آنچه وی بر ذمت نهاد ضمانت کرد.

مع القصة کار بدین گونه کرد. چندانکه جمع و خرج خراج ایران را با هم برابر بداشت.

از پس آن به نظم بلدان و امصار پرداخته به صوابدید شاهنشاه ایران فرمان کرد تا اسکندر میرزا به حکومت قزوین بیرون شد و میرزا موسی مستوفی تفرشی وزارت قزوین یافت و ایشان در عشر آخر ذیحجه به جانب مقصد شتافتند؛ و شاهرخ میرزای پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس مأمور به حکومت کاشان گشت و محمد کاظم خان پسر محمد حسین خان کاشی به وزارت او نامبردار آمد و در خدمت او طریق کاشان گرفت.

از این پیش، در ذیل تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه، قصه خراسان و تاختن شاهزاده حمزه میرزا بدان اراضی و هزیمت شدن حسن خان سالار تا بدانجا که سالار و جعفر قلی خان کردشادلو به سرخس گریختند و شاهرخ خان قاجار در بخارا جای کرد، مرقوم شد. هم اکنون این سخن از آنجا که باز شد فراز می آید.

آن گاه که شاهزاده حمزه میرزا به خون محمد علی خان ماکوئی از مشهد مقدس به جانب بزنجره کوچ می داد، و صمصام خان را با یک فوج سرباز در ارک مشهد بازگذاشت و نیابت حکومت خویش را بدو تفویض کرد، و او با مردم آن بلده کار به عدل و نصف همی کرد. سرکردگان لشکر که چون دیگر چاکران جز کین و کید یکدیگر را نجویند و در حضرت جز بر بد هم سخن نگویند، بر صمصام خان حسد بردند. چون حمزه میرزا از بزنجره مراجعت کرد و به جهت غزارت میاه و خضارت گیاه 40 روزه در چمن گاو باغ اوتراق کرد، وقت یافته زبان به شکایت و سعایت صمصام خان گشودند، چندانکه حمزه میرزا او را حاضر خدمت ساخته، مصطفی قلی خان سرتیپ همدانی را با دو فوج سرباز همدانی و افشار به جای او نصب کرد.

بعد از ورود او به مشهد سرباز افشار و همدانی سر به نافرمانی بر آوردند و دست تعدی به اموال و ائصال رعیت شهر و حومه فرا بردند تا بدانجا که مردم خرمنهای اندوخته و حبات انباشته را در بیرون شهر بگذاشتند و حراست زنان و فرزندان خود را مقدم داشته، به خانه های خود در رفتند. و حمزه میرزا چون بر سران سپاه حکمی که لایق بود روان نداشت، بعد از اصغای این خبر کار به مسامحت گذاشت. و از آن سوی مردم لشکرگاه از بهر علف و آذوقه به هر دیه و قریه در می

رفتند و مانند اهل غارت و یغما هر چه می یافتند برمی گرفتند.

لا-جرم مردم خراسان يك باره رنجیده خاطر شدند و از طرف دیگر میرزا محمد خان پسر آصف الدوله که بعد از ورود حمزه میرزا به خراسان با عشیرت آصف الدوله و سالار در بقعه شریفه حضرت رضا علیه الصلوة و السلام پناهنده گشته و تاکنون در آنجا می زیست، در این وقت فرصتی بدست کرده، مردم شهر را يك يك و دو دو در تحت قبه مبارکه دیدار همی کرد و در فتنه و شورش مواضعه همی نهاد. و از قضا هم در این هنگام در چمن گاوباغ خبر به حمزه میرزا بردند که حسن خان سالار و جعفر قلی خان شادلو لشکری انبوه از ترکمانان برداشته از سرخس تا آق دربند تاخته اند. اراض خان سرخسی نیز با ایشان کوچ می دهد، باشد که در نواحی مشهد غارتی برند و غنیمت گیرند.

مقاتله ترکمانان سرخس با لشکر خراسان

حمزه میرزا بعد از اصغای این خبر، نخستین، جمعی از سواران عراقی را فرمان کرد تا به اراضی کال یاقوتی رفته حدود خراسان را از شر دشمن نگران باشند و از قفای ایشان، ابراهیم خلیل خان را با بعضی از توپخانه و سرباز و سوار خراسانی بتاخت و این هر دو لشکر در کال یاقوتی با هم پیوستند و ایشان را آگاهی آمد که جعفر قلی خان و سالار تا به ارض نظریه رانده اند و راه نزدیک کرده اند. لاجرم سواران عراقی و خراسانی به استقبال جنگ ایشان استعجال کردند.

جعفر قلی خان چون این معنی را بدانست لشکر خویش را در کمینگاهی بازداشت و خود را با معدودی در پیش روی لشکر نمودار کرد. چون سوار عراقی و خراسانی او را دیدار کردند و اسب برجهاندند و از دنبال ایشان برانندند. جعفر قلی خان گاهی ستیزنده و گاهی گریزنده، سواران را از میانه توپخانه و سرباز به مسافتی بعید دور افکند، آن گاه مردم او کمین بگشادند و سواران عراقی و خراسانی را در میان پره خویش افکندند و از چارسوی رزم دادند. و عبد الله خان صاین قلعه [ای] را با دو برادرزاده به ضرب گلوله تفنگ از اسب در انداختند. جماعتی از سواران صاین قلعه و شاهیسون و دیگر قبایل مقتول شدند و جمعی اسیر گشته بقیة السیف هزیمت

شده تا به میان سرباز و توپخانه عنان نکشیدند.

ابراهیم خلیل خان چون این بدید سران سپاه خراسان را خطاب کرد که شما را با سالار مواضعه در میان است و این تباهی که در سپاه ما افتاده، چندانکه جمعی سر بدادند و گروهی پشت با جنگ کردند همه از حیلت و نیرنگ شما بوده. و هم اکنون از میان لشکر آذربایجان و عراق به یک سوی شوید و جداگانه اوتراق کنید. و محمد حسین خان هزاره را با 500 تن سوار و دیگر سواران خراسان را به لشکرگاه خویش راه نگذاشت. مردم خراسان یک باره دل آزرده شده، سخن بر آن نهادند که هنگام فرصت طریق مخالفت سپارند و این خبر به شهر مشهد فرستادند. مردم آن بلده در کار عصیان و طغیان قویدل شدند. و از آن سوی چون قصه قتل عبد الله خان صاین قلعه [ای] و هزیمت لشکر را حمزه میرزا بدانست ناچار از چمن گاوباغ کوچ داده تا کال یاقوتی به تعجیل طی مسافت کرد.

در این وقت حاجی بیگلربیگی از تحت قبه مبارکه اعلان کلمه عصیان را تصمیم عزم داد و چند تن از اشرار شهر را با خود متفق کرده و رجب مروی را نیز طلب نمود و این رجب از جمله غلامان رکابی بود که بر حسب حکم حمزه میرزا در تحت فرمان جعفر قلی میرزا پسر محمد ولی میرزا می زیست. هنگام توقف حمزه میرزا در چمن گاوباغ آلوده عصیانی گشت و جعفر قلی میرزا به زخم چوبش زحمت فراوان کرد. لاجرم رجب به شهر مشهد گریخته به صحن قبه مبارکه پناه برد و این هنگام با حاجی میرزا محمد خان بیگلربیگی پیوست.

بالجمله رجب مروی با 50 تن از اشرار بلد، شمشیرها از غلاف برآهیختند و برقعها از چهره درآویختند. به اغوای بیگلربیگی در شب بیست و پنجم شهر رمضان از صحن مقدس رضوی علیه السلام بیرون تاختند و نخست راه بازار را پیش داشته به طلب شحنة شهر همی شتافتند و او را در جای نشست خود نیافتند، چه ابراهیم سلطان که از قبل حمزه میرزا شحنگی شهر داشت، به اتفاق حاجی میرزا هاشم

مجتهد و چند کس دیگر از بزرگان علما در سرای يك تن از اعیان مشهد به میهمانی بود.

لا-جرم جماعت اشرار فحص حال او را کرده، ناگاه بدان ضیافتگاه درآمده با نقابهای آویخته و حربه های انگيخته به مجلس در رفتند و ابراهیم سلطان را از کنار علما به میان مجلس کشیده، پاره پاره کردند، و هر شق او را به يك دروازه بیاویختند. و میرزا کاظم - سمنانی را نیز مقتول ساختند، و از آنجا به خانه حاجی میرزا عبد الله متولی باشی شتافتند و به سرای او در رفته او را از میان جامه خواب مأخوذ داشتند و کشان کشان تا به مسجد - گوهرشاد آوردند. میرزا محمد خان بیگلربیگی که در آنجا نیز آتش فتنه را دامن می زد، چون چشمش بر حاجی میرزا عبد الله افتاد از در خشم با آن جماعت گفت که هنوز او را زنده به نزدیک من می دارید. لاجرم او را به يك سوی کشیده در دهلیز مسجد سرش از تن برگرفتند.

و هم در آن شب در هر خانه و بیغوله که گمان منزل سربازی داشتند برفتند و هرکس از جماعت سربازان بدست آوردند بکشتند و نیز دیده بانان برج و بارو و حرسه دروازه ها را تمامت دستگیر نمودند و مقتول ساختند. گروهی از سربازان از این مهلکه بیرون جسته در صحن قبه مبارکه پناه جستند و در آنجا بر بام صحن مقدس سنگر کردند و به مدافعت نشستند. هم بر ایشان کسی رحمت نیاورد.

بیگلربیگی حکم داد تا ابواب صحن مقدس را مسدود داشتند و چند روز ایشان را بی آب و نان بگذاشتند، تا ناچار به قتل و اسر رضا دادند و از آنجا بیرون شدند. پس بفرمود تا جماعتی را سر بریدند و برخی را با ترکمانان بفرخواستند و گروهی را در حمام خیابان سفلی جوعان و عطشان محبوس نمودند. و چون از این کارها پرداخت مسرعی از برق و باد جهنده تر به نزدیک سالار فرستاد که دیگر از بهر چه نشسته [ای] برخیز و طریق شهر بگیر که کار بر مراد رفت. و علمای شهر نیز بدو نوشتند که ما از این پس اطاعت مردم آذربایجان را نخواهیم کرد، چه ایشان را از شریعت اثنی عشریه بیرون می دانیم، از بهر آنکه سربازان

به حمام زنان در رفتند و با زنان مردم زنا کردند.

بالجمله در این فتنه ابراهیم خلیل خان به جهت اعداد کار لشکر در شهر مشهد جای داشت و قبل از آنکه مردم شهر بدو دست یابند خود را به میان ارك مشهد در برد و به اتفاق مصطفی خان همدانی محصور و متحصّن گشت و صورت حال را به جمله مکتوب کرد و به نزدیک شاهزاده فرستاد.

اما شاهزاده حمزه میرزا چون در کال یاقوتی خبر بر شوریدن مردم شهر و قتل و نهب سربازان را اصغا فرمود، بی توانی به طرف شهر راه برگرفت و مردم شهر چون این بدانستند، سپاهی از سواره و پیاده انجمن کرده از شهر به استقبال جنگ بیرون تاختند و در کال عیش تاختنی به لشکر شاهزاده بردند و چند نفر شتر قورخانه را دستگیر ساخته مراجعت به شهر نمودند. و از این نصرت مردم شهر در جنگ شاهزاده دلیر گشتند.

و از آن سوی چون حمزه میرزا ابواب شهر را بر خویش مسدود یافت، راه بگردانید و از دامن کوه سنگی طی طریق کرده به قلعه ارك مشهد در رفت، و خود با جماعتی در ارك جای گرفت و دیگر لشکریان در بیرون دروازه ارك لشکرگاه کردند و سنگری از پیش روی سپاه برآوردند.

مردم شهر که به فتوای بعضی از علمای خود این جنگ را جهاد می پنداشتند از دروازه نوغان بیرون تاختند و جنگ در انداختند. حاجی میرزا هاشم نیز در پای باره شهر نگران این جنگ و جوش بود. ناگاه به زخم گلوله توپ، خستی از فراز باره باز شده بر سر حاجی میرزا هاشم فرود شد و جراحی به وی رسانید. شهریان شکسته شدند و او را برداشته به شهر در بردند.

از پس آن بفرموده حمزه میرزا، مصطفی قلی خان سرتیپ با جماعتی از سربازان برای حمل علوفه و آذوقه از لشکرگاه بیرون شد. مردم شهر این بدانستند و از دنبال او شتافته او را دریافتند و جنگی صعب پیوستند. مصطفی قلی خان چون مردان رزم دیده به کار درآمد و با اینکه زخم گلوله بر ران یافت از بهر آنکه مردم او دل شکسته نشوند جراحات خود را پوشیده داشت و چندان بکوشید که دشمنان را

هزیمت کرده، مراجعت به لشکرگاه نمود.

و در این وقت حمزه میرزا چند کثرت رسول به شهر فرستاد و مردم شهر را به بیم و امید پیام داد، باشد که بی زحمت مقاتلت مردم طریق اطاعت و انقیاد گیرند. هیچ کس او را اجابت نکرد؛ بلکه فرستادگان او را اجازت مراجعت ندادند. ناچار روز دیگر فرمان یورش به لشکر داد و سربازان از محلتی که مشهور به سرشور است، تاختن برده به شهر در رفتند، و آن محلت را تا بازار و حمام شاه فروگرفتند و بی توقف تا آنجا را که مالک بودند به معرض نهب و غارت در آوردند و استرحام هیچ مرد و زن را اجابت نمودند.

رعایای شهر چون این بدیدند از بهر حفظ زن و فرزند و اموال و ائقال خویش با جماعت اشرار و اهل بغی و فساد متفق شدند و از فراز بامها و پس دیوارها به مدافعت و مبارزت قدم استوار کردند و جمعی از سربازان را مقتول ساخته ایشان را هزیمت دادند و تا درون قلعه ارك براندند؛ و از بهر آنکه از آن پس سربازان را قوت یورش نباشد، خندقی در میان شهر و قلعه ارك حفر کردند و سنگری محکم بر آوردند. شاهزاده حمزه میرزا در خشم شد و حکم داد تا توپها را به جانب شهر فراز کردند و چند روز و چند شب چون باران بهار تگرگ مرگ بر آن شهر ببارد.

درآمدن سالار به مشهد مقدس و محصور شدن حمزه میرزا

اما از آن طرف حسن خان سالار چون مقاتلت با حمزه میرزا را در قوت بازوی مردم سرخس ندانست، جعفر قلی خان کرد شادلو را روانه هرات نمود، تا از یار محمد خان والی هرات استمداد کند و لشکری در خور جنگ حمزه میرزا با خود بیاورد. بعد از فرستادن جعفر قلی خان، رسول [محمد خان] بیگلربیگی برسید و خبر آشفتن مشهد را برسانید.

لاجرم [سالار] شاد خاطر گشت و ترکمانان را نیز قویدل و دلیر کرد و بیدرنگ قراوغلان که در میان قبایل آقخال ان بیگی است و اراض خان و دیگر قوشید خان را که در طوایف سرخس حکمروا بودند، برداشته با 2000 سوار ترکمان به آهنگ عقاب و شتاب شهاب تا به شهر مشهد براند.

بعد از ورود او مردم مشهد را جلادت بر زیادت گشت. حومه شهر را نیز به تحت فرمان خویش کردند و حمزه میرزا و لشکر او را يك باره حصار دادند.

در این وقت از برای آذوقه و علوفه کار بر لشکریان به صعوبت می رفت. گاه گاه یا توپخانه و سرباز به قلاع و قرای قریب به شهر در رفته و قوت چند روزه به دست کرده مراجعت به ارك می نمودند و همه روزه با مردم شهر رزم می دادند. و از جانب دیگر سواره هزاره در اطراف لشکرگاه از ترکتاز باز نمی نشست و اگر از سپاهیان کسی به طلب آذوقه یا چرانیدن دابه خود بیرون شدی، اسیر گشتی. و هم در این داروگیر، حسن خان - زعفرانلو فرصتی به دست کرده با جماعتی به جانب لشکرگاه یورش برده و به زخم گلوله توپ با خاک پست شد و مردمش هزیمت گشتند. در این وقت مسرعی که مکاتیب کارداران دولت را از طهران به خراسان می برد تا حمزه میرزا را از وفات شاهنشاه غازی آگهی دهد گرفتار مردم سالار گشت. حسن خان سالار شاد خاطر شده، مکتوبی را به لشکرگاه حمزه میرزا فرستاد و پیام داد که:

این جنگ و جوش از بهر چیست و از برای کیست؟ پادشاه شما جهان را وداع گفت روا آن است که شما نیز جنگ را وداع گوئید.

و روز دیگر [سالار]، سید هاشم ندیم خود را به نزد حمزه میرزا رسول کرد و گفت با شاهزاده بگوی که:

این سپاه را بی پادشاه چرا باید رنج مبارزت داد [و] به شکنج مناجزت انداخت، صواب آن است که این منازعت بگذاری و طریق مراجعت برداری. اگر از این پس تاج و تخت ایران بهره من گشت و اخذ خراج نصیب من افتاد، تو را و این لشکر که در رکاب تو چندین مصابرت کردند و مردانه رزم دادند پاداشی پادشاهانه خواهم کرد.

شاهزاده حمزه میرزا در پاسخ گفت:

سالار را بگوی اندازه خویش گیر و بیرون اندازه خود سخن مکن که ما را در هیچ وقت با رعایت تو حاجت نخواهد رفت.

مع القصة در میان چنین داهیة بزرگ خبر وفات شاهنشاه غازی محمد شاه در شهر مشهد پراکنده گشت و سالار این خبر را طلیعة اقبال دانست و مردم خراسان

در تقدیم خدمت او یکی برده چندان شدند.

رسیدن یار محمد خان از هرات به خراسان

و هم در این وقت مکشوف افتاد که جعفر قلی خان کرد شادلو، یار محمد خان والی هرات را با لشکر جزّار جنبش داده به مدد سالار کوچ می دهد. این خبر نیز خاطر لشکر عراق را شکسته کرد. حمزه میرزا يك باره در تنگنای حصار گرفتار گشت و علف و آذوقه چنان تنگیاب شد که سربازان بیشتر وقت گوشت اسب و استر قوت کردند و مواشی را چون علوفه فراوان نبود، در قلعهٔ ارك بمردند و هوای قلعه به شدت عفن گشت.

اما یار محمد خان بی آگهی جعفر قلی خان، ملازم خود، میرزا بزرگ خان قرائی را به نزدیک حمزه میرزا فرستاد و معروض داشت که مرا در حضرت تو جز سر اطاعت و انقیاد نیست. اینک با لشکری ساخته به درگاه تو خواهم تاخت و به هرچه فرمان کنی فرمان پذیر خواهم بود.

مع القصة یار محمد خان به اتفاق جعفر قلی خان تا به اراضی جام طی مسافت کرد، و از آنجا دیگر باره چنانکه جعفر قلی خان ندانست مکتوبی به نزدیک شاهزاده حمزه میرزا فرستاد که چنان ندانی که من به مدد سالار آمده ام؛ بلکه به حضرت تو خواهم پیوست و در راه دولت رزم خواهم داد. و از آن جانب مکتوبی با سالار کرد که من فردا به شهر مشهد درمی آیم بفرمای تا از بهر من سرائی در میان شهر معین بدارند تا فرود شوم.

حسن خان سالار، چهارباغ مشهد را در میان شهر تعیین داد و بفرمود یزدان بخش - میرزا با اشراف علما و سادات و اعیان شهر بامدادان از دروازه شهر بیرون شوند و یار محمد خان را پذیره کنند. و چون تقرّس کرده بود که با حمزه میرزا نیز تقرّبی کرده است، روز دیگر علما و اعیان را با لشکر لایق بیرون فرستاد و لشکریان را بفرمود که چون یار محمد خان را دیدار کردید نگران باشید اگر به مشهد در می آید در تکریم مقدم او خویشتن داری نکنید، اگر به اجانب قلعهٔ ارك راه برگیرد با او در آویزید و اگر توانید خویش بریزید.

مع القصة روز دیگر مردم شهر بیرون شدند و راه برگرفتند. اما یار محمد خان

با جعفر قلی خان گفت من نخست باید به قلعه ارک در شوم و ارک را فروگیرم، آن گاه آسوده به شهر خواهیم شد. جعفر قلی خان اگرچه این سخن را از در صدق نمی دانست؛ اما قدرت مخالفت نداشت و در معنی مأخوذ بود.

بالجمله یار محمد خان همی قطع مسافت کرد تا آنجا که راه ارک از طریق شهر نمودار شد عنان به جانب ارک برتافت و از دروازه ارک نیز ابراهیم خلیل خان و عبد العلی خان با سرباز و توپخانه استقبال او را بیرون شدند، مردم شهر چون این بدیدند به جانب او حمله برده جنگ در انداختند. یار محمد خان رزم زنان از دامن کوه سنگی به سوی ارک همی رفت تا توپخانه و سرباز با او پیوسته شد. این وقت مردم شهر را دست از مقاتلت او کوتاه گشت و یار محمد خان به ارک درآمد و در حضرت حمزه میرزا اظهار اطاعت و انقیاد کرد و جعفر قلی خان را نیز محبوسا با خود همی داشت و بر یک سوی اردوی حمزه میرزا جداگانه لشکرگاهی کرد.

و چون یک دور روز بر این برگذشت و از بهر آذوقه کار به صعوبت می رفت یار محمد خان سوارة افغان را برداشته به قلعه گلستان رفت و مقداری علوفه و آذوقه حمل داده به محصورین قلعه آورد. این هنگام مردم شهر دانستند که دیگر یار محمد خان با ایشان یار نخواهد گشت و بر کین و کید او یک جهت شدند، و چند روز دیگر چون یار محمد خان از ارک بیرون شد، باشد که از غلات و حبوبات چیزی به ارک رساند، سالار از مردم شهر لشکری ساز کرده به آهنگ جنگ او بتاخت و هر دو لشکر یکدیگر را دیدار کرده به گیرودار درآمدند و در میان ایشان رزمی صعب رفت. بعد از کشش و کوشش بسیار، نصرت با مردم شهر افتاد، یار محمد خان و افغانان چنان هزیمت شدند که توپخانه خود را گذاشته راه ارک برداشتند. حمزه میرزا چون این خبر باز دانست بفرمود تا از میان ارک توپچی و سرباز شتابزده بیرون شتافتند و یار محمد خان را دریافته او را با افغانان به ارک آوردند.

این وقت اقامت لشکریان در کنار مشهد مشکل افتاد. یار محمد خان

در حضرت شاهزاده معروض داشت که صواب آن است که از این جا به جانب هرات رهسپار شویم و زمستان را در آن اراضی به پای بریم. علفه و آذوقه لشکر ایران را من از خویش کفایت کنم تا آنگاه که شاهنشاه ایران در تخت ملك جای کند و زمستان به پای رود، پس با سپاهی ساخته از بهر جنگ باز شویم و کار بر مراد کنیم.

شاهزاده در این سخن با او همداستان گشت و بفرمود اسبهای توپخانه را شماره کردند و چندانکه بارگیر داشتند توپها را از بهر حمل و نقل به جای گذاشتند و آن را که اسب بمرده بود برحسب فرمان، توپچیان خرد درهم شکستند و عراده آن را بسوختند تا از پس ایشان دشمن نتواند به کار بست. جعفر قلی خان کرد شادلو در این وقت تدبیری اندیشید و پیمان نهاد که او را گسیل سازند تا به شهر در رود، 500 نفر شتر با حمل آذوقه و 100 سر اسب و 100 استر بدیشان فرستد تا بسیج سفر هرات کنند. و شاهزاده او را رها ساخت و به خواستاری یار محمّد خان و ابراهیم خلیل خان او را خلعتی نیکو بداد تا به شهر مشهد در رفت؛ لیکن وفا به عهد نتوانست کرد، چه سالار و مردم مشهد پیمان او را پذیرفتار نشدند. پس از يك دو روز دیگر چون عجز جعفر قلی خان از وفای عهد مکشوف افتاد، حمزه میرزا و یار محمّد خان چندانکه توانستند عمارت ارک را ویران کردند و بسوختند و از آنجا کوچ داده طریق هرات برگرفتند.

حسن خان سالار و جعفر قلی خان نیز با لشکر خراسانی و ترکمان از دنبال ایشان رهسپار بودند تا اگر بتوانند به لشکرگاه ایشان تاختی کنند. چون حمزه میرزا از اراضی جام بدان سوی شد، سالار به جانب نیشابور عنان بگردانید و در رباط نیشابور با لشکرهای خود اوتراق کرد و این هنگام بیشتر محال خراسان تحت فرمان سالار بود و نیز امیر اصلاّن خان پسر خود را با جمعی از سواران خراسان به چناران فرستاد تا آن اراضی را فروگرفت و از آنجا با لشکری لایق به خوبوشان رفت و آن محال را نیز به تحت فرمان کرد.

سام خان ایلخانی پسر رضاقلی خان زعفرانلو و ابو الفیض خان برادر او برحسب فرمان مأمور به توقّف طهران بودند. يك روز بعد از وفات شاهنشاه غازی سام خان، با خویش اندیشید که اگر همچنان که متوقّف طهران باشم تا شاهنشاه ایران ناصر الدّین شاه از آذربایجان فراز آید و بر تخت ملك جای کند، کارداران دولت چنان خواهند دانست که من محبوسا در این شهر بوده ام، لاجرم تا زنده باشم رهائی نخواهم یافت. پس صواب آن است که به شهر خراسان سفر کنم و تقدیم خدمتی کرده به پای خویش باز آیم تا عقیدت کارداران حضرت در صدق نیّت من صافی گردد.

لاجرم ابو الفیض خان را برداشته از بیرون قصر محمّديه راه برگرفت و 6 روزه تا کنار سبزووار براند و در آنجا فتنه خراسان و استیلای سالار را در آن مملکت اصغا نمود و بیم کرد که مبادا بدست مردم سالار گرفتار شود. سخن در انداخت که شاهنشاه غازی رخت از جهان بیرون برد و اینک من به نزدیک سالار این خبر به مژده خواهم برد. جماعتی از دیده بانان سالار که حاضر بودند و اخذ و حبس سام خان را در خاطر داشتند، به اتفاق سام خان راه برگرفتند تا زودتر این مژده به سالار رسانند. و در عرض راه سام خان فرار کرده به طرف محمّد حسن خان نردینی راه برگرفت، تا روزی چند برآساید و اعداد کار فرماید و ندانسته بود که محمّد حسن خان را که از قبل کارداران دولت حکومت جاجرم داشت، خویشاوندان جعفرقلی خان کرد شادلو، به جانب نردین فرار دادند و اموالش را بردند.

چون سام خان بدان اراضی رسید و پرسش حال محمّد حسن خان کرد يك تن از مردم آن محال او را اغلوطه داد به درون قلعه دلالت کرد و سام خان و ابو الفیض خان و يك تن ملازم او چون به درون قلعه شدند، حرسه قلعه در بیستند و سنگی از پس در استوار کردند و بیدرنگ آن کس که ملازم سام خان بود از اسب به زیر

آوردند و به اخذ سلب و ثروت او مشغول شدند. و جماعتی قصد ایلخانی کردند، سام خان عنان بگردانید و تفنگ خویش را به میان آن مردم گشاد داد تا از طریق دروازه به يك سوی گریختند و اسب بر جهانند و همچنان از پشت اسب دست فراز برده علاقه دروازه را بکشید، چنانکه سنگ را جنبش داد و در فراز شد.

پس به اتفاق برادر خود ابو الفیض خان اسب بر جهانند و تا نردین شتابزده براند و بعد از ورود به نردین 12 روز در خانه محمد حسن خان اقامت کرد تا از کار خراسان بینشی حاصل کند. و در آنجا مکشوف افتاد که قبایل زعفرانلو با یزدان وردی خان برادر سام خان طریق اطاعت و انقیاد سپرده اند و دست تصرف امیر اصلاان خان پسر سالار را از خوبشان باز داشته اند و امیر اصلاان خان از چناران به جانب خوبشان نتواند شد. و نیز معلوم شد که سلیمان آقای جوینی بفرموده سالار محال جاجرم را فراگرفت و همچنان حیدر قلی خان برادر جعفر قلی خان شادلو حکومت اسفراین یافته و با سپاهی از مشهد تا اسفراین شتافته و بدان سر است که هم از آن محال احتشادی کند و بوزنجر در فروگیرد و این هنگام کاظم خان خلیج با 2 عراده توپ و فوج خلیج به فرمان کارداران دولت در بوزنجر متوقف بود.

بالجمله سام خان ایلخانی [چون] از پشت و روی این امور آگهی یافت، از نردین برنشسته از محال جاجرم راه بگردانید تا مبادا گرفتار شود، و از بامداد تا نیمه شب 35 فرسنگ راه بریده به کنار اراضی اسفراین آمد و از آنجا به میان قبیله میلانلو که از جمله جماعت زعفرانلو است در رفت و این هنگام آسوده خاطر شد. پس آدینه محمد را از میان مردم خود اختیار کرده به نهانی روانه بوزنجر کرد و مکتوبی به کاظم خان خلیج فرستاد که از این گروه چریک که با حیدر قلی خان انجمن شده، بیم مکن و او را مردانه به مدافعت باش که چندانکه از مرد و مرکب و علف و آذوقه به کار باشد به سوی تو حمل می دهم. کاظم خان پاسخ فرستاد که خاطر خویش را از قبل من مشوش مدار که هرگز لشکر من از جنگ

سیر نشوند و آذوقه 6 ماهه نیز حاضر دارم، اگر توانی تقدیم خدمتی از بهر حمزه میرزا می کن که در ارك شهر محصور و متحصن است.

پس سام خان از آنجا به شیروان آمد که از محال خبوشان است، و لشکری فراهم کرده به خبوشان درآمد و چون سلیمان خان در جزی با سالار پیوستگی نداشت، کس فرستاده او را به خبوشان دعوت کرد. و سلیمان خان اجابت نموده با مردم خویش به جانب خبوشان تاخت و هر دو به اتفاق آهنگ خدمت حمزه میرزا را تصمیم عزم داده به علی آباد که 3 فرسنگی خبوشان است کوچ دادند و از آنجا نیز يك منزل به سوی مشهد پیش رانده، رسولی به نزدیک حمزه میرزا فرستادند و پیام دادند که اینک گوش بر فرمانیم و بر هر چه گوئی چنانیم.

و از آن سوی چنان افتاد که حیدر قلی خان برادر جعفر قلی خان شادلو روزی چند کاظم خان خلیج را در بوزنجرده حصار داد. و هم در آن محاصره او را فریفته احسان و افضال سالار ساخت، چندانکه در پایان کار با فوج خلیج و دو عراده توپ از قلعه بیرون شد و به اتفاق حیدر قلی خان و جماعتی از قبایل شادلو به آهنگ خدمت سالار رهسپار آمدند و چون به اراضی پائین ولایت خبوشان رسیدند، سام خان ایلخانی این بدانست، با لشکر خود راه بدیشان نزدیک کرد و کاظم خان را پیام فرستاد که جماعت شادلو پشت با دولت ایران کرده اند و با سالار پیوسته، هرگز ایشان را از اراضی خبوشان عبور نگذارم، تو نیز اگر با این جماعت یار شدی از ما برکنار باش و اگر نه حیدر قلی خان را بگذار و به نزدیک ما شتاب گیر تا بدانچه روا باشد چنان کنیم.

رفتن کاظم خان خلیج به نزد سالار

کاظم خان وقتی به سخنان سام خان نگذاشت و آهنگ خدمت سالار می داشت.

لاجرم سام خان اعداد لشکر کرده، در اطراف لشکرگاه حیدر قلی خان و کاظم خان پره زد و ایشان را به محاصره انداخت و ایشان چون راه به آبگاه نداشتند سخت بیچاره گشتند.

کاظم خان خلیج رضا داد که از حیدر قلی خان کناره جوید، اگر بدین شرایط پیمان استوار شود. نخست آنکه کس زحمت حیدر قلی خان را نکند و بگذارند تا

او به سلامت به جانب بوزنجره مراجعت کند و اگر سام خان و سلیمان خان به جانب مشهد راه بگیرند و کاظم خان با ایشان طی مسافت کند چون به چناران درآید به اختیار خویش خواهد بود.

پس اگر بخواهد به نزد حمزه میرزا می رود و اگر نه نزدیک سالار خواهد شد.

سام خان چون جدا شدن او را از حیدرقلی خان به نقد سودی می دانست، بدین شرایط پیمان نهاده و سوگند یاد کرد. لاجرم کاظم خان با توپ و سرباز خود تا چناران ترکناز کرد و حیدرقلی خان نیز اراضی بام بغایری و سر ولایت نیشابور را سپرده در چناران با کاظم خان پیوست و از آنجا کس نزدیک سالار فرستادند که گروهی به نزدیک ما فرست تا به اتفاق طریق خدمت سپریم، مبادا در عرض راه از حمزه میرزا و یار محمد خان افغان ما را زبانی رسد.

لاجرم سالار، میرزا محمد خان بیگلربیگی و محمد خان بغایری را با 500 سوار روانه چناران کرد تا ایشان را به مشهد کوچ دهد و از آن سوی حمزه میرزا، محمد باقر خان برادر کاظم خان را با 500 سوار افغان به طلب کاظم خان بیرون فرستاد. بعد از ورود بیگلربیگی، محمد باقر خان نیز رسید. کاظم خان بدست آویز آنکه برادر خود را دیدار خواهم کرد و آسوده خاطر خواهم شد، محمد باقر خان را به نزدیک خویش آورد و او را با خود متفق ساخت و دهان توپها را به جانب افغانان بگشاد. سواران افغان ناچار مراجعت کردند و ایشان به نزدیک سالار شدند.

و از آن سوی حاجی بیگلربیگی و محمد خان بغایری تا علی آباد براندند، باشد که در آنجا سام خان ایلخانی و سلیمان خان را به نزدیک سالار کوچ دهند و بیگلربیگی در این وقت دیگر گونه حیلتی نهاد و با سام خان گفت که من ناچار اطاعت سالار را گردن نهادم؛ زیرا که قوت دفع او را نداشتم، اگر شما با من همداستان شوید و به شهر مشهد درآئید، بی کلفت خاطر سالار را از مشهد دفع می دهم و تقدیم خدمت دولت را بر ذمت می نهم.

سام خان پاسخ داد که ما را بدین اغلوطه به نزدیک سالار نتوان برد، اگر خواهی نخست او را بیرون شدن فرما، تا ما از پس او درآئیم.

و هم در این وقت خبر کوچ دادن شاهزاده به اتفاق یار محمد خان به سوی هرات پراکنده شد و سام خان ناچار برای حفظ خوبشان به خانه خویش مراجعت کرد. و پس از کوچ دادن حمزه میرزا، بیگلربیگی و امیر اصلان خان و محمد خان بغایری برای تسخیر سبزواری از راه سر ولایت نیشابور شتاب گرفتند و خواستند از 8 فرسنگی خوبشان عبور دهند.

سام خان ایلخانی چون بر این معنی وقوف یافت برادر خود یزدان ویردی خان را با لشکر ساخته، به دفع ایشان بیرون تاخت. بیگلربیگی مبارزت او را در چنین وقت روا ندانست، عنان بگردانید و از دیگر جای راه برگرفت. لشکر پیاده سر ولایت که ملازم رکاب او بودند، بازماندند و 200 تن از آن جماعت به اتفاق چند تن از اعیان ایشان به دست یزدان ویردی خان دستگیر شده، با خود به خوبشان آورد و سر ولایت نیشابور از تحت حکومت سالار بیرون شد. و از این هنگام که پانزدهم ذیحجه الحرام بود تا ورود سلطان مراد میرزا به سبزواری، سام خان در خوبشان روز گذاشت.

سفر کردن حاجی نور محمد خان سردار و سلیمان خان افشار به خراسان برای استمالت سالار و جعفر قلی خان

روز غره ذیحجه الحرام [1264 ه.].، خبر عصیان مردم خراسان و اتفاق ایشان با حسن خان سالار و جعفر قلی خان کرد شادلو معروض کارداران دولت افتاد. میرزا تقی خان - امیر نظام، حاجی نور محمد خان عم سالار و سلیمان خان افشار را از برای اطمینان مردم خراسان و استمالت سالار و جعفر قلی خان اختیار کرد. به صلاح و صوابدید او شاهنشاه ایران فرمان کرد تا ایشان طریق خراسان برگرفتند و همه جا طی مسافت کرده تا به سبزواری برانندند، و از آنجا مکتوبی مشحون به عواطف خسروانه و عفو ملکانه شاهنشاه ایران نگار داده به سالار و جعفر قلی خان فرستادند. و رسول ایشان در بند فریمون وقتی که سالار و جعفر قلی خان از قفای حمزه میرزا و یار

محمد خان به جانب هرات می شدند بدیشان رسید.

حسن خان سالار، خاصه در وقتی که حمزه میرزا در اراضی خراسان زیستن نتوانست داشت و تمامت خراسان را خاص خویش می پنداشت این گونه رسل و رسایل را وقتی نمی گذاشت. اما جعفر قلی خان را جنبشی در خاطر افتاد که اگر از وحشت و دهشت بیرون شود، طریق دار الخلافه برگردد.

بالجمله سالار برای نظم حدود تربت حیدریه به آن اراضی سفر کرد و جعفر قلی خان به جانب نیشابور همی آمد. وقتی برسید که نور محمد خان سردار و سلیمان خان افشار از سبزوار کوچ داده، در بیرون نیشابور در رباط عباسی جای داشتند. چون خبر ورود جعفر قلی خان را اصغا نمودند، سلیمان خان او را پذیره کرد و سخنان دلپذیر از لطف و قهر شاهنشاه القا نمود، چندانکه پند و اندرز او در خاطرش راسخ افتاد و پیمان نهاد که طریق حضرت گیرد و عریضه به کارداران دولت نگار کرده به سلیمان خان سپرد تا او با مکتوب خود انفاذ درگاه پادشاه داشت. اما این راز از سالار مستور می نمود، بعد از 3 روز دیگر سالار نیز از راه برسید و با او افزون از 200 تن سواره و پیاده و شمشالچی کوچ نمی داد. خلیفه سلطان آذربایجانی با 4 عراده توپ که پشت با دولت ایران کرده بود نیز ملازمت رکاب او می کرد.

مع القصه بعد از ورود سالار، نور محمد خان و سلیمان خان او را دیدار کردند و چندانکه توانستند، خاصه نور محمد خان برادرزاده را پند پدرا نه گفت. در پایان امر سخن بر این نهاد که يك تن از فرزندان خود را با عریضه ای از در معذرت به دربار شهریار گسیل می سازم و در ضمیر داشت که کارداران دولت اراضی خراسان را بدو گذارند و از او بدین قدر راضی باشند و هرگزش حاضر حضرت نخواهند.

مدت 12 روز این گفت و شنود به درازا کشید، تا خبر رسیدن شاهزاده سلطان - مراد میرزای حسام السلطنه به خراسان مکشوف افتاد. سالار بدانست که کارداران دولت، این مملکت را بر وی مسلم نخواهند داشت. دل دیگرگون کرد و چون دانست که مردم سبزوار در به روی حسام السلطنه بستند، چنانکه مرقوم می شود، بر

جلادت بیفزود. و چون خبر رسید که فتح ناکرده سبزواری را بگذاشت و بگذشت با سپاهی که داشت آهنگ سبزواری نمود. جعفر قلی خان را قدرت مخالفت او نبود ناچار به موافقت او راه برگرفت.

نور محمد خان و سلیمان خان در نیشابور به جای ماندند.

اما مردم سبزواری چون عصیان کارداران دولت کرده بودند، مقدم سالار را مغتتم شمردند و او را استقبال کرده به شهر درآوردند. در این وقت نور محمد خان و سلیمان خان از نیشابور به جانب سر ولایت سفر کرده چهارشنبه سلخ صفر المظفر به لشکرگاه سلطان مراد میرزای حسام السلطنه پیوستند. و در این وقت حسام السلطنه چنانکه مذکور می شود، تخریب اسفراین و تسخیر بوزنجر را تصمیم عزم داد و چون این خبر به جعفر قلی خان بردند آشفته خاطر گشت و با لشکری لایق از نزدیک سالار به دست آویز حفظ خانه خود بیرون شد و تا میانه اسفراین و بوزنجر تاختن کرده در منزل روئین فرود شد.

سلیمان خان افشار چون این بدانست از لشکرگاه حسام السلطنه به نزدیک او شتافت و از آنجا به اتفاق او تا بوزنجر برفت، جعفر قلی خان در سفر دار الخلافه یک جهت شد و بسیج راه کرده به اتفاق سلیمان خان و 50 تن سوار از جماعت شادلو روز جمعه غره ربیع الاول روانه طهران گشت و بعد از ورود به دار الخلافه مورد نواخت و نوازش شاهانه گشت و جنایت او به زلال عنایت شسته آمد و مربع و مرتع او از تقریب مراکب و مواکب محفوظ ماند.

در ذکر مأمور شدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه به خراسان و وقایع آن اراضی

اشاره

روز پنجم ذیحجه الحرام، بر حسب فرمان شاهنشاه ایران، شاهزاده سلطان مراد - میرزای حسام السلطنه از دار الخلافه بیرون شد تا به نظم مملکت خراسان پردازد و حسن خان سالار را عرضه هلاک و دمار سازد و اسکندر خان قاجار عمزاده سالار به صوابدید میرزا تقی خان امیر نظام ملازم خدمت شاهزاده و سردار سواره و پیاده

گشت. و بدین شرح سپاه با او همراه گشت:

فوج پنجم نصرت مراغه سپرده جعفر قلی خان پسر اسکندر خان سردار 800 تن کوچ داد

و فوج مخبران شقاقی سپرده قاسم خان سرتیپ 1313 تن برآمد

و فوج مراغه سپرده حسین پاشا 700 تن به شمار آمد

و فوج قراجه داغی سپرده محمد علی خان سرتیپ نیز 700 تن بود

و فوج ماکوئی سپرده تیمور پاشای سرهنگ 800 تن ساز راه کرد

و سواری اینانلو سپرده صفر علی خان شاهسون 800 تن

و سواری قورت بیگلو 300 تن

و سواری شاهیسون سپرده محمد باقر خان افشار 800 تن

و سواری پرویز خان چاردولی 300 تن

و سواری شاهیسون بغدادی سپرده علی خان 700 تن

و سواری شاطرانلو سپرده جعفر قلی خان 50 تن

و سواری مشکین و اردبیل سپرده جعفر قلی خان شاهیسون 100 تن

و سواری قراچورلوی عراقی 70 تن

[و] این جمله 4313 تن پیاده و 3020 تن سواری به شمار آمد.

پس حسام السّلطنه این لشکر را با 18 عراده توپ و 1000 بار قورخانه برداشته، طریق خراسان پیش داشت و طیّ مسافت کرده تا شاهرود برآمد. بعد از ورود به شاهرود از نور محمد خان سردار که این وقت در نیشابور جای داشت مکتوبی برسد که حمزه - میرزای حشمت الدوله، در ارك مشهد تاب درنگ نیاورده، طریق هرات برگرفت و کارداران دولت از پیش مرا گفته اند که اگر حمزه میرزا را هزیمت شده یافتیم، شما را آگهی فرستم تا بیرون خاک خراسان اوتراق کنید و گوش بر فرمان جدید بدارید.

حسام السّلطنه جلادتی کرد و این سخن را وقتی نگذاشته شتابزده راه برداشت و به قدم عجل تا مزینان برآمد. مردم مزینان را فرصت خویشتن داری به دست نشد، ناچار پذیرفته شدند و آذوقه سپاه را حاضر کردند. پس از دو روز از آنجا کوچ داده غره شهر محرم الحرام [1265 ه.ه] در کنار غربی سبزوار سراپرده راست کرد. مردم شهر او را پذیرفته نفرمودند و ابواب شهر را استوار بر بسته، تفنگچی

و شمخالچی بر فراز برج و باره نشستند. حسام السلطنه مکتوبی چند به علمای شهر و اعیان بلد رقم کرد، مشحون به تحریض در خدمت پادشاه و اجتناب از عصیان و گناه [و] به صحبت ملا حسن - قاضی به شهر فرستاد. امیر اصلا ن خان پسر سالار از قصه آگاه شد و ملا حسن را مأخوذ داشته با یک دست از شاخ چنار بیاویخت و با زخم چوبش زحمت فراوان کرد.

اما حسام السلطنه چون از ملا حسن خبر باز نیامد، روز پنجم محرم از جانب غربی سبزوار کوچ داده از طرف شرقی در زمین مصلی لشکرگاه کرد و از آنجا تا شهر 3000 ذراع مسافت بود. دیگر باره مکتوبی نگاشت و رسولی به شهر گسیل نمود، باشد که مردمش طریق مسالمت سپرند و از مخاصمت بگردند. این نوبت خطی مجهول بدو فرستادند که:

مردم خراسان از لشکر آذربایجان نه چندان هراسانند که بدین مکاتیب دفع دهشت توانند کرد، الا آنکه از کنار سبزوار کوچ دهید، عجب نباشد که از قفای شما چند کس از علمای شهر و اعیان بلد با شما پیوسته گردد.

حسام السلطنه از این پیام در خشم شد و بفرمود تا لشکریان، سبزوار را حصار دادند و سنگرها برکشیدند و مارپیچها حفر کردند و دهان توپها را گشاده داشتند.

در این وقت عریضهٔ سام خان ایلخانی رسید که اینک تقبل خدمت را تصمیم عزم داده ام، به هرچه فرمان کنی چنان کنم. شاهزاده شادخاطر شد و رسول او را شاد کرده، باز فرستاد و پیام داد که هرچه زودتر حاضر حضرت باش.

لاجرم سام خان روز ششم محرم از خبوشان بیرون شده 3 روزه راه برید و روز نهم به لشکرگاه پیوست و 600 سوار زعفرانلو ملازم خدمت داشت. لطفعلی خان بغایری و الله یار خان و میر حیدر خان طالش نیز با او کوچ دادند و کوچک آقای برادرزاده سلیمان خان درجری را نیز با 50 سوار به همراه آورد و حسام السلطنه ایشان را مورد نواخت و نوازش فراوان فرمود و به الطاف و اشفاق شاهنشاه ایران مستمال ساخت.

و چون این هنگام علف و آذوقه کمیاب بود، جماعتی را به محال کوه میش که تا سبزوار 6 فرسنگ مسافت است، بتاخت تا علوفه و آذوقه چند روزه بیاوردند. اما هنوز از قلت آذوقه و کثرت برف و شدت برودت هوا کار به سختی می رفت.

روز دوازدهم محرم سام خان در خدمت حسام الله لطنه معروض داشت که حسن خان - سالار و جعفر قلی خان کردشادلو و گروهی از مردم خراسان در باغ زرگران که تا شهر نیشابور نیم فرسنگ مسافت داشت اوتراق کرده [اند] اگر اجازت رود جماعتی از این لشکر گزیده کنم و با 2 عراده توپ ایلغارکنان بر وی تاختن برم و نیم شبی روز او را کوتاه سازم. حسام الله لطنه شاد شد و گروهی از لشکر را ملازم خدمت او ساخت و سام خان راه برگرفت. لشکر آذربایجان و عراق که تاکنون فرمان پذیر سام خان نبودند در کار ایلغار تهاونی می کردند، لاجرم هنوز 2 فرسنگ تا لشکرگاه سالار مسافت بود که آفتاب از کوه سر بر زد، ناچار مراجعت کردند و در عرض راه با قبیله بلوچ که در محال نیشابور نشیمن دارند باز خوردند و ایشان را به معرض نهب و غارت درآوردند و مواشی و گوسفند و شتر و خوردنی هرچه یافتند برگرفتند و باز لشکرگاه شده بر لشکریان قسمت کردند.

بعد از ورود سام خان 3 شب دیگر از پی هم چنان برف بیاید که مرد لشکری از این خیمه بدان خیمه به زحمت توانست رفت. این هنگام سران سپاه سخن بر آن نهادند که در چنین وقت حصار دادن سبزوار کاری از شریعت عقل بیرون است، صواب آن است که از این جا کوچ داده، به شاهرود مراجعت کنیم و باشیم تا زمستان به کران رود و در اول بهار تسخیر خراسان بر ما آسان شود.

و هم در این وقت میرزا محمد خان بیگلربیگی و محمد خان بغایری با 400 تفنگچی به مدد مردم سبزوار برسید و به میان شهر در رفته به حراست حصار استوار بنشست.

این نیز لشکر را از فتح قلعه یاسی دیگر بود.

بالجمله چون سران سپاه در کوچ دادن از کنار سبزوار يك جهت شدند، سام خان

ایلخانی قدم پیش گذاشت و گفت این چه رأی ناصواب است، اگر این لشکر از اراضی خراسان بازپس شود، خراسانی چنان دلیر شود که هیچ سپاه بر ایشان چیره نتواند شد. و دیگر آنکه اگر شما مراجعت کنید در این مسافت بعیده هیچ کس طریق اطاعت نخواهد سپرد و علف و آذوقه به لشکر نخواهد آورد و سپاه سالار دلیرانه از قفای شما خواهند تاخت و از این سواره و پیاده قتیل و اسیر خواهند ساخت.

سرکردگان سپاه گفتند گرفتیم که این سخنان از در صدق کنی، مگر نمی دانی که فتح این قلعه در چنین برف و برودت با قلت خوردنی و نقصان ادات معیشت در قوت بازوی ما نیست و این سپاه را در این زمستان از تحصیل قوت و اقامت در بیغوله گزیر نباشد.

سام خان گفت اگر باید از این جا کوچ داد شما را به خوبوشان در می برم و یک نیمه خوبوشان را از بهر لشکر پرداخته می سازم و تا آن هنگام که آفتاب در بیت الشرف جای می کند، تمامت این سپاه را خورش و خوردنی می رسانم و اگر این کلمات از من پذیرفته نیست بزرگان لشکر سجلی به من سپارند که با این معاهده سخن سام خان را پذیرفتار نشدیم و از کنار سبزوار به شاهرود مراجعت کردیم. در پایان امر، حسام السلطنه رأی سام خان را استوار داشت و از کنار سبزوار کوچ داده طریق سر ولایت نیشابور و خوبوشان را پیش داشت. محمد خان بغایری چون این بدانست با 400 تفنگچی تا قلعه عنبرستان بتاخت، چه آن قلعه در دو منزلی سبزوار بر سر راه لشکر بود و نسبت با محمد خان بغایری داشت.

فتح قلعه شاهان دز به دست حسام السلطنه

بالجمله چون عبور لشکر بدانجا افتاد مردم قلعه در ببستند و از فراز باره یک تن از لشکریان را به زخم گلوله از پای در آوردند. حسام السلطنه چون این بدید دل در تسخیر قلعه و تدمیر قلعه‌گیان گذاشت و فرمان کرد تا 3 ساعت از آن پیش که آفتاب فرو شود، تا آن گاه که 6 ساعت از شب سپری شد، توپچیان با گلوله توپ تگرگ مرگ بر آن قلعه بیاریدند. سام خان و سواره زعفرانلو و دیگر سپاهیان هیچ دقیقه از کوشش فرو نگذاشتند. محمد خان

بغایری چون کار بدین گونه دید، دیگر مجال درنگ نیافت، با چند تن تفنگچیان بغایری از قلعه بیرون شده به محال بام و جهان ارغیان گریخت و مردم قلعه فریاد استعانت و استیمان برداشتند.

حسام السّلمطنه بر جان ایشان ببخشد و آن جماعت را فرمان کرد تا از قلعه به يك سوی شدند و علوفه و آذوقه چندانکه در آن جا انباشته داشتند بر لشکر قسمت فرمود و بعد از فتح آن قلعه که معقلی محکم بود و مردم آن اراضی بدان استظهار تمام داشتند، کس را جرأت بی فرمانی نماند. پس اعیان آن محال و شناختگان سر ولایت نیشابور تقدیم خدمت شاهزاده را تصمیم عزم دادند و هم گروه به حضرت وی آمده، مورد نواخت و نوازش شدند. و از آنجا حسام السّلمطنه به جانب صفی آباد کوچ داد و آن اراضی را به تحت فرمان کرد.

لطفعلی خان بغایری که از پیش، حکومت صفی آباد داشت و این هنگام در رکاب حسام السّلمطنه کوچ می داد، مردم صفی آباد را مطمئن خاطر ساخته به لشکرگاه آورد.

محمد خان بغایری از این خبر آشفته خاطر گشت و بیم آن داشت که این لشکر به انتقام او تا بام نیز سفر کند. لاجرم به سام خان ایلخانی ضراعت برد و او را به شفاعت برانگیخت.

پس بفرموده حسام السّلمطنه، سام خان ایلخانی و جعفر قلی خان سرتیپ قراجه داغی و طالب بیگ تفنگدار تا بام برفتند و محمد خان را مطمئن خاطر ساخته به لشکرگاه آوردند و او مورد عنایت و ملازم خدمت گشت و در رکاب حسام السّلمطنه به اراضی اسفراین کوچ داد.

حیدر قلی خان برادر جعفر قلی خان شادلو در قلعه میان آباد جای داشت، چون از رسیدن سپاه آگاه شد قلعه میان آباد را گذاشته طریق قلعه روئین دز برداشت و با برادر خود جعفر قلی خان پیوست و این هنگام جعفر قلی خان با 2000 سوار در روئین دز روزگار می گذاشت.

حسام السّلمطنه يك ماه تمام در اسفراین اوتراق کرد و از روئین دز تا لشکرگاه افزون از 3 فرسنگ مسافت نبود لیکن چون روی دل جعفر قلی خان با کارداران دولت بود، در این مدت بر ضرر لشکر جنبشی نکرد، الا

آنکه برادر خود حیدر قلی خان را با جماعتی از سواران ترکمان و شادلو به قریه زیارت که از محال شیروان و خوبشان است فرستاد تا آن دیه را منهوب داشتند و 200 تن مرد و زن اسیر گرفتند.

بالجمله حسام السّ لطنه از اسفراین، عباسقلی خان میرپنج کرد جهان بیگلو را به استمالت جعفر قلی خان به روئین دز فرستاد و خطی که طالب بیگ تفنگدار به اطمینان او از کارداران دولت آورده بود هم بدو بردند و سلیمان خان میرپنج افشار نیز از لشکرگاه به سوی او راه برگرفت و بدان شرح که مرقوم شد او را به دار الخلافه برد.

مقاتله حسام السلطنه با سالار

مع القصة در ایام توقف حسام السّ لطنه در میان آباد، یزدان و یردی خان برادر سام خان ایلخانی علوفه و از هرگونه خوردنی همه روزه از خوبشان به لشکرگاه حمل می داد و لشکر را به ضیق معاش نمی گذاشت. در این وقت حسام السلطنه آهنگ محال جوین و تسخیر قلعه جغتای کرد. سلیمان آقای قلیجی نبیره الله یار خان که حکومت جوین داشت به استظهار سالار طریق بی فرمانی گرفت و 300 تن از فوج ترشیزی را نیز از سالار به مدد گرفته قلعه جغتای را استوار داشت.

از این سوی حسام السّ لطنه در نیم فرسنگی جغتای سرپرده راست کرد و سالار از آن سوی در 3 فرسنگی جای داشت و شاهزاده را از سالار آگهی نبود و روز دیگر بفرمود تا جماعتی از سوار و سرباز 2 عراده توپ برداشته در مزارع و مراتع جوین به طلب علوفه بیرون شدند و در قرای جوین سواران به هر سوی پراکنده شدند تا بدانند اخذ آذوقه از کجا توان کرد. دیده بانان سالار معاینه کردند که سواران عراقی به هر سوی پراکنده اند و اینک 300 تن از سربازان مخبران با 2 عراده توپ به جای آسوده اند.

این خبر به سالار بردند و او 1000 سوار بیرون فرستاد و سوار او نخستین بر سرباز ترکتاز آورد و از این سوی توپها را بگشادند و جنگ پیوسته گشت. سواران عراقی چون بانگ توپ بشنیدند، از هر جانب به لشکر خویش پیوستند و از آن طرف چون بانگ توپ گوشزد سالار شد، فرمان کرد تا لشکر از پس یکدیگر به مدد مردم او تاختن بردند و خود

نیز برنشست و بتاخت و این قلیل سرباز از بامداد تا 6 ساعت با این سپاه گران رزم زدند تا قریب شد قورخانه پرداخته شود، پس يك تن از سواران به لشکرگاه تاخت و لشکریان را از قصه آگاه ساخت.

حسام السّ لطنه بفرمود تا از سوار و پیاده و سرباز و توپخانه لشکری لایق این جنگ راه برگرفتند و خود نیز برنشسته اسب برانگیخت و از پیش روی لشکر تا حربگاه بتاخت و مردم خود را قویدل ساخت، چندانکه پای اصطبار استوار کردند و مردانه بکوشیدند تا لشکر برسید.

نخستین یورش بردند و فراز تلها و پشته ها را از شمخالچی و تفنگچی بیگانه پرداخته کردند و جنگی صعب پیوستند و در این حربگاه 200 تن از مردم سالار گرفتار و عرضه هلاک و دمار گشت و او را دیگر نیروی درنگ نماند، ناچار پشت با جنگ داده روی به هزیمت نهاد از لشکرگاه خویش 4 فرسنگ آن سوی ترگریخت و حسام السّ لطنه مراجعت کرده قلعه جغتای را بگذاشت و به جانب آق قلعه راه برداشت.

فتح آق قلعه به دست حسام السّ لطنه

و این قلعه چنان محکم است که بر فراز دیوار آن 2 عراده توپ با هم نیک توان عبور داد و از فوج ترشیزی 500 کس نیز در آنجا حافظ و حارس بود. بالجمله شاهزاده آن قلعه را حصار داد؛ لیکن گلوله توپ را با دیوار آن زیانی نبود. اما چون مردم قلعه را خورش و خوردنی بدست نبود و سرب و بارود نیز اندک داشتند، پس از يك هفته به نوبت و انابت گرائیدند و امان طلبیدند.

حسام السّ لطنه بر قلعه گیان بخشایش فرمود و سرباز ترشیزی را مطمئن خاطر ساخته به لشکرگاه آورد و ملازم رکاب ساخت. سربازان ترشیزی که در قلعه جغتای جای داشتند چو این بشنیدند، کس به طلب امان فرستادند و از شاهزاده آسوده شده قلعه جغتای را نیز بگشودند و سلیمان آقای قلیچی از آنجا فرار کرده به سالار پیوست.

بالجمله چون جوین از لشکر بیگانه پرداخته شد، حسام السّ لطنه، محمّد ابراهیم خان - قاجار سپانلو را به حکومت آن جا بازداشت و خود تسخیر سبزواری را در ضمیر

گرفت، اما سالار پیشدستی همی کرد و راه سبزوار پیش داشت. بعد از ورود به سبزوار برادر خود میرزا محمد خان بیگلربیگی و پسر خود امیر اصلان خان را در سبزوار بگذاشت و حاجی میرزا ابراهیم سبزواری و چند تن از اعیان آن بلد را به گروگان با خود برداشته به جانب نیشابور کوچ داد، و حسام السّلمطنه به جانب سبزوار رهسپار گشت و قلعه خسروگرد را که نیم فرسنگ تا به شهر مسافت است لشکرگاه فرمود و 10 روز آنجا بزیست. همه روزه میرزا محمد خان بیگلربیگی و امیر اصلان خان و شاهزاده محمد یوسف هراتی و سلیمان آقای قلیچی و جمعی دیگر از اعیان سبزوار با سواران جزّار بیرون شده با قراولان سپاه رزم می دادند و شامگاه باز شهر می شدند.

در این وقت یحیی خان تبریزی با سوار کلّیائی و 3 عراده توپ 14 پوند و 3000 تومان زر مسکوک از دار الخلافه طهران برسید و از کارداران دولت سام خان ایلخانی را نشان سرتیپی مرصّع آورد، و هر یک از بزرگان خراسان را که تقدیم خدمتی کرده بودند به تشریفی جداگانه قرین مرحمتی ساخت.

و هم در این وقت از جعفر قلی خان حاکم ترشیز و اقوام سرباز ترشیزی که در لشکرگاه بودند، مکاتیب چند متواتر گشت که فرمانبردار دولت ایرانیم، به هر چه حکم شود اطاعت رود.

و هم در این وقت رسولی از تربت آمد که یعقوب علی خان تربتی را مردم تربت محاصره کردند و خواستار شدند که اسکندر خان سردار قاجار را که از این پیش حکومت ما داشت، به سوی ما فرست تا شهر را بدو بسپاریم. حسام السّلمطنه این مسئلت را نیز اجابت کرد و سردار را با 6 عراده توپ و جماعتی از سرباز و سوار گسیل تربت داشت و او راه برگرفته نخستین بطرف ترشیز کوچ داد و مردم ترشیز که در طلب امان بودند او را پذیره کردند. اسکندر خان جماعتی از سربازان مراغه را به نگاهبانی باز گذاشت و آن گاه که حسام السّلمطنه به ترشیز آمد، سرباز مراغه را برگرفته 150 تن پیاده عرب و عجم را در آنجا سکون فرمود.

بالجمله اسکندر خان از ترشیز بطرف تربت رهسپار گشت و جعفر قلی خان ترشیزی را با خود کوچ داد. بعد از رسیدن اسکندر خان به تربت، یعقوب علی خان که از بیم سردار از ترشیز به تربت فرار کرده بود، هم از آنجا به محولات گریخت و اسکندر خان سردار بعد از نظم تربت با جعفر قلی خان ترشیزی به محولات شتافت و یعقوب علی خان را مطمئن خاطر ساخته با خود باز آورد و از پس او حسام السلطنه از خسروگرد کوچ داده به کنار سبزوآر آمد و دروازه های شهر را بر لشکر قسمت کرد و فرمان داد تا سنگر برآورند و ماریچها حفر کردند و در ارک سبزوآر مصطفی قلی خان تربتی با 200 تن سرباز بفرموده سالار حافظ و حارس بود.

فتح سبزوآر و گرفتاری بیگلربیگی برادر سالار

این هنگام که یعقوب علی خان برادر او در تربت طریق خدمت سپرد و اسکندر خان - سردار را به تربت در برد، مکتوبی به مصطفی قلی خان فرستاد که من طریق خدمت گرفتم تونیز ترهات سالار را از خاطر محو کن و قلعه ارک را به مردم حسام السلطنه بسپار. مصطفی قلی خان چون مکتوب برادر را برخواند، خود نیز عریضه نگار داده، با مکتوب یعقوب علی خان به نزد حسام السلطنه فرستاد و عرض کرد که لشکری به من فرست تا ارک را بدو سپارم. حسام السلطنه بی توانی فرج الله خان سرکرده فوج عرب را با مردم او مأمور فرمود تا شتابزده برفتند و روز چهاردهم ربیع الثانی ارک را فروگرفتند. این هنگام مردم شهر چنان آشفته بودند که هیچ کس از خویشتن خبر باز نمی داد و امیر اصلاان خان پسر سالار با چند سوار از مردم خود از بهر آنکه مردمان را اغلوطه دهد تا گرفتار نشود، در میان کوی و بازار اسب می تاخت و فریاد برمی کشید که هان ای مردم دلیرانه بکوشید و دشمن را دفع دهید. از این گونه همی فریاد کرد تا پس دروازه شهر آمد، دروازه عراق را بسته و سپاه خصم را از پس در نشسته یافت، از آنجا عنان بگردانید و به دروازه دیگر شتافت، همچنان این در را بسته یافت، در کمال جلادت از اسب به زیر آمد و به زخم تبر زین قفل دروازه بشکست و در بگشود و برنشست و به جانب نیشابور اسب برجهاند. سام خان ایلخانی با جمعی

از سواران به فرمان حسام السّلطنه از دنبال او 10 فرسنگ بشتافتند و گرد او نیافتند.

اما میرزا محمّد خان بیگلربیگی و شاهزاده محمّد یوسف و سلیمان آقای قلیجی و جماعتی دیگر از اعیان سبزوار به میان مسجدی رفته بنشستند و لشکریان ایشان را دست بسته به حضرت حسام السّلطنه آوردند. شاهزاده آن جماعت را به یحیی خان تبریزی سپرد تا با کند و زنجیر به دار الخلافه آورده، به عوانان شاهنشاه ایران سپرد.

اما حسام السّلطنه بعد از فتح سبزوار بیستم ربیع الثانی به جانب نیشابور رهسپار آمد.

امام وردی خان بیات را که هنگام آشفتگی خراسان، حشمت الدّوله به حکومت نیشابور بازداشته بود، هنوز حکومت نیشابور داشت و مردم سالار را در آن بلده مداخلت نمی گذاشت، با اینکه سالار دو عراده توپ از 14 عراده توپی که خلیفه سلطان به نزدیک او برده بود، به نیشابور فرستاد. و امام وردی خان را بسیار بیم و امید داد مفید نیفتاد.

بالجمله چون حسام السّلطنه بدو منزلی نیشابور رسید امام وردی خان به استقبال آمد و خواستار شد تا سپاهی به نیشابور برده شهر را بسپارد. حسام السّلطنه او را فراوان بناخت و از جماعت قراجه داغی گروهی را به حراست نیشابور فرستاد و حکم داد تا توپهای خلیفه سلطان را به لشکرگاه آوردند، شب عید نوروز سلطانی شهر نیشابور نیز مستخلص شد و دیگر قصّه های خراسان در جای خود مسطور می شود.

مأمور شدن مشیر الدّوله به بغداد

و هم در این سال حکم سلطانی صادر گشت که میرزا جعفر خان مشیر الدّوله سفر بغداد کند، به اتّفاق وکلای ثلاثه دولت روس و روم و انگلیس به محمّره شود و موافق عهدنامه ارزان الروم حدود اراضی دولتین را معین دارد. [مشیر الدّوله] روز چهاردهم شهر ذیحجه از تبریز بیرون شد و 4 سال مدّت سفر او به درازا کشید. درویش پاشا وکیل دولت آل عثمان به خیرخواهی دولت خویش از طریق انصاف انحراف جست و به اغوای مردم چعب پرداخت و ایشان را به مواعید عرقوبی (1) تحریض داد که خویشان را از تبعه دولت آل عثمان بخوانید تا 10 ساله منال دیوانی از شما طلب نکنیم.

ص: 218

1- (1). عرقوب نام مردی است که بخلف وعده معروف است.

با این همه مشیر الدوله 10000 تومان بر خرج ایشان بيفزود و آن جماعت بدین شناخت رضا ندادند و خود را به کذب به دولت بیگانه بستند و همچنان 6000 تومان بر شهر حویزه خراج نهاد و 1200 ديه و قریه که درویش پاشا به دروغ منسوب به اراضی دولت آل عثمانی می داشت کذب او را مدلل کرد و مسجل داشت. وکیل دولت روس چریکوف وانگریز ولیمس نیز سجل کردند و خط و خاتم برنهادند.

حکومت های جدید

و هم در این سال حاجی بیژن خان که پیشخدمتان سده سلطانی را ریاست داشت برحسب فرمان حکومت یزد یافت، بعد از ورود بدان بلده چنان دانست که به قوت محمد عبد الله که شرح حالش از این پیش گذشت، حکومت یزد بایست کرد. لاجرم او را طلب داشته رئیس عوانان خویش کرد و هیچ امری را بی اشارت و استشارات او به پای نتوانست برد. 6 ماه کار بدین گونه رفت تا کارداران دولت از آشفتگی امر یزد آگهی یافتند و او را معزول ساختند.

و هم در این سال کارداران دولت شاهزاده خانلر میرزا را که حکومت مازندران داشت طلب نموده به فرمانگزاری بروجرد فرستادند و حکمرانی مازندران به شاهزاده مهدیقلی میرزا مفوض گشت.

قصه قره العین

و هم در این سال قصه قره العین ظاهر گشت. همانا این زن زرین تاج نام داشت و او دختر حاجی ملا صالح قزوینی است. پدرش يك تن از اجله فقها بود و شوهرش ملا محمد تقی عمزاده وی است که او نیز فضلی به کمال داشت و عمش ملا محمد تقی مجتهدی است که صیت فضل و تقوی [۱] ی او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این دختر با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت، در علوم عربیه و حفظ احادیث و تأویل آیات فرقانی با حظی وافر بود. از سوء قضا شیفته کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را که بیشتر ناسخ شریعت بود بدانست، حجاب زنان را از مردان موجب عقاب شمرد و يك زن را به نکاح 9 مرد فرض استحباب کرد.

اصحاب میرزا علی محمد باب که از زن و فرزند و خویش و پیوند آواره بودند و از کمال

شبق، هر پتیاره را ماه پاره می دانستند، به ارادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند. گاهی او را بدر الدّجی و وقتی شمس الصّحی نام نهادند و عاقبت به قرّة العین لقب یافت. مجلس خود را چون حجله عروس پیراسته می کرد و تن را چون طاووس بهشت آراسته می داشت و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده برایشان در می آمد و نخست بر فراز تختی جلوس کرده چون واعظان متّقی از بهشت و دوزخ یاد می کرد و از احادیث و آیات شرحی به کمال می راند. آن گاه می گفت هرکس مرا مس کند، سورت آتش دوزخ بر وی چیره نگردد. مستمعین بر پای می شدند و به پای سریر او می رفتند و لبهای او را که بر یاقوت رمانی افسوس می کرد بوس می زدند و پستانهای او را که بر نارستان دریغ می خورد چهره می سودند. ملا محمّد تقی عم او چون کردار نابهنجار او را تقرّس کرد از در طرد و منع بیرون شد.

قرّة العین که همه مجتهدین و علمای دین را واجب القتل می دانست بر قتل عمّ خویش نیز فتوی راند و اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد، میان نماز و نیاز مقتولش ساختند. از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم به شهید ثالث ملقب گشت. اما قرّة العین از پدر و شوهر حسم رشته مؤالفت کرد و طریق مخالفت گرفت و از قزوین به بیرون سفر کرده با اصحاب خویش راه برید و از داعیان باب بود، چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

وفیات

و هم در این سال میرزا احمد شاملو که چندگونه خط را نیکو [می] نوشت در مشهد رضوی علیه الصّلوة و السّلام درگذشت و کلمه «قدمات بعده الخط» تاریخ وفات او گشت.

دو ماه قبل از آنکه شاهنشاه غازی وداع این جهان گوید، کارداران دولت، شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله را که این وقت حکومت همدان داشت، طلب نموده مأمور به فرمانگزاری مازندران نمودند و در مدتی قلیل آن مملکت را به نظام کرد. و چون روز نهم شوال خبر پرمالال تحویل شاهنشاه غازی از این جهان فانی بدو بردند بزرگان مازندران را حاضر ساخت و گفت:

آگاه باشید که شاهنشاه ما از جهان رخت بریست و پادشاهی جوان به جای او نشست، اینک از آذربایجان به جانب دار الخلافه شتاب گرفته و مرا به التزام رکاب فرمان داده و من از این سفر بدان سرم که ساحت شما را از آلائش عصیان صافی بدارم.

چه در زمان شاهنشاه غازی و حکومت شاهزاده اردشیر میرزا بیرون قانون چاکری از حاضر شدن به حضرت پادشاه و تقدیم خدمت پادشاهزاده تقاعدی ورزیدند.

بزرگان مازندران بدین سخن شادمانه شدند و هر یک جداگانه عذر گناه را عریضه به درگاه شاهنشاه نگاشتند. احتشام الدوله این جمله را گرفته ابلاغکنان تا به دار الخلافه طهران براند و از آنجا پذیره موبک شاهنشاه را راه برگرفت، در منزل سیاه دهن قزوین به تقبیل سده سلطنت قرین بهروزی و میمنت گشت و به ملازمت رکاب تا به منزل کرج کوچ داد و از آنجا برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت بروجرد یافت. و بی اینکه به شهر طهران درآید به جانب بروجرد شتافت و به صوابدید کارداران دولت 100 تن سوار چلبیانلو و 30 سوار قبه ملازم خدمت او شد.

بعد از ورود بروجرد بیرون آن بلده در باغشاه فرود آمد. روز سیم از قبیله حسنوند فیلی جماعتی تا قریه فیال که یک دو تیر پرتاب تا باغشاه بر زیادت مسافت ندارد بتاختند و مواشی مردم آن قریه را منهب ساختند. از وقوع این حادثه، جهان

در چشم احتشام الدوله تاريك شد و بی توانی با معدودی از مردم خود که حاضر بودند برنشست و چون برق و باد شتافته جماعت حسنوند را دریافت. و هم در آن گرمی که از راه برسید 5 تن از ایشان را به زخم گلوله تفنگ با خاک پست کرد. مردم حسنوند چون این گزند بدیدند مواشی منهوبه را بگذاشتند و طریق فرار برداشتند و مردم فیلی از آن پس دست تعرض از اراضی بروجرد کوتاه نمودند.

فتح قلعه ده کرد

و از جانب دیگر نصر الله خان دالوند و قاسم خان قاید رحمتان که همه عمر به غارت بازرگانان روزگار می بردند، این وقت که خبر ورود احتشام الدوله را بدانستند در قلعه ده کرد سیلاخور که معقلی متین بود، جای کردند و نام از شاهزاده نبردند.

چندانکه احتشام الدوله کار از در رفق و مدارا کرد بر استکبار و استنکاف ایشان افزوده گشت. ناچار در تسخیر قلعه و تدمیر ایشان يك جهت شد و از بروجرد راه برگرفته، ولی خان سرتیپ را نیز با جمعی از سربازان ملازم رکاب ساخت و طی مسافت کرده قلعه ده کرد را حصار داد، نصر اله خان نیز از بیرون قلعه سنگری چند کرده، به مدافعت بیرون شد و شاهزاده بی توانی فرمان یورش داد و سربازان حمله افکندند و همچنان ترکتاز به سنگر او در رفتند و او را دستگیر ساختند.

و در این جنگ جمعی از سرباز مقتول و گروهی مجروح گشت و بعد از گرفتاری قاسم خان و نصر اله خان قلعگیان را پای اصطبار بلغزید و آن دروازه که دور از لشکرگاه بود بگشودند و به جانب جبل گریختند. پس شاهزاده به قلعه در رفت و روز دیگر قاسم خان و نصر اله خان را با کنده و زنجیر به شهر آورد.

و از پس آن جمعی از مردم بیرانوند فیلی که فرمان پذیر حسینعلی خان بیرانوند بودند در محال بروجرد به نهب مجتازان و غارت بازرگانان روز سپردند.

احتشام الدوله جماعتی را به دفع ایشان بفرستاد تا 20 تن از آن قاطعان طرق و شوارع را دستگیر ساخته به شهر بروجرد آوردند. پس بفرمود
2 تن

از ایشان را عرضه هلاک ساختند و دیگران را مثله کردند، و همچنان چون افراسیاب خان باجلان بعد از وفات شاهنشاه غازی در محال بروجرد آغاز ترکتازی نموده مصدر بسیار شرارت و شطارت بود و با بزرگان بختیاری نیز مرافقت و موافقت داشت، احتشام الدوله در مبدای ورود بند و گزند او را از دوراندیشی دور دانست، لاجرم او را به حکومت باجلان فرمان کرد و تشریف داد و باقر خان و اسد خان و علی محمّد خان را نیز به حکومت بختیاری فرستاد و ایشان بعد از بیرون شدن از شهر بر جسارت و شرارت بیفزودند؛ زیرا که اخذ خلعت و اجازت مراجعت را از ضعف حال شاهزاده شمردند. از این روی يك بار حومه شهر آشفته گشت و این آشفتهگی خاطر شهریان را نیز از بهر فتنه بر شورانید.

حاجی رحمن که يك تن از خویشاوندان حاجی ملاّ اسد الله مجتهد بود جمعی از اشرار را به گرد خود انجمن ساخت و در میان کوی و بازار مردمان را بر مخالفت شاهزاده تحریض همی کرد و شحنة شهر را مأخوذ داشته محبوس نمود و بعضی از منال دیوان را از عمّال احتشام الدوله بگرفت و بر مردم غوغا طلب قسمت کرد.

شاهزاده که مردی مجرب بود، آتش سخط و غضب را به زلال صبر و سکون بنشانند و دفع غوغای عامه را به آلات حرب و ضرب دست نبرد. لاجرم چون آفتاب به مغرب در رفت، مردم عامه پراکنده شدند و به خانه های خویش در رفتند و آن جماعت که آتش این فتنه را دامن همی زدند، معاینه کردند که شاهزاده بدین نیرنگ و حیلت آلوده مبارزت و مقاتلت نگشت، ناچار صبحگاه عذرخواه گناه خویش آمدند و چندان پوزش و نیایش آوردند که مورد بخشایش گشتند.

اشاره

از این پیش مرقوم افتاد که جسد مبارك شاهنشاه غازی را کارداران دولت از قصر - محمّدیّه حمل داده، در باغ لاله زار به قانون شریعت ودیعت نهادند. چون شاهنشاه منصور به دار الخلافه در آمد و برخی از امور را به نظام کرد، روز دوازدهم شهر ذیحجه الحرام خویشتن به باغ لاله زار در رفت و بزرگان ایران و اعیان چاکران حاضر حضرت گشتند. آن گاه شاهنشاه بفرمود تا جسد مبارك محمّد شاه را بزرگان درگاه برگرفته بر سر و دوش حمل همی دادند و اشک همی باریدند. من بنده توانم گفت که بر زیادت از دیگر مردمان خسته خاطر بودم، چه، شکر نعمت او را با تصنیف چند کتاب و تألیف چندین ابواب نتوانم گذاشت.

بالجمله شاهنشاه منصور تشییع جنازه پدر همی کرد تا از باغ لاله زار بدر شد، آن گاه چنانکه پادشاهی با سپاهی کوچ دهد آن جسد مبارك را به دار الامان قم تحويل کردند و روز چهارشنبه هیجدهم ذیحجه در جوار قبّه بضعه موسی بن جعفر علیهما السلام به آئین سلطنت و قوانین شریعت به خاک سپردند و زر و مال فراوان به فقرا و مساکین بذل کردند. اللهم البسه حلل التور و اشدد سلطانه فی حظایر الحور.

ذکر حکومت خان خانان به اصفهان

و هم در این سال برحسب فرمان شاهنشاه ایران سلیمان خان خان خانان حکومت اصفهان یافت و میرزا عبد الوهاب گلستانه مستوفی به وزارت او منصوب شد. بعد از ورود ایشان به اصفهان، میرزا عبد الحسین سررشته دار اصفهانی که در آرزوی وزارت آن بلده روز می برد با میرزا عبد الوهاب از در معادات بیرون شد و روی دل خان خانان نیز با میرزا عبد الحسین بود. از این روی که او را از کارداران دولت مثالی بدست نبود، در فرمانبرداری خان خانان خضوعی بر زیادت داشت و از جانب دیگر میرزا عبد الوهاب که وزارت اصفهان را از شاهنشاه منصور منشور داشت بدین ذلت سر در نمی آورد و در پایان امر میان ایشان کار به مقابله و مقاتله

رفت و از دو جانب مردم خویش را انجمن کرده اعداد جنگ نمودند.

چون این قصه معروف درگاه پادشاه افتاد به صوابدید میرزا تقی خان امیر نظام، چراغ علی خان زنگنه را مأمور فرمود که سفر اصفهان کرده، میرزا عبد الوهاب را در خدمت وزارت به نیرو کند و میرزا عبد الحسین را به درگاه آرد. چون چراغ علی خان وارد اصفهان گشت بیشتر از مردم شهر به کار جنگ و گشادن تفنگ مشغول بودند و اهل حرفت و صنعت و بازرگانان حجرات خویش را استوار بسته، نیمی در گرد میرزا عبد الحسین و نیم دیگر نزدیک میرزا عبد الوهاب انجمن بودند.

چراغ علی خان با خود اندیشید که اگر حکم احضار میرزا عبد الحسین را اظهار کنم چون بی اجازت کارداران دولت در این امر مبارزت نموده بیمناک شود و یک باره این شهر را بر شوراند و واجب شود که سپاهی بدین جانب مأمور شده جماعتی را تباه سازد.

لاجرم به نزدیک خان خانان و آقا سید محمد امام جمعه اصفهان چنین مکشوف داشت که کارداران دولت فرمان کرده اند که میرزا عبد الحسین به کار وزارت قیام کند و میرزا عبد الوهاب راه دار الخلافه برگردد و روز دیگر مردم را در عمارت چهل ستون اصفهان انجمن ساخته این حکم را بر ایشان القا کرد و اهالی آن شهر را آسایش و آرامش داد و بعد از هفته [ای] به سرای امام جمعه رفته، میرزا عبد الوهاب را به جانب دار الخلافه کوچ داد.

مأمور شدن حاتم خان به نظم یزد و کرمان

و هم در این سال چون خبر آشفستگی کرمان و بیرون شدن فضلعلی خان، چنانکه بدان اشارت شد، معروف کارداران دولت افتاد، حاتم خان شهاب الملک را به اتفاق علی خان و ابراهیم خان پسرهای عبد الرضا خان یزدی مأمور نظم کرمان فرمودند. شهاب الملک بعد از ورود به کرمان به تخریب امر فضلعلی خان پرداخت، از بهر آنکه حکومت کرمان را از بهر خویش همی خواست. چون این خبر به عرض اولیای دولت رسید بر آن شدند که او را بخوانند و حاکمی دیگر از بهر کرمان برنشانند. پس منشور احضار او برفت و او تا 3 منزلی

کاشان براند و در آنجا منشور پادشاه بدو رسید که به اتفاق علی خان و ابراهیم خان سفر یزد کند و محمد عبد الله و دیگر اشرار را قلع و قمع نماید.

لاجرم حاتم خان طریق یزد برداشت و ابراهیم خان هم که در آن شهر پدر بر پدر قوتی به کمال داشت، از پیش روی تاختن کرد و بسیار کس از اشرار را گرفته محبوس بداشت، محمد عبد الله چون قوت درنگ نداشت، به خانه حاجی محمد کریم خان پسر ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار که از فحول علمای شیخیه است گریخته پناهنده گشت و از پس آن نیز شهاب الملک نیز برسد.

و هم در یزد نظام مملکت را جز با حکومت خویش راست نمی دید و از نظام آن بلده چشم پوشیده به اصلاح امارت خویش روزگار می برد و این معنی نیز معروض کارداران دولت افتاد، او را به دار الخلافه طلب کردند و بدین گناه و دیگر عصیانها مبلغی زر و سیم به مصادره تسلیم داد.

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و بختیاری

و هم در این سال برحسب فرمان، شاهزاده اردشیر میرزا که جودتی با جلالت انباز و فضلی با بذل همساز داشت، مأمور به حکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و نظم اراضی چعب و رامهرمز گشت و سلیمان خان گرجی برادرزاده منوچهر خان معتمد الدوله که ملقب به سهام الدوله بود، به وزارت و سرداری سپاه منصوب شد. پس بسیج سفر کرده با 2 فوج سرباز کمره و گلپایگان و 2 فوج لشکر لرستان و یک فوج سرباز فریدن و چهار محال و 400 تن سوار شاهیسون و 400 سوار چگنی قزوینی و جماعتی از ملازمان رکابی و 200 تن توپچی و 8 عراده توپ و قورخانه لایق در عشر آخر ربیع الاول [1265 هـ / 1849 م] از دار الخلافه خیمه بیرون زد.

نخستین به اراضی کمره و گلپایگان و خوانسار و چهار محال و فریدن عبور کرده، هر فتنه که از اشرار بختیاری در آن محال روی داده بود قلع و قمع فرمود، مردم شریر را دستگیر ساخته، برخی را خود عرضه هلاک و دمار داشت و جماعتی را با کنده و زنجیر به درگاه شاهنشاه فرستاد و هر قلعه و کوشکی که راهزنان از بهر خود معقلی می دانستند با خاک پست کرد و قلعه اروجن را که در حواشی خاک

بختیاری حصنی حصین بود نیز ویران نمود.

بالجمله 6 ماه چمن سنگباران و قهیز را لشکرگاه کرده از نظم آن اراضی برداشت و از آنجا آهنگ لرستان ساخت، چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

حکومت شاهزاده بهرام میرزا در فارس

و هم در این سال شاهزاده بهرام میرزا که در ایوان عالمی تحریر و در میدان ضرغامی دلیر بود، مأمور به حکومت فارس گشت و میرزا فضل الله نصیر الملك وزارت فارس یافت و میرزا مهدی مستوفی نوری پسر محمد زکی خان سردار نیز برحسب حکم بسیج سفر شیراز کرد. و چون محمد علی خان ایلخانی قشقائی سالی چند می رفت که مأمور به توقف طهران بود و رخصت مراجعت با خانه خویش نداشت، این هنگام شاهزاده بهرام میرزا از کارداران دولت رخصت او را خواستار آمد و به شفاعت او ایلخانی را اجازت مراجعت حاصل شد. پس شاهزاده با 100 تن سواریه طالش روز بیست و چهارم ذیحجه الحرام از دار الخلافه طهران راه برگرفت و بعد از ورود به اصفهان خطی چند به اعیان و عمال فارس نگاشته هرکس را جداگانه به کاری بازداشت.

و روز چهاردهم محرم از اصفهان بیرون شده کوچ بر کوچ تا مشهد مرغاب براند و در آنجا ایل بیگی قشقائی برادر ایلخانی و جماعتی از مردم فارس پذیره رسیدند و از این منزل تا به شیراز از کثرت گل و لای و شدت برف و سورت برودت هوا، به زحمت فراوان طی مسافت کردند و روز نهم شهر صفر المظفر شاهزاده بهرام میرزا وارد شیراز گشت و رایت نظم آن مملکت برافراخت و از هرکس مالی و ثروتی به نهب و غارت رفته بود به استرداد پرداخت و میرزا نعیم پسر محمد زکی خان سردار نوری را که منصب لشکرنویسی فارس نامزد او بود فرمان کرد تا لشکری که در شیراز اقامت داشت، عرض داد.

و این وقت عزیز خان مگری که اکنون سردار کل عساکر منصوره است با فوج چهارم تبریز در شیراز بود و برحسب فرمان روانه طهران گشت و دیگر اسمعیل خان سرهنگ با فوج شقاقی مخبران و محمد صالح خان سرهنگ توپخانه با 150 تن توپچی و عزیز بیگ یاور سمنانی با جماعتی از سربازان

سمنان و 12 عراده توپ و قورخانه حاضر بود.

شاهزاده بهرام میرزا خواستار شد که کارداران دولت این جماعت را تا نوروز سلطانی در شیراز رخصت اقامت دهند، مسؤل او به اجابت مقرون افتاد.

و هم فرمان برسید که حسین خان نظام الدوله را در سرای خود باز دارند و قراول بگمارند که از شهر شیراز؛ بلکه از سرای خود بیرون نشود.

حکومت پهماسب میرزای مؤید الدوله در کرمان

و هم در این سال شاهزاده پهماسب میرزای مؤید الدوله که در نظم بلدان و رزم میدان شناخته ایران بود و در کشف مشکلات علوم و معضلات حکم بر فضلالی عهد فزونی داشت مأمور به فرمانگزاری کرمان آمد، و بعد از ورود به آن بلده فرمان کرد که ملا حسین پسر ملا علی اعمی که مصدر آن همه شر بود، چنانکه مرقوم افتاد، در آن شهر نماند و بسیار کس از اشرار را نیز دستگیر ساخته بعضی را مقتول نمود و جمعی را در کنده و زنجیر کشید.

و پس از نظم شهر، شوارع و طرق را از زحمت دزدان و راهزنان پرداخت و طریق کاروانیان را در تمامت اراضی بلوچستان و سیستان بازداشت و چندانکه در آن مملکت فرمانگزار بود منال دیوانی و حقوق سلطانی را به نیکوتر وجهی ادا نمود و رعیت را شاد خاطر و آسوده بداشت و اهل حرفت و صنعت را نیک تربیت کرد، خاصه شال کرمانی را که از بافته کشمیر بر زیادت قیمت یافت.

ازدواج میرزا تقی خان امیر نظام با عزت الدوله خواهر ناصر الدین شاه

و هم در این سال چون روزی چند از جلوس شاهنشاه ایران سپری شد و کار صدارت اعظم بر میرزا تقی خان امیر نظام راست بایستاد، ملك الملوك ایران همی خواست تا قواد سپاه و بزرگان درگاه بی اکراه خاطر امر و نهی میرزا تقی خان را حاضر باشند، لاجرم او را به شرف مصاهرت قرین مفاخرت ساخت و خواهر خویش را روز جمعه بیست و دوم شهر ربیع الاول با او عقد بست و شب چهارشنبه چهارم ربیع الثانی او را به سرای میرزا تقی خان فرستاد، بدین انتساب که با خانواده سلطنت حاصل کرد تمامت شاهزادگان او را نرم کردن و فروتن شدند.

اشاره

و هم در این سال چون میرزا حسن خان برادر امیر نظام متوقف در آذربایجان بود و رفتن و رفتن لشکر آذربایجان را خاصّ خویش می دانست به استظهار برادر تکبیر و تنمّری دیگر بر سر داشت. لشکریان از خشونت طبع و سورت خوی او رنجه و شکنجه بودند و بیم داشتند که در نزد امیر نظام از برادر او شکایت آورند تا مبادا قرین غرامت و نکایت گردند و این معنی را در دل می نهفتند و نمی گفتند.

در این وقت که فوج قهرمانیه و فوج ششم تبریز و فوج خاصه و فوج شقاقی قراجه داغی در دار الخلافه میان سرباز خانه ارک جای داشتند، چند تن از شناختگان درگاه که با امیر نظام از در خصومت بودند سربازان را در عصیان با او همداستان ساختند تا متفق الکلمه سر از فرمان برتافتند و نخستین صاحبان مناصب مانند سرتیپ و سرهنگ و یاور و سلطان را از میان خود به یک سوی کردند. آن گاه بر شوریدند و گفتند یا شاهنشاه ایران، میرزا تقی خان را از وزارت خلع فرماید یا نام ما را از جریده چاکران محو نماید. و هم آواز، در میان سربازخانه غوغا برداشتند و فریاد استغاثت برافراشتند.

میرزا تقی خان چون این بدانست با آن کبر و خیلا که در دماغ او بود، حمل این جسارت نتوانست کرد، چند کس از فقهای یکدیگر بدیشان فرستاد و آن جماعت را به قتل و نهب و اسر تهدید کرد. سربازان از کلمات او یک باره بیچاره شدند و چنان دانستند که اگر از یکدیگر کناره گیرند یک تن زنده نخواهند بود، از بیم جان رایت اتفاق افراخته کردند، روز یکشنبه پانزدهم ربیع الثانی اعلان کلمه عصیان نمودند و یکدل و یک زبان غوغا برداشتند و گفتند «تا میرزا تقی خان را از مسند وزارت فرود نکنیم، از پای نخواهیم نشست». و از قورخانه چند حمل گران به سربازخانه تحویل دادند و

آذوقه و علوفه فراوان نیز فراهم نمودند. و روز دیگر از بامداد تصمیم عزم دادند که میرزا تقی خان را از مقام خویش دفع دهند؛ بلکه اگر توانند عرضه هلاک و دمار سازند.

پس تفنگهای خود را با سرب و بارود بیناشتند و گفتند هرگز شاهنشاه ایران چندین هزار کس را که در راه دولت از بذل جان مضایقت نکنند با يك تن برابر نخواهد گذاشت؛ و دیگر اینکه میرزا تقی خان اگر زنده ماند بی گمان ما را زنده نخواهد گذاشت.

اکنون که ما را وداع جان گفتن واجب افتاده بهتر آن است که میرزا تقی خان را مقتول سازیم و بدست پادشاه کشته شویم. این بگفتند و از سربازخانه به جانب خانه میرزا تقی خان راه برگرفتند.

از این سوی میرزا تقی خان چون مردم از جان گذشته را دشمن جان خویش یافت هراسناک گشت و بفرمود تا مردم او در سرای و بام خانه را به حراست بایستادند و چون سربازان راه نزدیک کردند، 2 تن را به زخم گلوله از پای درآوردند. اما سربازان اگرچه قوت آن داشتند که به سرای میرزا تقی خان در روند، اما حشمت خواهر پادشاه را که در سرای او بود نگاه داشته از بیرون سرای بایستادند و فریاد های افرایسته کردند، از بهر آنکه شاهنشاه بر ایشان ببخشاید و میرزا تقی خان را از عمل عزل فرماید. و بعضی از مردم نامجرب که حسن و قبح امور را ندانسته با میرزا تقی خان دشمن بودند بر این آتش فتنه دامن زن گشتند و جماعتی به حضرت پادشاه آمده معروض داشتند که «از برای میرزا تقی خان لشکری بزرگ را مقتول نتوان ساخت، صواب آن است که او را معزول سازید و آتش این فتنه را بنشانید».

ملك الملوك عجم در خشم شد و فرمود همانا مردمی ناآزموده بوده اید و ندانسته اید که اگر امروز من به خواستاری سربازان میرزا تقی خان را از مکانت خویش ساقط سازم، خویشان را از اوج سلطنت هابط کرده باشم، پس هر روز عزل و نصب چاکران من به اختیار لشکریان خواهد بود، همانا جهان را از وجود صد چنین لشکر خواهم پرداخت و دامن حشمت خویش را آلوده چنین ضعف نخواهم ساخت.

در این وقت میرزا آقا خان اعتماد الدوله که خیرخواه پادشاه و نیک اندیش رعیت و سپاه بود، معاینه کرد که اگر میرزا تقی خان را در این مسیل مخافت آفتی رسد بر پادشاه واجب افتد که چندین هزار کس را با تیغ بگذراند و اگر از مصدر خلافت منشوری بر عزل میرزا تقی خان صادر شود، از حشمت سلطنت چیزی بکاهد، لاجرم هم در آن شب، که شب سه شنبه شانزدهم ربیع الثانی بود، جمعی از مردم خود را با آلات حرب و ضرب ساخته جنگ کرده به حفظ و حراست میرزا تقی خان برگماشت و او را برداشته به سرای خویش آورد و مردم شهر را اعلام نمود تا وضع و شریف و عالم و عامی انجمن شوند و خویشان و عشیرت او حاضر آمدند و آن شب را به حفظ و حراست او به پای بردند. و بامدادان که تمامت بزرگان و امرا در آنجا انجمن بودند، سخن بر این نهادند که این سربازان چون گوسفندانند، روا نباشد که ایشان به عصیانی که کرده اند کیفر بینند و مورد سخط و غضب پادشاه گردند، در شریعت کرم و احسان، صواب آن است که خاطر هراسان ایشان را از وحشت و دهشت باز آریم و ملازم حضرت بداریم و این کار را کسی تواند ساخته کرد که طریق خردمندان بداند و سخن سنجیده براند تا این مردم هراسنده را سخن او پسندد افتد.

این قرعه بنام عباسقلی خان والی که نسب به ابراهیم خلیل خان قراباغی جوانشیر می رساند، برآمد. پس عباسقلی خان، حاجی علی خان حاجب الدوله و میرزا مصطفی - مستوفی و نجفقلی خان دنبلی را برداشته به سربازخانه در رفت. سربازان در گرد او انجمن شدند و غوغا برداشتند. عباسقلی خان با ایشان گفت که هرگز راست نیاید که یک تن با 5000 کس به محاجه سخن کند. صواب آن است که از هر فوج چند تن گزیده کنید و نزدیک من بنشانید، تا سخنان مرا اصغا نمایند و سنجیده پاسخ گویند. لاجرم جماعتی از میان ایشان به نزد او صف برزدند. عباسقلی خان گفت:

هیچ دانسته اید که مردم آذربایجان در راه دولت سلاطین قاجاریه چه رنجها برده اند؟ همانا 50000 کس برافزون در جنگ روسیان و نبرد خراسان و افغانستان بذل جان کرده اند، تا نام خویش را در تمامت امصار و بلدان بلند ساخته اند.

اکنون که شما از در بی فرمانی بیرون شده اید بر پادشاه واجب می شود که شما را عرضه تیغ سازد و جهان را از وجود شما بپردازد. و از آن سوی به فرمان میرزا آقا خان اعتماد الدوله از مردم دار الخلافه و عراق 50000 کس انجمن شده اند و در دفع شما هم دست و هم داستانند، زمانی دیر برنگردد که شما به تمامت شربت هلاکت بنوشید و زنان و فرزندان شما به عنا و عذاب درافتند و نام بلند آذربایجانی به این ناسپاسی شما پست شود و مردم عراق به حق شناسی بلند آوازه گردند.

سربازان گفتند:

ما پدر بر پدر در راه دولت جان داده ایم و هم اکنون در راه پادشاه جان خویش بر کف نهاده ایم اما نتوانیم بر سخط و غضب میرزا تقی خان زیستن کنیم و آن زحمت و محنت که از برادر او دیده ایم ظاهر سازیم؛ زیرا که هرگز جانب برادر خود را فرو نخواهد گذاشت و به سوی ما نگران نخواهد شد.

عباسقلی خان گفت:

این رأی به صواب نیست، همانا خدیوی را که خدای باری بر مردم چندین مملکت خداوندی داده هرگز وزیری اختیار نکند که برادر و فرزند خود را بر بیگانگان بی حجتی فضیلتی نهد، شما از این در هراسناک مباشید و زحمتی که از میرزا حسن خان دیده اید باز نمائید، بر ذمّت من است که حمل او را از پشت شما فرو نهد و داد شما را بدهد.

بالجمله سربازان را مطمئن خاطر ساخت تا به يك بار جنبش کردند و شیپور بنواختند و هم گروه به نزدیک میرزا تقی خان راه برداشتند و به در سرای میرزا آقا خان اعتماد الدوله آمده بر صف شدند و نخستین اعتماد الدوله به میان ایشان آمده از در بیم و امید سخنی چند بکرد و آن گاه میرزا تقی خان به در سرای آمده، ایشان را دیدار کرد و سربازان از در عذر و پوزش بیرون شده آغاز زاری و ضراعت نمودند. میرزا تقی خان عذر آن جماعت پذیرفت و گناه ایشان را معفو داشت.

از پس آن، میرزا تقی خان روانهٔ ارك سلطانی شد و در حضرت سلطان گناه سربازان را شفاعت خواه گشت و این هنگام روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الثانی بود. قوّت و حشمت اعتماد

ص: 232

الدوله در حراست میرزا تقی خان و خمود نیران چنین فتنه بزرگ در نزد وضع و شریف سخت عظیم گشت و عظمت او در تمامت بلدان و امصار ایران شایع افتاد و این هنر بزرگ نزدیک اهالی دول خارجه و مردم ممالک بعیده به کرامت طبع و حصافت عقل او برهانی استوار گشت.

بالجمله بعد از ورود میرزا تقی خان به سرای خویش بی توانی خواستار آمد تا شاهنشاه ایران فرمان کرد و اسمعیل خان فراشباشی را که در تهیج این فتنه بی مداخلت نبود مأخوذ داشتند و معادل 50000 تومان از او بعد از رفع حساب اخذ نمودند و از پس آن برحسب فرمان، آقا بهرام امیر دیوانخانه را به دست چند تن از عوانان داده روانه کرمانشاهان نمودند و حکم به توقف آن بلده فرمودند و میرزا نصر الله اردبیلی صدر الممالک را که این هنگام در قم زیستن داشت و به آرزوی صدارت اعظم روزگار می گذاشت، هم فرمان رفت تا او را از قم به کرمانشاهان تحویل دادند و امر به اقامت کردند.

شرح حال ملا حسین بشرویه و طغیان جماعت بابیه و مقاتلت ایشان در مازندران با گروه لشکریان

اشاره

ملا حسین یک تن از مردم بشرویه است. در آغاز زندگانی به کسب علوم رسمیّه مانند صرف و نحو و فقه و اصول روزگار می گذاشت و آن نیرو نداشت که در تحصیل علوم با علمای عهد انباز شود و سامان خود را به ساز کند. لاجرم از پی چاره هر روز رائی می زد و حیلتی می انگیخت. در این وقت او را مسموع افتاد که میرزا علی محمد باب از بوشهر به شیراز سفر کرده و به قانونی جدید و شریعتی تازه خود را بلند آوازه ساخته. پس بی توانی از خراسان طریق شیراز برگرفت و بعد از ورود بدان بلده به نهانی میرزا علی محمد باب را دیدار کرد و آئین او را پذیرفتار شد.

اگرچه این هنگام میرزا علی محمد باب چنانکه مذکور شد، به حکم حسین خان نظام الدوله مأمور بود که در سرای خود

نشیمن کند و در به روی آشنا و بیگانه فرویند، با این همه آسوده نمی زیست و از قبل خود به هر شهر و دیار مریدان خود را گسیل می ساخت و مردمان را به کیش خویش دعوت می نمود و طلب بیعت می کرد. ملا حسین را چون به گفتار و دیدار بیازمود و در کار خویش استوار شناخت او را به طرف عراق و خراسان سفر کردن فرمود تا به هر شهر و دیه درآید و مردم را به سوی او دعوت نماید و زیارت نامه [ای] که از برای زیارت امیر المؤمنین علیه السلام، خود تلفیق کرده بود، بدو سپرد و همچنان تفسیر سورة یوسف علیه السلام را که خود شرح کرده بود هم بدو داد تا بر مردمان بخواند و فصاحت باب را در آن کلمات بر کمالات او حجّتی سازد.

ملا حسین با این برگ و ساز از شیراز در تک و تاز آمد و طیّ مسافت نموده وارد اصفهان گشت و در آنجا ملا محمّد تقی هراتی را که یک تن از فقها بود بفریفت و او را یکی از پیروان باب ساخت، چنانکه در منبر و محراب بی پرده از جلالت قدر باب سخن می کرد و او را به نیابت امام ثانی عشر علیه الصلوة و السلام ستایش می نمود. و همچنان منوچهر خان معتمد الدوله که این وقت حکومت اصفهان داشت به کلمات ملا حسین، باب را مردی زاهد دانست و گفت تواند بود که امام غایب را، وی نایب باشد.

بالجمله ملا حسین از اصفهان به کاشان آمد و در آنجا حاجی میرزا جانی که یک تن از بازرگانان کاشان بود از در عقیدت و ارادت بدو پیوست. آن گاه به نزدیک حاجی ملا محمّد مجتهد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز در علم و عمل از تمامت فضیلتی ایران برتری دارد عبور کرد و تفسیر سورة یوسف و زیارت نامه [ای] که با خود داشت در نزد او گذاشت و او را به قبول نیابت باب داعی گشت. حاجی ملا محمّد آن کلمات را برخواند و غلطات آن را باز نمود. ملا حسین گفت:

باب می فرماید که نحو به گناهی که کرده بود او را تاکنون مقید و محبوس داشتند، من به شفاعت او پرداختم و او را از قید و بند آزاد ساختم. اکنون اگر مرفوعی را منصوب یا منصوبی را مجرور خوانند معذور باشند.

حاجی ملا محمّد بانگ

برآورد که:

چندین بیهوده سخن مکن. نخست آنکه: بر مردم عجم تلفیق کلمات عربیّه را حجت آوردن کاری به اغلوطنه کردن است؛ و دیگر آنکه هر که بیرون این قانون که ما راست سخن کند او را حجّتی روشن باید. بدین مزخرفات لاطایل و ترهات بی حاصل به غایت مرام واصل نتوان شد.

و ملا حسین را از پیش براند و چون هنوز دعوت او از نیابت باب بر زیادت نبود، افزون از این، ردّ وضع او فتوی نکرد. و بالجمله ملا حسین از کاشان به دار الخلافه سفر کرد و روزی چند در طهران متوقف گشت و روی دل چند تن از عامه را که منزلت همج و رعاع داشتند با خود کرد و کتابی از باب به شاهنشاه مبرور محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی آورده بود بدین شرح که:

اگر حمل بیعت مرا بر گردن و متابعت مرا واجب شمارید این سلطنت شما را بزرگ خواهم کرد و دول خارجه را در تحت فرمان شما خواهم داشت.

ملا حسین کتاب باب را ظاهر ساخت و دعوت او را اظهار کرد. کارداران دولت او را تهدید فرستادند که از این گونه ترهات لب ببند و اگر سلامت جان خواهی اقامت این شهر را به درود کن.

ملا حسین چون کار بر مراد نیافت خطی به حاجی ملا محمد علی بارفروشی فرستاد و مکتوبی به قزوین از بهر قرّة العین کرد و هر دو تن را به خراسان طلب داشت تا از آنجا دعوت خویش آشکار کنند. و خود بی توانی از طهران راه برگرفت و از آنجا سفر خراسان نمود و بعد از ورود به شهر مقدّس در بالا خیابان منزل ساخت و به اغوای مردم پرداخت.

آغاز فتنه ملا حسین بشرویه در خراسان

ملا عبد الخالق یزدی که تلمیذ شیخ احمد احسائی بود و در توحید خانه صحن مقدّس صاحب محراب و منبر بود، به اغوای او از اتباع باب گشت و در فراز منبر سخنی چند که با شرع انور بینوتی داشت بگفت. و نیز ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری که هم بر طریقت شیخ احمد بود به مکاتیب و ملاقات ملا حسین از راه برفت و در مسجد نیشابور به گفتار ناسزاوار پرداخت. این خبر نیز در مشهد مقدّس سمرگشت، علمای مشهد به جنبش آمدند و غوغا

ص: 235

برداشتند و صورت حال را به شاهزاده حمزه میرزا بنگاشتند.

حمزه میرزا این هنگام در چمن رادکان بود. چون این خبر بشنید فرمان کرد که ملا حسین را از شهر مشهد حاضر لشکرگاه کنند و هرکس از مردم مشهد که متابعت او کرده، چنانچه از او تبری نجوید و باب را لعن نفرستد قرین عنا و عذاب دارند. لاجرم ملا علی اصغر را از نیشابور به مشهد آوردند و او بی توانی به مسجد درآمد و بر منبر صعود کرد و بر میرزا علی محمد باب و اصحاب او لعنت فرستاد و آسوده گشت؛ و همچنان چند تن دیگر طریق سلامت جستند و در لعن باب با او موافقت کردند.

اما ملا عبد الخالق سر بر کرد و گفت من هرگز از این راه برنگردم؛ مگر آنکه علمای بلد مجلس محاوره بسازند و با من مناظره آغازند. عمال شاهزاده چون این کلمات بشنیدند، او را از نماز جمعه و جماعت منع فرمودند و حکم دادند تا در سرای خویش اقامت کند، و این عزلت را موجب سلامت شمارد. و ملا حسین را برداشته به لشکرگاه حمزه میرزا بردند.

شاهزاده بفرمود تا او را در خیمه بازداشتند و چند تن قراول بگماشتند تا با کس طریق مخالطه و مراوده نسپارد. این بود تا آن گاه که مردم مشهد بر شوریدند، چنانکه مذکور افتاد. پس، از لشکرگاه رها شده، راه مشهد برگرفت و در بابا قدرت که به یک سوی شهر مشهد است فرود شد. مردم آن بلده او را از ورود به شهر دفع دادند. ناچار به جانب نیشابور سفر کرد و در آنجا مردم عامه را جمعی با خود یار کرد و راه سبزوار برداشت. در سبزوار میرزا تقی جوینی که مردی دبیر و آواره نگار بود بدو پیوست و دخل و خرج اصحاب او را به حساب گرفت و چند تن دیگر را نیز از سبزوار بفریفت و به طرف میامی رهسپار گشت.

نخستین به قصبه یارجمند رسید. آقا سید محمد که در یارجمند نماز جماعت می گذاشت او را و اصحاب او را به سرای خویش از بهر ضیافت دعوت کرد، چون درآمدند و در مجلس او جلوس کردند، نخستین خادمان ضیافت خانه،

غلیان و قهوه در آوردند، ملا حسین دامن درچید و حکم به حرمت غلیان و قهوه برآورد. از اینجا سخن بلا و نعم در افتاد و بدعت باب در شریعت و دعوت ملا حسین در طریقت او مکشوف گشت. آقا سید محمد خشمگین شد و گفت من شما را نجس و دنس می دارم و پرهیز از مجالست شما را واجب می شمارم و ایشان را از سرای خود بیرون شدن فرمود.

ناچار ملا حسین راه برگرفته در دوفرسنگی یارجمند به قریه خان خودی درآمد. در آنجا ملا حسن و ملا علی به او ملحق شدند و طریقت او را به حق دانستند. پس از آنجا به میامی سفر کرد و روزی چند در آن بلده توقف نمود و 36 تن از مردم میامی را با خود متفق ساخت و به اعلان کلمه دعوت پرداخت.

مردم میامی چون این بدیدند غوغا برداشتند و با او از در مقاتلت و مبارزت بیرون شدند. در این وقت ملا حسین را نیز چون عدتی و عددی بود به مدافعت برخاست و چند تن از اصحاب او مقتول گشت. پس ناچار راه شاهرود پیش داشت و بعد از ورود در آن بلده، به سرای ملا محمد کاظم مجتهد شاهرود درآمد و او را به کیش خویش خواندن گرفت.

ملا محمد کاظم از اصغای کلمات او که با شریعت غرّا بینوتی تمام داشت بر آشفت و زبان به دشنام او باز کرد و عصائی که در دست داشت، فراز برده بر سر او فرود آورد و بفرمود تا در زمان او را و اصحاب او را از شهر اخراج کردند. و این هنگام خبر وفات شاهنشاه غازی در آن اراضی پراکنده گشت و از این خبر ملا حسین قوتی بدست کرد و از شاهرود سفر بسطام نمود.

علمای بسطام چون از رسیدن او آگاه شدند کس فرستاده او را از درآمدن به شهر بیم دادند. ملا حسین چون راه ورود به شهر بسطام را مسدود یافت در دوفرسنگی آن بلده به قریه حسین آباد درآمد؛ و ملا علی حسین آبادی را نیز فریفته خویش کرد و او را با خود یار کرده به جانب مازندران رهسپار گشت.

حاجی ملا محمد علی بارفروشی، هنگام کودکی خادم سرای حاجی محمد علی - مجتهد مازندرانی بود، چون به حدّ رشد و بلوغ رسید، يك چند روزگار خویش را در تحصیل علم صرف و نحو و مسائل فقه و اصول به پای برد. و نیز زر و مال چندان بیندوخت که زیارت مکه متبرکه بر وی واجب افتاد و سفر مکه پیش داشت. از قضا در عرض راه با میرزا علی محمد باب دچار گشت و با او چند مجلس سخن کرده، شیفته کلمات او شد. و در پایان امر، دل بدو داد و از پیروان او گشت. و بعد از مراجعت از سفر مکه روانه مازندران شده، در بارفروش سکون اختیار کرد.

از آن سوی چون ملا حسین در خراسان از قبل باب داعی شد، مکتوبی به حاجی محمد علی فرستاد که با قدم عجل طریق خراسان برگیرد تا در اظهار دعوت هم دست شویم و کار بر مراد کنیم. حاجی محمد علی بی توانی سفر خراسان را تصمیم عزم داد و بعد از ورود به مشهد به اتفاق ملا حسین کار همی کرد. آن هنگام که کار ملا حسین آشفته شد. چنانکه مرقوم افتاد، آهنگ عراق کرد و حاجی محمد علی از پیش روی روانه گشت.

و از آن سوی قرّة العین که شرح حالش از پیش به شرح رفت، بعد از اراقت دم و قتل عمّ و مخالفت پدر و بی فرمانی شوهر از قزوین با فوجی عاشق دلباخته به آهنگ خراسان بیرون تاخت، چون در منزل بدشت که يك فرسنگی بسطام است مقام کرد، حاجی محمد علی هم از خراسان برسد و با قرّة العین یکدیگر را دیدار کردند و چند کَرّت مجلس را از بیگانه پرداخته به مشاورت بنشستند؛ و در رواج دین میرزا علی - محمد باب رأی زدند و عاقبت پرده از کار برگرفتند، و قرّة العین منبری در انجمن اصحاب نصب کرده، بی پرده بر منبر صعود کرد و برقع از رخ برکشید و چهره تابنده را که مهر در خشنده بود با مردمان بنمود و گفت:

هان ای اصحاب! این روزگار ما از ایام فترت شمرده می شود. امروز تکالیف شرعیه يك باره ساقط است و این صوم و صلوة و ثنا و صلوات کاری بیهوده است. آن گاه که میرزا علی محمد باب اقالیم سبعة را فروگیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند، به تازه، شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد و هر تکلیف که از نو بیاورد، بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت. پس امروز زحمت بیهوده بر خویش روا مدارید؛ و زنان خویش را در مضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که در این امور شما را عقابی و نکالی نخواهد بود.

چون این سخن به پای برد مردمی که در گرد منبر انجمن بودند، سر به گریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی داشتند از ارادت باب روی برکاشتند و يك بيرون شده سر خویش گرفتند و طریق مساکن خویش پیش داشتند و جماعتی که بی دین و بدکیش بودند مال و ثروت و عیال و عدتی نیز نداشتند، از این سخنان شادخاطر شده، يك باره سر به بی دینی برآوردند و حمل شرایع را از گردن فرو نهادند.

آن گاه حاجی محمد علی به اتفاق قرّة العین راه مازندران برگرفت، چون به اراضی هزار جریب رسید اندك اندك دل در قرّة العین بست، او را نیز هزیمتی نبود. عاقبت کار بدانجا پیوست که این هر دو تن در يك محمل می نشستند و آن ساربانانی که مهار شتر را داشت شعری چند انشاد می کرد، بدین شرح که «اجتماع شمسین و اقتران قمرین است» و این اشعار را به آهنگ حدی تغنی می کرد و طیّ مسافت می نمود. در یکی از قرای هزار جریب به اتفاق قرّة العین به حمام رفت و با او هم بستر شد و طریق مضاجعت سپرد.

مردم هزار جریب چون این بدانستند و از عقیدت و کیش ایشان آگهی یافتند، جماعتی ساخته کار شده بر ایشان تاختن بردند و اموال و ائقال ایشان را به نهب و غارت برگرفتند.

بعد از این واقعه میان حاجی محمد علی و قرّة العین جدائی

افتاد. حاجی محمد علی طریق بارفروش گرفت و قره العین در اراضی مازندران با جمعی از دل باختگان خویش دیه به دیه همی عبور کرد و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد. اما حاجی محمد علی بعد از ورود به بارفروش، خبر رسیدن ملا حسین را از خراسان اصغا نمود و دوستان خود را آگهی داده، انجمن کرد. و پس از روزی چند ملا حسین از راه برسد و با اصحاب خود در کنار میدان آن بلده فرود شد و به دعوت مردم پرداخت.

هنوز هفته [ای] برنگذشته بود که 300 تن از مردم بارفروش طریقت باب گرفتند و طریق او را صواب شمردند. از این حدیث عموم خلق را وحشت و دهشتی تمام در خاطر راه کرد، و خبر آن جماعت در افواه سایر گشت. سعید العلماء و دیگر علمای مازندران که مکیدت ایشان را از بهر خود بر زیادت می دانستند، جمعی از تفنگچیان به حفظ و حراست خویش برگماشتند و صورت حال را به کارداران دولت و سرکردگان مازندران بنگاشتند.

مقاتلت جماعت بایه در بارفروش

شاهزاده خانلر میرزا که هنوز حکومت مازندران داشت ایشان را وقتی نگذاشت، و کارگزاران او در این امر مسامحتی کردند و جماعت بایه از بارفروش بیرون شده، در سوادکوه جای کردند. بعد از کوچ دادن خانلر میرزا از مازندران به دار الخلافه، دیگر باره مراجعت به بارفروش نمودند. سعید العلماء در بیم شد و به عباسقلی خان - سردار لاریجانی مکتوبی کرد. چون مکتوب سعید العلماء بدو رسید محمد بیگ یاور را با 300 تن تفنگچی لاریجانی به دفع ایشان بیرون فرستاد.

محمد بیک به قدم عجل و شتاب طی مسافت گرفت، و بعد از ورود بدان بلده به منازعت آن جماعت رده برکشید، بالجمله در سر میدان بارفروش نیران جنگ و جوش اشتعال یافت و بازار قتال و جدال روائی گرفت. از دو رویه به جنگ درآمدند؛ و آلات حرب و ضرب بکار بردند. در میانه 12 تن از اصحاب باب، شربت هلاک چشید و جماعتی نیز از مردم لاریجانی جراحت یافت.

چون ملا حسین و حاجی محمد علی مقاتلت در میان

شهر را از بهر خویش به زیان کار نزدیک دانستند، از میان جنگ، رزم زنان و هزیمت کنان، به کاروانسرای سبزه میدان در رفتند؛ و در آنجا از بهر مدافعت سنگرها راست کرده، متحصّن گشتند.

در این وقت عباسقلی خان سردار لاریجانی برسد و صورت حال را معاینه کرد و رزم آن جماعت را تصمیم عزم داد. اما ملا حسین چون ورود عباسقلی خان را بدانست و مکشوف داشت که با اعداد کم و عدد اندک رزم او را نتواند ساخته کرد؛ و در تنگنای بارفروش حمل این جنگ و جوش نتواند داد، حیلتی اندیشید و به نزدیک او پیام فرستاد که ما به هر شهر و دیه که در رفته ایم سخنی جز از در شریعت نگفته ایم و اینکه مردم را به سوی باب می خوانیم همی خواهیم که ایشان را از عنا [و] عذاب برهانیم. اکنون که مردم این شهر طریق صلاح و فلان نمی جویند و جان و مال ما را مباح می دانند، ایشان را در تیه خذلان و جهل می گذاریم و صعب و سهل زمین را در نوشته به جانب دیگر می گذریم.

عباسقلی خان در پاسخ گفت که این سخن به صواب است، نیکو آن است که نخستین، بیرون مازندران دعوت خویش آغاز کنید و امر خود را به ساز آرید، آن گاه بدان اراضی باز شوید. و جماعتی از تفنگچیان لاریجانی برگماشت که آن جماعت را تا علی آباد کوچ داده، از آنجا مراجعت کنند. لاجرم ملا حسین و حاجی محمد علی و اصحاب ایشان، از بارفروش بیرون شده راه برگرفتند؛ و تفنگچیان نیز تا ارض علی آباد برفتند.

بعد از مراجعت جماعت تفنگچی، خسرو بیگ قانندی کلانی علی آبادی گروهی را با خود یار کرده، به طمع و طلب زر و مال از دنبال ملا حسین و اصحاب او شتاب گرفت و ناگاه بر سر راه ایشان آمده، جنگ پیوست. ملا حسین خواست تا او را بی منازعت و مقاتلت مراجعت دهد. خسرو بیگ رضا نداد و طمع در اسب ملا حسین بیست. این معنی بر خاطر ملا حسین ثقلی بزرگ انداخت و ساخته کارزار گشت و او مردی دلیر بود، و شمشیر نیکو همی زد چه مسموع افتاد که بسیار وقت تیغ او چون

به فرق آمد در جگرگاه غرق شد.

بالجمله ملا حسین اسب بزد و به میدان تاخت و مردم او جنگ بر ساختند. در اول حمله خسرو را با تیغ بگذرانید و مردم او را به خاک هلاک در انداخت بعد از این فتح، دل قوی کرد و از بیرون شدن مازندران پشیمان گشت و در حال عنان بر تافت و تا مضجع شیخ طبرسی بشتافت و همی خواست در آن اراضی سنگری ساز دهد و معقلی طراز کند. از قضا چنان افتاد که این هنگام بزرگان مازندران بر حسب فرمان سفر طهران کردند تا جلوس شاهنشاه ایران را بر تخت کیان، درود و تحیت گویند و روز غره محرم به تقبیل سده سلطنت قرین فرخی و میمنت گشتند.

قلعه ساختن ملا حسین بشرویه به اتفاق حاجی محمد علی بارفروشی و جماعت بایته در مزار شیخ طبرسی

ملا حسین بشرویه سفر کردن بزرگان مازندران را به درگاه شاهنشاه ایران به فال مبارک گرفت و آسوده خاطر در مزار شیخ طبرسی به ساختن قلعه پرداخت، حصنی مثنی بنیان کرد و بروج آن را 10 ذراع ارتفاع دادند و بر زبر آن بروج، بنیانی دیگر از تنه درختهای بزرگ بر آوردند و مثقبها بنمودند و خندق عمیق حفر کردند. از بهر فصیل قلعه خاکریزی چنان افراشته داشتند که برابر بروج قلعه آمد و سه مرتبه در جدران و بروج قلعه از بهر تقنگچی نشیمن مقرر کردند؛ و از قلعه برای عبور به خندق راهی چند بگشادند. و از اندرون قلعه نیز خاکریزی کردند، چنانکه 2000 تن مردم بایبه که در قلعه حاضر بودند، در همان خاکریز نشیمن داشتند و ساخته جنگ بودند. و در میان دیوار قلعه و خاکریز هر چند گام، چاه کرده بودند؛ و در بن هر چاه نیزه ها و ذلق ها از چوب و آهن نصب کردند و سر آن را با خار و خاشاک بپوشیدند، تا اگر

وقتی لشکری بدان قلعه یورش برد و به درون شود، به چاه درافتند و تباہ شوند. آن گاه از هر دیه و قریه که قریب بود علوفه و آذوقه فراوان فراهم کردند؛ و بدان قلعه حمل داده، بر زبر هم نهادند.

چون ملا حسین از این کارها پرداخت بانگ دعوت خویش را بلند آوازه ساخت و مردمان ساده دل را همی نوید داد که سال دیگر میرزا علی محمد باب کار این جهان را یکسره خواهد کرد؛ و هفت اقلیم را به تحت قدم خواهد سپرد و دین حق آشکار خواهد گشت و شریعتها یکی خواهد شد. بدین تزهات حیلت آمیز و کلمات طمع انگیز، مردم بی حسب و نسب که مال دوست و جاه طلب بودند، از دور و نزدیک به نزد او شتاب گرفتند، چندانکه 2000 تن اصحاب یافت.

آن گاه حاجی محمد علی را حضرت اعلی لقب نهادند و از بهر او شادروانی بیاویخت و او را از پس پرده نشیمن داد تا مردم او را کمتر دیدار کنند، و حشمت او روز تا روز در خاطرها بزرگتر آید. مرا مسموع افتاد که حاجی محمد علی یک روز از بهر گرمابه شدن و سر و تن شستن از پس شادروان بیرون شد و بر اسب خویش برنشست تا به قریه [ای] که قریب به قلعه بود در رود، جماعت بایه صف برزدند و با اینکه زمین هم گل و لای بود چون او را دیدار کردند، به یک بار به زمین در افتادند و در میان آن گل و لای چهره ها بر زمین بسودند و تا ایشان را رخصت نداد سر برنداشتند.

بالجمله ملا حسین اصحاب خویش را هر یک به نامی و لقبی خواند، یکی را گفت تو مظهر امام ثامن علیه السلام باشی و امام رضا نام داری؛ و دیگری را سجّاد لقب نهاده، بدین گونه نام انبیا و ائمه هدی و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و اوصیا را بر مردم پست پایه فرومایه بست و ایشان را نوید همی داد که هر که از ما، در جنگ کشته شود، پس از 40 روز بیشتر یا کمتر زنده شود و بر زیادت از این، فردای قیامت، بهشت خدای خاصّ ما خواهد بود. و هم در این جهان شما هر یک پادشاه مملکتی و حاکم ولایتی خواهید شد

و بعضی از ایشان را به سلطنت چین و ختا و حکومت روم و مملکت اروپا مستمال می ساخت و میعاد می نهاد که زود باشد مازندران را فروگیریم و به جانب ری سفر کنیم و در دامان جبلی که در کنار شاهزاده عبد العظیم است، 12000 تن از مردم دار الخلافه را به خاک افکنیم.

و این کلمات را که میرزا علی محمد باب بر ایشان فرستاده بود به مردم حدیث می کرد:

«ینحدرون من جزيرة الخضراء الى سفح جبل الزوراء و یقتلون نحو اثني عشر الفا من الاتراك» و از جزيرة الخضراء تعبیر به مازندران می کرد و از جبل زوراء کوهی که در کنار قریه شاهزاده عبد العظیم است حدیث می نمود. بالجمله بدین سخنان مردم خود را در کار مقاتلت و مبارزت چنان قویدل ساخت که بی ترس و بیم بر دم شمشیر و دهان شیر می تاختند و غمرات مرگ و ممات را ساز و برگ حیات می شناختند.

مأمور داشتن شاهنشاه ایران بزرگان مازندران را به دفع ملا حسین و جماعت بابیه

اشاره

چون خبر اعداد جماعت بابیه در شیخ طبرسی و درازدستی ایشان در نهب و غارت محال مازندران گوشزد کارداران شاهنشاه ایران گشت، فرمان رفت که بزرگان مازندران تجهیز لشکر کرده، بر ایشان بتازند و جهان از وجود آن جماعت پردازند. بزرگان مازندران که حاضر حضرت بودند بر ذمت نهادند که هرچه زودتر این خدمت به پای برند و هر یک به خویشان خود مکتوب کردند.

حاجی مصطفی خان به برادر خود آقا عبد الله و عباسقلی خان لاریجانی به محمد سلطان یاور و علی خان سوادکوهی به سوادکوه و هزار جریب کس فرستادند و در تسخیر قلعه و تدمیر بابیه تحریض همی کردند. و کارداران دولت نیز به میرزا آقای - مستوفی مازندران و سعید العلما و دیگر اکابر آن اراضی منشور کردند.

بعد از رسیدن این احکام، نخستین: آقا عبد الله برادر حاجی مصطفی خان هزار جریبی خواست تا از همگنان قصب السبق برد، لاجرم 200 تن از مردم هزار جریب

را گزیده ساخت پس با تفنگچی سورتی و بنی اعمام خود به ساری درآمد، در آنجا میرزا آقا نیز از افغانه ساکن ساری و سوار کرد و ترك انجمنی کرده به اتفاق، تا علی آباد برانندند و از مردم علی آباد و جماعت قادی نیز لشکری بکردند؛ و آقا عبد الله آن لشکر را برداشته از آب رود تالار عبور نموده و به قریه لار در رفته در خانه نظر خان گرایلی فرود شد. و روز دیگر با لشکر به کنار شیخ طبرسی آمد و بساختن سنگر و حفر ماریچ بپرداخت و از چوب و علف سپنجی چند بکرد و چند تن تفنگچی از مردم کودار در آنجا بازداشت و خود طریق قریه افرا پیش داشت و همی خواست تا همه روزه از افرا بدان جا شود و کار سنگر و ماریچ به پای برد، آن گاه لشکرگاه کنند.

اما از آن سوی چون شب به پای رفت و سفیده بدمید، ملا حسین با جماعتی از مردم خود از قلعه بیرون شده مانند شیر گرسنه بر سر کودارها براند و ایشان را عرضه شمشیر ساخت.

هزیمت شدن لشکر مازندران و قتل آقا عبد الله به دست ملا حسین بشرویه

در میان گیرودار بایه با جماعت کودار، بانگ تفنگ گوشزد آقا عبد الله شد و مردم خود را برداشته شتاب کنان راه برگرفت. همچنان از گرد راه تفنگهای خویش را به جانب جماعت بایه گشاد دادند. ملا حسین که این وقت از قتل کودارها پرداخته بود، بی ترس و باک به جانب ایشان بتاخت. از میان مردم آقا عبد الله جوانی افغان که مردی سخت دلیر بود سر راه بر ملا حسین برگرفت، هر دو به جنگ درآمدند و مدتی دیرباز با تیغ و سپر با هم بگرویدند، ناگاه پای اسب افغان به مگاکی در رفت و از پشت اسب به روی زمین آمد و ملا حسین در همان تندی که داشت شمشیر بر وی براند و او را بکشت.

و از جانب دیگر جماعت بایه بر آقا عبد الله بتاختند و رزمی صعب بدادند در میانه 30 تن مردم از تفنگچی و صاحبان مناصب مقتول گشت و دیگران هزیمت شدند. چون آقا عبد الله از يك پای لنگ بوده به سرعت طی مسافت نمی توانست، خود را به درختستانی در برد و با اینکه گرد آن، درختستان را حفری کرده بودند، ملا حسین بیم نکرد و چون برق خاطر خویشان را به آقا عبد الله بر زد او را با تیغ

مردم او، راه قریهٔ افرا پیش داشتند و اصحاب ملا حسین پیاده و سواره از دنبال ایشان شتاب گرفتند. و همچنان از گرد راه به قریهٔ فرّا، در رفتند و نخستین تفنگچیان را عرضهٔ تیغ ساختند. پس به کار اهل قریه پرداختند، بر کودک شیرخواره و زنان بیچاره و پیرمردان فرتوت رحم نکردند، اناثا و ذکورا، صغارا و کبارا تمامت جانداران آن قریه را با شمشیر و خنجر پاره پاره کردند. آن گاه آتش به قریه در زده تمامت خانه و سرای و باغ و بستان را بسوختند و دیوارها را با خاک پست کردند و اموال و ائقال نسا و رجال را به نهب و غارت برگرفتند و برفتند.

و چون خبر این جلادت از جماعت بایه در اراضی مازندران پراکنده شد و ظلّمی چنین شدید و قتلی شنیع از ایشان سمر گشت، دلّهای لشکریان ضعیف شد و هر جماعت در هر جا که اقامت داشت دیگر نیروی جنبش نیاورد. محمّد سلطان یاور - لاریجانی در بارفروش بار فرو نهاد و در کمال هول و هراس به حراست آن بلده پرداخت و میرزا آقا در ساری خویشان داری همی کرد.

سفر کردن شاهزاده مهدی قلی میرزا به مازندران به فرمان شاهنشاه ایران برای تسخیر قلعهٔ شیخ طبرسی و قلع جماعت بابی

اشاره

چون خبر قتل آقا عبد الله و غارت فرّا در حضرت ملك الملوك عجم مكشوف افتاد، نیران غضب شاهنشاه زبانه زدن گرفت و شاهزاده مهدی قلی میرزا را طلب نمود و فرمان کرد بی توانی طریق مازندران بسپارد و يك تن از جماعت بایه را زنده نگذارد.

آن گاه بفرمود تا نام مقتولین مازندران را جریده کردند و فرزندان و بازماندگان ایشان را هر يك به عطای عظیم بنواخت و محال پشتکوه هزار جریب را به حاجی مصطفی خان تقویض داد.

بالجمله مهدی قلی میرزا به اتّفاق جماعتی از بزرگان مازندران در سلخ شهر محرم خیمه بیرون زد و از طریق سوادکوه راه برداشت و عباسقلی خان سردار

لاریجانی مأمور شد که از راه دماوند و لاریجان به طرف آمل کوچ دهد و در آنجا تجهیز لشکر کرده، به رکاب شاهزاده حاضر گردد.

بالجمله بعد از رسیدن شاهزاده به زیراب سوادکوه، گروهی از تفنگچیان هزار جریبی و جماعتی کرد و ترک بدو پیوسته شدند و از آنجا کوچ داده، در قریه واسکس - علی آباد در سرای میرزا سعید فرود شد؛ و روزی چند به اعداد کار و نظم کشور و لشکر به پای برد؛ و جماعت بایه را هیچ محلی و مکاتی نمی نهاد، ایشان را لایق جنگ خویش نمی دانست و از بهر لشکرگاه حارسی و طلایه [ای] نمی گماشت. و هم در این وقت ابری بزرگ متراکم گشت و برفی عظیم ببارید و هوا را بردی سخت آغاز گشت.

لشکریان شاهزاده از بیم برود هوا و قایه نفس را هرکس به بیغوله [ای] خزید و بی اندیشه دشمن بیارمید.

شبیخون ساختن ملا حسین بشرویه و هزیمت شدن مهدی قلی میرزا

ملا حسین و حاجی محمد علی که انتظار چنین وقت می بردند از این حدیث آگهی یافتند. پس ملا حسین چون پلنگ غضبان آماده جنگ گشت و چون یک پاس از شب پانزدهم شهر صفر سپری شد، به اتفاق 300 تن مردم از جان گذشته، طریق مقاتلت در نوشت و ناگاه چون برق خاطف و صرصر عاصف به دستگیری خیکهای فراوان آب رودخانه را در چنین سرمای سخت عبره کرد و تا قریب قریه واسکس براند.

آن گاه چند کس را از پیش روی خود روان داشت تا با هرکس از لشکر شاهزاده باز خوردند همی گفتند ما مردم عباسقلی خان سردار لاریجانی می باشیم و اینک عباسقلی خان است که از ققای ما در می رسد.

این همی گفتند و همی رفتند و ملا حسین با اصحاب خود از ققای ایشان رهسپار بود، چندانکه به قریه واسکس و نزدیک سرای شاهزاده رسیدند. حارسان سرای ندا در دادند که کیستید و از کجائید؟ گفتند ما مردم سردار لاریجانی و اینک سردار است که از ققای ما در می رسد. هنوز این سخن در میان بود که ملا حسین در رسید، نخستین چند تن از مردم خود را بر سر کوچه ها بگماشت تا اگر کسی از لشکریان به مدد شاهزاده آید دفع دهند. آن گاه اصحاب خود را گفت چون به سرای شاهزاده در رفتیم فریاد به نوحه و

ناله بلند کنید که دردا و دریغا شاهزاده را کشتند، تا هرکس از مردم او این ندا بشنود ناچار هراسناک شود و راه فرار پیش گیرد. این بگفت و به در سرای شاهزاده آمد و بفرمود تا با تبر در سرای را بشکستند و به درون خانه در رفتند؛ و با شمشیرهای کشیده با حافظان سرای در آویختند و خون بسیار کس بریختند؛ و آتش به سرای در زدند و باره بندی که در پهلوی سرای بود هم بسوختند و خانه دیگر را که از بهر مصیبت سید الشهدا علیه السلام [آماده] کرده بودند، هم آتش اندر زدند و مردمی که در آنجا جای داشتند، برخی را بسوختند و بعضی را بکشتند؛ و از پس آن جسد ایشان را به آتش افکندند.

بالجمله جماعتی از تفنگچیان سوادکوهی که در سرای بیرونی شاهزاده جای داشتند، بعضی عرضهُ هلاک و دمار شدند و گروهی طریق فرار پیش داشتند سلطان - حسین میرزا پسر شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه و داود میرزا پسر ظلّ السلطان هم در آنجا مقتول شدند و جسد هر دو تن سوخته گشت و میرزا عبد الباقی مستوفی نیز به قتل رسید. اما ملا حسین و مردم او از پس این قتل و حرق آهنگ سرای درونی و قتل مهدی قلی میرزا کردند و شاهزاده به خویشان داری پرداخت و یک تن از مردم بایبه که از دیوار صعود کرده بود با گلوله تفنگ به زیر انداخت و یک تن دیگر را که از در سرای به درون رفت، هم هدف گلوله ساخت؛ لکن معلوم داشت که با این جماعت رزم نتواند داد، از جانب دیگر سرای، راه فرار پیش گرفت و در آن ظلمت شب و شدت برف و برد یک تنه به جانب بیابان همی گریخت. جماعت بایبه هر چه در سرای او بیافتند، برگرفتند و به جانب محلات آن قریه تاختن بردند و بانگ صیحه و فریاد ایشان کوه و دشت را به زیر پای داشت.

لشکر شاهزاده از هول و هرب بعضی به جز پیراهن هیچ جامه دربرداشتند و مجال پوشیدن جامه نکردند، سر و پای برهنه به جانب قلل و جبال و مگاکیهای صحاری پراکنده شدند. در میان این همه لشکر چند تن از مردم اشرفی، دیواری را سنگر کرده

و به خویشتن داری مشغول بودند. حاجی محمد علی با چند تن از بایه آهنگ ایشان کرد و بی توانی حمله افکند. مردم اشرفی تفنگها بگشادند و از قضا گلوله بر دهان حاجی محمد علی آمد و جراحی برداشت ناچار روی از جنگ برکاشت. مردم اشرفی دیگر باره از قفای ایشان تفنگها گشاد دادند و چند تن از جماعت بایه را به خاک افکندند.

مع القصة تا آن گاه که سپیده برزد و روز روشن شد، هیچ کس از سرکردگان و لشکریان نیروی آن نکردند که از قلل جبال فرود شوند و دشمن را دفع دهند. بلکه از دور همی نظاره بودند و جماعت بایه با آن قلیل مردم مال و مواشی آن قریه و اموال و ائقال شاهزاده و سپاه او را از پیش روی همی رانده طریق قلعه شیخ طبرسی گرفتند. از قضا 600 تن از لشکر شاهزاده بر سر راه ایشان همی بود چون دانستند که آن جماعت را هنگام مراجعت است بی آنکه منازعتی آغازند و تفنگی بگشایند سریعتر از برق و باد بگریختند و ملا حسین و اصحاب او چاشتگاه روز، از مسافت طریق پرداختند و در قلعه خویش جای ساختند.

اما مهدی قلی میرزا بعد از فرار، نیم فرسنگ در آن گل و لای و برف و برد پیاده طی مسافت کرد. در این وقت يك تن از مردم مازندران که بر اسبی پالانی و کودن سوار بود، بدو باز خورد و او را بشناخت. پس اسب خود را بدو داد تا برنشست و او را در گاو - سرائی رسانیده نشیمن داد و خود هم بر آن اسب برآمد و از چپ و راست برفت و به هرکس از لشکر برسد او را از زندگانی و حیات شاهزاده مزده بداد و مردم را فوج فوج به حضرت او آورد.

اما چون شاهزاده را دیگر قوت جنگ نبود از گاوسرای سوار شده آن شب را در قادی کلای به پای آورد؛ و روز دیگر به جانب ساری شتافت و این غایله چنان هول و هربی در مردم مازندران انداخت که در آن زمستان زن و فرزندان خود را برداشته از شهرستانها به کوهستانها فرار کردند. لکن مهدی قلی میرزا دیگر باره به فراهم کردن سپاه پرداخت و سران و سرکردگان را حاضر ساخت و به وعد و وعید بسی بیم و امید داد و ایشان به تجهیز لشکر و اعداد کار برآمدند.

از آن سوی عباسقلی خان لاریجانی با لشکر خود از لاریجان تا قلعه شیخ طبرسی بتاخت و جماعت بایه را به محاصره انداخت و صورت حال را معروض حضرت شاهزاده داشت که اینک من این مردم را حصار داده ام و حاجتی به مدد و معین ندارم اگر شما را تماشای این جنگ و نظاره این حربگاه پسند خاطر است، بدین جانب کوچ دهید.

شاهزاده چون این بشنید، بیم کرد که مبادا عباسقلی خان غره شود و او را از بایه آسیبی رسد. بفرمود تا محسن خان سورتی با مردم خود و جمعی از افغانه و محمد کریم خان اشرفی با تفنگچی اشرفی به جانب او کوچ دهند و نیز رقم کرد که خلیل خان سوادکوهی و مردم قادی کلا با او پیوسته گردند. و ایشان چون جلادت بایه را معاینه کرده بودند، بعد از طی مسافت عباسقلی خان را گفتند رزم این جماعت را خوار مایه مگیر! دانسته باش که بی آنکه سنگری استوار کنیم نبرد نتوانیم کرد. عباسقلی خان گفت ما هرگز در برابر هیچ لشکر سنگر نخواهیم کرد، سنگر مردم لاریجان تن های ایشان است.

بالجمله در این وقت مردم بایه از بهر آنکه سردار و جماعت او را خواب خرگوش دهند چنان می زیستند که پنداری در قلعه شیخ طبرسی هیچ کس زنده نیست و گاه گاه از در ضراعت و فروتنی پیامی می فرستادند و طلب امان می کردند.

شیخون ساختن جماعت بایه و شکسته شدن عباسقلی خان لاریجانی

چون روزی چند بدین گونه گذشت، شب دهم شهر ربیع الاول سه ساعت از آن پیش که سفیده صبح سر برزند، ملا حسین 400 تن پیاده تفنگچی از ابطال مردم خود گزیده ساخت و از قلعه شیخ طبرسی بیرون تاخت و مانند دیو دیوانه و گرگ گرسنه از دروازه غربی قلعه تا کنار لشکرگاه براند و خود با چند سوار به يك سوی لشکرگاه کمین نهاد تا اگر کسی طریق فرار گیرد، عرضه هلاک و دمار گردد. در این وقت مردم لشکرگاه آسوده از مکیدت دشمن در جامه خواب با جامه های گشوده غنوده بودند که ناگاه، جماعت بایه در آمدند. و نخستین با تیغهای آخته بر لشکر سوادکوهی و هزار جریبی تاختند و در اول حمله ایشان را هزیمت

کردند و هزیمتیان را برداشته به میان سپاه قادی در بردند و هر دو فوج را از پیش رانده به سنگر سورتی و اشرفی داخل کردند و تمامت این افواج را چون گوسفند که از گرگان رمیده باشند هم گروه به سنگر لاریجانی برزدند و کریچها و خانه ها که مردم لشکرگاه از چوب کرده بودند آتش در زدند، تا ظلمت شب را روز روشن کرد و دوست از دشمن بادید آمد و از بانگ صیحه و نعره گیرودار بایه چنان دل لشکریان ضعیف شد که هیچ کس را از هیچ کس نمی شناختند و یکدیگر را هدف گلوله می ساختند.

عباسقلی خان سردار را نیز نزدیک افتاد که وداع جان و جهان گوید، به هزار زحمت طریق سلامت به دست کرده، به يك سوی لشکرگاه گریخت و از آنجا گاه گاه تفنگی همی گشاد و محمد سلطان یاور نیز در لشکرگاه فریاد همی بر می داشت و مردم را به جنگ جماعت بایه تحریض می داد. در این وقت جمعی از اصحاب ملا حسین بدو رسیدند و او گمان داشت که لشکر شاهزاده اند بانگ برایشان زد که از بهر جنگ قدم استوار کنید و این مردم بی دین را عرضه دمار سازید، هنوز سخن در دهان او بود که در رسیدند و او را با تیغ پاره پاره کردند و در این گیرودار 80 تن از جماعت بایه نیز مقتول گشت.

از پس این وقایع ملا حسین که بر سر راه هزیمتیان کمین نهاده بود، به میان لشکرگاه راند، میرزا کریم خان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی با چند تن از تفنگچیان اشرف در کنار لشکرگاه سنگری از بهر خود کرده مواضع نهادند که چندانکه زنده باشند، هزیمت نشوند، و از آتشی که جماعت بایه کرده بودند فضای حربگاه روشن بود. در این وقت ملا حسین و اصحاب او دیدار شدند.

قتل ملا حسین بشرویه در میان کارزار

میرزا کریم خان، آقا محمد حسن را خطاب کرد که هم اکنون آن سوار را که دستار سبز بر سر دارد نگران باش. این بگفت و تفنگ خویش را بگشاد و این خود ملا حسین بود که بعد از گشادن تفنگ دست بر سینه خود آورد و معلوم شد که گلوله بر سینه او آمد و در زمان آقا محمد حسن نیز تفنگ خود را رها داد و این گلوله نیز به شکم او آمد

و با این دو جراحت صعب از اسب نیفتاد و به شتاب طریق فرار نگرفت، الا آنکه اصحاب خود را امر به مراجعت داد و با اینکه تفنگچیان اشرفی از دنبال او گلوله همی باریدند و جماعتی از اصحاب او را به خاک همی افکندند هیچ اضطراب نکرد و آهسته آهسته همی راه برید تا به قلعه شیخ طبرسی رسید.

با این همه لشکر شاهزاده تاب درنگ نیاوردند، هرکس به طرفی گریخت الا آنکه عباسقلی خان لاریجانی با 50 تن و عبد الله خان افغان با 3 تن و محسن خان با چند تن اشرفی از بیرون لشکرگاه بودند. چون صبح طالع شد میرزا کریم خان اشرفی بر سر دیواری برآمده بانگ اذان در داد تا اگر از لشکریان کسی در آن حوالی باشد فراهم شود.

عباسقلی خان و چند تن دیگر که منتظر فرصت بودند بعد از اصغای بانگ اذان با لشکرگاه درآمدند و از سرزنش اقران و اندوه کشتگان و بازپرس کارداران دولت آشفته خاطر بودند. بالجمله مقتولین را مدفون ساختند و 80 تن کشتگان بایه را سر بر گرفتند و سرهای ایشان را به بارفروش و دیگر بلدان مازندران فرستادند که هول و هیبت مردم از آن جماعت اندک شود. آن گاه عباسقلی خان صورت حال را به صحبت عبد الله خان افغان به شاهزاده فرستاد و تصمیم عزم داد که دیگر باره اعداد لشکر کرده، به حضرت شاهزاده رود.

اما از آن سوی ملا حسین تا دروازه قلعه شیخ طبرسی چنان برفت که از اصحاب او کس ندانست او را جراحتی رسیده، در میان دروازه از اسب در افتاده، او را برگرفتند و به نزدیک حاجی محمد علی حمل دادند. پس ملا حسین به وصیت زبان باز کرد و گفت ای مردم چنان ندانید که من مرده ام، 4 روز دیگر زنده خواهم شد و سر از قبر برخوادم کرد.

از این آئین که شما را آموخته ام باز نگردید و دست از جنگ باز مدارید و دامن حضرت اعلی را - که کنایت از حاجی محمد علی باشد - رها مکنید. آن گاه مردم را از خود دور کرده با چند تن خاصان خود گفت نعش مرا در جانی

دفن کنید که هیچ کس از قلعگیان نداند. این بگفت و لب فرویست.

پس جسد او را در زیر دیوار مرقد شیخ طبرسی با جامه و شمشیر با خاک سپردند و 30 تن دیگر از جراحت یافتگان بایبه هم در قلعه بمردند، ایشان را نیز مدفون ساختند و آن گاه از قلعه بیرون شده به حربگاه آمدند و معاینه کردند که مردم ایشان را سر برداشته اند. پس بی توانی به حفر زمین پرداخته هرکس از لشکریان مدفون بود از خاک برآوردند و سر بریدند و سرهای ایشان را بر سر چوبهای دراز بالا کرده بر طرف دروازه غربی قلعه نصب کردند و تن های ایشان را در بیابان افکندند و کشتگان خود را مدفون ساختند و مراجعت به قلعه نموده در جای خویش آرام گرفتند.

لشکر تاختن شاهزاده مهدی قلی میرزا از شهر ساری به قلعه شیخ طبرسی برای جنگ جماعت بایبه

اشاره

شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آنکه از شبیخون جماعت بایبه و شکستن عباسقلی - خان و لشکریان آگاه شود با لشکری ساخته از شهر ساری بیرون تاخت و به آهنگ قلعه شیخ طبرسی راه بریده، در سرخه کلای جای کرد. و روز دیگر از آنجا کوچ داد، و چون لختی راه به پیمود مکتوب عباسقلی خان با چند نیزه سر از جماعت بایبه بدو آوردند و عباسقلی خان از بیم آنکه مبادا لشکر شاهزاده هراسناک شوند و از گرد او پراکنده گردند، هیچ از جلادت بایبه و هزیمت خود یاد نکرد.

لاجرم شاهزاده از مطالعه مکتوب و نظاره آن سرها چنان دانست که فتح قلعه شیخ - طبرسی و قلع طایفه بایبه بسیار سهل است و در قطع مسافت شتاب گرفت که مبادا فتح قلعه و [قلع و] قمع بایبه به نام عباسقلی خان برآید و تا پل قراسو علی آباد چون برق و باد همی براند. در آنجا عبد الله خان افغان از راه برسید و میرزا عبد الله نوائی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هر دو تن به اتفاق، شاهزاده را به کناری

آورده پرده از راز برگرفتند.

مهدیقلی میرزا برجای سرد شد و کار را دیگرگون یافت، و نخست کس فرستاده بنه و آغروق خویش را که از پیش روی می رفت سر برتافت. پس سران سپاه را يك يك و دو دو حاضر کرده ایشان را از قصه تنبیه کرد و به جانب کیاکلا آمده آن شب را بود. بزرگان سپاه بعضی اقامت را بر حرکت ترجیح نهادند؛ و جماعتی تعجیل در حرکت می فرمودند.

عاقبت سخن بر این نهادند که این لشکر از جماعت بایه هراسناک شده اند اگر این کَرّت حمله افکنند و لشکر ما را درهم شکنند، بی کلفت خاطر مازندران را به تحت فرمان آرند. لاجرم با لشکری در خور این جنگ، آهنگ ایشان باید کرد.

حصار دادن لشکریان جماعت بایه را در قلعه شیخ طبرسی

پس شاهزاده 4 روز در کیاکلا- اوتراق کرد و کار لشکر بساخت و در روز پنجم از آنجا کوچ داده، با سپاه سواره و پیاده به کنار قلعه شیخ طبرسی آمد و بدنهای کشتگان را سوخته و بعضی را نیم خورده جانوران معاینه کرد و سرهای ایشان را بر سر چوبها نگریست که از پیش روی قلعه چون درختستانی پدیدار بود، هولی عظیم در دل او جای کرد و روا ندانست که بی سنگری و حصنی در کنار آن قلعه اوتراق کند. لاجرم از آنجا عبور کرده يك فرسنگ از آن سوی تر، به قریه کاشت درآمد و در آنجا دو ساعت از شب گذشته با عباسقلی خان دیدار کرد و سه روز در آنجا توقف نموده به فراهم کردن سپاه پرداخت و جماعتی از پی جماعتی بدو پیوست.

آن گاه کس بفرستاد تا سنگری محکم در برابر قلعه شیخ طبرسی برآوردند و روز چهارم با لشکری کینه توز به کنار قلعه آمد و هر جانبی را به جماعتی سپرد، هادی خان - نوری و میرزا عبد الله نوائی را از بهر طلایه لشکر بداشت و صبحگاه سنگرها را استوار کرد. عباسقلی خان لاریجانی و نصر الله خان بندپی و حاجی مصطفی خان را با تفنگچی اشرفی و سورتی و لشکر دودانگه و بالارستاقی و جماعت کرد و ترك مأمور به محاصره ساخت و هر يك را به جانبی از قلعه برگماشت. و فرمان کرد تا به حفر خندق و ماریچ دامن برزنند و بروج محکم برآورند و جماعت بایه را از دخول

ص: 254

و خروج قلعه خود دفع دهند.

پس لشکریان به کار درآمدند و برجهای محکم افراخته کردند، چنانکه از فراز آن بروج، ساحت قلعه بایه را هدف گلوله همی ساختند و ایشان را عبور در میان قلعه دشوار افتاد. چون کار بدین جا رسید حاجی محمد علی حکم داد تا در شبهای تاریک، خاکریزهای پس دیوار قلعه را چنان مرتفع کردند که دیگر ساحت قلعه دیدار نمی شد و اصحاب او آسوده در میان قلعه به درنگ و شتاب بودند.

در این وقت شاهزاده از کارداران دولت خواستار آمد تا دو عراده توپ و دو عراده خمپاره و قورخانه لایق بدو فرستادند. يك تن از مردم هرات آتشی از بارود تعبیه کرد که آن را آتش زده به جانب قلعه روان می داشت و 700 ذراع مسافت را قطع کرده به میان قلعه فرود می آمد و خانه هائی که جماعت بایه از چوب و خس و خاشاک پرداخته بودند آتش در می زد. بدین صنعت هر خانه که در آن قلعه بود سوخته شد؛ و از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان قلعه تگرگ مرگ می بارید. حاجی محمد علی چون این بدید از قلعه شیخ طبرسی که نشیمن داشت بیرون شد و در میان خاکریز قلعه منزل کرد و اصحاب او در نقبهای که کرده بودند جای گرفتند، چنانکه هیچ کس را از توب و خمپاره آسیبی نبود.

در این وقت جعفر قلی خان بالارستاقی هزار جریبی به لشکرگاه آمد و برحسب امر شاهزاده جانب غربی شیخ طبرسی را نزدیک به قلعه، بنیان برجی کرد و در مدت 3 روز برجی عظیم برآورد، چنانکه لشکریان در 3 ماه مانند آن نکرده بودند. روز چهارم هنگام بامداد که مردم او از کار سنگر به لشکرگاه مراجعت کردند تا لختی بیاسایند، شاهزاده فرمان کرد که هم اکنون باز شوید و کار سنگر به پای برید. هرچند قواد سپاه و جنگ دیدگان مجرب گفتند که این سربازان از اول شب تا سپیده صبح لحظه [ای] نغزیده اند و لب به هیچ ماکول و مشروبی نیالوده اند، چندان مهلت

ص: 255

فرمای که وقایه نفس را زمانی از در آسایش و آرامش باشند و کار خوردنی و خورش بسازند، آن گاه مراجعت کنند.

شاهزاده از آن عجله که در طبع داشت پذیرفتار نشد و فرمان داد که هم اکنون باید راه سنگر گیرند.

سربازان را که نیروی بازپس شدن نبود هرکس به گوشه [ای] می گریخت و بی هشانه پهلو به خار و خاره می نهاد و به خواب می رفت. جعفر قلی خان و میرزا عبد الله به زحمت فراوان با 35 تن سرباز از لشکرگاه روانه سنگر شدند و هر یک در برج خود جای کردند و سربازان ایشان نیز بعد از ورود به برج هرکس به پشت افتاده بغنود.

شیخون ساختن جماعت بایبه و کشتن جعفر قلی خان و طهماسب قلی خان را

جماعت بایبه که از دور و نزدیک نگران بودند، چون قلت عدد و غفلت ایشان را تفرس کردند، 200 تن مرد کارآموده از راه خندق بیرون شده و ناگاه صیحه زنان یورش افکندند. میرزا عبد الله که هنوز دست فرسوده خواب نبود، حالی تفنگ خویش بگشود و دو تن از بایبه را به خاک افکند. ایشان راه بگردانیدند و همه گروه به جانب برج جعفر قلی خان حمله بردند و از گرد راه به درون برج درآمدند. جعفر قلی خان از جای برآمد و دو تن را با گلوله به خاک افکند و دو تن را نیز مردم او بکشتند، با این همه جماعت بایبه بیم نکردند و با شمشیرهای کشیده بر او درآمده چند زخم شمشیر بر وی فرود آوردند.

جعفر قلی خان را دیگر مجال مجادله نماند و خود را به میان خندق برج درانداخت.

جماعت بایبه از پس او آهنگ برادرزاده او طهماسب قلی خان کردند و یک نیمه سر او را با تیغ بردند و در این گیرودار اصحاب حاجی محمد علی از فراز دیوار قلعه مانند تگرگ همی گلوله بیاریدند تا مبادا از لشکرگاه کسی به مدد ایشان آید.

بالجمله بعد از قتل طهماسب قلی خان و جراحت جعفر قلی خان مردم بایبه از برج بیرون شده، راه قلعه خویش برگرفتند. و وقت عبور، جعفر قلی خان را در میان خندق یافتند و او را زخم تبری نیز بر پهلو زده بگذشتند.

هنگام گذشتن ایشان میرزا عبد الله و مردم او از برج خود دو تن دیگر را

از آن جماعت به زخم گلوله مقتول ساختند، همراهان نعل ایشان را برگرفتند و برفتند. بعد از عبور بایه میرزا عبد الله، جعفر قلی خان را از خندق برآورده به لشکرگاه برد و خویشاوندان او جراحی او را مرهم کردند و بعد از دو روز او را به جانب ساری کوچ دادند تا در آنجا نیک مداوا کنند. مهدیقلی میرزا چون این بشنید در خشم شد و گفت چرا بی اجازت من او را کوچ دادید و کس بفرستاد تا او را به لشکرگاه مراجعت دادند. از این شدن و آمدن زحمتی و تعبی بدو رسید که هم در آن شب درگذشت.

خشم گرفتن شاهنشاه ایران با بزرگان مازندران از بهر مسامحت ایشان در تسخیر قلعه و تدمیر بایه

اشاره

چون مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی به 4 ماه کشید و جلادت جماعت بایه در کار مبارزت و مناجزت معروض کارداران دولت افتاد، آتش خشم ملك الملوك عجم زبانه زدن گرفت و فرمود:

ما چنان دانسته بودیم که سپاه ما بی اکراه به میان آتش و آب شتاب گیرند و از جنگ نهنگ و نبرد شیر در تاب نشوند. اینک روزگاری دراز است که با جماعتی نا به ساز طریق مقاتلت می سپارند؛ و در این مقاتلت روز به ممالطت می گذارند. همانا بزرگان مازندران بقای این فتنه و فترت را موجب قربت حضرت ما دانند و از بهر قوام خویشتن، آتش این احدوثة را دامن زنند. از این پس چنان می انگارم که خدای مملکت مازندران نیاورده است و به کیفر مسامحتی که در این ستیز و آویز رفته است، تمامت مردم مازندران را با جماعت بایه عرضه تیغ تیز خواهم داشت.

مقربان درگاه از بهر شفاعت جبین ضراعت بر خاک نهادند و از جانب قواد سپاه فتح قلعه و قلع بایه را ضمانت کردند.

این هنگام شاهنشاه ایران، سلیمان خان افشار را فرمان کرد تا به جانب مازندران رهسپار شود و فحوص حال کند و بداند

که لشکریان در کار جنگ به مسامحت روزگار همی برند یا جماعت بایه در کارزار استوار همی باشند. مع القصه بعد از ورود سلیمان خان به مازندران لشکریان ترك سر و جان گفتند و اطراف قلعه را دایره کردار پره زدند؛ و از دو سوی به حفر کردن زمین و نقب در بردن به قلعه درآمدند و با یکدیگر مواضعه کردند که چون نقبها را از خاکریز و خندق بگذرانند آتش در زنند؛ و آن هنگام تمامت لشکر به يك بار یورش برند.

یورش بردن لشکریان بر سر قلعه شیخ طبرسی

بالجمله از طرف غربی يك نقب را به زیر برج و خاکریز در برده آتش زدند. چنانکه 50 ذرع مسافت را برج و خندق و خاکریز با خاک پست شد و نقب دیگر را که از جانب شرقی بود، چون با برج و خاکریز، نارسائی داشت، بعد از افروخته شدن زیانی شناخته نیاورد، و اما لشکریان شیپور جنگ بنواختند و از چارسوی یورش در دادند. جماعت بایه از آن جانب که برج و باره به زیر آمد انجمن شدند؛ و هرکس از لشکر نزدیک شد به زخم گلوله و ضرب تیغ دفع همی دادند. میرزا کریم خان اشرفی با جمعی از مردم اشرف به جانب قلعه حمله برد، علمدار او را به زخم گلوله به خاک افکندند. میرزا کریم خان دست بیازید و خود علم برداشت و برافراشت و دلیرانه تا پای برج برفت و هیچ از باران گلوله بیم نکرد.

يك تن از بایه سر تفنگ را از مثقب برج بیرون داد تا او را هدف گلوله سازد، میرزا - کریم خان دست فرا برده گلوگاه تفنگ را بگرفت و از چنگ او برآورد و بر آن برج صعود کرده، علم را بر سر برج نصب کرد و فریاد برداشت که ای لشکر سرعت کنید. محمد - صالح خان برادر جعفر قلی خان با چند تن بالارستاقی خود را به پای برج برسانید، اما مهدیقلی میرزا چون در این یورش بسیار کس از لشکر را به معرض هلاک می نگریست، بفرمود تا طبل مراجعت بنواختند. میرزا کریم خان و محمد صالح

خان نیز بازپس شدند، اما چون این کار به انجام نرفت، سران سپاه شرم زده بودند و واجب کردند که روز دیگر این کار به کام کنند و دیگر باره یورش به قلعه برند.

تنگی علف و آذوقه در میان مردم بابی

در این وقت مکشوف افتاد که علوفه و آذوقه قلعه‌گیان تنگیاب شده است و کار بر ایشان سخت افتاده و روزی چند برنگذرد که آن جماعت از شدت مجاعت تباه شوند و اگر نه به پناه آیند. پس ترك یورش گفتند و در سختی محاصره کوشش نمودند. و از آن سوی نیز چون هر خبر که حاجی محمد علی آورده بود به کذب و دروغ برآمد، عقیدت اصحاب او را فتوری بادید شد و از آن تعب و طلب که داشتند سستی گرفتند. اما با این همه هیچ کس را نیروی سخن نبود، چه اگر از کسی مخالفتی اصغا می رفت به حکم حاجی محمد علی سر او را به زیان زبان برمی گرفتند.

لاجرم جماعت بابیه به جان آمدند و در نهان از پی چاره دامن برزدند، نخستین آقا رسول که يك تن از سران آن جماعت بود، و از خویشان 30 تن مرد جنگی داشت از شاهزاده امان طلبید و مهدیقلی میرزا او را زینهار داد. پس، از قلعه بیرون شده به لشکرگاه در رفت و مطمئن خاطر گشته باز قلعه شد، و بی توانی مردم خود را برداشته روانه لشکرگاه گشت. چون راه نزدیک کرد يك تن از مردم لاریجانی بی اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخت و به خاک در انداخت و دیگر تفنگچیان به سوی مردم او تفنگها بگشادند و جمعی را مقتول ساختند. چند تن که زنده ماندند، به سوی قلعه مراجعت کردند. جماعت بابیه گفتند شما مرتد شدید و به جانب دشمن شتافتید. اکنون قتل شما واجب افتاد. پس همه را با تیغ بگذرانیدند.

از پس این واقعه رضا خان پسر محمد خان امیر آخور شاهنشاه مبرور که به جماعت بابیه پیوسته بود، هم زینهار جوی گشت و از شاهزاده امان یافته با دو سه تن از مردم خود به لشکرگاه درآمد. شاهزاده او را به هادی خان نوری سپرد تا در نزد خویش بدارد و جمعی دیگر از بابیه با لشکری که در سنگرها بودند، طریق رفق و مدارا پیش داشتند و اجازت حاصل کرده از قلعه بیرون شده و طریق فرار برداشتند و به مراتب

و هم در این ایام چنان افتاد که شاهزاده و عباسقلی خان در یکی از بروج که با قلعه قریب بود، در رفتند و جماعت بایبه تفرس کردند، پس به جانب آن برج چون باران بهار گلوله بیاریدند. از قضا گلوله [ای] از شکاف تنه درختی بگذشت و بر شانه عباسقلی خان لاریجانی آمده جراحی کرد، اما هیچ از جلادت او کاسته نشد و همچنان در تحریض لشکر و تمهید سنگر استوار بود.

از پس این واقعه علف و آذوقه جماعت بایبه یک باره به نهایت شد و راه بیرون شدن از قلعه مسدود بود. نخست علف زمین هرچه یافتند بخوردند و چندانکه درخت در قلعه بود، پوست و برگ آن را قوت کردند و چندانکه آلات و ادوات چرم داشتند نیم جوش ساخته بلع نمودند، و هرچه استخوان در قلعه بود بسوختند و با آب صلایه کرده بنوشیدند و اسب ملا حسین را که به زخم گلوله مرده بود و از برای حشمت ملا حسین آن را با خاک سپرده بودند برآوردند و گوشت کنده آن را با استخوان به قسمت بردند. و با این همه دست از ستیز و آویز کوتاه نکردند.

شیخون ساختن جماعت بایبه و شکسته شدن ایشان

چنانکه لشکریان در طرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود قلعه [ای] کرده بودند که خندق آن 10 ذرع عمق و 10 ذرع عرض داشت و دو تنه درخت برای عبور بر خندق آن قنطره بسته بودند. میرزا عبد الله نوائی و جمعی از سرباز بندی و جماعت اشرفی و بالارستاقی در آن قلعه جای داشتند، یک شب بعد از فروشدن آفتاب که مردم قلعه مشغول نماز بودند و هنوز قنطره بر خندق بود، ناگاه دو تن از بایبه به قلعه درآمد [ند] و صیحه زنان حمله افکند [ند] و از رفقای ایشان یک تن دیگر به درون شد. میرزا عبد الله این بدید و دهشت زده برخاست و نخستین آن دو تنه درخت را بگردانید و به میان خندق درافکند. جماعت بایبه چون معبر نیافتند باز شدند. اما این 3 تن که به میان قلعه بودند، با شمشیرهای کشیده به جنگ درآمدند و چند کس از تفنگچیان را جراحی کردند و یک تن از ایشان رزم زنان بر برج

قلعه عروج کرده و بانگ همی برداشت که برج را گرفتیم، بشتابید و به قلعه درآئید.

جماعت بایبه از بیرون قلعه همی ولوله می افکندند و تفنگ می گشادند و يك تن از تفنگچیان اشرفی را نیز هدف گلوله ساختند و از آن جماعت نیز چند تن به زخم گلوله جان بداد. اما آن يك تن که بر فراز برج شد کس را بدو دست نبود و هرکه عزم صعود می کرد با شمشیر دو نیمه می ساخت. در پایان امر، يك تن از مردم طالش مشتی زر بگرفت و آهنگ او کرد و بدو دست یافته، از پایش درآورد و دو تن دیگر را که در میان قلعه بودند، هم به قتل آوردند.

از پس این واقعه دیگر در قلعه شیخ طبرسی برگ درخت و علف زمین و استخوان و چرم همه پرداخته شد و راه فرار مسدود گشت. ناچار جماعت بایبه از در استیمان بیرون شده زینهار طلبیدند. مهدی قلی میرزا عهدنامه [ای] بدیشان رقم کرد که چون توبت و انابت کنید و از مذهب جماعت اثنا عشریه به يك سوی نشوید از مال و جان در امان خواهید بود، و خاتم بر آن رقم نهاد. سران سپاه نیز خاتم برزدند و انفاذ قلعه داشت و اسبی نیز برای حاجی محمد علی بفرستاد و بفرمود تا بر يك سوی لشکرگاه از بهر منزل ایشان خیمه [ای] چند برافراشتند. حاجی محمد علی با اینکه قریشی نسب نبود، دستاری سبز بر سر بسته داخل نسب شمرده می شد. بالجمله از قلعه بیرون شد و بر اسب شاهزاده برنشست و 214 تن از جماعت بایبه باقی مانده بودند، با شمشیرهای کشیده در رکاب او طی مسافت نمودند، در خیمه هائی که برای ایشان کرده بودند فرود شدند و آن شب را به صبح آوردند.

قتل جماعت بایبه و خاتمه کار ایشان

روز دیگر شاهزاده، حاجی محمد علی و چند تن از بزرگان ایشان را به لشکرگاه طلب داشتند. بعد از درآمدن ایشان به مجلس و شکستن ناهار، سخن از مذهب به میان آمد. با آنکه بعضی عقاید خود را می نهفتند، آنچه بر زبان ایشان می رفت مرتد شرعی و واجب القتل بودند. اگرچه شاهزاده حکم بر قتل ایشان نراند، اما

لشکریان و سران سپاه از بس رنج برده بودند؛ و مردم ایشان عرضه شمشیر گشته بود و همچنان بیم آن بود که هر يك به شهری رفته مردم را اغوا کنند، دل بر قتل ایشان نهادند؛ و ناگاه انجمن شده، آهنگ خیمه های ایشان کردند.

در این وقت مهدی قلی میرزا نیر چون پشت و روی این کار را نگریست به حکم شریعت و پشتوانی دولت، قتل ایشان را واجب دانست. پس بفرمود تا آن جماعت را حاضر کرده، برصف بداشتند و فرمان کرد تا يك تا يك را شکم بدریدند؛ و بسیار کس بود که از شکم او علف سبز فرومی ریخت. بالجمله تمامت آن جماعت مقتول شد، الا عددی قلیل که به میان درختستانها درگریختند. رضا خان پسر محمد خان میرآخور و چند تن دیگر که در منزل هادی خان نوری بودند، هم به دست تفنگچیان سورتی و لاریجانی تباہ گشتند و 20 تن دیگر از آن جماعت بایه که از پیش امان یافته و در لشکرگاه جای داشتند، هم جان به سلامت نبردند. پسر ملا عبد الخالق نیز عرضه هلاک گشت.

آن گاه شاهزاده، حاجی محمد علی و چند تن از سران را با او محبوس داشت و خود بر قلعه شیخ طبرسی درآمد و از هندسه [ای] که در استحکام قلعه به کار برده بودند، شگفتی گرفت و آن برجها و خاکریزها و چاهها و راهها را معاینه کرد و اسلحه و تفنگ و اموال فراوان که در آن قلعه انباشته بودند برگرفت. و هرچه را مالکی بود مسترد ساخت و آنچه از خانه میرزا سعید برده بودند، باز داد. و اموال خود را که در واسکس به غارت رفته بود بدست کرد و هرچه مجهول المالك بود نیز مضبوط ساخت و از آنجا به بار فروش آمد.

سعید العلما و دیگر اهالی شرع بر قتل حاجی محمد علی و صنادید بایه، فتوی راندند و گفتند توبت ایشان در شریعت مقبول نباشد پس علما و طلاب علوم دینیّه انجمن شده، ایشان را در سر میدان بارفروش مقتول ساختند و جهان را از آرایش وجود ایشان پرداختند. و در این فتنه، مازندران از بدایت امر تا به خاتمه، از جماعت بایه 1500 تن به معرض هلاک و دمار درآمد و از مردم لشکری نیز 500

رفتن حاجی میرزا آقاسی به عتبات عالیات

و هم در این سال حاجی میرزا آقاسی از کارداران دولت خواستار شد که به جانب عتبات عالیات سفر کند و در آستان ملائک پاسبان سید الشهدا علیه السلام مجاورت اختیار کند. شاهنشاه ایران بر زحمات چندساله او رحمت آورد و نصر الله خان یوزباشی لك را با 50 سوار ملازم خدمت او داشت و او روز سه شنبه سیم ذیحجه الحرام از قریه شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه بیرون شده، روانه اراضی مقدسه و اماکن مشرفه گشت.

فتوای میرزا احمد مجتهد تبریزی

و هم در این سال میرزا احمد مجتهد تبریزی به کفر شاگردان شیخ احمد احسائی و تبعه او فتوی راند و فرمان کرد که ایشان به درون حمام مسلمین نروند و مردم ملاقات ایشان را با مس رطوبت پرهیزند. لاجرم چنان افتاد که يك تن از جماعت شیخیه خواست به گرمابه در رود، مرد حمامی از در طرد و منع برآمد و کار به مناشرت و مناطحت افتاد. چون تبعه شیخیه را نیز عدتی و کثرتی بود، از دو جانب جماعتی بزرگ انبوه شدند و اهل حرفت و صنعت کارخانه ها و دکه ها را در بستند و اعداد حرب و ضرب کردند. شاهزاده ملک قاسم میرزا که این هنگام فرمانگزار آن ممکت بود، به زلال پند و تدبیر آن آتش تفته را بنشانند و در میان کار به مصلحت و مسالمت انداخت.

سفارت بغداد

و هم در این سال میرزا ابراهیم خان مصلحت گزار سفارت دولت ایران برحسب فرمان سفر دار السلام بغداد کرده مأمور به اقامت آن بلده گشت، تا در کار تجار و زوآر و دیگر مجتازان ایران که بدان اراضی سفر کنند نگران باشد و میان دولتین اسلام کار بر تشدید مودت کند.

اشاره

در سال 1265 هـ. مطابق تخاقوی نیل ترکی چون 2 ساعت و 12 دقیقه از شب چهارشنبه 25 شهر ربیع الثانی برگذشت، آفتاب از حوت به حمل تحویل داد و شاهنشاه ایران سلطان ناصر الدین شاه قاجار جشن عیدی به پای برد. و این هنگام کارداران دولت چشم بر کار خراسان داشتند.

بالجمله از این پیش مرقوم افتاد که حمزه میرزای حشمة الدّوله از ارك مشهد مقدس آهنگ سفر هرات کرد، بعد از بیرون شدن از قلعه ارك به اتفاق یار محمد خان راه برگرفت و تا اراضی جام براند. چون هنگام آمدن یار محمد خان به خراسان چند تن از لشکر او را مردم بهادر خان در اراضی جام اسیر گرفته بودند، این وقت لشکر حشمة الدّوله و افغانان، بهادر خان را با 100 تن تفنگچی در قلعه فریمون حصار دادند و عشر دوم ذیحجه را در آنجا روز بردند. بهادر خان زینهار جست و آذوقه لشکریان را حمل داد و امان یافت.

در این منزل قربانعلی بیگ ملازم وزیر مختار انگلیس که به صوابدید کارداران دولت منشور شاهنشاه ایران به حمزه میرزا می آورد و به دست مردم سالار گرفتار شد، او را محبوس داشتند و هر نامه که با او بود بگرفتند، جز منشور پادشاه را که در میان جامه خود نهفته داشت.

بالجمله قربانعلی ناگاه از محبس بگریخت و خط شاهنشاه را به حمزه میرزا درآورد و لشکریان آن خط معاینه کردند و از جلوس پادشاه بر تخت ملک آگاه شدند و شادخاطر آمدند. آن گاه حشمة الدّوله آهنگ هرات کرد و در میان لشکریان کار به بوك و مکر افتاد.

فوج کزازی و فراهانی، سر به بی فرمانی برآوردند

و گفتند «ما هرگز سفر هرات نخواهیم کرد» و 4 عراده توپ برداشته از راه نیشابور به جانب عراق رهسپار شدند.

حشمة الدّوله در چنین وقت، مقاتلت با لشکر خود را از طریق صواب بعید دانست.

لاجرم ایشان را به حال خویش گذاشت و با فوج خاصّه و فوج بهادران و فوج همدان دو فوج افشار ارومی به جانب هرات تصمیم عزم داد و میرزا موسی آشتیانی برادرزاده صاحب‌دیوان که وزارت او را داشت نیز در رکاب او کوچ داد. شاهزاده تا قلعه قلندرآباد براند و از آنجا به شهر نو آمد. قبیله هزاره بی آنکه جنگ و جوشی برآید طریق فرار سپردند و مواشی ایشان غنیمت لشکریان گشت و چندانکه اسب توپخانه بدست شد، از بهر حمل توپ سپرده توپچیان آمد.

از پس این واقعه مهدی خان سرهنگ از قبل شاهزاده و میرزا بزرگ خان قرائی از جانب یار محمّد خان مأمور سفر دار الخلافه شده، صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه داشتند و شاهزاده به اتفاق یار محمّد خان طریق هرات را پیش گذاشت. بالجمله طی طریق نموده و در 2 فرسنگی غوریان در اراضی شبش فرود شدند و چون شبش با درختستان و بیشه پیوسته است، از بهر لشکرگاه اختیار کردند تا لشکریان در آن زمستان از قلت حطب در تعب نباشند. و حشمة الدّوله از نیمه محرم تا آخر ربیع الثانی در شبش اوتراق کرد و یار محمّد خان معادل 5000 تومان زر مسکوک و 1000 خروار غله به قانون قرض به لشکرگاه حشمة الدّوله فرستاد تا لشکریان بدان معاش کردند.

این وقت خبر مأمور شدن سلطان مراد میرزای حسام السّلطنه به تسخیر مملکت خراسان مسموع افتاد، پس حمزه میرزا مراجعت به خراسان را تصمیم عزم داد و یار محمّد خان، جبار خان را با 1000 سرباز ملازم رکاب او ساخت و شاهزاده از شبش کوچ داده، به تربت حیدریه آمد و از آنجا ورود حسام السّلطنه را به نیشابور باز دانست و راه نیشابور برداشت، روز 11 جمادی الاولی وارد نیشابور شد و 10 روز با برادر خود حسام السّلطنه بود.

در این وقت حاجی میرزا علی خان خوئی از دار الخلافه طهران برسد و منشور طلب داشتن حمزه میرزا و لشکر او را به دار الخلافه برسانید و همچنان تشریف حکمرانی خراسان را به نام سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بیاورد.

حکومت آذربایجان

لاجرم حشمة الدوله از نیشابور به سبزوار آمد و از آنجا کوچ بر کوچ طی مسافت کرده در غره رجب وارد دار الخلافه طهران گشت و بعد از روزی چند برحسب امر کارداران دولت مأمور به حکومت آذربایجان گشت و میرزا محمد پسر میرزا تقی آشتیانی - قوام الدوله که اکنون به لقب پدر نامور است، به وزارت آذربایجان مختار افتاد و ملتزم رکاب او گشت. و شاهزاده این هنگام ملقب به حشمة الدوله گشت و نشان مکمل و حمایل امیر تومانی یافت و بعد از ورود به تبریز مملکت آذربایجان را به نظام کرد و فرضی خان ایل بیگی شاهیسون را که در تقدیم خدمت تقاعدی داشت، او را معزول فرمود و چون بعد از عزل به نهب و غارت بازرگانان پرداخت، شاهزاده با 200 تن سرباز بهادران بدان جانب تاخت. و فرضی خان و شاه پلنگ خان و روشن خان و سلیم خان را مأخوذ داشته و محبوسا به تبریز فرستاد و قلاع ایشان را با خاک پست کردند.

مأمور شدن چراغعلی خان به مملکت خراسان برای استمالت حسن خان سالار و مراجعت او بی نیل مرام به دربار شهریار

اشاره

کارداران دولت چنان صواب شمردند که يك تن مرد زبان دان به مشهد مقدس رسول فرستند، تا با سالار و اعیان آن بلده سخن کند و ایشان را از طریق طغیان و عصیان بگرداند تا در میانه جان و مال جماعتی بی گناه تباہ نشود. میرزا تقی خان امیر نظام، چراغعلی خان زنگنه را که از پیش متصدی مهمات او بود، اختیار کرد و برحسب امر شاهنشاه چراغعلی خان با يك تن ملازم خود و يك تن مردم جعفر قلی خان کردشالو آهنگ راه کرد و فرمان رفت که هر جا با حشمة الدوله دچار شود او را به لشکرگاه حسام السلطنه مراجعت دهد تا به اتفاق یکدیگر مملکت خراسان

را مسخر دارند و همچنان سالار را مطمئن خاطر کرده به دربار آرد. و نیز حکمی به مرتضی قلی خان حاکم شاهرود رقم شد که بعد از ورود چراغعلی خان به شاهرود 30 تن سوار با او همراه کن تا به سلامت طریق خراسان سپارد.

بالجمله چراغعلی خان شتاب کنان تا به شاهرود براند و چون مرتضی قلی خان در امضای حکم کارداران دولت مسامحت کرد، از حکومت شاهرود رقم عزل و عزلت یافت و چراغعلی خان از آنجا رهسپار شده به سبزوار آمد و حشمة الدّوله را در سبزوار دیدار کرد و معروض داشت که برحسب فرمان به لشکرگاه حسام السّلمطنه مراجعت فرمای. و هم از قبل حسام السّلمطنه، اسکندر خان سردار برسید، باشد که سپاهیان را به نیشابور باز برد؛ اما لشکریان چون در توقف خراسان و اراضی هرات زحمت فراوان برده بودند، طریق نافرمانی گرفتند و شیپور رحیل زده راه دار الخلافه پیش داشتند. و حمزه میرزا نیز ناچار راه برگرفت و چراغعلی خان به اتفاق اسکندر خان سردار روانه نیشابور شد و به حضرت حسام السّلمطنه پیوست.

سفر کردن حسام السّلمطنه از نیشابور به مشهد

اما حسام السّلمطنه، سلیمان خان دره جزی را رخصت کرد که به اراضی خود رفته، بسیج راه کند و به جانب کلات رهسپار شود و خود از راه سر ولایت نیشابور به جانب مشهد مقدس کوچ داد و در عرض راه از جانب یار محمّد خان افغان، عبد الجبّار خان با 1000 سوار افغان و هزاره به نزد حسام السّلمطنه شتافت و ملازم رکاب شد. بالجمله بعد از ورود به چناران که تا شهر مشهد 8 فرسنگ مسافت است، مکشوف افتاد که سواران ترکمان محال تربت و اراضی قرائی را به معرض غارت درآوردند، ناچار 1200 تن فوج قرائی که در لشکرگاه بودند، برای حفظ اهل و مال خود رخصت یافته روانه تربت گشتند.

کوچ دادن این جماعت به تربت و بیرون شدن حشمة الدّوله از خاک خراسان سالار را و اهل مشهد را در طریق طغیان قویدل ساخت.

بالجمله حسام السّلطنه به صوابدید خوانین خراسان مکتوبی به حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن که از علمای شهر بودند فرستاد که اگر چراغعلی خان از زحمت اشراّر آسوده خواهد بود، او را روانه مشهد دارم تا پیغام کارداران دولت را به شما بگذارد.

ایشان دستوری دادند و چراغعلی خان روز 18 جمادی الاولی با 5 تن سوار روانه مشهد شد، چون به نیم فرسنگی شهر رسید 5000 تن سوار و 5000 تن پیاده و 9 عراده توپ به استقبال او بیرون شد و مردم مشهد، از این پذیره شوکت خویش را نمودار کردند و چراغعلی خان را به شهر درآورده و در جوار سالار جای دادند. روز دیگر سالار او را طلب داشته، مجلس را از مردم برداشت و با او گفت: «میرزا تقی خان با من مکتوب کرده که سخن چراغعلی خان سخن من است. اکنون مکنون خاطر او را به من بگوی.»

چراغعلی خان عرض کرد که امیر نظام می فرماید:

دودمان دیرینه خود را بر باد مده، بی هول و حرب برنشین و طریق درگاه شاهنشاه گیر، 95000 تومان اینک از دولت ایران در وجه خویشاوندان و عشیرت شما برقرار است، بی کم و کاست مقرر می دارم و بر زیادت از این پسرهای شما را هریک به منصبی معین و مرسوم معلوم نامبردار می سازم. اما شما نخستین باید به سفر مکه کوچ دهی و بعد از مراجعت از مکه معظمه الا آنکه حکومت خراسان با تو تفویض نخواهد شد، در یکی از بلدان و امصار ایران فرمانگزار توانی گشت. و اگر این سخنان را از من پذیرفتار نشوی آل و تبار خویش را در معرض هلاک و دمار خواهی داشت.

سالار در جواب گفت:

که من از این جنگ و جوش هرگز به آرزوی سلطنت نبوده ام؛ بلکه خواستم با لشکر خراسان به طهران دست یابم و حاجی میرزا آقاسی که مهیج این فتنه ها بود با تیغ بگذرانم. آن گاه شمشیری از گردن درآویزم و قرآن مجید به دست کرده به حضرت شاهنشاه روم اگر بکشد یا ببخشد روا باشد. اکنون که بدان آرزو فیروز نشدم و کارها دگرگون شد. از خدمت شاهنشاه ایران

و مودت با میرزا تقی خان اکرایی ندارم؛ لکن امروز نتوانم به جانب طهران کوچ داد چه این مردم که از بهر امیدی بر سر من انجمن شده اند روا نباشد که به دست این لشکر بگذارم و بگذرم تا نام من به ننگ برآید و زن و فرزندان ایشان همواره مرا به بد یاد کنند.

و دیگر آنکه چون این مردم بدانند که من ایشان را بگذاشتم و راه دار الخلافه برداشتم نخست مرا با تیغ پاره پاره کنند، آن گاه زن و فرزند مرا در بازار ترکمانان به معرض بیع و شری درآورند. پس صواب آن است که کارداران دولت از من گروگان بگیرند و حکومت خراسان را به من گذارند، چون يك سال سپری شود، تواند شد که به حضرت شهریار رهسپار شوم.

و اگر میرزا تقی خان بدین سخن رضا ندهد کار به مبارزت خواهد رفت و بدانچه خدا خواهد روا خواهد بود.

از پس دو روز دیگر حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن را نیز طلب کرده و با چراغعلی خان گفت پیغام خویش را هم با علمای بلد بگذار. چراغعلی خان آن سخنان تکرار کرد و ایشان چنانکه از سالار آموخته بودند پاسخ دادند. و روز دیگر جمعی از مردم خراسان قصد قتل چراغعلی خان کردند و به خوابگاه او تاختن همی آوردند.

رجب مروی که مهماندار او بود، از در مدافعت بیرون شده چند تن در میانه مجروح گشت و عاقبت سالار و حاجی میرزا هاشم خود به میان انجمن آمده مردم را پراکنده ساختند.

چراغعلی خان چون کار بدین گونه دید از در چاره بیرون شده با رجب مروی گفت که اگر سالار چند سر اسب از بهر پیشکش به حضرت شهریار انفاذ دارد و عریضه های نیکو نگار کند، من این لشکر را از چناران به جانب خبوشان کوچ دهم و خواستار شوم تا کارداران دولت يك ساله این مملکت را به سالار بگذارند و از پس يك سال او را احضار به دربار فرمایند.

رجب مروی این را باور داشت و هم در آن شب سالار را دیدار کرده آگهی داد.

صبحگاهی چند کس از سران قبایل و 15 تن سوار چراغعلی خان را به سلامت برداشته از آن بلده بیرون شدند و بعد از يك فرسنگ مشایعت مراجعت

نمودند. چراغعلی خان يك تن از ملازمان سالار را تا به لشکرگاه با خود ببرد و از آنجا خطی به سالار نوشته بدو سپرد که من از در کذب سخن نمی‌کنم، همانا صبحگاه از این اراضی لشکر کوچ خواهد داد اما به آهنگ شهر مشهد می‌رسد شما ساخته جنگ باشید.

فتح قلعه شاهان دز به دست حسام السلطنه

اما از آن سوی حسام السلطنه 10 روزه در چمن کوباغ اوتراق کرد، باشد که مردم قلعه شاهان دز را مطمئن خاطر ساخته به درگاه آرد، چه از بسیار قلاع و قری مردم بیرون شده، بدان جا سیغناق گرفته بودند. و از جانب سالار، یوزباشی هادی طرهبه [ای] و یوزباشی حسن شاهان دزی با 4000 تفنگچی و شمشالچی حارس و حافظ بودند.

حسام السلطنه مردی حسین نام را به قلعه شاهان دز رسول فرستاد، باشد که ایشان را مستمال بدارد، مردم شاهان دز از فرمان بگشتند و حسین را بگشتند، سر او را از برای سالار به مشهد فرستادند.

روز دیگر حسام السلطنه فرمان کرد تا جعفر قلی خان سرتیپ پسر اسکندر خان سردار با فوج نصرت و 3 عراده توپ و سواره دره جزئی و شاهیسون برنشستند و پیادگان را ردیف سواران ساخته تا کنار قلعه بتاخت و جنگ درانداخت. بعد از گیرودار بسیار 400 تن از مردم شاهان دز و مشهد و 100 تن سرباز مقتول شد، آن گاه مردم شاهان دز هزیمت شدند و لشکریان از سنگرهای ایشان گذشته، به کنار برجی که مشرف به قلعه و در ظاهر قلعه بود رسیدند و آن برج را به یورش گرفته 26 تن شمشالچی که حارس آن برج بود مقتول ساختند و از آنجا توپها را به قلعه گشادند. قلعه‌گیان را پای اصطبار از کار شد و ناچار به نزدیک جعفر قلی خان آمده خواستار شدند که او را با 100 تن سرباز به درون برده قلعه را بسپارند. از نیمه راه به اغوای مفسدین پشیمان شده دیگر باره در بیستند.

این هنگام حسام السلطنه لشکریان را به محاصره قلعه بازداشت و خود باز لشکرگاه شد، و چون يك نیمه از آن شب که شب سوم رجب بود سپری شد، مرد و زن از قلعه بیرون شده به يك سوی برفتند و اموال و ائقال ایشان بهره لشکریان گشت.

یوزباشی حسن خان شاهان دزی و یوزباشی هادی سرکرده شمشالچی را که در آن گیرودار گرفتار شدند، حسام السلطنه بفرمود تا بر دهن توپ بسته آتش زدند و از آنجا لشکر را جنبش داد به چمن قهقهه فرود شد.

فتح کلات

در آنجا فرستاده سلیمان خان دره جزی برسد و معروض داشت که سلیمان خان چون برحسب فرمان سفر کلات پیش داشت در عرض راه اصغا نمود که بعضی از بزرگان کلات با سالار مواضعه نهاده اند که مهر علی خان پسر محمد علی خان کلاتی را مأخوذ دارند و کلات را به مردم سالار بسپارند. سلیمان خان بی توانی به طرف کلات تاختن برده به ارچنگان که یکی از قلاع کلات است در رفت.

محمد علی خان چون این بشنید شادخاطر شده به نزدیک سلیمان خان آمد و بزرگان کلات را نیز مستمال ساخته، به نزد او آورد و 200 تن از مردم سلیمان خان را به درون برده، کلات را تسلیم داده و 10 خانوار از اشراف کلات را نزد او به گروگان فرستاد. و سلیمان خان چون کلات را مفتوح داشت از مردم خود حافظ و حارس در آنجا بگذاشت و خود مراجعت به دره جز نمود. حسام السلطنه رسول او را شادخاطر ساخته باز فرستاد و فرمان کرد که سلیمان خان در ظاهر مشهد، حاضر لشکرگاه شود و چراغعلی خان را از آنجا روز دهم رجب روانه دار الخلافه نمود و خود با لشکر از چمن قهقهه حرکت کرده تا کنار مشهد براند.

جنگ اول حسام السلطنه در کنار مشهد

مردم شهر چون این بدانستند چندانکه لشکر سواره و پیاده حاضر بود، ساخته جنگ شده از دروازه بیرون تاختند. از این سوی 600 تن سرباز از فوج مخبران و 1000 تن سوار و 2 عراده توپ که بر مقدمه لشکر بودند با مردم شهر روی در روی شدند و جنگ بیوستند. حسام السلطنه چون کار بدین گونه دید، بفرمود تا 2 عراده توپ دیگر به حربگاه تاختند و تا 4 ساعت این مقاتلت به دراز کشید. در پایان امر سربازان همه گروه حمله درافکندند و لشکر شهری را که افزون از 10/000 [تن] سواره و پیاده بودند هزیمت کردند و از قفای ایشان چنان دلیرانه بتاختند که بسیار از مردم، خویش را به خندق

شهر در انداختند و مجال آن نبود که دروازه شهر را استوار کنند. زمانی دراز دروازه بالا خیابان فراز بود و چون لشکریان اندک بودند روا ندانستند که به شهر در شوند.

بالجمله 200 تن تفنگچی از مردم شهر در آن حربگاه به دست لشکریان اسیر شد.

حسام السّ لطنه از بهر آنکه وحشت خاطر مردم مشهد را مرتفع کند، بفرمود تا تفنگ ایشان را مأخوذ داشته آن جماعت را به سلامت رخصت مراجعت به شهر دادند.

رسیدن شاهزاده حسام السّ لطنه و محاصره نمودن شهر مشهد مقدّس را و مقاتله او با سالار و مردم آن بلد

اشاره

چون حسام السّ لطنه لشکر ترکمان و سپاه شهری را هزیمت کرد، از کنار باغستان و درختهای مشهد کوچ داده، در خواجه ربیع که نیم فرسنگ تا شهر مسافت است فرود شد؛ و میانه شمال و مغرب شهر اوتراق کرد. و در همان روز در برابر دروازه بالا خیابان و دروازه سراب لشکریان سنگری محکم برآوردند. فوج مخبران و فوج ماکوئی با 4 عراده توپ به دروازه بالا خیابان جای کردند؛ و جعفر قلی خان سرتیپ پسر اسکندر خان سردار با فوج قراجه داغی و فوج مراغه و 4 عراده توپ به دروازه سراب فرود شد. سام خان ایلخانی با لشکر زعفرانلو و خراسانی و فوج ترشیزی و 4 عراده توپ به دروازه نوقان رفت و در 300 ذراع دروازه سنگری راست کرده، ساخته جنگ بنشست.

اما مردم شهر همه روزه از شهر بیرون شده، مصاف می دادند و رزمهای مردانه می کردند، گاهی قراولان لشکر را هزیمت می کردند و گاهی شکسته شده از دروازه ارك و پائین خیابان به درون شهر می رفتند. چون 10 روز کار بدین گونه رفت، و در غره شهر شعبان 3000 تن سوار جزّار از سرخس به مدد سالار برسید و به شهر درآمد. و هم در آن روز سپاه شهری چندان که

سواره و پیاده بودند به اتفاق سواران سرخسی از دروازه پائین خیابان بیرون شده به جانب شرقی سنگر سام خان تاختن بردند. ابو الفیض خان برادر سام خان و میر محسن خان تیموری که سنگر سام خان را قراول بودند، با سواران ترکمان دچار شدند و به گیرودار درآمدند.

غلبه کردن مردم شهر بر سنگر سام خان

سالار چون قراولان را با ترکمانان مشغول داشت با تمامت سپاه شهری به جانب سنگر سام خان راه برگرفت و سواران سپاه را بفرمود تا از اسب به زیر آمده به اتفاق پیادگان با شمشیرهای کشیده حمله ور گشتند، و از سر برج و باره شهر توپچی و شمنخالچی و تفنگچی چون باران بهار آتش و آهن بیاریدند.

بالجمله سالار چون پلنگ غضبان نخستین به سنگر فوج ترشیزی حمله افکند و در اول یورش فوج ترشیزی را از میان سنگر هزیمت کرد. سام خان ایلخانی که از 300 ذراع مسافت در سنگر خود نظاره بود، چون فرار فوج ترشیزی را معاینه کرد، تیغ برکشید و نفس گسسته بر سر راه فوج ترشیزی آمد، باشد که آن جماعت را به سنگر خود مراجعت دهد. مردم سنگر ایلخانی از بیرون تاختن او چنان فهم کردند که راه فرار برگرفت و آشفته خاطر شدند و به حمل بنه و آغروق و کار فرار پرداختند. توپچی نیز هراسنده گشت و از غایت دهشت بسته سرب و بارود را واژونه به توپ درانداخت.

و هم در این وقت سالار از کار فوج ترشیزی پرداخته به سنگر سام خان حمله آورد و توپچیان چندانکه ماشه نهادند و آتش در زدند هیچ توپ گشاده نشد. لاجرم سنگر سام خان نیز پایمال حمله سالار گشت و بنه و آغروق لشکر به دست مردم شهر افتاد. و همچنان 100 تن از فوج ترشیزی و سر ولایتی و خوافی و خوبشانی را مردم سالار اسیر گرفته با 2 عراده توپ به جانب شهر مراجعت کردند.

از آن سوی چون حسام السملطنه از این قصه آگاه شد، از لشکرگاه با جماعتی از سواران نامدار و فوج مراغه و چند عراده توپ شتابزده راه برگرفت [و] وقتی برسد که کار سنگرها پرداخته بود؛ و از این بر زیادت سودی نکرد که سپاه شهری از دیدار

او به همان غنیمت قانع شدند و عزیمت لشکرگاه را فسخ دادند.

آن گاه حسام السّلطنه 2 عراده توپ دیگر را که در سنگر به جای بود حمل داده، با سام خان ایلخانی و مردم او مراجعت به لشکرگاه کرد. و آن شب را به حفظ مأمّن و نظم طلایه به صبح آورد. چون آفتاب سر از مشرق برزد، سالار دیگر باره اعداد کار کرد و مردم شهر از نصرت روز پیش چنان دلیر شدند که گدایان برزن و مزدوران بازار هر یک کاردی و دشنه [ای] به دست کرده، مانند ابطال رجال آماده قتال و جدال شدند.

هزیمت یافتن سپاه سالار از لشکر جرّار

بالجمله سالار با این عده و عده از شهر بیرون تاخت و به جانب سنگر بالا خیابان و سراب شتاب گرفت و لختی با تفنگ رزم داد و چون راه نزدیک کرد، ناگاه با تمامت لشکر یورش داد. مردم سنگر که کار جنگ را مردان معجب بودند، چون کوه پابرجای بزیستند و هیچ توپ و تفنگ نگشادند، تا آن گاه که سالار با 15000 لشکر جرّار به 100 ذراع مسافت برسید. این هنگام فوج مخبران و ماکوئی به نوبت دهان توپ و تفنگها را گشاده داشتند. به زخم نخستین از لشکر شهری افزون از 100 تن به خاک درافتاد. لاجرم مردم شهر به هم برآمدند و روی برتافتند پس لشکر از سنگر بیرون شده، از قفای ایشان تا دروازه بالا خیابان بشتافتند و هر که را یافتند با خاک پست کردند.

بعد از این هزیمت مردم شهر تا 10 روز از بهر مبارزت بیرون نشدند. چون شب سیزدهم شهر رمضان رسید، سالار با لشکری ساخته به آهنگ شبیخون بیرون شد.

نخست سلطان خان افغان را با 200 سوار از پیش بفرستاد که از لشکر حسام السّلطنه فحصى کرده خبری آرد. سلطان خان چون به لشکر آگاه نزدیک شد، پیش قراولان او را دیدار کردند و تفنگ های خویش بگشادند. نخستین سلطان خان از اسب درافتاد و مردم او به زحمت تمام جسد او را برگرفته باز پس گریختند.

سالار چون این بدید، بدانست که با لشکرگاه، شبیخون نتوان برد. ناچار به میان شهر در رفت و چند روز دیگر بود، آن گاه با لشکر شهری و ترکمان از نوپیمان نهاد که همه گروه به جانب لشکرگاه تاختن کنند و اگر همه سر داده اند این کار یک سره کنند و صبحگاهی 3 عراده توپ حمل داده و با تمامت سواره

و پیاده از شهر بیرون شد و در برابر لشکرگاه آمد، از بامداد تا فروشدن آفتاب چون پلنگ آشفته رزم همی داد و از دخان توپ و تفنگ روز روشن به رنگ قیر برآمد. هنگام فروشدن آفتاب، سالار هزیمت شد و به جانب شهر شتاب گرفت و روز دیگر نیز از آن پیش که خورشید برآید به آهنگ ستیز از شهر برآمد و امروز را همچنان تا شامگاه رزم داد.

روز سیّم سالار تصمیم عزم داد که دیگر روی از رزم برتابد تا روی ظفر نبیند. از بامداد کمر استوار کرد و به کارزار درآمد. از دو سوی مردان جنگ بانگ گیرودار دادند و چهره ها با خاک و خون آهار کردند. رزمی چنان صعّب برفت که کار بر مردم لشکرگاه مشکل افتاد. حسام اللّه لطنه چون این بدید، کس به سنگرها فرستاد و جماعتی از سربازان را از بهر مدد به لشکرگاه آورد. سالار فرمان کرد تا سپاه پیادگان از جانب جنوب و طرف مشرق لشکرگاه از میان باغستانها یورش افکندند و سواران لشکر، از سوی شمال به سنگرها تاختن آوردند.

حسام اللّه لطنه نیز بفرمود تا سوار با سوار و پیاده با پیاده روی در روی شدند و جنگ پیوسته کردند. در این وقت سرباز مخبران جلادتی کردند و بر میسرّه لشکر سالار یورش بردند، دیگر سربازان را غیرت باطنی جنبش کرد و به همدستی مخبران از جای درآمدند و همه گروه بر تفنگچی شهری تاختن برده، ایشان را هزیمت کردند. و از جانب دیگر سواران نیز بر سواران شهری غلبه جستند. هنگام غروب آفتاب سپاه سالار يك باره طریق فرار برداشتند و لشکریان از قفای آن جماعت شتافته 500 تن اسیر گرفتند و مراجعت با سنگر کردند.

بعد از این فتح، هم در آن شب حسام اللّه لطنه بفرمود تا حسین پاشا خان با فوج مراغه در کنار باغستان شهر سنگری برآورد و او را یکسر اسب و مبلغی زر عطا داد و با 2 عراده توپ در آنجا نشیمن فرمود.

تصرف سالار در خزائن موقوفه رضوی علیه الصلوة و السلام

چون صبح روشن شد، به عادت همه روزه سالار با سپاه از شهر بیرون شد و راه لشکرگاه پیش داشت،

ناگاه حسین پاشا خان از سنگر خویش توپی گشاد داد و گلوله توپ، دو سوار او را با خاک پست کرد. سالار چون بر سر راه سنگری جدید و لشکری از نو بدید از آهنگ مبارزت فسخ عزیمت داده باز شهر شد و تا روز پنجم ذیحجه از شهر سر بر نکرد، و جز از پس دیوار قلعه و فراز باره رزم نداد و از بهر سعت و دعت عیش و علف و آذوقه لشکر در خاطر گرفت که موقوفات قبه مطهره رضوی علیه الصلوة والسلام و خزائن و دفایینی که در آن صحن مبارک سلاطین سلف و بزرگان متقدم به ودیعت نهاده بودند، مأخوذ دارد.

نخست يك تن از مردم بی نام و نشان مروی را که مشهور به باقر علی نازک بود، و این وقت به فرمان سالار، باقر سردار لقب داشت و بر چند تن از مردم مرو فرمانگزار بود بفرمود تا بر صحن مبارک درآمد و مردی از ملازمان خود را گفت که در خزانه حرم را درهم شکن تا آنچه در آن است مأخوذ داریم. آن مرد در جواب گفت که من در آستانی که ملایک پاسبانی کنند، این جسارت نتوانم کرد و خسارت دو جهان نتوانم اندوخت.

باقر سردار را این کلمات ناهموار افتاد بی توانی خنجر بکشید و از جای جنبش کرده، چنان بر سینه آن مرد بزد که از پشتش سر بدر کرده در حریم حرم بیفتاد و جان بداد.

آن گاه به باب خزانه شتاب گرفت و با پاشنه پای در خزانه را درهم شکست و هرچه در آنجا یافت برگرفت و از صحن مقدس بیرون شده، به فراز باره رفت. ناگاه از لشکر حسام السلطنه توپی گشاده یافته، گلوله توپ بر سینه وی آمد، چنانکه يك نیمه تن او را ببرد. زخم گلوله بر سینه وی با زخم خنجری که بر سینه ملازم خویش زد به يك نشان افتاد.

مع القصة سالار با چنین کرامتی ارجمند هیچ پند نگرفت و از خدام بقعه مبارکه و علمای بزرگ آن بلده بیمناک بود. از قضا در این وقت حاجی میرزا عسکری امام جمعه مکتوبی به حسام السلطنه فرستاد و رسول او به دست مردم سالار گرفتار شد، او را بکاویدند و مکتوب او را مأخوذ داشته به نزد سالار بردند.

در این وقت سالار مواضعه بعضی از اعیان را تقرّس کرد و بفرمود تا امام جمعه را مأخوذ داشتند و تسلیم بعضی از لشکریان مروی نمودند تا نگران وی باشند و معادل 4000 تومان زر مسكوك از او به مصادره گرفتند و حاجی میرزا هاشم را به نزد لشکر جامی بازداشت، و میرزا صادق ناظر حضرت رضوی علیه الصلوة والسلام و حاجی میرزا عبد الوهاب مشرف و حاجی میرزا کریم وکیل و میرزا محمد تقی متولّی را به دست ولی خان دریجزی محبوس داشت و چون از ایشان پیرداخت با جمعی دیگر از علمای بلد به مسجد گوهرشاد آمد و با ایشان خطاب کرد که من خویش را به این هول و هرب درانداخته ام و این همه رنج و تعب بر خود روا ساخته ام همه از بهر آسایش مردم این شهر است. اکنون که مرا دفینه از برای تجهیز لشکر به دست نیست، اگر از خزانه موقوفه چیزی به وام خواهیم روا باشد، و در چنین وقت این ودیعت را به قرض برگرفتن در شریعت عقل فرض باید دانست و اگر نه من يك تن بیش نیستم سر خویش گیرم و طریق سلامت سپرم.

علمای بلد بعضی سخن او را صواب شمردند و گروهی را نیروی جواب نبود. لاجرم سالار انباشته های غلاّت و حبوبات را به علوفه لشکر بذل کرد و قنادیل ذهب و فضه و دیگر ادوات و اوانی زرّین و سیمین را برگرفته و به دار الضّرب فرستاد؛ اما نام السلطان ناصر الدین شاه را بر درهم و دینار نقش کرد و بر ترکمانان و دیگر مردم اجری و مواجب کرد. اگرچه مأخوذ او معادل 22000 تومان زر مسكوك برآمد؛ اما بدین جسارت که کرد بسیار از بدایع و دایع عرضه غارت شد و عاقبت به وخامت این عمل قرین ندامت گشت. بالجمله هرچه از موقوفات برمی گرفت ادای آن دین را بر ذمّت علمای محبوس می نهاد و از ایشان سجلی مختوم به خاتمی چند گرفته به خدام می سپرد.

چون خبر ترک‌تاز سالار و غلبه او به سنگر سام خان ایلخانی معروض درگاه سلطانی افتاد، شاهنشاه ایران فرمان کرد تا لشکری جدید از دار الخلافه راه برگیرد و به لشکرگاه حسام السّلطنه پیوسته شود. لاجرم به صوابدید میرزا تقی خان امیر نظام، عباسقلی خان پسر ابراهیم خان باکویه با فوج خوئی و علی خان قراگوزلو با فوج همدانی و حسنعلی خان سرتیپ گروسی با فوج گروس و جماعتی از سوار چلیپانلو و قراداغی و کلیائی بسیج سفر کردند و عبد‌العلی خان سرهنگ توپخانه با 4 عراده توپ و 2 خمپاره با ایشان راه برگرفت. و فرمان شد که این جماعت به رأی و رویت صمصام خان سرتیپ طیّ مسافت کنند و همچنان حکم رفت که چراغعلی خان زنگنه با این سپاه راه برگیرد و در خراسان نیز نگران باشد و هر جبن و جلادتی که از مردان جنگ دیدار کند، همه روزه نگار کرده، انفاذ درگاه پادشاه دارد تا پاداش عمل هیچ کس پوشیده نماند.

بالجمله از دار الخلافه راه خراسان پیش داشتند و تا منزل عباس آباد کوچ بر کوچ برفتند. در آن اراضی مکشوف افتاد که جماعتی از ترکمانان چند روز از آن پیش بر قوافل بازرگانان تاخته اند و مردم قافله را اسیر ساختند و شتران بارکش اسیران را رها داده اند.

در عباس آباد نیم شبی آن شتران به کنار لشکرگاه آمد [ه] و غنیمت لشکریان شد. پس، از عباس آباد راه برگرفتند و طی مسافت کرده، در چمن قهقهه فرود شدند؛ و به فرمان حسام السّلطنه روز دیگر که پنجم ذیقعدة الحرام بود در نیم فرسنگی شهر به کوه سنگی نزول کردند.

و هم در آن روز سالار با مردم خود از شهر بیرون شده، خویشان را نمودار ساخت و بی آنکه منازعتی افکند با شهر مراجعت کرد. و پس از چند روز دیگر

که صمصام خان و لشکریان از کوه سنگی کوچ داده، در برابر دروازه ارک فرود شدند، حسن خان سالار مجال نگذاشت که ایشان یمین از شمال باز دانند، بی توانی با ابطال رجال و 3 عراده توپ از دروازه نوقان بیرون شد و در برابر لشکر جدید صف راست کرد و گلوله توپ و شمشال بر ایشان بارید. و جنگی صعب پیوست و چنان بود که از لشکر حسام السلطنه مدد بدیشان مشکل می توانست رسید و قورخانه ایشان هنوز از دنبال بود.

با این همه لشکریان مردانه بکوشیدند و از هنگام زوال خورشید رزم دادند تا آن گاه که 2 ساعت از شب سپری شد، لشکر خراسان را بکشستند و از دنبال ایشان تا کنار خندق بتاختند و از آنجا بازپس شده، آن شب را بامداد کردند و صبحگاه به لشکر حسام السلطنه پیوسته شدند و بر یک سوی لشکرگاه اوتراق کردند. روزی چند برنگذشت که دیگر باره سالار آهنگ گیرودار کرد و با سوار و پیاده شهری از دروازه نوقان بیرون شده رزمی سخت بداد. لشکر حسام السلطنه به همدستی سپاه صمصام خان ایشان را بشکستند و از قفای هزیمتیان تا کنار خندق شهر بتاختند و دیگر در شب نهم شهر ذیقعه 4000 تن سوار شهری و ترکمان از دروازه ارک مشهد بیرون شده، به جانب چناران راه برگرفتند تا هر دیه و قریه که در تحت فرمان حسام السلطنه است اگر توانند به معرض نهب و غارت در آوردند. سربازانی که در سنگر دروازه سراب جای داشتند، هم در آن شب گرد سوار را دیدار کردند و این خبر به حسام السلطنه آوردند. شاهزاده بفرمود تا سام خان ایلخانی با سواره ای که در لشکرگاه بود از دنبال ایشان راه برگرفتند؛ و وقتی بدیشان رسیدند که از اراضی چناران دو قلعه را به معرض نهب در آورده، 150 تن مرد و زن اسیر گرفته بودند.

لا- جرم سام خان از گرد راه جنگ پیوست و مردان جنگی چون پلنگ خشم کرده، درهم افتادند و چشم و رخسار را با خاک و خون آهار دادند. زمین کارزار از گرد سوار، ابری آتشبار برانگیخت و هوای معرکه از

شمشیر مردان آتشی آبدار برآهیخت.

بعد از کشتش و کوشش فراوان، نصرت، سام خان را افتاد، سپاه سالار پشت با جنگ داده روی به فرار نهادند و چنان متفرق شدند که دو تن متفق نتوانست گریخت. سام خان اسیران چناران را رها ساخت و 700 تن از مردم شهر و 200 تن از ترکمانان را اسیر گرفت و ایشان را برداشته به درگاه حسام السّ لطنه آورد، شاهزاده بفرمود تا آلات حرب و ضرب سواران شهری را گرفته رها ساختند و حکم داد تا 200 تن ترکمانان را در پیش روی او سر برگرفتند.

و از پس این فتح دیگر سواران سالار را نیروی بیرون شدن از شهر و رزم دادن با سپاه حسام السّ لطنه بدست نشد، لکن از پس دیوار قلعه، سنگر سپاه حسام السّ لطنه را هدف گلوله توپ و تفنگ می ساختند و گاه گاه به آهنگ جنگ بر سر سنگرها می تاختند و با سربازان در می آمیختند و خون یکدیگر می ریختند. سالار با مردم خویش يك سال هنوز بر زیادت از این گونه جلادت همی کرد و همه روزه قانون مناجزت و مبارزت تازه همی داشت.

مع القصة این وقت حسام السّ لطنه و سران سپاه سخن بر آن نهادند که سنگرها پیش برند و ماریچها و کنده ها را با شهر قریب اندازند. نخستین صمصام خان را فرمان رفت تا شب هنگام با مردم خود در برابر دروازه نوقان بنیان سنگری کرد. و هم در آن شب لشکر بساختن سنگر پرداخت. صبحگاه که مردم شهر این بدانستند، جماعتی از مردان دلیر هم گروه از شهر بیرون شده، بر سر سنگر حمله بردند. از آن سوی حسام السّ لطنه با 2000 سوار و جماعتی از سربازان و 4 عراده توپ به مدد لشکری که در سنگر بود برسید؛ و با مردم شهر آغاز مبارزت کرد و مردم شهر را هزیمت داد.

روز دیگر همچنان از صبحگاه، سپاه سالار از شهر بیرون شد و تا شبانگاه با تیغ و تیر و توپ و تفنگ به کار جنگ بود، نیم ساعت پس از افول مهر با شهر مراجعت کردند و يك روز دیگر نیز مردانه بکوشیدند و کاری نتوانستند بر آرزو کرد. این هنگام از تخریب سنگر مایوس شدند و با بختی منکوس در

شهر جای گرفتند. پس حسام السّلطنه بفرمود آن سنگر را استوار کردند و حسین پاشا خان را با فوج مراغه در آنجا جای داد و صمصام خان و عباسعلی خان و لشکری که از طهران رسیده بود، بفرمود تا از کنار لشکرگاه و میان سنگر حرکت کرده، قریب به دروازه پائین خیابان فرود شدند و عبد العلی خان با 6 عراده توپ با ایشان اوتراق کرد و چون از منزل ایشان تا لشکرگاه حسام السّلطنه دو میل مسافت بود و گاه گاه متردین این دو لشکرگاه را سواران سالار کمین می گشادند و زحمت می دادند. حسام السّلطنه حکم کرد از دروازه بالا خیابان تا پائین خیابان جای جای برجها بساختند و هر برجی را جمعی از تفنگچی خراسانی نشیمن دادند، تا بر ابطال سالار ترکتاز محال افتاد.

و هم در این وقت از میر محسن خان خوافی مسرعی شتابزده برسید و مکشوف داشت که 3000 سوار جزّار از ترکمانان مرو به مدد سالار و مردم مشهد در می رسند و اینک از قراولخانه های عرض راه درگذشته، در ارض میل ایاز که 6 فرسنگ تا شهر مشهد مسافت است جای دارند.

شکستن سام خان ایلخانی ترکمانان را

حسام السّلطنه بعد از اصغای این قصّه عباسعلی خان سرتیپ باکویه را با 6 عراده توپ و 2000 تن سرباز نامبردار مأمور داشت و سام خان ایلخانی را با سواران زعفرانلو و سواره عراقی و آذربایجانی نیز بگماشت تا در زمان به جانب میل ایاز ترکتاز کردند و آن شب را پوشیده، بامداد نموده. روز دیگر چاشتگاه با سوار ترکمان دچار شدند و از گرد راه به کارزار درآمدند. دشت و دره از بانک توپ و تفنگ زلزله گرفت و گوش سپهر از نعره مردان جنگ پر ولوله شد. بعد از دو ساعت گیرودار محمّد شیخ و ترکمانان را پای اصطبار بلغزید و پشت با جنگ دادند. سام خان و دیگر لشکریان 100 تن را سر برگرفتند و 300 کس از آن جماعت را اسیر کرده، به لشکرگاه مراجعت نمودند.

حسام السّلطنه این قصه را عریضه کرده با 350 سر از ترکمانان به صحبت مهدی قلی بیگ تفنگدار روانه درگاه پادشاه داشت. شاهنشاه ایران مهدی قلی

بیگ را به لقب خانی مفتخر ساخت و حسام السّلطنه را با سران سپاه مورد الطاف سلطانی فرمود و فرمان کرد تا حاجی یوسف خان سرتیپ فوج قراداغی و توگّال خان سرهنگ با فوج خمسه و 400 تن سواره کليائی و 3 عراده توپ و 500 بار قورخانه طریق خراسان برداشتند و طیّ مسافت کرده به لشکرگاه حسام السّلطنه پیوستند.

شاهزاده بفرمود تا در میان لشکرگاه و سنگر نوقان نیز از نوبیان سنگری کردند و باستیانی بلند برآوردند، چنانکه میان کوی و بازار شهر پدیدار بود و يك توپ 18 پوند بر فراز باستیان صعود دادند تا در هنگام به کار باشد. و از آن سوی سالار مقرر داشت که برای حفظ خندق شهر، در برابر هر سنگر، برکنار خندق، سنگری راست کردند و تفنگچیان زبردست نشیمن ساختند. و همه روزه حسن خان سالار و پسرش امیر اصلان - خان که ثانی بهمین و اسفندیار بودند از بهر کارزار بیرون شدند و با لشکر حسام السّلطنه از 200 مصاف برافزون رزم دادند و بیشتر وقت از بامداد تا شامگاه دلیران سپاه به کار حرب و ضرب بودند و یکدیگر را با کمان و کمند می بستند و می خستند.

این وقت حسام السّلطنه بدان شد که کار محاصره را نیک تر استوار کند تا مردم شهر به هیچ جانب بیرون نتوانند شد. پس 50 تن از شمخالچیان مهدیقلی خان برادر محمّد خان - قرانی را با جماعتی از سربازان گروسی و همدانی و خوئی مأمور داشت تا قلعه خضریبگ را که نیم فرسنگ تا دروازه پائین خیابان مسافت داشت فروگرفتند و در آنجا نشیمن کردند و روز دیگر فرمان کرد تا چراغعلی خان و عبد العلی خان سرهنگ توپخانه و دو فوج سرباز کار آزوده از دروازه پائین خیابان راه قلعه عسکریه پیش داشتند و حسام السّلطنه از طریق کوه سنگی راه برگرفت.

فتح قلعه عسکریه به دست حسام السّلطنه

سالار چون این بدانست توپ و تفنگچی و شمخالچی خود را برداشته از شهر بدر شد و چون پلنگ غضبان سر راه بر حسام السّلطنه بیست و جنگ پیوست. روی دشت از گرد و دخان چنان گشت که دوست از دشمن پدیدار نبود. در این وقت چراغعلی خان و عبد العلی خان سرهنگ توپخانه و دو فوج سرباز ناگاه از قفای

سپاه سالار سر به در کردند و از دهان توپ و تفنگ تگرگ مرگ بر ایشان بباریدند و عبد العلی خان سرهنگ با صولت نهنگ آهنک جنگ همی کرد، چندانکه در میان جنگ آوران نامبردار گشت.

مع القصة چون سالار خویش را در میان دو لشکر جرّار یافت ناچار به میان ارك گریخت و حسام السّلطنه بی دافعی و مانعی راه قلعه عسکریه برداشت و در آنجا عبد الباقي خان افغان، پسر شمس الدّین خان سردار را با 400 تن سوار و 200 تن سرباز قرائی به حراست بازداشت و بازگشت و حکم داد تا از 4 سوی محاصره شهر را صعب و سخت کردند و محال سوچن و سرجام و ارومه را نیز به تحت فرمان آورد. و فرمود در لشکرگاه بازار و حمام و بساتین و ایابین (1) بنیان کردند.

و چون غره محرم [1266 ه.ه.] برسید از بهر سوگواری سیّد الشّهدا حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام از دور و نزدیک مرثیه خوانان حاضر داشت و تا روز عاشورا کار سوگواران همی کرد. در پانزدهم محرم 600 تن سوار افغان به حکم یار محمّد خان والی هرات از خراسان مشرقی برسید و به لشکرگاه پیوست. حسام السّلطنه اجازت کرد تا سواران افغان که از پیش به ملازمت رکاب رسیده بودند مراجعت به هرات کردند.

رسیدن محمّد ناصر خان قاجار به سرداری سپاه خراسان

بعد از این وقایع چون حسام السّلطنه با اسکندر خان قاجار دولّو که سردار سپاه و پیشکار خراسان بود خاطری صافی نداشت و همه روز به کارداران دولت شکایت او می نگاشت، برحسب فرمان شاهنشاه ایران روانه دار الخلافه طهران گشت و به جای او محمّد ناصر خان قاجار قوانلو که این هنگام ایشیک آقاسی باشی دربار است سردار و پیشکار خراسان شد و با سربازان قزوین و فوج ششم تبریزی و 3 عراده توپ و 200 تن سوار از طهران رهسپار شده از اراضی سر جام وارد قلعه عسکریه شد. و روز چهاردهم صفر خبر ورود او را به حسام السّلطنه آوردند. شاهزاده خطی بدو فرستاد که دو روزه در آن اراضی اوتراق کرده، لشکر را از زحمت راه آسوده بدار تا روز هفدهم صفر جماعتی از لشکریان شما را

ص: 283

پذیره نموده به لشکرگاه درآوردند. وقتی این حکم به محمد ناصر خان برسد که بسیج راه کرده، کوچ همی داشت.

و از این سوی سالار از رسیدن او آگهی یافته با گروهی از لشکر به جنگ او شتافت، همانا سلطان جلال الدین ثانی بود که از هزار کت آویختن و گریختن و عزیمت و هزیمت، ماندگی و خستگی نداشت. بالجمله تا قلعه عسکریه که یک فرسنگ مسافت بود، بی اندیشه مخافت عنان زنان برفت و از گرد راه با لب گفته و دل تفته جنگ در انداخت. محمد ناصر خان قاجار که نیز خوکرده کارزار بود، لشکر خوی را بر صف کرد و عباسقلی خان سرتیپ پسر محمد زکی خان سردار نوری که فارس میدان و حارس مردان بود، به اتفاق حیدر علی خان سرهنگ فوج تیریزی ساخته مصاف شدند. از دو رویه بانگ توپ و تفنگ و نعره مردان جنگ بالا گرفت و حسام السلطنه در لشکرگاه خویش ناگاه اصغای بانگ توپ کرد و صورت حال را تفرس نمود. بی توانی بفرمود تا لشکر برنشسته چراغعلی خان و علی خان قراگوزلو و عبد العلی خان سرهنگ و جماعتی از سرباز با 4 عراده توپ رهسپار شدند؛ و حسام السلطنه نیز با گروهی از دنبال ایشان استعجال کرد، وقتی رسیدند که هنوز آلات ضرب افراخته و آتش حرب افروخته بود.

لا-جرم از قفای لشکر سالار بانگ گیرودار برداشتند و از دهان توپ و تفنگ تگرگ مرگ بیاریدند. بسیار کس در آن حربگاه مطروح و مجروح گشت، محمد باقر خان شاهیسون افشار نیز زخم گلوله برداشت و بعد از 3 ماه درگذشت.

بالجمله امیر اصیلان خان پسر سالار در آن گیرودار چون شیر اجم و گرگ اجل به مقدم عجل در یمین و شمال همی تاخت و ابطال رجال را به خاک همی انداخت، چندان که به دلیری و دلاری سمر گشت. عباسقلی خان دریجزی نیز جلادتی به کمال نمود، با این همه لشکر حسام السلطنه مظفر و منصور گشتند و سپاه سالار را تا ارض بابا قدرت هزیمت همی دادند. آن گاه شاهزاده بفرمود تا محمد ناصر خان در قلعه عسکریه 3 روزه اقامت کند، آن گاه به لشکرگاه آید و خود مراجعت نمود.

و این وقت

ص: 284

حکومت محال قرانی را به مهدیقلی خان قرانی تفویض فرمود تا در اخذ منال دیوان و نظم سپاه آن قبایل مساعی نیکو معمول دارد و او نیز نیکو خدمتی کرد و 1200 تن سرباز قرانی را به نظام کرده، برحسب حکم به لشکرگاه محمد ناصر خان پیوست.

بالجمله روز بیستم شهر صفر محمد ناصر خان از عسکریه کوچ داده، از جانب جنوب شهر آهنگ کوه سنگی نمود و از هنگام حرکت او تا آن وقت که در کوه سنگی مقام کرد، سالار به پایمردی مردان جنگ و دستگیری توپ و تفنگ با او رزم همی داد. حسام السملطنه بعد از ورود به کوه سنگی محمد ناصر خان را به لشکرگاه خویش طلب داشت و عباسقلی خان سرتیپ را به حفظ و حراست ارودی او بازگذاشت.

ذکر فتنه جماعت بایه در زنجان و طغیان ملا محمد علی زنجان و خاتمت کار او

ملا محمد علی زنجان تلمیذ شریف العلمای مازندرانی بود و سالی چند در مجلس تدریس او حاضر شده، بعضی از مسائل فقه و اصول را فراگرفت و خویشتن را یک تن از فحول مجتهدین به شمار داده، باز زنجان شد و در آن بلده رحل اقامت انداخت و چون او را در میان علما نامی بلند و مقامی ارجمند نبود همی خواست تا خویشتن را شناخته مردمان کند و نام خود را در زبان ها سایر گرداند. پس در مسائل شرعیه هر سخن که خلاف مشهور و مخالف با جمهور بود اختیار همی کرد و در میان عامه اشتها همی داد.

و چنانکه وقتی بدین حدیث، که شهر رمضان تمام آید، بی آنکه توثیق و تصحیح حدیث روا دارد یا آن را به تأویل و تعبیر راست کند، همه سال شهر رمضان را 30 روز بشمار می گرفت و از این روی بسیار وقت می افتاد که روز عید فطر را که روزه گرفتن حرام است، مردم را به صوم باز می داشت. و نیز فتوی کرد که در شریعت اثنا عشریه سجده کردن بر بلور صافی از بهر نماز روا باشد. و از این گونه فتوی فراوان داشت که ذکر آن موجب تطویل باشد.

در پایان امر چون علمای زنجان و فضیله‌ی دیگر بلدان طریقت او را در شریعت اصغرا نمودند، صورت عقاید او را در حضرت پادشاه مکشوف داشتند؛ و دفع او را به قانون شرع واجب شمردند. شاهنشاه مبرور محمد شاه غازی منشوری کرد تا او را از زنجان به دار الخلافه طهران کوچ داده، در خانه محمود خان کلانتر شهر جای دادند. و حکم رفت که دیگر به جانب زنجان سفر نکند و در احکام شریعت ابداع بدعت روا ندارد.

و از آن سوی چون میرزا علی محمد باب هر جا گریخته [ای] از دین و دولت و شاردی از شریعت و طریقت گمان داشت به جانب خویش دعوت می نمود، هم به دستگیری رسل و رسایل با ملا محمد علی ابواب مودت و موالات بازداشت. وی نیز چون در طلب کارهای جدید به جد بود، این گونه احوالها و اغلوطها را مغتنم می شمرد، تا بدین امور غریبه مرجع و ملاذ مردم عامه شود. لاجرم با باب ابواب مکاتیب بازداشت و کسر قیود شرعیه را اسباب گرمی هنگامه انگاشت. این بیود تا آن گاه که شاهنشاه غازی وداع جهان فانی گفت و شاهنشاه منصور به دار الملک طهران درآمد و بعد از چند ماه امیر اصلاخان خان خال خود را که ایشیک آقاسی دربار بود به صوابدید کارداران حضرت به حکومت زنجان مأمور فرمود و منصب او را به عمّ او موسی خان بازگذاشت.

بعد از ورود امیر اصلاخان خان به زنجان و طغیان جماعت بابیه در مازندران ملا محمد - علی سفر زنجان را به هنگام یافت و اعداد کار فرار کرد و یک روز وقت فروشدن آفتاب عمامه و ردای برگرفت و جامه سربازان بپوشید و خویشان را دیگرگونه ساخته از دروازه شهر به در شد و راه زنجان برگرفت و چون مسافت طریق آن بلده قریب افتاد، ضعیف و شریف مردم زنجان او را به یک منزل و دو منزل پذیره کردند و از مواشی خود در قدم او قربان نمودند.

بالجمله او در شمار علما و طلبه علوم بود کارداران دولت در مؤاخذت او از این فرار مسامحت کردند. و او بعد از ورود به زنجان یک تن از داعیان میرزا علی محمد باب گشت و شریعت او را که کاسر و ناسخ قوانین شرعیه بود رواج همی داد و

مردم را به شراکت اموال و ازواج یکدیگر شاد همی خواست و گفت «چندانکه باب بر تمامت این جهان دست نیافته است، از ایام فترت به حساب شود و هیچ تکلیفی بر مردم نبود و خدای باری به هیچ گناهی کسی را مأخوذ ندارد» و مردم زنجان، گروهی احمق بودند و سخنان او را بر حقّ می پنداشتند و جماعتی طمع در اموال و فروج مسلمانان می داشتند، لاجرم در مطاوعت و متابعت او میان بستند. در زمانی قلیل بیش و کم قریب 15000 کس بر سر خویش انجمن کرد و این قصه کارداران دولت را اصغا افتاد.

شاهنشاه منصور به صوابدید میرزا تقی خان امیر نظام از بهر آنکه فتنه زنجان چون مازندران صعب نشود، امیر اصلان خان را که به حکومت زنجان مأمور بود منشور کرد که ملا محمد علی را مأخوذ داشته به دار الخلافه فرست. بعد از رسیدن این حکم با امیر اصلان خان در آن بلده، ملا محمد علی مکنون خاطر او را استشمام کرد و در حفظ و حراست خویش بر اهتمام بیفزود و چون از بهر نماز همی خواست به مسجد رفت با 10000 تن و 15000 تن طیّ مسافت می نمود. و دیگر روز همی خواست امیر اصلان خان را دیدار کند، با 1000 تفنگچی به سرای او در رفت و هر کار از وی خواستار شد جز بر اجابت مسئول او، امیر اصلان خان را قوت گفتار نبود، بالجمله روزی چند کار بدین گونه رفت.

آغاز فتنه ملا محمد علی زنجان و مقاتلت او با سپاه سلطانی

اشاره

يك روز چنان افتاد که يك تن از پیروان ملا محمد علی با عمال دیوان عصیانی کرد و امیر اصلان خان بفرمود تا او را مأخوذ داشته به حبس خانه افکندند. ملا محمد علی چون این بدانست کس به نزدیک او فرستاد و پیام داد که این مرد محبوس از پیوستگان من است، بی توانی او را به من فرست. امیر اصلان خان در پاسخ گفت من از بهر آنم که مردم گناه کرده را کیفر کنم و اعمال بد را به مکافات بد باز دهم، تا این شهر نظام

ص: 287

پذیرد و منال دیوانی استخراج شود. شما نیز این گونه مردم را از در حمایت مباحثید و زبان به شفاعت مگشائید که هرگز نزدیک من پذیرفته نخواهد بود.

ملا محمد علی از این سخنان خشمناک شد و حکم داد تا مردم احتشادی کنند و بی توانی آن زندانی را حاضر سازند. از آن طرف امیر اصلان خان نیز از قصه آگاه شد و به تجهیز سپاه پرداخت. دو بهر از مردم شهر که بر طریقت ملا محمد علی بودند سلاح جنگ بر خود راست کردند و هرکس از مردم زنجان را که بر کیش ایشان نبود بدست نهب و تاراج دادند و از شهر اخراج نمودند و در خانه های ایشان از طریف و تلید و سیاه و سفید هرچه یافتند برگرفتند و بازارها را غارت کردند و آتش در زدند؛ و بسیار خانه ها را ویران کردند و برگرد خود چندین سنگر بر آوردند.

بالجمله ملا محمد علی مردم خود را از بهر جنگ بساخت و هریک را به نوید حکومتی و ایالت [و] ولایتی بنواخت. حاجی احمد زنجانی را به نیابت خویش سرافراز کرد و حاجی عبد الله بزاز [را] محرم راز نمود و حاجی عبد الله خباز را به وعده حکومت مصر دمساز ساخت و عبد الباقی نامی را امیر شب کرد و میر سیاره لقب داد و مشهدی - سلیمان که عامل جماعت بزاز بود به رتبت وزارت سرافراز گشت و حاجی کاظم قلتوقی از بهر او 2 عراده توپ از آهن بساخت و چند زنبوره نیز پرداخت.

بالجمله ملا محمد علی هریک از مردم خود را به لقبی و منصبی شاد خاطر کرد و برای جنگ حاضر بداشت؛ و فرمان او بر مردم او نیک روان بود، چنانکه اگر 100 تن را با شمشیر سر برمی گرفت، کس را سخن نبود.

مع القصة روز جمعه پنجم شهر رجب از دورویه ساز مقاتلت کرده به جنگ درآمدند و دهان توپ و تفنگ بگشادند. 40 تن از طرفین مجروح و مطروح گشت، اسد الله غلام گرجی امیر اصلان خان در میدان رزم پنج زخم منکر یافت و اسد الله خواهرزاده حاجی داداش تاجر و پسر سید حسن شیخ الاسلام طارمی به ضرب گلوله مقتول گشت. و از جماعت ملا محمد علی مردی که شیخی نام داشت و به دلیری و شجاعت نامبردار بود دستگیر گشت. آقا سید محمد و حاجی میر ابو القاسم مجتهد فتوی کردند

و امیر اصلان - خان، شیخی را به حکم شریعت مقتول ساخت و روز دیگر ملا محمد علی، میرزا رضای سردار و میر صالح سرهنگ را با مردم خود مأمور به تسخیر قلعه علیمردان خان ساخت.

و این قلعه در میان شهر زنجان معقلی محکم بود. بالجمله به قوت یورش آن را مفتوح ساخته از بهر خویش سنگری سخت پرداختند و این قلعه را بداشتند تا بعد از قتل ملا محمد علی، حسنعلی خان سرتیپ گروسی به اتفاق فوج گروس مفتوح و منسوب ساخت.

یورش بردن اصحاب ملا محمد علی بر سر امیر اصلان خان

مع القصة بعد از فتح قلعه علیمردان خان، ملا محمد علی دل قوی کرد و میر صالح سرهنگ را فرمان کرد که هم امروز امیر اصلان خان را کشته و اگر نه بسته به نزدیک من حاضر ساز! و او را با جماعتی از ابطال رجال حکم یورش داد. لاجرم میر صالح و مردم او بامداد یکشنبه بر سر خانه امیر اصلان خان حمله بردند. از آن سوی محمد تقی خان سرهنگ توپخانه و علیقلی خان پسر نصر الله خان و مهدی خان خمسه و بیوک خان پشتکوهی با مردم خود و جماعتی از فراشان امیر اصلان خان به مدافعت بیرون شدند. در میانه جنگی صعب برفت، ناگاه عبد الله بیگ کنگاوری تفنگی بگشاد و گلوله آن در مغز میر صالح سرهنگ جای کرده از پای درآمد. جماعت بابیه را از قتل او لغزشی تمام روی داد و بی نیل مرام مراجعت کردند. در این جنگ 20 تن از مردم امیر اصلان خان مجروح و مطروح گشت، علی خان بیگ ملایری و نور محمد فراش نیز به خاک درافتاد [ند]. این وقت هر دو لشکر روزی چند از مقاتلت دست بازداشتند و خاطر بر حراست خویش گماشتند.

روز بیستم شهر رجب بر حسب فرمان، صدر الدوله نبیره حاجی محمد حسین خان اصفهانی سرکرده سوار خمسه از سلطانیه وارد زنجان شد و روز دوم ماه شعبان سید علی خان سرهنگ فیروزکوهی و شهباز خان مراغه [ای] با 200 تن سوار مقدم و محمد علی خان شاهیسون افشار با 200 سوار و کاظم خان برادر محمد باقر خان سرکرده افشار و محمود خان خوئی با 50 تن توپچی و 2 عراده توپ 6 پوند و 2 عراده خمپاره روز پنجم

شعبان به شهر درآمده، در برابر سنگر میرزا فرج الله و قلعه ولی محمد خان سنگر بستند و ساخته جنگ نشستند.

بالجمله روز بیستم شعبان میرزا سلطان قورخانه چی و عبد الله سلطان به طرف سنگر مشهد پیری نقب در بردند. امیر اصلا ن خان و میرزا ابراهیم خان سرتیپ خمسه و صدر الدوله و شهباز خان و محمد تقی خان و سید علی خان و دیگر سرکردگان و لشکریان به جانب آن سنگر حمله افکندند، حسنعلی خان عم بیوک خان طارمی پشتکوهی به زخم گلوله نور علی شکارچی مقتول گشت و جماعتی مجروح افتاد و آن سنگر مفتوح شد و دیگر باره از دو سوی لشکریان روزی چند دست از جنگ بازداشتند و از پس سنگرها به حفظ خویش روز همی گذاشتند.

یورش بردن لشکریان به سنگرهای اصحاب ملا محمد علی

چون این کار به دراز کشید، کارداران دولت را بر خاطر حملی گران افتاد و مصطفی خان قاجار برادر کشیکچی باشی را که سرتیپ فوج شانزدهم شقاقی بود مأمور نمودند تا مسارعت کرده، لشکریان را از مسامحت در تدمیر جماعت بایه بیم دهد. بعد از ورود مصطفی خان جماعتی از لشکر بر ذمت نهادند که سنگر میرزا فرج الله را به قوت یورش فروگیرند و نقبی به جانب سنگر او حفر کردند.

شب پانزدهم رمضان يك ساعت از آن پیش که سپیده سر برزند مهدی خان با چریک انجروود و عبد الله خان پسر سلیمان خان با چریک اریادی و فوج شانزدهم و سوار مقدم و سوار خمسه و چریک انگوران ساخته یورش شدند؛ و میرزا سلطان و عبد الله سلطان به زیر سنگر میرزا فرج الله نقب در بردند. نخستین آتش در نقب زدند و 20 تن از جماعت بایه در زیر خاک هلاک شد و چند تن دستگیر گشتند و از این روی نظر علی خان اریادی به زخم گلوله که بر سرش آمد از پای در افتاد و 50 تن از سربازان مطروح و مجروح گشت و شهباز خان به زخم شمشیر شیر خان جراحی بزرگ یافته، بعد از 8 روز درگذشت و در پایان امر سنگر میرزا فرج الله گشوده شد و جماعت بایه از آن سنگر به سنگرهای دیگر تحویل کردند.

و از آن سوی از دار الخلافه طهران میرزا تقی خان امیر نظام، محمد آقای پسر

حاجی یوسف خان سرهنگ فوج ناصریه و قاسم بیگ تفنگدار خاصه را روانه زنجان داشت و حکم داد که هرگاه لشکریان ملا محمد علی و مردم او را پس از روزی چند با قید و بند روانه دار الخلافه نسانند مورد هزارگونه گزند خواهند بود. لاجرم روز بیست و پنجم شهر رمضان مصطفی خان قاجار با فوج شانزدهم شقاقی و صدر الدوله با سواره خمسه و سید علی خان فیروزکوهی با فوج خود و محمد آقای سرهنگ با فوج ناصریه و محمد علی خان با سوار افشار و نبی بیگ یاور با سواران مقدم و جماعتی از مردم زنجان به جنگ درآمدند، و از بامداد تا هنگام نماز دیگر، هر دو لشکر رزم همی دادند.

از جماعت بایه نور علی شکارچی و بخشعلی نجارباشی و خداداد و وفتح الله بیگ و فرج الله بیگ که در شمار شجاعان و فرسان بودند با گروهی از آن قبیله به قتل آمدند؛ و از لشکریان نیز نزدیک 50 تن عرضه هلاک و دمار گشت. و در پایان کار ملا محمد علی از مردم خود تفرس ضعیفی نمود از پی چاره حکم داد تا بازار زنجان را آتش در زدند. لشکریان چون این نظاره کردند خاصه مردم زنجان از جنگ دست برداشتند و خاطر در اطفای نار گماشتند و جماعت بایه مراجعت کرده از نوبه تجهیز لشکر و تقویم سنگر پرداختند.

رسیدن محمد ناصر خان بیگلربیگی با جماعتی از لشکریان از دار الخلافه طهران

این بود تا روز هشتم شوال محمد خان بیگلربیگی میرپنجه که اکنون او را منصب امیر تومانی است با 3000 تن لشکر از سرباز شقاقی و فوج خاصه و 6 عراده خمپاره به اتفاق قاسم خان برادرزاده فضلعلی خان قراباغی و اصلان خان یاور خرقانی و علی اکبر - سلطان خوئی برحسب فرمان شاهنشاه ایران وارد زنجان گشت. و هم در آن روز ورود حکم داد تا سرباز ناصریه از جانب محله گلشن حمله افکند و فوج شانزدهم شقاقی از سوی دیگر یورش برد. فوج ناصریه جلادتی به سزا کرد و جماعت بایه را لغزشی در کار افتاد. ملا محمد علی حکم داد تا مقداری اموال از تولید و طریف در میان لشکریان کیش فدا بپراکندند. فوج ناصریه مشغول به اخذ غنیمت گشتند و جماعت بایه فرصت

بدست کرده حمله افکندند و 20 تن از سربازان را مقتول ساخته، لشکریان را از سنگر خویش دفع دادند.

و این هنگام ملا محمد علی و مردم او را 48 سنگر محکم بود و در هر سنگر گروهی از لشکر داشت و آن خانه ها که از پس سنگرها بود به حکم ملا محمد علی به یکدیگر راه کردند تا مردم او بی اینکه آشکار شوند یکدیگر را دیدار توانند کرد. و از هر جانب جنگ فراز شود، به تکتاز توانند رسید. و اگر سنگری به دست دشمن مسخر می گشت از پس سنگر دیگری می نشستند و این هزیمت را زبانی نمی دانستند و شبها از میان سنگرها فریاد بر می داشتند و علمای اثنا عشریه را بر می شمردند و ایشان را به نام دشنام می گفتند.

محمد خان بیگلربیگی خواست تا مگر به رفق و مدارا کار کند و این جنگ و جوش را بنشانند، باشد که طوفان حرب انگیخته نشود و خونها ریخته نگردد. روزی چند خاطر بر مسالمت و مصالحت گماشت و با ملا محمد علی ابواب رسل و رسایل بازداشت و چندانکه اندرز و پند فرستاد هیچ مفید نیفتاد.

و هم در این وقت عزیز خان مکرری آجودان باشی که به سفارت ایروان و تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه مأمور بود چنانکه به شرح مذکور خواهد شد وارد زنجان گشت.

وی نیز بدان شد که این مقاتلت و مناطحت را به مسالمت و مصالحت اندازد. لاجرم چند تن از مردم ملا محمد علی را که در لشکرگاه محبوس بودند رها ساخت و ملا محمد علی را به پیغامهای فریبنده و سخنان نرم بنواخت؛ و همچنان میرزا حسن خان وزیر نظام برادر میرزا تقی خان امیر نظام که این هنگام از آذربایجان طریق طهران می پیمود وارد زنجان گشت، او نیز به دست مردم چرب زبان و مکاتیب دلفریب، ملا محمد علی را استمالت کرد و از مقاتلت نتوانست بازداشت.

لاجرم دیگر بار نیران حرب زبانه زدن گرفت و از دورویه مردان کارزار به گیرودار درآمدند. میرزا عبد الله و گروهی از لشکریان به سنگر ملا برات و سنگر ملا ولی نقب در بردند. عزیز خان آجودان باشی در کنار برجی که بر سنگر ملا ولی و سرای ملا محمد

علی مشرف بود، بایستاد و فوج ناصریه جنبش کرد و فوج مخبران و فوج شانزدهم شقاقی به مدد ایشان آهنگ یورش نمودند. فوج مخبران سنگر خانه ملا ولی را فروگرفته 5 تن در زیر نقب به درود جان کرد و پسر عبد الباقی زنجانى گرفتار شد. عزیز خان حکم داد تا او را نیز به قتل آوردند.

در این وقت فوج شانزدهم شقاقی در مدد فوج ناصریه تقاعدی ورزیدند و کار مقاتلت به خاتمت پیوست. عزیز خان خشمناک شده ابو طالب خان را که در آن فوج حکومتی داشت حاضر ساخت و او را به زخم تازیانه چندان زحمت کرد که بیم هلاکت یافت. و هم در پایان کار به شفاعت امیر اصلان خان رها گشت.

رسیدن فرخ خان پسر یحیی خان به زنجان و قتل او به دست ملا محمد علی

و همچنان چون از صدر الدوله و سید علی خان فیروزکوهی و مصطفی خان قاجار سرتیپ فوج شانزدهم جلادتی معاینه نگشت کارداران دولت رنجیده خاطر شدند و صدر الدوله را معزول ساخته، سرتیپی سوار خمسه را با فرخ خان پسر یحیی خان تبریزی تفویض نمودند و فرخ خان روز چهارم ذی‌قعدة الحرام وارد زنجان شد از قضا هم در آن روز خبر فوت پدر او یحیی خان را از دنبال او بدو آوردند، 3 روز به سوگواری پدر بنشست و آن گاه مردانه جنگ بیوست.

و هم در این وقت علی خان پسر عزیز خان آجودانباشی سرهنگ فوج چهارم تبریز با فوج خویش و حسنعلی خان سرتیپ گروس با فوج گروس و محمد مراد خان بیات با فوج زرند از راه برسیدند و این جمله کار محاصره را سخت کردند. و از میان شهر راهی برای فرار محصورین بازداشتند تا اگر در گرمگاه جنگ از کرده پشیمان شوند، از کوچه سلامت توانند بیرون شد. چه آن گاه که مردم بیچاره شوند ناچار از جان بگذرند و کارهای سخت به دست مردم از جان گذشته سهل برآید.

مع القصة آتش حرب افروخته گشت و آلات ضرب افراخته آمد. مردم ملا محمد علی زن و مرد ساز نبرد طراز دادند و کار جنگ را به ساز کردند و بسیار وقت یکی از خانه های خود را به اموال فراوان انباشته می کردند و بدان خانه ها ثقبه ها می نهادند و عمدا هزیمت می شدند تا سربازان به طمع مال بدان خانه در می رفتند ناگاه تفنگهای

خود را از آن ثقبه ها گشاد می دادند و جماعتی از سربازان را به خاك می افکندند. مسموع شد که دخترکی که به سال افزون از 15 و 16 نبود در چند سنگر زحمت لشکر می برد و تفنگهای خود ایشان را با سرب و بارود انباشته می ساخت و بدیشان می سپرد.

و هم در آن گرمی کارزار خطی از میرزا تقی خان امیر نظام به فرخ خان پسر یحیی خان رسید بدین شرح که شنیده ام در این رزمگاه نیکو خدمتی کردی، چون از این سفر بازآئی تو را پاداشی لایق خواهم کرد و مکاتی به سزا خواهم نهاد. و فرخ خان از این مکتوب دیگرگون شد و خواست تا خدمتی بر زیادت از این تقدیم کند.

و هم در این وقت از آن سوی در شب پانزدهم ذیحجة الحرام از میان لشکر ملا محمد علی، علیقلی خان پسر نصر الله خان خمسه و کربلائی شعبان و چند تن دیگر به نزدیک فرخ خان آمدند، و از در حیلت با او همداستان شدند و گفتند که از جانب دروازه قزوین راهی دانیم که تو را با چند تن مرد سپاهی بی زحمت تا به خانه ملا محمد علی در بریم و او را مغافصه گرفتار تو سازیم. اینک بر ذمت ماست که او را با 100 تن از مردم او دست به گردن بسته با تو سپاریم، به شرط آنکه این سخن را چون جان خویش مستور داری. چه اگر این راز از پرده بیرون افتد این کار بر مراد نشود.

فرخ خان که جوانی نامجرب و همه تن طمع و طلب بود، این سخنان را باور داشت و 100 تن سوار برداشته به اتفاق علیقلی خان و کربلائی شعبان راه برگرفت. جماعت بایبه که از این راز آگاه بودند چند سنگر را تهی ساخته، واپس شدند تا مردم فرخ خان و او چندان پیش تاختند که مجال فرار از بهر ایشان محال بود. ناگاه مردم ملا محمد علی از چار جانب درآمده ایشان را در پره انداختند و هدف گلوله ساختند، زمانی دیر برنیامد که فرخ خان را با 12 تن سواران او زنده دستگیر نمودند. اسمعیل بزرگ و اسمعیل کوچک که نخست طریقت باب داشتند و از کیش او بازگشت کرده به نزدیک امیر اصلاان خان گریخته بودند و این هنگام با فرخ

خان می رفتند نیز گرفتار شدند. مردم ملا محمد علی، فرخ خان و اسمعیل خان بزرگ و کوچک را زنده به نزد ملا محمد علی بردند و سواران را سر بر گرفته سرهای ایشان را در قدم او افکندند.

ملا محمد علی از در خشم بدیشان نظاره کرد و نخستین با اسمعیل بزرگ و کوچک گفت هرکه از حجت خدای روی بگرداند خدای او را به معرض کیفر کشاند.

آن وقت فرخ خان را به دشنام برشمرد و فرمان کرد تا آتشی بزرگ برافروختند و آهن پاره چند در میان آتش تافته کردند و با حدید محمّاه 140 جای بدن او را زحمت کتی (1) دادند و گوشت بدن او را با مقراض همی باز کردند. آن گاه سر فرخ خان و سر اسمعیل بزرگ و کوچک را از تن دور کرده به یاد امیر اصلان خان و محمد خان بیگلربیگی به میان لشکرگاه درانداختند. و در آن جنگ خان بابا خان یاور فوج خاصّه نیز به زخم گلوله تباه گشت و چند تن دیگر از اعیان سپاه به خاک راه افتادند و ملا محمد علی حکم داد تا جسد ایشان را به آتش بسوختند.

مأمور شدن گروهی از سپاهیان به زنجان به فرمان شاهنشاه ایران برای دفع ملا محمد علی و اصحاب او

اشاره

چون خبر قتل فرخ خان و جلادت جماعت بابیه معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد، سخت غضبناک شد و فرمان کرد تا بابا بیگ یاور با 2 عراده توپ 18 پوند و 4 عراده توپ 12 پوند و جماعتی از صاحبان مناصب توپخانه راه زنجان پیش داشتند و برحسب حکم کارداران دولت رزم جماعت بابیه را تصمیم عزم دادند. و از دار خلافت کوچ بر کوچ طیّ مسافت نموده وارد زنجان شدند.

بعد از ورود ایشان به زنجان تمامت لشکر از بهر یورش به جنبش آمد و از چار جانب اطراف سرای ملا محمد علی را حصار دادند. فوج گروس به سوی قلعه علیمردان خان که معقلی محکم بود به تکتاز شدند و فوج چهارم به جانب خانه آقا عزیز که

ص: 295

قریب سرای ملا محمد علی بود حمله افکندند، و دیگر فوجها هر يك طريق سنگری گرفتند و از آن هنگام که آفتاب سر برکشید تا آن گاه که در مغرب ناپدید شد آتش جدال افروخته بود، و از گرد و دخان روی جهان تیرگی داشت. ظلمت، جهان بگرفت و اجل دندان بنمود.

نخستین فوج گروس به قوت یورش قلعه علیمردان خان را فروگرفتند و هر مال که از مردم به غارت برده در آنجا انباشته داشتند لشکریان به غنیمت بردند، و فوج چهارم نیز خانه آقا عزیز را به غلبه در رفتند و با خاک پست کردند و دیگر فوج خاصه از جانب دروازه همدان به کاروانسرای سنگ که محکمه [ای] استوار بود یورش دادند، اگرچه سلطان فوج و بسیار کس از سربازان مطروح و مجروح افتادند؛ لکن از پای نشستند، چندانکه بدان کاروانسرا دست یافتند. در آن جنگ 20 تن از دلیران اصحاب ملا محمد علی زنده دستگیر شد و ایشان را به حکم امیر اصلان خان در کنار برج ذو الفقار خان سر برگرفتند.

بعد از این فتح لشکر ملا محمد علی ضعیف شد و در همان شب 25 تن از شناختگان اصحاب ملا محمد علی از جانب دروازه قزوین طریق فرار برداشتند، از جمله ایشان نجفقلی پسر حاجی کاظم آهنگر بود که توپ از آهن بساخت، دیگر حیدر بقال بود که خود با 50 تن مرد مبارز برابری داشت و دیگر فتحعلی شکارچی و میر شب که میر سیاره لقب داشت. بالجمله 25 تن از این گونه مردم تا به طارم بگریختند و از آنجا باز شده به دیزج درآمدند، مردم دیزج متفق شدند و ایشان را مأخوذ داشته به زنجان آوردند.

امیر اصلان خان و سران سپاه، فتحعلی شکارچی و نجفقلی آهنگر را به قتل آوردند و دیگران را به حبس خانه در انداختند، تا آن گاه که بر ملا محمد علی و مردم او غلبه جستند آن هنگام حکم دادند تا ایشان را نیز سربازان نیزه پیش کردند.

زخم یافتن ملا محمد علی در میدان مبارزات و هلاک شدن او بدان جراحت

از پس این واقعه کار بر ملا- محمد علی صعب افتاد و خود همه روزه سلاح جنگ بر خود راست کرده به اتفاق مردم خود رزم می داد و روزی چنان افتاد که لشکریان

به خانه او حمله بردند و یورش همی دادند. و ملا محمد علی چون مردان کار آزموده به چپ و راست همی تاخت و رزم همی ساخت. در این حربگاه حاجی احمد شانه ساز و حاجی عبد الله خباز که به امید حکومت مصر رزمساز بود، به زخم گلوله، از پای درآمدند و نیز تفنگی باز شده گلوله آن بر بازوی ملا محمد علی آمد و خرد درهم شکسته، اصحاب او جنبش کردند و او را از خاک برگرفته به میان سرای در برده و جراحی او را از عامه مردم پوشیده داشتند و همچنان به کار مقاتلت و مبارزت استوار بودند و با آنکه خانه ملا محمد علی به زخم گلوله توپ و خمپاره با خاک پست شد لشکریان نتوانستند بدانجا در روند و ملا محمد علی را مأخوذ دارند.

مع القصة پس از هفته [ای] که بدان زخم به جهان دیگر خواست رفت مردم خود را انجمن کرد و گفت من بدین زخم از جهان می گذرم، شما بعد از من پریشان خاطر مباشید و با دشمن استوار رزم دهید. همانا پس از 40 روز زندگی از سر خواهم گرفت و سر از خاک بدر خواهم کرد. لاجرم چون جان بداد او را با جامه [ای] که در برداشت با خاک سپردند و شمشیر او را در کنار او نهادند.

پس از هلاکت او میرزا رضای سردار او و حاجی محمد علی شیرازی که مجروح بود و بدان زخم درگذشت و سلیمان بزاز که وزیر ملا محمد علی بود و دین محمد که پسر او را ایلخانی لقب بود و حاجی کاظم قلتوقی، مکتوبی به امیر اصلان خان و محمد خان بیگلربیگی نگاشتند که اگر ما را به جان امان دهید دست از این جنگ و جوش باز داریم و به نزدیک شما شتابیم. امیر اصلان خان نیک اندیشه کرد که اگر به کشش و کوشش بر آن جماعت غلبه جوید گروهی از سرباز نیز بر سر این کار خواهد گذاشت و همچنان در شریعت قتل آن جماعت را واجب می دانست، پس خدیعت با ایشان و نقض پیمان را عیبی نشمرد و آن جماعت را اطمینان خاطر فرستاد و ایشان از سنگرهای خود بیرون شده به لشکرگاه آمدند و مکشوف داشتند که ملا محمد علی بمرده و جسد او را در سرای او به خاک سپرده اند.

در این وقت امیر اصلان خان و محمد خان و سران سپاه آسوده خاطر به سرای او

در رفتند و جسد او را از خاک برآورده ریسمانی بر پایش استوار کردند و به 3 روز در کوچه و بازار شهر زنجان به خاک و خاره بکشیدند. و اموالی که از مردم به غارت آورده در سرای او انباشته کرده بودند غنیمت لشکریان گشت. و از پس آن 3 روز شیپور حاضر باش زده از هر فوج 100 تن سرباز حاضر شده، صف برکشید و 100 تن از جماعت بایبه را به فرمان نیزه پیش مقتول ساختند، حاجی کاظم قلتوقی و مشهدی سلیمان بزاز را به دهان خمپاره بسته آتش در زدند.

چون این خبر معروض درگاه شاهنشاه افتاد برحسب فرمان قاسم بیگ تفنگدار مأمور به سفر زنجان شد و منشور ملاطفت به سران سپاه و عموم لشکریان آورد، محمد خان - بیگلریگی نیز اجازت مراجعت یافته به جانب دار الخلافه شتافت و امیر اصلان خان از پس او میرزا رضای سردار و حاجی محمد علی و حاجی محسن جراح و چند تن دیگر از مردم ملا محمد علی را به دست آورده سفر طهران را پیش داشت و ایشان را با خود کوچ داد. بعد از ورود به دار الخلافه به صوابدید میرزا تقی خان، میرزا رضا و حاجی محمد علی و حاجی محسن عرضة هلاک و دمار شدند و دیگران محبوس گشتند. از پس آن مردم غوغا طلب را در تبریز به دست آویز امری که از نو پدید گشت بازار شور و شر روائی گرفت، بدین شرح:

ذکر فتنه تبریز و غوغای عامه

همانا در صرة شهر تبریز میدانی است که آن را میدان صاحب الزمان گویند و در پایان میدان بقعه ای است که بقعه صاحب الامر خوانند و مردم آن بلده بر آنند که در روزگار ما، تقدم يك تن از بزرگان طریقت در خواب و اگر نه در بیداری آن حضرت را در آن مقام بگذاشتن نماز نگریسته است و مردم تبریز چون اصغای این قصه کردند، حشمت آن مقام را بداشتند و آن عرصه را میدان صاحب الزمان نام کردند و جعفر قلی خان دنبلی که شرح حالش از این پیش در تاریخ دولت قاجاریه مرقوم افتاد در آنجا بنیان بقعه کرد؛ و از کارداران دولت ایران خادم و متولی گماشته آمد. و مردمان بیشتر در لیالی جمعه طریق آن بقعه سپردند و اسعاف حاجت را قربانی و روشنی کردند.

این نبود تا این هنگام چنان افتاد که يك تن مرد قصاب، گاوی به مذبحی که در آن میدان کرده اند در برد تا ذبح کرده باشد. چون قصد بستن گاو کرد ناگاه آن گاو جنبشی کرده خویش را برهانید و از آنجا شتابزده به دهلیز بقعه صاحب الامر در رفت و بخت.

مرد قصاب نیز شتاب گرفت و خواست تا در میان همان دهلیز خون گاو بریزد، چون دست به گاو یازید ناگاه از پای در افتاد و چند قطره خون از بینی او برفت و جان بداد. و همچنان گاو از آنجا فرار کرده، به خانه میرزا حسن متولی آن بقعه در رفت.

مردمان از این حدیث شگفت، بدان گرد آمدند و تقاره و کرنا که از بهر نوبت آن شهر بود بدان مقام حمل دادند و روزی چند کَرْت همی بنواختند و تمامت بازار و حجرات آن شهر را به زینت کردند و چراغ دانه‌های بلور افروخته داشتند و بزرگان شهر از بذل دینار و درهم و قربانی گاو و غنم خودداری نکردند و از هر دیه و قصبه و بلدان دور و نزدیک از بهر زیارت آن مقام زن و مرد به انبوه برسیدند. چندان غوغا برخاست که عقلای بلد از ازدحام و اقتحام عوام در آن مقام در بیم شدند که مبادا از آن جنبش و شورش فتنه [ای] حدیث شود که اصلاح آن نتوان کرد. محمّد رضا خان فراهانی که این هنگام وزارت آذربایجان داشت به دستیاری چند تن از علمای شهر، مردم را از آن غوغا باز نشانند.

و هم این وقت سلیمان خان افشار برحسب حکم کارداران دولت ایران برای انجام امر میرزا علی محمّد باب رسید، چنانکه در جای خود مذکور می شود. اندیشه مردم دیگرگون گشت و از این طلب و تعب دست بازداشتند.

سفر کردن عزیز خان سردار کل عساکر منصوره به فرمان شاهنشاه منصور به ایروان برای تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه

ولیعهد دولت روسیه الکسندر پسر امپراطور آن ممالک، نیکولای، برای نظم حدود قفقاز و مملکت گرجستان بسیج سفر ایروان کرد. و چون این خبر در حضرت شاهنشاه ایران سمرگشت، کارداران دولت چنان صواب شمردند که به مقتضای اتحاد دولتین و مؤالفت جانبین يك تن از شناختگان درگاه را به نزدیک او گسیل دارند تا در تشیید مبانی محبت تجدید نظری کند، و قواعد صدق و صفا را از نو تقویم دهد. به صوابدید میرزا تقی خان امیر نظام، قرعۀ این فال به نام عزیز خان آجودانباشی که این زمان سردار کل عساکر منصوره است برآمد. لاجرم ملك الملوك عجم يك قطعه نشان تمثال همیون خویش را که اساس از زرناب و ترصیع از الماس خوشاب داشت با يك رشته حمایل آسمان گون که خاص مرتبت ولایتعهد است به تشریف ولیعهد دولت روسیه او را سپرد و منشوری نیز در مهر و حفاظت مسطور داشته، بدو داد. و فرمان کرد تا بسیج سفر کرده، راه برگیرد. و نیز چند تن که تقویم مهمات سفارت را توانند کرد با او همراه داشت؛ و اسمعیل خان خزانه دار نظام، نایب اول سفیر دولت شده، حامل هدیه و تحف میرزا تقی خان از برای فرمانفرمای مملکت گرجستان گشت.

مع القصة عزیز خان از دار الخلافۀ طهران بیرون شده تا بلده زنجان براند و در آنجا روزی چند برای دفع فتنۀ ملا محمد علی بماند چنانکه مرقوم افتاد و از شهر زنجان کوچ بر کوچ تا به کنار رود ارس طی مسافت کرد. و چون وزیر مختار دولت روسیه که مقیم دار الخلافه بود، از پیش، سفارت او را اعلام داده بود، از جانب کارداران روسیه مهماندار عزیز خان به کنار رود ارس برسید و هر تشریف که در

توقیر سفیر دولت مقرر است برسانید؛ و در هر منزل و مقام مهمان پذیر گشت. حکام بلدان و امصاری که در عرض راه جایگاه داشتند هیچ دقیقه [ای] از دقایق تعظیم و تکریم او فرونگذاشتند. از این گونه طی طریق کرده 8 روز قبل از ورود ولیعهد دولت روسیه وارد ایروان گشت. و در زمان حاکم ایروان به اتفاق صاحبان مناصب نظام به منزل عزیز خان شتافته یکدیگر را دریافتند.

و هم در آن شب حاکم ایروان، عزیز خان و همراهان او را به سرای خویش از بهر ضیافت دعوت کرد و روز دیگر اسمعیل خان نایب اول روانهٔ تفلیس شد و هدیهٔ میرزا تقی خان را به فرمانفرمای گرجستان برد و 6 روزه این سفارت را به خاتمت برده، به ایروان مراجعت کرد.

و روز هشتم ورود عزیز خان آجودانباشی، ولیعهد دولت روسیه وارد ایروان گشت و 2 ساعت بعد از ورود، ایشیک آقاسی و آجودانباشی خاصه خود را با کالسکهٔ مخصوص نزد عزیز خان فرستاده و او را طلب داشت. و او به اتفاق ملتزمین سفارت، حاضر حضرت ولیعهد شده مکانتی به سزا یافت. مثال مبارک و تمثال همایون و حمایل میمون را به دست خویش ولیعهد را بسپرد و او در اخذ این اشیاء تکریمی لایق مرعی داشت، و از همراهان عزیز خان آجودانباشی يك پرسش نمود و هر يك را جداگانه تققدی فرمود.

و بعد از مراجعت آجودانباشی به سرای خویش کینیاز بهدوف را که از شناختگان حضرت بود، از قبل خود به نزدیک او فرستاد تا او را دیدار کرد و از مراتب مهر و حفاوت ولیعهد شرحی کافی اظهار نمود و اشخاص سفارت را هر يك عطیتی جداگانه بداد و جواب منشور شاهنشاه منصور را نیز برسانید.

بالجمله چون آجودانباشی کار سفارت و رسالت به خاتمت برد، طریق مراجعت گرفته به جانب تبریز کوچ داد و بعد از ورود به تبریز اسمعیل خان را برای بازپرس حال افواج مراغه بدان بلده گسیل داشت؛ و خود فوج خاصه و فوج بهادران و فوج چهارم را عرض داده روانهٔ دار الخلافه گشت؛ و روز اول خمسهٔ مسترقه به تقبیل سده سلطنت مفتخر گشت.

چون فتنه ملا محمد علی زنجانی معروض درگاه سلطانی افتاد، میرزا تقی خان امیر نظام حاضر حضرت شاهنشاه ایران شده زمین ببوسید و معروض داشت که:

هنوز اراضی مازندران و زمین شیخ طبرسی از آرایش خون جماعت بابیه لعل گون است و بسیار از لشکریان در آن رزمگاه تباہ گشتند، با این همه اینک در زنجان ملا محمد علی فتنه دیگر طراز کرده و جنگ و جوش دیگر به ساز آورده؛ و چندانکه میرزا علی محمد باب زنده باشد اصحاب او از پای نخواهند نشست. هر روز یک تن از مردم او سر از بلدی به در خواهد کرد و خون جمعی را هدر خواهد ساخت. بهتر آن است که باب را به معرض هلاک و دمار کشانند و یک باره این فتنه را بنشانند.

ملك الملوک عجم فرمود:

این سخن بیرون حصافت عقل نیست؛ لکن نخستین این خطا از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد تا او را بی اینکه به دار الخلافه درآورند و مردمانش دیدار کنند از یک سوی طریق طهران به چهریق فرستاد و محبوس بداشت. مردم عامه گمان کردند که او را علمی و علامتی یا کرامتی بوده است، پس مردم جاه طلب او را به وصول منی (1) سبب دانستند و به اغوای جهال میان بستند. اگر میرزا علی محمد باب را رها ساخته بود تا به دار الخلافه درآید و بهر جا که خواهد سکون نماید تا مردمان او را نظاره کنند و طریق محاوره و مناظره سپرند، بر همه کس مکشوف می افتاد که او را هیچ معروف نیست و در هیچ علم او را بر علما شرافتی نبود و در هیچ عمل او را کرامتی پدید نگرده. لاجرم چون یک تن از مردم فرومایه می زیست بلکه به پریشانی دماغ و آشفتگی مغز سمر می گشت و خون جمعی از سپاه و این جماعت گمراه ضایع نمی شد.

ص: 302

میرزا تقی خان عرض کرد که:

سخن جز این نیست که شاهنشاه فرماید؛ لکن امروز قضا تیر بر نشان زده است و کار شدنی شده است، جز اینکه او را دفع دهیم و این فتنه را قلع کنیم چاره بدست نیست.

بالجمله به صوابدید میرزا تقی خان، سلیمان خان افشار به جانب آذربایجان رهسپار گشت و فرمان رفت که حمزه میرزای حشمة الدّوله که این هنگام حکومت آذربایجان داشت، باب را از قلعه چهریق آورده سالک طریق فنا دارد. بعد از ورود سلیمان خان به تبریز، حمزه میرزا کس به شتاب فرستاد تا باب را از چهریق بدان بلده کوچ دادند و به میرزا حسن وزیر نظام سپرد تا بسته بدارد.

و او را در آذربایجان 2 تن مرید شناخته بود: نخستین سید حسین یزدی که همچنان به اتفاق باب در زندانخانه چهریق می زیست او را نیز به تبریز آوردند و آن دیگر ملا محمد علی ربیب آقا سید علی زنوزی که در تبریز محبوس بود و در مدت حبس او آقا عبد الله برادرش که يك تن از بازرگانان توانگر است چندانکه او را پند و اندرز گفت که این عقیده باطله را بگذارد مفید نیفتاد تا آن گاه که باب را با سید حسین حاضر کردند.

این وقت حشمة الدّوله فرمود تا علمای بلد انجمن شوند و با باب سخن آغازند. علما در پاسخ گفتند بسیار وقت عقیدت باب سنجیده آمد و قتلش واجب افتاد دیگر چرا سخن به دراز باید کشید و گوش به ترهات او فراز باید داشت.

حشمة الدّوله چون کراحت خاطر علما باز دانست شباهنگام باب را حاضر مجلس ساخت و میرزا حسن وزیر نظام و حاجی میرزا علی پسر حاجی میرزا مسعود و سلیمان خان افشار را نیز طلب داشت، در آن مجلس حاجی میرزا علی از معضلات احادیث سخنی چند پرسید و باب از جواب هزیمت گرفت، آن گاه حشمة الدّوله گفت شنیده ام که تو خاطر خویش را مهبط وحی آسمانی دانی و قرآنی از خویش بر مردمان قراءت کنی اگر چنین است از بهر این چراغدان بلور داعی باش تا آیتی فرود شود.

میرزا علی محمد باب بی هول

و هراس پاره [ای] از آیت نور را با برخی از آیت ملك مختلط کرده مهملی بساخت و برخواند.

حشمت الدوله فرمود تا آن کلمات را برنگاشتند، آن گاه باب را گفت این آیت وحی آسمانی است؟

گفت بلی.

فرمود هرگز وحی از خاطر فراموش نشود.

گفت چنین باشد.

پس فرمود آیت را اعادت کن چون باب دیگر بار قراءت کرد دیگرگونه بود.

مع القصة از بیم آنکه اگر او را پوشیده مقتول سازند، بعید نباشد که مردم نادان چنان پندارند که او زنده است و غیبتی اختیار کرده است و به این امید که دیگر بار ظاهر خواهد گشت و اظهار دعوت خواهد نمود، از پای ننشینند و دست از فتنه باز ندارند.

کارداران دولت چنان صواب شمردند که او را در میان شهر و بازار سیر دهند تا تمامت مردمان او را نظاره کنند و باز دانند.

لاجرم جماعتی از عوانان حمزه میرزا، میرزا علی محمد باب را با ملا محمد علی و سید حسین یزدی برداشته نخستین به خانه حاجی میرزا باقر آوردند و عامه خلق از قفایش بودند. باب در خدمت او عقیدت خویش را پوشیده داشت. پس او را به خانه ملا محمد علی مامقانی بردند و در آنجا نیز باب عقاید خود را مخفی داشت و دست عجز و استیمان بر دامن ملا محمد زد. ملا محمد گفت «الان و قد عصیت قبل» پس او را به خانه آقا سید زنوزی تاختند و این هر سه تن بر قتلش فتوی راندند. این وقت سید حسن هراسناک شده توبت و انابت همی جست با او گفتند خیود روی باب درافکن و او را لعن می کن. تا از این بند رها شوی و او چنان کرد و رها شد. و دیگر باره در دار الخلافه با سلیمان خان پسر یحیی خان متحد شده و در فتنه بایه مقتول گشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

لکن ملا محمد علی هیچ از عقیدت خود بازگشت ننمود و زن و فرزند و اطفال خردسال او را حاضر کردند تا مگر بر ایشان غمنده شود و از این کردار نابه هنجار باز آید، مفید نیفتاد و خواستار شد که مرا نخست بکشید و آن گاه قصد باب کنید.

بالجمله همچنان ایشان را از میان کوی و بازارها عبور داده به میان میدان

تبریز آوردند و روز دوشنبه 27 شهر شعبان باب را به اتفاق ملا محمد علی به حکم حمزه میرزا بر نشان بستند و جماعتی از سربازان فوج بهادران را که بر کیش نصاری بودند حکم دادند تا او را هدف گلوله سازند، سربازان چون بسیار وقت فتنه اصحاب باب را در بلدان و امصار اصغا نموده بودند از قتل او کراهتی داشتند و تفنگهای خود را از فراز و فرود و یمین و شمال باب چنان گشاده می دادند که او را آسیبی نرسد. در این کت ملا محمد علی مرید او مقتول شد و او از باب استوارتر بود، زیرا که وقتی جراحت یافت روی با باب کرد و گفت آیا از من راضی نیستی؟

مع القصة در این واقعه از قضا گلوله [ای] از تفنگی باز شده به ریسمانی آمد که دست باب را بدو بسته بودند و باب رها شده فرار کرد و خویشتن به حجره يك تن از سربازان در انداخت و این گریختن او از قوت شریعت بود؛ زیرا که چون گلوله بر ریسمان بند او آمد و او رها گشت اگر سینه خود را گشاده می داشت و فریاد برمی آورد که ای گروه سربازان و مردمان آیا کرامت مرا ندیدید که از هزار گلوله یکی بر من نیامد؛ بلکه مرا از قید و بند رها ساخت، همانا دیگر هیچ کس بدو گلوله [ای] رها نمی کرد، و هم در آن میدان زنان و مردان در گرد او انجمن می شدند و غوغا برمی داشتند «خدای خواست تا حق از باطل پدید کند و این شک و ریب از مردم بگرداند.»

بالجمله چون سربازان گریختن او را نگریستند، دانستند که او را قدر و مکانتی نباشد و به اندازه يك تن از جهال قوم که به کیش او رفته اند بر بلا صبر نتوانند! پس قوچ - علی سلطان با دل قوی و خاطر آسوده بدان حجره در رفت و او را مأخوذ نموده چند قفا بزد و بر نشان بداشت و این کرت بی هول و هرب هدف گلوله اش ساختند و جسدش را روزی چند در میان شهر به هر سوی کشیده آن گاه در بیرون دروازه در انداختند و خورد جانوران ساختند.

ذکر حکومت محمد حسن خان سردار ابروانی در یزد

و هم در این میان محمد حسن خان سردار ابروانی حکومت یزد یافت؛ و آقا خان

ایروانی را که يك تن از خویشاوندان او بود به نیابت حکومت خویش به یزد فرستاد. بعد از ورود آقا خان به یزد، جمعی از اشرار چنانکه از این پیش مرقوم شد در حبس علی خان و محمد ابراهیم خان یزدی می بود، ایشان اشرار را به آقا خان سپردند و خود راه دار الخلافه برگرفتند. این هنگام محمد پسر عبد الله که در خانه حاجی محمد کریم خان پناهنده بود بیرون تاخت و دیگر باره اشرار بلد را در گرد خود انجمن کرد و سر به خود سری برآورد.

روز دوم ورود آقا خان نایب الحکومه، حسین نذاف که از تبعه محمد بود با شخصی از ملازمان نایب الحکومه در آویخت و او را زحمتی کرد. آقا خان کس بفرستاد و حسین را حاضر کرده، حکم داد تا او را با طناب خپه کردند و جسد او را از دار الاماره بیرون داد.

محمد چون این بدانست با جماعت خود جنبش کرد و به سرای آقا خان حمله برد، نایب الحکومه را چون نیروی مقاتلت او نبود به میان ارك گریخت و اموال و اطفال او به یغما رفت. بالجمله 7 روز قلعه ارك را به محاصره داشتند و روزگار آقا خان به صعوبت می رفت.

خوانین یزد چون این بدیدند، بیم کردند که در حضرت کارداران دولت آلوده عصیانی شوند، ناچار سلاح جنگ بر تن راست کرده به اتفاق آقا خان با محمد مصاف دادند.

چندانکه او را قوت درنگ نماند با 300 تن از مردم خود طریق فرار گرفته از شهر بیرون تاخت. جمعی از مردم شهر و ملازمان آقا خان از دنبال تاختن برده 12 فرسنگ طی مسافت کردند و در قریه ده شیر بدو رسیده جنگ پیوستند و مدت 3 ساعت رزم داده 25 تن از اشرار دستگیر شدند و برخی مقتول آمدند، بقیه السیف طریق هزیمت گرفته به اطراف کوه و دشت پراکنده گشتند.

محمد [پسر] عبد الله بعد از آن کارزار نیم شبی به نهانی وارد شهر یزد شده، در خانه يك تن از دوستان خود مخفی گشت و چندان بود که آقا سید یحیی که شرح حالش عن قریب مذکور خواهد شد، از دار الخلافه طهران به یزد آمد و داعی شریعت میرزا

علی محمد باب گشت. این وقت محمد [پسر] عبد الله بیرون شده بدو پیوست و دیگر باره 3 روز با نایب الحکومه مصاف داد و در آن گیرودار به زخم گلوله جراحت یافت و پشت با جنگ داده، به خانه یک تن از مردم خود در رفت و همچنان به نهانی می زیست.

بالجمله 6 تن از مردم او به دست آقا خان گرفتار شد و حکم داد تا ایشان را به دهان توپ بسته آتش در زدند و آقا سید یحیی چون کار بر مراد نیافت از یزد آهنگ مملکت فارس نمود، اما محمد بیود تا زخم او بهبودی گرفت و آقا خان از نیابت حکومت معزول شد و شیخعلی خان عمزاده محمد حسن خان سردار به جای او منصوب گشت.

شیخعلی خان بعد از ورود به یزد، محمد [پسر] عبد الله را مطمئن خاطر ساخت و او را خلعتی نیکو بفرستاد و روز سیم ورود چون محمد خواست از سرای شیخعلی خان به در شود یک تن از ملازمان او محمد را به خوان خویش دعوت کرد و او را به منزل خویش فرود آورده نشیمن فرمود. بعد از نشستن محمد، اسمعیل نامی که یک تن از غلامان ایروانی بود ناگاه خنجر خود را کشیده بر شانه او فرود آورد و در زمان یک تن دیگر تفنگ خویش را بر سینه او بگشاد و جهان را از وجود او برداخت. بعد از قتل او کار آن بلده به نظم شد و مردمان برآسودند.

وفات حاجی میرزا آقاسی در عتبات عالیات

و هم در این سال حاجی میرزا آقاسی شب جمعه دوازدهم شهر رمضان در عتبات عالیات از این سرای فانی به جهان جاودانی سفر کرد. و یک هفته از آن پیش که وداع زندگانی گوید، مردمان را از شب وفات خویش آگهی داد. با اینکه هنوز تندرست بود و سخن او راست آمد و این معنی از براهین متواتر گشت، چه بسیار از مردم ایران و بر زیادت اهالی انگلستان که این سخن از وی اصغا نموده بودند ما را القا کردند.

چون کارداران دولت خراج اصفهان را بیرون ضبط سلیمان خان خانان یافتند، او را حاضر درگاه نمودند و برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اصفهان با غلامحسین خان سپهدار تعویض یافت و او محمد حسین خان خلج را به نیابت خویش از پیش بفرستاد؛ و بعد از روزی چند خود نیز از دار الخلافه راه برگرفت و روز چهاردهم شهر رمضان وارد اصفهان شد و آن بلده را به نظم کرد.

از پس آنکه ماه روزه سپری شد، از قضا يك روز سيّد محمد که امام جمعه و جماعت اصفهان بود به مسجد شاه درآمده نماز بگذاشت؛ و در این وقت يك تن از اصحاب او را در باب مسجد با سربازی آغاز مخاصمت رفت و سر و مغز یکدیگر را با مشت و چوب کوب دادند، زمانی برنیامد که از جانبین مدد برسید و عدد فراوان شد و غوغای عامه از آن هنگامه بلند آوازه گشت.

چون امام جمعه این بشنید از مسجد بیرون شتافت، تا آن آتش فتنه را بنشانند و مردم خویش را از آرایش عصیان برهاند. سربازان حشمت او را نگاه نداشتند و او را وقعی و مکانتی نگذاشتند، امام جمعه خشمگین شده عنان برتافت و به سرای سپهدار شتافته حکایت باز گفت و از کسر حشمت خود شکایت آغاز کرد. در پایان امر سخن بر آن نهادند که فردا پگاه سپهدار به میدان شاه آید و سربازان را بدین گناه کیفر کند. امام جمعه از آن خشم و غضب بنشست و برخاسته به سرای خویش شتافت.

مردم غوغا طلب خاصه احمد میرزا که از سوی مادر نسبت با سلاطین صفویه داشت و برادرانش چون این قصه را اصغا کردند، دل بر آن نهادند که اگر توانند هم امام جمعه را در نزد کارداران دولت آلوده مخالفت سازند؛ و هم در امر امارت سپهدار فتنه آغازند.

پس از صبحگاه اهالی صنعت و حرفت و مردم بازاری را در مسجد جمعه انجمن

ساخته برشورانیدند و غوغا در انداختند که ما هرگز آسوده نخواهیم نشست که مشتی سرباز پست پایه امام جمعه و جماعت را از مقام خویش به زیر آورند و او را به خشونت بیان و زیان زبان بیازارند.

چون این خبر گوشزد سپهدار شد، محمد حسین خان خلیج را که نیابت حکومت داشت، برای باز پرس سبب این شورش و خمود نیران این فتنه به مسجد فرستاد، بعد از رسیدن محمد حسین خان در آن هنگامه و جلوس به مجلس، امام جمعه هنوز سخنی نکرده بود که احمد میرزا سر برداشت و با او از در مناقشه و مفاحشه بیرون شد و چوبی که در دست داشت به سر او فرود آورده و اشرار را حکم به قتل او داد. این وقت امام جمعه را نیروی دفع و منع نماند و اشرار درآمده محمد حسین خان را با تیغ و تفنگ زخمی چند زدند و او خویشتن را به آبگیر مسجد در انداخت، از پس آن امام - جمعه برخاست و محمد حسین خان را از آبگیر بر آورده، به سرای يك تن از خویشتان خود برده به مداوا پرداخت. و روز دیگر سپهدار کس فرستاده او را به دار الاماره آورد و از پس دو روز دیگر رخت از جهان بدر برد.

و احمد میرزا که قتل محمد حسین خان را علت غائی بود با میرزا عبد الحسین و محمد علی خان و ابراهیم خان دفع سپهدار را در نهانی مواضعه نهاد و گروهی از اشرار را انجمن کرده اظهار کلمه عصیان نمود. سپهدار، حسن آقای سرهنگ را با جماعتی از سربازان و گروهی از غلامان به دفع او فرستاد. احمد میرزا را چون قوت مقاتلت نبود با زن و فرزند و برادر و پیوند اموال خود را حمل داده به مسجد جمعه گریخت و در آنجا پناهنده گشت؛ و سربازان به سرای او در رفتند و خانه او را با خاک پست کردند.

اما امام جمعه که با احمد میرزا و اتباعش از دیرباز خاطری صافی نداشت او را جا نداد. لاجرم از آنجا بیرون شده به خانه میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر اعلی الله مقامه پناهنده گشت و در آنجا انجمنی فراهم ساخته همه روزه از راه و بی راه تا حوالی میدان شاه می تاخت و اگر از پیوستگان سپهدار

کسی را به دست می کرد رنجه و شکنجه می ساخت.

سپهدار فرمود تا سربازان و توپچیان دفع ایشان را میان استوار کرده بگشادن توپ و تفنگ از بام و در، اشرار را تا به مسجد باز پس بردند. و این هنگام میرزا عبد الحسین و همچنان میرزا ابو القاسم نیز طغیان خویش را آشکار ساخته، با احمد میرزا پیوسته شدند.

سپهدار چون این بدید آقا سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر و امام جمعه و آقا مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی را که از اجله علما و بزرگان بلد بودند، به منزل خویش دعوت کرده با ایشان سخن در انداخت و گفت:

جهال این بلده از خشم شاهنشاه و کیفر گناه بی خبرند و من از این ترسانم که چون آتشی افروخته شود تر و خشک با هم سوخته گردد.

ایشان گفتند

ما چندانکه زندگانی داریم، شکر نعمت پادشاه اسلام را نتوانیم گزاشت؛ و این جماعت اشرار را محارب و واجب القتل شناخته ایم

و خطی بر اباحت دم ایشان نگاشته خاتم بر نهادند و به دست سپهدار داده، مراجعت به مساکن خویش نمودند. و آقا سید اسد الله بعد از مراجعت چندانکه برادر خود میرزا - زین العابدین را از حفظ و حراست اشرار منع فرمود، پذیرفتار نگشت. لاجرم سر خویش گرفت و با اتباع خود از شهر اصفهان بیرون شده، راه عتبات برداشت.

و از آن طرف سپهدار تفنگچی جرقویه و ماربین و برخوار را احضار فرمود. حاجی کلبعلی خان لبنانی و علی اکبر خان و میرزا هادی و آقا محمد رحیم و حاجی محمد رضا و آقا هاشم مشهور به صراف نیز با مردم خود حاضر شدند. محمد علی خان به نزدیک میرزا عبد الحسین گریخت و ابراهیم خان گرفتار شد.

بالجمله سپهدار مردم خود را به دفع مخالفین برگماشت. از آن سوی میرزا عبد الحسین و احمد میرزا نیز حسین نیک آبادی و زین العابدین و حاجی محسن و جمعی دیگر از سران اشرار به اتفاق مردم خود که قریب 3000 تن بودند ساخته جنگ ساختند و به کار سنگر پرداختند؛ و از يك جانب حمله برده برج جهان نما را هدف گلوله نمود [ند].

سپهدار چون این بدید خویشتن به برج جهان نما آمده حکم داد تا با توپ و تفنگ اشرار را دفع دادند؛ و هاشم و زین العابدین و حسن و حسین نیک آبادی و چند تن دیگر از آن گروه را با گلوله توپ پست کردند. هنگام غروب آفتاب اشرار پشت با جنگ کرده طریق فرار را شتاب گرفتند.

مقائله مردم سپهدار با اشرار اصفهان و قتل شیخعلی خان سرهنگ

این بود تا روز هیجدهم محرم دیگر باره سپهدار حکم داد تا شیخعلی خان سرهنگ به اتفاق حاجی بیگ نایب و جماعتی از لشکر 2 عراده توپ برداشته از کوچه عباس آباد راه برگرفتند؛ و علی اکبر خان و میرزا هادی و حاجی محمد رضا نیز از قفای ایشان رهسپار گشتند. و آقا نوروز علی و آقا محمد رحیم و آقا محمد باقر لر با گروهی از تفنگچیان به کوچه شمس آباد درآمدند؛ و هر سنگر که اشرار در هر کوچه استوار داشتند بگرفتند تا به خانه میرزا عبدالحسین رسیدند؛ و آن خانه را نیز به یورش فروگرفتند و شیخعلی خان به بام خانه صعود کرده شیپور نصرت بلند آوازه کرد. در آنجا گلوله [ای] از جانب اشرار بر مقتل برادر حاجی محمد رضا آمد و برجای سرد گشت. تفنگچیان محمد رضا خان به حمل جسد او پرداختند و جماعت سربازان از بهر نهب و غارت بیرون تاختند. شیخعلی خان با 30 تن سرباز در خانه میرزا عبدالحسین به جای ماند.

از آن سوی چون این خبر گوشزد میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر شد؛ و میرزا عبدالحسین و احمد میرزا را در پناه خویش می داشت، این کار بر وی صعب افتاد. گفت: «آنانکه به خانه کسی بی اجازت در شوند، به حکم شریعت واجب القتل اند، و دفع ایشان فرض باشد». آن گاه پسر خود آقا جان را با احمد میرزا و میرزا ابو القاسم و جماعتی از تفنگچیان بیدآباد از بهر مدافعه به سرای میرزا عبدالحسین فرستاد و ایشان به یک ناگاه از چارسوی آن خانه درآمده شیخعلی خان و مردم او را هدف گلوله ساختند. و او را با چند تن سربازان به قتل آوردند. و دیگر مردم او را دستگیر نموده به مسجد حاجی سید محمد باقر نزدیک میرزا زین العابدین بردند.

چون کار بدین جا انجامید سپهدار پرده از راز برگرفت و صورت حال را

معروض کارداران دولت داشت. شاهنشاه ایران بفرمود تا فوج سیلاخوری و سوار باجلان و بختیاری و سید محسن خان با افواج فیروزکوهی و تفنگچی سورتی و عبد القادر خان شکی با جماعتی از سوار و رضا قلی خان افشار و رستم خان و انبوهی از سواره و پیاده طریق اصفهان گرفتند و اسد خان یوزباشی که با غلامان خود از فارس باز می تاخت هم برحسب حکم در اصفهان رحل اقامت انداخت.

و هم در این وقت آقا سید اسد الله که در این فتنه به عزم سفر عتبات عالیات بیرون شتافته بود، برحسب خواستاری اولیای دولت از گلپایگان مراجعت به اصفهان فرمود و چنانکه خواست این مناطحت را به مصالحت انجام دهد، کار بر مراد نرفت. و از این آمد و شدن و گفتن و شنیدن، چون روزی چند بگذشت اشرار ساز و برگ خود را به نظام کرده و بر عدت و عدد بیفزودند و سنگرها استوار بستند.

روز شانزدهم شهر صفر نیز آن گیرودار افروخته گشت و سپهدار حکم داد تا ولی خان سرهنگ با فوج سیلاخوری به اتفاق ابو الحسن بیگ نایب یک عراده توپ برداشته از راه خیابان راه برگرفت. و ابو الفتح خان با فوج سربندی از دنبال او برفت و سید محسن خان با فوج فیروزکوهی، و حاجی صادق بیگ نایب به طرف قصر شمس آباد رهسپار گشت و توپ و تفنگچی با خود نیز ببرد.

بالجمله آتش حرب افروخته گشت و این جنگ بر لشکریان به نهایت صعب افتاد. چه از پس دیوارها و خانه ها اشرار را سنگرها و مثقبها بود و گلوله چون باران بهار باریدن داشت؛ و لشکر را از میان خیابان بر این همه سنگر عبور می رفت. با این همه بیم نکردند و راه برگرفتند و از گرد و دود روز روشن را شب تاریک آوردند؛ و تا میان خیابان که از چهارسوی راه داشت، برسیدند و 30 تن از اشرار را بکشتند و سنگری استوار بستند. و در این جنگ از فوج ولی خان یک تن مقتول و 6 تن مجروح گشت؛ و ابو الفتح خان سرهنگ با فوج سربندی در این جنگ جلادتی به سزا نمودند؛ اما سید محسن خان با فوج فیروزکوهی به جانب قصر شمس آباد حمله برد؛ و در برابر قصر سنگری کرده 7 ساعت بازار کارزار گرمی

داشت و جمعی از اشرار به زخم توپ و تفنگ ناچیز شد. سپهدار چون خبر بشنید پسر خود آقا سردار و برادر خود رضا قلی خان را فرستاده، حکم یورش نوشت و بدیشان سپرد.

بعد از رسیدن ایشان، حاجی صادق بیگ نایب بگشادن توپ حکم داد و سید محسن خان به یورش فرمان کرد و سربازان هم دست یورش بردند و اشرار را تاب درنگ نماند؛ و خود را از بام و در به زیر انداخته فرار کردند؛ و سربازان قصر شمس آباد را فروگرفتند. سپهدار، سید محسن خان را تشریف فرستاد و سربازان را عطا بداد.

روز هفدهم شهر صفر امام جمعه، احمد نامی را که از سران اشرار بود گرفته به اتفاق ملا هاشم ملازم خود به نزدیک سپهدار فرستاد و حکم رفت تا او را به دهان توپ بسته آتش درزدند. و روز دیگر ولی خان سرهنگ را با اشرار جنگی صعب پیش آمد و پسرش در میدان جنگ زخم گلوله تفنگ یافت، هیچ بدان ننگریست و قدم استوار کرده 32 تن از اشرار را عرضه هلاک و دمار داشت و یک حمله دیگر افکنده 6 تن مقتول و 6 کس را جراحت کرد. پس یک باره آن جماعت هزیمت شدند و جسد 50 تن مجروح و مطروح را برداشته به نزدیک میرزا عبدالحسین بردند.

لاجرم میرزا عبدالحسین و احمد میرزا و برادرانش هراسناک شده، جماعتی از علما را نزدیک سپهدار به شفاعت برانگیختند تا بعد از حصول اطمینان طریق طاعت سپرند.

چون مسئول ایشان به اجابت مقرون شد، چنان دانستند که لشکریان از کار جنگ و حزم غافل افتاده اند. پس اشرار را متفق ساخته ناگاه بر سر سنگرها بتاختند. نخستین از سنگر ولی خان سربازان جنبش کرده 4 تن را با گلوله به خاک افکندند. اما به جانب میدان شاه چنان بتاختند و رزم بساختند که بیم آن بود، میدان را از سربازان پرداخته کنند. سپهدار آقا سردار و رضا قلی خان را به تقویت لشکر به میدان فرستاد و گروهی را به بام فراشخانه برگماشت تا به جنگ درآیند و 8 تن را بکشند و جمعی را جراحت کردند و هزیمت دادند؛ و از قفای ایشان تا کنار بیدآباد برفتند و

چند سنگر ایشان را بگرفتند.

روز دیگر که نوزدهم شهر صفر و شب اربعین بود، سپهدار حکم داد که آن شبانه روز را رزم ندهند و تفنگی نگشایند. احمد میرزا حشمت آن شب و روز را پشت پای زد و این مهلت را فرصتی شمرده، هنگام فروشدن آفتاب ناگاه با جمعی از مردم، بر سر سنگر ولی خان تاختن آورد و جنگ بیپوست. از سربازان يك تن مقتول و 3 تن مجروح ساخت؛ اما لشکریان لختی به هم برآمدند و بر رده شدند و قدم استوار کرده 15 کس را بکشتند و بقیة السیف را هزیمت دادند. و از طرف شمس آباد نیز سیّد محسن خان رزمی مردانه بساخت و جماعتی را به خاک هلاک درانداخت؛ و روز دیگر که اربعین بود امام جمعه بر منبر آمد و مردم را خطاب کرد که:

هرکس پیرو این اشرار باشد، در دنیا عرضه شمشیر آبدار و در عقبی ساکن دار البوار خواهد گشت. کفران نعمت پادشاه اسلام را بر خاطر منهد و خاک این شهر را بر باد مدهید.

از آن سوی میرزا عبد الحسین چون این بشنید، علمی سبز بر بام مسجد حاجی سیّد محمد باقر افراشته کرد؛ و در میان مردم مشتهر ساخت که این جنگ جهاد است و از بلده و بلوک نیز گروه گروه به مدد او برسیدند. پس مردم خود را از بهر جنگ بساخت و از بامداد بر سر سنگر ولی خان و سیّد محسن بتاخت. امام قلی بیگ یاور، توپچیان را فرمان کرد تا دهان توپها را بگشادند و سربازان بیاریدن گلوله درآمدند. بعد از گیرودار فراوان اشرار فرار جستند و بعضی مجروح و برخی مطروح بودند.

شفاعت آقا محمد مهدی مجتهد اشرار اصفهان را و خاتمه کار ایشان

این هنگام احمد میرزا و میرزا عبد الحسین دانستند که از این پس طریق نجات مسدود است و فردا گرفتار دشمن خواهند شد شباهنگام به نزدیک آقا محمد مهدی مجتهد رفتند و از او طریق سلامت جستند. آقا محمد مهدی گفت:

نزدیک سپهدار جای شفاعت نگذاشته اید اکنون دل بر آن نهاده اید که بدین نیرنگ مرا آلوده اتّفاق خویش کنید و من بدین کار سر در نخواهم کرد.

در پایان امر ایشان برفتند و از در ضراعت آقا سید اسد الله را نیز حاضر انجمن ساختند و به ایمان مغلظه سخن بر آن نهادند که 5 روزه مهلت یافته، کار سفر خود را ساخته کنند و در ملازمت خدمت آقا سید اسد الله روانه دار الخلافه شوند و به شفاعت او عفو گناه جویند. پس آقا محمد مهدی به نزدیک سپهدار آمده، زبان به شفاعت بازداشت.

و سپهدار برای آنکه مردمان کمتر کشته شوند بدین سخن رضا داد و در خاطر داشت که اگر در میان شهر اشرار را دستگیر بخواند، بعد از غلبه بر ایشان هر يك به بیغوله [ای] خواهند گریخت. بهتر آن است که همگروه چون از شهر بیرون شده طریق بیابان گیرند، کس فرستاده ایشان را چنانکه يك تن بیرون نشود دستگیر سازند.

بالجمله 5 روزه مهلت نهاد و حاجی کیکاوس میرزای شاهزاده را به اتفاق آقا مهدی به نزدیک ایشان فرستاد که اگر این سخن را از در صدق می رانید مردم را از گرد خود پراکنده کنید و خود بیاشید و با آقا سید اسد الله کوچ دهید. چون ایشان را طریق سلامت از همه سوی مسدود بود، بدین امر رضا دادند و مردم را پراکنده نمودند و خود در مسجد بماندند.

اما محمد علی خان عبا و عمامه شیخ الاسلام را گرفته پیوشید و به صورت او برآمده، خود را به مسجد جمعه رسانید و پناهنده گشت؛ و امام جمعه او را به نزدیک سپهدار فرستاد و میرزا مرتضی نیز شمشیر و قرآنی حمایل کرده خویشان به حضرت سپهدار آمد و جنایتش معفو گشت؛ اما میرزا عبد الحسین و احمد میرزا و محمد علی و میرزا ابو القاسم و سایر اشرار آهنگ دار الخلافه نمودند. آقا سید اسد الله نیز برای آنکه خون مسلمانان بسیار هدر نشود ناچار با ایشان بیرون شد و میرزا محمد حسن پسر ملا علی نوری نیز با ایشان کوچ داد و از اصفهان به منزل گز تاختند و از آنجا راه مورچه خورت گرفتند.

از این سوی سپهدار چون دانست که دست اشرار از شهر و پس دیوارهای خانه ها و سنگرها کوتاه شد، جمعی از لشکریان را بگرفتن ایشان مأمور نمود. حاجی

کیکاوس - میرزا که در اصفهان از بهر ضبط تیول و سیورغال خود جای داشت، تقدیم خدمت را از در طلب بیرون شد و به سرداری لشکر کمر استوار کرده و از شهر بیرون تاخته تا مورچه خورت عنان زنان برفت. وقتی برسید که آن جماعت از برای کوچ دادن حمل ائقال می دادند.

بالجمله از گرد راه جنگ بیبوست، احمد میرزا و میرزا عبد الحسین با جماعتی از در جدال درآمدند و چند تن در میانه پایمال هلاک و دمار گشت. در این وقت توپخانه از دنبال برسید و دهان توپها گشاده گشت، مردم اصفهان را دیگر مجال درنگ نماند و هرکس را اسبی رهوار بود، طریق فرار برداشت. عبد القادر خان از دنبال هزیمت شدگان بتاخت و لشکریان در اسر و نهب مشغول شدند و بسیار کس از اشرار را دستگیر ساخته در بند و زنجیر کشیدند. کیکاوس میرزا در میانه از غایت غضب رعایت ادب نکرد و از آقا سید اسد الله اسب و سلب بگرفت و او را رنجیده خاطر ساخت و پسر برادرش را زحمت فراوان کرد؛ و دست به گردن بر بست و سر و روی میرزا محمد حسن را با چوب و سیلی در هم شکست و استر سواری و بنه و آغروق او را مضبوط ساخت.

بالجمله بر عارف و عامی رحم نیاورد و استرحام و استغاثت هیچ کس را نشنود، پس اموال منهویه را حمل داد و بستگان را با کنده و زنجیر به شهر آورد. اما سپهدار هریک از اشرار را به اندازه گناه کیفر کرد. آن گاه با شاهزاده کیکاوس میرزا فرمود که کارداران دولت در کسر حشمت علما خاصه آقا سید اسد الله هرگز فرمان نکنند و این جسارت که از شما رفته نیکو نیفتاده و حکم داد که بنه و آغروق علما را به حضرت ایشان مسترد سازد و عذر این جسارت و جنایت بازجوید.

مع القصة از میان آن حربگاه احمد میرزا و برادرانش فرار کرده به دار الامان قم پناه جستند و در آنجا پسرهای محمد حسن خان خلج به خون پدر يك شب در صحن مقدس ایشان را هدف گلوله نمودند و پسر حیدر میرزا برادر بزرگ احمد میرزا در میانه مقتول شد؛ اما میرزا عبد الحسین از آن غوغا به اراضی کاشان

گریخت و روزی چند در قریه قمصر پنهان می زیست و از آنجا به کاشان رفته به جوار آقا سیّد مهدی پسر حاجی سیّد محمّد تقی پشت مشهدی آمد. آقا سیّد مهدی گفت:

حقوق پادشاه اسلام بر ما بسیار است و گناه کرده دولت او را راه نتوانیم داد، تو را که به جار من شتافته [ای] نیز زحمت نمی رسانم سر خویش گیر و به هر جا که خواهی راه بردار.

و از آن سوی کارداران دولت تفرّس کردند که میرزا عبد الحسین در اراضی کاشان جای دارد، فرمان کردند تا میرزا فضل الله نوری حاکم قم که این هنگام وزیر نظام لقب دارد از قم به کاشان شتافت و به فحص حال او استوار گشت.

گرفتاری میرزا عبد الحسین و قتل او

میرزا عبد الحسین چون این بدانست دیگر باره راه اصفهان برگرفت و تا قریه ده نوبرفت و در خانه علی نام که هم ملازم او بود فرود شد و از زحمت راه بیاسود و آسوده بخت. در این وقت علی صورت حال را نگاشته به نزدیکان سپهدار فرستاد که اینک میرزا عبد الحسین مولای من در سرای من خفته است، کس بفرستید و او را مأخوذ دارید، در پاداش این خدمت مرا نعمت دهید و اگر گناهی در ملازمت او کرده ام معفو دارید.

سپهدار چون این بشنید رضا قلی خان برادر خود را با جماعتی از سواران بفرستاد تا او را گرفته دست به گردن بسته به شهر آوردند. سپهدار او را در حبس خانه بازداشت و صورت حال را به کارداران دولت نگاشت و پس از روزی چند، منشور قتل او برسد. این وقت سپهدار بزرگان شهر را انجمن ساخته آن منشور برخواند و حکم داد تا میرزا عبد الحسین را رشته در گردن انداخته خبه کردند و جسد او را از دار الاماره بیرون افکندند. و از پس قتل او کار اصفهان به نظام شد.

اشاره

از پس آنکه بفرموده خانلر میرزای احتشام الدوله، باقر خان و اسد خان حکومت بختیاری یافتند، يك باره دست جور و تعدی از آستین برآوردند و بر استرحام و استغاثت هیچ کس نگران نشدند، چنانکه يك شب اسد خان به قبیله عبد الوند شیبخون برد و بسیار کس از مردان ایشان را خون بریخت و اموال آن جماعت را به نهب و غارت بر گرفت و زنان و دختران را اسیر کرده؛ و 7 دختر را خود مهر دوشیزگی برداشت و زنان را به ملازمان خویش گذاشت. و همچنان وقتی قریه [ای] را به معرض غارت درآورد. بعد از اعمال شنیعه و افعال قبیحه فروج چند تن از زنان را با سر کارد از بن درآورد و به رشته درکشیده برای مفاخرت از گردن اسب خویش درآویخت.

و دیگر چنان افتاد که وقتی چند تن از سربازان سیلاخور را به دست کرده بر درخت بست و هدف گلوله ساخت. و دیگر افراسیاب خان باجلان چنان در عصیان و طغیان استوار بود که برادر خویش را به سوءظن و اندیشه خطا از هر دو چشم نابینا ساخت.

لاجرم احتشام الدوله دفع ایشان را تصمیم عزم داده، نخستین افراسیاب خان و قاسم خان باجلان و علی محمد خان بختیاری را به حسن تدبیر حاضر شهر ساخته، هر 3 تن را مأخوذ داشت و در کنده و زنجیر کشید؛ آن گاه برای نظم قبایل ممی و نند بختیاری و زلقی و طایفه سرلك تا چمن فتح آباد براند. خسرو خان سرلك که در آن اراضی به جلادت شناخته مردمان بود، احتشام الدوله را آن مکان نمی پنداشت که بدو زبانی تواند کرد، چه آن مردم که در لشکرگاه احتشام الدوله بودند بیشتر مردم سیلاخور و بروجرد بودند و هیچ کس نیروی آن نداشت که در ضمیر بدسکال خسرو خان باشد.

گرفتاری خسرو خان سرلك

لاجرم خسرو خان بی ترس و باک با 50 سوار

ساخته به لشکرگاه احتشام الدوله درآمد و او را دیدار کرده به يك سوی لشکرگاه فرود شد. احتشام الدوله با چند تن از ملازمان خود مواضعه نهاد که چون این کرت خسرو خان به نزدیک من حاضر شود، او را مأخوذ دارید و اگر سواران او از در مقاتلت بیرون شوند، ایشان را دفع دهید. و روز دیگر چون خسرو خان به سرپرده شاهزاده درآمد، ناگاه بر او درآمدند و مأخوذش داشتند و سواران او چون این بدیدند طریق فرار برداشتند، پس او را مغلولاً روانه دار الخلافه داشت تا مقیم حبس خانه سلطانی شد. و از پس آن اسد خان و باقر خان بختیاری را دستگیر نمود.

دفع خان جان خان

و همچنان خان جان خان را که در قبایل چهارلنگ بختیاری مکانتی تمام داشت و معقل او در قلعه فهره بود دفعش واجب افتاد. پس احتشام الدوله از چمن علی آباد با 200 سوار و 100 تن سرباز و يك عراده توپ بیرون شده، 15 فرسنگ بتاخت، و روز دیگر هنگام بامداد قلعه او را حصار داد. قلعه فهره نيك محکم بود و خندق عمیق داشت و از بیرون قلعه 3 برج افراشته بود و 100 تفنگچی به نگاهبانی آن روز می برد.

بالجمله چون لشکر احتشام الدوله لختی از رنج راه آسوده گشت فرمان یورش داد.

سربازان حمله بردند و هر 3 برج فروگرفتند و در این حمله 5 تن از سرباز مقتول گشت. و هم در آن گرمی به جانب قلعه یورش دادند و در این یورش جواد خان سرهنگ به زخم گلوله از پای درآمد و 18 تن سرباز مقتول گشت. با این همه دست از کوشش باز نداشتند و چون مرغان پرنده بر بام و در صعود کردند و قلعه را فروگرفتند. خان جان خان چون این بدید از جانب دیگر خود را از فراز باره به زیر انداخت و طریق فرار برداشت و مردم او گرفتار عقاب و نکال گشتند. آن گاه احتشام الدوله بفرمود تا قلعه او را ویران کردند و گرفتاران را روانه دار الخلافه فرمود و خود به علی آباد مراجعت کرد.

دفع قبیله بسحاق

در این وقت شاهزاده اردشیر میرزا که مأمور به حکومت لرستان و خوزستان

بود از راه برسید و احتشام الدوله را دیدار کرده، بعد از 3 روز طریق لرستان پیش داشت.

از پس او به عرض احتشام الدوله رسید که قبیله بسحق چنان شیریر و بی باک اند که وقتی به اراضی جاپلق دست یافته به قریه [ای] در رفتند و 45 تن مرد و زن را در آن دیه گردن بزدند؛ و اطفال شیرخواره ایشان را با شمشیر دست آزمون همی کردند. احتشام الدوله از علی آباد برای دفع ایشان تاختن برد و سوار و سرباز را در عرض راه بگذاشت و شتاب کنان با 17 تن آن جماعت را دریافت و این وقتی بود که قبیله بسحق بسیج سفر قشلاق کرده و بنه و آغروق را حمل داده و سواران ایشان آماده بودند. پس در زمان سواران روی برکاشتند و رایت مقاتلت و مبارزت برافراشتند.

احتشام الدوله با آن عدد اندک از هنگام بام تا زوال آفتاب رزم داد و از مردم او 5 تن مقتول گشت و همچنان استوار ایستاد و با 12 سوار به گیرودار برآمد تا سرباز و سوار او از قفا برسید. پس در حمله نخستین آن جماعت را بشکست و 60 تن از ایشان را دستگیر و عرصه شمشیر ساخت. بقیه السیف به قتل جبال شامخه گریختند و مواشی ایشان را لشکریان برانند. احتشام الدوله مال و ثروت آن جماعت را در ازای اموال منهوبه مردم گلپایگان تسلیم داد و روز نهم شهر ذیحجه الحرام مراجعت به شهر بروجرد نمود.

حکومت عباسقلی خان والی جوانشیر در مشکین و اردبیل

و هم در این سال عباسقلی خان والی جوانشیر، پسرزاده ابراهیم خلیل خان قراباغی برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اردبیل و مشکین و قراداغ یافت. و نیز فرمان رفت که حدود و ثغور مملکت را که به اراضی روسیه دست به گریبان است از دزدان و قاطعان طریق پرداخته کند. چه بعد از فوت شاهنشاه غازی محمد شاه تا این وقت ثغور مملکتین را از راهزنان فتوری فراوان بود.

بالجمله عباسقلی خان روز پانزدهم شعبان از دار الخلافه راه برگرفت و در عرض راه با حمزه میرزای حشمت الدوله که به حکومت آذربایجان می رفت متفق گشت.

بعد از ورود به زنجان او را آگهی دادند که طایفه حاجی خواجه لو و قبیله دمرچلو با یکدیگر از در مخاصمت بیرون شدند و صف قتال راست کرده درهم افتادند؛ و در میانه 22 تن مقتول گشت.

عباسقلی خان که از کارداران دولت، به تدبیر ایشان و حبس و بند اسکندر خان پسر شکور خان شاهیسون و شاهمار و برادرانش که از شاهیسون مشکین بودند و حاجی محمد علی که شاهیسون اردبیل بود، حکم داشت، در این وقت خطی به پسر جعفر قلی خان قراچورلو و بزرگان شاهیسون و محمد خان و حسن علی خان چلبیانلو فرستاد تا لشکری کرده، قبیله حاجی خواجه لو را به معرض قتل و اسر و نهب درآورند.

بعد از رسیدن حکم این جمله ساز سپاه کرده، بر مردم حاجی خواجه لو تاختند و زن و مرد ایشان را بعد از نهب و غارت در یکی از قلاع محبوس ساختند؛ و صورت حال را معروض داشتند. چون حکم بر قتل آن جماعت رفته بود، گروهی از صنایع آن اراضی به شفاعت زحمت فراوان بردند تا ایشان را به جان گرفتند.

و همچنان بعد از ورود به تبریز اعیان قراداغ را حکم فرستاد که اسکندر خان را مأخوذ داشته با کنده و زنجیر گسیل تبریز دارند، و ایشان 500 سوار به دفع او برگماشتند.

اسکندر خان چون خویشان را در دهان بلا دید از قراداغ فرار کرده، عنان زنان تا بلده تبریز بشتافت؛ و در مضجع سید حمزه رضی الله پناهنده گشت.

بالجمله عباسقلی خان والی در شهر ذیقعدة الحرام روانه قراداغ گشت و در مشکین فرود شد؛ و در آنجا ملا مؤمن که در شمار فضلا و یکی از سران اشرار بود، چنانکه بعد از فوت شاهنشاه غازی نام خود را به زر و سیم نقش کرده بود، به شرح این کلمات «لا اله الا الله مؤمن شاهم انشاء الله» به حدود روس گریخت و در آن اراضی به صورتی دیگرگون درآمد؛ و در میان مردم شیعی مذهب به ذکر مصائب حضرت سید الشهداء حسن بن علی علیه السلام روزگار می گذاشت، بعد از سالی مراجعت به قراداغ کرد.

والی چون این بدانست او را طلب کرد و گفت من خوی تو را دانسته ام و کردار تو را شنیده ام، با این همه گزندت نمی رسانم و گناه گذشته را معفو می دارم؛ لیکن باید سجلی بنگاری که اگر از این پس آلوده گناهی شوی به دست عوانان من تباہ شوی و دانسته باشی که از این پس عصیان تو به آب نسیان محو نشود. ملا مؤمن ناچار چنین سجلی رقم کرده خاتم برزد.

و بعد از این واقعه چند تن از بازرگانان ایرانی در اراضی روسیه نزدیک به باکو به کالسکه [ای] از مردم روس به کری داشتند و در آن کالسکه 700 انپریال که معادل 1200 تومان چیزی بر زیادت است و 22000 منات که 7700 تومان ایران است حمل می دادند، روز بیست و هفتم شعبان 12 سوار بر ایشان تاخت و 2 تن فزاق را زخمی ساخته، تجار را نیز زحمت فراوان کرد و از ثروت و سلب عریان نمودند و آن زر و مال را برگرفتند و برفتند. چون این قضا در خاک روسیه رفت و به حکم عهدنامه این تاوان بر دولت روسیه فرود می شد، کارداران دولت روسیه از عباسقلی خان والی استمداد همی جستند و او را به خواستاری فراوان در فحوص این امر هم دست می خواستند.

از این سوی، روز دوم شهر رمضان این خبر به والی آوردند و او بی توانی شحنة شهر و عسس بازار و بازرگان بلد را حاضر کرده در نهانی مواضعه نهاد که هرکس در این شهر در بیع و شری زر منات به خرج دهد او را مأخوذ داشته به نزدیک من حاضر سازید. از قضا روز هفتم ماه مبارک 3 تن را با منات دستگیر ساخته به نزد او آوردند و ایشان 3 تن مردم شیروان بودند که 10 سال از این پیش از سبیر [- سبیره] فرار کردند و بر جبین یک تن که زینل نام داشت نشان سبیر نمایان بود. در این وقت معلوم شد که 5 سوار ایشان شیروانی و تبعه روس بوده اند و 7 تن از قبيله شاهمار و تبعه ایرانند. پس والی بفرمود این 3 تن را به زندانخانه بازداشتند و کس به منزل ایشان فرستاد تا بنه ایشان را حمل دادند و 6000 منات از میان بنه برآمد، آن را به ملا آقا جان مجتهد و ملك التجار و دیعت کرد تا از بهر

بعد از 20 روز سادات خامنه تیریز که خداوندان زر و مال بودند آگهی یافته به مشکین شتافتند و از این روی قنبر ناطور حاکم قراباغ و لنکران و دیگر صاحبان مناصب روسیه همه روزه به نزدیک والی مکاتیب شکرگزاری کردند. اما آن 3 تن که در حبس خانه بودند 100 انپریال در زیر جامه پوشیده می داشتند. در شب عید فطر آن زر را به رشوت با زندانبان سپردند و فرار کردند. عباسقلی خان والی زندانبان را کیفر گناه بداد و شاه پلنگ خان شاهیسون را با گروهی از سواران مأمور بداشت. از قضا سواران بر دزدان ظفر یافته، 12 تن را دستگیر نمودند و روز عید اضحی به نزد والی آوردند. پس به جانب اردبیل فرستاد تا در آنجا محبوس باشند.

در این وقت ملا مؤمن خطی به دوستان خویش فرستاد تا اگر توانند در عرض راه آن جماعت را از بند ملازمان والی رهائی دهند. نگاشته او به دست ملازمان والی افتاده به نزدیک او آوردند. عباسقلی خان ملا مؤمن را حاضر ساخت و آن خط را به دست او نهاد و به شرط سجلی که سپرده بود، حکم داد تا طنابی به گردن او انداخته بکشیدند. بعد از الحاح اعیان آن اراضی به شفاعت، او را به جان امان داد و با دزدان به حبس خانه اردبیل فرستاد. بعد از این وقایع چنان اراضی قراباغ از دزدان و قاطعان طریق پرداخته شد که اموال مسروقه چندساله را سارقین به پای خود حمل می دادند و به صاحبان مال تسلیم می کردند.

بالجمله 2 سال بدین گونه والی را در آن اراضی حکومت بود و کارداران دولت را از خود راضی می داشت.

وقایع دیگر

و هم در این سال چون اهالی دولت روم به سبب طغیان حسن خان سالار و عصیان جماعت بایه کارداران دولت ایران را آشفته خاطر می دانستند، درویش پاشا را برانگیختند تا اراضی قطور را که جزو ممالک ایران است به تحت فرمان آورده حافظ و حارس بگماشت.

و هم در این سال ایمپراطور ممالک روسیه نیکولای به صحبت جنرال شلنک نامه [ای]

از در ترحیب و تهنیت نگار داده، به حضرت شاهنشاه ایران فرستاد و بولکونیک نیز از قبل کینیازدار نسوف جانشین قفقاز، عریضه تهنیت جلوس شهریار تاجدار را برسانید. بعد از تقبیل سده سلطنت و رخصت مراجعت برحسب فرمان کارداران دولت جواب نامه ایمپراطور را از در مهر و حفاظت رقم زدند و منشوری در پاسخ عریضه جانشین قفقاز نیز نگار دادند و جنرال شلنک و بولکونیک منکوویدس را با صاحبان مناصب که به همراه ایشان رسیده بودند، به خلاع گرانبها و نشانهای گوناگون شادکام [و] خرسند ساخته رخصت مراجعت دادند.

واقعه بوشهر

و هم در این سال میرزا محمد علی خان ناظم الملك مأمور سفر فارس و تقدیم خدمات شاهزاده بهرام میرزا آمد و قبل از ورود به شهر شیراز شیخ نصر خان را که مدیون او و مأخوذ شاهزاده بهرام میرزا بود، از بهر حکومت بوشهر معین داشت. و به خواستاری او بهرام میرزا، شیخ نصر خان را رخصت بیرون شدن فرمود. و او این معنی را نعمتی بزرگ شناخته راه بوشهر برگرفت.

بعد از ورود میرزا محمد علی خان و مضای مدتی از روزگار شیخ نصر خان از ارتفاع منال دیوان و ادای دین میرزا محمد علی خان تقاعد ورزید و چندانکه میرزا محمد علی خان خواست دیگر باره او را حاضر شیراز کند سر در نیاورد. ناچار صورت حال را نگار داده، به حضرت دار الخلافه فرستاد و خواستار شد تا بر حسب فرمان حکومت بندر بوشهر با او تفویض یافت. پس برادر خود میرزا مهدی خان را به نشان نیابت حکومت مأمور بوشهر داشت و جمعی از چریک تفنگچی با او همراه کرد که سفر بندر کرده، شیخ نصر خان را مأخوذ دارد و قلعه بوشهر را مفتوح سازد.

شیخ نصر خان چون این قصه بدانست اموال و ائقال خود را به جزیره خارک حمل داد تا اگر مغلوب شود به دست دشمن مأخوذ نگردد. و خود مراجعت کرده به بوشهر آمد و در حفظ و حراست خویش پرداخت؛ و چند عراده توپ در فراز باستانی که به حکم حاجی میرزا آقاسی کرده بود منصوب داشت و استوار بنشست.

از این سوی چون میرزا مهدی خان به برازجان رسید و او تراق کرد، خواهر میرزا جعفر خان خورموجی به میان قبیله درآمده غوغا برداشت که میرزا مهدی خان را در این اراضی چه کار است و او را فتح بوشهر و دفع شیخ نصر از بهر چیست؟ و از چپ و راست عبور کرده و اغوثا همی برداشت. چنانکه 3000 کس بر او جمع آمده، و هم گروه به لشکرگاه میرزا مهدی خان حمله افکندند و بیاریدن گلوله و ترکناز، دور و نزدیک مبلغی از اموال لشکریان را به غارت بردوند. در این وقت محمد حسن خان دشتستانی برسد و ایشان را از این کردار بازداشت.

مع القصه باقر خان تنگستانی با 1000 تن تفنگچی به میرزا مهدی خان پیوست و از برازجان و دشتی نیز جمعی فراهم شده، 4000 تن تفنگچی به کنار بوشهر انجمن شدند و جنگ پیوسته گشت و 40 از مردم باقر خان مجروح و مطروح افتاد. چون در لشکرگاه ایشان توپ و توپچی نبود، باقر خان کس به کوه کیلویه فرستاد و از میرزا سلطان - محمد خان خواستار شد تا با 2 عراده توپ و 2000 سوار [و] پیاده دولتی که در آن اراضی حاضر بود کوچ داده، به کنار بوشهر آمد و کار محاصره سخت افتاد.

در این وقت بالیوز انگلیس که در بوشهر اقامت داشت، به خواستاری شیخ نصر خان از در ضراعت و شفاعت شرحی به حضرت بهرام میرزا معروض نمود؛ و همچنین شیخ نصر خان خویشتن کس به نزدیک میرزا مهدی خان فرستاد که اگر به کوتی انگلیس در آئی و با قرآن مجید با من سوگند یاد کنی و مرا مطمئن خاطر فرمائی این لشکر را پراکنده خواهم داشت، و خود سفر شیراز خواهم کرد.

و از جانب دیگر چون خبر این جنگ و جوش گوشزد کارداران دولت ایران شد، میرزا محمد علی خان را منشور فرستادند که شیخ نصر خان را چندین چرازحمت کنی او پشت با دولت ایران نکرده؛ بلکه از بیم تو خویشتن داری همی کند، او را به حکومت بوشهر بازگذار و لشکر را از مبارزت با او منع فرمای.

چون میرزا محمد علی خان از فرمان شاهنشاه آگاه شد، بی توانی برادر خود میرزا مهدی خان را آگهی فرستاد تا مردم خود را کوچ داده از کنار بوشهر طریق

مراجعت گرفت. و از قضا این خبر آن وقت به بوشهر رسید که شیخ نصر خان بی چاره وار گاهی استعانت به میرزا مهدی خان می برد و وقتی به استغاثت بالیوز روز می گذاشت. مع القصه از آن پس شیخ نصر خان در فرمانبرداری کارداران دولت ایران کمر خود را استوار کرد و آسوده خاطر بزیست.

تفویض منصب ولایتعهد به شاهزاده سلطان محمود میرزا

چون پادشاهان بزرگ را از نصب ولیعهدی گریز نیست؛ و ملك الملوک عجم در این وقت خود 17 و اگر نه 18 ساله بود، فرزندی برومند نداشت که در خور این مقام ارجمند باشد. يك چند از مدّت زمان انجام این امر به مسامحت رفت تا فرزندزاده شهریار تاجدار فتحعلی شاه، دختر شاهزاده احمد علی میرزا که يك تن از بانوان سرای سلطنت بود، حامله گشت. و بعد از مضای مدّت در شب شنبه هفدهم شهر رجب بار بنهاد و پسری نیکو منظر بزاد و سلطان محمود میرزا نام یافت.

هم در آن خردی آثار بزرگ از دیدارش پدیدار بود. لاجرم شاهنشاه دل در آن بست که ولایتعهد بدو سپارد؛ و ستاره شناسان حضرت روز جمعه هفدهم ذیقعه را برای تفویض این امر خطیر تعیین دادند.

و چون زمان برسید، میرزا تقی خان امیر نظام که وزارت شاهنشاه داشت، منشیان درگاه را انجمن کرد تا منشور ولایتعهد را به نام شاهزاده رقم کنند و فرمان کرد که این زمان تا آن گاه که باید قراءت این منشور شود، مدتی اندک است. پس واجب می افتد که به استظهار یکدیگر بباشید و هم دست این منشور را نگار دهید.

منشیان در انجام این امر اظهار عجز و مسکنت کردند، از میانه میرزا سعید خان که اینک منصب وزارت دول خارجه دارد، سر برداشت و تقدیم این خدمت را بر ذمّت گذاشت و قرطاس و قلم برگرفت و بر بدیهه منشوری که مشحون به لآلی منشور بود رقم کرد. چندان بلیغ بود که بلاغت نابغه را بلاغ گرفت و چنان

فصیح بود که پرده فصاحت سبحان به فصاحت درید.

بالجمله صبحگاه جمعه هفدهم ذی‌قعدة بر حسب فرمان اعیان دولت در سرای سلطنت انجمن شدند. دورده برکشیدند. وزیرای دول خارجه نیز حاضر گشتند و منشور پادشاه را به خاتم شاهانه زینت کرده، در طبقی جواهر آگین جای دادند. میرزا تقی خان - امیر نظام آن منشور را از طبق برگرفت و به دست این بنده نهاد تا بر آن جماعت قراءت کردم و ایشان ترحیب و ترحیب کردند؛ لکن خدایش کم روزگار آفرید و از پس 7 ماه دیگر در بیست و پنجم جمادی الاخره جان پاکش به غرفات جنان طیران نمود.

و هم در این سال در شهر صفر به صوابدید میرزا تقی خان فرمان رفت تا ابراهیم خلیل خان را که ذکر حالش بسیار وقت در این کتاب مبارک مرقوم افتاد از دار الخلافه طهران به اردبیل کوچ دادند.

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار در سال 1266 ه. / 1850 م

اشاره

در سال 1266 ه. / 1850 م مطابق سنه ایت نیل ترکی چون 8 ساعت و یک دقیقه از شب پنجشنبه ششم شهر جمادی الاولی برفت، آفتاب از حوت به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران سلطان ناصر الدین شاه قاجار، نوروز سلطانی را به قانون سلاطین عجم به پای برد. کارداران دولت این هنگام همه گوش بر کنار خراسان داشتند.

ادامه وقایع خراسان

و از آن سوی چنانکه مذکور شد سلطان مراد میرزای حسام السملطنه در تدمیر سالار و تسخیر خراسان روز می گذاشت و همه روزه در حصار دادن شهر مشهد و پیش بردن سنگر و حفر کردن ماریپچ رنج می برد. این وقت بفرمود تا محمد ناصر خان سردار

ص: 327

و عباسقلی خان سرتیپ لشکر خود را از کوه سنگی کوچ داده، یک تیر پرتاب دور از دروازه ارك سنگری کردند و با 3 عراده توپ در آنجا نشیمن ساختند. از آن طرف سالار حکم داد تا لشکر شهری در میانه سنگر سراب و سنگر ارك 2 سنگر از خاک برآوردند و شمشالچی بنشانند تا لشکر عراقی به سنگر یکدیگر متردد نتوانند بود.

مع القصه مردم شهر در برابر سنگر حسین پاشا خان سرتیپ افواج مراغه نیز سنگری کردند؛ و همچنین در پیش روی افواج خوئی و گروسی و همدانی سنگری برآوردند. و دیگر در برابر جعفر قلی خان قراجه داغی و جعفر قلی خان قاجار و افواج قراجه داغی و مراغه و دیگر پیش روی حیدر علی خان و فوج ششم تبریز سنگر کردند و به کار مدافعت و منازعت پرداختند.

در این وقت بعضی از مردم شهر به حسام السلطنه مکتوب کردند که در این بلده بالای غلا بالا گرفته و از قلت غلات و حبوبات بسی کار بر مردمان صعب افتاده، اگر این لشکر در پیش دادن سنگر روزی چند استوار باشند بی گمان مردم شهر از در شورش درآیند و دروازه ها را بکشایند.

حسام السلطنه چون این بشنید فرمان کرد تا سپاهیان یک باره دل بر جنگ نهادند و دهان توپ و تفنگ بگشادند. از دو سوی آتش حرب زبانه زدن گرفت، لشکر آذربایجانی و عراقی همدست و همداستان جنبش کرده بر سنگرهای دشمن یورش بردند و مردم سالار را هزیمت کرده به قلعه شهر در بردند و بعضی از خندق شهر را انباشته کردند.

رسالت حسین پاشا خان از جانب حسام السلطنه به نزدیک سالار

این هنگام کار بر لشکر سالار و مردم شهر دشوار افتاد؛ و سران سپاه و اعیان آن بلده خواستار شدند که حسین پاشا خان را دیدار کنند؛ و از بهر اطمینان مردم شهر با او پیمانی نهند. شاهزاده 3 روزه جنگ برداشت و حسین پاشا را رسول فرستاد. سخن مردم شهر با او راست نیامد و بی نیل مرام مراجعت کرد. حسام السلطنه را آتش خشم افروخته گشت و حسین پاشا خان را فرمان کرد

که هم امشب این دو سنگر خاکی که در برابر سنگر نوقان است از تو می خواهم که مسخر بداری و مردم شهر را مقهور سازی.

حسین پاشا چون ستاره شهاب شتاب گرفت و نیم ساعت پس از غروب آفتاب هر دو سنگر را مسخر داشت و 150 تن از شمشالچیان سالار را دستگیر نمود. سورت جلادت و سرعت در مبارزت او آویزه گوش ابطال رجال گشت. حسام السلطنه 200 تومان زر مسکوک و يك سر اسب و بعضی اشیاء دیگر با او بذل کرد و 400 نشان سیم و زر که علامت جلادت است به سربازان او خلعت کرد. مع القصه بعد از تسخیر سنگر انبوهی از لشکر شهر به دفع حسین پاشا خان بیرون شدند.

و از این سوی محمّد ناصر خان سردار با جماعتی از لشکرگاه به مدد حسین پاشا خان رفت و آن شب را در سنگر نوقان به روز آورد. و این جلادت تهییج جرأت قواد لشکر و سران سپاه کرد و هر يك جداگانه رزمی دادند و مبارزتی نمودند، چنانکه اعیان درگاه سالار را پای اصطبار بلغزید و دلهای ایشان به نهایت ضعیف گشت. آقا بابای فراشباشی سالار و بهادر خان جامی و مصطفی قلی خان افشار و بیگلربیگی هزاره و دیگر بزرگان قبایل، عباسقلی خان دریجزی را دیدار کرده با او مواضعه نهادند که روی از سالار برتافته به نزدیک حسام السلطنه رهسپار شوند. سالار از مواضعه ایشان آگاه شد، خاصّه بر عباسقلی خان بدگمان گشت، اما این وقت قوت زیان او نداشت.

عباسقلی خان در یجزی به سام خان ایلخانی مکتوبی فرستاد که اگر مردم شهر از زیان آویختن و خون ریختن ایمن باشند، ابواب این حصار را بر حسام السلطنه مفتوح داریم.

سام خان ایلخانی بر حسب حکم شاهزاده، میرزا اسمعیل دبیر خود را به نزد عباسقلی خان فرستاد، تا خاطر او را از این آشفتگی صافی داشت. و روز دیگر نیز ایلخانی خویشان تا دروازه نوقان برفت و عباسقلی خان را دیدار کرده، او را مطمئن ساخت. و همچنان صبحگاه دیگر سام خان ایلخانی و صمصام خان و چراغعلی خان کرد جهان بیگلو و حسین پاشا خان به اتفاق عباسقلی خان تا دروازه شهر برفتند.

و از آن سوی عباسقلی خان در یجزی و بهادر خان جامی و آقا بابای فراشبازی و کریم داد خان هزاره و اراض خان سرخسی و دیگر بزرگان به دروازه نوقان حاضر شدند؛ و مجلسی از بهر مواضعه و معاهده کردند و نخست از جانبین لختی به خشونت سخن گفتند. در پایان امر مردم شهر سخن بر این نهادند که چگونه ما را استوار افتد که بعد از این همه گیرودار و قتل و اسر، این دو لشکر با یکدیگر مهربان شوند؛ و بعد از گشودن دروازه ها مردم شهر از زیان جان و مال ایمن باشند. و دیگر از طریق فتوت و مرّوت بیرون است که از پس این همه پایمردی و رنجی که از بهر او برده ایم سالار را دست بسته به شما بسپاریم و نام خود را به ننگ آریم.

بزرگان لشکر گفتند ما حمل این هر دو محنت را از شما برداریم. نخست آنکه سالار اگر رضا دهد نیکو آن است که بی کلفت خاطر سوار شده طریق حضرت شهریار گیرد.

بی گمان عصیانش را عفو فرماید و مورد عنایت و عطوفت آید؛

و اگر نه به جانب هرات کوچ دهد و یار محمد خان را که والی اراضی شرقی خراسان و از چاکران نامبردار شاهنشاه ایران است به شفاعت خویش برانگیزد تا نیز از این داهیة دهیا رهائی یابد. سه دیگر آنکه به هر جانب که خواهد راه بگیرد، ما زحمت او نخواهیم کرد؛ اما زنان و فرزندان او را که با خاندان سلطنت خویشاوندان اند با او نگذاریم تا شهر به شهر کوچ دهند و نام دولت ایران را پست کنند. اما از بهر مردم شهر هرگز دهشتی در دل راه نکنید که این مردم رعیت شاهنشاه ایران و خراجگزار دیوان اند، چگونه سپاه را این اجازت رود که رعیت پادشاه را تباه کند.

چون سخن بدین جا رسید بزرگان شهر قرآن مجید را حاضر مجلس ساخته تا سران سپاه بدین سخنان سوگند یاد کردند و نیز کس فرستاده از حسام السّلمطنه بر تشیید این معاهده سجلی گرفتند، آن گاه به اتفاق روانه درگاه حسام السّلمطنه شدند. شاهزاده بزرگان شهر را نواخت و نوازش فراوان فرمود و یک شب بداشت و هر یک را خلعتی درخور بداد و ایشان با شهر مراجعت کردند. سالار که در این مصالحت و مسالمت از بهر خویش سودی گمان داشت، در این وقت از خوانین خراسان بدگمان شد و رجب مروی نیز با جمعی از اشرار بر آتش دامن همی زد تا دیگر بار خاطرها را از مصالحت به سوی مناطحت برتافت و دلها را از جانب مودت و موالات به طرف معادات و مبارزات بگردانید.

بدین بوک و مکر آن روز به پای رفت. چون ظلمت شب جهان را فراگرفت عباسقلی خان دریجزی، غلامرضا بیگ ملازم خود را به نزدیک چراغعلی خان فرستاد که فردا بامدادان به اتفاق صمصام خان با چند عراده توپ و 2 فوج سرباز به جانب شهر شتاب گیرند تا دروازه نوقان را با شما مسلم دارم.

لاجرم بر حسب حکم حسام السّلمطنه صبحگاه صمصام خان و چراغعلی خان تا پای باره شهر برفتند و عباسقلی خان دریجزی از زیر باره به زیر آمده ایشان را

به شهر برآورد و نوقان را تسلیم داد تا 400 تن سرباز قرائی درآمد و بر فراز دروازه جای کرد و 100 تن از تفنگچیان سام خان ایلخانی نیز برکنار دروازه صف راست کرد و روی توپها را که از فراز باره به سوی لشکرگاه بود، به جانب شهر برتافتند و عباسقلی خان دریجزی، صمصام خان را برداشته از فراز باره به جانب دروازه خیابان برد که هم آن دروازه را به او بسپارد.

سام خان ایلخانی و چراغعلی خان به اتفاق آقا بابا خان فراشباشی سالار راه دروازه پائین خیابان گرفت، ناگاه رجب مروی با 200 تن تفنگچی با ایشان باز خورد و رجب آغاز سخن نمود که من نیز در حضرت شاهنشاه ایران تقدیم خدمتی کرده ام، اینک سالار را در رواقی گذاشته چندین تفنگچی بر او گماشته ام. سام خان ایلخانی او را مطمئن خاطر ساخته يك طاق نسیج کشمیرش خلعت کرد و با خود به لشکرگاهش آورده در جنب سراپرده خود از بهر او خیمه راست کرد. و این روز که فتح شهر مشهد به دست شد و سالار مقهور گشت. روز یکشنبه نهم جمادی الاولی سه روز بعد از عید نوروز بود.

کشتن رجب مروی خویشتن را

مع القصة صبحگاه دیگر يك تن از مردم شهر از بهر دیدار سام خان ایلخانی به لشکرگاه آمد و چون از کنار خیمه رجب مروی عبور می داد چشمش بر او افتاد و خشم گرفته نام او را به دشنام برشمرد و گفت اینک به نزد ایلخانی می رسم که اموال منهوبه مرا از رجب طلب کند و مسترد سازد و رجب مروی چون اصغای این سخن کرد گفت:

«بسیار از مردم اند که مال ایشان به دست من عرضه نهب و غارت گشته من هرگز نخواهم نشست که از هریک، از این گونه سخن گوش کنم». این بگفت و پشتوی که در کمر داشت برآورد و با سرب و بارود انباشته کرد و دهان پشتورا به زیر زرخ خویش نهاده آتش در زد، چنانکه چانه و عارض متفرق گشت. چون بانگ تفنگ گوشزد مردم ایلخانی شد، بشتافتند و او را مرده یافتند. لاجرم جسد او را حمل داده بیرون لشکرگاه افکندند.

چون این خبر به شهر رسید بعضی از جوانان به نزدیک او تاخته رشته [ای] بر پای او محکم ساختند و کشان کشان

به شهر برده يك هفته در كوی و بازار بکشیدند. آن گاه که عفن گشت به کنار شهرش انداختند و خورد سگانش ساختند.

بست نشستن سالار

اکنون بر سر سخن بازگردیم. چون لشکریان دروازه نوقان و بالا خیابان را فروگرفتند و سالار از این قصه آگهی یافت، دانست که دفع این کار از قوت بازوی او بیرون است و نیز طریق فرار نتوانست سپرد؛ زیرا که شهر از چارسوی محصور سپاه منصور بود. ناچار با برادر و پسر و رجب مروی که شرح حالش مذکور شد؛ و جماعتی از ملازمان خود به صحن مقدس رضوی علیه الصلوة و السلام گریخت و پناهنده آن روضه مبارکه گشت.

رجب مروی چون خاتمت کار او را به وخامت یافت، او را بگذاشت و با جماعتی از تفنگچیان بیرون شد و دیگر ملازمانش نیز هریک به جانبی گریختند. این وقت شناختگان آن بقعه شریفه و علمای شهر به مجلس او در رفتند و گفتند:

خاک خراسان از آتش فتنه تو بر باد رفت و بنیاد آبادانیها به آب رسید دیگر در این مکان شریف مکن ساختن و از نو طرح فتنه انداختن از بهر چیست؟ تو کدام وقت حریم این حرم را از بهر کس مأمن گذاشتی که امروز راه آن برداشتی. با اینکه جماعتی از سربازان شیعی را از این حضرت بیرون بردی و به ضجرت کشتی امروز شرمنده نیستی که خویشتن پناهنده می شوی؟ برخیز و سر خویش گیر و طریق درگاه پادشاه پیش دار، تا اگر بکشد حکم عدل است و اگر ببخشد از در فضل.

سالار از اصغای این کلمات غضبناک شد و لختی سخنان ناهموار گفت.

میرزا عسکری امام جمعه برآشفست و گفت: «هرزه درائی مکن که هرگز تو را در این درگاه پناهی نخواهد بود». و از جای جنبش کرد و با علمای بلد از نزد او بیرون شد.

امیر اصلان خان با پدر گفت:

دو شب از این پیش گفتم پس از این اقامت ما در این شهر مورث وخامت است اکنون که پای فرار داریم جای قرار نیست پذیرفته نشد، امروز چه توان کرد که روز ما تاریک و حساب روزگار با ما باریک است و علمای این بلده چنانکه معاینه کردی اگر به پای خود از این آستانه بدر نشویم دست ما را

بربنند و به ملازمان حسام السلطنه سپارند.

و از آن سوی حسام السلطنه، عبد العلی خان سرهنگ توپخانه را فرمان کرد تا هر توپ که در فراز برج و باره شهر بود به لشکرگاه حمل داد؛ و چراغعلی خان را با چند کس به طلب سالار فرستاد. چراغعلی خان به نزدیک سالار آمد و گفت: «بیهوده در این جا مباش که تو حشمت پناهندگان این قبه مبارکه را نگاه نداشتی و امروز به کیفر آن جسارت بدین خسارت در افتادی» و چهار سراسب کودن حاضر کرده حسن خان سالار و برادر او محمد علی خان و دو پسرش امیر اصلاان خان و یزدانبخش میرزا را برنشانند [ه] به لشکرگاه برد. و از پس 4 روز حسام السلطنه فرمان کرد تا حسین پاشا خان ایشان را به منزل خود برده، بازداشت، و جماعتی از لشکریان را به حراست برگماشت.

این وقت شاهزاده فرمان کرد تا سپاهیان دست از محاصره برداشتند و مردم هر سنگر را 500 تومان زر مسکوک عطا داد و به شهر مشهد درآمده، به تقییل آستان ملایک پاسبان حضرت رضا علیه السلام کامروا گشت و به شکرانه، جبین بر خاک آن آستان سود. و چون عمارات اراک مشهد ویران بود باغ آصف الدوله را نشیمن ساخت و به عمارات اراک پرداخت. و عباسقلی خان سرتیپ باکویه را با جماعتی از لشکر فرمان کرد تا در کوی و بازار نگران باشد و مردم شهر را از آسیب لشکریان محفوظ بدارد.

افواج خوی و گروسی و همدانی نیز محکوم اوامر و نواهی او گشت. و بعد از یک ماه بفرمود تا سنگرهائی که مردم شهر در سر هر کوی و محلت کرده بودند ویران ساختند؛ و اشرار آن بلده را که بر این آتش فتنه، دامن همی زدند یک یک را به دست آورده کیفر کرد و 700 خانوار مروی که در این وقت در شهر مشهد جای داشت بفرمود تا 300 خانوار را سام خان ایلخانی کوچ داده در خوبشان نشیمن فرماید و 200 خانوار را مهدقلی خان قرائی در تربت جای دهد و 200 خانوار دیگر در اراضی خراسان پراکنده شدند.

ذکر حبس و بند حسن خان سالار و هلاکت او و قتل فرزند و برادر او به دست عوانان دژخیم

و از آن سوی چون شرح این وقایع معروض درگاه پادشاه افتاد، شاهنشاه ایران همی خواست تا کیفر اعمال سالار را به حبس مؤبد فرمان دهد؛ و چون از سوی مادر نسب با فتحعلی شاه داشت او را با تیغ تباه نسازد. میرزا تقی خان امیر نظام زمین خدمت بیوسید و معروض داشت که:

اگرچه عفو گناه از مثل تو پادشاه پسندیده است؛ اما در حق سالار سزاوار نیست؛ و قتل او را که شری قلیل است از برای نفع کثیر واجب باید داشت.

نخست آنکه تو شهریار دیندار و شیعی حق پرستی، آن کس که حشمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را نگاه ندارد و در روضه مطهره او جماعتی از شیعیان را عرضه هلاک و دمار سازد چگونه زنده می گذاری. در شریعت احمدی تأخیر قتل چنین کس مورث عقاب و نکال است، و در شریعت سلطنت نیز قتل او فرض باشد، از بهر آنکه تو امروز به حکم ولایتعهد و نظام دولت ایران صاحب تاج و تختی؛ و در حضرت تو مانند سالار هزار تن چاکراند؛ بلکه سالار از جانب مادر نسب به سلاطین رساند و دیگران شاهزادگانند که پدر بر پدر پادشاه بوده اند و هیچ یک سالار را به مرد نمی شمارند و از جنگ با او ننگ دارند. و با این همه خاک این درگاه را زیب جباه می شمارند؛ و اندیشه هیچ گناه را به خاطر نمی گذارند. چگونه رضا می دهند که سالار چنین جسارت کند و با جان خسارت نیند.

و دیگر آنکه مردم خراسان که سالها از جفای او هراسان بوده اند و زیان مال و جان دیده اند، و همچنان لشکر عراق و آذربایجان که چند هزار کس از ایشان بر سر این کار عرضه هلاک و دمار گشته، چگونه دست از دامن عدل پادشاه باز دارند و این همه زیان و خسران را ندیده انگارند.

بالجمله شاهنشاه ایران را از این کلمات خاموش ساخت و منشوری از دیوان

سلطنت به حسام السّلطنه نگاشت که سالار را به کیفر گناه تباه باید ساخت.

بعد از رسیدن این منشور حسام السّلطنه، حسین پاشا خان را به امضای این قضا مأمور داشت و او، عوانان دژخیم را بفرمود تا به خیمه [ای] که سالار و دو برادرش و دو پسر نشیمن داشتند يك تن برآمد و نخستین آستین محمّد علی خان برادر سالار را گرفت که برخیز کسی از پس این خیمه تو را طلب می کند و با تو سخنی خواهد گفت. او را ببرد و به جهان دیگرش فرستاد و دیگر باره در آمد و دست امیر اصلاّن خان را بگرفت؛ وی روی با پدر کرد و گفت «بسیار گفتم و نپذیرفتی منزلت دین را فرو گذاشتی و از دولت روی برکاشتی اکنون می دانی مرا به کجا می برند؟» سالار چون اصغای این گفتار کرد از هول و هراس چون گاو خراس فریاد برداشت و دست فرا برده موی زنج خود را تمام برکند و چنگ برزد و يك چشم خویش را تیره ساخت.

مع القصة بعد از امیر اصلاّن خان، سالار را نیز عرضه هلاک و دمار داشتند و یزدانبخش میرزا را زنده گذاشتند. و این واقعه در شب دوشنبه شانزدهم شهر جمادی الاخره بود و برادر دیگر سالار میرزا محمّد خان بیگلربیگی که او را از سبزوار به دار الخلافه بردند، چنانکه مذکور شد، در شب چهارشنبه نهم رجب پایمال اعمال خویش گشت.

آن گاه شاهنشاه ایران هریک از سران سپاه را که در فتح خراسان رنجی بردند و تقدیم خدمتی کردند، به بذل نعمتی شادمانه ساخت؛ و شاهزاده سلطان مراد میرزا را این هنگام ملقب به حسام السّلطنه فرمود و نشان تمثال مبارک و شمشیر مرصّع عنایت کرد؛ و محمّد ناصر خان به نشان الماس مفتخر گشت، عبد العلی خان نشان مرصّع یافت، عباسقلی خان و صمصام خان و تیمور پاشا نشان سرتیپی یافتند، قاسم خان سرتیپ، حمایل سرتیپی گرفت، محمّد ابراهیم خان سرهنگ و حیدر علی خان سرهنگ به نشان سرهنگی مفتخر شدند؛ و سام خان ایلیخانی مورد الطاف خسروانه آمد و به نشان مرصّع قرین افتخار گشت

و دیگر بزرگان و اعیان خراسان تشریف ملوکانه یافتند. این تشریفات را بر حسب فرمان شاهنشاه الله قلی خان مکرری به خراسان آورد.

این وقت حسام السّ لطنه بر حسب امر کارداران دولت دو فوج از سربازان قزوین و فوج ششم تبریز و چند عراده توپ و دیگر لشکریان سواره و پیاده [را] با توپخانه گسیل دار الخلافه نمود؛ و چراغعلی خان را نیز رخصت مراجعت داد. و او بعد از ورود به دار الخلافه قوللر آقاسی غلامان گشت و نشان سرهنگی یافت.

ذکر فتنه آقا سید یحیی دارابی در تبریز و دعوت او مردم را به شریعت میرزا علی محمد باب

اشاره

آقا سید یحیی پسر آقا سید جعفر دارابی است که ملقب به کشف است. آقا سید جعفر مردی از اجله علما بود و بیرون طریقت شیخ احمد احسائی و قانون صدر الدین شیرازی روشی داشت؛ و در تفسیر قرآن مجید و تأویل احادیث با فقهای عصر خالی از بینونتی نبود و بسیار وقت از وی مسموع می رفت که در فلان سفر با خضر علیه السلام همراه بودم و 70 بطن قرآن را کشف نمودم. علمای عصر از این کلمات معجب با او از در مبارات بیرون نمی شدند. چه او را شیخوختی به نهایت و زهداتی به کمال و فضیلتی به سزا بود؛ و کتب مؤلفات او در نزد فضلالی عصر مکانتی تمام داشت.

اما پسر او آقا سید یحیی که در کسب علوم بضاعتی مزجات داشت و در طلب جاه و مال ارتقای به مقامات رفیعه می جست از خدمت پدر به دار الخلافه سفر کرد، روزی چند با امنای دولت طریق مصاحبت سپرد و فتحبابی به دست نکرد. در پایان امر به جانب میرزا علی محمد باب شتاب گرفت و از داعیان شریعت او گشت؛ و دیگر باره به دار الخلافه شتافت. و نیز رونقی در کار نیافت و از کشف اباطیل خویش ترسناک بود.

لاجرم از دار الخلافه بیرون شد و تا بلده یزد برفت. بعد از ورود به یزد چنانکه بدان اشارت شد، پرده از راز برگرفت و اظهار

دعوت را آغاز کرد؛ و روزی چند، با آقا خان نایب الحکومه طریق مبارزت و مناجزت سپرد، هم از این فتنه و فساد کاری بر مراد نرفت.

پس بی توانی آهنگ فارس کرد و نخستین به بلده فسا درآمد و مردم را به کیش باب خواندن گرفت. و این واقعه در وقتی بود که شاهزاده بهرام میرزا از حکومت فارس معزول شده، در دار الخلافه طهران جای داشت و فیروز میرزای نصره الدوله که به جای برادر حکومت فارس یافت هنوز به شیراز درنیامده بود [و] رتق و فتق مملکت به عهده کفایت میرزا فضل الله نصیر الملک بود که این هنگام وزارت فارس داشت.

بالجمله بزرگان فسا به نصیر الملک مکتوبی فرستادند که اینک آقا سید یحیی بدین بلده درآمده، از اغوای مردم دقیقه [ای] فرو نمی گذارد. نصیر الملک خطی بدو نوشت که:

از مانند تو مردی دانا این کردارها پذیرفته نیست، بی توانی ترک این اندیشه گفته به نزدیک من سفر کن تا روزی چند با هم بگوئیم و بشنویم و خوش بخیزیم و بغنویم.

آقا سید یحیی در جواب او رقم کرد که:

این سخنان گزافه و بهتان است، چرا این اکاذیب را استوار می داری و با چون من دوستی ناهموار می نگاری؟ هم اکنون به نزدیک تو سفر خواهم کرد و این ترهات را به هدر خواهم داد.

ورود آقا سید یحیی در نیریز

نصیر الملک بدین کلمات آسوده خاطر شده و روزی چند برنگذشت که دیگر باره از فسا خبر آوردند که چه آسوده نشسته [ای] اینک 500 تن مرد از جان گذشته در گرد آقا سید یحیی انجمن است و عن قریب فتنه [ای] بزرگ حدیث خواهد شد. نصیر الملک این هنگامه بدانست و به تجدید نامه پرداخت و از نورسولی به سوی او گسیل ساخت.

وقتی فرستاده او برسد که سید یحیی از فسا به آهنگ نیریز بیرون شده، یک نیمه راه را در نوشته بود و با جمعی از اصحاب خویش به قدم عجل و شتاب راه می برید.

بالجمله فرستاده نصیر الملک را وقتی نهاد و او را بی نیل مرام باز فرستاد؛ و از قضا این هنگام مردم نیریز بر زین العابدین خان که حکومت ایشان داشت، بشوریدند و رسیدن سید یحیی را به فال مبارک گرفتند. گروهی فریفته او

شده، از در عقیدت و ارادت سر به فرمان او نهادند؛ و جماعتی برای دفع زین العابدین خان اطاعت او را واجب شمردند.

بالجمله سید یحیی به یک سوی نیریز با 300 تن از اصحاب خود در قلعه خرابی فرود شد و به عمارت قلعه و استواری برج و باره پرداخت؛ و نیز روی دل مردم نیریز به سوی او بود.

زین العابدین خان چون این بدید 2000 تن از مردم نیریز را با خود متفق ساخته در بلده نیریز به خویشان داری پرداخت، و صورت حال را به نصیر الملک نگاشت. هم در کت سیم نصیر الملک بدو نوشت که:

از بهر چه واجب داشته [ای] که آتشی برافروزی و خویشان را بسوزی؟ از آن پیش که این آتش خرد بزرگ شود و جهان را فروگیرد به زلال خرد فرو نشان و به نزدیک من شتاب گیر.

شیخون زدن آقا سید یحیی بر زین العابدین خان و قتل علی عسکر خان

چون کتاب نصیر الملک بدو رسید در جواب نوشت:

اینک در پیرامون من جماعتی انجمن شده اند و به نافرمانی دولت سر بر آورده اند، غریب نیست که چون ایشان را بگذارم و بگذرم در عرض راه مرا آسیبی زنند، اگر خواهی گروهی به جانب من فرست تا بتواند مرا از این بلا برهاند و تندرست به شیراز برساند.

این بگفت و رسول نصیر الملک را باز فرستاد.

و هم در آن شب ساخته جنگ شده، چون ظلمت جهان را فروگرفت، بر زین العابدین خان شیخون آورد؛ و اصحاب او صیحه کنان و نعره زنان با شمشیرهای کشیده به نیریز درآمدند و تیغ تیز در مرد و زن نهادند و علی عسکر خان برادر مهتر زین العابدین خان را با جماعتی از عشیرت او و گروهی از اعیان نیریز عرصه تیغ تیز ساختند و 3 تن پسران علی - عسکر خان را دستگیر ساخته اسیروار بردند. زین العابدین خان به زحمت فراوان از میان آن گیرودار فرار کرده، 12 فرسنگ بگریخت و از آنجا خطبی چند بر زبر هم نهاده برافروخت، به دستگیری فروغ نار صورت حال را نگار داده به نزدیک نصیر الملک فرستاد.

اما از آن سوی از پس این فتح، مردم نیریز هم گروه به نزدیک سید یحیی آمدند و دل به عقیدت و ارادت او نهادند. اموال و ائقال علی عسکر خان و زین العابدین

نیز غنیمت اصحاب او گشت و او را حدّتی و قوّتی تازه بدست شد و مرد جنگی از 2000 تن افزون آماده ساخت.

در این وقت فیروز میرزای نصره الدوله که از دار الخلافه طریق فارس می سپرد، 4 منزل از این سوی شیراز، این خبر بدو پذیره بردند و شاهزاده بی توانی خطی چند نگاشته به دست مسرعی سبک سیر به شیراز فرستاد که به صوابدید نصیر الملک، مهر علی خان نوری دیوان بیگی فارس که این هنگام ملقب به شجاع الملک است به اتفاق مصطفی قلی خان سرتیپ و دو فوج قدیم و جدید قراگوزلو بیرون شوند و سیّد یحیی را دفع دهند.

بعد از رسیدن فرستاده شاهزاده به شیراز، نصیر الملک، مهر علی خان را با 100 سوار بیرون فرستاد و به زین العابدین خان نیز مکتوبی کرد که چندانکه تواند از مردم کوهستان و محال آن اراضی لشکری انجمن کند و به مهر علی خان پیوندد؛ و مصطفی قلی خان قراگوزلو را از قفای او با سرباز و 2 عراده توپ و قورخانه لایق بیرون فرستاد. و این 3 لشکر در عرض راه با هم پیوسته شدند و طریق نیریز برگرفتند. از قضا يك روز که سیّد یحیی خیمه [ای] که از زین العابدین به غارت برده بود در کنار قلعه خویش افراخته داشت و اصحاب او با تیغ های کشیده در برابر او بر صف بودند؛ و چشم و گوش بر خطابه او می داشتند و سیّد یحیی سخن می کرد که:

هرگز از توپ و تفنگ خصم هراسناک مباشید و از هیچ لشکر در بیم نشوید که چون من فرمان کنم توپ گشاده نشود و گلوله تفنگ به خداوند آن بازگردد.

و در این سخن بود که از دور گرد لشکر پدیدار شد. مهر علی خان و مصطفی قلی خان و توپچیان رسیدند و از گرد راه گلوله توپی به سوی خیمه سیّد یحیی رها دادند و آن بر ستون خیمه آمد و از آن گذشته سواری را در کنار خیمه برد و خیمه بر سر سیّد یحیی فرود آمد، مکشوف افتاد که گلوله توپ به فرمان سیّد یحیی نیست.

اما لشکریان هنگام ورود از این بر زیادت جنگ را پسندیدند؛ و در آنجا

فرود شده لشکرگاه کردند و به کار سنگر پرداختند. و از آن سوی سید یحیی چون توپ را بی فرمان یافت به میان قلعه شتافت و اطراف بروج و جدران را استوار کرد. مدت 5 روز هر دو لشکر نگران یکدیگر بودند؛ و در این ایام مصطفی قلی خان چندانی که به رسل و رسایل رنج برد که این جنگ و جوش را به مصالحت و مسالمت به پای برد مفید نیفتاد.

مقاله سید یحیی با لشکریان و خاتمه کار او

شب ششم سید یحیی کلماتی چند بر کاغذ پاره ها رقم کرده، از گردن اصحاب خود بیاویخت و گفت با این ادعیه شما را از بلاهای زمینی و آسمانی زبانی نباشد. آن گاه 300 تن از آن جماعت از بهر شبیخون مواضعه کردند. و برخی با تیغهای کشیده و گروهی با گرزهای چوبین از قلعه بیرون تاختند و صیحه زنان روی به لشکر نهادند؛ و از نیمه شب تا سپیده صبح رزم دادند و چنان به سنگر داخل شدند که مصطفی قلی خان را با صدمت چوب زحمت فراوان دادند. در آن رزمگاه 150 تن از ایشان مقتول گشت. بامدادان کشتگان خود را برگرفته باز قلعه شدند و بدانستند که آن کاغذ پاره ها به کاری نباشد و سپر گلوله توپ و تفنگ نشود. و با این همه جلادت، از لشکریان 4 تن بر زیادت نکشتند و 5 تن را بر افزون جراحت نکردند.

بالجمله سید یحیی بفرمود تا هم در آن شب کشتگان را از پس دیوار قلعه به خاک سپردند تا سپاه دشمن عدد ایشان نداند و دل قوی نکند. اما مردم نیریز چون کذب سید یحیی را معاینه کردند و حیلت او را باز دانستند يك يك و دو دو از کنار او فرار کرده به خانه های خویش همی شدند.

چون 3 روز از این واقعه سپری شد، يك بار دیگر اصحاب سید یحیی از بهر شبیخون شتاب گرفتند و تا کنار لشکرگاه یورش بردند. مهر علی خان و مصطفی قلی خان به کار درآمدند و مردانه بکوشیدند و فرمان کردند تا دهان توپها و تفنگها به جان ایشان بگشادند. آن جماعت را قوت درنگ نماند و پشت با جنگ کرده، روی به قلعه نهادند.

و از آن سوی چون شاهزاده فیروز میرزا وارد شیراز شد ولی خان سیلاخوری

با فوجی که در تحت فرمان او بود به مدد لشکر بیرون فرستاد؛ لکن قبل از رسیدن ولی خان چون سید یحیی وخامت عمل خویش را معاینه کرد و فتوری که در عقاید اصحاب راه کرده بود بدانست، سر مداهنه و مهاده پیش داشت و مصطفی قلی خان نیز ابواب رسل و رسایل فراز کرد. چندان که سید یحیی صحبت او را به سلامت نزدیکتر دانست و اصحاب خود را معدودی که هنوز به جای بودند پراکنده ساخت و آسوده خاطر به منزل او شتافت و مصطفی قلی خان نیز به دیدار او نیاز برد و از قفای او یک نماز به جماعت بگذاشت. آن گاه گفت شما را که در نیریز از ملک خویشان خانه ای است صواب آن است که شب در سرای خویش شوید و آسوده بگویند تا مردمان چون این ببینند یک باره از جنگ و جوش بنشینند و هرکس به کار خویش درآید و از این فتنه بیاساید.

سید یحیی طوعاً او کرها گفتار او را پذیرفتار شد و شامگاه با یک تن ملازم او طریق سرای خویش گرفت در عرض راه پسرهای علی عسکر خان و جماعتی دیگر از محبوسین که بعد از بیرون شدن سید یحیی از قلعه رها شده بودند، بر سر او تاختند و او را عرضه تیغ و خنجر ساختند.

بعد از قتل او مهر علی خان و مصطفی قلی خان دو پسر او را با 30 تن از اصحاب او دستگیر نموده با کنده و زنجیر به شیراز آوردند. نصره الدوله بر پسرهای او ببخشود و ایشان را به حفظ حشمت سیادت رها ساخت و اصحاب او را به معرض عقاب درآورد و جهان را از وجود ایشان پرداخت.

ذکر عصیان شیخ حسین خان در بندر ابوشهر و هزیمت او به لشکر نصره الدوله

شاهزاده فیروز میرزای نصره الدوله به شکایت و سعایت اهالی فارس از شیخ نصر خان پسر شیخ عبد الرسول خان دریاییگی رنجیده خاطر گشت؛ و او را در شیراز حاضر داشته از حکومت بندر ابوشهر معزول نمود؛ و چند تن قراول بر او گماشته

روانه طهرانش داشت و حکومت بندر ابوشهر را به میرزا حسنعلی خان دریاییگی، پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک مفوض فرمود و نظم حدود دشتستان و اراضی تابعه آن را نیز به عهده کفایت او گذاشت. میرزا حسنعلی خان بر حسب فرمان با مردم خود طریق ابوشهر برگرفت. چون این خبر به شیخ حسین خان عم شیخ نصر خان رسید، چنان دانست که کارداران دولت چشم از خانواده او پوشیده یک باره در قلع قبایل خواهند کوشید. و از این معنی سخت بترسید و از اعراب آن نواحی سپاهی فراهم کرده، از در مدافعت استوار بایستاد و به عمارت برج و باره بندر ابوشهر فرمان داد و از در دوراندیشی نیز چند کشتی در کنار بندر بداشت تا اگر کار بر وی صعب افتد از راه بحر طریق فراز گیرد.

لاجرم آن هنگام که میرزا حسنعلی خان برسد او را از درآمدن به شهر دفع داد.

میرزا حسنعلی خان از بیرون شهر او تراق کرده صورت حال معروض حضرت نصره الدوله نمود و شاهزاده، مصطفی قلی خان فراگوزلو را با افواجی که در تحت فرمان او بود مأمور فرمود تا با توپخانه و قورخانه بدان جانب روانه شد و چون به کنار بندر ابوشهر رسید و عصیان شیخ حسین خان و طرد و منع لشکر را از دخول به شهر معاینه کرد و بدانست این کار جز به کشش و یورش و نهب و غارت راست نخواهد شد. چنان صواب شمرد که آتش در خشک و تر نزنند و مجرم را با منقاد به یک دست کیفر نکنند. پس مکتوبی به بازرگانان و تبعه دول خارجه و قاطنین شهر ابوشهر نوشت که:

چون در شریعت سلطنت و تقویم مملکت تسخیر این قلعه و تدمیر طاغیان واجب افتاده، ساکنین این بلده را آگهی می رسانم که نخستین به حکم عهدنامه تبعه دول متحابه با اموال و ائقال از این شهر به یک سوی شوند و سکنه این بلده نیز به هر دیه و قریه که خواهند کوچ دهند؛ و اگر نه خطی نگاشته خاتم برزنند که بعد از فتح این حصار هرکس عرضه هلاک و دمار شود هیچ خونخواهی را نرسد که از حال وی

باز پرسد. چه آن گاه که این لشکر کینه توز مانند برق خرمن سوز در این شهر درآید از بازپرس کس نهراسد و دوست از دشمن نشناسد.

چون این مکتوب به شهر در بردند و صورت حال را عارف و عامی معاینه کردند وحشتی و دهشتی حدیث شد و تشتت خیالی در خرد و بزرگ افتاد. شیخ حسین خان چون مردم شهر را دیگرگون یافت و بدانست که در تنگنای حصار گرفتار خواهد شد، لاجرم عشاران را حاضر نموده آن زر که از بهر عمّال دیوان بر ذمت نهاده بودند، از ایشان مأخوذ داشت و با زن و فرزند خویش و پیوند و احمال و ائقال بر زورقها در رفته بادبان برکشید و کشتیها براند. روز دیگر مردم شهر مصطفی قلی خان را از فرار او آگهی دادند و او را پذیره شده، به حشمت تمام به شهر درآوردند.

مصطفی قلی خان در معبر بازار و برزن و فراز برج و باره نگاهبانان برگماشت و آن بلده را به نظام کرد و میرزا حسنعلی خان دریاییگی را در حکومت خویش استوار بداشت و صورت حال را معروض کارداران دولت نمود. شاهنشاه ایران در پاداش این نیکو خدمتی، او را به منصب میرپنجگی و حمایل مفتخر و شادخاطر فرمود.

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و ظهور فتنه میرزا قوام الدین و دفع او

اشاره

میرزا قوام الدین از سادات طباطبا شمرده می شود و پدران او پیوسته حکومت کوه کیلویه و آن اراضی داشته اند و در کمال استبداد و استقلال می زیسته اند. میرزا - قوام الدین که اکنون به میرزا قوما مشهور است، چون جلادتی به سزا داشت و حکمرانان فارس را مکانتی به واجب نمی گذاشت، در اول شباب او را از حکومت کوه کیلویه دفع دادند، بلکه از مال و خانه خلیع ساختند. لاجرم نزدیک به 30 سال نزد عبد الله خان امین الدوله و منوچهر خان معتمد الدوله روز همی شمرد.

چون نوبت حکومت فارس به شاهزاده بهرام میرزا رسید و محمد کریم خان

قاجار در کوه کیلویه فرمانگزار شد، امور آن اراضی روی به آشفتگی گذاشت. میرزا قوام الدین که انتظار چنین وقتی داشت چون این خبر بازداشت، بر اسبی راهوار برنشسته عنان زنان بدان اراضی شتافت و به حصانت حصارها و رزانت معقلها پرداخت و از غلات و حبوبات در هرجا انباشته ساخت و به خویشاوندی و پیوند با مشایخ اعراب مستظهر گشت و سر به خودسری برآورد و از قتل و اسر کاروانیان و نهب و غارت مترددین دقیقه [ای] فرونگذاشت.

این بود تا آن هنگام که شاهزاده اردشیر میرزا که در ایوان، ثانی صابی و سحبان است و در میدان همسر پسر دستان، بر حسب فرمان شاهنشاه ایران فرمانگزار مملکت لرستان و خوزستان گشت و بعد از نظم گلپایگان و خوانسار و فریدن و چهارمحال چنانکه بدان اشارت شد، از راه بروجرد روانه لرستان و خوزستان گشت و اشرار قبایل بیرانوند و سکوند و دیگر طوایف را مأخوذ داشته، به صحبت نگاهبانان روانه دار الخلافه فرمود و از لرستان به دزفول و شوشتر سفر کرد و آن اراضی را نیز به نظام بداشت و مردم فتنه جوی را دستگیر نمود و به حضرت دار الخلافه فرستاد.

چون از نظم لرستان و خوزستان پرداخت سلیمان خان سهام الدوله را که سردار سپاه و هم در خدمت او رتبت وزارت داشت بفرمود تا با 5000 تن سواره و پیاده و 6 عراده توپ طریق رامهرمز گرفت تا آن اراضی را به نظام کند و مشایخ عرب و بزرگان بختیاری را که با میرزا قوام الدین طریق موافقت می سپارند کیفر دهد؛ و منال دیوانی رامهرمز و بهبهان و فلاحیه چعب را ارتقا دهد. بالجمله سلیمان خان را با لشکر از پیش روی بفرستاد و خود از دنبال راه برگرفت که اگر وقتی واجب افتد خود نیز با او پیوسته شود.

مقاتله سهام الدوله با میرزا قوام الدین و مشایخ عرب

بعد از رسیدن سلیمان خان سهام الدوله به رامهرمز، بزرگان آن اراضی و مشایخ اعراب او را مکاتبی لایق ننهادند و چنان نمودند که چندانکه میرزا قوام الدین در این اراضی است نتوانیم او را از خویش راضی نداریم، نخستین دفع او باید کرد، آن گاه از ما اطاعت و

لاجرم سهام الدوله لشکر خویش را ساخته جنگ کرده، نخست در اراضی بهبهان بر سر قلعه چم ملا آمد و این قلعه در دامان جبلی است و از دو جانب جبل رودی عظیم می گذرد که بی کشتی و مراکب بحری آنرا عبه نتوان کرد. سهام الدوله در يك فرسنگی آن قلعه لشکرگاه کرد. چون در آن محال این خبر سمر گشت، نخستین شیخ حاکم و حداد شاه و شیخ جابر و شیخ قادر و شیخ عبد الله خان که هر يك در میان مشایخ اعراب نامور بودند، سپاه خود را برداشته تا کنار لشکرگاه سهام الدوله برانند و در آنجا اوتراق کردند و روز دیگر میرزا رضای پسر میرزا قوام الدین هم با لشکری نامور تا دو فرسنگی لشکرگاه سهام الدوله تاختن آورد و در مقامی مرتفع منزل کرد و در معنی سهام الدوله را حصار دادند.

چون این خبر به شاهزاده اردشیر میرزا رسید لختی راه نزدیک کرد و شیخ سلمان را به میان مشایخ اعراب رسول فرستاد و هر يك را به لغت عرب با خط خویش کتابی کرد و از قهر و لطف شاهنشاه ایران بیم و امید داد. رزانت رویت و حسن تدبیر شاهزاده با تقدیر مطابقتی کرد و اول کس، شیخ مذکور، که از اجله مشایخ بود به حضرت وی آمد و بر اطاعت شاهزاده بیعت داد و از جامه خانه وی خلعتی چند مأخوذ داشته، به میان مشایخ اعراب بازگشت نمود؛ و هر يك را به تشریفی جداگانه بناخت و روی دل ایشان را با جانب شاهزاده ساخت.

لاجرم مشایخ اعراب به تفاریق به مساکن خویش شتاب گرفتند و از اعانت میرزا قوام کناره جستند؛ لکن از حاضر شدن به حضرت شاهزاده نیز ابا و استتکاف می ورزیدند.

سهام الدوله چون این بدانست بعد از پراکنده شدن ایشان با فوجی از سواران بر اثر آن جماعت برفت و در عرض راه حداد شاه و شیخ حاکم و شیخ جابر را دستگیر نموده به نزدیک شاهزاده فرستاد و فرمان رفت تا ایشان را با کنده و سلاسل به شوشتر برده، در قلعه سلاسل بازداشتند و بعد از يك ماه روانه دار الخلافه نمود و چون هنوز در تدمیر میرزا قوام الدین و تسخیر قلاع او از کارداران دولت فرمان نداشت،

سهام الدوله را مأمور به توقّف آن محال فرمود و صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه نمود.

این هنگام چون در امر میرزا قوام الدّین فترتی عارض گشت، میرزا سلطان محمّد خان که برادرزاده و داماد او بود، هم بر وی تعرضی آورد و گفت این زر و مال که از رعیت مأخوذ می داری صواب آن است که به نزدیک فرمانگزار فارس انفاذ داری و آسوده خاطر در خانه خود به شرط حکومت زیستن کنی. چه واجب است که این زر بر لشکر چریک پراکنی و عاقبت خود را از جان و مال بی بهره کنی؟ میرزا قوام الدّین که به جلادت و شجاعت خویش مغرور بود، سر بدین سخنان در نیاورد و همچنان به اعداد کار رنج می داشت.

این بود تا منشور مقاتلت و قلع و قمع او برسد و شاهزاده، سهام الدوله را به فتح قلعه چم ملا فرمان کرد. پس سهام الدوله نخستین با میرزا رضای پسر میرزا قوام الدّین رزمی سخت بداد و او را بشکست. میرزا قوام الدّین چون این بدید با لشکری انبوه به مدد پسر از قلعه به زیر آمد و با میرزا رضا بیوست. از این سوی سهام الدوله بر حسب فرمان شاهزاده آهنگ شیخون نمود و از اول شب علیرضا خان بختیاری و توشمال خان فیلی را با 800 تن مرد دلاور از آب عبیره داده با اینکه جمعی در آب به جهان دیگر شتاب گرفتند، لشکر بدان ننگریست و از رود بدان سوی شده به کنار قلعه آمدند و قلعه‌گیان نیز به مدافعت کمر بستند و 9 تن از لشکریان را به زخم گلوله از پای در انداختند و 22 کس را مجروح ساختند.

با این همه سپاه را فتوری در خاطر راه نکرد و به حکم یورش قلعه را فروگرفتند و برج باره اش را با خاک پست کردند و چند عراده توپ کوچک از آنجا بدست کردند و توبی بزرگ که از زمان نادر شاه افشار در آنجا به جای بود و حملش در آن هنگام صعب می نمود، به فرمان شاهزاده، خرد [و] درهم شکستند. از پس این، میرزا قوام الدّین را قوت درنگ نماند و از حربگاه به قلعه

بهبهان گریخت و میرزا رضای پسرش به میان قبایل ممسنی فرار کرد. لاجرم بر حسب فرمان شاهزاده، سهام الدوله، غضبان خان را که با میرزا قوام الدین خصمی داشت به حکومت آن محال بازگذاشت و خود طریق قلعه بهبهان برداشت و 4 ماه آن قلعه را حصار داد، در پایان امر میرزا سلطان محمد خان و میرزا کمال که برادرزادگان میرزا قوام الدین بودند و در میان شهر سکون داشتند، به دست لشکریان گرفتار شدند.

بعد از گرفتاری ایشان مردم شهر در تسخیر قلعه با سهام الدوله هم داستان گشتند و از این روی کار بر میرزا قوام الدین صعب افتاد و از زخم گلوله توپ و تخریب قلعه در بیم شده و با چند تن از مردم شهر مواضعه نهاده نیم شبی با جماعتی از عشیرت خود از فراز قلعه به زیر آمده طریق فرار برداشت و در 4 فرسنگی بهبهان به قلعه گل و گلاب گریخت.

فتح قلعه گل و گلاب و خانمه کار میرزا قوام الدین

بعد از فرار او سهام الدوله قلعه بهبهان را ویران نمود و همچنان از دنبال او به جانب قلعه گل و گلاب شتاب گرفت و آن قلعه را به محاصره انداخت. از قضا مراد علی که يك تن از خویشاوندان میرزا قوام الدین و قاید حرسه قلعه بود، به میان قبایل ممسنی سفر کرده، این هنگام مراجعت می نمود. در عرض راه چند تن از سواران سپاه او را دیدار کردند و مأخوذ داشته به نزدیک سهام الدوله آوردند.

سهام الدوله او را خطاب کرد که فتح گل و گلاب تو را از عقاب و نکال رهایی تواند داد؛ و اگر نه ترك سر بگویی و دست از جان بشوی. مراد علی تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد و کس فرستاد تا اهل و عشیرت او را به لشکرگاه آورده، به شرط گروگان بازداشت و خود به درون قلعه رفت. و سهام الدوله به صوابدید او نیم شبی میرزا سلطان - محمد خان را با گروهی از تفنگچیان و 2 عراده توپ و 500 تن سوار جرّار به جانب قلعه گل فرستاد؛ و مراد علی بی توانی در بگشاد و لشکریان بی کلفت خاطر به قلعه درآمدند.

اما میرزا قوام الدین چون این بدید از قلعه گل به حصن گلاب گریخت.

و در این وقت شاهزاده فیروز میرزای نصرة الدوله که فرمانگزار فارس بود، عباسقلی خان سردار لاریجانی را مأمور به نظم بهبهان و دفع میرزا قوام الدین فرمود. اما از این سوی چون از قلعه گل، آب به قلعه گلاب باید رفت، چون 3 روز میرزا - قوام الدین در قلعه گلاب روز برد، بی آب ماند ناچار از قلعه به زیر آمده، با 2 تن از مردم خود پیاده از قتل شامخه و شوامخ جبال طریق فرار برداشت. در عرض راه مردم عباسقلی خان لاریجانی او را دستگیر ساختند و به نزدیک نصرة الدوله گسیل داشتند.

چون این خبر به نصرة الدوله آوردند از دوراندیشی، علی سلطان فراگوزلو را با جماعتی از سرباز و 2 عراده توپ تا میان قبایل ممسنی به استقبال او بیرون فرستاده تا مبادا اشرار قبایل او را از بند رهائی دهند و دیگر باره فتنه آغازد؛ و لاجرم او را مغلولاً به شیراز آوردند، و صورت حال را معروض حضرت دار الخلافه داشتند.

و از آن سوی بعد از فرار میرزا قوام الدین و فتح قلعه گل و گلاب سهام الدوله آن اراضی را به عهده کفایت عباسقلی خان گذاشته، خود طریق خدمت شاهزاده اردشیر - میرزا برداشت و مورد نواخت و نوازش شاهزاده گشت. و از این پس چنان به حسن رویت و ظهور جلالت مملکت خوزستان و لرستان را شاهزاده به نظام داشت که کس از آن پیش نشان نمی داد. چون این معنی در حضرت شاهنشاه ایران مکشوف افتاد، شاهزاده را مورد نواخت و نوازش شاهانه فرمود و او را بهر حکومت دار الخلافه طلب داشت. چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

سفر کردن احتشام الدوله به بعضی از بلدان عراق و نظم آن اراضی

و هم در این سال شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله را منشور بردند که سفر گلپایگان و خوانسار کرده آن محال را به نظم کند. لاجرم شاهزاده به جانب گلپایگان و خوانسار کوچ داد و آن اراضی را از اشرار برداخت. و از آنجا سفر چاپلق کرده، ولی خان سرتیپ و محمد امین سلطان را با سرباز سیلاخور روانه اصفهان

نمود؛ و آقا سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر مجتهد را که رنجیده خاطر از اصفهان به جانب عتبات عالیات می رفت، چنانکه بدان اشارت شد تقدیم معذرت نموده با جمعی از مردم خود مراجعت به اصفهان داد؛ و خود باز بروجرد شد.

و هم در این سال حکومت گلپایگان و خوانسار بر حسب فرمان شاهنشاه ایران او را تفویض گشت؛ و حاجی رحمن را که از منسوبان حاجی ملا اسد الله مجتهد بود و در بروجرد مورث فتنه های بزرگ می گشت مأخوذ داشته به تبریز فرستاده تا در آنجا مقیم باشد. و خود سفر نيزار و خلیجستان نموده، در شکارگاه نيزار به تقبیل سده سلطنت قرین فرخی و میمنت گشت. و بعد از رخصت انصراف، قلاع مردم سرلک را که در حوالی محلات بنیان کرده بودند؛ و قاطعان طریق را معقل و مأمونی بود، همه را با خاک پست کرد و از آنجا به فریدن تاختن برده، چند قلعه از جماعت بختیاری ویران نموده، آن گاه مراجعت به بروجرد فرمود؛ و از مردم توانا يك فوج سرباز جدید گزیده ساخته به نظام بداشت.

سفر ناصر الدین شاه به قم

و هم در این سال شاهنشاه ایران برای زیارت سده سنیه و تقبیل عتبه عالی حضرت معصومه بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام سفر دار الامان قم فرمود و ایوان قبه مقدسه را که شاهنشاه مبرور محمد شاه غازی فرمان کرده بود که از زر ناب کنند و به انجام نرفت، بفرمود تا به پای برند و چندان که بایست از بذل زر دریغ نداشت. و در آنجا حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز اعظم و اجل علمای ایران اوست، به حضرت شاهنشاه تقرب جست. به خواستاری او حمل رعایای کاشان از منال دیوانی تخفیف یافت. آن گاه موكب پادشاهی از راه نيزار و ساوه رهسپار آمد و شاهنشاه ایران به دار الخلافه طهران مراجعت فرمود.

حبس میرزا قوام الدین در طهران

و هم در این سال عباسقلی خان لاریجانی که حکومت بهبهان داشت چنانکه بدان اشارت شد، میرزا قوام الدین را محبوسا به شیراز فرستاد و فیروز میرزای نصره الدوله او را گسیل طهران ساخت. بیست و دوم شهر ربیع الثانی وارد طهران گشت و همچنان محمد باقر خان نونی که از جماعت الوار پشتکوه است با عباسقلی خان

طریق عصیان سپرد و در پشتکوه به استظهار قلعه [ای] که حصانتي به کمال داشت، عباسقلی خان را مکانتی نمی گذاشت. لاجرم عباسقلی خان گروهی از سربازان لاریجانی را به دفع او فرستاده او را در پشتکوه حصار دادند و به قوت یورش آن قلعه را گرفته او را مغلولاً تا بهبهان آوردند و به معرض عقاب و نکال باز داشتند.

رسیدن سفیر خان خوارزم

و هم در این سال محمد امین خان والی خیوق، اتانیاز محرم را که يك تن از مقرّبان حضرتش بود به سفارت ایران مأمور داشت و او روز یکشنبه هفتم ربیع الثانی وارد دار الخلافه گشت. و روز بیست و یکم تقییل سده سلطنت حاصل نمود و چند سر اسب و چند بهله قوش (1) که از خان خیوق آورده بود پیش کشید و عرضه او را نیز پیش داشت.

نظم بلوچستان به حکم مؤید الدوله

و هم در این سال شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله که فرمانگزار مملکت کرمان بود، عبد الله خان صارم الدوله را با افواج قراگوزلو و ملایری و توپسراکانی و لشکر جیان زری و سیستانی و افشار به نظم گرمسیر و بلده بمپور مأمور داشت و او را توپخانه لایق بسپرد. عبد الله خان بدان جانب کوچ داده، آن اراضی را به نظام کرد و قلعه ایرندگان را از تحت تصرف محمد علی خان بلوچ بیرون کرده، به مدد خان سپرد. از پس آن محمد علی خان از در ضراعت دوست محمد خان عم خود را به شفاعت برانگیخت و مؤید الدوله بر حسب فرمان کارداران دولت او را مطمئن خاطر ساخته، ملتزم خدمت گشت.

وفات لنزی صاحب

و هم در این سال مجار جنرال سرهنری بوطون که در ایران مشهور به لنزی صاحب است و بسیار وقت در تاریخ قاجاریه نام او مرقوم شد چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در دار الخلافه رخت به جهان دیگر برد و او از مردم اسکاتلند است.

مأموریت سرخس

و هم در این سال سام خان ایلخانی و عباسقلی خان میرپنج و میرزا عبد الباقی متولی باشی بر حسب فرمان راه خراسان برداشته، بیستم ربیع الثانی به شهر مشهد مقدس

ص: 351

1- (1). قوش بازشکاری است، و بهله تمیز مخصوص آنست چنانکه گویند چند نفر شتر.

درآمدند و حکم شاهنشاه ایران را ابلاغ دادند. لاجرم حسام السلطنه بر حسب فرمان قراولخانه های شهر مشهد را بنیان کرد و سفر سرخس را تصمیم عزم داد، چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

احکام صادره

و هم در این سال سلیمان خان دنبلی منشور حکومت تربت یافت و محمد تقی خان جوانشیر به جای مرتضی قلی خان حاکم شاهرود و بسطام گشت و محمد رضا خان قاجار - دولو به حکومت اردبیل ممتاز شد و محمد حسن خان نوری کارپرداز مشکین آمد و قاسم خان جارچی باشی حکومت قراجه داغ یافت و مصطفی قلی میرزا حاکم ارومی شد و محبعلی خان ماکوئی منصب میرپنجگی گرفت.

سفارت شفیق خان به لندن

و هم در این سال شفیق خان نایب اول آجودان باشی مأمور به سفر لندن شد تا به نام مصلحت گزاری در آنجا مقیم باشد.

بنیان قراول خانه ها در ایران

و هم در این سال بر حسب فرمان پادشاه ایران در دار الخلافه طهران در هر معبر و برزنی قراولخانه بنیان کردند و گروهی از سرباز برگماشتند تا شب و روز در آنجا اقامت کرده، نگران وارد و صادر باشند تا هیچ کس با هیچ کس جور و ظلم نتواند کرد و برحسب فرمان نیز در تبریز بنیان قراولخانه ها نمودند.

ذکر وقایع حال شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه در سال 1267 هجرت نبوی / 1851 م

اشاره

چون 1267 سال از هجرت نبوی علیه آلاف الثناء والتّحیّة سپری شد، مطابق سنه تنگوزئیل ترکی از روز جمعه هفدهم جمادی الاولی چون يك ساعت و 50 دقیقه برگذشت، آفتاب از حوت به حمل تحویل داد و ملك الملوک عجم، ناصر الدین پادشاه خلد الله سلطانه به آئین فریدون و جم جشن نوروزی به پای برد و بعد از سپردن بساط عید و بذل تلید و طریف بر وضع و شریف فرمان کرد که شاهزاده سلطان مراد - میرزای حسام السلطنه، ترکمانان سرخس را که از ترکتاز محال مشهد مقدّس دست باز نگیرند کیفری به سزا کند.

لاجرم حسام السّلطنه به صلاح و صوابدید سام خان ایلخانی و عباسقلی خان جهان - بیگلو که منصب میرپنجگی داشت به اعداد کار پرداخت؛ و لشکر را از دور و نزدیک خواندن گرفت. و از دار الخلافه طهران نیز فوج قراجه داغی و شقاقی و سواره شاهیسون و بیرانوند و مافی بر اثر یکدیگر برسیدند.

بالجمله چون دو ماه از عید نوروز سپری شد، حسام السّلطنه نخست بفرمود ترکمانانی که در شهر مشهد بودند گرفته، بند بر نهادند تا به سرخس کس خیر باز ندهد.

آن گاه از شهر مشهد خیمه بیرون زد و لشکر کوچ داده و از دهنه مزدوران راه برگرفت و این راهی به نهایت صعب است و از کوه مزدوران تا اراضی شوریق که 4 فرسنگ است موردی و مشربی به دست نشود. و هم در شوریق جز آبی شور نیست.

مع القصه حسام السّلطنه تا شوریق براند و در آنجا بنه و آغروق و احمال و ائقال را از قفا بداشت و 3 عراده توپ و جماعتی از لشکر را به جای گذاشت تا حراست بنه و آغروق کرده، از دنبال کوچ دهند و 5500 تن سواره و پیاده از لشکرگاه گزیده کرد و از شوریق تا به سرخس که 15 فرسنگ مسافت بود، ایلغارکنان راه برگرفت و 6 فرسنگ راه را شبانه برید. آن گاه که روز بر آمد و آفتاب بتافت لشکریان را سورت گرمی با حورا و حرارت حرکت هم دست شده بسیار کس از پای درآورد؛ چنانکه از شدت عطش به روی درافتادند. شاهزاده بفرمود ایشان را بر بارگیرها حمل داده برانند و معدودی از سربازان که در کنار گز و خار بیابان از رنج و خستگی پناه جسته بودند، بعد از عبور لشکر به دست ترکمانان اسیر و مقتول شدند.

بالجمله حسام السّلطنه با این تعب و زحمت طی مسافت کرده نماز دیگر به دو فرسنگی سرخس فرود شد و در زمان لشکر سیراب شده، از رنج عطش برآسودند و جماعتی از سواران برنشستند و هم در آن روز 100 تن زن و مرد از مردم سرخس در حومه بلده اسیر کرده به لشکرگاه آوردند و سواران خراسانی که از پست

و بلند آن اراضی آگهی داشتند بتاختند و 1000 نفر شتر براندند. و روز دیگر به اتفاق سوار تیموری و سرحدی تا ارض شیر تپه که دو منزل از آن سوی سرخس است ایلغار کردند و 100000 گوسفند تا مزدوران و آق دربند براندند و هرکس بهره و نصیبه خویش برگرفت و چون از این نهب و غارت هول و هربی بزرگ در خاطر ترکمانان افتاد، حسام السلطنه بفرمود تا لشکر برنشسته طریق سرخس پیش داشتند و چون با قلعه سرخس يك تیر پرتاب بیش نماند ترکمانان پیاده و سواره گروه گروه از شهر بیرون تاختند و لختی به مبارزت پرداخته سودی نبردند، ناچار مراجعت نموده متحصن شدند و شاهزاده در ظاهر سرخس اوتراق کرده 14 روز ایشان را حصار داد.

در این وقت مکشوف افتاد که محمد امین خان فرمانگزار خوارزم با سپاهی رزمجوی سفر مرو کرده و هرگز از اعانت مردم سرخس دست باز نخواهد داشت. و از این سوی بزرگان سرخس نیز به حضرت شاهزاده آمده، اظهار عقیدت و انقیاد کردند و بر ذمت نهادند که هرگز پیرامون عصیان نگردند و در اراضی خراسان دست به نهب و غارت نگشایند. لاجرم حسام السلطنه از دوراندیشی و اقتضای وقت طریق مراجعت پیش داشت و تا منزل پس کمر باز پس آمد و در آنجا اوتراق فرموده، بزرگان سرخس نیز ملازمت رکاب داشتند؛ لکن از توقف شاهزاده در پس کمر بیمناک شدند که مبادا دیگر باره آهنگ سرخس کند. پس کس به مرو فرستاده از خان خیوق طلب مدد کردند و او 2000 سوار به مدد ایشان گسیل داشت و سواران او تا نزدیک به لشکرگاه حسام السلطنه آمده کمین نهادند.

از قضا سواران مافی که طلایه لشکر بودند با ایشان باز خوردند و رزم بیبوستند، زمانی دراز برنیامد که سواران مافی شکسته شدند و خبر هزیمت ایشان به لشکرگاه رسید. حسام السلطنه گروهی از سواران را به مدد ایشان بیرون فرستاد؛

لیکن چندان که شتافتند گرد سوار ترکمانان را نیافتند. و از این واقعه سپاه خوارزم و لشکر سرخس را قوتی بدست شد چنانکه هم دست و هم پشت، همه روزه در اطراف لشکرگاه تاختن می کردند و گاه گاه لشکریان را اسیر می گرفتند.

حسام السّلطنه ناچار از آنجا کوچ داده تا اراضی مشهد مقدس براند و در کال یاقوتی لشکرگاه کرده؛ و از آن سوی خان خوارزم تا یک منزلی سرخس کوچ بر کوچ برفت و در آنجا با مردم سرخس برای نهب و غارت محال مشهد مواضع نهاد و 5000 سوار از مردم خوارزم و مرو و مردم سرخس گزیده ساخت و فرمان داد، به اراضی تربت تاختن برده 2 قلعه محکم مفتوح ساختند. و زن و مرد را اسیر گرفته با اموال و ائقال ببردند.

از این طرف چون خبر ورود ترکمانان در محال مشهد گوشزد حسام السّلطنه شد، سام خان ایلخانی و عباسقلی خان میرپنج را با فوج تربتی و ترشیزی و 2000 سوار و 6 عراده توپ بیرون فرستاد؛ و ایشان از کال یاقوتی تا کوهستان هرات 2 روزه ایلغارکنان برفتند، وقتی برسیدند که ترکمانان با اسیران و اموال از راه کوهستان و غوریان به جانب سرخس می شتافتند و لشکریان از گرد راه اسب بزدند و سر راه بر ترکمانان تنگ بیستند.

لختی از هر دو سوی کار به مقاتلت برفت.

ناگاه ترکمانان گرد توپ و سرباز را بدیدند که هم اکنون از راه در می رسند از برای ایشان دیگر قوت درنگ نماند و پشت با جنگ داده روی به فرار نهادند و دست از اموال و اسیران بازداشتند؛ اما لشکریان بدین قدر قناعت نکردند و از دنبال ایشان برفتند و از آن جماعت 300 تن اسیر و 400 سر اسب بگرفتند و اسیران ترکمان را برداشته به لشکرگاه آمدند. بر زیادت از این، جماعتی از ترکمانان که هنگام هزیمت اسب رونده نداشتند در شعاب جبال در میان درختستانها پنهان شدند؛ و هفته [ای] بیش یا کم مردم تربت و اهالی سرجام به میان درختستانها رفته یک یک و دو دو اسب و مرد گرفته به مراجع

خویش باز می شدند.

بعد از این فتح، خان خوارزم به جانب خیوق کوچ داد و مردم سرخس را دهشتی عظیم بگرفت چنانکه يك باره از آن بلده بیرون شده 15 فرسنگ برانندند و در شوره کال رحل اقامت انداختند و از آنجا بسیار کس از در ضراعت به شفاعت برانگیختند و خواستار شدند که شاهزاده از قبل خویش حاکمی بر ایشان بگمارد و ایشان را در شمار رعیت خویش بدارد.

حسام السّ لطنه پوزش ایشان را پذیرفتار شد و عباسقلی خان در چیزی را به حکومت آن جماعت فرستاد. بعد از رسیدن عباسقلی خان به شوره کال، مردم سرخس آسوده خاطر شدند و يك نیمه باز سرخس مراجعت کردند و نیم دیگر در شوره کال خط رحال دادند و عباسقلی خان نیز مدت 3 ماه در شوره کال، رتق وفتق امور آن جماعت را بر ذمت داشت.

ترکمانان از آن نفاق که در جبلت دارند با عباسقلی خان از در صدق و صفا نبودند.

لاجرم، آن گاه که حسام السّ لطنه مراجعت به مشهد مقدس نمود، با امیر احمد خان - جمشیدی که از قبل خان خیوق در میان قبایل روز می گذاشت در نهانی مواضعه کردند که سر به طغیان برآوردند و عباسقلی خان را دستگیر سازند. عباسقلی خان به فحوص و فراست، اندیشه ایشان را باز دانست و صبحگاهی به دست آویز شکار کردن و نخجیر افکندن برنشست و از میان قبیله بیرون تاخت و تا مشهد مقدس عنان باز نکشید. از پس او مردم سرخس سر به شوریدگی برافراشتند و هرگاه توانستند دست از نهب و غارت مردم مشهد باز نداشتند.

مأمور شدن چراغعلی خان زنگنه به نیابت حکومت اصفهان

و هم در این سال غلامحسین خان سپهدار که حکومت اصفهان داشت، حاضر درگاه گشت و بر حسب فرمان چراغعلی خان زنگنه قوللر آقاسی مأمور به نظم اصفهان گشت. و چون ایّامی چند منقضی شد به نشان نیابت حکومت اصفهان فرمان یافت و بعد از نظم آن بلده، بعضی از اشرار را که از عوانان سپهدار فرار جسته بودند دستگیر ساخته، با کنده و زنجیر گسیل دار الخلافه داشت. و همچنان کریم

اروجنی را که مردی راهزن بود و در اروجن حصنی حصین و معقلی متین داشت مطمئن خاطر ساخته، حاضر مجلس نمود، پس مأخوذ داشته بند برنهاد. آن گاه محمد رضا خان نایب چارمحال را حکم داد تا با 1000 تن تفنگچی قلعه او را حصار داد و مردم اروجن که هیچ وقت از شر او ایمن نبودند نیز مدد کردند تا به غلبه قلعه او را فروگرفتند و در میانه چندکس مجروح و مطروح افتاد.

بالجمله بعد از فتح قلعه، اعوان و عشیرت او را به تمامت مأخوذ داشته با کنده و زنجیر به اصفهان آوردند و در زندان کردند. بعد از عبور شاهنشاه منصور به اصفهان چنانکه مذکور خواهد شد، به کیفر اعمال ایشان پرداخت و مردم آن اراضی را از زحمت آن جماعت آسوده ساخت؛ و دیگر آقا محمد گندمانی و علی میرزا خان فریدنی که از تعدی و راهزنی خودداری نمی توانستند، دفع ایشان بر چراغعلی خان واجب گشت. پس ابو القاسم خان سرهنگ فوج دماوندی را با سربازان او و نجفقلی سلطان را با 3 عراده توپ برداشته تا نجف آباد براند؛ و از آنجا خطی به آقا محمد گندمانی نوشت که تفنگچی خود را برداشته با ما پیوسته شو و خود به استعجال تا چارمحال برفت و در آنجا آقا محمد گندمانی با پسر خود جعفر قلی و 20 تن از خویشاوندان او حاضر شدند. لکن از دور و نزدیک نگران خویشتن همی بودند. چراغعلی خان ایشان را مطمئن خاطر ساخت و بعد از اطمینان فرصتی بدست کرده آن جماعت را به تمامت بگرفت و با کنده و زنجیر به اصفهان فرستاد و خود به جانب فریدن کوچ داد.

علی میرزا خان چون رسیدن او را اصغا نمود به حراست خویش پرداخت و در قلعه خود متحصن گشت. چراغعلی خان بدو نوشت که اگر تو را از من دهشتی است، نخستین پسر خود را به نزد من فرست تا خاطر او را از وحشت بیرون کنم. علی میرزا خان بر حسب حکم پسر را بدو فرستاد و چراغعلی خان او را خلعتی کرده، مراجعت داد؛ و پیام کرد که من فردا شب بی آنکه سپاهی و لشکری با خود کوچ دهم، میهمان علی -

میرزا خان خواهم شد. و روز دیگر با 40 سوار به قلعه او رفت و او مهمان پذیر گشت.

بعد از ورود به قلعه از در مهربانی و حفاوت بیرون شد و گفت اگر خواهی نام تو در نزد کارداران دولت زشت نباشد، برج و باره این قلعه را پست کن تا نگویند سر به طغیان و عصیان داری. علی میرزا خان مردم خود را برانگیخت تا برج و باره را خراب کردند، آنگاه در میان او و برادران او فتنه برانگیخت تا در سر میراث پدر با هم از در مخاصمت بیرون شدند، چون خویش و پیوند علی میرزا خان گزند او را میان بستند و او را نیز قلعه و معقلی نماند، چراغعلی خان دست یافت و حکم داد تا او را و پسرش را گرفته بند بر نهادند و به اصفهان فرستادند.

و دیگر در ایام حکومت او در اصفهان چنان افتاد که جماعتی از پیروان میرزا علی - محمد باب با هم انجمن کردند و 12 تن از میان خود اختیار کرده، نام ائمه اثنا عشریه را بر ایشان نهادند و تصمیم عزم دادند که وقتی برشورند و فتنه برانگیزند.

چراغعلی خان آگاه شد و ناگاه گروهی بر آن جماعت تاخته ایشان را دستگیر نمود و علمای بلد را حاضر ساخت تا با ایشان سخن در انداختند و هیچ فتوری در عقاید ایشان نتوانستند کرد، لاجرم فتوی بر قتل آن جماعت راندند و عوانان دیوان ایشان را در میدان نقش [جهان] اصفهان برده، مقتول ساختند.

و دیگر زین العابدین رئیس مهیار از شهدی علی که حب ریاست مهیار داشت، بیمناک شد که مبادا دیوانیان خدمت مهیار را با او تفویض دارند. پس مشهد [ی] علی را به خانه خویش دعوت کرده، او را خپه کرد. آن گاه سرش برگرفت و تنش را با خاک سپرد.

چون چراغعلی خان این معنی را مکشوف داشت، زین العابدین را به دست پسران شهدی علی سپرد تا به کیفر پدر خون او را هدر کنند. پسران را آن قوت و غلظت در طبع نبود که قاتل پدر را بتوانند کشت، لاجرم دختر شهدی علی و زن او پیش تاخته، نخست زین العابدین را با طناب خپه کردند آنگاه سرش را بریدند و تنش را با خاک راه افکندند.

و دیگر در ایام نیابت خویش بر حسب فرمان شاهنشاه ایران در جنب عمارت هفت دست اصفهان بنیان خانه [ای] رفیع و وسیع کرد و آنرا بر زاینده رود اشراف داد و همچنان پل خواجورا که نزدیک انهدام و انمحاء بود عمارت کرد.

سفارت رضا قلی خان لاله باشی به خوارزم

و هم در این سال رضا قلی خان ناظم مدرسه دار الفنون که در فنون نظم و نثر بلاغتی به کمال داشت مأمور به سفارت خوارزم گشت و بر حسب فرمان شاهنشاه ایران سه شنبه پنجم شهر جمادی الاخره از دار الخلافه طهران بیرون شده، راه برگرفت و اتانیاز محرم فرستاده والی خوارزم که از پیش ذکر او رفت با وی همراه گشت.

بالجمله رضا قلی خان صعّب و سهل مسالك را در نوشته بیست و چهارم جمادی الاخره وارد استرآباد شد؛ و پس از 16 روز اقامت طبل رحیل بزد و به اتفاق قرا خان آتابای ترکمان و چند تن سوار دیگر از قبیله یموت که دلیل راه توانستند بود، راه برداشت و از لب رود گرگان آب و آذوقه 20 منزل راه را که همه بیابان بی گیاه و میاه بود، حمل داده، دهم شهر رجب کوچ داد و سلخ رجب نشان آبادی خوارزم دیدار گشت. اتانیاز محرم لختی از پیش براند و در قراقلاع منزل بساخت و به کار میزبانی پرداخت.

اما از آن سوی چون محمد امین خان والی خوارزم هفته قبل از ورود رضا قلی خان سفر مرو کرد و از رسیدن سفیر ایران آگهی داشت، در تکریم مقدم و تعیین منزل و تقدیم پذیره او فرمان کرده بود. لاجرم یوسف آقا سرکرده سواران قزلباش در غره شعبان به استقبال رضا قلی خان در قراقلاع برسید و از آنجا به اتفاق طریق خیوق سپرده؛ روز دیگر در ظاهر آن بلده درآمدند. و به صوابدید یعقوب بن یوسف وزیر خان خیوق که مهتر آقا لقب دارد، رضا قلی خان را در باغ و عمارت محمد رحیم خان فرود آوردند و ملا مختار - هراتی مهماندار او گشت.

و هم در این وقت از قبل خان خوقند، خدایار خان به سفارت خیوق برسید و چون والی خوارزم سفر مرو کرده بود او نیز مانند رضا قلی خان اقامت خیوق اختیار کرد و از طرف دیگر چنان افتاد که نور مهدی سفیر امیر نصر الله امیر بخارا که

به سفارت روم رفته بود و از سلطان روم انقیه دانی مرصع به جواهر ثمین به امیر بخارا می برد به دست غلامان والی خوارزم اسیر شد او را نیز به خیوق آورده بازداشتند. اگرچه نسب محمد امین خان و امیر نصر الله هر دو به اوزبک خان منتهی می شود؛ لکن در میان ایشان کار به مقاتلت و مبارزت می رود و هر یک، آن دیگر را تات همی خواند، چنانکه خان خوارزم رعیت خود را بخاری نام نهاده، کنایت از اینکه این قوم بخاری، فرمان بردار منند.

مع القصة رضا قلی خان متوقف خیوق گشت و اسیران ایران در آن بلده بسیار بودند و حسن خوشانی که 4 سال اسیر بود و صید محمود توره او را به غلامی داشت و نام خود را پرویز میرزا نهاده خویشان را پسر شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه می خواند، رضا قلی خان چون این حدیث بشنید برای حفظ حشمت دولت پرده او را چاک زد و کذب او را از پرده بیرون انداخت.

بالجملة چون مقرر است که در روز هر عید تمامت اسیران را رخصت دهند تا به شهر خیوق درآمده، یکدیگر را دیدار کنند و اگر پدری و برادری دارند دربانند. چون روز عید صیام پیش آمد و اسیران به شهر درآمدند و از ورود سفیر دولت ایران آگهی یافتند، بسیار کس به نزدیک رضا قلی خان شتافتند و از تعب و زحمت اسیری بنالیدند، چنان شد که بیم آن می رفت که اسیران بر مردم خیوق بشورند. چه ایشان به عدد و عدت، فرود تراز مرد خیوق نباشند. ملا- مختار صورت این حال را مکتوب کرده به خان خیوق فرستاد و از جانب دیگر مسموع داشت که محمد ولی خان دولوی قاجار و جعفر قلی خان میر پنج قراجه داغی به جانب گرگان سفر کرده اند و این حدیث خان خیوق را آشفته خاطر کرد.

لا- جرم بی توانی طریق مراجعت گرفته، روز دهم شوال وارد خیوق گشت. و روز ورود اسب خود را به کردار سلاطین زیور کرد و چون پادشاهان ایران تاج زر به سر برزد و عاقبت به کیفر این جسارت، لشکریان آن سر را با تاج زر به دار الخلافه حمل داده، در قدم ملک الملوک عجم انداختند، چنانکه در جای خود مذکور می شود.

بالجمله روزی چند رضا قلی خان را با اتانیاز محرم طلب نمود و از هر در سخن کرده، و از عدت سپاه ایران پرسیدن گرفت. رضا قلی خان گفت: اینک 120000 پیاده نظام و 100000 سوار و 1200 عراده توپ جنگ را ساخته و پرداخته است و همواره 12000 تن سرباز در میدان پیش سرای سلطانی به نظام است. و هر سه ماه این جماعت را به مساکن خویش رخصت مراجعت دهند و بدین شماره از لشکریان به جای ایشان برگمارند. و همچنان در معضلات بلدان ایران قراولخانه ها بنیان کرده اند که همیشه گروهی از سربازان در هر یک اقامت کرده نگران باشند تا در هیچ شهری 2 تن با هم به مناقشه و مناظره نتواند سخن کرد تا به مکاوحت و مناطحت چه رسد و همچنان از ملکات شاهنشاه ایران و معارف آن حضرت لختی براند.

در این وقت خان خوارزم گفت: من اتانیاز محرم را از در صدق و صفا به حضرت شاهنشاه رسول فرستادم و از آن سوی نیز تو بدین جانب به سفارت رسیده [ای] و با این همه لشکر ایران به گرگان تاختن و از طرفی جنگ سرخس ساختن، بیرون طریق مهر و حفاظت بود.

رضا قلی خان گفت: مردم خوارزم با اینکه شیمت مسلمانی دارند، با مسلمانان طریق مخاصمت سپارند. همانا در هر بلدی مؤمن و کافر به ایمنی زیستن کند و در شهر شما مسلمانان را اسیر گیرند.

خان خوارزم در پاسخ گفت: مردم ایران ابو بکر و عمر را که ما خلیفه رسول خدای دانیم سب کنند و دشنام گویند، لاجرم علمای ما ایشان را کافران دانسته اند و بر اسر و قتل ایشان فتوی رانده اند.

رضا قلی خان گفت: این لعن و سب در روزگار سلاطین صفویه بود، اکنون اگر نادانی چنین سخن کند شاهنشاه ایرانش کیفر فرماید و علمای ایران نیز ردّ و منع چنین کس را واجب شمارند با این همه بعید باشد که مردم خوارزم مسلمانان را اسیر گرفته به معرض بیع و شری در آورند. اکنون اگر شاهنشاه ایران را از خود شاد خاطر خواهی هیچ هدیه بزرگتر از آن نیست که اسیران را به آن حضرت گسیل سازی.

محمد امین خان گفت: انجام این امر در قوت بازوی من نیست چه مردم خوارزم این اسیران را با زر خریده اند، آزادی ایشان مردم خوارزم را زیانی بزرگ باشد. اگر من بدین کار فرمان کنم عجب نیست که عصیان ورزند و فتنه آغازند.

بالجمله سخن را به پای آورد و رضا قلی خان باز جای شد پس از روزی چند او را تشریفی کرد و مبلغی زر بفرستاد و جواب منشور شاهنشاه ایران را نیز باز داد. لاجرم رضا قلی خان روز پنجشنبه شانزدهم ذیقعدة طریق مراجعت برداشت و بیست و پنجم از ارگنج کهنه بیرون شده به غاتقر آمده و ملا مختار را که همچنان به میزبانی او می آمد از آنجا مراجعت داد و راه بیابان پیش داشت.

چون به منزل قویمت آتا رسید مکشوف افتاد که قبایل یموت با محمد ولی خان بیگلربیگی استرآباد ساز مقاتلت و مبارزت طراز داده اند و 1000 نفر شتر یموت را جماعت کولان پیش رانده و 20000 سر گوسفند ایشان را مردم بیگلربیگی برده اند، لاجرم مسالك ترجمه مهالك گشت و معابر تذکره مقابر شد و رضا قلی خان ناچار تا منزل کسک منار و مشهد مصریان برفت. و چون از آنجا بیرون شد، در عرض راه جماعتی از ترکمانان بر ایشان تاختند و بعضی از بنه و آغروق منهوب ساختند. مردم رضا قلی خان و ملازمان محمد شریف بای فرستاده خان خیوق و جماعتی از مردم قافله به مدافعت برخاسته خویشنداری همی کردند؛ و آن شب را به پای آوردند.

در این وقت قاضی یموت که اصغای این قصه کرده بود برسید؛ و صورت حال ایشان را معاینه کرد و کس به نزدیک خواهر قرا خان که ضجیع نقد علی خان یموت بود فرستاد و او را آگهی داد. با اینکه این هنگام قرا خان به دست بیگلربیگی محبوس بود، خواهر او دست از حمایت و رعایت فرستاده شاهنشاه ایران باز نداشت و گروهی از سواران یموت را مأمور داشت تا ایشان را از زحمت راهزنان رهائی داده، به خانه

روز دیگر رضا قلی خان، میرزا علینقی طیب فوج افشار را که از اسیری خیوق رها ساخته با خود آورده بود به نزدیک محمد ولی خان بیگلربیگی فرستاد و او را از کار خویش آگهی داد. بیگلربیگی، قلی خان و قلیج خان را مأمور ساخت تا ایشان را کوچ دادند و بعضی از خوانین آتابای و آق قلعه تا قریب گرگان با ایشان مرافقت کردند.

بالجمله رضا قلی خان به اتفاق محمد شریف بای و صید احمد نقیب خواجه بخارانی عم زاده امیر بخارا و صید میران شاه قندهاری و خواجه رحمة الله خوقندی و چند تن از اسیران را که با خود کوچ داده بودند، مانند حاجی زمان و حاجی محمد و اسمعیل بیگ و فتح الله و عبد الله از بند گرگان طی مسافت کرده به استرآباد درآمدند و از آنجا راه برگرفته هیجدهم شهر محرم [1268 ه. / 1852 م] وارد دار الخلافه گشتند.

کارداران دولت محمد شریف بای رسول خوارزم را به اتفاق صید احمد خواجه منزل و میزبان مقرر کردند و بعد از چند روز رضا قلی خان به اتفاق محمد شریف بای تقبیل سده سلطنت کرد و بعضی اشیاء که خان خوارزم انفاذ حضرت داشته بود، فرستاده او پیش گذرانید. و بعد از روزی چند کارداران دولت جواب مکتوب او را منشور کرده باز دادند و او را گسیل ساختند. و نیز صید احمد نقیب خواجه پیشکشی پیش داشته تشریف یافت و رخصت حاصل نموده به جانب مکه معظمه شتافت.

بنیان سد گرگان به فرمان شاهنشاه ایران

هم در این سال محمد ولی خان حاکم استرآباد بر حسب فرمان شاهنشاه بند گرگان را بنیان نهاد و چند ماه، روزی 1000 مرد مزدور به کار بداشت تا روز بیست و ششم شهر شوال آن بنیان را به پایان برده سدی سدید برکشید و خود با 3000 تن سواره و پیاده در کنار قلعه سلطان آباد که هم به امر پادشاه بنا کرده بود لشکرگاه کرد و ترکمانان لشکر بر آورده از 21 شهر ذیقعه اطراف لشکرگاه را فروگرفتند و رزمهای صعب دادند و در همه شکسته شدند و از کنار لشکرگاه

در این وقت چون علوفه و آذوقه در لشکرگاه اندک بود، جعفر قلی خان میرپنج با جماعتی از لشکریان به جانب آق قلعه کوچ داد. ترکمانان چون این بدانستند بر سر راه او آمده از بامداد تا زوال آفتاب به کشتش و کوشش مشغول بودند، از پس آنکه 200 مرد و اسب از ترکمانان تباه شد، آن گاه طریق فرار برداشتند و دیگر باره لشکری بزرگ انجمن کرده در غره ذیحجه [1267 هـ / 1851 م] بر سر لشکرگاه آمدند و نخستین به سنگر سپاه بالا یورش بردند، مردم سنگر پای سخت کرده مردانه بکوشیدند و جماعتی از لشکرگاه نیز به مدد رسید و 9 تن از بزرگان ترکمان در این گیرودار گرفتار شد [ند] و دیگر مردم، طریق فرار گرفتند و لشکر از قفای هزیمتیان تاختن کرده، اسب و اسیر فراوان دستگیر ساختند.

و از پس این واقعه روز نهم ذیحجه محمّد ولی خان و جعفر قلی خان انبوهی از لشکر و 2 عراده توپ برداشته از دنبال قبایل ترکمانان بشتافتند و کربت دیگر آن جماعت ناچار شده به جنگ درآمدند؛ و در آن جنگ يك تن از بزرگان آن قوم که ذو النون نام داشت مقتول گشت. ترکمانان چون این بدیدند بنه و آغروق بگذاشته هزیمت شدند و از بنگاه ایشان غلاّت و حبوبات فراوان به دست لشکریان افتاد. آن گاه محمّد ولی خان مراجعت نمود [ه] و در کنار نهر گرگان در برابر مساکن طایفه یموت در چند جای برجهای محکم برآورده، جمعی از قراولان را برگماشت تا اگر از مردم یموت به جانب استرآباد آهنگ کنند، هدف گلوله تفنگ شوند.

وزارت دول خارجه

و هم در این سال در 19 شهر رمضان میرزا محمّد علی خان نایب اول وزیر دول خارجه منصب وزارت دول خارجه یافت و شاهزاده احمد میرزا حاکم گلپایگان و خوانسار گشت.

سرکوبی طغیان امام ویردی خان نیشابوری

و هم در این سال امام ویردی خان نیشابوری به پشتوانی قلعه حسین آباد و

قلعه تورزنده جان که دو قلعه متین و حصن حصین است آغاز طغیان و عصیان نهاد. الله قلی خان حاکم نیشابور سرباز خلیج را که حارس ارک آن بلده بودند، مأمور کرد تا برفتند و قلعه های ایشان را فروگرفتند و 4 پسر امام ویردی خان را دست به گردن بسته به نیشابور آوردند.

حراست قافله زایران

و دیگر چنان افتاد که جماعتی از زایران از مشهد مقدس مراجعت کرده به جانب عراق سفر می کردند، در عرض راه 70 سوار ترکمان بر ایشان تاختن کردند، محمد باقر بیگ شاهیسون غلام چاپار که در میان زوار بود، اسب خود را جنبش داده به یک سوی شد و از آنجا یک تنه به جانب سواران حمله افکند و از گرد راه سرکرده سواران ترکمان را به زخم گلوله تفنگ از اسب درانداخت. ترکمانان چون کرفور او را نگریستند رزم او را مقرون به صواب نداشتند و دانستند چند کس به دست این سوار مقتول خواهد شد تا عاقبت فتح که را باشد. لاجرم دست از قافله بازداشته لختی بازپس شدند.

از قضا 2 تن از زایرین که وامانده قافله بودند از قفای کاروانیان می آمدند، ترکمانان بدان شدند که هر 2 تن را اسیر گیرند و به جانب ایشان شتاب گرفتند و محمد باقر بیگ نیز این بدید و اسب برجهاند و چون راه نزدیک کرد تفنگی به سوی ترکمانان گشاد داد تا سواران لختی بهم برآمدند و محمد باقر بیگ را فرصتی بدست شده، یک تن از زایران را ردیف خویش ساخته، به کنار کاروان رسانید و هم بی توانی عنان برتافت و ویله کنان بر روی سواران ترکمان درآمده، تفنگی دیگر بگشاد و آن یک زایر را نیز برگرفته به میان قافله آورد و آن جماعت را بی آسیب به منزل رسانید.

لشکر فرستادن طهماسب میرزای مؤید الدوله به حکم اولیای دولت به نظم بلوچستان

و هم در این سال جمعی از زوار که از کرمان به مشهد مقدس می شدند، در عرض راه گروهی از بلوچ، بدیشان کمین گشادند، حاجی بیگ نخعی که بر حسب فرمان شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله حارس زوار بود با تفنگچیان خود به جنگ درآمد و مدت 6 ساعت بازار مقاتلت و مبارزت رواج داشت در میانه 30 تن از

جماعت بلوچ 9 تن از تفنگچیان و 2 تن از زایرین مقتول گشت. در پایان امر مردم بلوچ شکسته شدند و زایرین به سلامت عبور کردند.

از پس آن مؤید الدوله خاطر به نظم بلوچستان نهاد و احمد میرزا را به سفر بمپور و قلعه سرباز و حصن نسکن مأمور داشت و امیر اولیا خان چانپی و امیر احمد خان لاشاری که هم به استمالت احمد میرزا حاضر خدمت بودند و از بلوچستان به نزد مؤید الدوله سفر کردند، هم با او کوچ دادند؛ و از لشکریان جعفر قلی خان سرهنگ با سرباز خدابندلو و کریم خان سلطان برادر جعفر قلی خان و عبد الله بیگ یاور و محمد تقی خان بمی و محمد تقی خان سرکرده سوار کرمان و سید علی خان و شاه پسند خان و سالار مهدی خان و جمعی از بزرگان بلوچ ملازم رکاب احمد میرزا شدند و او کوچ بر کوچ تا بمپور براند و از آنجا به جانب اراضی سرباز طی طریق کرده، در یک فرسنگی نسکن فرود شد؛ و مکنون خاطر داشت که امیر درّا خان [را] که در قلعه سرباز جای دارد و طریق نافرمانی می سپارد دستگیر سازد.

در این وقت امیر دل مراد که در نهانی با امیر درّا خان موافقت داشت، از قلعه نسکن به استقبال آمد و مورد الطاف احمد میرزا گردید؛ و چون رخصت مراجعت به قلعه نمود طریق مخالفت گرفت و به اعداد جنگ و گشادن تفنگ و حراست قلعه پرداخت.

احمد میرزا چون ابن بدید کریم خان سلطان را به اتفاق محمد تقی خان و گروهی از لشکر مأمور ساخت تا به قوت یورش قلعه نسکن را فروگرفتند و امیر دل مراد را با 20 تن از مردم او دستگیر نمودند و قلعه را با خاک پست کردند و جماعتی از قلعه‌گیان فرار کرده به هر جانب پراکنده شدند.

بعد از فتح قلعه نسکن، احمد میرزا به سوی قلعه سرباز کوچ داد، و 3 روز در کنار قلعه نشیمن کرد و همی خواست تا به دست رسل و رسایل مردم قلعه را مطیع فرمان کند.

چندانکه در این کار رنج برد مفید نیفتاد. لاجرم روز چهارم حکم به یورش داد. توپچیان دهان توپ بگشادند و سرباز خدابندلو و لشکر بمی و نرماشیری و سیستانی و سالفی و بلوچ را فرمان کرد تا اطراف قلعه را فروگرفتند و

آن قلعه در فراز کوهی واقع بود و 3 دیوار از پس یکدیگر داشت و ابواب قلعه را استوار بسته، از پس هر در سنگ و لای انباشته بودند. لشکریان بدان ننگریستند و از چارسوی صعود کردند و بهر در رسیدند به آلات حدید کندن گرفتند و قلعگیان نیز بگشادن تنگ و شمخال مشغول بودند. و سربازان با این همه پای سخت کرده از 2 دروازه عبور کردند؛ و چون به دروازه سیّم رسیدند، امیر درّا خان را دیگر تاب درنگ نماند آتش به ارك در زد و خود را با يك تن از مردم خویش از باره به زیر انداخته فرار کرد و قلعه سرباز به دست سربازان مفتوح شد.

از پس آن مؤید الدوله سفر بم و نرماشیر پیش داشت و بزرگان بلوچ مانند محمد تقی خان ضابط بمپور و شه دوست خان سرکرده بامدی و اعظم خان ضابط قنوج و سیف الدین خان ضابط نکس و رشید خان ضابط سرحد و سالار مهدی خان ضابط پشته و تسوج به حضرت او شتافته سر اطاعت و انقیاد پیش داشتند و عطیت و خلعت یافتند. از پس این وقایع عبد الله خان صارم الدوله که ملازم خدمت مؤید الدوله بود بر حسب فرمان مراجعت به طهران نمود و از شاهنشاه ایران مورد الطاف و اشفاق گشته، فوج خدابندلو نیز به تحت فرمان او درآمد.

لشکر فرستادن فیروز میرزای نصره الدوله به نظم اراضی لار

هم در این سال جماعتی از مردم لار آغاز سفاهت کردند؛ و در قلعه بهده که در قلّه جبلی بنیان شده که 600 ذراع ارتفاع دارد، متحصّن شدند. فیروز میرزای نصره الدوله که این هنگام حکومت فارس داشت، جمعی از لشکریان را برگماشت تا بدان جا شده، ایشان را حصار دادند و با این که در میان لشکر علف و آذوقه چنان تنگیاب بود که مردم از بیخ گیاه قوت می کردند، پای مصابرت استوار نمودند.

بالجمله روز 27 ربیع الثانی فوج سیلاخوری به قوت یورش قلعه را مفتوح داشتند؛ و قلعگیان را کیفر کردند. و از پس آن قلعه شهر یاری را مسخر داشته با خاک پست کردند.

آن گاه فیروز میرزا خود آهنگ گرمسیر فارس نمود؛

و فضل الله خان میرپنجه و جعفر قلی بیگ یاور اول توپخانه را با 3 عراده توپ و 500 تن سرباز و 3000 سوار از پیش بفرستاد و خود روز 18 ربیع الآخر [ه] با 3 عراده توپ و 200 تن سرباز و 400 سوار، از دنبال کوچ داده، قلعه سفید را مسخر داشت و کار آن اراضی را به نظام کرده مراجعت به شیراز فرمود.

تشکیل چاپارخانه

و هم در این سال فرمان رفت تا در همه منازل و مسالك ممالك محروسه که از آن پیش از بهر چاپاران منزلی لایق و باره بندی شایسته نبود، چاپارخانه ها بنیان کنند. از بهر آنکه ملازمان دولت بی کلفت خاطر در طی مسافت مسارعت توانند کرد و بر زیادت از این اگر مردم رعیت را کاری افتد و در انجام امر سرعت سیر لازم شود از چاپارخانه اسب به کری گیرند و با اسب چاپارخانه طی طریق نماید.

و همچنان در اصفهان قراولخانه ها بساختند و قراول چند بگماشتند تا آشفنگی شهر و پریشان کاریهای اشرا را دفع دهند.

سفر کردن شاهنشاه ایران در بعضی از بلاد عراق و شهر اصفهان و مراجعت به دار الخلافه طهران

چون در سنت سلطنت مقرر است که سلاطین نامدار از بهر آنکه ملازمان درگاه را بسیج سفر از دست نشود؛ و غلامان رکاب از اعداد کوچ دادن باز نمانند اگرچه واجب نباشد گاهی سفر اختیار نمایند. از این روی شاهنشاه ایران سفر اصفهان را تصمیم عزم داد و روز غره شهر رجب از دار الخلافه خیمه بیرون زد، و میرزا تقی خان که وزیر اعظم بود به اتفاق میرزا آقا خان اعتماد الدوله ملتزم رکاب گشت. و همچنان برادر کهنتر شاهنشاه، عباس میرزا و علیقلی میرزای وزیر مهد علیا والده شاهنشاه و شاهزاده محمد رضا میرزا و کیومرث میرزای ایلخانی قاجار و شاهزاده

بهمین میرزای بهاء الدوله و امام قلی میرزا و محسن میرزا و صاحبقران میرزا کوچ دادند.

و دیگر از اشراف چاکران، میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا شفیع صاحبدیوان و محمد حسن خان سردار و حسینعلی خان معیر الممالک و میرزا زین العابدین ملک الکتّاب و چند تن دیگر از مستوفیان راه برگرفتند.

و از لشکریان فضلعلی خان بیگلربیگی میرپنج و محمد خان بیگلربیگی میرپنج و فوج ناصریه و فوج گروس و الله ویردی خان سرهنگ با توپخانه و نصر الله خان با زنبورکخانه و دیگر ملازمان چند که واجب می نمود ملازم رکاب شدند.

و فرمان شد تا شاهزاده بهرام میرزا در دار الخلافه طهران فرمانگزار باشد و عزیز خان آجودان باشی به نظم بلده و حفظ ارك طهران قیام نماید و فضلعلی آقای سرتیپ باتوپچیان و توپخانه و علی خان سرهنگ با فوج چهارم تبریز و پاشا خان با افواج سمنانی و دامغانی و حیات قلی خان با فوج کردند و محمد حسن خان با فوج کلهر و مهدی خان با فوج خرقان و سلیمان خان افشار با فوج ساوجبلاغ و محمد حسن خان سرتیپ با فوج فراهان مأمور به توقف طهران آمدند. و فرمان شد که از صواب دید آجودان باشی بیرون نشوند.

بالجمله شاهنشاه کوچ داده منزل تا منزل قطع مسافت همی فرمود و روز 8 رجب وارد قزوین شد. علمای بلد و بزرگان شهر پذیره شدند. اسکندر میرزا حاکم قزوین به اتفاق میرزا موسی وزیر تقدیم خدمت کردند و معروض داشتند که از پیش سدّی در مسیل قزوین کرده بودند تا از طوفان سیلاب زیانی به شهر نرسد، آن سدّ امروز خراب و مطموس است و بیم آن است که اگر بارانی بزرگ برخیزد يك نیمه از این شهر دیگر باره به طوفان سیلاب بر باد رود.

شاهنشاه ایران فرمان کرد که آن سدّ را از روز نخست سدیدتر کنند و هر سیم و زری که به کار رود به جای منال دیوانی به حساب گیرند. و روز 18 رجب از قزوین بیرون شده از راه ساوه و سلطان آباد طریق بروجرد برگرفت و چون راه نزدیک

شد، جلال الدین میرزای پسر خانلر میرزای احتشام الدوله با جماعتی از علمای شهر و بزرگان بلد پذیره شدند و مورد التفات شاهانه آمدند و موکب منصور روز 11 شعبان به شهر درآمد.

اسکندر خان سردار قاجار دولو که حکومت کرمانشاهان داشت در بروجرد حاضر رکاب شد و از بهر رعیت کرمانشاهان و رعایت ایشان سخنی چند به قانون معروض داشت و شاهنشاه 12000 تومان از حمل رعیت کرمانشاهان سبک ساخت و 4000 تومان نیز منال دیوان مردم ملایر را تخفیف کرد؛ و نیز میرزا جعفر خان مشیر الدوله که به تحدید سرحد ایران و روم مأمور بود از راه برسید و به تقبیل سده سلطنت سرافراز گشت.

آنگاه مردم خوانسار حاضر شده از محمد باقر خان خوانساری و تعدی او دادخواه شدند و از ستم اشراری که با او متحد بودند بنالیدند. کارداران دولت جمعی از اعوانان را مأمور داشتند تا به خوانسار شده 5 تن از اشرار را مأخوذ داشته به بروجرد آورند تا بهره عقاب و نکال آمدند؛ و محمد باقر خان فرصتی به دست کرده، از میانه بیرون گریخت.

و از آن سوی خانلر میرزای احتشام الدوله که حکومت بروجرد و خوزستان و لرستان داشت، چون خبر ورود شاهنشاه را به بروجرد اصغا نمود، از خوزستان به قدم عجل و شتاب تا بروجرد شتافت و ملازم رکاب گشت و موکب پادشاهی روز 21 شعبان از بروجرد راه اصفهان پیش داشت و احتشام الدوله که تا خوانسار ملازم رکاب داشت، رخصت انصراف یافته مراجعت به بروجرد نمود.

چون خبر وصول شاهنشاه به اصفهان پراکنده شد، وزیر مختار انگلیس و روس از راه ساوه طریق اصفهان گرفتند و سفیر دولت عثمانی نیز 25 شعبان وارد اصفهان شد.

و شاهنشاه روز 15 رمضان راه به اصفهان نزدیک کرد. علما و اعیان آن بلده به استقبال پادشاه استعجال کردند و تقدیم خدمت نمودند و چراغعلی خان نایب الحکومه اصفهان نیکو خدمتی کرد و بعضی از اشرار

آن شهر را مأخوذ داشته به عوانان پادشاه سپرد تا کیفر گناه خویش معاینه کردند. شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله از کرمان وارد شده تقبیل سده سلطنت کرد و فیروز میرزای نصره الدوله حاکم فارس نیز 8 شوال از شیراز برسد.

بعد از نظم آن بلده روز پنجشنبه سلخ شوال شاهنشاه ایران از اصفهان بیرون شده از اراضی نطنز راه برید؛ و من بنده که بر حسب فرمان در این سفر متوقف کاشان بودم تا اراضی نطنز پذیره شدم و زمین خدمت ببوسیدم و به الطاف و اشفاق شاهانه سر مباحث برافراختم. علما و اعیان کاشان نیز تا یک منزل استقبال کردند و حاجی ملا محمد - نراقی که امروز اعلم علمای ایران است شاکر ملاطفت شاهنشاه گشت.

بالجمله روز 8 ذیقعه موبک منصور در قریه فین کاشان فرود شد؛ و مؤید الدوله را در کاشان تشریف کرده، رخصت مراجعت به کرمان فرمود.

در این وقت میرزا تقی خان امیر نظام در حضرت شاهنشاه به الحاح و ابرام اجازت یافته حکم داد تا میرزا علی پیشخدمت خاصه را سواری چند برداشتند به گروس بردند و در آنجا توقف فرمودند و این امر بر خاطر شهریار ناگوار افتاد، از این روی چون جناب میرزا آقا خان اعتماد الدوله صدارت کبری یافت چنانکه مذکور می شود، کس فرستاده او را مراجعت داد و در حضرت پادشاهی ملازمت فرمود.

و روز 14 ذیقعه از کاشان حرکت کرده به دار الامان قم سفر کرده و حکومت قم را به عباس میرزا تقویض فرمود و از آنجا راه تهران برگرفته، روز 8 ذیحجه وارد دار الخلافه گشت. ایلچیان روس و انگلیس و فرستادگان دولت عثمانی و رسولان فرمانگزاران دیگر امصار و بلدان و چاکرانی که مأمور به توقف دار الخلافه بودند چنانکه مذکور شد، با تمامت اعیان و اشراف بلد و عموم اهالی نظام و توپخانه و زنبورکخانه به قانون خویش پذیره شدند و از دیدار پادشاه شادخوار گشتند و هر یک تقدیم خدمتی کرده بودند، برخوردار نعمتی شد. میرزا سعید منشی رسایل خاصه ملقب به مؤتمن الملک گشت و میرزا مصطفی سررشته دار امیر نظام منصب

استیفا یافت و ملقب به امین الملک آمد و میرزا عنایت لشکرنویس، امین لشکر لقب یافت و حاجی علی خان فراشبازی فرمان یافت که عزل و نصب فراشبازی حکام ممالک محروسه از صلاح و صوابدید او بیرون نباشد.

ذکر وفات یار محمد خان افغان در هرات و حکومت صید محمد خان به حکم کارداران ایران

اشاره

یار محمد خان ظهیر الدوله که در مملکت هرات که از اراضی شرقی خراسان است حکومت داشت، در محال سبزوار مریض شد و پس از یک شبانه روز به درود جهان کرد.

مردم هرات پسر ارشد و اکبر او را که صید محمد خان نام داشت به حکومت خویش اختیار کردند و از دربار پادشاهی خواستار شدند که حکومت هرات با او تفویض شود.

صید محمد خان نیز میرزا بزرگ خان را با پیشکشی لایق روانه درگاه شاهنشاه داشت و مسئول مردم هرات را که در عریضه [ای] چند نگار کرده بودند مصحوب او کرد.

کارداران دولت اگرچه هنوز خوی و خلق او را سنجیده نداشتند و ندانسته بودند که رتق و فتق هرات را لایق است یا کار به تباهی خواهد کرد، با این همه ظهیر الدوله پدر او را حفظ حشمت بداشتند و حق خدمت بگذاشتند. پس شاهنشاه میرزا احمد خان ناظم دیوان خانه را از بهر تعزیت و تهنیت مأمور به سفر هرات فرمود و اسبی با لگام زر و زین زرین و کاردی مکمل به جواهر ثمین از بهر تشریف صید محمد خان بدو سپرد و ایالت هرات را منشور کرد و فرمان داد که بعد از ورود به هرات صید محمد خان را در مسند امارت استوار بدار و مردم هرات را از الطاف شاهانه ما در حق او برخوردار کن.

میرزا احمد خان روز 5 محرم [1268 ه. / 1852 م] از دار الخلافه راه برگرفت.

لشکر کشیدن کهندل خان والی قندهار بر سر هرات

اما از آن سوی جماعتی از مردم هرات از کردارهای نابهنجار صید محمد خان رنجیده خاطر شدند و در نهانی به جانب کهندل خان والی قندهار مکتوب کردند و او را به تسخیر هرات

دعوت نمودند. کهندل خان نیز دامان طلب و طمع بر میان استوار کرد و لشکر فراهم آورده به جانب هرات کوچ داد و اراضی فراه و سبزار را فروگرفت. چون این خبر در مشهد مقدس سمرگشت و قرار کارداران دولت ایران نیز بر این بود که هر وقت در خراسان شرقی که بلخ و هرات و قندهار و خوارزم است، فتنه [ای] حادث شود و حکام کابل و قندهار و هرات بخواهند با یکدیگر تعدی کنند، حکام خراسان و اگر نه کارداران دولت ایران از در زجر و منع برخیزند و ایشان را از حدّ خویش بیرون شدن نگذارند.

در این وقت که سلطان مراد میرزای حسام السّلطنه حکومت خراسان داشت، سام خان ایلخانی زعفرانلو را با 700 سوار به هرات فرستاد و عباسقلی خان میرپنج با 3 فوج خراسانی و 6 عراده توپ و 1000 سوار فرمان کرد که از مشهد مقدس کوچ دهد؛ و در 2 منزلی هرات اوتراق کند و سام خان ایلخانی را مطیع صلاح و صوابدید باشد.

اما از آن سوی ایلخانی به شهر هرات درآمد و کهندل خان بعد از فتح فراه و سبزار جمعی از تفنگچیان قندهار را به حراست آن اراضی بازداشته، خود با فوجی از لشکر جرّار تا 2 فرسنگی هرات براند و همه روزه با خراسانی و هراتی صف مقاتلت راست کرد و خاک رزمگاه را با خون مردان جنگ گلرنگ ساخت. ایلخانی چون این بدید به عباسقلی خان میرپنج مکتوبی کرد که يك منزل با هرات نزدیکتر باش و عباسقلی خان کوچ داده، به يك فرسنگی غوریان فرود شد.

کهندل خان چون این بشنید و معلوم داشت که کارداران ایران دست تصرف او را از هرات بازمی دارند و خلعت حکومت هرات را میرزا احمد خان خاص از بهر صید محمّد خان آورد، بی توانی از کنار هرات راه مراجعت گرفت و عریضه به حضرت دار الخلافه فرستاد که من از بندگی درگاه روی برننافته ام و خویشان را کهتر چاکری از حضرت اعلی به شمار آورده ام و چنان دانستم که این رکضت در تسخیر هرات بر رضای کارداران دولت است؛ اکنون که کار را دیگرگونه یافتم باز جای شتافتم.

از پس او عباسقلی خان میرپنج مراجعت به مشهد مقدس نمود و سام خان ایلخانی به اتفاق میرزا احمد خان چند ماه از اقامت هرات و اعانت صید محمد خان دست بازداشتند.

آن گاه صید محمد خان بی آنکه از حسینعلی خان معیر الممالک نقش زر و سیم گیرد، به نام شاهنشاه ایران مبلغی زر و سیم مسکوک داشته با چند حمل بسته بافته های کشمیر به صحبت گروهی از صنایع اعیان و جمعی از بزرگان هرات گسیل درگاه داشت؛ و ایشان هنگام بارعام در پیشگاه پادشاه بر صف شدند و عریضه صید محمد خان را راقم این حروف بین یدی الاعلی به عرض رسانیده از حسن طلاق لسان و ذلاقت بیان مورد تحسین و تشریف شدم.

ساطع شدن نور از گنبد مطهر حضرت معصومه (س)

و هم در این سال روز اول ماه رجب در دار الامان قم نوری از گنبد مطهر بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام ساطع شد و با تابش نور خورشید پدیدار و آشکار بود و چندانکه چشم قوت دیدار داشت صعود آن را به جانب آسمان نگران بود و مدت يك ساعت؛ بلکه بر زیادت زن و مرد و صغیر و کبیر [را] بدان امر شگفت نظاره بود و این نخست کرامت از آن مضجع شریف نیست؛ بلکه هر سال چند کثرت بدین گونه معاینه شده است و 100000 کس را افزون مشاهده رفته.

وفات میرزا مهدی مجتهد

و هم در این سال حاجی میرزا مهدی مجتهد مشهد مقدس در عشر اول ذیحجه وفات یافت.

سفارت میرزا محمد حسین صدر دیوانخانه به پترزبورغ

هم در این سال میرزا محمد حسین قزوینی که در دیوانخانه عدالت منصب صدارت داشت، به سفارت مخصوصه پترزبورغ مأمور شد و بسیج سفر راست کرد. شاهنشاه او را به يك قطعه نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی تشریف فرمود. و فرمان رفت تا محمود خان نایب آجودان باشی نایب اول سفارت گشت، و یحیی خان یاور مترجم شد؛ و میرزا بزرگ همدانی منشی سفارت آمد. آن گاه پرنس دالغورکی وزیر مختار روسیه را روز 8 ذیحجه دیدار کرده و او نیز بر رسم، روز دیگر بازدید نمود. و سفیر مخصوص 12 ذیحجه راه برگرفته،

از قزوین و زنجان تا تبریز طی مسافت کرد.

حمزه میرزای حشمة الدّوله بعضی از تجّار شهر و اهالی بلد را به استقبال او بیرون فرستاد. جنرال قنصل دولت روسیه نیز در تبریز با او مراودتی نمود و سفیر مخصوص، 15 محرم از تبریز راه برگرفت و بر حسب فرمان تا کنار رود ارس 30 تن فراش و 40 تن غلام و 200 تن سوار و 8 اسب جنیبت با او همراه بودند. رستمعلی خان یوزباشی اعلام ورود او را به سرحد روسیه از پیش براند.

بالجمله چون رود ارس را عبور کرد 150 تن سوار قزاق و 300 تن سرباز به فرمان کارداران روسیه او را پذیره شدند و در قراولخانه فرود آوردند؛ و 4 دستگاه کالسکه و 3 عراده بارکش برای حمل بینه حاضر کردند. از آنجا سواران ایران را رخصت انصراف داده 5 سر اسب جنیبت و 10 تن غلام و 10 فراش با خود برداشت و راه برگرفته به نخجوان راند.

در آنجا کبیتان و افسر و حاکم شهر و بزرگان بلد او را استقبال کردند، فرستاده جانشین گرجستان نیز برسید و سخن او را برسانید که اینک خواستار آمده است که در تمامت اراضی قفقاز مهمان پذیر باشد و علف و آذوقه و نان خورش چندان که به کار باشد مردم او تقدیم خدمت کنند. میرزا محمّد حسین سفیر مخصوص در پاسخ گفت «من در هر شهر افزون از یک شب میهمان حاکم آن بلد نخواهم بود».

بالجمله در نخجوان یک شب به ضیافت حاکم بلد حاضر شده، چون دست از خوان خورش بازداشت جامی به سلامت شاهنشاه ایران و جامی دیگر به سلامتی ایمپراطور روسیه بر قانون ایشان تقدیم کرد و روز دیگر ملازمان ایرانی را رخصت مراجعت داده، با تبعه سفارت که همه 18 تن بودند تصمیم عزم داد و از نخجوان، به ایروان سفر کرد. و جنرال لاروف حاکم ایروان به اتفاق بلوک باشی و جمعی از مردم شهر پذیره شدند و بعد از ورود حاکم شهر از برای حشمت سفیر ایران خود بازوی او را گرفته از کالسکه به زیر آورد و در مدّت توقّف ایروان به تماشای اوچ کلیسا سفر کرد.

ص: 375

یرسین خلیفه در نزد او فراوان به شکر دولت ایران رطب اللسان آمد، از بهر آنکه آن هنگام که عباس میرزای نایب السّلطنه با مددوف و لشکر روسیه مقاتلت داشت سپاه روسیه هزیمت شدند و 6000 تن سرباز ایشان به اوچ کلیسا پناهنده گشتند. نایب السّلطنه حشمت دین ایشان را نشکست و حکم به تخریب اوچ کلیسا نفرمود و ایشان را به جان امان داد، به شرط آنکه اسلحه جنگ را بگذارند و بگذرند. پس 6000 قبضه تفنگ و 12 عراده توپ و بعضی دیگر از اسلحه حریبه بسپردند و به سلامت طریق لشکرگاه مددوف را پیش داشتند.

مع القصه سفیر مخصوص از ایروان طریق تفلیس برگرفت. بعد از ورود تفلیس احمد خان نوائی کارپرداز اول دولت ایران که مأمور به توقف تفلیس بود تا 3 فرسنگ پذیره شد و پرنس بهدوف نایب پرنس وارتصوف جانشین تفلیس، جمعی از صاحبان مناصب را به استقبال مأمور ساخت و کالسکه خاص جانشین را نیز بیرون فرستاد تا سفیر مخصوص ایران سوار شده به اتفاق پذیره شدگان به شهر درآمد. فرباطور که حکومت شهر داشت و لّلی صاحب که امور خارجه قفقاز مفوض با او بود، قبل از ورود سفیر در منزل او جای کردند. در ایوانی که سفیر را نشیمن بود آینه های بزرگ و شمعدانهای مطلقاً و دیگر آلات زرّین و سیمین بر آئین نهادند.

در این وقت چون جانشین به جنگ جماعت لگزیه شتافته بود، پرنس بهدوف نایب او به قانون مملکت خود خواستار شد که نخستین سفیر ایران او را دیدار کند و به سرای او شود و او [را] بازدید فرماید و در ازای این، چون جانشین وارد شود، به دیدار سفیر سبقت خواهد گرفت. لاجرم سفیر ایران او را به سرای رفته ملاقات نمود، زن و دخترش نیز حاضر شده تکریم قدم سفیر را اظهار مهر و حفاوت کردند. و هنگام مراجعت نایب جانشین، سفیر را مشایعت کرده، تا منزل او طی طریق فرمود؛ و او را بازدید کرد.

و از آن سوی روز سیم جانشین از جنگ لگزیه باز آمد و هنگام بامداد به شهر درآمد و چون قادم بود، هم در آن روز وقت نماز دیگر به اتفاق لّلی صاحب به منزل

سفیر مخصوص آمده او را دیدار کرد. و هم در آن شب سفیر به بازدید او شتافت و پس از روزی چند که ششم شهر صفر و عید مولود شاهنشاه ایران بود، سفیر مخصوص جشنی شاهوار برآراست.

آن گاه از تقلیس کوچ داده راه پترزبورغ برگرفت و 15 سوار قزاق ملازم رکاب او گشت و از اراضی قاضی بیگ و لارس و بعضی منازل دیگر از بیم جماعت لگزیه به زحمت تمام عبور کرده تا شهر طول براند و از آنجا تا کنار مسقو [- مسکو] برفت و در باغ ایمپراطور فرود آمد. روز دیگر از شهر پذیرندگان بیرون شدند و کالسکه دولتی پیش کشیدند و تبعه سفارت را جداگانه کالسکه آوردند و رتبت هرکه نازلتر بود از پیش بداشتند و کالسکه سفیر را از قفای آن جمله ببردند. چه رسم ورود سفرای بزرگ را بدین گونه می نهادند.

بالجمله اناث و ذکور شهر تا یک فرسنگ او را پذیره شدند و او را در خانه بیگلربیگی مسقو فرود آوردند؛ و چون دیگر شهرها مقدم او را گرامی داشتند. بعد از ملاقات بیگلربیگی مسقو و مراوده با او طریق پترزبورغ برگرفت و بعد از طی مسافت و درآمدن به دار الملک روسیه بار یافتن سفیر مخصوص ایران را به حضرت ایمپراطور بدین گونه تشریف نهادند.

نخست آنکه روز بار نایب ایشیک آقاسی باشی، سفیر مخصوص و تبعه سفارت را به سرای پادشاهی طلب دارد و کالسکه چهار اسبه آورده مترجم وزارت دول خارجه و مهماندار و 2 تن از دفترخانه تشریفات جای کنند.

و دوم آنکه 2 تن شاطر پادشاهی پیاده و 2 تن چاپار سواره حاضر باشند.

سیم آنکه کالسکه شش اسبه پادشاهی از بهر سفیر مخصوص حاضر کنند و 4 تن از چاکران ایمپراطور از چپ و راست کالسکه بروند؛ و یک تن از نایبان امیر آخور از پیش روی کالسکه باشد.

چهارم آنکه کالسکه چهار اسبه از برای محمود خان نایب اول سفارت و یحیی خان مترجم و میرزا بزرگ منشی حاضر کنند.

پنجم آنکه 3 تن چاپار پادشاهی از قفای کالسکه تبعه سفارت باشد.

و چون سفیر مخصوص به عمارت پادشاهی داخل شود يك تن پیشخدمت از پیش روی او دلیل خواهد بود و در مشکوی ارباب طرب ایشیک آقاسی باشی و سرایدار باشی او را پذیره خواهند شد و از آنجا ایشیک آقاسی باشی، سفیر مخصوص را با مترجم وزارت دول خارجه به حضرت ایمپراطور خواهد بود و سیناوین وزیر دول خارجه نیز حضور خواهد داشت از بهر آنکه نامه شاهنشاه را از دست ایمپراطور مأخوذ دارد.

و بعد از انجام امر سفیر مخصوص، ایشیک آقاسی باشی، تبعه سفارت را يك يك در نزد ایمپراطور شناخته خواهد داشت. آن گاه از نزد ایمپراطور رخصت مراجعت یافته به همان قانون تقدیم خدمت ایمپراطریس که خاتون ایمپراطور است خواهند نمود و از آنجا به حضرت ولیعهد دولت روسیه خواهند شتافت. از پس او برادران ولیعهد را دیدار کرده مراجعت خواهند نمود.

مع القصه با این شرح که مرقوم شد سفیر مخصوص به خدمت ایمپراطور رسیده در تشیید اتحاد دولتین و مصافحات جانبین سخنان دلپذیر به عرض رسانید و کلمات مهرانگیز اصغا نمود. و هنگام مراجعت به ایران غراف نسلرود وزیر اعظم را از مکنون خاطر آگهی داد.

چون در این وقت ایمپراطور در پطروف جای داشت؛ وزیر اعظم صورت حال را به عرض رسانید و ایمپراطور سفیر مخصوص را روز یکشنبه بیست و نهم ذیقعه طلب داشت و او به اتفاق جنرال و میزبان و مهماندار و میرزا بزرگ و داود خان مترجم اول دولت به کشتی بخار نشسته به حضرت ایمپراطور شتافت. و بعد از بار یافتن مورد الطاف شاهانه گشت و جواب نامه شاهنشاه ایران را که مشحون به تشیید مبانی محبت و تمهید قواعد مودت بود باز دادند. و سفیر مخصوص و تبعه سفارت را رخصت انصراف فرمود و هرکس را تشریفی لایق فرستاد.

ص: 378

يك قطعه نشان مرصع به الماس و يك رشته حمایل خاص، از بهر سفیر مخصوص از قبل ایمپراطور، غراف نسلرود وزیر اعظم فرستاد. و يك قوطی انفيه مرصع به الماس سیناوین وزیر دول خارجه از برای محمود خان نایب اول سفارت انفاذ داشت. و 2 قطعه نشان مرصع از برای داود خان و یحیی خان عطا کردند و يك حلقه انگشتری زمرد که با الماس ترصیع یافته بود، میرزا بزرگ را دادند. و 10 دستگاه ساعت قاب طلا و نقره با زنجیر زر عطای تبعه سفارت شد.

و سفیر مخصوص غره ذیحجه از پطرهوف مراجعت به پترزبورغ کرد و پانزدهم ذیحجه از آنجا مراجعت ایران را تصمیم عزم داد و به همان قانون همه جا طی مسافت کرده وارد دار الخلافه گشت، چنانکه مذکور خواهد شد.

وقایع دیگر

و هم در این سال شاهنشاه ایران جماعتی از توپچیان را در گشادن توپ ممتحن همی داشت، در يك دقیقه از يك توپ دو گلوله گشاد دادند.

و هم در این سال مصطفی قلی میرزا حکومت ارومی یافت و محمد تقی خان جوانشیر پسر ابو الفتح خان به درود جهان کرد.

ذکر عزل میرزا تقی خان امیر نظام از صدارت اعظم و احتجاج شاهنشاه ایران در امر او

اشاره

شاهنشاه کار آگاه چنانکه از این پیش رقم شد میرزا تقی خان امیر نظام را به صدارت اعظم بازداشت و حل و عقد امور مملکت را به کف کفایت او گذاشت و روز تا روز تقویم عظمت و حشمت او را تقدیم کرد. چون میرزا تقی خان را اصلی منیف و محتدی شریف نبود، الطاف و اشفاق پادشاه را حمل نتوانست داد. چه این لقمه از اندازه حوصله او افزون و این دوستکانی از بر تافتن دماغ او بیرون بود. همانا مرد چون دریا باید بود که چندان که رودهای عظیم بدان در رود سرشار نشود، نه مانند جوی که چون آب آن را دو چندان کنی فریاد بردارد و از هر جانب سر به بیرون سو گذارد.

میرزا تقی خان چون حشمت وزارت یافت و در مسند امارت جای کرد، آن تنمّر و تکبر به دست کرد که نخستین عقل دوراندیش را پشت پای زده کوه گران سنگ را وزن کاه نمی نهاد و خرمن ماه را حشمت خاک راه نمی گذاشت. شاهزادگان بزرگ و بزرگان سترگ را که سالها سهل و صعب جهان را آزموده و جان و تن را به امتحانات ایام فرسوده، شهد و شرنگ کشیده، تلخ و شیرین چشیده، خدمتها کرده، نعمتها برده [بودند] چندان که توانست مخذول کرد و در زوایای خمول بازداشت و مردم پدر و مادر نشناخته و دل و دین و دنیا باخته را اختیار همی کرد و به کارهای بزرگ اختیار همی داد.

و این کار از بهر آن داشت که دانسته بود، مردم بزرگ که او را به خردی دیده اند و فرود خویش نگریسته اند، امروز صعب است که او را در خاطر بر خویش بزرگ شمارند؛ بلکه اگر توانند در حضرت پادشاهش به زبان سعایت از محل خویش فرود آرند. اما این مردم پست پایه که به دولت او کامکار و به قوت او نامبردارند، هرگز از دعای او نگاهند و جز بقای او نخواهند.

بالجمله کار از این گونه کرد تا اعیان ایران را پوست بر تن، زندان؛ و موی بر پیکر، پیکان گشت و هیچ کس آن نیرو نداشت که در حضرت پادشاه نام او بر زبان راند، چه جای آنکه پرده او بردارند. چون کار تا بدین جا استوار کرد و بر مراد خویش کامکار گشت، این هنگام اظهار مسکنتی که در حضرت سلطنت واجب افتاده کاستن گرفت و خضوعی که در قربت پادشاه فرض گشته خوار همی داشت. شاهنشاه کار آگاه مخاطرات زشت او را همه روزه از جبین او مطالعه می فرمود و به حدّ ذکاء و حسن کیاست، کردار او را به میزان فراست می سنجید و به صبر و سکونی که خدای در طبیعت پادشاهان به ودیعت نهاده است، حمل آن ثقل می داد و از زحمت این مصابرت چین مضاجرت بر جبین نمی نهاد.

این بود تا سفر اصفهان به پایان رفت و از اصفهان به کاشان کوچ داد؛ و از آنجا به دار الامان قم فرود شد.

چون در این سفر برادر کهتر شاهنشاه، عباس میرزا به اتفاق مادر خویش ملازم رکاب بود و مادر او در طلب فزونی جاه و منصب فرزند، کارداران دولت را به زبان الحاح گزند می کرد، شاهنشاه ایران همی خواست که از وسوسه چند تن از بزرگان درگاه که با عباس میرزا راه دارند، باز رهد؛ و نیز از مقدار و مکانت برادر نکاهد، در خاطر گرفت که او را به حکومت قم بگذارد و بگذرد.

از آن سوی میرزا تقی خان که به سوء جبلت و فضول فطرت بر خویش واجب کرده بود که هرچه پادشاه بخواهد از خواست او بکاهد و هرچه بگوید خلاف آن بجوید و عذر این جسارت را در حضرت سلطنت چنین به عرض می رسانید که:

اگر يك روز پادشاه بی صلاح و صوابدید من در امری فرمان دهد؛ و سخن مرا وقعی ننهد پرده ملك بدرد؛ و کس فرمان من نبرد.

بالجمله بی آنکه به تمویه این تدبیر پردازد و مکنون خاطر را در حضرت پادشاه مکشوف سازد، رخصت کرد تا مادر عباس میرزا بنه و آغروق پسر را به جانب دار الخلافه حمل داد؛ و يك تیر پرتاب از قم بیرون فرستاد. چون این خبر به پادشاه بردند، شهریار را نایره غضب ملتهب گشت و فرمان کرد تا بنه و آغروق او را باز قم آوردند و حکومت آن بلده را به عباس میرزا تفویض داشت؛ و میرزا لطفعلی پیشخدمت را به پیشکاری او برگماشت و این اول فرزین بندی بود که در رقعہ آجال میرزا تقی خان از شاه رخ نمود.

مشورت میرزا تقی خان در امر خود با میرزا آقا خان اعتماد الدوله

اما میرزا تقی خان با همه شراست سرشت و خشونت خاطر و غلظت طبع مردی جبان [بود] و جبنی عظیم در جبلت داشت، لاجرم از این معنی استشام رایحه سخط پادشاهی نمود و سخت هراسناک شد. پس میرزا آقا خان اعتماد الدوله را طلب ساخت و مجلس را از بیگانه پرداخت و گفت:

تاکنون هیچ آهنگ نناخته ام که شهریار پرده مخالف ساخته باشد، از آن می ترسم که این قطره را نهری و این دجله را بحری باشد، چه هر قیس از آتشی مقتبس و هر شرر با نیرانی هم نفس است.

اعتماد الدوله گفت:

نیکو فحصى فرموده [ای] و خوب تفرسی کرده [ای]. هرکه در حضرت

پادشاه خاضع و خاشع نشود، ستاره بخت خویش را هابط و راجع دارد، نبینی که من اطاعت سلطان را چون طاعت یزدان تن در داده ام و حکم پادشاه را چون فرمان الله گردن نهاده ام؟ از این جا است که چون تو بر مسند امارت و نمرقه صدارت جای کردی، با اینکه در تمامت ایران مطاعی شرس (1) بودم تو را مطیعی سلس گشتم و اگرچه همیشه بر تو حکومت داشتم، تقدیم خدمت نمودم و در مشکلات مسائل مملکت و معضلات غوایل دولت از کنار تو کناره نکردم و دامن از پی چاره بر زدم، چنانکه در شورش سربازان و دیگر کارها مرا بارها مجرب داشتی و حل هر عقده که بس صعب می نمود به سرانگشت تدبیر من بگذاشتی و این همه در فرمانبرداری پادشاه کردم چه اگر شهريار خربنده را بر من خداوند کند از بندگی او دل به بند ندارم و از فرمانبرداری او نژند نشوم. اما تو بر قانون چاکری قدم نزنی و رضای پادشاه را به هوای خاطر خویش اختیار نکنی؛ و این ندانسته [ای] که بر طبع غیور پادشاه ثقل انداختن و بی مراد اولوای حکومت افراختن پلنگ خاریدن و ناب نهنگ کاویدن و دم شیر گرفتن و به دهان اژدها رفتن است، مگر نشنیده [ای] که بزرگترین گناه در حضرت الله، تکبر و انانیت و خودپسندی و خویشتن بینی است، نه آخر پادشاه ظلّ الله است، هرگز این خودپسندی تو بر خویشتن نپسندد و به کیفر این کبر و خیلا روزی تو را مبتلا سازد.

مع القصة این همه اندرز و نصیحت اعتماد الدوله که صدف خرد را لالی غلطان و معدن دانش را جواهر رخشان بود، در گوش میرزا تقی خان چون خار در خارا و قطره در صخره بی اثر می نمود و پیدا است که پند ناصح در گوش مست طافح راه نکند. خاصه مست مال و جاه که 1000 میخانه شراب به يك پیمانه سراب آن برابر نباشد. لاجرم اعتماد الدوله دست از سخن بازداشت و شاهنشاه پای در رکاب کرد.

پس

ص: 382

1- (1). شرس یعنی تندخو و سلس بمعنی رام و زبون.

هر دو تن برنشستند و به موکب پادشاه پیوستند.

بعد از ورود به دار الخلافه میرزا تقی خان همچنان در رتق و فتق ترك و تازيك و حل و عقد دور و نزديك روز می گذاشت و خویش را مستحقّ این مقام و مکان می پنداشت تا روز پنجشنبه بیستم محرم [1267 ه / 1851 م] که اختر اقبال را خار ادبار در پای خلید و بخت سحرخیز را خواب نابهنگام عنان ریز کرد، از بامداد به دار الاماره آمد و در مسند وزارت جای کرد و به قانون همه روزه بزرگان ایران به حضرت او شتاب گرفتند تا مجلس قاص به اصحاب شد.

و بر عادت بود که شاهنشاه ایران همه روزه هنگام زوال آفتاب او را به حضرت خویش دعوت می فرمود و از مرموزات مملکت و معجزات دولت تنبیهی می کرد تا آن روز و آن شب و گاهی که باز طلب شود، در اجرای احکام و حکومت خاص و عام دانا باشد. امروز که زوال جاه و آب بود، زوال آفتاب برسد و از پادشاه کامیاب کس به طلب او نیامد. در این وقت میرزا تقی خان را ضجرتی فروگرفت و گویا قضا بر زبان او راند که سر برداشت و گفت:

از بهر چه ایدر نشسته ایم، همانا ما را هیچ کار نباشد حدود و ثغور مملکت را به لشکریان تفویض داشته ام و لایق هر مقام حافظ و حارس گذاشته ام، ارتفاع منال دیوان در امصار و بلدان بر ذمت حکام و تفریق جمع و خرج ایشان با مستوفیان عظام است؛ و اگر در ممالک محروسه دو تن را با هم مکافحتی افتد یا مناطحتی رود، به درگاه پادشاه شتاب گیرند، امرای دیوانخانه احتساب کنند؛ دیگر من از بهر چه در این انجمن نشسته باشم و خاطر خویش خسته دارم.

این بگفت و به پای خاست و طریق خانه خویش پیش داشت. و این خانه همان بود که حاجی میرزا آقاسی عمارت کرد و سالها او را دار امارت بود و از قضا در این وقت حاجی شاهزاده دختر شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه که در حباله نکاح حاجی میرزا آقاسی بود برای حاجتی به نزدیک میرزا تقی خان شتافته در ایوان او جای داشت.

مرا از او حدیث آمد که بعد از ورود میرزا تقی خان به خانه خویش، اظهار حاجت

همی کردم و از پریشانی کار و آشفتگی روزگار خود سخنی چند بگفتم و او به پاسخ من سر در نمی آورد و مرا وقعی و مکانتی نمی گذاشت و من از این روی سخت رنجیده خاطر و محزون بودم و به خاطر آوردم وقتی را که حاجی میرزا آقاسی با من اندرز می کرد و می گفت معاینه می کنم، روزی را که در این سرای به نزد ناکسی آمده اظهار حاجت می کنی و مسئول تو به اجابت مقرون نگردد.

مع القصه بعد از آنکه میرزا تقی خان در سرای خود جای کرد از قفای او شاهنشاه ایران خطی بدو فرستاد که:

ما تو را از محلی شنیع به مقامی منیع برکشیدیم و بست و گشود ممالک محروسه را به دست تو باز دادیم که در تعمیر بلاد و ترفیه عباد و رعایت رعیت و لشکر و حمایت حدود کشور هیچ دقیقه مهمل نگذاری، احرار و عبید را با بیم و امید کوچ دهی و شقی و سعید را با وعده و وعید انبازداری. پیغمبران که فرستادگان خداوند قاهر غالب اند بندگان را گاهی به هول دوزخ بیم دهند و زمانی به امید بهشت شاد کنند؛ تو که در میانۀ سایه خدای با خلق واسطه افتادی چرا باب امید را یک باره بر مردم بیستی و قلوب دوستان دولت را بشکستی، این همه غلظت و خشونت و شراست و شکایت چه بود که اینک در همه ایران یک دل شاد نبینم و یک خاطر آزاد ندانم؟ اگرچه در ازای این کبر و خیلا- که تو آوردی واجب بود که به هزار عنا و عذابت مبتلا سازیم، لکن تا ممکن است همی خواهیم که برداشته خویش را پست نکنم و صنیع دولت را از دست نگذارم. همانا تو از روز نخست از این بیش نجستی که امیر نظام باشی ما امروز این منصب از تو باز نگیریم؛ همچنان امیر نظام می باش و کار بر مراد و مرام می کن و در امر وزارت اعظم و صدارت کبری داخل مشو.

و از بهر او شمشیری مرصع و نشانی مکمل به جواهر شاهوار تشریف کرد که معادل 12000 تومان زر سرخ بها داشت و فرمان کرد که «این خلعت برگیر و فردا به گاه چون بار دهیم در مقام امیر نظام ایستاده باش».

اما از آن سوی چون خط پادشاه به میرزا تقی خان رسید جهان در چشمش سیاه

شد و برخاسته از ایوان خویش به زیر آمد و در ساحت سرای خود همی بی هشانه از این سوی بدان سوی رفت و با این همه چون بخت از او برتافته بود هم بدین منصب سر درنیورد و در خانه خویش سکون اختیار کرد و در کیفر این عزلت و عزل از مقربان درگاه از گناه خویش پرسش گرفت. و شاهنشاه کارآگاه عصیان و طغیان او را در مدّت وزارت در صفحه [ای] نگار داد و به دست میرزا آقا خان اعتمادالدّوله بدو فرستاد. و اعتمادالدّوله بعد از دیدار او گناهان او را يك يك بر او شمرد و چنان معاینه کرد و مسجّل بداشت که سر از آن نتوانست برتافت، ناچار خطا و خلل خویش را به دست خود سجل کرد و خط و خاتم برنهاد و این بزرگ خدمتی بود که اعتمادالدّوله تقدیم کرد، تا اهالی دول خارجه گمان نکنند که ملك المملوك عجم هرگز ستم آغازد و چاکری را بی موجبی از محل خویش ساقط سازد.

بازیافتن امیر کبیر خدمت شاهنشاه و مذاکرات آنان در زمینه صدارت

از پس آن میرزا تقی خان خواستار شد که کَرّت دیگر در حضرت شهریار بار یابد و پادشاه را دیدار کند و مشافهه مکنون خاطر را مکشوف دارد. هم از این شاهنشاه را اکراه نیامد و او را حاضر درگاه داشت. با این همه هول و هرب هنوز میرزا تقی خان از مستی منصب تنبیه نیافته بود، در پیشگاه پادشاه آغاز سخن کرد و به جسارتی که در حضرت سلاطین پسندیده نیست، به عرض رسانید که:

این مملکت را من به نظام کرده ام و این همه کارهای صعب را به کام آورده ام. این دبیران و دفترخانه از من آراسته گشت و این لشکر و قورخانه از من پیراسته شد، اگر من نباشم کیست که از بلدان ایران منال دیوان را ارتقاع دهد و در انحای حدود و اقصای ثغور حراست قلاع و بقاع کند. من بودم که متمردین درگاه را تباه کردم و از برای هیچ کس در ایران ملجاء و پناه نگذاشتم. امروز به جای پاداش، پادشاه مرا کیفر مرد گناه نباید کرد و کار مملکت را تباه نباید داشت.

شاهنشاه را این سخنان که بیرون شریعت ادب بود نایره غضب جنبش داد

کلمات تو را با شیطان رجیم که در حضرت سلطان کریم در ترك سجده القا می کرد مشابهتی تمام است.

نخست بگوی که تو مردی پست و بزرگان ایران را زیر دست بودی، این قوت و قدرت از که یافتی که بدین مقامات بلند شتافتی. چرا چندین بیهوده می خروشی و این کالا که از ما یافته [ای] به ما می فروشی.

دیگر آنکه اینک هفت پشت پدر بر پدر می رود که سلاطین قاجار را مردم ایران پرستارند، تو يك تن مرد رعیت کیستی که دولت پادشاهان را به نظام آری و قواعد سلطنت را به قوام کنی و اینکه می گوئی در ایران ملجاء و پناهی نگذاشته‌ام، این بزرگ خیانتی است که در دین و دولت کرده [ای] و امروز از طغیان جهل و نقصان عقل تقدیم خدمتی پنداری.

نخستین آنکه علمای اثنا عشریه که در شعار شریعت غرًا ودیعت انبیا علیهم السلام اند چگونه خوار توان داشت و پناهندگان ایشان را خوار توان گرفت و بر زیادت از این از پیشین زمان مردمان داننده رسم پناهنده نهاده اند که مردم هراسناک در مأمنی نشیمن کنند تا امنای دولت از در عدل و نصفت و حقیقت حال ایشان را باز دانند و به حق حکم رانند و از این جا است که چون پادشاهان را سفری پیش آمد و در عرض راه آستانه امامی یا خانه همامی به دست نبود که مردم خایف بدانجا گریزند؛ وزرای کارآگاه و حکمای درگاه مقرر داشتند که باره بند پادشاه مردم خایف را ملجاء و پناه باشد و این از بهر آن کردند که اگر از بلدان بعیده کسی را طلب کنند و او ترسناک باشد به ممالک خارجه خارج نشود؛ بلکه به باره بند پادشاه گریزد و از آنجا شفیعی برانگیزد.

و همچنان اگر کسی در لشکرگاه آلوده گناه گردد و چنان داند که خون او خواهند ریخت به باره بند سلطان تواند گریخت؛ و اگر نه دور نیست که

مرد از جان گذشته دست به کاری بزرگ زند و مرتکب خبطی عظیم گردد که عقل از تدارك آن عقیم باشد. این حکمت بزرگان پیش بین است نه حرمت دواب و سرگین.

حاضران حضرت چون این کلمات حکمت آمیز را از شهریار عالم عادل اصغا کردند زمین خدمت بوسیده و درود و تحیت فرستادند. و میرزا تقی خان از این سخنان شگفتی گرفت و دانست از این پس تمویهات او را پادشاه نپذیرد و افسون او در پادشاه نگیرد. آب چشمش بر چهره بدوید و طریق مراجعت برگرفت و به سرای خویش شد.

تبعید امیر کبیر به کاشان و سرانجام او

آن گاه شاهنشاه فرمود که حکومت کاشان را از بهر میرزا تقی خان منشور کنند و او به توقف کاشان مأمور باشد. این هنگام در انجمن امرای دربار بر زبان من بنده رفت که:

مملکت ایران با آن ساحت فسیح بر کبریای میرزا تقی خان تنگ آمد، عرصه کاشان که وادی خاموشان است با آن کبر و خیلا چگونه برخواهد تافت.

بالجمله این معنی مکشوف است که شیر ژیان که میدان مرغزار در نور دیده در خانه مور نگنجد؛ و نهنگ دمان که غواص بحر عمان بوده، بن آب مصنوعی (1) را برنسنجد.

میرزا تقی خان از تقدیم این خدمت و اقدام به چنین حکومت تقاعد ورزید و از دور و نزدیک یار و یاور طلبید و هیچ کس را در ایران یارای یآوری او نداشت، چنانکه میرزا یعقوب خان مترجم اول دولت روسیه مرا حدیث کرد که در سرای او رفتم و او را گفتم:

اکنون که خاطر شاهنشاه ایران را به کردار زشت رنجه کرده و قلوب ایرانیان را به نحوی گزنده شکنجه داده [ای] روزی چند در تحت قبه امامزاده یا آستانه [ای] آزاده پناه گیر تا پادشاه از این خشم بازآید و باشد که به سوی تو به مهر گراید.

ص: 387

1- (1). مصنع بمعنی حوض خانه است و بن آب یعنی ته آب حوض.

در پاسخ گفت که:

من لوای حشمت کدام عالم بود که از پای درنیاوردم، امروز هیچ کس را در حق من قدرت شفاعت نتواند بود و مرا نیز با هیچ کس از این روی شفاعت نتواند رفت.

مع القصة از آن سوی چون شاهنشاه نگریست که همچنان میرزا تقی خان در حکومت کاشان فرمان سلطانی را از در بی فرمانی سر بر کرد، يك باره دل از او برگرفت و فرمود تا جلیل خان جلیلونند با 100 سوار راه برداشته به جانب کاشان کوچ دهد و در قریه فین نشیمن فرماید و چنان بدارد که او روی مردم کمتر بیند و مردم با او کمتر نشینند و تمامت زر و مال و احمال و ائقال و گنجینه و دفینه و مزارع و مراتع و اسواق و مراتع که در مدت وزارت اندوخته بود با او سپرد و شاهنشاه دریادل نام از هیچ يك نبرد. و از این بیش من نخوانده ام و نشنیده ام که پادشاهی وزیری را از مقام خویش هابط و ساقط سازد و اموال او را به مصادره ضابط نشود. و این از آن در بود که چون سلاطین وزیری را حکم اعتزال می دادند از وی در کار ملک، بیم اختلال داشتند؛ و دیگر آنکه حب مال نمی گذاشت چشم از اموال او در پوشند، لاجرم جان و مال او را مقبوض می داشتند.

این شهریار شیردل که 100 تن مانند میرزا تقی خان را در خلل ملک به چیزی نمی شمرد و گنج خانه جهان را مقدار پیشیزی نمی نهاد، نه قاصد جان او شد نه راصد مال او گشت. اکنون بر سر سخن رویم.

بر حسب فرمان شاهنشاه، جلیل خان، میرزا تقی خان را با تمامت اموال و ائقال برداشته طریق کاشان پیش داشت. شاهزاده عزة الدوله که در سرای او بود به وفاتی که چنان پادشاه زاده را زیننده است از کنار او کناره نگرفت؛ و او را در کالسکه خویش نشیمن داد تا مبادا عوانان شاهنشاه در عرض راه او را آسیبی کنند. بدین گونه طی مسافت کرده، تا در قریه فین کاشان فرود شدند و در آنجا متوقف آمدند.

ص: 388

پس از مدت يك اربعين كه ميرزا تقی خان در قریهٔ فین روز گذاشت از اقتصام خون و ملال مزاجش از اعتدال بگشت سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبهٔ هیجدهم ربیع الاول درگذشت. صبحگاهان اعیان کاشان در آنجا حاضر شده، جسد او را به آئین بزرگان حمل دادن و در پشت مشهد در جوار قبر حاجی سید محمد تقی مدفون ساختند و آن گاه که شاهزادهٔ عزة الدوله راه دار الخلافه برگرفت. پس از چند ماه دیگر باره فرمان کرد تا جسد او را از پشت مشهد به عتبات عالیات و مشاهد مقدسه حمل دادند و با خاک سپردند.

سرشناسه: سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، 1216 - 1297 ق.

عنوان و نام پدیدآور: ناسخ التواریخ: سلاطین قاجاریه/تالیف محمدتقی سپهر؛ به تصحیح و حواشی محمدباقر بهبودی.

مشخصات نشر: قم: موسسه مطبوعاتی دینی، 1351

مشخصات ظاهری: 4ج.

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، 1193 - 1344 ق.

موضوع: ایران -- تاریخ -- 1106 - 1334 ق.

شناسه افزوده: بهبودی، محمدباقر، 1308 -، مصحح

رده بندی کنگره: DSR1311 /س 24ن 2 1388

رده بندی دیویی: 955/074

ص: 1

ذکر تفویض وزارت اعظم به میرزا آقا خان اعتماد الدوله و اصلاح او ممالک محروسه را از امر داخل و خارج

حکمای دانشمند به براهین عقلیه باز نموده اند که خداوند فرد واحد را که هیچ ضدوند نتواند بود، به مقتضای لطف بعثت پیغمبری را واجب داشته تا از جهتی که قربت حضرت دارد اخذ معارف حقّه و تکالیف شرعیه نماید و از جانبی که طریق بعثت و رسالت می سپارد مردم محجوب را تنبیهی فرماید. چون صورت را با معنی ارتباطی و مظاهر را با باطن اختلاطی است پس پادشاهان که ظلّ الله اند، چنانکه ظلّ را باذی ظلّ تعلقی بود، ایشان را با اخلاق الله تخلّقی باشد.

لاجرم چون ملك الملوك عجم میرزا تقی خان را از مسند وزارت دفع داده، خلعت امارت را از وی خلع کرد، از وزیری ناگزیر بود تا او را به قربت خویش اختصاص دهد و اسرار مملکت را در مجالس خاصّ با او القا فرماید تا او در میان پادشاه و چاکران درگاه میانجی باشد.

در این وقت به الهام ملکی و القای ملکوتی از میان تمامت مردم ایران میرزا - نصر الله خان نوری المدعو به میرزا آقا خان اعتماد الدوله را که در اعوام ماضیه به وزیر لشکر نامور بود اختیار فرمود که به زینت حسب؛ و شرف نسب؛ و جمال جود؛ و کمال وجود؛ و صفای نیت؛ و رزانت رویت؛ و روی گشاده؛ و خوی آزاده در

میان همهٔ مردم منفرد و متفرد بود؛ زیرا که داه(1) ایامش با وزارت ناف بریده؛ و دایهٔ روزگارش با امارت به یک پستان شیر داده، از عهد مهد و کنّ کودکی جز تدبیر ملک و تسخیر مملکت و تجهیز لشکر و تسبیح کشور سخنی اصغا نفرموده و در دبستان تعلیم و دبیرستان تعلّم، جز رضایت بقاع و حصانت قلاع و حراست مساکن و سیاست مداین حرفی استماع نکرده [است]، اجداد والائزاد و والد فرخنده نهادش میرزا اسد اله خان وزیر لشکر با 200 تن عشیرت و تبار در سلطنت محمّد حسن شاه قاجار و شاه شهید آقا محمّد شاه و شهریار تاجدار فتحعلی شاه و شاهنشاه غازی محمّد شاه الی یومنا هذا هریک سپهسالار لشکری و فرمانگزار کشوری بوده اند، چنانکه بعضی سیر ایشان به نام و نشان در این کتاب مبارک مرقوم افتاد.

مع القصه معلوم توان داشت که از چنین خانواده چون مردی آزاده با جودت جبّلت و فطانت فطرت میان بندد و خدایش در فتح درهای بسته و جبر کارهای شکسته موفق بدارد. رواست که ابن یقطین را حشمت یقطین ندهد و شمس الدّین را برابر سها نهد(2).

بالجمله چون راقم حروف ذکر پیوستن نسب اعتماد الدّوله را به ابو الصلت هروی و قبیلۀ خواجگان که از آن وقت تاکنون در مازندران پدر بر پدر خواجگی داشتند و هریک با مناصب رفیعه و مقامات منیعه روزگار گذاشتند در کتاب ناسخ التواریخ در جریدهٔ وزرای سلاطین جهان در ذیل نام اعتماد الدّوله مرقوم خواهد داشت و آثار عشیرت و تبار و سیر و سلوک و نام و نشان هریک را جداگانه به شرح خواهد نگاشت، در این وقت اجتناب از تکرار و اطناب را بر زیادت از این به ذکر احوال اعتماد الدّوله نپرداخت. اکنون بر سر سخن رویم.

بعد از خلع میرزا تقی خان شاهنشاه ایران، اعتماد الدّوله را طلب داشت و فرمود:

دانسته ام شهریار تاجدار فتحعلی شاه که در میان سلاطین باستان داناتر از او کس نشان نداده اند، ترا از 17 و 18 سالگی از

ص:3

1- (1) یعنی پرستار.

2- (2) نام ستاره ایست از بنات النعش.

میان امرای کامکار و وزرای نامدار اختیار همی کرد و صلاح و صوابدید ترا در کار مملکت بر رأی و رویت الله یار خان آصف الدوله و عبد الله خان امین الدوله ترجیح نهاد؛ و من نیز از نخست روز منصب وزارت را خاص تو می داشتم و اینکه چند روزی میرزا تقی خان را بدین امر گماشتم از بهر آن بود که آن خلل و خطائی که حاجی میرزا آقاسی در مملکت ایران انداخته و خراج ایران را يك باره بر وضیع و شریف پراکنده ساخته بود، جز به دست میرزا تقی خان مجموع نمی گشت؛ زیرا که خواستاری و شفاعت را مقبول نمی داشت و از سرزنش و شناعة ملول نمی شد. تو را که آب و گل از شرم و حیا عجین گشته و خدایت خمیر مایه فطرت از فضل و عطیت سرشته، نخواستم که مردم ایران از تو دل شکسته شوند و خاطرهای ایشان از تو خسته گردد.

امروز که کارها بر مراد و مرام و امور مملکت به قوام و نظام است، زمام مملکت را به دست تو باز داده ام و حلّ و عقد امور را به کف کفایت تو نهادم تا به حصافت عقل و افاضت عدل، رعیت و سپاه را بر طریق اقتصاد بداری و قواد لشکر و اعیان درگاه را از در اعتماد باشی.

و روز یکشنبه بیست و دوم محرم چهار ساعت و نیم پیش از افول آفتاب او را به حلیه وزارت کبری و صدارت عظمی تشریف کرد. به صدراعظم و شخص اول ملقب داشت و جبه [ای] که شمسۀ آن مرصع به الماس و مکلاّل به یاقوت بود خلعت فرمود و مردم ایران که چنین روز را انتظار می بردند شاد و شادخوار شدند و از سوء ظن و سرعت انتقام و قلت اغماض و کثرت اعتراض میرزا تقی خان باز رستند.

تمامت شاهزادگان و بزرگان ایران در حضرت صدراعظم انجمن شده زبان به تحیت و تهنیت گشودند و شاهنشاه ایران را در ازای این نعمت و حدای این موهبت هزارگونه درود فرستادند. بسیار کس که از بیم گزند میرزا تقی خان همه شب چون مردم مارگزیده

در شکنج و تعب بود، پهلو بر بستر استراحت نهاده، آسوده و ایمن بگنود. و جماعتی که چون مردم گناه کرده، خایف و مستشعر، هر بامداد طریق درگاه شاهنشاه می پیمودند، همه بدان مثابه را شاد و خرم به دربار شهریار رهسپار آمدند که گروه مستان به تماشای گلستان روند.

توانم گفت تمامت مردم ایران يك باره از زحمتی عظیم به نعمتی جسیم پیوستند و از ضجرت به سعت عیش راه جستند و شاهزاده امام قلی میرزای عماد الدوله فرمانگزار عراقین عرب و عجم این دو بیت تازی به تهنیت انشاد کرد.

و کانت عن صدور الناس حزنا قلوبهم نفورا فی الدهور

و لما صرت بالاقبال صدرا تراجعت القلوب الی الصدور

مع القصة صدراعظم با جبین گشاده و طبع آزاده، در مسند وزارت جای گرفت و وضع و شریف را بنواخت و [به] نوازش شهریار امیدوار ساخت. دلهای حزین را شاد و خاطرهای خراب را آباد فرمود.

ذکر تمهید قواعد و قوانین امور دول خارجه با وزرای مختار به صلاح و صوابدید صدراعظم

چون از نظم مملکت و تقویم دولت بپرداخت و فرمانگزاران امصار و بلدان را بر حسب مصلحت عزل و نصب فرمود، در امور دول خارجه به دقت نظر و احتساب رویت نظری گماشت. چه فرستادگان سلاطین ممالک و ایلچیان دول خارجه در دار الملک ایران به هوای نفس خویش کاری چند پیشنهاد خاطر کرده بودند که مورث ضجرت قلوب کارداران دولت و نفرت طبع پیشوایان ملت بود. این جمله را به مقتضای عهدنامه و براهین عاقلانه از میان برگرفت تا دول متحابه را هرگز خصومتی عارض نشود.

نخست آنکه چون ایلچیان نسبت به دولت خویش يك تن از بزرگان درگاه را آلوده گناه می ساختند، از کارداران ایران عزل و نفی ایشان را خواستار می گشتند و بسیار وقت کیفر چنین مردم را به زحمت چون معلق می داشتند. صدراعظم مقرر داشت که مکافات این مردم را به روزی چند که در حبس خانه بمانند کافی دانند.

و دیگر اینکه مشیان سفارت را که بیشتر از مردم ایران بودند، ملازم

خدمت وزیر ایران می فرمودند متمنیات و مکنونات خاطر خود را به توسط ایشان ابلاغ می کردند و بسیار وقت بود که این مردم اغراض خویش را با مسئول ایلچی توأم می ساختند و در اظهار حاجت آغاز لجاجت می نمودند چندان که نتیجه این مقدمات مایه رنجش وزرای دول خارجه می گشت. لاجرم صدراعظم فرمان کرد که دیگر منشیان سفارت به دار امارت حاضر نشوند و ایلچیان عرض مطالب خویش را به ارسال مکاتیب و یا پیغام دوستانه به توسط صاحبان مناصب از اهالی اروپا مقصور دادند.

دیگر آن که در مجالس تعزیت و سوگواری سید الشهداء علیه السلام که در میان مردم شیعی مذهب شرافت خانه مکه متبرکه و مسجد مدینه معظمه دارد و پادشاه ایران که بی رویت جمهور و صوابدید صنادید نزدیک و دور نافذ فرمان و از این روی به سلطنت شناخته تر از سلاطین جهان است به مجلس تعزیت که خاص دولت است، به نفس خویش تشریف حضور می فرمود و از بهر آنکه در این مجلس چون دیگر سوگواران طریق خضوع و خشوع سپارد و مردم را به وجوب حشمت سلطنت بر پای ندارد، از پس ستی می نشست و لالی عبارات را از دیده می گسست. در چنین مجلس گاهی وزرای دول خارجه و تبعه سفارت حاضر می شدند و با کبر و خیالی تمام، هنگام عبور، مردم [را] به دست دورباشان بر پای می داشتند و این مجلس را چون تماشاخانه های اروپا محل بهجت و حبور می پنداشتند و بعضی از ایشان مایه نشاط و سرور به کار می بردند و چون این طریقت با شریعت ایشان مطابقتی نداشت، کردار سوگواران را از سفاهت طبع و بیرون حصافت عقل می شمردند و این معنی به سر طبع علمای عصر ثقلی عظیم می انداخت و بعید نبود که روزی عامه عوام بر شورند و فتنه [ای] بزرگ حدیث شود.

لاجرم صدراعظم رقم کرد که دیگر سفرا و ایلچیان در مجالس تعزیت حاضر نشوند.

دیگر آنکه وزرای مختار و قونسولهای دول خارجه که متوقف

دار الخلافه و ممالک محروسه ایران بودند، چون در عزل و نصب خویش بیمی و هراسی از کارداران دولت ایران نداشتند، مسؤول محال می جستند و سخنان حشو می کردند و بعید نبود که در طرد و منع ایشان دول متحابه رنجیده خاطر شوند.

صدراعظم تدبیری اندیشید که آن عقاید راسخه از خاطر ایشان سترده شود و نمودار کنند که این بنیانی را که سخت استوار دانند لغزش تواند یافت.

از این رو از کارداران روس و انگلیس حکم عزل دولغاروکی وزیر مختار روس که از دار الخلافه و ایوانفسکی قونسول روس از گیلان و استیونس قونسول انگلیس از تبریز که هیچ یک کردار نیکو نداشتند، صادر گشت و به اصابت این تدبیر اتحاد میان دول متحابه را استحکام داد.

دیگر آنکه چنانکه مرقوم شد، در عهود سالفه چنان وانموده بودند که سلاطین ایران به جانب سلطانیه سفر نمی توانند کرد. چه سفر ایشان مورث اختلال حدود ممالک روسیه است و چنان افتاد که 24 سال ساحت سلطانیه مخیم پادشاه ایران نشد. این هنگام که سلطان ایران آهنگ سلطانیه داشت، جناب اشرف صدراعظم از بهر آنکه این ریب و شک را از قلوب دوست و دشمن حک فرماید و طریق متروک را مسلوک دارد به نیکوتر وجهی بسیج این سفر کرد و شاهنشاه ایران با سپاهی گران در بیلاق سلطانیه او تراق فرمودند. چنانکه مذکور خواهد شد.

دیگر آنکه معاهده با دولت فرانسه را با جدّ و جهدی که در عهد شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه قاجار و ناپلیون ایمپراطور ممالک فرانسه و در عهد شاهنشاه غازی محمد شاه و دولت جمهوریّه فرانسه مبذول می فرمودند و هرگز انعقاد نیافت، صدر اعظم این معاهده را به استوارتر بنیانی محکم کرد و عهدنامه شریف را در دار الملک دولتین به خط و خاتم مسجل فرمود. چنانکه فواید این عهدنامه در جای خود بشرح خواهد رفت.

دیگر آنکه فرستادگان دولت عثمانی بر آن شدند که در دار الملک سلطانی

بیرق دولتی افراشته کنند، صدراعظم شرطی چند در استقرار این امر نهاد و آن قضایای شرطیه را از محکمت حکم واسطه انگیخت که نتیجه مأمول ایشان به مغالطه افتاد و این جمله شرحی مبسوط است که انشاء الله عنقریب مسطور می شود.

و دیگر آنکه کارداران دولت روسیه، وقت می رفت که بیرون قواعد معموله بدان سر می شدند که کشتیهای جنگی و تجارتهای خود را به مرداب انزلی در آورند؛ و اهالی روس بدین فزونی طلبی خطی بی اجازت پادشاه از حاجی میرزا آقاسی می نمودند، چون حدیث این امر مورث مفسده چند می افتاد، صدراعظم مقرر داشت که چون خط بی اجازت پادشاه بود، کشتی ایشان از حدود سابقه مسابقت نجوید و بر خطی که از حاجی میرزا آقاسی می نمودند خط ترقین کشید.

دیگر آنکه بعضی از مردم خاین که از کارداران دولت خایف می شدند، در سفارت خانه های دول خارجی پناهنده می گشتند و صناید دولت ایران به حفظ حشمت سفرای دولت خارجه و حصانت مکانت ایشان چندانکه در کار ملک و ملت خبطی عظیم حدیث نشود، عصیان این گونه مردم را معفو می داشتند. این مسامحت کار بدانجا برد که اولیای دول خارجه چنان دانستند که در رعایت سپاهی و رعیت و حمایت گریختگان از دین و دولت حقّی بر ذمتّ واجب کرده اند و سالها بر طریق این عادت می رفتند و بزرگان ایران با ضجرت قلب و ضیق صدر حمل این ثقل می دادند و چاره نمی دانستند. جناب اشرف صدراعظم به جودت ضمیر و حدّت ذکاء، برهانی چند بر بطلان عقاید ایشان اقامت کرد و این روش را که پایانش جز وخامت نبود از میانه برانداخت و مقرر شد که این گونه مردم را به سفارت خانه راه نگذارند و به بارقه این تدبیر روابط و علایق این عقاید را حسم داد. چنانکه به حکم این قانون حسین خان نظام الدوله و عباسقلی خان - لاریجانی را که به خانه سفارت پناه بسته بودند، بی آنکه رعایت حمایت سفرا کند از دار سفارت خارج نمود.

دیگر آنکه کارداران دولت انگلیس بیرون شرایط چهار عهدنامه که

هریک به شرح در این کتاب مبارک مسطور گشت، با مردم هرات آغاز مراوده و مخالطه نهادند و این معنی سبب ضجرت قلوب بزرگان ملت و خلاف قانون اعیان دولت بود، صدراعظم مقرر داشت که اهالی انگلیس با مردم هرات باب مراوده و مصافحات مسدود دارند و به شرط عهدنامه این مخالطت را با مردم ایران گذارند.

و دیگر آنکه تبعه دول خارجه در مملکت ایران چون بازرگانان ایرانی کار تجارت می کردند و اشیائی که در بلدان و امصار ایران به معرض بیع و شری در می آوردند، در همان بلد وجه عشاران را زری که معین بود تسلیم می دادند و خط جواز اخذ می نمودند؛ و از آن پس در هیچ بلد عشاران را با ایشان کاری نبود. فی المثل در بلاد شرقی ایران اشیائی بیع می کردند و حمل داده در ممالک غربی فرود می آوردند و به فروش می رسانیدند و از رنج تجارت بی تعطیل مشتری و کالا برخوردار می شدند و مضاربه کاران و بازرگانان ایران که در هر بلدی جداگانه قسمت عشاران همی دادند نتوانستند کالای خویش را به میزان ایشان به فروش رسانند. از این روی همیشه کالای تجار ایرانی کاسد و امر ایشان در کار تجارت فاسد بود.

لا-جرم صدراعظم مقرر داشت که تجار دول خارجه از تجارت داخله در مملکت ایران پرهیزند و کالائی که از بهر تجارت ابتیاع می نمایند یا از حدود ایران به یک سوی حمل دهند و اگر نه، چون تجار ایران در همه بلدان و امصار وجوه عشاران را تسلیم دارند و غفلت پیشکاران ماضی را از بهر خود تقریر حقی ندانند.

دیگر آنکه وزرا و ایلچیان دول خارجه در مملکت ایران از مردم ایرانی ملازم و خدم همی گرفتند و هر یک از ایشان را جمعی از خویشاوندان بود و هرگاه عصیانی از خویشان صادر می گشت وزرا و ایلچیان آن جماعت را نیز از جمله خدم خویش می شمردند و بسیار می افتاد که خویشان ایشان را اقارب بود؛ و اقارب با جماعتی دیگر متقارب می گشت و از این گونه بر خلاف حکمای فلاسفه اثبات دور و تسلسل

می کردند تا کار از خانه به محلت و از محلت به بلد و از بلد به مملکت می افتاد. آن گاه عفو گناه ایشان را خواستار می شدند. و هر وقت کارداران دولت تحدید خدم ایشان را خواستند سفرا سر در نمی آوردند. صدراعظم بفرمود تا نام ملازمان ایشان را جریده کنند و سفرا از حشم و خدم خود بر زیادت سخن نکنند و نام از خویشاوندان ایشان نبرند.

و دیگر آنکه مقرر داشت که تبعه دول خارجه در مملکت ایران به خلاف عهدنامه، ملك و مستغل ابتیاع نکنند و در طلب عقار و ضیاع نباشند؛ مگر وقتی که مالك ملك و دیگر زارعین آن مزرع رضا دهند. و از پس آن شاهنشاه ممالك ایران، خاصه اجازت فرماید و اگر نه هیچ کس از تبعه دول خارجه خداوند يك به دست زمین نتواند شد.

دیگر آنکه چون تمامت رودها که در حدود ایران به دریا می رود و در آنها صید ماهی می شود خاص دولت ایران است و گاهی از دول خارجه بعضی مردم در آنها راه کرده در صید ماهی مداخلتی می افکنند، صدراعظم حکم داد که از این پس هیچ بیگانه را در این امر راه نگذارند.

دیگر آنکه قونسولهای ایران در ممالك خارجه مبسوط الید ساختند که در تبعه دولت ایران نافذ حکم باشند.

دیگر آنکه جماعتی از کشیشان مذهب کتلیک [- کاتولیک] در شهر ارومی درآمده و بساط تعلیم گسترده بودند و مردم ارامنه ایران را به مذهب کتلیک و پرتستان دعوت همی کردند؛ و حاصل این کار در پایان کار بدان جا می کشید که ارامنه ایران به تحت حکومت بیگانه در می رفت. صدراعظم کشیشان را از این اندیشه بازداشت و ایشان را از کار تعلیم و تعلم که منتهی به فساد ملك و مملکت می شد دفع داد.

و دیگر آنکه در این هنگام که میان دولت روس و دولت فرانسه و انگلیس و روم در سرحد سوستاپول کار به مقاتلت و مبارزت می رفت، کارداران روس وثیقه کردند که اگر در میان احمال بازرگانان ایران سلاح جنگ ظاهر شود یا علف و

آذوقه مکشوف افتد که از بهر بیع و شری به لشکرگاه دولت عثمانی حمل می دهند، اموال آن کارداران را به تمامت مأخوذ دارند، از قضا جماعتی از جهال قوم در میان کاروان بازرگانان که معادل 4 کرور تومان کالای تجارت حمل می دادند، سلاح جنگ و آذوقه لشکر نهفته می بردند، ناگاه در اراضی روم بدست لشکر روس گرفتار شدند. و این معنی معلوم شد، پس به حکم وثیقه فرمان رفت تا تمامت آن اموال را به ایروان حمل داده بازداشتند. و از پس آن چنانکه به هیچ بازرگان زبانی نرسید. صدراعظم آن اشیاء را به خداوندان مال مسترد داشت.

دیگر آنکه قریب یک کرور تومان زر از مبلغی که در مصالحه میان دولت ایران و روس مقرر شد بر ذمت دولت ایران بمانده بود، کارداران روس از روزگار شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه در طلب بودند و در زمان شاهنشاه غازی محمد شاه مبلغی مأخوذ داشتند. در این وقت صدراعظم تشیید مبانی محبت و تقویم قواعد مهر و حفاظت را چنان نمود که ایمپراطور ممالک روسیه، تمامت آن زر وام را هدیه حضرت شاهنشاه ایران ساخت و سجل رسید آن را به حضرت دار الخلافه فرستاد.

و دیگر آنکه مادر شاهزاده عباس میرزا آهنگ سفر لندن کرد تا به دار الملک انگلیس پناهنده شود؛ و در مملکت ایران فتنه [ای] حدیث کند؛ و از دار السلام بغداد برنشسته تا مرز مصر عنان زنان برفت. صدراعظم چون این بدانست با سفرای انگلیس مواضعه انداخت که او را از سرحد انگلیس باز تاختند و او بی نیل مرام باز بغداد شد.

دیگر آنکه مجتازان و مسافران ایران از عمال دولت به شرط تعیین مدت خط جواز گرفته، در ممالک روسیه سفر می کردند و چون مدت معلوم منقضی می شد کارگزاران دولت روس طلب خطی جدید از بهر جواز می کردند. و واجب بود که جواز جدید را از دیوانخانه های روس مأخوذ دارند و زری معین در بها بسپارند؛ و در هر انقضای مدت این بذل زر در بهای جواز فرض می افتاد و اگر در اجرای این امر کار به تأخیر و تسویف می رفت مرد مسافر مأخوذ و محبوس می گشت. صدراعظم تجدید خط جواز را

به دست قونسول ایران باز گذاشت و مسافران را از زیان و گزند حبس آسوده داشت.

دیگر آنکه اولیای دولت انگلیس، حمایت شاهزاده فرهاد میرزا را از بهر خویش حقی نهاده بودند و عم شاهنشاه ایران را اعتصام ذیل دول خارجه زشت می نمود. لاجرم صدر اعظم به حسن تدبیر تعبیه انگیخت که هم کارکنان انگلیس دست از حمایت و رعایت او بازداشتند، و هم شاهزاده فرهاد میرزا، خویشان به عقیدت صافی، طریقت دیگر چاکران گرفت و مانند يك تن رعیت ایران گوش بر فرمان نشست و اطمینان از جان و مال یافت.

دیگر آنکه صاحبان مناصب دولت ایران را بر عادت بود که از تجار تبعه دول خارجه هنگام حاجت از حطب خسیس تا سلب نفیس به وام مأخوذ می داشتند و مدیون ایشان می گشتند و بسیار وقت صاحب منصبی را تقدیم خدمتی واجب می افتاد و چون فرمان می یافت و تصمیم عزم می داد، وام خواهان عنان او بر می تافتند و اگر ادای دین نمی توانست کرد، به حکم عهدنامه خواستار حبس او می شدند، چنانکه مانند سلیمان خان خانان و بسیار کس از اعیان دولت را قضای بد این چنین به سر رفت. از این روی صدراعظم فرمان کرد که تجار دول خارجه با شناختگان دولت ایران هیچ شیئی را جز با زر نقد بیع و شری نبنند.

دیگر آنکه انوشیروان میرزا پسر شاهزاده بهمن میرزا بی آنکه از کارداران دولت ایران اجازت یابد از ممالک روسیه راه برگرفته ناگاه به حضرت دار الخلافه درآمد و در باربند پادشاه پناهنده گشت. بی فرمانی و سبک روحی او بر اولیای حضرت سلطانی ثقیل افتاد، صدراعظم مقیمان سفارتخانه روس را به براهین عقلیه ملتزم داشت تا او را به زبان تغییر و شناعت مجبور مراجعت نمودند.

و دیگر آنکه محمد حسن خان ابروانی که در شمار رعایای دولتی روسیه می رفت و حق کارداران روس در حمایت و رعایت او ثابت می افتاد، از قضا در حضرت شاهنشاه غازی محمد شاه قربتی به دست کرد، به محل امیر تومان منصب یافت و به سردار ملقب

گشت. و این مکان را به شرف مصاهرت متظاهر کرد و خواهر پادشاه را به شرط زناشوئی به سرای آورد؛ و از پس آن فرمان حکومت بعضی از اراضی عراق یافت و افواج لشکر عراقی را به تحت فرمان کرد. آن گاه همه ساله جریده اسامی لشکر را به آواره نگاران دیوان و دفتر آورده و خط اجرای مرسوم و مواجب ایشان را مأخوذ می داشت. و از آن سوی در وجه لشکریان مبدول نمی داد و بر زیادت سند رسید از ایشان می گرفت.

بالجمله کار از این گونه می کرد تا سبج 300000 تومان زر مسکوک فراهم داشت و آن را بر ذمت دولت دینی افکنند. و حاجی میرزا آقاسی اگرچه از مراتب علم و حکمت بیگانه نبود؛ اما به امر رموزات مملکت و زیبا و زشت دولت آشنائی کم داشت و نیز مهاجرین ایروان و ماکورا انصار خویش می پنداشت، با این همه محمد حسن خان سردار ایروان نخلی بلند و فحلی ارجمند گشت و اگر روزی کارداران دولت را به وجه عبوس نگریست به استظهار دولت روس بی هول و هرب زر 300000 تومان سبج مجعول خویش را طلب کرد، این بود تا شاهنشاه منصور ناصر الدین پادشاه که چشم بد از دولتش دور باد به تخت ملک جای کرد؛ و میرزا تقی خان زمام وزارت و عنان امارت بگرفت و با آن تکبر و تنمر که او داشت کردار سردار را بر نمی تافت و چاره نمی دانست، چند کرت همی خواست تا آن زر بدهد و از بلای او برهد. بدین اندیشه نیز دست نیافت، تا این هنگام که سردار از جهان جای پرداخته و تقوی خود را در دولت روس به وجهی صعب تر در میان اولاد انداخته بود. جناب اشرف صدراعظم به حسن تدبیر که شرح هریک را کتابی تحریر باید، چنانکه نه عصیانی به اولاد او بست و نه زیانی به خزانه دولت پیوست، ایشان را از رعایت روسیه بازگرفت و در شمار رعیت ایران باز داد.

دیگر آنکه حاجی عبد الکریم قندهاری که امروز به گمان مضاربه کاران ایران خداوند 5 کرویر تومان برگ و سامان است چون تمامت این اموال را

به ربح ربا و ضبط مبیع شرطیه و تقلب در احکام شرعیه و خیانت در جواهر مرهون و جنایت در حقوق مغبون، از بانوان خانواده دولت و پردگیان سرای سلطنت شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه اندوخته بود، چنانکه وقت سستدن، لعلی را بهای نعلی نمی نهاد و هنگام باز دادن بهروزه را به جای فیروزه می داد. بالجمله یک روز معاینه کرد که از سرای شاهانه 5 کروور تومان خزانه نهاده است. لاجرم خوفناک شد که مبادا روزی کارداران دولت بازپرسی به سزا کنند و این دینه را که در معنی گنجینه دولت است بازگیرند، پس حیلتی اندیشید و مولد خود را در شکارپور از ممالک هندوستان باز نمود و بدین وسیلت در شمار رعیت انگلیس درآمد، و سفرانیز او را در حوزه حمایت خویش جای دادند.

و چنان افتاد که وقتی به دست آویز سجلی که آن را نیز به انواع حیل پرداخته بود، خواست سرای نشیمن شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السملطنه را مضبوط سازد و او را با یک فوج فرزندان سرگشته وار در بازار و برزن بتازد، شاهزاده تقدیم این حکومت را تسلیم نداد و حاجی عبد الکریم در امضای امر، چند تن از چاکران سفارتخانه انگلیس را برانگیخت تا بی آنکه شاهزاده بداند و کسی را از پی اعانت بخواند، مغافصه به خانه او در رفتند و به قدم جسارت آهنگ سرای درونی کردند تا پردگیان او را بیرون کنند.

جواری اندرونی و کنیزکان مطبخی چون این آهنگ بدیدند با کفچه سکبا و سنگ مرجل و کلوخ دیگدان و هیزم افروخته و چوب نیم سوخته سر و مغز ایشان را درهم کوفته برهم شکسته و از خانه دفع داده در سرای بیستند.

صورت این قضیه بر طامسن صاحب شارژدافر دولت انگلیس حمل شد و با کارداران دولت ابواب مکاتب و مخاطبت فراز کرد و در اسعاف حاجت حاجی عبد الکریم جواز جست. و چون در اجابت مسئول او که بیرون قوانین دولت و ملت بود، مسامحت رفت، علم دولت انگلیس را فرود آورد تا بین دولتین ابواب مراودت را مسدود دارد و طریق معاندت سپارد.

و صدراعظم به سخنان سنجیده و براهین

پسندیده او را از وصول این منی و حصول این تمنی بازداشت و آن سرای را همچنان به شاهزاده شعاع السلطنه بازگذاشت؛ و از بهر آنکه حشمت دوستی دولت انگلیس را از دست فرونگذارد و علم آن دولت را افراشته دارد، حاجی عبد الکریم را ناچار به تبعیت دولت انگلیس بازگذاشت و طامسن صاحب را شادخاطر فرمود. آن گاه به تدبیری که کس را جز او دسترس نیست، صورتی برانگیخت که حاجی عبد الکریم بی اکراه خاطر و اجبار طبع به خط و خاتم خویش سجل کرد که من پناهنده دولت انگلیس نیستم؛ بلکه يك تن از رعایای ایرانم و کارداران ایران بر مال و جان من حکومت دارند و نگارشی چند که از وزیرای دولت انگلیس داشت خود به وزارت خانه ایران آورد که موافق مهر و خط سفرای انگلیس از مردم قندهار و رعیت ایران است.

دیگر آنکه سفرای انگلیس چنان می پنداشتند که اگر روزی از در ستیز و آویز بیرون شوند و کشتی جنگی ایشان به حدود ایران راه نزدیک کند، مردم ایران جماعتی از بیم جان و سر و گروهی به طلب جاه و زر، ایشان را پذیره خواهند گشت؛ و هرچه فرمان کنند خواهند پذیرفت؛ و مملکت ایران، بیرون تعب و طیش و بی زحمت جوش و جیش به تحت دولت انگلیس خواهد رفت. پس هر روز بهانه [ای] طراز کردند تا در معادات و مبارات فراز نمودند و بیرق دولتی را فرود کرده، با ایران به درود فرمودند.

از پس ایشان چون فرخ خان امین الملک سفر پاریس را سفیر کبیر گشت، در دار السعادة اسلامبول با وزیر مختار انگلیس لاردکلیف از در مخالفت بیرون شد و خواست این مخاصمت به مسالمت تحویل دهد و این مناطحت را به مصالحت تبدیل سازد. چون بر قانون است که در ممالک یورپ سفارت کبری را مرآت وجود کارداران پادشاه دانند، سفیر کبیر انگلیس از پس آنکه نخستین هرچند توانست بر تکبر و تنمر بیفزود، امین الملک چندانکه توانست خضوع و خشوع بنمود،

چون فهم کرد که امین الملک را از تمالک کلمه معزول ساخته و دست و دلش را از کمال دهشت و وحشت از کار انداخته، به فریب آنکه دقّ الباب مصالحه خواهم کرد، موافق آرزوهای خود به خط و خاتم او سجلی بگرفت که هر يك از آن متمنیات با اجابت پیوسته می شد، شیرازه دولت ایران گسسته می گشت. سفیر کبیر انگلیس هم بدین قدر قناعت نکرد.

از این سوی سفیر کبیر ایران را به سخنان صلح آمیز مغرور داشت و از جانب دیگر لشکر خود را مطمئن خاطر ساخت که اینک کارداران ایران را مشغول مصالحه ساخته ام و لشکر انگلیس دل قوی کرده مغافصه به اراضی بوشهر تاختند و قلعه بوشهر را مسخر ساختند. از این سوی چون خبر سفیر کبیر به صدراعظم آمد، معاینه کرد که صید از بند بجست و تیر از زه برست، سخن گفته شد و در سفته گشت. از این حدیث پوست بر تنش زندان آمد و موی بر پیکرش پیکان شد، نه سفیر را توانست معزول کرد تا نگویند مگر نخست سنجیده نداشتی، نه از سخنان او توانست سر برتافت، چه کلمات سفیر را با سخن پادشاه برابر گذراند. روزی چند بزرگان ایران را به مجلس شوری انجمن کرد و هیچ زبانی را مفتاح فتوح نیافت؛ بلکه به استعارات گوناگون زحمت روح همی کردند، خدای داند چه رنج یافت و چه شکنج دید که این کار نابسامان را به ساز کرد و آب رفته را به جوی باز آورد.

از يك سوی مسرعی که شتاب از ستاره شهاب به استعارت یافته و بال استعجال از عقاب تیز پر به اجارت گرفته، به جانب امین الملک گسیل ساخت و او را تنبیه داد که لاردکلیف سفیر کبیر انگریز تو را به سخنان صلح انگیز بفریفت و عهدی چند که بیرون اجازت تو بود به خط و خاتم از تو بگرفت، آن گاه لشکر انگلیس را انهی داشت که تا ناگاه به بوشهر دررفتند. اکنون این خدیعت را از اقبال دولت شاهنشاه ایران به حساب گیر؛ زیرا که او نخست در سجل معاهده خط ترقین کشید، تو نیز بر بطلان معاهدات خود خطی نگار کن و این حمل ثقیل را که بر گردن دولت نهاده [ای] فرو گیر.

لاجرم امین الملک بی توانی بر بطلان عمل خویش شرحی بنگاشت و وزرای مختار فرانسه و روس و دیگر دول را گواه گرفت.

مع القصه هم از این پس صدراعظم به تقویت امین الملک پرداخت و او را هر ساعت قویدل ساخت و در هر گفتار و هر کردار آموزگاری کرد. چنان بود که پنداشتی از حضرت دار الخلافه رشته [ای] به اسلامبول و پاریس گسیل داشته و زبان امین الملک را بدان رشته مهار کرده تا اگر خواهد در القای کلمه فروگذارد و اگر نه کشیده دارد.

و از جانب دیگر 100000 مرد لشکری بدان قدرت و استیلا گسیل حدود و ثغور مملکت داشت که در حضرت دار الخلافه کسی را آگهی نرفت که این لشکر از کجا آمدند و به کجا شدند و چنان این سپاه را براند که در هیچ مزرع و مربع حبه [ای] به زیر پی نسپردند، خوشه [ای] از خرمنی نبردند و در چنین گیرودار قریب یک کرور تومان از بازرگانان ایران به نام صرف جهان زر مسکوک مأخوذ داشت و 114000 تومان از حکام بلدان پیشکش همی گرفت و در بوشهر جنگ پیوسته کرد. و چنان مردم ایران را برانگیخت که اگر خود از در طرد و منع بیرون نشدی زن و مرد ایرانی بی خودانه و بی هشانه از بهر جهاد و نزاع بیرون می شدند؛ و هیچ بازمانده را وداع نمی گفتند تا مردم انگریز بدانستند که ایرانیان به طلب زر و مال ایشان بر نمی آیند؛ بلکه جان و سر نیز بر سر مال و زر می گذرانند. لاجرم از آن کبر و خیلا فرود شدند و به مداهنه و مدارا سر در آوردند و اگر آن آشفتگی نخست در اسلامبول فراز نمی گشت، پیداست که این کار نیکوتر از این به ساز می شد. و چون شرح این مصالحه و مبارزت در جای خود نگار خواهد یافت در این مقام بر زیادت از این به اطناب نپرداخت.

همانا مردم کار آزموده مجرب دانسته اند که در تقویت ملت و نظام مملکت صدراعظم را چندین حکمت و مصلحت رفت؛ و اگر نه این امور مستحدثه در پایان کار میان دول متحابه حدیث خصومت می گردد و این و داد و اتحاد به فساد و عناد منتهی می گشت.

بالجمله تحدید خدمات او در دولت ایران از حوصلهٔ تحریر افزون است، گاهی در این کتاب مبارك قليلى از كثیر تذکره می گردد. چنانکه قتل خان خوارزم و فتح مملکت هرات در جای خود مسطور می شود. و همچنان بعد از هزیمت مردم، امام مسقط در بندر عباس آن هول و هراس در خاطر او انداخت که منال دیوان بندر عباس را سه چندان بر ذمت نهاد و در طریق عقیدت و ضراعت از دیگر چاکران دولت پیشی گرفت. چنانکه قصهٔ آن به شرح خواهد رفت.

لاجرم شاهنشاه حق شناس که در برابر رنجی خرد گنجی بزرگ عطا کند و در ازای زحمتی قلیل نعمتی کثیر بذل فرماید، روز تا روز حشمت صدراعظم را بیفزود و جلالت قدر او را فزونی داد. و چون روز دوم شهر صفر برسد از سرای سلطنت تا خانهٔ او به نام ضیافت طی مسافت فرمود. برادران و برادرزادگان و خویشاوندان و پیوستگان صدراعظم هر يك جداگانه تقبیل آستان جستند و پیشکشی لایق پیش کشیدند. و روز ششم ماه صفر که روز میلاد شاهنشاه است و ایرانیان این روز را عیدی بزرگ گیرند و شهریار تاجدار نیز بارعام دهد تا بزرگان و چاکران و اعیان ایران او را به سلطنت سلام دهند. در چنین روز مبارك عصائی که به الماس تابناک مکمل و جبّه [ای] که شمسۀ آن با جواهر شاداب مرصع و بند کاغذی که علاقهٔ آن مروارید منضود بود، صدراعظم را تشریف فرمود و میرزا کاظم خان پسر صدراعظم را که در نظم مملکت و نظام ملک نیز پسر آن پدر و لمعهٔ آن قمر و شعشعهٔ آن اختر بود ملقب به نظام الملك فرمود و به خلعتی که از ردای زرتار خورشید ترجمانی می کرد او را مورد الطاف سلطانی داشت.

و از پس روزی چند، میرزا فضل الله برادر صدراعظم را که هنگام ویرانی سیل بنیان کن و وقت آبادانی گنج بادآور است ملقب به وزیر نظام فرمود و او را از حکومت دار الامان قم بازداشته روز نهم ربیع الاول روانهٔ آذربایجان داشت. و او بر حسب فرمان طی مسافت کرده، بعد از ورود به تبریز امور لشکر و کار نظام را

چنان به نظم و نسق کرد که از آن پیش کس چنان نشان نمی داد و مواجب و مرسوم سپاهیان را تن به تن خویشتن بازپرس همی کرد و به تمامت به دست خویشتن تسلیم داد. و میرزا فتح الله برادرزاده صدر اعظم را که در دفتر لشکر مستوفی بود به لشکر نویس باشی ملقب فرمود و دبیران دفتر لشکر را به صلاح و صوابدید او برگماشت و محمد یوسف خان برادرزاده صدر اعظم را به منصب سرتیپی مفتخر داشت.

ذکر مدرسه نظام دار الفنون

هم در این سال به صلاح و صوابدید صدر اعظم مدرسه دار الفنون که در ارك دار الخلافه بنیان شده بود، به پایان رفت و معلمین دانشور از هرگونه حکم و صنعت در آنجا متمکن گشتند و پیوسته 200 تن اطفال از بزرگ زادگان ایران را کارداران دولت بر حسب فرمان شاهنشاه از در تعلیم و تعلم بازداشتند. و ایشان را مرسوم و مواجب از خزانه دولت مقرر شد؛ و نان و خورش از خوانسالار حضرت معین گشت. و هرکس از این اطفال که در فراگرفتن علوم زبردست آمد، به نشان و خلعت و افزایش مواجب و عطیت کامیاب گشت.

و همچنان موسیو جان داود مترجم اول دولت ایران بر حسب فرمان به شهر وینه که دار الملک آستریه است سفر کرد و از ایمبراطور آستریه چند تن معلم طلب داشت و 7 تن از مردم صاحب منصب که هر یک در فن خویش فحلی بودند، ایمبراطور آستریه به اتفاق او روانه درگاه ملک الملوک ایران نمود.

نخستین معلم پیاده،

دوم معلم سواره،

سیم معلم توپخانه،

چهارم معلم هندسه،

پنجم معلم علم طب،

ششم معلم دوا ساختن و عقاقیر شناختن

هفتم معلم شناخت معادن و تدبیر آن،

و دیگر از معلمین زبان فرانسه و انگلیس و علوم اهالی یورپ حاضر بودند و همچنان از دانایان ایران که در فنون علم و حکم توانا بودند، از بهر تعلیم حاضر دار الفنون ساختند و هیچ یک از سلاطین ایران را در تربیت اهالی مملکت این گونه ملاطفت و رأفت نرفت؛ بلکه پدران را در حق فرزندان چندین مهر و حفاوت نبود.

وقایع دیگر

و هم در این سال میرزا محمد علی خان وزیر دول خارجه، روز هیجدهم شهر ربیع

الثانی به جهان جاویدان شتافت و میرزا سعید مؤتمن الملک دبیر مهمام خارجه گشت و لقب خانی یافت.

و همچنان حکومت سمنان و دامغان به میرزا محمد خان سرکشیکچی باشی تفویض یافت.

و دیگر چنان افتاد که سوء سلوک ابراهیم بیگ حاکم جوین با رعایای آن اراضی شهریار تاجدار را در خواب نمودار گشت و صبحگاه فرمان کرد تا کارداران دولت فحوص این حال کرده، خواب پادشاه صافی ضمیر را از رؤیای صادقه یافتند و رقم عزل به نام او را نداند.

و همچنان مهدقلی میرزا که حکومت مازندران داشت معزول شد و حکومت آن اراضی به جان محمد خان قاجار مفوض گشت.

و هم در این سال محمد خان مصلحت گزار برحسب فرمان کارداران دولت خانه [ای] خاص از بهر سفارتخانه ایران در شهر اسلامبول ابداع نمود و معادل 10000 تومان زر سرخ به جای بهای آن تسلیم کرد.

تفویض حکومت لرستان و خوزستان به خانلر میرزای احتشام الدوله و بنیان سد ناصری

خانلر میرزای احتشام الدوله که حکومت بروجرد و بختیاری داشت برحسب فرمان، ایالت لرستان و خوزستان نیز با او تفویض یافت و دوم شهر ربیع الثانی [1267 هـ / 1851 م] احتشادی کرده روانه خرم آباد گشت و از آنجا طریق خوزستان برداشت و از منزل جایدرد، برادر کهتر خود ایلدرم میرزا را از بهر نیابت لرستان اختیار کرده، با 2 عراده توپ و فوج کمره و 200 سوار به صیمره که قیشلاق قبایل لرستان است گسیل ساخت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده، بیست و سیم ربیع الثانی وارد دزفول گشت. و سلیمان خان - سهام الدوله را که هنوز در خوزستان بود برحسب فرمان روانه طهران داشت و از آنجا به شوشتر سفر کرد، پل شوشتر را که از بناهای شاپور ذو الاکتاف است، چنانکه در کتاب اول ناسخ التواریخ مرقوم شده هفت چشمه به دست سیلاب

از پای رفته بود و عبور مردم از آب به صعوبت می رفت، حاجی حسین خان بروجردی را برگماشت و از بذل سیم و زر هیچ دریغ نداشت تا آن قنطره را سخت تر از روز نخست برآوردند.

بالجمله پس از 10 روز اقامت در شوشتر به جانب اهواز سفر کرد، مشایخ کعب و رامهرمز را در آنجا دیدار کرده، راه حویزه برگرفت و در کنار نهر هاشم لشکرگاه کرد.

همانا رود قراسوی کرمانشاهان و آبهای نهاوند و لرستان و صیمره چون با هم پیوسته شود به رود کرخه نامور گردد و از کنار حویزه بگذرد و مردم حویزه از رود کرخه بهره زراعت یابند، در زمان مولی مطلب که از جمله سادات مشعشع و یک تن از اجداد ولات حویزه است، هاشم نامی از رود کرخه نهری حفر نمود و مصب آن را به مزرع خویش گذاشت. پس از روزگاری چنانکه طبع آب است به جانب نشیب قوت کرده، تمامت رود کرخه به نهر هاشم در رفت و حویزه از آب معطل ماند. بسیار وقت از ولات حویزه، از سنگ و چوب بر نهر هاشم سدی می کردند و به زحمت فراوان آب به حویزه در می بردند و سیلاب بنیان آن سد را بر باد می بست. و از این روی کار حویزه روی به ویرانی نهاد.

در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه، مولی فرج الله به دار الخلافه آمده بستن این سد را بر ذمت نهاد و حکومت خوزستان یافت و با اینکه مبلغی زر به کار برد، این کار به پای نرفت، تا این هنگام برحسب فرمان شاهنشاه ایران احتشام الدوله تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاده بفرمود، تا این سد را محکم به پای برند، با اینکه سه کرت بنیان کردند و سیلاب پست کرد، احتشام الدوله خسته خاطر نگشت و به جد و جهد تمام این امر را به انجام برده آن بنا را به سد ناصری نام گذاشت، هم بر سر سخن بازآئیم.

احتشام الدوله دیگر باره از حویزه به اهواز آمد. وکلای دولت روس و انگلیس که از برای تشخیص سرحد روم و ایران مأمور بودند، چنانکه از این پیش مذکور شد، به اتفاق میرزا جعفر خان مشیر الدوله به نزدیک احتشام الدوله آمده، او را از قرار حدود مملکتین و سخنی که در میانه رفته بود

آگهی دادند؛ و از آنجا شاهزاده با مشیر الدوله و مشایخ کعب و محمره به دزفول آمد. و این وقت خبر سفر شاهنشاه ایران را به اصفهان و ورود موکب پادشاهی را به بروجرد اصغا نمود و طریق بروجرد پیش داشت و در عرض راه نصیر خان جودکی را که متعرض قوافل و مجتازان بود، مأخوذ داشته در زنجیر کشید و به قدم عجل و شتاب تا بروجرد رانده به رکاب پادشاه پیوست.

و در آنجا چون مردم نهانند و بروجرد از ترکناز قبیله دلفان و تعدی ایشان با قوافل و بازرگانان شکایت به کارداران دولت آوردند، به صوابدید میرزا تقی خان فرمان شد تا بزرگان آن قبیله را ایلدرم میرزا در لرستان دستگیر ساخته محبوس نمود. لکن بعد از گذشتن موکب پادشاهی از محال بروجرد، مردم دلفان سپاهی برآورده، لشکرگاه ایلدرم میرزا را حصار دادند و یورش آورده، از سوار عربان و سرباز سیلاخوری 7 تن بکشتند و يك تن توپچی را سر برگرفتند و سربازان کمره که با لرستان مواضعه داشتند از جنگ تقاعدی ورزیدند.

لاجرم ایلدرم میرزا دست از محبوسین بازداشت و خود با هاشم خان سرهنگ کمره [ای] هزیمت شده تا بروجرد عنان نکشید. و از جانب دیگر پسرهای نصیر خان جودکی انجمنی کرده چند تن از اعمام خود را که به فرمان احتشام الدوله در قبیله جودکی فرمانگزار بودند بکشتند و قبیله را به تحت فرمان آوردند. و از سوی دیگر جماعت سگوند محصول مزارع خالصه را عرضه نهب و غارت ساختند. احتشام الدوله برای دفع این غوایل احتشادی کرده با سرباز سربندی و سوار باجلان و 2 عراده توپ راه لرستان پیش داشت. بعد از ورود به خرّم آباد چون مخالفین را قوت مقاومت نبود از در معذرت بیرون شدند و احتشام الدوله به مقتضای وقت با ایشان طریق رفق و مدارا پیش گذاشت و جرم ایشان را معفو داشت؛ لکن روزی چند برنگذشت که خبر عزل میرزا تقی خان در آن اراضی پراکنده گشت و قبیله سگوند و جودکی و دلفان متفق شده طریق مخالفت گرفتند و راه گرمسیر برداشتند.

در این وقت احتشام الدّوله، فوج ولی خان سرتیپ را که از فارس مراجعت کرده بود، با عباسقلی خان والی پشتکوه و 200 تن سوار بختیاری و جمعی دیگر از لشکر ملازم خدمت ایلدرم میرزا داشته، از دنبال قبایل بیرون فرستاد. و ایلدرم میرزا يك دو منزل برفت و آن گاه يك شب 15 فرسنگ ایلغار کرده بر سر قبایل فیلی بتاخت و از گرد راه جنگ در انداخت و در میان گیرودار علی مردان خان دلفان و موسی خان حسنونند که مشهور به شجاعت و قاید آن جماعت بودند با جمعی از ابطال رجال مقتول شدند، و دیگر مردم هزیمت گشتند. این خبر در پشتکوه به عرض احتشام الدّوله رسید و بزرگان لشکر را به خلاع گرانها شادکام ساخت.

اما مردم لرستان بعد از این شکست دیگر باره انجمنی کرده [با] 7000 مرد جنگی به اراضی صیمره تاختند و مزارع و قرای دیوانی را به معرض نهب و غارت در آوردند. چون این خبر به احتشام الدّوله رسید، جواد خان سرهنگ را با فوج جدید سیلاخوری و 100 سوار بختیاری مأمور ساخت؛ و از پس آن 2000 تفنگچی و سوار از طایفه هفت لنگ بختیاری و چهارلنگ و بسحق با حسینقلی خان و جعفر قلی خان به همراه محمّد رحیم خان روانه صیمره نمود. و از آن سوی ایلدرم میرزا را طلب داشت تا با لشکر به کنار رود صیمره آمده اوتراق کرد و با قبایل فیلی جنگ بیوست؛ لکن هیچ يك را از لشکر دل گذشتن از رود نبود. و در میان این گیرودار محمّد رحیم خان با لشکر بر رسید. ایلدرم میرزا چون این بدانست دل قوی داشته از رود عبه کرد و بی توانی در میان جماعت فیلی تفنگهای خویش را بگشادند و از آن طرف محمّد رحیم خان نیز آغاز مقاتلت نمود و مردم فیلی را پای مقاومت بلغزید و به هر جانب پراکنده شدند و از دور و نزدیک شفعا برانگیختند، جماعتی دست توّسل به دامان محمّد رحیم خان زدند و گروهی به ایلدرم میرزا پناهنده شدند، لاجرم يك نیمه لرستان به نظم شد.

اما پسرهای نصیر خان جودکی و جماعت سگوند که به طرف غیلاب [- قیرآب] و پشت

کوه تاخته بودند و جلال الدین میرزای پسر محمد تقی میرزای حسام السلطنه را که نیابت بالا گریوه داشت، هزیمت کردند. و این خبر در منزل جایدر به عرض احتشام الدوله رسید و در خشم شده، نصیر خان جودکی را که تاکنون محبوس داشت به کیفر گناه پسر سر برگرفت و اعداد لشکر کرده، سرباز بیرانوند را از راه پل تنگ مأمور به پشتکوه و قلع جماعت سگوند نمود. و محمد رحیم خان قاجار را با 200 سوار روانه غیلاب نمود تا به شتاب رفته طاغیان را گوشمالی داد. و احتشام الدوله نیز بعد از 2 روز برسد و 15 روز در غیلاب متوقف شده، آن اراضی را به نظم کرد و جماعتی از اشرار قبایل را دستگیر ساخته، به زحمت عقاب و نکال انداخت و منشور لقب احتشام الدولگی در غیلاب بدو رسید و بدین لقب قرین افتخار آمد. آن گاه از غیلاب آهنگ پشتکوه نموده، در عرض راه به عرض او رسید که عبد الله خان و جواد خان، قلعه سو را که محکمه [ای] محکم است، به قوت یورش فروگرفتند و مردم سگوند از میان قلعه و فراز کوه به دشت گریختند. و هم در دشت از قضا یا فوج بیرانوند باز خورده رزم دادند و شکسته شدند و ناچار به اراضی عرب بنی لام فرار کردند.

احتشام الدوله با قلعه سو بشتافت و در آنجا 15 روز اقامت کرد. و هم در این وقت 500 سوار از عرب آل کثیر و جماعتی از سوار تفنگچی قبیله گندزلو از خوزستان رسیده به لشکرگاه پیوست. و این هنگام احتشام الدوله به مشایخ عرب بنی لام رقم کرد و به سر - عسکر بادرائی نیز خطی نوشت که اگر جماعت سگوند و گریختگان حضرت ما را جا داده اید مورد عقاب خواهید بود. و اینک من از دنبال بشتاب در می رسم.

مشایخ بنی لام عریضه [ای] نگار کرده با پیشکشی لایق انفاذ داشتند و به عرض رسانیدند که ما همیشه رعیت ایران بوده ایم و سر از فرمان برننافته ایم و اینک با لشکر خود به هرچه فرمان دهی حاضریم. و سر عسکر بادرائی نیز عریضه کرد که هرگز گریختگان شما را با خویشتن راه نخواهیم گذاشت. جماعت سگوند چون این بدانستند ناچار با اموال و ائمال و زن و فرزند

به توپخانه پناه جستند و محمد رحیم خان قاجار را به شفاعت برانگیختند. احتشام الدوله جرم ایشان را معفو داشت و در مساکن خویش جای داد و از آنجا به جانب دزفول سفر کرد و نظم خوزستان را بر وفق مراد به پای برده مراجعت به بروجرد نمود.

از پس او محمد علی خان بختیاری طریق طغیان گرفت و در 5 فرسنگی دزفول در قلعه [ای] محکم جای کرد و به استظهار قلعه به سد طرق و غارت مردم پرداخت. ابراهیم میرزای پسر احتشام الدوله که نیابت حکومت خوزستان داشت چون این بشنید با 900 تفنگچی تا کنار قلعه براند و 3 روز آن حصن را حصار داد و روز چهارم آن قلعه سخت را به حکم یورش فروگرفت و چون فتح این قلعه کاری صعب بود، در تمام اراضی بختیاری هول و هرب افتاده و مردم زیاد طلب طریق ادب گرفتند.

سفارت میرزا عباس خان به روسیه

و هم در این میان جماعتی از ترکمانان در اراضی مازندران به عاشوراده درآمده، چند تن از مردم روسیه را مقتول ساختند. قونسول روس که در مازندران اقامت داشت، چنان پنداشت که ترکمانان به اغوای مهدیقلی میرزا حاکم مازندران این جسارت کرده اند و شکایت او را به وزیر مختار روس دولقارکی [دالغوروکی] که مقیم دار الخلافه بودانهی داشت. و او عزل مهدیقلی میرزا را از کارداران دولت خواستار آمد و میرزا تقی خان امیر نظام مسئول او را مقبول نداشت و دولقاروکی به زبان شکایت، بلکه سعایت صورت حال را نگار کرده به دار الملک روس فرستاد و خطی از ایمپراطور ممالک روسیه نیکولای بیاورد که در عزل مهدیقلی میرزا خواهشمند بود.

کارداران دولت ایران روا ندیدند که چنان پادشاه بزرگ را در اسعاف حاجتی اندک رنجیده خاطر فرمایند. لاجرم مهدیقلی میرزا را از عمل بازداشتند و از بهر آنکه ایمپراطور را بیگاهانند که سفیران دولت روسیه گاهی بیرون قواعد اتحاد قدم زنند، میرزا عباس منشی سفارت را که این هنگام لقب خانی یافته و به مقام نیابت وزیر دول خارجه ارتقا بسته [بود] به سفارت پترزبورغ مأمور داشتند و از اصفهان که این وقت محط رحال موکب پادشاهی بود در نهم ماه شوال به چاپاری با

نامه شاهنشاه و عرایض کارداران درگاه راه برگرفته شتاب کنان تا اراضی ولادی قفقاز براند و در آنجا مزاجش از اعتدال بگشت؛ و هم با اشتداد مرض خویشان را به شهر مسکورسانید.

در این وقت ایمپراطور در شهر مسکو جای داشت و آهنگ پترزبورغ می فرمود، پس فرمان کرد که میرزا عباس در آن بلد اقامت کند تا مزاجش به استقامت آید، آن گاه سفر پترزبورغ کرده رسالت خویش را به پای برد، و مهمانداری با چند نفر طیب حاذق از بهر او مقرر داشت. میرزا عباس چون پرستاری مردم ایران را از بهر خود نیکوتر می دانست، میزبان دولت روسیه را بگذاشت و به سرای میر علی اصغر معین التّجار درآمد و به مداوا پرداخته تا بهبودی بیافت و از آنجا سفر پترزبورغ کرده، ادراك حضرت ایمپراطور نمود کتاب شاهنشاه کامیاب را برسانید و جوابی بر وفق مرام بگرفت و طریق مراجعت سپرد.

و در این سفارت با اینکه از برای شکایت از رفتار مأمورین این سفر کرده بود به ملاحظه حسن حرکت و رفتار، مورد تحسین ایمپراطوری آمده، به يك قطعه نشان آستانسلاد و يك قطعه انگشتری مکّلل به الماس، ممتاز گردیده، طریق مراجعت سپرد و در شهر نوچرکس به سفارت ایران که عضد الملک مأمور بود باز خورد و از عزل میرزا تقی خان مستحضر گردیده، در عزیمت دار الخلافه تعجیل نمود و دوازدهم شهر ربیع الاول وارد دار الخلافه شد و مورد تحسین کارداران دولت ایران آمد.

اشاره

در سال 1268 هـ / 1852 م مطابق سیچقان نیل ترکی چون 7 ساعت و 38 دقیقه از روز شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سپری شد آفتاب از حوت به حمل تحویل کرد.

شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار بساط عید بگسترده و میرزا آقا خان صدراعظم را در این عید مبارک به نشان تمثال پادشاه که مکمل به الماس گرانبها بود و جبه [ای] که يك بدست اطراف آن به مروارید غلطان ترصیع داشت خلعت فرمود. تمامت چاکران درگاه و مقربان حضرت جداگانه تشریف یافتند و فرستادگان و اعیان قبایل هزاره و تایمنی و میمنه که با عریضه و پیشکش به حضرت دار الخلافه آمده بودند، در این عیدگاه به زمین بوس پادشاه دست یافتند، عریض و پیشکش خود را پیش کشیده، بدین نام و نشان به خلایع گرانبها مفتخر آمدند.

نخستین محمد حسین خان که از قبل برادرش کریم داد خان بیگلربیگی 10000 خانوار هزاره حاضر بود.

دوم ولی خان پسر ابراهیم خان و برادرزاده اش الله یار خان هزاره.

دیگر عبد الحمید بهادر فرستاده حسن سردار 20000 خانه هزاره پساکوهی.

و دیگر سید علا خواجه فرستاده حکومت خان والی میمنه.

دیگر عبد الکریم بیگ فرستاده خان تایمنی که در 15000 خانه فرمانگزار است.

و دیگر جان مراد بیگ فرستاده ابراهیم خان حاکم 10000 خانه فیروزکوهی.

و دیگر شادمان بیگ فرستاده نصیر خان حاکم 5000 خانه جمشیدی

و دیگر رضا بهادر و ارباب خالق قاید قبیلۀ ایجلکه، و علی بهادر سید سلسله قیرستان و عظیم بیگ حاکم طایفه قهقهه و ملا حسین دهه ریگی و حسین بیگ و عبدل بیگ و میرزا قاسمعلی و

رضا قلی بیگ به اتفاق 14 تن دیگر از بزرگان هزاره.

این جمله با تشریفات ملکی از يك سوی بر صف شدند و از جانب دیگر بزرگان ترکمانان به اتفاق جعفر قلی خان قراجه داغی میرپنج از استرآباد رسیدند رده بستند:

نخستین آدینه نظر خان حکمران 5000 خانه از قبیله جعفریای

و دیگر قلی خان حاکم 2000 خانوار از طایفه آتابای

و دیگر یاباد خان حاکم 1500 خانه دوچی

و دیگر ولی سردار حاکم طایفه وازو

و دیگر آدینه قلیج خان بزرگ 600 خانه از قبیله کوچک

و دیگر قربان خان سردار 1500 خانه طایفه تاتار و قجوق

و دیگر بیگ فولاد، صاحب قبیله سلاقا

و دیگر خدری نظر خان حاکم 1000 خانه فراوی و بهلکه

و دیگر سائین قلی صاحب قایقرمه

و دیگر اباریش حاکم پدراق

و دیگر خدر بزرگ ایمر

و دیگر نوبت بزرگ بیرام شالی.

مع القصه بزرگان ترکمان نیز مورد الطاف و اشفاق پادشاه شده به شکرگزاری پیشانی بر خاک نهادند. و چون بعد از آمدن جعفر قلی خان از حدود استرآباد جماعتی از ترکمانان تکه سر به عصیان و طغیان برآوردند، گروهی از قراولان که مأمور به اقامت آن اراضی بودند، ترکتازی کرده ایشان را دستگیر ساختند و سر برگرفتند، از قضا سرهای ترکمانان تکه را هم در این عیدگاه به درگاه آوردند و به خاک راه افکندند.

چون بساط عید به پای رفت به صلاح و صوابدید صدراعظم، ملك الملوك عجم حکومت عراق را به نام میرزا یوسف مستوفی الممالک منشور کرد و خسرو خان گرجی حکمران قزوین گشت و محمد رحیم میرزا فرمانگزار خوی آمد.

حکومت امامقلی میرزا در کرمانشاهان

آن گاه شاهزاده امامقلی میرزا که هنگام فضل و ادب ابوفراس و روز یأس و هراس مانده هرماس است(1)، برای نظم حدود عراقین عرب

و عجم و حکومت کرمانشاهان مختار افتاد. و چون پدر والاگهرش شاهزاده محمد علی میرزا [دولت‌شاه] سالهای فراوان در آن اراضی و ممالک لرستان و خوزستان و بختیاری و بلده کنگاور و همدان نافذ فرمان بود، چنانکه در تاریخ شهریار تاجدار فتحعلی شاه به شرح رفت،

ص: 28

1- (1) یعنی شیر درنده خشمناک.

مردم کرمانشاهان به حکومت امامقلی میرزا نیک شاد شدند.

و شاهزاده نخستین جمعی از مردم کرمانشاهان [را] که به اظهار شرارت یا به تهمت طغیان از دار الخلافه رخصت بیرون شدن نداشتند، نزدیک کارداران دولت زبان شفاعت گشوده داشت و آن جماعت را ملازم رکاب فرموده، طریق کرمانشاهان پیش گذاشت. و بعد از ورود در آن بلده تعیین حدود و ثغور و نظم قبایل آن اراضی را پیشنهاد خاطر ساخت، چه از فراز و نشیب آن محال و مکنون خاطر سرحدداران آن دیار نیک آگاه بود و چون روزگاری می رفت که حکام آن حدود و مردم بیگانه بودند از رموزات مملکت آگهی نداشتند نظام لشکر را قصوری بزرگ و امور سرحد را فتوری بی حدّ روی داده بود و همجواریان مانند قبیله جاف و طوایف بغداد و سلیمانیه بسیار از اراضی ایران را مرتع و مربع خویش می پنداشتند.

شاهزاده امامقلی میرزا نخست کار لشکر را به نظام کرده 7000 پیاده و سواره عرض داده بعد از انقضای مدتی از زمان، از کرمانشاهان خیمه بیرون زد و با لشکری آراسته طی مسافت نموده ارض زهاب را لشکرگاه کرد و دست بیگانه را از حدود ایران بازداشت و اقتحام اشرار و قاطعان طریق را از تمامت آن ممالک منقطع فرمود؛ و ملا علی اصغر نامی که بر طریقت میرزا علی محمد باب می رفت و به اغوای مردم روز می گذاشت به حسن تدبیر و حصافت عقل او را مأخوذ داشت بدان سان که هیچ فتنه [ای] انگیزخته و هیچ خونی ریخته نگشت پس او را در غل و زنجیر کشیده به دار الخلافه فرستاد.

دفع کردن تیمور را که ادعای صاحب الامری داشت

و دیگر مردی از قبیله گوران قلعه زنجیری که تیمور نام داشت حیلتی بزرگ آغاز کرد و خود را نایب امام غایب علیه السلام نام نهاد و قبایل را اخبار همی کرد که من از بهر آن آمده ام که جمیع دول روی زمین را از میان بگیرم و تمامت پادشاهان آفاق را مغلوب و مقهور دارم. و روز 15 جمادی الاولی خروج خواهم کرد؛ و انجام این امر با شمشیر خواهد رفت. و مردم قبایل را بدین نشان، دعوت و اخذ بیعت می نمود و زن و مرد قبایل طوق ارادتش را بر گردن نهادند و

داغ اطاعتش را زیب جباه شناختند و در راه او بذل جان و سر و فرزند و پیوند را به چیزی نمی شمردند؛ و وقت بود که مانند میرزا علی محمّد باب خللی بزرگ در دین و دولت اندازد.

شاهزاده امامقلی میرزا از آن لشکر که در ذهاب داشت آسوده خاطر نبود و به دفع تیمور ایشان را مأمور نمی فرمود، چه آن جماعت را رهین طاعت او می دانست. و مردمان گروه گروه از کرمانشاهان و کردستان و لرستان و سلیمانیه به ملازمت تیمور می تاختند و خاک قدمش را زیب جبین می شناختند.

بالجمله شاهزاده تدبیری اندیشید و با جماعتی از لشکریان که مطمئن خاطر بود مواضعه نهاد و ایشان را مغافصه بر سر تیمور فرستاد و از آن پیش که قبایل آگهی یابند او را گرفته به کرمانشاهان آوردند. و شاهزاده مهلت نگذاشت تا لغزشی در خاطرها افتد، بفرمود تا بی توانی سر از تنش برگرفتند و چون مردمان او را کشته شده دیدند، دانستند اخبار او به اخبار غیب از در کذب بوده، لاجرم از خاطر او آسوده شدند و کار آن مملکت به تمامت به قانون عدل و نصفت گشت.

ذکر طغیان جماعت بایبه و جسارت ایشان به قصد شاهنشاه ایران خلد الله ملکه و سلطانه

اشاره

شیخ احمد احسائی چنانکه از این پیش بدان اشارت شد مردی با فضل و ادب معروف به زهد و تقوی موصوف بود. چون کلمات او با مردم ظاهرین اندک بینوتی داشت، بعضی از مردم را سبب استغراب و استعجاب شده، انکار او کردند. و جماعتی که به حسن ظن سر به طاعت او در آوردند، در عقاید ایشان لغزشی و فتوری پدید شد، از این جاست که کار جز به ظاهر شرع کردن، و از جاده شریعت غمرا یک قدم این سوی و آن سوی شدن، با شارع مقدس برآشفتن، و به یمین و شمال رفتن است. و اگر کسی را به ریاضات شاقه و مجاهدات صعبه کشف سرّی یا بذل امری به دست شود، واجب

است که مستور بدارد نه اینکه خویش را بدان مشهور کند. در صدر اسلام از سرّ حضرت سلمان، ابا ذر غفاری را آگهی روا نمی داشتند ما که بر عجز ایامیم چه واجب است که دعوی رؤیت امام علیه السلام کنیم و عوام به شبّهات بعیده افکنیم. این گونه گفتارها وقتی لازم شود که با تحدّی و معجزه توأم باشد.

بالجمله بعد از شیخ احمد، حاجی سیّد کاظم که او را تلمیذ اعلم و ارشد بود خلیفتی گرفت. او نیز مردی فاضل بود و زهدی کامل داشت و چون از این جهان رخت به سرای جاوید برد در میان شاگردان و تبعه شیخ احمد اختلاف کلمه پدید آمد، گروهی ملا حسن گوهر را به خلیفتی برداشتند و جماعتی حاجی محمّد کریم خان قاجار را اختیار کردند و از ایشان نیز کسی جز طریق صلاح و سداد دیدار نکرد.

اما ملا حسین بشرویه که در معنی خود را رئیس قوم می پنداشت و در ظاهر آن محل و مکانت نداشت، حیلتی اندیشید و میرزا علی محمّد باب را که دماغی خلل ناک و خاطری مشوش بود طلب نمود و با او مواضع نهاد که من تو را سیّد سلسله و قبله قبیله خواهم داشت و در وزارت تو به حسن تدبیر این جهان را زیر زیر خواهم کرد. آن گاه شاگردان شیخ احمد را انجمن کرد و گفت بر ما مکشوف نیست که بعد از حاجی سیّد کاظم ریاست قوم کراسه و خلیفتی او درخور کیست؟ و این امر مختفی را جز به مکاشفه مکشوف نتوان داشت؛ و از مدینه کربلا- به مسجد سهله تحویل داد و به چله نشست و بعد از يك اربعین از آنجا برآمد و گفت چیزی بر من معلوم نگشت و دیگر باره به مسجد کوفه دررفت و بعد از اربعین بیرون شد و گفت مکشوف افتاد که بعد از حاجی سیّد کاظم، میرزا علی محمّد باب که لطیفه حقّ است خلیفه به حقّ است و از آنجا به خراسان سفر کرد و میرزا علی محمّد باب به جانب شیراز شتاب گرفت و آن همه خطا و خلل در دین و دولت افکند که همه در جای خود مذکور شد.

و دیگر از شاگردان شیخ احمد، ملا شیخ علی بود که بعد از وی روزگاری در تحت و ساده حاجی سیّد کاظم استفاده می نمود. وقتی که فتنه میرزا علی محمّد باب

بالا گرفت در طلب جاه و آب از جمله داعیان باب گشت و لقب خویش را حضرت عظیم گذاشت و از شهر کربلا به بلدان و امصار ایران سفر کرد و در هر شهر و هر دیه مردم را به طریقت باب دعوت می کرد و بدعتی چند که در دین نهاده بود القا همی داشت. و در ایامی که صدراعظم در کاشان اقامت داشت به حضرت او آمد و اظهار دعوت و عقیدت خویش کرد. صدراعظم او را طرف و منع فرمود و از پیش براند. از آنجا به دار الخلافه طهران آمد و روز و شب به اغوای مردم پرداخت تا جمعی را با خود متفق ساخت. لکن هر روز به لباسی دیگر و جامه جداگانه خویش را دیگرگون می نمود؛ و دیگر نامی بر خود می بست.

چنانکه هیچ کس او را نمی شناخت و این آهنگ در پرده همی نواخت تا زمان امارت و وزارت میرزا تقی خان برسد.

این هنگام ملا شیخعلی در خاطر گرفت که يك روز جمعه هنگام زوال آفتاب با مریدان خویش خروج کند و نخستین میرزا ابو القاسم امام جمعه را در محراب نماز با تیغ بگذراند و از آنجا به جانب ارك سلطانی حمله برد. بعضی از عیون و جواسیس میرزا تقی خان این معنی را تفرس کرده، صورت حال را در لوحی نگار دادند و بدو فرستادند.

میرزا تقی خان، شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السّلمطنه را طلب فرمود و مجلس را از بیگانه پرداخته کرد و این قصه را تا به پای بگفت و مذکور داشت که در میان مریدان ملا شیخعلی، میرزا عبد الرحیم برادر ملا محمّد تقی هراتی را نیز رقم کرده اند و میرزا عبد الرحیم چون بیشتر در سرای شما و به نام ملاباشی است، بهتر آن است که او را مأخوذ داری و جا و مکان ملا شیخعلی و اتباع او را پرسش کنی و اگر نه هیچ کس به منزل و مکان او راه نخواهد کرد. اعتضاد السّلمطنه از نزدیک او به سرای خویش شتافته، میرزا عبد الرحیم را طلب داشت و چندانکه از او فحص حال کرد در اخفای امر سخت تر گشت.

لاجرم فرمود او را محبوس بداشتند و از میرزا طاهر منشی که با او در يك سرای می زیست از احوال ملا شیخعلی استعلام کرد. او به عرض رسانید که چنین کس در سرای میرزا عبد الرحیم جای

داشت و جماعتی با او طریق مخالطت می سپردند و بر روش باب می رفتند. چون من این بدانستم و از در منع بیرون شدم به دیگر جای تحویل دادند و از مریدان او يك تن حاجی سید محمد اصفهانی است که در مدرسه دار الشفا جای دارد.

اعتضاد السّلمطنه چون این بشنید از قبل میرزا عبد الرحیم خطی مجعول و منحول بدو فرستاد و از منزل ملا شیخعلی پرسش کرد و او خانه نایب چاپارخانه را بنمود.

اعتضاد السّلمطنه، میرزا طاهر را با چند تن از عوانان به طلب او فرستاد و در عرض راه يك تن ملازم او را دستگیر ساخته، به نزد شاهزاده آوردند و چندانکه او را زحمت کرد و شکنجه نمود از ملا شیخعلی خبری نگفت. پس او را و میرزا عبد الرحیم را به نزد میرزا تقی خان فرستاد و میرزا تقی خان به شفاعت شاهزاده، میرزا عبد الرحیم را به جان امان داد و پس از روزی چند که در حبس خانه بداشت رها کرد و آدم ملا شیخعلی را عرضه هلاک و دمار ساخت.

از پس این واقعه قوت خروج و تقویم فتنه از ملا- شیخعلی برخاست و از دار الخلافه به شاهزاده عبد العظیم و از آنجا به آذربایجان گریخت؛ و بعد از عزل میرزا تقی خان دیگر باره به طهران آمد. و این کتّ خواست تا گزندی به وجود مبارک پادشاه رساند و از حسیض چاه، خویش را به اوج ماه کشاند. با نیروی مور ضعیف، زور شیر عنیف همی جست؛ و در سلب گدائی، به طلب پادشاهی برآمد. و جمعی از مردم احمق را که از دین بی بهره و از دنیا بی نصیب بودند، با خود متفق ساخت و حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی که سالها به مرض مالیخولیا گرفتار بود، چنانکه گاهی در زنجیر و زندان می فرسود؛ و گاهی صحاری و بیابان می پیمود، با او بیوست، و ملا شیخعلی را به سرای خویش آورد و از بهر او و مریدانش خورش و خوردنی آماده داشت.

اندك اندك 70 تن از مردم بی بضاعت انجمن شدند و با ملا شیخعلی به ترك جان و سر و فدای دختر و پسر بیعت کردند، و حاجی سلیمان خان این جماعت را گاه و بی گاه در يك مجلس جای می داد و زن و دختر و خواهر خود را به نام بنات ائمه اطهار که زبان از اظهار و تذکار آن اسامی قاصر است می خواند؛ و با روی گشاده و موی

پريشان به مجلس درمی آورد تا ایشان را به کاسات عقار سقايت می کردند.

در پايان امر بعد از اين همه فجور و فساد سخن بر اين نهادند که شاهنشاه ايران را که حافظ حوزه اسلام و ناصر دين خير الانام است به جان و تن زيانی رسانند. آنگاه با شمشيرهای کشيده به ميان کوی و بازار درآيند و هرکس را ديدار کنند با تيغ بگذرانند، تا از اين کردار ناهنجار هول و هری تمام در مردم افتد؛ و شهر دار الخلافه بر ایشان مسلم گردد. ملا شيخعلی گفت «اکنون کيست که جان و سر خویش را بر کف نهد و اين امر خطير و خطب عظيم را به پای برد؟» نخستين محمد صادق نامی که ملازم او بود و سلاح جنگ از او داشت از جای جنبش کرد و از پس او ميرزا عبد الوهاب شيرازی و ديگر ملا فتح الله - قمی و محمد باقر نجف آبادی، بالجمله 12 تن در انجام اين امر پيمان دادند و مواضعه نهادند.

ملا شيخعلی ایشان را نيك بناوخت و هريك را بنويد حکومت مملکتی و سلطنت دولتی دلشاد ساخت و آلايت حرب و ضرب بداد و ایشان دين و دنيا را به زير پا نهاده، از دار الخلافه بيرون شدند؛ و به قریه نياوران آمده، به انتهاز فرصت کمينگاهی گرفتند، چه، در اين وقت شاهنشاه ايران از بهر بيلاق در نياوران اوتراق داشت.

حمله آوردن سه تن از جماعت بابيه به قصد شاهنشاه ايران

اين بود تا روز يکشنبه 28 شوال پيش آمد و شهریار آهنگ شکار فرموده، از بامداد بانگ توپ که علامت سوار شدن پادشاه است بالا گرفت. و غلامان رکابی از هر جانب انجمن شده، رده برکشيدند و بزرگان درگاه به انتظار ديدار پادشاه بر صف شدند. چون 2 ساعت و نيم از روز برگذشت، شاهنشاه از سرای سلطنت بيرون خراميد و اسد الله خان امير آخور رکاب گرفته تا برنشست. صدراعظم [ميرزا آقا خان نوری] و نظام الملك [ميرزا کاظم خان] و مستوفی الممالک [ميرزا يوسف] و محمد ناصر خان ايشيک آقاسی و اسد الله خان امير آخور قدمی چند به ملازمت رکاب همی رفتند. شاهنشاه کامياب، نخستين حشمت صدراعظم را رعايت فرمود و او را اجازت کردند تا مراجعت نمود.

اما جماعت بابيه که در کيد و کمين بودند 9 تن را قوت رفتار نماند که خویش را آشکار کند و 3 تن از آن 12 کس که شيرير و دلير

بودند ناگاه چون دیورها گشته و مرد پدر کشته از پس دیوار و پناه درخت بیرون تاختند. نخستین يك تن که از مردم نیریز فارس بود، از جانبی بیرون شده فریاد برکشید که ای پادشاه مرا عرض حاجتی است و به سوی پادشاه شتاب گرفت. و این هنگام در گرد مرکب پادشاه جز چند تن از اعیان درگاه که ایشان را نیز آلات حربیه نبود، کس حضور نداشت. چه انبوه سواران حفظ حشمت پادشاه را گروهی از پیش روی و جماعتی از دنبال بودند.

جراحت یافتن بدن مبارك شاهنشاه ایران

مع القصة چون ملازمان رکاب بانگ در انداختن و ناپرداختن آن مرد بایی را بیرون شیمت ادب دانستند، بر وی آمدند و بانگ برآوردند که به جای باش و حاجت خویش بازگویی. مرد بایی بیم کرد که او را نزدیک شدن نگذارند دست در جیب کرده، طپانچه [ای] که پوشیده می داشت برآورد و بی توانی به جان پادشاه گشاد داد و حفظ خداوند وقایه گشت و آن گلوله بر خطا شد؛ لکن ولولۀ بزرگ در میان ملازمان رکاب در افتاد، بی هشانه به هم برآمدند و عظیم حیرت زده بودند.

هم در این وقت يك تن دیگر بیرون تاخت و نعره بزد و آهنگ شاه کرد. او نیز طپانچه خود را به سوی شاه بداشت و آتش در زد. يك تن از رایضان دست فرا برده، گلوگاه طپانچه را برتافت تا چون رها شد، این گلوله نیز بر خطا رفت و يك تن از ملازمان رکاب دشنه بر دهان او زد، چنانکه طپانچه از دستش برفت، هم از پای ننشست، با آن جراحت عظیم خنجر خویش را بکشید و همچنان آهنگ شاه می داشت و با دیگران به اکراه مبارزت می کرد. در میانه چندکس را جراحت کرد تا خود مقتول گشت.

در میان این گیرودار يك تن دیگر آشکار شد و چون برق خاطر از پیش روی پادشاه برآمد و پهلوی مبارکش را هدف ساخته طپانچه خویش را بگشاد. در این وقت اقبال پادشاه اسب را حرونی آموخت و شاهنشاه نیز عنان بگردانید و بدن مبارك لختی از دهان طپانچه بگشت و گلوله های آن، چنانکه او خواست کارگر نیامد؛ لکن افزون از ده پاره سرب چنانکه استخوان را آسیب نکرده بود به زیر جلد دوید

و چندپاره در زیر جلد سرد گشت و پاره [ای] چند از زیر شانه به در شد.

شاهنشاه را که خداوند باری خمیرمایه عنصرش را از جگر شیر؛ و دل اردشیر و صولت شاپور؛ و وقار تیمور کرده بود، گرد تزلزل بر دامان صبر و سکونش نشست و زلال خاطرش به خس و خاشاک این احوثه مکدر نگشت، نه اسب خویش را برجهاند که به جانبی شتاب گیرد نه سخنی فرمان کرد که دلت بر اضطراب و اضطراب کند. بر پشت زین خدنگ، مانند کوه گران سنگ جای داشت و با آن جراحت به هیچ جانب متمایل نگشت و دست نزدیک زخم خویش نبرد، چندانکه حاضران رکاب ندانستند که شاه را زخمی رسیده و جراحتی برداشته.

بالجمله ملازمان حضور، آن دیو دیوانه را نیز مأخوذ داشتند. پس يك تن مقتول و دو تن گرفتار شد و شاهنشاه فرمان کرد تا ایشان را به حبس خانه دراندازند و از حقیقت این امر استعلامی کنند و همچنان آهنگ شکارگاه فرمود.

از آن سوی چون صدراعظم از این داهیۀ دهشت انگیز و خبر وحشت آمیز آگهی یافت، از هوش بیگانه شد و بی هشانه به جانب شاه شتاب گرفت و معروض داشت که «به صواب نزدیکتر آن باشد که شهریار آهنگ این شکار را به دیگر روز گذارد، چه امروز از پی نخجیر شدن به فال نیک برنیاید.»

شاهنشاه فرمود: روا نیست که نباح کلاب(1) شیر غاب را از اصطیاد باز دارد و نفیر ضفادع(2)، نهنگ دمان را از راه بگرداند.

صدراعظم عرض کرد که: این معنی مقرر است که احوثۀ زمانه، ارادۀ شاهانه را اغلوطه ندهد و سدّ سکندر، عزم خدیوانه را فتوری نکند؛ لکن این چاکران را با دل‌های ضعیف گذاشتن و طریق شکارگاه برداشتن، از کرم پادشاه بعید می نماید. پیش شده عنان بگرفت و به الحاح فراوان شاه را از اسب پیاده ساخت و به سرای سلطنت باز آورد؛ و این هنگام مکشوف افتاد که پیکر مبارک را از آسیب گلوله جراحتی رسیده و چاکران شتاب گرفتند و دواکاران را حاضر کرده تا جراحت شاه را ببستند و

ص: 36

1- (1) یعنی آوای سگان.

2- (2) یعنی صدای غوکان.

در چنین داهیۀ بزرگ و خطبۀ عظیم که صنادید حضرت و شناختگان دولت را واجب بود که هواجس نفسانی را پشت پای زنند و آرزوهای نابه هنگام را به زیر پای نهند و در نظم مملکت و تقویم دولت همدست و همداستان شوند، جماعتی که ایشان را با سفاهت ناف بریده بودند، آغاز سعایت کردند؛ و در حضرت پادشاه معروض داشتند که دوش صدراعظم با حسن خان سردار ایروانی به دست آویز آنکه در نظم یزد و کرمان با او سخن خواهیم کرد، مجلس را از خویش و بیگانه پرداخته کرد، تا هنگام سپیده دم با او رأی همی زد و این فتنه که حدیث شد ساخته تدبیر ایشان بود؛ و اگر نه چند تن مردم بی نام و نشان چه سگ بودند که آهنگ چون تو پادشاهی کنند.

و چون این غایله سخت شگفت بود، اغلوطۀ ایشان صفای قلب شاهنشاه را مکدر ساخت و به سعایت آن جماعت جنایت صدراعظم را در خاطر استوار بست؛ لکن به صبر و سکونی که خاصۀ پادشاهان است، عجلۀ شیطانی را دفع همی داد.

و از آن سوی صدراعظم از کید و کین ایشان آگاه شد و کدورت خاطر شاهنشاه را بدانست و با خود اندیشید که امروز اگر من به دفع اعدا و حفظ خویش پردازم، شیرازۀ مملکت گسیخته شود و چه بسیار خونها که ریخته گردد، بهتر آن است که در راه دین و دولت از خویشتن بگذرم و به بشید قواعد مملکت پادشاه و حراست رعیت و سپاه پردازم. همانا خداوند باری از بهر چنان پادشاه چنین وزیر کارآگاه به کار داشت و چون کوه پابر جای هیچ یک به سعایت مفسدین لغزش نکردند و قدم اصطبار استوار نمودند، تا سخن حق آشکار شد.

مع القصۀ صدراعظم دانست که خبر این غایله یک دو و روز برنگذرد که تمامت ممالک محروسه را فروگیرد و به اخبار موحشه گزند وجود مبارک پراکنده شود، آن گاه مردم ایران که صفت پلنگان و شیمت شیران دارند، درهم آویزند و خونها بریزند. پس بی توانی منشیان حضرت را حاضر ساخت و بهر شهری و بلدی منشوری کرد و به خاتم پادشاه محلی داشت و به دست مسرعان سبک سیر گسیل ساخت. و این مسرعان

در بلدان و امصار بعضی قبل از رسیدن اخبار موحشه رسیدند و برخی از پس ساعتی درآمدند. و به حسن این تدبیر نظام مملکت را هیچ گونه خلل راه نکرد.

و چون این خبر موحش مردم دار الخلافه را نیز آفتی بود، روز دیگر شهريار تاجدار بار عام در داد و با آن جراحت بر تخت سلطنت جای کرد، چنانکه نه از چهره مبارك تغيير لونی دیدار بود و نه در بدن مبارك آثار ضعیفی آشکار می شد. چاکران حضرت چندانکه در نیاوران بودند و اگر نه در شهر جای داشتند به زمین بوس پادشاه حاضر شدند، و به شکرگزاری پیشانی بر خاک نهادند و به سلامت وجود پادشاه دل قوی کردند. آن گاه عزیز خان آجودان باشی و کلانتر شهر و محتسبان بلد مأمور شدند تا در شهر و حومه فحوصی به سزا کنند و هر جا جماعت بایه را بیابند دستگیر سازند.

گرفتاری سلیمان خان و جماعت بایه

در سلخ شوال حاجی علی خان حاجب الدوله را خبری رسید که مجمع ایشان در خانه سلیمان خان است و این خبر را به عرض رسانید. پس صدراعظم بفرمود تا جماعتی از عوانان به خانه سلیمان خان تاختن بردند و اطراف خانه را فراگرفتند.

هم در این وقت جماعت بایه به شرب خمر روز می گذاشتند و زن سلیمان خان ساقی مجلس بود. بالجمله چون ایشان را از رسیدن عوانان آگهی رسید، بهم برآمدند و بعضی از بام و در طریق فرار جستند، حاجی سلیمان خان با 12 تن گرفتار شد و ایشان را دست به گردن بسته به نیاوران آوردند.

صدراعظم، حاجی سلیمان خان را مخاطب ساخت که بی شك تو زاده زنائی و مستحق هزارگونه عذاب و عنائی، نه آخر گوشت و پوست تو و پدر و مادر تو از نان و نعمت پادشاه پیوسته و يك کروور تومان زر به خرج پدر تو یحیی خان و برادر تو فوّخ خان، هدر شده، و از این بر زیادت برادر تو را در زنجان جماعت بایه به جان آمدن ندادند. اگر تو با او برادر بودی و از پشت يك پدر بودی، خونخواهی برادر چه کردی؟ در جواب با نگاهبانان خویش گفت که پادشاه را از مردم هر مذهب چاکران است، چه زیان دارد که از جماعت

بابیه نیز جمعی چاکر گیرد.

بالجمله ایشان را محبوس بداشتند و از محبوسین نام هم کیشان ایشان را پرسش نمودند و نام و نشان بیافتند و از دنبال هر يك بشتافتند، چندانکه 36 تن ایشان را در زوایای شهر و قری دستگیر ساخته به نیاوران آوردند. و ملا شیخعلی که هر ساعت به جامه [ای] دیگرگونه برمی آمد و پیوسته مخفی می زیست هم به دست حاجب الدوله گرفتار شده، به حضرت صدراعظم حاضر ساخت.

و صدراعظم او را بشناخت و فرمود همان نیستی که در کاشان به نزدیک من شتافتی و با شبك تلبیس مرا خواستی بشیفتی، باز این چه فتنه بود که آراستی و بیضه اسلام را شکستن چرا خواستی. با من بگوی به خانه سلیمان خان چرا رفتی و با جامه علما جام خمر چرا گرفتی.

چون ملا شیخعلی را مجال انکار نبود عرض کرد که چون در خانه سلیمان خان مقرر بود که يك تن از اصحاب را به نام ابا عبد الله الحسین علیه السلام بخوانند، بدانجا شدم، تا بدانم اگر در خور این مقام است بدین نام بخوانم و دیگر آنکه من خمر خواره و شراب باره نیستم، لکن چون بدانجا شدم، اصحاب به کار خمر و شراب بودند دل ایشان را شکستن روا ندیدم، پس جامی گرفتم و درکشیدم.

حاجی علی خان حاجب الدوله گفت مردم احمق را به قتلگاه می فرستی و نوید زنده کردن می دهی، من اینک گوش تو را چاک می زنم، تو که احیای اموات توانی کرد، گوش خویش را التیام کن؛ و برخاسته با گزلك خویش گوش او را از بن باز کرد.

مع القصه صدراعظم از بهر آنکه مبادا از این گرفتاران يك تن به اشتباه دستگیر شده باشد و بی گناه تباه شود، يك را با فحص کامل و دقت نظر و شهود عدل و اقرار به اثم و ثبوت ارتداد تشخیص و تمیز داد. میرزا حسینعلی نوری و میرزا سلیمان قلی و میرزا محمود همشیره زاده او و آقا عبد الله پسر آقا محمد جعفر و میرزا جواد خراسانی را چون بیعت با این جماعت و ارتداد در دین به ثبوت شرعی نرسید،

فرمان رفت تا در حبس خانه بازدارند و به حقیقت حال ایشان باز رسند. و میرزا حسین قمی چون اظهار پشیمانی می کرد و توبت و انابت می جست هم محبوس گشت و درباره دیگران فرمان رفت که به دست جلادان دژخیم بsparند، تا همه را سر از تن بردارند.

این هنگام علمای بلد و چاکران درگاه از حضرت شاهنشاه خواستار شدند که هر کس، این مردم مرتد را که مخرب دین سید انام و قاصد جان شاهنشاه اسلام اند، به دست خویش سر بگیرد، او را ثواب جهاد اکبر باشد. بهتر آن است که شاهنشاه دادخواه هر يك از ایشان را به دست طایفه [ای] از مردم بسپارد تا عرضه هلاك و دمار سازند و در این ثواب انباز باشند. و دیگر اینکه این جماعت بدانند که تمامت مردم ایران در خون ایشان شریکند و هرگز با این ناراستان همداستان نشوند.

قتل جماعت بایه به دست بزرگان درگاه و قواد سپاه

شاهنشاه ایران این سخن را پسندیده داشت و صدراعظم نیز خط قبول بر این منشور گذاشت. لاجرم ملا شیخعلی را روز چهارشنبه سلخ ذیقعدة علمای شهر حاضر کردند؛ و دیگر باره عقاید او را فحص نمودند و او را کافر و ملحد یافتند و به قتل او شتافتند.

و سید حسن خراسانی را به شاهزادگان سپردند تا همه گروه او را با تیغ پاره پاره کردند.

و ملا زین العابدین یزدی را مستوفی الممالک و دیگر مستوفیان به صدمات مستوفی متوفی داشتند.

و ملا حسین خراسانی را نظام الملک و میرزا سعید خان و اتباع وزارت دول خارجه مقتول ساختند.

و میرزا عبد الوهاب شیرازی که در بلدة کاظمین يك چند روز خویش را به دعوت طریقت میرزا علی محمد باب می گذاشت و فقها از آن بلدة به طرد و منعش اخراج کردند به دست جعفر قلی خان برادر صدراعظم و فرزندان او میرزا علی خان و موسی خان و ذوالفقار خان مقتول شد.

و ملا فتح الله قمی ولد ملا علی صحاف که بدن مبارك پادشاه را بر زخم گلوله جراحت کرد فرمان رفت تا در نیاوران بدن او را از چند جای سوراخ کردند و بن شمع فرودادند و شمعها را برافروختند. در این وقت حاجی علی خان فراشباهی حاجب الدوله پشت او را هدف گلوله ساخت و

فرانشاش با کارد و دشنه پاره پاره کردند.

و شیخ عباس طهرانی را امرای دربار و خوانین والاتبار بکشتند.

و محمد باقر نجف آبادی را که به اقرار و اعتراف خویش در مقاتلت مازندران و زنجان با جماعت بابیه حاضر بوده، پیشخدمتان حضور پادشاه تباه ساختند.

و محمد تقی شیرازی را اسد الله خان میرآخور و رایضان و خدمه باره بند پادشاهی مأخوذ داشته، نخستین نعل اسب بر پای او بستند و از آن پس با تخماق و میخ، سر و تنش را درهم شکستند.

و محمد نجف آبادی را ایشیک آقاسی و جارچی باشی و نسقچی باشی و اتباع ایشان مقتول ساختند.

و میرزا محمد نیریزی را که در تبریز و مازندران و زنجان به اتفاق جماعت بابیه رزم داده بود میرزا محمد خان سرکشیک و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان نابود نمودند.

و محمد علی نجف آبادی را به دست خمپاره چیان سپردند تا نخست چشم او برکنند و آنگاهش بر خمپاره بسته آتش در زدند.

و سید حسین یزدی را عزیز خان آجودان باشی و میران پنجه و سرتیپان و سرهنگان مقتول ساختند.

و آقا مهدی کاشی را نیز فرانشان به قتل آوردند.

و میرزا نبی دماوندی را به مدرسه دار الفنون فرستادند تا معلّم و متعلّم فراهم شده او را پاره پاره کردند.

و میرزا رفیع نوری را سواره نظام از پای درآوردند.

و میرزا محمود قزوینی را جماعت زنبورکچیان به هدف زنبوره بستند و جسدش را با کارد و دشنه از هم باز کردند.

و حسین میلانی را که دیهی از توابع اسکوست و جماعت بابیه او را مکنی به حضرت ابا عبد الله نموده بودند، سربازان افواج به حکم نیزه پیش کشتند.

و ملا عبد الکریم قزوینی را جماعت توپچیان که حاضر رکاب بودند مقتول ساختند.

و لطفعلی شیرازی را جماعت شاطران عرضه هلاک و دمار ساختند.

و نجف خمسه [ای] را به مردم شهر سپردند تا با چوب و سنگ زمین را از خوش لعل رنگ کردند.

و حاجی میرزا جانی تاجر کاشی را آقا مهدی ملک التجار و دیگر تاجران

و بازرگانان هریک جراحی کردند تا از پای درآمد.

و حسن خمسه [ای] را نصر الله خان سالار خوان و خدمتکاران مطبخ خاص مقتول ساختند.

و محمد باقر قهپایه [ای] را آقایان قاجار با تیغ آبدار به خاک افکندند.

و صادق زنجانی ملازم ملا شیخ علی که روز نخست در پای اسب شاهنشاه از پای درآمد فرمان رفت تا جسد او را به چند پاره کرده، از دروازه های شهر بیاویختند.

و حاجی سلیمان خان را که خانه اش محط رحال بایه بود، به اتفاق قاسم نیریزی که خود را وصی سید یحیی می دانست برحسب فرمان، آقا حسن نایب فراشخانه به دار الخلافه طهران آورد و بدن ایشان را سوراخهای فراوان کرده بن شمع در برد و شمعها را بیفروخت و اهل طرب را حاضر کرده، با ایشان از ارك سلطانی به میان شهر و بازار عبور داد و مردم شهر صغیر و کبیر زبان به لعن و نفرین بگشودند و از بام و در بر سر ایشان خاکستر بباریدند. بدین گونه طی مسافت کرده در بیرون دروازه شاهزاده عبد العظیم فراشان دژ خیم حاضر شده تن ایشان را به چهار پاره کردند و از چهار دروازه بیاویختند.

وقرة العین دختر حاجی ملا صالح قزوینی که از این پیش در قصه های جماعت بایه شرح حال او مسطور افتاد بعد از قلع و قمع بایه مازندران، او را به طهران آورده به محمود خان کلانتر شهر سپردند تا نیک بدارد و تاکنون يك سال در خانه او محبوس بود و با این همه گاه گاه کلمات ناصواب از وی اصغا می رفت، در این وقت او را از سرای محمود خان بیرون فرستاده، به جهان دیگر جای دادند.

و از آن سوی چون خبر سلامتی وجود شاهنشاه را مسرعان سبک سیر به ممالک محروسه رسانیدند، در همه بلدان و امصار مردم بساط عیش و سرور بگستردند و بدین شکرانه مال فراوان به فقرا و مساکین بذل نمودند و شاهزاده امامقلی میرزا زری لایق به درگاه فرستاد.

در خراسان شرقی و اراضی افغانستان، به سبب ضعف امارت صید محمد خان - ظهیر الدوله خللی در نظم مملکت پدید گشت و محمد شیخ مروی 600 سوار از قبایل ترکمانان گزیده ساخته، و از کوهستان هرات راه بریده، ناگاه از غوزقان که 5 فرسنگی شهر مشهد است، سر برگرد و از جماعت تیموری 1000 سر گاو و گوسفند براند و 600 تن اسیر بگرفت و طریق مراجعت برداشت. چون این خبر به حسام السلطنه بردند، گروهی از ابطال رجال را برنشانند تا یک شبانه روز از دنبال ایشان بشتافتند و بی نیل مرام مراجعت کردند.

و از جانب دیگر کهندل خان والی قندهار آهنگ تسخیر هرات نمود، و نخست پسر خود امیر افضل خان را با جمعی از افغانان بر مقدمه لشکر به اراضی فراه و سبزار بتاخت و از دنبال او پسران دیگر خویش و غلام محی الدین خان را مأمور داشت و جمعی از بزرگان افغان را با 2000 سواره و 1000 تن پیاده و 7 عراده توپ و یک زنبوره ملازم خدمت ایشان ساخت تا به جانب فراه راه برداشتند؛ و از قفای این جماعت محمد صدیق خان پسر اکبر و ارشد خود را با لشکر دیگر و توپخانه جداگانه به طرف اسفزاز رهسپار داشت و کهندل خان خود نیز به قصد سفر هرات به تجهیز لشکر و ترتیب کماة(1) پرداخت و این آثار و اخبار در نظم هرات و انقیاد قبایل خللی بزرگ انداخت، و صید محمد خان در حکومت قبایل ضعیف گشت.

ص:43

1- (1). کماة: جمع کمی بمعنی قهرمان و شجاع است.

لاجرم 500 تن سوار از افغانان محال هرات نهب و غارت به اراضی خراسان انداختند و غوزقان و نهبندان را منهبوب ساختند و 300 تن مرد و زن اسیر گرفتند و اطفال شیرخوار را به صحاری و اودیه بریختند و بگذشتند؛ و همچنان جماعتی از زایرین مشهد مقدس [که] مراجعت به عراق می کردند و مصطفی قلی خان مقدم و فرج بیگ و آقا بیگ و شاه پلنگ بیگ و عیسی بیگ شقاقی و عیسی بیگ مرندی و رضا قلی بیگ که 7 تن از غلام تفنگداران شاهنشاه ایران بودند با ایشان کوچ می دادند، در منزل میامی 300 تن سوار ترکمان با ایشان دچار شد و از در کارزار درآمد.

مصطفی قلی خان تفنگدار چون این بدید هیچ بیم، از کثرت دشمن نکرد و یک تنه اسب برجهاند و به جانب ایشان حمله برد؛ و مانند برق خاطف و صرصر قاصف، از چپ و راست تاختن کرد و در هر کری و حمله [ای] تنگی بگشاد؛ و از ترکمانان آسی و مردی به گرد درآود و چند تن را نیز جراحت کرد؛ و 6 تن دیگر تفنگداران، چون این جلدی و جلادت نگریستند از سرزنش و شناعت مردم و عیب و عوار خویش بترسیدند، ایشان نیز اسب خود را به مهمیز برانگیختند و به ستیز و آویز درآمدند، و با مصطفی قلی خان همدست شدند چند تن را با خاک پست کردند. ترکمانان را با ایشان قوت جنگ و طاقت درنگ نماند، به زحمت فراوان کشتگان خویش را حمل داده، طریق هزیمت پیش گرفتند، و تفنگداران، زایران را با سلامت عبور دادند.

و همچنان بعد از سفر کردن سام خان ایلخانی به دار الخلافه طهران گروهی از ترکمانان به آهنگ نهب و غارت خبوشان تاختن کردند و یزدان ویردی خان برادر سام خان با جمعی از جماعت زعفرانلو به مدافعه بیرون شده، ایشان را هزیمت دادند و 40 کس از آن گروه را دستگیر ساخته، سربرداشتند.

و از جانب دیگر محمد رحیم خان حاکم بوزنجر با ترکمانان تکه مقاتلتی بزرگ کرد و سر و اسیر فراوان گرفته، روانه طهران داشت. و از آن پس 40 تن سوار ترکمانان به اراضی بیارجمند برآمده 4 تن اسیر گرفتند و چون خواستند

از حدود بوزنجرده عبور کنند، محمد رحیم خان آگاه شد و گروهی را برنشانده، ناگاه بر ایشان تاخت و 30 تن از ترکمانان را اسیر گرفت و اسیران شیعی را آزاد ساخت.

و از جانب دیگر 1000 سوار از ترکمان آهنگ شاهرود کرد [ند] و افراسیاب خان - نردینی، به مذاقت و مقاتلت ایشان کمر استوار نموده و محمد ولی خان حاکم استرآباد را نیز آگهی فرستاد تا او نیز جماعتی از سواران را فرمان بکرد تا بیرون تاخته در سرحد گرگان با ترکمانان مقاتلت ساختند؛ و ایشان را درهم شکسته هزیمت نمودند.

و دیگر سکنه قلعه نرق که از تبعه تربت شیخ جام است قانون کرده اند که زنان ایشان هر سال روز عید فطر نیم فرسنگ از قلعه خویش دور شده، به مسجد نور می روند و آن روز را به طرب و سرور به پای برده، شامگاهان باز خانه می شوند. در این سال که روز عید، بر عادت بدان مسجد شدند 46 سوار ترکمان از قبیله آفخال و تکه طزنی [تجنی] در این وقت رسید [ند] و 30 تن از نسوان را اسیر گرفته مراجعت می نمایند. این قصه به کریم داد خان هزاره بردند و او بی توانی با جماعتی از مردم خود برنشسته 15 فرسنگ از ققای ایشان ایلغارکنان برفت و آن جماعت را دریافته از گرد راه جنگ پیوست و تمامت 46 سوار را دستگیر ساخته، روز 12 شوال با کنده و زنجیر وارد مشهد ساخت و نسوان را از قید اسرها ساخته به قلعه نرق فرستاد.

لشکر فرستادن حسام السلطنه برای تنبیه ترکمانان

مع القصة چون خبر طغیان و عصیان ترکمانان و افغانان پراکنده شد، سلطان - مراد میرزای حسام السلطنه که این وقت حکومت خراسان داشت، دفع ایشان را واجب دانست. و اسکندر خان پسر حسین پاشا خان مراغه [ای] را به اتفاق عباسقلی خان - دریجزی با 1000 تن سربار و 1000 سوار و 2 عراده توپ روانه دربند مزدوران داشت تا 8 برج محکم استوار برآوردند و 5000 ذرع دیوار نهادند و 150

تن شمشالچی به حفظ و حراست بازداشتند و از آنجا به آق دربند سفر کرده، 4 برج نهادند و 6000 ذرع دیوار برافراشتند و 150 تن شمشالچی بگماشتند و در قراولخانه میدان نیز يك برج کرد و 10 تن تفنگچی بازداشت.

و میرزا رفیع خان که در محال قاینات طریق عصیان و طغیان برداشت، پاشا خان سرتیپ را با 2 فوج سمنانی و 400 سوار و 4 عراده توپ مأمور نمود تا قلعه او را به قوت یورش فروگرفت و میرزا رفیع خان به هرات فرار کرد و به شفاعت صید محمد خان والی هرات جرمش معفو گشت. و پاشا خان و امیر اسد الله خان حاکم قاینات و علیقلی خان سرهنگ فوج دامغان و میر علم خان پسر امیر اسد الله خان و ابراهیم خان گنجه [ای] را که بدان حصن حصین غلبه جستند، کارداران دولت نواخت و نوازش فرمودند و خلعت فرستادند و حدود و ثغور خراسان محط امن و امان گشت.

و در این هنگام حسام الله لطنه سفر سرخس را تصمیم عزم داد و علیقلی خان میرپنجه و عسگر خان سرتیپ 2 فوج افشار و 1000 سوار خمسه را که از دار الخلافه رسیده بودند، بفرمود تا تجهیز لشکر و بسیج سفر کنند. چون این خبر به سرخس بردند اراض خان با 60 تن از بزرگان سرخس به قدم عجل و شتاب به مشهد مقدس آمدند و علیقلی خان میرپنجه و سام خان ایلخانی و عباسقلی خان دریجزی را از در ضراعت به شفاعت برانگیختند و بر ذمت نهادند و پیمان دادند که هرگز سر از فرمان برنتابند و 50 کس از بزرگان ایشان همواره در مشهد مقدس به گروگان متوقف باشند و 50 تن از ابطال رجال به ملازمت حسام الله لطنه باز دارند و اسب ایشان را داغ خدمت برزنند. و نیز 100 تن در قراولخانه ها حافظ و حارس ثغور باشند و سجد کردند که اگر يك تن از مردم سرخس هرگز طریق مخاصمت بردارد این 100 تن که در مشهد اقامت دارند، به گناه او هلاک و تباه گردند. آن گاه 70 تن از اعظام ترکمانان مرو طی مسافت کرده در مشهد مقدس

به حضرت حسام السّلمطنه پیوستند؛ و اظهار اطاعت و انقیاد کرده پیمان نهادند که جمعی از مردم خود را به گروگان بسپارند و در حدود و ثغور خراسان دست تعدّی فرا نبرند.

از پس این وقایع محمّد کریم میرزا از قبل علی خان حاکم سیستان عریضه [ای] به حسام السّلمطنه آورد، به شرح اینکه چون مملکت سیستان از جمله ممالک محروسه ایران و مردم این بلده چاکر و فرمانبردار کارداران ایرانند، نیکو آن است که لشکر سواره این مملکت در سایه علم شیر و خورشید که نشان دولت ایران است کوچ دهند، اگر از کارداران دولت این چاکران به چنین عنایت مفتخر شوند، بر ذمّت نهاده ایم که در 72 طریق که محل عبور و غارت اشرا بلوچستان است، کاروانیان و مجتازان را حارس و حافظ باشیم.

لاجرم به خواستاری و شفاعت حسام السّلمطنه بیرق شیر و خورشید از کارداران دولت به تشریف او عنایت شد و امیر علم خان قاینی و حسن خان جلیوند آن علم را تا سیستان حمل دادند و علی خان با حفظ حشمتی که در خور دولت است پذیره شد. و آن علم را بر سر قلعه سه کوهه که خانه و نشیمن اوست و از معظم قلاع سیستان است نصب کرد، و پسر خود را به اتفاق پسران دوست محمّد خان سیستانی و ابراهیم خان به همراه میر علم خان روانه نمود تا در شهر مشهد به رسم گروگان اقامت کنند؛ و ملازم خدمت او باشند.

و همچنان شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدّوله فرمانگزار کرمان، بزرگان بلوچستان را احضار کرده، از ایشان پیمان بستد که دیگر در طرق و شوارع از اشرا بلوچ زحمتی و زبانی به کس نرسد و از اشراف آن قبیله رشید خان و سیف الدین خان و سالار مهدی خان و اعظم خان و مراد خان را خلعت کرد و شادخاطر به مساکن خویش باز فرستاد.

چون حدود سیستان و ترکمان و افغان به نظام شد، صید محمّد خان والی هرات نیز به نیروی کارداران دولت مستظهر گشت و از آن جانب کهندل خان چنانکه

ذکر شد چون اعداد کار کرده، از قندهار به فراه و اسفزاز آمد و از آنجا با توپخانه و سواره و پیاده به عزم تسخیر هرات تا پل مالان براند. صید محمد خان نیز ساخته جنگ شد. و از جماعت افغان و هزاره و هراتی لشکری کرده او را پذیره گشت و رزمی صعب پیوسته کرد. بعد از گیرودار فراوان لشکر قندهار شکسته شد و کهندل خان هزیمت کنان به فراه و اسفزاز مراجعت کرد.

آن گاه صید محمد خان برادر خود محمد صدیق خان را با جماعتی از خوانین افغان روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت و او روز پانزدهم صفر [1268 ه. / 1852 م] وارد دار الخلافه طهران گشت و روز نوزدهم به حضرت صدراعظم باریافت. از پس روزی چند به تقبیل آستان شاهنشاه خرسند گشت و چون چند صره زر و سیم در دار الضرب هرات به نام شاهنشاه ایران مسکوک داشت با عریضه صید محمد خان و بسته [ای] چند از بافتهای کشمیر به حضرت شاهنشاه آورد. و نگارنده این حروف به اتفاق آن جماعت زمین خدمت بوسیده عریضه ایشان را دربار عام به عرض رسانیدم و شهریار تاجدار در عشر آخر ربیع الثانی آن جماعت را رخصت مراجعت داد.

و محمد صدیق خان و امیر خان و سردار صالح خان و پیر محمد خان و خوشدل خان و دلاور خان و فیض محمد خان و لشکری خان و سلیمان خان و عیسی خان - ایشیک آقاسی و زینل خان و سرافراز خان و سردار امیر خان و سردار تاج خان و امیر آخور و میرزا عبد الله منشی و ملا عبد الله عم مفتی هرات و 10 تن دیگر از مردم آن بلده به خلاع گرانها مفتخر و نامبردار شدند و مقربان حضرت و صنادید دولت مانند میرزا کاظم خان - نظام الملك و 30 تن دیگر از اکابر و اشراف، ایشان را به ضیافتهای بزرگ، هر شب يك تن ایشان را دعوت نمودند و آن گاه رخصت انصراف یافته مراجعت کردند.

و از پس آن شاهنشاه ایران شاهزاده مؤید الدوله را از بهر تقدیم خدمتی دیگر به دار الخلافه طلب داشت و حکومت کرمان را به محمد حسن خان سردار ایروانی باز گذاشت و عبد الله خان پسرش به منصب میرپنجگی سرافراز شد و پسر

وقایع دیگر

و هم در این سال اسکندر خان زند حکومت مرنند یافت و ابراهیم خان یزدی حاکم کاشان گشت و امیر علینقی خان وکیل طبس به حکومت آن بلده سرافراز گشت.

و هم در این سال شاهزاده امام قلی میرزا فرمانگزار عراقین عرب و عجم به عماد الدوله ملقب گشت و میرزا محمد مستوفی وزیر آذربایجان قوام الدوله لقب یافت.

و هم در این سال میرزا سعید خان که در پاکی فطرت و صفای طویت، شناخته حضرت بود و بارها در تقدیم خدمت و حسن محاورت با وزرای دول خارجه مجرب و ممتحن آمد به منصب وزارت دول خارجه سرافراز گشت و حاجی میرزا محمد خان کارپرداز دولت ایران از حاجی ترخان مراجعت کرده مورد الطاف شاهانه گشت و نایب اول وزیر دول خارجه آمد. و احمد خان نوائی کارپرداز اول دولت ایران از تقلیس طریق حضرت دار الخلافه گرفت، و قاسم خان برادر حسینعلی خان معیر الممالک به جای او مأمور گشت.

و بیست و نهم جمادی الاولی قولونل [- کلنل - سرهنگ] شیل وزیر مختار و ایلچی مخصوص انگلیس روانه لندن شد؛ و طامسن صاحب منصب شارژدفری مقیم دار الخلافه گشت. و محمد خان مصلحت گزار ایران که مقیم اسلامبول بود، رخت به جهان جاوید برد و حاجی میرزا احمد خان نایب دوم وزارت به جای او مأمور شد؛ و میرزا بزرگ قزوینی کارپرداز ارزن الروم گشت.

و هم در این سال ملا محمد مامقانی که از اجله علما بود، در آذربایجان وفات کرد و امیرزاده بهادر میرزا در تبریز وفات کرد و سلیمان خان سهام الدوله نیز در تهران هلاک شد.

و هم در این سال سفیر کبیر دولت عثمانی احمد و فیک افندی از قبل سلطان روم مأمور به سفر دار الخلافه دولت ایران گشت و حیدر افندی مستشار سفارتخانه و عاصم بیگ نایب اول سفارتخانه و خالد افندی نایب دوم و مختار افندی صاحب منصب نظامی و توفیق افندی با 6 تن صاحب منصب دیگر ملازم خدمت او بودند.

از قبل کارداران ایران، محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی باشی به مهمانداری او پذیره شد و همچنان محمد ابراهیم خان سرهنگ نوری و اسد خان و حسین خان یوزباشی و جماعتی از غلامان و غلام پیشخدمتان او را استقبال کردند. و روز سه شنبه پانزدهم ذیقعده تقبیل آستان پادشاهی نمود و از آنجا به حضرت صدراعظم شتافت. و از پس 2 روز صدراعظم او را بازدید فرمود.

و هم در این سال هنگام تحویل حمل، در بلده شیراز ابری بالا گرفت و متراکم گشت و تگرگی بباید که هر یک به مقدار نارنجی بود، و بسیار مردم و مواشی را از گاو و گوسفند بکشت. مرا حدیث کردند و ضمانت صدق سخن بر راوی حدیث است. همی گفت که قبایل حومه شهر که در سایه خیمه روز گذرانند چون پرده خیمه سپر آن بلا نمی توانست بود و آلات نحاس مانند مرجل و طبق بر سر می گذاشتند و حبه های تگرگ نحاس را درهم می شکست و حبه بر سر مردی فرود آمد و هر دو چشمش بیرون افتاد. و هم گفتند يك حبه تگرگ را میزان زدند هزار مثال برآمد.

مأمور داشتن شاهنشاه ایران عباس میرزا را به توقف عتبات عالیات

اشاره

از این پیش مرقوم افتاد که شاهنشاه ایران برادر کهتر خود عباس میرزا را به حکومت قم بازداشت و فرمان کرد که به اتفاق مادر خود در آن بلده اقامت کند و با موکب پادشاهی کوچ ندهد. و چون مردم مجهول بیشتر به طلب شرّ مجبول اند، پیوسته آشفته روزگار و درهم افتادن اشرار و ناامنی خاطر و پریشانی بادی و حاضر را طالب و جالب اند. بعضی از اعیان حضرت و منسوبان خانواده سلطنت از بعید و قریب به ابلاغ رسالات و مکاتیب والده شاهزاده عباس میرزا را برمی انگیختند تا از شاهنشاه ایران حشمت و مکانت پسر را هر روز بر زیادت طلب کند؛ بلکه از

بهر او ولایتعهد و نیابت سلطنت بخواهد. و این معنی برقرار است که در میان سلاطین قاجار کس ولایتعهد با برادر نگذارد و همچنان مردم ایران سر بدین کار در نیاورند؛ و اگر هم از پادشاه طفلی رضیع زینت مهد باشد او را به ولایتعهد بردارند و تاج پادشاهی از گاهواره او درآویزند.

مع القصة چون صدر اعظم از اغوای مردم فتنه جوی و پذیرفتن والده عباس میرزا، کلمات حیلت آمیز ایشان را آگهی یافت، بیمناک شد که مبادا روزی شاهنشاه غیور از برادر رنجه شود و نزدیکان او را به شکنجه افکند و یا نیران غضب افروخته کند و جمعی از منسوبان خانواده سلطنت سوخته گردد. لاجرم به صلاح و صواب نزدیکتر دانست که شاهزاده عباس میرزا را با حشمت و ثروتی که پادشاه زادگان را سزاوار است به جانب عتبات عالیات کوچ دهد و دست مردم مفسد را که به تسویلات نفسانی و تخیلات شیطانی سخن کنند از او باز دارد.

پس نخستین نزدیک به 100 تن از بزرگان مجرب و چاکران مقرب را انجمن کرد و با ایشان سخن در میان گذاشت و پشت و روی این امر را مکشوف داشت تا تمامت آن جماعت به اصابت رأی و حسن تدبیر او را ستایش کردند و آن گاه به دربار شهریار آمده، خواستار شد و محاسن این اندیشه را تکرار داد. چندانکه شاهنشاه ایران میرزا محمد خان سرکشیک را با جماعتی از غلامان رکابی به دار الامان قم فرستاد و عباس میرزا را به اتفاق والده او و تمامت اموال و اثقال و آلات و اوانی زرّین و سیمین [که] اندوخته داشت روانه عتبات عالیات نمود و بر زیادت از این فرمان کرد تا همه ساله از خراج ایران زری لایق بدو برند تا به سعت عیش و خصب نعمت معیشت کند و روزگار خود را به کسب علوم و تحصیل آداب خیر به پای برد.

دریافت خلعت

و هم در این سال روز عید فطر شاهنشاه ایران صدر اعظم را به شمشیری که قبضه آن به الماس و دیگر جواهر گرانها مرصع بود، تشریف کرد تا او هنر سیف و علم را با قرطاس و قلم توأم باز نماید، و غازیان سپاه را چون دبیران درگاه

آموزگاری فرماید. و برادر صدراعظم، میرزا فضل الله خان وزیر نظام از آذربایجان 2 عراده توپ 3 پوند که صنع خاطر او بود و به فرمان او کرده بودند به رسم پیشکش ارسال پیشگاه پادشاه داشت و مورد الطاف و اشفاق آمد و خود نیز روز هفدهم جمادی الاولی وارد دار الخلافه شد و صاحبان مناصب نظامی و مردم سپاهی بر حسب فرمان او را پذیره شدند و با حشمتی که در خور بود در آوردند.

وفیات

و هم در این سال شاهزاده احمد علی میرزا در دار الخلافه طهران به درود جهان کرد.

کاخ اردشیر دراز دست

و در اراضی شوشتر به جائی که در روزگار باستان بنیان شهر شوش بوده کاخی از بهمن ابن اسفندیار که او را اردشیر دراز دست گویند، از نشیب خاک پدیدار شد و 36 ستون دراز بالا از سنگ رخام داشت و چندانکه خشت پخته در آن عمارت به کار رفته بود هر يك 68 من به میزان برآمد و مبلغی زر مسكوك که نقش آن المنتصر بالله بود نیز پدیدار شد.

ذکر واردات شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه در سال 1269 هـ. / 1853 م

اشاره

در سال 1269 هجری چون يك ساعت و 28 دقیقه در شب دوشنبه دهم جمادی الاخره از غروب آفتاب سپری شد، مطابق سنه ترکی اودئیل، آفتاب از حوت به حمل تحویل داد. ملك الملوك عجم ناصر الدین شاه قاجار جشن عیدی به پای برد؛ و از پس آن به نظم بلدان و امصار پرداخت. اسکندر خان سردار به حکومت خوی قرین افتخار آمد و چون از قبل رعیت خوی در حضرت سلطنت اظهار مسکنت کردند ملك الملوك عجم به صوابدید صدراعظم معادل 12000 تومان از خراج دیوانی آن بلده به تخفیف رقم کرد، و نیز مثال داد که معادل

ص: 52

1000 تومان زر مسكوك در تعمير عمارات خوی به کار برد و میرزا هاشم خان حکومت نهادند یافت و میر مطلب خان پسرش سرکرده سوار خزل گشت.

تفویض نیابت صدارت به نظام الملک

آن گاه شهریار تاجدار همی خواست که صدراعظم دستیاری اختیار کند تا در تقدیم خدمت و مصائب امور او را پشتوانی باشد؛ زیرا که صدراعظم تمامت بلدان و امصار را قراءت مکاتیب و کتابت رسایل و عزل و نصب حکام و زشت و زیبای اهالی و نظام و تعدیل امور دول خارجه و ارتفاع خراج ممالک محروسه به نفس خویشان فاصل حق و باطل و کافل و مدبر و مقبل بود. لاجرم به فرمان شاهنشاه فرزند ارشدش میرزا کاظم خان - نظام الملک که پسر آن پدر و ثمر آن شجر و جوهر آن گوهر و فروغ آن اختر بود، به منصب نیابت صدارت مفتخر گشت؛ و به شخص دوم ایران ملقب آمد. و حکم رفت که در تمامت امور مملکت مداخلت اندازد و از غث و سمین بازپرس کند و به نشان تمثال پادشاه و حمایل مخصوص تشریف یافت.

و شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله بر حسب فرمان حکمران همدان گشت و عبد الباقی میرزا پسر خویش را به نیابت حکومت روانه همدان داشت و میرزا فضل الله - وزیر نظام رخصت مراجعت یافته، به جانب آذربایجان رهسپار گشت. و بعد از ورود به آن اراضی حمزه میرزای حشمة الدوله چند سر اسب جنیبت پذیره او کرد و قایدان سپاه و سران و سرکردگان استقبال او را استعجال گرفتند و او را با حشمتی لایق در آوردند.

لشکر کشیدن خان خوارزم به مرو و هزیمت کردن لشکر خراسان او را

و از پس این وقایع خبر خراسان و فتنه مرو چنین بعرض رسید که چون محمد امین خان والی مملکت خوارزم آهنگ تسخیر شهر مرو و تخریب آن بلده فرمود و عبد الرحمن که خلیفه مرو بود چون این بدانست، فرزند خود رحمن ویردی را با 50 سوار روانه مشهد مقدس نمود و به حسام السلطنه که این وقت حکومت خراسان داشت عریضه کرد که شهر مرو و محال آن که از اراضی خراسان و در حوزه فرمان شاهنشاه ایران است، اینک به دست محمد امین خان ویران می شود، از

خویشتن حاکمی برگمارید و رعیت این ولایت را از رنج و شکنج مردم ارگنج محفوظ دارید.

حسام السّ لمطنه صورت حال را به عرض سده سلطنت رسانید و به صوابدید کارداران دولت عباسقلی خان دریجزی را با 150 تن سوار به حکومت مرو گسیل داشت. هنوز يك ماه به تمام شمرده نشد که محمّد امین خان بیرق ملک ستانی برافراخت و با 10000 تن سواره و پیاده از خیوق بیرون تاخت و همه جا شتابزده طی مسافت کرده به کنار مرو آمد. عباسقلی خان با آن سپاه قلیل ساخته جنگ شد و از مردم مرو نیز لشکری بساخت و با خان خیوق چند کَرّت مصاف داد و او را از ظاهر شهر بازپس برد. بعد از هزیمت خان خیوق عباسقلی خان مریض گشت و به همان مرض درگذشت.

چون این خبر به مشهد آوردند حسام السّ لمطنه پسر او بهادر خان را با 400 سوار به جای پدر به حکومت مرو فرستاد. بعد از ورود بدان اراضی چون عبور ایشان با لشکرگاه خان خیوق قریب افتاد، محمّد امین خان جماعتی از لشکریان را بر سر راه ایشان فرستاد تا راه بیستند و جنگ در پیوستند. بهادر خان که تذکره شجاعت بود با قلّت جماعت اسب برانگیخت و خاک معرکه را با خون دلاوران درآمیخت و سواران خراسانی از یمین و شمال بتاختند و کار جدال و قتال بساختند و از آن محل مخافت بی گزند و آفت گذشته به شهر مرو درآمدند.

مع القصه خان خیوق 3 ماه در اراضی مرو روز گذاشت و بدان بلده دست نیافت.

آن گاه مرض وبا در لشکرگاه او درافتاد و مردم او هر روز از پای درآمد. این هنگام ناچار طریق مراجعت گرفت و میر احمد خان جمشیدی را از جانب خویش در قریاب که 6 فرسنگ تا مرو مسافت است بازداشت و خود تا خیوق عنان نکشید.

از پس او میر احمد خان از مردم محال مرو و سرخس و اراضی بعید و قریب به نوا و نوید فریب داد و در قریاب ساکن ساخت، چندانکه 5000 خانوار

انجمن کرد، آن گاه به زحمت مردم مرو پرداخت و چندانکه توانست از نهب و غارت دست باز نداشت. و هم مردم مرو به بلای قحط و غلا مبتلا بودند، از بهر آنکه چند کُرت هنگام حصار گندم و اجتنای اثمار و ضبط غلات خان خیوق به مرو می تاخت و هرچه از باغ و زمین رسته بود مأخوذ می ساخت و این وقت يك خروار گندم به 15 تومان زر مسكوك بها داشت.

لاجرم اعیان مرو صورت حال را به حسام السَّلمطنه مکتوب کردند و او در سده سلطنت معروض داشت و شاهنشاه ایران فرمان کرد تا از خراج دیوان مبلغی زر مسكوك به رسم عطیت به مردم مرو برند. و حسام السَّلمطنه سپاهی لایق از بهر حفظ و حراست آن اراضی کوچ دهد و چنان افتاد که قبل از آنکه این زر و این لشکر بدیشان رسد کاروانی بزرگ از بخارا به جانب مشهد کوچ می داد و در منزل چهارجورحل اقامت انداخته از بیم مردم قریاب نیروی درآمدن به مرو نداشتند و از این طرف میر احمد خان جمشیدی با 1000 سوار اوزبک و میمنه و سالور از پل تندر سر راه ایشان انتهاز فرصت می داشت.

بهادر خان حاکم مرو چون این بدانست حسن خان سبزواری را با 300 سوار بیرون فرستاد تا در 2 فرسخی چهارجو با میر احمد خان دچار شد. از دورویه بر صف شدند و جنگ پیوستند، حسن خان سبزواری مردانه بکوشید، 200 تن از سواران او را مجروح و مطروح ساخت و ایشان را به جانب میمنه هزیمت کرد و 10 نیزه سر از آن جماعت روانه مشهد داشت و کاروانیان را به سلامت عبور داد.

این هنگام 200 تن از بزرگان مرو طریق مشهد گرفته، به حضرت حسام السَّلمطنه آمدند و به شرط گروگان در مشهد اقامت جستند. لاجرم حسام السَّلمطنه 3 فوج سرباز خراسان را با 500 سوار و 6 عراده توپ و خمپاره و قورخانه به اسمعیل خان سرهنگ برادر عباس قلی خان میرپنجه سپرد و به جانب مرو مأمور داشت؛ و خود نیز تا آق دربند کوچ داد و اعیان سرخس را حاضر کرده، ایشان را از عبور لشکر به طرف مرو آگهی داد تا مبادا از قبل خود بیمناک شوند.

لاجرم بزرگان سرخس نیز با لشکر کوچ داده در اراضی خود علوفه و آذوقه سپاه را آماده داشتند تا کوچ بر کوچ به اراضی مرو درآمدند.

قریب به مرو، 1000 سوار قریابی بر ایشان درآمد؛ و لختی مصاف داده هزیمت شدند و سپاهیان يك شب در کنار آب مرو اوتراق کرده، روز دیگر به شهر درآمدند.

آن گاه حسام الله لطنه بیرق شیر و خورشید با قبه زرناپ که نشان دولت ایران است، به صحبت محمد خان کندیلی و امام علی بیگ روانه مرو داشت و خود از آق دربند مراجعت به مشهد مقدس نمود.

و این هنگام کارداران دولت او را حاضر حضرت دار الخلافه خواستند و حسام الله لطنه از مشهد مقدس راه برگرفته بیست و پنجم شهر شعبان [1268 ه. / 1852 م] ورود نموده مورد الطاف و اشفاق آمد.

تقویض ولایت دولت ایران به شاهزاده نامدار سلطان معین الدین میرزا حفظه الله تعالی

اشاره

یادگار دودمان فریدون و جم، مهین فرزند ملک الملوک عجم، شاهزاده معین الدین - میرزا روز يك شنبه هفدهم شهر ربیع الثانی در سال 1268 ه. / 1852 م. چهار ساعت از آن پیش که آفتاب در جهت مغرب افول کند، در دار الخلافه طهران متولد گشت. وی نیز مانند پدر تاجدار از دو سوی نژاد پاکش به فتحعلی شاه قاجار پیوسته می شود. چه مادرش تاج الدوله که محجوبه ملک و دولت است دختر شاهزاده سیف الله میرزای پسر فتحعلی شاه است و نسب پدرش شاهنشاه جهان با فتحعلی شاه روشن تر از مهر و ماه است، چنانکه در این کتاب مبارک رقم شد.

مع القصة این مولود مسعود را به دایه(1) سپردند تا در سرای سلطنت روز تا روز و ماه تا ماه همی بالیده گشت و پس از 5 ماه برای تقدیم خدمت، ساسان میرزای پسر شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله که به زینت عقل و حلیه حسب و زیور ادب و حسن تواضع، آراسته بود تعیین یافت. و روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رمضان در حضرت شاهزاده لاله باشی گشت و به خلعت شاهانه سرافراز شد.

و چون پادشاهان را از ولیعهدی گزیر نباشد و شاهنشاه ایران در جبین این شاهزاده افزون از نژاد والدین و کرامت طرفین، آثار سلطانی و کشورستانی مطالعه می فرمود مشهور ولایت عهد از مهد او در آویخت و روز یکشنبه بیست و یکم شهر ربیع الاول که 1269 سال از هجرت نبوی [م 1853] سپری بود 4 ساعت و 40 دقیقه قبل از غروب آفتاب او را به منصب ولیعهدی اختیار فرمود، و در سرای سلطنت جناب اشرف صدراعظم و تمامت شاهزادگان و عموم امرا و ارکان دولت و همچنان وزرای دول خارجه انجمن شدند و شاهزاده را با تاج و حمایلی که مخصوص خلعت ولیعهدی است، ساسان میرزا در آغوش گرفته به میان انجمن آمد و صدراعظم او را در برگرفته بر سر تختی که از بهر او کرده بودند جای داد؛ و تمامت بزرگان سر فروداشته او را به ولایتعهد سلام دادند و از پس آنکه میرزا کاظم خان نظام الملک به نیابت صدارت کبری مفتخر شد چنانکه مذکور گشت، وزارت ولیعهد نیز با او تقویض یافت.

آن گاه از بهر آگهی سکنة ممالک محروسه مناشیر پادشاهی رقم شد و به دست مسرعان سبک سیر به هر شهر و بلد انفاذ یافت. در همه بلدان و امصار، رعای و رعیت بساط عیش و عشرت گسترده و بدین شکرانه کوس شادمانه نواختند.

سفارت سلطانعلی خان از قندهار به دار الخلافه

و هم در این سال سردار سلطان علی خان پسر کهندل خان والی قندهار از جانب پدر با عریضه و پیشکش، طریق حضرت دار الخلافه گرفت و از راه کرمان طی مسافت کرده نوزدهم محرم وارد طهران شد و محمد خان میرپنجه و جماعتی از سرتیپان و

ص: 57

سرهنگان و محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی او را پذیره شدند و با مکانتی لایق در آوردند و روز بیست و یکم محرم [1269 م] او را صدراعظم دیدار کرد و روز بیست و سیم به حضرت شهریار بار جست و پیشکش خویش را پیش گذرانید؛ و چون آثار صداقت از دیدار او مشهود شهریار افتاد او را به مظفر الدوله ملقب فرمود. و همچنان بر حسب خواستاری او فرمان شد که میرزا رضی خان پسر میرزا هدایه الله وزیر کردستان که در مدرسه دار الفنون از مرتبه تعلم به مقام تعلیم ارتقا یافته بود، به اتفاق او مأمور شد که سفر قندهار کرده، در آنجا از مردم دلاور چند فوج گزیده کند و رسم جنگ و نظام ایشان را بیاموزد. و کارداران ایران معادل 4000 تومان زر مسکوک و 1000 قبضه تفنگ برای ساز و برگ سرباز او را سپردند و سجدلی بر ذمت کهندل خان مقرر داشتند که آن جماعت سربازی که میرزا رضی خان به نظام می کند روانه درگاه پادشاه دارد تا همواره، در دار الخلافه طهران ملازم خدمت باشند، الا آنکه در قندهار حاجتی افتد، آن هنگام سرباز قندهاری و بر زیادت از آن، افواج نظام ایران چندان که حاجت باشد روانه قندهار خواهد گشت؛ و اگر یک تن از سرداران قندهار روی دل از دولت ایران بگرداند، کهندل خان و فرزندان او دفع او را واجب خواهند داشت.

مع القصه میرزا رضی خان بعد از طی مسافت و درآمدن به قندهار یک سال و چند ماه در آن بلده اقامت جست و دو فوج سرباز به نظام کرد. این امر بر بعضی از کارکنان انگلیس ثقیل افتاد و چندکس به نزد او فرستاده خواستند تا او را به نوید بفریند و روی دل او را از دولت ایران بگردانند و با او گفتند:

چون تو به طریق سنت و جماعت همی شوی و مردم ایران بیشتر شیعی مذهب اند بهتر آن است که پشت با ایشان کرده، سفر بمبئی پیش گیری تا از دولت انگلیس بهره به کمال یابی.

چون چند تن از مردم قندهار نیز تقویت مردم انگریز می کردند کار بر میرزا رضی خان دشوار افتاد لاجرم بر اسب چاپاران سواره شده از راه بلوچستان با جامه دیگرگون به کرمان آمد.

غلامحسین خان سپهدار که حکومت کرمان داشت او را نوازش و نواخت فرمود و معادل 1000 تومان او را ساز و سامان داده، روانه دار الخلافه نمود؛ و از آن پس مأمور به سفر هرات شد چنانکه در جای خود مذکور می شود.

مع القصة شاهنشاه ایران به صلاح و صوابدید جناب اشرف صدراعظم، مظفر الدوله را با 40 تن از همراهان او هنگام مراجعت خلعت فرمود و افزون از 2000 تومان زر مسکوک عطا کرد و همچنان از بهر سردار کهندل خان و برادرانش رحم دل خان و مهر دل خان جداگانه تشریفات ملکانه انفاذ یافت.

و چون شیر علی خان پسر دوست محمد خان والی کابل با عم خود کهندل خان زلال صفا و صفوت را به خار و خاشاک مناجزت و معادات مکدر داشت و آغاز خصومت و مبارات نمود، شاهنشاه ایران عبد الله خان سیستانی را با منشوری چند مأمور فرمود تا ایشان را دیدار کند و این کردار نابهنجار از میانه بگیرد.

و هم در این سال کارداران دولت کالسکه سواری به صحبت شعبانعلی خان از برای صید محمد خان ظهیر الدوله والی هرات انفاذ داشتند و بدین ملاطفت استقلال و استبداد او را در حکومت بر زیادت کردند. چون شعبانعلی خان به ظاهر هرات رسید، صید محمد خان به اتفاق اعیان و اشراف هرات پذیره شد و بدین شکرانه مسافتی بعید را پیاده درنور دیده و سردار امیر خان را با اسبهای ختلانی و اشیاء نفیسه روانه دار الخلافه داشت. بعد از رسیدن امیر خان به دار الخلافه و رسانیدن عربضه و پیشکش، به مرض وبا مبتلا شده وداع جهان گفت. کارداران دولت، محمد خان برادر او و خوشدل خان پسر او را به عطیت و خلعت خوشدل ساختند و ظهیر الدوله را نیز به مصحوب ایشان تشریف فرستادند.

از این پیش در ذیل احوال جناب اشرف صدراعظم رقم شد که شاهنشاه ایران تصمیم عزم داد که روزی چند سراپرده سلطانی را در چمن سلطانیه افراشته دارد و بیشتر سواره و پیاده سپاه را در يك انجمن عرض دهد. از این جا است که سلاطین ایران در تحویل بیلاق بیشتر وقت در چمن سلطانیه اوتراق کردند؛ و روزگاری می رفت که به خواستاری کارگزاران دولت روسیه، سلاطین ایران سفر سلطانیه را آهنگ نفرمودند تا مبادا در حدود و ثغور مملکت روس فتوری بادیید آید. در این وقت که اتحاد دولتین ارتفاع ذات بین می داد، به صوابدید صدراعظم ملك الملوك عجم آهنگ آن اراضی فرمود.

در این وقت کارداران دولت عثمانی اندیشناك شدند که مبادا از این لشکر که در سلطانیه انجمن می شود جماعتی به ملك روم تاختی کنند و از این بیهوده روی که در اراضی قطور کردند چنانکه بدان اشارت شد کیفری کشند. لاجرم وزرای دولت روس و انگلیس را برانگیختند تا از در خواستاری بیرون شده، شاهنشاه را از تقدیم این سفر باز نشانند.

مع القصة به تحريك احمد و فیک افندی سفیر دولت روم، وزیر مختار روس دالغورکی و شیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس، به حضرت جناب اشرف صدراعظم به دستیاری رسل و رسایل عدیده ابلاغ دادند که:

صواب آن است که ملك الملوك عجم سفر سلطانیه را به دیگر وقت حوالت فرماید و وحشت خاطر کارداران روم به ترك این رکضت بزداید.

و دیگر آنکه این هنگام که مرض وبا را در این مملکت طغیانی به نهایت است چندانکه مردم پراکنده باشند کمتر زیان بینند، همانا 100000 مرد لشکری

به يك جای انجمن کردن و به دست وبا از پا در آوردن در شریعت سلطنت قرین میمنت نخواهد افتاد.

سه دیگر آنکه چون دشمنی لوای خصومت نیفراخته و حدیث خطبی [و] عظیم امری واجب نشناخته چرا باید خزانه پادشاه را کاست و لشکری بدین شگرفی آراست.

چون ابلاغ این کلمات در چند ماه تکرار یافت، جناب اشرف صدراعظم بدین گونه پاسخ فرستاد که:

نخستین کارداران دولت عثمانی چرا باید به تسویلات نفسانی عهد و موثیق دولت ایران را که چون کوه گران سنگ هرگز متزلزل نشود حمل گاهی نگذارند و چنان دانند که پادشاه قوی بازو خصمی خود را با دولت روم پوشیده می دارد تا روزی مغافصه این راز را از پرده بیرون افکند، با اینکه ما کس به وزیر بغداد فرستادیم و پیام دادیم که اینک 20 فوج سرباز ایران قریب به اراضی عراق عرب روز می گذرانند اگر شما را حاجت افتد ایشان را حاضر دارید و به نظم قبایل اعراب که يك نیمه مملکت شما را خراب دارند بگمارید تا چندین آشفته نباشند. همانا کارداران دولت روم چون احقاق حقوق دولت ایران را نکرده اند و در ضبط قطور و دیگر کارها نابهنجار رفته اند از کیفر کردار خویش ایمن نیستند و با ما همیشه به سوءظن قدم زنند.

و اینکه گفتید چرا از بلای وبا بر حذر نیستید و در چنین داهیه این سفر خواهید کرد؟ همانا آن هنگام که شاهنشاه بسیج این راه فرمود بلای وبا ظهوری نداشت و اکنون روا نباشد که این گونه حوادث در عزم شاهانه فتوری اندازد و پادشاه را از آهنگ خویش باز دارد تا هر ساعت مردمان در اوامر و نواهی شاهانه منتظر بدائی باشند.

و اینکه از بذل خزانه و نقصان اندوخته در تجهیز لشکر و بسیج این سفر تنبیهی کردید از در مهر و حفاوت است. لکن این گونه خرج را پادشاهان دخیلی شمارند و سلاطین ما تقدم حکمتی اندیشیده اند و هرگاه سفری از بهر جنگ واجب نشده است کوچ دادن به بیلاق و قشلاق را پیش گذاشته اند تا لشکر از

اعداد سفر بازماند و از آلات و ادوات حرب و ضرب تھی دست نشود تا ناگاه در ماند و در تنگنای وقت، تدارك نتواند چنانکه سلطان قاجار فتحعلی شاه، همه ساله سفر سلطانیه از این روی همی کرد و نیز ما را با شما که وزرای روس و انگلیس هستید سخنی دیگر است و آن این است که چه پیش آمد که 30000 تن لشکر عثمانی به اراضی وان همی کوچ داد و آناطولی لشکرگاه کرد و هرگز با ایشان این گونه محاورات و مناظرات نیفکنید.

صورت دستخط شاهنشاه ایران به وزرای دول خارجه

بالجمله چون سخن بدین جا رسید و روزی چند کار بدین گونه همی رفت، به خواستاری جناب اشرف صدراعظم، ملك الملوك عجم بدین شرح دستخطی رقم فرمود و به وزرای مختار روس و انگلیس فرستاد تا يك باره مطمئن خاطر شدند.

همانا به کلمات ملکانه وزیر مختار را مطمئن فرمودیم و هم این خط می نگاریم و مؤکد می داریم که سفر کردن مادر چمن سلطانیه برای سیر در ممالک داخله و عرض دادن سپاه است و هرگز در این سفر لشکر سلطانی به اراضی دولت عثمانی تاختن نخواهد کرد و از اندیشه ما سفرای مقیم دار السعادة اسلامبول را نیز آگهی بدهید تا مطمئن خاطر باشند.

مع القصة از آن پس شهریار تاجدار، عزیز خان آجودان باشی را که تاکنون در تقدیم خدمت گوی مسابقت از اکفاه ربوده داشت، به خواستاری صدراعظم مورد اشفاق شاهانه نمود و او را به منصب سرداری کل عساکر منصوره سرافراز فرمود و به نشان تمثال شاهنشاه که به الماس گرانبها ترصیع داشت و حمایلی که مخصوص این منصب است تشریف کرد و او را با جماعتی از امرای تومان و میران پنج و 30 عراده توپ و گروهی از سوار و پیاده به منقلای لشکر روان داشت.

و نیز فرمان رفت که از ممالک محروسه سرباز و سوار به جانب چمن سلطانیه سفر کرده، در 20 شهر ذیقعه در آنجا حاضر باشند و سردار کل 20 روز از آن پیش که شاهنشاه ایران جنبش کند کوچ بر کوچ تا چمن سلطانیه عنان باز

نکشید و لشکری که در آنجا انجمن بود، قبل از ورود موکب پادشاهی عرض داد 50000 تن به شمار آمد، پس ایشان را به نظام بداشت و خیمه ها را طناب با طناب پیوسته کرد.

و از این سوی شهریار تاجدار روز سه شنبه 17 ذیقعد از دار الخلافه خیمه بیرون زد و جناب اشرف صدراعظم و گروهی از شاهزاده گان و بزرگان و قواد سپاه و اعیان درگاه و توپخانه و زنبورکخانه و سپاه سواره و پیاده به ملازمت رکاب در قریه امیرآباد فرود شدند. با اینکه در این وقت مرض وبا در بیشتر ممالک ایران روز تا روز فزونی داشت؛ و مردم لشکرگاه نیز بدان بلا مبتلا بودند در عزم شاهنشاه فتوری راه نکرد و از امیرآباد کوچ بر کوچ تا قزوین براند. خسرو خان گرجی که در قزوین حکومت داشت، تقدیم خدمت کرد و تا خرم دره ملازم رکاب بود.

و از آن جانب امیر اصلاان خان حاکم خمسه تا منزل سیاه دهن پذیره گشت و موکب پادشاهی روز 4 ذیحجه، به چمن سلطانیه درآمد. سردار کل با توپخانه و تمامت سواره و پیاده یک فرسنگ استقبال کرد و از دورویه سپاه بر صف شد و شاهنشاه 5 ساعت قبل از غروب آفتاب از اسب پیاده شده و بار عام بداد و بر رسم نظام 110 توپ بگشادند.

عیسی خان والی گیلان و بزرگان آن اراضی از راه برسیدند و زمین خدمت ببوسیدند و حمزه میرزای حشمة الدوله و میرزا فضل الله وزیر نظام و میرزا محمد قوام الدوله نیز از آذربایجان حاضر رکاب شدند و طامسن صاحب شارژدفر دولت انگلیس از دار الخلافه سفر سلطانیه کرده، ملازم خدمت شد و در آن ساحت فسیح و عرصه وسیع همه روزه هفتاد و هشتاد هزار سواره و پیاده به قانون نظام رده برکشیدند و صف برزدند و هنرهای خویش را در کار حرب و ضرب باز نمودند و شاهنشاه بیشتر وقت به میان ایشان عبور همی کرد و هرکس را به کارتر یافت به بذل و عطا نیکوتر بنواخت. و روز عید اضحی که بار عام بود بزرگان حضرت و دبیران درگاه و افراد سپاه به تقبیل سده سلطنت

حاضر شدند و يك ميل در ميل از چند جای صاف راست کردند و شاهنشاه را به تحیت و تهنیت سلام دادند.

از پس آن، روز تا روز مرض وبا فزونی گرفت و بسیار کس از لشکریان نابود گشت.

عباسقلی خان جهان بیگلوی میرپنجه و میرزا ابراهیم خان دریابگی نیز درگذشتند، با این همه يك تن از لشکرگاه قدمی کناره نتوانست گرفت.

در این وقت صدراعظم پراکنده ساختن این سپاه را به صواب نزدیکتر دانست و به خواستاری او شاهنشاه طریق مراجعت گرفت و محبعلی خان میرپنجه را با چند فوج به مقدمه لشکر روانه دار الخلافه داشت. و شاهنشاه بعد از گسترده شدن بساط عید غدیر نیز بسیج راه کرد و بعد از ورود به قزوین حمزه میرزای حشمة الدوله را رخصت مراجعت به آذربایجان داد و حاجی میرزا محمد خان نایب اول وزارت دول خارجه به دبیر مهمام - خارجه ملقب شده با حشمة الدوله راه برگرفت. و موکب پادشاهی شهر ذیحجه وارد دار الخلافه طهران گشت.

وفیات

و هم در این سال آقا سید محمد مجتهد خمسه [ای] رخت به سرای جاودانی کشید. و علی خان سوادکوهی به مرض وبا درگذشت، و به جای او میرزا کریم خان حافظ و حارس سرای سلطانی گشت. و میرزا احمد خان پسر محمد رضا خان فراهانی نیز دم بگسست و پدرش پس از چند روز با پسر پیوست. و ملا محمد علی مجتهد استرآبادی وداع جهان گفت و شاهزاده اسمعیل میرزا به جنان جاودانی خرامید. و جهانگیر میرزای عم شهریار که به جانب مکه معظمه رهسپار بود در بلده خوی به مرض رعاف مبتلا گشت؛ و هم بدان مرض درگذشت.

زلزله شیراز

و هم در این سال شب چهارشنبه 25 رجب [1269 هـ / 1853 م] در بلده شیراز چنان زمین متزلزل شد که بسیار از خانه های مردم از بن برآمده از جانی به جانی افتاد؛ و از زمین آن خانه آبی به نهایت عفن بجوشید و 12000 کس از آن زلزله هلاک شد. و اگر کسی در محلت دیگر آن شب را به صبح آورد و زنده بود چون به محلت

خود بازگشت محل خانه خویش را ندانست، و چون مردم به کفن و دفن این همه مرده توانا نبودند، از بوی مردگان هوا عفن گشت و بسیار کس نیز به مرض مطبقة و محرقه جان بداد. و در چنین داهیه دها، دزدان پند نگرفتند و اموالی که از مردگان و زندگان به جای بود در می ربودند و مردم بیچاره را در چنین بلای خونخواره اندیشه مال نبود که از دنبال ایشان بروند.

احتجاج جناب اشرف صدراعظم با وزرای دول خارجه در خصوص افراختن بیرق دولت ایران و روم در دار الملك دولتین

اشاره

چون بر قانون است که ایلچیان دول متحابه و سفرای ایشان آن گاه که در دار الملك دولتی از دول آسیا رحل اقامت افکنند، در هر سرائی که سکون اختیار کنند، بیرقی افراشته دارند و شادروانی که نشان دولت خویش بر آن کرده اند از فراز بیرق در آویزند. چنانکه وزرای مختار دولت روس و انگلیس و فرانسه در حضرت دار الخلافه طهران بدین گونه زیستن دارند. اما سفیر هیچ دولتی در دار السعادة اسلامبول علم خویش افراخته نساخته، چه از نخست روز اولیای دولت سلاطین روم بر این قانون نبوده اند و سخن بر این نهاده اند که به حفظ حشمت شریعت و تقویت اسلام رایت جماعتی که بر دین ما نروند در نفس اسلامبول افراشته نباید داشت و بر تشیید این مبانی و اسکات وزرای دولت متحابه با دولت ایران نیز همین معامله کردند و جهت جامعه اسلام را رعایت نفرمودند. لاجرم نه ایلچی روم در دار الخلافه طهران بیرقی افراخت و نه سفیر ایران در روم نصب رایتی کرد.

این بود تا احمد و فیک افندی سفیر کبیر دولت عثمانی به درگاه سلطانی آمد، بعد از ورود به دار الخلافه طهران به نزدیک کارداران دولت پیغام کرد که من با اتحاد دولتین و جهت جامعه اسلام بیرق دولتی افراشته خواهم داشت. کارداران دولت

ایران از قبول این مسئول ابا و استتکاف فرمودند و سفیر کبیر دولت عثمانی الحاح و اصرار همی نمود.

چون جناب اشرف صدراعظم خواست به قانونی که رسم دولت و یاسائی که سنت سلطنت است او را پاسخ گوید، وزرای دولت روس و انگلیس را در میانه حکم ساخت و به دولغاروکی وزیر مختار روسیه و شیل صاحب وزیر مختار انگلیس روز سه شنبه 18 شهر صفر [1269 ه/ 1853 م] این خبر فرستاد که:

شما نیک آگاهید که در میان دولت ایران و روم با قدمت اتحاد و سابقه و داد هیچگاه نبوده که سفیر ایران در دار السعادة اسلامبول یا ایلچی روم در دار الخلافت ایران نصب رایتی کنند یا علمی افراخته دارند و در این از منته متقاربه بسیار کس از اسلامبول به سفارت ایران رسید مانند اسعد - افندی و کمال افندی و صارم [افندی] و سامی افندی و نامق افندی و هیچ یک از ایشان در طلب این نام و نشان برنیامدند. و این هنگام که احمد و فیک - افندی ایلچی کبیر دولت روم از راه برسید، بی توانی پیام کرد که من رایت دولت خویش را در سرای سفارت بلند خواهم داشت.

کارداران دولت پاسخ فرستادند که: چون استقرار این کار امر حادث است بی آنکه بین دولتین به ابلاغ رسالات و ارسال مکاتیب این سخن به پای رود و بر رسم قواعد دولتی قرار پذیرد، نزدیک اولیای دولت به امضا نخواهد رفت. ایلچی کبیر بدین پاسخ جواب نگرفت و بر عجلت و شتاب بیفزود.

لاجرم شما را که بین [دو] دولت میانجی بوده اید بر رسم یاسای دولت ابلاغ می کنیم که اگر بیرق دولت عثمانی در پایتخت ایران افراشته شود و کارداران دولت ایران حفظ حشمت دولت روم را واجب شمارند و از در طرد و منع بیرون نشوند، امضای این قصنا تا وقتی است که فرستاده ما تا سور اسلامبول به قدم عجل و شتاب طی مسافت کند و محمد خان مصلحت گزار دولت ایران را آگهی برد تا بی توانی بیرق دولت را در سور اسلامبول افراخته کند. هرگاه کارداران دولت عثمانی از در منع بیرون نشوند هر دو بیرق افراخته خواهد بود و اگر نه بیرق دولت روم را فرود خواهیم داشت.

مع القصة احمد و فبق افندی چندان شیفته انجام این امر بود که بی اجازت اولیای دولت رایت خویش را برافراشت. کارداران دولت ایران او را به حال خویش بگذاشتند و بی توانی میرزا لطفعلی تنگدار پادشاهی را مأمور سفر اسلامبول فرمودند و محمد خان مصلحت گزار را حکم فرستادند که رایت دولت ایران را در خانه سفارت افراخته کند و دولغاروکی و شیل صاحب نیز با ایلچی روس و انگلیس که در سور اسلامبول اقامت داشتند مکتوب کردند و ایشان را از این قصه آگهی دادند.

میرزا لطفعلی راه برگرفت و بعد از رسیدن به اسلامبول منشور خویش را برسانید و ایلچیان روس و انگلیس از قضیه آگاه شدند، و محمد خان مصلحت گزار بی آنکه لحظه [ای] کار به تسویف کند، رایت دولت ایران را در اسلامبول از دار سفارت برافراخت.

و چون این حدیث مکشوف افتاد ناظر امور خارجه در رد و منع او به رسم و یاسای دولتی او را مکتوبی کرد و خیر الدین پاشا را به خانه سفارت فرستاد و پیام داد که کارداران دولت عثمانی هرگز بدین کار سر در نخواهند آورد و این ثقل بر خاطر نخواهند گذاشت و ایلچیان روس و انگلیس نیز بدو نامه کردند و او را از افراختن رایت دفع دادند و در پایان امر سخن بر این نهادند که محمد خان بیرق خویش را فرود آورد و بباشد تا در دار الخلافه طهران به صلاح و صوابدید وزرای مختار روس و انگلیس این سخن به پای رود.

محمد خان صورت حال را عریضه کرده انفاذ دار الخلافه طهران داشت و جناب اشرف صدراعظم وزرای دول خارجه را پیام فرستاد و آگاهی داد که منشور شاهنشاه ایران بیرون این شرایط صادر نخواهد گشت، نخست آنکه رایت دولت ایران در سور اسلامبول و بیرق دولت عثمانی در پایتخت طهران افراخته باشد و اگر نه هر دو رایت فرود خواهیم داشت. سه دیگر آنکه سفارتخانه دولتین را در دار الملک به اختیار کارداران دولت باز می دهیم به هرکجا که خواهند از دور و نزدیک بنمایند، این هنگام اگر اولیای دولت عثمانی بیرون اسلامبول سفارت خانه ایران را بگذارند

و اجازت برکشیدن بیرق دهند و ما نیز با ایشان همان معاملت خواهیم کرد.

دولغاروکی و شیل صاحب پاسخ فرستادند که این سخن را پوشیده نتوان داشت که دولت ایران را در سور اسلامبول علم افراخته می باید و حق اوست؛ لکن گاهی مصلحت وقت واجب می دارد که کس به طلب حق خویش بیرون نمی شود. چنانکه بسیار افتاده است که دولتهای بزرگ فرنگستان دانسته از حق خویش دست بازداشته اند و چون تاکنون هیچ يك از دول فرنگستان در نفس اسلامبول علمی نیفراخته اند در چشم ایشان عظیم می نماید که دولت ایران نصب رایت خویش کند. صواب آن است که شما نیز این سخن نگوئید و از 5 دولت فرنگستان برتری نجوئید.

جناب اشرف صدراعظم گفت بیرق از ملزومات خانه سفارت است و سفارتخانه ایران از نخست روز در دار السعادة اسلامبول بوده و در چشم اهالی دول خارجه عظیم نموده، بیرق که جزو خانه سفارت است چرا باید بزرگ بنماید و همچنان کارداران دولت عثمانی آن روز که سفارتخانه ایران در سور اسلامبول می نهادند، می باید به دقت نظر بروند، بعد از استقرار خانه سفارت افراشتن بیرق احداث طعن و دق نکند و احمد - وفیق افندی سخن بر این دارد که دولتین ایران و روم با یکدیگر از در محاذات و مساوات باشند و جانب یکدیگر را در برابر هیچ مهر و حفاظتی فرونگذارند و اینک ما او را در افراختن بیرق دفع ندادیم و مهلت نهادیم تا از اسلامبول خبر بیاورند و این نسبت به سفارت دولت عثمانی بهره بزرگ بود، آیا در ازای این بهره ما را چه نصیب خواهد کرد، بالجمله هرگز دولت ایران از حق خویش دست باز نخواهد داشت و بیرق او را افراخته نخواهد گذاشت.

وزرای روس و انگلیس گفتند سخن شما بر حق است؛ لکن در کار بیرق چنان افتاده است که اگر شما در اسلامبول نصب رایت کنید از 5 دولت فرنگستان مستثنی و متفرد خواهید بود و حمل این استثناء بر دول خمسه صعب می نماید.

جناب اشرف صدراعظم فرمود جهة جامعه اسلامیة در پاسخ این سخن

برهانی قاطع است، چه در بسیار از امور رسوم سفارتی و دیگر معاملات ما از شما مستثنی و متفردیم، نخستین از عهد سالفه و از منته ماضیه در سور اسلامبول خانه سفارت بوده و شما را این نیست؛ بلکه آن روزگار شما را هیچ سفیری و مأموری نبوده؛ و دیگر آنکه سلاطین شما که بزرگترین بیشتر از سلاطین جهانند امروز هیچ يك را در مكه معظمه به مسجد الحرام راه نگذارند و کمتر کس از رعیت ایرانی بی کلفت و زحمت بدانجا درآید و از بهر او ردی و منعی نباشد و از این گونه چیزها بسیار است که ما از شما منفرد و متفردیم، شما چرا این همه را از پس پشت انداختید و به افراختن علم پرداختید. مع القصه سخن مختصر خواهم کرد آیا سخن ما در افراختن بیرق از در حق باشد یا فزونی طلبیده باشم؟

وزرای روس و انگلیس ناچار گفتند در این امر شما را حقی بود.

صدراعظم در پاسخ گفت دولت ایران از حق خود نخواهد گذشت و شما را که در میانه میانجی بزرگید چه افتاده که آن کس را که زیاده طلبی کند از طلب بیهوده باز نمی دارید؟

گفتند اگر رضا می دهید ما صورت حال را به کارداران دولت خویش معروض می داریم تا بدانیم که سخن ایشان بر چه خواهد رفت.

صدراعظم فرمود ما را بدین کلمات ملاحظه ندهید که از طلب حق خویش تقاعد نخواهیم ورزید، شما خود صورت دولتید و از قبل دولت در دار الخلافه اقامت دارید.

بالجمله بعد از گفت و شنود فراوان در پایان امر کار بر این نهادند که بیرق دولت ایران در سور اسلامبول و رایت روم در دار الخلافه طهران در نصب عمود و کشیدن شادروان و فرود آوردن و فرو نهادن متساویان باشند و هیچ يك را بر آن دیگر فضلی و فضیلتی نباشد. و هنگام مراجعت احمد و فیک افندی به دار السعادة اسلامبول به خواستاری او در میانه بدین روش نگارشی رفت. خطی از کارداران دولت ایران گرفت و سجلی به خط و خاتم خویش بسپرد که طرفین را در افراختن بیرق در سور اسلامبول و دار الخلافه طهران به شرط برابر داشتن محل سفارت و متساوی بودن حدود این امر کراهتی نخواهد رفت و تاکنون به افراختن علم که از شادروان

عریان است فرستادگان دولتین در دار السعادة اسلامبول و دار الخلافة طهران قناعت جسته اند.

و چون در گفت و شنود جناب اشرف صدراعظم با وزرای دول خارجه، میرزا سعید خان وزیر دول خارجه نیز متصدی مناظرات و میانجی محاورات بود و فطانت طبع و رزانت رأی او در حضرت پادشاه آشکار گشت، نشان درجه اول سرتیپی و حمایل سرخ تشریف یافت.

بازگشت میرزا حسین خان از سفارت پترزبورغ

هم در این سال میرزا حسین صدر دیوانخانه سفیر مخصوص که سفر پترزبورغ کرد چنانکه مرقوم شد روز یکشنبه غره شهر ربیع الثانی وارد دار الخلافة طهران گشت و برحسب فرمان جمعی از دبیران حضرت پذیره او شدند. غراف صاحب و چند تن از صاحبان مناصب سفارت روسیه نیز او را استقبال کردند. یرملوف صاحب و دو تن دیگر از اعیان دولت روسیه که با او همراه بودند، درآمدند و در پنجشنبه پنجم ربیع الثانی پرنس دالغورکی وزیر مختار روسیه، یرملوف و آن دو تن دیگر را که از جانب پرنس ورنسوف جانشین مملکت قفقاز مهماندار سفیر مخصوص ایران بودند، حاضر درگاه شاهنشاه ایران ساخت تا تقبیل سده سلطنت کردند. و سفیر مخصوص چون کار این سفارت نیک به پای آورده بود عضد الملك لقب یافت.

و هم در این سال اسد الله خان امیر آخور حکومت همدان یافت و ملقب به معتمد الملك آمد و جهانسوز خان برادرزاده اش امیر آخور گشت و همچنان نصره الدوله فیروز میرزا برحسب فرمان از فارس حاضر دار الخلافة گشت و به نیابت ولیعهد دولت ایران شاهزاده معین الدین میرزا روانه آذربایجان شد.

ملقب شدن میرزا صادق مستوفی به قایم مقام

و میرزا صادق مستوفی برادرزاده صدراعظم ملقب به قایم مقام آمده وزارت آذربایجان با او تفویض یافت و با نصره الدوله راه برگرفت و بعد از ورود به آذربایجان حکام و عمال بلاد و امصار آن مملکت را حاضر کرده، از جمع و خرج هر محل بازپرسی به سزا کرد و هرکه با رعیت از در اجحاف

و تعدی رفته بود، حکم به عزل و عزلت فرمود. و از قبل نصرة الدّوله به هر بلدی رقمی انفاذ داشت تا در مساجد جامعه بر فراز منبر مردمان را نهی کردند که از آن جریده که کارداران دولت در ارتفاع منال دیوانی هر شهر و دیه نهاده اند هیچ حاکم و عامل رخصت ندارد که حبه و دیناری برافزون طلب کند؛ و هیچ رعیت را اجازت نیست که بر زیادت از آن بر ذمت نهد. و به صدور این احکام مردم را از تعدی عمال و حکام آسوده ساخت و منال دیوان را به رفق و مدارا طلب داشت و قبل از اجتنای اثم و حصاد جو و گندم مردم را آزرده نفرمود. و از این روی اهالی آن مملکت ایمن و آسوده شدند.

مأمور شدن عزیز خان سردار کل به آذربایجان

و هم در این سال چون میان دولت روسیه و کارداران دولت عثمانی کار بر خصومت می رفت و اهالی دولت فرانسه و انگلیس نیز با دولت عثمانی متفق شده، سپاه به حدود روس برانندند. چنانکه تفصیل این قصه در ذیل تاریخ دولت هر یک از ایشان مرقوم خواهد شد. کارداران دولت ایران در چنین وقت که یک نیمه لشکر جهان در حدود روس و روم انجمن شده از طریق حزم و دورانیشی بعید دانستند که از حفظ و حراست حدود و ثغور ایران فارغ بال نشینند.

لاجرم شاهنشاه ایران فرمان کرد که عزیز خان سردار کل عساکر منصوره با لشکری آراسته سفر آذربایجان کند و امور ثغور و حوادث حدود را نگران باشد. و بر حسب فرمان سردار کل بسیج راه کرده روز شنبه هفدهم شهر صفر از دار الخلافه خیمه بیرون زد و با لشکری که هنگام مصالحت دشمن را لین العریکه سازد و روز مناطحت میدان را از خصم بپردازد، طریق آذربایجان برداشت و در شهر تبریز و خوی عرض سپاه بداد و از اقصای بلاد و انحای ممالک خبر بگرفت.

چون اهالی دول خارجه را با ایرانیان جز طریق مهر و حفاوت نبود و کارداران ایران را نیز با ایشان مخالفت و مخاصمتی بخاطر در نمی آمد، بعد از 5 ماه از آذربایجان مراجعت نموده، نوزدهم شهر شعبان وارد طهران گشت. و وزیر دول خارجه که در طهران اقامت داشتند نیز بر ذمت نهادند که از لشکر ایشان در حدود

و هم در این سال ابت صاحب قونسول دولت انگلیس که مأمور به توقف دار الخلافه بود چهاردهم شهر صفر وارد گشت و میرزا عبد الغفار خان وزیر دول خارجه با 30 تن غلام به استقبال او بیرون شد و او را با مکانتی لایق درآورد.

تفویض حکومت مملکت فارس به طهماسب میرزای مؤید الدوله و دفع جماعت بابیه نیریز به حکم او

اشاره

شاهزاده طهماسب میرای مؤید الدوله برحسب فرمان شاهنشاه ایران فرمانفرمای مملکت فارس گشت و بعد از خلعت حکومت، هم به نشان امیر تومانی و حمایل مخصوص تشریف یافت. پس، از دار خلافت طی مسافت کرده، به شهر شیراز درآمد؛ و اهالی آن اراضی صغیر و کبیر او را پذیره شدند و به دیدار او شاد و شادخوار آمدند. بعد از ورود به شیراز و نظم آن بلده، مسموع داشت که 500 تن بیش یا کم از مردم نیریز که کیش میرزا علی محمد باب داشتند جبلی که با نیریز نزدیک است، سیغناق گرفته اند و تمامت مواشی و اموال و ائقال خود را بدان معقل متین در برده اند؛ و از انباشتن علف و آذوقه و فراهم کردن آلات حرب و ضرب دقیقه [ای] مهمل نگذاشتند. اکنون هر وقت فرصت به دست کردند از فراز آن جبال شامخه به زیر می آیند و به هر ده و قریه که توانستند در می روند و زنان ماه منظر و پسران سیمبر را اسیر می گیرند و در آن قلل جبال با ایشان به شرب خمر و قمر و شنیع ترین امر شب به صبح می آورند.

اصغای این کلمات مؤید الدوله را که مردی حق دوست و شاه پرست بود، غضبناک ساخت و میرزا نعیم لشکرنویس باشی فارس را که حکومت نیریز با وی تفویض داشت، پیش خواند و بفرمود تا تجهیز لشکر کرده، به جانب ایشان سفر کند،

و آن جماعت را از بیخ و بن براندازد. و جمعی از غلامان رکابی و سربازان گلپایگانی را ملازم خدمت او داشته با 2 عراده توپ به مقدمه بیرون فرستاد؛ و از قفای او فوج قشقائی و فوج حومه فارس را با لطفعلی خان سرتیپ مأمور ساخت و چند عراده توپ و قورخانه نیز به او سپرد. و همچنان محمد باقر خان قاجار را با گروهی از مردم اصطهبانات و دارابجرد بتاخت؛ و این لشکر قطع طریق کرده برسیدند و اطراف آن جبل را پره زدند و جنگ پیوستند.

در سلخ محرم [1270 ه. / 1854 م] جنگی صعب در میانه برفت، مهرباب سلطان فوج مخبران و چند تن سرباز مجروح و مطروح شد [ند] و در پایان امر بیاریدن گلوله توپ و شمخال کار بر جماعت بایه سخت کردند و به قوت یورش بدان کوه بلند صعود دادند و 14 سنگر که از پس یکدیگر کرده بودند، فروگرفتند. 100 تن از آن گروه در میان گیرودار عرضه هلاک و دمار گشت؛ و بقیه السیف اسیر و دستگیر شدند و ایشان را با کنده و زنجیر به شهر شیراز درآوردند. مؤید الدوله بفرمود تا بعضی را هم در آن اراضی مقتول نمودند و برخی را محبوس و مغلول به حضرت دار الخلافه فرستادند.

ملا غلامعلی اصفهانی که با جماعت بایه در نیریز می زیست از آنجا فرار کرده، به شهر یزد درآمد و روزی چند تا امر خود را پوشیده دارد بر مصیبت سید الشهداء علیه السلام ذکر مراثی همی کرد. چون جماعتی از علمای یزد از عقاید او آگاه شدند از یزد به کرمان گریخت. پس علمای یزد صورت حال او را با محمد حسن [خان] سردار ايروانی که حکومت یزد و کرمان داشت مکتوب کردند تا او را در کرمان مأخوذ داشت و 2 مجلد کتاب از کالای او برآورد که مشحون به کلمات باب بود. پس بفرمود او را در میان کرمان عرضه هلاک و دمار داشتند.

دفع اشرار بلوچ

و هم در این سال چون مردم، بلوچستان گروهی زحمت مجتازان و کاروانیان می کردند، چنانکه قافله [ای] که از طبس طریق یزد می سپرد در منزل پشت بادام، 50 تن از اشرار بلوچ بر ایشان تاخته 7 تن از تجار را مقتول و 3 تن را جراحت کردند؛ و معادل 7000 تومان اموال ایشان را به غارت برگرفتند. چند تن از مستحفظین

نیز به دست دزدان بلوچ کشته شد و کس بدیشان دست نیافت. لاجرم محمد حسن خان سردار [ایروانی]، فرزند خود عبد الله خان میرپنج را با لشکری آراسته به نظم بلوچستان مأمور داشت و جماعتی از لشکریان را با قورخانه و توپخانه ملازم خدمت او نمود. عبد الله خان راه برگرفت و دفع اشرا را بلوچ را تا قلعه سور میج که قریب مکران است کوچ بر کوچ گرفت.

بعد از ورود بدان اراضی دین محمد خان که زعیم قوم بود، با بزرگان بلوچ او را استقبال کرد و گاو و گوسفند فراوان و علوفه و آذوقه سپاه بیاورد و خواستار شد که منال دیوانی مکران را تسلیم کند تا لشکر طریق مراجعت سپارد. عبد الله خان گفت ما را فرمان رفته است که به مکران درآئیم و آن بلده را به نظم کنیم و اشرا را بلوچ را کیفر عمل باز دهیم، از در بی فرمانی نتوانیم بود.

و روز سیم جمادی الاولی کوچ داده وارد قلعه قصر قند شد. و چون دین محمد خان ملازم لشکرگاه بود، کس از در مقاتله بیرون نشد و مردم مکران به قتل شامخه گریختند و عبد الله خان، امام علی خان سرهنگ را به قلعه قصر قند فرستاد تا کس بر سر غلات و حبوبات ایشان بگماشت و آنچه انباشته بودند به خط و خاتم لشکرنویسان به لشکرگاه حمل کردند و بر سپاه تقسیم دادند؛ و از آنجا نصر الله خان و قاسم آقای یاور را با سوار و سرباز توپخانه به چند قلعه دیگر که طریق عصیان داشتند مأمور ساخت تا به حکم یورش، جماعتی را مقتول و مجروح و قلاع ایشان را مفتوح نمودند.

بالجمله بعد از نظم آن اراضی عبد الله خان، دین محمد خان و پسر و برادر او را به خلعت و عطیت مطمئن خاطر ساخته طریق مراجعت برداشت.

اشاره

آفتاب سپهر سلطنت، غره ناصیه میمنت، فرزند برومند شاهنشاه ایران شاهزاده محمد قاسم میرزا که خدایش ناصر و معین باد، چون 7 ساعت از شب دوشنبه پنجم جمادی الاولی برگذشت در فرخنده تر ساعتی متولد گشت و شاهنشاه به دیدار او که افسوس بر ماه می کرد شاد و شادخوار شد؛ و او را به نام جدّ امی خود امیر محمد قاسم خان مسمی داشت.

و چون از همان روزگار کودکی جلادتی از جبین او مطالعه می رفت و شجاعتی به کمال از جمال او مشاهده می افتاد، شاهنشاه کارآگاه امارت نظام را به نام او بلندآوازه ساخت؛ و روز چهارشنبه هشتم جمادی الاخره قواد لشکر و صنادید سپاه و صاحبان مناصب نظام و سرهنگان و سرکردگان افواج سواره و پیاده در میدان پیش سرای سلطنت رده برکشیدند و گروه گروه بر صف شدند و جناب اشرف صدراعظم، امیر نظام را برداشته به میان میدان عبور داد و از آنجا به رواقی که کارداران دولت امور اهالی نظام را فیصل می دادند درآورد و به تهنیت و میمنت این منصب بزرگان نظام را به خلاع گرانها شادکام ساخت.

وقایع دیگر

و هم در این سال هزار سوار ترکمان به اراضی شاهرود تاختن آورد و چون این خبر به محمد رحیم خان شادلو بردند، جمعی از پیادگان تفنگچی را حکم داد تا در کنار قراقره کمینگاه نهادند و خود با 600 سوار به جانب اتک در تکتاز آمد و ناگاه با ترکمانان دچار شد و جنگ پیوسته کرد و 40 تن از آن جماعت را عرضه تیغ ساخت و 15 تن اسیر بگرفت، و بقیه السیف طریق فرار برداشتند.

و هم در این سال ملا اکرم مستوفی هرات از قبل صید محمد خان به حضرت دار الخلافه آمد و عریضه او را با چند رأس اسب و بعضی اشیاء پیش گذرانید. و هم

در این سال اسد الله میرزا حکومت تویسرکان یافت و فضان آقا به منصب میرپنجگی توپخانه سرفراز گشت.

حکومت تهران

و شاهزاده اردشیر میرزا منصب میرپنجگی یافت و به نشان و حمایل مخصوص مفتخر گشت و حکومت دار الخلافه طهران با او مفوض آمد و او خود مردی دانا و به همه زبان آشنا است و در نظم و نثر عرب و عجم هنری به کمال دارد و در صدر ایوان ماهچه فضل به ناصیه کیوان رساند و در گرد میدان کمیت جلادت بر پشت مردان راند. بالجمله به نظم دار الخلافه پرداخت و بزرگان حضرت و اعیان دولت را به لطف فضایل و حسن مخایل از خویش شاد ساخت. و بسیار وقت که مرض و یا در این بلده طغیان داشت و چاکران درگاه به ملازمت رکاب پادشاه خیمه بیرون زدند، چون کوه پابرجای استوار بنشست و از حفظ و حراست سرای سلطنت و نگاهداشت خزاین و ذخایر دولت دست باز نداشت و از دیدار بلا و هیبت و با روی برنگاشت.

صورت قرارنامه هرات با شیل صاحب

و هم در این سال به اندیشه ناصواب کارداران دولت انگلیس که همواره تسلیم هرات را به عمال دولت ایران، خللی در کار هندوستان پنداشته اند، شیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس از بهر هرات خواستار پیمانی جدید گشت و جناب اشرف صدراعظم به خواستاری او قرارنامه [ای] نگار داد که خلاصه آن بدین شرح است.

از تاریخ پانزدهم شهر ربیع الثانی سال 1269 ه. / 1853 م مقرر شد که چندانکه لشکر بیگانه از قندهار و کابل و دیگر ممالک بر سر هرات تاختن نکنند، کارداران ایران سپاهی از بهر سفر هرات نامزد نکنند. و هرگاه لشکر بیگانه بدان اراضی درآید، لشکر ایران به حصانت هرات خواهد شتافت و دفع دشمن را نموده مراجعت خواهد نمود. و هرگاه حاکم هرات زر و سیمی به نام شاهنشاه ایران نقش کند و پیشکش حضرت سازد از وی پذیرفته خواهد بود. و نیز هرگاه حاجت افتد، چنانکه یار محمد خان لشکر هرات را به یاری حمزه میرزای حشمة الدوله بیرون تاخت، حاکم هرات را رخصت است که به خواستاری کارداران ایران وقت حاجت، لشکری به مدد آورد و خوانین هرات را در ممالک

ایران هیچ قیدوبندی نیست، در بلدان و امصار ایران مانند بلده هرات هر جا بخواهند ساکن و متمکن توانند بود.

و شرط است در این عهدنامه که کارداران دولت انگلیس هرگز در امور داخله و خارجه هرات به هیچوجه مداخلت نیندازند و کس بدانجا سفر نکنند و خط نفرستند؛ و هرگاه مداخلت ایشان در هرات ظاهر شود این عهدنامه باطل خواهد بود.

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار خلد الله سلطانه در سال 1270 ه. / 1854 م

اشاره

در سال 1270 هجری مطابق سنهٔ 1854 م بارس نیل ترکی، چون 7 ساعت و 17 دقیقه از شب سه شنبه بیست و یکم شهر جمادی الاخره برگذشت. آفتاب از حوت به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار بساط عید بگسترد و در این عید بر حشمت و مکانت صدراعظم بیفزود و نشان امیر نویانی (1) با یک رشته حمایل سبز که نشان درجهٔ اول دولت ایران و مخصوص شخص اول دولت است، او را عطا فرمود. و از این پیش هیچ یک از سلاطین قاجار این نام و نشان کس را ندادند؛ و همچنان یک رشته بند کاغذ که به الماس ترصیع داشت و از مروارید غلطان علاقهها آویخته داشت، صدراعظم را تشریف کرد و او را ملقب به جناب اشرف ارفع امجد فرمودند که مردم یورپ دارای این لقب را «آلتس» خوانند.

بالجمله چون در این عید شاهنشاه ایران بر تخت ملک برآمد و شاهزادگان و بزرگان حضرت هر نفری به جای خویش بر صف شد؛ و دبیران و مستوفیان رده برکشیدند، هم در این بار عام مسرعی سبک سیر از مملکت فارس برسید و فتحنامهٔ بندرعباس و قلعه کمیز را که شاهزاده مؤید الدوله به خط میرزا عبد الله منشی طبری

ص: 77

1- (1). نویان و نویین بلغت ترکی شاهزاده و سپهسالار بزرگ را گویند.

عریضه کرده بود و چندان از این که من بنده به شرح خواهم نگاشت برسانید و آن فتحنامه را آورده در صف دبیران به دست من نهادند تا بی توانی بین یدی الاعلی به عرض رسانم. با اینکه در آن فتحنامه نظری نگماشتم و از نام و نشان منازل و قلاع و سرکردگان و قواد سپاه خبری نداشتم از پای تا سر بی لکنت زبان و تکیه نفس و لغزش صوت به عرض رسانیدم.

شاهنشاه قدردان، فراوان تحسین فرمود و خلعت عید را متظاهر ساخت و به تجدید تشریف فرمان کرد. اکنون شرح این فتحنامه نگار می شود.

قصه بندر عباس و فتح آن به سعی طهماسب میرزای مؤید الدوله

همانا در زمان دولت شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار، صید سعید خان امام مسقط از قبل کارداران دولت چشم استظهار می داشت و هرگاه، عریضه ضراعت و سبج اطاعت او به حضرت می رسید مناشیر شاهانه بدو می رفت و برحسب فرمان بندرعباس نیز به تحت فرمان او بود، منال دیوانی و پیشکش مسقط و بندرعباس را همه ساله به حکام فارس تسلیم [می] داد. و روزگاری دراز شیخ سیف پسر نبهان با جمعی از اعراب به نیابت امام مسقط در بندرعباس حکمرانی می کرد و حراست آن ثغور می نمود. و چون شیخ سیف خان مردی کارآگاه بود در اندک روزگاری منال دیوانی بندرعباس را به حکم کیاست و توفیر عمل ده چندان ساخت؛ و ثروتی عظیم به دست کرد.

آن گاه ابواب جود و فضل گشاده داشت و روی دل مردم را از دور و نزدیک به سوی خویش کرد. و از این روی حوزه حکمرانی او هرروزه وسیع تر و فسیح تر گشت، چندانکه تمامت اراضی شمیل و میناب و کمیز و دولت آباد ابراهیمی و تخت و سردره و گچی و بندر خمیر که مبدای بلوچستان و منتهای گیچ و مکران است مقهور فرمان او گشت، و حکم او در سواحل بحر عمان و جزیره قشم که 360 دیه و قریه است نفاذ یافت. و همچنان بعضی از بلوک لارستان را به رضای حکام لار مضبوط ساخت و سخت با قوت و ثروت گشت.

این بود تا شهریار تاجدار فتحعلی شاه به جنان جاوید خرامید، این هنگام سر به طغیان برآورد و آن خراج اندک که به دولت ایران می فرستاد، بازگرفت. و هروقت حکام فارس لشکری به دفع او مأمور می داشتند، به ارسال مکاتیب حیلت آمیز و انفاذ پیشکشی نالایق و آمد و شد سفر اکابر به تسویف می کرد تا زمستان سپری می شد و هنگام تابستان از سورت گرمی هوا هیچ کس از لشکر ایران نیروی زیستن در آن اراضی نداشت.

در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه و حکومت حسین خان نظام الدوله در فارس عزیز خان سرهنگ که این هنگام سردار کل عساکر منصوره است، لشکری جنگجوی به دفع او برانگیخت و بعضی از قلاع او را به قوت یورش مفتوح ساخت و بروج و جدران آن را با خاک پست کرد، با این همه چون تابستان برسید، لشکر آذربایجان را قوت زیستن نماند ناچار عزیز خان به لار مراجعت کرد.

و چون ملك الملوک عجم ناصر الدین شاه که دولتش پاینده باد به تخت ملك برآمد و حکومت فارس به نصره الدوله فیروز میرزا تفویض یافت، پس با لشکری ساخته، آهنگ شیخ سیف خان کرد؛ و از جانب دیگر شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله برحسب فرمان اولیای دولت فرزند خود عبد الباقی میرزا را با فوج کرمانی و تفنگچی بلوچ از کرمان کوچ داد تا طی طریق کرده، در رودخانه دزدی هر دو لشکر با هم پیوسته شدند. و از دو سوی شیخ سیف خان را حصار دادند. چون او را قوت مقاتلت نبود از در ضراعت بیرون شده، منال دیوان چندساله را تسلیم کرد و او را مراجعت داد.

اما از آن سوی صید ثوینی پسر صید سعید خان امام مسقط دل بر دفع شیخ سیف خان نهاده، و او را از در مهر و حفاظت به مسقط طلب نمود و زهری در اغذیه تعبیه کرده بدو بخوراند تا رخت از جهان بدر برد. از پس او برادرزاده او را که شیخ سعید نام داشت به اتفاق شیخ عبد الرحمن قشمی به حکومت بندرعباس فرستاد. و ایشان بعد از ورود پشت با دولت ایران کردند و فرستادگان حاکم فارس را که

در طلب منال دیوان بودند، از بندرعباس اخراج نمودند. چون این خبر مکشوف افتاد، کارداران ایران حاجی محمد رحیم خان که دولت ایران را مصلحت گزار و ملك التجار بود و سالها در جزیره بمبئی می زیست به حکومت بندرعباس مأمور داشتند؛ و او از دار الخلافه به شیراز تاخت و از آنجا با لشکری لایق روانه بندرعباس شد.

شیخ عبد الرحمن و شیخ سعید خان را چون با سپاه ایران نیروی جنگ نبود، حاجی محمد رحیم خان را بفریفتند و گفتند این زحمت لشکر و بسیج سفر از بهر چیست؟ ایشان را بازفرست و خود بر مسند حکومت می باش که ما مطیع و فرمان پذیریم. حاجی محمد رحیم خان مغرور شد و به نصرت الدوله مکتوب کرد که مرا حاجتی با لشکر نیست، ایشان را طلب فرمای و به خدمتی دیگر بازدار. چون لشکر مراجعت کرد و روزی چند سپری شد، امام مسقط که از پیش با حاجی محمد رحیم خان طریق صدق و صفا می داشت از در مهر و حفاظت او را به مسقط طلبید وی نیز مسئول او را اجابت کرده راه برگرفت.

بعد از ورود به مسقط، شیخ ثوینی بفرمود تا او را مأخوذ داشته در جزیره هرمز محبوس نمودند. و دیگر باره شیخ عبد الرحمن و شیخ سعید خان در بندرعباس لوای حکومت برافراختند و 27 عراده توپ بداشتند و چند عراده توپ نیز از کشتیهای مردم انگلیس به مستعار در قلعه آوردند و شرط نهادند که اگر به هدر شود، بهای آنها تسلیم دارند. و گرد حصار را خندق بکردند و بیرون خندق چند سنگر استوار برآوردند و صید محمد برادرزاده امام مسقط نیز با انبوهی از لشکر اعراب به مدد ایشان برسید و بندرعباس را معقلی متین و حصنی حصین بساخت.

این بود تا شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله حکومت فارس یافت و روز عید اضحی وارد شیراز گشت و فتنه جماعت بایه نیریز را چنانکه مذکور شد بنشانند و قصد تسخیر بندرعباس کرد؛ و لشکری لایق جنگ بساخت. و نخستین رضاقلی

خان سرتیپ فوج عرب را با گروهی از لشکر و توپخانه و قورخانه مأمور داشت که از راه سبعة رهسپار گشته، قلعه کمیز را مسخر دارد و خود با لشکر بزرگ از طریق داراب به جانب لار شتاب گرفت.

بعد از ورود بدان اراضی از بهر آنکه فتنه [ای] انگیزته نشود، و خون جانداران ریخته نگردد، از در مدهانه و مهاونه بیرون شد. و کتابی چند نگار داده، با رسولان چرب زبان به بندرعباس فرستاد، و رعای و رعیت را بسیار بیم داد که فرمان سلطانی را از در بی فرمانی نباشید و حفاظت پادشاه را بر خود تباہ مسازند. این داوری بدان ماند که آهوی شبستان را با شیر نیستان بر شورانید و حشیش درهم بافته را به آتش تافته دراندازید.

چندانکه این گونه سخن کرد در گوش مردم بندرعباس باد به چنبر بستن و کوه به ناخن خستن بود. لاجرم مؤید الدوله در تسخیر قلعه و تدمیر سکنه تصمیم عزم داد.

در این وقت فرزند او ابو القاسم خان تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد، پس مؤید الدوله لشکری نامبردار ملازم خدمت او فرمود، نصر الله خان سرتیپ را با فوج گلپایگانی و توپخانه و قورخانه مأمور داشت و عباس خان همدانی را نیز به خدمت او برگماشت؛ و از قفای او لطفعلی خان سرتیپ و مصطفی قلی خان یوزباشی لاری را بیرون فرستاد. بالجمله ابو القاسم خان کوچ بر کوچ راه بندرعباس گرفت؛ و از جانب دیگر محمد حسن خان سردار ایروانی که در این وقت حکومت کرمان داشت، بر حسب فرمان امام علی خان سرتیپ را با لشکری لایق روانه قلعه کمیز داشت تا با رضا قلی خان متفق شدند.

و این هنگام مؤید الدوله با خود اندیشید که مبدا چون آتش حرب افروخته شود، خلاصی و رهائی حاجی محمد رحیم خان از محبس امام مسقط صعب افتد. لاجرم محمد تقی خان مازندرانی را حکم داد که قبل از حرکت لشکر به بندرعباس رود و اگر تواند او را از بند برهاند. محمد تقی خان بعد از ورود به بندرعباس مکتوبی به نام

امام مسقط کرده، حاجی محمد رحیم خان را طلب داشت. و او پاسخی به کذب فرستاد که حاجی محمد رحیم خان در جزیره قشم وفات کرده و 8 ماه این معنی مخفی بماند و هیچ کس را آن نیرو نبود که حقیقت حال را مکشوف دارد. در پایان امر حاجی محمد - رحیم خان به صحبت سیدی قرشی نسب صورت حال با محمد تقی خان مکتوب کرد و تندرستی او مکشوف افتاد. در این وقت محمد تقی خان کار بر امام مسقط سخت کرد چندان که حاجی محمد رحیم خان را به بندرعباس آورده با او سپردند.

از قضا هم در آن روز خبر رسیدن لشکر فارس در بندرعباس سمر گشت. بزرگان آن بلده با محمد تقی خان گفتند اگر تو کار بر مصالحت و مسالمت نهاده و اینک حاجی محمد رحیم خان را با خود کوچ می دهی، این لشکر تاختن و رزم ساختن چیست؟ در پاسخ گفت این لشکر آگاه نیستند که ما کار بر مهاونه و مداهنه نهاده ایم، اینک از دروازه بیرون می شوم و لشکر را از آهنگ جنگ دفع می دهم. این بگفت و حاجی محمد رحیم خان [را] برداشته از دروازه بیرون شد و آتش حرب را دامن زدن گرفت.

مع القصة روز ششم جمادی الاخره رضا قلی خان و امام علی خان قلعه کمیز را به حکم یورش فروگرفتند و 300 تن مردم بلوچ و عرب را که حافظ و حارس قلعه بود، عرضه هلاک و دمار ساختند؛ و روز هشتم جمادی الاخره ابو القاسم خان به ظاهر بندرعباس رسید.

فوج گلپایگانی که بر مقدمه سپاه بودند 3 ساعت قبل از افول آفتاب از گرد راه برسیدند و همی خواستند از بهر اوتراق محلی اختیار کنند. لشکر عرب که در نیم فرسنگی شهر کمین نهاده و سنگرها از پس سنگرها کرده بودند بیرون تاختند و مغافصه جنگ در انداختند. و در اول حمله چند تن از سربازان را بکشتند. لشکریان اندک به هم برآمدند و دل قوی ساخته جنگ پیوستند و چند سنگر ایشان را به قوت یورش فروگرفتند.

در این وقت نصر الله خان و لطفعلی خان با لشکر یورش بردند و جنگ

بزرگ شد و قوت درنگ از اعراب برفت، ناچار پشت با جنگ داده، روی به هزیمت نهادند؛ و بندرعباس به دست لشکر مسخر گشت. و ابو القاسم خان بشارت این نصرت را نگار کرده، به حضرت پدر فرستاد، و مؤید الدوله از لار جنبش کرده به بندرعباس درآمد و مدت 50 روز اقامت کرده، کار آن بلده را به نظام آورد و عباس خان همدانی را به حکومت بندر گذاشته، جماعتی از تفنگچیان را نزد او بازداشت و خود طریق مراجعت شیراز سپرد و مژده این دو فتح را به حضرت دار الخلافه عریضه کرد و روز نوروز بهجت اندوز در پیشگاه سلطنت به دست نگارنده این حروف معروض افتاد. چنانکه مرقوم شد.

استیلا یافتن امام مسقط در بندرعباس و لشکر فرستادن کارداران دولت ایران دیگر باره به تسخیر آن بلده

اشاره

بعد از فتح بندرعباس و فرار لشکر عرب، امام مسقط پای در دامن اصطبار کشید و دست طلب کشیده داشت تا آن هنگام که تابستان برسید و حر هوا سورت خویش بنموده و لشکری که در بندرعباس اقامت داشتند مریض و علیل شدند. این هنگام پسر خود صید ثوینی را با جماعتی از لشکر عرب مأمور ساخت تا کشتی در آب رانده در بندر سردر که نیم فرسنگی بندرعباس است درآمدند. چون این خبر در بندرعباس سمر گشت قلیل جماعتی از لشکر که در آنجا بود، نیروی مدافعت در خود ندیدند و طریق فرار گرفتند.

عباس خان غلام پیشخدمت لختی رنجی برد، باشد که با آن لشکر اندک پای ثبات استوار کند و قلعه را از دست ندهد، لشکریان سخن او را وقعی نگذاشتند. ناچار به اتفاق تفنگچی و فریدون خان یوزباشی راه فرار پیش داشت و فریدون خان با 50 تن غلامان خود تاختن کرده، این خبر در شیراز به مؤید الدوله آورد و شاهزاده بر وی خشم گرفته او را

مورد عقاب و نکال بداشت و به عنا و عذاب زحمت کرد؛ و فتح بندرعباس را تصمیم عزم داد.

در این وقت فرزند او عبد الباقی میرزا که از پستان مبارزت شیر مناجزت مکیده، و از مینای مجالدت صهبای مجالدت کشیده، پیش شد و تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد.

لاجرم مؤید الدوله، عبد الله خان صارم الدوله را با دو فوج سرباز و توپخانه و قورخانه و رضا قلی خان سرتیپ فوج عرب باصری را با فوج او و گروهی از سواره ملازم خدمت داشت. و همچنان از کرمان عبد الله خان میرپنج به حکم محمد حسن خان سردار با 5000 سوار و پیاده نظام و توپخانه از جای جنبش کرد؛ و امامعلی خان با فوج کرمانی و رستم خان سرهنگ با فوج مخبران فراگوزلو نیز با او کوچ دادند و 3000 خروار غله برای آذوقه سپاه نیز حمل شد، و روز غره ربیع الاول این هر دو لشکر در نیم فرسنگی بندرعباس با هم پیوسته شدند و هفته [ای] او تراق نمودند.

عبد الباقی میرزا چند تن رسول دانا دل سنجیده سخن، نزدیک صید ثوینی فرستاد و او را پیام داد که این همان مردانند که نبرد ایشان را آزموده و مبارزت ایشان را دیده [ای]، مرد عاقل دو کت به یک داهیه مبتلا نشود، دست از این جنگ و جوش بازدار، این جوق اعراب را در مطموره عنا و عذاب در مسپار. صید ثوینی این سخنان را وقعی نهاد و فرستادگان او را بی نیل مرام باز فرستاد و بفرمود به مسافت 500 ذراع 3 سنگر استوار از پس یکدیگر ارتفاع دادند و 3 کشتی بزرگ و 10 کشتی کوچک را قریب قلعه لنگر در آب فرو نهادند و 25 عراده توپ در فراز قلعه نصب کردند و چند عراده توپ که در سنگرها حاضر داشتند و استوار بنشستند.

از آن سوی عبد الباقی میرزا فرمان کرد تا روز هشتم ربیع الاول 2 ساعت از آن پیش که آفتاب سر در کشد لشکریان در برابر سنگرها صف راست کردند و دهان توپ و تفنگ گشاده داشتند، باشد که لشکر اعراب بیرون تازند و جنگی

در اندازند. اما لشکر عرب را دل میدان و توان حمله مردان نبود، از پس سنگرها سر بر نکردند و روز بیگانه شد. لاجرم عبد الباقی میرزا دل بر آن نهاد که سپاه را بازگشتن فرماید تا آن شب را از رنج برآسایند و فردا به گاه نبرد آزمایند.

این وقت چنان که افتاد يك تن از سربازان که در میدان جنگ تفنگ خویش می گشاد از پیش روی خود را برابر دشمن یافت خواست تا بازپس گریزد، به رفقای خویش نگریست و خود را از سنگر دیگر هدف گلوله یافت، ناچار لختی پیش دوید که در فرود سنگر دشمن در رود و از خطر پیش روی و قفای سر ایمن شود، 4 تن دیگر که کار از این گونه داشتند چون این بدیدند بدویدند و با او پیوستند. جماعتی از سربازان چنان دانستند که ایشان دانسته این ترکتازی می کنند و به قدم جلادت از بهر یورش می روند 20 تن افزون یورش دادند و خود را بدیشان رسانیدند.

عبد الباقی میرزا چون این بدید برگشتن روا ندانست، پس با سران سپاه دل بر یورش نهاد و به اتفاق عبد الله خان صارم الدوله و حاجی صادق سلطان توپخانه از طرف دروازه عسین و کورفرنک یورش بردند و رضا قلی خان سرتیپ و نصر الله خان پسر حاجی اسد الله خان شیرازی سرکرده تفنگچی شیراز و مصطفی قلی خان سلطان توپخانه از طرف بندر سردر به جنگ درآمدند و عبد الله خان میرپنج و اصلا ن بیگ یاور و امام علی خان و مهیم خان بلوچ برادرزاده سعید خان که سرکرده تفنگچی بلوچ بود و رستم خان پسر رشید خان با لشکرهای خود از طرف باغ هندو و نخل ناخدا جنبش کردند.

و از آن سوی از فراز قلعه و میان سنگرها گلوله توپ و تفنگ چون باران بهار باریدن داشت و از میان بحر نیز بانگ توپ بلند آوازه بود. لشکر بدان نگریست و 4 ساعت رزم پیوسته داشت، روز روشن از گرد لشکر و دخان توپ چون شب تاریک شد و زمین از خون مردان جنگ لعل رنگ گشت.

حاجی صادق سلطان توپخانه در لب دریا از آتش گلوله جان بداد؛ و مصطفی قلی خان

سلطان توپخانه را گلوله [ای] سرناف آمد اما از آن زخم جان به سلامت برد.

مع القصة بعد از 3 ساعت که رزم پیوسته بود، دروازه عسین به دست لشکر مفتوح گشت؛ و لشکر عرب را هول و هرب بگرفت، ناچار پشت با جنگ دادند و به عمارت ولندیزی درگریختند؛ و این عمارت به جای ارک آن بلده است. همانا شاه عباس صفوی جمعی از مردم ولندیزی را از بهر حرفت و صنعت به بندرعباس آورد و از بهر ایشان عمارتی کرد؛ و آن جماعت 800 تن بودند، از این روی این عمارت به نام ایشان موصوف گشت و بنیانی سخت مرصوص و محکم است.

مع القصة چون لشکر عرب هزیمت گرفت، لشکریان تاختن کرده، تیغ و نیزه در ایشان نهادند و بسیار کس را از پای درآوردند؛ و بسیار کس از بیم، خود را به دریا در انداخت و غرقه هلاک و دمار ساخت. رستم خان سرهنگ فوج مخبران 2 عراده توپ و یک عراده خمپاره را از دست مردم عرب مقبوض داشت؛ و همچنان سپاهیان از پس فتح سنگرها رزم زنان به قلعه یورش بردند، صید ثوینی چون این بدید، پای ثبات او بلغزید و پسر خود را با دو سه تن کنیزک گرجی که با خود آورده بود، برداشته از آن دروازه که به سوی بحر گشاده بود، بیرون شد و خویشتن را به دریا درافکنده کشتی براند.

از جمله لشکر عرب 300 تن در عمارت ولندیزی محصور ماند و خویشتن داری همی کرد و 3 روز لشکر را دفع همی داد. صبح جمعه که روز چهارم بود، سپاهیان از بهر کوشش و یورش همدست و همداستان شدند و به یک بار جنبش کردند و از چارسوی به عمارت ولندیزی صعود دادند. هوا از دود، قیرآگین گشت و زمین از گرد دیگرگون شد، لشکر عرب را تب لرزه بگرفت، ایشان نیز یک نیمه خویشتن را به دریا در انداختند و نیمی مقتول شدند.

بالجمله 3000 کس از مردم عرب بعضی به آتش شمشیر؛ و گروهی به آب دریا نابود گشت. پس عبد الباقی میرزا و سران سپاه به قلعه درآمده قورخانه و توپخانه

و آلات حرب و ضرب چندانکه بود مضبوط داشتند. از پس این وقایع عبد الله خان میرپنج طریق کرمان برگرفت و عبد الباقی میرزا در بندرعباس متوقف گشت؛ و چون خبر این جنگ و هزیمت اعراب در میناب مشتهر شد، قوت درنگ از بهر مردم عرب که در آن اراضی سکون داشتند نماند، بی آنکه رزمی دهند یا تفنگی بگشایند، احمد شاه کلانتر میناب را با جماعتی از رعیت و آنچه از احمال و ائقال توانستند برگرفتند و به جزیره قشم تحویل کردند.

از پس ایشان عبد الباقی میرزا، رئیس محمد صالح را به کلانتری برگماشت و خود در ماه جمادی الاخر [ه] به جانب شمیل و میناب شتاب گرفت و بلوک بشاگرد و بیابان میر حاج را به نظام کرده، به بندرعباس مراجعت کرد، و در شهر رمضان که باقر خان - تنگستانی با فوج خود وارد بندرعباس شد، کار آن بلده را تفویض با او داد و خود مراجعت به لار نمود.

بعد از این وقایع شاهنشاه ایران درازای این زحمت و تقدیم این خدمت طهماسب - میرزای مؤید الدوله را نشان الماس تشریف فرمود؛ و عبد الباقی میرزا نشان سرتیپی و حمایل سرخ یافت و حکومت گرمسیر فارس را نیز نیابت پدر گرفت. و عبد الله خان - صارم الدوله به نشان میرپنجگی سرافراز گشت؛ و میرزا نعیم لشکرنویس به نشان و حمایل مرتبه اول سرتیپی بهره مند آمد؛ و دیگر نصر الله خان سرهنگ فوج گلپایگان و رضا قلی خان سرهنگ فوج عرب رتبت سرتیپی یافتند و امامعلی خان سرهنگ فوج کرمانی و مصطفی قلی خان تسکی و مصطفی قلی خان یوزباشی و مصطفی خان بیگ نایب اول توپخانه و ابدال خان یاور فوج ملایری و عبد الحسین سلطان مورد الطاف و اشفاق شاهانه آمدند و هر یک به اندازه جلادت و فروسیت نشان و خلعت یافتند.

وقایع دیگر

هم در این سال به حکم محمد حسن خان سردار، موسی خان قاجار با لشکری ساخته به اراضی بلوچستان تاخت؛ و قلعه دزک را با چند قلعه دیگر مسخر نمود و در قلعه سراستان جنگی صعب افکند؛ و لشکر را حکم یورش داد. و در آن گیرودار 5 تن از لشکر و 30 تن از مردم قلعه مقتول گشت؛ و آن حصن مفتوح شد. بعد از نظم آن اراضی سرهای کشتگان را به صحبت علیرضا سلطان روانه کرمان نمود

و خود نیز هیجدهم شهر رجب وارد کرمان شد.

و از جانب دیگر میر علم خان پسر اسد الله خان امیر قاین بر جماعتی از مردم بلوچ که در آن اراضی غارت آورده بودند بیرون شد و 22 نیزه سر و چند تن اسیر از مردم بلوچ گرفته، روانه درگاه شاهنشاه داشت و به تشریف سلطانی شادکام گشت.

و از آن سوی علی خان سیستانی به تقبیل رکاب حاضر شد و جبین ضراعت و مسکنت بر خاک نهاد و بر حسب فرمان علی خان و ابراهیم خان و دوست محمد خان سیستانی خلعت سلطانی یافتند؛ و به موجب دیوانی خرسند شدند.

و هم در این سال امامقلی میرزای عماد الدوله حاکم کرمانشاهان مرتبه اول میرپنجگی و حمایل سرخ و سفید یافت.

وفیات

مهدی خان خزانه دار و جوه خاصه به درود جهان کرد و منصب او با فرخ خان کاشانی غفاری تفویض شد.

و دیگر میرزا محمد حسین احکام نویس نظام و منشی رسایل خاصه ملقب به دبیر الملک آمد و محمد رحیم خان نسقچی باشی حکومت نهاوند یافت.

و دیگر مصطفی قلی میرزای حاکم مازندران رخت از این جهان بدر برد و احمد میرزا برادر اعیانی او حکومت مازندران یافت و میرزا اسد الله مستوفی رشتی وزیر مازندران گشت.

و همچنان میرزا ابو القاسم امام جمعه طهران که مردی قرشی نسب و ستوده حسب بود و فضلی به کمال و زهدی به سزا داشت روز چهارشنبه پانزدهم ربیع الاول از جهان فانی به جنان جاودانی خرامید و حاجی ملا اسد الله مجتهد بروجردی نیز وداع جهان گفت.

و دیگر مهدی قلی میرزا حکومت عراق داشت و فات کرد و به جای او میرزا حسن خان برادر میرزا تقی خان حکومت عراق یافت و همچنان شاهزاده سیف الله میرزا به حکومت قزوین سرافراز گشت.

شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما به جای برادر اعیانی خود سلطان مراد میرزای حسام السّلمطنه فرمانگزار مملکت خراسان گشت و برحسب فرمان، برادر صدراعظم، میرزا فضل الله وزیر نظام خراسان یافت و خدمت بقعه متبرکه و قبه مبارکه حضرت رضا علیه الصّلموة و السّلام و نظم خدام و ضبط موقوفات آن روضه عرش درجات را نیز متولّی آمد و جماعتی از لشکر با توپخانه و قورخانه مأمور سفر خراسان شد و هادی خان سرتیپ فوج تربت و نیشابور و حیدر علی خان سرهنگ فوج ترشیز نیز ملازم خدمت شدند. و فرمانفرما به اتّفاق وزیر نظام از دار الخلافه بیرون شده کوچ بر کوچ طیّ مسافت نمود و از شاهرود بدان سوی در همه منازل و مسالك حارس و حافظ بگماشت تا مجتازان و کاروانیان را از ترکمانان زیانی و آسیبی نرسد.

بعد از ورود به نیشابور چون حشمت فرمانفرما و سطوت وزیر نظام گوشزد خاص و عام شد، بزرگان آن اراضی، خاصه آنان که آلوده عصیانی و طغیانی بودند هراسناک شدند. نخستین جعفر آقای کلاتی برادر خود رضا خان را تا نیشابور به استقبال فرستاد و خود در خاطر داشت که هرگز حاضر حضرت نشود و کارداران دولت بی آنکه او را دیدار کنند، حکومت کلات را به او گذارند. بعد از رسیدن به نیشابور، وزیر نظام او را طلب داشت و با او گفت با برادر خود جعفر آقا بگوی:

بیهوده از ما کناره مگیر و خویشتن را از خانمان آواره مکن، همانا پشت با دولت شاهنشاه ایران کردن روی به ثوران نیران درآوردن است؛

و

گمان مکن که قلعه کلات حصن حصین و معقلی متین است. اگر ده چندین کرده [ای] من از تو دست باز ندارم و هرگاه به جای قلعه کلات به قلاع سیارات گریخته باشی تو را فرود آرم؛ بلکه دفع تو را و هزار کس مانند تو را دست به تیغ و علم نبرم و به همین قرطاس و قلم کافی باشم. اگر من از بهر تو تجهیز لشکر و کار بیرق کنم در دفع خان خیوق چه خواهم داشت.

این بگفت و رضا خان را رخصت مراجعت داد و طریق مشهد مقدس پیش گذاشت.

اشراف و اعیان آن بلده پذیره شدند و تقدیم خدمت کردند. پس فرمانفرما به اتفاق وزیر نظام با مکاتبی لایق روز نهم رجب به شهر مشهد درآمد؛ و نخستین خبر آشفته‌گی مرو را اصغافرمود؛ زیرا که سلطان مراد میرزای حسام السملطنه قبل از آنکه از حکومت خراسان معزول شود، امیر حسین خان برادر سام خان ایلخانی را با 200 سوار روانه مرو نمود و از برای بهادر خان دره جزئی و لشکری که از بهر حراست حدود در مرو متوقف بودند، مبلغی زر مسکوک حمل داد.

چون امیر حسین خان، به یک منزلی مرو رسید، این خبر به قریاب بردند و 2000 سوار از قریاب برنشسته شتاب کنان بر سر راه آمدند و امیر حسین خان و مردمش را به محاصره انداختند و 4 روز ایشان را حصار دادند تا آب و آذوقه نایاب شد.

امیر حسین خان چون چنین دید روز چهارم دل بر مرگ نهاد و لشکر خویش را تحریض کرد تا با شمشیرهای کشیده، به یک بار بیرون تاختند و به جانب قریابی حمله بردند و 15 تن از آن جماعت را با تیغ بگذرانیدند و سنگر ایشان را فروگرفتند. مردم قریاب را از آن جلادت پای ثبات بلغزید، ناچار پشت با جنگ داده راه فرار پیش داشتند.

و از آن سوی چون خبر رسیدن امیر حسین خان و بیرون شدن مردم قریاب به قصد او به مرو رسید، بهادر خان با یک فوج سرباز و توپخانه بیرون تاخت. از قضا وقتی برسید که لشکر قریاب به هزیمت می شتافتند، پس فرمان کرد تا سوار و سرباز از قفای هزیمتیان به ترکتاز رفت و 300 کس از آن جماعت را مقتول و 500 تن را جراحت کردند و 1000 خروار غله که این هنگام

زراعت کاران از بهر بیع و شری به قریاب حمل می دادند به جانب مرو بگردانیدند. در این جنگ از لشکر امیر حسین خان 8 تن مقتول و 7 کس مجروح شد.

بالجمله این خبر به مشهد مقدس آوردند، فرمانفرما تجهیز لشکر کرده، روز بیست و - یکم شهر رجب خیمه بیرون زد و تا آق دربند عنان باز نکشید و همه روزه وزیر نظام زر و سیم و آذوقه و علوفه از شهر مشهد به لشکرگاه حمل داد و سام خان ایلخانی و علیقلی خان میر پنجه با فوج نصرت و فوج افشار و توپخانه در آق دربند حاضر رکاب شدند. فرمانفرما از آنجا سام خان ایلخانی را با 1000 خروار غله و لشکری درخور جنگ به جانب مرو گسیل داشت تا کار آن را به نظم کند.

و از این سوی وزیر نظام از پس این وقایع به نظم شهر مشهد پرداخت و علما و فضلا را مکاتی به سزا نهاد و اهل حرفت و صنعت را نوازشی به نهایت کرد؛ و زنان شباره و پسران بدکاره را از خانه ها و حمامها برآورد و از شهر بیرون شدن فرمود. آن گاه همه روزه به نظم روضه مقدسه و بقعه مبارکه پرداخت و نقاشات و صورتگران را حاضر ساخت تا سقف و جدران قبه شریفه را که به زینت کردن و آن مصرعین باب مرصع را که در فتنه حسن خان سالار از جواهر شاهوار عربان کردند، دیگر باره به جواهر رنگین ترصیع داد و به جای خود نصب کرد. و 4 باب روضه مقدسه را با نقره خام لوح بست و هر دو صحن مقدس را از سنگ رخام فرش گسترانید و تمامت حجرات را با مصباحها و چراغدانهای بلور و قندیلهای تابناک فروخته داشت.

و کتب موقوفه کتابخانه را که از کمال اندراس قریب به انحما و انطماس بود، به تمامت تذهیب کرد و مرمت نمود.

و خیابان علیا و سفلی را به دست بنایان و حجّاران با خشت پخته و سنگ خام عمارت کردند و نهری خوشگوار از میان خیابان تا صحن مقدس جاری داشت و از طرف شمال خیابان بازاری که 160 باب دکان داشت، بنیان کرد و کاروانسرائی از جانب صحن جدید برآورد

و منافع این بازار و کاروانسرا را که معادل 700 تومان زر مسکوک بود، به روضه مطهره موقوف داشت.

و دیگر مسجد گوهرشاد را آباد ساخت و مدرس طلاب را به نظم کرد و مسجد محراب خان را عمارت نمود.

آمدن بزرگان سرخس نزد فرمانفرما

در این وقت مسموع شد که قافله [ای] از بخارا که آهنگ مشهد مقدس داشتند، بعد از ورود به سرخس از بیم جان و نهب اموال قدرت حرکت نیافته اند، از بهر آنکه طایفه آقتمش دل بر غارت ایشان نهاده اند. با اینکه جماعت تقتمش بدان سرند که کاروانیان را به سلامت عبور داده، به شهر مشهد رسانند هنوز نیروی سفر کردن ندارند.

بالجمله چون این خبر سمرگشت، وزیر نظام چنان صواب شمرد که مردم سرخس را کیفری کند، پس به صلاح و صوابدید او شاهزاده فرمانفرما تجهیز لشکر کرد و سفر سرخس را تصمیم عزم داد. چون آن قصه به اهالی آن بلده رسید، دانستند که با او نبرد ساختن خویشان را به معرض هلاک درانداختن است پس از پی چاره میان استوار کردند و اراض خان و غوشید خان و رحمن قلی خان و صوفی خر و سایر بزرگان سرخس همدست و همدستان به حضرت شاهزاده شتافتند و جبین ضراعت بر خاک آستان نهاده، معروض داشتند که:

ما از پیشین زمان در نزد سلاطین ایران تقدیم خدمت کرده ایم و هزارگونه نعمت برده ایم، هم اکنون از ملک الملوک عجم بزرگتر پادشاهی ندانیم و از چاکری او سر فخر و مباهات به اوج کیوان رسانیم. اینک قبیله آقتمش و تقتمش هر یک 12 طایفه و هر طایفه 1000 خانوارند، اگر از کارداران دولت مورد التفات شوند در تقدیم خدمت جان و سر دریغ ندارند و اسیران سرخس را رها سازند و بر ذمت گیرند که تجار بخارا و دیگر ممالک در تمامت مسالک به سلامت عبور کنند، بعد از تقدیم چندین خدمت خواستارند که چون مواشی مردم سرخس به محال مشهد از بهر علفچر شود فرمانگزاران آن مملکت

با ایشان همان معاملت کنند که با رعایای مشهد دارند.

فرمانفرما مسؤل ایشان را با اجابت مقرون داشت و بفرمود 24 خانوار از اشراف آقتمش و تقتمش از بهر گروگان کوچ داده، به مشهد مقدس اقامت فرمودند و محمد خان را با چند سوار گسیل سرخس داشت تا برفت و کاروانیان را به مشهد آورد.

فتح قلعه کلات به تدبیر وزیر نظام

این هنگام وزیر نظام دفع جعفر آقای کلاتی را در خاطر گرفت و آن مردم که از کلات به مشهد متردد بودند، دیدار همی کرد و ایشان را گفت:

جعفر آقا که از دین و دولت بیگانه است تا چند به جوار شما خواهد زیست؟ از يك سوی پادشاه اسلام را از در بی فرمانی است؛ و از دیگر سوی از شریعت خیر الانام گریزنده است چنانکه مردم شیعی را اسیر گرفته به معرض بیع ترکمانان درمی آورد و اینکه من از برانگیختن لشکر و تاختن بدان اراضی تقاعد می ورزم از بهر آن است که مردم کلات در میانه پیمان ابطال نشوند و اگر شما طریق سلامت خواهید خویشان بر وی بشورید او را دفع دهید؛ و اگر نه در پایان امر به گناه او کیفر خواهید یافت.

روزی چند بدین گونه با بزرگان کلات مواضعه همی نهاد، تا از مخالفت ایشان با جعفر آقا مطمئن خاطر گشت، آنگاه آقاسی خان خوری و رضا خان کوارشکی و رحیم خان چوله را با 2000 تفنگچی مأمور به کلات نمود؛ و ایشان ایلغارکنان تا کلات کوچ دادند و از گرد راه دروازه نفتی و دروازه ارغون شاهی را فروگرفتند. و چون این خبر به مردم کلات رسید، ایشان نیز بر جعفر آقا بشوریدند و از هر کنار جماعتی انجمن شده، هایاهوی در انداختند. جعفر آقا چون چنان دید، عظیم وحشت زده گشت و در زمان برنشسته با 4 تن برادر و 10 سوار طریق فرار پیش داشت و تا در خیوق شتابزده برفت و به محمد امین خان والی خوارزم پیوست و با او بزیست تا در جنگ سرخس مقتول شد، چنانکه عنقریب مذکور می شود.

بالجمله بعد از فتح کلات به صلاح و صوابدید وزیر نظام، جواد خان شقاقی با 400 تن سوار و بهادر خان دریجزی پسر عباسقلی خان با جماعتی از سپاهیان به حفظ و حراست قلعه کلات مأمور گشت. و از این سوی چون خبر فتح کلات و نظم حدود خراسان پراکنده گشت، 150 تن از بزرگان سرخس به مشهد مقدس آمده، اظهار اطاعت و انقیاد کردند؛ و شاهزاده فرمانفرما آهنگ کلات فرمود. وزیر نظام بیم کرد که مبادا بعد از بیرون شدن شاهزاده، مردم سرخس عقیدت خویش را دیگرگون کنند و در کار کلات خللی اندازند، از بهر آنکه چون فرمانگزار خراسان ضعیف شود و با ایشان بیشتر به رفق و مدارا باشد.

مع القصه وزیر نظام به این اندیشه تمامت این 150 تن را مأخوذ داشته محبوس نمود؛ و از پس آن فرمانفرما با 3 فوج سرباز و 10 عراده توپ به جانب کلات کوچ داد. و از آن سوی چون مردم سرخس گرفتاری بزرگان خویش را بدانستند، اراض خان و غوشید خان و رحمن قلی خان با جماعتی از مردم خود راه کلات پیش داشتند و به حضرت شاهزاده پیوسته تقدیم خدمت کردند و جمعی از شناختگان خود را به گروگان سپردند و گرفتاران را رها ساختند.

این وقت شاهزاده با خاطر آسوده، کار کلات را به نظم کرد و میرزا ابراهیم خان سرتیپ افواج خمسه را با 2 فوج سرباز به حکومت آن بلده بازداشت. و از آنجا خیمه بیرون زد و آهنگ اراضی اتو و عشق آباد و آخال کرد. امیر خان سرتیپ سواره قورت - بیگلو و جواد خان سرکرده سوار شقاقی را به مقدمه سپاه روان داشت و آن روز که به عشق آباد در می آمد، ترکمانان انجمنی کرده، از برای لشکریان کمین نهادند و با امیر خان دچار شدند و بانگ گیرودار درانداخته يك ساعت بر زیادت رزم ساختند. و ترکمانان تاب درنگ نیاورده هزیمت شدند و لشکر از دنبال ایشان بشتافت؛ و چند نیزه سر و چند تن اسیر از آن جماعت بگرفت.

در این وقت شاهزاده نیز با سپاه سواره و پیاده برسید و در عشق آباد فرود شد.

ترکمانان چون خبر ورود او بشنیدند، مراتع و مرابع خویش را بگذاشته به محال بعیده فرار کردند. چندانکه شاهزاده لشکر به طلب ایشان برگماشت هیچ کس از آن جماعت دیدار نشد. پس بفرمود 36 حصن حصین و قلاع متین که ترکمانان با غلات و حبوبات انباشته به جای گذاشته بودند، لشکریان فروگرفتند و با تمام آذوقه و علوفه آتش در زدند و دیوارها را با خاک پست کردند و از آنجا مراجعت به مشهد مقدس نمود، و صورت حال را معروض کارداران دولت داشت.

شاهنشاه ایران او را به يك قبضه كارد که مرصع به الماس بود تشریف کرد و بزرگان سپاه را مانند میرزا ابراهیم خان سرتیپ سوار خمسه و محمد حسن خان سرتیپ فراهانی و امیر حسین خان برادر سام خان ایلخانی و سعادت قلی خان پسر سلیمان خان دریجری و جواد خان سرکرده سوار شقاقی و باقر بیگ نایب توپخانه مورد اشفاق ملکانه داشت و از برای هر يك جداگانه به صحبت علی محمد بیگ یاور خلعتی انفاذ فرمود.

و از آن سوی بعد از بیرون شدن فرمانفرما از کلات، جعفر آقای کلاتی که به خوارزم پناهنده شد به استظهار خان خوارزم به قریاب آمد و 1000 سوار قریابی برداشته، بر سر کلات تاختن برد. فوج میرزا ابراهیم خان خمسه که دیدبان طرق بودند، ایشان را دیدار کرده رزم بپیوستند؛ و این خبر به میرزا ابراهیم خان فرستادند و او بی توانی با مردم خود بتاخت و جنگ در انداخت. مدت 5 ساعت این مقاتلت به درازا کشید، برادر جعفر آقا و 100 تن از مردم او مجروح و مطروح شدند و بقیة السیف طریق هزیمت گرفتند.

مع القصة بعد از ورود فرمانفرما به مشهد مقدس دیگر باره اراض خان و بزرگان سرخس با خدمت فرمانفرمای حاضر شدند و کمر خدمت بر میان استوار کردند؛ و بر ذمت نهادند که هر وقت حکمران خراسان فرمان دهد، تجهیز لشکر کرده حاضر شوند؛ و از حدود عراق تا هرات هرگاه مالی از زایران و

مجتازان عرضه غارت شود یا کسی را اسیر گیرند پایندانی و ضمانت بر ایشان باشد.

و از این جا بود که چون کاروان از هرات به مشهد کوچ می داد و در کوهستان هرات محمد شیخ با سواره قریابی آهنگ ایشان کرد و کاروانیان را اسیر گرفته و اموال آن جماعت را حمل همی داد؛ چون این خبر به سرخس بردند، به حکم معاهده [ای] که نهاده بودند 500 سوار جرّار برنشسته بیرون شتافتند و از جانب دیگر بابا خان و محمد رضا خان هزاره با سواره جامی و خوافی و هزاره جنبش کرد و همچنان صید محمد خان ظهیر الدوله گروهی را از هرات مأمور داشت تا کاروانیان را از آسیب ترکمان محفوظ دارند.

نخستین لشکر دولت ایران و سپاه هرات یکدیگر را دیدار کرده، متفقاً بر سر ترکمانان تاختن بردند. در اراضی باخرز نیران جنگ مشتعل گشت و بانگ گیرودار بالا- گرفت و بسیار کس از ترکمانان مقتول و مجروح گشت، ناچار اسیران را با اموال و ائقال گذاشته، طریق فرار برداشتند و چون راه با هرات نزدیک بود افغانان 25000 گوسفند و 51 تن اسیر و دیگر چیزها که از ترکمانان مأخوذ افتاد به هرات حمل دادند. از این سوی چون لشکریان باز شدند و این خبر به مشهد مقدس آوردند، وزیر نظام، میرزا محمد علی دبیر خود را به جانب هرات رسول فرستاد تا تمامت اسیران را مأخوذ داشته رها ساخت.

آمدن ترکمانان بر سر قریه افریزه

از پس آن دیگر باره ترکمانان انجمن شدند و 500 سوار از ابطال رجال گزیده ساخته، به اراضی قوشخانه تاختن آوردند و اطراف قریه افریزه را فروگرفتند و از جانب دیگر 3000 سوار در کمینگاه بازداشتند تا مردم خراسان از هر جانب محال خویش را گذاشته به دفع این 500 سوار پردازند و مشغول بدیشان شوند. این وقت آن 3000 سوار، کمین بگشایند و هر جا را بخواهند مرد و مال برابند.

مع القصه مردم افریزه با آن 500 سوار از در گیرودار بیرون شدند و

حصار خویش را از شر ایشان محفوظ بداشتند. ترکمانان چون تسخیر حصار را صعب دیدند، به زراعت جایها در رفتند و خرمنهای مردم افریزه را آتش در زدند و مواشی ایشان را از مراتع براندند.

چون این خبر به یزدانوردی خان برادر سام خان ایلخانی رسید، نخستین کس به حاجی خان بیگ نایب قوشخانه فرستاد تا مردم خود را فراهم کند و به مدد مردم افریزه بیرون فرستد؛ و قدرت الله آقا را نیز از دنبال با گروهی از سوار و شمشالچی مأمور داشت و همچنان مردم خیرآباد به مدد اهل افریزه برسیدند. چون لشکر همه در افریزه فراهم شد آن 500 سوار پشت با جنگ دادند.

اما از آن سوی چون خیرآباد از لشکر تهی گشت 3000 سوار ترکمان بر ایشان تاخت و اطراف قلعه خیرآباد را پره زد و زنان خیرآبادی با قلیلی از مردان خیرآبادی که به جای بودند، به مدافعه برخاستند و از فراز باره و بروج قلعه رزم همی دادند. ترکمانان شکسته شدن از زنان را عار همی داشتند، لاجرم از چارسوی یورش افکندند و نردبانها نصب کرده بر بروج قلعه عروج کردند، از آن سوی زنان 30 تن از ترکمانان را گردن بزدند و از فراز باره به زیر افکندند و جماعتی را در اطراف قلعه هدف گلوله ساختند و از کنار قلعه بازپس بردند.

در این هنگام این خبر در افریزه سمر شد، قدرت الله آقا و حاجی خان بیگ راه خیرآباد پیش داشتند و با 400 سوار ایلغارکنان برسیدند و از گرد راه با آن قلیل مردم جنگ در انداختند و چون شیران صید دیده از یمین و شمال بتاختند و 3000 سوار ترکمان را هزیمت کرده، از قفای ایشان ترکتاز نمودند؛ چندانکه از اراضی خراسان بیرون شدند.

آن گاه لشکریان مراجعت کرده به نزدیک یزدانوردی خان آمدند و او 20 نیزه سر و 6 تن ترکمان به حضرت دار الخلافه فرستاد و کارداران دولت او را به نشان اول سرهنگی و حمایل سفید تشریف کردند.

از پس آن ترکمانان در اراضی اتک بنیان قلعه [ای] کردند تا در آنجا ساز و

سلاح جنگ و آذوقه و علوفه لشکر فراهم کرده سیقناقی از بهر خود بدر آرند و از آنجا هر وقت به صلاح نزدیک باشد از برای قتل و غارت مسلمانان بیرون تازند. محمد رحیم خان شادلو نایب بزنجر، چون از این قصه آگاه شد، با جماعتی از مردان جنگ آهنگ ایشان نمود؛ و چون تسخیر قلعه صعوبتی عظیم داشت در آن محال لختی از یمین و شمال بتاخت و 15 تن از ترکمانان را اسیر ساخت. اهالی قلعه برنشستند و از قفای او بتاختند و چون از قلعه بعید افتادند، محمد رحیم خان عنان برتافت و جنگ پیوست و در آن گیرودار 40 نیزه سر و 30 تن اسیر و 100 سر اسب غنیمت یافت و بقیه السیف هزیمت شدند. لاجرم محمد رحیم خان چون برق و باد دنبال ایشان بگرفت و چنان بر آن جماعت کار صعب انداخت که مراجعت به قلعه نتوانستند کرد. ناچار قلعه را بگذاشتند و بگذشتند.

و هم در این سال شاهزاده محمد یوسف افغان که از جانب کارداران دولت نظام حدود جام با او تقویض داشت، جمعی از مردم خود را به اراضی اتک مأمور نمود تا برفتند و 20000 سر گوسفند و 15 تن اسیر از ترکمانان دستگیر نمودند. چون لختی راه برانندند انبوهی از ترکمانان از قفای ایشان برسیدند و به کار مقاتلت و مبارزت درافتادند.

بعد از گیرودار فراوان و قتل چند تن ترکمان، یک نیمه گوسفندان را استرداد نموده، به جانب اتک مراجعت نمودند.

و همچنان مطلب خان تفنگدار پادشاهی سرکرده سواره و تفنگچی کوداری و بسطامی و عرب و عجم که حراست طرق خراسان بر ذمت او بود، مسموع داشت که جمعی از ترکمانان از برای زایران مشهد مقدس کمین نهاده اند، لشکری برداشته بر ایشان تاختن کرد و 10 نیزه سر و 4 تن اسیر از آن جماعت بگرفت و ایشان را هزیمت نمود و سرها را با اسرا روانه دربار پادشاهی داشت.

تقویض وزارت شاهزاده امیر نظام به میرزا علی خان

و هم در این سال میرزا علی خان پسر صدراعظم که از هنگام خردسالی، خرد پیران سالخورده داشت و از کن کودکی با وقار شیخوخت دمساز بود، به وزارت روشن ستاره سپهر سلطنت و تابان آفتاب فلک خلافت شاهزاده آزاده امیر محمد قاسم

خان امیر نظام سرافراز گشت.

و هم در این سال مهر علی خان برادرزاده صدراعظم که سر تپ افواج فارس بود شجاع الملك لقب یافت و سپاه فارس به تمامت در تحت فرمان او آمد.

باریابی شارژدفر روسیه

و هم در این سال موسیو انچکوف شارژدفر دولت روسیه سه شنبه شانزدهم رمضان به حضرت دار الخلافه آمد و پرنس دالغورکی وزیر مختار دولت روسیه بعد از 3 روز او را برداشته به تقبیل آستان پادشاه ایران نصرت کرد.

خلعت کردن شاهنشاه ایران دوست محمد خان و سایر حکام افغانستان را

و همچنان دلاور خان فرستاده رحمدل خان برادر والی قندهار از مملکت خراسان شرقی، بیست و هفتم رمضان برسید و عریضه و پیشکش خود را برسانید و جعفر قلی خان کابلی که از قبل امیر دوست محمد خان فرمانگزار کابل به حضرت دار الخلافه رسیده بود، رخصت مراجعت یافت و به خلعت دوست محمد خان، جبهه [ای] با شمسه مرصع و یک سر اسب تازی با زین زر عنایت رفت. و محمد افضل خان و غلام - حیدر خان پسرهای او را کارداران دولت جداگانه تشریف کردند. و همچنان سردار - صالح خان از جانب صید محمد خان ظهیر الدوله حاکم هرات با عریضه و چند سر اسب ختلانی به تقبیل سده سلطانی برسید و مورد نواخت و نوازش آمد.

مراجعت سفیر عثمانی

و هم در این سال احمد و فیک افندی ایلچی کبیر دولت عثمانی که شرح حالش مرقوم شد روز شنبه بیست و نهم ذیقعد رخصت مراجعت به اسلامبول یافته، حیدر افندی مستشار خود را به جای خود به مصلحت گزاری بگذاشت و کارداران دولت ایران او را به نشان مکمل به الماس و مصور به تمثال شاهنشاه و حمایل مخصوص تشریف کردند و تبعه سفارت روم که به ملازمت خدمت او مراجعت می کردند مانند عاصم افندی و نعمان افندی و خالد افندی و مختار افندی هر یک جداگانه به نشانی و خلعتی قرین افتخار آمدند.

تغییر سفرا

و هم در این سال میرزا عبد الرحیم نایب اول وزیر دول خارجه مأمور به سفارت اسلامبول و اقامت در آن بلده آمد؛ و میرزا حسن خان کارپرداز اول سفارت ایران روانه تقلیس گشت و شفیع خان که سفیر و مقیم لندن بود رخصت مراجعت یافت و یکشنبه نهم شعبان وارد طهران گشت.

اشاره

در سال 1271 هجری چون يك ساعت و 4 دقیقه از روز چهارشنبه دوم شهر رجب برگذشت، مطابق سنه توشقان نیل ترکی شمس از برج حوت به بیت الشرف حمل تحویل کرد و ملك الملوك عجم ناصر الدین شاه قاجار بساط عیش و سامان عید به ساز آورد و چاکران درگاه را به بذل زر و سیم و خلاع گرانها شادکام ساخت و در مبدای این سال نخستین قصه خان خوارزم و قتل او طلیعه نصرت و اقبال گشت چنانکه به شرح می رود.

ذکر حدود خوارزم و فرمانگزاران آن مملکت

همانا مملکت خوارزم از جانب جنوب غربی با خاک استرآباد پیوسته می شود و جنوب شرقی آن با مرو می پیوندد؛ و چون این مملکت از این سوی جیحون است، از ممالک ایران به شمار می رود و همواره خوانین اوزبک که در مملکت خوارزم حکومت می کرده اند، از چاکران سلاطین ایران شمرده می شدند و سر بر خط فرمان داشتند. و اگر وقتی سر از فرمان یرتافتند کیفر یافتند، چنانکه در زمان دولت سلطان محمد صفوی، جلال خان پسر محمد خان اوزبک طریق طغیان و عصیان سپرد و بدست مرتضی قلی خان حاکم مشهد مقتول گشت. و هنگامی که عبد الله خان شییبانی به خوارزم استیلا یافت، حاجی محمد خان حاکم خوارزم به حضرت شاه عباس پناهنده گشت و شاه عباس در سال 1006 تاریخ هجری/ 1597 م سفر خراسان کرد و حاجی محمد خان و عرب سلطان پسرش را در خوارزم منصوب ساخت و دشمنان ایشان را برانداخت.

چون نوبت سلاطین صفویه منقضی گشت و خللی در کار ملك بادید آمد، نادر شاه افشار در تخت ملك جای کرد و آن هنگام که سفر خوارزم پیش داشت و

ایلبارس را که نسب به فاضل اویناق و محمد امین اویناق می برد مقهور و مقتول نمود و محمد طاهر خان پسر محمد ولی خان اوزبک را حکومت خوارزم داد، چنانکه تفصیل حال هر یک از ایشان در جای خود به شرح خواهد رفت.

بعد از دولت نادر شاه قبایل یموت بر خوارزم دست یافتند و حکمرانان آن اراضی به فقرات گریختند و از آنجا ایلندر خان پسر عوض ایناق بن محمد امین در سال 1210 ه. / 1795 م لشکری فراهم کرده بر سر خوارزم تاختن آورد و در رزم او قبایل یموت هزیمت شدند و به اراضی گرگان گریختند؛ و از گرگان اعداد کار کرده، دیگر باره راه خوارزم پیش داشتند و در منزل غنقه چاشکن میدان مبارزت راست کردند و در این کُرت نیز شکسته شدند و از آن پس حکومت خوارزم بر ایلندر راست بایستاد. و بعد از 2 سال برادرش محمد رحیم خان در سال 1212 ه. / 1797 م در مملکت خوارزم حکمران آمد و 27 سال فرمانفرما بود، و بعد از او پسرش اللهقلی خان در سال 1239 تاریخ هجری / 1824 م به جای او نشست و مدت 18 سال حکومت داشت. و چون او رخت از جهان بیرون برد، رحیم قلی خان برادرش مملکت خوارزم را به تحت فرمان کرد و مدت 5 سال زمان یافت.

آن گاه محمد امین خان بن الله قلی خان بن محمد رحیم خان بن عوض ایناق بن محمد امین ایناق بن فاضل ایناق بن ابو الغازی بن اسفندیار بن عرب محمد سلطان بن جاجیم خان ابن تولی خان بن چنگیز خان در خوارزم فرمانروا گشت؛ و در سال 1262 ه.

/ 1846 م حکومت او محکم شد و با شاهنشاه غازی محمد شاه از طریق چاکری به یک سوی رفت. و چون آشفستگی خراسان و فتنه حسن خان سالار حدیث شد، کارداران دولت به تأدیب و تنبیه او پرداختند.

و این بیبود تا ملک الملوک عجم ناصر الدین پادشاه به تخت ملک بر آمد، محمد امین خان همچنان بر استکبار و استتکاف می رفت و هرگاه عریضه [ای] به حضرت دار الخلافه انفاذ می داشت، چنان می نگاشت که پادشاه کوچکی به پادشاه بزرگی نگارد و این بیرون

قانون چاکری بود. نخست آنکه مملکت خوارزم جزو ممالک ایران است؛ و دیگر آنکه سلطان ایران را مانند محمد امین خان 20 کس چاکر افزون است که هر یک در مملکتی وسیعتر از خوارزم حکومت دارند. لاجرم کردار او بر طبع غیور پادشاه ثقیل افتاد و چند کثرت آهنگ آن کرد که لشکری ساخته به خوارزم بتازد و آن مملکت را از محمد امین خان و مردم او بپردازد. جناب اشرف صدراعظم معروض داشت که:

از برای جنگ محمد امین خان بیرق افراختن و لشکر تا به خیوق تاختن رنجی بزرگ و زحمتی بسیار است چه این راه را هیچ گونه گیاه و میوه بدست نشود. از برای حمل آذوقه و علوفه و آب گنجی بزرگ بذل باید کرد؛ و بعد از فتح خوارزم سودی که برابر این زیان باشد بهره نتوانیم یافت. اگر فرمان رود در ازای تیغ و سنان، کلک و بنان به کار در آورم و به جای توپ باره کوب چند سطر مکتوب نگار دهم و محمد امین خان را از بیخ و بن براندازم.

شاهنشاه ایران مسئول او را با اجابت مقرون داشت. پس صدراعظم کلمه [ای] چند رقم کرد و مردم مرو و سرخس را به بخشایش و بخشش شاهنشاه ایران مستمال ساخت و میرزا فضل الله وزیر نظام را نیز آگهی فرستاد تا با مردم مرو و سرخس طریق رفیق و مدارا پیش داشت، چندانکه مردم مرو و سرخس مطمئن خاطر شده، یک باره از خان خوارزم بگشتند و خود به مشهد مقدس آمده، از کارداران دولت طلب حاکمی و عالمی کردند، چنانکه از این پیش مرقوم افتاد.

لشکر کشیدن خان خوارزم به مرو و سرخس

اما محمد امین خان به همان کبر و خیلا که در دماغ داشت وقتی به طلب زکوة سفر مرو کرد و سپاه حسام السلطنه او را بشکست، تفصیل این قصه نیز مذکور شد و همچنان کس به طلب زکوة روانه سرخس داشت و مردم سرخس فرستاده او را بگشتند. این هنگام خشم او جنبش کرد و دل بر آن نهاد که خاک مرو را به باد دهد و مردم سرخس را بدین گناه تباه سازد. و از این سوی نیز چنان افتاد که بالای قحط و غلا در مرو بالا- گرفت و لشکری که از جانب کارداران دولت برای حفظ و حدود مرو در آن بلده اقامت داشتند زیستن نتوانستند کرد و ناچار مراجعت به مشهد مقدس نمودند، این نیز خان خیوق را قویدل ساخت

و فرمان کرد تا لشکر فراهم شوند و رسولی به نزدیک حکومت خان والی میمنه فرستاد و استمداد کرد.

حکومت خان پسر خود را با 1000 سوار جرّار به درگاه او گسیل داشت و محمد شیخ سردار با 2000 سوار بسیج سفر کرد و عبد الله خان پسر عمش لشکر اوزبک را عرض داد و بیگ مراد بای تکه، ترکمانان قریاب را به نظام کرد و جعفر آقای کلاتی که بدو پناه برده بود، هیچ دقیقه از تحریک و تحریض سپاه مهمل نگذاشت.

مع القصة محمد امین خان از خیوق خیمه بیرون زد و 40000 مرد جنگی از اوزبک و ترکمان عرض لشکر داد و 10000 شتر از برای حمل آب گزیده ساخت و آذوقه و علوفه سپاه را بر 20000 شتر بار کرد و کوچ بر کوچ طیّ مسافت نمود و تا بلده مرو عنان باز نکشید و بعد از ورود به مرو، خطی به بزرگان سرخس نوشت و رسولی بدیشان فرستاد که بی توانی راه حضرت گیرید تا شما را دیدار کنیم و در اخذ زکوة و نظم امور شما از در بصیرت باشیم. مردم سرخس رسول او را باز فرستادند و سفر مرو را همه روزه به ممالله و تسویف دفع دادند.

محمد امین خان چند کتّ تجدید رسول کرد و مکتوبی چند از در بیم و امید انفاذ داشت و فرستادگان او بی نیل مرام باز شدند، لاجرم در خشم شد و گفت اگر حاضر شدن به حضرت من بر شما صعب می نماید سفر سرخس بر من سهل باشد. و بفرمود تا لشکر ساخته سفر شد و از مرو خیمه بیرون زد.

چون این خبر به مردم سرخس رسید، بی توانی عریضه [ای] نگار کرده، به دست مسرعی سبک سیر انفاذ حضرت شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما داشتند که ما به پشتوانی کارداران دولت ایران و مکتوب میرزا فضل الله وزیر نظام که بر حسب حکم صدراعظم به نزدیک ما فرستاد، سر از اطاعت خان خیوق بیرون کردیم و فرستاده او را عرضه هلاک و دمار داشتیم، اینک خان خیوق به مکافات کردار ما با 40000 سوار جرّار در می رسد و گرد این بلد را با اسم ستور به گردون می برد. اگر حفظ و حراست ما را واجب دانسته اید لشکری در خور این جنگ به نزدیک ما گسیل سازید.

فرمانفرما غره جمادی الاخره چون این قصه بدانست، سفر سرخس را تصمیم عزم داد و به فراهم شدن لشکر فرمان کرد. وزیر نظام در اندیشه رفت که مبادا قبل از رسیدن فرمانفرما به سرخس خان خیوق رکضتی فرماید و بدان بلده دست یابد، لاجرم حسن خان سبزواری را طلب ساخت و 400 سوار از مردان کارزار ملازم خدمت او نمود و گفت از این جا ایلغارکنان تا به سرخس ترکتاز کن و مردم آن اراضی را از رسیدن شاهزاده با لشکر سواره و پیاده آگهی ده و بگو جماعت اوزبک کدام سگ باشند که با لشکر ایران که شجاعت شیران را به بازی شمارند نبرد آزمایند؛ و ایشان را قویدل بدار تا لشکریان در رسند. این بگفت و او را روانه داشت و حسن خان به سرعت سحاب و شهاب رهسپار گشت.

اما از آن سوی خان خیوق با آن سپاه بزرگ روز بیست و هفتم جمادی الاخره به کنار سرخس آمد و سراپرده خویش راست کرد و همی خواست تا بی آنکه گردی انگیخته شود و خونی ریخته گردد، مردم سرخس را به تحت فرمان آرد، چند کزت رسول به میان شهر فرستاد و مردم را فراوان بیم و امید داد؛ و سخنان او به هیچ گونه مفید نیفتاد. لاجرم نیران خشم او زیانه زدن گرفت و یک باره دل بر جنگ نهاد و خواست تا پیش از آنکه سپاه ایران در رسد کار سرخس را یکسره کند، پس بفرمود 5000 سوار از لشکرگاه بیرون شده راه با قلعه نزدیک کردند. مردم سرخس نیز برج و باره استوار کرده 5000 سوار از شهر بیرون شدند و با ایشان رزم دادند و سپاه اوزبک را شکسته کردند و چند عراده توپ صف شکن و 500 قبضه شمشال و اسب و شتر فراوان از ایشان بگرفتند.

یک دو روز دیگر کار بدین گونه رفت و همه روزه سپاه اوزبک هزیمت شد؛ لکن چون لشکر خان خیوق فراوان بود و علف و آذوقه در شهر اندک به دست می شد، مردم سرخس در خاطر نهادند که با او از در مصالحت و مسالمت بیرون شوند؛ اما حسن خان سبزواری پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخره وارد لشکرگاه محمد حسن خان سرتیپ شد و در آنجا سواران خود را بازدید ساز و برگ کرده،

روز دیگر راه سرخس پیش داشت و صحبت بیگ ساروقی و اوزبیگ قلیچ و صفرك را که از سرداران ترکمان بودند با 5 سوار ترکمان دلیل راه ساخته، تاختن نمود و از رباط ماهی بیرون شد؛ نیمروز به پای برج قراول مزدوران رسید و با ترکمانان از بهر مشاورت طریق محاورت سپرد تا کار شتاب و درنگ باز داند و آهنگ سرخس را از راهی ایمن اختیار کند.

در پایان کار اقامت در آن ارض را نابهنگام دانستند و 4 سوار ترکمان و 4 تن قزلباش به منقلای سپاه بیرون فرستاده، خود نیز برنشستند و تا آب دوبرار براندند. در آنجا 9 تن سوار از قراولان لشکر خوارزم ایشان را دیدار کردند و باز شتافتند تا به لشکر خویش آگهی برند.

حسن خان چون این بدانست بر عجل و شتاب بیفزود و از آنجا تا سرخس که 4 فرسنگ مسافت بود، به ترکناز برفت و يك ساعت از آن پیش که سپیده صبح سر برزند به شهر سرخس درآمد. قوشید خان و رحمن قلی خان و تمامت بزرگان شادخاطر شدند و دل قوی کردند.

هم در آن روز چون آفتاب يك نیزه بالا از افق صعود کرد، جماعتی از سواران خوارزم از طرف شمال قلعه سرخس حمله افکندند و سپاهی بزرگ از جانب جنوب با توپخانه جنبش نمود و مردم سرخس نیز ساخته جنگ شدند و حسن خان با اینکه 18 فرسنگ تاخته بود، تقاعد نوزید و سواران خود را برداشته با لشکر سرخس نیم فرسنگ پذیره جنگ گشت و در برابر دشمن صف راست کرد. نخستین يك تن سوار خوارزم فتحباب رزم را اسب برجهاند و لختی از چپ و راست بتاخت. در این وقت يك تن از مردم حسن خان به روی او درآمد و در اول حمله او را هزیمت کرد. لشکریان چون این بدیدند از دو جانب جنبش کردند و درهم افتادند و مدت 5 ساعت با هم بگشتند و از هم بگشتند. ناگاه پسر اراض خان، بیگ مرادبای را که از بزرگان خوارزم بود دیدار کرد، راه نزدیک کرده او را هدف گلوله تفنگ ساخت و از اسب درانداخت. صفرك چون این بدید، اسب براند و سر او را از تن دور کرد.

بالجمله در این کارزار از

مردم خیوق 300 سوار به خاک افتاد و از این سوی قربانعلی بیگ مروی که مردی دلاور بود اسبش از پای درآمد و خود نیز جراحت یافت، او را از میدان جنگ به یک سوی بردند و همچنان میرزا غلام از مردم حسن خان زخمی گشت و دیگر میر احمد خان را زخمی از نیزه و جراحی از شمشیر برسید و اسب قوشید خان نیز نابود گشت. و هم در آن حربگاه 2 عراده توپ و بسیار آلات حرب و ضرب از سپاه خیوق غنیمت گرفتند. و این وقت هر دو لشکر دست از جنگ بازداشتند.

اما چون مردم سرخس به سبب کثرت عدو و قلت عدد بیمناک بودند در دل داشتند که با خان خوارزم از در مصالحت بیرون شوند. حسن خان چون این بدانست گفت:

خاطر مشوش مدارید و این جنگ را با من گذارید، اگر شما را نصرت کردم و مظفر آوردم کامروا باشید و اگر نه از در مصالحت بیرون شوید.

سخن بر این نهادند و آن شب را به پای آوردند.

اما فرمانفرما از دنبال حسن خان حکم داد تا 500 سوار به سرعت برق و باد خود را بدو رسانند و محمد حسن خان سرتیپ فوج فراهانی را با دو فوج فراهانی و یک فوج گروس و 4 عراده توپ و 500 سوار دیگر بفرمود تا شتابزده راه سرخس گیرند و خویشتن روز هفدهم جمادی الاخره آهنگ راه کرد. علیقلی خان میرینج با افواج خویش و سام خان ایلیخانی با سوار خراسانی و سلیمان خان دریجزی با سواران خود و جواد خان با سوار شقاقی و محمد حسین خان سرهنگ با فوج گروس و بیوک خان سرهنگ با فوج [...] ملازم رکاب شدند. بالجمله با 10000 تن مرد لشکری از سرباز و سواره عراقی و خراسانی و 10 عراده توپ به آهنگ سرخس راه برگرفت. از قضا آن 500 سوار که از پیش می تاخت یک روز بعد از ورود حسن خان سبزواری وارد سرخس شدند. و هم در آن روز بود که حسن خان جنگ اوزبک را بر ذمت نهاده بود. لاجرم از بامداد اعداد کار کرده با مردم خود از دروازه شهر بیرون شد.

و از آن سوی چون محمد امین خان از رسیدن حسن خان و سپاه ایران آگهی یافت، بیم کرد که مبادا فرمانفرما نیز از دنبال در رسد و کار صعب افتد؛ و همچنان از شکستن لشکری که از پیش بر سر سرخس فرستاده بود خشمی به کمال داشت، لاجرم روز دوشنبه سلخ جمادی الاخره بفرمود تا لشکرها بتازند و همه گروه رزم آغازند و از آن پیش که لشکری بزرگ به مدد رسد کار سرخس را يك سره کنند. و اسب بخواست و بر نشست و 40000 لشکر اوزبک و ترکمان و جمشیدی و قریابی و تیمنی و میمنه و شبرقان و سالور در حرکت آمد و تا ظاهر سرخس براند و بر پشته [ای] که به قانلو تپه مشهور است و از جانب شرقی دو تیر پرتاب تا سرخس مسافت دارد فرود شد و خیمه برافراخت. اعیان خیوق و بنی اعمام او نیز از اسب پیاده شدند و در نزد او انجمن شدند. و این هنگام فرمان کرد تا لشکر به قوت یورش سرخس را فروگیرند. مردم سرخس يك نیمه از دروازه جنوبی از قفای حسن خان سبزواری بیرون شدند و نیم دیگر از دروازه شمالی سر بر کردند و رزم لشکر خوارزم را تصمیم عزم دادند.

مقاتله خان خوارزم با لشکر خراسان و سرخس و قتل خان خوارزم

از دو رویه لشکر رده برکشید و سپاهیان صف راست کرده و میمنه و میسره بیاراستند. ابطال رجال از یمین و شمال بتاختند و عرصه و مصاف را از گرد سوار و دخان تفنگ و شمشال قیرگون ساختند. جنگی صعب در میانه برفت و لشکر سرخس به پشتوانی سپاه ایران مردانه بکوشیدند، چندانکه 3000 کس از دلیران خوارزم را در آن رزمگاه به خاک و خون افکندند و 19 عراده توپ و 24 عراده صف شکن و 4 علم و 50 شمشال مأخوذ داشتند و اسب و شتر فراوان بدست کردند.

خان خیوق در سایه سراییده خود نگران این جنگ بود و ضعف لشکر خود را نظاره می کرد. بعضی از نزدیکان با او گفتند: برخیز و طریق فرار بگیر که پای ثبات لشکر از جای برفت، بیم آن است که دستگیر شویم. گفت من هرگز از ستیز و آویز مردم سرخس راه گریز پیش نخواهم داشت و دودمان چنگیز را

به ناچیز نخواهم گرفت. هنوز این سخن بر زبان داشت که يك باره لشکر خوارزم پشت با جنگ کردند و مانند گله گرگ دیده روی به فرار نهادند؛ و ایرانیان از دنبال ایشان همی بتاختند و مرد و مرکب به خاک راه انداختند؛ و هزیمتیان را از کنار قانلوته که خان خیوق بر فراز آن بود بگذرانیدند.

محمد امین خان چون این بدید هراسناک شد و حکم داد تا اسب او را حاضر کنند تا برنشیند.

از این سوی حسن خان سبزواری چون لشکر خوارزم را پراکنده یافت، عنان بگردانید و آهنگ قانلوته کرد. وقتی برسید که خان خیوق و بنی اعمام او بر اسبهای خویش برنشسته آهنگ فرار داشتند. و چون خان خیوق مانند پادشاهان اسب خود را به تاج زرین و جواهر ثمین به زینت کرده بود، در میان سواران شناخته آمد. سواران خراسانی اطراف او را فروگرفتند و قربان کل که يك تن از مردم مرو بود راه بدو نزدیک کرد. محمد امین خان مرگ را معاینه نمود و فریاد برداشت که این رافضی را از من بگردانید.

قربان کل مجال بر کس نگذاشت و پیش راند و شمشیر خویش را از سوی چپ بزد، چنانکه دهان او را تا به نزدیک گوش چاک زد. خان خیوق بدان زخم از اسب درافتاد و با سواران خراسان از در عجز و لابه و ضراعت همی گفت «مرا زنده به درگاه شاهنشاه ایران حمل دهید تا به هرچه خواهد حکم براند.» گفتند ما را به لاشه گران تو هیچ حاجت نباشد، سرت را که حملی سبک است بگیریم و به خاک راه پادشاه افکنیم.

اما سواران سرخسی و مروی و خراسانی هرکس همی خواست خویشتن سر او را از تن دور کند و به حضرت دار الخلافه آرد، از این روی در میان سواران کار به مقاتلت انجامید و 12 تن مقتول شد. در پایان امر صحت نیاز خان پسر اراض خان سرخسی سر او را از تن دور کرد و لشکریان تیغ در عمزادگان و نزدیکان او نهادند، 14 تن از بنی اعمام

او را که معروف به توره اند سر برداشتند. و قاضی خوارزم و عبد الله محرم و داروغه محرم و خدایارلی و دولت یارلی و بیگ جان دیوان بیگی و سردار بیگ جان و نیاز قلی مینک باشی و الله قلی یوزباشی و حق نظر مینک باشی و دولت نیاز یوزباشی و پسر نیاز محمد بای که از این پیش حکومت مرو داشت و پسر حکومت خان والی میمنه و همچنان ویس بای خیوقی و بیگ مراد بای تکه قریابی و سلطان تکه و محمد شیخ سردار و پسر عباس خان تکه به شمشیر دلیران بگذشتند و بر زیادت از این 32 تن بزرگان و شناختگان و 270 تن از صاحبان مناصب خوارزمی مقتول گشت و میر احمد خان جمشیدی را که صید محمد خان ظهیر الدوله با 500 سوار به اعانت خان خوارزم فرستاده بود نیز زخمی صعب برداشت و بعد از 3 روز درگذشت؛ و سردار صالح که نیز از جانب ظهیر الدوله به نزدیک خان خوارزم رسول بود، در آن گیرودار مقتول گشت. و جعفر آقای کلاتی هم در آن کارزار پایمال هلاک و دمار شدند.

بالجمله لشکریان سرکشتگان را برگرفتند و آهنگ خدمت فریدون میرزای فرمانفرما نمودند و فرمانفرما این وقت در آق دربند اوتراق داشت و محمد حسن خان سرتیپ فراهانی به 6 فرسنگی سرخس رسیده بود.

بالجمله بعد از ورود آق دربند، شب دوشنبه سلخ جمادی الاخره که روز قتل خان خیوق است فرمانفرما بفرمود تا مهدیقلی میرزا و سام خان ایلخانی و شاهزاده محمد یوسف افغان و امیر خان سرتیپ قورت بیگلو و محمد حسین خان هزاره با 2000 سوار از آق دربند تا سرخس که 15 فرسنگ است ایلغارکنان بتازند. و ایشان بعد از قتل خان خیوق هنگام غروب آفتاب برسیدند و با مردم سرخس پیوستند.

آوردن سر خان خوارزم را به درگاه شاهنشاه ایران

و از این طرف سر خان خیوق را پسر حکومت خان و نزدیکان او به نزدیک فرمانفرما آوردند و شاهزاده بی توانی عریضه [ای] نگار داده به رضاقلی خان قزوینی نایب ایشیک آقاسی سپرد و سرها را نیز تسلیم او داد تا به حضرت دار الخلافه حمل کند.

و میرزا فضل الله وزیر نظام عریضه [ای] برنگار کرده به دست مسرعی سبک سیر انفاذ درگاه شاهنشاهی داشت. شب سیزدهم رجب که شب میلاد امیر المؤمنین علی علیه السلام است مژده این فتح را معروض کارداران دولت داشت و روز پانزدهم رضاقلی خان با حمل سرها وارد دار الخلافه شد و بعد از 3 روز دیگر ملک الملوک عجم بر تخت ملک برآمد و بارعام در داد.

این فتحنامه را من بنده به بلیغ تر زبانی معروض داشتم. آن گاه به حکم شاهنشاه سر خان خیوق و یاران او را غسل دادند و کفن بپوشیدند و بیرون دار الخلافه قریب به دروازه دولت با خاک سپردند و بر فراز مزار او از خشت پخته قبه [ای] کردند. اکنون بر سر سخن بازآیم.

ادامه وقایع سرخس

بعد از قتل خان خیوق، عبد الله خان پسر عم او از میان گیرودار فرار کرده و خود را به لشکرگاه رسانید و کس به نزدیک مردم سرخس فرستاد که يك امشب مرا مهلت بگزارید تا از رنج این مقاتلت برآسایم فردا بامدادان از تلید و طریف هرچه بخواهید بر وضع و شریف بذل کنم و راه خوارزم پیش گیرم. مردم سرخس این سخن را استوار داشتند و او را به کار خویش بگذاشتند. چون شب تاریک شد و سیاهی جهان را فرو گرفت عبد الله خان بفرمود تا مردم او برنشستند و چندانکه توانستند زر و سیم و جواهر ثمین با خود حمل دادند و حملهای گران بریختند و به جانب مرو بگریختند، بعد از ورود به اراضی مرو معادل 150000 تومان به میان قبایل بذل کرد تا از آنجا به سلامت عبور کرده خویشان را به خیوق رسانید.

و از این سوی چون صبحگاهان فرار او مکشوف افتاد، سام خان و شاهزاده محمد یوسف و امیر خان و جمعی از مردم سرخس تا 12 فرسنگ از قفای عبد الله خان بتاختند و او را در نیافتند، ناچار مراجعت به سرخس نمودند.

و شاهزاده فرمانفرما نیز 3 روز بعد از قتل خان خیوق با 12000 تن سواره و پیاده چهارم رجب وارد سرخس گشت و 5 روز در سرخس کهنه اقامت نمود. و از آنجا یازدهم رجب

آهنگ مرو فرمود و 500 تن سوار سرخسی نیز به لشکر او پیوست. در منزل دربند خان شناختگان ساروق او را پذیره شدند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و از برای منزلی که آب کمیاب بود شترهای خویش را با حملهای گران از آب ملازم لشکرگاه ساختند و از شاهزاده نواخت و نوازش دیدند و این هنگام وزیر نظام در شهر مشهد جای داشت و از پی هم دینار و درهم و علف و آذوقه به لشکرگاه همی فرستاد چندان که خصب نعمت در میان لشکر از شهر مشهد بر زیادت بود.

بالجمله فرمانفرما روز هیجدهم رجب وارد مرو گشت؛ و قبایل ساروق را از قریاب طلب داشت و حکم داد تا زن و فرزند و اموال ائقال خود را از قریاب برآورند. آن گاه بفرمود تا قلاع قریاب را به تمامت خراب کردند و 80 خانوار ساروقی از بهر گروگان به جانب مشهد گسیل داشت؛ و بر قبیلۀ سالور نیز حاکمی برگماشت و حکومت مرو را به خانسوار خان هزاره تفویض فرمود؛ و روز دهم شعبان از مرو طریق مراجعت برگرفت و 8 روز در کنار سرخس اوتراق کرده، دیگر باره آن بلده را به نظم کرده؛ و از آنجا عبد الجبار خان فرستاده ظهیر الدوله را تشریف کرده، روانه هرات نمود و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده غره شهر رمضان وارد مشهد مقدس گشت و مجدداً به صوابدید وزیر نظام 500 سوار از برای حفظ حدود و ثغور به سفر مرو مأمور داشت.

آن گاه صورت حال را مکتوب کرده معروض درگاه شاهنشاه ایران نمود و کارداران دولت در ازای زحمت هریک از چاکران خلعتی کردند. شاهزاده فرمانفرما نشانی مکمل به الماس و مصور به تمثال شاهنشاه یافت؛ و عصائی مرصع به جواهر شاداب وزیر نظام را عنایت رفت؛ و سام خان ایلیخانی و شاهزاده محمد یوسف افغان و جعفر قلی میرزا و مهدیقلی میرزا و محمد حسین خان سرتیپ و محمد حسین خان قوللر - آقاسی و امیر خان سرتیپ و محمود خان سرهنگ و کاظم خان سرهنگ و محمد تقی خان سرهنگ و عباسقلی خان گروسی و امیر حسین خان برادر

سام خان و حاجی فتحعلی خان یوزباشی و 14 تن دیگر از قواد سپاه را به خلاع گرانها مفتخر فرمودند و حق خدمت هیچ کس را ضایع نگذاشتند.

وقایع دیگر

و هم در این سال روز سیزدهم شهر رجب را که عید میلاد امیر المؤمنین علی علیه السلام است شاهنشاه ایران عیدی بزرگ نهاد و بساطی شاهانه بگسترد و بارعام در داد، وضیع و شریف بدین تهنیت رطب اللسان گشتند. و در میان سلاطین ایران این سنت به تذکره بماند.

و هم در این سال گل محمد خان بلوچ سر به طغیان و عصیان برآورد و قلعه ایرندجان را استوار کرده، متحصّن گشت. محمد حسن خان سردار ایروانی که این وقت حکومت کرمان داشت، نصر الله خان یاور را با جماعتی از سربازان مأمور نمود تا آهنگ او کردند و قلعه او را حصار دادند و به قوت یورش تسخیر آن قلعه را تصمیم عزم استوار نمودند. در میان آن گیرودار 14 تن از مردم بلوچ مقتول گشت و قلعه مفتوح شد.

و هم در این سال عبدالصمد میرزا برادر کهنتر شاهنشاه ایران حکومت قزوین یافت و حسنعلی خان آجودانباشی به وزارت او سرافراز گشت و حکومت ملایر و تویسرکان به شاهزاده سیف الله میرزا مفوض آمد. و همچنین شاهزاده حمزه میرزای حشمة الدّوله فرمان حکومت اصفهان یافت و محمد حسن خان پیشخدمت مأمور به حکومت کاشان گشت.

حکومت عباسقلی خان پسیان در شاهرود و بسطام و قتل او

و هم در این سال برحسب فرمان عباسقلی خان پسیان به حکومت شاهرود و بسطام مأمور گشت و از دار الخلافه بیرون شده راه برگرفت، بعد از ورود بسطام به نظم آن بلده پرداخت. عباسقلی خان را غلظتی در طبع و خشونت در خلق بود، هنگام عزل و عزلت با همه کس از در فروتنی و ضراعت می زیست؛ و هرگاه به خدمتی مأمور می شد یا به منصبی نامبردار می گشت، مردم بزرگ را حشمت اهل حرفت نمی نهاد و به زخم زبان که گزنده تر از زخم سنان است، خاطرهای جراحی می کرد.

مع القصة يك روز حاجی میر هاشم بسطامی که از شناختگان آن بلده و اعیان

آن اراضی است، به سرای عباسقلی خان درآمد و به مجلس او در رفت، عباسقلی خان برآشفت و او را سقط گفت که بی اجازت چرا بدین سرای در شدی و قربت مجلس من جستی؟ هم اکنون برخیز و بی آنکه آسیبی به تو رسد، طریق خویش برگیر.

حاجی میر هاشم سخت آزرده و دل شکسته گشت و با خاطری دیگرگون از نزد او بیرون شد و درنگ خود را در شهر فرود نام و ننگ دانست، لاجرم بی توانی از شهر بسطام به آهنگ دار الخلافه راه برگرفت و با جمعی از مردم آن بلده به قاسم آباد که نیم فرسنگ تا شهر مسافت است برفت و همی خواست که کردار ناهنجار عباسقلی خان را در نزد کارداران دولت مکشوف دارد.

در این وقت قربان خان یوزباشی کوداری که او نیز از عباسقلی خان رنجیده خاطر بود بدو پیوست. چه او را از خانه خود که در کوهپایه داشت کوچ داده متوقف شهر ساخته بود. بالجمله قربان خان و چند تن از غلامان او و گروهی از مردم کوهپایه و میغانی بر او گرد آمدند و اعداد سفر دار الخلافه کردند.

در این وقت چنان افتاد که محمد قلی خان حاکم تربت که طریق خراسان می سپرد وارد شاهرود شد و عباسقلی خان او را استقبال کرد و تا کاروانسرای خیرآباد با او برفت؛ و هنگام مراجعت از مشایعت او خواست وارد شهر بسطام شود. حاجی میر هاشم و مردم او را نگریست که از قلعه قاسم آباد بیرون شده، طریق طهران پیش گرفته اند. این حدیث بر طبع او ثقلی افکند و دل بر آن نهاد که ایشان را از عزیمت خود دفع دهد. پس اسب بزد و از دنبال آن جماعت بتاخت و به سخنان درشت ایشان را بیم کرد. چون راه نزدیک شد، حسن نامی میغانی و چند تن دیگر عنان بگردانیدند و تفنگهای خود را بدو بگشادند، از قضا گلوله بر مقتل او آمد و از اسب درافتاد و میرزا داود برادرزاده میر هاشم پیش شده، شمشیری بر دهن او فرود آورد و دیگر کسان او را با تیغ پاره پاره کردند و این واقعه در بیست و ششم شهر جمادی الاولی بود و این خبر به دست مسرعی سبک سیر روز بیست و هشتم جمادی الاولی معروض

اگرچه عباسقلی خان را کرداری ناهموار و خوئی ناستوده بود؛ اما کیفر او به دست مردم رعیت در شریعت ملک گناهی عظیم است. لاجرم برحسب فرمان شاهنشاه ایران چراغعلی خان زنگنه قوللر آقاسی با 150 تن غلام مأمور به سفر بسطام گشت تا قاتلین او را دست به گردن بسته روانه حضرت دار الخلافه دارد. در روز دوم جمادی الاخره چراغعلی خان از دار الخلافه بیرون شد.

نخست 12 تن غلام از راه فیروزکوه مأمور ساخت و چند کس از طریق دماوند فرستاد و [چند] نفری به استرآباد گسیل نمود تا اگر از آن جماعت به جانبی گریخته باشند دستگیر سازند. لکن در عرض راه مکشوف افتاد که چون حاجی میر هاشم از حدود شاهرود بیرون شد، قربان خان به خانه خویش مراجعت نمود، چراغعلی خان چون این بشنید مکتوبی بدو کرد و خطی نیز به دوستان حاجی میر هاشم فرستاد که من از بهر آن می آیم که حق از باطل باز نمایم و هیچ بی گناه را تباه نسازم، بر زیادت از این گناهکاران را نیز شفاعت خواهم کرد.

و از مطالعه این مکاتیب قاتلین عباس قلی خان دل قوی کردند و تا 2 فرسنگ از این سوی شاهرود چراغعلی خان را پذیره شدند و با او تا ظاهر شهر بسطام طی مسافت نمودند و از آنجا خواستند رخصت مراجعت حاصل کنند. چراغعلی خان با ایشان آغاز مهر و حفاظت نمود و به خوان خویش دعوت کرد و آن جماعت را به شهر درآورد و در زمان حکم داد تا دروازه های شهر را استوار بیستند و بعد از ورود به سرای امارت بفرمود تا قربان خان و 15 تن از مردم او را بگرفتند و در همان شب با کنده و زنجیر روانه دار الخلافه نمود تا کارداران دولت از در عدل و نصفت بازپرسی به سزا کرده، هرکس را به اندازه گناه کیفر کردند. و چراغعلی خان را حاضر درگاه ساخته به حکومت خمسه سرافراز فرمودند.

سفارت مسیو بوره در تهران

و هم در این سال موسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه به سفارت مخصوصه دولت ایران مأمور شد و کارداران دولت، علی خان سرتیب قراگوزلورا

روز هیجدهم شهر رجب به مهمانداری او روانه فارس فرمودند تا او را به مکانتی لایق به دار الخلافه آورده و تشریفات شاهانه در حق او مبذول افتاد.

روز پنجشنبه بیستم شهر شوال تقبیل سده سلطنت کرد؛ و از آنجا به خدمت صدراعظم شتافت و پس از دو روز در سرای نظام الملك درآمده او را نیز دیدار کرد.

مردی با حصافت عقل و رزانت رأی بود و در استواری موثیق مودت میان کارداران دولت ایران و فرانسه فراوان خواستار گشت چنانکه از این پیش اشارت شد به صلاح و صوابدید جناب اشرف صدراعظم میان دولت ایران و دولت فرانسه عهد مودت استوار شد و معاهده [ای] به خط و خاتم اولیای دولتین برنگار گشت.

صورت عهدنامه منعقدہ فیما بین دولت علیہ ایران و دولت بھیتہ فرانسه

چون اعلیحضرت کیوان رفعت، خورشید رایت، فلک رتبت، گردون حشمت، خسرو اعظم، خدیوانجم حشم، جمشید جاه، دارا دستگاه، وارث تاج و تخت کیان، شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت کیوان رفعت، خورشید رایت، شمس فلک تاجداری، مهر افق شهریاری، برازنده دیهیم، صاحب کلاهی شقه طراز لوازم شاهنشاهی، خسرو باذل نامدار ناپلیان ایمپراطور ممالک فرانسه، هر دو علی السویه اراده و تمنای صادقانه دارند که روابط دوستی فیما بین دولتین برقرار و به واسطه عهد دوستی و تجارتی که بالسویه نافع و سودمند تبعه دولتین قوی بنیان خواهد بود مودت و اتحاد جانبین را مستحکم سازند.

لهذا برای تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران اعتماد الدوله العلیه صاحب نشان مکمل امیر تومانی با حمایل سبز و قرمز و صاحب نشان تمثال همیون از درجه اول؛ و حامل شمشیر مرصع و عصای مکمل به الماس و مروارید و دارنده شرابه الماس و مروارید و صاحب نشان درجه اول امیر نویان اعظم و حمایل سبز

مخصوص درجه شخص اول و صاحب لقب آلتس جناب اشرف ارفع امجد میرزا آقا خان صدراعظم دولت علیّه ایران و اعلیحضرت ایمپراطور ممالک فرانسه جناب موسیو پروسپربوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیّه فرانسه، صاحب نشان افتخار مسمی به لژیان دنور و حمایل مسمی به سن گره گوار و نشان افتخار مجیدیه و غیر [ه] را وکلای خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه در دار الخلافه طهران مجتمع شدند و اختیار نامه خود را مبادله کردند، موافق قاعده شایسته دیدند و فصول آتیه را برقرار نمودند.

فصل اول: بعد الیوم الی الابد فیما بین دولت علیّه ایران و رعایای آن دولت و دولت بهیّه فرانسه و رعایای آن دولت دوستی صادق و اتحاد دائمی برقرار خواهد بود.

فصل دوم: سفرای کبار و وزرای مختار که هر یک از دولتین معاهدتین بخواهند به دربار یکدیگر مأمور و مقیم سازند، همان رفتار و سلوکی که در حق سفرای کبار دول متحابه و اتباع آنها معمول می شود، به عینها همان رفتار نیز در حق سفرای کبار و وزرای مختار دولتین و معاهدتین و اتباع ایشان معمول و مجری و به همان امتیازات محفوظ خواهند بود.

فصل سیم: تبعه دولتین علیین معاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیشه ور و غیر هم که در مملکت محروستین سیاحت یا توقّف نمایند، بالسویه از جانب حکام ولایات و وکلای طرفین به عزّت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند گردید و در هر حال سلوکی که نسبت به اتباع دول کامله الوداد منظور می شود، در حق ایشان نیز منظور خواهد شد؛ و بالمفاوضه مأذون و مرخصند که هرگونه امتعه و اقمشه و محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی به مملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت همدیگر ببرند و بفروشند و مبیعه و معاوضه نمایند و به هر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند.

فصل چهارم: هرگونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین علیین معاهدتین به مملکت

یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت همدیگر بیرون ببرند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کامله الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان به ولایت دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه می شود، از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حقّ و وجه علی حده به هیچ اسم و رسم در دولتین علیّتین مطالبه نخواهد شد.

فصل پنجم: در ممالک محروسه ایران اگر فیما بین اتباع دولت بهیّه فرانسه مرافعه یا مباحثه یا منازعه [ای] روی دهد، طی گفتگو و اجرای عدالت آن بالتامام به عهده وکیل یا قونسول دولت بهیّه فرانسه است، اگر متوقّف در محل و مکان این مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشد و الا در مملکتی که اقرب به مکان مزبوره است خواهد بود، وکیل یا قونسول مزبور طی این گفتگورا بر وفق قوانین متداوله در مملکت فرانسه خواهد کرد. هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه فیما بین تبعه دولت بهیّه فرانسه و اتباع دولت علیّه در مملکت ایران حادث گردد و در محلی که وکیل یا قونسول دولت بهیّه فرانسه مقیم باشد، مقاولات متداعیین و تحقیق و تدقیق و اجرای حکم به عدل و انصاف در محکمه دولت علیّه ایران که محل عادیّه طی این گونه امورات با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت بهیّه مزبوره خواهد شد. هرگاه مرافعه یا منازعه یا مباحثه در مملکت ایران فیما بین اتباع دولت بهیّه فرانسه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود تحقیق و اجرای حکم آن به عهده وکلا یا قونسولهای طرفین خواهد شد. کذلک گفتگوها و منازعاتی که فیما بین تبعه دولت علیّه ایران و اتباع دولت بهیّه فرانسه و تبعه سایر دول خارجه در ممالک محروسه فرانسه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن به نحوی خواهد بود که [با] اتباع دول کامله الوداد در مملکت مزبوره معمول و مرتب می شود. تبعه دولت علیّه ایران در ممالک فرانسه یا اتباع دولت بهیّه فرانسه در ممالک ایران اگر متهم به گناهان کبیره گردند به نحوی که در مملکتین مزبورین با اتباع دول کامله الوداد رفتار می شود با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد.

فصل ششم: هرگاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروستین وفات یابد، در صورتی که میت را اقوام و شرکاء باشد ترکة او بالتام تسلیم ایشان خواهد شد و در صورتی که میت را قوم و شریکی نباشد متروکات او امانت به وکیل یا قونسول دولت میت تسلیم می شود تا مشار الیه بر وفق قوانین متداوله در مملکت خود، چنانکه شاید و باید در این باب معمول دارد.

فصل هفتم: دولتین علیتین معاهدتین جهت حمایت اتباع و تقویت امور تجارت و فراهم نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیما بین تبعه جانبین چنین اختیار نمودند که از طرفین 3 نفر قونسول برقرار گردد؛ و قونسولهای دولت بهیه فرانسه در دار الخلافه طهران و بندر ابوشهر و دار السلطنه تبریز تعیین؛ و قونسولهای دولت علیه ایران در دار السلطنه پاریس و شهر مرسلیا و جزیره بوریان توقف نمایند.

این قونسولهای دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفه مسکونه مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات و معافاتی که قونسولهای دول کامله الوداد در ممالک محروسه جانبین برخوردارند محفوظ و بهره یاب خواهند گردید.

فصل هشتم: این عهدنامه دوستی و تجارتی حاضره که به ملاحظه کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیما بین دولتین ذی شوکتین ایران و فرانسه منعقد شده است، به عون الله تعالی طرفین شروط مندرجه در آن را ابد الدهر از روی صدق و راستی مرعی و محفوظ خواهند داشت.

وکلاهی مختار دولتین معاهدتین متعهدند که امضا نامجات خدیوانه از جانب سنی الجوانب شاهنشاه خود [را] در دار الخلافه طهران یا در دار السلطنه پاریس در ظرف مدت 6 ماه یا کمتر اگر مقدور گردد، مبادله نمایند. وکلاهی مختار دولتین معاهدتین این عهدنامه مبارکه حاضره را به خط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند. این عهدنامه مبارکه به تاریخ بیست و هفتم شوال المکرم سنه 1271 هجری مطابق دوازدهم ژولیه 1855 عیسوی در دو نسخه به خط فارسی و فرانسوی مطابق و موافق

یکدیگر مرقوم شد.

مع القصة مسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه در تشیید مبانی محبت و تمهید قواعد اتحاد بین دولتین ایران و فرانسه جدی به کمال مبذول داشت، و پادشاه ایران در پاداش او یک قطعه نشان مرصع به الماس و مصور به تمثال شاهنشاه و حمایل آبی که مخصوص آن نشان مبارک است او را اعطا فرمود؛ و دو قطعه نشان شیر و خورشید از مرتبه دوم به افتخار کنت دوگوبینو و مسیو نیکولا که مترجم اول سفارت بودند بذل رفت؛ و این تشریفات به صحبت میرزا ملکم سرهنگ و مترجم دولت ایران چهارشنبه غره ذیحجه الحرام/پانزدهم اوت که عید میلاد لوی ناپلیان ایمپراطور فرانسه بود انفاذ شد.

مأمور شدن ایلچی کبیر عباسقلی خان سیف الملک به سفارت کبری نزد ایمپراطور روسیه در دار السلطنه پترزبورغ

اشاره

ایمپراطور ممالک روسیه نیکولای که شرح سلطنت او در ذیل تواریخ سلاطین روسیه در کتاب ناسخ التواریخ مذکور می شود، چون وداع این جهان گفت و فرزند او الکسندر که ولیعهد دولت روس بود به جای او بر اریکه ایمپراطوری متکی آمد؛ و این خبر گوشزد کارداران دولت ایران شد، به حکم اتحاد دولتین ایران و روس، بر حسب فرمان، میرزا محمد حسین عضد الملک به سفارتخانه روسیه رفته، مسیو انچکوف شارژدفر و تبعه سفارت را که در دار الخلافه اقامت داشت، در پیشگاه سلطنت حاضر ساخت تا شاهنشاه ایران ایشان را تعزیت بگفت و تهنیت جلوس ایمپراطور جدید را ابلاغ کرد. و ایشان نیز پادشاه را از در شکرگزاری سپاس گفتند و بعد از رخصت مراجعت و تقبیل سده سلطنت طریق خدمت جناب اشرف صدراعظم گرفتند. و هم از آنجا اصغای کلمات تعزیت و

تهنیت نمودند.

و از پس روزی چند ایمپراطور الکسندر خبر جلوس خود را در نامه [ای] نگار کرده انفاذ تفلیس داشت تا از آنجا جنرال برسیلف حامل نامه شده طریق دار الخلافه سپارد.

بعد از انفاذ این امر به تفلیس، جانشین جدید قفقاز نیز از جانب خود، بارتولمه بولکونیک را با او متفق ساخت تا به اتفاق قربت درگاه شاهنشاه ایران را دریافته تقویم اتحاد دولتین را تقدیم کنند.

چون خبر سفارت ایشان را به ایران آوردند کارداران دولت، علینقی خان سرتیپ افشار را مأمور به میهمانداری نموده پذیره فرستادند تا ایشان را از تبریز به دار الخلافه کوچ داد. بعد از ورود به دار الخلافه روز بیست و پنجم شهر رمضان تقییل سده سلطنت کردند. و هم در آن روز ادراک خدمت جناب اشرف صدراعظم نمودند.

این هنگام واجب افتاد که از قبل شاهنشاه ایران از خانواده نژاده، مردی کارآموز و سهل و صعب جهان دیده، سفر پترزبورغ کند و ایمپراطور جدید را تهنیت جلوس گوید.

به صلاح و صوابدید صدراعظم، عباسقلی خان میرپنجه پسر محمد زکی خان سردار نوری که عم صدراعظم و سالها در مملکت فارس و کرمان کارگزار بود اختیار افتاد.

لاجرم شاهنشاه ایران او را به سیف الملک ملقب فرمود و به شمشیر مکمل و کمر مرصع تشریف کرد؛ و از آلات و اوانی سیم و زر چندان که به کار بود عطا فرمود و با نامه مودت ختامه به سفارت کبری مأمور ساخت. و همچنان برحسب فرمان قاسم خان کارپرداز اول دولت ایران مستشار سفارت کبری آمد و فرمان رفت که تهنیت و ترحیب جانشین قفقاز را وی به پای برد و نریمان خان نایب اول و میرزا صادق طیب نایب دوم شد. و دیگر حاجی میرزا محسن خان مترجم اول و نظر آقا مترجم دوم و میرزا حبیب و میرزا مهدی منشیان سفارت آمدند.

مع القصه سیف الملک با تبعه سفارت راه برگرفت؛ و از دار الخلافه راه آذربایجان پیش داشت. در بلدان و امصار عرض راه همه جا حشمت سفارت کبری

را نگاه داشتند؛ و در بلده تبریز اعیان بلد او را پذیره شدند و با مکانتی تمام به شهر درآوردند. روز دوازدهم محرم [1272 ق/ 1856 م] از شهر تبریز بیرون شد و 5 روزه تا کنار رود ارس برفت و بعضی از اکابر تبریز او را مشایعت کرده، از کنار رود ارس مراجعت نمودند.

این هنگام از جانب کارداران دولت روسیه کاخانوف سرهنگ توپخانه و بوره شیوف مترجم و باراکانوف نایب و مراجانوف حاکم نخجوان و کلبعلی خان پسر احسان خان و ژوکوف و مرتیس حکیم باشی با جمعی سالدات و سواره و صاحبان مناصب نظام و 10 عراده کالسکه تا کنار رود ارس پذیره شدند و ایلچی کبیر را نوزدهم محرم از آب عبره دادند و با حشمتی تمام منزل به منزل تا اراضی تفلیس کوچ دادند. و روز ورود تفلیس جنرال ماجور [محرانسکی] که از شناختگان گرجستان است و جنرال قسطنطین [للی] کارگزار امور خارجه قفقاز و بولکونیک قلی تکین بیگلربیگی تفلیس، با جماعتی کثیر از صاحبان مناصب سواره و پیاده نظام و دبیران دفترخانه با 150 تن سواره نظام او را پذیره شدند و هنگام دیدار ایلچی کبیر از کالسکه ها به زیر آمدند و او را در ظاهر شهر فرود آورده بر کالسکه دولتی سوار کردند.

و چون راه با شهر قریب افتاد پلیس مسطر شهر تفلیس با اجزای پلیس و بزرگان و تبعه دولت ایران و روس و ارمنی و گرجی و یهودی به استقبال بیرون شدند و 70 سر گاو و گوسفند به قربانی حاضر ساختند. و اهالی قراولخانه به آئین نظام با بیرق و طبل و شیپور سلام دادند و هنگام ورود به شهر 21 توپ بگشادند؛ و سفیر کبیر را در خانه امیر نظام فرود آوردند؛ و جنرال بروسیلوف و امرای دفترخانه و دیوانخانه بر صف شده او را حشمتی بزرگ نهادند و بعد از ورود او هنوز 2 ساعت سپری نشد که کینیا بهبودف از بهر دیدار او درآمد و به ورود او اظهار فرح و سرور نمود. و روز دیگر سیف المملک به سرای او شتافت و او را بازپرسی به سزا نمود و

هنگام مراجعت بهبودف از بهر مشایعت، دیگر باره تا منزل ایلچی کبیر آمد.

بالجمله روز بیستم شهر صفر که سیف الملک آهنگ حرکت از تقلیس داشت، کینیا ز بهبودف با سلیمی که به رسم نهاده اند در سرای او حاضر شد. حاکم شهر و جنرالهای بزرگ تا یک فرسنگ او را مشایعت کرده، مراجعت نمودند. و کارگزار شهر و بلوک و یک تن آجودان تا سرحد تقلیس با او برفت و در شهر ولادی قفقاز و دیگر شهرهای بزرگ بدین گونه او را استقبال کردند و عظمت نهادند و بیرقها از بهر مکانت سفیر کبیر خمیده می ساختند. جنرال کورلوس که سردار 80000 تن لشکر است و جنرال اتامان که سردار 100000 سپاه است در شهر استاوازیل و نوچرکس ایلچی کبیر را به دیدار آمدند. و روز ورود [به] شهر مسکو که نوزدهم ربیع الاول بود جنرال کیناز به فرمان ایمپراطور روسیه و جنرالهای بزرگ و پولکونیک و کلانتر شهر و جماعتی از سواره و گروهی از اهالی شهر پذیره شدند؛ و او را به حشمتی تمام درآوردند.

فرمانفرمای مسکو یک تن از جنرالهای بزرگ را به نزد سفیر کبیر فرستاد تا بازپرسی به سزا نمود و سفیر کبیر بیست و دوم ربیع الاول به سرای فرمانفرمای مسکو رفته او را دیدار کرد، و بعد از مراجعت، فرمانفرما با تمامت سران و سرکردگان به بازدید آمد.

و از قضا چون روز سپری شد و شب برسد هنگام خفتن امان الله خان پسر سیف الملک به رواق خویش رفته، بخفت و راه بخار آتش را که برای گرمی رواق بازداشته بودند فراموش کرده بودند که مسدود دارند، لاجرم بخار زغال امان الله خان را از این جهان به سرای باقی تحویل داد و صبحگاهان او را به آئین مسلمین با خاک سپردند.

چون این خبر به حضرت ایمپراطور بردند، فرمانفرمای مسکو را فرمان کرد تا از بهر تعزیت و تسلیت سیف الملک را دیدار کرد، غراف نسلرود وزیر اعظم دولت روسیه نیز کس به تسلیت فرستاد.

صورت تشریفات سیف الملک در ورود پترزبورغ

بیست و هفتم ربیع الاول که سفیر کبیر

از مسکو بیرون شد، فرمانفرما و بزرگان مسکو او را مشایعت کردند و در عرض راه پترزبورغ جنرالی از قبل ایمپراطور برسید و تشریفات ایلچی را ابلاغ کرد.

چون راه پترزبورغ نزدیک کرد، نخستین از جانب کارداران روسیه از برای ایلچی کبیر و تبعه سفارت کالسکه ها بیاوردند تا ایشان برنشستند. میرزا صادق حکیم نایب دوم سفارت و نظر آقای مترجم و میرزا مهدی و میرزا حبیب الله که منشیان سفارت بودند بر کالسکه 4 اسبی نشستند و دیگر نریمان خان نایب اول سفارت کبری و حاجی شیخ محسن مترجم اول سفارت نیز بر کالسکه 4 اسبی برآمدند و همچنان قاسم خان مستشار سفارت و علی خان پسر او این چنین کالسکه یافتند. آن گاه سفیر کبیر بر کالسکه 6 اسبه برنشست. پس، کلاتر شهر با جماعتی از مردم پذیره شدند، و 16 تن نسقچی از دو سوی کالسکه برصف شدند و همچنان شحنة بزرگ و سواران صاحب منصب و رایضان خاصه ایمپراطوری پذیره شدند.

و بعد از ورود شهر، فوج خاصه با بیرق و طبل و شیپور تقدیم حشمت او را بداشتند و حاکم نظام با چند تن از جنرالها او را به دیدار شتافتند و غراف نسلرود که وزیر اعظم است، پسر خود را برای تهنیت ورود و تعزیت امان الله خان به نزدیک سفیر کبیر فرستاد و ایمپراطور جنرال آجودان خود را گسیل داشت و از وی حال پرسى به سزافرمود و سیناوین که معین وزیر امور خارجه است خود طریق ملاقات او سپرد و روز بیست و نهم ربیع الاول ایشیک آقاسی باشی ایمپراطور و جنرال دمزان مترجم اول سفارت با کالسکه دولتی حاضر شده، ایلچی کبیر با تبعه سفارت سوار شده به سرای غراف نسلرود شتافتند و از استقبال پسر غراف نسلرود و سیناوین در سرای او کمال مکانت یافتند.

در مجلس او سفیر کبیر مراسله [ای] که جناب اشرف صدراعظم ایران از ورود

او و اتحاد رقم کرده بود به غراف نسلرود سپرد. و چون مراجعت به منزل خویش کرد، ساعتی برنیامد که غراف نسلرود به بازدید سفیر کبیر شتافت.

و پس از چند روز که سفیر کبیر آهنگ خدمت ایمپراطور روسیه داشت موسیو هیطروف ایشیک آقاسی باشی حاضر شد، مترجم اول وزارت مهم خارجه و مهمانداران دولتی و 2 تن نایبان ایشیک آقاسی بر کالسکه 6 اسبه از پیش روی شدند و 2 تن شاطر با دو سوار دیگر دنبال آن کالسکه را گرفتند. آن گاه سفیر کبیر بر کالسکه 6 اسبه برآمد و فرود رتبت او موسیو هیطروف راه برگرفت و 4 تن از پیشخدمتان پادشاهی در 4 جهت کالسکه ملازمت کردند. آن گاه قاسم خان و نریمان خان و حاجی شیخ محسن خان نیز به کالسکه 6 اسبی برآمدند و میرزا صادق و نظر آقا و میرزا حبیب الله و میرزا مهدی نیز چنین کالسکه گرفتند و 4 تن از ملازمان ایمپراطوری از دنبال کالسکه ها روان شدند تا به سرای ایمپراطور برسیدند. و هنگام بیرون شدن از کالسکه 2 تن دبیر و 2 تن دربان او را استقبال کردند؛ و او را در رواقی بزرگ فرود آوردند. و در آنجا مرشال بزرگ ایمپراطور و مرشال بزرگ ایمپراطریس او را پذیره شدند.

آن گاه سفیر کبیر به اتفاق ایشیک آقاسی باشی طریق حضرت ایمپراطور سپرد و نامه مودت ختامه ملک الملوك عجم شاهنشاه ایران را در طبقی از زر سرخ برنهاد و قاسم خان مستشار حمل داده، به اتفاق غراف نسلرود و سیناوین و جنرال دمزان به محفل حضور ایمپراطور درآمدند و نامه همایون را که مشعر بر آیات تعزیت و کلمات تهنیت بود، ابلاغ دادند. و ایمپراطور از وداد دولتین و اتحاد طرفین فصلی مشبع بفرمود. آن گاه سفیر کبیر را بر فوت امان الله خان تسلیت و تعزیت بگفت و از پس آن تبعه سفارت را حاضر کرده، هر يك را نوازشی جداگانه فرمود. و بعد از رخصت مراجعت، ایلچی کبیر به حضرت ایمپراطریس و دیدار ولیعهد دولت روسیه شتافت و نشان و تمثال شاهنشاه ایران را که خاص ولیعهد می داشت با نامه مهر ختامه تسلیم داد و به خواستاری ایمپراطریس تمثال پادشاه را خود از

گردن ولیعهد بیاویخت و از آنجا به همان حشمت که طی طریق کرده بود به منزل خویش بازشتافت.

روز دوازدهم ربیع الثانی برادران ایمپراطور، قسطنطین و میخائیل را دیدار کرد و از روز چهاردهم تا بیست و سیم در سرای خود جای کرده، تمامت اعیان دولت به دیدار او آمدند. و بعد از 3 روز شناختگان دولت روسیه را به بازدید شتافت و بعد از 4 ماه و بیست روز توقف در پترزبورغ چون مراسم تعزیت و تهنیت را به نهایت برد و قواعد مودت و مؤالات را مشید ساخت، به فرمان کارداران دولت ایران آهنگ مراجعت نمود.

ایمپراطور ممالک روسیه او را به عواطف شاهانه خرسند فرمود و یک قطعه نشان تاجدار که با الماس آبدار ترصیع داشت از مرتبه اول آنا که مقامی رفیع است عطا کرد و این مکانت را به حمایل سبز متظاهر فرمود. و همچنان تبعه سفارت را هر یک را بهره و نصیبی از افضال و اشفاق خسروانه بدست شد.

آن گاه سفیر کبیر آهنگ مراجعت به ایران فرمود و چون رخصت انصراف حاصل کرد مسیو سیناوین معاون امور خارجه و موسیولیموف ناظم امور خارجه با تمامت تبعه وزارت خارجه و بیگلربیگی شهر پترزبورغ با جماعتی از بزرگان و جنرالان در سرای سفارت کبری حاضر شدند؛ و یک فوج سواره ژاندرم بر در سرای صف برزد و کالسکه خاص ایمپراطوری را از بهر سفیر کبیر حاضر کردند و او را با تمام مکانت و حشمت مشایعت فرمودند و تا بلده مسکو [- مسکو] از حفظ و حشمت او دست باز نداشتند و در هر ورود و منزل قراولان با طبل و شیپور به رسم نظام سلام دادند.

و روز ورود مسکو بزرگان شهر پذیره شدند و کالسکه فرمانفرمای آن مملکت را حاضر کردند تا سفیر کبیر برنشست و با جلالتی جلیل وارد مسکو گشت. و فرمانفرما و مهمانداران که از قبل ایمپراطور ملازمت خدمت داشتند کمال مهر و حفاوت به پای بردند و برحسب فرمان، ضیافت بال بکردند و سفیر کبیر را در کارخانه های صناعت سیر دادند. و در هر دار الصناعه اشیاء نفیسه از بهر پیشکش

حضرت شاهنشاه ایران پیش داشتند و ایلچی کبیر را نیز هدیه پیش نهادند.

و هنگام حرکت از مسقو، فرمانفرما با تمامت بزرگان حاضر در سفارت شده و وداع بازپسین بکردند و سفارت کبری از آنجا کوچ داده، در عرض راه در اراضی طولا و شهر وارونژ و نوچرکس و استاوزاپول همه جا حکام و بزرگان شهر پذیره کردند، و هنگام بیرون شدن مشایعت نمودند. و در شهر قفقاز حاکم شهر با تمامت لشکریان استقبال کردند.

و در ورود تفلیس مردم شهر با طبل و علم بیرون شدند و تبعه دولت علیّه ایران به اتفاق میرزا حسین خان قونسول دولت ایران مقیم تفلیس استقبال کردند و گاو و گوسفند به قربانی ذبح نمودند و جنرال لیلی مباشر امور خارجه با جماعتی از بزرگان به استقبال بیرون شد و کالسکه جانشین گرجستان را حاضر کردند تا سفیر کبیر برنشست و در شهر به خانه کینیا زبهودوف جای گرفت و حشمت او را 21 توپ بگشادند. و روز دیگر سفیر کبیر جانشین را ملاقات کرد و به هر رواق که در می رفت گروهی از بزرگان، او را استقبال می کردند. و همچنان در رواق چهارم جانشین او را دریافته به اتفاق در رواق پنجم جای کردند و تبعه سفارت جای گرفتند. و بعد از مراجعت سفیر کبیر به منزل خویش بی توانی جانشین او را بازدید نمود و روز چهارم او را به مهمانی بزرگ طلب داشت و رسم مهربانی و ضیافت به پای برد و بر خویشتن فراتر جای داد.

بالجمله چنین افتاد که جانشین قفقاز در مجلس بال که زنان و مردان انجمن بودند و با هم رقص می کردند، از سفیر کبیر پرسش نمود که آیا در ایران زنان با مردان این گونه بر می آیند یا پوشیده می روند؟

سفیر کبیر گفت: آن زن که در شریعت ما بی پرده در میان انجمن شود حدود شرعیه بر وی رانند؛ بلکه مردان خویش را هدر دانند.

در پاسخ [جانشین قفقاز] گفت: دور نیست که تا 10 سال دیگر ایران به صورت فرنگستان برآید و زن با مرد بیگانه رقص آزماید.

سیف المملک گفت: از مستقبل ایام کسی را آگهی نیست، نیز تواند بود که تا 10 سال دیگر فرنگستان به صورت ایران شود و

زن از مرد پوشیده رود.

و دیگر باره جانشین آغاز سخن کرد که مرا اصغار رفته که در ایران دور و قصور فراوان است اما قریب بدان است که محو و مطموس گردد و دولت ایران در تعمیر و مرمت آن ابنیه رنجی نبرند.

ایلچی کبیر گفت: از بدو دولت ایران تاکنون 5000 سال برافزون می رود و این بنا و سرای از دیرباز به پای شده، عجب نیست اگر ثلمه و رخنه یافته باشد. اما واجب است که عمارات روسیه که روزگار فراوان بر آن نگذشته زیان اتمحا و انهدام ندیده باشد.

مع القصة سفیر کبیر با همان حشمت از تفلیس بیرون شده به کنار رود ارس آمد و جماعتی از صاحبان مناصب دولت ایران او را پذیره شدند و از آنجا به تبریز سفر کرد.

شاهزاده نصره الدوله که این وقت حکومت آذربایجان داشت 4 دسته سرباز و 200 تن سوار به استقبال او بیرون فرستاد؛ و از آنجا طریق دار الخلافه برداشته نوزدهم محرم [1273 ه. / 1857 م] وارد بیلاق نیاوران گشت. برحسب امر، میرزا داود خان وزیر لشکر پسر جناب اشرف صدراعظم با جماعتی از خداوندان قلم و صاحبان سیف و علم او را پذیره شدند.

و از اهالی دولت روسیه غراف صاحب مترجم اول سفارت و پاوالروف صاحب نایب دوم و بکلروف صاحب مترجم دوم و بیکلوف صاحب منصب و میرزا یعقوب خان مترجم به استقبال بیرون شدند و بعد از ورود و تقبیل سده سلطنت مورد الطاف و اشفاق شاهنشاه گشت و بر زیادت از نشان مرتبه دوم سرتیپی و نشان مرتبه اول حمایل سرخ و نشان مرتبه اول میرپنجی و شمشیر مرصع و کمر مرصع که از پیش یافته بود، بعد از مراجعت از سفارت کبری به نشان تمثال مبارک شاهنشاه مکمل به الماس مفتخر و سرافراز گشت.

بعید نباشد با اینکه من بنده در نگارش ناسخ التواریخ از اطناب سخن پرهیز کرده ام، گویند که در چنین سفارت ها چرا کلام به درازا کشیدی. همانا خواستم تا

این قصه ها در ایران تذکره باشد که هرگاه سفیری از دولت ایران به دول خارجه مأمور شود یا از دولتی رسولی به ایران آید، از قانون آمدن و شدن دانا باشند و از در بصیرت قدم زنند.

و هم در این سال در حدود ایران و روس از بهر سفرکنندگان طرفین و گریزندگان جانبین میان کارداران دولت ایران و روس معاهده [ای] چند برفت و آن را بدین شرح در فصول چهارگانه نگار کردند.

شرایط سفر رعایای ایران و روس به مملکت یکدیگر

فصل اول: آنکه رعایای دولتین بی خط و خاتم کارداران دولت خود به اراضی یکدیگر عبور نخواهند کرد.

فصل دوم: آنکه رعایای دولتین ایران و روس هرگاه بی خط و خاتم دولت خویش به اراضی یکدیگر بگذرند، به دست سرحدداران گرفتار خواهند شد و ایشان را با اسلحه و کالائی که با خود دارند به نزدیک وزیر مختار یا شارژدفر یا قونسول دولت خود خواهند فرستاد.

فصل سیم: آنکه هر خواهشی که رعایای دولتین هنگام مهاجرت از دولت خود خواهند کرد بی مداخلت اولیای دول خارجه خواهد بود.

فصل چهارم: اگر مباشرین دولتین از در و داد و اتحاد از بهر رخصت و اجازت خواهندگان خطی طلب کنند، بی اکراه خاطر تسلیم خواهند نمود؛ مگر آن گاه که برحسب قانون دافعی و مانعی بوده باشد.

وقایع دیگر

و هم در آن سال تمثال همایون شاهنشاه ایران که با الماس آبدار ترصیع داشت به تشریف میرزا صادق قایم مقام مبذول افتاد و به آذربایجان مراجعت کرد و کار آن مملکت را به نظام ساخت و در تمامت معابر و مسالك حافظان و حارسان بازداشت تا مجتازان و مترددین از زحمت راهزنان قبایل شاهیسون و شقاقی و قراچورلو و افشار و دیگر طوایف مصون و مأمون عبور کردند. و جماعتی از راهزنان را دستگیر ساخته حبس مؤبد فرمود و دست تعدی عمال را از مداخلت املاک رعایا بازگرفت، تا هرکس بر ملک خویش و زراعت و فلاحت خود

مستولی گشت. و برحسب فرمان شاهنشاه ایران قلعه شهر خوی را که محو و مطموس بود، عمارتی استوار کرد و به رصانت برج و باره و حصانت قلعه و خندق جدی به کمال مرعی داشت. و بعضی از سربازان فوج ناصریه که صنعت شرارت پیش گرفته بودند در مورد عقاب و عذاب آورد؛ و طریق اطاعت و نظام بیاموخت. و برحسب فرمان محمد رحیم میرزا را به حکومت خوی روانه نمود و حکومت ارومی را به سلطان احمد میرزا گذاشت و اکبر میرزا حاکم اردبیل گشت و حیدرقلی خان بزنجردی حکومت مشکین یافت؛ و میرزا هاشم خان طالش حاکم سراب و خلخال آمد.

و هم در این سال عزیز خان مکرری سردار کل عساکر منصوره به وزارت روشن چراغ خاندان سلطنت؛ و تابنده مهر برج خلافت شاهزاده محمد قاسم میرزای امیر نظام مفتخر و مباهی آمد.

و هم در این سال محمد خان بیگلربیگی میرپنجه منصب امیر تومانی یافت و به نشان و تشریف این منصب سرافراز گشت و آقا خان سرتیپ ایلات قزوین به رتبت میرپنجگی رسید؛ و همچنان مهر علی خان شجاع الملک به درجه میرپنجگی ارتقا جست و نشان و حمایل این منصب در وجه او بذل افتاد.

و دیگر حکیم پولاک که در فنون طب حذاقتی به کمال داشت و سالی چند در مدرسه دار الفنون کار تعلیم می کرد و بعد از هلاک حکیم کلوکه فرانسوی در حضرت شهریاری حکیم باشی گشت.

اشاره

چارلس آگنس موری وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت انگلیس از قبل کارداران انگلستان مأمور به اقامت دار الخلافه طهران آمد؛ و از راه بغداد طریق طهران برگرفت.

بیست و ششم شهر رجب که راه با دار الخلافه نزدیک کرد، برحسب فرمان شاهنشاه ایران میرزا محمد خان کشیکچی باشی و میرزا عبد الغفار خان نایب وزیر دول خارجه و نصر الله خان سرتیپ او را پذیره شدند. و از قبل جناب صدراعظم، خان بابا خان سرهنگ بیرون شد و ایلچی مخصوص را با حشمتی تمام درآوردند. و روز سه شنبه بیست و نهم رجب در پیشگاه پادشاهی حاضر شد و کتاب موذت نصاب پادشاه انگلیس را تسلیم داد و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت و از خدمت حضور مراجعت کرده، به حضرت صدراعظم شتافت و قانون سفارت و رسالت را به پای برد. آن گاه در سرای سفارت خویش بیارمید و در میان دولت ایران و انگلیس آتش فتنه را دامن زدن گرفت، چنانکه به شرح می رود.

همانا میرزا هاشم خان که مردی از اواسط ناس است از ایام صبی و کنّ کودکی به دست آویز خانه شاگردی و غلام بچگی و پیشخدمتی اجری و مواجب از کارداران دولت ایران داشت؛ و چون این درجات را در نوشت روزی چند در مدرسه دار الفنون روش دیگر شاگردان همی داشت. چون مردی بو الهوس بود و هر روز از کاری به کاری و از خیالی به خیالی روز می گذاشت و از جمله روزی چند با طامسن شارژدفر طریق مراوده و مخالطه سپرد و در خاطر او وقعی انداخت. لاجرم طامسن صاحب از کارداران دولت ایران

خواستار گشت تا رخصت گیرد و میرزا هاشم خان را با تبعه سفارت انگلیس منحرف سازد و دبیری دهد.

امنای دولت ایران چون ناهمواری فطرت او را مجرب داشتند و دانسته بودند که تواند شد روزی سبب کدورت خاطر تبعه سفارت انگلیس شود، مسئول او را با اجابت مقرون نداشتند. طامسن صاحب بدین سخن رضا نداد و صورت حال را به کارداران دولت انگلیس نگار کرد و پاسخ رسید که جامگی خوار دولت ایران از تبعه سفارت انگلیس نتواند شد. لاجرم طامسن از این طلب دست بازداشت.

این بود تا مستر موره بعد از 2 سال وارد دار الخلافه گشت. میرزا هاشم خان دیگر باره به سرای سفارت انگلیس در رفت و مستر موره را مفتون خویش ساخت و او را در امعاف حاجات خویش برانگیخت تا از کارداران دولت ایران خواستار شد که موجب و مرسوم او را مبلغی لایق درافزایند. امنای دولت پذیرفتن این سخن را از طریق دوراندیشی بعید دانستند، چه از این گونه مردم در هر مملکتی بسیار باشد، چون يك تن کار به کام کند هر روز مردی به طلب فزونی اجری و موجب برخیزد به سرای سفارت انگلیس شود. لاجرم سخن مستر موره را مقبول نداشتند. و او در انجام این امر به اصرار و الحاح بایستاد؛ بلکه ابواب لجاج و عناد بگشاد و خواست او را از قبل سفارت در شهر شیراز سکون فرماید و به وقایع نگاری بگمارد.

این معنی را بر رسم قواعد دولتی رقم کرده، به کارداران ایران فرستاد و در معاهده بین دولتین مأمور متوقف دولت انگلیس جز در دار الخلافه و شهر تبریز و بندر بوشهر رخصت زیستن نداشت؛ نیز این آرزو از اجابت بعید افتاد و همچنان وزیر مختار بر الحاح و اصرار بیفزود و يك باره میرزا هاشم خان را در حوزه سفارت جای داد و زوجه او را که با خاندان سلطنت نسبت خویشاوندی داشت از نشیمن خود کوچ داد، نزدیک به سرای سفارت جای داد. و این معنی در خاطر مردم ایران حملی ثقیل است و بسیار باشد که اهل ملت به چنین کارها فتنه بزرگ برانگیزند.

لاجرم اولیای دولت حکم دادند تا زوجه میرزا هاشم خان را از نزدیک

سفارتخانه برداشته به سرای پدرش احمد علی میرزا جای دادند. وزیر مختار يك باره زلال مودت را به خاشاك مباینت آلوده ساخت و رضای خود را به شرطی چند معلق داشت:

نخستین آنکه دختر احمد علی میرزا را در حوزه سفارت به دست میرزا هاشم خان بسپارند.

دیگر آنکه اجازت کنند تا میرزا هاشم خان در شیراز وقایع نگار باشد.

آن گاه صدراعظم ایران بر رسم دولت به سفارتخانه درآمده، وزیر مختار را عذر بگوید.

و این آرزوها همه بیرون شرایط عهدنامه بود، با این همه کارداران دولت از در وفق و مدارا بیرون شدند و گفتند زوجه میرزا هاشم خان را بدو می سپاریم که جز در جوار سفارت بهر جا خواهد جای دهد؛ و مبلغی بر مرسوم و موجب او افزائیم تا به سعت عیش و خصب نعمت روزگار برد و به جای صدراعظم، وزیر دول خارجه را مأمور می داریم تا به سفارتخانه رفته به سخنان نغز و نیکو وزیر مختار را از این رنجش بیهوده باز دارد.

مستر موره که خشونت در جبلت و شراستی در فطرت داشت، بدین سخنان سر در نیاورد و روز نهم ربیع الاول بیرق سفارت را فرو گذاشت و خواستار مهماندار شد تا مراجعت به انگلستان کند.

سرای کهنل خان در دار الخلافه طهران

و هم در این سال صید نور محمد شاه و صید جمال شاه قندهاری از جانب کهنل خان مأمور سفر دار الخلافه طهران شدند؛ و از راه کرمان کوچ داده تا به دار الخلافه طی مسافت نمودند و روز بیست و هشتم ذیحجه رخصت تقبیل سده سلطنت یافتند.

بالجمله چون ملك الملوك عجم بر تخت فریدون و جم جای کرد و بارعام در داد، شاهزادگان قاجار و امرای دربار و مقربان درگاه و سران سپاه هریک در رده خویش بر صف شدند، رخصت رفت تا فرستادگان کهنل خان درآیند و عریضه چاکرانه او را با اشیائی که پیشکش انفاذ داشته، پیش گذرانند.

در این وقت چنان افتاد که عریضه کهنل خان حاضر نبود و چند فراش از پس یکدیگر برفت؛ و از این سوی یساولان پادشاهی در حاضر کردن فرستادگان کهنل خان

و باز نمودن عریضه و پیشکش او از پس یکدیگر در می آمدند، چه زمان جلوس شاهنشاه دربار عام بیرون عادت می رفت. ناچار من بنده با فرستادگان کهندل خان در رستم و در پیشگان سلطنت ایستاده شدم و طوماری از کاغذ سفید از کمر بیرون کرده بگشادم و عریضه [ای] از قبل کهندل خان به عرض رسانیدم، بدان بلاغت که حاضران حضرت چنان دانستند که از مکتوب کهندل خان معروض می دارم و پادشاه بنده نواز بدان حسن طلاق و عذوبت بیان مکرر تحسین فرستاد.

ذکر مستولی شدن شاهزاده محمد یوسف به شهر هرات و قتل صید محمد خان ظهیر الدوله به فرمان او

اشاره

صید محمد خان ظهیر الدوله را که حکومت هرات داشت از بدو شباب و ایام صبی از حصافت عقل و رزانت رأی بهره وافی نبود؛ و چون بعد از پدر به مسند حکمرانی جای کرد و کارداران دولت ایران که هنوز کفایت او را مجرب نداشتند، به پاداش خدمت یار محمد خان او را در امر امارت رعایت فرمودند.

چون کار حکومت بر او راست شد، بر اختلال خیال بیفزود و مردم هرات را بی موجهی به اخذ اموال حکم همی داد و کریم داد خان هزاره را بی گناه به زخم تیغ تباہ کرد و 400 سوار به اراضی بیرجند بتاخت، تا 7 تن از سادات آن محال را مأخوذ داشته سر برگرفتند و جماعتی را اسیر بردند.

از این سوی میر علم خان پسر امیر قاین چون این معنی بدانست 200 تن سوار برنشاند و 150 تن تفنگچی ردیف ایشان ساخت تا تاختن برده، سواران را دریافتند و جنگ پیوسته کردند و اموال اسرا را استرداد نمودند و 60 نیزه سر و 80 تن اسیر از سواران برگرفتند و بقیة السیف به جانب هرات هزیمت شدند. و همچنان 300 سوار افغان به غارت قاینات رسیدند و از اراضی طبس

عبور کردند و جنگل را از توابع تربت و جنابد را از محال طون و طیس و زیرکوه را از قاین غارت کردند.

میر علم خان از دنبال ایشان شتافته تا منزل کبوده که قریب به اراضی افغانان است برفت؛ و آن جماعت را دریافت و 4 ساعت رزم داد و اموال را و اسیران را استرداد کرد و 42 نیزه سر و 40 تن اسیر بگرفت و به صحبت محمّد کاظم بیگ روانه درگاه شاهنشاه داشت، روز بیست و هشتم ذیحجه به دار الخلافه آوردند. عریضه او معروض افتاد و مورد التفات و خلعت خسروانه گشت.

بالجمله، آن گاه که ظهیر الدوله از سفر قورات مراجعت می کرد چون به کنار هرات رسید، فرمان کرد تا برج و باره هرات را هدف گلوله توپ ساختند و گفت از این کار بدانم که به تجربت رسانم که هرات را کس می تواند گشاد و دیوار آن را می توان با گلوله توپ پست کرد یا کار بیهوده است؛ و همچنان از کارداران دولت انگلیس فریفته شد و بیرون قانون عهدنامه با آن جماعت ابواب مکاتبه و مراسلت بازداشت. چنانکه شیل صاحب بدو نامه کرد و به صحبت سلطان خان ملازم خود بدو فرستاد. و همچنان مکتوب طامسن صاحب که بدو نگار کرده بود مأخوذ گشت؛ و عاقبت بدین سخنان با دولت ایران سر به طغیان برداشت و با خان خیوق نیز مرافقت گرفت تا بدانجا که شیردل خان فرستاده او چنانکه مرقوم شد در رکاب خان خیوق عرضة هلاک شد و چندانکه فریدون میرزای فرمانفرما او را از کردار نابهنجار منع فرمود پذیرفتار نشد.

از این کردارها، بزرگان افغان فهم کردند که خللی در دماغ او راه کرده، لاجرم مردم شهر جماعت هزاره را به درون بلد طلب نمودند؛ و با هم متفق شده دفع او را تصمیم عزم دادند. و صورت حال را به شاهزاده محمّد یوسف پسر شاهزاده قاسم که در تحت حکومت فریدون میرزای والی خراسان می زیست رقم کردند. و شاهزاده محمّد یوسف بی آنکه از کارداران دولت ایران اجازتی حاصل کند، نخست شاهزاده محمّد رضا برادر خود را با چند تن از بزرگان هزاره روانه هرات نمود.

بعد از رسیدن او سرتیپ عیسی خان با او متفق شده به دستگیری و حمایت هزاره بر صید محمد خان بشوریدند و چند روز این گیرودار استوار بود، در پایان امر بر صید محمد خان دست یافته او را مأخوذ داشتند و محبوس نمودند و شاهزاده محمد رضا را به نیابت برادر در مسند حکومت جای دادند و کس به نزدیک شاهزاده محمد یوسف فرستاده آگهی دادند.

بعد از رسیدن خبر، شاهزاده محمد یوسف به اتفاق محمد حسین خان هزاره برنشسته چون برق و باد طی مسافت کرد و بعد از ورود به هرات در مسند حکمرانی جای کرد و ظهیر الدوله را عرضه هلاک و دمار داشت. و بعد از وی والدۀ او و 2 تن خواهران او را مقتول داشت؛ و زوجه او را بدون آنکه مدت عده به پای برد شب دیگر نکاح بست و با او هم بستر شد. آن گاه عریضه [ای] از در ضراعت و تمهید اطاعت به حضرت دار الخلافه انفاذ داشت بدین شرح که:

اگر بعد از حبس و بند صید محمد خان، من بنده از سفر هرات تقاعد می ورزیدم و گوش به اجازت کارداران دولت ایران می داشتم حکومت هرات بهره بیگانه می گشت، ناچار در تقدیم این خدمت عجلت کردم و مملکت هرات را مسخر نموده، به نظم بداشتم و اینک گوش به فرمان نشسته ام، حکومت این مملکت به هرکه تفویض شود اطاعت کنم و مسلم بدارم.

و بعضی از نفایس اشیاء نیز از بهر پیشکش انفاذ نمود. و بزرگان هرات نیز عریضه کردند که بسیار وقت شاهزاده محمد یوسف را به حکومت هرات طلب نمودیم و چون از کارداران دولت اجازت نداشتند بسیج راه نکرد و به جانب اشرف صدراعظم از این گونه مکاتیب متواتر گشت و از بزرگان آن بلده و صنایع علمای مانند محمد حسن - قاضی و امین محکمه شرع و محمد عثمان قاضی و فیض الله مفتی و میرزا ابو القاسم - صوفی ولد صوفی اسلام و قاضی ابو الخیر و شیخ مرتضی وکیل دولت افغانان و فیض - محمد مدرّس و سردار عیسی خان بردرانی و دیگر مردمان عریضه برسد و همگان براءت ساحت شاهزاده محمد یوسف و سفاهت صید

محمد خان ظهیر الدوله را سبج کردند و خط و خاتم بزدند.

مع القصه چون شاهزاده محمد یوسف در امر خود استوار شد، از برای تشدید امر او کارداران دولت مثال حکومت او را با خلعتی لایق بدو فرستادند و فرمان کردند تا فرمانفرمای خراسان، عباسقلی خان گروس را حامل خلعت نموده، روانه هرات داشت.

چون این خبر به شاهزاده محمد یوسف بردند، مجید خان سردار سرحد غوریان را با 500 سوار و یک عراده توپ پذیره فرستاد، تا از کوهستان هرات بدین سوی شدند. و بعد از ورود به کوهستان میرزا محمد علی هراتی نیز به استقبال برسید.

و چون عباسقلی خان راه نزدیک کرد، شاهزاده محمد یوسف با 10000 تن سوار و سرباز و مردم هزاره پذیره تشریف شاهانه گشت؛ و در بقعه عبد الرحمن جامی خلعت پادشاه را بر تن راست کرده، باز شهر شد و در حکومت هرات مکاتی تمام بدست کرد.

و امیر دوست محمد خان که در این وقت به قندهار دست یافته بود، به امید فتح هرات می زیست، از پای بنشست و شاهزاده محمد یوسف برادر خود شاهزاده عباس را به حکومت اسفزار منصوب داشت و 700 خانواده باخرزی را که از زمان سابق به هرات کوچ داده بودند، به صحبت عباسقلی خان و میرزا رفیع خان هراتی روانه باخرز داشت و عریضه [ای] از در شکرگزاری با پیشکشی لایق به حضرت دار الخلافه فرستاد؛ و یک تن از صاحبان مناصب انگلیس که در هرات درآمد بود و پوشیده می زیست و مردم را می فریفت چون بیرون قواعد معاهده میان ایران و انگلیس بود اخراج فرمود.

بالجمله این خانوار باخرزی را در زمان دولت شهریار تاجدار فتحعلی شاه، میرزا شیر محمد خان هزاره از باخرز کوچ داده، به بادغیس جای داد و بعد از حکومت کامران میرزا، یار محمد خان ایشان را به هرات آورده سکون فرمود و این هنگام باز باخرز شدند.

و هم در این سال میرزا فتح الله لشکر نویس باشی برادرزاده جناب صدراعظم که عزیمت سفر کربلا داشت، در کرمانشاهان وداع جهان گفت.

و همچنان شیخ ابو تراب امام جمعه شیراز در غره ربیع الثانی به جهان جاوید خرامید.

و دیگر شیخ مشکور مجتهد نجفی در آن آستانه مبارکه به درود جهان کرد؛ و برحسب فرمان شاهنشاه از بهر سوگواری او در دار الخلافه نیز بساط تعزیت بگستردند.

و دیگر حاجی ملا محمود نظام العلما به سرای باقی خرامید؛ و نصر الله خان قاجار قوانلو به جای او نظام العلما شد.

و دیگر میرزا نصر الله اردبیلی صدر الممالک که مقیم کرمانشاهان بود در خاک بغنود و شاهزاده امامقلی میرزای عماد الدوله او را به حشمتی شایان به خاک سپرد.

و دیگر محمد حسن خان سردار ایروانی که حکومت یزد و کرمان داشت از جهان درگذشت.

ذکر حکومت سپهدار در کرمان

و هم در این سال غلام حسین خان سپهدار که مردی کارآزموده و مجرب بود برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت کرمان یافت و چنان افتاد که جماعتی از زائرین مشهد رضوی علیه الصلوة والسلام را در ارض ریگ شتران، 34 تن از اشرار بلوچستان به معرض نهب و غارت درآوردند و 3 تن از اطفال سادات را اسیر گرفتند و از آنجا به اراضی خبیص آمده و قاضی را بتاختند و چند تن را بکشتند. چون این خبر به امامعلی خان رسید، گروهی از سواران کنگرلو و سوار چاردولی و بمی و نرماشیری و سیستانی را برداشته از راه لوط زنگی احمد، 5 شبانه روز ایلغارکنان برفت؛ و در 3 منزلی سیستان آن جماعت را دریافت و تمامت ایشان را دستگیر ساخته سر برگرفت و اموال منهوبه را مسترد ساخت و 34 نیزه سر به صحبت حاجی غلام خان ایروانی روانه درگاه شاهنشاه داشت و مورد اشفاق خسروانی گشت.

و چون خبر سفر او در بلوچستان پراکنده شد، دین محمد خان و عبد الله خان مکرانی و پسر محمد شاه خان سبی و مهیم خان کیجی

از مساکن بعیده خویش تا بم آمده؛ و در نزد امام علی خان اظهار چاکری و عقیدت خویش را به دولت ایران مکشوف داشتند.

و هم در این سال شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله، حبیب الله خان یاور نهاوندی و حبیب الله خان سلطان توپسرکانی و کلبعلی خان توپسرکانی را با 100 سوار توپسرکانی را به صوابدید میرزا حسنعلی خان دریاییگی حاکم بوشهر مأمور به جزیره خارك فرمود تا به اتفاق لشکری که در خارك اقامت داشت، حافظ جزیره خارك باشند.

و چون عباس خان زیراهی به حصانت قلعه زیراه دل قوی کرده، سر به طغیان برداشت و روی از اطاعت و انقیاد واژونه کرد، در این وقت میرزا حسنعلی خان، میرزا ابراهیم نویسنده خود را با غلامان چند که مأمور به فرمانبری او بودند و گروهی از جماعت بلوچ که در جزیره خارك اقامت داشتند و محمد رضا بیگ خوشابی را با تفنگچی قریه زیارت و برادر رضا خان انکالی را با تفنگچی انکالی و تفنگچیان رود محله و احمد خان ضابط حیات داود را با تفنگچی حیات داود مأمور کرده قلعه زیراه را حصار دادند. بعد از آنکه چند تن از حارسان برج و باره را مقتول و مجروح داشتند، قلعه را به یورش فروگرفتند. عباس خان با مردم خود فرار کرد و از پس او رستم خان شبانکاره را دستگیر ساخته محبوس نمود. آن گاه از بهر زیراه و شبانکاره 2 تن عامل عاقل بگماشت.

عزل عیسی خان قاجار از حکومت گیلان

هم در این سال عیسی خان قاجار قوانلو که حکومت گیلان داشت برحسب فرمان عزل و عزلت یافت. و این چنان بود که روزگاری مردم گیلان از تعدی عمال عیسی خان روزگار به سختی می بردند و عیسی خان امر خود را پوشیده می داشت و نمی گذاشت صورت حال اهالی گیلان در حضرت شاهنشاه مکشوف افتد یا کسی سفر دار الخلافه کند و به شکایت او زبان باز دارد. چون در سنه پارین سفر دار الخلافه کرد، پسر خود را به نیابت حکومت بازداشت. بعد از وی پسر نیز اعمال پدر را به نیرو کرد و طریق رفق و مدارا به یک سوی نهاد.

رعایای گیلان کردار او را برتافتند

و به يك بار برشوریده، به سرای پسر عیسی خان دررفتند و اهل و تبار عیسی خان را زحمت کردند. چون این معنی به عرض کارداران دولت رسید و از فاتحه امر تا به خاتمه مکشوف افتاد، با اینکه رعایای گیلان را مظلوم دیدند، جسارت ایشان را بی حکم اولیای دولت در شریعت ملک روا نداشتند، لا-جرم عزل والی گیلان به تاخیر رفت و تنبیه رعایا واجب افتاد. از این روی آقا خان - ماکوئی برحسب فرمان روانه گیلان شد و جماعتی از اشرار را کیفر کرد.

از آن سو علما و اعیان گیلان به عرض رسانیدند که اینک بیشتر از منال دیوان در دار الخلافه طهران، در سرای عیسی خان خزانه است و توان دانست که این گنج گران با ظلم و تعدی از رعیت گیلان مأخوذ شده و بر زیادت از این جواهر ثمین و کالای تجارت اندوخته است که آن نیز گنجی نامبردار است. کارداران دولت کاوش کردند و این سخن راست آمد. لا-جرم گنجینه او را که از 100000 تومان زر مسکوک افزون بود، به حضرت سلطنت حمل دادند.

شاهنشاه ایران حکم بر عزل او راند و همی خواست تا آن زر را به عیسی خان بذل فرمایند. نزدیکان حضرت معروض داشتند که اگرچه گنج جهان در چشم شاهنشاه خارتتر از خاک راه است؛ لکن چون عیسی خان این زر و سیم را دیگر باره مأخوذ دارد، حکام ممالک محروسه در اخذ مال رعایا قوی دل شوند و چنان دانند که در این امر کیفری نخواهند یافت. بالجمله بعد از عزل عیسی خان برادر او امیر اصلا ن خان به حکومت گیلان سرفراز گشت.

و هم در این سال لطف الله میرزا حکومت مازندران یافت و محمد ابراهیم خان سرتیپ نوری به نشان مرتبه اول سرتیپی و حمایل سرخ سرفراز گشت و محمد قلی خان نوری غلام پیشخدمت حاکم تربت حیدریه شد و شاهزاده محسن میرزا به منصب امیر آخوری سربلند گشت.

ذکر حکومت جعفر قلی خان ایلخانی در استرآباد

و هم در این سال جعفر قلی خان ایلخانی بزنجردی به حکومت استرآباد و

جاجرم و نردین مأمور گشت؛ و میرزا اسمعیل خان مازندرانی وزارت او یافت و اعداد امر خود کرده با سرباز فوج عرب 650 تن سواره شادلو و 400 تن سوار چنگی و 80 سوار نردینی و 200 سوار عرب و عجم و 40 سوار کورکلان و تکه و جماعتی دیگر روز هشتم ربیع الثانی وارد استرآباد شد و مردم شهر او را پذیره کردند و بسیار از ترکمانان آتابای و جعفربای و یموت نزد او آمده اظهار عقیدت نمودند و جمعی از اسیران را باز آوردند. و ایلخانی ایشان را مخاطب داشت که اگر اسیران ایران را با خود باز نیاورید، کیفری به سزا خواهید یافت.

ترکمانان از کلمات او بیمناک شدند و 1500 سوار جعفربای و آتابای ساخته جنگ شده قبایل قرقچی را پیام فرستادند که یا اسیران را رها کنید یا ساخته جنگ شوید.

بالجمله 94 تن اسیر را در مدتی اندک باز آوردند و اسب و اشیاء دیگر همه روزه به نزد ایلخانی از در خضوع هدیه ساختند.

وقایع دیگر

و هم در این سال میرزا صادق قایم مقام پیشکار مملکت آذربایجان توحید خانه بقعه متبرکه حضرت رضوی علیه السلام را آئینه خانه کرد. و هم در این سال فرمان شد که گنبد مطهر حضرت شاهزاده عبد العظیم علیه السلام را از خزانه خاص پادشاهی با زر ناب پرداخته کنند. بعد از انجام این امر استاد جعفر کاشی برای تشخیص ذراع و ارتفاع عروج به سلم و داریست نموده از 10 ذرع مسافت به زیر افتاد و هیچ آسیب نیافت؛ و فرمان رفت که هرکس بدان آستانه پناهنده شود از زیان و سخط ایمن باشد. و شاهزاده علیقلی میرزا پناهندگان را متصدی امر باشد و حاجات ایشان را به عرض امنای دولت رساند و پاسخ ستاند.

و هم در این سال يك تن از سربازان خمسه که 6 ماه مرض فلج یافته بود، از خدام آستانه رضوی اجازت یافته يك شب در توحید خانه جای گرفت و در خواب دید شفا یافته است، چون بیدار شد تندرست بود. صبحگاهان مردم جامه او را از

برای شفا پاره پاره کردند و بردند و تقاره خانه سرکار فیض آثار را بنواختند.

و هم در این سال حاجی محمد مجتهد کاشانی که اجل علمای ایران است و پسر او میرزا جلال الدین که نیز به درجه اجتهاد ارتقا یافته، بعد از مراجعت از زیارت بقعه رضوی علیه السلام سفر دار الخلافه کرد و در قریه نیاوران در سرای جناب صدراعظم فرود آمد و پادشاه اسلام را شرف حضور یافت و روز عید غدیر شاهنشاه دین پناه به بازدید او شتافت و او را حشمتی بزرگ نهاد و همراهان او را به تشریفات ملکی و عطای خسروانی خرسند داشت.

و هم در این سال میرزا هاشم تبریزی که نسب با علمای آن بلده داشت و با میرزا تقی خان امیر نظام به دار الخلافه آمده از طریقت آباء اجداد کناره جست و از پیشوایان ملت روی مخالفت برتافته قربت پیشکاران دولت خواست و در میان چاکران حضرت نیز متهم به فتنه و سعایت همی گشت. به صلاح و صوابدید جناب اشرف صدراعظم فرمان شد که او را شب پنجشنبه نهم شعبان از دار الخلافه طهران به کرمانشاهان کوچ دادند تا در آنجا متوقف باشد.

وفیات

و هم در این سال سلیمان خان خانان که شاهنشاه را خال بود از سرای فانی به جهان جاودانی شتافت؛ و همچنان میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان وداع جهان گشت و فرزند او میرزا مهدی مستوفی نیز از پس روزی چند درگذشت؛ و دیگر محبعلی خان - میرپنج ماکوئی پشت به جهان فانی کرد.

ذکر و بیان نسب افغانها و ابتدای حکومت آنان

اشاره

در جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ به شرح رفت که نسب افغانان به قبط بن مصرائیم می رسد. این هنگام به تکرار ذکر آن نخواهیم پرداخت؛ لکن برای بصیرت خوانندگان کلمه [ای] چند به ایجاز نگاشته می آید. همانا چون نی نیاس که نمرود ثانی

لقب دارد بعد از طغیان با ابراهیم خلیل همی خواست با کردگار جلیل رزم آزماید، پس مناره [ای] که با ستاره هم آغوش بود بساخت تا بر فراز آن برآید و باب مجادلت و منازلت گشاید. ناگاه آن بنای بلند به زیر افتاد، بخواست خداوند بانگی بیرون طاقث شنونده درافکند چنانکه از آن آواز هایل، مردم بابل يك باره بی خویشان شدند و از پس آنکه باهوش آمدند زبان خویش را فراموش کردند و تبلبل در السنه افتاد و از این روی آن شهر بابل نام یافت.

بعد از آن، مردم بابل از هول و هیبت بسیار کس جلاء وطن اختیار کردند، از میانه بنصر بن حام بن نوح علیه السلام با جماعتی از بابل بیرون شده به اراضی مصر سفر کرد و در آن اراضی فرمانروا گشت. بعد از وی پسر بزرگ او مصرائیم پادشاهی یافت و مملکت مصر به نام او نامیده شد و تا آن وقت 778 سال از طوفان نوح گذشته بود کس در مصر پادشاهی نکرد.

پس، مصرائیم اولین پادشاه مصر است. بعد از او پسر اکبر و ارشد او قبط که او را فقط نیز گویند و به زبان لاتین بوزیریس نام دارد پادشاهی یافت و سلطنت مصر بر اولاد قبط مقرر گشت و فرزندان ایشان فراوان شدند و آن قبیله را قبطی گفتند. تا آن هنگام که سنان بن علوان برادر ضحاک به فرمان عم خود شداد بن عاد بر مصر غلبه جست و سلطنت از اولاد قبط بگرفت و پادشاهی مصر بر اولاد سنان تقریر یافت تا نوبت به ولید بن مصعب افتاد که با موسی علیه السلام کار به معادات می کرد و من بنده این جمله را در ناسخ التواریخ به شرح یاد کرده ام.

بعد از آنکه ولید بن مصعب با تمامت لشکر به دریای احمر غرقه شد و مردم مصر از معجزات حضرت موسی علیه السلام به نهایت ضعیف و زبون آمدند، جماعتی در مصر بماندند و ولوکه را که زنی ساحر بود به پادشاهی برداشتند. شرح سلطنت و قصه خانه بر بایی را که به سحر بر آورده بود نیز یاد کرده ایم.

اما گروهی از اولاد قبط يك باره دل از سکون مصر برگرفتند و جلاء وطن نموده، با زن و فرزند طریق هندوستان پیش داشتند و در کوه سلیمان فرود شدند و

در آنجا بزیستند تا به کثرت عدد نامور گشتند. بدین گونه همی روز بردند تا 62 سال از هجرت نبوی سپری شد و نوبت خلافت به یزید بن معاویه علیه اللعنه برسید و یزید، سلم بن زیاد را به ایالت خراسان فرستاد. چون سلم به خراسان آمد خالد بن عبد الله را که از اولاد خالد ولید و به روایتی از فرزندزادگان ابو جهل بود به حکومت کابل گماشت. پس از ایامی چند که خالد را از حکومت کابل عزل و عزلت فرمودند با حرمان منصب سفر عراق عرب بر وی دشوار آمد و با اهل و عشیرت به کوه سلیمان رفته، اقامت کرد. و این قبطیان که قاطنین کوه سلیمان بودند دین مسلمانی داشتند. پس دختر خود را با يك تن از بزرگان آن جماعت به زنی داد و از وی 2 پسر آمد که یکی را سو نام بود و آن دیگر لودی نام داشت و این زمان از افغانان، قبیله سو و طایفه لودی نسب بدیشان برند و از طرف مادر به خالد ولید و از جانب پدر به قبط می پیوندند.

بالجمله ایشان قومی بزرگ شدند و در سال 143 هجری از کوه سلیمان به زیر آمده، بعضی از محال هندوستان را فروگرفتند و بسیار وقت با هندیان رزم دادند و مردم خلیج و غور و کابل به حمیت مسلمانی ایشان را حمایت کردند. در کزتی که مردم خلیج و کابل از نزد ایشان مراجعت به بلد خویش می نمودند هرکس بدیشان باز می خورد و پرسش می نمود که حال مسلمانان کوهستان بر چه سان است، ایشان در جواب می گفتند:

کوهستان نگوئید افغانستان بگوئید چه آنجا جز غوغا و افغان چیزی نیست.

از آن روز ایشان را افغان گفتند و کوهستان ایشان را افغانستان نامیدند و هندیان آن جماعت را پتان نام نهادند و ایشان در کوهستان پیشاور قلعه [ای] محکم برآورده خیبر نامیدند و در عهد حکمرانی البتکین فرمان رفت تا سبکتکین بر ایشان لشکر تاخت و از قتل و غارت آن جماعت مضایقت نفرمود. افغانان از پی چاره به راجه پنجاپ پناه بردند و او از میان افغانان شیخ حمید را که رتبت برتری داشت

برکشید و فرمانگزاری لمغان و ملتان را بدو گذاشت و اعداد کار او کرد تا به حفظ حدود مشغول تواند بود. پس اول کس شیخ حمید است که در میان افغانان رتبه ایالت و امارت یافت و از پس او هر روز مقهور سلطانی و فرمانبردار پادشاهی بودند، چنانکه هر یک در جای خود مذکور خواهد شد.

در سال 1123 ه. / 1720 م میرویس غلیجائی از میان افغان در مملکت هرات سر به خود رانی برداشت و 8 سال فرمانروا بود. آن گاه برادرش عبد العزیز یک سال حکمرانی کرد و از پس او محمود بن میرویس 7 سال و اشرف 5 سال پادشاهی داشتند. آن گاه حکمرانی به دست قبیله ابدالی افتاد. اسد الله خان 5 سال و زمان خان 7 سال و ذو الفقار خان پسر زمان خان 3 سال و الله یار خان 5 سال در هرات ایالت یافتند و در غلبه نادر شاه نابود شدند.

بعد از نادر شاه باز از جماعت ابدالی احمد شاه 23 سال و تیمور شاه 27 سال و زمان - شاه بن تیمور شاه 8 سال و شاهزاده محمود 22 سال و شجاع الملک 4 سال سلطنت کرد.

در سال 1224 ه. / 1809 م شجاع الملک خلیع سلطنت آمد و پناهنده دولت انگلیس گشت، چنانکه بعضی از سیر او در تاختن به افغانستان به اعانت دولت انگلیس و قتل لشکر انگلیس در کابل و هزیمت شاه شجاع، در تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم گشت. و من بنده قتل لشکر انگلیس را به دست افغانان در آن کتاب بی زیاده و نقصان از کلمات لیوتنان [ایری] صاحب منصب توپخانه انگلیس ترجمانی کردم تا بر مردم انگلیس حجتی باشد و در آنجا قصد نگاشتن تاریخ افغانستان یا ذکر تاریخ دولت انگلیس نداشتم، چه این هر دو در کتاب ناسخ التواریخ در جای خود رقم می شود. همانا شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه مکنون خاطر مرا مکشوف نفرمود که کلمات من بنده را با بعضی سخنان سرداران افغان اختلاطی داد و

رساله [ای] نگاشت و توان دانست که بر مردم انگلیس سخن افغانان استوار نیفتد؛ بلکه خصم را اگر توانند بدانچه مسلم دارد برهان کنند.

بالجمله فرزندان احمد شاه به تفاریق حکومت هرات و بعضی از بلدان افغانستان داشتند. شاهزاده کامران که شریطه قصیده و خاتمه جریده بود، در حکمرانی هرات روزگار می گذاشت و از استعمال مسکرات به اشتغال ملک و مال نمی پرداخت، یار محمد خان الکوزائی که وزارت او داشت در پایان امر امارات او را بگرفت و در سال 1256 ه. / 1840 م روزی چندش مغلول و از پس آن مقتول ساخت و مملکت هرات را خاص ایالت خویش فرمود.

و از آن طرف در عرض این مدت که اولاد احمد شاه در سلطنت ضعیف همی شدند فرزندان پاینده خان بن حاجی جمال خان از قبيله درّانی در ممالک افغانستان نیرومند شد و در شهر کشمیر و کابل و قندهار و بلخ و دیگر بلدان حکمران آمدند. و این پاینده خان که ملقب به سردار سرافراز خان است 20 تن پسر نامبردار داشت که من بنده بسیار کس از ایشان را در ذیل تاریخ سلاطین قاجاریه یاد کرده ام.

اول: وزیر فتح خان.

دوم: سردار محمد عظیم خان (حاکم کشمیر)

سیم: سردار کهندل خان (حاکم قندهار)

چهارم: نواب اسد خان.

پنجم: نواب صمد خان.

ششم: نایب تیمور قلی خان.

هفتم: نواب جبّار خان.

هشتم: سردار طره باز خان.

نهم: سردار پردل خان.

دهم: سردار شیردل خان.

یازدهم: سردار مهردل خان.

دوازدهم: سردار امیر محمد خان.

سیزدهم: سردار عطا محمد خان.

چهاردهم: سردار یار محمد خان.

این جمله که به شمار شد تا این هنگام که تحریر این اوراق می شود بدرود جهان کرده اند و این 6 تن که به شرح می رود زندگانی دارند:

اول امير دوست محمد خان (والی کابل و بلخ)

دوم سردار رحمدل خان (سردار قندهار)

سپم سردار سلطان محمد خان.

چهارم سردار پير محمد خان.

پنجم سردار صيد محمد خان.

ششم سردار جمعه خان.

ص: 145

و من بنده شرح احوال ایشان را در تاریخ افغانستان رقم خواهد کرد. در این اوراق همی خواستم چون نام والی کابل و قندهار را نگار کنم شناخته خوانندگان باشند. اکنون بر سر داستان آیم.

چون کهندل خان روزی چند مریض شده، در هفتم ذیحجه الحرام به درود جهان فانی کرد، سردار رحمدل خان که اکبر و ارشد برادران بود، همی خواست تا به جای برادر مملکت قندهار را فرمانگزار باشد و در انجام مرام او سردار سلطانعلی خان و میر افضل خان با او متفق شدند. و از این سوی دیگر پسران کهندل خان، محمد صدیق خان و محمد عمر خان جای پدر را سزاوار خویش می دانستند و غلام محیی الدین خان نیز هوای دل ایشان بجست.

لاجرم، کار از مناظره و مشاجره به مناجزت و مبارزت انجامید و از دو جانب به جمع کتائب و استتال قواضب(1) پرداختند و ساز مقابله و مقاتله طراز دادند. در پایان امر، جنگ پیوسته شد و جماعتی مجروح و مطروح افتاد و در میانه پسر میر افضل خان مقتول گشت. بعد از قتل او، رحمدل خان تدبیری اندیشید و غلام محیی الدین خان را با خود متفق ساخت و در امر محمد صدیق خان و محمد عمر خان لغزشی انداخت و بی آنکه کس را آگهی دهد مسرعی به نزدیک امیر دوست محمد خان گسیل داشت و پیام فرستاد که برادرزادگان من که به جای فرزندان من باشند، امروز به فرمانبرداری من سر در نمی آورند، شما که میر قافله و قیل قبیله اید صواب آن است که بدین جانب کوچ دهید و مکانت بزرگان را از اهانت کوچکان محفوظ بدارید.

آمدن امیر دوست محمد خان به قندهار

امیر دوست محمد خان که سالها به یاد تسخیر قندهار ناهار می شکست این خبر را از اقبال اختر دانست و بسیج راه کرده با 18 فوج سرباز و 5000 سوار و

ص: 146

1- (1) کتائب جمع کتیبه بمعنی گروه لشکر است، و قواضب جمع قاضب بمعنی شمشیر بران، و استتال بمعنی بیرون کشیدن شمشیر از غلاف است.

30 عرادهٔ توپ از کابل خیمه بیرون زد. سردار محمد عمر خان و سردار عبد الله خان چون از آهنگ دوست محمد خان آگاه شدند، به نزدیک رحمدل خان پیام فرستادند که اگر دوست محمد خان بدین مملکت دست یابد، نخستین ما را و شما را از پای در آورد، نیکو آن است که این نفاق را به يك سوی نهیم و به اتفاق یکدیگر بیگانه را دفع دهیم.

رحمدل خان چون ایالت خویش را به مداخلت دوست محمد خان استوار می دانست جواب باز داد که ما او را نخوانده ایم و خود می آید و کس را نیروی جنگ او نیست.

محمد عمر خان چون این بشنید بیچاره وار لب فروبست و تن بزد.

و از آن سوی دوست محمد خان کوچ بر کوچ طی مسافت کرده در قلعهٔ اعظم فرود شد.

سردار خوشدل خان و غلام محیی الدین خان و جماعتی او را پذیره شدند، و از آنجا جنبش کرده در منزل حاجی عزیز که 2 فرسنگ تا قندهار مسافت است درآمد و بزرگان قندهار به تمامت او را استقبال کردند، جز میر افضل خان که در میان شهر، علوفهٔ لشکر و ساز و سامان ورود او را تقدیم خدمت می فرمود.

اما دوست محمد خان با پسر خود غلام حیدر خان مواضعه داشت که در منزل حاجی عزیز سرداران قندهار را مأخوذ داشته، مغلولا سفر کابل فرماید، چون در این منزل به تمامت حاضر نبودند در خاطر نهاد که بعد از ورود قندهار دروازه های شهر را بدست جماعتی از سربازان باز دهد تا کس بیرون نتواند شد.

بالجمله بعد از ورود به قندهار فرمان کرد تا برج و بارهٔ شهر را لشکریان فروگرفتند؛ و بفرمود تا سرداران قندهار در میان ارك نشیمن نکنند و خانه های خویش را پرداخته به میان شهر شوند. این هنگام رحمدل خان دانست که از آنچه می اندیشید بر خطا بود ناچار به اتفاق سلطان علی خان از ارك بیرون شد و به میان شهر آمد و با سردار عبد الله خان و جمعی دیگر مواضعه نهاد، از حاضر شدن به مجلس دوست محمد خان تقاعد ورزیدند.

و چنان افتاد که محمد عمر خان يك روز قربت خدمت دوست محمد خان جست، میر

افضل خان که در آن وقت حاضر بود به عرض رسانید که در بدایت امر که ما طریق عقیدت و صداقت سپردیم، محمّد عمر خان در کجا بود، هم اکنون یا او را راه بدین حضرت مگذار و اگر نه ما را از این در دور کن. دوست محمّد خان روی با محمّد عمر خان کرد و گفت این سخن از در راستی باشد. نیکو آن است که تو راه خویش گیری و به هر جا که خواهی کوچ دهی. محمّد عمر خان کوفته باز سرای خویش شد و روزی چند بسیج سفر کرده زن و فرزند را به جای گذاشت و خود طریق مله خان برداشت.

اما دوست محمّد خان چون بر شهر قندهار استیلا یافت یک پسر خود با 1000 سوار و 2 فوج سرباز و 3 عراده توپ به حکومت زمین داور فرستاد؛ و پسر دیگر را برای حکومت سیستان نامبردار کرد و پسر دیگر را به میمنه فرستاد. و او در میمنه نصرت یافت و حکومت فراه را برای پسر دیگر فرمان کرد. و از برای رحمدل خان و میر افضل خان و سلطانعلی خان مظفر الدوله تقریر مرسوم و مواجب فرمود. اما بزرگان قندهار چون دوست محمّد خان را با دولت انگلیس رایگان می دانستند دل با او نرم نمی کردند.

و او نخست چنان باز می نمود که من با دولت انگلیس هم داستانم و تسخیر قندهار را به تحریص و تدبیر ایشان کرده ام و تا فتح هرات و خراسان را بدست نکنم از پای نخواهم نشست و کارداران دولت انگلیس در این امر پشتوان و پای مردمند و چندانکه زر و سیم و ساز و برگ جنگ در بایست افتد دو چندان عطا کنند. این همی گفت تا آن هنگام که خصومت افغانان را با دولت انگلیس تقرّس فرمود و فهم کرد که تا جان در تن دارند خصمی انگلیس را فتوری نخواهند داد.

پس سخن خویش را دیگرگون کرد و گفت شما چه دانسته اید که من با دولت انگلیس از در صدق و صفا باشم. سخنی به مصلحت همی گویم تا زر و سیم ایشان را بدین حیلت مأخوذ دارم و آن وقت که بر افغانستان چیره شوم و آن نیرو بدست

کنم که لشکر افغان را به تمامت انجمن سازم بی درنگ دولت انگلیس را از هندوستان خواهم برانداخت. همانا من مردم انگلیس را نجس و پلید می دانم و در شریعت خویش کافر می خوانم و خود از مسلمانانم. مسلمان را با کافر چه آمیزش است! و دیگر آنکه مردم انگلیس چگونه با من از در مهر و مودت باشند و حال آنکه محمد اکبر خان فرزند من 40000 کس لشکر انگلیس را عرضه شمشیر ساخت و صاحبان مناصب ایشان را با قواصب بران کیفر کرد و زنهای ایشان را روز در بازارها رقص کردن فرمود و شب با ایشان فضیحت نمود. با این همه دولت غیور انگلیس کی با ما صافی شود و چگونه این خصمی از میان برخیزد. همانا چون گرگان درنده یکدیگر را نگرانیم و هرکدام فرصت بدست کردیم آن دیگر را پاره خواهیم ساخت.

اگرچه دوست محمد خان این سخنان را به راستی بیان کرد لاکن افغانان دل با او راست نکردند و گفتند مردم انگلیس کافرند و با کافر مدارا کردن و خویش را اغلوطه دادن در شریعت ما حرام است. اگر مرد دینی باید شمشیر کشید و ایشان را بکشت و اگر نه کشته شد. این مخاطبت و مکاتبت که تو با انگلیس داری هم از مکاید ابلیس است؛ و نزدیک ما گناهی بزرگ بلکه کفری عظیم باشد. و از نزد او رنجیده خاطر باز شدند.

و سرداران قندهار یک باره از کرده پشیمان بودند و در مخالفت دوست محمد خان طریق مؤالفت گرفتند و پیمان دادند که به اتفاق از شهر بیرون شده، قبایل را برشورانند و صورت حال را به عرض کارداران دولت ایران برسانند و مکشوف دارند که کارداران انگلیس، دوست محمد خان را از بهر تسخیر هرات و فتنه خراسان انگیخته و خواستار سپاهی شوند تا از ایران به قندهار شود و بیگانه را از خانه ایشان دفع دهد.

دوست محمد خان این معنی را تقرّس کرد و فرمان داد که سرداران با اهل و عشیرت از قندهار بیرون شوند. و در خاطر نهاد که بعد از بیرون شدن، آن جماعت

را مأخوذ دارد و محبوسا به کابل کوچ دهد. سردار سلطان محمد خان و سردار پیر محمد خان برادران او و شجاع الدوله عرض کردند که نه آخر کهندل خان برادر ما بود؟ در این زمستان اولاد او را روانه کابل داشتن و اطفال ایشان را دست فرسود هلاکت گذاشتن لایق نباشد. نیکو آن است که ایشان را در اول بهار از قندهار بیرون شدن فرمائی و خاطر او را تعطیل دادند.

آن گاه که دوست محمد خان این اندیشه را بگردانید، بدان سر شد که دوستان اولاد کهندل خان را از هواخواهی ایشان بگرداند تا مصدر امری نتوانند شد. پس محمد اکرم خان اچکزائی و سدو خان و دیگر خوانین را حاضر داشته خطاب کرد که اگر طریق سلامت خواهید جست از خدمت اولاد کهندل خان به يك سوی شوید. ایشان سر رضا فروداشتند و فرزندان کهندل خان نیز با ایشان گفتند که اکنون با دوست محمد خان از در فرمانبرداری باشید تا آن گاه که زمان برسد و زمانه یار شود، اما در نهانی سرداران با هم حلیف شدند و با خوانین هم داستان گشتند و سخن بر آن نهادند که با سرافراز خان - اسحق زائی و عزیز خان آخوندزاده در روزی معین از شهر بیرون شوند و حدیث فتنه کنند. لکن 15 روز از آن پیش که روز میعاد برسد، میر افضل خان اچکزائی که ملازمت سردار غلام حیدر خان پسر دوست محمد خان داشت از این قصه آگاه شد و مولای خود را آگهی داد.

دوست محمد خان نیز این بدانست، پس تصمیم عزم داد که سرداران را تمامت مأخوذ دارد و ایشان نیز از بهر فرار میان استوار کردند. نخستین سردار رحمدل خان اعداد کار کرد و چون در قلعه راق که از محال هزاره است محمد علم خان پسرش جماعتی از سرباز با چند عراده توپ اوتراق داشت، پسران خود را در آنجا گسیل داشت و سردار خوشدل خان و شیر علی خان و محمد اکرم خان و چند تن دیگر فرار کرده به اراضی پشنگ در میان قبیله

اچکزائی فرود شدند و سردار عبد الله خان و سردار محمد عمر خان در مله خان با هم پیوستند و محمد صدیق خان بعد از نفاق غلام محی الدین خان در اراضی کرشک جای کرد و از آنجا از راه ریگ طریق خاران گرفت و سردار منور دل خان آهنگ مکه معظمه نمود و محمد علم خان و سردار جان خان در اول شهر ربیع الثانی آهنگ شکارپور فرمودند.

از آن سوی دوست محمد خان فرمان کرد تا در میان شهر، سرافراز خان و دیگر خوانین را دستگیر نمودند و اموال و ائقال ایشان را عرضه نهب و غارت ساختند و همچنان گروهی به طلب پسرهای رحمدل خان بیرون فرستاد تا ایلغارکنان برقتند و در ارض وهله ایشان را دیدار کرده مأخوذ داشتند و روزی که به شهر درمی آوردند؛ رحمدل خان از در دیگر بیرون شد و در سورا یک رفت و همچنان لشکر دوست محمد خان به طلب گریختگان به هر جانب رهسپار بودند و به تفاریق در قلاع و بقاع درمی رفتند و جای می کردند تا 500 کس از آن جماعت از اقتحام امراض و آلام و شدت مجاعت بمردند، پس ناچار مراجعت به شهر نمودند.

بعد از مراجعت ایشان خوشدل خان و محمد اکرم خان به هر قریه و دیه درآمده، هرکس از لشکر دوست محمد خان را یافتند سر برگرفتند، آن گاه سخن بر این نهادند که سردار رحمدل خان در میان کابل و قندهار در محال قبیلۀ غلیجائی اقامت کند و خوشدل خان و محمد اکرم خان و سردار شیرعلی خان با عشیرت خویش از راه لوط طریق سیستان سپردند. و چون در این راه 30 فرسنگ بی گیاه و میاه است، سرداران برای فراهم کردن آب و آذوقه، گروهی در مله خان جای داشتند و جماعتی با زن و فرزند در میان بیابان لوط بودند.

در این وقت به فرمان دوست محمد خان، سردار محمد شریف خان با لشکری انبوه از دنبال برسید و یک نیمه لشکر خود را امر کرد تا در مله خان، سرداران را حصار دادند؛ و نیم دیگر را بفرمود در میان لوط، دیگر پسران کهندل خان را با زن

و فرزند محصور بداشتند و از طرفین ساز مقاتلت طراز داده، جماعتی جراحت یافتند. و در پایان امر اهل و عشیرت سرداران را بگردانیدند و در میانه اموال ایشان عرضه غارت گشت.

و از آن سوی مظفر الدوله و خوشدل خان و محمد عمر خان و شیر علی خان که در مله خان بودند، از علف و آذوقه و سرب و بارود انباشته [ای] نداشتند، ناچار از در مداهنه بیرون شدند و محمد شریف خان را پیام کردند که خوانین قندهار از دوست محمد خان هراسنده اند، ایشان را روانه پلالمک می کنیم و خویشتن با شما طریق قندهار می سپاریم، بعد از ورود به قندهار، امیر دوست محمد خان خوانین را مطمئن خاطر فرماید تا حاضر شهر شوند. محمد شریف خان بدین سخن رضا داد. پس، سرداران خوانین را روانه پلالمک نمودند و خود به لشکرگاه محمد شریف خان درآمدند.

پناهنده شدن فرزندان کهنل خان به دولت ایران

چون 3 روز از این واقعه بگذشت و خوانین از لشکرگاه بعید افتادند، محمد عمر خان سر برتافت و گفت اینک قریب 20 سال است که من از چاکران دولت ایرانم و سالها جامه و جامگی از آن حضرت برده ام، هرگز پشت با دولت ایران نخواهم کرد و روی به قندهار نخواهم گذاشت؛ مگر مرا دست به گردن بسته به قندهار برند. مظفر الدوله نیز سر برداشت و گفت مرا هیچ کار با قندهار نیست. من چاکر پادشاه ایرانم و از حضرت او نام و لقب و مال و منصب دارم و دیگر آنکه اولاد کهنل خان بر حسب وصیت پدر تا جان در تن دارند سر و جان در راه دولت ایران گذاشته اند و ما هرگز از برای زندگانی 5 روزه دنیا از فرمان پدر نخواهیم گشت و خود را جاودانی به آتش دوزخ نخواهیم سوخت.

بالجمله در انجام امر محمد عمر خان و خوشدل خان و شیر علی خان با لشکر کوچ دادند. يك فرسنگ از آن سوی مله خان، منشور شاهنشاه ایران و رقم جناب اشرف صدراعظم در جواب عریضه ایشان برسد بدین شرح که «فرزندان کهن

دلخان يك تن از میان خویش به حکومت برگزینند و مظفر الدوله طریق حضرت دار الخلافه سپارد». از آن پس فرزندان کهندل خان، مظفر الدوله را وکیل خویش نموده به جانب طهران گسیل داشتند و سخن بر این نهادند که چون از کارداران دولت ایران فرمان برسد، دیگر باره از قندهار فرار خواهیم کرد.

لاجرم پس از روزی چند مظفر الدوله و عبد الله خان و محمد کریم خان و چند تن دیگر با اهل و عشیرت روانه سیستان شدند و سردار غلام محی الدین خان و محمد اکرم خان و میر افضل خان و شیر علی خان و محمد عمر خان هم دست و هم داستان گشتند و از جماعت خوانین اختر خان علیزائی و صالو خان اچکزائی و صیدال خان الکوزائی با ایشان پیوستند و یکدل شدند که اگر دوست محمد خان بخواهد ایشان را سفر کابل فرماید، بر شورند و فتنه آغازند. و سرداران پیشاور و کابل و غلیجائی و کوهستانی نیز با سرداران قندهار حلیف گشتند.

و از میانه، سلطان محمد خان عریضه به کارداران دولت ایران نگار کرد که من در آن مدّت که حکومت پیشاور داشتم 2 تن از مردم انگلیس را دستگیر ساخته، جهان از وجود ایشان برداختم، هرگز از جماعت انگلیس ایمن نخواهم بود؛ و سردار سلطان احمد خان گفت من در قتل لات که سردار لشکر انگلیس بود با محمد اکبر خان هم دست شدم، چگونه با انگلیس توانم پیوست. اگر از دولت ایران فرمان رسد بر دوست محمد خان که پیشرو کافران گشته، دشمنی آغازم و رایت محاربت افزام. آن گاه غلام محی الدین و سردار رحمدل خان و صاحب زاده عبد الاحد خان و دیگر سرداران عریضه [ای] نگار داده به صحبت ملا حلیم چاپار روانه دربار پادشاه ایران داشتند بدین شرح که:

کهندل خان يك تن از چاکران حضرت بود و شاهنشاه غازی محمد شاه افزون از منال دیوانی قندهار در وجه او و محمد عمر خان و دیگر پسران و خویشاوندان او بذل فرموده، امروز ما را بیگانه پنداشتن و به دست بیگانه

گذاشتن از کرم شاهانه بعید است و بر زیادت از این، دوست محمد خان به تحریک و تحریص کارداران انگلیس برای تسخیر هرات و فتنه ساختن در خراسان این تاختن کرده، دفع او در شریعت دین و دولت واجب افتاد و اگر لشکری بدین جانب مأمور شود، تسخیر کابل و قندهار دشوار نخواهد بود.

از آن سوی چون دوست محمد خان کار قندهار را آشفته دید سر رفق و مدارا پیش داشت و منال دیوانی قندهار را جریده کرده 150000 تومان برآمد، با سرداران قندهار گفت من از این مبلغ 80000 تومان به مرسوم و موجب شما تقریر می کنم و رتق و فتق امور را نیز با شما می گذارم، الا آنکه یک تن از شما را با خود به کابل کوچ می دهم و یک پسر خود را در میان شما می گذارم تا هر سال 70000 تومان از بهر من مأخوذ دارد و انفاذ کابل نماید. ایشان گفتند «منال مملکت قندهار به تمامت کفایت خرج ما را بر نمی تابد اگر خواهی پسر خود را بگذار تا نگران باشد هر فلوسی بر زیادت ماند از بهر تو اخذ کند».

هم در این وقت از کارداران دولت انگلیس مسرعی به نزدیک دوست محمد خان آمد و او را به تسخیر هرات و لشکر تاختن بدان اراضی تحریص داد. دوست محمد خان گفت من چگونه از قندهار به هرات توانم شد، آن روز که من آهنگ هرات کنم سرداران قندهار بی محابا از قفای من برشورند؛ و از آن سوی سپاه ایران بر روی من درآید و مرا در میانه حصار دهند. این بگفت و در خاطر گرفت که پسر خود غلام حیدر خان را به نیابت خویش در قندهار بگذارد و خود طریق کابل بردارد، چه از قبل قزلباش کابل که به تمامت شیعی مذهبند بی هول و هرب نبود.

پس فرزندان خود را از محال قندهار طلب نمود و رحمدل خان را پیام کرد که اگر خواهی من با تو دل یکی کنم خطی نگار کن و خاتم برزن که اگر با دولت ایران از در فرمانبرداری باشی و جز با من طریق صدق عقیدت سپاری، دشمن خلفای راشدین خواهی بود. رحمدل

خان گفت حقوق دولت ایران بر ذمت ما از آفتاب روشن تر است من نتوانم روی آفتاب اندود. دوست محمد خان آزاده شد و معادل 4800 تومان از اجری و مواجب او بکاست و همچنان مرسوم سرداران قندهار را کاستن گرفت و مراجعت به کابل را واجب شمرد.

استمداد کردن سرتیپ عیسی خان از امیر دوست محمد خان

در خلال این احوال زعفران خان برادر بهبود خان از هرات به نزدیک او آمد و از قبل عیسی خان خواستار مدد شد و همی خواست سپاهی به جانب هرات برود؛ و سلطان - مراد میرزای حسام السلطنه را که این وقت در کنار هرات بود دفع دهد. دوست محمد خان چون انجام این آرزو را در قوت بازوی خویش نمی دانست بهانه طراز کرده جواب باز داد که اگر سرتیپ عیسی خان دو پسر مرا در ارک جای دهد و شهر و ارک را به لشکر من سپارد، در اعانت او مضایقت نخواهد رفت.

در این بوک و مکر، خط جناب اشرف صدراعظم که در جواب عریضه رحمدل خان رقم کرده بود، پانزدهم شوال بدو رسید، بدین شرح که: مملکت قندهار از عهد سالفه و اعوام ماضیه در شمار ممالک ایران بوده و کهندل خان و فرزندانش او در زمان شاهنشاه غازی محمد شاه خط چاکری به دولت ایران سپرده اند و مرسوم و مواجب و سیورغال برده اند و امروز ملک الملوک عجم به جمال جود و جودت و کمال شجاعت و جلالت و فنون فراست و فروسیت در میان سلاطین قاجاریه طاق؛ بلکه برگزیده پادشاهان آفاق است و بر زیادت از این در معاهدات و مواتیق چند به شرط رفته که ولات ممالک افغانستان هیچ یک به تسخیر مملکت آن دیگر میان نبندد و اگر از حدود خویش بر زیادت طلب کند پادشاه ایران ادب کند. لاجرم این پادشاه غیور که خشم پلنگ و نیروی نهنگ را به بازی شمارد، از پایمردی شما دست باز نخواهد داشت و حفظ حوزه شما را رد نخواهد گذاشت..

چون این رقم به رحمدل خان و غلام محی الدین خان رسید، نیروئی تازه

به دست کردند و با اختر خان علیزائی و صیدال خان الکوزائی و صیدال خان سلیمان خیل و محمّد رحیم خان نورزائی و جماعتی دیگر در مخالفت دوست محمّد خان اقبال مؤالفت را مبرم ساختند.

روز بیستم شوال محمّد عمر خان از قندهار بیرون گریخت و شتابزده تا کنار هرات عنان ریز کرد و به لشکرگاه حسام السّلطنه پیوست. و از قفای او سرداران کابل و قندهار هر یک، یک [یک] و دو [دو] به نزدیک شاهزاده تاختند. سردار سلطان احمد خان و شاهنواز خان پسرش و سردار شاه دولت خان با پسر عمّ خویش و پسر وزیر شاه شجاع از قفای هم برسیدند و پسرهای سید محمّد خان ظهیر الدّوله، نادر شاه خان و بهبود خان و پسر غلام خان هم از در درآمدند و سردار سلطانهلی خان مظفر الدّوله طریق خراسان پیش داشته روزی چند در محال قاین اقامت کرد؛ و محمّد اکرم خان را گسیل حضرت شاهنشاه داشت تا فرمان کارداران دولت را بداند و فرمانبرداری کند.

بعد از آگهی از حکم و مطالعه منشور شاهانه و فرمایش جناب اشرف صدراعظم، روز بیستم ذیقعه با اهل و عشیرت و 300 سوار به جانب مشهد مقدس کوچ داد. بعد از ورود به مشهد از کارداران دولت مرسوم و مواجب و تشریف و خلعت یافت و محمّد علم خان از دنبال محمّد اکرم خان روانه درگاه شاهنشاه شده؛ و سردار خوشدل خان خواهر خود را که مادر مظفر الدّوله است، از قندهار به سیستان کوچ داد و از آنجا به نزدیک مظفر الدّوله آورد و روز دوازدهم ربیع الاول جعفر خان کابلی با سردار سلطان احمد خان و سردار شاه دولت خان پسر نواب محمّد زمان خان که قاتل شاه شجاع و لات صاحب سردار انگلیس بود و پسرهای ظهیر الدّوله به فرمان حسام السّلطنه از لشکرگاه هرات روانه دار الخلافه شدند.

اما محمّد صدیق خان نخستین از قندهار فرار کرده به اراضی سند فرود شد و در آنجا به کیفر بی فرمانی یک تن ملازم خویش را مقتول ساخت و هراسنده گشت که کارداران انگلیس او را بدین گناه تباه کنند، پس زنان خود را جامه مردان

بپوشید و از آنجا فرار کرده، به کلات نصیر خان آمد. و همچنان مردم کلات غلیجائی که میان کابل و قندهار است و دوست محمد خان به نیرنگ مسخر داشته بود، سر از خدمت برتافتند و محمد صدیق خان با هزاره پشت کوهی هم داستان شده قریب 7000 مرد لشکری فراهم کرد و دوست محمد خان را پیام داد که ما چنان می پنداشتیم که بعد از کهندل خان ما را به جای پدر خواهی بود، ندانستیم که خانه ما را مضبوط خواهی ساخت و ما را بیچاره وار بهر در آواره خواهی داشت. لا-جرم تا در تن روان و در مغز هوش داریم از جنگ و جوش نخواهیم نشست.

و در این وقت چند سر استر که به فرمان کارداران انگلیس برای دوست محمد خان حمل سیم و زر می کرد، به دست مردم محمد صدیق خان مأخوذ افتاد و از جانب دیگر رحمدل خان از قندهار به اراضی زمین داور گریخت. دوست محمد خان 2000 سوار به طلب او فرستاد برسیدند و لختی رزم دادند، از پس آنکه 10 تن در میانه مقتول گشت بی نیل مرام مراجعت کردند.

کوچ دادن امیر دوست محمد خان از قندهار به کابل

از پس این وقایع دوست محمد خان به آهنگ کابل از قندهار خیمه بیرون زد و توپخانه خویش را با خود حمل داد و هر توپ که در قندهار بود نیز برگرفت؛ و پسر خود امیر غلام - حیدر خان را با 4000 تن مرد لشکری به حکومت قندهار بازگذاشت و خیر الله خان برادرزاده خود را به حکومت فراه فرستاد؛ و سرداران قندهار را هرکس به جای بود ملازم رکاب نمود. روز یازدهم محرم [سال 1272 ه. / 1856 م] از ظاهر قندهار روانه کابل شد.

اما از این سوی بعد از رسیدن محمد عمر خان به لشکرگاه، حسام السلطنه بفرمود او را استقبال کردند و با مکانت تمام درآوردند و از پس روزی چند حکومت اسفزار را با او تفویض داشت و روز نوزدهم ذیحجه [1271 ه. / 1855 م] او را روانه اسفزار نمود و قنبر علی خان ناظم دیوانخانه تبریز که از قبل کارداران دولت ایران مأمور به سفارت قندهار بود تا دوست محمد خان را بیابانها که این فزون طلبی نکوهیده است و

تسخیر قندهار به دست تو بر کارداران ایران ناگوار است. در این وقت حاضر لشکرگاه بود، او نیز به اتفاق محمد عمر خان راه برگرفت.

بالجمله محمد عمر خان وارد اسفزار شده به کار خویش پرداخت و قنبر علی خان روانه قندهار شد و يك شب با دوست محمد خان هنگام بیرون شدن او به کابل دیدار کرد و سخن بگفت و جواب برگرفت. چون دوست محمد خان بر قندهار دست یافته بود، سر از فرمان برتافت، ناچار قنبر علی خان مراجعت کرده و طی مسافت نموده به جوین آمد.

و از آن طرف محمد صدیق خان پسر کهندل خان بعد از سفر دوست محمد خان به کابل از اراضی قندهار به اسفزار آمد و فرزند خود نور محمد خان را نزد برادر خود محمد عمر خان بازداشت و خویشان به جانب فراه در تك تاز آمد و به پای دروازه آمده، افغانان را ندا در داد که بر روی من در بگشائید و اگر نه مرا مقتول دارید.

خیر الله خان گفت بیرون این هر دو نیز کاری تواند بود و بفرمود تا با خشت و سنگ او را زحمت کردند و از دروازه دور افکندند. محمد صدیق خان ناچار به خانه يك تن مرد رعیت رفته اقامت کرد. و از جانب دیگر چون خیر الله خان را نیز چشم آرزو به کرم اولیای دولت ایران باز و ابواب مکاتبت فراز بود، و این وقت رسول میر علم خان قاینی از نزد او مراجعت داشت و خط خیر الله خان را به میر علم خان می برد، بدین شرح که «با لشکری ساز کرده، بدین جانب ترکناز کن تا قلعه فراه را با شما بسپارم».

از قضا رسول او در يك فرسنگی فراه به دست افغانان و ملازمان دوست محمد خان مأخوذ گشت و خط او مطالعه رفت و مکنون خاطر خیر الله خان مکشوف افتاد، پس بی توانی برفتند و محمد صدیق خان را برداشته به شهر درآوردند تا فراه را بدو بسپارند.

مردم شهر گرد او انجمن شدند و خیر الله خان را در میان ارك حصار دادند. چون ظلمت شب جهان بگرفت خیر الله خان يك تن ملازم خود را با اسب به دستیاری اقبال از برج فرود کرد، باشد که میر علم خان را بیگاهاند و او خویشان

را برساند. مردم شهر از این حدیث آگهی یافتند و 100 سوار از دنبال او بشتافتند و در عرض راه او را دستگیر ساخته، به جانب فراه همی آوردند.

در این وقت دو تن از مردم میر علم خان که شناخته این سواران نبودند با ایشان باز خوردند و صورت حال را بدانستند پس بی توانی تاختن کرده، میر علم خان را آگهی دادند و او بی درنگ برنشسته به اسفزار آمد و به اتفاق محمد عمر خان روز هیجدهم محرم شرحی نگاشته به محمد صدیق خان فرستاد که اگر مملکت قندهار و جای پدر می خواهی شهر فراه را به دست سپاه ایران بازده. چون این خط به محمد صدیق خان رسید در پاسخ نوشت که مردم فراه چشم براه اند، شما بشتابید و فتح این بلد را دریابید.

لاجرم محمد عمر خان با مردم خود برنشست و چون برق جهنده اسب برجهاند و به شهر فراه درآمد، با محمد صدیق خان پیوست.

چون این خبر به لاش و جوین رسید، قنبر علی خان 200 تن از مردم جوین را فراهم کرده، به اتفاق برادرزاده سردار احمد خان راه فراه پیش داشت. و بعد از ورود به فراه مردم خود را در برج و باره شهر جای داده، و خیر الله خان به میان ارك در تنگنای محاصره افتاد. از آن سوی خیر فراه در قندهار پراکنده شد و غلام حیدر خان این قصه بدانست.

پس پسرزاده دوست محمد خان جلال الدین خان را با 700 تن سوار مأمور داشت که به فراه آمده دشمنان را دفع دهد.

جلال الدین خان 10 روز از آن پیش که راه برگردد، مردان خان فراهی را گسیل فراه داشت تا روی دل خیر الله خان را از دولت ایران بگردانید و با خود متفق ساخت. آن گاه از قندهار بیرون شده در 8 فرسنگی فراه فرود شد. محمد صدیق خان و محمد عمر خان اعداد جنگ کرده، بیرون شدند.

گرفتاری قنبر علی خان در فراه به دست جلال الدین خان

و از آن سوی سردار جلال الدین خان راه نزدیک کرده جنگ پیوست. بعد از کشش و کوشش فراوان محمد صدیق خان و محمد عمر خان شکسته شدند و هزیمت کرده به شهر درآمدند. مردم فراه چون ضعف حال ایشان را معاینه کردند با جلال

الدین خان طریق صدق و صفا پیش داشتند و 400 تن از مردم او را يك يك و دو دو به شهر درآوردند و بر فراز برج و باره جای دادند. 2 ساعت از آن پیش که سفیده صبح دیدار کند، از میان ارك دهان توپ و تفنگ بگشادند و از فراز برج و باره گلوله بباریدند و دروازه قندهار را گشوده، لشکر جلال الدین خان را درآوردند و از ارك نیز جماعتی بیرون شده با ایشان هم دست گشتند و مردم سرداران را همی دستگیر نمودند.

محمد صدیق خان و محمد عمر خان و صمد خان برادر سردار احمد خان و قنبر علی خان که این هنگام در مسجد جامع که قریب به دروازه هرات است جای داشتند، چون این غوغا بشنیدند با معدودی از مردم خود به برج دروازه هرات صعود کردند. چون شهر بر جلال الدین خان مسلم افتاد کس فرستاد و ایشان را امان داد و از برج به زیر آورده مأخوذ داشت و به لشکرگاه خویش برد و مردم ایشان را دستگیر نموده، بعضی را سر بر گرفت و برخی را سلب و ثروت بستد و عریان و بی نان رها ساخت. و این خبر را بعد از 3 روز از فتح هرات، به حسام السلطنه آوردند.

بالجمله جلال الدین خان از پس این نصرت، مردان خان نورزائی را با 70 تن مردم لشکری در ارك فراه گذاشت و گرفتاران را برداشته آهنگ قندهار نمود. از میانه قنبر علی خان را با بند و زنجیر کوچ همی داد. چون به منزل جاش رود رسیدند، محمد صدیق خان و محمد عمر خان مواضعه کردند که اگر توانند به طرفی گریزند.

محمد صدیق خان فرصتی بدست کرده از میان لشکرگاه به يك سوی گریخت و راه کوهستان پیش داشته از راه و بی راه پس از 2 شبانه روز خود را به اسفزار رسانید. لکن محمد عمر خان و قنبر علی خان محبوسا به قندهار بردند.

بعد از رسیدن ایشان به قندهار، غلام حیدر خان بفرمود تا زنجیر از گردن قنبر علی خان فروگذاشتند و او را با محمد عمر خان در برج احمد شاهی بازداشتند و نگاهبانان بر ایشان بگماشتند. آن گاه برادرزاده خود شاهسوار خان را با 2000

سوار مأمور به فراه نمود.

در این وقت 4 تن از صاحبان مناصب انگلیس با 4000 قبضه تفنگ و حملی چند از زر و سیم از راه شکارپور به کلات نصیر خان درآمده، به عرض غلام حیدر خان رسانیدند که چندانکه دینار و درهم و آلات حرب و ضرب واجب افتد، از دولت انگلیس بذل می شود، به شرط آنکه افغانان با دولت ایران ساز مقاتلت طراز کنند.

از پس این واقعه غلات و حبوبات در لاش و جوین اندک شد، لاجرم امیر علم خان به فرمان حسام السّلمطنه، زین العابدین خان را که از خویشاوندان او بود در لاش و جوین بازداشت و 180 تن از لشکریان در جوین و 120 کس در لاش برای حفظ و حراست بگماشت و همچنان درک و تیمور را به زین العابدین خان تیموری و تجک را به دوست محمد خان اسحق زائی سپرد و خود طریق قاین گرفت و رحمة الله خان روانه هرات شد و با خدمت حسام السّلمطنه پیوست و سردار محمد صدیق خان نیز روز پانزدهم ربیع الاول به لشکرگاه حسام السّلمطنه رسید. شاهزاده بفرمود او را پذیره شدند و به مکانت تمام درآوردند.

ذکر حکومت شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السّلمطنه در خراسان و مأمور شدن او به نظم افغانستان و تسخیر هرات وقایع سال 1272-1273 ق / 1855-1857 م

اشاره

چون کهندل خان حاکم قندهار چنانکه به شرح رفت، از جهان رخت بریست و امیر دوست محمد خان بلده [قندهار] را مسخر داشت و برادران و پسران کهندل خان به هر جانب پراکنده شدند، سردار رحمدل خان و میر افضل خان و محمد صدیق خان و محمد عمر خان و غلام محیی الدین خان و خوشدل خان و یحیی خان و صاحب زاده و محمد علی خان و فتح محمد خان و دیگر فرزندان و خویشاوندان کهندل خان از در دادخواهی به حضرت شاهنشاهی عریضه [ای] نگاشتند و سردار سلطان علی خان مظفر الدوله

ص: 161

و از آن طرف امیر دوست محمد خان آرزوی خویش را به فتح قندهار سیر نکرد و دل در فتح هرات بست؛ و فراه را که از اراضی هرات است به تحت فرمان داشت. و همچنان شاهزاده محمد یوسف و بزرگان هرات از در استغاثت به کارداران دولت ایران پناهنده شدند و اندیشه دوست محمد خان را در تسخیر هرات باز نمودند. و از جانب دیگر سردار علی خان از سه کوهه سیستان مسرعی فرستاد که امیر دوست محمد خان یکی از پسران خود را به نهب و غارت سیستان و بلوچستان مأمور ساخته و زود باشد که لشکر او به جنگ ما تاختن کند.

در این وقت کارداران دولت ایران نیک نگر هستند که اگر در دفع او تقاعدی ورزند فتنه او کار خراسان را نیز آشفته خواهد کرد؛ و در پیمانی که شیل صاحب از قبل کارداران انگلیس با صنادید دولت ایران بست به شرح بود که چون بیگانه در مملکت هرات مداخلت اندازد، کارپردازان ایران او را دفع دهند و مملکت هرات را به حصانت خویش باز نهند. پس دفع امیر دوست محمد خان را واجب داشتند و شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با لشکری لایق مأمور به نظم افغانستان نمودند. و چون این وقت میرزا فضل الله وزیر نظام حاضر درگاه بود، به صوابدید جناب اشرف صدراعظم، میرزا محمد قوام الدوله ملتزم رکاب حسام السلطنه آمد و میرزا محمد حسین قزوینی - عضد الملك متولی بقعه متبرکه رضوی علیه الصلوة والسلام گشت.

بالجمله حسام السلطنه روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی [1272 ق/ 1855 م] به باغ نظامیه تحویل داد؛ و روز دیگر از آنجا تا جاجرود براند و روزی چند برای بسیج سفر اقامت فرمود و روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الثانی از جاجرود طریق خراسان پیش داشت. و از قضا هم در این روز فریدون میرزای فرمانفرمای برادر اعیانی حسام السلطنه که این هنگام والی مملکت خراسان بود، از جهان فانی رخت بدر برد و چون

این خبر به حضرت دار الخلافه آوردند ملك الملوك عجم به صوابديد صدر اعظم حكومت خراسان را نیز با حسام السلطنه تفویض فرمود.

مع القصة شاهزاده طی مسافت کرده روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی وارد شهر مشهد گشت و به نظم آن بلده پرداخت. اما از طرف هرات چون شاهزاده محمد یوسف و بزرگان آن شهر از اقتحام امیر دوست محمد خان و کمین ساختن و لشکر تاختن او هراسناک شدند از کارداران دولت ایران خواستار آمدند که به نام و نشان، سام خان - ایلخانی را با گروهی از سپاه سلطانی به حراست هرات گسیل دارند.

لا-جرم شاهنشاه عجم فرمان کرد تا ایلخانی با 1000 سوار و 500 شمشالچی عنان زنان به جانب هرات بشتافت و حکم رفت که بعد از ورود آن بلده اگر لشکر کابل آهنگ آن اراضی کند، خبر باز دهد تا لشکرهای گران بدان سوی سبک سیر شود. بعد از آنکه سام خان در قلعه هرات بار فرو نهاد و امیر دوست محمد خان بدانست که آهنگ هرات کردن با دولت ایران طریق معادات سپردن است، حیلتی دیگر اندیشید و بعضی از مردم هرات را بفریفت و با ایشان به نهان مواضعه نهاد که ایلخانی را از شهر بند هرات بیرون فرستند. پس دوستان دوست محمد خان هم دست شده، ایلخانی را از قلعه ارك و شهر هرات بیرون شدن فرمودند.

حسام السلطنه که در شهر مشهد نگران کار ایلخانی بود، چون به دستیاری مسرعان اختلاف کلمه مردم هرات را بدانست روز بیست و نهم جمادی الاولی از شهر مشهد به آهنگ هرات خیمه بیرون زد و اندک اندک طی مسافت همی کرد و بیست و نهم جمادی الاخره تربت شیخ جام را مضرب خیام ساخت، در این وقت ملا فیض الله مفتی هرات از جانب شاهزاده محمد یوسف به حضرت وی آمد و رسالت خویش را که همه سخنان حیلت آمیز بود بگذاشت و شاهزاده از تربت شیخ جام کوچ داده تا محمودآباد براند.

این هنگام فرستاده ایلخانی برسید و معروض داشت که مردم هرات، ایلخانی را از شهر بیرون شدن فرمودند و او ناچار با مردم خود رخت بر بسته در باغ شاه که به يك سوی آن بلده است جای گرفت. هم از آنجا از شرّ دشمن نتوانست آسود و 2 فرسنگ دیگر طیّ مسافت کرده در قلعهٔ ملك فرود شد.

مردم هرات هم بدین قدر مراجعت او قناعت نکردند. از بهر قتل او کمر استوار نموده اعداد کار فرمودند. لاجرم از آنجا آهنگ شکیبان کرد.

شاهزاده چون این بشنید جهان در چشمش تاریک شد. نخستین بفرمود ملا فیض الله مفتی هرات را مأخوذ داشته بند بر نهادند و محبوسا به جانب مشهد مقدس بردند. و هم در آن روز که شنبهٔ هشتم رجب بود پاشا خان سرتیپ را حکم داد تا 3000 سرباز گزیده و 1000 سوار و 3 عرادهٔ توپ ایلغارکنان به جانب هرات رهسپار گشت و در شکیبان با ایلخانی پیوسته و به اتفاق طریق مراجعت گرفتند.

جماعتی از افغانان که حافظ و حارس غوریان بودند، مغافضهٔ به جانب ایلخانی تاختند و جنگ در انداختند. گرچه لشکریان پای اصطبار استوار کردند و نیکو رزم دادند؛ لکن به سلامت گذشتن از آن مسالك صعب می نمود، ناچار دیگر باره حسام السلطنه را آگهی فرستادند و شاهزاده خویشتن برنشست و از میل آباد و آب روس و کافر قلعه عبور کرده جمعهٔ چهاردهم رجب در منزل تیرپل فرود آمد. در آنجا بزرگان کوسویه با سوار و سرباز و امان بيك هزاره با 100 سوار تقبیل خدمت او نمود. روز دیگر از تیرپل کوچ داده یکشنبهٔ شانزدهم رجب در ظاهر غوریان لشکرگاه کرد و افغانان از دور و نزدیک فرار کرده، در قلعهٔ غوریان متحصّن شدند و لشکریان به کار محاصره و پرداختن سنگر استوار شدند. در روز دیگر بعضی از قورخانه را که در لشکرگاه بود و چند تن از سربازان افشارش نگاهبانی داشته، شراره در افتاد و افروخته شد و 100 حمل بارود [- باروت] و گلوله هبا و هدر گشت. و پس از چند روز الله ویردی خان سرهنگ توپخانه با 3 عرادهٔ توپ و 70 بار قورخانه از مشهد مقدس برسید و پیوستهٔ لشکرگاه گشت.

بالجملة سه شنبهٔ

هیجدهم رجب سردار احمد خان قلعه گاهی که از دور و نزدیک نظاره بود 2000 سواره افغان گزیده کرد و به اتفاق شاهزاده محسن آهنگ لشکرگاه نمود. حسام السلطنه، سام خان ایلخانی را با سوار خراسانی و هزاره و صفر علی خان سرتیپ را با سواره شاهیسون و فوج ترشیزی و 2 عراده توپ به استقبال جنگ او استعجال داد. و روز دیگر در کنار قلعه زنده جان با ایشان دچار شدند. دلیران سپاه که شیران رزمگاه بودند به افغانان درآمدند و از چپ و راست بر ایشان تاختند و مرد و مرکب به خاک راه انداختند.

زمانی دراز برنیامد که افغانان هزیمت شدند و لشکریان از قفای ایشان به ترکتاز درآمدند و تا 2 فرسنگی هرات از دنبال آن جماعت مسارعت کردند. سردار احمد خان پسر شاه پسند خان و امیر جان خان و چند تن از عشیرت ایشان و گروهی از بزرگان اسحق زائی گرفتار گشت و غنیمت فراوان با 300 تن سواره افغان زنده دستگیر شد و 50 نیزه سر و 500 سر اسب نیز بدست لشکریان افتاد و منصور و مظفر باز لشکرگاه شدند.

محاصره غوریان و تسخیر آن قلعه به دست لشکریان

این وقت حسام السلطنه بفرمود تا غوریان را نیک حصار دادند. و هم در این وقت حسنعلی خان سرتیپ گروسی با یک فوج سرباز از راه برسید و با لشکریان در کار محاصره هم دست گشت. پس، از چهار سوی غوریان مارپیچها را به لب خندق بردند و شباهنگام خندق را انباشته همی کردند تا صبحگاه با یورش قلعه را فروگیرند و سردار مجید خان که با سرتیپ عیسی خان قربت مصاهرت داشت، چون این بدید بدانست که با شیر نیستان غشوه مستان نتوان داد و از دهان اژدها به فسانه رها نتوان شد. ناچار از در استرحام و استیمان بیرون شده اظهار انقیاد کرد و امان یافته روز بیست و سیم رجب قرآن مجید را به شفاعت حمایل کرده، نزد حسام السلطنه شتافت و جبین اطاعت بر خاک ضراعت نهاد و قلعه غوریان را تسلیم داد.

حسام السلطنه او را بپذیرفت و از پس آن فرمان کرد تا مردم غوریان کوچ داده، در مزارع و مراتع آن نواحی هرکس در وطن خود جای گرفت و سعادت

قلی خان یاور فوج ترشیزی را با 300 تن سرباز به جای ایشان به نگاهبانی گذاشت و فرمود تا برج و باره قلعه را مرمت کنند و افواجی که در فتح غوریان رنج برده بودند، به نشان سیم و زر بنواخت.

و چون خبر فتح غوریان پراکنده شد 400 تن سرباز تیموری که حافظ و حارس برج و باره هرات بودند با تفنگ و دیگر آلات حرب فرار کردند و عطاء الله خان ایل بیگی، تیموری با 4000 خانوار از کنار هرات کوچ داده، به نزدیک لشکرگاه خیمه زد و بازار بیع و شری گشاده گشت و بزرگان هزاره مانند احمد قلی خان و محمد رضا خان و محمد حسین خان و بابا خان نزدیک حسام السلطنه آمده برای کوچ دادن قبایل خود از نزدیکی دشمن خواستار مبلغی زر شدند و شاهزاده 500 تومان زر و چند جامه خلعت بداد.

و از این اخبار مردم هرات آشفته خاطر شدند و حسام السلطنه بیست و ششم رجب از کنار غوریان به جانب هرات جنبش کرد و امیر حسین خان را با 500 تن سوار خراسانی و 2 عراده توپ بر منقلای سپاه بازداشت و 1200 تن سوار عراقی با یک عراده توپ بر ساقه لشکر بگماشت و فرمان کرد که سپاهیان سنبله [ای] از زراعتگاهی ضایع نکنند تا مبادا مردم رعیت از جنبش این جیش هراسنده و پراکنده شوند.

رسیدن حسام السلطنه به کنار هرات

بدین گونه طی مسافت کرده، از غوریان به برناباد و از آنجا به زنده جان و دیگر چمن سنگ بست [رفت] و همچنان اراضی سحرخیز را در نوشته غره شعبان میان خطه هرات در پشت مصلی لشکرگاه کرد و 2 روز لشکر از رنج راه آسوده فرمود تا چهارشنبه سیم شعبان از آنجا برنشست. و همچنان بفرمود تا ایلخانی با 500 تن سوار خراسانی و پاشا خان با 2 فوج سمنانی و دامغانی و سوارة کرد و ترك و چهار عراده توپ پیشباز سپاه شدند و تا چمن سنگ سفید که دو سه تیر پرتاب مسافت است تا قلعه هرات، رسیدند.

در این وقت افغانان از پست و بلندیهای زمین که کمین نهاده بودند، به باریدن گلوله شمخال

و تنگ آغاز جنگ کردند و از فراز برج خاکستری بگشادن توپ اشتغال نمودند.

نخستین امیر حسین خان با جماعتی از سوار و شمشالچی به جنگ درآمد و سام خان و پاشا خان به حمایت او حمله بردند.

و هم از قفای ایشان شاهزاده برسید و بفرمود تا حسنعلی خان سرتیپ با دو فوج گروس و ابو الفتح خان با فوج شقاقی و فوج افشار و نیشابور و جماعتی از سواران جزّار از جای جنبش کردند و عراده های توپ را بر پشته های رفیع صعود دادند و نیران حرب را دامن زدن گرفتند. ساعتی برنگذشت که افغانان بشکستند و عنان به جانب شهر برتافتند، ابطال رجال از دنبال استعجال کردند و مردم هرات چندان دهشت زده می گریختند که خویش را به خندق شهر فروریختند.

در این مقاتلت 70 تن از مردم شهر مقتول شد و سرهنگی نیز نابود گشت. و از این سوی مردی را که حمل بیرق فوج نیشابوری می کرد بازویش به زخم شمشیر افغانان جراحت یافت و بیرق او را مأخوذ داشتند. شاهزاده بر او خشم گرفت و بفرمود نامش را از جریده لشکریان محو کردند. و از قضا زن و فرزند شاهزاده محمد یوسف که تاکنون در مشهد مقدس اقامت داشتند، هم در غره شعبان به تحت قبه مبارکه پناهنده گشتند و میرزا محمد حسین عضد الملك متولی باشی نگاهبانان بر ایشان گماشت تا مبادا جامه خویش را دیگرگون کرده، به جانبی گریزند.

مع القصه 12 روز شاهزاده در چمن سنگ سفید اوتراق داشت و شاهزاده محمد یوسف دانست که توانائی مردم افغان با دلیران دولت ایران چون جنبش خویش در پیش سیل دمان است، ناچار از در مدهنه و مهاونه بیرون شد و پیام داد که من يك تن از چاکران شاهنشاه ایرانم؛ بلکه چاکری از فرمانفرمای خراسان بوده ام. اکنون از این کشش و کوشش مرا دهشتی گرفته است، اگر رخصتی رود شاهزاده محمد رضا را با جمعی از بزرگان هرات گسیل لشکرگاه سازم تا به گروگان ملازم

خدمت باشند. آن گاه فرمان کن تا این لشکر از کنار هرات کوچ داده در اراضی غوریان اوتراق کند. این هنگام دهشت مردم هرات و وحشت من بنده زایل شود و بی درنگ آهنگ خدمت کنم؛ و بعد از ورود به لشکرگاه به حضرت دار الخلافه کوچ دهم.

شاهزاده بدین سخنان سر رضا فروداشت. روز دوازدهم شعبان شاهزاده محمد رضا با جمعی از بزرگان بلد با خدمت شاهزاده آمد و 2 عراده توپ که یکی را حشمة الدوله به یار محمد خان بذل کرده بود؛ و آن دیگر را هنگام محاصره هرات از لشکرگاه شاهنشاه غازی محمد شاه، افغانان ربوده بودند به پیشکش گذرانیدند و بیرقی که از فوج نیشابوری مأخوذ داشته بودند، هم پیش داشت. و روز چهاردهم شعبان حسام السلطنه به خواستاری مردم هرات و شاهزاده محمد یوسف از چمن سنگ سفید واپس شدن آغاز کرد تا صدق سخن ایشان را نظاره کند.

بالجمله از چمن سنگ سفید کوچ داده اراضی جبرئیل و سحرخیز و زنده جان را در نوشته، جمعه نوزدهم شعبان [در] چمن برناباد خیمه بزد و 7 روزه اوتراق کرد. لکن شاهزاده محمد یوسف با وعده وفا نکرد و دیگر باره مردم هرات را به معرض معادات و مبارات درآورد؛ و این کزت سردار مجید خان داماد سرتیپ عیسی خان که ملازم رکاب بود، کس به هرات فرستاد و برحسب حکم شاهزاده تقدیم این خدمت را از عیسی خان طلب نمود. وی نیز پاسخ فرستاد که اگر حسام السلطنه روزی چند در غوریان اوتراق کند، من شاهزاده محمد یوسف و برادر او شاهزاده محسن و دیگر مفسدین را گرفته روانه لشکرگاه دارم و اعیان هرات نیز با شاهزاده محمد رضا به گروگان ملازم خدمت باشند.

گرفتاری شاهزاده محمد یوسف به دست عیسی خان

اما از آن سوی شاهزاده محمد یوسف و حاجی غلام خان افغان استشمام رایحه این معنی را کرده از پی چاره، مواضعه نهادند که پیش دستی کرده عیسی خان را از پای درآورند و جمعه نوزدهم شعبان تصمیم بر قتل عیسی خان دادند و دست نیافتند. روز دیگر هم که روز میعاد عیسی خان بود، حاجی غلام خان جمعی از مردم

خود را ملازم خدمت ساخته از پی دیدار عیسی خان به سرای او درآمد.

و چون عیسی خان را از وی آلاشی در خاطر بود مردم خود را از بهر مدافعت آماده داشت. بعد از نشست حاجی غلام خان و گفت و شنود با عیسی خان، چون مردم طرفین را زلال صدق و صفا مکدر بود از بیرون در، غوغا برخاست و بانگ گیرودار بالا گرفت. در این میان حاجی غلام خان، پشتوی که با خود پنهان داشت برآورد و به سوی عیسی خان گشاد داد و ملازم عیسی خان چون این بدید دست یازیده گلوله پشتو را برتافته تا گلوله از سینه عیسی خان فراتر گشاد یافته، کلاه او را از سرش برد. در زمان ملازمان عیسی خان در میان رواق درآمد، حاجی غلام خان را با زخم پشتو و خنجر دو جراحت کردند و او را گرفته محبوس بداشتند. و در زمان به حکم عیسی خان به سرای محمد یوسف تاخته و او را به اتفاق شاهزاده محسن گرفته، به سرای عیسی خان آوردند و به زندان خانه حاجی - غلام خان در بردند.

این هنگام عیسی خان بفرمود تا در میان شهر دوستان شاهزاده محمد یوسف را مأخوذ داشته، خانه های ایشان را به معرض نهب و غارت درآوردند و روز بیست و دویم شعبان سرتیپ عیسی خان بفرمود تا شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محسن و حاجی غلام خان افغان و پیر محمد خان را دست به گردن بر بستند و بدست امان نیاز خان باز داد تا با چند سوار دیگر برداشته روانه لشکرگاه شدند، حسام السلطنه ایشان را بازداشت و نگاهبان بگماشت.

از آن سوی چون عیسی خان از کار شاهزاده محمد یوسف پرداخت رایت خود سری و استبداد را برافراخت و فرمانگزاری هرات را خاص خویش دانست و در حفظ برج و باره همّت بر زیادت بست.

چون سلطان مراد میرزای حسام السلطنه مکشوف داشت که سرتیپ عیسی خان بعد از قلع و قمع شاهزاده محمد یوسف در کار بی فرمانی نیکتر نیرومند شده، و این هنگام يك باره مملکت هرات را ملك خویش دانسته و در حراست آن بر زیادت از پیش دل بسته و این همه به اغوای دوست محمد خان است که در هوای فتح هرات و اغتشاش امر خراسان نشسته، بر خود واجب کرد که از تسخیر هرات و تدبیر عیسی خان دست باز نکشد.

و هم در این وقت اسکندر خان سرتیپ با فوج خود و پرویز خان با سوار چاردولی از راه برسید و پیوسته لشکرگاه گشت؛ و شاهزاده جمعه بیست و ششم شعبان از چمن برناباد دیگر باره به سوی هرات کوچ داد و چمن سنگ بست و منزل سحرخیز و قلعه جبرئیل را زیر قدم در سپرده غره شهر رمضان به پشت مصلی رسید. سواره و پیاده افغانان از شهر بیرون شده جنگ پیوستند و آن روز را تا نماز دیگر پیکار دادند. و روز دیگر سرباز قرائی تا مصلی بتاخت و مردم شهر در سر تل بنگی به جنگ درآمدند و لشکریان تل را از ایشان برداختند و سنگر ساختند. روز جمعه چهارم رمضان سردار احمد خان به دست آویز اینکه زن و فرزند خود را که در قلعه جبرئیل نشیمن داشتند دیدار کند، اجازت حاصل کرده به قلعه جبرئیل شد و از آنجا اهل و عشیرت خود را برداشته به لاش و جوین گریخت.

و هم در این روز سردار مجید خان که به خواستاری او چند سوارش با آل و تبار به خواف کوچ می داد، در عرض راه فرار کرده، به شهر هرات در رفت. و از آن سوی میرزا سلطان علی خان عرب میش مست که به منصب وقایع نویسی نامبردار شد، از هرات فرار کرده به نزدیک شاهزاده شتاب گرفت. و در این وقت نیز

قاسم خان سرتیپ با فوج مخبران از راه برسید و به لشکرگاه ملحق شد و روز دیگر فرستاده‌ی والی میمنه برسید و عریضه‌ی او را که مشعر بر اظهار عقیدت و تقدیم خدمت بود برسانید. روز دوشنبه هفتم رمضان دیگر باره پیاده و سواره از شهر بیرون تاخته با طلایه‌ی اردو، رزم در انداختند و این خبر به لشکرگاه رسیده جماعتی به اعانت قراولان مأمور شده و آن روز تا افول آفتاب کار به طعان و ضراب رفت.

چون سیاهی جهان را فروگرفت هم مردم شهر از داروگیر خسته خاطر نبودند در نیمه شب پیادگان شهری با شمشیرهای کشیده به سنگر گروسی و مراغه و افشار یورش دادند و سخت بکوشیدند. در پایان امر پای ثبات ایشان لغزش یافت و به جانب شهر باز شتافتند و شب دیگر که شب چهارشنبه نهم شهر رمضان بود دیگر باره به جنگ درآمدند؛ و دیگر باره شکسته شدند.

و همچنان صبح چهارشنبه پیاده و سواره از دروازه‌ی خوش سر برکردند و با سوار شاهیسون که قراول لشکر بود درآویختند و چون پلنگ آشفته حمله افکندند، از لشکرگاه جماعتی از سرباز و سوار با 2 عراده توپ به اعانت قراول شتاب گرفت و تا غروب آفتاب نیران حرب التهاب داشت. از پس این جنگ‌های پی در پی، مردم شهر هفته [ای] بیش و کم از بیرون تاختن و حرب ساختن تقاعد ورزیدند.

و در این ایام فرستاده‌ی سردار علی خان سیستانی به اتفاق گل محمد بیک ادراک خدمت شاهزاده نمود و عریضه‌ی سردار علی خان را که در طلب ثروت و سلب سرباز سیستانی طراز داده بود برسانید؛ و حسام السلطنه او را کامروا باز فرستاد و همچنین فرستادگان والی میمنه را که دیگر بار برای کشف عقیدت والی میمنه در چاکری شاهنشاه ایران رسیده بودند، به عطای زر و سیم بنواخت. و نیز از بهر والی جبه [ای] از تافته کشمیر خلعت فرستاد و امام و یردی خان نیشابوری را به حکومت غوریان مأمور فرمود.

و چون در این ایام نیز آتش به بعضی قورخانه در افتاد و بارود و گلوله را لختی زیان کرد، بهادر خان و باقر خان را با 300 سوار به مشهد مقدس و خواف

روانه داشت، تا ایلغارکنان طیّ مسافت کرده قورخانه لایق به لشکرگاه در آوردند. روز سه شنبه پانزدهم رمضان عبد الله خان جمشیدی با 800 سوار به مدد مردم شهر رسیده، از دروازه خوش به هرات در رفتند و مردم آن بلده قویدل شده، روز دیگر انبوه لشکر هم گروه مانند شرارهای آتش از دروازه خوش بیرون شدند و در زیر گازرگاه با دلیران سپاه بانگ داروگیر در دادند و چندانکه توانستند در کار مناطحت طریق مسامحت نسپردند. با این همه در پایان امر شکسته شدند و به میان شهر درگریختند.

و هم در این وقت حاجی میر محسن خان خوفی چند خروار بارود بر فترک سواران حمل داده، به لشکرگاه فرستاد؛ و این بود تا بیست و یکم شهر رمضان. این کُرت مردم شهر چندانکه سواره و پیاده توانستند از بهر جنگ آماده کردند و بیرون تاخته، در میان باغ زاغان و مصلی میدان مبارزت را به نیران مناجزت افروخته داشتند و آن روز را از هنگام سر برزدن خورشید تا فروشدن آفتاب لشکریان با هم بگشتند و با سینه های تفته و لبهای کفته از هم بگشتند. بعد از آنکه تاریکی شب در میانه عاجز شد هر دو لشکر دست از جنگ برداشتند و باز جای شدند و از این جنگ مردم هرات را طاقت مقاتلت اندک شد و از پس دیوار حصار به خویشان داری پرداختند.

فرار کردن عباس خان هراتی از شهر و پناه آوردن به لشکرگاه

و از این سوی لشکریان را تاب و توان دو چندان شد و روز دیگر 100 تن سوار ترکمان ساروق که در مرو سکون داشتند طیّ طریق کرده، ساکن لشکرگاه آمدند. و شب پنجشنبه بیست و چهارم رمضان عباس خان هراتی با فرزند خود از میان شهر فرار کرده، از دروازه قندهار به لشکرگاه آمد و در خدمت شاهزاده روی بر خاک نهاده، از آرایش عصیان پاك گشت. و روز بیست و هشتم نیز مراد علی قوللر آقاسی از شهریان گریخته به لشکریان آمیخت. و هم در این روز بهادر خان و باقر خان با 200 سوار، قورخانه [ای] در خور حمل داده از اراضی مشهد به لشکرگاه رسانید.

از پس این وقایع حسام السلطنه از پشت مصلی کوچ داده در زیر گازرگاه

فرود شد و شب دیگر پاشا خان با سرباز خود و فوج قرائی و ترشیزی در برابر دروازه خوش سنگری استوار برآوردند و حسام السلطنه از زیر گازرگاه جنبش کرده، روز پنجم شوال در چمن کهدستان از پیش روی دروازه خوش، سرپرده راست کرد و آقا خان میرپنجه با فوج خوی و فوج بزچلو و جماعتی از سواران وارد اردو شد. و پس از چند روز قاسم خان سرتیپ با فوج مخبران و کریم خان سرهنگ با فوج ترشیزی و فتحعلی خان با فوج نیشابوری و فوج قرائی در برابر دروازه قندهار سنگر بستند.

و هم در این وقت که نهم شوال بود محمد صدیق خان پسر یار محمد خان با چند تن از بزرگان الکوزائی از قندهار رسیده با خدمت حسام السلطنه پیوست. و روز دیگر قاسم خان سرتیپ سنگر خود را پیش داده راه با دروازه قندهار نزدیک کرده، گروهی از شهر به مدافعت کمر بسته سر برکردند و جنگ پیوستند و از طرفین بسیار کس مجروح و مطروح افتاد و 2 تن از سلطانان سرباز قرائی در میدان مقاتله مقتول گشت و فتحعلی خان سرهنگ نیز زخم گلوله برداشته، پس از 2 روز درگذشت و شامگاهان هر دو لشکر دست از جنگ کشیده داشتند و در روز دیگر که یکشنبه یازدهم شوال بود، عبد العزیز خان هزاره و ملا یوسف وکیل با 500 سوار هزاره به نزدیک حسام السلطنه آمده، با اردو ملحق گشتند و هفته [ای] جانبین از جنگ آسوده بزیستند.

و در این ایام عطاء الله خان با سوار تیموری از طریق کوه سرخ، طی مسافت کرده وارد اردو گشت، و حسام السلطنه، عبد الباقی خان را به حکومت شافلان فرستاد و رحمت الله خان و امیر علم خان قاینی را با لشکری لایق برای فتح اسفزار مأمور داشت؛ و سردار علی خان سیستانی را رقم کرد که در فتح اسفزار با ایشان پیوسته شود. و چون سردار احمد خان چنانکه رقم شد از قلعه جبرئیل فرار کرده، به اراضی جوین و قلعه گاه گریخت، سردار علی خان سیستانی او را دیدار کرد و مقرر داشت که پسرش را به گروگان دهد و خود تقدیم خدمت کند و او پذیرفتار نشد.

لاجرم حسام السملطنه فرمان کرد که رحمت الله خان از وی گروگان گرفته روانه لشکرگاه دارد و اگر نه او را دفع دهد. لاجرم رحمت الله خان نخستین ابلاغ این رسالت را به سردار احمد خان کرد؛ و او از پذیرفتن این حکم سر برتافت و از قلعه گاه به قلعه خود شتافت و قلعه لاش به تصرف رحمت الله خان درآمد.

در این وقت خیر الله خان برادرزاده دوست محمد خان که از جانب او حکومت فراه داشت، کس به نزدیک رحمت الله خان فرستاد که اگر با عددی از لشکر بدین سوی رهسپار شوید، قلعه فراه را تسلیم دهم و سر به فرمان کارداران دولت ایران نهم.

رحمت الله خان و امیر علم خان چنان صواب شمردند که آهنگ قلعه تجک کنند که تا فراه 5 فرسنگ مسافت بیش نیست، تا اگر خیر الله خان سخن به صدق کند بعد طریق حاجز آرزو نشود. پس با مردم خود روز هفتم ذیقعدہ از لاش به سوی تجک برانند و روز دهم به کنار قلعه آمدند.

تسخیر قلعه تجک به دست سپاهیان

جان محمد خان اسحق زائی با چند خانوار افغان که در تجک جای داشت از قلعه بیرون شده از بهر مبارزت رده راست کرد. رحمت الله خان 300 سرباز و 10 تن شمشالچی برایشان گماشت تا آن جماعت را شکسته به میان دروازه مراجعت دادند و سربازان نیز از قفا برسیدند و قلعه تجک را حصار دادند و چند خانه رعایا را که در کنار قلعه بود به حکم یورش بگرفتند و سنگر بستند.

در این یورش 3 تن از سربازان مقتول گشت؛ و هنگام افول آفتاب سردار علی خان که از بهر حمل آذوقه به جانب سیستان شده بود نیز با 4000 تن لشکر سیستانی برسید و با لشکریان در فتح تجک هم داستان گشت. و چون شب سیاه شد 2 عراده توپ به نزدیک قلعه آورده نصب دادند و صبحگاه بگشادن توپ مشغول شدند و لختی از برج دروازه را فرود کردند. و هم در این گیرودار 2 تن سرباز از پای درآمد. شب دیگر یک عراده توپ دیگر با قلعه روی در روی کردند و از بامداد به باریدن گلوله درآمدند. در این جنگ نیز

روز ديگر لشكر به يك بار دل بر يورش نهاد و مردم قلعه را ديگر قوت درنگ نماند فریاد واغوثا برداشتند و قرآنها از برج به شفاعت آویخته، امان طلبیدند. سرداران لشكر آن جماعت را به جان و زن و فرزند امان دادند و اموال و ائقال ایشان را به لشكر قاینی و سیستانی و گروه سربازان بازگذاشتند و غلات ایشان را در قلعه بینباشتند، تا از بهر نگاهبانان علف و آذوقه باشد و 200 تن از مردم سردار علی خان را به نگاهبانی قلعه بازداشتند.

و از آن سوی چون سردار احمد خان فتح قلعه تجمك را بشنید دانست كه آهنگ قلعه او خواهند كرد، پس پسر خود سلطان محمد خان و داماد خود را به شرط گروگان به نزدیک رحمت الله خان فرستاد تا گسیل خدمت حسام السلطنه دارد. در این وقت سردار علی خان، محمد امین خان بلوچ خواهرزاده خود را با 400 تن سوار به نزد رحمت الله خان بازداشت، تا خود طریق خدمت حسام السلطنه سپارد.

و از آن جانب حسام السلطنه روز چهارشنبه ششم ذیقعده شهاب میرزا را با میرزا نجف - خان و حاجی عبد الواحد خان و کلانتر اسفزار و 200 سوار افغان مأمور به فتح اسفزار داشت و ایشان قطع طریق کرده، در این هنگام به کنار اسفزار آمدند و جماعتی از افغانان با ایشان تاخته، عبد الوهاب خان پسر مختار خان افغان را اسیر گرفتند و اموال آن جماعت را به غنیمت بردند. میرزا نجف خان و دیگر سپاهیان هزیمت شدند، اما مردم اسفزار بعد از این فتح از مبادرت چنین طغیان پشیمان شدند و از خشم حسام السلطنه هراسناك گشتند.

لاجرم بعد از این گناه یار محمد خان را كه از جانب سرتیپ عیسی خان حكومت اسفزار داشت، مأخوذ داشته دست به گردن بستند و مغلولا به درگاه حسام السلطنه فرستادند و حاجی عبد الواحد خان را از حبس خانه برآورده به حكومت اسفزار اختیار كردند.

اما از آن سوی حسام‌السلطنه همچنان در محاصره هرات روز می گذاشت و میرزا - محمد قوام الدوله و عبد العلی خان سرتیپ و خان بابا خان سرتیپ با دو فوج قزوین و چهار عراده توپ روز جمعه بیست و پنجم شوال از مشهد مقدس راه بریده وارد لشکرگاه گشت و با خدمت حسام‌السلطنه پیوست و روز بیست و هشتم شوال محمد صدیق خان پسر یار محمد خان به حکم شاهزاده حکومت او به یافت و محمد خیار خان و نور محمد خان ملازم خدمت او شدند؛ و روز پنجم ذیقعده غلامرضا خان با بزرگان قبیله تکه نیز به ملازمت خدمت وارد اردو شدند. و این وقت حسام‌السلطنه امر محاصره را تشدید داد و بفرمود آقا خان میرپنج با فوج خوی و بزچلو برابر دروازه عراق سنگری محکم بر آوردند.

و هم در آن روز که جمعه هشتم ذیقعده بود محمد رضا خان سرتیپ با فوج دوم نصرت و فوج طهران و 2 عراده توپ در چمن سنگ سفید اوتراق کرده و عبد العلی خان سرتیپ با دو فوج قزوین در مزار سلطان میر شهید به زیر برج خاکستر سنگر بست.

سرتیپ عیسی خان را این نظم و ترتیب بیمناک ساخت و کس به حضرت حسام‌السلطنه فرستاده خواستار شد که یک تن از ملازمان رکاب را به نزدیک او فرستند، باشد که در خمود آتش حرب تدبیری اندیشد. شاهزاده، فتح‌الله خان را به نزدیک او گسیل داشت تا برفت و با او سخن کرده، در پایان امر انجام کار را به ملاقات قوام الدوله مقرر داشت. روز سیزدهم ذیقعده قوام الدوله در برابر دروازه خوش به کنار خندق آمد و عیسی خان از شهر بیرون شده یکدیگر را دریافتند و بسیار در کار مصالحت سخن کردند. چون سودی در این گفت و شنود نبود قوام الدوله مراجعت کرد و همچنان در کار محاصره مسارعت رفت.

مأمور شدن آقا خان میرپنج به فتح اسفزار

و روز شانزدهم ذیقعده آقا خان میرپنج به فرمان شاهزاده با 4 عراده توپ و 2 فوج سرباز و 1000 سوار مأمور به نظم اسفزار گشت و با مردم خود رهسپار گشت و در اراضی اسفزار فرود شد. مردم قلعه را که با او توان مقاتلت نبود سر اطاعت و انقیاد پیش داشته او را پذیره کردند؛ و میرپنج نگاهبانان چند در قلعه

و هم در این وقت رحمت الله خان و میر علم خان وارد اسفزار شدند. آن گاه برحسب خواستاری خیر الله خان راه فراه پیش داشتند. چون لختی راه بپیمودند، مسموع رفت که خیر الله خان را آن نیرو نیست که فراه را تسلیم تواند داد؛ بلکه بعید نیست که او را در فراه نگذارند، لاجرم بی نیل مرام مراجعت به اسفزار کردند.

اما حسام السّ لمطنه بعد از بیرون فرستادن آقا خان میرپنج، محمّد رضا خان سرتیپ را با افواج در سنگر دروازه عراق به جای او اوتراق داد. شب هفدهم ذیقعه جماعتی از مردم شهر به سنگر عبد العلی خان تاخته رزم پیوستند؛ و بعد از لختی داروگیر شکسته شدند. و بامداد آن شب محمّد صالح خان کردبچه را حکم رفت تا در میان دروازه خوش و برج شاه - کرم بنیان برجی نمود و از پس دو روز دیگر مردم شهر از دروازه خوش دیدار شدند و تا شامگاه کارزار دادند. جمعه بیست و دوم ذیقعه محمّد آقای سرهنگ با فوج نیشابوری در مزار خواجه علی موفق سنگر به زیر برج شاه کرم زدند و روز دیگر قنبر علی خان ناظم دیوانخانه تبریز که به سفارت قندهار مأمور بود وارد لشکرگاه گشت و شبانگاه 200 تن سوار ترکمان سرخس که در شهر هرات با مردم آن بلده هم دست بودند، فرار کرده به سرخس گریختند.

در این وقت قنبر علی خان در خاطر گرفت که به زبان پند و اندرز سرتیپ عیسی خان را از این غفلت تنبیهی دهد تا مگر او را و مردم هرات را از این داهیه دهیا، به شاهراه سلامت بدارد. پس، از شاهزاده رخصت حاصل نموده، روز بیست و پنجم ذیقعه از دروازه خوش به میان شهر در رفت و با سرتیپ عیسی خان چندان که توانست سخن به وعد و وعید براند و بیم و امید داد، هیچ دردی درنگرفت و بی نیل مرام مراجعت کرد.

در این وقت چنان افتاد که مسرعی از دوست محمّد خان با حمل 300 سنگ

چخماق تفنگ و مکتوب چند که به سرتیپ عیسی خان و بزرگان هرات رقم بود به دست عباس خان هراتی مأخوذ گشت و او را در پیشگاه خدمت شاهزاده حاضر ساخت. و روز دیگر حسام السّلمطنه فرمان کرد تا باقر خان و رحیم داد سلطان هزاره و ملا یوسف وکیل با 1000 تن سوار به نهب و غارت قبیله غلیجائی بیرون تاختند؛ و امیر حسین را نیز با سوار زعفرانلو پس از 2 روز به تأدیب آن جماعت گماشت. و از این سوی سام خان ایلخانی را بفرمود تا با محمّد رضا خان سرتیپ، مزار صالح ملا را از پیش روی دروازه عراق سنگر بستند.

در این وقت هولی بزرگ در خاطر سرتیپ عیسی خان راه کرد؛ و روز غره ذیحجه از دروازه عراق کس به لشکرگاه فرستاد و خواستار شد که اسمعیل بیک ملازم سام خان - ایلخانی به شهر رفته او را دیدار کند؛ مگر از در مصالحت با او مقالتی آغازد. لکن سخن او در نزد حسام السّلمطنه از درجه صدق و صفا ساقط بود. سه شنبه سیم ذیحجه مکشوف افتاد که سکنه محال او به از حکومت محمّد صدیق خان پسر یار محمّد خان ظهیر الدوله آزرده خاطرند و روزگار ایشان به صعوبت می رود.

حسام السّلمطنه رضا نداد که در بدو امر ایشان را داد ندهد، لاجرم محمّد صدیق خان را حاضر درگاه داشت و حکومت او به نیز به عبد الباقی خان پسر شمس الدین خان گذاشت و او از قبل خود یک تن به نیابت شافلان نصب کرد و خویشتن به اراضی او به آمد و آن نواحی را به نظم کرد و محمّد ابراهیم خان قاجار به حکومت بلوک کورخ مأمور گشت و بدان محال شتاب گرفت.

فرار کردن خوانین افغان از هرات و مقابله ایشان با قراولان سپاه

و چون روزگار بی گاه شد و سیاهی جهان را فروگرفت الله قلی خان برادر عبد الله خان جمشیدی و ولی محمّد خان جمشیدی و حاجی ابو الخیر و محمّد حسن خان بردرانی با 200 تن سوار جمشیدی و فیروزکوهی و بردرانی بعضی با اسب و برخی با استر برنشسته از دروازه ملک به آهنگ کابل و ادراک خدمت امیر دوست محمّد خان بیرون شدند؛ و چون خواستند بر سنگر اسکندر خان سرهنگ فوج مراغه که برطرف تل سنگی است عبور کنند، پیش قراولان فوج مراغه و افشار ایشان را

دیدار کردند و تفنگی چند بر ایشان بگشادند و مردم مراغه 2 تن اسیر و سرباز افشار 2 سر اسب و يك تن اسیر از آن جماعت دستگیر کردند. و افغانان از میان قراولان فرار کرده، تا نهر انجیل عنان نکشیدند و چون خواستند نهر انجیل را عبه کنند 100 تن سوار صفر علی خان شاهیسون که در کنار تل بنگی طلایه لشکر بودند با ایشان دچار شدند و به گیرودار درآمدند و 3 تن از مردم جمشیدی را بکشتند و 20 سر اسب مأخوذ نمودند.

افغانان نیز آنجا هزیمت کنان بشتافتند و این خبر در لشکرگاه پراکنده شد و از مردم شاهیسون و سوار ایلخانی نیز جماعتی برسید و از دنبال هزیمتیان 8 فرسنگ بتاختند.

جماعت شاهیسون 17 تن اسیر و 3 نیزه سر و 82 سر اسب غنیمت یافتند و سواره هزاره 12 تن اسیر بهره گرفت و مردم مقدم 2 تن اسیر دستگیر نمودند.

از میانه اللهقلی خان با 4 سوار جان به سلامت بیرون برد و محمد حسین خان به قندهار گریخت، ولی محمد خان جمشیدی و حاجی ابو الخیر از راه و بیراه خود را از آن حربگاه به يك سوی کشیدند و بعد از 2 روز مراجعت به اردو کرده با خدمت شاهزاده پیوستند و مورد نواخت و نوازش آمدند.

خبر این شکست کار مردم شهر را پریشان ساخت و از تنگی علوفه و آذوقه نیز پریم شدند و 300 تن مردم رعیت را از شهر اخراج نمودند. چون این معنی مکشوف خدمت شاهزاده افتاد، فرمان کرد که رعیت را بیرون شدن نگذارند تا در میان ایشان بلای قحط و غلا بالا گیرد و زودتر از کار باز مانند. پس لشکریان از پس سنگر 2 تن از ایشان را به زخم گلوله تباه کردند و چند کس جراحت یافتند.

بالجمله 2 روز ایشان را در میان سنگر و دروازه شهر بداشتند، باشد که شهریان در بر روی ایشان بگشایند. چون این کار به سامان نشد، شاهزاده بر آن جمع ببخشد و حکم داد تا راه به ایشان بگشادند و آن جماعت در محال هرات پراکنده شدند.

خشم گرفتن شاهنشاه ایران بر حسام السلطنه و سران سپاه به جهت طول مدت محاصره هرات

چون کار محاصره هرات به دراز کشید، نیران غضب شاهنشاه عجم افروخته شد و بر زبان مبارکش گذشت که:

من همه ساله این لشکر را نواخت و نوازش کنم و جامه و جامگی دهم که در جبال شامخه چون پلنگ درنده مرد افکن باشند و در بحار
ذاخره چون نهنگ دمنده خصم اوژن شوند، تا در هر دولت از صولت ایشان قصه کنند و میان هر ملت از شجاعت آن جماعت داستان
زنند. اینک روزگاری می رود که حسام السلطنه با گروهی از سواره و پیاده که هر یک خود را در پشت اسب پیلی دانند در بیرون بقعه هرات
رقعه مبادرت گسترده و در فتح آن بلده به شه مات حیرت افتاده، ما از این بیش حمل این تهاون نخواهیم کرد و آب در هاون نخواهیم سود.
و هم اکنون فرمان کنم تا لشکری دیگر بدان جانب مسارعت کند و آن جماعت را مراجعت دهد، پس بفرمایم ایشان را به کیفر این گناه تباه
کنند و اگر نه به حبس خانه جاودانی زندگانی دهند.

جناب اشرف صدر اعظم چون این کلمات خشم آمیز از ملك الملوک عجم اصغا نمود، بر سران سپاه و بزرگان درگاه بترسید، پس زمین
خدمت ببوسید و معروف داشت که:

فتح هرات را که مرکز خراسان است سهل و آسان نتوان داشت، رضانت آن بنیان مرصوص و حصانت آن حصار عذرا(1) از روزگار باستان
تاکنون داستان است. نه آخر ما سیر سلاطین متقدم و آثار پادشاهان پیشین را خوانده ایم و شنیده ایم، کدام پادشاه بود که به شهر هرات
دست یافت الا آنکه مردم آن بلده به صلاح خویش

ص: 180

1- (1). یعنی ناگشوده.

سر اطاعت پیش داشتند.

ضمیر روشن پادشاه که جغرافیای جهان و تواریخ جهانیان را آئینه جهان - نما است هم گواه این مقالت است. نادر شاه افشار که يك نیمه جهان را بگرفت، شهر هرات را با غلبه نگشود، با این همه من بنده بر ذمت نهم که بی آنکه يك تن از چاکران درگاه به معرض عقاب و عتاب ایستاده شود یا هیچ يك از مقربان حضرت از قربت خویش ساقط گردد، بسیج این آرزو کنم و شهر هرات را به نزدیکتر مدتی بگشایم.

شاهنشاه ایران چون کلمات صدر اعظم را مجرب می داشت و به هرچه سخن می کرد استوار می دانست، به زلال ملتقطات زبان او زبانه قبسات غضب را فرونشاند.

از این پیش دانیان گفته اند که با وزیر دانا پشت دولت توانا شود و جهان پیر برنا گردد و این به شرطی چند محفوف باشد، نخستین روز پادشاه نیکبخت که خداوند تاج و تخت است می باید نظری گمارد و از میان مردم کسی را اختیار کند که به اصابت رأی و حصافت عقل و کرامت خلق و شرافت خلق از دیگر مردم برگزیده باشد؛ و آن گاه که تقویض امر بدو کرد و زمام زید و عمر [او] بدو داد واجب می شود که در رعایت و حمایت او دقیقه [ای] مهمل نگذارد و خاطر او را از حقد حسودان و سعایت بدسگالان آسوده بدارد تا از نظم مملکت و تقویم دولت به اصلاح کار خویش پردازد. چه اگر بر امر خویش متزلزل باشد به کار رعیت و سپاه دل نخواهد بست، نخستین حفظ حوزه خود خواهد کرد و به حق خواهد بود و خردمندان دانسته اند که نوع بشر هرکس خویش را دوست همی دارد و اگر دیگری را بنخواهد از بهر خویش خواسته است چنانکه مردمان زن و فرزند برای خود دوست گیرند و مال و جاه برای عزت نفس طلبند و انبیا را به امید شفاعت ضراعت برند و خدا را برای بهشت اطاعت کنند، جز آنکه طلسم خودی و انانیت درهم شکسته و چشم از بهشت و دوزخ بر بسته و به دیگر جای پیوسته و

ص: 181

تحقیق این معنی از این مقام بیرون است.

پس مکشوف افتاد که مردمان به حکم طبع در هر تعب و طلب سود خویش جویند و از پی مراد خویش پویند، لاجرم وزیر کار آزموده که مردی مجرب و داننده است اگر در امر خویش هراسنده شود چگونه کار خویش را خواهد گذاشت و غم مملکت خواهد داشت. از این جاست که شهریار عادل عاقل که وزرای خرده دان در نزدش کودک ابعجد خوانند چون جناب اشرف صدراعظم را از میان مردم ایران برای استحقاق صدارت کبری اختیار فرمود، در رتق و فتق مملکت وکیل مطلق ساخت و نام عزل و عزلت را از جریده اعمالش برانداخت و هرکس از مقرّبان درگاه را که از وی مخاطره در دل راه کرد از معارج قربت به زیر افکند تا از دل و جان در راه دولت ترك جان و دل گرفت و از خواب و خور که مدد حیات و زندگانی است بکاست و فرزند خود نظام الملک را در ریعان جوانی و آغاز شباب در امور صعبه و تکالیف شاقه به پیچ و تاب افکند چندانکه مملکت ایران مطمحن نظر اقالیم سبعه گشت و کارنامه دولت قرطه گوش اضداد اربعه آمد. اکنون بر سر داستان هرات شوم.

چون جناب اشرف صدراعظم، ملك الملوك عجم را از آن خشم کین توز و غضب جهان سوز باز آورد از پیشگاه حضرت به سرای خویش شد و حسین خان یوزباشی را طلب داشت و فرمان کرد که می باید شتابنده تر از ستاره شهاب طیّ مسافت کرده به لشکرگاه حسام السلطنه درآئی، او را و سران لشکر را تنبیهی کنی و بگوئی که

ما را گمان آن بود که اگر شما را به دریای آب و آتش فرمان کنیم مانند ماهی و سمندر بی لب خشک و دامن تر عبور خواهید داشت، اینک روزگاری در کنار هرات کار به بوک و مکر دارید و از خشم پادشه اندیشه نمی فرمایند، اگر هرچه زودتر خبر فتح هرات نرسد عرضه هلاک و دمار خواهید بود.

حسین خان بی آنکه وداع زن و فرزند گوید به اتفاق بهلر صاحب مهندس

فرانسه که يك تن از معلمین مدرسه دار الفنون است و حملی چند از قورخانه راه هرات پیش داشت و الله یار آقا و بهادر خان با 400 تن سرباز و يك عراده توپ از مشهد مقدس حافظ و حارس حمل قورخانه گشت.

چون به اراضی تربت شیخ جام رسیدند، جماعتی از ترکمانان سرخس که انتهاز فرصت می بردند تا به قورخانه و حاملان آن حمله افکنند وقت را غنیمت دانستند. پس آن وقت که قورخانه را از اراضی تربت عبور می دادند، ترکمانان حیلتی اندیشیده سواری معدود از پیش روی دیدار شدند، از بهر آنکه سربازان به قلت عدد ایشان نگریسته دلیر شوند و از قفای ایشان تاخته از قورخانه دور افتند. آن گاه از کمین برآیند و قورخانه را برابیند، اما سرباز ایران که آموخته قوانین جنگ و پرورده قواعد نظامند ایشان را وقعی نگذاشتند و بدان روش و آئین که داشتند طی مسافت همی کردند.

ترکمانان چون دیدند این حیلت و سیلت وصول مقصود نشد، از کمینگاه بیرون تاختند و هم گروه بر سر قورخانه حمله انداختند چون را نزدیک کردند لشکر شیپور بزد و توپچیان توپی که با قورخانه بود بگشادند. بانگ توپ و نفیر شیپور در گوش آن جماعت حکایت صور کرد و بی درنگ پشت با جنگ دادند.

از قضا هم در این هنگام پرویز خان چاردولی که به فرمان حسام الله لطنه با جماعتی از سواران برای حفظ و حمل قورخانه مأمور بود، از لشکرگاه هرات برسد و با ایشان پیوسته شد. پس آسوده خاطر قطع طریق کرده روز جمعه ششم ذیحجه وارد لشکرگاه شدند.

بعد از ورود، نخستین حسین خان ادراک خدمت حسام الله لطنه کرد و سرکردگان سپاه را انجمن ساخت و قصه غضب پادشاه و شفاعت صدراعظم را باز نمود و کلمات صدراعظم را در فتح هرات بی زیاده و نقصان القا داشت. بزرگان لشکر را از غضب پادشاه هول و هربی تمام در دل راه کرده بر زیادت از این از آرایش این گناه

لاجرم حسنعلی خان سرتیپ گروس و ابو الفتح خان سرتیپ و عبد العلی خان سرتیپ و خانبابا خان سرتیپ و صفر علی خان سرتیپ و پاشا خان سرتیپ و قاسم خان سرتیپ و یوسف خان سرهنگ و کریم خان سرهنگ و اسکندر خان سرهنگ و محمد صالح خان سرکرده سوار و محمد صادق خان مقدم و احمد خان سرکرده شقاقی یک دل و یک زبان از آرایش این گناه عذرخواه آمدند و هم دست و هم داستان عریضه [ای] نگار کرده، و خط و خاتم برزدند و بر ذمت نهادند که عنقریب شهر هرات را بگشایند و مزده فتح برسانند؛ و هرکس به آرامگاه خویش شتافته به اعداد کار پرداخت.

و روز دیگر محمد عمر خان پسر کهنل خان از قندهار به اسفزار گریخته بود، وارد لشکرگاه شد و حسام السلطنه او را پذیره فرستاد و با حفظ حشمت درآورد و پس از دو روز دیگر محمد ابراهیم خان قاجار را که حکومت کورخ داشت با اعیان آن اراضی حاضر داشته حکومت آن سامان را به ولی محمد خان جمشیدی تفویض فرمود و روز شانزدهم ذیحجه مادر صید محمد خان ظهیر الدوله با فرزندان و فرزندانزادگان از قندهار برسید و به لشکرگاه درآمد. حسام السلطنه ایشان را مکاتی به سزا نهاد و مورد نواخت و نوازش فرمود.

و هم در این روز 8 تن از سربازان هراتی فرار کرده به لشکرگاه پیوستند و روز پنجشنبه نوزدهم ذیحجه حسام السلطنه فرمود تا بهادر خان و جماعتی از سواران شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محمد رضا و حاجی غلام خان را برداشته به مشهد مقدس کوچ دهند و خود حدود مشهد را از ترکتاز ترکمانان حافظ و حارس باشند و حکومت اسفزار را به محمد عمر خان تفویض داشت و قنبر علی خان را که به سفارت قندهار مأمور بود، به اتفاق او روانه فرمود.

و در آن ایام چنان افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار اسفزار دیدار شدند نگاهبانان قلعه به جنگ ایشان بیرون تاختند و رزم ساختند و افغانان را هزیمت

دادند. لکن در آن جنگ پسر نظر علی خان مافی و 3 تن دیگر مقتول شد [ند] و چون از این پیش انجام کار محمد عمر خان و قنبر علی خان را رقم زدم هم اکنون به تکرار نخواهم پرداخت.

بالجمله روز جمعه بیستم ذیحجه آقا محمد کاجی از قبل سرتیپ عیسی خان به سنگر پاشا خان سرتیپ درآمده، مسئول عیسی خان را در کار مصالحت به توسط او معروض خدمت شاهزاده داشت. و همچنان روز بیست و چهارم، مشهدی ابو الحسن تاجرباشی به لشکرگاه درآمد و از جانب عیسی خان خواستار شد تا یک تن از صنایع قوم به نزدیک او شده سخنان او را اصغا دارد و به عرض رساند، باشد که خاتمت این امر به مسالمت منتهی شود. شاهزاده بفرمود تا میر حیدر خان ایشیک آقاسی به اتفاق او طریق شهر بند هرات گرفت.

سرتیپ عیسی خان مقدم او را مبارک داشت و گفت من امروز از این جوش و جیش هراسناکم و به حق باشد، اگر حسام السلطنه بدان سر است که دست از تعدی بازدارد و این حرب را از پای بنشانند، این لشکر را از کنار هرات تا به غوریان کوچ دهد و سام خان - ایلخانی را فرمان کند تا با 500 تن سوار بدین شهر درآید تا من زن و فرزند و جماعتی از خویشاوندان و پیوستگان خود را به شرط گروگان نزد او گسیل دارم و اطاعت شاهنشاه ایران را چون طاعت یزدان فرض شمارم.

و این سخنان چون آمیخته کذب و نیرنگ بود در خاطر حسام السلطنه وقعی نیفکند.

امیر عباس خان هراتی که خدمت دولت ایران بر ذمت نهاده و از شهر بند هرات به لشکرگاه آمده، مساعی نیکو بذل می نمود. چنانکه مرقوم افتاد در این وقت به دستگیری رسل و رسایل با حیدر قلی خان سرتیپ و میرزا محمد حسین مستوفی هرات و جماعتی از مردم شهر، خاصه فارسی زبانان که بیشتر شیعی مذهبند، مواضع نهاد که فرصتی به دست کرده لشکریان را به شهر دربرند. و این معنی را با حسام السّلطنه و قوام الدوله و سام خان ایلخانی و حسین خان یوزباشی مکشوف داشت و در کتمان این سرّ وصیّت کرد و جماعت فارسی زبان انجام این امر را به نیم روز جمعاً بیست و هفتم ذیحجه معلّق داشتند. چه آن زمان افغانان به مسجد جامع شهر درآمده تقدیم نماز جماعت کنند و حرسه برج و باره اندک شود.

چون میعاد قریب افتاد در شب جمعاً بیست و هفتم حسین خان یوزباشی به سر کردگان لشکر خطی فرستاد که برحسب حکم شاهزاده فردا که جمعه است هیچ کس را رخصت نیست که از سنگر خویش سر برکند تا هنگامی که فرمان برسد؛ و خود نیمه شب به سنگر حسنعلی خان سرتیپ و محمد رضا خان سرتیپ درآمده و ایشان را تنبیه کرد که برحسب فرمان افواج خود را ساخته جنگ کرده از آن پیش که سپیده صبح دیدار شود، در سنگر قاسم خان سرتیپ حاضر حکم باشید. و ایشان اعداد کار کرده، سپیده دم در سنگر قاسم خان انجمن شدند؛ و هنوز از پشت و روی کار آگهی نداشتند.

و این وقت سام خان ایلخانی و امیر عباس خان و جمعی از مردم هرات در باغ علی اکبر - خان که در کنار شهر است به انتهاز فرصت جای داشتند. چون يك ساعت از زوال آفتاب سپری شد و افغانان در جامع شهر مجتمع

شدند، حیدرقلی خان سرتیپ و میرزا محمد حسین مستوفی با جماعتی از مردم خود به برج خواجه عبدالمصر صعود کردند. و از بهر آنکه طریق لشکر ایران را گشاده دارند گروهی از افغانان را که در کندهای پس فصیل باره برای حراست شهر جای داشتند هدف گلوله ساختند، و ایشان را پراکنده نمودند. آن گاه از فراز برج خواجه عبدالمصر بانگ برداشتند که ای لشکر ایران وقت از دست نگذارید و بی بیم و باک درآئید.

نخستین ایلخانی و امیر عباس خان با مردم خود جنبش کرده به جانب شهر تاختن گرفتند و به خندق شهر دررفتند. حسنعلی خان گروسی چون معاینه کرد که لشکریان به جانب برج خواجه عبدالمصر رهسپارند و از آن سوی دافعی و مانعی نیست با سرباز خود به ترکناز آمدند. و فوج محمد رضا خان و قاسم خان و سرباز ترشیزی و قرائی نیز بی آنکه از سرکردگان اصغای حکمی کنند سبک خیز گشتند و از قفای ایشان قاسم خان و محمد رضا خان و کریم خان رهسپار شدند و این جمله بی زحمت تا پای برج خواجه عبدالمصر رسیدند و از فراز برج زن و مرد شیعی و فارسی زبان دستار خویش و اقبال چند فروداشته، میرزا نجف خان و امیر عباس خان را با 200 تن سرباز بر فراز برج صعود دادند. و سام خان ایلخانی و حسنعلی خان سرتیپ و محمد رضا خان سرتیپ و قاسم خان سرتیپ و کریم خان سرهنگ به دستگیری نردبان 200 تن دیگر از سربازان را به فراز باره فرستادند و سربازان از فراز برج خواجه عبدالمصر به تسخیر بروج پرداخته 7 برج به طرف دروازه قندهار و 7 برج به سوی دروازه خوش فروگرفتند و یک عراده توپ 18 پوند که در فراز برج خواجه عبدالمصر بود برتافتند و روی در روی شهر کرده 5 گلوله به جانب شهر بگشادند.

و چون قورخانه از بهر آن توپ نماند از فراز باره فریاد کردند که ما را به قورخانه مدد کنید. حسین خان یوزباشی چون این ندا بشنید بر اسب خویش برآمده مهمیز بزد

که خود را به توپخانه رسانیده تدبیر قورخانه کند. اسب او را افغانان از فراز باره هدف گلوله ساختند و او پیاده به نزدیک عبد العلی خان سرتیپ توپخانه آمده يك بار قورخانه و پنج تن توپچی برداشته به پای برج خواجه عبد المصر آورد.

پاشا خان سرتیپ که بی خبر از این مواضعه بود، ناگاه بدید که سربازان به شهر هرات دررفتند. با خود اندیشید که فتح هرات به نام دیگر سرکردگان برآمد و من در میانه گمنام شدم، پس بی توانی افواج سمنانی و دامغانی را که در تحت فرمان داشت برانگیخته از دروازه خوش، آهنگ شهر کرد و به درون شهر آمد.

در این وقت حیدرقلی خان که سرخیل فارسی زبان بود، چون از تسخیر بروج ایمن شد به میان شهر درآمده، با جماعت فارسی زبان طریق چارسوی بازار گرفت تا اگر افغانان از مسجد بیرون شده، به مدافعه لشکر تاختن کنند ایشان را دفع دهد. این هنگام اهل حرفت که در بازار اردو جای داشتند و همچنان جماعت ساریان و استریان و خدمه لشکرگاه قلعه هرات را گشاده دانستند و از برای اخذ غنیمت آماده شدند و به يك بار جنبش کرده تا پای دیوار باره آمدند و به میان کندها که از پیش روی فصیلهها کرده بودند دررفتند و هر جا تفنگی و آلات چالشی یا لحافی و بالشی از تفنگچیهای شهر یافتند برگرفتند. آن گاه همه گروه به جانب لشکرگاه دوان دوان برفتند که حمل خویش را بگذارند و هم از بهر اخذ غنایم بازآیند.

فرار نمودن سربازان از برج و باره هرات به لشکرگاه

بعد از سه ساعت افواج سرباز که بر فراز باره نظاره بودند به يك بار معاینه کردند که 1000 کس از مردم اردو به سوی لشکرگاه گریزان می روند، چنان دانستند که خطبی عظیم حدیث شده و از لشکر هراتی جماعتی بزرگ بر ایشان تاخته سربازان را هول و هرب بگرفت و از فراز باره ده ده و پنج پنج خود را به نشیب افکندند و راه فرار پیش داشتند. حسین خان که قورخانه و توپچی تا پای دیوار برده بود از کار فروماند.

حسام السملطنه چون این بدید با شمشیر کشیده اسب بزد و به کنار خندق آمد و چندانکه به فراز و نشیب بتاخت و سرباز را به وعد و وعید تحریض و ترغیب کرد، سودی نبخشید، و قوام الدوله نیز چندانکه لشکر را با زر تطمیع داد مفید نیفتاد.

این هنگام خبر درآمدن سرباز به شهر و گریز ایشان بی ستیز و آویز پراکنده شد و جماعتی که در جامع شهر مجتمع بودند، این معنی را بدانستند چون گرگ دیوانه از مسجد به در شدند و در کوی و بازار بگشادن تفنگ ساخته جنگ گشتند. بیشتر از افواج پاشا خان آماج تیر بلا گشت، چه از آویختن و گریختن بی خبر بودند. بالجمله 90 تن سرباز و صاحب منصب از ایشان مقتول شد تا خود را به دروازه هرات رسانید.

مع القصه سرباز از باره به زیر آمد و افغان برفراز شد، اسب شاهزاده نیز در آن تك تاز هدف گلوله گشت؛ و محمد آقای اتاماجور به جراحت پای رنجور شد؛ و میرزا نجف خان خود را از برج به زیر انداخت و در کنار خندق به زخم گلوله جان بداد؛ و میرزا رضا خان اتاماجور و پسر میرزا هدایت الله وزیر کردستان هم که از برج خود را به زیر افکند و استخوان پای او درهم شکست؛ و بعد از گذشتن لشکر، افغانان بر سر او آمدند و چندانکه استغاثت و استرحام کرد و همی گفت که من از اهل سنت و جماعتم و با شما هم دین و هم کیشم سخن او را وقتی نهادند و سر از تنش برگرفتند. و از لشکریان 50 تن مقتول و 300 تن زخم‌دار گشت.

در این وقت حیدر قلی خان که با جماعت فارسی زبان آهنگ چارسوی شهر داشت، از این حادثه خود را در دهان مرگ دید آهنگ مراجعت برج خواجه عبدالمصر کرد و در عرض راه با افغانان به گیرودار افتاد. چند کس مردم او را با تیغ بگذرانیدند و دو برادر او نیز جراحت یافت، با این همه خود را به فراز باره رسانیده از آنجا به زیر افتادند و لنگ لوک به سنگر قاسم خان درآمدند؛ و از آنجا نزدیک صفر علی خان سرهنگ منزل کرده و مشغول معالجه و مداوا شدند. و همچنان میرزا

مهدی و میرزا کوچک کلانتر هرات و اولاد غفور خان سرهنگ از دنبال ایشان درآمدند. حسام السلطنه معادل 700 تومان نقد و 40 بسته خلعت ایشان را عطا داد.

و از آن طرف سرتیپ عیسی خان اموال حیدر قلی خان را به معرض غارت درآورد و زن و فرزند او را به میرزا محمد علی سپرد و زن و فرزند میرزا محمد حسین را به عبد الله خان جمشیدی سپرد و زنان و فرزندان دیگر را به افغانان جمشیدی ببخشید و خانه ایشان را غارت کرد و آتش در زد و 100 تن از مردم فارسی زبان را مأخوذ داشته گردن بزد؛ و سرای ایشان را پاك بسوخت.

افغانان چون این فتح و فیروزی را نگریستند چنان دلیر شدند که آهنگ سنگر لشکریان کردند. و این هنگام سربازان سنگرها را پرداخته به هزیمت بودند، عبد العلی - خان سرتیپ توپخانه چون این بدید بفرمود دهان توپها را برتافتند و بر آن جماعت تگرگ مرگ بباریدند و افغانان ناچار به جانب شهر فرار کردند و دروازه ها را فروستند.

پیمان دادن سپاه در فتح هرات

مع القصة چون این جوش و جیش بنشست؛ روز دیگر حسام السلطنه سران لشکر را حاضر ساخت و با ایشان خطاب کرد که مرا با عقاب پادشاه توانائی نیست، شما را چه افتاده که روز یورش و کوشش چون مردم جبان تهاون ورزیدید و جانب فروسیت و مبارزت را رعایت نکردید. و بفرمود تا میر فتاح سلطان سرباز قرائی را طنابی به گردن انداخته بکشیدند تا او را خپه کنند. سردرگان و سران سپاه به قدم ضراعت او را شفاعت کردند و بر ذمت نهادند که 15 روزه حصن هرات را بگشایند.

این بود تا روز سه شنبه دوم محرم [1857/1273 م] قوام الدوله، امامقلی خان سبزواری را به شهر هرات فرستاد تا سرتیپ عیسی خان را دیدار کند و از این خویشتن داری او را باز دارد و آن بلده را تسلیم کند تا مردمان کمتر شربت هلاک بنوشند و خود از وخامت عمل به سلامت ماند. این سخنان نیز نزدیک عیسی خان استوار نیفتاد

و او را بی نیل مرام باز فرستاد.

و این هنگام چون ایام تعزیت حسین بن علی علیهما السلام بود لشکریان دست از جنگ برداشتند و روزگار به مرثیه خوانی و سوگواری گذاشتند؛ و افغانان این معنی را بر ضعف لشکریان شمار دادند. پس شب چهارشنبه سیم محرم افغانان به مارپیچی که ابو الفتح خان سرتیپ حفر کرده بود راه کردند و لختی به مبارزت ایستاده، یک سرباز را جراحت کردند و بگریختند. و روز جمعه پنجم یک تن از افغانان حیلتی کرده به جانب لشکرگاه گریخت و از قفای او آنان که با وی مواضعه داشتند چند تفنگ بی قصد اصابت بگشادند و مرد افغانان نفس گسسته به سنگر قاسم خان درآمد و در دل داشت که کاری نامبردار کند. چون بر آرزوی خویش دست نیافت نیم شب چند قبضه تفنگ بدزدید و راه فرار برگرفت. قراولان او را مأخوذ داشتند و صبحگاه به حضرت شاهزاده آوردند بفرمود تا سر او را از تن دور کردند.

و روز دیگر خمپاره [ای] که از بیرون دروازه قندهار به زمین تعبیه کرده بودند به جانب شهر گشاد دادند و 40 تن از مردم هرات بدان زخم هلاک یافت و هولی بزرگ در شهر افتاد. سرتیپ عیسی خان، محمد اسلم خان آخوندزاده را به لشکرگاه رسول فرستاد تا از شاهزاده رخصت باریافته معروض داشت که عیسی خان خواستار آن است که حکم کارداران دولت را باز داند و از مناشیر پادشاهی که به نوی رسیده آگهی به دست کند؛ و اگر حمل آن بار تواند کرد، گردن فرونهد، و از این عنا و عذاب برهد.

شاهزاده شب دوشنبه هشتم محرم حسین خان یوزباشی را با او روانه شهر فرمود تا به میان ارك رفته با او دیدار کرد و پروانه شاهانه را که مشعر بسپردن هرات بود بنمود.

بعد از گفت و شنود فراوان، عیسی خان سخن را بر این نهاد که قلعه ارك را از افغانان پرداخته کند و 500 تن سرباز و 2 عراده توپ از اردو آورده جای دهد، آن گاه حسام السلطنه و این لشکر از کنار شهر بار بسته تا به غوریان

کوچ دهد، پس از آن سرتیپ عیسی خان بزرگان هرات را برداشته در غوریان ادراک خدمت شاهزاده کند.

حسین خان این خبر را به شاهزاده آورد و دانسته بود، مواعید عیسی خان ناخوب تر از مواعید عرقوب است (1)، بالجمله شب دیگر هم به شهر رفت و گفت حسام السلطنه مسئول شما را مقبول داشت. عیسی خان ساز دیگر بنواخت و گفت مرا در این امر باید مطمئن ساخت. عبد الله خان جمشیدی و فتح الله خان فیروزکوهی گفتند از بهر اطمینان ما باید قوام الدوله به شهر درآید. بعد از اصرار و الحاح حسین خان هم بدین سخن سر درآورده و مراجعت به اردو کرد.

سرتیپ عیسی خان هم از این گفته پشیمان شد و روز چهاردهم محرم پیک سبک پی اختیار کرده با مکتوبی چند روانه قندهار داشت تا در قندهار و کابل هرجا دوست محمد خان را دریابد سپاهی به استمداد طلب کند. پیک او در کنار لشکرگاه گرفتار شد و مکتوب او مکشوف [گشت]، شاهزاده بفرمود تا یک پای و یک دست و گوش او را قطع نموده روانه شهر داشتند.

انجمن شدن سران سپاه برای دانستن احکام شاهنشاه و اصغای کلمات جناب صدراعظم در فتح هرات

اشاره

چون مدت توقف حسین خان یوزباشی به دراز کشید و شهر هرات ناگشوده بماند، روز چهاردهم محرم در پیشگاه خدمت حسام السلطنه حاضر شد و تمامت قواد سپاه و سپهسالاران لشکر را حاضر کرد و شاهزاده را مخاطب داشت و گفت جناب

ص: 192

1- (1). نام مردی در عرب که بخار وعده مشهور است.

هرکه را صلابت طبع و سورت غضب اندک باشد، مردم سپاهی که با غضب و صلابت سرشته شده اند هرگز حکم او را گردن نخواهند گذاشت «به آهن توان آهن آشوفتن». اینک تو با بزرگان سپاه و سران عساکر به قانون مصاحبت و مرافقت روزگار می گذاری، چگونه کار هرات را به کام خواهی کرد.

هم این سخن از صدراعظم آورده ام که می فرماید مگر ندانسته [ای] که مردمان جان خویش را دوست می دارند و هیچ کس تا طریق سلامت تواند سپرد به کوچمه مخافت نخواهد گذشت؛ بلکه خردمندان از آنجا که گمان زیان می رود عبور نکنند و از کلمات ستیزآمیز پرهیزند.

این کی تواند شد که کس به اختیار خویش بر دم شمشیر و خنجر رود و در دهان توپ و تفنگ درآید، همانا خداوندان ملک حکمتی انگيخته اند که لشکر را به دهان شیر و دم شمشیر دربرند و حصنهای حصین و قلاع رصین را به تسخیر گیرند و آن حکمت جز این نیست که نخستین ساز و برگ لشکر را بیايد ساخت و آلات حرب و ادوات ضرب بیايد داد، آن گاه با خوف و رجا و بیم و امید ایشان را کوچ دهند.

و واجب است که لشکر چنان دانند که اگر ظفر جویند بی گمان نعمت فراوان برند و اگر فرار کنند بی شك کشته شوند. چون مرد لشکری به یقین دانست که کیفر گریختن خون ریختن است هرگز از جنگ روی برنخواهد تافت؛ زیرا که در یورش بردن و حمله افکندن گمان کشته شدن است و در هزیمت ساختن یقین سرباختن. و هرگز مرد عاقل گمان را بر یقین اختیار نکند و بی شك لشکری که بدین عقیدت است فرار نکند. تو که حسام المسلمنه [ای] نه دلیران را با زر و سیم نوازش کنی و نه نامردان را به عقاب و شکنج گزارش دهی، با کدام بیم و امید مردمان جان عزیز را عرضه شمشیر تیز خواهند ساخت و بدین برج و باره که پهلو با ستاره زند خواهند تاخت. با

اینکه ملك المملوك عجم چند کزّت منشور به سوی تو کرد که اگر صاحبان مناصب در کار مناطحت و مسامحت کنند تا بدان جا تورا اجازت است که شکم بدری و سر برگیری و از منصب ساقط سازی، با این همه چرا چندین لین العریکه و نرم پیشانی و ضعیف پیشه [ای] و در فتح هرات بدین طول مدت نام دولت را پست می کنی.

حسام السّلمطنه در جواب کلمات صدراعظم که همه حکم یونانی بلکه الهام آسمانی بود لب فرویست و سر خجالت فروداشت. سرکردگان سپاه چون این بشنیدند به اتفاق گفتند که امروز که چهاردهم محرم است اگر تا 15 روز این حصار نگشادیم خویشتن بدین کناه گواهی خواهیم داد و از غضب و سخط پادشاهی اکراه نخواهیم داشت. این بگفتند و از آن محضر بیرون شده به اعداد کار پرداختند.

سخت کوشی لشکریان در محاصره هرات

محمد رضا خان سرتیپ و اسکندر خان سرهنگ و یوسف خان سرهنگ در برابر برج فیل خانه سنگری استوار برآوردند و به حفر زمین پرداخته تا به زیر خندق نقب دربردند و حسنعلی خان سرتیپ و قاسم خان سرتیپ و خانابا خان سرهنگ و ابو الفتح خان سرهنگ ماریچها به کنار خندق رسانیدند. و روز بیست و یکم محرم سردار احمد خان با قلبی مطمئن و خاطری شاد از لاش و جوین وارد لشکرگاه شد و از شاهزاده نواخت و نوازش یافت.

و از پس دوز دیگر آقا خان میرپنج که به سبب قلّت آذوقه از اسفزار احضار شده بود با فوج خوی و بزچلو و جماعتی سوار از راه برسید و در کار محاصره با لشکر هم دست گشت و در بیست و پنجم محرم از باستانی که قاسم خان سرتیپ برآورده بود چون خواستند به جانب شهر نقب بگشایند، از توپی که در خواجه عبد المصّر نصب بود، گلوله ها رها کردند تا هر دو پای يك تن توپچی را ببرد. و این معنی بر قاسم خان سخت آمد و بفرمود روز بیست و نهم محرم بقعه امامزاده [ای را] که برابر دروازه قندهار بود و مردم شهر لشکرگاه داشتند سربازان به قوت یورش فروگرفتند و سنگر بستند. و در این یورش 2 تن از مردم قرائی و ترشیزی

جراحی یافت و يك تن از فوج مخبران مقتول گشت.

دیگر باره افغانان انجمن شده به سنگر قاسم خان حمله افکندند و سرباز او پای ثبات استوار کرده، چند تن از ایشان را عرضه هلاک و دمار داشت و آن جماعت را از در گریز مراجعت داد. و روز دیگر فوج قزوینی برای برجی که مردم شهر از این سوی خندق کرده بودند تا کس به میان خندق نقب نبرد، حمله انداختند. افغانان از راهی که از برج به بیرون سو کرده بودند، بیرون تاختند و 3 تن سرباز را با زخم گلوله پست کرده؛ و از پی هم چند حمله بدادند و روی سربازان را از جنگ برتافتند و عبد العلی خان سرتیپ نیز در میان سنگر به زخم گلوله جراحی برداشت. و پنجشنبه دوم صفر جماعتی از افغانان به سنگر پاشا خان حمله بردند، افواج او از پیش روی ایشان درآمده جنگ بیوستند و گروهی را مقتول ساخته هزیمت دادند و يك تن اسیر گرفتند و شاهزاده فرمان کرد تا اسیر را سر برگرفتند.

و روز دیگر اسکندر خان سرهنگ حفر ماریچ را قریب به خندق شهر برد و حکم داد تا سربازان بنیان دشتبان کنند. مردم شهر چون این بدیدند نقبی به زیر دشتبان دربرده با بارود انباشته کردند و آتش درزدند و 7 تن سرباز را هلاک ساختند؛ و از جانب دیگر 15 تن افغانان با شمشیر کشیده به میان ایشان حمله دادند. سربازان تفنگها بگشادند و 2 تن از ایشان را مقتول ساختند و آن جماعت را هزیمت کردند و روز پنجم صفر کبوتری که نامه بر گردن داشت لشکریان با گلوله به زیر آوردند و نامه را بگشودند، به مردم شهر نگاشته بودند که استوار باشید که لشکریان ایران را قوت ثبات نمانده عنقریب پراکنده خواهد شد.

و روز دیگر هنگام زوال آفتاب 2000 تن مرد افغان ساخته طرد و نبرد از دروازه خوش بیرون شده، در کندهای فسیلها درآمدند و 500 تن از ایشان با شمشیر کشیده به سنگر پاشا خان سرتیپ حمله بردند و جنگی بزرگ پیوسته داشتند. مردم پاشا خان نیز نیک

بکوشیدند و بعد از کشتش و کوشش فراوان افغانان را فرار دادند و بسیار کس مقتول گشت.

و روز هفتم صفر مردم شهر اعداد کار کرده ناگاه به ماریچی که فوج ترشیزی حفر کرده بودند، درآمدند و جنگ در انداختند و 20 تن سرباز را مقتول و دستگیر ساختند. و چون روز به کران رفت و نیمی از شب بگذشت سرتیپ یاسین افغان از دروازه خوش فرار کرده به سنگر پاشا خان پناهنده گشت. و روز دیگر خانابا خان سرتیپ زیر کاسه برج مردم شهر نقبی در برده آتش بزد و 10 تن از افغانان را به معرض هلاک و دمار در آورد. و روز پنجشنبه نهم صفر مردم شهر به زیر سنگر فوج مراغه نقب زدند و فوج مراغه به زیر برج فیل خانه نیز نقب در می برد ناگاه سر نقبها به روی هم گشاده شد و مردم شهر پیشدستی کرده، نقب خویش را آتش درزند و بازپس شدند، لکن کس را زیان نکرد.

این هنگام سنگرها چنان با هم نزدیک بود که لشکر جانبین با هم سخن می کردند و خاک سنگر را به سنگر یکدیگر می افکندند.

و هم در این روز 3000 حمل شتر علوفه و آذوقه و سلب و ثروت از مشهد مقدس به لشکرگاه در آوردند و ساز و برگ لشکریان را تجدید دادند.

هم در این وقت مسیو بهلر مهندس که تقدیم بعضی خدمات همی کرد به منصب سرتیپی افتخار یافت و فرامرز خان یاور و میرزا باقر مهندس [منصب] سرهنگی یافتند.

رسیدن شاهزاده محمد یوسف افغان به درگاه شاهنشاه ایران و نجات یافتن او از قتل به شفاعت جناب صدراعظم

از این پیش مرقوم افتاد که سلطان مراد میرزای حسام السّلطنه، شاهزاده محمد یوسف افغان را روانه مشهد مقدّس داشت و فرمان کرد که او را به دربار شهریار تاجدار کوچ دهند و برحسب حکم او را دست به گردن بسته به حضرت دار الخلافه آوردند. و روزی چند بداشتند تا روز ششم شهر صفر که روز میلاد شاهنشاه عجم است برسید، جناب اشرف صدراعظم این روز مبارک را در اسعاف مراد و مرام وسیلت دانست و در شب عید شفاعت شاهزاده محمد یوسف را عریضه [ای] به ضراعت نگاشت و انفاذ حضور شاهنشاه داشت.

اگرچه مسئول صدراعظم در حضرت شاهنشاه عجم همیشه قرین اجابت و قبول است، لکن چون شاهزاده محمد یوسف در طریق طغیان و عصیان جرمی به کمال داشت و در قتل صید محمد خان و خواهران او و آمیختن با محارم و زنان او رعایت مرّوت و شریعت را نکرد و مادام که در هرات فرمانگزار بود، بر مکاتیب خویش خاتم تاجدار همی زد و سلطنت ایران را پاس حشمت نداشت، شاهنشاه را از قبول شفاعت صدراعظم اکراه بود. و از آن جانب صدراعظم چند عریضه از پی هم بنگاشت و نیران غضب شاهانه را لختی فرونشاند.

بالجمله روز دیگر که در بیلاق نیاوران بساط عید گسترده شد، و شاهنشاه قاجار بر اریکه سلطنت جای کرد و شاهزادگان و بزرگان و مقربان درگاه و سرکردگان سپاه در پیشگاه پادشاهی بر صف شدند فرمان رفت تا فراشان دژخیم، شاهزاده محمد یوسف را

درآوردند و در پای ماچان سیاست بازداشتند. پادشاه قهرمان او را مخاطب داشت و فرمود که:

سالها تو را در زمرة چاکران خویش بار دادیم و با خصب نعمت و دعت عیش بداشتیم و روزگاری به فرمانفرمای خراسان امر کردیم تا تو را به کارهای سودمند بگماشت و به حکومت بعضی از محال خراسان بازداشت. چه افتاد تو را که کفران نعمت کردی و بی رخصت کارداران حضرت به شهر هرات تاختن بردی و صید محمد خان ظهیر الدوله را از پای درآوردی و دست از پردگیان سرای او باز نگرفتی و رعایت حرمت و حشمت او نکردی؟

شاهزاده محمد یوسف به عرض رسانید که:

مرا در حق ظهیر الدوله جرمی و گناهی عارض نشود؛ زیرا که او خاین پادشاه و رانده درگاه بود. با خان خیوق در ساخت و به جانب قاینات لشکر تاخت. خدای او را به ناسپاسی و حقناشناسی این دولت گرفت و مرا بر او دست داد تا به حق از پایش درآوردم.

شاهنشاه فرمود:

نه تو نخست خواستار شدی تا گروهی از سپاه به سوی تو گسیل داریم و به مدد لشکر سلطانی شرّ دوست محمد خان را از خود بگردانی؟ چه شد که چون لشکر ما برسد و به پای مردی ایشان تهدید زید و عمر [و] کردی و تشدید امر نمودی، آن گاه طریق چاکری بگذاشتی و لوای مخالفت برافراشتی؟

شاهزاده محمد یوسف معروض داشت که:

به اغوای دوست محمد خان و تحریص بعضی از کارداران انگلیس بزرگان افغان هم داستان شدند و مرا در مخالفت ایران ناچار کردند.

قرار مخالفت او خشم شاهنشاه را جنبش داد و رخسار مبارکش دیگرگون گشت.

جناب اشرف صدراعظم که مستمع این مقالت و نگران این حالت بود شاهزاده محمد یوسف را در دهان گرج مرگ معاینه کرد و بی توانی زمین خدمت ببوسید و عفر جریمه او را خواستار آمد؛ و در انجاق آرزو، الحاح فراوان نمود

تا حلم گران سنگ پادشاه را بر غضب جهانسوز استیلا داد و شاهزاده محمد یوسف را از اقتحام بلا برهانید و او را از پیشکار حضور به سلامت باز آورد و همچنین در وجه او اجری و مرسوم مقرر گردید.

غلبه سپاه منصور به قوت محاصره و یورش به شهر هرات و فتح آن بلده به دست ایشان

اشاره

چون مناشیر شاهنشاه عجم و تدابیر جناب اشرف صدراعظم روز تا روز در لشکرگاه هرات گوشزد حسام السلطنه و سران سپاه شد، در امر محاصره و فتح قلعه سختکوش آمدند و لشکریان خطوط متوازیه پیش دادند و از سنگر به سنگری کنده همی کردند که یک ذرع عمق و 3 ذرع عرض همی داشت. و در کنار این خنادق به سوی شهر دیواری به ارتفاع ذراعی برکشیدند و جای جای به مسافت 100 ذرع برجی بنیان نمودند و بر دیوارها ثقبه ها بگشودند و پس دیوارها را از خاک انباشته کردند؛ و سواران چاردولی و مقدم و شاطرانلو و کردبچه را در این خطوط به قراولی بازداشتند. چنانکه هیچ کس را امکان دخول و نیروی خروج شهر نماند. چنانکه روزی 2 تن از مردم محال هرات حمل نمک و روغن برگرفتند تا از برای بیع و شری به شهر دربردند. هنگام عبور گرفتار لشکریان شدند. شاهزاده بفرمود تا جهان را از وجود هر 2 تن پرداخته کردند.

مع القصه سپاهیان از سنگرها به حفر ماریچ پرداختند و ماریچ ها را با 3 ذرع عرض حفر کردند، تا آنگاه که با قلعه شهر 60 گام مسافت بیش نماند، پس بنیان دشتبانی کردند و آن را با 300 گام اندازه نهادند و دیوار آن را پرداخته کردند. و از این دشتبان نیز ماریچ ببریدند تا به 8 گامی خندق برسیدند. و دیگر باره بنیان دشتبان نمودند.

و همچنان قبه مقبره امامزاده سلطان منصور را که زیارت

گاهی بود، فوج مخبران و قرائی و سرباز ترشیزی به قوت یورش از جماعت افغانان پرداخته کردند؛ و این قبه بر بعضی از بیوت شهر اشراف داشت. و دیگر فوج خوی به سوی برج خواجه عبد المصغر حفر ماریچ گرفت و فوج بزچلو در میان دروازه عراق در برج خاکستر به کار درآمد و ماریچها به کنار خندق برسید و کار بر افغانان صعب افتاد، چنانکه هر روز چند تن از شهر بیرون شده، پناهنده لشکرگاه می گشتند. و سردار سلطان احمد خان نیز روز شنبه یازدهم صفر از کابل به کنار هرات آمد و با خدمت حسام السملطنه پیوست. و شب چهارشنبه پانزدهم مردم شهر باز اندک جنبشی نمودند و به سنگر پاشا خان حمله افکنده لختی کوشش دادند و باز شهر شدند و از آن پس نیروی مقاتلت از بهر ایشان نماند.

و سرتیپ عیسی خان بدانست که بعد از این پیشانی سخت کردن پشت با بخت کردن است و چون لشکریان به قوت یورش به شهر درآیند يك تن را زنده نگذارند. صلاح و صواب در آن یافت که شهر را تسلیم دهد و از آن داهیه دهیا برهد، عریضه به حضرت شاهزاده انفاذ داشت که رخصت فرماید تا اسمعیل بیگ ملازم سام خان ایلخانی به شهر درآید و کلمات او را اصغا نموده معروض درگاه دارد.

آمدن سرتیپ عیسی خان از شهر هرات به خدمت حسام السملطنه

حسام السملطنه چون بسیار وقت تقض عهد و کسر میثاق و شد نفاق او را به میزان تجربت سنجیده بود، سخن او را وقعی نمی نهاد. چون چند کورت عیسی خان مطویات خاطر را عریضه کرد و به عزّ اجابت مقرون نیفتاد، میرزا عبد العظیم برادر حاجی ابو الخیر را که يك تن از اجلّه سادات هرات است از شهر بیرون فرستاد تا با خدمت شاهزاده پیوست و خاطر رمیده او را به وفای عهد عیسی خان رام کرد و اسمعیل بیگ را برداشته به شهر دربرد و مکشوف افتاد که این کورت سرتیپ عیسی خان را در اطاعت و انقیاد تسویف نخواهد رفت و مماطله نخواهد داد.

بعد از مراجعت اسمعیل بیگ برحسب حکم حسام السملطنه، سام خان ایلخانی به شهر هرات درآمد و عیسی خان را مطمئن خاطر ساخت و دستخط شاهنشاه را که

و زروی دیده و توتیای بصر بود و در تسلیم مملکت و تقدیم خدمت رقم داشت بدو سپرد. سرتیپ عیسی خان به قدم ضراعت در طریق اطاعت يك جهت گشت و روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر هنگام نماز دیگر عبد الله خان جمشیدی بیگلربیگی و فتح الله خان فیروزکوهی را برداشته به اتفاق ایلخانی راه لشکرگاه گرفت.

و چون این خبر به شاهزاده آوردند بفرمود تا جماعتی از بزرگان اردو و صناید لشکر او را پذیره کردند و با مکانتی تمام در آوردند و سرتیپ عیسی خان بعد از ورود به لشکرگاه لختی در خیمه ایلخانی آسوده گشت و قریب به غروب شمس به اتفاق او ادراك خدمت شاهزاده نمود و نوازش فراوان دید و مکاتیب امیر دوست محمد خان و پسر او را که برای ضبط هرات بدو فرستاده بود در پیشگاه آورد و دیگر باره در خیمه ایلخانی آمده بیارمید. و روز دیگر محمد خان و جان محمد خان و امان نیاز ترکمان و دیگر بزرگان و اشراف هرات به حضرت حسام السلطنه آمده جبین ضراعت بر زمین نهادند و ربه اطاعت افکندند.

این هنگام شاهزاده بفرمود تا حسنعلی خان سرتیپ با 2 فوج گروس به شهر هرات در رفته در چهارسوی شهر شهنه بگمارد و دروازه ها را جداگانه قراولی چند بگذارد و چند برج را نیز با سرباز گروس بسپارد. حسنعلی خان برحسب امر با افواج خود به شهر در آمده بدانچه مأمور بود معمول داشت.

آن گاه حسام السلطنه بفرمود که از جماعت شهری و مردم لشکرگاه هیچ کس را اجازت نیست که بی خط جواز از اردو به شهر در رود یا از شهر بیرون شود. و بفرمود سام خان ایلخانی، سرتیپ عیسی خان را برداشته به میان شهر شوند و در تسلیم شهر و نظم آن بلده کار به نظام کنند. و روز بیست و هفتم صفر محمد رضا خان سرتیپ را با فوج سرباز مأمور به ضبط ارك داشت تا به درون شدند و قلعه ارك را حافظ و حارث آمدند و این خبر در اطراف مملکت هرات سمر گشت و امر عمال شاهزاده در اسفزار و غوریان و لاش و جوین و دیگر قلاع و بقاع آن مملکت تشدید یافت.

درآمدن شاهزاده حسام السلطنه به شهر هرات

و روز سلخ صفر به حکم حسام السلطنه، الله وردی خان سرهنگ برای ضبط توپخانه

و قورخانه به میان شهر رفت. و از پس آنکه کار شهر به نظام شد و مردم آن بلده را برای مقدم شاهزاده در شاهراه انتظار جای داشتند، حسام السلطنه بفرمود تا سران سپاه و سرکردگان نظام و اعیان لشکرگاه ملازم رکاب شده روز جمعه غره ربيع الاول 2 ساعت از آن پیش که آفتاب طریق افول سپارد بر اسبی راهوار برنشست و افواج افشار و مراغه و فوج قزوین و خوی به نظام شدند و از پیش روی او به رده، رهسپار گشتند و 600 تن سوار از غلام پیشخدمتان و غلامان رکاب و شاهیسون و چاردولی از قفا بر صف شدند. و شاهزاده را بدین سکون و حشمت از دروازه قندهار به شهر درآوردند.

از آن سوی دروازه، سام خان ایلخانی و آقا خان میرپنج و سرتیپ عیسی خان و عبد الله خان جمشیدی و مجید خان داماد عیسی خان و دیگر بزرگان لشکری و شهری از اسب به زیر آمده و پیاده در رکاب او روان شدند و بدین عظمت به قلعه ارك درآمد و در چاربالش کامرانی بنشست و در پیشگاهش بزرگان هرات ایستاده شدند و مورد اشفاق و الطاف آمدند؛ و تمامت ایشان را از رحمت و رأفت ملك الملوك عجم و دولتخواهی و ملاطفت جناب اشرف صدراعظم امیدوار ساخت.

این هنگام سام خان ایلخانی و حسین خان یوزباشی اجازت یافته به جامع شهر شتافتند و بعد از آنکه جماعت شهری از نماز جمعه پرداختند، خطیبی طلیق اللسان بر فراز منبر صعود کرد و به نام نامی شاهنشاه ایران خطبه [ای] قرائت کرد و مردم هرات تهنیت گفتند و درود فرستادند و صغیر و کبیر را شربت جلاب دوستگانی دادند و بسیار کس را که لایق دانستند، از قبل شاه و شاهزاده خلعت کردند و به نزدیک شاهزاده مراجعت نمودند.

و چون دور و قصور ارك بیشتر عرضة انمحا و انهدام بود و رواقی به دست نمی شد که شاهزاده جای کند و بارعام دهد، روز دیگر حسام السلطنه در میان شهر به سرائی که نامیده به عمارت چهارباغ است درآمد و بر کرسی امارت جای گرفت و اهالی هرات را آگهی رفت تا به پیشگاه او درآمده جای جای بر صف شدند

و او را به حکومت و امارت خویش سلام دادند. در آن انجمن خطبه به نام شهریار تاجدار تقریر گشت و قصیده [ای] که میرزا فتح الله ذوقی بسطامی به فتح هرات تخلص کرده بود انشاء رفت.

حسام السلطنه از قبل کارداران دولت مردمان را به مقالات رأفت آمیز و کلمات بهجت انگیز و نوید مرمت بقاع و تکثیر عقار و ضیاع شاد و شادخاطر فرمود و شناختگان بلد را به تشریف خلاع گران بها مفتخر داشت.

انفاذ داشتن حسام السلطنه عریضه و دنایر سکو که دار الصّرب هرات را به درگاه شاهنشاه ایران

اشاره

چون روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر [1273 ه. ق/ 25 سپتامبر 1856 م] هرات گشوده شد و سرتیپ عیسی خان به لشکرگاه آمد، نخست شاهزاده حسام السلطنه به عذر جریمتی که در تأخیر فتح هرات رفته بود مخصوص پیشگاه پادشاه عریضه نگار کرد و جناب اشرف صدراعظم را نیز به شرحی جداگانه اختصاص داد تا عریضه او را در محلی خاص از نظر پادشاه قهرمان بگذرانند و خاطر مبارک را از آلاچی که در تأخیر فتح هرات رفته مصفا دارد و مکاتیب خویش را به صحبت حسن بیک صندوقدار خود انفاذ حضرت دار الخلافه داشت؛ و غره شهر ربیع الاول که وارد هرات شد، حکم داد تا از زر سرخ مبلغی لایق به نام شاهنشاه در دار الصّرب آن بلده که سبیکه و سکه زدند و بفرمود تا حسین خان یوزباشی حمل آن زر کرده، رهسپار درگاه شاهنشاه شد.

و سرتیپ عیسی خان نیز بدین شرح عریضه نگار کرد که مرا در قانون بندگی و طریق چاکری تقصیری نرفته، چنانکه شاهزاده محمد یوسف را وقتی از آن حضرت آلوده عصیان و طغیان دانستم مأخوذ داشته، دست به گردن بستم و گسیل درگاه شاهنشاه

داشتیم، اگر روزی چند پشت به انجمن حضور کرده و پای به دامن پیچیدم از بیم جان و خوف خویش و پیوند و گزند زن و فرزند بود. از این پیش گفته اند که از شاه و شیر ترسیدن عیبی و عواری نباشد. امروز که سام خان ایلخانی به شهر درآمد و مرا از قبل کارداران سلطانی مطمئن خاطر ساخت سر بر خط بندگی نهادم و شهر را به بندگان حضرت تسلیم دادم. عریضه خویش را با مبلغی زر که در دار الضرب هرات به نام شهریار نگار داشت به سردار مجید خان داماد خویش سپرد و او را به اتفاق حسین خان یوزباشی روانه نمود.

اما حسین بیک صندوقدار به سرعت صبا و سحاب شتاب گرفت و از هرات تا دار الخلافه را 8 روزه طی مسافت نمود و روز دوم ربیع الاول به بلده طهران رسید و مژده ورود عیسی خان را به لشکرگاه برسانید. کارداران دولت اگرچه این معنی را استوار داشتند؛ اما خبر ورود لشکر را به هرات انتظار می بردند.

روز دیگر امیر حسین خان برادر سام خان ایلخانی نیز درآمد و ضبط هرات را به دست لشکر سلطانی مژدگانی آورد. پس صنادید حضرت بدان شدند که در دوشنبه چهارم ربیع الاول شهریار تاجدار به فری و میمنت، در اریکه سلطنت جای کند و اجازت فرماید تا خاص و عام درآیند و به شکرانه فتح هرات سلام دهند.

چون حکیم علی الاطلاق در این جهان که قنطره آلام و دروازه اسقام و دیباچه فنا و سراچه زوال است چنان خواسته است که هر بهاری ملتمس دی است و هر نهاری را شبی از پی. هیچ گنجی را بی مار و هیچ رطب را بی خار نتوان یافت. هم در این روز لطیفه دودمان شرافت و خلیفه خاندان خلافت، سلطان معین الدین میرزا که ولیعهد دولت و چراغ ملک و ملت بود به تندباد اجل مختوم پزمریده گشت و طایر روحش به شاخ طوبی آشیان بست، خاطر شاهنشاه در سوگواری شاهزاده ملول گشت؛ و جشنی که از بهر فتح هرات در ضمیر بود به تأخیر رفت.

جناب اشرف صدراعظم معروض داشت که شاهنشاه را که شجر صد چنین ثمر

و سپهر صد چنین اختر است روا نیست که از این قضا خاطر مبارك را به ملالت حوالت کند و جشن این فتح را که حشمت دین و دولت و شکوه ملك و ملت است محو و منسی دارد و به خواستاری جنابش بسط این بساط و نشر این نشاط به پنجشنبه هفتم ربیع الاول استقرار یافت.

تشریف کردن ملك الملوك عجم جناب اشرف صدر اعظم را

و صبح پنجشنبه، از آن پیش که شاهنشاه عجم بارعام دهد، حاجی علی خان حاجب الدوله به حضرت صدراعظم آمد و این هنگام مجلس او که مناص اهل ایران است از صنایع مملکت قاص بود، پس بایستاد و معروض داشت که شاهنشاه ممالک ایران می فرماید که:

هیچگاه صدراعظم را از رأفت و ملاطفت فراموش نفرموده ایم چنانکه به تشریف امیر تومانی و نشان امیر نویائی اعظم و نشان تصویر همایون و عطای عصای مرصع و قلمدان مرصع و شمشیر مرصع و بذل علاقه مروارید جنابش را مخصوص داشتیم و نیز دستخط مبارك بدو فرستادیم که در امور جزئی و کلی مملکت و رتق و فتق دولت و عزل و نصب حکام و اخراج و ادخال نوکر نظام و غیرنظام ما را وکیل بلا عزل و امین بلا فصل باشد؛ لکن، فهمیده بذل معروف کردیم و دانسته او را شادخوار خواستیم چه هر گنجی را در بهای رنجی بزرگ دادیم و هر زحمتی را در ازای زحمتی عظیم نهادیم. اکنون که مؤذنه فتح هرات می رسد، هم وصول این منی را به اصابت رأی زرین و خرد دورین او دانسته ایم. لاجرم جامه [ای] که از سلاطین قاجار انار الله براهینهم به ما رسیده است به تشریف او فرستادیم. به پشتوانی عنایت ما پشت گرم باشد.

و آن جامه [ای] بود که در این روزگار کاتبی خوانند، زبرپوش آن از بافته کشمیر که به رضائی معروف است و آستر پوست سمور داشت و 40 علاقه از آن آویخته بود که هر يك با جواهر ثمین ترصیع داشت.

بالجمله صدراعظم تشریف پادشاه را پذیره کرد و تن خویش را بدان خلعت شریف بیاراست و این هنگام تقبیل سده سلطنت را دستوری بود. شاهزادگان و امرای درگاه و امنای پیشگاه و دبیران و سپاهیان جای جای برصف شدند و گروه گروه

رده بستند و از میدان پیش سرای سلطنت، توپچیان 110 توپ بگشادند. چه این عدد با نام مبارك امير المؤمنين عليه السلام که مفتاح مواهب و صباح غياهب و كعبه حاجات است برابر باشد.

آن گاه شاهنشاه عجم، صدراعظم را مخاطب داشت و به شیرین تر مقالاتی تقدیم خدمات حسام السلطنه و قوام الدوله و سام خان ایلخانی و دیگر سران و سرکردگان سپاه را شمردن گرفت و هیچ يك از آحاد لشکر را از خاطر زدوده نداشت. آن گاه فرمود این همه از اثر تعب و سهر شهب و رزانت رأی و حصانت تدبیر صدراعظم است که لشکر از دل و جان ترك جان و سر گوید و از هیچ کراهت و زحمتی نپرهیزد. صدراعظم به شکرانه زمین ببوسید و عرض کرد:

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم

آن گاه محمد حسن خان زنگنه نایب ایشیک آقاسی باشی، امیر حسین خان برادر سام خان ایلخانی و محمد حسین بیگ صندوقدار حسام السلطنه را که حامل فتحنامه بود، حاضر پیشگاه ساخت و زمین ببوسید و شرح ورود ایشان را به عرض رسانید. این وقت من بنده عریضه فتحنامه را مأخوذ داشته به بلیغ تر بیانی به عرض رسانیدم و مورد تحسین شاهانه شدم. آن گاه خطیب انجمن حضوراً خطبه تهنیت را قرائت کرد و میرزا محمد علی خان شمس الشعرا قصیده تحیت را معروض داشت. چون آن جشن مبارك به پای رفت شهریار بدال به عطای زر و مال پرداخت.

پاشا خان پیشخدمت خاصه و امین صره [- امین الملك بعد] که نخستین این مژده را از چاپار اصغا نموده، به عرض رسانید معادل 1000 تومان زر مسكوك عطا یافت، و چاپاران را نیز جداگانه به خلعت و عطیت کامروا ساخت و 3000 تومان زر خالص خاص از بهر علما و سادات و اقوام خویش بذل فرمود؛ و شاهزاده محمد ولی میرزا که از نظرات کواکب استخراج این فتح کرده بود، تشریف ملکی داد و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه [را] که در هیچ وقت در تقدیم خدمت از حضرت صدراعظم کناره نجسته بود به نشان تمثال شاهنشاه که با الماس

آبدار مرصع بود مفتخر داشت؛ و میرزا رضای منجم باشی را که 4 ماه قبل روز فتح هرات را معین داشته بود، معادل 200 تومان زر عطا رفت؛ و میرزا محمد حسین - دبیر الملک که در تحریر رسائل خراسان رنج برده بود به خلعت و نشان مرتبه اول سرتیپی کامیاب گشت؛ و میرزا محمد خان دبیر مهمام خارجه؛ و میرزا عباس خان منشی اول وزارت خارجه نیز خلعت یافتند. و این بنده نگارنده نیز از تشریف شاهانه بی بهره نبود.

و چون از این پیش شیخ عبد الحسین مجتهد طهرانی را که به آستان بوسی روضه مطهره ابا عبد الله الحسین علیه السلام روانه بود، شاهنشاه ایران 10000 تومان زر مسکوک بداد تا در آن اراضی مقدسه و روضات مبارکه خرج کند. در این وقت که مژده فتح هرات برسد 10000 تومان دیگر بر مبلغ نخستین بیفزود و به نزدیک شیخ عبد الحسین انفاذ داشت. و حاجی محمد خان پیشخدمت را قندیلی از زرناب که دو من بیش و کم به میزان می رفت با تاجی مرصع به جواهر آبدار سپرد تا به آستان ملایک پاسبان امیر المؤمنین علی علیه السلام حمل داده، موقوف بدارد. و او طریق اراضی مقدسه نجف پیش داشت.

در دار السلام بغداد، حشمت دولت ایران را بداشتند و او را پذیره دادند. و روز ورود [به] نجف، شیخ مرتضی که امروز قدوه مجتهدین شیعی مذهب است به اتفاق تمامت علمای نجف او را استقبال کردند. و بعد از ورود به شهر و درآمدن به بقعه مبارکه، شیخ مرتضی اشیاء موقوفه را به دست خویش در جایی که سزاوار دانست نصب داد.

بالجمله بعد از انجام آن جشن شاهانه، شاهنشاه عجم، صدراعظم را شبی در عمارت گلستان به ضیافت طلب داشت تا آن ضیافتگاه را به ورود و وفود مشحون دارد و با هرکه خواهد در آن بساط شاهوار حاضر شود. پس صدراعظم با جماعتی از اعیان شاهزادگان و صنادید رجال دولت به سرای ملوکانه درآمد و آن شب در آن مضيف 10000 چراغ افروخته بود. از این مقدار برگ و ساز اندازه دیگر اشیاء را

توان گرفت.

چون مجلس به پای رفت و کار خورش و خوردنی پرداخته بود، جامه [ای] که صدراعظم از آن پیش از جامه خانه شاهنشاه تشریف یافته بود، به خوانسالار شهریار شیر خان عین الملک که ترتیب مجلس ضیافت کرده بود تشریف کرد.

آویختن نشان تمثال امیر المؤمنین علیه السلام را شاهنشاه ایران از گردن و بذل کردن دنانیری که از هرات به پیشکش آوردند

از آن پس که حسین خان یوزباشی و سردار مجید خان افغان چنانکه بدان اشارت شد با حملی از زر مسکوک که در دار الصّرب هرات نقش یافت، از آن بلده طریق دار الخلافه گرفتند و 13 روز طیّ مسافت کرده، وارد طهران شدند. عریضه حسام السّلطنه و سرتیپ عیسی خان را با پیشکش ایشان در پیشگاه پادشاه عرضه دادند. و باز نمودند که بعد از فتح هرات و درآمدن لشکر در آن بلده و استقرار در برج و باره، مردم شهر از آن هول و هرب آسوده شدند و طریق سرور و طرب گرفتند، چه لشکر نظام ایران، قانون عدل و نصفت و دیباچه رفق و مدارا بودند. اینک اهل هرات از آن سرکشی و خویشتن داری پشیمان اند و شیعی و سنی در گلخن و گلشن برادرانه روز گذرانند.

مع القصه شهریار عادل باذل که هنگام بذل و جود لعل گرانها را با سنگ خارا به یک میزان سنجد، صره سیم و زر را با حجر و مدر به یک دست خواباند، در دل نهاد که این زر که از هرات حمل داده اند نیز بذل کند و این اندیشه مبارک را به روزی مبارک پیوند داد. همانا پادشاه فرشته فطرت که دست قضا و قدر خمیرمایه وجودش را به محبت

ص: 208

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام سرشته و قلم قدرت محبت آن حضرت را بر پیشانی احوالش نوشته از آن روز که یمین از شمال شناخته، جز نام علی (ع) نگفته و جز به یاد علی (ع) نخفته، چنانکه روز ولادت علی (ع) را در ایران زمین عیدی بزرگ نهاده و از تمامت اعیاد بزرگتر داشت.

همچنان در فتح هرات توسط بدان حضرت جست و بدان حضرت توکل بست. چون مژده این فتح برسید تمثال مبارک آن حضرت که از دیرباز در خزانه ایران ضبط بود و هر روز صبح بعد از ادای نماز به صاحب آن تمثال نیاز همی برد، بفرمود صورتگران چربدست بدان شباهت و شمایل صورتی رسم کردند و با جواهر ثمین مکمل و مرصع داشتند و لثالی منضود علاقه بستند تا آن نشان همایون را از گردن مبارک درآویزد.

صدر اعظم خواستار شد که در انجام این امر گسترده جشنی شاهوار واجب افتاده و خویشان میزبان این طوی و میهمانی خواهی بود و مسئول او مقرون اجابت افتاد.

پس به ساعتی که ستاره شناسان اختیار کردند در روز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الاول در سرای سلطانی مجلسی چند آراسته کرد و تمامت علمای ملت، ارکان دولت و شاهزادگان و الامقام و صاحبان مناصب نظام و غیرنظام را دعوت نمود و به انواع خورش و خوردنی صغیر و کبیر را متعم داشت. آن گاه مردمان را به پیشگاه حضور شاهنشاه بار داد. تمامت علما و سادات در ایوان خاص سلطنت جای گرفتند و گروه گروه مردمان در عرصه فسیح سرای سلطانی صف بستند. آن گاه صدر اعظم نشان مبارک را در طبقی مرصع نهاده خویشان حمل داد و در فرود ایوان پادشاهی بایستاد.

در این وقت شاهنشاه استقبال نشان مبارک را از فراز ایوان به زیر آمد و به دستگیری جناب اشرف صدر اعظم و شیخ رضای امام جماعت که در میان علما شیخوختی به کمال داشت، آن نشان مبارک را از پیکر مبارک درآویخت و دیگر باره

به فراز ایوان صعود کرده، بر فراز چاربالش پادشاهی برنشست. و توپچیان از بیرون سرای به شمار نام مبارک امیر المؤمنین علیه السلام 110 توپ بگشادند.

آن گاه شاهنشاه صدراعظم را مخاطب داشت و فرمود همانا چاکران ما هرکس تقدیم خدمتی کرد و در راه دولت زحمتی دید، از حضرت ما مستحق خلعتی گردد و نشان تمثال خویش را بدو عطا کنیم تا از پیکر خویش به افتخار درآویزد، من که امروز خود را از چاکران امیر المؤمنین به شمار گرفته ام و سر و جان را از بهر نثار قدم او خواهم، از مولای خود و پادشاه خود اگر مستدعی نشانی باشم بعید نباشد و در میان سلاطین بدین نشان مبارک افتخار خواهم جست و فردای محشر به شفاعت صاحب این نشان رستگار خواهم شد.

صدراعظم جبین ضراعت بر خاک نهاد و معروض داشت که این مردمان و چاکران ممکن است که در تقبیل سده سلطنت ریا و سمعه به کار برند، اما حمد خدای را که شاهنشاه اسلام را هیچ گونه آلاشی از ریا و سمعه عارض نتواند بود، امروز که اهالی ایران عقیدت و ارادت شاه را تا بدین جا دانستند، از این پس اطاعت سلطان و طاعت یزدان را برابر نهند و از نثار جان و سر در غزا و جهاد بخل نوزند.

چون این گفت و شنود به پای رفت شاهنشاه کارآگاه از فراز تخت به زیر آمد و نخستین علما و سادات را که در ایوان نشیمن داشتند، پیش طلبید و همچنان ایستاده يك يك را به دست خویش زر بداد و رخصت انصراف فرمود.

آن گاه از ایوان فرود شد و در میان سرا بر فراز کرسی نشیمن کرد، و از صدراعظم که طغرای نامه و بیت القصیده هنگامه بود بدایت کرد و از واپس ترین آحاد و افراد سرباز نهایت جست، با لطفی که نسیم صبح را درشت می شمرد و خلقی که بوستان خلد را بازار می شکست يك يك را پیش طلبیده به دست خویش زر بداد تا تمامت آن زر مسکوک که از هرات حمل داده بودند پرداخته کرد.

امنای دولت و علمای ملّت تحیت کنان و درودگویان طریق مراجعت گرفتند

و دوام دولت چنان پادشاه را به دعای سحرگاه از درگاه الله خواستار آمدند. و حاجی علی خان حاجب الدوله که نظم این جشن مبارك را تقدیم خدمت کرد، به يك اصله چوب دست که يك بدست از جانب فراز مرصع بود تشریف یافت.

نظم شهر هرات به دست شاهزاده حسام السلطنه و تخفیف منال دیوان از اهالی آن بلده

اشاره

اکنون به سخن هرات بازگردیم. بعد از فتح آن بلده، حسام السلطنه به نظم شهر پرداخت و حسنعلی خان سرتیپ گروسی را بفرمود تا زنان بدکاره را در محضر اهالی شرع حاضر سازد، هر يك به توبت و انابت گرانید، در اقامت آن شهرش بیم و خامتی نخواهد رفت و اگر نه از آن شهر به شدّ رحال استعجال کنند و یا منتظر عقاب و نکال باشند. 8 تن از این جماعت در خدمت علمای بلد حاضر شدند و از فاحشه تایب گشتند.

و دیگر حکم رفت تا هر مال و زر که اشرار و دزدان در آن گیرودار به سرقت برده بودند به فحوص تمام يك يك را مکشوف داشته مسترد ساختند.

و چون بلای غلا در مدت محاصره طغیان داشت و هنوز مردم مبتلا بودند از انباشته خود غلات و حبوبات به خبازان فرستاد و سام خان ایلخانی و میرزا کوچک کلانتر شهر را بگماشت تا نرخ خوردنیها را ارزان بستند. و چون مجرای آب را لشکریان از بیرون دروازه شکسته و بسته بودند و کار بر مردم شهر صعب می رفت، بفرمود تا مرمت کردند و خانه ها را سیراب نمودند.

و چنان افتاد که روز هفتم ربیع الاول میر عصمة الله خان پسر میر صدیق خان بردرانی که در بدو امر به لشکرگاه آمده، فرمان پذیر بود از بهر حاجتی از شهر بیرون شد و هنوز هزار گام دور نیفتاده بود که چند تن بر او تاخته و او را مقتول ساختند و جسدش را در خیابان باغ شاه بنهفتند و قاتل او شناخته نیامد.

بالجمله شاهزاده هم در این روز از شهر به لشکرگاه مراجعت کرد و برای خوشنودی خلق رقمی نگاشت و حمل دیوان را از تمامت اهل شهر برداشت و میرزا کوچک کلانتر، جمعه هشتم ربیع الاول آن رقم را به مسجد آن بلده برد و قاضی ملا عثمان بعد از ادای صلوة جمعه خطیبی را بر منبر صعود داد تا خطبه به نام شاهنشاه عجم قراءت کرد، آن گاه رقم شاهزاده را خواندن گرفت. صغیر و کبیر دوام دولت شهریار تاجدار را از درگاه خداوند داعی گشتند.

بالجمله چنان آن شهر را به نظام کرد و لشکر را کشیده به کام داشت که يك تن از فراولان در میان شهر بعضی از نفایس اشیاء مروارید غلطان بیافت و نتوانست پوشیده داشت، آورده به خلیفه محمد و عبد الله بيك یاور گروسی که شحنة چارسو بود سپرد تا خداوند آن را شناخته مسترد دارند؛ و هر بدعت که در وجوه عشاران و ضرابخانه از سوابق ایام نهاده بودند به تمییز میرزا محمد حسین مستوفی و میرزا کوچک کلانتر را برگرفتند.

و مؤذنان در مناره مساجد وقت ادای اذان و اقامه به کلمه «اشهد انّ علی ولیّ الله» ندا در دادند و قلعه ارک هرات [را] که قرین انمحا و انهدام بود شاهزاده بفرمود تا مرمت کردند.

گشته شدن عیسی خان

و چنان افتاد که جمعه ششم ربیع الثانی 2 ساعت از آن پیش که آفتاب مغرب شود، سرتیپ عیسی خان از شهر به آهنگ لشکرگاه و تقدیم خدمت شاهزاده بیرون می شتافت، چون خواست از توپخانه عبور کند شخصی بر او درآمده با پشتوش زخمی بزد و او لختی دویده از پای درآمد و يك دو تن از قفای او درآمده مقتولش ساختند.

از قتل او لختی شهر به هم برآمده ناچار لشکریان، نوکر بردرانی را که برای عرض دادن حاضر ساخته بودند مأخوذ داشتند و عبد الله خان بیگلریگی را در منزل هاشم بيك فراشباهی موقوف نمودند؛ و جانی خان برادر مجید خان را با پسر او در میان ارک به محمد رضا خان سرتیپ سپردند و حسنعلی خان سرتیپ بر حسب امر به میان چهارسوی شهر درآمده، بعضی مردم را که در جوش و جنبش

می دانست به زحمت چوب و تازیانه ادب کرد و جسد عیسی خان را فراشباشی از خاک برگرفته هم به خاک سپرد. و از میانه امان نیاز ترکمان طریق فرار گرفت و عباس خان از قفایش در تکتاز آمد. حسام السملطنه فرمان کرد که قاتل عیسی خان را مأخوذ دارند و او مجهول الحال بماند.

ناختن ترکمانان به قصد غارت حدود خراسان و مقابله لشکریان با ایشان

در آن ایام که لشکر ایران در کنار هرات بود، ترکمانان سرخس و قریاب که خاک و آب ایشان با شرارت و شرارت عجین گشته، از طریق چاکری بگشتند و از ترکتاز با مجتازان و قتل و نهب کاروانیان و امیر زوار و زحمت تجار دقیقه [ای] مهمل نگذاشتند. در عشر اول ربیع الاول [1273 ق/ 1856 م] محمد شیخ ترکمان با 3000 سوار سرخسی و قریابی و تجنی برنشسته عنان ریز از نشیب کاریز بگذشت؛ و بی ترس و خوف به کنار خواف آمد.

و این هنگام از قوافل نیشابوری و مشهدی و ترشیزی و قرائی قریب 3000 تن مردم و 5000 سر شتر در خواف مجتمع بودند، از بهر آنکه با هرات کوچ دهند، ناگاه محمد - شیخ با مردم خود بر آن جماعت بتاخت و ایشان را با اموال و ائقال مأخوذ داشت و بر زیادت مردم خواف را نیز اسیر گرفت و طریق مراجعت سپرده، در 2 فرسنگی کاریز اوتراق کرد.

از این جانب چنان می افتد که محمد ابراهیم خان قاجار و حسن خان سبزواری که طریق مشهد می سپردند با سوار شاهیسون به خواف عبور کرده، از آنجا به کاریز کوچ دادند و همچنان صفر علی خان سرتیپ و عبد العزیز خان هزاره با 400 تن و محمد حسین خان هزاره با 500 سوار از باخرز در رسید و حاجی حسنعلی خان خوافی با 300 تن شمخالچی و 200 تن سوار در کاریز بدیشان پیوست. و از میان

این مردم بابا خان هزاره که ساکن کاریز بود، در نهانی با ترکمانان موضعه داشت و در صورت با سپاهیان متفق بود. مع القصه این جمله به اتفاق بابا خان آهنگ ترکمانان کردند و محمد شیخ کوچ داده، در میان درختستانی که معروف به جنگل تومان است، دررفت. و میان سرکردگان در تاختن و اوتراق ساختن اختلاف کلمه بادید شد.

حسن خان سبزواری در حمله مسابقت جست و محمد ابراهیم خان با او بیوست و بابا خان هزاره از دنبال ایشان رهسپار آمد و صفر علی خان و محمد حسین خان و عبد العزیز خان با مردم خود جداگانه آهنگ جدال کردند و سواران شاهیسون اظهار جلادت نمودند؛ و ترکمانان از آن سوی میدان کارزار را به خون مردان و سناپک ستوران آهار دادند.

نخستین بابا خان و حسن خان سبزواری و محمد ابراهیم خان شکسته شده، طریق فرار پیش داشتند. صفر علی خان سر راه بر ایشان گرفت که لختی بیاید تا هم آهنگ رزم دهیم و دشمن را کیفر کنیم، سخن او را وقتی نهادند؛ و همچنان طریق گریز را سبک خیز شدند. از پس ایشان صفر علی خان لختی مبارزت کرد تا جماعتی از مردم او نابود شد، وی نیز ناچار راه فرار برگرفت.

در این وقت میر حسنعلی خان و میر محسن خان خوافی در میان تفنگچی خواف پیاده شده، به خویشان داری پرداختند و در زمان حسنعلی خان سبزواری با سوار شکسته برسید و ناپروا خویش را به میان پیادگان بر زد تا از میانه بدر شود. از این آسیب نظام پیادگان گسسته شد و جماعتی به زیر پای سواران کوفته شدند و میر حسنعلی خان جماعتی از پیادگان را به کناری آورده، از بهر خویش بنیان سنگری کرد و ترکمانان در اطراف او پره زدند و از چاشتگاه تا هنگام فروشدن آفتاب رزم دادند. 130 تن سوار ترکمان مقتول گشت، و این هنگام سرب و بارود برای پیادگان نماند، ناچار دست برهم نهادند.

میر حسنعلی خان و آن 100 تن پیاده اسیر ترکمان گشت و در این جنگ 20

تن ترکمان مقتول گشت و 100 تن هزاره و 500 تن خوافی اسیر شد. اما دو تن مردم بابا خان هزاره را که به اسیری برده بودند از بهر مواضعه که با او داشتند هم در آن روز رها کردند.

و از پس این واقعه به میرزا محمد حسین عضد الملک متولّی بقعه مبارکه رضویه علیه الصلوة والسلام خبر بردند که امان سعد سردار با انبوهی از ترکمانان به قصد غارت مشهد مقدس کمر استوار کرده و اینک با سواران جزّاره در می رسد. عضد الملک به اعداد کار پرداخت و 2 عراده توپ 9 پوند و یک عراده صف شکن که حاضر مشهد بود، در نهم ربیع الثانی با قورخانه بیرون فرستاد.

در این وقت محمد ابراهیم خان قاجار حاکم جوین با 10000 سوار از هرات برسید تا کار دره جز را به نظم کند؛ و بعضی از مردم را که طریق جنایت سپرده بودند مأخوذ دارد.

نخستین دفع ترکمان را واجب دانست و سواران خود را برداشته با توپخانه بیرون شد و طی مسافت نموده، در شادیشه اوتراق کرد. ترکمانان چون این بدانستند عنان برتافته به طرف خواف و تربت شتافتند و ده، پانزده تن اسیر به دست کرده مراجعت نمودند.

خلعت فرمودن و عطیت کردن شاهنشاه ایران عساکر منصوره و اهالی هرات را

اشاره

چون بعد از فتح هرات کار آن بلده به نظام شد و محسن از مجرم پدیدار گشت، بر ذمّت کارداران دولت واجب آمد که صناید درگاه و سرکردگان سپاه را که در راه دین و دولت از صولت پلنگ و نهیب نهنگ پرهیز بجستند عنایتی رود. لاجرم به صوابدید صدراعظم شاهنشاه دریانوال، حسین خان یوزباشی و امیر حسین خان برادر سام خان ایلخانی را با تضعیف مواجب و تکثیر و جبّه و عطای خلعت مأمور سفر هرات فرمود. و از بهر مأمورین و قاطنین آن مملکت بدین شرح نشان و خلعت تشریف داد:

نخستین حسام السّلمطنه را کمبری به جواهر شاداب مرصّع و دشنه [ای] با نیام زرّین مکّلل و قبای زربفت عنایت رفت و معادل 4000 تومان نقد بذل افتاد.

و دیگر میرزا محمّد قوام الدّوله وزیر خراسان تشریف یافت و سام خان ایلخانی که ملقب به شجاع الدّوله آمد، به خلاع گرانبها متظاهر و شاد خاطر گشت.

و دیگر مهدی قلی میرزا و میرزا محمّد حسین عضد الملک متولّی باشی و آقا جان خان میرپنجه و قاسم خان سرتیپ و پاشا خان سرتیپ و حسنعلی خان سرتیپ و محمّد رضا خان سرتیپ و عبد العلی خان سرتیپ توپخانه و خانبابا خان و ابو الفتح خان سرتیپ و اسکندر خان و یوسف خان سرهنگ و الله ویردی خان سرهنگ توپخانه و جعفر قلی بیگ سرهنگ توپخانه و علیقلی خان سرهنگ دامغانی و کریم خان سرهنگ ترشیزی و عباسقلی خان سرهنگ بزچلو و باقر آقای خوئی و محمّد آقای اتاماجور و فرج الله خان سرهنگ بکشلو و میر علی خان و رحمت الله خان را هر یک جداگانه نشان و خلعتی از حضرت شاهانه بذل افتاد و جماعتی را منصب و مواجب دو چندان گشت. 1350 قطعه نشان زر و سیم از بهر یاور و سلطان و سرباز مبدول گشت.

و همچنان سرکردگان سواره مانند صفر علی خان سرتیپ و پرویز خان و محمّد ابراهیم خان قاجار و محمّد صالح خان کردبچه و پاشا خان قزاق و حاجی فتحعلی خان یوزباشی و بهادر خان و محمّد رضا خان تیموری و عطاء الله خان و علی خان [مقدم و محمّد صادق خان یاور مقدم و احمد خان شاطرانلو و حسن خان سبزواری و حسن خان ده ایماق و کریم آقای قاجار و نظر خان مافی و صفر علی خان جلیلوند و محمّد حسین خان یوزباشی و علی خان بادللو و میرزا باقر مهندس و نصر الله خان و محمّد علی خان جامی بدادند؛ و] محمّد قلی خان هداوند و میرزا محمّد حسین آواره نگار، میرزا مهدی لشکرنویس به نشانهای گرانبها و خلاع سنگین ثمین کامروا گشتند. و حسن بیگ که مژده فتح آورده بود منصب سرهنگی و لقب خانی [و خلعت همایون] یافت.

آن گاه از کرم پادشاه کریم بهره اهالی هرات جریده شد و سرتیپ عیسی خان و عبد الله خان جمشیدی و فتح الله خان ایل بیگی فیروزکوهی و سردار احمد خان و جان محمّد خان و قاضی ابو الخیر و میر عبد العظیم و قاضی محمّد علی خان و قاضی عسکر و سید یحیی بیهقی و ملا یحیی و ملا محمّد فارسی زبان و ملا محمد

جعفر فارسی زبان و میرزا محمد رضای حکیم باشی و میرزا محمد حسین مستوفی و میرزا جان مستوفی و عباس خان سرتیپ حیدرقلی خان و قوللر آقاسی مراد و ملک محمد جان فراهی و امان - نیاز ترکمان و سردار مهر علی خان و مشهدی ابو الحسن تاجرباشی به خلاع زر تار و نشان مرصع به جواهر آبدار و کارد و خنجر و شمشیر مکّلل و مرصع مفتخر و مباحی آمدند؛ و معادل 60000 تومان زر مسکوک به انعام مساکین و صعاليك هرات و آحاد و افراد لشکر عطیت رفت.

و چون خبر فتح هرات و عطای پادشاه قآن صفات در اطراف ممالک ایران پراکنده شد، مردم خراسان و فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و دارالمرز و خوزستان در هر شهر و بلدی بساط عیش و سرور بگستردند و هر شب به شمار ستارگان آسمان چراغدانها بیفروختند و آلات لهو و لعب و ادوات شادی و طرب بساختند و شادیانه را عنبر سارا و مشک مطرا بسوختند.

مع القصة حسین خان یوزباشی شاهیسون که خود نیز در ازی تقدیم خدمت منصب سرتیپی و حمایل مخصوص یافت، از خزانه دولت و جامه خانه پادشاه آن حمل گران را برگرفت و با جماعتی لایق از دار الخلافه بیرون شد و کوچ بر کوچ به جانب هرات رهسپار شد. و از مشهد مقدّس فرج الله خان سرهنگ را با فوج بکشلو و لطف الله خان دویرن را با جماعتی از سواران و یک عراده توپ 9 پوند با خود برداشت.

و از آن سوی چون ترکمانان همواره در طرق و شوارع دیدبانان دارند، از سفر حسین خان و حمل خزانه آگاه شدند و بر سر راه آمدند و نخستین از اراضی جام و محال هزاره جماعتی اسیر گرفتند و بسیار مواشی از گاو و گوسفند براندند و در مأمنی پوشیده داشتند و به انتظار حسین خان به انتهاز فرصت نشستند.

مقاتله حسین خان سرتیپ با ترکمانان

از این سوی حسین خان تا محال محمودآباد براند و روز هفدهم جمادی الاولی از محمودآباد به جانب تربت شیخ جام آهنگ کرد. و چون نیم فرسنگی طی مسافت نمود، چند تن سوار ترکمان دیدار شد. حسین خان دانست که ایشان قراول

سپاه اند و خواست تا بداند عدت و حدت ایشان چند است، لختی بماند و رحمت الله خان سرهنگ فوج شقاقی و فرج الله خان سرهنگ فوج عجم و لطف الله خان سرکرده سوار شاهیسون دوبرن و محمد علی خان و نصر الله خان سرکرده سوار جامی و علیقلی خان غلام پیشخدمت را گفت تا مردم خود را ساخته جنگ کردند.

در این وقت ترکمانان با آن قلت عدد حمله آوردند و لشکریان بر ایشان تاخته 2 تن را دستگیر نمودند، یکی عرضه شمشیر و آن دیگر اسیر شد. پس از 2 ساعت دیگر 4 بیرق ترکمان آشکار گشت و مکشوف افتاد که 800 سوار از مردم سرخس و آخال و قریاب از بهر غارت خزانه هم داستان شده اند.

حسین خان چون این بدید بنه و آغروق را به محمودآباد واپس آورد و بگذاشت و سنگری از پیش روی خزانه کرده، قراول بازداشت و سواره و پیاده و توپخانه را برداشته از ققای ترکمانان 5 فرسنگ راه برید و گاه و بی گاه با ایشان رزم داد و معلوم داشت که 100 تن اسیر و 60000 گوسفند و 1000 شتر و 1000 گاو و حمار از محال جام به غارت برده اند.

در این وقت جنگ سخت شد و حرب به پای ایستاد و از طرفین حمله ور گشتند و ترکمانان را پای ثبات بلغزید و تمامت اسیران و اموال و مواشی را به جای گذاشتند و طریق هزیمت برداشتند. 70 نیزه سر و 100 تن اسیر از ترکمانان مأخوذ گشت و 150 سر اسب از آن جماعت دستگیر آمد. و از این سوی جز یک تن سوار شاهیسون کس به معرض هلاک درنیامد. حسین خان چون این جلادت از سرکرده و سواره بدید 300 تومان زر مسکوک به سرکردگان و لشکریان بذل کرد. و بعد از آن جنگ، خزانه و خلاع را حمل داده روانه هرات شد.

حسام السملطنه چون این بدانست استقبال خلاع پادشاهی را با تمامت قواد لشکری و بزرگان بلد تا یک فرسنگ طی مسافت کرد و هنگام مراجعت در باغ شاه که بیرون دروازه هرات است پیاده شد و جشنی بزرگ بگسترد و توپهای شادی بگشاد و خلاع پادشاهی را هرکس به نام و نشان در برکرده مباحی آمد و هنگام فرو

شدن آفتاب مراجعت به شهر و ارك نمودند.

و چون از كارداران دولت فرمان بود كه 2 فوج سرباز از جماعت فارسی زبان و يك فوج از افغانان هرات به نظام شود، حسام الله لطنه، میرزا محمد حسین مستوفی هرات را بفرمود تا اسامی نوكر قدیم هرات را از قبایل فارسی زبان و جماعت افشار و شاملو و جامی و شاهیسون و قایینی و دیگر طوایف را جریده کند و ادوات جنگ و تفنگ ایشان را بازدید نماید و جمله را انجمن کرده عرض دهد. پس برحسب امر، نوكر هراتی به نظام شد و تا بیست و پنجم جمادی الاخره حیدرقلی خان سرتیپ و عباس خان 800 تن فارسی زبان و 100 تن افغان را به نظام سربازان همه روزه در ارك جدید آموزگاری کردند؛ و هم بنوی از مردان تناور لشکر گرفتند. و شاهزاده بفرمود تا هرکه را از پیش عطیتی و مواجیبی بود مقرر دارند و از پس آن فرمان داد كه میرزا كوچك كلانتر، مزدور و دیوارگر به مزد گیرد و در خاكریز فصیل ارك خانه های فراوان بنیان کنند تا سرباز و توپچی جای تواند کرد.

و برحسب حکم اطراف ارك تا 100 ذرع مسافت چندانكه بیوت و دكاكین بود كلانتر ابتیاع نمود و برای حصانت قلعه و حریم ارك ویران ساخت و دروازه [ای] به طرف شمال گشوده، آن را باب النصره نامید و از سربازان فوج دوم نصرت قراولان بگماشتند و به جانب مشرق نیز دروازه [ای] بازداشتند و جماعتی را حافظ و حارس کردند. و از پس آنكه افواج هراتی ادوات حرب و ضرب و جامه نظام بگرفت، ملا اكرم مستوفی غلیجائی به تحویلداری نظام منصوب گشت و حکم رفت كه 3 ماه تا 3 ماه تسلیم مواجب ایشان را واجب داند. و حاجی عطاء الله خان به مهمانداری فرستادگان ولات کابل و قندهار و سفیران دیگر بلاد و امصار تعیین یافت.

در این وقت ایلچی از جانب امیر والی حاکم تاش غرقان برسید و اطاعت و انقیاد والی را به دولت ایران معروض داشت. و همچنان از اهالی میمنه و اویماقات

پشتکوه عرایض فرمان‌پذیری متوالی گشت. و حسام‌السلطنه فرستادگان اتالیغ بیک والی قندهار و گنجعلی خان [را] که در تاش‌غرقان حکومت داشت به عطیت و خلعت مفتخر ساخت و رخصت مراجعت داد. و میر معصوم خان ایشیک آقاسی خود را جبه [ای] که آستر از خزا دکن داشت برای حکومت خان والی میمنه سپرد و گسیل میمنه داشت.

و حکم داد تا حکومت خان 2000 خروار غله به هرات حمل دهد، تا نرخ غلات ارزان شود و مردمان از قحط و غلا برهند. و نیز بفرمود تا 500 شتردار غله از مرو به هرات حمل دادند. و همچنان حکم داد تا سوار شاهیسون دویرون تا تربت حیدریه به سرعت طی مسافت کرده، از آنجا علوفه و آذوقه به هرات حمل دهند. و از بهر آنکه مردم لشکرگاه را کمتر حاجت به غلات و حبوبات افتد و حدود خراسان نیز از ترکناز ترکمان ایمن شود، همی خواست تا بسیار کس از سپاهیان را از هرات بیرون فرستد.

لاجرم میرزا محمد قوام را سفر مشهد مقدس فرمود و قاسم خان سرتیپ را با فوج مخبران و افواج ثلاثه خراسان ملازم خدمت او داشت و قوام الدوله از هرات بیرون شده تا تربت حیدریه براند؛ و از آنجا به مشهد مقدس آمد.

و چنان افتاد که بیست و هفتم جمادی الاخره این خبر پراکنده شد که 2000 سوار ترکمان از اراضی دربند گذشته به محال مشهد مقدس تاخته اند. شکر الله خان و ابو الفتح خان و سرکرده های هزار جریبی و حسنعلی خان سرهنگ عجم و سرکرده های سواره خراسانی با 2 عراده توپ جنبش کرده، ایلغارکنان راه برگرفتند و 2 ساعت قبل از غروب آفتاب وارد غورغان شدند که 5 فرسنگ تا مشهد مسافت داشت و معلوم داشتند که ترکمانان، قبيله تیموری را به معرض غارت در آورده اند و اسیر و گوسفند فراوان برده اند. و محمد رضا خان و الله یار خان جمشیدی چون لشکری لایق حاضر نبوده، با 70 سوار از دنبال ایشان تاخته اند.

بالجمله سرکردگان آن شب را در غورغان اوتراق کردند تا توپخانه برسید

و صبحگاه با سرباز و توپ در حرکت آمده تا لنگرک برانندند. محمد رضا خان و الله یار خان که از پیش تاخته بودند به اتفاق بهادر خان و فرامرز خان و محمد خان و باقر خان در لنگرک جای داشتند، پس هر دو لشکر با یکدیگر پیوسته شدند.

در این وقت دیدبانان محمد رضا خان برسید [ند] و خبر آورد [ند] که ترکمانان در کنار رودخانه چهارگنبد فرود شده اند و برای عبور دادن اسیران و گوسفندان به ساختن پل مشغولند و با شما 2 فرسنگ بر زیادت مسافت ندارند. چون از خبر تعیین و هزل تاجد، جدائی بعید است و اینک وقت اسب تاختن و سرباختن بود، ابو الفتح خان هراسناک شد و خواست تا به فقهراقدم زند، سرکردگان او را نکوهش و سرزنش کردند و به اکراه خاطر نیم فرسنگ دیگرش با خود بیردند.

این هنگام ابو الفتح خان يك باره روی برتافت و گفت من با سخن شما نام دولت را پست نخواهم کرد اینک با من افزون از 250 تن سرباز نیست، با این عدد قلیل چرا با 2000 سوار ترکمان کارزار کنم و جماعتی را عرصه هلاک و دمار سازم. این بگفت و باز تاخت. حاجی شکر الله خان سرهنگ با سرباز عجم و هزار جریبی و سواره خراسانی به جانب ترکمانان به ترکتاز آمد.

و چون لختی راه بپیمود دیدبانان ترکمان ایشان را دیدار کردند و آن جماعت را آگهی دادند و مردم ترکمانان از رسیدن لشکر بیمناک شده به هم برآمدند و با آن اسیر و گوسفند که از رود عبیره کرده داشتند، راه برگرفتند و 30 تن اسیر و 12000 گوسفند که این سوی آب بود بگذاشتند و بگذشتند. و لشکر را چون توپخانه و سربازی در خور نبود، دیگر در قفای ایشان تاختن روا ندیدند و از آنجا مراجعت کردند.

وقایع دیگر

و هم در این سال خانسوار خان هزاره که برحسب فرمان، حکومت مرو داشت، برادر خود را به نیابت حکومت در مرو گماشته با چند تن از بزرگان آن بلده به حضرت دار الخلافه آمد.

و هم در این سال جماعتی از ترکمانان سرخس تاختن کرده نیم شبی بر سر قلعهٔ آیده لك که از توابع کلات است برسیدند. چند تن سرباز که به حکم میرزا ابراهیم خان سرتیپ حافظ قلعه بودند با جماعتی از مردم قلعه به جنگ درآمدند، 4 کس از سرکردگان ترکمان مقتول گشت و يك تن اسیر شد، ناچار ترکمانان طریق فرار گرفتند و دیگر باره اعداد کار کرده روز پنجم شهر رجب 1000 تن پیاده و 150 تن سوار بر سر قلعهٔ زاوه آمدند و نردبانهای فراخ شکم با خود آوردند تا به دستیاری آن پای بر فراز قلعه نهند.

هم در این کورت 50 تن سرباز که نگاهبان قلعه بودند به اتفاق مردم قلعه رزمی صعب دادند و 300 تن از آن جماعت را مقتول و مجروح ساختند، ترکمانان را دیگر قوت درنگ نبود، مقتولین را بر نردبانها حمل داده طریق فرار سپردند و 7 تن از کشتگان را که مجال برداشتن نیافتند، صبحگاه مردم قلعه سر از تن باز کرده به مشهد مقدس فرستادند و این خبر باز دادند.

فرستادن ایمپراطور روس نشان و حمایل از برای ولیعهد دولت و امیر نظام و صدراعظم و نظام الملك و وزیر دول خارجه

اشاره

ایمپراطور ممالک روسیه خواست در تشیید اتحاد دولتین قاعدهٔ تازه استوار کند، پس 2 قطعهٔ نشان عقاب که سنت آندره نام دارد مرصع به الماس شاهوار که در دولت روس اجلّ نشانها است و خاص خاندان سلطنت است از برای رخشان ستارهٔ سپهر سلطنت و روشن چراغ دودمان خلافت ولیعهد دولت ایران سلطان معین الدین میرزا و آن دیگر از بهر شاهزادهٔ والاتبار نیروی بازوی شهریاری و گوهر

دیهیم تاجداری امیر محمد قاسم خان امیر نظام اختیار فرمود؛ و همچنان نشان دیگر که رسم عقاب سفید به دو پیکر داشت و مرصع به الماس شاهوار بود خاص از برای جناب اشرف صدراعظم انتخاب کرد؛ و دیگر نشان مرصع به الماس و مسمی به سنت آنا از مرتبه اول از بهر میرزا کاظم خان نظام الملك گزیده ساخت؛ و هم نشانی بدین نام و نشان از برای میرزا سعید خان وزیر دول خارجه تعیین داد. و میرزا عباس خان منشی اول سفارت خارجه و میرزا ملکم خان مترجم خاصه دولت را نیز نشانی مشخص کرد.

و این جمله را بدست رسولی لایق تبلیغ، گسیل مملکت ایران داشت. و فرستاده ایمپراطور طی مسافت کرده در حضرت دار الخلافه به دار سفارت روسیه درآمد و حمل خویش را برحسب حکم ایمپراطور به شارژدفر دولت روسیه که مقیم دار الخلافه بود سپرد. و او کارداران دولت ایران را آگهی فرستاد.

و از این سوی برحسب فرمان، محمد علی خان نایب ایشیک آقاسی باشی با 2 تن غلام رکابی و 10 تن فراش به سفارت خانه روسیه رفته شارژدفر را در بیلاق نیاوران به کشیکخانه آورد و لختی آسایش کرده، رخصت تقبیل سده سلطانی یافت و حاضر پیشگاه شاهنشاه گشت و نشانها را بر طبقی زرین نهاده پیش داشت.

و شاهنشاه ایران يك يك را نگرسته از اظهار مهر و حفاوت ایمپراطور ممالک روسیه فراوان سخن کرد. آن گاه شارژدفر را رخصت انصراف داد و فرمان کرد که نشانها را خویشتن به خداوندانشان تسلیم دارد. پس شارژدفر به اتفاق وزیر دول خارجه و ایشیک آقاسی باشی به حضرت ولیعهد دولت ایران آمد و نشان او را به دست خویش از پیکر مبارکش درآویخت و حمایل آسمان گون بریست و از آنجا به درگاه شاهزاده امیر نظام درآمد؛ و هم به دست خود آن نشان و حمایل را معلق بداشت، آن گاه به خدمت صدراعظم شتافت و نشانها را در حضرت او تسلیم کرد تا نشان و حمایل خود را درآویخت؛ و دیگر نشانها را به خداوندان نشان سپرد تا هریک از پیکر خویشتن

درآویختند.

و هم در این میان فرمان شد که حاجی علی خان حاجب الدوله در ارسال تشریفات سفرای دول خارجه بینا باشد و هر سفیری که از راه برسد تشریفات او را موافق عهدنامه برساند.

لقب امیر دیوان

و هم در این سال میرزا زمان مستوفی دیوانخانه خواهرزاده جناب اشرف صدراعظم ملقب به امیر دیوان آمد و به تشریف این منصب سرفراز شد و در سرپرده عدالتخانه در بیلاق شمیران بزرگان را انجمن کرد و شیلان بکشید.

لقب لسان الملك

و هم در این سال این بنده نگارنده را که با بضاعت قلیل همه روزه مورد مواهب جمیل و عطیت جزیلیم به لقب لسان الملك مفتخر ساخت؛ و از مصدر خلافت منشور شد که:

چون در تنقیح محاسبات ممالک محروسه و تألیف کتاب ناسخ التواریخ تقدیم خدمتی بزرگ کرد و کتاب براهین العجم را تصنیف کرد، بدانسان که قواعد شعر را که 600 سال زدوده خاطرها بود؛ و در این مدت شعرای عجم را شعر غلط فراوان بر زبان می رفت، به قوت قدسیه و نیروی استقراء استخراج نمود و این کار را بر طریق استقامت بداشت؛ و همچنان 100000 شعر که سند پارسی زبانان است در دولت قاجار به نظم کرد و تاریخ دولت قاجار را نیز نگار داد او را ملقب به لسان الملك فرمودیم و از جامه خانه شاهانه خلعت کردیم.

بالجمله این بنده با اینکه يك كرور بیت نظم و نثر در این دولت نهاده ام، شکر این چند کلمه منشور را نتوانم گذاشت؛ زیرا که در میزان خاطر من بنده این چند کلمه از آن جمله به وزن ثقیل تر باشد.

لقب امین صره

و هم در این سال پاشا خان پیشخدمت خاصه ملقب به امین صره گشت و فرمان شد که اجرای مواجب سپاهیان را با آگهی او تسلیم دارند.

گرفتن شدن محمد شاه خان بلوچ

در این سال در اراضی بلوچستان محمد شاه خان سبی به نیروی رصانت قلعه سب سر به طغیان برداشت و سر از خدمت برتافت. همانا آن قلعه را 26 خشت عرض دیوار بود و 32 ذرع ارتفاع داشت و از این مقدار 20 ذرع از

پس فصیل در خاکریز پنهان بود. و محمد شاه خان با پسرش نادر شاه خان به چنین قلعه [ای] استظهار جسته بی فرمانی کردند.

و چون این خبر را به غلامحسین خان سپهدار که این وقت حکومت مملکت کرمان داشت بردند، امامعلی خان سرتیپ فوج کرمانی را با سپاه کرمان و خلیج و جماعتی دیگر از لشکر مأمور سفر بلوچستان نمود و چون راه نزدیک کردند محمد شاه خان در قلعه سب متحصن گشت و لشکریان درآمده 9 شبانه روز او را حصار دادند و شب و روز بگشادن توپ و تفنگ از پای نشستند. روز سه شنبه بیست و سیم شوال لختی از دیوار قلعه را با توپ باره کوب فرود آوردند؛ و روز دیگر هنگام زوال آفتاب لشکریان دل از جان برگرفته یورش دادند و قلعه را فروگرفتند و محمد شاه خان و نادر شاه خان را با مردمش دستگیر نموده، دست به گردن بریستند و طریق مراجعت پیش داشتند. لاجرم سپهدار از جانب کارداران دولت هریک از لشکریان را نواخت و نوازشی جداگانه نمود.

وقایع دیگر

در این سال محمد خان پسر محمد حسن خان سردار ایروانی بعد از وفات پدر منصب میرپنجگی یافت و پسر دیگر او یوسف خان به درجه سرتیپی ارتقا نمود و به حکومت یزد سرفراز شد و تمامت اهل و عشیرت او و دیگر فرزندان او هریک از کارداران دولت به مواجبی و عطیتی خرسند شدند.

و هم در این سال آقا محمود مجتهد بروجرد به دار الخلافه آمد و رخصت بازیافته به دیدار پادشاه شتافت. و چون شاهنشاه ایران در تکریم علمای دین جدی به سزا می فرماید، او را بازدید فرمود و هنگام مراجعت به بروجرد او را و عم او را و برادر و پسر او را به تشریف جداگانه شادکام ساخت؛ و مبلغی زر به عطا فرستاد. و همچنین به خواستاری او جماعت طلاب علوم دینی بروجرد را هریک به عطیتی مستمر وظیفه کرد تا در تحصیل علوم و رواج دین آسوده خاطر زیستن کنند.

و هم در این سال در اراضی سه ده [- سده] که از محال اصفهان است صاعقه [ای] از آسمان

فرو شد و چون قریب به ارض آمد 3 بخش شد و به زمین در رفت، جماعتی که از دور نگران بودند پیش شده به فحص اجرام آن برآمدند و زمین را کاویدن گرفتند از دو پاره آن نشانی نیافتند و یک پاره آن را چون 2 ذرع کاوش کردند دستگیر کرده برآوردند و بسنجیدند چهار من به وزن تبریز به میزان برآمد و انفاذ دار الخلافه نمودند.

مراجعت وزیر مختار فرانسه به پاریس

و هم در این سال موسیو موره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه روز هفتم صفر به حضرت شاهنشاه ایران حاضر شده مراجعت به دار الملک پاریس را اجازت یافت و از آنجا به خدمت جناب اشرف صدراعظم شتافت، و همچنان نظام الملک و وزیر دول خارجه را دیدار کرده وداع گفت و طریق آذربایجان داشت و روز پانزدهم صفر وارد تبریز گشت.

شاهزاده نصره الدوله که حکومت آذربایجان داشت، بفرمود تا سرتیپان و سرهنگان و صاحبان مناصب نظام او را استقبال کردند. میرزا صادق قایم مقام اسبی با زین زرّین و لجام زر و شمشیری که به ذهب خالص زینت کرده بودند با بعضی از اشیاء نفیسه به نزدیک او هدیه فرستاد؛ و مقرر بود که بعد از مراجعت مسیو موره نایب اول سفارت مسیو قونپو شارژدفر در دار الخلافه اقامت کند.

و این هنگام از بهر گسیل داشتن اهل و عیال خود به جانب فرانسه قبل از مسیو موره سفر آذربایجان کرده بود و در آن اراضی دخترش مریض افتاد، دست نیافت که قبل از حرکت مسیو موره حاضر دار الخلافه شود، لاجرم بعد از سفر او روز هفدهم ربیع الاول وارد دار الخلافه شد و برحسب فرمان محمّد قلی خان یوزباشی و 30 تن غلام رکابی و میرزا عبد الوهاب نایب دوم وزارت خارجه و میرزا عباس خان منشی اول وزارت و چند تن دیگر از شناختگان دار سفارت با 2 رأس اسب جنیبت خاصه او را پذیره شدند و به مکانتی لایق درآوردند.

و روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاول محمّد حسن خان نایب ایشیک آقاسی

باشی با 10 تن یساوول و 10 تن فراش و 5 تن شاطر مأمور شد و اسبی از باره بند پادشاه با زین و لگام زر از بهر سواری او ببرد و او را برداشته به کشیکخانه آورد و جماعتی از بزرگان سفارتخانه او را دریافتند. آن گاه محمد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی از بهر او رخصت بار بگرفت تا به تقبیل سده سلطنت شتافت و مورد نواخت و نوازش شاهنشاه گشت؛ و از آنجا طریق خدمت صدراعظم گرفت، آن گاه نظام الملک و وزیر دول خارجه را نیز دیدار کرد.

ذکر مراجعت شارژدفر دولت انگلیس از دار الخلافه طهران به لندن

از این پیش به شرح رفت که وزیر مختار انگلیس به تخیلات نفسانی و تحریک شیاطین انس کرداری نابهنجار پیش داشت تا در پایان کار علم دولت انگلیس را فرو آورد و از مملکت ایران بیرون شد، لکن مستر استیونس قونسول دولت انگلیس به جای او در دار الخلافه اقامت داشت و کارداران دولت ایران از مکان او هرگز نمی کاستند.

در این وقت که اولیای دولت انگلیس از مملکت ایران ابواب مراودت و مودت را مسدود همی خواستند مستر استیونس از بزرگان ایران مبلغی به وام بر ذمت داشت و خواست دین خویش را گذاشته کوچ دهد؛ و هم با بزرگان دولت انگلیس را القا کند که اگر من پوشیده از ایران سفر نمی کردم مرا زحمت می کردند و اگر نه مأخوذ می داشتند.

لاجرم حیلتی اندیشید و نخستین از کارداران دولت خواستار شد که به مملکت فارس رقمی کنند تا بالیوز انگلیس را که در بوشهر اقامت دارد کس او را تعرضی نرساند تا بی آسیب راه انگلیس پیش دارد؛ و این رقم بستند.

آن گاه جماعتی از مردم ایران را که در ظلّ حمایت دولت انگلیس می دانست

نام و نشان ایشان را جریده کرد و به موسیو قونپو شارژدفر دولت فرانسه فرستاد و اعلام داد که این مردم در حمایت دولت انگلیس اند و بعد از سفر کردن من رعایت ایشان بر ذمت دولت فرانسه است و در آن جریده نام شاهزاده فرهاد میرزا نیز رقم بود.

شاهزاده چون اصغای این سخن کرد روز هفتم ربیع الثانی کلمه [ای] چند نگار کرده، خاتم برزد و به شارژدفر فرستاد که من پناهنده هیچ دولتی نیستم؛ بلکه يك تن از چاکران درگاه شاهنشاه ایرانم و اگر مرا حکم به گردن زدن رسد گردن نهاده ام و چاره نمی جویم و روی با دولت بیگانه نمی کنم. لاجرم شارژدفر نام او را از میان آن اسامی محو کرد و از این قصه وزیر مختار انگلیس را آگهی فرستاد. و همچنان میرزا هاشم خان که شرح حالش از این پیش رقم شد شارژدفر دولت فرانسه را پیام داد که مرا حاجت به حمایت دولت انگلیس نیست و خود به حضرت جناب اشرف صدراعظم آمده از کردار خویش توبت و انابت جست و عصیان او معفو گشت.

بالجمله مستر استیونس در سلخ شهر صفر جامه خویش را دیگرگون ساخت و به صورت چاپاران برآمده با چند تن مردم خود با اسب چاپار طریق فرار برگرفت و چاپارخانه ها اسبهای خود را بدل گرفته به شهر گیلان دررفت و خواست تا از آنجا کشتی در آب رانده طریق مقصد سپارد، از قضا کشتی بخار حاضر نبود و روزگاری در رشت رحل اقامت انداخت و همه کس او را بشناخت و زحمتی نفرمود؛ بلکه کردار زشت او را هیچ ملامت و شناعت نکردند تأثیر خدیعت او به سنگ آمد.

مع القصه کردار ناصواب فرستادگان انگلیس در دولتهای فرنگستان مکشوف و معروف افتاد و دانایان هر دولت بر ایشان خرده گرفتند و خطای ایشان را در نامه ها نگار دادند، چنانکه در دولت بلجیق [- بلژیک] شطری از کسر عهد دولت

انگلیس و حسم رشته موثیق آن دولت را در روزنامه خود رقم کرده در اطراف جهان پراکندند بدین شرح که مرقوم می شود.

شرح روزنامه دولت بلجیق و سبب رنجش مردم ایران از سفرای انگلیس که در ماه اکتبر در سنه 1856 عیسوی مطابق دوم صفر سنه 1273 هجری طبع کرده اند

متارکه پولاتیک میان سفارت انگلیس و دولت ایران همهمه بزرگ در ایران انداخته و مردم ایران به طبع هنگامه طلب باشند و روزگاری دراز است که از مصالح ناگوار دولت انگلیس خجل و شرمگین اند و اینک چنان اند که از خواب بیدار خواهند شد.

اگرچه قطع این مراودت را با انگلیس از موسیو موره دانسته اند؛ لکن بی آنکه حفظ حشمت خویش کنند، طریق مصالحت و مسالمت نخواهند سپرد. خاصه اهل ملت ایران که مجتهدین ایشان مداخلت سفرای دول خارجه را در امور مسلمانان حرام و نکوهیده دانند و اگر کارداران انگلیس در عقیدت خویش استوار شوند ناچار طریق کارزار خواهند گرفت، و این جنگ برای انگلیس مورث بدبختی و زیان کاری است؛ زیرا که نصرت انگلیس در این جنگ از شکستن زیان کارتر است، از بهر آنکه ایرانیان هر روز فرصت کنند کیفر این شکست را به فتح هندوستان جبر خواهند کرد.

و ما چنان دانسته ایم که چون لشکر انگلیس به بندر بوشهر نزدیک شود، علم روس در استرآباد افراشته خواهد بود و پیش از آنکه انگلیس آهنگ شیراز کند حدود هند به ترکتاز خواهد رفت.

کارداران انگلیس چنان ندانند که چون لشکری به جانب ایران کوچ دهند، ایرانیان در بیم خواهند شد و هر کار صعب که ایشان

طلب کنند گردن خواهند گذاشت؛ زیرا که کارداران ایران پشت و روی این کار را دیده اند و به مجالس بزرگ شوری غث و ثمین آن را سنجیده اند و مدت 6 سال زحمت تهدید سفرای انگلیس را بر خود حمل کرده اند و کین مردم انگلیس در دل ایرانیان بزرگ شده است و شاهنشاه ایران شرمگین و خشمگین آمده است، چنانکه چنین سلطنت را از حکومت دیهی فروتر شمارد و غیرت او حلم او را چندان سبک ساخته که تاج سلطنت را جز از بهر کین جستن نمی جوید و اگر واجب افتد يك نیمه مملکت خود را بی مضایقت به دول خارجه تفویض می کند و استمداد فرموده، شر انگلیس را از خود می گرداند. و هرکه این پادشاه را يك باره دیده باشد می داند که جوانی است غیور و فخردوست با رائی مستبد و عزمی مستولی، هزار بار زحمت میدان را از راحت ایوان بهتر می جوید، چنانکه بیرون شدن سفیر انگلیس را از دار الخلافه عیدی بزرگ شمرده و مردم ایران اقتفا به پادشاه کرده، هر روز غیرت و حمیت خود را افزوده می دارند.

اگرچه صدر اعظم ایران هواخواه انگلیس بود؛ لکن از سوء سلوک سفراء انگلیس چنان شد که اگر دیگر حمل زحمت ایشان می کرد، در وزارت او خللی بزرگ بادید می گشت، اگرچه بدان سر است که کار به مصالحت و مسالمت کند؛ اما تکالیف صعبه انگلیس را گردن نخواهد گذاشت؛ زیرا که در خاطر او جنگ از صلح ستوده تر است، از بهر آنکه در اغتشاش پولتیکیه استیلای خود را در مملکت استوارتر داند. و اینک رتق و فتق تمامت امور را با بینشی تمام به دست کرده و بر جزئی و کلی به دیده بصیرت نگریسته. مردی است بزرگ و عظیم خلیق و با این همه چون تصمیم عزم دهد، سدهای سدیدش عاجز عزیمت نشود و چون کارهای سخت و صعب پیش آید، هنر او در امضای امور نیکتر پدید شود؛ و با آن همه رنج و تعب که لازم این منصب است همیشه نیکوخوی و گشاده روی است. همانا در مشرق زمین او را بدلی نتوان جست. چه این گونه هنر از حد بشر آن سوی تر

است. لاشك، مهيب تر و دليرتر از خلق ايران او است. اگر پيوند و خويشاوندش هر روز حصار نمي دادند و گرفتار عقايد خويش به شخصه نمي بود، آگهي او از كار فرنگستان افزون مي گشت و عادت تمامت اهل آسيا را ديگرگون مي ساخت.

بالجمله اين گونه عيوب كه بر شمار شد كار او را نيكتر استوار كرد و در ممالك ايران استقلال يافت. مذكور شد كه پسرهاي امير دوست محمّد - خان با 5000 مرد لشكري بيرون تاخته اند و حدود سيستان را عرضه نهب و غارت ساخته اند، حاكم قاين و پسرهاي حاكم كرمان به دفع افغانان بيرون شده اند و هنوز خبر مقاتلت ايشان به ما نرسيده و همچنان مذكور مي شود كه لشكر ايران شهر هرات را حصار داده اند و بعضي گويند هرات مطيع فرمان شده است و معلوم مي شود كه اگر سپاه ايران جنبش نمي كرد، دوست محمّد خان هرات را مسخر مي داشت و ديگر اراضي خراسان را مداخلت مي انداخت.

ذکر پناه آوردن و ملتجی شدن امام مسقط به دولت ایران

از اين پيش هزيمت لشكر عرب در بندرعباس و فرار صيد ثويني از سپاه ايران به شرح رفت. از پس آن مبارزت و مناجزت، صيد سعيد خان امام مسقط دانست كه برتافتن از دولت ايران به ترك جان شتافتن است. لاجرم در خاطر نهاد كه عقيدت خويش را در طريق خدمت شاهنشاه استوار كند و در ميان دول خارجه بدین استظهار، بلند نام شود.

پس نخست عريضه [ای] از در ضراعت نگار داده با يك رشته مرواريد منضود و اسبهاي تازی و تفنگ زرنشان به صحبت حاجي عبد الله معتمد خود روانه درگاه شاهنشاه داشت و از بهر جناب اشرف صدر اعظم نيز جداگانه پيشكشي ساز داده، بعد از ورود حاجي عبد الله به دار الخلافه و تقبيل سده سلطنت و ادراك حضرت صدارت،

به الطاف پادشاهی مفتخر و مباحی آمد.

از آن طرف حاجی محمد علی وزیر خود را که در نزد او به صداقت لهجه ممتحن بود روانه بوشهر داشت و مکنون ضمیر را با حاجی عبد المحمّد ملك التجار دولت ایران برنگاشت و خواستار شد که کارداران دولت، حکومت بندر بوشهر را بدو تفویض دارند و او را مکانت حکام و عمال خویش گذارند و بر ذمت نهاد که در ازای این موهبت، منال دیوان بندرعباس را دو چندان و سه چندان تسلیم کند و بر زیادت از این، پیشکشی شایان درگاه به حضرت دار الخلافه فرستد.

حاجی عبد المحمّد صورت حال را نگار کرده روانه دربار شهریار داشت. جناب اشرف صدراعظم که به حکم تدبیر این تعبیه ساخته بود و مقاتلت با لشکر انگلیس نیز از پیش می نمود، پذیرفتن مسئول امام مسقط را به صلاح و صواب دانست و اجابت آن را از ملك الملوك عجم اجازت گرفت؛ لکن امضای این امر را به اجرای 17 شرط معلق داشت.

بعد از آگهی حاجی عبد المحمّد از مکنون ضمیر اولیای دولت، از آنجا که شرایط 17 گانه در میانه ثقلی انداخت، انجام این امر به دراز کشید و رسل و رسایل بسیار متردد گشت. در پایان کار، چون صید سعید خان در حمل شرایط تجشّمی داشت، نخستین در تقدیم سفر بندرعباس تأخیری افکند و فرزند و برادرزادگان خود صید ثوینی و پسرش صید سالم و صید محمّد و صید حمد بن السالم را با 2 مرکب بحری از مسقط بیرون فرستاد و ایشان روز هشتم شهر رجب در برابر بندرعباس لنگر در آب افکند و یک ماه و 7 روز از برای انجام امر و طیّ سخن اقامت جستند.

حاجی عبد المحمّد شرایط 17 گانه را که کارداران دولت پروانه کرده بودند بدیشان فرستاد و صید ثوینی در پذیرفتن 16 شرط هیچ اکراه خاطر نفرمود؛ اما در پذیرفتن شرط هفدهم که پابندانی و ضمانت کارداران فرانسه در امر امام مسقط بود تقاعد ورزید و از این روی امضای این امر به تعویق رفت و کار نابسامان کرده، صید ثوینی به جزیره قشم کوچ داد و چون در شریعت مودّت بازدید ایشان

واجب بود، حاجی عبدالمحمّد به جزیره قشم سفر کرد.

و هم در آنجا از انجام این امر سخن رفت. صید ثوینی گفت در پذیرفتن شرط هفدهم دولت ایران رازیانی باشد و نیز ما را نقصانی بود.

اما زیان دولت ایران آن است که همیشه مسقط و بندرعباس و دیگر اراضی سواحل بحر مقهور این دولت بود و از ممالک ایران به شمار آمده و امروز منت خدای را که دولت ایران را قوتی به کمال است چندانکه به ممالک بیگانه دست توانند یافت، چه واجب است که از دولت بیگانه ضامن طلب کنند و برهانی بر ضعف خویش اقامت فرمایند.

اما نقصان ما آن است که پذیرفتاری شرایط 16 گانه و حمل حکومت بندرعباس با ثقل این شرایط از بهر آن است که کارداران دولت خارجه ما را از اعمال دولت ایران شمار کنند و ما به پشتوانی دولت ایران مکانتی بدست کنیم، اگر دولت بیگانه ضمانت ما کند، ما را آن مکانت نماند.

چون سخن او با صدق و صواب قربتی داشت حاجی عبدالمحمّد اجابت را به قدم قبول تلقی نمود و دیگر باره صید ثوینی سفر بندرعباس کرد و شرایط 16 گانه را رقم زد و به اتفاق صید محمّد بن السالم خاتم برنهاد و صورت آن شرایط بدین شرح بود:

ذکر تفویض حکومت بندرعباس به صید سعید خان امام مسقط و قرارنامه او در امر حکومت

چون برحسب امر و اجازت اولیای دولت قاهره باهره خلد الله تعالی دوام شوکته و امره، حکومت بندرعباس و جزیره قشم و هرمز و ایسین و تازیان و شمیل و میناب و بیابان و بندر خمیر را که همگی ملک مختص دولت ایران است از قرار

شرط و قیود شانزده گانه مقررّه مفصله به کارگزاران جناب جلالت و نبالت پناه مجدت و نجدت و شوکت انتباه شهامت و ایالت و بسالت همراه صید سعید خان امام مسقط و عمان واگذار و مفوض کردیم که از قرار همین شروط و قیود مقررّه رفتار نموده و هیچ شرطی از شروط را مهمل و متروک نگذارد.

اولا: آنکه حاکم بندرعباس باید تابع این دولت باشد و مثل سایر حکام فارس در اطاعت فرمانفرمای فارس باشد و نوشته [ای] خدمت اولیای دولت بسپارد که من بعد از تبعه دولت علیّه ایرانم.

ثانیا: همه ساله مبلغ 16000 تومان از بابت مالیات و پیشکش و تعارف از او به دار الخلافه طهران یا دار العلم شیراز از قرار تفصیل در 4 قسط کارسازی نموده از کارگزاران دیوان اعلی سند خرج بگیرد و از این مبلغ 12000 تومان مالیات دیوان عالی خواهد بود و معادل 2000 تومان پیشکش جناب اشرف صدراعظم خواهد کرد و 1000 تومان فرمانفرمای فارس را به رسم پیشکش انفاذ خواهد داشت و 1000 تومان هدیه مهر علی خان شجاع الملک خواهد کرد.

ثالثا: خندقی که بنا گذارده در دور قلعه بندرعباس حفره می نمودند پر نمایند و بعد از این هم ابد خندق را حفر نکنند.

رابعا: مدت 20 سال حکومت آنجا با جناب امام مسقط و اولاد امجاد او باشد، بعد از انقضاء مدت 20 سال آنجا را معمور و آباد به دولت واگذار نماید و اگر در ثانی باز اولیای دولت خواستند، حکومت آنجا را با امام مسقط و اولاد او واگذار نمایند به اقتضای رأفت، فرمان و دستور العمل خواهند داد و الا اختیار خواهند داشت که خود تصرف کرده، حاکم دیگر بگمارند.

خامسا: بیرق دولتی با چند نفر مستحفظ بیرق و یک نفر تذکره چی همیشه در آنجا بوده، رعایت شرایط احترام بیرق دولت را منظور دارند که در هر ماه چاپار دولت به جهت آوردن روزنامه و سرکشی بیرق دولت و عملة بیرق به آنجا بیاید و در ایام اعیاد و روز مولد مسعود بندگان اقدس شهریاری روحنا فداه توپ شادی و

مبارکباد بلند آوا سازند و همچنین هر شب و صبح شلیک توپ وارد نمایند.

سادسا: حاکم بندرعباس و رعایا و قاطبه ساکنین آنجا که در دست حاکم بندرعباس خواهند بود؛ و در این چند سال خدمت به دولت کرده اند، به هیچ وجه در مقام ایذا و اذیت و بهانه جوئی به آنها برنیابند و کمال رعایت و سرپرستی از آنها به عمل بیاورند.

سابعا: حاکم بندرعباس، سوای بندرعباس و جاهائی که در عهد خاقان خلدآشیان فتحعلی شاه مبرور در دست داشته و حال نیز مرقوم است، زیاده از آن به جای دیگر دخل و تصرف نکنند.

ثامنا: هر وقت فرمانفرمای فارس یا حکمران لارستان بر سیل شکار و تفرج خواسته باشند به آنجا بروند، حاکم بندرعباس مثل سایر حکام شرایط خدمتگزاری و استقبال و لوازم احترام به عمل آورد.

تاسعا: اگر برای حکام فارس و کرمان به جهت مهمی لازم شود که قشون به صفحات گیج و مکران و بلوچستان بفرستند، مثل سایر حکام ولایات در لوازم خدمت و رسانیدن سیورسات و بلد و بدرقه و این طور چیزها اهمال نکرده و خودداری ننمایند.

عاشرا: اگر فرمانفرمای فارس قصوری در خدمتگزاری حاکم بندرعباس مشاهده نماید، به محض اخبار به جناب امام مسقط بدون عذر و اهمال فوراً او را عزل کرده، حاکم دیگر که امام مسقط مصلحت بداند و در اطاعت حاکم فارس باشد به جای او بگمارد.

حادی عشر: هرگاه از رعایای لارستان و سبعه و سایر مملکت فارس یا از رعایای مملکت کرمان به آنجا بیایند و به آن حدود فرار کنند، به محض اظهار و اعلام، ضابط آن محل ایشان را به موطن اصلی خود معاودت دهد.

ثانی عشر: این شروط و قرارداد با جناب امام مسقط صید سعید خان حی و حاضر و اولادی و امجاد او است، اگر متقلبی مالک عمان و مسقط شود، دولت ابد مدت را

با او شروطی و قراری نیست.

ثالث عشر: مادام که بندرعباس و جزیره تین مرقومتین و شمیل و میناب و سایر متعلقات آنها در دست کسان جناب امام مسقط است احدی از مأمورین دول خارجه را در آنجا راه ندهند و متعهد شوند حفظ و حراست آنها را که در دست او است بحرا و برا به انضمام هر مکان و محلی که استعداد توقف جهاز و بغله و کشتی جنگی داشته باشد و لنگرگاه بر آن صادق آید که از خاک اولیای دولت مفوض به او است صراحة متعهد بشود که جمیع حدود و سنور امکنه مزبوره را از مداخله دستبرد غربا و اجنبی اعم از راه دوستی و دشمنی باشد محفوظ بدارد، وقتا من الاوقات به هیچ وجه نگذارد يك کشتی و بغله و جهاز يك نفر محارب و دشمن با اسلحه یا بی اسلحه خواه عجم یا عرب یا از دول خارجه از حدود امکنه مذکوره به خیال عداوت یا دشمنی یا بهانه دیگر پا به خاک این دولت و به جاهائی که در دست بندرعباسی است بگذارد.

رابع عشر: امام مسقط حق ندارد که بندرعباس و ولایات مزبوره را اگرچه با شرایط مذکوره هم باشد به دیگری اعم از دول خارجه و غیره واگذار نماید؛ مگر باید به موجب قرارداد به دست خود آن باشد و يك نفر از کسان و منسوبان او در بندرعباس و آن ولایت از جانب او دخل و تصرف کند لا غیر و به شرایط مرقومه باید عمل نماید.

خامس عشر: از قراری که تجار و تبعه دولت علیه ایران به عرض رسانیدند سابقا شخص هندوئی مستأجر گمرکخانه مسقط عاملی از جانب خود مقیم عباسی نموده است و تنخواه مال التجارة تبعه دولت علیه ایران را که از بندرعباسی حمل هندوستان و جای دیگر می شد، عشور مسقط را در عباسی دریافت می کرد و حال اینکه در هیچ دولت و ولایتی چنین رسمی نیست که تنخواهی که دارد ولایتی نشود، مع ذلك عشور آن ولایت را از آن تنخواه اخذ و دریافت نمایند، چون این فقره بدعت و خلاف قاعده است؛ لهذا باید امام مسقط این فقره

را موقوف دارد تا رفع این بدعت بعد الیوم بالمره شده باشد و اجناس مال التجاره که از طرف بر و بحر وارد عباسی شود آن هم به نحوی که شیخ سیف در حال حیات خود عشور می گرفته بگیرند و زیاده از سابق مطالبه عشور نمایند.

سادس عشر: تنخواه تجار محجره(1) در جزیره قشم باید به بندرعباس آورده به توسط عالیجاه خیر الحاج حاجی عبدالمحمد ملك التجار بندر بوشهر به وکلای تجار که ساکن عباسی هستند تحویل داده قبض الواصل دریافت و ارسال دار الخلافه الباهره نماید.

حرره فی العشرین من شهر شعبان المعظم سال 1272 هجری مطابق سنه لوی نیل. [/ 1856 م]

حاکم بندرعباس نیز بدین گونه شرحی نگاشت:

ذکر شرحی که حاکم بندرعباس در تبعیت و چاکری خویش به دولت ایران سجل نموده

بنده درگاه آسمان جاه سلطانی سعید بن احمد خود را از تبعه و چاکران و بستگان دولت ایران صأنها الله تعالی عن الحدثان می دانم. حکومت عباسی و جزیرتین قشم و هرمز و شمیل و میناب و بیابان و ایسین و تازیان که واگذار به این بنده درگاه آسمان جاه سلطانی شده است، متعهد است که تنخواه قسط دیوانی بندرعباس و سایر را موافق تشخیص و رقم مرحمت شمیم قسط به قسط بدون تعطیل کارسازی نمایم و اسناد خرج به جهت خود صادر کنم؛ و در سرپرستی رعایا و آبادانی آنجا کمال اهتمام را به عمل آورم و امری که منافی رأی اولیای دولت قاهره باشد بر آن اقدام نورزم.

ص: 237

1- (1) . محجره: یعنی توقیف شده.

و اگر خدای نخواستہ سهوا ترک اولی و خلاف حکمی از بنده درگاه صادر شود، حکمش با اولیای دولت است، به آنچه بفرمایند مختارند.

حرّره فی بیستم شهر شعبان المعظم سال 1272 هجری مطابق لوی نیل خیریت تحویل. [/ 1856 م.]

مع القصه چون صید ثوینی و صید محمد این وثیقه را خاتم برزدند و روزی چند بگذشت، جمعۀ یازدهم شهر رمضان قلعه بندرعباس را تسلیم عمال امام مسقط دادند و صید ثوینی در زمان مسرعی سبک سیر گسیل مسقط داشت و صید سعید خان امام مسقط برنشسته بیست و پنجم شهر رمضان وارد بندرعباس شد و سجل شرایط 16 گانه را خاتم برنهاد و نگاشته حاکم بندرعباس را به خط قبول رقم زد و اموال تجار را که در جزیره قشم محجر بود به بندرعباس حمل داده، تسلیم حاجی عبدالمحمد نمود تا به خداوندان مال مسترد داشت و در قبول تمامت آن شرایط شاد خاطر بود، جز اینکه بر زبان داشت که آقا محمد شاه آن هنگام که حکومت بندرعباس را با پدرم صید سلطان تفویض داشت این 2 جزیره را خویشان به دست کرد و عرب بنی معین را از این اراضی دفع داد. اگر این 2 جزیره را به نام در وثیقه مسطور ساختید و جزایر بحریه رقم کردید نیکوتر بود.

حاجی عبدالمحمد گفت جزیره قشم 24 فرسنگ طول اراضی دارد و 360 قریه و قصبه در این اراضی آبادان است و 15 هزار خانوار رعیت به کار است. این کی تواند بود که کارداران ایران چشم از آن بپوشند و ندیده انگارند؟

بالجمله امام مسقط تمامت آن شرایط را بر ذمت نهاد و عریضه [ای] از در اطاعت و ضراعت نگار داده با 12000 تومان زر مسکوک از بهر پیشکش بر زیادت اشیاء دیگر به صحبت صید علی که از خویشاوندان او است و احمد شاه و حاجی عبد الله روانه دربار شهریار ایران نمود و خود روز پنجم شوال طریق مسقط گرفت و روز ورود مسقط را از بهر خود حشمت عیدی نهاد و اهالی عمان را از الطاف و اشفاق

شاهنشاه ایران ابلاغ داد و هرکه از بازرگانان و مضاربه کاران [را] که اقامت بندرعباس داشتند؛ و این هنگام به توقف مسقط موقوف داشته بود به جانب بندرعباس کوچ داد تا خانه های خود را عمارت کنند و مشغول تجارت باشند.

و از آن سوی فرستادگان او به اتفاق حاجی محمد علی، دهم شوال از طریق بوشهر راه شیراز پیش داشتند، بالجمله بعد از توقف بوشهر و طی مسافت، ششم ربیع الاول وارد شیراز شدند و در خانه مهر علی خان شجاع الملک فرود آمدند و شجاع الملک رسم ضیافت و مهمان نوازی به پای برد و همچنان شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله ایشان را حاضر ساخته نواخت و نوازش فرمود و هر یک را جداگانه خلعت کرد، و نیز ایشان از قبل امام مسقط در خدمت مؤید الدوله بعضی از اشیاء نفیسه پیش داشتند و عبد الباقی میرزا و ابو القاسم میرزا و شجاع الملک را جداگانه ارغمانی بدادند و از آنجا راه دار الخلافه برگرفتند.

بعد از رسیدن به طهران و تقبیل سده سلطنت عریضه و پیشکش امام مسقط را با 12000 تومان زر مسکوک از پیشگاه شاهنشاه بگذرانیدند و عقیدت او را در اطاعت و چاکری باز نمودند و تقدیم خدمت جناب اشرف صدراعظم را نیز بر ذمت نهادند.

شاهنشاه ایران به صلاح و صوابدید صدراعظم منشور حکومت و خلعت عطوفت و نشان مرصع به جواهر و مصور به تمثال شاهنشاه، او را تشریف کرد و حاجی عبد الله فرستاده امام مسقط حمل منشور و خلعت کرد و راه مسقط برگرفت.

اما از آن سوی در شهر جمادی الاخره صید سعید خان رخت به جهان دیگر برد و صید ثوینی بعد از پدر مجلس سوگواری بگسترده و حاکم بندرعباس و والی میناب که در بندرعباس اقامت داشت نیز در مسجد قلعه ولندیز سوگ او بداشتند و امام مسقط را فرزندان بود و ضیاع و عقار و خزانه او نیمی در مسقط و نیمی در زنگبار بود و اندوخته مسقط را صید ثوینی که فرزند ارشد و رکن اشد بود به تحت تصرف می داشت و اندوخته زنگبار را برادر کهنترش صید ماجد حراست می کرد، و میان برادران صفا و صفوتی لایق نبود.

از این روی صید محمد خان برادرزاده امام

مسقط سفر زنگبار کرد تا میان ایشان را از آرایش کدورت صافی دارد، و امام مسقط را پسری دیگر ترکی نام هست که او نیز جلادتی به سزا دارد.

بالجمله چون به عرض کارداران دولت رسید که صید سعید خان امام مسقط به درود جهان کرد و صید ثوینی به جای او حکومت مسقط یافت، فرمان رفت تا آن نشان و خلعت بدو برند و در ماتم پدر تعزیت و تسلیت گفتند و نظم بندرعباس و دیگر اراضی را که به حکومت امام مسقط مقرر بود با صید ثوینی مفوض داشتند و امر حکومت او را محکم و مبرم نمودند.

اما روزی چند برنیامد که برادر کهترش ترکی آهنگ مخالف بناخت و اراضی شناس را که در تحت فرمان عمال صید ثوینی بود مسخر ساخت و قصد تسخیر محال لوا نمود.

چون این خبر به صید ثوینی بردند لشکری بیاراست تا دفع برادر کند و ترکی نیز اعداد کار کرد. چون هر دو لشکر بیرون شدند مردم ثوینی با او گفتند اگر راستی خواهی از مبارزت ما سودی به دست نخواهی کرد؛ زیرا که ما تیغ بر ترکی نخواهیم کشید چه او فرزند امام مسقط است و در شریعت ما نبرد با فرزندان امام مسقط حرام باشد، لاجرم از پای بنشست و شناس به دست ترکی بماند.

ذکر مقاتله جعفر قلی خان ایلخانی با ترکمانان آخال

از این پیش شرح حکومت جعفر قلی خان ایلخانی در استرآباد و بزنجرد و نظم آن اراضی به دست او مرقوم افتاد. از پس آنکه بسیار کس از اسیران ایران را رها ساخت و بیشتر از قبایل ترکمانان را اسیر فرمان داشت، از قبایل تکه جماعتی که ساکن قزل رباط و آخال بودند، خاصه آنان که به تحت حکومت آقا محمد سردار می زیستند او را وقعی نگذاشتند و اسیر و غنیمتی که سال سابق از سملقان برده بودند مسترد نساختند.

ایلخانی دفع ایشان را بر ذمت نهاد و از استرآباد و کوکلان و یموت لشکری به ساز کرد و سوارة بسطام و فوج فندرسک را نیز تجهیز داد. آن گاه به اتفاق شاهزاده جهانسوز - میرزا سرتیپ فوج عرب و عجم از استرآباد خیمه بیرون زد و تا ارض گلی داغ عنان نکشید و لشکر شادلو نیز برسید. از آنجا يك روز بعد از عید نوروز آهنگ راه کرد و پیادگان را با احمال و ائقال به جای گذاشت و از ابطال رجال 3000 کس سوار گزیده ساخت و ایلغارکنان در يك شبانه روز 35 فرسنگ مسافت را درهم نوشته چاشتگاهی در مراتع قبیلۀ آق محمد سردار و قبایلی که در جوار او بودند درآمد. و ناگاه تیغ در آن جماعت نهاده از خون مردان جنگ زمین را لعل رنگ ساخت. آن گاه زنان و کودکان و اموال و ائقال ایشان را به نهب و غارت برگرفته ساز مراجعت کرد.

و چون هنگام بازگشت لشکر از زحمت ایلغار کوفته بودند و حمل غنایم و راندن گاو و گوسفند نیز صعب می نمود و اسیران که همه زنان و طفلان و پیادگان بودند با سرعت طی مسافت نمی توانستند لشکریان نیز از بطیء سیر ناگزیر بودند از این روی از بهر ترکمانان که در اراضی اتک خانه و نشیمن داشتند مجالی به دست شد و 3000 مرد نبرد آزموده بر اسبهای تیز تک برنشسته تاختن کردند و ناگاه از پیش روی ایلخانی رزم در انداختند.

ایلخانی حکم داد تا لشکر همه رده راست کرد و از چارسوی اسیران و غنایم پره بزد و رزم کنان قطع طریق نموده تا به دامن جبلی رسید و سیقناقی گرفت. آن گاه لشکر را هم گروه کرده و از فراز کوه مانند سیل بنیان کن سرایشب شد و در حمله نخستین ترکمانان را هزیمت داد و 2 فرسنگ از دنبال ایشان بتاخت و بسیار کس را به خاک انداخت. پس باز شد و آن شب را در همان سیقناق اوتراق کرد تا لشکر لختی بیاسودند و صبحگاه راه برداشته تا چندر برانندند و بانه و آغروق خویش پیوسته شدند و از آنجا به بزجرد کوچ داد و روزی

دیگر باره مکشوف افتاد که جماعت تکه آخال از عشق آباد و قزل رباط 10000 کس انجمن شده در چمن قرق لشکرگاه کرده اند تا به کیفر این زیان به قریه راز که در سرحد مملکت است ترکتاز برند. ایلخانی از پی چاره دیدبانی چند در طرق و شوارج بگماشت تا نظاره باشند و از حرکت و سکون دشمن خبر باز دهند و خود روزی چند در ارض مانه بماند و از آنجا به راز آمده برج و باره قلعه راز را به ساز کرد.

ترکمانان چون این بدانستند از آهنگ خویش باز نشستند، اما ایلخانی چون از این کار خاطر آسوده کرد، تصمیم عزم داد که مردم نخور را که در 2 فرسنگی اتک نشیمن دارند تنبیهی فرماید، چه ایشان در میان دو کوه سکون گرفته اند که جز از طریق شمال راه عبور بر ایشان بسته است و 1000 سوار نامدار با جماعتی از پیادگان جنگی در آنجا خانه کرده اند و همواره ترکمانان تکه را در غارات حدود ایران راهنما و دیدبانند.

این وقت چنان افتاد که میان اهل نخور اختلاف کلمه بادید شد، بعضی از اتفاق مردم اتک سر برتافتند و ایلخانی را به تصرف نخور دعوت کردند، جماعتی چون این بدانستند ترکمانان را برای دفع ایلخانی طلب نمودند. چون راه با اتک نزدیک بود نخست 200 تن تفنگچی ترکمانان به نخور آمده، در قلعه جای کرد و چند تن از داعیان ایلخانی را مأخوذ داشت.

و از این سوی ایلخانی بی خیر از ترکمانان با عددی قلیل بر سر نخور آمد و از رسیدن ترکمانان آگهی یافت. اگرچه حساب رزم ایشان را نگرفته بود، هم عار داشت که مراجعت نماید. پس با همان گروه اندک اعداد کار کرد و سنگری سخت برداخت و راه آمد و شدن از قلعه گیان مسدود داشت و یک شبانه روز بگشادن تفنگ کار جنگ کرد.

مردم نخور، چون خویش را محصور دیدند کس به اتک فرستاده استمداد کردند و زمانی دراز برنیامد که گروهی سواره و پیاده از اتک برسید و بی توانی پیادگان به قلعه دررفتند و سواران بر فراز قلل و جبل صعود دادند و ایلخانی را با گروه او در میان آن 2 کوه به حصار گرفتند، از فراز کوه چون باران بهار گلوله باریدند و از میان قلعه پیادگان هم دست شده، بیرون تاختند و حمله درانداختند. لشکریان از چنین گیرودار بیم ناکرده چون شیران جنگی به مبارزت درآمدند و با تیغ و تفنگ و نیزه رزم دادند و مرد و مرکب به خاک و خون سرشتند، یک شبانه روز دیگر کار به مقاتلت رفت، روز سیم لشکری انبوه از تکه برسید و راه آب بر لشکر ایلخانی بیست و نیران حرب را افروخته کرد.

با این همه ایلخانی دل دیگرگون نساخت و مردم خود را دو بهره کرد، نیمی را ملازم خدمت جهانسوز میرزا نمود و محمد خان چنگی و مرتضی قلی خان سرهنگ و محمد رحیم خان و محمد قلی خان و شیر محمد خان را حکم داد تا هر یک در سنگری جای کردند و خود نیم دیگر را با سبجانقلی خان برداشته راه بر سواران بگرفت و جنگ بیوست و چندان طریق مصابرت سپرد که ترکمانان هزیمت شدند و از دنبال ایشان 4 فرسنگ برفت و بسیار کس بکشت.

و از آن سوی جهانسوز میرزا بازار محاربت را با قلعگیان گرم داشت و لشکر پیاده ایشان را شکسته از سنگرها به میان قلعه فرار داد و سواران را هزیمت کرد و مسافتی بعید از قفای ایشان درنوشت و 500 سر اسب و اسیر بگرفت. در این وقت چون سرب و بارود سپاهیان اندک شد و فتح قلعه بی توپ باره کوب صعب می نمود، جعفر قلی خان ایلخانی سودی در اقامت ندانست و طریق مراجعت گرفته تا استرآباد کوچ بر کوچ طی مسافت کرد و صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه داشت و شمشیری که قبضه آن با الماس مرصع بود تشریف یافت. و از پس آن در اراضی ترکمانان بلند آوازه گشت، چنانکه 10000 خانوار

کوکلان در خیوق نشیمن داشتند با 1000 خانوار اسیر قزلباش احمال و ائقال خویش را حمل داده با زن و بچه طی طریق نموده در قاری قلعه ساکن شدند و پناه از دولت ایران جستند.

ایلخانی چون این بدانست محمد رحیم خان و یوزباشی قلی خان را به نزدیک ایشان فرستاد که آن جماعت را کوچ داده به کالپوش آورد و نشیمن فرماید تا مبادا از دشمنان زبانی ببینند. ایشان گفتند ما به اقبال ملك الملوك عجم و به پشتوانی دولت ایران حراست خویش را توانیم کرد و 500 تن اسیران ایران را آزاد کرده تسلیم محمد رحیم خان دادند و 140 تن از بزرگان ایشان به نزدیک ایلخانی آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند.

آن هنگام که میان دولت ایران و انگلیس کار به مقاتلت رفت، چنانکه مرقوم می افتد، 6000 تن سوار ترکمان و یموت نزد ایلخانی آمده و خواستار شدند که از کارداران دولت اجازت یافته به مبارزت لشکر انگلیس طریق بندر بوشهر سپرند. و ایلخانی صورت حال را عریضه کرده به حضرت دار الخلافه فرستاد.

شاهنشاه تاجدار فرمود که ما را در مبارزت با انگلیس لشکر دولتی کافی تواند بود، واجب نباشد که مردم ترکمان یا کماة ممالک ایران را که در جریده لشکر به شمار نشده طلب کنیم و به تعب افکنیم نیکو آن است که ترکمانان در مراتع خویش به آسایش و آرامش روز برند تا اگر حاجت افتد ایشان را حاضر کنیم.

جناب اشرف صدراعظم معروض داشت که هیچ يك از سلاطین ایران را این ترکمانان فرمان پذیر نبوده اند چندانکه نادر پادشاه افشار آن دست نیافت که بر گروهی از این جماعت غلبه کند و محمد حسن شاه قاجار را مأخوذ دارد. و امروز به نیروی بخت و فضل خداوند، ترکمان دشت و ترکمانان حدود ایران تقدیم ضراعت کنند و طریق اطاعت سپرند. اگر امروز پادشاه يك باره ایشان را از تقبیل حضرت دفع دهد موجب اندوه و ضجرت آید. بهتر آن است که شناختگان ایشان را رخصت قربت درگاه رود تا به الطاف شاهانه شادمانه باشند.

پس به صوابدید صدر اعظم فرمان رفت تا ایلخانی 2000 تن از ترکمانان را گزیده ساخته با بزرگان استرآباد راه دار الخلافه پیش داشت و روز یازدهم شهر رجب که به شهر طهران درمی آمد بر حسب فرمان محسن میرزای امیر آخور و جهانسوز میرزا و زین العابدین ملک الکتاب با جماعتی از غلامان رکابی او را پذیره شدند و بعد از ورود از خدمت جناب اشرف صدر اعظم و تقبیل آستان ملک الملوک عجم برخوردار شدند.

و چون میان دولت ایران و انگلیس خاتمت امر به مسالمت افتاد، چنانکه مذکور می شود، کارداران دولت، ترکمانان را به خلاع گرانبها و کرایم بذل و عطا نواخت و نوازش فرموده، رخصت مراجعت دادند. و پس از ایامی چند ایلخانی نیز اجازت یافته در عشر آخر ذیحجه طریق استرآباد برگرفت تا آن مملکت را به نظام کند و منال دیوانی را ارتقاع دهد.

صورت دستخط شهریار به جناب اشرف صدر اعظم

چون بهانه جوئی و درشت خوئی سفرای انگلیس کار بدانجا برد که مابین دولتین را بینونتی انداخت و اعداد مخاصمت و مقاتلت قریب افتاد، جناب اشرف صدر اعظم اگرچه در حل و عقد امور و بسط و قبض مداخل مملکتی قوتی به کمال داشت؛ لکن چون کارها بزرگ شد و عوارض عظیم شد و وقت آمد که از بذل 10 کروور تومان زر مسکوک پرهیز نباید کرد و به رزمگاه تاختن 100000 سواره و پیاده نباید اندیشید و به یک مسامحت و مماطلت سردارهای بزرگ را باید از پای در انداخت و به یک نیکو خدمتی سرباز را سردار ساخت، بالجمله عریضه [ای] به حضرت شهریار تاجدار انفاذ داشت و همانا کنایتی از مکنون خاطر برنگاشت. لاجرم ملک الملوک عجم در پاسخ صدر اعظم با کلک و بنان خویش

صفحه [ای] را نگار داد و بدو فرستاد بدین شرح که مسطور می شود.

جناب اشرف صدر اعظم، عریضه شما ملحوظ افتاد، هزار آفرین بر شما و بزرگی شما، از امشب که شب شنبه دوم ربیع الاول است شما را که صدر اعظم من هستید وکیل مطلق بلاعزل نمودم که در مملکت ایران هر چه بخواهید بگوئید و بکنید تا آنجا که اگر پسر من محل امر سلطنت باشد سیاست بشود و آن کس که تقدیم خدمت کند، مورد التفات گردد. و در هر حال قبول و اختیار با شما است چرا که شما را خیر خواه و غیرت کش دین و دولت دانسته ایم و ما نیز حاضریم و تا همه جا ایستاده ایم و از غیرت خود دست باز نمی داریم.

کنون کار پیش آمدت سخت باش بهر کار پیرامن بخت باش

همانا این دستخط از روی گزافه نیست، شما مختار کل می باشید و این دستخط را برای همه قرائت کنید تا همه کس باخبر باشد.

ذکر آغاز مقاتله و مجادله لشکر انگلیس در بندر بوشهر با سپاه ایران

اشاره

روز یازدهم ربیع الاول، جونس صاحب که از قبل کارداران دولت انگلیس به شرط بالیوزی در بندر بوشهر اقامت داشت خطی به میرزا حسنعلی خان دریاییگی فرستاد که مرا از این ملک بیرون شدن فرموده اند، اگر اجازت فرمائی بعضی از آلات و اثاث البیت که حمل و نقل آن صعب است نزدیک شما به ودیعت خواهم گذاشت. دریاییگی مسئول او را پذیرفتار گشت و مقرر داشت که اموال او را در جریده رقم کنند و خط و خاتم برنهند و به یکدیگر بسپارند.

و از جانب دیگر به مشایخ خلیج فارس [را] آگهی فرستاد که جنرال فارستراب کر که صاحب نشان آذربایط می باشد، مکنون خاطر فرمانفرمای هندوستان را مکشوف می دارد که برحسب حکم ملکه معظمه دولت انگلیس کورنر جنرال در مشورت خانه امارت هندوستان حکم فرمود که با دولت ایران رایات گیرودار افراخته

شود؛ و روز هیجدهم ربیع الاول جونس صاحب از بهر وداع به سرای میرزا حسنعلی خان آمده او را و مهدی خان سرهنگ و میرزا رضا و میرزا محمود خان را وداع گفت و اموال خود را در رواقی نهاده خاتم برزد و علم دولت انگلیس را فرود آورده از بوشهر بیرون شد.

روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاول جماعت انگلیس 3 فروند کشتی به کنار بندرعباس رانده و از آنجا به جانب جزیره قشم و بوشهر راه برگرفتند و سلخ ربیع الاول 7 فروند کشتی انگلیس در کنار بوشهر پدیدار شد و تا چهارم ربیع الثانی 30 فروند کشتی در کنار ابوشهر حاضر گشت. و نیز اهالی انگلیس در آوردن کشتی و اعداد کار مشغول بودند و فرستادگان ایشان در بصره و بغداد به ابتیاع گاو و گوسفند و شتر و غلات روز می گذاشتند چنانکه از بهر جنگ ساخته شدند. و ایشان را در زورقها، 2270 تن توپچی و سرباز لندن و 3400 تن سرباز هندی و 3750 تن چریک بود و 8 فروند کشتی دولتی و 37 فروند کشتی بادی و دودی به کری داشتند و 1150 سرباز و 450 سرباز با ایشان بود.

و در این وقت چنانکه مذکور شد کارداران ایران هرگز در خاطر نداشتند که با انگلیس نبرد آزمایند و از این روی لشکری نامبردار به حراست بوشهر نگماشتند. و از قضا محمد علی خان سرتیپ فوج قراجه داغی پسر فضلعلی خان امیر تومان که با قلیل سربازی در بوشهر بود مریض شده، پنجم ربیع الثانی از سرای فانی به جهان جاودانی شتافت و او را در بیرون بندر بوشهر باستانی با 4 عراده توپ بود. و بعد از فوت او سرباز او بی فرمانگزار بماندند. میرزا حسنعلی خان دریابییگی حکم داد تا توپ و سرباز او را به شهر درآوردند و جسد او را در مسجد بوشهر به خاک سپردند و چون لشکر دشمن در برابر بود مجلس سوگواری از بهر

او روا ندانستند و رستم خان برادرش را به میان آوردند و مهدی خان سرهنگ فوج نهاوندی که او را نیز فوجی ناتمام بود در شهر جای داشت و 6 سرباز او در قراولخانه های شهر و برخی در برج و باره قلعه سکون داشتند.

مع القصة دریاییگی و مهدی خان سرهنگ چون از جماعت انگلیس استشمام رایحه جنگ کردند صورت حال را نگار داد، نزد شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله فرستادند که اینک لشکر انگلیس ساخته جنگ است و ما را نه از کارداران دولت رخصت مبارزت رفته و نه لشکری درخور این جنگ حاضر شده.

مؤید الدوله را از نقض عهد دولت انگلیس شگفت آمد و ناچار به اعداد کار پرداخت.

محمد قلی خان ایلخانی قشقائی را با لطفعلی خان سرتیپ و چند عراده توپ مأمور سفر دشتی فرمود تا وقت حاجت از بهر بوشهر پشتوانی باشد؛ و روز هشتم ربیع الثانی مهر علی خان شجاع الملک از شیراز خیمه بیرون زد و آهنگ بوشهر را تصمیم عزم داد.

چه این وقت مکنون خاطر کارپردازان انگلیس در حسم طریق مراودت و تشیید مبانی معاندت مکشوف افتاد و فوج خاصه و فوج چهارم و یک نیمه فوج شیرازی و 100 تن غلام رکابی و 4 عراده توپ و یک عراده خمپاره ملازم خدمت شجاع الملک بود و در خاطر داشت که حسین خان و دیگر خوانین دشتی را که از طریق خدمت برگشته اند و در تسلیم منال دیوانی تقاعدی می ورزند کیفری به سزا کند و همچنان اگر کارداران انگلیس را کار مجادلت به جد است دفع دهد.

و نیز مؤید الدوله روز یازدهم ربیع الثانی خطی به دریاییگی فرستاد که با سران لشکر انگلیس ابلاغ کن که دولتهای بزرگ را هرگز بر قانون نبود که بی موجبی نقض عهد کنند از شرایط چندین عهدنامه چشم بیوشند و بعد از نقض عهد معافضة آهنگ جنگ کند، این روش ترکمانان است که ناگاه بستیزند و بی آنکه خبر کنند با دوست و دشمن درآویزند.

اگر همچنان این پند سودمند نیفتد اینک شجاع الملک در می رسد و از ققای او لشکرهای ایران روز تا روز بدان سوی کوچ خواهند داد.

اما از آن سوی مردم انگلیس فرصت از دست نگذاشتند و استاکر صاحب و دیگر ادمیرال سرهنگری که سردار سپاه بری و بحری انگلیس بودند خطی به دریایی فرستادند که خلاصه آن بدین شرح است:

همانا کشتیهای جنگی و توپهای دولت انگریز در کنار ابوشهر حاضر است و در قوت بازوی ما است که این شهر را چون خاکستر به باد دهیم و امروز تا فردا به گاه مهلت نهادیم از بهر زنان و اطفال و آنان که حمل سلاح جنگ نخواهند کرد، تا خود را به يك سوی کشند و به سلامت باشند و اگر مردم این شهر و دریایی از در ضراعت بیرون شوند و ما را اطاعت کنند، نیز به سلامت باشند و نشان اطاعت ایشان آن است که چون ما آهنگ قلعه کنیم، علم ایران را که در برابر چهار برج نصب کرده اند فرود آورند و چون منقاد شوند کردار ما با ایشان بدین گونه خواهد بود.

نخست: آنکه ما را با اموال هیچ کس کاری نیست؛ لکن توپخانه و قورخانه و آلات حربیه و خزاین هرچه خاصه دولت ایران است دریایی جریده کند و با ما بسپارد تا مأخوذ داریم.

دوم: آنکه لشکری که به فرمان کارداران ایران در این بلده اقامت دارند با بنه و آغروق و طبل و شیپور به اجازت ما از شهر بیرون خواهند شد و آلات حربیه را در بیرون شهر با ما خواهند سپرد و سرکردگان نیز شمشیر خود را به نشان انقیاد به نزدیک ما خواهند گذاشت، آن گاه رخصت یافته به راه خویش خواهند رفت و باید دانست که ما را با دولت ایران طریق معاندت و مبارزات است و با دیگر مردم خصومتی نیست و هرکه در تحت حکومت انگلیس است از جان و مال ایمنی دارد.

دریایی را که نه رخصت جنگ بود نه لشکر جنگی، تدبیر خویش را یاوه کرد و روز نهم ربیع الثانی مهدی خان سرهنگ را روانه قلعه بهمنی داشت و باقر خان تنگستانی را که از دالکی برای حفظ حدود به بهمنی تاخته بود، پیام کرد که چون در بوشهر لشکری در خور جنگ حاضر نیست صواب آن است که با توپ و تفنگ خویش به جانب ما کوچ دهی؛ و اول شب دهم ربیع الثانی باقر خان به اتفاق مهدی خان با 2 توپ و 400 تن

تفنگچی که ملازم خدمت داشت روانه بوشهر شد و در کنار آن بلده بر سر چاه آب فرود شد و مهدی خان به شهر بوشهر در رفت و پس از ساعتی کس به باقر خان فرستاد که دیگر باره باید به طرف بهمنی تاختن کنی و قلعه بهمنی را حافظ باشی و توپهای باقر خان را گرفته در فراز برج خلعت پوشان جای داد.

باقر خان برادرزاده خود را به نزدیک دریایی فرستاد که چون ما را به بوشهر راه نمی گذاشتی از چه طلب کردی و از کار بازداشتی چه امشب من توانستم در برابر دشمن 10 سنگر پرداخته کنم. دریایی گفت صلاح وقت چنین افتاد، هم اکنون بی توانی مراجعت باید کرد. باقر خان ناچار راه بهمنی پیش داشت و هنگام سپیده دم وارد بهمنی شد.

مقابله باقر خان تنگستانی با سپاه انگلیس

اما از آن سوی لشکر انگلیس روز دوشنبه نهم ربیع الثانی در حلیله 2 فرسخی بندر بوشهر از مراکب بحریه پیاده شدند و 30 عراده توپ 4 پوند و 5 پوند و 6 پوند و 9 پوند به کنار آوردند و 8 فوج سرباز هندی و سندی و بلوچ و عرب و انگریز از بحر بیرون شد و در اول حمله 100 تن تفنگچی که در حلیله بودند بشکستند و به باران گلوله توپ ایشان را هزیمت کردند و روز سه شنبه را نیز در آنجا اوتراق نموده، روز چهارشنبه با 6 فوج سرباز و 1000 سوار و 30 عراده توپ به جانب قلعه بهمنی که يك فرسخی بوشهر است رهسپار شدند و وقت سر بر زدن آفتاب به کنار قلعه آمدند.

و این همان روز بود که هنگام سپیده دم باقر خان از بوشهر برسید و هنوز از رنج راه نیاسوده بود که جنگ پیوسته گشت و باقر خان و احمد خان پسرش و شیخ حسین چاه - کوتاهی با 400 تفنگچی به قلت عدد و کثرت عدد نگران نشدند و چون شیران جنگی آهنگ رزم کردند. از دو رویه گلوله توپ و تفنگ باریدن گرفت و کشتیهای بزرگ انگلیس نیز از دریا عبور کرده، در برابر قلعه بهمنی ایستاده شد و توپهای 66 پوند به سوی قلعه گشاده گشت.

بالجمله از بحر و بر جنگ در انداختند. باقر خان و مردم او استوار بایستادند

و از هنگام سر برزدن آفتاب تا نیمه روز نیران حرب مشتعل بود و زمین جنگ چنان تنگ افتاد که ایرانیان با شمشیر به روی انگریزان درآمدند و جمعی را با تیغ بگذرانیدند. سواران انگلیس از چارسوی ایشان درآمدند و قاروره های آتشین به میان لشکر همی پراکندند تا ایشان را از کار جنگ بدان مشغول کنند. با این همه فتوری در ثبات ایشان راه نکرد و 740 تن از لشکر انگلیس را به خاک درافکندند و 5 عراده توپ مأخوذ داشتند و بر زیادت از این 50 تن از مردم مهندس و حکیم و سردار تباه شد و مردم جراحت یافته نیز بسیار داشتند.

مردم انگلیس در این وقت از دریا دهان توپها را گشاده داشتند و از این قلیل مردم جماعتی را به خاک افکندند. 72 تن از خویشاوندان باقر خان و 60 کس از سپاه او مقتول گشت، احمد خان پسرش نیز جان بر سر این کار کرد و دیگر مردم هزیمت شدند و طریق تنگستان پیش داشتند. باقر خان با ایشان بشتافت و شیخ حسین به بوشهر آمد و لشکر انگریز قلعه بهمنی را فروگرفت و روز چهارشنبه و شب پنجشنبه را در بهمنی اقامت جستند.

و سردار لشکر [انگلیس]، دریابییگی را پیام کرد که طریق انقیاد سپار یا ساخته جنگ باش. دریابییگی اعلام داد که مرا از کارداران دولت ایران اجازت جنگ نیست، ما را مهلت بگذارید تا شجاع الملك برسد و تقدیم جنگ کند و اگر نه صلح او تواند کرد. سردار انگلیس این سخنان را وقتی نگذاشت و صبحگاه طریق بوشهر برداشت.

از آن طرف حسن خان برازجانی و محمّد خان با جمعی از مردم خود نیم فرسنگ از این سوی شهر در برج خلعت پوشان جای داشتند و چند تن توپچی نیز در فراز برج به حراست بود، ناگاه سرداران انگلیس با 6 فوج سرباز و 1000 سوار و 30 عراده توپ برسیدند و از گرد راه به برج خلعت پوشان حمله افکندند و از جانب بحر 2 تن

توپچی را که در فراز برج بود با گلوله توپ پست کردند.

پاسبانان برج دانستند که با ایشان رزم نتوانند داد، توپها را از برج به زیر آورده به جانب شهر بوشهر فرار کردند و لشکر انگلیس از دنبال ایشان تاختن نمودند و از باغ شکری راه بر آن جماعت بستند و از دریا نیز گلوله توپ بیاریدند. بعضی از مردم برازجان خود را به دریا افکنده و جماعتی با حسن خان و محمد خان و محمد رضا بیگ زیارتی به دروازه بوشهر رسیدند. سرباز قواجه داغی بی سرتیپ و سرهنگ بودند چون جماعت هزیمتیان را نگریستند از سنگر خویش در میان دروازه شهر انبوه شدند و فوج نهاوندی و توپسراکانی که در برج و باره قلعه بودند هزیمت شدند. و نیز لشکر انگلیس راه نزدیک کرده، علی بیگ بهارلو سلطان توپخانه چون باران بهار گلوله توپ به کشتیهای ایشان گشاد داد و چند کشتی را ثلمه و رخنه انداخت و یک تن صاحب منصب را نابود ساخت.

در این وقت دریاییگی نیک نظر کرد و از قلت لشکر خویش و کثرت جنود دشمن بیمناک شد، پس فرمان داد تا علم ایران را به علامت اطاعت و انقیاد به زیر آوردند. مردم شهر چون علم را نگون سار دیدند و هزیمت سرباز جدید نهاوندی که مردمی جبان و جنگ ندیده بودند نگریستند هرکس به بیغوله [ای] درگریخت تا او را ندانند. و جماعت توپچی و سرباز گروهی خود را به آب دریا در انداخته و جماعتی به خانه شیخ محمد حسن مجتهد و سید محمد طاهر مجتهد اردبیلی پناهنده گشتند و گروهی در زوایا پنهان شدند.

در این وقت شورشی بزرگ در میان صغار و کبار افتاد و هرکس در اندیشه نجات و رهائی خویش از آن داهیة عظیم بود و چون مدت 5 ساعت این قلیل مردم با چنین لشکری بزرگ رزم همی دادند، جراحت یافتگان فراوان بودند که پای فرار نداشتند.

مع القصه بعد از فرود شدن علم و رسیدن مردم انگلیس، محمد رضا بیگ و

محمد خان و حسن خان برازجانی آشفته خاطر شدند و محمد رضا بیگ با 5 سوار از دروازه شهر بیرون شد تا به طرفی گریزد. حیدر بیگ غلام دریاییگی برادر زن شیخ عبد الرسول نیز با او بود، چون از دروازه بیرون تاختند جماعتی از سواران انگلیس از قفای ایشان شتاب گرفتند و حیدر بیگ را شمشیری بر سر زده از پای درآوردند. محمد رضا بیگ روی برتافت و 2 تن از سواران انگلیس را با تیغ بگذرانید. جماعت سواران به يك بار دهان تفنگها را به سوی او بگشادند، چنانکه 35 زخم گلوله برداشت و جان بداد. اما محمد خان را مردم دشتی به دستیاری کشتی از میانه بدر بردند و حسن خان برازجانی 2 روز در زاویه [ای] بزیست، آن گاه جامه خود را دیگرگون کرده به جانب برازجان گریخت.

در ذکر مسخر داشتن سپاه انگلیس قلعه بوشهر را و محبوس داشتن دریاییگی و چند تن دیگر را

اشاره

چون لشکر انگلیس اطراف قلعه بوشهر را فروگرفت و شهر تسلیم شد، سرداران ایشان از بیرون شهر کس به طلب دریاییگی و مهدی خان سرهنگ و میرزا رضای منشی فرستاده ایشان را حاضر کردند و هر 3 تن را شمشیر حمایل بود و مهدی خان بر زیادت نشان خویش را آویخته داشت.

نخستین با دریاییگی گفتند با اینکه لشکری لایق درخور این جنگ حاضر نداشتی چرا کارداران دولت را از ورود ما آگهی ندادی که برای حفظ بوشهر لشکری بگمارند و چرا تاکنون زیاده از 2 فوج سرباز ناتمام و 150 تن توپچی رنجور در این شهر اقامت ندارد؟

ایشان گفتند که کارداران دولت ایران هرگز جنگ با انگلیس را در خاطر نداشتند و ما را نیز رخصت جنگ ندادند، در این وقت که شما ناگاه بر ما تاختید و کار به مبارزت و مناجزت انداختید و ما صورت حال را به شجاع الملك مکتوب کردیم، هم مهلت نگذاشتید و بدین بلده ناگهان در آمدید. این جنایت بر شما است که مرتکب نقض عهد و حسم موذت شدید.

سرداران فرمان دادند تا شمشیر ایشان را باز کردند و هر 3 تن را قراول برگماشتند تا آن شب به پای رفت. صبح پنجشنبه بعد از ضبط غلات و قورخانه و توپخانه بفرمودند تا هر 3 تن را محبوسا به کشتی در بردند، آن گاه حکم رفت تا لشکریان با بنه و آغروق و آلات حربیه و طبل و شیپور از دروازه بوشهر بدر شدند و تفنگ و آلات حربیه را در بیرون شهر بسپردند و خود راه برگرفتند.

چون يك تیر پرتاب طی مسافت کردند دیگر باره حکم دادند که هم آن شب را متوقف بوده صبحگاه راه برگیرند و قراول بر ایشان بگماشتند و روز دیگر لشکر انگریز بی فرمان سردار بنه و آغروق لشکر ایران را مأخوذ داشته رها ساختند و مریضان افواج از بهر معالجه و مداوا در بندر باز ماندند و هرکه را پای رفتن بود راه برگرفت و لشکریان به تفاریق روز چهاردهم ربیع الثانی وارد برازجان شدند.

این هنگام مجلس سوگواری از بهر احمد خان پسر باقر خان تنگستانی گسترده بودند و حسن خان برازجانی خلعتی که از سردار انگلیس بدو آورده بودند در بر کرده و در آن مجلس جای داشت. سربازان به نزد او آمدند و طلب علف و آذوقه کردند. گفت: در چنین روز حمل آذوقه و علوفه به رعیت نتوان کرد. گفتند از غلاتی که عمال دیوان انباشته دارند و سپرده تو است ما را کفایت کن. گفت آن اجازت نیز از بهر من نیست، شما اندیشه دیگر کنید.

سربازان برهنه و عریان تا کازرون آمده با فوج رضا قلی خان سرتیپ پیوستند و میرزا علی محمد خان ضابط کازرون به ساز و برگ ایشان پرداخت. علی سلطان و مصطفی قلی خان هم با جامه

دیگرگون خود را به میان سربازان انداخته از بوشهر بیرون شدند و رستم خان نیز رها گشت.

آن گاه سرداران انگلیس شحنة از بهر شهر بگماشتند و مردم را فرمان کردند تا حجرات خویش را فراز کرده مشغول بیع و شری باشند و از بهر آنکه بزرگان فارس خاصه حاجی قوام الملك را در حضرت پادشاه آلوده گناه کنند همی گفتند که ما بوشهر را به غلبه نگرفتیم؛ بلکه دریابگی را 30000 تومان عطا دادیم تا علم را فرود آورد و شهر را تسلیم داد.

با اینکه حاجی قوام الملك و میرزا نعیم لشکر نویس باشی و حاجی محمد هاشم خان امیر دیوان فارس در تمامت زندگانی نیکخواه دولت بوده اند و تقدیم خدمت نموده اند و در این روزگار که به اشفاق و الطاف ملك الملوك عجم و ملاطفت جناب اشرف صدراعظم مطمئن خاطرند از بذل جان و مال در راه پادشاه دریغ ندارند و همچنان سایر مردم فارس که تا بدین جا گمان نمی رفت در ایام محاربت بین دولتین ایران و انگلیس علف و آذوقه لشکر را به دابه خویش بلکه به پشت خویش حمل دادند و از نثار دینار و درهم و فراهم کردن چریک برای جهاد دقیقه [ای] مهمل نگذاشتند و از هیچ کس خطی و پیامی به سرداران انگلیس نرفت با اینکه به مواعید شگرف خواهنده بودند.

بالجمله سرداران انگلیس، دریابگی را با 6 تن از خدام او به اتفاق مهدی خان سرهنگ و میرزا محمد رضا سفر بمبئی فرمودند و 700 گاو و 2000 گوسفند و 500 تنگ خرما به بوشهر حمل دادند و 100 صندوق از کشتی برآورده با طبل و شیپور به بوشهر درآوردند و همی گفتند این صندوقها آکنده از زر ناب است و شبانگاه دیگر باره به کشتی درمی بردند و صبحگاه با طبل و شیپور به بوشهر درمی آوردند. تا 5 روز کار این گونه کردند، از بهر آنکه نمودار کنند که ما 500 صندوق زر حمل داده ایم تا مردم صعاليك و احمق را به طمع زر بفریبند و هرشب

200 تن سوار و 2 عراده توپ به طلایه لشکر لختی بیرون همی شد و دو چندان و سه چندان مردم خویش، خیمه ها افراشته کردند که ایرانیان لشکر ایشان فراوان به شمار کنند و این کلمات را جنرال صاحب بهادر سردار انگلیس رقم کرده خاتم برنهاد و از دروازه بوشهر بیاویخت و خلاصه مفاهیم آن بدین شرح است که مسطور می افتد:

نامه ای که سرداران انگلیس نگاشته از دروازه بوشهر بیاویختند

همانا شهر بندر ابوشهر در مدت 4 ساعت مسخر سپاه بری و بحری انگلیس شد، به نام نامی ملکه معظمه و بعد از آنکه چوب زبرین علم ایران به علامت انقیاد فرود آمد، علم کوتی انگلیس افراخته گشت و 21 توپ به قانون دولت به سلامتی وجود ملکه معظمه گشاده شد؛ و کشتیهای انگلیس را که در تمامت بحار سایر است برای اعلام مردم جهان از این فتح به زینت کردند و به حکم سردار جنرال صاحب بهادر سالار افواج انگلیس که به خلیج فارس درآمده و فیلکس جونس کارپرداز مهمام دولت و بالیوز خلیج فارس از کوتی انگلیس در ابوشهر رقم شد. به تاریخ یازدهم دسامبر در سال 1856 عیسوی [13 ربيع الثاني 1273 ه. ق]

هم این شرایط را بدین تاریخ در چند صفحه دیگر رقم کرده از دروازه ها بیاویختند.

فقرة اول: شهر ابوشهر به تحت حکومت انگلیس درآمده، از این روی باید به قانون عسکری آنان که در تحت حکومت انگلیس می باشند حقوق هیچ کس را از دست باز ندهند و گوش به سخنان بدخواهان و منافقین فراز نکنند و اگر نه کیفر عمل خویش معاینه خواهند کرد.

دوم: چندانکه حکمی جریده نشده، بندر ابوشهر از زحمت عشاران معاف خواهد بود.

سیم: آلات حرب و ضرب در نزد هرکس باشد مضبوط خواهد گشت و بی اجازت هیچ کس را نرسد که هیچ گونه از مسکرات را به معرض بیع و شری درآورد.

چهارم: آنکه جز مسکرات هرچه بخواهند از برای بیع تواند به شهر در آورند و نیز از شهر بدر برند.

پنجم: بیع و شری از برای عبید و اماء جایز نیست و غلامان و کنیزکان همه آزادند.

ششم: آنان که در این شهر اقامت دارند، مادام که بخواهند زیر حمایت انگلیس خواهند بود.

هفتم: جز جماعت لشکریان و اهل پلیس هیچ کس نتواند حمل سلاح جنگ کرد و نزد هرکس دیده شود مضبوط خواهد گشت؛ و مسافران بری و بحری و خدمه کشتی نیز چون به دروازه شهر رسیدند باید آلات حربیه خود را به حافظان دروازه بسپارند و وقت بیرون شدن مأخوذ دارند.

هشتم: آنان که زیر لوای انگلیس اند به آئین شریعت خویش عبادت خدای همی کند، دولت انگلیس را با ادیان و مذهب مردم کاری نباشد.

نهم: معاصی جزئی را به قانون عسکری کیفر کنند و چون گناهی بزرگ شود حکومت آن با سردار جنرال صاحب است؛ و هرکس در این بلده مدیون باشد بی آنکه دین او را کس ضمانت کند، اجازت ندارد که از شهر بدر شود.

مع القصه سرداران انگلیس در بیرون شهر اوتراق کردند و 2 فوج سرباز در شهر بازداشتند که هیچ کس بی اجازت از شهر بیرون نشود. چون کار بوشهر را از این گونه به نظم کردند، به حفظ خویش پرداختند و چند چاه آب را از بیرون بوشهر با خاک انباشتند که اگر سپاه ایران بهر دفع ایشان بدان جانب شود بی آب بماند؛ و هر روز 2000 تن از مردم بوشهر به مزدوری برانگیختند تا در حفر خندق و بنیان سنگر به کار باشند. و حفره های چند در زمین کردند و با بارود انباشته داشتند که چون لشکر ایرانی یورش برند آتش در زنند و لشکر را تباه کنند.

و از سامان ریشهر تا باغ شکری را سنگر بستند و 60 عراده توپ در سنگرها منصوب نمودند و چند چاه آب را به میان سنگر افکندند و از دو جانب

که دریا به طریق بوشهر احاطت داشت کشتیهای بزرگ بازداشتند و دهان توپهای بزرگ را به جانب جاده روی در روی کردند و گلوله این توپها 9 من و 14 من و 18 من بود تا اگر لشکری به جانب بوشهر حمله برد از دو سوی به مدافعت برخیزند.

آن گاه به فراهم کردن علف و آذوقه پرداختند و با بزرگان دشتی و سران قبایل ابواب مکاتیب مفتوح نمودند، باشد که روی دل ایشان را به سوی خود کنند و خلعتی از برای حسن خان برازجانی انفاذ نمودند و شیخ حسین چاه کوتاهی و رضا خان انکالی را به نوا و نوید خرسند داشتند؛ و بعضی از مشایخ که در کنار دریا و میان جزایر جای داشتند، ناچار با مردم انگلیس طریق مدارا گرفتند مانند شیخ حسن چارکی که در جزیره قیس سکون داشت، 10 سر گاو بدیشان فرستاده، اظهار حفاظت کرد.

آگهی یافتن شاهزاده مؤید الدوله از ورود لشکر انگلیس به بوشهر و سفر کردن شجاع الملك بدان جانب

روز شانزدهم ربیع الثانی خبر به مؤید الدوله آوردند که قلعه بوشهر به دست مردم انگریز مفتوح شد؛ و این هنگام مهر علی خان شجاع الملك که طریق بوشهر می سپرد در چنار راهدار جای داشت. شاهزاده خطی بدو فرستاده که با قدم عجل و شتاب طی مسافت کن و لشکر بیگانه را از بوشهر بیرون شدن فرمای. و حکمی به رضا قلی خان سرتیپ عرب رقم کرد که از کازرون کوچ داده با شجاع الملك پیوسته شود.

همچنان محمد قلی خان ایلخانی قشقائی را نیز امر کرد که با شجاع الملك

ملحق شود و صورت حال را نگار کرده، انفاذ درگاه شاهنشاه داشت. و خود به نظم بلد و ساختن لشکر و فراهم کردن قورخانه پرداخت و هیچ از خبر فتح بوشهر و جنبش لشکر انگریز در مملکت فارس فتوری پدید نگشت؛ بلکه چند کَرّت حاجی قوام الملک و مردم شیراز نزد مؤید الدوله انجمن شدند و خواستار آمدند که خود کمر استوار کنند و دفع سپاه انگلیس را خویشتن به پای برند. مؤید الدوله ایشان را پاسخ کرد که لشکر دولت کفایت این امر خواهد کرد و حاجت به رحمت زید و عمر و نخواهد افتاد.

مع القصة شجاع الملک روز پانزدهم ربیع الثانی در چنار راهدار اصغای این قصه نمود و جهان در چشمش تاریک شد و اعداد کار کرده، روز هفدهم با فوج خاصه و فوج چهارم و 4 عراده توپ و یک عراده خمپاره جنبش کرد و از مسالک صعبه و جبال شامخه که شاهین بلند پرواز بی زحمت تمام فراز قتل آن را نتواند سپرد، راه برگرفت و قورخانه و توپخانه را از چنین معابر که یاد از مقابر دهد عبور داده و روز بیست و پنجم ربیع الثانی در فراش بند فرود شد و 5 روزه اوتراق کرد تا محمد قلی خان ایلخانی با 1000 تن تفنگچی برسید. و غره جمادی الاولی از فراش بند کوچ داده یکشنبه هفتم در ارض نه نیزک پیاده گشت و باقر خان تنگستانی و محمد حسن خان برازجانی به لشکرگاه درآمدند و شجاع الملک، باقر خان را فراوان نواخت و نوازش نمود و چندان به الطاف و اشفاق کارداران دولتش امیدوار ساخت که قتل پسر را فراموش کرد.

بالجملة از آنجا نیز کوچ داده چهارشنبه دهم جمادی الاولی وارد برازجان شد و در آنجا اوتراق کرده به تجهیز لشکر و اعداد کار پرداخت. محمد قلی خان سرتیپ فوج خاصه و عبد الله خان سرهنگ فوج خاصه و کاظم خان غلام پیشخدمت و میرزا سلطان - محمد خان بهبهانی و محمد صادق خان یوزباشی و محمد حسن خان مقدم و طهماسب - قلی خان سمنانی و احمد خان مقدم و محمد طاهر خان سرهنگ فوج چهارم و لطفعلی خان قشقائی و رضا قلی خان سرتیپ و عبد الحسین خان سرهنگ توپخانه

با 6 عراده توپ و يك عراده خمپاره حاضر بودند و در بنیان سنگر و حفظ لشکر روز می گذاشتند.

حسین خان و حاجی خان دشتی نیز به فراهم کردن چریک تفنگچی مشغول شدند.

شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی رضاقلی خان سرتیپ با 2 عراده توپ و 400 تن سرباز به حکم شجاع الملک از لشکرگاه به طلب آذوقه بیرون شد و 300 تن سرباز قشقائی با يك عراده توپ هم از دنبال او راه برگرفت تا طی مسافت کرده از چاه کوتاه غلات و حبوبات حمل کرده به لشکرگاه آوردند.

و پنجشنبه هیجدهم جمادی الاولی مستر موره وزیر مختار انگلیس که رنجیده خاطر از ایران بدر شد از بغداد به بوشهر درآمد و نزدیک بالیوز انگریزی منزل گرفت و میرزا صادق خان کاشی نایب کارپرداز بمبئی را با کشتی انگلیس تا کنار بوشهر کوچ دادند و از بهر آنکه از عدت و عدت لشکر ایشان چیزی باز نیارد و او را به بوشهر نیاوردند و از راه بغداد و محمره روانه ایران نمودند.

در این وقت چنان افتاد که کاظم نامی به لشکرگاه انگلیس از بهر بیع و شری سفر کرد و او را مردم انگلیس مأخوذ داشته به نزدیک سردار سپاه بردند که اینک جاسوس لشکر ایران است. سردار انگلیس با او خطاب کرد که اگر جاسوسی، شجاع الملک را بگو چرا از میدان مبارزت تقاعد می ورزی؟

چون این خبر به شجاع الملک آورد سردار را پیام فرستاد که تاکنون مأمور به جنگ نبودیم، اگر رخصت نبرد داشتیم تو نتوانستی دزدانه به بوشهر درآئی و نقض عهد و نفاق با دوستان را نوعی از مفاخرت شمار کنی. هم اکنون گوش بر فرمان امنای دولت ایران نهاده ام، آنگاه که اجازت برسد قانون مناجزت نظاره خواهی داشت.

خبر یافتن کارداران دولت ایران از غلبه مردم انگلیس به بوشهر و مأمور نمودن لشکر به فارس برای دفع ایشان

چون خبر ورود لشکر انگلیس به بوشهر گوشزد کارداران دولت ایران شد، ملك الملوک عجم سخت برآشفت و گفت:

تاکنون ندانسته بودیم که رجال دولت انگلیس بیرون قانون دولتی کار به حیل و نیرنگ خواهند کرد و 4 عهدنامه را که ما ارکان اربعه بنیان مودت و مصافحت می دانستیم، پشت پای خواهند زد و از سمر شدن به نقض عهد در اقالیم سبعه باک نخواهند داشت. همانا کارداران انگلیس مردم ایران را چون رعیت هندوستان به شمار کرده اند که 200 ملیان مردم را به دست 20000 کس فرمانبردار دارند و ندانسته اند که لشکر ایران از حمله شیر و حدت شمشیر نترسند و از هیبت پلنگ و نهیب نهنگ نهراسند و چون برستیزند 100000 کس را يك شب خون بریزند.

هم اکنون این نقد ناسره بدیشان باز فرستم و کار یکسره کنم.

جناب اشرف صدراعظم زمین خدمت ببوسید و عرض کرد که:

خاطر شاهنشاه را هیچ از تسخیر بوشهر گرد ملال مباد که من خود فرمان کرده ام که قورخانه و توپخانه و لشکر جنگی در بندر بوشهر و محمره و هیچ قریه و هیچ آبادانی که در کنار بحر است انبوه نشود، و هیچ کس در کنار بحر با لشکر انگلیس مبارزت نکند، چه آن جماعت را در بحر ادوات منازعت آماده است و مردم ایران را با بلدان بعیده و ممالک خارجه برای رواج تجارت یا طلب آذوقه و علف احتیاج نیفتاده که تدارک کشتی و اعداد جنگ بحر کنند.

پس بهتر آن است که هر قریه و دیه که در کنار بحر است با لشکر انگلیس

گذاریم تا درآیند و جای کنند و آن گاه که از کنار بحر به این سوی سفر کنند يك تن زنده نخواهد ماند. و ما هنوز در خصومت دولت انگلیس استوار نشده ایم و تاکنون کار به مسامحت کنیم، چه دانیم که امر به مصالحت پیوندد و ما هنوز نخواسته ایم که با دولت انگلیس که دولتی بزرگ است مهر و مودتی را که سالها در دل جای کرده برکنیم. اگر نه ما را چکار به کنار بحر و بندر است. لشکرهای ایران را از هرات و کرمان کوچ دهیم و ملکی چون هندوستان را بر دولت انگلیس برشوریم. اینک سپاهی که لشکر انگلیس را از بیرون شدن بوشهر دفع دهد بدان جانب گسیل سازیم. و این قدر ما را کفایت باشد که دانسته ایم بزرگان دولت انگلیس هرگز مناجزت با مردم ایران را اجازت نکنند و خاتمت این کار به مسالمت پیوندد.

و بدین کلمات که همه مجرب حکمت و سنجیده تجربت بود نیران غضب شاهنشاه را فرونشاند.

و از این سوی فرمان کرد تا نخستین سلیمان خان میرپنج افشار با جماعتی از سواران جرّار رهسپار گشت؛ و از پس آن حکم داد تا میرزا محمد خان قاجار کشیکچی باشی فرزند خود محمد مهدی خان را در کشیکخانه به نیابت خویش بازداشت و بسیج راه کرد.

و صدراعظم به اعداد کار او پرداخت و 4 عراده توپ و 750 حمل قورخانه با او روانه ساخت و فوج خوی و فوج قراجه داغی و فوج سیم تومان و فوج اخلاص افشار را ساز و برگ سفر کرده، ملازم خدمت او فرمود. و همچنان محمد ابراهیم خان سرتیپ برادرزاده جناب اشرف صدراعظم را فرمان رفت تا با افواج ثلاثه اصفهان بدو پیوسته شد و بر زیادت از این 1500 تن تفنگچی پیاده اصفهان و سواره نانکلی با او کوچ دادند و 1000 تن سوار از غلامان و غلام پیشخدمتان با او جنبش نمودند و او را از آلات حرب عدو و ادوات حفر زمین و دیگر چیزها از سیاه و سفید و طریف و تلید مستغنی داشتند.

و فضلعلی خان قراباغی امیر تومان با سوار خود برحسب فرمان با او همراه شد. و او به اتفاق

فضلعلی خان در باغی که از بیرون شهر طهران بود منزل نخستین ساخت.

و شاهنشاه ایران با رأفتی که سزاوار چنان پادشاه است به لشکرگاه او شده لشکریان را بازپرسی به سزا فرمود و کشیکچی باشی را به يك سر اسب ختلی که ساز و برگ از زر و گوهر مرصع و ملمع داشت تشریف نمود؛ و امیر تومان را به عطای تفنگی گرانبها و خلعتی نیکو شادمان ساخت و سران سپاه را هر يك جداگانه عنایتی فرمود. و کشیکچی باشی روز پنجشنبه چهارم جمادی الاولی از حضرت دار الخلافه راه برگرفت و به نظامی که در هیچ شهر و دیه حبه [ای] پی سپر سنابک ستور نگشت و از زیان فلوسی قاطنین نزدیک و دور معذور افتاد طی مسافت همی کرد.

نخست سلیمان خان افشار روز هشتم جمادی الاولی وارد شیراز شد و مردم خود را از رنج راه آسایش داده از آنجا طریق کازرون پیش داشت و کشیکچی باشی با لشکرهای ساز کرده روز هشتم جمادی الاخر فراز آمد. عبد الباقی میرزا و حاجی قوام الملك و میرزا نعیم لشکرنویس باشی و حاجی هاشم خان دیوان بیگی با جماعتی از بزرگان فارس او را پذیره شدند و با حشمتی تمام درآورده در باغ نو فرود آوردند و از علوفه و آذوقه سپاه چیزی دریغ نداشتند. فرامرز خان مهندس نیز با مردم خود به لشکرگاه کشیکچی باشی پیوست. و روز بیست و دوم جمادی الاخره فضلعلی خان امیر تومان با سواره قراباغی و نانکلی و مکری و قورت بیگلو از راه کازرون روانه بوشهر شده 3 روز از پس او کشیکچی باشی با لشکرهای گران از باغ نو کوچ داده راه بوشهر پیش داشت.

اما از آن سوی در هر زمین که اتصال با دریا داشت، انگریزان را قوتی به کمال او و به دستیاری توپخانه که در کشتی داشتند با نیرو و توانا بودند و هرگاه از بحر بیرون می شدند و در وهاد و تلال سفر می کردند مقهور ایرانیان می گشتند. چنانکه مصطفی قلی خان میر پنج با مردم خود راه بریده در جزیره لنگه اوتراق نمود و روز بیستم ربیع الثانی در ساحل بحر خیمه زد. این هنگام يك فروند کشتی انگریز که 66 توپ و خمپاره را حامل

بود رسید و سردار کشتی دهان توپ و خمپاره ها را به لشکرگاه میرپنج بگشاد و گلوله توپ ایشان 10 من به میزان برمی آمد و با نیم من بارود انباشته بودند که مسافت بعیده را به نشان کند.

میرپنج چون دانست که در کنار بحر مبارزت با ایشان همه زیان است با 2 عراده توپ پاسخ جنگ ایشان را طراز کرد و لختی از طرفین گلوله های توپ آمد شدن گرفت. و از جانب دیگر حکم داد تا لشکریان قورخانه و بنه و آغروق را حمل داده از کنار بحر يك دو تیر پرتاب دور شدند و به سلامت بزیستند. آن گاه گفت اگر شما را آهنگ جنگ ما است از دریا بدر خواهید شد و اگر نه ما را با بحر کاری نخواهد رفت. و شیخ خلیفه و دیگر اعیان جزیره لنگه از میرپنج خرسند شدند که لختی از کنار بحر دور بزیست تا در میان دو لشکر پایمال نشدند.

بالجمله مؤید الدوله روز پنجشنبه چهارم جمادی الاولی با افواج قراگوزلو و 7 عراده توپ از شیراز خیمه بیرون زد و در سعديه درآمد و فرزند او عبد الباقي میرزا که به تقبیل آستان شاهنشاه حاضر بود، در حضرت دار الخلافه مورد نواخت و نوازش شاهانه شده، از جامه خانه خاص خلعت یافت و حامل خلعت شاهزاده مؤید الدوله نیز او گشت و رخصت به شیراز یافته به ترکتاز بشتافت و این هنگام در سعديه به حضرت پدر پیوست و تشریف شاهنشاه ایران را به افتخار او برسانید. مؤید الدوله پذیره خلعت سلطان را به پایان برد و شاد خاطر و مفتخر از سعديه طی مسافت فرموده در چنار راهدار فرود شد.

در این وقت خطی از جناب صدراعظم بدو رسید که اگر تاکنون از شیراز به بیرون سفر نکرده، همچنان متوقف می باش و به نظم آن بلده و اعداد کار سپاه روز می گذار.

چون مؤید الدوله تا چنار راهدار کوچ داده بود، مراجعت به شیراز را در چشم دشمن نحوی از ضعف حال شمار کرد، پس با حاجی امیر و میرزا نعیم و حاجی قوام و مشیر الملک شوری افکنده کار بر آن نهاد که تا کازرون سفر کند

و پشتوان لشکرگاه باشد و همچنان کوه کیلویه را به نظم کند و علف و آذوقه سپاه را فراهم فرماید. لاجرم تا کازرون براند و از آنجا علی خان سرتیپ قراگوزلو را با افواج قراگوزلو و 7 عراده توپ روز شانزدهم جمادی الاولی روانه لشکرگاه داشت.

شرح رقم جناب اشرف صدراعظم به مهر علی خان شجاع الملک برای دفع جماعت انگلیس از بندر بوشهر

اشاره

جناب اشرف صدراعظم به مهر علی خان شجاع الملک رقم کرد که:

حق نعمت ملك الملوك عجم بر ذمت من و خویشاوندان من از تمامت اهالی ایران بر زیادت است. اگر دیگر مردم در راه پادشاه سیم و زر فدا کنند شما باید جان و سر نثار کنید. چون این مکتوب من قرائت کنی نخستین باید از حفظ جان برائت جوئی و چنان ندانی که اگر در کار کسل باشی مکافات عمل را به حشمت خویشاوندی من محو و منسی خواهی داشت. همانا اگر در تقدیم خدمت دولت هرگاه مسامحت و مماطلت معاینه فرمایم اعزّ فرزند خود را بند از بند باز کنم تا به خویش و پیوند چه رسد.

چون صدراعظم این مکتوب را که خامه اش از سنان رستم سخن می کرد و حبرش از لعاب ارقم تذکره می فرمود رقم کرد و به دست مسرعی سبک خیزتر از باد شمال به شجاع الملک فرستاد، هوش در مغزش شمیمه شد و دل در سینه اش کفیده گشت؛ لکن بدین سخنان که صنعت سورت قواضب داشت چون مرد محاسب يك به ده و ده به صد برزد.

و این هنگام [شجاع الملک] دو تیر پرتاب از برازجان آن سوی تر، لشکرگاه داشت و يك ماه برافزون می رفت که لشکر انگلیس را از دور و نزدیک نگران

بود. از هیچ سوی مبارزت طراز نمی شد؛ زیرا که در یورش بردن به بوشهر و تسخیر آن بلده لشکر فراوان مجروح و مطروح می افتاد و مردم انگریز نیز از قلعه بوشهر سربردر نمی کردند تا مصافی بسازند و نبردی آغازند.

آغاز مقابله شجاع الملك با لشکر انگلیس

از قضا روز هشتم جمادی الاخره محمد صادق خان یوزباشی که به طلایه سپاه ایران بود خبر باز داد که لشکر انگریز به آهنگ برازجان ترکتاز کرده و تا چاه کوتاه راه بریده به قصد آنکه شباهنگام به لشکرگاه ایرانیان شبیخون افکند.

شجاع الملك بعد از اصغای این خبر سران سپاه را انجمن کرده، به شوری سخن کرد و گفت واجب نشده است که ما تقاعد ورزیم تا دشمنان سخت کوش ما را به خواب خرگوش گیرند. بهتر آن است که پیش از آنکه بر ما چاشت خورند ما بر ایشان شام خوریم و آن شبیخون که از بهر ما اندیشیده اند ما بر ایشان بریم. سرکردگان سپاه او را تحسین فرستادند و بدین رای زرّین، تحیت و درود گفتند.

لاجرم شجاع الملك نزدیک به فروشدن خورشید با جگر شیر و سورت شمشیر لشکر را جنبش داد و 12 عراده توپ نیز ملازم خدمت ساخت و به قصد شبیخون بر لشکر انگلیس از لشکرگاه بیرون شد و چون يك فرسنگی طی مسافت نمود ابری متراکم گشت و بارانی چنان به شدت ببارید که آلات حربیه و توپ و تفنگ و قورخانه بی کار ماند و از سیلان امطار و جریان انهار معابر و شوارع ناشناخته افتاد.

و هم در این وقت مکتوب باقر خان تنگستانی برسد که 13000 تن لشکر انگلیس با 28 عراده توپ از چاه کوتاه عبور کرده به آهنگ شبیخون رهسپارند. این هنگام شجاع الملك برای اصلاح آلات حربیه مراجعت به لشکرگاه را از آهنگ جنگ پسندیده تر دانست و از آنجا کوچ داده، باز لشکرگاه شد. پس از زمانی لشکر انگلیس به جای او رسیده اوتراق کرد. روز دیگر محمد قلی خان ایلخانی انهی داشت که لشکر انگلیس نه چندان است که باقر خان مکتوب کرده؛ بلکه

نیم آن است و 2 نیزه سر که از سرباز انگلیس از دور و نزدیک به دست کرده بود، ارمغان لشکرگاه نمود و خاطر لشکریان شیفته جنگ گشت.

و شجاع الملك نخست همی خواست در همان لشکرگاه پای سخت کند تا دشمن نیک نزدیک شود، پس ناگهان بر ایشان بتازد و رزم آغازد و لشکریان بدین سخن رضا ندادند و گفتند بنه و آغروق را حمل داده از اینجا بیرون فرستیم و خود سبکبار آهنگ کارزار کنیم. در پایان امر احوال و ائصال را بر بارگیرها نهادند و از 4 بخش سرباز یک بهره ملازم بنه و آغروق گشت و عبد الحسین خان سرهنگ توپخانه نیز با 6 عراده توپ و 1000 تن سرباز از برای حفظ لشکرگاه بازماند.

و شجاع الملك از بهر شیبخون تصمیم عزم داده تا ارض دالکی براند و از آنجا خطی به محمد قلی خان ایلخانی فرستاد که شب دوازدهم جمادی الاخره از نه نیزک به جانب برازجان راه برگیر و در نیم فرسنگی لشکرگاه انگلیس کمین نهاده باش تا آن گاه که ما نیز راه نزدیک کنیم و دهان توپ گشاده داریم و این از بهر شما علامتی باشد. آن گاه که اصغای بانگ توپ فرمائی از جانب جنوب، حمله درافکن و ما با ابطال رجال از طرف شمال رزم خواهیم داد. اما عیون و جواسیس مردم انگلیس این مواضعه را باز دانستند و مردم خود را آگهی فرستادند و سرداران انگلیس اعداد جنگ کرده ساخته کارزار شدند.

بالجمله شجاع الملك 2 ساعت از آن پیش که آفتاب به مغرب در رود از فوج خاصه و فوج چهارم و فوج همدانی و عرب و شیرازی و قشقائی از هر فوجی 400 تن که سنجیده اختیار بودند اختیار کرد و از این جمله 2000 تن عرض داد و از ایشان پیمان جنگ و جلادت بستد که تا جان در تن دارند مقهور دشمن نشوند و 8 عراده توپ نیز ملازم خدمت داشت و 100 تن غلامان رکابی را فرمان کرد که به منقلای سپاه حرکت کرده، پیش فراولان انگلیس را چنان قتل و اسر نمایند که کس خبر به لشکرگاه ایشان نبرد؛ و از دالکی به جانب برازجان راه برگرفت.

شگفتی آنکه این خبر را نیز جاسوس مردم انگریز به لشکرگاه ایشان باز داد و سرداران انگلیس حیلتي اندیشیدند و پیش از آنکه شجاع الملك با ایشان قریب افتد خواستند تا ایلخانی را فریب دهند. پس توپی گشاد دادند که ایلخانی به گمان آنکه بانگ توپ لشکر اسلام است ناپروا به جنگ درآید و با مردمش مقتول شود. پیش قراولان لشکر انگریز بعد از اصغای بانگ توپ به لشکرگاه خویش دررفتند تا طلایه لشکر ایران نیز بدانچه اندیشیده اند دست نیابند.

اما شجاع الملك بعد از طی 2 فرسنگ چون بانگ توپ شنید دانست که کار دیگرگون شده است، لشکر انگلیس را از کید و کین ایشان آگهی داده اند و در چنین وقت آهنگ شیخون کاری بیهوده است و بعضی از سران سپاه بدان سر شدند که مراجعت به لشکرگاه کنند، باز شجاع الملك اندیشه کرد که ایلخانی بعد از اصغای توپ بی توانی آهنگ جنگ خواهد کرد و به دست لشکر انگریز ناچیز خواهد شد و از بهر آنکه او را رها کند اسب برانگیخت و لشکر را جنبش داد و شتابزده با لشکر انگریز زمین جنگ تنگ کرد و چند توپ گشاده داشت که ایلخانی را از رسیدن خویش بیگاهاند.

از نیم فرسنگی برازجان چون بانگ توپ گوشزد مردم انگلیس شد و این جلادت معاینه کردند چنان دانستند که از دار الملك ایران لشکری انبوه به مدد شجاع الملك رسیده و نخست هراسناك شدند و از کمال دهشت قورخانه و آذوقه خویش را آتش زده طریق مراجعت گرفتند و حسن خان برازجانی را نیز مأخوذ داشته با خود بردند، چه گمان داشتند که به اغوای او از بوشهر بیرون شده اند و گرفتار این داهیه گشته اند.

مع القصه لشکر انگلیس از راه چاه کوتاه طریق مراجعت گرفت و سرباز ایرانی با اینکه 6 فرسنگ پیاده تاخته بود هیچ ماندگی و سستی نداشت، چون برق خاطف و صرصر عاصف مدت 3 ساعت از دنبال ایشان جهنده بودند و مردم ایلخانی چون گرگ دیوانه از چپ و راست حمله می افکندند و مرد و مرکب

به خاک می انداختند، کار بر مردم انگلیس صعب افتاد، خواستند تا راه به بوشهر نزدیک کنند باشد که استمدادی بتوانند کرد. پس از طریق چاه کوتاه به راه شیف درآمدند و در تاریکی شب به يك بار دهان توپها و خمپاره ها را بگشادند تا چنان نمودار کنند که مکان و مسکن ایشان جز در آنجا نخواهد بود. آن گاه از آنجا بی فروغ آتشی و مشعله و بانگ طبلی و شیپوری به جای دیگر تاختند، باشد که لشکر اسلام مقام ایشان را ندانند و محفوظ بمانند.

اما هنگام گشاد یافتن توپ و خمپاره ایشان، ایرانیان نیز به دلالت نار و دیدار آتش بارود توپهای خود را بگشادند و بسیار کس از آن جماعت را بکشتند و چون از آن پس محل اقامت ایشان را ندانستند ناچار در جای خود متوقف شدند. و زمانی دراز بر نیامد که سپیده صبح سر برزد و مکشوف افتاد که سپاه انگلیس يك تیر پرتاب بر زیادت مسافت ندارد و ایشان در تاریکی شب تلی چند به دست کرده در اطراف آن تلها آسوده بودند و جنرال اوترام سردار جدید انگلیس نیز از بوشهر 5 عراده توپ و 2 فوج سرباز و 400 سوار به مدد ایشان گسیل ساخته بود. در این وقت 10 فوج از سرباز و 1000 سوار نظام و 800 تن توپچی و 25 عراده توپ و خمپاره حاضر جنگ بود.

مع القصة چون در میان لشکر اسلام و آن جماعت تلها حاجز بود بر زیادت از يك ربع ایشان دیدار نبود و به چشم ایرانیان اندک می نمود از این روی لشکر ایران به يك بار جنبش کردند و بی فرمان سرکرده و صاحبان مناصب حمله افکندند و به قانون نظام و طریقت حزم نگران نشدند.

از آن سوی لشکر انگلیس قلّت عدد ایرانیان را بدید و آن هول و هراس که در دل داشت فرو گذاشت و 11 فوج سرباز ایشان که در فراز و نشیب تلال بودند سر به در کردند و 1000 سوار نظام از طرف میسره صف راست کرد و 18 عراده توپ که در فراز تلی نصب کرده بودند رودروی لشکر اسلام نمودند.

در این وقت مهر علی خان شجاع الملک چون شیر نیستان و پسر دستان اسب برانگیخت و با اینکه اسب او با ساخت زین و ساز و برگی به نشان در میان سپاه علامت بود، هیچ بیم نکرد و جان عزیز را در راه دین و دولت خار گرفت و در پیش روی صف از یمین و شمال بتاخت و فوج خاصه را در میمنه جای داد و فوج همدانی را در میسره بازداشت و دیگر افواج را در قلب اقامت فرمود و هر فوج را 2 توپ بسپرد و صف راست کرد.

با اینکه در این وقت کثرت سپاه دشمن مکشوف افتاد، در این قلیل مردم فتوری نینداخت. گروهی از قبیله عرب و شیرازی و قشقائی و چند تن سوار ایلخانی بی فرمان سرکردگان یورش بردند و در اول حمله تلی که به جانب میسره بود فروگرفتند و 100 تن از انگلیس را مقتول ساختند و بیرقدار را از پای درآوردند تا بیرق او در میان نگون سار بیفتاد و به جانب میمنه جنگ افکندند. اگرچه این کار به قانون نظام نرفت اما واجب کرد که شجاع الملک تشیید این عزیمت کند، ناچار فوج خاصه و فوج چهارم را به مدد ایشان فرمان یورش داد و فوج همدانی را به حفظ میسره لشکر بازداشت.

از آن طرف لشکر انگلیس چون این بدید به يك بار دهان توپها و خمپاره ها را بگشودند و چون باران بهاری گلوله بباریدند، بسیار کس از فوج خاصه و فوج چهارم به خاک افتاد؛ لکن فتوری در عزم ایشان نیفکند و همچنان همی رفتند و زمین جنگ تنگ کردند تا بین فریقین افزون از 200 قدم مسافت نماند، آن گاه توپها را گشاده داشتند و گروهی از اعداد را به خاک و خون انباشتند. سپاه انگلیس از این جلادت آشفته خاطر شدند و دانستند که اگر این افواج با هم پیوسته شوند و با يك رده رزم دهند کار به صعوبت خواهد رفت، لاجرم 2 عراده خمپاره بر فراز تل آورده در میان لشکریان آتش و آهن بباریدند و جمعی را نابود ساختند.

در این وقت سواران قشقائی و تفنگچی ایشان هزیمت شدند و محمد قلی خان

ایلخانی که در تاریکی شب با لشکر انگریز رزم داده بود و روز روشن مبارزت را به سبب قَلت عدد صواب نمی دانست نیز کناری داشت و از دور و نزدیک نگران بود.

لطفعلی خان سرتیپ و سرباز قشقائی نیز بازپس شدند و تقاعد ایشان از جنگ در ثبات فوج خاصه و فوج چهارم تبریز لغزشی افکند و فوج عرب را نیز هول و هرب بگرفت.

رضا قلی خان سرتیپ چند تن را به شمشیر جراحات کرد و توپچیهای بوالوردی نیز چندان بصیرتی به کار نبردند، چنانکه عباس خان پسر آقا بابا خان که سلطان توپخانه بود و دیگر نجفعلی سلطان خرد خویش را یاوه کردند و 2 گلوله واژونه به توپ افکندند و این 2 توپ را از کار انداختند.

و هم در این وقت گلوله خمپاره انگلیس چهار تن توپچی ایشان را با دو سر اسب نابود ساخت و محمد قلی خان سرتیپ جوانشیر که میدان مبارزت را شیر جوان بود و از میسر به میمنه می تاخت، یک پاره سرب از دهان خمپاره انگلیس رها شده نیمی از چانه اش را ببرد و سواران نظام انگلیس چون این بدیدند دل قوی کردند و گروهی هم دست شده بدان تل که در اول حمله ایرانیان گرفته بودند با شمشیرهای کشیده یورش بردند و قاروره های آتشین را به میان سربازان درافکندند تا ایشان از سوختن سلب و فرو نشاندن لهب به کار جنگ نتوانند پرداخت؛ و بدین حیل آن تل را از ایشان پرداخته ساختند. و پس از آنکه از کار میمنه دل فارغ نمودند به جانب قلب سپاه اسلام حمله ور گشتند.

هزیمت شدن لشکر انگلیس به قلعه بوشهر

این هنگام شجاع الملک نیک نظاره کرد و نگریست که از 2000 تن لشکر که در برابر 12000 کس سپاه دشمن داشت نیمی به جای نمانده و از 8 توپ که دفع 25 عراده توپ خصم می داد نیز 2 توپ بی کار مانده و به دست لشکر دشمن افتاد، جهان در چشمش تاریک گشت و چون شیر آشفته و دیو دیوانه به کار درآمد و با جماعتی از فوج خاصه و فوج چهارم و سرباز شیرازی پای استوار کرد

و علی خان سرتیپ همدانی با مردم خود چون کوه پابرجای با شجاع الملک هم داستان گشت و با اینکه گلوله توپ و خمپاره چون نگرگ مرگ باریدن داشت در پیش روی دشمن دیوار آهنین بودند و بسیار کس از سربازان در میدان جنگ به روی در افتاده تفنگها انباشته می کردند و برخاسته رزم می دادند و سواران انگلیس را، از هر سوی به هزیمت می تاختند و مقتول می ساختند و از گرد میدان و دود دخان توپ و تفنگ جهان را ظلمت بگرفت.

و هم در این داهیه ابری تیره برخاست و رعد و برق بکرد و بارانی که سیلاب بلا را تذکره می داد باریدن گرفت. و هم در این غرقاب دواهی و تباهی، دلیران به گیرودار بودند و سواران انگلیس با 2 عراده توپ بر سر فوج همدانی حمله آوردند. شجاع الملک بانگ به سرباز همدانی زد و ایشان را به بیم و امید در برابر حمله دشمن سد سدید ساخت و علی خان سرتیپ استوار بایستاد.

سربازان چون مرد پدر کشته و گرگ رها گشته به جنگ درآمدند و بسیار کس از سوار - نظام انگلیس را مقتول داشتند و 200 سر اسب ایشان را نیز نابود ساختند. سواران پشت با جنگ دادند و در کنار لشکر خود دیگر باره ساخته کارزار شدند و با 2 عراده خمپاره تاختن کرده حمله درافکندند. هم در این کَرّت بر لشکر ایرانی نصرت نیافتند و هزیمت شده باز شتافتند. بالجمله لشکریان از جانبین چنان راه نزدیک کردند که سربازان با نیزه پیش و توپچیان با شمشیر به نبرد می تاختند.

شجاع الملک با دل تفته و لب گفته به چپ و راست همی تاخت و رزم همی ساخت.

علی خان سرتیپ را نیز در آن تنگنا که نشان از دم اژدها می داد زخم شمشیری به بازو رسید و لیکن از پای نشست. رضا بیگ سرهنگ و رضا سلطان توپخانه و علی سلطان توپچی نیز مردانه بکوشیدند. این وقت آن طوفان آب و طغیان سحاب در میان فریقین میانجی شده، هر دو لشکر از کار نبرد مانده شدند.

و سپاه انگلیس وقت را غنیمت داشته به جانب بوشهر هزیمت کنان راه بر

گرفت و از کثرت دهشت و ماندگی حمل احوال و اموال خود نتوانستند کرد. گرانیها را ریختند و به جانب بوشهر سبک خیز شدند و اموال ایشان را مردم دشستان و دیگر قبایل به غارت برگرفتند و 5 تن از لشکر اسلام که 2 تن از فوج خاصه و یک تن از فوج چهارم و یک تن قراگوزلو بود و یک تن شیرازی به دست لشکر انگلیس در آن گیرودار گرفتار آمده، ایشان را بعد از ورود بوشهر رها کردند.

بالجمله چون لشکر اسلام را در این حربگاه سواری حاضر نبود که سرباز انگلیس را از پیش روی بتازد و دستگیر سازد و خود نیز عددی اندک بودند، مراجعت را به صواب نزدیکتر دانستند، اگرچه با سلیمان خان افشار که در کازرون جای داشت دو کُرت اعلام دادند که حاضر جنگ شود و او چون گمان این جنگ نداشت تقاعدی ورزید. و در این جنگ از لشکر انگلیس و هندی 700 تن بیش و کم مجروح و مطروح افتاد و مکشوف شد که 2000 کس از سپاه ایرانی با 12000 تن لشکر انگلیسی 8 ساعت مبارزت جست و بیشتر وقت ظفرمند گشت. چه اگر 1000 سوار با ایشان بود یک تن از لشکر دشمن به سلامت بیرون نمی شد.

جنرال استاکر سردار انگلیس از این شرمندگی خود را با زخم طپانچه مقتول ساخت و از لشکر ایران نیز 280 تن کشته شد، بدین شرح: از شناختگان علی اکبر سلطان و عباسقلی خان قاجار، از فوج خاصه 30 تن و از فوج چهارم تبریز 72 تن و از فوج همدان 58 تن و از فوج شیرازی 110 تن و همچنان 84 کس مجروح شدند. از توپخانه 2 تن و از فوج خاصه 16 تن و از فوج چهارم 22 تن و از فوج همدان 20 تن و از فوج شیرازی 24 تن و از این جراحت یافتگان 10 تن بی دست و پا ماندند و دیگران بهبودی یافتند و دوا - کار ایشان حکیم فقر قرین بود. و دیگر 10 کس از سپاه اسلام را رودخانه دالکی غرقه ساخت چه بی شناختن معبر خواستند آب را عبره کنند.

مع القصة از آن سوی عبد الحسین خان که مردی نامجرب بود اصغا نمود که شجاع الملك و سران سپاه مقتول شدند، پس بی توانی کوچ داد و اموال و ائقال لشکریان را سیلاب در ربود و در پست و بلند زمین به سنگ و خاک در انباشت. و از این روی چون لشکریان از حربگاه مراجعت کردند و در چنان طوفان باران بی بنه و آغروق ماند پراکنده شد [ند]. بالجمله عبد الحسین خان و مردمی که با او بودند کوچ داده به خشت آمدند.

و از آن طرف شجاع الملك فرمان کرد تا توپچیهای آذربایجان توپها را با زحمت تمام به پای گردنه خشت رسانیدند و علی خان سرتیپ همدانی به حراست توپها بماند و محمد قلی خان ایلخانی به ارض نه نیزک بشتافت و شجاع الملك به اراضی خشت سفر کرد تا لشکری که از زحمت سیلاب پراکنده بود دیگر باره انجمن کند.

رسیدن لشکر ایران به برازجان و نه نیزک و معاهده سران سپاه در مقاتله با مردم انگلیسی

چون خبر جنگ بوشهر در اراضی فارس پراکنده شد و عساکری که مأمور به سفر بوشهر بودند در عرض راه اصغا نمودند در طی معابر تعجیل فرمودند و شاهزاده مؤید الدوله 200 تن تفنگچی خشتی را به نزدیک علی خان سرتیپ فرستاد تا توپخانه [ای] که در دالکی به جای مانده حراست کنند. و سلیمان خان میرپنج افشار روز بیست و سیم جمادی الاخره وارد دالکی شد. و روز دیگر مؤید الدوله با لشکری ساخته از راه برسید و خطی به ایلخانی فرستاد تا سواران خود را از نه نیزک برنشانند و به ارض برازجان آمد و نخستین توپخانه را روز بیست و پنجم جمادی الاخره در دالکی حمل به برازجان دادند و از آنجا به نه نیزک کوچ داده لشکرگاه کردند.

و شجاع الملك مردم پراکنده را انجمن ساخته چهارم شهر رجب در نه نیزک فرود شد و فضلعلی

خان امیر تومان با سوار زرزا و نانکلی و غلام سواره افشار روز دیگر از راه برسید و میرزا محمد خان سرکشیکچی باشی با لشکر خود روز دوازدهم رجب راه نزدیک کرد و ابو القاسم خان پسر مؤید الدوله به اتفاق شجاع الملك و امیر تومان و سران و سرکردگان سپاه او را پذیره شدند و با مکانتی لایق در آوردند.

بعد از رسیدن او بزرگان لشکر مجلسی آراستند و در جنگ با مردم انگلیس مواضعه نهاده پیمان دادند که «اگر کسی از جنگ آن جماعت تقاعدی ورزد یا روز مصاف از جان خویش بهراسد و پشت به میدان نبرد کند به قانون دولت جان و مالش به هدر باشد و به طریقت شریعت زن او به سه طلاق اطلاق شود.» و بدین پیمان گواه گرفتند و خط و نشان نهادند و بزرگان دشتی و دشتستانی و صنادید قبایل فارسی بدین سخن هم داستان شدند.

حسین خان دشتی منال دیوان که حمل او بود از پیش بداد و بر ذمت نهاد که پیش جنگ باشد و با 1000 تن تفنگچی حاضر خدمت شد، لکن از ناراستی و روزگار گذشته بیمناک بود و از در نفاق طریق اتفاق می سپرد و حاجی محمد خان خشتی پسر خود را با 200 تن تفنگچی ملازم لشکرگاه ساخت و میرزا سلطان محمد خان بهبهانی نثار جان و تن خار گرفت و باقر خان تنگستانی بعد از قتل پسر و خویشاوندان بیشتر شیفته جنگ میدان بود و این همه مردم حق پرست و شاه دوست بودند و ایشان را اشفاق و الطاف شاهنشاه ایران و ملکات جناب اشرف صدراعظم فریفته بود که وداع زن و فرزند و ترک جان و مال را سهل و آسان همی گفتند.

مع القصه در این وقت مکشوف افتاد که جماعتی از مساکین و صعالیک مردم دشتی از بهر بیع و شری علف و آذوقه به لشکرگاه انگلیس حمل می دهند، مؤید الدوله بفرمود تا 60 سوار از مردم فضلعلی خان امیر تومان و محمد قلی خان ایلخانی برفتند و 6 تن از آن جماعت را با 2000 ماکیان و چند حمل پنبه دانه و دیگر اشیاء مأخوذ داشتند و به لشکرگاه آوردند. شاهزاده آن اشیاء را بر لشکریان بخش کرد

و هر 6 تن را عرضه هلاک و دمار داشت. و از آن پس مردم اندازه کار برگرفتند و با لشکر انگلیس طریق آمد و شدن مسدود داشتند.

و سپاه انگلیس در بوشهر محصور ماند و از آن دستبرد که از قلیل مردم ایران معاینه کرده بود دیگر پای از پس سنگر بیرون ننهاد، چنانکه روز شنبه غره شعبان، فضلعلی خان امیر تومان و سلیمان خان افشار با فوج قراجه داغی و فوج چهارم و فوج قراگوزلو و فوج اخلاص افشار و فوج چهار محالی و سوار افشار و سوار میر خان شاهیسون و سواره نانکلی و سواره مگری به جانب بوشهر راه برگرفتند و ایلخانی با سواره خود و پاشا خان - یوزباشی و محمد صادق خان یوزباشی نیز با سواران خود متفق شدند و رضا بیگ سرهنگ توپخانه با 7 عراده توپ کوچ داد و این جمله طی مسافت کرده عنان ریز تا گندم ریز برفتند و از بهر ستیز و آویز آن جماعت را طلب داشتند و ایشان از غایت هول و هرب پاسخ ندادند و دیدار نشدند.

قراءت منشور پادشاه اسلام در مسجد دار الخلافه و اتفاق بزرگان ایران در جهاد با لشکر انگلیس

چون کار مخاصمت در میان دولت ایران و انگلیس استوار بایستاد و کارداران جانبین رعایت جانب حرب را به تجهیز لشکر و اعداد سپاه پرداختند واجب افتاد که شاهنشاه ایران مردم ممالک محروسه را از این احدثه بیگانهانند، پس بفرمود روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاولی قاطنین دار خلافت در مسجد شاه که سرّه بلده و مرکز دایره است حاضر شوند و اصغای فرمان کنند.

علمای شهر چون این بشنیدند از حضرت شهریار خواستار آمدند که

جناب اشرف صدراعظم که امر وزارت را به اصابت رأی موفق و کارخانه دولت را وکیل مطلق است در آن مجلس جلوس فرماید و مسئولات و متمنیات مردم را خویش بشنود و در سده سلطنت معروض دارد. مسئول ایشان نیز مقبول افتاد.

و هم در آن روز صدراعظم در آن عرصه فسیح درآمد و تمامت علما و مجتهدین و شاهزادگان و اشراف چاکران پادشاهی حاضر شدند. بالجمله از عالم و عامی و عالی و دانی کم و بیش، برابر 20000 کس انجمن شد و سرداران کابل و قندهار و تمامت افغانستان که در دار الخلافه حاضر بودند چنانکه به شرح رفت هم در مسجد جای کردند. و حاجی ملا عبد الله که از فحول علمای افغانستان است و به اتفاق مظفر الدوله و پسرهای ظهیر الدوله و جبار خان و محمود خان و اعظم افغانان سفر طهران کرده نیز حاضر شد و بر چند منبر خطیب طلیق اللسان صعود کرد و حاجی ملا عبد الله نیز منبری گرفت. نخستین خطبی که ملك الملوك عجم با كلك و بنان خویش رقم کرده بود بدین شرح قراءت کردند:

شرح دستخط مبارك شاهنشاه ایران

اشاره

معلوم باد که ما هیچ وقت با زهاق نفوس و اراقت دماء رضا نداده ایم، و این هنگام که کارداران انگلیس در مخاصمت و مناجزت ما یک جهت شدند و ابواب مقاتلت و مبارزت فراز داشتند و به نقض عهد و کسر میثاق اتفاق کرده، دولت اسلام را ذلیل و زیون خویش خواستند و هر روز به تقریر تکلیفی شاق ما را ممتحن داشتند بر ما و جمیع مسلمین واجب افتاد که کمر استوار کنیم و از خدای خواستار شویم و به یاری رسول مجتبی و علی مرتضی از جهاد و غزا نپرهیزیم و غرور خصم را درهم شکنیم تا مکشوف افتد که ملت شریف اسلام و دولت غیور ایران خوار و ذلیل انگلیس نخواهد شد. و من که پادشاه مملکت و خداوند سلطنتم در تقویم دین و دولت جان و مال خویش را ایثار داشته نثار خواهم کرد. همانا چاکران غیور و رعایای دیندار ما

هرگز ما را تنها نخواهند گذاشت.

چون از دستخط شاهنشاه پیرداختند، منشوری که با قلم دبیران حضرت مسطور بود قرائت کردند که موجز ملتقطات آن بدین شرح است.

همانا حفظ عهد و شرایط موافق هیچ دولتی را خارمایه نداشتیم؛ لکن اهالی انگلیس عهد بشکستند و ناگاه به بندر بوشهر تاخته نشیمن ساختند و مواضعه [ای] که ایلچی کبیر انگلیس با سفیر کبیر ما در کار صلح نهاده بود وقعی نگذاشتند، بلکه این معاهده را نیز ادات غرور و غفلت لشکر ایران داشتند. لاجرم ما را که خداوند باری به حفظ دین و دولت گماشته، متوکلا علی الله از کار حرب و ضرب دست باز نخواهیم داشت.

اهالی ملت و هم دینان ما که به غیرت و مردانگی در تمامت ممالک نام بردارند و سالها در سایه رأفت و ملامت اجداد امجاد ما با خصب نعمت و سعت عیش زیسته اند ما را تنها نخواهند گذاشت.

تعیین و تجهیز سپاهی که به حکم شاهنشاه عجم جناب اشرف صدراعظم به حدود ایران مأمور داشت

مع القصة چون این کلمات به پای رفت، غلغله در مردم افتاد و چنان غوغا برداشتند که ارکان مسجد را زلزله بگرفت و هم آواز معروض داشتند که جان و مال و زن و فرزند و خویش و پیوند ما از بهر نثار پادشاه بسیار سهل باشد، خاصه در چنین امر که جهاد فی سبیل الله است. اگر بکشیم بهشت بهره ما باشد و اگر کشته شویم هم بهشت نصیب ما خواهد بود. هم در آن مجلس تصمیم عزم دادند که بی آنکه وداع زن و فرزند گویند سفر بوشهر کنند و با دشمن رزم دهند.

جناب اشرف صدراعظم ایشان را به آسایش و آرامش فرمان داد و بفرمود هنوز وقت آن نیست که رعیت را به زحمت سفر و دفع دشمن ممتحن داریم. منت خدای را که پادشاه ما را در رواج دین به مرد و مال احتیاج نیست، خزانه دولت و قشون دولتی کفایت این امر را به نهایت خواهد برد.

در این وقت 500 تن از خوانین کابل و قندهار و بردگان افغانستان و هرات نیز در مسجد حاضر بودند و سفر بوشهر را هم دان و هم زبان خواستار آمدند.

صدراعظم هم ایشان را بدین گونه پاسخ فرموده آسوده خاطر بداشت و از

مسجد بیرون شده حاضر درگاه شاهنشاه گشت و رغبت مردم از بهر جهاد [را] به عرض رسانید و برحسب فرمان ملک الملوك عجم به اعداد سپاه و تجهیز لشکر پرداخت. و چنانکه سکنه دار الخلافه از رسیدن هیچ فوج و بیرون شدن هیچ گروه آگاه نشدند و فلوسی بر نرخ غلات و حبوبات افزوده نگشت. 100000 تن لشکر سواره و پیاده را در بلده طهران عرض داده مأمور حدود و ثغور نمود بدین شرح که مسطور می افتد.

نخستین برای حفظ حدود خراسان و تسخیر هرات 7 تن از خوانین قاجار و 50 تن از غلام پیشخدمتان و 200 تن غلام رکابی و 980 تن توپچی و قورخانه چی و محمد باقر خان سرهنگ فوج ششم تبریز و جعفر قلی خان سرهنگ با فوج خدابنده لو و جهانسوز خان سرتیپ با فوج عجم و فوج عرب بسطام.

و دیگر فوج ترشیزی و فوج قرائی و فوج نیشابوری و جماعت سواره قراپایاق و سواره شاهیسون افشار و سواره دویرون و سواره قراگوزلوی آدینه وند و عبد الوند و ذو الفقار خان پسر حسینعلی خان خمسه با سواران خمسه و محسن خان با 950 تن پیاده هزار جریبی و عبد العلی خان سرتیپ توپخانه با فوج دیگر شقاقی و یوسف خان سرهنگ با فوج جدید طهران و محمد رضا خان سرتیپ با فوج دوم نصرت و قاسم خان سرتیپ با فوج مخبران شقاقی و باقر آقای سرهنگ با فوج خوی و فوج جدید مراغه و ابو الفتح خان سرتیپ نیز با فوج شقاقی و رحمت الله خان سرتیپ با فوج جدید افشار ارومی و عباسقلی خان با فوج بزچلو و خانابا خان سرهنگ با فوج قدیم قزوین و فوج جدید قزوین و فرج الله خان سرهنگ با فوج افشار و میرزا ابراهیم خان سرتیپ با فوج قدیم خمسه و فوج جدید خمسه و سواران قزاق و محمد صالح خان با سواران افشار - تکلو و صفر علی خان با سواران شاهیسون اینانلو و پرویز خان با سواران چاردولی، و این جمله 3527 تن در دار الخلافه طهران عارضان عرض دادند و ایشان از پی یکدیگر طریق خراسان گرفتند.

چون حسام السملطنه در حدود خراسان و کنار هرات لشکرگاه خواست کرد، از مردم هزاره سرخس و چریک محال خراسان چندان بدو پیوست که 60000 کس به شمار می رفت، این جمله را از دار الخلافه طهران و ممالک عرض خراسان خزانه و قورخانه و علوفه و آذوقه و جامه و مواجب به توالی می رفت.

و دیگر لشکرهای فارس بدین شرح بود و مهر علی خان شجاع الملك بر تمامت لشکرهای فارس منصب سرداری داشت. بالجمله 160 تن غلامان و غلام پیشخدمتان و 1400 تن توپچی و لطفعلی خان سرتیپ با فوج قشقائی و فوج شیرازی و فوج عرب ناصری و محمدقلی خان سرتیپ جوانشیر با فوج اول خاصه و جعفرقلی خان میرپنج با فوج قدیم مراغه و فوج جدید مراغه و فوج چهارم تبریز و لطفعلی خان با فوج ششم قراگوزلو و فوج حسن خان سرتیپ و علی خان سرتیپ با فوج قراگوزلو و سوار شاهیسون و فوج نهاوندی و علیقلی خان سرهنگ با فوج افشار خرقان و مصطفی قلی خان میرپنج با افواج فدوی و سلیمان خان میرپنج افشار با فوج اخلاص افشار و سواره نظام و همچنان میرزا محمد خان کشیکچی باشی و فضلعلی خان امیر تومان و 20 تن از شناختگان چاکران درگاه مأمور فارس گشت و لشکری مأمور ملازم خدمت او شد.

و محمد ابراهیم خان سرتیپ افواج ثلاثه اصفهان با فوج فریدنی و فوج چهارمحال و فوج سه دهی بدو پیوست و عبد القادر خان و سواران شکی و امیر خان با سواران شاهیسون قورت بیگلو و علی خان سرتیپ با سواران مگری و محمد حسین سلطان با سواران قراباغی ملازم خدمت او شدند و این جمله 21400 چند تن به شمار شد، تن به تن را عارضان عرض دادند و جناب اشرف صدراعظم خود به دقت نظر، بازپرسی کرده مواجب و برگ و ساز سفر بداد و مأمور فارس داشت.

و از قبایل قشقائی و تنگستانی و دشتی و شیرازی جماعتی بزرگ بدیشان پیوسته 50000 کس انبوه گشت. و شاهزاده مؤید

الدوله و مهر علی خان شجاع الملك از آذوقه و علوفه و نظام سپاه خودداری نکردند.

و دیگر کرمان را بدین شرح لشکر برفت. 70 تن غلام و غلام پیشخدمت و 250 تن توپچی و قورخانه چی و جعفر قلی خان میرپنجه با فوج پنجم قراجه داغی و سوارة قراجه داغی و علی آقای سرهنگ با فوج کمره و شیخعلی خان سرهنگ با فوج خلیج و امامعلی خان سرتیپ با فوج قدیم کرمان و میرزا کوچک خان سرتیپ با فوج جدید کرمان و میرزا سلطان با سوار مهاجرین و کنگرلو و سوار خزل نهاوندی و محمود خان و جواد خان با سوار چلیپانلو و زین العابدین خان با جماعت خود و این جمله 5400 تن به شمار شدند و از کارداران دولت ساز و برگ و مواجب مأخوذ داشتند و غلام حسین خان سپهدار که حکومت کرمان داشت از لشکر کرمان و چریک محال آن مملکت دو چندان بر این افزود و قریب به 10000 تن از ایشان را روانه جیرفت نمود تا اگر واجب شود به جانب بلوچستان و سند راه بردارند.

و دیگر کرمانشاهان را بدین شرح از کارداران ایران لشکر برفت: 300 توپچی و قورخانه چی مأمور شد و اسد الله خان سرتیپ با فوج گوران و علیقلی میرزای سرتیپ با فوج کلیائی و ملک نیاز خان سرهنگ با فوج کردی و محمد رضا خان سرتیپ با فوج زنگنه و سواران نظام مهاجر و سواران کلیائی و سواران سنجابی و سوارة نانکلی این جمله نیز 4700 تن به شمار آمد و امامقلی میرزای عماد الدوله دو چندان از لشکر پیاده و چریک بر ایشان افزود و لشکری ساخته تجهیز کرد.

و دیگر مملکت خوزستان را بدین شرح لشکر برفت. 460 تن توپچی و قورخانه چی مأمور شد و محمد حسن خان سرتیپ با فوج قدیم فراهان و محمد تقی خان سرهنگ با فوج جدید فراهان و احمد خان سرهنگ با فوج بهادران و ذوالفقار خان سرهنگ با فوج جدید کزازی و علیتقی خان سرتیپ با فوج

قدیم کزازی و محمد مراد خان سرتیپ با فوج بیات زرند و رستم خان سرهنگ با فوج سیلاخوری و عباسقلی خان سرهنگ با فوج دلفان و سلسله و برخوردار خان سرهنگ با فوج قدیم لرستان و زین العابدین خان با سوار شاهیسون و حیدر خان با سوار فیلی و علی محمد میرزای سرتیپ با سوار باجلان و بختیاری و حاجی محمد بیگ با سوار ایروانی و عبدالحسین بیگ با سوار قبه [ای] و فرج الله خان با سوار شراهی و دیگر 800 تن پیاده بلوچ و عرب این جمله 9600 تن به شمار شدند. و در خوزستان از چریک فیلی و بیرانوند و باجلان و یار احمدی و بختیاری و دیگر قبایل سه چندان بر این جماعت افزوده گشت.

اگرچه 70480 تن از کارداران دولت عرض لشکر داده شد و مأمور سرحد مملکت گشت، لیک در حدود و ثغور 150000 کس انجمن شد و برحسب فرمان ملك الملوك عجم جناب اشرف صدراعظم برگ و ساز و علوفه و آذوقه ایشان را چنان متواصل می داشت که در بیابانهای بی گیاه و میاه از مردم شهرستان نیکتر به خصب نعمت و رفاه می زیستند و مردم دار الخلافه و دیگر شهرها از عبور این لشکر و از حمل ساز و برگ ایشان آگاه نبودند و سنبله [ای] از مرزح هیچ رعیت ضایع نشد و حبه [ای] از حمل هیچ کاروان به فساد نرفت و هرگز شنیده نشد که پادشاهان ایران در چنین فتن های بزرگ این گونه آسوده بر تخت باشند و مردم مملکت بدین ایمنی روزگار برند.

شرح عرایض علمای ایران برای اجازت جهاد به دار الخلافه طهران

از پس آنکه سپاه سواره و پیاده به صوابدید جناب اشرف صدراعظم چنانکه رقم شد چون مرد پدر کشته و شیر رها گشته از بهر غزا و جهاد سریعتر از برق و باد طریق حدود و ثغور سپردند؛ و این خبر در بلدان و امصار ایران سمر گشت و قاطنین بلاد و اشراف قبایل از قصه آگاه شدند، علما و مجتهدین که در ترویج دین جان و جاه را مکانت خاک راه نگذارند در حوزه محراب و عرشه منبر مردم را مخاطب داشتند و به تحریص

جنگ هم آهنگ فرمودند و هریک به خواستاری 10000 کس و 20000 کس رخصت کارزار را به حضرت شهریار عریضه نگار آمدند و صدراعظم را از برای اجازت این مبارزت میانجی نمودند.

نخستین عریضه حاجی میرزا محمد باقر مجتهد و امام جمعه تبریز و شیخ الاسلام تبریز برسید که اینک به اتفاق 15000 کس مرد کار آزموده کار سفر ساخته ایم و رخصت جنبش را گوش بر فرمانیم و بر ذمت نهاده ایم که در این سفر که به حکم شریعت بر ما واجب افتاده فلسفی به نام اجری و مواجب طلب نکنیم؛ بلکه اگر تمامت عمر صرف این امر شود از زید و عمرو قراضه [ای] به قرض نخواهیم خواست و از بکر و خالد طریف و تالد نخواهیم جست.

و از کاشان حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد و آقا میر ابو القاسم مجتهد و آقا سید مهدی پسر حاجی سید محمد تقی مجتهد.

و از اصفهان آقا سید محمد امام جمعه و حاجی سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر و آقا محمد مهدی پسر حاجی محمد ابراهیم کلباسی و آقا محمد جعفر.

و از مازندران و استرآباد حاجی عبد الله مجتهد و حاجی ملا محمد اشرفی و حاجی میرزا محمد حسین مجتهد و شیخ نصر الله قاضی.
و از کرمانشاهان آقا عبد الله و دیگر مجتهدین.

و از کرمان آقا سید جواد مجتهد و حاجی محمد کریم خان که هم رساله [ای] به تحریرص جهاد تألیف فرمود و ملا محمد مجتهد و آقا محمد کاظم مجتهد.

و از گیلان حاجی ملا رفیع و حاجی ملا صادق مجتهد.

و از عراق حاجی سید باقر و آقا میر معصوم و ملا محمد کبیر.

و از گلپایگان ملا زین العابدین مجتهد و میرزا محمد رضای مجتهد و آقا سید حسن امام جمعه.

و از کردستان ملا احمد و ملا هدایت الله.

و همچنان از هر شهر و بلد تمامت علما به اتفاق عموم رعایا، مقاتلت با دولت انگلیس را ترك جان و مال بگفتند و هم آهنگ ساخته جنگ نشستند.

و چون این جمله در خراسان پراکنده گشت مردم هرات صغیر و کبیر به خروش آمدند و اعداد جنگ و جوش کردند و از مشهد و نیشابور شورش و شور برخاست و ترکمانان

اراضی استرآباد و گرگان به حمایت مذهب داوطلب شدند و از بهر کارزار میان استوار کردند.

پادشاه عادل خداپرست پاسخ مکتوب این جمله را از در مهر و عطوفت منشور کرد که ما این گنج خانه را که از اجداد یافته ایم، از بهر جهاد نهاده ایم. و این مردان جنگ را که در روزگار دراز بنواخت ایادی تربیت کرده ایم، برای دفع اعدای داشته ایم تا خزانه ما آکنده از سیم و زر و آستانه ما مطاف اصناف لشکر است، زحمت علما و زیان رعایا را رضا نخواهیم داد.

چون مجتهدین با این همه جدّ و جهد اجازت جهاد نیافتند، دعای دوام دولت پادشاه را در حضرت الله مستمر گشتند.

ذکر بعضی از مخالفت و مناقشت سفرای انگلیس با دولت ایران

روزگاری می رفت که فرستادگان دولت انگلیس انتهاز فرصت می بردند که بهانه به طرازند و با دولت ایران مقاتلت آغازند. گاهی وزرای مختار ایشان که در دار خلافت اقامت داشتند به تکالیف شاقه پهلوی مسالمت را کاستن گرفتند و گاهی بیرون چهار عهدنامه در کار افغانستان مداخلت انداختند، چنانکه شیل صاحب در قرارنامه [ای] که با کارداران دولت شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه نگار داده اگرچه آن قرارنامه استقرار نیافت، لکن به شرط بود که از قبل شیل صاحب کس به سوی هرات متردّد نشود.

و او نخستین به نقض عهد اقدام کرد و نوکر خود سلطان خان را گسیل هرات ساخته به اغوای مردم پرداخت. چون اولیای دولت ایران آگهی یافتند و او را تنبیه دادند. پاسخ فرستاد که من درآمد شدن با مردم هرات خود را آزاد می دانم و بی اندیشه ارتکاب نقض عهد کرد و بر قرارنامه خویش خط ترقین کشید و همچنان طامس صاحب شارژدفر دولت انگلیس آن هنگام که ملاّ اکرم مستوفی هرات سفر دار الخلافه کرد، هنگام

مراجعت به هرات او را بیرون دروازه طهران به نهانی دیدار نمود و با مواعید نیکو و بذل سیم و زر بفریفت و به صید محمد خان ظهیر الدوله شرحی نگاشت و آن خط بعد از قتل ظهیر الدوله در شهر شعبان سال 1270 هجری مأخوذ اولیای دولت ایران گشت بدین شرح:

جناب جلالتمآب، مستوفی، آدم کاردان و وافی بود، با او چند فقره حرف زده ام، اول آدم دولت بهیة انگلیس را در هرات بنشانند، آنچه از اسباب و توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ شما را ضرور باشد مضایقه نخواهد شد و از نقد نیز آنچه خرج شود 2 کروور مأذون است که بدهد. چون این فقره را عالیجاه مستوفی نپسندید، گفتم که یکی از پسرهای ظهیر الدوله تا خدمت جناب جلالتمآب فرمانفرما برود و در آن صورت آنچه بخواهد به هیچ وجه من الوجوه معطلی نخواهد رفت، به شرط آنکه آنچه بدون افغانستان در حیطة تصرف ظهیر الدوله بیاید کارگزاران دولت بهیة انگلیس بی مدخلیت نباشند و افغانستان یعنی افغانان زبان که در آنجا سکنی دارند تعلق به جناب ظهیر الدوله خواهد داشت.

مع القصه بعد از مأخوذ داشتن این نگاشته و مکشوف داشتن مکنون خاطر شارژدفر، همچنان کارداران دولت ایران پرده او را پاره نساختند و این راز را از پرده بیرون نینداختند. و از پس این واقعه دوست محمد خان را تحریص به تسخیر قندهار و هرات و تخریب خراسان نمودند و دولت ایران را ناچار به فتح هرات و دفع دوستمحمد خان داشتند.

و دیگر مستو موره از این سوی بنای کاوش و بهانه جوئی گذاشت و همی خواست که کارداران دولت ایران اعداد دفاع نکنند و صلاح دین و دولت را از دست بگذارند تا دوست محمد خان بر هرات و خراسان مستولی شود. چون بدانچه خواستار بودند پذیرفتار نشد، علم دولت انگلیس را فرود آورد و از خاک ایران بیرون شد. با این همه چون امین الملک سفیر کبیر ایران مأمور به سفارت پاریس گشت، اجازت یافت که در اسلامبول با لار دکلیف

ایلچی کبیر انگلیس از در مصالحت سخن کند.

در پایان امر که تمهید بنای مصالحت کردند، لاردرکلیف ایلچی کبیر انگلیس و لاردر کلارندن وزیر دول خارجه انگلیس به جناب اشرف میرزا آقا خان صدراعظم ایران متکوب کردند که کارداران ایران سپاه خویش را از اراضی افغانستان باز خواهند و مستر موره را رضاجوئی کنند که احوال خود را بین و بجانب جانبین بدین قدر ارتفاع یابد و 40 روزه مهلت نهادند که مسرع و منهی این خبر در آمد و شد دار خلافت طی مسافت کند و خبر باز دهد. در بیست و هفتم ربیع الاول بدین معاهده امین الملک را مغرور کردند و لشکر خود را آگهی فرستاده روز هشتم ربیع الثانی مغافصه به بندر بوشهر درآمدند.

ذکر ملامت بعضی از مردم دول اروپا به کارداران دولت انگلیس در مخاصمت ایشان با دولت ایران

چون مقاتلت لشکر انگلیس با سپاه ایران استوار افتاد و این خبر در ممالک آسیا و اروپا سمر گشت، اهالی هر دولتی و مملکتی به اتفاق، این نقض عهد و کسر میثاق را از دولت انگلیس نکوهیده دانستند و عاقبت این جنگ را از بهر ایشان ناگوار شمردند.

کارداران دولت انگلیس همی خواستند تا خویش را از آلائش نقض عهد صافی بدارند، پس حیلتی اندیشیدند و گفتند ایمپراطور روس با شاهنشاه ایران مواضعه نهاده تا لشکر بفرستاد و هرات را مسخر داشت و این از بهر آن است که از این پس لشکر روس و ایران به اتفاق یکدیگر آهنگ هندوستان کنند و مملکت هند را به تحت فرمان آورده در میان خود قسمت فرمایند و این سخنان را در اقدام نقض پیمان برهانی شمردند.

لکن مردم دول اروپا را این تمویهات غشاوه بیش نگشت و مبادرت ایشان

را در این مبارات پسندیده نداشتند، چنانکه اهالی دولت بلجیق [- بلژیک] در روزنامه [ای] که چهارم شهر ربیع الاول به زینت طبع محلی داشته؛ و خلاصهٔ احادیث آن بدین شرح است:

شرح روزنامه ای که در دار الملک دولت بلجیق به طبع رسیده

در بیشتر بلدان و امصار انگلیس و همچنان در اراضی هندوستان مردم مجرب مجلس محاوره و مشاوره بگسترده و در کار این مناجزت و مبارزت سخن کردند و در پایان امر سخن بر این نهادند که دولت انگلیس را در مخاصمت با دولت ایران جز وخامت و ندامت بهره [ای] نخواهد رسید.

گرفتیم که دولت انگلیس لشکری بزرگ به جانب ایران گسیل داشت و جزیره [ای] چند در کنار بحر فروگرفت، از جبال شامخه و محال بی گیاه و میاه ایران چگونه عبور تواند کرد؛ زیرا که حفظ آن مسالک صعبه را عددی قلیل تواند کرد و با اینکه نظم سپاه ایران به کمال لشکر انگلیس نیست، شجاعتی و جلاذتی جداگانه دارند که هرگز مردم انگلیس را قوت مقاتلت ایشان نخواهد بود.

و نیز ندانسته ایم که کارداران دولت روسیه پای در دامن پیچند و رضا دهند که مردم انگلیس در ممالک ایران راه کنند یا تجهیز لشکر کنند و مدافعه را به ستیز و آویز درآیند؛ و دیگر اینکه اقامت لشکر انگلیس در بندر فارس با ایران چه زیان تواند کرد و در چنین وقت دولت ایران بعد از فتح هرات چه دانسته ایم که لشکر به جانب قندهار و هند و سند نخواهد راند.

با اینکه مردم افغانستان از دولت انگلیس رنجیده خاطرند و بزرگان ایشان در دار الخلافه طهران مورد نواخت و نوازش شاهنشاه می باشند؛ و دیگر آنکه اگر مردم انگلیس در بندر فارس اقامت کنند، دولت فرانسه چگونه خاموش شود با اینکه حق مراودهٔ خود را در جزیرهٔ خارک از ایام سابق

نشان می دهد و ایمپراطور فرانسه را در موّدت با دولت ایران برهانی کافی است که با کراهت کارداران انگلیس سفیر ایران را از اسلامبول به پاریس به شتاب و عجل فرمان کرد.

و همچنان اولیای دولت بلجیق چون دو روزنامهٔ مختلف از دولت انگلیس مشاهده کردند پاسخی از بهر ایشان نگار کردند. نخستین روزنامه که مورنین پوست نام دارد، در دار الملک لندن به طبع کرده بودند که:

ما این سپاه را به جانب ایران از بهر پادشاه ایران گسیل نداشته ایم؛ بلکه دولت روس می خواهد در هرات راه کند و لشکرها بدانجا انجمن کند و آهنگ هندوستان نماید.

و در روزنامهٔ دیگر که تمس نام دارد، هم در انگلیس رقم شده مسطور است که:

جنگ لشکر انگلیس با دولت ایران جز وخامت و ندامت ثمر نخواهد داشت و موّدت کارداران ایران و رنجیدگی ایشان هرگز با دولت روسیه پیوسته نیست؛ بلکه از سوء سلوک و شرست طبع ایلچیان دولت انگلیس است.

مع القصه بعد از مشاهدهٔ بزرگان بلجیق این دو روزنامهٔ متضاده را کلماتی چند به طبع کردند که خلاصهٔ آن بدین شرح است:

همانا اهالی انگلیس به جسارت پالمرستون صدراعظم خسارت جنگ مشرق زمین را حمل نخواهند؛ زیرا که در بیشتر بلدان انگلیس مجلس شوری کرده اند و این رأی را پسندیده نداشته اند چنانکه در شهر نوکاستل اهل مشورت سخن بر این نهادند که ما در دیوانخانهٔ عدالت، آن سپاهی که به دریای فارس سفر کرده تبعهٔ طغیان و عدوان خواهیم شمرد و صاحبان مناصب ایشان را آثم و جانی خواهیم داشت.

و همچنان از کلکته و بمبئی و دیگر اراضی هندوستان هر روز نگارشی به شکایت این جنگ می رسد و نمودار می کنند که گرفتیم کارداران انگلیس از بازرگانان هندوستان یاد نکنند و خسارت تجارت ایشان را به چیزی نشمرند، آیا دولت انگلیس که باید با لشکرهای بسیار آهنگ ایران کند چگونه آن لشکر را از کوهسارها و بیابانهای بی آب و گیاه عبور خواهد داد. و حال آنکه لشکر ایران اگرچه چون سپاه انگلیس به کمال نظم نیست؛ لکن دلیرتر و قویترند و گمان می رود که ایشان

را درهم شکنند.

و دگر آنکه چه دانسته اند که دولت روس با ایرانیان هم دست نخواهند شد و ایشان را درهم نخواهند شکست. مگر دولت انگلیس فراموش کرد که بعد از مراجعت محمد شاه پدر ناصر الدین شاه، افغانستان شوریده شد و از آن شوریدگی 50 کرور به دولت انگلیس زیان رسید و 30000 کس از لشکر انگلیس مقتول گشت. اکنون چه دانسته اند که بعد از فتح هرات لشکر ایران به جانب فندهار و هندوستان کوچ ندهد و مملکت هندوستان را آشفته نکند. در این حال تسخیر یکی از بندرهای ایران چه سود خواهد داشت و حال آنکه دولت فرانسه بلکه هولاند حق خویش را در بحر فارس نمودار می کند و با انگلیس مسلم نمی دارد.

و همچنان در روزنامه دیگر که ستاره نام دارد و مردم انگلیس رقم کرده اند:

شرح روزنامه ای که در دار الملک انگلیس به ملامت دولت خویش در مخاصمت با ایران رقم کرده اند

همانا هرکه سبب خصومت دولت انگلیس با دولت ایران پرسش کرد ما از جواب لال بماندیم، چه خود سبب را ندانسته ایم؛ بلکه لارد پالمستون در حشمت دولت انگلیس سخن به گزافه می کند و اهالی ملت را به خودپرستی برمی انگیزد. با اینکه مردم ما مقتول می شود و مال ما به هدر می رود ما را از مکنون خاطر آگهی نمی دهد و نمی گوید که جنگ ما با دولت ایران که هزار پیچ و تاب دارد از بهر چیست؟ و هرات را که تا سرحد مملکت انگلیس 900 میل مسافت است چه باید دست آویز ستیز کرد.

و حال آنکه این شهر از روزگار باستان در تحت حکومت سلاطین ایران بوده.

ص: 289

و سفرای انگلیس که همیشه به حیلت انگیزی طریق منازعت را باز می دارند طراز این سخن کرده اند که کارداران ایران را روا نیست که لشکر به تسخیر هرات بگمارند؛ با اینکه افغانان حدود ایران را به معرض نهب و غارت می دارند.

همانا پادشاه ایران برای کیفر قتل ظهیر الدوله از شاهزاده محمد یوسف و نظم حدود ایران لشکر به اراضی هرات مأمور داشت.

مگر این همان افغان نیست که ما چند سال از این پیش به مملکت ایشان تاختیم و خرابیها انداختیم. آیا در شریعت انصاف روا باشد که ما به حمایت چنین مردم وحشی با دولت ایران مصاف دهیم و اینکه 8000 لشکر به دریای فارس مأمور شده و دولت ایران را روشن سازیم و برائت ذمت این وحشیهای افغان را از طغیان مدلل داریم. و این اعلام جنگ ظلمی چنان است که شهری را بسوزانند یا به قحط و طاعون دراندازند.

و اینکه کارداران انگلیس همی گویند که ما از این گیرودار حفظ حدود هندوستان را از لشکر روس خواهیم کرد، هم سخنی به سفاهت است؛ زیرا که بیمناکی ما را از روسیه تقویم دولت ایران حاجز تواند شد، چنانکه دوک ولینگتن سردار بزرگ انگلیس سخن بر این داشت که بر دولت انگلیس واجب است که در استحکام و استقامت دولت ایران مساعی مشکوره معمول دارند.

مع القصه اهالی دولت انگلیس این هنگام که مخاصمت با دولت ایران را استحکام دادند از موذت و مصافات دولت فرانسه با ایران استیحاشی به دست کردند و در روزنامه [ای] که مورنین پست نام دارد این کلمات را مرقوم داشتند.

شرح روزنامه ای که دولت انگلیس به شکایت دولت فرانسه از مراوده با دولت ایران رقم کرده اند

قبل از تدارك کارهائی که به جهت دست اندازی روسیه در حدود هند لازم است باید قدری دقت در رفتارهای دولت فرانسه نسبت به دولت ایران نمائیم نه از برای اینکه مایه رنجش ما شده است؛ بلکه گله دوستانه کرده باشیم. رقابت دولت فرانسه با دولت انگلیس در ایران خیلی قدیم است و این رقابت نهایت شدت دارد؛ زیرا که تسلط پلتیک خویش را در ایران می خواهند.

همانا مردم فرانسه خواه صدق یا کذب که از برای ما علی السویه است، چنان می دانند که دولت ایران به تحریک مردم انگلیس عهدنامه تجارتي با مسیو سرتیژ نیست و از این روی بود که مسیو بوره بعد از رسیدن به طهران بیدرنگ آن عهدنامه را بیست و از این جا معلوم شد که دولت فرانسه نمی خواهد در ایران کمتر از انگلیس باشد و این معنی را نیز نمی دانیم که مسیو بوره وزیر مختار فرانسه آن هنگام که مستر موره وزیر مختار انگلیس از اولیای دولت ایران رنجیده خاطر شد، پادشاه ایران را سخنی به عرض رسانیده باشد تا رأی او را از فرستادن سپاه به جانب هرات تغییر بدهد.

اما در این جا باید به دقت نظر رفت که يك صاحب منصب فرانسه که بوهرلر نام داشت و نوکر پادشاه و محکوم مسیو بوره است، مأمور به محاصره هرات شد و دیگر با اینکه نزدیک به دشمنی است، فیما بین دولت انگلیس و ایران ایلچی کبیر ایران فرخ خان بنا به مصلحت بینی مسیو بوره روانه فرانسه شد و مانند ایلچی که از دولت دوست به دولتی دوست رود هدایای باشکوه به جهت دولت فرانسه برد.

و جمیع این اعمال را چنان پرمعنی می بینیم که امیدوار هستیم که مسیو بوره معنی منازعت پادشاه ایران را با انگلیس و مقصود فرستادن قشون ایران را به هرات ندانسته است و بعد از آنکه بداند مأمور شدن قشون به هرات به تحریک روس بوده و این امر را مفتاح فتح هندوستان داشته اند. امیدواریم که بوهلر و صاحبان مناصب فرانسه ترك خدمت دولت ایران را خواهند گفت.

و دیگر باره از فرخ خان سخن خواهیم کرد. اگر مسیو نوزیل ایلچی فرانسه که در اسلامبول اقامت دارد بعد از رسیدن فرخ خان به اسلامبول او را ترغیب به سفر فرانسه کند و اجازت بدهد خصومت پادشاه ایران را با دولت انگلیس ضامن خواهد بود و از این مقدمات نتیجه بد حاصل خواهد شد.

چون این کلمات به فرانسه بودند بدین گونه پاسخ یافتند.

شرح روزنامه ای که دولت فرانسه در جواب شکایت دولت انگلیس نگار داده اند

در این روزنامه که کونستی توسیونل نام دارد جواب اهالی انگلیس رقم می شود که:

مسیو بوره ایلچی فرانسه از 2 سال بر زیادت نیست که به سفارت ایران رفت و سفارت او هنگام مقاتلت با دولت روسیه برای 2 امر خطیر بود. یکی دوستی دولت فرانسه را با ایران که بدایت آن از روزگار پیشین بود مستحکم بدارد و دیگر آن که دولت ایران را پشتوان دولت ما کند و اگر این نباشد از امداد روسیان باز دارد و این هر دو را به نیکوتر وجهی تقدیم خدمت کرد.

و مستر موره وزیر مختار انگلیس با کارداران ایران به نفس خویش مشاجره انداخت که

به شرح کردن نمی‌ارزد و کردار او با دولت انگلیس مربوط نبود، لکن بیرون شدن او را از ایران واجب داشت و مسیو بوره اقامت او را در طهران دوست می‌داشت؛ اما وساطت او مفید نیفتاد و مستر موره [خواست] تا برائت ساحت خویش کند این گناه را بر مسیو بوره بست و امنای دولت فرانسه به سفیر خویش حکم فرستادند که مداخلت در منازعه انگلیس و ایران نکند. و اینکه مسیو بوره دولت ایران را از لشکر فرستادن به هرات منع نکرده سخنی به صدق نیست بلکه سخن او پذیرفته نشده است و نزد همه کس مکشوف است که دولتهای آسیا در این گونه امور تا به کجا جدّ و جهد کنند.

و چون وزیر مختار دولت انگلیس سبب شد که دولت ایران ایلچی ما را نیکو نواخت و نوازش فرمود این محبت را هرگز فراموش نخواهد کرد.

و اینکه بوهلر در محاصره هرات حاضر شده وی هرگز نوکر دولت فرانسه نبود؛ بلکه در ایران منصب سرهنگی داشت و هنگام مأمور شدن او به هرات زن و فرزندش نیز آگهی نیافت و با این همه مسیو بوره مراجعت او را از هرات از صدراعظم ایران خواستار شد و پذیرفته نگشت.

و اینکه فرخ خان به سفارت فرانسه مأمور گشت، بعد از سفارت مسیو بوره و انعقاد معاهده تجارتهای به هنگام بود که پادشاه ایران نیز اظهار حفاوتهی فرماید و دوستی دولت ایران با فرانسه امروز بدایت نشده؛ بلکه از عهد لویی چهاردهم تاکنون است و در عهد ناپلیون بزرگ نیز تجدید مودت و محبت شده و نام ناپلیون چنان مشتهر است که گویا در نزد ملل آسیا زنده است. عجب نیست که پادشاه ایران پادشاه فرانسه را به محبت خود مجذوب دارد و برای جانشین ناپلیون بزرگ مکتوب دلپذیر و هدیه دوستانه انفاذ دارد.

و همچنان کارداران دولت فرانسه در روزنامه دیگر نگار کرده اند.

شرح روزنامه ای که دولت فرانسه به شکایت دولت انگلیس رقم کرده اند

خداوند باری از برای فرانسه اعداد دولت بزرگ کرده است و ما بر زیادت از این نخواستیم و طمع نداریم که بر بحر و برّ عالم چیره شویم، لکن تکبر و تنمّر هیچ دولت را بر نمی تاییم. اگر دولت انگلیس نیروی خویش را در بحر نمودار کند قوّت ما در برّ افزون از او خواهد بود و به همین اعداد و آلات ناپلیون بزرگ در میان دول نامور گشت.

اگرچه با انگلیس که قوّت ما را شناخته است و ما حشمت او را دانسته ایم، بهتر باید حفظ موثیق و داد و اتّحاد کنیم؛ لکن با این فزون طلبی که مردم انگلیس را است چنان مکشوف می شود که مؤالفت به مخالفت پیوسته شود. اگر اولیای دولت انگلیس با دولت فرانسه از در و داد و اتّحادند، اظهار این خودبینی و انانیت نکنند و چنان ندانند که فرمان، فرمان ایشان است. همانا دولت فرانسه بدین حکومت سر فرود نیاورد و نیز نگذارد که هیچ جای از روی زمین این اندیشه را تقریر و تمکین دهند.

و نیز کارداران دولت انگلیس بر خطا رفته اند که قوّت و حشمت خود را به وسعت مملکت دانسته اند و ندانند که مداخلت در ممالک بعیده مورث تخریب ملک شود، اگرچه در جنگ روسیه بیشتر زحمت لشکر فرانسه را بود و ایشان نامور شدند، لکن سود این جنگ را دولت انگلیس خاص خویش داشته و مداخلت در امور دولت عثمانی را مخصوص خویش دانسته. اینک کشتیهای جنگی دولت انگلیس در بحر سیاه و بغاز اسلامبول و جزیره ملتا روز تا روز بر زیادت می رود و نگران مملکت سیسیلیا و آسیا می باشد و همی خواهد که بر مملکت ایران و ممالکی که در اطراف هندوستان است نمودار کند که دولت انگلیس

بر تمامت مشرق زمین بلکه بر تمامت عالم فرمانروا باشد و دولت فرانسه با این فزون طلبی یار و دستیار نخواهد شد.

همچنان باز در مملکت فرانسه به روزنامه دیگر نگار کرده اند که:

چون فرخ خان سفیر کبیر ایران با ایلچی انگلیس کار به مسالمت نتوانست آورد، ایلچی انگلیس او را گفت اگر خواهی این کار به خاتمت پیوندد می باید بر صفحه بیاض خاتم بر نهی و به من سپاری تا از بهر معاهده آنچه خود خواهم نگار کنم. و از این فزون طلبی می توان دانست که دولت انگلیس می خواهد: نخستین در جزیره خارک بلکه در بندر ابوشهر خانه تجارت مقرر دارد.

و دیگر از برای هند معبری ساخته کند که جز او کس را ریاست نباشد و در ساحل دریای مدترینا [مدیترانه] تا کنار رود فرات را از آهن پرداخته کند و روی رود را با کشتیهای بخار پیوسته دارد و سلطنت خلیج فارس را از بهر خویش گذارد و در جزیره خارک و بندر بوشهر قلعه های محکم بنیان کند. و هیچ نمی داند که ما فراموش نکرده ایم که 87 سال از این پیش موسیو پرول کارپرداز دولت فرانسه در بلده بصره با کریم خان - زند که پادشاه ایران بود عهدنامه [ای] نگار داد و در آن عهدنامه جزیره خارک را کریم خان به دولت فرانسه تفویض نمود.

ذکر مقاتله شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله با سپاه انگلیس در بندر محمّره

اشاره

از آن روز که میان دولت ایران و انگریز کار به ستیز و آویز افتاد، من بنده نگارنده نیز کرة بعد کرة حاضر بوده ام و دیده ام و شنیده ام که جناب اشرف صدراعظم با سرداران لشکر و سرحداران کشور رقم کرده و هرکه از ایشان حاضر بوده اند، فرموده که:

با لشکر انگلیس در ساحل بحر و فرضه بحیره و کنار رود بارها رزم مدهید چه ایشان را کشتیهای جنگی مانند کشتی وسودلین و کشتی فرقت

و دیگر کشتیها فراوان است که هر کشتی حمل 150 توپ تواند داد و گلوله توپ ایشان 20 من و 30 من به میزان می رود و این توپها را جز به دستگیری کشتی سیر نمی توان داد و اگر از کشتی بیرون شتابند بر زیادت از توپ 4 پوند و 6 پوند و 9 پوند نتوانند با خود برد و در مسالك اراضی چندان اسب نتوانند به دست کرد که عراده های توپ يك فروند کشتی را عبور دهند.

لاجرم آن وقت که در بحر 1000 توپ رزم آغازند چون آهنگ خستگی کنند افزون از 20 و 30 توپ نخواهند داشت و ما رقااص زورق و غواص دریا نیستیم و کار با ماهیان بحر و مردم دریائی نداریم. لاجرم جان و سر بر سر حفظ هیچ بندر به باد مدهید و ادات حرب و ضرب و قورخانه و توپخانه و غلات و حبوبات در هیچ بندر انباشته ندارید؛ زیرا که 200 فرسنگ حدود ایران به آب دریا منتهی شود و در تمامت این مسافت کشتی تواند به ساحل رسید.

ما را چه افتاده که سپاه را به حراست 200 فرسنگ راه به لب دریا بگماریم و سینه ایشان را هدف گلوله توپ 66 پوند بداریم. بر شما واجب است که يك منزل از این سوی آب اوتراق کنید و از درنگ و شتاب کشتی انگلیس در آب قرین غلق و اضطراب نشوید. هرگاه از ساحل بحر بدین سوی سفر کنند و از کنار آب دور افتند چون شیران جنگی بر ایشان بتازید و رزم آغازید. اگرچه در بندر بوشهر نخستین این خطا افتاد، لکن جبر کسر ماجری را شمشیر مهر علی خان شجاع الملك مومیائی بود.

چنانکه تفصیل آن بشرح رفت.

لکن خانلر میرزای احتشام الدوله را در امثال امر جناب اشرف صدراعظم غفلتی رفت و دولت ایران را زینانی آورد. نخستین چون اصغا نمود که سفرای ایران و انگلیس در شهر پاریس اعداد کار معاهده و مصالحه می کنند این خبر را استوار داشت و در ساز و برگ مردان و اعداد روز میدان غوری به سزا نفرمود و هیچ نیندیشید

که این عهدنامه تا به امضای کارداران دولتی توثیق نیافته و تبدیل نشده ممکن است که لشکر انگلیس حیلتي کند و در تسخیر محمره غفلت ایرانیان را وسیلتی دادند.

و از آن پس که دانست لشکر انگلیس این وقت را مغتتم داشته اند و دانسته اند که خبر مصالحت، لشکر ایران را از کار مناطحت باز داشته و تصمیم عزم داده اند که شکست برانجان را به تسخیر محمره جبر کنند، پند و اندرز صدراعظم را از خاطر بزود و بی آنکه مردان مجرب را به مشاوره طلب کند یا آنکه از مبارزان رزم دیده سخنی اصغا فرماید لشکر را جنبش داد و در کنار بحر تا بدانجا که پیشانی کشتی انگلیس تواند سر به ساحل نهاد، میدان محاربت راست کرد و سنگری چند دور از هم بیست که چنانکه مردم این سنگر را بدان سنگر راه آمد [و] شدن صعب می نمود و عراده های توپ را به تفاریق در سنگرها جای داد، چنانکه هیچ يك پشتوان آن دیگر نتوانست بود و اسبهای بارکش را از بهر آنکه نرخ علوفه ارزان برآید و کار صعب نیفتد به مراتع بعیده گسیل داشت و اندیشه نکرد که اگر کار به هزیمت رود بنه و آغروق به دست دشمن بغنیمت رود.

بالجمله بفرمود 50 گام از این سوی آب آنجا که رود فرات با شط شوشتر پیوسته شود و در جانب غربی محمره به مسافت 200 گام دو سنگر بستند.

در سنگر نخستین آقا جان خان سرتیپ با فوج بهادران جای کرد و 3 عراده توپ 14 پوند منصوب داشت. و در سنگر دیگر محمّد مراد خان سرتیپ با فوج بیات و 3 عراده توپ نشیمن جست. و محمّد تقی خان سرهنگ با يك عراده توپ نزدیک بدان سنگر اقامت کرد.

و از جانب مشرق قلعه به مسافت 1000 گام نیز يك سنگر بست و محمّد حسن خان سرتیپ با فوج قدیم فراهان و 2 عراده توپ فرود شد و در جزیره الخضرا نیز چند سنگر دور از یکدیگر برداختند، عیسی خان سرتیپ پسر حاجی جابر خان با 400 تن از مردم بلوچ و عرب و 2 عراده توپ در سنگر جای کرد. و در سنگر دیگر برخوردار خان سرهنگ

با فوج امرائی و موسی خان یاور فوج سیلاخوری با 300 تن سرباز ساخته جنگ نشست و برخوردار خان تا پایان مجادلت قانون مجادلت از دست نگذاشت و به فروسیت و شجاعت نامبردار گشت.

و همچنان رجب خان یاور با 400 تن سرباز فوج قدیم کزاز بدو پیوست و حاجی جابر خان سرحددار محمره با 200 سوار و 500 تن پیاده عرب نیز سنگری گرفت. و دیگر زین العابدین خان شاهیسون که مردی دلیر و رزم دیده است با 100 سوار شاهیسون دویرن در جزیره الخضرای جای داشت و این گروه را نیز 3 عراده توپ بود.

اما احتشام الدوله خویشتن در پشت قلعه محمره لشکرگاه کرد و 3 عراده توپ نزد خویش بداشت و فرزندش ابراهیم میرزا 800 گام دور از آب شط در پشت نخلستان اوتراق نمود. و شاهزاده پس از زمانی کوچ داده لختی بازپس شد و 1000 گام از قفای ابراهیم میرزا اوتراق کرد و قورخانه [ای] که به کار لشکر می رفت در معسکر خویش نهاد و قورخانه دیگر نیز نزد ابراهیم میرزا بود و آذوقه و علوفه لشکر را 200 گام دور از آب، میرزا ابوطالب وزیر شاهزاده با خود می داشت.

اگرچه در این هندسه قورخانه را از قاروره آتشین دشمن بیم زیان بود، اما کس را اندیشه آن نرفت. این وقت يك فروند کشتی انگلیس تا کنار بصره برای حمل آذوقه آمد شدن داشت و شاهزاده کشتی تجارتی می پنداشت يك روز چند تن از آن کشتی به کنار آمده از دور و نزدیک سنگر و لشکر و قورخانه را نظاره نموده مراجعت کردند و از پشت و روی کار آگهی یافتند.

رسیدن کشتیهای انگلیس در کنار محمره

بالجمله چون خبر رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس پراکنده شد، احتشام الدوله يك تن از مردم خود را بفرستاد تا خبری از عدت و عدت ایشان باز آرد. دیدبان او از کنار شط العرب [- ارون رود] لختی راه پیمود تا کشتیهای انگلیس دیدار شد و 18 کشتی به شمار کرد، از بیم آنکه کشتیها قبل از او به محمره درآید، دیگر توقف

نکرده خبر باز آورد. و احتشام الدوله به اعداد کار پرداخت و کشتیها روز سه شنبه بیست و هفتم رجب هنگام چاشتگاه در ملتقای آن دو رود عظیم که بدایت شط العرب است از پی هم برسید چندانکه 44 کشتی شمرده شد و 2 کشتی ایشان را هر یک 14 توپ بود و 42 کشتی دیگر هر یک 20 توپ منصوب داشت و اهالی کشتی به مسافت 4000 گام لنگر در آب افکندند.

بالجمله روز چهارشنبه هنگام فروشدن آفتاب 12 توپ به جانب جزیره الخضرا بگشودند و در پشته [ای] که از خاک بصره شمرده می شود، در جزیره سلیمان بن غضبان، گروهی را از کشتی پیاده کرده، سنگری برآوردند و دو خمپاره [- خمپاره] نصب دادند و از آنجا تا به سنگر ایرانیان 1000 گام مسافت داشت. روز پنجشنبه قبل از سربرزدن آفتاب ساز مقاتلت طراز دادند و از آن سنگر گلوله خمپاره همی بگشودند و چون گلوله هیچ سنگر بدان رسنده نبود و از سنگر آقا جان خان به گشادن توپ جنگ را پذیره بودند.

این بیود تا یک ساعت از دیدار شدن آفتاب سپری شد، ناگاه گلوله خمپاره در میان سنگر آقا جان خان بتراکید و از 100 بخش افزون شد و پاره [ای] از آن به پهلوی چپ آقا جان خان آمده بغلطید و با آن جراحت مردم خود را به ثبات قدم وصیت کرد و او را از میدان جنگ به کناری بردند و پس از دو روز به عزّ شهادت پیوست. و 2 کشتی دیگر به مسافت 200 گام با سنگر فوج بهادران روی در روی درآمد و دهان خمپاره گشاده داشت و از قفای آن 2 کشتی بخار دیگر برسید و همچنان تا 8 کشتی به پشتوانی یکدیگر رده شدند.

بالجمله تمام کشتیها به جنگ درآمدند و گلوله توپ و خمپاره بیاریدند. و از سنگر بهادران، مردان جنگی از در مدافعت برخاستند و با گلوله توپ جنگ آراستند. عبد الله - سلطان گروسی و اسمعیل خان بیگ وکیل بهارلو [و] صمد بیگ وکیل افشار نیکو خدمتی کردند و مردانه بکوشیدند و آن کشتی را که از در نام بود

با گلوله توپ نلّمه کردند، چنانکه از کار افتاد.

بالجمله پای سخت کردند تا ثقبهای سنگر و جاهای گلوگاه توپ انمحا و انهدام یافت و چند تن از توپچی و سرباز مجروح و مطروح افتاد. در این وقت احتشام الدوله در سنگر محمد حسن خان سرتیپ جای داشت و علی نقی خان سرتیپ نیز با فوج مهندس حاضر بود، شاهزاده بفرمود تا با فوج به سنگر بهادران شود و مردم آن سنگر را مددی دهد.

علینقی خان راه برگرفت، لکن دلی پریم و باک داشت و بر جان خویش هراسناک بود، از این روی چون به سنگر محمد مراد خان رسید خویشتن متوقف شد و خداداد خان برادرش را با فوج مهندس به سنگر بهادران مأمور داشت. سربازان نیمی پراکنده شدند و نیمی به سنگر بهادران رسیدند. لکن این قلیل مردم به کاری نبود. سنگر بهادران از پای برفت و سربازان دست از جنگ بازداشتند، چه گلوله تفنگ در این حربگاه به کشتی دشمن رسنده نبود و اگر رسیدی گزنده نبود.

و هم در این وقت میرزا ابوطالب، حسینقلی خان را با تفنگچی بختیاری جنبش داده به سنگر محمد مراد خان آمد، باشد که مددی دهد. و محمد مراد خان چون جماعتی از فوج بیات را نزدیک به سنگر بهادران، از پس دیواری که نیک استواری نداشت باز داشته بود، این وقت فرمان کرد که از هر دسته 20 تن صاحب منصب در آنجا اقامت جسته دیگران به سنگر درآیند و پای اصطبار استوار داشت، چنانکه یک تن از سربازان خویش را نگران شد که در فرود سنگر از بیم گلوله خصم سر خویش فروگرفت او را بخواند و گفت همانا ندانسته [ای] که تا اجل کس را فراز نشود مرگ را بدو دسترس نباشد، من امروز این معنی را بر تو کشف سازم و فرمان کرد تا زمانی دراز بر فراز سنگر راست بایستاد و بسیار گلوله بیارید و آسیب بدو نرسید، آن گاه از فراز سنگرش به زیر آورد و گفت اکنون در فرود سنگر ایمن بباش و خمیده کار مکن.

و در آن سنگر میرزا رضای نایب خرقانی و محمد حسن بیگ خرقانی جلادتی به کمال ظاهر ساختند و شهسوار بیگ

در کار هزیمت سبک خیز گشت و از بهر حمل توپ و حمله در دار و کوب گرانی نمود.

بالجمله این وقت در سنگر جزیره الخضرا که معدودی از مردم بلوچ در آنجا اقامت داشت، معصوم سلطان توپچی با اینکه سنگر او هدف گلوله توپ و خمپاره بود فتوری در ارکان جلادت او راه نکرد و تا آن گاه که بساط منازلت نوردیده شد توپ او گشاده می گشت. رضا قلی بیگ خمسه که وکیل توپخانه بود نیز جلادتی به سزا نمود و از سنگر محمد حسن خان نیز يك توپ به کشتیها گشاده می گشت. علینقی خان و محمد مراد خان چون سرباز را پراکنده دیدند کس به شاهزاده فرستاده توپ و توپچی و قورخانه توپ به مدد طلبیدند.

احتشام الدوله گفت لشکر پراکنده است و کار از دست بیرون شده، اعداد این کار نتوانم کرد و از مردم انگلیس از بهر آتش زدن قورخانه ها قاروره آتشین به میان لشکرگاه همی آمد؛ و بدین تعبیه در قورخانه سنگر بهادران و قورخانه خمپاره، آتش درافتاد و نابود ساخت. میرزا فضل الله که در میان سنگر بهادران و سنگر محمد مراد خان متردد بود، پاره [ای] از گلوله خمپاره پای او را جراحت کرد و محمد مراد خان او را به کناری فرستاد؛ اما از آن زحمت جان به سلامت برد.

از جانب دیگر در سنگر ابراهیم میرزا و فوج کزازی پشت با جنگ کرده، شکسته شدند و او یوزباشی عبد الحسین قبه [ای] را به نزدیک احتشام الدوله فرستاده این خبر باز داد و انهی داشت که لشکر انگلیس بی گمان از بحر بیرون شده، سنگر ما را حصار خواهد داد. شاهزاده دیگر سودی در حفظ سنگر محمد حسن خان ندانست، او را گفت از سنگر بیرون شده با توپخانه و سرباز لختی دورتر از میدان گلوله توپ و خمپاره بر صف باش؛ لکن سرباز چون از سنگر سر بدر کرد، پراکنده گشت. این وقت میرزا ابو طالب به محمره آمد و لشکری را که در جزیره الخضرا بود حکم فرستاد

تا آمده به شاهزاده پیوسته شوند.

مع القصه يك ساعت قبل از طلوع آفتاب تا 5 ساعت بازار مقاتلت و منازعت روائی داشت، 4 کشتی انگلیس نیز شکسته شد. 3 کشتی را با طنابها استوار بستند و به قوت کشتیهای دیگر از محل آفت به کنار کشیدند، لکن کشتی اژدر چنان از کار شد که کشیدن نتوانستند. بعد از 5 ساعت مردم انگلیس کشتیها را لختی باز پس بردند و بدان سر شدند که تدبیر دیگر اندیشند.

این هنگام از پراکنده شدن لشکر اسلام آگهی یافتند و دلیرانه دیگر باره به جنگ درآمدند و تا يك ساعت بعد از زوال آفتاب نیران جدال و قتال اشتعال داشت، از فوج بهادران 22 تن مقتول گشت و از افواج کزازی و مخبران و بیات زرنند 57 تن به خاک افتاد و از لشکر انگلیس نیز بسیار کس هلاک شد؛ لکن چون قشون چریک پراکنده شدند و پند و اندرز جناب اشرف صدراعظم معاینه شد و مکشوف افتاد که در کنار بحر با مردم انگلیس رزم دادن از خرد بیگانه افتادن است.

کوچ دادن احتشام الدوله از کنار محمره و درآمدن سپاه انگلیس به جای او

اشاره

چون شاهزاده نیک نگر است که گلوله توپ و خمپاره از لشکرگاه از آن سوی تر همی رود و از طرف دیگر نظاره کرد که بعضی از کشتیهای انگلیس لختی دور از لشکرگاه به کنار آمد و لشکر خود را پیاده کرد و سپاه را با توپ و قورخانه به ساحل کشید، سخت هراسناک شد که مبادا جماعتی از سواره و پیاده از کشتیها بیرون شده، از قفای لشکریان درآیند و لشکر اسلام را حصار دهند، پس حکم داد

ص: 302

که سربازان از سنگرها بیرون شوند.

سرکردگان ناچار سنگرها را پرداخته کردند و به نزدیک شاهزاده آمدند. بعد از گفت و شنود فراوان سخن بر این نهادند که نیم فرسنگ از کنار آب واپس شوند و اوتراق کنند و علف و آذوقه و قورخانه نیز با خود حمل کنند، لکن چون اسب و استر صاحبان مناصب و سربازان دور از لشکرگاه بود کس به حمل بنه و آغروق و برگرفتن آذوقه دست نیافت، با اینکه شاهزاده و وزیر او را اسب و استر به جای بود، ستر زیرین سرپرده احتشام الدوله به جای ماند. در این وقت رستم بیگ یاور توپخانه، به نزدیک احتشام الدوله برای حمل توپخانه اسب همی خواست و دسترس نبود.

بالجمله لشکر جنبش کرد و 3 ساعت از آن پیش که آفتاب سر درکشد راه برگرفتند و یک فرسنگ طی طریق کرده به کنار نخلستان رسیدند و انجمن شدند و سخن بر این نهادند که شب را در کنار نخلستان بامداد کنند. چون علف و آذوقه بدست نبود نیمه شب از آنجا کوچ دادند و 3 فرسنگ دیگر راه بریده در کنار شط جای گرفتند و از آنجا واپس ماندگان را فراهم کرده، روز جمعه به نخلستان سبعه رسیدند و روز شنبه را هم در آنجا اقامت داشتند. یکشنبه دوم شعبان شاهزاده سپاه را به نظام کرد و به جانب اهواز در تک و تاز آمد و روز دیگر در اهواز از آن سوی آب اوتراق نمود.

و چون در کار حرکت و اقامت دل یکی نداشت به فراهم کردن علوفه پرداخت. شب چهارشنبه پنجم شعبان به شاهزاده خبر آوردند که 3 فرزند کشتی انگلیس بدین جانب رهسپار است و در عرض راه توپی را که عراده آن شکسته بود، جماعتی از مردم عرب با کشتی کوچک حمل می دادند. چون در ثمانیه که خانه ایشان بود فرود شدند، کشتی انگلیس برسد و مردم کشتی آن توپ را مأخوذ داشتند. بالجمله صبحگاه احتشام الدوله فرمان کرد که هم از اینجا سپاه را کوچ باید داد و بفرمود تا بنه و آغروق خویش را از بهر حمل دادن برهم نهادند.

هم

ص: 303

در این وقت 3 کشتی کوچک از انگلیس برسد و در زمان بگشادن توپ و خمپاره درآمدند. فوج علینقی خان طریق مراجعت گرفت و خود نیز فوج را مشایعت می نمود و سخن بر این داشت که سربازان بی فرمانی کردند و از حکومت من سر برتافتند. محمد مراد خان رزم را تصمیم عزم داد و همی خواست که توپها را فراز آرد و ساز مقاتلت طراز کند.

احتشام الدوله فرمود که بعد از آنکه ما زیان جنگ را در کنار بحر مجرب داشتیم واجب نیست که دیگر باره اقدام به جنگ کنیم و در بی فرمانی صدراعظم مرتکب گناهی دیگر شویم و فرمان کرد تا لشکر به جانب شوشتر کوچ دهد و از اهواز راه برداشته 5 فرسنگ طی طریق فرموده و محمد حسن خان سرتیپ فراهانی را بفرمود تا پنجشنبه ششم شعبان 1000 تن سرباز با يك عراده توپ برداشته در ملتقای آب شوشتر و دزفول اقامت کنند. و روز دیگر 2 عراده توپ و آذوقه و چند زورق بدو برند تا سرباز را به آسانی عبور دهد. و همچنان میرزا ابو طالب را با جماعتی از سواران از بندقیر به جانب شوشتر گسیل داشت تا علوفه چندان که حاجت افتد فراهم دارد. و دیگر سپاهیان را بفرمود از راه دزفول به طرف شوشتر شوند و خود با فوج بهادران و مخبران زرند بیات خواست با کشتی کوچک از آب عبور کرده، به جانب شوشتر شتاب گیرد.

در این وقت مکشوف افتاد که فوج فراهانی بی فرمانی کردند و محمد حسن خان به آهنگ دزفول با آن جماعت از بندقیر عبور داد [ه]، سخن شاهزاده را وقعی ننهادند، ناچار شاهزاده طریق شوشتر پیش داشت و محمد خان سرتیپ را بفرمود تا با فوج زرند از راه دزفول قطع مسافت کرده، در شوشتر به لشکرگاه پیوسته شود.

اما مردم انگلیس بعد از کوچ دادن سپاه ایران به محمره درآمدند و 3 عراده توپ از سنگر آقا خان جان و 5 عراده از جزیره الخضر با يك عراده خمپاره مأخوذ داشتند و 1500 خروار نیز از غلات و حبوبات بهره ایشان گشت.

و از این سوی چون شاهزاده وارد شوشتر گشت و لشکر از راه و بیراه بدو پیوست و

توپهای لشکرگاه و 2 عراده از سنگر محمد مراد خان و 3 عراده از سنگر محمد حسن خان به شوشتر حمل شده، شاهزاده به تجهیز لشکر پرداخت و محمد مراد خان سرتیپ را بفرمود تا فوج بهادران و زرند و 3 عراده توپ و 400 سوار به جانب اهواز کوچ داد و لشکر را فرمان کرد که در کنار بحر با سپاه انگلیس رزم ندهند و نگران باشند هرگاه از کنار بحر به این سوی سفر کنند بر روی ایشان بتازند و رزم اندازند.

اما محمد مراد خان بعد از آنکه وارد اهواز شد و کار مقاتلت را به ساز کرد، سردار انگلیس اترم صاحب و بالیوز به محمد مراد خان شرحی نگار کردند که مکشوف افتاد شما با توپ و سرباز به اهواز آمده اید و آهنگ محمره نموده اید تا با ما رزم دهید و دو روز است که از دولت انگلیس خبر مصالحه با ما آورده اند. نمی دانم که کارداران دولت ایران شما را آگهی فرستاده اند یا هنوز بی خبرند. بالجمله اگر شما آهنگ جنگ کنید گناه کرده دولت خواهید بود و میان دولتین حدیث فتنه خواهید کرد.

محمد مراد خان خط او را به شاهزاده فرستاد و در جواب نگاشت که ما هنوز از کار مصالحت بی خبریم و اگر خبری رسیده، نزد احتشام الدوله برده اند، لکن شما را در این سخن راست گوی می دانیم و دست از مقاتلت کشیده خواهیم داشت تا خبر مصالحت و مسالمت برسد. و بعد از روزی چند چون خبر مصالحه بین دولتین برسد جانبین از مناجزت و مبارزت دست بازداشتند.

مسافرت نجف میرزا به عتبات عالیات از طریق ایران

و هم در این سال نجف میرزا که از شاهزادگان هندوستان بود و نسب به امیر تیمور گورگان می رسانید سفر عتبات عالیات و زیارت نجف اشرف را تصمیم عزم داده، همه جا پست و بلند زمین را در نوشت و از حدود هندوستان درگذشت و بی آسیب مخافت طی مسافت کرده وارد قندهار شد، و آن روز که از شهر قندهار کوچ داد و در قریه کوکران منزل کرد، شباهنگام چند تن از صعاليك و دزدان افغانان بر ایشان درآمد، بعضی از اموال ایشان را به سرقت درر بودند.

بالجمله از قندهار نیز راه بریده و اراضی خراسان را درهم نوشته به حضرت دار الخلافه رسید و کارداران دولت ایران که حفظ حشمت مهمان را واجب شمارند، در نواخت و نوازش او جدی به کمال فرمودند و نجف میرزا به صوابدید جناب اشرف صدراعظم به حضرت شاهنشاه عجم باریافت و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت و گاه گاه که شاهنشاه بر اریکه سلطنت متکی می گشت و چاکران درگاه برصف می شدند نجف میرزا نیز در صف امرای با نژاد قاجار با تاج مرصع و کفش زرین ایستاده می گشت.

بعد از چند ماه با مکانت تمام رخصت حاصل نموده طریق عتبات عالیات برداشت و به حفظ و حشمت، مهمان پذیری او به سرحداران ممالک محروسه منشور رفت.

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه قاجار در سال 1272 هجری / 1856 م

اشاره

در سال 1272 هجری مطابق سنه لوی نیل ترکی چون 6 ساعت و 54 دقیقه از روز پنجشنبه سیزدهم شهر رجب سپری شد و آفتاب از برج حوت به بیت الشرف حمل تحویل داد، عید عجم و نوروز جم پیش آمد. و از این بزرگتر و شریفتر عید مولود امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که در بیشتر روایت هم، در این روز است.

بالجمله شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه قاجار جشن عیدی بگذاشت و حقّ این هر دو عید را نیک ادا کرد و بدست خویشان درهم و دینار بر تمامت چاکران عطا فرمود و علاوه بر نشان و حمایل امیر تومانی و امیر نویانی و نشان تمثال شاهنشاه و لقب آتس و عصای مکّلل و علاقه مرصع و شمشیر مهند و

انگشتر ثمین و ساعت الماس و خلاع فاخره که از پس یکدیگر جناب اشرف صدراعظم را بذل فرمود، در این عید يك قطعه قلمدان مکمل به الماس که شخص اول ایران و صدارت اعظم [را علامتی بزرگ است به صحبت حاجی علی خان حاجب الدوله انفاذ فرمود و حاجب الدوله در حضرت صدراعظم] پیام شاهنشاه را بدین سخنان بگذاشت که ملك الملوک عجم می فرماید که:

صدراعظم تاکنون از در عقیدت و نیک اندیشی از طریق خدمت به مقامات رفیعه ارتقا جست و به دشوارترین سختیها مرور کرد و رضای ما را بر حفظ تن و جان به رجحان نهاد. اینک انتظار داریم که از اثر لایقه و مدد حبر این قلمدان آثار بزرگ در دولت ما ظاهر شود و اوامر و احکامی که باعث آبادی مملکت و رفاه رعیت و انتظام لشکر و امیدواری کل طبقات نوکر و حصول فایده های کلی به جهت دین و دولت و ملک و ملت باشد جاری گردد، تا سالی دیگر مورد الطاف و اشفاقی بزرگتر گردد.

حاضران مجلس حق گزاری پادشاه را جبین شکرگزاری بر خاک نهادند.

انتصابات، القاب و خلعت

بالجمله چون بساط عیدی به پای رفت شاهنشاه ایران به صوابدید صدراعظم به کار عمال و حکام ممالک محروسه نظری گماشت و میرزا صادق قایم مقام که به تقبیل سده سلطنت شتافته بود، حمایل و نشان امیر تومانی یافته مراجعت به آذربایجان کرد؛ و جان - محمد خان قاجار به جای چراغعلی خان حکومت شاهرود و بسطام یافت و حکومت خمسه با چراغعلی خان تفویض گشت. و محمد ابراهیم خان یزدی حاکم خوانسار و گلپایگان آمد؛ و شاهزاده علیقلی میرزا ملقب به اعتضاد السملطنه گشت و عبد الله خان - صارم الدوله به منصب میرپنجگی مفتخر گشت و نشان و حمایل این منصب یافت.

از پس این وقایع ذکر سوء سلوک مستر موره و صورت حال او را که در جزیره بمبئی به زینت طبع درآورده بودند بدین شرح رسید:

ذکر سوء سلوک و فتنه انگیزی سفرای انگریز در ایران به خلاف عهدنامه به نحوی که رعایای انگلیس از روی انصاف در جزیره بمبئی طبع کرده اند

مستر موره که به ایران رفت ترك دوستی با دولت ایران را و جهه همت ساخت و علم دولت انگلیس را که علامت دوستی بود بینداخت؛ و این علمی بود که از روز اول افراشته بود برای کارهای بزرگ. و واقعه نگار آنچه معلوم داشته و به حقیقت رسیده این است که دولت انگلیس دولت ایران را عظیم می دانست و آن را خیرخواه خود دانسته بود و شکی نیست، گویا هنوز هم به آن عقیده باقی باشند.

اما مأمورین ایشان به واسطه اغراض نفسانی دولت ایران بلکه تمامی اهالی مذهب و ملت را رنجانیدند، چنانکه تغییر نیت برای دولت و ملت ایران پیدا شد. چنانکه حال انگلیس را دشمن قوی می دانند و چنان می دانند که انگریزان می خواهند دولت ایران را یکی از راجه های هندوستان شمار کنند، چنانکه مکنیل صاحب در مقدمه هرات با اینکه بی حق بود حرکتی نامناسب نمود و سفارت ایران را به خاک روم کشید.

عوض آنکه دولت انگلیس او را تقبیح کنند، حسین خان آجودانباشی [را] که مأمور به لندن بود که دلایل واضح خود را حالی کند راه ندادند. و چرا باید دولت انگلیس سفیر يك دولت قدیم را راه ندهد و عهد دوستی را به به رضای مکنیل صاحب معلق بدارد.

لهذا از آن روز دولت ایران از دوستی و درست کاری انگلیس مأیوس شدند و ایرانیان چندانکه ممکن بود با کمال اکراه هر خلافتی را که از فرستادگان

انگلیس به ظهور می‌رسید متحمل شدند. چه دانستند سلوک مأمورین را به دولت انگلیس حالی کردن کمال اشکال دارد، چه سفیر را راه نمی‌دهند و مکتوب را جواب نمی‌فرستند. و دولت ایران بسیار در قید دوستی انگلیس بودند که متحمل این گونه ناملایم شدند. چنانکه امیر - بخارا نتوانست متحمل شود و با استادرت همان کرد که مشهور شد.

بالجمله دیگر از سفرایشیل صاحب مادام توقف در ایران از برای هر جزئی سختیها کرد و مرارتهای برای ایران حاصل نمود و همیشه دار سفارت را بست نشین کرد؛ و مردم را به بست سفارت دعوت می‌نمود و از دولت ایران روگردان می‌کرد، چنانکه ایلخانی فارس و کوچک خان دنبلی و عباسقلی خان سردار لاریجانی و حسین خان نظام الدوله و فرهاد میرزا و خانابا خان خوانساری را بی‌آنکه از دولت ایران بدیشان آسیبی رسد به بست سفارت دعوت کرد و اولیای دولت بی‌مداخله سفارت به زحمت تمام ایشان را راضی کرده از بست بیرون آوردند.

و همچنان در عهد شیل صاحب و فرنت صاحب، سالار پسر آصف الدوله از دولت ایران یاغی شد و ایشان همیشه حمایت از یاغیان دولت کردند و خواستند به دست سالار دولت ایران ضعیف کنند.

دیگر آنکه یار محمّد خان در مقدمه سالار، لشکر به خراسان آورد و خدمت کرد و سکه به نام پادشاه زد و خلعت گرفت و ظهیر الدوله لقب یافت، معلوم است هرات را جزو ممالک پادشاه می‌دانست و خود را از جانب دولت حاکم می‌دانست و بعد از فوت او پسرش صید محمّد خان از قرار فرمان و خلعت پادشاه حاکم هرات شد و سکه و خطبه به نام شاه کرد و برادر خود محمّد صدیق خان را به ملازمت رکاب فرستاد. شیل صاحب چون چنان دید بنای سوء سلوک گذاشت و از آنجا چون چیزی حاصل نشد به دولت خود نوشت تا با شفیع خان شارژدفر مقیم لندن ترك مراده

کردند و صریح پیغام کردند که تا امر هرات را اولیای دولت با شیل صاحب نگذرانند افتتاح مراوده نخواهد شد و حال اینکه آنچه معلوم شده از انگلیس ابدا باید به خاک هرات کس نرود و مراوده نشود و اهل ایران چنانکه در عهد خاقان و محمد شاه مراوده و مکاتبه داشتند داشته باشند، عریضه و پیشکش از هرات برود و فرمان و خلعت بیاید و اگر کسی به خیال گرفتن هرات بیفتد ایرانی منع کند و حکام کابل و قندهار و هرات هیچ يك دست اندازی به دیگری نکنند.

بالجمله بعد از شیل صاحب نوبت به تامسن صاحب رسید و او از همه بدتر کرد. امام مسقط را محرک شد که به طورهای نامناسب اغتشاش کاری کرد تا لشکر ایران در بندرعباس او را کیفر کردند. و همچنان خان - اورگنج را محرك شد تا با لشکر زیاد بر سر مرو و سرخس آمد، او هم به قتل رسید و دید آنچه دید.

واقعه نگار حیرت دارد که چرا باید مأمورین انگلیس در پایتخت ایران باعث این همه مفسده شوند تا دوستی نقضان پذیرد و حال اینکه هرگز از ایران نسبت به انگلیس بد نیامده است. عمده ترین کارهایی که طامسن صاحب کرد قرارنامه هرات را برهم زد و بنای آدم فرستادن و کاغذ نوشتن به هرات گذاشته بود تا صید محمد خان نوکر مطیع دولت را روگردان نمود و به این قناعت نکرد، نوشت یکی از انگلیسان به هرات آمد و پهلوی صید محمد خان افتاده بنای فساد گذاشت و سرحدات خراسان را مغشوش کرد، چنانکه خراسانی يك روز از تاخت و تاز هراتی و ترکمان آسوده نبودند و تا فوت صید محمد خان و حکومت شاهزاده محمد یوسف آن شخص انگلیس در هرات بود و اگر چنین است دولت ایران حق دارد که آن قرارنامه را نابود فرض کند و در کار هرات آنچه صلاح خود داند بکند.

خلاصه طامسن صاحب دولت ایران را فارغ نگذاشت مدتی بر سر فرهاد میرزا جواب و سؤال کرد و مدتی بر سر حاجی عبد الکریم [تاجر قندهاری که 40 سال رعیت ایران است و صاحب عیال و دختر یکی از شاهزادگان را به زنی دارد و طامسن صاحب گفت پدران حاجی عبد الکریم] شکارپوری بوده اند و شکارپور داخل ملک انگلیس است و به حمایت او علم سفارت را انداخت، با اینکه حاجی عبد الکریم خود می گوید اصل من قندهاری

مع القصه بعد از طامسن، مستر موری رسید، کارداران دولت تا سرحد مهماندار برای او فرستادند. بعد از ورود وقتی به حرف آمد مثل سابقین بر سر فرهاد میرزا سخن در انداخت. بعد از مدتی گفت و شنود چون دانست نمی توان عمومی شاه را تبعه انگلیس کرد، ظلمی هم به او نشده اقرار به حقیقت دولت ایران نمود و دست به کارهای دیگر زد، مثل اینکه فراش او را در مستی و عربده، شحنگان گرفته بودند، مدتی گفتگو داشت که باید نوکرهای شحنه به چوب تنبیه شوند. هرچه می گفتند تقصیر با فراش است که شراب خورده و مستی کرد فایده نداشت.

از این گونه کارها داشت تا به میرزا هاشم خان رسید و او در اندرون محمد شاه غلام بچه بود و همراه خادمان حرم ولیعهد به تبریز رفت و شاهنشاه چون مراجعت فرمود و بر تخت جلوس کرد او را غلام - پیشخدمت کردند و 200 تومان موجب دادند، بعد از چندی استدعا کرده نوکر نظام شد، بعد بی سبب به سفارتخانه رفته بست نشست. طامسن صاحب خواست او را منشی سفارت کند، امنای دولت او را به حرف حسابی مجاب کردند و خواستند او را از بست بیرون بیاورند و او ملاحظه می داد. طامسن خواست آدمی از خود همراه او کند، امنای دولت راضی نشدند، چه هرکس را آدمی همراه می کردند داخل تبعه دولت انگلیس می شمردند. گفتند بی مداخله سفارت بیاید تا التفات ببیند.

هنوز این امر در میان بود که مستر موری را هنگام حرکت به جانب بیلاق شد، پس میرزا هاشم خان زن خود را برداشته به بیلاق برد و نزدیک باغ مستر موری منزل داد و این کار در طهران به طورهای قبیح شهرت کرد. اولیای دولت، مستر موری را به کاغذ رسمی اطلاع دادند و به دول دیگر نیز اعلام کردند که شاید مستر موری تنبیه شود و فساد برای او و ایرانیان طراز نشود، اصلاً اعتنائی نکرد و بعد از مراجعت از بیلاق نزدیک به سفارتخانه خانه [ای] برای زن میرزا هاشم خان کرایه کرد و منزل داد.

علما و مردم شهر مطلع شدند و به کاغذهای شرعیه عرایض به امنای دولت نوشتند

و نزدیک بود بلوای عام شود. مستر موری دید که پرده کارش دریده شد بهانه نمود که می خواهم میرزا هاشم خان را نوکر سفارت کنم و به فارس بفرستم، به این خصوص گفتگوها شد، جواب دادند که تو نوکر دولت را چگونه نوکر سفارت می کنی؟ اصلاً به گوش او فرو نرفت و اصرار نمود و به صراحت اسم زن او را نوشته مطالبه می نمود و می خواست امنای دولت مجبوراً زن او را به سفارتخانه بفرستند و این اسباب فتنه و شورش عظیم بود. عاقبت به همین بهانه علم دولت را خوابانید و ترك مراوده نموده از طهران بیرون آمد و به ملك روم رفت.

واقعه نگار می گوید چه زحمتهای که امنای دولت ایران کشیده اند که شورش عام نشده، اگر طامسن علم انداخت باز برای مردی تاجر بود اما بر سر يك زنی علم انداختن! نمی دانیم دولت انگلیس چگونه رفع این قباحت خواهند کرد و با سفیر خود چه خواهند گفت.

می گویند دوست محمد خان به تحريك انگلیس لشکر به قندهار برد و آهنگ هرات کرد. اگر راست است دور نیست که برخاستن سفارت انگلیس از ایران برای تمهید چنین کاری بود.

روزنامه نویس بمبئی می گوید موافق چند عهدنامه، انگلیس باید ابداً در کار هرات مداخله نکند و در امر افغانستان داخل نشود مگر وقتی داعی مصالحه در میان آید. از روزی که مستر مکینیل به خلاف عهدنامه حرکت کرد سفرای انگلیس بنای بی قاعدگی گذاشتند و الا هرگز امنای دولت ایران خلاف عهد که خلاف دین ایشان است نخواهند کرد و نکرده اند و دولت انگلیس عهد در ابر نسیان گذاشته است.

چون عهد مودت میان دولت ایران و فرانسه استوار شد و صورت معاهده چنانکه مذکور شد مسطور گشت، ایمپراطور ممالک فرانسه به قانونی که در میان سلاطین یورپ مقرر است که نشان دولت خویش را از برای یکدیگر بر تحف و مهدا فرستند اعظم و اجل نشان دولت خود را از درجه لژیون دئر مرصع به الماس شاهوار با حمایل که خاص آن نشان است به حضرت دار الخلافه هدیه ساخت و نامه [ای] از در مهر و حفاوت نگار داده این جمله را به نزدیک مسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص خود که در دار الخلافه طهران اقامت داشت فرستاد تا او به ساعتی مسعود در پیشگاه سلطنت پیش گذراند.

لاجرم مسیو بوره بعد از رسیدن نشان، کارداران دولت را آگهی فرستاد تا هنگام بنمودند. لاجرم روز پنجشنبه هفتم شهر ذیقعده که وزیر مختار را رخصت بار حاصل بود، محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی برحسب فرمان با 20 تن از غلامان پادشاهی و 10 تن فراشان دربار به سفارتخانه پاریس رفته ایلچی مخصوص را با مسیو لژن که حمل نامه و نشان را از پاریس به دار الخلافه او همی کرد با سایر تبعه سفارت به تقبیل سده سلطنت دعوت کرد و ایشان را جنبش داده از سفارت خانه به کشیکخانه درآورد. و بعضی از چاکران درگاه با جامه [ای] که رسم نهاده اند برای حفظ حشمت او در کشیکخانه حاضر شدند و بعد از آسایش و آرامش، او را به حضرت ملک الملوك عجم بردند.

و در پیشگاه پادشاه جماعتی از شاهزادگان مانند علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه و اردشیر میرزا حاکم طهران و احمد میرزا و ایلدرم میرزا بر صف بودند و هر یک اثاثه سلطنت را مانند شمشیر الماس و سپر مرصع به جواهر آبدار و دیگر اشیاء را حامل بودند. و از مقرّبان حضرت میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه با سلب و حمایل و نشان حاضر شدند و همچنان شاهزاده کیومرث میرزای - ایلخانی قاجار و میرزا محمّد خان سرکشیکچی باشی و محمّد ناصر خان ایشیک - آقاسی باشی و جماعتی از غلام پیشخدمتان و دیگر چاکران رده بستند.

این هنگام وزیر مختار دولت فرانسه درآمد و بعد از تقییل سده سلطنت به عرض رسانید که:

مسیو لژن مأمور به خدمتی بزرگ شده، از قبل اعلیحضرت ایمپراطور فرانسه به دربار معدلتمدار شاهنشاه ایران رسیده، پیام گزار است و این بنده بر حسب فرمان صورت حال را معروض می دارد که قواعد و داد و اتحاد بین دولتین علیّین مشید و ممهد است. اعلیحضرت ایمپراطور فرانسه برای تکمیل این مهر و حفاوت نشان درجه اول دولت خود را که مرصع به الماس شاهوار است و به لژ [یو] ن دتر نامیده می شود به حضرت ملک الملوک عجم به رسم هدیه انفاذ داشته و حکم رفته که من بنده خویشان ابلاغ پیام کرده، تسلیم کارداران حضرت دارم.

و نامه مهر ختامه ایمپراطور فرانسه را با نشان در طبق زر نهاده قربت حضرت یافت.

و شاهنشاه نامه و نشان را برگرفت و کلمه [ای] چند به فصیح تر بیانی که مشعر از مهر و اتحاد با ایمپراطور بود بر زبان آورد و آن گاه وزیر مختار رخصت انصراف یافته، با آن حشمت و مکانت به خدمت جناب اشرف صدراعظم شتافت و مکانتی جداگانه یافت و از آنجا به سرای خویش مراجعت نمود.

چون جناب اشرف صدراعظم و فرزند او میرزا کاظم خان نظام الملک تأسیس قواعد دوستی بین دولتین ایران و فرانسه کردند، ایمپراطور فرانسه نشان لژیون دتر از درجه اول خاص صدراعظم انفاذ داشته بود و نشانی از رتبه سیم از بهر نظام

الملك عطا رفته بود. این هر دو نشان را وزیر مختار و مسیو لژن حمل داده، روز دیگر به حضرت صدراعظم آمدند و تسلیم دادند.

جناب صدراعظم ایشان را حشمتی نیکو نهاد و بر مراتب اتحاد و یک جهتی بیفزود.

و چون میرزا عباس خان منشی وزارت دول خارجه و میرزا ملکم خان مترجم دولت ایران در عقد معاهده رنجی برده بودند، از بهر هر یک از ایشان نیز نشانی بذل افتاد.

انتصابات

و هم در این سال ذو الفقار خان پسر جناب اشرف صدراعظم که حکومت قم و ساوه داشت به منصب جلیل استیفای ممالک محروسه سرافراز گشت و تشریف شاهانه یافت و عیسی خان بیگلربیگی قاجار دولو حکومت ملایر و تویسرکان یافت و برحسب فرمان بدان اراضی شتافت.

ذکر سفارت فرخ خان امین الملك از دولت ایران به دار السعادة اسلامبول و دار الملك پاریس

اشاره

چون میان دولت ایران و فرانسه مبانی محبت تشدید یافت، واجب افتاد که سفیری چرب زبان به دار السلطنه پاریس سفر کرده، قایمه و داد را نیک تر مرصوص و محکم بدارد. لاجرم به صلاح و صوابدید جناب اشرف صدراعظم، فرخ خان کاشی غفاری که خازن دینار و دراهم مخصوص بود و برحسب فرمان شاهنشاه ایران به سفارت کبری نامور گشت و ملقب به امین الملك آمد و نشان تمثال شاهنشاه که مکمل به الماس آبدار بود تشریف یافت و سفر پاریس را تصمیم عزم داد.

و هم جداگانه فرمان رفت که در دار السعادة اسلامبول قربت حضرت

خداوندگار روم جوید و شطری از مراتب اتحاد دولت ایران و روم بازگوید و اجازت یافت که در اسلامبول یا فرانسه سفیر انگلیس را دیدار کند و سوء سلوک سفرای انگلیس را در ایران و بهانه جوئی و شراست طبع ایشان خاصه مستر موری و ناهمواری او را باز نماید. و دیگر درازدستی امیر دوست محمد خان را از کابل به قندهار و آهنگ او را در تسخیر هرات و اختلال امر خراسان روشن سازد و بنماید که کارداران ایران در فتح هرات و تسخیر افغانستان ناچار شدند و اگر تواند آلایشی که زلال صفا و صدق دولتین را به بی اندامی سفرا عارض شده مرتفع سازد.

لاجرم با نایب و مترجم و منشی و دیگر مردم از تبعه سفارت روز دوشنبه یازدهم ذیقعد از حضرت دار الخلافه راه برگرفت و مسیو نیکلا مترجم سفارت فرانسه با او همراه شده و در عرض راه تا ورود تبریز حکام بلدان و امصار حشمت سفارت کبری را بداشتند و او را با مکانتی لایق درآوردند و از شهر تبریز بیست و چهارم ذیحجه طریق اسلامبول پیش داشت.

و چون به حدود اراضی دولت عثمانی رسید میهمانداری از قبل وجیه پاشا والی ارزن الروم با نامه [ای] مهر ختامه او را پذیره کرد و حسین پاشای فریق که به معنی امیر تومان است و جای عاکف افندی میرپنجه، و سلیم بیگ سرتیپ و علی آقای سرهنگ سواره نظام و حاجی مصطفی سرهنگ سواره غیرنظام با 250 سوار به استقبال برسدند و امین الملک را بدین تکریم به قریه آلاشگرد که نخستین منزل است از حدود دولت عثمانی درآوردند.

و در منزل زهار که چهار منزل تا ارزن الروم مسافت است میرزا بزرگ کارپرداز دولت ایران مقیم ارزن الروم پذیره کرد و روز بیست و یکم محرم [1273 ه/ 1856 م] که امین الملک وارد ارزن الروم خواست شد وجیه پاشا نخستین کهیابیگ پیشکار خود را به استقبال فرستاد و از پس او حاجی غایب پاشای میرلوا و مصطفی افندی مین باشی برسدند و اسمعیل پاشا سردار آناتولی، چند تن از صاحبان مناصب نظام را از جانب خود گسیل داشت و 200 تن از بازرگانان

وقبل از ورود به ارزن الروم چون قونسول انگلیس که اقامت ارزن الروم دارد حاضر نبود، موسیو ایت نایب او با تبعه خود، امین الملک را پذیره شدند و قونسول دولت فرانسه چون مریض بود تبعه خود را به استقبال فرستاد و یک فوج سرباز با طبل و شیپور تا نیم فرسنگی شهر درآمده صف برزدند. و بعد از آن سرکشیک پاشا با جماعتی و قاضی و مفتی رسیدند و در ظاهر شهر خیمه از بهر ایلچی کبیر که ساعتی آسایش کند، افزایسته داشتند. درویش پاشا و علی پاشا و عمر پاشا و چند تن دیگر 100 گام از خیمه به بیرون - سو استقبال کردند و همچنان والی شهر گامی چند پذیره شد و ایلچی کبیر را دریافت و از آنجا به سفارتخانه که معین کرده بودند سفارت کبری را تحویل دادند و قونسولهای دول متحابه به سفارتخانه آمده، ایلچی کبیر را دیدار کردند.

وجیه پاشا دقیقه [ای] از طریق موّدت فرونگذاشت، جز آنکه بیرون معاهده از برای حشمت او هیچ توپ گشاده نداشتند و عذری چند بر تراشیدند و در هیچ منزل از مشروب و مأکول تقدیم ضیافت نکردند؛ بلکه گاه گاه سفره سفیر کبیر از برای رجال دولت عثمانی گسترده بود. و چون ایلچی کبیر به بازدید تصمیم عزم داد کشیکچی باشی خود را با جماعتی که جامه بر رسم چنین امر دربرداشتند، به نزد ایلچی کبیر فرستاده تا به ملازمت خدمت او به سرای والی آمدند.

وجیه پاشا تا بیرون رواق خود استقبال سفارت کبری کرد، ایلچی کبیر بعد از دیدار او مشیر پاشا و از پس او قونسولها را بازدید نموده روز بیست و هفتم محرم از ارزن الروم راه برگرفت. مصطفی پاشای میرلوا و علی پاشا و جماعتی یک میل راه او را مشایعت نموده و حسین پاشای امیر تومان که مهماندار بود با او روانه شد و تا سرحد خاک ارزن الروم ملازم خدمت بود.

بالجمله سفیر کبیر چون از اراضی ارزن الروم بدان سوی شد، نسیم پاشا

والی طرابزن که‌های خود را به اتفاق قاپوچی باشی به مهمانداری پذیره فرستاد و حاجی میرزا احمد خان که از قبل دولت ایران مقیم اسلامبول بود تا طرابزن استقبال کرد و روز ورود ایلچی کبیر به طرابزن 2 فرسنگ از شهر بیرون شد و همچنان دفتردار افندی و قاضی و مفتی و جماعتی از بزرگان دولت عثمانی و مسیو پوشا را قونسول دولت فرانسه و تجار و تبعه دولت ایران، سفارت کبری را پذیره شدند و در ظاهر شهر سفیر کبیر را در خیمه [ای] که از بهر او افراشته بودند فرود آوردند و سربازی که حاضر بود به رسم نظام سلام داد.

والی پاشا نیز در خیمه او را دریافت و پس از ساعتی از آنجا راه شهر پیش داشته با حشمتی تمام در سرای والی پاشا که از بهر منزل سفارت تعیین یافته بود درآمد و 21 توپ از بهر حشمت سفارت کبری بگشادند. و همچنان قونسول فرانسه و قونسول نمسه از بهر حشمت سفارت، پرده بیرق خویش را افراشته کردند.

وصول سفارت کبری به شهر اسلامبول

و روز چهاردهم صفر ایلچی کبیر از طرابزن روانه اسلامبول شد، والی پاشا او را وداع گفت و بعد از بیرون شدن ایلچی کبیر نیز 19 توپ بگشاد و قونسول فرانسه و نمسه تا کنار بحر مشایعت کردند. روز جمعه هفدهم صفر [1273 ق] کشتی سفیر کبیر به کنار شهر اسلامبول رسید و بیرق شیر و خورشید که خاص دولت ایران است بر زورق نصب کردند. برحسب امر کارداران دولت عثمانی دو امیر آخور و 6 تن رایض از صدراعظم دولت عثمانی و 12 تن فراش برسیدند و یک رأس اسب خاص سلطان را، خاص از برای سفیر کبیر برسانیدند و 15 سر اسب نیز برای تبعه سفارت حاضر ساختند.

و با اینکه هم از سفارت دولت ایران و هم از سفارتخانه دولت فرانسه کارداران دولت عثمانی اعلام رفته و بر ذمت ایشان فرض بود که لایق شأن سفارت کبری منزلی معین کنند تقدیم امر نکردند و عذرخواه شدند که بی رضای خداوند خانه، ما هیچ سرای را نتوانیم پرداخته کرد. پس سفیر کبیر و تبعه سفارت برنشسته

راه سفارتخانه پیش داشتند و تبعه دولت ایران در همه راه از قربانی و نثار خودداری نکردند و او را با حشمتی لایق به سفارتخانه درآوردند.

و روز دیگر کامل بیگ از حضرت سلطان به دار سفارت آمده پرسشی به سزا نمود و روز پنجم ورود بدان سان که در روز نخستین معمول داشتند تشریف سفارت کبری از درگاه سلطان حاضر شده، سفیر کبیر تبعه سفارت را برداشته راه برگرفت و به باب عالی آمده نخستین بر رواق فؤاد پاشا ناظر امور خارجه دررفت.

فؤاد پاشا يك نیمه مجلس را بر زیادت پذیره شد و ایلچی کبیر را بر صدر انجمن جای داد و تبعه سفارت بر صف نشستند و با کمال و داد و تشبیب اتحاد دولتین این مجلس به پای رفت.

و از آنجا به رواق عالی پاشا صدراعظم دولت عثمانی برفت. عالی پاشا نیز در تعظیم سفارت کبری و تکریم سفیر کبیر دقیقه [ای] مهمل نگذاشت و تا نیمه رواق او را استقبال کرده، بعد از جلوس و کلمات مودت انگیز سفیر کبیر مراسله [ای] که صدراعظم ایران نگار کرده بود بدو تسلیم داد. و عالی پاشا با فرحت طبع و رغبت خاطر، اخذ فرموده، آن گاه با همان تشریف و حشمت سفیر کبیر از مجلس او بیرون شده به دار سفارت آمد.

و چون در آن ایام از دولت عثمانی منصب صدارت کبری متزلزل بود و عالی پاشا استعفا جسته، رشید پاشا که هم از آن پیش این منصب داشت به جای او صدراعظم شد، سفیر کبیر ایران را تقییل حضرت سلطان به تأخیر رفت تا چون روز یکشنبه سیم شهر ربیع الاول برسد ادراک حضرت سلطان را اجازت یافت، 2 سر اسب خاصه از باربند سلطان با زین و برگ زر و 15 سر اسب دیگر رایضان دولت برداشته به دار سفارت آوردند تا سفیر کبیر و حاجی میرزا احمد وزیر مقیم و تبعه سفارت برنشستند و طریق سرای سلطانی پیش داشتند.

در عرض راه همه جا به رسم نظام قراولان سلام دادند. بعد از ورود به سرای سلطنت کامل بیگ تشریف چی و سعید بیگ مترجم و

عاصم بیگ از پیش روی سفارت کبری همی طی مسافت کردند و در هر دهلیز و ساحتی جداگانه مردم عسکر با جامه نظام سلام دادند. فؤاد پاشا ناظر امور خارجه، نخستین امین الملک را دریافت و لختی در رواقی با او سخن از اتفاق دولتی کرد. آن گاه به اتفاق طریق پیشگاه سلطان گرفتند و در همه جا غلامان سلطانی بر صف ایستاده از مکانت سفیر کبیر دقیقه [ای] محمل نگذاشتند.

و هنگام قربت حضرت ایشیک آقاسی باشی نیز سفیر را دریافت و به اتفاق به رواق سلطان دررفتند و حضرت سلطان این وقت در ایوان خویش بر پای بود. سفیر کبیر و تبعه سفارت به قانون ایران در حضرت سلطان سلام دادند و مورد اشفاق سلطانی شدند.

در این وقت سفیر کبیر مأمور شدن خویشان را از درگاه شاهنشاه ایران به حضرت سلطان معروض داشت و نامه مهر ختامه [ای] از قبل شاهنشاه داشت بر کف گرفته پیش شد؛ و اعلیحضرت سلطان از کمال مهربانی و تشویق به اتفاق دولتی قدمی نزدیک شد و به دست خویشان نامه را اخذ نمود. آن گاه از شاهنشاه ایران پرسش گرفت و از حال سفیر کبیر نیز فحوص کرد و فرمود من نیک شاد می شوم چون چاکران مقرب از دولت ایران بدین حضرت می رسند.

سفیر کبیر عرض کرد که به سعادت تقبیل این حضرت از این پس قربت این بنده در آستان شاهنشاه بر زیادت خواهد شد. آن گاه اعلیحضرت سلطان، میرزا احمد خان وزیر مقیم دار السعاده و تبعه سفارت را نیز بنواخت و نوازشی فرموده رخصت مراجعت داد.

و سفیر کبیر با تبعه سفارت به همان حشمت و مکانت به دار سفارت باز آمد.

و چون روزگاری می رفت که میان سفیران دولت و سفرای دولت جمهوری آمریکا شمالی در اراضی وینه و اسلامبول و ممالک دیگر به اجازت کارداران ایران و اولیای دولت جمهوری بنای عقد معاهده تجارتي بود این وقت که سفیر کبیر در اسلامبول جای داشت این سخن را با کارول اسپنس وزیر [مختار] دولت جمهوری مقیم

اسلامبول به پای برد و عهدنامه [ای] نگار شده طرفین به خط و خاتم امنای دولتین رسانیده تبدیل دادند.

آغاز مکالمه امین الملک با سفیر کبیر انگلیس

و در ایّام توقّف امین الملک در اسلامبول سفرای دول خارجه ابواب مراودت بر روی او گشاده داشتند جز لاردکلیف سفیر کبیر دولت انگلیس که یاد از وی نکرد. امین الملک يك تن از تبعه سفارت را به نزدیک او رسول فرستاد که من از کارداران دولت ایران اجازت یافته ام که بدان قانون و روش که کسری و شکستی از بهر دولت ایران بدست نشود، اصلاح ذات بین کنم و این ناهمواری را از بین دولتین مرتفع سازم.

پاسخ فرستاد که من از کارداران انگلیس هیچ رخصت و اجازت ندارم که با سفیر ایران در مصالحت یا مناجزت سخن کنم. پس از آن حاجی میرزا احمد خان را به رسالت گسیل داشت تا همان کلمات را اعادت کند. ایلچی کبیر انگلیس او را بار نداد.

چون روزی چند بر این بگذشت لاردکلیف سفیر کبیر انگلیس نایب سفارت را به نزدیک امین الملک فرستاد و پیام داد که از این پیش حاجی میرزا احمد خان از جانب شما به نزدیک ما رسول آمد و من او را دیدار نکردم اینک از کارداران انگلیس مرا اجازت رفته است که کلمات شما را در رضاجوئی مستر موره اصغا نمایم. اکنون صورت حال را محرّر داشته به من بفرست.

امین الملک اختیار خود را در اصلاح فیما بین دولتین ابلاغ داشت.

سفیر کبیر انگلیس چون در خاطر داشت که از خط و خاتم امین الملک سندی به دست کند، دیگر باره کس بدو فرستاد که مکنون خاطر را رقم باید کرد.

امین الملک کلمه [ای] چند نگاشت بدین شرح که: من از کارداران دولت ایران اختیار تام دارم که رفع فساد و بقای اتحاد دولتین را به نحو شایسته مقررّ دارم.

فرستاده سفیر انگلیس باز مراجعت کرد و ابلاغ داشت که این رقیمه منهی ابهام و اجمال است، امین الملک باید رقم کند و خاتم بزند که من از جانب دولت ایران مختارم که کارداران دولت انگلیس را برحسب آرزو رضاجوئی کنم

و بر ذمت من است که دولت ایران لشکر خویش را از هرات و افغانستان باز خواهد و هرگز در اراضی افغانستان مداخلت نیفکند و زیانی که در این گیرودارها به افغانستان رسیده از خزانه دولت ایران تسلیم شود.

مع القصة چند کت در میان ایشان رسولان متردد شدند و پیامبری کردند و در پایان امر پیام آوردند که سفیر انگلیس سخن بر این نهاد که اکنون از دولت انگلیس مرا اعلام دادند که اگر بی ممانعت سفیر ایران خطی بسپارد که پس از اعلام، عساکر ایرانی از افغانستان باز خواهد شتافت و زیان افغانستان را از خزانه دولت تسلیم خواهند داد نیکو باشد، و اگر نه با او قطع مکاتبه و مراوده واجب شمار که ما فیصل کار ایران را به جنرال اوترام سرکرده سپاه بحری تقویض داشتیم تا در خلیج فارس طی سخن کند.

بالجملة بدین تدبیر و تقریرات اغلوطه همی دادند تا امین الملک را که در اصلاح امر الحاحی به نهایت بود منقسم حواس و آشفته خاطر نمودند و از او به این معنی خط گرفتند که دولت ایران از افغانستان دست باز دارد و زیان ایشان را موافق رضای کارداران انگلیس تسلیم دارد.

بعد از اخذ این سجد سفیر انگلیس پیام کرد که چون سفیر ایران این خط به رضای من نگاشت از دیدار او کراهتی ندارم؛ لکن قبل از ملاقات می باید این شرایط را بر ذمت نهد و اگر نه با او قطع آمدن و شدن خواهم داشت و آن شرایط بدین شرح است:

اول: آنکه دولت ایران سپاه خود را از هرات باز خواهد و زیان هرات را نقدا تسلیم دهد.

دوم: دولت ایران مداخله در هرات و افغانستان را ترك گوید و اگر در میان ایران و افغانستان مخاصمتی افتد اصلاح آن به صلاح و صوابدید کارداران انگلیس مقرر گردد.

سیم: عهدنامه تجارتي از نو بسته شود و در تمامت بلدان ایران قونسول

چهارم: آنکه جمیع مطالبات تبعه انگلیس را بی ملاحظه تسلیم دارند.

پنجم: بندرعباس را موافق رضا و خواهش امام مسقط تفویض او نمایند.

ششم: آنکه اعلیحضرت پادشاهی جناب صدراعظم را از بهر امری چند که در این ایام از او به ظهور رسید معزول دارند.

بالجمله سخن از این گونه کردند و کار بر این امور همی معلّق داشتند تا روز یکشنبه بیست و سیم ربیع الاول در اسلامبول خبر فتح هرات سمر گشت و سفرای دول خارجه شادخاطر شدند؛ و سفیر انگلیس تنگدل گشت. و روز دیگر امین الملک به سرای سفیر کبیر انگلیس رفته حاصل سخن بر این نهاد که اگر مرا مطمئن خاطر سازید که عساکر انگلیس متعرض حدود ایران نخواهند شد، من این شرایط 6 گانه را عریضه کرده به حضرت دار الخلافه انفاذ دارم. سفیر انگلیس از قبول این معنی سر برتافت.

رسیدن اخبار تکالیف شاقه سفیر کبیر انگلیس به ایران و خشم گرفتن ملک الملوک عجم

اشاره

چون خبر ملاقات و مقالات امین الملک با سفیر کبیر انگلیس و سپردن سبیل و پذیرفتن تکالیف او به حضرت دار الخلافه آمد شاهنشاه غیور که شمشیر ابطال رجال را بر ابروی ربّات حجال تفصیل نهد و سهیل اسبان ختلانی را بر سرود خوبان غوانی ترجیح دهد بر آشفت و گفت:

همانا مردم انگلیس چنان دانسته اند که ما را قوّت جنگ و طاقت درنگ با ایشان نیست یا آنکه از بذل مال و اعداد کار ابطال کراحتی داریم که بیرون 4 عهدنامه دولت ایران را مأمور تکالیف

شاقه می دارند. من آن پادشاهی را دوست نمی دارم که ملك روی زمین بتواند يك تن فراش مخيم ما را بدل گیرند تا به صدر اعظم و شخص اول چه رسد.

هم اکنون فرمان خواهم کرد تا لشکرهای ایران از هرات و افغانستان عبور کنند و به جانب سند و پنجاب شتاب گیرند و ممالک هندوستان را متزلزل کنند تا بر کارداران انگلیس مکشوف افتد که بر خویشتن سدّ باب معروف کرده اند و اندازه دوستی دولت ایران را که از برای ایشان در مشرق زمین سدّ آهنین بود، ندانسته اند.

و از جانب دیگر صنادید شاهزادگان و شناختگان دولت ایران که به صلاح و صوابدید جناب اشرف صدر اعظم برای مجالس مشاوره و مناظره حاضر بودند هم دست و هم داستان بانگ برداشتند که:

سفیر کبیر ایران را چه رسید که چندین آشفته خاطر شد و سبجل سپرد که چندانکه کارداران انگلیس رضا دهند ما زیان افغانستان خواهیم داد.

نخست آنکه بلکه ایشان 10 کرور زیان افغانستان را معین کنند و دیگر آنکه دولت ایران تاکنون 10 کرور زیان افغانستان برده، چه افغانان اموال کاروانیان و مجتازان را به غارت برده و چه تجار و زوار را اسیر گرفته اند و از برای رفع تعدی و ترکتازی افغانان از عهد محمد شاه غازی تاکنون بر ذمت دولت ایران واجب افتاد که خزانه بپردازد و چندین لشکر بتازد. با این همه ما را زیان افغانستان باید داد! هرگز از پای نخواهیم نشست و دست از جنگ و جوش باز نخواهیم داشت. مگر مردان ایران را چه رسیده و دولت ایران را چه افتاده. یا جان بر سر این کار کنیم یا این کار را سره کنیم.

جناب اشرف صدر اعظم فرمود:

چندین مخروشید و آشفته خاطر مباحثید. من آن خطا که بر قلم سفیر کبیر رفته هم از این جا تغییر دهم و آن عهد که با سفیر دولت انگلیس برقرار داشته از این جا ناچیز کنیم.

و بی توانی خطی به فرخ خان امین الملك رقم کرد که:

سفیر انگلیس با تواز در حیلت و نیرنگ کار کرد و از يك سوی

تورا آرامش داد که کار به صلح خواهم کرد و از جانب دیگر لشکر انگلیس را آگهی فرستاد که فرصت از دست مگذارید که من ایرانیان را مشغول به سخن صلح ساخته ام و از اندیشه تجهیز لشکر و حصانت حدود کشور انداخته ام و لشکر انگلیس ناگاه به بندر بوشهر درآمد و قلعه بوشهر را فرو گرفت. تو نیز فرصت از دست مگذار و شرحی رقم کن که چون سفیر کبیر انگلیس کار به اغلوطه کرد و در حینی که از من سبج مصالحت و مسالمت می ستد در نهانی کار به مخاصمت کرد و مغافصه لشکر به بوشهر تاخت، لاجرم آن خط که من سپردم باطل است و آن شرایط از درجه اعتبار ساقط.

آن گاه سفرای دول خارجه را آگاه کن تا بر امر تو گواه باشند. و از این پس اقامت در اسلامبول را سرمایه و خامت شمار و بی درنگ آهنگ پاریس کن و از آنچه من روز تا روز با تو خواهم نگاشت، پیشی مجوی و زیاد و کم مگوی تا مبادا کرت دیگر لغزش دیگر کنی و ما را به زحمتی صعب تر افکنی.

مع القصه صدر اعظم این رقم را به مسرعی که هنگام مسارعت با برق و باد شناعت فرستادی و ستاره سیاره را مکانت سنگ خاره نهادی سپرد، تا سهل و صعب و اودیه و شعب را درهم نوردیده به اسلامبول درآمد.

و امین الملک از پشت و روی کار و مکنون خاطر کارداران دربار آگهی یافته نگارشی در بطلان آن سبج که کرده بود رقم زد. و سفرای دول خارجه را گواه گرفت و به حکم در آمدن لشکر انگلیس به حدود ایران آن شرایط باطل گشت.

و از آن پس سفیر انگلیس برای ملاقات امین الملک به سرای او آمد و سخن فراوان کرد؛ اما از بیان او سود و زیانی واجب نیفتاد.

آن گاه امین الملک بسیج راه کرده روز بیست و چهارم ربیع الاول با تبعه سفارت کبری به کشتی بخاری که از دولت فرانسه در بوغاز اسلامبول برای حمل سفارت ایران آماده بود، درآمد و طریق پاریس پیش داشت. از قضا به طوفان باد، بحر آشفته گشت و کشتی زمام از دست کشتیبان بگرفت و به جای بندر مرسیله به کنار بندر

طولون افتاد. با اینکه عبور از طولون معهود نبود و اهالی آن بندر را انهی نرفت سفارت کبری را نیک پذیرفتند. سفیر کبیر 2 روز در آنجا اقامت جست و از آنجا به بندر مرسیله کوچ داد.

کارداران فرانسه ورود و خروج سفارت کبری را توپها گشاده داشتند و حشمت سرداری بزرگ نهادند.

رسیدن سفیر کبیر ایران به دار الملک پاریس

بالجمله سفیر کبیر از مرسیله راه برگرفت و شب دوشنبه بیست و یکم جمادی الاولی وارد دار الملک پاریس شد؛ و قبل از ورود او وزیر دول خارجه 5 عراده کالسکه بفرستاد و او را با مکانتی لایق در منزلی نیکو فرود آورد. و روز دیگر مسیو بییرشتین که هم مهماندار سفارت کبری بود، از قبل وزیر دول خارجه سفیر کبیر را تهنیت ورود گفت. و روز پنجشنبه امین الملک به دیدار وزیر دول خارجه شتافت و روز پنجم ورود امین الملک، ایشیک آقاسی باشی به سفارتخانه درآمده او را دیدار کرد.

و پس از بازدید او شنبه بیست و هفتم جمادی الاولی سفارت کبری به حضرت ایمپراطور دعوت شد. دو تن نایبان ایشیک آقاسی به سفارتخانه آمدند و 4 کالسکه 6 اسبه دولتی حاضر کردند و تشریفات سفارت را آماده نمودند. سفیر کبیر با تبعه سفارت برنشسته طریق سرای ایمپراطوری گرفت در میدان پیش سرای سلطنت، 2 فوج سرباز خاصه، ایلچی کبیر را سلام نظامی دادند و شیپور زدند. در میان سرای، وزیر دول خارجه او را دریافت و ورود او را به عرض رسانید.

پس سفیر کبیر با تبعه سفارت به رواق ایمپراطور بار یافت و هدایای شاهنشاه ایران را هر یک از صاحبان مناصب حمل دادند و آن نشان تمثال شریف و شمشیری معروف و یک رشته تسبیح مروارید و چند سر اسب بادپای بود. بالجمله از یک سوی رواق ایمپراطور با 10 تن از رجال دولت جای داشت و از جانبی ایمپراطریس با 14 تن از بانوان بزرگ نشیمن داشت.

امین الملک با 9 تن از تبعه سفارت از پیش روی ایمپراطور به قانونی که پادشاهان تحیت کنند معروض داشت که:

نظر به استقرار کمال دوستی و یک جهتی

دولتین فخرمیتین ایران و فرانسه، بر حسب امر شاهنشاه ایران مأمورم که رسوم تبریک و تهنیت اعلیحضرت ایمپراطور سریر سلطنت ممالک فرانسه را به پای برم.

و دیگر ولادت با سعادت نواب مستطاب ولیعهد را که باعث مزید استقلال این سلطنت و مایه چشم روشنی اهالی فرانسه و دوستان یک جهت این دولت است درود گویم.

و سیم انعقاد عهد دول متفقہ را با دولت روس که در پایتخت این دولت قوی شوکت صورت بست ترحیب کنم.

چهارم انعقاد عهدنامه دوستی که میان دولت ایران و این دولت جاوید نشان که سالها مأمول سلاطین دولتین بود و امروز به آرزوی دو پادشاه با فرّ و جاه به خاتمت رسید شکرگزاری کنم.

ایمپراطور فرمود که:

من از بخت خویش شادکامم که تهنیت شاهنشاه ایران را با من ابلاغ نمودید. از بدو جنگ مشرق زمین دوست می داشتم که روابط سابقه را با دولت ایران تجدید نمایم؛ و اینکه دولت ایران با هیچ طرف پیوسته نشد، هم از برای ما سودی بود و امروز تهنیت می گویم خویش را به این عهدنامه دوستی و تجارتی که بین دولتین ایران و فرانسه منعقد گشت. چه، استحکام روابط تجارتی موجب استحکام دوستی ملل است. و اکنون افسوس دارم از جنگی که میان دولت ایران و انگلیس عارض شده و از خدا می خواهیم که بعد از مأموریت سفارت کبری به مصالحت منتهی شود.

بعد از آن امین الملک نامه و نشان تمثال پادشاه را بدست گرفته پیش شد و ایمپراطور و ایمپراطریس از فراز نشیمن فرود شدند. ایمپراطور نامه و نشان به دست خود اخذ نمود و به یک تن از اعیان سپرد و ایمپراطریس نیز تصویر و گردن بند را از امین الملک بگرفت به یک تن از بانوان سپرد. آن گاه سفیر کبیر شمشیر ولیعهد را نزدیک برد، هم ایمپراطور بگرفت و فرمود: «شاد شدم از پادشاه ایران که ولیعهد را یادآوری نمود و یادگار فرستاد».

آن گاه امین الملک یک یک تبعه سفارت را شناخته داشت و رخصت انصراف حاصل کرد، به همان تشریفات که وارد شد مراجعت نمود.

در این وقت وزیر دول

خارجہ فرانسه، امین الملک را آگهی داد که دولت انگلیس رضا نمی دهد که در کار ایران دولت فرانسه مداخله کند؛ لکن از مداخله کارداران روس اکراهی ندارند. امین الملک گفت چون ما را اتکال و اعتماد تمام به و داد و اتحاد دولت فرانسه است می خواهیم به صلاح و صوابدید کارداران فرانسه کار کنیم.

و پس از چند روز که فتح باب پیام و رسول با لارڈ [هنری ریچارد چارلز] کولی سفیر کبیر انگلیس افتاد، امین الملک خود به دیدار او شتافت و جانبین لختی افسوس بر این جنگ و جوش داشتند. امین الملک اختیار کامل خود را در انجام امر مصالحه باز نمود و بعد از مراجعت به سفارتخانه و برگزشتن ایامی چند دیگر باره به حضرت ایمپراطور فرانسه بار یافت و بعد از اظهار الطاف و اشفاق خسروانه، امین الملک را آگهی داد که کارداران دولت انگلیس سفارت کبری را به شهر لندن دعوت کردند تا کار مصالحه در آنجا به پای برند.

اما امین الملک از سفر لندن کراهتی داشت تا مبادا از مکانت او چیزی بکاهند و دیگر باره کار به اغلوطه دادن دیگرگون کنند و همی خواست این مصالحه را در دار الملک پاریس صورت بندد.

بعد از گفت و شنود فراوان و صوابدید سفرای دول خارج در روز هفتم شهر رجب سخن به خاتمه آمد و عهدنامه مبارکه در میان دولتین فخریمتین ایران و انگلیس بدین شرح محرّر گشت:

صورت عهدنامه ای که بعد از مصالحه میان دولت ایران و انگلیس در دار الملک پاریس تحریر شده

بسم الله الرحمن الرحيم

چون اعلیحضرت خورشید رایت اقدس همیون پادشاه اعظم و شاهنشاه بالاستقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت شاهنشاه انگلیس هر دو علی السویه از روی صدق مایل این هستند که مصائب جنگی را که منافی میل و مکنونات دوستانه ایشان است رفع نمایند و روابط دوستی که مدت

مدیدی فیما بین دولتین علیّین برقرار بوده، مجدداً به يك صلحی که بر وفق فواید طرفین باشد بر بنیان محکم برپا نمایند، لهذا به جهة اجرای این مقصود و مطلوب اعلیحضرت پادشاه ایران جناب جلالتمآب، مقرب الخاقان، فرخ خان امین الملك سفیر کبیر دولت علیّه ایران، صاحب تصویر همایون و حمایل آبی و دارای کمر مکّلبه الماس را؛ و اعلیحضرت پادشاه انگلیس جناب مجدت نصاب هنری ریچارد چارلس بارون کاولی از امنای دولت انگلیس و از اجزای مشورت [خانه] مبارکه مخصوصه اعلیحضرت پادشاه انگلیس، حامل نشان بزرگ ملک شریف حمام و سفیر کبیر مخصوص و مختار دولت انگلیس در نزد اعلیحضرت ایمپراطور فرانسه را و کیلان مختار خود تعیین فرمودند. و ایشان بعد از آنکه اختیار نامه های خود را ابراز و مبادله نمودند و موافق ترکیب رسمی دیدند، فصول ذیل را مقبول و مقّرر داشتند.

فصل اول: از روز مبادله امضانامه های عهدنامه حال فیما بین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت شاهنشاه انگلیس، همچنین فیما بین خلفا و ممالیک و رعایای طرفین صلح و دوستی و آشتی [دائمی] خواهد بود.

فصل دوم: چون به دولت و اقبال فیما بین دولتین ایران و انگلیس صلح برقرار گردید، به حکم این فقره مقّرر است که عساکر دولت انگلیس بنادر ممالک ایران را تخلیه خواهند کرد، موافق شرایط و تعهدات ذیل.

فصل سیم: دولتین علیّین معاهدتین تعهد می کنند که کل اسرا که در حین جنگ به دست عساکر طرفین افتاده باشد، بلادرنگ آزاد نمایند.

فصل چهارم: اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد می کند که بلافاصله بعد از مبادله امضانامه های این عهدنامه يك عفونامه کامل اعلام نماید که به واسطه آن جمیع رعایای ایران که در وقت جنگ به مرادّه خود با عساکر انگلیس مصدر خیانتی شده باشند از عقوبت این حرکت خود معاف باشند، به طوری که هیچ کس هر درجه که داشته باشد به جهة این حرکت خود مورد تنبیه و اذیت و تعدی نخواهد بود.

فصل پنجم: اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد می کند که بلاد رنگ لازمۀ تدابیر را به کار برد که عساکر و کارگزاران ایران [را] از ملک و شهر هرات و سایر ممالک افغانستان پس بکشند. تخلیه ممالک مزبور تا مدت سه ماه بعد از مبادله امضانامه های این عهدنامه معمول خواهد بود.

فصل ششم: اعلیحضرت شاهنشاه ایران راضی می شود که ترك بکند کل ادعای سلطنتی را بر خاک و شهر هرات و ممالک افغان و هرگز مطالبه نکند از رؤسای هرات و ممالک افغان هیچ علامت اطاعت مثل سکه و خطبه و باج و نیز اعلیحضرت ایشان تعهد می کنند که بعد از این از هر مداخله در امورات داخلی افغانستان اجتناب نماید. اعلیحضرت ایشان وعده می دهند که استقلال هرات و تمام افغانستان را اعتراف نماید و هرگز به استقبال ممالک مزبوره مداخله نکند. در صورت ظهور منازعه فیما بین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان دولت ایران تعهد می کند که اصلاح آن را رجوع به اهتمامات دوستانۀ انگلیس نماید و اقدام به جنگ نکند؛ مگر در صورتی که اهتمامات دوستانۀ دولت انگلیس مثمر ثمری نشود. از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد می کند که همه وقت اعتبار خود را در ممالک افغان بکار برد و نگذارد که از آنها و هیچ يك از آنها باعث هیچ نوع تشویش و پریشانی دولت ایران بشود؛ و اگر دولت ایران در وقوع مشکلات رجوع به دولت انگلیس نماید، دولت انگلیس نهایت کوشش را خواهد نمود که منازعات فیما بین را موافق حق و مطابق شأن دولت ایران اصلاح نماید.

فصل هفتم: در صورتی که از جانب هرات و ممالک افغان بر سرحدات ایران تجاوزی بشود، هرگاه ترضیۀ شایسته داده نشود، دولت ایران حق خواهد داشت که به جهت دفع و تنبیه جانب متعدی اقدام به حرکات جنگ نماید. اما این صراحة معلوم و مقبول است که هر لشکری که از جانب دولت ایران که به جهة مقصود مزبور از سرحد بگذرد، به محض اجرای مقصود خود مراجعت به خاک خود خواهد کرد و استعمال حق مزبور نباید بهانه توقف دائمی عساکر دولت ایران یا الحاق شهری یا

يك جزو ممالك مزبوره به ممالك ايران بشود.

فصل هشتم: دولت ايران تعهد می کند که بلافاصله بعد از مبادله امضانامه های این عهدنامه، جمیع اسرانی که در حین جنگ در افغانستان به دست عساکر ايران افتاده باشد بدون [مطالبه] عوض نقدی آزاد نمایند.

و همچنان جمیع افغانه [ای] که یا به اسم گروهی یا به جهت امور دولتی در هر جای ممالك ايران مقید باشند، به همان طور آزاد خواهند بود، به شرط اینکه افغانه هم از طرف خود اسرا و مقیدین ایرانی را که در دست آنها باشد بدون عوض نقدی آزاد نمایند. دولتین معاهدتین در صورت لزوم مأمورین نصب خواهند کرد و شرایط این فقره را معمورا معمول دارند.

فصل نهم: دولتین علیتین تعهد می کنند که در باب نصب و اعتراف قونسول های جنرال و قونسولها و وکلای قونسول هر یک از این دو دولت در ممالك هم دیگر حالت دول کامله الوداد را خواهند داشت و نسبت به رعایای طرفین و تجارت ایشان در هر باب همان طور رفتار خواهد شد که به رعایا و تجارت دول کامله الوداد می شود.

فصل دهم: بلافاصله بعد از مبادله امضانامه های این عهدنامه سفارت انگلیس مراجعت به طهران خواهد کرد. در همان وقت دولت ايران راضی بشود که سفارت مزبور را پذیرائی نماید با شرایط خاطر خواهی و تشریفات مندرجه به شرح علی حده که امروز وکلای دولتین علیتین معاهدتین ممضی داشتند.

فصل یازدهم: دولت ايران تعهد می کند که در مدت 3 ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس به طهران يك مأموری را تعیین نماید که به اتفاق يك مأمور دولت انگلیس مطالبات نقدی جمیع رعایای انگلیس را از دولت ايران تحقیق و مشخص نمایند و دولت ايران هر يك از این مطالبات که به تصدیق مأمورین مزبور باشد یا دفعه یا به قسط خواهد داد، در يك مدتی که بیشتر از يك سال از تاریخ اعلام مأمورین نباشد. مأمورین مزبور [ه] تحقیق و مشخص خواهند کرد، قروض دولت ايران به رعایای ايران و به رعایای سایر دول که تا وقت عزیمت سفارت انگلیس از طهران در زیر حمایت انگلیس بودند؛ و از آن وقت به بعد ترك حمایت مزبور نکرده اند.

فصل دوازدهم: به استثنای آنچه در فصل سابق مقرر شده، دولت انگلیس این حق

را ترك و انكار خواهد كرد كه حمايت نكند بعد از اين هيچ يك از رعايای ايران را كه بالفعل در نوكری سفارت قونسولها و وكلاي قونسول انگليس نباشد به شرط اينكه چنين حقی به دول ديگر داده و معمول نشود. و در اين باب و جميع خصوصيات ديگر دولت انگليس مطالبه می كند و دولت ايران هم تعهد می نمايد كه همان امتيازات و معافات در ممالك ايران به دولت انگليس و به نوكرها و رعايای آن داده خواهد شد كه به دول كامله الوداد و به نوكرها و به رعايای ايشان داده می شود؛ و همچنين دولت انگليس و نوكرها و رعايای آن بهره ياب خواهند بود، از همان احترام و اعتبار كه به دول كامله الوداد و به نوكرها و به رعايای آنها داده می شود.

فصل سيزدهم: دولتين عليتین معاهدتین به حكم اين فصل تجديد می كنند آن قرار را كه در ماه آغوت [- آگوست] 1851 عيسوی مطابق [شهر] شوال 1267 هجری در باب رفع تجارت غلام و كنيز در خليج فارس فيمابين اين دو دولت داده شده است و علاوه بر اين تعهد می كند كه قرار مزبور پس از انقضای مدّت برقراری كه عبارت از ماه آغوت 1862 م/ 1279 ه باشد تا مدّت 10 سال ديگر برقرار خواهد بود و به اين نحو امتداد خواهد يافت تا یکی از جانبين به يك اعلام رسمی قرار مزبور را موقوف بدارد. اما اعلام مزبور معمول نخواهد بود، مگر يك سال بعد از ظهور آن.

فصل چهاردهم: بلافاصله بعد از مبادله امضانامه های اين عهدنامه عساكر انگليس هر نوع حرکات خصمانه را نسبت به دولت و مملکت ايران ترك خواهد كرد [و] دولت انگليس علاوه بر اين تعهد می كند به محض اينكه قرارداد تخليه هرات و ممالك افغانستان از عساكر ايران و همچنين قرارداد پذيرائی سفارت انگليس به طهران كاملاً مجری [خواهد] شد، عساكر انگليس خود را از جميع بنادر ولايات و اماكن و جزاير كه تعلق به ايران دارند، بلادرنگ پس خواهند كشيد و دولت انگليس تعهد می كند كه در اين اثنا سركرده عساكر انگليس عمداً هيچ حرکتی كه موجب ضعف اطاعت

رعایای ایران نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه ایران باشد نخواهد کرد؛ بلکه تقویت اطاعت مزبور نه‌ای مقصود [دولت] انگلیس است. و علاوه بر این دولت انگلیس تعهد می‌کند که بقدر امکان رعایای ایران از زحمت حضور عساکر انگلیس ایمن خواهند بود. و همچنین آذوقه که به جهت عساکر مزبور لازم شود، دولت ایران تعهد می‌کند که به کارگزاران خود قدغن نماید که عساکر انگلیس را در تحصیل آذوقه مزبور اعانت کنند و نیز دولت انگلیس تعهد می‌کند که در حین اخذ اشیا، قیمت آن را موافق نرخ روز از جانب مأمورین انگلیس بلادرنگ داده خواهد شد.

فصل پانزدهم: عهدنامه‌ی حال ممضی خواهد شد و امضانامه‌های آن مبادله خواهد شد، در بغداد در مدت 3 ماه یا زودتر هرگاه ممکن شود و به جهت اثبات مسطورات فوق ایلچیان طرفین این عهدنامه را ممضی و به مهر خود مختوم ساختند در پاریس در چهار نسخه یوم هفتم شهر رجب [المرجب] سنه 1273 هجری/چهارم مارس 1857 م.

چون این عهدنامه تا خاتمه پرداخته شد و هر دو تن سفیر کبیر ایران و انگلیس خط و خاتم زدند، امین‌الملک، نریمان خان نایب اول سفارت را حاضر ساخته عهدنامه بدو سپرد و او را روانه دار‌الملک ایران داشت، چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد.

سفر کردن فرخ خان امین‌الملک از پاریس به دار‌الملک لندن

چون عهدنامه‌ی مصالحت بین دولتین ایران و انگلیس به نگار شد؛ و اولیای عهدنامه از جانبین برآسودند لرد کولی به حکم اختیار خویش امین‌الملک را آگهی فرستاد که اگر سفر لندن کنی ملکه مملکت انگلیس حشمت سفارت کبری را فرو نخواهد گذاشت.

و از پس آن کاپیتان لنج [- لینچ] که کتاب عهدنامه را از پاریس به لندن حمل کرد روز بیست و یکم شهر رجب از لندن مراجعت نموده، رغبت ملکه را از برای

تشدید امر مصالحه و شعب متفرعۀ آن به حاضر شدن سفارت کبری ابلاغ کرد. والی لندن که شخص دوم دولت انگلیس است و امین الملك را به مضیف خویش دعوت نمود، در این سخن با کاپیتان لنج هم داستان گشت.

لاجرم امین الملك روز بیست و دوم شهر رجب از پاریس راه لندن پیش داشت و مسیو بییرشتین مترجم دولت فرانسه که از قبل ایمپراطور مأمور به مهمانداری سفارت کبری بود تا نهایت اراضی فرانسه، امین الملك را مشایعت کرد. بالجمله سفارت کبری 45 فرسنگ مسافت را از طریق [راه] آهن در 4 ساعت در نوشته به منزل آمین رسیدند و از آنجا به شهر و بندر طولون که سرحد مملکت فرانسه است فرود آمدند و از آنجا از [طرف] کارداران انگلیس کشتی دولتی حاضر شده، سفیر کبیر را در مضای مدّت 2 ساعت به بندر فکس تن که مبدای زمین انگلیس است در آورد.

در این وقت فرستاده لرد کلارندن وزیر دول خارجه انگلیس برسد و به اتّفاق مردم بندر سفارت کبری را تهنیت ورود بگفتند. و از آنجا به دستیاری کالسکه بخار رهسپار شده پس از 2 ساعت بیش و کم وارد شهر لندن گشت. در زمان برادر کاپیتان لنج و لردید بیگلریگی شهر لندن و یک تن از مردم وزیر دول خارجه به بازپرس سفیر کبیر آمده، سفارت کبری را در کلازیج در مضیف سفرای بزرگ و شاهزادگان است فرود آوردند.

در همان روز همس صاحب نایب اول وزارت خارجه از جانب لرد کلارندن وزیر دول خارجه به تهنیت ورود برسد و از پس او کاپیتان لنج ابلاغ کرد که هم اکنون ملکه مملکت سفیر کبیر را با تبعۀ سفارت حاضر حضرت خواهد داشت. و بعد از زوال آفتاب 2 کالسکه 6 اسبه و یک تن شاطر که خواص دولت بود، حاضر شده امین الملك را با اتباع سفارت دعوت نمود. کاپیتان لنج نیز با جامه نظامی با او همراه شد.

و در پیش سرای سلطانی ایشیک آقاسی باشی سفارت کبری را پذیره کرد و امین الملك را با تبعۀ او در رواقی لایق فرود آورد. در آنجا لارد پالمستان صدراعظم انگلیس و لارد کلارندن وزیر دول خارجه او را تهنیت گفتند.

آن گاه وزیر دول خارجه امین الملک را برداشته به اتفاق تبعه سفارت حاضر پیش گاه ملکه مملکت انگلیس ساخت.

در این وقت ملکه با شوهر خویش پرنس آلبرت بر پای ایستاده بود، بعد از رسیدن امین الملک گامی چند نزدیک خرامید و امین الملک سفارت خویش را که موجب ارتفاع ذات بین و میانجی اتحاد دولتین می دانست به عرض رسانید. ملکه فرمود:

نیکو معروض داشتی. همانا وجهه همت کارداران دولت و ملت انگلیس استحکام و استقرار دولت ایران است و از این مناجزت و مبارزت دولت ایران و انگلیس افتاد چه بسیار افسوس خورده ام و دریغ داشته ام و اکنون که این مناطحت به مصالحت انجامید فراوان شادخوار و خرسندم و بی شک سفیر کبیر مکنون خاطر ما را در پایه سریر ملک الملوک عجم معروض خواهد داشت.

امین الملک به زبان شکرگزاری او را ستایش و نیایش برد و نامه مهر ختامه شاهنشاه ایران را که بدو کرده بود نزدیک برد. پادشاه مملکت انگلیس به دست خویش اخذ نمود و با وزیر دول خارجه بسپرد. آن گاه لختی از مخائل و ملکات شوهر خویش برشمرد و از تبعه سفارت پرسش گرفت.

امین الملک يك يك را شناخته ساخت، آن گاه رخصت انصراف یافته طریق سفارتخانه گرفت. وزیر دول خارجه و ایشیک آقاسی باشی حفظ حشمت او را تقدیم مشایعت دادند و امین الملک بعد از مراجعت هم در آن شب به مضيف بیگربیگی شهر دعوت شد و مجلس او خاص به خواص اهالی انگلیس بود. لارڈ پالمستان صدراعظم و وزیر دول خارجه و 400 مرد و زن انجمن شدند.

هنگام اکل و شرب به قانونی که ایشان راست نخستین خداوند مجلس يك دوستکانی زر با خمر احمر سرشار کرده به یاد ملکه مملکت بنوشید، از کنار خود تن به تن را دوستکانی بخشید. چون نوبت به وزیر دول خارجه رسید بر پای خواست و شکر این مصالحت که میان دولت ایران و انگلیس برفت بگفت و چون از کار مأکول و مشروب پرداختند، صدراعظم، امین الملک را به کناری خوانده در تشیید قواعد محبت زمانی دیر باز سخن براز کرد. آن گاه مجلسیان

طریق سرای خویش گرفتند و امین الملک صبحگاه حاضر مجلس پارلمند [- پارلمان] شد. وزیر دول خارجه را نیز دیدار کرد و روز دیگر به بازدید او شتافت.

آن گاه ملکه مملکت او را و تبعه سفارت را به ضیافت طلب داشت و سفیر کبیر با اتباع خود در محفل ملکه حاضر شده، از يك سوی رواق بر صف شدند. پادشاه ممالک انگلیس بعد از اظهار الطاف و اشفاق با ایشان دست شوهر خویش را گرفته از بهر کار اکل و شرب به رواقی دیگر شده، ملکزاده دختر او سفیر کبیر و تبعه او را با خویش بخواند و بر آن رواق برد. بعد از خوردن و آشامیدن پادشاه ممالک انگلیس بر پای خواسته همچنانکه بساط شاهانه را در می سپرد با امین الملک نزدیک شد و نخستین از صحت وجود و سنین عمر ملك الملوك عجم پرسش گرفت و از اخلاق خسروانه و شمایل شاهانه او پرسید و با هر يك از تبعه سفارت به لغت فرانسه مقالتی ساخت و حدیثی پرداخت و برحسب امر او شوهرش نزدیک شده او نیز هر يك را بنواخت.

آن گاه ملکه به رواقی دیگر خرامید و شوهر خود را به اتفاق صدراعظم و وزیر دول خارجه و سفیر کبیر و شاهزاده پسر عم خود حاضر نمود و امین الملک را در پهلوی پرنس جای داد. در این مجلس نیز اظهار عطفی به نهایت فرمود، آن گاه رخصت مراجعت داد.

از پس آن، امین الملک برای دیدار صدراعظم به سرای او شد؛ و روز دیگرش صدراعظم به بازدید شتافت. و همچنان ادراک خدمت ولیعهد دولت و آمد شدن سفرای دول خارجه را از دست فرونگذاشت و برحسب دعوی به تماشای توپخانه که در 2 فرسنگی شهر لندن پرداخته اند بیرون شتافت و متمس رئیس توپخانه با جماعتی از صاحبان مناصب او را به قانون نظام سلام دادند.

هم در این سال چون میان دولت ایران و انگلیس کار به مخاصمت افتاد، حاجی سیف الدوله پسر شاهزاده ظل السلطان که در ایام سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه از مملکت ایران فرار کرده به اراضی دولت عثمانی شتافت و پس از آن به شفاعت سفرای انگلیس مراجعت کرد، کارداران ایران چنان صواب شمردند که دیگر باره از خاک ایرانش به اراضی دولت عثمانی کوچ دهند.

چون وزیر مختار دولت انگلیس هنگام بیرون شدن از ایران حاجی سیف الدوله و یک دو تن از بستگان دولت انگلیس به مسیو گوینو شارژدفر دولت فرانسه سپرد. کارداران ایران به استحضار شارژدفر او را روانه مملکت عثمانی داشتند و بعد از مصالحه میان دولت ایران و انگلیس به اتفاق مستر موره وزیر مختار دولت انگلیس از بغداد مراجعت به دار الخلافه طهران نمود.

ذکر واردات احوال شهریار تاجدار ناصر الدین شاه قاجار در سال 1273 هـ / 1857 م

اشاره

در سال 1273 هجری مطابق سال نیلان نیل ترکی چون 42 دقیقه از شب سه شنبه بیست و چهارم رجب سپری شد، آفتاب به بیت الشرف تحویل داد و ملک الملوك عجم ناصر الدین شاه قاجار به آئین سلاطین کیان و پادشاهان باستان ایران جشن نوروزی گسترده داشت و باریافتگان حضرت را به اعطای جواهر آبدار و افضال درهم و دینار شاد و شادخوار ساخت. و چون دست ابداع آینه ضمیر این پادشاه حق پرست را مظهر اشعه انوار اولیای شریعت داشته و در خمیرمایه فطرتش محبت ذریت رسول قرشی نسب را

به ودیعت گذاشته، هر روز در اظهار ولای ائمه اطهار تدبیری دیگر به کار برد و به خاکساری درگاه ایشان بر سلاطین جهان افتخار کند.

لاجرم بعد از نوروز سلطانی روزی چند به آرزوی قربتی جدید و تقریبی تازه بگذاشت تا روز نیمه شعبان که میلاد حضرت غایب قائم عجل الله فرجه در آن روز مبارک نشان داده اند برسید، پس بفرمود جشنی بزرگ بگستردند و آن روز را عیدی بزرگ بنهاد و ممالک محروسه را نیز منشور برفت که مردم شیعی مذهب آن روز را عید بزرگ عجم و عرب دانند و حشمت آن را از دیگر اعیاد افزون بشمارند.

آوردن نریمان خان عهدنامه منعقد میان دولت ایران و انگلیس را

از پس آن چنانکه از این پیش بدان اشارت شد، فرخ خان امین الملک بعد از عقد مصالحه بین دولتین ایران و انگلیس کتاب عهدنامه را به صحبت نریمان خان نایب اول سفارت سپرد تا به قدم عجل و شتاب طی مسافت نموده به دار خلافت رساند.

لاجرم روز هفدهم شهر شعبان نریمان خان از راه برسید و عهدنامه مبارک را برسانید و روز بیستم شهر شعبان در حضرت شاهنشاه ایران قرائت شده محل قبول یافت و به خاتم جهانگشا زینت بخشا گشت. و جناب اشرف صدراعظم نیز خط و خاتم بنهاد. و فرمان رفت تا جهانگیر خان سرتیپ برادر نریمان خان عهدنامه را اخذ نموده به حکم قرارداد سفر بغداد کند و در آنجا کارداران دولت انگلیس با عهدنامه [ای] که در دار الملک لندن به امضای پادشاه مملکت انگلیس رسیده تبدیل سازد.

و جهانگیر خان برحسب فرمان مانند برق و باد طریق بغداد پیش داشت؛ و نیز فرمان رفت تا حسنعلی خان سرتیپ افواج گروس حامل نشان میرپنجگی سفر بغداد کند و چارلس موره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت انگلیس را که رنجیده خاطر از ایران بیرون شده بود مراجعت دهد. و هادی خان سرتیپ حامل نشان شیر و خورشید از درجه اول نیز مأمور شد که تا سرحد خاک ایران وزیر مختار را پذیره در عرض راه او را مهماندار باشد.

و این جمله راه برگرفتند و بعد از رسیدن جهانگیر خان به دار السلام بغداد، مستر موره بر رسم دولت مجلسی بکرد و تبعه سفارت را حاضر ساخت.

و از این سوی

ص: 338

میرزا ابراهیم خان کارپرداز اول دولت ایران و مقیم بغداد به اتفاق جهانگیر خان حاضر مجلس شده روز هفتم شهر رمضان عهدنامه [ای] که در دار الملک ایران طراز ختم و ختامه داشت با عهدنامه [ای] که ملکه مملکت انگلیس ممضی و مختوم داشته بود تبدیل دادند و جهانگیر خان وثیقه بدل را گرفته راه دار الخلافه پیش داشت؛ و روز بیستم رمضان وارد طهران شد و به کارداران دولت سپرد. و در ازای این خدمت خلعت یافت و به نشان سرتیپی از درجه دوم افتخار جست.

و همچنان نریمان خان که حامل کتاب مصالحت بود و در سرعت سیر مسامحت نجست منشور منصب سرتیپی و نشان آن منصب یافت و کارداران دولت از جامه خانه پادشاهی کلیجه [ای] با شمشه مرصع به افتخار امین الملک بدو سپردند و او را حکم مراجعت به پاریس دادند.

مراجعت وزیر مختار انگلیس به ایران

اما از آن سوی بعد از رسیدن حسنعلی خان سرتیپ به بغداد، مستر موره وزیر مختار و ایلچی دولت انگلیس سفر دار الملک ایران را تصمیم عزم داد و از بغداد راه برگرفت و در سرحد عراقین عرب و عجم، هادی خان سرتیپ به مهمانداری و میزبانی او پرداخت؛ و بعد از ورود به کرمانشاهان، امام قلی میرزای عماد الدوله هیچ از مکانت حشمت او فرونگذاشت و در تمامت راه بی اکراه احدوئه و حدیث کراهتی او را عبور دادند.

بعد از طی مسافت و دیدار خطه خلافت برحسب فرمان شاهنشاه ایران، حاجی علی - فراشباشی و حاجب الدوله تکریم او را در قریه یخشی آباد سراپرده برافراشت. و نیز حسب فرمان عباسقلی خان سیف الملک رئیس مستقبلین و جهانگیر خان سرتیپ و از جانب جناب اشرف صدراعظم، محمود خان پسر میرزا فضل الله وزیر نظام او را پذیره کردند. و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه و میرزا عبد الغفار خان نایب وزارت خارجه را به استقبال او استعجال داد.

و همچنان محمود خان کلانتر، داود خان سرتیپ مترجم اول دولت و مصطفی قلی خان یوزباشی با 50 تن غلام رکابی پذیره شدند و یک تن رایض با 3 سر اسب

زرین لگام به اتفاق نایب شاطرباشی و 10 تن شاطر به نزدیک او شدند و یک تن نایب فراشخانه با 200 فراش رهسپار شد و او را از دروازه شهر تا سفارتخانه انگلیس بدین حشمت عبور دادند. و 200 تن سرباز هم از دروازه شهر او را به نظام عسکریه احترام کردند و 20 تن دیگر به اتفاق یک تن نایب بیرون سفارت خانه تقدیم حشمت او نمودند.

و بعد از ورود جناب اشرف صدراعظم به انفاذ طبقات حلوا او را یاد کرد. مستوفیان دربار میرزا علینقی و میرزا ابوالقاسم و میرزا محمد تقی و میرزا زین العابدین، او را تهنیت ورود بگفتند. آن گاه جناب اشرف صدراعظم به حفظ حشمت این مصالحت که در میان دو دولت بزرگ انعقاد یافت و بندگان خدای در مملکتین از ازهاق نفوس و اراقت دماء باز رستند، روز یکشنبه بیست و هفتم ذیقعد خود به دیدار او شتافت و فرمان کرد تا بیرق دولت انگلیس را افرشته داشتند. و چون جنابش در ابداع سخن و اختراع کلمه و انشای پاسخ بر بدیهه و القای جواب مقنع بلا رویه در تمام مملکت ایران؛ بلکه در تمامت آفاق یکتا و طاق است از روز رنجش وزیر مختار تا این وقت که در دو مجلد کتاب شرح قصه آن نتوان کرد و حدیث گله و شکایت را به نهایت نتوان برد، بدو فرد شعر بسمله فاتحه را رقم کرد و ختام خاتمه را خاتم زد. چه، از بدو ورود فرمود.

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت شکایت

و هنگام خروج فرمود

دو دوست قدر شناسند وقت صحبت را که مدتی ببردند و باز پیوستند

بعد از بیرون شدن جناب اشرف صدراعظم، وزیر مختار آهنگ بیلاق کرده، روانه قریه قلعه شد و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه روز دیگر به دیدار او شتافت و بر حسب فرمان شاهنشاه، شهباز خان قوریساول باشی به سفارتخانه رفته حکم احضار او را از حضرت پادشاه ابلاغ داد و 3 سر اسب جنیبت از باره بند پادشاه حاضر ساختند.

لاجرم وزیر دول خارجه و شهباز خان او را برداشته به قریه نیاوران

آوردند و از بیرون قریه 20 تن فراش و 10 تن شاطر و 10 تن یساول از پیش روی او را تا در سرای سلطنت عبور دادند و 400 تن سرباز که در میدان پیش سرای سلطانی حاضر بود، او را به نظام حشمت بداشتند.

پس نخستین او را به کشیکخانه درآورده، در آن مجلس محمد ناصر خان ایشیک - آقاسی باشی و میرزا داود خان وزیر لشکر و محمد خان امیر تومان و حاجی علی خان حاجب الدوله و میرزا عباس خان نایب وزارت خارجه با جامه [ای] که خاص چنین انجمن است او را ترحیب کردند و از آنجا بعد از اجازت ایشیک آقاسی باشی وزیر مختار را با تبعه سفارت به تقبیل سده سلطنت حاضر ساخت و به رواق سلطانی درآورده، جناب اشرف صدراعظم نیز حاضر پیشگاه شاهنشاه بود.

از آنجا که سفرای دول خارجه را در دار الملک ایران به قانون سلاطین یوروپ اجازت جلوس رود، این هنگام اگر وزیر مختار اجازت جلوس یافتی از حشمت صدراعظم که بر پای بود کاسته می گشت، لاجرم نخستین ملك الملوك عجم جناب اشرف صدراعظم را فرمان کرد تا بین یدی الاعلی در حاشیه وساده بنشست و تاکنون سلاطین ایران را که حوزه حشمت و حریم حرمت ایشان دست فرسود این گونه اندیشه ها نگشت با هیچ وزیری و اتابیکی بذل این رأفت دربار عام نیفتاد.

بالجمله آن گاه وزیر مختار رخصت جلوس یافت و بدانچه از دولت انگلیس مأمور بود معروض داشت. و شاهنشاه او را مورد نواخت و نوازش داشته، از ملکه مملکت انگلیس پرسشی به سزا فرمود و باز نمود که میان سلاطین آن گاه زلال مصادقت و مصافحت به خس و خاشاک معاندت و مبارات آلوده شود که سفیران مکنون خاطر پادشاهان را فهم ناکرده به دیگرگون جامه و جداگانه سلبی جلوه دهند، در معنی حسم خطرات مخالفت و استحکام جبل مؤالفت در میان دول بر ذمت سفیران است.

بعد از آن وزیر مختار نامه مهر ختامه ملکه مملکت انگلیس را که میان

طبقی زرین يك تن از تبعه سفارت حمل می داد برگرفته خویشتن قربت پایه سریر سلطانی جست و شاهنشاه از دست او مأخوذ داشته به میرزا کاظم خان نظام الملك سپرد.

و در این انجمن از جماعت شاهزادگان: شاهزاده فرهاد میرزا [معمد الدوله] و فیروز میرزا نصره الدوله و احمد میرزا از يك سو بر صف بودند و میرزا کاظم خان نظام الملك به اتفاق میرزا سعید خان وزیر دول خارجه و محمد ناصر خان ایشیک - آقاسی باشی و میرزا داود خان وزیر لشکر و حاجی علی خان حاجب الدوله نیز حاضر بودند و مرتضی خان با گروهی از غلام پیشخدمتان بر رده بود.

بالجمله جناب اشرف صدراعظم رخصت انصراف یافته به سرای خویش شتافت.

وزیر مختار نیز بعد از تقبیل حضرت شهریار ادراک خدمت صدراعظم کرد و از آنجا به دار سفارت مراجعت نمود و شهریار تاجدار بفرمود تا اسبی که رایضان روز ورود وزیر مختار از بهر سواری او به مستعار برده بودند با جلیل(1) زربفت و افساری که زنجیرش از زر بود به وجه عطیت بدو بردند.

از پس آن وزیر مختار با نظام الملك و وزیر دول خارجه ابواب مخالطت و مراودت مفتوح داشت و مخاصمت دولتین به مسالمت پیوست و کارداران طرفین شرایطی که در عهدنامه مسطور و مذکور افتاد به کار بستند و لشکرها از حدود و ثغور ممالک باز خواندند.

رسیدن صاحب منصب ایمبراطور مملکت آستریه به تقبیل آستان شاهنشاه ایران در دار الخلافه طهران

چون ایمبراطور مملکت آستریه در ضمیر داشت که با شاهنشاه ایران طریق و داد و اتحاد سپرد، کولونل شندلاکر را که يك تن از شناختن درگاه بود به اتفاق چند تن از صاحبان مناصب به سفر ایران مأمور داشت و نامه [ای] از در مهر و حفاظت نگار داده با کتابی که نقاشان به تمثال ایمبراطور و عشیرت او رنگ زده بودند و نیز نشانی که به تمثال ایمبراطور مصور و به الماس شاهوار مرصع بود با بعضی از نقایس

ص: 342

1- (1). بر وزن سهیل پرده کجاوه، وجل اسب را گویند.

اشیا بدو سپرد و او راه مملکت ایران پیش داشت.

نخستین میرزا ابراهیم خان کارپرداز اول دولت ایران که مقیم بغداد بود، از فرستادگان دولت نمسه آگهی یافته صورت حال را به عرض کارداران دولت رسانید و فرمان رفت تا امامقلی میرزای عماد الدوله فرمانگزار کرمانشاهان و دیگر حکام امصار و بلدان از سرحد عراقین عرب و عجم تا به حضرت دار الخلافه ایشان را حشمت و مکانتی لایق عبور دادند، غره جمادی الاخره به کنار دار الملک طهران درآمدند.

برحسب فرمان شاهنشاه محمود خان میرپنج با جماعتی از صاحبان مناصب کشیکخانه و کلانتر شهر و چند تن رایض با اسبان جنیبت که خاص باره بند شاه بود، ایشان را پذیره شدند. و جناب اشرف صدراعظم، محمود خان سرهنگ و یحیی خان مترجم و آجودان مخصوص صدارت را پذیره فرستاد و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه [و] میرزا عبد الوهاب نایب دوم و داود خان مترجم اول دولت را حکم استقبال داد.

بالجمله ایشان را با مکانتی لایق درآوردند و روز پنجم ادراک خدمت صدراعظم و نظام الملک نمودند، آن گاه وزیر دول خارجه را دیدار کرده به سرای خویش شدند و روز هفتم ورود تقبیل سده سلطنت کرده نامه و تحف خویش را پیش گذراندند. و از پس آن ارمغانی که از برای جناب اشرف صدراعظم و میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه داشتند تسلیم دادند.

آن گاه چند ماه در طهران به رفاه حال اقامت کرده روز هیجدهم شهر شعبان مراجعت را تصمیم عزم دادند. کولونل شندلاکر و نایب اول او موسیو بارون و 6 تن از تبعه سفارت از حضرت دار الخلافه رخصت انصراف یافته طریق مملکت خوزستان پیش گذاشتند و کارداران دولت میرزا جواد منشی سفارت را به مهمانداری او بگماشتند، از راه ساوه و فراهان و بروجرد طی طریق کرده، به خرم آباد فیلی درآمدند و در تمامت بلدان ایشان را پذیره کردند و حشمت ایشان را

بداشتند. و میرزا جواد جماعتی از سواران شرائی را که مأمور سفر خوزستان بودند از بهر حشمت و حراست فرستادگان آستریه برداشته ایشان را تا به شوشتر کوچ داد.

شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله که این وقت در شوشتر اقامت داشت رعایت مکانت ایشان را بفرمود و چون خواستار ابتیاع اسبهای تازی بودند، حکم داد تا هرکه را اسبی لایق بود به معرض بیع و شری درآورد. و چون حرارت هوا حدّتی به کمال داشت بعضی از ایشان مریض شدند و کولونل از طول اقامت معذور افتاد. لاجرم بعد از 4 روز طریق مراجعت گرفت و 10 روز از بلده شوشتر تا شهر همدان براند.

و اسد الله خان معتمد الملك که حکومت همدان داشت، ایشان را نیکو درآورد و از آنجا 4 روزه تا زنجان و از آنجا به تبریز براندند. میرزا فضل الله وزیر نظام پیشکار مملکت آذربایجان مهمان نوازی کرد و بعد از چند روز میرزا جواد به اتّفاق ایشان راه برگرفته تا سرحدّ مملکت ایران برفت و از آنجا فرستادگان را وداع گفته مراجعت نمود.

رسیدن فرستاده جانشین مملکت قفقاز به حضرت شاهنشاه در دار الملك ایران

اشاره

چون کارداران دولت روسیه کینیاژ باراتنسکی را به فرمانگزاری مملکت قفقاز مأمور داشتند، بعد از ورود به قفقاز به موجب اتّحاد بین دولتین ایران و روس جانشین قفقاز را واجب داشت که از قبل خود سفیری به حضرت دار الخلافه گسیل دارد و در پیشگاه شاهنشاه عجم عقیدت خویش را از در مصادقت مکشوف سازد. لا-جرم کینیاژ ملیکوف را که از بزرگان مملکت گرجستان است با 17 تن صاحبان مناصب و 60 سوار قزاق و کنگرلو با ذریعه ارادت طراز روانه دربار داشت.

و حسب الامر از خاک آذربایجان تا طهران او را با حشمتی تمام

عبور دادند و روز ورود دار الخلافه حسنعلی خان سرتیپ گروسی برحسب فرمان شاهنشاه او را استقبال کرد. و از قبل جناب صدراعظم، میرزا شفیع سررشته دار مأمور پذیره شدند و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه میرزا عبد الوهاب نایب دوم وزارت خارجه را بیرون فرستاد و محمود خان کلانتر شهر و یک نفر یوزباشی با 100 تن غلام نیز تقدیم کردند. و چند تن از مستوفیان درگاه به دیدار ایشان شتافتند؛ و حاجی علی خان حاجب الدوله تشریفات ایشان را مأمول داشت.

آن گاه محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی با 20 تن فراش رفته او را به درگاه شاهنشاه حاضر ساخت و مورد الطاف و اشفاق خسروی آمد و عریضه جانشین را وزیر دول خارجه از ملیکوف مأخوذ داشته در پیشگاه حضور عرضه داشت. و ملیکوف هر یک از صاحبان مناصب را شناخته آورد و شاهنشاه تفقد فرمود و اتحاد دولتین را باز نمود.

آن گاه از حضرت پادشاه رخصت انصراف یافته روشن چراغ دودمان سلطنت امیر محمد قاسم خان امیر نظام را ادراک حضرت نمود و تقدیم ستایش کرد و از آنجا به خدمت جناب اشرف صدراعظم استسعاد یافت. آن گاه به سرای سفارت بازشتافت.

پس از ایامی چند که امر رسالت خویش را به انجام برد و خواستار اجازت مراجعت گشت. به فرمان شهریار تاجدار، ملیکوف نشان شیر و خورشید از درجه اول با حمایل سبز تشریف یافت و 60 تن صاحبان مناصب که خدمت او را مواظب بودند، بعضی با نشانهای زر و سیم تشریف یافتند و برخی با طاق نسیج کشمیر نطق بست. و روز شنبه بیست و چهارم شهر رمضان از حضرت دار الخلافه به آهنگ مملکت قفقاز در تکتاز شدند.

و برحسب فرمان میرزا صادق خان سرهنگ که از سرحد ایران تا به دار الخلافه مهماندار کینیاز ملیکوف بود، هم هنگام مراجعت به مهمانداری او مأمور شد و به نشان سرهنگی و حمایل سرفراز گشت. ابو القاسم خان سرتیپ فوج دماوند و محمود خان

کلانتر و میرزا عبد الوهاب نایب دوم وزارت خارجه و موسیو جان [داود] خان مترجم اول و یحیی خان آجودان صدارت و مترجم وزارت و میرزا بدروس مترجم وزارت و بابا خان یوزباشی با 30 تن غلام رکابی به مشایعت اوراهی دراز پیموده مراجعت کردند.

شرح مسافرت مسیو داود خان به تفلیس

و هم در این سال چون در شریعت سلطنت سزاوار افتاد که کینیز الکسندر باراتسکی جانشین قفقاز مورد رأفتی و عطوفتی شود، برحسب فرمان مسیو جان داود خان سرتیپ مترجم اول دولت ایران مأمور به سفارت تفلیس گشت و نشان تمثال شاهنشاه را که مکّلل به الماس بود با حمایلی آسمان گون برای تشریف جانشین قفقاز حمل داده و جناب اشرف صدراعظم نیز مراسله و اسبی بهر او انفاذ داشت. و مسیو جان داود خان روز جمعه ششم صفر از حضرت دار الخلافه راه تفلیس پیش داشت و میرزا حسین خان کارپرداز اول دولت ایران که مأمور به اقامت تفلیس بود، نیز به خلعتی سرفراز شده روز شانزدهم صفر طریق تفلیس برگرفت.

و هم در این سال موسیو لاغوفسکی شارژدفر دولت روس به اقتضای اتحاد دولتین به نشان شیر و خورشید از درجه اول و حمایل سبز افتخار یافت.

بازگشت سفیر عثمانی

و هم در این سال حیدر افندی شارژدفر دولت عثمانی روز سه شنبه بیست و هشتم ذیقعه در پیشگاه سده سلطنت به تقبیل آستان دست یافته، رخصت مراجعت به دار الملک دولت عثمانی حاصل نموده و از آنجا به خدمت جناب اشرف صدراعظم شتافته وداع بگفت. و از حضرت شاهنشاه به نشان تمثال ملك الملوك از درجه دوم که مکّلل با الماس بود مفتخر آمد. و از صاحبان مناصب سفارت به نشان اول سرهنگی و حمایل سفید و يك طاقه بافته کشمیر خلعت یافت. و به جای او توفیق افندی شارژدفر دولت عثمانی اقامت دار الخلافه جست. آن گاه برحسب فرمان مرتضی خان غلام باشی وزارت خارجه به میهمانداری حیدر افندی مأمور شده روز هفتم ذیحجه از دار الخلافه بیرون شدند.

مقابله ترکمانان سرخس با سپاه ایران

و هم در این سال شب دوازدهم شهر رمضان مکشوف افتاد که ترکمانان سرخس

و قریابی به اتفاق محمد شیخ سردار ترکمان 4000 سوار به آهنگ سرجام و بیوه ژن تاختن کردند و از آن اراضی گذشته آهنگ نیشابور نمودند.

چون این خبر در مشهد مقدس به میرزا محمد قوام الدوله رسید، نخستین ابو الفتح خان سرتیپ را با جماعتی از سواره و پیاده مأمور داشت تا حدود مملکت را نگران باشد و هر روز خبر باز دهد و خود از مشهد مقدس با 1500 تن سوار چاردولی و خمسه و خراسانی و هزاره که در مشهد حاضر بود بیرون شده عرض سپاه بداد و ایشان را نیز از ققای ابو الفتح خان گسیل نمود.

اما از آن سوی ترکمانان اراضی سرجام و بیوه ژن و محال نیشابور را به معرض نهب و غارت درآوردند و از قبایل تیموری متوطنین اراضی مشهد مقدس و بلوچ 30000 گوسفند و 3000 گاو و شتر و حمار به غنیمت گرفتند و بر زیادت از این از زن و مرد این قبایل و جماعت زواری قبه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة والسلام قریب 1000 تن اسیر دستگیر ساختند و روز چهاردهم رمضان وارد کارفش شدند و شب پانزدهم از آنجا طریق میامی پیش داشتند.

از این سوی ابو الفتح خان با 2 عراده توپ و 1000 تن سرباز و 2500 سوار خراسانی و خمسه و چاردولی هنگام بامداد از پیش روی ترکمانان سربدر کرد؛ و لشکر از دو سوی صف راست کرده، به گیرودار درآمدند. و توپچیان دهان توپها را گشاده داشتند و در اول حمله ترکمانان را بشکستند. سوار ترکمان از هول هیبت، جماعت اسیران و تمامت غنیمت را بگذاشتند و هزیمت شدند و لشکر از دنبال ایشان طریق استعجال گرفت و 300 کس را مقتول و مغلول نمودند و اسیران ترکمان را برداشته به مشهد مقدس درآمدند تا به حبس خانه دراندازند.

مردم مشهد را آن زحمت که از این جماعت دیده بودند به جنبش آورده و غوغا برداشته، 50 تن از اسیران ترکمان را در عرض راه حبسخانه مقتول ساختند.

بالجمله چون این خبر را میرزا محمد قوام الدوله معروض کارداران دولت

داشت و جلادت سرکردگان لشکر را باز نمود بر حسب فرمان، قوام الدوله و ابو الفتح خان سرتیپ فوج شقاقی و پرویز خان سرتیپ سوار چاردولی و ذو الفقار خان سرکرده سوار خمسه و لطف الله خان سرکرده سوار شاهیسون دوبرن و سلیمان خان سرکرده سوار ترشیزی و محمد خان هزاره و ابراهیم خان حاکم جوین مورد الطاف و اشفاق شاهانه شده، هر يك خلعتی و عطائی جداگانه یافتند.

و دیگر چنان افتاد که جماعتی از سواران قبیله آق محمد سردار تکه در ارض میانه 60 نفر شتر را که بعضی حمل تجارت بر پشت داشت و برخی سنگ آینه حمل می داد تا قبله مبارکه حضرت رضا علیه الصلوة و السلام را بدان نصب کنند مأخوذ داشتند و 4 تن مکاری را نیز اسیر گرفتند.

فرج الله خان که نیابت حکومت نردین داشت چون این بشنید با مردم خود برنشست و در قفای ایشان به تقریب و تعجیل اسب بتاخت و در ارض یاق توکلن ایشان را دیدار کرد.

ترکمانان چون نگران دشمن شدند، بارها را از پشت شتر فرونهادند و شتران را به تعجیل راندن گرفتند. فرج الله خان مهمیز بزد و اسب برانگیخت و چون برق خرمن سوز بدیشان درآمد، بعضی را بکشت و برخی را هزیمت کرد و اسیران را با شتران مأخوذ داشته مراجعت نمود.

بذل شاهنشاه ایران از وجه غازیان بوشهر

و هم در این سال از ارتفاع ذات بین میان دولت ایران و انگلیس، شاهزاده طهماسب - میرزای مؤید الدوله مورد اشفاق شاهانه آمد و تشریف خسروی یافت و مهر علی خان - شجاع الملک که منصب سرداری سپاه فارس داشت و جلادتی به سزا ظاهر ساخت چنانکه مرقوم شد به نشان امیر تومانی و شمشیر مرصع و حمایلی در خور نشان سرافراز گشت. و محمد قلی خان ایلخانی و علی خان سرتیپ فوج قراگوزلو نشان میرپنجگی یافتند و محمد قلی خان جوانشیر سرتیپ فوج خاصه و لطفعلی خان سرتیپ فوج قشقائی و عبد الله خان سرهنگ فوج خاصه و محمد طاهر خان سرهنگ فوج تبریزی و میرزا محمد علی خان پسر حاجی قوام الملک هر يك جداگانه به تشریف و عطائی در خور و لایق شادکام آمدند. و حکیم فاجر قرین طبیب باشی افواج فارس

و دیگر صاحبان مناصب هر يك به نشانی نوازش یافتند. و بهلر صاحب که در مدرسه دار الفنون در تعلیم متعلمان نیز کفایتی ظاهر ساخت به نشان سرتیپی و حمایل آن نشان تشریف یافت.

و از آن پس حکومت بندر بوشهر و بعضی از محال که قریب آن بندر بود به احمد خان - نوائی تقویض یافت و ملقب به دریاییگی بحر فارس آمد و به نشان درجه اول سرتیپی و خلعتی خاص اختصاص یافت.

حکومت آذربایجان

و هم در این سال برحسب فرمان، فیروز میرزای نصره الدوله و میرزا صادق خان قایم مقام از امارت و وزارت مملکت آذربایجان معزول شده حاضر دار الخلافه طهران شدند و حکومت آذربایجان به شاهزاده اردشیر میرزای حاکم دار الخلافه تقویض یافت و ملقب به رکن الدوله آمد و به تشریف جبه [ای] که شمسه مرصع داشت مفتخر گشت. و برادر جناب اشرف صدراعظم میرزا فضل الله وزیر نظام به وزارت و پیشکاری تمامت مملکت آذربایجان و نظام لشکر و نظم کشور مخصوص گشت و جبه [ای] که آستر از خز ادکن و شمسه از زر مرصع داشت خلعت یافت. و میرزا مصطفی قلی مستوفی پسر میرزا فضل الله به سررشته داری و اسیتفای کل آذربایجان ملازم خدمت پدر گشت. و حاجی میرزا محمد خان دبیر مهمام خارجه برای انجام امور خارجه نیز مأمور شد.

حکومت تهران

و حکومت دار الخلافه بعد از رکن الدوله با برادر شاهنشاه عجم محمد تقی میرزا مفوض آمد و منشور ملکی و خلعت خسروی با افتخار او تقریر یافت؛ و میرزا موسی وزیر دار الخلافه چنانکه بود تشدید امر وزارت کرد.

القاب و انتصابات

و هم در این سال میرزا فتحعلی خان پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملك که منصب استیفا داشت ملقب به صاحب دیوان گشت و به خلعتی لایق سرافراز شد.

و دیگر اسد الله خان معتمد الملك حاکم همدان و آقا محمد حسن مهرداد هر يك به نشان تمثال شاهنشاه تشریف یافتند.

و محمد خان امیر تومان شمشیری با قبضه مرصع به خلعت گرفت.

و دیگر اسد الله میرزا خواهرزاده شاهنشاه غازی محمد شاه به حکومت

تربت حیدریه منصوب گشت.

و دیگر انوشیروان خان سالار خوان که عین الملک لقب دارد دشنه [ای] که قبضه مرصع داشت به تشریف یافت.

وفات والدۀ شاهنشاه غازی محمد شاه

هم در این سال مادر شاهنشاه غازی محمد شاه روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال هنگام نماز دیگر وداع جهان گفت و رهسپار جنان جاودانی گشت. ملک الملوک عجم حفظ حشمت و حراست حرمت جده را از سرسرا تا به نهایت حیاط خسروانی به مشایعت جنازه فراز آمد و از آنجا جناب اشرف صدراعظم با تمامت اعظم و بزرگان چاکران سلطانی تا به مسجد سلطان جسد او را حمل دادند و در آن مسجد 3 روز مجلس سوگواری بگستردند. و اهل حرفت و صنعت حجرات خویش را در بستند و با تمامت اهل بلد حاضر مسجد شدند. زری کثیر به انفاق درویش و مسکین بذل رفت و بعد از 3 روز جسد او را با حشمتی که درخور او بود، به دار الامان قم حمل داده در جوار دختر موسی بن جعفر علیهم السلام و کنار پسرش محمد شاه غازی طاب الله ثراه به خاک سپردند.

قتل شاهزاده محمد یوسف افغان به دست پسرهای یار محمد خان ظهیر الدوله

از این پیش بدان اشارت شد که شاهنشاه ایران که کوه با حلم گران سنگش به میزان کاه نرود، عصیان شاهزاده محمد یوسف افغان را به شفاعت و ضراعت جناب اشرف صدراعظم معفو داشت و او را به اعطای ساز و برگ لایق و تقریر اجرای موجب شادخاطر فرموده آزاد ساخت و در زمره چاکران منخرط فرمود.

در این وقت سردار بهبود خان و سردار نادر شاه خان پسرهای صید محمد خان ظهیر الدوله و برادر او سردار محمد صدیق خان و دیگر افغانان الکوژائی حاضر حضرت ملک الملوک عجم شده، جبین دادخواهی بر خاک نهادند و به عرض رسانیدند

ص: 350

که در این حضرت مکشوف افتاد که شاهزاده محمد یوسف بی اجازت کارداران دولت ایران بر ظهیر الدوله تاخت و او را عرضه هلاک و دمار ساخت و خون خواهرانش بریخت و با زناش بی مضای مدّت عدّت در آمیخت و جماعتی از پرده‌گیاں او را چون اسیران کفار تسلیم چاکران خود داد تا ایشان را به فضیحت سمر کردند. شاهنشاه را که خدای حبّ شریعت در نهادش به ودیعت نهاده، بعید نباشد که داد مظلومان بدهد و خون ظهیر الدوله که صنیع دولت و مطیع حضرت بود به هدر نگذارد.

شاهنشاه دادخواه فرمان کرد ما گناه او را در راه دولت چون ولی امر من بودم عفو کردم؛ لکن حقوق زید و عمر [و] را من ساقط نسازم و بر ذمّت خویش نیندازم، اگر ولیّ دم در بهای خون او به اخذ دینار و درهم رضا دهد، هم دریغ ندارم و از خزانه دولت عطا کنم و اگر نه ثار او را ضایع نخواهم داشت؛ و شاهزاده محمد یوسف را به خون خواهان باز خواهم گذاشت.

اولیای دولت چندانکه اولیای دم را به اخذ دینار و درهم تطمیع و ترغیب دادند مفید نیفتاد. لاجرم شاهنشاه عادل به حکم عدالت به حاجی علی خان حاجب الدوله فراشباهی حکم فرمود تا شاهزاده محمد یوسف را مأخوذ داشته به دست فرزندان ظهیر الدوله سپردند.

و از قضا چنان افتاد که هم در آن روز که روز سیزدهم شهر شعبان بود شهریار تاجدار از برای صید کردن و نخجیر افکندن از قصر قاجار که این وقت نشیمن داشت با جماعتی از سواران نامور برنشسته طریق کوه و دشت پیش داشت و هنوز بعضی از صنایع چاکران بدان سر بودند که اکنون فرزندان ظهیر الدوله چون بر شاهزاده محمد یوسف دست یافتند از قتل او دست باز خواهند داشت و به حکم ادب حقّ خود را در خون او نثار قدم شهریار خواهند نمود. و ایشان لختی بودند تا موکب شهریار یک دو تیر پرتاب از قصر قاجار دور افتاد، پس به یک بار بر او تاختند و او را با تیغ و خنجر پاره پاره ساختند.

چون این قضا برفت، همچنان به صوابدید جناب اشرف صدراعظم، شاهنشاه فرمان کرد تا شاهزاده محمد رضا برادر شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محسن پسر عم او را خلعت فرمودند و به اجرای وظیفه نواخت و نوازش نمودند. و همچنان در شهر رمضان محمد صدیق خان و محمد جبار خان و نادر شاه خان و دیگر فرزندان یار محمد خان - ظهیر الدوله را به عطایای گران و خلعتهای گرانها قرین مباحات داشتند و رخصت سفر هرات فرمودند.

و نیز خان سوار خان هزاره حاکم مرو که با بزرگان آن بلد به تقبیل سده سلطنت شتافته بود این زمان اجازت مراجعت را خلعت یافته به جانب مرو کوچ داد.

عزل عزیز خان مگری که سرداری کل عساکر منصوره داشت

عزیز خان يك تن از مردم قبیله مگری است. در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه به خواستاری میرزا نظر علی حکیم باشی، سرهنگ خارج نظام یافت. و از پس آن با فوجی از سربازان مأمور به فارس گشت. و هنگام وفات شاهنشاه غازی در شیراز اقامت داشت.

چنانکه از این پیش به شرح رفت، چون شاهنشاه منصور بر تخت پادشاهی جای کرده و زمام وزارت و امارت را به میرزا تقی خان امیر نظام بازگذاشت او را از دیرباز با عزیز خان ساز مخالطی بود و چون با بزرگان ایران سابقه مؤالفتی نداشت او را محرم اسرار خویش می پنداشت و روز تا روز در حضرت پادشاهش به فنون فروسیت و فراست ستایش می کرد و به ارتقای درجتی و صعود و مرتبتی آزمایش می داد. چندانکه رتق و فتق لشکریان را به کف کفایت او باز داد و او را آجودانباشی لقب نهاد.

بعد از عزل میرزا تقی خان چون جناب اشرف صدراعظم چنانکه تواند زیان مردم را نخواهد و از حشمت و مکانت کس نکاهد با اینکه

عزیز خان چون عزل و عزلت میرزا تقی خان را بدانست بدان سر شد که پشت با دولت کند و طریق فرار پیش گیرد. و این معنی در حضرت پادشاه مکشوف افتاد و در خاطر نهاد که او را حاضر ساخته به دست عقاب و نکالش کیفر کند، از حفظ و حمایت او تقاعد نورزید. از یک سوی شاهنشاه را از جنایت او درگذرانید و از جانب دیگر او را در سرای خود آورده سکون فرمود و به عرض رسانید که چون چاکری مورد الطاف و اشفاق شاهانه آمد شرط است که نهایت نواخت و نوازش در وجه او مبذول افتد تا اگر دست تقدیر هنری در طبیعت او به ودیعت نهاده نیروی پیدائی بدست کند.

بالجمله چندان در استحکام امر او استوار بایستاد که شاهنشاه منصورش به سرداری کل عساکر منصوره برگماشت. این زمان عزیز خان را که حمل پیمان به صعوبت می رفت با دوستکامی شاهانه چگونه برمی تافت، چون مست طافح، صالح و طالح را به یک میزان می سنجید و سیاه و سفید و طریف و تلید را به یک دست می نشانند، همه شب به گساریدن راقع غناب و بساط لهور و لعب بامداد همی کرد و از کار لشکر چندان بی خبر افتاد که سرتیپ را از سرهنگ، بلکه کار توپ را از تفنگ باز ندانست و بر زیادت از این با تابش شبتاب دشمن آفتاب آمد و حشمت صدراعظم را که در حضرت پادشاه افزون باد کاستن همی خواست.

جناب اشرف صدراعظم او را طلب کرد و فرمود شب را با ترانه و طرب به نهایت کنی و روز را به نیمت و سعایت به شام بری، این اندیشه ناصواب و کردار ناستوده که تراست خواستاری نظم لشکر و نظام سپاه از تو، کوه به ناخن شخودن و بحر با پیمان پیمودن و ستاره با خدنگ خستن و زمانه با کمند بستن است، یا از این کردار نکوهیده کناره باش یا از این منصب و مقام کناره گیر.

بالجمله در میان صدراعظم و عزیز خان چند کَرّت این محاورت برفت و این سخنان که آزر لالی غلطان بود در گوش او چون حبس شمال با عقد حبال و ضبط آب در غربال می نمود. در پایان امر شهریار تاجدار نیز مکشوف داشت که از معتاد

به منکر، طلب معروف، چون امید ثمر از اصله بید است. لاجرم بفرمود تا جریمه او را در کار دولت جریده کردند و گناه شناخته او از 40 افزون به شمار آمد که هر يك جداگانه منشور عزل و عزلت و مثال عقاب و نکال او می کرد. آن گاه روز بیستم شهر شوال عزل او را از عمل رقم زد و بفرمود روز دیگر بزرگان شاهزادگان و صنادید چاکران و تمامت دبیران و صاحبان مناصب نظام در مجلس صدراعظم انجمن شدند و دستخط عزل او را به حاجی علی خان حاجب الدوله سپرد و فرمان کرد تا حاضر آن انجمن شد [ه] حکم شاهنشاه را ابلاغ دهد.

حاجب الدوله زمین خدمت را بوسیده به مجلس جناب اشرف صدراعظم شتافت و همچنان بر سر پای ایستاده خبر عزل عزیز خان را روایت کرد و دستخط شاهنشاه عجم را بدین شرح قرائت نمود.

شرح دستخط مبارك ملك الملوك عجم که به جناب اشرف صدراعظم رقم فرموده

اشاره

جناب صدراعظم: ما نظم تمامت امور و کفایت جمهور را با شما محول و موكول فرموده ایم و زشت و زیبای مملکت را از شما می دانیم و ساختن کار سپاه و رعیت و امر کشور و لشکر و نظام قورخانه و توپخانه و مدرسه نظام و ارتفاع منال دیوان را از شما می خواهیم. و بر شما واجب است که به فزایش رونق دین و دولت خاطر ما را آسایش دهی. چون عزیز خان مکرری سردار سابق موافق این جریده معاصی او به حساب آمده، گناه کرده حضرت است و لشکر را که پادشاهان تقویم دولت بدان توانند کرد به دست ممانعت و غفلت باز داد، چندانکه نظام سپاهی قرین تباهی افتاد، امروز که بیستم شوال است او را از منصب سرداری و وزارت امیر نظام معزول ساختیم و از آن محل و مقام که او را بود فرود آوردیم، تا از این پس مقیم خانه و ملازم کاشانه خویش باشد و بر شما است که هرکه را به صلاح و صواب نزدیک

دانی به جای او منصوب داری.

چون حاجب الدوله تقریر این کلمات را به نهایت برد خواست تا به جریده معاصی او بدایت کند. جناب اشرف صدراعظم از شمردن چندین گناه بر روی او اکراه داشت.

مجلسیان از در خواستاری درآمدند و در انجاح مسئول الحاح فراوان کردند. در این وقت صدراعظم نیز همی خواست که مردمان چنان گمان نکنند که شاهنشاه چاکری معروف را بی ارتکاب منکری از محل خویش ساقط سازد. پس رخصت کرد تا گناه او را بر روی او باز نمودند و چنان استوار بکردند که عزیز خان نیز از اعتراف بدان خود را معاف نتوانست داشت.

آن گاه صدراعظم او را خطاب کرد که اکنون با وطن خویش شتاب گیر و از زیان جان و مال ایمن باش و هرگز بر جان خویش مترس، اگرچه مردی بداندیش بوده [ای]؛ لکن اثر وجود تو از ذبابی که زحمت چشم و چهره تواند کرد ضعیف تر است، چه تو را این مقدار نیرو نیز نباشد.

این هنگام عزیز خان شمشیر بگشاد و حمایل و نشان خویش باز داد و رخصت یافته به سرای خویش شتافت و بعد از روزی چند بسیج سفر خویش کرده بار بیست و روانه سردشت که موطن او و مسکن قبیله مگری است گشت. و همچنان شاهنشاه کریم مواجی که کفایت معاش کند در وجه او و پسر و برادرزاده اش مقرر فرمود.

تشریف یافتن نظام الملك و تقویض منصب وزارت لشکر به میرزا داود خان

هم در این سال شخص دوم ایران نظام الملك که هر روز به تقدیم خدمتی مورد مرحمتی شود، به جبه [ای] که آستر خز داشت و شمسه اش با جواهر شاهوار مرصع و ملامع بود تشریف یافت.

و همچنان میرزا داود خان پسر جناب اشرف صدراعظم که هنوز سنین عمرش از 16 و 17 برنگذشته، چون در ریعان شباب آداب شیخوخت آموخته و با شرف حسب و نسب کمال فضل و ادب اندوخته؛ و در علم دبیری و آواره نگاری و کشف معضلات علمیّه و حسن خط نستعلیق و ترسل از معاصرین خویش قصب السبق برده، شاهنشاه حق شناس چون این آیات رشد و اقبال از چهره او مطالعه فرمود او را به منصب وزارت لشکر اختیار کرد و صاحبان مناصب نظام و

تمامت وجوه لشکر و قواد سپاه بی کراهت خاطر حکم او را گردن نهادند و در رواقی که خاص از برای نظام لشکر و انتظام سپاه بود لشکر خدایان انجمن شدند و مانده های الوان و دوستکانی های جلاب بنهادند.

عزیز خان که هنوز سردار کل عساکر منصوره بود حامل تشریف او گشت. وزیر لشکر نیز خلعت شاهانه را طراز پیکر کرده حاضر مجلس شد و کلمات تهنیت و تحیت گفته آمد.

وقایع دیگر

و هم در این سال سردار علی خان سیستانی که به حکم کارداران دولت حکومت آن مملکت خاص وی است و در تقدیم خدمت از بذل جان و مال مضایقت نکرد، چنانکه شطری از آن در قصه های هرات به شرح رفت. این هنگام که به تقبیل سده سلطنت حاضر حضرت دار الخلافه بود مکانت مصاهرت شاهزاده بهرام میرزا کسب معالی را متظاهر ساخت و روز جمعه بیست و سیم شهر شوال میرزا زمان امیر دیوان خواهرزاده جناب اشرف صدراعظم مجلس لایق این سور و سرور بگسترد و شاهزادگان را دعوت نموده در انجمن ایشان اعداد این امر را به انجام برد.

و هم در این سال امیر دیوان از مرتبت اول سرتیپی نشان شیر و خورشید و حمایل سرخ تشریف یافت.

و هم در این سال محمد ابراهیم خان سرتیپ افواج ثلثه اصفهان برحسب فرمان شاهنشاه سهام الملك لقب یافت و به تشریف مخصوص مفتخر آمد.

تشریف تمثال همیون در وجه وزیر نظام

و هم در این سال برادر جناب اشرف صدراعظم میرزا فضل الله وزیر نظام که وزارت و انتظام ممالک آذربایجان بر ذمت اهتمام او بود چون بعد از ورود بدان اراضی سپاهی و رعیت را از خود راضی داشت و آن قحط و غلا که در میان مردم بود به حسن تدبیر وسعت عیش و خصب نعمت تبدیل داد و معابر و مسالك بلاد و امصار آذربایجان را از زحمت صعاليك و دزدان ایمن بداشت و معادل 200000 تومان که از منال دیوانی آذربایجان از سنوات ماضیه به جای مانده بود، ارتفاع داده روانه دربار شهریار داشت. و تقدیم این خدمات نزدیک کارداران دولت مکشوف افتاد، مورد الطاف و اشفاق خسروانی آمده و به عطای نشان تمثال شاهنشاه که ترصیع

جواهرش نشانه فروغ ستاره و ماه بود تشریف یافت.

خلعت آقا میرزا هاشم

و دیگر آقا میرزا هاشم که از خاندان اجله سادات و قضات تبریز است، چنانکه بدان اشارت شد روزگاری می رفت که برحسب فرمان در کرمانشاهان اقامت داشت. این وقت برائت ساحت او از آرایش بعضی جنایتها که بدو نسبت کردند ظاهر گشت و به حکم اولیای دولت در حضرت دار الخلافه حاضر آمد و مورد رأفت پادشاه گشت و از جامه خانه خاص به تشریف جبه [ای] از نسج کشمیر اختصاص یافت.

شفا یافتن نابینا در تحت قبه سید الشهداء

و هم در این سال دو تن از نوابان هند که هر دو تن نابینا بودند به مشهد مقدس سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام پناهنده شدند و در تحت قبه مبارکه شبی به روز آوردند و چشم هر دو تن روشنائی باز آورد و نیکوتر از نخست روشن شد.

و دیگر روز بیست و پنجم شوال در دار الامان قم از آن پس که آفتاب را زوال برسید در فراز قبه مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام چنانکه انبوه از مردم دیدار کردند، نوری سبز و زرد به اندازه نارنجی پدیدار گشت و 4 ذراع از فراز قبه مطهره ارتفاع یافت، آن گاه منبسط و متخلخل شده هم بر سر قبه نثار گشت. با اینکه آفتاب در تاب بود، این نور چنان تابناک گشت که یک ربع از ساعت دیده نظارگان را در می ربود. مردم همچنان بر صف شدند و به نظاره بایستادند. پس از زمانی، دیگر باره نوری به تابش ستاره صاعد گشت و همچنان بر سر قبه مبارکه نثار نمود.

و هم در آن شب زنی نابینا که از نجف آباد اصفهان به امید شفا بدان حضرت شتافته بود، شبانگاه حضرت معصومه و جناب امام رضا علیهما السلام را در خواب دیدار کرد و حضرت معصومه پیش شده، دست مبارک بر چشمش کشیده و صبحگاه روشن گشت.

ذو الفقار خان پسر جناب اشرف صدراعظم که حکومت آن بلد داشت بفرمود تا سنج و کوس شادیانه بکوفتند و از قضا هم در آن آستانه شب دیگر فالجی شفا یافت و شادیانه مردم مکرر گشت.

فوت خسرو خان گرجی

و هم در این سال خسرو خان گرجی ملقب به والی که از اعیان چاکران دولت

بود و از زمان شهریار تاجدار فتحعلی شاه تاکنون طریق خدمت می سپرد و داع جهان فانی گفت.

خلعت علیقلی خان میرپنج

و هم این سال چون صدق تیت و حسن عقیدت علیقلی خان میرپنج در حضرت شاهنشاه ایران مشهود افتاد به صوابدید جناب اشرف صدراعظم فرمان کرد تا آجودانباشی کل عساکر منصوره نظام و غیر نظام باشد و در نظم قورخانه و توپخانه و هر کار که متعلق به نظم سپاه است خویشتن داری نکند و در این منصب به خلعتی لایق سرافراز شد.

مقاله بعضی از لشکریان با ترکمانان و رسیدن شاهزاده حسام السلطنه به مشهد مقدس

ترکمانان سرخس و قریاب در روزگاری که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در هرات جای داشت، هر روز در حدود خراسان در کار نهب و غارت بر زیادت می شدند.

از قضا حسن خان سرکرده سوار قراپایاق با 200 سوار طریق هرات می سپرد، روز شنبه دهم ذیحجه در میان طریق خواف و غوریان 200 تن سوار ترکمان را دیدار کرد و بی توانی آهنگ پیکار آنها گرفت. يك تن از مردم غوریان او را گفت جز این سوار که از دور دیدار می کنی جماعتی در کمین جای دارند، صواب آن است که به مبارزت ایشان مبادرت نکنی. حسن خان گفت من هرگز از این جماعت دست باز ندارم و اسب بزد و از قفای ایشان تاختن کرد.

ترکمانان چون این جلادت بدیدند راه فرار پیش داشتند و حسن خان 4 فرسنگ ایلغارکنان از دنبال ایشان برفت و راه نزدیک کرد. ترکمانان ناچار سر برتافتند و ساز قتال دادند. چون 6 تن از ایشان به گلوله تفنگ به خاک افتاد،

دیگر باره راه گریز پیش دادند و حسن خان اسب را مهمیز بزده تا 7 فرسنگ همی برفت و مرد و اسب از ایشان بگرفت.

بالجمله 30 تن از آن جماعت را بعضی سربرداشت و برخی اسیر گرفت و 40 سر اسب به غنیمت یافت و بازشتافت. چون این خبر به عرض کارداران دولت رسید حسن خان را به نشان شیر و خورشید از درجه اول سرهنگی و حمایل سفید سرافراز کردند.

و از پس آنکه شاهزاده حسام الله لطنه از هرات به مشهد مقدس کوچ داد خبر بدو آوردند که بسیار کس از سواران ترکمان از اراضی آق دربند عبور داده، آهنگ تاراج حدود خراسان دارند. شاهزاده، صفر علی خان سرتیپ سوار شاهیسون اینانلو و حسن خان سرکرده سوار قراپایاق و محمد تقی خان سرکرده شاهیسون افشار را مأمور کرد که به اراضی سنگ بست شتافته نگران ترکمانان باشند و بفرمود لطف الله خان سرکرده سوار دویرن و ذوالفقار خان سرکرده سوار خمسه و پرویز خان سرتیپ سوار چاردولی از لشکرگاه که این هنگام در کال یاقوتی بود به جانب عنایت آباد کوچ دهند.

روز دیگر 500 سوار ترکمانان در حدود مملکت چند کس را اسیر گرفتند و 2 تن از اسیران فرار کرده، صفر علی خان را آگهی رسانیدند. و او به اتفاق سوار قراپایاق و افشار از دنبال تاخته از آن سوی شورکال به ترکمانان رسیده و جنگ پیوسته کرد. ترکمانان چون این بدیدند اسیران را با هرچه غنیمت بود بگذاشتند و به جانب عنایت آباد طریق فرار برداشتند و ایشان از دنبال به ترکتاز آمدند. و بعد از قطع 5 فرسنگ مسافت سواره دویرن و خمسه و خرقانی نیز آگاه شده با لشکریان هم گروه گشتند و به اتفاق بشتافتند و ترکمانان را دریافتند برخی را با شمشیر بگذرانیدند و گروهی را اسیر گرفتند. از آن جماعت بر زیادت از سی، چهل تن به سلامت رها نشد.

و از جانب دیگر آقا محمد سردار ترکمان با 4000 سوار به آهنگ بزنجرد

تاختن کرد و سبحانقلی خان برادر جعفر قلی خان ایلخانی این بدانست و با سواران خود و 100 تن شمشالچی به مدافعه بیرون شد و راه بر ترکمانان بست و جنگ بییوست. بعد از کشتش و کوشش فراوان آق محمد و مردمش شکسته شدند و طریق هزیمت پیش دادند.

سبحانقلی خان 150 نیزه سر و 10 تن اسیر به غنیمت آورد.

چون جعفر قلی خان ایلخانی چنانکه بدان اشارت شد از حضرت دار الخلافه رخصت مراجعت به استرآباد یافت، چون برق و باد بدان جانب شتافت و از گرد راه قبیله جعفر - بای ترکمان را که مصدر شرارت و شراست بودند به مورد کیفر بازداشت؛ و با فوج لشکر و سواری که حاضر بود 30 فرسنگ مسافت را به ایلغار برفت و مغافصه به میان قبیله جعفر بای درآمده، دست قتل و غارت از آستین برآورد و 200 تن از مردم ترکمان را با تیغ بگذرانید و 600 تن اسیر گرفت و مراجعت به استرآباد کرده اسیران را در حبسخانه انداخت. پس آن بزرگان ترکمان هر جا اسیری گرفته اند یا مالی به غارت برده اند به تفاریق به استرآباد می آورند و تسلیم می دهند، باشد که اسیران خود را رها کنند.

مراجعت فرخ خان امین الملک از دار الملک لندن به دار السلطنه پاریس

قصه سفارت فرخ خان امین الملک تا به دار الملک پاریس و سفر کردن از آنجا به مملکت انگلیس به شرح رفت، بعد از مراجعت از شهر لندن دیگر باره آهنگ مملکت فرانسه کرده مراجعت به پاریس نمود. چون پس از روزی که لئوپلد پادشاه بلجیک دختر خود را به لرش دوک برادر ایمپراطور نمسه به شوی همی خواست داد و از برای این عیش و عرس جشنی همی خواست گسترد. و هم در دل داشت که با دولت ایران ابواب مودت و مخافات گشاده دارد، پس امین الملک را نیز به مجلس این سور و سرور دعوت فرمود.

ص: 360

و این پادشاه بلجیک عمّ ملکه مملکت انگلیس است و خود داماد لوی فیلیپ پادشاه فرانسه است که قبل از دولت جمهوری سلطنت داشت، چنانکه به شرح خواهد رفت. و در سال 1247 ه. / 1830 م در مملکت بلجیک پادشاهی یافت و تا این مملکت او را پادشاهی نبود؛ و در تحت فرمان دیگر پادشاهان می رفت و آن ملک را اناثا ذکورا 8 کرور مردم و این جمله از 100000 تن مرد لشکری است. و این پادشاه در میان دول اروپا به صفوت خاطر و حصافت عقل نامبردار است و سلاطین اروپا در اقدام امور به مشورت او استظهار کنند و از آن گاه که میان دولت ایران و انگلیس کار به مقاتلت افتاد و همواره در نکوهش مردم انگلیس سخن همی کرد و باز می نمود که خاتمت کار انگلیس از این گیرودار به وخامت خواهد پیوست.

بالجمله امین الملک غره شهر ذیحجه با 5 تن از تبعه سفارت با مستشار دولت بلجیک که مقیم پاریس بود و برحسب فرمان کارداران بلجیک مهماندار سفارت کبری گشت، به دستگیری کالسکه بخار و عبور از راه آهن 80 فرسنگ را یک شب پیمود و به شهر بروکسل که دار الملک بلجیک است در آمد. و کارداران بلجیک حشمت سفارت کبری را بداشتند و بعد از ادراک پیشگاه سلطنت، پادشاه بلجیک از مطوی ضمیر و مکنون خاطر که مشحون به مودت دولت ایران بود شرحی مکشوف داشت و فرمود همی خواهم که از برای دولت ایران منشأ و مبدای سودهای بزرگ شوم.

آن گاه امین الملک نامه شاهنشاه ایران را نزدیک داشت و ملک بلجیک با حفظ حشمتی تمام اخذ نمود و به وزیر دول خارجه سپرد و در این جشن بزرگان جرمانیا و شوهر ملکه انگلیس و دو برادر ایمپراطور نمسه و زن لوی فیلیپ که مادر زن پادشاه بلجیک است و 26 ایلچی از دول اروپا حاضر بود. مع القصه 12 روز امین الملک در بلجیک بود تا مجلس سور به نهایت شد. آن گاه هم از راه آهن با کالسکه بخار در مدّت 7 ساعت بیش و کم مراجعت

به پاریس نمود. و روز یکشنبه پانزدهم ذیحجه دستخطی که شاهنشاه ایران با کلک و بنان مبارک به ایمپراطور فرانسه نگاشته بود با يك قبضه شمشیر آبدار که از پادشاهان صفویه در دولت ایران به یادگار مانده بود پادشاه فرانسه را به تذکره انفاذ شد، امین الملک برداشته خدمت ایمپراطور نمود.

و پادشاه فرانسه که حشمت وصول دستخط را در آن روز بساطی گسترده بود به تمام رغبت و کمال تکریم دستخط مبارک را اخذ فرمود و گفت دریغ می خورم که بدین گزارش و نگارش دانا نیستم تا خویشتن این خط شریف را قرائت کنم و شمشیر را نیز مأخوذ داشته به مشاهده آن اظهار بهجتی فراوان فرمود.

آن گاه امین الملک رخصت انصراف یافته به دار سفارت شتافت. و چهاردهم شهر محرم 1273 ه. / 1857 م به تماشای شهر البف و بلده روان به استظهار کالسکه بخار در مدت دو ساعت و نیم 20 فرسنگ طی مسافت کرده وارد البف شد و کارخانه [ای] چند را که اشیاء تجارت در آنجا صناعت کنند معاینه کرد و همچنین به شهر روان نیز سفر کرد و اهل حرفت و صنعت را به يك نظاره نمود، چه از [جانب] کارداران دولت ایران مأمور بود که آلات کارخانه بلورسازی و شمعی ابتیاع نموده به ایران بیاورد. و يك تن از مردم فرانسه خویشتن بر ذمت نهاد که سفر ایران کرده در مرز گیلان چرخي که بدان پيله های ابریشم را سهل و آسان به ساز توان کرد ساخته کند.

بالجمله از آنجا نیز امین الملک مراجعت به پاریس کرد؛ و چون در این روزگار به اقبال ملك الملوك عجم دولت ایران روز تا روز نیروئی دیگر بدست شود و به حشمتی تازه بلند آوازه گردد، تمامت دول اروپا به پیوند و معاهده و مصادقت و مراوده با کارداران ایران آرزومند شدند.

و در مدّت توقّف امین الملک در پاریس دولت بلجیک و ساردینا و پروس و هولاندو جمهوریہ آزاد که به اصطلاح اهالی آسیا، آمریکا وینکی دنیا باشد و دیگر نمسه با دولت ایران از در يك جهتی بیرون شده اعداد عهدنامه تجارتی کردند

و صورت عهدنامه دولت جمهوری ینگه دنیای شمالی چون به خط و خاتم اولیای دولت جانین رسیده بود، در این کتاب مبارک نگار شد و کتاب معاهده دیگر دولتها از پس آنکه به دار الملک رسیده به مهر کارداران دولت محلی شود انشاء الله تعالی در جلد دوم تاریخ ناصریه از مجلدت تواریخ قاجاریه که از جمله کتب ناسخ التواریخ است به نگار خواهیم داشت.

صورت عهدنامه دولت ایران با دولت جمهوری ینگه دنیای شمالی

اشاره

چون اعلیحضرت کیوان رفعت، خورشید رایت، فلک رتبت، گردون حشمت، خسرو اعظم، خدیوانجمن حشم، جمشید جاه، دارا دستگاه، وارث تاج و تخت کیان، شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و رئیس ممالک مجتمعه آمریک شمالی هر دو علی السویه تمنی و ارادت صادقانه دارند که روابط دوستی فیما بین دولتین برقرار و به واسطه عهد دوستی و تجارتی که بالسویه نافع و سودمند تبعه دولتین قوی بنیان خواهد بود موذت و اتحاد جانین را مستحکم سازند؛ لهذا برای تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران جناب مجدت و فخامت نصاب امین الملک فرخ خان ایلچی کبیر دولت علیه ایران صاحب نشان تمثال همایون و حمایل مخصوص آن و حامل کمر مکمل به الماس و رئیس ممالک مجتمعه آمریک شمالی کارولی اسپنس وزیر ممالک مجتمعه مزبوره مقیم دربار دولت عثمانی را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه اختیارنامه های خود را مبادله کردند قاعده و شایسته دیدند فصول آتیه را برقرار نمودند.

فصل اول: بعد الیوم فیما بین دولت علیه ایران و رعایای آن دولت و دولت و رعایای ممالک مجتمعه آمریک شمالی دوستی صادقانه و اتحاد محکم برقرار

فصل دوم: سفرای کبار و مأمورین دیپلماتیک که از هر یک از دولتین معاهدتین بخواهند به دربار یکدیگر مأمور و مقیم سازند، همان رفتار و سلوکی که در حق سفرای کبار و مأمورین دیپلماتیک دول متحابه و اتباع آنها معمول می شود، بعینها همان رفتار نیز در حق سفرای کبار و مأمورین دیپلماتیک و اتباع آنها معمول می شود و به همان امتیازات مجری و محفوظ خواهند بود.

فصل سیم: تبعه دولتین معاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیشه ور و غیرهم که در مملکتین محروستین سیاحت یا توقف نمایند، بالسویه از جانب حکام ولایات و وکلای طرفین به عزت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند گردید. و در هر سال سلوکی که نسبت به اتباع دول کامله الوداد منظور می شود در حق ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمفاوضه مأذون و مرخصند که هرگونه اقمشه و امتعه و محصولات، چه از راه دریا و چه از راه خشکی به مملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت یکدیگر ببرند و بفروشند و مبیعه و معاوضه نمایند؛ و بهر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند؛ لکن این مقرر است که تجار طرفین که اقدام تجارت داخله مملکتین نمایند، در خصوص تجارت مزبوره مطیع قوانین آن ملکی که محل تجارت مزبوره می باشد خواهند بود. و در صورتی که یکی از دولتین معاهدتین بعد از این در باب تجارت داخله امتیازات تازه [ای] به رعایای سایر دول بدهد همان امتیازات نیز داده خواهد شد به رعایای هر یک از این دو دولت که در ممالک دیگری مشغول تجارت داخله باشند.

فصل چهارم: هرگونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین علیتین معاهدتین به مملکت یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت یکدیگر بیرون ببرند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کامله الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان به ولایت دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه می شود، از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حق وجه علی حده به هیچ اسم و رسم در دولتین علیتین مطالبه نخواهد شد.

فصل پنجم: در ممالک محروسه ایران هرگاه مرافعه یا مباحثه فیما بین تبعه دولت علیّه ایران و اتباع دولت ممالک مجتمعه آمریکا شمالی حادث شود، در محلی که وکیل یا قونسول دولت مجتمعه آمریکا مقیم باشد، مقالات متداعیین و تدقیق و تحقیق و اجرای حکم به عدل و انصاف در محکمه دولت علیّه ایران که محل عادیه طی این گونه امورات است با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعه آمریکا خواهد شد در ممالک محروسه ایران اگر فیما بین اتباع دولت ممالک مجتمعه مرافعه یا منازعه روی دهد طی گفتگو و اجرای عدالت آن بالتمام به عهده وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعه آمریکا است اگر متوقف در محل این مرافعه یا مباحثه و منازعه بوده باشد و الا- در مملکتی که اقرب به محل مزبور است خواهد بود. وکیل یا قونسول مزبور طی این گفتگو را بر وفق قوانین متداوله در ممالک مجتمعه خواهد کرد. هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در ممالک ایران فی مابین اتباع دولت ممالک مجتمعه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود، تحقیق و اجرای حکم آن به عهده وکلا یا قونسولهای طرفین خواهد بود. کذلک گفتگوها و منازعات که فیما بین دولت علیه ایران و اتباع ممالک مجتمعه اتفاق قرار انجام و اتمام آن به نحوی خواهد بود که با اتباع دول کامله الوداد در ممالک مزبوره معمول و مرتب می شود، تبعه دولت علیّه ایران در ممالک مجتمعه با اتباع دول ممالک آمریکا شمالی در ممالک ایران اگر متهم به گناهان کبیره گردند به نحویکه در مملکتین مزبورین با اتباع دول کامله الوداد رفتار می شود با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و دخل خواهد شد.

فصل ششم: هرگاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروستین وفات یابد، در صورتی که میت را اقوام یا شرکائی باشد ترکّه او بالتمام تسلیم ایشان خواهد شد؛ و در صورتی که شخص میت را قوم و شریکی نباشد متروکات او امانتا به وکیل یا قونسول دولت متبوعه میت تسلیم می شود تا مشار الیه بر وفق قوانین متداوله در

مملکت خود چنانکه شاید و باید در این باب معمول دارد.

فصل هفتم: دولتین معاهدتین به جهت حمایت اتباع خود و تقویت امور تجارت و فراهم آوردن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیما بین تبعهٔ جانین چنین اختیار نمودند که حق داشته باشند که یک مأمور دیپلماتیک در پایتخت دولتین مقیم سازند و از طرفین 3 نفر قونسول برقرار نمایند. قونسولهای دولت علیه ایران در شهرهای واشنگتن و دیگر نیویورک و دیگر نیواژله انس توقف خواهند داشت؛ و قونسولهای دولت ممالک مجتمعه در دار الخلافه طهران و بندر بوشهر و دار السملطنه تبریز توقف خواهند نمود. این قونسولهای دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفه مسکونهٔ مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات و مقاماتی که قونسولهای دول کامله الوداد در ممالک جانین محظوظند بهره یاب خواهند گردید. مأمور دیپلماتیک و قونسولهای ممالک مجتمعه امر یک رعایای دولت علیه ایران را نه آشکار و نه در ظاهر و نه در خفیه حمایت نخواهند کرد و از این اصول که در خاطر طرفین مقرر شده اصلاً تجاوزی را جایز نخواهند داشت و نیز مقرر است که اگر قونسولهای مزبوره مشغول تجارت شوند ایشان نیز مطیع خواهند بود به همان قوانین و رسومی که سایر اشخاص رعایای دولت متبوعهٔ ایشان که در همان محل تجارت می کنند مطیع هستند و همچنین فیما بین دولتین متعاهدتین مقرر است که عدد نوکرهای مأمور دیپلماتیک و قونسولهای دولت ممالک مجتمعه امر یک بیشتر از آن نخواهد بود که به موجب عهدنامه برای مأمورین روس در ممالک ایران معین شده.

فصل هشتم: این عهدنامهٔ دوستی و تجارتی که به ملاحظهٔ کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیما بین دولتین ایران و ممالک مجتمعهٔ امر - یک منعقد شده است، از تاریخ مبادلهٔ امضا نامجات طرفین تا 10 سال برقرار خواهد بود؛ و اگر پیش از انقضای 10 سال مذکور هیچ یک از این دو دولت به موجب اعلام میل رسمی خود را در قطع و توقیف به سفرای این عهدنامه به دولت دیگر اظهار ندارد و عهدنامهٔ مزبور تا یک سال دیگر

علاوه بر وعده مذکور برقرار خواهد شد؛ و همچنین 12 ماه بعد از نوشتن چنان اعلام هر وقتی که اعلام مزبور ظهور نماید.

و وکلای مختار دولتین معاهدتین قرار می دهند که امضا نامه جات دولت متبوعه خود را در اسلامبول در مدت 6 ماه یا کمتر اگر مقدور گردد، مبادله نمایند. وکلای مختار دولتین معاهدتین این عهدنامه مبارکه حاضر را به خط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند.

این عهدنامه مبارکه در دو نسخه به زبان فارسی و انگلیسی به تاریخ 1273 هجری پانزدهم ربیع الثانی مطابق 1856 عیسوی در اسلامبول مرقوم گردید.

مأموریت ادیب الممالک به آذربایجان

و هم در این سال عبد العلی خان ادیب الملک پسر حاجی علی خان حاجب الدوله فراشباشی برحسب فرمان مأمور سفر آذربایجان شد، تا چندانکه منال دیوان از اعوام ماضیه بر ذمت عمال و نواب آن مملکت به جای مانده ارتقاع دهد. تقدیم خدمت را تصمیم عزم داد و بعد از ورود به آذربایجان به حکم شاهزاده اردشیر میرزای رکن الدوله و بازرسی میرزا فضل الله وزیر نظام این کار به نظام کرد و طریق حضرت دار الخلافه گرفت و مورد رأفت و ملاطفت خسروانی گشت

ذکر ابنیه ای که به حکم شاهنشاه عجم در دار الملک ایران بنیان شده

از آن گاه که شهریار با عدل و داد و تاج و تخت را زیب و زینت داد، نیران خطبهای خطیر را به آب شمشیر بنشانند و ظلمت دواهی دهیا را به ضیاء ضمیر روشن داشت، چون آشفتهگی بلدان و امصار و فتنه حسن خان سالار و بغی و فساد جماعت باییه و تکالیف شاقه اهالی دول خارجه و اظهار طغیان و عصیان مردم افغانستان و مقاتلت و مبارزت با دولت انگلیس، چنانکه شرح هر یک مرقوم افتاد و در عهد هیچ یک از سلاطین قاجار چندین فساد و فتور پدیدار نگشت.

پس به تأییدات الهی و نیروی اختر پادشاهی و حسن تدبیر جناب اشرف صدراعظم خرابی ها همه آباد و ظلمها همه عدل و داد گشت. مسالك را که تذکره مهالك بود هر پیر زالی بی هیبت زیان مال سالک شد و معابر را که یاد از مقابر می داد هر ناتوانی بی اندیشه لصوص عابر آمد. رعیت را از رعات آن رسید که مرغزار را از غادیه بهار، و ولایت را از ولات آن آمد که گلشن را از چشمه روشن. و شاهنشاه هرگاه از کار رعیت و سپاه دل فارغ داشت به بنیان مبانی مرصوصه فرمان کرد، چنانکه تمامت سلاطین قاجار چندین عمارت در مدت امارت نفرمودند، بدین شرح:

نخستین در میان خانه های شاهانه در سرای عمارت گلستان که يك تیر پرتاب مساحت دارد، از کنار ایوان گلستان تا به پای جدران بنیانی که از دو سوی دو فضای فسیح را نگران است با خارۀ رخام و خشت پخته برآوردند و با سیم خار و زر محلول و سنگ آینه به زینت کردند و دیوارهای حایط را با کاشی معرّق به رونق آوردند؛ و آبگیری که امتحان و اختیار کشتی بخار بدان می شود حفر نمودند؛ و قفسی که مرغان گوناگون در فضای آن طیران می نمایند و هر يك را جداگانه آشیانه بود بساختند و شادروان قفس را از فتیله های آهن که چون چشم سوزن شفشاهنگ داشته بکردند؛ و آن را باغ طیور نام نهادند.

و دیگر عریش چهل ستون که از فراز تا فرود از اصله اشجار تناور به دست درودگران توانا به پای رفت و صورتگران مانی فریب چون اوراق ارتنگ به رنگ و زیب کردند.

و دیگر در سرانی که گلشن نام دارد کاخهای شاهوار و آبگیر خوشگوار پرداخته گشت.

و دیگر چون صرح ممرد بنائی مجرد در سره سرای شاهانه بنیان کردند که ممثل چهار طباق و حاوی 102 رواق است. و این جمله را چنانکه لایق پادشاه باشد به نهایت بردند.

و دیگر سرانی از بهر مهد علیا و سترکبری والده شاهنشاه.

و دیگر سرانی از بهر خصیان و خواجه سرایان.

و دیگر سرای جامه خانه و جامه داران پادشاهی.

و دیگر سرای خوانسالار.

و دیگر سرای نشیمن آواره نگاران و مستوفیان.

و سرای

ص: 368

دیگر معروف به عمارت باغ در کنار خانه های سلطانی خاص از بهر جناب اشرف صدراعظم برآوردند که هنگام حاضر شدن در حضرت سلطنت او را دار امارت باشد.

و دیگر در میدانی که پیش سرای سلطانی است رواقهای بسیار از برای دیوانخانه عدالت و نظام لشکر و کارخانه [ای] که تذکره دولت طبع کنند؛ و کارخانه [ای] که اقداح و کاسات و دیگر اوانی مانند اهالی مملکت چین پردازند.

و دیگر حمامی چند با سنگ مرمر و احجار منقر بساختند.

و دیگر مدرسه دار الفنون که از این پیش بدان اشارت شد، همواره 200 تن از بزرگزادگان ایران در آنجا به کار تعلیم مشغول اند و معلّم و متعلّم را همه روزه از مطبخ دولت خوان و خورش برند و از خزانه دولت وظیفه و مواجب دهند.

و دیگر کاروانسرای بیرون ارک در زمین مشهور به سبز میدان و دروازه جدید ارک.

و دیگر توپخانه و قراولخانه و کالسکه خانه ها و کشیکخانه ها و کارخانه بلورسازی و کارخانه آهنگران و کارخانه کاغذگری و نجاری و شمعی و دیگر کارها فراوان کردند.

و سراهای سلطانی را نیز هرچه به جای بود چنان مرمت کردند که گوئی از نو بنیان نهاده اند.

و مسجد سلطانی را در میان شهر بر زیادت از نخست روز، برای مرمت بذل زر و سیم رفت.

و 42 قراولخانه در شهر طهران بساختند و دروازه های شهر را به زینتهای نیکو و منارها با خشتهای کاشی تازه کردند و برج و باره را استوار نمودند.

و گنبد امامزاده شاهزاده عبد العظیم را از بیرون سو به زر ناب روشن تر از چشمه آفتاب کردند و از سوی درون سنگ آینه نصب دادند.

و در دار الامان قم ایوان پیش قبه مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام را به زر سرخ طلی کردند و به سعی و اجتهاد ذو الفقار خان حاکم قم و ساوه اطراف ضریح مقدس و مرقد مطهر را با سیم خام حصار دادند و قبه شاهنشاه غازی محمد شاه را نیز به زینتی لایق ارتفاع دادند و در کنار رود سدّی استوار بیستند که از طغیان آب شهر قم را زبانی نرسد و مدرسه شهر را تعمیر دادند و پل دلاک را بساختند و کاروانسرائی که

در کنار پل بود عمارت کردند.

و دیگر در قریه نیاوران، قصر جهان نما و سرائی از بهر مهد علیا و سترکبری و سرائی از دار الاماره جناب اشرف صدراعظم و سرائی از بهر ذکر مصایب سید الشهدا علیه السلام بساختند و قبه امامزاده قاسم را از نو بنیان و عمارت کردند.

و دیگر قورخانه [ای] در زمین مهران برآوردند و نیز جای نشستی برای جناب اشرف صدراعظم در کنار قصر قاجار بنیان کردند.

و دیگر کارخانه ریسمان که طباق چهارگانه بر زیر یکدیگر است بنیان آن را از سنگ و ساروج کردند و با گچ و آجر ارتفاع دادند و با اصله های چنار ستونهای بسیار استوار بداشتند و آلات و ادات آن که بیشتر از اراضی اروپا حمل شده، از حوصله تحریر افزون است، بنیانی است 60 ذرع در 60 ذرع که سقف درجه چهارم با صفحات آهن می شود.

و دیگر قلعه [ای] در کنار کارخانه ریسمان نیز برآوردند.

و دیگر قورخانه [ای] در کنار قریه امیرآباد و عمارت توشقان تپه و بعضی عمارات در نگارستان بنیان گشت.

و دیگر مریضخانه ها و دواخانه ها با ملازمت اطبای حاذق و آبیگرها به ساز کردند و از بیرون دروازه های طهران 8 سرباز خانه بساختند که در هر یک گنجایش چند هزار سرباز است.

و در دیگر بلدان و امصار مانند خراسان در شهر مشهد و در بعضی طرق و شوارع قراولخانه ها بساختند و ابنیه موقوفه بساختند و صحن مقدس را که بنای آقا محمد شاه بود و تاکنون به انجام نرفت به نیکوتر وجهی به پایان بردند.

و در اصفهان قراولخانه ها و عمارات نیکو بنیان نمودند و بناهای سلاطین صفویه را به تمام مرمت کردند و در پهلوی عمارت سعادت آباد و هفت دست، سرائی شاهانه از نو بنیان کردند چنانکه در میان عمارات صفویه نامبردار گشت و پل خواجه را که قرین انمحا بود مرمتی به سزا نمودند.

و دیگر بند شوشتر را که از لطمات آب مظموس گشت نیکوتر از نخست استوار کردند و به سد ناصری نام یافت.

و دیگر قلعه و باره شهر خوی را عمارت و

مرمت کردند.

و دیگر در شهر شیراز قلعه ارک را به محکمتر بنیانی بنا نهادند و در بندر بوشهر باستیانها و برجهای مشید برداختند و عمارات کرمان را نیز مرمت فرمودند و قلعه بم را نیکوتر از نخست روز تعمیر دادند و در شهر یزد قلعه و ارک شهر را مشید و محکم داشتند و قلعه شهر استرآباد را بساختند.

و در مملکت گیلان در بندر انزلی باستیانهای مرصوصه برداختند و قنطره رود منجیل را ببستند و در چشمه علی دامغان عمارتی از نو بنیان گشت.

و در مازندران کارخانه از برای تصفیه شکر بنیاد شد و در تمامت ممالک محروسه در هر منزلی سرائی از برای چاپاران و مسرعان برآوردند و اسب های رونده باز بستند تا چاپاران بلکه تمامت مجتازان در طی مراحل استعجال توانستند کرد.

و دیگر دیهیمی که با جواهر شاهوار مرصع بود و دو شمعدان گران سنگ از زر خالص هدیه درگاه ملایک آرامگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند و معادل 15000 تومان زر مسکوک از خزانه خاص توزیع رفت تا قبه مبارکه سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام را با زر طلی تازه کنند و در صحن مقدس و روضه حضرت عباس علیه السلام و همچنان در رواق کاظمین علیهما السلام بکار برند. و شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی خود حامل زر و متصدی تقدیم این خدمت شد.

بالجمله پرهیز از اطناب را قلم از نگار نام هر یک کشیده آمد. همانا دو کرور تومان زر مسکوک به خرج این ابنیه رفت و قنات جدید که به قنات ناصریه نامیده و آبش به حد غزارت رسیده، جاری فرمود و موقوف داشت و وقفنامه آن را مثال کرد و من بنده خلاصه صورت منشور وقفنامه را مرقوم می دارم که اگر آن صفحه محو یا مفقود شود صورت آن در این کتاب بماند و کس دیگرگون ساختن نتواند.

ص: 371

همانا در این اوان قنات جدید مسمی به ناصریه دولتخانه که از جانب غربی دار الخلافه احداث و جاری شده بدین موجب وقف نامه مساجد و مدارس و حمامات و محلات شهر فرمودیم و مدار آن بر 7 شبانه روز است که عبارت از 14 طاق باشد.

و دو شبانه روز خاص مسجد و مدرسه جدید البنا که به سعی جناب شیخ عبد الحسین به انجام رسید و حمام جدید البنیان شخص دوم ایران میرزا کاظم خان نظام الملك و جمله بیوت اغنیا و فقرای محله موسوم به محله بازار و گذر ملک آباد و عباس آباد است و متولی آن شیخ عبد الحسین و بعد از او اعلم علمای عصر که در آن محلت نشیمن داشته باشد خواهد بود و به عدل در آن محله تقسیم خواهد داد.

و یک شبانه روز خاص مسجد جامع و بیوت اغنیا و فقرا که در آن حوالی خانه دارند و خانه فرخ خان امین الملك و بیوت مسلمین که در آن گذر واقع است و به کوچه غریبان نامیده می شود خواهد بود. و متولی جناب شیخ رضا و بعد از او برادرزاده او شیخ محمد می باشد و از پس ایشان آن کس که امام جماعت مسجد جامع است.

و یک شبانه روز خاص گذر موسوم به هفت تن است و تولیت آن مفوض به حاجی ملا علی کنی است و از پس او اعلم علمای ساکن آن گذر متولی خواهد بود.

و یک شبانه روز به تولیت آقا سید صادق مجتهد طباطبائی و اطلاع حاجی علی خان حاجب الدوله به مساجد و خانه های مسلمین که ساکن محله سنگلج اند و خاصه خانه حاجب الدوله جاری خواهد شد. و بعد از ایشان اعلم علمای ساکن آن محله متولی خواهد بود.

و دو شبانه روز از جمله 7 شبانه روز مخصوص ساکنین ارك مباركه سلطانی و باغهای پادشاهی و مریضخانه دولتی خواهد بود. و به حکم شهریار تاجدار و صوابدید پیشکار دربار تقسیم خواهد شد و صیغه صحیحه شرعیه در محضر حاکم شرع شریف به تفصیل مقررّه مشروحه جاری و واقع گردید و تولیت کل به عهده پادشاه عصر مقرر شد.

و آن قنات مزبوره را جز بدین مصارف مشروحه تحریم ابدی دادیم و از مصب مزارع و حدایق و اراضی ممنوع فرمودیم. مقرر می فرمائیم که اخلاف این سلسله جلیله و سلاطین مستقله مستقبله شرایط مقررّه مشروحه [را] مستدام دارند و در حضرت خداوند نیکنام باشند و به سبب تغییر و تبدیل ملعون و مغبون نشوند.

تشیب خاتمه جزو اول تاریخ ناصریه از مجلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات کتب ناسخ التواریخ

یکروز شاهنشاه حق شناس بنده سپاس گذار را حاضر پیشگاه ساخت و بتفقدی که مرزبانان ممالک آرزوی اصابت آن مقام کنند نیک بناخت و فرمود از تاریخ دولت ما از آنچه نگار کردی يك نیمه آنرا مبدء تامنتها قرائت کردم و غوری بسزا فرمودم هیچ حدیث را بکذب روایت نکردی و هیچ فتح را از آنچه بود بر زیادت وانمودی و هیچ شکست را بکسوت ظفر رقم نساختی و افزون از صدق لهجه همانا در انشای کلمه و القای قصه کلامی چونین متین و سخنی چندین سلیس دیدار نشده این کتاب مصداق آن سخن است که در حد فصاحت آمده که عام بفهمد و خاص بپسندد دو در زمان فرمان کرد تا از جامه خانه خاص تشریفی که نزد من بنده باتلید و طریف خزاین آفاق برابر بود حاضر کردند.

و بر زیادت از جامه و حامکی و وجیبه و مواجب و تقریر تیول و توزیع

و عطای صباغ اقطاع بصوابدید جناب اشرف صدراعظم که آن آفتاب نورپاش را روز تا روز در طلب استنضات و استنارت است قریه دادقان را که از توابع کاشان دیهی است با دور معمور و قصور نامحصور با کثرت رعیت و تمام ضیعت بتیول ابدی و سیورغال سرمدی این عبد عقیدت کیش تفویض داد و منشور رفت و بطعن فریه و لعن جاوید تأکید یافت که هیچیک از سلاطین آینده از اولاد و احفاد این بنده که خانه زادان دولت پاینده اند دست تصرف بدین قریه آلوده نفرمایند و فرمود چنانکه خدمت تو در دولت ما جاوید است خواستیم نعمت ما در ازای اینخدمت جاودانه باشد.

من بنده زمین حضرت بوسه زدم و چشم و چهره بخاک آستان بسودم و بعرض رسانیدم «کای دعا از تو اجابت هم زتو» توانائی این گویائی و قوت این سخن سرائی نیز بتوجه خاطر و کیمیای نظر ملک الملوک است اراده پادشاه که طلیعه حکم قضاست زبان سوسن ابکم را گویا کند و گوش بنفشه اصم را شنوا سازد نعمت گویائی و هنر طلاقت و دلاقت من ازینحضرت دارم و این نعمت بزرگ برذمت بنده ضعیف شکری دیگر واجب داشته، ما بندگانرا در اخذ نعمت و اسعاف حاجت هیچ حجت نیست جز اینکه پادشاه کریم بلطف عمیم بکردار سحاب خار و گل را سیراب کند و مانده آفتاب کلخن و گلشن را پرتاب سازد.

آنگاه بفرمود آثار دولت ما چندانکه خواهی نگاشت باید بزینت طبع محلی داشت تا در همه مسالك شهره گردد و مردم از آن بهره گیرند و روز تا روز نتوان کتاب بطبع را بشر ذمه و شطری یا کلمه و سطری پیوند کرد نیکو آن است که هم بدینجا به نیکوتر حدیث ترتیب خاتمه کنی و هر حدیث که ازین پس پدید شود در مجلد دیگر نمیکه خواهی کرد.

چون سخن پبای رفت بنده نگارنده رخصت مراجعت را بتلیم سده سنیه و تقییل حضرت علیه اقدام کردم آنگاه تقدیم خدمت را میان استوار نمودم و مجلد نخستین تاریخ دولت شاهنشاه را که خدایش چندان بقا دهد که کتابهای بزرگ بنام

مبارکش عنوان شود و بخاتمت رسد برحسب فرمان مبارك بمعهدودی از اشعار آبدار که از نتایج طبع گهربار اعلیحضرت شهريار کامکار است ختم کردم.

ذکر معدودی از اشعار آبدار که از نتایج طبع شهريار تاجدار است

چون شهريار تاجدار به قوت وجود و بسط طبع به کردار بحر زخار است همه کار دریا کند، چنانکه از بحر ماهی خرد و نهنگ دمان هم آهنگ انگيخته شود و مروارید گرانها و خزف ناچیز به يك دست پرورش یابد. شاهنشاه مردمان را در هر حرفت و صنعت تربیت فرمایند، مردان مبارز را، از برای ستیز و آویز، با تیغ تیز، آموزگاری کند و علما و فضلا را به پرسش معضلات مسائل و حل مشکلات حکم به تحصیل علوم و تحقیق معارف بگماشت. و از برای تشویق و تربیت شعرا و ادبا گاهی بر بدیهه نثری انشاء کرد و شعری انشاد فرمود. و این بنده از دیوان اشعار مبارکش بدین چند شعر خاتمه جلد اول تاریخ دولت ناصریه را از کتاب سیم تاریخ قاجاریه، مشکین ختام خواهم ساخت.

لله در قایله

دل می بری و روی نهان می کنی چرا خود می کنی مرا و فغان می کنی چرا

گر در کمین کشتن عشاق نیستی تیر کرشمه را به کمان می کنی چرا

گر در خیال مرحم دلهای خسته [ای] آن تار طره مشک فشان می کنی چرا

این تیر غمزه را دل من مایل است و بس این تیر را دریغ ز جان می کنی چرا

ص: 375

و نیز فرماید

ای که چون حسن تو نبود به جهان کالائی چو قد سر و روانت نبود بالائی
دست در زلف رسای تو کسی خواهد زد که سرش را نهد بر سر هر سودائی

و نیز فرماید

ای روی ماه تو را، صد بنده همچو پری وز رفتن تو رسد، خجالت به کبک دری
تشبیه روی تو را، هرگز به مه نکنم زیرا که در نظرم، نیکوتر از قمری
خورشید بزم گهی، سلطان هر سپهی شایسته کلهی، زینده کمری
پیش تو بنده شدن، بهتر ز پادشهی پای تو بوسه زدن، خوشتر ز تاجوری

و نیز فرماید

ده دله از بهر چیست عاشق و معشوق عاشق و معشوق به که یک دله باشد
با گله خوش نیست روی خوب تو دیدن دیدن رویت خوش است بی گله باشد

و نیز فرماید

برقع از روی برانداز که تا خلق جهان به یکی روز دو خورشید بینند عیان

ص: 376

و نیز فرماید

بتی دارم از ماه گردون نکوتر دو زلفش سیه، لب چو خون کبوتر

دو چشمانش جادوی فتان مردم دو ابروش قتال و خونریز کشور

ز خوبی و رعنائی و دلپذیری نه محتاج زیب و نه محتاج زیور

و نیز فرماید

دل ما را از چه رو، زار و حزین باید کرد عاشقی کفر نباشد، نه چنین باید کرد

ما گدایان را از درگه خود دور مکن که ترحم به گدایان به از این باید کرد

مرکب حسن سوارست و به تندی گذرد بعد از این مرکب آهسته به زین باید کرد

همچو طاوس چو بخرامد در باغ و چمن توتیای مژه از خاک زمین باید کرد

و نیز فرماید

مجلس ما چون بهشت است در این فصل بهار

خیز ای ساقی و مستانه یکی باده بیار

باده همچو گل سرخ و یا دانه نار

باده همچو دل عاشق و یا روی نگار

و نیز فرماید

حور نجویم من و قصور نخواهم شیفته چشم و خال و زلف سیاهم

ص: 377

خط غلامی ز آفتاب گرفتم تا ز دل و جان غلام آن رخ ماهم

بندگی حضرت تو مایه شاهی است تا شده ام بنده تو بر همه شاهم

در عید میلاد امیر المؤمنین علی علیه السلام فرماید

عید مولود امیر المؤمنین شد عالم بالا و زیرین عنبرین شد

از برای مژده این عید حیدر جبرئیل از آسمان اندر زمین شد

ذو الفقار کج چنین گوش به عالم راست از دست خدا شرع مبین شد

ناظم خرگاهش اسرافیل باشد صاحب درگاه جبریل امین شد

ص: 378

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

